

مخزن الادویه

مشخصات کتاب

سرشناسه : عقیلی علوی شیرازی، محمدحسین بن محمدهادی، قرن ۱۲ق.، قرن ۱، .

عنوان و نام پدیدآور : مخزن الادویه / عقیلی خراسانی.

مشخصات نشر : تهران : سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی ، ۱۳۷۱.

مشخصات ظاهری : ۱۰۳۲ ص. : جدول.

شابک : ۲۵۰۰۰ ریال

یادداشت : ص.ع. به انگلیسی: (Aqili Khorasani: collection of drugs
(.Matera medica)

یادداشت : "این کتاب از روی نسخه ای که در سال ۱۸۴۴ در کلکته چاپ شده بعد
عکسبرداری و چاپ شده است."

موضوع : پزشکی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع : گیاهان دارویی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

شناسه افزوده : سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی

رده بندی کنگره : R128/3 ع ۷م ۳ ۱۳۷۱

رده بندی دیویی : ۳۲/۶۱۵

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۱-۳۰۴۹

ص: ۱

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى اظهر آثار قدرته بايجاد الموجودات بلا مواد" و ابرز اطوار بدائع صنائعه باحداث الكائنات بلا استعداد" و خلق جواهر المجردات و الماديات المفردات الاصليات و المركبات الفرعيات" و قسمها بالاجناس و الانواع و الاشخاص الكليات و الجزئيات" و خص كل واحد منها بمنافع و افعال" و بسها بصور و الوان و اوصاف و اشكال" لانتفاع العباد" و عماره البلاد" و الصلوه و السلام على حبيب القلوب الذاكره الخاشعه" و طيب النفوس الساهيه اللاهيه" الباعث لايجاد البريه" و منجى الخليقه من ورطه الغوايه" و هادى الضلاله بالدعوه الى طريق الرشاد و الهدايه" الى لقاء رب العباد" فى يوم التناد" سيد العرب و العجم" المبعوث طى كافه الامم" محمد المصطفى الذى اصطفاه الله على الانبياء بالرساله العظمى" و الشفاعه الكبرى" و طى وليه و ابن عمه و خليفته من بعده و اولاده و ذريته الاحدى عشر الذين نزل فى شانهم انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا" اما بعد" بعرض اخوان الصفا" و خلان الوفا" مى رساند اين ذره بيمقدار" الراجى الى رحمه ربه الغفار" ابن سيد السند محمد هادى العقيلى العلوى محمد حسين غفر الله ذنوبهما و ستر عيوبهما كه چون اكثر آبا و اجداد و اقرباى اين عاصى هيچمدان طيب و مزاول علم و عمل بودند و اين جاهل نیز از عنفوان شباب بخدمت والد ماجد قدس سره و جناب مستغنى الالقاب پير و مرشد حقيقى سمى حبيب الله و وليه المنتسب اليهما بالنسبه الحسينيه اعنى مير محمد على الحسينى مد ظله العالى حاضر مى بود و گاه گاهى بخاطر فاطر خطوط مى نمود كه

اگر در فنون خمسۀ طب کتابی جمع و تالیف می شد که جامع جمیع مسائل و مطالب و حاوی اقوال ما تقدم و ما تأخر و کتب متداوله می بود هر آینه بر طلاب این فن و مزاولین علم و عمل کار آسان می کردید و از تعب و رنج جمع و حمل کتب متعدده آرام می یافتند لیکن بسبب بی بضاعتی و فرومایگی علم و عمل و عدم حصول تجربه و غیرها از موانع در معرض تعویق می افتاد تا آنکه در سنه یکهزار و یک صد و هشتاد و سه هجری علی مهاجرها و آله الف الف التحیه و السلام اتفاق شروع بجمع و تالیف کتابی در امراض مختصه از سر تا قدم افتاد و از آن قدری تا آخر امراض الراس بزبان عربی نوشته شد و بسبب عروض بعض عوارض و موانع از آن باز ماند و در سنه یکهزار و یک صد و هشتاد و پنج بحکم واجب الاذعان آن جناب ادام الله افاداته و افاضاته متوجه جمع و تالیف قرآدینی کردید بزبان فارسی بدین نسق که بعض ادویه که اصل و عمود و جزو اعظم اند در اکثر تراکیب اولاً بقید اسامی و بیان طبیعت و افعال و منافع و خواص و مقدار شربات و مضار و اصلاح و دفع آن و بدل و غیرها آنچه متعلق بدانست ذکر نماید و در ذیل هریک آن تراکیب موسومه بدان را و در بین جابجا مرکباتی که هریک باسمى خاص موسوم اند بدون قید اسم دوا برای آنکه جامع و تام باشد مجموع بترتیب حروف تهجی جهت سهولت ۲ اخذ و تلقی در ضمن کتب و ابواب و فصول و بعد اتمام آن بحمد الله و حسن توفیقه باز حسب الامر آن جناب سامی مد ظله العالی متوجه جمع و تالیف کتابی در ادویه مفرده کردید ایضا بترتیب حروف تهجی از الف تا یاء در ضمن ابواب و فصول ملتقط از کتب معتبره متداوله مانند قانون شیخ الرئیس و ادویه قلبیه او و جامع المالیقی مشهور بابن بیطار و تذکره شیخ یوسف بغدادی موسوم بمالایسع للطیب جهله معروف بجامع بغدادی و تذکره شیخ داؤد انطاکی موسوم بتذکره اولی الالباب و ارشاد شیخ اسمعیل بن هیبه الله و ترجمه تذکره ابو ریحان بیرونی مشهور بسویدی و اختیارات بدیعی حاجی زین الدین عطار و تحفه المؤمنین حکیم میر محمد مؤمن تنکابنی و قدری از مفردات نواب حکیم معتمد الملوک سید

علوی خان قدس سره و غیرها از کتب یونانیه و عربیه و فارسیه و از دستور الاطباء موسوم باختیارات قاسمی حکیم محمد قاسم ملقب بهندو شاه مشهور بفرشته و مجربات افضلی حکیم میر محمد افضل و چند کتاب دیگر از ادویة ہندیہ و حواشی کہ حکیم میر عبد الحمید بر تحفه نوشته در ادویة ہندیہ و آنچه از زبان معجز بیان جناب ارشاد مابی مد ظلہ السامی و از ثقہ معتمد شنید و مؤلف خود دیدہ و ماہیت و خواص آن را دریافتہ و بتجربہ رسانیدہ بدین نحو کہ اولاً اسم دوا را بقید اعراب و بعضی لغات واردہ در ان ذکر نماید پس ماہیت و طبیعت و افعال و منافع و خواص آن بالعموم و الاجمال پس بالخصوص و التفصیل و در اکثر مراعات بترتیب امراض مختصہ از فرق تا قدم نمودہ پس غیر مختصہ و خواص متعلقہ بدان پس بیان مضار و اصلاح و دفع آن پس مقدار شربت و بدل آن را و نیز اشارہ بمرکباتی کہ آن دوا اصل و عمود است در ان و در قرابادین مجمع الجوامع ذکر یافتہ و نیز ایمائی بادویة مجهولہ الماہیہ کردہ شود و اصل و معتمد در ہر دوا اقوال صاحبان کتابی را شناسد کہ آن دوا مخصوص ببلاد اوشان بودہ یعنی در بلاد اوشان بہم رسیدہ و یا بنواح آن و اکثری را خود دیدہ و شناختہ ماہیت و کیفیت و افعال و خواص آن را بتجربہ رسانیدہ نوشتہ اند نہ آنچه در بلدان دیگر و خود ندیدہ و بمحض تقلید و استماع بی تحقیق نوشتہ اند و برای آن کتاب مقدمہ و خاتمہ قرارداد و اسامی مختلفہ ادویہ را چنانچہ صاحبان کتب مذکورہ در بین جابجا ذکر نمودہ اند مذکور نکرد بلکہ در آخر کتاب در خاتمہ در ضمن ابواب و فصول آورد و نیز جهت اتمام آن و آنکہ در احتیاج بادویة مرکبہ رجوع بکتاب دیگر نماند برای آن قرابادینی بترتیب حروف تہجی ذکر نمود و کتاب را بر دو مقالہ منقسم ساخت "مقالہ اول" در ادویة مفردہ کہ تذکرہ نامند "مقالہ دوم"

در ادویۀ مرکبه که قراپادین خوانند مسمی بمخزن الادویه و تذکرۀ اولی النهی کردانید توقع از ناظران منصف آنکه هر جا سقم و خطائی مشاهده نمایند بعد تامل و تعمق بلیغ بقلم اصلاح مزین سازند و در مقام خرده گیری در نیایند و ناقص و ضائع نکزارند

جزاهم الله عنی خیر الجزاء لا حول و لا قوه الا بالله منه المبدأ و الیه المنتهی "مقدمه"

در بیان اموری چند که اطلاع بر آنها پیش از شروع در مطلوب ضروریست در ضمن چهارده فصل "فصل اول" در بیان دوا و غذا و ذو الخاصیه و مرکب القوی و فادزهر و سم و دوی مسهل و ملین و اقسام هریک بالاجمال "فصل دوم" در بیان مرکب القوی و ذو الخاصیه و تاثیر هریک از آنها از فادزهری و سمی "فصل سوم" در بیان مزاج و اقسام امزجه و معرفت درجات آنها "فصل چهارم" در بیان طرق معرفت امزجه ادویه و اغذیه بتجربه و قیاس "فصل پنجم" در بیان سبب اختلاف اقوال اطباء در ماهیت و خواص ادویه و اسامی کسانی که متوجه بتحقیق و جمع و تالیف ادویه شده اند بالاختصار "فصل ششم" در بیان طریقه اخذ ادویه و حفظ و حضانت آنها "فصل هفتم"

در بیان اعمار بعض ادویۀ مفرده و زمان بقای قوت آنها "فصل هشتم" در بیان اداب طعام خوردن و آب

۴ نوشیدن و اطعمه که جمع آنها باهم مناسب نیست "فصل نهم" در دستورات احراق بعض ادویه و تحمیص و تشویه و تقلیه و تدبیر و غسل و آشامیدن چوب چینی و عشب و شجره النبی و غیرها و اتخاذ و صنائع بعض ادویه و احکام هریک "فصل دهم" در بیان معرفت بعض افعال ادویۀ مفرده و خواص آنها "فصل یازدهم"

در بیان بعض اصطلاحات طبیه "فصل دوازدهم" در بیان بعض اوزان طبیه و هندیه و فارسیه "فصل سیزدهم" در بیان بعض امور متعلقه بنجوم "فصل چهاردهم" در بیان اسناد طب

زندگینامه و آثار سید محمد حسین عقیلی خراسانی (ره)

اشاره

از مقدمه کتاب خلاصه الحکمه ویرایش استاد عالیقدر، اسماعیل ناظم به سفارش موسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب مکمل و اسلامی

خاندان

اشاره

خاندان عقیلی، جزو سادات علوی موسوی شمرده می شوند. سید مظفرالدین خراسانی یکی از بزرگان این خاندان است و نیز میرزا محمد تقی موسوی که پدر بزرگ عقیلی است از جمله افراد این خانواده شمرده می شوند. علاوه بر آن پسوند علوی که همراه نام بسیاری از افراد این خاندان است، سیادت وی را ثابت می کند. حکیم محمد حسین عقیلی نیز با صراحت از سیادت خود یاد می کند.

آنچه در پی می آید، بررسی زندگانی افرادی از این خاندان است که فقط نامی از آن ها در تاریخ مانده و به دست ما رسیده و از جزئیات زندگی آن ها، اطلاع دقیقی نقل و گزارش نشده است.

۱. سید مظفرالدین حسین خراسانی

اطلاعات به جا مانده از او بسیار اندک است. آنچه در باره وی می دانیم، همین است که او از جمله اطّابای خراسان بود که به شیراز رفت و در آنجا ساکن شد. از سال ولادت، تاریخ وفات و آثار به جای مانده از او اطلاعی در دست نیست و از فرزندان او، تنها نام میرزا مسیح در تاریخ ثبت شده است.

۲. میرزا مسیح

وی جدّ عقیلی مورد نظر ماست و با توجه به سلسله ای که عقیلی ذکر نموده، از اطّابای زمان خویش شمرده می شود. تنها نام دو نفر از فرزندان او نقل شده است؛ یکی محمّد تقی موسوی و دیگری میر محمدهادی که همان میرهادی قلندر است. از سال تولد و وفات میرزا مسیح اطلاع دقیقی در دسترس نیست.

ص: ۴

۳. میر محمدهادی علوی

وی در شیراز زندگی می کرده و علاوه بر طبابت، از نظر جراحی، نویسندگی، خطاطی و شاعری نیز شهرت فراوان داشته است. به سبب آزاد اندیشی و درویش مسلکی از او به قلندر تعبیر می کردند. تخلص شعری وی شرر است و از معاصران میرطاهر وحید و نجیبای کاشی و شفیعی اثر بوده است. وفات وی را به سال ۱۱۰۷ ه. ق، پس از شصت سال زندگی در شیراز گزارش کرده اند. از وی دو پسر و یک دختر به جای مانده؛ نام فرزند بزرگش محمد هاشم بوده و پسر کوچک تر نیز گویا در شیراز روزگار را به سر برده است.

بعضی این پسر کوچکتر را عقیلی مورد نظر دانسته اند و کتابی با عنوان مجمع الجوامع را نیز به او نسبت داده اند. از این اثر گویا جز نام آن چیز دیگر بر جای نمانده است؛

باید توجه داشت که مجمع الجوامع تألیف عقیلی، ربطی به کتاب یاد شده ندارد. از احوالات دختر میرهادی نیز، با وجود آن که مادر بزرگ عقیلی است، اطلاعی در دست نیست. از نوشته ها و یا آثاری که جایگاه علمی وی را بازگو نماید، متأسفانه جز یک اثر که بعداً به آن اشاره خواهیم نمود چیز دیگری باقی نمانده و تنها چند قطعه شعر از تذکره ها را به او نسبت داده اند؛ بیت زیر نمونه ای از این اشعار است:

شیشه ناموس جمعی را که دارم در بغل بایدم بود از ملامتهای ایشان سنگسار

این بیت، نشانگر وجود سبک هندی در اشعار اوست و به نظر می رسد که اشعار وی از روی تفنن بوده است. در تاریخ زندگانی او، سفری به هند نیز گزارش شده است که البته با توجه به دیگر مستندات تاریخی درباره زندگی او این گزارش درست نمی نماید.

ص: ۵

در اطلاعات به دست آمده از زندگی او، با شخصی به نام محمد حسین حکیم الممالک با تخلص شهرت روبه رو می شویم؛ وی از شاگردان میرهادی قلندر است. از زندگی و آثار او اطلاع دقیقی گزارش نشده و اثر بر جای مانده از حکیم محمدهادی، کتابی است تحت عنوان تذکره ابراهیم معری. این کتاب رساله مختصری درباره صداع و انواع آن و شیوه علاج آن توسط گیاهان و داروها با استفاده از تجارب حکیمان است که به فرموده حکیم محمدهادی به رشته تحریر درآمده است.

آنچه انتساب این اثر را به میرهادی قلندر تأیید می کند، تاریخی است که برای نگارش آن نقل شده و اگر این گزارش نبود و یا در صحت آن تردید داشتیم، انتساب این

کتاب به حکیم میرهادی قلندر، امری مشکل بود و احتمال داشت که این کتاب از تألیفات حکیم محمد هادی، پدر عقیلی مورد نظر ما باشد.

۴. محمد هاشم شیرازی

این شخص بعد از عقیلی، مشهورترین فرد این خاندان شمرده می شود؛ وی فرزند حکیم میر محمد هادی قلندر است که در سال ۱۰۸۰ یا ۱۰۸۱ ه. ق در شیراز به دنیا آمد و نزد پدر و پدر بزرگ خود تحصیل کرد. از اساتید دیگر او می توان به این افراد نیز اشاره کرد:

۱. میرزا لطف الله شیرازی؛

۲. آخوند مسیحای فسایی.

او چون محیط شیراز را مطابق با خواسته های خویش نیافت، در سال ۱۱۱۱ ه. ق (در عصر پادشاهی اورنگ زیب) به هند مهاجرت کرد. او هر چند به دربار اورنگ زیب راه یافت، اما هرگز جزو پزشکان دربار اورنگ زیب نشد؛ در عوض به خدمت محمد اعظم، پسر او درآمد و حکیم محمد شفیع شوشتری دختر خود را به عقد او درآورد. پس از مرگ اورنگ زیب، محمد هاشم در دربار باقی ماند و با وجود مشکلات متعددی که بر سر راهش قرار گرفت، توانست در خدمت افرادی باشد که پشت سرهم به مقام سلطنت می رسیدند. سرانجام در سال ۱۱۳۲ ه. ق شخصی به نام محمد شاه به قدرت رسید و توانست کم و بیش سی سال در مقام سلطنت باقی بماند.

ص: ۶

نفر قبل از محمد شاه، به محمد هاشم شیرازی لقب علوی خان داده بود و اتفاقاً محمد هاشم به این نام بیشتر مشهور است. به هر حال پادشاه جدید هم لقب معتمد الملک را به اسامی و القاب قبلی وی افزود و حقوق کلانی به میزان سه هزار روپیه در ماه برای وی مقرر داشت. در این سال ها بود که گورکانیان هند در معرض تهدید بزرگی قرار گرفتند؛ نادرشاه افشار، پس از منقرض ساختن سلسله صفویه و بیرون راندن افغان ها و تسلط بر افغانستان در سال ۱۱۵۱ ه. ق، به سوی دهلی روانه شد. او دهلی را فتح کرد و سپس با تخت طاووس، جواهرات سلطنتی و علوی خان به ایران بازگشت.

نادرشاه به هنگام مراجعت از هند دیگر سلامت سابق خود را نداشت؛ می گویند او وقتی در دهلی اقامت داشت، از زخم معده رنج می برد و پاهایش نیز ورم کرده بود. او علوی خان را مأمور مداوای خود ساخت و علوی خان آن چنان کار خود را با موفقیت انجام داد که نادر از وی خواست تا همراه او به ایران بازگردد و به این ترتیب، علوی خان به کشور خود بازگشت.

نادر دو سال پس از ترک دهلی به قزوین رسید. در آن هنگام طبابت های علوی خان چنان به حال او مؤثر واقع شده و سلامت خود را بازیافته بود که وقتی این پزشک تقاضای استعفا کرد، این درخواست مورد اجابت قرار گرفت و علوی خان دوباره به هند بازگشت. بنا بر نقلی، نادرشاه لقب معتمد الملوک را در همین دوران به وی اعطا نمود. البته بنا به گفته عبدالکریم کشمیری نادرشاه، علوی خان را برای مداوای مرض استسقا و طغیان سودا و خفقان و به وعده این که بعد از حصول صحت، او را روانه سفر حج می نماید، راهی ایران نمود. علوی خان بنا به قولی که از نادر گرفته بود، از قزوین به سال ۱۱۵۴ ه. ق رهسپار سفر حج شد و پس از انجام مراسم حج به سال ۱۱۵۶ ه. ق به هند بازگشت و در دهلی به درمان محمدشاه که بیمار بود پرداخت.

ص: ۷

این پزشک عالیقدر، در اواخر عمر خود لقب بهاء الدوله یافت؛ شباهت این لقب با لقب نویسنده کتاب خلاصه التجارب موجب شده است که عده ای آن دورا با هم اشتباه بگیرند، در حالی که بهاء الدوله نویسنده خلاصه التجارب، دوست سال قبل از علوی خان زندگی می کرد و از اهالی طرشت بود. در بین شرق شناسان غربی، فوناهن دچار این اشتباه نشده است.

از کسانی که از محضر وی دانش آموخته اند، می توان به اشخاص زیر اشاره نمود:

۱. میرحسن: وی از جمله خوشه چینان خرمن علوی خان است. از وی کتابی با نام مطب میرحسن به زبان اردو بر جای مانده است که در پاکستان به چاپ رسیده است. ناظم جهان در تألیف کتاب اکسیر اعظم از این اثر بهره برده است.

۲. حکیم ثناء الله ساکن بریلی: این شخص استاد حکیم شهبازخان، پدر مؤلف اکسیر اعظم، یعنی ناظم جهان بوده است. حکیم ثناء الله کتابی به نام طب ثنایی نیز تألیف کرده است و از جمله منابع در تألیف اکسیر اعظم می باشد.

۳. حکیم نورالاسلام: وی استاد حکیم محمد اعظم خان، مؤلف اکسیر اعظم بوده است.

۴. حکیم اسدعلی: این شخص عموی حکیم نورالاسلام است.

۵. حکیم نورالله: کتاب أنوار العلاج که از جمله منابع کتاب اکسیر اعظم، تألیف این حکیم است. این اشخاص در پایه ریزی طب شبه قاره هند تأثیر بسزایی داشته اند که در مبحث بعد بدین مطلب اشاره ای خواهیم داشت.

۶ و ۷. حکیم اکمل و حکیم اجمل؛ که سر سلسله خاندان معروفی در هند می باشند.

از علوی خان آثار مکتوبی نیز نقل شده است که بعضی از آن ها منابع ارزشمندی در زمینه طب شمرده می شوند. آنچه ما در این باره نقل می کنیم، تنها بخشی از آن جمله است که گزارش آن برای ما نقل شده؛

ص: ۸

الف) عشره کامله.

ب) جمع الجوامع و یا جامع الجوامع و یا مجمع الجوامع؛ این کتاب در بیان امراض کلیوی است که امراض مجاری ادرار را جزء به جزء شرح داده است.

ج) قرابادین علوی خانی.

این سه کتاب، بنا بر تصریح حکیم ناظر جهان، از جمله کتبی است که جزء منابع مهم در تألیف اکسیر اعظم شمرده می شود؛ البته بنا بر تصریح عقیلی، علوی خان توفیق اتمام قرابادین را نیافته است.

د) احوال اعضاء النفس؛ این کتاب از جمله تألیفاتی است که آقای سیریل الگود در کتاب طب در دوره صفویه بدان اشاره نموده است. موضوع این کتاب درباره دستگاه تنفسی و بیماری های آن است.

ه) نباتات یا انبیات؛ که راجع به گیاهان و به زبان عربی است.

و) علاج الأمراض؛ علوی خان در این کتاب یادآور این نکته شده که بسیاری از دستورات مندرج در آن را از روی نوشته های پدر خود اقتباس کرده است.

ز) دستورات العلاج؛ از این کتاب در بین کتب، نامی به میان نیست.

ح) رساله چوب چینی؛

بنابه گفته عمر رضا کحاله، از وی دو کتاب دیگر نیز به نام های زیر بر جای مانده است:

۱. مفتاح التواریخ.

۲. رساله فی علم الموسيقى.

این کتب نیز به وی منسوب است:

۱. شرح موجز بر قانون.

۲. مجسطی؛ که در بعضی از کتب نام این کتاب شرح مجسطی ذکر گردیده است.

۳. تحفه العلویه و الايضاح العلیه.

۴. مطب؛ البته به نظر می رسد که این کتاب تألیف میرحسن، از شاگردان علوی خان باشد که پیشتر به آن اشاره شد. ولی این احتمال نیز وجود دارد که وی نیز کتابی به همین نام تألیف کرده باشد که به دست ما نرسیده است.

ص: ۹

از دیگر آثار او می توان به این چند اثر نیز اشاره کرد:

۱. آثار الباقیه؛ این کتاب درباره داروها و ترکیبات آن هاست. متأسفانه این کتاب نیز اثری نیست.

۲. حاشیه بر شرح هدایه الحکمه میدی.

۳. حاشیه بر شرح الأسباب و العلامات نفیسی.

۴. شرح بر تحریر اقلیدس.

از این چند اثر نیز خبری در دست نیست و به نظر می رسد که با تلاش پیگیر بتوان اثری از آن ها در کتابخانه های هند، پیدا کرد.

با توجه به تألیفات وی و تنوع آن ها، می توان گفت حکیم علوی خان، به غیر از طب که گویا تخصص اصلی او بوده است در زمینه های دیگری همانند: تاریخ، فلسفه و ... نیز مهارت داشته که البته این ها همه تحت الشعاع تخصص اصلی وی، یعنی طب قرار گرفته است. وی نیز همانند پدرش برای تفنن به سرودن اشعار می پرداخته است ...

۵. میر محمدتقی موسوی

این شخص پدر بزرگ عقیلی است. سال و محل تولد او و همچنین سال درگذشت و محل دفن او در تاریخ ثبت نشده است. به طور کلی اطلاعات نقل شده از او بسیار اندک و از آثار او نیز امروزه اثری بر جای نمانده است. بنابر نقل عقیلی، میر محمد تقی در سلسله طبی او واقع شده است. از فرزندان او، محمدهادی (پدر عقیلی) و علی نقی خان را می شناسیم.

۶. محمدهادی عقیلی

این شخص پدر عقیلی و از استادان او به شمار می آید. اطلاعات نقل شده از او بسیار اندک است و تنها دانسته های ما درباره او همان نگاشته هایی است که فرزندش گاهی در کتاب هایش به آن اشاره نموده است. از آثار مکتوب او اطلاع دقیقی نداریم. البته عقیلی در بسیاری از کتاب هایش از این آثار استفاده نموده و گاه تصریح می نماید که این مطلب برگرفته از نوشته های پدرش است. به نظر می رسد کتاب زبده النکات فی

شرح الکلیات که در ضمن کتب فرزندش بدان اشاره می نمایم از آثار او باشد. از اساتید محمد هادی علاوه بر پدرش، یعنی میر محمد تقی موسوی، می توان به حکیم محمدباقر فرزند حکیم عمادالدین محمود شیرازی اشاره نمود.

ص: ۱۰

۷. علی نقی خان

این شخص عمومی عقیلی است. وی ملقب به حکیم الممالک است. با توجه به نقل های عقیلی از او، به نظر می رسد وی از اساتید عقیلی باشد. از زندگی و آثار علمی او آگاهی درستی نداریم. از علی نقی خان گاه به علوی خان ثانی نیز تعبیر می شود؛ اما باید توجه داشت که در صورت اطلاق، منظور از این لقب در خاندان عقیلی، معتمدالملوک است.

سید محمد حسین بن محمد هادی علوی عقیلی خراسانی

اشاره

مشهورترین و اثرگذارترین فرد در میان این خاندان، حکیم محمد حسین عقیلی است. بررسی زندگانی علمی حکیم محمد حسین علوی عقیلی نیازمند احاطه بر کتب او، اطلاع دقیق از اساتید او، تأثیرپذیری او از گذشتگان، تأثیرگذاری او بر آیندگان و ماندگاری آثار اوست.

آگاهی از اساتید او کار چندان دشواری نیست؛ او در خانواده ای زندگی می نموده که همه از بزرگان عرصه طب در روزگار خود بوده اند. از این رو خوشه چینی از خرمن پرفیض آن ها و استفاده از تجربیات ارزنده آن ها که گاه به صورت اثر و یا نسخه ای برای او به یادگار مانده است به سهولت برای او ممکن بوده است. عقیلی از تجربیات

استاد خود، علوی خان، پدر و دیگر اقوام خود استفاده های فراوانی برده و در جای جای کتب خود، چه در قرابادین و چه در معالجات، این تجربیات را نقل کرده است.

در این میان، نقش معتمدالملوک، به عنوان یکی از بارزترین شخصیت های این خانواده و از جمله اساتید او و پدرش جلوه گری بیشتری دارد. بسیاری از این تجربیات به صورت کتاب مدون نبوده تا امروزه بتوانیم با قاطعیت ادعا کنیم که این نوشته ها از آنجا گرفته شده، بلکه بیشتر به صورت نوشته های پراکنده و یا نسخه هایی بوده است به دست عقیلی رسیده است. به عنوان نمونه عقیلی در کتاب ارزشمند معالجات در مبحث بیماری های صدر می نویسد:

ص: ۱۱

و نواب معتمد الملوک، قدس سره، نوشته اند: دیدم من مردی را که مدّه کامله در صدر او بود و اخراج یافت از امعای او به طریق براز و از وی به طریق قی، مدّه بسیاری و هلاک گردید در اندک روزی .

او در کتاب قرابادین از پدر خود بسیار یاد می کند و چنین عباراتی می نویسد: قلمی فرموده اند والد ماجد... .

بخشی از این نوشته ها، نسخه های شخصی است که برای پادشاهان و اطرافیان آن ها نگاشته شده است. این نسخه ها با توجه به عدم عنایت به بسیاری از لوازمات، نمی تواند به عنوان نسخه های عمومی مورد استفاده قرار گیرد. اما بخشی، حالت گزارش پزشکی دارد که بسیار با ارزش است و سیر درمان و برخورد پزشک با بیماری را نشان می دهد. این بخش، گاه به صورت حکایاتی در کتب پزشکی نه تنها کتب عقیلی به چشم می خورد. حکایت زیر که در کتاب معالجات آمده، نمونه ای از این گزارش هاست:

و نواب معتمدالملوک، سید علوی خان خال والد ماجد قدس سرهما فرموده اند که مرد جوانی نزد من آمد و شکایت نمود از وجع شدیدی که در پهلوی راست او به هم رسیده و کشیده تا به جانب شانه و چنبره گردن او و نبض او ممتلی عظیم بود و معتاد به فصد و مدت مدید که فصد نکرده بود. امر نمودم او را به فصد باسلیق و مقدار دو ثلث رطل خون از او گرفتم، وجع او قدری تسکین یافت به حدی که توانست نشست و با یاران خود از آخر روز تا ربع شب صحبت داشت...

ص: ۱۲

بنابر نقل عقیلی در مقدمه کتاب ارزشمند قرابادین که شاید از بزرگ ترین قرابادین های موجود و در دسترس باشد وی سلسله و طریقی را برای اساتید خود ذکر می نماید. در صدر این سلسله پیامبر بزرگ الهی حضرت سلیمان علی نبینا و آله و علیه السلام قرار دارند. این سخن، ادعای ما را در مقدمه، مبنی بر الهی بودن این علم تأیید می کند. بعد از حضرت سلیمان علیه السلام، اسقلینوس و پس از او بقراط قرار دارند.

پس از بقراط، احیای حرّان و پس از آن ها اطبای خوز و طبرستان قرار دارند. این نشان می دهد که این دو ناحیه، دارای مکتبی اثرگذار و علمی در طب بوده اند. البته در این میان، نام شخص خاصی مطرح نیست و شاید شهرت و تأثیر این دو مکتب، بسته به شخص خاصی نبوده است، بلکه در پایه ریزی این دانشگاه های علمی، فرهیختگان بسیاری نقش داشته اند که متأسفانه در گذر تاریخ به دست فراموشی سپرده شده اند. در مرتبه بعدی از این سلسله، با میرزا مسیح که در صفحاتی پیش زندگانی او را بررسی نمودیم برمی خوریم.

میرزا مسیح، هرچند فرزند سید مظفرالدین می باشد که خود از اطبای خراسان است، ولی نگاهی به این سلسله نشان می دهد که میرزا مسیح دانش آموخته مکتب پدر

نیست، بلکه وی اندوخته های علمی اش را مرهون اطبای خوز و طبرستان است. پس از میرزا مسیح، میر محمد هادی قلندر قرار دارد. در این سلسله پس از میر محمد هادی علوی، سید محمد تقی موسوی، میر محمد هاشم و محمد هادی عقیلی قرار دارند. در این سلسله، حکیم محمد حسین عقیلی خراسانی، از پدرش، محمد هادی و از دایی پدرش، علوی خان، کسب فیض نموده است. با این وجود نمی توان گفت که عقیلی از محضر استادی دیگر خوشه چینی نموده است، در صفحات بعد اشاره خواهیم نمود که وی از کسانی دیگر نیز دانش آموخته است. ممکن است ذکر این سلسله، بیشتر جنبه تشریفات داشته باشد و تأکید و تصریحی باشد بر علمی و الهی بودن دانش طب و این که عقیلی در این زمینه، مراتب دانش آموزی را رعایت کرده است. نمونه این سلسله را در اجازات روایی مشاهده می کنیم.

ص: ۱۳

از استادانی که عقیلی به ارادت آنان تصریح نموده، شخصی به نام میر محمد علی حسینی است. سخن عقیلی درباره این شخص به گونه ای است که گویا میر محمد علی از دیگر اساتید او برتر بوده است. مثلاً در ابتدای کتاب مخزن الأدویه می نویسد که از عنفوان جوانی در خدمت والد ماجد این علم را آموخته، ولی در چند سطر بعد استاد خود را میر محمد علی الحسینی معرفی می کند. عقیلی در ابتدای تمام کتب خود به این استاد اظهار ارادت می نماید و تألیفات خود را امثال امر او می داند. به عنوان نمونه در ابتدای کتاب قرابادین چنین می نویسد:

خال والد ماجد مغفور مبرور، محمد هاشم المخاطب به حکیم سید علوی خان بن حکیم محمد هادی علوی دست به تألیفات قرابادینی زد و ناتمام ماند و میر محمد علی الحسینی، پیر و مرشد من، از من خواسته [تا] کار او را تمام کنم.

عقیلی با تمام ارادتی که به این شخص داشته، او را به درستی معرفی نکرده است. البته با توجه به عباراتی که او برای میر محمدعلی حسینی آورده، به نظر می رسد که عقیلی، علاوه بر علوم نقلی و طب، در علوم معرفتی و باطنی نیز از خرمین او خوشه چینی نموده است. گویا این استاد اثری مکتوب نداشته و آموخته های عقیلی تنها از آموخته های شفاهی او بوده است، نه تألیفات و نگاشته های او.

دلیل این سخن آن است که عقیلی علی رغم ذکر نام بیش از صد طبیب و حتی اطبای معاصر خود، میر محمدعلی حسینی را هم ردیف این طبیبان ذکر ننموده، در حالی که اگر از این استاد نسخه ای در دسترس بود، شایسته بود نامی از او نیز به میان آید. گویا رساله ای در اوزان شرعیه و اهل ایران و هندوستان و تطبیق آن ها با هم در دسترس بوده که به دست ما نرسیده است. گزارش این رساله را عقیلی در فصل هجدهم قرابادین نقل کرده است.

ص: ۱۴

گزارشی از زندگانی این شخص در تاریخ نیز نقل نشده است؛ تنها در لغت نامه دهخدا به نقل از قاموس الأعلام ترکی، از شخصی با نام میر محمدعلی که از شعرای هندوستان بوده یاد شده است. البته با توجه به تاریخ درگذشت این شخص ۱۱۵۰ ه. ق ذکر شده است، نمی توانیم او را میر محمدعلی منظور بدانیم، زیرا وی تا بعد از سال ۱۱۸۰ ه. ق، که سال وفات علوی خان است، و سال ۱۱۸۵ ه. ق، که سال تألیف کتاب قرابادین است در قید حیات بوده است.

از دیگر استادان عقیلی اطلاع دقیقی در دسترس نیست. هرچند وی از اطبای فراوانی در کتب خویش یاد می کند و این امر نشانگر آن است که وی به طور مستقیم یا مع الواسطه از خرمین استادان فراوانی کسب فیض نموده است. قسمتی از این دانسته به

صورت اوراقی بوده است که متأسفانه امروز در دست ما نیست، ولی گویا عقیلی به راحتی به آن ها دسترسی داشته است. از جمله این افراد می توان به حکیم محمدباقر فرزند حکیم عمادالدین محمود شیرازی، حکیم صالح خان و حکیم داودخان و حکیم لطف الله خان که هر سه دایی علوی خان اند حکیم محمدرضا و حکیم احمد موسوی که هر دو فرزندان حکیم سلیمان اند حکیم محسن خان، فرزند حکیم صالح خان اشاره نمود.

عقیلی علاوه بر مهارتی که در طب داشت، از علوم دیگر نیز بی بهره نبوده و در کتابهایش گاهی از علوم دیگر نیز استفاده می کرده است. مثلاً گاه از اصطلاحات منطقی و اصولی استفاده می کند؛ يرجع کل شی الی اصله و اذا تعارضتا تساقطا از جمله این اصطلاحات اند. استفاده از آیات قرآن و احادیث معصومین علیهم السلام نیز حاکی از اطلاع و اعتقاد او به کلام الهی و سخنان خاندان پیامبر است. مثلاً در مقدمه کتاب خلاصه الحکمه در بیان فضیلت علم طب می نگارد:

ص: ۱۵

بدان که فضیلت و شرف آن را این بس که وارد است: و العلم علمان علم الابدان و علم الادیان .

و در ادامه همان، در بیان نیازمندی انسان به طب برای شناخت و معرفت الهی به این آیات و روایات استشهاد می کند: و فی انفسکم افلا تبصرون ، افلا ینظر الانسان الی نفسه ، من عرف نفسه فقد عرف ربه و اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه .

عقیلی مطالعاتی در عرفان، تفسیر، شعر و ... نیز داشته؛ او گاه گاهی نیز بدین علوم اشاراتی کرده است. اگر به مقاله عشق در کتاب معالجات نگاهی بیفکنیم علاوه بر جنبه

های فوق نشانی از ذوق لطیف و ولایت مداری او را مشاهده می کنیم؛ البته درباره اعتقادات او در آینده به تفصیل سخن خواهیم گفت. عقلی درباره عشق چنین می نگارد:

گفته اند که آن مشتق از عشقه است. که نوعی از لبلاب است که به هر درختی که پیچد، آن را خشک می گرداند و چون این مرض نیز صاحب خود را خشک می گرداند، لهذا به این نام خوانده اند. و شیخ محی الدین بن العربی در باب پانصد و پنجاه و هشت از فتوحات مکی می گوید: که عشق مأخوذ از عشقه است که لبلاب است که چون بر درخت انگور و غیره آن پیچد، آن را خشک می گرداند و چون عشق می پیچد بر دل عاشق و او را ضعیف، زرد، لاغر و خشک می گرداند و چشم او را از دیدن غیر معشوق و محبوب خود می پوشد؛ لهذا مسمی بدان نمودند. و بعض حکما گفته اند: العشق مرض اللهی و هیچ سری در این عالم بی عشق نمی باشد، حتی دوران افلاک را دوران شوقی اشتیاقی جهت وصول به مبدأ خود گفته اند. و بعضی آیه کریمه نار الله الموقده التي تطلع علی الافئده . را تأویل به آتش عشق و محبت نموده اند. و از حدت و تابش خود محبت اغیار [را] سوخته و نابود می گرداند و به زبان صاحبان شریعت، عشق را اکثر تعبیر و بیان بود و محبت و شدت حب می نمایند و نادراً لفظ عشق نیز آمده در بعض مناجات.

ص: ۱۶

و بالجمله عشق بر دو نوع است: یکی متعلق به معشوقات و محبوبات دنیویه زائله فانیه از زر، مال، منال، جاه، حشمت، ملک و صیت و غیرها و یا صور جمیله مرغوبه مشتیه نزد او و صاحبان این نیز به مراتب اند: بعضی ضیق الصدر، کم حوصله و محرور المزاج و ضعیف القلب که به زودی به سبب عدم حصو معشوق و محبوب مرغوب خود و عدم

وصول بدان، اخلاط ابدان ایشان محترق گشته، منجر به سودا و مالیخولیا و جنون می گردد، و این لامحاله در این صورت مرض است. و بعضی قوی المزاج وسیع الصدراند و تنگ حوصله نیستند. ایشان را جنون منجر نمی گردد. و صاحبان این مرتبه نیز بعضی پست همت و دنی اند که معشوق ایشان امور پست دنی رذل است و بعضی عالی همت اند که سر بدان امور مذکوره فرود نمی آورند و عاشق و طالب امور عالیه اند. و بعضی را حد یقف است و بعضی بسیار حریص و دائم در هل من میزداند.

و دیگری متعلق به امور اخرویه باقیه دائمه حقه است و صاحبان این نیز بر دو نوع اند مجملاً؛ بعض کم حوصله و تنگ ظرف که اگر اندک چیزی از امور اخرویه به سبب تصفیه قلب و ظهور نور طاعات و عبادات و توجهات به ارواح مقدسه بر ایشان مکشوف و ظاهر گردد، طاقت حفظ و ضبط و ستر آن ندارند و از سر به در روند و سخنان نالایق گویند و مستدرج گردند، چنان چه در کتب سیر احوال ایشان مسطور و مزبور است که بعضی دعوی نبوت و دعوی امامت و ولایت و بعضی دعوی وصول و اتحاد نمودند و خود را تام کامل دانستند و از مقوله بعض ایشان است:

ص: ۱۷

مست از می عشق آن چنانم که اگر یک جرعه ازین بیش خورم بست شوم

و بعضی صاحبه حوصله و وسیع الصدراند که اگر هزاران هزار از آنچه بر دیگران ظاهر و مکشوف گشت، ظاهر و مکشوف گردد، هیچ به خاطر نمی آورند و در ستر و کتمان آن می کوشند و مقوله بعض ایشان است:

شربت الحب كأساً بعد کاس فما نفذ الشراب و لارویت

و لهذا در حدیث وارد است: من عشق و عفو و کتم و مات مات شهیداً.

و چون این بالا جمال مبین گشت، پس هر مذمتی که در باب عشق وارد است، راجع به نوع اول است. و هر مدحی و ترغیبی که وارد است راجع به نوع دوم است و در بعضی احادیث و اکثر ادعیه و مناجات ذکر آن آمده و احوال صاحبان آن صلوات الله علیهم دال بر آن است.

آثار عقلی

کتب عقلی بیان کننده ارزش و جایگاه علمی او هستند و صحبت در این باره شاید به درازا بکشد. تعداد و اسامی کتب، موضوعات آن ها، وجود آن ها و میزان تأثیرگذاری آن ها، مباحثی است که در این راستا پی می گیریم.

کتاب های برجای مانده از عقلی، شاید از مفصل ترین کتب طبی برجای مانده باشد که بعداً اشاره ای نیز در این باره خواهیم داشت. در زیر به کتب و یا رسالات برجای مانده او و یا کتبی که دست کم نامی از آن ها در تاریخ برده شده، اشاره خواهیم نمود.

..

۱. دستور شفایی

آقابزرگ تهرانی در موسوعه گرانقدر الذریعه، این کتاب را به وی نسبت داده، ولی به همین مقدار بسنده کرده و چیزی افزون بر این ننگاشته است.

ص: ۱۸

۲. قرابادین صغیر

عقلی، خود به تألیف این کتاب تصریح می نماید. سخن ما درباره این مدعا نقلی است که در کتاب خلاصه الحکمه وجود دارد. عقلی در این کتاب چنین می نگارد: وصف

شراب حلال از آن جناب صلوات الله علیه در قرابادین کبیر در حرف الزاء در زیب، و در قرابادین صغیر، مفردات در حرف الشین در اشربه مذکور شده.

متأسفانه این کتاب امروزه در دسترس نیست و گزارشی از آن نیز در فهرست های خطی کتابخانه ها به دست نیامده است. البته به نظر می رسد جامعیت کتاب ارزشمند قرابادین کبیر، سبب این امر باشد و تألیف این کتاب، از اقبال اندیشمندان به کتاب قرابادین صغیر می کاسته است.

۳. خلاصه الطب

آقابزرگ تهرانی در کتاب الذریعه نوشته است که این کتاب، در کتابخانه داخل سرای همایون استانبول موجود می باشد. آن مرحوم احتمال آن را داده که این کتاب همان کتاب خلاصه الحکمه باشد. البته گزارش آقابزرگ بر اساس فهرست تنظیم یافته آن کتابخانه است، نه دریافت های مشاهداتی!

ظاهراً عقیلی به غیر از کتاب ارزشمند خلاصه الحکمه، کتابی به نام خلاصه الطب داشته است و علی رغم آن که اسم این کتاب در کتب مختلف آمده است، اثری از آن نیست. شاید خلاصه الطب، خلاصه ای از کتاب ارزشمند خلاصه الحکمه باشد که بعدها با توجه به تفصیل و اهمیت خلاصه الحکمه، این کتاب به دست فراموشی سپرده شد.

۴. زبده النکات فی شرح الکلیات

این کتاب شرح قانونچه چغمینی است و با خصوصیات زیر در فهرست کتابخانه مجلس شورای اسلامی به چشم می خورد:

مؤلف: ابوالحسین بن محمد هادی علوی شیرازی.

تاریخ کتابت: ۱۱۲۴.

موضوع: کلیات.

ص: ۱۹

زبان: عربی.

به نظر می رسد مؤلف باید محمد حسین یا حسین بن محمد هادی علوی باشد. هر چند با توجه به تاریخ کتابت شاید این کتاب تألیف عقیلی مورد نظر ما نباشد؛ زیرا عقیلی کتاب معالجات را بعد از ۱۱۹۵ ه. ق که سال تألیف کتاب ارزنده خلاصه الحکمه است تألیف کرده است؛ یعنی ۷۱ سال بعد از نگارش کتاب زبده النکات فی شرح الکلیات. احتمال دارد این کتاب تألیف پدر عقیلی یعنی محمد هادی باشد، بنابراین نام مؤلف باید این گونه ضبط گردد: ابوالحسین محمد هادی علوی شیرازی.

۵. رساله ای در باب طحال اطفال

گزارش این کتاب بنا بر نقل عقیلی در کتاب خلاصه الحکمه است. وی در این کتاب چنین می نگارد:

مؤلف رساله ای علی حده در این مرض نوشته و همچنین در معالجه طحال ایشان

امروزه این کتاب در دسترس نیست.

۶. رساله حجامت

عقیلی در کتاب خلاصه الحکمه به رساله ای در این باب که از تألیفات خود اوست، اشاره می کند. متأسفانه این رساله به دست ما نرسیده است.

۷. رساله در باب حصبه و جدری و حمیقا

نام این رساله بنا بر تصریح عقیلی در کتاب قرابادین کبیر و کتاب خلاصه الحکمه آمده است.

۸. رساله عرق مدنی

گزارش این رساله در کتاب قرابادین به چشم می خورد.

۹. رساله ای در باب جنین

نام این رساله در کتاب خلاصه الحکمه به چشم می خورد.

۱۰. کتابی درباره معالجه ذات الریه اطفال

عقیلی در کتاب خلاصه الحکمه بدین کتاب اشاره نموده است.

به غیر از کتاب خلاصه الطب که بنابر نقل آقابزرگ تهرانی، وجود آن تأیید شده و نیز کتاب زبده النکات فی شرح الکلیات، که علی رغم تردید در انتساب آن به عقیلی، در کتابخانه مجلس وجود دارد، از کتب و رسالات دیگر، که پیش از این ذکر آن رفت، امروزه خبری نیست و علی رغم شهرت کتاب های عقیلی، در کتابهای دیگر اسمی از آن ها به میان نیامده است. به نظر می رسد تألیف کتاب خلاصه الحکمه، قرابادین کبیر، معالجات و مخزن الأدویه، باعث به فراموشی سپرده شدن دیگر آثار وی گردید؛ هر چند پایه فضل مؤلف با این تألیفات در آفاق پیچیده است.

ص: ۲۰

۱۱. معالجات

این کتاب بخش از موسوعه مفصل مجمع الجوامع است که عقیلی در این باره می نویسد:

اما بعد می گوید بنده خاطی محتاج به رحمت ربه الغنی محمدحسین ابن المرحوم المبرور محمدهادی العلوی العقیلی که چون از تألیف فن کلیات مسمی به خلاصه الحکمه و مفردات مسمی به مخزن الأدویه و مرکبات مسمی به ذخائر التریب از کتاب مجمع الجوامع بعون الله تعالی و لطفه فارغ گردید، حال شروع نمود به تألیف معالجات امراض مختصه از سر تا قدم در ضمن دوازده مقاله.

با توجه به این سخن و این که عقیلی، خود نگاشته که در سال ۱۹۵۱ ه. ق به تألیف کتاب خلاصه الحکمه پرداخته است، باید گفت که تألیف کتاب معالجات بعد از سال ۱۱۹۵ هجری است؛ هر چند مؤلف، خود در این باره تصریحی نکرده است. این کتاب بنا بر تصریح مؤلف، مشتمل بر دوازده مقاله است. هر مقاله از این کتاب مشتمل بر چند فصل است. فصول کتاب نیز خود به چندین باب تقسیم می شوند.

۱۲. معالجات (عربی)

عقیلی قبل از تألیف چهار کتاب مشهور خود، یعنی مخزن الأدویه، قرابادین، خلاصه الحکمه و معالجات، دست به تألیف کتابی در باب معالجات به زبان عربی زده بود که این کار بنا به عللی که ما نیز به درستی از آن اطلاع نداریم ناتمام مانده است. عقیلی سال تألیف این کتاب را ۱۱۸۳ ه. ق ذکر کرده است. متأسفانه از این کتاب نیز امروزه گزارشی به دست ما نرسیده است.

۱۳. ذخائر التراکیب یا قرابادین کبیر

این کتاب، اولین کتابی است که عقیلی از مجموعه بزرگ جوامع الجامع نگاشته است. عقیلی در مقدمه همین کتاب، سبب تألیف آن را چنین می نگارد:

ص: ۲۱

اما بعد به عرض برادران ایمانی و روحانی می رساند [که] بنده عاصی هیچ کم از هیچ، ابن السید السند الاستاذ المرحوم محمد هادی العقیلی العلوی الخراسانی ثم الشیرازی الشهیر بحکیم محمد هادی خان محمد حسین غفر الله ذنوبهما و ستر عیوبهما که مدتی مدید اشتیاق این [را] داشت تا کتابی در طب جمع و تألیف نماید که حاوی و شامل باشد اکثر اغراض و مطالب هر پنج فن آن را. ولیکن به سبب بی بضاعتی و فرومایگی و فقدان علم و عمل و عدم تحصیل تجربه و غیرها از موانع و عوائق از قوه به فعل نمی آمد و به عرصه شهود ظهور نمی یافت و چند جزئی در فن موسوم در امراض رأس نوشته بود که اتفاقاً اجزاء چند متفرق از مسودات خال والد ماجد مغفور مبرور محمد هاشم المخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علوی خان بن حکیم محمد هادی العلوی قدس الله سرهما به ترتیب حروف تهجی به دست آمد و از آن معلوم گردید که شروع به جمع و تألیف قرابادینی نموده بودند، بدین نسق که اولاً بعضی از ادویه مفرده مشهوره را ذکر نماید و در ذیل هر یک از آن ها مرکباتی که آن دوا اصل و عمود اند، در آن ها نیز به ترتیب حروف مندرج سازند و استطراداً بعضی مرکبات را بدون ذکر مفردات نیز ایراد نمایند و به اتمام نرسیده بود.

جناب مستغنی الألقاب حضرت ارشاد مآبی پیر و مرشد حقیقی سمی حبیب الله و ولیه مد الله ظلال افاضاته و افاداته که حسب و نسب صوری و معنوی آن جناب به حضرت سرور انبیا و سند اصفیا و حضرت سید اولیا و پیشوای اتقیا بالولایه الحسینیه صلوات الله

علیهم می رسد، امر نمودند که به همین نسق این را جمع کن و به اتمام رسان، حیف است که منتشر و ضایع گردد. شاید به کار بنده ای از بندگان خدای تعالی آید و ذخیره ای باشد برای عقبی امتثالاً لأمره الاشراف الأعلی، در این اوان که مدت یک هزار و یکصد و هشتاد و پنج از هجرت حضرت ختمی پناهی صلی الله علیه و آله گذشته است با وجود کمال نادانی کالقلم فی ید الکاتب متوجه جمع و تألیف آن گردید.

ص: ۲۲

عقیلی در مقدمه کتاب خلاصه الحکمه، ساختار قرابادین را این چنین ترسیم می کند: و آن کتاب را بدین نسق و آن کتاب را که اولاً بعض ادویه مفرده که اصل و عمود اند در بعض مرکبات و آن مرکبات به نام آن ها مشهور اند، با بیان طبیعت و خواص و منافع و مقدار شربت و مضارّ و اصلاح ذکر نماید و در ذیل هر یک تراکیب موسومه بدان را.

و ثانیاً در ضمن جابه جا نیز مرکباتی که هر یک موسوم به اسمی خاص اند نه به اسم دوایی خاص معین، برای آن که تامّ و جامع باشد و احتیاج به کتابی دیگر نیفتد، از قرابادینات. و همگی به ترتیب حروف تهجی برای سهولت اخذ و تلقی قرار داده ام و در ضمن کتب و ابواب و فصول و خاتمه می باشد.

هرچند در ظاهر از عبارت عقیلی چنین به نظر می رسد که عقیلی کار ناتمام علوی خان را تکمیل نموده ولی در حقیقت، قرابادین عقیلی دنباله نوشتار مرحوم علوی خان نیست بلکه این قرابادین، کتاب مستقلی است؛ هرچند عقیلی در این کتاب از نوشتار علوی خان استفاده های فراوان کرده است. قرابادین کبیر، بزرگترین قرابادین نوشته شده

موجود تا به امروز است. این کتاب از ویژگی های منحصر به فردی برخوردار است که توجه این خصوصیات، اهمیت این کتاب را برای ما مشخص می سازد.

هر کس به کتاب قرابادین مراجعه نماید، با اشخاص زیادی روبه رو می شود که عقلی در این کتاب از آن ها مطالب فراوانی نقل می کند. این نقل قول ها، گاه از روی نوشتار آن ها بوده که به دست عقلی رسیده و گاه به منبع آن اشاره نکرده است. این مطلب نشان گر آن است که عقلی در تألیف این کتاب از تجربیات افراد فراوان استفاده نموده است و همچنین در نگارش قرابادین، کتابخانه بزرگی از تألیفات حکمای سابق در اختیار داشته است. اهمیت قرابادین در این است که این کتاب، با توجه به عدم دسترسی به منابع آن، می تواند ما را به نظریات حکمای گذشته رهنمون سازد و همچنین با توجه به اطبای فراوانی که در این کتاب نام آن ها به میان آمده، این کتاب می تواند منبعی جامع در تاریخ طب بوده، مورد استفاده دانش پژوهان طب و حکمت قرار گیرد، البته اطلاعات درباره این اشخاص اندک است، ولی این اطلاعات مختصر می تواند سر رشته ای برای تحقیقات بعدی به شمار رود.

ص: ۲۳

از خصوصیات دیگر قرابادین کبیر این است که عقلی در این کتاب، اسامی نا آشنایی برای بعضی از داروها ذکر می نماید که در کتب پیشین کمتر به این گونه واژه ها برمی خوریم. از جمله این کلمات می توان به این اسامی اشاره کرد: ارگچه، اطریه، آثاناسیا، رامهرنات، غفطارقان، دیاقودا، کلکلانجات، بتیسه، برودات، بوزه ها، تنزوها، باسلیقونات، افرودیجان، ملاگیر.

بعضی از این واژه ها در کتب پیشین نیز مورد استعمال بوده؛ ولی کاربرد آن ها، آن گونه که در قرابادین به چشم می خورد، بی سابقه است. این استعمال ها گاه از کتاب

های عقیلی به کتب دیگر نیز راه یافته است که در مباحث بعد بدان نیز اشاره خواهیم نمود. البته واژه آفرینی و استعمال لغات ناآشنا و یا محلی، مختص به این کتاب نیست و عقیلی در کتاب های دیگر نیز این گونه رفتار نموده است. مثلاً در مورد بیماری ها نیز گاه، اسامی ای برای بیماری ها نقل کرده که در کتب دیگر یافت نمی شود؛ مانند ریحک یا کزک. این خصوصیت کتاب های عقیلی می تواند ما را در تدوین منبعی جامع در زمینه لغات طبی رهنمون باشد.

۱۴. مخزن الأدوية و تذکره اولی النهی

عقیلی پس از تألیف قرابادین، دست به تألیف این کتاب زده است. وی در مقدمه مخزن الأدوية در این باره چنین می گوید:

و بعد اتمام آن [قرابادین کبیر] بحمدالله و حسن توفیقه باز حسب الأمر آن جناب سامی مدظله العالی متوجه جمع و تألیف کتابی در ادویه مفرده گردید أيضاً به ترتیب حروف تهجی از الف تا یاء در ضمن ابواب و فصول، ملتقط از کتب معتبره متداوله، مانند: قانون شیخ الرئیس و ادویه قلبیه او و جامع المالیقی، مشهور به این بیطار و تذکره شیخ یوسف بغدادی، موسوم به ما لایسع للطیب جهله معروف به جامع بغدادی و تذکره شیخ داود انطاکی، موسوم به تذکره اولی الألباب و ارشاد شیخ اسمعیل بن هیبه الله و ترجمه تذکره ابوریحان بیرونی، مشهور به هویدی و اختیارات بدیعی حاجی زین الدین عطار و تحفه المؤمنین حکیم میرمحمد مؤمن تنکابنی و قدری از مفردات نواب حکیم معتمدالملوک سید علوی خان قدس سره و غیرها از کتب یونانیه و عربیه و فارسیه و از دستور الأطباء موسوم به اختیارات قاسمی حکیم محمد قاسم، ملقب به هندوشاه، مشهور به فرشته و مجربات افضل حکیم میرمحمد افضل و چند کتاب دیگر از ادویه هندیه و حواشی که حکیم میر عبدالحمید بر تحفه نوشته در ادویه هندیه و آنچه از زبان

معجز بیان جناب ارشاد مآبی مدظله السامی و از ثقه معتمد شنیده و مؤلف خود دیده و ماهیت و خواص آن را دریافته و به تجربه رسانیده.

ص: ۲۴

در ادامه، عقیلی به چگونگی نگارش محتوایی آن اشاره می کند و می گوید:

اولاً اسم دوا را به قید اعراب و بعضی لغات وارده در آن ذکر نماید، پس ماهیت و طبیعت و افعال و منافع و خواص آن بالعموم و الاجمال پس بالخصوص و التفصیل. و در اکثر مراعات به ترتیب امراض مختصه از فرق تا قدم نموده، پس غیرمختصه و خواص متعلقه بدان، پس بیان مضار و اصلاح و دفع آن، پس مقدار شربت و بدل آن را. و نیز اشاره به مرکباتی که آن دوا اصل و عمود است در آن و در قرابادین مجمع الجوامع ذکر یافته. و نیز ایمائی به ادویه مجهوله الماهیه کرده شود و اصل معتمد بر هر دو اقوال صاحبان کتابی را شناسد که آن دوا مخصوص به بلاد اوشان بوده، یعنی در بلاد اوشان به هم رسیده و یا به نواحی آن و اکثری را خود دیده و شناخته، ماهیت و کیفیت و افعال و خواص آن را به تجربه رسانیده، نوشته اند نه آنچه در بلدان دیگر و خود ندیده و به محض تقلید و استماع به تحقیق نوشته اند.

و برای آن کتاب مقدمه و خاتمه قرار داد و اسامی مختلفه ادویه را چنان چه صاحبان کتب مذکوره در بین جا به جا ذکر نموده اند، مذکور نکرد بلکه در آخر کتاب در ضمن ابواب و فصول آورد. و نیز جهت اتمام آن و آن که در احتیاج به ادویه مرکبه رجوع به کتاب دیگر ننمایند برای آن قرابادینی به ترتیب حروف تهجی ذکر نمود.

مخزن الادویه در ابتدا از یک مقدمه تشکیل شده است. این مقدمه که به ذکر کلیاتی درباره استفاده از ادویه و خصوصیات کلی آن ها اشاره دارد، مشتمل بر چهارده فصل

است. پس از مقدمه، عقیلی مفصل ترین بخش کتاب را در ۲۸ باب، یعنی به تعداد حروف الفبای عربی، به نگارش درآورده است. هر باب به مقتضای تعداد ادویه و نیز حروف دوم آنها به چندین فصل تقسیم شده است. عقیلی در خاتمه این کتاب که ۲۸ باب است به ذکر اسامی ادویه می پردازد که در کتاب به صورت پراکنده نقل شده است. ابواب خاتمه نیز به مقتضای حرف دوم این ادویه، به چند فصل تقسیم شده است. امروزه کتاب مخزن الأدویه یکی از مفصل ترین و مشهورترین کتاب هایی است که در این باره در دسترس دانشجویان این رشته قرار دارد.

ص: ۲۵

۱۵. خلاصه الحکمه

عقیلی پس از اتمام مخزن الأدویه، دست به تألیف کتابی درباره کلیات علم پزشکی زد. این کتاب سومین کتاب از موسوعه ارزشمند مجمع الجوامع است؛ او در این باره چنین می گوید:

و بعد اتمام آن، به توفیق ملک علام و عون و امداد آن جناب اُدام الله فیضه و برکاته؛ حال که سنه یک هزار و یکصد و نود و پنج است امر به جمع و تألیف کلیات آن فرمودند و حسب الأمر شریف آن جناب مدالله ظلال عاطفته و فیضه متوجه [انجام این عمل] گردید. امید از فضل و توفیق او سبحانه و امداد و اعانت آن جناب است که صورت اتمام و سمت اختتام پذیرد. این را مسمی به خلاصه الحکمه در کلیات مجمع الجوامع گردانید و مرتب نمود بر مقدمه و دو مقاله و خاتمه.

مقدمه، که دربردارنده چهار فصل است، در بیان تعریف علم طب، هدف، موضوع و شرف آن و بیان سخنانی به عنوان وصیت و نصیحت در آداب طبیب و بیمار است.

مقاله اول این کتاب مشتمل بر چهار رکن است و در این مقاله، مؤلف به بیان امور نظری و تئوری می پردازد. رکن نخست این مقاله مشتمل بر یک مفتاح و هفت فصل، رکن دوم مشتمل بر یازده فصل، رکن سوم متضمن چهار فصل و رکن پنجم دربرگیرنده پنج باب است.

در مقاله دوم به بیان امور عملی پرداخته شده و مشتمل بر دو فن است. در فن اول در ضمن شانزده فصل، اموری درباره حفظ صحت بیان شده و در فن دوم، معالجات و دستورالعمل هایی کلی ذکر شده است؛ این فن شامل سه فصل است.

ص: ۲۶

بخش آخر که به عنوان خاتمه در این کتاب آمده، دربرگیرنده عناوینی است که از آن ها به تدبیر تعبیر می شود. البته در تمامی کتب کلیات، این بخش از زمان بوعلی به بعد به چشم می خورد، اما هیچ یک از نویسندگان به تفصیل و دقت عقلی در تدابیر نیست؛ مخصوصاً در فصل تدبیر حبلی و مرضعه، چنان توضیحات مفصلی درباره زنان حامله و شیرده بیان کرده که خود می تواند کتابی جداگانه باشد. همچنین فصل تدبیر مسافران، فصل تدبیر اطفال و فصل تدبیر مشایخ هر کدام کتابی کامل در موضوع خود است؛ مثلاً آنچه از بیماری اطفال در خلاصه الحکمه آمده، مفصل ترین بحث بیماری اطفال است که تا به حال به دست ما رسیده و هیچ کتابی تا این حد مبسوط، در بیماری اطفال بحث نکرده است. حتی در قانون چهار صفحه بحث به صورت کلی ذکر شده است.

به غیر از این قسمت، این کتاب مفصل ترین نوشته در زمینه کلیات طب می باشد و از نظر حجم مطالب در باب کلیات طب، فقط کتاب تحفه سعیدیه، شرح قانون بوعلی تألیف قطب الدین شیرازی است که با آن برابری می کند. و گرنه در بین کتب فارسی تا به حال کتابی به این حجم در باب کلیات نگاشته نشده است.

شاخصه های علمی و اخلاقی عقیلی

عقیلی شخصی بوده که در خانواده علم و طبابت پرورش یافته و نزد بهترین اساتید طب کسب فیض نموده است. علاوه بر آن از تجربیات میر محمدهاشم معتمدالملوک بهره جسته و از فنون طب هندی نیز آگاهی داشته که در گوشه و کنار کتاب هایش مکرراً به آن ها اشاره می کند.

علاوه بر این، نام بردن بیش از صد طبیب نامی و نقل قول از آن ها، از حکمای یونان گرفته تا عرب و فارس، از قدیمی ترین آن ها اسقلینوس تا اطبای معاصر خود مانند حکیم اکبر ارزانی و ذکر بیش از چهل کتاب طبی مشهور، حاکی از کوشش و پژوهش مؤلف در علم طب و اهمیت تألیف کتاب دارد. مؤلف تنها از اطبای گذشته مطالب را نقل قول نکرده، بلکه در بعضی موارد، به آن ها اشکال گرفته و نظریه آن ها را رد کرده است؛ مانند رد نظرات داود انطاکی در باب حقنه.

ص: ۲۷

با توجه به این خصوصیات، کتاب خلاصه الحکمه را می توان یک فرهنگ لغات و اصطلاحات در باب کلیات طب دانست؛ زیرا در این کتاب کلیه مطالب مورد نیاز یک دانش پژوه به صورت عالی شرح داده شده است. و در واقع کتاب خلاصه الحکمه پله اول فراگیری طب است که با وجود این کتاب و فراگیری اصطلاحات آن، کار در مراحل بعدی یعنی ادویه مفرده، ادویه مرکبه و معالجات، بسیار آسان خواهد بود.

کتب عقیلی از دو خصوصیت تتبع و تحقیق برخوردار است. این سخن نیازمند هیچ توضیحی نیست، بلکه هر که به کتاب های او نظری هر چند اجمالی بیندازد، از این دو خصیصه آگاه می شود؛ در میان کتب او که به دست ما رسیده، قرابادین کبیر بیشتر

خصوصیت تتبع و کتاب خلاصه الحکمه بیشتر بیانگر خصوصیت تحقیق اوست. مثلاً با مراجعه به مباحث بخش دوم این کتاب، دانسته می شود که مطالب این قسمت کتاب دست اول است.

عقیلی خود نیز تصریح کرده است که تنها به تقلید گذشتگان نپرداخته و هدف او جمع آوری مجموعه ای مفصل نبوده، که این امر نیز عملی ارزشمند است، بلکه او سخنانی را گفته که حقیقت آن با تجربه و تحقیق برای وی به اثبات رسیده است. با توجه به این خصوصیات، گاه سخنان حکیمان گذشته را در بوته نقد قرار داده، مثلاً در مبحث قاروره در نقد سخنان قرشی، پس از نقل کلام شیخ الرئیس، برداشت قرشی را رد کرده و آن را نقد کرده و چنین نگاشته:

و اعتراضی که شارح نموده بر او که گفته سواد بول محمود نیست جمیع اشخاص و انسان را و مخصوص به مشایخ و نسوان نیست، مگر بحرانی آن که محمود است همه را، غیر واقع است مراد او رحمه الله را خوب نیافته .

ص: ۲۸

و یا بر گفته ملا نفیس کرمانی در مبحث حقنه اشکال می کند و می نویسد:

مولانا نفیس کرمانی در شرح أسباب و علامات مسهلات به عصر را مانند: هلیجات در حقنه ها داخل نموده و لکن التفاتی بدان نیز نباید نمود؛ زیرا آن چه به خاطر ناقص مؤلف رسیده، آن است که باید عمل حقنه ها به تلین و ازلاق باشد نه به عنوان قبض و جمع و عصر و فعل. این ها مخالف مقصود است و نیز منظور اماله ماده و جذب از اعالی به اسافل است و فعل عواصر به عکس آن است.

بنابراین درمی یابیم که هدف او تحقیق بوده و در این باره به نقد می پرداخته و از تقلید کورکورانه پرهیز نموده است. و گرنه اشکالات او برای کم ارزش جلوه دادن سخنان پیشینیان نبوده است؛ از این رو گاه خود به این اشکالات، پاسخ می دهد و به توجیه آن ها می پردازد. مثلاً در کتاب خلاصه الحکمه در مبحث حقنه بر یکی از نظریات داود انطاکی اشکالی وارد می سازد ولی در انتها آن را به وجهی توصیه می کند و می نگارد:

بدان که می توان کلام شیخ داود را توجیهی نمود به آن که مراد او از آن اقوال کلیه نباشد، بلکه اکثری باشد و یا در بعضی مواد و جاها و شرط اعتدال هوا جهت آن نموده که چون به سبب اعتدال هوا اخلاط محتقنه اندک تحریکی می یابند، پس فعل حقنه در آن ها که جذب آن هاست، بیشتر و بهتر می باشد؛ به خلاف سردی بسیار و گرمی بسیار. والله اعلم.

او در عین نقد سخنان بزرگان، جانب ادب را نیز رعایت می کند و گاه آن ها از با القابی شایسته تعبیر می کند؛ مثلاً از بوعلی سینا با عبارت شیخ رئیس علیه الرحمه یاد می کند. عقیلی از علوم زمانه خود نیز آگاهی داشته است و همچنین از طب و روند آن در ممالک دیگر بی خبر نبوده است؛ در مبحث کتاب خلاصه الحکمه به اطباء مسیحی که از عرقیات و املاح و جوهر و روغن مستخرج از ادویه استفاده می کردند، اشاره ای دارد.

ص: ۲۹

او در کتاب قرابادین کبیر، این ملل را به طایفه نصاری یاد کرده است و تحت عنوان ادویه جدید و طرق استعمال آن ها راجع به آنان احوال عجیبی بیان می کند:

بدان که طایفه نصاری که همتشان دایم مصروف به محسوسات و به دست آوردن بلاد، خصوص سواحل دریا می باشد و همیشه رواکب و جهازات ایشان بر روی دریا می گردد و جای تازه و چیزی جدید و امر عجیب و غریب غیر مکرر به دست آوردند و یافتند و در تجسس و تفحص و خواص و منافع آن در می آیند.

همین مؤلف جای دیگر می گوید که این ملت نصاری ادویه تازه ای کشف کرده اند که بعضی از آن ها مانند: شجره النبی (کاسکار سگاردا)، عشب مغربی، چوب چینی، زردچوبه، چلاپا، عصاره ریوند، چای ختایی و دارچینی، بادیان ختایی، ساگودانه، نارگیل دریایی و گنه گنه در دنیای پزشکی شهرت بسیار دارد.

نکته قابل توجه دیگر این است که محمد حسین شیرازی نه صرف ادویه جدید ملت نصاری را ذکر کرده، بلکه بعضی از طرق معالجه اطبای فرنگ را نیز زیر بحث آورده است. از جمله آن طریقه، انتقال خون است که در مخزن الادویه فارسی و ذکر باب دم درج شده است.

محمد حسین شیرازی درباره افعال و خواص این ادویه جدید، مقاله ای جامع و سودمند نوشته است. و لطف الله مولوی افندی چلبی آن را از ترکی به عربی برگردانده است.

در میان انبوه کتاب های برجای مانده از او نظریات جدید و گاه ابتکاری به چشم می خورد. مثلاً در کتاب خلاصه الحکمه به حرکت لب های جنین اشاره کرده است، در حالی که اگر کسی از طب جدید و کشفیات آن آگاهی داشته باشد، می داند که این مطلب از کشفیات طب جدید شمرده می شود. همچنین وی در همین کتاب، سخن از سنگ کلیه، در اطفال می گوید، در حالی که امروزه نیز این سخن شگفتی آفرین است. در مبحثی دیگر نیز، تنها انبساط و انقباض را از قلب ندانسته، بلکه عروق را نیز در این امر دخیل دانسته است. و نیز اگر به مبحث تدبیر هوا که در کتاب خلاصه الحکمه

آمده است نظری بیندازید، با شگفتی متوجه می شوید که عقلی تمام مواردی را که در رویارویی با مواد شیمیایی باید رعایت نمود، ذکر نموده است.

ص: ۳۰

ارزش این کار هنگامی مورد توجه قرار می گیرد که خواننده بداند که کتب اعظم خان و خصوصاً کتاب ارزشمند اکسیر اعظم در پایه ریزی طب شبه قاره هند نقش بسیار بسزایی داشته است. شاید به جرأت بتوان گفت که کتب عقلی مخصوصاً و کتب خاندان او عموماً در طب هندوستان نقش ارزنده ای دارد و کتاب هایی که بعد از کتب عقلی به نگارش در آمده و در جامعه علمی هندوستان مطرح شده، بیشتر برگرفته از کتاب های عقلی و خویشان او بوده و گاه به صورت تفسیر، تبیین، ترجمه و یا تلخیص آن هاست؛ با این حال نقش پیگیر و مجدّانه علما و فرهیختگان هند را در این باره نمی توان نادیده گرفت.

عقلی بسیار متواضع است؛ مراجعه به مقدمه کتب او ما را از سخن دیگری نیاز می سازد؛ در متن کتاب نیز گاه از خود با تعبیری یاد می کند که نشانگر روح تواضع و مردانگی در اوست؛ مثلاً در مباحثی از خلاصه الحکمه از خود چنین تعبیر می کند: راقم هیچ مدان، احقر العباد .

علاوه بر این عقلی شخصی پایبند به شرع و متخلّق به اخلاق اسلامی است. در خلاصه الحکمه داستانی از یکی از حکام هند در مورد نظاره گری بر مجامعت زناکاران آورده و می گوید: خاک بر سر این چنین لذتی و بی حمیتی و بی غیرتی . ولایت مداری نیز در کلام و نوشتار عقلی به صورتی ظاهر جلوه گر است. او ولایت ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین و تبعیت و ولای ایشان را در فراگیری دانش طب ضروری می داند. نقل سخن او در این باره خالی از لطافت نیست؛ او در این باره چنین می گوید:

ص: ۳۱

و از جمله علوم ضروریه مر او را ده علم است؛ اول: علم فقه و حدیث است و تبعیت و ولای اهل بیت صلوات الله علیهم به حکم آیه ((قل لا أسئلكم علیه اجراً إلاً الموده فی القربی)) و آیه وافی هدایه ((قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیره و أنا و من اتبعنی)) اساس و بنیاد دین خود را بدان استوار دارد تا آن که به ورود شکوک و شبهات شیاطین نفسانیه و شیاطین انسیه باید که از جاده استقامت نلغزد و منهدم نگردد...)).

آنچه عقیلی بر آن اصرار دارد، امروزه نیز می تواند در ابتدای راه دانش آموختن به عنوان اصلی اساسی مورد توجه قرار گیرد که: طب را میزان شرع قرار ندهند، شرع را میزان طب قرار دهند.

با درود به روان پاک آن استاد عظیم الشان و سید جلیل القدر که در سراسر عمر پربرکت خود با تحقیقات کتابخانه ای در زمینه پزشکی نیاکان، خدمات ارزنده ای را به جهان علم و دانش عرضه نموده و نام ایران اسلامی را بلندآوازه کرده است.

فصل اول: در بیان دوا و غذا و ذو الخاصیه و مرکب القوی و فادزهر و سم و دوا

مسهل و ملین

اشاره

و اقسام هریک

بدانکه جناب اقدس باری جل ذکره از کمال لطافت خبرت و احکام حکمت و نهایت رحمت و رافت مواد ادویه را بیشتر از مواد اغذیه آفریده بجهت آنکه احتیاج انسان بدانها زیاده است از برای دفع امراض و اعلال از اغذیه و دیگر آنکه اغذیه بسبب کثرت استعمال شبانروزی طبیعی و عادی شده اند زیرا که بدن بسبب عوارض و موانع

چند و از عدم مراعات قوانین کلیه و قواعد سته ضروریه مقرر در حفظ صحت و تجاوز از حد لائق اکثر منحرف از مزاج اصلی و صحت ذاتی می گردد که مسمی بمرض است و محتاج می شود بدفع و رد آن بسوی مزاج اصلی خود بمعین و معاون از خارج مرطیعت مدبره را و آن دوا است و از برای هر علتی بنص حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله که ما خلق الله داء الا خلق له سبعین دواء حق سبحانه تعالی و عز شانه برای هر مرض واحد دوا بسیار آفریده بعلم و منافی که خود تقدس و تعالی می داند و آنچه اطباء و مجربین در خواص و منافع ادویه و مضار آنها نوشته اند اقل قلیل از قبیل قطره است از دریا بلکه از انهم کمتر بحکم آیه کریمه قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا بظن و قیاس و تخمین و مراد از سبعین وارده در حدیث شریف بهفتاد عدد معین نیست بلکه کثرت است و بدانکه از جمله منافع مذکوره در تعدد ادویه و تفنن آنها یحتمل یکی آن باشد که مثلا اگر دوائی یافت نشود و یا یافت شود و طبع را از ان نفرت باشد بدوای دیگر که یافت شود و بدان رغبت باشد و یا نفرت بسیار نباشد بدان تدوای نمایند و همچنین غذا و دیگر آنکه مثلا اولاً چون دوائی را خوردند و نفع از آن یافتند بسا است که ثانیاً از آن بسبب تکرار استعمال و عادت و تبدل حالات مزاج نفعی معتد به حاصل نمی گردد آن را تغییر و تبدیل بدوای دیگر نمایند و همچنین در غذا و این در امراض مفرده است و اما در امراض مرکبه لامحاله احتیاج است بکثرت ادویه چنانچه ان شاء الله تعالی بیان آن خواهد آمد "و بدانکه" دوا یا مفرد است یا مرکب و مفرد البته از موالید ثلثه است که نبات و حیوان و جماد باشند و یا مرکب مؤلف ازینها بخلاف غذا که لامحاله نباتی و یا حیوانی و یا مرکب ازین هر دو است زیرا که جماد اصلاً صلاحیت غذائیت انسان ندارد کما لا یخفی و ایضا دوا و همچنین غذا هر یک ماده و کیفیتی و صورتی دارند ماده و صورت هر دو جوهراند و کیفیت عرض و عرض یا عارض صورت است و آن حرارت و برودت است که از کیفیات فاعله اند و یا عارض ماده و

آن رطوبت و یبوست است که از کیفیات منفعله اند و تاثیر دوا هم بکیفیت و هم بصورت یعنی صورت نوعیه و هم بخاصیت است مفردا و مرکبا اما بکیفیت در اکثر مواد و بدانکه غلبه و تاثیر یا بواحد از ان امور ثلثه است بتنهائی و یا بدو و یا بهر سه اما کیفیت هر چند قلیل باشد و اثر آن غیر بین در همه حال با آن مرد و شریک است و مفارقت ندارد بخلاف آن هر دو که ملازم کیفیت نیستند مثلا در دواى مطلق قوی و غالب و زائد کیفیت است و در دیگر مغلوب و ضعیف و در ذو الخاصیه

ص: ۳۲

۵ صورت غالب و بر همین نسبت در غذائی دوائی و غذای ذو الخاصیه و غیرها و بجهت اشاره بدین معنی آن را مصدر بذکر نموده غذای دوائی و دواى غذائی و دواى فادزهری و دواى سمی و امثال اینها می نامند و ذو الخاصیه یا موافق و مقوی مبقی و حافظ مزاج اصلی و حرارت غریزی و قوی است و یا مخالف و مفسد و فانی کننده آنها و اول را فادزهر و تریاق و ثانی را سم نامند و تولید غذا از ماده است و چون این مقدمات بالاجمال معلوم کردید پس بیاید دانست که آنچه وارد بدن می گردد خالی از ان نیست که تاثیر آن یا بماده فقط است و آن را غذای مطلق نامند و یا بکیفیت فقط و آن را دواى مطلق کویند و یا بماده و کیفیت هر دو و آن را غذای دوائی و یا بکیفیت و ماده هر دو و آن را دواى غذائی و یا بصورت فقط و آن را ذو الخاصیه کویند و این یا موافق و دافع مضار است و یا مخالف و احداث کننده مضرت و فساد و هریک ازینها منقسم بچند قسم می گردد اما آنچه تاثیر آن بموافقت است چهار نوع بود یا بصورت فقط است و آن را فادزهر و یا بماده و صورت و آن را غذای فادزهری و یا بکیفیت و صورت هر دو و آن را دواى فادزهری و یا بهر سه از ماده و کیفیت و صورت و آن را غذای دواى فادزهری کویند و اما آنچه تاثیر آن بمخالفت و مضادت باشد نیز بر چند نوع است یا بصورت فقط است و آن را هم مطلق نامند و یا بکیفیت و صورت هر دو و

این نیز بمراتب است اگر دو کمال قوت است آن را دوی سمی گویند و اگر در کمال قوت نیست آن نیز بر دو نوع است یا با آن قوت مسهله است و آن نیز بر سه نوع است یا قوی است یا متوسط یا ضعیف اما قوی را تاثیر بصورت و کیفیت است باهم و آن را دوی مسهل ذو الخاصیه نامند و اما متوسط را تاثیر بکیفیت و صورت است و این را دوی مسهل گویند و اما ضعیف را اکثر تاثیر بکیفیت و ماده و صورت هر سه است و لیکن همه ضعیف و ناقص خصوص صورت است و این را دوی ملین خوانند و تفصیل این اجمال آنکه

ص: ۳۳

"غذای مطلق"

آنست که تاثیر و تاثر آن در بدن بماده فقط باشد نه بکیفیت و صورت بدین قسم که چون وارد بدن گردد و تاثیر در آن نماید بتوسط کیفیتی که لازم آنست و بدن از آن متأثر و متغیر نشود و از مزاج اصلی خود نکردد بلکه در آن تصرف نموده یا بالقوه آن را بفعل آور دو متغیر و متبدل از صورت غذائی بصورت خاطی کرداند و مستعد اینکه بکردد جز و عضو و بر اقطار ثلثه آن بیفزاید و فائض گردد بر آن صورت عضوی از مبدأ فیاض جل شانه باستعداد قریب مانند آب کوشتهای لطیف و زرده تخم مرغ نیم برشت و یا بعید مانند کندم و سائر حبوب و بقول و غیرها و کیفیت حاصله از آن خلط منافی و غالب بر کیفیت اصلی بدن و اعضا نباشد

"و دوی مطلق"

آنست که تاثیر آن در بدن بکیفیت فقط باشد و ماده آن قابلیت غذائیت و جزو بدن شدن نداشته باشد بدین قسم که چون وارد بدن گردد و حرارت غریزی در آن تصرف

نماید متاثر و متغیر نکردد بلکه ثنیا او تصرف در بدن نماید و آن را متاثر و متغیر بکیفیت خود سازد از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست مفردا یا مرکبا مانند فلفل و زنجبیل و نیلوفر و کافور و بزر رازیانه و امثال اینها

"و غذای دوائی"

آنست که تاثیر آن در بدن بماده و کیفیت هر دو باشد بهمان نحو با غلبه ماده که بعد تاثیر و تاثر از ان خلطی حاصل گردد که جزو بدن تواند شد و با آن اندک کیفیت و مزاجی باشد غالب بر کیفیت و مزاج اصلی بدن و تغییر مائی در بدن نماید بکیفیت خود از کیفیات اریعه مانند خس و ماء الشعیر و خیار بادرنگ و کدو و هندوانه و خربزه و انکور و بقله الحمقاء و اسفاناخ و بابونه و شبت و شلغم و زردک و چقندر و کلم و ماش و عدس و نخود و لوبیا و نحوها

ص: ۳۴

"و دوائی غذائی"

آنست که تاثیر آن در بدن بکیفیت و ماده هر دو باشد با غلبه کیفیت و بدن را متغیر سازد به تغییر مائی و ثنیا بدن در ان تصرف نماید و از ان خلط بسیار کمی حاصل گردد که قابلیت غذائیت و جوهر بدن شدن و فیضان صورت عضوی شدن داشته باشد با کیفیتی غالب بر بدن مانند کندنا و نعناع و برک کاسنی و عنب الثعلب و سیر و پیاز و ۶توت و آلو و اکثر میوه ها و بزور مانند بزر خیار و خربزه و هندوانه و امثال اینها "و بدانکه" ادویه و اغذیه را افعال کلیه می باشد بحسب کیفیات آن مانند تسخین و تفریق و تحلیل حار و تبرید و تکثیف بارد و تلین و سیلان رطب و تبیس و صلابت و امساک یابس و نیز هریک از ادویه را صفات مخصوصه است که مشابه افعال کلیه

آنست مانند تفتیح و تسدید و ردع و تحلیل و امثال اینها و اغذیه مفرده را صفات منحصر است در هژده قسم بدین نحو که غذا یا صالح الکیموس است و یا فاسد الکیموس و اول آنست که متولد شود از ان خون طبیعی صافی که مخلوط نباشد با آن اخلاط دیگر مکراندکی بقدر احتیاج و ثانی بخلاف آنست و هر واحد از ان هر دو منقسم می شود بسه قسم لطیف و کثیف و متوسط بینهما و باز بسه قسم دیگر کثیر الغذاء و قلیل الغذاء و متوسط بینهما کثیر الغذاء آنست که از ان خون بسیاری تولد باید و قلیل الغذاء بعکس آن و متوسط بینهما متوسط میان آن هر دو پس اقسام اغذیه مژده می شود بضرب سه در شش و بیان دیگر آنکه غذا یا رقیق لطیف است مانند اسفناخ و یا غلیظ غیر لطیف است مانند پنیر و با متوسط است مانند آب گوشت بزغاله و هر واحد از ان هر دو یا جید است مانند آب گوشت چوزۀ مرغ و بیضۀ مرغ و ماهی ریزه و یا متوسط است مانند آب گوشت بزغاله و نخود و نان تازه و یاردی است مانند خردل و سیر و پیاز و هریک ازینها یا کثیر الغذاء است مانند زردۀ بیضۀ نیمبرشت یا معتدل الغذاء است مانند مرق نخود با عسل و یا قلیل الغذاء است مانند سائر بقول چنانچه درین جدول نموده می آید

ص: ۳۵

"ذوا خاصیه"

آنست که تاثیر آن در بدن بکیفیتی و امری و رای کیفیات و امور ظاهرۀ حسیه و وهمیه باشد بلکه بمناسبتی و امری بسیار لطیف دقیق خفی مانند جذب مقناطیس و کهربا آهن و گاه را و تاثیر فادزهر و سم در بدن که تعبیر

از ان بصورت نوعیه نیز نموده اند و لیکن جذب مقناطیس و کهربا آهن و گاه را الطف و ادق و اخفی است از تاثیر آن هر دو بلکه این نمونه ایست از تاثیر نفوس بعض

اشخاص انسانی در بعض دیگر از فرط محبت که عشق نامند و فرط عداوت بسبب مناسبت و مجانست نفوس ایشان باهم و یا کمال عدم مناسبت و منافرت ایشان از هم که تفصیل این طولی دارد و محل کنجایش آن ندارد "و بدانکه" ذو الخاصیه اگر تاثیر آن بموافقت است آن را فادزهر و تریاق نامند و الاسم و فادزهر و تریاق آن است که تاثیر آن در بدن و حرارت غریزی و قوی و ارواح بطریق موافقت و محافظت و تقویت و اعانت آنها بحدی باشد که بر دفع و رفع نکایت و ادیت سم مودی یاری و مقاومت نماید چنانچه بتفصیل مذکور خواهد شد و اما آنکه افیون را تریاق می نامند بمجاز است بجهت آنکه حافظ قوت است و درین امر با تریاق حقیقی اشتراک دارد

"و سم مطلق"

آنست که تاثیر آن در بدن مخالف و ضد تاثیر فادزهر باشد و بزودی بلا مهلت حرارت غریزی و ارواح و قوی را فاسد و فانی سازد و فرصت فعل و انفعال ندهد مانند بیش و زهره افعی و مارهای قوی و کزیدن آنها که فی الفور مهلک اند

ص: ۳۶

"و غذای ذو الخاصیه"

آنست که تاثیر آن بماده و صورت هر دو باشد اما ماده غالب بنحو مذکور از فعل و انفعال و تاثیر و تاثر مانند روغن کوسفند و کاو و شیر با مغز کردکان و امثال اینها که با وجود تغذیه احداث تفریح و دفع سمیت می نمایند

"و دوی ذو الخاصیه"

آنست که تاثیر آن بکیفیت و صورت هر دو باشد مانند فادزهر حیوانی وجدوار و حب الغار که با وجود تریاقیت و دفع سمیت و اذیت سم احداث حرارتی غالب بر مزاج اصلی بدن می نماید

"و غذا و دوی ذو الخاصیه"

آنست که تاثیر آن بماده و کیفیت و صورت هر سه باشد مانند تفاح و خمر که با وجود تغذیه و احداث اندک کیفیتی غالب بر بدن و تفریح و سرور می آورد

"و دوی سمی"

آن است که تاثیر آن بکیفیت و صورت نوعیه هر دو باشد و بعد تاثیر و تاثر با حصول اثر سمیت احداث کیفیتی غالب بر کیفیت اصلی بدن نماید مانند بز سیاه

"غذای سمی"

آنست که تاثیر آن بماده و صورت هر دو باشد و بعد فعل و انفعال با حصول تغذیه بدستور مسطور احداث سمیت نماید و مثال این در خارج کم متحقق است زیرا که اشیای سمیه بی کیفیتی از کیفیات نمی باشند و بلادر را بعضی غذای سمی گفته اذن

"غذای دوی سمی"

آنست که تاثیر آن بماده و کیفیت و صورت هر سه باشد و بعد تاثیر و تاثر با حصول غذائیت و کیفیتی غالب احداث سمیت نماید مانند لحوم افاعی و سائر لحوم سمیه و گیاهای سمی

"دوای مسهل ذو الخاصیه"

آنست که تاثیر آن بکیفیت و صورت هر دو باشد و بان نیز قوت مسهله بود در کمال قوت و شدت تاثیر و برای کسر قوت محتاج باصلاح و تدبیر و تشویه و غیرها باشد و بعد اصلاح و ورود در بدن و تاثیر و تاثر نفوذ و سرایت در انضیه و سطوح و عروق و اعماق بدن نماید و مختلط و متشبت باخلاط و رطوبات رقیقه و غلیظه گردد و اکثر آنها را بتسخیر و ترقیق و تذویب و تقطیع و غیرها دفع سازد و بعضی را بتحلیل برد مانند سقمونیا که بکیفیت احداث حرارت و بصورت نوعیه دفع صفرا و بلغم می نماید و همچنین سائر ادویه مسهله قویه مانند ماذریون و دند و خربق و غیرها

"و دوای مسهل"

آنست که تاثیر آن بآن مشابه نباشد بلکه در هر فعل از ان اندک ضعیف تر باشد و محتاج باصلاح بسیار نباشد مانند سناء مکی و تربد و هلیجیات و امثال اینها که باستعمال باورد احمر یعنی سنا با کل سرخ و چرب نمودن تربد و هلیجیات بروغن بادام کافی است

"و دوای ملین"

آنست که تاثیر آن از ان هم ضعیف تر باشد و همچنان متشبت باخلاط و رطوبات موجوده حاضره در معده و امعا و حوالی آنها کشته دفع گرداند و با آن قوت نفاذه چندان نباشد مانند فلوس خیارشبر و ترنجبین و شیرخشت

۸ و شکر سرخ و تمر هندی و اجاص و امثال اینها و لیکن خالی از قوت جالیه نباشد و از اینها نیز بعضی محتاج باندک اصلاحی اند مانند فلوس خیارشبر که باید بروغن بادام یا روغن کل سرخ چرب نموده شود برای رفع تشبت و چسبیدن آن بسطح امعا و احداث

قرحه و سحج و زحیر و یا نیستند در تاج بدان مانند ترنجبین و شیرخشت و سائر ملینات مذکوره

ص: ۳۸

فصل دوم : در بیان مرکب القوی و ذو الخاصیه و تاثیر هریک ازینها

اشاره

بدانکه مراتب قوای ادویه منحصر است بر سه مرتبه و قوت عبارت از مبدأ و سبب موجب افعال و ظهور آنها است در مواضع لائقه

"مرتبه اول"

افعال محسوسه ادویه است بسبب کیفیت متشابهه حاصله از مبدأ فیاض جل اسمه بر ایشان از ترکیب عناصر و امتزاج ایشان با یکدیگر و این را مزاج اولی نامند

"مرتبه دوم"

افعال محسوسه حاصله از امزجه ثانویه اشیا صاحب امزجه ثانویه است در ملاتی خود ها و آن از لوازم مرتبه اول است چه اشیا صاحب مزاج ثانوی مرکب اند از اجزای که هریک را کیفیتی و مزاجی اولی مختلفه الاثر است باشد مانند تسخین بعضی و تبرید بعضی و از اجتماع و تفاعل کیفیات اولی کیفیت ثانوی حاصل می شود و اثر این غیر آثار آن اجزا است مانند ردع و قبض و تسخین و تبرید و غیرها و هرچه را مزاج ثانوی طبیعی باشد مرکب القوی نامند و آنچه صناعی باشد اگر مزاج ثانوی را اثر موافق آثار اجزای مفرده او است آن مرکب را متوافقه القوه گویند و اگر مخالف آنها است مثلا

هم تسخین و هم تبرید کند آن را متضاده القوه نامند و طبیعت باذن خالقها هر یک را در مکان لائق استعمال می نماید اگر او را عانقی و مانعی نباشد

"مرتبه سوم"

از لوازم مرتبه اول و ثانی است بواسطه افعال صورت نوعیه و بالخاصیه عبارت از آن است مانند حجر الیهود در تفتیت حصاه که از لوازم کیفیت مزاجی اوست و تقطیع اخلاط را لازم دارد مانند اختصاص اسطوخودوس بدماغ که از لوازم حرارت مزاجی اوست و تلطیف اخلاط دماغیه می کند بصورت نوعیه خود مانند تریاق که دفع هم می نماید بلوازم مزاج ثانوی و بواسطه صورت نوعیه خود "و بدانکه" بنا بر مذهب شیخ الرئیس و محققین حکما که قائل اند به بقای صور عنصریه بمرکبات باید که مراتب قوتها چهار باشند چه تصریح نموده اند که مرکب را مزاج اولی حاصل از کیفیات اجزای متفاعله متماسه می باشد و تاثیر آن بمرتبه است از مراتب و همچنین مزاج ثانوی را اثریست غیر آن مانند لبن که مرکب است از مائیت و دهنیت و جنیت و تاثیر آن بمرتبه ثانوی مرتبه دیگر است از مراتب و برین قیاس صورت نوعی ترکیبی را اثری است غیر آثار مذکوره و تاثیر اجزای غیر متفاعله مرکبات را مرتبه از مراتب نشمرده اند و قیاس مقتضی آنست که قوتها بقدر فواعل باشند و اندراج مرتبه اثر صور نوعیه اجزای غیر متفاعله غیر متماسه در تحت مرتبه اثر صور نوعیه ترکیبی ظاهر نیست "و بدانکه" بعضی از مرکبات ناقصه بی صورت نوعیه اند مانند خاک مخلوط به آب و کفی که مرکب است از آب و هوا و بخاری که مولف است از آب و آتش "و بدانکه"

ص: ۳۹

هر چه با صورت نوعیه است یا محکم التركیب است یا غیر محکم التركیب و تفصیل این بعد ازین خواهد آمد ان شاء الله تعالی و تفصیل باقیه بالاجمال این است

"اما مرکب القوی"

پس آن دوائی را نامند که مرکب باشد جوهر آن از چند چیز که هریک را بر سر خود مزاجی خاص باشد متباین دیگری و بعد ترکیب در شیء واحد و پوشیدن لباس و صورت و حدانی امتزاج نامی نیافته باشند که بعد ورود در بدن و تاثیر و تاثر از آن از هم متمایز نتوانند کشت و تاثیر واحد نتوانند نمود بلکه بعد ورود در بدن اجزای آن از هم جدا گشته هریک تاثیری و احداث کیفیتی خاص می نمایند و منشاء آثار متخالفه متضاده می کردند بعضی بزودی و بعضی بدیری بحسب ترکیب و امتزاج و لطافت و کثافت مواد اجزای خود چنانچه بتفصیل ان شاء الله تعالی

۹ بعد ازین خواهد آمد مانند حجر التیس و جدوار و چوب چینی و ورد احمر و ماء وره و اکثر ادویه فادزهریه و تریاقیه و گل ادویه باهیة نیز مثل شقاقل و بهسین و بوزیدان و جوزبوا و زراوند مدحرج و طویل و زنجبیل و زرلباد و مانند اینها و درین چنین دوائی نباتی اکثر رطوبت فضلیه غالب بر رطوبت اصلیه آن می باشد لهذا بزودی آن را کرم می خورد و تباه می گرداند و بدانکه رطوبت فضلیه عبارت از رطوبتی است که در تمام اجزای آن چیز کما ینبغی ممتزج نگشته باشد و باندک زمانی بعضی از آن بتحلیل رود و جرم آن را منشق سازد و بعضی بتعین صورت کرمی یافته جرم آن را بخورد و رفته رفته تمام آن را فانی گرداند

ص: ۴۰

"و اما ذو الخاصیه"

پس بدانکه خاصیت باصطلاح افعال و آثار ثانوی را نامند و رای کیفیات اولی از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست که از شیء ظاهر گردد مانند لطافت و سرعت

نفوذ و تفتیح و ترقیق و اذابه و تحلیل و امثال اینها و افعال و آثار ثوالت را نیز نامند مانند تفتیت حصاه و تفریح و تقویت ارواح دو قوی و دفع سمیت و این اگری موافقت و مناسبت مزاج و ارواح و حیوه باشد آن را فادزهر و تریاق نامند و اگر بمضادت و عدم مناسبت باشد آن را سم گویند که ضد افعال و آثار تریاق از ان ظاهر گردد " و بیان دیگر " آنکه ذو الخاصیه چیزی را نامند که تاثیر آن نه بکیفیت باشد بلکه بصورتی بود که آن چیز بآن صورت امتیاز از سائر اشیا یافته نوعی خاص گشته باشد و ازین جهت این صورت را صورت نوعیه نامند که بآن نوع نوع از هم جدا گشته اند و هریک تاثیری و رای تاثیر دیگری می نمایند و اما اشخاص هر نوع نوع در ان تاثیر متحد اند مانند جذب مقناطیس آهن را و کهربا کاه را چنانچه ذکر یافت و مانند تاثیر حجر التیس و حجر الحیه و جدوار و حب الغار و تریاق فاروق و مثرودیطوس و امثال اینها از ادویه فادزهریه تریاقیه مفرده و مرکبه که در سموم حاره و بارده و امراض متضاده موثراند خواه بموافقت و مناسبت مانند فادزهر و خواه بمنافرت و ضدیت مانند سم زیرا که ذو الخاصیه دو نوع است چنانچه ذکر یافت و فی الحقیقه مرجع ما بالکیفیه و مرکب القوی و ذو الخاصیه و ما بالطبع عند التحقیق و التدقیق قریب بهم بلکه یک امر است و آن نیست مگر اثر طبیعت که آن اثر ظهور نفس است در اجسام بمراتب الا آنکه تاثیر ما بالکیفیه ضعیف و جزئیست و تاثیر مرکب القوی از ان زیاده و متکثر و تاثیر ذو الخاصیه از ان بیشتر و بالاجمال و تاثیر ما بالطبع از ان زیاده و تاثیر نفس کلی و اشمل و از همه اقوی و ارفع و املی است " و بدانکه " تاثیر بعضی ادویه که بطریق تعلیق و اخذ ان نوعی خاص و شرطی مقرر و همچنین از برای محبت و یا عداوت مثلا در زیر سر و یا در خانه یکی از انها انداختن و یا دفن کردن و فرش کردن و یا سوختن و یا با خود داشتن و غیر اینها هر چند قواعد طویه و تاثیرات طبیعت را چندان در انها دخلی نیست و لیکن از تاثیرات نفس و توهمات ان بیرون نیست خصوص ضعفاء العقول را و بحکم

لکل اهل و آنکه کتاب نیز خالی از آنها نباشد جابجا بعضی ازین قبیل خواص مذکور می کرد

ص: ۴۱

"و اما تاثیر فادزهر و تریاق"

پس بدانکه تاثیر فادزهر و تریاق از جهت مرکب القوی بودن آنست هم از جهت مناسبت و جذب نمودن آن هم را بسوی خود و میل سم بسوی آن و هم از جهت مضادت و دفع و ابطال و افنای آن اثر سم را از خود و از مناسب و مصادق خود که حرارت غریزه و قوی و ارواح باشند و هم از جهت امور مذکوره در فادزهر از تفتیح مجاری و سرعت نفوذ و غوص در اعماق بدن و جذب سم از آنها بهمان جهت "بدانکه" چون اجزای رطوبات و قوی و ارواح بدن همه باهم متصل و متحداند اتصال و اتحاد و حدانی و طبیعت مدبره بدن و نفس حیوانی قابض و حافظ و مجتمع کل اند قبض و حفظ و اجتماع و حدانی و لهذا بمجرد ورود آن در بدن تاثیر آن در تمام بدن می رسد چنانچه مشاهده می گردد که در حین ضعف و کرسنکی بسیار بمجرد ورود ۱۰ ادوای مقوی و یا غذای صالح خصوصا لطیف دفعه تقویتی در بدن حاصل می گردد و اما تاثیر و احداث غذا تقویت بدن را دفعه واحده بمجرد ورود در معده دو وجه است یکی آنکه اجزای لطیفه آن بواسطه رطوبات بدنیه و حرارت و قوی و ارواح و اتصال و اتحاد ایشان باهم دفعه بتمام بدن می رسد و باعث تقویت قوی و ارواح می گردد و دوم آنکه طبیعت مدبره حامیه بدن آنچه از غذا آماده و ذخیره نگاه داشته است که اندک اندک صرف بدن نماید در هنگام فقدان آن و چون غذای تازه وارد بدن شود و مطمئن گردد آن را که ذخیره دارد زیاده بصرف آورد و موجب تقویت بدن شود و الله اعلم

ص: ۴۲

"و اما در تریاق الافاهی"

و آنچه در ان لحوم افاعی است شاید با امور مذکوره امری دیگر نیز باشد و آن جذب لحم افعی است سمیت را بسوی خود و ازین جهت است که تاکید و مبالغه بسیار نموده اند که در هنگام گرفتن افعی و حین قطع سر و ذنب ان باید که اذیت باو نرسد و زخمی و لاغر نکردد و در هنگام کمال قوت آن را بغضب درآورند تا تمام زهر آن بسر و ذنب آن آید و بسرعت تمام و بیک ضربت آن هر دو را جمع نموده قطع نمایند که دفعه منفصل کردند و سمیت مطلقا در بدن آن سرایت ننماید زیرا که اگر سمیت در ان بماند هر چند اندک باشد بدان سبب ضرر می رساند و نیز جذب سمیت را کما ینبغی نخواهد کرد و علت این جذب سمیت نیز بمناسبت لحم آنست بسم مانند جذب اجرام عصارات رطوبات و لطائف معصورات و ادهان را بزودی بسوی خود و این امری است بین و محسوس و لهذا آزموده اند که بعد از طبخ مطبوخات و مالیدن اجرام آنها بزودی باید که صافی نمایند و لطائف و جواهر را از کثائف و اجرام آنها جدا کنند و الا باز آنها را بخود می کشد و نیز بجهت زیادتی تاثیر و تقویت و اعانت بر امور مذکوره تخمیر اجزای تریاقات خصوص تریاق الاقاعی را بخمر عنبی می نمایند تا بسرعت تمام نفوذ و غوص در اعماق بدن نموده سمیت را جذب و دفع نماید و لهذا بعد تناول آن اولاً بدن گرم می گردد و بعد از ان عرق لزج بدبو دفع می شود و اکثر آنست که بول و براز تیز بدستور مذبور بدبو می باشد پس صحت می یابد

ص: ۴۳

"فائده"

بدانکه بعضی گفته اند که اطلاق فادزهر بر ادویۀ مفردۀ مطبوعۀ حجریه که در جوف حیوانات مانند تیس و کاو کوهی و میمون و غیرها متکون می گردد و بر معدنیات نیز و تریاق بر ادویۀ نباتیۀ مفرده مانند جدوار و حب الغار و ادویۀ مرکبۀ مصنوعه مانند تریاق الافاعی و مشرودیطوس و تریاق ثمانیه و اربعه و غیرها که مزاج ثانوی ترکیبی یافته اند اولی و انسب می نماید و بعضی بالاشتراک گفته اند یعنی اطلاق یکی بر دیگری جائز و مستعمل است و اللّٰه اعلم

"و اما تأثیر سم"

بامور مذکورہ بمضادت و قهر و غلبه و افساد و ابطال و اقلای حرارت غریزیه و قوی و ارواح و رطوبات است و کریزانه‌ها هر با عن الضد بسوی مبدأ و یتبوع خود که قلب باشد و اخماد و خاموش شدن آنها در ان بانقباض مجاری و اقصیه و لهذا در ان حین رنک بشره و سائر بدن زرد و رفته رفته کبود و سیاه و حرارت آن مبدل به برودت می گردد و صاحب اخوان الصفا نوشته که سموم دو نوع است حار و بارد اما سموم حاره پس افعال آنها در بدن بعنوان اذابه رطوبات و فانی نمودن آنها است و دبیب آنها مانند دبیب زعفران است در آب که در یک لحظه تمام اب را رنکین می گرداند و متغیر می سازد و اما سموم بارده پس فعل و تاثیر آنها در بدن بعنوان تجمید و انعقاد خون و رطوبات ارواح لطیفه اعضا است که قوام حیوه و صحت مزاج بدان است و دبیب آنها مانند انفحه و مایه است که چون بر شیر زنند آن را منعقد و بمته می سازد در اندک زمانی و فعل و تاثیر فادزهرات و تریاقات برعکس آن است و دبیب آنها مانند رسیدن ترشیها اخت برنک زعفران و معصفر که بزودی آن را فاسد می سازد و باطل می گرداند فعل آن را

"و اما تاثیر سائر ادویه"

۱۱ از مسهله و غیرها با اکثر امور مذکوره تشبث اجرام آنها است باخلاط فاسده قریبه بمعده و امعا و نیز برسانیدن طبیعت مدبره بدن قوی و لطائف آنها را باعضای بعیده و ضیقه المجاری و نیز بجذب اعضا است آنها را بسوی خود و رسیدن اثر آنها برودی در تمام بدن باعتبار اتصال اجزای بدن و رطوبات آن باهم و جزء فجزء رسیدن اجزای لطیفه و تاثیر هوا تا بعضو مخصوص و مرض خاص خاصه آنکه آن دوا نیز مخصوص بآن عضو و آن مرض باشد تاثیر بهر نحوی که باشد از قبض و جمع و یا تفریق و ازخا و تفتیح و نضج و ترقیق و تقطیع و تحلیل و دفع و نشف و تعریق و امهال و ادرار و غیرها و الله اعلم"

فصل سوم: در بیان مزاج و اقسام امزجه و معرفت درجات آنها**اشاره**

بدانکه مزاج مصدر بمعنی مسترج باهم مفعول است و آن بالاجمال عبارت است از کیفیت عنصریه متوسطه حاصله از کیفیات بسیطه متضاده و بالتفصیل عبارت از کیفیت ثانویه متشابه متوسطه حاصله از کیفیات اربعه و امتزاج عناصر اربعه است هنگامی که بسیار ریزه ریزه شوند اجزای آنها و باهم متصل و مختلط کردند و فعل و انفعال نمایند به حدی که صورت هر واحد صورت وحدت کیفیت دیگری را بشکند و صورت وحدانی بهم رسانند که از هم ممتاز نکردند و عناصر که ارکان و اسطفس و اصل نیز نامند چهاراند آتش و هوا و آب و خاک و کیفیات نیز چهاراند حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و دو کیفیت ازینها که حرارت و برودت باشد فاعله اند و دو دیگر که رطوبت و یبوست باشد منفعله و هریک از ارکان را دو کیفیت است یکی فاعله و دیگری منفعله مثلاً آتش حار و یابس است و هوا حار و رطب و آب بارد و رطب و

خاک بارد و یابس و هر واحد ازینها با دیگری هم نسبت به ما فوق خود و هم نسبت به ما تحت خود مناسبت و مشابَهت دارد و هم ضدیت و عدم مناسبت مثلاً هوا با آتش باعتبار کیفیت حرارت خود مناسبت و مشابَهت دارد و باعتبار رطوبت ضدیت و با آب بسبب کیفیت رطوبت مناسبت دارد و باعتبار حرارت ضدیت و همچنین سائر ارکان و همین علت انقلاب و آمیزش آنها است با یکدیگر و تاثر و تاثر و ظهور آثار مختلفه از ایشان والا انقلاب و آمیزش و تاثر و تاثر متصور نبود و کره اثیر که کره آتش باشد باعتبار لطافت بفلک قمر قریب است و کره خاک باعتبار کمال کثافت و ثقل پائین همه و مرکز کل است و دو کره دیگر در بین و اما افعال هریک از کیفیات اربعه مثلاً حرارت فعل آن تسخین و تفریق و تحلیل و اذابه و تبخیر و افتا است و برودت تبرید و جمع و تجمید و اخماد حرارت و رطوبت ترطیب و تاین و تملیس و ترقیق و سیلان و یبوست تکثیف و تخشین و تصلیب و حفظ و امساک اجزا است و بدانکه اقسام امزجه بحسب استقرانه است یک معتدل و هشت دیگر غیر معتدل و ورای این صور صورت دیگر متصور و متحقق نیست و مراد از معتدل که میزان و مقیس علیه غیر معتدل است یعنی بآن می سنجند انحراف امزجه را معتدل فرضی طبی است که بمعنی تکافو و تساوی مقادیر اجزای عناصر است در ممتزج بالفرض و بالنسبه نه تساوی حقیقی واقعی زیرا که تحقق معتدل حقیقی در خارج ممتنع است بجهت میل و توجه هریک بمرکز خود بسبب عدم مانع و قاسر و غلبه و زیادتی هریک مانع و قاسر دیگری است و خارج از اعتدال یا از جهت غلبه و زیادتی یک کیفیت است از کیفیات اربعه در ممتزج از آنچه سزاوار است که در معتدل باشد و آن چهار است یا حرارت غالب است و بس و آن احراز مما ینبغی باشد و یا برودت و آن ابرد از مما ینبغی و یا رطوبت و آن ارطب از مما ینبغی و یا یبوست و آن ایبس از مما ینبغی و یا از جهت دو کیفیت است و آن نیز چهار است یا حرارت و یبوست غالب است پس آن احر و ایبس از مما ینبغی خواهد بود و یا حرارت و رطوبت و آن احر و ارطب و یا برودت و رطوبت و آن ابرد و ارطب

و یا برودت و یبوست و آن ابرد و ایس از مما ینبغی است و اینجا ایرادی و ارداست و آن

ص: ۴۵

۱۲ این است مثلا اگر کسی کوید نه اشیا مرکب اند از عناصر پس اگر غالب بر شیء مرکب ممتزج عنصر نار است باید که بران شی حرارت و یبوست غالب باشد و اگر عنصر هوا است باید که حرارت و رطوبت غالب باشد و همچنین پس چگونه است که می گویند فلان چیز احراز مما ینبغی است و یا ابرد و یا ارطب و یا ایس و احداث گرمی یا سردی و یا تری و یا خشکی بسیار می نماید جواب آن است که آنچه مرکب است یعنی احر و ایس و یا احر و ارطب و یا ابرد و ارطب و یا ابرد و ایس است در هر یک از آنها یک عنصر غالب است و دو کیفیت آن عنصر که یکی فاعله و دیگری منفعله باشد از آن بروز و ظهور می نماید مثلا اگر در آن ممتزج عنصر نار غالب است پس آن احر و ایس از مما ینبغی است و اگر عنصر هوا غالب است احر و ارطب از آن خواهد بود و همچنین آنچه در آن یک کیفیت غالب است که مفرد باشد دو عنصر غالب است مثلا در احر مما ینبغی دو عنصر غالب است که نار و هوا باشند دو کیفیت منفعله آن هر دو که رطوبت و یبوست باشند باهم فعل و انفعال نموده و بحکم اذا تعارضا تساقطا فعل و اثر هر دو مرتفع می گردد پس باقی نمی ماند مگر دو جز و حار از آن هر دو پس آن شی ممتزج احر مما ینبغی خواهد بود و هر چند حرارت بسیار بالعرض احداث یس می نماید بسبب شدت تحلیل و تفتیح خود و لیکن آن یس در جنب حرارت کمتر است زیرا که بالعرض است نه بالذات و بر همین قیاس نمایند ابرد و ارطب و ایس مما ینبغی را کما لا یخفی "و بدانکه" کیفیت عبارت از هیئت مستقره مجتمع الاجزاء در جسم است که تصور ادراک آن موجب تصور و ادراک امری

خارج از آن نباشد و نیز اقتضای قسمت و یا نسبت در اجزاء حامل و موضوع خود ننماید
یعنی قسمت پذیر نباشد و الله اعلم

ص: ۴۶

"و اما کیفیت معرفت درجات ادویه و مراتب آنها"

پس بدانکه آنچه وارد بدن انسان معتدل المزاج و یا قریب باعتدال جوان ذکی الحس با ادراک کرد دو حرارت غریزی او در آن تاثیر نماید و کیفیت کامنه بالقوه آن را بروز و بفعل آورد و آن کیفیت حاصله اگر مماثل کیفیت بدن آنست و بتکرار استعمال و تکثیر مقدار شربت تاثیری و احداث کیفیت غالب و زائد بر مزاج اصلی آن نکند و ارواح و قوی را متغیر نسازد بکیفیتی از کیفیات اربعه و ناقص و مختل ننماید فعلی از افعال را آن را معتدل نامند و الا خارج از اعتدال و خروج آن اگر بمرتب است که مقدار کم آن در بدن احداث کیفیتی غالب و زائد ننماید و مقدار بسیار و تکرار استعمال آن تغییر کمی نماید اما ناقص و مختل نسازد فعلی از افعال را آن را درجه اولی گویند و اگر مقدار کم آن احداث کیفیتی غالب و زائد نماید اما زیادتی مقدار و کثرت استعمال آن بسرحد ضرر و فساد نرسد آن را درجه ثانیه نامند و اگر با آن بسرحد ضرر و فساد نقصان و اختلال رسد و لیکن مهلک نباشد آن را درجه ثالثه گویند و اگر ضرر بسیار و عظیم در ارواح و قوی نماید و بسرحد هلاکت رساند و مهلک باشد آن را درجه رابعه نامند و نیز مراتب اربعه و تاثیر کیفیت غالبه آن را بدین نهی بیان نموده اند که چون بدن مشتمل است بر افضیه مانند معده و بر مجاری مانند عروق و بر اخلاط محصوره در عروق و بر طوبت ثانیه محصوره در عروق شعریه و فوهات سواتی و بر اعضا و ارواح که در جمیع اعضای مذکوره ساری اند پس هرچه بمقداری خالی از افراط و تفریط وارد بدن گردد بیرون از آن نیست که بعد از متغیر شدن از کیفیت بدنی تاثیر در هوای

شاغل افضیه کرده مفقود الاثر می گردد و یا اثری از آن باقی می ماند اول معتدل است و ثانی اگر تاثیر آن منحصر در روح مجاور مجاری است و تجاوز از آن نمی تواند نمود درجه اولی است و اگر تاثیر در روح و اخلاط نیز می نماید درجه دوم و اگر در روح و اخلاط و رطوبت ثانیه تاثیر می نماید درجه سوم و اگر تاثیر آن در هر سه باشد و کل اعضا را شامل گردد در بجه چهارم نامند که نهایت تاثیر است بدانکه "هریک از درجات را سه مرتبه قرار داده اند در عرض اول و وسط و آخر و کیفیت غالبه در هر یک در اول آن درجه

ص: ۴۷

۱۳ بالنسبه بوسط آن کمتر محسوس می گردد و در وسط از آن زیاده و در آخر از همه زیاده و درجه رابعه در هر مرتبه از کیفیات را در طول سم گفته اند و آن شیء را سمی مکر آنکه بحسب صورت نوعیه تریاقی باشد و آنچه اذیت و سمیت آن در اول اثنای آن درجه باشد قابل اصلاح است و آنچه در آخر آن اصلاح پذیر نیست و این تقسیم و مراتب و درجات کیفیات چندان اصلی ندارد و کلی نیست بلکه اکثری و استقرائی است نه تحقیقی

"فائده"

بدانکه مقرر است نزد حکما که شیء حار رطب تجاوز نمی کند حرارت آن از درجه اولی جهت آنکه اگر حرارت آن زائد شود بر آن مقدار فانی می سازد رطوبت آن را پس برای این است که نمی باشد دمای گرم در درجه دوم و سوم در اکثر مکر یابس و هر چیز که حار در درجه سوم و چهارم باشد البته یابس است در آن درجه و تاثیر سمیات اکثر بصورت نوعیه خود است که خاصیت می نامند بهمان معنی که مذکور شد نه بکیفیت محض چنانچه ذکر یافت و اکثر ادویه فادزهریه قویه گرم و خشک است و

یا سرد و خشک می باشند همچنین سموم حیوانات سمی زیرا که تاثیر هریک از فاعلتین که حرارت و برودت باشند با بیوست بسیار و قوی می باشد و با رطوبت اندک و ضعیف " و نیز " مزاج را بقسمت اولی دو نوع قرار داده اند یکی اولی اصلی طبیعی حاصل از امتزاج عناصر اربعه و غلبه بعضی بر بعضی و مغلوبیت دیکری و دوم ثانوی صناعی حادث از تراکیب ادویه مفرده یا مرکبه در مرکبات مصنوعه و این ترکیب شامل کیفیت و صورت هر دو است یعنی همچنانکه کیفیت اولی اصلی می باشد ثانوی صناعی نیز می باشد چنانچه ذکر یافت همچنین بحسب صورت نیز بود و نوع است یکی اولی اصلی و دوم فرعی صناعی و نیز هریک بر دو نوع اند تام ترکیب قوی مستحکم و غیر تام ترکیب ناقص ضعیف رخو غیر مستحکم اما تام ترکیب آن است که اجزای بسائط عنصری ممتزج آن بسیار لطیف صغیر صافی باشند و باهم فعل و انفعال تام نموده کیفیت و صورت وحدانی یافته باشند به حدی که حرارت غریزی بدنی بلکه حرارت خارجی ناری نیز اجزای لطیفه آن را از کثیفه جدا و متفرق نتواند نمود تا از هریک اثری و کیفیتی و خاصیتی خاص ظاهر گردد بلکه کیفیت و خاصیت واحده اعم از آنکه معتدله باشد و یا غیر معتدله از ان صادر و ظاهر گردد مانند ذهب و یا بدشواری تواند تفریق نمود مانند سائر فلزات متطرقات اما غیر تام ترکیب ناقص ضعیف رخو غیر مستحکم نیز بمراتب می باشد بعضی از ان را تفریق اجزاء از هم بسیار سهل می باشد مانند کوکرد و نمک و بعضی را بدشواری و بیان دیکر آنکه ناقص ترکیب یا بسیار ضعیف است که ناب غسل و شستن ندارد مانند کاسنی و اکثر بقول که طاقت طبخ بسیار ندارد مانند افیمون و عدس و امثال اینها که بمجرد شستن و طبخ بسیار اجزای حاره قلیله خفیفه لطیفه نافذه مفتحه آنها مفارقت نموده و تحلیل یافته اجرام بارده غلیظه کثیره مسدده ثقیله کثیفه آنها باقی می ماند و لهذا نهی وارد شده است از جناب حضرت شارع نبی صلی الله علیه و آله و از اطبا نیز در باب شستن کاسنی و امثال آن از جهت جدا شدن آن اجرام از هم و باطل شدن افعال مختصه بانها

مانند گوشت مرغ و عدس و ترب و کلم که جوهر لطیف جالی بورقی مسهل آنها از ماده ارضی کثیف قابض از طبیخ در آب جدا می گردد و در آب می آید و باقی می ماند ماده ارضیه قابضه آنها و لهذا آشامیدن مرقه آنها ملین طبع است بخلاف جرم آنها که مسدد و قابض است و نیز استعمال بعض آنها مانند کلم و ترب و عدس از خارج محلل و منضج است بخلاف از داخل و از آنها اقوی پیاز و سیر است که استعمال آن هر دو از خارج منضج و متقرح است خصوصا پیاز پخته و سیر خام و وجه تاثیر سیر و پیاز در خارج از تقرح و انضاج و غیرهما بخلاف داخل شاید آن باشد که چون در خارج بیک جا ساکن و مستقر می مانند و رطوبت بورقیه جاره جالیه و حرارت آن تاثیر در جلد بدن کما ینبغی می نمایند و لهذا باعث انضاج و تقرح می کردند و در داخل بسبب عدم استقرار و سکون که طبیعت مدبره ۱۴ بدن آن را دائم در حرکت و تقلب فعل و انفعال و کسر و انکسار می دارد و صورت اصلیه و صورت آن را برقرار نمی دارد لهذا نمی توانند تاثیر نمود خصوصا که پخته شده باشند در خارج از حرارت ناریه با آب و از رطوبت بورقیه جالیه و حرارت آنها چیزی بتحلیل رفته باشد و دیگر آنکه چون اکثر آنست که سطح معده مملو و آغشته ببلاغم و رطوبات می باشد و آنها حائل و مانع می آیند از تاثیر آنها و نیز آنها ممزوج و مخلوط بان بلاغم و رطوبات کشته و حرارت بدنیه در آنها تاثیر نموده کسر حدت آنها می شود و لهذا تاثیر نمی توانند نمود و اگر محرور المزاج یابس که در معده او فضلات و رطوبات نباشد بخورد خصوصا خام آنها را البته باعث سحج و تقرح می گردد و همچنین هر دوا و غذای حار حاد که در بلدان بارده رطبه صاحبان امزجه بارده رطبه بلغمیه تناول می نمایند بدان جهت موافق است بامزجه ایشان و ادویه و اغذیه بارده رطبه که در بلدان حاره حاده صاحبان امزجه حاره حاده دمویه و صفراویه تناول می نمایند و از ان منتفع می کردند البته مخالف و مضر است مقابل ایشان را و بسیاری از ادویه است که تناول آنها تبرید بسیار می نماید و تضمید آنها تسخین و تحلیل مانند کشنیز و آرد جو خصوصا مخلوط باهم جهت آنکه

جرم آن هر دو مرکب است از جوهر ارضی مائی شدید التبرید و از جوهر لطیف محلل که بعد ورود در معده و تصرف حرارت غریزی در آن جزو لطیف محال بتحلیل می رود و باقی می ماند جوهر مائی شدید التبرید بخلاف در خارج و لهذا بتحلیل می برند اورام عطبه بارده را مانند خنازیر و اورام حاره را نیز و یا آنکه ضعف و رخاوت آن ادویه باین مرتبه نباشد مانند شبت و امثال آنکه از غسل و طبع اجزای لطیفه آنها از کثیفه جدا نمی کردند و تحلیل نمی یابند و بعضی از ادویه می باشند که صاحب دو جوهر مختلف و اجزای متضاده کیفیات اند از غیر ترکیب تام مستحکم و بعضی از آنها ظاهر و محسوس اند مانند اترج که تخم و قشر زرد آن کرم است و حموضت و لب آن سرد و یا خفی اند مانند بزرقطونا که قشر رقیق بالای آن و تخم آن کرم است و لب آن سرد پس اگر درست بیاشامند بسبب لب لعابی بارد خود تبرید می کند و قشر و تخم آن تحلیل نمی یابند که اثری از آن ظاهر گردد چون بکوبند و بیاشامند ملصق بسطوح اعضای باطنی کشته متفرح می گرداند و لهذا در خارج چون کوبیده آن را بطریق ضماد بر اورام و دمامیل بگذارند باعث تحلیل و نضج و انفجار آنها می گردد و ناکوبیده درست آن باعث انفجاج و خامی و الله اعلم

ص: ۴۸

"و اما مرکبات صناعی"

مانند تریاق فاروق و مشرودیطوس و سائر معاجین کبار و جوارشات و حبوب و اکثر ادویه فادزهریه و تریاقیه و غیرها مانند حجر التیس و جدوار و جنطیانا و زراوند و شقاقل و امثال اینها از قبیل ثانی غیر تام ترکیب اند که بعد ورود در بدن و تصرف طبیعت در آنها اجزای آنها از هم جدا کشته از هریک اثری و فعلی و کیفیتی و خاصیتی علی حده ظاهر می گردد چنانچه در مرکب القوی و ذو الخاصیه ایمائی بدان کرده شد

و بیان هریک بالاجمال در اماکن خود و در فادزهر و جدوار و چوب چینی و مومیائی و غیرها ان شاء الله تعالی خواهد آمد و بتفصیل در کتب قوم مسطور است و الله اعلم

فصل چهارم : در بیان طرق معرفت امزجه ادویه و اغذیه بتجربه و قیاس

اشاره

بدانکه دانستن امزجه ادویه و اغذیه یا بتجربه است و یا بقیاس و در تجربه چند شرط مرعی باید داشت تا اعتماد بران تواند نمود

[أما طریق معرفت امزجه ادویه و اغذیه بتجربه]

"اول"

آنکه باید که آن دوا خالی باشد از کیفیات مکتسبه خارجیه مثلا آب ما دام که گرم باشد احداث حرارت می نماید و چون حرارت عارضی آن زائل شود بمزاج اصلی خود که برودت است برمی گردد و احداث برودت می کند و همچنین هوا و سائر اشیای بسیطه مفرده و مرکبه

"دوم"

آنکه باید که تجربه را بر اشخاص معتدل المزاج جوان با حس و ادراک صحیح و با تمامی شتی ار قلت مقدار و کثرت آن و در

۱۵ امراض مختلفه متضاده و اوقات و ازمان و فصول و اسنان متباینه نمایند تا درست آید و آنچه ظاهر شود از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست حکم بران کنند که ان دوا و یا ان غذا متکیف است بان کیفیت که از ان ظاهر گشته

ص: ۴۹

"سوم"

آنکه باید که قوت آن مقاومت با قوت علت تواند نمود یعنی مقدار آن در کیفیت و کمیت و شدت و ضعف مساوی مرض باشد نه کمتر و نه زیاده از آن زیرا که بعضی از ادویه گاه است که عاجز می آیند از مقاومت باضداد خود و در آن تاثیر تام نمی توانند نمود پس اولی آن است که مجرب اگر خواهد که کار بر او مشکل نشود باید که اولاً بر علت ضعیفی مقدار کمی تجربه نماید و بتدریج بر علت قوی و مقدار زیاده ترقی نموده قوت آن را معلوم نماید هم به تنهایی و هم با معین و مبدرق

"چهارم"

آنکه مراعات زمانی نماید که فعل و اثر دوا و با غذا در آن ظاهر می گردد مثلاً اگر در اول استعمال از آن فعلی و اثری ظاهر نگردد و در آخر اثر قوی ظاهر می شود آن دوا را قوی داند و مرکب القوی چنین است مانند چوب چینی و اکثر ادویه قویه و اگر در اول استعمال از آن فعلی و اثری خاص ظاهر گردد و در آخر فعلی و اثری دیگر مانند افیون و ادویه مخدره دیگر که اولاً بسبب تخدیر و سد مسام احداث حرارت می نمایند و در آخر احداث برودت و امانت قوی و ارواح با خماد حار غریزی و تجمید و تجفیف رطوبات اصلی پس باید که فعل اول را بالعرض داند و ثانی را بالذات و نیز در بعض ادویه و اغذیه ممکن است که آنچه اولاً از آن ظاهر شود بالذات باشد و آنچه در آخر بالعرض مانند اکثر ادویه کثیره الحراره حاده محترقه که اولاً اخلاط را گرم می سازند و احداث گرمی می نمایند و ثانیاً بسبب سوختن و بسرحد رمادیت رسانیدن آنها احداث برودت بالعرض می نمایند

ص: ۵۰

"پنجم"

آنکه باید که استمرار فعل و عدم آن را مرعی دارد یعنی باید که ملاحظه نماید فعل آن را اگر دائمی و یا اکثری است آن را ذاتی و بالذات داند و الا عارضی و بالعرض

"ششم"

آنکه باید که حکم کند بر دوا بقیاس بابدان نوعی که آن دوا را در آن تجربه نموده نه بابدان انواع دیگر مثلا اگر در بدن انسان تسخین نماید حکم کند که آن دوا کرم است در بدن انسان و بس و در سائر حیوانات حکم بکرمی آن ننماید زیرا که بمیار است دوائی که در بدن انسان خاصیتی دارد و در ابدان سائر حیوانات خاصیتی دیگر مانند آنکه اگر بفرس یکدانه بادام و یا خرما بخوراند احداث کرمی بسیار نماید و عرق بسیار می کند و همچنین اکثر حشایش و ادویة سمیة حارة شدیدة الحرارة و البرودة که غذای اکثر حیوانات است چون شوکران که غذای جانوریست که آن را زرزور کویند و خربق که غذای جانوریست که آن را سمانی خوانند و بیش که غذای جانوریست که آن را موش بیش نامند و مار که غذای اکثر حیوانات است مانند بز کوهی که در جوف آن فادزهر تکون می یابد و طاوس نیز و همچنین کل اینها نسبت به بدن انسان مضر و سم قاتل و مهلک اند "و بدانکه" چون در تجربه مخاطره بسیار است چنانچه حکیم استاد ابقرات اشاره بدان نموده زیرا که بسا است که بدون مراعات شرائط و یا غفلت موجب هلاکت می گردد بجهت آنکه می تواند بود که آن دوا از سموم قتاله مطلقه باشد که بمجرد استعمال اندک آن هلاک کرداند و لهذا اطبای ما تقدم وصیت نموده اند که دوا که اراده تجربه آن داشته باشند باید که پیش از تناول اولاً ملاحظه رائجه و طعم آن نمایند اگر بوی بسیار ناخوشی و یا طعم کریهی داشته باشد بدانند که آن دوا

خالی از مضرتی نخواهد بود و با احتیاط تمام آن را استعمال نمایند و نیز اگر نفرت بسیاری از آن در طبیعت یابند البته آن را استعمال ننمایند بدون تجربه و باید که عند التجربة اولاً به حیواناتی که امزجۀ آنها قریب بمزاج انسان باشد مانند بوزینه و غیر آنکه خوراک آنها ادویۀ سمیه از کباهها و حیوانات سمی نباشد بخوراند و تا سه روز نزد خود نگاهدارند و طعام و شراب لائق باو بدهند

ص: ۵۱

۱۶ و اگر مکرر چنین کنند بهتر است پس بانسان بتدریج از مقدار کم بزیاده رود و یا آنکه اولاً باشخاص قوی البنیة غلیظ الطبع بلغمی کبیر السن معتاد بافیون و افیونیات و امثال آن و یا اولاً بواجب القتل بحسب حکم شرع شریف بخوراند پس بدیکران و درجۀ کیفیت و خاصیت و قدر شربت آن را معلوم نمایند و نیز ببايد دانست که طریق معرفت امزجۀ ادویه و اغذیه و خواص و منافع آنها بعنوان تجربه منحصر بدانچه ذکر یافت نیست بلکه بانحای دیگر نیز یافته اند اولاً بالاجمال و ثانیاً بالتفصیل " و از آن جمله "

"بالتفصیل"

"اول"

یکی اتفاق است مثلاً شخصی صاحب مرض و عارضه بجای وارد شود و یا آنکه از برای او دوی و غذای آورند و او و آورنده آن نداند کیفیت آن را و بخورد و باعث شفا و صحت او گردد پس آن شخص خود و یا آورنده و یا حکما و اطبا متفطن گشته در تجسس و تفحص و امتحان آن در آیند و کیفیت و خواص و مقدار شربت آن را معلوم نمایند

"دوم"

میل و خواهش طبیعت است بر تناول دوی و یا غذای که کیفیت آن را نداند بتقریب و یا بدون تقریب و آن را بیاشامد و بخورد باعث شفا و صحت او گردد مانند میل و خواهش و رغبت مستسقی مایوس العلاج بخوردن ملخ جوشانیده مملح و خریدن از ملخ فروش و خوردن و شفا یافتن از آن که در ماذریون در قرابادین کبیر مذکور شد و خوردن مجذوم مایوس العلاج شیرقی کرده افعی بی اطلاع و شفا یافتن و بعد از آن پی بردن اطبا بآن و حکایت آن مشهور است و در بیان بدو ترکیب تریاق فاروق حکایتی مؤید این در قرابادین کبیر نیز ذکر یافت

ص: ۵۲

"سوم"

آنکه باکراه و یا باجبار شخصی از راه عداوت بدیکری چیزی بخوراند که مضر و مهلک باشد بقصد هلاکت آن و آن شخص خورنده اتفاقاً مرضی مزمن داشته باشد و بآن چیز دفع علت او گردد مانند خوراندن زرنیخ و سم الفار و بیش بصاحبان امراض بارده رطبه و سوداویه محترقه از ضیق نفس و سرفه کهنه و حدام و غیرها

"چهارم"

آنکه بسبب قحطسالی و غلا و یا سیر و سیاحت و غیرها اتفاقاً دوی یا غذای بخورد که گاهی ندیده و نخورده باشد از قبیل اوراق گیاهها و کلها و ثمرها و بیخها و آن باعث شفا و صحت و تقویت و فربهی او گردد چنانچه در کیفیت بد و اطلاع بر بیخ چینی و چای خطائی گفته اند و ازین قبیل است اطلاع بر مومیائی و فادزهر و هریک بجای

خود در قرابادین کبیر مذکور شد و بعد از ان پی بحقیقت و کیفیت و کمیت آن برند و واقف بدان کردند

"هفتم"

از وجوه تجربه آنست که باشاره و ارشاد انبیا و اولیا علیهم الصلوه و السلام باشد که اوشان بالهام و اطلاع و امر حق عز شانه فرموده باشند

"هشتم"

آنکه بالهام و القادر قلب باشد نزد احتیاج و ابتلا و تحیر و درماندگی باشد مثلا شخصی در امری و مرضی نرود رماند و نداند که چه تدبیر باید کرد و چه باید خورد از دوا و یا از غذا و یا خوراندن بدیکری ناکاه در ان حال در دل او درد هند که فلان تدبیر باید نمود و با فلان دوا و یا فلان غذا را مفردا و یا مرکبا باین نحو باید استعمال نمود و چون بعمل آورد اثر آن چنانچه القا شده است ظاهر گردد و یا آنکه در همان حال بخواب رود و در خواب بیند تدبیر آن را و چون بیدار شود و بعمل آورد همچنان بود که دیده پس در تفحص و دریافت آن افتد چنانچه این دو سه وجه از تاریخ الحکما ملا احمد تهتهی در ذکر بد و ظهور اطبا و ترکیب تریاق فاروق و پیدایش فادزهر و ماذریون و مومیائی در قرابادین مذکور شد

ص: ۵۳

"نهم"

آنکه از مشاهده و عمل بعضی حیوانات در معالجات خود بالهام خالق انام جل و عز دریابند مانند آنکه عمل حقه را جالینوس از طائر آموخت چنانچه در حرف الحا در حقه ایضا در قرابادین ذکر یافت و مشهور است که مار چون در ایام زمستان در زیر

زمین پنهان می باشد بدان جهت چشم او تاریک و کم نور می شود و بعد انقضای ایام زمستان و کسر سورت سردی هوا که

۱۷ برمی آید رفته گیاه رازیانه را می خورد و بر چشم خود می مالد چشم او بدستور روشن و نورانی می گردد و کویند که باز چون در جوف خود دردی یابد طائری را که بیوتانی دیقوس می نامند صید کرده جگر آن را می خورد "حکایت" کویند که میمونی را مار کزید و او مشرف بر هلاکت بود میمونها جمع شده برک خروج را آورده خائیده در دهن آن می کردند و آن ثفل آن را می انداخت تا آنکه شفا یافت و ازین دریافتند که آب برک خروج تریاق سموم است و همچنین اکثر چیزها از اکثر حیوانات نقل کرده اند و از آنها حکما و اطبا انتقال نموده بانسان و بتکرار استعمال کیفیات و خواص و منافی چند دریافت نموده در کتب خودها ضبط کرده اند و الله اعلم"

و اما طریق معرفت امزجه ادویه و اغذیه بقیاس

پس بدانکه قیاس از امری بامری دیگر پی بردن و علت و سبب امری را حمل بر امر دیگر نمودن و حکم کردن است که او نیز چنین است و آن بچند وجه است از ان جمله سرعت استحاله و بطوء آن و سرعت جمود ربطوء آن و طعم و رائحه و لون است اما دریافت سرعت استحاله و بطوء آن بدین نحو است که آنچه وارد آتش گردد مثلا یعنی چون در آتش اندازند اگر زرد کرم یا مستحیل بدان گردد کرم خواهد بود نسبت بآنچه دیرتر کرم و مستحیل بدان گردد بشرط آنکه جرم آن هر دو مساوی باشند دو تخلخل و تکائف رزخاوت و صلابت و رقت و غظت و غیرها که اگر مختلف باشند حکم نتوان کرد بران زیرا که آنچه متخلخل و یار خو و یارقیق است زود مستحیل می گردد بخلاف اضداد اینها و هممرین قیاس سرعت جمود و بطوء آن است یعنی باید که در

امور مذکوره باهم متساوی باشند و در صورت تساوی آنچه زود از برودت متاثر گردد و منجمد شود بارد است و آنچه دیرتر بمراتب سردی آن کمتر زیرا که فاعل تحلیل و اذابه و احراق حرارت است و فاعل انعقاد و انجماد و قبض و جمع و تکثیف برودت و در آن تاثیر هریک که قویتر و باعث شدت ظهور بقا و ثبات آن باشد یابس است و الا رطب جهت آنکه احدی الفاعلتین را با بیوست عمل قویتر است و با رطوبت ضعیف تر یعنی هرچه قوی الحراره و یا قوی البروده است و یا شدید الصلابه و التکاثف یابس است مانند احجار و آنچه برخلاف اینها است رطب و اللّٰه اعلم بحقائق الامور

ص: ۵۴

"اما طعم"

که اقوی کل ادله و جمع آن طعوم است پس کلیات آن بحسب استقرار نه است حرافت و مرارت و ملوحت و حموضت و عفوضت و قبوضت و دسومت و حلاوت و تفاهت که مسیخ نیز نامند بفتح میم و کسر سین مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و خای معجمه و بعضی تفاهت را شامل طعوم نکرده اند و اصول طعوم را هشت گفته و ما سوای اینها مرکب از اینها اند خواه ظاهرین محسوس باشند و یا خفی غیر محسوس و مرکبات را حد و حصر نبست و اختلاف طعوم باعتبار اختلاف مواد و قوی و امزجه و فواعل آنها است زیرا که گفته اند خالی از آن نیست که جوهر حامل شیء ذی طعم یا لطیف است و یا کثیف ارضی و یا متوسط میان آن هر دو و قوت مزاج آن یا حار است و یا بارد و یا معتدل در میان آن هر دو و جرهو لطیف اگر حار است حریف می گردد و اگر بارد است حامض و اگر متوسط در حرارت و برودت است دسم و جوهر کثیف ارضی اگر حار است مرو اگر بارد است عفص را کر متوسط در حرارت و برودت است حلو و جوهر متوسط در لطافت و کثافت اگر حار است مالح و اگر بارد است

قابض و اگر معتدل است تفه و مسیخ " و بیان " دیگر آنکه خالی از ان نیست که مواد که عبارت از قوایل و محال اند یا لطیف اند یا کثیف یا متوسط بینهما و فواعل یا حرارت اند یا برودت یا کثیف معتدل بینهما و حاصل الضرب سه در سه نه است مثلا حرارت قویه هرگاه تاثیر در ماده لطیف نماید احداث حرافت می نماید و آن را حریف می گرداند و در ماده کثیف احداث حرارت و آن را مر می سازد و در ماده معتدله احداث ملوحت می نماید و آن را مالح می سازد و برودت قویه هرگاه تاثیر نماید در ماده لطیف احداث حموضت می نماید و آن را حامض می گرداند و در ماده کثیف

ص: ۵۵

۱۸ عفونت و آن را عفص می سازد و در ماده متوسط قبوضت و آن را قابض می گرداند و حرارت معتدله چون تاثیر در ماده لطیف نماید احداث دسومت می نماید و شی را دسم می گرداند و در ماده کثیف احداث حلاوت و آن را حلو می نماید و در ماده معتدله احداث تفاهت و آن را تفه می سازد پس حرافت آخر طعوم مفردة اشیای حاره است و بعد از ان حرارت و بعد از ان ملوحت و حموضت ابرد طعوم مفردة اشیای بارده است و بعد از ان عفوصت و بعد از آن فیوضت و دسومت معتدل ترین انواع اشیای معتدله است و بعد از ان حلاوت و بعد از ان تفاهت و این جدول جامع اقسام طعوم بحسب نواعل و مواد است و اکثر این مراتب در اکثر اثمار خصوص حلوه آنها بین و ظاهر می گردد مثلا اگر بر ماده انها رطوبت و لطافت غالب باشد مانند انکور و انبه و امثال این هر دو که در ابتدا تفه پس قابض می باشند باعتبار کثافت ماده و عدم تاثیر حرارت در انها کما ینبغی و بعد از ان که اندک لطافتی یافتند و حرارت در انها اندک زیاده تاثیر نموده عفص مائل بحموضت می کردند و رفته رفته حموضت می افزایش و عفونت می کاهد و چون قریب باعتدال رسیدند میل بحلاوت می نمایند و آهسته آهسته حلاوت می افزایش و حموضت می کاهد تا آنکه شیرین می کردند و اگر

رطوبت در آنها بسیار و وافر باشد بعد از نضج تام چون حرارت منضجۀ اصلیه ناقص گردد و حرارت غریبه در آنها تاثیر نماید باز حامض می کردند و اگر ماده آنها چندان لطافت نداشته باشد و حرارت غریبه قوی باشد می کردند آنها را حریف و یا مرود را نبه این مراتب و اکثر طعوم مشاهده شده در بعض آن طعم شبت و نانخواه و رازیانه و کافور و غیرها نیز دریافت شده و هم برین قیاس اثمار دیگر باختلاف مواد و فواعل و با اندک تفاوت تاثیر و تاثر آنها متفاوت و مختلف می کردند چنانچه ذکر یافت "بدانکه بعض طعوم باهم مشارک اند و لیکن در شدت و ضعف و اختلاف ماده و تاثیر فاعل متفاوت مانند حریف که مشارک مرامت الا آنکه در حریف بسبب لطافت ماده ظهور و تاثیر فاعل زیاده ظاهر است و در هر کمتر و نیز مرو مالح باهم مشارک اند الا آنکه تاثیر فاعل در مر زیاده است ار ملح و لهذا چون در ملح حرارت زیاده از حد لائق تاثیر نماید و لطافت و رطوبت آن را فانی سازد و ماده آن را کثیف کرداند آن را مر نیز می کردند مانند ملح مر بخلاف ملح طعام و همچنین قابض با عفص و عفص با حامض و حامض با تفه مشارک اند و ظهور آثار و افعال هریک نیز بهمان نسبت بمراتب می باشد و الله اعلم

ص: ۵۶

"و اما حریف"

بکسر حاء و رای مهملتین و دوم از ان هر دو مشدد و سکون یای مثناه تحتانیه و فا که بفارسی تیز و تند نامند آن است که در حین چشیدن زبان را بکزد و اجزای آن در زبان نفوذ کند "و از افعال آن جلا و خراشیدن سطح جلد و غوص در ان و تفتیح و ترقیق و تلطیف و تقطیع و تحلیل و تنقیه و تعفین و تسخین و احراق است بسبب شدت گرمی و

لطافتی که در جوهر آن است مانند فلفل و خردل و هرچه تیزود رای تیزی باشد
بمراتب خود

"و اما مر"

بضم میم و تشدید رای مهمله که بمعنی تلخ است ان است که بسطح ظاهر زبان نفوذ
کند و غوص در ان نماید و سطح آن را خشن سازد و طبیعت را از ان کراهت و نفرت
بود و طبیعت را برهمزند" و از افعال ان جلا و تلطیف و ترقیق و تقطیع و تخشین و
تجفیف و تسخین و منع

۱۹ تعفن است اما کمتر از حریف بسبب حرارت و ارضیتی که در جوهر آن است و در
سائر افعال ضعیف تر از حریف است الا در تجفیف و منع تعفین که زیاده از ان است
بسبب ارضیتی که در جوهر آن است مانند مرمکی و صبر و هرچه تلخ و در ان تلخی
است نیز بمراتب خود

"و اما صالح"

که بمعنی شور است ان است که نفوذ کند بر سطح زبان بدون گزیدن و جلا دهد سطح
ان را" و از افعال ان تفتیح و تلطیف و تحلیل و جلا و تقطیع و تفصیل و منع عفونت و
تسخین باعتدال است بسبب اعتدال جوهر خود و در سائر افعال تربب بمرامت و از ان
ضعیف تر مانند املاح و آنچه در ان ملوحت باشد نیز بمراتب خود

ص: ۵۷

"و اما حامض"

و حموضت که بمعنی ترش و ترشی است ان است که سطح زبان را اندک بکزد و نفوذ در ان نماید و آب در دهان اید حتی از تصور آن "و از افعال آن تلطیف و تقطیع و تنفید و ارخاء و تفتیح مجاری و سدد و جلا و احداث برودت و رطوبت است بسبب برودت و مائیت و لطافت جوهر خود مانند سرکه و آب میوه های ترش و آب ماست و آنچه در ان ترشی است نیز بمراتب خود

"و اما عفس"

بفتح عین مهمله و کسر فا و صاد مهمله که بمعنی زمخت است آن است که اجزای زبان را برهم کشد و جمع و خشن و کثیف و صلب سازد و از افعال آن تکثیف و تصلیب و عصر و ردع و تخشین و تبرید است بسبب برودت ارضیت و کثافت جوهر خود مانند مازو و جفت بلوط و آنچه در ان عفوصت و زمختی باشد نیز بمراتب خود

"و اما قابض"

که بمعنی کیرنده است آنست که اجزای زبان را بهم آورد و چندان خشن نسازد که عفس می ساخت "و از افعال آن تغلیظ و تکثیف و قبض و تجفیف و تقویت اشتها و حبس اسهال و تبرید است بسبب برودت و ارضیت جوهر خود و در سائر افعال ضعیف تر از عفس است بسبب کمی کثافت جوهر خود نسبت بآن مانند فوفل و آنچه در ان قبوضت باشد نیز بمراتب خود

"و اما دسم"

بفتح دال مهمله و کسر سین مهمله و میم و دسومت که بمعنی چرب و چربی است آن است که سطح زبان را ملایم و منبسط و مستوی سازد "و از افعال آن ترتیب و تلین و

ارخاء و ازلاق و انضاج و استحاله بخلط غالب و تسخین قلیل است بسبب لطافت و هوائیت و مائیت جوهر خود مانند ادهان و اسمان و اشیای دهنی چرب

ص: ۵۸

"و اما حلو"

بضم حای مهمله و سکون لام و واو و حلاوت که بمعنی شیرین و شیرینی است آن است که سطح زبان را نرم و ملایم و منبسط و مستوی سازد و طبیعت مدبره بدن آن را دوست دارد و قوت جاذبه کبدیه آن را بزودی بخود جذب نماید و مشتاق بدان باشد "و از افعال آن جلا و ارخا و انضاج و تلیین و ترقیق و اذابه و استحاله بخلط غالب و خون و تسخین قلیل است بسبب اعتدال حرارت و لطافت جوهر خود مانند شکر و عسل و دوشاب انکور و توت و خرما و انجیر و انبه و بالجمله آنچه در آن شیرینی و شیرین باشد و اما حلو قوی الحلاوه شدید الاسخان پس آن درشت کننده سطح زبان و معطش است مانند شکر سرخ و بعضی انواع عسل حاد و کهنه بجوش آمده

"و اما تفه"

بفتح تای مثناه فوقانیه و کسر فا و ها که مسیخ نیز نامند بفتح میم و کسر سین مهمله و یای مشاه تحتانیه و خای معجمه و تفاهت که بمعنی بیمزه و بیمزکی است آن است که سطح زبان را بسیار نرم و ملایم و منبسط و مستوی سازد و مرغوب طبیعت نباشد و از افعال آن تسکین حرارت و عطش و رفع خشونت و قبوضت و امثال اینها است اگر با رطوبت باشد "و بدانکه شدت و حدت طعم دلالت بر حرارت می کند و اعتدال و ملایمت آن دلالت بر اعتدال و خشونت و قبوضت و عفوصت بر بیوست و رخاوت و ملایمت و تلیین بر رطوبت و بر همین قیاس و نسبت و از ترکیب آنها می توان دریافت

نمود کیفیت اشیاى مرکبه راز کاه است که شیء مرکب از دو چیز که یکی بارد و بی طعم و دیگری حار و با طعم باشد بارد بود بواسطه غلبه جوهر بارد بر جوهر حار پس درین نوع مرکب طعم آن غالب می باشد بسبب جوهر حار و فعل آن

ص: ۵۹

۲۰ برودت بسبب غلبه جوهر بارد مانند افیون که تلخی آن از جوهر حار و تاثیر برودت آن از جوهر بارد آن است و این چنین شیء را مرکب القوی می نامند و امثال آن بطریق صنعت آن است که چون اندکی صبر را در بسیاری از دوغ ترش حل نمایند البته طعم آن را تلخ می سازد و اما مزاج آن را گرم نمی نماید پس هر کاه طریق صنعت ممکن باشد که چیزی طعم چیزی را منحرف گرداند و مزاج آن را متغیر نسازد پس بطریق امتزاج و ترکیب طبیعت بطریق اولی جائز است هر چند در مثال مذکور سخن است پس استدلال بطعوم کلیه نباشد زیرا که در بعضی جاها مخالفت با مطلوب می نماید و کاه مجتمع می کردند دو طعم در جرم شیء واحد مانند مرارت و قبوضت مجتمع در حصص و این را بشع و بشاعت می نامند و مانند مرارت و ملوحت در اراضی سبخه و آب دریای شور و این را زعوقت و زعاق می گویند و مانند مرارت و حرافت در عسل مطبوخ از حد در گذشته و کهنه بجوش آمده و بعضی اثمار شیرین ارحد در گذشته و مانند حموضت و مرارت و قبوضت در بعض میوه ها و مانند مرارت و حرافت و قبوضت در بادنجان و مانند مرارت و تفاهت در کاسنی و امثال این مرکبات و غیر اینها نیز بسیار است از تراکیب ثنائی و ثلاثی و رباعی و خماسی و غیرها و الله اعلم بالحقائق کلها

"و اما رایحه"

که جمع آن روایح است که استدلال کرده می شود بدین نیز در اکثر امر بر کیفیت و مزاج شیء ذی الرائحه یعنی بمحض بوئیدن بدون چشیدن و دریافت طعم آن درمی یابند مزاج آن را زیرا که بوی حاد قوی دلالت بر حرارت دارد و بوی رخو ضعیف بر برودت و بوی ملایم بر اعتدال و همچنین و لیکن این نسبت بطعوم ضعیف تر است و کلی نیست زیرا که بسیار واقع می شود که رائحه چیزی با طعم آن مخالفت دارد مانند بعض کلهای خوش بو که طعم آنها خالی از تلخی و عفوصتی نباشد و کیفیت شان ورای آن باشد و بدانکه در کیفیت استشمام روایحه بعضی گفته اند که اجزای لطیفه آنها است که جدا شده و مختلط بهوا کشته بحس شامه می رسد و بعضی گفته اند ابخره لطیف آنها است که جدا کشته و مختلط بهوا شده بحس شامه می رسند و فی الحقیقت شاید بعض اشیای ذی الرائحه چنان باشد و بعضی چنین و بعضی که جوهر آنها لطیف و جرم آنها سخیف متخلخل باشد بهر دو نحو بود که هم اجزای صغیره و هم ابخره لطیفه از آنها جدا کشته و مختلط بهوا شده بقوت شامه رسند و مدرک کردند اما اکثر اشیای کثیفه و صلبه در نهایت کثافت و صلابت که قابل آن نباشند که اجزای صغیره و یا ابخره لطیفه از آنها جدا کشته بشامه رسد خالی از رائحه می باشند مانند احجاری که در عمارات و بیوت و غیرها بکار می برند و حجر یاقوت و الماس و زمرد و غیرها و لهذا طریق استدلال برائحه در آنها مسدود و مفقود است و بدانکه روایح منقسم می شوند بسه قسم اول باعتبار چیزی که مقارن آنها است از طعوم در اکثر امر و نام برده می شوند این روایحه بنام آن طعوم بسبب شدت مقارنت آنها با یکدیگر مانند آنکه می گویند بوی دوشاب و شکر و عسل و سرکه و ماست و فلان چیز و فلان میوه بوی شیرین دارند و فلان میوه و فلان چیز بوی ترش و همچنین سائر طعوم و استدلال باینها مانند استدلال بآنها است دوم استدلال بملایمت و منافرت آنها است چنانچه گفته می شود که این رائحه ملایم و موافق طبیعت و طیب و لذیذ و مرغوب است مانند رائحه عنبر و کلاب و کلهای خوش بو از ورد احمر و ورد چینی و نرجس و امثال اینها

و استدلال باینها کرده می شود بر اعتدال جوهر حرارت و لطافت ماده آنها در اکثر و یا آنکه فلان رائحه کریه و غیر مرغوب و منافر و مخالف طبیعت است مانند حلتیت منتن و ثوم و جیفه و مانند اینها و استدلال کرده می شود باینها بر حدت کیفیت جوهر حرارت و کثافت ماده آنها در غالب احوال سوم باعتبار فعل و تاثیر آن است در حاسه شامه چنانچه گفته می شود فلان رائحه مسکن حرارت

ص: ۶۰

۲۱ و طراوت بخش دماغ است مانند نیلوفر تازه و بنفشه و سیب و خیار تازه و فلان رائحه مهیج حرارت و خشک کننده دماغ است مانند مشک و جند بید ستر و فلفل و زنجبیل و شونیز و امثال اینها و از اول استدلال بر برودت و رطوبت کیفیت و لطافت ماده کرده می شود و از ثانی بر حرارت و ییوست و بالجمله هر رائحه حاره حاده موافقه ملایمه دلالت بر حرارت و ییوست کیفیت و لطافت ماده و هر رائحه قویه کریه دلالت بر حرارت و ییوست و کثافت ماده و هر رائحه ملایمه مسکنه حرارت و نفس و مفرحه قلب و روح و مرطبه دماغ و منومه بعضی ازینها دلالت بر اعتدال حرارت و غلبه رطوبت و لطافت ماده می کنند و بعضی بر برودت و رطوبت و الله اعلم

"و اما لون"

که جمع آن الوان است پس بدانکه استدلال باینها بسیار ضعیف و مشوش و مضطرب تر از روایح است و همچنان کلی نیست اکثر آن است که مختلف می کردند و بالجمله وجه استدلال باینها آن است که لون بیاض اکثر دلالت بر برودت و رطوبت می کند جهت آنکه برودت سفید می کرداند جسم رطب را چنانچه در یخ و برف مشاهده کرده می شود و لون سواد بمراتب خود دلالت بر برودت و ییوست می کند جهت آنکه برودت سیاه می کرداند جسم یابس را چنانچه مشاهده کرده می شود در اشجار

یابسه و میوه های خام نارس یابس بی آب که چون سردی بسیار بآنها رسد جرم آنها متکائف و خشک و سیاه می گردد و فعل حرارت در آن هر دو بعکس این است یعنی می گرداند شیء رطب را سیاه چنانچه می گرداند هیزم تر را فحم و جسم یابس را سفید مانند آنکه می گرداند فحم را رماد و اطبا گفته اند هر گاه که اصناف نوع واحد از دوای خاص مثلا مختلف شوند دو رنگ که بعضی مائل بیاض و بعضی مائل بحموت و بعضی مائل بصفرت و بعضی مائل بسواد باشند پس مائل بیاض اگر باشد طبیعت نوع آن باره مانند هندل ایض پس آن ابرد اصناف خود است و مائل بحمرت مانند صندل احمر در سردی از آن کمتر و مائل بصفر نیز از آن کمتر مانند صندل اصفر و بدستور مائل بسواد از همه زیاده و در یبوست مائل بیاض کمتر از همه اصناف خود و بعد از آن اصفر و بعد از آن احمر و بعد از آن از همه غالب تر و یابس تر اسود است و اگر طبیعت آن دوا مائل بحرارت باشد پس حکم آن برعکس بارد است مانند عسل سفید و سرخ و سبز که عسل سرخ و سبز می باشند بسیار گرم و مائل بسفیدی می باشد گرمیش از آن هر دو کمتر و در بطیح و انبه و خربزه حکم بالعکس است در اکثر امر یعنی هندوانه و انبه و خربزه زرد و نباتی رنگ شیرین تر و بهتر می باشد از سرخ و الوان دیگر چون مرکب اند دلالت آنها نیز بحسب ترکیب و غلبه بعضی آنها است بر بعضی و اصل کل الوان بیاض و سواد است و سائر الوان مرکب از آن هر دو اند "و بدانکه" گفته اند سواد مطلقا علامت حرارت است و بدستور بیاض مطلقا علامت برودت و سرخ مطلقا علامت اعتدال و سبز مطلقا علامت برودت و یبوست و زرد مطلقا علامت حرارت و یبوست پس بدین دلیل مواد و حدت رائج که افیون دارد می باید که گرم باشد نه سرد و لهذا گفته اند که قانون استدلال بالوان ضعیف و مشوش و مضطرب است و اکثریست نه کلی جهت آنکه اکثر شبهه و غلط واقع می شود مثلا چون خلط کرده شود در یکرطل شیر دو مثقال افریون باین حیثیت که بگردند آن هر دو شیء واحد و محسوس نکردد اجزاء افریون جدا از شیر و مزاج ثانوی صنایع بهم رسانند با وجود آنکه رنگ آن

متغیر نکشته باشد بسیار گرم و همچنین است حکم در طعم و رائحه نیز مانند افیون و کافور که با وجود آنکه بسیار بار داند تلخ و تنداند به حدی که غالب می آیند بر اکثری از طعمها و بوهای قوی مانند فلفل و زعفران و جند بید ستر و عنبر و مشک و غیرها یعنی در ترکیبی و ممتزجی که افیون یا کافور باشد غالب می آید طعم و رائحه هر یک از آن هر دو بر کل اجزا و همچنین استدلال سرعت استحاله و بطوء آن و سرعت جمود و بطوء آن نیز کلی نیستند پس استدلال

ص: ۶۱

۲۲ بامور خمسۀ به تنهایی بدون تائید بتجربه و تکرار و تکثیر استعمال ناقص و ناتمام است و حکم بالجزم نمی توان نمود بانها بغلبۀ کیفیتی از کیفیات اربعه و یقین بمعنی ظن غالب حاصل نمی گردد از آنها زیرا که می تواند بود که شیء ممتزج مرکب بارد باشد و یا حار و طعم و رائحه و لون آن هر یک جدا جدا دلالت برخلاف آن نمایند و از حیث اجتماعی برخلاف آنها جهت آنکه ممکن است که ترکیب آن از اجزاء مختلفه باشد و جزو ذی طعم و یا رائحه و لون قوی و غالب بر دیگر اجزا باشد و در ممتزج همان ظاهر گردد چنانچه در تراکیب افیونیه و یا قطرانیه و یا راوندیه و یا کافوریه رائحه افیون و کافور و لون افیون و قطران که سواد و لون راوند که زرد است مشاهده و ظاهر می گردد و همچنین و رایحه و الوان و طعوم نیز و اما افیون و کافور که لون آن هر دو بقولی دلالت بر برودت دارند و حدت رایحه و طعم آن هر دو دلالت بر حرارت و بقولی لون افیون نیز دلالت بر حرارت می کند چنانچه ذکر یافت و لهذا منشأ توهم بعضی کشته و آن هر دو را حار دانسته اند و می توان توفیق و جمع بین القولین بدین طریق نمود که آن هر دو از جمله ادویۀ مرکبه القوی اند که در آنها دو جزو غالب است یکی لطیف حار که حامل رائحه و باعث صدور افعال حرارت کشته و دیگری کثیف ارضی بارد که موجب لون و صدور افعال برودت شده و بعد ورود در بدن جزو لطیف

حار آن بسبب فعل و انفعال با طبیعت اثر خود نموده بزودی بتحلیل می رود و زائل می گردد و باقی می ماند جزو کثیف ارضی بارد آن مدت مدید و افعال برودت از آن صادر می گردد "و بدانکه" الوان شش نوع می باشند ایض و احمر و اصفر و اخضر و اسود و ازرق و هریک را صفتی خاص است مانند یقق و قانی و فاع و ناصع و غریب و هالک نیز و واضح که آن لون را بدان صفت در حالت کمال خود اتصاف نموده می گویند ایض یقق یعنی سفید در کمال سفیدی و همچنین می گویند احمر قانی و اصفر فاع و اخضر ناصع و اسود غریب و یا اسود هالک و ازرق واضح و ادله هریک از امور مذکوره بتفصیل در شروح قانون و کتب مبسوطه و رسائل این فن مذکور است و چون اینجا گنجایش ذکر آنها نبود بدین مقدار اکتفا نمود و اما استدلال ماخوذ از افعال دوا چنان است که آنچه در آن تفتیح و قبض باشد حار و یابس است یا برودت یعنی مرکب القوی است با غلبه حرارت و آنچه در آن تحلیل و لزوجت بود در آن ناریت و رطوبت غالب است و آنچه قوت آن بسیار لطیف و خفیف باشد و با قابل کوبیدن نباشد مانند سقمونیا و یا قابل شستن نباشد مانند کاسنی دلیل آن است که جزو حار ناری آن بسیار قلیل و لطیف است و جزو ارضی بارد کثیف آن بسیار و بر همین قیاس استدلال بر احوال دیگر باید نمود و الله اعلم بحقائق الامور گاهی لانه فاعلها و خالقها جل شانہ

ص: ۶۲

فصل پنجم: در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهیت و خواص

"ادویه"

مخفی نماند که چون اکثر ادویه بسبب اماکن و بلدان و فصول اربعه و خشکی و تری و تازکی و کهنکی و خامی و کمال رسیدگی و امثال اینها مختلف الصور و الماهیت می باشند پس هر گاه شخصی مثلا در بلدی دوت بلدی و یا در فصلی دوت فصلی و یا در

حین تازکی و یا در زمان خشکی و یا در وقت خامی و نارسی و یا در هنگام پختگی و رسیدگی و امثال اینها دوی را مثلا مشاهده نماید و بحسب ادراک خود بیان ماهیت از شکل و رنگ و طعم و رائحه و غیر اینها از آن نماید و دیگری در غیر آن بلد و اوقات و احوال دیگر ملاحظه نماید و ماهیت و طبیعت و منافع و مضار آن را موافق محسوس خود ذکر نماید و همچنین پس احوال مذکوره هریک لامحاله مخالف یکدیگر خواهند بود و احاطه بر جمیع احوال مراتب هر چیز مقدور شخص واحد نیست و همچنین هریک یک خاصیت و نفع و ضرر آن را بحسب اطلاع خود ذکر خواهند نمود و ظاهر است که امور مذکوره منحصر در آن نیست و بحسب اوضاع فلکی و تغییرات آنها اختلاف در امزجه و خواص ادویه واقع می شود و باعث اشتباه در

ماهیت و توت و خاصیت اکثر ادویه این امور مذکوره است و الله اعلم "بدانکه" آنچه از کتب متقدمین ظاهر می گردد اول کسی که متوجه تحقیق و جمع و تالیف ادویه گردیده دیمقوریدوس یونانی بود که بعضی مردم او را لقمان حکیم می دانند و او کتابی مسمی بمقالات سته در بیان حشایش تالیف کرده پس فولس حکیم است و او ادویه را جمع نموده پس اندورماخس اصغر و او تریاق اکبر را جمع و ترکیب نموده پس جالینوس ملقب براس البغل که منافع ادویه مفرده را ذکر نموده لیکن متعرض بدل و مصلح و سائر احوال آنها نکشته اول کسی که متوجه ترجمه و نقل از سریانی بیونانی شده دیدروس نصاری بابلی است و او زیاده از ترجمه دیگر چیزی بیان نکرده پس اسحق بن حنین نیشاپوری از سریانی عبری نقل کرده با زیادتی افادات و ترجمه او مسمی بمنقولات اسحق کشته و حنین والد او اغذیه را از ادویه جدا کرده پس نجاشعه در آن باب تالیفات بسیار کرده اند و اول کسی که از اهل اسلام متوجه تالیف آن شده محمد بن احمد بن زکریا است که کتاب کامل الادویه و کتاب شامل تحریر نموده پس شیخ الرئیس ابو علی ابن سینا پس ابن اشعث پس ابو حنیفه دینوری پس شریف

پس یحیی بن جزله صاحب منهاج پس جرجیس بن یوحنا پس صائغ پس امین الدوله
 پس ابن تلمیذ صاحب مغنی پس ابو ریحان بیرونی صاحب تذکره سویدی پس مترجم
 آن پس شیخ ابن بیطار پس حاجی زین الدین عطار صاحب اختیارات بدیعی پس شیخ
 یوسف بغدادی مؤلف ما لا یسع للطیب جهله مشهور بجامع بغدادی پس شیخ داؤد
 انطاکی مصری مؤلف تذکره اولی الالباب پس حکیم طی کیلانی شارح قانون و او
 بسطی در ادویه داده پس حکیم میر محمد مؤمن تنکابنی صاحب تحفه المؤمنین و او
 نیز بسطی داده پس نواب معتمد الملوک حکیم سید علوی خان قدس سره و لیکن از
 مولفات او شان آنچه محرر دیده اکثر منتشر و ناتمام است و دیگر کسی بطول و بسط
 شاید متوجه نشده و ابن جزله و انطاکی هر دو مفردات و مرکبات را درهم ذکر نموده
 اند و در ادویه هندیه بهتر از دستور الاطباء موسوم باختیارات قاسمی حکیم میر محمد
 قاسم ملقب بهندو شاه مشهور بفرشته و مجربات افضل حکیم میر محمد افضل نیست و
 لیکن این هر دو و دیگران نیز از اطبای هند هیچ یک متوجه بیان ماهیت نشده اند و
 طبیعت و افعال و خواص را هم خوب بیان نه نموده اند و بعضی ادویه هندیه را که
 حکیم میر عبد الحمید بر حاشیه تحفه نوشته مبین تر و بهتر است و الله اعلم

ص: ۶۳

فصل ششم: در بیان طریقه اخذ ادویه و حفظ و حصانت انها

اشاره

اما بالاجمال پس بدانکه اولی و الیق آنست که ادویه قویه و مشهوره هر بلد و مکان که
 در انجا قویتر و بهتر می شوند از بلدان و اماکن دیگر از همان جا در زمان و فصل لائق
 و نهایت ادراک نشو و نما و کمال نضج و رسیدگی آن اخذ و التقاط نمایند مانند آنکه
 اطیان را در یازدهم تشرین اول از ماه رومی و سقمونیا را از جبل انطاکیه و بالجمله اگر

بقول استاد ابقراط که عالجوا کل مرض بعقاقیر ارضه و بلده عمل نموده و معالجهٔ امراض هر بلد و مملکت را بادویه مختصه بهمان بلد و مملکت نمایند بهتر است جهت آنکه بمناسبت انفع اند در جلب فائده و صحت از برای اهل آن بلده و مملکت از ادویه بلد و مملکت دیگر و بالتفصیل بدانکه آنچه معدنی و از قبیل احجار و اطیان است بهتر آنست که از معدن معروفه و مشهورهٔ آن و اوایل زمستان اخذ نمایند یعنی در هر بلد و مملکت و هر مکان که بهتر می شوند نه از غیر آن مانند قلع‌دیس از قبرس و زاج از کرمان و لاجورد از کاشغر و فیروزه از نیشاپور و لعل از بدخشان و یاقوت از پیکو و لؤلؤ از دریای بحرین و هرموز و مانند اینها و هر چند رنگین تر و صاف و شفاف و آبدار و خالص و بزرگ و بیغش تر باشند و ریزه و متفتت و آمیخته بچیزی دیگر از خاک و غیره نباشند بهتر است و نیز باید که رنگ و طعم و رائحهٔ مختصه بهریک مانند فادزهر و اطیان برقرار و کمال

ص: ۶۴

۲۴ خوبی باشند و همچنین تیر و مومیائی و نطف و امثال اینها اما آنچه نبائی است بدستور مذکور یعنی آنچه اوراق و ازهار است باید که بگیرند از اماکن مختصه بهریک فصل و زمان و وقت لائق و بعد رسیدن بکمال خود و پیش از افتادن از درخت و پژمردگی و متغیر شدن هیأت و رنگ و بوی آن و در سایه باحتیاط تمام خشک کنند و از غبار و رطوبات و غیرها محفوظ دارند مگر آنچه را آفتاب ضعیف نکرده اند و عرض کمال خشکی آن باشد که در آفتاب بکمال احتیاط خشک نمایند و آنچه از قبیل بزور باشد واجب است که بگیرند آن را بعد بستن و مستحکم شدن جرم و خشک شدن رطوبت آنها بحد اعتدال و زائل شدن خامی و رو به زردی و پژمردگی آوردن اوراق و بدستور در سایه خشک نمایند و از کرد و غبار و اختلاط باشیاء غریبه و رسیدن نم و رطوبات و گرمی و خشکی بسیار بدانها محفوظ دارند "بدانکه" ادویهٔ نباتیه ذوات کیفیات منحر

مفرده و مرکبه در بلدان محرفه بالکیفیه و اراضی صلبه بهتر یافت می شوند و همیشه دواها در ان بلدان و اراضی قویتر می باشند و لهذا ادویه جلی و سهلی و بری اقوی اند از بستانی در اکثر امور و ادویه بارده در بلدان حاره و بالعکس نیز و کیفیت آنها در اکثر امور شدیدتر و قویتر می باشد و ادویه معتدله در بلدان معتدله و رطبه در بلدان یابسه پس اخذ آنها از ان بلدان و اراضی اولی از غیر آنها است و آنچه از قبیل قصبان و قشور باشد بدستور باید که بعد از نمو و رسیدن بکمال لائق بحال آن و پیش از پژمردگی و خشکی و کنجی و پیچیدگی اخذ نمایند و بدستور خشک نموده محفوظ دارند و آنچه از قبیل اصول است بعد از اخذ ثمر و هنگام ریختن برکهای ان و قبل از ریختن تمامی آنها اخذ نمایند بلکه آخر فصل خریف بهتر است و بدستور خشک نمایند و آنچه از حشایش باشد تمامی اخذ باید نمود در هنگام کمال بلوغ و رسیدگی و تر و تازگی و عدم نقصان اخذ نمایند و بدستور خشک کنند و نگاه دارند تا بمصرف لایق آید و آنچه از قبیل اثمار باشد نیز بدستور بعد کمال نضج و رسیدن و قبل از پژمردگی و افتادن خودبخود از درخت اخذ نمایند مگر آنکه منظور و مطلوب خام آن باشد یا نیم رس آن و آنچه را از آنها درست با پوست خشک باید نمود همان قسم درست خشک نمایند و آنچه را مقشر و یا ورق باید نمود پوست کنده و ورق کرده خشک نمایند و آنچه را بریسمان باید کشید بریسمان کشیده در سایه یا بافتاب کمی با احتیاط خشک نمایند و از کرد و غبار و نم و رطوبت و نموست و نکرج و فساد و خوردن کرم و غیرها محفوظ دارند و بالجمله باید که کل ادویه نباتیه را در کمال هنگام رسیدگی و نداوت و پیش از روبخشگی و پژمردگی و ضعف و نقصان آوردن اخذ نمایند و در هنگام صفا و کرمی و خشکی هوا بهتر است از هنگام کدورت و برودت و رطوبت آن و آنچه باران خورده و قریب العهد بان باشد ضعیف است و ادویه بریه و صحرائیه اقوی اند از بستانیه و حجم و ضخامت آنها کمتر است در اکثر و جبلیه اقوی اند از بریه و شکوفهای کلها آنچه بالیده تر و خوشبوتر و شکفته و پژمردگی نشده باشد بهتر است از

مخالف آن مکر کل سرخ قبل از تمامی شکفتن اخذ آن بهتر است و همچنین بستانی آن و از برکها آنچه ضخیم تر و خوشبو تر و تازه تر باشد بهتر است و از قصبان و اصول آنچه کجی و پرمردکی آن کمتر باشد و از بزور آنچه بزرگتر و فربه تر و چرب تر و سنکین تر باشد بهتر است و از فواکه آنچه شاداب تر پرکوشتر و سنکین تر باشد و لون و طعم و رائحه هریک ازینها که بهتر و زیاده و قویتر باشد اقوی است از مخالف اینها و اما لبن شبوم هرگاه تازه آن بهم رسد بطریق مقرر لبن از آن اخذ نمایند و الا اگر تازه آن بهم تر شد که شیر از آن گرفته شود بدستور سائرینوعات پوست تازه آن را بشویند و یا خشک آن را در آب کرم بخیسانند و در آفتاب بگذارند تا غلیظ و لزج گردد پس آب آن را جدا کرده خشک نمایند و لبن خشخاش را که افیون است از خشخاش مصری و یا کازرونی یا عظیم آبادی در مصر و کازرون به شروطی که در افیون ان شاء الله تعالی

ص: ۶۵

۲۵ خواهد آمد همچنین لبن بلسان و سائر البان را از اماکن مختصه و ازمان لائقه و بالجمله در هر جا که خوب و قوی القوه کردند اخذ نمایند نه از جایی که ضعیف القوه باشند و اما سموغ پس واجب است که اخذ و جمع نمایند آنها را هنگام ریختن شکوفه و اول روز قبل از طلوع آفتاب و آخر روز بعد از غروب و باید که هوا صاف و معتدل باشد و پیش از خشک شدن به حدی که منفرک و متفتت کردند یعنی قبل از آنکه خودبخود از درخت جدا و ریزه ریزه شده بریزند

"و اما عصارات"

پس باید که از ادویه جیده از اوراق و اثمار و اصول و غیرها اخذ نمایند و با آتش طبخ ندهند بلکه بهوا و آفتاب خشک نمایند و از کرد و غبار و اختلاط اشیا غریبه کثیفه

محافظت کنند مانند اقاویا و عصاره اهللیج و انبر باریس و غیرها و هنگام استعمال نیز طبخ نمایند مگر سقمونیا که بدون تشویه استعمال آن جائز نیست

"و اما ادویه حیوانیه"

پس واجب است که گرفته شوند از حیوانات جوان صحیح الجسم تام الخلقه و الاعضاء در زمان بهار یا ابتدای صیف و پیش از رو بلاغری و پیری و ضعف و نقصان آوردن و مقارن ذبح و ذکوه آنها و از آن جمله خون بز جوان فربه بی عیب و نقصان چهار ساله است که بسبب شدت تاثیر آن در علاج سنک کرده و مثانه موسوم بید الله کشته و آن چنان است که اول فصل تابستان که هنگام رنک گرفتن انکور است آن را ذبح نمایند و خون اول و آخر آن را بگذارند که برود و خون وسط را در دیک و یا ظرف سنکی و یا سفالی بگیرند و بگذارند تا منجمد گردد پس ریزه ریزه کرده بر پارچه کرباس پاکی پهن نمایند و پارچه نازکی برای محافظت از کرد و غبار بر آن بپوشند و در آفتاب خشک نمایند و عند الحاجة یک مثقال آن را با آب کرفس جبلی یا با شراب و امثال آن بنوشند و بالجمله هر چیزی را بشرائط مقررۀ آن اخذ کنند و در کمال اهتمام حفظ و ضبط نمایند تا بکار لائق خود آیند

ص: ۶۶

"دستور حفظ"

زهرة حیوانات که تازه بماند آن است که محل قطع و مجرای آن را بخیاطه محکم بسته در شیشه که عسل در آن مقدار باشد که او را بپوشاند انداخته نگاهدارند و اگر حرارت و رطوبت بر هوای آن بلد غالب باشد باید که عسل را خوب بقوام آورده باشند

"دستور حفظ"

پیه و مغز حیوانات که متعفن نکردد آن است که در غسل چند روز بیندازند و بعد از آن شیشه خشک کرده در لته کتانی پیچیده در سایه آویزند و بدستور هر گاه در ظرف قلعی ضبط کنند زودتر متعفن نمی گردد

"دستور حفظ"

سائر ادویه آن است که بعضی آنها را که باهم جمع باید نمود تا موجب بقای آن باشد مثل کافور با فلفل و براده آهن با آهن ربا و تخم مرغ با نمک و ساذج با زنجبیل و معدنی را با غیر جنس او نباید جمع نمود و عصارات و صموغ را در ظرف قلعی و نقره نگاهدارند و عرقها و میاه حاره را در شیشه سرتنک ضبط کنند اما بعد سرد شدن و یا در ظرف مزجج و یا روی توتیا و عرق بهار در ظرف مس بهتر می ماند و مجموع اوراق و بیج ها و کلها را از جای نمناک و آفتاب تند دور باید داشت و ظرف قلعی جهت حفظ روغنها و اکثر ادویه مفرده و مرکبه بهتر است و الله اعلم

فصل هفتم : در بیان اعمار بعضی ادویه مفرده بالاجمال و الاختصار

اشاره

بدانکه ادویه مفرده از سه جنس بیرون نیستند یا معدنی یا نباتی یا حیوانی اند پس معدنی مختلف می شود عمرهای انواع اصناف آنها بحسب شرافت و خست و تام ترکیب و متلزز الاجزاء و لطیف بودن اجرام و جواهر آنها و عدم آنها مانند ذهب و حجر الماس و یاقوت و زمرد و امثال اینها از معدنیات که مدتی مدید باقی می مانند و فاسد نمی کردند و اما نقره مدت بقای آن کمتر از ذهب است و معدنیاتی که بدان مثابه نباشند یعنی ناقص ترکیب باشند مانند مس و آهن و اسرب و غیرها بسیار باقی نمی مانند و بزودی فانی و فاسد می کردند خصوص که در آب و کل دفن نمایند و مدتی در آن

بمانند و اما زنجار پس ناقص می شود قوت آن تا یک سال و رفته رفته باطل می گردد و سفید آب قوت آن تا شش سال

ص: ۶۷

۲۶ باقی می ماند و مرتک که مردار سنک باشد قوت آن تا سالهای بسیار باقی می ماند و همچین اقلیمیا و مرقشیمشا و توتیا و اما حجر فادزهر یعنی فادزهر معدنی خطائی و قندهاری و انواع خوشرنک و خوشبوی املس آن نیز مدتی مدید قوت آن باقی می ماند و اما لؤلؤ مدت بقای قوت آن از ان کمتر است و ما دام که آب و رنک و صفا در ان باقی است نیکو است و اما اطیان طیب الروایح مانند طین داغستانی و مختوم و آنچه بدان هر دو ماند مدت بقای فوت آنها از لؤلؤ کمتر است و کل احجار و اطیان را چون بسایند و مدتی بر آنها بگذرد قوت آنها ضعیف و زائل می گردد و رفته رفته مثل احجار و اطیان دیگر می شوند بحسب مراتب خود ما و آنچه صاحب رایحه است ما دام که رایحه با آن باقی است قوی است پس بدستور ضعیف و باطل می گردد و مثل سائر احجار و اطیان می شوند و الله اعلم

"فائده بدانکه"

اکثری برانند که ماده سائط متطرقات زیبق و کبریت است پس هر گاه آن هر دو در نهایت خوبی جوهر و صفا باشند و کبریت در قوت ناریت صابغه و غالب باشد در معدن صورت ذهبی بران مرکب از مبدای فیاض جل ذکره فیاض می گردد و ذهب تکون می یابد و اگر زیبق غالب باشد با قوت بارده صورت فضی می یابد و فضه متکون می گردد و چون اجزای ردی الجواهر باشند و کبریت کمتر و با قوت مائیه صورت قلعی می پذیرد و هر گاه رداءت جوهر بیشتر باشد صورت اسربی می یابد و اگر زیبق جید الجوهر بود که مانع ظهور اسباب صابغه باشد بالتمام هر چند آن اسباب وافر

باشند صورت نحاسی می یابد و چون به این حال ییوست شدید بران غالب باشد صورت روی توتیا که خارصینی نیز نامند می پذیرد و اگر کبریت جید الجوهر و زیبق ردی الجوهر باشد با عدم اسباب صبغ صورت حدیدی برو فایض می گردد و اهل صنعت کیمیا را عقیده آن است که انقلاب بعضی به بعضی باعمال مخصوصه مدونه در کتب خود که رفع بدی جوهر هریک شود ممکن است اما شاید این سخن توهمی بیش نباشد زیرا که انقلاب حقائق محال است و همچنین احجار نفیسه غیر متطرقة مانند یاقوت و الماس و زمرد و غیرها نیز اصل و ماده و بسائط آنها زیبق و کبریت است باختلاف مراتب از صفا و کدورت و غیرها و الله اعلم و همچنین اگر زیبق جید و نیکو باشد و لیکن کبریت ناصاف باشد ترکیب غیر محکم یعنی حافظ صورت نوعیه خود مدت مدید نتواند بود و اگر هر دو جید و صافی باشند محکم ترکیب گردد یعنی حافظ صورت خود مدت مدید بود و الله اعلم

ص: ۶۸

"اما ادویه نباتیه"

پس آنها یازده صنف اند زیرا که یا از قبیل صموغ و یا عصارات و یا ازهار و فقاح و یا ادهان و یا البان و يتوعات و یا اوراق و یا ثمر و یا بزور و یا اغصان و یا اصول و لحا و قشور و امثال اینهااند پس صموغ مانند صمغ عربی و کثیرا و اشق و جاوشیر و سکینج و لک و دم الاخوین را مثال اینها مدت بقای قوت آنها تا سه سال است و اما عصارات مانند اقاچیا و حضض هندی و مکی و افیون باصطلاح قدیم که عصاره خشخاش بری بوده و کات هندی و دم الاخوین بقول صاحب خلاصه التجارب که عصاره ابو خلسا است از آنها کمتر و اما ازهار و فقاح که کلها و شکوفه ها باشند مانند بنفشه و نیلوفر و ورد احمر و کل کاوزبان و فقاح اذخر و قيصوم و امثال اینها و اوراق مانند سنامکی و

کاوزبان و ماذریون و ساذج هندی و ورق الآس و پرسیاوشان و امثال اینها نیز بحسب قوت و ضعف خود یک سال نهایت تا دو سال قوت آنها قوی می باشد پس ضعیف و باطل می گردد و اما البان و یتوعات مانند سقمونیا و فرفیون و افیون و امثال این ها پس سقمونیا قوت آن تا بیست سال باقی می ماند و بعد از آن ضعیف می گردد و رفته رفته باطل می شود و فرفیون تا چهار سال و افیون تا پنجاه سال قوت آن باقی می باشد و زیاده نیز گفته اند و بالجمله اکثر البان قوت آنها تا قریب بده سال باقی می ماند اما ادهان مانند زیت و دهن بلسان و قنه و قطران و مانند اینها پس بارده آنها بزودی فاسد می گردد خصوص رطبه آنها که در یک دو سه اسبوع و حاره رطبه و یابسه آنها بمراتب

ص: ۶۹

۲۷ یک سال تا دو سال پس فاسد و منکرج می گردد و اما دهن بلسان پس آن از قبیل البان است و قوت آن مدت مدید باقی می ماند و گفته اند هر چند کهنه تر شود جید و قویتر می گردد و همچنین دهن کافور و زیت و دهن اذخر تا دو سال و اما اثار مانند عناب و مهستان و حب بلسان و مازو و بلوط و آلو و آلو بالو و سیب و به و انار و لوز و جوز و جوزبوا و قرنفل و قاقله و فلفل و امله و هلیله و بلبله و امثال اینها پس آنها مختلف می باشند آنچه از آنها کثیر الدهن است مانند مغز کردکان و بادام و پسته و چلغوزه و نارجیل و کنجد و خشخاش و خیار و هندوانه و خربزه و کدو و امثال اینها تا یک سال اگر در قشر خود باشند و الا تا کهنه و کمتر از آن خصوص مغز پسته و کرکان و اما بزور مانند بزر رازیانه و کمون و کرویا و کاسنی و کشنیز و کاهو و خشخاش و کنجد و امثال اینها پس از آنها قلیل الدهن مانند حلبه و حرف و خردل و رازیانه و امثال اینها است دو سال تا سه سال بحسب حفظ و نکاهبانی از نم و رطوبت و خاک و باد و غیرها باقی می ماند و کثیر الدهن کمتر مانند بعض بزور

مذکوره قبل و اما اغصان و لحا و اصول و قشور مانند عود بلسان و زرنب و شیطرج و شکاعی و باد آورد و بیخ کاسنی و رازیانه و لفاح و کرفس و اذخر و جنطیانا و عاقر فرحا و تربد و دارچینی و قرفه و ملیخه و ماهی زهرج و پوست بیخ کبر و انجبار و امثال اینها پس مختلف می باشد بقای آنها بحسب قوت جوهر آنها در صلابت و رخاوت و ضعف پس آنچه مانند قسط و زراوند و وج و درونج و زردچوبه و دارچینی و قرفه و سلیخا و زنجبیل و امثال اینها است قوت آنها تا ده سال باقی می ماند و خربق ازینها زیاده و مکر آنچه در آنها رطوبت فضلیه باشد مانند بیخ چینی و زنجبیل و زرنباد و زراوند مدحرج و بهمین و بوزیدان و شقاقل و امثال اینها که بزودی گرم می خورد ضعیف و فاسد می گردد و اما آنچه از لحا و عرق مسهله باشند تا سه سال قوت آنها باقی می باشد پس بتدریج باطل می گردد و اما ادویه حیوانیه مانند شحم و مراره و انفحه و قرن و حافر و ظلف و زبل و بعرودم پس شحم که پیه باشد هرگاه بگیرند و نمک سود نمایند تا یک سال قوت آن باقی می ماند و لیکن مستعمل در مرهم و بعضی تراکیب دیگر و بعضی امراض نخواهد بود و اما مراره که زهره حیوان باشد پس مدت بقای قوت آن پیشتر از تخم است خوب خشک کنند و نیکو محافظت نمایند سالها می ماند اما انفحه که پنیر مایه نامند بعضی شیردان بچه حیوان گاه ناخورده مانند شیر مایه شتر اعرابی و غیره پس مدت بقای قوت آن یک سال تا دو سال است و اما قرن و حافر و ظلف و غیرها که عبارت از شاخ و هم و ناخن باشد پس قوت آنها سالها باقی می ماند و اما زبل و بعرودم که عبارت از سرکین و پشکل و خون حیوان باشد مانند سرکین سک و کفتار و حمار و بز و ضب تا یک سال و همچنین خون آن و اما جندبیدستر پس قوت آن تا ده سال باقی می ماند و الله اعلم

ص: ۷۰

فصل هشتم: در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و اطعمه

"در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و اطعمه که جمع آنها باهم مناسب نیست"

بدانکه بر صاحب حفظ صحت لازم است که تا ضعفی در خود نیابد و کرسنه و تشنه نشود طعام و شراب نخورد و نیاشامد و آنهم بقدر ضرور و احتیاج که بسرحد امتلاء و تخمه نرسد که مکروه و مضر است و در هنگام امتلا و سیری و سیرابی طعام نخورد و آب ننوشد و در هنگام کرسنکی بسیار و عطش مفرط بیک دفعه طعام و شراب بسیار و سیر نخورد و نیاشامد و همچنین بعد از ریاضت و حرکت شدید مفرط و استیلای گرمی بسیار بر مزاج مکر بتدریج و دفعات اندک اندک خصوص آنکه طعام ثقیل و با غیر عادی و معتاد و یا بسیار گرم و یا بسیار سرد باشد و همچنین آب غلیظ ثقیل یا بسیار گرم و یا بسیار سرد باشد بلکه اولاً مضمضه نماید و دست و رو و پا بشوید چند مرتبه و اگر ازین تسکین نیابد پس اندک اندک آب بیاشامد و واجب است که ظرف طعام در برابر رو باشد که بمحاذات تناول شود نه بطرف راست و نه چپ و نیز لقمه را باید کوچک بردارد و نیکو مضغ نماید و در تابستان

۲۸ اوائل روز طعام سرد و در زمستان اواسط آن و طعام گرم و در بهار و پاییز طعام معتدل و در شبانه روزی دو مرتبه یا یک مرتبه و اگر بهر دو روز سه مرتبه خورده شود بهتر است بدین ترتیب که روز اول اول روز و آخر روز و یا اول شب و روز دویم وسط روز و همچنین و باید که بسیار طول ندهد زمان اکل و او بسرعت تمام نیز نخورد بلکه خوب بخاید و بملایمت فرو برد و تداخل نکند یعنی طعام جدید بر طعام غیر منهضم سابق نخورد و ما دام که ثقل در معده و سینه و جشاء یعنی آروغ طعام آید طعام تناول نکند و بالجمله هر وقت که خوب کرسنه شود و تشنه گردد باید که طعام بخورد و آب بیاشامد و تعیین وقت بمرات آن اکثری و برای متوسطین است و الا اطفال و جوانان محرور المزاج قوی الهضم و پیران و ضعیفان و بارد المزاجان را هر یک بنوعی خاص می باشد حکم واحد بر همه جاری نمی توان نمود و نیز باید که چون طعام تناول

نماید هنوز قدری میل و رغبت بطعام و کرسنگی باقی باشد که دست از طعام بکشد و ابتدا بطعام معتدل سبک کند و اقتصار بر یک نوع از طعام و یابد و نوع نماید و بعد از آن چند قدم راه رود زیرا که باین نحو تدابیر بدن اکثر صحیح و سالم و حواس نیکو و صافی می باشد و از درهم و پر خوری بدن ثقیل و حواس کدر و بلید و انواع امراض و اعلال طاری می گردد و اجتناب نماید از خوردن نان کرم و اشامیدن آب مزد بلافاصله بالای آن جهت آنکه احداث عفونت و بخار می نماید و از اجتماع طعام لطیف و شیرین و یا شیرینی بالای طعام کثیف مانند خربزه بالای گوشت لطیف و کثیف و همچنین سریع الهضم صالح الکیموس بالای بطی الهضم ردی الکیموس و یا شیرینی و امثال اینها زیرا که طبیعت غذای لطیف شیرین سریع الهضم را بزودی استحاله می دهد و هضم می نماید و باقی می ماند مخالف آنها و باعث کرانی و مرض می گردد و همچنین جمع نماید میان دو طعام که هر دو کرم و یا هر دو سرد بالفعل و یا بالقوه و یا هر دو لزج و یا هر دو نفاخ و یا هر دو قابض و یا هر دو غلیظ و یا هر دو مرخی باشند و از خوردن سرکه بعد از برنج و از ماست با ترب و ماهی و یا بعد از ترب و ماهی و از گوشت مرغ بر ماست و ماهی و یا بالعکس و از شیر با گوشت مرغ و از شیر با ماهی و از انار با هریسه و از انکور با کله کوسفند و از سرکه با عدس و یا با ماش و از خربزه با عسل و مویز با عسل و خربزه با انبه و امثال اینها و از آب کرم بعد از طعام شور و از آب سرد بعد از میوه خصوص میوه تر و حلو و طعام کرم و شیرین و بعد از خواب و جماع و حمام و هر حرکت مفرط و مضعف و ریاضت بسیار و در بین خواب و در خلاء معده یعنی ناشتا و در حمام و مستحسن است جمع میان اطعمه و میوه هائی که بعضی آنها اصلاح بعض دیگر نماید مانند طعام شیرین با طعام ترش و چرب با شور و تیز و بعضی را کمان آن است که جایز است جمع میان هر نوع غذا که باشد جهت آنکه البته آن هر دو یا متشابه اند یا متضاد اگر متشابه اند پس گویا که یک نوع از طعام خورده شده اند ک بیشتر و اگر متضاداند هریک دفع مضرت دیگری می نمایند و

تعدیل حاصل می شود و کلی بودن این امر نیز خود وهم و غلط است چه می تواند بود که آن هر دو غذا متخالف یکدیگر باشند و هیچ یک مصلح دیگری نباشد و فسادی که سرایت بدیگری نماید و آن را نیز فاسد سازد و از جمع ایشان مضرت حادث گردد نه تعدیل مانند آنکه عضو شخصی از آتش سوخته باشد بران برف و یخ گذارند البته متاذی و متضرر خواهد شد و می تواند بود که دو شیء متشابه باشند و هریک از آن هر دو مصلح دیگری باشد مثلاً یکی تلطیف غلیظ و دیگری تکثیف غلیظ و یکی تقویت دیگری نماید و همچنین و نیز می تواند بود که دو شیء متشابه هم باشند و ضرر کنند بجهت کیفیتی که عارض هر دو باشد و خاصیتی که لازم اجتماع و ترکیب است و بالجمله این اصلی و قاعده کلی ندارد بلکه بعادت و قوت و ضعف و لطافت و کثافت مزاج برمیگردد و الله اعلم

ص: ۷۱

فصل نهم: در بیان احراق ادویه و تحمیص و تشویه و قلی و تدبیر غسل و احکام آنها و...

اشاره

در بیان احراق ادویه و تحمیص و تشویه و قلی

۲۹ و تدبیر غسل و احکام آنها و دستور آشامیدن چوب چینی و عشب و صاصفراس و شجره النبی و کیاکو و شیر شتر و شیر بز و شیر الاغ و لبن النساء و فادزهر و دوغ و ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار و غیرها و اتخاذ و صنائع بعض اشیا بدانکه احراق ادویه و احتیاج بدان از برای چند فایده است یا از برای انتقال طبیعت آن است بطبیعتی دیگر و یا از برای تقصان قوت و کسر حدت آن است مانند زاج و قلقطار و مرجان خصوص

در ادویه عین و یا از برای تقویت یعنی زیادتی قوت و حدت و شدت نفوذ و انتقال مزاج آنها است بمزاج دیگر مانند اکثر فلزات و حجر نوره و بسد و صدف و برک ترب و تنباکو و امثال اینها از املاح مصنوعه و رمادات و جواهر ادویه مانند جوهر حصی لبان و غیرها و یا از برای تلطیف جوهر آنها است مانند املاح و یا از برای تنقیه و رفع اجزای غریبه آنها است مانند انمد و بوره و سرطانات و شاخ ایل و امثال اینها و یا از برای مهیا و قابل سحق کردن آنها است مانند یواقیت و طلا و نقره و ابریشم و مانند اینها و یا از برای آنکه باطل گردد ردائیت و خبثت و سمیت جوهر آنها مانند عقرب جهت استعمال آن در تفتیت حصاه واقعی و اسود سالخ برای جذام و خنازیر زیرا که ادویه یا حاد لطیف الجوهراند و یا معتدل و هر دو نوع چون سوخته شوند قوت آنها ضعیف و حدت و حرارت آنها کم می گردد بسبب تحلیل جوهر حار ناری حاد آنها مانند ادویه مذکوره و یا کثیف الجوهر و غیر حار حاداند و بسبب احراق و کسب حرارت ناری تقویت می یابند هم در حدت و هم در حرارت مانند فلزات و حجر نوره و یا آنکه صلب اند و یا در آنها رطوبت فضلیه لزجه است و بسبب احراق رطوبت ماسکه ملتصقه و لزجه آنها کم و فاسد و فانی می گردد پس سهولت و آسانی و بزودی سائیده می کردند مانند احجار و ابریشم و یا آنکه در آنها اجزای غریبه است تا آنکه اجزای غریبه آنها زائل کردند مانند نظرون و بدانکه جسم اگر برنهجی باشد که اعراض مدرکه جسد را اصلا ترک نکند هر آینه مستمر الطبع خواهد بود و اگر مفارقت و ترک کند پس اگر سخیف الجسم و متخلخل باشد بسبب احراق میل برودت کند و از غایت احراق که بحد رمادیت رسد بالکلیه حدتش زائل گردد و اگر کثیف الجسم و غیر متخلخل باشد از برودت میل بحرارت نماید و ایضا بدانکه در احراق اشیا شرط است که دو جنس مختلف را باهم نسوزانند مثل نمک و نوره و در احراق احجار مبالغه نمایند بخلاف نباتات و حیوانات و اما حریر و صموغ و مانند اینها را ادنی احراقی کافی است و هرگاه مراد تبرید جسم محرق باشد بعد احراق آن را باید

شست که غسل و تصویل نامند و الا بدون تصویل استعمال نمود و تکلیس از کلس است باصطلاح اهل مصر که بفارسی آهک نامند و آن سریع السحق می باشد پس هر جسم صلب که قابل سائیدن نباشد و بسبب احراق قابل سحق گردد آن را مکلس نامند اما اشیائی که قابل احراق اند و بدون احراق استعمال آنها جایز نیست پس از آن جمله است اثمند و ارنب و بسد و رصاص که آبار نامند و اسود سالخ و سرطان و طلق و عقرب و اما آنچه را بدون احراق نیز استعمال می توان نمود پس آن مانند ابریشم و آبار و حب الآس و ذهب و عود و کهربا و یاقوت و امثال اینها است هر یک ازینها در رسوم خود ان شاء الله تعالی ذکر خواهند یافت و بعضی درینجا مذکور می گردد

ص: ۷۲

"احراق بورق"

که بوره باشد آنست که ظرف سفالی را بر اخگر گذارند و آن را در آن اندازند و بگردانند تا آنکه سوخته شود و یا آنکه قاشق آهنی را کرم نمایند و بوره را ریزه ریزه کرده در آن اندازند و حرکت دهند و همچنین چند مرتبه قاشق را کرم نمایند تا آنکه سوخته شود و بگردد مانند خاکستر

"احراق"

جسین و زبد البحر و مانند این هر دو که مسمی بتکلیس است آنست که بگیرند هر مقدار از هر یک که خواهند و به آب و نمک پاک بشویند و خشک نموده در کوزه مطین بطین حکمت کرده در کوره آجرپزی و یاتون حمام و یا تنور بسیار کرم بر روی خشتی بگذارند

۳۰ تا آنکه سوخته و مفید گردد و ما دام که سفید نکشته کامل نیست مکرر در آن عمل باید نمود

"احراق حیه"

و افعی و اسود سالخ که مار باشد آنست که بگیرند مار خانگی و یا افعی و یا اسود سالخ هر کدام را که خواهند درست و زنده در کوزه کرده سر آن را بسته و بطین حکمت کوزه را گرفته در تنور بسیار گرم یک شب بگذارند پس بر آورند که خشک شده خواهد بود سحق نموده با زیت خمیر کرده بر خنازیر ضماد نمایند

"احراق خطاطیف"

که خفافیش است و بفارسی پرستوک نامند آنست که بگیرند بچه خطاطیف را ذبح نموده پر آن را کنده و شکم آن را چاک کرده آنچه در حوف آن است بر آورده دور نمایند و پاک شسته و نمک بر آن پاشیده در کوزه کرده سر آن را بکل حکمت بسته در تنور یا در اجاغ پر از اخگر گذارند تا محرق گردد

ص: ۷۳

"احراق ارنب"

مانند احراق خطاطیف است

"احراق زجاج"

که بفارسی آبکینه و شیشه نامند آن است که بگیرند زجاج صاف سفید شفاف خالص پاکیزه را که سنک ریزه و خاک و غبار نباشد نرم سائیده در کوزه مطین و بابونه کرده سر آن را محکم بسته در تون حمام یا تنور بسیار گرم بگذارند تا آنکه سرخ گردد

"رماد زجاج"

یعنی خاکستر آن بهتر آن است در کفچه آهنی خوب کرم نمایند و در آب قلعی اندازند و آنچه از آن مکلس شده باشد جدا نمایند و باز تتمه را کرم نموده در آب قلعی اندازند و همچنین تا آنکه تمام مکلس گردد پس نیکو سحق نمایند که مانند هبا و غبار گردد شربتی از آن مقدار مثقالی با دوازده مثقال آب کرم برای تفتیت حصاه قوی الفعل است

"احراق زرنیخ"

آنست که بکیرند زرنیخ اعلاى خالص صافی را ریزه ریزه مانند نخود و باقلا نموده و در کوزه مطین بطین حکمت کرده سر آن را محکم بسته و در وسط سر آن سوراخی برای برآمدن بخار بگذارند و بر اخگر گذارند و ما دام که از آن بخار سیاه برمی آید ناقص است و چون بخار آن سفید برآید سوخته سفید گردد کامل خواهد بود

"احراق سلحفاه"

آن است که شکم سلحفاه یعنی سنک پشت را شکافته احشای آن را افکنده و پاک شسته در کوزه مطین کرده سر آن را بسته در تنور یا در اوجاغ آن مقدار بگذارند که سوخته و سفید گردد

"احراق سرطان"

آنست که بکیرند سرطان نهري چندانکه خواهند هنگامی که آفتاب در برج اسد باشد و پاهای آن را بیندازند و شکم آن را بشکافند و ما فی الجوف آن را بیندازند و با خاکستر چوب تاک و نمک بشویند در کوزه سفال آب نادیده کرده سر آن را محکم سازند و بالای کوزه را بکلی که در آن سبوس کندم و خطمی و نمک درهم سرشته باشند گرفته

خشک نموده در میان تنور که آن را خوب گرم نموده باشند گذارند و سر تنور را پوشند مثلاً اگر شب گذاشته باشند صبح برآورند و اگر صبح گذاشته باشند شام پس از کوزه برآورده سائیده بکار برند

ص: ۷۴

"احراق سرطان بحری"

نیز بهمان قسم است

"احراق شنج و صدف"

آن است که بکیرند شنج سفید املس را و بطین جر یعنی طین خالص بکیرند و در تنور اخگر گذارند تا سوخته گردد و علامت سوختگی آن است که سفید گردد و اگر بیک دفعه سوخته نکرد مجدداً بطین مذکور گرفته در تنور بگذارند تا آنکه سوخته گردد و صدف و امثال آن را نیز بدین طریق احراق نمایند

"احراق عقیق"

ویشب و یاقوت و امثال اینها آن است که در آتش سرخ نموده در آب می اندازند و مکرر چنین کنند تا آنکه آب آن سوخته و خشک و مفتت و قابل محق گردد

"احراق بسد و مرجان"

آن است که هر یک را که خواهند در کوزه سفالی کرده بعد آنکه آن را ریزه ریزه نموده باشند و کوزه را بکل گرفته در تنور بگذارند تا سوخته و سفید گردد اما بحد رمادیت نرسد و اگر بیک دفعه سوخته نکرد مکرر نمایند و این از برای حصول حدت و بورقیت آن است پس برآورند و نرم سائیده استعمال نمایند

"احراق لؤلؤ"

آن است که مروارید ناسفته را با قدری شیر در ظرف سفالین کرده سر ظرف را محکم نموده در میان آتش

۳۱ گذارند و بدمند و پس از زمانی برآورند که سوخته شده باشد

"احراق ملح"

آن است که ملح را بکوبند و بعسل خمیر کنند و در خرقة کتانی گذارند و با پارچه نازکی بسته بکل حکمت گرفته در تنور تابیده بر روی خشتی بگذارند و پس از سرد شدن تنور برآورند و کل را از آن دور کنند و نرم سائیده استعمال نمایند "طریق دیگر آن است که ملح را شسته خشک نمایند و جریش سوده در دیک سفالی کنند و اطراف سر آن را بکل حکمت بگیرند و بر آتش گذارند و اطراف دیک را از اخگر پر نمایند و آن مقدار بگذارند که ملح از جستن و حرکت بازماند که آن زمان بلوغ احراق است پس برآورند و بکار برند

ص: ۷۵

"احراق کهربا"

آنست که کهربا را ریزه ریزه کرده در کوزه مطین بکل حکمت کرده سر آن را محکم بسته شب در تنور کرم بگذارند و صبح برآورده سوده بکار برند

"احراق اقلیمیا"

نیز بر همین نحو است

"احراق اسرب"

که آبار نامند آن است که بگیرند ده درم اسرب را و ریزه ریزه کنند و تنک سازند و در تابه آهنی بر روی هم بچینند و قدری سفید آب مسحوق و دوقبضه جوبران ریزند و بآهن برهم زنند تا تمام سرب سوخته گردد و اگر قدری بماند باز جو قدری بر آن پاشند و برهم زنند و همچنین تا تمام سوخته شود "نوع دیگر" آنست که اسرب را صفحه‌های نازک سازند و بر آن قدری کبریت سوده پاشند و سر آن را بسرپوش سفالی که در آن سوراخی باشد بپوشند و اطراف آن را بکل حکمت بگیرند و در کوزه گذارند و بدمند تا تمام آن سوخته گردد پس برآورند و بسایند و بشویند و بکار برند و از دود آن در هر دو عمل محترز باشند و باید که مقدار کبریت بازای هر صد مثقال از پنج دانگ زیاده نباشد "نوع دیگر"

آنست که اسرب صاف خالص را با قدر کوکرد بگذارند پس در بوته آهنی کرده در کوزه حدادان بگذارند و چندان بدمند که خوب خاکستر شود و شسته بکار برند

"احراق خبث الحديد"

آنست که ریم آهن را تافته تا هفت مرتبه در سر که تطفیه نمایند

"احراق آهن و فولاد"

آنست که هریک را که خواهند براده نموده سه شبانه روز در بول کاو بخیسانند پس برآورده بر روی سنک به آب هلیلجات منقوع بسایند پس قرصها ساخته خشک نمایند و مجموع قرص ها را در دیک سفالی گذارند و بالای آن سرپوش سفالی گذارند و اطراف آن را بکل حکمت محکم گیرند و تا یک هفته در میان سرکین کاو صحرائی گذارند پس برآورده تا ده مرتبه به آب نقوع اهلیلجات و در بین گاه گاه به آب صبر

تازه نیز پس خشک نموده در ظرف سفالی گذارند و سر آن را محکم نمایند و تا هفت روز در میان آتش سرکین گاو صحرائی گذارند پس برآورده سحق نموده بکار برند و بعضی مردم در مرتبه آخر آهن را باز صلایه نموده یک شبانه روز در میان ماست ترش می گذارند پس برآورده با قدری نوشادر خالص محق بلیغ نموده هفت روز دیگر در میان آتش سرکین می گذارند پس برآورده نرم سوده بکار می برند و علامت جودت قتل فلزات آن است که بعد سودن بالای آب ایستد و ته نشین نشود بزودی

ص: ۷۶

"قتل ذهب"

بدستور مسعود بن محمد سنجری آنست که بکیرند ذهب را و نرم براده نمایند که مانند غبار گردد و در کفچه آهنی کرده اندکی اسرب سوده بر آن پاشند و در آن آب نمک داخل نمایند و بجوشانند تا آب برود و ذهب بماند پس صلایه نموده شسته بکار برند

"تکلیس ذهب"

که بهترین طریق است آنست که بکیرند ذهب را و براده نمایند و آب نوره و آب قلی و آب ملح طعام را بجر علقه صافی نمایند و آبها را هریک جدا جدا بجوشانند تا منعقد گردد پس دو جزو از معقود آهک و تیم جزو از معقود ملح و نیم جزو از معقود قلی و یک جزو از براده ذهب و هر چهار جزو را باهم نیکو بسایند و بعد از آنکه در ظرف شیشه بآتش سرخ کرده باشند پس سه شبانه روز در جای نم ناک بگذارند تا نم بردارد پس بدستور بآتش سرخ کنند و بسایند و در جای نمناک بگذارند و همچنین تا چهار

مرتبه پس

۳۲ هر بوته کرده بحدی آتش بدمند که بوته سرخ گردد پس بوته را بر آورند و بگذارند تا سرد گردد و بسایند و به آب گرم مکرر بجوشانند و بشویند تا طلا از سائر اجزا خالص گردد پس خشک نموده اسحق کرده استعمال نمایند و گفته که اگر در حین تشویه و سحق بکبریت و آبهای تند تسقیه نمایند سریع الاثر است پس پاک شسته سوده استعمال نمایند و گفته اند که خوردن این نوع طلا باعث طول عمر و رفع جمیع امراض سوداویه و حفظ صحت است و درین امور عدیل ندارد و مقدار شربت آن یک قیراط است "نوع دیگر" که طلا قابل سحق گردد و مانند رماد شود و اگر دینار باشد صورت دیناری آن بحال ماند آنست که بکیرند دینار را و در بوته گذارند که باطن بوته را بمرداسنک با سرکه سوده که آلوده باشند و با آتش گرم نمایند به حدی که کداخته نگردد پس بوته را بر آورند و بگذارند تا سرد گردد مکرر این عمل نمایند و هر مرتبه باطن بوته را با مرداسنک با سرکه سوده تازه بیالایند پس سوده شسته استعمال نمایند و سرنج و سرمه و سرب مکلس نیز این عمل نمایند "نوع دیگر" که دستور حکمای هند است آنست که سرب را چند مرتبه کداخته در آب نوشادر بریزند پس طلای خالص را کداخته در آن آب چند مرتبه سرد نمایند پس صفحهای نازک ساخته مزاج سیاه و سرکه آلوده در آتش گذارند و با نمک آب بشویند و با ربع سرب سوهان کرده در بوته که باطن آن بمرداسنک آلوده باشند کداخته با ثلث آن زیبق در ظرف چینی یا رجاحی بسیار نرم بسایند و بر روی آتش گذارند و برهمزنند تا زیبق از آن مفارقت نماید پس شسته بر سنک سماق نیکو سحق نمایند و اندکی از آن را بر آب ریزند اگر بر روی آب ایستد نیکو است استعمال نمایند

ص: ۷۷

"دستور جلا دادن"

و رنگین نمودن اشرفی و ظروف طلا که کمرنگ و خالص نباشند و رنگین مانند خالص کرده آنست که بکیرند توتیای هندی و شاخ جاموس و نمک سنک هر سه مساوی سوده با آب سرشته بر آن بمالند و بر آتش گذارند تا خشک گردد پس از آتش بردارند و بگذارند تا سرد شود پس بشویند رنگین و براق خواهد بود "نوع دیگر" آنست که بکیرند زاج سفید در وزن شوره نمک طعام از هر یک یک وزن و نرم سوده با آب خمیر نمایند و اشرفی و یا ظرف طلا را با آتش سرخ نموده بگذارند تا سرد گردد ادویه را بان بمالند که هیچ جای آن خالی نماند پس بر آتش گذارند تا خشک گردد و اندک کرم شود پس از آتش بردارند و بر زمین اندک کوی کرده در آن بگذارند و خاکستر زغال را به آب نم کرده بالای آن بگذارند و لمحہ صبر کنند پس برآورند و به آب بشویند اگر رنگین شده باشد بهتر و الا تکرار عمل نمایند تا رنگین گردد

"احراق فضه"

آنست که بگذارند نقره خالص را در بوته که رایحه قلعی در آن باشد یعنی بوته را بسفید آب قلعی آلوده باشند و مکرر بگذارند تا آب آن سوخته قابل سحوق گردد "نوع دیگر" آنست که نقره را براده نموده و به آب و نمک در ظرف آهنی با آتش تند بسوزانند و اگر خوب سوخته نشود قدری کو کرد بر آن بپاشند و بسوزانند تا سوخته گردد

"احراق ائمد"

آن است که ریزه ریزه کرده در دنبه کوسفند و یا در پرده چرب شکنبه بز یا گوسفند پیچیده در ظرف آهنی بر روی آتش گذارند تا مشتعل گردد و قدری بسوزند نه بسیار پس پاک شسته در آب یا یخ و یا برف مدتی پرورده نرم سائیده بکار برند و اگر یخ و

برف نباشد مدتی در حوض و یا خم آب سرد اندازند و اما تکلیس فضه بطریق حکمای هند آن است که چند مرتبه آن را صفائح رقیقه نموده بکو کرد و سرکه آلوده با آتش بتابند و چند بار دیگر در بوته بسفید آب قلعی آلوده بکدازند پس سوهان کرده در ظرف آهنی به آب و نمک بسیار بسوزانند تا نمک و آب بتحلیل رود پس کو کرد بر آن پاشند و برهم زنند تا مکلس گردد

ص: ۷۸

"احراق قطران"

جهت سنونات آن است که بکیرند قدحی مطین بطین حکمت گرفته و در آن قطران کوده بر آتش گذارند تا آنکه بکدازد و بنصف رسد پس بکیرند چوبی و یا سیخی از آهن و در آن

۳۳ فرو برند که بدان آغشته گردد پس بر آورند و در هوا بدارند اگر منعقد و بسته گردد سوخته شده است و الا باز بر آتش گذارند تا بر آن چوب و یا بآن سیخ منعقد گردد پس فرود آورند و بکار برند

"احراق پشم"

و موی سر آدمی و امثال آن آن است که هر یک را که خواهند پاک شسته از صابون و یا غیر آن شانه کرده و بمقراض ریزه ریزه نموده در ظرف سفالی و با آهنی کرده بر روی آتش گذارند و چندان برهم زنند که قابل سحوق گردد

"احراق اسفنج"

آن است که اسفنج را مقراض نموده بهمان دستور پشم و موی احراق نمایند

"احراق پوست"

کدو و حشایش و بزور نیز مانند ابریشم و پشم است و اگر خاکستر آن را خواهند زیاده احراق نمایند

"احراق عود هندی"

و امثال آن از اخشاب آن است که براده یا ریزه ریزه نموده در کوزه کلی کرده در تنور و یا اجاغ آن مقدار بسوزانند که زغال گردد و بسرحد رمادیت نرسد و اما خشب کرم که برای تفتیت حصاه است باید آن مقدار بسوزانند که رماد گردد

"احراق عقرب"

که رماد العقاب نیز نامند آن است که عقرب زنده را در ظرف مس یا آهن با سفالی انداخته سر آن را بخمیر محکم نمایند و در تنوری که از هیمه چوب رز و مانند آنکه آتش آن حدت داشته باشد کرم نموده آتش از تنور برآورده باشند شب بگذارند و سر تنور را بپوشند صبح برآورند و بسایند و بکار برند و باید که تنور بسیار کرم نباشد که عقرب تمام سوخته خاکستر شود و عقرب صالح برای این امر عقرب نراست و علامت نری ضعیفی و لاغری آن است "نوع دیگر" آن است که عقرب زنده را در شیشه که بکل حکمت گرفته باشند کنند و سر آن را محکم نموده در تنوری که بسیار کرم نباشد مقدار شش هفت ساعت نجومی بر روی خشتی در آتش گذارند اگر قابل سحق شده بهتر و الا دو سه ساعت دیگر بگذارند پس سائیده بحریر پیخته استعمال نمایند

ص: ۷۹

"احراق اهلیج"

از برای ذرورات در امراض عین و قطع خون بواسیر و نزف الدم و تقویت دندان و لثه و اهللیج کابلی درین امر بهتر از سائر اهللیجات است آنست که بکیرند هلیله را و در خمیر گرفته بر روی خزف در تنور نهند تا سوخته شود پس از تنور برآورده خمیر را جدا کرده هلیله محرق را سوده استعمال نمایند

"احراق قشربیض"

که کلس البیض نامند آنست که پوست تخم مرغ را و اگر پوست چوجه برآورده باشد بهتر است در آب نمک مکرر بخیسانند و بشویند تا پرده اندرون آنکه غرقی نامند بالتمام جدا گردد و مطلق نماید پس قرم کوبیده در کوزه مطین کرده بسوزانند و برآورده شسته بکار برند و پوست شتر مرغ اولی است

"تکلیس طلق"

بطور اهل هند آنست که طلق را مقرض نموده در کیسه کپاسی محکم دوالی کرده چند عدد استه خرما در میان آن کیسه اندازند و در میان طشتی به آب گرم بدست بمالند تا از کیسه بیرون آید پس آب آن را بجر علقه از ان بکیرند و آن را خشک کرده باشد و عقاب مساوی الوزن سحق بلیغ نموده در کوزه مطین محکم کرده سر آن را مسدود کنند و آتش شدید سه شبانه روز بدمند و افکاه برآورده سرد نموده وزن نمایند اگر عقاب بالتمام رفته باشد فیها و الا باز آتش دهند تا بالتمام برود پس با مساوی آن شوره قلمی صلایه بلیغ نموده بدستور اول در کوزه مطین نموده آتش دهند بسیار سفید و مکلس خواهد شد جهت فالج و بواسیر بکار برند مفید و مجرب است

ص: ۸۰

"احراق طلق"

بطور اهل هند آن است که بکیرند طلق نوع اعلی را که سفید و صافی است پاک شسته خشک کرده بمطرکه نرم نمایند و سه روز در سرکه انکوری کهنه بسیار تند بخیسانند و بعد از آن با همان سرکه چند جوشی بدهند و از سرکه برآورند و نرم بکوبند و در کیسه صفیق مستحکمی با سنکریزها کنند و در ظرفی که پر از سرکه تند باشد بگذارند و بدست بمالند تا تمامی طلق مضمحل شود پس از کیسه برآورند و بر روی سنک نرم بسایند و قرصها ساخته در ظرف سفالی گذاشته ظرف دیگر بر سر آن گذارند و تمام ظرف را بکل حکمت بکیرند و مستحکم سازند و در میان آتش سرکین کاو صحرائی تا یک هفته بگذارند

۳۴ که خاکستر گردد پس برآورده با آب بهنکره که گیاه هندی است و آب برک تاتوله و آب تقوع هلیله و بلیله و آمله هر یک جدا جدا مکرر بسایند و قرصها نموده خشک ساخته در ظرف سفالی بهمان طور احراق نمایند و گفته اند که تا سیصد بار بلکه زیاده آتش باید داد و علامت کمال احراق آن آن است که چون خاکستر آن را در آفتاب بدارند برق از آن مطلق ظاهر نشود "اما دستور

حلب و حل بعض اشیا حلب طلق آن است که بکیرند طلق را هر قدر که خواهند با آتش سرخ نمایند و تا سه مرتبه در آب سرد اندازند و بکوبند تا ریزه گردد پس در کیسه کرباس مستحکمی نموده سنکریزها بقدر فندقی در انداخته کیسه را بقوت تمام بمالند و در آب گرم و یا در طبیخ باقلی بفشارند تا مثل شیره از کیسه تراوش کند پس بگذارند تا ته نشین گردد ته نشین را خشک نموده استعمال نمایند "نوع دیگر" که از آن اسهل است آن است که صابون حلبی را بر صفحه‌های طلق نازک کرده مالیده در بوته کرده بر آتش گذارند و برافروزند پس از آتش بر گرفته بطریق جواهر بروی سنک سماق صلایه نمایند و شسته بکار برند

"حل طلق"

آن است که مطلق را شکافته ورق ورق نمایند و ریزه ریزه نموده در ظرف آبکینه که ضخیم باشد کرده بول انسان بالای آن کنند آن مقدار که ظرف مملو شود و مدت چهل روز در میان بول بگذارند و درین بول را تبدیل می نموده باشند پس از بول برآورده خشک نمایند و در منانه کاو کرده مثانه را در میان ظرف شیشه ضخیم بگذارند و ظرف را در میان خمی که از سرکه کهنه بسیار تند مملو باشد معلق بیاویزند که بسرکه نرسد و سرکه در آن داخل نکردد پس بعد از پانزده روز برآورند بقدرت الهی کداخته حل شده باشد "نوع دیگر" آن است که سر ترب را سوراخ کند و جوف آن را خالی نمایند و طلق محلول را در آن پر کنند و سر آن را پارچه ترب مستحکم نمایند و در سرکین اسپ تا سه روز دفن نمایند پس برآورند مانند آب سفیدی کداخته خواهد بود

"حل ذهب"

جهت حفظ صحت و طول عمر و اکثر امراض سوداویه آن است که بکیرند ورق طلا را در هاون طلا با دسته طلا با کلاب و بیدمشک و قدری نبات سحق بلیغ نمایند و روزی آن مقدار که یک قیراط تا دو قیراط طلا خالص خورده شود پوشند با کلاب و بیدمشک

"حل ذهب با مروارید"

جهت تقویت قلب و تفریح ارواح و ازاله صرع و دوار و سند رووسواس سوداوی و تقویت باه و ازدیاد منی و حفظ جنین آن است که ورق طلا را با سریشم جلود حل بلیغ

نموده و مروارید را نیکو نموده که چون بر آب ریزند زمانی معتد بر روی آب ایستد پس هر دو را در شیشه کرده آب ترنج یا سرکه انکوری مقطر بسیار تند یا عرق کبریت یا عرق نمک بر آن ریزند آن مقدار که چهار انگشت بر روی آن ایستد و در حمام ماریه بگذارند و آتش دهند و آنچه محلول گردد صافی نموده بردارند و باز آب ترنج یا عرقهای مذکوره بر آن ریزند و آتش دهند تا تمام حل گردد و چیزی غیر منحل نماند پس از حریر بگذارند و قدری دهن طرطیر بر آن ریزند تا خلاصه آن ته نشین شود پس بردارند ته نشین را و شسته بکار برند

ص: ۸۲

"صنعت حمام ماریه"

بگیرند دیکی که اطراف آن بلند باشد مانند دیک کله پزی و عدس پزی و در تنور گذارند و نصف آن آب کرده چوبی بر سر آن گذاشته آنچه خواهند در شیشه کردن خمی کرده و بر سر آن سیمی بسته سیم را بآن مطبوط بندند چنانچه شیشه به آب نرسد و در زیر آن دیک آتش برافروزند "و بهتر آن است که در تنور گذارند و چون آتش تنور خاموش گردد باز آتش کنند تا مدتی که آن چیز در حمام ماریه باشد پس برآورند

"صنعت دهن طرطیر"

آنست که طرطیر سفید مکلس را مقدار پانزده درم سحق نموده غسل نمایند و در شیشه کردن کج نقطیر نمایند و روغنی که بروی آن آید بگیرند و محفوظ دارند و طرطیر عبارت از دردی خمر است

"و اما تشویه و تحمیی و تقلیه"

بدانکه این هر سه لفظ بالاشتراک و الاجمال بمعنی بریان نمودن است و بالتفصیل بدانکه تشویه آنست. که آنچه را بریان باید نموده رجوف چیزی دیگر از قبیل

۳۵ خمیر و یا کل و یا سیب و یا به و امثال اینها گذاشته در تنور گذارند و یا در زیر آتش و یا خاکستر کرم دفن نمایند که ببخار پخته تشویه یابد مانند اسقیل و سقمونیا و امثال اینها و یا آنکه کوبیده و با عسل سرشته در لته بسته بکل گرفته در تنور معتدل یک شب بگذارند پس برآورده بکار برند مانند انیسون و ثمره الطرفا و امثال اینها جهت سنونات و غیرها و تحمیص آنست که ظرفی را بز آتش بگذارند که خوب کرم شود پس آنچه را خواهند در آن بریزند و حرکت دهند بسرعت تمام که همه ان مساوی و بقدر حاجت بریان گردد و نسوزد مانند تخم بار تنک و ریحان و مرو و خشخاش و کشنیز خشک و زیره و بزر قطونا و بالجمله هر بزری از بزور را که خواهند و بهترین ظروف از برای این امر سنکی و یا سفالی است و حد وسط تحمیص آنست که از ان چیزی بوی برآید و اندک سرخ و برشته گردد

ص: ۸۳

"و تقلیه"

آنست که در روغن کاو و یا غیر آن بریان نمایند به حدی که بو بردارد و سرخ گردد مانند بزور و یا بقدر آنکه بشکفد و بترک مانند هلیله و عقص و یا به حدی که بتخمین دریابند که بریان شده است مانند خبث الحدید و امثال اینها

"تشویه توتیا"

آنست که آن را سوده به آب قرص نموده در آتش نرم بر روی سفال بگذارند و بگردانند تا خشک گردد و مشوی آن لطیفتر و مقوی چشم و حافظ صحت آن است و مخسول آن مجفف بی لذع

"دستور بریان"

نمودن افیون آنست که افیون را بقدر باقلا و مغز بادام ریزه ریزه نموده در ظرف سفالی اندک بریان نمایند

"و اما تدبیر"

که اصلاح نیز نامند پس آن بمعنی تربیت و پرورش دادن بعضی ادویه است که در آنها حدت و یاردهات و غائله باشد تا آنکه کم و زائل گردد مانند سقمونیا و انزروت و حب الملوک و دند و تربد و ماذریون و تشمیزج و مانند اینها آن است که سقمونیا را در جوف سیب یا به خالی نموده گذارند و اطراف آن را بکنجد مقشر پر نمایند و سر آن را بقطعه از سیب یا به بسته در پارچه کتانی پیچند و در خمیر گیرند و در میان تنوری که گرمی آن معتدل باشد گذارند تا خمیر پخته و برشته گردد پس برآورده خمیر را دور کرده و سقمونیا را از میان آن برآورده در سایه خشک ساخته بکار برند و اگر سیب و یا به یافته نشود سر بیضه مرغ را سوراخ کرده آنچه در جوف آن است برآورده پاک شسته سقمونیا را در آن کرده آب سیب و یا به اگر میسر آید بر آن ریخته و الا بدون آن بدستور تشویه نمایند" و حکیم ارازی گفته اگر سیب و به نباشد سقمونیا را با بنفشه سوده استعمال نمایند حکم تشویه و اصلاح دارد و مؤلف گوید اگر اولاً در بیضه مدبر نمایند پس با بنفشه بسایند و استعمال نمایند بهتر است و

انزروت

را باید کویید و بشیر الاغ سرشت ریچوب کثر آلوده مانند کباب بریان نمود یک مرتبه و اگر زیاده و بهتر خواهند دو مرتبه و حب الملوک را در روغن بادام و یا شیر یک شبانه روز باید خیسانید و دند که حب السلاطین است در سرکین کاو باید مدبر نمود بدین طریق که بکیرند مغز دند تازه فوکه که کهنه و زرد و سیاه و فاسد نشده باشد مقشر کرده زبانه میان مغز آن را برآورده در کیسه کرپاس صفیقی و یا دولائی کنند و یک شب در آب خالص بخیسانند پس برآورده در سرکین کاو تازه گرفته به نحوی که از هر طرف آن مقدار حجم سه چهار انکشت سرکین باشد و در زمین بمقدار حجم آن کوی بکنند و بالای آن خاکستر کرم کنند و بالای آن خاکستر سرکین کاو جنکلی برافروزند تا آنکه مقدار یک انکشت از آن سرکین تازه سوخته گردد و حب السلاطین نسوزد پس برآورده بطرف دیگر بگردانند و بدستور بعمل آورند تا هر چهار طرف آن مقدار مذکور سوخته گردد پس برآورده پاک شسته و بعدد هر دانه حب السلاطین یک عدد هلیله زنگی که هلیله مویزک نامند نرم کوییده و بوزن هر دو آرد برنج با آب لیمو و یا آب غوره سرشته سحقی بلیغ نموده حبوب بندند هر حبی بمقدار نخودی شربتی از دو حب تا هفت حب و بصاحب انقلاب معده نباید داد که مضر است او را "نوع دیگر" آن است که ان کیسه را در سرکین کاوی تازه در آب حل کرده در دیکی معلق بیاویزند که بته ان دیک نرسد و در ان سرکین اب غلیظ غرق باشد مقدار چهار پنج ساعت کامل بلکه زیاده جوشی دهند پس برآورده

ص: ۸۵

۳۶ پاک شسته بدستور مذکور با هلیله و آرد برنج به آب لیمو سرشته حبوب سازند و یا حب الدبق که مویرج است و رب السوس و غاریقون و هش سفید و مصطکی و

حشیش غاقت و افسنتین رومی و صبر سقوطری اجزای مساوی کوفته و پخته به آب کرفس سرشته و دست را بروغن بلسان چرب کرده حب بندند شربتی از یک درم تا دو درم و غذا زیرباج باشد و این حب برای فالج و لقوء و رعشه و اوجاع ظهر و امثال اینها نافع است و بعضی حب السلاطین مدبز را با آب زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند دو شبانه روز سائیده پس خوب بسته هر حبی بقدر نخود کوچکی و در سایه خشک نموده عند الحاجة یک حب تا دو حب استعمال نمایند و تربد را خراشیده بروغن بادام چرب باید کرد و جریض کوبیده با زنجبیل سوده با استعمال آورد و تشمیج را در لته بسته در سرکین الاغ با اب جوش باید داد تا پوست ان نرم گردد پس مقشر نموده سوده بکار برند و ماذریون را دو شبانه روز در سرکه باید که بخیسانند و در بین دو سه بار سرکه را تبدیل کنند پس شسته خشک کنند و نیم کوفته بروغن بادام چرب کرده بهر نحو که خواهند استعمال نمایند و تدبیر هریک بتفضیل و چند نوع دیگر در قرابادین ذکر یافت "تدبیر کمون آنست که بکیرند زیره کرمانی تازه که کهنه و پوسیده نباشد و پاک و پاکیزه نموده در ظرف چینی یا سفالی لعابدار کرده سرکه انکوری کهنه بر بالای آن ریزند آن مقدار که چهار انگشت بالای زیره آید پس یک روز و یک شب بگذارند و در بین زیر و بالا نمایند پس در سایه خشک نموده اندک بریان کنند و اگر زود خواهند که خشک گردد بر پارچه کرپاس پاکیزه پهن کنند و دایم برهم زنند تا خشک گردد

ص: ۸۶

"تدبیر کبریت"

آنست که ظرفی را از شیر کاو تانیسه کنند و بر سر آن پارچه کرپاسی ببندند و بالای آن پارچه کبریت را ریزه ریزه کرده پهن کنند و طبقی از سفال بالای کو کرد بگذارند

به نحوی که بگو کرد نجسبد و در میان طبق سفالی سرکین گاو خشک کنند و برافروزند و یا آنکه پر از اخگر کنند و بدمند تا از گرمی آن گوگرد آب شود و از پارچه گذشته تمام در آن شیر بچکد پس گوگرد را از روی شیر بردارید و عند الحاجة بکار بزنند

"تدبیر بیش و هربی"

آنست که شش ماشه بیش و یا هربی هر کدام را که خواهند بگیرند و ریزه ریزه نموده در کیسه کنند و در دیکی که شیر کاو تازه دوشیده مقدار ده دوازده آثار هندی باشد آن مقدار بجوشانند که شیر بنصفه رسد پس بیش را برآورده بشویند و در کیسه دیگر کنند و در همان مقدار شیر باز بجوشانند تا سه مرتبه پس بیش را خشک نموده مقدار حبه جهت فالج و لقوه و استرخا و استسقا و جذام و امثال اینها بکار برند

"تدبیر ذرایح"

که بترکی الاکلنک ناهد و قسمی از سین است بافت اصفهانی آن است که چند عدد آن را زنده در کوزه کرده و سر کوزه را بلته کتانی بسته معکوس بر بالای بخار سر که که باتش بجوشد بدارند تا ذرایح کشته و پرورده گردد و انگاه سائیده استعمال نمایند

"تدبیر سلاحه"

که عبارت از بول بز کوهی است که در مسکن او جمع می شود آن است که آن را در ظرف نوی کرده بر آن اب خار خشک و بول کاو آن مقدار بریزند که آن را بپوشاند و در آفتاب و یا باتش گرم بدست بمالند و صاف آن را در ظرف دیگر کنند و بیست و یک روز در آفتاب گذارند تا مانند عسل غلیظ گردد

"تدبیر توتیا"

باب غوره انست که بکیرند توتیای کرمانی را و نرم سوده در ظرف چینی یا شیشه کرده اب غوره صاف کرده بر ان ریزند و بگذارند تا نه روز و هر روز اب غوره را تازه نمایند و پس از نه روز بر روی سنک سماق باب غوره که صاف کرده و برف و یا یخ سرد کرده باشند با هستکی بسایند و چون خشک گردد باز اب غوره سرد بر ان ریزند و بسایند تا آنکه بغایت نرم سوده شود پس خشک نموده در شیشه نگاهدارند و عند الحاجة بکار برند

"تدبیر خبث الحديد"

آنست که خبث الحديد را کوفته پیخته مدت چهارده روز در سرکه خمر بخیسانند انگاه خشک کرده در روغن بادام بریان کنند و خوب بسایند چنانچه بالای اب بایستد و بزودی ته نشین نشود و در تراکيب استعمال نمایند "نوع دیگر" انست

۳۷ که خبث الحديد را نرم کوفته و پیخته مدت چهارده روز در سرکه تند بخیسانند پس برآورده در آب کنند تا هفت روز بخیسانند و هر روز آب کنند تا تازه کنند پس برآورده خشک نموده خوب بسایند و بروغن بادام بریان کنند و یا بروغن خسته زردالو و یا شفتالو و بکار برند و این جهت امراض بواسیر بهتر است

"تدبیر براده آهن و تنقیه آن"

آنست که آهن را براده نموده در میان سفال آب نادیده بآتش سرخ سازند و در روغن کنجد اندازند پس برآورده سرخ نمایند و در سرکه انکوری اندازند پس برآورده سرخ نموده در بول کاو اندازند پس در دوغ ماست کاو ترش پس برآورده شسته سائیده بکار برند

"تدبیر پوست بیضه"

آنست که قشر بیضه مرغ یا شتر مرغ را گرفته در آب شیرین بخیسانند و بگذارند تا متعفن شود و قشر رقیق اندرون آن را جدا کنند و آن آب را تبدیل نمایند و همچنین تا دیگر آب متعفن نشود پس برآورده خشک نموده سوده بکار برند "نوع دیگر"

آنست که به آب و نمک و خاکستر بهمان قسم بخیسانند و در آخر به آب شیرین پاک شسته خشک نموده سوده بکار برند و برای این امر پوست بچه برآورده بهتر است

"تدبیر حسک"

آنست که خشکدانه را در شیر تازه دوشیده سه شبانه روز سه مرتبه بخیسانند و هر مرتبه خشک نمایند و بکار برند و این در تقویت باه بی عدیل است

"تدبیر و اصلاح عسل بلادر"

آنست که بلادر را از میان دوپاره نمایند و انبر آهنی قوی را با آتش خوب گرم نمایند و قطعهای بلادر را بدان بکیرند و بزور بفشارند تا عسل آن برآید و آن را بدم کارد چوبی گرفته در ظرفی جمع نمایند و همچنین تا هر مقدار که خواهند و یا آنکه بلادر را برده بر صفحه آهنی گذارند و دسته آهنی و یا غیر آن را گرم کرده بر آن گذارند و بزور بفشارند تا عسل آن بالتمام برآید جمع نمایند پس چون خواهند استعمال نمایند با روغن کردکان و اگر نباشد روغن کاو بجوشانند و استعمال نمایند و در دواء السنه و غیر آن که پوست آن داخل می شود باید که مبالغه در اخذ عسل آن بالتمام ننمایند و باید که در حین اخذ عسل آن دست را بروغن کردکان چرب نمایند تا مجروح نکردد و چون بعضی مردم را بمجرد رسیدن بخار و عسل آن به بدن اعضا متورم می گردد و بعضی را

نه باید که اولاً امتحان نموده آن چنان کسی متوجه اخذ آن نکردد و گفته اند در هنگامی که جرم آن نیز داخل است نرم کوبیدن بلادر را با مغز کردکان و یا با کنجد و یا مغز نارجیل مقشر اصلاح آن است

ص: ۸۹

"اصلاح شبرم"

آنست که آن را بکوبند و یک شبانه روز در شیر بخیسانند و در عرصه آن سه بار شیر را تبدیل کنند پس خشک نمایند و هرگاه جهت اورام و سدد احشا و ماء اصفر و اسهال بلغم و سودا استعمال نمایند بعد از پرورش بشیر سه روز دیگر در آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب رازیانه بخیسانند و خشک کنند و بکار برند و با قوابض صرفه استعمال آن جائز نیست

"اصلاح ادویه جهت نشاط"

مانند بیخ شبیبی و بیخ شوکران و امثال اینها که در غایت یبوست و یا سمیت باشند آنست که نیم کوفته سه شبانروز در شیر بخیسانند و مکرر تجدید شیر نمایند پس خشک کرده در روغن بادام و یا روغن تخم کدو و یا روغن پسته یک هفته پرورند و بکار برند و اگر آن چیز حار باشد در روغنهای بارده و بارد را در روغنهای حاره پرورده کنند و با مغزهای مناسبه مخلوط نمایند "طریق دیگر"

که حکیم میر محمد مؤمن نوشته که معمول من است و بیغائله مشاهده نموده ام آنست که ادویه مکیفه را بعد از آنکه دو سه روز در افتاب با عرقهای مناسبه خیسانیده باشند بجوشانند و آب آن را جهت معاجین با عسل بجوشانند تا بقوام آید و ادویه آن معجون را با آن بسرشند و هرگاه در حبوب استعمال کنند باید که با بعضی از ادویه آن حب که

از جوشیدن رفع قوت آن نکردد بجوشانند تا همه آبها را جذب بخود کند انگاه با سائر ادویه سرشته حب سازند و بدان که مراد از شیر درین مواضع شیر بز تازه دوشیده و یا شیر کاو تازه دوشیده است و اولی شیر بز است

ص: ۹۰

"اصلاح دبق"

آنست که بعد از آنکه دانه آن را برآورده باشند

۳۸ در هاون با قدری روغن زیتون را مثال آن مخلوط نمایند و بکوبند با سائر ادویه که بآن مناسبت داشته باشد و همچنین است اصلاح جمیع ادویه شیره دار چسبنده و هرگاه دبق را با دوائی که در آن ترکیب کنند لبوب و مغزها باشد احتیاج بداخل کردن روغن نیست با همانها بکوبند و بهترین مغزها جهت اصلاح دبق مغز دانه بید انجیر است

"دستور کوبیدن اشنه"

آنست که آن را به آب اندک تر کرده بکوبند تا کوبیده گردد زیرا که خشک آن کوبیده نمی گردد

"تصفیه زیبق"

که معمول اهل صناعت کیمیا است آنست که زیبق را در ظرف مسی بقلعی صاف بی چرک و کدورت کنند و بر آتش گذارند و بفاصله اندکی ظرف دیگر مسطح را پر آب سرد کرده بالای آن بدارند و یا بر سپایه چوبی بگذارند که سطح زیرین ظرف بالائی بسیار وسیع تر از ظرفی که در آن سیماب است باشد و آنچه زیبق صاف خالص است صعود کرده در سطح زیرین ظرف بالائی مجتمع می گردد بردارند و بکار برند

"نوع دیگر" که بطریق متعارف است آن است که زیبق را در هاون سنکی و یا در ظرف شیشه و یا لعابدار به آب بید انجیر بسایند تا چرب و سیاهی آن زائل گردد پس به آب عنب الثعلب بدستور سحق نمایند و مرتبه سوم به آب نغمع هلیله بسایند پس بشویند و هفتاد مثقال آن را با سی مثقال آب خالص در دیک سنکی بآتش ملایم بجوشانند و هرچند آب بتحلیل رود اندک اندک آب در آن داخل نمایند تا یکرطل بماند پس بآتش بسیار ملایم طبخ دهند تا آب رفته زیبق بماند بردارند و در شیشه نگاهدارند و این باصطلاح اهل صنعت مسمی به آب الارواح است" و آنچه را باید تغسیل نمود که تصویل عبارت از آن است پس بدانکه فائده غسل تبرید و یا تنظیف از اشیای غریبه و جریشه و یا تعدیل یا رفع حرارت ناریه مکتسبه از احراق و یا رفع بشاعت و غشیان آنست هریک بانفراد و یا مجموع مانند اکثر ادویه حجریه از یواقیت و شادنج و بسد و لاجورد و حجر ارمی و آنچه شبیه باحجار است مانند راسخ و اقلیمیا و شنجرف و مرداسنک و سفیداب و امثال اینها و اطیان و لک و موم و زفت و صبر و ادهان و سویق و شیرج و امثال اینها و طریق آن آنست که آنچه احجار و یا شبیه بآنها باشد بسیار نرم سائیده و در هاون و امثال آن کرده آب بر آن ریخته بآهستگی برهم زنند تا آنچه مانند غبار باشد به آب مخلوط گردد پس آن را بآهستگی در ظرف دیگر ریخته و درد آن را باز سائیده و بدستور آب داخل کرده نرم آن را بکیرند و درد آن را باز بسایند تا مجموع مثل غبار کشته به آب مخلوط شده در آن ظرف دیگر رود و بعد از آن روی آن را بپوشانند تا غباری داخل نشود و ته نشین گردد پس آب بالای آن را ریخته ته نشین را خشک کرده استعمال نمایند

ص: ۹۱

"اما غسل اطیان"

انست که هر کلی را که خواهند بشویند در آن مقدار آب که او را خوب بپوشاند بلکه سه چهار انگشت بالای آن ایستد بخیسانند پس از پارچه کرپاسی بگذرانند تا ته نشین شود ته نشین را خشک نموده بکار برند

"غسل ادهان"

که نظریه نامند بدانکه هر روغنی که متکرج و کهنه و طعم آن تند شده باشد و خواهند که زائل و تازه کنند آن را آنست که آن روغن را در ظرفی کنند و یخ و یا برف در آن ریزند و برهم زنند تا یخ و یا برف آب شود پس از روی آب بردارند و اگر یخ یا برف نباشد با آب بسیار سرد نیز خوب است و اگر بیک دفعه باصلاح نیاید دو سه دفعه تکرار عمل نمایند و با کلاب نیز همین اثر دارد و با کلاب و با برف و با یخ و با آب سرد نیز خوب است و روغن کاو و کوسفند را با دوغ کاو نرش جوش دادن و در حین جوش آرد میده کندم بر آن پاشیدن تا دوغ سوخته گردد اما روغن نسوزد خوب است

"غسل شیرح"

که روغن کنجد باشد آنست که با آب و نمک بسیار برهمزنند و با آتش نرم بجوشانند پس از آب و نمک جدا کنند و با آب صاف خالص بسیار برهمزنند و بجوشانند پس آب را از آن جدا کرده بکار برند

"غسل زفت"

و امثال آن مانند غسل موم و مومیائی و عنبر است که کداخته در آب صاف نیم گرم بریزند تا کدورت آن ته نشین گردد و آنچه بر روی آب

۱۳۹ یستد بردارند و عند الحاجة بکار برند

"غسل آبار"

و اثم و اسفیداج و توتیا و حجر ارمنی و شادنج و یاقوت و زمرد و عقیق و لک و امثال اینها "آنست که هر کدام را که خواهند اولاً نرم بسایند و به آب مخلوط کنند آنچه به آب مخلوط شود در ظرفی بگیرند و آنچه ته نشین شود باز بسایند و به آب مخلوط کنند و آب مخلوط بآنها بگیرند و همچنین چند مرتبه و در آخر آنچه دردی و سنک ریزه بماند دور کنند و سر ظرف مخلوط بان را پوشند تا ته نشین گردد پس آب بالای آن را بریزند و ته نشین را خشک نموده اگر از برای امراض عین است باز سحوق و صلایه نموده بکار برند و در غیر آن بدون آن کافی است

"غسل نوره"

یعنی آهک جهت تصفیه و اطفای حرارت آن آنست که آهک را در ظرفی کنند و آب بر آن ریزند و برهم زنند و در ظرفی کنند و ته نشین و دردی و سنک ریزه که باشد دور کنند و آن آب را بگذارند تا ته نشین شود آب صافی آن را بگیرند و آب خالص در آن ریزند و برهمزنند و بدستور تا هفت مرتبه تجدید آب نمایند پس خشک نموده بکار برند

"غسل مرداسنک"

جهت امراض حاره آنست که مرداسنک را با هم وزن آن نمک بسایند و آب بر روی آن ریزند آن مقدار که چهار انگشت بالای آن آید و تا هفت روز بگذارند و هر روز سه مرتبه برهمزنند پس بگذارند تا ته نشین شود و آب صافی تازه بر آن ریزند و هفت

روز دیگر بدستور بگذارند و در بین برهمزنند و بعد هفت روز تجدید کنند و همچنین تا چهل روز پس خشک کرده استعمال نمایند

ص: ۹۳

"غسل لاجورد"

آنچه از برای امراض عین است مانند احجار دیگر است که ذکر یانت و آنچه از برای کتابت و نقاشی و سفوف و حبوب و غیر آن است آنست که لاجورد را نیکو بسایند و تسقیه به آب تازه نموده بجوشانند و اندک روغن زیتون در آن ریزند و بدستور احجار غسل دهند و مکرراً اعاده طبق و غسل کنند تا مانند غبار گردد "نوع دیگر" آنست که سنک لاجورد را کوفته و پیخته صلایه نمایند تا مانند غبار گردد پس با روغن کندر یا سندروس خمیر کنند و به آب کرم بدست بمالند و همواره اندک اندک آب کرم میر پیخته باشند تا تمام آن شسته گردد و چون ببینند که در روغن دیگر رنگ لاجورد نماند دست بدارند و آب اول را در کاسه نگاهدارند آنچه از آن ته نشین شود لاجورد اعلی است و آب دوم که در ظرف دیگر است ته نشین آن لاجورد اوسط و ته نشین سیوم را شمت نامند بنا بر قول صاحب قرابادین معصومی و بنا بر فرموده نواب علوی خان مرحوم مغفور حجر ارمنی درین زمان معروف بشمت است

"غسل صبر"

آنست که بکیرند صبر را و در هاون بهمواری و آهستگی بکوبند و بحریر بپیزند پس بکیرند افسنتین رومی یکرطل و مصطکی و حب بلسان و دارچینی و عود بلسان و سلیخه و سنبل الطیب و اسارون از هریک سه درم در آب جوشانیده صافی نموده با صبر کوبیده پیخته در هاون اندازند و بدسته حرکت دهند و آنچه مخلوط به آب شده

در کاسه بریزند و آنچه ته نشین شده باز بسایند و آب مطبوخ دواها بران ریزند و بدسته حرکت دهند و ابچه مخلوط به آب گردد در ان کاسه ریزند و بدستور بعمل آورند تا بغیر از رمل و سنکریزه چیزی در ته هاون نماند ترک نمایند و آنها را بگذارند تا ته نشین گردد و از کردوغبار محافظت نمایند پس آب صافی آن را بجر علقه بگیرند و ته نشین را با زعفران سائیده ممزوج نموده در ظرف چینی پهن کنند و بگذارند تا خشک گردد پس بردارند و نگاهدارند در ظرف چینی یا شیشه و عند الحاجة بکار برند و قوت اسهال صبر مغسول از غیر مغسول ضعیف تر است

ص: ۹۴

"غسل سویق"

جو و گندم و غیر آنکه خواهند در معده ترش نکردد و نفخ آن زائل شود انست که آبکرم جوشان بران ریزند و بگذارند تا برآید و اگر دو مرتبه آبکرم بران ریزند بهتر است پس آب سرد بر آن ریزند و از آب برآورند و تناول نمایند و اگر مانعی نباشد از خوردن شیرینی و کلاب و بیدمشک و امثال ان بعد غسل با آب سرد شربت ساخته در ان ریزند و تناول نمایند که بهتر و مصلح آن است و بعضی گفته اند که غسل سویق آن است که

۴۰ جو و گندم و یا غیر ان هر حبی را که خواهد بریان نمایند و بعد بریان با اب بشویند و خشک کرده آس نمایند و باستعمال آورند

"غسل موم"

ان است که بگیرند موم را و کداخته در آب سرد ریزند و بگذارند تا سرد گردد و آنچه دردیست و در زیر ان مجتمع می گردد دور نمایند و یا آنکه در آب کرم طبخ نمایند تا

کداخته گردد و خوب برهمزنند و بگذارند تا سرد گردد از روی آب بردارند و همچنین مکرر نمایند تا صاف و خالص گردد" و غسل زفت نیز بدین نحو است

"دستور سفید کردن"

شمع در حرف الشین در شمع مذکور می گردد ان شاء الله تعالی "اما دستورات" دستور اشامید چوب چینی و ان بانحاء است بهترین همه بطریق تعریق است جهت امراض مزمنه خصوصا سوداویه مانند جذام و قروح خبیثه و جرب اکاله و ساعیه و قوبا و تحلیل ریاح و مواد غلیظه و تقویت بدن و امثال اینها اما باید که جوانان و محروور المزاجان بی سبب مرتکب استعمال آن نکردند و خود را در رنج نیندازند و آن را در امراض بارده بلغمیه چندان منفعتی نیست و همچنین پیش از تنقیه و بودن بدن ممتلی از اخلاط فاسده و در ان پرهیز نانمودن از اشیای غیر مناسبه و منافیه بلکه ضرر آن درین صورت بمراتب شتی زیاده از نفع آن است و مورث امراض صعبه است و طرق استعمال آن بانحای بسیار است" از ان جمله آن است که چون خواهند استعمال نمایند اولاً تنقیه بدن نمایند بحسب خلط غالب و چون نقای تام حاصل کشت یکدو هفته صبر نموده پس شروع نمایند تا بیست و یک روز یا چهل روز بحسب احتیاج پنج روز هر روز پنج مثقال عرق کلابی رنگ متشابه الاجزاء در پختکی و خامی و صلابت و رخاوت که نه بسیار صلب مصمغ سیاه رنگ پر ریشه و نه بسیار رخو سبک خام سفید که اجزای آن در هنگام بریدن مانند آرد گردد بلکه باید که کم کره نوکرم ناخورده غیر منشق غیر کج واج باشد که چوب چینی اعلی نامند بکیرند و بدم کارد ورق ورق نمایند و اگر نتواند شد بقدر باقلا و نخود خرد نمایند و آنچه ریزه و آرد شده باشد دور کنند و در قدری کلاب و یا بیدمشک و یا عرقهای مناسبه دیگر بمرض و علت و یا با آب خالص صبح بخیسانند و شام آن را با آن مقدار آب که در شبانه روز بصرف ماکول و مشروب آید در دیک نقره یا مس تازه قلعی کرده یا سنکی و سفالی لعابدار کنند اما باید که آن

ظرف مملو از آب نکردد که جای جوش و بخار نماند پس سر آن را بظرفی از همان جنس پوشیده اطراف آن را بخمیر آرد ماش مستحکم نمایند که اصلاً بخار بیرون نرود پس آن را بهیأت مجموعی وزن نمایند و سنک وزن آن را محفوظ دارند و سر آن را باز کرده همان مقدار آب نیز داخل نمایند و سر آن را محکم بندند و بآتش بسیار ملایم طبخ نمایند تا آب بنصفه رسد و در بین جوش سنکی کران بر آن گذارند که بخار سرپوش را بر ندارد و در آخر بان سنک وزنه محفوظ بسنجند چون برابر باشد فرود آورند و بگذارند همان قسم سرپوشیده و صبح کرم کرده نزد خود آورند و ردائی بر خود پوشیده سر دیک را آهسته آهسته باز نمایند تا بخار آن تمام سر و بدن برسد و عرق شود و چون بخار آن کم گردد دیک را از زیر ردا بر آورده ردا را بخود به پیچند که هوا نرسد و مطبوخ چوب چینی را صاف نمایند مقدار پنجاه مثقال تا صد مثقال آن را بدون شیرینی یا با پنج مثقال نبات نیمکرم و همین مقدار وقت شام بنوشند و تتمه را بجای آب بیاشامند و داخل طعام و خمیر نان و قهوه کنند و آب خالص مطلق بیاشامند و قدری از چوب چینی کرمدار و ریشه دار را اگر چوب چینی اعلی زیاده از قدر مشروب و ایام مقررۀ مطلوبه نباشد در آب بسیاری طبخ دهند و صاف کرده دست و رو از آن بشویند و طهارت از آن نمایند که نیم کرم باشد در همه حال و اگر برای مشروب اول روز اولاً قدری بر آورند و بنوشند در بین گرفتن بخار آن بهتر و معین بر عرق و تاثیر آن است "و پنج روز دیگر" هر روز هفت مثقال چوب چینی باوصاف مذکوره را بدستور مزبور طبخ نموده بیاشامند و اگر اراده بیست و یک روز باشد پنج روز دیگر هر روز شش مثقال و پنج روز دیگر هر روز چهار مثقال و سه روز دیگر علاوه برای آنکه دفعه از آب مطبوخ چوب چینی مقدار کثیر

۴۱ به آب خالص رجوع نشود دو مثقال آن را به آب بدستور طبخ نموده بیاشامند و هر پنج روز و یا هر چهار روز بعرق نشینند بدین طریق که قدری چوب چینی را در آب طبخ نمایند بهمان نحو و عریض بر کرسی نشینند که ته کرسی را بخیزران بافته باشند برهنه شده لحافی بر خود گرفته دیک را بزیر کرسی برده سر آن را آهسته آهسته باز نمایند تا بخار آن بتمام بدن برسد و عرق شود و اگر علت بر سردرد باشد گاه گاهی سردرد را بزیر لحاف برند و چون نفس تنگی کند برآورند و چون بخار دیک تمام شود از کرسی باهستگی بقسمی که هوا نرسد فرود آمده لحاف را بخود پیچیده درست بخوابد تا عرق در بدن خشک شود پس لباس پوشیده برآید و انفال هر روزه را خشک نموده نگاه دارند که اگر آب مطبوخ چوب چینی در بین روز صرف گردد قدری از آن ثقل را در آب طبخ نموده بصرف آورند و در روز بیست و هفتم یا سی ام بحمام رود و انفال چوب چینی خشک کرده را باب طبخ نموده بان بدن را شویند و بعد فراغ از مطبوخ چوب چینی حلوای چوب چینی به نحوی که در حرف الحاء در قرابادین ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد ده دوازده روز تناول نمایند و این دستور از برای متوسلین و امراض ضعیفه است و اگر مرض و مریض قوی باشند در هر چهار روز دو مثقال و یا سه مثقال بران پنج مثقال تا بیست و پنج روز بیفزایند و بعد از آن بهمان ترتیب بکاهند تا بیست روز یا بیست و پنج روز یا سی روز که مجموع ایام زیادتی و کمی آن چهل و پنج روز نهایت شصت روز باشد و اگر بدن بسیار قوی باشد هر دو روز و یا سه روز یا هر چهار روز یکبار بعرق نشیند و بعد اتمام بدستور بحمام رود و تا پانزده روز یا بیست روز حلوا تناول نماید و باید هفت هشت روز قبل و در بین و ده روز بعد اتمام از خوردن آن نمک و بقول و حبوب و لبنیات و حموضات و آب سرد و میوه های رطب و حار و مولد دم سوداوی و سودا و جماع و غسل و پر خوردن و بسیار کم خوردن و خواب بسیار و کم خوابی و اعراض نفسانی و بدنی خصوص در روز تعریق اجتناب لازم و واجب دانند و غذا منحصر بر قورمه چلاو و قلیه با چلاو و کباب و یخنی پلا و

مزعفر یعنی طعام شیرین که زعفران آن بسیار کم باشد و یا شله مزعفر و یا نان با کباب و یا قلیه و قورمه و نیم رو بیضه مرغ و باید که همه بی نمک در امراض صعبه و در امراض خفیفه کم نمک و از کوشتهای لائق مانند گوشت بره و بزغاله شیر مست یا جوان فربه و طیور لطیفه خفیفه مانند کبک و دراج و طیهوج و سنکخوار و امثال اینها باشد و از اغذیه غلیظه و نفاخه و گوشت حیوان پیر و لاغر و کاو و مرغ خصوص مرغ پیر اجتناب نمایند و از لبوب فندق و انجلك و چلغوزه و حلویات که مصنوع از اینها باشد و از حموضات و جماع و میوه ها مانند هندوانه و انار و خربزه و انبه و کتهل و انناس و کوله و ماست و امثال اینها تا شش ماه بلکه بعض اینها تا یک سال پرهیز نمایند و باقی منوط برای طبیب است و در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شد و دستور قهوه و سفوف و حلوا و عرق و معجون و نقوع و مرهم آن در قرابادین این کتاب نیز ان شاء الله تعالی هریک در رسم خود مذکور خواهد شد

ص: ۹۶

"دستور آشامیدن عشبۀ مغربیه"

مانند آشامیدن چوب چینی است در همه امور مگر آنکه از سه مثقال شروع نمایند و زیاده از ده مثقال نمایند در ابدان قویه و در ضعیفه از هفت مثقال تجاوز ننمایند و گاهی هر دو را باهم ترکیب می نمایند بحسب احتیاج و گاهی درین و در چوب چینی نیز قدری دارچینی ریزه کرده برای مبرود المزاجان و برای صاحبان سرفه اصل السوس خراشیده مرضوض اضافه می نمایند و باید که عشبۀ مغربیه جید را از طول شق نموده ریزه ریزه کرده در آب خالص یا کلاب یا بیدمشک یا عرقهای مناسبه دیگر بدستور مذکور در چوب چینی طبخ نمایند و بکار برند و خواص و منافع آن ان شاء الله تعالی در ادویۀ مفرده مذکور خواهد شد

"و نیز طریقه آشامیدن صافراس"

مانند آن هر دو است و این منضج و ماطف

۴۲ و محلل و مفتح سدد و مجاری و مقطع و منضج اخلاط غلیظه لزجه و مقوی اعضای
رئیه و مقوی حرارت غریزیه و دافع امراض بارده رطبه و سوء القنیه و استسقا و ضیق
النفس و سرفه کهنه و سوء المزاج بارد معده و کبد و رجع کرده و مثانه و مفاصل بارده
بلغمیه و مفتت حصاه و مدر بول و حیض و محلل ریاح غلیظه محتقنه در مجاری بول و
منی و دافع هیضه و قیء و فواق و حمی ربع و وبا و طاعون و سموم است و بتفصیل در
ادویه مفرده این کتاب خواص و منافع آن مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و با
طریق استعمال در خاتمه قرابادین کبیر ذکر یافت

ص: ۹۷

"و شجره النبی"

که بزبان فرنکی بلاسنطور نامند ماهیت و خواص و منافع آن در ادویه مفرده ان شاء الله
تعالی مذکور می گردد "طریقه استعمال آن آنست که بکیرند از جزو داخلی آنکه سیاه
رنک و چرب است سی درم و از قشر خارجی آن ده درم اگر یافت شود و الا بدل آن
ده درم از جزو داخلی نیز که مجموع چهل درم باشد و بسوهان براده کنند و یا بدم
کارد ریزه نمایند و در شش رطل آب در ظرف چینی یا شیشه یک شبانه روز
بخیسانند پس بدستور چوبچینی طبخ دهند تا بنصف رسد و بدستور چوبچینی بنوشند
اگر آب مطبوخ آن کمی کند ثفل آن را در همان مقدار آب طبخ دهند تا بنصف رسد
و از آب اول صبح و شام نیم کرم بی شیرینی یا با نبات پنج درم بیاشامند و آب درم را
بجای آب بنوشند و چون قریب باتمام رسد چهل درم از جزو داخلی و ده درم از قشر

خارجی آن و الا بدل آن نیز از جزو داخلی ده درم بگیرند و بدستور در شش رطل آب طبخ دهند تا بنصفه رسد و ثقل آن را نیز بدستور طبخ دهند و بیاشامند بهمان نحو تا قریب باتمام رسد پس پنجاه درم از جزو داخلی و ده درم از قشر خارجی اگر یافت شود و الا ده درم نیز از جزو داخلی بگیرند و بهمان نحو طبخ دهند و بیاشامند و دستور پرهیز و تنقیه و تغذیه بنحو چوبچینی است بلا تفاوت و تصرفات درین بحسب امراض و امزجه و ازمنه و امکانه و اسنان و غیرها نیز منوط برای طیب حاذق است و چون طعم آن بسبب قبوضتی که دارد ناخوش آئنده است برای رفع آن مخمر است که یک مشت مویز کشمش یا چند دانه مویز منقی از حب یا قلیلی اصل السوس و یا نبات داخل نمایند و در امزجه صاحبان کبد حار پوست بیخ کاسنی و یا مندل زرد مقدار ربع و یا خمس دوا و در امزجه بارده دارچینی و قرنفل هریک بقدر احتیاج و در امراض دماغیه مرزنجوش و یا اسطرخودوس و در وجع مفاصل قلیلی کمافیطوس یا کماذریوس و در امراض صدریه پرسیاوشان یا فراسیون یا زوفاء خشک یا عرق السوس یا بهدانه و در امراض کبدیه پوست بیخ کاسنی یا غافث یا افسنتین و در امراض کرده عرق السوس یا تخم هندوانه یا خربزه یا خیار یا کدو و در امراض طحال حشیشه الطحال و پوست بیخ کبر و همچنین در هر علت و مرض و غرض ادویه مناسبه لائقه بدان و این دوا از برای رعشه و فالج و سد رودوار و قولنج بارد و اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی و تقویت معده ضعیفه حادث از برودت و رطوبت نافع است و و بتفصیل در قرابادین کبیر در خاتمه آن در ادویه جدیده مذکور شد

ص: ۹۸

"دستور استعمال کیاکو"

و آن چوبی است که از ملک فرنک می آورند و ماهیت و خواص آن در ادویۀ مفرده ان شاء الله تعالی خواهد آمد و در خاتمۀ قرابادین کبیر ذکر یافت و بالجمله نافع است از برای جذام و آتشک و سائر قروح خبیثۀ مجاری بول و غیرها آنست که بکیرند چوب کیاکو را و بسوهان براده نمایند و با سه ربع وزن آن چوبچینی اعلی نیز براده نموده در شش وزن هر دو شراب برالدی که بسیار تند می شود و از ملک فرنک آید و یا عرق قندی دو آتسه بلکه سه آتسه که کیاکو براده کرده یک آثار و چوب چینی سه آثار براده کرده و عرق قندی شش آثار باشد مثلاً در قرابۀ شیشه که ضخیم باشد کنند و باید که شیشه پر نباشد بلکه قدری از آن خالی باشد پس سر آن را خوب

۴۳ نموده در شیشه مالند و سر آن را محکم بندند و عند الحاجة بعد تنقیۀ تام روزی در توله آن را نهایت سه توله و اگر مریض بسیار قوی البدن و مرض او صعب باشد بتدریج تا چهار توله می توان رسانید تا بیست و یک روز یا چهل روز نهایت پنجاه تا شصت روز که نهایت مدت ایام شرب آن آنست و غذا و شراب باید که منحصر بشیر کاو تازه دوشیده و چلاو باشد و چلاو باقلیه و یا قورمه و کباب و پلاو نیز می تواند خورد و لیکن باید که همه بی نمک و بی ماست باشد و سائر تدابیر در بین و ما تقدم و ما تاخر بعینه مانند چوبچینی است که ذکر یافت بلاتفاوت و اگر در عرق با درنجبویه و کاوزبان و شاهتره و بسفایج و اذخر و غیرها از عرقهای مناسبه بجای عرق قندی و یا با ادویۀ مناسبۀ هر علت و مرض مانند عشبۀ مغریه و صاصفراس و شجره النبی و امثال اینها ترکیب و ترتیب نمایند بد نیست جهت اکثر امراض ضعیفه و متوسطه مانند ضعف اعصاب و دماغ و اوجاع مفاصل و جرب و قوبا و استسقا و امثال اینها و یا بطریق نقوع چوبچینی از هر یک بقدر لائق خیسانیده استعمال نمایند بد نیست برای کسانی که اجتناب از عرق قندی دارند این ترکیب خوب است

"طریق استعمال شیر شتر"

جهت استسقای زقی و طبلی با بول آن بغایت نافع و مفتوح سده جگر و سپرز و مسهل زردآب و رافع ضیق النفس بار دو جمعی برای حار آن نیز بیعدیل دانسته اند چون با اقراص و اشربه بارده و معتدله بنوشند " آن است که چون اراده استعمال آن نمایند شتر را تعلیف بکیاها و حبوب مناسبه نمایند مانند آنکه جهت تبرید کاسنی و آرد جو و ثیل و کشوث و امثال اینها و بجهت تسخین کنکر و درمنه و رازیانه و کرفس و شبت و قاقلی که شور نامند و مانند اینها و از ربع رطلی شروع نمایند و هر روز ده درم بیفزایند تا به حدی که کرانی نکند و نیکو هضم گردد و ادرار قوی نماید و اگر طبع مجتنب نباشد تا بقدر نیم وزن آن بول شتر مخلوط می توان نمود و هرگاه بول صاحب مرض بمقدار شیر و زیاده از آن باشد و منحدر گردد و تلین بطن ننماید و در آروغ طعم شیر ظاهر نگردد و در معده ترش نشود علامت موافقت و عدم تجبن آن است زیاده می توان نمود و اگر متجبن گردد جهت رفع تجبن آن دو دانک سکینج تناول نمایند و اگر موافقت بیشتر نماید و توانند که اقتصار آب و غذا بران نمایند و غذای دیگر و آب مطلق نیاشامند بهتر و اگر خواهند شیربرنج و فرنی با آرد برنج و یا آرد کندم از آن بپزند بخورند بد نیست و اگر اطلاق زیاده نماید و باعث ضعف گردد یک روز در میان یا دو روز در میان نیاشامند و مقویات قابضه مانند مصطکی و سنبل الطیب و قرص زرشک قابض و امثال آن اضافه کنند و باید که شتر را هر روز حضور خود طلبیده ظرفی را پاک شسته خشک نموده بآتش گرم نموده در ظرفی بزرگتر از آن آب گرم کرده شیر را در آن بدوشند و ظرفی دیگر را پیمانه کرده در آن صاف کرده آن مقدار مذکور را بزودی کرما گرم بیاشامند بتنهائی و یا با ربع آن و یا کمتر از آن بقدر برداشت مزاج بول آن و یا با چهار مثقال عسل و نیم مثقال تا یک مثقال سنبل الطیب کوفته پیخته اگر گرمی ننماید و یا با سفوفات و اقراص و ادویه مناسبه دیگر مانند سفوف لک و دواء

لك و امثال آن اكر مناسب باشد و اكر شیر موافقت نکند بهیچ نحو بزودی ترک نمایند و لجاجت و ابرام در نوشیدن آن نکنند که مضرت بیخشد و منجر بضعف معده و غیر آن می گردد

ص: ۱۰۰

"دستور آشامیدن شیر بز"

جهت ادرار فضلات و ترطیب بدن و نفث الدم و جراحت رئه و حلق و مئانه و تمهای مزمنه حاره و دق آن است که بز را بعلفهای مناسبه تعلیف نمایند و مانند شیر شتر شیر آن را بدوشند و مقدار بیست و پنج مثقال یا سی مثقال و تا چهل مثقال با یک مثقال کتیرا و نیم مثقال رب السوس و صمغ بادام کرم کرم جهت نفث الدم و سرفه و علل سینه و همچنین با صمغ عربی و کتیرا از هر یک نیم درم تا یک درم و با لك خام سائیده مغسول یک درم و یا با قرص کهربا و یا سفوف آن و یا با حب حابس الدم که نسخه آن ان شاء الله تعالی در قربادین خواهد آمد جهت نفث الدم مجرب و جهت ترطیب بدن از بیست و پنج مثقال شروع نمایند و بتدریج اندک اندک تا به حدی که بر طبیعت کران نیاید

۴۴ بیفزایند و اكر ترطیب زیاده مطلوب باشد یا اراده ادرار باشد قدری آب خالص تا ربع و یا نصف آن بیفزایند و جهت رفع حمیات عتیقه و دقیه از همان مقدار شروع نمایند و روزی سه مثقال بیفزایند تا به حدی که موافقت نماید و کرانی نکند و هر روز ربع وزن آن آب خالص و یک درم روز اول خبه که بفارسی خاکشی و شفتراک نامند و نیم درم شربت بنفشه اكر کرمی نکند داخل نمایند و روزی ثلث درم خبه و قلیلی شربت بنفشه بیفزایند چنانچه شیر رامی افزایند تا به پنج درم خبه و دو درم شربت بنفشه

برسد در صورتی که شربت بنفشه گرمی نکند و الا شربت را نیفزایند و یا آنکه مطلق داخل نکنند و اگر شیر بهیچ قسم موافقت نکند ترک نمایند

ص: ۱۰۱

"دستور آشامیدن شیر الاغ"

جهت سل و دق و ترطیب بدن و رفع هزال حادث از حرارت و امثال اینها آنست که الاغ تازه زائیده جوان را بجو خیسانیده و علفها و گیاهای بارده رطبه موافقه تعلیف نمایند و بدستور شیر شتر در حضور خود طلبیده بدوشند و کرماکرم روز اول و دوم و بیست پنج و مثقال تا سی مثقال با قرص کهربا و طباشیر و لؤلؤ و غیر اینها از ادویه مناسبه بیاشامند جهت غسل و تقویت قلب روزی سه مثقال تا شش مثقال و زیاده هم اگر احتیاج بسیار باشد و ثقل نماید و موافقت کند بیفزایند و چون دریافتند که ثقل می نماید زیاده ننمایند و یا کم کنند و اگر اصلا موافقت نکند ترک نمایند

"دستور آشامیدن لبن النساء"

جهت امراض مذکوره مانند شیر الاغ است "و بدانکه باید که غذای شاربان البان مذکوره غذاهای مناسبه لطیفه خفیفه باشد و اجتناب نمایند از غذاهای ثقیله و تداخل که سوء هضم و تخمه و هیضه عارض نکردد و از ترشی و لبنیات و حبوب و اعراض نفسانیه و بدنیه و امثال اینها

"دستور آشامیدن فادزهر حیوانی"

جهت حفظ صحت و تقویت بدن و ارواح و قوی و باه آنست که چون اراده نمایند باید که در اول فصل بهار و یا خریف تنقیه نمایند که بدن نقی و پاکیزه گردد از اخلاط فاسده ردیه بمسهلات و مقینات و فصد اگر دم غالب باشد و غذا باید که نخود آب و

غذاهای لطیف باشد پس سال اول یک دانک فادزهر حیوانی بزی را با مروارید و طباشیر انز هریک نیم مثقال و عود قماری دو دانک صندلین از هریک چهار دانک و مصحکی یک دانک و عنبر اشهب و مشک از هریک نیم دانک و ورق طلا ده عدد و ورق نقره بیست عدد مروارید و فادزهر را بر سنک سماق صلایه کرده و ورق طلا و نقره را حل نموده و ادویه را کوفته و پیخته باهم حبوب سازند یا با نبات بقوام آورده سرشته حبوب سازند و سه حصه و یا پنج حصه یا هفت حصه نموده سه روز یا پنج روز یا هفت روز هر روز با کلاب و بیدمشک با قند و نبات شیرین کرده بدون شیرینی بنوشند و هر سال قدری بیفزایند تا بیک مثقال و نیم برسد و بعضی تا دو مثقال را تجویز نموده اند و گفته اند محرور المزاج هر سال نیم دانک و مبرود المزاج یک دانک بیفزایند و باید کسی که جوانی و سن او بچهل سال نرسیده باشد و محرور المزاج باشد مرتکب استعمال آن نکردد بلکه محرور المزاج را قبل از پنجاه و شصت سالگی جائز نیست و باید که در ایام خوردن یک هفته قبل و یک هفته بعد از ان از غذاهای غلیظه و حموضات و لبنیات و بقول و حبوب و اعراض نفسانی و بدنی و جماع پرهیز نمایند و اولی آن است که مقدار کم آن را با حبوب و معاجین مناسبه بقدر حاجت گاه گاهی تناول نمایند زیرا که مقدار کثیر آن را دفعه خوردن باعث گرمی و ثوران مواد و احراق اخلاط و تحلیل ارواح و قوی است

ص: ۱۰۲

"دستور اشامیدن دوغ"

جهت حمی و قی و امراض حاده و لاغری بدن آنست که بکیرند ماست تازه کاوی را و در ظرفی یا مشکی کرده آب داخل نمایند و خوب برهم زنند تا کره آن بالتمام جدا گردد بکیرند دوغ را که طعم آن اندک مائل بترشی باشد و اگر شیرین باشد چند ساعت

بگذارند تا اندک ترش مزه گردد و سی درم از آن دوغ را با ده درم نان تنک میده خالص ریزه کرده در آن ممزوج کنند و بگذارند تا نیکو

۴۵ دوم پنج درم بر دوغ بیفزایند و یک درم از نان کم نمایند و همچنین هر روز تا آنکه دوغ صرف بماند و عادت بدان حاصل گردد و چون خواهند بکاهند برعکس عمل نمایند تا بمقدار روز اول برسد و ترک نمایند و بعضی احتیاط را زیاده مرعی داشته گفته اند از دو درم دوغ و یک درم نان باید که شروع نمایند و روزی سه درم دوغ و یک درم نان بیفزایند تا سی درم یا زیاده هر مقدار که خواهند برسد و چون خواهند کم نمایند به دستوری که افزوده اند کم نمایند و کسانی که عادی بخوردن دوغ باشند احتیاج باین تدابیر نیستند بلکه همین مراعات قوت هضم و آنکه با او حمی عفنی نباشد کافی است زیرا که با حمی عفونی استعمال آن جایز نیست مگر آنکه وقت اقتضا کند از گرمی هوا و رقت و حدت ماده در غب خالص و امثال آن و جایی که تعفنی در اخلاط باشد با قرص طباشیر و هنکامی که طبیعت ملین باشد و تلین آن موجب ضعف گردد با حبوب و اقراص قابضه و یا با طباشیر و یا طرائث و امثال اینها از ادویة قابضه مناسبه استعمال نمایند و یا آنکه سنک تاب و یا آهن تاب نمایند و صاحب خلاصه التجارب نوشته که گاهی فادزهر حیوانی با دوغ نفع می بخشد نفعی بین "و اما دستور" آشامیدن ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار و ماء انکشوت و ماء الشاهترج و ماء عنب الثعلب و ماء هندبا و ماء ورق الخلاف و ماء البقول هریک جدا جدا در قراباد بن کبیر ذکر یافت و در قرابادین این کتاب نیز ان شاء الله تعالی در حرف المیم مع الالف مذکور خواهد شد "و اما دستور" اخذ ادهان و گرفتن عرقها و عطرها نیز در قرابادین در حرف الدال مع الهاء و العین مع الراء و مع الطاء ان شاء الله تعالی ذکر خواهد یافت و در قرابادین کبیر ذکر یافت "اما اتخاذ بعضی ادویه و صنائع آنها

"اتخاذ دخان کندر"

جهت رویانیدن مو آنست که پارچهای کندر را در ظرفی بر روی هم بچینند و در زیر آن فتیله مانند فتیله چراغ برافروزند و ظرفی دیگر مانند قده یا طشت بالای آن معکوس نصب کنند و هر دودی که در آن جمع گردد بردارند و با آنکه در ظرف سفالی قطعات آن را برهم بچینند و بفتیله مشتعل سازند و بر بالای آن ظرف سفالی دیگر که عمقی داشته باشد نصب نمایند به نحوی که اندک هوا بدان برسد که خاموش نگردد و یا آنکه کاغذ بر ابشکل کله قند پیچیده بالای آن گذارند و آنچه در آن مجتمع گردد بردارند که دخان و جوهر آن همان است و عند الحاجة بکار برند

"اتخاذ دخان حصی لبان"

که حسن لبه و بهندی لبان نامند جهت تقویت معده و باه و دفع رطوبات و غیر آن از خواصی که برای آن در ادویه مفرده در حرف الحاء مع الصاد مذکور است مانند اتخاذ دخان کندر و جوهر آن است و این دخان مشهور بجوهر حصی لبان است و بهندی ست لبان نامند

"اتخاذ عسل بلادر"

آنست که سرهای بلادر را جدا نمایند هر قدر که خواهند و در شیشه مطین پر کنند و سر شیشه را بلیف بند نمایند و بطریق تنکیس که ظرف سفالی بزرگی را بر سه پایه که بلندی آن بمقدار یک شبر باشد نصب کنند که وسط آن ظرف را سوراخ کرده باشند و شیشه را معکوس بر آن گذارند که کردن شیشه از آن سوراخ از زیر برآید و تنه شیشه باندرون ظرف باشد و بزیر سر شیشه ظرفی گذارند که در آن آب باشد و بالای شکم شیشه و اندرون ظرف که در آن است سرکین کاو خشک صحرائی پر کنند و برافروزند تا عسل آن تمام و کمال از کردن شیشه در آن ظرف آب آید و چون دیگر عسل از آن

شیشه نچکد و تمام سوخته گردد عسل را از روی آب بردارند و اصلاح نموده یعنی تدبیر نموده بکار برند و دو نوع اخذ عسل آن در بیان تدبیر بلاد در همین فصل مذکور شد

ص: ۱۰۴

"دستور اتخاذ سفیداج"

و آن بطریق احراق و بتعین نیز می باشد اما احراق آن است که رصاصین یعنی قلعی و سرب هریک را که خواهند صفحهای بسیار نازک ساخته در ظرفی برهم بچینند و بر هر صفحه قدری کبریت سوده پاشند و باید که مقدار کبریت بازای هر صد مثقال پنجدانگ زیاده نباشد پس بر آتش گذارند و برافروزند و بسیخ آهنی

۴۶ برهمزنند تا تمام آن سوخته گردد و از دود آن محترز باشند تا سوخته سفید آب گردد "نوع دیگر آنست" که هریک از آن هر دو را که خواهند در ظرف سفالی بگذارند و با کفچه آهنی برهمزنند تا مانند خاکستر گردد پس در کوزه مطین کرده یک روز زیر آن آتش کنند تا سفید گردد اگر خوب سفید نشده باشد قدری سرکه انکوری تند بر آن پاشند و یک هفته بگذارند تا سفید گردد

"دستور احراق روی توتیا"

که بهندی جهت نامند نیز همین نحو است اهل هند نیز بدین نحو احراق می نمایند که آن را قطعهای کوچک نموده در ظرف آهنی بر آتش می گذارند و می دمند و بسیخ آهنی برهم می زنند و در بین احراق قدری سم الفار سوده بر آن می پاشند بزودی محرق مانند پنبه می گردد و می کویند که اگر آن را کداخته بعد کداز بکن که گیاه هندی است قدری معتدی نرم سائیده آب آن را بر آن پاشند و یا بریزند نیز محرق مانند

پنبه می گردد و باشیای دیگر نیز محرق می گردد پس سوده شسته استعمال نمایند اگر مغسول آن را خواهند

"و اما بطریق تعفین"

آنست که بکیرند صفائح قلعی و یا سرب را و انکور را با دانه آن کوبیده بر آنها مالیده در ظرفی کرده در مکان نمناک گذارند تا همه آن حل گردد "و یا آنکه صفحه قلعی و سرب را سوراخ کرده و با انکور کوبیده اغشته در خم سرکه بیاویزند و ظرفی در خم برابر قطعها نصب کنند تا آنچه از آن سفیدآب گردد و بریزد در آن مجتمع گردد و دهن خم را محکم بندند که بخار سرکه بیرون نرود و بهر چند روز بار کنند آنچه از سطح آن صفایح سفیدآب کشته در آن ظرف ریخته باشد بردارند و باز انکور کوبیده بر آن مالیده بگذارند تا همه آن سفیدآب گردد "نوع دیگر آنست" که قلعی و سرب را در ظرف مشبک سفالی گذاشته آن ظرف را در ظرفی که سرکه بسیار تند در آن کرده باشند بگذارند به نحوی که معلق باشد تا ببخار سرکه تمام آن سفیدآب گردد "نوع دیگر" که آن را سفیدآب کاشغری و سفیدآب رومی گویند آن است که بکیرند صفایح قلعی را و انکور کوبیده با تخم بران بمالند و بر روی هم گذارند در ظرفی که در آن سرکه انکوری باشد و در خم سرکه گذارند و سر خم را محکم بندند که بخار سرکه بیرون نرود تا بمرور ایام تمام آنها سفیدآب گردد پس برآورند آنچه سفیدآب شده باشد بردارند آنچه باقی مانده در آن نیز همان عمل نمایند پس بشویند تا ترشی و اجزاء اسقه انکور از آن دور شود و سائیده بکار برند

ص: ۱۰۵

"انخاد توتیا"

توتیای کرمانی در ادویۀ مفرده ذکر یافت و توتیای هندی مس است که با زاج و بقولی با کبریت احراق می نمایند

"انخاز را سخت"

که عبارت از مس سوخته است آن است که مس را صفایح بسیار رقیق سازند و در دیکی بر روی هم بچینند و بقدر عشر آن کو کرد و نمک بالمناصفه بر آن صفایح پاشند و دهن دیگ را مستحکم نموده یک هفته در تون حمام بگذارند تا مجموع سوخته گردد و هرگاه زودتر خواهند مس را کداخته و کبریت و امثال آن بران پاشیده در سر که تطفیعه نمایند و تکرار عمل نمایند تا تمام سوخته گردد و شنیده شده که اهل هند شنجرف را در دیگ مسی یا آهنی می سازند و چون کهنه و شکسته شد شبیه بر اسخت می گردد همین را بجای آن می فروشند

"انخاز رسکپور"

از برای آتشک و نار فارسی و سغفۀ خبیثه که آن را کچلی کویند و جرب خبیث و قروح ساعیه و خنازیر و ناصورانف و ریشهای کهنه و اقسام قروح کلیه و مثانه و مجاری بول که مزمن شده باشد و از برای تفتیت حصاه و رفع سرعت انزال و ضعف باه که مقدار یک حبه تا دو حبه آن را با عسل تناول نمایند آنست که بکیرند سیماب و کل ارمنی و اگر نباشد طین مغره که بهندی کیرو نامند و زاج سفید و نمک سک از هر یک نه تانک و در نسخه دیگر بجای زاج سفید توتیاء اخضر هندیست که بهندی نیله تهوته نامند و نسخه اول بهتر است پس مجموع را با آب صلایه کرده اقراص سازند و خشک نموده در کاسۀ سفالی لعابدار که در ته آن کاسه نمک کرده باشند بگذارند و کاسۀ دیگر مانند آنکه بخاکستر و عصارۀ جوز مائل اندوده باشند گذارند و هر دو را بطین حکمت بکیرند و

ص: ۱۰۶

۴۷ سه شبانه روز در سر کین کاو صحرائی خشک آتش دهند که اطراف آن سر کین بسیار باشد و اگر برای تقویت باه است نه شبانه روز آتش دهند بدین نحو که چون آتش تمام گردد باز تجدید نمایند پس برآورند آنچه در ته ظرف و اطراف آن چسبیده باشد بکیرند که آن رسکپور است "نوع دیگر" آن است که بکیرند سیماب بیست مثقال و نیم و زاج سفید هفتاد و پنج مثقال و باهم در هاون سنگی نیکو سحق نمایند و در شیشه کنند و سر شیشه را محکم بسته بکل حکمت که از کل سرخ و پنبه و نمک و خاکستر و سبوس برنج ساخته خوب کوفته ورزیده باشند گرفته و خشک نموده دور آن آتش شدید برافروزند و اگر آتش سر کین کاو صحرائی باشد بهتر است که تا سه ربع روز در میان آتش باشد پس برآورند و بگذارند تا سرد شود پس اجزاء را از درون شیشه برآورند و باد و وزن آن ادویه آب لیمو سحق نمایند تا منجمد و خشک گردد پس بار دیگر در شیشه کنند و بدستور سر آن را محکم بسته بکل حکمت بکیرند و در دیک سفالی تا نصفه رمل کنند و شیشه را در آن گذارند و بالای آن نیز رمل نمایند که تمام شیشه در زمل پنهان باشد و در زیر دیک آتش کنند آن مقدار که ریک سرخ گردد پس برآورند و بگذارند تا سرد گردد از شیشه برآورند و در ظرف چینی نگاهدارند و همین عبارت از رسکپور و شنجرف سفید است و حب مصنوع از آن و طریقه استعمال آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

ص: ۱۰۷

"اتخاذ زعفران الحديد"

آنست که آهن را سوهان کنند در غایت ریزکی و چند مرتبه باب و نمک بشویند تا سیاهی آن زائل گردد پس با آب خالص غسل دهند و با ربع وزن آن نوشادر سحق بلیغ

کنند و بر روی لته در ظرف سفالی پهن نمایند و در مکان نمناک دفن نمایند تا دوازده یوم پس بر آورند زود مائل بسرخی قابل سحق گردد "نوع دیگر که معمول اهل صنعت است" آنست که بکیرند صد مثقال براده آهن را بدستور مزبور شسته در قرع مطین کنند و بوزن آن تیزآب فاروقی اندک اندک بر آن ریزند و چون از آن دود ظاهر گردد اندکی بول انسان بر آن بچکانند که جوش آن فرو نشیند و انبیب بر آن وصل کنند و با آتش ملایم مقطر نمایند و چون مجموع تیزآب مقطر کردید آتش را تند کنند تا مکلس زعفرانی رنگ گردد پس از آتش برگیرند و از شیشه برآرند بعد از سرد شدن و عند الحاجة بکار برند

"اتخاذ زنجفر که شجرف نیز نامند بدون احراق"

بانحاء مختلفه است از آن جمله آن است که ملح قلا را در آب حل کنند و آب آن را بجر علقه بکیرند و اگر مکرر خواهند باز قلا تازه را در آن حل کنند و آب آن را بجر علقه بکیرند و همچنین این عمل را تا سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه تکرار نمایند پس در ظرفی کرده بر آتش گذارند تا آب آن منعقد گردد پس بکیرند یک وزن ازین معقود و یک وزن از آهک سنک کرما کرم آب ندیده و باهم سحق بلیغ نمایند و چهار وزن آن آب بر آن ریزند و مکرر آن را از چوبی برهم زنند و یک شبانه روز بگذارند پس آب زلال آن را بجر علقه بکیرند پس آن آب را در ظرف سنکی یا آهنی نموده بر آتش گذارند و با هستکی طبخ دهند تا منعقد گردد و باز هموزن این معقود آهک کرم آب ندیده داخل نموده سائیده و چهار وزن آب بر آن ریزند و بدستور از چوبی برهمزنند و بعد یک شبانه روز آب آن را بجر علقه بکیرند و باز بهمان نحو عقد نمایند و باز حل کنند و تا هفت مرتبه این عمل را تکرار نمایند پس این هنگام مانند روغن می گردد بسیار حاد اکال از برای حل اکثر اجساد و ارواح مجرب و چون موی را در آن ریزند منحل گردد و در شیشه ضخمی محفوظ دارند و چون خواهند که

شنجرف از ان سازند بکیرند کبریت اعلی یک وزن و سیماب خالص دو وزن و باین آب هر دو را سحق نمایند و در آفتاب گذارند تا خشک گردد و درین مرتبه سیاه خواهد بود و پس مرتبه دیگر نیز بآن روغن سحق نمایند و بدستور در آفتاب خشک نمایند این مرتبه اندک سرخ رنگ خواهد شد و همچنین تا آنکه بسیار سرخ خوشرنگ گردد پس سائیده و شسته در نقاشی و نوشتن

ص: ۱۰۸

۱۴۸ استعمال نمایند و این نوع شنجرف مستعمل اهل صنعت است

"اتخاذ زنجفر بطریق احراق بنار"

آن است که بکیرند سیماب خالص بیست مثقال کبریت زرد دوازده مثقال زرنیخ لعلی دو مثقال زرنیخ و کبریت را نیکو سحق نمایند و با سیماب در هاون بسایند تا همه چون غبار شود در کاسه که بیرون آن را بکل حکمت گرفته باشند کنند و در تنور تافته که آتش آن را بیرون آورده باشند گذارند بر روی دو سه خشت و سر تنور را محکم بندند و بعد از دو روز سر تنور را باز نمایند و کاسه را بر آورند شنجرفی باشد در نهایت سرخی و خوشرنگی آن را در شیشه کنند و نگاهدارند "نوع دیگر" زیبق خالص هفت جزو کو کرد خالص دو جزو باهم سائیده در شیشه مطین بطین حکمت کنند که تا نصف شیشه باشد و سر شیشه را بصاروج الحکمه بند کنند و بالای آن کل حکمت بکیرند و خشک کنند و در دیک سفالی که در ان ریک پر کرده باشند دفن نمایند و در زیر دیک آتش برافروزند تاریک سرخ گردد پس بگذارند تا سرد گردد و بر آورند و این را شنجرف مصری خوانند و در زنجفر هندی کو کرد و سیماب مساوی است و در زنجفر رومی سیماب دوازده جزو کو کرد هشت جزو و زرنیخ سرخ پنج جزو است

"اتخاذ اسرنج"

که بفارسی سرنج و بهندی سیندور خوانند بالحاء بسیار است از آن جمله آن است که سفید آب قلعی را و یا قلعی و سرب را در تابه سفالی کرده بر روی کوره آتش نی و خاشاک گذارند و قدری نمک بر آن پاشند و بسیخ آهنی و یا کفچه آهنی برهمزنند تا سرخ گردد و هر چند آتش بیشتر دهند سرختر می گردد و چون اندک سرخ گردد در دیکی کرده بر روی کوره گذارند و اطراف و زیر آن آتش برافروزند بغایت رنگین می گردد

ص: ۱۰۹

"اتخاذ سلیمانی"

که معروف است بدواء الشعث و بفارسی داراشکنه نامند آن است که بکیرند از زیبق خالص نود مثقال و از سم الفار هفت مثقال و نیم و باهم نیکو بسایند و بدستور در شیشه مطین کرده مصعد نمایند

"اتخاذ مرداسنگ"

آن است که سرب را کداخته اسرنج یا سرب سوخته بخورد آن دهند تا هر دو ممزوج شوند در ظرفی کرده در سرکه اندازند و آنچه خوب سوخته ممزوج شده باشد جدا نموده با جو در آب بجوشانند به حدی که جو منشق و مهرا گردد پس از جو جدا کنند و چون خواهند که آن را تصفیه نمایند باید که هموزن آن نمک بسایند و در آب خیسانیده هر روز برهمزنند و هر سه روز تغییر آب نمایند تا خوب صاف شود و اجزای خام درو نماند پس شسته استعمال نمایند

"دستور سفید کردن مرداسنگ"

آن است که در پشم سفیدی به پیچند و به آب باقلا بجوشانند و بعد مهرا شدن باقلا و سیاه کشتن پشم تجدید نمایند تا آنکه سفید گردد "نوع دیگر" آنست که مرداسنک را با هموزن آن نمک در ظرفی کنند و آب بر آن ریزند و در آفتاب گذارند و چون نمک آب شود آن آب را بریزند و همچنین تجدید آب نمایند و در وقت تجدید نمودن خوب برهمزنند و بگذارند تا ته نشین گردد آب را بریزند و همچنین تا آنکه مرداسنک سفید گردد و اصلا ملوحت در آن نماند و مرداسنک سفید کرده را مرتک نامند بفتح میم و سکون راء مهمله و فتح تاء مثناه فوقانیه و کاف و بکسر میم نیز آمده و این در ذرورات و اطلیه و اضمده مستعمل است تا آنکه عضو را سیاه نگرداند

ص: ۱۱۰

"انخاد زنجار"

آن است که مس را صفایح بسیار نازک سازند و در سرکه تند گذارند در زمین نمناک تا زنک بگیرد پس با یکدیگر بسایند و همچنین تا تمام صفایح پاشیده زنکار گردد "نوع دیگر" آن است که مس را براده نموده با دو وزن آن سرکه بسیار تند در سبوی مسی نوبی قلعی کنند و سر آن را بگیرند و در زمین نمناک و یا سرکین اسپ دفن نمایند و بعد از سه شبانه روز برآورند همه آن زنکار شده باشد

"انخاد زنجار الصناعه"

آن است که بگیرند یک جزو براده مس را و با شب یمانی و بوره سرخ و نمک بالسویه بقدر عشر آن در ظرف مس با سرکه تند بسایند و چون خشک شود باز سرکه داخل نمایند تا آنکه خوب سوده و زنجار گردد "نوع دیگر" که الطف از همه انواع است آن است که را سخت مغسول را

۴۹ یا مثل آن نوشادر مصعد بسیار نرم بسایند و بعد از امتزاج قطران و سرکه بسیار تند بر آن بچکانند و سحقی نمایند تا مانند خمیس گردد پس روی آن را پارچه نازکی بپوشند و در آفتاب گذارند تا خشک گردد و با سرکه تند باز بسایند و بدستور در آفتاب خشک نمایند و تکرار عمل نمایند تا همه آن زنکار گردد و چون خواهند آن را تصفیه نمایند که زنجار مصفی نامند آن است که یک جزو زنجار را با پنج جزو سرکه سفید مقطر تند بخیسانند و بگذارند تا سرکه سبز گردد آن سرکه را در ظرفی بگیرند "و اگر خواهند مرتبه دیگر بقدر پنج وزن دردی زنجار نیز سرکه مقطر بر آن ریزند و بگذارند تا سبز گردد و هر دو سرکه سبز را باهم ممزوج کرده بگذارند تا ته نشین گردد سرکه صافی بالای آن را بجرع لقه بگیرند و ته نشین را بگذارند تا خشک گردد و بسایند و بکار برند زنکار بسیار اعلی خواهد بود

ص: ۱۱۱

"انخاد سرکه هندی"

که بهندی کاننجی نامند جهت اکثر امراض حاده صفاوی و غیرها مفید است "آنست که بشویند برنج یعنی ارزو او بجوشانند تا مهرا گردد پس صاف نموده در ظرف چینی یا شیشه یا سفالی لعابدار کرده آب بر آن ریزند آن مقدار که یک شبر از روی آن بر گردد سر آن را پوشیده در آفتاب و یا پشت اجاغ کرم بگذارند تا چهل روز که برسد پس صاف نموده عند الحاجة استعمال نمایند

"صنعت عود مطرا"

بگیرند عود تماری را و ریزه ریزه کنند و در کلاب و جلاب بخیسانند تا نرم شود پس بگذارند تا رطوبت آن کم شود انگاه مشک و عنبر و اشنه را به آب سوده بآن چند بار

آغشته هر مرتبه خشک نمایند و عند الحاجة قدری از آن را در معجر بر اخگر گذارند
مجلس را معطر نماید و مشام را قوت بخشد

"انخا ذ زبد الشمع"

آنست که بکیرند مقداری از موم مصفی را و کداخته در هاون ریزند و دو استار روغن
کل یا روغن بنفشه یا غیر آن هر دو بر آن ریزند و چند پارچه یخ یا برف در آن اندازند
و خوب برهمزنند چون یخ و برف کداخته گردد بگذارند تا روغن بالا آید دهن را
بردارند و آب را بریزند و استعمال نمایند

"انخا ذ طین حکمت"

بکیرند طین حر که بفارسی خاک رست کویند و از سنک ریزه و رمل صافی نمایند
بدین نحو که در آب حل کنند و آنچه مخلوط باب گردد در ظرفی بکیرند و دردی را
دور نمایند و بگذارند تا ته نشین گردد پس بکیرند موی سر انسان و ریزه ریزه کنند و
اگر موی سر تراشی باشد که سر تراشان جمع می نمایند بهتر است و با هموزن آن
سرکین کاو کوبیده پیخته باب نمک همه را خمیر کرده هفت روز بگذارند و هر روز
آب نمک بر آن پاشند تا خشک نکرده پس خوب سرشته ورزیده استعمال نمایند و
بعضی سبوس کندم و خبث الحديد و پنبه نیز داخل می نمایند

ص: ۱۱۲

"انخا ذ ماء الزجاج"

دستور آن آنست که بکیرند زجاج شامی و قلعی را بالسویه در بوته کداخته سرد کنند و
آنچه مانند کف بر روی آن باشد بردارند که ماء الزجاج آنست

"اتخاذ سریشم پنیر"

که جوهر الصنائع نامند و از خواص آن آنست که هرچه را بآن وصل کنند و یا بآن بسرشند از آب و آتش منفصل نکرده آنست که بکیرند پنیر تازه را و اوراق رقیقه کرده بر روی سنک مسطحی آهک آب ندیده را نرم پیخته فرش نمایند و آن ورقها را بر روی آنکه بهمدیگر پهلوی آنها نچسبند بچینند و بر روی آن اوراق نیز آهک نرم پیخته بپاشند به قدری که آن را بپوشد و سنک مسطحی دیگر بسیار سنکین بر روی آن گذارند و ده روز در افتاب گذارند تا دهنیت آن پنیر تمام فشرده در آهک آید پس به آب بشویند و بدستور فرش و لحاف از نمک سائیده کنند و یک هفته در زیر سنک کران گذارند پس به آب پاک شسته که سرخی و چربی آنکه داشته باشد بالکل رفع گردد که چون در افتاب گذارند چربی از آن ظاهر نگردد و اگر ظاهر گردد باز به آب نمک و آهک بجوشانند تا بحدی رسد که اصلا چربی در آن نماند و کمال آن در عدم چربی و سرخی است پس مانند سرمه بسایند و در شیشه محفوظ دارند در وقت حاجت قدری را با آب سفیدی تخم مرغ که در شیشه بسیار برهم زده

۵۰ کف آن را گرفته باشند قطره قطره از آن آب بران ریخته بر روی سنک با دستۀ سنکی بسایند تا به حدی که سنک بالا بسنک پائین بچسپد پس آهک صاف خالص در آب حل کرده قطره قطره از آن آب آهک بران ریزند که نرم سیال گردد آن مقدار که چون ظرف چینی و یا شیشه و یا چیز دیگر را بآن وصل کنند با اندک زمانی خشک گردد بردارند و درشد اوصال ظروف شکسته و غیرها بکار برند و این از اسرار مکتومه است "اتخاذ" مداد و رب بنفشه و هلیله و تربد و راوند و امثال اینها و صاروج الحکمه و تیزآب فاروقی هریک در رسم خود در قرابادین ذکر یافت و درینجا نیز ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد

فصل دهم: در بیان معرفت افعال و صفات ادویة مفردة و اسامی آنها بترتیب حروف

تهجی

اشاره

"بدانکه" ادویه را افعالی چند کلیه و جزئیة و افعالی چند شبیه بکلیه است اما افعالی کلیه مانند تسخین و تبرید و ترطیب و تییس و امثال اینها است و اما افعال جزئیة مانند منفعت آنها در مرضی و وقتی و حالی خاص است مانند منفعت در مرض سرطان و بواسیر و یرقان و طحال و سک کرده و مثانه و امثال اینها و اما افعالی که مشابه افعال کلیه اند مانند منفعت در اسهال و ادرار و حبس و امثال اینها و این افعال هر چند جزئی اند و لیکن چون اموری اند که نفع آنها عام است بجمیع بدن و همچنین ضرر آنها نیز عام است لهذا مشابه کلیه اند و نیز افعال کلیه بعض آنها اولی اند و بعضی ثانوی و افعال اولیه همان افعال اربعه اند و مانند آنها و ثانوی بعضی از آنها همان افعال اند بعینه و لکن مقدر بقیاس دیگری بطرف زیادتى و یا نقصانى مثل احراق و عفونت و انجماد و مانند اینها که بعینه تسخینات و تبریدات اند و لیکن مقدر و مقایس بدیگری و نیز افعال چند دیگر صادر می گردد از آنها مانند تخدیر و ختم و الزاق و تفتیح و تغریه و تقطیع و تخشین و غیرها و درینجا ذکر کرده می شود افعال مشهوره آنها را با بعض اصطلاحات این فن و صفات بعض ادویه و اطعمه قبل ازین ذکر یافت

"حرف الالف"

اکال

یعنی خورنده عضو و آن دوائی را نامند که بسبب افراط قوت تحلیل و جلا و نفوذی که دارد تفریق اجزاء جوهر عضو نماید مانند زنجار

ص: ۱۱۴

"جالی"

یعنی پاک کننده و آن دوائی را نامند که از شان آن تحریک رطوبات لزجۀ جامده و دفع آنها باشد از سطح عضو و فوهات مسامات مانند انزروت و ماء العسل و هر دوائی جالی ملین طبع است هر چند در ان قوت مسهله نباشد

"جاذب"

یعنی کشنده و آن دوائی را نامند که بحرکت درآورد اخلاط و رطوباتی را که ملاقی آن است بسبب لطافت و حرارت خود و جذب نماید آنها را بسوی خود و بظاهر جلد مانند جند بیدستر و ثافسیا و آنچه شدید الجذب باشد پیکان و خار را از عمق بدن بکشد و برآورد مانند گوشت حلزون

"جامد"

یعنی بسته کننده و آن دوائی را نامند که از شان آن باشد که اخلاط رقیقه سائله را منجمد و بسته گرداند مانند موم و نشاسته و کثیرا و کهربا

"حالق"

و حلاق یعنی سترنده موی و آن دوائی را نامند که بسخ موی را سست گرداند و آن را دفع سازد و یا آنکه سست کند که باسانی کند شود مانند زرنیخ و نوره و سفیدآب و خاکستر

"حکای"

یعنی بخارش آورنده و آن دوائی را نامند که بسبب حدت و گرمی خود جذب کند بسوی مسام اخلاط کزنده خارش کننده را و نباشد بآن حد که زخم کند عضو را مانند کیکج

"خاتم"

یعنی تمام کننده زخمها و آن دوائی را نامند که بسبب قوت مجففه خود بر سطح ظاهر جراحت تفرقی و رطوبتی نکذارد و خشک کند آن را و خشک ریشه بندد و نکهدارد آن را از آفات تا اینکه گوشت و پوست صالح برود

ص: ۱۱۵

"دابق"

دوائی را نامند که بسبب لزوجت جوهر کثیف خود بدست بچسبد مانند دبق

"رادع"

یعنی مانع و باز کرداننده ماده بعضو آن دوائی را نامند که بسبب برودت و قوت قبض خود احداث کند در عضو کثافتی که تنک کرداند مسام آن را و بشکند حدت حرارتی که حادث شده است در آن و غلیظ و منجمد کرداند اخلاط رقیقه سیاله

۵۱ او نکذارد که بعضو بریزند و عضو را از قبول آنها بازدارد مانند عنب الثعلب در اورام و ردع در مقابل جذب است

"عاصر"

یعنی فشارنده و آن دوائی را نامند که بسبب شدت قوت قبض و جمع خود اجزا عضو را بفشارد تا آنکه آنچه از رطوبات رقیقه در خلل و فرج آن است منضغط و جدا کردند و از هر منفذی که بیابند برآیند مانند ضماد استء تمر هندی در دمل

"غسال"

یعنی شست و شو دهنده و آن دوائی را نامند که بقوت جالیء منفعله خود که رطوبت باشد نه بقوت فاعله که حرارت باشد بحرکت و سیلان درآورد اخلاط را و زائل کرداند انها را از سطح عضو مانند ماء الشعیر و آب خصوص آب نیمکرم

"قاتل"

یعنی کشنده و آن دوائی را نامند که بسبب ضدیت خود روح حیوانی و قوی را فاسد و فانی کرداند و هلاک سازد مانند افریون و افیون و بیش و این مرادف سم است و بعضی گفته اند که زهر حیوانی مخصوص باسم سم است و غیر حیوانی مختص بقاتل

"قاسر"

یعنی خراشنده پوست و جدا کننده آن و آن دوائی را نامند که بسبب شدت قوت جلالی خود جلا دهد و ببرد پوست فاسد عضو را مانند قسط و زراوند و هرچه نفع و فائده بخشد بهق و کلف و مانند این هر دو را

ص: ۱۱۶

"کاوی"

یعنی داغ کننده و سوزنده و مراد از آن دوائی است که جلد را بسبب شدت احراق و تجفیف خود بهم در آورد و مجاری اخلاط آن را مسدود سازد و مسام را بند کند و عضو را بکاود مانند عضو کرم بریان داغ کرده شده مانند زاج و قلقطار

"کاسر الریاح"

یعنی شکننده و دفع کننده ریاح و آن دوائی را نامند که قوام ریاح غلیظه محتقنه اعضا را بقوت حرارت و تجفیف خود رقیق ساخته دفع نماید و یا بتحلیل برد مانند تخم سداب

"لادغ"

یعنی کزنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و شدت نفوذ خود در عضو نرود و در تفرق اتصال در منافذ کثیره قریبه بهم احداث نماید که اجزاء آن بانفراد ما محسوس نکردند مانند استعمال خردل با سرکه و یا سرکه بتنهایی

"لزج"

یعنی چسبنده و آن دوائی را نامند که بالفعل و یا بالقوه در حین تاثیر حرارت مزاجی در ان قابل امتداد کشته اجزای آن از هم منقطع نکردند مانند خبازی

"مبرد"

و آن دوائی را نامند که بقوت مبرده که دارد احداث برودت نماید مانند کافور

"مبھی"

یعنی بحرکت آورنده قوت باه و زیاده کننده ماده آنکه منی و ریاح غلیظه منعظه است و آن دوائی را نامند که تولید ماده منی و ریاح منعظه نماید بسبب حرارت معتدله و رطوبت فضلیه خود در مجاری اعصاب و عضلات و اعضای تناسل و محرک باه شود مثل بهمین و بوزیدان و زردک و مانند اینها

"مجفف"

یعنی خشک کننده و آن دوائی را نامند که بقوت مجففه خود احداث تجفیف و خشکی در عضو نماید و رطوبات آن را تلطیف نماید و بتحلیل برد مانند سندروس

ص: ۱۱۷

"منجمد"

یعنی بسته کننده و آن ضد محلل است دوائی را کویند که بسبب قوت برودت و قبض خود منجمد کرداند اخلاط و رطوبات را مانند بزر البنج و نشاسته

"محرق"

یعنی سوزنده و آن دوائی را نامند که بسبب قوت حرارت و نفوذ خود اجزای لطیفه و رطوبات عضو را بتحلیل برد و احداث احراق و تاکل نماید مانند فرفیون و زرنیخ

"محرک"

یعنی خارش آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود جذب نماید اخلاط لذاعه حکاکه را بسوی مسامات جلد و بسرحد تفرح نرساند مانند کیکج و

انجره

"محلل"

یعنی بتحلیل برنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت خود جدا نماید و خارج کرداند اخلاط را از موضعی که چسبیده و قرار یافته اند در آن و جدا کرداند اجزاء آن را از هم و ببخار دفع کند جزء فجزء تا آنکه باقی نماند از آن چیزی مانند جند بیدستر

"محمّر"

یعنی سرخ کننده و آن دوائی را نامند که بقوت گرمی و جذب خود کرم کرداند عضو را و آنچه ملاقی و متصل است بدان از خون جذب کند بسوی آن عضو جذبی قوی و بدان سبب سرخ گردد ظاهر آن و فعل این قریب است بفعال کی و داغ مانند خردل و انجیر و فودنج

"مخدر"

۵۲ یعنی بیحس کننده و آن دوائی را نامند که بقوت برودت و یبوست و قبض خود منجمد کرداند اخلاط را و سد نماید مسامات عضو را و مانع آید از نفوذ روح نفسانی در آن و اندک بیحس کرداند و از حرکت بازماند و یا آنکه روح نفسانی حساس متحرک را کثیف کرداند که احساس و حرکت آن کم گردد مانند افیون و لهذا اکثر مخدرات سرد و خشک می باشند

ص: ۱۱۸

"مخشن"

یعنی زبر و درشت کننده و آن دوائی را نامند که بشدت قوت قبض و تجفیف خود
بکرداند سطح عضو را مختلف الاجزاء اعم از آنکه تکثیف نماید اجزاء رطبه مملسه آن
را مانند اکلیل الملک و خردل

"مدر"

یعنی ادرار آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و تلطیف خود اخراج و دفع
نماید مائیت اغذیه و فضول سیاله را ببول و حیض و عرق و شیر

"مدمل"

یعنی اندمال آورنده و اصلاح و چاق کننده جروح و قروح و آن دوائی را نامند که
خشک و کثیف کرداند رطوبتی را که در خلل و فرج و میان اجزاء جراحت که مجاور
یکدیگراند و بکرداند قوام آن رطوبت را غلیظ و لزج مغری تا اینکه بچسپند بیکدیگر
مانند دم الاخوین و صبر و کثیرا و صمغ عربی و امثال اینها

"مرخی"

یعنی سست کننده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و رطوبت خود بکرداند قوام
اعضای کثیفه المسام را نرم و مسامات آن را وسیع تا آنکه بسهولت و آسانی مندفع
کرداند از انها فضول مجتمعه محتبسه در انها را مانند ضماد شبت و بزر کتان

"مرطب"

یعنی رطوبت افزاینده و آن دوائی را نامند که بسبب زیادتی شدت رطوبت خود احداث
رطوبت نماید

"مرقق"

یعنی رقیق کنندهٔ اخلاط و رطوبات و این در برابر مغلظ است و یاقوت نافذه و حرارت و رطوبت می باشد

"مزلق"

یعنی لغزانندهٔ فضول و اخلاط و آن دوائی را نامند که بقوت ملینه و رطوبت مزلقه که دارد تلبین سطح عضو نماید به حدی که بلغزاند آنچه در آن محتبس است و تحریک آن نموده دفع نماید مانند الو بخارا و العبه

ص: ۱۱۹

"مسدد"

یعنی آنچه باعث تسدید و منع گردد و آن دوائی را نامند که بسبب یبوست و کثافت شود یا بسبب تغریه احداث سده نماید

"مسکن"

یعنی ساکن کننده و آن دوائی را نامند که اخلاط و ارواح را از حرکات غیر طبیعی بازدارد

"مسهل"

یعنی اسهال کننده و آن دوائی را نامند که بقوت مسهله و حرارت و نفوذ و جلا و ترقیق و جذب و دفع خود از اقاصی و عروق و منافذ بدن اخلاط فاسده و فضول معدیه را جذب و اخراج و دفع نماید بطریق امعا و تفصیل آن در فصل اول ذکر یافت

"مشهی"

یعنی اشتها آورندهٔ طعام و آن دوائی را نامند که تحریک طبیعت نماید بخواستن غذا

"مصلح"

یعنی اصلاح کننده و آن دوائی را نامند که اصلاح حال ماکول و مشروب نماید خواه رفع ضرر آن نماید و یا معاونت فعل آن کند و یا حفظ قوت و یا کسر حدت آن نماید یا بدرقهٔ آن شود بجهت وصول آن باعضاء ضیقۀ بعیده

"مصلب"

دوائی را نامند که جوهر عضو یا مواد را صلب و سخت گرداند بسبب برودت و یبس و قوت جمع و تکثیف خود و این در مقابل مرخی است

"مطفی"

یعنی نشانندهٔ ثوران و حدت اخلاط و آن دوائی را نامند که بقوت برودت و باعتدال خود بشکند حدت و سورت اخلاط حادهٔ حاره را و یا سوء مزاج حار سازد را

"معرق"

یعنی عرق آورنده و آن دوائی را نامند که بحرارت و تلطیف و ترقیق خود رطوبات محتبسهٔ در جلد و اعضاء قریبه بآن را بعرق دفع سازد و اخراج نماید

ص: ۱۲۰

"معطس"

یعنی عطسه آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود تحریک مواد دماغی نماید بجانب خیشوم و بعطسه دفع سازد

"معطش"

یعنی عطش آورنده و آن دوائی را نامند که طبیعت را مشتاق ترویج سازد اعم از آنکه ترویج به آب شود مانند معده و جگر و یا بهواء بارد مثل دل و رئه و مراد از عطش عطش صادق است نه کاذب

"مغری"

یعنی تغریه کننده و آن دوائی یابسی را نامند که در ان رطوبت لزجه باشد که بچسپد بمنافذ و فوهات منافذ و سد کند و مانع سیلان گردد مانند کثیرا و صمغ عربی و نشاسته و آهک شسته و هر دوائی

۵۳ لزج سیال مزلق چون حرارت در ان تاثیر نماید می گرداند آن را مغری ساد حابس

"معفن"

یعنی بدبو گرداننده و ان دوائی را نامند که بحرارت غریبه خود فاسد گرداند مزاج عضو را و رطوبات و ارواح آینده بسوی ان را متعفن گرداند و تمام آن را بتحلیل برد و بانی را قابل اینکه بگردند جزو عضو نگرداند و نیز بسرحد احراق و تاکل نرساند بلکه بگرداند آنها را فاسد و بتصرف حرارت غریبه در آنها متعفن مانند زرنیخ و ثافسیا

"مغلظ"

یعنی غلیظکننده و این مخالف ملطف است

"مفت"

یعنی شکننده و پاره کننده سنکریزه و آن دوائی را نامند که در آن قوت حاده نافذ باشد که چون باخلاط لزجه متحجره برسد ریزه ریزه و نرم گرداند اجزای آن را مانند حجر الیهود و سنک سر ماهی و رماد عقرب و غیر اینها از ادویه مفتته حصاه

ص: ۱۲۱

"مفتح"

یعنی کشاینده سدد و آن دوائی را نامند که بحرکت درآورد ماده را که داخل مجاری و منافذ و تجاویف اعضا مانده باشد بسوی خارج تا آنکه مفتوح گردند مانند فراسیون و فعل مفتت اقوی است از فعل جالی برای آنکه فعل این یا بتلطیف و تحلیل است و یا بتلطیف و تفتیح و یا بتلطیف و تغسیل پس هر چیز حریف مفتح است و هر چیز مر لطیف و مفتح و هر لطیف سیال مفتح اگر باشد مائل بسوی حرارت و یا معتدل و هر لطیف حامض نیز مفتح

"مفجج"

یعنی خام کننده و آن دوائی را نامند که بقوت برودت و بیس خود باطل گرداند فعل حرارت غریزی و غریمی را نیز و اخلاط را خام و هضم را ناقص سازد و این در مقابل منضج و هاضم است مانند بزرقطونا درست ضماد آن در خارج

"مفرح"

یعنی فرح آورنده و آن دوائی را نامند که تعدیل مزاج و تلطیف اخلاط و روح حیوانی و نفسانی نماید و منبسط سازد آنها را و میل دهد بسوی خارج و حزن را زائل سازد و دماغ را قوت بخشد و حواس را نیکو گرداند و ذهن را صافی سازد و کسالت را دور کند مانند شراب

"مفشی"

یعنی پراکنده کننده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت خود متفرق و پراکنده سازد
ریاح مجتمع را و قابل دفع کرداند

"مقطع"

یعنی جداکننده و آن دوائی را نامند که بسبب قوت حرارت و لطافت و نفوذ خود نفوذ
نماید ما بین خلط لزج و سطح عضو ملاصق بدان و دفع نماید آن را بدون تصرف در
قوام آن مانند سکنجبین و خردل

ص: ۱۲۲

"مقی"

یعنی قی آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت خود ترقیق نماید اخلاط غلیظه
مجتمعه در مجاری غذا و معده را و بقی دفع نماید مانند تخم ترب

"مقرح"

یعنی زخم کننده و چرک آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و نفوذ و
جذب خود بتحلیل برد و فانی سازد رطوباتی که میان اجزاء جلد است و تفریق دهد
اجزاء آن را و جذب کند مواد رئه را بسوی آن و احداث قرحه نماید مانند بلادر

"مقوی"

یعنی قوت بخشنده و آن دوائی را نامند که تعدیل قوام عضو و مزاج نماید تا آنکه مانع
آید از قبول فضول منصبه بسوی آن و از آفات نکهدارد یا آنکه تبرید نماید مسخن را و

تسخین نماید مبرد را مانند دهن ورد و یا بالخاصیه بخاصیتی که در آن است مانند طین
مختوم

"ملطف"

یعنی لطیف کننده و آن دوائی را نامند که بحرارت معتدله خود رقیق کرداند خلط
غلیظ را مانند حاشا

"ملین"

یعنی نرم کننده بطن و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت معتدله و رطوبت خود
اخراج نماید آنچه در معده و امعا است و این اعم از منضج و مزلق است مانند مغز
فلوس و خیارشنب و تمر هندی و شیرخشت

"منضج"

یعنی اعتدال دهنده قوام اخلاط و مواد و آن دوائی را نامند که تعدیل قوام اخلاط نماید
و قابل دفع سازد آنها را اعم از آنکه رقیق را غلیظ سازد مانند خشخاش و یا بالعکس
که غلیظ را رقیق نماید مانند طبیخ حاشا و یا منجمد را نرم سیال کرداند مانند حلبه و نیز
نضج عبارت از اعتدال اخلاط در کیفیت و کمیت و قوام صالح هر خلط است بحسب
لائق آن تا حاصل گردد از آن منفعتی که مخلوق اند برای آن مانند دم که نضج آن
عبارت از اعتدال قوام متین

ص: ۱۲۳

۵۴ صافی عبر حاد بودن آن است که صلاحیت جزو عضو شدن را داشته باشد و صفر
آنکه رقیق صافی حاد باشد اما نه بسرحد افراط و تفریط تا افعال مطلوبه از آن صادر

کردد و بلغم بسیار رقیق مائی غیر متشابه الاجزاء نباشد تا صلاحیت استحاله بخون و جزو بعض اعضا شدن را باختلاط بخون و یا استحاله بدان داشته باشد و سودا دردی دم صافی غیر محترق باشد تا صلاحیت تغذیه بعض اعضا باختلاط بخون و غیر آن از فواید مطلوبه ان داشته باشد و لهذا نضج عبارت از طبخ معتدل کامل است

"منفخ"

یعنی نفخ آورنده و آن دوائی را نامند که در جوهر آن رطوبت غریبه غلیظه باشد که چون فعل نماید در ان حرارت غریزه تحلیل نیابد بسرعت بلکه مستحیل بریاح گردد مانند لوبیا "بدانکه هرچه در ان نفخ است مصدع و مضر بعین است و از اغذیه و ادویه آنچه تحلیل یابد رطوبت آن در هضم اول و ریاح و نفخ آن در معده بماند و انحلال آن نیز بالتمام در همان جا باشد و یا در امعا و آنچه رطوبت فضلیه در ان باشد و آن ماده نفخ و ریاح آن بود و نفخ آن در معده و امعا بتحلیل نرود بالتمام بلکه باقی ماند و چیزی از ان در عروق اعضای تناسل رود مانند زنجبیل و بزر جرجیر و این متعظ است و باعث نعوظ همان ریاح است

"موسج قروح"

یعنی چرک آورنده در زخمها و آن دوائی مرطبی را نامند که مخلوط گردد برطوبات قروح و انها را زیاده کرداند و مانع خشک شدن و چاق شدن آنها آید مانند موم روغن

ص: ۱۲۴

"منبت"

که ملحم نیز نامند یعنی رویاننده کوشت و آن دوائی را نامند که بگرداند مزاج خونی که وارد جراحات می شود معتدل و مجفف تا آنکه مستحیل بکوشت گردد و منعقد شود در انجا کوشت جدید صالح

فصل یازدهم : در بیان بعضی اصطلاحات طبیه متداوله

اشاره

"حرف الالف"

اشاره

اجام

بمعنی نی زار است

"استنشاق"

بینی کشیدن چیزی مائع بود که بسیار سائل باشد

"اصل"

یعنی بیخ و آن عام است از آنکه از شجر باشد یا از گیاه

"اصول اربعه"

عبارت از بیخ رازیانه و کاسنی و کرفس و کبر است

"اغصان"

یعنی شاخها و آن مخصوص بشجر و گیاه شاخدار است و مفرد آن غصن

"افومالی"

چیزی است که در آن عسل را حل کنند و نکهدارند و جوش ندهند آن را

"اکتعال"

بچشم کشیدن چیزی بود

"اکسومالی"

سکنجین متخذ از سرکه و عسل است و بعضی زیاده می کنند در آن آب دریای شور یا نمک دریا

"اکلیل"

بمعنی تاج و ابر تاریک و غیر آن نیز آمده است و در ادویه مراد از آن چنبری و کج بودن شکوفه و بار نباتات است و اکله و اکلیل جمع آن آمده

"انکباب"

مراد از آن نگاه داشتن عضو است به بخار ادویه که در آب جوشانیده باشند و یا کرم کرده باشند

"اودیه"

جمع وادی بمعنی کناره دریا و رودخانه ها است

"اوذرومالی"

عسل و آب باران بالمناصفه درهم ممزوج نموده در آفتاب گذاشته است

"اوکسائی"

ص: ۱۲۵

سرکه مخلوط با آب و نمک است

"حرف الباء"

بادزهر

اسم فارسی تریاق است و کویند هرچه دفع سم کند و مصنوع مرکب نباشد مخصوص
باین اسم است

"باقور"

جمع بقر است

"باکور"

نخستین میوه است که برسد

"بتر"

بویدن

"بخور"

هرچه دود آن را استعمال نمایند

"بربور"

بفارسی بلغور نامند

"بزاق و بصاق"

آب دهن را کویند

"بزر"

آنچه از بار نباتات در غلاف و در قشر باشد مثل خشخاش

"بشع"

بمعنی بدمزه است و هرچه را طعم مرکب از مرارت و قبض باشد باین اسم خوانند

"بصیصی"

نورانی و درخشنده

"بطایح"

زمینهایی که آب در آن جمع شده باشد و بفارسی مرداب نامند

"بعر"

بفتح اول سرکین است

"بکر"

شتر جوان و بکسر اول دوشیزه

"بنک"

بتحریک کرهها است که در ساق اشجار متکون شود

"حرف التاء"

تریاق"

بکسر تاء بفارسی تریاک نامند و هرچه در شان او باشد که حفظ قوت و صحت مزاج روح بحدی کند که رفع ضرر سم از خود نماید باین اسم نامند و کویند تریاق مخصوص بدوائی صناعی است و آنکه افیون را تریاق می نامند بجهت حفظ قوت آن است که درین امر با تریاق حقیقی

۱۵۵ اشتراک دارد

"تصعیق"

آمیختن شراب با آب است

"تصعید"

آنچه بآتش اجزای آن را صعود فرمایند لطیف آن را اخذ کنند

"تعلیق"

اویختن چیزی بکردن و بسائر اعضا

"تغه"

یعنی بی مزه و مراد طعمی است که نه لذیذ باشد

ص: ۱۲۶

"تکریه"

و تاثیر آن ترطیب و تلین و ارخاء بسیار و تولید بلغم باشد

"تکرج"

بفارسی پادر کویند و آن متغیر شدن طعم است یا بو یا هر دو

"تکلیس"

بمعنی صاروج کردن و سوختن چیز و سیراب نمودن و بهره برداشتن آمده و مراد از آن مهیا ساختن بعضی ادویه است بجهت نفوذ و سرعت تاثیر و رفع کردن ثقل و کثافت آن خواه باحراق باشد و یا بعمل دیگر

"حرف الثاء"

"ثقیل"

یعنی کران و بمعنی کران آمدن بر طبع که دیر فعل بود و سریع الزوال نباشد

"ثمریا و نبات"

است مثل خوشه میوه و امثال آن

"ثمتش"

لغت یونانی است و مراد از آن هرچه از نباتات ما بین درخت و گیاه باشد

"حرف الجیم"

اشاره

جبر کسر عضو شکسته را بستن است

"جرله"

بر راء مهمله زمين سنكك لآخ

"جروش"

نیم کوفته که بلغور نامند

"جفاف"

خشك و خشكى

"جمد"

بفتح اول و ثانى آب كرد آمده و جمع شده و بسته شده از سردى و نیز جزو چیز را نامند

"حرف الحاء"

"حامض"

یعنی ترش

"حاد"

بمعنى قند است و آن مرکب از تلخى و حرافت است و فعل آن مثل افعال اجزای آن است

"حب"

آنچه در ثمر بارز و بی غلاف باشد مثل کندم و جو

"حریف"

یعنی کزنده که اجزای آن در زبان فرو رود و بسیار بکزد و تفریق اجزای آن نماید

"حشیش"

گیاه خشک و شبیه بخشک شده و کویند مخصوص نباتی است که بر روی زمین پهن
نبوده یا ساق باشد و بعد ثمنش نرسد

ص: ۱۲۷

"حکاکه"

آنچه از سائیدن دو چیز جدا شود

"حلاق"

سترندۀ موی

"حلو"

یعنی شیرین و هرچه زبان را منبسط سازد و اندک حرارت در آن احداث کند و لذیذ
باشد شیرین نامند

"حلیب"

شیره تخمها و غیر آن و شیر تازه دوشیده است

"حمل"

بار نباتات است اعم از ثمر و مشابه ثمر

"حمول"

اعم از ثمر و مشابه ثمر است

"حرف الخاء"

اشاره

خائز آنچه اجزاء خلط را بهم آورد و غلیظ کرداند

"خرء"

سرکین طیور و غیرها است

"خفیف"

بمعنی سبک و آنچه بر ربع احتمال آن آسان بود و سریع الزوال باشد

"خلع"

بیرون رفتن سر استخوان از مکان خود

"خلعلع"

اسم ضبع است

"خلیع سست"

"خمل"

بمعنی پرز است و در ادویه هرچه شبیه پبرز بر سطح ظاهر آن باشد مانند آنچه بر روی

به می باشد

"حرف الدال"

"دابق"

آنچه بجهت لزوجت کثیفه خود بدست بچسبد مثل دبق

"دسم"

هرچه زبان و غیر آن را نرم سازد و اجزای آن را منبسط سازد بی احداث حرارت و بفارسی چرب نامند

"دلوک"

بمعنی مالیدن است و مراد از آن آنچه از سنونات بانکشت بردند آن و غیر آن بمالند

"دوای غذائی"

آنکه تاثیر کیفیت آن زیاده بر تاثیر کمیت و ماده آن باشد

"دوائی سمی"

آنکه بکیفیت تاثیر آن موافق مزاج نبود و بالخاصیت کشنده باشد مثل افیون

"دوائی مطلق"

آنکه تاثیر بکیفیت کند و جزو بدن نشود

ص: ۱۲۸

"دهنی"

آنکه در جسم او چربی موجود باشد و باعث اشتعال او گردد مثل مغزها و تخمها و چوب صندل ایضاً و دیردار و عود هندی و مانند اینها

"حرف الذال"

اشاره

ذرور آنچه سائیده بی مائعی بر عضو بمالند و یا پاشند

"ذفر بدبوئی"

"ذو الخاصیه

آنچه تاثیر بصورت نوعیه خود کند اعم از آنکه تریاق باشد یا زهر

"حرف الراء"

"رادع"

آنچه مواد را مانع ریختن بعضو شده اعضا را قابل ورود آن نسازد و ردع مقابل جذب است

"رجیع"

نضله هضم اول انسان است

"رخص"

بفتح اول و ثانی بنابرورده و در ادویه هرچه نازک و زودشکن باشد

"رخو"

نرم و سست

"ردی الکیموس"

آنچه از ان اخلاظ غیر معتدل القوام و کیفیه متکون شود

"رزین"

آرمیده و مرد پربار و در ادویه آنچه در متانت و سنکینی و خوش جوهری تمام باشد

"رسوب"

ته نشین مایعات و آنچه در مایعات اندازند و بر روی آب

۱۵۶ ایستد آن را راغب نامند

"رمص"

رطوبت غلیظی را نامند که در اطراف پلک چشم جمع شده و چسپنده باشد

"روث"

سرکین حیوانات

"رود وصالی"

شراب متخذ از عصاره کل سرخ است با عسل

"حرف الزای"

"زعوقه"

طعم بسیار کریه و مرکب از مرارت و ملوحت است

"زغب"

اول موی که بر بدن حیوانات برآید و اسم کیمخت است که ساغری باشد و در ادویه آنچه بر سطح او چیزی شبیه بموی تازه برآمده باشد مزغب نامند مانند به و هلو و شفتالو

ص: ۱۲۹

"زهر"

شکوفه و کل باشد

"حرف السین"

اشاره

ساحل کنار دریا

"سائل"

آنچه اجزاء آن در همه جهات حرکت کند اعم از آنکه اتصال اجزاء او منقطع شود یا نشود مثل آب و روغنها

"سباخ شوره زار"

"سبط"

راست بی کره را نامند از مو و غیر آن

"سحيق"

آنچه بسيار نرم سائیده باشند

"سم"

آنچه بفارسی زهر نامند و بسبب ضدیت کیفیت و خاصیت خود مزاج را فاسد سازد
مانند پیش

"سنون"

آنچه بدنجان پاشند و یا بمالند و مقوی جوهر آن باشد

"سهک"

بدبو شدن گوشت و بوی عرق که از بدن آید که بفارسی سمیت نامند

"سهل"

زمین نرم

"حرف الشين"

"شامخ"

کوه بلند "شتر بفتح اول و کسر ثانی در بدن پلک چشم

"شجر"

نباتی است که با شاخ خشبی باشد و کامل او آنکه با اجزاء تسعه نباتیه باشد و آن ثمر و
ورق و لیف و صمغ و بزر و قشر و اصل و عصاره رحب است مثل درخت خرما

"شدخ"

سر شکستن و فراخی و سفیدی روی است

"شدخ عضل"

بمعنی از هم باز شدن و کسبختن

"شدرق"

بفتح اول و یا کسر ان و سکون ثانی فراخی گوشه دهان و بفتحتین فراخ شدن گوشه دهان

"شرف"

بضم اول و فتح ثانی کنکرها است و در ادویه آنچه در اطراف او زواید و برآمدگیها باشد مشرف نامند مانند سر انار

"شطب"

بضم اول و ثانی جوهر شمشیر و بفتح اول و سکون ثانی جدا کردیدن و دور شدن و پوست باز کردن و در ادویه هرچه باین صفت باشد شطب گویند

ص: ۱۳۰

"شمه"

آنچه بو کند

"حرف الصاد"

اشاره

صالح الکیموس آنچه ازو خونی متولد گردد و بهمه جهات آنکه اعتدال داشته و سائر اخلاط مخلوط بآن بقدر طبیعی باشد و خلط بد ازو بهم نرسد

"صخریه"

زمین سنکستان

"صفق"

بفتح اول و ثانی آبی که بر ادیم و یا مشک نو بریزند پس زرد گردد و بمعنی طرف و کنار و در نباتات آنچه چین دارو با زردی و میل بطرفی داشته مستقیم نباشد مصفق نامند

"صفیق"

پوست درشت و مستحکم بافته شده است

"حرف الضاد"

"ضماد"

آنچه غلیظ القوام که مائع و نرم باشد بر عضو بمالند و یا بر او بندند اعم از آنکه موم و روغن داشته باشد و یا نداشته باشد

"حرف الطاء"

"طافی"

آنچه بر روی آب ایستد

"طبیخ"

آنچه جوشانیده آب آن را استعمال نمایند

"طحن"

خرد کردن

"و طاحونه"

که آسیا باشد مسمی با سم لازم است

"طری"

تازه

"طلا"

آنچه رقیق القوام باشد و بر عضو مانند و نام نوعی از شراب است

"طیب"

بسکون ثانی خوش بو و تند و بتشدید آن بمعنی پاکیزه

"حرف العین"

اشاره

عشب بضم اول و سکون ثانی بمعنی گیاه است

"عصاره"

بمعنی عصیر است اما در آنچه بی آتش بهوا و یا بافتاب منعقد کرده باشند استعمال نمایند

"عصیراب"

افشرده از نباتات که منجمد نشده باشد

"عطر"

بفتح بوی خوش و بکسر خوش بوئی

"عصی"

بکسر فاطم زمخت که زبان را درشت سازد و اجزای آن را بسبب برودت بهم آورد و فعل آن تبرید و تکثیف و تصلیب و تخشین و ردع است

ص: ۱۳۱

"عنقود"

خوشه نباتات و عناقید جمع آن است

"حرف الغین"

اشاره

غرغره

آواز مختلف است که از حلق آید و مراد از آن حرکت دادن مائعات است در حلق و فروبردن آن و یا فرو نبردن و ریختن آن

"غض"

بضاد معجمه تر و تازه نارس از نباتات است

"غلیظ"

بمعنی کثیف است و در اغذیه بیشتر متداول است و استعمال لفظ کثیف در ادویه است

"حرف الفاء"

"فاتر"

نیمکرم است

"فتیله"

بمعنی شافه که مخصوص بدبر باشد

"فرزجه"

شافه که قبل و رحم را مخصوص باشد

"فرگیری"

بمعنی رنک بنفش

۱۵۷ است

"فسخ"

از هم جدا شدن است

"حرف القاف"

"قابض"

کیرنده را نامند که اجزای زبان را بهم آورد و درشت نسازه و فعل آن تبرید و تجفیف و تغلیظ و تقویت اشتها است و در غیر طعم مراد از آن شیء حابس است که بسبب بهم آوردن اجزای عضو حبس و استمساک نماید

"قضبان"

شاخهای گیاه بی ساق است و قضب واحد آن است

"قطور"

آنچه در گوش و غیر آن از اعضا بچکانند

"قنبعه"

بضم اول و ثالث و سکون ثانی قبهای خوشه کشت است

"حرف الکاف"

"کثیر الغذاء"

آنچه اکثر مقدار او جزو بدن شود

"کثیف"

بخلاف لطیف و آن چیزی است که اجزای او بدشواری قبول انفصال از کیفیت بدنی کند و نفوذ در اجزای بدن سرعت ننماید

"کماذ"

آنچه کرم کرده بر عضو بندند مثل تکمید بسبوس کندم

ص: ۱۳۲

"کیموس"

اخلاط متولده از هضم کبدیست

"کیلوس"

کشکابی است که از هضم معده بهم رسد و شبیه بکفک محلول به آب باشد

"حرف اللام"

"لخلخه"

آنچه با مائعات در ظرفی کرده برهمزده بو کنند

"لحاء"

ریشه‌های باریک نبات است

"لزاق" و لزوق"

آنچه بر عضو بچسپانند و با چسپند کی باشد

"لطوخ"

بمعنی اندودن چیزی است بر عضو که از طلا غلیظتر و از ضماد رقیقتر باشد

"لطیف"

آنچه در شان آن باشد که بعد از ورود در بدن منقسم گردد باجزای بسیار صغار و نفوذ در جمیع اجزای بدن بسرعت کند مثل زعفران

"لعابی"

آنچه از خیسانیدن آن در آب اجزای آن مخلوط برطوبت شده چیزی لزج بهم رسد و چون برشته کنند الزاق آن رفع شود مانند بهدانه و بزر قطونا و ریشه خطمی و مانند اینها

"لعوق"

بمعنی انکشت پیچ است که از معجون رقیق تر باشد

"لیف"

آنچه از اصول و لحای نباتات روید و باریک تر از لحا باشد

"حرف المیم"

"مالی"

عسل است

"مالی قراطن"

"و ماء القراطن"

ماء العسل اند

"مائع"

آنچه ضد جامد باشد و سیلان کند و رقیق القوام باشد

"مبرود"

آنچه بسوهان خرد کرده باشند

"مر"

یعنی تلخ و هرچه بسطح ظاهر زبان نفوذ کند و درشت سازد و با کراهیت بود و طبع را برهم زند و فعل آن تسخین و جلا و منع تعفن است

"مروخ"

مالیدن چیزی بر اعضا است

"مزدات"

ص: ۱۳۳

پراکنده است

"مسبت"

آنچه خواب آورد و با منوم مرادف است

"مسکر"

هرچه مستی آورد اعم از آنکه با تفریح باشد یا نباشد

"مسوح"

آنچه در مالیدن آن بر بدن مبالغه دردنک عضو نکنند

"مسیخ"

بی مزه و باتفه مرادف است

"مصول"

آنچه در سوختن بحد رمادیت نرسد

"مضغ"

خائیدن چیزی است

"مضمضه"

هر مائعی را نامند که در دهن حرکت دهند

"معقف"

خمیده و کج شده است

"مغسول"

آنچه در شستن آن مبالغه کرده باشند

"مفرق"

بفتح اول و کثر ثالث تارک سرو در اثمار و کلها هرچه سران هموار نبوده زواید داشته

باشد مفرق کویند

"متن بدبو"

منخول

آنچه پیخته باشد

"حرف النون"

"ناشف"

آنچه جذب رطوبات سیاله کند اعم از آنکه منافذ او مرئی نباشد مثل آهک آب ندیده و یا مرئی باشد چون اسفنج و ناشف را قحل نیز نامند

"نبطی"

در لغات مراد از لغت قومی است و در ادویه مراد گیاه خودروی است که آن را نکشته باشند

"نجم"

نبات بی ساق است که بر زمین پهن شود که بفارسی بیاره گویند

"نشاره"

آنچه بسوهان و دم اره ریزه شده باشد

"نشوق"

آنچه بینی کشند

"نطول"

هرچه را جوشانیده آب آن را بر اعضا بریزند و پاشویه قسمی از آن است

"نفاخ"

هرچه در ان رطوبت غریبه باشد و از حرارت بدنی تحلیل نیافته مستحیل بریاح شود خواه در معده و امعا مثل میوه ها و خواه در عروق مانند مغزها و اکثر تخمها و قسم ثانی را فعل تقویت باه است

ص: ۱۳۴

"نفوخ"

آنچه از ادویة یابسه سائیده بی مائعی در بینی دمند

"نقوع و نقیع"

آنچه خیسانیده بدون جوش صاف نموده استعمال نمایند

"حرف الواو"

"وئب"

جستن از جای

"وئی"

کزنده

"وعر"

بعین مهمله زمین سخت

"وقود"

برافروختن آتش

"وهن"

سستی

"حرف الهاء"

"هاضم"

آنچه اعانت طبیعت بر طبخ و

۵۸ گذرانیدن غذا و خلط کند و سبب قبول هضم آن شود مثل مصطکی

"هتک"

پاره شدن

"هشی"

آنچه جرم آن سست و ریزنده باشد و با اندک افشردن ریزه شود مثل صبر خوب و

غاریقون

"حرف الیاء"

"یافوخ"

پیش سر است

فصل دوازدهم : در بیان اوزان طبیه و هندیه و اهل ایران و زیلی

اشاره

"بدانکه چند وزنی که بسیار متعارف و اکثر در استعمال ادویه مذکور می گردد درینجا نوشته می شود باختصار و تمامی اوزان بالتفصیل در مقدمه قرابادین کبیر ذکر یافت

"اوزان طیبه"

"ابریق"

دو من است

"ارزه"

یعنی برنج متوسط در کوچکی و بزرگی بوزن دو خردله بری است

"استار"

چهار و نیم مثقال است

"ابولات"

نه قیراط است

"اوقیه"

که وقیه نیز نامند هفت مثقال و نیم است

"باقلا"

نیم درهم است

"بندقه"

یکدرهم

"قرمه

دو قیراط جوزه از مطلق آن مرادنه رخمی است

"حبه

از درهم دوازده و نیم و از مثقال چهار ارزه که دو شعیره باشد است

"حزمه

بحای مهمله و زاء معجمه آن مقدار است که کف را مملو سازد و بکنجد میان ابهام و سبابه چون سر آنها را برهم گذارند و بحسب وزن چهار مثقال و بعضی قریب بشش مثقال گفته اند و از حشایش یک قبضه است که یکدسته نامند

ص: ۱۳۵

"حمضه

چهار جو و یک ربع جو

"خرنوب

یک قیراط است

"دانق

که بفارسی دانک نامند از درهم دو قیراط و از مثقال سه قیراط و یک حبه است که از مثقال طبی مطابق اوزان هندی سه رتی و سه ربع رتی و بصیرفی پنج رتی و ربع رتی و از درم طبی دو و نیم رتی و از صیرفی چهار رتی تخمینا می شود

"درخمی

یکدرهم و بقولی یک مثقال است

"درهم

چهل و هشت حبه است که بحساب مذکور در حبه شصت شعیره و بحساب هندی یکماشه و هفت رتی می شود

"رطل

دوازده اوقیه است و بمثقال نود مثقال و بدرهم یک صد و سی درهم

"سگرجه

مطلقا شش استار است

"شعیره

دوازده است

"صاع

چهار من است

"صدفه

نه اوقیه است

"طسوج

از درهم دو حبه و از مثقال دو حبه و نیم و دو ارزه است

"فلنجار

مقدار یک ملعقه است

"قسط رومی"

نه رطل و نصف سدس رطل است که بیست اوقیه باشد

"قسط انطالیقی"

یکرطل و نزد جمعی یکرطل و نیم و در کناش ساهر دو رطل و نیم است و از عسل بقول شیخ الرئیس نیز دو رطل و نیم و از شراب هشت رطل و از روغن هژده اوقیه

"قنطار"

شش من است و بعضی یک صد و بیست رطل دانسته اند

"قواسوس"

شش مثقال است و از روغن دوازده درخمی و از شراب یک اوقیه و نیم

"قوطلوی"

ص: ۱۳۶

هفت اوقیه است

"قیراط"

سه حبه و بقولی چهار حبه است

"کف"

که قبضه نیز نامند شش مثقال است

"کینچه"

پیمانۀ است که یکمن و هفت ثمن من باشد

"کیل"

سه صد درم و کسری است و بقولی سی و شش من

"مثقال"

یکدرهم و سه ربع درهم که بحساب هندی دو ماشه و پنج رتی و سه ربع رتی می شود

"مکوک"

سه کیلچه است

"ملعقه"

از غسل و معاجین چهار مثقال است و از ادویۀ خشک دو مثقال

"من"

یک صد و هشتاد مثقال است و بدرهم دو صد و شصت درهم که بحساب هندی

تخمینا چهل توله و هشت ماشه می شود

"ناطل و ناظیل"

دو استار است و نزد خجندی دو اوقیه

"اوزان هندیه"

"سرخ"

که عین الدیك باشد که بهندی کهنکچی نامند سه جو متوسط است

"رتی"

متعارف بنکاله که تخم کل چاندنی است چهار جو متوسط است

"ورتی شاه جهان آباد

کهنکچی است" و ماشه بنکاله هشت رتی است و ماشه شاه جهان آباد هشت کهنکچی

"تانک"

بقولی چهار ماشه و بقولی بیست و چهار سرخ

"توله"

متعارف بنکاله دوازده ماشه است و توله متعارف شاهجهان آباد ده ماشه بنکاله که دوازده ماشه شاهجهان آباد می شود پیسه عالمگیری بعینه توله دوازده ماشی است و پیسه متعارف این زمان ده ماشه است

"دام"

پنج تانک است که بیست ماشه باشد

"مهر"

یعنی طلای مسکوک هندی که اشرفی نامند تام آن نه ماشه و شش رتی است و ناقص آن نه ماشه و چهار رتی و بعضی نه ماشه و پنج رتی است

"سیر هندی"

عالمگیری پخته یعنی سیر تام شصت و چهار توله

۱۵۹ است بحسب توله بنکاله و سیر خام یعنی ناقص مختلف می باشد

"من عالمگیری"

چهل سیر تام است

"اوزان متعارفه اهل"

ایران

مثقال صیرفی درین اختلاف است واضح آن است که یک صد و بیست و هشت جو

متوسط است که سی و دو رتی هندی می باشد که چهار ماشه می شود

"غاز بیکی"

دو مثقال صیرفی است که هشت ماشه باشد

"دوغازی"

چهار مثقال صیرفی است

"سیر"

پانزده مثقال است که پنج توله باشد

"ده ناریسی"

و هفت مثقال و نیم است پنج نار هجده مثقال و سه ربع مثقال است که شش توله و سه ماشه باشد و دو نیم نار نه مثقال و سه ثمن مثقال است که سه توله و یک و نیم ماشه باشد من تبریزی شش صد مثقال است که یک صد و پنجاه و دو غازی باشد که بحساب هندی دو صد توله که سه آثار و ثمن آثار باشد می شود نیم من تبریزی نصف آن است یک چهار یکربع آن است پنجاه عبارت است از ثمن من تبریزی سیه عبارت است از شانزدهم حصه یکمن تبریزی پانزده نصف سیه است و این را اهل اصفهان ده نار گویند من شاهی دو من تبریزی است

"ذبل"

در بیان تحویل بعض اوزان بعضی و معرفت آنها "تحویل درهم بمثقال آنست که از دراهم نصف و خمس را جمع نمایند که آن عدد مثاقیل است مثالش خواستیم دانسته شود که پنجاه درهم چند مثقال است از پنجاه نصف گرفتیم که بیست و پنج باشد و خمس آنکه ده و مجموع سی و پنج شد پس دانسته شد که پنجاه درهم سی و پنج مثقال است تحویل مثقال بدرهم آن است که چون بر عدد دراهم سه سبب افزوده شود مراد حاصل می گردد مثالش خواستیم دانسته شود که چهل و دو مثقال چند درهم است پس افزودیم هجده را که سه سبب چهل و دو است بر عدد مثاقیل مذکوره دانستیم که چهل و دو مثقال شصت درهم است تحویل ما دون درهم بمادون مثقال آنست که بحبه درآورند و ثمن آن را بیندازند پس آنچه بماند حبات مثقال خواهد بود مثالش هرگاه پرسند که چهار دانگ درهم چه قدر مثقال می شود باید که بحبه حساب نموده و آن سی و دو حبه محسوب می گردد و چون ثمن را وضع کنند بیست و هشت حبه بوزن مثقال می ماند و آن نه قیراط و یک حبه از مثقال است تحویل ما دون مثقال بمادون درهم آنست که بدستور مذکور بحبه درآورند و و بران سبب آن افزایند مجموع آن حبات درهم خواهد بود مثالش چون پرسند که ده قیراط و نیم مثقال چه مقدار از

درهم است باید که آن را بحبه درآورند و آن سی و یک حبه و نیم می شود و چون سبع آن را که چهار حبه و نیم است بر آن افزایند سی و شش حبه درهمی خواهد بود و آن چهار دانگ و نیم درهم است تحویل اوزان دیگر باوزان هندیه بدانکه هر وزنی را که خواهند تطبیق باوزان هندیه دهند و معلوم نمایند که چه مقدار از آن است باید که اگر ما دون درهم و یا مثقال است بشعیره برند و شعیره را برتی و رتی را بماشه و مقدار وزن آن را دریابند که چند رتی و یا چند ماشه است مثلا چون خواهند که بدانند که درهم چند رتی و یا چند ماشه است همچنین مثقال به دستوری که ترقیم یافت دریابند و در ضمن درهم و مثقال در مقدمه قرابادین کبیر ذکر یافت و اگر فوق درهم و مثقال است مقدار هریک از آن هر دو را بحساب هندی دریافته حساب نمایند که چند ماشه است و هر دوازده ماشه را یک توله محسوب دارند و هر شصت چهار توله را یک سیر و هر چهل سیر را یکمن تا آسان و واضح گردد و امثله و تطبیق بعض اینها جابجا بطریق دستور العمل نیز در مقدمه قرابادین کبیر ذکر یافت و بالجمله آنجا شعیره را برتی و رتی را بماشه می برند اینجا ماشه را بتوله و توله را بآثار و آثار را بمن برند و دریابند

ص: ۱۳۸

فصل سیزدهم: در بیان بعض امور

"متعلقه بنجوم و طبیعیات"

بدانکه مولدات ثلثه که جماد و نبات و حیوان باشند متکون و مترکب از امتزاج عناصر اربعه که آتش و هوا و آب و خاک اند بتاثر کواکب سبعة سیاره زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر باعانت ثوابت و نظرات هریک با یکدیگر بتحریک افلاک دوار بامر پروردگار حل و عز و هریک از ارکان را دو طبیعت است چنانچه سبعة سیاره خصوصا علویات

۶۰ شمس را دو قوت است یکی فاعله و دیگری منفعله فاعله حرارت و برودت و منفعله رطوبت و ییوست است چنانچه ذکر یافت و در جداول منسوبات کواکب نیز خواهد آمد و سه کواکب دیگر تابع و مشارک علویات اند زهره مشارک مشتری و عطارد مشارک زحل و قمر مشارک شمس و همه کواکب و روحانیه علویات و شمس بلسان شرع هر یک معبر و مسمی است بملکی از ملائکه عظام مثلا روحانیه زحل را عزرائیل ملک الموت قابض ارواح نامند و روحانیه مشتری را میکائیل مالک ارزاق و روحانیه مریخ را اسرافیل نافخ صور و روحانیه شمس را جبرئیل حامل وحی و تنزیل و الهام گویند و آنچه درین عالم سانح و واقع می گردد بحکم حق جلشانه از تاثیر آنها است خواه در قعر زمین و جبال و سواحل باشد از ترکیب زیبق و کبریت که ماده معدنیات است باختلاف مراتب آنها از لطافت و کثافت و صفا و کدورت و تساوی هر دو و یا قلت و کثرت یکدیگر چنانچه در فصل نهم ذکر یافت و یا نزدیک بسطح زمین خواه بی توسط بزر و تخم و نواه و اعمال آدمی را در ان دخل و تصرف نباشد که گیاه و اشجار خودرو باشند و یا دخل و تصرف باشد که انواع زراعتها و غرض اشجار و ترکیب بعض انواع با بعض است که نباتات باشند و آیه کریمه وافی هدایه " وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ بیک معنی اشاره بدان است زیرا که بدون نزول باران و تاثیر آفتاب و سائر کواکب بر اراضی انواع نباتات و حبوب و اثمار و حیوانات که غذای حیوان و انسان است بهم نمی رسند و نزول رحمت و برکت و فیض و بهشت و نعم موعوده آن باعتبار رفعت و علوشان منزلت معبر از سماء و در سماء و فوق آن است و یا بروی زمین خواه در سوراخهای زمین و جبال و خاکها و زمینهای نمناک و کودالها و نی زارها و امثال اینها بی نتاج و جمع نر با ماده که انواع هوام و حشرات باشند و یا بنتاج که بعض اینها و انعام و دواب سهلی و جبلی و اهلی و وحشی باشند و یا بتعمل و صنعت انسان که جفت نمایند بعض انواع را با بعض دیگر مانند استر که از جمع الاغ با فرس است و بز اهلی با بز وحشی و کاو اهلی با کاو وحشی و ازین قبیل و یا صنفی

بصنّف دیگر که انواع حیوانات باشند باختلاف اصناف خود و یا در هوا یعنی پرواز نمایند خواه صغیر الجثه باشند و یا کبیر الجثه و بر اشجار و شکاف دیوارها و کوه ها آشیانه و خانه می سازند که انواع طیور باشند باختلاف اصناف خود و یا در آب تکون یابند خواه بطریق نتاج و یا بدون آنکه انواع حیوانات مائی باشند باختلاف اصناف خود از اصداف و حلزونات و کرمها و سمک مفلس و غیر مفلس و غیرها از اصناف حیوانات مائی و هریک ازین مولدات ثلثه را اغذاء و غذائی است خاص بتوسط تاثیر آن کواکب و قوی که حق جل و عز بهریک ازین انواع ثلثه بقدر احتیاج و قابلیت عطا فرموده از جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و غذایه و نامیه و مولده و چون این قوای سبعة در جمادات بسیار ضعیف اند و تمیز تامی ندارند لهذا آنها را صاحب آن قوی نمی دانند و در نباتات چون قوی و تمیز تام دارند صاحب آنها و آنها را قوای لبائیه گفته اند و غذای نباتات از لطائف اجزای مائیه و ترابیه مختلط باهم است که ریشه و بیخ گیاه و شجر جذب نموده نشو و نما می یابند و بتدریج بواسطه عروق و پوست درخت بساق و شاخ و برک و کل و ثمر و بزر و نواه می رسانند و هریک آنها آن را غذای خود می نمایند و چون تغذیه و تنمیه و تولید بزر و نواه و یا فصیل و شاخهای اطراف بعض اشجار که بمنزله تولید مثل است بدون هضم اربعه در هریک از مواضع متصور نیست و لیکن چون در نباتات ضعیف است در آنها چندان اعتباری نمی نمایند و الا عند التحقيق نیز خالی از ان نیستند و غدد که بر تنه اشجار و بیخ آنها بهم می رسد فضول هضم اول و ثانی است بمراتب و صموغ و البان و يتوعات و آب جاری از تنه بعض اشجار و کفی که بر بیخ اوراق و اوراق بعض نباتات مجتمع می گردد فضول هضم ثلاثه آنها است چنانچه در بدن حیوان ببرز و بول و عرق عند الغلبه و حدت خون بر عاف و بول الدم و قی الدم و بواسیر و حیض

۶۱ و حمزه و اورام و بثور و دمامیل و جرب و غیرها و دم فاسد و صفرا و سودا و بلغم نیز بامراض مذکوره و غدد و غیرها و سائر امراض مختصه و غیر مختصه دفع می گردد و معالجه و تدبیر طبیب در امراض بدنی از جمله اعمال و تصرفات آدمی است در ابدان و در امراض نفسانی و روحانی تصرف او است در نفوس و ارواح و نظرات کواکب را نیز در آن دخل است و بدانکه هر مرتبه از موالید ثلثه پیوسته بمرتبه دیگری است یعنی افق جمادات پیوسته بابتدای نباتات است و جمادات متکونه آن مرتبه از نباتیت نیز بهره دارند مانند حجر الیهود و مرجان و سنکی دیده شد بعینه بشکل ماهی مفلس بقدر یک شبر طفل ده دوازده ساله و در صلابت و ثقل و جوهر مانند حجر الیهود و سفید و مرتبه اول نباتات گیاه و اشجاری اند که از جمادیت نیز نصیبی دارند مانند نباتاتی که در سواحل بعض دریاها که کوهستان است می رویند خواه تمام آنها دائم زیر آب و خواه قدری بیرون بسبب جزر و مد و غیر آن باشد پس نباتات و اشجار ضعیفه و بتدریج تا قویه ذو تمام اجزاء تسعه نباتیه رسند و افق نبات پیوسته باول حیوان است با آنکه بعض نباتات شبیه بشکل حیوان و انسان می باشد بدون حس و حرکت مانند بیروح الصنم که آدم گیاه نامند و شنیده شده که در بعض بیشه و جنگلهای ملک هند و زیربادات و ارض جدید بعض اشجار است که ثمر آن بشکل هر انسان تا کردن و بعضی بتمام هیأت انسان می باشد نر و ماده که بموی سر بشاخ درخت او یخته است که گویا می خواهد که تکلم نماید و لیکن تکلم و حس و حرکتی ندارد و چون بعضی اعضای آن را قطع نمایند رطوبتی شبیه بخون از آن برمی آید و شخصی موی سر یکی از آنها را بریده از درخت جدا نمود و قطره شبیه به آب خون از دو چشم آن برآمد و پژمرده گردید و شکم آن را بشکافت سه عدد تخم از آن برآمد و نیز مسموع کشته که در آن اماکن مذکوره درختی ثمر می آورد و چون آن ثمر رسیده شد شکافته از آن طایر کوچکی بمقدار بچه کنجشکی از آن برمی آید و هنوز آنجا پرورش نموده بمقدار کنجشکی می رسد آن را چون از حیوان تکون نیافته و از نبات بهم رسیده می خورند و

بعضی هنود که مطلق حیوانی نمی خورند از خوردن آن نیز اجتناب می نمایند و در ثمر درخت سفیددار و در ثمر جمیز نیز پشه های بسیار تکون می یابند و لهذا آن را درخت پشه می نامند و در ملک هند سنکی بهم می رسد بشکل سر انسان و صورت آن سیاه رنگ و در دهان آن نقطه طلائی است و هنود آن را می پرستند و آن را پارس ناتھه و سالکرام نیز نامند و یا بخاصیت مانند نخل و نارگیل و فوفل که چون سر درخت آنها را ببرند دیگر ثمر نمی دهند و تا کرد ثمر درخت نخل نر را بماده که لقاح و فحل گویند نزنند نخل ماده ثمر خوب نمی دهد و میل می نماید سر نخل نر بسوی نخل ماده و چون تمام پوست تنه کل اشجار را جدا کنند خشک می کردند و نباتات انواع و اصناف اند بعضی از ان قبیل اند که در یک روز می رویند و در همان روز برطرف می کردند و بعضی در چند روز تکون می یابند و بکمال می رسند و چند روز می مانند مانند ریاحین و کلها و بعضی بکمتر از سه ماه تکون نمی یابند و بثمر نمی آیند مانند خیار و بادرنگ و بقول و خضر اوات و بعضی زراعت ها و بعضی بعد از چهار ماه مانند هندوانه و خربزه و کدو و پلول و امثال اینها که بیاره دارند و ساق ایستاده ندارند و بعضی بعد از نه ماه مانند اکثر حبوب و بزور مانند جو و کندم و برنج و ذره و دخن و امثال اینها مانند تکون جنین در رحم و لهذا اکثر غذای انسان ازین حبوب است بمناسبت و اما در ملک بنکاله و بلادی که حرارت و رطوبت بران غالب باشد از اقلیم دوم بکمتر ازین ایام مذکوره تکون و اتمام می یابند و بدانکه هریک از اجزای نبات و شجر بمنزله عضوی است از اعضای حیوان مثلاً بیخ و ریشه بمنزله سر و اعصاب و عروق آن است و باعتباری بمنزله کبد آن است و تنه درخت بمنزله ظهر و پشت آن و پوست و عروق آن بمنزله پوست و عروق حیوان و شاخها و اوراق آن بمنزله دست و پا و انکشتان و کل و ثمر آن بمنزله نطفه و نتیجه و اولاد و خار آن بمنزله شاخ و ناخن

۶۲ و منقار و اول مرتبه حیوان حیوانات ضعیفه اند مانند کرم ها و هوام و حشرات که از قوای دوازده گانه حیوانی که پنج حس ظاهر و پنج حس باطن و قوت شهوی و غضبی است بهره بسیار کمی دارند بلکه بعضی صاحب سه قوت و بعضی چهار قوت و بعضی پنج قوت اند و همچنین تا تمام آنها با آن هفت قوت نباتیه مذکوره یعنی تا بتدریج بحیوان تام قوی کامل صاحب آن دوازده قوت رسد که مسوخت ثمانیه باشند از خرس و میمون و فیل و غیرها و از انواع حیوانات بعضی که آن را انسان جنکلی می نامند یعنی نسناس که بهندی بنمانس نامند بسیار با حس و ادراک و شعور می باشد الا آنکه نطق و تکلم ندارد و با اشاره اکثر چیزها را می فهماند و می طلبد و این حیوانات در افق مرتبه حیوانیت اند و پیوسته باول مرتبه انسانیت که انسان ضعیف الخلقهاند و از شرافت و مزیت انسانیت و فیضی که جناب اقدس الهی زیاده بر کل مخلوقات باو عطا نموده که بمنزله فصل و ما به الامتیاز آنست از حیوانیت و غیرها که نطق و ادراک کلیات و اظهار و تعلیم و تفهیم ما فی الضمیر خود بدیکری و تعلم و تفهیم ما فی الضمیر دیکری است و معرفت صانع جل ذکره بهره بسیار کمی دارند و کاملین انسان بهره تام و وافر دارند مانند انبیا و اولیاهم و حکما تشبیه نموده اند جمادات را بانسان خوابیده بلکه مرده و نباتات را بانسان خوابیده معکوس و سر بزیر زمین و پاها بیرون و بالا و حیوانات را بانسان مدهوش بچار دست و پای رونده و انسان را بحیوان و انسان هوشیار با عقل و تمیز و بدانکه آن کواکب مذکوره بعضی سعد اکبراند و بعضی سعد اصغر و بعضی نحس اکبر و بعضی نحس اصغر و بعضی متوسط تابع آنها پس هریک از مراتب مولدات ثلاثه مذکوره تریاقیه فادزهریه نافعیه حیده فاضله منسوب بسعد اکبر و اصغراند و هر سمی مضر مفسد مهلک بنحس آنها بمراتب و متوسط اینها بمتوسط آنها خصوص که در خانه و بیت الشرف و اوج و سعادت و حظوظ خود ما باشند و یا نظرات سعود بآنها باشد بخلاف آنها که در غربت و هبوط و بی حظ و نظرات نحوس با آنها باشد بدتر یعنی هنگام تکون هریک از مولدات که کواکب سعیده مربی آنهااند و آنها

منسوب بدینها اگر در خانه و بیت الشرف و اوج و حظوظ خوداند و نظرات سعود بآنها است در کمال سعادت اند و الا در سعادت کمتر و ناقص و همچنین کواکب منحوسه و تکون منسوبات آنها و بدانکه بعضی طبائع با بعضی مناسبت و الفت دارند چنانچه بعضی کواکب باهم مانند زیبق با ذهب و حجر مقناطیس با حدید و کاهر با باکاه که چون باهم رسند حکم عاشق و معشوق دارند که بی عائقی و مانعی و جداکننده از هم جدا نکردند و بعضی تا هر بعضی اند مانند سنگ سنباده که بواسطه آن جمیع احجار را می ساینند و می تراشند و مانند آهن آبدار که بدان اکثر احجار و فلزات را می تراشند و سوهان می کنند و بقلم الماس بر جمیع احجار نقش می کنند آنچه را می خواهند و کبریت که سیاه کننده و سوزاننده اکثر چیزها است که بسبب رطوبت بورقی لزج منجمد خود بحرارت آتش کداخته بهرچه می رسد می چسپد و آن را با خود می سوزاند و مکلس می سازد و حجر مقناطیس را بآلت مسی می تراشند و می برند و طبیعتی معین طبیعتی است مانند تنکار که معین سبک و کداز طلا و نقره است و کبریت که معین تکلیس اکثر فلزات و احجار و مغنيسا و قلی که معین کداز سنکریزه و رمل است که بواسطه آن کداخته شیشه صافی می سازند و طبیعتی مزین طبیعتی است مانند نوشادر که غوص می نماید در عماق اجساد و تنقیه اوساخ آنها نموده زینت می بخشد آنها را و بوره و شوب و زاجات و املاح مدبره که بدانها تصفیه و جلای فلزات می نمایند و طبیعتی مفسد طبیعتی است مانند اسرب که مفسد ذهب است و زیبق مفسد کل فلزات و سرکه مفسد عسل و طبیعتی کریزنده از طبیعتی است مانند حجر با غض النحل و طبیعتی با طبیعتی ممزاج است مانند تاثیرات ادویه و اغذیه در اعضاء هلیله و صحیحه ابدان حیوان و انسان که هر عضوی که از اعضاء دواى مخصوص بعلت خود و غذای لائق بحال خود را بمناسبت جذب می نمایند باستعانت قوت مدبره

۶۳ بدنی و قوت ماسکه عضویه و قوت دافعه مرض و قوت غاذیه و نامیه و مولده و همچنین سائر طبائع و چون این امور بالا جمال دانسته شد پس اگر در هنگام اخذ و التقاط هریک از مولدات مناسبات و بودن کواکب منسوبه بدانها را در خانه و بیت الشرف و حظ و اوج خود و بودن نظرات صعود با آنها مراعات نمایند اولی است و همچنین در هنگام عطا بدیگری در توسعه وقت و اما در هنگام ضیق و ضرورت باکی نیست عدم مراعات آنها و بدانکه بر جمادات ترایت و بیوست و بر نباتات ترایت و مائیت غالب است با هوائیت و حرارت ضعیفه و بر حیوانات هر چهار قریب باعتدال و در انسان باعتدال فرضی طبی و بدانکه بعض نباتات و احجار باعتبار دو کیفیت خود منسوب بد و کواکب اند مانند پیاز که بحرارت و حدت بمریخ و برطوبت بزهره منسوب است و افیون به برودت بزحل و بیوست هم بدو و هم بعطارد و بسا است که یک چیز بچند کیفیت مشترک منسوب بچند کواکب است مانند چوبچینی و جدوار و فادزهر نیز و هر دوای مرکب القوی و گاه می باشد که یک جنس و یک نوع بحسب جنسیت و نوعیت منسوب بیک کواکب است بحسب اختلاف اوصاف و اشکال و غیرها بکواکب دیگر نیز و گاه می باشد اجزای بعض اشجار و نباتات باعتبار اختلاف کیفیات و الوان و خواص منسوب بچند کواکب که بیخ آن منسوب بکوکبی و پوست آن بکوکبی و خار آن بکوکبی و کل آن بکوکبی و برک آن و ثمر آن بکوکبی و تخم و لحم و آب آن هریک بکوکبی مانند اترج و نارنج و شفتالو و انبه و انار و امثال اینها و بدانکه تگون تار عنکبوت و کائنات جو نیز از تاثیر کواکب مذکوره است بر اراضی و بحار و انهار و صعود ابخره و ادخنه آنها بحسب اختلاف مواد و قابلیت میاه و اراضی خود مثلاً آنچه در هوای قریب زمین که از لعاب دهن عنکبوت و یا بسبب غلظت هوا مانند تارهای باریک از هم متفرق و یا مجتمع و درهم بافته شده در مقوف و کنج دیوارها و دروازه ها و بین شاخها و برکهای اشجار و مفارات حبال و غیرها تگون یابد آن را نسیخ و تار عنکبوت نامند و آنچه صعود نماید و بالا رود اگر اندک و لطیف

و بر آن رطوبت غالب است بسبب اندک سردی مانند سردی آخر شبها و خصوصا سردی شبهای زمستان رطوبت کشته با هوا نزول نماید آن را طل و صقیع و شبنم نامند و این نیز بحسب قلت و کثرت ماده کم و زیاد می باشد و در اراضی قریب بدریا و رطوبات زیاده و در بعیده کمتر و اگر صعود نماید و تا بکره زمهریر رسد اکوبران رطوبت و بخاریت غالب است بسبب سردی متراکم کشته دفعه فرود آید و از تحریک فرود آمدن آن ریاح بتموج و حرکت در آید و این نیز بحسب کثرت مقدار و قلت ماده آن و سرعت فرود آمدن و بطوء آن کثرت و قلت ریاح مختلف می باشد و سبب طوفانها و بادهای عظیم این است و یا آنکه بعضی اجزاء آن ابخره را بر استحاله بهوا کردد و لهندا ابرهای خشک نمی بارند و یا آنکه گرمی بسیار برطوبت بحار و انهار رسد و دفعه مائیت بسیاری انقلاب بهوائیت کردد و بتموج و حرکت در آید و سبب جزر و مد دریا را نیز انقلاب مائیت بسیار بهوائیت و هوائیت بسیار بمائیت بیک وجه این را گفته اند و آن ابخره متراکمه را سحاب و ابر نامند و چون متقاطر کردد و فرود آید مطر و باران کویند و اگر بعد تقاطر و جدا کشتن در بین راه سردی بدان رسد و منجمد کشته فرود آید آن را بر دو تکرک نامند و اگر قریب بانفصال سردی بسیاری بدان رسد و منجمد کردد و فرود آید آن را ثلج و برف نامند و اگر دخانیت و یبس بر آن غالب است زیاده صعود نماید و بالاتر رود و بکره زمهریر رسیده بسبب سردی سطح ظاهر آن متراکم کردد و حرارت کامنه که در آن ادخنه در باطن آن بهیجان و جولان و حرکت در آید و از حرکت آن صدا آید و سطح ظاهر خود را شکافته بر آید باوازی شدید آن را رعد نامند و اگر در آن اندک دهنیت و کبریتیت است در حین شکافتن محترق کردد و از آن روشنی ظاهر شود آن را برق نامند و اینها نیز بحسب کثرت

۶۴ و قلت ماده مختلف می باشد در زیادتی و کمی و اگر بران ابخره و ادخنه کثیره دهنیت و کبریتیت غالب باشد بعد صعود و تراکم و انجماد حرارت کامنه در ان اشتعال یافته آن را محترق کرداند و از ان روشنی و صدا ظاهر گردد و جرم سوخته کثیف آن بیفتد با بخاری کرم کبریتی که بهر جا برسد بشکند و در زمین فرو رود و بخار آن بهر که برسد متغیر و مدهوش کرداند و احیانا هلاک سازد و آن را در اجسام صلبه ثقیله تاثیر زیاده است از اجسام رخوه خفیفه چنانچه اگر بشمشیر در غلاف رسد غلاف آن را نسوزاند و نشکند و تیغ آن را سوراخ کند و بخرشد و بر بدره زر که برسد بدره را نسوزاند و زر را بکدازد و ان روشنی را برق و آن جرم ثقیل کثیف افتاده با صدا را صاعقه نامند و اگر آن ابخره و ادخنه لطیف و با کبریتیت و دهنیت و غلظت بسیار است و ثقل و ارضیت ندارد بسیار بیالا رود و بتاثر حرارت تحریک افلاک محترق کشته باشکال مختلفه ظاهر گردد بحسب قلت و کثرت ماده آن را نیازک و تیر شهاب و ذو ذوابه و ستاره دنباله دار و امثال اینها گویند و اگر ماده آن بسیار غلظت و کثرت دارد و بزودی باتمام نرسد و بحرکت شبانه روزی فلک الافلاک حرکت استطباعی نماید و طلوع و غروب کند و مدتی بکشد تا باتمام رسد و اگر هوائیت بسیار و رطوبت اندک بران غالب باشد قدری صعود نموده بطرف افق و خطهای منحنی بشکل قوس ها یکی بالای دیگری بالوان مختلفه ظاهر گردد بسبب تاثیر شعاع آفتاب در انها و تفاوت محاذات هریک از انها مر شعاع آفتاب را باختلاف مواد و تفاوت محاذات هریک از انها آن را قوس قزح نامند مانند ظهور الوان مختلفه از شیشه بوقلمون در رویت و قوس قزح اکثر در بعضی ایام ربیع و خریف که باران کمی باریده باشد اوائل و اواخر روز ظاهر می گردد و کره زمصریریه بحسب اختلافات مناسبات اراضی مختلف در قرب و بعد می باشد و اما ابخره متکونه مجتمعه در جوف زمین و خلل و فرج آن چون بسیار گردد و راه بدر شدن نیابد لامحاله سطح زمین را بشکافد و بدر آید و از صدمه شکافتن ان اراضی متصله بدان بحرکت در آیند و بلرزند خصوص که زمین صلب و خشک

باشد و یا دامن کوه بود و در اراضی صلبه و دامن کوه ها بسیار واقع می شود و در اراضی رطبه رخوه کمتر و اگر در نهایت کثرت است و صدمه آن در کمال شدت و متوالی و متواتر بعضی عمارات و قریها و شهرها خراب گردد و منخسف شود و فرو رود آن را زلزله و خسف نامند و بدانکه ادویه منسوبه بکواکب سبعة بالاجمال و بعضی بالتفصیل در جداول ذکر می یابد

ص: ۱۴۳

"منسوبه بزحل مجملا"

ادویه اغبر خاکستر رنک و یا سیاه خاردار زمخت کریه الرایحه اند که در اراضی و اماکن صلبه مملسه جنوبیه تکون یابند آنچه از ان ها در صلاح و نیکوئی حال زحل و رجعت و استقامت و شرف آن تکون یابد جهت امراض طحال نافع و آنچه در بدی حال و رجعت و هبوط آن تکون یابد منحوس و مضر باشند و ازین کیفیت و خاصیت و اثر آن را دریافت نمایند

"منسوبه بمشتری مجملا"

ادویه با دهنیت نیکو رائحه و طعم است که کل آنها سرخ یا آسمانکونی و برک آنها صاف باشد و در مواضع جیده و چرب روئیده و اینها نافع اند کبدر اوصاف می گردانند خون را و ملتحم می گردانند جراحت را

"منسوبه بمریخ مجملا"

ادویه مائله بحمرت و خشن و خاردار است و آنچه سوزاننده و منابت آن اماکن یابسه باشد

"منسوبه بشمس مجملا"

ادویه رسیده خوشبوی لذیذ شیرین و رائحه آنها خوش و کل آنها و برک آنها سرخ و خصوصا در مواضع مکشوفه که شعاع آفتاب بدانها برسد و اینها مقوی قلب و روح و چشم اند

"منسوبه بزهره مجملا"

ادویه که طعم آنها شیرین و رائحه آنها خوش و کل آنها و برک آنها نرم باشد و اینها قوای شهوانیه و امراض زنان و رحم و مداکیر و امراض بارده رطبه غیر مفرط را نافع اند و زیاده کننده شحم و سمن و منی

"منسوبه بعطار د مجملا"

ادویه است که برک آنها غلیظ و نرم و ملایم و آبدار باشند و در زمینهای نمناک و آبدار و در میان آب رویند

ص: ۱۴۴

۶۵" و ادویه منسوبه باخلاط اربعه و منسوبه باعضا و ادویه مناسبه ببعض امراض نیز در جداول ذکر خواهد یافت بدانکه ادویه که مستدیر الاصول باشند اورام و بثور و صلح را نافع اند مانند بخور مریم و اسطراطیوس و خلد دنیای صغیر و لوف الحیه و اشراش و سکینج و غاریقون و ثوم و بصل و آنچه در عروق آنها ثقبها باشد جراحات را نافع است مانند اسقیطس و بترنکا و ملسمنا و اسطراطیوس و خرانیا و رعی الحمام و غافت و آنچه در آنها لعایت و لزوجت و صمغیت باشد قروح و جروح را مانند اسقیطس کبیر و خطمی و اکلیل الشمس و انزروت و دبق و صبر و مرو کندر و دم الاخوین و صمغ البطم و مصطکی و قومالمی و آنچه در برک آنها ثقبها و خشونت باشد حکه و جرب

و قوبا و امثال اینها را نافع است و آنچه آنها را مشابهتی بحیوان باشد نافع نهش آن حیوان را و از آنچه ذکر یافت دانسته می شود خاصیت و طبیعت آن ادویه و گاه استدلال نموده می شود از بعض احوال ظاهره بباطنه آنها خصوصا بچیزی که در انست از ملحیت و زیبیت و کبریتیت زیرا که اشیاء خللی از این امور نیستند و طعوم همگی از ملحیت است و روائح تمامی از کبریتیت و رنگها تمامی از زیبیت آنها است و هرکس را حداقتی در صناعت باشد می تواند که استدلال نماید از امور ظاهره بر امور باطنه و می تواند حکم نمود میان نسبت صورت ظاهره بباطنه خصوصا که تجربه را بآن ملاحظه نموده باشد و اینجا بدین مقدار بهر یک هریک از مطالب و مقاصد متفرقه نجومیه و طبیعیه متعلقه مسائل ضروریه طیبیه اشاره نموده شد برای تذکره صاحبان بصیرت و علم و معرفت (")

ص: ۱۴۵

۸۰

فصل چهاردهم: در بیان اسناد طب خال والد ماجد مؤلف و والد ماجد قدس الله سرهما و مؤلف

اشاره

"بدانکه سند خال والد ماجد حکیم میر محمد هاشم المخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علوی خان بوالد او شان استاد الاطباء و سید الحکماء میر محمد هادی علوی و از او شان استاد الاطباء و اسوه الحکماء میرزا محمد مسیح والد میرزا محمد تقی موسوی قدس الله تعالی اسرارهم و از میرزا محمد مسیح بوسایط باطبای خوز و طبرستان و از او شان باطبای حران و از حرانیان ببقرات حکیم و از او باسقلنیوس و از او بحضرت

سلیمان بن داؤد پیغمبر علی نبینا و آله و علیهم السلام می رسد و فقیر از والد ماجد خود و والد ماجد از حکیم میر محمد تقی و حکیم میر محمد تقی هم از والد ماجد خود و هم از میر محمد هادی علوی بلا واسطه قدس الله تعالی اسرارهم و نیز فقیر از جناب ارشاد مآبی میر محمد علی الحسینی مد ظله العالی اخذ نموده و القا یافته و باینجا رسانید مقدمه را پس شروع نمود بذکر ابواب و فصول کتاب بعون الله تعالی الملك الوهاب و توفیقه و صلی الله علی رسوله محمد و اهل بینه الطیبین الطاهرین

"باب اول در بیان ادویه که حرف اول آنها الف است"

"فصل الالف مع الالف"

"البار"

بمد الف و فتح بای موحدده و الف و رای مهمله

ماهیت

آن رصاص اسود محرق است بیونانی امولیقون نامند و کویند امولیقون اسم رومی آبار است و بهندی بنک بفتح بای موحدده و سکون نون و کاف فارسی نامند و همچین اسرنج و مرداسنج نیز از سوخته رصاص اسود حاصل می شود شیخ الرئیس در مفردات قانون فرموده الآبار و الانک هما الرصاص الاسود و بالجمله

ص: ۱۴۶

طبیعت

آن سرد و خشک در دوم است افعال و خواص و منافع آن مجفف و جالی و محلل و اکتحال مغسول آن جهت حرقت چشم و جوشش آن و ذرور آن جهت جراحت خصیه

و اعصاب و بواسیر و زخمهای کهنه و سرطانی و نرف اندم و سیلان رطوبات و طلای آن با روغن کل سرخ جهت خروج مقعده و با سرکه جهت تحلیل ورمها و استسقا نافع بدل آن اسرنج است مضار آن خوردن آن کشنده اصلاح آن قی کردن بروغن و اشپای دهنیه و امراق دسمه بود و دستور احراق و غسل و شیافات آن در قرابادین تالیف این فقیر مسمی بمجمع الجوامع ذکر یافت و دستور احراق و غسل آن در مقدمه این کتاب نیز

"ابنوس"

بمد الف و کسر بای موحد و ضم نون و واو و سین مهمله معرب ابانس یونانی است و بفارسی و بهندی نیز بدین اسم مشهور است و برومی انکسینس و بیونانی سیفاینطوس نامند ماهیت آن کویند درختی است شبیه بدرخت عناب و بسیار عظیم مانند کردکان و از ان بزرگتر و ثمر آن مانند انکور و زردرنک مائل بسرخی و با حلاوت کمی و عفوشت بسیار و در اوائل میزان می رسد و از درخت فرود می آورند و برک آن شبیه ببرک صنوبر و عریضتر از ان و خزان نمی کند و تخم آن مانند تخم حنا و کل آن نیز مانند کل حنا و شنیده شده که چوب آن در هنگام بریدن درخت آن کم رنگ می باشد مدتی در آب می اندازند رنگین سیاه براق می گردد و نیز شنیده شده که درخت کابهه بعینه شبیه بدرخت ابنوس است و فرق آن است که ابنوس چون اکثر در کوهستان می روید درخت آن بلندتر و چوب آن سیاه تر می باشد و کابهه چون در بساتین و غیر کوهستان نیز می روید درخت آن پهن و سیاهی چوب آن اندک کمتر است و آن دو قسم می باشد یکی هندی و دیگری حبشی و قسم حبشی آن سیاه تر و صلب تر و املس تر و سنکین تر از هندی و در وقت بریدن و تخته کردن از جوف چوب آن جابجا رکهای رمل و سنکریزه ها برمی آید و شیشم نیز شبیه با بنوس کمرنک باندک خطوط سفید و ذو طبقات و درخت آن بسیار عظیم می شود به حدی

که تخته آن تابد و ذراع دست عریض دیده شده و بعضی این را نوعی از هندی آن دانسته اند و شاید چنین نباشد زیرا که تخته چوب آبنوس سیاه از یک شبر و نیم زیاد دیده و شنیده نشده و این در صلابت بدان مرتبه نیست و هر سه قسم را چون در آب اندازند فرو می رود خصوص

ص: ۱۴۷

۸۱ دو قسم اول و طعمه چوب آبنوس اندک لذاع و کزنده و قابض زبان است و چون بسوزانند چوب تر و تازه آن را رائحه آن طیب باشد و همین فرق میان اصلی و غیر اصلی آنست و خشک آن مشتعل گردد و مستعمل اطبا بیشتر حبشی و بعد از آن هندی سیاه رنگ و صلب املس آنست که مانند شاخ خراطی کرده باشند و چوب آن را چون بشکنند اندرون آن کثیف و چون بسایند سائیده آن اندک یا قوتی رنگ بود و مترجم کتاب ابو ریحان در صیدیه خود گفته که آن دو نوع است یکی ملمع از سیاهی و زردی و آن را از سواحل زنکبار و جزائر ایشان آورند و اهل زنکبار آن را میکوا خوانند و وصف درخت آن را قریب بدانچه ذکر یافت نوشته و نیز گفته که در آن نواح نوع دیگر نیز می شود لطیفتر از آن که ذکر یافت و این نوع ملمع است از سرخی و سفیدی و سرخی آن برنک لک ماند و سفیدی آن بچوب صندل و تخم آن مانند فلفل و از چوب آن دسته های کارد سازند و کمان کران در خانه کمان ترکیب کنند و نوع دیگر از آن در غایت سیاهی باوصافی که ذکر یافت نیز نوشته و بعضی اهل هند گویند از جوف درختی که بهندی آن را تیندو نامند نیز برمی آید و پوست آن درخت را چون بر آتش اندازند از آن شرارها برآید و برک آن شبیه است ببرک سازج هندی و ثمر آن بمقدار لیموی زردرنک مائل بسرخ و بر سر آن مانند قمعی مدور و پوست آن صلب و مغز آن اندک شیرین و عفص و تخم آن طولانی و زردرنک و صلب و منبت آن جبال راج محل و بیربھوم و مورنک و مضافات بنکاله و پنجاب و دکهن و زیربادات و

غیرها است و بهترین آن سیاه و براق سنکین خوشبوی آنست که در طعم آن لذع و قبض کمی باشد

ص: ۱۴۸

"طبیعت آن"

بقول شیخ الرئیس و صاحب اختیارات بدیعی کرم و خشک در دوم است و بقول ابن بیطار و یوسف بغدادی و شیخ داؤد انطاکی کرم در اوائل سیوم و خشک در آخر دوم

"افعال و خواص آن"

ملطف و جالی و مدر بول و مفتت حصاه و محلل ریاح و مفتح سده طحال و ریاح آنست

"ایبل"

مترجم کتاب ابو ریحان کوید این اسم مسموع نیست و بر حرف دویم آن وثوقی نی و آن بیخی است که بحدنقوفا ماند و بنبات رطبه مشابعت دارد و در بهار روید و آن را شاخهای بسیار بود و تخم آن بتخم کزر ماند و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته نباتی است بیخس شبیه بشلغم و خوش طعم و برکش مانند اسپست و شاخهای آن بسیار و تخمش مثل تخم زردک و در کنار رودها روید

"طبیعت آن"

کرم و خشک در دوم

"افعال و خواص آن"

مدر بول و جهت سپرز آزموده مقدار شربت

۸۲ آن تا دو درهم است و نوشته که مؤلف اختیارات بدیعی کوید که آنچه در زمین خشک رسته باشد قاتل است و در اختیارات بنظر نیامده

"اجر"

بمد همزه و ضم جیم و رای مهمله مشدده بعربی لبن بکسر لام و سکون بای موحدده و نون و بر وزن کتف و ابل نیز آمده و از لغات مثلثه است و بفارسی خشت و بهندی انیته نامند

ماهیت

آن بدانکه آن دو قسم می باشد یکی قسم سفید است که در کوره آهک پزی می پزند و این قسم بهتر و مستعمل در اعمال طب است و قسم دوم آجر سرخ است و آن را در کوره آجرپزی باین طریق می پزند که خشت خام خشک کرده را ته بته چیده ما بین هر دو ته آن شاخهای چوب درخت ناک یا چوب درخت دیگر یا سرکین کاو و یا غیر آن گذاشته آتش می دهند تا تمام چوب و سرکین که ما بین آجرها است سوخته شود و همه خشتها پخته گردد پس می گذارند تا سرد شود برداشته بخرچ می آورند و بهترین آن تمام پخته یکسان آن است و در بعضی کورها قدری نوشادر خصوص در آنها که از فضلات طبخ داده باشند و یا خاک آنها حر یعنی خالص نباشد بلکه آغشته باشد با فضلات بعمل می آید و نیز قطعهای خزفی جوش خورده سیاه و بنفش از همه کورها برمی آید در بعضی بیشتر و در بعضی کمتر بهمان جهت که از شدت حرارت آتش کداخته لطیف آن تحلیل یافته کثیف آن می ماند

"طبیعت"

آن کرم در دوم و خشک در چهارم

"افعال"

و خواص و منافع آن

"امراض الراس"

چون آجر سفید آب ندیده را در آتش سرخ نمایند که مانند اخگر شود و در آب و یا شراب اندازند آن مقدار که بجوش آید و چادری بر سر گرفته سر را بیخار آن بدارند تا عرق شود جهت تحلیل مواد بارده دماغیه و نزلات مزمنه و درد سر کهنه ببعیدیل و مجرب است و ضماد آن با نمک و سرکه جهت حزاز نافع الاورام و البثور و الریاح و الاستسقاء و البواسیر و غیرها چون خشت پخته آب ندیده درست یا قطعه از آن را خصوص که سفید باشد با آتش کرم کرده قدری آب یا شراب بر آن پاشیده در نمدی و یا پارچه پنبه داری پیچیده بر عضوی که وجع بارد حادث از سردی و یا ریخ محتبس و یا ورم بارد و یا بر موضع بواسیر که وجع شدید داشته باشد تکمید نمایند موجب تعریق آن عضو و دفع مواد بارده و تحلیل و تسکین وجع آنست و ضماد آن با آب غوره جهت شری و منع ظهور آن و با سرکین کاو جهت تحلیل اورام و بثور بلغمی و استسقای لحمی و زقی و سوء القنیه و ذرور آن برای قطع خون جراحات و جلوس بر روی آجر کرم کرده زحیر رطوبی و بارد ریخی و وجع بواسیری را مجرب و مسکن آن است خصوص که روغن کل سرخ بر آن ریخته باشند و چون دو آجر آب ندیده را برهم بسایند و کرد آن را بر عضوی که وجع و ورم بارد داشته باشد عسل بمالند و آن را بران پاشند و در آفتاب نشینند وجع و ورم آن را زائل سازد و اطبای هند را زعم آنست که چون آجر را ریزه کرده در دوغ کاو اندازند و یک شب بگذارند و صبح

صافی نموده آن دوغ را بنوشند قرحه مزمنه را نافع آنست و اما دهن آجر که آن را دهن المبارک و دهن المنفذ نیز نامند بنهایت کرم است

ص: ۱۵۰

"افعال و خواص آن"

سریع النفوذ و محلل و معرق و ملطف و سعوط آن جهت صرع و لقوه و نسیان و آشامید آن برای صرع و فالج و لقوه نافع و قطور آن در بینی جهت صرع و در کوش جهت ثقل سامعه و نشوق آن برای فالج و امراض بارده دماغی و مالیدن آن بر مؤخر دماغ برای نسیان و با شراب زوفی جهت ضیق النفس و دفع فضلات ریه و اکتحال آن جهت تحلیل آب نازل در چشم بی نظیر و مالیدن آن بودند آن کشنده کرم و مسکن الم آن است و آشامیدن آن جهت کشتن کرم معده و امعا و تفتیت سنک مثانه مجرب و جهت ادرار بول و سائر امراض بارده مثانه و مغص بارد و ریاح و ففخ ظاهری و باطنی و تحلیل خون منجمد و جهت عرق النسا و مفاصل مفید و حمول آن جهت کشودن دم بواسیر و اسقاط دانه آن و رفع کرمهای مقعده و فرزجه آن جهت کشودن دم حیض و اخراج جنین زنده و مرده و مشیمه سریع الاثر و طلا و آشامیدن آن جهت سموم

۸۳ بارده و کزیدن عقرب و ضماد آن با اشق جهت ورم سپرز بنهایت مفید مقدار شربت آن از یک مثقال تا دو مثقال مضر معده مصلح آن سرکه و مضر کرده مصلح آن کثیرا است و باقی افعال و خواص و صنعت دهن آن در قرابادین مجمع الجوامع ذکر یافت

"اچین"

بفتح همزه و کسر جیم فارسی و سکون یای مثنات تحتانیه و نون

"ماهیت آن"

درختی است عظیم برک آن اندک عریض طولانی و از برک انبه و جامون بزرگتر و ضخیم تر و کل آن سفید و خوش بو و برکهای آن سفید و پنج عدد و طرف پائین اندرون برکها زرد و طرف بیرون ساقه و برک آن سرخ رنگ و درخت آن تمام خزان می کند و در اول بهار اول کل می کند پس برک برمی آورد

ص: ۱۵۱

"طبیعت"

آن گرم و خشک

"افعال و خواص آن"

آشامیدن پوست بیخ آن مسهل قوی و جهت آتشک و قروح خبیثه نافع و اگر اسهال زیاده نماید و گرمی کند مصلح آن آشامیدن دوغ است و ضماد آن محلل و منضج اورام صلبه است

"الذان الفار"

بمد الف و فتح ذال معجمه و الف و نون و الف و لام و فا و الف و رای مهمله لغت عربی است بیونانی مروش و بهندی چوهه کنی نامند

"ماهیت"

آن شیخ الرئیس فرموده که جالینوس قوت آن را قریب بحشیشی که زیر آن شیشه می گذارند دانسته و اطلاق آن برد و حشیش می نمایند یکی آنچه جالینوس ذکر کرده که از برک آن بوی خبازی می آید و صلابتی ندارد و دیگر بر آنچه دیسقوریدوس کمان برده که شبیه است بلبلاب و برک آن کوچکتر از آن و مفروش بر روی زمین و

شاخهای آن باریک و بستانی آن خوش بو لیکن بی طعم و رائحه قوی و کل آن کلابی رنگ و تخم آن شبیه بتخم کشنیز و خطاطیف آن را می چرند

"طبیعت آن"

حار حاد است خصوصا آنچه منبت آن قریب به آب نباشد و آنچه جالینوس ذکر کرده سرد و تر در اول و قوت قابضه ندارد و در آنچه دیسقوریدوس ذکر کرده گرم و با قوت قابضه و مجففه است

"افعال و خواص آن"

مسیح گفته منفعت آن قریب بمنفعت افسنتین است و این بعید است و غیر متوقع از آن

"اعضاء الراس"

شربت آن جهت صرع و سعوط آن جهت تنقیه دماغ و لقوه نافع

ص: ۱۵۲

"الجروح و القروح"

آنچه را دیسقوریدوس ذکر کرده ضماد آن خار و پیکان را برآورد و تنقیه قروح و الزاق جرحات نماید و صاحب ما لا یسع نوشته که آن دو صف می باشد بستانی و بری بستانی آن را بیونانی لب سینی نامند منبت آن جاهای سایه و میان اشجار و کنارهای آب و اطراف عمارات و برک آن شبیه بچیزی است که بآن تشبیه نموده اند یعنی کوش موش کوچک مدور و گیاه آن بی ساق و کل و بر روی زمین پهن شود و شاخهای آن سه پهلو و چون بدست بمالند بوی خیار از آن آید

"طبیعت آن"

سرد و تر و صاحب تحفه در سوم تر دانسته با اندک قوت قبضی و لبن آن با اندک قوت تحلیلی

"افعال و خواص آن"

امراض انراس و العین صعوط آن جهت صداع حار و ضماد آن با آرد جو جهت تحلیل اورام حاره چشم الاذن قطور عصاره آن در کوش جهت تسکین درد و تحلیل ورم آن نافع اعضاء الغذاء آشامیدن آن مسکن التهاب و غثیان و مسقط کرم معده است

"الاورام و البثور"

ضماد آن با آرد جو جهت تحلیل اورام جمیع اعضا و حمرة و جمره نافع و بری آن سه قسم است قسم اول شاخهای آن باریک و بلند از زمین و شاخهای بسیار از یک بیخ رسته و شاخهای زیرین آن سر خرنک و مجوف و برکهای آن نازک و طولانی تر از بستانی و وسط پشت برکها محدب و اطراف برکها تند و زوج زوج رسته و هر شاخی مشتمل بر شاخهای ریزه بسیار و کل آن لاجوردی رنک و صاحب تحفه نوشته که بعضی را کل زرد می باشد و بیخ آن بقدر انکشتی و پر شعبه و بعضی مغشوش می کنند این را باسقولوقندریون و فوق آن است که برک این نرم و دراز است بخلاف برک اسقولوقندریون

ص: ۱۵۳

"طبیعت آن"

معتدل در حرارت و برودت و خشک در دوم

"افعال و خواص آن"

صرع و لقوه و اوجاع بارده دماغیه و صداع را نافع و مقوی معده

۸۴ و محال و مفتوح و مدر بول و سم افعی را مفید

"امراض الراس"

ضماد آن خصوصاً با سر که جهت صداع حار نافع و سعوط و غرغره آن با ماء العسل جهت تنقیه دماغ و جذب رطوبات دماغی نافع العین طلای بیخ آن جهت ناصور چشم و ضماد برک آن با آرد جو جهت تاین ورم حار چشم و بتنهائی جهت ناصور آن مجرب الفم غرغره آن با ماء العسل جهت وجع ضررس مفید صاحب شفاء الاسقام گفته شرب آن با شراب جهت لسع افاعی نافع و ضماد آن مانع انتشار قروح و تورم جراحات است مضر مثانه مصلح آن مرزنجوش و کویند مصلح آن تخم خرفه است مقدار شربت آن تا دو مثقال و قسم دوم آن شاخهای آن پهن بر روی زمین و برک آن مائل بتدویر شبیه ببرک بستانی آن و از آن ریزه تر و با اندک حرافت و بی کل و صاحب تحفه نوشته که کویند بی کل نیست و لیکن بسبب ریزکی و اتصال آن بشاخها چندان مرئی نمی گردد و مثبت این اکثر ریکزارها است طبیعت آن گرم و خشک در دوم و صاحب تحفه در سوم نوشته

"افعال و خواص آن"

محرک باه و جهت اورام بارده و رفع آثار و دفع سم و جذب خار و پیکان و ضماد عصاره تازه آن بر کمر و قضیب و کنج ران و پشت زهار باعث تحریک باه حتی پیران و مایوسین را و مطبوخ خشک آن نیز همین اثر دارد و لیکن ضعیف تر از آن و همچنین ضماد آن جاذب سم و دافع سمیت آن و جاذب خار و پیکان است و قسم سوم آن برک آن مائل بتدویر و بازغب سفید و خارهای باریک سفید زغب دارو بایتوع که چون قطع نمایند از آن یتوع برآید و مفروش بر روی زمین و مثبت آن آنچه دور از آب

باشد با حدت بود و برک آن را چون بر جلد نازک خصوصا رخساره گذارند سرخ گرداند طبیعت آن گرم و خشک در سوم و با قوت سمیت و زبون ترین اقسام آن است

ص: ۱۵۴

"افعال و خواص آن"

مقوی قوی و مسهل و زیاده آن کشنده و شیر آن مفرح جلد و چون سه مثقال و نیم آن را جوشانیده آب آن را با نعناع بنوشند و از عقب آن ماهی شور بخورند جمیع گرمهای معده را دفع نماید و دیگر متکون نشود و شیخ داؤد انطاکی این خاصیت را جهت بستانی آن ذکر کرده و صاحب تحفه نوشته که ابن تلمیذ در معنی می فرماید که اقسام اذان الفار غیر مرزنجوش است و از سائر کتب نیز همین معنی ظاهر می گردد چه مرزنجوش متصف بصفات دیگر و از جمله ریاحین و با عطریت است و برک آن شبیه بکوش موش نیست و کل آن سفید مائل بسرخ است و تخمش شبیه بتخم ریحان و شفاف می باشد و انطاکی نوشته که آن را اصناف بسیار می باشد و برک بعضی از آن نازک محذب و کل آن زرد و مشرف و نرم و این نوع سرد و تر در دوم و بعضی از آن مزغب باریک طولانی مفروش بر زمین و يتوعی یعنی شیر سفید حاد اکالی از آن تراوش می نماید و آن غیر مغثی است و این در مصر بسیار است و بعضی از آن حبشی است که کل آن باغصان آن چسپیده می باشد و این گرم و خشک در دوم و عصاره آن مهیج جماع است تمریخا و شربا و صنفی که از آن بوی خیار آید مسکن لهیب و غثیان و مسقط دیدان است اگر بعد از آن ماهی شور بخورند و صداع آورد و مصلح آن مرزنجوش است مقدار شربت آن یک مثقال است صاحب شفاء الاسقام گفته اطلاق این اسم بر گیاهی حاد الطبع صغیر الورق منبسط بر روی زمین می نمایند و بهترین آن آنست که کلهای آن لاجوردی رنگ تازه باشد زیرا که کل آن زرد آسمان جونی و

لاجوردی می باشد و محرر کتاب آنچه در بنکاله دیده و شنیده دو قسم می باشد هر دو پر شعبه و شاخهای آن مفروش بروی زمین و کرمدار و با رطوبت که چون بفشارند از آن اندک رطوبت لعابی لزجی برمی آید و برک آن بر سر کوههای آن و کل آن نیز پیوسته بیخ برک آن و ریزه لاجوردی رنگ الا آنکه یک قسم آنکه بکنار دیوارها و زمینهای نمناک می روید برک آن اندک عریض و بزرگ و ماکول یعنی برک نرم نازک تازه آن را اهل هند و بنکاله پخته مانند سبزیهای دیگر می خورند جهت فساد منی و جریان آن و امراض کرده و مثانه و

ص: ۱۵۵

۸۵ بدستور کره‌های بند آن را نیز مقدار دو سه مثقال با قدری زنجبیل تازه که بهندی ادراک نامند جهت تقویت باه مفید می دانند و قسم دیگر که بر کنار آبها می روید برک آن اندک باریک بلند و هر دو فی الجملة شبیه بکوش موش و این غیر ماکول است

"طبیعت"

آن را سرد و تر می دانند و آب آن هر دو قسم جهت اورام حاره چشم و ناصور آن مفید و بدستور ضماد برک سائیده آن

"اذربو"

بمد الف و فتح ذال معجمه و سکون رای مهمله و ضم بای موحده و واو لغت یونانی است و اذربویه بیا و ها در آخر نیز آمده

"ماهیت آن"

بغدادی گفته اصل عرطنیثا است و در عرطنیثا مذکور خواهد شد و صاحب تحفه گفته که بیخ نباتی است سیاه رنگ شبیه بشلغم و بر روی آن چیزی مانند کوه رسته و گیاه آن خاردار بقدر شبری و شاخ و برکش شبیه بیوک کونب و ثمرش شبیه بغلا-نخود و در آن دو عدد یا سه عدد دانه زردرنگی می باشد و گفته اند که کل آن زرد است و منبت آن کشتزارها است و بسریانی عرطنیثا نامند و بفارسی چوه صباغان و ان غیر چوه کاذران است و قسمی از بخور مویم بود و در بردن چوک از پشمینه و جامه مانند صابون است و صاحب اختیارات گفته ان بیخ حاوی است و کل زرد دارد و آن بیخ را فلار و بلاو و قلاو و کلیم شوی و قصب شوی کویند و آن بیخ عرطنیثا است و فعیلاسوس و سطرنیوس نیز خوانند و بزبان شیرازی چوبک اشنان و بخور مویم نوعی از ان است

ص: ۱۵۶

"طبیعت ان"

کرم و خشک در سیوم

"افعال و خواص و منافع آن"

جالی و معطس و مفتج و مسکن فواق و مدر بول و حیض و مسقط جنین و مفتت حصاه و محلل و جاذب فضول دماغی و دافع مواد مفاصل بقوت مسهلۀ که دارد و جهت احتباس حیض و کزیدن هوام و تسکین درد آن نافع بقوت تریاقیتی که دارد

"امراض الراس"

سقوط آن جهت سده مصفاه مفید و بغایت معطس و زکام و نوازل و انافع

"اعضاء النفس و الصدر"

آشامیدن آن جهت بحوت صوت و انقطاع نفس و سرفه بارد رطوبی مفید

"اعضاء النفس"

حمول آن جهت بواسیر و تنقیه رحم و اعانت بر حمل مفید و همچنین شرب آن با مثلث یا شراب رازی گفته فواق را زائل کرداند و اگر زن آبستن بوی آن را بشنود از شدت عطسه بیم آن بود که بچه بیندازد شیخ الرئیس از دیسقوریدوس نقل کرده که جبلی آن را چون زن آبستن مماس کند و حمول نماید در ساعت بچه بیندازد

"الطحال و لات المفاصل"

ضماد آن با سرکه جهت ورم سپرز و عرق النسا و چون داخل کرده شود در حقنه صاحب عرق النسا را نافع است و همچنین خاکستر آن با سرکه جهت وجع مفاصل و عرق النسا و وجع و رک نافع

"الجراحات"

ذرور آن بتنهائی و با ادویه مناسبه جراحات خبیثه را نافع

"الزینه"

ضماد آن با سرکه داء الثعلب را مفید

"السموم"

تمامی سموم را نافع است خصوصا سموم ملدوغه و نهش هوام چون با مثلث یا شراب بیاشامند مقدار شربت آن تا یک مثقال و سه مثقال آن کشنده بخناق و غثیان قوی و

سقوط قوت علاج آن علاج جبلاهنک و کندش خورده است و ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و بدل آن در رفع سم بوزن آن تخم اترج و زراوند طویل و فودنج است و صاحب اختیارات بدل آن لبن التین دو دانک آن و باد آورد دو وزن آن گفته

ص: ۱۵۷

"آذریون"

بر وزن آذربو است بزیادتی نون و بجای بای موحده یاء مثنات تحتانیه است بفارسی کل آفتاب پرست است و آذریون بمعنی آتش کون است و کویند که عرب آن را حتوه نامند و شعرای عرب آن را می ستایند و شکوفه آن در میان شکوفها بغایت مشهور است و بعضی گفته اند که نوعی از اقحوان است و بعضی آن را رد کرده اند که نه چنین است و بهندی سورج مکھی نامند

"ماهیت آن"

گیاهی است بقدر ذرعی بری و بستانی می باشد برک آن شبیه ببرک جرجیر با اندک زغبی کویابران غباری نشسته و نرم بی شرفه و کلهای آن زرد طلائی و بزرک و پهن و درخشنده و در وسط آن کلهای ریزه سیاه مائل بسرخ و تند بوی و خوش منظر و همیشه رو به آفتاب دارد و با حرکت آفتاب حرکت می نماید و شب پژمرده می گردد و بوی بری آن قویتر از

۸۶ بستانی آنست

"طبیعت آن"

کرم و خشک است در اول سوم و بعضی در دوم گفته و کرمی کل آن زیاده از سایر اجزای آن

"افعال و خواص و منافع آن"

محلل و جالی و با قوت تریاقیت و مفتوح سدد دماغی و کبدی و منقی دماغ و جهت ام الصبیان و امراض بارده دماغی و اعصاب و درد دندان و تقویت معده و جگر و وجع فواد و تقویت باه و آوردن نعوظ و جهت بواسیر و جراحی رئه و یرقان و استسقا و ادرار بول و حیض و فضلات و اسقاط جنین و تفتیت حصاه و رفع قولنج و دفع سموم نافع است

ص: ۱۵۸

"امراض الفم و القلب و المعده و المفاصل و غیرها"

مضمضه به آب بیخ آن جهت درد دندان بارد و شرب یک درم آن مقوی قلب بارد المزاج و مورث ثوران غضب در محرور المزاج و چهار درم از آب برک آن به آب کرم مقوی قوی و ضماد آن جهت درد مفاصل و عرق النسا و تقرس و خنازیر و بر کمر جهت تقویت باه و نعوظ مفید و حمول بیخ آن مسقط جنین و معین بر حمل عاقر و شرب آب برک کوبیده آن جهت اخراج جنین و رفع احتباس حیض مؤثر مقدار شربت از آب کل و برک و بیخ آن تا چهار مثقال و از جرم آن یک مثقال بدل آن یک و نیم وزن آن سلیخه و ربع وزن آن زعفران است مصر محرور المزاج مصلح آن سکنجین و مضر سپرز مطلقا و سپرز محرور المزاج را خصوصا و مصلح آن فانید و عسل و سکنجین و از خواص آن آنست که مکس بر کل آن نمی نشیند و از دود آن موش و چلیپاسه می کریزد

"اردتوله"

بمد الف و سکون را و دال مهملتین و ضم تای مثنات فوقانیه و سکون واو و فتح لام و
ها

"ماهیت آن"

صاحب برهان قاطع گفته آشی است مانند کاجی که از آرد می پزند و بیشتر مردم
درویش و فرومایه می خورند و عبری آن را محنات نامند بدانکه محنات غیر این است
چنانچه ان شاء الله تعالی در حرف الصاد خواهد آمد

"ارغیس"

بمد الف و سکون راء مهمله و کسر غین معجمه و سکون یای مثنات تحتانیه و سین
مهمله در آخر بزبان اهل دمشق و مصر عود الریح و بفارسی پوست بیخ زرد شده نامند

ص: ۱۵۹

"ماهیت ان"

پوست بیخ انبرباریس است که بفارسی زرشک نامند

"طبیعت ان"

کرم در اول و خشک در دوم

"افعال و خواص ان"

با قوت بارده و قابضه و مانع تعفن اخلاط و مفتح و با قوت رادعه و قلاع و استرخای لثه
و ضعف باصره را نافع و مجفف قروح است

"امراض العین"

قطور خیسانیده آن و بدستور جوشانیده آن در کلاب جهت تجفیف رطوبات سائله از چشم و رفع بقایای رمد مزمن بغایت مفید و اگر پیش از حدوث رمد در چشم کشند حفظ صحت آن نماید و اهل مصر بدل مامیران در امراض عین مستعمل دارند و اکتحال آن مقوی باصره و عصاره مطبوخ معقود آن در افعال مانند حضض هندی است الفم مضمضه به آب طبیخ ان جهت قلاع خبیثه بن دندان و در دندان و تقویت لثه مفید

"اعضاء الغذاء و الامعاء"

آشامیدن طبیخ آن با شراب جهت امراض مذکوره و جرم آن با شراب جهت درد جگر بی تب و به آب سرد با تب و حقنه بطبیخ آن منقی چرک و قرحه امعا و طبیخ آن جهت رفع کرم جگر کوسفند مجرب مقدار شربت از جرم آن دو مثقال و از طبیخ آن تا سی درم بدل آن مامیران چینی و حضض هندی است در امراض عین و بعضی حضض مکی گفته اند مضر صاحب سرفه مصلح آن عسل است و عصاره مطبوخ منعقد آن در افعال مانند حضض مکی است و شیخ الرئیس نوشته که بعضی گفته اند که چون بیخ آن را سه مرتبه بر شکم زن حامله بزنند و یا لطوخ بر آن نمایند اسقاط جنین کند و جهت سیلان دم از اسفل نافع

ص: ۱۶۰

"الزاد درخت"

با الف ممدوده و فتح زای معجمه و الف و دال مهمله و خا و تای مثنات فوقانیه

"ماهیت ان"

درختی است عظیم ثمر آن شبیه بزعرور است و زردرنک و تلخ و خوشه دار و تخم آن مانند تخم زعرور و یک عدد و خیاره دار شش پره و در آخر بهار می رسد و مدتی تا زمستان در درخت می ماند و برک آن سبز املس با اندک سیاهی شرنه دار و اندک طولانی و تلخ

۸۷ و خزان نمی کند و بعربی شجره الحره و ایضا حریطه بتشدید راء مهمله و بلغت تنکابن جبلی داروان و نیز روباترس و بلغت جرجان زهر زمین و اهل مازندران سیسبان و اهل هند بکاین نامند و بعضی مردم را ظن آن است که درخت آن را بهندی نینب گویند و این محض توهم است زیرا که نینب که نیم نیز گویند در غیر هند دیده نشده را راد درخت در جمیع ممالک ایران و روم و هند بسیار است و شیرازبان آن را توس نامند و کل آن سرخ بنفش کمرنک بنهایت خوش بو است و نیز گفته اند که غیر بکاین است

"طبیعت کل آن"

در اول سوم گرم است و در آخر اول خشک و بعضی در دوم خشک و برک آن را قریب بدان گفته اند

"افعال و خواص و منافع آن"

مفتح و محلل و مدر و با تریاقیت

"اعضاء الراس و الاذن"

کل آن مفتح سده های دماغی و صالح است از برای مشایخ و مبرودین و بویندن آن مسکن صداع و اوجاع سر است و بدستور ضماد آن بر پیشانی و صدغین و چون آب برک آن را نشوق نمایند صداع بارد رطب و کرفتی بینی را مفید بود و نطول برک و

شاخ آن و یا برک آن بتنهائی مسکن صداع بارد و ثمر و برک آن منقی قروح متقیحه سرقطور آب برک تازه آن در کوش دافع رطوبات و رافع وجع و دوی و ظنین حادث از ریاح بارد است

ص: ۱۶۱

"اعضاء الغذاء و النفی"

ضماد برک آن بر فم معده مسکن غثیان و بر معده و زیر ناف قاتل دیدان و شرب عصاره آن نیز مانع غثیان و مفتاح سده است و آشامیدن عصاره برک آن مفتت حصاه و مدر بول و حیض و فضلات ردیه و عرق النسا و استرخای انثیین و مفتاح سدد و رافع قولنج و محلل خون منجمد در مثانه و دافع سموم بارده است بتنهائی و یا با عسل و با بامیختج و با این هر دو بهتر زیرا که مقوی فعل آنند و آشامیدن آب برک تازه آن با قدری آب زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند دافع وجع رحم و حبس طمث و عقر عارضی و باعث حمل است

"الجذام و البرص و الخنازیر و الاورام و القروح و الجروح و الاوجاع"

گفته اند که جرم آن جذام و برص و قروح خبیثه را مفید و ضماد برک و شاخ آن محلل خنازیر و بر اوجاع و اورام بارده مسکن و محلل آنست و صاحب دستور الاطبا گفته که چون ثمر و برک رسیده زرد شده بکاین را مقدار نیم من بوزن هند با یک من آب بهمان وزن یعنی هندی و من هندی دوازده من تبریزی است درخمی کرده و سر آن را بسته سه هفته در زمین دفن کنند پس تا شش ماه هر روز یک کاسه آب خوری از آن بیاشامند بهترین دوائیست از برای جذام یبسی و بحور آن بتنهائی و یا با برک نیم و فجنکشت که بهندی هنبهالو نامند که در آب طبخ نموده بخار آن را بدستور مقرر بکیرند دافع اوجاع و محلل اورام بارده است الزینه ضماد کل آن بر سر کشنده شپش

است و بدستور غسل به آب برک مطبوخ آن کشند شیش و دراز کننده موی است و ضماد ثمر آن با قدری مردار سنک سائیده و روغن کل چند روز پی هم بر سر که هر روز یکبار تجدید نمایند و هر سه روز یک روز بحمام روند و بعد از حمام نیز بدستور بمالند و سر را بلباس خفیفی بپوشند قروح آن را زائل سازد و موی برویاند و مرهم آن کچلی و سعفه و قروح سر را نافع و رویاننده موی است و صنعت مرهم آن در قرابادین ذکر یافت المضار ثمر آن مضر صدر و معده و اکثار آن باعث غثی و قئی صفاوی و کرب و تنگی نفس و غشاوه بصر و دوار و اهلاک است مصلح آن قئی فرمودن و اشامیدن شیر تازه دوشیده و خوردن سیب و انار است و برک آن سم حیوانات و مصلح آن خوراندن شیر و برک توت بود و الله اعلم

ص: ۱۶۲

"اس"

بمد الف و سکون سین مهمله اسم فارسی اسای سریانی است و ریحان نیز نامند و نیز بسریانی کرلنفسا یعنی خصومت کننده با تن خود و بیونانی اس بستانی رامرسا ایمارس و قیطس و برومی مرسین و بخبشی ازورا و بهندی ادهیره کویند و حب الآس را بکام و قطوس و عماد و بنک آس را منظر بطای مهمله خوانند و کویند قیطس نیز بنک آس است

"ماهیت ان"

۸۸ بدانکه آن بستانی و بری می باشد درخت بوی آن مانند درخت انار است و برک آن سبزتر و ضخیم تر و در طول کمتر از ان و خزان نمی کند و خوش بو و معطر و طعم آن اندک تلخ و با عفوصت بسیار و کل آن سفیدرنک و خوشبوی و ثمر آن در ابتدا سبز و بعد رسیدن و پخته شدن سیاه رنک و با اندک حلاوت و مرارت و عفوصت و

غذائیت اندک و تخم آن سفید ریزه املس و در بعضی ثمرها سه و در بعضی زیاده تا هشت و نه و ده می باشد بحسب بزرگی و کوچکی آن

"طبیعت ان"

کفته اند مرکب القوی و جزو بارد در ان غالب و جزو حار کمتر و بسبب ارضیتی که دارد یابس و قابض و برودت آن کمتر با بدرجه اول و ییوست آن در دوم و برک کل و ثمر و جرم و تخم و بیخ آن بنسبت با یکدیگر در مراتب برودت و ییوست متفاوت اند یعنی تخم و بیخ و برک آن بر برودت آن غالب است و باقی اجزای آن بالعکس و اما تخم آن مرکب القوی است و در طعم آن عفوصت و مرارت و حلاوت و لطافت و از جهت حلاوت نافع است جهت سرفه کرم و از جهت عفوصت حابس اسهال و از جهت مرارت مدر بول است

ص: ۱۶۳

"افعال و خواص و منافع ان"

بسبب عطریت رائحه ملایم روح و بسبب قوت قبض و تلطیف ملایم آن پس موجب تنقیه و متانت و اضاءت و انارت و تقویت روح است و باسباب مذکوره و بالخاصیه مقوی قلب و دافع خفقان و صداع و دوار و سدر و رمد و درد کوش و قروح و آمدن چرک و درد دندان و قلاع آن و استرخای زبان و مقوی باصره و محلل اورام و جروح و قروح و مجموع نرف الدم و نفث الدم و آمدن خون از هر عضوی که باشد شرابا و ضمادا و لطوخا و آمدن عرق و مقوی معده و احشا و مدر بول و قابض و محال و مفرح و حابس اسهالات و مفتت حصاه و حابس و قاطع خون حیض و رافع ضعف کرده و بواسیر و جابر کسر و ثمر آن با قوت تریاقیت دافع سموم است خصوصا رتیلا و عقرب

"اعضاء الراس"

ضماد برک تازه آن بتنهائی و با سرکه بر پیشانی جهت حبس رعاف و بر سر برای جلای حزاز و تجفیف قروح و با اندکی افاقیا و رامک به آب سفرجل جهت صداع حادث از ضربه و سقطه و قطع پوست سر و همچنین طلا و لطوخ آن با مایعی موافق چون در آب برک آن قدری کلاب و قلیلی کافور داخل کرده خرقة کتانی را بدان تر کرده بر معده بیندازند صداع حادث بمشارکت معده بسبب غلبه مره صفرا را نافع و ضماد پخته ثمر آن با شراب بر سر مسکن صداع بلغمی و صفراوی شدید و رافع آن و ضماد برک آن با روغن کل و زرده تخم مرغ دوار و سدر عارض از ضربه و سقطه را مفید و قطور آب برک آن با صندل سرخ سوده و آب برک بید در بینی و با کل ارمنی و سرکه جهت رعاف و و آشامیدن قدری از آب مطبوخ ثمر آن پیش از شرب شراب مانع خمار و بوئیدن برک تازه آن مقوی دماغ و مانع صعود ابخره است بسوی دماغ و قبول کردن دماغ ان ابخره را و دوار و سدر را نیز مفید و چرب نمودن سر بروغن ان اورام سر و سبات حادث از ابخره متصاعده در تپ و غیر تپ را نافع بجهت قوت برودت و تقویت ان دماغ را و تحلیل ابخره را و منع ان صعود ابخره جدیده را بسوی سر و عرق نمودن سر بروغن ان بتنهائی جهت دوار و سدر حادث از ابخره متصاعده از معده در تپهای چند روز در ابتدای علت بعد از تنقیه بقی و اسهال با یارجات و بعد از ابتدا ممزوج بروغن بابونه نافع

ص: ۱۶۴

"العین"

قطوراب برک ان در چشم جهت تسکین رمد و برآمدگی ان که جحوظ نامند و رمادان از اجزای ادویه ظفره و سلاق و دمعه است و قوی تر از توتیا و بدل ان است

"الاذن"

قطوراب برک ان در کوش جهت تسکین وجع و تقویت ان و آمدن چرک و قروح ان نافع

"الفم"

مضمضه به آب طیخ ان مسکن اوجاع حاره اسنان و استرخای لثه و زبان و قلاع فم و همچنین اشامیدن اب برک و شراب ثمر ان

"اعضاء النفس و الصدر"

بوئیدن ان مقوی قلب و دافع خفقان و طلا کردن به آب ان و خوردن ثمر رسیده ان و همچنین شراب و رب ثمر ان جهت سرفه و نفث الدم و اوجاع رئه مفید

"اعضاء الغذاء"

شرب ثمر ان مقوی معده

۱۸۹ است خصوصاً رب و سویق ان با بعضی ریوب قابضه و کاه است که بسبب شدت قبض ادرار می نماید شرب طیخ آن قاطع اسهالات متطاولة است و تخم آن مانع سیلان فضول است بسوی معده و ضماد برک آن بزیر ناف اسهال مراری و سوداوی را مفید و چون ربع رطل از آب برک آن را با روغن کنجد بنوشند مسهل قوی بلغم است و رب و شراب ان حابس بطن و مانع اسهالات مزمنه و بواسیر و بدستور عصاره آن جهت امراض مذکوره و ذرب و قئ و تشنکی و بخور آن جهت سقوط دانه بواسیر و رفع باد و دفع هوام نافع

"اعضاء النفیض"

خوردن ثمر آن حرقت البول و قرحةٔ مثانه و درور حیض و سیلان رطوبات آن را مفید و عصارهٔ ثمر آن مدر بول و حیض و طبیخ ثمر آن سیلان رطوبات رحم و ضماد برک آن بواسیر و ورم خصیه و جلوس در طبیخ برک آن خروج مقعده و رحم و سیلان آن را مفید و چون آن را بکوبند و آب آن را بر مقعده که برآمده باشد بمالند بجای خود رود و دیگر برنیاید

ص: ۱۶۵

"الاورام و البثور"

ضماد برک آن مسکن اورام حاره و جمره و نمله و شری و بثور و قروح و داخس و قروچی که در کف دست و پا باشد و حرق النار و همچنین روغن و مرهم های که از روغن آن ترتیب دهند و آشامیدن شراب آن نیز و ضماد برک آنکه در شراب و زیت خیسانیده باشند نیز و ذرور و برک خشک آن برداخس و همچنین قیروطی آن نیز آن را مفید و ضماد ثمر پختهٔ آن با شراب زائل کنندهٔ قروچی است که در کعب و قدم باشد و سوختگی آتش را نیز و مانع آبلهٔ آن است و بدستور ضماد برک آن با زیت و همچنین خاکستر آن با موم و روغن

"الات المفاصل"

ضماد مطبوخ ثمر آن با شراب استرخای مفاصل را نافع و ضماد برک آن جهت ضربه و سقطه و وجع پاشنهٔ پا نافع و ضماد آب برک آن با عفص سبز و عدس و کل سرخ و افاقیا بر اعضا و اعصابی که وهن و سستی بآنها عارض شده باشد و پیران را بنهایت مفید و همچنین ضماد برک آن با مغاث هندی که آن را میده لکری نامند با زردهٔ تخم مرغ و روغن کل نیم گرم جهت ضربه و سقطه و ضماد برک آن با کل ارمنی و سرکه جهت جلاء ناخن و چون برک آن را نرم کوبیده و پیخته با زیرهٔ کرمانی نیز نرم کوبیده

و پیخته بزرده تخم مرغ سرشته و بر کرپاس آب ندیده مالیده کرم کرده بر کمر
بچسپانند ضربه و سقطه و وجع و وهن و سستی آن را زائل کرداند و نطول طبیخ برک
آن جهت تسکین وجع مفاصل و بر استخوان شکسته باعث سرعت انجبار آن است و
همچنین شستن بهق بآن باعث جلاء آنست و ذرور برک خشک آن جهت سحج پاشنه
پا و اعضاء شکسته مفید

ص: ۱۶۶

"الزینه"

طبیخ بیخ و برک و ثمر آن و روغن آن و عصاره آن همه مقوی مو و مانع افتادن و
باعث دراز شدن و سیاهی آنند و همچنین شستن به آب برک مطبوخ آن خصوصا دانه
آن و ضماد سائیده دانه آن در حمام جهت تقویت بدن و نشف رطوبات غریبه مرخیه از
جلد و طبیخ دانه آن با روغن کاو یا کوسفند مانع عرق و مصلح سحج آن و ذرور برک
آن مانع بدبوئی زیر بغل و کنج ران خصوصا سوخته آن و خاکستر آن زائل کننده
کلف و نمش است و چون ثمر آن را با آب برک چقدر بپزند و بر سر بمالند بشور ابریّه
آن را زائل کرداند و چون بکوبند و به آب باقلا بسرشند و بر کلفی که بر صورت و
رخساره باشد بمالند زائل کرداند و ثمر آن کزیدکی عقرب و رتیلا را نافع باشد
خصوصا با شراب مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم و از عصاره آن تا سه اوقیه بدل
آن در احتباس طمث و بطن و نفث الدم افاقیا و در اورام حوض کویند بدل آن مطلقا
برک توت است مضار آن کویند مضر صداع حار و زکام و اکثار بوئیدن آن باعث
بیخوابی است مصلح آن سوسن و کل بنفشه تراست و کویند مسواک نمودن بچوب تر
آن مهیج جذام است و در ساق درخت آن کرهی بهم می رسد شبیه به کف دست که
آن را بنک الاس نامند در جمیع افعال قویتر از برک و ثمر آن است چون آن را کوییده

و سوزانیده و با شراب نارسیده زمخت اقراص ساخته در سایه خشک نموده باشند و
کویند چون از چوب تازه

ص: ۱۶۷

۹۰ انگشتی ساخته صاحب درد کنج ران در خنصر موافق کند بالخاصیه آن را تسکین
دهد و الله اعلم

"و اما اس بری"

آن را اسمارون اسفرم نامند و عبری زند و ریحان القبور و یونانی مرسیسا اغریا کویند و
مورد اسفرم اسم فارسی آن است و در تنکابن جز نامند و توهم کرده کسی که گفته
آن اذخر است

"ماهیت آن"

درخت آن از درخت بستانی کوچکتتر و برک آن عریضتر و زردرنک و سر برک آن
تیزتر شبیه بسنان و چوب آن صلب تر و ثمر آن مستدیر و بعد رسیدن بنهایت سرخ می
گردد و از وسط برک برمیآید و شاخهای بسیار از یک اصل می روید و در زمستان
خزان نمی کند

"افعال و خواص"

آن

محلل و جاذب و مقوی

"امراض الراس"

بوئیدن آن نافع است از برای دفع رطوبات دماغ بسبب قوت جذب و تحلیل و تقویت آن دماغ را و آشامیدن آن نافع است از برای صرع و صداع بلغمی و دفع رطوبات از دماغ و تقویت دماغ

"اعضاء الغذاء"

آشامیدن ثمر و برک آن با شراب جهت تقویت معده و جگر و رفع یرقان و اسهال و ادرار شیر و حمل آن جهت اخراج کرم معده مفید

"اعضاء النفس"

آشامیدن ثمر و برک آن با شراب جهت تفتیت حصاه و تقطیر البول رطوبی مفید و ابن تلمیذ جهت ضربه و سقطه که بر اعضا واقع شود بالخاصیه مفید دانسته و ابن ماسرجویه قوت آن را مانند باد آورد می داند و بعضی مثل افسنتین دانسته اند

"اسیوس"

بمد اول و کسر سین مهمله و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو و سین مهمله بلغت یونانی نمک چینی را نامند

ص: ۱۶۸

"ماهیت"

آن نمکی است که بر کنار دریای شور بر روی سنگی سفید سبک و نوعی بر روی سنگ مائل بزردهی از ماده ارضی و رطوبت دریا و تابش آفتاب تکون می یابد شبیه بقلی و نوشادر و سنکریزهای بزرک و کوچک و آن سنگ را آسیوس و آن نمک را ملح آسیوس و زهره الآسیوس می نامند و این قویتر از سنگ آن است و بهترین آن

سفید سبک خالص زودشکن شبیه بنوشادر است که در آن رگهای زرد غیر غائر باشد و چون بر زبان گذارند زبان را بکزد و چون نم و رطوبت بدان رسد نرم و کداخته گردد

"طبیعت"

زهرة آن در سوم گرم و خشک و سنک آن در دوم

"افعال و خواص"

آن لذاع و معفن آشامیدن یک دانک تا دو دانک آن با عسل بطریق لعوق جهت قرحة رئه و ضیق النفس بلغمی کهنه و سنون آن قاطع خون و طلای آن با سرکه جهت ورم سپرز و کرده و با صمغ البطم و زفت جهت تحلیل خنازیر و با عسل منقی زخمها و با موم و روغن مانع انتشار قروح خبیثه که میان آن بلند و اطراف آن پست و دهن آن مدور باشد و جهت قروح کهنه یابسه عسره الاندمال و بردن گوشت زیاده و با آرد باقلا جهت نقرس و مداومت ذرور آن در حمام برآید ان عظیمه فربه باعث صغر و لاغری است بدل زهرة آن حجر آن مقدار شربت آن از یک دانک تا نیم درم المضار مورث سحج مصلح آن صمغ عربی مغسول آن هر دو که بدستور اقلیمیا شسته باشند ملطف و جالی و در اکثر افعال مذکوره بهتر است

ص: ۱۶۹

"اطرلال"

بمد الف و سکون طای مهمله و کسر رای مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح لام و الف و لام لغت بربری است بمعنی رجل الطیر و رجل الغراب بجهت مشابهت شاخ آن بچنکال غراب و گیاه آن را بعربی حشیشه الارض و حرز الشیاطین نیز نامند و بترکی

غاز اباغی و بهندی کاک چنکی یعنی پای زاغ و مسی نیز کویند و بعضی کویند که مسی غیر آن است و در کوهستان و لرستان پای زاغان نامند

"ماهیت آن"

تخم گیاهی است شبیه بشت و کل آن سفید و برک آن متفرق و ساق آن مربع و در آخر بهار می رسد و آنچه سبز تیره شبیه برازیانه است قسم از دو قو است مؤلف کویند این نوع در طرف اهواز می روید و تخم خلال دان کویند و مستعمل و بهترین آن مصری است که بسیار ریزه و تیره رنگ مائل بکبودی و طولانی و بغایت تلخ و تند و زبان را بکزد و سنکین و تازه باشد

"طبیعت آن"

گرم و خشک است در سوم

"افعال"

و خواص آن محلل ریاح و جالی و مدر فضلات و مفتح سدد و منقی کرده و مثانه و چون با زجاج بسوزانند و با عسل بیاشامند تفتیت حصاه نماید و یکدرهم آن با عسل جهت دفع

۹۱ ریاح ایلاوس بغایت مجرب دانسته اند و ضماد آن مجفف قروح و زائل کننده آثار جلد و نفوخ آن در بینی و بدستور شرب آن مسقط جنین و کویند چون در فصل تابستان یکدرهم آن را با عاقرقرا و تربد و زنجبیل از هریک دانکی با عسل سرشته بعد از تنقیه بمسهلات لائقه بیاشامند و در آفتاب نشسته موضع برص را مکشوف دارند تا آفتاب برو بتابد تا عرق کند و اگر عطش غالب شود آب بنوشند در روز اول نهایت تا روز سوم موضع برص آبله کند و بعد دفع زرداب از آن بالکلیه برطرف گردد و

مجرّب دانسته اند و ابن بیطار و صاحب اختیارات بدیعی نوشته اند که بکرات امتحان کرده شده و این سری عجیب است اما بشرط آنکه اول تنقیه کرده باشند و نیز گفته اند که هر گاه از مفرد آن هر روز سه درهم با عسل تا پانزده روز متواتر بنوشند و یا از مرکب آن بدستور مزبور و یا با عاقرقرحا در مدت مذکر و استعمال نمایند یقیناً رفع برص نماید خصوصاً از مواضع لحمیه که قبول علاج زودتر می کند از غیر آن و بعضی گفته اند بتنهایی و بعضی گویند چون یک جزو و نیم از آطریلال و از پوست مار و برک سداب از هریک یک جزو کوفته و پیخته پنجر و زهر روز سه درهم آن را با شراب انکوری بیاشامند و در آفتاب نشینند باذن الله تعالی شفا یابند از آن مقدار شربت آن از یکدرهم تا سه درهم با عسل یا شراب بدل آن در اطلیه برص کندش مضر جگر حار مصلح آن سکنجبین و مضر کرده و مصلح آن کثیراً است مالیقی نوشته که بدو ظهور منفعت این دوا و شهرت آن از مغرب اوسط از قبیله بربر معروف به بنی و جهان از اعمال بجایه بود و مردم قصد و توجه بسوی آن می نمودند از برای مداوای آن مرض و ضنت می ورزیدند و مخفی می داشتند از مردم و تعلیم می کردیدند خلف از سلف خود تا آنکه حق سبحانه تعالی ظاهر نمود آن را بر بعضی از مردم و شده شده شهرت یافت و استعمال نمودند آن را بانحای شتی چنانچه بعضی از آن ذکر یافت

ص: ۱۷۰

"السن"

بمد الف و ضم لام و فتح سین و نون لغت یونانی است بمعنی مبری الکلب بجهت رفع آن زهر سک دیوانه را و در شام معروف بحشیشه النجاه و حشیشه السلحفات نیز است

"ماهیت آن"

نباتی است ساق آن بقدر ذرعی شبیه بساق رازیانه و برک آن شبیه ببرک فراسیون و از آن درشت تر و خارناک و رنگ آن ما بین سرخی و سیاهی و تخم آن مائل بپهتی و سبز تیره و در غلاف ذو طبقه و از ترمس کوچک تر و در طعم بحدت و تندی و تلخی نانخواه و کل آن سرخ مائل بتیرکی از زیر برکها می روید و گفته اند گیاه آن شبیه بشت است در ساق و برک و بو و منابت آن زمینهای پست با سنک ریزه و بیخ آن طولانی مانند شلغم دراز و زردک و در طعم آن اندک حلاوتی است

"طبیعت آن"

در اول سوم گرم و در آخر اول خشک

"افعال و خواص آن"

محلل و جالی و مقطع درد سر و زکام و ضیق النفس و ریاح معده و کرده و وجع مفاصل و ورکین را نافع و مجفف باعتدال و جمود و برودت مفرط و فادزهر سکدیوانه کزیده و رافع کلف است

"امراض الراس"

و الصدر سعوط طبیخ آن زکام و شرب آن جمود و برودت مفرط و ضیق النفس و بلغم مجتمع در قصبه رئه را نافع و ضماد آن با عسل جهت جوششهای سرکه از آن زرداب تراوش نماید و کلف را نیز مفید الباه خوردن آن بغایت مقوی باه است مالیقی گفته چون بیاشامند مطبوخ آن را نافض بدون تب را ساکن کرداند سم الکلب تخم آن را چون بکوبند و در اطعمه شخصی که سکدیوانه کزیده باشد داخل نمایند فادزهر آن است و زائل کرداند سمیت آن را جالینوس گفته که چون آن را در وسط تابستان خشک کرده کوبیده نکهدارند و بوقت حاجت مقدار یک ملعقه با چهار و نیم اوقیه

عسل بدفعات یک روز در میان سکدیوانه کزیده را بنوشانند بغایت مفید است و آشامیدن دو درهم از آب بیخ آن سکدیوانه کزیده را مفید و همچنین شیر حلیب خیارزه آن بسیار مفید است هر چند که از آب بترسد و بکریزد و مشرف بر هلاک باشد و باید که آب بیخ طولانی تازه آن باشد و اگر تازه بدست نیاید

ص: ۱۷۱

۹۲ یکدرهم تا دو درهم بحسب قوت و علت از بیخ خشک سائیده آن و اگر با شیر بخوراند بهتر است مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن نصف وزن آن حب الغار و دو وزن آن نانخواه است مضر جگر حار مصلح آن کثیرا است و کویند چون گیاه آن را بجمیع اجزا در پارچه بسته بر اعضای دردناک مواشی بندند رفع الم آن کند و شیخ داؤد انطاکی این را مخصوص بدرد هر انسان دانسته و کویند تعلیق آن بر در خانه موجب حفظ صحت اهل آن خانه و نکاهداشتن آن مورث تعشق زنان است

"املیلس"

بمد الف و کسر میم و لام و سکون یای مثناه تحتانیه و لام و سین مهمله لغت بربری است معروف ببلاد مغرب

"طبیعت آن"

مرکب القوی است و برودت و یبوست بران غالب

"افعال و خواص آن"

بسیار قابض و مقوی جگر و سپرز و مفتح سده و استسقا را نافع

"اعضاء الغذاء"

آشامیدن آب نقوع ریشه‌های باریک آن اسهال شکم آورد و تقویت کبد و طحال نماید و زردی رخساره و استسقا را زائل گرداند و مدها بکشد و یرقان را ببرد و جرم و شرب گوشت آب آن یعنی آب مطبوخ آن با گوشت نیز همین اثر دارد

"انس النفس"

بمد الف و کسر نون و سین و الف و لام و نون و فاوسین مالیقی نوشته که ابن وحشیه در کتاب خود ذکر کرده و نامیده آن را باشکاطامن

"ماهیت آن"

گیاهی است ربیعی هر سال می روید شبیه بجرجیر و برک آن بی تشریف و کل آن مانند تره تیزک یعنی حرف و زرد و برکهای سفید احاطه بکل آن دارد و با حرکت آفتاب میل می کند مانند خبازی و بی حرکت هوا حرکت می نماید و ساق آن مربع مائل بسیاهی می باشد و در مصر و اطراف شام بسیار است و منبت آن مجاری آبها بود

ص: ۱۷۲

"طبیعت ان کرم"

در درجهٔ دوم معتدل در یبوست

"افعال و خواص آن"

مقوی حواس و حافظه و مفرح و هموم را زائل گرداند و نائب مناب شراب و قاطع بیاض چشم و رنگ رخساره را نیکو گرداند و مد و فضلات از بول و شیر و حیض و عرق و مهیج باه است

"امراض الراس"

و العین و القلب و الباه و غیرها طبیخ آن در ازالۀ هموم و تفریح و تقویت دماغ و حواس باطنه مانند شراب است بدون مستی و خمار و قلیلی از کل آن بدستور همین اثر دارد و خلل بعقل نمی رساند و مقوی حافظه است و قطور عصاره آن بیاض چشم را زائل کرداند و چهار درم از تخم آن با مییختج یا با شیر کوسفند مهیج باه است حتی در شخص صد ساله و مایوس و مفتوح سده و رنک رخساره را نیکو و سرخ کرداند و بدن را فربه و یرقان را زائل سازد مقدار شربت از جرم آن تا پنج درم و از عصاره و طبیخ آن تا هجده درم بدل آن آب انکور مطبوخ با دارچینی و زعفران مضر کرده مصلح آن عسل و اکثار آن مورث درد مفاصل صنعت شراب آن در قرابادین ذکر یافت و آن مفرح نفس است و وسواس سوداوی و مالیخولیا را بغایت نافع

"آب کمه"

بسکون ثالث و ضم کاف و فتح میم آبی است خاکستری رنک و بغایت کننده و بدبو که از شکم نوعی ماهی گیرند که در بحر چین و هرموز بهم می رسد و عبری آن را ماء الجمه خوانند و چون جهت هر عضوی که بشکند مقدار دو مثقال از آن را بخورند به نحوی که بدن آن نرسد عضو شکسته را درست کرداند

ص: ۱۷۳

"فصل الالف مع الباء الموحده"

"ابازیر"

بر وزن افاعیل ادویه و مصالح طعام است و بعضی گفته اند که اعم است از ادویه و مصالح و توابل و حوایج طعام و بقول و این قول اقرب بصواب است و مولانا قطب الدین گفته که فرق میان ابازیر و توابل بآن است که توابل خشک و تر

۹۳ می باشد بخلاف ابازیر که خشک می باشند و سبب انداختن توابل و ابازیر در طعامها و دیکها یکی از پنج امر است یا نفاست طعام است تا آنکه بگرداند آن را صاحب طعمی که قبول کند طبیعت آن را و میل کند بسوی آن و هضم نماید آن را زیرا که پلاو مرکب است از گوشت و برنج و روغن و این هر سه می باشند قفه و بی رایحه پس چون ابازیر در آن اندازند و طعم و رایحه بهم رساند قبول می کند آن را طبیعت و رو می آورد بسوی آن و هضم می گرداند آن را و سبب انداختن آن در طعام زهومت و کراهت رائحه طعام است تا آنکه بگرداند رائحه آن را طیب و بگرداند آن را بحیثیتی که دوست دارد طبیعت آن را و یا برودت مزاج طعام است و داخل کرده می شود در آن ابازیر حاره از برای تعدیل مزاج و اصلاح آن و میل دادن آن را بسوی اعتدال و یا غلظت و دشواری هضم آنست تا آنکه بگرداند آن را لطیف و آسان گردد هضم آن و یا آنکه بگرداند طعام را لطیف و ملطف و مفتح مجاری و جالی معده و مجاری و صالح است از برای کسی که جمع آمده باشد در بدن او فضول بلغمی غلیظ لزج خام پس باین اسباب خمسه سزاوار است استعمال ابازیر در اطعمه اما باید که اکثر در آنها ننمایند بجهت آنکه هرگاه بسیار کرده شود می کزد آلات غذا را آن آلاتی که مرور می کند غذا برانها و نیز بسیاری ابازیر احداث می کند در کیموس کیفیت حاده حریفه و بسا باشد که بگردند سبب قروح و اورام و امراض صعبه و ازین سبب می باشند مضار کیفیت خون بسبب کردیدن از کیفیت طبیعی نسبت بمزاج آن شخص زیاده از مضار آن بزیادتی کمیت پس اصلح آن است که در غذا داخل کوده نشود مگر مقداری که حاصل گردد بآن اغراض مذکوره و غرض آخر از غرضهای خمسه اشبه بعلاج است زیرا که کسی که موافق باشد او را اغذیه ملطفه سرفه او اشبه است بیمار از اصحا پس ازین جهت استعمال ابازیر حاره درین غرض می باید که زیاده از غرضهای دیگر باشد و اما ابازیر معروفه نزد اطبا و طباخین نمک است و سرکه و آبکامه و فلفل و دار فلفل و دارچینی و قاقله و خولنجان و زیره کرمانی و کشنیز خشک و کرویا و صعتر

و انجدان و کاشم و نانخواه و بادیان و شبت و زعفران و اشترغار و زنجبیل و قرنفل و شونیز و ساذج هندی و امثال اینها و ماهیت و مزاج و افعال و خواص و مضار هر یک در موضع خود ذکر کرده می شود ان شاء الله تعالی و اما ابازیر و افویه که بجهت امر باه در اغذیه داخل کرده می شود پس آن جرجیر و تخم شلغم و تخم کتان و حرف بابلی و حب الرشاد و زعفران و زنجبیل و دارچینی و بوزیدان و لسان العصافیر و تودری سرخ و قودری زرد و بهمن سرخ و بهمن سفید و خولنجان و لب حب القرطم و مغز حب القطن است و می باشند محتاج بخلط این ادویه در اغذیه باهیه از برای ادرار منی

ص: ۱۷۴

"ابراهیمیه"

"ماهیت آن

آشی است مرکب مانند زیرباج که حوائج آن ادویه حاوه و قدری عود باشد که در کرپاسی بندند و در دیک اندازند و تند و بادام با کلاب حل کنند و در ان ریزند و بجای سرکه درین آب غوره داخل نمایند یا سرکه مصعد مقطر و تند زیاده باشد

"طبیعت آن

معتدل

"خاصیت آن

مفرح و مقوی و موافق معده و جگر حار است و در قرابادین نیز ذکر یافت

"ابریسم"

بکسر اول و سکون بای موحد و کسر رای مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح سین مهمله و بضم نیز آمده و میم در آخر بیونانی برنی و بعربی قز و بسریانی شتاریه و بترکی ایپک و بفارسی ابریشم بشین معجمه و بهندی ریشم بحذف همزه نامند

"ماهیت آن"

پيله های گرمی است خاص و بتربت و خوراندن برک توت ریزه کرده نتاج از ان می گیرند و آن را از لعاب دهن خود بر خود پيله می تند و آنچه بر سر خود بدون پرورش بر درخت توت یا کنار یا غیر آن هر دو پيله تند آن را ابریشم نمی نامند و بهترین آن پيله های بزرک بالیده زردرنک پر ابریشم بشکل رطب کوچک فربهی است که گرمهای درون آنها را سوراخ نکرده باشند و در کیلان و مازندران شنیده شده که پيله آن بزرک و بالیده و رنگین تر از جاهای دیگر می شود و مختار و مستعمل

۱۹۴ اطبا این پيله است و بعد از ان سوراخ کرده گرمها بذر رفته آن و ابریشم خام عبارت ازین هر دو پيله است و آنچه را جوشانیده و نخ بر آورده مستعمل نیست مگر آنکه پيله خام آن بدست نیاید اما باید که رنگ ناکرده آن باشد و بعضی گفته اند که قز که بفارسی کج نامند پيله ها است که بر درخت توت و کنار و غیرها تنیده باشند و آنچه را گرمها سوراخ کرده باشند چون جوش دهند نخهای طولانی از انها بر نمی آید و لهذا بعد اتمام تنیدن پيله ها معمول است که اکثر آنها را در آفتاب خشک می نمایند که گرمها در انها بمیرند و آنها را سوراخ نکنند که بدر روند و چون گرمها بعضی پيله ها را که برای نتاج گذاشته اند سوراخ کرده بدر رفتند بزرک و بالیده شده پر برمی آورند و بهیأت جانور کوچک پردار می کردند و شروع می کنند بتخم دادن و تخم بسیاری می دهند هر یک تا چهارصد عدد و بمقدار دانه ماشی بسیار کوچک و سفیدرنک و پوست آن صلب و اکثر آن تخمها بتاری پیوسته و چون آنها را در جای گرمی مانند زیر بغل و

غیر آن نگاهدارند چند روز پوست آن تخمها شکافته از میان آن بچه برمیآید پس آنها را تربیت می نمایند که بر پارچه نرم نازکی می گذارند و برک توت را بسیار ریزه کرده نزد آنها می پاشند آنها می خورند و چون اندک بزرگ شدند برکها را اندک درست تر می نمایند و همچنین تا آنکه برکهای درست پس شاخهای توت و چون بزرگ شدند شروع می کنند ابریشم بر خود تنیدن تا آنکه بانتهای می رسد تنیدن آنها که اگر دیگر بگذارند پيله ها را سوراخ کرده بیرون می روند و لهذا چنانچه ذکر یافت آنها را خشک می کنند که بمیرند و بدر نروند و ابریشم در کیلانات ایران و مازندران و ملک چین و بنکاله و بعضی جاهای دیگر نیز بهم می رسد و لیکن در بنکاله بسیار و وافر و از انجا باطراف و ممالک دیگر می برند و اما آنچه در ایران می شود مستحکم و آنچه در چین می شود بسیار نرم و ملایم و کم ثبات و آنچه در بنکاله می شود نیز سست و کم ثبات و بملایمت آن نیست و بیان کیفیت تکوین و پرورش کرم آن و بهم رسیدن پيله در فصول سنه طولی دارد و محل کنجایش آن ندارد و مستعمل مقرض و مطبوخ آن است

ص: ۱۷۵

"طبیعت خام

آن کرم و خشک در اول و بعضی معتدل در خشکی و تری و نخ جوش داده آن را مائل بخشکی گفته اند

"افعال و خواص و منافع آن

مفرح روح دماغی و قلبی و کبدی که عبارت از روح نفسانی و حیوانی و طبیعی باشد و مقوی آنها و قوت حافظه و ذهن و رافع امراض عین و خفقان و ضعف رئه و صلابت

آن و ضعف معده و مسمن بدن و مقوی باه و مفتوح سدها است و با قوت تلطیف و تشیف و نیکو کردنده رنگ رخسار و هریک از افعال مذکوره بسبب خاصیت‌های متعدده آنست زیرا که معین است بر خاصیت و تفریح آن حرارت و یبوست معتدله آنکه باعث تلطیف و نشف رطوبات روح است پس روح را نورانی و مستعد فرح می سازد و همچنین افعال و خواص دیگر آن

"امراض الراس

و القلب کونند چون پارچه حریر محض قرمزی را بخون رعاف تر کرده خشک نموده بسوزانند و خاکستر آن را در بینی دمنده رعاف را باز دارد و شراب آنکه پیله خام آن را در آب پخته و مالیده و صاف کرده با قند سفید بقوام آورده باشند مفتوح سده ها و مقوی قلب و مفرح و نیکو کننده رنگ رخسار است و محرق آن قرحه و دمه و سلاق و جرب چشم را نافع چون از آن کحلی سازند و در چشم کشند و پوشیدن لباس حریر محض ملایم و گرم و نرم و لطیف و موجب سرور و تسمین بدن و مانع تولید سپش است و لیکن پوست بدن را رقیق می گرداند و اصلاحش آن است که با ریسمان پنبه آمیخته بافته پوشند و بافته ممزوج با ریسمان را بعربی قطنی خوانند که در هند مشهور بمشروع است و بفارسی الجه و بهندی سوتی نامند و اقسام آن بسیار است محمد بن زکریا گفته لباس ابریشمی گرم تر از کتان است و موجب صلابت بشره است و لباس کتان بالعکس این است و ثیاب قز که آن را گرم سوت نامند حار و لطیف است پوشیدن آن و پیران و صاحبان مزاج سرد را و در هواهای سرد و زنان را نافع و خون را گرم گرداند و اصلاحش نیز آنست که با خیوط

۹۵ پنبه بافته لباس سازند و بدانکه ابریشم محرق ضعیف تر از مقرض آنست در اشربه و لیکن برای امراض عین نافع است چنانکه ذکر یافت مقدار شربت آن از یکدرهم تا سه درهم بدل آن مروارید محرق مغسول است و دستور تقریض و احراق و تراکیب آن از خمیره و سفوف و شراب و غیرها در قرابادین ذکر یافت

"ابرون"

بفتح همزه و سکون بای موحدده و ضم رای مهمله و سکون واو و نون لغت یونانی بمعنی دائم الحیوه است و آن را خزان نمی باشد و عبری حی العالم و بفارسی همیشه بهار نامند

"ماهیت آن"

از جمله ریاحین است و لیکن همیشه بهار سبز و تر و تازه می باشد و کبیر و صغیر و بستانی و بری منبت کبیر آن بیشتر کوهها و ساق آن بقدر ذرعی و زیاده از ان نیز بسطبری انکشتی مهین و با رطوبتی لزج که بدست می چسپد و برک آن شبیه بزبان و باریکتر از ان و با رطوبت و کل آن ما بین زردی و سفیدی و بستانی آن بهتر از کوهی آنست و صغیر آن را منبت سنک لاختها و محوطها و پای دیوارها و مواضع سایه باشد و شاخهای آن ریزه و از یک جا برآمده و پربرک و ریزه و پر آب و بلندی آن بقدر شهری و کل آن کوچک و زرد و مائل بسرخ و تخم آن مانند تخم خبازی و در اکثر بلاد ایران بسیار است و دیسقوریدوس گفته که نوعی دیگر از حی العالم می باشد که آن را طیلافیون نامند در قد و برک شبیه بخرفه و زغب دار و غبارآلود

ص: ۱۷

"طبیعت آن"

در آخر دوم کرم و در اول خشک و با قوت قابضه و دیسقوریدوس نوع صغیر آن را کرم و کبیر آن را سرد گفته و صاحب اختیارات سرد در دوم و خشک در اول و ابن بیطار از جالینوس نقل می نماید که در سابعه نوشته که نوع اول و دوم آن با قوت تجفیف و برودت بسیار است تا سوم و آنچه دیسقوریدوس گفته در نهایت کرمی است

"افعال و خواص و منافع آن

مفتح سده کبد و طحال و رادع جهت درد سر و رمده و اورام چشم و درد گوش و سرفه و تقویت معده و اسهال صفرای و قتل دیدان معده و امعا و منع نرف الدم و سحر و قطع رطوبات سائله رحم و رفع باد سرخ و نقرس و سپرز و اوجاع مفاصل و قروح و جروح و خنازیر و رتیلا نافع

"امراض الراس

آشامیدن آب آن مقدار پنج درهم و نطول عصاره آن با روغن کل سرخ بتنهائی و با خل خمر نیز جهت درد سر حار نافع

"امراض العین

ضماد آن با آرد جو جهت ورم چشم و اکتحال عصاره آن رمده را مفید

"الاذن

چون عصاره برک آن را با روغن زیتون بجوشانند و در گوش بچکانند و جمع حار آن را نافع باشد

"الصدر

آشامیدن عصاره آن سرفه دمویه را بسیار مفید و ضماد آن بر صدر حار مسکن التهاب آنست

"اعضاء الغذاء و نفث الدم

آشامیدن بیست درهم از آب آن سده جگر و مراره را بکشد و مسهل بود و مبرد یک اوقیه از آب تازه آن مقوی معده حار و نافع نرف الدم و جهت اسهال و سحج و با شراب جهت اخراج کرم معده نافع و شرب برک سائیده آن جهت رفع اسهال مرضی مجرب دانسته اند و ضماد آن بر کبد و معده حار مسکن گرمی و التهاب صفرا است

ص: ۱۷۸

"الاورام و البثور و القروح و الجروح و المفاصل و حرق النار و غیرها

ضماد آن با آرد جو جهت جروح خبیثه و زخمهای کهنه و اورام حاره و قروح ساعیه و وجع مفاصل و نمله و نقرس و سوختگی آتش و جهت باد سرخ که تیغ زده خون از آن موضع بر آورده بران ضماد نمایند مجرب و باحنا جهت خارش بدن نافع نطول عصاره آن کزیدن رتیلا و همچین شرب بیست درهم از آب آن و حمول آن جهت قطع رطوبات سائله رحم بدستور فوزه برک آن جهت سیلان رحم مفید

"مقدار شربت

از عصاره آن سه مثقال و نیم و تا هفت مثقال و از برک آن تا پنج مثقال بدل آن کاهو است و کویند مضر سپرز و مصلح آن کل ارمنی است قولس کوید پنج درهم از آب آن با سکنجین حدت دم و صفرا را فرو نشاند و تقویت بدن نماید و ضماد نوع سوم که دیسقوریدوس گفته با شحم علیق محلل خنازیر است

"بزار"

بفتح اول و سکون بای موحد و فتح زای معجمه و بمهمله نیز آمده و الف و رای مهمله و نزد عوام معروف بزار است

"ماهیت آن"

نباتی است ربیعی و ساق آن تر و تازه و زودشکن و در انتهای ساق آن برکها بهم پیچیده بجای کل آن و با حدت و تلخی و لذع و در هیأت شبیه بهلیون و در بغداد و موصل در شیر پخته می خورند و منبت آن بلاد سرد و مواضع برف نشین

"طبیعت آن"

در دوم کرم و خشک

ص: ۱۷۹

"افعال و خواص آن"

مشهی و دیرهضم و ثقیل و عصاره آن جهت اورام رخوه و ریحیه و مرکبه نافع و چون با آب و نمک بخیسانند تا تندی و تلخی آن زائل گردد بغایت محرک باه مصلح ثقل آن نعناع و شونیز و کرویا و سرکه است

"ابقر"

بفتح همزه و سکون بای موحده و کسر قاف و رای مهمله لغت مصری است بفارسی شوره بهندی چهاکهار بضم جیم فارسی و خفای ها و الف و فتح کاف و ها و الف و رای مهمله در آخر و بفرنکی شلیطر کویند و نیز بهندی بشوره مشهور است

"ماهیت

آن

بخاریست که از زمین شوره زار برآید و بر روی آن زمین انعقاد یابد اکثر بهیأت زغب سفیدی و دانه های کوچک مانند نمک دریا باشد و آن را با قدری خاک ممزوج بآن جمع نموده طبخ می نمایند بدین نحو که اولاً آن را با آب ممزوج نموده می گذارند در شبم و یا جاهای سرد تا منعقد گردد و بعد انعقاد سفید مانند نمک دریائی دانه دار می گردد پس اگر خواهند آن را قلمی سازند در اندک آبی حل می نمایند و بدستور طبخ می دهند و بعد طبخ سیخهای باریک طولانی در آن می اندازند و در شبم یا جاهای سرد می گذارند و بعد سرد شدن قلمهای باریک بلند منعقد می گردد و آن را شوره قلمی می نامند و مطبوخ اول را شوره غیر قلمی

"طبیعت آن

در آخر سوم گرم و خشک

"افعال و خواص و منافع آن

مفتح سده و منقی بلغم و اوساخ بدن و مسهل در نهایت حدت قوی تر از نمک و بوره است جهت سپرز و درد کمر نافع و با شکر جهت رفع احتباس بول که بهیچ چیز کشوده نکرده مجرب اما باید که شوره ربع درهم و شکر دو درهم باشد و کویند اگر

صاحب حبس البول يك مثقال شوره قلمی را با دو مثقال خردل در آب بسیار آن مقدار که تواند آشامید بخورد در ساعت بول او کشاده گردد و اگر در جوف دو عدد موز که بهندی کیله نامند کرده بصاحب سپرز و قولنج ریخی بخوراند در سه روز صحت یابد مجرب دانسته اند و عرق آن قائم مقام کبریت است مقدار شربت آن تا نیم درهم بدل آن ملح اندرانی مضر مری و کرده مصلح آن کثیرا و عسل است و از خواص ایقر است که چون آهن را با زرنیخ بیالایند و مثل آن مس بگذارند و بعد از آن شوره بر آن پاشند مس از آهن صعود نموده آهن در کمال نرمی می گردد و اهل هند از نوع مطبوخ اول آن آب را سرد می نمایند بدین نحو که مقدار یکدو من تبریزی آن را در طاس دهن کشادی با آب سرد کرده و در چهار عدد صراحی نیز آب شیرین تا نصف کرده و طاس و صراحی اگر از روی توتیای خالص باشد که بهندی جست نامند بهتر است و دو شخص آن صراحیها را در آن طاس بسرعت تمام می گردانند تا ربع ساعت کامل پس صراحیها را برآورده آن آب شوره را ریخته آب دو صراحی را با قدری شوره تازه در آن داخل می نمایند و در آن دو صراحی نیز آب تازه می نمایند و همچنین تا سه مرتبه یا چهار مرتبه و در مرتبه آخر که دوم یا سوم یا چهارم باشد آن صراحیها را در آن آب زمانی می گذارند و پارچه کrpاسی را تر کرده سر آن طاس را بدان می پوشند و بیادزن بر آن باد می وزند پس برآورده آن دو صراحی مکرر و سه کرر را با آب صراحی مدید یکبار شسته در ظرفی ریخته می آشامند و باید که در صراحیها مطلقا سوراخی نباشد که آب شور در آن نفوذ کند و داخل شود و شور سازد و بدانکه زمان گردانیدن و حرکت دادن صراحیها را در آن آب شوره حدی است معین که به کمتر از آن خوب سرد نمی گردد و بزیاده بر آن کرم می شود و معیار آن موقوف بعمل است و این آب ما دام که خوب سرد است لذیذ و خوش کوار است و چون سردی آن زائل گشت بدمزه و ناکوار می شود و شاید در بعضی امزجه مضر باشد و الله اعلم

ص: ۱۸۰

۹۷

"ابن عرس"

بکسر همزه و سکون بای موحده و نون و کسر عین مهمله و سکون را و سین مهمله
بفارسی راسو و موش خرما و بهندی نیول و بفرنکی تنکوئیس نامند

"ماهیت آن"

حیوانی است معروف شبیه بموش و سر و پای آن درازتر از موش و از آن بزرگتر و
موی دم آن افشان و در مصر در خانها بسیار الفت می گیرد و آن را عرسه نامند

"طبیعت آن"

در سوم گرم و خشک

"افعال و خواص و منافع آن"

صرع و استسقا و سموم بارده و نقرس و خنازیر و درد کرده و مفاصل را نافع و مبهی و
مقوی جگر و محلل ریاح و خار و پیکان را جذب نماید کویند چون آن را ذبح نمایند
و بجای نمک کشنیز بر آن پاشیده خشک نمایند و تناول کنند جهت صرع و کزیدن
هوام بهترین دوائی است و همچنین خوردن مغز سر آن یا گوشت آن را با سرکه و یا
خون آن را با آب و عسل و بدستور چشم خشک کرده آن و طلای خون آن جهت
صرع و خنازیر مفید و چون گوشت آن را با شیت و روغن کنجد یا روغن زیتون نارس
یا بیخار آب پخته بخورند محلل ریاح غلیظه و مقوی جگر و موافق اصحاب استسقا و

بارد المزاج و فادزهر سموم است و چون پوست آن را کنده و جوش را پاک کرده نمک اندوده در سایه خشک کنند و دو مثقال آن را با شراب بخورند جهت سموم هوام و دفع زهر طفسیقون مفید و چون با کشنیز و نمک انپاشته تناول نمایند جهت امراض مذکوره و باد سموم نافع و کویند مهیج شهوت باه و دور کننده برودت است و ضعف کبد را نافع و ضماد گوشت آن کرماکرم جهت درد کمر و مفاصل و جذب سم و خار و پیکان از بدن مؤثر و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که کویند چون کعب آن را در زندگی آن بیرون آرند و بر ران زن آبستن تعلیق نمایند وضع حمل کند و صاحب اختیارات نوشته که چون بر زن بندگان حامله نشود و در ما لا یسع و تذکره انطاکی و جامع ابن بیطار نیز چنین است که اذا علق علی المرأه لم تحبل و کویند چون مثانه آن را خشک نموده سه درهم آن را سائیده با شراب ریحانی بخورند عسر البول را مجرب است و چون این عرس را ذبح کرده آرایش شکم آن را دور کرده با روغن زیت یا کنجد طبخ نمایند چنانچه سوخته گردد پس صاف نموده آن روغن را نکهدارند و عند الحاجة بر اوجاع مفاصل و نقرس و اوجاع سائر اعضا و ریاح و بواسیر بمالند بיעدیل و مجرب است و نیز کویند چون ابن عرس طعام زهردار را بیند موهای بدن آن ایستاده گردد و مار را چون به بیند بکشد و بخورد و ازین جهت گوشت او جاذب سم و تریاق سموم است مضر محرورین مصلح آن سرکه و کاسنی و انار ترش و مضر با حشا و مصلح آن در روغن زیتون و کنجد پختن آنست

ص: ۱۸۱

"ابو خلسا"

بفتح همزه و ضم بای موحدده و سکون واو و فتح خای معجمه و سکون لام و فتح سین مهمله و الف اسم یونانی است و بعربی حناء الغول و خس الحمار و اروسه و رجل

الحمامه و شنجار بشین و نون و جیم و الف و رای مهمله که معرب شنکار بکاف باشد و شیفار و بسریانی عاقر شمعا و حالوما و کحلا و کحیلا هر یک بعربی اسم نوعی از ابو خلصا است و هر قلو و هر قلوئی و هیقیلوس نیز کویند و بفارسی هوجویه و بهندی رتن جوت

"ماهیت آن

کویند چهار صنف می باشد اول صنف کیهی است و برک آن شبیه برک کاهو و باریک تر از آن و با خشونت و سیاه رنگ و ساق آن مزغب و شاخها بسیار روئیده از حوالی بیخ آن و ملاصق زمین و خاردار و کل و دانه آن سیاه و بیخ آن بقدر انکشتی و بسیار سرخ و این قسم را عوام بغداد عوق فالودج و ببعضی لغات فنجیون بفا و نون و جیم و یای مثانه تحتانیه و واو و نون و بعربی حمیرا بسبب بسیار سرخ بودن آن نامند و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند مالیقی گفته رنگ آن در تابستان سرخ می گردد مانند رنگ خون و چون بدست برسد رنگ می گرداند آن را و منبت آن زمین هائی است که خاک آن طیب باشد

"طبیعت آن

کرم و خشک است در اول درجه دوم

"افعال

و خواص و منافع آن

آن محلل اخلاط مراری و مالح و قابض اسهال و مدر حیض او دابغ معده و مجفف و آشامیدن عصاره

ص: ۱۸۲

۹۷

"ابن عرس"

بکسر همزه و سکون بای موحده و نون و کسر عین مهمله و سکون را و سین مهمله
بفارسی راسو و موش خرما و بهندی نیول و بفرنکی تنکوئیس نامند

"ماهیت آن"

حیوانی است معروف شبیه بموش و سر و پای آن درازتر از موش و از آن بزرگتر و
موی دم آن افشان و در مصر در خانها بسیار الفت می گیرد و آن را عرسه نامند

"طبیعت آن"

در سوم گرم و خشک

"افعال و خواص و منافع آن"

صرع و استسقا و سموم بارده و نقرس و خنازیر و درد کرده و مفاصل را نافع و مبهی و
مقوی جگر و محلل ریاح و خار و پیکان را جذب نماید کویند چون آن را ذبح نمایند
و بجای نمک کشنیز بر آن پاشیده خشک نمایند و تناول کنند جهت صرع و کزیدن
هوام بهترین دوائی است و همچنین خوردن مغز سر آن یا گوشت آن را با سرکه و یا
خون آن را با آب و عسل و بدستور چشم خشک کرده آن و طلای خون آن جهت
صرع و خنازیر مفید و چون گوشت آن را با شیت و روغن کنجد یا روغن زیتون نارس
یا بیخار آب پخته بخورند محلل ریاح غلیظه و مقوی جگر و موافق اصحاب استسقا و

بارد المزاج و فادزهر سموم است و چون پوست آن را کنده و جوش را پاک کرده نمک اندوده در سایه خشک کنند و دو مثقال آن را با شراب بخورند جهت سموم هوام و دفع زهر طفسیقون مفید و چون با کشنیز و نمک انپاشته تناول نمایند جهت امراض مذکوره و باد سموم نافع و کویند مهیج شهوت باه و دور کننده برودت است و ضعف کبد را نافع و ضماد گوشت آن کرماکرم جهت درد کمر و مفاصل و جذب سم و خار و پیکان از بدن مؤثر و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که کویند چون کعب آن را در زندگی آن بیرون آرند و بر ران زن آبستن تعلیق نمایند وضع حمل کند و صاحب اختیارات نوشته که چون بر زن بندگان حامله نشود و در ما لا یسع و تذکره انطاکی و جامع ابن بیطار نیز چنین است که اذا علق علی المرأه لم تحبل و کویند چون مثانه آن را خشک نموده سه درهم آن را سائیده با شراب ریحانی بخورند عسر البول را مجرب است و چون این عرس را ذبح کرده آرایش شکم آن را دور کرده با روغن زیت یا کنجد طبخ نمایند چنانچه سوخته گردد پس صاف نموده آن روغن را نکهدارند و عند الحاجة بر اوجاع مفاصل و نقرس و اوجاع سائر اعضا و ریاح و بواسیر بمالند بיעدیل و مجرب است و نیز کویند چون ابن عرس طعام زهردار را بیند موهای بدن آن ایستاده گردد و مار را چون به بیند بکشد و بخورد و ازین جهت گوشت او جاذب سم و تریاق سموم است مضر محرورین مصلح آن سرکه و کاسنی و انار ترش و مضر با حشا و مصلح آن در روغن زیتون و کنجد پختن آنست

ص: ۱۸۳

"ابو خلسا"

بفتح همزه و ضم بای موحدده و سکون واو و فتح خای معجمه و سکون لام و فتح سین مهمله و الف اسم یونانی است و بعربی حناء الغول و خس الحمار و اروسه و رجل

الحمامه و شنجار بشین و نون و جیم و الف و رای مهمله که معرب شنکار بکاف باشد و شیفار و بسریانی عاقر شمعا و حالوما و کحلا و کحیلا هر یک بعربی اسم نوعی از ابو خلصا است و هر قلو و هر قلوئی و هیقیلوس نیز کویند و بفارسی هوجویه و بهندی رتن جوت

"ماهیت آن

کویند چهار صنف می باشد اول صنف کیهی است و برک آن شبیه برک کاهو و باریک تر از آن و با خشونت و سیاه رنگ و ساق آن مزغب و شاخها بسیار روئیده از حوالی بیخ آن و ملاصق زمین و خاردار و کل و دانه آن سیاه و بیخ آن بقدر انکشتی و بسیار سرخ و این قسم را عوام بغداد عوق فالودج و ببعضی لغات فنجیون بفا و نون و جیم و یای مثاه تحتانیه و واو و نون و بعربی حمیرا بسبب بسیار سرخ بودن آن نامند و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند مالیقی گفته رنگ آن در تابستان سرخ می گردد مانند رنگ خون و چون بدست برسد رنگ می گرداند آن را و منبت آن زمین هائی است که خاک آن طیب باشد

"طبیعت آن

کرم و خشک است در اول درجه دوم

"افعال

و خواص و منافع آن

آن محلل اخلاط مراری و مالح و قابض اسهال و مدر حیض او دابغ معده و مجفف و آشامیدن عصاره

ص: ۱۸۴

۹۸ یا طبیخ آن با شراب مسمی بماء القراطن جهت درد سپرز و جگر و نقرس و درد کرده و تفتیت حصاه و یرقان و تپهای کهنه و طلای آن با سرکه جهت بهق و تحلیل خنازیر و با روغن کل جهت سوختگی آتش و جراحات و تشقق جلد و قیروطی آنکه آن را در روغن زیت جوش دهند و روغن را صاف کرده از آن قیروطی سازند جهت سوختگی آتش و قروح خبیثه مجرب و با آرد جو جهت حمزه که بفارسی باد سرخ نامند نافع و شرب برک آن با شراب جهت عقل بطن و حبس اسهال مفید المضار مصدع مصلح آن روغن بنفشه و روغن کدو است مقدار شربت آن دو درهم و خمول آن و بدستور خمول بیخ آن با ماء العسل مخرج جنین و در جمیع افعال بیخ آن قویتر از برک آنست

"و صنف ثانی

را برک ریزه تر و خشن تر و عریضتر و بلندتر از برک کاهو و برکشته بسوی بیخ و ساق آن دراز و خشن و پرشعبه هریک بقدر ذرعی و کل آن مائل بینفشی و ریزه و قبض آن زیاده از صنف اول و بیخ آن سرخ مانند خون و قابض تر از بیخ صنف اول و منبت آن صحراها

"افعال و خواص و

منافع آن

ضماد آن با آرد جو جهت حمزه و سائیده آن با روغن جهت منع جریان عرق انفع و بسیار حابس طبع است

و صنف ثالث

را برک ریزه تر از اول و با خشونت و شاخهای ریزه و کل آن بنفش و بیخ آن دراز و احمر قانی و تند طعم تر از همه منبت آن موضع رملیه

ص: ۱۸۵

"افعال و خواص و منافع ان

آشامیدن دو مثقال از بیخ آن با شراب جهت کزیدن افعی بهترین ادویه است و ضماد آن بر موضع نهش هوام و تعلیق آن مانع کزیدن آنها است

"و صنف رابع

شبهه بقسم ثالث و از ان کلش ریزه تر و بغایت سرخ

"طبیعت ان

کرم و خشک است در آخر دوم

"افعال و خواص و منافع

آن

سعوط آن جهت تنقیه دماغ و رفع آثار و غلظت طبقات عین و غرغره عصاره آن با عسل جهت تلایع دهان و خوردن یک مثقال و نیم آن با مثل آن زوفای خشک و قردمانا جهت حب القرع و سائر کرم امعا نهایت نافع و ضماد آن با پیه بز با پیه خوک جهت خنازیر و نقرس و عرق النسا و اورام صلبه و حمول و جلوس در طبیخ آن جهت

ورم صلب رحم و احتباس حیض و اخراج جنین و با سرکه شرابا و ضمادا جهت سپرز مفید و کل آن در جمیع افعال قویتر از برک آنست و آشامیدن بیخ و کل آن بقدر یک مثقال جهت ادرار حیض و اخراج جنین مرده و زنده نافع و ابو خلسا جزو اعظم بعضی مراهم است و صاحب خلاصه التجارب دم الاخوین را عصاره ابو خلسا نوشته و دهن و قیروطی و مراهم آن در قرابادین ذکر یافت و جالینوس در سادسه گفته که قوت همه اصناف شنجار برابر نیست بلکه صنفی را که ابو لوقلنا نامند بیخ آن قابض با اندک تلخی است و ازین جهت شرب آن نافع است جهت وجع کرده و طحال و ضماد آن با آرد جو یا با سرکه حمره و بهق و تقشر جلد را مفید و اما برک آن ضعیف تر است از بیخ آن و لیکن خالی از قبض و تجفیفی نیست و لهذا نافع است جهت استطلاق بطن آشامیدن مسحوق آن با شراب

ص: ۱۸۶

"ابوقانس"

بفتح الف و ضم با و سکون واو و فتح قاف و الف و کسر نون و سین مهمله لغت یونانی است و ابوقاوس و اوقاس نیز گویند و معروف با اسم غاسول رومی است و در بلاد شام و مصر و انطاکیه بسیار است و از بیخ آن جامه شویند چنانکه اهل شام و ایران از بیخ عرطینثا که بشیرازی چوبک نامند و ذکر یافت

"ماهیت آن

نباتی است تر و تازه ما بین درخت و گیاه منبت آن سواحل دریا و زمینهای رملی برک آن شبیه برک زیتون و از ان باریکتر و ما بین برکهای آن خارهای باریک خشک سفیدرنک و کل آن سفید شبیه بکل لبلاب کبیر که بیونانی قسوسا نامند و شاخهای آن

پراکنده و بیخ آن قوی پر از رطوبت تلخی و مستعمل در تداوی بیخ و عصاره و رطوبت آنست و طریق اخذ رطوبت آن یعنی لبن آن آنست که با آرد کرسنه آمیخته خشک می نمایند و خالص آن را نیز و کل آن را سائیده دست بآن می شویند خوش بو و معطر است و باین سبب آن را غاسول می نامند

۹۹

"طبیعت آن

در اول سوم گرم و خشک

"افعال و خواص و منافع آن

مقطع و ملطف و جالی و مفتوح و مسهل بلغم و زرد آب و استسقا را نافع و سه قیراط از رطوبت خالص آن و بدستور دوازده قیراط از مخلوط با آرد کرسنه خشک کرده آن با ماء العسل مسهل صفرا و بلغم و زرد آب و رطوبات مائی است و کویند جهت استسقای کبد حار مجرب است و همچنین سه قیراط از بیخ نرم کوفته پیخته آن و یک مثقال از عصاره آن با ماء العسل همان عمل کند و کویند فعل این دوا در بدن مانند فعل آنست در جامه از غسل و تنقیه اوساخ و اخلاط ردیه مضر احشا و مصلح آن عسل و خوردن آب سرد و نشستن در آب قاطع اسهال آنست و طریق اخذ عصاره آن مانند عصارات دیگر است که بیخ آن را کوبیده آب آن را گرفته در آفتاب خشک می نمایند و آنچه شیخ داؤد انطاکی در تذکره اولی الالباب نوشته که آن را بعربی اشنان نامند نه چنان است زیرا که اشنان و رای آنست

ص: ۱۸۷

"ابو قسطس"

بفتح الف و ضم بای موحدہ و سکون واو و فتح قاف و سکون سین مهمله و فتح طای
مهمله و سین

"ماهیت ان"

نباتی است شبیه بابوقانس بی ساق و بی شکوفه و مفروش بر روی زمین و با برکهای
ریزه و خارهای نازک و بیخ آن سطر منبت آن نیز منابت ابوقانس است

"طبیعت ان"

کرم و خشک در سوم

"افعال و خواص و منافع ان"

صرع و ضیق النفس و اوجاع اعصاب و استسقا را نافع و شرب عصارة آن مقدار نه
قیراط با ماء القراطن مسهل رطوبات مائیه و بلغمیه و جهت امراض مذکوره مفید مقدار
شربت آن تا یک مثقال مضر معده مصلح آن عسل است

"ابهل"

بفتح همزه و سکون بای موحدہ و ضم ها و سکون لام و بکسر اول و ثالث نیز آمده
قسمی از سرو کوهی است که آن را عرعار و عرعرو و بیونانی براتی و ارقوس و بسریانی
بروئا و برومی برون و یروئون و بفارسی اورس و ایرس و برس غنچه و بترکی ارروج و
بهندی اوهیر و هوهیر نامند و کویند ابهل هندی را بهندی دیودار کویند و نزد اطلاق
مراد ثمر آنست که مستعمل اطبا است و آن را حب العرعرو و ثمره العرعرو و بفارسی
تخم وهل کویند

"ماهیت آن

بدانکه آن دو صنف است یکی صغیر الورق مانند برک کز و دیگر کبیر الورق شبیه
 برک سرو و رائحه این صنف زیاده و درختش بلندتر و باریکتر و صنف صغیر آن
 درختش عریضتر و کوتاه تر و ثمر این صنف صغیر ابهل است و بزرگتر از بار عرعر که
 قسم اشهر و سرو کوهی است و شبیه بنیق و تازه آن سرخرنک و رسیده آن سیاه با
 اندک شیرینی و قبض و حدت و عطریت بهترین آن آنست که سیاه رنگ فربه سنکین
 باشد و بهترین برک آن سبزرنگ و شیخ الرئیس نوشته که آن دو صنف می باشد کبیر
 و صغیر و از بلاد روم می آورند شبیه است بز عرور مگر آنکه بسیار سیاه است و رائحه
 آن تند و طیب و برک یک صنف آن مانند سرو و بسیار خاردار و درخت آن عریض
 می شود و بسیار بلند نمی باشد و برک صنف دوم آن مانند طرفا و طعم آن مانند سرو

ص: ۱۸۸

"طبیعت آن

کرم و خشک در دوم و بقول جالینوس در سوم و شیخ الرئیس نوشته که صنف دوم
 آنکه برک آن شبیه بطرفا است حراوت آن کمتر و بیس آن بیشتر است از صنف اول

"افعال و خواص و منافع آن

بغایت لطیف و باقوت محله و مجففه و قابضه و لذاعه و شیخ الرئیس نوشته که قبض او
 خفی است جهت سرسام حار و فالج و استرخا و کری کوش و جراحت بن دندان و ربو
 و استسقا و بواسیر و ادرار حیض و اسقاط جنین و زوال عفونات قروح خبیثه و مزمنه و
 داء الثعلب و جمود اعضاء و رفع آثار جلد و اورام حاره مفید

"امراض

الراس

ضماد برک آن بر هر جهت سرسام حار و آشامیدن ثمر آن جهت فالج و استرخا نافع
الاذن قطور روغن ثمر آن در روغن کنجد که در ظرف آهنی جوشانیده باشند تا سیاه
شود کوی را بغایت نافع الفم دلوک و غرغره نمودن بدان با عسل جهت جراحت بن
دندان و تعفن و اکلۀ آن نافع

"اعضاء الصدر

و الغذاء و النفض لعوق ده درم از ثمر آن ۱۰۰ با پنج درهم روغن کاو و پنج درهم عسل
سرشته جهت ربو و بواسیر نافع و آشامیدن مطبوخ ثمر آن جهت تحلیل نفخ معده و
استسقا و ادرار حیض و اسقاط جنین موثر و همچنین حمول آن با عسل و آشامیدن سه
درهم آن مجموع کرمهای معده را بکشد و کویند چون ده درم منقی آن را با روغن
کاو بقدر آنکه او را بپوشد طبخ دهند تا روغن را جذب کند پس سائیده با ده درم فانید
سرشته هر صبح دو درهم آن را بارد المزاج با آب کرم بخورد جهت دردهای اسافل
بدن و بواسیر و رفع اقسام کرمهای امعا مجرب

ص: ۱۸۹

"القروح

و الجروح و الاورام و اثار الجلد ذرور آن جهت قروح ساعیه و اکاله و اندمال جراحات
و قروح عفنه و ضماد آن با عسل مانع سعی قروح ساعیه و مسوده جلد و همچنین ضماد
ان و ضماد برک آن جهت اورام حاره و سیاهی جلد و آثاری که از فضول بهم رسیده

باشد و سرخی که بعد از به شدن زخم در عضو مانده باشد و بانجیر جهت جمود اعضا و طلای آن یا سرکه جهت داء الثعلب مجرب مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن بوزن آن جوز السرو و مثل آن سلیخه و در تلطیف بوزن آن دارچینی مضر معده و حلق مصلح آن عسل و سمن و مضر جگر حار و مسقط جنین و مصلح آن خولنجان و حماما است و جوارش ابهل و حب آن و حمول آن و دهن آن و سفوف آن و لعوق آن و معجون آن در قرابادین ذکر یافت

"فصل الالف مع التاء المثناه فوقانیه

"اتان"

بضم الف و فتح تا و الف و نون خر ماده است و شیر آن جهت سل و تپ دق نافع و طریق آشامیدن آن در مقدمه ذکر یافت و ان شاء الله تعالی خواص و منافع آن مفصل در البان در حرف اللام و سائر اجزا و اعضای آن قریب بحمار است در حرف الحاء خواهد آمد

"اتباطون"

شرابی است که از آب انکور و عسل و ادویة حاره ترتیب دهند بسیار کرم و ملطف و جالی و موافق مزاج پیران و مرطوبین است

"اترج"

بضم همزه و سکون تاء مثناه فوقانیه و ضم راء مهمله و جیم بعربی متکه بضم میم و سکون تاء مثناه فوقانیه و فتح کاف و ها و جمع آن متک و ریحان الماء نیز و بیونانی مارسیسقا و بسریانی اطروغا و بلغت مصر ریحان النعنع و بهندی بجوژه و بفارسی نوع

صغیر آن را ترنج و نوع کبیر آن را بالنگ و بفرنگی لیمونیه ماله صغیر آن را و کبیر آن را مبد که ماله نامند و کویند ترنج معرب لغت اهواز است

ص: ۱۹۰

"ماهیت آن

بدانکه ان دو صنف است یکی صغیر و پوست آن مستوی املس و دو طرف آن باریک و این را بفارسی ترنج نامند و صنف دوم کبیر و پوست آن غیر مستوی و دو طرف آن چندان باریک نیست بلکه طرف متصل شاخ درخت اندک پهن تر و طرف دوم آن اندک باریکتر و این را بفارسی بالنک نامند و رنگ پوست هر دو صنف آن زرد و طلائی است و رائحه آن طیب خصوص صغیر آن و طعم آن تلخ و بعد شیرین کردن به دستوری که در قرابادین ذکر یافت تلخی آن زائل می گردد و لحم آن سفید و ضخیم و اندک شیرین و مغز آنکه در میان پرده های غلیظ طولانی که در میان غلافهای بسیار نازک است پر آب از صنف شیرین آن شیرین و از ترش آن ترش و تخم آن اندک طولانی فی الجمله صنوبری شکل در غلاف سفید و مغز آن سفید و طعم آن اندک تلخ و درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت لیمو و بلندی یک قامت تا یک و نیم قامت و شاخهای آن پهن و درهم و برک آن اندک طولانی و عریض با تشریف رنگ آن سبز و خوشبوتر و بزرگ تر از برک لیمو و نارنج و کل آن سفید و برکهای آن طولانی باریک اندک ضخیم و در وسط آن تارهای باریک زردرنگ و بسیار خوش بو غلیظتر از بهار نارنج و جمیع اجزای درخت آن در طب مستعمل است و چون اطلاق لفظ اترج نمایند مراد ثمر آنست و منبت آن بیشتر بلاد کرم سیر خصوصا که با رطوبت باشد و در سرد سیر بسیار سرد نمی شود و چون شاخهای زیرین یا متصل زمین را خم نمایند و قدری زمین را حفر نموده در آن

ص: ۱۹۱

۱۰۱ قدری از ان شاخها را بگذارند که باقی شاخها و سر شاخها بیرون باشد یعنی بخوابانند و بالای آن مقدار یک شبر و یا زیاده خاک ریزند و آب می داده باشند تا پنج شش ماه که خوب ریشه بندد و مستحکم شود پس محل اتصال آن را از درخت بریده هر جا که خواهند غرس نمایند بزودی ثمر دهد خصوصا که آن شاخ مثمر باشد و قلم آن نیز می گیرند چون قلم نمایند و هر جا که خواهند بنشانند و تخم آن را که بکارند دیر بثمر می آید و ثمر آن مدتها در درخت می ماند تا بثمر موسم دیگر و در بنکاله دو موسم کل و ثمر می دهد یکی اواسط زمستان و دیگر در ایام کرما که اول ایام بارش است که برسات نامند و آن هنگام بودن آفتاب است در اواخر ثور تا اوایل جوزا باختلاف سنین

"طبیعت

پوست زرد آن کرم در اول و خشک در دوم و بعضی کرم در دوم گفته اند و شحم آن یعنی لحم آنکه در زیر پوست زرد آنست آنچه مغز آن شیرین است سرد و تر در دوم و لیکن برودت آن زیاده است از رطوبت آن و آنچه ترش است سرد و خشک در سوم و کویند در اول سرد و تر و کویند در تری و خشکی معتدل است و حماض آن یعنی مغز ترش آن در آخر دوم سرد و خشک و بعضی در سوم گفته اند و شیرین آن سرد و تر و تخم آن در اول سوم کرم و در دوم خشک و برک و شکوفه آن در آخر دوم کرم و خشک است

ص: ۱۹۲

"افعال و خواص و منافع آن

ملطف و قابض و صاف کننده روح طبیعی و خون از صفرا و مسکن قئ صفراوی و مقطع مره صفرا و مسکن حدت آن و مانع ریختن صفرا بمعده و امعا و جهت خفقان حار و تقویت جگر و معده و جهت تسکین حرارت احشا و تشنکی و اسهال صفراوی و کبدی و کزیدن عقرب پرنده و مار شاخدار و رفع یرقان و کلف و قوبا و قلع رنک سیاهی و مرکب از جامه و اخراج زلو در حلق مانده مفید و تریاق سموم است و در حدیث وارد است که داخل نمی شود شیطان در خانه که در آن اترج باشد اما پوست زرد آن جهت تقویت قلب و دماغ و کبد سرد و معده و احشا و دفع غثیان و خوش بوئی دهان و تلطیف و تحلیل ریاح و اعانت بر هضم نافع خصوص مربای آن با عسل ما دام که اکثار در خوردن آن نشود و الا هضم نمی گردد خصوص غیر مربای آن و نیز از مفرحات تریاقیه است و حرارت آن معین بر خاصیت آنست و طبیخ خشک آن مسکن قئ صفراوی و مضغ آن خوش بو کننده نکهت و شرب خشک کوبیده آن با عسل دافع مضرت همه زهرها است و آشامیدن عصاره آنکه با شحم گرفته باشند جهت کزیدن افعی و طلای محرق خاکستر آن جهت برص مفید و چون خشک غیر محرق آن را در صندوق و جامه گذارند مانع کرم زدن آن است و چون پوست یک عدد اترج را در شراب اندازند در ساعت آن را ترش کند و سرکه سازد مضر جگر و دماغ محرور المزاج و مصدع مصلح آن عسل و بنفشه و با شحم و حماض آن خوردن مقدار شربت از خشک آن تا پنج درهم و از مربای آن تا پنج مثقال است و روغن آنکه پوست زرد خالص شش عدد آن را در روغن زنبق و روغن خیری از هر یک یک رطل و اگر نباشد در دو رطل روغن کنجد اندازند و در آفتاب گذارند و هر سه شبانه روز یک مرتبه تجدید کنند تا سه مرتبه یا بیشتر بس استعمال نمایند

ص: ۱۹۳

"طبیعت آن

کرم و خشک در دوم

"افعال و خواص و منافع

آن

محلل و ملطف و با قوت تریاقیه سعوط آن جهت درد سربارد و علل سوداوی و درد شقیقه و تدهین بآن جهت استرخای فلج و لقوه و رعشه و اختلاج و درد مفاصل و عرق النسا و امراض باردهٔ عصبانی و درد کرده و مثانه و خوش بوئی عرق و رویانیدن موی و رفع لرز تپ ربع و تحلیل اورام و بر اسفل قدم جهت رفع برودت هوا در اسفار و بوئیدن آن در ایام وبا و فساد هوا مصلح آن است و مضمضه بآن جهت درد دندان نافع و روغن شکوفهٔ آن نیز همین اثر دارد و لیکن روغن برک آن قویتر است و اما شحم آنکه مشهور بپوست بالنک است و البست نامند دیر هضم و غلیظ است بسبب برودت و صلابتی که دارد و دیر از

۱۰۲ معده می کزدد و خارج می گردد و حاصل می گردد از ان غذای بسیار از برای بدن اگر هضم شود و مانع صفود بخار است بدماع جهت آنکه مطفی حرارت معده است و اصحاب مرهٔ صفرا را نافع مضر است بحرارت غریزی و معدهٔ بارد ضعیف و محدث نفخ و قولنج و مصلح آن مر با نمودن آنست با عسل و یا شکر و اما حماض آن یعنی آب مغز ترش آن پس نیست در ان غذائیتی و لیکن مقوی قلب حار المزاج و مانع ریختن صفرا بامعا و ملطف و مقطع و جالی و مطفی حرارت کبد و مقوی معدهٔ حار و مبهی و مشهی طعام و مسکن حدت صفرا و خون و زائل کنندهٔ غم و مسکن عطش و حرارت جگر و احشا و قاطع قئ و اسهال صفراوی و کبدی و جهت خفقان حار و تسکین خمار و صداع خماری مفید و چون نان را در آب اترج یا شراب آن بخیسانند و بخورند جهت تسکین صداع و دوار حادث از خلای معده نافع و از خواص شراب آن

آن است که منع می نماید صعود ابخره را بسوی سر و قمع آن می کند بسبب قوت قبضی که دارد و نافع است از برای دوار و سدر حادث از ابخره صفرا و خون و قطور آب آن در چشم زائل کننده بقایای یرقان آن است و همچنین اکتحال بآن و غرغره مطبوخ آن در سر که جهت اخراج زلو در حلق مانده و طلای آن مزیل یرقان و کلف و قوبا و رنک سیاهی و مرکب از جامه و ضماد آن جهت کزیدن عقرب پرنده و مار شاخدار نافع و رب آن قی صفراوی را بنشانند و داغ معده و اشتهای طعام آورد مضر سینه و عصب مصلح آن شراب خشخاش و شراب تین و بدل آب آن آب نارنج و آب لیمو است و چون جواهر و مروارید را در آب آن مکرر بخیسانند مضمحل سازد خوردن غذائی در آن آب اترج باشد نافع است از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از صفرا و خون حادث از ابخره سوداویه محترقه از دم و صفرا و مالیخولیای مراقبه را و لیکن بسبب شدت حموضت مضر است باصحاب سودا زیرا که ترشی صرف بسیار مهیج سودا است پس باید که اصلاح کرده شود بشکر و قند یعنی اگر مفرد استعمال نمایند قند داخل کرده آن مقدار که ذائقه آن را نکو گرداند و افشره ساخته بنوشند و اما تخم آن محلل و مجفف و با قوت مسهله و مقاوم جمیع سموم است خوردن و ضماد نمودن و دو مثقال از مقشر آن گفته اند قائم مقام تریاق فاروق است در جمیع سموم حیوانی و قویتر از تریاق کبیر دانسته اند و تریاق جمیع سموم ملدوغه و مشروبه است و با آب کرم یا با شراب جهت کزیدن عقرب مجرب و بدستور آشامیدن آن و ضماد کردن بان یک درم مقشر آن بغایت مدر حیض و کشنده جنین و مخرج آن است و طلای آن جهت تحلیل ورم بلغمی و سنون آن جهت تقویت لثه مفید و در سائر افعال مانند قشر آن است و روغن آن جهت بواسیر طلاء و شرابا بغایت موثر و با شراب مقاوم سم عقرب شرابا و طلاء و مفتوح سده کوش و سریع النفوذ در اعضا و محلل قوی و ملطف و چون کسی بآن تدهین کند کوبند عقرب نزدیکی باو نمی کند و ضماد مطبوخ مجموع اترج در سر که یا شراب جهت وجع مفاصل و نقرس و اورام و دیبالات

نافع و برک آن هاضم طعام و مسخن معده و مقوی احشا و مفتاح سدد و جهت ضیق النفس بلغمی مفید و شکوفه آن در افعال مانند برک آن است و از ان لطیفتر و بوئیدن ترنج مقوی دل و مفرح و جهت دفع خدر و هوای وبائی آزموده و همچنین فرش کردن برک آن و مغز شیرین آن را چندان منفعتی نیست و صاحب دستور الاطبا نوشته که ترش آن قویتر از شیرین آن است و قاطع بلغم بود و علت سینه و حلق و سرفه را نافع و در هیچ فصل خوردن آن را منع نیست و لیکن در هر فصلی با چیزی مناسب در زمستان با عسل و در تابستان با قند و در برسات یعنی موسم بارش با زنجبیل و نمک سنک و بعضی خواص از قبیل آنچه ذکر یافت برای آن نوشته و تریاقات و جوارشات و حلوا و ادهان و رب و سکنجبین و سفوف و اشربه و عرق و مربا و مخلل آن در قرابادین ذکر یافت

ص: ۱۹۴

"اتکن"

بضم همزه و فتح تای چهار نقطه فوقانیه هندی و سکون نون و فتح کاف فارسی و نون در آخر اسم هندی انجره است و خواهد آمد

۱۰۳

"انیس"

بفتح همزه و کسر تای مثناه فوقانیه و سکون یای تحتانیه و سین مهمله لغت هندیست

"ماهیت آن"

بیخ گیاهی است هندی بطول یک انگشت و کوتاه تر از آن و اندک باریک ظاهر آن
اغبر و باطن آن سفید فی الجمله شبیه بزرراوند طویل باریک کوچکی و طعمی و رایحه
غالب ندارد و بعضی آن را سه قسم گفته اند یک قسم مسمی اتیس است و قسم دوم به
پرت بهکا و قسم سوم به سیام کن و بعضی دو قسم گفته اند سفید و سیاه طبیعت آن
کرم در دوم و خشک در اول و با رطوبت فضلی

"افعال و

خواص ان

مقوی باه و هاضم طعام و حابس اسهال و دافع بلغم و صفرای فاسد و مانع فساد آن و
بواسیر و استسقای زقی حادث از ان هر دو خلط را نافع

"فصل" الالف مع الثاء المثلثه

"اثل"

بفتح همزه و سکون ثای مثلثه و لام بلغت عربی اسم نوع بزرک درخت کز است و
بهنندی جهاؤ نامند

"ماهیت

آن

نباتیست ما بین شجر و گیاه و برک آن ریزه و خشن جالینوس گفته که نوعی از طرفا
است و صاحب نهاییه گفته درختی است شبیه بطرفا و از ان بزرکتر و اسحق بن عمران
گفته درختی است عظیم با شاخهای بسیار و سبز ملمع بحمرت و برکهای آن ریزه سبز

شبهه ببرک طرفا و طعم آن عفص بی کل و ثمر آن بر کره‌های شاخهای آن می‌روید بمقدار نخودی رنگ آن اغبر مائل بزردی و در اندرون آن دانه‌های ریزه بهم چسپیده می‌باشد و آن ثمر را عذبه نامند و در تابستان می‌رسد و آن را بهندی ننهی مائین و چهوتی مائین گویند

ص: ۱۹۵

"طبیعت آن

در اول سرد و در دوم خشک و با قوت قابضه و اندک ملوحت و مرارت و ثمر آن در دوم سرد و در سوم خشک و توهم کرده کسی که آن را کرم در دوم دانسته

"افعال و خواص و منافع آن

اما برك و شاخ آن جالی و مفتوح سده طحال و مقوی جگر و ملین ورم آن و جهت جذام و منع سفید شدن موی و درد دندان نافع چون مضمضه بآن نمایند و گرفتن دود و بخار آن لقهوہ را نافع و آشامیدن مطبوخ بیخ و شاخ و برك آن جهت دفع سده سپرز و ورم آن و جذام و سفیدی موی نافع و طبیخ آن در سرکه و شراب جهت تقویت جگر و تلین ورم آن و ضماد آن جهت تحلیل ورم جگر و تدخین آن تا هفت دفع جهت لقهوہ و سقوط دانه‌های جدری که آبله نامند و بواسیر و جوششهای ریزه که آب از آن تراوش نماید و خاکستر و آب طبیخ آن جهت خروج مقعده و تقویت مو نافع و در قطع خون همه اعضا ذرور خاکستر آن مجرب مقدار شربت از طبیخ آن تا چهل و پنج مثقال و از عصاره آن تا سی مثقال مضعف معده مصلح آن صمغ عربی بدل آن جوز السرو است و اما ثمر آن رادع مواد و مقوی چشم و لثه و معده و جگر و سپرز و مانع نفث الدم و سیلان خون و انصباب نزلات و اسهال صفراوی و رطوبی و رافع یرقان و رطوبت

رحم و چون در کلاب بخیسانند و صاف نموده در چشم بچکانند جهت ردع مواد و تقویت احفان و حدت بصر مفید و مضمضه بطبیخ آن و بدستور خائیدن آن جهت تقویت لثه و تاکل اسنان و حرکت آنها و آشامیدن آن جهت نفث الدم و ربو و درور حیض و بواسیر و سیلان خون از هر عضو که باشد و منع انصباب نزلات و اسهال صفاوی و رطوبی و قطع آنها نافع و طبیح یک اوقیه آن و نقوع آن در آب کرم با شکر جهت رفع یرقان و کزیدن رتیلا و جرب رطب و رطوبات رحم و در مزاج اطفال جهت رفع رطوبات غلیظه متعفنه و نیکوئی رنک رخسار و فربهی بدن نافع و کویند چون نقیع آن را سه روز یا هفت روز متوالی بیاشامند و از عقب آن اقراص مبرده مرطبه مستعمله در زیادتی گوشت و فربهی مسلولین بخورند پس هفت روز یا زیاده دوغ با کثیرا سائیده بیاشامند پس با کعک معمول از آرد سمید محکم الصنعه بخورند بسیار فربه می گرداند و رنک روی را صاف و نیکو و با رونق و نصارت می گرداند

ص: ۱۹۶

"و دلیل منافع آن

آنست که چون بیاشامد کسی که در بدن او رطوبات فاسده باشد دفع می گرداند و پاک می سازد و تقویت معده می بخشد و کسی که معده و بدن او پاک و نقی باشد تقویت می بخشد

۱۰۴ و فربه می سازد بدن او را و ادرار و اسهال مزمن رطوبی را باز می دارد و جهت قطع دم و درور طمث و بواسیر نافع است و بوداده آن با کل خوردنی و بدستور با دو درهم و نیم کلنار که دو سه دفعه هر دفعه همین مقدار بخورند جهت قطع اسهال مجرب و در حبس سیلان خون بسیار مفید و ضماد آن موجب تشدید اعصاب مسترخیه و ضماد مطبوخ آن در سرکه و آب جهت ورم سپرز نافع و غسل آن جهت حرب

رطب و نیکو کردن رنک رخسار و رفع قمل و ذرور آن جهت قطع خون جراحات و بردن گوشت زائد و حمول آن جهت رفع رطوبات رحم و فرج و سیلان آن نافع و بخور چوب سوزانیده آن و دود آن صاحب لقوه را نافع مضر سر مصلح آن دوقو مقدار شربت از سائیده آن دو درهم تا چهار درهم بدل آن بوزن آن عفص است یا شحم رمان و طریقه تشویه عذبه و جوارش و شراب و طبیخ و اقراص آن در قرابادین ذکر یافت

"اثلق"

بفتح همزه و سکون ثای مثلثه و فتح لام و قاف اسم عربی فنجنکشت است و ذو خمسه اوراق و ذو خمسه اجنحه نیز نامند و بیونانی اغنيس یعنی طاهر و پاک بجهت آنکه زهاد در هنگام ربیع در اعیاد فرش می نمایند در معابد خود بجهت آنکه کمان برده اند که مضعف باه و شکننده شهوت است و بفارسی پنجنکشت و بهندی سنبهالو و بفرنگی اسکی نان تو و بلاطینی و یطس و ثمر آن را بعربی حب الفقد و حب النسل نامند بالعکس از قبیل نام زنکی کافور زیرا که قاطع نسل است و بفارسی فلفل کوهی و بشیرازی دل آشوب و بهندی رینکا خوانند

ص: ۱۹۷

"ماهیت آن"

درختی است ما بین شجر و گیاه و در مواضع صلب در کنار رودها و غیر آن می روید و شاخهای آن صلب و قوی و برک آن از برک زیتون کوچک تر و نرم تر و فی الجملة شبیه ببرک انار و روی برکهای آن سبزتر از پشت آنها و بر سر هر شاخی پنج عدد برک شبیه پنچ انکشت متفرقه الاطراف متقاربه الاصول و چون بدست بمالند بوی خوشی از آن آید و کل آن سفید مائل بسرخ و زرقت و تخم آن شبیه بفلفل کوچکی

و رنگ آن مختلف بعضی سفید و بعضی سیاه و در هند درخت آن بزرگتر از جاهای دیگر می شود

"طبیعت آن

گرم و خشک در دوم و بعضی در سوم خشک و بعضی در دوم سرد و در اول خشک دانسته اند

"افعال و خواص آن

قابض و محلل و ملطف و مفتح سده دماغی و کبدی و صداع رطوبی و ورمی مانند قرانیتس و لیثرغس و جنون و خفقان و بواسیر و سده سپرز و ورم رحم و احتباس حیض و التوای عصب و شقاق مقعده و زهر مار و هوام و سک دیوانه کزیده و طرد هوام نافع و برک تازه آن را چون بسایند بدون آب و مانند شامی کباب قرصها سازند هر قرصی بمقدار سه ماشه و یک روی آن را بر روی تابه با روغن کاو بریان نمایند و در عسل خالص جید تازه اندازند و تا سه روز هر روز صبح یک قرص آن را زن صاحب پرسوت بخورد و بعد از آن موافقت نمود تا دو هفته هر روز یک قرص آن را صبح و یکی را شام اگر صحت یافت بهتر و الا ترک نماید و اگر اثری از آن مانده باشد یک هفته دیگر نیز هر دو وقت و یا یک وقت بخورد و در ایام خوردن از لبنیات و حموضات و ماست و بقول و اشیای رطبه و روغن بسیار اجتناب نماید و پرسوت آزاریست که بعضی زنان را بعد از وضع حمل عارض می گردد مختلف می باشد حالات ایشان بعضی را ذرب بهم می رسد و زرد و ضعیف و لاغر می کردند و رغبت بر غذائی نمی نمایند و چون قلیلی تناول نمایند دیر انهضام یابد و تا باسهال مندفع نکردد آرام نمی یابند و بعضی را تب خفیفی نیز بآن می باشد و ضماد آن جهت درد سر رطوبی و ورمی مانند قرانیتس و شرب آن جهت جنون و تفتیح سده دماغی و

خفقان سوداوی و بلغمی و تفتیح سده جگر و سپرز و حبس بواسیر و کسر ریاح و زیاده کردن شیر و تجفیف منی و ادرار حیض و کزیدن مار و هوام و سک دیوانه و با شراب جهت کشودن حیض و طلای آن باب جهت وجع شقاق مقعده و حمل و بخور برک و ثمر آن با مثل آن پودنه صحرائی جهت ادرار حیض و جلوس در طبیخ آن جهت ورم رحم و مقعده

ص: ۱۹۸

۱۰۵ و درهم آن با کره یعنی مسکه تازه و برک تاک جهت رفع صلابت انشین و بخور آن باعث کریختن موم و تحلیل اورام و فرش کردن برک آن و بران نشستن کاسر قوت باه و کریزاننده هوام است و بستن برک کرم کرده آن بر ورم بارد و نزول آب در بیضه و کویند تکیه کردن بر چوب آنکه از ان متکا ساخته بر ان تکیه نمایند مانع تعب و قاطع شهوت جماع است و در زیر فرش خواب گذاشتن مانع احتلام و قاطع نعوط و تخم آن لطیف تر از برک آن مضر کرده و مصدع مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن یک مثقال و بهتر آن است که آن را بدون مصلح آنکه صمغ عربی است استعمال نه نمایند و زیاده از یک مثقال نیز بدل آن کویند دو وزن آن شاهدانه است

"اُمد"

بکسر همزه و سکون ثای مثلثه و کسر میم و دال مهمله لغت عربی است و آن را کحل و کحل سلیمانی و اصفهانی و کحل جلا نیز و بیوتانی طمسوس و بلاطینی و بسریانی صدیدا و برومی کوخلن و بفارسی سرمه و بهندی انجن نامند

"ماهیت آن"

سنکی است صفایحی براق و اصناف الوان می باشد صنفی سیاه تیره و صنفی اندک از ان کمتر و صنفی سیاه اندک مائل به بنفشی و صنفی سفید سرخ و صنفی سفید نیز دیده شده و معادن آن بسیاری از بلاد است مانند اصفهان که بهترین همه جاها است خصوص آنچه از نواح قهپایه آنجا آورند و بعد از ان مغرب و مصر و غیرها و حجر آن مخلوط با سرب می باشد لهذا ملمع براق است و چون با نقره بکدازند نقره را شکننده سازد و بهترین آن آنست که خوب سیاه و براق و خالص از آمیختگی چیزی غریب و بی رک و کدورت باشد و بسیار صلب نباشد و زود شکسته و مفتت گردد و سفید آن قلمهای اندک طولانی و با صفایح و براق بود فی الجمله شبیه بزرنیخ ورقی و طلق باشد و لهذا بعضی آن را زرنیخ سفید دانسته اند و بهترین طرق استعمال ائمه آن است که ریزه ریزه نموده بمقدار نخود و باقلا در دنبه کوسفند و اگر نباشد در پرده چربی که بالای شکنه بز و کوسفند می باشد پیچیده در ظرف آهنی یا سفالی بر آتش بسوزانند که مشتعل گردد پس برآورده پاک شسته مدتی در یخ یا برف یا آب سرد پرورده نمایند پس با کلاب یا عرق رازیانه یا آب برک تازه آن یا آب برک کشنیز تازه یا آب برک کل شقایق یا آب خالص و بالجمله با آنچه لائق و مناسب باشد بر سنک سماق مانند هبا و غبار سوده خالص بتنهائی و یا با آنچه مناسب دانند از احجار و ادویه نباتیه و مروارید و غیرها استعمال نمایند

ص: ۱۹۹

"طبیعت آن

سرد در دوم و خشک در سوم و شیخ الرئیس سرد در اول و خشک در دوم گفته و محمد بن حسن سرد و خشک در چهارم دانسته

"افعال و خواص و منافع آن

قابض و مجفف بی لذع و محرق مغسول آن لطیفتر از غیر محرق مغسول آن است و حافظ صحت چشم و مقوی اعصاب آن و مقوی باصره پیران و دفع حرارت و رطوبت و چرک و اندمال قروح آنست و جهت صداع و نزف الدم از هر موضعی که باشد و تنقیه چرک زخمها و بردن گوشت زائد و جریان حیض و اندمال قروح مقعده و الصاق جراحات و سوختگی آتش و قتل سپش مفید

"العین

اكتحال آن با اندک مشک جهت تقویت باصره و اعصاب آن و رفع وسخ آن و با مروارید و سرکین حردون و نبات سفید جهت غشاوه و بیاض چشم و با حضض و سماق جهت دمعه و جرب چشم معرب و چون با اقلیمیا بوزن آن نرم سوده و با عسل کف گرفته رقیق ممزوج نموده بآن اکتحال نمایند صداع را زائل سازد اگر صداع در هر دو جانب باشد بهر دو چشم و اگر بیک جانب بچشم آن جانب و اکتحال آن با آب کشنیز تازه خصوص که باندک کافور باشد در ابتدای احداث جدری و حصبه باعث عدم بروز دانه آنها است در چشم و مسکن بخارات و کرمی و رطوبت و اندمال قروح آن و بدستور با آب انار ترش معصور با شحم و همچنین با آب سماق و آب برک تازه امغیلان یا آب نقوع مازو جهت امراض مذکوره و همچنین قطور آن در گوش و بینی و طلای آن با میاه مذکوره بر پشت چشم و زیر آن و بره های بینی و لب و گوش و حلقوم و سینه مانع بروز آبله و حصبه است در ان اعضا بشرط تکرار عمل و بعد بروز و ظهور آن

ص: ۲۰۰

۱۰۶ با آب برک کشنیز تازه و اندک کافور و قلیلی کلاب محلل و دافع آن و با آب سماق نیز بدستور و ضماد آن بر پیشانی و نصف سر جهت قطع رعاف حادث از حجب

دماغ خصوص با آب برک تازه رسته امغیلان و بر اورام محلل آنها است و ذرور آن جهت تجفیف و اندمال قروح طبقه قرنیه چشم و قروح ذکر و خصیه و سائر اعضا مفید و لیکن بعد اندمال داغ آن در عضو می ماند و همچنین جهت حبس خون و مالیدن آن با روغنها بر بدن جهت قتل سپش مفید و با پیه تازه و سفید آب جهت سوختگی آتش و منع تفرح و اندمال آن و فرزجه و حمول آن جهت تلین صلابت رحم و قطع جریان خون حیض و قروح مقعده و بدستور با روغن آن مضر باعضای صدر و رئه و مفاصل و صوت و خوردن آن باعث کرفتگی آواز است و کویند خوردن بسیار آن قاتل است بسبب سمیتی که دارد مصلح آن کثیرا و شکر و روغن دنبه بدل آن در امراض چشم آبار است و دستور احراق و تشویه و غسل و برود و جواهر سرمه و شیاف و اقراص و اکتحال آن در قرابادین ذکر یافت

"فصل الالف مع الجیم"

"اجاص"

بکسر همزه و فتح جیم مشدده و الف و صاد مهمله

"ماهیت آن"

ثمریست مشهور و معروف بسریانی جاسا اکاما و سنک باد کوکا فیلون و بلغت رومی و مسقینون و اهل مغرب و اندلس ترش آن را عین البقر و بفارسی آلو نامند و آن اصناف و الوان و بستانی و کوهی می باشد و بستانی آن اصناف و الوان می باشد صنفی سیاه و بسیار بزرک و از مطلق آن مراد آن است و صنفی زرد و این بزرک و کوچک نیز می باشد و بیونانی این را ادرك و بفارسی آلوچه نامند که مصغر آلو باشد و این نازکتر است و سردتر و لطیفتر اصناف آن است و سفید آن را در عراق شاهلوج خوانند یعنی شاه آلو و آلوچه سلطانی و صنفی سرخ و صنفی از سرخ آن بسیار ترش می باشد و

سرد است قائم مقام تمر هندی در تطفیه و ترقیق مواد و آن را کشیه نامند و چون خشک گردد سیاه و ازرق شود و صنف کوهی آن کوچک و بسیار ترش می باشد و شیرین نمی گردد و باقوت قابضه و درخت آن کوچکتر از بستانی است و اجاص چون مطلق مذکور شود مراد از آن آلوی زرد بخارائی است که تازه آن زرد کهربائی شفاف میخوش نیکو طعم می باشد و بهترین اصناف اماکن دیگر است و در خراسان می شود و بس و آنچه جاهای دیگر می شود مانند آن نیست و بعد از آن آلوی سیاه فارسی است که عربی مشهور بقلوب الدجج یعنی دل ماکیان است و نوعی از آن طبری است که آن را نیشو کویند و درد مشق نوعی آلویی می شود که برومی آن را فقومیلاس نامند و این نوع قابض بود

ص: ۲۰۱

"طبیعت سیاه

بکمال رسیده صادق الحلاوه آن سرد در اول و تر در دوم و مز یعنی زرد میخوش آن سرد در وسط دوم و تر در آخر آن و آنچه لحمی و پوست آن نازک و طعم آن اندک مائل بتلخی باشد با اندک قوت قابضه است و بالجمله برودت ترش آن زیاده از شیرین آن است و نارس ترش آن سرد در وسط دوم و تر در آخر آن برک آن سرد در اول و خشک و باقوت قابضه

"افعال

و خواص و منافع آن

قلیل الغذاء و ملین و مزلق خصوص تازه آن بسبب لزوجت و رطوبتی که دارد و چون قبل از طعام بخورند صداع حار و تپهای صفراوی را مفید و مطفی حدت صفرا و قی

صفراوی و تشنکی و حرارت دل و حدت و التهاب آن و خارش بدن و مسهل صفراوی رقیق و دافع غثیان صفراوی است خصوص میخوش و ترش آن درین امور و شیرین آن در تلین و ارخا و اطلاق بطن بیشتر و بسا باشد که ترش آن اطلاق بطن نماید بسبب قوت تقطیع و تلطیف زیرا که اشیای حامضه مقطعه ملطفه هرگاه در معده و امعا فضولی یابند آن را تلطیف و تقطیع نموده دفع می نمایند و الا موجب قبض و حبس می کردند با آنکه معده و امعا پاک از فضول نادر است پس آلوی سیاه از ان جهت و بسبب لزوجت و رطوبتی که دارد تلین بطن می نماید و مسهل است و آنچه کوچک و صلب و قابض باشد بد است خوردن آن بجهت آنکه غیر لذیذ و ملین و مطلق نیست و ماء العسل

ص: ۲۰۲

۱۰۷ معین است بر اطلاق آن و دفع ضرر آن از معده سرد و سزاوار آن است که مطحول تناول نماید آن را پیش از طعام و تا منحدر نکردد مبادرت بخوردن طعام نماید و آلوی خشک را چون پزند با آب و صافی نموده با ترنجبین و یا عسل و یا شکر بیاشامند ابلغ است در تلین طبیعت و آلوی سفید بطیء الهضم است و مسهل نیست مانند ترش و میخوش و خوردن آن بعنوان تفکه انسب نه بطریق دوا و علاج و آلوی کوهی که رنگ بعضی از ان سرخ بود و ترش و آن را می پزند و بدست مالیده می گذارند تا زمانی که غلیظ و سرحد انعقاد رسد و از ان قرصها ساخته بشکل کرده نان تنک و بشهرها نقل می نمایند جهت اصلاح اغذیه و مزورات بیماران بکار آید و اجاص بری مضر است بمعده و موجب حبس و عقل بطن است چون با کلاب یا طلا جوش دهند و شکوفه آن را چون بخایند قطع مواد نازله نماید و ضماد آن بر سر جهت صداع حار نافع

"و غرغره

و مضمضه بطیخ برک و بیخ آن جهت منع نزلات دماغی و ورم لوزتین و نهاه و تقویت
 لئه آشامیدن آن جهت رفع کرم معده و ضماد برک آن با سرکه بزیر ناف جهت کشتن
 کرم امعا مجرب مضر است بدماغ مصلح آن عناب و بمعده مصلح آن کلقد و در
 مبرودین مصطکی و کندر و ماء العسل مقدار شربت آن تا نیم رطل بدل آن تمر هندی
 و صمغ آن را که صمغ فارسی نامند کرم تر از صمغ عربی و یبوستش کمتر از آن و
 سرفه را نافع و مفتت حصاه و ملحم قروح و اکتحال آن جهت حدت بصر و ضماد آن
 با سرکه جهت قوبا و جوشش بدن اطفال مفید است و اجاصیه و آش اجاص و رب و
 سکنجبین و شراب و طیخ و مربا و مزوره و مطبوخ و معجون و نقوعات آن در قرابادین
 ذکر یافت

ص: ۲۰۳

"فصل الالف مع الحاء المهمله"

"احریض"

بکسر اول و سکون حای مهمله و کسر رای مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و ضاد
 معجمه بفارسی کل کافشه و کل خنق و رنک زعفران و بلغت دیلمی کاجیره و بهندی
 کسم کاپهول نامند

"ماهیت"

آن معروف و در اکثر بلدان کثیر الوجود بری و بستانی می باشد طبیعت بری آن در
 سوم کرم و در دوم خشک و بستانی آن در دوم کرم و در اول خشک و قوت آن تا سه
 سال باقی می ماند

"افعال و خواص آن"

منضج و محلل و با قوت قابضه و منوم و مقوی کبد و کدازنده خون منجمد مطلقا و ضماد آن با حنا بر کف دست و پا جهت قلت بروز آبله قبل از بروز و مجفف عوارض آن و با عسل جهت قوبا و با ماست بر مثانه جهت احتباس بول مجرب و طلای آن با عسل جهت بهق و برص و قلاع اطفال و یا سرکه جهت خارش بدن و اورام حاره و باد سرخ و ورم جگر مفید المضار مبخر و مصدع و مضر سپرز و مفسد معده مصلح آن عسل مقدار شربت آن یک مثقال الخواص چون با گوشت طبخ نمایند باعث زود مهرا شدن و لذت اطعمه است

"احیون"

بفتح همزه و سکون حای مهمله و بخای معجمه نیز آمده و ضم یای مثانه تحتانیه و سکون واو و نون در آخر لغت یونانی است بمعنی سرافعی

"ماهیت آن"

ثمر گیاهی است ثمنشی شبیه بسر افعی و بی ساق و نبات آن خشن و شاخهای آن کوچک و باریک و مزغب و خاردار مائل بسفیدی و از هر دو طرف آن برکهای ریزه باریک راست شبیه بیرک ابو خلسا و کاهو و ریزه تر از آن با رطوبتی لزج که بدست بچسپد و نزدیک برکهای کل بنفشی و ثمر آن شبیه بسر افعی و بیخ آن بمقدار انکشتی مائل بسیاهی و دراز

ص: ۲۰۴

"طبیعت آن"

کرم در اول و تر در دوم

"افعال و خواص آن"

مدر بول و حیض و شیر و عرق و بیخ آن مقاوم جمیع سموم حیوانی خصوص افعی چون با شراب بنوشند و اگر با شراب و چیزهای مناسب بیاشامند کویند جهت درد کمر مجرب است مورث خارش و جوشش بدن مصلح آن شیر است

"فصل الالف مع الخاء المعجمه"

"اخشاء البقر"

بفتح همزه و سکون خای معجمه و فتح ثای مثلثه و الف و همزه بفارسی سرکین کاو و بهندی تر و تازه آن را کوبر

۱۰۸ و خشک آن را کویتهه و ابله نیز نامند

"طبیعت آن"

در آخر اول کرم و در دوم خشک

"افعال و خواص آن"

محلل و جاذب و حابس دم و رافع الم کزیدن هوام و اخراج کننده خار و پیکان و جهت قوبا و داء الثعلب و سعفه مجرب قطور آب افشردۀ سرکین تازه کوسالۀ ماده در بینی جهت حبس رعاف و ضماد سرکین تازه آن بر پیشانی و طلای سوخته آن با سرکه بر پیشانی بدستور و همچنین نفوخ سوخته آن در بینی قاطع رعاف و قطور سائیده بسیار نرم آن با روغن بادام تلخ و شراب جهت رفع الم و ضربان کوش بسیار مفید و ضماد تازه کرماکرم آن جهت ورم جراحات حادث از کارد و امثال آن و قطع سیلان خون و برآمدگی رحم و اندمال جراحات و درد مفاصل و عرق النسا و رفع الم کزیدن هوام و

وٹی و با آرد جو جهت جوششها و با سرکه جهت ورم حار و خنازیر و اورام صلبه و
 ٹؤلؤل و کزیدن زنبور و درد ورم زانو و با عسل جهت اورام بارده و با بابونه و کبریت و
 امثال آن جهت استسقا و با زعفران جهت کشودن خراج و با باقلا جهت ورم پستان و با
 آب اسقیل جهت قوبا و سعفه و داء الثعلب مجرب و تکرار ضماد پخته آن در روغن
 زیتون و گذاشتن آن بر بدن تا خشک گردد خار و پیکان و امثال آن را بیرون آورد و
 ضماد آن بزیر ناف زنان جهت اخراج جنین مرده و چون مدتی بگذارند باعث قتل
 جنین زنده گردد و بر پشت زهار و تهیکاه جهت رفع قولنج و رمی و ریخی سریع الاثر
 و بر مقعده جهت درد و ورم آن و با روغن جهت نقرس و بخور آن جهت عسر ولادت
 و روغن آن جهت قوبا و جرب رطب نافع و در مرکبات در ادهان ذکر یافت

ص: ۲۰۵

"اخنوس"

بفتح همزه و سکون خای معجمه و کسر نون و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم نون و
 سکون واو و سین مهمله در آخر

"ماهیت ان

نباتی است که منبت آن نزدیک نهرها و چشمه ها و برک آن شبیه ببرک بادروج و از
 ان کوچکتتر و بالای آن شکافته و شاخهای آن بلندی یک شبر و کل آن سفید و شاخ
 و برک آن مملو از رطوبت و ثمر آن سیاه و کوچک و با قوت قابضه

"افعال و خواص آن

مانع مواد محتبسه متجلبه و با قوت مجففه و چون پنج درهم ثمر آن را نرم کوفته و پیخته و با عسل چهار درم سرشته در چشم کشند سیلان رطوبات آن را قطع نماید و عصاره آن را چون با کبریت و نظرون مخلوط نموده در گوش بچکانند و جمع آن را ساکن کند

"اخرساج"

بفتح همزه و فتح خای معجمه و سکون رای مهمله و فتح سین مهمله و الف و جیم در آخر

"ماهیت آن"

شجریست که در بلدان حاره و در مواضع خشک می روید و بلندی آن بمقدار یک قامت و اندکی زیاده و چوب آن مانند چوب انجیر و رخو و مجوف و برک آن نیز مانند انجیر و از آن اندک بزرگ تر و املس طعم آن شیرین تفه و در ثمر آن تخمی است نازک که چون بخایند خائیده شود و چون بخورند جشا آورد و بکزد فم معده را و بر شاخ و بر بیخ آن عنکبوتان صغار متولد کردند و پوشند آن را بغشای سفیدی نازک چون آن غشا را دور نمایند آن عنکبوتان براه آیند و ازین جهت نفوس اکثر مردمان از خوردن آن متنفر می باشد

ص: ۲۰۶

"افعال و خواص آن"

چون ثمر و برک آن را در آب جوش دهند و بریزند بر اعضای ضربان آن را ساکن گرداند و خاکستر آن را چون با سرکه بر جراحات و جرب و دمامیل و بثور مکرر طلا نمایند زائل سازد و جراحات را التیام دهد

"اخیروس"

بفتح همزه و کسر خای معجمه و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم رای مهمله و سکون واو و سین مهمله در آخر

"ماهیت آن"

نباتی است غیر کندی صحرائی منبت آن کنار آبها شبیه بکیاه ارزن و ثمر آن سیاه و ریزه و کل آن سفید و ثمر آن در ادویه چشم و کوش مستعمل و با قوت مجففه و محلله و قابضه است

"فصل الالف مع الدال المهمله"

"ادریک"

بفتح همزه و سکون دال مهمله و فتح رای مهمله و کاف لغت عربی است بفارسی
آلوجه سلطانی نامند و کویند نیشوق

۱۰۹ اینست

"طبیعت آن"

در اول سرد و رسیده آن در دوم تر

"افعال و خواص آن"

مسکن حدت صفرا و رسیده آن ملین طبع و نارس آن مسهل بعصر و قاطع قی و آب رسیده آن جهت سرفه حار و صاحب دق بغایت مفید و آب برک آن کشنده کرم معده و نفاخ و مفسد معده مصلح آن کل قند است

"فصل الالف مع الذال المعجمه"

"اذراقی"

بفتح همزه و ذال معجمه و الف و فتح رای مهمله و الف و کسر قاف و یا لغت سریانی است و بعربی قاتل الکلب و حب الغراب و خانق الکلب و بفارسی کچله و کچوله نامند و بهندی نیز بدین نام مشهور است

ص: ۲۰۷

"ماهیت آن"

تخم ثمر درختی است هندی بمقدار نارنجی بزرک و پوست آن سرخ رنگ و بی بو و لحمی چندان ندارد و دانه‌های پهن مدور بسیار صلب و تلخ در میان آن می باشد مانند تخم برهل که نیز ثمری است هندی در جوف برهل و هر دانه در غلافی علئحده و تخم برهل کوچک است و لحم آن ماکول بخلاف تخم اذراقی که بزرک و پهن و مدور و سمی غیر ماکول است و درخت آن بزرکتر از درخت نارنج و بمقدار درخت بیل هندی و برک آن نیز اندک شبیه بآن و کوچکتر و عریضتر از برک نارنج و مستعمل تخم آن است بدین نحو که در آب می خیسانند و پوست آن را جدا کرده بسوهان براده نموده بکار می برند و آنچه صاحب تحفه نوشته که آن بیخی است و در تنکابن و مازندران کلاج دارو نامند و برک آن از برک بنفشه سبزتر و کل آن مثل بنفشه و در

غایت سرخی و ساق آن از ساق بنفشه سطرتر و سرخ اشتباهی خواهد بود و شاید بیخی
دیگر شبیه بان باشد نه آن

"طبیعت آن

در آخر سوم کرم و خشک در سوم

"افعال و خواص و منافع آن

هم حیوانات دمدار است و بالخاصیه مبدل مزاج بسیار سردردی فاسد بسوی مزاج حار
جید صالح و لیکن باید که جرأت بر خوردن آن ننمایند مگر نزد حاجت قوی شدید با
مصلحات آن و جهت فالج و استرخا و سائر امراض عصبانی و درد کمر و وجع مفاصل
مجرب دانسته اند ضماد آن جهت کلف و جرب و قوبا و عرق النسا و امراض مفاصل و
امراض بارده رجوب متفرح و بثور لبنیه نافع المضار مسکر و مشوش ذهن و یک مثقال
آن کشنده مصلح آن شکر و ادویه خشبو و قی فرمودن بشیر تازه دوشیده و آشامیدن
امراق و اسفید باجات دسمه بروغن بادام و لعابات با روغن بادام شیرین مقدار شربت آن
از یک دانک تا دو دانک و حب و معاجین آن در قرابادین ذکر یافت و اطبای هند
برای آن خواص بسیاری بیان می نمایند

ص: ۲۰۸

"اذرافیون"

بفتح اول و ذال معجمه و الف و کسر فا و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو و نون

"ماهیت آن

باعتماد جالینوس نوع چهارم زبد البحر است که بفارسی کف دریا نامند و آن چیزی است پر سوراخ و بسیار سبک و از فرنک آورند شبیه بزهره اسیوس

"افعال و خواص و منافع آن

در جمیع افعال از زبد البحر اقوی و از سموم قویه و مقدار دو دانک آن کشنده و اکتحال آن جهت رفع ناخنه و بیاض چشم دواب بسیار مؤثر و طلای آن با آب جهت عرق النسا و ورم پستان و جرب و کلف و بثور نافع و یحتمل آن چیزی را که بهندی کستوری می نامند این و یا قریب بدین بوده باشد و در حرف الزای در زبد البحر ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد

"اذخر"

بکسر همزه و سکون ذال معجمه و کسر خای معجمه و رای مهمله

"ماهیت آن

دو قسم بود یکی مکی و آن را بعربی تبین مکه و خلال مامونی و طیب الغریب و بلغت رومی سخس و سخیس نامند و بعضی اطبا گفته اند که سخیس یونانی است و بهندی کندهیس و کتدیل و کنتول و سوندهی و روس و سوریا و بفارسی کورکیاه و گاه مکه و کزنه دشتی بفتح کاف و سکون زای معجمه و فتح نون و ها در آخر و تصحیف کرده کسی که آن را کربه دشتی بضم کاف فارسی و سکون رای مهمله و فتح بای موحده خوانده

۱۱۰ و این صنف نباتی است با شاخهای بسیار و باریک از یک بیخ رسته و بیخ آن غلیظ و برک آن ریزه تر از کولان و از ان در حجم و قد کوچک تر و مائل بسرخی و زردی

و ثقیل الرائحه یعنی تند بو و سائیده آن را با بیخ آن باصطلاح اهل مکّه غسل نامند و بآن دست می شویند و شکوفه آن بسیار و انبوه و سفید و با عطریّت و تند طعم و کزنده زبان اما صنف دوم آن اذخر اجامی است و آن گیاهی است که از بیخ آن در هند خسخانه می سازند و مشهور بخس است و گیاه آن در شکل شبیه باذخربری است و لیکن گیاه آن خوش بو نیست مانند اذخربری و خشن است و بیخ آن خوش بو و باریک و بسیار دراز قریب بذراعی و بفارسی بیخ و الا نامند و اما اذخربری کویند این صنف غلیظ می باشد و تخم آن مخدر و بهتر و مختار و مستعمل بیخ و فقاح اذخر عربی مکی خوش ترکیب نیکو رائحه آن است که گیاه و برکهای آن بسیار بلند و صلب و خشن نباشد بلکه نرم و انبوه و کوتاه باشد و شیخ الرئیس نوشته آنچه فقاح آن مائل بسرخ و چون شکافته شود بنفش و ساق آن باریک و در خوش بوئی شبیه بوی ورد باشد چون نرم کنند و بدست بمالند و چون بخایند زبان را بکزد و بسوزاند نکوست منفعت آن بسیار در کل و فقاح و بیخ و شاخهای آن بود و بهترین آن عربی صلب خوشبوی باریک صلب آن است طبیعت عربی مکی و آنچه قریب بدان است کرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند و اجامی آن مبرد و نزد ابن جریح همه اصناف آن بارد و بیخ آن شدید القبض و فقاح آن اندک کرم و باقبض کمی کمتر از کرمی آن

ص: ۲۰۹

"افعال و خواص و منافع آن"

محلل و مفتح سده کبد و افواه عروق و مقطع و منضج اخلاط لزجه غلیظه و مسکن اوجاع بارده باطنیه و جهت فالج و لقوه و تشنج رطب امتلائی و استرخا و خدر و نسیان و ذکای حفظ و ازاله خوف و درد دندان و تقویت لثه و عمور و دفع رطوبات دهان نافع

جهت آنکه منقی سر است از فضلات ردیه و رطوبات بلغمیه و جهت ورم معده و جگر و سده آن و صلابت سپرز و رفع نفث الدم و بادها و استسقا و علل کرده و رئه و تفتیت حصاه و ادرار بول و حیض و فضلات و ورم رحم و اورام صلبه هر عضو که باشد خواه معده و یا کبد و یا کرده و غیرها و تپهای بلغمی در اواخر و شدخ عضل مفید و مقاوم سموم هوام است شربا و ضماد او طلاء

"امراض الراس"

خوردن بیخ آن با مصطکی منقی فضول دماغی است و خائیدن آن بتنهائی برای فالج و همچنین با مصطکی و علك البطم و آشامیدن یک مثقال آن جهت فالج و لقوه و تشنج رطب امتلائی و تنقیه فضول دماغی و رحم و همچنین آشامیدن ربع مثقالی از بیخ آن با فلفل جهت تشنج رطب امتلائی و با مصطکی نیز جهت تنقیه فضول دماغی و ضماد آن بر منبت اعصاب جهت استرخا و فالج

"امراض اعضاء"

الغذاء و القلب و النفص و غیرها

یک مثقال آن بتنهائی و یا با یک مثقال فلفل جهت رفع غثیان بلغمی مجرب و جهت ازاله خوف نافع و با ترنجبین جهت صلابت سپرز و با ادویه مناسبه جهت استسقا و علل کرده و رئه و ورم و تقویت فم معده و جگر و سده آن و رفع نفث الدم و بادها نافع و آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل نفخ و ریاح و ادرار بول و حیض و مداومت آشامیدن طبیخ آن جهت مفاصل بارده و با سکنجبین در اواخر تپها نهایت مفید و مضمضه و سنون بآن جهت درد دندان و تقویت لثه و عمور و دافع رطوبات دهان نافع و نطول طبیخ آن و ضماد جرم آن جهت خدر و ضماد برک تازه تر متصل بیخ آن جهت لسع

هوام و همچین ضماد آن جهت ورم فم معده و ورم بارد جگر و سپرز و مثانه و ریاح
 جمیع اعضا و جلوس در طبیخ آن جهت ورم رحم و درد مفاصل و تفتیح افواه عروق و
 تلین و انضاج صلابات و تسکین اوجاع باطنیه و اما نقاح آن یعنی شکوفه آنکه بهندی
 سیندیه کویند لطیفتتر و در افعال بهتر از حشیش آن است و نافع است از برای لقوه و
 فالج و نسیان و اوجاع و اورام معده و کبد و نفث الدم و نیکو می کرداند حفظ را جهت
 آنکه منقی سر است از فضلات ردیه و رطوبات بلغمیه و دهن آن جهت حکه و رفع
 اعیاء نافع

ص: ۲۱۰

۱۱۱ و دهن آن و شراب آن و عرق آن و قرص آن و معجون آن همه نافع اند از جهت
 امراض مذکوره و در قرابادین بتفصیل مذکور شد با خواص و منافع و طریقه صنعت
 هریک المضار کویند بسبب شدت ادراری که دارد مضر است بکرده محرورین و
 مصدع است مصلح آن کلاب و عرق نیلوفر و صندل مقدار شربت آن از نیم مثقال تا
 یک مثقال بدل آن راسن و قسط و بدل فقاح آن قصب الذریره است

"فصل" الالف مع الراء المهمله

"اراقو"

بفتح اول و رای مهمله و الف و ضم قاف و واو فارسی سیهک نامند

"ماهیت ان

تخمی است سیاه و مدور در غلافی و در میان کندم و عدس می روید

"افعال و خواص و منافع آن

ملین و محلل چون آن را آرد کنند و با سرکه و آب ممزوج خمیر نمایند و هشت ساعت در آفتاب بگذارند پس به آب خالص بسرشند و بر اورام بسیار صلب و موجه ضماد نمایند تحلیل دهد و وجع آن را زائل سازد المضار ردی الغذاء و نفاخ و مورث قولنج ریخی مصلح آن سرکه ممزوج بشیرینی است

"ارای"

بفتح اول و رای مهمله و الف و کاف در آخر بفارسی درخت مسواک بزبان کرم سیری ایران چوج و بهندی پیلوو جال نیز نامند بکسر بای عجمی و سکون یا و ضم لام و واو در آخر و تخم آن را بهندی پیل بدون واو کویند

"ماهیت آن"

بدانکه آن بری و جبلی می باشد بری آن درختی است شبیه بدرخت انار و برک آن عریض و بلند و راست و سبز و خرم و انبوه و چوب آن سست و خزان نمی کند و خاردار و بیخار نیز می باشد و کل آن مائل بسرخ و ثمر آن بقدر بطم و خوشه دار مانند انکور و در خامی اندک تلخ و با عفوصت بسیار و سبز و در آخر بعد رسیدن بعضی سرخ و بعضی سفید و بعضی بنفش می گردد پس سیاه و با اندک حلاوت و تلخی و عفوصت و حرافت و تخم آن ریزه و ثمر آن بمقدار نخودی و خوشه ثمر آن کوچک آن مقدار که در قبضه دست آید و منبت آن اکثر بلاد اقلیم اول و دوم و وادیها و صحراها است و در بلاد هند و دکهن و بنادر کرم سیرات ایران نیز می باشد و جبلی آن کمتر از صحرائی و با خارهای متفرق و خوشه ثمر آن بزرگتر از بری آن مقدار که در دو کف دست آید و دانه‌های آن ریزه تر و بی تخم و بدستور در آخر سیاه و اندک شیرین و عفت و با حرافت می باشد و در بعضی بلاد شیرین تر و بزرگتر و با

تخم بسیار تلخی می شود و مانند انکور آن را در بازار می فروشند و بعضی مردم آن را می خورند

ص: ۲۱۱

"طبیعت آن

بغدادی گفته که درخت آن یابس است و ثمر آن در حرارت و ییوست معتدل و انطاکی در دوم کرم و در سوم خشک و حکیم میر محمد مؤمن در اول کرم و در آخر دوم خشک دانسته

"افعال و خواص و منافع آن

جالی و محلل و مقطع و مفتوح سده و جهت رفع رطوبات لزجه و ریاح غلیظه و منع نزلات و تقویت معده و رفع اسهال و تحلیل ورم رحم و بواسیر و عسر البول و تنقیه مثانه و سعفه و ماشرا و نمله و تسکین اوجاع و تقویت لثه نافع ضماد برک آن محلل و مانع نزلات و ماشرا و نمله و ضماد مطبوخ ثمر آن در روغن زیتون جهت تسکین اوجاع و تحلیل ورم رحم و بواسیر و سعفه مفید و آشامیدن طبیخ ثمر آن جهت عسر البول و تنقیه مثانه و تقویت معده و رفع اسهال و بدستور تخم آن در تقویت معده و رفع اسهال و مسواک بچوب آن جالی دندان و مقوی لثه و اکثار آن مورث جوشش لاه و شرب آن باعث سحج مصلح آن کثیرا مقدار شربت از طبیخ آن تا نیم رطل و از تخم آن تا سه درهم بدل آن صندل است و صاحب دستور الاطباء و دیگران گفته اند برک آن جهت جرب و جذام و بواسیر و فساد خون نافع و ثمر آن را بهندی حال نامند تلخ و مسهل و دافع فساد بلغم و صفرا است و جهت سوزش اعضا و استسقا و اورام و جذام و حمیات حاره و دیدان و حب القرع نافع

ص: ۲۱۲

"اربع و اربعین"

بفارسی هزارپا و بهندی کتکیحوره نامند

"ماهیت آن

حیوانی است از حمله حشرات باریک و

۱۱۲ بلند بطول یک انگشت تا بیک شبر بعضی اندک قوی و بعضی باریک و تنه آن کره دار مانند ریسمان که در آن کوههای بسیار متصل بهم باشد و بر سر آن دو شاخ باریک و دم آن اندک باریک دو زبانه و از هر جانبی از نزدیک سر تا دم آن بیست و دو پای ریزه باریک و گاه راه می رود و گاه برمیگردد و بدهن می کزد و بهر عضوی که رسید پاهای خود را در عضو فرو می برد که بدشواری از آن جدا توان نمود و پاهای آن خالی از سمیتی نیست و هر عضوی را که کزید اندک سوزش می کند پس تسکین می یابد و از کزیدن انواع بسیار سمی ردی آن وجع شدید و تنگی سینه عارض می گردد تریاق آن کوبیده هزارپائی که کزیده است بر موضع کزیدگی خود بستن و خوراندن زراوند طویل و جنطیانا و پوست بیخ کبر و آرد کرسنه اجزای متساوی با ماء العسل و یا با شراب و زهره الخثی است طلاء و نمک با سرکه نیز و روغن کاو و یا کوسفند کرم کرده و مالیدن کل مولسری سائیده هریک بتنهائی کافی است و اگر در کوش رود زیرا که نوع باریک آن اکثر در کوش می رود روغن را کرم نموده در کوش بریزند و اگر نباشد سرکه و نمک را و بعد مردن اگر بنظر آید بمنقاشی گرفته بیرون آورند و الاسر را کج بطرفی که در آن کوش رفته است نموده دست را در کوش گرفته کوش و سر را حرکت دهند تا برآید و اگر در آب افتد و بمیرد و آن آبر

استعمال نمایند از استعمال آن ورم و خارش و اندک سوزشی در عضو بهم رسد تدبیر آن نیز مالیدن اشیای مذکوره است و چون روغن کرم کرده بر آن ریزند می میرد رو کوههای اعضای آن از هم جدا می گردد و می پاشد

ص: ۲۱۳

"حکایت

شخصی را وجعی از ورک تا انکشتان پا بهم رسیده بود و روز به روز در تزايد بود از اتفاقات شب سوم یا چهارم در بین خواب زانوی آن را هزارپای کزید و آن شخص اندک وجعی احساس کرد صبح آن وجع مطلق نبود مگر اندک وجعی در موضع کزیده آن آنهم بمالیدن روغن کرم زائل گشت و صحت یافت

"ارتکان"

بکسر همزه و سکون رای مهمله و سکون تای مثناه فوقانیه و فتح کاف و نون و آن را ارتکن نیز نامند لغت فارسی است بیونانی اجرا کویند

"ماهیت ان

سنکریزه ها است سبک زردرنک و سرخرنک که چون بسوزانند سرخ گردد و بهترین آن سبک زردرنک بی سنک ریزه و مستعمل محرق مغسول آن است زیرا که محرق آن لطیفتر از غیر محرق آن است

"طبیعت

آن

سرد و قابض

"افعال و خواص و منافع آن

طلای آن با آب کشنیز و مانند آن مبرد اورام حاره و جراحات و با محلات جهت بردن گوشت زائد فاسد و با قیروطی جهت رویانیدن گوشت صالح و پر کردن زخمها و با مدرات جهت ریزانیدن حصاه نافع و اجتناب از خوردن آن اولی است

"ارجوان"

بضم همزه و سکون رای مهمله و ضم جیم و فتح واو و الف و نون معرب از ارغوان فارسی است و آن را زعیدا گویند

"ماهیت آن

درختی است که منبت آن بلاد فارس است کل آن بسیار سرخ و مائل بنفشی و انبوه و نیکو منظر و بوی چندان ندارد و طعم آن اندک شیرین و می خورند آن را و فارسیان آن کل را تنقل و مزه شراب می کنند و اعتقاد ایشان آن است که تفریح می آورد و حلق و آواز را نیکو و صاف می گرداند و چوب آن رخو و سبک و ثمری ندارد مگر تخمی که از آن مثل آن روید و حافظ نوع آن باشد

ص: ۲۱۴

"طبیعت آن

کرم مائل باعتدال است

"افعال و خواص و منافع آن

مخرج اخلاط لزجه و رافع برودت معده و کلیه و منقی آلات تنفس و مفتت حصاه و جهت تصفیة لون نافع و آشامیدن طبیخ کل آن مقی و منقی آلات تنفس و معده و آشامیدن طبیخ پوست ریشهای بیخ آن مقدار دو درم مقی قوی است و ذرور سوخته آن حابس نرف الدم و خضاب نیکو است و زنان از ان خطاط می سازند بسبب سیاهی رنک آن و چون برابر و بمالند مژگان را برویاند مصلح قی آن برک عناب و نام است بدل آن صندل و نیم وزن آن کل سرخ و تخم آن در ادویه عین قائم مقام تشمیزج است که چشمیزج

۱۳ نیز نامند و شراب زهر ارجوان و مربای آن در قرابادین ذکر یافت

"اردق ناقی"

بکسر همزه و سکون راء مهمله و فتح دال مهمله و سکون قاف و فتح نون و الف و کسر قاف و یالغت یونانی است

"ماهیت آن

نباتی است شبیه بکبر بسیار تند رائحه و لاذع و در غایت تندی و حرارت و اجتناب از ان اولی است مکر در اطلیه با مصلحات و صاحب اختیارات گفته قثاء الحمار است بلغت اندلس و صاحب مغنی گفته که ثمر آن در غلاف می باشد

"أرز"

بضم همزه و راء مهمله و زای معجمه معرب اورزاء و اوریز یونانی است و بسریانی روزی و عبری ثمن و بفارسی برنج و بتورانی کرنج و بهندی چاول نامند

"ماهیت آن

گیاه آن مانند جو و کندم و برکها و ساق آن بلندتر و نرم تر و منبت آن یعنی محل زراعت آن زمینهای نمناک و چایهایی که در آن آب باشد و یا آنکه آب بسیار بآن برسد مانند آب چشمه و رود خانه و باران و قنوات و بلندی گیاه آن در اکثر بلاد تا به یک قامت و در بنکاله تا بدو قامت می رسد و درد و فصل آن را زراعت می نمایند یکی پیش از موسم باران که برسات نامند و آن هنگام بودن آفتاب در ثور تا اواخر جوزا است که با آب باران آنچه در زمینهای بلند است نشو و نما یابد و آنچه بر زمینهای پست است مانند غدیرها که بهندی جهیل نامند و کنارهای دریا و بطغیانی آبها و سیلابها هر مقدار که آب بلند می شود آن نیز بلند می شود و ما دام که سر گیاه و خوشهای آن بیرون از آب است آن را خوفی و ضرری نیست هر مدت که باشد و اگر احوانا دفعه آب طغیانی نماید و یا سیلاب عظیمی آید که تمام آن را بپوشد و غرق نماید و بزودی از زیر آب برنیاید فاسد و پوسیده می گردد و بهترین برنجها و اماکنی که در آنها خوب می شود بلاد هند است خصوصا پشاور و کمون بندر سورت و بانس بریلی که ما بین شاهجهان آباد و لکهنو است و عظیم آباد خصوص مکهه که دیهی است از دیههای آن و بعد از هند سند و ایران است خصوص جمال بارز کرمان و از آن بهتر در مراغه زیرا که برنج باریک سفید هندی و سندی سبک می باشد و بسیار لطیف و بی لزوجت خصوص انواع مذکوره آنکه خوش بو و خوش ذائقه می باشد و اما برنج سرخ دانه درشت هندی و سندی خالی از ثقلی و لزوجتی نیست و بدستور برنج ایران و اما برنج بلدان دیگر بسیار ثقیل و لزج و خصوص آنچه در جزائر و سواحل دریای شور می شود و در اکثر این اماکن بسیار کم و در بعضی جاها مطلقا نمی شود و وجه مدمت اطبای یونان و روم برنج را ازین جهت است که در آن بلاد برنج وفور ندارد و خوب نمی شود و اکثر ثقیل و لزج و نفاخ و بطی الهضم می باشد و الا برنج اماکن مذکوره قبل و رای این اماکن لطیف و سریع الهضم تر از حبوب دیگر است خصوص در امزجه حاره

ص: ۲۱۵

"در طبیعت آن

اختلاف کرده اند در حرارت و برودت آن بعضی حارد و اول و بعضی بارد و بعضی معتدل دانسته اند و یابس در دوم و درین اتفاق دارند و بعضی مرکب القوی دانسته و این اقوی و قریب بصواب است و اقوال اول نیز درست است زیرا که چون در آب بجوشانند و آب آن را بگیرند و آن برنج را دم دهند که بفارسی چلاو کش نامند می باشد جرم آن برنج سرد در اول و آن آب گرم در اول و اما چون آب آن را نگیرند و دم دهند که آب بر نامند و اکثر پلاو را بدین نحو طبخ می دهند می باشد مائل بکرمی و لیکن باید که قبل از طبخ زمانی آن را به آب بخیسانند و خوب مالیده بچند آب شسته طبخ نمایند و اما برنجهای لزج را چون چند مرتبه جوش ندهند و آب غلیظ لزج آن را نریزند استعمال آن جائز نیست و بالخاصیه در محرور المزاج احداث حرارت و در مبرود المزاج برودت می کند و ازین جهت شاید قدما و اکثر متأخرین مرضی را مزوره از برنج نفرموده اند و مخصوص باصحا داشته اند که در مرضی احداث کیفیت متضاده و در اصحا کیفیت متوافقه شرط است و یحتمل که این مخصوص بارز غیر هندی و جید باشد زیرا که بعضی مرضی

۱۱۴ را برنج هندی موافق تر است از حبوب دیگر و بعضی را نان کندم و در خواص آن و آنکه باعث صحت و مزید عمر است حدیث وارد است و اطبای هند نیز متفق اند در آنکه باعث نوم صالح می گردد و تفصیل آن در قرابادین ذکر یافت

ص: ۲۱۶

"افعال و خواص و منافع آن

مولد خلط صالح و خوابهای نیکو و رافع تشنکی و مسکن لذع اختلاط مراری و اسهال صفرای و مسمن بدن و مولد منی و زحیر و سحج و قروح امعا و اسهال دموی و اختناق رحم و امراض کرده و مثانه را نافع و مصلح حال بدن و نیکو کننده رنک رخسار و خوردن آن با شیر و شکر کثیر غذا و مبهی و مسمن بدن و مولد منی و با دوغ تازه و سماق مسکن حرارت و تشنکی و غثیان و حبس اسهال صفرای و با شیر بز جهت زحیر و با پیه کرده بز و روغن بادام شیرین یا فندق جهت مفص و سحج و اکثار آن مصلح حال بدن و نیکوئی رنک رخسار و مولد خلط صالح و باعث دیدن خوابهای خوب نیکو است از برای اصحاب سل خصوص که با شیر الاغ پخته باشند هنگامی که حمی عفنی نباشد جهت آنکه پاک می گرداند قرحه را و گوشت صالح می رویاند و همچنین با پایچه بزغاله پخته آن و عصیده آن بول الدم را نافع اما بعد نقای قاروره از خون و قبل از نقای اغذیه قابضه حامضه مانند سماقیه و آب شیرین کرده آن به ترنجبین و حقه با آب مغسول آن جهت سحج و قرحه امعا نافع و آشامیدن آرد پخته آن با پیه کرده بز که نیکو طبخ یافته باشد جهت افراط اسهال مرضی خصوص که بریان کرده باشند آن را و جهت اسهال دوالی و سحج و قروح امعا بغایت نافع و کوبیدن چون برنج را بریان کنند که سرخ تیره شود و سیاه نکردد و نسوزد و مقدار ده پانزده مثقال آن را در چهل پنجاه مثقال آب همان قسم درست شب بخیسانند و صبح آب صاف آن را بیاشامند جهت رفع کرم معده و غثیان که از رطوبت و حرارت باشد نافع و آشامیدن آب نقوع سوخته آن مسکن عطش مفرط حادث از هیضه و غیرها و چون برنج سفید را در آب بخیسانند و آب صاف آن را بیاشامند جهت حبس اسهال و هیضه مفید و سائیده آن با کپاهی که بهندی پونده و دوب نامند که بر زمین مفروش و برکهای آن باریک و در شاخهای آن کره ها می باشد و بفارسی مرغ نامند و با اندک نبات سفید و قدری آب خالص شیره گرفته بیاشامند نفت الدم را مفید است و آشامیدن آب مطبوخ آن مانند ماء الشعیر که بهندی پیچ نامند مسکن لذع اخلاط مراری معده و امعا و با شیر تازه

بالمناصفه ده روز خوردن جهت تولید منی مجرب و سعوط کرد برنج که در حین کوبیدن بهم می رسد قاطع رعاف است و اغتسال بدان جهت جلای اوساخ از بدن و طلای آن با ترمس جهت رفع کلف و آثار جلد مفید و همچنین با آب خربزه و ضماد آن با پیه کرئه بز جهت کشودن دمل و ذرور آن جهت خراجات تازه و چون جواهر را خصوص مروارید با آب مطبوخ برنج و یا آب نخاله غیر مطبوخ آن بشویند چرک آن را زائل سازد و جلا دهد و همچنین چون آرد بسیار نرم آن را به آب بمالند و خشک نموده به آب بشویند و همچنین چند مرتبه تکرار نمایند بسیار صاف و جلا یابد المضار آشامیدن آب مطبوخ شلتوک که بفارسی شالی و بهندی دهان نامند و پوست شلتوک که بسیار نرم سلایه کرده باشند از سموم است و کویند که یک مثقال آن کشنده است و برنج مولد قولنج و سده و مولف تذکره مکرب و مصدع می داند مصلح آن خیسانیدن آن است در آب نخاله کندم و خوردن آن با شیرینی و چون در آب قرطم بجوشانند رفع سده آن می کند بدل آن آرد جو مغسول است و برنج بریان و حلویات و اطعمه مصنوع از آن در قرابادین ذکر یافت

ص: ۲۱۷

"ارز"

بضم اول و سکون راء مهمله و زای معجمه

"ماهیت آن

درخت صنوبر بی بار است و زفت رطب از آن حاصل می شود منبت آن زمین عرب

"طبیعت آن

کرم و خشک است

"ارضه"

بفتح اول و راء مهمله و ضاد معجمه و ها در آخر بهندی دیمک نامند

"ماهیت آن

کرمهای است بسیار ریزه

۱۱۵ سفید سر و دهن آنها اندک صلب و تنه آنها نرم و پراز رطوبت لزجی چوب و درخت و کاغذ و کتاب و لباس و فرش و ازین قبیل آنچه را بیابند می خورند و هرچه را که بخورند اطراف آن کل آلود می باشد و چون خشک شود اندک صلب می گردد و شاید تمام لعاب دهن آنها و آنچه را می خورند همه کل می گردد و با اندک زمانی فاسد و فانی می گردانند خصوص کتاب و فرش و لباس را و ماده تکون آنها ابخره محققه محتبسه در جوف بیوت و صندوقها و فروش و یا تحت آنها است و محل تکون آنها آن مواضع و زمینهای نمناک با رطوبتی است که خاک آنها نرم و سخیف باشد و در آن اماکن آنچه می روید همه را می خورند و فاسد می سازند و در ملک بنکاله در اواخر برسات بزرک و بالیده بلند بمقدار استه خرما می کردند و پر برآورده پرواز می کنند و باندک زمانی فانی می کردند و اهل هند می گویند که بادشاهی دارند و جثه آن بسیار بزرک و بالیده می باشد بحجم انکشتی و بطول دو بند آن و بزعم ایشان آن بسیار کرم و مقوی باه است و در زمستان از اماکنی که محل تکون آنها است مانند صحراها و دامنه های کوه برآورده می خورند بدین نحو که سر آنها را دور نموده تنه آن را بروغن کاو چرب نموده می بلعند و می گویند اگر بزودی نبلعند و یکدوروز بگذارند تمام آن کداخته آب لزجی از آن برمیآید و پوست خالی می ماند و علامت

شناخت آنکه بادشاه آنها در کدام جا است آنست که در صحراها در مواضعی که دهقانان علفهای زراعت را کنده جابجا جمع می نمایند و برطوبات بارش و شبنم و حرارت تابش آفتاب متبخر کشته و تعفن یافته از آن ارضه تکون می یابد پس اشخاصی که معرفت آن را دارند آن مواضع را کنده برمی آورند در بعضی از آنها یک یا دو عدد می باشد و و کویند چون آن را در روغن سنم بقرحل کنند و بر بواسیر بمالند نافع است و پاشیدن آب مطبوخ خر زهره کشنده آن است و دخان پر هدهد و کرکی و کشنیز خشک و فوتینج کریزاننده آنست

ص: ۲۱۸

"ارسطون"

شرابی است غلیظ که از خمر و ادویۀ حاره ترتیب دهند قوی تر از خمر و مقوی احشای بارد است و در قرابادین ذکر یافت

"ارغامونی"

بر وزن افلاطونی بفتح همزه و سکون راء مهمله و فتح غین معجمه و الف و ضم میم و سکون واو و کسر نون و یا در آخر بفارسی مامیثا سرخ نامند و بهندی بن پوسته

"ماهیت آن

نباتی است شبیه بخشخاش بری و برک آن مشرف و شبیه برک شقایق النعمان و کل آن سرخ و سر آن شبیه بسر خشخاش و طولانی تر از آن و سر آن پهن و بیخ آن مستدیر و رنک دمعه یعنی لبن آن زرد زعفرانی

"افعال و خواص آن

حار حاد و محلل و منقی قروح عین که آن را ارغاسن و قروحی که آن را ناقلیا نامند و چون ضماد نمایند تسکین دهد اورام را و چون دو نیم برک آن را با بیست و یکدانۀ فلفل سیاه سائیده و با آب حل کرده سه روز متوالی بخورند جهت قلاع دهان و سیلان رطوبات از آن نافع

"ارقیطون"

بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر قاف و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم طای مهمله و سکون واو و نون معرب ارقیسون یونانی است و قروسوقیون نیز نامند

"ماهیت آن"

دیسقوریدوس کوید نباتی است برک آن شبیه ببرک کدو و از آن بزرکتر و صلب تر و مزغب و بی ساق و رنگ آن مائل بسیاهی و بیخ آن بزرک و سفید انطاکی گفته نباتی است مزغب و ساق آن مربع کمتر از یک ذرع و آن را اکیلی سرخ رنگ و تخمی بمقدار زیره سیاه است و بهترین آن تازه حریف آن است و صاحب تحفه گفته بیخ آن نرم و سفید و شیرین است

ص: ۲۱۹

"طبیعت آن"

کرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند

"افعال و خواص"

و منافع آن

جالی و مجفف و محلل و با قوت قابضه جهت امراض دهان و دندان و سینه و نفث
المده و مفاصل و عرق النسا و شقاق و قرحه سر انکشتان حادث از برودت و عسر البول
و حرق النار و قروح بیخ ناخنها نافع مضمضه بطیخ بیخ آن و نکاهداشتن

۱۱۶ آن در دهان مسکن اوجاع دندان و ریختن طیخ آن بر شقاق عارض از سردی و
سوختگی آتش و آشامیدن یکدرهم آن با حب الصنوبر جهت اوجاع صدر و نفث
المده و چرک کائن در سینه و نیم رطل از طیخ آن جهت عسر البول و عرق النسا و
درد مفاصل و ضماد تازه آن جهت شقاق و قرحه سر انکشتان و اوجاع مفاصل و
سوختگی آتش و ذرور برک آن جهت قروح خبیثه کهنه نافع مضر کرده مصلح آن
روغنها مقدار شربت آن تا شش درم بدل برک آن بیخ آن است

"ارقطیون"

بفتح اول و سکون راء مهمله و فتح قاف و سکون طای مهمله و ضم یای مثناه تحتانیه و
سکون واو و نون و آن را ارقطون نیز نامند

"ماهیت آن

گیاهی است برک آن شبیه برک فلوس و زغب این از ان زیاده و بسیار مستدیر و بیخ
آن سفید و شیرین و ساق آن رخو طولانی و تخم آن شبیه بزیره کوچکی

"افعال و خواص و منافع آن

بسیار لطیف و مجفف و جالی طیخ بیخ آن و تخم آن با شراب جهت تسکین اوجاع
اسنان مضمضه کردن و نکاهداشتن آن در دهان و آشامیدن آن جهت عسر البول و عرق

النسا و ریختن آن بر سوختگی آتش و قروح بن ناخنها و شقاق عارض از سردی هوا
نافع

ص: ۲۲۰

"ارمال و ارمالک"

بفتح همزه و سکون راء مهمله و فتح میم و الف و لام و بلغتی دیگر کاف بعد لام آمده
بسیانی ارمالی نامند

"ماهیت آن

پوست درختی است خشبی شبیه بقرفه با عطریت و رنگ آن مائل بزردی و صنفی از
قرفه است منابت آن منابت قرفه و بهترین آن تازه زردرنگ خشبوی آن است و نواب
سید علوی خان مخاطب بمعتمد الملوک قدس سره نوشته اند که پوست درخت کادی
است

"طبیعت آن

در آخر دوم کرم و خشک

"افعال و خواص و منافع آن

نائب مناب قرنفل و دارچینی و قرفه دانسته اند و مقوی دل و احشا و معین بر هضم و
جمیع فوتها و جهت استحکام لثه و امراض دندان و بوی دهان و رمد و منع انتشار
زخمها و آکله و تسکین اوجاع و ادرار فضلات نافع و بوئیدن آن جهت تقویت دماغ و
آشامیدن آن جهت قطع بخارات کریهه هر جا که باشد و بوی دهان و رمد بارد و ادرار

فضلات و لنت طبع و مضمضه آن جهت استحکام لثه و امراض دندان و سنون آن جهت درد دندان و استحکام لثه و ضماد آن جهت بثور و اورام و اندمال قروح و منع تعفن اعضا و طلای آن جهت اصلاح ناخن و چون آن را کوبیده و با مثل آن آرد کندم و شکر خمیر کرده در روغن بریان نموده کرماکرم بر عضو موجه و درد چشم بارد تکمید نمایند در ساعت تسکین و جع آن نماید مصدع محرور مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن بتهائی تا دو مثقال بدل آن در نکهت کبابه و در غیر آن سلیخه و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که آن را بهندی لوده بضم لام و سکون واو و دال مهمله و ها در آخر نامند و شاید شبهه باشد ارمال غیر لوده است و یحتمل که آن نوع زبون دارچینی و بین قرفه و سلیخه باشد و لوده پوست درختی دیگر قریب النفع بدان و اهل هند در امراض مذکوره و امراض ارحام برای دفع رطوبات و درور حیض و غیرها و برای درازی موی در ادویه آن مستعمل دارند و این با عطریت و خوش بو نیست

ص: ۲۲۱

"ارمین"

بفتح همزه و سکون راء مهمله و فتح میم و کسر نون و سکون یای مثناه تحتانیه و نون لغت یونانی است

"ماهیت آن

نباتی است بری و بستانی و هر سال می روید بری آن غیر مستعمل و بستانی آن برکهای آن شبیه برک ابهل و ساق آن مربع بقدر نصف ذراع و غلاف ثمر آن شبیه بغلاف لوبیا مائل بطرف اسفل و تخم آن سیاه و دراز و تخم بری آن مستدیر و اغبر و کوبند ارمین

درخت قلقلان است و ابن بیطار نوشته که غیر آن است چنانچه مشهور است در زمان ما
صفت آن غیر صفت قاقلان است و در حرف القاف خواهد آمد

"طبیعت آن

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص و منافع آن

محلل و جاذب آشامیدن یکدرهم آن با شراب بغایت محرک باه ضماد مطبوخ آن
محلل اورام بلغمی و همچنین ضماد آن به آب و ضماد گیاه آن نیز

۱۱۷ و تطور آن با عسل جهت ازاله قرحه چشم مسمی بارغامن و بیاض آن نافع و غیر
بستانی آن درین افعال قویتر است و مخرج جنین

"ارنب بری"

بفتح همزه و سکون رای مهمله و بفتح نون و بای موحده معرب از ارنبای سریانی است
و عبری نموربنون و رای مهمله و بیونانی فروسیمون و اغروس و غرساؤس و نیز
بسریانی لاعوسی و بفارسی خرکوش و بترکی دوشان و بهندی سساوسسه و کهره
نامند

"ماهیت آن

حیوانی معروف است بجثه کربه با مویهای بسیار نرم و صورت آن فی الجمله شبیه
بصورت موش و گوشهای آن بسیار بلند و لهذا آن را خرکوش نامند و دستهای آن
کوتاه تر از پایهای آن و مانند زنان حیض بیند و کویند منقلب می گردد نر آن بماده و

بالعکس و اصلی ندارد بلکه یک سال نر آن بسیار مست و قوی می گردد و یک سال ماده آن و لهذا شبهه نموده آن را گفته اند و مدت حمل آن هفتاد روز است و زیاده هم گفته اند و کویند چون آن را بسیار بترسانند و ذبح نمایند خون از مذبح آن بر نمی آید و سفید یکرنگ و سیاه اغبر و ابلق می باشد

ص: ۲۲۲

"طبیعت آن

کرم در سوم و تر در دوم و بزعم بعضی سیاه آن خشک و سفید ترکی آن بسیار کرم و خشکی آن کمتر و مشهور آن است که مزاج آن سرد است و باین قول ایراد نموده اند که پس از چه جهت نافع است مفلوجین و صاحبان بارد المزاج و امراض بارده را و جواب گفته اند که مزاج آن هر چند سرد است و لیکن گوشت آن کرم است از گوشت غزال و حق جواب آن است که آنچه مشهور است غلط است و سبب آن شهرت افعال آن است از جبن و خوف و سبب این هر دو نیست مگر برودت مزاج آن بلکه مزاج آن بسیار کرم است و از لوازم حرارت جرأت و جلادت و اقدام بر حرب است و آن جانوری خرد است اگر این لوازم حرارت با او نباشد بزودی از جنک و غزا هلاک می شود جناب باری تقدس و تعالی بحسن تدبیر و حکمت بالغه قلب آن را بنسبت با بدن آن بسیار بزرگ خلق کرده پس حرارت غریزی و روح حیوانی در فضای قلب آن متفرق شده ضعیف می کردند و موجب جبن و خوف او می شود و نیز حرارت اصلی مزاجی با حرارت عارضی حادث از غضب یا خوف مجتمع کشته باعث انغمار و ضعف آن می گردد و ازین جهت باز نر بسیار پرواز نمی تواند کرد و صید چنانچه ماده آن می کند نمی تواند نمود و نیز شیر نران جلدی و جلادتی که شیر ماده دارد ندارد

"افعال و خواص و منافع آن"

صرع و فالج و استرخا و لقوه و اختلاج و ارتعاش اغذیه متخذ از گوشت آن خصوصا کباب و مقویات مبرزه با بازیر حاره مفوهه و مقویه مانند دارچینی و فلفل و صعتر و خردل و تخم شبت که ترش کرده باشند اینها را بمری نافع اند از برای فالج و لقوه و استمرخا و خدر و ارتعاش و امراض بارده و علل اعصاب و اوجاع مفاصل و سلس البول و بول در نراش و همچنین قلایای آن و مولد خون غلیظ و غلیظتر از گوشت کاو نر و کاومیش و اگر سرفه باشد بی ترشی و چون قدر قلیلی از انفحه آن بطفل بخوراند ایمن می گردد از حدوث صرع که آن را ام الصبیان نامند و فزع در خواب و لیکن باید که شیر در معده او نباشد زیرا که موجب انجماد آن می گردد و همچنین خوراندن آن با مسکه کاو یا روغن کاو یا سرکه انکوری یا با عسل مصفی محلول بخل خرما نافع است از برای صرع و چون یک درم انفحه آن را با یک درم شب یمانی سوخته با آب طیخ بابونه و سداب چند روز بیاشامند خون بسته را کشاید و آشامیدن و حمل آن بتنهائی بعد ظهر سه روز هر روز نیم مثقال مانع حمل زنان است و آشامیدن دو مثقال آن جهت رفع سیلان رطوبات رحم و شکم نافع و سه قیراط آن با شراب جهت رفع تب ربع مجرب شمرده اند و آشامیدن یک درم آن با آب نخود از برای احتباس بول بسبب انجماد خون در مثانه و از یک قیراط تا نیم مثقال با سرکه انکوری جهت صرع و تحلیل شیر منجمد در معده و کزیدن افعی و ادویه قتاله و بالجمله فادزهر جمیع سموم است و زهره آن را تاثیر برعکس پنیر مایه آنست چون بازیت خلط کرده شود و بلع نمودن آن کرما کرم هنگام ذبح بعد صید

۱۱۸ جهت نفس الانتصاب و کسی که در حین رفتار سرعت و یا وقت دویدن نفس بسیار زند و یا نفس او یاری نکند نافع گفته اند و خورائیدن آب مطبوخ جگر آن نیم گرم جهت مرضی که در پهلوی اطفال در ملک هند و بنکاله عارض می گردد و آن را دبه نامند مؤثر و چون زهره آن را بنوشند خواب بمرتبه بر شارب آن غلبه کند که تا سرکه نخوراند و استنشاق نفرمایند بهوش نیاید و چون با کندر و سداب سرشته حب سازند و بیاشامند وقت آشامیدن شراب خواب آورد و چون اراده انتباه و خلاصی از آن نمایند سرکه کهنه بیاشامند و چون خصیه آن را با نمک تلخ و ورس نمک سود نموده دو دانک آن را سعوط نمایند لقه را نافع بود و خوردن آن با روغن سداب جهت اخراج مشیمه آزموده و کویند چون زن فرج آن را پخته بخورد در حال آبستن گردد و همچنین حمول سرکین آن را درین باب بسیار مؤثر دانسته اند و مغز سر آن را چون بریان نمایند و بخورند رعشه مرضی را مفید و مالیدن مغز سر آن بر لثه و دندان باعث اعانت بر رویانیدن دندان اطفال می گردد و چون با سرکه و روغن زیت بجوشانند و بر بدن بمالند حشرات الارض از آن شخص بگریزند و نزدیک او نیایند و چون هفت روز هر روز دو حبه مغز سر آن را با شیر تازه بنوشند منع سفیدی موی می کند و خاکستر دماغ آن با پیه خرس و ماء العسل و آب پیاز عنصل جهت رفع داء الثعلب مفید و جلوس در طبیخ آن جهت نقرس و مفاصل نافع و ضماد خاکستر استخوان آن محلل خنازیر و سرکین آن از نیم درم تا یک درم شرابا جهت سلس البول و بول در فراش و قطور بول آن در چشم جهت حدت باصره و طلای خون تازه کرم آن جهت رفع کلف و بهق و بثوری که آب سپید از آن ترشح کند که در سر باشد و مسکن دردهای کهنه و خوردن خون برشته آن جهت قرحه امعا و اسهال و رفع سموم و کویند که چون بچه تازه زائیده آن را ذبح نمایند و خون آن را در پارچه بگیرند و خشک نموده نگاهدارند و عند الحاجة قدری از آن را با شیر مرضعه طفلی که آن را ام الصبیان حادث شده باشد حل نموده بآن طفل بخوراند باعث رفع مرض آن می گردد و طلای پیه آن مانع انشقاق

مو و ریختن آنست و پوشیدن پوست آن مسخن بدن و معدل اخلاط بارده و ادهان آن قاطع بواسیر و مانع تاثیر برودت در بدن و موی محرق آن حابس خون همه اعضا المضار محرور المزاج را مضر مصلح آن کاسنی و سرکه و انار میخوش و ماست و پختن آن ببخار آب کرم و شبت و خوردن آن با روغن و گفته اند هیچ لحمی نافع قیمت اصحاب وجع مفاصل را مکر لحم ارنب و آهو بره زیرا که ایشان را تقلیل غذا باید و لحمهای قلیل الفضول و این هر دو از ان جمله اند و چون مجموع آن را در ظرفی بسوزانند و سه مثقال ان را بیاشامند جهت تفیت سنک کرده مفید و چون جوف آن را پاک نموده بدستور بسوزانند و با روغن کل سرخ طلا نمایند جهت رویانیدن موی مؤثر است و کویند نکاهداشتن کعب آن جهت رفع چشم بد مؤثر و نیز کویند تعلیق هر دو چشم آن باعث هیبت در نظرها است و دستور احراق و دهن و طبخ و تغذیه آن در قرابادین ذکر یافت

ص: ۲۲۴

"ارنب بحری"

بیونانی عشروش و ثلاثیوس و بهندی کاسا نامند

"ماهیت آن

حیوانی است صدفی شکل مائل بسرخی ما بین اجزای آن چیزی سبز شبیه ببرک اشنان و در سر او سنک می باشد و گفته اند حیوانی است سر او مانند ارنب و بدن او مانند

ماهی

"طبیعت آن

بسیار کرم و حاد است

"افعال و خواص و منافع آن

خاکستر آن جالی بصر و دندان و ضماد کوبیده آن بتنهایی و یا با تخم انجره سترنده موی و همچنین طلای روغن مطبوخ آن و طلای خون آن جهت کلف و بهق و خاکستر سر آن با پیه خرس جهت داء الثعلب بغایت مفید و همچنین بتنهایی و ابن تلمیذ طلای آن را جهت کزیدن زنبور فادزهر سریع الاثر می داند المضار سم قاتل است چون بیاشامند بعد زمان قلیلی وجع بطن و عسر البول و ضیق النفس و سرفه خشک و ۱۱۹ نفث الدم و قی صفراوی و یرقان عارض شود و اگر بول بکند اندک شبیه بارغوان باشد و بدبو و عرق کریه متعفن از بدن او برآید و قی صفراوی مخلوط بانداک خون نماید اصلاح آن خوردن شیر الاغ اولاً و خوردن سلاقه برک خبازی و آشامیدن شراب صافی رقیق معصور که مبالغه در عصر آن نکرده باشند پس خوراندن آب مطبوخ برک خبازی یا بیخ آن و بیخ مریم کوبیده مقدار یکرطل و خوردن سرطان نهری و آشامیدن ماء الشعیر سرد کرده و خربق سیاه و لبن سقمونیا با قطران یا ماء العسل مقدار یکرطل و اگر احتیاج بفصد شود فصد نمایند و تنظیف بطن نمایند بقی و اسهال بعد از سکون اعراض بحسب لائق و علامت برء صاحب آن آنست که مکره نماید او را شنیدن نام ماهی اولاً پس دیدن آن پس خوردن آن را و خواب آمدن و بخواب دیدن و بخواب رفتن آن

ص: ۲۲۵

"اروسه"

بفتح اول و ضم رای هندی چهار نقطه و سکون واو و فتح سین مهمله و ها در آخر لغت هندی است و آن را بانسه بفتح بای موحده و و انسه بفتح واو و الف و سکون نون و فتح سین مهمله و ها در آخر نیز نامند

"ماهیت آن

نباتی است که در هند و بنکاله بسیار می شود و ما بین شجر و گیاه و بلندی دو ذرع و زیاده بر آن و برک آن شبیه ببرک بید و اندک عریضتر از آن و شاخهای آن پر کره و چوب آن سفید و اکثر از آن خلال می سازند و کل آن بیشتر سفید و بعضی سرخ و بنفش نیز می باشد و آتش چوب آن تند می باشد و از زغال آن بارود می سازند

"طبیعت آن

کرم و خشک است در اول و کویند سرد است و کل آن را سرد نوشته اند

"افعال و خواص و منافع آن

کل آن جهت دق و دفع صفرا و تسکین حدت خون و سوزش بول و ناریت آن مفید و کویند بیخ آن جهت سرفه و ضیق النفس و ربو و تپهای بلغمی و صفراوی و غثیان و قی و یرقان و حرقة البول و قروح مجاری بول که بهندی سوزاک و بفارسی سوزنک نامند و گفته اند تپ دق را نیز مفید است و ثمر آن بمقدار جمیز صحرائی که بهندی کولر جنکلی نامند می شود و سبز رنگ و تخم های آن ریزه کویند تعلیق آن بر کلوی اطفال جهت سرفه ایشان نافع است

"آرید برید"

بمد همزه و کسر رای مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و دال و فتح بای موحدده و کسر
را و سکون یای مثناه تحتانیه و دال همه بی نقطه

ص: ۲۲۶

"ماهیت آن

دوائی است فارسی مانند پیاز شکافته که از سجستان خیزد غافقی و یوسف بغدادی
گفته اند شاید که آن بیخ دلبوس باشد که سوسن احمر بریست و انطاکی گفته که بیخ
سوسن سفید است که بفارسی سوسن آزاد نامند که زنبق عبارت از ان است

"طبیعت آن

بسیار کرم و حاد

"افعال و خواص و منافع آن

جذاب و جالی است طلای آن جهت قطع خون بواسیر و آشامیدن آن بغایت مدر
حیض مقدار شربت آن تا یک درم است

"فصل" الالف مع السین المهمله

اشاره

"اسارون"

بفتح همزه و سین مهمله و الف و ضم رای مهمله و سکون واو و نون لغت سریانی است
بیونانی سراپیون و بهندی تکر نامند

"ماهیت آن

بیخ گیاهی است پر کره و اندک طولانی و کج و زردرنک از زردچوبه باریکتر و قوی تر نیز دیده شده با ریشها و عطریت و ثقیل الرائحہ و لذاع و بعضی اغبر مائل بزردی و منبت آن جنکلهها و گیاه آن منبسط بر روی زمین و برک آن شبیه ببرک نیل و لبلاب و از آن کوچکتر و مائل باستداره و کل آن بنفش و در زیر برک شبیه بکل بنک و تخم آن شبیه بقرطم که کاوچره نیز نامند و نوعی از آن را ساق بقدر ذرعی و مدور و برک آن مانند قنطوریون دقیق و بالای ساق آن پرشعبه بعضی بالای بعضی و در اطراف شعبها چیزی مانند دانه های کندم و در جوف آن چیزی زغبی و بیخ آن بسطبری خنصر و کم کره و خوشبوی و خوش طعم و نوعی دیگر برک آن مانند برک نوع اول و اغبر و صلب و شاخهای آن پراکنده و باریک و بر اشجار می پیچد و کل آن بزرك و بنفش و ثمر آن مانند ثمر کبر و در حوف آن تخمی مانند تخم خطمی و بیخ آن ساری

ص: ۲۲۷

۱۲۰ در زیر زمین و پر کره و تندبوی و تلخ و لذاع و این قسم مخصوص است بدفع سموم و کزیدن مارها و نوعی را برک از همه انواع ریزه تر و ساقهای منبسط بر روی زمین و کل آن بنفش و بیخ آن نرم و بی کره و زردرنک و طعم آن تلخ و با عطریت و منبت آن کوههای ساده است و این نوع ضعیف ترین انواع اربعه آنست و بهترین همه نوع اول است که از قرنک و افریقیه و شام خیزد و خوش بو و تند رائحه و باریک باشد که زبان را در وقت خائیدن بکزد و مستعمل بیخ آن است

"طبیعت مجموع آن

در آخر دوم کرم و خشک و بعضی در سوم کرم و در دوم خشک گفته اند

"افعال و خواص و منافع آن"

ملطف و محلل و مفتح و مقوی و منقی دماغ و اعصاب و معده و جگر و سپرز و کرده است از اخلاط بارده رطبه باله مسترخیه و آشامیدن آن بتنهائی یا بادویه مناسبه جهت امراض بارده رطبه دماغیه مانند صرع و لقوه و فالج و استرخا و تشنج امتلائی و خدر و تقویت دماغ و تسخین آن و اعصاب و صداع بمشارکت رحم و نسیان و خصوص با ماء العسل و جهت تسکین اوجاع باطنی و استسقا و یرقان سدی و ورم رخو جگر و سپرز و تنقیه آلات بول و رحم از رطوبات لزجه و فضول ردیه و تنقیه سنک کرده و مثانه و تسکین درد آن و عسر البول و احتباس حیض و وجع مفاصل و ورك و عرق النسا و نفرس نافع خصوصا که جهت ابن امورد و ماه در آب انکور خیسانیده باشند که بازای هر سه مثقال از ان چهار رطل و نیم آب انکور باشد و با شیر شتر و کوسفند جهت تقویت باه مبرودین و مرطوبین و تسخین و تقویت معده و کبد و اخراج رطوبات فضلیه بادرار و یک مثقال آن با ماء العسل مسهل است مانند خربق ایض و بوئیدن روغن ان دائم جهت نسیان و اکتحال آن جهت امراض طبقه قرنيه و ذرور آن جهت کزیدن عقرب نافع و ضماد آن با شیر تازه دوشیده بر کنج ران و پشت زهار جهت نعوظ مجرب و اهل هند را عقیده آنست که چون قبل از بروز آبله نیم درم آن را با نیذ برنج بنوشند آبله بسیار کم برآید و مجرب دانسته اند و از جمله ادویه ایست که داخل کرده می شود در خوشبوئیها مضررته مصلح آن موبزج مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال با ماء العسل بدل آن بوزن آن وج یا زنجبیل است یا نصف آن خولنجان و نصف آن وج جوارش اسارون و شراب و عرق آن در قرابادین ذکر یافت

ص: ۲۲۸

"اسد"

بفتح همزه و سین مهمله و سکون دال مهمله بفارسی شیر و بهندی باکله نامند

"ماهیت آن

حیوانی است مشهور از جمله سباع

"طبیعت آن

کرم و خشک

"افعال و خواص و منافع آن

گوشت آن دیرهضم و مورث شجاعت ضماد پیه آن بر کمر و کنج ران و انشین و قضیب و مقعده مقوی جماع و طلای آن جهت کلف و قطور ان با روغن تخم انجره در احلیل جهت نعوظ بیدیل و طلای پیه و زهره آن بر بدن باعث کریختن سباع از ان شخص و ضماد پیه ما بین دو چشم آن بر روی مورث هیبت در نظرها ارسطو کوید کباب خصیه شیر بغایت مقوی دل و باه است چون بشکافند آن را و با بوره سرخ و مصطکی طبخ نموده خشک کنند و بروغن زنبق چرب کرده با آب کرم ناشتا بنوشند جهت جمیع اوجاع باطنی مانند قولنج و مغص و وجع ظهر و بواسیر و درد جگر و رحم بغایت مؤثر و مفید است و زهره آن مقوی باصره اکتحالا و آشامیدن یک دانک زهره شیر نر با زرده تخم مرغ نیم برشت جهت کسی که آن را از زنان بسته باشند کویند مجرب است و وقت استعمال آن در حین هلال ماه شرط دانسته اند و کویند جلوس بر پوست آن جهت رفع نقرس و بواسیر مجرب است و بستن پوست یا موی آن بر کردن اطفال پیش از بلوغ جهت ازاله صرع و بخور موی آن جهت کریزایدن سباع و رفع تب یومی نافع و گذاشتن قطعه از پوست آن در میان صندوق رخوت مانع کرم زدن آنها است و اگر کرم در ان صندوق موجود باشد باعث قتل آنها است کویند چون زبان آن

را خشک نمایند و قدر قلیلی از آن را با نبات سائیده بصاحب ضیق النفس بارد رطب بخوراند شفا یابد و چون بینی شیر ماده را خشک نمایند و زن

ص: ۲۲۹

۱۲۱ حامله با خود دارد تا زمانی که طفل را از شیر باز گیرند از مرضی که بهندی پرسوت نامند محفوظ ماند و چون فرج آن را خشک نموده عند الحاجة با آب گرم سوده زن استعمال نماید فرج آن را تنک کند و گرم کرداند و چون یک درم سرکین آن را در شراب حل نمایند و بمعتادین شرب خمر دهند باعث نفرت و عدم خواهش ایشان گردد و کویند چون صدای خروس سفید تاجدار را بشنود لرزه بر اندام آن افتد و فزع نماید و بعضی کمان برده اند که تمساح چون صدای شیر را بشنود می میرد و کویند خوردن موی سبل آن از جمله سموم است و اکثر از راه عداوت آن را مقراض نموده در هیان رک برک تانبول گذاشته می خوراند به کسی که با او عداوت دارند بالجمله بهر نحو کسی که آن را خورده باشد علامت آن آنست که در وقت نشستن شکم او دود کند و چون بر برک بید انجیر بول کند آن برک پاره پاره گردد تدبیرش آنست که بیاورند جگر بچه کوسفند یا بزغاله و قطعه قطعه نموده خام ببلعند و چون سه ساعت کامل از آن بگذرد دو درم خربق اسود که بهندی کتکی نامند خوب نرم سوده با آب نیم گرم بقدر یک کاسه بخورند و قیء کنند و اگر زود قیء نیاید شاخه درخت بید انجیر در حلق کنند تا قیء آید و موی شیر با قطعهای جگر بیرون خواهد آمد و یا آنکه ماهی رویان که بهندی جهینکا نامند با تار ریسمانی بسته خام ببلعند و دو سه ساعت صبر نموده تارچه ماهی را بکشند موها بآن چسبیده بیرون خواهد آمد پس بیخ گیاه سفید مرز که بهندی چولائی نامند با آب شسته برنج سوده بیاشامند و اگر شیر کسی را بکزد خواه بدنندان و یا بناخن برای آنکه دندان و ناخن از سباع سرد و سمی می باشد اذیت می رساند باید که زراوند و ایرسا و عسل درهم سرشته بر آن ضماد نمایند

پس با سرکه بشویند در آن مرهم متخذ از قشور نحاس و زنجار و خبث الفضه و موم و
زیت گذارند

ص: ۲۳۰

"اسد العدس"

"ماهیت آن

شبییه بکیاه عدس و نوعی از طرائیث دانسته اند برک آن مزغب و با لزوجت و ساق آن
باریک مانند ریسمان اغبر مائل بسرخی و کل آن سفید و زرد شبیه بکل لیلاب و بسیار
زان کوچکتز و بیخ آن مانند کزر و بسیار کوچک و بر کیهی که در حوالی آن بهم
می رسد می پیچد و آن را فاسد می سازد و لهذا آن را هالوک نامند

"طبیعت آن

در دوم کرم و با قوت بارده و در سوم خشک

"افعال و خواص و منافع آن

محلل بلغم و سودای غیر محترق و مدر بول و مفتت حصاه و آشامیدن آن با سکنجبین
جهت یرقان و یا آب کرفس جهت حصاه و چون با سرکه مداومت بخوردن آن نمایند
پخته یا خام آن باعث لاغری بدن فربه می شود و اصلا مضرتی نمی رساند و چون با
گوشت طبخ نمایند گوشت را زود مهرا می سازد و طلای آن با سرکه جهت نمله و منع
زیاده شدن آن مفید کویند مکوب و مغنی است مصلح آن بنفشه مقدار شربت آن تا
پنج درهم بدل آن افتمون و در امراض هزال مانند آن صعتر و ربع آن سندروس

"اسرار"

بکسر همز و سکون سین مهمله و فتح رای مهمله و الف و رای مهمله لغت مغربی است

"ماهیت آن

شجریست منبت آن آبهای ایستاده و سواحل دریای حجاز و در ابتدای روئیدن یک شاخ بقدر ذرعی شبیه بحی العالم می باشد و چون محاذی روی آب شود از آن برک و شکوفه شبیه بمورد ظاهر می گردد و ثمر آن بمقدار فندقی مستدیر و مزغب با اندک بشاعت و حلاوت و عفوصت و طعم برک آن اندک تلخ

ص: ۲۳۱

"طبیعت آن

مرکب القوی و مسخن

"افعال و خواص و منافع آن

دلوک و بخور آن جهت درد دندان و آشامیدن آن با شیر تازه در محرور و با شراب در مبرود بغایت محرک باه و تازه آن محلل صلابات و مفتح سدد و منعش حرارت غریزی و حابس بخارات مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک درم صمغ آن لزج و بعد از خشک شدن شبیه بکندر می باشد در قوت و با رطوبت فضلیه جهت امراض بارده و دفع رطوبات از مفاصل نافع

"سرنج"

بضم همزه و سکون سین و فتح راء مهملتین و سکون نون و جیم و سرنج بدون همزه نیز آمده و بهندی سیندور کویند

"ماهیت آن"

چیزی است مصنوع از قلعی و سفیداب سوخته شبیه بشنجرف اندک سوده و کمرنگ تر از آن یعنی سرخ شکفته اندک مائل بزردی و صنعت آن را طرق بسیار است از آن جمله آن است که بکیرند سفیدآب قلعی یا قلعی و سرب را و در تابه سفالی کرده بر روی کوره آتش نی و خاشاک گذارند و قدری نمک بر آن بپاشند و با کفچه آهنی برهمزنند تا سرخ گردد و هرچند آتش بیشتر دهند سرخرتر گردد پس در دیگی کرده بر روی کوره گذارند و آتش بر اطراف آن برافروزند تا سوخته و بغایت رنگین گردد

"طبیعت آن"

سردی آن کمتر از اسفیداج که سفیداب نامند و خشکی آن زیاده از آن

"افعال"

و خواص و منافع آن

محلل و جالی و منقی زخمها و منبت لحم طلای آن با روغن کل سرخ یا روغن زیتون جهت رویانیدن گوشت و دفع ورم زخمها و تنقیه چرک و بردن گوشت زائد و مرده و قطع بدبوئی آن و جهت سیلان خون و سوختگی آتش و حقه آن با پیه و آب برک بار تنک جهت قرحه امعا و ذرور نرم سوده آن برقوبا بعد مالیدن آب برک سیم مقرح و تکرار آن باعث زوال آنست و اسرنج از سموم قتاله است مداوای کسی که آن را خورده باشد قریب بمداوای اسفیداج و ان شاء الله تعالی در اسفیداج خواهد آمد و مرهم آن در قرابادین ذکر یافت

ص: ۲۳۲

"اسروزع"

بفتح همزه و سکون سین و ضم راء مهملتین و سکون واو و فتح زای معجمه و سکون
عین مهمله

"ماهیت آن

کرمی است که در سبزه زارها و ریکزارها بهم می رسد

"افعال و خواص و منافع آن

ضماد آن عصب مقطوع را در ساعت التیام دهد

"اسطراغالیس"

بکسر همزه و سکون سین و فتح طا و رای مهمله و الف و فتح غین معجمه و الف و
کسر لام و سکون یای مثناه تحتانیه و سین مهمله لغت یونانی است و بعربی معروف
است بمخلب العقاب الابيض

"ماهیت آن

بیخ ثمنشی است کوچک اندک مفروش بر روی زمین برک و شاخهای آن شبیه ببرک
و شاخ نخود و کل آن ریزه و بنفش و بیخ آن مستدیر شبیه بترب شامی منشعب
بشعبهای سیاه صلب مانند شاخ حیوانات مشبک بعضی در بعضی و طعم بیخ آن با
قبوضت منبت آن تلهای برف نشین و مواضع سایه ابن بیطار نوشته که در ماوس از
اندلس کثیر الوجود است و مستعمل بیخ آن

"افعال و خواص و

منافع آن

بیخ آن قابض و مجفف قروح و حابس بطن و مدر بول چون با شراب بجوشانند و
بیاشامند و چون نرم بکوبند و بپزند و بر قروح کهنه بپاشند باصلاح آورد و قطع نرف
الدم نماید و لیکن بسبب صلابت بدشواری کوبیده می شود

"اسطوخودوس"

بضم همزه و سکون سین و ضم طا هر دو بی نقطه و سکون واو و ضم خای معجمه و
سکون واو و ضم دال و سکون واو و سین مهملتین لغت یونانی است بمعنی حافظ
الارواح و عبری آنس الارواح بمد همزه و کسر نون و ممسک الارواح اهل مکة معظمه
کیاه آن را ضررم بضم ضاد معجمه و سکون رای مهمله و میم و کل آن را زهر الضررم و
بسیرانی سحاوس که نام جزیره ایست که در انجا می روید و اهل تنکابن تروم و بهندی
دهارو و در بنکاله تتنه نامند در اطراف عظیم آباد و بنکاله هم می شود و لیکن اندکی
کم قوت

ص: ۲۳۳

"ماهیت آن

گیاهی است ربیعی بقدر ذرعی منبت آن جاهای نمناک برک آن شبیه بیرک صعتر و
از ان درازتر و باریک و کل آن سروی شکل انبوه شبیه بخوشه جو بسیار کوچکتر از ان
و بنفش و مائل بسفیدی و بآن زردی و سرخی و مزغب و نرم و نقیل الرائحہ و اندک
تلخ و حریف و تخم آن بسیار ریزه و اندک مفرطح و زرد تیره مائل بسیاهی فی الجملة

شبهه بارزن خرد و بوی آن بعد اندک مالیدن بدست شبیه بوی کافور چنانچه ابن ماسویه گفته که اسطوخودوس را تخمی است که چون بدست بمالند و بویند بوی کافور از آن آید و طعم آن تلخ و تیز و آنچه بعضی نوشته که تخمی ندارد نیز درست است زیر که آنچه در زمین حجاز و روم و مغرب و زمینهای باقوت می روید با تخم و قوی الرائحه و با تلخی و نرم و مزغب

۱۲۳ می باشد و آنچه در زمینهای ضعیف مانند بعضی مواضع بلاد هند و عظیم آباد و جهانگیر نکر از بنکاله می روید خشن بعضی سیاه تیره و بعضی سفید مائل باندک بنفشی و بی زغب و بعضی بی تخم و با تخم ریزه سفید مائل بزردی است و نوعی از اسطوخودوس می شود که دانه های خوشه آن پاشان باریک اندک بلند و بی زغب و اغبر و در بو شبیه بانچه ذکر یافت بلکه تندتر و لیکن خوشه آن دیده نشده که چه نحو می باشد

"طبیعت آن

کرم و خشک در درجه اول و در دوم نیز گفته اند و این اصح است خصوصا حجازی تازه قوی الرائحه و تند طعم آن و شیخ الرئیس و ابن تلمیذ کرم در اول و خشک در دوم گفته اند و مرکب از جوهر ارضی بارد و ناری لطیف و شیخ داؤد کرم در آخر دوم و خشک در اول سوم و بعضی سرد در اول و بعضی مرکب القوی و اجزای بارده آن کمتر از حاره و تخم آن بقول ابن تلمیذ کرم در اول و خشک در دوم نیز و مرکب از جوهر ارضی بارد و ناری حار لطیف

ص: ۲۳۴

"افعال و خواص و منافع آن

محلل و ملطف و جالی و مفتوح سدها بقوت جزو حار لطیف خود و با قوت قابضه بجز و ارضی بارد و مقوی بدن و دل و دماغ و احشا و جمیع قوای ظاهری و باطنی و قوت مذکره و مفکره و مصفی روح و مفرح و جهت امراض سینه و سعال و نزلات و سائر امراض عفنه و علل عصبانی بسبب افعال مذکوره و بقوت مسهله و دافعه خود اخلاط فاسده بلغمیه رطبه و سوداویه و اختصاص آن بدماغ و تقویت آن دماغ را نافع و همچنین جهت امراض کبدی و طحالی و مجاری بول

"امراض الراس و غیره

آشامیدن یکدرهم آن بتنهائی جهت رعشه دماغی و دوار و سد و حادث از ضربه و سقطه و تزعزع دماغ حادث از ضربه و سقطه و تذکیه ذهن خصوص با ماء العسل و همچنین آشامیدن شراب تازه آن بتنهائی و یا با شراب لیموی تازه بجهت آنکه با وجود آنکه مقطع و مطفی است حابس ابخره و مقوی معده است و مداومت آشامیدن طبیخ آن با ماء العسل و همچنین اسهال بآن نافع است جهت صرع و مالیخولیا و جنون و نسیان و جمود و شخوص و وسواس سوداوی و استرخا و تشنج رطب امتلائی و رعشه و خدر و اختلاج و زوال غم و اندوه نافع بجهت آنکه استفراغ سودا و تنقیه می نماید فضول دماغی و رطوبات مرخیه را و مانع عفونات و انصباب نوازل است باعصاب و مقوی و مسخن آنها است و تقویت می بخشد دماغ را و تلطیف می نماید روح دماغی را و همچنین سائیده جرم آن با ماء العسل و بدستور کلنکین یعنی مربای کل آن با شکر یا عسل چون هر شب آن مقدار بیاشامند که مقدار یک مثقال کل اسطوخودوس در آن پاشند و مداومت بر آن نمایند امراض مذکوره خصوص وسواس سوداوی و غم را بالکل زائل سازد و آشامیدن آن با عاقر قرحا و سکینج جهت صرع و همچنین با شحم حنظل ممزوج نموده استفراغ بدان نمودن در سالی چند مرتبه و بعد از تنقیه متعهد معده بودن صرع بلغمی و سوداوی را نافع و یک درم اسطوخودوس سوده با یک درم ایارج

فیقران بنهایت رعشه و اختلاج را نافع است مداومت آن تا سی و پنج روز و بدستور آشامیدن طبیخ آن با ماء العسل و سعوط آن بتنهائی با ماء العسل جهت صرع سوداوی و بلغمی نافع بجهت تنقیه و تقویت آن دماغ را و بخور آن برای استرخا و ضماد آن بر سر جهت نسیان و جمود و بخوص و چون بیندازند در شش قواریس آب انکور یکمن اسطوخودوس را درخمی و سر آن را محکم بسته شش ماه بگذارند که تا برسد پس بیاشامد مصروع از آن با عاقر قرحا و سکینج نفع می بخشد آن را نفعی بین و گاهی بعوض آب انکور سرکه می کنند و درین هنگام چون یک ماه در سرکه محلل نمایند استعمال می توان نمود و اگر ازین سرکه سکنجین شگری و یا عسلی سازند و از آن سکنجین یک اوقیه یا دو اوقیه با عاقر قرحا و سکینج استعمال نمایند بهتر است و بالجمله اسطوخودوس جاروب دماغ است یعنی منقی آنست از کل فضول ردیه بلغمیه باله و مفتوح سدد و مقوی همه قوی و محلل کل ابخره و ریاح فاسده و ملطف ارواح آن و کویند که چون آن را با ثلث

ص: ۲۳۵

۱۲۴ آن کشنیز خشک و ربع آن از مرزنجوش و سدس آن از هریک از مصطکی و هلیله کابلی و کندر معجون سازند و یا بجوشانند و نزد خواب بیاشامند و مداومت بر آن نمایند جهت دفع نزلات و رمدها و ترهل و ربو و کرانی سامعه و ضعف باصره مجرب و آشامیدن طبیخ آن جهت امراض سینه و سعال و نزله از زوفی قویتر و مفرح و مسهل بلغم و سودا و مقوی آلات بول و با قوت تریاقیه است المعده و الکبد و الطحال و غیرها آشامیدن دو جزو از اسطوخودوس و یک جزو بیخ کبر با عسل سرشته جهت برودت معده و بواسیر بنهایت مفید و نقوع و مطبوخ آن جهت ورم بارد جگر و استسقا و تنقیه طحال و کرده و امراض مقعده و با شراب جهت نفج و درد اعصاب و درد اضلاع و سموم مشروبه نافع و با سکنجین و نمک هندی مسهل قوی است و ضماد آن و

همچنین تکمید بطبیج آن جهت تسکین اوجاع مفاصل نافع و چون با صعتر و تخم کرفس بجوشانند و با دوی مسهل بیاشامند نافع مغص آنست مضر صفاوی مزاج و معطش و مغثی و مکرب محرورین مصلح آن سکنجین کونیند مضر است بشش مصلح آن کثیرا و ضمع عربی است مقدار شربت آن از دو درم تا پنج درم بدل آن در آلات تنفس فراسیون و در تنقیه سودا افیمون شیخ یوسف بغدادی گفته خاصه اسطوخودوس اسهال سودا از دماغ است و شربتی از آن یک درم تا پنج درم و مصلح ضرر آن برئه کثیرا است و چون با سکنجین خورده شود احتیاج بمصلح دیگر ندارد و بعضی اطبا گفته اند مصلح شراب آن شراب لیمو است و مفتوح سده های دماغی و مسهل سودا و بلغم از دماغ است و بعضی گفته اند مسهل صفران نیز است و حبوب اسطوخودوس و دهن و سکنجین و اشربه و عرق و مطبوخ و معجون آن در قرابادین ذکر یافت

ص: ۲۳۶

"اسفناخ"

بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فا و الف و فتح نون و الف و خای معجمه یونانی سوناخیوس و نیز سوهان فوسوخیوس و برومی ابرقیما و بفارسی اسفناج و اسپناج و بفرنکی اسپنس و بهندی پالک و پالک هندی قطف است که اسفناخ رومی باشد

"ماهیت آن

گیاهی است معروف بستانی و بری نیز می باشد و بستانی آن مستعمل است در مطعوم و بهترین آن باران خورده آن است

"طبیعت آن

در آخر اول سرد و تر و کویند معتدل است در گرمی و سردی و ازین جهت محرور و مبرود را موافق است الا آنکه اوفق از برای محرورین آن است که با کشک الشعیر و روغن بادام شیرین تناول نمایند و این هنگام می باشد نفع از برای تپهای کرم و سرفه خشک با حبس بطن و اوفق از برای مبرودین با گوشت فربه و برنج با افایه حاره

"افعال

و خواص و منافع آن

ملین طبع بسبب قوت جالیه و غساله و رادع و سریع الهضم جید الغداتر و کم نفخ تر از سائر بقول و جهت التهاب و تشنکی و تپهای کرم و امراض سینه و درد شش کرم و سل و درد کمر دموی خوردن مطبوخ آن با اشیای مناسبه و با باقلا جهت نزلات حاره مجرب و غرغره آن با آب جهت درد کلو و لهات مفید و آشامیدن عصاره آن با شکر جهت درد کلو و لهات و یرقان و تفتیت حصات و عسر بول و حرقت آن و لذع اخلاط مراری و ضماد پخته آن جهت درد مفاصل حار و آرام حاره و احتباس بول که از حرارت باشد و ضماد خام آن جهت ورم فلغمونی و کزیدن زنبور و انفجار دما میل و طلای مطبوخ آن با سفید آب جهت بشور مفید مضر بارد المزاج و مصدع مصلح آن پختن آنست با روغن بادام یا مسکه کاو تازه و دارچینی و فلفل و آب کامه است مقدار شربت از عصاره آن تا دو مثقال بدل آن خرفه و قطف و تخم آن جهت وجع فواد و درد احشا و تپهای حاره و شیره آن جهت تپ دق و سل مجرب و ضماد پخته آن جهت وجع اورام حاره و تلیین اورام صلبه بسیار مفید مضر سپرز مصلح آن کل مختوم مقدار شربت آن دو درم بدانکه اسفاناخ پخته و اغذیه متخذه از ان ساده یا چاشنی دار مطیب بروغن بادام شیرین یا مسکه کاو تازه می باشد نافع از برای صداع و تشنج یبسی و اورام حاره سر و بالخوم جیده جهت مالیخولیا

ص: ۲۳۷

۱۲۵ و جنون و قطرب و ملنیتا حادث از سودای صفرآوی و با پاچه بره یا پاچه بزغاله جهت دوار و سدر و حار و خوائق و امراض صدر و رئه و سل و سعال و با کشک الشعیر و ماش مقشر جهت ذات الجنب و حبس البول و حرقت آن و حمیات حاره و تسکین عطش نافع و تفصیل اغذیه اسفاناخیه و الوان آن در قرآبادین ذکر یافت

"اسفلیناس"

بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فا و کسر لام و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح نون و الف و سین مهمله

"ماهیت آن"

از ادویه مجهوله است جالینوس آن را قنابری دانسته و مالیقی غیر آن و گفته قنابری مشهور است نزد اهل شام و همه مردم ماهیت آن و همچنین منفعت آن غیر ماهیت و منفعت اسفلیناس است و دیسقوریدوس در ثالثه نوشته که آن گیاهی است شاخهای آن طولانی و بر شاخهای آن برکهای طولانی شبیه ببرک قسوس که لبلاب کبیر است باشد و ریشه های آن باریک و بسیار و طیب و کم بو و کل آن ثقیل الرائحه و تخم آن ریزه شبیه بتخم فالافیس و منبت آن کوهستانها و سنک لآخها

"افعال و خواص"

و منافع آن

آشامیدن بیخ آن با شراب جهت زحیر و پیچش و رفع سموم جانوران زهردار و ضماد برک آن جهت قروح خبیثه عارضه در پستان و رحم نافع و جالینوس در سابعه نوشته که هنوز این دوا را من بتجربه نیاورده ام و اختیار نکرده

"اسفنج"

بکسر اول و سکون سین مهمله و فتح فا و سکون نون و جیم بیونانی صیفونا و بعربی زبد الطری و سحاب البحر و غماسه و غیم و نشانه و صوف الحجامین و هرشفه و بفارسی ابرمرده و ابر کهن و فشکزد کاذران و بهندی موبادل و بترکی بلوط نامند

ص: ۲۳۸

"ماهیت آن"

چیزی است که بر روی سنگهای کنار دریای شور متکون می گردد و چون در آب اندازند آب را نشف می نماید و چون بفشارند آب از آن برمیآید و آن دو قسم می باشد قسمی از آن که متخلخل و سوراخهای آن کشاده و نرم و شبیه بنمد و پر سوراخ است ماده کویند و قسمی که با صلابت و سوراخهای آن صغیر و تنک است نر نامند

"طبیعت آن"

کرم در اول و خشک در دوم

"افعال و خواص و منافع آن"

محلل و مجفف قروح و جروح عمیقۀ تاره و کهنه و اورام بلغمیه و ریشهای کهنه و قاطع نرف الدم و التیام دهندۀ زخمهای کهنه و مفتوح افواه عروق چون تازه آن را با

سرکه خالص یا سرکه ممزوج به آب یا شراب تر کرده بر جراحت تازه بگذارند التیام دهد و بالخاصیه قطع نرف الدم کند از هر عضوی که باشد ضماد مطبوخ آن با عسل یا با آب خالص جهت التیام زخمها و ذرور خشک آن مجفف قروح عمیقه و همچنین گذاشتن درست خشک آن بر ظاهر جراحت اگرچه بعمق آن نرسد جهت آنکه یا وجود قوت مجففه قوت جاذبه آن را نیز هست و سوخته آن جهت منع نرف الدم و التیام زخمهای تازه قویتر و ذرور رقاژه آن بتنهائی یا با پنبه یا با ریشه کتان سوخته جهت رمد یابس و جلای بصر و تفتیح افواه عروق مضمومه و جراحات جاسیه و محرق مغسول آن در ادویه عین نافع و چون قطعه خشک آن را که در ان مطلق تری نباشد یقفر الیهود و یا بزیت آلوده کرده یکسر آن را با آتش برافروزند و سردیگر را بر موضع قطع یا بط که خون از ان بند نشود بگذارند که حرارت آن بدان موضع برسد و داغ کنند آن را که خاکستر آن بدان ریخته شود در ساعت خون را بند نماید بسبب چسبیدن و گرفتن آن افواه عروق را و همچنین خاکستر سوخته چرب نموده آن بروغن زیت که چرب نموده بسوزانند و خاکستر آن را ذرور نمایند و شرب آن جهت نرف الدم خارجی و داخلی مفید و چون قطعه از ان را به قدری که توان فرو برد بخیاطه ابریشمی و یا ریسمانی مضبوط بسته بلع نمایند و سر خیاطه را بدست بگیرند و لمحہ صبر کنند که جذب رطوبات کرده بالیده گردد بعد از ان خیاطه را بکشند که از کلو بیرون آید بقسمی که کلو نبرد در اخراج زلو و خار که در حلق چسبیده باشد ببعیل است و چون ریزه ریزه نموده بمقراض و بروغن زیت چرب نموده بگذارند تا موش بخورد می کشد آن را و در مصر کاذران آن را در

ص: ۲۳۹

۱۲۶ آب می خیسانند و آب آن را گرفته بجامه می مالند جهت تصفیة آن و گفته اند از خاصیت آن آنست که چون آب را با شراب ممزوج نمایند و اسفنج را در ان بگذارند

از هم جدا می کردند مضر احشا مصلح آن آب غوره یا ریاس است و چون خواهند که بیاشامند باید که بسیار ریزه مقرض کرده بیاشامند زیرا که در هاون کوبیده نمی شود و دستور احراق و سحق و غسل و سفید کردن آن در قرابادین ذکر یافت و سنکها که در جوف اسفنج بهم می رسد در طبیعت قریب است بدان و حرارت این از آن کمتر ملطف و مجفف و جالی و مفتت سنک مثانه نزد غیر جالینوس زیرا که او مستبعد می داند نفوذ و رسیدن قوت آن را بمثانه و لیکن مفتت سنک کرده گفته

"اسفندان"

بکسر اول و سکون سین مهمله و فتح فا و سکون نون و فتح دال مهمله و الف و نون شرابی کثیر المنافع است صنعت آن در قرابادین ذکر یافت

"اسفیداج"

بکسر همزه و سکون سین مهمله و کسر فا و سکون یای مثانه تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و جیم معرب اسفیداب فارسی است و عبری و عبرانی باروق و یونانی سمونیون خمسیون و سلیقون و زبرقون و بسریانی اسقطیقا و بهندی سفیده و بترکی کرتان نامند

"ماهیت آن"

از قلعی و سرب و روی توتیا سازند بطریق احراق و بهترین همه و مستعمل در ادویه عین و غیره آنست که از قلعی که رصاص ایض نامند سازند و سنکین و نرم و بسیار سفید باشد و آن را سفیداب رومی و کاشغری نیز نامند و مستعمل مغسول آن است خصوص در امراض عین تا حرارت و حدت و لذع آن زائل گردد

"طبیعت آن

سرد در سوم و خشک در دوم و کویند سرد در دوم و خشک در سوم است

"افعال و خواص و منافع آن

ملطف و مجفف بی لذع و مبرد و مسدد و مغری و قالع گوشت زائد فاسد و مدمل قروح و سوختگی آتش و با سرکه و روغن کل سرخ و بنفشه جهت درد سر و با ادویۀ عین جهت درد چشم و بثور و بیاض و قروح و اورام حارۀ آن خصوص مصنوع از سرکه آنکه خوب شسته باشند و با شیر دختران و با سفیدی تخم مرغ جهت رمد و چون آن را مکرر بشویند و تسقیه بکلاب کرده خشک نمایند در افتاب جهت رمد حار و در مراهم با اقلیمیا و آب بیخ عنب الثعلب جهت منع رویانیدن مو مجرب و به آب برک عنب الثعلب و رادعات جهت باد سرخ و بثور و نرف الدم و حکه و ورم حار و سوختگی آتش و آب کرم و با شیر جهت ورمهای حارۀ مفاصل و زخمها و شقاق سفلی و درد چشم و بثور آن و بیاض رقیق چشم حیوانات و با بیاض بیض و بتنهائی و یا با روغن کل سرخ جهت سوختگی آتش که پارچه را بدان آلوده و تر کرده بر موضع سوختگی اندازند و چون خشک گردد تبدیل نمایند و حمول آن جهت منع حمل و قطع سیلان حیض نافع و چون بر لسع عقرب بحری و تنین بحری بمالند نفع بخشد آن را و چون بر مواضعی که خواهند که موی آن را نشف نمایند بمالند بیخ موی را سست و نرم گرداند که باسانی بی درد و الم کننده شود و چون در مراهم داخل نمایند زخمها را پر نماید و لحم زائد را بخورد بدل آن آبار و اسرنج است المضار آشامیدن آن مورث خناق و مانع حیض و حمل و زیاده از یک درم آن کشنده و دستور اتخاذ آن هم بطریق تعفین و هم بطریق احراق و دستور غسل آن در مقدمه ذکر یافت و خوردن آن کشنده است بعروض سده در مجاری و تضییق آنها و سفید شدن زبان و متغیر شدن رنگ

رخساره و بدن و استرخای اعصاب و اعضا و اختلاط عقل و سرد شدن بدن و دماغ و خشک شدن حلق و دریافتن عفوصتی که کویا مازو خورده و مغص و لذع در معده و وجع فواد و سرفه و ضیق النفس و فواق شدید و غشی و خناق در انتها و اکربا نوشادر مصعد نمایند مهلك است و علاج آن بقی و آشامیدن مطبوخ تخم کرفس و انیسون

ص: ۲۴۱

۱۲۷ و رازیانه با عسل و طبیخ انجیر و ربع ذرم سقمونیا با ماء العسل و بعد از ان عصاره افسنتین است و مدرات بول با ماء العسل

"اسفیداج الجصاصین"

بفارسی سفیدآب یزدی نامند

"ماهیت آن"

سنکی براق صفیاحی است که در یزد و نواح اصفهان از معدن کچ و امثال آن حاصل می شود

"طبیعت آن"

سرد و خشک در دوم

"افعال و خواص و منافع آن"

محرق آن لطیف تر و لزوجت و تجفیف آن کمتر و نفع آن بیشتر و جالی و مغری و رافع آثار جرب و صافی کننده بشره و قاطع نرف الدم جراحات تازه و رعاف است و طلای آن بر پیشانی و با سرکه مخلوط با پشم خرکوش و سفیدی تخم مرغ جهت

رعاف و حبس و منع خروج دم از شریان شکافته شده و باعث الزاق آن و بتنهائی با آب جهت باد سرخ و اورام حاره نافع المضار خوردن آن کشنده است بخناق و خشکی دهان و قولنج و اکثر اعراض اسفیداج و از ان اقوی و مداوای آن بقی فرمودن و خوردن نیم مثقال حب النیل با ماء العسل و چیزهای لعابی و عصاره خطمی تر و ملوخیا پس آشامیدن ربع درهم سقمونیا با جلاب اگر باین ساکن شود اعراض بهتر و الا باز اعاده اسهال نمایند اگر سحج عارض شود معالجه آن نمایند

"اسفیداج"

بکسر همزه و سکون سین مهمله و کسر فا و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر دال مهمله و فتح بای موحد و الف و جیم بفارسی شوربا نامند از جمله اغذیه است

ص: ۲۴۲

"ماهیت آن"

مرفی است که از گوشت بچه مرغ و بزغاله و حلان و غیر اینها از گوشتهای خفیه لطیفه و بقول و حبوب و غیر آن مانند اسفاناخ و کدو و ماش مقشر و جو مقشر و امثال اینها که طعمی غالب نداشته باشند و ادویه حاره مناسبه ترتیب دهند

"طبیعت آن"

در دوم کرم تر

"افعال و خواص و منافع آن"

لطیف و مرطب صالح الکینوس و نافع از برای اکثر امراض سر مانند سرسام حار و مالیخولیا و جنون سوداوی و سبات و سهر و نسیان و سکنه و فالج و لقوه و استرخا و اختلاط ذهن و رعونت و حمق و بلادت و بلاهت و امراض صدر مانند سعال و ضیق النفس و گرفتگی آواز و امراض سوداوی مانند جذام و سوداوی مزاجان را نافع صنعت آن بکیرند گوشت بزغاله و یا مرغ بچه یا طیور خفیفه از هر کدام که مناسب باشد و میسر آید و پارچه پارچه کرده در آب جوش دهند و کف آن را بکیرند و طبخ دهند پس در آن از حبوب و بقول آنچه مناسب باشد ریزه ریزه کرده و مقشر نموده داخل کرده بپزند تا پخته گردد پس چیزی از توابل حاره مناسبه و کشنیز و مصطکی در آن ریخته سرش را بند کنند تا نضج یابد پس فرود آورده بکشند و بخورند بتنهائی و یا بقدری چلاو و اگر قدری قلیل بزنج در وقت طبخ داخل نمایند بد نیست بلکه بهتر است و کرماکرم با قاشق خوردن آن به نحوی که بخار آن بسر و کردن برسد از برای اصحاب زکام و سعال بسیار نافع است و تفصیل خواص و صنعت آن در قرابادین ذکر یافت

ص: ۲۴۳

"اسقنقور"

بکسر اول و سکون سین مهمله و فتح قاف و سکون نون و ضم قاف و سکون واو و رای مهمله و آن را سقنقور بدون الف و سقنقس نیز و بعربی بعضی گویند که ورل مائی است و تحقیق آن است که غیر ورل است و ورل مائی را بهندی پانی کی کوی و سقنقور را سمهور و بهندی بن رهو نیز نامند

"ماهیت آن"

حیوانی است از بزبچه بزرگتر و با دست و پا شیخ الرئیس نوشته که آن ورل مائی است که از نیل مصر صید می نمایند و نوشته که کویند که از نسل تمساح است که در بیرون آب بر خشکی بچه دهد و نشو و نما در خشکی یابد و صاحب شفاء الاسقام نوشته حیوانی است بسیار شبیه بورل یافته می شود در رملهای اطراف نیل مصرومی شکافد رمل را و داخل آب نیل می شود و نوشته که بعضی گفته اند که از نسل تمساح است و فرق میان او و میان ورل آن است که ورل در صحراها می باشد و اسقنقور در شطوط نیل رملی و قریب بدان و پوست ورل صلب تر و

۱۲۸ خشن تر از پوست سقنقور است و غذای ورل اشیای بری است و سقنقور هم حیوانات پری مانند عضایات و هم ماهی دریا می خورد و کویند از نسل تمساح است که نهنگ باشد بر لب رود نیل بیضه می گذارد و بچه می آورد آنچه در آب می رود نهنگ می شود و آنچه در ریک می ماند سقنقور و آن غیر ورل است زیرا که سقنقور چنانچه ذکر یافت در نیل و نزدیک آن می باشد و ورل در بیابانها و سر سقنقور باریک کشیده و رنگ آن ابلق از سبزی و زردی و سیاهی و سفیدی پوست آن املس و بعضی کویند فلس دار است و سرورل پهن و رنگ آن ابلق از زردی و سرخی و پوست آن خشن و درشت و بی فلس و ابن جمیع گفته که مشاهده کردم من در روده آن بعد صید و شکافتن آن عضایات متغیر نشده و هضم نیافته و تولید آن مثل تولید حیوانات دیگر از نر و ماده است و نر آن را دو خصیه مانند خصیه خروس در خلقت و مقدار در جوف کمرگاه آن و ماده آن را دو فرج است و تخم می گذارد زیاده از بیست عدد و دفن می کند آن را در رمل و تکمیل تام می یابد بحرارت رمل گرم شده از تابش آفتاب و صاحب جامع گفته سقنقور بحقیقت آن چیزی است که ابن جمیع ذکر کرده و در عصر ما یافت نمی شود در دیار مصر مگر در بلاد فیوم و از انجا بقاهره می برند و اکثر صید آن در ایام زمستان در چله می شود که از شدت سردی از آب کریخته بخشکی می

آید پس بر آن ظعر می یابند و می گیرند و بعضی گفته اند که گاه یافته می شود سقنقور در مواضع چند از بلاد هند و حبش و دریای قلزم و ابو القاسم عبد الرحمن تمیمی ن گفته که مشاهده کردم در بلاد مشرق حیوان بحری مسمی بسقنقور و آن حیوانی طولانی بود سوای دنباله بقدر دو ذرع و عرض او کمتر از نیم ذراع و رنک او زرد مستعمل گوشت حوالی شکم و ناف و دم نر آنست که قوی و لحیم است و گوشت غیر مصلح آن مدتی می ماند و من گوشت آن را مدتی با خود داشتم از معدن آن تا باصفهان و متغیر نشده بود و اهل آن بلاد گوشت آن را با حموضات مانند سرکه و امثال آن بسبب شدت حرارت آن استعمال می نمایند و آن بسیار مقوی باه است به حدی که ساکن نمی گردد مگر بخوردن کاهو و عدس و وقت صید آن فصل ربیع که هنگام تهیج و سفاد آن است و باید که قبل از سفاد صید نمایند و باید که نر باشد زیرا که ماده آن را قوت کم است و همان روز که صید نمودند ذبح نمایند و الا پیه آن کداخته و گوشت آن لاغر و ضعیف می گردد قوت آن پس سر و دست و پای آن را بیندازند و قدری از دم آن و از بیخ نبرند که قوت بسیار در دم آن است و در ذکر آن پس شکم آن را بطول بشکافند و آنچه در جوف آن است سوای کرده و خصیه و پیه آن بر آورند و پاک کرده بنمک انپاشته موضع شق را دوخته معکوس در مایه در موضع معتدل الهوا بیاویزند تا نیکو خشک گردد و از فساد محفوظ بماند و باید که در سله بید یا نخل متخلخل گذاشته بیاویزند زیرا که موش را محبت بسیار با شحم آن است اگر آن را آویزان نکنند بقسمی که موش خود را بآن نتواند رسانید و از کردوغبار هم محفوظ ماند و الا موش خود را رسانیده تمام شحم آن را می خورد و همچنانکه قوی ترین گوشتهای اعضای آن در تقویت باه کمرگاه و ناف و منبت دنباله و کرده و خصیه آن است و همچنین نمک آن مواضع قوی ترین نمک مواضع دیگر است مولف نیز در مرشد اباد در سنه یکهزار و یک صد و پنجاه و یک در زمان نواب شجاع الدوله صوبه دار بنکاله در خدمت عم عالیقدر خود سید حکیم علی نقی خان مخاطب بعلویخان ثانی

قدس سره مشاهده نموده که از تیره صید کرده آورده بودند طول آن تخمیناد و ذرع عرض آن نیم ذرع و دست و پای آن کوتاه و ناخنهای آن بلند و رنک آن اغبر و بر پوست آن مانند فلس چیزی نمودار بدون آنکه از آن فلسی جدا گردد و قبل ازین نیز شنیده شده که آورده بودند و بعد از آن نیز در اسلام آباد نیز شنیده شده که می شود و بهم می رسد و لیکن از کسانی که لحم و نمک آن را استعمال نمودند خواص چندانی مسموع نکردید

ص: ۲۴۴

"طبیعت تازه

غیر نمک سود آن کرم و تر در دوم و بعضی تر در اول گفته اند و نمک سود آن کرم در سوم و خشک

۱۲۹ در اول و کهنه آن در دوم

"افعال و خواص و منافع آن

خوردن گوشت آن جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر و کزاز و نقرس و اوجاع مفاصل و امراض بارده اعصاب و تسخین بدن و تقویت باه مفید و در امر باه و آوردن نعوظ و ادرار منی بحدی مبالغه نموده اند که شاید بهلاکت رساند خصوص که با عسل و یا با طبیخ عدس و شراب و نبید زبیب و زرده تخم مرغ نیمبرشت و یا جلاب که معین فعل آنند تناول نمایند و بتخصیص گوشت مواضع مذکوره و پیه و ذکر آن و شاید در بلدان حاره یابسه و بعضی امزجه چنین باشد و در بلادی که هوای آن حار و رطب است اثر آن ضعیف بود خصوص آنچه در بلاد هند و بنکاله تکون یابد بسبب کثرت رطوبت و مملح آن را چون بکوبند و بزرده تخم مرغ نیمبرشت یا تخم جرجیر سائیده پاشیده

بخورند و همچنین نمک آن را خصوص نمک پیه و سره آن با دارچینی سوده و بزردۀ تخم مرغ پاشیده جهت تقویت باه عظیم الفعل زیاده از گوشت و پیه آن مهریارس کوید طلای خون آن با هلیج و آملج تغییر رنگ و وضح و برص می کند و گفته اند که سقنقور انسان را می کزد و طلب آب می کند اگر یافت در آب می رود و اگر نیافت بول می کند و در بول خود می غلطد و چون چنین کرد در ساعت انسان می میرد و اگر انسان سبقت کرد و در آب فرو رفت قبل از رفتن آن و یا در بول خود غلطید سقنقور بر پشت افتاده می میرد و انسان صحت می یابد و این خاصیتی است عجیب بر تقدیر صحت آن مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال بحسب مزاج و سن و فصل و بلد و موافق امزجۀ بارده رطبه مضر امزجۀ حارۀ یابسه خصوصاً که بی مصلح استعمال نمایند و اسحاق گفته مضر است بسر و مصلح آن عسل و بدل آن سمکۀ صید او قضیب خشک کاو کوهی و جمعی گفته اند خصیه الثعلب است و اصلی ندارد و جوارش اسقنقور و معجون آن در قرابادین ذکر یافت

ص: ۲۴۵

"اسقوردیون"

بضم همزه و سکون سین مهمله و ضم قاف و سکون واو و رای مهمله و کسر دال مهمله و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو و نون و آن را سقوردیون بحذف همزه نیز کویند لغت یونانی است بمعنی ثوم الحیه و معروف بثوم الکلب و سیر صحرائی است که بفارسی موسیر نامند

"ماهیت آن"

دو صنف می باشد صنف اول کوچک و بی دانه و پوست آن از ان جدا نمی شود و طعم آن تلخ و قابض و لذاع و آن را اسقوردیون جبلی و مصری و کراث بری نامند و برک آن ریزه و اغبر و کم عرض تر از سیر بستانی و کل آن مائل بسرخی و ساق آن دراز و منبت آن صحراها و بالای کوهها و صنف دوم مانند سیر بستانی بحسب شکل و برک و یکدانه و طعم آن تندتر و لطیفتر و با عطریت و حکیم میر محمد مومن گفته که صنف دوم آن مرکب از دو دانه و بزرک ساق و کل آن سفید است

"طبیعت آن

در آخر سوم کرم و خشک و با قوت تریاقیه

"افعال و خواص و منافع

آن

محلل و جالی و مدر بول و حیض و تریاق زهرها و در جمیع افعال قویتر از سیر بستانی و ان شاء الله تعالی در حرف الثا در ثوم مشروحا مذکور خواهد شد مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن ثوم الذکر و کویند عنصل و مخلل آن در افعال مذکوره بهتر و ضیق النفس و امراض طحال و استسقا را نافع و تخم آن بغایت مبهی مبرود المزاج است

ص: ۲۴۶

"اسقولوقندریون"

بضم همزه و سکون سین مهمله و ضم قاف و سکون واو و ضم لام و سکون واو و فتح قاف و سکون نون و فتح دال مهمله و سکون رای مهمله و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است بمعنی مزیل الصفا و بمعنی کاوی السپرز نیز گفته

اند بجهت آنکه کدازنده و زائل کننده سپرز است و اهل اندلس افربان و بمصر مشهور
بکف النسراست و بشیرازی زنکی دارو نامند

"ماهیت آن

نباتی است بی ساق و بی خوشه و بی ثمر منبت آن سنکلاخها و جاهای سایه و برک
آن مشرف مانند برک بسفایج و طرف اسفل برک آن مائل بسرخی و مزغب و طرف
اعلای آن سبز و از یک بید روئیده و بهتر آن سنکین سرخ

۱۳۰ آن است

"طبیعت آن

کرم در اول و خشک در دوم و صاحب تحفه کرم در دوم و خشک در سوم نوشته

"افعال و خواص

و منافع آن

محلل و مطلق و مفتوح و مدر و مفتت و جهت صرع و فواق و یرقان و طحال و امراض
سوداوی شرابا و ضماد ایعدیل دیسقوریدوس گفته که چون با شیر بپزند و چهل روز
بپاشامند و بر طحال ضماد نمایند تحلیل دهد آن را و چون بسایند و با شراب بپاشامند
جهت فواق و یرقان و تفتیت حصاه کرده و مثانه و تقطیر البول نافع و گفته اند خوردن
آن چهل روز با عسل دافع ورم سپرز است و مجرب و تعلیق آن مانع آبستنی و سزاوار
آن است که تعلیق نمایند آن را در روزی که در شب گذشته آن ماه نباشد مقدار شربت
آن تا سه درهم و بالخاصیه مضر قلب مصلح آن صمغ عربی و مضر مثانه مصلح آن
عسل بدل آن پوست بیخ کبرو کویند دو وزن آن کماذریوس و کویند مرجان سوخته

و صحار بخت آن را بیخ کبربری دانسته و شیخ الرئیس نیز به این معنی اشاره نموده در مفردات قانون که قیل انه نبات سخری ینبت فی المكان الكثير الفی و قال قوم انه ضرب من الاسقیل و قیل غیر ذلك و بالجمله از ادویة مجهوله الماهیه است

ص: ۲۴۷

"اسقیل"

بکسر همزه و سکون سین مهمله و کسر قاف و سکون یای مثناه تحتانیه و لام لغت یونانی است و اسقال و اسقیلا نیز کویند و در بعضی لغات ایطون و بعربی بصل العنصل و بصل الفار و بصل البر و عنصل و عنصلان و بفارسی پیاز دشتی و پیاز موش جهت آنکه کشنده موش است و بهندی کانده و کندری نیز نامند

"ماهیت آن

بیخی است شبیه پیاز امرودی شکل بزرک و کوچک و جبلی و بری می باشد و بزرک آن تا نیم رطل و زیاده نیز کثیر الوجود در اکثر بلاد و نساجان بنکاله اکثر لعاب آن را جهت استحکام و سختی بریسمان تار و پود کرباس در وقت بافتن می مالند و برک آن شبیه برک زنبق و سوسن و نرکس و پیاز و کندنا و بلندتر و عریضتر از آنها و ساق آن بی تجویف و سبز مائل بزردی و از بیخ پیاز آن ساقی اندک عریض برمیآید و بر سر آن کلهای سفید طولانی و وسط کلها سفید و هر کلی مشتمل بر شش برک و در وسط آنها خط ارغوانی طولانی و در وسط کلها پنج تا هفت عدد تارهای ارغوانی و بر سر آنها چیزهای هلالی الشكل اندک پهن زردرنک و بعد خشک شدن سیاه می گردد و بوی کل آن فی الجمله شبیه بوی کل نیلوفر و کل بعضی سفید مائل بسیاهی و تخم آن

مانند تخم پیاز و بزرکتر از آن و بهترین آن امرودی شکل زرد مائل بسفیدی براق
شیرین طعم با حدت و تلخی متوسط در بزرگی و کوچکی

"طبیعت آن

ص: ۲۴۸

کرم در سوم و خشک در دوم با رطوبت فضلیه و رطوبت محرکه و مفرحه و در سوم نیز
خشک گفته اند

"افعال و خواص و منافع آن

جهت اکثر امراض سر مانند لیشرغس و صرع و مالیخولیا و شقیقه و درد سربارد و سبات
و دوار سدر و اختلاج و استرخا و فالج و لقوه و نسیان و تقویت باصره و حدت آن و
منع نزول آب در چشم و درد گوش و ضیق النفس و سرفه کهنه و ربو و خشونت سینه
و تقویت حلق و قی الدم و تقویت معده و هاضمه و کواریدن طعام و دفع ایستادن آن بر
سر معده و یرقان و استسقا و صلابت طحال و مغص و وجع مفاصل و عرق النسا و
تفتیت حصاه مثانه و عسر البول و ادرار حیض و اسقاط جنین و قروح باطنی و اوجاع
اعصاب و داء الثعلب و جذام و تنقیه اعضا از اخلاط غلیظه لزجه نافع جهت آنکه جالی
و مفتوح و ملطف کیموسات غلیظه و جاذب فضول از عمق بدن و ملطف و محلل و
مسهل اخلاط غلیظه است خصوصا مشوی آنکه با شش مقدار آن نمک و قدری روغن
سرشته و یک مثقال و نیم آن را ناشته بخورند اسهال نیکو می فرماید و امراض مذکوره
را مفید

"امراض الراس

خوردن یک مثقال مشوی آن بتنهائی و یا با شراب عسلی و یا با عسل جهت دوار و سدر و صرع و مالیخولیا و استرخا و فالج و لقوه نافع و ضماد نرم سائیده آن بر سر صاحب لیثرغس بتنهائی و یا باخل خمر و یا مثلث و همچنین ضماد آن بر ساقین و فخذین او ساقین صاحب سبات باعث جذب مواد

ص: ۲۴۹

۱۳۱ و افاته و تنه اوست و ضماد سائیده بآتش کرم کرده آن آن مقدار که لذع و حدت آن کم گردد بتنهائی و یا باندکی خطمی و قدر قلیلی افسنتین و صبر و مرمکی و مصطکی اجزای متساوی یا غیر متساوی بقدر حاجت و لیکن باید که اسقیل بوزن مجموع باشد بر سر صاحب نسیان و بر ساقین و قدمین و یا فخذین و یا رکبتین او بعد از تیغ زدن بر ساقین او و گذاشتن محجمه و بر ساقین و قدمین و رکبتین او بتنهائی یا با صعتر فارسی و مویزج از هریک ده درم و برک خردل یکدسته کوچکی همه را یک جا نرم سائیده و یا روغن یاسمین یا روغن غار در هاون بدسته بسایند تا چون مرهم شود و بر اعضای مذکوره بمالند و همچنین چون برثوایل و شقاق عارض از سردی هوا بمالند

"امراض

الصدر و المعده و الکبد و غیرها چون باد و چندان عسل کف گرفته بپزند و بخورند جهت ربو و ضیق النفس و کرفتگی آواز مفید و چون تشویه نمایند دو بیضه مرغ را در جوف یک اسقیل و بگذارند تا نضج یابد و بخورند آن بیضتین را اسهال آورد و زائل سازد زمن را یعنی زمین کیر شدن مرضی را و چون نه قیراط آن را در عسل پخته بخورند جهت درد معده و سوء هضم و تقویت معده و یرقان و سرفه کهنه و ربو و نفث الدم و نفث مدۀ رئه و مغص و احتباس بول نافع و نه قیراط مشوی آن با ماء العسل

جهت جذام و آشامیدن آب برک آنکه با دو چندان عسل بقوام آورده باشند جهت ربو و ضیق النفس مفید و چون اسقیل را کوبیده فشرده و یا آب آن کرسنه را خمیر نموده بنوشند جهت استسقا مفید گفته اند چون اسقیل را بخمیر و کل گرفته در زیر آتش طبخ نمایند و قدری از پخته آن را با پیاز و سیر کمی و نمک سرشته بخورند مقدار سه مثقال با چلا و کرمهای شکم را هر نوع که باشد دفع نماید و یک قیراط از آن و از ریشهای آنکه باهم بکوبند و بنوشند مقی قویست و چون مغز آن را با سرکه کوبیده در حمام بر بهقی که بهیچ دوا زائل نشود بمالند زائل سازد و مجرب و چون ریزه ریزه کرده در روغن زنبق بجوشانند تا خشک و نیم سوخته گردد مالیدن روغن مزبور جهت جمود اطراف از سرمازدگی و درد مفاصل و نقرس و درد گوش و سده آن مؤثر و با موم و قلیلی کبریت جهت قروح شهدیه و جرب متقرح و یابس و حکه و حزاز و بازفت و حنا جهت بثور یابسه سر اطفال و ضماد پخته آن با سرکه جهت کزیدن افعی نافع و چون غیر مشوی آن را با نظرون بقدر ربع آن کوبیده در پارچه بسته موضع داء الثعلب را با آن چندان بمالند که خون آلود گردد زائل گرداند و موی برویاند اگر محتاج بتکرار عمل باشند بعد رفع جراحت باز بمالند و کوبند بوی آن کشنده مکسهای کزنده است و بالخاصیه قاتل موش در ساعت چون آن را بخورد و داشتن آن با خود یا در مکان موجب هرب سباع و هوام و مار و قمل و مورچه و مکس و مالیدن عنصل غیر مشوی بر بدن باعث قرحه و اذیت آن و مصلح آن مرداسنک سائیده با آب و کوبند چون عنصل را نزدیک تاک غرس نمایند انکور را باصلاح آورد و غرس آن در پای درخت انار و سفرجل مانع ریختن شکوفه آن و تخم آن ملین طبع و جهت مغص و درد مقعده و درد چشم نافع و چون کوبیده و با سرکه خمیر کرده حبهها سازند و یک عدد آن را در میان انجیر گذاشته یک روز در میان عسل رقیق بخیسانند پس بیرون آورند و انجیر را بمکند و بعد از آن آب کرم و یا آبی که در آن بوره جوشانیده باشند بیاشامند دفع قولنج صعب نماید مضر محرورین و مکرب و مضر عصب صحیح مصلح آن حماما

و مصدع و مورث غثیان و مقرح و مقطع و مصلح آن قند و نبات و بعضی گفته اند
 مصلح آن سکنجبین و بعضی گفته شیر تازه دوشیده و بعضی گفته شرابی که بسنک
 تفته داغ نموده باشند و ربوب فواکه و اسقیلی که تنها روئیده باشد در زمین ردی شدید
 الحراره حاد و فتال است و مداوای آن قی فرمودن و آشامیدن اشیای مذکوره و زرده
 تخم مرغ در سرکه پخته و سماق و بزور و لعابات و مسکه و سفوف مقلیثا مقدار
 شربت آن تا دو درهم و زیاده بر آن مضر و مهلک خصوص غیر مشوی آن مصلح آن

ص: ۲۵۰

۱۳۲ تنظیف بدن بقی و آشامیدن اشیای بارده و لعابهای مغری و آب میوه های سرد و
 امراق چرب بدل آن کویند بوزن آن اسقوردیون که سیر صحرائی باشد و قرومانا نیز
 بوزن آن و مثل و ثلث آن وج و ثلث آن حماما و بیخ کبر است و طریق خصی نمودن و
 تشویه و خل و سکنجینات و دواها و ادهان و اشربه و غرغره و اقراص مستعمل در
 تریاق فاروق و لعوقات و معاجین آن با خواص و منافع آنها در قرابادین بتفصیل ذکر
 یافت

"اسکتو"

بلغت تنکابن سعد است کرمهای ریشه گیاهی را نیز نامند و بعربی حب الزلم را کویند و
 آن بیخی مدور و بسیار لذیذ و شیرین و بقدر نخودی و برک آن باریکتر از برک
 کراس است و زیاده بر سه عدد نمی باشد و بی ثمر و بی کل و در ریکزارهای قریب
 بآبها می روید

"اسکنده"

بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح کاف عجمی و خفای نون و دال و ها نام دواى
هندي است

"ماهیت آن

بیخی است اندک تلخ و بطول یک انکشت و کمتر از ان و اندک باریک ظاهر و باطن
آن سفید مائل بزردی و بهترین آن ناکوری آنست که بزرک کرم ناخورده باشد

"طبیعت آن

کرم و خشک با رطوبت فضلی

"افعال و خواص و

منافع آن

سرفه و ضیق النفس و ورم اعضا و برص را نافع و جهت دفع امراض قدیمه و تقویت
بدن و فربهی و تقویت باه و رحم و کمر و دفع فساد بلغم و سودا مفید و اهل هند از
جمله رساین و قائم مقام بهمن سفید می دانند و لهذا اکثر در ادویة بامیه و دواى زنان
بعد از وضع حمل استعمال می نمایند

ص: ۲۵۱

"اسل"

بفتح همزه و سکون سین مهمله و لام لغت عربی است و بهندی کسرانی نامند

"ماهیت آن

نباتی است که از آن حصیر می بافند و در آبها و زمینهای آبدار و قریب آن می روید نر و ماده می باشد نر آن را کولان نامند تخم آن سیاه مائل باستداره و بزرگتر از تخم ماده و گیاه آن خشن و سطرتر از ماده آن و شاخهای آن باریک و بی شعبه و در عراق ریسمان و غربال نیز از آن می سازند و دیسقوریدوس گفته که آن دو صنف می باشد صنفی آن اطراف آن تیز و آن را مجونس گویند و این صنف نیز دو قسم بود یکی بی ثمر و دوم با ثمری سیاه مستدیر و قصب این صنف غلیظتر و پرکوست تر از قصب صنف دوم و صنف سوم آن غلیظتر و شاخهای آن بیشتر و قویتر از دو صنف اول و این را منجونوس نامند و ثمر این صنف بر اطراف آن می روید شبیه بثمر صنف دوم از اول طبیعت هر دو صنف آن مرکب از جوهر ارضی بارد غالب و جوهر مائی حار اندک

"افعال و خواص و منافع"

آن

ضماد آن جهت تحلیل اورام و تسکین اوجاع و سهر و مالیخولیا و استسقا و آشامیدن ثمر هر دو صنف آن بقدر سه درهم با شراب ممزوج جهت قطع اسهال و نزف الدم رحم و ادرار بول و آشامیدن ثمر صنف سوم آن بغایت منوم و تا پنج درهم آن مورث سبات و ضماد بر کهای تازه متصل بیخ آن جهت کزیدن هوام و رتیلا و خاکستر بیخ آن جهت قطع نزف الدم و جمیع اعضا و تحلیل خنازیر و رفع حکه نافع مصدع و مسبت و مصلح آن کلنکین عسلی و فلافلی و فرش نمودن صنف رقیق آنکه ماده است جهت ابدان قویه و مستسقی و غلیظ آن جهت ابدان یابسه مفید

ص: ۲۵۲

"اسلنج"

بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح لام و سکون نون و جیم صاحب بحر الجواهر نوشته که لحيه التيس است و اصلي ندارد و آن را ذنب الخيل نیز نامند

"ماهیت آن

بستانی و بری می باشد بستانی آن گیاهی است منبت آن ریکزارها و شاخ آن دراز زردرنک و برک آن شبیه بجر جیر که تره تیزک نامند و مستعمل صباغان مغرب است و آن را لیرون کویند و شاخهای آن باریک و زردرنک و شبیه بنی با تجویف و برک آن باریک و اغبر و برک بری آن کوچکتز از بستانی و مائل بسرخی و ساق آن

۱۳۳ با شعبهای بسیار پهن بر روی زمین و در اطراف شاخهای آن غلافهای بسیار و مترکم بعضی بالای بعضی شبیه بغلافهای بنج و لیکن از آنها نرم تر و کوتاه تر و اندرون آنها تخمهای بسیار باریک سیاه و ریشه های آن بسطبری انکشتی و رنک آن ما بین سرخی و زردی و بسیار تند طعم و منبت آن ریکزارها و کوههای بی اشجار و این را بالطیثیه الرنیال نامند طبیعت قسم بستانی آن کرم در سوم و خشک در دوم و بری آن در هر دو کیفیت از ان زیاده

"افعال و خواص و منافع آن

بستانی آن جهت تحلیل و انضاج اخلاط غلیظه و رفع اورام و سموم و مغص و ریاح یعدیل ضماد برک مطبوخ آن جهت رفع اورام بلغمی و برودت آن مجرب دانسته اند و طلای مطبوخ ممزوج آن با آرد جو جهت جمره نافع و نیم درهم از بیخ و تخم بری آن جهت درد احشا و ریاح غلیظ و کرم معده و قولنج ریخی و یک درم آن جهت کزیدن عقرب و سموم قتاله مجرب و کویند خوردن و ضماد نمودن آن انثیان را کوچک می کرداند و وجع مفاصل را مفید و چون با شیخ بالسویه و جند و کندش از هر یک مثل

نصف آن حب سازند و هر روز دو درهم آن را بنوشند ریاح انشین را زائل کند و مداومت بآن بیضتین را بالکل دفع نماید مضر رئه مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن از نیم مثقال تا دو درهم بدل آن مثل آن خولنجان و نصف آن اسارون و سدس آن قرومانا و در صباغی بدل آن عصفور و مستعمل در طب بیخ و تخم آنست

ص: ۲۵۳

"اسود سالنج"

نام مار سیاه است و بهندی کالاناک نامند

"طبیعت آن

در آخر سیوم گرم و خشک و در غایت تجفیف

"افعال و خواص و منافع آن

گفته اند آنچه در هنگام بودن آفتاب در برج حمل خصوص از دهم تا آخر صید نموده باشند نشاید استعمال آن جهت شدت قوت سمیت آن زیرا که حمل از بروج ناریه است و بسبب شدت گرمی آن را برج ملتهب می نامند پس اعمالی که در آن کرده شود نیز حرارت را در آنها تاثیر بسیار است قطو و پوست مطبوخ آن در شراب جهت درد کوش و مضمضه بدان جهت درد دندان و روغنی که در آن دندان مار و سر و زهره آن جوشانیده باشند جهت جذام و تألیل سریع الاثر است و تعلیق دندان آنکه در حالت حیات آن کنده باشند و بدستور تعلیق دل آن جهت رفع تپ ربع نافع و اطهورس و ذی مقراطیس گفته اند که چون شکم آن را از سر تا دنباله شکافته احشای آن را بیرون آورند و از شاهسفرم خشک که به آب خیسانیده نرم کرده باشند مملو ساخته محل شق

را دوخته در آتش بیاویزند تا پخته شود پس آن شاهسفرم را بر آورده بر برص تازه ضماد نمایند و یک شبانه روز بگذارند پس باز کنند مجرب و امین الدوله از محمد بن احمد نقل می کند که استعمال زهره مار در هیچ امر نشاید که از سموم قتاله است و تعلیق شاخ مار شاخدار جهت تب غب مؤثر و تعلیق سلخ الحیه که عبارت از پوستی است که هر ساله مار می اندازد بر ورک زنان موجب سرعت ولادت و بخور آن مسقط جنین و مجفف دانه بواسیر و تخم مار را چون با سرکه و بوره ارمنی سائیده طلا کنند جهت رفع برص تازه مجرب دانسته اند و اکتحال پیه آن مانع نزول آب و دهن و رماد طبیخ آن در قرابادین ذکر یافت

ص: ۲۵۴

"فصل" الالف مع الشین المعجمه"

"اشتر غار"

بضم همزه و سکون شین معجمه و ضم تای مثناه فوقانیه و سکون رای مهمله و فتح غین معجمه و الف و رای مهمله و صاحب برهان قاطع بزای هوز در آخر قید نموده معرب اشتر خار است و تاویل آن بفارسی شوک الجمال است و عربان زنجیل العجم و زنجیل الفارس خوانند و محروث نیز و بیونانی فرافیون و آثاریون بثای مثله نیز و اهل مصر لحاح و بهندی اونت کتاره نامند

"ماهیت آن

نباتی است شبیه بیاد آورد و کل آن زرد و سفید و خارهای

۱۳۴ دراز و دانه آن کوچکتر از دانه باد آورد و بیخ آن شبیه به بیخ انجدان و غیر آنست و از ان باریکتر و بی صمغ و بدبو و بدطعم و تند و تلخ و فعل او قریب بفعل انجدان و

مترجم کتاب ابو ریحان کوید که نبات شیردار است از جهت تجربه مقدار از آن را بر گرفتم چون شیر از جرم آن پدید آمد و بدست من رسید آن موضع را ریش کرد و مدتی آن جراحت باقی بود منبت آن خراسان و ریگستان مرو و تحجوان و جبال موصل و بغداد و آذربایجان و بهترین آن خراسانی و اجود و مختار آن سفید سبک خالص خالی از زردی و سیاهی قلیل المراره و متعدل الجرم کم کره مصمت با اندک حرافت و بشاعت آنست و مغشوش به بیخ انجدان و غیر آن می نمایند و اهل خراسان با گوشت طبخ نمایند و شیخ داؤد گفته دو قسم می باشد طویل و غیر طویل طویل آن معروف بشارب عنبر است و این ردی است و فرق میان آن و میان باد آورد آنست که تخم آن کوچک مشهور نزد ما عصیفریه و گیاه تر و تازه آن را مانند کاهو در موصل می خورند و تخم باد آورد زرد و سفید و خارهای گیاه آن طولانی و درین تلخی و قبض می باشد و بهترین آنست که از برمودا می آورند و کویند بیخ انجدان خراسانی است و اصلی ندارد و مخلل بیخ آن یعنی بسرکه پرورده آن بهتر از غیر مخلل آنست و سرکه آن بهتر است از جرم آن

ص: ۲۵۵

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک و مسیح در دوم گفته

"افعال و خواص و منافع آن

مفتح سدها و مسخن معده و مشهی و هاضم طعام و منبه آن و مدر بول و دافع یرقان و اسهال مراری و خلفه و با قوت تریاقیت خصوص خل آن و آشامیدن یک مثقال از جرم آن جهت تب ربیع عفونی و یا بلغم عفن مخلوط بسودا و مهیج شهوت طعام و هضم آن

و جلای رطوبات معده و تقویت آن و دفع یرقان و اسهال مراری و خلفه و ضرر سموم بارده و وجع مفاصل نافع و طلای جرم آن با سرکه جهت اورام بارده و تسکین دردها و دفع سموم و سرکه آن در قوت مانند سرکه عنصل و در افعال مذکوره بنهایت بهتر از جرم آن مقدار شربت از سرکه آن تا پنج مثقال و از جرم آن تا دو درهم مضر دماغ و کرده مغشی و مقئی و لاذع و بطئی الهضم و جشا و رائحه آن مدتی می ماند که بسبب دیری هضم آن بلکه بسبب شدت نفوذ و غوص و بقای آن در جرم معده مصلح آن شربت غوره و ریاس بدل آن انجدان و عرق آن جهت کرده و جگر و سپرز نافع و قدر شربت آن تا سه اوقیه است و صنعت خل و سکنجبین و عرق آن در قرابادین ذکر یافت

"اشخیص"

بکسر همزه و سکون شین معجمه و کسر خای معجمه و سکون یای مثناه تحتانیه و صاد مهمله لغت عربی است و بیونانی خامالاون لوفش یعنی مختلف الالوان نامند زیرا که بحسب اختلاف اراضی برک آن سیفد و سرخ و ازرق می باشد لونها بمعنی سفید است و معروف بشوک العلك است جهت آنکه از ان صمغ مانند مصطکی بعمل می آید و زنان بجای مصطکی استعمال می نمایند حکیم میر عبد الحمید نوشته که بهندی بنکم نامند و در راه سندرین از بنکاله بسیار است

ص: ۲۵۶

"ماهیت آن"

صاحب اختیارات بدیعی نوشته که درخت کرم دانه است و نوعی از ماذریون و بیونانی خامالاون لوفش کویند و بعضی افسیالانه نامند و در کوهستان شیراز بسیار بود و آن را می سوزانند و بشیرازی ماروشی بیش خوانند و با هیزم آورند و خامالاون مالس خوانند

و تفسیر مالس سیاه بود و صاحب تذکره و غیره نوشته اند که دو صنف می باشد سفید و سیاه و صحرائی و کوهی مجموع را برک شبیه ببرک کنکر و بی ساق و بیخ آن سفید و در میان برک آن خاری شبیه بخار کنکر و کل آن بنفش و شبیه بتارهای موی و تخم آن شبیه بقرطم و صمغ آن را که از نزدیک بیخ آن برمیآید مانند مصطکی زنان استعمال می نمایند و رائحه عروق آن مرکب از خوشبوئی و کراهیت و طعم آن بشیرینی مائل و ثمر آن مانند ثمر کبر و صنف سیاه آن را برک از قسم اول نرم تر و ریزه تر و تازه آن سرخ و خشک آن سیاه و ساق آن بقدر شبری و سرخ و قبه و کل آن خارناک و نقطه دار و بیخ آن سطر و سیاه و گاه در آن سوراخها

۱۳۵ می باشد و اندرون آن سرخ و کزنده زبان و مستعمل بیخ آن است و از خواص آن است که هر گیاهی که در حوالی آن روید آن را فاسد سازد و منبت آن سنک لاجها و تلها و سواحل دریا

"طبیعت سفید آن

در دوم کرم و خشک و با قوت تریاقیه و سیاه آن در آخر سوم تا چهارم کرم و خشک گفته اند

"افعال و خواص و منافع سفید آن

ص: ۲۵۷

آشامیدن یک مثقال آن جهت رفع جنون و صرع و توحش و هیجده قیراط آن با شراب قابض طبع و با طبیح فودنج جبلی جهت اخراج حب القرع و طبیح آن جهت عسر البول و کزیدن هوام و اسهال زردآب و استسقا مفید و صمغ آن با شیر مقوی احشا و محلل ورم باطنی و طلای آن با سرکه جهت تحلیل اورام بارده ظاهری نافع مقدار شربت از آن

تا پنج درهم و مصدع مصلح آن شکر و اما سیاه آن بجهت آنکه بسیار محرق و تند است دو مثقال آن قتال و در مشروبات غیر مستعمل و طلای آن بتنهائی یا با کبریت جهت جرب و قوبا و بهق و با روغنها جهت تحلیل مواد بارده و ضماد آن بر جراحات متآکله منقی آن و لطوخ مطبوخ آن با سرکه و کوکرد و قفر الیهود جهت قطع تآلیل مؤثر و مضمضه بطبیخ آن مسکن وجع اسنان و چون مخلوط سازند با مساوی آن فلفل و مثل آن موم و بر دندان بچسپانند وجع آن را ساکن گرداند و ضماد مطبوخ آن با سرکه جهت تسکین وجع دندان و با مراهم متآکله جهت قروح خبیثه و متآکله و چون آن را با سویق خمیر نمایند و با آب و زیت بخورد سک و خنزیر و موش دهند می کشد آنها را و صمغ آن مفتت قوای دندان کرم خورده و خاکستر بیخ هر دو نوع آن جهت قلاع مجرب دانسته اند

"اشراس"

بفتح همزه و بکسر نیز آمده و سکون شین معجمه و فتح رای مهمله و الف و سین مهمله لغت مغربی است و بفارسی سریش نامند

ص: ۲۵۸

"ماهیت آن"

بیخی است غیر بیخ خنثی زیرا که ساق خنثی کوتاه و کوچک و کل آن سفید و ساق اشراس بلندتر و عریضتر و برک بیخ آن قویتر و کل آن سفید مائل بسرخ و ثمر آن مستدیر و تند طعم و با عفوصت است و لیکن شیخ الرئیس در قانون در مبحث قوبا تصریح نموده بدین عبارت که اصل الخنثی هو الاشراس

"طبیعت آن"

در اول کرم و خشک و محرق آن در دوم کرم و در سوم خشک

"افعال و خواص و منافع آن

آشامیدن آن جهت درد پهلو و سرفه و یرقان حادث از صفرای سوخته و سحج و خشونت حلق و چون خورد کرده بیاشامند بول و حیض براند و محرق آن مدر بول و حیض و محلل ورم بلغمی و با سرکه دافع داء الثعلب و بهق سفید و ضماد آن جهت جبر و کسر و فتق و قیله و دمل و قروح خبیثه و ورم خصیه و کوفتگی عضل و عصب و با سرکه و روغن کنجد جهت جرب و حکه و تلبین صلایات و بآرد جو جهت سعفه و طلای آن بر وره‌های بلغمی نافع و تخم آن جالی و قاطع اخلاط غلیظه و کرم تراز اصل آن و جهت نفث الدم و با ماء العسل جهت تنقیه جگر نافع مورث سدد و مصلح آن سکنجبین و مرخی معده و مصلح آن کلقد مقدار شربت آن تا پنج درهم و از محرق آن تا یک مثقال و از تخم آن تا دو درهم بدل آن در اکثر افعال غری السمک است کویند مغاث و یا کرسنه و بیخ آن را سائیده و با آب ممزوج نموده مستعمل صحافان و سراجان و صندوق سازان و کفش کران و غیرها است زیرا که بسیار لزج و چسپنده و وصل آن مستحکم می باشد

ص: ۲۵۹

"اشق"

بضم همزه و فتح شین معجمه و قاف معرب اشء فارسی است و بفارسی اوشه و کلبانی نیز و بعربی اشج و وشج بتشدید جیم و وشق و لزاز الذهب و بیونانی ائانقون بئای مثلثه بعد از همزه و امونیاقن نیز بعضی گفته و پر نقش نیز و بلغت مصرقنا و شق و کلخ و بهندی کاندر نامند

"ماهیت آن"

شیخ الرئیس گفته که هو صمغ الطرثوث و ربما یسمى لزاق الذهب لان الكواغذ و الكراريس تذهب به و گفته اند نرم می گرداند ذهب را مانند تنکار و بغدادی گفته ۱۳۶ غلط کرده کسی که آن را صمغ طرثوث دانسته و آن صمغ درختی است صغیر مستقیم النبات و بیشتر منابت آن بلادی است که حرارت و برودت بر آن غالب باشد مانند شام و دیار ربیعہ و مالیقی نوشته که دیسقوریدوس در ثالثہ نوشته که صمغ درختی است شبیه بقاء در شکل منبت آن بلادی است مسمی بلینوی در موضعی که آن را فورنی خوانند و درخت آن را اغاشولیس نامند و مختار و بهترین آن آنست که خوشرنک و بی سنک ریزه و چوب و چرک و خالص و قطعہ آن شبیه بکندر و متکاثف و رائحة آن شبیه برائحة جنیدستر و طعم آن تلخ باشد و آنچه بدین صفت بود آن را بورسما خوانند و آنچه در آن خاک و یا سنک ریزه باشد فتراما کویند و گاه از موضعی که آن را امافق نامند نیز می آورند و انطاکی گفته درخت آن ما بین نبات و شجر و کوچک و ساق آن باریک و مزغب مائل بسفیدی و کل آن ما بین سرخی و زرقت است و در جبال کرخ می باشد نه شام و صمغ آن زردرنک و بزردن تیغ حاصل می گردد بهترین آن سفید نرم صاف خالص سریع الانحلال آنست و مغشوش بسکینج می نمایند و فرق بزردی رنگ مغشوش آن است و بحلتیت نیز و فرق ببوی آن است و خالص آن دانه‌های بزرک متکاثف صلب تلخ قریب ببوی جند می باشد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته صمغ نباتی است که آن را بشیرازی بدران خوانند

ص: ۲۶۰

"طبیعت آن"

کرم در اول دوم و بعضی در سوم و در آخر اول خشک و اسحق کرم و خشک در دوم گفته

"افعال و خواص و منافع آن

محلل و مجفف قوی ملین و جالی و جاذب از عمق بدن و اندک لذاع و مفتح سده جگر و سپرز و افواه عروق به حدی که جاری می گرداند خون را از افواه عروق و مصلح مسهلات است و لهذا داخل مسهلات کرده می شود جهت اصلاح عمل آنها

"امراض الراس

آشامیدن آن با عسل جهت صرع و فلج و خدر و تشنج رطب امتلائی اقویا را از یک مثقال تا دو درم و متوسطین را یک درم و ضعف را ربع درمی و یا قریب بدان جهت آنکه اسهال بلغم می نماید و دفع می سازد آن را و همچنین آشامیدن مقدار یک مثقال آن با ماء الشعیر و تحسی بدان با ماء العسل جهت صرع و مقدار کرسنه دو چهار و نیم اوقیة عسل مصفی و یا طبیخ زوفی و یا طبیخ انجدان برای تشنج رطب امتلائی نافع و غرغرة محلول آن با آب کرم جهت امراض مذکوره و سائر امراض دماغی بارد رطب مانند دوار و سدر و استرخا و لقوه و امثال اینها و خفقان سوداوی و بلغمی نافع برای آنکه جلب می نماید و فرود می آورد بلاغم و رطوبات بسیاری از دماغ و اعصاب دماغی و حنک و حنجره بسوی دهان و تحلیل می دهد آنها را

امراض العین و الحلق و الصدر و غیرها

طلای آن با سرکه جهت شعیره پلک چشم و اکتحال آن برای تلبین خشونت اجفان و جرب و جلای بیاض و شعیره و جلب رطوبات و قروح غائرة عین و دفع ظلمت بصر مفید و آشامیدن یک مثقال آن با ماء الشعیر بطریق لعوق اندک اندک جهت ربو و عسر

نفس و انتصاب آن و خناق بلغمی و تنقیه قروح حجاب و دفع مره سودا و تنقیه آن و با
 غسل نیز جهت علل مذکور و تنقیه سینه از رطوبات لزجه و عسر البول و وجع خاسره
 و مفاصل و عرق النسا و دفع ضرر ادویه مسهله و خیسانیده مقدار نیم درم تا یک درم و
 تا یک مثقال آن در مطبوخات مناسبه یا در آب کرم بتنهایی جهت درد تهیکاه و
 ورکین و کمر و عرق النسا و تحلیل ریاح معده و صلابت طحال و کبد و اسهال بلغم
 غلیظ لزج و ماء اصفر و تفتیت حصاه و اخراج جنین زنده و مرده و کشتن کرم امعا و
 حب القرع و ادرار فضلات و حیض و رطوبات نافع و بتنهایی و با سرکه جهت ورم
 جگر و سپرز و استسقا و صلابت انشین و ضماد و طلای آن جهت تلین صلابت مفاصل
 و با سرکه جهت قوبا و با سرکه و نظرون جهت خنازیر و تحلیل صلابات و با غسل و
 زفت جهت تحلیل تحجر مفاصل و با سرکه و بوره و روغن حنا جهت اعیای امتلائی و
 عرق النسا حادث از مواد بارده و با زیت جهت کلف و بهق

ص: ۲۶۱

۱۳۷ و آثار جلد و ضماد آن با غسل جاذب خار و پیکان بظاهر جلد بسبب قوت جذبی
 که دارد السموم شیخ الرئیس گفته خوردن آن با طلا که نوعی از شراب است و مرمکی
 فادزهر سموم است خصوص سمی که ان را طفسیقون نامند و حمول آن جهت اخراج
 جنین و ادرار حیض و اختناق رحم و تدهین آن جهت طرد هوام و چون مخلوط بسعد
 و زیت نموده نزدیک هوام برند می کشد آنها را و مرهم آن جهت تحلیل اورام و نضج
 آنها و خوردن گوشت فاسد زائد و رویانیدن گوشت صالح جید مفید و بالجمله منافع
 بسیاری دارد هم مفردا و هم مرکبا با ادویه مناسبه مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک
 مثقال مضر معده و اکثار آن مورث بول الدم و ادرار خون مصلح آن انیسون مضر کرده
 مصلح آن زوفا و کم استعمال نمودن آن بدل آن سکینج است یا جاوشیر یا بر موم و
 نسخ مراهم آن در قرابادین ذکر یافت

"اشنان"

بضم همزه و سکون شین معجمه و فتح نون و الف و نون در آخر لغت عربی است و آن را حرض بضم حا و سکون راء مهملتین و ضاد معجمه و غاسول نیز نامند برای آنکه ثیاب را بدان می شویند

"ماهیت آن"

انواع است یکی رطب و آن گیاهی است بی برک و شاخهای آن باریک بجای برک رسته و در آنها چیزها شبیه بکره می باشد و همیشه تر و تازه و پر آب و گیاه آن بزرک و چوب آن سطر و می سوزانند آن را و آتش آن بسیار کرم و تند و رائحه دود آن کریه و طعم آن مائل بشوری و قدری معتدی از آن را جمع نموده و زمین را مقداری حفر نموده در آنها آتش می دهند با نی و خار و هیمه سوخته از آن آبی جدا کشته در آن جمع شده منجمد می گردد مانند قرصی و یا قطعات بزرک و یا کوچک و آن عبارت از قلی است و منبت آن شوره زارها و خرابها و زمینهای خشک و دواب آن را بسبب شوری نمی خورند بلکه بو کرده از آن درمی گذرند و نیز نوع دیگر از رطب آن می شود که گیاه آن تا بدو ذرع و شاخهای آن باریک و پوست درخت آن مائل بسرخ و برک آن ریزه و ضخیم و رنگ یک طرف آن سبز مائل بینفشی و طرف دیگر آن سبز و تیره و با رطوبت بسیار و رنگ آن سیاه و بر هر چه بمالند آن را سیاه می گرداند و طعم آن با شوری و حدت و زیر درخت آن همیشه تر می باشد و منبت این نیز شوره زارها و در سند و ملتان کثیر الوجود و از گیاه تر و تازه این بتمامه بدستور مزبور نیز قلی بعمل می آورند و سفال کران در سند بعد از طبخ ظروف سفالی که رنگ آنها سرخ می باشد برک آن را مالیده بر آنها می مالند سیاه می کردند و نوعی از آن سفید می باشد و آن را خرؤ العصافیر نامند جهت مشابهت آن بآن و نوعی سبز این را غاسول فارسی و یابس

کویند و با آب آن لک را حل می نمایند و بجای مداد در کتابت بکار می برند و آن غیر ابوقانس است و بهترین آن سفید آنست که مسمی بخرؤ العصافیر است

ص: ۲۶۲

"طبیعت آن

کرم در سیوم و خشک در آخر دوم

"افعال و خواص و منافع آن

جالی و محرق و منقی و مفتوح و مدر قوی و محلل فضول غلیظ و مدر بول و حیض و سه درم سبز آن مسهل زردآب و جهت استسقا نافع و یکدرهم آن مدر حیض و نیم درهم آن مدر بول و پنج درهم آن مسقط جنین زنده و مرده و ده درم آن کشنده و طلای آن جهت بردن گوشت زائد زخمها و سنون آن جهت جلای دندان نافع و مداومت آن مفسد دندان مصلح آن مغز تخم کدو و روغن بنفشه و مضر مثانه و مصلح آن عسل است

"اشنه"

بضم همزه و سکون شین معجمه و فتح نون و ها بیونانی ابرویون و بعربی شیهه العجوز و مسک القرود و بفارسی دواله و دوالک و دوالی و بهندی چهریله و چریره و اکسیر و سیخ نیز نامند

"ماهیت آن

چیزی است شبیه بریسمانهای باریک و پهن باهم پیچیده و درهم بافته و بر شاخهای درخت بلوط و صنوبر و سائر درختها متکون می گردد بهترین آن آنست که

۱۳۸هر دو روی آن سفید و خوش بو باشد و زبون ترین آن سیاه آنست

"طبیعت آن

معتدل در گرمی و سردی و با قوت قابضه شیخ الرئیس نوشته که در آن برودت فاطر و قبضی باعتدال و قومی گرم در اول و خشک در دوم و بعضی گرم و خشک در اول و بعضی گفته بارد و شدید الیس است و بتخصیص آنچه از درخت بلوط بهم رسد و بالجمله مختلف می گردد طبیعت آن باختلاف آنچه برو متکون می شود

ص: ۲۶۳

"افعال و خواص و منافع آن

مجموع آن با قوت قابضه و محلله و ملینه خصوص صنوبری آن و بسبب عطریتی که دارد ملایم جوهر روح و مقوی آن و بسبب قبضی که دارد موجب متانت روح و به لطافتی که دارد زود نفوذ بقلب می نماید پس باین اسباب و بالخاصیه مقوی قلب است امراض القلب و الدماغ و سائر الاعضاء آشامیدن طبیخ آن موجب سرور نفس و تقویت روح حیوانی و متانت و حفظ آن و جهت خفقان و صرع و تقویت معده و باه و رفع غثیان و قئ و تفتیت حصاه و وجع کبد نافع بجهت تلین و تحلیل و قبض آن و معده را خوش بو گرداند و رفع بلت آن می نماید و آشامیدن نقوع آن در شراب قابض و خواب غرق آورد خصوص صبیان را و تقویت معده و ازاله نفخ و نهش هوام سمی نماید و بخور آن جهت صداع و شقیقه و صرع و تکرار گرفتن دود آن در بینی جهت سکت و صرع و اختناق رحم و نشستن در طبیخ آن جهت تسکین دردها و اورام حاره و

صلابت مفاصل و وجع رحم و ادرار نمودن حیض و ضماد مسحوق خیسانیده آن در آب جهت تقویت اعضای ضعیفه و مسترخیه و لحوم لینه مانند بناکوش و زیر بغل و ما بین کتفین و کنج ران و رفع آلام حاره آنها و تلین صلابات و ردع اورام و تقویت معده و جگر و رفع بدبوئی زیر بغل و با سرکه جهت سپرز و بنهایت منوم اطفال است و اکتحال آن جهت تقویت چشم و قطور نقیع آنکه از درخت بلوط باشد جهت جمره و حرارت چشم و ذرور آن جهت بدبوئی زیر بغل و رویانیدن گوشت نرم بر جراحات و بدستور طلای آن جهت رفع بدبوئی زیر بغل و چون در روغنهای مناسبه دافعه اعیای حل نمایند و یا بجوشانند و بمالند جهت رفع اعیای و تحلیل اورام نافع مضر امعا مصلح آن انیسون مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن قرومانا بوزن آن و داخل خوشبوئیها مانند ارکجه و غالیه و لخلخه و دواء المسک و اکحال و غیره می نمایند و تا آن را نخیسانند و نم نداشته باشد خشک آن کوبیده نمی گردد و جوارش و عرق و دهن آن در قرابادین ذکر یافت حکیم میر عبد الحمید در حواشی تحفه نوشته که در کتاب مفردات فرنکی دیده شده است که آن را بفرنکی موس کس ابرم کوبند و قسم دیگر آبی نیز نوشته که بر شاخهای مرجان و استخوان ماهی و اشجار دیگر زیر آب می پیچد و این اشنه باریک تر است از ان و آن را موص کس مرین خوانند

ص: ۲۶۴

"طبیعت آن

سرد و تر ضماد آن جهت حرقت اعضا و مفاصل حار بسیار نافع است

"فصل" الالف مع الصاد المهمله**"اصابع الصفر"**

گفته اند معروف بکف عایشه و کف مریم است و بهندی هنس بدی نامند

"ماهیت آن

دو قسم می باشد قسمی بیخ گیاهی است برک آن شبیه بکنندنا و ساق آن باریک و بلند و کل آن بنفش از پائین ساق تا بالای آن پر کل و بیخ آن بمقدار کف دست طفلی و متشعب به پنج یا شش شعبه شبیه پنجه کوچکی و مملو از رطوبت و رنک آن زرد و یا ابلق از زردی و سفیدی و اغبر و بیشتر مائل بزردی و طعم آن اندک شیرین منبت آن زمینهای رملی و ریکزارهای قریب بدریا و قسم دیگر بیخی است شبیه بناخن شیر و پلنک و این کرم تر و تندتر از اول و انطاکی غیر کف عایشه و کف مریم گفته و بنهج دیگر وصف آن نموده

"طبیعت آن

کرم در دوم و خشک در سوم و نیز خشک در دوم گفته اند

"افعال و خواص

و منافع آن

ملطف و محلل قوی فضول غلیظه و منقی اعضای عصبانی و تریاق سموم هوام و جهت جنون و وسواس و امراض

۱۳۹ سوداوی و بلغمی و تقویت منابت اعصاب و وجع مفاصل و رفع قولنج و ضماد آن جهت تحلیل صلابات و بخور آن جهت کریزانیدن موش و سام ابرص نافع و قسم دوم آن مسقط جنین و مضر آلات بول مصلح آن تخم مورد و بلوط و مضر محرورین و

مصلح آن سکنجین و مضر قلب و مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن در جنون و امراض سوداوی یک وزن و نیم آن هزار جشان و دو ثلث آن سعد

ص: ۲۶۵

"اصابع فرعون"

"ماهیت آن

سنگهائی است بمقدار انکشتی شبیه به نی مجوف و کره دار با اندک پهنی و رخاوت چون برهم خورند صدای سنک از آنها آید از اطراف یمن و حوالی شحر و عمان خیزد و صنفی از آن با رطوبت میاهی می باشد و این را در افعال قائم مقام مومیائی دانسته اند و بهترین آن مخطط سبک زودشکن نرم آنست و اهل مصر بدل قصب الذریره بنا و اقفان و دوا ناشناسان می فروشند و فرق میان هر دو ظاهر است بر خیر بر آن

"طبیعت آن

کرم و خشک در آخر دوم

"افعال و خواص و منافع آن

قاطع نرف الدم و ملحم جراحات و محلل اورام بارده و چون با خون جراحات سرشته استعمال نمایند بجهت التیام جراحات عدیل ندارد و انطاکی نوشته که نوعی از آن را در مصر دیدم که پیشتر ندیده بودم سبک هش مجوف و شاید که این بهتر باشد از آنچه ذکر یافت

"اصابع الاوص"

"ماهیت آن

مترجم صیدیۀ ابو ریحان وصف نبات آن نکرده و گفته آن دوائی است هندی تخم آن مستعمل بلادها و شبیه بشلتوک چون ساعتی در دهان نگاهدارند پوست آن شق شده مغزی از آن ظاهر گردد مانند پنبه و در تحریک باه بسیار مؤثر حکیم میر عبد الحمید در حاشیۀ تحفه المؤمنین نوشته بلغت خاندیس نپابان نامند و آن نباتی است ما بین شجر و گیاه و بلندی آن بقدر یک ذرع و زیاده و برک آن شبیه بیرک کل عباسی و آن را خوشه می باشد مانند خوشۀ کندم و جو و بر سر هر خوشه کلی مثل کل خیری و رنک آن سرخ کمرنک و بعضی کل آن کبود و تخم آن شبیه بدانۀ جو چون در دهان نگاهدارند یا در آب بریزند پوست آن شق شده صدا کند و مغز آن بیرون آید

ص: ۲۶۶

"اصطریک

بکسر همزه و سکون صاد و فتح طا و را هر سه بی نقطه و کاف

"ماهیت آن

دیسقوریدوس گفته که آن نوعی از میعه است و بعضی گفته اند صمغ زیتون است و دخان آن قائم مقام و بدل دخان کندر در جمیع امور و بعضی گفته صمغ شجر رومی است و دیسقوریدوس گفته بهترین آن اشقر چرب شبیه بر اتینج و سفیدرنک و خشبوی آنست که چون بمالند مانند عسل نرم گردد و سیاه آن بد است و خالص آن کمیاب و مغشوش پنبه و موم کداخته با قدری خالص آن نموده می فروشند

"طبیعت آن

کرم در سوم و خشک در اول

"افعال و خواص و منافع آن

مسخن و منضج و ملین و جهت زکام و نزله و سرفه و بحوحت صوت و انقطاع آنکه از سردی باشد نافع و چون با قدری علك البطم فرو برند طبیعت را نرم گرداند و روغن آن جهت صلابت رحم و تفتیح سده آن و ادرار حیض نافع مصدع و مسبت و ثقل راس آورد و اسقاط جنین زنده نماید مصلح آن تخم رازیانه مقدار شربت آن نیم درم تا یک درم و نیم بدل آن میعه سائله است

"فصل الالف مع الطاء المهمله

"اطراطيقوس"

بفتح همزه و سکون طا و فتح را و الف و کسر طای مهملات و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی شبیه الکواکب و بعربی معروف بحالبی است جهت آنکه تعلیق آن بالخاصیت اورم حادث در حالب را نافع است

ص: ۲۶۷

"ماهیت آن

گیاهی است ساق آن کمتر از ذرعی و صلب و خشن و بر اطراف آن کلی شبیه

۱۴۰ بیابونه و بعضی مائل به بنفشی و در دور آن برکها و مجموع برکها و کلهای آن

شبیه بکواکب و برکهای ساق آن باریک و مزغب و تخم آن اغبر و تلخ

"طبیعت آن"

در دم کرم و خشک و با توت مبرده و قابضه و شیخ الرئیس نوشته که در آن قوت قبض نیست

"افعال و خواص و منافع آن"

محلل و مجفف و آشامیدن آن جهت صرع اطفال که ام الصبیان نامند و جهت خناق و ضماد برک آن جهت ورم چشم و برآمدگی حدقه و تسکین درد آن و وجع و درد کنج ران و ورم آن بغایت موثر مقدار شربت آن تا دو درهم است

"اثر ماله"

بفتح همزه و طا و سکون را هر دو بی نقطه و فتح میم و الف و لام و ها مالیقی گفته که غافقی نوشته که آن گیاهی است ساق آن بلندی یک ذرع و بی شعبه و بر آن رطوبتی مانند عسل می باشد و برکهای آن در چهار صف موازی یکدیگر شبیه ببرک شاه دانه و بسیار زردتر از آن و خوشهٔ ثمر آن به قدر یک شبر و غلافهای ثمر آن مدور دهن شکافته بشکل غلاف بندق و بسیار زرد متصل بهم یک صف بر بالای دیکری تا بانتهای و ثمر آن نیز مانند بندق بمقدار نخودی و در اندرون آن تخمی سیاه رنگ بسیار باریک و کل آن باریک و زردرنگ و منبت آن زمینهای خشک و صحراهای خالی از گیاه و تخم آن جهت امراض عین مانند جرب و سلاق و ابتدای رسد بارد اکتحالا نافع

ص: ۲۶۸

"اثریه"

بفتح همزه و سکون طا و کسر راء مهملتین و فتح یای مثناه تحتانیه و ها لغت عربی است و بفارسی آش آرد و رشته نامند

"ماهیت

و مزاج و افعال و خواص آن از اغذیه معروفه اهل ایران و خراسان و توران است خصوص اهل خراسان و شامل ماهیچه و رشته قطایف و بغرا و غیرها است و آن انواع است خواه از آرد کندم خالص سازند بدین قسم که آرد را به آب و نمک بقدر ضرور خمیر سخت نموده بر روی تخته پهن کرده رشته های بسیار باریک طولانی ارکارد ببرند هر مقدار که خواهند و در آب کرم جوشان یا در آب یخنی کرم جوشان یا در آب قلیه جوشان بریزند و طبخ نمایند تا پخته گردد و طعم خامی آن زائل شود و مصالح حاره و اناریه بقدر ضرور داخل کرده فرود آورند و تناول نمایند و این را بفارسی آش رشته و بترکی اوماج نامند و کویند اوماج ارد خمیر کرده ریزه نموده با عدس پخته را نامند و اکو آن را مدور یا مربع و یا باشکال دیگر بریده بهمان قسم طبخ نمایند بغرا و بفارسی آش برک و ماهیچه و بترکی ططماج کویند و خواه خمیر آن را از آرد سمید اندک نرم ساخته از قمع سوراخ تنک بگذرانند بدین نحو که خمیر را در جوف قمع پر کرده بدست یا بآلتی زور نمایند تا از سوراخهای آن قمع مثل خیاطه خمیر باریک شده بیرون آید و یا آنکه بکف هر دو دست بمانند و مثل تارهای خیاطه باریک سازند و خشک نمایند و این را بعربی شعیره و بهندی سیوین نامند و عند الحاجة این را اولادون روغن در ظرفی بریان می نمایند تا اندکی سرخ و برشته گردد پس آب بقدر ضرور داخل کرده دم می دهند تا پخته شود پس روغن کاو تازه داغ کرده داخل نموده شیر تازه دوشیده جوش داده بر آن ریخته قند سفید بران پاشیده تناول می نمایند و گاهی از آرد جو نیز بقسم اول یا دوم برای صاحبان حمیات حاده مانند دق و سل بی کوشت با آب خالص ترتیب می دهند و دو قسم اول کرم در اول و

با رطوبت بسیار و بی کوشش آن را که آش بران کویند جهت مرضی و با کوشش جهت اصحابیا بعضی امراض که خوردن کوشش در آن مناسب باشد مفید و لیکن بطئی الهضم و انحدار است بجهت فطیر بودن خمیر آن و نزد بعضی و در بعض امزجه بی خمیر مایه آن سبکتر و قسم دوم آن از قسم اول سنگین و بطئی الهضم تر و مصلح آن هر دو فلفل و روغن بادام شیرین و چون انهضام یابد غذای بسیاری از آن بهم رسد و جهت سرفه و وجع سینه و خشونت آن و حلق و قرحه امعا و مثانه و لاغری کرده نافع و سرخی معده بارد و چون

ص: ۲۶۹

۱۴۱ در آن برک حرفه یا اسفناخ یا روغن بادام پخته باشند جهت امراض مذکوره موافق تر و ملین بطن و آنچه از آرد جو سازند سرد و با رطوبت بسیار از همه بطئی الهضم و الانحدار و قلیل الغذا تر و گاهی در دو قسم اول از برای صفاوی مزاجان و یا بجهت زیادتی لذت بعضی حموضات مناسبه مانند کشک یا ماست یا سرکه و یا آب لیمو و یا غوره و یا انار و یا آلو و یا زرشک و یا امثال اینها با اندک شیرینی چاشنی گرفته ترتیب می دهند و این قسم را بترکی آش با فاطق نامند و بطئی الهضم تر و مسدد و مولد بلغم غلیظ است و مصلح آن ثوم و ادویه حاره و بعضی جهت رفع اسهال و حبس طبیعت با ادویه قابضه مثل آب سماق و به ترش و کشک بریان و امثال اینها ترتیب می دهند و گفته اند که اطریه متخذ از خمیر آرد کندم صالح است از برای حار المزاج و کسی که محتاج بغذای متین باشد و نافع است از برای سعال هر گاه نبوده باشد سبب آن اخلاط حاره و آنچه با کوشش باشد کثیر الغذاء و مرطب و مسمن بدن و همچنین با شیر و شیرینی آن مولد خلط غلیظ و آنچه از آرد برنج سازند سبک و سریع الهضم و قابض است و نوع دیگر که آن را بفارسی رشته قطایف و رشته خطائی نامند و آن را از آرد برنج یا نشاسته و یا هر دو درهم سازند بدین نحو که آرد برنج با نشاسته

مخلوط به آب کرده صاف نموده در قمعی که سوراخهای باریک داشته باشد کرده و پاتیل مسی یا سینی مسی را بر آتش گذاشته که خوب کرم گردد پس آن قمع را بیک دست گرفته بسرعت تمام بر آن بفاصله یک شبر و یا کمتر بگردانند تا مانند رشته های باریک از آن برآید و در دیک بسته شود و از دست دیگر آنچه بسته شده است بردارند اگر یک شخص باشد و اگر دو کس باشد و یا ظرف بزرگ باشد یکی بریزد و دیگری بردارد تا ما دام و هر مقدار که خواهند پس آن را در ظرفی کرده مغز کودکان بریان و مغز بادام بریان و مغز پسته بریان کوفته و جلاب شکری و قندی با دانه هیل سوده بر روی وی ریخته بخورند و بعضی بجای جلاب شکری پالوده شکری رقیق که آن را بفارسی ماقوتی رقیق کویند بر روی وی کرده می خورند آنچه از آرد برنج ترتیب دهند سبک و سریع الهضم و قابض و آنچه از آرد میده یا نشاسته سازند کثیر الغذاء و بطئ الهضم تر و از نشاسته ساخته آن سبک تر و قابض تر و به دوائت اقرب و اطریه یعنی آتش آرد نافع است از برای صداع خصوص صداع صفراوی و یابس ساذج حادث از هم و غم و مالیخولیای حار یابس و نسیان خصوص مطیب بدارچینی و دارفلل و خولنجان و یا با مربای زنجبیل و امثال اینها جهت زکام و نزله و با عسل جهت نفث الدم خصوص که در آن عدس پخته باشند جهت سل و بول الدم بسبب آنکه متولد می گردد از آن خون بلغمی که مقاومت می نماید با سودای احتراقیه و تبرید و ترطیب بدن می نماید و متبخر نمی گردد از آن ابخره و از برای ابدان و امزجه بارده رطبه و معده های رطب با امثال ادویه حاره که ذکر یافت مناسب و گاهی جهت اصحا و زیادتی لذت نخود درست و چغندر ریزه کرده با گوشت قیمه و یا کوفته چاشنی بسیب و به و آب لیمو و آب غوره و یا ماست یا کشک داخل اطریه می نمایند و در قرابادین بتفصیل ذکر یافت

"فصل الالف مع الظای المعجمه"

"اظفار الطیب"

بفتح همزه و سکون ظای معجمه و فتح فا و الف و راء مهمله و کسر طاء مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و بای موحدہ لغت عربی است بفارسی ناخن پریان و ناخن خرس و ناخن بویا و بهندی نکه بفتح نون و کاف و ها و بفرنکی انکیز اورطس نامند

"ماهیت آن"

جسم صلبی است صدفی که از ساحل دریای هند آورند شبیه بناخن و مائل بتدویر و خوش بو چند نوع می باشد بعضی سفید مائل بسرخی و این را هندی می خوانند و بعضی از آن سرخ و با تقعیر و این را قرشی نامند و بعضی سفید و بزرک و با دسومت و بعضی کبود و نوعی بزرک تر از اول و کوچکترا از ثانی و سیاه و این را بفارسی ناخن دیو

۱۴۲ گویند و بهترین آن نوع اول هندی سفید آنست و همه انواع آن را چون بسوزانند بوی اندک کریهی از آن اید و چون در روغن بریان نمایند بوی خوشی از آن ظاهر گردد و یحتمل که آن خانه کرم دریائی از قبیل اصداف باشد و یا کوش جانور دریائی که امواج بساحل انداخته مردم از انجا می آورند

"طبیعت آن"

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص و منافع آن"

مدر فضلات و ملطف اخلاط غلیظه و جهت صرع و سکتہ و خفقان رطوبی و معدی و درد بارد جگر و رحم و اختناق آن و جمیع امراض بارده آن و آشامیدن دو درهم آن به آب گرم جهت اذابت خون منعقد در کرده و مٹانه نافع و با سرکه ملین و محلل بطن و بخور آن جهت صرع و سکتہ و نزلات و غشی و اختناق رحم و احتباس حیض نافع مصدع مصلح آن سکنجین مورث سحج و مصلح آن کل ارمنی مقدار شربت آن از یکدرهم تا سه درهم بدل آن قصب الذریرہ و بقول البای هند دو نوع است و جهت جذام و امراض بلغمی و سوداوی و جریان منی و خارش و انواع زخمها و دفع سموم نافع و چون با سرکه بیاشامند تحریک بطن نماید

ص: ۲۷۱

"اظفار الجن"

ماهیت آن نباتی است بی برک و بی کل شبیه بناخن چیده و اغبر مائل بسیاهی و بهندی کرن پات نامند

"طبیعت ان

در اول کرم و خشک

"افعال و خواص و منافع آن

جهت یرقان اسود و سرفه خشک و بالخاصیه جهت دفع بی خوابی نافع و طلای آنکه با سرکه پخته باشند جهت تحلیل اورام مفید مضر دماغ مصلح آن عناب مقدار شربت آن تا سه مثقال است

"فصل الالف مع الفاء"

"افاویه"

ادویه خشبو را نامند که در اطعمه و اشربه داخل می کنند و محمود سنجری گفته که ادویه عطریه طیبه الرائحه است مانند قرنفل و دارچینی و هیل بوا و مانند اینها و حب و دهن و شراب و عرق و قرص افاویه در قرابادین کبیر ذکر یافت

"اقتیمون"

بفتح همزه و سکون فا و کسر تاء مثنای فوقانیه و سکون یای مثنای تحتانیه و ضم میم و سکون واو و نون لغت یونانی است بمعنی دواء الجنون و بعربی شجر الضبع و بسریانی سورمور و برومی شیون و بهندی اکاس بیل و امل بیل نامند

"ماهیت آن"

نباتی است سرخ رنگ و ربیعی و تا صیف نیز می ماند و فروع و شاخهای آن مانند خیاطه و ریسمان باریک بر نباتات و اشیائی که نزدیک او می باشند می تند و برک آن بسیار ریزه و تخم آن از خردل ریزه تر و سرخ مائل بزردی و کل آن ناربخته تخم می بندد و رنگ کل آن سرخ مائل بغبرت با ریشههای بسیار باریک مانند مو و بیخ آن شبیه بزردک و تا مدتی در زمین می ماند و نصاری گویند که در حوالی آن چیزی نمی روید و طعم آن تلخ با اندک تندی و منبت آن جبال و وادیها و جزائر دریای غربی و شمالی و بهترین آن اقریطشی است پس مقدسی که از جزیره اقریطش و مقدس آورند رنگ آن سرخ و بسیار باریک و تند بود هرچند این اوصاف در آن زیاد باشد بهتر است و گفته اند آنچه را در آخر ربیع اخذ نمایند با کل می باشد و آنچه در تابستان با تخم و اکثر درهم آمیخته می آورند و گفته اند که آن تارهای بسیار باریک است مانند موی که شاخهای آن و اوراق و کل و تخم آن درهم شکسته آمیخته می باشند و بعضی گفته اند که بیخ ندارد و شیخ الرئیس گفته که قوت نبات آن مانند قوت حاشا است و

بعضی گفته که از جنس حاشا است و مستعمل بیشتر تارهای مانند خیاطه و تخم آن است و مغشوش بحاشا می نمایند و فرق بسرخی رنک افنیمون است بخلاف حاشا و با سد العدس نیز و فرق بسرخی و تیرکی اسد العدس است و فرق میان اقریطشی و مقدسی آنکه بر صعتر پیچیده باشد آن است که چون آن را بمالند بکف دست و بو کنند آنچه بر صعتر پیچیده

ص: ۲۷۲

۱۴۳ است بوی صعتر از آن آید و در عمل از اقریطشی ضعیف تر باشد و مترجم صیدنه ابو ریحان گفته که این را صعتری نامند چون نسبت بوی آن کنند و چون نسبت بمعدن آن کنند جرمغانی کویند و این زبون ترین انواع آنست و اقریطشی را انطاکی نیز نامند زیرا که بیشتر از انجا بانطاکیه برند و از انجا باطراف و اقلیطشی نیز لام بجای را کویند

"طبیعت آن

جالینوس کرم و خشک در سوم دانسته و حنین و دیگر اطبا کرم در سوم و خشک در آخر اول و بعضی نیز خشک در دوم گفته اند

"افعال و خواص و منافع آن

محلل و ملطف و مفتح سدد و مسهل سودا و بلغم بتنهایی و یا با بنفشه مسهل صفرا نیز و بجهت امراض دماغی و عصبانی از قبیل صداع و تشنج امتلائی و صرع و مالیخولیا و مانیا و جنون و کابوس و وسواس سوداوی و فالج و لقوه و خدر و اوجاع مفاصل و سرطان متفرح و تفریح قلب بسبب تنقیه سودا و کرم معده و ریاح را دفع نماید و موافق امزجه پیران و مشائخ و بالخاصیه جهت امراض سوداوی و تنقیه سودا ببعیدیل و نفخ را زائل کرداند صاحب شفاء الاسقام گفته مفتح سدد است و در اسهال بطئی العمل و چون

ضم نمایند بآن فلفل و ادویۀ لطیفه اسهال بسرعت می نماید جهت آنکه آنها معین بر عمل و تحلیل آیند

"امراض الراس

و چون یک هفته هر روز ده درهم آن را در نیم رطل شیر تازه دوشیده بخیسانند و با پانزده مثقال سکنجبین بنوشند جهت رفع صداع سوداوی و مالیخولیا و تشنج امتلائی و توحش و خفقان مجرب دانسته اند و همچنین چون شش درم آن را در قدری شیر کوسفند تازه دوشیده داخل کرده بیاشامند از برای صداع سوداوی و تنقیۀ سودا بعد از نضح بمنضجات مناسبه و آشامیدن شش درم آن با ماء الجبن جهت صداع حادث بمشارکت قلب بسبب سوء مزاج سوداوی آن و با مثل آن انسنتین برای مالیخولیا و چون شش درم آن را با ده درم مویز منقی از حب چند جوش خفیفی داده صافی نموده بیاشامند نافع است مالیخولیای حادث از آشامیدن خمر بسیار و ادمان بران و جهت وسواس سوداوی و اخراج دیدان طوال اگر اضافه نمایند بران طبیخ سر بنفشه می باشد انفع و چون اضافه نمایند بر همه مفرحی مانند بادرنجبویه و کاوزبان می باشد ابلغ و همچنین با ماء الجبن از برای مالیخولیا و هشت درم آن با شیر تازه دوشیده و شکر سفید جهت مالیخولیا و مانیا و جنون و کابوس و اکثر امراض سوداوی و استفراغ مادۀ مالیخولیای سوداوی با افیمون و شحم حنظل و اندکی سقمونیا بعد از فصد و نضح ماده موجب رستکاری از ان است و چون افیمون را کوبیده و بمویز منقی سرشته حب بسته فرو برند از ان پنج درم تا ده درهم نافع است مالیخولیای مراقی را و چون هفت درم افیمون را کوبیده و با هفت درم سکنجبین ساده سرشته بیاشامند اسهال سودا بقوت نماید و تنقیۀ طحال کند و نافع است از برای مالیخولیای طحالی و مانیا و چون هر هفته یک مرتبه ازین ترکیب خورده شود می باشد نافع از برای مانیا و مالیخولیا و جنون و جمیع امراض سوداوی محترق از سودای بارد و همچنین آشامیدن آن با ماء الجبن

متعجب بشیره قرطم که مقدار شیر دو رطل باشد و حب القرطم کوبیده بیست درم از برای مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس سوداوی بدین دستور که حب القرطم را کوبیده شیر را قدری جوش داده فرود آورده چون نیم گرم کرد آن را در پارچه کرده در آن بمالند که تمام شیر آن در آن برآید و بگذارند تا خوب بسته شود پس آن را بدستور مقرر بچکانند و تمام آب آن را از پرویزن بگیرند و با شش درم افیمون بنوشند طلاطلی در مجربات خود آورده که دیدم خلق کثیری از اصحاب مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس سوداوی که افیمون مخلوط با فستین و برک حنظل بآنها دادند شفا یافتند و نیست دوائی نافع تر از برای مالیخولیا و امراض سوداوی از آن و چون افیمون را در آب یکدو جوشی داده مالیده صاف نموده در آب صافی آن کلقند حل نموده باز صاف

ص: ۲۷۳

۱۴۴ کرده بیاشامند تنقیه سر کند از اخلاط فاسده سوداویه و نافع است از برای کابوس حادث از ابخره سوداویه مرتقیه از معده بسوی سر و با ماء الجبن از برای کابوس سوداوی و آشامیدن آن با سطوخودوس و امثال آن از ادویه مخصوصه منقی دماغ است و جهت صرع سوداوی و بلغمی و فالج و لقوه و تشنج امتلائی و خدر نافع و چون بگیرند از آن شش درم تا ده درم و اندکی بجوشانند در میپختج و مالیده بفشارند و بنوشند نافع است از برای تشنج امتلائی و خدر و سرطان متفرح و چون بگیرند از آن هر روز ده درم و در یکمن شیر تازه دوشیده بخیسانند و صافی نموده اضافه آن نمایند مقدار پانزده درم سکنجین ساده صادق الحموضه تا بریده گردد پس بچکانند و بیاشامند و تا هشت روز متوالی این را بعمل آورند تشنج و خدر را نافع است و چون چهار درم افیمون را سائیده با قدری عسل و قلیلی نمک بخورند اسهال سودا و بلغم بقوت نماید و بغدادی قلیلی سر که نیز برین ترکیب اضافه کرده بدانکه چون افیمون

لطیف و ضعیف التركيب است آن را بسیار نرم نباید کوبید و جوش بسیار هم نباید داد زیرا که نرم کوبیدن و جوش بسیار مبطل فعل آن است بلکه آن را در غیر مطبوخ جریش باید کوبید و در مطبوخ بیکدو جوشی اکتفا نمود و اگر آن را در صره علی حده بسته در مطبوخات بعد طبخ در آخر جوش انداخته یکدو جوشی داده فرود آورند و بعد سرد شدن صره را افشرده دور نمایند بهتر است و اف تیمون مضر صفاوی و شبان و محرور المزاجان و مورث کرب و غشی و عطش است مصلح آن زعفران و کثیرا و بروغن بادام چرب کردن و کوبیدن مضر رئه و مصلح آن صمغ عربی و کثیرا و موافق امزجۀ بارده و کهول و مشائخ و سوداوی مزاجان مقدار شربت از جرم آن بقول شیخ الرئیس چهار مثقال و نزد بعضی تا سه مثقال و بعضی دو درم گفته و در مطبوخات تا ده درم بدل آن در اسهال لاجورد و حجر ارمی و یک وزن و نیم آن حاشا یا مثل آن حاشا و دو دانک آن تربد سفید مدبر است و تخم آن را نیز نرم نباید کوبید و بروغن بادام چرب باید نمود که مصلح آن است در مغص اگر در غیر مطبوخ جرم آن را استعمال نمایند و الا بالای آن روغن بچکانند و چون ده درم تخم آن را کوفته در پارچه کتانی بسته در دو ثلث رطل شراب انکوری انداخته شب تحت السما بگذارند و روز دیگر افشرده دور نمایند و یک اوقیه شربت کل یعنی شربت ورد مکرر و دو اوقیه شربت بنفشه در آن داخل کرده و یک مثقال روغن بادام شیرین بران چکانیده صبح ناشته نیمکرم کرده بیاشامند مالیخولیا و وسواس سوداوی را نافع و اسهال مره سودا نماید بنهایت قوت بدون مضرتی و حدوث ضعیفی و اگر یک اوقیه مغز فلوس خیارشنبیر نیز اضافه نمایند بهتر است مقدار شربت آن بتنهائی تا دو درم و با غیر آن تا چهار درم و حبوب اف تیمون و سفوف و سکنجبین و شراب و قرص و مطبوخ و نقوع و ماء العجن اف تیمونی و معجون مقلی آن در قرابادین بتفصیل ذکر یافت

"افریون"

بفتح همزه و فا و سکون راء مهمله و کسر بای موحده و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو و نون فرقیون و فریقیون و ابریون و ابریون نیز نامند و برومی افین بدو نون در میان هر دو یای مثناه تحتانیه و عبری آکل بنفشه و قاتل بنفشه و حافظ النحل و حافظ الاطفال و کروش الغنم و بیونانی حالاس و تاکوب نیز و بمغربی بستانه کویند و اکثر لبن السودا نامند

"ماهیت آن"

صمغی است خاکستری رنگ مائل بزردی با طعم و بوی تند و کهنه آن سرخرنک نبات آن شبیه نبات کاهو و کاسنی و شیر دارو دو قسم می باشد قسمی برک آن مفید و نبات آن پر شعبه و خارناک و قسمی برک آن سیاه و خار آن تندتر و باریکتر و شیر آن بیشتر و مثبت آن بلاد لیبو و حبش و سودان و بسبب تندی و حدت بوی شیر آن اهل آن بلاد از دور در زیر نبات آن شکنبه کوسفندی را پاک شسته در ظرفی تعبیه کرده می گذارند و از دور حربه مانند نیزه و غیر آن بآن می رسانند که شکافته گردد و دور می روند

۱۴۵ که بوی آن بمشام شان نرسد بیک دفعه شیر بسیاری از آن فروریخته در شکنبه جمع می گردد آن را خشک کرده باطراف می برند و بعضی صمغ درخت مازیون دانسته اند و اصلی ندارد بهترین آن صاف تازه خاکستری رنگ مائل بزردی و تندی بوی با حدت طعم آن است که چون بزبان بگذارند زبان را بکزد و مدتی لدع آن باقی می ماند و هرچند تندبوتر و تیزتر باشد بهتر و تازه تر است و زود در آب و روغن زیت کداخته شود و سبک وزن و متخلخل باشد و کهنه آن سرخرنک اشقر بود و زود کداخته نشود و بو و تندی آن کمتر باشد و مغشوش آنکه از انزروت و صمغ عربی می سازند

باوصاف مذکوره نیست و کویند اگر بخار آن در وقت گرفتن دمه بدنندان برسد می ریزاند آن را پس باید که در آن حین دهان را بند نمایند و اول کسی که پی برده باین صمغ یوناس ملک یونیه بوده خود و با آنکه اطبا در عصر او یافته اند

ص: ۲۷۵

"طبیعت آن

کرم و خشک در اول چهارم و بعضی خشک در سوم گفته اند و قوت آن تا چهار سال قوی می باشد و بعد از آن ضعیف و تا ده سال باطل می گردد

"افعال و خواص

و منافع آن"

جالی و ملطف و محرق و حاد خصوص تازه آن به حدی که زیاده است از حلتیت که حادترین صمغها است مسهل بلغم لزج و زردآب و منقی فضول بلغمیه از اعصاب و جهت لقوه و فالج و استرخا و تشنج امتلائی و رعشه و خدر و دوار و سدر و صرع و سکتته و کابوس و جمود و شخوص و استسقا و سپرز و قولنج و سردی کرده و عرق النسا و مفاصل و وجع ظهر و ورک که از بلغم باشد و دفع سموم بارده و تسکین اقسام ضربان مفید اللقوه سعوط مقدار عدسی از آن محلول در شیر دختر جهت لقوه و محلول آن در روغن حبه الخضرا و مالیدن آن بر روی صاحب لقوه نافع و بدستور فرو بردن حب مصنوع از ربع درمی از آن و از سکینج و مقل الیهود و اشق از هریک نیم درم جهت لقوه مفید و زائل کرداند آن را الفالج و الاسترخاء اکثر بوئیدن آن نافع آست فالج را بجهت آنکه تنقیه دماغ می کند و میل می دهد مواد را از جانب نخاع بسوی بینی و سعوط محلول مقدار یک شعیره آن به آب مرزنجوش یا باب افشردۀ چغندر یا به

آب افشردۀ سیر تر نیز نافع است فالج را بهمان جهت و اشامیدن آن بادویۀ مناسبه نیز نافع است آن را و استرخا را و تمریح اعضای مسترخیه بروغن زیت که در یکرطل آن مقدار سه درهم افریون حل کرده باشند هفت روز یا شش روز اقلا سه روز نافع است آن را و فالج را و اکثری از امراض عصبانیه را و اگر مخلوط نمایند آن را به قیروطی که شکسته باشند حدت افریون را بروغن و تمریح نمایند بآن نافع است آن هر دو را بنهایت نفع و سزاوار نیست اکثر مروح آن زیاده از هفت روز و مقدار افریون از سه درم و چون حل نمایند بروغن قسط یا روغن غار کرم نموده تدهین بآن نمایند نافع است از برای فالج و استرخا بجهت آنکه مسخن عصب است و ملطف و محلل بلغم و چون بگیرند وزن یک اوقیۀ آن را و نرم سوده در یکرطل زیت که در آن دو اوقیه موم کداخته باشند داخل کرده در هاون بدسته بمالند تا چون مرهم شود و تمریح نمایند بقلیلی از آن نافع است فالج و استرخا را نفعی بین و چون بگیرند از آن ربع درمی و از سکینج و اشق نصف درمی و حب ساخته فرو برند نافع است از برای استرخا و چون بگیرند مقدار یک دانک از آن و سائیده بزردۀ تخم مرغ نیمبرشت پاشیده بیاشامند نافع است استرخای اعضا را نفعی بلیغ و چون مخلوط نمایند افریون را ببعضی از ادهان حاره مانند روغن قسط و روغن سداب و تمریح نمایند بآن نافع است تشنج بلغمی را و اگر زیاده نمایند بوزن آن چندیدستر و عاقرقرحامی باشد انفع و همچنین تمریح بقیروطی معمول از افریون تازه یک اوقیه و زیت کهنه یکرطل و موم سرخ دو اوقیه که موم را در زیت کداخته افریون را نرم سوده بآن مخلوط کرده در هاون بدسته نیکو سائیده استعمال نمایند الرعشه و التمدد آشامیدن آن با ادویۀ مناسبه نافع است رعشه بلغمی را و تمریح بیک درهم افریون محلول در ده درهم زیت کهنه

۱۴۶ نافع است خدر را و همچنین تدهین محلول آن در روغن دارچینی و آشامیدن آن نافع است خدر را و همچنین محلول آن در روغن قثاء الحمار و یا روغن حار دیگر نافع است آن را شربا و تمریخا و چون سی درهم آن را در روغن مناسبی حل نموده شش روز بآن مروخ نمایند نافع است خدر را و تعطیس با فریون و استشمام بآن و تشوق بدان با روغن مناسب نافع است دوار و سدر بلغمی حادث از کیموس بارد را الصرع و السکته و الکابوس و الجمود و الشخوص چون بسیار نرم بسایند آن را بتنهائی یا با ادویۀ مناسبۀ دیگر و در بینی صاحب صرع و سکته دهند نافع است آن هر دو را و چون حل کنند به آب گرم و غرغره کند بآن صاحب صرع می باشد نافع او را و چون طلا نمایند افریون و ثافسیا و امثال این هر دو از ادویۀ محرقة محلله مواد و مفرحة عضو بر موضع صعود ابخره در حال صرع حادث بمشارکت اطراف بسبب صعود ریاح مصرعه از آنها بسوی سر نافع است آن را و لازم است که این طلا بعد از بستن بالای آن عضو باشد اگر ممکن باشد مانند دست و پا و آشامیدن ربع درم از آن با ادویۀ مناسبه نافع است کابوس را و ریختن یک اوقیۀ افریون محلول در یکرطل روغن یاسمین بر سر صاحب جمود و شخوص و همچنین طلا کردن افریون و جندبیدستر سوده در روغن یاسمین بر سر نافع است آن هر دو علت را الاستسقاء و الطحال و القولنج و اوجاع المفاصل و غیرها آشامیدن آن با ادویۀ مناسبه جهت امراض مذکوره و عرق النساء و وجع الورك و کمر که از بلغم و سردی باشد و سردی کرده و سموم بارد را نیز نافع و مسقط جنین و اکتحال آن با عسل جهت نزول آب در چشم مفید اما حدت و حمرت و سوزش آن در چشم مدت مدید می ماند و سعوط آن با آب چغندر جهت سبل و دمعه و حمرت چشم و تنقیۀ دماغ و ضماد آن بر استخوان باعث تقشر آن و باید که محافظت نمایند استخوان را از آن و طلای آن دافع گوشت زیادۀ زخمها و بر زخم سک دیوانه کزیده و لدغ هوام دافع سمیت آن و با روغنهای مناسب جهت امراض عصب و درد مفاصل و با زعفران و افیون جهت تسکین اقسام ضربان و حمول آن بقدر یک حبه تا دو سه حبه در

ادرار حیض محتبس مجرب و اگر احداث سوزش نماید روغن کل سرخ دافع آن است و فرزجه یک حبه آنکه با سک سائیده باشند در اعانت بر حمل و تضییق فرج و تقویت رحم و دفع بدبوئی آن بی عدیل المضار مضر اصحاب امزجه حاره و کسی که بر مزاج او خون غالب باشد سزاوار نیست که بتنهایی آن را بنوشد و مضر امعای سفلی و مصلح آن مقل ازرق و رب السوس و اناویه مانند دارچینی و سنبل الطیب و سلیخه و کثیرا و صمغ عربی و روغن بادام شیرین و کویند مضر انشین و مصلح آن روغن کل و مضر رحم باعث بهم آوردن فم آن به حدی که ادویه مسقطه جنین نتوانند اسقاط آن نمایند مقدار شربت آن دو قیراط و زیاده از ان تا سه درهم کشنده بدل آن در استسقا مازریون و در قولنج بوزن آن تا دو وزن جندیدستر و قسم سیاه آن قتال است ابن مولف گفته اگر فریون و افیون را هر دو باهم در شیشه کنند هریک دیگری را فانی می گرداند به حدی که اثری از ان هر دو نمی ماند و گفته اند چون افریون را با باقلا نگاهدارند در هیچ وقت قوت آن زائل نمی گردد و حبوب و ادهان و اضمده و اطلیه و قیروطیات و معاجین افریون در قرابادین ذکر یافت و تدارک احوال طاریه بر شارب زیاده از مقدار مقرر آن نیز و بالجمله از خوردن آن نعاس و سوزش اعضا و فواق و کرب شدید و لهیب و لذع بطن شدید عارض گردد و سه درهم آن در سه روز کشنده بود بتقرح معده و امعا و آن تریاق افیون و بعضی سموم بارده حیوانیه و غیر آن است مصلح آن چرب نمودن آن بروغن و آشامیدن سویق سرد کرده به یخ و برف و نشستن در آب سرد و نجرع کلاب و متواتر آشامیدن سویق جو با آب انار و سیب میخوش و لیمون و کشکاب و روغن کل با کافور و کلاب و شوربای چرب و جدوار مجرب و فادزهر حیوانی با دوغ تازه کاو

ص: ۲۷۷

۱۴۷ خوراندن و اضمده بارده بر جگر گذاشتن است

"افستین"

بفتح همزه و سکون فا و فتح سین و سکون نون و کسر تای مثناه فوقانیه و سکون یای
 مثناه تحتانیه و نون لغت یونانی است و بعربی خترق بحای معجمه مفتوحه و تای مثناه
 فوقانیه ساکنه و رای مهمله مفتوحه و قاف و برومی ابستیون و بفارسی مروه کویند و
 بلغت مصر نوع زبون آن را دسیسه و نوع جبلی آن را ربل براء مهمله نامند و بهندی
 مجتری و شتارو کویند

"ماهیت آن"

نباتی است ما بین شجر و گیاه و شبیه باقحوان که بفارسی بابونه کاو چشم نامند و ساق
 آن بلند و شاخهای آن انبوه و پربرک شبیه ببرک صعتر و غبارآلود و با اندک زغب و
 کل آن مانند کل بابونه و از آن ریزه تر و در وسط آن تکمه کوچکی و در آن تخمی
 باریک شبیه باسپند و با تلخی و قبض و اندک تیزی و بوی آن با عطریت و ثقلی شیخ
 الرئیس گفته که حنین نوشته که افستین چند نوع می باشد خراسانی و شرقی و
 طرسوسی و سوسی و آنچه از کوه لکام می آورند و غیر اینها نیز و متقدمین پنج صنف
 دانسته اند طرسوسی و سوسی و نبطی و خراسانی و رومی و نبطی آن با عطریت است و
 قوت قبض و تحلیل آن زیاده و حرارت آن کمتر و ازین جهت اسهال بلغم نمی نماید
 هرچند در معده باشد و نفعی چندان در اسهال بلغم ندارد و مضر بغم معده نیست و
 صنفی را که برک مانند برک زردک و سفید و کل آن زرد و بی برک و اهل مصر آن
 را دسیسه نامند و منبت آن آنچه در اکثر شرقی بلاد شمالیه و خراسان و عراق است
 زبون ترین همه اصناف است و گفته اند که افستین از اصناف شیخ است و لهذا بعض
 حکما آن را شیخ رومی نامیده اند و بعضی کشوئای رومی دانسته اند و مختار بهترین
 اصناف آن رومی طرسوسی سفید رنک پس سوسی مزغب آنست که چون چوب آن

را بشکنند و یا به کف دست بمالند بوی صبر از آن آید و در طعم آن حرفت و تلخی و قبضی باشد و نیز گفته اند بهترین انواع رومی سرخ رنگ با عطریت رائحه و تلخ طعم مزغب آنست که در آن کره ها باشد و آنچه را از جزیره نیطس آورند قبض آن بیشتر از اصناف دیگر است و برک و کل آن کوچک تر و گاه مغشوش می کنند آن را بزردی زیت که با آن در آب جوش می دهند و خشک می نمایند و فرق میان آن هر دو آنست که مغشوش آن را چون در آتش اندازند بوی زیت از آن آید بخلاف خالص

ص: ۲۷۸

"طبیعت آن

کرم در اول و خشک در سوم و بعضی کرم در اول دوم و خشک در آخر آن گفته اند و این اصح است و کرمی عصاره آن زیاده از حشیش آن و اقوی از آن و همچنین تخم و کل آن اقوی است از حشیش آن

"افعال و خواص و منافع آن

مفتح و ملطف و مشهی و قابض و تلخ و قبض آن اقوی و زیاده از تلخی آنست مسهل صفرا و ماء اصفر و سایر اخلاط مراریه مجتمعه در معده بادرار ببول و منقی عروق سینه و شش و با افتیمون و بدستور با افتیمون و اسطوخودوس منقی و مسهل سودا و جهت صداع و لقوه و فالج و استرخا و رعشه و صرع و سکت و کابوس و دوار و سدر و مالیخولیا و سبات و امراض عین و کوش و دهان و حلق و معده و کبد و مراره طحال و ارحام و بواسیر و اوجاع اعصاب و اعیا و داء الثعلب و داء الحیه و دفع سموم مشروبه و منهوشه و تقویت معده و اشتها و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و قتل اقسام دیدان و امثال اینها از امراض هریک بتنهائی و یا با ادویه مناسبه آن نافع شربا و ضمادا الصداع و

اللقوه و الفالج و الاسترخاء و الرعشه و الصرع و السکته و الکابوس لشوق آب مطبوخ آن با شیخ ارمنی خصوصا که در آن قدری ایارج فیکرا حل کرده باشند صداع حادث متولد در مقدم دماغ و آشامیدن مطبوخ آن جهت آنکه محلل ریاح دماغیست و غرغره بآن لقوه و شرب طبیخ آن بتنهائی و یا با عسل لقوه و فالج و استرخا و رعشه و صرع و سکتته و کابوس را نافع و چون مفلوجی که در معده او اخلاط حاره حاصله از ادویه مشروب باشد بنوشد آن را خارج می گرداند آنها را و تبرید می کند بالعرض و ریختن عصاره آن بکلوی مسکوت و سعوط نمودن

ص: ۲۷۹

۱۴۸ آن آن را مفید الدوار و السدر و السبات و الاعیاء و المالیخولیا آشامیدن مطبوخ آن با صبر سقوطی دوار و سدر حادث از صفرا و بلغم را و تقیع آن سبات و طبیخ آن با افیمون مالیخولیا را و نیز تجرع هر روز دو اوقیه از آب طبیخ آن و اگر ماده مالیخولیا مائل بمراری باشد ده قیراط عصاره آن را در آب حل کنند و بیاشامند و اگر بشرکت مراق بود و در مراق ریاح بارده نافخه باشد و ورم و لهیب نباشد تنقیه آن بطبیخ افسنتین یا عصاره آن بنحو مذکور نمایند و تدهین روغن کل آن جهت اعیای امتلائی مفید امراض العین چون بکیرند حشیش آن را و سائیده در خرقة کتانی بسته در آب گرم جوشان فرو برده تکمید نمایند بآن چشمی را که طرفه داشته و مدت مدید طول کشیده باشد زائل گرداند آن را بجهت آنکه کویند جذب می کند خون را بسوی خود به حدی که خون در آن صره می آید که اگر بفشارند خون از آن برمی آید و طلای مطبوخ آن در میپختج جهت درد چشم و غشاوه و ورم و ضربان آن و با عسل جهت رفع آثار بنفشی تحت پلک چشم و ضماد آن با ناردین جهت رمد خصوصا نبطی آن و اکتحال آن جهت رمد و غشاوه امراض الاذن چون افسنتین را در آب با روغنی قابض یا در شراب پخته کوش را بیخار آن بدارند نافع است وجع آن را و ورم بناکوش را و

همچنین طلای آن بر بناکوش و قطور عصاره آن وجع حادث بسبب دیدان و یا ریاح و یا رفتن آب در آن را نافع بجهت آنکه قاتل دیدان و محلل ریاح آب است و قطور مطبوخ آن در روغن بادام تلخ به حدی که تمام قوت آن در روغن آید با قلیلی زهره بز نیز محلل ریاح کوش و منقی جراحت آن در ساعت و رافع کری است هر چند کهنه باشد و همچنین قطور ممزوج آب مطبوخ آن با روغن بادام تلخ و زهره بز آمدن آب را از کوش بازدارد امراض الفم و الحلق و الصدر و الرئه طلای افسنتین کوبیده و با نظرون و عسل سرشته بر حنک یا از خارج بر حلق نافع است ورم عضلات داخلیه آن را و خناق و ورم بناکوش و وجع آن را و همچنین غرغره مطبوخ آن یا بعصاره آن بتنهائی یا با ادویه مناسبه آن و آشامیدن آب طبیخ آن جهت تنقیه صدر و رئه و آنچه در عروق آنها است از اخلاط صفراویه نافع المعده و الکبد و المراره و الطحال و الامعاء و الرحم و المقعده و الديدان و البواسير و المفاصل آشامیدن آن با ناردین جهت درد معده و تحلیل صلابات باطنیه و نفخ و ریاح و همچنین ضماد آن و شرب طبیخ آن جهت تقویت معده و آوردن اشتهای طعام که زائل شده باشد عجیب الفعل است و جهت اوجاع جنین و خاصره و تهیج صورت و اطراف و استسقا و اوجاع مفاصل و امراض مقعده بارده و دفع بخارات فاسده و اصلاح فساد مزاج و ابتدای سوء القنیه و بدستور عصاره آن جهت امراض مذکوره و همچنین چون بیاشامند ده روز هر روز مقدار بیست مثقال از آب مطبوخ آن بجهت رفع سقوط اشتها که از رطوبت باشد و زوال یرقان نافع و آشامیدن طبیخ آن بتنهائی و یا با عسل و یا با افیمون جهت طحال و همچنین با ادویه مناسبه دیگر و ضماد کوبیده آن بانجیر و نظرون و شیلیم جهت استسقا خصوصا با سرکه و بدستور با نظرون و انجیر و دقیق سوسن برای طحال با اکلیل الملک در زیت پخته جهت ورم کبد در اواخر و طلای مطبوخ آن با سرکه جهت وجع مفاصل حار و تمریخ آن با سوم و روغن کل سرخ یا روغن حنا جهت درد تهیکاه و درد معده کهنه و جگر و بواسیر و شقاق مقعده و وجع آن و صلابت رحم و همچنین ضماد آن بتنهائی و فرزجه

آن با غسل جهت ادرار حیض و حمل آن با موم جهت اخراج حب القرع و آشامیدن آب مطبوخ آن بتنهائی و یا مطبوخ آن با برنج یا با عدس جهت قتل و اخراج اقسام کرم و آوردن اسهال نافع و با سرکه جهت بواسیر و شقاق مقعده و اخراج اخلاط حاره که بسبب ادویۀ مشروبه در معده بهم رسیده باشد موثر و آشامیدن شراب آن جهت تمدد زیر شراسیف و تقویت معده و دفع بواسیر و شقاق مقعده و تنقیۀ عروق می نماید از اخلاط مراریه و مائیه و ادرار می فرماید الحمی و داء الثعلب و الحیه و الشرا و دفع

ص: ۲۸۰

۱۴۹ السموم و غیرها و الزینه آشامیدن طبیخ آن جهت تیهای عفن و مرکب و کهنه و با ناردین جهت داء الثعلب و داء الحیه و اصلاح فساد مزاج و بتنهائی جهت نیکوئی رنگ رخساره و بدستور ضماد آن و آشامیدن ده درم مطبوخ آن جهت کزیدن عقرب و با شراب جهت سم شوکران و نهش تنین بحری و بری نیز و با سرکه جهت خناق عارض از شرب قطر و ضماد آن با آب جهت شرا و تحلیل صلابات و داء الثعلب و داء الحیه و گذاشتن آن در صندوق و میان متاع مانع کرم زدن ثياب و آمیختن آب مطبوخ آن با مرکب مانع تغیر آن و خوردن ارضه و کرم و سوس و موش کتابی را که با آن مرکب کتابت کرده باشند و طلای آن با زیت بر بدن مانع مقارنت پشه است بآن کس و ذرور آن جهت کزیدن هوام و پاشیدن آب طبیخ آن کشنده کیک و تدهین آن باعث طرد هوام المضار گفته اند افسنتین مضعف فم معده است سوای نبطی آن و لیکن ضرر عصاره آن زیاده از حشیش آن است و مصدع و مجفف مصلح آن در مبرودین انیسون و مصطکی و در محرورین شربت انار و امثال آن و شیخ الرئیس و صاحب شفاء الاسقام و دیگران گفته اند که حشیش افسنتین موافق ترین ادویه است از برای معده و تقویت آن و عصاره آن مضعف آن است بجهت آنکه در عصاره آن قوت قبضی که محتبس است در حشیش آن نیست و نیز صاحب شفاء الاسقام گفته جایز نیست استعمال آن قبل

از نضج اخلاط بجهت آنکه ضرر آن در آن حین بیشتر از نفع آن است بسبب قوت قبضی که دارد و بالجمله در آن دو قوت است قوت اسهال و قوت قبض و دو جوهر نیز یکی جوهر لطیف هوای ناری که باعث اسهال و تفتیح است و دیگری جوهر کثیف ارضی که موجب قبض و حبس است مقدار شربت از جرم آن از یک مثقال تا دو مثقال و در مطبوخ تا دو درهم است اما باید که چون جرم آن را بطریق سفوف و غیر آن اگر استعمال نمایند بجهت رفع قبض آن بروغن بادام چرب نمایند بدل آن در اسهال غافث و شیخ ارمنی است و جهت تقویت معده بوزن آن اسارون و نصف آن هلیله زرد و بجهت جگر عصاره غافث و جعده و قيصوم و عصاره آنکه آن را کوبیده آب آن را گرفته در آفتاب خشک کنند در جمیع افعال مذکوره اقوی است و نیز محلل و مفتح سده جگر و مجاری ما بین معده و جگر و مجاری امعا و جهت تپهای کهنه و مرکبه قدیمه و تقویت معده و تنقیه آن از اخلاط مراریه و آوردن اشتهای طعام و ابتدای ضوء القنیه و استسقا و یرقان و نیکو کردن رنگ رخسار و اصلاح فساد مزاج شرابا مفید و جهت تهیح وجه و ورم اطراف و ورم طحال و داء الثعلب و داء الحیه شرابا و ضمادا نافع و مورث کرب و صداع و مصلح آن ریوند مقدار شربت آن تا یک درهم و بدل آن سه وزن آن افسنتین یا غافث باشکاعی است و این ضعیف است شیخ الرئیس گفته عصاره آن مصدع است و ظن من آنست که همین سبب مضرت آنست بمعده مصلح آن در مبرود انیسون و در محرور رب آب انار است و حب افسنتین و ادهان و اشربه و اضمده و عرق و غرغره و اقراص و مطبوخات و معجون آن در قرابادین ذکر یافت با خواص و منافع و طرق استعمال و صنعت هر یک

ص: ۲۸۱

"افشرح"

بفتح اول و سکون فا و ضم شین معجمه و فتح راء مهمله و جیم معرب از افشره فارسی است که بعربی عصیر نامند و اصل آن افشرده بود که بکثرت استعمال افشرده شده آن مخصوص با آب میوه های آبدار است که مالیده و یا کوبیده فشرده آب آنها را بگیریید خواه بر آتش بقوام آورند که رب نامند و یا در آفتاب گذارند تا غلیظ شود که عصاره کویند و بالفعل عبارت از آب افشرده میوه های آبدار رسیده ترش یا میخوش مانند انار و آلبالو و توت و زرشک و یا آب لیمو و یا اترج و یا سرکه انکوری و یا عرق نعناع و یا تمر هندی محلول یا آب و یا آب انبه خام و فالسه و جامون که میوه های هندیست یا سماق

۱۵۰ محلول در آب و امثال اینها است که صاف کرده و بقدر حاجت قند یا نبات داخل کرده و آب نیز آن مقدار که خوش طعم گردد و یا طعام و یا بدون آن بنوشند یا عررب و شربت ترشی و یا میخوشی که در آب حل کنند و بنوشند و عرق سلطانی که از جمله افشرجات رفیعه است در قرابادین ذکر یافت

"طبیعت

و افعال و خواص هر یک راجع بآنچیزی است که از ان سازند

"افعی"

بفتح همزه و سکون فا و فتح عین مهمله و یا در آخر بلغت عبرانی نام نوعی از حیه است و حیه اسم جنس آن و افعی را بیونانی احدیا و احدیا نامند و آن را اسامی بسیار است

"ماهیت آن

ماریست بقدر دو ذرع دست و با دنباله باریک و کوتاه آن اندک گویا بریده شده که بفارسی کله دم نامند و سر آن پهن و بزرگ و مثلث شکل که قاعده آن بطرف کردن آن می باشد و کردن آن باریک و در وقت رفتار از آن آوازی آید گویند که آواز از پوست آنست بخلاف حیات دیگر که آنها را این هیئت و خواص نیست و بسیار قوی و زوردار و ملون بالوان بسیار و در کوچکی و بزرگی مختلف بعضی سیاه مائل بزردی و بعضی مائل بسرخ و بعضی به تیرکی و بعضی ابلق و غیر اینها از الوان و نیز بعضی شدید السمیه و بعضی مائل باعتدال و بعضی قلیل السمیه و نر و ماده می باشد ماده آن را چهار دندان و نر آن را دو دندان و بهترین آن مستعمل در تریاق فاروق ماده اشقر مائل بسرخ جوان دور از آب و عمارت و جنک و پیشه و شوره زار دهن کشا و عریض سر صلب جسد مائل بباریکی است که چشمش مائل بسرخ باشد و در آخر بهار یا اوائل صیف صید کرده در وقت صید ضربی و زخمی باو نرسیده و زود سر و دم آن را قطع نموده باشند که ضعیف و لاغر نشده باشد و طریق قطع سر و دم آن آنست که آن را خشم آلود نموده بزودی و سرعت تمام سر و دم آن را یکجا جمع نموده بتیشه و یا تبر نجاری عریضی و یا ساطور قصابی و یا بآلتی دیگر که بسیار تند باشد و دم آن جابجا ریخته نباشد مقدار چهار انگشت از هر طرف بیک ضرب با پتکی جدا نمایند که در آن اصلا وصلی نماند و الا بکار نخواهد آمد و کیسه محاذی سر و دم آن بدارند که در آن افتد و بکسی نرسد و وجه سر و دنباله جدا کردن را گفته اند نه بجهت کثرت سمیت آن است چنانچه مشهور است بلکه برای آن است که در آن کوشتی نیست پس پوست آن را جدا کنند و شکم آن را چاک کرده زهره و امعا و احشای آن را برآورند و احتیاط نمایند که زهره آن شکافته نکرده و در بطن آن نریزد که گوشت آن را فاسد و زهر قاتل خواهد نمود و بکار نخواهد آمد زیرا که سمیت بسیار در آن است پس با آب و نمک پاک شسته و با آب و قدری شبت و اندکی نمک در دیک سنکی و اگر نباشد مسی تازه قلعی کرده و یا نقره بآتش ملایم بدم طبخ نمایند و اگر آتش اخگر

باشد بهتر است و باید که سر آن بسته آب آن مقدار در آن باشد که بالای آن آید و نیکو پخته شود و بسیار باقی نماند و بعد مهرا شدن بگذارند تا سرد گردد پس سر آن را باز کرده کوشتهای آن را تمام از استخوان جدا نمایند و بهر نحو که خواهند استعمال نمایند اقراص سازند و یا غیر آن و اگر اقراص سازند در هاون سنکی نرم بکوبند و با آرد نان خشکار ربع وزن آن سرشته دست را بروغن بلسان چرب کرده اقراص نازک سازند و بر روی غربال خشک نمایند و در شیشه نگاهدارند و عند الحاجة بکار برند و علامت جوانی آن سرعت حرکت و همیشه سر را بلند داشتن است و هرچه بعد قطع سر و دنباله خون کمی از آن آید و بی حرکت باشد استعمال نباید نمود و از اصناف ردیه آن یکی مغرنه است یعنی شاخدار که از کزیدن آن خون از مسام و منافذ ملسوع آن جاری می گردد و گفته اند که خون نیز بول می کند و دیگر دساسة است که فرو می رود در رمل و شنا می کند در آن مانند ماهی در آب و دیگر ملکیه مکمله الراس است که طول آن نهایت سه شبر می باشد و سر آن باریک و نیز گفته اند که سمیت این بحدیست که بنفس و صغیر خود می کشد و هر کرا نظر بر آن افتد می میرد و

ص: ۲۸۲

۱۵۱هر که نزدیک آن مرده رود او نیز می میرد و این قول شاید مبالغه باشد و دیگر افعی که کمر آن کنده و کردن آن باریک و سر آن پهن و اغبر با نقطهای سیاه باشد و دیگر بلوطیه که در بلوط می ماند و بدبو می باشد و کسی را که بکزد پوست او جدا می گردد و دیگر معطشه که عطش بافراط و حرقت و التهاب بسیار عارض می گردد ملسوع آن را به حدی که دائم آب می نوشد و سیراب نمی گردد تا بمیرد و دیگر بزاقه که می کشد به آب دهن خود و بوی آن نیز مهلک است و دیگر سیاه مسمی باسود سالخ و ارقم یعنی ابلق و مرقس یعنی دو رنگ و آنچه صاحب خالها باشد و انواع ردیه دیگر نیز می باشد و سمیت مار ماده اکثر قویتر از آن است و تاثیر آن در نهش اعضای

طرف چپ خصوص قریب بقلب و دماغ و اعصاب و کبد اهوع است از اعضای بعیده و سمیت مار در دندان آن است یعنی بواسطه دندان سمیت را بعضو می ریزد دندان آن سفید و کوچک بمقدار دانه برنجی و در آن سوراخی در طول و سر آن محرف مانند قلم تراشیده است و چون ماری که دندان آن را برآورده باشند کسی را بکزد از موضع نهش آن قدری خون برمی آید و لیکن اذیت بسیار نمی رساند و مسموع کشته ماری که دندان سمی آن را برآورده باشند اگر محبوس دارند بعد از دو سال و اگر سر دهند بعد از شش ماه باز دندان سمی مثل اول برمیآورد و کسی را که بکزد بدستور هلاک می گرداند

"طبیعت آن

ص: ۲۸۳

بنهایت گرمی و خشکی و و تجفیف و تحلیل است و آنکه قریب با آب و عمارت نباشد حار و یابس در دوم و متوسط آن در سوم و آنکه در دور کوهستان می باشد خشک در چهارم

"افعال و خواص و منافع آن

چون با آب و اندک نمک و شبت و روغن زیتون بر آتش اخگر بملایمت طبخ نمایند تا مهرا شود و گوشت آن را با کندنا تناول نمایند مواد غلیظه را بطرف جلد دفع می کند و تحلیل می دهد و گفته اند در مجذوم این معنی بتجربه رسیده که بعد از خوردن بدن او متقشر شد و از آن مانند فلس ماهی جدا کشت و از آن مرض شفا یافت و نیز از خوردن بسیار آن بدن متقشر شده مثل ماهی پوست از آن می ریزد و مقدار کم آن اخلاط متعفنه لطیفه را مستحیل بشپش و کثیفه را بتقشر جلد دفع می کند و نفع می

بخشد و ایضا گوشت پخته آن به نحوی که برای تریاق فاروق می پزند جهت دفع سموم مشروبه و ملدوغه و ضعف بصر و درد عصب و ازاله برص و منع زیادتی خنازیر و حفظ جوانی و تقویت قوت‌های حیوانی و نفسانی و نیکوئی ذهن و فکر و جهت لقوه و رعشه و امراض بارده عصبانی و طول عمر مؤثر هر گاه بسال یک مرتبه تناول نمایند و لیکن اکثار در آن نمایند و بعد تقویت بدن و شروع بروئیدن گوشت و جلد حفظ نمایند و اعضا را از خارج بمالیدن مراهم و موم و روغنهای مناسب و مسکه تازه و از داخل با شامیدن شراب و ماء اللحم و اکل لحوم لطیفه مشویه و امثال اینها و آشامیدن مرقه آن جهت ضیق النفس بارد رطب و باید که مرقه آن را بدم بپزند زیرا که گوشت آن دیر پخته و مهرا می گردد و ضماد گوشت کوبیده خام آن جهت دفع سمیت افعی کزیده و اقسام مارها بنهایت نافع و بجهت داء الثعلب و داء الحیه و خنازیر و اوجاع مزمنه بارده نافع و چون شکم آن را چاک کنند و کرماکرم بر کزیده آن گذارند و جمع آن را ساکن گردانند و سمیت آن را دفع نماید و اکثار اکل آن محرق اخلاط و مصدع و مصلح آن شیر تازه دوشیده و آب فواکه است و نخودی که در حین جوشانیدن گوشت در آن پخته باشند در افعال قریب است بقرص افعی و نمکی که در جوف آن پر کرده باشند در افعال ضعیف تر از گوشت آن است و گفته اند که چون هفت عدد افعی را بریسمان پشم سرخ ارغوانی خفه کرده بازای هریک افعی کروی بر آن بزنند بستن آن ریسمان بر کردن صاحب خناق جهت رفع آن علت بالخاصیه مجوب و بدستور ریسمان کتانی که افعی را بدان خفه کرده باشند جهت خناق و اورام لوزتین نافع و خون آن اکتحالا جهت روشنی چشم و منع نزول آب در چشم مفید

ص: ۲۸۴

۱۵۲ و بدستور زهره آن سم قاتل بلا مهلت و کدازنده اخلاط و اعضا و فاسد کننده ارواح و حرارت غریزی است بسرعت بالخاصیه و لهذا استعمال آن بهیچ وجه جائز

نیست و پوست آن جهت امراض صدر و استسقا و یرقان و طحال و نزلات و ادرار بول و تفتیت حصاه و امراض مقعده هر نوع که استعمال نمایند نافع و بخور آن طرد هوام نماید و کسی را که خناق باشد و خوردن گوشت آن خوش نیاید او را محرق آنکه بدل آنست استعمال نماید و طریقه احراق آن در مقدمه ذکر یافت و در نسخه مالیقی طریق احراق آن چنین است که بر آن افعی نمک و شبت و انجیر از هریک یکرطل و نیم اوقیه سائیده پاشیده و با نه اوقیه عسل بر آن ریخته و سر آن را بسته در تون حمام یا در تنور گذارند تا سوخته گردد مانند زغال پس نرم سوده در شیشه و یا در ظرف چینی محفوظ دارند و عند الحاجة استعمال نمایند و گاه از برای خوش بوئی و نیکوئی طعم قلیلی سنبل الطیب و ساذج هندی نرم سوده بآن ممزوج می نمایند

"افعال و خواص و منافع رماد آن

آنست که طلای آن با روغن زیتون جهت تحلیل خنازیر و با سرکه جهت داء الثعلب و داء الحیه و اکتحال آن با عسل بغایت مقوی باصره است و علامت افعی کزیده و تدارک سم آن و مراره افعی خورده و تدارک آن نیز و تریاق فاروق از بدء ظهور تا انتهای کمال و نسخ و طریقه ساختن و زمان استعمال و مواضع آن و مقادیر شربات و منافع و مضار آن بتفصیل و قرص افعی و حب و دهن و رماد و طبیخ و ماء اللحم و مرقه و معجون آن در قرابادین ذکر یافت و بالجمله کسی را که افعی و یا مار کزیده باشد از علامات لسع آن بر آمدن خون متغیر اللون از آن موضع پس زردآبی شبیه بچرک و ورم کردن موضع لسع و سرخ شدن آن و خشکی دهان و زبان و التهاب اندرون و کرمی بدن و عرق سرد و سبزی رنک رو و غثیان و قی صفرای و اغما و غشی و سردی بدن و اهلاک است و بهترین معالجات فی الفور بلافاصله بستن بالای آن موضع است باستحکام تمام بفاصله چهار پنج انگشت تا یک شبر بهر ریسمان و بندی که حاضر باشد حتی از کمر بند و دستار تابند ازار مراد آنکه تغافل نه ورزند و مساهله نمایند اگر

میسر باشد یعنی اگر در دست و پا باشد و اگر در دو جا ببندند بهتر است یکی بالای دیگری بفاصله چار پنج انگشت تا یک شبر و تا خوب خاطر جمع نکردند باز نکنند و اگر تا سه روز باز نکنند بهتر است و یا داغ کنند آن موضع را و یا قطع نمایند و الا فی الفور تیغ زده بمحجمه بقوت تمام بکشند چند دفعه تا تمام سمیت و خون فاسد دفع گردد و خون مدفوع از آن بریده کمرنگ مانند چرک رقیق زردرنگ شبیه بزرده آب می باشد زیرا که خاصیت سم آنست که خون و اخلاط و اعضا را می کدازد و فاسد می گرداند و اگر محجمه میسر نیاید شخصی جوان با قوت که دندان های او مسلم باشد و مرضی و قلاعی در دهان و زبان او نباشد و ناشتا نباشد دهن خود را پاک بشوید و روغن کل بر لبهای خود بمالد و بدان مضمضه کند و بقوت تمام آن موضع را بمکد و آب دهان را بیفکند و فرو ریزد و نیز فی الفور تریاق فاروق اصلی بدو بخوراند و بران موضع بمالند و سه چهار عدد رته که بهندی ریتیه نامند در آب خوب بمالند تا کف بر آورد و بخوراند و خوراندن روغن کهنه که اقلا یکدو ساله باشد و شیر و شراب کهنه و پنیر مایه خرکوش تازه محلول در سرکه و یا آب مطبوح برک غار و فاشر او اسپند و تخم یونجه و مغز تخم ترنج و بیخ عرطنیثا و بیخ کاشم و بیخ کز و مرمکی و افسنتین و طرخشقوق و زراوند مدحرج و طویل و کرفس جبلی و فلفل و یا معجون مرتب ازینها بتمامی و یا آنچه میسر آید با عسل بقدر چهار دانگ و خوردن شیر خام بسیار یا مغز کردکان و مالیدن مرمکی و ادویه مزبوره بقوت بر موضع آن شکم موش زنده را بشکافند و کرماکرم بران موضع گذارند و بدستور شکم خروس زنده را بشکافته کرماکرم بران بگذارند و مهره مار را بران بگذارند تا بچسپد و بران شیر تازه دوشیده می ریخته باشند تا هنگامی که دیگر شیر نه بر دو رنگ آن

۱۵۳ متغیر نکردد و مهره خود بخود جدا کردد زیرا که از علامات مهره مار اصلی آن است که ما دام که زهر باقی است جدا نمی کردد و شیری که بران می ریزند بریده و متغیر می کردد و قی فرمودن به آبی که نیل دران مقدار یکرطل حل کرده باشند و بستن قدری از ان در ان موضع و خوراندن آب برک بریانه که نبات هندی معروف است و سعوط نمودن بدان و اگر تازه آن نباشد برک خشک آن را سوده بنحوی سعوط نمایند که باقصی بینی و دماغ او برسد و تغذیه بسرطان نهری و زنجبیل با شیر الاغ و یا زنان و گفته اند اکتحال بدند با آب سوده در چشم او باعث عدم تضرر از سم آن است اما باید که قلیل باشد زیرا که کمال مضرت بچشم دارد و کسی که زهره افعی خورده باشد و او را پی در پی غشی عارض کردد تدبیر آن مکرر قی فرمودن به آب رته و مطبوخ ادویه مذکوره و روغن کنجد تازه و مسکه با آب کرم یا با شیر کاو و یا بز و یا تریاق فاروق و مترو دیطوس و دواء المسک و فادزهر فائق و امثال اینها و آشامیدن آب کوشتهای لطیف مانند مرق مرغ جوان فربه و سرطان نهری با مشک خالص و شیر بز و یا الاغ یا زنان و امثال این ها است

"افلنجه"

بفتح اول و سکون فا و فتح لام و سکون نون و فتح جیم و ها بهندی پل پرنک نامند

"ماهیت آن"

تخمی است شبیه بخردل و تند شبیه بیوی سیب و با عطریت و بغایت سرخ و طعم آن تلخ و در خوشبوئیها داخل می نمایند و در معاجین و غیرها نیز نبات آن بقدر ذرعی برک آن مانند برک بادام و کل آن سفید و تخم آن در غلافی مانند تخم بزر البنج و منبت آن بلاد هند است و زرد و سیاه آن زبون کویند از قسم کوچک کبابه است و نیز کویند قرنفل بستانی است و این هر دو اصلی ندارد

ص: ۲۸۶

"طبیعت آن

کرم در اول و خشک و با قوت قابضه

"افعال و خواص آن

مقوی دل و دماغ و جگر و معده و مفتح سده دماغی و محلل ریاح و مشهی و مفتح
سده احشا و مسخن معده و آروغ آورنده و قائم مقام جمیع سموم خصوصا عقرب و
رتیلا و طلای آن با روغن زیتون در حال رفع درد کزیدن عقرب می کند مصدع و
مورث کرب و خناق مصلح آن روغن زیتون مقدار شربت آن تا دو مثقال

"افنیقون"

بفتح اول و سکون فا و کسر نون و سکون یای مثانه تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و
نون لغت یونانی است

"ماهیت آن

نباتی است شبیه بافیقطس مکر در بوکه بوی اترج ندارد و در زراعت کندم می روید

"طبیعت آن

بغایت سرد و مخدر است

"افعال و خواص و منافع آن

از خارج در اطلیه رادعه مستعمل است شرب آن جائز نیست

"افیطس"

بفتح اول و کسر فا و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح قاف و ضم طای مهمله و سین
مهمله لغت یونانی است بمعنی محلل

"ماهیت آن

نباتی است ربیعی کمتر از ذرعی و ساق آن باریک و پر شاخ و کل آن مختلف الشکل
و اللون و مائل بسفیدی و برک آن عریض شبیه ببرک سداب با تشریفات خفی و
مزغب بزغمهای سفید مانند برک کاسنی کبیر و اندک طولانی و ساق برک آن
باریک و تخم آن شبیه بتخم شلغم و بزرگتر از آن و یا تخم ترب و در غلافی مانند آن
و سیاه و اغبر و بیخ آن بی ریشه و نرم و با عطریت و از وسط ساق آن سه و یا چهار
شعبه شبیه بانکشتان باریک بطول یک اصبع روئیده بطرف بالا و بوی گیاه آن شبیه
بیوی ترنج

ص: ۲۸۷

"و منبت آن

سواحل دریا و ممر آبها و جاهایی که آب در آن فرو می رود و می باشد و مزرعهای
جو و عدس و نخود و در مصر و سواحل دریای شام بسیار است و در صعيد مصر آن را
شلجم نامند بهترین آن رسیده سنکین آن است و مغشوش بتخم شلغم می نمایند و فرق
به بزرگی آن است

"طبیعت آن

دو دوم گرم و خشک و با اندک حدت و گرمی آن زیاده از خشکی آن

"افعال و خواص و منافع آن"

برک و تخم و

۱۵۴ سائر اجزای آن جهت وجع کبد و ورم بارد غلیظه آن و تفتیح سده آن و سده طحال و تحلیل اورام و اخلاط غلیظه و ریاح و نفخه طحال و احشا و صلابات سائر اعضا و درد پا و دفع جمیع سموم قتاله شرابا و ضمادا نافع و باید که سه روز با شراب حلو یعنی شیرین استعمال نمایند و عصاره بیخ آن در جمیع امراض مذکوره نافع و قویتر و باید که در فصل بهار عصاره آن را بگیرند زیرا که بعد از آن در آن رطوبتی نمی ماند مقدار شربت آن تا دو مثقال و از تخم آن نیم مثقال و روغن آن در آثار مانند آن است و آن را زیت الشلجم نامند

"افیمیدون"

بفتح همزه و کسر فا و سکون یای مثناه تحتانیه و کسر میم و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم دال و سکون واو و نون لغت یونانی است و آن را فافیوس نامند

"ماهیت آن"

نباتی است ما بین شجر و گیاه و منحصر در یک شاخ و برک آن زیاده از دوازده عدد نمی باشد و کل و ثمری ندارد و ریشه‌های آن باریک و سیاه و تندبو و بی طعم

ص: ۲۸۸

"طبیعت آن"

سرد و تر

"افعال و خواص آن

ضماد آن مانع بزرک شدن پستان است خصوص با روغن زیتون نارس و آشامیدن آن مانع توالد زن و مرد مقدار شربت از برک و بیخ آن جهت قطع توالد سه مثقال است که با شراب بنوشند

"افیوس

بفتح اول و سکون فا و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است و آن را فافیوس الحدقی نیز نامند بجهت آنکه شبیه بحدقه است و بعضی مردم آن را خامالانس و فجل بری نیز گویند

"ماهیت آن

نباتی است ما بین شجر و گیاه و بسیار بلند نمی شود و ساق آن مزغب و باریک و از سه عدد زیاده نمی باشد و شبیه بچوب اذخر برک آن مانند برک سداب و بسیار سبز و ثمر آن مانند خیار کوچکی صنوبری شکل و سیاه و کل آن زرد و صدفی شکل و بیخ آن بقدر امرودی و شبیه بترب و خنثی و مستدیر و پر از رطوبت و چون خشک شود باطن آن سفید ظاهر آن سیاه می گردد

"طبیعت آن

در دوم کرم و خشک و لذاع و جالینوس بارد در دوم و مجفف در اول و ثمر آن را حار قابض در اول درجه اول و مجفف در دوم گفته

"افعال و

خواص آن

آشامیدن اعالی آن مقی و اسافل آن مسهل و مجموع آن مقی و مسهل بلغم و صفرا و مانع روئیدن مو است برهانه صبیان تا مدتی چون بران بمالند و ثمر آن یرقان را مفید و دمعۀ آن مقی و مسهل مقدار شربت از جرم آن سه قیراط و از رطوبت آن پنج قیراط شیخ داؤد انطاکی گفته که رطوبتی که در ثمر آن است جهت تحلیل صلابات نافع و گفته شده جلا می دهد بیاض چشم را و مقی و مسهل است و کیفیت استخراج دمعۀ آن آنست که آن را بکوبند و بفشارند و دمعۀ آن را بکیرند و در ظرفی کنند و بران آب بریزند و با پری حرکت دهند و خشک نموده استعمال نمایند

ص: ۲۸۹

"افیون"

بفتح همزه و سکون فا و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو و نون مغرب ایون یونانی است و معنی آن مسبت است یعنی خواب غرق آورنده و عبری لبن الخشخاش و مرقد و ببربری تریاق و بسریانی دهیا مینون و شقیقل بمعنی میرانده اعضا و بفارسی تریاک و کویند تریاکی که رستم از کیکاؤس طلبیده که بسهراب خوراند افیون بوده زیرا که نیست دوائی در اوجاع شدید مسکن و حائل میان مریض و موت سوای آن و چون در ان قوت سمیت است و با آنکه دوائی سمی و شدید الغایله است و اطبا باعتبار چنان نفعی محتاج بوده اند باستعمال آن و نداشته اند چاره از ان لهذا ترکیب نموده اند آن را با مصلحات آن مانند زعفران و جندیبستر و مشک

"ماهیت آن"

بدانکه اطلاق می نمایند آن را بر سیبل اشتراک بز سه چیز اول بر لبن خشخاش مطلقا خواه خشخاش مفید باشد و خواه سیاه و اهل مشرق و مغرب برین متفق اند دوم بر لبن خشخاش سیاه و این نزد قدمای اطبا است جهت آنکه در ان زمان زرع خشخاش سفید نبوده و از خشخاش سیاه صحرائی

۱۵۵ البن می گرفتند اند و بستانی آن بسیار کم بوده مگر در مصر تنها خاصه در موضعی از ان معروف با سیوط و از انجا باطراف می برده اند سوم بر عصاره خشخاش سیاه که بافتاب خشک نمایند چنانچه دیسقوریدوس و شیخ الرئیس فرموده اند و از کاهو صحرائی نیز افیون می سازند و این نیز مخدر است اما ضعیف العمل و از شقایق النعمان نیز بدستور خشخاش لبن می گیرند و این بسیار کم بعمل می آید و لیکن بسیار قوی است طریقه اخذ آن آنست که چون برکهای کل خشخاش ریخت و کوزه آن بزرگ شد و دانهها آن بسته کردید و قریب بآن رسید که رطوبت و طراوت آن کم شود و خشک گردد اطراف ظاهر آن را آخر روز سه چهار تیغ طولانی غیر آنکه غایر باشد و با اندرون آن برسد و سوراخها کند زده شب می گذارند تا شیر و رطوبتی که درون آنست از ان موضع بیرون آید و بسبب سردی هوا فی الجمله جمودی و انعقادی بهم رساند پس صبح زود که آفتاب خوب طلوع نکرده و هوا گرم نشده باشد آنها را با انکشت می گیرند و بر کناره صدفی یا پالئه چینی یا شیشه جمع می نمایند و زمانی صبر می کنند تا آنچه باز تراوش نماید و از انها برآید نیز می گیرند و همچنین روز دیگر و گاه مرتبه دیگر نیز تیغ می زنند و لبن آن را بدستور بر میدارند و بعضی مردم لبن آن را از صدقه یا از پشت کاردی جمع می نمایند و بانکشت بهتر است زیرا که در ان صورت البته قدری از پوست رقیق و اجزای کثیفه خشخاش خراشیده داخل آن می گردد پس بعد از اتمام اخذ تمامی لبن آن را بر روی حنک نیکو صلایه می کنند و بدست می مالند تا بعضی از رطوبات آن بتحلیل رود و غلیظ گردد قرصها و یا فتیله و یا قلمهای

پهن سازند اما طریق اخذ عصاره آن آنست که سر خشخاش و پوست و اوراق آن را می کوبند و آب آن را فشرده می گیرند و در آفتاب می گذارند تا غلیظ گردد و بدستور بر سنک صلایه می ساینند و بدست می مالند و اقراص می سازند و این را افیون سفونیون می گویند و بهترین آن افیون متخذ از خشخاش سیاه است و بعد از آن از خشخاش سفید و از شقایق النعمان از همه باعتباری بهتر و اقوی و زبون آن ماخوذ از عصاره آن است و از آن زبوتر ماخوذ از کاهوی صحرائی و علامت جودت آن تندی بو و تلخی طعم و قبوضت و ملامت جرم و جوهر و در آب کداخته شدن و اجزائی محلول آن متشابه و متساوی بودن که دردی در آن نباشد و چون صاف نمایند ثقلی از آن نماند و بوئیدن آن خواب آورد و چون قطعه آن را بشکنند رنگ آن سفید مائل بسرخ و سنکین باشد و چون در آفتاب گذارند نرم و کداخته گردد و چون در آتش اندازند و یا بنزدیک چراغ بدارند زود مشتعل و افروخته گردد و از آن جرم بسیاری نماند و شعله آن صافی باشد و کدر و تیره نباشد و چون آن را خاموش کنند بوی آن تند و قوی باشد و مغشوش آن بخلاف اوصاف مذکوره است و آن را غش بمامیثا یا عصاره خس بری می کنند و عدس و صبر و مر نیز داخل آن می نمایند و علامت هریک از طعم و رائحه و حل نمودن در آب معلوم می گردد

ص: ۲۹۰

"طبیعت آن

بدانکه در مزاج آن اختلاف بسیار شده است جمهور اطبای یونان آن را سرد و خشک و برودت آن را در نهایت مراتب می دانند که چهارم است و در آن نیز اختلاف است بعضی در اول چهارم و بعضی در اوسط و همچنین است قول در یبوست آن بعضی گفته اند که یابس است در سوم و بعضی گفته اند یبوست آن قوی است و جمله اطبای

هند آن را کرم و خشک و متأخرین اطبای فارس که تابع اطبای یونان اند اکثری آن را سرد می دانند و بعضی کرم و آنچه بالفعل مشهور میان اطبا است متخذ از خشخاش سیاه بری بارد یابس است در چهارم و متخذ از خشخاش سیاه بستانی بارد یابس در آخر هوم و از خشخاش سفید بستانی بارد یابس در اول سوم و متخذ از کوزه شقایق النعمان اکثری آن را کرم می دانند و بعضی سرد و مؤلف را عقیده آن است که افیون با وجود برودت مرکب القوی است یعنی در آن دو جزو است جزو حار لطیف هوائی و جزو بارد کثیف ارضی اما این غالب است

۱۵۶ و تلخی طعم و حدت رائحه بسیار و سرعت اشتعال بنار و صدور افعال حرارت از آن در بدن بعد ورود در آن و فعل و انفعال باهم بسبب جزو حار آنست و لیکن چون بسیار لطیف و قلیل است زود بتحلیل می رود و زائل می گردد و افعال برودت آن بسبب جزو کثیف ارضی آنست و چون بسیار است باقی می ماند و ازین است که در اوائل هنگام استعمال و ورود آن در بدن باطنا و ظاهرا شرابا و ضمادا و طلاء بسبب تخدیر و سد مسام و اجتماع حرارت در باطن قوی را برمی انکیزاند و ظاهر بدن را کرم می سازد و اشتها را زیاده می گرداند و رفته رفته بالعکس بدن را ضعیف و لاغر و رنگ رو را زرد و بی رونق می سازد بسبب ضدیت و افنا و امانت حرارت غریزی و قوی و ارواح

ص: ۲۹۱

"افعال و خواص و منافع آن"

مخدر و قابض و مسدد و منوم و محلل و مسکن او جاع و مانع تعفن اخلاط و فساد آنها و حافظ ادویه و تراکیب و بجهت اکثر امراض راس و اعصاب و نزلات و امراض چشم و گوش و سرفه و ربو و ضیق النفس که از حرارت باشند و تپهای مزمنه قدیمه و نایبه

نافع و در تسکین اوجاع و منع تعفن اخلاط و تحلیل روح حیوانی و رفع اسهال و سحج و قرحه امعا مانند آن دوائی نیست و چون در سفرها و هنگام تعب و غم و هم و اندوه و ضعف قلب و کرسنگی و نیافتن طعام در ایام قحط و غلا و سرمای شدید و ایام روزه و وقت قلع اسنان و حرقت بول و سوزش آن و حدت منی و سرعت انزال و شدت قوت باه و وجع قولنج اندکی از آن بخورند مفید و سودمند است بجهت افعال مذکوره و خاصیت آن امراض الراس طلای قلیلی از آن با مصلح آن بتنهائی و یا با ادویه مناسبه دیگر بر پیشانی و شقیقه جهت صداع حار خورائیدن مقدار ثمن درمی بتدریج تا ربع درمی با ماء الشعیر بصاحب قرانیطس نافع و موجب رستکاری او و تنویم صاحب سرسام صفرای و صبار او قطرب و جنون اگرچه بمالیدن افیون باشد بر شقیقه و پیشانی و بینی اگر قوت او قوی باشد و الا کمال پرهیز نمایند از استعمال آن و همچنین استشمام آن با شمه از زعفران حل کرده در لخالخ منومه و خورائیدن مقدار یک قیراط و کمتر از آن بصاحب سهر مفرط جهت تنویم آن مفید و نیز مسکن اوجاع است در هر عضو که باشد و همچنین بوئید آن و مالیدن آن بر جبهه و یا با ماء العشیر خوردن و یا برداشتن فتیله آلوده بدان بر مقعده و نیز مسکن افکار ردیه صاحب قطرب است استعمال مقدار قلیلی از آن با افلونیا خواه بخورد و خواه ببوید خصوصا وقتی که با اندکی زعفران در روغن کل حل کرده باشند و خورائیدن نیم درهم افیون با ماء الشعیر نزد قوت اختلاط عقل و غلبه حرارت نافع است صاحب داء الکلب و مانیا را خواب آورد و سعوط قلیلی از آن باندکی زعفران جهت زکام و نزله در انتهای علت مفید و بعضی با زنجبیل گفته اند و در اصلاح ضرر آن بدماغ هیچ چیز مانند جدوار و زعفران و مشک نیست امراض العین مالیدن آن با مصلح آنکه زعفران است و یا زردچوبه و شیافات و اضمده و اطلیه افیونیه بر دور چشم صاحب رمد و اوجاع چشم در انتهای علت نافع و همچنین باندکی زعفران و شیر دختران امراض الاذن چکانیدن اندکی افیون محلول در روغن بادام تلخ و یا روغن خلوق که دهن الزعفران است جهت تسکین درد آن و

همچنین به دو حبه جندیدستر محلول در شیر دختران و یا روغن بادام تلخ و مر و زعفران جهت درد کوش و استعمال رماد آن با جندیدستر جهت تسکین اوجاع کوش و قرحه آن نافع و قطور آن با بز و البنج سفید هر دو متساوی بقدر عدسه محلول در روغن بنفشه جهت وجع حادث از حرارت و یک قیراط آن در شیر تازه دوشیده حل کرده نیمکرم جهت بثور آنکه با ضربان باشد اما وقتی باید استعمال قطورات افیونیه در کوش نمود که از شدت وجع خوف تشنج و اختلاط عقل و غشی باشد و با وجود اینها مداومت بآن جائز نیست زیرا که موجب ثقل سامعه است و در غیر این حالات بطریق اولی و ضماد آن جهت تجفیف قروح و ورمهای حاره و با زرده تخم مرغ ناپخته و زعفران جهت حمزه بضم حای مهمله که باد سرخ

ص: ۲۹۲

۱۵۷ نامند و خراجات بضم خای معجمه و با شیر دختران و زعفران جهت نقرس حار و فتیله آن با مرمکی و زعفران بالسویه جهت زحیر مجرب و با موم و روغن جهت حکه و جرب نافع و در معاجین و ادویه مرکه حافظ قوت آنها است مضر قوای باطنیه و ظاهریه و حس و ادراک و ارواح و محدث کزاز و دق و شیخوخت و لاغری بدن و زردی رخسار و تقلیل فهم و فکر و کج خلقی و اکثر اوقات مغموم و محزون بودن و باندک چیزی خائف و هراسان شدن و ضعف قوت باصره و سامعه و شامه و ذائقه و قلب و کبد و معده و کرده و مثانه و باه و احداث نفخ و قولنج و عسر البول و غیر اینها است بسبب مضرت آن باین اعضا مصلح آن جندیدستر و زعفران و دارچینی و فرفیون و زنجبیل و جدوار و فلفل مقدار شربت آن از یک عدس تا چهار قیراط و زیاده از یک دانک آن ممنوع و دو درهم آن کشنده بدل آن سه مثل آن بزر البنج و بوزن آن تخم لفاح یا پوست بیخ آن یا عصاره آن و در حبس الدم طباشیر و طین مختوم و کافور و کهر با است و بعضی بدل آن بوزن آن تودری سفید گفته اند در مدت عمر و بقای قوت

آن را مانند سقمونیا پنجاه سال گفته اند و باید که آن را محفوظ دارند از رسیدن کیفیات غالبه اربعه یعنی حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و از کردوغبار و آمیزش اشیای غریبه و غیرها که آن را از صورت نوعیه خود نگرداند و ضعیف و فاسد نسازد و هر که زیاده از مقدار شربت آن بخورد او را خدر و افسردگی اخلاط و ارواح و فواق و ظلمت بصر و پراکندگی حواس و تنگی نفس و کرفتگی زبان و سبات مفرط و خارش بدن و فرورفتن چشمها و کزاز و عرق سرد و آمدن رائحه افیون از دهان و نفس و بدن خصوص که در وقت خاریدن و کمودت ناخنها عارض گردد پس اهلاک مداوای آن و آنچه بدان ماند قی کردن بماء الشبت و فجل و عسل و نمک هندی و تحقین بحقنه حاره و آشامیدن شرابی که در آن دارچینی سوده و عاقرقرحا و جندیبستر داخل کرده باشند و گرم کردن سر بتکمید و عطسه فرمودن و در میان آب گرم نشاندن و خوراندن تریاق فاروق و سنجرنیا و تریاق اربعه و تریاق لطین و مثرودیطوس و فادزهر فایق و مقدار بندقه جندیبستر و مشک و فلفل و حلتیت و جدوار مجرب و دارچینی و ابهل سائیده با عسل سرشته و اگر قلیلی فرفیون و زعفران نیز اضافه نمایند بد نیست و خوراندن روغن کاو و آب گرم و بوره و نمک و یا شیر تازه دوشیده با نارجیل دریائی و مکرر قی کردن و بعد از آن عسل و چیزهای چرب و شیرین و حسوهای چرب و شیرین خوردن و بوئیدن مشک و جندیبستر و زعفران و خوردن اینها باهم و غذاها و طعامهای چرب شیرین و شیربرنج و شبر و سیر و جوزلیم موثر است و خوردن جندیبستر بقدر آنچه که افیون خورده و آشامیدن سکنجین با افسنتین و نکذاشتن که بخواب رود نیز مؤثر است و اگر از عقب آن روغن کنجد و با سرشف بخورد گفته اند که معالجه پذیر نیست و ترشیاها و سرکه و ماست بالای آن مضر و باعث قولنج صعب است و اگر احتیاج بحقنه شود تحقین فرمودن بحقنهای مناسبه و بعد از فراغ از حقنه شراب افسنتین ساعت بساعت دادن و در بزر البنج و شوکران احتیاج

بتحقیق زیادہ است از افیون و بیلن افیون و طریقہ اخذ و منافع و مضار و دفع مضار و تراکیب افیونہ باندک تفصیل و بسطی در قرابادین ذکر یافت

ص: ۲۹۳

فصل الالف مع القاف

"اقایا"

بفتح همزه و قاف و الف و کسر قاف و فتح یای مثناه تحتانیہ و الف بلغت یونانی اسم
عصاره قرظ است و قرظ ثمر سنط است کہ از ان صمغ عربی بعمل می آید و بهندی
کیکر و ثمر آن را کیکر کارس و بفرنگی اکاکیا نامند

"ماهیت آن

باصح اقوال عصاره نوعی از امغیلان است کہ قرظ نامند آنچه قبل از رسیدن آن کوبیده
گرفته باشند قبل از جفاف سرخ یا قوتی رنک و بعد از خشکی سبز مائل بسرخ و
سیاهی و آنچه بعد از رسیدن اخذ نموده باشند سیاه می باشد مختار و مستعمل نوع اول
است کہ طیب

۱۵۸ الرائحہ سبز مائل بسیاهی سنکین و صلب باشد

"طبیعت

غیر مغسول آن سرد در اول و خشک در اول سوم و مغسول آن سرد و خشک در دوم

"افعال و خواص و منافع آن

مجفف و رادع و قابض و قاطع نرف الدم و نفث الدم و مقوی معده و کبد و حابس نزلات حاره و اسهال دموی و جهت استرخای مقعده و رحم شربا و ضمادا طلای آن مسکن رمد حار و مقوی بصر و ملطف رطوبات و زائل کننده سرخی آن و داخل کرده می شود در ادویة ظفره و طلای آن بر اورام حاره محلل و مانع انصباب مواد است بسوی آنها و جهت داخس و شقاق حادث از سرما و استرخای مفاصل و بروز ناف اطفال و مقعده و بر مو سیاه کننده آن و با برک مورد و کل سرخ جهت قطع ادرار عرق و بدبوی آن و بر بدن و رخسار باعث نیکوئی رنگ و با سفیده بیضه مرغ جهت سوختگی آتش و منع آبله آن و بدستور با موم روغن جهت سوختگی آتش و داخس مفید و ذرور آن جهت قطع نرف الدم از هر عضوی که باشد و چون در آب بجوشانند و بر مفاصل مسترخیه بریزند نافع و مانع ریختن مواد است بسوی آنها و احتقان بدان مانع سحج و اختلاف الدم و مقوی امعا است و در رحم باعث نشف رطوبات مسترخیه آن و حمل و فرزجه آن مانع نرف الدم و خروج مقعده و رحم و استرخا و سیلان آن و ضماد آن جهت برآمدگی حدقه و ورم حار و باد سرخ و ورم مقعده و رحم و بر کبد ضعیف باعث تقویت آن و چون در آب حل کنند و سر را بآن بشویند موی را سیاه گرداند و مانع آید از افتادن آن و بالادن و روغن کل جهت قطع اسهال اطفال مجرب مورث سده مصلح آن روغن بادام مقدار شربت آن تا یکدرهم بدل آن بوزن آن عدس و صندل و کویند حضض است و این انسب می نماید و دستور گرفتن آن آنست که بکیرند ثمر درخت آن را هنگام نضج و رسیدگی و بکوبند و صاف نمایند و بآتش ملایم جوش دهند تا بسرحد انعقاد رسد و در قالبها ریزند و بگذارند تا خشک شود و بکار برند و اکثری آب برک آن را نیز داخل می نمایند و گفته اند اگر بآفتاب منعقد سازند بهتر است و طریقه غسل آن آنست که به آب بسایند آنچه بر بالای آب ایستد بردارند و قرصها سازند و خشک نمایند و عند الحاجة بکار برند بدانکه افاقیا مرکب است از دو جوهر جوهر لطیف حار حاد لذاع و غایص و جوهر کثیف ارضی قابض

مسدد و چون غسل نمایند آن را جوهر لطیف صاحب آن افعال زائل گردد و جوهر کثیف ارضی آن بماند و لهذا در بعضی مواضع استعمال غیر مغسول آن مانند اورام و در بعضی جاها مغسول آن مانند امراض چشم باید

ص: ۲۹۴

"اقحوان"

بضم همزه و سکون قاف و ضم حای مهمله و فتح واو و الف و نون لغت عربی است و احداق المرضی نیز کویند و بفارسی بابونه کاو و بابونه کاو چشم نامند و یونانی اوبیانس و اوبانیس و عبرانی فیفایفا و بسریانی فشا و نیز فرابیون و کوکیش و کر کاو کویند و نزد بعضی کافوریه نام اقحوان است

"ماهیت آن

دو قسم می باشد صغیر و کبیر صغیر را یونانی فلیمن و بفارسی بهار کویند و این نیز دو نوع است بری و بستانی و بستانی را شاخهای باریک و برک آن شبیه برک کشنیز و رازیانه و کل آن زرد و مدور در اطراف آن برکهای ریزه سفید و از کل بابونه بزرگتر و ثقیل الرائحه و با اندک تلخی و منبت بری آن کوهستانها و صحراها و بالجمله صنفی از بابونه است و مغشوش بابونه می نمایند و فرق آن است که بابونه تخم دارد و این ندارد و کل بابونه مجوف نیست و این مجوف است و مستعمل کل زرد آن است نه کل سرخ آن و بهترین آن آنست که برک آن سبز و بیرون کل آن سفید و اندرون آن زرد و با تلخی طعم باشد و کهنه و فاسد نباشد

"طبیعت آن

در سوم کرم و در دوم خشک

"افعال و خواص

و منافع آن

مسخن قوی و محلل و مفتح سده جگر و افواه عروق و ملطف و محلل خون منجمد در
مثانه و ورم مقعده و مدر بول و عرق و حیض و مسقط جنین و مفتت حصاه و یاقوت
تریاقیت و جهت درد مثانه و ورم سپرز و استسقا و قراقر معده و قولنج و وجع

ص: ۲۹۵

۱۵۹ مثانه و نزول آب در کیستین نافع و با سکنجبین و یا با نمک مسهل سودا و بلغم و
بدستور بافتیمون اعضاء الراس بوئیدن تازه آن خواب آورد و اکثار و مداومت آن
سبات نطول آن جهت سهر پیران نافع بدین قسم که هر شب اقحوان و جو مقشر و بابونه
از هر یک قدری در آب شیرین بجوشانند و روغن ایرسا داخل کرده بر سر نطول نمایند
خواب آورد ایشان را و در نسخه دیگر بجای شعیر صعتر آمده و یک جزو تمام نیز
داخل دارد و چون اقحوان استفراغ سودا و بلغم می نماید لهذا استفراغ بدان بنحو
مذکور نافع است برای مالیخولیا و فزع و صرع و همچنین آشامیدن هر روز یک مثقال
از بیخ آن و بعضی دو مثقال گفته اند با طبخ فاوانیا تا سی روز متوالی جهت ازاله صرع
و همچنین آشامیدن کل آن هر روز دو درم با شراب ریحانی تا بیست و پنج روز متوالی
جهت صرع و ذرور خاکستر کل آن برای غرب و اکتحال خشک سوده آن جهت
تقویت طبقات چشم و رفع ظلمت بصر و جلای آن و رفع آثار قروح و دفع نزول آب
در آن و بعضی این خاصیت را بنوع صغیر آن مختص داشته اند

"اعضاء النفس

و الصدر و الغذاء لعوق آن جهت ربو و سرفه و نفث الدم و آشامیدن سه درم برک
 خشک آن با سکنجبین و نمک جهت ربو و اسهال مره سودا و تحلیل و تجفیف
 رطوبات متجلبه بسوی معده و تحلیل خون منجمد در آن و آشامیدن یک مثقال خشک
 سوده آن با سکنجبین جهت ربو و برانکیختن اشتها و خوش بوئی معده و آشامیدن پنج
 درم آن جهت ادرار عرق و رفع قولنج نافع

ص: ۲۹۶

"اعضاء النفض

آشامیدن مطبوخ آن با ماء العسل مدر قوی است و محلل خون منجمد در معده و مثانه و
 مسکن وجع آن و چون با کل آن بیاشامند تفتیت حصاه و تفتیح قولنج نماید و فقاح آن
 با شراب جهت ادرار بول و طمث و اسقاط جنین و نزول آب در کیستین و بدستور
 حمل آن ادرار حیض بقوت تمام نماید و محلل صلابت رحم و مفتح سده آن و افواه
 بواسیر است و فرزجه آن مدر حیض و منقی رحم و جلوس در طبیخ آن جهت صلابت
 رحم و طلای آب تازه آن بر انشین و قضیب و کنج ران جهت تقویت باه و جماع
 بغایت موثر و ضماد آن بدین قسم که به آب مطبوخ آن پارچه تر کرده بر آن گذارند
 جهت التوای عصب و دفع زهر جانوران سمی کزنده و با موم و روغن جهت ورم صلب
 ساقین و غیر آن و ضماد جمیع آن جهت باد سرخ و اورام حاره و بارده در انتها و جهت
 بواسیر و تقشر خشک ریشها و قروح خبیثه و جراحت قضیب و ضماد کل آن جهت
 تحلیل اورام غلیظه و تفتیح سدد مفید المضار اکثر آن مصدع و مثقل راس مصلح آن
 کل نیلوفر و سکنجبین و مکرب معده و مضر فم آن و مصلح آن بنفشه و انیسون و
 سکنجبین مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن اکلیل الملک و بابونه است دو وزن آن
 نوع صغیر آن در دوم کرم و در اول خشک و در افعال ضعیف تر از اول ضماد آن با

شراب جهت نیکوئی رنک رخسار و تحلیل ورم صلب نافع و روغن آنکه چهل روز کل اقحوان را که در هر یک رطل از آن چهار رطل روغن زیت یا روغن کنجد تازه ریخته در آفتاب گذاشته باشند و قطور آن در کوش جهت رفع اوجاع آن و تدهین بآن جهت لقوه و التوای عصب و ورم اسافل بدن و مقعده و صلابت رحم و تفتیح مسامات و ادرار عرق و نضج اورام و اصلاح جراحات اعضای عصبانی شربا و تدهینا نافع و قطور آن در کوش جهت تسکین وجع آن و استنشاق آن و سعوط بان بعد استفراغ بحب ایارج از برای سهر حادث از رطوبت بورقی و سهر مشایخ و خواب آوردن ایشان و همچنین تعریق سر بآن و تمریح آن جهت لقوه مفید و گاه ترکیب می نمایند روغن آن را با بعضی ادویۀ حارۀ عطریۀ ملطفۀ مفتحه بحسب اغراض برای زیادتی تسخین و منافع آن

ص: ۲۹۷

"اقسون"

بفتح همزه و سکون قاف و ضم سین و واو و نون و افنیثون بفتح همزه و سکون فاو کسر نون و سکون یای مثناه تحتانیه

۱۶۰ و ضم ثای مثلثه و سکون واو و نون در آخر نیز دیده شده

"ماهیت آن"

نباتی است در کل و برک شبیه بیاد آورد و ساق آن کوتاه تر و غلیظتر از آن و در هنگام تری مقشر می شود و آن را می خورند و چون برسد طعم آن تلخ مائل بحدت می گردد و کل آن پر خار و خارهای جوانب برک آن مانند سوزنها و تخم آن زرد و

از تخم معصفر که قرطم نامند ریزه تر و بیخ آن را چون بخایند از آن حرارت بسیار ظاهر می گردد و در اواخر تابستان می رسد و در اکثر مواضع می شود

"طبیعت آن

در دوم گرم و در اول خشک

"افعال و خواص آن

بسیار لطیف مقدار سه درهم از برک آن جهت کزاز و تشنج امتلائی و اورام کردن و شدخ عضل شرابا و ضمادا مجرب گفته اند خصوصا با شراب و تخم آن با شراب جهت دفع سموم مضر کرده مصلح آن شراب مقدار شربت آن سه درهم تا پنج درهم و از تخم آن تا دو درهم بدل آن شکاعی است

"اقط"

بفتح اول و کسر قاف و طای مهمله بفارسی کشک پینو و اهل روستاق و اعراب بادیه حصاه نامند و بترکی قروط

"ماهیت آن

روغنی است که بطبخ و جدا کردن مائیت از جنبیت را با نمک سرشته منعقد و خشک نموده باشند و صنعت آن در قرابادین مذکور شد

ص: ۲۹۸

"طبیعت آن

سرد و خشک در دوم

"افعال و خواص آن"

قابض و مبرد و مسکن حدت صفرا و دم و بریان کرده آن جهت رفع اسهال مزمن
 بغایت موثر و ضماد سوخته آن جهت داء الثعلب و رفع نرف الدم و بواسیر و با پشم
 سوخته و جو سوخته بالسویه جهت خزاز مجرب که اول سر را بروغن کل سرخ چرب
 کنند و بعد از آن بر آن طلا نمایند المضار دیرهضم و مولد ریاح و بلغم غلیظ و خام و
 مسدد خصوص از امزجۀ بارده رطبه مصلح آن جوارشات و کل قند است بن الیاس
 گفته هر گاه صرع بسبب دیدان بود و خورده شود ادویۀ قاتل دیدان و از برای رفع
 سبب آن می باید که بوده باشد غذا در آن روز ماء الاقط با ثوم بسیار و اقط فرا گرفته
 شده از رایب می باشد در آن قوت محلله زیاده و ضررش معده کمتر از فرا گرفته از
 جنبیت و این را بترکی فراقروط نامند و از جنبیت را قروط چنانچه ذکر یافت

"اقلیمیا"

بکسر اول و سکون قاف و کسر لام و سکون یای مثناه تحتانیه و کسر میم و سکون یای
 مثناه تحتانیه و الف و قلیمیا بحذف همزه در اول نیز آمده و آن را قدلیلیا و یونانی چریرا
 کویند که از کداختن اجساد متطرقة مانند ذهب و فضه و مس و مرقشیشا مثل کف و
 درد بر رو و تحت آن منجمد گردد و آنچه در تحت بهم می رسد باز کف آنست که
 بعد کداز و بهم رسیدن کف بسبب حرکت آن فلز بعضی بطرف فوق و بعضی تحت
 مجتمع می گردد الا آنکه آنچه بطرف فوق است الطف از آنچه بطرف تحت است و
 کویند خبث فلزات اقلیمیا است یعنی خبث ذهب اقلیمیا ذهب و خبث فضه اقلیمیا
 فضه و خبث مرفشیشا اقلیمیا مرفشیشا است و بعضی گفته اند که خبث فلزات غیر اقلیمیا
 است و قول اول اصح است و بهترین همه ذهبی است و آنچه در رنک شبیه باصل آن
 فلز باشد و ذهبی مائل بسبزی و فضی بسفیدی و سیاهی ذهبی از غلبۀ بوره است که بر

طلا می زنند و کویند اقلیمیاء معدنی می باشد و مستعمل محرق مغسول آن است و طریق احراق و غسل آن در مقدمه این کتاب و در قرابادین کبیر و دستور پروردن آن و ذرورات و شیافات اقلیمیائی نیز مذکور شد

ص: ۲۹۹

"طبیعت آن

مانند اصل آن است الا آنکه ییوست پر آن غالب

"افعال و خواص آن

مجفف العین مقوی باصره و زائل کننده بیاض عین و سبل و ناخنه و دمعه و غشاوه و جرب و نزول آب در چشم الخروج و القروح و البهق و الکلف و سائر الاثار و الاورام و الاوجاع جهت تنقیه جراحات و دفع تعفن قروح و بردن لحم زائد و رویانیدن گوشت صحیح تازه و پر نمودن زخمها و رفع بهق و طلای آن رادع اورام و جالی کلف و آثار سیاه و تحلیل صلابات طحال و بافیون و زعفران و روغن اوجاع مفاصل و نقرس را مفید القلب آشامیدن یک قیراط از طلای آن

۱۶۱ جهت خفقان و تقویت دل نافع بدل آن مرداسنک محرق مغسول است

"فصل الالف مع الکاف

"اکارع"

بفتح همزه و کاف و الف و کسر را و سکون عین مهملتین جمع کراع بضم کاف است و آن را بفارسی پاچه نامند بهترین آن پاچه کوسفند و بز یکساله است

"افعال و خواص و منافع آن"

آن لزج و دیرهضم و بعد از انهضام مولد خون صالح رقیق و معتدل الغذاء و جهت ناقهین و صاحب بواسیر و سودای محترقه و سحج و خشونت حلق و سینه و شقاق لب و زبان و کوفتگی آواز و سرفه یابس و سل و دق و نفث الدم و عسر البول و هزال مفرط و التیام زخمهای باطنی و التیام شکستگی استخوان و با صمغ عربی جهت پیچش و اسهال مراری و متع لذع مواد حاره و دفع مضرت دوی حار مشروب و آب پاچه جهت سرفه حار و تلبین طبع یابس المزاج و حقه بآن جهت مغص و زحیر سددی مجرب و نطول آن جهت یبوست دماغ و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و طلای روغن اندرون پاچه با فریون و روغن کل جهت تسکین درد سر و ضربان مفاصل حار مجرب مولد قولنج مصلح آن شراب کهنه و سرکه و عسل و پختن آن با کرفس و دارچینی و مانند اینها و استخوان سوخته آن جهت رفع نرف الدم جراحات و با صبر جهت اسقاط دانه بواسیر موثر است

ص: ۳۰۰

"اکتمکت"

بفتح همزه و کسر کاف و سکون تاء مثناه فوقانیه و فتح میم و کسر کاف و تا عوام فارس خایه ابلیس نامند و درخت آن را در کنار بعضی باغات و مزرعهها می نشانند بجهت آنکه بسبب خار بسیار آن کسی و جانوری داخل آنها نمی تواند شد و بهندی آن را کرنجوه و کرنج بفتح کاف و رای مهمله و سکون نون و جیم در آخر و بلغت سانس کرت ها گر گهوله نامند

"ماهیت آن"

ثمر درختی است پر خار فی الجمله شبیه بدرخت انار و شاخهای آن پراکنده و برکهای آن ریزه از برک انار در طول کمتر و در عرض زیاده و بی تشریف و نوک ندارد و بر هر شاخه برکهای آن بسیار و از هر دو طرف محاذی هم رسته و تمام شاخها و ساق آن پر خار و غلاف ثمر آن شبیه بغلاف استه انبه و پر خار و در جوف بعضی از آن دو دانه و بعضی سه دانه مثلث شکل زیتونی و فادزهری رنگ صلب و بر سر آن اندک نشان نقطه برآمده و در جوف آن مغزی سفید فی الجمله شبیه بمغز فندق و دو پارچه و بی دهنیت و بسیار تلخ و برک و شکوفه آن نیز تلخ و صغیر و کبیر می باشد صغیر آن سبز رنگ و کبیر آن اندک سفید رنگ و هر دو در خواص قریب بهم اند و ثمر آن چون خشک شود و حرکت دهند مغز آن در آن حرکت می کند و چون صلب می باشد پوست آن صدا می کند و لهذا اکثری شبه نموده آن را سنک دانسته و گفته اند هو حجر فی حجر

ص: ۳۰۱

"طبیعت آن

در سوم سرد و خشک و کرم و خشک نیز گفته اند و شاید این قول اقوی باشد

"افعال و خواص آن

محلل اورام و حابس نرف الدم و خوردن آن مانع تاثیر هوای و بائی و نصف دانه آن با چند دانه قرنفل سائیده جهت تسکین وجع قولنج ریخی مجرب و با دارفلفل و عسل سرشته بمقدار بزرگی ثمر آن جهت حمیات مزمنه عتیقه نافع و حمول آن با شیر دختران سائیده جهت حامله شدن زنان عقیمه موثر و تعلیق آن با ریسمان سرخ بسته جهت حفظ جنین و بر درخت مثمر جهت منع ریختن ثمر آن موثر گفته اند و اکثر اطبا متفق اند بر آنکه مسهل ولادت است و چون تا یک هفته و زیاده بر آن روزی سه دانه

ثمر آن را در زیر خاکستر کرم نمایند تا پخته گردد پس برآورده مقشر کرده نرم بکوبند و به آب بخورند جهت نزول آب در کیستین مفید است و حکمای هند آن را دو قسم نیز گفته اند یکی کبیر و یکی صغیر و کبیر آن را سفید و هر دو در خواص و منافع قریب بهم و کرم و خشک دانسته می گویند جهت قوت باصره و دفع ریاح و روغن تخم آن را چون بر بدن بمالند نورانی گرداند و رونق دهد آن را و دانه‌های جرب را خشک گرداند و بالخاصیه دافع امراض فرج زنان و جذام و ریاح غلیظه و محتبسه در معده و امعا است و جهت دفع کرم

۱۶۲ شکم و بواسیر و فساد قموم و ورم اعضا و برک آن جهت فساد بلغم و سودا و خون مفید گفته اند و چون مغز آن را در هموزن آن روغن کنجد بجوشانند که سوخته مانند زغال گردد پس آن روغن را صاف کرده در شیشه نگاه دارند و قدری آن را در زخمهای غائر بچکانند پر و ملتحم سازد و چون سفوف نمایند مغز آن را و بر برک بید انجیر پاشند و بر ورم بیضه حادث از نزول ماء ببندند مکرر تحلیل دهد آن را اگر ماده بسیار غلیظ و متوجه جانبی باشد از آن جانب آن را منفجر گرداند و دفع نماید بدون الم و اذیتی

ص: ۳۰۲

"اکلیل الجبل"

بیونانی او قلا او قا نامند

"ماهیت آن

نباتی است بقدر ذرعی منبت آن بیشتر جبال و مواضع صخریه و خشته و ازین جهت آن را اکلیل الجبل نامند و در اسکندریه بسیار می شود و اکثر در اواسط تابستان می رسد و

در بعضی بلاد بیشتر در بعضی دیرتر و برک آن دراز و باریک انبوه و مائل بسیاهی و شاخ آن صلب و کل آن در میان برکها رسته و مائل بسفیدی و ثمر آن صلب مائل باستداره و تخم آن ریزه و برک و شکوفه آن با اندک تلخی و تندی و خوش بو و غیر قردمانا است

"طبیعت آن

در سوم گرم و خشک

"افعال و خواص و منافع آن

آشامیدن آن جهت سرفه رطوبی مزمن و و ربو و خفقان بارد و استسقای زقی که با حرارت و عطش شدید مفرط نباشد و تفتیح سده جگر و سپرز و تنقیه رئه و تحلیل ریاح و تسکین درد جگر و دفع یرقان سوداوی و تفتیت حصاه کرده و مثانه و ادرار بول و حیض ضماد آن جهت تحلیل اورام مزمنه نافع و برک آن در افعال مذکوره اقوی از سایر اجزای آن و آن را چون بر درد چشم بارد بچسپانند تسکین دهد و جمع آن را در ساعت و باصلاح آورد مضر محرور المزاج مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن افستین و نصف آن مرو گفته اند چمن شکم صید را از احشا خالی کرده ازین گیاه پر کنند منع تعفن آن می کند و در منع تعفن لحوم بهتر از نمک است

"اکلیل الملک"

ص: ۳۰۳

بکسر همزه و سکون کاف و کسر لام و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم لام و الف و لام و فتح میم و کسر لام و کاف و آن را اصابع الملک نامند و ملکا نیز و بیونانی مالینوٹس و بفارسی گیاه قیصر کویند و بهندی پرنک نامند

"ماهیت آن

دو صنف می باشد و گیاه هر دو صنف شبیه بهم اما ثمر یک صنف هلالی شکل و در غلافی مانند تخم ترب و تخمهای آن مدور و ریزه تر از خردل و بعضی را تخم شبیه بحلبه و غلاف غیر هلالی و ثمر صنف دوم باریکتر و هلالیت آن کمتر و برک آن مدور بقدر درهمی و شاخهای آن باریک و درشت و صلب و پراکنده و بعضی منبسط بر روی زمین و بعضی را ساق بقدر ذرعی و کل آن زرد و ریز. و بعضی را کل بنفشی و بعضی سفید و بعضی را ورق شبیه ببرک لسان الحمل او بعضی از آن ریزتر و همچنین گیاه آن بعضی بزرک و شاخهای آن باریک و سست و بدستور ثمر آن و بالجمله بسبب اختلاف اراضی و بلدان و اهوویه مختلف می باشد در کمر و صغر و قوت و ضعف مستعمل ثمر آن است و برک هندی آنکه پرنک نامند در طعم و رائحه اندک مشابهتی بحلبه دارد و از برک حلبه کوچکتتر و نازکتتر و مشرف چنانچه مانند حلبه پخته با روغن و پیاز بریان کرده می خورند و در گوشت و ماهی نیز داخل می نمایند و ثمر هندی آن بسیار ضعیف و باریک و کوچک است و بهترین اکیل الملک صلب و تازه زردرنک مائل بسفیدی اطیب الرائحه آنست که چون بشکنند تخم آن زرد باشد

ص: ۳۰۴

"طبیعت آن

بقول شیخ الرئیس کرم و خشک در اول و بعضی مرکب القوی و جزو حار یابس در ان
زیاده از جزو بارد گفته و دیسقوریدوس معتدل در حرارت و برودت دانسته

"افعال و خواص و منافع آن

محلل و منضج و قابض و مجفف اما قبض آن کمتر از تحلیل آن و لهذا منضج و ملطف
و مقوی اعضا و ملین اورام صلبه است

"امراض الراس

جهت صداع ضماد آن با سرکه و روغن کل بر سر و همچنین نطول آب کرم مطبوخ
آن صداع و دوار و سدر و اختلاج و سکتة و لقوه و استرخای حادث از بلغم و صفرا و
کرفتن بخار آن در حمام در هر روز و شب و تمریح بدهن آن برای امراض مذکوره و
برای اختلاط ذهن و رعونت و حمق و بلادت و مالیخولیا و نسیان و خوردن دو درهم
آن با پنج درهم عسل و نطول آب مطبوخ آن بر سر صاحب وسواس سوداوی در هر
سه روز یک یک مرتبه در حمام و برای فالج و استرخا ضماد کردن آن بر مبدأ عصب
عضو مسترخی و جهت تمدد و کزاز بلغمی و نطول آب مطبوخ آن نیمکرم بر سر و
معدۀ و جهت تشنج امتلائی و حبس نزلات نطول آب مطبوخ آن بتنهائی و یا با ادویۀ
مناسبۀ دیگر مانند بابونه و صعتر و شبت و همچنین آشامیدن آب مطبوخ آن جهت
امراض مذکوره امراض المعده و غیرها آشامیدن آب مطبوخ آن جهت درد معده و
جگر و سپرز و با افسستین جهت ورم آن هر سه عضو و رحم و ضماد آن نیز بران مواضع
و همچنین آشامیدن آب طیخ آن جهت تحلیل فضول باطنی خصوصا با انجیر و عسل و
زیاده کننده شیر و منی و دافع ضرر سموم و ادرار بول و حیض و رطوبات و تسکین
عطش بلغمی و ضماد پخته آن بتنهائی و با بامیختج جهت قروح شهدیۀ سر بتنهائی و یا

با بعضی مجففات مانند مازروطین رومی و عدس و کرد آسیا و بدستور ضماد آن با میپختج جهت اورام مرکبه و حاره چشم و گوش

ص: ۳۰۵

۱۶۳ و مقعده و رحم و انثین و بدستور ضماد پخته آن بامیپختج جهت اورام حاره و صلبه بتنهایی و یا مخلوط با سفیده بیضه مرغ و آرد حله و بزر کتان و تخم کاسنی و خشخاش بحسب حاجت و مرض و مزاج و اراده تحلیل و انضاج و قبض و تبرید و غیرها و قطور عصاره تازه آن با روغن کل سرخ جهت درد گوش و صداع بارد و آشامیدن سه درهم عصاره آن با تخم آن بامیپختج جهت ورم احشا و بی تخم آن جهت تسکین اوجاع و همچنین با زعفران جهت تسکین ضربان همه اعضا و آشامیدن طبیخ آن جهت ربو و تفتیت حصاه و حقه آن جهت تقویت امعا و تنقیه و تسکین درد آن و آشامیدن آب طبیخ برک و شاخهای آن جهت ادرار بول و طمث و اخراج جنین و استحمام به آب طبیخ آن و سر و بدن و ابدان شستن جهت قروح شهیدیه و تسکین خارش بیضتین نافع و آشامیدن آن مضر بانثین مصلح آن عسل و انجیر و مویز مقدار شربت آن تا دو مثقال و از عصاره آن تا بیست درم بدل آن بوزن آن بابونه است و فراسیون و لبان ذکر و نیم وزن آن برک انجیر در اضمده نیز گفته اند و دهن مطبوخ آن در قرابادین ذکر یافت

"فصل" الالف مع اللام

"الب"

بکسر اول و سکون لام و بای موحد لغت عربی است

"ماهیت آن

درخت خاردار است شبیه بدرخت اترج الا آنکه برک آن ریزه تر و شبیه برک زیتون و خار آن بیشتر و نصارت و سبزی آن زیاده

ص: ۳۰۶

"افعال و خواص ان

هم همه حیوانات و ازدفلی قویتر چون داخل اغذیه کنند هر حیوانی که از ان بخورد در ساعت بمیرد و اگر بو کند و نخورد در ساعت کور و کر شود و زبون ترین گیاه های بلاد تهامه و جبال شراه و نواح تهامه است و علاج آن علاج شخصی است که خانق المتمر و دفلی خورده باشد و لیکن درین باید که بلافاصله از عقب آن ادویه دافعه آن را بیاشامند و الا فائده نخواهد بخشید

"النج"

بفتح همزه و سکون لام و فتح نون و جیم لغت یونانی است بمعنی اهل

"ماهیت ان

بیخ نباتی است شبیه بزردک و ساق آن سطر و بقدر شبری و کل آن سفید مانند کل زردک و تخم آن سفید و طولانی و خالدار و طول آن کمتر از برنج و شبیه بسرمق و بر سر شاخهای آن قبه مستدیر مانند جوز و بهترین آن هندی آنست

"طبیعت آن

کرم و خشک قریب باخر دوم

"افعال و خواص آن

گفته اند جهت شری مجرب است بدین نحو که روز اول نیم درم آن را با سه اوقیه سکنجین ساده و بدستور روز دوم نیم مثقال آن و روز سوم یک درم آن را بنوشند و بجهت اسقاط مشیمه مجرب دانسته اند با شراب مسمی

۱۶۴ الومالی که شراب عسلی است و گفته اند بقوت تمام آن را اخراج می نماید و آشامیدن بیخ آن مقدار یک درهم جهت تقطیر البول رطوبی مفید

"الوسن و الوسون"

بفتح همزه و ضم لام و سکون واو و ضم سین مهمله و نون و بلغت دوم بضم همزه و لام و سکون واو و ضم سین و سکون واو و نون در آخر بمعنی یذهب بالکلب است جهت آنکه زائل می گرداند اذیت سک دیوانه کزیده را

ص: ۳۰۷

"ماهیت

آن

گیاهی است شبیه بکیاه پنبه و با خشونت و برکهای اسفل آن مستدیر و ما بین برکها تخمی شبیه بترمس در میان دو پرده و برک آن مائل بسیاهی و سرخی و کویند نوعی از عکرش و ثیل است

"طبیعت آن

در دوم کرم و خشک و در اول نیز گفته اند

"افعال و خواص آن

جالی آثار و محلل اورام و مجفف باعبدال و جهت کلف و تحلیل کل آثار نافع
 باعبدال و با شوکران جهت ورم خصیه عجیب النفع و بالخاصیه جهت کزیدن سک
 دیوانه مجرب دانسته اند و مصدع و مصلح آن مرزنجوش مقدار شربت آن تا یک مثقال
 است

"الومالی"

بضم همزه و لام و سکون واو و فتح میم و الف و کسر لام و یا و اومالی بحذف لام اول
 نیز دیده شده و آن را عسل داؤد نیز گویند برای آنکه اول کسی که آن را یافت و
 بمردم شناساند او بود و بنام خود خواند

"ماهیت آن"

رطوبتی دهنی غلیظ صافی شبیه بیعه سائله است که از ساق درخت در ترمذ حاصل می
 شود و بهترین آن بسیار غلیظ القوام صافی برای شیرین آن است

"طبیعت آن"

کرم در سوم و خشک در اول و گویند در دوم تر

"افعال و خواص آن"

آشامیدن سه اوقیه آن با نه اوقیه آب مسهل فضول خام و مره صفرا و اخلاط ردیه و
 جهت جرب و قروح و درد مفاصل نافع و شارب الومالی را چون کسالت و سبات بهم
 رسد که لازمه آنست باید که نخوابد و حرکت بسیار کند تا فعل آن باطل گردد مصلح
 آن سکنجین و میه و نبید و دهن آنکه شاخهای درخت آن را در روغن کنجد یا زیت

یا هر روغن مناسبی که خواهند بجوشانند و صافی نموده استعمال نمایند اکتحال آن جهت ظلمت بصر و تدهین بآن جهت درد عصب و جرب متفرح مفید

ص: ۳۰۸

"الوین"

بفتح اول و ضم لام و سکون واو و فتح یای مثناه تحتانیه و نون لغت یونانی است

"ماهیت آن

نباتی است کمتر از ذرعی مائل بسرخی و شاخهای آن باریک و صلب و پوست آن نازک و بوک آن ریزه و باریک و کل آن نرم مائل بسرخی و زردی و بیخ آن شبیه بچغندر و بارطوبتی حریف و تخم آن شبیه بتخم افیمون است منبت آن ریک زارها و کنار آبها و در عراق و غیر آن می باشد بهترین آن بیخهای انبویی شکل سفید مصمغ آن است که چون بشکنند شکسته گردد و بدترین آن شبیه بلیف است و بزعم بعضی تبرد است و نیست چنین و دستور است که چون از زمین برمی آورند مغز آن را برآورده می اندازند لهذا پوست آن انبویی شکل می باشد و مستعمل پوست تخم آنست

"طبیعت آن

در سوم کرم و خشک و در دوم نیز گفته اند

"افعال و خواص آن

جالی و غسل و مفتوح و آشامیدن یکدرهم تا دو مثقال از تخم آن با یکدرهم نمک و چهار اوقیه آب و یک اوقیه سرکه مسهل قوی سودا و جهت رفع جنون مستحکم

مرفوع العلاج بغایت مؤثر و پوست بیخ آن درین فعل قویتر و جهت یرقان اسود نافع و مورث سحج و مصلح آن کثیرا و عناب مقدار شربت آن تا سه درهم و از پوست بیخ آن تا دو درهم

"الیه"

بکسر اول و سکون لام و فتح یای مثناه تحتانیه و ها بفارسی دنبه نامند

"ماهیت آن"

معروف است

"طبیعت آن"

ص: ۳۰۹

کرم و تر قریب بسمن است در ماده و فاعل انعقاد الا آنکه این از ان غلیظتر است

"افعال و خواص آن"

محلل اورام

۱۶۵ صلبه و ملین اعصاب و بدن و با نشاسته مصلح کرده و چون یک عدد دنبه کوسفند سیاه را سه حصه کرده هر روز یک حصه را با عاقرقرحا و زنجبیل و تربد بنوشند جهت رفع عرق النسا مجرب دانسته اند و چون دنبه را ورق کرده بر عضو بندند تا متعفن شود جهت تشنج بیسی و کزاز و تحلیل مواد متحجره و اعصاب بلند شده از جای خود و نضج اورام مجرب المضار بطی الهضم و مکرب و مغنی و مضعف قوت هاضمه و انطاکی گفته که بسا باشد که در مبرود موجب موت فجأه گردد مصلح آن بریان نمودن

آن یا بازیر حاره مانند زنجبیل و فلفل و دارچینی و خوردن جوارشات هاضمه مانند جوارش مصطکی و عود و کمون بالای آن و بدستور خوردن آن با سرکه و آبکامه است

"فصل الالف مع المیم"

"اماریطن"

بفتح همزه و میم و الف و کسر راء مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم طاء مهمله و نون لغت یونانی است ابن بیطار نوشته که جماعتی از انواع اقحوان دانسته اند و نیست چنین و نزد من از انواع قيصوم است و من آن را چنین شناخته ام بعینه

"ماهیت آن"

نباتی است بقدر ذرعی و برک آن باریک و پراکنده و قبه آن مستدیر سفید و بعضی سرخ و بقدر فندقی و بر کرد قبه آن دایره زردی و تخم آن باریک و مثبت آن کوههای خالی از اشجار و در تنکابن لبار و نامند و در بلاد روم و فرنک جهت اصنام تاج از آن ترتیب می دهند

ص: ۳۱۰

"طبیعت آن"

کرم و خشک

"افعال و خواص آن"

ملطف و مقطع و مانع ریختن مواد بمعده و منشف رطوبات آن و مدر بول و حیض و جهت نهش هوام و عرق النسا و شدخ عضل و شرب اطراف آن با ماء العسل محلل خون منجمد در معده و مثانه و آنچه در آنها انجماد یافته باشد و نیز جلب رطوبات معده و تجفیف آن می نماید و با شراب ایض ممزوج یا به آب جهت قطع نزله و امراض مذکوره نافع و آشامیدن قبه آن با شراب جهت عسر البول و نهش هوام و عرق النسا و شدخ اوساط عضل مؤثر و ادرار طمث آورد و چون با شراب که مسمی بالومالی است بیاشامند اذابه خون منجمد در شکم و مثانه نماید و چون گیاه آن را در ثیاب نکاهدارند حفظ می نماید آنها را از خوردن کرم مضر فم معده مصلح آن آشامیدن آب مقدار شربت آن نه قیراط است

"امبرباریس"

بفتح همزه و سکون میم و فتح بای موحده و سکون راء مهمله و فتح بای موحده و الف و کسر راء مهمله و سکون یای مثانه تحتانیه و سین مهمله و انبرباریس بنون بجای میم نیز آمده است بلغت بربری ابراز و بفارسی زرشک و زارج و زرنک نیز نامند

"ماهیت آن"

درختی است خاردار و خارهای آن مثلث یعنی هر جا که خار رسته سه خار یک جا باهم رسته منبت آن اکثر کوهها و دامنه‌های کوه نزدیک به آب و در خراسان و شیروان و اطراف شیراز و شام و روم و غیرها می باشد اما در خراسان و شیروان اکثر بی دانه و شاداب و در نواح شیراز و غیر آن اکثر دانه دار و هر چند هوای بلد سردتر باشد بهتر می شود و برک آن شبیه بیرک یاسمین و بزرکتر و باریکتر از آن و کل آن زرد مائل بسفیدی و سرهای آن مجتمع و ثمر آن خوشه دار و طولانی و در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ مائل به بنفشی و بنفش سیاه می گردد و هنگام رسیدن آن تابستان است و

بزرگی درخت آن بقدر دو سه قامت و قریب بدرخت سیب صحرائی نیز می باشد و
 ثمر این مدور و سرخ رنگ و بهترین و مستعل در اکثر تراکیب منقی از دانه و یا بی دانه
 کوهی آنست و در افشرد و رب و شراب دانه در ان نیز که آن را افشرده آب آن را
 گرفته و یا خشک آن را در آب خیسانیده مالیده صاف کرده با قند و یا نبات چاشنی
 گرفته استعمال نمایند

ص: ۳۱۱

"طبیعت آن

سرد و خشک در سوم و با قوت قابضه و تریاقیه و در دوم نیز گفته اند

"افعال و خواص و منافع آن

قاطع صفرا و مسکن تشنکی و حرارت معده و جگر و غلیان خون و سیلان آن از اسفل
 و بواسیر و مقوی دل و جگر و معده حار و مانع ریختن مواد باعضا و جهت

۱۶۶ بواسیر و سیلان رحم مزمن بتنهائی و یا بادویه حاره مقویه مانند سنبل الطیب و
 دارچینی و عسل و امثال اینها جهت تفتیح سده جگر و رفع استسقا و تقویت جگر سرد
 و تر و سردی احشا و رفع اسهالی که از ضعف جگر و یا بسبب تب بلغمی مزمن بهم
 رسیده باشد و با آب افستین جهت تقویت هاضمه و با زعفران جهت صلابت جگر و
 ادرار بول و ضماد آن جهت تحلیل صلابات و آب آن مانع غشیان و قئ و دانه آن
 بتنهائی و یا بادویه مناسبه جهت قرحه امعا و سحج و اسهالی که از ضعف احشا بوده
 باشد و چون بکیرند آب آن را و آب سیب رسیده هر دو مساوی و آب لیمو ربع آنکه
 نصف یکی باشد و با شکر سفید صاف کرده بقوام آورند تا منعقد گردد فادزهر سموم
 قتاله است و بجهت نهش افعی و خفقان و غشی و کرب و ضعف شهوت طعام مجرب

و چون اضافه نمایند بر آن حماض اترج و مروارید محلول قائم مقام تریاق کبیر می گردد و نافع است جهت کثر امراض و بالجمله انبرباریس محرور المزاج و صفراوی را مفید و موافق و مضر مبرود المزاج بلغمی و سوداوی و اصحاب قولنج و ریاح و اعتقال بطن مصلح آن در مبرود قرنفل و در غیر آن شکر و شیرینیها مقدار شربت از آب آن تا بیست مثقال و از جرم آن تا پانزده مثقال و از دانه آن تا سه مثقال بدل آن بوزن آن تخم کل سرخ و دو ثلث آن صندل سفید و پوست بیخ آنکه آرغیس نامند در الف مع الالف ذکر یافت و اصباغ و الوان و اطعمه انبرباریس و افشرج و جوارش و حب و خوشاب و خمیره و دواى قرص و سفوف و سکنجینات و اشربه و اقراص و مفرح و نقوع انبرباریس در قرابادین در حرف الالف مع النون ذکر یافت

ص: ۳۱۲

"امدریان"

بفتح همزه و سکون میم و ضم دال و سکون راء مهملتین و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف و نون لغت یونانی است

"ماهیت آن

درختی است برک آن شبیه برک کبر و اندک کوچکتز از ان و بوی آن تند و ثمر آن بقدر نخود کوچکی با سفیدی غالب و سیاهی کمتر و از ان تسیح می سازند لهذا آن را سجره التسیح می نامند و دموع ایوب نیز و منبت آن اکثر بیت المقدس و نواح آن و مقابر آن بلاد

"طبیعت آن

در اول سوم کرم و خشک و تخم آنکه در غلافی می باشد مائل بسردی و خشکی

"افعال و خواص آن

منضج و مفتوح سدد و ملطف و محلل و مقوی جگر علیل و اورام باطنی و مسکن زحیر
 قطور عصاره تازه آن در چشم جهت دفع بیاض و طلای بیخ آن جهت اورام قویتر از
 سائر عصارات مانند عنب الثعلب و کاکنج و آب برک و شاخ تازه آن و آب مطبوخ
 آن هر دو نیز جهت رفع سموم هوام و سگ دیوانه کزیده خصوصاً عقرب و ضماد و
 بدستور شرب آن جهت اورام و جرب یابس و عسر بول و فواق و طلای آن جهت رفع
 کلف و ذرور برک خشک آن جهت التیام جراحات تازه نافع مقدار شربت از عصاره
 تازه آن هفت مثقال و از مطبوخ آن چهارده مثقال

"امرود"

بفتح اول و سکون میم و ضم راء مهمله و سکون واو و دال مهمله

"ماهیت آن

اسمی است مشترک میان ثمری که آن را بعربی کمثری نامند و در حرف الکاف ان
 شاء الله تعالی خواهد آمد و ثمری که در بنکاله می شود و چند درخت در مرشد
 آباداند شبیه بنوع امرود متوسط که حسینی نامند و از ان کوچکتر و پوست آن سفید با
 داغ سرخ رنک مائل به بنفشی و لحم آن سفید و ترش طعم تفه و باندک عفوصت و
 کم آب و مربای آنکه اندک مشککی در ان با کلاب حل کرده داخل نمایند لذیذ
 خوش طعم و خوش رائحه می باشد و در قلیه چاشنی دار به آب لیمو و قند و در زیر
 طعام چاشنی دار نیز لذیذ می باشد و خام خوردن آن را چندان لطفی و تکلفی نیست و
 کل آنکه تارهای سرخ کمرنک مائل به بنفشی است ترش طعم و خوش رائحه می باشد

افشره آن بسیار لذیذ و در قلائی چاشنی دار نیز لذیذ می شود و درخت آن عظیم و برک آن شبیه ببرک کردکان و از آن بزرگتر و بلندتر بقدر یک شبر و بی تشریف و اندک ضخیم و چوب آن سیاه رنگ و صلب

ص: ۳۱۳

"طبیعت آن

سردتر

"افعال

۱۶۷

و خواص آن

مسکن حدت صفرا و خون و با قوت قابضه

"امره"

بفتح همزه و سکون میم و فتح راء هندی چهار نقطه و ها

"ماهیت آن

ثمر درختی است هندی بزرگی درخت کودکان و شبیه بدان در هیئت و برک و خزان نمودن الا آنکه برک امره کوچکتر و نرمتر و باریکتر از برک آن است و اول شکوفه و ثمر می آورد و بعد از آن برک و ثمر آن در خامی سبز و نازک و بیریشه و ترش باندک عفوصت و در قلیه و دو پیازه و قورمه و دال که عبارت از ماش مقشر و یا عدس مقشر و یا نخود و مانند اینها است از حبوب با روغن و پیاز بریان کرده یا آب خالص و

یا آب یخنی پخته باشند داخل می نمایند ترش و لذیذ می گرداند و عفوvert آن بعد از طبخ بسیار کم می گردد و چون ثمر آن بزرگ شد ریشه ریشه بهم می رساند و سخت می گردد و بعد رسیدن زرد و اندک چاشنی دار و بزرگی ثمر آن بمقدار کردکان پوست جدا کرده می باشد و برک آن نیز اندک ترش و با عفوvert بسیار و کل آن ترش تر از آن و لطیف و نیز آن را مانند ثمر آن و برکهای نازک آن را نیز پخته می خورند و با ماهی می پزند بسیار لذیذ می شود و مثبت آن در بنکاله بسیار است و در بلاد دیگر هند نمی شود و چون ابتدای موسم برسات شاخ درخت آن را می نشانند در یک سال بیخ آن قایم می شود و ثمر می دهد

ص: ۳۱۴

"طبیعت ان

سرد در دوم و خشک در اول

"افعال و خواص و منافع آن

جهت محرور المزاج و امراض صفراوی و بدستور اسهال صفراوی نافع و پوست درخت آن را اهل بنکاله جهت دفع غایله مرضی که مخصوص بدان بلد است و می کویند که در بینی مردم می شود و اهوه می نامند مقدار پنج شش مثقال آن را در پنجاه شصت مثقال شیر بز تازه دوشیده خام سائیده صاف نموده می آشامند دو سه روز صبح ناشتا تسکین می دهد حدت عوارض آن را و نیز بر سر و کف دست و پای او می مالند و می کویند که اگر شیر بز سیاه یکرنگ باشد بهتر است

"امسوخ"

بفتح همزه و سکون میم و ضم سین مهمله و سکون واو و خای معجمه لغت بربری
است بمعنی انابیب

"ماهیت آن

نباتی است کبیر و صغیر و کبیر آن ما بین شجر و گیاه و مانند نی مجوف و کره دار و
منبت آن اکثر سنک لاختها و کنار آبها و صغیر آن بقدر یک شبر و زیاده از ان و ساق
آن خشبی صلب بسطبری انکشتی و از ساق آن شاخهای بسیار باریک صلب کره دار
روئیده که چون بکشند مواضع بندهای آن را شاخها از هم جدا کردند و برک آن مانند
برک زیتون و شکوفه ندارد و ثمر آن سرخ بقدر نخودی و بعد خشک شدن سیاه می
گردد و در طعم نبات آن قبوضت با مرارت کمی است و بیخ آن خشبی صلب منبت
آن نیز سنک لاختها است

"طبیعت ان

مرکب القوی در اول سرد و در دوم خشک

"افعال و خواص و

ص: ۳۱۵

منافع آن

قابض و مقوی اعضای باطنی و مانع نزلات و چون بیاشامند از ان مقدار پنج درهم با
شراب قابض جهت قطع اسهال و طیخ آن جهت فتق و قبله و منع علت های کرده و مثانه
و تقویت اعضای باطنی و شدخ عضل و با شراب و انجیر جهت سرفه و عسر النفس و
چون خشک آن را بجوشانند در آب تا بنصفه رسد صاف نموده بیاشامند مقدار نیم

رطل جهت ضعف دل و جگر و احشا مفید خصوصا چون مداومت بدان نمایند و زنان مغرب تازه آن را با آب انکور طبخ نموده صاف کرده می آشامند هر روز مقدار یک رطل جهت نیکوئی رنک رخسار و فربهی بدن و تنقیه رحم و اندک اسهال می نماید و نفع می بخشد ایشان را و ذرور آن جهت قطع نرف الدم جراحات و رویانیدن گوشت تازه موثر و ضماد آن بر قبله باعث ضمور و کوچکی او لاغری آن و انطاکی نوشته که آن را از اندلس می آورند و کمان می برم که در غیر انجا یافت نمی شود

"امعا"

بفتح همزه و سکون میم و فتح عین مهمله و الف جمع آن معا است بعربی مصارین نیز و بفارسی روده و بهندی انتری

۱۶۸ نامد مراد از ان روده حیوانات است که از جمله اعضای عصبانی است

"طبیعت ان"

در سوم سرد و خشک

"افعال و"

خواص و منافع آن

خوردن مطبوخ آن با گوشت و سرکه و زعفران و ادویه حاره که مصلح آنست جهت معده که صفرای رقیق مائی در ان متولد شده باشد مفید قلیل غذا و دیرهضم و مولد خلط بارد و قولنج مصلح آن جوارش عود کمونی و فلافلی است که آن را خورده خواب نمایند و بعد از خواب یکی ازین تراکیب را بخورند

ص: ۳۱۶

"امغیلان"

بضم همزه و تشدید میم مکسوره و کسر غین معجمه و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح لام و الف و نون و عوام آن را طلح و اهل بادیه سمر و شوکه مصریه و شوکه اعرابیه نیز و بفارسی مغیلان و بهندی کیکر و ببول نیز نامند

"ماهیت آن"

درختی است خاردار منبت آن اکثر صحراها و دامنه‌های کوه و دو قسم می باشد یکی بزرک و دیگر کوچک و هر دو در شکل و برک قریب بهم و قسم اول درخت آن کوچکتر از درخت سیب و پر خار و خارهای آن کج و ساق آن سطر و در اول سبز مائل بسفیدی و چون کهنه شود مانند آبنوس سیاه مائل بسرخ می گردد و ثمر این مانند باقلی و خرنوب دو غلاف طولانی و کره دار پنج و شش تانه عدد و زیاده نیز و در هر کرهی دانه پهن بقدر ترمسی و پهنتر از آن و سرخ و ثمر این را با غلاف قرظ و صنط نیز و غرب و علف و عفف و عصناه نیز و عصاره این را اقاویا و صمغ این را که سرخ رنک و زرد رنک شفاف صافی است صمغ عربی نامند و گفته اند در میان پوست و چوب طلح چیزی شبیه بصمغ جمع می شود و صمغ نیست و چون این را از درخت طلح بگیرند در میان آن چیزی شبیه بخون باشد سیال و چون آن را از آن جدا نمایند و باقی را بشویند در نهایت سفیدی باشد و مانند علك آن را بخایند از آن آب شیرین خوش بو جدا گردد و دهان را خوش بو کند و قسم دوم درخت آن کم خار و بعضی بیخار و شاخهای آن انبوه و این را بعربی سلم نامند و ساق آن سیاه رنک تر از اول و ثمر این را نیز قرظ کویند و در غلافی مانند باقلی است اما مدور و بی کره و پوست آن بنفش مائل بسیاهی و در آن دانه‌های کوچک اندک پهن سبز تیره ماشی و در هر غلافی

از نه و یازده دانه تا سی و یک دانه باختلاف بزرگی و کوچکی و در بین هر دانه پرده سفید رنگ و محیط بر بالای آن دانه نیز و در میان آن پرده سفید و پوست بنفشی مائل بسیاهی و رطوبتی لزج چسبنده زرد رنگ و کل هر دو قسم زرد مدور مانند تکمه و خوش بو و برک هر دو شبیه بهم و طولانی و بسیار ریزه انبوه در شاخهای باریک محاذی هم در دو صنف رسته و طعم آن عفص و مستعمل بیشتر اجزای قسم کبیر آن است و نیز قسمی دیگر می شود در بعضی بنادر و شاخهای آن کره دار

ص: ۳۱۷

"طبیعت

جميع اجزای آن در دوم سرد و خشک

"افعال و خواص آن

حابس فضلات و رادع آشامیدن عرق کل آن جهت خفقان حار و هول دل و توحش و تقویت اعضای باطنی و بتنهایی و یا با ادویه و اشربه مناسبه مفید و برک آن جهت قطع اسهال و تفتیح سدد و نطول آن جهت تقویت اعضای مسترخیه و نقوع آب برک تازه نو رسته آنکه در آب خیسانیده شب تحت السماء گذاشته و صبح آب صافی آن را گرفته بیاشامند جهت قروح مجاری بول و حرقت آن مفید و سفوف برک و پوست و کل خشک و صمغ آن هر چهار مساوی صبح ناشتا با آب سرد چند روز متوالی هر روز نیم درهم تا یکدرهم جهت رفع رقت منی و سرعت انزال و کثرت احتلام و جریان منی و سیلان رحم نافع و خوراندن قدری از برک نورسته آن با اندکی زیره سفید و یکدو عدد غنچه کل انار ناشکفته با آب سائیده و صاف کرده سنک تاب نموده که پنج یا هفت سنکریزه و یا پارچهای خزف را در آتش سرخ کرده در ان خاموش نمایند سه

مرتبہ یا پنج مرتبہ جهت حبس اسہال اطفال خصوصاً در ہنکام دندان بر آوردن در
اواخر کہ بسیار زیادتی کند و ضعف آورد نہ در اوائل و غیر اطفال را نیز نافع اما باید
کہ بحسب سن و قوت بر مقدار اوزان

۱۶۹ ادویہ بیفزایند و ضماد برک تازہ آن جهت التحام جراحات و رفع اورام و جلوس
در طیبخ آن جهت بروز مقعدہ و نشف رطوبات رحم مفید و عصارہ و برک ثمر تازہ
آن قاطع نرف الدم و نفث الدم و فرزجہ ثمر آنکہ آن را در آب جوش دادہ پارچہ
کرپاس را بدان مکرر تر کردہ خشک نمودہ زن بخود بردارد در نشف رطوبات و
تضییق قبل بحدی است کہ بمرتبہ بکارت می رساند و چون ثمر خام آن را کرفتہ
شکافتہ تخمهای آن را دور کردہ طرف اندرون آن را بر پارچہ کرپاس نوی بمالند تا
رطوبات و مغز آن بدان خوب آلودہ کہ بعد از خشک شدن مانند موم جامہ گردد و از
ان پارچہ سینہ بند زنانی کہ پستان آنها آویختہ باشد سازند و بر سینہ بندند تا مدتی رفع
آن علت گردد و پوست ساق و شاخ آن جهت قطع خون جراحی تازہ بسیار نافع و
عمدہ اجزای روغن شیخ صنعان است و چون پوست درخت آن را ہر مقدار کہ
خواہند نیم کوفتہ در دہ چندان آب بخیسانند تا دو روز پس بجوشانند تا بنصفہ رسد و
بمالند و صاف کنند و در ظرف چینی و یا شیشہ نکاہدارند و در ایام حیض بعد از بول
ہر مرتبہ بدان استنجا نمایند و بدستور در ہر ایام حیض دائم فرج آن مانند فرج بکر
باشد و ثمر و برک و پوست آن جهت دباغت پوست حیوانات قائم مقام مازو است و
نیز پوست و کل آن جزو اعظم و اصل عرق قند و شراب آنست و در ہند و بنکالہ
بسیار مستعمل خصوص پوست آن و بیخ آن جالی و سون آن جهت استحکام لثہ و
مسواک آن مقوی دندان و از چوب آن بجهت صلابت و استحکام پایہ کردون و رتہ و
کادی و غیرها و آلت شخم زمین نیز می سازند و قسم دیگر نیز می باشد شبیہ بقسم
دوم در برک و ثمر و رنک و پوست و لیکن بدبو و پر کل تر از ان ہر دو قسم و لیکن

این غیر مستعمل است و این قسم اکثر مخصوص بنکاله است و ریشه آن را چون نزد مار برند سر را بزیر اندازد و اندک سست گردد و آنچه اکثر اطبا در کتب ادویه مفرده ذکر کرده اند با اسم قرظ و امغیلان و طلح شاید هر یک اسم قسمی باشد که بطریق اشتباه بیان فرموده اند و بعد تامل رفع شبه می گردد

ص: ۳۱۸

"املج"

بفتح همزه و سکون میم و فتح لام و سکون جیم مشهور باملج است بمد الف و کسر میم بلغت مصر سنایز و بفارسی امله و بهندی آنوله نامند و شیر پرورده آن را شیر املج گویند

"ماهیت آن"

ثمر درخت هندی است طعم آن ترش و با عفو صت بسیار و در تازکی شبیه بآلو کرچه و تا بزرگی کردکانی نیز می شود و بهترین آن بزرک بیریشه سنکین زرد رنگ تازه و یا خشک فاسد و متکرج نشده آنست که بیریشه بالیده باشد و درخت آن بقدر درخت کردکان و برک آن سبز بسیار ریزه و انبوه از هر دو طرف شاخهای باریک طولانی بقدر شبری رسته در بعضی جا دو شاخ و در بعضی جا سه شاخ و چوب آن جوهر دار مانند چوب چنار که بعربی دلب نامند و از ان صلب تر و مستعمل در معاجین و غیره آمله بالیده بیریشه منقی از دانه شیر پرورده است که بجهت کسر قوت قبض و اصلاح آن دو سه مرتبه در شیر می خیسانند و شسته خشک می نمایند و غیر شیر پرورده نیز

"طبیعت آن"

در دوم سرد و در اول سوم خشک و شیر پرورده آن در اول سرد و در دوم خشک و بعضی کرم دانسته اند و فی الحقیقت بارد است و در یبوست آن همه متفق اند

"افعال و خواص و منافع آن

قابض و مانع ریختن مواد بمعده و امعا و حافظ اخلاط از تعفن و مخرج سودا از بدن و مانع مخالطت سودا و ابخره سوداویه و صفراویه متحرکه بروح و باین اسباب موجب ذکا و حدت ذهن و تفریح و تقویت قلب است بالخاصیه و افعال آنکه قبض است معین بر خاصیت آنست زیرا که ادویه قابضه می باشد مقوی و سزاوار است که هر گاه استعمال کند آن را بارد المزاج از برای تقویت تعدیل کند آن را بعسل یا دارچینی یا مصطکی و یا مانند اینها و شیخ الرئیس در ادویه قلبیه گفته که منفعت آن در تقویت قلب زیاده از منفعت آنست از برای توحش و از جمله ادویه شدید المنفعت است از برای تقویت ذهن و حفظ سائر اعضا و بالخاصیه محرک باه و قاطع قی و تشنکی و آب رفتن از دهان و

ص: ۳۱۹

۱۷۰ حابس خون بواسیر و نرف الدم و مسهل سودا و بلغم رقیق بعصر و مقوی معده و امعا و مشهی است بتجفیف رطوبات مرخیه معده و دباغت خمل آن و با آرد کنار و آب به قاطع اسهال مزمن و مسکن حرارت خون و مقوی دل و چشم

"امراض الراس

یا سباب مذکوره می باشد مقوی اعصاب و حواس دماغی و نافع از برای مالیخولیا خصوص مراقی حادث از صفرای محترق و از برای نسیان و فالج و استرخا و لقوه آشامیدن آن با عسل و همچنین خوردن مربای عسلی آن و آشامیدن نقوع آن مانع

صعود ابخره از معده بسوی سر و چون آمله را نرم بکوبند و با آب تنک بسرشند و بر پیشانی ضماد نمایند ضماد غلیظ ضخیم قطع رعاف نماید

"امراض العین

قطور آب منقوع نیم کوفته دو درهم آن در چشم جهت ازاله بیاض مجرب خصوص که بعد از هر دو سه ساعت آمله را افشرده دور نمایند و امله تازه در آن بخیسانند تا سه مرتبه پس در چشم بچکانند و چون نرم بسایند و باهم وزن آن شکر مخلوط نموده با اندک روغن بادام شیرین چرب کرده ناشتا مقدار پنج درهم آن را با آب نیمکرم بیاشامند جهت ضعف بصر و جلای آن و جهت سحج نافع اعضاء النفض و غیرها لعوق کوبیده باهم وزن آن زیره کرمانی و با عسل سرشته بقدر لائق جهت بول در فراش نافع و نقوع آن با کشنیز خشک نیم کوفته جهت رفع اسهال مزمن و حرارت معده و سوزش مقعده و بول مفید الزینه چون حنا را با آب منقوع آمله و یا وسمه را بآن خمیر کنند و بر مو خضاب نمایند سیاه کرداند و روغن آن نیز مو را سیاه و طویل کرداند مقدار شربت از جرم آن از سه درهم تا پنج درهم و در مطبوخ تا ده درهم مضر سپرز مصلح آن عسل و سنبل و مولد قولنج و مصلح آن روغن بادام شیرین است و نسخ انوش داروهای ساده و لؤلؤئی و جوارشهای آمله و حب و دهن و سفوف و شراب و محلل و مربا و مطبوخ و معجون مفرح و نبید آن در قرابادین ذکر یافت

ص: ۳۲۰

"ام الکلب

"ماهیت آن

شجری است ربیعی بقدر ذرعی مائل بزردی برک آن شبیه ببرک لاغیه و حنا و اندک
 عریضتر از آن و اطراف آن مستدیر و با اندک خشونت و پیچیدگی و کل آن زرد شبیه
 بکل لاغیه و بدبو با سهوکت و چون باد بدان وزد بوی بغایت کریهی از آن بمشام رسد
 منبت آن اکثر مزارع بلاد مصر و بادیه مصر و بادیه عرب که مسمی است به ینبوع

"افعال و خواص آن

آشامیدن دو مثقال از عصاره تازه آن و یک مثقال از خشک آن با روغن زیتون جهت
 کزیدن سک دیوانه و عقرب و اقسام مار مجرب و مسکن وجع آن در ساعت و بیروغن
 استعمال آن جائز نیست

"امل بید"

بفتح همزه و میم و سکون لام و کسر بای موحدده و سکون یای مثناه تحتانیه و دال
 مهمله

"ماهیت آن

میوه ایست هندی شبیه بنارنج و قسمی از اقسام لیمو است و پوست آن زرد و آب مغز
 آن در نهایت ترشی به حدی که چون سوزن آهنی را در آن فرو برند و زمانی بگذارند
 کداخته گردد و در هند نزدیک شاهجهان آباد در رنتهنبور خوب و بافراط است و در
 بنکاله از کوهستان سلهت و غیر آن می آورند

"طبیعت آن

سرد و تر

"افعال و خواص آن"

دافع اکثر امراض قلب و قامع صفرا و مسکن غلیان خون و مهیج سودا و مولد بلغم و چون سر آن را سوراخی کرده بعضی از ادویۀ حاره هاضمه مانند قرنفل و جوزبوا و فلفل سیاه کوبیده و نمک و نانخواه و زنجبیل تازه ریزه کرده و سیاه دانه و مثل اینها و نمک لاهوری و نمک سیاه در میان آن پر نموده در آفتاب بگذارند و بعد هر پنج شش روز یک مرتبه اندرون آن را بچوبی برهم زنند تا خوب نفوذ در جرم پوست آن نماید و در آفتاب بگذارند تا خشک گردد خوردن قدری از آن جهت تقویت هاضمه و آوردن اشتهای طعام بسیار نافع و طحال را نیز مفید و اگر پرورده آن را در سرکه تند اندازند و بگذارند تا برسد نیز مؤثر و لذیذتر می باشد

ص: ۳۲۱

"امل کچائی"

بفتح الف و میم و سکون لام و ضم کاف و فتح جیم فارسی و الف و یای

"ماهیت آن"

نباتی است هندی

۱۷۱ صحرائی خارناک و برک آن شبیه بیرک تمر هندی و از آن کوچکتر

"طبیعت آن"

سرد و تر

"افعال و خواص آن"

آشامیدن آب برک آن بقدر چهار پنج توله که ظرفی آهنی را بر آتش گذارند تا خوب گرم گردد و آب برک آن را صاف کرده در آن ریزند و مقدار یکدو ماشه نمک طبرزد که نمک لاهوری نامند نرم سوده در آن ریزند و در ظرف دیگر ریخته نیمگرم بیاشامند تا پنج روز نهایت تا هفت روز نهار بدین دستور جهت حمیات حاده و انتشار هوا در عروق مرضی که در بنکاله می شود بسبب آن حدت و التهاب در اعضا و عطش مفرط و اختلاط عقل و هذیان و حرارت و حمی صاحب آن را عارض گردد مفید است و درین ایام اجتناب از لبنیات و حموضات و اغذیه نفاخه واجب و لازم دانند و اهل بنکاله برک خشک آن را نیز در آب جوشانیده آب آن را می آشامند و بخار آن را می گیرند برای امراض مذکوره و حمیات حاده

"ام وجع الكبد"

"ماهیت آن"

گیاهی است باریک تر از بقله کل آن اغبر و برک آن ریزه اغبر کوسفند آن را دوست می دارد و می چرد آن را و ربیعی است و تا اوائل زمستان می ماند

"افعال و خواص آن"

جهت اوجاع کبد صفراوی مفید

"فصل الالف مع النون"

"اناغلس"

بفتح همزه و نون و الف و فتح غین معجمه و الف و ضم لام و غین مهمله لغت یونانی است و اناغلس نیز آمده و بلغت نبطی اناکیر و بفرنکی انکان نامند

ص: ۳۲۲

"ماهیت آن

گیاهی است نر و ماده می باشد برک آن شبیه ببرک مرزنجوش و مائل باستداره و شاخهای آن منبسط بر روی زمین و مربع و ثمر آن مانند غلافی و دانه‌های آن بقدر دانه خشخاش و بسیار تند و تلخ و کل ماده آن لاجوردی رنگ و کل نر آن سرخ

"طبیعت آن

در آخر دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

جالی و جاذب و مجفف بی لذع و مفتح سده غرغره آب برک و ثمر آن جهت تنقیه سر از بلغم و تسکین وجع اسنان و سعوط آن نیز بدستور و چون مخلوط با عسل نمایند و در چشم کشند جهت ضعف بصر و قروح چشم و جلای آن و جرب و کمنه و سبل نافع و آشامیدن آن با شراب جهت کزیدن افعی و وجع کبد و جنین و کرده نافع و ضماد آن جهت بیرون آوردن خار و پیکان از اعضا و منع زیاده شدن قروح خبیثه و باد سرخ و اصلاح جراحات مفید و بعضی کمان برده که ماده آنکه کل آن لاجوردی است چون بر مقعده برآمده ضماد نمایند رد می نماید آن را و نر آنکه کل آن سرخ است چون ضماد نمایند بالعکس برمی آورد و شرب آن مورث سحج و مصلح آن صمغ عربی است مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک مثقال و بدل آن ارطینثا است

"انغورسی"

بفتح همزه و نون و الف و ضم غین معجمه و سکون واو و کسر راء مهمله و سین مهمله در آخر لغت رومی است و در مصر معروف بخرنوب الخنزیر است و ثمر آن را حب الکلی نامند برای مشابهت آن بکرده

ص: ۳۲۳

"ماهیت آن

گیاهی است شبیه در برک و شاخ پینجنگشت و بزرک می شود تا آنکه بقرب شجر می رسد و کل آن شبیه بکل کلم و بوی آن ثقیل و ثمر آن مختلف اللون و هنگام رسیدن ثمر آن تابستان وقت رسیدن انکور است

"طبیعت

تمامی اجزای آن گرم و خشک و منبت آن بیشتر شام و انطاکیه

"افعال و خواص آن

ضماد برک تازه آنکه حدت آن کمتر از سائر اجزای آنست جهت تحلیل ورمهای رخو نافع و چون خشک گردد قوت آن قویتر و تقطیع تجفیف آن زیاده می گردد و همچنین ریشههای بیخ آن و اما تخم آن ملین و مقی و چون آب برک آن را مقدار یک درم تا یک مثقال با شراب بیاشامند صداع را نافع و اخرج مشیمه و جنین و ادرار طمٹ نماید و کویند تعلیق آن بزنان آبستن هنگام ولادت جهت تسهیل و سرعت آن مفید اما باید که بعد از ولادت

۱۷۲ بزودی باز نمایند و چون ثمر آن را بخورند قی شدید آورد و طلای عصاره بیخ آن محلل و منضج اورام است

"انج"

بفتح همزه و سکون نون و فتح با و سکون جیم معرب انبه لغت هندی است و آلب نیز نامند و بتورانی نغزک

"ماهیت آن"

ثمر هندی است درخت آن بسیار عظیم و بزرگتر از درخت کردکان و باختلاف اراضی و اهویه بعد از سه چهار سال از نشانیدن تخم آن و تا هشت و نه سال بثمر می آید و هنگام بهاران که بهندی مول نامند اول بهار و وقت رسیدن ثمر آن نیز باختلاف بلدان هنگام بودن آفتاب در برج جوزا و سرطان است و تا پنجاه و شصت سال ثمر می دهد و ثمر آن در اوائل سال بسال بهتر می شود و در اواخر بالعکس و برک آن طولانی شبیه بیرک ساذج هندی و از آن بزرگتر و در رائحه نیز شبیه بثمر آن و ثمر آن در ابتدا بسیار عفص می باشد و آهسته آهسته ترش می گردد و پس شروع می نماید بشیرینی و شیرین می گردد و در بعض اماکن بعضی اشجار تمام سال ثمر می دهد و لیکن بشیرینی و خوبی آنچه در فصل و موسم آن می شود نمی رسد و همچنین در بعض بلاد قریب بخط استوا دوازده ماه ثمر می دهد و همیشه ثمر آن بر درخت می باشد مانند جزیره سیلان و بندر تلچری چیناپتن و حوالی آنها و اکثر میوه های دیگر که در آن اماکن بهم می رسد نیز بدستور و لیکن غیر موسمی آن مانند موسمی نیست در بزرگی و کوچکی و شکل و طعم و رائحه و شادابی و بیریشکی و ریشه داری و لحمی و کم آبی باختلاف اقسام آن هیچ میوه نمی رسد چنانچه در بزرگی از نیم آثار تا دو آثار که یکمن تبریزی است تخمینا در بنکاله دیده شده و از بعضی درختها یک آثار و سه پاو و نیم آثار اکثر که یک چهار یکمن تبریزی است تخمینا و در کوچکی برابر هلیله کابلی بزرگی می شود و در شکل بعضی طولانی و سر آن اندک کج و بعضی اندک مفرطح و بعضی

مدور اندک طولانی و بعضی فی الجمله شبیه بکرده حیوان و بعضی بسیار خوش رائحه و خوش طعم و رائحه آن شبیه بعنبر و بعضی رائحه آن شبیه بکافور و بعضی پرریشه و بد طعم و بعضی را رائحه شبیه بشبت و نانخواه و برازیانه و غیر اینها از طعوم و روایح و بعضی مختلف الاجزا در قوام و طعم و در بعضی یتوع کمی همین در محل اتصال ثمر آن بشاخ درخت و در بعضی یتوع بسیاری حتی در زیر پوست آن نیز می باشد و بهترین آن بسیار شیرین شاداب مستوی القوام بی ریشه خوشبوی قلیل الیتوع آنست و آنچه برخلاف این اوصاف باشد همگی یا بعضی بد و مضر و بهترین اطوار خوردن آن آنست که رسیده آبدار آن را بدست بمالند تا نرم گردد و سر آن را ببرند تا یتوعتی که در آن است دور شود و بمکند تا تمام آب صافی آن خورده شود و ریشه آن خورده نشود زیرا که ریشه آن ثقیل و نفاخ و قابض شکم است و آب آن ملین و یتوع آن چون بر زبان و لبها برسد باعث سوزش و جراحت می گردد و بی ریشه آبدار آن را که اندک سخت باشد سر آن را بریده که یتوعیت آن دور شود و هر دو طرف آهسته آن را بریده تناول نمایند که این نیز بهترین طور است و حیف است که انبه بیریشه قسمی اعلی را که در بنکاله بعضی جاها مثل مالده و اطراف مرشدآباد که در چونه کهای و باکه و دیگر جاها و در عظیم آباد پرکنه ملکی می شود نرم کرده بمکند برای مکیدن انبه شیرین خشبو که آب رقیق داشته باشد و اگر ریشه دار هم باشد مضایقه ندارد و قسمی انبه در بنکاله می شود که در بلاد دیگر نیست که آن را کچموا می نامند سبز خام آن شیرین می شود و بعضی از اقسام این در رسیدگی شیرین و خوش می شود و بعضی در پختگی بد طعم می گردد و در بعضی بلاد دیگر نیز انبه می شود مانند سواحل بلاد یمن و عمان و سودان و سمیل و میاناب که مشهور بمینیا است و از توابع لار است و بعض اماکن دیگر نیز قلیلی بهم می رسد اما نه بوفور و خوش طعمی هندود کهن و بنکاله است

ص: ۳۲۴

"طبیعت آن

آنچه خام است سرد در دوم و خشک در اول و مولد بلغم و سودا و شیرین رسیده آن کرم و خشک در دوم و مولد خون غلیظ سوداوی هرچند کم آب تر و

۱۷۳ غلیظ القوام تر باشد سوداویت آن زیاده

"افعال و خواص و منافع آن

مقوی قوی و ارواح و اعضای رئیسه و آلات تنفس و مری و معده و امعا و کرده بمناسبت شکل و مقوی مثانه و باه و نیکو کننده رنک رخسار و بوی دهان و دافع خفقان و سرفه و ضیق النفس و درد سربارد و بواسیر و اسهال بواسیری و ذرب و قولنج و عطش و اعیا و ضعف و کسالت و سستی بدن و بدن را فربه کرداند و ادرار بول آورد و طبیعت را قبض نکذارد بلکه ملین دارد مضر محرورین خصوص در خلای معده و مصلح آن آشامیدن سکنجین و خوردن جامون رسیده شاداب یا شربت آنکه میوه هندی است و آب دوغ و آب سرد و قسم لحمی کم آب آن ثقیل و دیرهضم و نفاخ و ریشه دار آن از ان بدتر و قابض و مورث امراض سوداوی و حکه و جرب و دمامیل و غیرها و مصلح نفخ آن اهل هند زنجبیل گفته اند و نمک که بالای آن قدری بخورند آزموده و زنجبیل در نمک پرورده بهتر و مضعف جگر و مصلح آن مویز و شاید درین امر شربت زرشک یا سکنجین یا شربت جامون بهتر باشد و مضر لثه و عمور و دندان و مرقق منی است و گفته اند جهت فربهی و تقویت باه شیر تازه دوشیده خام و یا قدری جوش داده معین فعل آنست و خام ترش آن مسکن صفرا و منبه اشتهای طعام و بلغمی و سوداوی مزاجان را مضر و مولد سودا و یتوع آن حار و مقرح اعضا و رائحه آن شبیه

برائحه جبه الخضرای خام نارس که بفارسی نبشه و رسیده آن را بن نامند و مصلح آن مالیدن روغن است به عضوی که بدان رسیده باشد و کل آن و مغز هسته آن بسیار بارد و یابس و حابس اسهال و مجفف و ممسک منی خصوص که اندک بریان نموده بادویه مناسبه بقدر حاجت بیاشامند و چون نارس بسیار کوچک آن را که از شکوفه تازه بهم رسیده باشد خشک نموده هر روز یکدرهم آن را با چهار درهم شکر بخورند درور منی و سرعت انزال را دفع نماید و کویند حافظ سیاهی مو است و مضمضه به آبی که برک و کل آن را در ان سائیده باشند مقوی دندان و لثه و مستحکم کننده آنها است راستیاک بچوب آن رافع بوی دهان و ذرور خاکستر چوب آن جهت نرف الدم و بدستور ذرور و برک آن و دخان برک خشک آن جهت دفع ریاح کرده و بدستور دخان پوست انبه خشک کرده نافع با تکرار عمل که بعد از ان بر ان عضو هوای سرد نرسد و نیز گرفتن دود آن در حلق جهت زخم آن و اگر برک درخت آن را که خود از درخت ریخته باشد مالیده در سر غلیان مانند تنباکو بکشند زخم حلقوم را که منفذ آن و بینی و تارک سر هر سه یک شده باشد در مدت چهل یوم باصلاح می آورد و چون برک تر و تازه آن را از درخت چیده بیخ ساقه آن را فشرده رطوبتی که از ان بو اید بر دانه که در پلک چشم برمیآید بمالند زائل گرداند بی درد و وجع و چون نه عدد ساقه بیخ برک آن را با نه عدد فلفل سیاه با آب نرم سوده حبوب بسته فرو برند اسهال و قی عارض هیضه را که بند نکردد بند نماید و طلای آب برکهای نازک آن و همچنین تدهین موی سر زنان بروغنی که در ان پوست انبه خام بتنهایی و یا با بعضی ادویه مناسبه دیگر انداخته در آفتاب پرورده باشند جهت دراری و سیاهی مو و منع اسقاط آن نافع و آب افشرده ثمر خام آنکه امرس نامند و چنی و امچور و اموت و حلوا و خوشاب و شراب و افشرج و عرق آب آن و قرص هسته آن و قلیه خام و مربای آن در قرابادین ذکر یافت و اهل هند و بنکاله انبه خام را در زیر آتش کرده پخته پس بر آورده پوست آن را جدا کرده نرم می مالند و صاف کرده قدری قند سیاه که بهندی کر نامند داخل

کرده در ظرفی کرده نگاه می دارند هنگامی که باد سموم و یا هوای سمی و یا هوای ردی و یا وبائی بکسی رسد بزودی قدری از آن باو می خوراند و بر تمام بدن او می مالند بزودی بعون الهی شفا می یابد

ص: ۳۲۵

"انتله"

بفتح همزه و سکون نون و ضم تاء مثناه فوقانیه و فتح لام و ها لغت عجمی اندلمی است و آن را جدوار اندلسی و بهندی نربسی نامند

"ماهیت آن

دو صنف است یکی سیاه و بیخ آن کثیر الفروع و بزرک بمقدار بیخ کولان و فروع

۱۷۴ آن شبیه بریشه بنطافلن و طعم آن تلخ مانند دانه شفتالو و برک آن انبوه مائل بسرخ شیبه بعنب الثعلب و کویند شبیه به برک پرسیاوشان است و صنف دوم سفید و عامه اندلس این و افیهق نامند و برک آن مانند برک سنا و مائل بزردی و با خشونت و طعم آن شیرین و بوی آن اندک تند و با عطریت منبت آن اندلس و چین و کوهستان تبت و بعضی کوههای هند و مورنک و لاسه که متصل بکوهستان خطا است و غیرها

"طبیعت سفید آن

در دوم کرم و خشک و سیاه آن در سوم

"افعال و خواص آن

سفید آن در دفع سم هوام ضعیف تر از قسم سیاه و محلل نفخ و رفع کننده ریاح و مسکن اوجاع باطنی بارد و جهت لسع هوام نافع مقدار شربت آن تا دو مثقال و بیخ آن کشنده حیوانات سوای انسان و محرک باه و صنف سیاه آن در تریاقیت قائم مقام تریاق فاروق خصوصا در اوجاع بطن و اوجاع ارحام نافع و مجرب حتی آنکه بعضی کوسفندان گیاههای سمی را که در حولی آن و بآن در یکجا می روید چنانچه گفته اند بسبب شیرینی طعم چون بخورند و از ان احساس سمیت نمایند بزودی بسوی گیاه انتله میل می نمایند و آن را می خورند و نجات می یابند از سمیت آن و مبهی و مسخن معده و جگر و محلل مواد بلغمی و پخته آن در شراب قاطع بواسیر و حمول آن مقوی رحم و محلل ورم آن و ضماد آن محلل اورام سائر اعضا و تدهین بروغن آن موجب درازی مو بغایت مقدار شربت آن یک قیراط و زیاده از ان مورث خناق و کرب و تجفیف رطوبات و مصلح آن روغن کنجد و شیرینی است

ص: ۳۲۶

"انثلیسی"

بفتح همزه و سکون نون و فتح ثای مثلثه و کسر لام و سکون یای مثناه تحتانیه و سین مهمله لغت یونانی است

"ماهیت آن

دو نوع است یکی کبیر و آن نباتی است ما بین شجر و گیاه منبت آن شوره زارها و مواضع آفتاب رو و برک آن مانند برک عدس و نرم و شاخهای آن خشن بلند شبری و بیخ آن کوچک و باریک و کل آن سرخ مائل به بنفشی و بدبو و تخم آن در غلافی

رقیق و نوع دوم برک و شاخ آن بزرک تر شبیه بکمافیطوس و زقب آن از ان زیاده و کل آن از ان کوچکنتر و مائل به بنفشی و ثقیل الرائحه و بسیار بدبو

"طبیعت آن

کرم باعتدال و خشک در اول

"افعال و خواص آن

محلل بسیار و با قبض اندک و جالی چون از کل و بیخ و یا تخم هر دو نوع آن بیاشامند عسر البول و وجع کرده را نافع و با سکنجبین جهت صرع و ذرور هر دو نوع آن مدمل قروح و جروح و حمول مسحوق هر دو نوع آن با روغن کل و شیر بز جهت اورام حارۀ رحم و جراحات آن اما نوع دوم لطیفتر و در قوت جالیه ضعیف تر از اول مقدار شربت آن تا یک مثقال است

"انجبار"

بفتح همزه و سکون نون و کسر جیم و فتح بای موحدۀ و الف و راء مهمله مشتق از جبر است

"ماهیت آن

نباتی است بلندی قامتی و اکثر بر علیق و آنچه نزدیک آن باشد می پیچد و مشبک می سازد آن را برک آن شبیه ببرک رطبه و با اندک زغبی مانند غبار و شاخهای آن قویتر از رطبه و مائل بسرخی و کل آن سرخ و بعد از ریختن کل غلافهای کوچک از ان بهم می رسد و در ان تخمهای ریزه می باشد و بیخ آن خشبی و سرخ و مستعمل ریشهای باریک آن است که آن را لحای انجبار نامند خواه تر باشد خواه خشک و پوست بیخ

آن و این بهتر است و عصاره بیخ تازه آن نیز و منبت آن بلاد شام است در کنار رودها و میان جویها

ص: ۳۲۷

"طبیعت آن

سرد و خشک در درجه سوم و جالینوس گرم و خشک دانسته

"افعال و خواص و منافع آن

قاطع نرف الدم جميع اعضا خصوصا از سینه و رئه و بواسیر و حابس اسهال مزمن و نزلات از غیر اذیت و مسکن قی و مقوی اعضا و امعا و جهت تسکین التهاب صفرا و غلیان خون و سل تازه و مزمن حتی زبول و ضعف اشتها و بول الدم و مده تازه و مزمن و دفع سموم و انفتاح افواه عروق مقعده و سحج و اسهال کبدی و شکستگی اعضا و کوفتگی عضل و فسخ و هتک آن نافع چون یکدرهم

۱۷۵ تا یک مثقال آن را در آب بجوشانند و با قدری قند و یا میپختج بیاشامند و بدستور با ادویه مناسبه دیگر و ذرور آن جهت رویانیدن گوشت و قطع نرف الدم زخمها بغایت نافع مقدار شربت از عرق آن یک مثقال و از عصاره آن یک درم و از برک آن پنج درم مضر مبرودین مصلح آن زنجبیل بدل آن مانند آن زرشک و ربع آن کل ارمنی و عصاره آن در اکثر افعال قویتر از پوست بیخ و بیخ آن است طریق گرفتن عصاره آن آنست که بکیرند پوست بیخ تازه آن را و بکوبند و آب آن را بکیرند و در طبق سفالی کنند و در آفتاب گذارند و شبها در زیر سقف که شبم آن را فاسد نسازد و چون بحد انعقاد رسد قرصها ساخته در آفتاب خشک نمایند و از کرد و غبار محافظت نمایند و

عند الحاجة بكار برند و رنگ این سرخ یاقوتی می باشد حب انجبار و سفوف و شراب و قرص و لعوق و مغلی آن در قرابادین ذکر یافت

ص: ۳۲۸

"انجدان"

بفتح همزه و سکون نون و ضم جیم و فتح دال مهمله و الف و نون معرب انجدان فارسی است و بمازندرانی انجدان طیب را کوله پر نامند و بیخ آن را بعربی محروث و ساق آن را بترکی بالدرغان کویند و چون انجدان مطلق مذکور شود مراد تخم آن است

"ماهیت آن"

دو قسم می باشد یکی طیب و دیگر متن و ساق نبات آن مجوف و سطر و بلندتر از قامتی و برک آن شبیه ببرک کلم و از آن کوچکتتر و کل آن چتری مانند شبت و سفید و ثمر آن بعد از رسیدن سفید و مدور و پهن شبیه بدرهم و بسیار خوش بو می باشد و صمغ این را حلتیت طیب می نامند و قسم دوم برک آن مانند صفحه سوخته و پر سوراخ و ساق آن ضعیف تر از قسم اول و ثمر آن سیاه و بسیار بدبو و بیخ آن را اشترغار و گیاه آن را کماه و صمغ آن را که بسیار بدبو است حلتیت متن و خراسانی و بفارسی انکزد جهت آنکه صمغ را بفارسی زد بفتح زای عجمی کویند و عوام آن را انکشت کنده و بهند هینک بکاف عجمی نامند و در بلاد فارس کوسفند آن را بگیاه آن می چرانند بسیار فربه می شوند و لیکن گوشت آنها بدبو می گردد

"طبیعت سفید"

طیب آن در دوم کرم و خشک و سیاه منتن آن در سوم و قومی مطلق انجدان را کرم و خشک در دوم گفته اند

"افعال و خواص و منافع آن

مفتح و جالی و محلل و ملطف و مقاوم سموم

ص: ۳۲۹

"امراض الراس

ضماد انجدان اسود با خطمی و آرد کرسنه بر سر جهت سدر حادث از اخلاط بارده مجتمعه در دماغ و آشامیدن آن ذهن را نیکو و حفظ را زیاده و نسیان و بلادت و حمق را زائل می گرداند و فالج و لقوه و استرخا را مفید و از توابل مستعمله در اغذیه صاحبان این امراض است امراض الصدر و المعده و غیرها چون غلیظ الجرم و دیر می ماند در معده مخشن معده و مجفف رطوبات و ملطف طعام و مغیر رائحه دهان و مقوی معده و مقطع بلغم و محلل ریاح و انکیزاننده اشتهای طعام و مقوی هاضمه و دافع ضرر اغذیه غلیظه و ادویه سمیه و مقاوم سموم و سپرز و یرقان و استسقا و فواق بلغمی و عسر البول بلغمی و مدر بول و حیض و شیر و مسخن کرده و روده و محرک باه و رافع درد مفاصل حادث از برودت است آشامیدن آن خصوصا محلل آنکه سرکه آن را استعمال نمایند زیرا که استعمال جرم آن جائز نیست در جمیع مواضع و سکنجین آنکه با مییختج پخته باشند جهت تپ ربع و تپهای بلغمی و مرکبه و درد سینه و استسقا و یرقان و رفع فواق بلغمی و عرق النسا مجرب و با شراب در اخراج جنین قوی الاثر و ضماد آن جهت جذب مواد بظاهر جلد بقوت و با موم روغن جهت خنازیر و جراحات و عرق النسا و امثال اینها و با روغن زیتون بجهت کمنه تحت عین و طلای مطبوخ آن با سرکه

و پوست انار جهت بواسیر و ذرور برک آن جهت آکله و بوئیدن آن جهت فواق نافع
مضر مثانه مصلح آن تخم خربزه و مضر امعا و مصلح آن صمغ عربی و مضر محرورین
و مصلح آن شربت انار و سکنجبین مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن محروث که
اشترغار باشد بوزن آن و حلتیت دو دانک و کویند

ص: ۳۳۰

۱۷۶ بوزن آن زوفرا است و این انسب است شیخ داؤد انطاکی نوشته که کویند چون زن
بعد از حیض بلافاصله هر روز یک درم تخم انجدان بخورد تا یک هفته مرکز آبستن
نشود و تخصیص نداده که سفید آن باشد یا سیاه بیخ آن در افعال قوی تر از سائر
اجزای آن است طلای آن محلل اورام و مانع زیاده شدن خنازیر و ملتحم زخمها مقدار
شربت آن تا نیم مثقال کویند مضر شش و معده و بطئی الهضم و مصلح آن عسل است
جوارش انجدان و سکنجبین و مخلل ساق و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و
بیان صمغ آنکه حلتیت است در حرف الحا خواهد آمد ان شاء الله تعالی

"انجره"

بفتح همزه و سکون نون و ضم جیم و فتح راء مهمله و ها لغت فارسی است بعربی
قریض و بلغت دار المرز کرکه و بترکی کجیت و بهندی اتنکن و بلاطینی اوتیک پریم و
بلغت کیلان هر تیکه کویند

"ماهیت آن"

نباتی است برک آن پر تشریف و انبوه و پر خار و ریزه و خارهای ساق آن ظاهرتر و
چون ملاصق بدن شود باعث حمرت و سوزش و خارش گردد و کل آن زرد و تخم

آن نرم و براق و با اندک پهنی و مائل بتیرکی از کنجد بزرکتر فی الجملة شبیه بزر
کتان و مستعمل تخم آن و بهترین آن سنکین مائل بسیاهی آنست

"طبیعت آن

در اول سوم گرم و خشک و در دوم گرم گفته اند

"افعال و خواص آن

ملطف اخلاط لزجه و جاذب و مقرح اعضا و محلل اورام صلبه و مدر بول و حیض و
شیر و عرق و مبهی و منقی سینه و شش و معده و مفتاح فم رحم و سده جگر و سپرز و
آشامیدن آن و آشامیدن برک مطبوخ آن با ماء الشعیر جهت امراض صدر مانند ربو و
نفس الانتصاب و تنقیه سینه از اخلاط لزجه غلیظه و گذاشتن برک کوبیده آن در بینی
قاطع رعاف و حمل نیم مثقال آن بامر بالمناصفه بغایت مدر حیض و ضماد برک تازه
آن جهت حبس رعاف و برآمدگی رحم و تحلیل دیبله و کشودن دمل و قطع تألیل
خصوصا با عسل و جهت التوای عصب و با نمک جهت جراحت سک دیوانه کزیده و
با موم روغن جهت سپرز و پخته آن با روغن زیتون جهت ورم بناکوش و ضماد رماد
آن با نمک جهت قروح و بیخ آن با ماء الشعیر جهت تنقیه سینه و شش و تخم آن
جهت ربو و سرفه و آلات تنفس و استسقا و اخراج مای اصفر و بلغم لزج و علل طحال
و کرده و تقویت باه و با سکنجین جهت تسکین وجع طحال و پهلوی و کرده در ساعت
و طبیخ آن با اصل السوس جهت تنقیه مثنه از چرک و آشامیدن آن با تخم کرفس و
شیر کوسفند بغایت مهیج باه و با شراب مسهل بلغم باعتدال و بدستور برداشتن فتیله آن
با عسل و حمل آن مدر طمٹ و ضماد آن با عسل جهت بزرک کردن قضیب و با
مراهم جهت قروح و سرطان و بتنهائی جهت تحلیل اورام و بدستور ضماد برک آن و
طلای آن با عسل بر قضیب و کنج ران محرک باه و مضمضه عصارة آن محلل ورم

لهاه و ذرور تخم و برک خشک آن جهت تجفیف زخمهای متاکل و سرطان متقرح
 نافع بی لذع و حدتی مضر کرده و امعا مصلح آن صمغ عربی و کثیرا و مصلح آن عناب
 مقدار شربت آن تا سه درهم زیاده بر آن مهلک مصلح آن آشامید اشربه مبروده و آب
 میوه های بارده و چیزهای لعابی مغری بدل آن قردمانا است یا حرف و دهن آن در
 افعال مذکوره خصوص تقویت باه اقوی از بزر آنست و همچنین در امر اسهال و در
 قرابادین در ادهان ذکر یافت

ص: ۳۳۱

"انجیر آدم"

بفتح همزه و سکون نون و کسر جیم و سکون یای مثناه تحتانیه و کسر راء مهمله و الف
 ممدوده و دال مهمله و میم

"ماهیت آن

مترجم صیدیه ابو ریحان در صیدیه خود نوشته که میوه است بزرک تر از جوز و رنک
 آن سیاه مائل بخاکستری و صیقلی و در پهنی و کردی با انجیر ماند و بهندی آن را کله
 کویند و در کوههای کابل بسیار بود و آن را زنان بجهت فربهی بکار می برند و چنین
 آورده اند که در آن کوهها که منبت این درخت است حیوانیست که به خرکوش
 مشابهد دارد

۱۷۷ و هر کجا رمه کوسفندان را بیند آن حیوان متابعت آنها نموده و در پی آنها رود و
 شیر از پستان آنها بمکد و هر که گوشت این حیوان را بخورد در ساعت دیوانه شود و
 این حیوان را عادت آنست که در زیر درختی خسپد که آن را انجیر آدم کویند و هیئت
 درخت آن را چنان نشان داده اند که شاخهای آن بدرخت بید مشابهد دارد و چون

شاخی از ان را با هیزم امیزند و برافروزند هر که بآن آتش کرم شود او را غشی افتد و بی خبر شود

"اندرو صارون"

بفتح همزه و سکون نون و فتح دال و ضم راء مهمله و سکون واو و فتح صاد و الف و ضم راء مهمله و سکون واو و نون لغت یونانی است و بعضی عطاران آن را افیاس و فاس یعنی تبر نامند بجهت مشابهت برک آن بتبر

"ماهیت آن"

نباتی است ثمشی منبت آن زراعتهای کندم و جو و برک آن ریزه مانند برک نخود و تخم آن سرخ رنگ و قوسی شکل و در میان آن نقطه سفیدی تلخ طعم با عفوصت که آن را راعان نامند در غلافی شبیه بغلاف خرنوب شامی و در تابستان می رسد

ص: ۳۳۲

"طبیعت آن"

کرم و خشک در اوائل سوم با قوت قابضه کمی

"افعال و خواص و منافع آن"

مفتح و ملطف و قابض و نیکو است از برای معده چون بیاشامند از ان مقدار دو درهم تفتیح سده احشا نماید و همچنین سائیده برک آن و چون با زیت طبخ نمایند و بیاشامند جهت طحال و عسر البول و اسقاط دیدان نافع و حمول آن با عسل بعد از ظهر قبل از

وطی مانع آبستنی است و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که مؤلف جامع تمیمی آن را
لسان العصافیر می داند

"انداهمان"

بفتح همزه و سکون نون و فتح دال مهمله و الف و فتح ها و میم و الف و نون

"ماهیت آن

دوائی است کرمانی معروف

"افعال و خواص آن

بالخاصیه جهت استطلاق بطن نافع و گاهی استعمال می نمایند از ان یک مثقال تا دو
مثقال و نیم مفرد و یا با کلاب و یا با آب کرم مقوی فعل آن است بدل آن بوزن آن
کل ارمنی یا پوست انار و نصف وزن آن صندل سفید است

"اندروطالیسی"

بفتح همزه و سکون نون و فتح دال و ضم راء مهملتین و سکون واو و فتح طاء مهمله و
الف و کسر لام و سکون یای مثناه تحتانیه و سین مهمله لغت یونانی است و در مغرب
کلنج و ملاج نامند

"ماهیت آن

نوعی از نخود بری است و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که ظاهرا نوعی از قاقلی باشد
منبت آن بیشتر سواحل دریای روم است گیاه آن سفید رنگ و بی برک و شاخ آن

باریک و تند طعم و تلخ و در آخر میل بسرخی می نماید و تخم آن در غلافی مانند
غلاف نخود در انتهای ساق آن روئیده

ص: ۳۳۳

"طبیعت آن

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

محلل و مفتوح و مجفف و مدر بول و آشامیدن تخم آن و طبیخ حشیش آن و جلوس در
ان و طلای آن مجرب اطبا است جهت استسقا و نقرس و عسر البول و سنک مئانه و
احتباس حیض خصوصا با شراب مقدار شربت از تخم آن یک مثقال با شراب و امثال
آن و از طبیخ آن با شکر یا سرکه تابع رطل

"اندر و طون"

بفتح همزه و سکون نون و فتح دال و ضم راء مهملتین و سکون واو و ضم طاء مهمله و
سکون واو و نون

"ماهیت آن

برکی است شبیه ببرک بید خشک شده و از ان عریض تر

"طبیعت آن

کرم و خشک

"افعال و خواص

آن

مفتح سده احشا و جهت درد مفاصل نافع

"انزروت"

بفتح همزه و سکون نون و فتح زای معجمه و ضم راء مهمله و سکون واو و تاي مثناه
فوقانيه و بعين نیز آمده باصفهانی کنجده و اکروهک و بشیرازی کدرو و بعربی کحل
فارسی و کحل کرمانی و بهندی لائی نامند

"ماهیت آن

صمغ

۱۷۸ درخت خاردراری است که آن را شایکه نامند ببلندی دو ذرع برک آن شبیه ببرک
مورد و برک درخت کندر و منبت آن بلاد فارس و ترکستان و سرخ و سفید مائل
بزردی می باشد و بهترین آن سفید مائل بزردی تازه آنست که در بالیدکی مانند کندر
صغار و زودشکن و طعم آن تلخ با اندک شیرینی می باشد

"طبیعت آن

کرم در آخر دوم و خشک در اول آن

ص: ۳۳۴

"افعال و خواص و منافع آن

ملین و محلل ریاح غلیظ و مفتوح سده مجفف بی لذع رطوبات قروح و جروح و غیرها و بهترین مسهلات بلغم است و جاذب آن از مفاصل و از عمق بدن خصوص با ترید و هلیله و سکینج و امثال اینها و بالعرض مسهل صفرا و مقری و مدمل و ملحم و جابر و ثی

"امراض الراس

و العین و الاذن آشامیدن آن با روغن تخم بید انجیر جهت رفع تشنج امتلائی مفید و چون آن را با شیر دختران مدبر نموده در چشم کشند بتنهایی و یا با ادویۀ مناسبه جهت رفع رمده و چسبیدگی پلک چشم و رفع نزلات و جرب و سلاق مفید و چون با مروارید و مرجان سوخته و نبات سفید بالسویه سوده ذرور سازند جهت ازاله بیاض عین صاحب تذکره مجرب دانسته چون جوف پیاز را خالی کرده انزروت سفید پر کرده بر آتش گذارند تا بجوش آید پس آب آن را در گوش بچکانند درد گوش را ساکن گرداند و چون با عسل سرشته و فتیله بدان آلوده در گوش گذارند جهت پاک کردن چرک آن بسیار مؤثر

"امراض المفاصل

و غیرها آشامیدن آن جهت وجع مفاصل و ورك و عرق النسا و اخراج کرم معده و امعا و اسقاط جنین مفید و در تسمین مهزول بغایت مؤثر و کویند چون پنج درم آن را با سه قیراط حجر البقر که عوام اندرزا کویند و ده درم نارجیل مخلوط کرده چهار حصه کنند و چهار روز بعد از خوردن چند عدد زرده تخم مرغ نیمبرشت بخورند باعث تسمین عجیب گردد بغدادی نوشته که زنان مصر آن را در آب هندوانه تا نصف روز می خیسانند و جهت تسمین بدن تا ده روز می آشامند المضار کویند پنج درهم سائیده آن بسبب تسدید مسام و چسپیدن باحشا کشنده است خصوصا با طلق محلوب و از

اسرار مکتومه شمرده اند و مصلح آن صمغ عربی و روغن بادام است و هر گاه مفرد استعمال نمایند باید که با روغن بادام ده چندان باشد مقدار شربت آن مفردا از نیم مثقال تا دو مثقال و مرکبا با سائر مسهلات یک مثقال بدل آن بوزن آن صبر است و استعمال آن در خارج جهت خوردن گوشت زائد و پاک کردن چرک زخمها و قطع سیلان خون و رویانیدن گوشت صالح و التحام جراحات و رفع آثار جدری و بانظرون جهت ورم سینه و خنازیر که در حلق بهم رسد نافع و طریق تشویه آن آنست که بکیرند انزروت را و کوبیده با شیر الاغ و یا شیر دختران خمیر کرده بچوب کز بکیرند و در تنور کرم بیاویزند تا رطوبت آن خشک گردد و اندک برشته شود پس برآورده استعمال نمایند و اگر یک مرتبه دیگر کوبیده با سفیده تخم مرغ سرشته بدستور باز تشویه نمایند بهتر و باعتدال اقرب می گردد خصوصا برای اکثر امراض عین که استعمال آن بی تشویه جائز نیست و حب انزروت و دوا و ذرور و سمنه و شیاف و ضماد و فتیله و قطور و مرهم آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

ص: ۳۳۵

"انسان"

در اجزای بدن او منافع و مضار بسیار است و بهترین آن جوان صحیح المزاج تام الخلقه ساکن در بلدان معتدله است چرک گوش او مولد ریاح و بیهوش کننده و ضماد آن جهت شقیقه و اکتحال آن جهت رمد و رفع بیاض چشم نافع و استخوان آن مولد امراض مهلکه و مداومت آن مورث کوری و ذرور پوسیده آن در منع آکله مجرب خصوص استخوان کله سر و آشامیدن سوخته آن سه روز هر روز یک مثقال با هموزن آن شکر جهت صرع و مفاصل و نفرس و عرق النسا آزموده و آب دهن او ناشتا کشنده

کرم کوش و محلل هوای که در کوش رفته باشد و تریاق کزیدن عقرب و رتیلا و دافع قوبا و کلف

۱۷۹ و آثار قروح و طرفه و بیاض عین و کشنده مار است خصوص آب دهن ناشتا صفاوی مزاج و با سرکین کنجشک جهت قطع تآلیل و قوبا و بتنهائی جهت قطع نرف الدم و اندمال جراحات و با عسل جهت کلف و جلای آثار قرحه نافع و چون کندم را در دهن مصغ نمایند خصوص ناشتا و بر اورام و دمامل گذارند تحلیل و نضج دهد و چرک بن دندان ناشتا جهت رفع قوبای تازه و قوبای اطفال و کلف و آثار جلد مفید و زهره او مسمن بدن و خون حجامت و فصد را چون بر نقرس و مفاصل و عرق النساء طلا نمایند جهت تسکین وجع آنها نافع و آشامیدن آن مورث بلادت و طلای خون حیض جهت تسکین دردهای صعب و التیام ناصور مفید و خوردن آن سم قاتل و حمل آن مانع حمل و بخور لئه حیض جهت رفع تب لرزه مجرب دانسته اند و بول آن خصوص بول اطفال و از آن شخص خود نه از غیر آشامیدن آن ناشتا جهت سرفه کهنه و عسر النفس و سپرز و استسقا و یرقان و عسر البول و جرب متقرح و حکه و قروح خبیثه و قوبا و با آب نخود و با ماء العسل جهت رفع یرقان و قطور آن جهت درد چشم و بیاض آن بتخصیص که با عسل در ظرف مس بسیار جوشانیده باشند و بجهت طرفه نیز و ریختن کرماکرم آن بر زخم جهت حبس خون و شستن چرک جروح و قروح بان و جالی جرب متقرح و حکه و قوبا و نمک بول آنکه آن را در ظرف مس جوش داده نمک از آن بکیرند جهت رفع بیاض چشم و کلف مجرب و در افعال مانند شیرزق است در حدیث است که از حضرت صادق علیه الصلوه و السلام سوال نمودند از آشامیدن بول انسان از برای مرض فرمودند نیاشامند آن را سائل عرض نمود که مریض محتاج است با آشامیدن آن فرمودند اگر چنین است که دوای دیگر نمی یابد پس باید که بیاشامد بول خود را نه غیر خود و او از آن حضرت علیه السلام سوال نمودند از

آشامیدن بول شتر و کاو و کوسفند فرمودند نعم لا باس یعنی آری باکی نیست و فضله طفل که غذای لطیف با آن خورانیده باشند تفوخ خشک آن در حلق صاحب خناق و ورم کلو و بدستور ضماد آن با عسل جهت تحلیل آن و طلای آن جهت تحلیل حمره و التحام جراحات و رفع عفونت اعضا مفید و آشامیدن یک مثقال آن جهت رفع یرقان و سمیت جراحات حربۀ زهردار و قولنج و حکه و قطع اسهال ببعیدیل و با عسل و شراب جهت رفع کزیدن هوام و ادویۀ قتاله و تپهای دائره و آشامیدن یک مثقال آن با مثل آن نوشادر مصعد جهت رفع اذیت سموم مصعده مانند دار اشکنه و زیبق مصعده مجرب دانسته اند و سنون محرق آن جهت ازاله تعفن بن دندان مجرب و تازه آن خصوص با نمک جهت آکله و ضماد آن بر بهق و برص بتخصیص که آن شخص ترمس خورده باشد دو روز متوالی مالیده در آفتاب نشیند و طلای آن بر ساقین جهت قروح آن و بزیر ناف با خمیر در آب حل کرده جهت رفع مغص و بدستور آشامیدن آن مفید و موی سوخته آن جهت رفع ربو و بهر و استسقا و سموم قتاله و ریزانیدن سنک کرده و مthane و منع سفیدی موی شربا و اکتحال آن برای رفع بیاض عین و قطور آن با روغن کل سرخ جهت درد دندان و گوش و ذرور آن جهت آکله و نرف الدم و تجفیف جراحات و منع زیادتی زخمها و قروح خبیثه و ساعیه مجرب و رماد ان زائل کننده بشور و با شیر جهت اورام ساعیه و روغن آن بتنهائی و یا با ادویۀ مناسبه دیگر جهت تقویت باه مجرب و کویند آشامیدن ابی که خصیۀ انسان را بدان شسته باشند جهت ازاله تب و ورم جگر و وجع فواد نفع عظیم دارد و منی ان جالی بهق و برص و کلف طلاء و مشیمه ان مورث جذام است خوردن ان و چون طفلی را با سمومات بتدریج تغذیه نمایند جمیع اجزا و انفاس او قاتل بود و هیچ حیوانی دیگر قابل این نوع تغذیه و سمیت ان باین حد نیست و کویند چون انکشت خنصر مسقط را ببرند و زن تعلیق نماید ما دام که با اوست ابستن نکردد شنیده شده که جراحان و اطبای اهل فرنک دندان چرک و زرد شده و سیاه را

ص: ۳۳۶

۱۸۰ بسوهان و آلات صاف و سفید و براق می گردانند و دندان کرم خورده و کج فاسد شده را نیز تبدیل می نمایند بدن نحو که دندان شخص جوان صحیح را کنده و دندان فاسد آن شخص را بسرعت تمام دندان صحیح را بجای فاسد می گذارند و سه چهار روز صاحب آن را از قکلم بسیار و خوردن و خائیدن اشیای صلبه و رسانیدن آب سرد و هوا منع می نمایند و بخوردن شوربا و شله و آب نیمکرم اکتفا می نمایند تا مستحکم گردد و در بلد اوشان برای این امر دکانی است و همیشه بر در آن دکان فقرا و فرومایگان برای فروختن دندان خود حاضر می باشند و نیز مسموع شده که سابق برین که هفت صد و هشت صد سال یا بیش ازین باشد بر اجساد سلاطین و حکما و بزرگان خود برای حفظ و عدم سرعت فساد ادویه چند مانند صبر و قفر و قیر و نطف و امثال اینها تا مدتی می مالیدند و بعد از خشک شدن اجساد آنها در قالب های چوبی می گذاشتند و بعد مرور مدتی دو صد سصد سال جمیع اجزای آن بلکه بعضی استخوان های نازک نیز مستحیل بدانها گشته و چیزی سیاه براق چسپنده شبیه بمومیائی شده و بعد از آن که آن عمل ممنوع و متروک گشته و بعضی از آن اجساد بدست بعضی اطبا و جراحان آمده آنها درصدد تجربه و امتحان آن آمده و بجای مومیائی استعمال نموده در بعضی مواد نافع مانند مومیائی یافتند و مومیائی انسانی عبارت ازین است

"انگرا"

بفتح همزه و سکون نون و کسر غین معجمه و فتح راء مهمله و الف لغت یونانی است

ص: ۳۳۷

"ماهیت آن"

نباتی است کوچکتر از درخت انار و بزرگی آن می رسد و منابت آن جبال و مخصوص بزمانی نیست و برک آن شبیه برک بادام و از ان عریضتر و کل آن مانند کل نار و از ان بزرگتر و بیخ آن سفید و کوچک و چون خشک گردد بوی شراب از ان آید

"طبیعت آن

معتدل و کویند سرد با اندک حرارت لطیفه

"افعال و خواص آن

در قوت قریب بخمر است در تفریح و اسکار و تطیب نفس و بالخاصیه آشامیدن برک و بیخ آن جهت رفع توحش و جنون و تقویت حواس و ذهن و بهم رسیدن انس بغایت مؤثر حتی آنکه چون حیوانات وحشی از برک و شاخ و بیخ آن و یا طبیخ آن را بخورند باعث انس ایشان گردد و ضماد برک آن جهت منع زیادتی قروح خبیثه نافع

"انف العجل"

بفتح همزه و سکون نون و ضم فا و الف و لام و کسر عین مهمله و سکون جیم و لام لغت مغربی است

"ماهیت

آن

ثمری است شبیه بینی کاو و نبات آن ما بین شجر و گیاه و برک آن شبیه برک کاسنی و ریزه تر از ان و ثمر آن مستعمل نیست بلکه برک آن مستعمل است

"طبیعت آن معتدل در گرمی و سردی و با قوت محله

"افعال و خواص آن

آشامیدن طبیخ برک ان جهت ادرار حیض و رفع سموم بالخاصیه و نطول ان جهت تحلیل صلابات و تسکین وجع کزیدن هوام نافع و چون در روغن سوسن داخل نمایند و بر صورت بمالند باعث قبول ناظرین می گردد و این دو خاصیت از ان مشهور است در مغرب

ص: ۳۳۸

"انفحه"

بکسر همزه و سکون نون و فتح فا و حاء مهمله و ها لغت عربی است بفارسی پنیر مایه و به هندی چاک و چسته بضم جیم فارسی و سکون سین مهمله و تای مثناه فوقانیه و ها و بجای ها الف نیز خوانند چنانچه رسم اکثر اهل هند است که های اخر کلمات و اسما را بالف بدل می کنند و انفحه هر حیوانی در حین ذکر آن حیوان با خواص و منافع آن ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و اینجا بطریق کلی بیان می شود

"ماهیت آن

معدۀ حیوانات شیرخواره بسیار صغیر قریب بولادت است که بعد ذبح برمی آورند و استعمال می نمایند خواه تازه و خواه خشک نموده و چون آنها اندک بزرک شدند و گاه خوردند آن زمان آن

۱۸۱ را انفحه نمی نامند و آن خواص و منافع بر ان مترتب نمی گردد بالجمله طبیعت مجموع آن گرم و خشک در درجه دوم و گفته اند تا درجه سوم است

"افعال و خواص آن

آشامیدن آن جهت صرع و با سرکه و یا با مسکه و یا با عسل جهت صرع بلغمی خصوصا انفحه ارنب که درین باب اقوی است که نیم درم آن را در سرکه انکوری حل نموده بنوشند و چون صبیان را قدری از ان بخوراند ایمن می کردند از صرع و انفحه بچه اسپ و انفحه حیوان بحری که قوفی نامند و در دریای روم بهم می رسد قوت و خاصیت آن مانند جندیدستر است بدستور و آشامیدن هریک از ان هر دو و آشامیدن تمامی انافع می باشند نافع از برای تمدد و کزاز بلغمی و اختناق رجم جهت آنکه ملطف و محلل و کدازنده کل اخلاط منجمده و مجمد و مغلظ اخلاط رقیقه کداخته شده است و لهذا محلول آن با سرکه محلل خون منجمد در معده و بتنهائی و یا با ادویه مناسبه محلل خون و شیر که در معده و مثانه و سائر اعضا منجمد شده باشد و مانع رعاف و حمل و حابس اسهال و بالخاصیه مقوی قلب و مفرح است اما چون بسیار کرم است مهیج غضب زیاده از فرح است و حمول آن بعد از طهر معین بر حمل و آشامیدن مقدار نیم درهم آن با شراب بسبب قوت تریاقیتی که دارد جهت رفع ضرر نهش هوام و سموم قتاله و منع اسهال مزمن و وجع بطن و قرحه امعا و سیلان رطوبات از رحم که مزمن شده باشد مفید و چون سه روز متوالی بعد از طهر بیاشامند جهت رفع صرع و گفته اند چون زن انفحه ارنب نر و یا خصیه آن را با شراب ممزوج بیاشامد آبستن گردد و پسر زايد و از ماده دختر آورد و چون مقدار یک باقلا از ان با شراب بیاشامند جهت تب ربع نافع و چون با خطمی و زیت سرشته بر بدن بگذارند پیکان و نی و خار از ان برآورد و طلای آن بزمنخرین جهت قطع رعاف و تعلیق آن بر ابهام صاحب تب جهت ازاله آن مؤثر و انفحه کور خر و بز کوهی و آهو و استر و کوسفند و فیل بقدری نخودی بغایت مبهی اند و امتحان خالص آن آنست که بیندازند بر ان هر انفحه حیوان

دیگر که باشد اگر کداخته شود خالص است و الا غیر خالص و حب انفحه و دوا و سفوف و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

ص: ۳۳۹

"انکول و اکول"

"ماهیت آن"

حکیم میر عبد الحمید نوشته درختی است هندی برک آن شبیه برک شفتالو و میوه آن شیرین و مغز تخم آن بسیار چرب و لحم آن تلخ و با عفوصت

"طبیعت آن"

کرم و تر در دوم

"افعال و خواص"

آن

ضماد آن جهت استسقا و اورام و دفع زهر جانوران زهردار نافع و ثمر آن ملین طبع و دافع فساد خون و بلغم شور و جهت سوزش اعضا و دق شیخوخت و سرعت انزال و تقلیل منی نافع و در ایام طاعون چون یک عدد از ثمر آن را به آب سائیده بر بثره آن طلا نمایند به خیریت کذررد و شفا یابد و کویند مجرب است و اگر تخم آن را کوفته در آب آمله مقشر هفت مرتبه تسقیه کنند پس خشک نموده از آن تخم و بدستور روغن کنجد روغن بر آورند و از آن روغن تا چهل روز سعوط نمایند موی سفید را سیاه گرداند و اگر از چوب درخت آن سر بر سازند و شب بر آن بخوابند از شر حشرات

زهردار در امان باشند و آن چوب را چون سائیده بملسوع و ملذوع و صاحب هیضه
ردیه را بخوراند شفا یابد

"انکیز"

بفتح همزه و سکون نون و کسر کاف فارسی و سکون یاء مثانه تحتانیه و زای معجمه
بلغت صفانیه خاوانی نامند

"ماهیت"

آن

نر و ماده می باشد حکیم میر محمد مؤمن نوشته که امین الدوله گوید گیاهی است
منبت آن حریم جبال کیلان چون بر روی آن نشسته بر روی زمین بخواباند روز دیگر
آنچه قسم نر آن است بازر است مشاهده گردد و آنچه ماده آنست بهمان

ص: ۳۴۰

۱۸۲ هیئت بماند

"طبیعت آن گرم و خشک است"

"افعال و خواص آن"

ضماد برک خشک آن با آب کوکرد در یک روز بهق را زائل کند و تخم نر آن
بغایت منعظ و تخم ماده آن موجب شدت شیق زنان و اندکی از ان با شراب منوم قوی
به حدی که تا سه شبانه روز شارب آن بیدار نشود و آشامیدن روغن زیتون با آب رفع
خواب آن می کند مقدار شربت آن تا دو درهم

"انناس"

بفتح همزه و دو نون اول ساکن دوم مشدد و الف و سین مهمله لغت هندی است

"ماهیت آن"

ثمریست هندی معروف و در بنکاله بسیار می شود و خوش بو و خوش طعم نبات آن فی الجملة شبیه بنبات صبر و کاذی و برک آن از برک صبر و کاذی کوتاه تر و نازکتر و نبات این از آن کوچکتر و تا بذرعی و خاردار و از وسط آن ساقی می روید و ثمر آن بر بالای آن ساق بهم می رسد و بر سر آن نیز برکهای کوتاه انبوه و شنیده شده که در یک ساق دو انناس یکی بر بالای دیگر نیز بندرت بهم می رسد و چون قدری از سر آن را با آن برکها ببرند و بنشانند باز سبز می گردد و از آن انناس بهم می رسد و از اطراف سر ثمر و بیخ نبات آن نیز مانند درخت نخل و موز بچه ها می روید و چون آنها را جدا نموده بنشانند بجاهای دیگر نیز ثمر می دهد و از هر نباتی سالی یک ثمر بعمل می آید و هنگام رسیدن آن بودن آفتاب در جوزا و سرطان است که موسم بارش است در انجا و دو نوع می باشد یکی را انناس کونله می نامند و این کوچک بقدر نارنجی می باشد و مغز آن شیرین خوش طعم و رائحه و زرد رنگ طلائی و دیگر بزرک و مغز خوب رسیده این چاشنی دار و اندک نارس این ترش و پوست هر دو نوع در هنگام خامی سبز می باشد و خانه خانه و اطراف خانها اندک پوست نازکی برآمده و بعد رسیدن زرد مائل بسرخ می گردد و اندک براق صیقلی و در هر خانه قریب پوست تخمهای ریزه زرد تیره و هر دو نوع آن با رطوبت بورقی جای بسیار خصوص نوع بزرک آن و طریقه خوردن ان این است که نوع کونله آن را یک ورق از پوست جدا نموده با اندک نمک و آب می شویند تا بورقیت آن کم گردد پس یک ورق دیگر از بالای آن برداشته که تخمها و خشبیت خانهای پوست آنکه در جرم آن نفوذ کرده زائل

کردد پس مغز آن را ورقهای نازک بریده در ظرف چینی یا شیشه برهم می چینند و بعضی بر آن قند و یا نبات کوبیده پاشیده تناول می نمایند و قدری کلاب نیز می پاشند و بعضی بسبب شیرینی ذاتی خود احتیاج بشیرینی از خارج ندارد بلکه شیرینی طعم آن را منحرف می گرداند و نوع بزرک آن را بدستور پوست خشبی ظاهر آن را جدا نموده قدری نمک بر آن مالیده اندک زمانی می گذارند تا بورقیت آن قدری کم گردد پس شسته یک ورق دیگر از روی آن جدا نموده برای ازاله تخم و خشبیت آن پس مغز آن را نازک ورق کرده نبات یا قند بر آن پاشیده تناول می نمایند و در بعضی که اندک ترشی غالب می باشد با نمک خوردن نیز لذیذ می باشد

ص: ۳۴۱

"طبیعت آن سرد و تر در دوم

"افعال و خواص آن

مسکن حدت صفرا و مقوی معده و کبد حار و بطیء الهضم مضر مبرودین و مرطوبین
مصلح آن خوردن آن با نمک و زنجبیل پرورده با نمک و یا نمک بالای آن خوردن
است و پلاؤ چاشنی دار و آس و مربا و شربت آن نیز خوب می شود.

"انوطیلون"

بفتح همزه و ضم نون و سکو واو و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم لام
و سکون واو و نون لغت یونانی است

"ماهیت آن

نباتی است بی ثمر شبیه به نبات کدو و ابن تلمیذ کوید جهت جراحات تازه بغایت نافع و در حال التیام دهد آنها را

"انیسون"

بفتح همزه و کسر نون و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم سین مهمله و سکون واو و نون
بعربی بزر الرازیانج الررمی و الرازیانج الشامی و حب الحلوه و کمون الحلوه و بفارسی
بادیان رومی و زیره رومی و بهندی رندنی نامند

۱۸۳

"ماهیت آن"

نباتی است بلندتر از ذرعی و ساق آن مربع و باریک و برک آن باریک و خشبو و کل
آن مائل بسفیدی و تخم آن در غلافی لطیف طولانی و از رازیانه کوچکتر و سبزتر
مائل بسفیدی و زردی و اندک مثلث شکل و مستعمل تخم آن است و بهترین آن
خشبوی تازه بالیده آن است که پوست آن از آن جدا نشده زیرا که خاصیت بسیار اکثر
در پوست بزور است و طعم آن تیز و تلخ باشد و هندی و بنکالی آن ریزه تر و ضعیف
العمل می باشد

ص: ۳۴۲

"طبیعت آن"

کرم و خشک در آخر دوم و تا سوم نیز گفته اند و کرم در دوم و خشک در سوم نیز
گفته اند و این اصح است

"افعال و خواص ان

ملطف و محلل ریاح و جالی و مسکن اوجاع و با قوت تریاقیت و قابضه و مدر بول و حیض و شیر و عرق و نیکوکنندهٔ رنک رخسار

"امراض الراس

و غیرها از توابل مستعمله در اغذیهٔ اصحاب فالج و لقوه و استرخا و صرع است و بخور و سعوط آن جهت درد سربارد و شقیقه و دوار و سدر و نرلات بارده و درد کوش نافع و چون بسرکهٔ انکوری تر کرده و خشک نموده بو داده در پارچهٔ کتان نیلی بسته دائم بیویند جهت زکام و نزلات بارده و خوردن نیم درم انیسون و یک دانک مصطکی کوفته در ده درم کلقد سرشته چند روز پیهم بعد از استفراغ بلغم جهت لیثرغس و سبات بلغمی نافع برای آنکه مبدل مزاج دماغ و مقوی معده است پس تولید نمی کند بلغمی که سبب لیثرغس است و چون دو درهم آن را در آب بجوشانند و صافی نموده ده درم جلتجین عسلی در آن حل کرده باز صافی نموده بیاشامند جهت سبات حادث از برد خارجی و از آشامیدن ادویهٔ مخدره مانند افیون مفید و باید که بوده باشد غذای او نخودآب و گوشت خروس جوان متوبل با بازیر حاره یا حلتیت و مغز حب القرطم و چون آن را کوبیده سفوف نمایند و یا کوبیده با کل قند سرشته بخورند و یا جوشانیده بتنهائی بیاشامند و یا کل قند در آن حل کرده صافی نموده بنوشند جهت مالیخولیا خصوصا مراقی آن و آشامیدن آب مطبوخ آن با ماء العسل جهت کابوس نافع و سزاوار آنست که در اوائل فالج یا چهار روز یا هفت روز بآبی که در آن انیسون جوشانیده باشد بتنهائی یا با یک اوقیهٔ جلتجین عسلی در آن حل کرده صافی نموده باشند اقتصار نمایند و ضماد آن جهت استرخا نافع برای آنکه در آن حرارت باندک قبضی می باشد و لهذا تقویت می بخشد اعضا را و اکتحال آن جهت سبل کهنه مجرب دانسته اند و

سنون آن جهت جلای دندان و دفع بدبوی دهان و خائیدن آن جهت صداع بارد و شقیقه و جلای مجاری تنفس و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و خفقان بارد و تقویت فم معده و دفع رطوبات آن و رفع اعیا و آشامیدن آب مطبوخ آن خصوص با اصل السوس جهت امراض صدر و بهر و امراض مذکوره و تفتیح سده جگر و سپرز و کرده و مثانه و رحم و استسقا و سوء القنیه و تفتیت حصاه و تپ بلغمی کهنه و قطع سیلان رحم و ازاله فضول و تحلیل و قراقر ریاح در معده و سائر اعضا و ادرار شیر و عرق و بول و حیض و تقویت باه و کرده و ازاله سموم قتاله و تهیج وجه و اطراف و اسهال رطوبی خصوص بریان کرده آن درین امر و چون آن را بسیار نرم بکوبند و یا باب سائیده استعمال نمایند جهت بواسیر نافع خصوصا ریحی آن و بخور آن جهت تسکین صداع بارد و نزلات بارده و اخراج جنین و مشیمه و قطور نرم سائیده آن با روغن کل در کوش جهت تسکین درد کوش و کری و ثقل سامعه حادث از ضربه و سقطه و بدستور مطبوخ آن در روغن کل و آشامیدن طبیخ آن با شکر جهت رفع زردی رخسار زن زائیده و طلای مطبوخ آن در سرکه جهت تحلیل اورام و کشتن شپش نافع مضر امعا مصلح آن رازیانه و مصدع محرور و مصلح آن سکنجین مقدار شربت آن از دو درهم تا پنج درهم بدل آن تخم شبت و رازیانه و کروبا و در تقویت باه مثل آن انجره است و دستور تشویه و بریان نمودن آن جهت امراض عین و غیرها

ص: ۳۴۳

۱۸۴ آنست که آن را بعسل بسرشند و در لته بسته بکل گرفته در تنور معتدل یک شب بگذارند پس برآورده بکار برند و جوارش انیسون و حب و دهن و سفوف و عرق و اقراص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

فصل الالف مع الواو

"اوافیوس"

بفتح همزه و سکون واو و الف و کسر فا و سکون یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و سین
 مهمله لغت یونانی است و بکمان بعض مترجمین بمعنی حدقه است زیرا که کل آن
 شبیه بنرکس است و بسیار کوچک و انبوه و بنفش و اندرون آن زرد و برک آن شبیه
 بیرک کندنا و ساق آن بقدر شبری و بسطبری انکشتی و املس و کویند نورانی می
 باشد و مانند شمع در شب می درخشد و بیخ آن شبیه پیاز نرکس و در مصر و شام
 بسیار

"طبیعت"

بیخ آن بارد در اواخر دوم و مجفف در اول و تخم آن معتدل در حرارت و برودت و
 مجفف در اواخر سوم و برک آن بارد در اواخر اول و معتدل در یبوست و رطوبت

"افعال و خواص آن"

آشامیدن بیخ آن جهت حبس اسهال و ادرار بول و دفع سموم و کزیدن رتیلا و ضماد
 آن با شراب ابیض جهت منع روئیدن موی خصوصا تازه آن قبل از بلوغ مانع روئیدن یا
 باعث دیر برآمدن آن و گذاشتن آن بر حقوین و عانه اطفال قبل از بلوغ باعث دیر
 محتلم شدن و گذاشتن از وقت مقرری آن مقدار شربت آن تا سه درهم مضر کرده
 مصلح آن کویند کثیرا و تخم آن جهت قطع اسهال مزمن مجرب و جهت یرقان ابیض
 و اصفر نافع مقدار شربت آن تا دو درهم است

ص: ۳۴۴

"اوز"

بکسر همزه و فتح واو مشدده و زای معجمه لغت عربی است و بسریانی امروز و بفارسی قاز و مرغابی و بهندی فانس کویند اوز اسم جنس مرغابی است و مراد نوع کبیر آن است که قاز باشد

"ماهیت آن

معروف است اهلی و بری و وحشی می باشد و اهلی آن پرواز نمی کند و بوی آن پرواز می کند

"طبیعت

جمیع اصناف آن تا دوم کرم و تا آخر آن نیز گفته اند

"افعال و خواص آن

غلیظ غذا و دیرهضم و کویند چون هضم شود مسمن بدن و محرک باه است و پختن آن با ابازیر و مصالح حاره بهتر و مصلح آن آبکامه و اب انار و از اغذیه نافع از برای برودت کبد و اوجاع بارده آنست جهت آنکه گوشت ان شدید الحاره است و چون با زهومت بسیار است که بفارسی سمیت نامند باید که بعد ذبح دو سه ساعت و یا زیادہ نیز آن را در زمین دفن نمایند تا بوی زهومت آن کم گردد پس برآورده پره‌های ان را کنده شکم آن را شکافته پاک شسته طبخ نمایند و این قلیل الغداتر از ماکیان است و مهر پخته آن جهت زیادہ کردن پیه کرده و ریزانیدن سنک کرده و مثانه و التیام فتوق اکلا و ضمادا مؤثر و از خوردن آن بزودی تپ حادث می گردد و بدستور مشوی بطون آن با ابازیر حاره چون فلفل و دارچینی و زیره و امثال اینها و سنکدان آن لذیذ و غلیظ و بطی الانهضام و چون هضم شود متولد می گردد از ان غذای بسیار و جگر آن لذیذترین جگر حیوانات امثال آن است و غذائیت این از انها بیشتر و سریع الانحدار و

بازوهای آن صالح الهضم و غذا و مغز سر آن طلاء جهت ورم مقعده آزموده و پیه آن جهت تمدد و کزاز و تشنج امتلائی و تحلیل اورام بارده و صلابت مقعده و شقاق آن و تقشر جلد و داء الثعلب و داء الحیه تمریخا و تدهینا و برای تشنج شرابا و برای اذیت آبی که در گوش رفته باشد قطورا و با آرد باقلا جهت ورم پستان ضمادا بالخاصیه نافع و زرده تخم نیمبرشت آن جهت افزونی عقل و تقویت قوت حافظه و حفظ آن و زوال نسیان و سرفه خشک و قطور آن با زیت نیم کرم در رحم جهت احتباس حیض نافع و دم آن با آب و نمک جهت درد مثانه و تفتیت حصاه شرابا بسیار نافع و پوست تخم آن مسحوق جهت اسهال دموی بهترین ادویه است و زبل آن جهت سرفه خشک مفید و دهن آن در قرابادین ذکر یافت

ص: ۳۴۵

۱۸۵

"اوسبید"

بضم همزه و سکون واو و فتح سین مهمله و کسر باء موحده و سکون یای مثناه تحتانیه و دال مهمله لغت فارسی است

"ماهیت آن"

نیلوفر هندی است

"طبیعت آن"

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

محلل ریاح و مواد بارده مقدار شربت آن یک درم و بیخ آن سرد و خشک و در فعل و طبع مانند لفاح جهت صداع و بواسیر نافع مضر مثانه مصلح آن عسل مقدار شربت آن نیم درهم بدل آن بیخ لفاح است

"اوفیموبداس"

بضم همزه و سکون واو و کسر فا و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم میم و سکون واو و فتح باء موحده و ذال معجمه و الف و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی شبیه بیادروج و در مغرب معروف بلسیعه و بعضی اخیون نیز و گاه فیلاطاریون نامند

"ماهیت آن

نباتی است شبیه بیادروج و شاخهای آن بقدر شبری و مزغب و مائل بتیرکی و تخم آن شبیه بشونیز و سیاه و در غلافی مانند غلاف بزر البنج مستعمل بیخ آن است

"طبیعت آن

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص

آن

ملطف و مجفف بیلدع یکدرهم تا دو درهم آن با شراب جهت نهش افعی و هوام و یکدرهم آن با مرصاف و فلفل جهت عرق النسا مجرب دانسته اند

"اونوما"

بضم همزه و سکون واو و ضم نون و سکون واو و فتح میم و الف لغت یونانی است
بمعنی مسقط الاجنه

"ماهیت آن

ص: ۳۴۶

نوعی از ابو خلسا است که هوجویه نامند برک آن دراز و باریک و نرم تر از برک
هوجویه و بی کل و بی ساق و بی ثمر و مائل بسیاهی و در اکثر بلاد می روید در هنگام
ربیع در مواضع خشنه و بیخ آن باریک و ضعیف طولانی اندک سرخ برنک خون

"طبیعت آن

بغایت کرم

"افعال و خواص آن

بسیار تند و تلخ و با سمیت و خوردن آن خطرناک و طلای آن محلل مواد غلیظه و
کویند ثمن درهم از برک آن جهت عسر ولادت و ربع درهم آن جهت اخراج اجنه
زنده و مرده مفید و تعلیق آن بدستور

"اونومالی"

بضم اول و نون در میان دو واو ساکن و بجای نون لام نیز آمده و فتح میم و الف و
کسر لام و بای مثاه تحتانیه بلغت یونانی شراب عسلی را نامند

"ماهیت آن

آن است که بکیرند شراب دو چند و عسل یک چند و بجوشانند تا بقوام آید و یا عسل را با آب انکور بجوشانند تا بقوام آید و نوع اخیر در جلا و تحلیل و تفتیح و انضاج قویتر و هر چند کهنه شود قوت تلین آن کمتر می گردد

"طبیعت آن

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

مفتح و محلل و ملین طبع و مدر و بعد از طعام نباید استعمال نمود که قاطع اشتها و مورث انقلاب معده است

"اونیا"

بضم همزه و سکون واو و فتح نون و یای مثناه تحتانیه و الف لغت یونانی است

"ماهیت ان

عصاره نباتی است منبت آن بوادی عرب قریب بمصر برک آن شبیه برک تره تیزک و پر سوراخ که کویا کرم زده است و کم آب و ریزنده از هم و برک کل آن زرد و بزرك و عصاره آن شبیه بعصاره مامیثا

ص: ۳۴۷

"طبیعت ان

کرم و تند

"افعال و خواص آن

جهت ظلمت بصر و تنقیه آن و دمه و سلاق بغایت نافع دانسته اند و اختلاف در ماهیت آن نموده اند بعضی گفته اند رطوبتی است که از نبات مذکور می چکد و عصاره آن نیست و عصاره بودن آن اصح است و بعضی گفته اند عصاره مامیثا است و بعضی عصاره خالیدوس اسود است و بعضی عصاره خشخاش اسود و بعضی عصاره اناعالس انثی یا عصاره بیخ و گیاه خشخاش اسود گفته اند و بعضی گفته اند سنکریزها است که در صعید مصر بهم می رسد شبیه برنک مس و می کزد زبان را چون بچشند و این قول بعید است و بالجمله از ادویه مجهوله الماهیه است

۱۸۶

"اورمالی و اومالی"

بضم همزه و سکون واو و راء مهمله و فتح میم و الف و کسر لام و یا آخر حروف لغت یونانی است و آن را دهن عسلی و عسل داؤد نیز گویند

"ماهیت آن

روغنی غلیظ و با اندک شیرینی است که از ساق درختی حاصل می گردد و هر چند کهنه تر گردد بهتر می شود

"طبیعت آن

کرم و تر

"افعال و خواص آن

جهت جرب رطب و دره مفاصل و تاریکی چشم نافع شربا و اکتحالا و بیست درهم آن با آب مسهل قوی بلغم خام و مورث سبات و سستی بدن و ما دام که عمل آن تمام نشود بخواب نباید رفت

"فصل الالف مع الهاء"

"اهال"

بفتح همزه و ها و الف و لام

"ماهیت آن"

از جمله اغذیه است و آن مرق گوشت و بقول مطبوخه است که صاف کرده می آشامند و گاه ترشی در آن حین طبخ داخل نیز می نمایند

ص: ۳۴۸

"افعال و خواص ان"

تابع نوع بقول و امثال آن است

"اهلیج"

بکسر همزه و سکون ها و کسر لام و سکون یا و فتح لام و جیم معرب هلیله فارسی است بهندی هر و هره نامند

"ماهیت"

ان

ثمر درخت هندی است درخت آن عظیم و برک آن باریک طولانی و ثمر آن خوشه دار و گفته اند که آن انواع است کابلی که زرد و بزرک بالیده است و زرد که متوسط است و چینی سبز رنگ که از آن کوچکتر است و سیاه هندی که بقدر مویز است و از آن کوچکتر را که بقدر جوی است در هند هلیله جوی و از آن کوچکتر که بقدر زیره است هلیله زیره نامند و کویند هر یک ثمر درختی است علی حده شبیه بهم و آنچه بتحقیق پیوسته همه ثمر یک درخت است که از ابتدای ظهور شکوفه تا انتهای کمال بالیدگی و نضج هر مرتبه را نامی گذاشته اند و نوعی علی حده دانسته مثلا شکوفه خشک آن را که مانند زیره است هلیله زیره و از آن بزرکتر که بقدر جو است هلیله جوی و از آن بزرکتر که سیاه بمقدار مویز سیاه است مویزک و هلیله زنگی و هلیله هندی و هلیله اسود نامند و اینها همه هسته ندارند و از آن بزرکتر نیمرس سبز مائل بزردی را هلیله چینی و از آن رسیده تر زرد را اهلیج اصفر و بکمال رسیده زرد مائل بسرخی املس را اهلیج کابلی کویند و منبت آن اکثر بلاد هند و دکهن و کجرات و بنارس و بنکاله است و اما آنچه در کجرات می شود بهتر از همه و بعد از آن بنارس و پس بیربوم که در بنکاله است و بیریشه و بالیده و بزرک و با قوت می باشد و باقی جاها ریشه دار و کوچک و ضعیف العمل و کابلی جهت آن نامند که از راه خشکی از آن سمت بلاد توران و خراسان و ایران می برند نه آنکه در کابل بهم می رسد و همچنین از هر سمتی که بلدی می برند مانند بصره و غیره بصری نامند و اما چینی جهت آن کویند که در قدیم الایام آنچه را از سواحل دریای هند بلاد ایران و روم و عرب و غیرها می برده اند همه را چینی می نامیده اند مانند دارچینی که در سیلان و نواح آن بهم می رسد و هلیله و زنجبیل که در کجرات و نواح آن علی هذا القیاس

ص: ۳۴۹

"و بالجمله طبیعت مجموع آن

در اول سرد و در دوم خشک گفته اند و خشکی کابلی از سائر انواع کمتر است باعتبار کمال رسیدگی آن

"افعال و خواص و منافع آن

در طب الایمه منقول است از محمد بن سنان از علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثنا که گفتند شنیدم از موسی بن جعفر علیهما السلام که تحقیق شکایت کردند نزد اوشان از مرض پس آمدند اطباء و توصیف کردند برای آن حضرت علم عجائب ادویه و پس فرمودند آن حضرت عم این یذهب بکم الاهلیج یعنی چرا از نظر شما می رود و دور می روید و اقتصار نمی کنید برسیدن این ادویه که اهلیج و رازیانج و شکر است در ابتدای کرما سه ماه متوالی در هر ماهی سه روز متوالی و هنگام آمدن زمستان همان قسم و بگردانید بجای رازیانج مصطکی در زمستان به درستی که مریض نمی شوید مکر بمرض موت و مجموع آن جهت تقویت معده و دماغ و ذهن و حفظ و حواس و تفتیح سدد و صداع و مالیخولیا و تصفیة ارواح و وسواس سوداوی و خفقان

۱۸۷ و غشیان و منع صعود بخارات بدماغ و اطفای نائره سودا که از احتراق صفرا باشد و تصفیة رنک رخسار و استسقا و بواسیر ریحی و خونی و حمیات مرکبه در اواسط و اواخر نافع و مسهل رقیق بلغم و صفرا بعصر و بعضی در حمیات مطلقا منع کرده اند استعمال هلیجات را و این قول مسلم و کلی نیست در همه حال بلکه در ابتدا قبل از نضج و ترقیق ماده و بحران مجوز نیست جهت آنکه لطیف و رقیق ماده را بعصر دفع می کند و باقی را غلیظ متحجر می گرداند و بدستور در حقنه ها نیز و این نیز پسندیده و کلی نیست و علت منع عصر آنست و انضمام و تسدید مسام و عروق اعضا و ابقای مواد غلیظه در آنها و در حقنه اثر دواد رافضیه است نه مسام که باعث انضمام و انسداد آنها گردد و معمول است که آن را با ادویه ملینه و مفتحه و جاذبه ترکیب می کنند و

صرف هلیله را استعمال نمی نمایند در حقنه ها و در شرح اسباب در معالجه سرسام صفاوی در حقنه هلیله داخل است و در متن آن در دوار و گفته اند که چون با بنفشه و خیارشبر و همچنین ملینات دیگر ترکیب نمایند باید که ملاحظه نمایند که قوت یکی مصادم و مضعف و مبطل قوت دیگری نیاید و مانع تاثیر آن نکردد و لیکن اولی عدم استعمال آن است در حقنه ها خصوصا جرم و مطبوخ آنکه در حقنه ها اصلا آن را نباید جوش نمود بلکه نقوع آن را استعمال نمایند نزد شدت حاجت و نیز باید که هلیلجات را بسیار نرم نکوبند بلکه مرضوض و جریش باشد یعنی نیمکوفته پس بروغن بادام شیرین چرب کرده استعمال نمایند تا آنکه باطل نکردد فعل آنها و مغص آنها کم گردد بسبب روغن و سنون دانه آن جهت تقویت لثه و خون رفتن از بن دندان و رویانیدن گوشت آن مفید و عمل نقوع اهلیلجات خصوص کابلی در اسهال زیاده از مطبوخ و سفوف آنست جهت آنکه صمغیت آن که حامل قوت اسهال آن است در آب می آید و جرم حابس آن می ماند بخلاف مطبوخ که در آن نیز قدری از جرم آن می باشد و در سفوف تمامی آن و همچنین ریوند و نیز منقوع و مطبوخ آنها بهتر از خوردن جرم آنها است زیرا که محدث قولنج اند بسبب دفع نمودن رقیق اخلاط و باقی ماندن غلیظ آنها مضر ثفل و حابس مصلح آن عتاب و سپستان و مصلح قبض که لازم عصر آنها است روغن بادام و یا کاو تازه و قند و ترنجبین و یا شکر مقدار شربت از جرم آنها تا پنج درهم و در مطبوخات و نقوعات از هفت درهم تا ده درهم بدل آنها در غیر اسهال پوست انار و کویند عقص است و عصاره خشک هلیله کابلی و زرد قوی الفعل و اندک آن عمل بسیار می نماید و در قرابادین در اهلیلج ذکر یافت

ص: ۳۵۰

"اهلیلج کابلی"

بهترین آن زرد مائل بسرخی بالیده پر مغز کم ریشه خسته کوچک آن است که کهنه فاسد نباشد و اقوی انواع اهللیجات است

"طبیعت آن

بعضی در برودت معتدل و در اول خشک و بعضی کرم باعتدال می دانند

"افعال و خواص آن

مسهل بلغم و سودا و صفرا مخلوط باخلاط و مدر بول و جهت صداع و نسیان و تقویت جمیع حواس خصوصا حفظ و دوار صفراوی با شکر سفوفا و دوار و سدر بلغمی تنقیه بآن نمودن و مالیخولیا و اصلاح حال دماغ و صرع و لقوه بتنهائی و با سه وزن آن عسل یا شکر سرشته هر روز مقدار یک جوزی و از برای صرع سوداوی با ادویۀ دیگر مانند بسفایج و اسطوخودوس و حجر ارمنی و حجر لاجورد و اف تیمون مطبوخا و یا معجونا با سه وزن آن عسل و کویند چون صاحب لقوه یک عدد هلیله کابلی استه بیرون کرده را در دهان گیرد و بخاید تا تمام شود و آب آن را فرو برد و همچنین چون در جانب مائل گذارند یک عدد هلیله کابلی را نفع بخشد آن را و کویند چون یک سال هر روز یک عدد آن را تناول نمایند موی سفید نشود خصوصا پرورده آن و بعضی این خاصیت را مخصوص بهلیله هندی دانسته اند و بالخاصیه جهت رفع ضرر آبها و بسیار خوردن آب نافع و قدر شربت از جرم آن تا سه مثقال و در مطبوخ تا هشت مثقال و بدل آن هلیله زرد است و بعضی

۱۸۸ سیاه گفته اند و سائر خواص زرد را دارد و مربای آنکه زیاده از یک سال بر آن نکذشته باشد مقوی معده و دماغ و مفتوح سده بلغمی و مقوی حواس و جگر است و

دانه آن مدر بول و ذرور محرق آن جهت قطع خون بواسیر و نرف الدم اعضا و تقویت دندان و لثه مجرب مضر دماغ مصلح آن عسل است

ص: ۳۵۱

"اهلیج اصفر"

بهترین این نیز بالیده زرد استه کوچک آنست که کهنه نباشد

"طبیعت آن

در آخر اول سرد و در دوم خشک

"افعال و خواص آن

قریب باهلیج کابلی است که ذکر یافت مقوی دماغ و جهت دوار و سدر نافع آشامیدن و اسهال بدن برای صرع صفراوی و آشامیدن منقوع آن در آب رمانین معصور با شحم نیز جهت آنکه مسهل صفرا است و چون آن را در روغن کاو تازه بریان نمایند پس برآورده از روغن پاک کرده نیمکوفته نیم مثقال از آن و ربع مثقال پوست صلب نارجیل سوخته ممزوج نموده با آب نیم گرم بیاشامند سه روز متوالی جهت زحیر و اسهال بواسیری و بواسیر مجرب و ذرور آن جهت دمعه و تجفیف رطوبات و حدت بصر نافع خصوصا که در خمیر گرفته بسوزانند و بدستور قطور آب خیسانیده آن همین اثر دارد و سنون دانه آن نیز مانند دانه اهلیج کابلی است مضر ثفل مصلح آن عناب و سپستان چنانچه اولاً ذکر یافت مقدار شربت از جرم آن تا پنج درهم و در مطبوخ و منقوع از هفت درهم تا ده درهم

"اهلیج اسود"

که اهلج هندی نامند و قبل ذکر یافت بهترین آن سیاه صلب بی دانه سنکین فاسد نشده
آنست

"طبیعت آن

در وسط اول سرد و در دوم خشک

"افعال و خواص آن

مقوی حواس و ذهن و حفظ دماغ و مصفی خون از سودا و ارواح از کدورات و نافع از
برای مالیخولیا و وسواس سوداوی و چون بگیرند از آن پنج درهم و از حجر ارمنی
مغسول یکدرهم و از سقمونیا انطاکی مشوی ربع درهمی حب ساخته با ماء الجبن فرو
برند جهت مالیخولیا نافع و مضغ نمودن و فرو بردن آب آن جهت لقوه و همچنین
نکاهداشتن آن در دهان جانب شق علیل و جهت جلب رطوبت معده و تقویت احشا و
درد سپرز و بواسیر و جذام و بوداده آن جهت حبس اسهال و نکاهداشتن آن در دهان
باعث سیاهی موی و تقویت آن و تقویت لثه بغایت مؤثر کویند مضر جگر مصلح آن
عسل مقدار شربت از جرم آن تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال بدل آن هلیله
کابلی و در قبض نصف وزن آن عفص و خمس آن تخم مورد است.

ص: ۳۵۲

"اهلیج چینی"

کفته اند از صنف کابلی است زرد مائل بسبزی و سیاهی و کوچک مائل بتدویر کم
کوست و دانه بزرک

"افعال و خواص و منافع آن

بسیار ضعیف العمل و الفعل است به حدی که با وجود سائر اهللیجات آن را استعمال نباید نمود و هلیله جوی و هلیله زیره تر از آن ضعیف تر و طریقه احراق و تشویه و مربا و اطریفلات و جوارشات و حبوب و دهن کلکلانج و رب و سفوفات و اشربه و عرق و فیروزنوش و قرص و کلکلانجات و ماء الحیوه و ماء الفواکه اهللیجی و مطبوخات و معاجین و مفرحات و معاجین نجاح و نقوعات اهللیج در قرابادین کبیر ذکر یافت

"فصل الالف مع الیای المثناه التحتانیه

"ایرانوطانی"

بکسر همزه و فتح یا و راء مهمله و الف و فتح الف و ضم نون و سکون واو و فتح طاء مهمله و الف و کسر نون و یا لغت یونانی است

"ماهیت آن

مالیقی نوشته که دیسقوریدوس در رابعه گفته که بعضی مردم آن را ارسطاریون نامند نباتی است شاخهای آن طولانی بقدر یک ذرع و اندک زیاده بر آن و برکهای آن از هم دور شبیه ببرک بلوط و از آن کوچکتتر و باریک و اطراف آن مشرف و طعم آن اندک شیرین و بیخ آن اندک طولانی و باریک

"افعال و خواص آن

غرغره بطیخ برک آن با شراب جهت دفع قروح خبیثه بیخ دندان و آشامیدن بیخ کوبیده

۱۸۹ و برک آن با شراب و بدستور ضماد آن جهت ضرر هوام و آشامیدن برک آن مقدار یک مثقال ناشتا با نیم مثقال کندر و پنجاه و دو مثقال و نیم شراب کهنه کرم

کرده چهار روز متوالی جهت یرقان و ضماد آن با بوره جهت تسکین اورام بلغمیه و اورام حاره و تنقیه قروح و سخته و خوردن کره سوم از شاخ نبات آن با برکهای حوالی آن همچنان پیوسته بر زمین جهت حمی غب و بدستور کره چهارم آن با برک های حوالی آن جهت حمی ربع نافع گفته اند

ص: ۳۵۳

"اثولیس"

بکسر همزه و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم ثای مثلثه و سکون واو و کسر لام و سکون یای مثناه تحتانیه و سین مهمله لغت یونانی است

"ماهیت آن

مالیقی نوشته که دیسقوریدوس در رابعه گفته نباتی است برک آن شبیه ببرک قلومس بازغب بسیار و از اطراف بیخ آن برآمده و ساق آن مربع خشن و غلیظ و شبیه بساق نباتی که آن را مالیطانا نامند یا ساق نباتی که آن را ارقیطون کویند و با آن گیاه بسیاری می روید و ثمر آن بقدر کرسنه در هر غلافی دو دانه می باشد و عروق بسیار از یک بیخ آن می روید طویل و سطر و چون خشک شود سیاه و صلب می گردد مانند شاخ و منبت آن بلاد امسلیسا و در کوهی که آن را ایدی نامند

"افعال و خواص آن

آشامیدن طبیخ عروق آن جهت نفث الدم صدر و خشونت حلق و سینه و شوصه و عرق النسا نافع و بدستور لعوق آن با عسل که ترتیب نمایند

"ایدمامیر"

بکسر همزه و سکون یای مثناه تحتانیه و دال مهمله و فتح میم و الف و کسر میم و سکون یای مثناه تحتانیه و راء مهمله لغت یونانی است

"ماهیت آن

چیزی است شبیه پیشم و مائل بسبزی و پر شاخ و بر شاخهای درخت جنکلی منکون می گردد و در تنکابن داخج نامند

"طبیعت آن

سرد و خشک

"افعال و خواص آن

جهت اسهال محرب و ذرور محرق و غیر محرق آن جهت نرف الدم جراحات کهنه و غیر کهنه و محرق آن جهت قروح بغایت موثر مقدار شربت آن از دو مثقال تا سه مثقال

ص: ۳۵۴

"ایدیغون"

بکسر همزه و سکون یای مثناه تحتانیه و کسر دال مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم غین معجمه و سکون واو و نون لغت یونانی است

"ماهیت آن

چیزی است شبیه بصرغ که بر صدفهای بنفش جمع می گردد و خشک می شود و صباغان آن را جمع می نمایند و استعمال می کنند و سرمه رنک می باشد

"طبیعت آن

سرد

"افعال و خواص آن

محلل و طلای آن جهت اورام حاره و تنقیه قروح خفیفه چشم نافع

"ایذا اریندا"

بفتح اول و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح ذال معجمه و الف و فتح همزه و کسر راء
مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح ذال معجمه و الف لغت یونانی است

"ماهیت آن

نباتی است برک آن شبیه ببرک آس بری و از بیخ و برک آن چیزی طولانی شبیه
بخیوط تاک انکور رسته و شکوفه آن بر سر آن خیوط می باشد و طعم آن بسیار قابض

"طبیعت آن

در دوم سرد و در سوم خشک

"افعال و خواص آن

قاطع نرف الدم و اسهال و قروح امعا و حابس حیض و آشامیدن دو مثقال آن و ضماد
برک تازه و یا خشک آن و بیخ آن سردتر و قابض نر و قاطع نرف الدم همه اعضا در
همه وقت مقدار شربت آن تا دو مثقال است

"ایرفارون"

بکسر همزه و سکون یای مثناه تحتانیه و کسر راء مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح فا و الف و ضم راء مهمله و سکون واو و نون و در بعضی نسخ بحذف واو و بهر دو زای معجمه دیده شده لغت یونانی است بمعنی الشیخ فی الربیع و اهل اندلس آن را شریا می نامند برای اجتماع کل آن و بسیاری و انبوهی

ص: ۳۵۵

"ماهیت آن

نباتی است ساق آن بقدر ذرعی مائل

۱۹۰ سرخی و برک آن شبیه ببرک تره تیزک و بسیار کوچک تر از آن و کل آن مائل بینفشی و انبوه و در بو شبیه بشیب و در وسط آن چیزی بیاریکی موی رسته راست غیر منحنی و در بهار سفید می گردد و منبت آن خراب ها و شوره زارها

"طبیعت آن

بسیار سرد و با اندک تحلیل

"افعال و خواص آن

ضماد آن بتنهایی یا بامیختج جهت ورم معده و خصیه و با کندر جهت جراحت عصب و سائر اعضاء نافع و تره های میان کل آن نیز بدستور و چون تازه آن را بخورند فی الحال خناق آورد و در فعل مانند فطر و مداوای این نیز مداوای آن است

"ایرسا"

بکسر همزه و سکون یا و راء مهمله و فتح سین مهمله و الف بلغت یونانی بمعنی قوس قزح است جهت مشابهت رنگ کل آن بدان و برومی ابریمون و بسریانی عقارا سوسانی نامند و بفارسی مشهور بیخ بنفشه است

"ماهیت آن

بیخ سوسن آسمانکونی یعنی کبود بری و جبلی است و بعضی گفته اند که سوسن بوی دلبوس است که سوسن زرد باشد و ایرسایخ سوسن جبلی است و آن خوش بو و پهن و دراز بقدر انکشتی و زیاده بران و پر کره و پوست آن کبود و سرخ و رنکارنک و مغز آن مائل بزردی و سرخی و بعضی بسیار سفید می باشد از وسط گیاه آن ساقی برمیآید و بر سر آن کلی و برک های آن سه عدد و برکشته و رنک آن مرکب از سفیدی و زردی و بنفشی و بران نقطهای متوازی و اندک خوش بو و برک های گیاه آن سطر و بلند و بیخ آن سخت بهترین آن ماقدونی صلب سطر متلرز الاجزا مائل بسرخ کره دار خوشبوی آن است که بسیار بلند نباشد و زبان را اندک بکزد و بوی آن در وقت کوبیدن قوی باشد و بقوت عطسه آورد و باید که در اواخر بهار از زمین برآورند و بریسمان کتانی پیچیده و یا قلاده ساخته در سایه خشک نمایند که عفونتی در آن راه نیابد و سست متخلخل الاجزا و رخو و بلند و باریک نباشد و سفید آنکه رومی است ضعیف العمل تر از آن است و کهنه و کرم خورده و سوراخ دار نباشد

ص: ۳۵۶

"طبیعت آن

در اواخر دوم کرم و در خشکی کمتر از آن و کهنه آن کرم تر و خشک تر از تازه آن

"افعال و خواص آن

ملطف و مسخن و مفتوح و منضج و جالی و منقی و مسهل ماء اصفر و مره سودا و بلغم غلیظ و گفته اند قوت اسهال کهنه آن زیاده است و آشامیدن سه مثقال تا هفت درهم با ماء العسل اسهال کیموس غلیظ بلغمی و مره صفرا نماید

"امراض الراس

و غیره ضماد آن با سرکه و روغن کل بر سر جهت صداع کهنه و بدستور مطبوخ آن و خواب آورد و ضماد کل آن جهت سکنه و تشنج امتلائی و خدر و بدستور آشامیدن آن و نیز آشامیدن بیخ و برک آن از برای خدر و طبیخ بیخ آن جهت اختلاج و خدر و رعشه و رعه و سکنه و فالج و استرخا و فزع صبیان در خواب و نسیان و زیادتی قوت حفظ و بدستور خوردن جرم آن و با شراب ریحانی جهت تشنج امتلائی و تعطیس بجرم آن جهت جلب دموع و رطوبات زائده از چشم و سعوط برک آن سه روز متوالی جهت شقیقه و قطور طبیخ بیخ آن با سرکه در گوش جهت قطع نزلات بارده و دوی آن و مضمضه بآن جهت درد دندان بارد امتلائی و ضمور لاه و مضغ جرم آن جهت بدبوی خمر و آشامیدن مطبوخ آن و یا جرم آن با می پختج جهت درد سینه و شش و ضیق النفس و ربو و سرفه و عسر النفس و ذات الرئه و خناق بلغمی و دفع فضول غلیظه محتبسه عسره الدفع و درد جگر و سپرز بارد و استسقا و یرقان و تفتیح افواه بواسیر و عرق النسا و اعیا و مغص و جهت امساک منی و کثرت احتلام و جریان مذی بدون جماع و آشامیدن مطبوخ و بدستور جرم آن دو درم با شراب جهت امراض رحم و انشقاق و تفتیح سده آن و احتباس طمث و فسخ و هتک عضل و با سرکه جهت کزیدن هوام و ادویه سمیه و ورم و سده سپرز و لرز و نافض حمیات و ضماد پخته آن جهت درد رحم و صلابت و انضمام فم آن هنگامی که بند شده باشد بسبب غلظت جرم خود و جهت تلین اورام صلبه و مزمنه و خنازیر و بثور لبنیه و قروح و سخته و بدستور تکمید بدان

ص: ۳۵۷

۱۹۱ و با سر که جهت سپرز و استسقا و کزیدن هوام و تحلیل اورام و قطع رطوبات هائله از قروح لبنیه و تحلیل آنها و رفع کلف و نمش و بهق سفید و بدستور با دو چندان خربق سفید جهت کلف و نمش و بهق و با عسل جهت زخمهای غائره و ذرور آن جهت رویانیدن گوشت بر استخوان و التیام زخمهای غائره و بدبوئی زخمی که ناصور شده باشد و جلوس در طبیخ آن جهت صلابت رحم و مقعده و امراض بارده و حقنه بدان جهت عرق النسا و بدبوی بواسیر و قروح غائره باطنه و بردن لحم زائد بواسیر و فوزجه آن با عسل جهت اخراج جنین و حمل آن جهت دیدان و تدهین بروغن آن جهت نشنج امتلائی و کشودن افواه عروق بواسیر و رفع اعیا و آشامیدن آن با سر که یا شراب جهت تشنج امتلائی و هتک عضل و رفع سمیت فطر و بنج و کشنیز جبلی مجنن و بود و نافض حمیات و یک اوقیه آن مسهل قوی و غرغره آن با ماء العسل جهت خشونت قصبه رئه و قطور آن در کوش با سر که جهت رفع دوی و منع نزلات مزمنه و بتنهایی در بینی جهت رفع بدبوئی منخرین و چون در زیت بجوشانند تا نضج یابد و در کوش بچکانند کری کهنه را زائل کرداند و حقنه بدان جهت عرق النسا و امراض رحم مفید بدل دهن آن دهن الفار و صاحب اختیارات گفته که تخم آن از منومات مجربه است و اگر بیخ آن را قدری بر دندانانی که درد کند بگذارند آن را بیندازد اما باید که بدنندان دیگر نرسد که آن را فاسد کند مقدار شربت ایرسا تا دو مثقال بدل آن در اسهال ماء اصفر ثلث آن مازیون با بیست مثقال شیر شتر و کویند مضر شش است مصلح آن عسل و جوارش و حب و دبید و دهن و قرص و لعوق آن در قرابادین ذکر یافت

ص: ۳۵۸

"ایمارانوطالی"

بکسر همزه و سکون یا و فتح میم و الف و فتح راء مهمله و الف و ضم نون و سکون واو و فتح طاء مهمله و الف و کسر لام و یا لغت یونانی است بمعنی عشبۀ مکرمه و در مصر زیتونیه نامند جهت مشابَهت برک آن با برک زیتون در ضخامت و صاحب تحفه نوشته که ظاهر ازین گیاه باشد و نه چنین است و در حرف الزا ان شاء الله تعالی ماهیت زرین گیاه مذکور خواهد شد

"ماهیت آن

نباتی است زیاده بذرعی و شاخهای آن پر کره و ساق آن باریک و برک آن از هم متفرق و از برک بلوط باریکتر و کوچکتتر و شرفه دار و طعم آن شیرین و بیخ آن باریک و دراز و کل آن زرد و چون بر صحنه مس این گیاه را طرح کنند ظاهر آن را برنک نقره گرداند بغیر غوص در جرم آن

"طبیعت آن

در آخر دوم گرم و خشک و معتدل نیز گفته اند

"افعال و خواص آن

مجفف و مفتح آشامیدن دو مثقال از بیخ و برک آن با شراب جهت نهش هوام و بدستور ضماد آن و آشامیدن دو مثقال آن با نه قیراط کندر و نه اوقیه شراب کهنه چهار روز متوالی جهت یرقان و طحال و استسقا و تفتیت حصاه و غرغره بطبیخ آن با شراب جهت قروح و بثور زبان و منع انبساط قروح دهان و تسکین اوجاع آنها و لاهه و ضماد برک آن جهت تسکین اورام حاره و خراجات و قروح و بخور آن مسقط جنین و گفته اند آشامیدن کره اسفل آن از جهت تب یومی و کره دوم آن جهت تب نوبه بلغمی و کره سوم آن جهت تب غب و چهارم جهت ربع مجرب و تعلیق نبات آن را اهل روم و

فرنگک موجب اکرام و اعزاز دانسته اند مقدار شربت آن از یک مثقال تا دو مثقال مضر
ثقل مصلح آن کثیرا است

ص: ۳۵۹

"ایل"

بکسر همزه و فتح یای مثناه تحتانیه مشدده و لام و بضم همزه نیز آمده لغت عربی است
آن را ایل جهت آن گویند که پناهگاه خود را در مغارهای کوه سازد و بفارسی کوزن
و کاو کوهی و بهندی باره سینکها بفتح بای موحدده و الف و فتح را و ها و کسر سین
مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و خفای نون و فتح کاف فارسی و ها و الف و باره
بلغت ایشان دوازده سینکه بمعنی

۱۹۲ شاخ است جهت آنکه شاخ آن اکثر منشعب بدوازده شعبه مانند شاخه درخت می
باشد و بسیار صلب مصمت شبیه بدنندان در جرم بلکه از ان صلب تر بخلاف شاخ
حیوانات دیگر

"ماهیت آن"

حیوانی است جبلی و غیر جبلی جبلی آن سه نوع است یکی آنکه در دامنه‌های کوهها
که درختان بسیار باشد می باشد و این را وعل نامند و بترکی جوهر و جئه این از آهو
بزرک تر و در زمستان موی آن مائل بسیاهی و در کرما سرخ می گردد و بی دنباله
است و نوع دوم آنکه در کوههای کرم سیر می باشد از وعل بزرکتر و این دنباله دار
است و یحموور نامند و نوع سوم آنکه در کوههای سردسیر می باشد و بزرک جئه و این
را بقر جبلی نامند و غیر جبلی آن زردرنک و قوی هیکل و در بیشه‌های کرم سیر می
باشد و این را بقر الوحش و بفارسی کوزن نامند و بهترین انواع این است و همه آنها هر

سال در هنگام پایز شاخ می اندازند و شاخ دیگر قویتر و پرشعبه تر از آن برمیآورند و کوبند که طویل العمر می باشد و بعد از هر صد سال مثانه دیگر در آن بهم می رسد و لهذا بعدد هر مثانه عمر آن را معلوم می نمایند حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که والد حقیر از جد فقیر نقل نموده که او صاحب هفت مثانه را دیده بود و نوشته که کوبند مراره ندارد و نچنین است بلکه مراره آن بسیار کوچک است و چون پر شد از صفرا برودی خالی می شود و بر کبد آن چسپیده می باشد و لهذا کم ظاهر می گردد و گفته اند چون تیر بر آن زنند و بیکان در آن نشیند برنیابد و چون مشکطرا مشیع بخورد برآید

ص: ۳۶۰

"طبیعت آن

کرم و خشک در سوم

"افعال و خواص آن

گوشت اقسام آن مولد سودا و سریع الهضم و مدر بول و مقوی باه مبرودین و گوشت آنچه در هوای کرم بعد از دوانیدن بسیار ذبح نموده باشند بتخصیص که آن حیوان تشنه باشد بسیار کرم و با سمیت است پس باید که در زمستان بعد از آنکه آب بسیار بآن خورانیده باشند صید نمایند و یا آنکه بعد از صید بآن آب بخوراند و نکذارند که اضطراب بسیار نماید و بعد صید فی الفور ذبح نکنند بلکه بگذارند تا زمانی طویل پس ذبح نمایند و بعد ذبح بسیار نکذارند که بماند که بزودی متعفن می گردد پس طبخ نمایند با آب و اندک شبت تا خوب مهرا شود و با روغن و چیزهای چرب تر تناول نمایند و بعد از آن اشربه ملینه شکم مانند شربت انجیر و ماء العسل و فانید بیاشامند و

چون شاخ آن را مانند هیزم بسوزانند و مقدار یک مثقال آن را با کثیرا بوزن آن بیاشامند جهت قطع نفث الدم و اسهال مزمن و سیلان رحم رطوبی و دموی خصوصا با ادویۀ معینه بر آن و دفع یرقان و وجع مثانه و قرحۀ امعا و قولنج صعب و سپرز مفید و چون پارچه پارچه نموده در کوزه کالی مطین نموده سر آن را محکم کرده در تنور و یا در تون حمام گذارند تا آنکه سوخته سفید گردد پس مانند اقاویا شسته اکتحال بدان نمایند جهت امراض عین و سیلان فضول از آن و تنقیۀ قروح آن و سبل و غشاوه و حکه و جرب و غیر مغسول آن را چون با سرکه طلا نمایند بر بهق و برص و در آفتاب نشینند تا عرق شود مفید و با روغن کاو جهت شقاق دست و پا و آشامیدن آن نیم درهم جهت طحال و سنون آن جهت تقویت و جلای دندان و طلای آن جهت قلاع دندان بزرگان و کودکان بغایت موثر و بر عانه و پستان ادرار حیض نماید و مضمضۀ آن با سرکه جهت تسکین وجع ضرس و بخور آن جهت طرد هوام و تعلیق آن بر زن آبستن باعث سهولت وضع حمل بغیر الم و اذیت و غیر محرق آن را چون با دو سه دانه فلفل بسایند و اندکی بخورند و قدری بر آن طلا نمایند جهت درد پهلو و تمریخ پیه آن جهت تشنخ و خوردن یک مثقال خون برشته آن بی روغن جهت قطع اسهال مزمن و قرحۀ امعا و آشامیدن خام آن یا برشته آن مقدار دو مثقال جهت دفع سم السهام یعنی طفسیقون مفید و مالیدن مغز ساق آن و پیه شکنبۀ آن جهت تحلیل ریاح و انضاج صلابات و ازالۀ اعیای بارد السبب و مفلوج بعد از استفراغ نافع و بدل آن درین عمل زردۀ تخم نیم برشت

ص: ۳۶۱

۱۹۳ دو چند آن و طلای دنبالۀ سوخته آن بتمامه و همچنین طلای پوست و گوشت و استخوان آن با شراب بر ذکر و کنج ران و عانه جهت تحریک باه و نعوظ و همچنین چون بر هر حیوانی دیگر بمالند و دمهعه یعنی چرکی که در جوف کودال کوشۀ چشم

آن جمع می شود و عوام آن را تریاک کاو کوهی نامند در دفع سموم حیوانی قویتر از تریاق فاروق است و چون بطفل بعد از ولادت قبل از آنکه شیر باو دهند مقدار یک حبه از آن چرک در شیر حل نموده در کامش بچکانند ما دام الحیوه آن طفل از کزیدن هوام ایمن باشد و چون مار آن طفل را ببیند سست شود و از حرکت باز ماند مجرب است و بغدادی گفته که این اصلی ندارد و قضیب مجفف مسحوق آن با شراب و امثال آن در معاجین و حبوب در تهیج باه و انعاظ نائب مناب سقنقور دانسته اند و یک مثقال آن تریاق کزیدن افعی و مفتت حصاه و تعلیق قضیب و خصیه و پوست و شاخ آن هریک بتنهائی جهت منع کزیدن مار و عقرب و زنبور و سائر هوام مجرب و چون قضیب آن را بر بازو بندند نزدیک حامل آن مار نیاید و پنیر مایه آن مقوی باه و حمل آن سه روز بعد از طهر مانع آبستنی است و سم آن را چون بخور نمایند زلو را بکشد دفعه و مجرب و گفته اند مردم آن قاتل است لهذا باید در وقت ذبح بلافاصله دم آن را ببرند و از خاصیت آن آنست که بینی خود را بر سوراخ مار می نهد و بقوت نفس خود مار را بخود می کشد و بتعجیل بیرون می آورد مانند آهن ربا آهن را و شروع بخوردن آن می نماید از دنباله آن و چون تمام آن را بخورد حدتی و سوزشی در چشم آن پیدا می گردد و آبی از آن جاری می شود و در کودالی که در گوشه چشم آنست مجتمع می گردد و بمرور ایام منجمد و بسته می شود و آن دمعه آن تریاق است که ذکر یافت و نیز چون مار را بخورد و گرمی و سمیت در خود یابد سرطان را گرفته می خورد بجهت دفع آن و ماده آن بعد از وضع حمل بچه دان خود را می خورد لهذا پوست آن علت نفاس را مفید است و چون کوزن کسی را بشاخ خود مجروح سازد زخم آن کم معالجه پذیر است و از خوردن ذنب الایل عارض می گردد کرب شدید و غشی و هم و سم قاتل است علاج آن آشامیدن کثیرا با روغن کاو و عسل نیم گرم و قی کردن پس آشامیدن نیل زهره دو دانک تا نیم درم با شراب و خوردن مغز پسته و فندق "

"امراض الراس"

چون آبنوس را با آب برک بار تنک سوده نشوق نمایند و قدری بر پیشانی طلا کنند رعاف باز دارد العین اکتحال محکوک آن جهت رفع شب کوری و ذرور آن جهت بیاض رقیق و غشاوه و قرحه و بثور عین و دمعۀ دموی و جرب عین و حکه و رمد یابس و حفظ صحت چشم و رویانیدن مژگان مفید و بالجمله شدید النفع است از برای اکثر امراض عین القروح و الجروح و نزف الدم ذرور نشاره آن جهت حبس خون زخمهای تازه نافع و حکم خشک بند دارد و باعث التحام آنست بقوت قبض و نشفی که دارد حرق النار چون بر عضوی که سوخته باشد روغن کل یا سفیدی تخم مرغ بمالند و بران آن را بپاشند سودمند بود و محرق مغسول نشاره آن لطیفر و جهت قروح مزمنه و جرب و در جمیع افعال مذکوره سریع الاثر است الخنازیر طلای مسحوق آن و همچنین مطبوخ آن در شراب محلل خنازیر است و کویند بالخاصیه اطفای خون جاری می کند و بتنهائی جهت تجفیف قروح خبیثه و رویانیدن گوشت صالح و منع جوششهای پر آب و آبله کردن اعضا مجرب است مقدار شربت آن تا سه درهم مضر معده مصلح آن صمغ عربی و عسل بدل آن چوب کنار است طریق احراق و غسل آن در قرابادین ذکر یافت و آشامیدن سفوف ثمر خشک آنکه تخم آن را دور نموده باشند با آب جهت حبس اسهال و سیلان رحم و ودی و مدی و منی مرد و زن نافع

"باب دوم در بیان ادویه که حرف اول آنها باء موحده است"

"فصل الباء مع الالف"

"بابونج"

ص: ۳۶۳

بفتح باء موحده و الف و ضم باء موحده و سکون واو و فتح نون و جیم بفارسی بابونه و در مغرب بابونق نامند

"ماهیت آن

گیاهی است شاخهای آن سبز و نازک و باریک متشعب و بقدر ذرعی و زیاده بر آن و برک آن ریزه و باریک اندک طولانی و وسط کل آن زرد و اطراف آن برکهای ریزه سفید و از کل اقحوان ریزه تر و بهترین آن کل ریزه بسیار خوشبوی آنست و عند الاطلاق مراد کل آنست

"طبیعت آن

در دوم کرم و در اول خشک

"افعال و خواص کل آن

ملطف و محلل بی جذب و مفتح و مقوی دماغ و اعصاب و باه و با قوت تریاقیه و مدر عرق و شیر و بول و حیض و جهت امراض دماغی و درد سر و نزلات و تحلیل بقایای رمد و تحلیل ریاح کوش و ربو و یرقان و تسکین اعیلو درد سینه و جگر و احشا و مقعده و رحم و تحلیل و تلین اورام آنها و بیضه و سائر اعضا و تفتیت حصاه مthane و اخراج مشیمه و دفع عفونت سودا و بلغم و حمیات عفونی و قولنج و ایلاوس و عسر البول و عسر ولادت و جرب رطب و احتباس حیض شربا و ضماد او طلاء نافع و بدن را از اخلاط ردیه پاک کرداند و بدستور جلوس در طبیخ آن و بطول آن در اکثر علل

مذکوره و بخور پخته آن با سرکه جهت رفع نزلات در انتها و درد چشم با مداومت آن مفید اما باید که بعد از تنقیه ماده باشد و خائیدن آن جهت قلاع دهان

ص: ۳۶۴

۱۹۴ و ذرور آن جهت غرب منفجر بغایت نافع و شستن چشم به آب مطبوخ آن بتنهائی جهت درد چشم و بخور آن در آتش جهت کریزانیدن هوام مؤثر مقدار شربت آن تا سه مثقال بدل آن قیصوم و برنجاسف و اقحوان مضر حلق مصلح آن عسل و شربت انار و بیخ آن کرم و تر و خشک تر و در افعال قویتر از کل آن و یک مثقال با شراب و عسل بسیار محرک باه است و روغن آن که کل آن را در روغن کنجد چهار وزن آن اندازند و در آفتاب گذارند و هفته یک مرتبه تجدید نمایند تا سه دفعه و یا آنکه در آب جوش دهند تا روغن بماند و آب آن بسوزد و احتیاط نمایند که روغن نسوزد و اگر در قدری مضاعف طبخ دهند تا قوت آن تمام در آب آید و اگر خشک باشد نصف وزن تازه آن بگیرند پس مالیده و صاف کرده در روغن کنجد چهار وزن آن داخل نمایند و طبخ دهند بهتر است

"طبیعت آن

کرم در دوم و خشک در اول بلکه در خشکی معتدل

"افعال و

خواص آن

محلل اورام بارده و مرکبه و مجفف رطوبات و تدهین بدان جهت دفع لرز حمیات بلغمی و سوداوی و ادرار عرق و اعیا و تسدید مسام که از سرما باشد و تمدد و تحلیل

ریاح محتبس در اعضا و درد کمر و مفاصل و نقرس و قطور آن در گوش جهت ثقل
سامعه نافع

"باد آورد"

بفتح باء موحده و الف و سکون دال مهمله و مد همزه و فتح واو و را و دال مهملتین
لغت فارسی است و کنکر سفید نیز نامند و بعربی شوکه البیضاء و برومی لوفینیقی و
بسریانی ساناحور و مؤلف جامع تمیمی آن را عصفر بری می داند و بهندی کویند که
جواسا است

ص: ۳۶۵

"ماهیت آن"

نباتی است خاردار بقدر دو ذرع و ساق آن بقدر انکشت ابهام و بزرک تر از ان و مثلث
و سفید و مزغب و خاردار و ثمر آن مانند قبه و خاردار هر خاری بقدر سوزنی و در
جوف قبه آن چیزی مانند پشم و کل آن بنفش و تخم آن شبیه بقرطم و مدور و بعضی
شکاعی را باد آورد می دانند و می کویند شکاعی اسم عربی آن است و باد آورد اسم
فارسی و تحقیق آن است که دو جنس قریب بهم اند نه عین و ان شاء الله تعالی ماهیت
شکاعی در حرف الشین خواهد آمد و فرق معلوم خواهد شد و منبت آن کوه ها و
بیشها و تحقیق آن است که ساق باد آورد باریک سفید مدور تا بقدر یک شبر و اندکی
زیاده بر ان و در بیخ ساق آن اندک زغبی و کل آن سفید و اطراف آن سه خار نرم
نازک بقدر سوزنی و متصل میان شاخهای آن و ثمر آن بشکل تکمه اندک طولانی و
در جوف آن چیزی شبیه به پرز و پشم سفید رنک و چون گیاه آن خشک گردد باد آن
را بر کند و پراکنده نماید و لهذا آن را باد آورد نامند منبت آن دامنه های کوه و ریکزارها

"طبیعت آن

کرم و خشک در اول و منسوب بمشتری و کویند در اول سرد و اظهر حرارت است و لیکن برک و تخم آن با قوت بارده و بیخ آن قویتر از تخم آن و تخم آن از برک آن

"افعال و خواص آن"

برک آن مسهل بلغم غلیظ و سودا و مقوی معده و مفتوح سدد و مدر بول و حیض و مفتت حصاه و محلل و با قوت قابضه و مقاوم سموم و مضمضه بطیخ آن جهت نفث الدم سینه و اسهال معدی مزمن و درد معده و تقویت آن و عسر البول و کزیدن هوام و تپهائی که بسبب ضعف معده باشد و تپهای کهنه بلغمی و سوداوی و استسقا و یرقان از یکدرهم تا یک درهم و نیم و مضمضه بطیخ آن بهتر از طبیخ برک آن است جهت درد دندان ضماد آن جهت تحلیل اورام رخوه بلغمیه و خاریدن داء الثعلب بساق تازه آن زائل کننده آن و مجرب و آب آن جهت رفع تشنکی و التهاب و چون بخایند و بر لذع عقرب و نهش مار گذارند بسیار نافع و از خاصیت آن آنست که چون در خانه بیاویزند هوام بگریزند و نزدیکی آن نکنند و تخم آن جهت کزاز خصوصا کزاز اطفال و تشنج و سرفه و تحلیل ریاح و درد ورک و کمر مفید مضر رئه مصلح آن افسنتین بدل آن شاهره مقدار شربت آن از تخم آن تا دو مثقال

ص: ۳۶۶

۱۹۵ و از آب آن سه مثقال

"بادرنجبویه"

بفتح با و الف و سکون دال و فتح راء مهملتین و سکون نون و جیم و ضم باء موحدہ و سکون واو و فتح یای مثناہ تحتانیہ و ہا معرب بادر نکبویہ فارسی است و بعربی مفرح القلب نامند

"ماہیت آن

نباتی است بقدر ذرعی و دو نوع می باشد نوع اول صغیر و برک آن لطیف و طولانی و اطراف برک آن مشرف مانند ارہ و ساق آن پر شعبہ شبیہ بریحان و کل آن بنفش مائل بسرخ و بجای سبزی با طعام می خورند و این نوع صغیر ربیعی می باشد و ہر سال تخم آن سبز می شود نہ ریشہ آن و تخم آن شبیہ بتخم کتان و کوچکترازان و اغبر و این را بقلہ اترجیہ و ترنجان نیز نامند و نوع دوم نیز در بو شبیہ بآن و از ان تندتر و برک آن مائل بتدویر و این صحرائی و بستانی نیز می باشد بی ساق و شاخہای آن بسیار از یک بیخ می روید و برک آن با خشونت و عریض و از برک نعناع بزرکتر و کل آن سفید و کم تخم حکیم میر محمد مؤمن نوشته کہ این را در دار المرز بادرنجبویہ نامند و ریشہ آن مثل نعناع ہر سال سبز می شود و کربہ این نوع را دوست می دارد و جمعی ہر دو نوع را یکی می دانند و نچنین است و بالنکو نیز نیست زیرا کہ تخم بالنکو باریکتر و بلندتر و سیاہ نیلی و تخم این اندک بالیدہ تر و کوتاہ تر از ان و اغبر و گیاه بالنکو مانند ریحان است و نوشته کہ حقیر تخم بالنکو را کشتہ گیاه آن را از جملہ ریحان مشاہدہ نمودہ و آن ریحان سبز بزرک برک است و در بو مانند شاہسفرم

ص: ۳۶۷

"طبیعت آن

کرم و خشک در اواسط دوم و منسوب بمشتری و بعضی در اول معتدل در کرمی و خشک در دوم گفته اند و این قول ضعیف است و قول اول اقوی و اصح

"افعال و خواص آن

مقوی دل و دماغ و حواس و حفظ و ذکاء و معده و جگر و مفرح و مفتح سده دماغی و ملطف و دافع کابوس شما و اکلا و جهت وحشت سوداوی و خفقان و غشی و فواق ریخی و تحلیل سودا و امراض بلغمی و مغص و امراض و رکین و کرده و دفع سموم مطلقا شربا و ضمادا نافع و خائیدن برک آن جهت ازاله بوی شراب و بخر یعنی بدبوی دهان بسیار مؤثر و آشامیدن سه درهم آن با نیم درهم نظرون جهت قرحه امعا و مغص و سه مثقال آن با یک مثقال نظرون جهت دفع سم فطر و سماروغ مفید جهت آنکه ازاله اختناق عارض از شرب فطر می نماید و مضمضه بطبیخ آن جهت فساد دندان و لعوق آن با عسل جهت عسر النفس و نفس انتصابی و سائیده آن از پنج درهم تا ده درهم با شراب جهت کزیدن سک دیوانه و رتیلا شربا و ضماد آن جهت امراض مذکوره و تقویت قلب و تسکین اوجاع مفاصل بسبب قوتی که در آنست و بخاصیتی که دارد و بالعرض نیز برای آنکه محلل و دافع سودا است و با سرکه محلل خنازیر و منقی قروح و خوردن آن ناشتا جهت ازاله خفقان سوداوی و غیر سوداوی و تقویت معده بارد رطب و تلطیف طعام غلیظ و آوردن جشا و خواب بالعرض و طلای آب برک آن جهت جرب سوداوی و نمله و نار فارسی و آکله و با نمک جهت خنازیر و قشعربره و نافض حمی در حمام معتدل و بوئیدن برک آن جهت تفتیح سده دماغی و جلوس در طبیخ آن جهت احتباس حیض نافع مضرورک گفته اند مصلح آن صمغ عربی و کندر بدل آن دو وزن آن ابریشم و دو ثلث آن پوست اترج مقدار شربت از خشک آن تا ده درهم و از تازه آن تا بیست درهم و تخم آن در افعال ضعیف تر از برک آن و یک

مثقال آن جهت دفع لرز و قشعریره و مغص نافع مقدار شربت آن تا دو مثقال است و شراب و عرق آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

ص: ۳۶۸

"بادروج"

بفتح با و الف و سکون دال و ضم راء مهملتین و سکون واو و جیم لغت نبطی است و بعربی جوک و بفارسی ریحان کوهی و تره خراسانی و بهندی بابری و بلغتی تلسی جنکلی نامند

"ماهیت آن

نوعی از ریحانست برک آن ریزه و

۱۹۶ ساق آن مربع و پرشاخ و کم بوتر از ریحان کل آن مائل بسرخی و در مصر ریحان احمر نامند بری و بستانی می باشد و خریفی است نه ربیعی صاحب تحفه المؤمنین نوشته که ظاهرا تخم شربتی باشد که از شیراز می آورند و با شربت قند می خورند بهترین گیاه آن خوشبوی آنست

"طبیعت آن

در دوم کرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه منسوب بمشتری است بسبب حرارت آن

"افعال و خواص آن

مفرح و مقوی دل و قوت شامه و فم معده و مبهی و مدر شیر و بول و حیض و عرق و منضج و محلل اورام و رافع انشقاق و جهت خفقان و غشی و عسر النفس و ضعف جگر بارد و سده سپرز و ریزانیدن سنک مthane و ضماد آن با سویق جو و روغن کل و سرکه جهت اورام حاره و ورم پستان و بتنهائی جهت کزیدن عقرب و زنبور و تین بری و بر پستان جهت تحلیل ورم آن و با شراب حبوشی که منسوب بحبوش که جزیره از جزائر مغرب است و آن شرابی است عفص حاد بسبب آنکه آب دریا مخلوط بآن می کنند مسکن ضربان چشم و طلای آن جهت ورم چشم و منع نزلات و قطور عصاره آن جهت جلای بصر و دمعه و خائیدن آن جهت رفع کندی دندان و زوال رطوبات عارضی سینه و شش و از خاصیت آن آنست که چون مضغ نمایند در اول نزول آفتاب ببرج حمل به نحوی که تمام دندانها برسد سالم می مانند دندانها تمام سال از وجع و الم و چون کسی آن را خورده باشد و عقرب او را نکزد احساس الم آن نمی نماید و گذاشتن خائیده آن در گوش جهت تسکین وجع آن مؤثر و سعوط آب آن با سرکه و کافور جهت رعاف و استنشاق آن معطس و سزاوار آنست که در آن وقت چشمهای خود را برهم گذارند و خوب بفشارند در وقت عطسه و همچنین در هر معطسی و کویند ملین بطن است و مولد کرم معده و اکثر آن بسبب تولید ریاح و ابخره غلیظ و خلط مراری ردی خصوصا چون با کوامخ مالحه تناول نمایند باعث ظلمت بصر و سدر گردد مصلح آن سرکه و خیار و خرفه مقدار شربت از آب آن تا ده مثقال بدل آن بوزن آن شونیز و از خواص برک آنست که چون بخایند و در آفتاب گذارند کرم از آن متولد گردد و تخم آن مانع تولید سودا و جهت عسر بول و تحلیل نفخ و ضماد آن بر پستان مولد شیر مقدار شربت آن تا سه مثقال و روغن آنکه آب برک آن را با سه مثل آن روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند

"طبیعت آن

کرم و تند و جالی و آشامیدن نصف اوقیه آن با آب کرم جهت اخراج کرم معده و طلای آن جهت دفع مواد بارده و تحلیل رطوبات و تقویت اعصاب نافع

"بادزهر"

بفتح با و الف و سکون دال مهمله و زای معجمه و ها و راء مهمله اسم فارسی جنس تریاق است و عبری حجر السم نامند و گاه بارابفا بدل می کنند و فادزهر می گویند که معرب بادزهر باشد و گاه دال را می اندازند و با زهر می گویند و وجه سمیه آن گفته اند باز زهر است که یک زا را انداخته با زهر باشد نامیدند و در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت و آن حیوانی و معدنی می باشد و هریک را انواع بسیار است اما حیوانی پس آن سنکی است که در شیردان و یا روده و یا زهره بعضی حیوانات مانند بز کوهی و کاو کوهی و میمون و قنفذ یافت می شود و شنیده شده که نزدیک زهره آن تکون می یابد و چون مطلق ذکر شود مراد حجر التیس است که بهترین انواع آن است خصوصا که از بز کوهی که در کوهسار شبانکاره فارس باشد و آن باشکال مختلفه می باشد طولانی و هیكلی و مدور و پهن جهت آنکه بر هرچه منعقد گردد بشکل همان می گردد مثل آنچه بر چوب مخلصه و یا تخم آن منعقد شده باشد طولانی و هیكلی می باشد و این هر دو بسیار خوب است و اگر بر چیزی دیگر مانند خرما یا تمر و با پشم بسته شده باشد بشکل آنها می باشد و آن چوب و یا تخم مختلفه را مغز فادزهر می نامند و پهن آن اکثر پشمی است یعنی پشم در جوف آن می باشد و آن پشم اگر کم است چون در آب اندازند ته نشین می گردد و اگر بسیار است بر روی آب می ایستد

ص: ۳۷۰

۱۹۷ و آنچه در اماکن دیگر غیر شبانکاره و نواح آن بهم می رسد بسیار ضعیف و کم خاصیت است مانند کوهستان هند و دکهن و غیرها جهت آنکه در کوهستان شبانکاره گیاه مخلصه بسیار می باشد که با قوت تریاقیت است و خوراک آن حیوان اکثر آن است و در جاهای دیگر نیست و مقدار بادزهر در بزرگی و کوچکی مختلف می باشد و تا چهار مثقال دیده شده و رنگ آن بیشتر سبز زیتونی تیره و یا صاف براق و جرم آن تو بر تو یعنی پرده بالای پرده مانند پیاز می باشد و کویند که در حین گرمی که از خوف آن حیوان برمی آورند نرم می باشد و برسیدن هوای خارجی صلب می گردد بمجرد برآوردن در دهان می اندازند و بتقلب زبان آن را بهر شکلی که می خواهند می سازند و لهذا بعد برآوردن از دهان و انعقاد براق و املس می باشد و شاید وجه براقیت و املسیت آن محض همین نباشد زیرا که پردهای زیرین آن نیز املس و براق است و بدانکه آن را جعل نیز می کنند از صبر و کندر و چند دوی دیگر درهم کرده بشکل بادزهر می سازند و فرق آن است که چون سوزنی را گرم کنند و در آن فرو برند اگر سر سوزن زرد شود و دود زردی از آن مشاهده گردد اصلی است و اگر سیاه جعلی است و کویند امتحان خوبی آن آنست که چون با خاکستر سفید خشک بر کف دست بمالند خاکستر سبز پسته گردد و چون قدری سائیده در شیر اندازند شیر را منجمد گرداند و سائیده آن سرخ مائل بسیاهی باشد و سرخ و زرد و سبز آن متوسط است و اصل آن است که کسانی که مکرر آن را دیده اند از دیدن جوهر و قماش و رنگ آن درمی یابند که اصلی است یا مجعول و مصنوع و علامت حیوانی که در جوف آن تکون یافته آنست که اکثر لاغر و با قوت و خوشحال می باشد و از میان امثال خود دور و تنها می گردد

ص: ۳۷۱

"طبیعت آن

در آخر دوم کرم و در اول سوم خشک

"افعال و خواص و منافع آن

موافق جمیع امزجه و دافع اکثر سموم حاره و بارده حیوانیه و نباتیه و معدنیه است جهت آنکه اثر آن چنانچه ذکر نموده اند نه بطبیعت و مزاج فقط است بلکه بخاصیت و صورت نوعیه است و مقوی جمیع قوی و ارواح و حواس و اعضای رئیسه و حرارت غریزیه و باه و مفرح و منشط و مزیل غم است شربا و طلای آن با آب کشنیز تازه جهت اورام حاره و با کلاب جهت طاعون و اورام بارده و با شراب جهت کزیدن مار افعی و عقرب و جانوران سمی و هوام و تسکین وجع آنها در ساعت و باید که قدری نیز بخورند با کلاب و آب رازیانه نیز بدستور و بتنهائی جهت کزیدن هوام و ذرور آن بر موضع جراحت هوام و غیر آن جذب سم می نماید و بترشح دفع می کند و باعث التیام آن می گردد و کویند چون شخص را زهر خورانیده باشند و همان لحظه فادزهر آزموده را در دهان نگاهدارد نفع تمام بخشد و اگر چند عدد فادزهر موصوف را در کاسه چینی بگذارند و بالای آن شیر کاو بدوشند و بعد از زمانی که شیر قدری قوت و کیفیت فادزهر را کسب نموده باشد بنوشند نفع عظیم می بخشد مقدار شربت آن از یک قیراط تا دو قیراط و در بعضی امزجه بارده رطبه و یا با بعضی مصلحات تا سه قیراط تجویز نموده اند و زیاده از آن کشنده مضر محرورین و مورث التهاب و اسهال دموی و احتراق خون مصلح آن اشیاء مبرده بدل آن بوزن آن حجر الایل و اگر نباشد فادزهر معدنی نوع اعلی و یا زمرد صافی شفاف کهنه و یا زبرجد است و کیفیت ظهور و اطلاع بر آن در ولایت فارس و جودت و رداءت و دستور خوردن آن در اول فصل بهار و غیر آن و حبوب و مفرح فادزهری در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت و می کویند در ولایت کول کنده و تلنکانه که از حدود ملک دکهن است از روده گاو کوهی و گاومیش جنکلی نیز برمی آید وافر و بسیار و سبز زرد رنگ و کوچک و

بزرک تا بیست مثقال و لیکن بی رونق و بی جلا می باشد و بسیار ضعیف العمل و کم قوت و نیز گفته اند که در جزائر بحر هند و چین نوعی از فادزهر میمونی بهم می رسد که از روده میمون برمیآورند و رنک آن نیز بزرگی مائل است و هیگلی شکل و باریک دراز

ص: ۳۷۲

۱۹۸ و بشکل دل مرغ نیز و پادشاهان آن همت بقیمت اغلا می خرنند و در خزائن خود نگاه میدارند و برای آن خواص و منافع بسیاری نقل می کنند و بکمان خود مانند بادزهر بزی شبانکاره می دانند.

"بادزهر قنفذی"

از جمله ادویة جدیده است که اهل فرنک بتازکی اطلاع بر آن یافته اند

"ماهیت آن

چیزی است صلب مدور اندک طولانی قریب بشکل جوزبوا و برنک آن و کوچک و بزرک بمقدار جوز بزرک اندک طولانی که در زهره بعضی از قنفذهای جبلی در بعضی از جزائر ملک فرنک متکون می گردد و کویند که آن جزیره بناویه است که جاوه نیز نامند و علامت تکون آن آنست که آن حیوان روز به روز ضعیف و لاغر می شود و از میان قنفذها برآمده جدا تنها می گردد و آخر هلاک می شود و چون مطلع کشتند شکم آن را شکافته برمیآورند

"طبیعت آن

کرم و خشک در سوم و منسوب بمشتری است

"افعال و خواص آن"

آنچه شنیده و مشاهده شده آنست که جهت امراض بارده رطبه و دفع بعضی سموم و سوء هضم و تخمه و هیضه و اوجاع کرده و مثانه و تقویت بعضی قوی نافع است و طریق استعمال آن آنست که در ظرفی مقداریست مثقال تا چهل مثقال آب شیرین خالص صافی می کنند و لمحہ آن سنک را با هستکی در میان آن می گذارند تا آب تلخ گردد پس برآورده آن آب را بیک دفعه یا دو دفعه بمریض می خوراند و آن سنک را خشک نموده نگاه می دارند و این هر چند زودتر آب را تلخ نماید بهتر و قوی الاثرتر است و بتدریج و کثرت استعمال جرم آن اندک اندک بتحلیل می رود و می گذارد در آب و آب را دیرتر تلخ می گرداند و خواص هم کم می شود چنانچه در سنه یکهزار و یک صد و نود قدسی برادر عالیقدر نواب مبارز الملک معین الدوله خان خانان سید محمد رضا خان بهادر مظفر جنک در کلکته از عمدۀ تاجر ارمنی چهار عدد همین را که دو عدد خرد و کلان و دو عدد برابر جوز در تار طلا گرفته بودند و بچهار هزار روپیه خرید نموده آورده بودند از آن جمله یکی از آنها که بفقییر داده بودند چند جا در هیضه و بعد وضع حمل بعضی نسوان را بسبب برودت تغییر حالت شده بود امتحان شده فائده بسیار بخشید باقی خواص مسمی که مسطور نموده

ص: ۳۷۳

"بادزهر معدنی"

آن را بعربی حجر السم و بفارسی بادزهر کانی و زهر مهره نامند و در بعضی لغات معروف بحجر قیطاس است

"ماهیت آن"

حجری معدنی است و معادن آن مملکت خطا و جبال چین و هند و اجمیرود کهن و تبت و قندهار و باختر و خراسان و کرمان و توران و خلیص است که از نواح مدینه طیبه است و بهترین آن خطائی پس قندهاری پس خراسانی پس خلیصی است که خوش بو و خوش طعم و املس و خوش قماش و خوشرنک و سائیده آن سفید و خوش بو و کفدار باشد و هر چند این اوصاف در آن زیاده و بیشتر باشد بهتر و اثر آن قویتر است و دیگر آنکه چون بافیون و یا با آب برک نیم بسایند تلخی آن هر دو را زائل کند و یا آنکه چون برک نیم را بخایند و مقارن آن زهر مهره سائیده بخورند تلخی آن محسوس نکردد و همچنین افیون و دیگر آنکه در یکی از سموم مشروبه و یا ملدوغه استعمال نمایند اگر نفع و اثر از آن ظاهر شد خوب است و الا نه و امتحانات دیگر نیز گفته اند و اکثری از آنها خالی از مبالغه نیستند مانند آنکه چون بقدر دو جو از آن را بسایند و بخورد افعی دهند اگر آن را هلاک نماید خوب است و الا فلا و آنکه چون بر طعام سم آلوده گذارند اگر عرق کند بسیار خوب است و الا نی و بدترین آن دکهنی است و کویند الوان مفرده آن شش است زرد و سفید و سبز و اغبر و نخدی و منقط و این شش قسم را احقر دیده و الوان دیگر مانند سیاه و مابین زردی و سفیدی و برنک و سمه و زرد مائل بسبزی و زرد مائل بسرخ و سرخ کلابی شلغمی و مخطط بسبز و زرد و سیاه و ابری ملون بدان الوان و غیر اینها نیز بنظر رسیده و جرم

ص: ۳۷۴

۱۹۹ بعضی بسیار صلب مانند قندهاری و شاه مقصودی و بعضی متوسط مانند خطائی و خلیصی و بعضی رخو مانند دکهنی و جمیری

"طبیعت آن

بعضی گرم می دانند و بعضی سرد و بعضی معتدل مائل بحرارت شاید قول اول باعتدال اقرب بصواب باشد و یابس در دوم بالاتفاق

"افعال و خواص و منافع آن

آن موافق جمیع امزجه و دافع سموم و سم بیش و مقوی همه قوی و ارواح و حافظ آنها جهت آنکه فعل آن بخاصیت است نه بطبیعت فقط و مانع ضرر هوای وبائی و اختلاف میاه و اهویه و مانع تعفن اخلاط و ازاله سمیت آنها و مبهی و مقوی اعصاب و مفاصل و محلل و رادع اورام حاره و بارده و جهت مالیخولیا و ربو و ضیق النفس و ازاله هم و غم و توحش و خفقان و ضعف قلب و معده و اسهال و قئ و هیضه و طاعون و وبا نافع شربا با کلاب یا با عرق بیدمشک و یا عرقهای مناسبه دیگر و یا با آب خالص و چون آن را به آب بسایند و حب ساخته هر روز یک قیراط فرو برند تا چهل روز جهت حفظ صحت و منع ضرر هوای وبائی و اختلاف میاه و اهویه و منع تعفن اخلاط و ازاله سمیت آنها و تقویت اعصاب و باه نافع رازی گفته که آن را در دفع سمیت بیش بهتر از ادویه تریاقیه مفرده و مرکبه دیگر یافتیم و آن بادزهر زرد مائل بسفیدی رخو موج دار براق مانند شب یمانی بود و حکیم هاشم طهرانی در رساله فادزهریه خود نوشته که از غرایب آثار آن این است که شخصی از روی جهل در حالت تخمه فصد کرد و درد شدیدی در جانب جگر و اضلاع او عارض گردید سه دانک ازین فادزهر سائیده سه دفعه هر دفعه یک دانک باو خوراندیم هر دفعه آزار او تخفیف می یافت تا آخر روز صحت یافت و کویند آشامیدن نیم دانک از عرق آنکه از تابش آفتاب بهم رسد جهت ازاله خفقان فی الفور و درد چشم و اشتعال جمی مجرب است اگر اصلی داشته باشد و از ان این مقدار عرق براید و افلاطون در کتاب جامع الخواص آورده که آن سم را جذب می نماید و شریانات و سائر عروق بدن را از ان پاک می سازد و خونرا از سمیت خالص می گرداند و هر سم قاتلی که باشد هر گاه مبادرت در خوردن آن نموده شود

پیش از انتشار و پراکنده شدن در بدن خواه آن سم مشروب باشد یا ملدوغ و یا ملسوع و اگر آن را بسایند و بر موضع لسع هوام ارضیه بپاشند سم را بترشح دفع نماید و ارسطو گفته که اگر از بادزهر معدنی نوع اعلای آن انکشتی سازند و در دست کنند و همیشه با خود نگاهدارند سموم با دارنده آن چندان اثری نکند که در غیر آن و دستی که در آن این انکشتی باشد اگر داخل طعامی مسموم کنند حدت و قوت آن را بشکند و ضعیف گرداند و چون آن انکشتی را در دهن مسموم گذارند و بمکد آن را نافع است او را و گفته اند که اگر برین سنک در وقتی که قمر در برج عقرب باشد صورت عقربی نقش کنند و بر نکین دان انکشتی طلا نصب نمایند عقرب بدارنده آن مضرت نرساند و نزدیک او نکردد و با خود داشتن این انکشتی نیز این اثر دارد و چون در دهن مسموم گذارند و بمکد و یا بر موضع لدع عقرب و هوام و طیارات ذوات السموم مانند ذراریح بمالند نافع و موثر است و گفته اند که چون نوع سفید آن را سائیده جهت سموم بخورند زهر را بطریق عرق دفع نماید و چون بر موضع الم ضربه و سقطه طلا نمایند زوال الم و منع تورم آن نماید و بدستور انواع دیگر آن مقدار شربت آن در دفع سموم از یک دانک تا دو دانک و در سائر امور از یک قیراط تا دو دانک بدل آن زبرجد اعلی است بوزن آن و زمرد نیم وزن آن و طین داغستانی یک وزن و نیم و حبوب و سفوف آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

ص: ۳۷۵

"بادنجان"

بفتح با و الف و کسر دال مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و نون معرب بادنجان فارسی است بعربی مغد و وغد و بهندی بیکن بلغتی بهانتا نامند

"ماهیت آن

معروف است بری و بستانی می باشد و نزد اطلاق مراد ثمر بستانی

۲۰۰ آنست که مستعمل است غذاء و دواء و بهترین آن تازه کم تخم پوست بنفش براق مدور و باندک طولانی آنست و سفید باوصاف مذکوره نیز خوب می باشد و باید که چون اراده طبخ و اکل آن نمایند پوست آن را جدا کنند و یا با پوست چهار شق نموده و خار زده و در اندرون و برون آن نمک بمالند و یا ورق نمایند و بران نمک بمالند و بروی هم بچینند و بگذارند دو سه ساعت در آب سرد تا آب سیاه و تیز طعم گردد پس آن آبرو بریزند و آب دیگر بران ریزند و همچنین تجدید نمایند تا آنکه آب سیاه نکردد و تیزی آن کم گردد پس پاک شسته با گوشت بره و بزغاله جوان و یا مرغ جوان فربه و روغن کاو تازه طبخ نمایند و یا در روغن بریان کنند و زمانی دم دهند تا خوب پخته گردد پس با سرکه یا آبکامه یا آب انارین و اناردان و کوله پر و کرویا و امثال اینها که مصلح و دافع سده اند تناول نمایند یا بدون گوشت بروغن مذکور پخته یا ورق ورق کرده بدستور نمک مالیده و آب سیاه و تیز برآورده در روغن بریان کرده و یا در تنور و یا در خاکستر گرم اجاغ بگذارند که پخته شود برآورده و پوست آن را جدا کرده و ریشها دور کرده از دست خوب مالیده در گوشت و یا بی گوشت در ان نمک و پیاز و زنجبیل تر را ریزه ریزه کرده و قدری ماست داخل کرده در روغن بریان نموده یا خام که بهندی بهرته نامند تناول کنند و اگر چنان نکنند و بعد شق و یا ورق خارها بران بزنند و نمک در جوف آن پر کنند و یا بران بمالند و زمانی بگذارند تا زرد آب حاد آن از آن جدا گردد پس با آب خالص پاک شسته بدستور طبخ نموده تناول نمایند و یا آنکه با آب و نمک یکدو جوشی داده آب آن را بریزند پس طبخ نموده بخورند بد نیست و بادنجانی که مدتی بر درخت مانده باشد و یا سخت کشته بالیده نکردد نباید خورد

"طبیعت آن

کرم و خشک در دوم منسوب بمشتری است و بعضی در سوم خشک گفته اند

"افعال و خواص آن

مقوی معده و مفتوح سددی که از غیر آن بهم رسیده باشد زیرا که خود مسدد کبد و طحال است و ملین صلابات و با روغن ملین طبع و با سرکه قابض و مدر بول و بالخاصیت مسکن اوجاع حار و خوش بوکننده عرق و قاطع عرق الدم و دافع سنان که بدبوئی زیر بغل و کنج ران باشد و مجفف رطوبات غریبه و مورث درد پهلو و عانه و بواسیر و مولد سودا و ادمان آن مفسد رنگ رخسار و محدث بشور و قوبا و بواسیر و درد چشم سوداوی و قولنج مصلح آن طبخ نمودن آن با کوشتها و روغن و اشیای مذکوره است و چون بریان نمایند بدستور مذکور و بخورند جهت تقویت معده و دفع قئ شخصی که طعام تناول نماید و قئ کند و چون بکیرند از آب مغز پخته آن مقدار یک اوقیه و در شراب خوب بمالند و بیاشامند ادرار بول نماید و چون از آب حادی که بادنجان را در آب خیسانیده باشند چنانچه ذکر یافت دست و پا را که عرق نماید بشویند چند مرتبه زائل گردد و چون بسوزانند و خاکستر آن را با سرکه خمیر نمایند و بر نآلیل بمالند قلع نماید و چون اقماع یعنی دنباله آن را در سایه خشک نمایند و نرم سائیده بر بواسیر و سائر امراض مقعده بیاشند بعد از آنکه آن موضع را بروغن بادام تلخ یا بنفشه یا بابونه چرب نموده باشند مفید و اهل هند کویند که چون بادنجان را در زیر آتش کنند تا نیم پخته گردد پس برآورده بفشارند و آب آن را بکیرند مقدار ده پانزده مثقال و با پنج و شش مثقال شکر سیاه که بهند کر نامند بیاشامند جهت رفع الم ضربه و سقظه قائم مقام مومیائی است و مجرب و چون بادنجان های کوچک را با اندک آبی و قلیل نمکی طبخ نمایند تا پخته شود پس فشرده آب آن را بکیرند و با هموزن آن زیت

بآتش ملایم طبخ دهند تا آب رفته روغن بماند و روز بر تالیل برآمده بمالند و شب ثفل آن را بران به بندند آن را زائل گرداند و اگر بجای روغن زیت روغن تخم کتان نمایند جهت ازاله شقاق و اورام عصب و سرمازدگی مفید و چون بادنجان زرد شده رسیده را با تخم پزند تا مهرا شود و تخم آن را نرم سائیده

ص: ۳۷۷

۲۰۱ با موم روغن بر شقاق میان انکشتان و پاشنه پا بمالند در حال زائل گرداند و چون جوف بادنجان زرد شده را خالی کنند و بروغن کدو پر کرده در تون تنور نیمگرم مقدار یک روز بگذارند پس روغن را برآورده در گوش بچکانند جهت ازاله درد آن مجرب و چون اقماع و کلش را اضافه نمایند جهت بواسیر ببعیدیل المضار سفید طولانی و یا بنفش پرتخم با حدت آن ردی و مضر و از آن در رداءت زیاده نوعی است که در هند و بنکاله باره مسیا نامند یعنی دوازده ماه ثمر می دهد و ثمر آن همیشه یافت می شود و آن باریک طولانی است تا یک شبر و زیاده و غیر طولانی نیز و پرتخم و تند می شود مگر نوعی که نیز دوازده ماه یافت می شود سفید و مدور و کم تخم می باشد بد نیست چندان ضرر ندارد و از خاصیت بادنجان است که چون آن را برخلاف جهت دو سوراخ نمایند یکی در عرض که از طرف دیگر بگذرد و سوراخ دیگر که نکذرد و در آب نمک اندک جوشی دهند و در آب آن بگذارند متغیر و فاسد نمی گردد

"بادنجان بری"

که بهندی بهت کتائی و بزرک آن را بهرتا و بیونانی کفیشون نامند

"ماهیت آن

نبات آن بقدر ذرعی و زیاده بر آن و پرشعبه و خاردار و مزروع و خودرو و استاده و مفروش بروی زمین و صغیر و کبیر می باشد منبت آن کنار رودخانه ها و صحراها و مواضع سیلها و ثمر آن بقدر زیتون و کردکان و پرخار و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد می گردد و طعم آن بسیار تیز و مائل بتلخی و با بورقیت

ص: ۳۷۸

"طبیعت آن

کرم و خشک تر از بستانی و منسوب بمشتری است

"افعال و

خواص آن

ضماد ثمر آن جهت اورام بلغمی و سیاه کردن موی و خوردن آن جهت سرفه و ضیق النفس و اصلاح فساد بلغم و صفرا و تپ و درد پهلو و عسر البول و بطلان حس شامه و قتل دیدان و دفع بیماریهای زنان عقیمه نافع و گفته اند خون گیاه بهتکتیه را قدری معتد جمع نموده کودی بکنند و در قعر آن کودی کوچک و در آن ظرفی سر تنک بگذارند و در کود بزرگ گیاه بهتکتیه را پر نموده بالای آن خار و خاشاک و یا سرکین کاو خشک چیده برافروزند تا قدری سوخته آب از آن جدا گشته در آن ظرف جمع گردد پس آن ظرف را بردارند و آب را در شیشه محفوظ دارند و هر صبح ناشتا قلیلی بیاشامند جهت سرفه بارد رطوبی کهنه و ضیق النفس بارد رطب کهنه مفید است

"بادیان خطائی"

بفتح با و الف و کسر دال مهمله و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف و نون و فتح خاء معجمه
و فتح طاء مهمله و الف و همزه و یا از ادویه جدید است

"ماهیت آن

ثمری است جوزی رنگ هشت پره و بعضی هفت پره و هر پره دو پارچه پیوسته بهم
بالای آنها منشق و در اندرون آن تخم کوچک نیز جوزی رنگ و طعم آن فی الجمله
شبهه برازیانه و لهذا آن را بادیان خطائی نامند نه از جهت آنکه شکل آن مانند رازیانه
است و از جبال نیپال و چین و زیر بادات هند آورند بهتر و مستعمل تازه و تند طعم و
رائحه آن است و کهنه آنکه سیاه رنگ و طعم و رائحه آن برطرف شده باشد غیر
مستعمل

ص: ۳۷۹

"طبیعت ان

در دوم گرم و خشک و منسوب بمشتری

"افعال و خواص آن

محلل و مفتح و مقوی معده و هاضمه و دافع ریاح و ثقل طعام و درد احشا و تحلیل
بلغم و ریاح و مدر بول و نصاری جهت امور مذکوره با چای خطائی طبخ نموده
بدستور مذکور در چای می نوشند مضر عضل و عصب سلیم و مصدع و مورث تشنکی
مصلح آن بریان نمودن آن است

"بارزد"

بفتح با و الف و سکون راء مهمله و فتح زای معجمه و دال مهمله لغت فارسی است
 عبری قنه و بیونانی خلبانی و بترکی قاسمی و بهندی بریجا و بلغتی کنده بهروزه نامند و
 باین نام معروف است

"ماهیت آن

صمغ نباتی است برک آن شبیه ببرک چنار مشابه نبات سکینج و ساق آن باریک تر از
 آن و سفید مائل بزردی و شبیه بکندر بهتر از

۲۰۲ سرخ و زرد آن است و ثقیل الوزن و آنچه بتحقیق پیوسته و دیده شده لبن درختی
 است عظیم بقدر سرو که تنه آن را بتیشه و غیر آن جابجا خراشیده از آن تراوش می
 نماید و برمیآید و مانند لبن بلسان که دهن بلسان نامند می باشد در اول سفیدرنک
 اندک رقیق و لیکن نه برقت دهن بلسان و بتدریج منجمد و زردرنک پس زرد تیره پس
 سرخ و اندک خشک صلب مانند کندر می گردد و چون بر آتش گذارند کداخته می
 گردد تازه آن زودتر و رقیق تر و کهنه آن دیرتر و غلیظتر می باشد و در بنکاله از
 کوهستان مورنک بسیار می آورند و بقیمت ارزان می فروشند و قطعهای چوب درخت
 آنکه از دم تیشه جدا شده در آن دیده شده و جرم چوب آن مانند سرو و دیودار رخو و
 ریشه دار و گفته اند لبن دیودار است و قوت لبن آن تا ده سال باقی می ماند و بهترین
 آن تازه صافی تند بوی بی غش آنست زیرا که مغشوش براتینج و اشق و آرد باقلا می
 نمایند و گفته اند سه نوع می باشد یکی سبک بسیار سفید و خشک و یکی کثیف
 صلب زرد سنکین و سوم زردرنک نرم صافی بسیار تندبو و این بهترین همه انواع است

ص: ۳۸۰

"طبیعت آن

کرم در اول سوم و خشک در اواسط دوم و منسوب بمشتری و کهنه آن از ان خشک تر

"افعال و خواص آن"

ملین و محلل و جاذب و مسخن و جهت عسر النفس و سرفه کهنه و ربو و اختناق رحم و صرع و بواسیر و قطع عضل و امراض عصبانیه و علل بلغمیه و ضعف معده و جگر و سپرز و ادرار حیض و اسقاط جنین و اخراج مشیمه و با غسل جهت تفتیت حصاه و تفتیح سده کرده و تسهیل ولادت و دفع سموم و جذب آنها و با شراب مرمکی جهت سم طغسیقون و اسقاط جنین میت و اخراج مشیمه نافع و با آب جهت بواسیر و حرقت بول و چون سه روز بیاشامند دیگر عود نکند و قطور آن با روغن سوسن جهت صداع بلغمی و درد کوش مفید و تدهین آن با دهن سوسن جهت رفع اعیا و کزاز بلغمی و ضماد آن جهت کزاز و اعیا و درد پهلو و کمر و تحلیل دمامیل و خنازیر و رفع کلف و قلع آثار خصوصاً با سرکه و نظرون و بانحاس محرق یا زهره بز ماده یا آهوی ماده جهت کلف و با مرهمها جهت خوردن گوشت فاسد و رویانیدن گوشت صالح چون در کلاب حل نمایند بر آتش که غلیظ باشد و بر پارچه کرباسی مالیده بر کمر و از کرده تا کرده دیگر بچسپانند و بر بالای آن پنبه کهنه کرم کرده بگذارند و به بندند تا خودبخود جدا گردد و درد آن را زائل گرداند و مجرب است و بدستور جهت اوجاع رحم بر پشت زهار بچسپانند و گذاشتن آن بر دندان کرم خورده جهت تسکین درد آن و استنشاق رائحه آن و بدستور بخور آن بجمع جهت صرع و سدر و اختناق رحم و اخراج جنین و مشیمه و همچنین حمول آن و روغن آن جهت امراض رحم از قبیل اورام و اختناق آن و احتباس حیض و اوجاع و تحلیل ریاح آن و تقویت اعصاب شراباً و تمریخاً و تدهیناً و فرزجه نافع و دستور اخذ دهن آن آنست که بارزد را با هموزن آن خاکستر چوب درخت انبه ممزوج نموده در قرع و انبیق چنانچه مقرر است مقطر نمایند

و بکار برند و چون بارزد را با دوائی که آن را سقندولین نامند و زیت مخلوط نمایند و نزدیک هوام گذارند آنها را بکشد مضر مجرورین در فصول و بلدان حاره و مضر دماغ مصلح آن روغن بنفشه و کافور و مفسد گوشت صحیح مقدار شربت آن تا یک درم و بجهت سموم تا یک مثقال بدل آن نیم وزن آن سکنجبین و ربع آن جاوشیر جهت آنکه جاوشیر را از آن هر دو قویتر می دانند و چون اراده نمایند که بارزد را بیاشامند باید که در روغن بادام تلخ و یا آب سداب حل نمایند و چون خواهند که صاف نمایند آن را از چوب و غیره در آب کرم اندازند تا کداخته گردد و آنچه روغن و صافی است بالای آن آید بکیرند و از پارچه صاف نمایند اما نفشارند که دردی با آن آید و بکار برند

ص: ۳۸۱

۲۰۳

"بارود"

بفتح با و الف و ضم راء مهمله و سکون واو و دال مهمله و بفارسی و بهندی باروت بتاء مثانه فوقانیه بجای دال نامند و باصطلاح اهل مغرب اسم زهره الایسیوس است و در ایسیوس مذکور شد و باصطلاح اهل عراق اسم شوره است و در ابقر ذکر یافت و بالفعل اسم چیزی است مرکب از کوکرد و زغال چوب بید و یا بادنجان و یا بید انجیر و یا عشر و یا اروسه و یا امثال اینها و بالجمله چوب هر درختی که زود بآتش درگیرد و آتش آن تند باشد و شوره قلمی باوزان مختلفه مثلا اگر از برای توپ و تفنک باشد در یک آثار هندی شوره پنج توله کوکرد و هفت و نیم توله زغال داخل می کنند و بسیار نرم کوبیده اگر بسیار تند خواهند با بول انسان و یا با شراب دو آتسه یا یک آتسه خمیر

کرده می کوبند و حبوب بسیار صغار ساخته خشک کرده استعمال می نمایند و الا با آب

"طبیعت آن

کرم و خشک در سوم و در چهارم نیز گفته اند

"افعال و خواص آن

جالی و مقطع و مفتوح سدد و جهت طحال و اوجاع ظهر نافع و ذرور آن حابس نرف الدم جروح تازه است فوراً با کمال سوزش و چون موضع وجع مفاصل را خارها زده بارود را نرم سائیده بر آن بمالند وجع آن را زائل گرداند مضر کرده و رئه مصلح آن کثیراً و عسل است

"باریلوماین"

بفتح با و الف و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم لام و سکون واو و فتح میم و الف و ضم یاء مثناه تحتانیه و نون بلغت اندلس بمعنی شبیه بچشم است و غلط کرده کسی که آن را صریمه الجدی دانسته و بعضی سقلینون و بعضی فلوماین نیز نامند

ص: ۳۸۲

"ماهیت آن

کیاهی است بی ساق و برک آن محیط بران و مائل بسفیدی شبیه ببرک لبلاب صغیر و نزدیک برک آن شعبها روئیده و بر آنها ثمری شبیه بدبق و مزغب با رطوبتی بسیار چسپنده که بر جامه و غیر آن هرچه می رسد می چسپد و ثمر آن را جمع نموده در

سایه خشک می نمایند و بیخ آن غلیظ و منبت آن عمارات و خرابها و شوره زارها و از جمله نباتاتی است که بر آنچه نزدیک آن باشد می پیچد و برک و تخم آن مستعمل

"طبیعت آن

کرم و خشک و منسوب بمشتری است

"افعال و خواص آن

محلل و مقطع و مجفف و تخم و برک آن مدر قوی است و اکثار شرب آن هر دو محدث بول الدم و یک مثقال آن با شراب جهت ضیق النفس و سپرز و تجفیف منی حتی آنکه چون سی و هفت روز یا کمتر یا زیاده بیاشامند قطع نسل می کند و عقیم می گرداند و چون مقدار یک درم تا یک مثقال آن را با شراب بیاشامند جهت عسر النفس و اعیاء و تسکین فواق و تسهیل ولادت مفید و تا چهل روز جهت امراض طحال مفید و چون برک و تخم آن را با زیت بر بدن بمالند بدن را کرم و مواد بلغم و سوداوی را تحلیل نماید و در ابتدای دوره حمیات لرز آن را تسکین دهد

"بازی"

بفتح با و الف و کسر زای معجمه و یا بفارسی باز نامند

"ماهیت آن

از جمله طیور سباع شکاری معروف است اغبر مائل بسفیدی و زردی و منقط بنقطهای سیاه و بعضی سفید رنگ مانند خروس سفید می باشد و این بزرگتر از منقط آنست و بادشاهان آن را شاه طیور می نامند و بجهت شکار تعلیم و تربیت نموده در حضور خود نگاه میدارند

ص: ۳۸۳

"طبیعت گوشت آن

در دوم کرم و در سوم خشک و منسوب بمشتری است

"افعال و خواص آن

بطئ الهضم و ردی غذا و محلل اورام و جاذب سموم بخود و پر سوخته آن جهت اندمال جراحات و قطور خون آن در چشم جهت رفع بیاض و طرفه و بدستور زهره آن بغایت مؤثر و طلای سرکین آن جهت جلای آثار و حمول آن جهت اعانت بر حمل فرزحه و بخور آن جهت اسقاط جنین مفید مولد قولنج مصلح آن ابازیر است

"باشق"

بفتح اول و الف و فتح شین معجمه و قاف معرب از باشه فارسی است و بعربی صقر و بهندی جره نامند

"ماهیت

۲۰۴ آن از جمله جوارح طیور است و جثه آن کوچک تر از بازی است و در فعل از ان ضعیف تر

"طبیعت آن

در دوم کرم و خشک و منسوب بمشتری است

"افعال و خواص آن

لطیفتر از بازی است چون گوشت آن را نمک سود کرده بسایند و سه روز به آب سرد بنوشند جهت سعال بارد و ربو و همچنین جگر نمک سود آن و مقدار شربت آن یک مثقال مهريارس گفته که نیم درهم از زهره آن و بدستور دماغ آن جهت خفقان سوداوی مجرب و فطور زهره آن جهت نزول آب در چشم و بیاض آن و طرفه قویتر از زهره باز و طلای سرکین آن جهت ازاله کلف مجرب و روغن آنکه آن را با پر و جمیع اجزا در آب بجوشانند تا مهرا شود پس صاف نموده آن آب را با روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند تدهین بدان جهت عرق النسا و وجع مفاصل و اعیا و تعب نافع و کویند از خواص آن آنست که چون چشم آن را در پارچه کبودی بسته بر بازوی چپ بندند از طی مسافتها مانده نشوند

ص: ۳۸۴

"باقلا"

بفتح با و الف و کسر قاف و فتح لام مشدده و الف مقصوره چون لام را تخفیف دهند بالف ممدوده خوانند بلغت قبطنی و مصری فول و بعراق جرجره صرب کرکر و بسریانی و کوفی کرانیس و قواباوس و بلغت سنجری کالوسک و بیستی کوسک نامند

"ماهیت آن"

از حبوب معروفه است و در غلاف طولانی می باشد و سر غلاف آن اندک کج و باریک و در هر غلافی دو سه تا چهار دانه تا هفت دانه نیز می باشد و هر دانه قریب ببند انکشت کوچکی و بعضی ریزه تر و بعضی درشت تر و ما بین هر دانه اندک پرده ناصله و دانه در غلافی و بر سر آن چیزی سیاه رنگ شبیه بناخن چیده هلالی شکل و مغز آن

دو فلق یعنی دو حصه بهم پیوسته و پوست آن را و همچنین پوست لویا و مانند آن را غدغه و شمرد کویند و سنوف نیز و پوست یکدانه را سنف خوانند

"طبیعت تازه آن

در اول سرد و تر و خشک آن در اول سرد و در دوم خشک با رطوبت فضلیه و کل آن گرم باعتدال و لطیف و پوست اندرون آن مجفف و قابض

"افعال و خواص آن

محلل و منضج و سریع الانحدار از معده و غیره و مسدد جهت تنقیه سینه و شش و تقویت آن و منع ریختن مواد رقیقه از دماغ و تسکین سعال و تقویت باه و رفع قرحه امعا و اسهال و قئ و چون با آب و سرکه به پزند و با پوست بخورند اسهال حادث از قرحه امعا و اسهال مزمن را قطع نماید و آرد رقیق آن با روغن بادام و قند جهت سرفه و خشونت سینه و حلق نافع و آب مطبوخ آن جهت خشونت حلق و جلای رطوبات و منع تولد حصاه و تفتیح سدد و ضماد آن بآرد جو جهت ضربه و ورم پستان که بسبب انجماد شیر باشد در آن خصوصا چون با سرکه و نعناع پخته باشند و با حلبه و عسل جهت تحلیل دمل و ورم بن کوش و زیر چشم و با کندر و کل سرخ و سفیدی تخم مرغ جهت برآمدگی حدقه و با کل خطمی و امثال آن جهت ورم خصیه و اورام حاره و پخته آن با شراب جهت ورم حالین و دفع کلف و نمش و تحلیل خنازیر خصوصا با آرد جو و شب یمانی و روغن زیتون کهنه و با پیه خوک جهت نقرس مجرب دانسته اند و چون باقلای تازه را دو حصه کنند و طرف اندرون آن را بر زخم زلو و امثال آن بگذارند قطع سیلان خون آن نماید و بستن آن بر موضع کزیده سک دیوانه باعث جذب سمیت آنست و ذرور آن در چشم جهت منع ریختن مواد بدان و طلای آن با ربع آن فادزهر کاری جهت سرخی و سطبری پلک چشم بسیار نافع و ضماد پوست آن

جهت بهق و برک و پوست بیرون آن جهت سوختگی آتش و بهق مجرب و کل آن مسکن حرارت دماغ و چون در هاون قلعی سائیده در آفتاب گذارند خضاب نیکو است و چون باقلا را بکوبند و بر هر عضو که خواهند بندند موی در آن عضو نروید و موی را از رستن بازدارد خصوصا که آن موضع را از موی سترده باشند و مکرر بر آن ضماد کنند و خوردن باقلا مورث نفخ و اختلاج و ثقل دماغ و فساد ذهن و مبخربافراط است مصلح آن مقشر نمودن و جوشانیدن در آب و ریختن آن آب پس پختن و باروغن بادام و ادویة حاره

ص: ۳۸۵

۲۰۵ مانند صعتر و فلفل و دارچینی و قرنفل و فودنج و انجدان و امثال اینها خوردن و محدث خوابهای آشفته و خارش بدن و باقلای کهنه نفخ آن کمتر از تازه آن و همچنین نفخ مقشر آن کمتر از با پوست آنست و خاکستر گیاه باقلا جهت رفع آثار جرب سیاه نافع

"باقلاى قبطى و باقلاى نبطى"

نوعی ریزه باقلای معروف است و بقدر ترمس و سیاه رنگ منبت آن آبهای ایستاده و بیخ آن سطر مانند بیخ نی و برک آن بزرگتر از برک باقلای بستانی و کل آن سرخ بقدر کل سرخ

"طبیعت ان

سرد و خشک با رطوبت فضلیه

"افعال و خواص آن

بسیار قابض و موافق معده و بهترین ادویه است جهت قرحه امعا و اسهال مزمن و در افعال بلیغ تر از باقلای معروف است باقلای مصری و باقلای شامی ترمس اند

"پاکر"

بفتح باء عجمی و الف و فتح کاف و راء مهمله

"ماهیت آن"

درختی است هندی عظیم برک آن اندک عریض طولانی بی تشریف بقدر برک ترنج و بزرگتر از آن و شیردار یعنی چون برک آن را از درخت جدا نمایند اندک شیری رقیق برآید و چون تنه درخت آن را بخراسند نیز شیر برآید اما کمتر از شیر درخت پیپر و رقیق تر از آن و برک های نورسته سر شاخهای باریک آن که در ابتدا پیچیده بشکل غنچه بزرگی می باشد اهل هند آن را پخته می خورند با گوشت و یا بدون گوشت لذیذ و چاشنی دار می باشد

"طبیعت آن"

ظاهرا سردتر باشد و شیر آن با قوت قابضه و رادعه

ص: ۳۸۶

"افعال و خواص و منافع"

آن

می کویند جهت دفع دمامل و بثور و جوششها و اورام اعضا و فساد بلغم و صفرا نافع و لبن آن در ردع و تحلیل اورام و دمامل در ابتدا قائم مقام لبن بر است ضمادا

"پالسه"

بفتح باء عجمی و الف و سکون لام و فتح سین مهمله و ها و پهالسه بخفای ها نیز آمده

"ماهیت آن"

ثمری است هندی فی الجملة شبیه بالو بالو در شکل و رنگ تنها و بچوب بسیار باریک کوتاهی بشاخها چسپیده و درخت آن قریب بدرخت امرود و برک آن عریض و خشن و مشرف و دو نوع می باشد نوعی اندک شاداب و چاشنی دار و آن را شربتی می نامند و درخت آن بقدر تا یک قامت و زیاده برانست و نوع دوم آن کم آب و این را شکوی نامند و درخت آن از ان بسیار بزرگ تر و این وفور دارد نسبت بنوع اول

"طبیعت آن"

هر دو در سوم سرد و در اول خشک

"افعال و خواص آن"

مقوی دل و معده و کبد حار و رافع اسهال صفراوی و قی و فواق و تشنگی و سوزش اعضا و حمی دق و خام آن را نباید خورد و غرغره آب آن جهت خناق حار و افشردۀ نوع شربتی آن بسیار لذیذ و محرور المزاج را موافق تر و نقیع پوست بیخ آن جهت حبس البول و بول الدم و حرقت آن مفید و بدستور پوست تنه درخت آن قریب پوست بیخ انجبار است چون پوست درخت آن را گرفته پوست سیاه رنگ بالای آن را خراشیده مقدار چهار پنج توله جو کوب نموده در یک پیاله اب شب بخیسانند صبح مالیده صاف کرده دو سه ماشه قند سفید داخل کرده بنوشند ذیابیطس را هر چند کهنه

شده باشد در سه چهار روز که بیاشامند بعون الله تعالی زائل می گرداند مضر مبرودین
مصلح آن انیسون و کلقد و فلاسفه و کمونی است

ص: ۳۸۷

"پالک جوہی"

بفتح باء عجمی و الف و فتح لام و سکون کاف و ضم جیم و سکون واو و کسر ها و یا

"ماهیت آن

نباتی است هندی تا بقدر یک قامت و پراکنده و برک آن نازک نرم و اندک طولانی
و فی الجملة کریه الرائحه

"طبیعت آن

کرم و تر و منسوب بمشتری است

"افعال و خواص آن

طلای آب برک تازه آن جهت بهق و کلف و احیانا زخم می نماید بسبب تندی که
دارد و ضماد و پوست بیخ آن با صندل سفید و زاج محرق و فلفل و کات هندی سفید
که با کلاب و آب لیمون نیکو

۲۰۶ سحق نموده بر قوبای سرخ بمالند بعد خاریدن آن موضع در چند مرتبه مؤثر و نیز
ضماد پوست بیخ تازه آن با قرنفل و کالی زبری از هریک توله سیر یکدانه همه را با
آب بسیار نرم بسایند و مبالغه در سائیدن آن نمایند و بر قوبا خوب بمالند تا چند روز
متوالی زائل گردد و چون بیخ آن را با پوست و ریشه در سایه خشک نمایند و بر سنک

صلایه کنند بدون آب و در هشت توله آن ده عدد هیل بوا با پوست و دانه نیز با آن
 صلیایه نمایند و با آب سرسته اقراص ساخته در سایه خشک نمایند و عند الحاجة بقدر
 مطلوب به آب سوده برقوبا بمالند در چند مرتبه زائل گرداند مجرب است و نیز چون
 بکیرند از پوست بیخ پالک جوهری و هلیله سیاه از هر یک پا و آثار و زاج سفید بریان
 شش دام و از مازون سبز و کات هندی از هر یک چهار دام همه را نرم سوده و با آب
 لیموی کاغذی دوازده پاس سحق بلیغ نمایند پس اقراص ساخته در آفتاب خشک کنند
 و عند الحاجة بقدر مطلوب با آب یا کلاب رقیق سوده موضع قوبا را پارچه خشنی
 مالیده نیک بمالند در چند مرتبه بعون الله تعالی زائل گردد مکرر بتجربه رسیده نوع
 دیگر برک درخت سیج که نوعی از زقوم است بر آتش گرم نمایند که نرم گردد و
 ملائم شود و بدست فشارند که آب از آن برآید پوست بیخ پالک جوهری را در آن آب
 سائیده قرص ساخته خشک نموده نگاهدارند و عند الحاجة بدستور آب برک مذکور
 را گرفته در آن سائیده قوبا را از پارچه خشنی مالیده ضماد نمایند مجرب است

ص: ۳۸۸

"بالنکو"

بفتح باء موحده و الف و فتح لام و سکون نون و ضم کاف فارسی و سکون واو

"ماهیت آن

نوعی است از ریحان در بو شبیه بآن و سبز مائل بسفیدی و برک آن بی کنکره و
 تشریف و تخم آن از تخم ریحان بالیده تر و بلندتر و در افعال قریب بتخم شاهسفرم

"طبیعت آن

کرم و تر در آخر اول

"افعال و خواص آن

مقوی قلب و جهت خفقان و رفع توحش و اسهال معوی و دموی که از امعا باشد با کلاب مجرب و بجهت مغص و زحیر مفید مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن ریحان است

"بامیه"

بفتح با و الف و کسر میم و فتح یاء مثناه تحتانیه و ها

"ماهیت آن

ابن بیطار گفته ابو العباس نوشته ثمر نباتی است و در بلاد مصر می شود سیاه صلب بقدر کرسنه و شیرین طعم و با اندک لزوجتی و در غلافی مخمس شکل و دو طرف آن اندک باریک و بر آن زغبی شبیه بزغب لسان الثور و همچنین بر تمام نبات آن و نبات آن بقدر درخت خطمی و بهیأت آن در شعب و اغصان و لحا و اندک سرخ رنگ و برک آن شبیه ببرک دلاع در ابتدای رستن سه سه در عرقی و کل آن مثل کل شجره ابی ملک کبیر در شکل و مقدار و اهل مصر آن را در خامی و نرمی با غلاف پخته با گوشت می خورند و بعد پخته شدن و صلب کشتن آرد کرده می خورند و در بغداد و نواح آن تیز می شود اهل آنجا نیز می خورند آن را

ص: ۳۸۹

"طبیعت آن

سرد و تر و تری آن زیاده از سائر بقول

"افعال و خواص آن

قلیل الغذاء و خون متولد آن ردی و بعضی گفته موافق اصحاب امزجه حاره است
مصلح آن خوردن با مری و توایل حاره بسیار داخل آن نمودن در طبخ و شبیه بدین
ثمیری در بنکاله می شود و اکثر چهار پهلو و بعضی پنج پهلو و بسیار لعاب دار و آن را
ولایتی پلول می نامند و در هندی بهندی می گویند نبات آن شبیه بخطمی در جمیع
اجزا و سرشاخهای آن اندک سرخ رنگ و برک آن نیز شبیه برک خطمی و خروع و
کل آن شبیه بکل پنبه در رنگ و شکل و ثمر آن را در خامی با گوشت پخته می
خورند و بی گوشت لذیذ می شود و می گویند که مولد منی و مقوی باه است

"فصل الباء مع الباء الموحدين"

"بیغا"

بدو باء موحده مفتوحه اول مخففه و دوم مثقله و فتح غین معجمه و الف اسم طائری
است هندی و بفارسی طوطی

۲۰۷ بهندی طوطه نامند

"ماهیت آن

مرغی است سبز رنگ و چند نوع می باشد سه از آن بزرک و در کوچک یکی از
بزرک آن را در بنکاله مدنه نامند منقار آن سرخ و بناکوش و زیر حلق آن سرخ و سائر
بدن آن سبز و بر کردن آن طوقی سیاه و بسیار خوش منظر و بتعلیم سخنگو می شود و
دیگری را چندنه گویند منقار آن سرخ و بناکوش آن برنک کل کاسنی و در کردن

این نیز طوق سیاهی و پرهای آن بسیار سبز و دنباله آن زرد پستی رنگ و از همه درازتر و این نیز سخن کوم می گردد و دیکری را کجله نامند و منقار و سر این سیاه و بتعلیم نیز سخن کوم می شود و جثه این بنسبت مدنه اندک باریکتر و یک صنف از کوچک آن را نریدی می نامند دو نوع می باشد یکی کله آن بنفش و منقار زرد و سائر بدن پستی و دیگر منقار زرد و همه پستی هر دو قسم بسیار خوش رنگ و کوچک و خوش منظر و ترکیب و بعضی از نوع اول از تعلیم سخن کوم می شوند و لیکن کمتر از نوع بزرگ و تکلم این با صغیر است و این شبها در پنجره خود را معلق اویزان می کند و یکی دیگر از آن کوچکتر و آن را توتیه گویند کله این نیز بنفش و منقار و سائر بدن آن سبز پستی و این نیز سخن کوم می گردد و هم بصغیر و هم بغير آن و مقلد اصوات اکثر حیوانات است مانند کلاغ و خروس و غیرهما و لیکن کمتر از طوطی و انواع دیگر نیز می باشد و منقار همه مقوس و چنکل کیر از برای تصفیة صوت ایشان اهل بنکاله بیخ پان یعنی بیخ تانبول که خولنجان است و قرنفل و ساقه برک پان بنکله و فلفل سرخ و بهنکره که گیاهی است هندی می خوراند و خوراک اکثر آنها شلتوک و شیر باچلا و موز است که بهندی کیله نامند و جوب دیگر نیز می خورند و آنچه حکیم میر محمد مؤمن در تحفه المؤمنین نوشته که از خوردن پسته و لاجورد و قرطم زودتر سخن کوم می گردد این سخن در بنکاله شنیده نشده و معمول نیست شاید در جاهای دیگر و یا در ایران چنین باشد

ص: ۳۹۰

"طبیعت آن

در دوم کرم و در اول خشک و منسوب بمشتری است

"افعال و خواص آن

بسیار بطیء الهضم و مفرح دل و جهت التیام قروح مزمنه و ضماد آن جهت رفع ثآلیل مفید و خوردن دل و زبان آن مورث فصاحت و سرعت تکلم اطفال و رافع لکنت زبان و سرکین آن جهت دفع کلف و آثار و نیکو کردن رنک رخسار و خون آن جهت ازاله بیاض عین نافع است

"بیر"

شیری است که در بلاد هند بهم می رسد و کوبند در جمیع خواص قوی تر از اسد است

"بیته"

بدو بآء عجمی اول مفتوح دوم مکسور و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح تاء مثناه فوقانیه و ها

"ماهیت آن"

تخم ثمری است که از ارض جدید می آورند و ثمر آن بمقدار نارنجی و اناری و پوست آن جوزی رنک تیره مائل بسیاهی و در جوف آن تخمها بسیار سیاه رنک صلب مثلث شکل و آنچه بتحقیق پیوسته ثمر آن بقدر زردالو و بشکل آن و در جوف هر ثمری سه دانه مثلث شکل بسیار تلخ می باشد بلکه جمیع اجزای آن از پوست و لحم و تخم همه تلخ است مغز دانه آن بتازکی سفید و چون کهنه گردد بتدریج صندلی رنک و سیاه می گردد

"طبیعت آن"

حار و یابس در آخر سوم یا اول چهارم

"افعال و خواص آن

با قوت تریاقیت و آشامیدن آن جهت هیضهٔ بارد بلغمی که با قی و اسهال باشد و بند نشود و نیز قی مفرط بدون هیضه که بهیچ چیز بند نشود مقدار یک حبه یا دو حبه از آن بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه و یا با دو سه دانهٔ فلفل با کلاب و یا آب و بجهت ضیق النفس و استسقای بارد بلغمی و اوجاع ریاح بارده و بواسیر بلغمی و اوجاع مفاصل و غیرها و بالجمله اکثر امراض باردهٔ بلغمیه را مفید و مضر امراض حاره و محرور از اجان مقدار شربت آن از یک حبه تا دو حبه بدل آن نارجیل دریائی کهنه و فادزهر قنفذی است و آب در پوست آن خوردن نیز جهت امراض مذکوره نافع بشرط

ص: ۳۹۱

۲۰۸ آنکه آب را در آن مقدار بگذارند که تلخ گردد

"بیهه"

بدو باء عجمی اول مفتوح و دوم مکسور و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح ها و ها در آخر لغت هندی است

"ماهیت"

آن

ثمر درختی است هندی خصوص در بنکاله کثیر الوجود و درخت آن تا بسه قامت بلند می شود و جوف تنهٔ آن رخو متخلخل کثیر الرطوبت و اکثر یک ساق بلند و بر سر آن شاخهای کوتاه و برک آن شبیه ببرک بید انجیر و از آن نرم تر و از آن بزرگتر و ثمر آن نزدیک شاخهای آن مانند نارجیل و بمقدار نارجیل کوچکی و یا متوسطی با پوست

خشبی و فی الجمله شبیه بدان و در تمام سال بر درخت می باشد و در زمستان می رسد در خامی سبز و مغز آن سفید و با لبن بسیار و سفید و بعد رسیدن پوست آن زرد رنگ و مغز آن سرخ رنگ و اندک شیرین و یتوعیت آن کمتر می گردد و بالای مغز جوف آن پرده مانند پرده مغز خربزه و در جوف آن تخمهای بسیار کوچک مائل بتدویر بمقدار فلفلی با ریشههای باریک سفیدی بدان پرده پیوسته و با رائحه اندک کریهی و همچنین مغز پوست آن را با دو سه قطره لبن آن را چون قلیلی با آب زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند بر گوشت بمالند حتی گوشت کاو و طبخ نمایند یا کباب سازند بزودی آن را مهرا نماید و همچنین چون قدری از پوست آن را با گوشت طبخ نمایند و حلوی ثمر نیم خام بالیده آنکه در آب طبخ نمایند و شیرینی بقدر مطلوب داخل نمایند و با روغن بریان کنند و بقدری زعفران و قلیلی مشک بکلاب سوده مطیب نمایند لذیذ می باشد بهترین آن بزرک بالیده بکمال رسیده ضخیم شیرین شاداب کم بوی آنست

ص: ۳۹۲

"طبیعت آن

سرد و تر و توتا آخر دوم

"افعال و خواص آن

جهت نفت الدم و بواسیر حار و قرحه مجاری بول و التهاب قلب و معده و کبد نافع المضار بطئ الهضم و مولد بلغم و خون بلغمی و ریاح و قراقر و مضر مبرودین و در حین امتلای بدن از بلاغم و رطوبات باعث حمیات بلغمیه و نزول آب و طلای لبن آن بر قوبا در دو سه دفع باعث زوال آنست با خراج زرد آب لزج و رطوبات بسیار با اندکی خارشی مجرب

"فصل الباء الموحده مع الخاء المعجمه"

"بخور الاكراد"

بفتح با و ضم خاء معجمه و سکون واو و ضم راء مهمله و الف و لام و فتح الف و سکون کاف و فتح راء مهمله و الف و دال مهمله بلغت اندلس بربطوره و بسریانی اندراسیون و بخور الاكراد از ان جهت نامند که کردان در بلاد خود در بخورات بسیار استعمال می نمایند

"ماهیت آن"

نباتی است ساق آن شبیه بساق رازیانه و کل آن زرد و برک آن انبوه و مانند دسته و خوشه از حوالی بیخ آن قریب بزمین می روید و بیخ آن سیاه و بالیده و صلب ثقیل الرایحه و پر رطوبت منبت آن کوههای پراشجار و از ساق آن صمغ سرخ رنگ بدبوی تند لذاعی که زبان را می کزد برمی آید و مانند کندر بران منجمد می گردد و از ان یتوعی نیز می گیرند بدین قسم که ساق آن را تیغ زده یتوع آن را گرفته در سایه خشک می نمایند برای آنکه آفتاب قوت آن را ضعیف می گرداند و چون یتوع آن را گرفتند قوت بیخ آن ضعیف می گردد و همچنین چون بیخ آن خشک گردد قوت آن ضعیف می شود و عصاره آن را نیز می گیرند بدین نحو که بیخ تازه آن را کوبیده رطوبت آن را گرفته خشک می نمایند و قوت این ضعیف تر است از یتوع آن و یتوع آن از صمغ آن و صمغ و یتوع آن کثیر الاستعمال و گفته اند که باید در هنگام اخذ لبن آن پره های بینی و صورت و دماغ را بروغن کل چرب نمایند و الاصداع و ظلمت بصر می آورد

"طبیعت آن

در آخر سوم کرم و خشک و عصاره آن در اول سوم و بیخ آن در آخر دوم و گیاه آن در دوم

"افعال و خواص آن

مفتح و مدر فضلات و مفتت حصاه و مسقط جنین و صمغ آن جهت امراض بارده عصب مانند فالج و صداع بلغمی و لیثرغس و کزاز و مانند اینها و امراض

۲۰۹ سینه و شش مانند سرفه و ورم طحال صلب شرابا و بدستور مقدار نیم مثقال از دمه آن و چون بر آتش اندازند و رایحه آن را استنشاق نمایند علل بارده دماغیه و سبات و سده زکامی و تجفیف رطوبات دماغی و رفع نزلات و هوای وبائی خصوص که از روی جیفه حیوانات و انسان بسبب قتال و غیره برخاسته باشد و جهت کریزاندن هوام نافع و چون بر دندان کرم خورده گذارند وجع آن را تسکین دهد و بسا است که آن را متفتت کرده می ریزاند و قطور صمغ محلول آن و بدستور لبن آن با روغن کل جهت درد کوش و جهت تفتیح سده و رفع ثقل سامعه و تسکین وجع آن و ضماد آن با سرکه و روغن کل جهت سرسام بلغمی و کزاز و سدر و صداع مزمن و فالج و عرق النسا و با سرکه جهت تحلیل سپرز و بدستور آشامیدن آن با سرکه و تمریخ آن با سرکه و زیت جهت تلین اعصاب و چون صمغ آن را بر استخوان بگذارند آن را مقشر سازد و گاه حل می کنند عصاره آن را باین نحو که در جوف آن نان کرم می گذارند تا نرم گردد و گاه بحسب اغراض و اعلال بعضی ادویه مناسبه موافقه آنها نیز بآن اضافه می کنند مانند مغز بادام تلخ و سداب و امثال اینها به مقداری که اخراج نماید خلطی را که مقصود اخراج آنست بتلین و یا بادرار و یا به تحلیل و یا به تفتیح و یا با ذابت و آشامیدن لبن آن جهت عسر البول و مغص و تحلیل نفخ و تلین طبیعت و تسکین وجع

مثانه نافع و بیخ آن ملین طبع و رافع عسر البول و مغص و درد مثانه و محلل نفخ و ذرور آن جهت جراحات خبیثه و عسره الاندمال حادث از سوء المزاج رطب و تجفیف و اندمال آنها و رفع بدبوئی قروح و نتن رحم و عرق زیر بغل و بدستور بخور آن چون در بینی زن حامله نزد ولادت تبخیر نمایند باسانی وضع حمل نماید و حمول یک قیراط آن اخراج جنین زنده نماید و چون بسوزانند آن را و بازیت و روغن کاو مخلوط نمایند و بر قروح رطبه و لبنیه سر بمالند خشک گرداند مضر دماغ ضعیف و مکرب محرورین مصلح آن نیلوفر یعنی باید که تنها استعمال نکنند و از بوی آن اجتناب نمایند مقدار شربت از صمغ و عصاره آن یک مثقال و از جرم آن دو مثقال بدل آن حب الغار

ص: ۳۹۴

"بخور السودان"

بفتح با و ضم خاء معجمه و سکون واو و ضم راء مهمله و الف و لام و ضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون

"ماهیت آن

نباتی است مشتبک بقدر شبری و شاخهای مشتبک آن مائل بلاجوردی و کل آن سفید و با رطوبت لزج که بدست می چسپد

"طبیعت آن

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

مسکن مغص و ریاح غلیظه و مفتوح و جهت عرق النسا مجرب دانسته اند ضماد مطبوخ آن با روغن زیتون محلل اورام صلبه و بلغمیه و سوداویه و مورث سحج مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا یک مثقال است

"بخور مریم"

بفتح با و ضم خاء معجمه و سکون واو و راء مهمله و فتح میم و سکون راء مهمله و فتح یاء مثناه تحتانیه و سکون میم با فریقیه معروف بجر المشایخ و بشام بولف است

"ماهیت آن"

نباتی است برک آن شبیه ببرک لبلاب کبیر یکروی آن سبز و روی دیگر مائل بسفیدی و مزغب و ساق آن بقدر چهار انگشت و کل آن مانند کل سرخ و کل بعضی کبود نیز و بیخ آن مانند شلغم و عریضتر از آن و سیاه و گیاه آن را شجر مریم نامند و منبت آن جاهای سایه نمناک و مستعمل بیخ آن است و عصاره آن قویتر از بیخ آن و قسمی است از عرطنیثا و غیر آنست زیرا که گیاه از عرطنیثا خاردار و پرشاخ و ساق آن درازتر از ساق گیاه بخور مریم و برک آن شبیه ببرک کلم و شاخ آن شبیه ببخور مریم و سیاه و لیکن درین چیزی شبیه بکره برآمده می باشد بخلاف بخور مریم

ص: ۳۹۵

"طبیعت آن"

در اول سوم کرم و در آخر آن خشک

"افعال و خواص آن"

مفتح و محلل و جاذب و ملطف و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مسقط جنین و جهت یرقان و تفتیح سدد کبد و تنقیه فضول آن و صفرا از اقطار

۲۱۰ بدن و منافذ آشامیدن سه مثقال آن با آب انار و کثیرا که مصلح آنند و چون با عسل و یا شراب بیاشامند می باشد اقوی و لیکن درین هنگام باید که از دو مثقال تجاوز نکنند و ربو را نیز نافع است و با شراب جهت رفع ضرر ادویه قتاله و زیاده کردن مستی شراب و با ماء العسل جهت اسهال بلغم و خلط غلیظ و زبل متحجر و خلط متعذر الدفع و ضماد آن با فادزهر و دواهای سمی قتال است بقوت جاذبه و طلای آب آن با سرکه جهت داء الثعلب و نفرس و التوای عصب و برآمدگی مقعده و ازله کلف و با روغن زیتون کهنه جهت شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و با ادویه محله جهت خنازیر و سائر صلابات و اکتحال آن با عسل جهت نزول آب در چشم و لیکن بتنهائی در چشم نباید که بکشند بسبب حدت آن بلکه حدت آن را بنشاسته شکسته استعمال نمایند و سعوط آب آن جهت تنقیه دماغ بسبب قوت جاذبه آن و چون آب مطبوخ آن را بر سر بریزند جهت قروح آن و بر صورت جهت زوال شقاقی که بسبب سرما عارض شده باشد و غسل خشک آن جهت ازاله آثار بشره و کلف و داء الثعلب و کماد آن جهت نفرس و التوای عصب نافع و چون پارچه صوفی را با آب آن تر کنند و حمول نمایند تقاضای براز نماید تقاضای قوی و فرزجه آن جهت اسقاط جنین و تعلیق آن جهت عسر ولادت بغایت نافع مضر مقعده محرورین مصلح آن کثیرا و آب انار مقدار شربت از عصاره آن نیم درم و از جرم بیخ آن تا سه مثقال و از خواص آن است که چون بر شکم طلا نمایند اطلاق نماید و بر رحم با تکرار عمل اسقاط جنین و ضماد گیاه تازه آن بتمامه جهت تحلیل صلابت طحال بיעدیل تخم آن جالی و ضماد آن جهت ازاله کلف و نمش و خنازیر و ورم صلب و داء الثعلب و اکتحال آن جهت نزول آب در چشم مفید و عصاره و بیخ آن در این افعال قویتر است و قسمی از بخور مریم را گیاه

شبهه بنیل و برک آن باریک و عسالیج آن بقدر ذرعی و باریک در اطراف آن شعبه
مانند اکلیل شبت و تخم آن شبهه بتخم شبت و بیخ آن را در منع حمل مجرب دانسته
اند

ص: ۳۹۶

"بخته جوش"

شرابی را کویند که آن را با دواى چند جوشانیده باشند و آن چنان است که شیرۀ انکور
را با گوشت برۀ فربه در دیک کرده باقی ادویه را نیمکوفته در کیسه می کنند و در
دیک می اندازند و بجوشانند تا گوشت مهرا شود بعد از ان صاف کرده می نوشند

فصل الباء مع الدال المهمله

"بداشقان"

بفتح با و دال مهمله و الف و کسر شین معجمه و فتح قاف و الف و نون معرب از
بدسکان فارسی است و بدشقان و بدکشان و قاتل ابیه و کف الکلف نیز نامند

"ماهیت آن"

گیاهی است شبهه بردی که بفارسی پیزر نامند و غیر آن است زرد رنگ زهبی و
باریک تر از بردی و نرم تر از ان منبت آن نی زارها و آبهای ایستاده و اهل زنج دست
برنجن از ان می سازند و کویند در آذربایجان بسیار است

"طبیعت آن"

کرم و خشک

"افعال و خواص ان

ملطف و محلل و مدر بول و جهت امراض بارده بلغمیه و رطوبیه نافع و بدل آن کشت بر کشت است مقدار شربت آن از یکدرهم تا سه درهم بدل آن یک وزن و نیم آن درونج و بوزن آن زیره کرمانی است

"بدهل"

بفتح با و سکون دال چهار نقطه هندی و فتح ها و سکون لام اسم ثمر درختی هندی است و مشهور بیرهل براء چهار نقطه هندی است

"ماهیت ان

درخت آن عظیم است قریب بدرخت کردکان و برک آن بزرک و عریض و ثمر آن قریب بتدویر و با زواید و پوست آن مزغب و زرد و مغز آن زرد طلائی و خانه خانه و طعم آن چاشنی دار و بر بعضی شیرینی غالب بر ترشی و بر بعضی بالعکس و رائحه آن قریب برائحه سفرجل و باز هومت بخلاف سفرجل و پوست و تخم آن را جدا کرده در زیر طعام پلاو می گذارند و در قلیه داخل می کنند با چاشنی آب لیمو و قند لذیذ می گردد و در بنکاله بسیار می شود و در ان تخمهای

ص: ۳۹۷

۲۱۱ بسیار می باشد و در بعضی که بسیار خوب است تخم کمتر و در بعضی زیاده و شکل تخمهای بعضی طولانی بهیات تخم زردآلو و بعضی اندک مثلث و مغز تخم آن سفید و ترش

"طبیعت آن

سرد و تر و بعضی گرم و تر گفته اند

"افعال و خواص آن

ثقیل و نفاخ و مولد بلغم و دافع صفرا و اکثار خوردن مغز آن محدث حمیات بلغمیه خصوص در بلغمی مزاجان و مقلل منی و مضعف باه و اشتهای طعام و تخم آن ملین طبع اطفال بتنهائی بدین قسم که یکدانه یا دو دانه آن را سائیده با شیر مرضعه باو بخوراند و یا با ادویه دیگر یکدو دانه آن را کوبیده و از اجزای مسهلات ایشان است و مستعمل اهل بنکاله و بدستور مقدار قلیلی از شیر آن با مطبوخات مناسبه مسهل اطفال و مجرب است

"فصل الباء مع الراء المهمله"

"بر"

بفتح با و راء چهار نقطه هندی است

"ماهیت آن

درختی است عظیم شاخهای آن پراکنده و از شاخهای آن ریشهای بلند آویزان بعضی قریب بزمین و بعضی بزمین رسیده و برک آن اندک عریض طولانی از کف دست بزرک تر و اندک ضخیم و بی تشریف و بی شعبه و در ممالک هند و بنکاله و دکهن کثیر الوجود و در گرم سیرات و بعضی بنادر فارس نیز می شود و بزبان مردم آنجا آن رالول می نامند و درخت آن بسیار بزرک می شود خصوص بعضی درخت کهنه شده که هزار سوار در زیر سایه آن درخت ایستاده شوند و از بیخ برک آن چون بشکنند لبنی برمی آید چسپنده

ص: ۳۹۸

"طبیعت آن

کرم و تر

"افعال و

خواص آن

آشامیدن لبن آن محلل ریاح و رادع اورام و محرک باه و دافع بواسیر و چون لبن آن را هر روز صبح قبل از طلوع آفتاب تازه بتازه بگیرند و با هموزن آن شکر سفید ممزوج نموده ناشتا بخورند تا بیست و یک روز یا زیاده و یا کمتر بقدر احتیاج که از یک درم شروع نمایند و هر روز قدری بیفزایند تا سه درم و باز بدستور کم نمایند جهت بواسیر هر نوع که باشد و جریان و رقت منی و سرعت انزال و کثرت احتلام و تقویت اعضای رئیسه نافع و مجرب و ضماد شیر تازه آن بر اورام در ابتدای ظهور خصوص بر ورم کش ران رادع و مجرب و بر دامایل ابتداء اگر مواد کم است تحلیل می دهد و اگر مواد بسیار باشد منفجر نموده زود بالتیام می آرد و بهتر از مرهم است و چون برک آن را اندک کرم نموده بر زخم تازه که محتاج بیخیه باشد دهن آن را بهم آورده بران گذارند و محکم بندند و تا سه روز باز نکنند ملصق و ملتئم سازد و آشامیدن ریشهای آویخته آن مقدار نیم درهم با یک درهم شکر سفید ممزوج نموده با قدری آب جهت امساک منی و رفع جریان و سیلان آن نافع

"بردی"

بفتح با و سکون را و کسر دال مهملتین و سکون یا لغت عربی است بفارسی پیژر و بهندی کوندل و پهته و پیزا و بلغت اهل مصر فاقیر و بلغتی خوب جهت مشابهت برک آن ببرک نخل و بسریانی بانورس نامند و قسمی دیگر از آن آنست که برک و ساق آن طولانی و غلیظتر و مدورتر می باشد و در مصر از پنبه آن کاغذ می سازند

ص: ۳۹۹

"ماهیت آن

نباتی است ساق آن غلیظ و زیاده بر ذرعی و مدور و نرم آن را ریزه کرده از آن ریسمان ترتیب می دهند و کل آن مستدیر و ضخیم و سفید و ذهبی و خوش منظر و برک آن مانند برک خرما و دراز و تخم آن ریزه تر از حله و تلخ و بیخ آن با حلاوت و از میان نبات آن ساقی می روید باریک و بر سر آن مانند شمع فتیله بمقدار شبری و بالای آن زغبی مانند کردی شکری رنگ می باشد و آن را از آن جدا می نمایند و از آن قرصها ساخته می فروشند و می خورند شیرین و خوش طعم می باشد و در زیر آن زغب چیزی مانند پنبه نرم و از آن کاغذ می سازند و بنایان داخل صاروج می نمایند برای استحکام و باصفهانی آن را لوئی می نامند و آن کرد مخصوص به بردی بلاد هند است منبت آن زمینهایی که در آن آبها استاده می باشد

"طبیعت آن

در دوم سرد و در اول خشک

"افعال و خواص آن

آب آن جالی دندان و قاطع نرف الدم مطلقا و با سرکه جهت سپرز و بدستور بیخ آن و خائیدن

۲۱۲ آن جهت رفع بوی سیر و پیاز و شراب و نیبذ خصوصا بیخ آن و ضماد آن جهت تحلیل اورام و ذرور محرق آن جهت التیام زخمهای تازه و کهنه و قروح خبیثه و اكله خصوصا اكله دهان و نفث الدم و نرف الدم و جراحات تازه و آشامیدن محرق آن با سرکه جهت سپرز نافع کونند مضر احشا است و مصلح آن عسل

"بر سیاوشان"

بفتح با و کسر را و سین مهملتین و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف و فتح واو و شین معجمه و الف و نون لغت یونانی است بمعنی دواء الصدر و بعربی شعر الجبال و شعر الارض و شعر الجن و شعر الخنازیر و جعده القنا و شعر الکلاب و کزبره البثر و ساق الاسود و ساق الوصیف و بیونانی بولوطنخون یعنی کثیر الشعر و بفارسی پرسیاوشان بیای عجمی و عوام سنبل و بهندی کالی جهانپ و کرجاور تکوت نامند

ص: ۴۰۰

"ماهیت آن"

نباتی است برک آن شبیه برک کشنیز و بی ساق و ثمر و شاخهای آن بسیار باریک و صلب و سیاه و سرخ رنگ منبت آن مواضع نمناک و سایه مانند کنارهای چاه و پای دیوارهای کهنه و خرابها و قوت آن تا شش ماه باقی می ماند و چون یک سال بران بگذرد قوت آن باطل می گردد و بهترین آن پر برک شبیه بکرفس شاخه صلب سیاه آن است

"طبیعت آن

معتدل مائل بکرمی و خشکی

"افعال و خواص آن

ملطف و مفتوح و منضج و محلل و مجفف آشامیدن مطبوخ آن جهت اسهال فرمودن صفرا و سودا و بلغم موجود در معده و امعا و جهت تنقیه سینه و شش و ربو و ضیق النفس و درد سینه و یرقان و حصاه و ادرار بول نمودن و حیض و نفاس و اخراج مشیمه و کزیدن سک دیوانه و استنشاق آب مطبوخ آن جهت زکام و نطول آب پخته آن جهت تفتیح سده انف و زکام و ضماد آن جهت صداع بارد و ضماد پخته آن با روغن جهت داء الثعلب و خنازیر و نواصیر و دیلات و چون در دهن بخایند و آب آن را بر غرب و ناصور کنج چشم بچکانند و یا جرم خائیده آن را بران بندند نافع و آشامیدن سفوف خشک آن جهت رفع اسهال و امساک بطن مفید و ضماد پخته آن بر انشین جهت تحلیل ورم و صلابت آن و طلای تازه آن جهت قروح خبیثه و کزیدن سک دیوانه و داء الثعلب خصوصا که تازه آن را بقوت برداء الثعلب بمالند و طلای کوبیده آن با مغز ساق کاو جهت دردسر بسیار نافع و ضماد کوبیده آن با لادن و روغن مورد و روغن سوسن و زوفی و شراب مقوی موی و همچنین چون مخلوط نمایند با آب طبیخ و یا خاکستر آن شراب و عسل و موی را بدان بشویند جهت قروح سر مفید و ضماد محرق آن جهت منع ریختن موی و رویانیدن آن و حزاز و ذرور محرق آن جهت تجفیف و اندمال قروح خبیثه و اكله و حمول آن با مرمکی جهت رفع سیلان رحم نافع مضر سپرز مصلح آن مصطکی و کویند کل بنفشه مقدار شربت از جرم آن تا هفت درهم و از مطبوخ آن تا بیست درهم بدل آن در امراض رئه بوزن آن کل بنفشه و

نصف آن اصل السوس کویند از خواص آنست که چون بکوبند تازه آن را و بر موضع مخالف عضوی که پیکان رفته باشد گذارند بدان موضع آید و پیکان را برآورد

ص: ۴۰۱

"برسیان"

بفتح با و سکون را و کسر سین مهملتین و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف و نون و برسیانا بالف در آخر نیز آمده

"ماهیت آن

اسم فارسی نباتی است منبت آن بلاد بابل که حوالی کوفه است و بی شکوفه و کل و تخم می کند و در اول تموز می رسد و از ادویه غیر مشهوره است

"طبیعت آن

کرم و خشک منسوب بمشتری است

"افعال و خواص آن

بوئیدن و آشامیدن آن مقوی دماغ و روح نفسانی و بصر و جگر و معده و محلل ریاح و ملطف و مسهل اخلاط و طلای آب معصور و یا مطبوخ آن با آب برک کل سرخ سائیده دو مرتبه یا سه مرتبه در حمام جهت قلع آثار سیاهی که از جوب و غیر آن بهم رسیده باشد مجرب دانسته اند به آب مقطر یعنی عرق آن بوی قرنفل دهد و در خواص مانند بادرنجبویه است در تقویت و تفریح نفس

"برطانیقی"

بفتح با و سکون راء مهمله و فتح طاء مهمله و الف و کسر نون و سکون یاء مثناه تحتانیه
و کسر قاف و سکون یا لغت یونانی است و بهندی سروالی نامند

"ماهیت آن"

نباتی است ربیعی و غیر بستان افروز است برک آن شبیه برک حماض بری و از ان ریزه
تر و سیاه تر و مزغب و ساق آن باریک و کل آن مائل بسرخی و قسمی از ان شبیه
بخیری است

"طبیعت"**آن**

مرکب القوی با قوت قابضه و بعضی در اول دوم کرم و خشک گفته اند و منسوب
بمشتی

ص: ۴۰۲

"افعال و خواص آن"

ضماد آن محلل اورام و منقی آثار و برک و عصاره آن جهت التیام جراحات و
مضمضه بطبیخ خشک آن جهت قروح دهن و زخمهای متعفن و ورم و بدبوی دهان و
آشامید آن جهت تپها نافع و بهترین ادویه قابضه مستعمله است از برای دفع عفونات
مورث غثیان مصلح آن عناب بدل آن آب چغندر است

"برک"

بفتح با و را و کاف بلغت انکلیشی بمعنی پوست درخت است

"ماهیت آن

پوست درختی است شبیه بقرفه و از آن تیره تر که از ارض جدید می آورند گفته اند طایفه از قسیسان ملقب ببحرویت در مملکت پریو که در امریکای جنوبی واقع است بر خاصیت این قشر اطلاع یافتند و بفرنک آوردند و لهذا منسوب بآنها کشت و آن را جروتیس برک نامند و درین پوست طعمی و رائحه غالب نیست مگر آنکه اندک قبوضتی دارد و رنک کوبیده آن از قرفه کمتر

"طبیعت آن

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

جهت حمیات مزمنه کهنه و نائبه مسبوقة ببرد مانند ربع و دوریه عتیقه بعد تنقیه که زائل نکردد مفید بدین قسم که در هنگام فتره و انقضای نوبت مقدار یک درم تا یک مثقال طبی آن را به آب سرد حل کرده بیاشامند سه روز پیهم یا پنج روز تا هفت روز و فرنکان تا یک روز و یک شب و تا دو روز تا نوبت دیگر بفاصله دو دو ساعت نجومی که پنج کهری هندی است در همان وقت مذکور یکیکدرم طبی که دو ماشه می شود به آب سرد حل کرده می خوراند و در حمیات عرضی و مزاجی و قروحی و امزجه متغیره فاسده و هنگامی که شراسیف ورم کرده و منتفخ شده یا سده در احشا بهم رسیده باشد و در حمیات لازمه و محرقه و در هنگام امتلا و فساد و تعفن اخلاط بحد کمال باشد این دوا عدیم النفع و غیر مستعمل است و همچنین در صداع دوری و امراض نائبه رحم و اکثر امراض که دوره منتظم داشته باشد مگر بعد از تنقیه بقی و

اسهال و انقباضی نوبت در اکثری مفید و آن را کنه کنه نیز نامند و با اندک ملح طرطیر جهت حمی ربع کهنه همان وقت و همان مقدار تا سه روز پیهم نیز می دهند

ص: ۴۰۳

"برک شیرازی"

بفتح با و سکون راء مهمله و دو کاف فارسی اول مفتوح و دوم ساکن و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح راء مهمله و الف و کسر زای معجمه و یاء نسبت

"ماهیت آن

برک قسمی از عنب الدب است و بیخ آن عود بری است و عود البندق نیز نامند

"طبیعت آن

بسیار گرم و خشک

"افعال و خواص آن

مسکر قوی و زیاده آن مورث جنون و کشنده است

"برنجاسف"

بکسر با و راء مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و فتح سین مهمله و فایونانی ارطیه ماسیا و بعربی سویلا و بفارسی بومادران و بشیرازی برتراسک نامند

"ماهیت آن

نباتی است ساق آن قریب بذرعی و شاخهای آن باریک و برک آن ریزه و کل آن مانند شبت چتردار و زرد و سفید و مائل بکبودی نیز و با نبات آن اندک چسپندگی و منبت آن کوه ها و صحراهای سایه دار و از سر نو هر سال می روید حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که آن غیر قیصوم است چه قیصوم شبیه است بافستین و اکثر یک ساق از یک ریشه می روید و بی شاخ و زیاده بر شبری و برک آن شبیه برک و ساق زنبق و از آن بسیار ریزه تر و با چسپندگی قلیلی و کل آن سفید و زرد و با عطری قوی بی ثقل رائحه منبت آن مخصوص کوه ها است که

۲۱۴ باران در آنجا بیشتر شود و اکثر اطبا و عشابین مشوش ذکر کرده اند و هر دو را یک چیز دانسته اند و بعضی که دو چیز دانسته بعضی از صفات قیصوم را در برنجاسف و صفات آن را در قیصوم مذکور ساخته اند بهترین آن خوشبوی ثقیل الرائحه آن است

ص: ۴۰۴

"طبیعت آن

در اول سوم کرم و خشک و نیز در دوم کرم و در آخر اول خشک گفته اند و منسوب بمشتری است

"افعال و خواص آن

ملطف و مفتوح و مدر بول و حیض و مفتت حصاه آشامیدن دو درهم کل زرد آن با عسل جهت اخراج اقسام کرم معده و حب القرع مجرب و آشامیدن طبیخ دو مثقال آن و جلوس در مطبوخ آن جهت رفع احتباس حیض و بول و عسر ولادت و انضمام فم رحم و ورم آن و اخراج سنک مئانه و مشیمه و جنین و تنقیه قروح رحم مفید و آشامیدن آب نقوع مقدار دو درهم آن جهت رفع حمیات و بدستور مطبوخ آن جهت

اکثر امراض مذکوره خصوص امراض رحم اما باید که غذا بی روغن تناول نمایند و ضماد آن جهت اقسام درد سر و تفتیح سده دماغی و تقویت دماغ و سرسام بلغمی و سبات و بر سینه جهت درد سینه و بر زیر شکم برای دفع احتباس بول و حیض و تحلیل اورام و تسکین دردها و بدستور نطول آن و تکمید بدان جهت امراض مذکوره و رفع سده خیشوم و زکام و سدر و دوار و استنشاق طیبخ آن جهت رفع زکام و امراض دماغی و استشمام کل آن و حمول عصاره آن بامر صاف جهت رفع فضلات رحم و آنچه مراد اخراج آن باشد و ذرور سوخته مجموع آن جهت تجفیف قروح و ضماد بیخ آن بر زیر شکم جهت ادرار بول و طمث و باید که در هنگام امتلای بدن ضماد آن را استعمال نه نمایند و همچنین هنگامی که ماده در سدد انصباب باشد بسوی آن عضو مضر کرده و مصلح آن انیسون مقدار شربت آن تا سه مثقال بدل آن در امراض الراس بارد بوزن آن بابونج و در سایر امراض افسنتین است

ص: ۴۰۵

"برم"

بفتح با و سکون راء مهمله و میم صاحب تحفه نوشته که مؤلف مغنی شکوفه ام غیلان می داند و مؤلف جامع بغدادی شکوفه درخت خاررداری بزرک بقامت اثل و بزرک تر از ان و برک آن مانند برک خاری که خرنوب ثمر آن است و کل آن صوفی بمقدار زعرور و زرد با سفیدی آمیز و با عطریه رائحه دانسته

"افعال و خواص آن"

مفرح و مطیب نفس و تازه آن با لزوح و منوم و بغدادی نوشته که حکایت کرد برای من شخصی که وثوق بقول او بود که خشک آن حابس بطن و تازه آن مسهل و در

عراق آب مقطر آنکه عبارت از عرق آنست بجهت خوشبوئی و تفریحی که دارد در عطریات مستعمل است و در طب غیر مستعمل و آن را صمغی است و بعضی اطباء عرب حکایت کرد برای من که آن بجهت سرفه مزمن نافع است و بجهت نفث الدم با ماء فاطر مکی که دم الاخوان است مفید و صاحب تحفه نوشته که کویند عرق آن در خواص مانند عرق بیدمشک است

"برنگ کابلی"

بفتح با و راء مهمله و سکون نون و کاف فارسی و فتح کاف و الف و ضم با و کسر لام و یاء نسبت اسم فارسی است معرب آن برتق و برنج است و بهندی بابرنک نامند

"ماهیت آن

دانه است کوچک مدور سیاه املس از فلفل ریزه تر و مغز آن سفید و با اندک تلخی و رائحه آن تند به حدی که محرور المزاج را گاه باشد که رعاف عارض گردد از استشمام کوبیده آن و یا رسیدن کرد آن بدماغ در حین کوبیدن و آن دو نوع است بزرک و کوچک رنگ بزرک آن سیاه آمیخته با سفیدی و کرم تر و مقی و کوچک آن مائل بسرخی و این قوی و بهتر است در دفع کرم معده و حب القرع و مستعمل مغز مقشر آن است

ص: ۴۰۶

"طبیعت آن

در آخر و دوم کرم و خشک و بعضی در سوم و بعضی در اول کرم و خشک گفته اند و این قول بسیار ضعیف است

"افعال و خواص آن

مخرج و مسهل بلغم غلیظ و سودا

۲۱۵ و اخلاط لزجه از مفاصل بقوت و مجفف رطوبات و قروح و مخرج اقسام کرم معده و امعا خصوصا حب القرع حتی آنکه استیصال و اخراج کیسه آن می کند و رنک بول شارب آن مانند بقم می گردد مقدار شربت آن تا سه درهم که کوفته و پیخته با شیر تازه دوشیده آمیخته بیاشامند مضر امعا مصلح آن کثیرا بدل آن بوزن آن ترمس و نیم وزن آن قنبیل است و بوزن آن نیز گفته اند

"برنوف"

بفتح با و سکون راء مهمله و ضم نون و سکون واو و فافارسی شابابک نامند که معرب آن شابانج است

"ماهیت آن

درختی است قریب بانار و پرشاخ و برک آن شبیه ببرک زعرور و از ان تیره تر و مزغب و رائحه آن تند و بدبو و شکوفه آن مانند خوشه و با زردی و وسط شکوفه آن زغب دار

"طبیعت آن

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص

ان

محلل و مجفف رطوبات و شکننده بادهای غلیظ بارد و عصاره برک آن جهت صرع اطفال و سیلان رطوبات از دهان و تحلیل راح و تقویت معده و تسکین درد احشای ایشان شربا و نیل سائیده با آب آن بر مفاصل و اصداغ و پره‌های یتیمی و کردن و شکم و کفهای دست و پای ایشان مالیدن و بدستور خوراندن مقدار یکدرهم عصاره برک آن محلول با لبن مرضعه ایشان بچند دفعه جهت امراض مذکوره و ام الصبیان نافع و آشامیدن سه درهم از عصاره آن با یک دانک جاوشیر مسهل قوی بلغم محترق بسوی سودا و دافع اوجاع حادث از ان است و یک مثقال آن با یک حبه جاوشیر مسکن وجع قولنج مردان و زنان و مغص کل حیوانات که از سردی باشد و سعوط عصاره آن با عصاره سداب و جنیدستر و روغن بادام تلخ جهت جمود و نسیانی که بیونانی ابلیمیس نامند و تنقیه دماغ سه روز متوالی و بوئیدن برک آن جهت تفتیح سده منجرین و اغشیه و دماغ و زکام و درور برک خشک آن جهت التیام قروح و ضماد آن بازفت جهت حزاز نافع مضر امعا مصلح آن صمغ عربی بدل آن مرزنجوش مقدار شربت از عصاره آن تا سه مثقال و از برک خشک آن تا دو درهم و نیم است

ص: ۴۰۷

"برواق"

بفتح با و سکون راء مهمله و فتح واو و الف و قاف

"ماهیت آن

بلغت اهل مغرب اسم خشبی است و بعجمی اسم سنک سبک زردی است که چون بسایند مائل بسفیدی باشد و در عراق متکون گردد و مانند کاه ربا و سندروس کاه را بریاید

"طبیعت آن

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

مانع سیلان خون است مطلقا و جهت خفقان و سپرز شربا و ضمادا نافع و ذرور آن جهت التیام جراحات مؤثر و پوشیدن انکشتی آن باعث ایمنی از غرق شدن و پیچیدن آن در پارچه با سنک چقماق و در زیر سر گذاشتن و خوابیدن باعث دیدن در خواب است هرچه در آن روز سانحه گردد و کویند مجرب است و بروق بحذف الف غیر آن است و لیکن مشابه آن

"بروانی"

بفتح با و سکون راء مهمله و فتح واو و الف و کسر نون و یا لغت عجمی است بسریانی عبروس و بیونانی اسقوانس نامند

"ماهیت آن

نباتی است پرشاخ و شاخهای آن مانند کمان کج و خمیده و کل آن سفید و ثمر آن مانند زیتون و طعم آن تند و بیخ آن سفید و پوست بیخ آن با زردی

"طبیعت آن

در اول کرم و تر

"افعال و خواص آن

مفرح و موافق سینه و دماغ و مدر و مفتت حصاه و جهت استسقا و بواسیر و ضماد آن
جهت بهق و داء الثعلب و تحلیل اورام سوخته آن با عسل جهت تقویت جگر و عصاره
آن جهت سفیدی و دمعۀ چشم نافع مضر مئانه مصلح آن انیسون بدل آن ریاس است

ص: ۴۰۸

"برهتا"

بکسر با و فتح راء مهمله و سکون ها و تاء چهار نقطه نوقانیۀ هندی و الف بلغت هندی
نام کتائی بزرک است

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

مقوی دل و مشهی و کدازنده اخلاط و دافع ضیق النفس

۲۱۶ و سرفه و لپ کهنه و درد شکم و ریاح و قراقر و فساد بلغم و کرم معده و مقعده و
جذام و قابض بطن است

"بریا مصری"

بفتح با و سکون راء مهمله و فتح یاء مئانه تحتانیه و الف بلغت مصری بمعنی بقله است
یعنی بقله که در مصر می روید

"ماهیت آن

بقله است شبیه بکرفس و خوش بو و بوی آن مانند بوی رازیانه با اندک تندی و تخم آن سبز و باریک و منبت آن اولاً بلاد مصر بوده و از انجا بجایهای دیگر نقل نموده اند و ربیعی است و تا اوائل صیف می ماند

"طبیعت آن

گرم و خشک در دوم

"افعال و خواص آن

مقوی معده و جگر و احشا و محلل ریاح و مانع نزلات و مفتح سده جگر و سپرز و مدر بول و مسخن بدن و کرده و محرک باه و منقی مجاری بول و جهت بواسیر بسیار نافع مضر دماغ مصلح آن نیلوفر مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن بسباسه و مداومت خوردن نبات آن جهت رفع زردی رخساره آزموده و در سائر افعال و دفع خمار ضعیف تر از تخم آن است

"بریاله"

بفتح با و سکون را و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف و فتح لام و ها و برای مهمله بجای لام نیز آمده

ص: ۴۰۹

"ماهیت آن

گیاهی است هندی شبیه بنبات عنب الثعلب و دو نوع می باشد یکی کل آن سفید و ریزه و برک آن کوچک و مدور و نازک و مشرف بشرفهای ریزه و ساق آن صلب تر از ساق عنب الثعلب و بیخ آن سفید و باریک و بلند و دوم نیز شبیه بدان و کل آن زرد

"طبیعت آن

کرم و تر و بعضی سرد دانسته اند

"افعال و خواص سفید آن

آشامیدن آب برک تازه آنکه لعابی می باشد بدین قسم که برک آن را شب در آب بخیسانند و صبح بمالند و صاف نمایند جهت منع جریان منی و تفتیت حصاه و بواسیر و عصاره آن یعنی آب برک کویده آن بدون شکر جهت رفع زهر مار کزیده شربا و سعوطا و بدستور سعوط برک خشک آن و اگر مار کزیده بیهوش باشد به بینی او بدمند که باقصری انف و دماغ او برسد و ضماد و طلای نوع زرد آن جهت تحلیل اورام و اوجاع و نضج دمامیل مفید

"فصل الباء مع الزای المعجمه"

"بزر قطونا"

بفتح با و سکون زای معجمه و کسر راء مهمله و فتح قاف و ضم طاء مهمله و سکون واو و فتح نون و الف لغت عربی است بیونانی فسلیون بمعنی برغوثی یعنی شبیه ببرغوث و بفارسی اسفیوس و اسبغول و اسبغل بواو و بحذف واو نامند و در هندی نیز بدین نام مشهور است و در اصفهان مشهور باسپرز و در شیراز بینکو است و شکم دریده نیز و بترکی قارنی باروق نامند

"ماهیت آن

کیاهی است کوچک نهایت تا بیک ذرع و برک آن باریک و بلند فی الجمله شبیه بکنندنا و گیاه برنج و از آن باریک تر و کوچکتر و از بیخ آن ساقهای باریک برمی آید و بر سر آنها خوشه مانند خوشهای کندم و بالای آن غلافی و در جوف آن تخمهای آن و در تابستان می رسد و سه صنف می باشد یکی سفید و این بهترین اصناف است خصوص بالیده آنکه در آب ته نشین گردد و دوم سرخ رنگ و این ضعیف تر از آن است در نفع و بعضی این را بهتر می دانند و سوم سیاه که بدترین همه است و انطاکی نوشته که سفید آن در مصر بسیار است و سرخ آن را از برلیس که نام موضعی است معروف از مصر می آورند و لهذا آن را برلیسیا نامند منسوب بدان و سیاه آن را صعیدی نامند نیز بدان جهت که از صعیدا علی می آورند و شکوفه هر یک برنک آن است

ص: ۴۱۰

"طبیعت سفید آن

در سوم سرد و در دوم تر و سرخ آن تر در اول و سیاه آن با یبوست و اجتناب از استعمال سیاه آن اولی است

"افعال و خواص آن

آشامیدن سفید آن مسکن تشنکی و حرارت و باقوت محله و ملین طبع و جهت تپهای حاره و غلیان خون و خشونت سینه و حلق و زبان و سر و علل صفراوی و ذات الجنب و امراض دموی و اصلاح اخلاط سوخته و مغص و قرحه امعا و زحیر و دفع یبوست امعا حادث از صفرا و شرب ادویه حاره و بدستور لعاب آن بتنهائی و یا

۲۱۷ با روغن بادام جهت امراض مذکوره و برسام و تسکین عطش و تلین طبیعت صاحب برسام و ضماد آن با سرکه و روغن کل جهت وجع مفاصل حار و نقرس و تلین اورام ظاهری و ورم عقب کوش و خنازیر و خراجات و منع آنها از زیادتى و التوای عصب حادث از یبوست و جهت ورم صلب و جمره و حمره و با آب دهن جهت نضج و انفجار دمل و طلای لعاب آن و با ضماد کوبیده آن با کلاب جهت دردسر و با روغن بنفشه جهت تسکین دردسر حار و ترطیب دماغ و اعصاب و رفع انشقاق موی و درازی و نرم کردن آن خصوص چون چند روز پی در پی بمالند و با مثل آن روغن کل سرخ و پوست خشخاش پخته جهت اورام حاره و تسکین درد آن مجرب و چون بیاشامند مقدار دو درهم و نیم تا سه درهم خیسانیده آن در آب گرم تا اینکه لعاب و لزوجت آن زود برآید با شکر سفید و یا سکنجین جهت تلین و اسهال مفید و آشامیدن مطبوخ آن در آب نیمگرم جهت درد سینۀ حار مفید که در آب بجوشانند و بیاشامند و چون بریان نمایند و بروغن کل سرخ چرب نمایند و بنوشند جهت رفع اسهال و قبضیت شکم و با روغن بادام شیرین جهت رفع سحج صبیان و تسکین مغص و زحیر و زائل کردانیدن غم که سبب آن احتراق صفرا باشد نافع و چون بکوبند و بر بدن بمالند بدن را نیکو نرم و فربه گرداند و لاغری حادث از گرمی را ببرد و گفته اند بزر قطنوی کوبیده را نباید آشامید که قاتل است و وجه آن را بعضی حدت تخم آن و بعضی چسپیدن آن بسطوح باطنیه و تفرح آن گفته اند و چون کسی مقدار ده درم از کوبیده آن را بیاشامد کوبند او را بدن او سرد گردد و خدر و استرخا و غم و کرب و غثیان و ضیق النفس او را حادث گردد پس غشی و سقوط نبض و موت و علاج آن قی فرمودن بماء العسل حار و نمک و بوره چند مرتبه و خوراندن زرده تخم مرغ نیمبرشت و اسفیدباجات با فلفل و نعناع و فوتینج و خوراندن مثلث است بدل بزر قطنونا در تلین طبیعت و خشونت سینه و حلق و سرفه بهدانه و در تبرید و ترطیب تخم خرفه و در نضج تخم کتان مقدار شربت آن از دو درهم تا ده درهم است

ص: ۴۱۱

"بزغنج و بزغند"

بضم با و سکون زای و ضم غین معجمتین و سکون نون و جیم و بضم با و سکون زای و ضم غین معجمتین و سکون نون و دال مهمله در آخر لغت فارسی است

"ماهیت آن

کویند بار درخت نابسته پسته است و کویند ثمر پسته یک سال مغز می بندد و آن را پسته می نامند و یک سال نمی بندد و آن را بزغنج و این در خواص مانند پوست بیرون پسته نیست بلکه بسیار سرد و خشک و قابض و مفرح و در افعال مانند اقاچیا است و دباغان از ان پوست حیوانات را دباغت می نمایند

"بزرکتان"

بفارسی بزرک نامند و بهندی السی و تیزی و از مطلق بزر و دهن بزر مراد آن است آشامیدن آن مبهی و منعظ است و روغن آن ان شاء الله تعالی در حرف الکاف مع التاء در کتان مذکور خواهد شد

""فصل الباء مع السین المهمله""

"بسباسه"

بفتح اول و سکون سین مهمله و فتح باء موحد و الف و فتح سین مهمله و حا در آخر لغت عربی است بفارسی بزباز و بهندی جاوتری نامند

"ماهیت ان

پوست زیرین پوست خشبی جوزبوا است که بر بالای پوست صلب صدفی آن پیچیده می باشد و بهترین آن اشقر مائل بسرخی تندبو تند طعم ضخیم تازه آنست که با اندک قبضی باشد

"طبیعت آن

در دوم کرم و خشک و کویند در اول کرم و در دوم خشک و اول اصح است و با قوت قابضه و حرارت ملطفه و جوهر ارضیه غالبه

ص: ۴۱۲

"افعال و خواص آن

مفرح و مقوی معده و کبد و باه و منعظ و زیاده کننده منی خصوصا در بارد المزاج و هاضم و خوش بو کننده دهان و مفتوح سدد و مجفف رطوبات و محلل ریاح و صلابات باطنی و خارجی غلیظ و جهت سلس البول حادث

۲۱۸ از برودت و رطوبت و سحج و نفث الدم و قرحه امعا و جلب رطوبت سینه و شش و اسهال کهنه و درد سپرز و منع ریختن فضلات بمعده ضعیف و نشف رطوبت آن و تقویت رحم و نشف رطوبت و خوشبوی آن و سعوط آن با آب کرم یا روغن بنفشه جهت درد سربارد رطب حادث از ریاح غلیظه و طلای آن بر سر جهت دردسر و شقیقه و صرع و ضماد آن بثنهائی و یا با ادویه مناسبه بر ناف و عانه و فقرات پائین ظهر جهت سلس البول و با برک مورد جهت رفع بدبوئی زیر بغل و با سرکین بز و عسل جهت اورام صلبه و طلای آن با عسل در حمام جهت درد پشت زن زائیده و ریاح نفاس مجرب و فرزجه آن بعد از ظهر معین بر حمل و با زعفران منقی رحم و مصلح آن و مالیدن قیروطی آن بزیر ناف جهت سحج و قرحه امعا مفید و کویند مضر جگر مصلح

ان صمغ عربی و مصدع و مصلح آن کلاب مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن جوزبوا است و در افعال قریب بآن است و لطیفتر از آن و جوارش و دوا و دهن و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

"بستان افروز"

ص: ۴۱۳

بضم با و سکون سین مهمله و فتح تاء مثناه فوقانیه و الف و نون و فتح همزه و سکون فا و ضم راء مهمله و سکون واو و زای معجمه لغت فارسی است و بعربی حمق بسنانی و زینه الریاحین و داح نیز کویند جهت آنکه بسیار خوش منظر است و هر گیاه خوش منظر را عرب داح کویند و بفارسی تاج خروس و کل حلوا و کل یوسف و بهندی نوع صغیر آن را کوکنی و کبیر آن را جمادهاری نامند و آن غیر حماحم است که حبق نبطی باشد چه حماحم برک آن عریض تر و بالوان و ساق آن سرخ و نبات آن قویتر و بزرگتر و کم کل می باشد و بستان افروز برک آن سبز و ریزه و پر کل و کل آن سرخ مائل به بنفشی و بی رائحه و تخم آن ریزه و سیاه و براق

"طبیعت مجموع آن

سرد و خشک و قابض و رادع

"افعال و

خواص آن

آشامیدن آب معصور آن مقدار یک اوقیه و نیم و بدستور آب مطبوخ آن با حلاب و سکنجین جهت رفع حرارت معده و جگر و سده سپرز و رفع سمیت خائق النمر نافع و

جرم آن ثقیل و مصلح آن سکنجین مقدار شربت از آب آن تا یک اوقیه و نیم بدل آن
 حماحم و تخم آن جهت اسهال نایب مناب تخم بارتنک و چون بکوبند و در یکرطل
 شیر بخیسانند و شب در مهتاب بگذارند و صبح بنوشند و مداومت بران کنند سه روز یا
 زیاده جهت رفع حرقة البول و بول الدم مجرب مقدار شربت آن دو مثقال

ص: ۴۱۴

"بستیاج"

بفتح با و سکون سین مهمله و کسر تاء مثناه فوقانیه و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف و جیم
 بفارسی خلال مکه و بعربی سدی نامند

"ماهیت آن

نباتی است خاردار و برک آن با خشونت و ریزه و کل آن سفید و ازرق و شاخهای آن
 بقدر شبری از یک بیخ روئیده و بر سر هر شاخی چیزی مانند قبه رسته و خشن و از
 شاخهای باریک آن خلال سازند و تخم آن شبیه بنانخواه و طعم آن تند و ریزه و
 خشیزک نامند

"طبیعت گیاه آن

در اول دوم کرم و خشک و با اندک عطریت

"افعال و خواص آن

آن خلال کردن بآن جهت تقویت دندان و طلای آب آن جهت تحلیل اورام و جلوس
 در طبیخ آن جهت اصلاح حال رحم و ادرار بول نافع و تخم آن در آخر دوم کرم و

خشک و آن را بفارسی درمنه ترکی نامند جهت سعال و فواق و ریاح و مغص و حصاه و تفتیح سده جگر و ادرار بول نافع و ضماد مطبوخ آن در روغن زیتون جهت فالج و استسقا و درد مفاصل و مضمضه بطیخ آن جهت درد دندان مفید مضر رئه مصلح آن کشنیز و مضر سر و مصلح آن ترمس مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن شیخ ارمنی است

"بسد"

بضم با و فتح سین مجفف و مشدد و دال مهملتین و بکسر با و تشدید سین و بفتح آن نیز آمده و گفته اند آن قرول

۲۱۹ معرب قروالیون یونانی است و برومی قولوریون و بلغتی قوالن و بعربی ناشف نامند

ص: ۴۱۵

"ماهیت آن"

آنچه مشهور است که بیخ مرجان است اصلی ندارد بلکه سنکی است سرخ پرسوراخ مانند خانه زنبور و لیکن سوراخ های این از ان باریکتر و صلب و در سواحل دریای عمان و یمن و فارس و مالدیپ و غیرها در زیر آب تکون می یابد و صاحب شفاء الاسقام نوشته که گفته اند که آن نبات بحری است و در جوف دریا می روید و چون از دریا برآورند و هوا بدان برسد سخت و صلب می گردد و نوشته که مستعمل در دواء المسک بسد است زیرا که خوب نرم سائیده می شود و ته نشین طرف نمی گردد بخلاف مرجان و آن سفید و سیاه نیز می باشد سیاه آن صلب تر و سفید آن رخوتر از سرخ آن است و بهترین آن سرخ صلب شفاف بی رمل است

"طبیعت ان

در اول سرد و در دوم خشک

"افعال و خواص آن

مفرح و قابض و مجفف و دافع و سواس و جنون و صرع و خفقان و ضعف معده و فساد
 اشتها و سنک مثانه و کرده و سپرز و بواسیر و قاطع نرف الدم و نفث الدم و اسهال
 دموی و ذوسنطاریا کبدی و قروح امعا و عسر البول و نیم مثقال آنکه با نصف آن صمغ
 عربی با سفیدی تخم مرغ سرشته با آب سرد بنوشند جهت قطع نرف الدم باطنی و نفث
 الدم مجرب خصوصا سوخته آن و محلل خونی که در دل منجمد شده باشد خصوصا
 محرق آن و ذرور آن جهت خوردن گوشت زائد زخمها و رفع آثار آن و محرق آن
 جهت نرف الدم ظاهری و تقویت دندان و زائل کردن زردی آن و اکتحال محرق و
 مغسول آن جهت دفع بثورات و تقویت باصره و دمعه و جرب و صلاق و امثال آن و
 قطور آن با روغن بلسان در گوش جهت ثقل سامعه و کری و امین الدوله گفته که
 چون سه روز هر روز چهار دانک آن را با سکنجبین بنوشند جهت رفع ورم سپرز و
 سده آن مفید و بدستور با آب محرق آن درین امر قویتر و همچنین در جمیع افعال
 مذکوره و محلول آن را در دفع جذام مجرب دانسته اند مضر کرده و مورث تهوع
 مصلح آن کثیرا بدل آن جهت حبس خون بوزن آن دم الاخوین مقدار شربت آن تا
 یک مثقال و تعلیق آن بر معده جهت رفع جمیع علل آن نافع و از خواص آنست که
 چون طلا و نقره را از هر یک بقدر بسد درهم کداخته انکشتی یا نکین دانی از ان
 ترتیب دهند و بسد را در ان نصب کنند در حینی که قمر و شمس در حد اتحاد خود
 مقارنت با زهره داشته باشند و صاحب صرع آن را با خود نگاه دارد در حال صرع او
 برطرف شود و دارنده آن را هرگز غمی نرسد و از چشم بد ایمن ماند و محرق مغسول

نوع سیاه آن بغایت مقوی دل و صنعت احراق آن آنست که ریزه ریزه کرده در کوزه خزفی مطین کرده در تنور گذارند یک شب پس برآورده سائیده استعمال نمایند و باید که بسرحد رمادیت نرسیده باشد و اقراص بسد و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

ص: ۴۱۶

"بسر"

بضم با و سکون سین و راء مهملتین

"ماهیت ان

غوره خرما است که زرد و مائل بشیرینی شده باشد و مراتب هفت کانه خرما در حرف التاء در تمر ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و بسر مرتبه چهارم آنست و در هر مرتبه حرارت آن می افزاید

"طبیعت آن

در اول کرم و در دوم خشک

"افعال و خواص آن

مقوی معده و حرارت غریزی و قابض و جهت امساک بطن و نفت الدم و بواسیر و خائیدن آن جهت تقویت لثه و استحکام آن و منع آن از قبول آفات نافع و دیر هضم و مسدد و مولد خلط خام و نفخ و ریاح خصوصا آنچه بسبب سردی هوای بلد خام مانده باشد و همچنین صعیدی آن و قبض بسر زیاده از قسب است و چون سر را با عتیق آورد

مالی که شراب مصنوع از آب باران و عسل است بیاشامند التهاب را ساکن و حرارت غریزی را قوی گرداند و نیند بسر بسیار خوش بو و مسکر و مقوی معده و امعا و شدید القبض و ممسک بطن است و بهترین بسر رسیده سبک آن است بکمال رسیدگی رسیده شروع بافتادن از خوشه نماید و مصلح نفخ و قشعریره و نافض

۲۲۰ آن مکیدن آب انار میخوش و انار شیرین و سکنجبین است و مضر رئه و سینه و مصلح آن خشخاش و رب بسر در مزاج مانند بسر است و جهت قی و اسهال و ضعف معده نافع

"سفایج"

بفتح با و سکون سین مهمله و فتح فا و الف و کسر یاء مثناه تحتانیه و جیم عبری اضراس الکلب و ثاقب الحجر و تشمیز و بیونانی بولوذیون یعنی کثیر الارجل و در مصر معروف باشتوان و بهندی کهنکالی نامند

ص: ۴۱۷

"ماهیت آن"

بیخی است اغبر مائل بسیاهی و باریک و شبیه بهزارپا و کره دار و از هر کوهی ریشههای باریک برآمده و بهترین آن آنست که قرنفل طعم و سطر با اندک حلاوت و قبض باشد و چون بشکنند رنگ اندرون آن سبز مانند مغز پسته باشد و سیاه آن زبون بلکه رنگ تازه آن پستی می باشد و هرچند کهنه شود رو بسرخی و سیاهی می آورد و نبات آن بی ساق و یک شاخ برک دار شبیه ببال طیور و مانند گیاه سرخس بقدر یک شبر و برکهای آن ریزه اغبر و مزغب و بران نقطهای زرد می باشد و از میان شاخهای درختان و از بیخ اشجار خصوصا بلوط می روید و ربیعی است و در تابستان می رسد صاحب

شفاء الاسقام نوشته که شاخهای آن باریک و سرخ شبیه پیر سیاوشان و از ان غلیظتر و برک آن نیز شبیه بدان است و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که در تنکابن آن را دار چماز نامند

"طبیعت آن

کرم در آخر دوم و خشک در اول آن و بعضی کرم در سوم نیز گفته اند و بعضی خشک در سوم و کرم در دوم و بعضی در اول کرم و در بیوست معتدل نیز گفته اند و قول اول اصح است

"افعال و خواص آن

مسهل مره سودا و بلغم غلیظ و بهر خلطی که ملاقات کند و محلل نفخ و شیر منجمد در معده و قولنج و منجمد کننده شیر غیر منجمد و جهت دفع سودا و جذام و علل سوداوی و مفاصل و تنقیه امعا و آشامیدن آن با شکر و فانیذ و با اطعمه جهت رفع کراهیت آن برای کسی که مکروه دارد آشامیدن ادویه را خصوص پختن آن در میپختج و با ماء العسل موجب اسهال مواد سوداوی اخلاط غلیظه لزجه و مخاطیه از معده و مفاصل و بی ضرر است و آشامیدن مطبوخ آن با اصل السوس و انیسون جهت سرفه و ضیق النفس و ربو و مداومت آشامیدن مطبوخ آن با عناب جهت سقوط دانه بواسیر بغایت موثر و آشامیدن سه مثقال مطبوخ آن با فلوس خیارشنبه یا ترنجبین جهت دفع ریاح بواسیر و درد معده مزمن و صرع مجرب و چون اصحاب مالیخولیا و جذام هر روز یکدرهم و نیم آن را با چهار اوقیه مغز فلوس خیارشنبه هفت روز بیاشامند آن هر دو علت را زائل کرداند و آشامیدن آب مطبوخ آن با ماء الشعیر یا ماء العسل محلل قولنج و نفخ و صالح العمل و بهر خلطی که برسد و موجود باشد آن را دفع نماید و جمیع علل سوداویه را نافع و مفرح بالعرض بجهت آنکه استفراغ جوهر سودا از قلب و

دماغ می نماید و چون طبخ نمایند آن را با خروس پیر سال خورده که خروس را بدوانند تا خسته گردد پس ذبح نمایند و شکم آن را چاک کرده پاک نموده بسفایج نیم کوفته انباشته طبخ نمایند تا هر دو خوب مهرا گردد و مطیب بزنجبیل یا اندکی رازیانه نمایند و بیاشامند اسهال نیکو نماید و چون طبخ نمایند آن را مفرد و یا با فواکه خشک و حشایش تر اصلاح یابد و فعل آن نیکو گردد و ضماد آن جهت التوای عصب و شقاق ما بین انکشتان نافع و گفته اند مضر سینه مصلح آن پر سیاوشان و طبخ نمودن مرصوص آن را با ماء الشعیر و چغندر و یا نرم کوبیده و بران پاشیده بیاشامند مضر کرده و مصلح آن هلیله زرد مقدار شربت از جرم آن از یکدرهم تا سه درهم و در مطبوخ از دو درهم تا شش درهم و هفت درهم نیز گفته اند بحسب مزاج و قوت و سن بدل آن جهت مواد سوای نصف آن افیمون و ربع آن نمک هندی است و صاحب شفاء الاسقام نوشته که استاذ من گفته باید پوست آن را تراشیده نرم کوبیده استعمال نمود تا آنکه منتفخ نگردد و حب بسفایج و سفوف و شراب و مطبوخ آن در قرابادین ذکر یافت

ص: ۴۱۸

۲۲۱

"فصل الباء مع الشین المعجمه"**"بشام"**

بفتح با و شین معجمه و الف و میم

"ماهیت آن"

درختی است حجازی یعنی منبت آن در اصل ابتدای حجاز بوده و از انجا به بیت المقدس و عراق و مصر نقل نموده اند و در جبال حوالی مکة مشرفه بسیار است و بالفعل بجای بلسان حب و عود و لبن آن مستعمل است و دو نوع است کبیر و صغیر درخت کبیر آن اولاً بقدر درخت انکور می باشد پس بلند و عظیم می گردد تا بقدر درخت توت و بید و شاخهای آن راست نمی باشد بلکه کج واج و کره دار و برک آن ریزه شبیه بصعتر و بزرگتر از آن و با رطوبتی چسپنده و شیرینی کمی و کل آن زرد و تخم آن سرخ شبیه بکبابه و بی مزه و چرب و ثمر آن خوشه دار و در آن دانه‌های مائل بزردی و بعضی سرخ و بعضی طولانی مانند حب السنوبر و نرم و بی طعم مائل به بی مزگی و اندک شیرینی و قبضی و اعراب بادیه این را می خورند و چوب آن سبز با عطری و صنفی از آن را حب مدور مانند فلفل و چوب آن خشن و سنکین مائل بسیاهی و چون قطع نمایند آن را و یا برک هر دو صنف آن را آب سفیدی از آن برمی آید که دمعه و لبن آن است و چون خشک شود مائل بزردی و سرخی می گردد و این بهترین اجزای آن است و مسمی بدهن بلسان است و ان شاء الله تعالی در حرف الدال مع الهاء تفصیل آن خواهد آمد و نوع صغیر آن کویند بی ثمر است

ص: ۴۱۹

"طبیعت

تمامی اجزای آن کرم در دوم و خشک در اول و برک آن با رطوبت فضلیه

"افعال و خواص آن

دمعه آن جهت بیاض عین و تنقیه زخمها و تجفیف آنها و قطع نرف الدم و عرق و درد دندان بارد و ادرار نمودن بول و حیض و حمول آن با زعفران جهت اعانت بر حمل و

تنقیه رحم و تعدیل ریاح آن نافع و حب آن مقوی معده و اعضای باطنیه و بطئی الخروج از معده و جهت کزیدن عقرب شرابا و مضغا و ضمادا نافع و روغن حب آن مسهل بلغم و مره سودا و مورث مغص و برک آن بتنهائی و یا با روغنهای مناسبه خضاب نیکو است چون طبخ نمایند و یا بکوبند و بر موی بمالند و یک شب بگذارند و یا برک تازه آن را بکوبند و در روغن جوش دهند تا سیاه گردد و چوب آن را با خود داشتن و عصا از آن ساخته بدست گرفتن موجب قضای حاجت است و ازین سبب آن را خشب الیسر و عصای موسی نامند و مسواک نمودن بچوب آن جهت خوش بوئی دهان و تقویت و استحکام لثه نافع و چون حب آن مورث کرب و امراض ردیه است اجتناب از آن اولی است

"بشین"

بفتح با و سکون شین معجمه و کسر نون و سکون یاء مثانه تحتانیه و نون اهل مصر آن را عرایس النیل نامند از جهت آنکه در هنگام برکشتن آب نیل و ماندن آن جابجا در آن می روید

"ماهیت آن"

گیاهی است شبیه بنیلوفر و ساق آن باریک و بلند و کوبند چون آفتاب طلوع می کند منبسط و بلند می گردد و سر آن از آب برمیآید و چون غروب می نماید منقبض و کوتاه و سر آن در آب فرو می رود و سر آن مانند کوزه خشخاش و بزرگتر از آن و در آن دانهها شبیه بجاورس و اهل مصر آن را خشک نموده و آرد کرده نان از آن می سازند و بیخ آن مانند شلغم و سیب و آن را پیارون نامند و خام و پخته آن را می خورند و پخته آن زردرنک شبیه بزردۀ تخم مرغ در رنگ و طعم و دو صنف می باشد خنزیری و اعرابی و اعرابی آن بهتر و بیخ آن با عطریت

ص: ۴۲۰

"طبیعت آن

در دوم سرد و در اول سوم تر

"افعال و خواص آن

در جمیع افعال مانند نیلوفر است بیخ اعرابی آن با اندک حرارتی چون با گوشت طبخ دهند و تناول نمایند مقوی معده و باه و جهت زحیر و اسهال صفرای و با شیر جهت سرفه نافع وردی غذا نیست و کل آن با قوت محلله و روغن معمول از کل آن مانند روغن کل جهت رفع جنون و درد سر حار و شقیقه و ذات الجنب سعوطا و طلاء مفید و شربت آن در افعال مانند شربت نیلوفر است و دانه آن محلل

۲۲۲ ورمها و جهت بواسیر نافع و کوبند مضر مثانه و مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا هیجده مثقال بدل آن نیلوفر است و در هند و بنکاله چیزی شبیه باین می شود در غدیرها و بچیزها که تالاب و جهیل می نامند در اوائل هنگام طغیانی آب و آن را کنول می نامند و ثمر آن کنول کته و بیخ آن را سلکی و کل آن شبیه بکل نیلوفر و خوشبوتر و بزرگتر از آن و طرف زیرین برکهای آن سفید و بالای آن کلابی و سرخرنک و بسیار خوش منظر و غنچه آن صنوبری شکل بهیأت دل و ساق آن مجوف و بسیار طولانی و برک آن پهن و بر روی آب مفروش و ثمر آن بهیأت کوزه خشخاش بسیار بزرگی و سرفواره ای و در اندرون آن دانهها بمقدار ثمر طوس و فندق و کوچکتتر از آن که بهندی نیم نامند مدور اندک طولانی با پوست سبز اندک صلبی و در اندرون آن پوست سفید نازکی و مغز آن مانند مغز فندق و بادام و پسته و باقلا دو پارچه و در آن زیانه سبز نازک تلخ طعمی آن را دور کرده و مغز آن در هنگام خامی شیرین و لذیذ و نازک و آن را

می خورند و بعد رسیدن و خشک شدن صلب می گردد و آن را در ظرفی کلی بالای
آتش بریان کرده نیز می خورند و نیز آن را اس نموده و نان پخته بطریق سویق نیز می
خورند و بیخ آن را نیز در خامی خام و بعد رسیدن پخته می خورند ممسک و متوی باه
می دانند

ص: ۴۲۱

"افعال"

و خواص جمیع ان

قریب به نیلوفر است

"فصل الباء مع الصاد المهمله"

"بصاق"

بضم با و فتح صاد مهمله و الف و قاف و بساق بسین مهمله و بزاق بزای معجمه نیز آمده
مراد آب دهن انسان است ما دام که در دهان است

"طبیعت ان"

کرم و با رطوبت بالفعل و یابس در آخر امر و در حین کرسنکی حرارت و بیس آن
زیاده و در حالت غضب و ارتیاض در کمال حرارت

"افعال و خواص آن"

جالی آثار مانند بهق و کلف و قوبا و سیاهی و کمودت طلاء و قاتل کرم کوش قطور
او خائیده کندم ناشتا جهت نضج اورام و تحلیل آنها ضمادا نافع و در حال کمال

حرارت بادزهر سموم و کشنده مار و افعی است چون در دهن آن اندازند و در انسان نیز خواص آن بالاجمال ذکر یافت

"بصل"

بفتح با و صاد مهمله و لام به فارسی پیاز نامند و بهندی نیز بدین نام مشهور است

"ماهیت آن"

بری و بستانی می باشد بری آن در چشمسارها و کوه ها کثیر الوجود و طعم برک و بوی آن مانند پیاز و این را بترکی کومران نامند و قویتر از بستانی است و بستانی آن سفید و سرخ و بزرک بالیده و کوچک می باشد بهترین همه سفید بزرک بالیده آبدار آنست

"طبیعت مجموع ان"

در آخر سوم گرم و در اول سوم خشک با رطوبت فضلیه

"افعال و خواص آن"

مفتح سده و مقوی شهوتین طعام و باه خصوصا پخته آن با گوشت چرب و دافع مضرت هوای وبائی و طاعون و اختلاف آبها خصوصا در اسفار و اول ورود در بلدان خوردن خام آن با نان و مدر بول و حیض و مفتت حصاه و مطبوخ مهرای آن کثیر الغذا و ملین طبع و مسکن جشای حامض و پخته آن با چربی دنبه جهت تنقیه سینه و شش از اخلاط لزجه و پخته آن با سرکه و یا پرورده آن با سرکه جهت یرقان و سپرز و برانکیختن اشتها و تقویت هاضمه و منع غتبان صفاوی و بلغمی و بتنهائی مانع ادویه کریهه و دافع سموم و آب آن جهت رفع ضرر سک دیوانه کزیده نافع خصوصا چون

یک چهار یک از آن بوزن شاه در عرض سه روز خورده شود بغایت مجرب و قطور آن در چشم بعد تنقیه بدن جهت دمعه و حکه و جرب و ابتدای نزول آب و با عسل جهت بیاض و قرحه عین و ضعف بصر و ظلمت حادث از رطوبات و مواد غلیظه و سعوط آن منقی دماغ و بوئیدن آن جهت رفع ضرر هوای وبائی و تعفن هوا و سده دماغی و تحلیل بخار و چکانیدن آب آن در گوش جهت رفع ثقل سامعه و طنین و پاک کردن چرک و تحلیل ریاح آن و تحنک بآن جهت خناق بلغمی و آشامیدن آب کوبیده معصور آن مقدار ده مثقال

ص: ۴۲۲

۲۲۳ بیست مثقال بحسب ضعف و شدت آن جهت رفع سمیت عقرب کزیده و ضماد کوبیده آن بر موضع نهش مجرب النفع و نیز ضماد آن جاذب خون بظاهر جلد و نیکوئی رنگ رخسار و با عسل و بارود و نمک جهت رفع برص و تألیل و کلف و قروح شهیدیه کوبیده مجرب است و با موی آدمی جهت زخم سک دیوانه کزیده و بدستور با نمک و سداب و عسل جهت تألیل برآمده و با انجیر جهت کزیدن عقرب و زنبور و ضماد پخته آن بتنهائی و یا بادویه مناسبه جهت نضح اورام بارده و با زرده تخم مرغ یا روغن تازه یا پیه جهت دفع اوجاع مقعده و حکه و تحلیل ورم آن و با روغن کوهان شتر جهت رفع تشنج و شقاق مقعده و بواسیر و زحیر و بازیت جهت رفع کجی ناخن مجرب و حمول مقشر فرو برده آن در روغن زیت جهت کشودن دهن رکهای بواسیر و ادرار خون مؤثر و قیروطی آن با پیه مرغ جهت ریش پاها از کفش و موزه مفید و طلای پوست سوخته آن یا موی سوخته جهت آکله مجرب و در جمیع افعال سفید بزرک آن قویتر از غیر آن مضر محرورین و اکثر آن مورث نسیان و لیشرغس و ریاح غلیظه و مولد کرم معده و خلط غلیظ در جرم معده و تشنکی و مصدع محرورین خصوصاً تازه آن و باکوامیخ و مصلح آن شستن آنست با آب و نمک و با سرکه

خوردن و بعد از آن آب انار و کاسنی تناول کردن و رافع بدبوئی آن باقلا و مغز کردکان مشوی و نان سوخته است و چون گوشت و بقول و حبوب زهمه باسمیت را با پیاز طبخ نمایند و یا با پیاز ورق کرده در روغن بریان کنند دفع آن می نماید و لذیذ می گردد و تخم آن در آخر دوم کرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مبهی و ضماد آن جهت داء الثعلب و بهق نافع مقدار شربت آن یک مثقال است و حسوی بصل و دوا و قیروطی و لعوق و مراهم و مخلل آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

ص: ۴۲۳

"بصل القی"

بفتح قاف و سکون با و همزه

"ماهیت آن

پیازی است ریزه و پوست آن سیاه و برک آن شبیه ببرک بلبوس و در طول آن درازتر

"طبیعت آن

بسیار کرم

"افعال و خواص آن

چون در آب جوش دهند و آب آن را بیاشامند قی را بهیجان آورد و چون قدری زیاده از آن بخورند و یا جرم آن را بیاشامند از غایت شدت قی فضله بقی دفع کرده و بسا باشد که منجر بخناق و سقوط قوت گردد و اولی ترک استعمال آنست خصوصاً بیخ

آن مکر در هنگام شدت حاجت در شخص قوی المزاج ممتلی البدن با مقویات معده مانند حب الاثل و مانند آن نه بتنهائی

"فصل الباء مع الطاء المهمله"

"بط"

بفتح با و سکون طائی مهمله در آخر بفارسی اردک بضم همزه و سکون را و فتح دال مهملتین و کاف و بهندی چینابد ک و بتخ نیز نامند

"ماهیت آن"

اسم صنفی از طیور آبی است ابلق مختلف الالوان کوچکتر از اوز که بفارسی قاز و بهندی راج هتس نامند و پایهای آن کوتاه و اهلی و وحشی و جنکلی می باشد

"طبیعت آن"

در دوم کرم و در اول خشک مرطب برطوبت فضلیه و اهلی آن کرم ترین طیور اهلی است و بعضی گفته اند در مبرود المزاج کرمی می کند و در محرور مورث تپ

"افعال و خواص آن"

آن کثیر الغذاء و دافع ریاح حار و دیرهضم و نفاخ مکر بازوهای آن مسمن بدن و کرده و مبهی و مولد خون غلیظ و سریع التعفن و مصدع و چون هضم شود بهترین گوشت ها است در تقویت باه و زیاده کردن ماده منی و سائر قوی و خوردن جگر آن خصوصا بازوهای آن مولد خون صالح و خفقان را مفید و تصفیة صوت می نماید و ضماد گوشت آن با نمک جهت ثآلیل و پیه آن بهترین پیه ها است کرم و لطیف و ملین و محلل و با قوت نافذه و مغز سر آن جهت اورام مقعد مفید و ضماد آن با آرد باقلا

جهت خفقان و ورم پستان و تسکین اوجاع بارده و آشامیدن آن جهت امراض مذکوره
نافع و سرفه و خشکی

ص: ۴۲۴

۲۲۴ سینه و خشونت صوت و لذع امعا و اوجاع آن و اعماق بدن و همچنین تدهین بدن
و تحقین بکداخته آن با ادهان و با ادویه مناسبه مفید و تخم آن غلیظتر و دیر هضم و
ضعیف تر از تخم مرغ و برای رفع هزال و سرفه و درد سینه و با کهربا جهت قطع سیلان
خون و زحیر و برشته آن با سداب و روغن زیتون جهت سرعت تکلم اطفال و سائیده
پوست آن با مروارید و شکر و نوشادر جهت رفع بیاض قوی الاثر و سنکدان آن دیر
هضم و از تعفن دور و چون هضم شود مقوی معده و احشا است و خاکستر پر و بال آن
جهت تحلیل خنازیر مفید و زبل آن بسیار کرم و جهت زوال کلف و نمش و خنازیر
نافع مورث بطوی هضم و صداع مصلح آن سرکه و زنجبیل و سکنجبین و ادویه حاره
مانند سداب و کرفس و فوتنج و اگر بریان نمایند باید که پیاز و غیره از ادویه مذکوره
در جوف آن گذارند و با روغن زیت یا غیر آن بریان کنند و اگر اسفیدباج سازند در
جوف آن کشنیز و کرفس و سداب و پیاز و یکدو دانه سیر خشک گذارند و با نخود و
کندنا و دارچینی طبخ نمایند و بهر حال باید که خوب مهرا پخته شود و زهومت و
سهوکت آن زائل گردد و دهن آن جهت اوجاع مفاصل نافع و در قرابادین ذکر یافت و
چون اوز کثیر الزهومت است باید برای رفع زهومت آن بعد از ذبح دو سه ساعت در
زمین دفن نمایند پس برآورده پاک کرده طبخ نمایند در آن بدین قسم که دو سه دفعه
با آب خالص جوش دهند و آن آب را بریزند پس با اندک پیاز ورق کرده و افایه و
بقول حاره و سیر طبخ نمایند و بهر نحو که خواهند تناول کنند و بط بری و صحرائی
زهومت آن بسیار است اولی اجتناب از آن است

ص: ۴۲۵

"بطارخ"

بفتح با و طا و الف و ضم راء مهمله و خاء معجمه اسم ماده تخم ماهی است که هنوز تخم نشده باشد و جامد او بقدر انکشتی و سائل او نیز می باشد مانند ریک و بهترین آن تازه مائل بزردی سائل آنست

"طبیعت نمک سود آن"

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن"

قاطع بلغم و جالی قصبه رئه و جهت کرده و سپرز و ریاح نافع مضر محرورین و سریع التعفن مصلح آن زنجبیل و بالخاصیه قاطع تشنکی آن سکنجبین و ترشیهها است مطلقا و آنچه در کیلان تخم ماهی را اشبیل می سازند قریب الفعل است بدین

"بطم"

بضم با و سکون طاء مهمله و میم درخت حبه الخضرا است و بفارسی و بترکی درخت سقر نامند

"ماهیت آن"

درخت آن عظیم می شود و دیر خزان می کند و برک آن طولانی و ثمر آن معطر و تخم آن شبیه بسماق و عدس و از آن بزرگتر و با خوشه و مغز آن سبز و شیرین و با دهنیت شبیه بمغز پسته و از آن نازکتر و چرب تر و بالای مغز آن پوست خشبی و زیر

پوست سبز آن پوست صدفی شبیه پیوست پسته و از آن نازکتر و نوعی از آن بسیار نازک می باشد و بفارسی کلنخنک نامند و نوعی اندک صلب و پوست آن سبز مائل بسیاهی و طعم آن ترش و بفارسی بن نامند و خام آن با عفوصت و خوش رائحه و طعم و در شیراز نبشه نامند و در ماستینه داخل می نمایند جهت خوبی رائحه و طعم آن و در حبه الخضر ان شاء الله تعالی بتفصیل مذکور خواهد شد منبت آن سنکستانها و دامنه‌های کوه و زمینهای خشک صلب

ص: ۴۲۶

"طبیعت

درخت و برک و شاخ تازه آن کرم در آخر دوم و خشک در آخر اول و خشک آن در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

محلل و قابض و با حدت و نطول پوست آن محلل اورام و برک خشک کوبیده پیخته و به آب سرشته آن خضابی نیکو است و با سرکه و روغن جهت رویانیدن و دراز کردن و نیکوئی و رفع خشونت موی و خاکستر چوب آن با روغن و یا بغیر آن جهت داء الثعلب مفید و صمغ آن را بفارسی و بترکی سقر نامند و در علك البطم ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد

"بطیخ"

بکسر با و طاء مشدده و سکون یاء مثانه تحتانیه و خاء معجمه لغت رومی است و بیونانی فافس و بفارسی خربزه نامند

"ماهیت آن

معلوم و معروف است و انواع می باشد بخارائی و سمرقندی و دارائی و غیر اینها از اصناف جیده و کرمک که هلیون نامند و پائیزه از اصناف پست و متوسط آن و غیر اینها از اصناف بسیار که تفصیل آن طولی دارد و بالجمله هرچند شیرین تر و لطیفتر و نازکتر باشد جوهر آن بهتر است و هرچند تفه تر و غلیظتر باشد زبونتر

"طبیعت آن

در حرارت معتدل و در دوم تر و شیرین آن در اواسط درجه دوم کرم و کرمک آن در کرمی و تری معتدل و تفه آن در اول سرد و در دوم تر

"افعال و خواص آن

جالی و مقطع و ملطف و سریع النفوذ و مرطب دماغ و بدن و مسمن آن و مفتح سدد و جهت استسقا و یرقان نافع خصوصا کرمک آن و مدر شیر و عرق و بول و مخرج حصاه و سریع الاستحاله بخلط غالب و درد موی و صفراوی مورث رمده خصوصا در بلدان و امزجه حاره و اکثار تناول آن مسهل آنچه باو رسد از اخلاط موجوده در معده و مصلح حال کرده و قروح باطنی و جلای آن و مرخی احشا و مصدع ناشتا خوردن آن مورث تپهای صفراوی و بر بالای طعام موجب تخمه و با اغذیه کثیفه مانند پنیر باعث سده و بهترین اوقات تناول آن ما بین دو طعام است که طعام اول از معده منحدر شده باشد مصلح آن سرکه و آب انار ترش ضماد لحم آن جهت تسکین ورم و درد چشم و اورام صلبه و با بوره جهت رفع کلف و آثار جلد و ضماد مجموع آن جالی جلد و جهت کلف و بهق و ضماد پوست آن جهت منع نزلات و ورم دماغی خصوصا جهت اطفال و

آشامیدن دو درهم پوست خشک آن جهت ریزانیدن حصاه و انداختن آن در دیک باعث زود پخته شدن گوشت است و آزموده شده و ریشه آن از یک مثقال تا دو مثقال مقئی قوی و ضماد آن با عسل جهت قروح شهیدیه نافع و تخم آن در اول کرم و در دوم تر مفتح سده کبد و مدر بول و منقی کرده و مثانه و امعا و ملین طبع و مبهی و با قوت محرکه مواد ساکنه و جهت سرفه حار و درد سینه و خشونت زبان و حلق و تپهای حاره و مرکبه و تشکی و حرقه البول و تسکین قرحه و خشونت قضیب که از جهت حصاه بهم رسیده باشد و جهت بدرقه شدن قوت ادویه بجکر و مجاری بول بغایت موثر و ضماد کوبیده غیر مقشر آن بر رخساره و بدن بغایت جالی بشره و جهت دفع کلف مجرب کوبیده مضر سپرز و مصلح آن عسل و بنفشه مقدار شربت آن از دو درهم تا پنج درهم و بخور پوست و تخم آن باهم جهت ورمی که از سرمازدگی و برف در چشم بهم رسیده باشد بغایت نافع همچنین چون بسبب شدت سردی هوا بول در مجرای احلیل یخ بسته باشد خصوص که تخم آن را ناشسته با ریشههای آن در پوست آن گذاشته خشک نموده باشند چنانچه رسم بعض اهل ایران است

ص: ۴۲۷

"بطیخ هندی"

بطیخ رقی و بطیخ هندی بطیخ اخضر نیز نامند و عبری الاغ و دابوقه نیز و بفارسی خربوزه هندی و معروف بهندوانه است و بهندی تربوز نامند

"ماهیت ان

معروف است و انواع می باشد بهترین آن رسیده شیرین شاداب شکننده بی ریشه آن است خواه رنگ آن زرد و عسلی و یا نباتی باشد و خواه سرخ و تخم آن خواه سیاه

باشد و خواه سرخ و و خواه ابلق و رقی بفتح راء مهمله و کسر قاف و یاء نسبت منسوب برقه است که اسم موضعی است از شام و گفته اند رقه اسم قریه است از بغداد و در انجا خوب و جرم آن نرم و نازک می باشد بنسبت جاهای دیگر و زقی بکسر زای معجمه غلط و تصحیف است

"طبیعت آن

در اول دوم سرد و در آخر آن تر

"افعال و خواص آن

مسکن حدت صفرا و خون و تشنکی و مدر بول و مولد خون رقیق و بلغم شیرین و مرطب بدن و جهت حمیات محترقه و غب خالص و شخصی که در معده و کبد او صفرا متولد گردد خصوصا که در کیفیت ردی و در کمیت بسیار باشد و بدن او لاغر و خشک محرور المزاج باشد تعدیل مزاج او باین دوا بهتر است از استعمال ترشیا و مقطعات دیگر و آنچه در ان قوت قبض باشد و آشامیدن آن با سکنجین جهت یرقان و مواد

۲۲۶ صفراویه محترقه و اعانت بر هضم و ادرار بول و تفتیت سنک کرده و با شکر تبرید زیاده نماید و با شیر جهت امراض سوداویه و با تمر هندی جهت مواد صفراویه و جرب و حکه و با شیر خشت و امثال آن جهت تپهای حاره و دفع خلط ردی کیفیه که مقدار آن کم باشد مفید بهترین اوقات تناول آن ما بین دو طعام است که طعام اول انحدار یافته باشد و بالای طعام مفسد هضم و ناشته خوردن مضر خصوصا که هوا گرم و عطش بسیار غالب باشد و چون سر هندوانه را سوراخ نمایند و قدری عسل در ان ریخته سر آن را مستحکم بسته یک هفته در زیر سرکین اسپ دفن نمایند مانند شراب مسکر می

کردد اما مغثی و مفسد معده است و هندوانه در مزاجی که صفرا بسیار غالب باشد از جهت لطافت مستحیل بصفرا می گردد مانند آب کدو مضر سپرز و بارد المزاج و معدة سرد و مصلح آن عسل و کلقد و در مبرود المزاج بدون مصلح مضعف باه و مورث درد مفاصل و امثال آن است و تخم آن در دوم سرد و تر و در جمیع افعال مانند تخم کدو است و با قوت مسکنه مواد متحرکه مانند آن مقدار شربت آن تا پنج درهم و جهت اخراج حصاه و انحذار غذاء از معده کویند مجرب است و مربای پوست هندوانه با عسل و شکر جهت برسام و وسواس و بهریسی و درد سینه و ضعف معده که از خلط کرائی باشد و تقویت هاضمه نافع و صنعت آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و شراب آن نیز

ص: ۴۲۸

"فصل الباء مع العین المهمله"

"بعر"

اسم سرکین حیوانات است که خشک و از هم منفرد باشد مثل سرکین کوسفند و شتر

"بعوض بق صغیر است"

که بفارسی پشه خاکی نامند

"و بعیر اسم جمل است"

"فصل الباء مع العین المعجمه"

"بغرا"

بضم باء موحدہ و سکون غین معجمہ و فتح راء مہملہ و الف

"ماہیت ان

از جملہ اغذیہ اہل خراسان است کہ از آرد کندم خمیر کردہ و بر تختہ پهن کردہ و بقدر درہم ہا بریدہ ترتیب می دهند بدین نحو کہ در آب یختی و یا قلیہ می ریزند تا خوب پختہ کردد پس چاشنی سرکہ یا دوشاب یا آب لیمو با قند و یا آب غورہ و یا کشک و یا ماست و یا امثال اینہا داخل کردہ و یکدو جوشی دیگر دادہ فرود آوردہ تناول می نمایند

"طبیعت ان

کرم مائل باعتدال است

"افعال و

خواص آن

مشہی و مسکن قی صفراوی و التهاب و تشنکی و مقوی بدن و مفتوح سده و مصلح حال کردہ و صاحبان ریاضت و مولد خون صالح و بطی الهضم و مولد ریاح است و مصلح آن دارچینی است و آش ماہیچہ کہ آش برک نامند در جمیع افعال و خواص مانند آنست و آش رشتہ کہ خمیر آن را باریک و طولانی می برند و بدستور طبخ می دهند نیز مثل آنست

"بغل"

بفتح با و سکون غین معجمه و لام در آخر لغت عربی است بفارسی استر و بهندی خچر نامند

"ماهیت ان

حیوانی است که از نزدیکی اسپ و الاغ تولید می یابد آنچه که پدر آن الاغ و مادر آن مادیان باشد بهتر است و نادر بعمل می آید آنچه مادر آن الاغ و پدر آن اسب باشد از ان پست تر و کثیر الوجود و این حیوان تاب مشقت و باربرداری و سواری و اسفار زیاده از اسپ و الاغ دارد و خوشرفتار می باشد خصوص خوب آن

ص: ۴۲۹

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

"افعال

و خواص آن

کوشت آن جهت درد مفاصل و پیه آن مسکن نقرس و عرق النسا و چون با روغن زیتون دل آن را طبخ دهند و سه روز هر روز چهار مثقال با آب عصی الراعی بنوشد مرد را عقیم می گرداند و چون زن بعد از ظهر بلافاصله سه روز هر روز سه مثقال جگر آن را بخورد منع حمل او نماید و بدستور دل آن و بدستور بول آن را چون بیاشامند نیز مسقط آنست و موی آن و فرزجه و چرک کوش آن نیز همین خاصیت دارد و بخور سم آن مسقط مشیمه و کریزاننده هوام است و همچنین بخور زبل و موی آن کریزاننده

هوام است و پنج درهم سم آن را با روغن مورد ممزوج کرده بهرجا که مو ریخته باشد بمالند مو برویاند

۲۲۷ و داء الثعلب را زائل کرداند و با خود داشتن پوست آن مسقط جنین است و اگر حامله نباشد مانع حمل است و خوردن آن جهت تسکین قولنج نافع و چون ذکر آن را با مازو بکوبند و در زیت طبخ نمایند و بر مو بمالند مو را سیاه و دراز کرداند و مجرب دانسته اند و ذکر الاغ نیز همین اثر دارد و لیکن ضعیف تر است از آن

"فصل الباء مع القاف"

"بقر الوحش"

صاحب تحفه نوشته که نوعی از ایل است و مذکور شد و شاید اشتباهی باشد زیرا که بقر الوحش غیر ایل است و بفارسی نیله کاو و بهندی روجه بضم راء مهمله و واو مجهول و فتح جیم و ها نامند و فی الجملة شبیه بکاو است و شاخهای آن مانند شاخ آن بی فروع و بی شعبه و مشابهت بایل که بفارسی کوزن نامند ندارد و در خواص قریب بدانست

ص: ۴۳۰

"بقسی"

بفتح باء موحده و قاف و سکون سین مهمله معرب از بقسین و یا بقسیون یونانی است و اهل شام شمشار و بفارسی شمشاد نامند

"ماهیت آن"

درختی است عظیم برک آن مانند برک انار و مورد و از ان کوچکتر و سبزتر و ساق آن سفید و صلب و چون خشک شود مائل بزردی گردد و از ان قاشق و عصا و متکی و شانه و غیرها سازند بسبب نرمی و صافی آن و ورقهای نازک مانند کاغذ نیز می سازند و بران قرآن و کتاب می نویسند و شاخهای آن پریشان و خزان نمی کند و کل آن سفید با عطریت بسیار و تخم آن سیاه مانند حب الآس و فلفل

"طبیعت ان

در دوم گرم و خشک و سرد نیز گفته اند

"افعال و

خواص آن

برک آن سم حیوانات خصوصاً شتر و ضماد نشاره آن با حنا بر سر جهت تقویت موی و دفع صداع و تفرق شئون آن و با سفیدی تخم مرغ و آرد کندم جهت استحکام مفاصل و وشی و وهن و نطول طبیخ برک آن جهت خروج مقعده مجرب و تخم آن قابض و مجفف رطوبات معده و امعا و قاطع سیلان لعاب از دهان و ضماد مطبوخ آن با شراب که بحد قوام رسد جهت جمره و نملۀ ساعیه و سعفه و با عسل و حنا جهت رفع آثار جلد نافع مقدار شربت از تخم تازه آنکه دانه آن را بیرون کرده باشند تا یک اوقیه و از خشک آن سه مثقال و عرق شکوفه آن در تقویت دل و دماغ قوی تر از عرق بهار و نارنج است و چون از چوب آن شانه سازند موی را تقویت بخشد و فساد آن را دفع کرداند

ص: ۴۳۱

"بقله الحمقاء"

بفتح با و سکون قاف و فتح لام و ضم تاء مثناه فوقانیه و سکون لام و ضم حاء مهمله و سکون میم و فتح قاف و الف لغت عربی است و نیز بعربی فرسخ و رجه و حسیب و بقله اللینه و بقله مبارکه و بقله فاطمه و بقله الزهرا و بفارسی خرفه و تورک و بعبرائی ارغیلم و بفرنگی برغال سالی و بهندی خلفه و قسم کوچک آن را لونی نامند و وجه تسمیه آن بحمقا آن است که دمسیل و وادیها و رودخانه ها و جاهای نمناک بی جا می روید و اختصاص بمحلی ندارد گیاه آن بسیار نرم و تر و خفیف می باشد

"ماهیت آن"

دو نوع است بزرک و کوچک گیاه بزرک آن کمتر از ذرعی و ساق آن اکثر مفروش بر زمین و بسطبری انکشتی و بسیار نازک و شکننده و مائل بسرخ و برک آن مائل بتدویر و اندک ضخیم و کل آن سفید و تخم آن سیاه ریزه و در برک آن لزوجتی و در شاخهای آن قوت قبضی می باشد و لهذا مطبوخ آن در بعضی امزجه اطلاق و در بعضی امساک بطن می نماید و در بعضی بلاد حاره یابسه خام آن را نیز می خورند مانند سبزیهای دیگر از نعناع و پودنه و ترخانی و کرفس و برک کاسنی و نوع کوچک آن مفروش بروی زمین و برک و تخم آن از ان بسیار ریزه تر و با بورقیت بسیار و اندک ترشی و این اکثر خودرو می باشد خصوص در بنکاله این نوع کثیر الوجود است بخلاف نوع کبیر آن و بهترین آن نوع بزرک برک و ساق سرخ آنست و نیز نوع دیگر می شود زبرک آنکه بزرک آن اندک طولانی و خودرو است

ص: ۴۳۲

"طبیعت آن"

در سوم سرد و در دوم تر و در سوم نیز تر گفته اند

۲۳۱ با اندک قوت قبضی

"افعال و خواص آن

برک و ساق آن جالی و مسکن صفرا و قاع آن و مسکن خون و حرارت جگر و معده و حدت تپهای حاره و صفراویه و عطش و ذیابیطس و صداع حار و قاطع نفث الدم و نرف الدم و چرکی که از سینه آید و مانع نزلات حاره و مبرد دماغ و قی بازدارد و تفتیت حصاه و ادرار بول نماید و جهت سرفه و قرحه و حرقت مجاری بول و مثانه و امعا و نواصیر و بواسیر دامیه و تسکین حرارت رحم و حرقت و وجع آن و حابس حیض بقوت قبض و برودت خود و جهت حب القرع و باد سرخ چون آب آن را گرفته مقدار ده درهم با نبات مقدار دو درهم و یا شکر بیاشامند و خوردن پخته آن با اندک روغن و پیاز برشته کرده جهت قطع اسهال مراری و تقویت امعا و حمیات حاره و داخل مزورات صاحب تپ و امراض حاره نمودن بغایت نافع خصوص در بلدان و فصول حاره و چون محرور المزاجان لاغر و خشک تناول نمایند ابدان ایشان را تر و فربه گرداند و با سرکه خوردن آن قلیل الغذاء و جهت اوجاع کرده نافع و خائیدن آن جهت رفع ضرس و اکثر آن محدث ضرس و عصاره آن را داخل اکتحال و برودات نمودن نافع و ضماد آن با روغن کل جهت تسکین صداع خار ضربانی و سوختگی آتش و اورام حاره و با شراب جهت بثور سر و با آرد جو جهت تسکین صداع حار و ورمهای کرم چشم و مقدمه سقاقلوس و اورام دماغی و جرب و حکه و ورم انشین و شری و جمره و به تنهایی جهت تسکین حرارت اعضا و سوختگی آتش و بر معده و کبد جهت تسکین حرارت آن و با حنا بر کف دست و پای جهت تسکین حرارت آن و بهق بشرط تکرار عمل نافع و بدستور طلای آن جهت امراض مذکوره و ریختن آب

آن با روغن کل بر سر جهت صداع حار ضربانی و حقه به آب آن جهت وجع انشین حار و سیلان فضول از امعا و رحم مفید و ضماد بیخ آن جهت تآلیل قویتر از نجات آن و برک و ساق آن مقوی باه محرورین و مضعف مبرودین و ضعیف الحراره و بالخاصیه مسقط اشتها و اکثار آن مورث تاریکی چشم مصلح آن مصطکی و کرفس و نعناع مقدار شربت از آب آن تا بیست مثقال و فرش نمودن نبات آن مانع احتلام و تخم آن در جمیع افعال مانند آب آنست و از ان ضعیف تر و با قوت مسکنه مواد و در تسکین عطش قویتر از برک آن ذرور آن جهت قلاع و بثور دهان اطفال و غیر آن نافع و کویند مضر سپرز و معده بارد است و صاحب شفاء الاسقام جهت سپرز مفید نوشته و چون پنج درهم آن را نرم کوبیده پیخته با شکر یا جلاب جهت حمیات حاره و سرفه حار و التهاب کبد و لذع معده و امعا بنوشند نافع و تلین بطن نماید و مصلح آن قند مقدار شربت آن تا پنج درهم بدل آن در اکثر امور بزرگطونا و بریان یعنی بو داده آن قابض و غیر بوداده آن ملین طبع و حریره و حلوی بزر بقله الحمقاء در قرابادین ذکر یافت

ص: ۴۳۳

"بقله یمانیه"

آن را بقله عربیه و بقله مائیه و یربوز و جربوز و اهل اندلس بلیطس و بفارسی سفید مرز و اهل بلخ منج و اهل بخارا و جرجان بور منی و بسندی فانتھاری و بهندی چونلانی نامند

"ماهیت آن

مالیقی و بغدادی نوشته اند که گیاهی است شبیه بکاسنی و از آن ریزه تر مائل بسرخ و بی طعم و در کنار آبها می روید و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که در تنکابن و طبرستان اشکنی نامند و ابن تلمیذ گوید که تخم آن شبیه است بتخم بستان افروز و قسم ماده آن سرخ مرز است و مترجم صیدیه ابو ریحان نوشته برک آن شبیه ببرک زردآلو و مناسبت میان آن و بستان افروز بآن است که نبات بستان افروز سرخ می باشد و نبات منج سبز و در تخم هر دو باهم مشابعت تمام دارند و نوع سرخ آن را که برک و شاخ آن سرخ و درازتر است و آن را پخنخ نیز گویند و نوع دوم را ماده و این قول اصح و چونلانی چنین است و سفید آن در بنکاله بسیار بلند نمی شود بلکه اکثر پهن بر روی زمین می باشد

"طبیعت ان

در دوم سرد و تر

"افعال و خواص آن

ملین طبع و مرطب بدن و قلیل الغذاء و مطفی حرارت

۲۳۲ غریبه و مولد خلط صالح و مسکن تشنکی و سرفه حار چون با آب انار و روغن بادام طبخ نمایند و طلای عصاره آن با روغن کل جهت صداع شمسی احتراقی و ضماد آن جهت جرب و حکه و اورام حاره و خراج و قروح و ورم چشم و تألیل و قروح باطنی و شهدیه و غلیان خون نافع و بطئی الهضم و مضر مبرودین و قاطع باه و مصلح آن جوارشات حاره و جهت محرورین نافع و مسکن سرفه و عطش عارض از حرارت و مره صفرا خصوصا جوش داده و پخته آن با روغن بادام شیرین و آب انار شیرین و کشنیز تر تازه یا خشک و طلای آب آن جهت صداع عارض از احتراق شمس نافع و

تخم آن سرد و خشک و رادع و جهت امراض حاره و اورام کرم شرابا و ضمادا مفید و صاحب دستور الاطباء نوشته که بیخ آن را چون با آب بسایند و بر عرق مدنی که بفارسی رشته و پیو و بهندی نارو نامند بمانند نافع است مضر کرده مصلح آن شکر مقدار شربت آن تا سه مثقال است

ص: ۴۳۴

"بقلة حامضه"

بفارسی تره خراسانی و ساق ترشک و بهندی ساک چو که نامند

"ماهیت ان

قسمی از حماض بزرک ورق بی ساق است و از برک کربن کوچکتر و در جاهای نمناک می روید و طعم آن ترش

"طبیعت ان

در دوم سرد و خشک و کویند در اول

"افعال و خواص آن

شکم بیند و مره صفرا را سودمند بود و اشتهای طعام آورد هر گاه نقصان از حرارت باشد و محرور المزاج را نافع و مبرود را مضر و عصب را بدستور مصلح آن عسل است

"بقلة البراری"

آن را بقلة الرمل نیز نامند جهت آنکه منبت آن اکثر صحراهای رملی است

"ماهیت آن

نباتی است از کاسنی بری کوچکتر و بیخ آن پهن بر روی زمین و کل آن زرد بخلاف قنابری که بیخ آن بر زمین فرورفته است و طعم آن با اندک شوری و تلخی و در آخر زمستان می روید و در آخر نیشان ماه رومی می خورند و تخم آن شبیه به پنبه دانه است

"طبیعت آن

در اول سرد و در رطوبت معتدل و گویند گرم و خشک است

"افعال و خواص آن

مصلح امزجه و سریع الهضم و جهت خفقان قلب و خشبوئی دهان و استحکام لثه و تقویت عمور یعنی گوشت بن دندانها و تقویت قوت هاضمه و معده و کبد و احشا نافع و صفرا را دفع نماید و بخور عرق آن جهت حمی ربع و حمی بلغمیه نافع و از خاصیت آنست که چون زیر جامه خواب گذارند خوابهای خوب بینند

"بقله الرماه"

ص: ۴۳۵

بضم راء مهمله و فتح میم و الف و ها

"ماهیت آن

نباتی است برک آن شبیه بیرک بار تنک و از آن ریزه تر و مائل بغبرت و بیخ آن باریک و پر شعبه و بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید و منابت آن اکثر بلاد مغرب و ارمینیه و جزائر و خوز است و هر سال در بهار می روید و تا اواسط تابستان می ماند

"افعال و خواص آن

پوست بیخ آن را چون بکوبند و بفشارند و عصاره آن را گرفته طبخ نمایند تا غلیظ و سیاه مانند زفت گردد بر هر پیکان تیری و حربه که بمالند و بهر حیوانی که بزنند و بخون آن برسد آن را در ساعت می کشد و اهل اندلس بیخ مقشر آن را بجای کندش استعمال می نمایند در نهایت کرمی و خشکی و سه درهم آن کشنده است بقیء

"بقله الاوجاع"

بیونانی آن را قاقالیا و اهل مغرب توجره نامند

"ماهیت ان

نباتی است مغربی و منبت آن بوادی افریقیه در طعم شبیه بانیسون و با اندک تلخی

"طبیعت ان

در اوائل دوم کرم و خشک و جهت درد شکم هر شخصی در هر زمانی مفید است

"بقم"

بفتح باء موحده و قاف و میم

"ماهیت ان

درختی است عظیم منبت آن سواحل هند و زیرباد و دکهن و زنکبار و برک آن مانند برک بادام و کل آن بسیار زرد و ثمر آن مدور مائل بسرخ و در آخر سرخ می گردد و بعد رسیدن سیاه و شیرین

۲۳۳ و چون دو سه شب آن را بخیسانند سداد بغایت خوش رنگی می شود و کوبند عین
الدیک تخم ثمر آنست

ص: ۴۳۶

"طبیعت ان

در سوم کرم و در چهارم خشک

"افعال و خواص آن

ذرور آن جهت التیام قروح کهنه و جراحی تازه و قطع نرف الدم و تجفیف قروح
سائله و غسل به آب آن جهت نیکوئی رنگ رخساره و تقویت مفاصل نافع و پنج
درهم آن کشنده به بیس و سکون و بعضی را بخناق مقلق علاج آن مقیئات و مرطبات
و حقنها و جمولات معتدله و فصد در صورت احتیاج است و کوبند علاج پذیر نیست
و صباغان چوب آن را جوشانیده در رنگ کرپاس و غیره مستعمل دارند

"فصل الباء مع الکاف

"بکا"

بفتح با و کاف مشدده و الف

"ماهیت ان

درختی است معروف در مکه معظمه زادهای الله تعالی شرفا شبیه به بشام و برک آن از ان
ریزه تر و ثمر آن مدورتر و بزرگ تر از ان و دمه سفیدی که از ان می چکد از ماندن
مانند دمه بشام سرخ نمی گردد

"طبيعت ان

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

ضماذ ثمر آن جهت نضج دما میل صلبه و اورام بلغمیه و مرکبه و سایر صلابات و مسواک بچوب آن جهت تقویت لثه و منع افات از دندان و دمعه آن جهت وجع اسنان و تخم آن مقوی معده و جهت سرفه و اورام بلغمیه و سودا و به نافع

"بق"

بفتح باء موحده و سکون قاف بعربی ناموس و بفارسی پشه و بهندی مچهر نامند و اهل مصر و یمن و حجاز کتان بضم کاف و تشدید تاء مثناه فوقانیه و اهل عمان یمامه و بحرین و لحسا و قطیف ضمج بفتح ضاذ معجمه و سکون میم و جیم کویند

ص: ۴۳۷

"ماهیت

آن

بدانکه درین اختلاف است از کلام صاحب قاموس که البقه البعوضه و هی دویبه مفرطحه حمراء منتنه و البعضوضه بالضم دویبه کالخنفساء و هی دویبه سوداء و از کلام شیخ داؤد انطاکی که البق له اسم يقع عند ناظی البعوضه اعنی الناموس و هو غلط و الصحیح انه الفسافس و يعرف بالشام و المصر بالبِق و هو حیوان احمر و راسه اسود و له ارجل اربع صغار سریع الحرکه یتولد فی الامکنه الحاره زمن الصیف بالخشب و الحصر

و الاراضی العفنه معلوم می گردد که غیر پشه است بلکه حیوانی است که بفارسی شب کز و سرخک و بهندی کهنمل نامند و از کلام صاحب مجمع البحرین که البعوضه بالفتح واحده البعوض الذی هو صغار البق و اشتقاقها من البعض لانها کبعض البقه و هی علی خلقه الفیل الا انها اکثر اعضاء فان للفیل اربعه ارجل و خرطومها و ذنبا و لها مع هذه الاعضاء رجلان زائدتان و اربعه اجنحه و خرطوم الفیل مصمت و خرطومها مجوف فاذا طعنت به جسد الانسان استقی الدم و قذفت به الی جوفها فهو لها کالبلعوم و الحلقوم و از کلام صاحب تحفه نیز پشه معلوم می شود و این درست است و آن اشتباه است و منشای اشتباه اطلاق بق است بر فسافس در بعضی لغات و آن دو نوع است بزرک و کوچک بزرک آن بهیأتی است که صاحب مجمع البحرین نوشته و این را بق و ناموس نامند و کوچک آن را بعوض و در نی زارها و بیشهای پر آب و گیاه نوع بزرک آن بسیار می باشد و کزنده و با سمیت و کوچک آن در جاهای تاریک و پای دیوارهای نمناک و سمیت این از ان کمتر و لیکن صاحب تحفه بتبعیت شیخ داؤد اکثر خواص فسافس را در بق ذکر نموده بدانکه خرطوم فیل مصمت نیست بلکه مجوف و بجای بینی آنست آب و مائعات را بدم در ان می کشد و آن را پیچیده در دهان خود ریخته می خورد

ص: ۴۳۸

"طبیعت آن

کرم و خشک در دوم

"افعال و خواص آن

بلع نمودن زنده آن با حنا جهت رفع عسر البول و قطع حمی و بلع هفت عدد آن در جوف باقلی سوراخدار قیل از نوبهٔ تپ ربع مجرب گفته اند و نفوخ سائیده آن در احلیل جهت ادرار بول و تفتیت حصاه نافع و چون بکزد بسبب سمیتی که دارد در عضو خارش و اندک ورمی حادث گردد مصلح آن مالیدن روغن و آب لیمو است و چون زرنیخ سائیده و نوشادر را با پیه کاو سرشته چند روز در مکانی که در آن بسیار باشد بخور کنند منع تولد آن نماید و مجرب دانسته اند و از دود کاه و سرکین کاو و زاج و شونیز و چوب صنوبر بگریزد و چرب نمودن صورت نیز باعث قلت ضرر و الم نیش آنست

"بقثوثرن"

بفتح باء موحده و سکون قاف و ضم ثای مثلثه و سکون واو و کسر فا و سکون راء مهمله و ضم ثای مثلثه و نون لغت یونانی است

"ماهیت آن

نباتی است برک آن شبیه ببرک ترهٔ تیزک و از آن ضخیم تر و تیز طعم و ساق آن مربع و کل آن شبیه بکل بادروج و تخم آن مانند تخم کندنا و بیخ آن سیاه مدور مائل بزردی و کوچکتز از سیب و بوی آن شبیه بوی شراب منبت آن سنک لاجها

"طبیعت آن

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

محلل و ملطف و مقطع ضماد برک آن جهت خراجات عظیم و ثوالیل منکوسه و جذب خار و پیکان از بدن و تخم آن قویتر از برک آن و ضماد آن با آرد جو محلل قوی

ص: ۴۳۹

۲۲۸ و جاذب خار و پیکان از عمق بدن بسوی ظاهر و بیرون آورنده آن و چون بیاشامند از تخم آن یک مثقال خوابهای ردی مشوش بینند و بیخ آن در جمیع افعال از ان ضعیف تر و چون بیاشامند مقدار دو مثقال آن را با ماء القراطن که ماء العسل است اسهال بلغم و مره سودا نماید مقدار شربت آن تا دو مثقال است

"بقر"

بفتح با و قاف و سکون راء مهمله بفارسی کاو ماده و بهندی کای نامند

"ماهیت آن

معروف است و نر آنکه ثور باشد بهندی بیل نامند طبیعت گوشت آن زیاده از یکساله عمر آن کرم و خشک است و از جمل کمتر و از بز خشک تر

"افعال و خواص

ان

گوشت آن بطی الهضم و غلیظ و خون متولد از ان غلیظ سوداوی و محدث امراض سوداوی مانند سرطان و جذام و ورم سپرز و داء الفیل و دوالی و بهق و جرب و قوبا و سواس و تپ ربع و مانند اینها از امراض و مداومت آن مضر اصحاب مفاصل و عرق

النسا و قاطع حیض و ولادت پیش از وقت و مورث جرب و حکه و موت فجاءه بسبب سده و صعود بخار غلیظ و بدبوئی بسوی قلب و دماغ و نصاری چون بالای آن خمر می آشامند لهذا بسیار استعمال می نمایند جهت آنکه خمر آن را هضم می نماید و قوت آن را باقی می دارد و کسی که خمر نمی آشامد نباید که استعمال نماید و باید کسی که گوشت آن را تناول می نماید گاه گاهی تنقیه سودا با آشامیدن مسهل سودا می نموده باشد و متعرض ادرار بول نشود و اجتناب نماید از آشامیدن شرابها و آبهای غلیظ نی زارها و ایستاده و چون بیابد در بدن خود التهابی و سوزشی سرکه بیاشامد و یا در طبیخ آن سرکه داخل نماید و لیکن سرکه با آن معین بر زیادتی تولید سودا است و لحم آن در طعم لذیذ می باشد و از برای صاحبان کدو ریاضات و فتق نیکو است و مسمن و مقوی بدن و قاطع مرار رقیق و اما باعث تعفن خون است و بهترین آن گوشت کوساله فربه صحیح المزاج است و بعضی آن را بهتر از کوسفند چهار ساله می دانند و زرد آن بهتر از سائر الوان و بهترین اوقات خوردن آن ایام ربیع است و بدترین آن پیر و لاغر و علیل است و چون از گوشت آن سکباج پزند منع سیلان ماده از معده و کبد نماید و آشامیدن مرقه آنکه دهنیت آن را تمام گرفته باشند با سرکه جهت منع انصباب مواد صفراوی بسوی معده و کبد و امعا و منع انتشار آن در بدن و دفع یرقان و ادرار صفرا و قطع اسهال صفراوی نافع و چون مبرود المزاج و صاحب معدة ضعیف اراده تناول آن نماید باید که آن را خوب مهرا طبخ نماید و با کاشم و سداب و سیر و یا سرکه و عسل و شیرینیا سوای خرما تناول نماید و خوردن تره تیزک و خردل بعد از آن نیکو است و باید که آب بالای آن بزودی نیاشامند تا اینکه شکم خشک کرده پس بیاشامند بالای آن شراب قلیل المزاج رقیق زرد یا سرخ و چون گوشت بی چربی آن را بریان نمایند و چون آب آن را گرفته در گوش بچکانند گرم آن را بکشد و چون بر سوختگی آتش بمالند منع آبله آن نماید و مصلح گوشت آن دارچینی و فلفل و زنجبیل و مهرا پختن آنست و چون در هنگام طبخ قدری پوست خربزه در آن دیک اندازند مهرا و لذیذ

کرداند و مصلح کوشت کوساله استحمام و ریاضات بود و سر آن تپ را زائل کرداند و قوت باه بیفزاید و چون با سرکه پیش از طلوع آفتاب بر برص بمالند زائل کرداند و شاخ آن سرد در دوم و خشک در سوم است و چون شاخ کاو نر را خشک نموده براده نمایند خصوصا از کنارهای آن و مقدار یک مثقال آن را با آب سرد بیاشامند جهت حبس رعاف و با شراب عفص جهت حبس اسهال و همچنین شاخ سوخته و استخوان بینی آن و سم سوخته آن جهت تسکین وجع و جلای دندانها مفید و چون دو مثقال آن را با عسل بیاشامند اخراج حب القرع نماید و چون هر روز نیم درهم آن را با سکنجبین بیاشامند و مداومت بران نمایند ورم طحال عظیم را تحلیل دهد و باه را برانگیزاند و ذرور آن مانع زیادتی اكله است و بخور آن جهت کریزاندن هوام و چون از شاخ چپ آن انکشتی سازند و بپوشند در انکشت دست چپ جهت صرع و ام الصبیان نافع و

اهل سودان

ص: ۴۴۰

۲۲۹ بسیار مستعمل دارند و زهره آن کرم و خشک قریب بچهارم بلکه در اوائل آن اکتحال آن جهت جلای بیاض چشم و لعوق آن با عسل جهت خناق و حکه و نار فارسی که آتشک نامند و اهل مصر این را در ان مرض مستعمل دارند و دور نیست و لیکن بی عسل استعمال آن جائز نیست و همچنین مالیدن آن از بیرون بر حلق جهت خناق و چکانیدن آن در کوش جهت تسکین وجع آن و قطع چرک و ریم از ان خصوصا با عسل و یا با آب سداب و زیت و طلای آن جهت سائر قروح و با نظرون جهت زوال آثار جلد و کلف و بتنهائی بر مقعده جهت قروح آن و همچنین قطور آن با شیر بز یا شیر زنان در کوش جهت قطع سیلان چرک از ان و چاق نمودن خراج که در ان بهم رسیده باشد و یا انخرافی که در ان عارض شده باشد و با آب کندنا جهت طنین و صداهائی که در کوش بهم رسیده باشد و غرغره آن با عسل و با مراهم جهت جمره

بجیم و مانع تفتیح آنست و چون بر نهش جانوران سمی بمالند درد آن را تسکین دهد و سمیت آن را زائل گرداند و بعضی برای دفع سموم مقدار یک دانگ آن را با مصلح آنکه کثیرا و عسل است جهت دفع سموم می آشامند و طلای آن با عسل جهت فروح خبیثه و تسکین وجع آن و وجع قروح فرج و ذکر و غلاف انثیین و معین بر تحلیل اورام آنها است و ضماد آن با نظرون و طین قیمولیا جهت جرب متقرح و برص و سبوسه سر و کلف و آثار جلد نافع و با معاجین جهت صاف کردن منی و فرزجه آن با ادویه مناسبه جهت احتباس حیض و تنقیه رحم و مالیدن آن بر تنه درخت مانع کرم افتادن در ثمر آن است و خرزه آنکه چیزی است که در زهره بعضی کاوان می گردد و نرم می باشد و بعد بر آوردن و رسیدن هوا بدان اندک صلب می گردد و آن را حجر البقر و بهندی کاوروهن نامند در حرف الحاد را حجار ان شاء الله تعالی ذکر آن خواهد آمد و احشاء البقر در حرف الالف مع الحاد ذکر یافت و خون ثور یعنی کاوان آن بسیار کرم و خشک و غلیظ ضماد آن با آرد جو جهت تلین و تحلیل اورام صلبه و طلای مخلوط آن بخون حیض و کرم کرده آن جهت تسکین وجع نقرس و مفاصل مجرب و خوردن آن در ساعت ذبح مقدار ربع اوقیه کشنده بخناق بسبب سد منافذ روح و حدوث ورم حنجره و لوزتین و سرخی زبان و کرب و غشی شدید و عارض می گردد شارب آن را غشیان شدید و اضطراب و انضجار پس سرخی زبان و ظاهر شدن قطعه خون جامد بر اسنان و وجع نواحی حلق پس ورم و تشنج و اختناق و کزاز و علاج آن آنست که قی او را نفرمایند بلکه پنیر مایها با سرکه حل نموده و تخم کرنب و خاکستر سرو و چوب انجیر و شیر انجیر و برک طباق که بیونانی قوثر نامند و حلتیت و بوره باو بخوراند و یا جوشانیده آن را با فلفل و عصاره عوسج و تحقین فرمایند بحقنه حاده و مکرر بحلق او رادعات و مبردات بریزند و تقویت فرمایند دماغ و حلق او را بشمومات و لطوخت و بر شکم او آرد جو و ماء العسل ضماد نمایند و علامت برء او آنست که از مخرج اسفل او چیزی شبیه بزعفران دفع گردد و گفته اند از خواص گوشت آنست که چون پخته و

در خون آن فرو برده در شیشه کنند و سر آن را محکم بندند و تا چهل روز بگذارند تا متعفن گردد و کرم افتد و آن کرمها را در شیشه دیگر کنند و بگذارند تا یکدیگر را بخورند و یک کرم بماند آن کرم سم قاتل است و نیم درهم آن در ساعت کشنده و چون با بزر البنج قدری آن را سائیده در بینی دمند بیهوش گرداند و بول آن جهت جلای کلف و با سرکه جهت درد دندان و چون با حرمل بجوشانند و بشویند بآن عضو مخدور را خدر آن زائل گردد و مجرب است و چون نانخواه را در بول کوساله یک شبانه روز بخیسانند پس برآورده خشک نموده نرم بکوبند و هر روز بمقدار برداشت مزاج تناول نمایند جهت استسقا مفید و اغتسال دست و پای صاحب تپ ربع ببول آن با بول آدمی ممزوج کرده زائل کننده آنست و قضیب خشک کرده کوساله مقوی باه و نعوظ و بدستور خصیه خشک کرده براده نموده آن و پیه آن جهت سرفه و ضعف و قروح قصبه رئه و معده

ص: ۴۴۱

۲۳۰ و حرقة البول شربا و در جمیع افعال بهتر از پیه خوک است و طلای آن بر خنازیر و قروح و جروح و بواسیر مفید و خاصیت بول آن در ابوال و لبن آن در البان مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و چون رودهای آن را گرفته پاک شسته پر باد نمایند و سر آنها را بسته ریسمانی بآنها بندند و آن رودهای پر باد را در حوض و یا غدیر و یا نهری که در آنها وزغها بسیار باشند و فریاد کنند شب سر دهند و حرکت دهند همه وزغها خیال مار نموده از ترس خاموش کردند و بگریزند

"بکجی"

بضم باء موحدده و سکون کاف و کسر جیم فارسی و سکون یا لغت هندی است و بابچی نیز گویند

"ماهیت آن

تخمی است مدور اندک طولانی و پهن و ظاهر آن سیاه و اندرون آن سفید و در غلافی مدور سه چهار عدد قریب بهم در خوشه مانند عنب الثعلب و برک آن مانند برک بقله خراسانیه و کل آن کلابی رنگ

"طبیعت آن

گرم و خشک و سرد و خشک نیز گفته اند

"افعال و خواص آن

ملین و نفاخ و مشهی و مفرح و جهت برص و بهق و جرب و فساد خون و جذام شربا و ضمادا بتنهائی و یا با ادویه مناسبه دیگر جهت فساد صفرا و حمیات بلغمیه و دیدان و حب القرع و قروح مجاری بول نافع و تخم آن در افعال مذکوره قویتر و اهل هند تخم آن را از جمله رساین می دانند

"بکن"

بضم باء موحدده و فتح کاف مشدده و سکون نون و عوام بکم بمیم نیز گویند

ص: ۴۴۲

"ماهیت آن

گیاهی است هندی مفروش بر روی زمین برک آن ریزه اندک پهن طولانی و با شرفه کمی و سر آن اندک مدور بیخ برکها باریک

"طبیعت آن

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

آشامیدن آب برک آن جهت رفع حمیات بلغمیه و عفنه و سرفه بارد و حبس البول و حرقت آن و حصاه مثانه نافع و ضماد آن منضح دمامیل و کویند چون روی توتیا را کداخته و در حین کداز بکن را سائیده قدری معتدی بران ریزند آن را سوخته سفید آب می گرداند در غایت خوبی

"بکمون"

بضم باء موحدہ و سکون کاف و ضم میم و سکون واو و نون لغت فارسی است و بعربی عرفج نامند

"ماهیت ان

از جمله یتوعات است و گیاه آن در کنار آبها می روید شبیه بدرخت سماق و شاخهای آن زیاده بر پنج عدد نمی باشد و مائل بسرخی و شیردار و ازینجهت آن را ذو خمسه الاغصان نامند برک آن شبیه برک کاج و پیچیده و کل آن سفید و درهم و تخم آن شبیه بشاه دانه و آن را حب الفقده می دانند

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

مفتح سدد احشا و جهت سپرز بغایت نافع و گفته اند که اگر زن در سالی یک عدد از تخم آن را تناول نماید در آن سال آبستن نکردد و اگر هفت سال بدان مداومت نماید هیچ وقت حامله نشود

"بکهرینده"

بفتح باء موحده و سکون کاف فارسی و خفای ها و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون و دال چهار نقطه هندی و ها لغت هندی است

ص: ۴۴۳

"ماهیت آن"

ظاهرا نوعی از خروع است که در بنکاله می شود و فرق میان این و خروع

۲۳۴ آنست که شاخهای درخت بکهرینده از پائین روئیده می باشد و برک این مانند برک بید انجیر و ثمر این بی خوشه و مدور اندک طولانی و پوست آن سبز و صاف و مغز تخم این سفید و مخدر مانند تاتوله

"افعال و خواص آن"

یتوع ساقه برک آن ملصق و ملحم جراحات تازه و قاطع نرف الدم آن بسرعت و مجرب

"فصل الباء الموحده مع اللام"

"بلاد"

بفتح باء موحده و لام و ضم دال و سکون راء مهملتین و بذال معجمه نیز آمده لغت فارسی است ماخوذ از بهلاوه هندی و عبری حب الفهم و حب القلب بجهت مشابهت آن بقلب حیوان و برومی انقردیا نامند

"ماهیت ان

ثمری است هندی درخت آن شبیه بدرخت پهلایا و شاخهای آن از بیخ رسته مائل بزمین و بر زمین افتاده و هر جا شاخه که آن بر زمین می رسد ریشه می بندد منبت آن جنکلهها و دو نوع می باشد یکی صغیر و ثمر آن شبیه بنارنجی و بهی و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد می گردد و در اندرون آن لحمی اندک شیرین با چاشنی کمی و عفوصت بسیاری و بعضی مردم آن را می خورند و بر سر آن مانند اکیلی دانه صنوبری شکل مانند دل حیوان و بر سر آن کل آن می باشد و بعد رسیدن سیاه می گردد و کل آن می ریزد و در اندرون ثمر آن تخمها می باشد و گوشت آن اندک شیرین چاشنی دار با عفوصت بسیار بعضی اطفال و مردم آن را می خورند و اکیلی بالای آنکه بلاد است مغزی شیرین دارد مانند مغز بادام و بر بالای آن مغز و زیر پوست رطوبتی غلیظ لزج و آن عسل آنست که دهن بلاد نیز نامند و طریقه اخذ عسل آن آنست که سر آنکه مانند قمعی است بریده انبر را کرم کرده بدان بگیرند و بفشارند بقوت تمام و آنچه عسل از آن برآید در صدفی و یا در ظرفی شیشه و یا چینی جمع نمایند و همچنین دانه دیگر تا بقدر مطلوب برآید و یا آنکه بر روی سنگی و یا تابه آهنی بگذارند و دسته هاون آهنی را کرم کرده بران بفشارند تا عسل آن برآید و بدستور مذکور جمع نمایند و یا آنکه با کنجد نرم بکوبند و اندک نمک آبی بران پاشیده در پارچه کرپاس قوی انداخته در شکنجه بکشند تا آنچه روغن در آن است بخوبی و آسانی برآید پس جمع نمایند و بکار برند و باید که در جمیع احوال دست و دهن و بینی را محافظت نمایند که باعث تورم آنها نکرده زیرا که در بعضی امزجه بسبب عدم موافقت بخار و رائه آن

باعث تورم ابدان ایشان می گردد چه جای رسیدن عسل آن پس اگر اولاً امتحان نموده پس متوجه اخذ آن کردند بهتر است و چون خواهند که مغز آن را تناول نمایند باید که بلادر درست را در آتش اندازند تا پوست و عسل آن سوخته گردد و مغز آن نسوزد پس پوست عسل سوخته آن را دور کرده مغز آن را تناول نمایند و طریقه استعمال عسل آن آنست که بروغن مغز کردکان و یا کنجد تازه یا روغن کاو تازه چرب و خلط کنند و یا با مغز کردکان و یا کنجد مقشر و یا نارجیل سائیده سرشته تناول نمایند و یا داخل معاجین و غیرها کنند و بتنهائی بدون دهن و یا شیء دهنی چنانچه ذکر یافت استعمال آن جائز نیست و دوم کبیر که در بنکاله و هند مشهور به بادام فرنکی است درخت و ثمر این نیز شبیه بدان است الا آنکه اکلیل اینکه بادام فرنکی نامند بهیأت کرده بز و بزرگی آن می باشد و عسل این کمتر و مغز این شیرین تر و ماکول و عسل این غیر مستعمل است و دستور خوردن مغز این نیز بدستور نوع اول است و در نوع اول بعضی دانهها کم عسل و خشک می باشد و این را بلادر ذکر می نامند

ص: ۴۴۴

"طبیعت عسل آن

در چهارم کرم و خشک و پوست آن در سوم و مغز آن در سوم کرم و در اول خشک

"افعال و خواص آن

مسخن و محلل و ملطف و مقرح جلد و جهت قروح و امراض بارده دماغیه و رطوبیه مانند فالج و لقوه و رعشه و خدر و نسیان و اختلاج و قطع تألیل و دفع رطوبات و ریاح و سلس البول و وشم و سایر اثار جلدیه و تقویت حفظ و ذهن و اعصاب و دندان و باه نافع مضر محرورین و محرق خون

۲۳۵ و مورث یبوست دماغ و جنون و سرسام و مالیخولیا و جوشش دهان و نهیج بدن
 مصلح آن روغن کردکان و مغز تازه آن و مغز نارجیل تازه و کنجد مقشر و استنشاق
 روغن بنفشه و خوراندن ماء الشعیر و اشیاء بارده و مصلح تهیج عارض از آن گویند
 روغن ماهی ریزه است که بهندی تنکره نامند که در روغن کنجد طبخ نموده بر بدن
 بمالند مقدار شربت آن از ربع درهم تا نیم درهم و دو درهم آن کشنده بدل آن پنج
 وزن آن فندق و ربع آن روغن بلسان و سدس آن نطف است و اکتحال آن در چارپایان
 مورث بیاض و رافع آن خربق و ضماد آن با ادویة مناسبه غیر مفرحه جهت جمیع
 امراض بارده نافع و مغز آن لذیذ و بی مضرت و مبهی و مهیج باه و پوست آن مهیج باه
 و جهت سیاهی موی بغایت موثر خصوصا که با روغن بطم مدبر نموده باشند و دستور
 اخذ عسل آن و خوردن بلادر و مرکباتی که اصل و عمود در انها عسل آن است مانند
 انقردیا و جوارش بلادر و حلوا و دلبره و دهن و عرق و لبانه طولونیه و مزید العمر و
 معجون آن در قرابادین ذکر یافت "بدانکه شخصی که بلادر خورده باشد و او را
 امراض حاده و سوزش باطن و جراحات و التهاب و جوشش زبان و حلق و وسواس
 عارض شده باشد علاج او آن است که او را مسکه تازه و روغن کاو و یا کوسفند و یا
 روغن کنجد تازه بخوراند و بر بدن او مکرر بمالند و فادزهر و جدوار مجرب با دوغ
 کاو تازه سائیده بخوراند تا آنکه حدت و لذع آن اندک تسکین یابد پس ماء الشعیر و
 دوغ کاو ترش و شوربای چرب و برنج چرب خصوص بروغن کنجد تازه بخوراند و
 در بینی او روغن بنفشه و بادام بچکانند و بر سر او چیزهای خنک نیز بمالند مانند روغن
 کل با شیر زنان و امثال آن و نطول نمایند بر سر آن آبی که بنفشه خشک و پوست
 خشخاش و جو مقشر و تخم کاهو و بیخ لفاح از هر یک یک مشت در آن بجوشانند تا
 آنکه آب سرخ گردد و صاف نموده مکرر بر سر او بریزند و لعاب بزرقطونا با جلاب و
 آب انار و اشیاء بارده رطبه و آب کوشتها بخوراند و مصلح قروح حادث از بلادر موم
 روغن مصنوع از موم سفید و روغن کل است خواه قروح ظاهری باشد یا باطنی

ص: ۴۴۵

"بل"

بفتح باء موحده و سکون لام کویند بلغت هندی اسم خیار هند است بزرگتر از خیار کبیر و کویند بهندی آن را کچری و بلغت اهل بنکاله کر می نامند

"ماهیت ان"

آنچه حکیم میر محمد مومن نوشته که تخم آن تلخ و مغز آن چرب و پوست ثمر آن سیاه و اندرون آن سفید مائل بزردی است مؤلف کوید هیأت کچری نه چنین است بلکه تخم آن چنان است و پوست ثمر آن در خامی سبز و بعد رسیدن زرد مخطط بسبزی و بعضی زرد یکرنگ و لحم آن در خامی تلخ و بعد رسیدن اندک ترش می گردد و بسیار خوش بو می باشد و جهت خوشبوئی آن را نزد خود نگاه می دارند و بجای دستنبویه است و نبات آن شبیه نبات خیار و شاخ های این باریکتر و برک این کوچکتر و نازک و نرم بی زغب

"طبیعت تخم ان"

در آخر دوم گرم و خشک و باقوت قابضه و لحم آن از ان کمتر

"افعال و خواص آن"

مقوی احشا و محلل صلابات عصب و جهت فالج و لقوه و سائر امراض بلغمی و بواسیر و ریاح و رطوبات غریبه و با جوارشات جهت تحلیل ریاح و بواسیر و غیر آن نافع و قابض طبع و مبهی و بخور آن جهت بواسیر بسیار مفید مقدار شربت آن تا یک مثقال و مصدع محرورین مصلح آن کشنیز و لحم آن کویند بسیار محلل و هاضم است به حدی

که چون قدری از آن را با گوشت طبخ نمایند بزودی پخته و خوش بو و هاضم می گردد و معمول اکثر طبایخان اهل شاهجهان آباد است و بجهت انهضام طعام و تحلیل ریاح و قولنج ریحی بسیار نافع و معجب چون خشک نموده سفوف سازند و با اندک آب گرم بنوشند و یا با ادویۀ مناسبۀ دیگر ترکیب نمایند از قبیل جوارشات و یا معاجین و یا سفوفات و غیرها و اسحق بن عمران نوشته که بل دانۀ است سیاه در خلقت شبیه بدر و بزرگتر از آن سر آن تیز و در داخل آن مغزی چرب و آن مستعمل

ص: ۴۴۶

۲۳۶ و از بلاد هند آورند و بعضی بیل را پوست آن دانسته و اقوال دیگر نیز در ماهیت آن وارد است و بالجمله از ادویۀ مجهوله است و کچری معروف است و چنان است که ذکر یافت و یحتمل که بیل خشک قطعه قطعه نموده باشد چنانچه معمول عطاران اهل هند است که قطعه قطعه نموده خشک کرده می فروشند

"بلاسی"

بفتح باء فارسی و لام و الف و سین مهمله لغت هندی است و آن را دهاک و تیسو نیز نامند

"ماهیت ان"

درختی است هندی مشهور و دو صنف می باشد یکی بزرک و دیگر کوچک درخت بزرک آن عظیم و کوچک آن بمقدار یک قامت و بی ساق و برک هر دو شبیه بهم و مانند برک جوز و سر برک آن مدور و بیخ آن باریک و غنچه کل آن سیاه رنک و مزغب و بعد شکفتن زرد نارنجی می گردد و خوش منظر و بسیار پرکل و منبت آن اکثر بلاد هند و بنکاله و مستعمل کل آن است و صمغ آن نیز

"طبیعت برک ان

کرم و تر و با عفوصت بسیار لهذا بعضی خشک گفته اند

"افعال و خواص آن

مشهی طعام و مبهی و بجهت تحلیل دما میل و بثور و ریاح شکم و ریاح غلیظه محتبسه در بطن و قولنج و بجهت ذرب و خلفه و دیدان و بواسیر و در جبر کسر عظام کویند قائم مقام مومیائی است و کل آن سرد و خشک و قابض شکم و دافع فساد بلغم و صفرا و خون و مدر بول و کل سفید آن بسیار مقوی باه و ضماد مطبوخ آن محلل اورام و نزول آب در کیس و بر عانه جهت دفع احتباس بول و حیض و تحلیل ورم مثانه و رحم و ثمر آن کرم و تر و دافع امراض کرده و مثانه و بواسیر و کرم شکم و فساد سودا و بلغم

ص: ۴۴۷

"بلاس بابه"

بفتح باء فارسی و لام و الف و سکون سین مهمله و فتح باء فارسی و الف و باء فارسی و راء مهمله و ها

"ماهیت

ان

ثمر درختی است هندی پوست آن زرد و مغز آن سفید مائل بزردی و اندک لعابی بی طعم غالبی و بعد خشک شدن پهن اندک عریض و طولانی مانند برک کوچک ضخیم

کروی شکل می گردد و چهار نوع می باشد سرخ و کبود و زرد و سفید و همه در
خواص برابراند

"طبیعت آن

کرم و تر

"افعال و خواص آن

آشامیدن آن جهت بواسیر و دیدان و حب القرع نافع و قطور آن با ملح اندرانی و
پوست هلیله بالسویه در کلاب خیسانیده جهت رفع بیاض عین مجرب

"بلاسنطور"

بفتح باء عجمی و لام و الف و فتح سین مهمله و سکون نون و ضم طاء مؤلفه مهمله و
سکون واو و راء مهمله لغت فرنکی است بمعنی شجره النبی و آن را دسنطو و لینو
سنطو نیز نامند و معنی لفظ اول شجره النبی و ثانی شجره مبارکه است

"ماهیت آن

از ادویه جدیده است که طائفه فرنک در سنه هشتصد هجری که ارض جدید را یافتند
و در تصرف آوردند معرفت بدین دوا بهم رسانیدند و باطراف بردند و آن درختی است
شبه بدرخت لسان العصافیر بهیات مجموعی و با دو پوست یکی خارجی غلیظ شبیه
پوست بلوط و دوم نازک متصل بچوب یعنی مغز آن و این سبز و زرد مائل بسفیدی
مانند صندل زرد و چوب داخل آنکه بمنزله لب آنست سیاه سنکین متین مانند آبوس و
با دهنیت که مانند چوب صنوبر بآتش مشتعل می گردد و بلاسنطور را فرنکان بر
مراکب حمل نموده بقسطنطنیه می آورند و از آن در انجا قبضه کارد و خنجر و شمشیر

می سازند و بهترین آن سنکین بسیار دهنیت تازه آنست که کهنه و پوسیده نشده باشد و مستعمل و شدید النفع مغز سیاه رنگ شبیه بآبنوس آنست و بعد از آن پوست داخلی شبیه بصندل زرد پس پوست خارجی آن

ص: ۴۴۸

"طبیعت آن

گرم و خشک در آخر درجه دوم و بعضی یابس در سوم گفته اند

"افعال و خواص آن

مفتح و مرقق و معرق و مقطع و محلل و مجفف و باقوت تریاقیه و بالخاصیت مقاوم سموم و دافع آنها و جهت صرع و نسیان و جمیع نوازل و نزول آب در چشم و ضیق النفس و نیکوئی بوی دهان و زوال بخر و تقویت معده و امعا و تفتیح سده کبد و طحال قدیمه متمکنه و درد پهلو و پشت

۲۳۷ و نقرس و مفاصل و انضاج اورام بارده و خنازیر و آتشک که شجر نامند و سرطانات و انواع جرت و حکه کهنه و بالجمله اکثر امراض بلغمیه و سوداویه ردیه را مفید و هزال مفرط و قئ و یبس آن را زائل کرداند و انعاش حرارت غریزی و تقویت روح و تعدیل مزاج نماید و این بسبب صدور آثار متضاده و کیفیات متخالفه بلسان رطوبت اصلیه و بلسان طبیعت نامیده اند و از صورت نوعیه آن دانسته اند نه از کیفیت فقط و آن را مانند چوب چینی طبخ نموده مفردا یا مرکبا مانند چوب چینی استعمال می نمایند و طریقه طبخ و استعمال آن در خاتمه قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت و در مقدمه این کتاب نیز

"بلبل هزار داستان"

بضم دو باء موحدہ و سکون دو لام

"ماہیت ان

طائری است معروف بقدر کنجشکی کوچک خوش شکل و سبز رنگ و نزدیک سر
آن سیاه و سفید و نیکو لحن و ملیح الصوت و لهذا آن را در خانہا نگاه می دارند و
تربیت می نمایند

"طبیعت ان

ص: ۴۴۹

کرم و خشک در سوم و خشک در سوم

"افعال و خواص آن

بغایت محرک باہ خصوصاً مغز سر و بیضه آن و سرکین آن بسیار جالی و با قوت قابضه
ضماد آن جهت نیکوئی رنگ رخسار و ازاله کلف و شعر زائد اجفان و حمول آن
جهت اسقاط جنین مؤثر و خاکستر پر آن جهت التیام جراحات و آشامیدن خون
کرماکرم آن جهت تصفیة قصبه رثه و صوت مفید و مبرودین را نافع و محرورین را
مضر است

"بلبوس"

بفتح باء موحده و سکون لام و ضم باء موحده و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است و معروف نزد عرب به بصل الذئب و بصل الزیر و بفارسی زیر و تلخه پیاز و بترکی داغ سوغالی و در لرستان طرم نامند

"ماهیت ان

مانند پیاز کوچکی است الا آنکه تو بر تو نیست بلکه مانند سیر یکدانه است و پوست آن سیاه و متشنج و برک آن مانند پیاز و از ان عریضتر و در طعم و بوی شبیه به پیاز و بیخ آن از باران بزرک می شود و اندک تلخ و مائل بشیرینی و از ماکولات است و ابن تلمیذ گوید که مثل پیاز است و کوچک و طولانی و رنگ آن ارغوانی و رمانی و از ان کلکونه سازند و چون تخم مرغ را بآن بجوشانند مثل روناس رنگ می کند و به پیاز نرکس شبیه و برک آن مثل کراث و کل آن شبیه به بنفشه و طعم آن با حلاوت و گفته اند بعضی از ان شیرین طعم و بعضی تلخ و بعضی بی مزه می باشد

ص: ۴۵۰

"طبیعت ان

در اول سوم گرم و خشک و بعضی در آخر اول خشک گفته اند

"افعال و خواص آن

مهیج باه و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و مسمن بدن و ضماد آن بر کمر و حوالی قضیب جهت تقویت باه مفید و مخرج پیکان تیر و خار است از بدن و ضماد آن بتنهائی و یا با عسل جهت التوای عصب و کوفتگی استخوان و همچنین با عسل جهت تقویت بدن که سست شده باشد و کزیدن سک دیوانه و با فلفل جهت درد معده و با زرده

تخم مرغ جهت کمنه الدم زیر چشم و با اودیۀ مناسبه جهت قلع تآلیل مسماریه و حبس عرق و با نظرون مشوی جهت تنقیۀ نخالۀ سر و قروح رطبۀ آن و با سکنجین جهت بثور لبنیۀ آن و با آرد جو جهت شکاف عضل و ناخن و با خانق النمر جهت کلف و بهق و آثار قروح و سیاهی باقی مانده در بدن بعد اندمال جراحت و با سرکه جهت غرب و طلای پختۀ آن در زیر خاکستر با بورۀ ارمنی جهت نخالۀ سر و زخمهای تازه و بدستور ضماد مشوی آن در زیر خاکستر کرم با رؤس سمک صغاری که در مصر صبر می نامند بعد از سوختن آنها جهت قروح صفراویۀ ذقن که بعضی از ان دانهها سرایت به بعضی دیگر نماید و اکثر جوانان را پیش از برآمدن ریش عارض می گردد و دیر می ماند و با سرکه جهت غرب که ورم مآق عظیم چشم است و چون با آب بپزند و با سرکه بخورند جهت وهن عضل و حمل آن جهت اخراج جنین و مشیمه نافع المضار بطئ الهضم و مولد خلط غلیظ لزج حاد و مضر عصب و مورث مغص مصلح آن کاسنی و شیر تازه با عسل و دافع نفخ

ص: ۴۵۱

۲۳۸ آن انیسون و مخلل آن یعنی پرورده آن در سرکه محرک باه مرطوبین است

"بلح"

بفتح باء موحدۀ و لام و سکون حاء مهمله بفارسی غوره خرما نامند

"ماهیت ان"

ثمر درخت خرما است که هنوز از سبزی برنیامده و میل بشیرینی نه نموده باشند

"طبیعت ان"

در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و قابض

"افعال"

و خواص آن

با عطریت و مقوی لثه و معده و جگر و عصب مسترخی و قاطع قئ صفرای و اسهال مزمن و ادرار بول و سیلان رحم و خون بواسیر شرابا و ضماد آن ملصق جراحات تازه و خوش بو کننده عرق و حابس آن و خائیدن آن مقوی لثه و بدستور مضمضه بطبیخ آن و مداومت اکل آن قاطع جذام مضر شش و سینه و مولد خلط غلیظ و ریاح و سدد مصلح آن عسل و بنفشه مربا و شربت خشخاش مقدار شربت آن دو درهم و جزو اعظم سک و رامک و اکثر خوشبوئیها است و چون آب آن را با آب غوره بجوشانند تا غلیظ گردد و در چشم کشند جهت قطع دمع و جرب و سلاق مجرب

"بلخته"

بکسر باء موحده و لام و سکون خاء معجمه و فتح تاء مثناه فوقانیه و ها و بحاء مهمله نیز آمده لغت مغربی است

"ماهیت ان"

کبایهست منبسط بر روی زمین و شاخهای آن باریک و سرخ بهم پیچیده مانند پیچیدن کرمها بر روی زمین بشکل دایره مستدیر و کل آن سرخ و سفید

"طبیعت ان"

کرم در اول و مائل بخشکی

ص: ۴۵۲

"افعال و خواص ان

محلل و ملطف و مقطع و غرغره بعصاره و طبیخ آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده و ضماد برک آن محلل قوی و همچنین نطول برک و مطبوخ آن جهت تحلیل اورام نافع و خوردن آن در طب مستعمل نیست

"بلخیه"

بفتح باء موحدده و سکون لام و کسر خاء معجمه و فتح یاء مشدده و ها و آن را خلاف بلخی نامند بسبب آنکه در بلخ که از مملکت تورانست بسیار بهم می رسد و بهرامج نیز می نامند و بفارسی بیدمشک گویند و در حرف الخاء در خلاف مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و بعضی آن را کرم در اول و مائل بیوست دانسته اند منسوب بمشتری است

"بلسان"

بفتح باء موحدده و لام و شین مهمله و الف و نون

"ماهیت ان

نوشته اند درختی است عظیم تا بمقدار شجره البطم می رسد بتربیت و مانند انسان متاذی می گردد از سردی و گرمی و عطش و سیرابی پس سزاوار آنست که آن را تدبیر نمایند و بحسب هر زمان و فصل تا بکمال لایق خود برسد و برک آن شبیه ببرک سداب و بسیار سفیدتر از ان و منبت آن اول عین الشمس بوده که دیهی است از دیههای مصر و انطاکی نوشته که در کتب نصاری مرقوم است که حضرت مریم با

حضرت مسیح علیهما السلام چون کریخت بمطریه آمد و آنجا اقامت نمود نزدیک آن چاه و بشت ثياب خود را و ریخت آب آن را درخت بلسان از آن روئید و لهذا نصاری تعظیم بسیار می نمایند و روغن آن را با ضعف وزن طلا می خردند و ذخیره می گذارند نزد بطارقه و رهبانان و از ادویه منفردۀ نفیسه بی مثل است و بهترین چوب آنکه عود بلسان نامند تازه خوشبوی سنکین سرخ رنگ آن است که پوست آن زرد باشد بهترین روغن آن آنست که در سرطان نزد طلوع شعری یمانیه گرفته باشند و امتحان خوبی آن آنست که چون در آب اندازند فرو رود و چون پنبه یا پشمی را بدان بیالایند و بشویند تا تمام منحل شسته گردد و از لزوجت آن در آن چیزی نماند و چون انکشت را بدان بیالایند و بچوبی و یا بالای ثوبی بمالند و بسوزانند اذیت بچوب و ثوب نرساند و درین امر مشارکت خمر مصعد یعنی عرق آن و مشابه لفظ است و از مدتیست که بلسان از مصر برطرف شده و عشابان و عطاران اجزای درخت بشام را از عود و حب و لبن بجای آن می فروشند و مردم استعمال می نمایند و این در افعال بسیار ضعیف و بدل آن نمی تواند شد

ص: ۴۵۳

"طبیعت حب

و دهن و عود آن و بدستور خواص هریک بجای خود ان شاء الله تعالی مذکور خواهد

۲۳۹ شد اما برک آن پس آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل نفخ و ریاح غلیظ و اخراج زلوی در حلق مانده و قطور مطبوخ آن در کوش جهت تسکین وجع آن و تکمید بدان جهت تسکین صداع رطوبی و همچنین ضماد آن جهت رفع صداع بارد رطوبی و کزیدن عقرب و ضماد پوست بیخ آن با سرکه جهت قلع ثآلیل و ضماد بیخ و ریشههای سوخته آن با سرکه جهت رفع ثآلیل و مربای پوست تازه آن با عسل جهت تقویت معده

و رفع رطوبات آن مفید و چون شاخ و برک آن را در آب بپزند و آب آن را با روغن کنجد تازه بجوشانند تا روغن بماند آن روغن را قائم مقام روغن بلسان دانسته اند و گفته اند بسبب حرارت مزاج آن منسوب بمشتری است

"بلسکی"

بضم باء موحدده و فتح لام و سکون سین مهمله و کسر کاف و یاء مثناه تحتانیه لغت عربی است و نزد اهل مغرب معروف بمصفی الرعاه و صیدلانیه آن را قوت البریه نامند

"ماهیت ان

نباتی است پر شاخ و خشن و مربع و ساق و شاخهای آن دراز و برک آن متفرق و شبیه بیرک روناس و مائل باستداره و کل آن سفید و تخم آن صلب و مدور و میان آن مائل بکجی و چون چوپانان شیر را بآن از موی صاف می کنند لهذا مصفی الرعاه نامند

"طبیعت ان

مرکب القوی حرارت و یبوست بران غالب و بیس آن زیاده از حرارت

ص: ۴۵۴

"افعال و خواص آن"

ملطف و جالی و آشامیدن نیم اوقیه از عصاره آن با شراب ایض ممزوج و یا با آب مجرب النفع جهت رتیلا و افعی و پنج درهم از حشیش آن نیز بدستور و فطور عصاره و یا مطبوخ آن با روغن کل یا بنفشه جهت تسکین درد کوش و ضماد آن با پیه خوگ جهت ابتدای خنازیر مفید و بسبب حرارت خود منسوب بمشتری است

"بلغار"

بضم با و سکون لام و فتح غین معجمه و الف و راء مهمله در آخر و تلاتین نیز و بهندی بودار نامند

"ماهیت ان

چرمی است سرخ رنگ خوشرنک ضخیم دانه دار خوش بو که از هشرخان می آورند و سبب بوی آن کویند آنست که دباغت آن را از پوست درختی می نمایند که آن درخت خوش بو است و در سوای آن بلد جای دیگر نمی شود

"طبیعت ان

سرد و خشک

"افعال و خواص ان

مانند افعال و خواص آن جلود است و در حرف الجیم مذکور خواهد شد و آب خوردن در اوانی مصنوع از ان مقوی قلب و رافع خفقان و مضعف باه و ذرور تراشه آن حابس دم خصوصا سوخته آنکه در جراحات تازه پر نمایند

"فصل الباء مع الیاء المشناه التحتانیه"

"بلور"

بکسر با و فتح لام مشدده و سکون واو و راء مهمله بفارسی بلور بضم اول و ثانی و تخفیف واو کویند

"ماهیت ان

سنکی است سفید شفاف سست تر از زمرد و صلب تر از شیشه و در بعضی اماکن مانند کشمیر صلب تر و شفاف تر و در بعضی بلاد مانند عظیم آباد نرم تر و شفافیت آن کمتر می باشد

ص: ۴۵۵

"افعال و خواص ان

اکتعال نرم سائیده آن جهت رفع بیاض و سبل و جرب و تعلیق آن جهت ارتعاش اطفال و از خواب جستن ایشان مؤثر است

"بلوط"

بفتح باء موحده و ضم لام مشدده و سکون واو و طاء مهمله بلغت طبرستان دارمازی و بفارسی بالوط و بلغت انطاکیه دوام و بلغت عراق عفصیح و بلغت مصر ثمر الفؤاد نامند

"ماهیت ان

ثمر درختی است عظیم منبت آن کوهستانها و سنک لاختها و ثمر آن معروف و بقولی دو قسم می باشد قسمی مستطیل و قسمی مستدیر و این را بهش و شاه بلوط و بلوط الملک گویند و این از قسم مستطیل لذیذتر و ماکول اهل بلاد و درخت آن شبیه بفندق است و مؤلف ما لا یسع سه قسم ذکر کرده و گفته که این قول اصوب است یک قسم مستدیر که شاه بلوط باشد و دو قسم مستطیل و ازین دو قسم یکی با حلاوت و ماکول و دیگری با مرارت و غیر ماکول چنانچه در دیلم و طبرستان هر دو قسم می باشد و امین الدوله از محمد بن احمد و از جالینوس

۲۴۰ نقل کرده که در بعضی بلاد درخت بلوط یک سال بلوط بار می آورد و یک سال مازو و مترجم صیدانۀ ابو ریحان گفته که ممکن است درختی در یک سال نوعی از میوه بار آورد و سال دیگر نوعی دیگر چنانچه درخت پسته یک سال پسته بار می آورد و سال دیگر بزغنج چنانچه در بزغنج ذکر یافت و در فستق ان شاء الله تعالی خواهد آمد و در زیر پوست آن متصل بمغز پوست نازک جوزی رنگ می باشد که آن را جفت بلوط می نامند و ثمر تازه آن را در آتش انداخته بریان کرده کرماکرم با نمک و یا بی نمک می خورند نازک و لذیذ می باشد و مغز خشک آن را آرد نموده روستائیان و دهاتین نان پخته می خورند و تحقیق آنست که یک سال ثمر آن خوب و بالیده می گردد و یک سال چیزی شبیه بمازو و کم مغز و غیر مازو است چنانچه در عفص ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد

ص: ۴۵۶

"طبیعت ان

شیرین ماکول آن در اول سرد و در دوم خشک و تلخ آن در اول سوم خشک و نایب مناب عفص و قابض است

"افعال و خواص آن

مغلظ و بطیء الهضم و کثیر الغذاء چون انهضام یابد مسدد و حابس اسهال مزمن و نزف الدم و نفت الدم و جهت خفقان و غثیان که حادث از فم معده باشد و سحج و قرحة امعا و سلس البول و تقطیر آن و محرق آن مدر بول و حابس اسهال و ضماد آن با پیه خوک نمک سود جهت ورم حالب یعنی کنج ران و اورام بلغمیه و صلبه و ضماد سوخته آن و بدستور ذرور سوخته آن جهت رفع قلاع و قروح ساعیه و حمول آن

جهت قطع سیلان رحم و امثال آن نافع و چون بلوط را با نیم وزن آن کندر با روغن زیتون سرشته مداومت بخوردن آن نمایند جهت قطع سلس البول و بول در فراش و ادرار مذی و منی و تجفیف نار فارسی مجرب دانسته اند و نان ان ثقیل و مصدع و مولد سودا و سدد مصلح آن سکنجبین و قند مقدار شربت آن از یک مثقال تا پانزده مثقال بدل آن خرنوب نبطی است و جمیع اجزای درخت آن بارد یابس و بیس ریشه‌های باریک آن زیاده و در قطع سیلان رحم و امثال آن نافع برک آن جهت التیام جراحات تازه و خاکستر چوب آن جالی دندان و جهت اكله مفید و آبی که در حین سوختن چوب بلوط ظاهر می گردد جهت خضاب ابر و بهتر از خطاط است و جفت آن مجفف قوی و رادع و جهت جراحات و حبس سیلان خون و رطوبات شرابا و ضمادا و بجهت فتح ضمادا نیز نافع و بدل آن کلنار و کویند پوست انار و مورد بالسویه بدل آن است مقدار شربت از جرم آن یک مثقال و در مطبوخات تا سه مثقال و چون پوست درخت آن را مهرا پخته یک شب بر موی کماد و یا ضماد نمایند که قبل از ان باطین قیمولیا شسته باشند بغایت سیاه کند و شاه بلوط با اندک حرارت و قبض می باشد و بیس آن کمتر از بلوط و غذائیت آن غالب و با قوت جالیه و مسمن بدن و مولد پیه کرده و مشوی آن با اشربه مبهی و مهیج باه و مقوی بدن و جهت رفع سموم بغایت مؤثر و در سائر خواص ضعیف تر از بلوط و نفاخ و اقسام بلوط مضر حلق و مثانه مصلح آن بزر هند قوقا و شکر و سکنجبین و جفت شاه بلوط در سمیت مانند پوست شلتوک است

ص: ۴۵۷

"بلوط الارض"

ماهیت آن اسمی است مشترک میان کمادریوس و بیخ نباتی که برک آن مانند برک کاسنی عریض و سبز و منبت آن ریکزارها و زیر کولان که نوعی از تراسیل است که

جدوار سفید اندلسی باشد و طعم آن شیرین با اندک تلخی مانند طعم بلوط و در شکل نیز بدان ماند و بیخ آن شبیه بلوط و در زمین می باشد و برک آن از زمین می روید

"طبیعت ان

در دوم کرم و در اول خشک

"افعال و خواص آن

قاطع فضول و مفتوح سده اعضای باطنی و مدر بول و حیض و ضماد آن با عسل جهت رفع علل سپرز و تنقیه قروح مزمنه متعفنه و خوردن گوشت زائد و منع زیادتی قروح نافع و بظن بعضی جهت حصاه مثانه نافع مقدار شربت آن از یکدرهم تا سه درهم

۲۴۱

"بلوطی"

بهنندی کجی و کهجور نامند

"ماهیت ان

نباتی است برک آن شبیه برک سیر و سیاه رنگ و شاخهای آن انبوه و مربع و سیاه و از یک بیخ روئیده مزغب و برک آن شبیه برک فراسیون و سیاه تر از ان و مزغب و بدبو و کل آن مدور و ثقیل الرائحه و زرد اغبر

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

محلل و ضماد برک آن با نمک جهت کزیدن سک دیوانه و ضماد پخته آن در زیر خاکستر کرم جهت بواسیر مجرب دانسته اند و ضماد کوبیده آن با عسل جهت تنقیه قروح و سخته نافع و در افعال قائم مقام فراسیون و در وزن این بجای فراسیون است و منسوب بمشتری است بسبب حرارت خود

ص: ۴۵۸

"بلول"

بفتح باء فارسی و سکون لام و فتح واو و سکون لام

"ماهیت ان

ثمر گیاهی است هندی از قبیل خیار بسیار کوچکی بمقدار خیار کبر و دو طرف آن اندک باریک و پوست آن سبز سیر و نیم سیر مخطط بخطوط طولانی و تخم آن سفید و اندک مدور و صلب اکثر آن را برآورده و لحم آن را پخته و بروغن و پیاز بریان نموده بی کوشت یا با کوشت بانان یا برنج تناول می نمایند بسیار لذیذ و دولمه آن نیز لذیذ و چاشنی دار آن الذ می باشد و گیاه و برک آن مانند خیار و لیکن املس بی خشونت

"طبیعت ان

کرم در اول و تر در دوم

"افعال و خواص آن

مقوی دل و مبهی و مشهی طعام و دافع سرفه و فساد خون و بلغم و صفرا و سودا و جهت تپ و دامایل و بثور و کرم شکم و مقعده نافع و برک آن سرد و تر و دافع فساد صفرا و بیاره آن دافع فساد بلغم و آب نقوع بیاره آن جهت حمیات عتیقه نافع چون چند روز متوالی بنوشند و بیشتر معمول اهل هند و بنکاله آنست که یک توله بیاره آن را که پلول لتی نامند با یک توله کشنیز خشک جو کوب نموده شب در آب می خیسانند و صبح اندک مالیده صاف کرده با دو ماشه عسل خالص می آشامند نصف آن را صبحی و نصف آن را شام چند روز متوالی جهت حمیات عتیقه و لیکن محرور المزاج را چندان مفید نیست و آنچه مشاهده شد بلکه اندک مضر و بیخ آن تلخ و تند و ملین و کل آن دافع فساد و اخلاط ثلاثه گفته اند

ص: ۴۵۹

"بلیج"

بفتح باء موحده و کسر لام و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح لام و سکون جیم بهندی بهیره نامند

"ماهیت ان

ثمر درختی است هندی مائل باستداره و سر آن اندک باریک و بزرگتر از عقص و پوست آن زرد و اغبر نازکتر از پوست هلیله و مستعمل پوست آنست و درخت آن عظیم و برک آن عریضتر از برک انبه و کوتاه تر از ان شبیه برک امره و کردکان

"طبیعت ان

در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک

"افعال و خواص آن"

ملطف و قابض و مقوی معده و اشتها و بالخاصیت مسهل سودا و بطبع مسهل صفرا و قاطع رطوبات بخارات و جهت رفع صداع و بواسیر بو داده آن جهت اسهال مزمن نافع و اکتحال آن جهت دمعه مفید مضر ثقل مصلح آن عسل و شکر مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن آمله مقشر بقدر ثلث آن و شکوفه حنا مثل آن و ثلث آن مورد و سدس آن هلیله سیاه است و چون روزی نیم درهم آن را با نیم درهم شکر با آب کرم بنوشند و مداومت بر آن نمایند جهت تقویت قوت باصره و قطع رطوبات سائله از دهان مفید است

"فصل الباء الموحده مع النون"

"بنات وردان"

بفتح با و نون و الف و تاء مثناه فوقانیه و فتح واو و سکون را و فتح دال مهملتین و الف و نون بفارسی سوسک و عوام تدو و خزوک حمام نیز و بهندی و اهل بنکاله تیل چوره و سونکروا نامند

"ماهیت آن"

ص: ۴۶۰

حیوانی است اکثر سرخ رنک و بعضی سفید و بعضی سرخ تیره و پر آن براق و زیر شکم آن سفید و دو سبل و شش پا دارد و سر آن زرد و تخم آن سرخ رنک شبیه بلوبیا و در حمامات و قریب آبها و جایهای نمناک متعفن تکون می یابد و بدبو است و اهل چین

۲۴۲ و بعض فرنگ آن را در مربا ساخته می خورند

"طبیعت ان

در دوم گرم و خشک

"افعال و خواص آن

محلل و مجفف آشامیدن سوخته آن با یک مثقال و نیم عسل جهت عسر النفس و دفع احتباس بول و حرقت آن و اسقاط نمودن جنین و تسکین درد رحم و رفع سموم هوام و نافض حمیات و قطور مطبوخ اجواف سائیده آن در روغن زیت جهت تسکین درد کوش و ضماد آن با موم و زرده تخم مرغ بوزن آن جهت درد رحم و کرده و احتباس بول و چون آن را با قردمانا و اندکی از فسافس که بفارسی ساس کویند با روغن زیتون بجوشانند تا مهرا گردد تدهین بدان جهت بواسیر و امراض مقعده کویند مجرب است و با انجیر جهت قروح ساق نافع و بیضه آن در دفع قروح مذکوره بיעدیل و خوردن خون آن با ماکولات مورث برص و بخور زرنیخ و نوشادر باعث کریزاندن آنست

"بندا"

بفتح باء موحده و سکون نون و فتح دال و الف لغت هندی است عبری خرفطان نامند و ان شاء الله تعالی در حرف الخاء خواهد آمد

"ماهیت ان

درختی است که بر درخت دیگر روید و پیچد بان خواه تخم انجیر بران افتاده باشد و یا

نه

ص: ۴۶۱

"طبیعت ان

کرم و خشک و سرد و خشک نیز گفته اند

"افعال و خواص آن

دافع سودا و بلغم و خون فاسد و جهت دمامیل و بشور و سموم نافع و بر هر درختی که
روید و پیچد خاصیت آن پیدا می کند و در کتب اهل هند بتفصیل مذکور است

"بندال"

بفتح باء موحده و سکون نون و فتح دال مهمله و الف و لام و سنکپره نیز کویند

"ماهیت ان

گیاهی است هندی که بر اشجار می پیچد برک آن شبیه به برک تانبول منبت آن کنار
آب ها و جاهای سایه و ثمر آن مدور طولانی و تلخ و پر ریشه و در خامی سبز و بعد
رسیدن زرد می گردد و بیخ آن بسیار در زیر زمین می رود و دو قسم می باشد سفید و
زرد و سفید آن بهتر

"طبیعت ان

کرم و خشک در سوم

"افعال و خواص آن

چون بیخ آن را از زمین برآورند و پوست آن را جدا کرده در سایه خشک کنند و نیم مثقال آن را سائیده با ماء العسل بخورند جهت اسقاط جنین مرده نافع و اسهال و ادرار عظیم آورد و با نمک قی آورد و اهل هند جهت یرقان و استسقا می خوراندند و بسبب قوت تفتیح و ادرار قوی که دارد نفع می بخشد و بجهت تپ و ربو و ضیق النفس و سرفه بلغمی مفید و تخم آن جهت یرقان نافع و سعوط آن بسیار آب از بینی جاری می نماید و یرقان را رفع می کند و چون کرده ثمر خشک آن را با زهره کاو بسرشند و بر بواسیر ضماد نمایند دانه آن را خشک کند و وجع آن را تسکین دهد و چون با شکر بخورند ادرار طمث نماید و مجرب و زیاده از ان کشنده است بقی و اسهال

ص: ۴۶۲

"بندق"

بضم با و سکون نون و ضم دال مهمله و قاف معرب از فندق فارسی است و بعربی جلوز نامند

"ماهیت ان"

ثمر درختی است حلی و در صحرا و بساتین نیز بندرت می روید و مخصوص ببلاد بسیار سرد است و ثمر آن سه پهلو مائل بتدویر و مغز تازه آن سفید و کهنه آن مائل بزردی و با دهنیت بسیار و مانند مغز بادام دو پارچه و بر بالای آن پوست نازکی سرخ مائل بتیرکی و بر بالای آن پوست صلب صدفی جوزی رنگ و بعد کمال رسیدن شکسته مغز آن را تناول می نمایند

"طبیعت"

آن

کرم در آخر اول و خشک در اوائل آن جمیع اجزای درخت آن تا اغصان و برک با قوت قابضه و عفوصت و تجفیف خصوصاً پوست بیرون آن و جفت ما بین مغز و پوست صدفی آن در غایت بیس

"افعال و خواص آن"

مبھی و مقوی امعا خصوص معای صائم و زیاده کننده جوهر دماغ و آشامیدن آن با انجیر و سداب و بعد طعام جهت سموم بارده نافع و جهت کزیدن عقرب و یک اوقیه آن با ماء العسل جهت سرفه مزمن و با عسل و یا شکر جهت سرفه و اعانت بر اخراج نفث صدر و رئه و تقویت باه و بوداده آن با اندکی فلفل منضج نزله بارده و موافق سینه و شش و با انیسون جهت خفقان و هزال کرده و حرقه

۲۴۳بول و تقویت باه و سموم بارده و زهر عقرب نافع و ضماد سوخته پوست آن با پیه خرس و یا پیه خوک جهت داء الثعلب و سائیده آن با روغن زیت بریافوخ اطفال شیرخوار جهت رفع ازرقی چشم و سیاهی حدقه و موی پلک ایشان نافع و کویند گذاشتن چهار عدد آن در چهار رکن خانه و همچنین با خود نگاهداشتن آن مانع کزیدن عقرب است و چون بخایند و در چشم جهت طرفه بچکانند نافع و مغز آن اغلظ مغزها است و اکثار خوردن آن مولد ریاح و تمدید معده و مضر معده و مهیج قی و مصلح آن در مبرود المزاج ماء العسل و فانید و در محرور سکنجبین و جلاب و مقشر آن سریع الانحدار و غیر مقشر آن حابس بطن و مصدع و مصلح آن فانید و جوارشات مسهله بدل آن حب الصنوبر و مغز کردکان مقدار شربت آن تا بیست درهم و روغن آن کرم و خشک در دوم جهت سرفه بارد و درد سینه و جگر که از برودت باشد و تدهین

آن جهت کزیدن عقرب و رتیلا نافع و مضر معده و مصلح آن میبه و پوست سبز آن در غایت قبض و دو دانک آن حابس اسهال کهنه و جفت آن بدستور

ص: ۴۶۳

"بندق هندی"

بهندی ریتفه و به نبطی رته و ببربری اطموطو اطماط نامند

"ماهیت ان

ثمر درخت عظیم هندی است از فندق بزرگتر و پوست آن تیره مائل بسرخ و چین دار مانند سپستان و در زیر آن رطوبتی لزج تیره رنگ اندک شیرین بسیار تلخ و چون خشک و کهنه گردد کمتر می گردد تا آنکه زائل می شود و در زیر آن نیز پوست اندک صلبی صلب تر از پوست بالای آن و در جوف آن تخمی سیاه رنگ صلب ضخیم و مغز آن سفید شیرین و مستعمل پوست ثمر آن است

"طبیعت

ان

در آخر دوم گرم و خشک

"افعال و خواص آن

مقوی معده و هاضمه و اعصاب و اعضای مسترخیه و رفع سموم و هر ده قیراط آن با شراب و سکنجبین رافع قولنج و یک مثقال آن جهت کزیدن مار و عقرب و رتیلا و تپ ریع و اسهال و هیضه شرابا که در آب بمالند تا کف آورد و صاف کرده بخوراند و

جهت صداع و شقیقه و سبل و غشاوه و لقوه و فالج و صرع و سدر و ریح الخشم که عبارت از بطلان شم است سعوطا بقدر فلفلی و بخور آن جهت جنون و ام الصبیان و ضماد آن جهت کزیدن مار و عقرب و رتیلا و با سرکه جهت خنازیر و ریح کمر و پشت و صرع اطفال و اکتحال طبیخ آن با سرمه جهت رفع احوالی و نزول آب در چشم و چون در آب بمالند و برهم زنند تا کف کند و کف آن را بمار کزیده بخوراند نافع و دو درهم از بیخ درخت آن جهت ذات الجنب بارد و ربو و سرفه و نفث الدم و فرزجه مغز آن جهت اخراج جنین و احتباس حیض و یکدرهم آن جهت درد رحم نافع مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکدرهم و چون در هر یک مثقال آن نیم دانک محموده مخلوط کنند در اسهال بغایت سریع الاثر گردد و چون دو درهم آن را کوبیده در سکنجبین یا جلاب مدتی بخیسانند پس آن سکنجبین را با عدس یا جو مقشر طبخ بلیغ داده مرق آن را با قدری سقمونیا بنوشند باعث اخراج اخلاط محترقه گردد و آشامیدن سبزی که میان مغز آن می باشد مورت ثقل سامعه است

ص: ۴۶۴

"بنج"

بفتح باء موحده و سکون نون و جیم معرب بنک فارسی است و بعربی سیکران و یونانی افیقون و بسریانی از مالموس و ببربری اقطیت و اسقیراس نیز و بهندی اجواین خراسانی و بلغت دیلمی کبرجک کویند چه غلاف آن شبیه است بقفیر

"ماهیت ان

نباتی است برک آن شبیه به برک بادر نجبویه و بسیار غلیظ و در عرض و طول از ان بزرگ تر و بسیار سبز مائل بسیاهی مزغب و طعم آن تند و اندک تیز شبیه بطعم زنیان و

بوی آن نیز شبیه بدان و ساق آن غلیظ و بران زغبی مانند پشم ثمر آن در غلافی شبیه بکل انار در شکل و مترکم در طول و شاخهای آن یکی زیر دیگری و در تحت اوراق و مملو از تخمی شبیه بحلیه و بسیار ریزه تر از آن و غیر مدور و آن سه نوع می باشد

۲۴۴ سیاه و سرخ و سفید و کل سیاه آن بنفش و تخم آن شبیه بتخم ریحان و اندک سیاهی و از تخم ریحان کمتر و کل سرخ آن مائل بزردی و تخم آن شبیه بتودری و کل سفید آن سفید و سیاهی و کثافت برک آن کمتر هر دو نوع اول با سمیت و غیر مستعمل بسبب سمیتی که دارد و سوم که سفید باشد مستعمل است و نسبت بهر دو کمیاب تر و بعضی بجای آن سرخ آن را استعمال می نمایند و بعضی اطبا تازه آن را بجمیع اجزا کوبیده عصاره آن را گرفته در آفتاب خشک می نمایند و عند الحاجة بکار می برند و بعضی آن را کوبیده آرد کندم داخل کرده اقراص ساخته خشک می نمایند و قوت آن تا یک سال باقی می ماند و بعد از آن ضعیف می گردد

ص: ۴۶۵

"و طبیعت سیاه آن

سرد و خشک در آخر سوم بلکه در اول چهارم و سرخ آن از آن کمتر و سفید آن از همه کمتر یعنی در اوائل سوم

"افعال و خواص آن

تمامی آنها مانع نزلات و سیلان رطوبات اند بسوی چشم و مسکن اوجاع گوش و مخدر و منوم و قاطع نرف الدم از هر عضو و سیلان رحم و مقوی اعضا و رادع و مجفف و مسکن صداع مزمن و ضربان مفاصل و عرق النساء و نقرس و ضماد عصاره آن بآرد جو جهت اورام حاره و درد گوش و چشم و تخم آن با شراب جهت نقرس و ورم

پستان و خصیه و طلای آن بعد از کندن موی مانع روئیدن آن بشرط تکرار عمل و مطبوخ آن با سرکه و با ثلث آن افیون مجفف قروح و طلای رماد آن با دارچینی و زنجبیل و عسل جهت درد معده و فنیله آن با انجیر جهت بواسیر و امراض مقعده و چون برک و شاخ تازه آن را در عصاید طبخ دهند بغایت مسمن اما باعث اختلال عقل است تا سه روز و خوردن سه چهار عدد برک آن با شراب جهت رفع تب که با حرارت و برودت هر دو باشد و تسکین وجع عظام و بخور آن جهت جرب دست و کرم دندان و قطع نرف الدم و آشامیدن شش قیراط از تخم آن با دو چندان تخم خشخاش و ماء العسل جهت سرفه و قطع نفث الدم و نرف الدم همه اعضا و رحم و سه قیراط آن با عسل مسکن وجع نقرس و ضماد برک آن و شرب آن با طلا که نوعی از شراب است جهت اکلۀ استخوان و طلای پخته آن با زردۀ تخم مرغ و با پیه جهت درد کنج ران و خصیه و با آرد باقلا جهت منع بزرک شدن پستان و خصیه و با عسل جهت درد خصیه و ضماد برک مشوی آن با پیه یا زردۀ تخم مرغ جهت تسکین وجع سفلی و چون از بزر النبح و افیون هر دو مساوی حب ساخته بقدر یک باقلا یا نخودی فرو برند خواب طویل آرد و چون بزر النبح را سائیده با قطران سرشته در سوراخ دندان کرم خورده پر نمایند در دو وجع آن را تسکین دهد و فرزجۀ آن جهت رفع قروح رحم و تجفیف رطوبات آن و ضماد آن جهت درد جگر مزمن و مضمضه بطبیخ آن و طبیخ بیخ آن جهت درد دندان نافع و بدل آن افیون و مورث سدر و دوار و خناق و جنون خصوصا سیاه آن چنانچه جالینوس گفته و سرخ آن قریب بدان است مصلح آن عسل و انیسون مقدار شربت از سفید آن از شش قیراط تا نیم مثقال از سرخ آن تا شش قیراط از سیاه آن تا چهار قیراط و ضماد قرص معمول از برک آن قوی التاثر در تسکین اوجاع از صمغ آن و قطور عصاره آن با عسل مسکن وجع کوش و با روغن کل مسکن وجع دندان و عصاره برک و شاخ و تخم تازه آن و همچنین عصاره تخم تازه آن بتنهائی که آن را کوبیده آب کرم بران پاشیده فشرده بگیرند با شیافات مسکنه اوجاع عین جهت

تسکین وجع آن و سیلان رطوبت حاده سائله از ان نافع و چون بزر البنج را کوفته و بشیر مادیان سرشته و در پوست کوزن بسته زن تعلیق نماید ما دام که با او باشد آبستن نکردد و مقدار چهار درهم از سیاه آن کشنده است بسبات و ظلمت عین و حمرت آن و سردی بدن بعد کرمی پس ضیق النفس و زردی رنک بدن و جنون و غشاوه عین و ورم لسان و سخن ناکفتن و کف بدهان آمدن و خناق و بعد دو روز در گذشتن علاج آن مکرر قی فرمودن با ماء العسل یا شیر بز یا الاغ یا کاو و اشامیدن طبیخ انجیر در شیر و طبیخ حب الصنوبر و تخم مامیثا و پوست

ص: ۴۶۶

۲۴۵ جوزبوا و شلغم و سیر و پیاز و تره تیزک و انجیر با پیه خنزیر کهنه و طلا که نوعی از شراب است کرم کرده بسیار نافع است و روغن آنکه بزر البنج سفید را کوبیده با آب کرم خمیر کرده در آفتاب گذارند تا اندک خشک شود پس افشرده بگیرند تدهین بدان جهت قروح صفراوی سر و جرب و حکه و سعوط آن جهت رفع درد سر حار و بیخوابی و قطور آن جهت درد گوش و حمول آن جهت صلابت رحم نافع و چون با نصف آن تخم کاهو و ثلث آن تخم خشخاش کوبیده روغن از ان بگیرند تریاق سموم است و جهت سرسام و مالیخولیا و وسواس و تندی تنفس شرابا و سعوطا و تدهینا نافع

"بنطافن"

بکسر باء موحده و سکون نون و فتح طاء مهمله و الف و فتح فا و ضم لام و نون لغت یونانی است بمعنی ذو خمسه اوراق و آن غیر اثلث است که بفارسی پنجگشت و بیونانی بنطافیلن بمعنی ذو خمسه اوراق و بعضی بنطاطوس بمعنی ذو خمسه اقسام و

بعضی بنطاناتی بمعنی ذو خمسه اجنحه نامند و بلغات دیگر نیز آمده و معنی آنها قریب بدینها است

"ماهیت

آن

نباتی است شبیه به پنجنکشت و شاخهای آن باریک و بقدر شبری و برک آن شبیه ببرک نعناع و در هر شاخی پنج عدد و بنادر در بعضی زیاده و دو طرف و برک آن مشرف مانند اره و کل آن ما بین سفیدی و زردی بخلاف اثلث که کل آن مائل بسرخ و ازرقی است و برک این شبیه ببرک زیتون و از آن ریزه تر و چون بدست بمالند بوی آن در عطریت شبیه به بسباسه و نبات آن قریب بدرخت انار و شاخهای آن صلب و ثمر آنکه بزر آن باشد بقدر فلفل است بخلاف بنطافلن که نبات این بآنقدر بلند نمی شود و شاخهای این چندان صلابت ندارد و بی ثمر است و منبت هر دو نزدیک آبها است و بیخ بنطافلن مائل بسرخ و طویل و غلیظ و کثیر المنفعت و بیحدت و حرافت

ص: ۴۶۷

"طبیعت جمیع اجزای آن

در حرارت قریب باعتدال و در سوم خشک و بعضی در دوم کرم دانسته اند و با قوت مجففه

"افعال و خواص آن

محلل و تریاق سموم ادویة قتاله آشامیدن دو مثقال از برک آن باذرومالی که شراب معمول از عسل و آب باران است با ماء العسل با هموزن آن فلفل برای حمی غب غیر

خالص و بائبه بلغمیه مزمنه نافع و از خواص آن است که چون بیاشامند برای حمی ربع چهار برک از چهار شاخ و برای حمی غب سه برک از سه شاخ و برای حمی نائیه دو برک و برای حمی یوم یک برک تازه آن و چون یک ماه هر روز برک یک شاخ آن را بخورند صرع مزمن را رفع کند و مداومت آشامیدن نه قیراط عصاره برک آن جهت یرقان مجرب و بجهت قطع نرف الدم باطنی و ضماد آن جهت ظاهری و ضماد برک آن با نمک و عسل جهت التیام جراحات و بواسیر و داخس و همچنین ضماد آن بر قبل و یا امعا نیز جهت امراض مذکوره و نرف الدم و ذرور آن بر جراحات تازه مفید و فرش نمودن برک آن بر جامه خواب باعث تقلیل احتلام و سعوط آب برک آن جهت جدری اسپ نافع بشرط آنکه بعد از سعوط فرمودن آن مقداری آن را بگرداند که عرق کند و عصاره بیخ آن جهت رفع اسهال و درد جگر و شش و قرحه امعا و مفاصل و عرق النسا و صرع و سه مثقال آن جهت سموم ادویه قتاله نافع و ضماد بیخ کوبیده مطبوخ آن در سرکه جهت منع انتشار نمله و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و بلغمیه و بلند شدن و آماس کردن شریان مفضود و دیلات و حمره و داخس و بواسیر که دانه آن ظاهر باشد و جرب و غرغره بطیخ بیخ آن در آب که ثلث آب برود جهت خشونت حلق و مضمضه و نکاهداشتن آن در دهان جهت تسکین وجع اسنان و منع قروح خبیثه آن از انتشار و شرب آن جهت رفع اسهال بطن و قرحه امعا و وجع مفاصل و عرق النسا نافع مضر معده مصلح آن سکنجین مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال بدل آن در تریاق اسقولو قندریون و در صرع زمرد و کویند بنطافلن را بهندی هلهل نامند و آن سه قسم می باشد قسمی کل آن زرد و این بسیار عزیز نزد اهل صنعت است و قسمی کل آن

۲۴۶ سرخ و قسمی کل آن سفید و این بسیار می باشد و گیاه آن تا یک و نیم ذرع و نهایت دو ذرع و پر شعبه و بر هر شعبه شاخهای باریک و بر سر هر شاخه پنج برک شبیه ببرک نعناع و بسیار بدبوی و در بیخ شاخهای باریک آن یک دو شاخ بسیار باریک دیگر رسته و بر سر آن برک بسیار کوچک و از اطراف آنها شاخهای باریک با فتیله بلندی باریک که ثمر آن است برآمده و جوف آن مملو از دانههای بسیار ریزه اندک مفرطح و بعد رسیدن سیاه می گردد و ساقهای گیاه آن مجوف و اهل هند آن را کرم و تر می دانند و برک آن را پخته می خورند و جهت استسقا و قولنج و ریاح نافع می دانند و قطور سه قطره آب برک آن در گوش جهت ریش و درد آن نافع اما در اول وجع عظیم بهم می رسد پس زائل می گردد و گویند چون یک برک آن را با یک برک جوز مائل کوبیده حب بندند و بصاحب تب بلغمی بخوراند بیک دفعه زائل گردد و بیخ آن را چون با برک تانبول بخورند جهت سانجر که نوعی از حمی بلغمیه است در روز آثار ظهور نوبه آن و همچنین تا سه چهار یوم نافع و مجرب است و چون براده حدید منقی را دو روز سحق نموده آن مقدار از عصاره آن بر سر آن ریزند که چهار انگشت بالای آن آید و در آفتاب گذارند تا چهل روز بدون آتش مکلس می گردد پس سحق نموده از پارچه حریر بگذرانند و با آب برک تانبول حب بندند بقدر کنار کوچکی شربتی از یک حب جهت تحلیل نفخ و ریاح غلیظه و قولنج ریاحی نافع و از تخم آن یکدرهم با نانخواه بوزن آن آشامیدن جهت استسقا نافع

ص: ۴۶۹

"بنفسج"

بفتح با و نون و سکون فا و فتح سین مهمله و جیم معرب از بنفشه فارسی است و بعربی فرغیر و بیونانی ابرو نامند

"ماهیت آن

گیاهی است بلندی آن یک شبر تا یک شبر و نیم با شاخهای باریک بسیار از یک بیخ رسته که همانها ساقهای برک آن است و برک آن شبیه ببرک انار و حنا الا آنکه پائین برک آن عریضتر و بزرگتر و هر دو گوشه آن اندک برآمده و فی الجمله صنوبری شکل از میان گیاه آن شاخهای باریک رسته و بر سر هر شاخه یک گل کوچک خوش بو بنفش رنگ و در کوهستان نیپال و نواح آن نیز می شود و لیکن گل آن اندک کوچکتر و زردرنگ می باشد و مستعمل بیشتر گل لاجوردی رنگ خوشبوی آن است که کهنه و فاسد نشده باشد

"طبیعت آن

در اول سرد و در دوم تر و بعضی در اول سرد و تر و بعضی در اول گرم و تر نیز دانسته اند

"افعال و خواص آن

مسهل صفرا برفق خصوص آنچه محتبس باشد در معده و امعا و مسکن عطش و حدت خون و جهت حمیات حاره و خفقان و غشی با ماء الشعیر و آلو و تحلیل اورام لطیفه و صلبه و صداع حاره و صرع اطفال و نزلات و زکام و سرفه و خشونت سینه و حلق و خناق و ذات الجنب و ذات الرئه و جهت معده و کبد و طحال و بروز مقعده و حرقت مثانه و بول و احتباس آن و درد کرده شرابا و تطولا و ضماد او بوئیدن تازه آن منوم و مداومت آشامیدن آن چند روز هر روز دو درهم تا چهار درهم بطریق سفوف با آب سرد جهت رفع اسهال صفراوی لذاع مجرب و سه مثقال سائیده آن با شیرخشت و شکر و امثال آن مسهل سریع العمل و سرشته آن با شیرة کلقد جهت تپهای مرکبه بיעدیل و

کویند کل تازه آن فادزهر سموم و منوم است و نطول طبیخ آن با بابونه بر سر جهت تسکین وجع و ازاله حرارت و جهت سرفه و ییوست دماغ و اعضا نافع و ضماد بسیار نرم سائیده آن بر سر و جبین جهت صداع و امراض حاره معده و کبد و سائر اورام حاره و شقاق و ورم مقعده مفید المضار اکثر آن مورث ضعف دل و باعث کرب و ثقل معده و غثیان و التهاب تپهای حاره و بعضی این مضار را مخصوص بخشک آن دانسته اند و مصلح آن اندکی انیسون و بوئیدن آن باعث زکام و مصلح آن خیری و مرزنجوش و بدل آن نیلوفر و برک خبازی و در سرفه کل کاوزبان و بوزن آن اصل السوس مقدار شربت از جرم آن تا پنج مثقال و در مطبوخ تا ده مثقال و گفته اند بنفشه را چون با دواهای عاصری یعنی دوائی که فعل آن بعصر باشد مانند

ص: ۴۷۰

۲۴۷ هلیله ترکیب کنند باید که مراعات آن نمایند که قوت یکی مصادم و مبطل قوت دیگری نکردد و نیز بسیار باید که جوش ندهند زیرا که جوش بسیار مبطل فعل آن است و استعمال آن با شکر مقوی فعل آن است در اسهال و با عسل مضعف آن و استعمال مطبوخ آن سبکتر است بر معده و سریع الانحدارتر از جرم آن و با آلو و عناب و تمر هندی و شاهتره و هلیج قوی الاسهال خصوصا که صاف نمایند بر روی ترنجبین و شیرخشت و مغز فلوس خیار شنبه مالیده باز صاف نموده روغن بادام بر آن چکانیده بیاشامند و خورائیدن آب برک آن مقدار یکدرهم با ثلث آن شکر جهت خروج مقعده اطفال بغایت مؤثر و ضماد آن جهت اورام حاره و التهاب معده و حرارت چشم و برآمدگی مقعده و جرب صفرای و حکه بیهیدیل است و آشامیدن شراب و با مربای آن یعنی کلقد کل آن جهت ذات الجنب و ذات الرئه و تسکین التهاب معده و روغن آن سرد و تر و منوم و جهت جرب و جراحت جسد و خشکی سینه و سرفه و ریختن موی و نرم کردن اعضا و مفاصل و حفظ صحت ناخن و مکرر آشامیدن دو درهم آن

بعد از تعریق در حمام جهت ضیق النفس و ضماد آن با موم بر سینه اطفال جهت سعال بغایت نافع و مؤثر و قطور آن در احلیل جهت حرقة البول و حرارت مثانه و سعوط آن جهت درد سر حار و بیخوابی مفید و تدهین ناف بدان جهت سعال مزمن مجرب و چون اسفنج را و یا پنبه را با روغن بنفشه آلوده بر مقعد ضماد نمایند در تنویم عدیل ندارد و بدل آن روغن نیلوفر و طریق گرفتن روغن آن بچند نوع است یکی آنکه با کنجد مقشر یا بادام مقشر در کیسه کrpاسی کرده مکرر بمالند و خشک کنند و کل را تجدید کنند تا آنکه مغز بادام یا کنجد رنگین شود برنک آن پس هر وقت که خواهند کوبیده روغن آن را بگیرند نوع دیگر آنکه کل بنفشه تازه را در روغن کنجد در هر رطلی سی مثقال اندازند و در آفتاب گذارند و بعد از هر چند روز صاف نموده بنفشه را تازه کنند تا رنگ و بوی بنفشه را بردارد و شراب معمول آن با شکر نافع است از برای سرفه و همچنین مرهای آن جهت ذات الجنب و رئه و شوصه و وجع کرده و ادرار بول مفید

ص: ۴۷۱

"بنقه"

بفتح با و سکون نون و فتح قاف و ها

"ماهیت ان

دانه ایست شبیه بعدس و از ان بالیده تر و بشیرازی مشو کوبند قسمی از خلو است و لیکن بسفیدی و تدویر آن نیست

"طبیعت آن

سرد و خشک مائل باعتدال و قابض

"افعال و خواص آن

جهت فتق و اسهال و ذرور آن جهت قروح ساعیه نافع و در سائر خواص مانند عدس و اکثار آن مولد سودا مصلح آن روغن است

"بنک"

بفتح با و نون و کاف

"ماهیت آن

انطاکی گفته پوست درختی است یمنی سبک و زرد و با قبض و خوشبوئی و گفته اند که پوست ام غیلان یمنی است و بعضی گفته اند که آن بنک الاس است و آن کرهائی است که در بیخ آن بهم می رسد و این انسب و اصح اقوال است و بهترین آن سبک و شیرین و قابض و خشبوی آن است

"طبیعت ان

گرم و خشک و قریب بآخر درجه اول

"افعال و خواص آن

از عطریات است و مقوی معده و جگر و دماغ و جهت تقویت باه و ادرار بول و قطع اسهال صفراوی و غثیان حادث از برودت و نشف رطوبات شربا و ضماد آن جهت تحلیل طحال و تجفیف رطوبات و طلای آن مانع عرق و خشبوکننده آن و قاطع رائحه نوره و منقی جلد و رطوبات تحت آن مقدار شربت آن تا پنج درهم بدل آن آس است

"بن"

بضم باء موحدہ و نون مشددہ در اصل اسم خمر غلیظ است بلغت یمن کہ مشهور و معروف بقهوه بوده است بالفعل اطلاق می نمایند بر ثمری خاص و برای حرمت آن را ترک کرده این را بجای آن می آشامند

ص: ۴۷۲

"ماهیت آن"

ثمر درختی است کوهستانی کہ در جبل یمن و نواح آن و ملک حبشه و در بناویہ کہ جزیره ایست از جزائر زیربادات نیز بهم می رسد

۲۴۸ و تخم آن را در آذر می کارند و در آب کہ هر دو اسم ماه رومی اند می رسد و فصلی و غیر فصلی می باشد یعنی هم خودرو و جنکلی صحرائی و هم مزروع بستانی و بتربیت بسیار خوب بعمل می آید کہ شاخهای باریک بسیار آن را می برند و کلهای ضعیف ناکاره آن را دور می کنند و آن را آبیاری و غیر آن بحد لائق می نمایند بهترین بستانی آنست کہ در بیت الفقیه از یمن می شود و آن دانههای سبز متوسط در کوچکی و بزرگی خوش بو و بوداده کوبیده آن چرب می باشد و خوش طعم و رایحه و درخت آن یک ساق دارد بسطبری انکشت ابهام و بلند آن بدو ذرع تا سه ذرع دست می رسد شبیه بدست زعرور و کل آن سفید رنگ و ثمر آن در غلافی سیاه رنگ شبیه بحب الغار بزرگی و فندق کوچکی و پوست آن نازک تر از پوست آن هر دو و در اندرون آن در مغز و در وسط هر مغزی شکافی مانند شکاف دانه کندم و هسته خرما و لیکن از ان پهن تر و از کندم بزرگتر و از هسته خرما کوچکتر و سبز رنگ و در جوف آن پرده نازک پیچیده با اندک تلخی و بهترین آن تازه سنکین سبز رنگ یمنی آنست کہ در ته

آب رود پس حبشی و سیاه آن بسیار بد و تلخ و بد طعم و بتاوی آن سفید و بزرک تر و سبکتر از یمنی و حبشی و پوست تازه آن باندک رطوبت و چسپندگی و حلاوت و عفوصتی و چون خشک گردد حلاوت آن کم و رفته رفته زائل می گردد و کویند سبب اطلاع بران آنست که شیخ ابو الحسن شاذلی رحمه الله تعالی که در کوهستان یمن صومعه داشت و مریدان او بسبب کثرت شب بیداری و ریاضات کسل و مانده می شدند اتفاقاً وقتی بعضی ثمر آن را یافته خوردند رفع کسل و ماندگی ایشان شد و این را بدیگران گفتند ایشان نیز خوردند و نفع یافتند به پیر خود گفتند او حکم نمود که در آب جوش داده آب آن را بیاشامند پس چون این میوه را در آب جوش داده آب آن را می آشامیدند باعث رفع کلال و ملال ایشان می شد پس رفته رفته شهرت تمام یافت و تجار در کل بلاد بردند و منتشر ساختند و اکثری می خوردند و لیکن اهل هر بلدی و جائی بنحوی خاص اهل یمن و نواح آن پوست بیرون آنکه قشر نامند خصوصاً تازه آن را در آب بسیاری جوش داده صاف کرده کرماکرم و نیم کرم پیالهای بزرک پیش از طعام و اکثری بعد از آن می آشامند و ولوع بسیاری بران دارند و طعم آن نیز مائل بشیرینی و عفوصت می باشد خصوصاً تازه آن و اهل مکة معظمه و مدینه طیبه زادهما الله تعالی شرفاً و تکریماً و بلاد دیگر از عرب و عجم و ایران و توران و هندوستان و فرنک و غیرها مغز آن را بعضی خام و بعضی نیم بریان که جوزی رنگ کردد و بعضی بریان که قریب باحراق رسد بعضی نیم کوفته و بعضی نرم کوفته در آب طبخ داده بعضی اندک غلیظ و بعضی بسیار رقیق و بعضی متوسط و بعضی صاف کرده و بعضی صاف ناکرده می آشامند و فرنکان باقدری شیر و نبات می آشامند چنانچه به تفصیل در قرابادین مذکور شد و در طبع و مزاج آن اختلاف است حکیم میر عماد الدین محمود شیرازی در آخر رساله افیونیة خود در بیان قهوه نوشته اند که سرد و خشک در درجه دوم است جهت آنکه در آن کیفیتی غالب بر طعم و رایحه و لون نیست که قیاس دلالت بر حرارت آن نماید و بتجربه یافته اند که سردی آن بسرحد اضرار نمی رسد و

در تساوی و غلبه هریک از برودت و ییوست بر دیگری موقوف بتامل است و میرزا قاضی در رساله خود نوشته اند که بتجربه فقیر یافته که سردی آن در درجه اول و خشکی آن در درجه دوم است و حکیم سالک الدین یزدی نوشته اند که بعضی از واقفان خواص ادویه بران رفته اند که برودت آن در اول درجه ثانیه و ییوست آن در ثلثه است بواسطه آنکه در افراط آن ییوست دماغ و بیخوابی و خشکی مزاج بهم می رسد شاربان آن را و شیخ داؤد انطاکی گفته که گرم در اول و خشک در دوم و آنچه شیوع یافته که سرد و خشک است نه چنین است جهت آنکه پوست آن تلخ است و هر تلخی گرم است و میمکن که پوست آن گرم باشد و مغز آن معتدل و یا سرد

ص: ۴۷۳

۲۴۹ در اول و آنچه دلالت بر برودت آن می کند عفوصت آنست و بتجربه رسیده که جهت تجفیف رطوبات و سرفه بلغمی و نزلات و تفتیح سدها و ادرار بول نافع است و این ها نیز دلیل حرارت و ییوست آن است و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که بقیاس ظاهر می گردد که در گرمی معتدل و خشکی بران غالب و قشر آن گرم و خشک تر از آن باشد مؤلف گوید شاید که مرکب القوی باشد خصوص تازه آن جهت آنکه در آن دو جزو است یکی لطیف هوائی حار رطب و دیگری کثیف ارضی بارد یابس که بجزو اول افعال و آثار حرارت از تفریح و تلطیف و تفتیح و نضح و ادرار و تلین و غیرها از آن صادر می گردد و بجزو ثانی افعال و آثار برودت و ییوست از تسکین حرارت تشنکی و ثوران و غلیان دم و حدت صفرا و لذع آن و منع نوم و ییوست دماغ و غیر اینها از آن ظاهر می شود و هرچند تازه تر باشد آن جزو اول در آن زیاده می باشد و چون کهنه گردد بتدریج کم و زائل می شود خصوص قشر آن و چون بریان نمایند آن نیز کمتر و زائل می گردد بمقدار بریان نمودن آن و بالجمله تازه و نو آن خصوص قشر خام آن مائل بحرارت و ییوست است و کهنه آن خصوص بریان آن

بارد و یابس و هرچند کهنه تر گردد و زیاده بریان نمایند بر برودت و بیوست آن می
افزاید

"افعال و خواص آن

آنچه اطبای مذکوره بیان فرموده اند آنست که شرب آب مطبوخ آن مفتح سدد است
بفادزهریتی که دارد مسکن اوجاع و ثوران و غلیان خون و حدت و لذع صفرا و سودا و
احتراق آن و مرقق و مصفی اخلاط و غلظت آنها است و لهذا در حمیات دمویه و
صفراویه و سوداویه خصوصا در اوائل و بعد بروز حصبه و جدری و ربع مفید است و
شرای دموی و یرقان را سودمند و ملین طبع و مدر بول و مجفف رطوبات و جهت
سرفه بلغمی و نزلات و رفع اعیا و تقویت معده و اکثر انواع صداع و رمده و مالخولیا
خصوصا احتراقی آن و آنچه بسبب غلظت اخلاط و انجماد آنها باشد بجهت تصفیه و
ترقیق این اخلاط را و منع صعود ابخره را و گفته اند بواسیر را نافع است و ضماد آن با
عسل جهت جبر عضو بدر رفته و لعوق آن با عسل جهت سرفه حار رطب حکیم میر
عماد الدین محمود فرموده پندارم که مجذوم را نیز نافع باشد بجهت همین علت و نیز
سرفه بلغمی و نزلات و رخاوت معده را بتجفیف رطوبات و صعود بخارات آن بدماغ و
اسهال را خصوصا نیم بریان آن و کثرت نوم و تشنکی و صبر بران هر دو و اکتفا نمودن
بطعام و شراب اندک بی آنکه مؤدی بضعف و انحراف مزاج گردد مفید و نیز رفع اعیا
و ماندکی و کللال و ملال اسفار و حرکات و مشقتها می نماید و بعضی راغبان و
حریصان بشرب آن این رباعی را در مدح آن گفته اند

ص: ۴۷۴

"رباعی"

راحیت قهوه روح فزا و کسل کسل

بخش خاطر پیران مضمحل

و دیگری این فرد را گفته قهوه حمام سفر آش خمار تریاک پر طاؤس نظر افشرد
تباکو است

از مضار آن آنست که گفته اند صداع می آورد و باعث بیداری و لاغری بدن و
صفت لون و قطع شهوت باه و تقلیل منی و خفقان و نفخ و قولنج و مالیخولیا و کابوس
و خشک نمودن آلات تنفس و درشتی آن و مولد بواسیر است و بالجمله بارد المزاج و
مرطوبین و اصحاب غلبه اخلاط فاسده را بسیار مضر و بعضی ظرفا در مذمت آن گفته
اند

"بیت"

آن سیه رو که نام او قهوه

است مانع النوم و قاطع الشهوه است"

اغلب آنکه این مضار اکثر در کهنه بسیار بریان کرده سیاه شده آن باشد نه خام آن
خصوصا قشر آنکه در بعضی امزجه شاید محرک باه و هاضم طعام باشد و یمکن که
وجه ولوع اهل یمن باشامیدن آن بالای طعام همین دو وجه باشد و در جواب این گفته
اند که وجه ولوع ایشان بدان کثرت حرارت مزاج و خوردن خرما و میوه های کرم
است و محرر کوید حق آنست که مبالغه بسیار از طرفین در منافع و مضار آن بی جا
است اکثر بعات و قوت و حرارت و

۲۵۰ و برودت مزاج قلت و کثرت آشامیدن آن برمیگردد و هیچ یک کلی نیستند و بیان وجوه هریک از منافع و مضار آن طولی دارد و مقام کنجایش تفصیل آنها ندارد و میرزا قاضی نوشته اما جمعی که مزاج ایشان گرم باشد این دوا بسبب آنکه حرارت را کم می گرداند و بسبب کمی حرارت رطوبات کم بتحلیل می رود و لهذا گاه است که ایشان را خواب می آورد و از آن جمله شخصی را دیدم که مزاج او کمال حرارت داشت و بدان سبب شبها خواب نمی کرد و مانند کسی که سرسام داشته باشد اضطراب می کرد چون دو سه شب بقهوه مداومت نمود او را خواب آمد و آن حالت زائل گشت و چون قهوه مضر قلب است اگر با مروارید استعمال نمایند اولی است خصوصا در حصبه و جدری بعد از بروز جهت آنکه مروارید را در حصبه و جدری نفعی تمام است و نیز استعمال آن جهت تقویت قلب با زعفران که چند طاقه در حین طبخ در آن اندازند نیکو است و چون مسافر در وقت فرود آمدن و همچنین بعد تعب و مشقت بسیار و بعد خوردن افیونیات رافع تعب و کلال و ملال و باعث شکفتگی طبع است آشامیدن چند فنجان آن و گفته اند ناشتا و در وقت امتلا از غذا مکرر نباید آشامید بلکه صبح اندک غذا بطریق ناشتا که بالفعل در عرف عوام مشهور به تحت القهوه است خورده بالای آن چند پیاله بیاشامند و اگر خواهند معتادین بافیون و افیونیات و شب نشینان آخر روز و یا بعد از نماز عشا خصوص قریب بنصف شب چند پیاله بیاشامند دفع آنها نماید و گفته اند مصلح آن زنجبیل و دواء المسک و نبات و کلاب و امثال اینها است و شیخ داؤد انطاکی نوشته شخصی که اراده شرب آن برای نشاط و رفع کسالت و آنچه ذکر کردیم نماید باید که شیرینی و روغن پسته و روغن بسیار با آن بخورد و قومی با شیر می خورند و این خطا است و خوف احداث برص است و محرر می گوید که بهترین مصلحات که طعم و رایحه آن را طیب و لذیذ می گرداند و کریه و بد ذایقه نمی سازد عنبر اشهب است پس زعفران

ص: ۴۷۵

"بنسگی"

بفتح باء فارسی و سکون نون و کسر سین مهمله و سکون تاء چهار نقطه هندی و کسر کاف و سکون یا و بن چهتکی نیز نامند یعنی درخت جنکلی پریشان زیرا که بن بفتح باء موحدہ بزبان هندی بمعنی جنکل و چهتک بمعنی پاشان است

"ماهیت ان"

نباتی است هندی ما بین شجر و گیاه با شاخهای بسیار باریک بسطبری انکشتی و انبوه هر شاخی مشتمل بر شاخهای بسیار باریک و بر انها برکهای کوچک فی الجمله شبیه ببرک حنا بعضی کوچک و بعضی اندک بزرک تر و عریضتر و کوتاه تر از ان و ثمر آن فی الجمله شبیه بعنب الثعلب و اندک از ان پهن تر و در خامی سبز و بعد رسیدن بنفش می گردد و بی طعم غالبی و در جوف آن تخمهای ریزه سبز رنگ منبت آن کنار آبها

"طبیعت ان"

ظاهرا کرم و خشک باشد

"افعال و خواص"

آن

چون برک و ثمر آن را نرم بسایند و بر شکم مستسقی تا هر جا که ورم باشد کرم کرده ضماد نمایند و بالای آن برک بید انجیر را نیز کرم کرده بگذارند و با پارچه به بندند و

تمام شب بگذارند و همچنین تا سه چهار شب ادرار قوی آورد و آشامیدن برک و ثمر و شاخهای باریک آن با آب سائیده جهت دفع رطوبت رحم و سیلان آن و اسقاط نمودن جنین مفید

"بنیاله"

بفتح باء فارسی و سکون نون و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف و لام و ها

"ماهیت ان

ثمري است هندی بقدر آلویی و طعم آن بعضی چاشنی دار و بعضی مائل بترشی و در جوف بعضی پنج و شش تخم کوچک و در جوف بعضی زیاده بخلاف آلو که در آن یک تخم می باشد و درخت آن بعضی خاردار و بعضی بی خار نیز شبیه بدرخت آلو در برک و شاخ و شاید نوعی از آلو باشد که در ملک بنکاله بسبب غلظت هوا و آب چنین می شده باشد و چون ثمر پخته آن را خواهند تناول نمایند باید که آن را خوب بمالند تا نرم شود و تخمها از لحم آن جدا گردد پس بمکند آن را و الا ترش و عفص می باشد

ص: ۴۷۶

"افعال و خواص آن

۲۵۱ مسکن صفرا و مهیج بلغم صفراوی مزاجان را نافع و بلغمی مزاجان را مضر و مورث حمی خصوص آنچه در آخر موسم در سنبله و حوالی میزان می رسد و جنکلی آن را ثمر کوچکتر و شیرین تر است

فصل الباء الموحده مع الواو

"بورق"

بضم با و سکون واو و فتح راء مهمله و سکون قاف معرب از بوره فارسی است و
بهندی پاپری لون نامند

"ماهیت"

ان

نمکی است که در زمین شوره زار متولد می گردد از آب و نمک و انواع می باشد
معدنی و مصنوع بهترین آن معدنی است که از معدن آن آورده باشند و این اصناف و
الوان می باشد بعضی سفید سبک پر سوراخ که طعم آن شور باشد و این را ارمنی نامند
جهت آنکه از ارمنیه آورند و اعلی و اجود اصناف است و بعضی سرخرنک و این را
نظرون نامند و بهترین این مصری سرخ و نرم با ملوحت و اندک ترشی و تلخی است و
بعضی اغبر صفایحی و این معروف ببورق الخنازین است جهت آنکه خبازان در آب
حل نموده بر قرص نان پیش از طبخ می مالند و بر تنور می چسپانند تا باعث سفیدی و
رونق نان گردد و بعضی را بورق الصنعه نامند و آن سفید سنجی سنکین است و
زرکران در تصفیه و جلای نقره مستعمل دارند جهت آنکه آن را بسیار صفا و جلا می
دهد و بعضی زبدی است و این در نهایت خفت و نرمی می باشد و آن را از افریقیه می
آورند و این حادثترین اصناف است و بهترین این صنف سبک صفایحی رقیق سریع
التفتیت بنفش رنک لذاع است که در صورت مانند کف منجمد باشد و این نیز اگر
خفیف صلب است افریقی است و الا رومی اما زبد بورق سبک غیر آنست جهت آنکه
زبدی بورق سبک کبیر الحجم شیهه بآرد کندم خالص و بوره زبدی منجمد با تراپیت و
حمرت ست فرق میان زهره اسبوس و زبد البورق آنست که زبد البورق بسیار سفید و
سنکین تر و با اندک زردی می باشد بخلاف آن و اما مصنوع آن پس آنچه را از براده

شیشه و سرب مساوی الوزن سوده تسقیه به آب محلول قلی نموده و با آب محلول قلی بسیار بران ریخته بآتش طبخ می دهند تا آنکه بسوزد و بارزانت می باشد و تنکار ازین قسم بعمل می آید و آنچه از درخت غرب بعمل می آورند که آب برک آن را می جوشانند تا غلیظ گردد و قرصها می سازند و این بسیار سبک و سفید مائل بسیاهی و ملوحت می باشد و این بسیار کم یاب است و بورق الغرب نامند بهترین همه اصناف ارمنی باوصاف مذکوره است و تندترین همه زبدی است

ص: ۴۷۷

"طبیعت ان

کرم تا اواسط سوم و خشک تا اواخر آن و نظرون و بورق زبدی افریقی تا اواسط چهارم

"افعال و خواص آن

محلل و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و آشامیدن ارمنی آن قاطع اخلاط غلیظه و مسکن مغص و رافع قولنج و مهیج باه و مقاوم سموم و بتنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت سرفه بلغمی و با هموزن آن زیره کرمانی و ماء العسل و با طبیخ زوفی یا حاشا یا سداب یا شبت و امثال اینها جهت تحلیل ریاح و تسکین مغص مفرط و بابیخ انجدان جهت رفع مضرت خون کرم کاو و تحلیل خون منجمد در معده و با آب و شراب جهت ذراریح و با ادویه قاتله دیدان باعث اخراج و قوت فعل آنها است و چون پنج درهم آن را در نیم رطل آب بیندازند و بر آتش ملایم جوش دهند تا آنکه آب گردد و ربع رطل زیت عذب در ان ریزند و بنوشند جهت قولنج یابس خصوص قولنجی که عارض گردد کدازند کان نقره و سرب را و با بنفشه و صمغ عربی مسهل بلغم غلیظ و مخرج کرم

معدده و با زیره کرمانی و میپختج جهت رفع خناق عارض از شرب نظر و قطور محلول آن با آب و شراب زوفی در کوش جهت رفع اوجاع و تفتیح سدد و دوی و قطع رطوبت جاری از ان و با سرکه جهت تنقیه چرک آن و غرغره آن با خل خمر جهت اسقاط زلوی در حلق مانده و اکتحال آن با عسل جهت حدت بصر و ضماد آن با پیه الاغ و سرکه و یا پیه خنزیر جهت رفع سمیت کزیده سک دیوانه و با صمغ البطم بر دمامل جهت انفتاح آنها و با انجیر جهت استسقا و ضماد آن با قیروطیات

ص: ۴۷۸

۲۵۲ جهت رفع هزال و حزاز و حکه و جرب و فالجی که در ان کردن میل بسوی خلف نموده باشد نزد انحطاط علت و بر النوای عصب نیز نافع و طلای آن با روغن بابونه جهت رفع عرق و بتنهائی جهت رفع عرق نیز و بتنهائی جهت نیکوئی رنگ رخسار و ستردن موی از هر عضوی که خواهند و مداومت استعمال آن سیاه کننده بدن و دو درهم آن با سه درهم روغن زنبق بر ذکر و اطراف آن جهت تهیح انعاظ بهترین دوائی است و همچنین با عسل و مالیدن آن با روغن بر شکم و ناف و تهیکاه و نزد آتش نشستن کسی که در شکم او کرم باشد باعث قتل و اخراج آن و با ادهان مسخنه یا محلله مالیدن آن بر بدن صاحب حمیات دوریه هنگام برد و قشعیریه و نشستن نزدیک آتش بین النفع و با مراهم جهت جرب و حکه و برص و شستن سر به آب محلول آن جهت حزاز و فرزجه آن جهت دفع رطوبات رحم و احتباس حیض مفید مفسد معدده و محرک قی مصلح آن مصطکی و صمغ عربی مقدار شربت آن از یکدرهم تا دو درهم و از قسم سرخ آن از نیم مثقال تا یک مثقال بدل آن یک وزن و نیم آن نمک و بعضی نصف وزن آن قطران و بعضی بوزن آن ملح اندرانی گفته اند و پاشیدن آن بر موی باعث رقت آن و جهت داء الثعلب و داء الحیه نافع و چون خواهند آن را بسوزانند طریقه احراق آن آنست که در کوزه کرده سر آن را محکم بسته بر اخگر گذارند و

بگذارند تا سرخ گردد پس از آتش برداشته بگذارند تا سرد گردد و سائیده استعمال نمایند و محرق آن لطیف تر و حدت آن زیاد و قریب بقوت بورق زبدی است

ص: ۴۷۹

"بوزیدان"

بضم با و سکون واو و کسر زاء معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و نون عبری مستعجله نامند

"ماهیت ان

بیخی است سفید بحجم و طول انکشتی و زیاده بران و مصمت و صلب و بر ظاهر آن خطوط کشیده و با خشونت و بعضی گفته که نوعی از مستعجله است و بعضی گفته که آن از فروع مستعجله است و بعضی لعبت بربریه دانسته اند و بعضی غش می کنند آن را بهر دو یعنی بدل آن بعضی مستعجله و بعضی لعبت بربریه را می فروشند و فرق میان ایشان بعدم خطوط مستعجله است و حلاوت بوزیدان بخلاف لعبت بربری که بی حلاوت است و آنکه لعبت بربری کره دار است بخلاف بوزیدان و کویند از هند می آورند و بالجمله نبات آن مجهول الماهیت است و بهترین آن سطر باوصاف مذکوره است و بخلاف آنها زبون و بسیار ضعیف

"طبیعت ان

کرم و خشک در آخر دوم و در اول سوم نیز گفته اند با رطوبت فضلیه

"افعال

و خواص آن

با قوت تریاقیت و مبهی و محرک جماع و مسکن اوجاع مفاصل و نقرس و مفتاح سده جگر و سپرز و منقی معده و عصب و مفاصل و مسقط جنین و جهت استسقا و رفع کرم معده و ازاله اخلاط غلیظه بارده باذابه و ترقیق و رافع سموم بارده و بالخاصیت مسهل زردآب و با قدمانا جهت بواسیر نافع مضر انثیان مصلح آن عسل و خردل مقدار شربت آن تا یک مثقال و نیم بدل آن بهمن سفید و کویند بوزن آن وج و در تریاقیت نیم وزن آن زرنبا دو زراوند طویل است

ص: ۴۸۰

"بوش دربندی"

بضم با و سکون واو و شین معجمه و فتح دال و سکون راء مهملتین و فتح بای موحده و سکون نون و کسر دال مهمله و یا

"ماهیت ان

قرصی است از برک و گیاه نباتی بقدر درخت کوچکی و برک آن شبیه بیرک حنا و تخم آن مدور و از شاهدانه کوچکتر و مائل بزردی منبت آن بلاد عجم خصوصاً نواح شهر زور و ارمینیه اهل آن بلد برک و گیاه آن را کوبیده قرصها ساخته خشک نموده باطراف می برند

"طبیعت ان

در دوم سرد و در اول خشک و در آخر اول سرد و خشک نیز گفته اند

"افعال و خواص آن

رادع و ملین طلای آن جهت تحلیل اورام حاره و منع زیادتی آنها و تسکین اوجاع رمد و نقرس خصوصا با آب عنب الثعلب نافع و بدل آن شیاف مامیثا و حفص است

۲۵۳

"بول"

بفتح با و سکون واو و لام بفارسی کمیز و شاش و بهندی موت و مشهور به پیشاب است

"ماهیت ان

معلوم است و آن مائیت مشروب و مطعوم حیوان و انسان است که طبیعت از راه کرده و مثانه و احلیل و یا قبل دفع می کند

"طبیعت

ان

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

بسیار جالی و ملطف و مقطع و بول هر یک از حیوانات بحسب امزجه آنها مختلف می باشد و بول انسان اعدل از سائر ابوال و بعد از ان بول شتر و کاو است و هر بولی را که بجوشانند تا غلیظ و منعقد گردد جهت قروح خبیثه و نواصیر و اندمال و تجفیف آنها بیدیل است و بول انسان جهت قروح عمیقۀ رطبه و ساعیه و جرب و حکه و حزاز و

سعه و آبله و منع زیادتی قروح خبیثه و بثور پر آب که در سر بهم می رسد و بابوره سرخ جهت کزیدن سک دیوانه که موضع لدغ را بدان بشویند و جهت داء الثعلب و برص و تقشر جلد و سوختگی آتش غسلا و طلاء و آشامیدن آن جهت فساد هوا و کزیدن جانوران سمی و سموم ماکوله و مداومت بول خود و بول طفل بقدر دو کف جهت مار کزیده و سائر هوام و مداومت بول خود هر صباح ناشتا بقدر دو کف جهت دفع سپرز ببعیدیل و بدستور با نیم وزن آن آب برک خیار بادرنگ بشرط آنکه اگر توانند قبل از آن مقدار راه روند که خسته گردند پس بنوشند و شستن مقعده بیول کرم جهت ورم آن و در مرض آتشک شستن موی بآن مانع ریختن آن و حقه بآن جهت مغص و قطور آن جهت کرم کوش خصوص که در پوست انار کرم کرده باشند و ثفل بول با روغن حنا حمولا جهت ورم رحم و با روغنهای کرم چکانیدن در آن و اکتحال آن جهت غرب و رمد و ظلمت بصر و طلای بول مطبوخ در ظرف مس با غسل جهت قلع بیاض که از قرحه بهم رسیده باشد و ضماد خاکستر رز که با بول خمیر شده باشد جهت قطع نرف الدم اعضا و آشامیدن بول طفل نابالغ جهت عسر نفس و نفس انتصاب و طلای کف آن جهت تألیل مؤثر و بول کاو ماده بغایت جالی و جهت قروح اطفال و نواصیر و از کاو نر جهت درد معده بارد و بواسیر و با مرصاف جهت درد کوش و با سرکه جهت درد دندان و شستن عضو بآن با خردل جهت خدر مجرب دانسته اند و بول خوگ جهت قلع بیاض و ریزانیدن سنک کرده و مthane ببعیدیل و بول خر جهت درد کرده و بول بز با سنبل الطیب که هر روز مقدار چهل مثقال بول آن را با یک مثقال سنبل الطیب بیاشامند جهت استسقای لحمی و قطور آن جهت درد کوش و بول شتر جهت ورم جگر و سده آن و استسقا و صلابت سپرز و تقویت باه و امراض بارده احشا و قطور آن جهت جراحت کوش نافع و بول کاومیش باوصاف جهت درد کوش بارد مجرب و بول سک جهت تألیل مفید و خواص ابوال حیوانات هریک بجای خود ان شاء الله تعالی خواهد آمد

ص: ۴۸۱

"بول الابل"

اقراصی است که از یمن می آورند و در موسم حج در مکه معظمه زاده‌ها الله تعالی شرفا و کرامه می فروشند

"ماهیت ان"

زهرای حکایت کرده که اهل یمن شترهای خود را در فصلی از سال بچرای گیاهی که در انجا می شود و مخصوص بدانجا است می برند و بول آنها را جمع نموده محافظت می نمایند و از ان قرصها می سازند و مالیقی گفته که نه چنین است که زهرای حکایت کرده بلکه چیزی است که یافته می شود در مغارهای کوهستان مکه معظمه و غیر آن و آن قطعهای سیاه رنگ متحجر است معروف بصن الوبر و تجار از اعراب آنها را گرفته اقراص می سازند و بعضی گفته اند که بول وطواط است که بعضی بر بعضی متراکم می شود در مغارها و بعضی گفته که گیاهی است مخصوص بجبال حجاز که آن را کوبیده با بول شتر سرشته اقراص می سازند و بالجمله از ادویه مجهوله الماهیت است

"طبیعت ان"

کرم و خشک در دوم

"افعال و خواص آن"

جهت اندمال جروح و قروح حیوانات و قطع نرف الدم و حمول آن جهت قطع حمل و بواسیر ۲۵۴ و با عسل جهت تحلیل اورام طلاء نافع و بسیار ماندن آن بر بدن باعث تفرح آن است و مصلح آن روغن کل

"بولامونیون"

بضم باء موحده و سکون واو و فتح لام و ضم میم و سکون واو و کسر نون و ضم یاء
مثناه تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است

"ماهیت ان"

قسمی از مخلصه است و گیاه آن ما بین شجر و حشیش و شاخ آن باریک و پر شعبه و برک آن از برک سداب طولانی تر و بزرگتر و بر اطراف شاخهای آن چیزی مستدیر شبیه بسر و کوچک می باشد و در ان تخمهای سیاه و بیخ آن شبیه بدرونج و سفید و دراز و با صلابت منبت آن جبال و زمین های صلب خشن سنک لاخ و مستعمل برک و بیخ آن است

ص: ۴۸۲

"طبیعت ان"

در آخر دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن"

ملطف و مجفف و جالی و مفتح و آشامیدن بیخ و یا برک آن مقدار یک درهم جهت ادرار بول و طمث و اخراج مشیمه و در دورک و قرحة امعا و با سرکه جهت صلابت

سپرز و با شراب جهت کزیدن هوام و با آب جهت عسر البول و عرق النسا و با شیر تازه دوشیده جهت تفتیت حصاه نافع و کویند هر که سه قیراط آن را ناشتا بنوشد هرگز او را عقرب نکزد مگر آنکه عقربی را بکشد و چون چنین کند باید که ثنیا آن را تناول نماید و مضغ آن جهت تسکین وجع اسنان از سردی و تعلیق آن مانع کزیدن عقرب و ضماد آن بر انشیان محلل ریاح آن مقدار شربت آن تا یک مثقال مضر معده مصلح آن عناب بدل آن بادزهر است

"بولسری"

بضم باء موحده و سکون واو و لام و فتح سین و کسر راء مهملتین و سکون یا و بهولسری بخفای ها نیز آمده و در بنکاله بول و مول سری بمیم نیز نامند

"ماهیت ان"

درختی است هندی عظیم و موزون کل آن کوچک مدور و مشرف و خشبو و بعد از خشک شدن خوشبو تر می گردد و خشک آن را بعضی در بالش و تکیه پر می نمایند جهت آنکه می کویند در جایی که آن باشد هزارپا در انجا نمی باشد و نمی رود و ثمر آن در شکل فی الجمله شبیه بعناب و کنار متوسطی و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و سرخ نارنجی می گردد و لحمیت کمی با اندک شیرینی و عفوصت بسیار و بعضی اطفال و مردم آن را می خورند و تخم آن در غلافی شبیه بفندق و از ان ریزه تر و اندکی طولانی و مغز آن تلخ و با اندک دهنیت

ص: ۴۸۳

"طبیعت کل ان"

سرد و خشک و ثمر آن از ان زیاده و با قوت قابضه

"افعال و خواص آن

محلل و جهت تسکین درد دندان و دفع فساد صفرا و اسهال صفراوی و خائیدن ثمر آن خصوص نارس و یا نیم رس جهت تسکین وجع دندان و استحکام آن و لثه و خوردن آن قابض شکم و نفاخ و ممسک منی و ثمر نارس آن از ادویه ممسکه منی است و عصاره تازه آن عطوسا و قطورا در بینی برای اهوه و امراض دماغی نافع و آب بسیاری از دماغ برمیآورد و عرق کل آن مقوی ارواح و مفرح و جهت امراض مذکوره و بارده نافع و عطر آنکه با براده صندل مرتب نمایند بسیار خوش بو و مقوی است و آشامیدن مطبوخ پوست درخت آن جهت تسکین وجع اعضا و مرضی که در بنکاله می شود و بهندی اهوه می نامند و می کویند که در بینی می شود و مضمضه آن جهت تسکین وجع دندان و استحکام آن و لثه و عصاره پوست درخت و ثمر نیمرس آن را ابریشم با فان جهت استحکام رنک ابریشم بر تارهای آن می مالند و رنک آن سیاه می باشد و با ثبات و پوست درخت و ثمر خام آن را نیز کوفته و در آب خیسانیده طبخ می دهند جهت رنک نمودن ابریشم"

"بوینون"

بضم با و سکون واو و کسر یاء مثناه تحتانیه و ضم نون و سکون واو نون لغت یونانی است

"ماهیت ان

نباتی است ساق آن بقدر انکشتی و برک آن شبیه برک کرفس و لطیفتر از ان و کل آن شبیه بکل شبت و تخم آن ریزه و خوش بو و مستعمل برک و تخم و عصاره آنست

ص: ۴۸۴

"طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

تند و جالی و مفتوح و محلل ریاح و مغص و یکدرهم برک آن مدر بول و مسقط مشیمه و کرم شکم و جهت کرده و مthane و سپرز نافع خصوصا با ماء العسل و چهار برک آن جهت تقطیر

۲۵۵ البول و مغص و نیم درهم از تخم آن بدستور و ضماد آن با شراب و نمک نیم کرم جهت تحلیل خنازیر و حمل آن جهت اخراج کرم امعا مفید و عصاره آن را از شاخها و برک آن اخذ می نمایند مصدع و مغشی مصلح آن عناب و شیر تازه دوشیده مقدار شربت از برک آن تا یک مثقال و از تخم آن نیم مثقال بدل آن کندر است

"بوئی"

بضم باء فارسی و سکون واو و کسر همزه و سکون یا

"ماهیت ان

گیاهی است هندی از قبیل نجم و در بنکاله کثیر الوجود و بر اشجار و دیوارها و سقف خانه مانند تاک و کدو بالا می رود و ساق آن بسطبری انکشتی و برکهای آن فی الجملة شبیه برک تانبول و سبز و از ان ضخیم تر و نازک و با رطوبت و لزوجت بسیار و بی زغب و دو قسم می باشد یکی سفید یعنی ساقه آن سفید رنگ و برک آن سبز و

این بسیار است دوم سرخ یعنی ساقه آن سرخ و رکهای برک آن نیز سرخ رنگ و این کم یاب تر از آن است و اهل هند آن را پخته می خورند مانند سبزیهای دیگر و با لزوجت بسیار است

"طبیعت ان

سرد و تر

ص: ۴۸۵

"افعال و خواص

ان

منوم و مبهی و جهت ازدیاد منی و تلین آلات صوت و حلق و تسکین حدت حمیات حاره و طلای آب برک آن جهت تسکین سوزش و منع آبله کردن عضو با آتش سوخته نافع چون مکرر و پیهم بمالند در هنگام سوختن و بسیار قریب بدان"

"فصل الباء مع الهاء"

"بهمن"

بفتح باء موحده و سکون ها و فتح میم و سکون نون لغت فارسی است

"ماهیت ان

بیخی است فارسی فی الجملة شبیه بزردک کوچکی و با اندک صلابت و کجی و با خشونت قلیلی و ناهمواری و منبت آن کوهستان ارمن و خراسان و گیاه آن بقدر شبری و زیاده و کمتر از آن و برک آن مانند برک اجاص منبسط و خارناک و کثیر التشریف

و بر ساق آن برکی چند سر آنها باهم پیچیده و بی کل و در تموز می رسد و دو قسم می باشد سرخ و سفید سرخ آن بالیده تر و بلندتر و ناهمواری پوست آن زیاده و ظاهر آن سرختر از باطن آن و سفید آن هم ظاهر و هم باطن آن سفید و بهترین سرخ آن صافی سنکین خوشبوی آنست که چون بخایند با اندک لزوجتی و قبضی باشد و همچنین سفید آن و از نواح ارمنیه و خراسان آورند

"طبیعت ان

در دوم کرم و خشک و سرخ آن کرم تا سوم و قویتر از سفید و هر دو با رطوبت فضلیه و قوت قبضی و مسیح هر دو را کرم و تر دانسته

"افعال و خواص

ان

بغایت مقوی باه و دل و مسمن بدن و زیاده کننده ماده منی و مفتح و محلل ریاح و بلغم غلیظ لزج و موافق مبرودین و جهت خفقان و یرقان و تفتیت حصاه کرده و مثانه خصوص با ادویه مناسبه و سرخ آن جهت تقویت باه و انعاظ قویتر و چون در آب طبخ نمایند تا مهرا شود و آب آن را با شکر ناشتا بیاشامند فربهی عظیم آورد خصوصا با بادام و نخود و ضماد آن با نمک تلخ و عسل بر صورت زنان باعث نیکوئی رنگ رخسار و شستن سر بدان جهت کشتن سپش و خوش بوئی موی و فرزجه سفید آن با زعفران جهت تنقیه رحم و خوش بوئی آن و هر دو نوع آن مضر سفل و مصلح آن انیسون و کثیرا و عناب مقدار شربت از جرم آن هر دو تا دو مثقال و از آب مطبوخ آن تا سه اوقیه هریک بدل دیگری اند و بدل هر دو بوزن آن تودری و نصف آن لسان

العصافیر و موصلی سفید و سیاه و اسکند ناکوری و بدل سرخ آن درونج و بدل سفید
آن زرنباد است

ص: ۴۸۶

"بهمی"

بفتح با و سکون ها و کسر میم و یا

"ماهیت ان

نباتی است شبیه بکیاه جو و از ان کوتاه تر و باریک تر و خوشه آن شبیه بشیلم و منبت
آن موضع سایه دار

"طبیعت ان

سرد و خشک در دوم و بسیار قابض

"افعال و خواص آن

مداومت شرب آن حابس اسهال مزمن و نرف الدم که مرفوع الیره باشد و سلس البول
نافع مقدار شربت آن تا دو درهم و از خاصیت آن آنست که چون در ابریشم ملون
برنک ارغوانی یا در شال سرخی پیچیده بر عضوی که خون از ان نرف کند بیاویزند

۲۵۶ و یا به بندند در قطع آن مجرب دانسته اند"

"بهرمول"

بضم باء فارسی و سکون ها و فتح کاف و سکون راء مهمله و ضم میم و سکون واو و لام

"ماهیت ان

بیخی است هندی با ریشه‌های بسیار تلخ و تیز و سیاه رنگ

"طبیعت ان

کرم و خشک در دوم

"افعال و خواص آن

مشهی و مبهی و جهت امراض ریاحی و بلغمی و حمیات مرکبه و تحلیل اورام و ضیق النفس و درد پهلو شربا و ضمادا نافع

"بهنگره"

بفتح با و خفای ها و سکون نون و کاف فارسی و فتح راء مهمله و ها

"ماهیت ان

گیاهی است هندی نبات آن تا بمقدار ذرعی و برک آن شبیه ببرک انار و از ان عریضتر و برک و ساق آن شاداب و طعم آن اندک تلخ و تیز و سه نوع می باشد سفید و زرد و سیاه کل سفیدی آن سفید و سبزی برک و ساق آن کمتر و کل سیاه آن سیاه و برک و شاخ آن سبز تیره مائل بسیاهی و کل زرد آن زرد و برک و ساق آن سبز مائل بزرردی و این هر دو نوع بسیار کمیاب اند

ص: ۴۸۷

"طبیعت آن

هر سه در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

آشامیدن آب برک و ساقه گیاه آن جهت تقویت بصر و قوت باه و دفع و رفع رطوبات و ضعف آن هر دو و بلاغم و ورم و صلابت طحال و جذام و مضمضه آن جهت امراض دهان و درد دندان و قطور آن در چشم جهت رمد بارد و طلای آن بر سر جهت صداع و برداء الثعلب و بهق و برص و جذام و قوبا و اکثر امراض جلدیه بتنهائی بشرط مداومت و خاریدن موضع هر مرتبه و یا به ادویه مناسبه دیگر مانند آنکه از برای داء الثعلب با اصل السوس و برای جذام و بهق و برص با خربق ایض و برای جرب رطب با توتیای هندی اخضر محرق و همچنین و بالخاصیت مصلح بدن و امراض جلدیه است و گفته اند آشامیدن آن سیاه کننده موی ریش است خصوصا نوع سیاه آن و کویند که چون گیاه آن را با نمک بالسویه از هر یک سه درم بیاشامند و جمع قولنج را در ساعت تسکین دهد و اگر قولنج مزمن باشد و مدت یک اربعین بهنکره خشک و کل تیسو و تخم پنوار که سنکسبویه است و هلیله و بليله و آمله بالسویه کوفته بیخته با هموزن آن قند کهنه سرشته هر روز یک توله تناول نمایند دفع گردد مجرب و چون یک توله برک آن را با سه ماشه نمک سنک باهم مضع نمایند و فرو برند درد شکم هر چند کهنه یکساله باشد زائل گرداند و کویند اگر تخم آن را در نیم من عصاره بلادری بخسانند و در زمین نیکو بکارند و بجای آب آب بلادری بآن دهند تا سبز گردد و یک پر مرغ سفید در پای گیاه آن فرو برند هر گاه آن پر سیاه گردد آن گیاه را از ریشه برآورده در سایه خشک کنند و تا هفت مرتبه در شیر بهنکره تازه تسقیه نمایند پس خشک نموده سائیده یک کف دست هر روز تا یک هفته بخورند جذام و برص را زائل گرداند و

اگر تخم آن را با کنجد و شکر هر روز قدری بخورند باصره و سامعه و سائر قوای بدنیه را قوی گرداند و اگر با هلیله و بلبله و آمله هر چهار مساوی و ربع وزن یکی دار فلفل بخورند قولنج را زائل گرداند

ص: ۴۸۸

"بهوئی انوله"

بضم با و خفاء ها و سکون واو و کسر همزه و با لغت هندی است بمعنی گیاه آمله زمینی بجهت آنکه گیاه آن بقدر شبری تا یک ذرع و برکهای آن ریزه شبیه بیرک آمله می باشد و در زیر برک آن دانه‌های کوچک و شاخه آن باریک

"طبیعت ان

سرد و طعم آن تلخ و زمخت

"افعال و خواص آن

قطور آب نبات تازه آن بتمامه که مطلقا آب از خارج داخل نمایند در ناصور و قروح خبیثه چند روز متوالی جهت اندمال آن مؤثر و ضماد سائیده آن با نمک جهت جرب مفید و بتنهایی جهت ضربه و سقطه نافع

"بیارانکا"

بفتح باء عجمی و یاء مثناه تحتانیه و الف و فتح راء مهمله و الف و سکون نون و کاف فارسی و الف

"ماهیت

۲۵۷ آن بیخی است طولانی بضخامت انکشتی و زیاده بران و طول آن تا بدو شبر و زیاده نیز و بعضی کره دار و رنک پوست آن زرد مائل بسرخی براق و ظاهر آن اندک کره دار و چون کهنه گردد مائل بسیاهی می شود و طعم آن بسیار تلخ و مغز آن ریشه دار و صلب و از ملک رخام که رخنک نیز نامند می آورند بسلهت و اسلام آباد و از انجا باطراف می برند و بسیار وفور ندارد

"طبیعت آن

در سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و منسوب بمشتری است

"افعال و خواص آن

اهل آن دیار برای آن منافع و خواص بسیار نقل می نمایند و در هر مرضی با دوائی خاص مستعمل دارند امراض اعضاء الراس جهت درد سر قدری از آن را با کلاب سائیده بر پیشانی طلا می نمایند و می گویند که فی الفور درد ساکن می گردد و برای ام الصبیان مقدار یک سرخ پیارانکا با یکدانه قرنفل و یکدانه فلفل با شیر مرضعه طفل سائیده می خوراند و برای شبکوری پیارانکا و زردچوبه از هریک یککماشه با شیر زنان سائیده پارچه را بدان تر کرده سوخته دوده آن را گرفته در چشم می کشند و برای درد چشم و رفع سرخی و جلای بیاض پیارانکا چهار رتی زردچوبه کره دار حضض هندی افیون از هریک یککماشه زاج سفید دو رتی با آب تا سه ساعت نجومی کامل سائیده حل نموده شیر گرم کرده برای درد چشم و سرخی آن بر حوالی چشم طلا می نمایند و برای جلای بیاض و قطع آن با میل در چشم می کشند و ایضا برای درد چشم قدری از آن را با قدری زردچوبه و قلیلی افیون و یا هر سه مساوی سائیده بر دور چشم طلا می نمایند درد و سرخی چشم را زائل می نماید و برای درد گوش که چرک آن جاری باشد دو عدد بادنجان را درست بر آتش گرم می کنند و می فشارند و آب آن را گرفته

قدری پیارانکا در ان می ساینده و صاف کرده شیر کرم نموده دو سه قطره از ان در گوش می چکانند و می کویند فوراً درد را ساکن می گرداند و ریم را زائل می کند و برای درد دندان پیارانکا نمک اندرانی تنباکو و حلتیت بریان کرده خاکستر پوست درخت عشر و پوست درخت بادنجان دشتی که بهندی بهتکتیه کویند از هریک قدری نرم کوفته و پیخته بر دندان می مالند و دهن باز کرده سر را بزیر می دارند تا آب و رطوبات دفع گردد و برای پینس که مرضی است که در ملک هند در بینی بهم می رسد می گیرند پیارانکا و توتیای هندی از هریک یکماشه و در روغن کاو خوب حل کرده اندک اندک سعوط می نمایند اعضاء الصدر برای زیادتى شیر زنان پیارانکا یکماشه سیاه دانه زیره سفید شقاقل به آب نرم سوده صاف نموده می آشامند تا سه روز و برای ضیق النفس و سرفه کهنه یکماشه پیارانکا با پوست بیخ بریاره و پوست بیخ کنکھیه از هریک یکماشه درهم نموده در سر غلیان مانند تنباکو می کشند ایضا برای ضیق النفس و سرفه کهنه با آب مطبوخ پوست رنگتی بکسر را که آن را بهندی بهتکتیه نیز نامند و شاید بادنجان دشتی باشد بدین نحو که نیم پا و پوست آن را در نیم آثار آب خالص جوش می دهند تا آنکه نیم پا و آب بماند پس قدری نمک داخل آن کرده از آتش فرود می آورند و صاف نموده یکماشه پیارانکا در همان آب سائیده در شبانه روز بفاصله چهار چهار کهری که تخمیناً یک و نیم ساعت نجومی می شود مقدار یک توله از ان آب را شیر کرم نموده می نوشند و همچنین تا آنکه آن آب تمام صرف شود و اگر مرض کهنه باشد و ازین مقدار آب زائل نکردد مرتبه دیگر ترتیب داده می آشامند و از برای دبه اطفال که آن را بهندی آزار پسلی و بکھی نیز می نامند که در پهلوی چپ اطفال صغیر تا دو نیم ساله و تا سه ساله دفعه بهم می رسد و علامت آن تپ و جستن پهلو و کود افتادن خصوص پهلوی چپ و نفس ببالا کشیدن و تواتر نفس و نکرقتن پستان و کریه بسیار و بیقراری و بی آرام بودن است چنانچه در رساله علی حده مجملاً ذکر یافته مقدار یک رتی پیارانکا با یکدانه قرنفل و یا فلفل سیاه هر کدام که

باشد و آن را در زهره خوک تر کرده خشک نموده باشند و بعضی عورات هند چون آن را مستعمل دارند نزد

ص: ۴۸۹

۲۵۸ اوشان می باشد با شیر دایه آن سائیده می خوراند و می گویند که فی الفور آرام می یابد اعضاء الغذاء برای تقویت معده و زیادتی اشتها پیارانکا سه ماشه نانخواه زنجبیل بادیان بیخ شیطرج هندی فلفل سیاه نمک ترب نمک سیاه نمک پانکا از هر یک یک توله بکهمه سفیدوج ترکی زاج بریان از هر یک یکماشه کوفته پیخته به آب لیمو تا نه ساعت کامل سحق می نمایند و حبوب می بندند و هر حبی بقدر نخودی و باقلائی یک حب شام به آب نیمکرم فرو می برند و از برای تقویت معده و زیادتی اشتها و سرعت هضم یکماشه آن را با نانخواه و رازیانه و با برنک و نمک سیاه از هر یک یک توله به آب لیمو کاغذی یعنی لیمو آب مقدار ده دوازده عدد سحق بلیغ می نمایند آن مقدار که آب آنها تمام خشک گردد پس حبوب بسته نگاه می دارند شربتی از یکماشه تا دو ماشه بعد از فراغ طعام روز و شب می خورند تا یک هفته و از برای تقویت معده و رفع انواع اسهالات و بواسیر و ضیق النفس رطوبی و سرفه بارد و ریاح و قراقر شکم و بالجمله اکثر امراض بارده رطبه یک وزن آن را با دو وزن فلفل سیاه نرم کوفته پیخته حبوب بقدر نخودی ساخته یک حب صبح و یک حب شام می دهند و این بتجربه رسیده و از برای دفع انواع هیضه خواه محتبس باشد و خواه جاری بعنوان ان قی و یا اسهال و یا هر دو مقدار نیم ماشه آن را با کلاب و یا با آب سائیده می خورند و از برای هیضه رطوبی و بلغمی مقدار دو رتی پیارانکا و دو سه دانه قرنفل و بیست و یکدانه فلفل سیاه نرم سوده می خورند و اگر قدری قلیل پیتا نیز داخل نمایند بهتر است و از برای تخمه و سوء الهضم یک توله رازیانه را جوکوب نموده در آب جوش می دهند و صاف نموده مقدار دو رتی پیارانکا در دهن انداخته می خایند و بالای آن آن را می

آشامند و برای بواسیر و رفع اسهال رطوبی یک وزن آن را با نیم وزن فلفل سیاه نرم کوبیده با آب کنکھیه سرشته خوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی دو حب صبح ناشتا و دو حب وقت شام فرو برند بواسیر و اسهال رطوبی حادث از ضعف معده را مفید است اعضاء النفس از برای استسقا پیارانکا نانخواه تخم حله زیره سفید فلفل سیاه پوست بیخ بریاره پوست بیخ کنار جنکلی از هریک سه ماشه نرم کوفته پیخته هفت حصه نموده هر روز یک حصه را نصف صبح و نصف شام با عرق بادیان می نوشند و بجای آب نانخواه و رازیانه و بیخ بریاره و پوست بیخ انار از هریک چهار توله در آب می جوشانند و صاف نموده بجای آب می خوراند ایضا از برای استسقا هفت روز ناشتا با ادویه که ذکر می یابد سفوف ساخته با آب سرد می خورند ادویه این است پیارانکا چهار رتی بکهما سفید دو ماشه نانخواه تخم حله زیره سفید از هریک چهار ماشه نرم سوده سفوف می سازند و هشت حصه نموده هفت حصه آن را هفت روز ناشتا می آشامند و می کوینند باید که بزودی بالای آن دال با خشکه بخورند ان شاء الله تعالی در ان مدت زائل می گردد و از برای طحال پیارانکا زهره خرکوش زهره زاغ سیاه زهره ماهی زردچوبه سوخته زاج سفید سوخته توتیای هندی سوخته تنکار سوخته از هریک یکماشه به آب برک صبر که بهندی کهیکوار نامند خوب حل نموده بمقدار دانه ماش و خردل حب می بندند هر روز یک حب صبح و یک حب شام و کبیر را حب بقدر ماش و صغیر را حب بقدر خردل می دهند و از ترشی و بادی پرهیز می فرمایند و قلیلی روغن در طعام آن داخل می نمایند و قدری پیارانکا را با سرکه سائیده بر ورم طحال طلا می نمایند و از برای دفع پرسوت که ازاری است که بعضی عورات را بعد از زائیدن عارض می گردد و آن زن روز به روز زرد و ضعیف و لاغر می گردد و اکثر طبیعت او ملین می باشد دو رتی پیارانکا را با بیست و یکدانه فلفل سیاه و با دو ماشه گوشت دهنیس که جانوری است هندی و دو ماشه گوشت بچه آهو که در حمل

مادرش را ذبح نموده و از شکمش برآورده خشک کرده باشند نرم سوده حبه‌ها می سازند و تا هفت روز ناشتا

ص: ۴۹۰

۲۵۹ می خوراند و از غذاهای نامناسب پرهیز می نمایند ایضا برای پرسوت یک سرخ پیارانکا را با عنبر اشهب و مشک خالص و زعفران از هر یک دو ماشه فلفل سیاه بیست و یکدانه گوشت دهنیس گوشت بچه اهو که خام از شکم مادرش برآورده باشند از هر یک سه ماشه نرم سوده خوب می بندند هر حبی بقدر یکماشه هر روز یک حب آن را می خوراند و از ترشی و بادی و از اغذیه های بارده پرهیز می نمایند و برای دفع سلس البول پیارانکا دو رتی نانخواه یکماشه پوست بیخ بریاره پوست بیخ کنار تخم کنکھیه از هر یک یکماشه نرم کوفته پیخته صبح ناشتا می آشامند و برای نزول آب پیارانکا را با ذرجیل سفید سائیده بر موضع ورم طلا می نمایند و بدستور با فلفل سیاه و برای نزول آب در خصیه شش ماشه آن را با پوست شیطرج هندی و پوست بیخ تاتوله و پوست بیخ برباره از هر یک شش ماشه خشک نموده با عصاره پوست درخت بکاین خوب حل کرده کرم نموده ضماد می نمایند بعون الله تعالی در سه چهار مرتبه زائل می گردد السموم برای مار کزیده فی الفور قدری پیارانکا با شیر درخت عشر که بهندی آکه نامند و شیر درخت زقوم که بهندی تهورسیج نامند نرم سوده بر آن موضع طلا می نمایند و قدری پیارانکا را یا جدوار مجرب سائیده می خوراند و با فلفل نیز الاوجاع سه ماشه پیارانکا را در پا و اثار روغن سرشف یا کنجد خوب می سوزانند و صاف کرده شب کرم نموده بر موضع وجع می مالند و از هوای سرد محفوظ می دارند ایضا جهت اوجاع یک توله پیارانکا را با کل دهاوه و هلیله زرد از هر یک یک توله کوفته در یک آثار روغن سرشف انداخته در شیشه کرده چهل روز در آفتاب می گذارند و کاکاه برهم می زنند پس عند الحاجة کرم نموده بر موضع وجع می مالند و

برای تحلیل اورام و غدد و تسکین اوجاع با دو وزن آن فلفل سیاه به آب نیم کرم سوده کرم کرده ضماد می نمایند

ص: ۴۹۱

"حب پیارانکا"

نافع از برای اکثر امراض مانند ضیق النفس و سرفه و سوزش فم معده و جذام و آتشک و جروح و قروح خبیثه و غیرها صنعت آن پیارانکا چهار رتی زعفران و مشک خالص از هریک یک رتی کافور خالص و مومیائی از هریک یکماشه اجزا را کوفته پیخته سه حب می سازند هر روز یک حب آن را ناشتا می خورند و غذا وقت ظهر نخود آب و شب قلیه با خشکه و اگر مزاج قوی باشد و هضم تواند نمود وقت ظهر کیله سفری می خورند و از حموضات و لبنیات پرهیز می نمایند

"بیبل"

بکسر باء عجمیه و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح باء عجمیه و لام لغت هندی است

"ماهیت ان

درخت هندی است در جمیع ملک هند بهم می رسد و بسیار عظیم و چتردار می باشد و هنوز آن را تعظیم می نمایند و برک آن عریض اندک طولانی و با کنکره کمی و نوک آن بلند و تیز

"طبیعت

برک پوست و درخت آن کرم و خشک

"افعال و خواص ان

ضماد پوست درخت آنکه ضخیم باشد جهت تحلیل اورام و زخم ناصور و برک آن را که بر دمل کرم کرده بندند بتحلیل بر دو یا پخته نماید و برک خشک آنکه خودبخود از درخت افتد سوخته کرماکرم در آب سرد اندازند تا هفت برک و آن آبرابنوشند تهوع و قئ را بازدارد و نیز پیپل بهندی دار فلفل را نامند"

"بیخ زرین گیاه"

بکسر با و سکون یا و خاء معجمه و فتح زای معجمه و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون و کسر کاف فارسی و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف و ها بفرنکی جیسو نامند

ص: ۴۹۲

"ماهیت ان

بیخی است شبیه به بهمن سفید و از ان طولانی تر و سنکین تر و صلب تر و بعضی مائل بزردی و سنکین و بسیار صلب و اندک براق طلائی فی الجمله شبیه باستخوان زرد شده و این بهترین آن است و از چین و زیر بادات می آورند و کران بها است خصوصا نوع صلب سنکین مائل بزردی آن

"افعال و خواص آن

مفرح و مقوی قوی و ارواح و باه چون مقدار قلیل از ان را با کلاب بسایند و بیاشامند و یا کوفته

۲۶۰ پیخته بر آب گوشت پاشیده بنوشند مقدار شربت آن یک دانگ تا نیم درهم"

"یسم"

بکسر با و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر سین مهمله و سکون میم

"ماهیت ان

ثمری است شبیه به به کوچکی و صلب و بازغب بسیار زیاده از به و انطاکی گفته که درخت آن را پیوند از سیب و امرود و یا با نهال بلوط و یا بید و یا قسطل که شاه بلوط است می نمایند و کثیر الوجود و بسیار پیوند از تفاح و صفصاف که بید است می نمایند و هنگام رسیدن ثمر آن هنگام رسیدن ثمار دیگر است و تا اواسط زمستان می ماند

"طبیعت ان

در دوم سرد و خشک

"افعال و خواص آن

حابس اسهال و قئ و قاطع خون و مانع خفقان و مقوی معده و دماغ و با غسل محلل اورام و طبیخ آن فادزهر سموم حاره و مضمضه طبیخ آن جهت تقویت دندان و جلوس در طبیخ آن جهت قطع نفث الدم و نزف الدم و رحم و بواسیر و برک آن جهت التیام و التصاق جراحات تازه بغایت مفید و اکثار آن مولد سدد و عسر البول مصلح آن روغن بادام بدل آن بلوط و عفس مقدار شربت آن از ده درم تا پانزده درم

ص: ۴۹۳

"یش"

بکسر با و سکون یاء مثناه تحتانیه و شین معجمه

"ماهیت ان

بیخی است هندی بسیار سمی قتال که در اکثر جبال هند و نواح آن می روید و انواع می باشد و در هیچ یک از انواع آن تلخی و تیزی و حدت نیست و لیکن همه مخدراند فی الفور معفن ارواح و اخلاط بمراتب خود در قوت و ضعف و مهلک اند بدان سبب و بعضی گفته اند در بعضی اقسام آن تندی و تلخی است یک نوع آن را سینکھیا نامند بجهت مشابهت آن بشاخ آهو بره زیرا که بلغت هندی سینکھه شاخ را کویند و این را چندال نیز خوانند بجهت کمال رداءت و خباثت سمیت زیرا که چندال قوم بسیار رذیل خبیث را نامند و این اکثر در کوه دابریت که میان هند و خطا واقع است و در کوهستان کیدارو که در سرحد تبت کوچک واقع است و در کوهستان مورنک و رنکپور و رانکاماتی و نیپال نیز بهم می رسد و بهترین و قوی ترین آن آنست که بوزن سنکین و صلب و اندرون آن سیاه مصمغ براق باشد و بعد از آن آنچه اندرون آن سرخ تیره پس زرد پس سفید تیره و بر ظاهر آن نقطهای سیاه و بر روی آن چیزی مانند طلق و یا کافور سوده نشسته باشد پس آنچه اندرون و بیرون آن هر دو سفید باشد برهمنی نامند هر یک بمراتب گفته اند قوت سیاه آن بمرتب است که چون کسی آن را بدست و پا و بدن عرق آلود و یا بر زبان برساند در ساعت هلاک می کند بسبب سرعت تاثیر خود و می کویند حکمای هند امتحان قوت آن را بدان می نمایند که سائیده بر شاخ کاومیش شیردار می مالند اگر خون از پستان برآمد و بعضی گفته اند خون از دماغ و شکم آن جاری شد و مرد بسیار قوی است و الا ضعیف و بعضی مبالغه باین حد نموده اند که چون دانه درست آن را بر شاخ کاو تعلیق نمایند اگر بجای شیر خون از پستان آید بسیار قوی است و الا ضعیف و وجه تسمیه سینکھیا را این نیز نوشته اند و کویند اگر کسی بران کاومیش و یا کاو سوار شود در و نیز تاثیر می کند و نیز اگر بر رکاب بمالند

از بیرون موزه و کفش برآکب و پوشنده آن سرایت می کند و بوی آن نیز کشنده است و اصل آنست که خوردن مقدار خرد له از آن کشنده است فی الفور و اکثر امور مذکوره مبالغه بسیار است و می گویند این چنین بیشی کمیاب و سلاطین و حکام در خزائن در زیر نکین خود محفوظ می دارند و نوع دوم بچهناک است و این بیخی است که در هیات و ناهمواری ظاهر شبیه بجدوار و بیرون آن سیاه و اندرون آن شکری رنگ منبت این نیز منابت سینکها و سمیت این از آن ضعیف تر و قابل تدبیر و اصلاح است بخلاف آن و لهذا اطباء هند بعد از تدبیر و اصلاح بچهناک را استعمال می نمایند خصوص تیلیای آن را که برنک روغن چراغ زرد و تیره مائل بسیاهی می باشد و سطر و سر آن باریک مانند شاخ کوزن و از همه

ص: ۴۹۴

۲۶۱ اقسام بچهناک بهتر است و گفته اند بچهناک را اقسام دیگر نیز هست و لیکن همه ضعیف و بهیات و شکل و رنگ اکثری شبیه بهم اند مانند رود منتا و باچلنک و کماحین و این هر سه از اقسام بچهناک ضعیف اند و از دو دانک تا نیم درهم آنها کشنده است بتعفین و افساد ارواح و اخلاط و قسمی دیگر صنوبری شکل و کوچک بیرون آن مائل بزردی شبیه بسعد و این را بهندی تیزک نامند در غایت تندی و تلخی است و این شبیه بجدوار است و بعضی با مقیدان در شیر جوش داده سمیت آن را کم نموده رنگ کرده بجای جدوار می فروشند و قسمی دیگر شبیه باکلیل الملک است و این را قرون السنبل نامند و احیانا در سنبل نیز یافت می شود و قسمی دیگر را بهراه صورت کوبند و این سفید مائل بزردی غیر مخروطی شکل شبیه به بیخ نی کره دار و بقدر انکشتی می باشد و این را برهمی نیز نامند و در اعالی کوهستان حوالی کشمیر و غیر آن از مواضع دیگر بهم می رسد و بعضی آن را مهوده نیز نامند و در طعم این نیز تلخی و تندی می باشد یک دانک این کشنده است بکیفیت غالبه خود بسوزش اندرون

و غلبه حرارت و افراط قی و اسهال و تشنج و تعفین ارواح و تحلیل آنها و قسمی دیگر را هلدیه نامند یعنی شبیه بزردچوبه جهت آنکه بندرت در میان زردچوبه بهم می رسد و کسانی که آن را می شناسند اولاً از میان زردچوبه جدا نموده بعد از آن را جوش نموده خشک کرده حمل و نقل ببلدان می نمایند و رنگ این سبز و اغبر با اندک زردی و منقط بسیاهی می باشد و این را کالاکوت نیز می نامند و قوی السمیت است و کویند از خاصیت گیاه آن آنست که در هنگام وزیدن باد ساکن و در هنگام سکون باد متحرک می باشد و قسمی را ستوا می نامند یعنی شبیه بزنجبیل جهت آنکه در میان زنجبیل احیاناً یافت می شود و این در قوت ضعیف تر از هر چهار قسم است و گفته اند شاید فی الحقیقه این پنج قسم از اقسام بیش نباشد بلکه بیخ سمی دیگر باشد که بمجاز بیش خوانده اند و یا آنکه بیش را اسم جنس بیخ سمی گیرند تا آنکه همه را شامل باشد و اقسام دیگر نیز گفته اند تا هیجده قسم از آن جمله ده قسم زبون غیر مستعمل و هشت قسم مستعمل و بهترین این هشت قسم تیلیا است چنانچه ذکر یافت و بنا بر تطویل ذکر نه نمود و گیاه آن بقدر شبری و با یک ساق و برک آن شبیه ببرک کاهو و کاسنی و کل بعضی سرخ و بعضی زرد و بعضی بنفش کویند طریق اخذ بیش و سائر بیخهای سمی آنست که کسانی که می شناسند و عادت باستعمال سمیات کرده اند در وقتی که آن بیخها رسیدند شب ها رفته در علفهای آن مواضع سیر می کنند هر جا که بیخ سمی قوی بود از آن موضع شعاعی ظاهر می گردد قدری خاکستر از برای نشان و علامت بر آن موضع می ریزند و روز رفته آن موضع را شکافته آن بیخ را با احتیاط بر می آورند و در سایه خشک می نمایند و کویند در زمینی که اقسام بیخ اعلائی آن می روید مانند سینکھیا و بچهناک و کالاکوت هیچ گیاه دیگر نمی روید مگر جدوار و آن نیز بچند ذراع دورتر و بر اطراف آن و آن جدوار تریاق آن بیش است و شاید بوحا بضم باء موحد و سکون واو و فتح حاء مهمله و الف نام این جدوار باشد نه غیر آن خاک آن موضع مائل بسیاهی می باشد و چنان می نماید که گویا چرب است و در

موسم کل آن هیچ حیوانی کرد آن نمی گردد زیرا که اگر بوی آن بر ایشان برسد
هلاک می کردند الا حیوانی که آن را موش بیشا نامند و مقر آن میان آنها و خوراک
آن نیز از آن بیخها است و آن حیوان نیز سمیت بسیار دارد

ص: ۴۹۵

"طبیعت ان

بدانکه حکمای هند و یونان را در آن اختلاف بسیار است جمیع حکمای هند آن را سرد
در درجه چهارم می دانند جهت آنکه آثار و افساد آن را تابع خواص و جوهر آن را
منافی جوهر روح حیوانی می دانند و حکمای یونان گرم و خشک در مرتبه چهارم
بجهت دریافت بعضی از آثار آن

"افعال و خواص آن

اصلاح نموده آن جهت جذام و برص و امراض سوداویه و بلغمیه مزمنه مانند سرفه و
ضیق

۲۶۲ النفس و قروح خبیثه مقدار کم آن با مصلحات شرابا و طلاء نافع و دستور تدبیر
خوردن و مرکبات مصنوعه آن مانند ترتاب لنک و حبوب بیشی و معجون بیشی و
روشن و مفرح دلکشای بیشی و تدبیر کسی که بیش خورده باشد در قرابادین کبیر ذکر
یافت و مجملی اینجا ذکر می یابد بدانکه از جمله احوالی که طاری می گردد شخصی
را که بیش خورده باشد خدارت و بیحسی اعضا و ورم اعضای باطنی و لبها و زبان و
خیرکی چشم و برآمدن آن از حدقه و رعاف و دوار و صرع و غشی است کویند از
استشمام رائحه کل آن نیز صرع عارض می گردد و هر که از آن اعراض نجات یابد
قلیلی است که بسل منجر نگردد علاج آن خوراندن جدوار مجرب و مثرودیطوس و

دواء المسك خصوصا مر آن و فادزهر حیوانی و معدنی و مشک خالص و پوست بیخ کبر است و آب برک بید انجیر مکرر و قی فرمودن بطبیخ بزر شلجم و روغن کهنه پس آشامیدن چهار اوقیه طبیخ جفت بلوط با دواء المسك و تریاق فاروق و پوست بیخ کبر مفید است اگر بسیار قوی نباشد و مهلت تدابیر بدهد و کویند تریاق فاروق را چندان درین تاثیر نیست مگر جدوار فایق را و نیز خوراندن مشک و فلفل و بادزهر معدنی و شیر و سیر و زنجبیل و طین مختوم و جدوار فایق و پوست بیخ کبر و تخم ترنج و تخم سرو و حلتیت و زراوند و قرنفل و هربی و گوشت ثور دشتی قدید کرده و موش بیش تریاق اربعه و تریاق کامل و تریاق الطین جدید

ص: ۴۹۶

"بیش موش بیش"

"ماهیت ان

کویند حیوانی است شبیه بموش مکان آن موضعی است که منبت بیش است و گوشت آن تریاق بیش و سائر سمومات حیوانی و نباتی است و جهت بهق و برص و جذام نافع و بعضی گفته اند که آن نباتی است در حوالی بیش می روید و فادزهر اوست و آن را یوحا نامند و آن حیوان و گیاه هر دو در بیش ذکر یافتند

"بیض"

بفتح باء موحده و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضاد معجمه مراد از مطلق آن تخم مرغ خانکی است که بفارسی تخم و خایه ماکیان و بهندی مرغیکااندا نامند

"ماهیت ان

معلوم است بهترین آن بزرک مقدار آنست که در همان روز از مرغ تولد کرده باشد زیرا که حرارت هوا مفسد آن است و حافظ آن از فساد هوا در نمک نکاهداشتن

"طبیعت زرده آن

مرکب القوی مائل بکرمی تا آخر درجه اول و سفیدی آن سرد و تر در دوم و پوست بیرون آن در اول دوم سرد و خشک و پوست صفیق اندرون آنکه غرقی نامند سرد و خشک در اول

"افعال و خواص آن

زرده نیمبرشت آن صالح الکیموس کثیر الغذاء قليل الفضول و مقوی دل و دماغ و بدن و مبهی و جهت منع نزلات حاره از سینه و اصلاح حال سینه و خشونت آن و نفث الدم و خشونت معده و روده و مثانه و قرحه کرده و مثانه و مقوی شخصی که خون زیاده ازو دفع شده و یا ضعفی از فصد بهم رسانیده باشد و موافق مزاج سوداوی و چون زرده آن را در ظرف چینی یا غیر آن برهم زنند و با اندک فلفل یا مری در ظرفی مس و غیر آنکه در آن آب باشد بگذارند و جوش دهند تا نیم پخته گردد و در بین برهم می زده باشند و این بهترین انواع طبخ آن است و سریع الهضم جيد الغذاء است و جهت حلق و سرفه و نفث الدم و تقویت باه و خوردن زرده خام آن جهت رفع اذیت کزیدن مار و تصفیة صوت و حرقت مثانه مفید مضر معده و اکثار و مداومت آن مولد حصاه کرده و بهق و کلف و نیم پخته آن در مزاج اطفال نائب مناب شیر و بسیار پخته آن دیرهضم خصوصاً در مزاجی که بسیار رطوبت غالب باشد و مورث قولنج مصلح آن ادویة حاره و آب کامه و با کندر جهت سرفه و با تخم کتان جهت ضیق النفس و با اندک نمک و کندر و انزروت جهت تسمین بدن بیعدیل و با دم الاخوین جهت زحیر و یا کهربا و طباشیر جهت قطع سیلان خون و تسدید فوهات عروق و سحج و با سماق و مازو و دانه

مویز و انکور و امثال اینها جهت اسهال مراری و با مصطکی و مانند آن جهت درد شکم و با تخم تره تیزک و نمک

ص: ۴۹۷

۲۶۳ سقنقور و نشاره قضیب کاو کوهی و دارچینی جهت تقویت باه بغایت نافع و پخته آن در سرکه قابض طبع و مانع ریختن مواد بمعده و ضماد آن با روغن کل و بابونه جهت ورم چشم و انشین و مقعده و با موم روغن جهت تلین اورام و اعصاب و طلای پخته آن با زعفران و روغن کل و آرد جو بر پیشانی جهت منع نوازل و ضربان چشم و جهت ورم بواسیری و مقعده و ضربان آن و با عسل جهت کلف و آثار سیاهی و با مرو زعفران جهت ورمی که از خون غلیظ بهم رسیده باشد و بتنهائی جهت شقاق سفلی نافع و چون زرده آن را بقدر مطلوب چهار پنج عدد و یا زیاده با زیره کرمانی و کل بابونه نرم کوبیده درهم سرشته بر پارچه کرپاس آب نادیده مالیده کرم کرده بر کمر بچسپانند درد و وجع آن را تسکین دهد و تقویت بخشد و بتنهائی چون پارچه کرپاسی را مدور چیده وسط آن را سوراخ کوچکی نموده بر آن بمالند و بر دمل و یا ورمی که خواهند منفجر گردد کرم نموده بچسپانند در یکدوروز منفجر می سازد خوردن زردی یا سفیدی آن موافق محرور المزاج و تدهین روغن زرده آن جهت برآمدن بوی ریش و غیر آن و برای تقویت باه و جهت تمدد و تشنج امتلائی حادث از برودت و رطوبت مجرب و سفیدی آن مغری و خوردن آن مولد خلط خام و لزج و دیرهضم و با آرد جو قاطع نرف الدم و نفث الدم از فوق و تحت و ضماد آن جهت درد چشم و حرارت مقعده و قروح حاره خبیثه و سوختگی آتش و آب کرم و منع آبله کردن آن و بر بشره جهت رفع اثار حرارت آفتاب و آتش و با ادویه قابضه بی لذع جهت قطع خون رعاف که از پردهای دماغ آید و با کندر بر جبهه جهت منع ریختن نرله بچشم و طلای آن به تنهائی رادع و مسدد مسام و جهت اورام حاره نافع و با کافور و بزر البنج جهت تبرید

چشم و رفع حدت و سوزش حادث از گرمی آفتاب و یا آتش و حقه آن با اکیل
 الملک و امثال آن جهت تسکین و جمع امعا و سحج و اسهال مراری و حمل آن با
 روغن کل جهت ضربان مقعده و رحم مفید و پوست صلب بیرون آن جالی و مجفف
 قروح و قاطع رعاف و جهت جرب و حکه و ذرور آن با صدف جهت بیاض چشم و
 قطور مکلس آن یعنی سوخته مانند آهک سفید شده آن با عسل جهت قطع بیاض چشم
 بغایت سریع الاثر و نفوخ سوخته آن به قدری که سیاه شود و خاکستر نکردد جهت
 قطع رعاف مهلک مجرب و خوردن تازه مسحوق غیر محرق آن مقدر دو درهم مهیج
 باه و طلای آن با عسل و سرکه جهت تحلیل اورام و ذرور آن قاطع خون و جهت التیام
 جراحات کهنه و الصاق جراحات تازه مفید و پرده ملاصق پوست آن یعنی غرقی با
 خون بچه کبوتر حمولا مفید بکارت است و از اسرار شمرده اند و پوست تخم مکلس
 در جمیع افعال مانند آهک است جالینوس حدی بجهت نیم پخت نمودن آن قرار داده
 که هرگاه در آب گرم جوشان بگذارند تا صد عدد که شمار کنند و چون در آب سرد
 بر آتش گذارند تا سه صد عدد که شمار نمایند نیم پخته می شود و مقدار شربت آن از
 پنج عدد تا پانزده عدد و تخم سائر طیور در اماکن خود ذکر خواهند یافت ان شاء الله
 تعالی و بالجمله بیض سلحفاه بری جهت صرع و بیض رخمه جهت دفع سموم و تخم
 تدر و تخم تیهوج و دراج و کبک شبیه اند بتخم مرغ خانکی و طریق تکلیس قشر آن
 و حلوی زرده آن و رشته و شش رنجه که بفارسی شش رنکه و نسخ عجه باقسام و
 کوکو و نیم رو و نیم بست در قرابادین ذکر یافت

ص: ۴۹۸

"بیل"

بکسر با و سکون یاء مثناه تحتانیه و لام لغت هندی است

"ماهیت آن

ثمر درختی است هندی بقدر انار بزرگی و بهی متوسط و پوست آن در خامی سبز و نرم و بعد از آن بسیار صلب و بعد رسیدن مائل بزردی و بعضی زرد کم رنگ و پوست آن اندک نازک که زود شکسته می گردد برسیدن ضربه و صدمه و مغز آن اندک شیرین خوش طعم طیب الرائحه مائل بزردی و نرم و تخم آن در غلافهای طولانی و در هر غلافی پنج و شش و یا زیاده بحسب خوبی و بدی نوع ثمر آن بالای آن تخم ها

۲۶۴ یعنی در جوف غلاف آن رطوبتی لزج اندک تلخ با حدت و عفوصت و بالای آن غلافها و در بین آنها و زیر پوست صلب مغز آن و ریشههای باریک نیز دارد که از پوست روئیده در جوف مغز آن نفوذ کرده و بهترین آن آنست که بزرگ و رسیده و پوست آن نازک و بسیار خوش بو و مغز آن بسیار شیرین و خوشطعم و رائحه و بی عفوصت و تخمهای آن کم باشد یعنی آن غلافهای مذکوره کوچک و از هم دور و سهولت و بدون آنکه شکافته گردد و رطوبت لزجه آن بمغز آن سرایت نماید و بد طعم کرداند جدا گردد و ریشههای آن نیز کم باشد که باسانی توان از آن جدا نمود و چون در آب حل نمایند و از صافی بگذرانند تمامی مغز آن از صافی بگذرد و ریشه کمی در آن بماند و شربت آن محتاج بشیرینی از خارج برای نیکوئی طعم و شیرینی نباشد و اگر باشد بقدر قلیلی شیرین گردد و آنچه بخلاف اوصاف مذکوره باشد زبون است و درخت آن بزرگ تا بقدر درخت کردکان و سیب و بزرگتر از آن نیز می شود و برک آن بزرگ تر از برک سیب می شود و فی الجمله شبیه بآن و چوب آن صلب و سنکین و کم ریشه

ص: ۴۹۹

"طبیعت پخته رسیده شیرین آن

کرم در اول و خشک در دوم و نارس بسیار خام آن سرد در دوم و نیم رس آن سرد در اول و خشک در دوم و با قوت قابضه حابسه

"افعال و خواص آن

مقوی دماغ و قلب و کبد و معده و قابض و حابس اسهال مزمن و قاطع لزوجات و حیض خواه مغز آن را بی شیرینی و یا با شیرینی بخورند و یا شربت نموده یعنی در آب حل کرده با شیرینی و بی شیرینی بی کلاب و یا با کلاب بنوشند المضار اکثر تناول آن مولد بواسیر و سدد خصوصاً نیم رس آن و مصلح آن شکر نیم وزن آن تا بوزن آن و نیم رس آن را چون بکل بگیرند و در زیر آتش طبخ دهند و از مغز پخته آن مقدار سه چهار مثقال تا هشت مثقال و زیاده هم بحسب حاجت با هموزن آن شکر و یا نبات و یا نیم وزن آن نیز بحسب حاجت ناشتا بخورند جهت حبس اسهال مزمن نافع و مجرب و روغن تخم آن صاحب دستور الاطبا گفته که در کتب فارسی که در هندوستان تالیف شده خواص بسیار برای آن نوشته اند اگر بتجربه مقرون آید از عجائب و نوادر خواهد بود طریق اخذ آن آنست که بگیرند تخم آن را و بطریق پتال جنتر روغن آن را بگیرند و مدت نه ماه بخورند هر روز مقدار یک دام آن را با آب مطبوخ هلیله و بلبله و آمله منقی از هریک سه عدد که در سه پیاله آب جوش دهند تا یک پیاله بماند بنوشند عجائب و منافع بی شمار مشاهده نمایند و نیز نوشته که بگیرند از هلیله و بلبله و آمله هریک یک توله و در آب بجوشانند و صاف نمایند و یک تانک ازین روغن را بآن ممزوج نمایند و تا چهل روز بیاشامند

ص: ۵۰۰

"باب سوم در بیان ادویه که حرف اول آنها تاء مثناه فوقانیه است"

"فصل التاء مع الالف"

"تانبول"

بفتح تا و الف و نون و ضم باء موحدہ و سکون واو و لام لغت ہندی است و تنبول و پان نیز نامند

"ماہیت"

ان

برک نبات نجمی است یعنی نباتی است بیارہ دار مانند انکور و ساق و شاخ آن باریکتر از ان و برای آن نیز داربست می کنند و برک آن سبز پهن و نصف بالای آن صنوبری و سر آن تیز و پائین آن عریض املس بی تشریف و زغب و ساقه برک آن اندک بلند و چند نوع می باشد یک نوع آنست کہ برکهای آن نازک و کوچک و سفید می گردد بتعمل و منبت آن مکہہ کہ دہی است از مضافات صوبہ بہار عظیم آباد و لہذا آن را مکھی نامند و این خوش بو و نیکو طعم و لطیف و کم حدت است

"طبیعت ان"

معتدل در حرارت و یبوست و نوع دیگر کنکیرست کہ در شاہ جہان آباد و اکبرآباد و نواح آن و دکھن می شود برک آن بزرگتر از برک مکھی و در جمیع افعال و خواص و مزاج قریب بآن و نوع دیگر آنست کہ برکهای آن بزرک و سبز و بسیار لطیف و نازک و درسار کانون کہ قریہ است از قرای مضافات جہانگیر نکر از بنکالہ می شود و کافوری می نامند در

۲۶۵ حدت طعم و تندی رائحہ شبیہ بقرنفل می باشد

"طبیعت این

کرم در آخر دوم و خشک در اواسط آن و نوع دیگر که برکهای آن بزرگ و متوسط سبز و نازک و بتعمل سفید می گردد و در اکثر بلاد هند و بنکاله می شود و این را سانچی می نامند و این نیز لطیف و خوش بو است و لیکن بلطافت رائحه آن سه نوع نیست

ص: ۵۰۱

"طبیعت این

حار یابس قریب باوائل درجه ثانیه است و نوع دیگر آن است که برکهای آن سبز و بزرگتر از آنها و با حدت طعم و رائحه و بنکله می نامند جهت آنکه مخصوص بینکاله است

"طبیعت این

حار د را و اخر درجه دوم و یابس در اواسط آن و هر یک از سانچی و بنکله اصناف می باشد در هر بلدی و جائی بقسمی در بعضی جاها ورقهای آن بزرگتر و در بعضی جاها کوچکتر و از اصناف بنکله آنچه برکهای آن نازک و کوچک و اندک عریض می باشد ملکپوری می نامند منسوب بملکپور نام دیهی است از دیهات مرشدآباد که در انجا بهم می رسد و این بهترین اصناف بنکله است و بالجمله آن را انواع و اصناف بسیار می باشد در هر بلدی و جائی بنوعی خاص و بنامی مشهور و برک تمام آنها تا در درخت است سبز می باشد و بعد از چیدن بعضی را بتعمیل سفید می نمایند بدین نحو که برکهای بسیار از آن را در زنبیلی و یا سبدی دیاکیره که بهندی توکری می نامند کرده سر آن را به پیشال یعنی کاه برنج یا کندم که بهندی پوال نامند پوشیده و در زمین

کودی بمقدار آن کنده و در آن کودال آتش می افروزند تا قدری کرم گردد پس آتش را از آن کود برآورده زنبیل تانبول را یک شبانه روز در میان آن می گذارند و بر بالای آن سنکی و یا چیزی ثقیلی برای آنکه برکهای نرم شده برهم به نشینند می گذارند پس در تابستان شبها در شبنم و در زمستان جای کرم نگاه می دارند برکهای آن سفید و نازک می گردد و بیخ آن آنچه بتحقیق پیوسته خولنجان است که بهندی کولیجن نامند و در خولنجان بیان آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی و بهترین آن مطلقا برک متوسط سفید نازک کهنه آن است و برک خام نارس و سبز تازه اخذ نموده و یا بسیار کهنه بدرخت مانده و رطوبات آن بتحلیل رفته همه زبون زیرا که این نازک و لذیذ و این زمخت و با عفوصت می باشد

ص: ۵۰۲

"افعال و خواص"

آن

مطلق مفرح و مشهی و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و حافظه و فهم و نشاط آورنده و مفتح و مدر فضلات و مضغ آن بجهت رفع رطوبات دهان و لثه و استحکام و تقویت دندان و لثه و خوشبوی دهان و تسکین عطش کاذب بلغمی و کرسنکی و تصفیة صوت و ضیق النفس و سرفه بارد رطوبی بلغمی و تقویت معده و هاضمه خصوصا با فوفل و دانه هیل نافع و قاطع نرف الدم لهاه و تحلیل اورام آنها و ضماد آنها ملحم جراحات تازه و بستن برک پان بنکله کرم کرده بر نزول آب که در بیضه باشد دو سه برک بالای هم یعنی سه ته بسیار مفید در ابتدا و در دو سه روز بتحلیل می برد و اگر بسیار گرمی کند و تاب نیاورند دو برک بالای هم و یا یک برک بندند و یا آنکه متوالی نه بندند بلکه بتفاریق یک روز یا دو روز در میان تا بتحلیل رود و چون برک تانبول را با

مصالح آنکه قدری فوفل ورق کرده و قلیلی کات هندی و اندک آهک مغسول است و اهل هند قاطبه باینها می خورند بخایند و آب آن را بر زخم تازه عموماً و بر زخم کچلی سر بعد سر تراشی و خون آلود بودن بمالند و همچنین بعد ختنه اطفال بران بچکانند و یا پاشند خون آن را بند می کند و موجب خشکی و سرعت اندمال می گردد و دستور خوردن آن آنست که با مصالح مذکوره خوب مضغ نموده آب آن را می خورند و ثفل آن را می اندازند زیرا که ثفل آن مسدد و مورث قولنج است و گاهی برای لذت و یا برای تقویت معده و تقطیع اخلاط بلغمیه چند دانه قاقله صغار و یا کبار و یا یکدو دانه قرنفل مزید مصالح مذکوره می نمایند و ناشتا خوردن آن مضر خصوص محرور المزاج را و در بعضی امزجه ناشتا اسهال می آورد خصوص بنکله آن و چون بی مصالح مذکوره با نمک هفت هشت تا ده برک آن را یا زیاده بحسب برداشت طبیعت بخورند اسهال بلغم می نماید و سرفه و ضیق النفس

ص: ۵۰۳

۲۶۶ را مفید و اهل هند هر گاه تانبول کویند مرادشان مرکب سکری است که از برک تانبول و جوزیوا و شربت نبات و غیرها ترتیب می دهند و در قرابادین نسخه آن ذکر یافت و عرق آن نیز

"تار"

بفتح تا و الف و راء مهمله

"ماهیت ان

اسم درختی است هندی تنه آن بسیار بلند و قوی و بر سر آن برکها و هریک با ساقی بلند و چتردار و هریک مشتمل بر برکهای بسیار بهم پیوسته شبیه به پنجه آدمی و بلند و

اندک ضخیم تر از برگ خرما و نارگیل و از چتر آن اهل هند بادزن می سازند و از برگهای آن بوری می بافند و نویسند کان اهل کتک که ادیسه نیز نامند بجای کاغذ با قلم آهنی دفاتر خود را بر آن می نویسند و مدتها می ماند و آن نر و ماده می باشد نر آن خوشه برمیآورد و ثمر نمی بندد مانند نخل نر و ماده آن ثمر می بندد و ثمر آن فی الجمله در شکل شبیه بنارگیل خام با پوست و جوف آن پر ریشه و در آن دانه های اندک پهن در بعضی ثمرها چهار دانه و در بعضی سه و در بعضی دو و در بعضی یکدانه می باشد و آن را بهندی تارکل می نامند و در خامی شکافته برمی آورند و می خورند تر و شاداب و نازک و اندک شیرین مانند فالوده منجمد و مغز نارگیل تازه بسته می باشد و هر چند رسیده تر شود صلب می گردد تا آنکه مانند مغز نارگیل دریائی بسیار صلب می شود و درین هنگام در میان ریشه های بالای دانه آنکه مانند انبه ریشه دار است رطوبت لزج اندک شیرین مائل بتلخی و بدبوئی سرخ رنگ بهم می رسد و بعضی مردم آن را قدری میده کنندم و اندک شیرینی داخل کرده در روغن مثل کلوله بریان کرده می خورند اهل بنکاله و عظیم آباد و اهل هند سر خوشه ثمر آن را خواه نر و خواه ماده و از ماده بیشتر در بدء ظهور و خامی بریده ظرفی کلی را بدان می بندند و آنچه آب در آن جمع می گردد بر میدارند و می آشامند و آن را تاری می نامند و طعم آن اندک بشیرینی مائل و فی الجمله کریه الراحه و در تازکی که هنوز گرمی هوا بدان نرسیده و بجوش نیامده می کویند که غیر مسکر است و چون بجوش آمد مسکر می گردد و باندک گرمی و حرارت آفتابی که بدو رسد و یا آنکه ظرف آن آلوده بتاری قدیم باشد بسبب کمال لطافت بجوش می آید و مسکر می گردد و لهذا شب ظرف نوی را بدان می بندند و قبل از طلوع آفتاب کسانی که آن را می خورند و خواهش بخوردن آن و ولوع بدان دارند نزدیک درخت آن رفته بمجرد فرود آوردن می خورند و هر مرتبه ظرف را تحدید می نمایند و آنچه روز بسته اند بفاصله سه چهار ساعت فرود می

آورند و باز این بسبب گرمی هوا اندک مسکر می باشد و از آن سرکه نیز می سازند و آن سرکه بسیار ترش و لطیف می باشد

ص: ۵۰۴

"طبیعت

دانهٔ ثمر خام آن سرد و تر و تاری آن مرکب القوی با حرارت ضعیفی و رطوبت بسیاری و دانهٔ ثمر پختهٔ آن سرد و خشک و سرکهٔ آن سرد و تر و بی قوت قابضه

"افعال و خواص آن

دانهٔ ثمر خام آن ثقیل و بطئی الهضم و نفاخ و رافع تشنکی و مقوی باه و رافع فساد صفرا و خون و ضربه و سقطه و مدر بول و تاری آن نفاخ و مقوی باه و منعظ و مسمن و مقوی ارواح و منشط و رافع تشنکی و مدر بول و جهت حرقت بول و قروح مجاری آن نافع و اندک مصدع و اکثر آن مورث دوار خصوص مسکر آن"

"تالمکهارا"

بفتح تاء مثناه فوقانیه و الف و لام و فتح میم و کاف و خفای ها و الف و فتح راء مهمله و الف لغت هندی است و عوام تال مکها تا به نون و بزبان بنکله کلیاکها را نامند

"ماهیت ان

تخمی است پهن اندک طولانی ریزهٔ اغبر اندک براق و لعابی مانند تودری و گیاه آن بقدر ذرعی و شاخهای بسیار از یک بیخ روئیده و برک آن شبیه ببرک کاسنی و خشن و زغب دار و کل آن سفید و ریزه تر از کل کاسنی و عقدهای این نیز مانند عقدهای

کاسنی و تخم آن در انها الا آنکه در عقد های این خارها مانند خارام غیلان می باشد
بخلاف کاسنی و منبت آن کنار آبها و زمین های نمناک

"طبیعت ان

کرم

۲۶۷ و خشک با رطوبت فضلیه

"افعال و خواص آن

تخم آن مفرح و مسمن و مبهی و زیاده کننده منی و ممسک آن و دافع فساد سودا و
خون و چون نرم کوبیده مقدار یکدرهم تا سه چهار درهم آن را با هموزن آن قند یا
شکر و یا شیر کاو تازه دوشیده بیاشامند منی را زیاده می گرداند و امساک منی می
آورد و سرعت انزال و جریان منی را برطرف می نماید و کوبیده آن را بر شربت
پاشیده نیز می آشامند و داخل معاجین مبهیه نیز می نمایند و بسبب صلابت دیر کوبیده
می گردد و آشامیدن آب مطبوخ برک و ساق آن و سلاقه آن جهت استسقا بسبب
قوت ادرار آن مفید و ضماد سائیده کرم کرده برک و ساق و بیخ آن بتمامی بر کمر
جهت وجع ظهر و بر مفاصل جهت فسخ عضل و وجع آنها و بخور آب مطبوخ آن نیز
جهت امراض مذکوره نافع

ص: ۵۰۵

"فصل التاء المشاه الفوقانیه مع الباء الموحده"

"تبین"

بکسر تا و سکون با و نون بفارسی گاه نامند و اسم جنس آن است

"ماهیت مطلق آن

معروف است و هیأت کاه هر گیاهی بنوعی علی حده است

"طبیعت اکثر آن

در اول سرد و در دوم خشک و بعضی را بحسب آن چیز مختلف

"افعال

و خواص آن

جلوس در طبیخ کاه کندم و تعریق به بخار آن جهت تحلیل اورام و رفع امراضی که از برودت هوا و برف بهم رسیده باشد و مالیدن آن بر قدمین جهت رنجی که از مشی بر برف و یخ حاصل شده باشد و شستن بدن بدان جهت رفع اعیا و سستی نافع لیکن بشره را شبیه ببشرهٔ مریض می سازد و جوش دادن ترنج و بالنک و لیموی درست در آن و تبدیل نمودن آن دو سه مرتبه باعث شیرینی و زوال تلخی پوست آن است و ضماد خاکستر آن با نیم وزن آن نمک و قدری سرکه سرشته جهت قروح ساقین نافع کاه جو مبرد و افتراش آن جهت محرورین مفید و غسل کاه باقلا جهت قلع آثار جرب و کلف خصوصا سیاه آن و پشم و برک خرما را از آن رنگ می نمایند و سیاه می گردد و از خاصیت کاه باقلا آن است که چون در زیر درخت میوه دار هنگام ظهور شکوفهٔ آن بخور نمایند آن را و ثمر آن را محفوظ می دارد از افتادن و مجموع کاه خصوصا کاه خار که جلبان نامند مضر عصب و خوابیدن بر آن بغایت مضر و عرق کاه کل مقوی دل و دماغ و جهت رفع غشی و سستی و ضعف دل محرورین بغایت نافع و طریقهٔ اخذ آن آنست که کاه کل دیوار خشک را با کلاب در دیک عرق کشی کرده مقطر نمایند و

بقدر حاجت بیاشامند و بوئیدن گاه کل خصوصا گاه کل دیوار مطبخ دود خورده که
بران آب و یا کلاب پاشیده باشند نیز مقوی قلب و دماغ است

ص: ۵۰۶

"فصل التاء المثناه فوقانیه مع الدال المهمله"

"تدرج"

بفتح تاء مثناه فوقانیه و دال و سکون راء مهملتین و جیم معرب از تدر و فارسی است و
بترکی قرقاول و در تنکابن و مازندران تورنک و بهندی لوه نامند

"ماهیت ان

طائری است خوشرنک نیکو منظر ملون منقش شبیه بدراج و از ان بهتر و کوچکتر و
حلال گوشت

"طبیعت ان

در دوم گرم و در اول خشک و خشکی آن از دراج کمتر

"افعال

و خواص آن

گوشت آن بغایت لطیف و سریع الهضم و مولد خون صالح مقوی دماغ و فهم و رافع
نسیان و وسواس خصوصا که تا سه روز متوالی کباب آن را تناول نمایند و اکتحال
زهره و خون و بدستور قطور آن جهت بیاض و نزول آب در چشم و سعوط زهره آن
مفتح سده دماغی و جهت رفع نسیان و وسواس و خیالات فاسده مفید و طلای سرکین

آن جهت بهق و برص و کلف و اصلاح بشره زنان حامله نافع و خاکستر پر آن سیاه کننده مو است و لیکن زود سفید می گردد و ذرور استخوان آن بسیار نرم سائیده آن مانند غبار جهت التیام قروح مجرب و اکثار خوردن لحم آن مصدع و مولد مره صفره در محرورین مصلح آن سکنجین است

"فصل التاء المثناه الفوقانیه مع الراء المهمله"

۲۶۸

"قرب"

بضم تا و فتح راء مهمله و الف و باء موحدہ بفارسی خاک و به هندی منی نامند

"ماهیت ان"

معروف و از مطلق آن مراد خاکی است که بسبب تابش آفتاب و صدمات تردد خلق نرم شده باشد

ص: ۵۰۷

"طبیعت ان"

سرد باعتدال و خشک

"افعال و خواص آن"

مجفف و رادع و خاک اجاغ بسیار مجفف و قوت ردع آن زیاده و باندک تحلیل ضماد آن رادع و محلل اورام و مجفف رطوبات و خاکی که در میان نمک باشد و یا

ظرف سفالی که در آن نمک گذارند بسیار مجفف و محلل است ضماد آن جهت تحلیل رطوبات و اورام بارده رطبه انفع"

"تراب المربعات

"ماهیت ان

خاک چهارراه است

"طبیعت ان

الطف و اعتدال است بسبب کثرت صدمات مختلفه و تردد و آمد و شد بسیار

"افعال و خواص آن

مجفف و منقی جراحات چرک دار و باعث التیام آنها و جهت استحکام اعضای مسترخیه و مترهله و استسقا ضمادا و دلکا نافع و جزؤ بعضی از معاجین قدیمه است و گفته اند از خواص آن است که چون قبل از طلوع آفتاب روز شنبه بدست چپ آن را بردارند و در خرقة کبودی بسته تعلیق نمایند سحر را باطل می نماید و منع شر آن می کند و چون زنان سر خود را بدان بشویند در حمام از نظر بد که عین نامند محفوظ می مانند و چون در ساعت سوم روز چهارشنبه بردارند جهت عداوت و تفریق مؤثر است

"تراب الصیدا

"ماهیت ان

خاک مغارة جبل صیدا است از بلاد شام

"افعال و خواص آن

جهت جبر و کسر شربا و ضمادا نافع است نزد اهل آن بلد حتی آنکه ظن شان آنست که چون مصدوع آن را بیاشامد آن خاک باذن خالق جل و علا بسوی آن موضع رفته جبر صدع و فصل شکافتگی آن عضو می نماید باندک زمانی

ص: ۵۰۸

"تراب الشارده

"ماهیت ان

خاک جزیره است از جزائر بحر روم در اقصای شرقی بحر اندلس و آن جزیره متصل بآن را جزیره یابسه نامند

"افعال و خواص آن

کویند خاک آن جزیره را خاصیتی است عجیب غریب که چون مقدار نیم مثقال آن را در آب حل نمایند و در بینی انسانی و یا حیوانی که در حلق او زلو چسپیده باشد بچکانند در ساعت زلو از حلق او برمی آید و جو و کندم روئیده در آن جزیره نیز همین خاصیت دارد و تعلیق آن بر سر دابه معلوقه مسقط علق و همچنین چون آن را بخورد و تعلیق بدان نماید و در آن دو جزیره هیچ هوامی و حیوان وحشی موذی نمی ماند"

"ترید"

بضم تاء مثناه فوقانیه و سکون راء مهمله و ضم باء موحده و سکون دال مهمله بهندی نسوت نامند و ناک پتر و بداره و در بنکاله پتوهری کویند

"ماهیت آن

بیخی است ظاهر آن مائل بسیاهی و باطن آن سفید سبک و مجوف انبویی و دو طرف آن مصمغ منبت آن حوالی خراسان و هند و سند و گیاه آن ساق دار و برک آن شبیه ببرک لوبیا و لبلاب کبیر و اطراف آن باریک و نیز کل آن آسمان جونی بر سر ساقی روئیده و ثمر آن مانند لسان العصافیر و آنچه اندرون آن سیاه و غیر مجوف باشد سم است مانند خربق سیاه زرد آن نیز بد است و بهترین آن باوصافی است که مذکور شد که تازه کرم نخورده سفید مجوف مصمغ و متوسط میان غلظت و رقت صاف جوهر املس سریع التفتیت سهل السحق بی ریشه و یا کم ریشه با اندک حدت طعم و قوت نافذه و جلا باشد و آنچه بخلاف اوصاف مذکوره بودردی و غیر مستعمل است

ص: ۵۰۹

"طبیعت آن

در اول سوم کرم و در آخر آن خشک و صاحب شفاء الاسقام کرم و خشک در آخر دوم گفته

"افعال و خواص آن

مسهل بلغم و رطوبات رقیقه و قلیلی از صفرا و اخلاط سوخته و با زنجبیل که مقوی فعل آنست قالع بلغم غلیظ و لزج بترقیق و دافع از عمق بدن و منقی دماغ و معده و رحم از بلاغم و مفتاح سده آن و جهت فالج و امراض عصبانی و سرفه حادث بمشارکت رطوبات

۲۶۹ معده و عرق النسا و با روغن بادام و تخم کتان جهت سرفه مزمن و درد سینه و با پوست هلیله کابلی و امثال آن جهت مالیخولیا و جنون و صرع نافع و گفته اند چون جرم سائیده خام آن را بیاشامند اخراج بلغم زیاده از صفرا می نماید و مطبوخ آن بالعکس یعنی اخراج صفرا زیاده از بلغم می کند و لیکن سزاوار آن است که چون در مطبوخ و یا سفوف استعمال نمایند مبالغه در کوبیدن و نرم پیختن آن ننمایند تا بخمل معده و امعا نچسپد و در معاجین مبالغه نمایند و چون بطریق سفوف با زنجبیل و شکر بخورند باید که با آب کرم باشد و اگر با نمک بخورند با آب سرد و آشامیدن قلیلی از آن با زنجبیل و نبات که بطور قهوه زنجبیل پخته کرم کرم اندک اندک بیاشامند جهت سرفه رطوبی و ضیق النفس بارد رطب نافع مضر امعا و مجفف اعضا و مغشی و مکرب محرور المزاج و صاحب قلب حار را مضر مصلح آن خراشیدن پوست سیاه آن و بروغن بادام و یا پسته چرب کردن و با کتیرا استعمال نمودن اما باید که بحد اعتدال چرب نمایند زیرا که بسیار چرب نمودن آن باعث ضعف عمل آن است و وجه خراشیدن پوست آن را گفته اند آن است که ذراریح یا گیاه آن می باشد مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم و در مطبوخ تا پنج درهم بدل آن بوزن آن پوست ریشه توت و در بعضی امزجه غاریقون است و طریقه تدبیر جوارش و حبوب و دواء التربد و رب التربد و سفوفات و اشربه و معاجین آن در قرابادین ذکر یافت

ص: ۵۱۰

"ترسی"

بضم تا و سکون راء مهمله و کسر میم و سکون سین مهمله بفارسی باقلای مصری نامند

"ماهیت ان

تخمی است از باقلا کوچکتر سفید مائل بزردی و تدویر و مفرطح و وسط آن اندک فرورفته و طعم آن با تلخی و بستانی و بری می باشد بستانی آن بزرگ تر و بری آن ریزه تر و زردتر و تلخ تر و ثقیل الرائحه و بهترین آن در تغذیه سفید بالیده بستانی آنست و در تداوی بری بسیار تلخ آن

"طبیعت بستانی آن

در آخر اول کرم و در دوم خشک و بری آن در دوم کرم و در آخر آن خشک

"افعال و خواص آن

مفتح سده کبد و طحال و محلل صلابات و جالی و مدر بول و حیض و مسقط جنین و زائل کننده کلف و برص و بهق آشامیدن طبیخ آن و لعوق پخته سرشته آن با ماء العسل و با سرکه ممزوج به آب جهت اخراج دیدان و حب القرع و ادرار بول و حیض و با سداب و فلفل جهت ادرار حیض و اخراج جنین و تحلیل اورام طحال و تفتیح سده کبد و ضماد آن با ماء العسل بزیر ناف جهت اخراج دیدان و بر برص و بهق و برش و جمیع آثار جلدیه و سعفه و بشور و جرب و قروح خبیثه و خنازیر و اورام صلبه جگر و غیر آن و جذب سم هوام و اكله و نار فارسی و بدستور با سرکه و با عسل و سرکه باهم جهت تسکین وجع عرق النسا و تحلیل خنازیر و قلع نار فارسی و ورم سپرز و با مازریون جهت جرب مواشی و تضمید پخته آن با سرکه و عسل جهت عرق النسا و وجع ورك و آثار ضربه و سقطه و مطبوخ آن در سرکه جهت اورام بارده و تهیج بلغمی و اوجاع مفاصل بارده خصوصا که به آب دریا و با ماء الرماد سرشته باشند و با سرکه تنها جهت اوجاع مفاصل حاره و ضماد آرد آن با آرد جو و آب و سرکه مخلوط باهم جهت تسکین اوجاع حاره و بتنهایی بر ورك جهت عرق النسا و بر بشره جهت تنقیه آن و نیکوئی رنگ رخسار و حمرت آن و بردن آثار ضربه خصوصا با آب باران و چون آرد

آن را با بزر کتان و اندکی فلفونیا سرشته بر پاره کاغذی مالیده ضماد نمایند جهت رفع تآلیل و بروز مقعده و شقاق آن و بواسیر و بامر جهت عرق النسا و ضماد طبیخ آن بر غانغرایا و آن ورمی است که اولاً حس از عضو برطرف می شود پس متورم می گردد و آشامیدن آن نیز جهت آن علت و تنقیه احشا و آشامیدن مقدار یک رطل از آن جهت برص و شستن چارپایان بآن جهت کشتن کنه آبها و پاشیدن آب مطبوخ آنکه تلخی آن در آب رفته باشد بر دیوارهای خانه و حجره باعث قتل پشه و مانع

ص: ۵۱۱

۲۷۰ تولید آنست و ریختن آن بر بهق و سعفه یعنی بشور رطبه سر و جرب و اكله و قروح خبیثه و همچنین شستن آنها بآن نافع و خوردن تلخ آن ناشتا هر روز سه درهم جهت تقویت روح باصره و منع صعود ابخره و صداع مزمن و امان از نزول آب در چشم و با عسل جهت ضیق النفس و سرفه مزمن و استسقا و تقویت سپرز و مثانه و رفع حصاه نافع و چون با بیخ نباتی که آن را خامالاون اسود نامند طبخ نمایند و با آب آن جرب حیوانات را بشویند خصوصاً غنم زائل کرداند و آشامیدن آب طبیخ نبات آن جهت ادرار بول مفید و گفته اند که از خاصیت مجربه ترمس آن است که چون مقدار یک مشت از آن را نیم کوفته پوست آن را دور کرده در ظرف مس بی قلعی با شیر تازه دوشیده آن مقدار که از روی آن بگذرد بآتش ملایم طبخ دهند تا تمام شیر را جذب نماید پس بوزن آن روغن کاو بران ریزند و طبخ نمایند تا آنکه غلیظ و بسرحد انعقاد رسد و کرماکرم بر پارچه کرپاسی بمالند اگر بر کنج ران ضماد نمایند اسهال صفرا نماید و بر بالای ناف اسهال سودا و بر ورکین و تهیکاه اسهال بلغم خام و چون اراده قطع آن نمایند آن پارچه را از آن موضع بردارند و به آب سرد بشویند و این از اسرار طب مکتومه است و جهت اطفال و پیران که نتوانند دوی مسهل بیاشامند نیکو است و حمل آورد سرشته آن با عسل و مرمکی جهت ادرار طمٹ و اخراج جنین و تحلیل

ریاح رحم نافع و در جمیع افعال تلخ آن قویتر است از شیرین آن و بر شیرین آن و بر شیرین آن غذائیت غالب و ثقیل و بطئی الهضم و اکثار آن باعث زردی رخسار و معین بر هضم و تغذیه مطبوخ آن بادهان و سرکه و مری و خوردن آن با نمک و صعتر و شیرینی و آشامیدن تبید کهنه بالای آن مقدار شربت آن بادویه از سه درهم تا پنج درهم و مفردا تا هفت مثقال بدل آن در جلای آثار دو وزن آن باقلا و تخم خربزه و در دفع کرم بوزن آن درمنه ترکی و در سائر افعال افسنتین است"

ص: ۵۱۲

"ترنجبین"

بفتح تا و راء مهمله و سکون نون و فتح جیم و کسر باء موحده و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون

"ماهیت ان

شبنمی است که بر خاری که آن را حاج و خارشتر نامند در خراسان و ماوراء النهر و بلاد کرجستان و همدان و نواح آن می نشیند و منعقد می گردد مانند ریزهای نبات و طعم آن شیرین و جالی و بهترین آن سفید تازه پاکیزه غیر مخلوط با برک و خار بسیار آنست زیرا که شاخهای آن را بریده در چادرها ریخته می تکانند تا آنچه ترنجبین بر آنها انعقاد یافته جدا گردد پس از برک و خار و خاشاک پاک کرده باطراف می برند و آنچه چسپیده و آلوده بدانست در آب شسته صاف نموده می جوشانند تا غلیظ و منعقد گردد

"طبیعت ان

در اول کرم و تر و جالی تر از شکر

"افعال و خواص آن

ملین طبع و مسهل صفرا برفق و محرک اخلاط و لطیف تر از شیر خشت جهت سرفه و درد سینه و غثیان و تپهای حاره و تسکین عطش و با ماء الجبن جهت اخراج اخلاط محترقه و بدستور با ماء الشعیر و دفع اخلاط حاره حاده و با روغن کره کاو کوهی جهت عسر البول و مداومت آن با شیر تازه دوشیده جهت تحریک باه که یک اوقیه آن را با نیم رطل شیر کاومیش بیاشامند و مسخن بدن و آشامیدن ترنجبین با آب زیره جهت رفع قراقر شکم که با حمی خفیفی باشد و در حمیات حاده و جدری و حصبه و اسهال الدم و بواسیر و بول الدم استعمال آن جائز نیست چنانچه شیخ الرئیس در بحث حمیات جدری گفته که افضل آنست که تلین طبیعت صاحب جدری را به تمر هندی نمایند و اگر اجابت نکند زیاده نمایند بر آن قدری شیرخشت و احتراز نمایند از ترنجبین و صاحب ذخیره در غب خالص نوشته که ترنجبین را در تپهای کرم ندهند زیرا که مستحیل بصفرا می گردد و اگر ضرورت باشد با حموضات بدهند و در باب جدری و حصبه گفته که مضرت آن مر صاحب جدری و حصبه را مانند مضرت عسل است محرور المزاج را زیرا که محرک اخلاط و باعث زیادتی بیقراری و هلاکت است و صاحب شفاء الاسقام در بحث

ص: ۵۱۳

۲۷۱ جدری و حصبه نوشته که آن هر دو را مضرت است بجهت تحریک آن اخلاط ردیه را و رسیدن کیفیت آنها بقلب و کشتن علیل و همچنین شیرخشت و در بحث اسهال الدم نوشته که اگر در طبع قبضی باشد مزلقات دهند و شیرخشت مناسب است و لیکن از ترنجبین احتراز نمایند زیرا که در آن قوت ادرار دم است مؤلف کوید صاحب بواسیر

و بول الدم را نیز بدستور مضر است و مضر سپرز و محرور المزاج مصلح آن تمر هندی و عناب و ماء الشعیر و بطئ النزول و مصلح آن آب آلو و عناب مقدار شربت آن از هفت مثقال تا سه مثقال بدل آن شیرخشت است و بدستور آب جو با شکر سرخ و دواء الترنجبین و شراب آن و معجون آن در قرابادین ذکر یافت

"ترخوانه"

و

"قرینه"

هر دو در قرابادین مذکور شدند

"فصل التاء مع الشین المعجمه"

"تشمیزج"

بفتح تاء مثناه فوقانیه و سکون شین معجمه و کسر میم و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح زای معجمه و سکون جیم معرب چشمیزج فارسی است و نیز بفارسی چشمک و چشموم و عبری حبه السودا و اهل حجاز بشمه و بهندی چاکسو نامند

"ماهیت ان"

دانه است بقدر بهدانه و مثلث شکل و سیاه اندک املس براق بهترین آن بزرک سیاه براق آنست و ابن بیطار نوشته که آنچه از بلاد سودان و نواح آن آورند اندک بزرکتر است از حجازی آن و بکمان مردم آنجا آن افضل است از حجازی

"طبیعت ان"

در دوم کرم و خشک و بعضی در سوم گفته اند

ص: ۵۱۴

"افعال و خواص آن

جالی و باندک حدت و نهایت قبض و تحلیل و مقوی باصره و جهت دمعه و غشاوه و اخراج قذی نافع و مدبر آن با زعفران و مامیران چینی و شکر که مقوی تحلیل و زیاده کننده جلای آنند جهت امراض مذکوره انفع که با کلاب سائیده بطریق کحل ترتیب نموده استعمال نمایند و ضماد آن جهت جراحت قضیب و اعضای عصبانی و جذام نافع و دستور تدبیر آن آنست که در جوف پیاز یا خمیر گذاشته در زیر آتش پخته پس بر آورده مقشر کرده استعمال نمایند و سه نوع دیگر و نسخ ذرورات تشمیزجی و قطور و کحل آن در قرابادین ذکر یافت

"فصل التاء المشاه فوقانیه مع الفاء"

"تفاح"

بضم تاء مشاه فوقانیه و فتح فاء مشدده و الف و حاء مهمله بفارسی سبب نامند

"ماهیت ان

معروف است و شیرین و ترش و مز یعنی میخوش چاشنی دار می باشد بهترین آن شامی پس اصفهانی بدرخت رسیده شاداب بزرک لطیف آنست

"طبیعت شیرین ان

کرم در اول و تر در دوم و ترش آن در اول دوم سرد و خشک و مز آن در حرارت و برودت معتدل و در اول خشک و جمیع اجزای درخت آن سرد و خشک و برک و ثمر آن با قوت تریاقیت

"افعال و خواص مجموع

ان

مفرح و با عطریت و رطوبت لطیفه و مقوی دل و دماغ و جگر اکلا و شما و جهت خفقان و عسر النفس و تقویت فم معده و منع انصباب فضول بمعده و تنبیه اشتها نافع و شیرین آن مفرح و ملطف روح حیوانی و سریع الاستحاله به صفرائی که در معده باشد و پخته آن جهت سرفه یبسی و آب آن با شراب و آب گوشت جهت رفع غشی مجرب و آب آن در معاین مفرحه مقوی فعل آنها و رب و شراب آن در جمیع افعال قویتر از جرم آن و جهت تفریح قلب و تقویت معده و کبد و دفع وسواس سوداوی و دفع سموم خصوص عقرب و دفع وبا بسیار مؤثر و مسکن حرارت و مربای آن نیز قریب بدان و بهتر است از جرم غیر مربای آن مشوی عفص در خمیر گرفته آن جهت ذوسنطاریا که اسهال دموی است و جهت صاحب سل و ذبول یعنی لاغری و ضماد آن بر چشم جهت تسکین درد و وجع آن نافع و اکثار خوردن خصوص خام نارس ربیعی آن مورث تپهای مرکبه و نسیان و مولد ریاح و تمدد سایر بدن و اوجاع عضل و اختلاج و مصلح آن دارچینی و اغذیه لطیفه و ترش آن قابض و مسکن قی

ص: ۵۱۵

۲۷۲ و عطش و موافق معده صفراوی و پخته آن در خمیر جهت اسهال دموی و مصلح ادویه سمیه و خشک کرده و سویق آن با آب انار و ادویه مناسبه جهت تقویت معده و

اسهال صفراوی و تسکین قی نافع و اکثار آن مضر سینه و مورث ذات الرئه و ریاح عروق و مصلح آن کلقدن و دارچینی و لعق نمودن عسل و مز آن مولد خلط صالح و مسکن تشنکی و قی صفراوی و اسهال و در سایر افعال مانند ترش آن است و کویند همه اقسام آن هرگاه بخلط حار که در معده باشد برسد آن را دفع می کند و خام نارس بی مزه آن مولد خلط خام و حمی و ضماد آن در ابتدای اورام حاره نافع و رب سیب ترش که آب آن را بدون شیرینی بقوام آورده باشند در آخر اول سرد و در رطوبت و یبوست معتدل و جهت غلبه صفرا و غلیان خون و اسهال صفراوی و قی آن و رفع غم و الم سوداوی نافع مضر اسهال دموی و شش و مداومت خوردن آن مضر عصب و شراب و مربای آن قریب النفع است بدان و با حرارت کمی و جهت وسواس سوداوی انفع از شیرین آن و سیب تلخ قابض تر از همه و آشامیدن عصاره سیب رسیده و عصاره برک آن نیز بقدر یک اوقیه تا ده درم و طلای آن نیز جهت دفع سم عقرب و سایر سموم و ضماد برک آن جهت ردع اورام حاره در ابتدا مفید و شکوفه آن با ادویه مناسبه جهت دفع اخلاط متعفن و با ادویه مفرحه جهت تفریح مؤثر و مربای آن یعنی کلقدن کل سیب جهت ضعف دل و دماغ و برانگیختن شهوت باه نافع که کل آن را با دو وزن آن شیره کلقدن کل سرخ سرشته مانند کل سرخ مرتب نمایند و مقدار شربت تفاح هفت مثقال است و اولی آنست که محرور المزاج حامض و مز آن را تناول نماید و مبرود المزاج حلو آن را هرچند حلو آن مضر محرورین نیست و بلغمی مزاج شیرین عفتص آن را و چون از خوردن آن در خود ثقلی یابند باید که بالای آن آب سرد بنوشند و طعام ترش نخورند و همچنین بالای هر میوه تر و تازه بلکه امراق اسفیدباجات و مسخنات بنوشند و تا از معده منحدر نکردد طعام نخورند و تفته آن هیچ یک را مناسب نیست وردی است و جوارش و حلوا و خمیره کل آن و رب و اشربه و عرق و مربای آن در قرابادین ذکر یافت

ص: ۵۱۶

"فصل التاء المشناه الفوقانيه مع الميم"

"تمر"

بفتح تا و سکون میم و راء مهمله بفارسی خرما و بهندی کهجور و چهارا نامند

"ماهیت ان"

معروف است و نر و ماده می باشد نر آن طلع و خوشه برمی آورد و ثمر نمی بندد بخلاف ماده آن و در خوشهای طلع هر دو نوع کردی می باشد که آن را کشن می نامند و در ابتدای ظهور خامی کرد نر را بر ماده می زنند ثمر آن بالیده و شیرین و شاداب و تخم آن کوچک می گردد و الا خوب نمی شود و از ابتدای تکون تا انتها و کمال بلوغ و رسیدگی هفت مرتبه مقرر کرده اند و هر مرتبه را بنامی موسوم اول را طلع و لیغ نیز کویند و دوم را بلح و سوم را خلال و چهارم را بسر و پنجم را قسب و ششم را رطب و هفتم را تمر و هر یک آن ان شاء الله تعالی در اماکن خود مذکور خواهد شد و بحسب اماکن و بلدان مختلف می باشد و بهترین اماکن که خرما در ان خوب می شود جهرم از توابع فارس است پس عمان پس جاهای دیگر و بهترین اصناف غیر جهرمی آن آزاد پس مکتوم پس خستاوی است که پوست آن نازک و مغز آن بسیار و تخم آن کوچک و شیرین رسیده بی ریشه باشد

"طبیعت ان"

در دوم گرم و در اول خشک و بعضی در اول تر دانسته اند

"افعال و خواص آن"

کثیر غذا و مولد خون متین و جهت فالج و لقوه و اعیا و تقویت کرده لاغر شده و تسمین بدن و باه مبرودین و امراض بارده و بلغمیه و درد کمر و تلین مفاصل و موافق سینه و شش بارد و آشامیدن طبیخ آن با حلبه جهت تب بلغمی و تفتیت حصاه مجرب و با برنج جهت تسمین مهزولین و خیسانیده آن در شیر تازه دوشیده خصوص با اندک دارچینی و از عقب آن نیز آشامیدن شیر تازه دوشیده در تقویت باه

ص: ۵۱۷

۲۷۳ یعدیل دانسته اند و لیکن ثقیل و بطئی الهضم و مسدد مضر محرورین و صاحبان بلدان حاره و در بلدانی که خرما در آنها حاصل نمی شود اهل آن بلدان را اکثر خوردن آن جائز نی و مولد سودا و سده جگر و سپرز و محرق خون و معفن اخلاط و مصدع و مورث قلاع دهان و رمد و درد دندان و مصلح آن آب انار و سکنجبین و روغنها و خشخاش و بادام مقشر خوردن و شستن دهان بعد خوردن آن با آب نیمکرم خصوص که سماق در آن خیسانیده باشند و بدستور غرغره با کلاب و سماق با سرکه و خائیدن طرخون که زمانی طویل در دهان باشد مانع ضعف دندان و قلاع دهان و خناق است و مصلح سده آن در مبرودین جوارشات مسهله بعصر و بالجمله در محرورین موجب امراض بسیار و در مبرودین باعث زوال امراض بارده و رطوبات بلیه و خام آن نفاخ و بطئی الهضم و ثقیل و مسدد و تخم آن کرم و خشک و صحیح آن است که مرکب القوی است با برودت بسیار و حرارت کمی و شدید القبض و آشامیدن آب طبیخ آن جهت تفتیت حصاه و سائیده آن جهت رفع اسهال و بستن شکم بقوت و ذرور سوخته آن جهت قروح خبیثه و مغسول آن جهت التصاق جراحات تازه و ریختن احداب عین و سبل و قروح آن و حدت بصر و سیاهی چشم نافع

"تمر هرونی"

بکسر ها و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم راء مهمله و سکون واو و کسر نون و یا نوع
تمر کوچک باریک سرخ رنک با هسته باریک کوچک است

ص: ۵۱۸

"تمر هندی"

بعربی صبارا و حمار و حوش و حومر او بهندی انبلی نامند

"ماهیت ان

تمر درختی است هندی در غلافی مانند باقلا الا آنکه از ان پهن تر و پوست آن بعد
رسیدن اندک صلب صدفی می گردد بخلاف باقلا و مغز آن پوست دیگر سوای آن
ندارد طول آن بقدر شبری و دو نوع می باشد یکی سرخ تیره اندک چاشنی دار و در
هنکام خامی نیز سرخرنک می باشد و در کجرات و نواح آن و اکبرآباد بسیار خوب
می شود و در اماکن دیگر بدان خوبی نمی شود و این نوع وفور ندارد و دوم سرخ
کمرنک مائل بتیرکی و این در خامی سفید می باشد و این نوع بسیار است و تخم هر
دو مائل بتدویر و اندک پهن و مغز آن سفید و پوست آن سرخ تیره از ترمس بزرگتر و
تخم نوع سرخ آن از سفید آن کوچکتر و درخت آن عظیم و برک آن ریزه طولانی
انبوه و بهترین آن رسیده بی عفوصت اندک کهنه آنست یعنی شش هفت ماه تا یک
سال از اخذ ثمر آن گذشته باشد نه کهنه فاسد شده آن و دستور است که ثمر رسیده
آن را مقشر نموده قدری از لیفهای آن را برآورده جبهای بزرگ ساخته اندک چرب
نموده نگاه می دارند و الا آن را کرم می زند و رطوبت آن خشک و ترشی آن کم می
گردد

"طبیعت

ثمر هر دو نوع آن در اول سرد و در دوم خشک و در سوم نیز گفته اند و خشکی سرخ آن زیاد

"افعال و خواص آن

لطیف تر از اجاص و رطوبت آن زان کمتر و مقوی قلب و معدۀ مسترخیه و قابض شکم خصوص سرخ آن و مسکن غثیان و قئ صفراوی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه و در حموضات مسهلی سوای آن نیست و مطفی هیجان خون و جهت خفقان حار و تپهای حاره و غشیه و کرب و غشی و رفع عطش و تفریح و حکه و جرب و هیضۀ صفراوی و غرغره آن جهت خناق و مضمضۀ آن جهت قلاع دهان نافع و گفته اند که ثمر هندی را نباید در آب بسیار مالید زیرا که موجب سده و تنفر طبیعت و غثیان و قئ می گردد بلکه باید که در آب بخیسانند چون خوب خیسید و قوت آن تمام در آب باز داده شد صاف نموده با اندک نبات و یا شکر و یا آنچه خواهند از اشربه و غیرها بیاشامند و اهل هند آشامیدن نقوع آن را برای جذام نافع می دانند المضار اکثار آن مورث سحج و سعال و مضر صدر و سرفه و طحال و مولد سدد و ناشتا خوردن آن مضر و بدستور خام و

ص: ۵۱۹

۲۷۴ تازۀ نورس آن زیرا که مسدد و بسیار نفاخ و بطعی الهضم و الانحدار است و مصلح آن کثیرا و خشخاش و بنفشه و عناب و لعاب بهدانه و با اندک شیرینی خوردن مقدار شربت آن از هفت مثقال تا سی مثقال بدل آن آلوی سیاه و در غیر اسهال زرشک و دانۀ آن در سوم سرد و خشک و قابض و خوردن مغز آن جهت امساک منی مجرب و ضماد آن جهت خلع عضو و وثی و تقویت سستی عضل و با پیه و امثال آن جهت نضج و کشودن دمل و چون نرم کوفته پیخته در فرج بمالند تنک کرداند و مطبوخ کوبیده

آن و تخم ریحان کوبیده با شیر زنان و یا شیر بز جهت نضج دمامیل حاره و انفجار آنها با تکرار عمل مجرب و چون برک نازک آن را بسایند و در آب بمالند و صاف کنند و بیاشامند جهت زحیر حار و آزاری که در هند و بنکاله اهوه می نامند و در بینی مردم می شود و جهت حمی صفراوی و قرحه مجاری بول و اخلیل که بفارسی سوزنک و بهندی سوزاک نامند نافع و ضماد آن جهت تسکین لهیب اورام حاره حاده و وجع و تحلیل آنها و با اندک دار فلفل جهت رفع اذیت لعاب عنکبوت که بر عضو مالیده شده باشد و تحلیل اورام حاره و بارده نیز و ضماد کل آن جهت تسکین رمد حار و وجع و حرارت چشم و آشامیدن آن جهت بواسیر خونی و ذرور پوست درخت آن جهت التیام جروح و قروح و خاکستر پوست درخت آن جهت آوردن اشتهای طعام نافع و جوارش و حلوا و سکنجبین و شراب و مربی و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

ص: ۵۲۰

"تمساح"

بکسر اول و سکون میم و فتح سین مهمله و الف و سکون حاء مهمله بفارسی نهنک و بهندی مکرمچه نامند

"ماهیت

ان

حیوانی است بزرگ در انهار کبار مانند رود نیل و بعضی مواضع کنکاد و هند و بنکاله نیز بهم می رسد و چهار دست و پا و دنباله دارد پوست آن خشن و ضخیم و بسیار قوی به حدی که در آب شیر و قبل را بخود می کشد و هلاک می گرداند و در خشکی از دست و پا بمردم و حیوانات دیگر سنک می اندازد و در وقت مضغ فک بالای آن

حرکت می نماید بخلاف حیوانات دیگر و دهن آن وسیع و کویند نود دندان دارد پنجاه در فک بالا و چهل در فک پائین و میان هر دندانی تا دندان دیگر دندان کوچک مربع و در وقت بند کردن دهان یک دندان در بین دندان دیگر می آید و منطبق می شود و زبان آن طولانی و طول جثه بزرگ آن تا ده ذرع و عرض آن در ذرع و زیاده بران و تخم بر خشکی می گذارد و بجهای آن آنچه در آب تعیش می نماید تمساح می شوند و آنچه در خشکی سقنقور و بیرون آب نیز تعیش می کند و نوع کوچک آنکه در ریک تعیش می کند ورل مائی نامند و کویند همین سقنقور است

"طبیعت ان

در دوم گرم و در سوم خشک

"افعال و خواص ان

بخور جگر آن جهت رفع جنون و اکتحال سرکین آن جهت رفع بیاض عین تازه و مزمن و زهره آن درین باب قوی الاثر و قطور پیه آن با روغن کل جهت رفع صداع و شقیقه و درد گوش و کری و درد کمر و کرده و تقویت باه و ضماد آن دافع آزار کزیدن آن در ساعت و گوشت آن محرک باه و اسفیدباج آن مسمن بدن مهزولین و رافع قولنج و لیکن ردئ الکیموس و طلای خون آن با بلبله و آمله جهت تغییر لون وضح و بهق سفید و بر پیشانی و صدغین جهت دفع شقیقه و صداع و تدهین آن بر بدن صاحب تپ ربع جهت رفع آن مؤثر و سوزانیدن پیه آن در چراغ در نهری که در ان وزغ باشد کویند مانع صدای آنست و بدستور افروختن فتیله سرشته آن با موم ما دام که آن روشن باشد و چون پیه آن را بر موضع کزیدگی آن بمالند تسکین دهد و جع آن را و چون بر پیشانی کوسفند نطاح یعنی شاخ زن بمالند جمیع کوسفندان از ان بگریزند و تعلیق چشم آنکه در زندگی از ان کنده باشد جهت منع تزیاید جذام و تسکین درد چشم

که چشم جانب راست آن را جانب راست و چشم جانب چپ آن را بر جانب چپ
بندند و بستن آن بر پای راست جهت تقویت جماع و تعلیق دندان راست آن بر بازوی
راست در تحریک باه و تقویت

ص: ۵۲۱

۲۷۵ مجامعت اثر تمام دارد و چون پوست تمساح را بر دور قریه بگردانند و بر سقف
ذهلیز آن بیاویزند در آن قریه تکرک نبارد

"فصل التاء مع النون"

"تن"

بضم تاء مثناه فوقانیه و تشدید نون

"ماهیت ان"

ماهی است بزرگ فربه چرب که در دریای مطلم و دریای شام بهم می رسد و آن را
بشبكة صید می نمایند و نمک سود می کنند

"طبیعت ان"

حار یابس

"افعال و خواص آن"

خوردن نمک سود آن جهت سم مار شاخدار و ضماد آن جهت کزیدن سگ دیوانه
نافع و خوردن آن و قی کردن بعد از ان منقی معده و مخرج بلغم غلیظ است

"تباکو"

بفتح تا و سکون نون و فتح باء موحده و الف و ضم کاف و سکون واو بترکی تتن و بهندی بجره بهنک نامند

"ماهیت آن"

حکیم میر محمد مؤمن در تحفه المؤمنین نوشته ظاهراً قسمی از ماهی زهرج جبلی باشد که قلموس نامند چه در ماهیت بقسم سوم آن شبیه و در سمیت نسبت بماهی مشابه آن است و قسم سوم قلموس را تعریف کرده اند که برک آن مانند برک کرنب و از آن درازتر و باندک رطوبت چسپنده و ساق آن زیاده بر ذرعی و باندک زغب و تخم آن ریزه سرخ مائل بسیاهی و در غلافی و مؤید دیگر آنکه در زمان بقراط بجهت رفع و با گیاهی را مقرر کرد که آورده در خندق اطراف شهر دود کنند و دود آن باعث کردید که احدی را وبا اثر نکرد آن گیاه قسمی از قلموس بود و این اثر با تباکو می باشد و در هر بلدی که تباکو شیوع یافته و با بتدریج کم شده و بالفعل نایاب است و الله اعلم بحقیقه الحال بدانکه آن از ادویة جدیده و قریب بسه صد سال است که بهم رسیده و دو صد و کسری است که شیوع تمام یافته و باعث شهرت و وفور آن در ایران و توران و هندوستان کویند پرتکیش که گروهی از نصاری است بوده که از ارض جدید بدست آورده و تخم و برک آن را بسمت ایران و هندوستان برده و از انجا بجاهای دیگر منتشر گشته به نحوی که شاید بالفعل هیچ مملکتی و بلدی و قریه نباشد که آن را استعمال نه نمایند خواه بعنوان کشیدن بغلیان و خواه بخوردن جرم آن و خواه بسعوط نمودن سفوف جرم آن بدماغ خواه در آن بلده و قریه بهم رسد و یا از جاهای دیگر آورند و بقیمت اعلی بخرند و کویند بدوء شیوع آن در ایران زمان سلطنت شاه عباس ثانی و در هندوستان اواخر اکبر بادشاه و اوائل جهان کیر بادشاه بوده و آن انواع و اقسام می باشد

و بهترین آن برکهای بزرگ ضخیم چسپنده تندبوی زرد مائل بسرخی است که خالهای سرخ مائل بتیرکی بران افتاده باشد که چون نرم نموده با آب بسرشند شیره دار چسپنده باشد خواه کاریونی و خواه کازرونی و یا طونی و یا طبسی و یا بلخی و یا ملتانی باشد و خواه از غیر آن اماکن هر جا که خوب شود مانند امانت خوانی بنارسی و قسم اعلی سورتی برای کشیدن خالص آن در سر غلیان و برای تخمیر آن با قند سیاه که بهندی کره بضم کاف فارسی و سکون راء هندی چهار نقطه و ها نامند که اهل هند و دکهن و بنکاله مستعمل دارند که برک تنباکو را باهم وزن آن و یا قدری زیاده از ان شکر باهم خوب کوبیده و سرشته در ظرفی کرده چند روز می گذارند تا تخمیر یابد و آن را کراکومی نامند و بعضی برای سرعت و زیادتی تعفین و تخمیر چند روز در زمین و یا سرکین اسپ دفن می نمایند پس برآورده در سر غلیان کرده آتش بران گذاشته می کشند باصطلاح هند این طریق را سلفه می نامند و صاحبان امتیاز تابه که تابه کوچکی از نقره یا سفالی ساخته و بیکروی آن بقدر یک توله از ان که کراکو نامند چسپانیده در سر غلیان می گذارند که روی خالی آن بالا باشد و بران اخگر گذاشته می کشند و بعضی برای خوشبوی قلیل سنبل الطیب کوبیده و بعضی صاحبان طبع و خوش سلیقه پوست سیب اگر بهم نرسد

ص: ۵۲۲

۲۷۶ مربای سیب و بابه در کوبیدن داخل کرده و در ظرف کلی گذاشته و سر ظرف را از کل بند نموده در زمین دفن می کنند تا تخمیر یابد بعد از ان برآورده بدستور بر تابه چسپانیده می کشند بسیار خوش بو می شود و بهترین تنباکوها از برای کراکو تنباکوی بهیلسه که در دکهن است بسیار خوش بو و کران قیمت است و برکهای آن کوچک و زعفرانی رنک و شیره دار چسپنده و بعد از ان تنباکو چنار کره که قریب بنارس است و در بنکاله به بها کلپور و در هند قسم کال می شود بسیار تند و تلخ

"طبیعت

ان

در آخر سوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

معطش و مجفف و سم اقسام ماهی و دود آن مصلح فساد هوای وبائی و تعفن آن و منقی رطوبات دماغ و محرک آن و جهت درد دندان رطوبی و ربو بلغمی و سرفه رطوبی و ضیق النفس بلغمی کشیدن و خائیدن و خوردن آن نافع و بدستور خوردن کراکو بمقدار دانه نخودی ناشتا حب بسته و سعوط سائیده برک آن مانند غبار جهت دفع نزلات دماغی بارد رطب مزمن و تعطیس فرمودن آن مفید و فرو بردن دود آن را رافع قبض بطن دانسته اند خصوصا ناشتا و ذرور خاکستر آن جهت زخم دواب و ضماد آن با روغن کل سرخ جهت جرب متقرح و حزاز و منع نرف الدم جراحات تازه و تجفیف قروح مزمنه و نزول آب آزموده و آشامیدن آب غلیان که زرد شده باشد از کثرت کشیدن جهت استسقا و مار کزیده نافع دانسته اند بادرار بول و عرق مفرط و چرکی که در آب نی غلیان خصوصا نزدیک بسر غلیان جمع می گردد چون از ان فتیله سازند و یا فتیله را بدان آلوده کرده در ناسور مزمن گذارند چهار مرتبه نهایت شش هفت مرتبه التیام می یابد و چون در چشم کشند شبکوری را زائل می گرداند خواه آن چرک تازه باشد خواه خشک بطریق اکتحال و کشیدن تنباکو بسر غلیان با برک فنجنکشت که بهندی سنبهالو نامند جهت دفع ضیق النفس و سرفه مزمن و ظلمت بصر عارض از رطوبت و برودت نافع و تنباکو مضر دل و دماغ حار یابس و محرور المزاج و سوداوی و مورث سده و خفقان و تکدر حواس و مغلظ خون و مصلح آن شیر تازه دوشیده است و کویند معیار صحت مزاج بدن است زیرا که مریض را خصوص

صاحب حمی را خوش نمی آید کشیدن آن و حب تنباکو و عرق و مرهم و معجون آن در قرابادین ذکر یافت بدانکه اعیان و اشراف و اعزه و اطبا و بعضی از نصاری در بنکاله و هند به طریقی که صاحبان سلیقه هند تا به چسپانیده معمولی دارند می کشند و لیکن در ولایت آنها تنباکو را بطریق سر غلیان نمی کشند و اما بعنوان سعوط و عطوس اکثری مستعمل دارند و قلیلی برک آن را می خورند و بعنوان دمی می کشند

ص: ۵۲۳

"تنزو خطائی"

بفتح اول و سکون ثانی و ضم زای معجمه و سکون واو و آن را شاه سینی نیز گویند

"ماهیت ان

قرصلی است مصنوع و بعضی سرخ مائل بتیرکی و بعضی مائل بسبزی که از خطا می آورند و نیز اقراصی سیاه رنگ از کاشغر می آورند موسوم باسم تنزو و تحقیق آن است که تخمیر آن از عصاره برک حنای خطائی است و ماده آن کلی است که از بعض معادن بادزهر معدنی برمیآورند و اقراص و غیر آن ساخته بمهر بادشاه آن مملکت رسانیده بجهت اعتبار باطراف می برند و چون بادزهر معدنی مختلف الالوان است لهذا تنزو نیز مختلف الالوان می باشد و نیز مجعول از کل ارمنی و طین مغره و زرنیخ با آب گیاهای محله می سازند و بجای تنزو می فروشند و علامت آن آنست که از ان بوی زرنیخ می آید بخلاف خطائی اصلی

"طبیعت ان

مرکب القوی مائل بحرارت

"افعال و خواص آن

رادع و محلل و قابض و جهت اورام حاره و بارده و کزیدن هوام و تسکین درد سر و سائر اعضا و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و قطع نرف الدم و جراحات و آشامیدن یک دانک آن تا نیم مثقال جهت اسهال دموی و بواسیر و قئ الدم و نفث الدم و ذرور آن جهت قرحه چشم و مقعده و قضیب

۲۷۷ و فرزجه آن جهت سیلان حیض و رطوبات رحم و جمیع علل آنکه از رطوبت باشد نافع مضر شش مصلح آن کثیرا است و نسخ تنزو حار و بارد در قرابادین ذکر یافت"

"تنکار"

بفتح تاء مثناه فوقانیه و نون و کاف و الف و راء مهمله بهندی سهاکه نامند

ص: ۵۲۴

"ماهیت ان

کفته اند دو قسم می باشد معدنی و آن نوعی از بورق است و این دو قسم می باشد یکی شبیه به یخ و آن را بوره زبدی و بشیرازی بخک نامند و قسمی شبیه برف و آن زبد البورق است و بشیرازی برنک کویند و قسم دوم مصنوع و آن نوعی از لحام الذهب مصنوع است و آنچه بالفعل مشهور و متعارف است مرکب از نمک و قلی بالسویه و سه برابر هر دو بوره ارمنی است که مجموع را در شیر کاو و یا کاومیش بقدر آنکه بپوشاند آن را می جوشانند تا منعقد گردد و در آفتاب خشک می کنند و لحام الذهب مصنوع از بول غلمان نزدیک ببلوغ است که در ظرف مس جمع می کنند و از

دسته مس در آفتاب و جای نمناک مدت‌ها می‌سایند تا منعقد و صلب گردد و آنچه به تحقیق پیوسته معدنی است و در بنکاله از کوهستان شمالی آن مانند نیپال و بهرایچ و نواح آنها بسیار می‌آورند و باطراف می‌برند و مصنوع اگر باشد چیزی کمی خواهد بود

"طبیعت اقسام آن

در آخر سوم کرم و خشک و از سموم است

"افعال و خواص آن

داخل کردن آن در طلا در حین کداز باعث نرمی و زود کداختن آنست و لطیف و محلل و جالی و مسقط بواسیر و جهت بردن گوشت فاسد جراحات و درد دندان و تاکل آن و قتل کرم آن مفید گفته اند و لیکن به تجربه و تکرار عمل معلوم و مشاهده شده که متاکل دندان است و دندان را بزودی می‌اندازد چون چند روز متوالی سائیده بر بن دندان بمالند و از خاصیت معدنی آنست که تنقیه قلعی و تلبین آهن می‌کند و آهن را چون یکبار در آب تنکار معدنی تطفیه کنند و بار دیگر سرخ کرده در روغن کنجد تطفیه نمایند آهن مذکور مثل مقناطیس جذب آهن می‌نماید و فرق میان تنکار معدنی و مصنوعی آن است که تنکار مصنوعی را چون در آتش اندازند از آن رطوبتی ظاهر می‌گردد بخلاف معدنی"

ص: ۵۲۵

"تین"

بکسر تا و نون مشدده و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون بفارسی ازدها نامند

"ماهیت آن

حیوانی است بری و بحری می باشد بوی آن از دهن می کزد مانند مار و بحری آن از دنباله مانند عقرب و هر دو نوع آن دست و پا و چنکال می دارد و کویند چهار ناخن به ترتیب دارد و یکی در کف دست و بر سر آن دسته موی چون کاکل و چون کسی را بکزد می کشد آن را بنزف الدم

"طبیعت آن

در چهارم کرم و خشک و سم قتال

"افعال و خواص آن

ضماد خاکستر سوخته آن با عسل جهت قطع بواسیر و بهق و برص نافع و چون گوشت تازه آن را بر موضع کزیده آن به بندند جذب سمیت و رفع اذیت آن می کند و معالجه کزیده آن معالجه قروح خبیثه است

"فصل التاء مع الواو"

"توابل"

بفتح اول و واو و الف و کسر باء موحد و لام

"ماهیت آن

اسم اصطلاحی ادویه یابسه است که در اطمعه داخل می کنند مانند کشنیز و زیره و ساذج هندی و فلفل و هیل و قرنفل و دارچینی و امثال اینها"

"توبال"

بضم اول و سکون ثانی و فتح باء موحدہ و الف و لام معرب از تفال فارسی است
یونانی اما طیطس نامند

"ماهیت ان

ریزهای است که از مس و آهن تفته در حین کوبیدن جدا می گردد و بهندی آهنی را
لوه چون و مسی را دیک چون نامند و از مطلق آن مراد توبال مس است و بهترین آن
مائل بسیاهی و سرخی و براق رقیق است که قبرسی نامند که چون سرکه بر آن پاشند
رنک بگیرد و زنکار از ان بهم می رسد و بعمل می آورند و سفید رقیق آن ضعیف

القوه

ص: ۵۲۶

"طبیعت

ان

کرم و خشک در سوم

"افعال و خواص آن

ملطف و جالی و از نحاس محرق لطیفتر و معفن اخلاط و جهت منع

۲۷۸ قروح خبیثه از انتشار و التیام قرحه چشم و خشونت اجفان و سبل و بیاض و بردن

کوست زائد صلب جراحات چون از ان مرهم سازند و جهت جرب و حکه نافع و

آشامیدن نیم مثقال مغسول آن با یک مثقال علك البطم و یا آرد کندم و یا صمغ عربی

که حب بسته جهت رفع بشاعت آن فرو برند و بالای آن سرکه بیاشامند برای آنکه مقیء

و مسهل قوی بلغم است و جهت استسقا و ماء اصفر مفید و آشامیدن نیم مثقال آنکه مقدار شربت آن است با ماء القراطن که ماء العسل است جهت اسهال کیموس مائی و جبن بتحریک که عبارت از آزار شکم و ورم و بزرگی آنست مفید و زیاده آن باعث سحج و قرحه امعا است و ناشتا نباید استعمال نمود و همچنین غیر مغسول آن را در امراض عین جهت آنکه بسیار حاد است و آب مغسول آن بنهایت لطافت و حدت می باشد و در ذرورات و شیافات و مراهم مستعمل است و اهل هند توبال را در سنونات که مسی نامند استعمال می نمایند چنانچه در قرابادین در حرف المیم در مسی ذکر یافت

"طبیعت ان

در چهارم خشک

"افعال

و خواص آن

قابض اسهال خون و مانع خفقان و ذرب و ضعف معده و باه و در سائر منافع و خواص قریب بتوبال نحاس است و چون در لته بسته در جای نمناک خصوصا تحت خمها یک هفته بگذارند زعفران می شود و آن بجهت بردن جرب عین و جلای حمره آن و با ربع آن نوشادر جهت رفع بیاض و سبل آزموده و با سرکه و عسل جهت تحلیل اورام نافع و در زعفران الحدید سائر خواص آن ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و دستور غسل توبال النحاس در مقدمه کتاب ذکر یافت

ص: ۵۲۷

"توت"

بضم تا و سکون واو و تاء مثناه فوقانیه و ثناء مثلثه نیز آمده

"ماهیت آن

ثمر درختی است معروف شیرین و ترش می باشد شیرین آن را نبطی و ترش آن را شامی نامند بهترین هر دو نوع آن بالیده شاداب آنست

"طبیعت شیرین

آن

کرم در آخر اول و تر در آخر دوم و بسیار شیرین آن تا دوم کرم با قوت قابضه و بارده

"افعال و خواص آن

مولد خون صالح و مرطب دماغ و مفتح سدد و مصلح جگر و فساد سپرز و مسمن بدن و مبهی و مقوی پیه کرده و مدر بول و ملین طبع و جهت آبله و حصبه نافع و در انضاج شبیه بانجیر و سریع الاستحاله بخلط حاضر و شیخ الرئیس و صاحب شفاء الاسقام مفسد خون گفته اند و مصدع و ملطح بمعده جهت آنکه مفسد حال معده است مصلح آن سکنجبین حامض در مبرودین و کسی که آن را بزودی حمی عارض می گردد جوارش کمونی و ترش آن در دوم سرد و در اول خشک و قابض خصوصا خشک آنکه قائم مقام سماق است

"افعال و خواص آن

ملطف و مفتح و مسکن حدت خون و قانع صفرا و رادع و محلل اورام کرم حلق و حنجره و مانع ریختن مواد حاره بحلق و زبان و سائر اعضا بسبب قوت قبضی که دارد و

مسکن عطش و منبه اشتها و غرغره به آب آن و بدستور با رب آن جهت قروح خبیثه دهان و قلاع و بثور و ردع و تحلیل اورام حلق و کام و زبان و تقویت آن آزموده خصوصا با معینات آن مانند آب برک کشنیز تازه و آب برک کاسنی و شب یمانی و مازو و سک و مر و زعفران و ثمره الطرفا و ایرسا و کندر هریک بقدر حاجت از ودع و تحلیل و جلا و آشامیدن آن جهت قرحه امعا و اسهال حار و ذوسنطاریا و سائر مواد متجلبه بسوی معده خصوصا خشک آن با معینات و مقویات آن مفید مضر سینه و شش و عصب و مصلح آن عسل و آب انار خصوصا جوارشات و اطریغل صغیر و رب آن در جمیع افعال قائم مقام آنست و صنعت رب و شراب آن با خواص و منافع در قرابادین ذکر یافت و آب مطبوخ بیخ توت که بقدر هشت مثقال آن در آب طبخ یافته باشد جهت اخراج حب القرع خصوصا که برک شفتالو اضافه کرده باشند و بدستور طبخ نیم کوفته آن در یک رطل آب که برع رسیده باشد با شکر و عسل و یا آنکه انجیر در آن پخته باشند جهت خائق النمر و سائر سموم و برسام و جنون و درد کمر و پشت

ص: ۵۲۸

۲۷۹ که از خلط خام باشد بغایت نافع و طبیخ برک آن نیز همین اثر دارد و غرغره آن جهت ذبحه و خنازیر و بدستور ضماد آن و مطبوخ هشت درهم ریشهای آن با سه اوقیه انجیر که در نود مثقال آب طبخ یافته و بنصف رسیده باشد مسهل قوی سودا است شربا و مضمضه و ضمادا و نطول آن جهت درد دندان و تحلیل ورمهای بزرک نافع و از صمغ توت نیز همین اثر می آید و چون آب ریشه توت را که از شکافتن آن گرفته باشند هفت اوقیه با برک تاک و انجیر سیاه بقدر یک اوقیه با قدری آب باران در دیک کرده و اطراف سرپوش آن را بخمیر گرفته بجوشانند تا بسدس رمد و موی را بدان بشویند خضاب قوی و مجرب است و همچنین طبیخ برک حامض آن با برک تاک و انجیر سیاه الفم مضمضه بر ب حامض آن جهت ورم و بثور فم و غرغره بآن جهت ورم

حلق و خناق و ذبحه و بدستور بطیخ برک آن و بطیخ پوست درخت و برک آن جهت درد دندان نافع و خائیدن صمغ آن نیز همین اثر دارد و طیخ بیخ آن مرخی دندان الاورام و القروح ضماد آن با سرکه در حمام جهت شری مزمن و قروح خبیثه مجففه و بدستور عصاره آن و طلای برک آن با روغن زیتون جهت قروح و سوختگی آتش و ضماد برک آن به تنهایی سائیده جهت بثور و قروح اکثر اعضا و جرب رطب و یابس نافع و توت نارس بسیار قابض و ضماد آن با سرکه جهت رفع شقاق و شری و به تنهایی نیز جهت شقاق کعبین و ما بین انگشتان سریع الاثر و آزموده است السموم آشامیدن عصاره برک آن بقدر یک اوقیه و نیم جهت کزیدن رتیلا و هوام و پوست درخت توت شامی تریاق شوکران است چون در آب جوش داده بیاشامند و باید که بالای توت طعام ترش تناول نمایند خصوصا بر شامی آن"

ص: ۵۲۹

"توتیا"

بضم تا و سکون واو و کسر تاء مثناه فوقانیه و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف معرب از دود یای فارسی است یونانی ثمقولس نامند

"ماهیت ان

صاحب تحفه المؤمنین حکیم میر محمد مؤمن رحمه الله علیه و دیگران نوشته اند که معدنی و مصنوعی می باشد و معدنی را سه قسم گفته اند یکی سفید شبیه پوست بیضه شتر مرغ که برو چیزی مثل نمک ظاهر باشد و بهترین اقسام است و دیگری زرد و دیگری کبود و شفاف و این غلیظتر از همه و مشهور بتوتیای هندی و توتیای دیکیک در غایت حدت است و چند قسم دیگر نیز نوشته اند چنانچه در تحفه و سایر تذکره ها

مذکور است و امین الدوله نوشته که توتیای بحری نیز می باشد و آن سنکهای سفید مستدیر شبیه بسنک ریزه است اما دو قسم اول که سفید و زرد باشد ظاهر آن است که مصنوع از دود قلعی و اسرب و شیخ که بفارسی شبه و روی توتیا و بهندی جست نامند باشد و سیوم را از مس بعمل می آورند مؤلف گوید آنچه بتحقیق پیوسته آن است که غیر مصنوع نمی باشد اما کرمانی که انابیی و سفالک و میزابی یعنی شبیه بناودان که بهندی کهپریه و سنک بصری نیز نامند دودی است که در کرمان که معدن سرب است در وقت کداختن آن بعمل می آورند بدین طریق که کوره آن را دو طبقه می سازند بلند و در زیر آن جای آتش کردن مانند اجاغ می گذارند و از خاک چسپنده که در عراق آن را خاک رست می نامند قلمها و شمشهای بلند بمقدار شبری که دو سر آن اندک باریک باشد می سازند و خشک نموده در آب نمک غوطه می دهند و باز خشک نموده در طبقات آن کوره چپ و راست و چلیپا خوابانیده می چینند تا اینکه در حین کداز سرب دود آن بر آنها به پیچد و منعقد گردد و ضایع نکردد و چون زمانی ممتد گذشت و یافتند که دود بسیاری بر آنها پیچیده و منعقد شده است آنها را برمیآورند و می شکنند و دودهای منعقد مانند انوبه و سفالک را از آنها جدا می نمایند و آن توتیا کرمانی است و باز بدستور قلمها و شمشهای تازه در آن کوره می چینند و همچنین نوع دیگر آنکه شنیده شد که کوره را مانند تنوری سرتنگ و بلند می سازند و در زیر آن جای آتش می گذارند و از پائین تا بالای دیوار آن تنور سوراخها برای نصب

ص: ۵۳۰

۲۸۰ کردن آن قلمها و شمشها می گذارند پس قلمها و شمشها بنحو مذکور ساخته در آنها نصب می کنند و بعد مدتی که دود بسیاری بر آنها منعقد کردید آنها را برمی آورند و بجای آنها قلمهای دیگر نصب می نمایند و همچنین از قلعی شبح بیاء موحد

یعنی روی توتیا شنیده شده که بدستور بعمل می آورند و بهترین آن پارچه ها و انوبهای صلب بی خاک آمیخته آنست و مستعمل نرم سائیده مغسول آن است زیرا که استعمال غیر مغسول آن جائز نیست و توتیای اخضر که توتیای هندی است از مس با زاج سفید بطریق احراق بعمل می آورند و این مستعمل در امراض عین نادر است و اکثر مستعمل نوع کرمانی است که ذکر یافت و آنچه مشهور ببصری است نه از آن جهت است که در بصره بعمل می آورند بلکه از آن جهت است که از کرمان ببصره می برند و از انجا بجاهای دیگر و در ممالک هند

"طبیعت آن"

جالینوس در اول سرد و در دوم خشک دانسته و حنین سرد و خشک در دوم گفته و مغسول آن بارد و مجفف بی لذع و با قوت تغریه و اما اخضر هندی آن حار حاد یابس در چهارم اکال مجفف است در غایت تجفیف

"افعال و خواص کرمانی آن"

از اکبر ادویة عین است و مقوی روح باصره و حافظ صحت چشم و مانع انحدار مواد بسوی آن و جهت قرحة چشم و بینی و قضیب و عانه و مقعده و سرطان متقرح و سائر اعضا و اندمال قروح و جروح و اكله و رفع بدبوئی زیر بغل اکتحالا و ذرورا و طلاء و مرهما و با روغن کل جهت التیام جراحات عصب و نشف رطوبات و قاطع نفث الدم و نرف الدم و مقوی معدة مسترخیه و جهت قروح ظاهری و باطنی شربا و ضمادا و شیاف آن جهت حرقة البول و قروح مجاری آن و حمول آن جهت سیلان رحم نافع و مولد سدد مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن بوزن آن شادنج و نصف آن توبال النحاس مغسول و کویند مرقشیشا و اقلیمیا است و طریق تشویة آن آنست که آن را با آب سائیده قرص می سازند و بر آتش نرم بر روی سفالی بگذارند و بگردانند تا

خشک شود و بکار برند و توتیای اخضر هندی با قوت سمیت و اسهال قوی و قاتل است و مشروبا استعمال آن جائز نیست محرق و غیر محرق آن در بعضی امراض عین در اکتحال و ذرورات و بعضی جروح و قروح در مراهم و اطلیه و اضمده مستعمل و اهل هند کویند چون زهر خورده قدری از آن بیاشامد قی شدید آورد و از غایله آن نجات یابد و مقدار قلیل محرق آن با آب بهنکره که گیاه هندی است و در حرف الباء ذکر یافت طلاء جهت تجفیف جرب رطب و قوبا و تحلیل اورام خبیثه مانند جذام و قروح آن و جهت ناصور و غیرها قطورا نافع و چون مقدار سه مثقال آن را با سه مثقال سرمه نرم سوده با پنج آثار آب ممزوج نموده در زراقه پر کرده در احلیل تزریق نمایند در شبانروزی سه چهار دفع جهت قرحه مجاری بول که بهندی سوزاک نامند نافع و این آب تا پنج شش روز می ماند و فاسد نمی گردد و می توان استعمال نمود و بدستور یک درهم آن با دو درهم مردارسنک باهم نرم سوده با نیم آثار ماست ممزوج کرده در پارچه کرپاسی انداخته آب صاف آن را که از آن بچکد در زراقه نموده استعمال نمایند جهت مرض مذکور نافع و دستور غسل و پروردن کرمانی آن به آب غوره و شیافات آن و حبوب و مراهم توتیای هندی در قرابادین ذکر یافت و طریق احراق توتیای هندی آن ذرورات توتیای کرمانی است که ریزه ریزه کرده در ظرف سفالی بر آتش گذارند و برهم زنند تا محرق گردد و یا آنکه قطعه آن را بر اخگر گذارند و بگذارند تا بجوش آید و از جوش به نشیند مانند زاج پس برداشته سائیده استعمال نمایند و چون کسی توتیای اخضر را خورده باشد و او را غشیان و قی و التهاب و وجع معده و امعا و سوزش بول و براز و تمدد اعضا و غیرها عارض شده باشد تدبیر آن آنست که او را قی فرمایند و بخوراندن امراق دسمه و شیر تازه دوشیده مکرر پس با لعبه و روغن بادام و آب گوشت چرب تغذیه فرمودن"

"تودری"

بضم تا و سکون واو و فتح دال و کسر راء مهملتین و سکون یا اسم فارسی است و
 یونانی اردسیمن و عبری بزر الخمخم و بزر الهوه و قصیصه و باصفهانی قدومه و
 بکرمانی مار درخت و بتبریزی درینه نامند

"ماهیت ان"

تخم نباتی است برک آن دراز و بی ساق و شاخهای آن سرخ و صلب و با اندک
 خاری و ثمر آن در غلافی باریک لطیف و تخم آن از عدس کوچکتتر و اندک پهن و
 سه قسم می باشد سرخ و زرد و سفید و سرخ آن را در اصفهان قدومه کلکون نامند و
 سفید آن از سرخ و زرد اندک بزرک و پهن تر و غیر خبه است و خبه را باصفهانی
 خاکشی کویند

"طبیعت ان"

در دوم گرم و در اول تر و بعضی خشک گفته اند

"افعال و خواص آن"

هر سه قسم در افعال قریب بهم اند مشهی و مبهی و منعط و مسمن بدن و جهت برودت
 احشا و سرخ کردن رنگ رخساره و صاف نمودن بشره و دفع مواد سوداویه و تصفیة
 صوت و سعال دموی و یسی و مطبوخ آن در سرکه جهت تسمین اعضا و رنگ رخسار
 و ضماد کوییده آن به آب جهت تحلیل سرطان باطنی و ابرده و ورمهای صلب و
 اکتحال آن با غسل جهت رفع زخم چشم و پاک کردن چرک آن و لعوق آن با غسل

جهت تقطیع خلطهای لزج سینه و شش و آشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت دفع سموم و گفته اند که چون با قوت ملتهبه است هرگاه اراده اکل آن نمایند باید که در آب بخیسانند و پس بجوشانند و در صره بسته در خمیر بکیرند و مشوی نمایند پس آن هنگام نافع است جهت نفث اخلاط غلیظه لزجه در سینه و شش و تحلیل اورام صلبه عقب کوش و پستان و انثیان و رفع اذیت ادویه قتاله و مقدار شربت آن در رفع سموم از سه درهم تا پنج درهم و در سایر افعال از دو درهم تا سه درهم و بدل آن بهمن سرخ است و گیاه آن قابض و در غایت ردع است و دواء التودرین در قرابادین ذکر یافت

ص: ۵۳۲

"تورئی"

بضم تاء مثناه فوقانیه و سکون واو و فتح راء مهمله و کسر همزه و سکون یا

"ماهیت ان

ثمر گیاه هندی است بیاره دار مانند خیار و خیارزه و ثمر آن را پوست کنده پخته در دو پیازه و قورمه و یا بدون گوشت ساده با روغن و پیاز بریان کرده با نان یا با چلاو می خورند لذیذ می شود و آن سه قسم می شود یکی کهرا و دیگری کهیا و سوم بالیده بزرك و قسم اول جنکلی خاردار و بعضی تلخ و بعضی شیرین هم می باشد و دو قسم دیگر بستانی و بیخار و اکثر شیرین و هر دو قسم مستعمل اند

"طبیعت تلخ آن

کرم و تر و شیرین آن سرد و تر و بالزوجت کمی

"افعال و خواص ان

اهل هند برک و شاخ قسم اول آن را منضج ماده بلغم خام و دافع آن و دافع اماس اعضا و زردی بدن و استسقا و سپرز و جذام و بواسیر و فساد بلغم و صفرا و ثمر آن را سرد و خشک و ملین طبع و دافع فساد اخلاط ثلاثه و جهت قرحه مجاری بول و بول الدم نافع دانسته اند و ثمر قسم دوم آن تپ لرزه و بلغم لزج در بدن احداث نماید و قسم سوم را ملین و دافع فساد صفرا گفته اند

"فصل التاء مع الهاء"

"تهکار"

بفتح تا و خفاء ها و کاف و الف و راء مهمله اسم دواى هندی است و در بنکاله کثیر الوجود

"ماهیت ان

درختی است تا بیک قامت و زیاده بران و شاخهای آن پراکنده و برانها کرهها و بر هر کرهی یک دو شاخ باریک و برانها برکهای کوچک پهن و بی تشریف از برک صعتر عریض الورق بزرگتر و طعم آن تلخ با اندک عفوصتی و کل آن کوچک با ساقی باریک بلند سفید رنگ و بعد خشک شدن ساقی باریک از ان ظاهر می گردد و بر سر آن برکهای ریزه زرد و در وسط آن تارهای باریک سفید رنگ

ص: ۵۳۳

"طبیعت ان

تا آخر دوم گرم و خشک و گرمی آن زیاده بر خشکی

"افعال و خواص آن

خوردن دو سه درهم از برک آن با اندک زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند درهم سائیده حب بسته جهت رفع تب بلغمی و اوجاع

۲۸۲ اعضا خصوصا دست و پا که بعد از خوردن بنشینند تا عرق آید و عرق خشک گردد و بخور آنکه آن را در ظرف سر بسته پخته بگیرند جهت اوجاع اعضا و استرخای آنها نافع

"فصل التاء مع الیاء المثناه التحتانیه"

"تین"

بکسر تا و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون بفارسی انجیر نامند

"ماهیت ان

بری و بستانی و کوهی می باشد و هریک نر و ماده و سفید و سیاه و بری آن غیر جمیز است و جمیز را بهندی کولر نامند و در حرف الجیم بیان جمیز ان شاء الله تعالی خواهد آمد و درخت انجیر متوسط در بزرگی و کوچکی و برک آن عریض و شاخهای آن شیردار و برک آن را چون بشکنند از بیخ آن نیز شیر برمی آید و درخت آن کل نکرده ثمر می بندد بخلاف درختهای دیگر و ثمر آن پیوسته بشاخهای آن و برک بستانی از برک بری آن عریضتر و شاخهای کوهی آن بر روی سنکها منبسط می باشد و ثمر آن انبوه و کوچکتز از بستانی و انجیر شاهی سیاه و بسیار بزرگ می شود و بهترین انجیر شیرین شاداب آنها است خواه سفید باشد و خواه سیاه و سفید آن جهت اکل و سیاه آن جهت دوا بهتر و انسب است و انجیری که پیش از برک و یا با برک برآمده باشد نشاید

خوردن و اجتناب از خوردن آن اولی تر است و گویند که چون شاخ انجیر را در آب و نمک ساعتی بگذارند پس برآورده بنشانند انجیر از آن شیرین می گردد

ص: ۵۳۴

"طبیعت آن

در اول کرم و در دوم تر و بعضی در دوم نیز کرم گفته اند و بری آن کرم تر از بستانی و در رطوبت کمتر

"افعال و خواص تازه آن

ملطف و محلل و جالی قوی و صرع و فالج را نافع و کثیر الغذا تر از سایر میوها و سریع الانحدار و مسکن حرارت و تشنکی و معرق و ملین طبع و مسهل برفق و کاسر قوت غضبی و مبرد دل و مسمن بدن خصوصا چون چهل صباح با قدری انیسون تناول نمایند و جهت خفقان و ربو و سرفه و درد سینه و خشونت قصبه رئه و تقویت کبد و رفع سده و ورم طحال و بواسیر و هزال کرده و عسر البول و تقطیر آن و نضج اورام و دمامیل و بادام و پسته جهت اصلاح بدن های ضعیف و زیاده کردن عقل و جوهر دماغ و با مغز کردگان جهت امان از سموم قتاله و با سداب نائب مناب تریاق و با مغز قرطم و یک دانک و نیم بوره ارمنی مسهل اخلاط غلیظه و چون ناشتا بخورند مجاری غذا را کشاده نماید و بدن را فربه سازد و خوردن آن پیش از طعام تلین بطن نماید و بامری منقی خلط بلغمی است از معده و چون بر طبع مکروه آید سکنجین بالای آن بنوشند و انجیر خشک در دوم کرم و در اول تر و ملطف و در جمیع افعال ضعیف تر از تازه آن و معطش و ثقیل و ملین طبع و دافع مواد عفنه بطرف جلد و لهذا اکثار آن مولد سپش است و جهت فالج و امراض رطبه و مبرودین و وجع ظهر و تقطیر البول نافع و منعظ

است بسبب کرم کردن آن کرده را امراض الراس آشامیدن تر و خشک آن نیز جهت صرع و تقویت دماغ و ذرور خشک آن مجفف قروح سره الاذن قطور آب مطبوخ آن با کف خردل جهت طنین و خارش کوش العین اکتحال و قطور لبن آن با عسل جهت غشاوه رطب و ابتدای نزول آب و غلظ طبقات و به آب برک آن جهت جرب و خشونت اجفان الفم و الصدر غرغره به آب طیبخ آن جهت رفع اورام عضله لسان و قصبه رئه و آشامیدن آب مطبوخ آن با حله و عسل که طبخ نمایند تا مانند لعوق گردد جهت تصفیة سینه و رئه و با زوفای خشک جهت تنقیة فضول سینه و سرفه کهنه و اوجاع مزمنه رئه اعضاء الغذاء با سداب و انیسون جهت رفع ریاح و سدد و طحال و با مغز کردکان جهت معتادین بقولنج و صاحبان یبوست طبع و با قرطم مقدار یک دانگ و نیم نظرون جهت اطلاق نمودن بطن و بدستور شراب آن و حقه به آب مطبوخ آن جهت مغص و چون انجیر را در سرکه انکوری تند نه روز بخیسانند و هر روز پنج عدد آن را با قدری سرکه آن بنوشند و بعضی را کوبیده بتنهائی و یا با اشق و سکنجبین و بیخ کبر ضماد نمایند جهت تحلیل ورم طحال مجرب و مخلل

ص: ۵۳۵

۲۸۳ خام آن نیز همین اثر دارد و چون انجیر را با مساوی آن مغز کردکان کوبیده روزی بیست مثقال آن را بخورند بالخاصیه محرک باه و منعظ است و اطلاق بطن نماید و جهت کزیدن عقرب و سایر سموم مجرب دانسته اند و شراب آن جهت سرفه مزمن و تفتیح سدد و تنقیة کرده و مثانه و انجیر بری در جمیع افعال قویتر و ضماد پخته کوبیده آن بتنهائی و یا با آرد کندم و یا جو و یا ایرسا و نظرون یا بوره جهت تحلیل اورام بناکوش و سایر اورام صلبه و تحلیل خنازیر و ثآلیل و تعقد عصب و آثار سیاه جلد که خیلان نامند و بهق و تحلیل اورام غلیظه و اوجاع مفاصل و نقرس و با خمیر ناپخته و یا خمیر مایه جهت انضاج دمامیل و با زاج جهت قروح ساق سائله و با بوره ارمنی جهت

بهق و امثال آن و با پوست انار جهت داخس و مطبوخ آن با شراب که افسستین و آرد جو کوبیده داخل کرده باشند جهت حبن که عظم معده و اورام و ریاح آنست نافع و تکمید پخته آن با آرد جو جهت تسکین اوجاع و سوخته آن با زیت در سفید کردن دندان بیعدیل و مقوی لثه و نافع نرف الدم و منقی قروح و آثار جلد و سیاه کننده موی و جهت ذوسنطاریا و اسهال خون و با موم و روغن زیت جهت شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و با سرکه و زردی تخم مرغ کرم کرده جهت امراض مقعده و حقنه آن یا آب مطبوخ سداب جهت مغص و حمول سرشته آن با عسل با پارچه پشمی جهت تنقیه قروح و جروح رحم و رطوبات فاسده و قطع نرف الدم آن و انجیر نارس بسردی مائل و لبن آن زیاده و با حدت خصوصا بری و کوهی آن محلل و جاذب و با تبراقت و ضماد پخته آن جهت خنازیر و تعقد عصب و یا سرکه و نمک جهت قروح رطبه و با عسل جهت کزیدن سک دیوانه و با کرسنه جهت کزیدن ابن عرس و طلای آن با برک خشخاش جهت اخراج استخوان شکسته ریزه شده و چون یکدو دانۀ انجیر خام را با کوشتی که بسیار سخت باشد مانند کوشت کاو و امثال آن بپزند بزودی مهرا گرداند و چون در دیک هر یسه اندازند نیز کوشتهای آن را بزودی مهرا گرداند و شاخهای تازه آن را نیز همین اثر است و شیر آن بسیار کرم و تند و جالی و مفرح و مسهل قوی و خطرناک خصوصا شیر بری آن و مانند انفحه منجمد کننده هر ذائب و رقیق کننده هر منجمد است و اکتحال آن جهت نزول آب و سون آن بدستور و چون به پنبه آلوده در زیر دندان موجه و یا در سوراخ دندان کرم خورده گذارند باعث تسکین درد آن است و آشامیدن آن با مغز بادام سائیده ملین بطن و زائل کننده صلابت رحم با خطر و ضماد آن با پیه جهت قلع ثالیل و با حله جهت نفرس و با آرد جو جالی جرب متفرح و غیر متفرح و قوبا و کلف و بهق و طلای آن جهت کزیدن زنبور و سایر هوام و سک دیوانه و تنقیه آثار جلد و بردن کوشت زائد و حمول آن با زردی تخم مرغ و کثیرا جهت منع تفرح آن و برای تنقیه رحم و ادرار طمث و اخراج جنین نافع و عصاره شاخهای بری

آن در هنگام رستن برک قائم مقام لبن آنست و در افعال قریب بدان و حرکت دادن ماء الجبن را بچوب انجیری که پوست آن را تازه جدا کرده سر آن را کوبیده باشند معین بر اطلاق آنست و ضماد برک تازه آن جهت التیام جراحات و با سرکه جهت تقشر جلد و طبیخ آن جهت تقویت استخوان کوفت یافته و طلای آن با آب جهت منع ریختن موی و چون بر موضع کزیده سگ آرد کندم بپاشند و برک انجیر تازه را کرم کرده ببندند و جع آن را تسکین دهد و بتکرار استعمال زخم آن التیام یابد و عصاره برک تازه آن بسیار کرم و مقرح جلد و مفتح افواه عروق مقعده و جهت قلع ثآلیل و خیلان و اسهال نمودن شکم نافع و خالی از غایله نیست و سایر اجزای آن را فی الجملة نفعی در صرع و جنون و وسواس است و ثمر آن قویتر و انجیر مضر جگر و معده ضعیف است خصوصا تر آن و مضر اسنان خصوصا اکثار تناول آن و مصلح خشک آن کردکان و صعتر و انیسون و مصلح

ص: ۵۳۶

۲۸۴ تر آن سکنجین و شربت ترنج و رییس و بدل آن در ادویه شش مغز چلغوزه مقدار شربت از خشک آن تا سی مثقال و از تازه آن تا یکرطل است و اشربه و لعوق و ماء التین و مخلل و مطبوخ تین در قرابادین ذکر یافت

"تیواج"

بکسر اول و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح واو و الف و جیم

"ماهیت ان

کویند پوست درختی است شبیه پوست درخت چنار و کویند پوست درخت لسان العصافیر بلاد خطا است و ظاهرا طالیسفر باشد و آنچه به تحقیق پیوسته غیر طالیسفر

است بلکه پوست درخت لسان العصافیر است که بهندی درخت آن را کریه بضم کاف و سکون راء مهمله و فتح یاء مثناه تحتانیه و ها نامند و پوست آن را کریه کاجهال و جهال بلغت هندی بمعنی پوست درخت است و بلغتی دیگر کالاکوره کویند

"طبیعت ان

در آخر دوم سرد و خشک و بعضی در آخر دوم گرم و خشک گفته اند و قابض و بسیار تلخ

"افعال و خواص آن

جهت درد سر و درد دندان و تقویت لثه و نزله رطوبی و رعاف و بخور آن جهت بواسیر خونی و اسهال مزمن و تحلیل اورام رخوه و شقاق مقعده و نزف الدم جراحات و سیلان رحم و حیض و ضماد آن با سرکه جهت درد سر و تحلیل اورام رخوه و سنون آن جهت درد دندان و تقویت لثه و نزله رطوبی و بخور آن جهت بواسیر و شقاق مقعده و درد آن و درد رحم و رفع وبا و طاعون عجیب الاثر و نیم مثقال آن با یک مثقال نیلوفر جهت حبس اسهال بواسیری و غیر آن و اسهال الدم مجرب و سفوف آن با دوغ ماست چکیده و ربوب قابضه مانند رب حب الآس جهت اسهال مزمن بارد بواسیری و قطع خون بواسیر نافع و کویند جهت بواسیر خونی استعمال آن نافع است بدین طریق که هفت مثقال آن را نرم صلایه نموده و با روغن بادام شیرین چرب کرده حب سازند و پنج روز متوالی آن حبهها را میل نمایند روز اول یک مثقال روز دوم یک مثقال و یک دانک روز سوم یک مثقال و دو دانک و همچنین هر روز یک دانک بیفزایند که تا پنج روز تمام خورده شود و غذا روزی یک مرتبه بوقت ظهر چلاو با زرده تخم مرغ نیمبرشت و روز پنجم مسکه تازه کاو با چلاو بخورند و جهت رعاف اندکی سوده در بینی نفوخ نمایند و قدری سوده با کلاب و صندل و کافور بر پیشانی ضماد نمایند و

جهت نفث الدم يك مثقال آن را با مثل آن لحيه التيس ميل نمایند و جهت منع سيلان خون جراحت نرم سوده بران بپاشند و جهت حبس اسهال دموی نیم مثقال آن را با شیرۀ تخم خرفه مقشر بریان کرده بپاشانند و فرزجۀ آن جهت قطع سيلان رحم و حیض مفید مضر سفلی و محرورین و معطش و مورث التهاب احشا بنا بر آنکه کرم دانسته اند مصلح آن کثیرا و ربوب فواکه و بزرقطونا و روغن بادام شیرین مقدار شربت آن تا يك مثقال است و جوارش و حب و سفوف و مرهم آن در قرابادین ذکر یافت"

ص: ۵۳۷

"باب چهارم در بیان ادویۀ که حرف اول آنها ثاء مثلثه است"

"فصل الثاء المثلثه مع الالف"

"ثافسیا"

بفتح ثا و الف و کسر فا و سکون سین مهمله و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف مشتق است از اسم جزیرۀ که اول در ان یافته و از انجا اخذ نموده اند و آن جزیره را ثافسیس نامند و بعضی الف را حذف می نمایند و لغت مغربی است و بیونانی مراس و ببربری اورباس کویند

"ماهیت ان"

صمغ نباتی است صلب سفید رنک شبیه بانزروت و تلخ و بسیار تند و گیاه آن شبیه برازیانه و کل آن سفید و تخم آن مانند انجره و اندک عریض و در اطراف شعبهای آن اکلیلی و چتری مانند اکلیل و چتر شبت و بیخ آن غلیظ و بسیار تند و منبت آن کوههای سخت و در تنکابن الموت چرن و بدیلمی تملی نامند و بیخ آن را خراشیده لبنی که از ان برمی آید بعد از انجماد می گیرند و این صلب حاد می باشد و بعضی بیخ

آن را فشرده عصاره آن را می گیرند و این اندک نرم حاد می باشد و بعضی مجموع بیخ و برک و ساق آن را فشرده عصاره آن را می گیرند و در ظرف سفالی خشک

۲۸۵ می نمایند و این متخلخل و سبز مائل سیاهی می باشد و ضعیف القوه و باید کسی که اخراج دمه آن می نماید لباس پوستین بپوشد و صورت و بدن خود را محافظت نماید و یا بر بدن خود موم روغن بارد قابض بمالد و استنشاق روغن بنفشه نماید و آن روز گرم نباشد و هوا نوزد زیرا که چون بصورت رسد بسبب حدتی که دارد متورم و متنفذ می گرداند و گاه رعاف می آورد و بدان سبب می کشد کوبند صمغ سداب بری است و غیر آن است جهت آنکه سداب بری را صفات غیر آن است

ص: ۵۳۸

"طبیعت آن

در سوم گرم و خشک و دمه آن گرم تر تا چهارم و قوی ترین سایر اجزای آنست و با رطوبت فضلیه گفته اند که بیس آن کمتر از حرارت آن است

"افعال و خواص آن

محلل و منضج و جاذب قوی از عمق بدن بظاهر جلد و مقی و مسهل بلغم غلیظ و جهت استرخای مفاصل بارد و درد پهلو و بطلان اشتها و تحلیل ریاح و تفتیح سدد و داء الثعلب و اسقاط دانه بواسیر و قلع آثار و انضاج و انفجار دمل نافع و آشامیدن آن با ماء العسل تا پنج قیراط مسهل بلغم غلیظ و صفر است و جهت درد پهلو و بطلان شهوت طعام و استسقا و طلای آن جهت رفع آثار جلد و کاف و بهق نافع ضماد آن جهت داء الثعلب و رویانیدن موی و درد پهلو و زانو و قدم و نقرس و مفاصل و امثال آن و با هموزن آن موم و کندر جهت کمنه الدم و اسقاط دانه بواسیر و قلع آثار سیاهی

و بنفشی و کبودی جلد بشرط آنکه زیاده از دو ساعت نکذارند پس برداشته با آب دریا و یا ماء الرماد کرم کرده بشویند و با عسل جهت جرب متقرح و با کوکرد جهت انفجار ورم صلب نافع مقدار شربت از عصاره بیخ آن تا پنج قیراط و از لبن آن تا نیم مثقال مضر حلق و معده و مقرح مصلح آن کثیرا و پوست بیخ آن در افعال مانند صمغ آن است و چون ریزه کرده در روغن زیتون یا روغن کاو بجوشانند جهت تقویت عصب و درد مفاصل و آشامیدن آن با احسا و غیرها جهت مبرودین و مفلوجین بغایت نافع و در رویانیدن موی مانند آن دوائی نیست و تحقین بدان جهت عرق النساء و ضماد سائیده آن با آرد جو جهت لحم مقطوع و اوجاع صدر و بعد شش ماه قوت بیخ آن ضعیف می گردد و مقدار شربت از پوست بیخ و جرم آن تا نه قیراط بدل آن در انبات شعر حرف بابلی و مضر مثانه و آلات بول و مصلح آن حب الاس و بلوط و اکثار آن مورث ورم زبان و حلق و معده و ضیق النفس و غشی و احتباس بول و کرمی بسیار و شری تدبیر آن قئی کردن و شیر تازه و لعاب بزرقطونا و مسکه کاو و ماء الشعیر سرد کرده آشامیدن و غرغره بروغن کل و نشستن در آب سرد اگر تشنج بهم نرسیده باشد و گفته اند تخم سداب مصلح آن است بالخاصیه و کویند چون گیاه و ساق آن را داخل اغذیه کنند بمرتبه احداث حرارت کند که در زمستان محتاج بیوشش نباشند و رنگ رخسار را سرخ گرداند و جهت اکثر امراض بارده رحم نافع است

ص: ۵۳۹

"فصل الثاء مع الجیم"

"نجیر"

بفتح ثا و کسر جیم و سکون یاء مثناه تحتانیه و راء مهمله

"ماهیت ان"

جرم چیزهای افشرده است و قوت آن متوسط ما بین آب لطیف و جرم کثیف آن چیزی است و از مطلق ثجیر مراد لای آب انکور است و لای هر چیز را نیز ثجیر گویند

"طبیعت

ان قابض

"افعال و خواص آن

ضماد آن با نمک جهت ورم حار و ورم پستان و حقه بطبیخ آن جهت قرحه امعا و اسهال مزمن و منع سیلان رطوبات مزمنه رحمیه و همچنین جلوس در آن و دانه انکوری که در ثجیر مانده باشد قابض و نیکو است از برای معده چون بریان کرده مانند سویق سائیده بیاشامند جهت قرحه امعا و اسهال مزمن و تقویت معده مسترخیه نافع و ضماد ثجیر عصفر سرشته با سرکه جهت تحلیل جمره و ورم کبد مفید"

"ثرید"

نان خورد کرده است که در آب گوشت ریخته تناول نمایند و شامل است نیز نان خورد کرده و آنچه را که در دوغ

۲۸۶ و شیرینیا و غیر آن کنند و بخورند

"فصل الثاء المثلثه مع العین المهمله

"ثعلب"

بفتح اول و سکون عین مهمله و فتح لام و سکون باء موحدہ بفارسی روباه و بهندی لونبری و لوکری نیز نامند

"ماهیت آن

حیوانی است بری معروف و بهترین آن ثعلب سفید است

"طبیعت آن

گرم و خشک است و پوست آن در گرمی قریب بسمور و با سهوکت بسیار

"افعال و خواص آن

ص: ۵۴۰

خوردن گوشت آن جهت مبرودین و مرطوبین و تحریک باه و صاحبان استسقا مفید و
 نطول طبیخ زنده آنکه دست و پای آن را بسته در آب جوشان اندازند و طبخ دهند تا
 مهرا گردد جهت درد مفاصل و بدستور نشستن در آن تعقد و صلابت مفاصل و وجع
 آن خصوصاً که در آن روغن زیتون داخل کرده یا در آن جوشانیده باشند اما بعد از تنقیه
 مفید و همچنین تمریخ بدان جهت امراض مذکوره و سرعت راه رفتن اطفال و رفع اعیا
 و بخور آب مطبوخ آن جهت فالج و استرخا و تمدد و تشنج بیسی و امتلائی و
 آشامیدن یک مثقال از شش خشک کرده سائیده آن با آب و عسل جهت ربو و سرفه و
 مالیدن مخلوط آن با پوست تخم محرق بر داء الثعلب باعث روئیدن موی آن و قطور
 پیه کداخته آن در زیت و یا روغن مناسبی دیگر در گوش جهت تسکین وجع آن و
 ادمان آن باعث رفع کری و تمریخ آن با روغن زیتون کهنه و امثال آن جهت اوجاع
 مفاصل و نقرس و دردهای بارد و تدهین دست و پا به پیه آن در سردی هوا در سفرها
 مانع تضرر آنها است و نکاهداشتن آن در دهان درد دندان و درد چشم را نافع و سعوط
 زهره آن با اشق و آب کرفس هر سه مساوی در هزده روز یک مرتبه جهت ابتدای
 جذام و زیاده نشدن آن بغایت مؤثر و خاکستر پوست آن جهت سوختگی آتش و

نواصیر و قروح حاره مفید و از خواص آنست که چون دندان آن را با خود دارند و یا در دست بگیرند جهت منع فریاد کردن سگ مجرب دانسته اند و چون در برج کبوتر بیاویزند باقی نمی ماند در آن مکر یک کبوتر و چون پیه آن را بچوبی بمالند و بر کنج خانه بگذارند که در آن کیک باشد کیکها همه بران مجتمع کردند و پوشیدن پوستین آن باعث گرمی بدن مبرودین و مرطوبین بلغمی مزاج و پیران و کسی را که سرما برو غالب باشد مفید و هرچند موی آن زیاده باشد گرم تر و محرور المزاج را مضر و آبن و بخور ثعلب و طبیخ آن در قرآبادین ذکر یافت و چون ثعلب را زنده در زیت طبخ دهند در جمیع افعال اقوی است استعمال آن

ص: ۵۴۱

"ثقل"

اسم جرم چیزهاست که آب آن را فشرده باشند از ثجیر غلیظ تر و در افعال مشابه آن

"فصل الثاء مع اللام"

"ثلج"

بفتح ثا و سکون لام و جیم بفارسی برف نامند

"طبیعت ان

در سوم سرد و در دوم خشک

"افعال و خواص آن

مخدر و معطش و مسکن درد دندان حار و اخراج کننده زلوی که در حلق مانده و کرم معده و جهت تقویت هضم معده حار و تپهای حاره و جرب و حکه و ضماد آن بر پیشانی جهت قطع رعاف و آشامیدن آن باعث اجتماع حرارت در معده و تقویت آن و مورث سعال و مضر احشای ضعیف و مبرودین و مرطوبین و صاحبان اورام باطنی و مصلح آن قرنفل و عسل و آب پرورده بآن بهتر از جرم آن است و چون قدری نمک و شوره بآن ممزوج نموده در ظرف نازکی از سفالی و یا نقره و یا مس قلعی دار و یا جست شیر که از قند یا نبات شیرین کرده و قدری کلاب داخل کرده و یا شربت و یا افشره و یا آب هر میوه که خواهند کنند و کلاب و یا بیدمشک و یا عرق بهار و یا عرق کیوره هر چه مرغوب باشد قدری انداخته در ظرف پر نموده و سر آن را بسرپوشی بپوشند و اطراف آن را بخمیر سختی محکم بندند که آب مطلق در آن نفوذ نکند پس آن ظرف را در آن پنهان نمایند

۲۸۷ به نحوی که ثلج ممزوج بنمک و شوره از هر طرفی مقدار نیم شبر و یا زیاده باشد و سه چهار ساعت کامل در آن نگاه دارند در جایی که هوا بآن نرسد تا منجمد گردد پس برآورده سر ظرف را کشوده از آن برآورده تناول نمایند"

ص: ۵۴۲

"ثلج صینی"

معرب از ثلج چینی است

"ماهیت ان

رطوبتی است منجمد مانند برف شبیه بنمک دریائی که از هند آورند و ابن بیطار گفته که زهر حجر اسیوس است و در اسیوس ذکر یافت

"طبيعت ان

سرد و خشک

"افعال و

خواص آن

جهت جلای بیاض عین و ظلمت بصر و ضماد آن بر بدن جهت تپ دق نافع و این اسم را بر بارود نیز استعمال می کنند

"ثلثان"

عنب الثعلب است

"فصل الثاء مع الميم"

"ثمام"

بفتح ثاء مثلثه و میم و الف و میم لغت عربی است میر محمد مؤمن نوشته که در تنکابن زراواش و در مازندران بازمیل نامند

"ماهیت ان

نباتی است شبیه بکنندم و کوتاه تر از ان و ساق آن باریک و بی کره و غیر مجوف و خوشه آن شبیه بارزن و طعم آن شیرین

"طبیعت ان

در دوم کرم و در اول خشک

"افعال و خواص آن

آشامیدن آن محلل ریاح و مفتاح سدد و ضماد تازه آن جهت اورام چشم و منع ریختن مواد بسوی آن و اکتحال محرق مغسول آن جهت جلای باصره و تقویت اشعار عین و رویانیدن آن و ازاله بیاض چشم نافع مضر کرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا پنج مثقال بدل آن تودری است

"ثمره الاثل"

بفارسی بارکز و کزبار و بهندی چهوتی مائین نامند

"ماهیت ان

بار نوع کوچک کز است که عذبه نامند بقدر نخودی و از ان بزرگتر و غیر مثلث

"طبیعت ان

ص: ۵۴۳

در دوم سرد و در سوم خشک

"افعال و خواص آن

قابض و قاطع نرف الدم و نفث الدم و مقوی احشا و آب طیخ آنکه یک اوقیه آن را در دو رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد منقی رطوبات عفنه اطفال و جهت کزیدن رتیلا و رفع جرب رطب و با شکر جهت ربو و سعال و ضعف جگر و احشا و زردی رخساره و رطوبات رحم و اكله و حكه و امراض مقعده و قروح رطبه شربا و طلاء نافع و مضمضه آن جهت تاكل دندان و استحکام لثه مفید و چون یک شبانروز در آب

بخیسانند در افعال مانند مطبوخ آنست و قطور آن مقوی اجفان و رادع مواد و مانع قبول آفات و مقوی بصر و جهت دمه و سلاق و جرب بسیار مفید خصوصا که در کلاب خیسانیده باشند و جرم آن جهت نفث الدم و جراحت شش و اسهال کهنه و سیلان مواد و نرف الدم اعضا و برشته آن در جوف کل سرشوی گرفته جهت اسهال مجرب ذرور آن جهت بردن گوشت زائد و قطع خون جراحات و طلای آن جهت نیکوئی رنگ رخسار و صاف نمودن بشره و حمل آن جهت تجفیف رطوبات رحم و ضماد پخته آن با آب و سرکه جهت سپرز و چون آن را با صندل و افسنتین بجوشانند و آب آن را با شکر بقوام آورند آشامیدن آن جهت تحلیل سپرز بیدیل است و جهت تقویت اشتها و اعضا و اعصاب و رفع اعیا و مغص و تنقیه رطوبات فاسده معده و تقویت آن بغایت مؤثر مضر سر مصلح آن دو قوبدل آن مازو یا شحم انار بوزن آن مقدار شربت از جرم آن تا دو مثقال و کویند تا چهار درم است

ص: ۵۴۴

"ثمره الطرفا"

بفارسی کزبار و معرب آن کزمازج است و بهندی بری مائین نامند

"ماهیت ان

ثمر درخت کز است مثلث شکل بزرگتر از عذبه که ثمراتل است که ذکر یافت در افعال مانند آن و خالی از حرارت لطیفه و جلا و تقطیع نیست"

"ثمنش"

بضم ثاء مثلثه و سکون میم و ضم نون و سکون شین معجمه یونانی نباتی است که ما بین شجر و حشیش باشد"

"فصل الثاء المثلثة مع الواو"

۲۸۸

"ثوم"

بضم ثا و سکون واو و میم بفارسی سیر و بهندی لهسن کویند

"ماهیت ان

بری و بستانی و جبلی می باشد بری آن را بیونانی اسئوردیون و بعربی ثوم الحیه نامند و در حرف الالف مذکور شد و بستانی آن دو قسم می باشد یکی بسیار دندانه یعنی چند دانه بهم متصل و یکی منحصر بر یکدانه و بقدر پیاز کوچکی و این نسبت بآن کمتر است و جبلی آن را بفارسی موسیر نامند و برک آن عریض مانند نرکس و کل آن بنفش و بیخ آن یکدانه بقدر پیاز کوچکی و بسیار بزرگتر از بوستانی و دربو فی الجملة شبیه بدان و بهتر از همه بستانی مشهور بزرک دندانه آنست و جبلی آن از جهت مخلل نمودن بهتر و بدون محلل این قسم کم مستعمل و تازه همه اقسام بهتر از کهنه و نوعی دیگر مرکب میان ثوم و کراث است که آن را کراثی نامند

"طبیعت

ان

در سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و حرارت او شبیه بحرارت غریزی است و بری آن در چهارم گرم و خشک

ص: ۵۴۵

"افعال و خواص آن

محلل و جالی و مفتوح و مجفف رطوبات معده و مفاصل و رقیق کننده خون و مدر بول و حیض و عرق و با قوت تریاقیت و مفرح جلد و خوردن آن با مراعات زمان و مزاج و حد اعتدال حافظ صحت مزاج و دافع مضرت آبهای مختلف و هوای وبائی و تعفن خصوصاً با سرکه آن و جهت تصفیة حلق و صوت و ربو و ضیق النفس و نسیان و فالج و لقوه و رعشه و اکثر امراض عصبانی و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و وجع و رک و امثال اینها و قطع اخلاط غلیظه و سپرز و دفع ریاح تهیکاه و قولنج ریخی و زلوی در حلق مانده و اقسام کرم معده و حب القرع و در مرطوبین محرک باه و مولد منی و در محرورین مجفف آن و مفضش و جهت تپهای کهنه و قروح شش و درد معده و رفع تشنکی که از بلغم و سده ماساریقا باشد و تقطیر البول و نیکوئی رنگ رخسار و تلطیف غذاهای غلیظ و تحلیل اورام و حصاه کرده و کزیدن مار و سائر هوام و سک دیوانه کزیده و رتیلا و با شراب جهت سم افعی و مداومت اکل آن باعث سقوط موی سفید و روئیدن موی سیاه و با انجیر و سداب و با مغز کردکان قویتر از فادزهر و مطبوخ آن با زیره و برک صنوبر جهت تقویت دندان و با شیر کوسفند پخته و با روغن کاو تازه بریان کرده و با عسل شیرین نموده حلوا ساخته در تحریک باه و انعاظ بیعدیل و با طبیخ فودنج جبلی جهت قتل سپش و صئبان که بفارسی رشک نامند مفید المضار اکثر آن و عدم مراعات مزاج و سن و فصل مصدع و محرق خون و مضر چشم و شش و بواسیر و زنان حامله و صاحبان زحیر و خنازیر و مولد صفرای بسیار تند و مضعف باه و مهیج امراض نائبه مصلح آن پختن آن است در آب با قلیلی نمک و اضافه نمودن روغن بادام و یا روغن کره و استعمال آن با کشنیز و سکنجبین و آب انار ترش شیرین و امثال اینها و اکتحال با آب آن جهت کمنه الدم و غرغره با سرکه منحلل آن یعنی پرورده در آن جهت اخراج زلو در حلق مانده و ذبحه و مضمضه بطبیخ آن با کندر

جهت درد دندان بارد و تاكل آن و تقویت لثه و بدستور نگاهداشتن آب مطبوخ آن با چوب صنوبر و کندر در دهان جهت وجع اسنان حادث از برودت و احتقان بدان جهت عرق النسا و مالیدن مشوی آن بر دندان جهت تسکین وجع ریخی و رطوبی آن مفید و طلای آن با عسل جهت بثور و قوبا و قروح رطبه سر و سبوسه آن و بهق و جزب و لیکن مقرح کننده جلد است و با برک انجیر سیاه و زیره جهت کزیدن ابن عرس و با جند و روغن زیتون جهت جذب سم عقرب و مار و سگ دیوانه و کل سموم و رفع اذیت آنها و بدستور با عسل و با سرکه جهت تحلیل رطوبات غلیظه و ورم اعضا و ضماد پخته آن با شیر جهت کشودن دیبله و دمل و تضمید محرق آن با عسل جهت ازاله خون منجمد در تحت پلک چشم و با روغن بان جهت داء الثعلب و با روغن کاو جهت سحج انفع و خوردن آن در روغن بریان کرده و طلا کردن جرم آن و یا روغن آن و با آن هر دو جهت تجفیف قروح رطبه سر و تدهین بروغنی که

ص: ۵۴۶

۲۸۹ مکرر سیر در ان جوشانیده باشند جهت جمود خون در اطراف بدن و شقاقی که از برودت بهم رسیده باشد و جهت وجع مفاصل و قولنج بلغمی و سحج حادث از خلط لزج شرابا و طلاء از خارج و طلای رماد آن با عسل جهت بهق و برص و داء الثعلب و کمنه الدم و جرب و جلوس در طیخ برک و ساق آن جهت ادرار بول و رفع احتباس حیض و اخراج مشیمه و بدستور تدهین بدان و لیکن این ضعیف است نسبت بآن و طلای آن با نوشادر جهت برص و بهق و با زفت جهت داخس و خشونت ناخن و کجی آن و طیخ آن کشنده سپش و خائیدن برک آن و بعد از ان مضمضه بنیذ ریحانی زائل کننده رائحه آن است و گفته اند اگر جهت فالج تا چهل روز هر روز درست خام آن را بلع نمایند بدین طریق که روز اول یکدانه و روز دوم دو دانه و روز سوم سه دانه همچنین تا چهل روز که روز چهلم چهل دانه شود و باز بدستور روزی یکدانه کم

نمایند تا بروز هشتادم باز بیک دانه رسد در بین ان شاء الله تعالی زائل گردد و محتاج بدوائی دیگر نکردد و چون بلاد را در زمین دفن نمایند تا پوسیده گردد و در انجا سیر را غرس نمایند تا قوت گیرد پس برآورده آن را معجون سازند تقویت عظیم بخشد و موی ریش سفید شده سیاه روید و تریاق الثوم و منافع آن و دهن و مخلل و معجون آن در قرابادین ذکر یافت"

"ثومون"

بضم ثاء مثلثه و سکون واو و ضم میم و سکون واو و نون بفارسی تخم زرد آب و بترکی صفرا ادوی نامند

ص: ۵۴۷

"ماهیت ان"

تخمی است شبیه بخره منبت آن جاهای سایه گیاه آن شبیه بسداب و برک آن درازتر از ان و کل آن سفید و تخم آن تلخ و تند و ریزه و کویند تربد زرد بیخ آن است و در افعال مشابه خربق

"طبیعت ان"

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن"

مقئ و مسهل اخلاط غلیظه و اقسام کرم معده و مخرج جنین و مدر بول و حیض و محلل اورام بارده مقدار شربت آن نیم درهم مصلح آن کثیرا و کشنیز است"

"فصل الثاء مع الیاء المثناه التحتانیة"

"ثیل"

بکسر ثا و سکون یا و لام لغت عربی تخم و تخمه و خومه و بترکی پیلان افرادی و در تنکابن کرک جرواش و بفارسی بید گیاه نامند و کویند که آن نوعی از حرشف است

"ماهیت ان

اصناف است صنفی گیاهی است که در کنار آبها و راه و زمینهای نمناک می روید و مفروش بر روی زمین و مخصوص بزمانی نیست و شاخهای آن دراز و باریک و با کرهها و بندهای بسیار و برک آن بسیار ریزه و سرهای آن تند و اندک صلب مانند صعتر و برهو سرهو کوهی و بندی رسته و کل آن ما بین سرخی و سفیدی و طعم گیاه آن بی مزه و بیخ آن ما دام که تر و تازه است آن را می خورند و طعم آن شیرین بی مزه و باندک حرافت و قبض و دواب آن را می خورند و طعم کوههای آن شیرین تر و صنف دیگر برک های آن عریض و نرم و چون دواب آن را می خورند می میرند و منبت آن گفته اند در بابل بسیار است و در راهها می روید و صنف دیگر برک آن مانند لبلاب و کل آن خوش بو و ثمر آن کوچک و عروق آن پنج یا شش بسطبری انکشتی و نازک و بدبو

ص: ۵۴۸

"طبیعت

صنف اول آن در اول سرد و خشک و با قوت قبض و کویند معتدل است و بیخ آن لذع و لطیف

"افعال و خواص آن

آشامیدن طبیخ آن جهت مغص و قروح مثانه و عسر البول و طبیخ بیخ آن جهت تفتیت سنک کرده و قروح مثانه و آب گیاه آن از نیم رطل تا یکرطل جهت رفع سموم اقسام مارها و سگ دیوانه کزیده و حرقت البول و احتباس آن و تفتیت حصاه و تپهای حار و سل بغایت مجرب و ضماد بیخ آن جهت التیام جراحتهای تازه و مادام که خون آلود باشد و کزیدن هوام و ضماد حشیش آن جهت اورام حاره و منع نزلات و ضماد خاکستر آن جهت قطع خون بواسیر و تحلیل اورام و تجفیف قروح بغایت نافع و مدر بول و صنف دوم عصاره آن

۲۹۰ با ادویه مناسبه مانند شراب یا عسل هر دو مساوی و نصف آن مرو ثلث آن فلفل و بوزن هر دو کندر چون طبخ نمایند جهت علل چشم و تحلیل مواد آن و تخم آن بغایت مدر بول و جهت قطع قئ و اسهال و ریختن مواد بمعده و احشا و تفتیت حصاه کرده و مثانه و قروح آن مفید و قسم سوم آن را چون در ظرف زجاجی بر آتش ملایم بسوزانند و در ظرف مس بسایند ضماد آن را جهت قطع خون بواسیر مجرب شمرده اند و کویند زیاده بر سه مرتبه احتیاج نمی شود که هر مرتبه نیم درم آن را بمالند و ضماد تازه آن با روغن کل بغایت ملین و منضج و محلل است"

ص: ۵۴۹

"باب پنجم در بیان ادویه که حرف اول آنها جیم است

"فصل الجیم مع الالف"

"جار النهر"

بفتح جیم و الف و ضم راء مهمله و الف و لام و فتح نون و سکون ها و راء مهمله
بمعنی همسایه نهر است جهت آنکه نبات آن مفارقت از انهار و آب نمی کند و در
جاهاى خشک نمی روید

"ماهیت ان

نباتی است شبیه به نیلوفر و برک آن بر بالای آب می باشد شبیه به برک چغندر مزغب
و بیخ آن خشن و طعم آن با اندک تلخی و بی کل و ثمر

"طبیعت

ان

سرد و خشک در دوم

"افعال و خواص آن

جهت حبس اسهال و خون و قطع عطش شربا و بجهت تحلیل اورام و التحام قروح تازه
و خشک و اورام حاره و قروح خبیثه عفنه ساعیه و حکه طلاء و ضماد او ذرو را نافع و
مانع سعی آنها است و بطریق مرهم نیز استعمال آن سودمند مضر عصب مصلح آن شکر
مقدار شربت آن تا دو مثقال

"جام بهل"

بفتح جیم و الف و سکون میم و باء عجمی و خفاء ها و لام اسم ثمر هندی است و در
بنکاله مشهور بسفیری انبه

"ماهیت ان

ثمر درختی است فی الجمله شبیه بامرود و دو صنف می باشد صنفی مغز آن سفید و صنفی سرخرنک و بعد رسیدن هر دو شیرین و مانند امرود کوهی جنکلی جرم آن دانه دار و در جوف آن تخمهای ریزه بسیار بقدر تخم مرو از سفید سفید و از سرخ سرخرنک و اندک صلب و شکل صنف سفید آن صراحی مانند نوع امرود کوچکی که کلابی نامند و سرخ آن اکثر مدور و در فصل کرما که موسم بارش هند و بنکاله است ثمر بسیار می آورد و در فصل زمستان نیز بعضی اشجار و لیکن بوفور آن موسم نیست و در هند و دکهن بهتر از بنکاله می شود و لاکن بوفور بنکاله نیست و بهترین آن رسیده بالیده شاداب شیرین کم تخم آنست خصوصا نوع سفید آن و درخت آن بزرگی درخت سیب و به و غیر موزون و برک آن از برک سیب اندک بلندتر و با خشونت و بی تشریف و چوب آن پر ریشه شکننده می باشد و قابل عمارت نیست و اهل هند از آن خلال می سازند و می سوزانند و درخت آن زود بثمر می آید و کهنه سال خورده آن کم ثمر می باشد و چون تنه آن را ببرند از اطراف آن شاخها برآمده در یک دو سال باز ثمر می دهد

ص: ۵۵۰

"طبیعت ان

کرم و تر با رطوبت لزجه و قوت قابضه

"افعال و خواص آن

مفرح و مقوی قلب و معده و ملین طبع در ابتدا پس قابض و مدر بول و حابس اسهال خصوصا که با پوست و تخم آن را بخورند و نیمرس آن قابض تر و چون پوست درخت نونهال آن را که هنوز بثمر نیآمده باشد مقدار دو سه مثقال آن را شب در قدری

آب بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده اندکی شکر داخل کرده تا سه چهار روز هر روز تازه خیسانیده بنوشند در حبس اسهال رطوبی مجرب است المضار مضر مبرودین و مرطوبین و صاحبان قولنج و مصدع و محرک نزله و اخلاط ساکنه و مهیج آنها و نفخ و ریاح و قراقر و باعث حمیات در ابدان مستعدده خصوص اکثر آن و مضمضه به آب برک مطبوخ آن جهت تقویت لثه و استحکام دندان متحرک نافع و مسکن درد آن"

"جام کھاس"

بفتح جیم عجمی و الف و سکون میم و فتح کاف عجمی و خفای ها و الف و سین مهمله لغت هندی و بنکاله است

۲۹۱

"ماهیت ان"

گیاهی است که در هند و بنکاله بسیار در جاهای نم ناک در موسم برسات می روید و با ساقهای بلند بقدر ذرع و زیاده و کمتر از آن دو عدد و یا زیاده بر سر هر ساقی سه برک پیوسته بهم با بورقیت و حدت و بیخ آن سفید بقدر پیاز کوچکی با حدت و بورقیت و کل آن شبیه برکی عریض طرف پائین آن پیچیده و از جانب پیچیدگی میلی مخروطی شکل روئیده و زیر کل آن کرهی صراحی شکل و بیخی باریک سفید و کل آن نهایت بدبو می شود

ص: ۵۵۱

"طبیعت ان"

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

خوردن ساق برک پخته آن جهت استسقا و بیخ آن با فلفل که سائیده حبوب بندند هر حبی بقدر فلفلی و نخودی سه چهار حب آن جهت حبس قی و در هیضه که بند نشود و گذاشتن مقدار نخودی و یا باقلائی از آن بیخ در جوف قدری از مویز پخته که بهندی کیله نامند آن مقدار که بلع توان نمود جهت تحلیل طحال چند روز متوالی که بعد از بلع یکدو لقمه برنج نرم پخته بی روغن و بی نمک بخورند مجرب دانسته اند و چون مقدار بیست و چهار توله که یک نیم پا و آثار هندی باشد بیخ آن را نرم سوده در ظرف چینی کنند و بوزن آن روغن کاو داخل آن نمایند و خوب برهم زنند پس آب لیموی که بهندی کاغذی نامند شانزده عدد داخل کرده خوب برهم زنند و اگر آب لیمو کم شود که مانند مرهم و ضماد رقیق نباشد آب چهار عدد لیموی دیگر داخل نمایند و در شیشه و یا ظرف چینی کرده در جای نمناک نگهدارند جهت التیام قروح خبیثه و ساعیه که بهندی کهر کهره نامند که روز دو مرتبه آن را در جوف زخمها پر کنند و بر بالای آن بطریق مرهم استعمال نمایند و اگر بعد التیام و چاق شدن خارش در آن موضع باقی بماند از تدهین بدان روغن مزبور زائل گردد و این روغن زیاده از یک هفته نمی ماند و هفته دوم باز اگر احتیاج باقی باشد باید که تجدید نمایند"

"جاموسی"

بفتح جیم و الف و ضم میم و سکون واو و سین مهمله بفارسی کاومیش و بهندی بهینس نامند

ص: ۵۵۲

"ماهیت آن

نوعی از کاو صحرائی است سیاه رنگ و بسیار زور آور نسبت بکاو اهلی و شاخهای آن بلندتر و قویتر و در هند و بنکاله دو صنف می باشد یکی صحرائی و این را بهینس نامند و دیگر جنکلی و این بسیار قوی و بزرگ و شاخهای آن بلندتر و قویتر از اهلی می باشد و این را ارفه نامند و زور و قوت این بمرتبگی است که شیر و فیل را می کشد و شیر و روغن آن نسبت بشیر کاو چرب تر و غلیظتر خصوص شیر جنکلی آنکه ارنه گفته شده

"طبیعت ان

کرم و خشک و جنکلی آن کرم تر و خشک تر

"افعال

و خواص آن

گوشت آن بسیار غلیظ و جهت اصحاب ریاضات و هزال کرده نافع و گوشت بچه شیر خواره که دو سه ماهه باشد قورمه و کباب آن بسیار لذیذ و در ضرر و غلظت کمتر و دود کردن موی آن و شاخ آن باعث طرد افاعی و خاکستر سم آن مجفف قروح و حکه گفته اند آشامیدن خاکستر کعب آن مفرح است و مولد سودا و مضر درد مفاصل و امثال آن و عرق النسا و نقرس مصلح آن آب کامه و دارچینی و ادویه ملطفه و مهرا پختن آن و بعد از آن سکنجین آشامیدن و در سلهت از پوست جنکلی آن سپر می سازند بسیار خوب می شود"

"جامون"

بفتح اول و الف و ضم میم و سکون واو و نون و بعضی بدون واو و فتح میم می نامند

"ماهیت آن

میوه هندیست درخت آن بسیار بزرگ بقدر کردکان و از آن بزرگتر و برک آن اندک باریک و بلند تا بیک شبر و سبز تیره و شکوفه آن سفید و بسیار ریزه و میوه آن شبیه بانکور سیاه و اندک طولانی و بعضی بزرگ تر از آن و رنگ ظاهر و باطن آن بنفش و باغی و صحرائی می باشد صحرائی ثمر آن کوچک و تخم آن بزرگ و کم آب و ترش و با عفوصت بسیار و باغی نیز دو صنف است یکی ثمر آن بزرگ بالیده بسیار شاداب چاشنی دار و تخم آن کوچک و با عفوصت کمی و این را رای جامون نامند و صنف دوم در اوصاف

ص: ۵۵۳

۲۹۲ مذکوره بدین مرتبه نیست

"طبیعت آن

سرد در آخر دوم و خشک در سوم

"افعال و خواص آن

حابس اسهال صفراوی و مقوی معده و کبد حارین و مطفی حدت دم و صفرا و غرغره و مضمضه آن بجهت خناق و قلاع حار و استحکام لثه و خوردن آن جهت حبس اقسام اسهالات و تسکین حرارت معده و کبد و حدت صفرا و تشنکی و تحریک اشتها و باه محرورین و جهت ذیابیطس مفید و طلای ثمر رسیده آن جهت داء الثعلب نافع و رویاننده موی آنست در چند مرتبه و نقوع ریشهای باریک بیخ آن و بیخهای باریک نازک آن بمقدار دو توله نیمکوفته شب در آب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده

بیاشامند تا مدت بیست روز و یا چهل روز مغز تخم کهنه آن با مغز تخم کهنه انبه و هلیله بریان کرده جهت اسهال مزمن معرب و ذرور برک خشک آن جهت استحکام لثه مفید و ناشتا خوردن آن مضر بسبب ثوران آن صفرا را و مضر معده و دیر هضم مصلح آن نمک که آن را شسته و نمک بران پاشیده زمانی بگذارند پس تناول نمایند آشامیدن افشره آنکه آب آن را گرفته صاف نموده قدری آب و نبات بقدر آنکه طعم آن را نیکو کرداند داخل کرده بیاشامند و شراب آن نیز که آب آن را صاف نموده با قدری نبات یا قند که طعم آن را چاشنی دار کرداند بآتش ملایم طبخ نمایند تا انکشت پیچ گردد در افعال مذکوره بهتر از اکل ثمر پخته آن است و آهن و یا فولاد را چون براده نموده در آب برک آن بریزند و در آفتاب بگذارند کشته نرم و سبک گردد به حدی که جوش خورده بالای آن آید و اگر مکرر در آب برک آن تربیت نمایند پس شسته استعمال کنند بهتر است و خوردن این آهن یا فولاد کشته جهت تقویت اشتها و رفع اسهال مزمن و استسقا و بواسیر و امثال اینها نافع و یک نوع آن را کلاب جامون می نامند مخصوص بنکاله است تمام در هند و دکهن جای دیگر نمی شود و آن اندک مدور و شیرین و بعضی اندک آبدار و خوش بو شبیه برایحه کلاب کویا که در کلاب پرورده شده و در جوف بعضی یکدانه و بعضی دو دانه و بعضی سه دانه بهم پیوسته و مغز آن سبز رنگ و درخت این بزرگی درخت نوع اول نمی شود و اکثر پراکنده می باشد و برک های این نیز در طول و عرض از آن کمتر و اندک عریضتر و نازک تر و سبز روشن

ص: ۵۵۴

"طبیعت ان

معتدل مائل برودت و ییوست

"افعال و خواص آن

مفرح قلب و دماغ و مقوی معده و کبد حار و نفاخ است و تخم آن با عفوصت و قابض و رادع"

"جاورس"

بفتح جیم و الف و فتح واو و سکون را و سین مهملتین معرب از کاورس فارسی است و آن نوع ریزه دخن است که بفارسی ارزن و بهندی باجرا نامند و کنکنی نوعی از آن است

"ماهیت آن

حبی است رنگ آن اغبر و از ارزن ریزه تر و صاحب اختیارات نوشته که سه نوع است یک نوع را دخن و بفارسی ارزن و بشیرازی الم بفتح الف و ضم لام و میم و دیکری را ذره بذال معجمه و بفارسی زرت بزاء معجمه کویند و نوع سوم را جاورس که معرب کاورس است و بشیرازی کال نامند و اول متوسط در بزرگی و کوچکی و آن را بهندی باجرا نامند و نوع دوم را بهندی جوار و نوع سوم که از همه کوچکتر است بهندی کنکنی کویند و نیز در هند و بنکاله یک نوع دیکری می شود که از کنکنی بزرگتر و زردرنگ است و آن را چینه نامند و دخن و ذره در جای خود مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و برک آن مانند جو و اندک عریضتر و درازتر از آن و خوشه آن نیز مانند خوشه جو و دانه های آن از آن ریزه تر و نرم تر و متراکم تر و بهترین آن زرد سنکین آن است

"طبیعت

ان

در اول سرد و در آخر دوم خشک و بعضی سرد و خشک در دوم گفته اند

ص: ۵۵۵

"افعال و خواص آن

لطیفتتر از دخن و قابض و مجفف و بی لذع و ردی الکیموس قلیل الغذاء یعنی خون صالح از آن کم متولد می یابد و دیرهضم و چون هضم کردد بدن را قوی کرداند و با روغن و چربی غذائیت آن بیشتر و خوردن مهرا پخته آن جهت التوای حجاب و انشقاق آن

۲۹۳ و نزلات نافع و خوردن نان مطبوخ آن حابس اسهال مراری و مدر بول و مسقط جنین و اکثر آن مولد خون سوداوی و مورث سده و مصلح آن روغنها و شکر و حلواهای چرب و یا با شیر و یا با نخاله پختن و با روغن خوردن و بحمام رفتن و مالیدن روغنها بر بدن و کماد کرم کرده آن محلل نفخ معده و تهیکاه و مغص و درد بواسیر و پختن آن با شیر تازه دوشیده جهت صاحبان خون زائد و رطوبات فاسده و جلوس بر سائیده آن با نمک که در خرقة بسته باشند جهت بروز مقعده و پیچش و ثفل محتبس در امعا نافع و بدل آن در اضمده شونیز و استعمال کهنه آنکه یک سال بران گذشته باشد جائز نیست

"جاوشیر"

بفتح جیم و الف و ضم واو و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه بفارسی جاوشیر و کوشیر و نیز بشیرازی جاوشی نامند

"ماهیت آن

صمغی است بدبو ظاهر آن سرخ تیره و باطن آن سفید و نبات آن را ساق غلیظ و بلندتر از ذرعی و نرم و برو چیزی سفید شبیه پشم و برک آن شبیه ببرک انجیر مائل باستداره و مشرف پینج تشریف و خشن و بسیار سبز و قبه آن شبیه بقبه شبت و کل آن زرد و خشبو و تخم آن سیاه و قریب بانیسون و خوش بو و تند و ساق آن کوتاه و غلیظ و نرم و مزغب بزغب سفید مانند خیارزه و بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید و بهترین صمغ آن تیزبوی زعفرانی رنک و طریق اخذ آن آنست که بیخ آن را می شکافند در هنگام ظهور ساق آن و حوالی آن را خالی نموده برکی در زیو آن فرش می نمایند که صمغ آن در آن جمع گردد و چون خشک گردد از آن بر میدارند و نیز از ساق بیخ آن در هنگام ظهور کل آن که بودن شمس در جوزا است بطریق مذکور صمغ اخذ می نمایند و نیز از علامت خوبی آن آنست که در هنگام ریزه شدن در سودن ریزهای آن سفید باشد و زبان را بکزد و بدست بچسپد و چون در سرکه و یا آب حل نمایند زود منحل گردد و بوی آن تند باشد و آنچه از ساق آن گیرند رنک خشک کرده آن زرد و محلول آن در آب برنک شیر باشد و این ضعیف العمل و غیر مستعمل است و مغشوش آن سیاه رنک و غش باشق و موم می کنند

ص: ۵۵۶

"طبیعت آن

کرم و خشک در سوم و بعضی خشک در دوم گفته اند

"افعال و خواص آن

محلل ریاح و مفتوح سدد و مقوی اعصاب ضعیفه و مضعف اعصاب صحیحه قویه و ملین صلابات و جالی لزوجات و اوساخ و باقوت تریاقیه و جهت امراض بارده بلغمیه خصوصاً عصبانیه و دماغیه مانند صداع و فالج و لقوه و صرع و ام الصبیان و رعشه حادث از کثرت جماع و نزلات و کوفتکی و تعقد عضل و درد مفاصل و دردی که از صدمات بهم رسیده باشد و جبر و کسر استخوان و درد پهلو و نزف الدم و سرفه بلغمی نافع که نیم درهم آن را با آب مرزنجوش بیاشامند و بران مواضع نیز ضماد نمایند و یک مثقال آن جهت لرزحمیات دائره و استسقا و یرقان و تقطیر البول و جرب مثانه و نفخ رحم و ادرار طمث و قولنج ریحی و بلغمی و تفتیت حصاه و رفع سموم امراض الراس آشامیدن آن جهت صداع و صرع و ام الصبیان و لقوه و رعشه و نزلات الضربه و الصدمه آشامیدن نیم مثقال آن با ماء القراطن یا شراب جهت ضربه و صدمه العین اکتحال آن جهت نزول آب و تقویت حدت بصر الاذن قطور آن در کوش جهت رفع کری الاسنان مالیدن آن بر دندان و پر کردن در جوف دندان کرم خورده جهت تسکین وجع و منع تاکل آن الصدر آشامیدن آن جهت سرفه و درد پهلو حادث از برودت و بدستور ضماد برک آن جهت درد پهلو اعضاء الغذاء آشامیدن عصاره آن با سرکه و طلا نمودن بدان جهت تحلیل سپرز و چون ده مثقال آن را در دو جرّه عصیر عنبی اندازند و بعد از بیست روز صاف نمایند و بیاشامند جهت طحال و استسقا جید النفع است اعضاء النفص آشامیدن یک بندقه آن با آب کرم جهت ادرار بول و حیض و اصلاح رحم بارد و تحلیل صلابت آن و رفع تقطیر البول و ثمر آن نیز ادرار طمث آورد خصوصاً با افسنتین و اختناق رحم را مفید و اسقاط

ص: ۵۵۷

۲۹۴ جنین نماید و ریاح رحم را پراکنده سازد و تحلیل دهد و صلابت آن را زائل کند شرباً و حمولاً و قولنج و حکه مثانه را نافع و اسهال خلط خام نماید و حمول محلول آن

با غسل جهت ادرار طمٹ و قتل جنین و اخراج آن هر چند بعد سه روز باشد خصوصا احتمال فتیله آن و احتقان آن در رحم باعث تجفیف آن القروح و الجروح و الاوجاع طلای آن با غسل جهت قروح مزمنه و نار فارسی و بازیت جهت اوجاع مفاصل و عرق النساء و نفرس و با روغنها جهت رفع اعیا و بدستور آشامیدن عصیر آن جهت عرق النساء السموم طبیخ آن بازیت به حدی که مرهم گردد جهت کزیدن سک دیوانه و با زراوند آشامیدن آن جهت لسع هوام و غیرها و بدستور عصیر آن داخل کردن آن در مرهم جهت التیام قروح مضر اثیان مصلح آن مرماحوز و خیسانیدن او در مطبوخ عنبی و بعضی مضر عصب صحیح دانسته اند مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن بوزن آن قنه یا شیر انجیر و در اسهال اشق آشامیدن تخم آن با شراب جهت اختناق رحم و اصلاح عصب رطب و خدر و قولنج بلغمی و ریحی و نیم مثقال آن با نیم مثقال زراوند طویل جهت کزیدن هوام و با نیم مثقال افسنتین جهت احتباس حیض بسیار نافع و ضماد و ذرور و بیخ آن جهت قروح مزمنه و استخوان عاری از گوشت شده و حمل آن جهت کشودن حیض و اخراج جنین مرده بغایت قوی الفعل و کل آن نیز جهت جراحات و بثور و بالجمله جمیع اجزای آن جهت قروح خبیثه نافع است"

ص: ۵۵۸

"چاول منگری"

بفتح جیم فارسی و الف و ضم واو و سکون لام و ضم میم و سکون نون و کاف فارسی و کسر راء مهمله و سکون یا

"ماهیت ان

ثمر درختی است که در اسلام آباد مشهور بچاتکام مضاف صوبه بنکاله است می شود در غلافی اندک نازک صلب اغبر و ظاهر مغز آن سیاه رنگ و باطن تازه آن سفید مائل بزردی و با دهنیت و بی طعم و رائحه غالب و هر چند کهنه گردد میل بزردی و سیاهی می نماید و بهتر و مستعمل تازه آن است

"طبیعت ان

کرم و خشک در سوم و با تریاقیت

"افعال و خواص آن

مفتح و جالی و مصلح خون فاسد و جهت جذام و جرب متقرح و قوبا و اکثر امراض دمویه و سوداویه نافع شربا و ضمادا مضر محرورین و روغن آن نیز برای جرب و قوبا مفید

"چای خطائی"

بفتح جیم عجمی و الف و یا و فتح خاء معجمه و فتح طاء مهمله و الف و کسر همزه و یا و صحیح بتاء مثناه فوقانیه است نه طای مؤلفه

"ماهیت

و سبب اطلاع بران حکیم میرزا قاضی در رساله خود نوشته که سبب معرفت و شناخت چای چنان بوده که پادشاهی از پادشاهان چین بر یکی از خواص خود خشم گرفته آن را از ملک خود اخراج نمود آن شخص در جنگلها و بیشها و کوهها می کشت و زرد و علیل و ضعیف کشته بود روزی از غایت کرسنکی بر اطراف کوهی می کشت گیاهی دید آن را غذای خود ساخت در اندک مدتی آثار صحت و حسن صورت در خود

مشاهده نمود و کمال قوت در خود یافت در شهر آمده با یکی از مقربان پادشاه احوال خود را نقل کرد و آن شخص بحضور پادشاه عرض نمود پادشاه باحضر اوامر فرمود و از دیدن صورت او متعجب شد بعد سوال از احوال آن اطبا را امر فرمود تا آن گیاه را حاضر سازند و تجربه نموده خواص آن را ثبت نمایند و نیز چنین در اختیارات خود نوشته که نبات چای شبیه بنات شبت است و باریکتر از آن و خوش بو و با اندک تلخی است و چون آن را بجوشانند تلخی آن زائل گردد و آشامیدن آب مطبوخ آن حرارت باطن را تسکین دهد و خون را صاف نماید و آن خودرو و مزروع می باشد و گفته که طائفه که در بلاد چین نبات آن را مشاهده کرده اند چنین می گویند که در میان شهر چین وادئی است و گیاه این برک بر اطراف آن می روید و بر خمار مردمان بخوردن آن اعتیاد دارند و بیع و شرای آن بی رخصت پادشاه آنجا نمی توانند نمود خراج آن بخزانة پادشاه عاید می سازند و مترجم صیدانه ابو ریحان می گوید که چای نوعی است از انواع

ص: ۵۵۹

۲۹۵ نبات منبت آن زمین چین است و آن را می برند و در سایه خشک می کنند و در وقت حاجت با آب گرم شربت می کنند و می خورند شربت آن قائم مقام ادویه مرکبه است و مضرت ادویه مرکبه ندارد و ازین جهت اهل تبت دفع مضرت شراب بآن می کنند زیرا که ایشان افراط در خوردن شراب می کنند و در دفع مضرت او هیچ داروی بآن نمی رسد و نافع ترین ادویه است و طایفه که بر زمین تبت می برند در قیمت آن جز مشک نمی گیرند و فرق بسیار است در میان قیمت اعلای آن تا ادنی و همچنین در رائج و منافع آن و نیز نقل است که در ولایت خطا جمعی مردم بطریق سیر بصحرا رفته بودند طعامی پخته در ظرفی کرده بالای آن را بشاخه پربرکی از اشجار آن صحرا پوشیده بکاری مشغول شدند که بعد از انقراض تناول نمایند و بعد از اندک زمانی که

فارغ شدند و خواستند که تناول نمایند دیدند که تمام آن طعام مضحمل شده است این امر را نزد اطبا اظهار نمودند اوشان بعد از تفحص بحدس و قیاس دریافتند که برکهای آن شاخه را در هضم طعام و غذا اثر تمام است و درصدد تجربه آن درآمدند و محرر کتاب می گوید که آنچه مشاهده شده برک آن شبیه برک انار و حنا و ریحان است و از آن بزرگتر و عریضتر و ضخیم تر و شعبهای آن بلندتر و برک بعضی نوع آن ریزه تر از بعضی درخت آن شنیده شده که بقدر یک قامت تا بدو سه قامت و شبیه بدرخت حنا و انار و بر ساق آن قریب بآنها شاخهای باریک رسته و بر آنها کلهای کوچک و برک آن مدور در بعضی جاها سه عدد و در بعضی جاها چهار عدد بهم پیوسته شبیه بکل سه برکه و چهار برکه و بر سر شاخها نیز کلی پنج برک و منبت آن ملک چین و خطا و نیپال و آن انواع و الوان می باشد سفید و سبز و بنفش و تیره و سیاه اما سفید ریزه برک خوشبوی آنکه برکهای آن بسیار درهم پیچیده باشد از همه اقوی است و بعد از آن سبز و اما بیس این از آن زیاده و بعد از آن بنفش و بعد از آن سیاه و این از همه ضعیف تر و زبون تر و نوع اول یعنی خوب و اعلاهی آن عزیز الوجود و کران بها است و برای تجارت نمی آورند و سلاطین و حکام آن دیار برای امثال و اقران خود بطریق تحفه و هدیه بدیاری دیگر می فرستند و اما انواع دیگر آن بسیار است خصوصاً سبز تیره و سیاه آنکه وافر و ارزان است و از بعضی شنیده شده که بعضی تا مقیدان مستعمل آن را با غیر مستعمل مغشوش و تبدیل نموده می فروشند بدین طریق که چون ضابطه نصاری است که مطبوخ یعنی جوشانیده آن را نمی خورند و مضر و بدذائقه می دانند جرم آن را و لهذا آب را خوب جوش نموده بلکه آن مقدار که ربع آن یا خمس آن کم گردد پس قدری قلیل چای را در ظرفی که چایدان چینی یا نقره است ریخته آب گرم را بر روی آن می ریزند مثلاً در یکمن طبی آب که تخمیناً سه ثلث یک آثار هندی باشد یک درم نهایت یک مثقال از نوع متوسط آن و از نوع اعلاهی آن کمتر و از زبون آن بیشتر تا دو مثقال ریخته تا نیم ساعت کامل می گذارند تا قوت و رائحه آن در

آب باز داده شود و آب اندک رنگین گردد پس آب صاف آن را که مطلق دردی و برک در آن نباشد در پیالها ریخته چون طعم آن با اندک عفوصت و تلخی است برای اصلاح آن با نبات اندک شیرین نموده می آشامند و اکثر قدری شیر کاو یا شیر بز تازه دوشیده اندک جوشانیده برای اصلاح یبوست آن نیز در آن ریخته نیم گرم می آشامند پس خدمه آنها آن برکهای مستعمل را خشک نموده و بتدریج جمع نموده در قوطیها و غیر آن بدستور اول پر کرده سر آنها را بسته می فروشند و فرق میان مستعمل و غیر آن بز هومت رائحه و سیاهی رنگ و کم رنگ شدن آب و اندک باز بودن برکها است از هم بخلاف غیر مستعمل آن

ص: ۵۶۰

"طبیعت

ان

کرم تا آخر دوم و خشک در اواسط آن و نوع اعلائی آن کرم در سوم و بعضی سرد می دانند بجهت تسکین آن عطش و حرارت و التهاب باطن و دفع آن ضرر شراب را و این توهمی است بلکه صدور افعال مذکوره از ان بسبب تلطیف و تقطیع

۲۹۶ آنست بلاغم و اخلاط لزجه و معطشه ملتهبه را و دافع رطوبات حادثه از شراب است

"افعال و خواص ان

مقوی قوی و ارواح و معده و باه مبرودین و مرطوبین و منشط و منعظ و ملطف و مقطع و مفتوح و منضج و مرفق مواد و معرق و مدر بول و مسکن عطش کاذب و صداع بارد و

التهاب معده و جشای دخانی و صاف کننده خون و رنک رخسار و مبدرق ادویه بقعر معده و عمق بدن و منقی معده و دماغ و جهت ازاله بخر و بدبوئی دهن و رائحه شراب و سیر و پیاز و طیب و نکهت بغایت مفید و جهت خفقان و امراض قلب و انتصاب نفس و انبساط نفس و ازاله غم و هم و یرقان و سوء القنیه و استسقا و امراض سدی بواسیر و حبس البول و تقطیر حادث از برودت و ضعف کرده هریک به تنهائی و یا با ادویه مناسبه و ضماد پخته آن جهت اورام صلبه و تسکین درد بواسیر و نطول آن معرق و منوم و در طعم آن اندک تلخی و عفوصتی که دست بنقوع آن در آب کرم بطرز مسطور و یا جوشانیدن در آب و داخل کردن نبات و شیر جوش داده بسیار کم و زائل می گردد و لهذا مصلح آن را شیرینی و شیر می دانند و بی شیرینی استعمال نمی نمایند و مضر می دانند و نیز ناشتا آشامیدن آن مضر و باعث حدوث امراض حاره است خصوص در محرور المزاج و اما جهت کسی که در معده او اخلاط فاسده لزجه ردیه بسیار باشد خصوص که از طعام سابق در خود ثغلی و جشائی و نفخی دریابد البته نافع است و آشامیدن آن را بسیار کرم نیز مضر می دانند خصوص در اوقات حاره و مزاجهای کرم و جوانان بالای طعام کرم بلکه نیم کرم آن را نافع گفته اند و نیز بالای طعام باعث سرعت انهضام و تحلیل آن و ازین جهت نصاری قاطبه و اتباع او شان صبح بعد ناشتا و آخر روز وقت انحدار غذا مستعمل دارند و بهترین مصلحات آن در محرورین نوفل و شیر بز و در مبرودین مشک و قرنفل و بادیان خطائی و زنجبیل و دارچینی و جهت انعاش حرارت غریزی عود هندی و عنبر و زعفران و دارچینی و امثال اینها است و برای تقویت باه و دفع مضرت کثرت جماع با خصیه الثعلب و دارچینی و عنبر و نبات و شیر و بالجمله با هر دوائی که مقوی فعل آن است از دوائی مسهل و قابض و ملین و مقوی و غیرها استعمال نمایند مثلا اگر با تربد و ریوند چینی بجوشانند و بیاشامند صفرا و بلغم لزج را اخراج نماید و چون با بنفشه و پرسیاوشان و اصل السوس و کل خطمی و بابونه و سناء مکی بجوشانند و صاف نموده قدری ملح طعام و شکر خام

و روغن کل داخل کرده احتقان بدان نمایند تنقیه امعا از فضول لزجۀ بارد نماید بآسانی و همچنین بیان و طرق استعمال آن در قرابادین بتفصیل ذکر یافت و نیز بهترین طرق استعمال آن آنست که بطور نصاری درینجا ذکر یافت و قهوه آن مقوی قوی و ارواح و باه و معده و منعظ و ممسک است صنعت آن چای قسم اعلی و دارچینی قلمی و خصیه الثعلب مصری از هر یک نیم درم اسکند ناکوری کبابۀ چینی از هر یک ربع درمی کوفته پیخته بدستور مقرر طبخ نموده و حبه و عنبر اشهب در آن کداخته نبات بقدر آنکه آن را شیرین گرداند داخل نموده نیمکرم بنوشند و اگر پنج عدد قرنفل نیز اضافه نمایند بهتر است و نیز یک نوع چای دیده شده که از جبال نیپال و بهنت می آورند گیاه آن فی الجملة شبیه بگیاه نعناع بقدر یک شبر و زیاده و برک آن اندک باریک و بلند و با خشونت و ضخامت کمی تازه آن زرد رنگ و خشک آن اغبر و خاکستری رنگ خصوص پشت آن و بسیار لطیف و نازک به حدی که چون برک آن را در دهان نگاهدارند با اندک زمانی منحل گردد و از آن ثقلی چندان نماند

ص: ۵۶۱

"طبیعت آن

کرم و تر از طبیعت خطائی است و لطیف تر از آن و طریقه استعمال این نیز مانند آن و در افعال و خواص قریب بدان است"

"فصل الجیم مع الباء الموحده"

"جبره"

بفتح جیم و باء موحده و راء مهمله و ها لغت مغربی است مشتق از جبر و بیونانی اولسپیون بمعنی جمع کننده جلد

"ماهیت آن"

گیاهی است ربیعی و هر سال تازه می روید منت آن بلاد مغرب و بر تلها و بلندیها بسیار می روید و بلندی آن مقدار سه انگشت تا چهار انگشت و بوی آن مانند بوی شراب و برک آن شبیه برک سیب و قابض و بیخ آن سفید و مانند موی باریک و گیاه آن بی کل و ثمر و نهایت بقای آن تا سرطان است و زیاده از سه ماه نمی ماند مگر آنکه در عسل نگاه دارند

"طبیعت آن"

در اول دوم کرم و تر

"افعال و خواص آن"

مقوی دل و فکر و حواس و مفرح و جهت صاف کردن خون و التیام جراحات شرابا و طلاء و با شراب دو درم آن جهت وهن عضل و فسخ آن نافع و کویند چون بیخ آن را با گوشت پارچه پارچه نموده طبخ نمایند پارچهای گوشت را بهم ملصق سازد و آشامیدن مرقه آن جهت یرقان مجرب دانسته اند و چون بر جراحت تازه بچکانند آن را ملتزق و ملتئم سازد مصدع محرورین مصلح آن مغز بادام تلخ مقدار شربت آن تا چهار درم بدل آن در التحام قنطوریون و در تفریح مثل و ربع آن زعفران است"

ص: ۵۶۲

"جسین"

بفتح اول و سکون باء موحده و کسر سین مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون
بفارسی سنک کج نامند

"ماهیت ان

سنکی است رخو سریع التفتیت و ذو طبقات که باسانی از روی هم جدا می گردد سه
قسم می باشد یکی سفید براق صفایحی انطاکی گفته که این فی الحقیقه طلقی است که
نضج کامل نیافته و بعضی گفته اند که زیق است که غالب آمده بران اجزای ترابیه و
متحجر کشته و این را اسفیداج جساسین نامند و دوم سرخرنک حجری و سیوم غیر
صفایحی و غیر براق و این حجر کج است که پخته کوبیده کج از ان می سازند بدترین
آن سرخ آن است و بالجمله طبیعت اقسام آن در سیوم سرد و خشک و بعضی در اول
چهارم خشک گفته اند

"افعال و خواص آن

قابض و مغری و ضماد آن با سرکه ملصق و ملزق جراحات و مغری و حابس خون
جاری از اعضا و محلل ورم و ترهل و استسقا امراض الراس طلای آن مفردا و با
سفیدی تخم مرغ و غبار آسیا جهت قطع سیلان خون و با سرکه بر پیشانی جهت حبس
رعاف و با کل ارمنی و عدس و لویه التیس و آب مورد و سرکه جهت حبس رعاف
العین طلای آن با سفیدی تخم مرغ جهت رمد دموی و منع ریختن مواد بچشم و با آب
کشنیز جهت رفع باد سرخ و اورام ملتهبه مجرب و از خواص آن آنست که چون با
روغن زیتون و اندک بوره و شب یمانی بسایند و بر کتابت و نوشتجات بمالند زائل
گرداند و بر جامه ها و فرشها باعث قلع چرک و چربی آن است و طلای آن بر بواسیر
جهت رفع آن مؤثر المضار آشامیدن آن کشنده است بخناق و خشکی دهان و قولنج و
تریاق آن آشامیدن ماء العسل و اشیای لعابی و عصارة خطمی تر و تازه و ملوکیه پس

آشامیدن ربع درهم سقمونیا در جلاب و حب النیل و قی فرمودن اگر سحج عارض
 گردد بمعالجه آن پردازند و در اکثر اعراض و تداوی نیز مانند اسفیداج و قویتر از ان
 است و سفید آب جبساین در جمیع افعال قویتر از همه اقسام و بغایت قابض و رادع و
 جامع و مجفف است"

ص: ۵۶۳

"جبن"

بضم جیم و باء موحده و نون مشدده بفارسی پنیر نامند

"ماهیت ان

معروف است و آن شیر بسته است بتعمل بزدن پنیر مایه و غیره بران بهترین آن تازه
 چرب آن است که ما بین نرمی و صلبی و خوش بو و لذیذ مائل بحلاوت باشد که از
 شیر معتدل از حیوان صحیح البدن که خوراک آن گیاههای نیکو باشد بعمل آورده
 باشند و مصنوع از ماست بهتر و سریع الهضم تر است و دستور صنعت آن آنست که
 شیر را جوشانیده پنیر مایه بران زده منجمد ساخته نمک بران می پاشند تا مائیت آن از
 جنیت جدا گردد و بعد از جدا شدن جنیت آن را نمک زده در سبدها و یا کیسه
 صفیقی کرده نمک بران پاشیده سنکی سنکین بران می گذارند تا مائیت آن تمام برآید
 و بعضی در خاکستر دفن می کنند برای جذب مائیت آن پس استعمال می نمایند
 ۲۹۸ و اگر نمکین نخواهند ثانیاً بران نمک نمی پاشند و بهترین نمک سود آن آنست که
 تازه نمک زده چرب باشد و بسیار کهنه و طعم و رائحه آن نکشته باشد و چون تناول
 نمایند رائحه آن در جشا تا مدتی از دهان نیاید

"طبیعت تازه آن

در دوم سرد و تر

"افعال و خواص آن

مقوی معده و روده و کرده و ملین طبع و مولد خلط صالح و دیرهضم و بعد از هضم سریع لسلوک در اعضا و با مغز کردکان و صعتر بغایت مسمن بدن و باعث نرمی جلد و دافع مضرت کسی که مرداسنک خورده باشد اعضاء الغذاء اکل برشته آن بعد از طبخ و فشردن آب آن حابس اسهال خصوصا اسهال مراری صفراوی العین ضماد آن جهت رمد و طرفه الصدر چون پنیر را در آب جوش دهند و مرضعه آب آن را بیاشامد شیر آن زیاده گردد و منع تورم جراحات و قروح امعا خصوصا با برک چنار که دلب نامند و با حماض بری المضار مضر مبرودین و دافع اشتهای طعام و غیر مهضوم آن باعث سده و قولنج و ایلاوس و ظلمت بصر مصلح آن عسل و نعناع و صعتر و پنیر نمک سود کهنه در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و مقوی اشتها و امعا و مجفف رطوبات و ضماد آن با عسل جهت انفجار دمل و رفع داخس و با زیت جهت تحجر مفاصل و قروح ردیه و بدستور با ماء اکارع و کویند از مفاصل چیزی مانند کچ برمیآورد بی اذیت و بانوشادر جهت کلف و جرب نافع السموم با فودنج جبلی جهت لسع جانوران سمی نافع و مولد اخلاط مراری و معطش و مولد حکه و جرب و مضر مبرودین و صاحبان سده احشا و لاغر کننده بدن و مولد حصاه و مصلح آن مغز کردکان و بسیار کهنه متعفن آن اقرب بسمیت مصلح آن مغز کردکان و در محرورین میوها و ترشیاها و پنیر غیر چکیده که بفارسی دلمه نامند در غایت رطوبت است و منوم و جهت تپ دق و سل و التهاب معده و دفع یبوست جلد و طبع و وسواس و امراض صفراوی و التهاب خون نافع مضر مبرودین و مورث امراض بارده رطبه و مولد حصاه

ص: ۵۶۴

"جبلهنگ"

لغت فارسی است و جبلهنگ معرب آنست

"ماهیت ان

تخم خاری است زرد رنگ شبیه بشیوران بترکی صفرا اودی کویند و آن ثومونست و ذکر یافت

"افعال و خواص ان

مسهل و مقی و آشامیدن تا یکدرهم آن جهت فالج مقدار شربت آن تا نیم درهم و یکدرهم آن کشنده زیرا که با قوت سمیت است و کسی که آن را خورده باشد خناق آن را عارض گردد و تدبیر کسی که آن را خورده باشد آنست که قی فرمایند بتدابیر چنین که مذکور شد و خوراندن روغن و زیرا و انیسون و جند بیدستر با نبیذ و خوردن غذای چرب و شیر تازه با عسل و ضماد نمک کرم کرده بر شکم آن و هرگاه شکم آن محتبس باشد او را تحقین فرمایند بحقنهای مناسب

"فصل الجیم مع الثاء المثلثه"

"جثجات"

بفتح جیم و سکون ثاء مثلثه و فتح جیم و الف و ثاء مثلثه لغت عربی است و یونانی بردیسیون نامند

"ماهیت

ان

کیاهی است شبیه بکیاه درمنه ترکی و از ان کوچکتر و خشبوتر و شاخهای آن باریک و بسیار و کل آن شبیه باقحوان رنک آن سفید مائل بزردی و تخم آن با اندک پهنی و تلخی و کوچکتر از عدس

"طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

"افعال

و خواص آن

مفتح سدد و محلل ریاح و قاطع عرق و مدر حیض و مزیل مغص و کرم کننده احشا و آشامیدن طبیخ آن و بدستور سه درهم از جرم آن جهت کسر ریاح و رفع مغص ریحی بیدیل و بخور آن جهت اسقاط مشیمه نافع و مصدع و مصلح آن هلیله کابلی مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن برنجاسف است

ص: ۵۶۵

"فصل الجیم مع الدال المهمله

"جدوار"

بفتح جیم و سکون دال مهمله و فتح واو و الف و راء مهمله معرب زد و اربزاء عجمی است و بعربی انته و بیونانی ساطریوس و بمغربی ماه فرفین و ماه فروین و بهندی نربسی نامند زیرا که نر بکسر نون و سکون راء مهمله بلغت ایشان بمعنی دافع و خالص کننده و

بس بکسر باء مو حده و سکون سین مهمله بمعنی زهر است پس معنی آن خالص کننده بدن از غایله

۲۹۹ سمیت زهر است

"ماهیت ان

بیخی است شبیه بسعد اکثر صنوبری شکل و عقربی کره دار بمقدار انکشتی و از ان بزرگتر و کوچکتر نیز ثقیل الوزن اندک صلب تلخ طعم و ظاهر آن سیاه رنگ و باطن آن بنفش و بهترین آن آنست که باوصاف مذکور باشد و چون بسایند رنگ آن بنفش و طعم آن تلخ باشد و آنچه نه چنین باشد ضعیف العمل یا مغشوش آن است و گفته اند که جدوار پنج قسم می باشد یکی آن است که ظاهر آن تیره سیاه رنگ و باطن آن بنفش مائل بسرخ و عقربی شکل تلخ طعم باشد بدین قسم که چون مذاق نمایند اولاً اندک از ان شیرینی مدرک گردد و بعد از ان تلخی بسیار و این قسم را خطائی گویند جهت آنکه منبت آن بیشتر جبال خطا است و این بهترین اقسام آنست و دوم آنست که ظاهر و باطن آن هر دو تیره رنگ مائل بزردی و تلخ طعم و عقربی شکل باشد و این در خوبی بعد از خطائی است سوم آنست که ظاهر و باطن آن هر دو سیاه و سائیده آن نیلی رنگ و تلخ باشد و این در خوبی بعد از قسم دوم است و منبت این هر دو قسم جبال تبت و نیپال و مورنک و رنگ پور و نواح اینها است چهارم آنست که مائل بسیاهی و تلخ و بقدر زیتونی باشد و منبت این قسم اکثر جبال بلاد دکهن است پنجم اندلسی است و آن را انتله گویند و بقدر شبر است و سیاه و نرم و بسیار تلخ و منبت این اکثر با بیش یکجا می باشد و گویند که بسبب مجاورت این سمیت بیش کم می گردد به حدی که اهل آن بلد مقدار نیم دانک از ان بیش را می خورند و زیان نمی یابند بخلاف بیشهای دیگر که علی حده و دور از جدوار روئیده باشد که مقدار بسیار کم

آن مهلك است حكيم هاشم طهرانی در رساله فادزهریه خود نوشته که جدوار در اکثر محال و مواضع می روید با بیش و بدون بیش حتی محال خراسان خصوص به حدودی که بسمت مشرق نزدیک تر باشد و از جمعی شنیده شده که در کوههای قهستان که میان مشهد مقدس و تبت واقع است گیاه جدوار بسیار می روید اما کوچک و کم رنگ سفیدی مائل و در تریاقیت ضعیف تر و آنچه در جبال تبت می روید از آن بزرگتر و رنگین تر و قویتر و در تریاقیت قریب بخطائی و اثر بسیار بران مترتب می گردد و بهتر است از آنچه در جبال هند می روید و همچنین آنچه که بحدود تبت نزدیک تر است قویتر از آن بعد آنست و بهتر از هندی است و هندی بهتر از جاهای دیگر و خراسانی و غیر آن بسیار زبون و بغایت ضعیف الاثر محرر گوید در هر بلدی از جبال قریب بدانکه جدوار در آنها می روید می آورند مثلاً در خراسان و قندهار و کابل و شاه جهان آباد و از جبال تبت و نواح آن و قلیلی از خطا و نیز در شاه جهان آباد تا عظیم آباد از جبال نیپال و نواح آن و در مرشدآباد اکثر از جبال مورنک و رانکاماتی و رنگپور و در هریک از اماکن مذکوره اقسام و انواع می باشد هرچند در قوت ضعیف تر از اقسام خطائی و تبتی اند بسبب تقارب آب و هوای حوالی آن و بدانکه در بعضی بلاد چون جدوار اصلی عزیز الوجود و کمیاب است بعضی نامقیدان بی باک بعضی بیخهای دیگر شبیه بجدوار را رنگ نموده بجای جدوار می فروشند و نیز گاهی بعض انواع ضعیف بیش را در شیر جوش می دهند تا سمیت آن کم گردد و چون بیش سفید و شکری رنگ می باشد برنک جدوار رنگ نموده بعوض آن می فروشند و فرق میان جدوار اصلی و جعلی رنگ کرده بچند وجه است یکی آنکه چون رنگ کرده آن را به آب تر نمایند و بدست و یا پارچه کرباسی بمالند رنگ آن بدان سرایت نماید و چون در فنجان آب گرم اندازند آب را رنگین سازد برنک آنچه آن را بدان رنگ نموده اند و دیگر آنکه ظاهر آن خشن و ناهموار و با شکنج می باشد بسبب آنکه در رنگ خیسانیده و جوشانیده و خشک نموده اند بخلاف اصلی که با نرمی و صفا و همواری

می باشد و دیگر آنکه چون آن را بشکنند رنک جمیع اجزای باطن آن مساوی نمی باشد بلکه قریب پیوست و ظاهر آن رنگین تر از مغز آنست و فرق میان جدوار و بیش نیز بچند وجه است یکی آنکه اکثر بیش کوچکتر و باریک تر از

ص: ۵۶۶

۳۰۰ جدوار می باشد و رنک آن سرخ تر دوم آنکه چون بیش را بتراشند و بر زبان رسانند احساس حرقت و خدارت نماید و اگر قوی باشد باعث تورم و آبله شود بخلاف جدوار و نیز چون جدوار را بعد از احداث امور مذکوره بخایند و یا بسایند و بر زبان بمالند رفع غابله آن نماید و طعم آن تلخ باشد چنانچه ذکر یافت بخلاف بیش و همچنین امتحان جدوار را در زهرهای دیگر نمایند و گفته اند تاثیر تریاقیت جدوار در سمیت بیش بیشتر از تریاق فاروق است

"طبیعت ان

کرم و خشک در اول سوم و حرارت آن لذاع و موذی نیست بسبب مناسبت آن با حرارت غریزی و ارواح و تقویت و ازدیاد آن مر آن هر دو را و یحتمل که آنچه شیخ الرئیس رح تع در رساله ادویه قلبیه نوشته اند که حرارت آن مفرط نیست بنا بر همین جهت باشد که اثر و نفع آن بکیفیت فقط نیست بلکه بصورت نوعیه و خاصیت نیز است و لهذا تریاق انواع سموم حاره و بارده مشروبه و ملدوغه است شربا و ضمادا

"افعال و خواص آن

مفرح و مقوی قوی و اعضای رئیسه از دل و دماغ و کبد و تقویت احشا نماید و فادزهر جمیع سموم حاره و بارده و مفتح و ملطف و محلل و منضج و مسکن او جاع و مسمن بدن و مقوی باصره و دندان و مشهی و مبهی و منعظ و مدر است و جهت امراض

دماغیه و عصبانیه مانند صرع و فالج و لقوه و رعشه و استرخا و خدر و استسقا و یرقان و ضعف معده و تفتیت حصاه و قولنج و عسر البول و رافع عفونت اخلاط و تپ ربع و اکثر امراض بارده شربا و طلاء نافع و آشامیدن نیم مثقال سائیده آن با شراب جهت دفع سمیت مارهای قتال و عقرب حتی عقرب جراره و رتیلا و همه حیوانات سمی و بیش نافع و بدستور جهت اوجاع و اورام باطنیه و رفع هیضه و مقدار نیم درم آن با جلاب یا شراب یا یکی از اشربه مناسبه مانند شربت کاوزبان و ابریشم و بادرنجبویه و امثال اینها و با عرقهای مناسبه مانند عرق کاوزبان و کلاب و بادرنجبویه و بیدمشک و نیلوفر جهت تفریح قلب و رفع ضعف آن و خفقان و طپش و فشار آن خصوصا که از برودت باشد مفید چون چند روز متوالی تناول نمایند و نیز جهت دفع و بادر ایام و با مداومت بر آن و با کلاب جهت وجع مفاصل و با جلاب کرم جهت اوجاع معده مقدار یک دانگ از آن و با سکنجین جهت سده جگر و با سکنجین بزوری و یا ساده و یا شربت دینار و شیرۀ عنب الثعلب و شیرۀ تخم کاسنی جهت تفتیح سده ماساریقا و استسقا چند روز متوالی مداومت بر آن و جهت سنک کرده و مثانه با شیرۀ عنب الثعلب و خارخسک و جهت حبس البول با شیرۀ تخم خیارین و خربزه و یا خارخسک و جهت قولنج ربحی با بعضی مطبوخات مناسبه مانند مطبوخ سداب و پودنه و رازیانه و عنب الثعلب و جهت رفع حمیات بلغمیۀ مزمنه و ربع بعد تنقیه با جلاب کرم و یا شرابه‌های مناسبه مداومت دو دانگ آن اکلا تا هفت روز و برای دشواری وضع حمل مقدار دو دانگ آن را سائیده با آب عنب الثعلب یا حله یا شیرۀ خارخسک یا جلاب بخوراند بزودی وضع حمل شود و اگر بچه در شکم آن مرده باشد و سمیت آن در بدن سرایت کرده و یا ضعف بسیار در وقت ولادت باو طاری گشته و یا دم نفاس بسیار جاری شده مقدار چهار حبه آن را با کلاب سائیده بخوراند و اقل تا هفت روز بدان مداومت نمایند صبح ناشتا و اگر موافقت نماید و گرمی نکند آخر روز نیز و جهت ام الصبیان و اکثر امراض دماغی اطفال را مقدار کمی با شیر مرضعۀ آن سائیده بخوراند و جوان کبیر السن را با ادویۀ

مناسبه آن علت از نیم درم تا نیم مثقال و حکمای هند مداومت آن را مسمن بدن دانسته اند و جهت تقویت انعاظ به تنهائی و یا با ادویه مناسبه با کلاب سائیده و یا حبوب و معجون ساخته تناول نمایند مفید و طلای آن با سرکه و کلاب جهت نضج اورام بارده و تحلیل آنها خصوصا اورام مغابن که پس کوش و زیر بغل و بن ران است و جهت خناق و خنازیر و سایر اورام کلو و غیر آن و رفع طاعون و وبا و برص و بهق و جلای کلف و آثار جلد و اوجاع مفاصل

ص: ۵۶۷

۳۰۱ و بدستور با چند دانه فلفل سیاه جهت اورام حاره بارده آنها به آب برک کشنیز تازه و طلای آن بتنهائی و یا با آب کشنیز و یا سرکه بر پشت چشم جهت تحلیل اورام پلکهای آن و بر دندان جهت تسکین درد بارد آن و بر بواسیر جهت تسکین وجع و تحلیل ورم آن و طلای آن بر پشت زهار جهت قرحه مئانه و حبس البول و قطور آن در چشم جهت رمد بارد و در احلیل جهت رفع حبس بول و بند شدن چرک در آن و ذرور آن بر جراحات جهت التیام و نفث الدم آنها مفید و تمریح آن با ادهان مناسبه جهت امراض دماغیه و عصبانیه مانند صرع و سکتته و فالج و لقوه و استرخا و رعشه و خدر و مانند اینها نافع مقوی دماغ و قوای آن و اعصاب است و بالجمله این دوائیست عظیم النفع کثیر الخاصیت جهت اکثر امراض خصوصا بارده رطبه بتنهائی و یا با ادویه مناسبه هر علت مفید شربا و ضمادا و طلاء و تدهینا مقدار شربت آن از نیم دانک تا چهار دانک بحسب امزجه و اشخاص و امراض و فصول و بلدان و در حمی ربع و سایر امراض تا دو دانک و در تقویت باه تا نیم مثقال و در استسقا تا چهار دانک بدل آن در تفریح و تریاقیت سه وزن آن زرنباد و بوزن آن تریاق فاروق و یا فادزهر حیوانی است مضر محرور و یابس الزاج و مصدع و مورث جراحت و قرحه امعای ایشان مصلح آن سکنجین ساده و شیر تازه دوشیده آهن تافته و یا ماء الشعیر و آش جو و جهت قرحه

کثیر او در قرابادین بتفصیل ماهیت و اقسام و افعال و خواص و منافع و طرق استعمال و قانون ترک افیون بجدوار در افیون و دستور خوردن جدوار و حبوب آن با اندک افیون و بی افیون و دهن و مرهم و معاجین و مفرحات آن در جدوار ذکر یافت

ص: ۵۶۸

"فصل الجیم مع الراء المهمله"

"جراد البر"

بفتح جیم و راء مهمله و الف و دال مهمله لغت عربی است بفارسی ملخ و بهندی تیدی بکسر تاء چهار نقطه هندی و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر دال چهار نقطه هندی و یا نامند

"ماهیت ان"

حیوانی است معروف مختلف الالوان و با پاهای بسیار بلند و به کمتر از یک هفته بچه برمیآورد و بر نباتات و اشجار می باشد و بیشتر از یک سال نمی ماند و درختی را که بخورد فاسد سازد و نوع بزرک آن در بعضی سالها تکون آن بسیار می شود بر هر مزرعه که بنشیند آن مزرعه را می خورد و فاسد می سازد و بهترین آن بزرک فربه آنست

"طبیعت ان"

کرم و خشک در دوم

"افعال و خواص آن"

مبھی و جالی اخلاط غلیظه و جهت امراض قصیة رئه و تقطیر البول و خوردن دوازده عدد آنکه سر و اطرف آنها را انداخته با یکدرهم مورد خشک سائیده باشند جهت استسقا مجرب گفته اند و جهت جذام بالخاصیه مفید و بخور آن جهت بواسیر و عسر البول و طلای کوبیده پاهای آن جهت تألیل و کلف و جرب مفید خصوصا سوخته آن با سرکه و طلای جوف تخم آن جهت دفع کلف نافع و خوردن قسم فربه بی بال آن را بریان کرده جهت کزیدن عقرب مفید و تعلیق نوع سبز کردن بلند آنکه در مزارع بهم می رسد جهت رفع تپ ربع بالخاصیت مفید و نمک سود آن قلیل غذا و مولد خلط غیر صالح و مورث جرب و حکه و محرق اخلاط و مجفف و مصلح آن سکنجین و انار چاشنی دار یا انارین است و شیرة تخم خرفه و تخم خیار نیز گفته اند و این مولف گفته که چون ملخ را بسوزانند ملخهای دیگر از رائحة آن بگریزند و اگر نگریزند بمیرند"

ص: ۵۶۹

"جراد البحر"

بفتح جیم و راء مهمله و الف و ضم دال مهمله و الف و لام و فتح باء موحدہ و سکون حا و راء مهملتین بفارسی ملخ دریائی نامند

"ماهیت ان

گفته اند حیوانی است سر آن مربع و از حوالی سر تا نصف تن آن صدفی و از هر طرف ده دست و پاشویه پاهای عنکبوت و بر سر آن دو شاخ و دو شاخ دیگر در زیر چشم آن رسته باریکتر از آن و چشمهای آن برآمده مؤلف گوید شاید آنچه بیان نموده

اند از ماهیت آن ماهیت رویان باشد زیرا که رویان در اکثر بلاد مانند بنکاله و سواحل دریای

۳۰۲ فارس و بحرین و غیرها بدین هیأت می باشد و جراد البحر شنیده شده فی الجمله شبیه بکنجشک بزرکیست و پردار و اندک پرواز کرده از آب برمیخیزد و باز در آب فرو می رود

"طبیعت آن

کرم و تر و خشک تر از بری آنست

"افعال و خواص

آن

خوردن آن هر روز سه عدد مشوی و یا مطبوخ آن جهت منع زیادتی جذام مفید و آشامیدن دو مثقال از سوخته تمام آن با آب نخود سیاه تا هفت روز متوالی جهت تفتیت و اخراج سنک کرده و مثانه مجرب

"جرجیر"

بکسر اول و سکون ثانی و کسر جیم و سکون یاء مثناه تحتانیه و راء مهمله بفارسی نره تیزک و بهندی ترمر و تخم آن را هالون و عوام هالم و چند سور و چند سر نیز نامند

"ماهیت آن

بری و بستانی می باشد بری آن را بهقان و بستانی آن را کف عایشه و بفارسی کیکیر و بشیرازی کهزک کویند و بری آن دو نوع می باشد یکی با ساق و برک آن از برک

ترب ریزه تر و مشرف و کل آن زرد و بسیار تند و این را خردل بری کویند و دیکر بی ساق و برک آن نرم و کم حدت و کل آن سرخ و بستانی سه قسم می باشد یکی شبیه بترب و ساق دار و برک آن با خشونت و در مازندران شاهتره و کورنره و در تنکابن خاص تره نامند و تخم آن سفید و حرف بابلی عبارت از ان است و قسمی را رشاد و بفارسی تره تیزک شاهی نامند و برک آن بزرک و کل آن سرخ ارغوانی رنک و تخم آن مائل بسرخ و طولانی و قسمی دیکر بیبرک و تخم آن ریزه تر از حب الرشاد و مراد از مطلق آن این است و بهترین آن بستانی است

ص: ۵۷۰

"طبیعت بری ان

در سوم کرم و در آخر دوم خشک و بستانی آن در دوم کرم و در اول خشک

"افعال و خواص بری آن

مفتح سده جگر و سپرز و جالی و مدر بول و مفتت حصاه و مولد منی و محرک جماع و محلل ریاح و هاضم طعام و ضماد آن با زهره کاو جهت ازاله آثار قروح و بدستور طلای آب آن با زهره کاومیش کلف را مفید و خوردن آن ناشتا جهت رفع بدبوی زیر بغل و خوردن شراب ریحانی بالای آن جهت کزیدن ابن عرس و غیر آن نافع و کویند از خواص آنست که چون آب آن را بکیرند و درخت انار ترش را بآن تسقیه نمایند شیرین گردد و چون نخود خشک را بآن پرورده نمایند و بیاشامند تولید منی نماید و بیهیل است و کویند چون بکیرند برک و شاخ و تخم آن را در هاون نرم بکوبند و در ظرفی پهن کنند تا خشک گردد و ثانیاً در هاون اندازند و بکوبند و شیر تازه دوشیده بران ریزند و تخم آن را نرم بکوبند و بران پیاشند بدفعات و مخلوط نمایند تا آنکه مانند

خمیر گردد و قرصها ساخته در سایه خشک نمایند و نگاهدارند و عند الحاجة استعمال نمایند بسیار طیب و نیکو است المضار مصدع و مورث سدر و مبخر و مظلم بضر و در حدیث آمده که هر که در شب جرجیر بخورد رک جذام از دماغ او بحرکت درمی آید و نرف الدم او را عارض می گردد بعد از خواب و در حدیث دیگر وارد است که احداث برص می نماید شب خوردن آن مصلح آن کاسنی و خرفه و سرکه است و بری آن در ادرار بول و تحریک باه و انعاظ قویتر از بستانی است خصوصا تخم آن و تخم آنکه حب الرشاد است در خواص مذکوره قویتر از برک آن قوی الجلا است و آشامیدن آن با آب گرم مقی بلغم و با زرده تخم نیم برشت محرک باه و منعظ و مسمن بدن و ضماد آن جهت کلف و با غسل جهت بهق و نمش و با زهره کاو جهت شقاق ناخن مفید و اکثار آن مهیج دم و ثوران آن و انصباب مواد باعضای ضعیفه مصلح آن شیر تازه دوشیده مقدار شربت از بستانی آن تا پنج درهم و از بری آن تا سه درهم بدل آن بوزن آن تودری یا تخم زردک بری یا تخم پیاز است"

ص: ۵۷۱

"جرجیر الماء"

قره العین است و در حرف القاف ان شاء الله تعالی خواهد آمد

"جرمیلک"

بفتح جیم و سکون راء مهمله و کسر میم و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح لام و سکون کاف بلغت کوهستان

۳۰۳ و لرستان و جائق اسم دوائی است که ترکان آنجا نبات ازار نامند

"ماهیت ان

بیخی است بسطبری انکشتی و طول آن زیاده بر شبری و رنک ظاهر آن مائل بسیاهی و باطن آن سفید و با صلابت و طعم آن شیرین و ساق آن قریب بذرعی و برک آن طولانی بقدر شبری شبیه بزبان و سبز تیره و لطیف و برکهای ساق اطراف اعلاهی آن بقدر برک بید و کل آن کبود و از کل نیلوفر هندی بسیار کوچکتتر و مستعمل بیخ آن است

"افعال و خواص آن"

چون بکوبند و بر بیخ دندان پاشند بنهجی می چسبد که از اکل و شرب زائل نمی گردد و سنون آن بیک دو دفعه جهت رفع تعفن دندان و رویانیدن گوشت بن دندان مجرب و آشامیدن آن جهت رفع زخم های باطنی و اورام احشا و ضماد آن جهت جبر کسر و رفع جمیع زخمها و تشنج آن مفید

"جرونجی"

بکسر جیم فارسی و فتح راء مهمله و سکون واو و خفای نون و کسر جیم و یا

"ماهیت ان"

مغز ثمر درختی است هندی در اکثر کوههای هند می شود و درخت آن بمقدار نارنج متوسطی و برک آن بزرگی برک انجیر و بی تشریف و ثمر آن شبیه بثمر قهوه و آلوبالو و فالسه و از ان بزرکتتر و آن را بهندی پیاره نامند و پوست خارجی آن نازک و در خامی سبز و بعد رسیدن بنفش و لحم آن در خامی سخت و بعد رسیدن نرم و سبز پستی رنک و چاشنی دار می باشد و آن را می خورند و در آب حل کرده افشرد می سازند و بر آب نیز می پزند و مغز آنکه در زیر لحم آن است در غلافی خشبی اندک صلب از پوست پسته نازکتتر و ضخیم تر از پوست حبه الخضراء و مغز آن بمقدار نصف

نخود کوچکی و تخم آلوبالو و چرب و شیرین و لذیذ و بعضی این را حب السمنه دانسته اند و شاید غیر آن باشد زیرا که هیأت درخت و ثمر این بهیأت درخت چرونجی نیست چنانچه ان شاء الله تعالی خواهد آمد

ص: ۵۷۲

"طبیعت ان

کرم در دوم و تر در اول

"افعال و خواص آن

جالی و منعظ و مسمن بدن و کثیر غذا و در اکثر افعال قریب بحبه السمنه و چون نرم بسایند و بتنهایی و یا با ادویۀ مناسبه بر بشره بمالند بشره را صاف گرداند بسبب جلائی که دارد و تخم آن سرد و تر و دافع مضرت صفرا و غلیان خون و تشنکی است

"جری"

بکسر جیم و راء مشدده و یا لغت عربی است بفارسی مارماهی و بمصری تیلور و بسریانی سلورس و بیونانی سلورس و بهندی کچیا مچلهی نامند

"ماهیت ان

ماهی است عظیم الجثه فربه که در دریای مصر بهم می رسد سیاه رنگ و بی فلس و باستخوان کمی و شارب آن مانند مار باریکی و دراز و سر آن طویل و دهن آن مستطیل مانند خرطوم و گوشت آن رخو با لزوجت و با سهوکت بسیار و یهودان آن را

نمی خورند و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که در تنکابن آن را اسپلی و در مازندران کلیس نامند

"طبیعت

غیر نمک سود آن کرم و تر و نمک سود آن کرم و خشک

"افعال و خواص آن

جاللی و با قوت جاذبه قویه خوردن گوشت تازه آن کثیر الغذا و مولد خون بلغمی و منقی و مصفی قصبه رئه و صوت و ملین بطن و جهت سل و نفث الدم نافع و گفته اند مملح آن جهت امراض مذکوره سوای سل نفث الدم انفع بسبب قوت جلای آن و آشامیدن خون آن نیم اوقیه با هموزن آن سرکه قاطع خونی است که از حلق آید و جلوس در طبیخ مملح آن جهت قرحه امعا در ابتدا و جذب مواد بسوی ظاهر بدن و بدستور دخنه آن بمقعهده و احتقان آن جهت عرق النسای عدیل و ضماد نمک سود آن جهت جذب خار و پیکان و جذب مواد بسوی ظاهر جلد المضار گفته اند مولد بلغم لزج و بطئی الهضم و مضر کرده و محدث برص است مصلح آن نمک سود نمودن و با سرکه و نعناع و صعتر و آبکامه و سکنجبین خوردن است

ص: ۵۷۳

"فصل الجیم مع الزاء المعجمه"

"جزر"

بفتح اول و ثانی و راء مهمله معرب کزر فارسی است و نیز بفارسی زردک و بهندی کاجر نامند

"ماهیت آن

۳۰۴بری و بستانی می باشد بری آن را بیونانی اسطافالیوض و اغریوس نامند و بعضی شقاقل دانسته اند و سهو است و بستانی آن دو نوع می باشد بیخ یکی طویل و یکی مستدیر سرخ و زرد و برک آن شبیه بشاهتره و از آن عریض تر و طعم آن اندک تلخ و ساق آن پراکنده و خشن و کل آن چتردار مانند شبت و سفید و در میان آن چیزی ریزه مانند پنبه و بنفش و بهترین آن سرخ و شیرین شاداب کم ریشه بستانی آنست

"طبیعت آن

در دوم گرم و تر و بعضی در اول نیز گفته و با رطوبت فضلیه

"افعال و خواص بستانی آن

ملطف و مفتوح سده جگر و مقوی معده و ملین و مبهی و زیاده کننده جوهر منی و منعظ و جهت قطع بلغم و سرفه و درد سینه و معده و جگر و اخراج سنگ کرده و مثانه و ادرار نمودن بول مفید اعضاء الصدر جهت ذات الجنب و سرفه مزمن اعضاء الغذا عسر الهضم و مربای آن سریع الهضم و جهت استسقا مفید اعضاء النفص مسکن مغص و مدر بول خصوصا بری آن و بدستور بزبری آنکه دوقو باشد و همچنین برک آن و مهیج باه است خصوصا بزر بستانی آنکه نفخ آن زیاده است و حمل آن و شرب تخم آن جهت عسر حبل نافع و چون بیج و برک آن را در آب جوش دهند و نطول نمایند و یا بشویند بآن اطراف صبیان را یعنی دست و پای ایشان را جهت تحلیل خون منجمد شده در آنها بسبب سردی نافع و مربای آن با عسل بغایت مبهی و مقوی احشا و رحم و هاضمه و با افایه مناسبه جهت تقویت کبد بارد و تجفیف رطوبات معده و زیادتی تقویت باه و اعانت بر جماع انفع و حلوای آن نیز بتنهائی و یا با ادویه مناسبه قریب است

بمربای آن و لذیذتر از آن و مخلل یعنی پرورده آن در سرکه جهت اذابه و تحلیل سپرز
 بیدیل و مقوی معده و جگر بارد و دوشاب آن قریب بمربای آنست و الطف و اقوی از
 آن و نبیذ آنکه آب افشوده آن را با ربع آن عسل بجوشانند و در خم کنند و بگذارند تا
 بجوش آید و مسکر گردد بغایت مست کننده و بطی الانحدار و مصدع و عرق آنکه با
 ادویه مناسبه گرفته شود در جمیع آثار نایب مناب خمر است و اندک مسکر و ضماد
 برک آن جهت اكله نافع جرم آن بطی الهضم و نفاخ و مضر محرورین و مصلح آن
 ادویه حاره و آبکامه و پخته آن با گوشت بزغاله مولد خلط صالح مقدار شربت از جرم
 آن تا صد و شصت مثقال و از مربا و حلوی آن از ده مثقال تا بیست مثقال و از نبیذ آن
 تا پنجاه مثقال و از عرق آن تا هفتاد مثقال و تخم آن محرک باه و درین باب از اصل
 آن قویتر و عسر حبل را نافع و مانع مغص و در سایر افعال مانند آن و چون بگیرند آن
 را با هموزن آن تخم شلغم و تربی را مجوف نموده در آن پر کنند و سر آن را بسته در
 زیر آتش طبخ دهند و برآورده بیاشامند جهت اخراج سنک کرده و مثانه و عسر البول
 مجرب گفته اند و آشامیدن یکدرهم آن با هموزن آن شکر جهت وجع ساق پا و ضماد
 تخم و برک آن باهم جهت قروح متاکله نافع مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن
 انیسون و دوقواست و جزربری را در بلاد قزوین کزرا نامند و بیخ آن بقدر انکشتی و
 کل آن زرد و تخم آن در غلافی خارناک و در دوقو مذکور خواهد شد

ص: ۵۷۴

"طبیعت تخم آن

در اول سوم گرم و در آخر اول خشک

"افعال و خواص آن

با حدت و لذع و در جمیع افعال سوای باه قویتر از بستانی است و گفته اند بلکه در تقویت باه نیز اقوی است و مدر قوی و حمول آن جهت اخراج جنین و ادرار طمث و آشامیدن آن جهت وجع سدر و شوصه و ظهر و استسقا و عسر البول و انتفاخ بطن و نهش و لسع هوام را مفید و معین بر حمل و گفته اند که چون آن را آشامیده باشند و هوام شارب آن را بکزد اذیت نیابد و خوردن خام آن جهت رفع سموم و ضماد پخته برک و بیخ آن جهت انجماد خون که از سردی هوا باشد نافع و حمول بیخ آن منقی رحم معین بر حمل و آویختن آن در منازل بالخاصیت باعث کریختن هوام است از انجا مضر معده و حلق و عصب مصلح آن

۳۰۵ نیسون و حلوی جزر و شراب و عرق آن در قرابادین ذکر یافت "

"جزع"

بفتح جیم و سکون زای معجمه و عین مهمله

"ماهیت ان

سنکی است که در معدن عقیق که یمن و حبشه و کنبایت که از توابع کجرات است خیزد بعضی شبیه بچشم با طبقات و خطوط مستدیر سفید و زرد و سرخ و سیاه و بعضی صفایحی و ذو طبقات رنگارنگ بر روی هم الحاصل سنک آن ذو طبقات ملون بالوان می باشد بهر قسم که آن را ببرند و بتراشند الوان و طبقات آن ظاهر می شود و بطبخ دادن بنوعی خاص الوان آن خوب ظاهر و براق و با رونق می گردد مانند عقیق که بطبخ رنگین می گردد و صفایحی بشکل نکین و غیر آن را جزع و مدور و اشکال دیگر ملون بالوان را باباغوری و سیاه و سفید را سلیمانی و شفاف براق ملون بالوان زرد و سبز را عین الهو و بهندی لهسنیا نامند و این یعنی عین الهو بیشتر در معدن یاقوت بهم می

رسد نه در معدن عقیق چنانچه صاحب تحفه نبشته و در حرف العین ان شاء الله تعالی بیان آن خواهد آمد خواه از معدن یا قوت صلب باشد یا نرم و عین الھرصلب بسیار اعتبار دارد خصوص که اندرون جرم آن دو نیم خط مثل رشته باشد بسیار اعتبار دارد و نیز هنود میمنت می دانند و بقیمت کران می گیرند

ص: ۵۷۵

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

"افعال

و خواص آن

جالی و با حدت و جهت یرقان و منع خواب شرابا و جهت عسر ولادت پیچیدن آن در موی سر زنان مؤثر و تعلیق آن بر اطفال مورث سیلان رطوبات از دهان ایشان و رفع ام الصبیان و نکاهداشتن آن با خود مورث هموم و غموم و خصومت مردمان با او و دیدن خواب های هولناک و رافع لقو و اکتحال آن جهت نزول آب و رفع بیاض و سنون آن جهت تنقیه و جلای دندان و ذرور آن قاطع خون و جهت رویانیدن گوشت تازه و بردن لحم فاسد آن را نافع

"فصل الجیم مع العین المهمله"

"جعه"

بضم جیم و سکون عین و فتح دال مهملتین و ها بلغت یونانی فولیون نامند

"ماهیت آن

دو نوع می باشد یکی صغیر جبلی و گیاه آن سفید رنگ بقدر شبری و برک آن باریک و مفروش و روی بالای آن مزغب و اطراف آن محیط بخارهای ریزه و بر اطراف شاخهای آن مانند قبه و بوان خیوط باریک سفید شبیه بموی و پر از تخم و کل آن سفید مائل بزرده و ثقیل الرائحہ و با عطریت و اندک تلخ و بشیرازی کل اربه و بستانی آن را جعدۀ کبیر و بفارسی عنبرید کونند برک آن بزرک تر و کم بوتر از جبلی و منبت آن کنار آبها و جاهای نمناک و در فصل بهار روید و تا زمستان ماند و بعد از هشت ماه از اخذ آن قوت آن ضعیف گردد و مستعمل جبلی آن

"طبیعت آن

ص: ۵۷۶

کرم و خشک در آخر دوم و بعضی در سوم خشک گفته اند

"افعال و خواص آن

با قوت تریاقیت و مسهله و مفتحه سدد جمیع اعضا و ملطفه اخلاط و مدر بول و طمث و آشامیدن طبیخ آن دو اوقیه و نیم جهت تذکیه ذهن و رفع نسیان و نهش هوام و عقرب و استسقای بارد و یرقان اسود سدی و تپهای بلغمی و سوداوی و اخراج دیدان و حب القرع و تحلیل ریاح و اوجاع جنین و عسر البول و وجع مفاصل و تفتیت حصاه و ادرار حیض و تنقیه رحم و با سرکه جهت تحلیل سپرز و ضماد تازه آن جهت رطوبات صداع و تنقیه قروح مزمنه و اوجاع آن و التزاق و اندمال آنها خصوصا نوع کبیر آن و ذرور صغیر آن جهت اندمال قروح ردیه و نشف رطوبات آنها و افتراش آن و دود کردن آن و پاشیدن آب منقوع آن نیز جهت کریزانیدن هوام نافع مصدع و مضر معده

مصلح آن حماما مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم و از طیخ آن تا بیست مثقال بدل آن پودنه کوهی و در تحلیل ریاح شیخ و در اخراج کرم معده یک وزن و دو ثلث وزن آن پوست بیخ انار تازه و در ادرار سلیخه است و اکتحال عصاره آن با عسل جهت حدت

۳۰۶ بصر نافع

"فصل الجیم مع الغین المعجمه"

"چغد"

بضم جیم و سکون غین معجمه و دال مهمله اسم فارسی بوم است

"ماهیت آن"

مرغی است که در روز قوت باصره آن بسیار ضعیف می گردد بسبب نور آفتاب به حدی که نمی تواند از آشیانه و جای خود برآید و پرواز نماید و اقسام می باشد یکی بزرک جثه و آن را بفارسی برق و شاه بوم و بترکی ساروقوس و بهندی الو نامند و قسم اوسط سیاه رنگ و آن را چغد و در تنکابن کوره بوم و بهندی چيله و قسم صغیر آن را بترکی بیلاق و قسم کوچکتر از همه که تن آن بقدر قمری و سر آن بمقدار نارنج کوچکی است آن را مرغ حق و بهندی پیچه نامند

ص: ۵۷۷

"افعال و خواص آن"

خوردن گوشت آن مورث ابلهی و بیوقوفی در جمیع امور و اشامیدن خون و زهره آن با خاکستر چوب کز و عسل آمیخته جهت سلس البول و بول در فراش و اکتحال خون و

زهرة آن جهت شبکوری و لطوخ دل آن حین ذبح کرماکرم بروی صاحب لقوه و کردن او نافع و قطور مغز آن با روغن بنفشه در سوراخ بینی طرف موافق صاحب شقیقه از مجربات و طلای خون آن با روغن ها جهت کشتن سپش و گفته اند از خواص آنست که چون آن را بکشند یک چشم آن مفتوح و یک چشم آن مطموس می باشد و تعلیق مفتوح آن باعث بیداری و مطموس آن مورث خواب است

"فصل الجیم مع الفاء"

"جفت آفرید"

بضم جیم و سکون فا و تاء مثناه فوقانیه و مد الف و فتح فا و کسر راء مهمله و یا و دال مهمله انطاکی گفته لغت یونانی بمعنی مزدوج و نزه ما مشهور بخصیه الثعلب است و بغدادی گفته اسم فارسی است و معنی آن المخلوق زوجا است و این اظهر می نماید از یونانی بودن آن و غیر خصیه الثعلب است و لیکن در تقویت باه از ان اقوی است

"ماهیت ان

گیاهی است بقدر شبری با شاخهای بسیار و باریک و برک آن ریزه تر از برک نخود و انبوه ملاصق بهم و بنزدیک ساق آن غلافها شبیه بهلیله و بادام سه تا چهار عدد و اطراف آنها خاردار و در اندرون هر غلافی سه پرده در طول و در هر پرده پنج تخم شبیه بحلبه و صنوبری شکل و منابت آن بلاد شام و روم

ص: ۵۷۸

"طبیعت ان

در دوم کرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و انطاکی در آخر دوم خشک گفته

"افعال و خواص آن"

در تقویت باه قویتر از خصیه الثعلب و محلل ریاح و مسکن مغص و اوجاع مفاصل و چون هفت مثقال تخم آن را با گوشت بره یکساله بجوشانند و صاحب استسقای طبلی و لحمی یک هفته بان مداومت نمایند و اب آن را بیاشامند زائل کرد و مربای آن با عسل بغایت محرک باه و لطوخ آن بر اثین جهت تحلیل ورم و ریخ آن نافع مضر کرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن دو درهم بدل آن شونیز است جفت پوست ملاصق لبوب است و بر طلع نیز اطلاق می نمایند و جفت البلوط در بلوط مذکور شد و از مطلق این اسم مراد آنست

"فصل الجیم مع الکاف"

"جکی"

بفتح جیم فارسی و کسر کاف مشدده و یا

"ماهیت ان"

ثمر درختی است هندی که بهندی و بنکالی کتهل نامند و در بنکاله نسبت بیلاذ دیگر وفور دارد و خوب می شود و درخت آن عظیم و بزرگتر از درخت کردکان و از درخت چنار کوچکتر و برک آن بزرگتر از برک نارنج و ترنج و در شکل شبیه بآن و اندک ضخیم تر از ان و چوب آن زرد رنگ و کهنه سال خورده آن زرد تیره مائل بسرخ و ثمر آن از تنه درخت و شاخهای آن برمیآید و آنچه نزدیکتر به بیخ آن باشد بهتر و شیرین تر می باشد و می کویند در زیرزمین از بیخ آن نیز برمیآید و آن بسیار شیرین و لذیذ و شاداب می باشد و ثمر آن در بزرگی و کوچکی مختلف می باشد

کوچک آن تا یک آثا ر هندی و کمتر ازین نیز دیده شده و در ان دو سه دانه که بهندی کوره

ص: ۵۷۹

۳۰۷ نامند می باشد و بزرک آن تا یک من هندی که دوازده من تبریزی است می شود و در ان صد عدد و زیاده هم کوره می باشد و پوست آن در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و بعضی زرد و تیره مائل بسرخ و ناهموار و دانه دار و بر دانهها گویا اندک خاری برآمده و هرچند دانههای آن درشت تر و بزرکتر باشد اغلب آنست که دانههای اندرون آن نیز بزرک تر و شیرین می باشد و هیأت کتهل درست مانند شکنبه حیوانی است که بر گردانیده خمل آن را بالا کرده جوف آن را مملو از چیزی کرده باشند و آن اصناف می باشد بعضی دانههای آن کوچک و نرم و بدبوی و این زبون ترین قسم آنست و بعضی دانههای آن متوسط و بعضی شیرین و بی ریشه و شاداب و شکننده و خشبو و این را کهاجه نامند و بعضی دانههای بسیار لطیف و بی ریشه و شاداب که در دهن آب می شود و اگر از جوف آن برآورند و زمانی بگذارند خودبخود کداخته آب می گردد و این بهترین اصناف است و زود هضم می گردد و کم نفخ و کتهلیکه دانههای آن نرم و لزج باشد نفاخ و بطیء الهضم است و بین دانههای آن چیزهای اندک نازک طولانی متصل بدانه آن می باشد چهار تا شش که در بنکاله آن را چانپی نامند بعد برآوردن آنها را جدا نموده می خورند زیرا که آنها اندک صلب و ثقیل و نفاخ اند و مردم کم مایه آنها را نیز می خورند و نیز در جوف آن پردها و ریشها می باشد که از پوست آن روئیده و واسطه شده میان دانههای آن و تخم آنکه در جوف دانه آنست اندک صلب و بالای آن پوست نازکی و خام آن غیر مستعمل بلکه تخم آن را باآتش بریان کرده با نمک می خورند لذید می باشد و کویند مصلح و هاضم ثمر آنست و نیز مردم بنکاله تخم آن را در ماهی بطورد و پیازه و قورمه کوشت نیز می پزند خوب و لذید می باشد

و چوبی که ثمر آن بدان بدرخت پیوسته و تا بوسط ثمر آن رسیده بسطبری انکشتی و تا بقبضه دستی است و بطول یک شبر تا بیک ذرع بحسب کوچکی و بزرگی ثمر آن و آنچه از آن در جوف ثمر است اندک نرم می باشد خصوص طرف اعلائی آن و آن چوب را بهند و بنکاله موسله کتهل نامند و بر اطراف آن و قریب پیوست آن خصوص محل اتصال آن بدرخت یتوع بسیار چسپنده لزجی می باشد که آن را بهندی لاسه کتهل نامند و بهر جا که برسد بدشواری از آن جدا می گردد و تا دست را بروغن چرب نمایند خوب جدا نمی شود چنانچه شنیده شد که اهل هند و بنکاله نزدیک سر کتهل را در هنگام خامی که در آن وقت لاسه آن بسیار چسپنده می باشد بریده یا خراشیده و تیغ زده یتوع آن را گرفته بگاہ آلوده خصوص بگاہ برنج که بفارسی پیشال برنج و بهندی نروه کویند از آن آلوده آن گاه را در صحرا متصل کام که شیر می آید و آدم و کاو و بز و کوسپند را ضایع می کند پهن نموده طعم مثل بز و یا میش آنجا بسته در کمین بالای درخت می نشینند چون شیر بطعم طعمه داخل آن کردید گاه لاسه آلود بر دست و پای آن می چسپد برای جدا کردن آن از غصه دست ها را بر سر و صورت می مالند و بر سر و صورت می چسپد و چشم ها بند می شود بعد از آن از غصه می غلطد که در تمام بدن آن می چسپد که بدن آن بنظر نمی آید کویا توده گاه می شود پس مردمان از درخت پائین آمده چوب های سنکین این قدر می زنند که بسهولت همه استخوان آن شکسته می میرد و نیز بهمین طور آهو و کوزن و دیگر حیوانات را زنده می گیرند و صیادان طیور بر سر نی ها نیز آلوده بآهستگی پیر طیور که بر اشجار نشسته باشند می رسانند بر آنها می چسپد پس آنها را می گیرند

ص: ۵۸۰

"طبیعت ثمر آن

در آخر دوم کرم و در اول آن خشک و با رطوبت فضلیه

"افعال و خواص آن

مبہی و منعظ و ممسک و نفاخ و بطئی الهضم و ثقیل و مفسد خون و مولد خون غلیظ
سوداوی و امراض حادث از آن و مصلح آن نمک و موز و آب سرد بالای آن خوردن
و در بعضی امزجه با کره تازه خوردن و مربا و حلوائی آن نیز بسیار لذیذ می گردد و
لیکن باید که اندک نیمرس و بی ریشه باشد که آن را مربا پزند و یا حلوا سازند و
قدری مشک و زعفران با کلاب سوده

۳۰۸ در آخر داخل نمایند و ضماد چوب میل آن یعنی موسله آن را چون بسوزانند و
بتنهائی و یا با فضله کبوتر و اندک آهک منفجر کننده دمامیل و اورام و مقرح جلد
است و کویند که از خواص آنست در خانه که باشد مار در آن خانه داخل نمی شود و
چندان اصلی ندارد و چون بر برک ازک آن روغن کاو تازه بمالند و بر زخم کهر
کهره که از قروح ساعیه است مکرر بندند ان شاء الله تعالی ملتئم گردد

"جگوتره"

بفتح جیم فارسی و کاف و سکون واو و فتح تاء مثناه فوقانیه و راء مهمله و هالغت
هندی است و بتاوی نیز نامند

"ماهیت آن

نوعی از لیمو است درخت آن از درخت نارنج عظیم تر و برک و کل آن نیز از برک و
کل نارنج بزرک تر و ثمر آن بزرک تا بقدر هندوانه متوسطی و پوست آن ضخیم تر از
پوست نارنج و مغز آن سرخ رنگ چاشنیدا و میخوش و کم آب تر از نارنج و در بلاد

کرم سیراب کثیر الوجود و در بنکاله از همه بلاد هند خصوصا در هو کلی بهتر می شود
شاداب و شیرین و ترشی کمی که بدون قند می خورند

ص: ۵۸۱

"طبیعت ان

سرد و تر در دوم

"افعال و خواص آن

قریب بنارنج است"

"جکوند"

بفتح جیم فارسی و کاف و سکون واو و خفای نون و دال چهار نقطه هندی لغت هندی
است و آن را پنوار نیز نامند

"ماهیت ان

گیاهی است هندی بقدر دو ذرع و برکهای آن ریزه مخروطی شکل معکوس یعنی
طرف عریض آن بالا و باریک آن پائین متصل بشاخ در وقت غروب آفتاب برکهای
آن زولیده بهم پیوسته می باشد و تمام شب چنان می ماند و وقت طلوع آفتاب باز می
گردد و تمام روز باز می ماند و بدبو و تلخ و تخم آن در غلافی شبیه بماش و تخم ترب
و دانه آن نیز شبیه بدان الا آنکه غیر مدور و اندک طولانی و لوزی شکل و بسیار صلب
که تا چند روز در آب کرم نخیسانند نرم نمی گردد و سائیده نمی شود و بعضی گفته
که سنک سبویه همین است و بعضی غیر آن دانسته اند

"طبیعت

ان

کرم و خشک در دوم

"افعال و خواص ان

محلل و جاذب الوبا و القوبا جهت رفع اذیت وبا و اکثر امراض جلدیه مانند قوبا و بهق و جرب نافع و خوردن برک پخته آن و آشامیدن آب نقوع تخم آن و ضماد سائیده جرم آن بتنهائی و یا با اندک کوکرد زرد خالص که بهندی امله سار نامند و یا با اندک قیقهر که بهندی رال کویند نافع بشرط تکرار عمل و مداومت بدان چند روز و چون آن را در ظرفی کرده در جای کرم مانند پشت اجاغ تا یک هفته بگذارند تا خوب بخیسد و بجوش آید پس بسایند بتنهائی و یا با ادویۀ مناسبه بر قوبا ضماد نمایند انفع است و ضماد سائیده آن با آب لیمو جهت برص با تکرار استعمال نافع و کوبیده پخته آنکه با ماست ممزوج کرده در آفتاب گذارند تا بجوش آید جهت داءالثعلب که موخوره نامند و قوبا را نیز نافع با تکرار عمل که اولاً موضع علت را خوب بمالند که سرخ و قریب بخون آلود گردد پس بمالند و خوردن برک پخته آن بطریق مسلوق از برای دفع وبا و امراض مذکوره مجرب چنانچه نقل است که در سالی در بنکاله قحطی افتاده و در قریه از قرای آن و با بهم رسید و مردم آن قریه بکوهستان حوالی آن رفتند کسانی که این گیاه را خوردند از وبا نجات یافتند و کسانی که نخوردند اکثر هلاک شدند و ضماد پوست بیخ آن با ثمن وزن آن زاج سفید با آب لیمو که خوب نرم بسایند و اندک رقیق باشد جهت رفع قوبا مجرب با تکرار عمل و خوردن آن نیز که حب بسته مقدار یک توله آن را ناشتا بلع نمایند تا سه روز و بعضی را یکدودست اجابت می نماید اما باید که آنچه برای خوردن است زاج آن را بریان نموده باشند و وزن آن کم باشد که در یک

توله پوست و بیخ آن یک ماشه زاج باشد بلکه ازین هم کمتر در بعضی امزجه و آن بسیار تلخ می باشد و العلم عند الله تعالی

ص: ۵۸۲

"فصل الجیم مع اللام"

"جلاّب"

بضم جیم و فتح لام مشدده و الف و باء موحدہ

"ماهیت آن

از جمله اشربه است که جهت تقویت قلب

۳۰۹ و رفع خفقان و توحش و مالیخولیا و امثال اینها ترتیب می دهند و با عرقهای مناسبه می آشامند دستور ساختن آن آنست که بکیرند نبات سفید و یا شکر سفید مقدار یک من و با سه من کلاب بآتش ملایم بجوشانند و کف آن را بکیرند و صاف نماید تا بنصفه رسد پس یکدرهم زعفران بکلاب سوده داخل نمایند و در ظرفی نگاهدارند و عند الحاجة با آب سرد و یا با یکی از عرقهای مناسبه حل کرده تخم بالنکو و یا فرنجمشک و یا ریحان و یا امثال اینها بران پاشیده بنوشند و اگر حرارت در مزاج غالب باشد بزرقطونا بران پاشند و اگر برودت غالب باشد عنبر و مشک از هریک دو دانک داخل جلاب نمایند در آخر طبخ جلاب طبی عبارت از همین است

"جلاّب"

بفتح جیم عجمی و لام و الف و فتح بای فارسی و الف از ادویة جدیده است که در عرض جدید در بلده مسمی بچلاپا یافت می شود و اطبای آن بلد خواص آن را یافته ببلدان دیگر برده و با نکلیشی جلب نامند

"ماهیت آن

بیخ گیاهی است اغبر و کهنه آن مائل بسیاهی در شکل فی الجملة شبیه بشلغم و چغندر کوچکی و متوسطی بی طعم و رائحه غالبی که مستکره طبیعت باشد و آن را بریده و یا چهار شق نموده خشک کرده از انجا می آورند

"طبیعت آن

کرم و خشک در دوم

ص: ۵۸۳

"افعال و خواص آن

با قوت مسهله بیغایله و اندک قابضه و غیر مستکره طبیعت چنانچه ریوند راست و خطری که مازریون و غیر آن دارند ندارد و احداث کرمی نمی نماید و جهت اکثر امراض مانند صداع کهنه و صرع و نوازل قدیمه و سرفه کهنه و حمیات مزمنه و وجع کرده و ظهر و عرق النسا و مفاصل و قولنج و استسقا و یرقان و امثال اینها نافع و طریق استعمال آن جهت اسهال آنست که مقدار یکدرهم تا یک مثقال آن را نرم کوبیده پیخته با پنج مثقال کلقد سرشته بخورند و بالای آن عرق رازیانه و یا انیسون بیاشامند که معین بر عمل آنست و از برای رفع امراض معجون آن با ادویة مناسبه و نیز نقوع آن در آب که یک شبانه روز آن را نیم کوفته در آب بخیسانند و صاف نموده با شکر و یا

با شربت ورد و یا با شربت بنفشه و یا امثال اینها بحسب حاجت بیاشامند مقدار شربت آن از نیم درهم تا دو درم بدل آن مجوقان است که آن نیز از ادویه جدیده است و در حرف المیم ان شاء الله تع خواهد آمد"

"جلد"

بکسر جیم و سکون لام و دال مهمله بفارسی پوست و بهندی چمره و کهال نیز نامند "ماهیت ان

معلوم است و بهترین آن جهت اکل پوست بره و بزغاله یکساله فربه است و الذ همه پوست مرغ فربه پخته است طبیعت آن بحسب هر حیوانی مختلف می باشد و نسبت بگوشت آن سرد و خشک

"افعال و خواص آن

آشامیدن پوست اندرون سنکدان و چینه دان طیور خصوصا سنکدان خروس خشک کرده سائید یا طلا و با ماء العسل جهت وجع معده و الصاق پوست سر بزغاله تازه ذبح نموده بر سر صاحب سرسام مفید و مجرب و پیچیدن عضو افعی کزیده در پوست تازه نیز جهت جذب سمیت آن و پوست کوسفند جهت قروح خبیثه و حکه و جوب و تراشه پوست از جهت قطع خون جراحت تازه پیچیدن عضو ضربه و صدمه رسیده در پوست بز یا کوسفند و یا امثال آنکه تازه و کرماکرم حین ذبح باشد مسکن وجع و ورم آنست و بدستور جهت تحلیل اورام بارده مفید و روغن پوست کرکدن جهت التیام جروح و قروح مفید که قطعه پوست کرکدن را در روغن کنجد اندازند و در آفتاب مدتی بگذارند و چون آن روغن بخوچ آید روغن تازه دیگر بران ریزند و خاکستر جمیع پوستها جهت نواصیر و سوختگی آتش و سحج جلد و ضماد سوخته پوست اسپ

آبی با آرد کرسنه سه روز متوالی جهت رفع سرطان مجرب و سوخته پوست قنفذ بری با روغن زیتون جهت داء الثعلب و محرق پوست افعی جهت داء الحیه مفید و آشامیدن

ص: ۵۸۴

۳۱۰ پوست سوخته افعی که کسی را کزیده باشد زائل کننده سمیت خود است چون پوست آن را کنده سوخته بزودی باو بخوراند و سوخته پوست ته کفش کهنه جهت سحج عارض از موزه و کفش ما دام که تورم نکرده باشد و جهت سحج عارض میان رانها از حرکت و جهت سوختگی آتش نیز و تعلیق پوست فیل جهت تسکین حمیات بارده و پوست شغال جهت کزیدن سگ دیوانه و منع ترسیدن او از آب و تعلیق پوست آن بر کمر جهت دفع بواسیر و پوست بوزینه بر درخت مانع سرمازدگی آن و گذاشتن پوست مار در میان لباسها و اقمشه مانع کرم زدن آنست و پوست حیوانات ماکول دیرهضم و مولد خلط صالح متین قلیل الدمویه و مصلح آن مهرا پختن و با سرکه رمی و ابازیر و اقاویه خوردن و متجن بادهان حاره نمودن و یا بانجیر و عسل خوردن و نیز قدری از خواص جلود حیوانات در ذکر آنها بیان شد و ان شاء الله تعالی می شود

"کلنار"

بضم جیم و سکون لام و فتح نون و الف و رای مهمله معرب کلنار فارسی است و این را کل انار صد برک و هزاره نیز نامند جهت آنکه کل آن بسیار بزرگ و پربرک می باشد و نیز کل انار نر می نامند جهت آنکه ثمر نمی بندد مگر بندرت و ثمر آن را منحوس می دانند و در هر خانه و باغی که ثمر آورد می کوبند زود آن را خراب و ویران می گرداند

"ماهیت ان

بری و بستانی و سرخ و سفید و درخت آن مشابه بدرخت انار الا آنکه اندک انبره تر می باشد و بسیار بلند نمی شود و بهترین آن فارسی است یا مصری

ص: ۵۸۵

"طبیعت ان

در اول دوم سرد و خشک

"افعال و خواص آن

قابض و حابس سیلانات و رادع و مجفف و مقوی اعضا و جهت استحکام دندان و لثه و اسهال دموی و صفراوی و رطوبی و زلق امعا و سحج و قرحه آن و نرف الدم هر عضو و ادرار طمث و بواسیر و جرب و حکه و منع ریختن مواد بمعده و فتق شربا و ضمادا و طلاء و چون با سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند جهت بدبوئی دهان و قلاع آن و استحکام لثه و دندان و ضماد آن جهت التیام جراحات و بدبوئی زیر بغل و منع تزاید اورام و انصباب بسوی آن اعضا و ذرور آن جهت نرف الدم قروح و سحج و لطوخ آن با سرکه و طین مغره بر حوالی رحم مانع انصباب مواد بسوی آن المضار مصدع و مسدد و مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن از یکدرهم تا دو درهم بدل آن بوزن آن افماع رمان و یا پوست تازه ریشه انار و یا جفت بلوط و عصاره آنکه تازه آن را کوییده فشرده آب آن را گرفته خشک نمایند مانند عصاره لحيه التیس و آنکه خشک آن را در آب جوش دهند تا قوت آن در آب باز داده شود پس بمالند و صاف کرده باز بجوشانند تا منعقد گردد در جمیع افعال قویتر و لطیف تر از جرم آنست و گفته اند از خواص آنست که چون روز چهارشنبه وقت طلوع آفتاب یک عدد غنچه

ناشکفته آن را صاحب رمد و معتادین بآن از درخت بدهن بچیند و فرو برد تا یک سال رمد نکشد و مجرب دانسته اند و سفوف و اقراص آن در قرابادین ذکر یافت"

ص: ۵۸۶

"جلنجین"

بضم جیم و فتح لام و سکون نون و فتح جیم و کسر باء موحدده و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون معرب کلنکین فارسی است یعنی برک کل سرشته با هموزن آن عسل که حقیقت و اصل آنست و مجاز ابر معمول از شکر و کل و هموزن را بفارسی کلقد و کمتر را که کل کمتر و شکر سفید زیاده باشد کل شکری نامند و بهترین آن آنست که نیکو و محکم سرشته و کل آن خشبو و تازه و عسل و یا شکر آن خالص سفید جید باشد و بسا باشد که باز در بین محتاج بداخل کردن عسل و یا شکر شوند زیرا که آن مقدار عسل و شکر کم تخمیر نیکو نمی یابد و حافظ آن نمی تواند بود از فساد و در قرابادین در حرف الواو در ورد اقسام آن ذکر یافت

"طبیعت عسلی ان

کرم و خشک در دوم و شکری آن کرم در دوم و تر در اول

"افعال

و خواص هر دو نوع ان

مقوی دماغ و معده و مجفف رطوبات غریبه و مانع صعود بخارات بدماغ خصوصاً خوردن

۳۱۱ آن بعد از طعام و عسلی آن جهت مبرودین و مشایخ و کسانی که در دماغ ایشان رطوبت غالب باشد و جهت فالج و وجع مفاصل و نقرس و تفتیت حصاه و عسر البول و با ربع آن معجون کمونی جهت تحلیل ریاح غلیظه و قولنج و اوجاع ظهر و انهضام طعام و مداومت آن در زمستان باعث حفظ صحت و شگری آن جهت محرورین و جوانان و رفع میادی و سواس و جنون و ممزوج آن با هموزن آن معجون اسطوخودوس و نصف آن معجون بنفشه که خوب سرشته باشند مداومت استعمال بدان جهت رمد کهنه و رفع بخارات و ضعف بصر و صداع و شقیقه و رفع سدد و دفع اخلاط محترقه مجرب و آشامیدن مطبوخ عسلی آن با تربد و تخم کرفس که مکرر صاف نموده باشند جهت لقوه و فالج و استرخای دهان و زبان و مبادی مفاصل و مطبوخ شگری آن با تمر هندی و عناب جهت دوار و سدر و کلقد را چون در آب طبخ دهند و مالیده صاف نمایند نایب مناب شربت آنست شیخ الرئیس در معالجات سل قانون نوشته که ضعیفه سل داشت و من او را بخوراندن کلقد معالجه نمودم که تا مدتی کلقد می خورد و مقدار معتدی بمصرف رسانید که مرا از بیان مقدار آن خجالت می آید و صحت یافت المضار معطش و مضر کبد و مصلح آن خشخاش مقدار شربت از جرم آن تا چهار مثقال و مطبوخ آن تا شش وزن آن آب که تا بنصف رسد تا چهارده مثقال و قوت عسلی آن تا چهار سال و شگری آن تا دو سال باقی می ماند

ص: ۵۸۷

"جلوز"

بضم جیم و فتح لام مشدده و سکون واو و زای معجمه و بکسر جیم نیز آمده اسم عربی فندق است و بعضی بر بادام کوهی نیز استعمال می نمایند و حب الصنوبر کبار را نیز می نامند و این بجهت اشتباه جیم بحاست چه بحاء مهمله حب الصنوبر است و صاحب

اختیارات بدیعی نوشته که آنچه محقق است جلوز لوزبری است و روغن ویرا زیت
الهرجان و السودان نیز کویند و اهل مغرب الاقصی ارجان و ارقان خوانند و آن بادام
کوهی است که بشیرازی بخرک کویند قائم مقام چلغوزه بود در منفعت

"طبیعت ان

کرم در اول و کویند در دوم و خشک در اول و با اندک رطوبت فضلیه

"افعال و خواص آن

مبھی و زیاده کتندۀ منی و جهت درد پشت و عصب و استرخا و عرق النساء و کزیدکی
عقرب و رتیلا نافع و دیر هضم و دیر از معده می کزرد مصلح آن شکر بدل آن
چلغوزه است

"جلید"

بفتح جیم و کسر لام و سکون یاء مثناه تحتانیه و دال مهمله بفارسی تکرک و بهندی
اوله نامند و در طبع و جمیع آثار و افعال مانند ثلج است و از ان کثیف تر و گفته اند
چون تکرک را بر پارچه کرپاسی پهن نمایند و بر کردن صاحب سلعه که در بنکاله
مرضی می شود که بهندی کهیکه نامند بندند باعث تحلیل آنست و لیکن وجع و
سوزش بسیار می نماید و چون بر عضوی که سوخته باشد بمالند وجع و التهاب آن را
تسکین دهد و چون تکرک را بر زمین اندازند که آب شود و کل آن را بر دملی که
سوزش و التهاب بسیار داشته باشد بمالند تسکین دهد و چون آن کل را کلوله نموده
خشک نمایند و عند الحاجة به آب تر نموده ضماد نمایند نیز همین اثر دارد

ص: ۵۸۸

"فصل الجیم مع المیم"

"جمار"

بضم جیم و فتح میم مشدده و الف و راء مهمله و بزای معجمه نیز آمده و آن را قلب النخل و لب النخل و شحم النخل نیز و بفارسی پنیر نخل نامند

"ماهیت آن"

چیزی است سفید رنگ شیرین قریب بطعم شیر که در سر درخت نخل و موضع طلع می باشد که چون آن را ببرند و یا برآورند آن درخت از ثمر می افتد و دیگر ثمر نمی دهد و بهترین آن سفید تازه شیرین آنست

"طبیعت آن"

در آخر اول سرد و در وسط آن خشک

"افعال و خواص آن"

مقوی معده و احشا و قاطع اسهال خون و غیر آن و جهت نفث الدم و درد سینه و رفع خشونت آن و حلق و نیکوئی آواز و تصفیة آن و جهت سرفه و غلبه صفرا

۳۱۲ و غلیان خون و منع تحلیل ارواح خصوصا روح طبیعی و جذب حرارت غریبه از بدن و رفع قی صفراوی و خمار و ضرر نبید و لاغری کرده آشامیدن طیبخ آن نافع خصوصا با شکر و ضماد آن جهت کزیدن زنبور المضار مضر رئه و مولد ریاح و خلط مائی و بطی النزول از معده و مصلح آن عسل و سکنجبین و خرما و زنجبیل پرورده بدل آن حماض است

"جمجم"

بکسر دو جیم و سکون دو میم

"ماهیت آن"

بیخی است شبیه بزردک بری باریک و دراز و اندرون آن سفید و بیرون آن ما بین سفیدی و زردی و خوش بوئی و با اندک تلخی و تندى و شیرینی و از بلاد چین خیزد و از انجا ببخارا و سمرقند و سائر بلاد برند کویند آن را با سوزن زرین از زمین برمیآورند و در لرستان آن را کزرموشان نامند و ساق و برک آن شبیه بزردک است

ص: ۵۸۹

"طبیعت آن"

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن"

جهت خناق و ربو و سرفه و ضیق النفس و نرف الدم و ذات الرئه و ذات الجنب و نیم مثقال آن جهت خفقان شربا نافع و بیشتر استعمال آن با بهمن سرخ و سفید و شکر است جهت تحریک باه و مربای آن در جمیع افعال قویتر و در قرابادین ذکر یافت مضر سپرز مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن نیم درهم بدل آن سه وزن آن سکنجین امین الدوله گفته که از یک مثقال تا یک مثقال و نیم آن با جلاب رافع خفقان در حال و از مجربات است

"جمد"

بفتح جیم و میم و سکون دال مهمله بفارسی یخ نامند و در طبیعت و افعال مانند تلج است و از ان لطیفتر و خوبی و بدی آن بآبی که از ان منجمد می گردد برمیگردد و جهت هیضه و تپهای صفرای و محرکه بغایت نافع و ضماد آن بر پیشانی جهت منع رعاف مجرب و چون چشم کسی از سردی برف و یخ و هوای بسیار سرد ورم کرده درد نماید میل یخی که در میان تنه یا شاخه اشجار منجمد شده باشد باندرون چشم بکشند مفید است ورم و درد آن زائل می گردد مضر اورام باطنی و اعضا است

"جمست"

بفتح جیم و فتح میم مشدده و سکون سین مهمله و تاء مثناه فوقانیه

"ماهیت ان"

سنکی است که در صفرا که بادیه است در سه منزلی مدینه طیبه بهم می رسد بعضی از ان سفید و بعضی سرخ و بعضی آسمان جونی و تا مقدار یک رطل می شود و در معدنی که در انجا است تکون می یابد و گفته اند ماده تکون آن زیبق قلیل ردی و کبریت کثیر جید است و ضعیف النضج و طبخ تام که نیافته باعتبار نقصان حرارت و الا یاقوت می کشت و بهترین آن سرخ ارغوانی شفاف است

ص: ۵۹۰

"طبیعت ان"

کرم و خشک در سوم

"افعال و خواص آن"

آشامیدن آن محلل اورام و رافع خفقان و غثیان و غشی و مستی و طلای آن جهت ورم چشم و خراج و پوشیدن انکشتی مصنوع از ان جهت نفرس و قضای حاجات و محبوبی نزد خلایق و در زیر سر نائم گذاشتن باعث دیدن خوابهای مشوش مقدار شربت آن تا نیم درهم و در ظرف مصنوع از ان اکل و شرب در آثار مانند آشامیدن جرم آنست

"جمل"

بفتح جیم و میم و لام بعربی ابل نیز و بفارسی شتر و بهندی اونت بضم الف و خفای نون و سکون واو و تاء چهار نقطه هند و بچه آن را بعربی جزور و عجل نامند

"ماهیت ان

معروف است و آن حیوانی زیر کتر است از حیوانات دیگر چون رنجور شود برک بلوط خورد و چون آن را مار بکزد خرچنگ خورد و بهترین آن یک ساله فربه اعرابی راعی سرخ رنگ و اشقر است

"طبیعت ان

در دوم کرم و در اول سوم خشک

"افعال و خواص آن

خوردن گوشت آن مقوی باه و اعضا و منعظ قوی و جهت تپ ربع و عرق النسا و وجع و رک مزمن و یرقان اسود و حرقه البول نافع و طلای گوشت سوخته آن جهت قوبا و طلای رئه تازه آنکه هنوز کرم باشد جهت کلف مجرب و جگر آن رافع نزول مای

عین و مقوی باصره و طلای پیه آن بواسیر را مفید و نگاهداشتن آن در هر جا که خواهند کریزاننده مار است از انجا و مداومت اکل رئه آن

ص: ۵۹۱

۳۱۳ مورث کوری و حمول مغز ساق آن با پشم بعد از ظهر سه روز متوالی معین بر حمل و نقوع سرکین خشک آن قاطع رعاف و آشامیدن آن با ادویه مناسبه جهت صرع و ضماد تازه آن جهت خنازیر و بشور و بخور و طلای آن جهت تآلیل موثر و خوردن کوهان آن جهت تنقیه رحم و بواسیر و قطع خون و شقاق و انفحه یعنی پنیر مایه بچه کاه نخورده آن بغایت مقوی باه و منعظ و منجمد کننده جامد و کدازنده منجمد از اخلاط و منی و مسمن بدن و آشامیدن کف دهن آن در حین مستی مورث جنون و چکانیدن آب پودنه در دماغ جمل باعث زوال مستی آن و آشامید شیر آن جهت استسقا خصوص با بول آن مجرب و در قرادین و در مقدمه این کتاب نیز دستور آشامیدن آن ذکر یافت و بول آن به تنهایی نیز موثر و مدر قوی و مسهل زردآب و جهت سرفه و زکام و ورم جگر و استسقا و یرقان و سده جگر و تقویت باه و رفع مستی بسرعت و بوئیدن آن جهت تفتیح سده مصفاه و رفع چشم و قطور کرم کرده آن در گوش مسکن وجع آن و جهت رفع ثقل سامعه موثر و نطول جوشانیده آن با حرمل جهت نقرس و فالج و خدر و اورام مجرب و ذرور موی نازک آن جهت تنقیه و اندمال قروح و سوخته آن جهت قطع سیلان خون جراحات و سعوط آن جهت حبس رعاف و بستن موی آن بر ران چپ رافع سلس البول و بستن کنه شتر بر آستین عاشق باعث زوال عشق آن و چون کندم را بعرق آن تر کرده بخورد طیور دهند بیهوش شوند و کف دهان آن نیز همین اثر دارد و گوشت آن غلیظ و ردی الکیموس و ثقیل و مولد خون سوداوی مصلح آن با نمک و شبت مهرا پختن و با زیت رکابی جوشانیدن و فلفل و کوویا و زیره کرمانی داخل کردن و با کفی خردل خوردن و بعد از ان سرکه خالص و

آب کامه یا سرکه کبر مخلل یا با اشترغار آشامیدن محرور المزاج را و برای غیر اوجاع
مفاصل و مبرود المزاج را مربای زنجبیل خوردن است

ص: ۵۹۲

"جمهوری"

بفتح جیم و سکون میم و ضم ها و سکون واو و کسر راء مهمله و سکون یا

"ماهیت ان

شرابی است که مثلث را با آب بجوشانند تا آب بسوزد و مدتی بگذارند پس استعمال
نمایند و بعضی شراب انکوری سه ساله را جمهوری نامند و دیگری گفته که آب
انکوری است که جوشانیده تا بنصف رسیده باشد پس در خم کرده آن را شراب سازند

طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال

و خواص آن

منضج و محلل و مشهی و مبهی و معین بر جماع و سریع الانحدار و مولد خون صالح
غلیظ و مسخن احشا است"

"جمیز"

بفتح جیم و فتح میم مشدده و سکون یای مثناه تحتانیه و زای معجمه و بیونانی
اسفومغری یعنی تین الاحمق و بهندی کولر و چون در جوف ثمر آن پشه می باشد لهذا
آن را ثمر پشه می گویند

"ماهیت آن

ثمر درختی است شبیه بانجیر و شیر آن بسیار غلیظ و برک آن شبیه ببرک توت و در
سالی سه مرتبه و چهار مرتبه نیز ثمر می دهد و ثمر آن بی کل از ساق آن برمی آید
بمقدار آلوچه سبز و سفید رنگ و بعد رسیدن بعضی سرخ می گردد و تخم آن بزرگی
تخم انجیر و در بعضی بلاد خود پخته نمی گردد تا آنکه آن را تیغ نزنند و منبت آن
بلاد شام و حوالی آن و در هند و بنکاله بسیار است بلکه درین هر دو بلد انواع می باشد
و شیر آن را بدین نحو می گیرند که شاخ آن را خراشیده بقسمی که باصل درخت
نرسد و در ایام بهار پیش از آنکه بثمر آید و آنچه از آن برآید بصدفی جمع می نمایند
یا در ظرف سفالی لعابدار و یا چینی و یا شیشه و آن غیر انجیر بریست چه انجیر بری از
سمومات و ماکول نیست و آن را در دیلم دیوانجیر و جمیز را شلکا انجیر گویند و
ماکول است

ص: ۵۹۳

"طبیعت آن

در دوم کرم و در اول تر

"افعال و خواص آن

جهت وسواس و سرفه یبسی و درد سینه و نفث الدم و سپرز و کرده نافع و لعوق آنکه برک و ثمر و شاخ آن را جوشانیده صاف کرده با شکر بقوام آورده باشند جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمن و کرفتگی آواز مجرب و مطبوخ نیمرس آن جهت نفث الدم از سینه و بواسیر و یک مثقال از برک سائیده آن با آب جهت قطع

۳۱۴سهال مجرب و با هموزن آن شکر جهت سرفه آزموده و ضماد عصاره برک آن جهت تحلیل دمامیل و نضج آنها و آشامیدن آن با اشق جهت قروح سر و کزیدگی جانوران سمی و طلای آن نیز سودمند و کویند خوردن ثمر پخته آن با پشه جوف آن مانع رمد است ب مداومت در آن سال و شیر آن کرم و با حدت و لیکن ضعیف تر از شیر انجیر و با قوت ملینه و محله اورام صلبه و مسهل اخلاط غلیظه و ملصق جراحات و جذاب و آشامیدن نیم درهم آن جهت تحلیل سپرز و تپهای بارده و بالرز و سردی و خاکستر چوب آن جهت قروح ساعیه و اكله و نار فارسی مجرب و ثمر آن ردی الغذا و نفاخ و مضر معده و مورث حمیات و مصلح آن انیسون و سکنجبین و کلنکین و آشامیدن آب سرد بالای آن و نوعی از آن کوچکتر از آلوچه است و شیرین و بعد رسیدن سرخ می گردد و بر بالای آن از شیره آن چیزی نشر کرده مانند دانه نبات منجمد می گردد و آن را قومی حماط می نامند و در فلسطین و بنکاله بسیار است و در فلسطین مشهور و معروف بسلمی و در هند و بنکاله بکولر کوچک و درخت آن بزرگ تر از انواع دیگر آن و ثمر این محتاج به تیغ زدن نیست و لعوق ثمر آن با اندک کثیرا و صمغ عربی که نرم سوده در آخر طبخ بران پاشند تا آنکه بقوام انکشت پیچ آید جهت سرفه و امراض صدریه و تحلیل مواد و رفع اعیا نافع"

ص: ۵۹۴

"فصل الجیم مع النون"

"جنپا"

بفتح جیم فارسی و سکون نون و فتح باء فارسی و الف

"ماهیت ان"

درختی است هندی و سه صنف می باشد یکی کل آن زرد و دیگری سرخ کلابی و درخت این هر دو صنف کوچکتر از درخت کردکان و برک این اندک باریکتر از برک آن و صنف سوم درخت آن عریضتر و برک آن کوتاه تر و عریضتر و کل آن طولانی و رنگ آن سفید و این را ناک چنپا نامند و مستعمل در ادویه کل صنف اخیر آنست و کل هر سه فی الجمله شبیه بلاله و برکهای آن پنج عدد و باریکتر و بلندتر تا بقدر طول دو بند انگشت و ضخیم و خوش بو و تند به حدی که در محرورین احداث رعاف می نماید و در میان کل آن چند دانه ریزه مانند آنکه در اکثر کلها است می باشد

"طبیعت ان"

کرم و خشک

"افعال و خواص آن"

استشمام آن مقوی قلب بارد و خوردن آن دافع بلغم و ریاح و قاطع اشتهای طعام و کویند چون سر درخت آن را بریده و تنه آن را بقدر سه چهار ذرع گذاشته بران لته بسیار پیچیده و روغن چراغ بران ریخته مانند مشعل مشتعل سازند تا تمام آنچه از زمین بیرونست بسوزد پس بیخ آن را برآورند فادزهر اکثر سموم است شربا و ضمادا و طلاء و کویند که چوب حیوه مشهور بملک هند عبارت ازین است لیکن این اصل ندارد و

درخت چوب حیات دیگر است و بنواح قلعه رھتاس که در صوبه عظیم آباد است می شود شاید در خواص قریب بدان باشد"

ص: ۵۹۵

"جند بادستر"

بضم جیم و سکون نون و دال مهمله و فتح باء موحدہ و الف و فتح دال و سکون سین مهملتین و فتح تای مثناہ فوقانیہ و سکون راء مهمله و بیدستر بیا بجای الف نیز آمده بیونانی اکسیانوش و بفارسی آش بچکان و بترکی اغلان آشی نامند

"ماهیت ان

خصیہ حیوانیست آبی مزدوج یعنی دو عدد متصل بهم بهیات کیس بیضتین و آن حیوان بهیات سک بسیار کوچکیست و غیر سک آبی است و موی آن سرخ مائل بسیاهی و غلیظ و در خارج آب نیز تعیش می کند و در دیلم آن را سنک نامند و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که قیاس تقاضا نمی کند که خصیہ آن بعظم جند باشد و حقیر تازه آن را ملاحظه نموده که صیاد قطع کرده بود اصلا بو و رنگ نداشت و بعد از جوشانیدن آن در آب و خاکستر و پرورده کردن آن بدودکاه بعد از مدتی صاحب بو و رنگ شد و اینکه در او نوعی از استحاله است شکی نیست و رنگ آن زرد و سرخ

۳۱۵ و سیاه می باشد و بهترین آن و مستعمل زرد پس سرخ سنکین خشبوی تند و سریع التفیت آنست که زیادہ از سه سال بران نکذشته باشد و آنچه مخالف این اوصاف باشد زبونست و صاحب ترویج الارواح نوشته که قوت آن تا پانزده سال می ماند و بعد از ان ضعف می گردد و اندلسی نوشته که شکی نیست در ان بلکه زیادہ هم می ماند و سیاه

آن با سمیت و قتال و محرر کوید آنچه حکیم نوشته راست است تازه آن نرم و بدبو و بعد مدتی تا یک سال زیاده که بران بگذرد سخت و خوش بو و رنک آن خوب ظاهر می کرد

ص: ۵۹۶

"طبیعت ان

در آخر سوم گرم و در دوم خشک و الطف و اقوی جمیع ادویة حارة یابسه است و چیز صمغی شمعی که داخل آنست لاذع شدید التسخین است استعمال آن جایز نیست

"افعال و خواص آن

مفتح سدد و محلل اورام و تریاق ادویة بارده و قتاله و اکثر هوام و مخنوق از خربق و مهیج حرارت غریزی امراض الراس و العصب و القلب و المعدة جهت امراض بارده رطبه دماغی و ریخی و عصبانی مانند صرع و ام الصبیان و فالج و رعشه و تشنج رطب امتلائی و لیثرغس که سرسام بلغمی است و نسیان و درد سربارد ریخی مزمن و بلغمی و شقیقه و سبات و خدر و کزاز احتلائی رطب و زکام و اوجاع اعصاب و اذن و غیرها و مالیخولیای مراقی و خفقان بارد و فواق و نفخ معده و قولنج بلغمی و ریخی شربا و سعوطا بتنهایی یا با ادویة مناسبه هر علت و خوراندن یک حبه آن با شیر مرضعه جهت ام الصبیان و بر ناخنهای طفل مالیدن مؤثر السموم طلای آن با سرکه و تمریخ آن و تدهین آن با روغن کل یا ادهان مناسبه دیگر جهت دفع سموم و خوردن آن بعد افیون به قدری که افیون خورده باشند دافع سمیت آنست خصوصا با سرکه و چون با مساوی آن افیون بسایند سمیت افیون را زائل کرداند خصوصا با سرکه اعضاء النفس چون بعد از فصد صافن مقدار دو درهم آن را به آب فودنج یا عسل بخورند ادرار طمٹ نماید

بدون ضرر و اخراج جنین و مشیمه کند و برودت رحم را زائل سازد و اگر بآن تب نیز باشد با عسل و فلفل مقدار یک ملعقه لعق نمایند هیچ مضرت نرساند و با سرکه جهت فواق الصداع بخور آن جهت اصناف صداع بارد و ریحی العین اکتحال آن جهت ظلمت بصر و دمعه و سبل و طلای آن جهت قروح قتاله و اکثر امراض دماغیه و عصبانیه و اوجاع مزمنه و ضماد آن بتنهائی و یا با روغنهای مناسبه جهت تحلیل اورام مزمنه حاره و بارده و اوجاع بارده مفاصل و غیر آن و بدستور تدهین بروغن آن الاذن گذاشتن آن در گوش جهت ریاح و ثقل سامعه که از برودت باشد و وجع بارد آن و همچنین قطور آن با روغن ناردین در گوش جهت امراض مذکوره و استشمام آن جهت اورام رئه و علت‌های آن و تقویت دماغ نافع و حمل آن مصلح حال رحم و مسقط جنین و مدر حیض و بول مضر محرورین مصلح آن شربت بنفشه مقدار شربت آن تا یک دانک بدل آن مثل آن وج و یا نصف آن فلفل و در بعضی مواد بوزن آن مشک و در امراض جگر فریون و جهت تحلیل رطوبات لزجه سه وزن آن فلفل و ثلث آن دار فلفل و ثلث آن زرنباد است و جند سیاه بقدر یکدرهم کشنده است و بسیار است که در مدت یک روز می کشد و الا منجر بسرسام می شود و تریاق آن حماض اترج و سرکه خمیر و شیر الاغ است و دوائی جند بادستر و جوارش و حب و دهن و مرهم و معجون و نسخ ستجرنیا باعتبار آنکه اصل و عمود در آنها جند بادستر است در قرابادین در حرف الجیم ذکر یافت

ص: ۵۹۷

"جنطیانا"

بکسر جیم و سکون نون و کسر طاء مهمله و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف و فتح نون و الف لغت یونانی است و برومی اسپلیسقان و بفارسی کوشاد و بعجمی اندلس یش

کشکه و بعضی یش کشکه را غیر آن دانسته اند و بهندی پکهان بید بفتح باء فارسی و کاف و خفای ها و الف و نون و کسر باء موحدده و سکون باء مثناه تحتانیه و دال مهمله کویند اسم آن

۳۱۶ مشتق از اسم بادشاهی است که اول اطلاع بر آن یافته و یا شفا از آن دوا یافته و اسم آن بادشاه جنطین بوده

"ماهیت

ان

دو صنف می باشد رومی و غیر رومی و رومی آنکه بهترین اصناف است و بفارسی نیز نامند مستعمل و نزد اطلاق مراد این صنف است بیخی است دراز تا بشبری و غلیظ مائل بسرخ و تیرکی و تلخ و ساق و عروق آن بسطبری انکشتی و مجوف و اماس و بقدر دو ذرع و کره دار و برک آن شبیه ببرک کردکان و یا لسان الحمل و از آن کوچکترو از هم دور و سرخ و اطراف و وسط برک آن مشرف و کل آن سرخ مائل بکبودی و ثمر آن در غلافی عریض نازک سبک شبیه بکنجد و منبت آن جبال و مواضع سایه و برف نشین و نمناک و صنف دوم آن را جرمغانی نامند برک آن شبیه ببرک حماض و این غیر مستعمل و در بنکاله جنطیانا شیرین طعم نیز دیده شده

"طبیعت آن

در اول سوم گرم و خشک بعضی در دوم خشک گفته اند و قوت آن تا سه سال باقی می ماند

ص: ۵۹۸

"افعال و خواص آن"

قابض و بغایت ملطف و جالی و محلل و منقی و مفتح سدد و مسکن اوجاع بارده و حمایت کننده قلب از اذیت سموم بسبب قوت قابضه و تریاقیه که دارد و مدر بول و مخرج جنین و آشامیدن آن جهت امراض مذکوره و کزیدن سک دیوانه و عقرب و هوام و سموم مشروبه و ورم جگر و سپرز و عسر البول و احتباس حیض و دو درهم آن با شراب جهت التوای عصب و وجع کبد و طحال و برودت و اورام آنها و یک مثقال آن با فلفل و سداب و شراب جهت نهش هوام و سک دیوانه و غیر آن و در تریاقیت اقوی و آشامیدن عصاره آن مقدار یک مثقال با آب جهت درد پهلو و معده و کبد بارد و سقطه و وهن عضل و اطراف آن و التوای عصب نافع و ضماد آن با شراب جهت کزیدن جانوران سمی و جراحات و قروح خبیثه و ورم بارد احشا و ضربه و سقطه و کسر اعضا و وئی و وجع معده و با سرکه جهت ازاله بهق و طلای آن با حنابر کف دست قاطع خون حیض و لطوخ آن جهت ورم حار چشم و داخل کردن آن در شیافات حاده بجای عصاره خشخاش سیاه مفید و حمول آن جهت اخراج جنین و اسقاط آن مؤثر و بدستور آشامیدن نیم مثقال کوبیده آن با عسل و آب نیمکرم و رازی گفته که جنطیانا از کبار ادویه است که داخل تریاقات و معاجین کبار کرده می شود از برای دفع سموم و تقویت ادویه خصوصا برای دفع سمیت کزیدن سک دیوانه و افعی و مار و عقرب و سباع کزنده ذوات السموم و مقاومت با سموم قتاله مشروبه المضار مضر سینه محرورین مصلح آن اسقولوقندریون مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن در تفتیح و تحلیل یک وزن و نیم آن اسارون و نیم وزن آن پوست بیخ کبر و در سائر مواضع قسط و زراوند بوزن آن و کویند جنطیانا جرمغانی و عصاره آنکه بیخ آن را بکوبند و یتجروز در آب بخیسانند پس بجوشانند تا غلیظ گردد و صاف نمایند و باز طبخ دهند تا منعقد گردد در جمیع افعال مذکوره شربا و ضماد اقوی تر از جرم بیخ آنست و با سداب در

ترياقيت اقوى و قوت آن تا هفت سال باقى مى ماند و دواء الجنطيانا و دهن و سفوف و شراب و ضماد و معجون آن در قرابادين كبير ذكر يافت

ص: ۵۹۹

"فصل الجيم مع الواو"

"جوب چينى"

بضم جيم فارسى و سکون واو و باء موحدہ و کسر جيم فارسى و سکون ياء مثناه تحتانيه و کسر نون و يا و آن را خشب الصينى و بيخ چينى نيز نامند و از ادويه جديده است

"ماهيت ان"

بيخى است سرخ و کلابى رنگ و اندک شيرين خصوصاً تر و تازه آن و بقدر شبرى و کوتاه تر و بلندتر از ان نيز و قوى بسطبرى يک قبضه و بعضى باريک تر از ان و بعضى کم کره و بعضى پر کره و بعضى راست و بعضى کج و بعضى متشعب و بعضى املس و بعضى خشن و بعضى سنکين و بعضى سبک و بعضى صلب و بعضى رخو و بعضى سفيد و بعضى سياه براق مى باشد و بهترين و مختار و مستعمل آن سرخ و کلابى رنگ و شيرين طعم

۳۱۷ آنست که قطعات آن بزرک و راست و قوى و بى کره و يا کم کره و املس و بى ريشه و در صلابت و رخاوت متوسط و غير متشعب و متشقق و تازه و سنکين غرقى غير بسيار کهنه کرم خورده باشد و آنچه سفيد و سبک و رخو باشد خام است و آنچه سياه براق صلب پر ريشه بهيئتى که کويا در اندرون آن صمغ جا کرده که مصمغ نامند و همچنين پر کره کج پر ريشه و متشعب و متشقق آن همه زبون و غير مستعمل به جهاتى

که در قرابادین کبیر ذکر یافت و نبات آن از قبیل نجم و بیاره فی الجمله مفروش بر روی زمین و شاخ آن باریک و صلب و غیر مجوف فی الجمله شبیه بشاخهای نورسته بانس که در هند و بنکاله می شود الا آنکه برک آن باریک و بلند اندک شبیه ببرک ساذج هندی و از آن کوچکتز منبت آن اکثر کوهستان بلاد چین و کنار آبها و چشمها و در کوهستان سلطت که در شمال و مشرقی بنکاله واقع است نیز می شود و لیکن بسیار ضعیف و کم قوت و پرریشه و پر کره و سبک وزن رخو و از چین کاهی بیخ تازه آن را در میان خاک سرخ رنگی اندک لزوج و آمیخته بریکهای بسیار کوچک می آورند چنانچه در سنه یکهزار و یک صد و هشتاد و هشت هجری در کلکته آورده بودند محرر کتاب در مرشدآباد قدری بدست آورده خاکی شبیه بدان بهم رسانیده در باغچه کاشت سبز کشت بیاره آن شبیه بانچه ذکر یافت بود و طول آن بمقدار سه چهار ذرع و برکهای آن کوچک اندک طولانی و دور دور در هر ساقی سه چهار پنج برک زیاده نبود و از بیخ آن بیخهای دیگر پیوسته بدان بهم رسیده و بعد یک سال بر آورده شد در خوبی مانند چوب چینی نبود و لیکن شیرین طعم و چون باز کاشته شد بسبب اختلاف آب و هوا و یا قصور تربت سبز نکردید و پوسیده شد

ص: ۶۰۰

"طبیعت ان

حکیم میر عماد الدین محمود شیرازی کرم و تر در مرتبه اول دانسته بالیقین در حرارت و تامل در رطوبت آن و حکیم مرزا قاضی یزدی و حکیم میر محمد هاشم طهرانی سرد در اول و خشک در دوم دانسته اند و حکیم میر محمد مؤمن مرکب القوی مائل بحرارت و حکیم محمد اکبر معروف بحکیم اررانی در قرابادین خود موسوم بقادری نیز مرکب القوی نوشته و لیکن همه قائل اند برطوبت فضلیه آن و نواب معتمد الملوک

سید حکیم علوی خان قدس سره نیز مرکب القوی و اجزای ترکیبی آن را مائل به حرارت و ییوست با رطوبت فضلیه غریبه بسیار فرموده اند و ادله هر یک بتفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافت و این اقرب بصواب است محرر کوید اصل آنست که تر و تازه آن حار رطب است با یبس بسیار کمی و هر چند کهنه می گردد بر یبس آن می افزاید و از رطوبت آن می کاهد و تاثیر حرارت یابس آن نیز غالب می باشد

"افعال و خواص آن"

ملطف و مفتوح سدد و محلل فضول و معرق و مرقق و مصفی خون و ارواح و منوم و سریع النفوذ باعضا و اقاضی بدن و عروق ضیقۀ شعریه و ممد حرارت غریزه و مقوی اعضای رئیسه و معده و باه و مدر بول و حیض و مجفف رطوبات غریبه باعتبار قوت قابضه که دارد و جهت فالج و رعشه و تشنج امتلائی و صداع مزمن سوداوی و شقیقه و مواد نزلۀ مزمنه و اختلاط ذهن و سبات و اقسام جنون و مالیخولیا و مانیا و قطرب و امراض سوداویه و دمویۀ محترقه مانند جذام و آتشک و جمیع قروح خبیثه و ساعیه و جوششها و قوبا و جرب و حکه و اكله و قروح کرده و مثانه و امراض مقعده و بواسیر و نواصیر و اسهال بواسیری و سلس البول و امراض رحم و عقر و بروز نمودن حصبه و سوء القنیه و استسقای لحمی و یرقان اسود و سل و عقدهای صلبه و ارام صلبۀ سوداویۀ متحجره و حمیات سوداویۀ عتیقه و دق شیخوخه و حمی ربع و سرطانات و بهق و برص اسودین و کلف و اوجاع مفاصل و وجع و رک و عرق النسا و نقرس و داء الثعلب و داء الحیه و داء الفیل و ترک عادت افیون و دفع سمیت اخلاط فاسده محترقه و اعاده کننده باه مایوسین و نضارت و حمرت و صفا و رونق رنک بشره و تسمین بدن و غیر اینها از امراض سوداویه و بلغمیۀ مزمنه بتفصیلی که در قرابادین کبیر ذکر یافت نافع با شرائط

۳۱۸ و طرق استعمال آن بعنوان مطبوخ بطریق تعریق در ظرف سربسته و یا بطور قهوه و یا نفوع و یا سفوف و یا شربت و حلوا و یا حریره و یا مربا و یا دهن و یا مرهم و یا معجون و یا غیر اینها بتنهایی و یا با ادویۀ معینه و مناسبه و مختصه بهر علت و مرض و بالجمله اکثر امراض مزمنۀ سوداویه و دمویۀ محترقه را مفید و مجرب است و در امراض بلغمیه خصوصاً تازه آن چندان نفعی ندارد و در تصفیۀ خون و سائر اخلاط و تفرقه هریک از هم بهتر از آن چیزی نیست چنانچه شخصی را بنا بر بعضی جهات چوب چینی بطریق مطبوخ با شرائط خورانیده شد و در آخر آن غلبۀ خون و سودا و بلغم نیز معلوم کردید و خارش در دست و پاها و اکثر اعضا و دانه‌های کوچک و انفجار طبع و خفکی قلب او را اولاً فصد اکحل نموده شد پس بفاصلۀ دو سه یوم فصد صافن و درین دو فصد تمیز و جدائی خون از سودابین و ظاهر بود که در حین اخراج خون چون رک را وسیع گشوده شده بود شعبۀ بسیار سیاه با رنگی مانند مرکب و شعبۀ قویتر از آن سرخ غلیظ مائل بتیرکی هر دو پیوسته بهم برمی آمدند و آنچه سیاه بود در ته لکن آب مانند جگر سیاه قطعه قطعه منجمد کشت و خون مخلوط به آب و بلغم مانند تارهای طحلب معلق و مضر محرورین و اطفال و جوانان و بلدان و فصول حاره در هنگام استعمال آن و بعد از آن تا چند مدت خوردن ترشی و نمک و آب سرد و میوه های تر و اشیای منفخه مانند بقول و حبوب و اعراض نفسانی و بدنی و جماع و غسل نمودن و آب سرد نوشیدن و هوای سرد بدن رسیدن همه بسیار مضر و چون مقدار از شربت آن بحسب امزجه و امراض و اوقات و غیرها مختلف می باشد و فی الحقیقت مقدار معینی ندارد و همچنین طرق استعمال آن لهذا اینجا ذکر ننمود بدل آن صاصفراس و در بعضی مواد شجره النبی که بفرنکی پلاسنطور نامند و در بعضی مواد عشبۀ مغریه است و چون دو سه برک آن را با گوشت طبخ دهند گوشت را زود مهرا و لذیذ گرداند مانند گوشت آهو و کوزن"

ص: ۶۰۲

"چوب چینی خطائی"

"ماهیت ان

چیزی است مانند غده و کره بزرگی شبیه بکدو و کتهل و پوست آن اندک خشن جوزی رنگ تیره و مغز آن کلابی و بادامی رنگ بی ریشه مانند خمیر خشک شده و از کوهستان خطا و نیپال می آورند و بر حقیقت آن چندان اطلاعی نیست شاید از تنه درخت برمی آید مانند کتهل و بعضی میوه های دیگر و از برای آن خواص بسیاری نقل می کنند از قبیل خواص چوب چینی و بعضی بهتر و قویتر از آن می دانند و دستور استعمال این نیز مانند چوب چینی چین است و نیز روزی دو ماشه آن را با دو سه ماشه نبات سفوف ساخته با قدری آب نیم گرم می آشامند تا مدت بیست و یک یوم تا چهل یوم و از نمک و حموضات و بقول و غیرها بدستور چوب چینی است و از آن خفیف تر

"چوب حیوه"

بفتح حای مهمله و یای مثناه تحتانیه و واو و تای

"ماهیت ان

چوب درخت هندی است که در نواح بنارس و کورک پورورھتاس بهم می رسد و بسیار عظیم می باشد و از آن سریر و پایهای پلک و غیره می سازند و رنگ آن اغبر و خالدار و ابری سیاه تیره و کمرنگ و کهنه سال خورده آن رنگین تر و صلب تر و بهتر و در تازکی که قطع نمایند بوی خوشی اندک شبیه بوی عود هندی از آن ظاهر می گردد و برک آن شبیه برک بید انجیر و متشعب بسه شعبه و بلندتر و ضخیم تر از برک بید انجیر

"طبیعت آن

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

ص: ۶۰۳

با تریاقیت و قوت قابضه و جهت دفع هیضه که قئ و اسهال بند نکردد و اسهال رطوبی و تهوع را بازدارد و ریاح باطنی و سموم مشروبه و ضعیفه را دفع نماید و ضماد آن جهت دفع سموم منهوشه و ملدوغه و تحلیل اورام و تسکین اوجاع نافع و کویند مار و کژدم و هزارپا نزدیک خوابنده بر سریر آن نکردد و اذیت نرساند"

"جوز"

بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه بفارسی کردکان و چهار مغز و بهندی اخروت نامند

"ماهیت آن

ثمر درختی

۳۱۹ است عظیم و برک آن پهن و اندک طولانی و فی الجمله ضخیم و آن ثمر را سه پوست می باشد یکی سبز ضخیم با عفوصت بسیار و قبوضت و اندک تلخی و در خامی اندک نرم و بعد خشک شدن خشبی می گردد و دوم که در زیر آنست صلب و دو پارچه بهم پیوسته و سر آن اندک برآمده و در زیر آن مغز و بر آن پوست رقیقی محتوی بر مغز آن و مغز آن سفید با دهنیت بسیار مانند مغز پسته و چلغوزه و چهار

حصه است دو حصه از هم بسیار جدا و اندک اتصالی بهم دارند و دو حصه دیگر باهم متصل و اندک انفصالی و بین آنها پرده نازک اندک صلب خشبی است

"طبیعت ان

در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و تازه آن را گرمی و یبوست کمتر و در رطوبت فضلیه زیاده و هرچند خشک گردد یبوست و حرارت آن می افزاید و رطوبت آن کم می گردد

"افعال و خواص آن

ص: ۶۰۴

بسیار لطیف و ملین طبع و محلل و مبهی و مانع تخمه و مقوی اعضای رئیسه خصوصا دماغ و مقوی حواس باطنیه خصوصا با مویز منقی و انجیر سفید و پیران را بسیار موافق و خوردن ده مثقال آن که با انجیر کوبیده باشند در تلین طبع مجرب و بتنهائی ناشتا جهت سهولت قی و بریان کرده آن با پوست جهت سرفه که از هوای سرد بهم رسیده باشد و خوردن آن با انزروت مانع ضرر انزروت و مخرج گرم معده و بیعدیل و بدستور با بلادر مانع ضرر آن و خوردن آن با انجیر و سداب جهت رفع مضرت سموم خواه قبل حصول سم خواه بعد از ان و آشامیدن سوخته آنکه با پوست سوخته باشند بمقدار یک مثقال با رب مورد و امثال آن جهت قطع خون بواسیر مجرب و بالخاصیت خوردن مغز آن مسکن مغص و مصلح قروح و بدستور ضماد آن و اکتحال آن جهت جرب و سبل و دمعه مفید و حمول سوخته مغز آن با شراب جهت منع ادرار حیض و ضماد آن با عسل و پیاز و نمک جهت کزیدن لک دیوانه و چون با زیره کرمانی نرم سوده با عسل سرشته بر سر و بدن مفلوج و مقلو و یا صاحبان اوجاع مفاصل بارده و حمیات بارده

بلغمیة مزمنه بمالند و در حمام و یا در آفتاب و یا خانه کرمی و بر فرش کرمی بر طرف مخالف علت در آن هر دو علت و بر پشت در غیر آن بخوابند و بر خود لحاف پر پنبه بیندازند و بگذارند تا خوب عرق شود پس بدن را پاک کرده از زیر آن برآیند و بدن خود را از هوای سرد محفوظ دارند و آب سرد ننوشند در یکدو دفعه زائل گردد و اگر در حمام است در بیت حار آن روند و برهنه شوند و آن را کرم کرده بر سر و تمام بدن بمالند و در فالج و لقوه اگر خواهند بطرف مخالف بخوابند و آن مقدار صبر کنند که خوب عرق کنند پس بدن خود را پاک کنند و استعمال آب مطلقا ننمایند و برآیند و از هوا خود را محفوظ دارند و ضماد تازه تر آن جهت رفع آثار ضربه و دلوک آن جهت ازاله کلف و تشنج وجه و طلای خائیده آن ناشتا جهت قوبای اطفال و ورم سوداوی که زخم شده باشد و بدستور طلای خائیده مغز کهنه آن ناشتا جهت غرب و غایغرایا و جمره و قوبای اطفال و التوای عصب و تمدد و تشنج اوتار قدمین حادث از برد و بیس و داء الثعلب و ورم پستان و طلای مغز کهنه سوخته آن با زنت جهت قروح سر و مغز آن بسبب لطافت و دهنیت سریع الفساد و استحاله بخلط مراری خصوصا کهنه آن و اکثار خوردن آن باعث اخراج حب القروح و موجب ورم لوزتین و بشور دهان خصوصا در محرورین که مضر ایشان است و برای این باید که بعد خوردن آن دهن را خوب بشویند و انار چاشنی دار بمکند و سکنجبین بخورند و با اندک خشخاش خوردن نیز مصلح آنست و چون متغیر و متکرج گردد ردی و زبون و با سمیت می باشد نباید استعمال نمود و مداوای آن قی کردن و ترشی ها خوردن است و مربای آن با عسل جهت تسمین کرده و تحریک باه بسیار مؤثر و ملین بطن و مقوی معاء اعور و سرکه پرورده آن تریاق صاحبان ضعف معده و صمغ آن جهت قروح خبیثه ذرورا و گذاشتن آن بر دندان

۳۲۰ و جمع و در مراهم نیز جهت قروح خبیثه مفید و عصاره پوست آن با رب انار که طبخ داده منعقد نموده باشند جهت اورام و نغالغ یعنی عضلات حلق مجرب و غرغره به آب مطبوخ پوست آن جهت تحلیل اورام لثه و استحکام دندان و ذرور پوست صلب یعنی پوست دوم آن جهت تجفیف جراحات و آشامیدن سائیده آن سه روز جهت نرف الدم و زوال تقطیر البول حادث از استرخا و بدستور حمل آن با شراب جهت نرف الدم رحم و چون پوست بیخ آن را مقدار نیم اوقیه تا یک اوقیه بجوشانند و آب آن را بعد پری معده از طعام بیاشامند قی آورد و اخلاط لزجۀ بسیار دفع نماید و اوجاع اسافل خصوص وجع بطن را نفع بخشد و چون پوست بیرون آن را در حالت تری و تازکی بکوبند و خبث الحديد سائیده بران پاشند و هر روز برهم زنند خضابی نیکو و رنک آن با دوام می باشد و بدستور چون با خبث الحديد و سرکه طبخ نمایند و تا یک هفته در آفتاب گذارند و هر روز برهم زنند پس استعمال نمایند و این ابلغ و انفع از اول است و مالیدن پوست سبز آن بر قوبا و حزاز نافع و مسواک کردن پوست تازه آن یعنی مالیدن آن بر دندان مقوی لثه و بدستور مالیدن پوست بیخ تازه آن هر پنج روز یک مرتبه بدنندان منقی دماغ از اخلاط و رافع نسیان و چون پوست بیخ آن را در روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود ضماد آن جهت بواسیر و امراض مقعده بغایت مؤثر و قطور آب برک آنکه گرم نموده باشند جهت اخراج چرک کوش و رب پوست سبز آن را که با عسل و یا رب انکور ترتیب دهند جهت خناق و بثور دهان و خون آمدن از بن دندان و سستی آن و تقویت لثه ببعیدیل و طلای پوست تازه آن با مثل آن برک حنا جهت نزلات و صداع مزمن و شقیقه و فالج و جمیع اوجاع بارده مانند نفرس و امثال آن نافع و طلای نشاره پوست آن با سرکه جهت سرخ کردن رخسار مجرب و با زفت جهت قوی کردن عضوی مخصوص و خیسانیدن آن چند روز در روغن زیتون و بر بدن مالیدن جهت منع تولید سپش مجرب دانسته اند و شربت آن را جهت سپرز مجرب یافته اند و جوشانیدن جوز صحیح در روغنی که طعم آن متغیر شده باشد و همچنین سائر اطعمه

متغیر الطعم باعث رفع تغیر آنست و کویند از خواص مغز آنست که چون با مس بکوبند و یا بر مس بمالند مس را ریزه کند و کویند چون در فصل خزان مازو را در روغن زیتون بجوشانند به حدی که سیاه گردد و صاف نموده در شیشه کرده پای درخت آن را حفر نموده و ریشه قوی آن را بریده طرف متصل بدرخت را در آن شیشه کنند به حدی که بته شیشه نرسد و در روغن باشد پس اطراف دهن آن را خوب بند نمایند و بخاک بپوشند و نگاهدارند تا زمانی که آن درخت بثمر آید پس شیشه را بر آورند در آن شیشه چیزی سیاه شبیه بمرکب خواهد بود و آن خضابی است بسیار نیکو و مدتها اثر آن می ماند و از اسرار است و احتیاج بمالیدن بر مو نیست بلکه بمحض تر کردن شانه بدان و بر مو کشیدن سیاه می گرداند و چون قبل از موی بر آمدن در حمام بر انثیان بمالند مانع روئیدن موی اسفید گردد و کندی مجرب دانسته و بعضی گفته اند از خواص آنست که چون در زیر سایه آن بخوابند لاغر می گرداند و شخص نائم بیدار می شود در حالتی که مخبول و حواس باخته باشد و چون خواهند که جوز را مقشر نمایند از قشر رقیق ملاصق مغز آن باید که در آرد در ظرف اندک بریان نمایند پس بدست بمالند تا پوست آن جدا گردد و روغن آن در خواص مانند مغز کهنه آنست و محلل و مسخن و آشامیدن آن روزی سه درهم تا یک هفته جهت وجع و رک مجرب و جهت امراض بارده و امزجه بارده نافع و طلای آن جهت اكله و نواصیر چشم و نرم کردن اعصاب و رفع اوجاع بارده و زوال قوبا و داء الثعلب و قمل مجرب و سعوط آن جهت لقوه و فالج و تشنج نافع بدل مغز آن بوزن آن حبه الخضراء و بدل روغن آن روغن سداب است

ص: ۶۰۶

"جوزابه"

بفتح جیم و سکون واو و فتح زای معجمه و الف و بای موحدده و ها بترکی اوماج نامند

"ماهیت ان

طعامی است که از آرد کندم و سبزیها ترتیب دهند

"طبیعت ان

کرم و مرطب و بحسب سبزیها مختلف می گردد

"افعال و خواص

ان

ملین و موافق سینه و شش و قلیل غذا و نفاخ و مضر صاحبان ریاح و رطوبت معده

است

"جوز ارقم"

بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه و فتح الف و سکون راء مهمله و فتح قاف و

سکون میم بلغت بربری اکثر نامند

"ماهیت ان

بیخ گیاهی است مستدیر بقدر کردکان و سفید و مصمت و زودشکن و در طعم شبیه

بشاه بلوط و باقلا و با اندک تندی و چون خشک شود پوست سیاه رقیقی بران ظاهر می

گردد و زود از ان جدا می شود و ساق گیاه آن باریک مستدیر و زیاده بر ذرعی و

خشن و اغبر و مجوف و کل آن سفید و شبیه بقبه شبت و تخم آن بسیار باریک و تند
 طعم و برک آن شبیه ببرک زردک و در مزارع و جبال می روید و در وسط تابستان
 بهم می رسد و تا سه سال قوت آن باقی می ماند و بعد از آن ضعیف می گردد و بهترین
 آن سنکین پر مغز تازه آن است

"طبیعت آن

در دوم گرم و خشک و در آخر سوم نیز گفته اند

"افعال و

خواص آن

مخدر و مسکر و مفتت حصاه و مخرج گرم معده بتخصیص چون با آب مطبوخ خشک
 بیاشامند و نانی که ازو ترتیب دهند بغایت منوم و ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمی و
 ساق و غیر آن مجرب دانسته اند به حدی که در یک شب گفته اند بتحلیل می برد
 مقدار شربت آن تا شانزده قیراط و مصلح تخدیر آن شیر تازه دوشیده و اکثار آن تا دو
 درم سم و باعث قی شدید و اسهال و استرخای اعضا و کشنده و مصلح آن ریختن آب
 سرد بر اطراف و بوئیدن خشبوئی های سرد و تر و مالیدن آنها بر قلب و آشامیدن آب
 سرد و عود و میبه ساده

ص: ۶۰۷

"جوزبوا"

بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه و فتح باء موحده و واو مشدده و الف معرب
 جوزبویای فارسی است و بهندی جای پهل نامند

"ماهیت آن

ثمر درختی است که در جزیره از جزائر زیرباد مسمی بجاوه که بزبان فرنگی ایوا و بندر آن را بتاوی نامند بهم می رسد و آن بندر در تصرف ولندیس است که عوام ولندیز نامند و قومی از نصاری است خود بر جهاز باطراف می برد و می فروشد و نیز شنیده شد درد کهن سونده بنور جائی هست بسیار می شود و جنکل و اشجار صندل هم هست و درین اوقات انکلس نیز که قومی دیگر از نصاری است نوعی از جوزبوا یافته و آن طولانی فی الجملة در شکل شبیه ببلوط در غلافی نیز مانند غلاف آن و از آن صلب تز و مغز آن از مغز جوزبوا معروف اندک رخوتر و لطیف تر و در دهنیت و بواز آن کمتر و در قوت ضعیف تر و درخت جوزبوا بقدر درخت کردکان و از آن کوچکتر و برک آن فی الجملة شبیه ببرک آن و کوچکتر و باریک تر از آن و ثمر آن بقدر ثمر کردکان کوچکتر با پوست سبز خام و آن را سه پوست می باشد یکی خارج و آن در خامی سبز و نرم و بی ریشه لحمی و ضخیم قریب بسطبری انکشتی چنانچه درست آن را مر با ساخته از انجا می آورند و در زیر آن پوست لحمی پوست دیگر صلب اندک صدفی و بر بالای آن بسباسه پیچیده و در جوف آن پوست صلب صدفی جوزبوا می باشد بمقدار فندق و اندک طولانی و از فندق بزرگ تر و بهترین آن تازه کرم ناخورده سنکین تند طعم و رائحه و آن سرخ رنگ است و قوت آن تا سه سال باقی می ماند

ص: ۶۰۸

"طبیعت آن

در آخر دوم کرم و در سوم خشک و با قوت قابضه و رطوبت فضلیه و لهذا بزودی آن را کرم می خورد

"افعال و خواص آن"

مفرح و ملطف و مسکر و حافظ حرارت غریزی و هاضم طعام و مقوی معده و فم آن و مری و جگر و باه مبرودین و جهت صلابت جگر و سپرز و اورام بارده آن و یرقان و خوش بوئی دهان و عرق و بول و تحلیل رباح و رفع کلف و نمش و غشيان و قی و رطوبت معده و زلق الامعا و اسهال معدی بارد رطب و ازاله رطوبات

۳۲۲ متعفنهُ معده و استسقای لحمی و عسر البول شربا مفید و بریان کرده آن حابس اسهال رطوبی و ضماد آن جهت درد سربارد و فالج و لقوه و استرخا و اورام بارده جگر و اوجاع بارده رطبه و اوجاع و ضعف اعضا حادث از خوردن چوب چینی و با افسنتین و غسل جهت ازاله کلف و نمش و آثار ضربه و با روغنها جهت کوی کوش و اوجاع بارده آن قطورا و تدهینا و اکتحال آن جهت تقویت باصره و سبل و جرب نافع مضر محرورین و مصدع مصلح آن کشنیز و مضر جگر و شش و مصلح آن بنفشه و غسل مقدار شربت آن تا دو مثقال و اکثار آن مورث سوء خلق و حمق بدل آن بوزن آن بسباسه و در صلابات یک وزن و نیم آن سنبل الطیب و روغن و عطر آن در افعال مذکوره بسیار قوی تر و مربای آن از ان ضعیف تر و مخلل آن نیز از ان ضعیف تر و جوارش و حب و دهن و سفوف آن در قرابادین ذکر یافت و جهت منع کرم خوردن آن را در آهک نگاه می دارند

ص: ۶۰۹

"جوز جندم"

بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه و فتح جیم و سکون نون و ضم دال مهمله و سکون میم معرب از کوز کندم فارسی است و کل کندم نیز نامند و نزد عرب مشهور

بنعیج الحبشه و شحم الارض و نزد اهل رقه معروف بخرء الحمام و نزد اهل اندلس بتربه
العسل است

"ماهیت ان

چیزیست شبیه بمغز کردکان که بر روی سنکها متکون می گردد سفید مائل بزردی و
بغدادی و انطاکی و مالقی نوشته اند که بقدر دانه نخود سفید مائل بزردی است که در
صحراها بر روی سنکها متکون می گردد و انطاکی گفته بکمان من آن رطوبتی است
که مختلط کشته بآن خاک لطیف و چون در عسل اندازند بزودی منحل شود و مقدار
قلیل آن حجم بسیار بهم رساند و عسل را غلیظ کرداند و حجم آن را بیفزاید به حدی
که یک اوقیه آن بحجم یک رطل نماید

"طبیعت ان

در اول سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و بعضی در اول گرم گفته اند و بعضی
در سوم سرد و خشک

"افعال و خواص ان

بغایت مبهی و منعظ و مسمن و مانع شهوات ردیه کل خوردن و امثال آن و مفتت
حصاه و رافع عسر البول و با آب سیب جهت قطع نرف الدم و ضماد آن جهت نرف
الدم و قوبا و سعفه نافع و مغشی و مقئی و مصلح آن ریاس و انار مقدار شربت آن تا دو
درهم و چون یکرطل و ربع آن را در ده رطل عسل و سی رطل آب گرم اندازند و
بسیار برهمزنند و سر آن را بپوشند بزودی مسکر و شراب گردد به حدی که قویتر از
خمر باشد و اهل عراق آن را فضیلت می دهند بر خمر و بغدادی نوشته که صنفی از
جوز جندم از ناحیه بربر می آورند و آن کوچکتر و بسیار زرد و قوی و با سمیت است

استعمال آن بهیچ وجه جائز نیست و مهیج باه و مجفف و با وجود آن مطفی قوت باه است بسبب شدت تجفیفی که دارد و بدین سبب نیز قاطع نرف الدم است چون از خارج بران پاشند و یا مقدار دو درهم با آب به و سیب بیاشامند

ص: ۶۱۰

"جوز الخمس"

بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه و الف و لام و فتح خاء معجمه و میم و سین مهمله

"ماهیت ان

ثمر درختیست هندی بقدر فندقی مدور و سیاه خالدار و پوست آن ناهموار و در جوف آن دانهها بقدر قرطمی و زیاده از پنج عدد نمی باشد و لهذا آن را جوز الخمس نامند

"طبیعت ان

در دوم کرم و خشک و در سوم کرم نیز گفته اند

"افعال و خواص

آن

مسهل بلغم و لزوجات و اخلاط سوداویة محترقه و محلل ریاح و مفتح سدد مقدار شربت آن تا دو درهم با آب کرم و مصطکی

"جوز الزنج"

بفتح زای معجمه و سکون نون و جیم

"ماهیت ان

ثمریست بقدر تفاحی و طولانی و چاشنی دار و در اندرون آن دانه ایست شبیه بقاقله
صغار تیره رنگ و تیز طعم مانند خولنجان و خوش بو منبت آن صحرای بلاد بربر

"طبیعت ان

معتدل

"افعال و خواص آن

چون بسایند و مقدار یک دانک آن را بیاشامند با آب کرم قولنج ریخی را نافع و مقوی
معدده است و در جوارشات حاره داخل کرده می شود

۳۲۳

"جوز السرو"

بفتح سین و سکون راء مهملتین و واو

"ماهیت ان

بار درخت سرو است و خشبی محض

"طبیعت

ان

در سوم سرد و خشک و گرم نیز گفته اند و اول اصح است

"افعال و خواص آن

قامع نرف الدم و مقوی اعصاب و ناشف رطوبات از عروق و مقوی معده و کبد و سپرز و امعا و ذهن را تیز کرداند و بوی دهان خوش کند و سده بکشاید و طلای آن با عسل و کلاب جهت شقیقه و درد سربارد و با قوت قابضه و ممسک منی و حابس بطن و جهت نسیان و سرفه مزمن و عسر البول و آشامیدن آن با شراب نافع و ضماد آن با سریشم و امراض جهت فتق و چون بکوبند با انجیر و فتیله سازند و در بینی گذارند گوشت زائد را بخورد و جلوس در طبیخ آن جهت بروز مقعده و دفع رطوبات رحم نافع مقدار شربت آن نیم درهم باعث زردی رخساره و سده و مصلح آن عسل و روغن بادام بدل آن بوزن آن بیخ انار و نیم وزن آن انزروت سرخ و کوبند یک وزن و نیم آن ابهل و بوزن آن کزمازج است و در حرف السین در سر و نیز بعضی خواص آن مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی

ص: ۶۱۱

"جوز الشریک"

بکسر شین معجمه و سکون راء مهمله و کاف و آن را تین الفیل و جوز الحبشه نیز نامند

"ماهیت ان

درختی است عظیم قریب بجوز شامی و ثمر آن بمقدار کردکان و اندک طولانی و مستدیر و پوست آن از ان نازکتر و سرخ و در سنبله می رسد و بعد خشکی تیره رنگ و چین دار می شود و خودبخود از ان جدا می گردد و در زیر آن پوست صلبی و در

جوف آن دانه‌ها شبیه بدانهای انکور و خشبو با اندک تندى و اهل مصر آن را فلفل السودان نامند و کويند در حدت زياده از فلفل است و رنگ آن مائل بتيرکى و بنفسجى و سرخى

"طبيعت ان

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

محلل ريار و مغص شديد و مفتاح سدد و رافع وجع و رک و عرق النسا و بى خوابى حادث از برودت و مهيج باه و اشتها و با آب کرم مدر بول و مسقط جنين و درد مثانه و آشاميدن آب طبيخ آن جهت تفتيت حصاه و روغن آنکه سائیده با صد مثل آن آب جوش دهند تا برقع رسد صاف نموده روغن زيتون بوزن آن در ان ريزند و در قدر مضاعف و يا با تش بسيار ملايم طبخ دهند تا آب برود و روغن بماند جهت فالج و لقوه و درد کمر و قولنج و اورام رخو و اوجاع سائر اعضا مفيد مقدار شربت آن تا يک مثقال مضر رئه و مصدع مصلح آن کثيرا بدل آن نصف آن فلفل و در تحريک باه انجره است و کويند چون آن را با ربع آن فلفل بسايند و در آب کرسنه را جوش دهند تا آب خشک گردد مخلوط بفلفل نمايند فرقى چندان نمى کنند از فلفل چنانچه بعضى نامقيدان فلفل را چنين مغشوش مى نمايند"

ص: ۶۱۲

"جوز العبير"

بفتح عين و سکون باء موحدہ و فتح ها و سکون راء مهمله

"ماهیت آن

دانه ایست شبیه بآمله و مدور در جوف آن مغزی شبیه بدانه آلوبالو و سرخ رنگ و با اندک شیرینی و قبضی

"طبیعت آن

مائل بکرمی و خشکی

"افعال و خواص آن

قاطع اسهال مایوسین و با رب مورد جهت اورام باطنی نافع است

"جوز القطاه"

بفتح قاف و طاء مهمله و الف و تاء مثناه فوقانیه و جوز البری نیز کویند و آن را جوز القطاه ازین جهت نامند که قطاه که بفارسی سنک خوار نامند بسیار حریص است بخوردن آن و بعضی گفته اند که جوز الانهار است و بعضی جواز الانهار را غیر آن دانسته اند

"ماهیت آن

دانه ایست شبیه بکاکنج و در غلافی و در هر غلافی دو دانه کوچک می باشد گیاه آن پر شاخ که از بیخ آن روئیده و منبسط بر روی زمین و پر کره و نرم و برک آن شبیه بیرک خرفه و از آن عریضتر و نرم تر و مزغب و غبارآلود و منبت آن کنار آبها و جاهای نمناک

"طبیعت آن

مائل بکرمی و خشکی

"افعال و خواص

آن

آشامیدن برک آن با شراب جهت تقطیر البول و جرب مثانه خصوص با آب طبیخ بیخ
هلیون و عصاره آن جهت

۳۲۴ قولنج ریحی و خلطی و مرکب کونیند نافع است

"جوز القی"

بهنندی مین پهل و بفرنگی نور مطلیه نامند

"ماهیت ان

ثمر درختی است مخصوص ببلاد یمن و هند و بنکاله بمقدار انجیر کوهی و فندق بسیار
بزرگی و پوست آن اندک ضخیم و زرد تیره و اندک رخو و ریشه دار و در جوف آن
دو پرده در هر پرده تخمهای ریزه بسیار بهم پیوسته فی الجمله شبیه ببهدانه و لعابی و
مستعمل پوست آنست و بهترین آن تازه کرم ناخورده آن

ص: ۶۱۳

"طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

مقئی بلغم و مسهل و جهت امراض بارده دماغی و عصبانی مانند فالج و لقوه و سرفه و ضیق النفس بارد رطب مزمن و اورام اعضا و تحلیل ریاح و نفخ شکم و جذام و دمامیل و بثور نافع و چون بیست درم شبت را در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد و صاف نموده قدری عسل در آن ریزند و جوز القی را وبا مقئی دیگری از مقیئات که خواهند با قدری نمک سائیده با عسل بسرشند و با مطبوخ مذکور بیاشامند خصوصا بعد از آن که شله و یا شوربا آشامیده باشند بفاصله یکدو ساعت بغایت قی آورد و بیغائله است و بدستور چون یک درم آن را با یک مثقال رازیانه و آب کرم و قدری عسل و همچنین با رازیانه و انیسون و یا قدر کفایت از آن با عسل سرشته با آب کرم بخورند قی آورد و فضول بلغمی و صفراوی را دفع نماید و اسهال نیز آورد بقدر قوت و فصل و طبیعت و همچنین سرشته آن با نمک طعام و ضماد آن جهت تحلیل اورام و نضج آنها و دمامیل و انفجار آنها نافع مقدار شربت آن یکدرهم بدل آن بوره و خردل هر دو مساوی الوزن است

"جوز الکوثل"

بفتح کاف و سکون واو فتح ثاء مثلثه و بسین مهمله نیز و سکون لام و آن را اقراص الملک و بعضی جوز القی نیز نامند

"ماهیت آن

ثمر گیاهی است هندی شبیه بخرنوب در شکل و رنگ مستدیر و اندک پهن پوست آن نازک و در جوف آن غلافی شبیه بغلاف شاه بلوط و طعم آن مانند باقلی و برک آن شبیه به لبلاب کل آن سفید و مستعمل ثمر آنست و بهترین آن تازه آن

ص: ۶۱۴

"طبیعت ان

در آخر سوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

بغایت مقی و مسهل و منقی بدن از اخلاط ردیه و جهت رفع سدد و صلابات و اوجاع بارده و تفتیت حصاه نافع المضار مرخی اعضا بمرتبه که تا یک هفته بحال اصلی نمی آیند بعد از خوردن آن مصلح آن فواکه و ربوب مقدار شربت آن تا یک دانک و یک درهم آن کشنده بقی و اسهال و تدارک آن ریختن آب سرد متواتر بر بدن و آشامیدن مبردات عطره است"

"جوز المائل"

بفتح میم و الف و کسر ثاء مثلثه و سکون لام و جوز ماثم و جوز ماثا و جوز ماث نیز و مرقد و درخت آن را درخت مرقد نامند و بفارسی تاتوله و بهندی دهتوره و بلغتی استرمونیه کویند و معرب از کوزماثل فارسی است

"ماهیت

ان

ثمر درختی است بقدر درخت بادنجان و برک آن اندک از ان کوچکتر خودرو و مزروع و سفید و بنفش می باشد اما بنفش آن کمتر و بهتر از سفید آن خصوص بنفش مائل بسیاهی آنکه ساق و برک و ثمر و کل آن همه بنفش باشد و کل آن بشکل بوق نای و سرنای و لبلا ب و از ان درازتر و کل نوع بنفش آن مضاعف و تو بر تو از سه تا پنج گفته اند و سه بسیار است و ثمر آن بقدر کردکان و خاردار مانند ثمر بید انجیر و

در جوف آن دانه‌های بسیار و کوچک اندک شبیه بدانه سماق و اندک خوش طعم و مستعمل تخم آنست و بهترین آن تخم تازه بالیده آن

ص: ۶۱۵

"طبیعت آن

در اول چهارم سرد و خشک و کوبند در خشکی قریب باعتدال است و اول اصح

"افعال و خواص آن

مخدر قوی و مسکر حتی پوست ثمر و شحم جوف و کل آن و مسکن صداع صفراوی و دموی مزمن و حرارت ملتهبه مفرطه و بغایت منوم و رادع اورام حاره و ضماد جرم آن و یا تدهین

۳۲۵ بروغن دانه آن جهت بواسیر و اوجاع حاره مقعده و طلای طبیخ آن با سرکه جهت تحلیل اورام و استسقا و ضربان و قطع عرق و منع قشعریره و ضماد مجموع نبات آن جهت تقویت اعضای مسترخیه و منع ریختن مواد باعضا و تجفیف رطوبات غریبه نافع و بستن برک کرم کرده آن بر چشم صاحب رمد موجب تسکین الم آن و بر سر جهت درد سربارد و سد نزلات بارده و بر انشین جهت نزول آب و بر اورام و دما میل جهت تحلیل و نضح آنها مفید مقدار شربت آن تا یک دانک بدل آن لفاح در وزن آن مورث جنون و فساد فکر مصلح آن فلفل و رازیانه و چون کسی مقدار زیاده از یک دانک بخورد و همچنین کل آن را و عادی بمخدرات و مسکرات نباشد سکر و تخدیر آورد و جمیع اشیا بنظر او کبود نماید و خیالات فاسده در خیال او آید به حدی که گویا در خارج می بیند و عقل او زائل گردد و سخنان پراکنده گوید و چون خواهد که راه رود نتواند و نتواند که درست نشیند و موش و مورچه در نظر او آید و چون خواهد که

بگیرد آن را خنده بسیار کند و چشمهای او سرخ گردد و تاریک و بسیار دست بجامه و فرش و دیوار می برد که گویا می خواهد چیزی بگیرد و بالجمله حالتی مانند دیوانگان بهم می رساند و در اکثر عوارض مانند افیون است و لیکن روغن کنجد و ترشیاها با این منافات ندارد و تریاق لسع حیوانات سمی بود چون بخورند و عصاره برک آن را طلا نمایند مداوای آن مداوای یبروح خورده است و خوردن زبد و روغن کرم کرده و قئ کردن و گذاشتن دست و پا در آب کرم و کرم کردن بدن بمالیدن ادهان و ریاضه و تغذیه با اغذیه چرب و آشامیدن شراب مفوه و معجون جوز مائل مسمی بحافظ الصحه و حب الشفا و حب جوز مائل و حب بدل افیون جوز مائلی و حب بیخ جوز مائل و حلوای جوز مائل و دهن آن در قرابادین ذکر یافت"

ص: ۶۱۶

"جوشیصا"

بفتح و بضم جیم و سکون واو و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح صاد مهمله و الف لغت نبطی است و اهل جزیره جوسانی و در تنکابن پلاخوار نامند

"ماهیت ان

بار درختی است بقدر نخودی بشکل زعرور و خشخاش و بسیار کوچک و بعد رسیدن سرخ و شیرین می گردد و باقبوضت و در ایلول ماه رومی می رسد و هرچند در درخت زیاده می ماند سرخ تر و شیرین تر می گردد و لیکن قبوضت آن کم نمی گردد و درخت آن بسیار بلند نمی شود و پهن و بمقدار درخت الوبالو می باشد و برک آن شبیه برک سیب و کل آن سفید و در بعضی بلاد خزان نمی کند

"طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

مشهی و آروغ آورنده و فی الجمله مسمن بدن و خوردن آن قبل از طعام و بعد از ان مسکن درد معده و سایر اوجاع بدن خصوصا درد کمر و تهیکاه و هاضم طعام در همه حال و مانع تعفن اطعمه در معده مضر محرورین مصلح آن انارین مقدار شربت آن تا سه درهم است

"جونلای"

بفتح جیم فارسی و سکون واو و خفای نون و فتح لام و الف و کسر همزه و سکون یا لغت هندی است بعضی گویند بقله یمانیه است و ظاهرا غیر آن باشد

"ماهیت ان

نباتی است در هند اکثر مزروع و ماکول برک آن اندک شبیه ببرک ریحان و بیمزه و با اندک حدت و ساق آن بسیار بلند نمی شود و بیکل و تخم آن ریزه مانند تخم بستان افروز و چون برکها و سر شاخهای نازک آن را ببرند باز شاخها و برکهای تازه می روید باز می برند و همچنین چند مرتبه و آن برکها را با گوشت و یا بی گوشت پخته و با روغن و پیاز بریان نموده پخته می خورند لذیذ می شود و بورانی آن نیز لذیذ می باشد حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که در شبانکاره فارس در دیهه موسوم بتبریز دیده شده و آن را سلیمانی می نامند و اهل آنجا آن را بورانی می پزند

ص: ۶۱۷

"طبیعت ان

در اول کرم مائل به یبوست و اهل هند آن را سرد می دانند

"افعال و خواص آن

سریع

۳۲۶ الهضم و دافع صفرا چون آب بیخ آن را گرفته یک مثقال حضض هندی و یک مثقال نار قیصر بآن سائیده حب بندند و هر حبی بقدر دانه فندقی و هر روز یک حب آن را با یک پیاله آب آن بیاشامند جهت بواسیر سائله نافع و مجرب و لیکن در ایام خوردن آن اجتناب نمایند از خوردن ادویه مضره بواسیر و چون بیخ آن را بسایند و بر عرق مدتی ضماد نمایند نفع می بخشد آن را

"فصل الجیم مع الیاء المثناه التحتانیه

"جینت"

بفتح جیم و سکون یاء مثناه تحتانیه و خفای نون و تاء مثناه فوقانیه

"ماهیت ان

درختی است هندی و بسیار بزرگ نمی شود و برک آن شبیه برک تمر هندی و کل آن بنفش و تخم آن در غلافی مانند باقلا و از ان باریک تر

"طبیعت ان

در اول سوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

آب برک آن مسهل بلغم و قاتل اقسام دیدان چون صبح ناشتا اول اندک شیرینی بخورند و بالای آن مقدار هفت هشت مثقال آب برک آن را خالص بدون آنکه آب داخل نمایند بیاشامند اقسام کرم شکم را دفع نماید و مجرب دانسته اند و ضماد برک تازه کرم کرده آن جهت تحلیل اورام و نضج دمامل نافع و از کلی آن کاغذ رنک می توان نمود رنک آن ارغوانی می باشد و لیکن ثبات ندارد و بستن برک درست کرم کرده آن جهت تحلیل نزول آب در هر عضو که باشد که کوبیده یک طرف آن را پخته مانند نان یکرو پخته جهت تحلیل نزول آب در بیضه و کرم کرده بدون پخته آن جهت تحلیل اورام بارده و نضج دمامل مفید و تخم آن را چون سائیده بر ناصور و زخمهای کهنه بمالند و بفتیله آلوده در جوف آن گذارند نافع

ص: ۶۱۸

"جیدار"

بکسر جیم و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و راء مهمله لغت فارسی است

"ماهیت ان

نباتی شجری است برک آن مانند برک بلوط و با شدت سبزی مائل بزردی و برو شبمی می نشیند و از ان دانه سرخی بقدر عدسی منعقد می گردد و سرخی آن زیاده می گردد و تا آخر آبار ماه الهی می ماند و آن را حب القرمز می گویند و در حرف القاف ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و ثمر آن بقدر مازوئی و مائل بتدویر

"طبیعت نبات ان

سرد و خشک در سوم

"افعال و خواص ان

چون برک خشک آن را سائیده یک مثقال با آب سرد بخورند امساک بطن نماید و چون با عسل و روغن کل بسرشند و دو مثقال آن را بخورند زحیر را دفع نماید و ذرور آن جهت التیام جراحات و طلای آن جهت تقویت اعضای مسترخیه و ضماد برک تازه ان جهت تحلیل اورام حاره و تسکین اوجاع و زیادتی آن و هتک عضل و جلوس در طبیخ آن جهت تجفیف رطوبات رحم مقدار شربت آن یک مثقال

"جیکلک"

بکسر جیم و سکون یاء مثناه تحتانیه و کاف و فتح لام و سکون کاف لغت ترکی است

"ماهیت ان

ثمري است شبیه بدل کنجشک و در جوف آن دانه‌های ریزه شبیه بدانهایی که در توت می باشد و رسیده آن سرخ تیره و چاشنی دار و در بو شبیه بخربرزه کرمک و لذیذ و گیاه آن بقدر شبری و زیاده از ان و برک ان شبیه به برک کل سرخ و با اندک خار و کل آن مانند پاپچال و کل بنفشه و گیاه آن همیشه سبز و در تنکابن لیدانه و در دیلم چمیل و در کیلان و مازندران خربزه کاو نامند و ابن تلمیذ میجو تو نامیده است و گیاه دیگر را که دائم سبز است و دانه آن سرخ شفاف بقدر نخودی و از وسط برک آن بچیزی مانند موی باریک متصل و برک آن بقدر درهمی و با تقعیر و انتهای آن مثل سر سوزن و از جمله خارها است و آن را کجومن نامند و هر دو قسم آن در طبرستان بهم می رسد و آخیر را در تنکابن خیر نامند و آن دانه آس بری است

ص: ۶۱۹

"طبیعت ان

سرد و تر

"افعال و خواص آن

مقوی دل و مطفی صفرا و مرطب بدن و جهت امزجۀ سوداویه و خفقان و سعال یبسی و جرب و حکه

۳۲۷ و بواسیر و تصفیۀ خون و جدری و حصبه نافع و در جمیع افعال گیاه آن مثل علیق است

"باب ششم در بیان ادویه که حرف اول انها حاء مهمله است"

"فصل الحاء المهمله مع الالف"

"حاقطی"

بفتح حاء مهمله و الف و کسر همزه و سکون قاف و کسر طاء مهمله و سکون یا بغدادی گفته لغت یونانی است و یوس اقطی نیز نامند و آن سبوقه است

"ماهیت ان

دو صنف می باشد کبیر و صغیر کبیر آن بزرگی شجر می شود و شاخهای باریک و از چهار عدد زیاده نمی شود و برک آن مشرف و بقدر برک کردکان صغیر آن و بمقدار شبری و شاخهای آن باریک و برک آن مشرف و بقدر برک بادام و کل هر دو سفید و ثمر هر دو بمقدار بطم و در جوزا می رسد و قوت آن تا دو سال باقی می ماند

"طبیعت ان

کرم و خشک در دوم

"افعال و خواص آن

مخرج اخلاط لزجه و رطوبات غلیظه و مفتوح سدد و مزیل استسقا و اوجاع مفاصل شربا و طلاء مجرب و حمول آن جهت اوجاع رحم و امراض مقعده و نواصیر مفتوحه و حب آن را چون در اوقات حیض بلع نمایند منع آبستنی نماید و مجرب و مضمضه آب آن جهت اسقاط کرم دندان و طلای آن بر موی باعث سیاهی و عدم اسقاط آن و سعوط آن سه روز باعث زوال حمرت عین مضر رئه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا یکدرهم"

ص: ۶۲۰

"حاج"

بفتح حاء مهمله و الف و جیم بفارسی خارشتر و بترکی دوتیکانی و بهندی جواسا نامند

"ماهیت ان

گیاهی است که ترنجبین بر ان در خراسان منعقد می گردد بغدادی نوشته که اسم خار عاقول است و غلط کرده کسی که آن را خلنج دانسته

"طبیعت ان

کرم و بسیار خشک و سرد نیز گفته اند

"افعال و خواص آن

رادع و مفتوح و جالی و تریاق سموم و شرب و ضماد و بخور آن رافع بواسیر و اکتحال
عصیر آن جهت بیاض خفیف چشم و قطور سه قطره آب خالص آن در بینی ناشتا و
بعد یک ساعت استنشاق روغن بنفشه نمودن جهت رفع صداع مزمن مجرب دانسته اند
و روغن آنکه از آب برک تازه آن ترتیب دهند جهت وجع مفاصل و جمیع علل بارده
بغایت مؤثر و شکوفه آن جهت بواسیر نافع است"

"حاشا"

بفتح اول و الف و فتح شین معجمه و الف یونانی تومس و در مغرب معروف بصعتر
الحمیر است و در بیت المقدس و حوالی آن در مواضع سنکلاخ بسیار می روید

"ماهیت ان

نوعی از پودنه کوهی است شبیه بصعتر و بقدر یک شبر و شاخهای آن باریک و پر
برک و ریزه و بران زغبی مانند پنبه و کل آن ریزه و مدور و سفید مائل به بنفشی و
سرخی و تخم آن کوچکتر از خردل و منبت آن سنک لاختها

"طبیعت ان

در دوم سرد و خشک و شیخ الرئیس و بغدادی و صاحب شفاء الاسقام و دیکران کرم
و خشک در سوم و انطاکی در دوم دانسته اند

ص: ۶۲۱

"افعال و خواص آن

مسخن قوی و مدر بول و حیض و عرق و شیر و مخرج جنین و مشیمه و مفتوح سده
احشا و منقی سینه و شش و جهت ضیق النفس و سرفه و تقویت معده و کبد و طحال و
کرده و تحلیل خون منجمد و تریاق سموم بارده حیوانیه و نباتیه و حابس نفت الدم و
مقطع و مسهل بلغم و مخرج اقسام کرم معده و شکوفه خالص آن مسهل سودا و قائم
مقام افیمون و با نمک طعام و سرکه باعث زیادتی تلطیف و تقطیع آنست و چون دو
درهم حاشا را با نمک و سرکه بیاشامند اسهال کیموس بلغمی نماید و چون دو مثقال
آن را با عسل بسرشد و با آب کرم بیاشامند جهت فالج و لقوه و نسیان و کزاز و صرع
و تقویت کرده و باه و رفع درد دهن و حلق و نفت بلاغم و تفتیح قولنج نافع و چون
قدر خیلی در طعام داخل کنند مانند سبزیها و بخورند ضعف چشم را نافع بود و قوت
باصره را نکهدارد و ضعف معده و جگر حادث از اخلاط فاسده را زائل کند و اعانت
بر هضم غذا نماید و آشامیدن طبیخ آن با عسل جهت عسر النفس و نفس انتصابی و
اخراج حیات و ادرار حیض و بول و اخراج جنین و مشیمه

۳۲۸ و لعوق آن با عسل جهت اسهال نفت بلغم و فضول مجتمعه در سینه و سرفه و ضیق
النفس و ضماد آن با سرکه جهت تحلیل اورام بلغمیه تازه و تحلیل خون منجمد در
اعضا و قلع نمش و تالیل برآمده و یابسه که بیونانی افروخودیس نامند و با سویق و
شراب جهت عرق النسا و امثال آن نافع و صخری آن جهت مصر و عین نافع و باعث
افاقه آنها است و کویند چون نزد مصروع در حین صرع حاشا را بسوزانند که دود آن
بمشام او رسد اگر بافاقه آید علامت برء آنست مضر رئه مصلح آن نعناع مقدار شربت
آن از دو مثقال تا پنج درهم بدل آن در تنقیه نیم وزن آن افیمون و در غیر تنقیه یک
وزن و نیم آن صعتر و چون یک وزن آن را با ده وزن آن آب انکور بجوشانند تا ثلث
بماند در جمیع افعال قویتر از جرم آنست و شراب آنکه صد مثقال آن را کوفته پیخته
در لته بسته در شصت رطل آب انکور در خم کوچکی انداخته سر آن را بسته بگذارند

تا خمر گردد پس استعمال نمایند جهت تقویت هاضمه و رفع سوء الهضم و سقوط
اشتها و اوجاع عصبانی و برودت و سایر اوجاع حادثه ما دون تهیکاه و قشعریره تپهای
بارد و دفع ضرر سردی هوا و برف و سموم بارده حیوانیه و نباتیه بغایت مؤثر و حاشا در
جميع افعال قویتر از صعتر است"

ص: ۶۲۲

"حاشیش"

بفتح حاء مهمله و الف و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و سکون شین
معجمه بفارسی حسن یوسف نامند

"ماهیت ان

چیزیست مانند موم که در آبها منجمد می گردد و رنگ آن مائل بسفیدی و بدمزه مائل
بشیرینی و تندی و آنچه بتحقیق پیوسته دانهها ایست بسیار ریزه و سفید از خشخاش ریزه
تر و صلب و بهندی تخم کرملی نامند

"طبیعت

آن

کرم و خشک در چهارم

"افعال و خواص آن

بسیار تند و قویتر از افریون و مقی قوی چون بیاشامد شخصی که وجع شدید داشته
باشد مقدار نیم درهم آن را با آب کرم قی شدید آورد و چیزی شبیه بخون قی نماید و

نجات یابد از آن و ضماد آن جالی و سرخ کننده رخسار و مستعمل زنانست و جهت امراض بارده استعمال آن از خارج بدن مجوز و خوردن یکدرهم آن کشنده بقیء مفرط و احتراق و لهیب و احتناق و اختلاط ذهن و مداوای آن آشامیدن شیر تازه دوشیده و ماء الشعیر و روغن بادام و سویق آرد جو سرد کرده بپرف و یخ و جلاب سرد کرده و دوغ کاو با قرص کافور است

"حاماسوقی"

بفتح حاء مهمله و الف و فتح میم و الف و ضم سین مهمله و سکون واو و کسر قاف و سکون یا

"ماهیت آن

نباتیست منبسط بر روی زمین بقدر شبری و شاخهای آن پنج شعبه بسطبری انکشتی رسته با برکهای ریزه و کل آن سفید و از شاخهای آن ثمری بقدر فلفلی می روید و چون قطع نمایند از آن لبن جاری می گردد

ص: ۶۲۳

"طبیعت آن

کرم و خشک در اول

"افعال و خواص آن

جهت لسع عقرب شربا و ضمادا مجرب و فرزجه آن جهت اصلاح رحم مفید است"

"فصل الحاء المهمله مع الباء الموحده

"جاب"

بضم حاء مهمله و فتح باء موحده و الف و باء موحده

"ماهیت آن"

حیوانی است بسیار کوچک و سیاه شبیه بعقرب و از جعل باریکتر و در غیر بید انجیر بهم نمی رسد و چون کسی را بکزد آن را می کشد در آن روز نهایت تا سه روز و صاحب آن را سرخی چشم و کرب و کرمی و اضطراب قلب عارض می گردد و علاج آن خوراندن مخدرات قوی مانند کافور و امثال آنست"

"جابح"

بفتح اول و ثانی و الف و کسر حاء مهمله و باء موحده بفارسی کرم شب تاب و بهندی جکنی و بهک جکنی نیز نامند

"ماهیت آن"

حیوانی است از مکس کوچکتتر و اندک باریک و اغبر و زرد و مقعدش در غایت سبزی و در

۳۲۹ زیر بال آن مستور و چون پرواز کند مکشوف گردد و در شب مانند اخگر می درخشد

"طبیعت آن"

کرم و خشک و حاد و از زراریح قویتر

"افعال و خواص آن"

سه عدد آن قتال و یک عدد مقطوع الراس آنکه خشک شده باشد با دوازده مثقال نقیع حلتیت چون سه روز بنوشند جهت اخراج سنک کرده و مثانه معجب دانسته اند و قطور یک عدد خشک سائیده آن با روغن کل جهت اخراج چرک کوش و زوال کری آن و با صبر و سفید آب جهت اسقاط دانه بواسیر و کویند چون آن را در روغن کنجد اندازند و آن روغن را بر صورت بمالند باعث دوستی با مردم و قضای حاجات است

ص: ۶۲۴

"جبارا"

بضم حاء مهمله و فتح باء موحدده و الف و فتح راء مهمله و الف بفارسی هویره و بترکی توغدیری و بهندی چرز نامند

"ماهیت ان

مرغی است بری و منقار آن بلند و پایهای آن دراز و سه نوع می باشد یکی بزرک ابلق اندک بزرک تر از خروس خانکی و دیگری خاکستری رنک منقش بسیاهی و از ان نوع اندک کوچکتر و دیگری بسیار کوچک که بهندی لک نامند بکسر لام

"طبیعت ان

در آخر دوم گرم و خشک

"افعال و خواص آن

موافق مبرودین گوشت و پیه آن جهت ربو و ضیق النفس و بهر و پرده سنکدان آن جهت خفقان و اکثر امراض سینه و اکتحال آن با مثل آن نمک جهت ابتدای نزول آب

بغایت نافع و چون پیه آن را با اندک نمک و سنبل سرشته بقدر نخودی حب ساخته خشک کنند و پنج عدد آن را فرو برند در قطع اسهال دوری که ذرب نامند بیدیل است و خون آن تا سه مثقال با آب و شراب جهت ربو و عسر النفس و خاکستر آن جهت تألیل ضمادا نافع و گوشت آن دیرهضم و مضر محرورین و مصلح آن سرکه و دارچینی است و کویند چون ناخن آن را با هموزن آن حب المنسم سائیده با عسل بکسی بخوراند باعث محبت مفرط می شود و تعلیق آن موجب قبول و تعلیق چشم راست آن رافع چشم زخم و تعلیق سنکی که در سنکدان آن بهم می رسد قاطع رعاف و بیضه آن خضاب خوبی است

"حبیبو"

بفتح اول و سکون ثانی و فتح حاء مهمله و ضم باء موحده و سکون واو

ص: ۶۲۵

"ماهیت ان

ثمر درختی است در سحو و عمان بزرگی درخت نارجیل و لیکن لیف ندارد و مستعمل ثمر آنست که بزرگتر از ثمر نارجیل است و پوست آن نازکتر و چون بشکنند از جوف آن دانهها بقدر نخودی و بزرگتر از ان و چیز نرمی شبیه بآرد اغبر لذاع تند ترش با قبوضت بسیار برمیآید و ما دام که در پوست است قوت آن تا هفت سال باقی می ماند و چون برون آورند تا یک سال

"طبیعت آن

در دوم سرد و در سوم خشک

"افعال و خواص آن

قاطع اسهال مزمن و نزف الدم و تشنکی و التهاب صفراوی و قی و غثیان و چون یک هفته بدن مداومت نمایند جهت رفع صداع حار و منع تصاعد بخار بدماع و سدر و دورار و با غسل جهت زحیر نافع مضر سینه و صوت و مورث سعال مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یکدرهم بدل آن سماق است و در هند و بنکاله ثمری شبیه بدانچه مذکور شد بهم می رسد و لیکن درخت آن شبیه بدرخت نارجیل نیست بلکه شبیه بدرخت بیل است و در هیأت و ثمر اندک کوچکتتر و برک آن نیز کوچکتتر از برک آن و تخم آن کوچکتتر از نخود و مغز آن ترش و باقبوضت و بعضی نوع آن اندک چاشنی دار و آن را بهندی و در بنکاله کویته و کته بیل نامند و ان شاء الله تعالی در حرف الکاف مذکور خواهد شد

"حبرج"

بفتح حاء مهمله و باء موحدده و راء مهمله و سکون جیم

"ماهیت ان

ص: ۶۲۶

مرغی است معروف شبیه بحبارا و از ان کوچکتتر و در کنار آبها می باشد

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

غلیظ مولد خون سوداوی مصلح آن مهرا پختن و با مصطکی و دارچینی و سرکه و مری و اشتر غار و بی روغن خوردن است و اگر اندک روغنی بران مالیده بریان نمایند بد نیست و مجوز است

۳۳۰

"حب البان"

بفتح حاء مهمله و ضم باء مشدده و الف و لام و فتح باء موحدده و الف و نون بهندی بکاین و بفرنگی توزانکون ناریه نامند

"ماهیت آن

دانه ایست کوچکتر از پسته و مدور در غلافی مانند غلاف لوبیا و با اندک تلخی و پوست آن سفید و رقیق و درخت آن بزرگتر از درخت کز و برک آن شبیه برک بید انجیر و کوچکتر از آن و بسیار سبز و کل آن زرد رنگ مانند ریسمان و از ده و کوبند برکهای بعضی شاخهای آن بسیار سفید می باشد بخلاف اشجار دیگر

"طبیعت آن

در دوم گرم و خشک

"افعال و خواص آن

مفتح سده جگر و سپرز و مسهل بلغم خام و عصاره آن مقی و آشامیدن جرم آن با آب و سرکه جهت سپرز مجرب و فتیله آن جهت رعاف و سنون آن جهت استحکام لثه و ضماد آن جهت تحلیل اورام صلبه و تشنج و مفاصل و سعفه و صلابت جگر و سپرز و

دفع مواد سوداویه و بلغمیه و کلف و جرب و حکه و با بول جهت تألیل نافع و مغثی
 مضر جگر و معده مصلح آن رازیانه مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن یک وزن و
 نیم آن سلیخه و عشر آن بسباسه و روغن آن جالی و محلل و قطور آن جهت درد
 کوش و دوی و طنین و تمریخ بدان جهت رفع تألیل و شقاق مزمن و نرم کردن عصب
 و درد دندان و اوجاع بارده و فالج و امثال آن و تحلیل ورم جگر و سپرز و بواسیر و با
 مصطکی جهت قئ بلغمی و ضماد آن با عنبر جهت نزلات بارده و سردی دماغ و جرب
 و حکه و تقشر جلد و قروح نافع و آشامیدن یک مثقال آن به آب و عسل مهیج قئ و
 مسهل و با آب و سرکه جهت تنقیه جگر و سپرز و پنج درهم آن مسهل رطوبات رقیقه
 مضر معده مصلح آن انیسون چون داخل جوب کنند متکرج نمی گردد"

ص: ۶۲۷

"حب بلسان"

بفتح حاء مهمله و کسر باء موحدۀ مشدده و فتح باء موحدۀ و لام و سین مهمله و الف و
 نون

"ماهیت

ان

تخم درخت بلسان است بقدر فلفلی و بزرگتر از ان و اندک مائل بطول و رنک آن
 اشقر و اندک ثقیل الوزن و مغز آن سفید و طعم آن تلخ و فرق میان آن و تخم بشام
 آنست که تخم بشام بیمزه و بیمغز و مدور است و گفته اند بالفعل چون حب بلسان و
 درخت آن مفقود است تخم بشام را بدل آن می کنند و بدل آن نمی شود

"طبیعت آن

در آخر دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

مقوی معده و رافع برودت آن و مقوی هاضمه و با قوت ترقایه و مجفف رطوبات معده و امعا و رافع صرع و سدر و درد سر کهنه و نو و مغص و امراض بلغمی و سوداوی و ضیق النفس و سرفه و ورم رئه و درد معده و تحلیل ریاح و نفخ و تفتیح سده جگر و استسقا و عرق النسا و کزیدن هوام و عسر البول و احتباس حیض و داء الثعلب و داء الحیه و تقویت بیخ موی شربا و ضمادا نافع و جلوس در طیخ آن جهت انفتاح رحم مضر مثانه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن یک وزن و نیم آن عود بلسان و اگر نباشد بوزن آن سلیخه و عشر آن بسباسه و در تریاقیت هموزن آن زراوند طویل و حب الغار است و در بلسان نیز بعض خواص آن مذکور شد"

ص: ۶۲۸

"حبه الخضراء"

بفتح حاء مهمله و باء موحدۀ مشدده و ضم تاء مثناه فوقانیه و الف و لام و فتح خا و سکون ضاد معجمتین و فتح راء مهمله و الف

"ماهیت آن

ثمر درخت بطم است که بفارسی سقر نامند و در بطم خواص درخت آن مذکور شد و حبه الخضرا را بفارسی بن نامند و دو نوع است یکی نوع را شاه بن کویند و این کوچکتر و پوست آن نازکتر به حدی که با پوست توان خائید و خورد و دوم از آن

بزرگتر و پوست آن صلب تر و ابن مولف گفته که این زمان سه نوع است بدین قسم که در مال ورد و نواح آن درخت بن را با پسته پیوند می کنند ثمر آن بزرگتر و لذیذتر می شود و آن را کلخنک می نامند و بهترین آن سبز تازه بزرگ دانه آنست و درخت شاه بن را ضرو نامند و ثمر آن در خوشه می باشد و خام آن را بنشه نامند و در آبدوغ ۳۳۱ و بدارق داخل می نمایند برای نیکوئی طعم و رائحه و تقویت معده درخت شاه بن را ضرو و صمغ آن را صمغ الضرو گویند و در حرف الضاد خواهد آمد ان شاء الله تعالی

"طبیعت تازه آن

در اول گرم و در دوم خشک و خشک آن در سوم گرم و خشک

"افعال و خواص آن

مفرح و مقوی حواس و جگر و سپرز و مبهی و مهیج باه و مسمن بدن و کرده و مسکن اوجاع باطنی و مفتوح سده کرده و مخرج رطوبات سینه و شش و منقی بدن از فضلات بلغمی و مفتت حصاه و ملین صلابتی که از صدمه و ضربه بهم رسیده باشد و مخرج اقسام گرم معده و مدر بول و حیض و خون بواسیر که منقطع شده باشد و مسخن کرده و معده و محلل نفخ و ریاح شربا و با قوت قابضه جهت فالج و لقوه و سرفه و خفقان و درد کمر و پشت و قولنج و غشی و استسقا مفید و با بادام و شکر جهت تسمین بدن و تقطیر البول و با سرکه آشامیدن جهت درد سر و تنقیه جگر و کزیدن افعی و رتیلا نافع و داخل نان کردن باعث سرعت انهضام و رافع ضرر آنست و مضر محرورین و بطئی الهضم و ردی الکیموس و مصدع و مضر دماغ و احشای حار و اکثار آن باعث جوشش دهان و ابطال شهوت طعام مصلح آن کلاب و رب ریاس و ربوب فواکه حامضه و

سکنجبین و کویند کتیرا و کویند خمیره بنفشه مقدار شربت آن از سه درهم تا پنج درهم بدل آن مغز بادام تلخ یا پسته یا کردکان و کویند بوزن آن حب البطیخ است و ضماد آن منضج جراحات صلبه و طلای آن منقی وجه جهت کلف و شقاق لب مفید و طلای سوخته آن بر داء الثعلب باعث روئیدن موی آنست خصوصا موی سر و برک آن را چون خشک نموده بکوبند و بر موی غلاف سازند موی را برویاند و دراز کرداند و مداومت اغتسال بآن در حمام مانع نزلات و بغایت مجرب و خوب و برک آن در اول کرم و خشک و مقوی بدن و جهت دفع رائحه کریهه بدن و کریزایدن هوام و نکاهداشتن خوب آن با خود جهت قضای حاجات و بخور پوست آن جهت کریزایدن هوام و پشه مجرب دانسته اند و چون با مصطکی و قسط و روغن بجوشانند جهت فالج و لقوه و کزاز و رعشه و مفاصل و اورام و جبر و کسر و ضربه و سقطه بغایت مفید است شربا و طلاء و مروخا و صمغ آن جهت تحلیل رطوبات اذن و جهت قروح رئه و سرفه مزمن و تلیین بطن و تهیج باه و کزیدن افعی مفید

ص: ۶۲۹

"حب الراسن"

بفتح اول و ضم ثانی مشدده و الف و لام و فتح راء مهمله و الف و فتح سین مهمله و سکون نون و آن را زیب الجبل و زیب بوی و اسطاقندما اغریا نامند و ابن بیطار گفته که معنی آن زیب الجبل است و بغدادی گفته که نیست چنین

"ماهیت ان

دانه ایست شبیه بمویزج و املس و در غلافی شبیه بقرطم و پهن و با اندک تندی و تلخی و عطریت و مدور نیز گفته اند و از کوهستان فارس آورند و از کردستان و

همدان نیز و کل آن شبیه بسوسن و راسن و در حرف الرا مذکور خواهد شد و گفته اند
برک آن شبیه ببرک کرم بری و مشرف و بیخهای آن برکشته و شاخهای آن ایستاده و
سیاه رنگ است

"طبیعت ان"

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن"

مبھی و مقوی موی و مانع ریختن آن و جهت امراض بارده نافع شربا و طلاء و غسولا
مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن راسن بقدر نیم وزن آن و صاحب تحفه نوشته که
مولف ما لا یسع و غیره مویزج را حب الراسن دانسته اند و اشتباه ایشان بجهت مشابهت
این بآنست

"حب الریاس"

بکسر راء مهمله و سکون یا مثناه تحتانیه و فتح بای موحده و الف و سین مهمله بفارسی
تخم ریاس نامند بهترین آن تازه آنست

"طبیعت ان"

سرد و خشک

"افعال و خواص ان"

قابض و جهت قرحه صفراوی و جرب و حکه شربا و ضمادا نافع بدل آن تخم حماض
بستانیست

ص: ۶۳۰

"حب الزلم"

بضم زای معجمه و فتح لام و سکون میم

"ماهیت ان

غیر تخم کنکر است چنانچه بعضی توهم نموده

۳۳۲ اند و ابن بیطار نوشته که ابن وافد گفته که آن حبی است چرب مفرطح اندک
بزرگتر از نخود ظاهر آن زرد و باطن آن سفید خوش طعم و لذیذ و از بلاد بربر می
آورند و نزد ما آن را فلفل السودان نامند و فلفل السودان غیر آنست و بغدادی نوشته که
آن دو صنف می باشد یکی بزرگتر از نخود و مفرطح و خشبو و خوش مزه و شیرین و
پوست آن مائل بسیاهی و در شهر زور و مصر بهم می رسد و دوم اندک طولانی و
کوچک و زردرنک و از مصر و بربر می آورند گیاه آن کمتر از ذرعی و برک آن
مستدیر مانند درهم

"طبیعت ان

در دوم گرم و تر و با رطوبت فضلیه

"افعال و خواص ان

محرک باه و مسمن بدن و کرده و مقوی جگر ضعیف و دافع خشونت سینه و سعال و
امراض سوداوی و حرقه البول شربا و چون بخایند و بر کلف بمالند آن را زائل کرداند

مقدار شربت آن جهت تحریک باه تا هفت مثقال بدل آن حبه الخضراء مضر حلق و مولد سده مصلح آن سکنجبین است

"حب السمنه"

بکسر سین مهمله و سکون میم و فتح نون و ها و آن را شاهدانه بری نیز نامند و بفارسی نقل خواجه گویند

"ماهیت ان"

دانه ایست بقدر فلفلی مستدیر و سیاه رنگ و املس و مغز آن سفید و شیرین و با دهنیت و نبات آن بقدر ذرعی و شیردار و برک آن سفید اغبر منبت آن صحراها و بیابانها

ص: ۶۳۱

"طبیعت ان"

کرم و خشک و با رطوبت فضلیه

"افعال و خواص"

آن

آشامیدن شیره مغز آن با ماء العسل مسهل بلغم برفق و چون شیره آن را بکیرند در آب و آرد و شکر و روغن بادام شیرین یا روغن کنجد تازه در آن ریزند و طبخ نمایند تا مانند حریره و فالوده و تر حلوا گردد و تناول نمایند جهت تسمین ابدان مهزولین و صاحبان برد و بیس و آشامیدن آب برک درخت آن مقدار ربع رطلی جهت اسهال

بلغم و صفرا باهم نافع مقدار شربت از مغز آن تا ده درهم بدل آن پسته و کنجد
بالمناصقه و ثقیل و بطئ النزول مصلح آن سکنجبین و عسل است

"حب العزیز"

بفتح عین مهمله و کسر زای معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و زای معجمه ماهیت آن
را انطاکی مانند ماهیت حب الزلم نوشته و بغدادی دو نوع گفته نوعی را اهل مصر در
اسکندریه زراعت می نمایند در تابستان هنگام بودن آفتاب در برج اسد می رسد

"طبیعت ان

کرم در اول و تر در دوم

"افعال و خواص ان

مسمن بدن و کرده لاغر و مولد خون صالح و جهت تقویت باه و کبد ضعیف و حرقه
البول و خشونت سینه و سرفه و امراض سوداویه مانند جنون و اکثر آن مضر حلق و
ثقیل و مولد سدد مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا دوازده مثقال بدل آن حبه
الخضراء و بهترین طرق استعمال آن از برای تسمین بدن آنست که آن را بکوبند و در
آب بخیسانند یک شب پس بمالند و صاف نمایند و با شکر بیاشامند

ص: ۶۳۲

"حب القلت"

بضم قاف و سکون لام و تاء مثناه فوقانیه معرب از کلت هندی است حکیم علی در
شرح قانون نوشته که آن را بهندی کلتھی نامند بضم کاف و سکون لام و کسر تاء مثناه

فوقانیه و خفای ها و سکون با و کله نیز و قسمی را چکرک و قسمی را رایج بیا
فارسی و جیم عربی و این قسم را بعربی کاسر الحجر نامند

"ماهیت ان

نوشته اند که دانه ایست سیاه مائل بازرقی و براق شبیه به تخم کتان و از ان بزرک تر و
مائل بتدویر و شیرین و در حین خائیدن احداث حرارتی می کند و آنچه در بنکاله دیده
شده نه چنان است بلکه دانه ایست اکثر سفید مائل بزردی بعضی مائل بسرخ و بعضی
تیره مفرطح اندک طولانی بقدر دانه عدس و حله و مغز آن دو پارچه و سفید رنک

"طبیعت ان

کرم در سوم و خشک در دوم و کویند کرم در دوم و مائل برطوبت است

"افعال و خواص آن

بغایت مفتت حصاه کرده و مشهی طعام و رافع فواق و امراض چشم و مدر بول و حیض
و ملین طبع و مجفف منی و بواسیر و مفتت سده سپرز و قولنج و بلغم آشامیدن طیبخ آن
بتنهائی و یا با ادویه مناسبه دیگر و چون شش مثقال آن را با شش مثقال تخم شلغم در
هفتاد و پنج مثقال آب جوش دهند بر آتش اخگر تا بیست

۳۳۳ و پنج مثقال آب بماند پس صاف نموده دوازده و نیم مثقال آن را صبح ناشتا نیم
کرم و دوازده و نیم مثقال را شام نیز نیم کرم نموده بنوشند جهت تفتیت و اخراج سنک
کرده و مثانه مجرب است و ضماد آن جهت نیکوئی رنک رخسار و رفع بواسیر نافع و
مضر رئه مصلح آن عسل مقدار شربت آن یکدرهم با آب برک ترب برای تفتیت
حصاه چنانچه در هند سنک تراشان آن را کوینده در آب جوش داده بر سنک می

ریزند نرم می شود و باسانی بریده می گردد و اهل هند را عقیده آنست که چون بکوبند بر سنک بمالند سنک را قابل قطع می گرداند"

ص: ۶۳۳

"حب الکلی"

بضم کاف و فتح لام و یا

"ماهیت ان

حب اناغورس است و در حرف الالف ذکر یافت و آن تخمی است شبیه بکرده کوچکی از باقلا بزرگتر و مائل بطول و در وسط آن خطوطی و رنگ آن ممزوج بالوان مختلفه و قوت آن تا سه سال باقی می ماند بهترین آن ماخوذ در سنبله و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که بهندی کرنچ نامند بخفای او و درخت آن شبیه بدرخت نسرين و برک آن زرد و ریزه و پرشاخ شبیه بکل لسان الحمل که برو تخم می بندد و برو کلهای زرد و ریزه رسته و تخم آن در غلافی مانند غلاف باقلای بسیار بزرگی و پرخارهای ریزه که چون بدست برسد سوزش کند و خارش بسیار نماید

"طبیعت ان

در آخر دوم کرم و در اول خشک

"افعال و خواص آن

مخدر و مسکر و جالی آثار و مقی بلغم بقوت با آب کرم و آشامیدن یک مثقال آن با شراب مسمی بفلوفر که آب انکور و روغن است جهت ربو و اخراج مشیمه و جنین و

ادرار طمٹ و نیم مٹقال آن با شراب جهت صداع بارد و خوردن هفت عدد آن و بخور هفت هفت عدد آن و بدستور تعلیق آن جهت اخراج مشیمه و جنین و عسر ولادت مجرب دانسته اند مقدار شربت آن از نیم مٹقال تا یکدرهم و زیاده آن مکرب و مغنی و تا دو درهم کشنده و مصلح آن روغنها و صمغ عربی و مصطکی است "

"حب المحلب"

بفتح میم و بکسر نیز آمده و فتح اصح است و سکون حاء مهمله و فتح لام و باء موحدہ بفارسی پیوند مریم و بهندی کهیونی نامند

ص: ۶۳۴

"ماهیت ان"

حب درختی است شبیه بدرخت بطم و پراکنده و تا یک قامت انسان و زیاده بران و برک آن دراز و شبیه ببرک بید و از برک زردآلو کوچکتر و خوش بو و چوب آن نیز خوش بو و لهذا قصار ان اهل نھاوند چوبدستی جهت کوبیدن ثیاب از ان می سازند تا بوی آن بمشام رسد و درست بماند و کل آن سفید و حب آن بسیار خوش بو و با تلخی و بر سر شاخهای آن می روید و مدور بقدر جلبان که خلر نامند و بهندی مترکابلی و پوست آن سرخ و مائل بسیاهی و مغز آن سفید با تندی طعم و چرب و داخل اکثر خوشبوئیها می نمایند و روغن آن را نیز می گیرند و بهترین آن تازه بالیده سنکین خوشبوی بسیار چرب آنست که مغز آن در سفیدی مانند مروارید باشد و بدترین آن سیاه آن منبت آن قلهای کوه و بلاد سردسیر و در میزان می رسد و اکثر از آذربایجان و نھاوند می آورند و روغن آن را نیز از انجا و انطاکی نوشته که پوست آن میعه یابسه

است و صاحب تحفه نوشته که در کرم سیر یافت می شود و در لرستان بسیار است و آن را مهلب گویند

"طبیعت

حب آن

در دوم کرم و خشک و خشکی آن کمتر از کرمی و با قوت محله و مغریه و قابضه

"افعال و خواص آن

اعضاء الراس و الصدر و القلب و الغذاء و النفص مفرح و مقوی حواس و جهت اخراج رطوبات غلیظه لزجه سینه و شش و خفقان و بهر و ضیق النفس و غشی و مقوی جگر و سپرز و مسکن اوجاع باطنی مانند کبد و طحال و کرده و ظهر و قولنج و درد پهلو و امثال اینها خصوصا با ماء العسل جهت آنکه محلل ریاح غلیظه است و مدر بول و حیض و مفتوح سده کرده و مخرج اقسام کرم معده و رافع تقطیر البول و مبهی و در حبس اسهال دموی بهتر از کل مختوم است و چون داخل نان کنند باعث سرعت

ص: ۶۳۵

۳۳۴ نهضام آن گردد و مداومت اغتسال بدان در حمام مانع نزلات الزینه و الاوجاع و غیرها طلای آن جهت کلف و جرب و صاف کننده بشره و طبیخ آن جهت نفرس و تحلیل صلابات حادث از صدمه و ضربه هرچند کهنه شده باشد و تقویت اعضای ضعیفه خصوصا با آس و ضماد آن نیز جهت نفرس و اوجاع بارده نافع مقدار شربت آن از سه درهم تا پنج درهم بدل آن مغز کردکان و بادام تلخ المضار مضر دماغ و احشای حار مصلح آن کلاب و روغن بنفشه و رب ریاس الخواص نکاهداشتن آن در پارچه

کبود و بدستور بخور آن مبطل سحر و مداومت بخور آن موجب الفت متعاندین و چوب و برک آن در اول کرم و خشک و مقوی بدن و رافع رائحه کریهه آن و کریزاننده هوام و هوام نزدیک چوب آن نکردند و نکاهداشتن چوب آن با خود جهت قضای حاجات و بخور پوست آن جهت کریزانیدن هوام و پشه مجرب گفته اند و چون با سداب و مصطکی و قسط در روغن بجوشانند آشامیدن و تدهین بدان نیز جهت فالج و لقوه و رعشه و کزاز و اوجاع مفاصل و نفرس و اورام جبر و کسر ضربه و سقظه بغایت مفید است"

"حب المنسم"

بکسر میم و سکون نون و فتح سین مهمله و بشین معجمه نیز گفته اند و میم لغت عربی است

"ماهیت آن"

دانه ایست خوش بو و خوش طعم شبیه بحب البطم و کوچکتر از آن بقدر مغز آن و بقدر فلفلی و بسیار املس و زودشکن و مغز آن سفید و از بوادی یمن و حجاز خیزد و کویند فلنجه است و رنگ آن ما بین سرخی و زردی و درخت آن شبیه بشمشاد

ص: ۶۳۶

"طبیعت آن"

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن"

مفرح و مفتوح و مسخن و مبهی و مقوی معدۀ مسترخیه و هاضمه و مجفف و ناشف
 رطوبات غریبه معدۀ و احشا و بدن و مفتت حصاه و مدر بول و رادع بخارات ردیه شربا
 و طلاء و اکثار آن مضر و مصدع مصلح آن شیر مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن
 کبابه است و اکثر اهل یمن و حجاز خصوص زنان دهن آن را که عطر منشم می نامند
 برای محبت و یا عداوت استعمال می نمایند و خوش بو است و می گویند بهر قصد و
 ارادۀ که آن را استعمال نمایند همان اثر می بخشد خصوص در عداوت و بغض و تفرقه
 میان متحاین و مشهور است میان عرب و چون خواهند که در میان دو کس و یا
 جماعت عداوت و تفرقه افتد می گویند حق سبحانه و تعالی در میان شان عطر منشم
 پیاشد

"حب النیل"

بکسر نون و سکون یاء مثناه تحتانیه و لام بفارسی تخم نیلوفر پیچ و بهندی مرچائی و
 زیرکی و به بنکالی چهارمرچه و یک نوع دیگر نیز می شود و آن را اپراچنا نامند و
 قوت اسهال این نوع را زیاده گفته اند

"ماهیت ان"

دانه گیاهی است شبیه بلبلاب و بر مجاور خود می پیچد و شاخهای آن باریک و سبز و
 برک آن سبز و در هر برکی کل کبودی شبیه بکل لبلاب و در آفتاب بهم می آید و
 تخم آن در غلافی و در هر غلافی سه دانه مثلث شکل که حب النیل نامند

"طبیعت"

آن

در سوم کرم و خشک

ص: ۶۳۷

"افعال و خواص آن

جالی بهق و برص و مفتح سده جگر و سپرز و مسهل قوی بلغم غلیظ و خصوص با تریب و منقی بدن و دافع اوجاع مفاصل و سائر امراض بارده و مخرج دیدان و حب القرع و مفید بهق و برص و نفرس و جرب و قروح خبیثه و با سقمونیا مسهل صفرا و اخلاط غلیظه و با هلیله مسهل سودا و مفتح سده جگر و سپرز و مسهل قوی و صاحب معالجات بقراطی نوشته که سه درهم آن با شش درهم شکر سفید چون سه روز بیاشامند جهت ازاله انواع جرب مجرب مقدار شربت آن از یک دانک تا نیم مثقال و یک درهم و زیاده آن کشنده است بمغص و اسهال مفرط بلصوق بماساریقا و امعا مصلح آن هلیله و سحق بلیغ و چرب نمودن بروغن بادام است و چون بکوبند و یک شب در روغن بادام بخیسانند و صبح به تنهائی یا با مطبوخات مناسبه بیاشامند رفع غائله مغص و سحق آن می گردد و بدل آن بوزن آن شحم

۳۳۵ حنظل سدس آن حجر ارمنی است و مفرد آن بعد از یک شبانه روز عمل می کند با معاجین و محرکی زود عمل می نماید و قوت آن تا سه سال باقی می ماند

"حبق"

بفتح حا و با و قاف بعربی اسم جنس کل نباتات ما بین شجر و گیاه خوش بو است و از مطلق آن مراد فودنج است

"فصل الحاء المهمله مع الجیم"

"حجر"

بفتح اول و دوم و سکون راء مهمله بفارسی سنک و برد و بهندی پتھر نامند

"ماهیت آن

ص: ۶۳۸

اسم جنس هرچه از اجزای زمین صلب گردد بطول زمان و توالی اتصالات اجزای لطیفه رقیقه ارضیه و رطوبات لزجه و رسیدن حرارت و یبس و جفاف بران مره بعد اخری تا آنکه رفع مزاج ارضی آن گردد و اختلاف رنگ و صفا و شفافی و غیرها همه بحسب اختلاف اجزا و محل و غلبه رطوبت و حرارت و امثال اینها است مثلا اگر رطوبت و برودت غالب باشند سفید و اگر سرد و قلیل باشند متکرج و متکدر و اگر حرارت و یبوست غالب باشند سرخ و اگر کمتر باشند زرد و اگر حرارت مفرط و رطوبت کم باشد سیاه و صلب و اگر ضعیف باشد رخو و اگر تاثیر حرارت و رطوبت در آن مساوی باشند متساوی الاجر و اگر مختلف باشند غیر متساوی در رنگ و صلابت و رخاوت و غیرها و تفصیل اقسام و مراتب آن طول دارد و محل کنجایش آن ندارد و بدانکه شنیده شده که اطبای فرنک می گویند که احجار را بنا بر اینکه هیچ ذایقه و بو ندارند چندان تاثیری و منفعت و خاصیتی در بدن انسان نیست هر نحو که استعمال نمایند و همچنین طلا و نقره را و این سخن ناتمام می نماید العلم عند الله

"حجر الایض"

بفتح حاء مهمله و جیم و ضم راء مهمله و الف و سکون باء موحد و فتح یاء مثناه

تحتانیه و سکون ضاد معجمه در آخر

"ماهیت آن

سنکی است سفید سائیده آن مانند شیر و کویند که آن حجر لبنی است

"طبیعت آن

معتدل مائل بحرارت و یبوست

"افعال و خواص آن

ص: ۶۳۹

جهت عسر البول نافع و در سایر افعال مانند فادزهر حیوانی است و مراد اکسیریان از حجر ایض زجاج آئینه است

"حجر الاحمر"

بفتح الف و سکون حاء مهمله و فتح میم و سکون راء مهمله

"ماهیت آن

نوعی از الماس است برنک بیخ مرجان و یک دانک آن سم قاتل است

"حجر الارمنی"

بفتح همزه و سکون راء مهمله و فتح میم و کسر نون و سکون یاء نسبت

"ماهیت آن

سنکی است لاجوردی اغبر و اندک ازرق بارملیت و ملمس آن نرم و ملایم و نوعی از ان سرخ و تیره و از ارمنیه خیزد و لهذا حجر ارمنی نامند و بهترین آن سنکین هش با اندک ملوحت و انطاکی نوشته که شاید لاجوردفج غیر کامل باشد

"طبیعت آن

کرم و خشک در دوم و انطاکی در دوم سرد و خشک نوشته و صاحب اختیارات در اول کرم و خشک دانسته

"افعال و

خواص آن

مفرح قلب بالخاصیت و بالعرض بسبب تنقیه سودا و مسهل قوی سودا و از لاجورد انفع و از خربق سیاه اسلم و جالی کرده و مثانه و بالخاصیت جهت جذام مفید و مستعمل مغسول آن است و غسل آن باعث زیادتی تقویت عمل آنست و غیر مغسول آن مضر معده و مغشی و مصلح آن کثیرا و غسل و سلیخه و انیسون مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن لاجورد مغسول است یک وزن و نیم آن و بوزن آن خربق

"حجر الاساکفه"

بفتح الف و سین مهمله و الف و کسر کاف و فتح فا و ها

ص: ۶۴۰

"ماهیت ان

سنکی است ملون بسرخی و زردی و سیاهی درهم بهیات سنکریزه و شکسته آن مائل بتیرکی و کبودی

"طبیعت ان

سرد و خشک

"افعال و خواص آن

ذرور آن جهت

۳۳۶ ورم لهات و جراحات و قطع نرف الدم نافع و مستعمل کفش کرانست و لهذا آن را حجر الاسافنج نامند و اسکاف کفش دوز است

"حجر الاسفنج"

بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فا و سکون نون و جیم سنکی است که در اسفنج یافت می شود و ماهیت اسفنج مذکور شد و بهترین آن سفید صلب آنست

"طبیعت ان

در اول کرم و در دوم خشک

"افعال و خواص

آن

مجفف بی لذع و قاطع نرف الدم و ذرور آن جهت التیام جراحات و طلای آن جهت تحلیل اورام و آشامیدن دو دانک آن با شراب و امثال آن جهت تفتیت حصاه کرده و یرقان نافع

"حجر الاعرابی"

بکسر الف و سکون عین و فتح راء مهملتین و الف و کسر باء موحدہ و یاء نسبت
بفارسی شکر سنک و سنک زخم نامند

"ماهیت ان

سنکی است شبیه بعاج و از بادیہ عرب خیزد

"افعال و خواص آن

جالی و قاطع نرف الدم و جراحات و غیرها و سنون محرق آن جهت جلای دندان و
استحکام لثه نافع"

"حجر الافروج"

بفتح الف و سکون فا و ضم راء مهمله و سکون واو و جیم حجر افردی نیز نامند

"ماهیت ان

سنکی است مانند قیشور و سبک که بر روی آب می ایستد و از اسلام بول روم خیزد

ص: ۶۴۱

"افعال و خواص آن

مجفف و قابض آشامیدن یک دانک محکوک آن در حال و بزودی رفع سم کزیدن
عقرب می نماید

"حجر الافریقی"

بکسر همزه و سکون فا و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر قاف و یاء
نسبت

"ماهیت ان

سنکیست ما بین خفت و ثقل و صلابت و لین و با خطوط سفید مانند اقلیمیا و از افریقیه
خیزد و بهترین آن زرد رنگ متوسط بین خفت و ثقل و در صلابت و لین آنست

"طبیعت ان

مجفف با اندک قبضی و لذعی

"افعال و خواص آن

محرق آنکه سه مرتبه کرم کرده در خمر اندازند پس سائیده بشویند جهت قروح خبیثه
و متعفنه و مفردا با شراب و عسل نافع و با موم روغن جهت سوختگی آتش و امراض
چشم مفید و احراق آن سبب زیادتی قوت آنست استعمال محرق غیر مغسول آن جایز
نیست

"حجر الانا غاطسی"

بفتح همزه و نون و فتح غین معجمه و الف و کسر طا و سکون سین مهملتین

"ماهیت ان

سنکی است که چون بسایند در رنگ مانند خون گردد

"افعال و خواص ان

قطور آن با شیر زنان در چشم جهت ورم و دمعہ و طرفہ مفید"

"حجر الایل"

بکسر همزه و فتح یاء مثناه تحتانیہ مشدده و لام

"ماهیت ان

سنکی است که در شیردان کاو کوهی تکون می یابد و آن را بادزهر کاوی نامند و در بادزهر مذکور شد

"حجر البارقی"

بفتح باء موحدہ و الف و کسر راء مهمله و قاف و سکون یاء نسبت

ص: ۶۴۲

"ماهیت ان

سنکی است شبیه بحجر خرفی بقدر کف دست و سبک ماخوذ از بارقه که موضعی است قریب بکوفه منسوب بدان و اندک از ان آب بسیاری بخود جذب می نماید و بر روی آب می ایستد و بعد جذب آب بته آب می رود و چون در آفتاب گذارند آب را پس می دهد

"افعال و خواص آن

کویند از خواص آنست که چون جهت استسقای زقی حوالی ناف را اندک جراحی کرده بران بندند جذب رطوبات کند و بعد جذب در آفتاب گذارند رطوبات را پس دهد و بعد پس دادن رطوبات باز بچسپانند تا آنکه جمیع رطوبات را جذب نماید و

صحت یابد و وزن آن قطعه باید سه دینار باشد که مثقال است و قطعه نیم مثقال آن دو مثقال آب را جذب می نماید"

"حجر البحری"

بفتح باء موحده و سکون حا و کسر راء مهملتین و سکون یاء نسبت

"ماهیت ان

جسمی است سفید مدور و صلب و در جوف آن دانه ایست که باعلی و اسفل حرکت می کند و از سواحل دریا خیزد و قسمی از اکتمکت است و ماهیت

۱۳۳۷ اکتمکت در حرف الالف ذکر یافت و گفته اند چیزی است شبیه بفق معز که دریا بساحل می اندازد و در ان چیز است که از اعلی باسفل حرکت می نماید و گفته اند که آن قنفذی بحریست که بعد مردن و ریختن خارها دریا بساحل می اندازد و بالجمله از ادویة مجهوله الماهیه است

"افعال و خواص آن

آشامیدن یک دانک تا دو دانک آن در تفتیت حصاه هر موضع که باشد بغایت موثر است و مجرب گفته اند

ص: ۶۴۳

"حجر البحیره"

بضم باء موحده و فتح حاء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح راء مهمله و ها

"ماهیت ان

سنکی است رقیق و سیاه و چون در آتش اندازند اندکی ملتهب گردد و از نواح شام
خیزد

"افعال و خواص آن"

با محلات محلل و با مجففات مجفف و جهت تحلیل ریاح و رکین و التیام جراحات
نافع

"حجر البرم"

بفتح باء موحدہ و راء مہملہ و الف و میم

"ماہیت ان"

سنکی است سیاه کہ از ان دیک و ظروف می سازند و در خراسان بسیار است

"افعال و خواص ان"

جهت تقویت لثہ دندان و نرف الدم مؤثر است

"حجر البسر"

بضم باء موحدہ و سکون سین و راء مہملتین

"ماہیت آن"

سنکی است سفید مدور صاف در بحر حجاز یافت می شود

"افعال و خواص ان"

چون اندکی از آن را بیاشامند ادرار بسیار نماید و تقویت قلب و تفتیت حصاه کند
بالخاصیه و تعلیق آن بر بالای مثانه از خارج جهت ادرار بول مفید و آنچه در ساحل
جده در صدف بزرک مستدیری بهیأت سم یافت می شود بسیار کثیف و مستعمل در
طب نیست

"حجر البشف"

بفتح باء موحده و سکون شین معجمه و فا و یشب بیاء مثناه تحتانیه در اول و بای موحده
در آخر نیز آمده و بفارسی یشم کویند بمیم در آخر

"ماهیت آن"

سنکی است بسیار صلب و بالوان بسیار می باشد بهترین آن زیتونی پس سبز مائل بزردی
پس سبز صاف پس سبز مائل بسفیدی پس سفید است که آن را کافوری نامند بلکه
آنچه صاف تر و صلب تر و شفاف تر باشد بهتر و مستعمل است

ص: ۶۴۴

"طبیعت آن"

در آخر دوم سرد و خشک

"افعال و خواص آن"

آشامیدن آن جهت تقویت قلب و معده و خفقان عجیب الفعل حتی تعلیق آن بجهت
نزف الدم و قروح باطنی و زحیر و حرقة البول و با شراب سفید جهت حصاه مقدار
شربت آن یک دانک و تعلیق آن بر کردن جهت خناق بر روی دل جهت خفقان و

طپش آن و بر مری و معده جهت تقویت آن و بر ران جهت عسر ولادت و در دست جهت رفع سحر و چشم بد و ضرر صاعقه مؤثر و کویند که چون قمر در برج اثنی باشد و بران صورت انسانی نقش کنند تعلیق آن جهت آلام باطنی نافع و بعضی در تاثیرات دیگر که مذکور شد نقش صورت انسان شرط نداشته اند و بعضی مقدار یک مثقال را شرط می دانند برای این عمل

"حجر البقر"

بفتح باء موحده و قاف و راء مهمله و آن را خرزه البقر نیز نامند و بهندی کای روغن
"ماهیت ان"

مهره ایست که در زهره کاو متکون می گردد بمقدار زرده بیضه مرغ و زردتر از ان و تلخ و نزد بر آوردن و تازکی اندک نرم می باشد و بعد از سرد شدن و خشک کشتن اندک صلب و تیره و بعضی منقط بسیاهی می گردد و جرم آن اندک سخیف و سست و ظاهر آن صلب تر و در رنگ مساوی و بعضی مدور و بعضی مثلث و بعضی پهن و بعضی طولانی و بهر شکلی که می خواهند در حین نرمی و تازکی می سازند و از یک مثقال تا چهار مثقال می باشد و آنچه در شیردان آن تکون می یابد فادزهر است و در فادزهر ذکر یافت و کویند علامت تکون آن در زهره کاو آنست که روز به روز آن کاو زرد و ضعیف و لاغر می گردد و چشم آن مائل بزردی و سفیدی و حدقه آن مستدیر و اکثر اوقات فریاد می کند و مختص بکاو نر و یا ماده نیست و در ماده

۳۳۸ بیشتر و در بلاد بارده زیاده از حاره تکون می یابد و این امور کلی نیست و نیز در زهره هر کاوی تکون نمی یابد بلکه در صدها یکی و بهترین آن بزرک سنکین تازه آنست

"طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک و انطاکی کرم در اول و خشک در دوم گفته

"افعال و خواص ان

از حجر التیس بغایت ضعیف تر و محلل و مسمن و مدر بول و حیض و جالی و مفتت حصاه و جهت یرقان و مرضی که در هند و بنکاله در پهلوی چپ اطفال بهم می رسد و آن را د به بفتح دال چهار نقطه و باء موحدۀ مشدده و ها و بکھی بفتح باء موحدۀ و کسر کاف و خفای ها و یا نیز نامند نافع و اکتحال آن جهت رفع بیاض و تقویت بصر به تنهائی و یا با اکتحال مناسبه و طلای آن جهت بهق و برص و رفع آثار جلد و بواسیر و التیام جراحات و با آب کشنیز خشک جهت جمره و نملة ساعیه و امثال آن و با شراب جهت رویانیدن موی سیاه در موضع برص و داء الثعلب بعد از کندن موی سفید از مجربات است و سعوط یک عدس آن با آب چغندر جهت نزول آب در چشم و خوردن آن هر روز بقدر دو حبه با جلاب بعد از حمام بلا فاصله و یا در حمام و از عقب آن آب گوشت مرغ فربه آشامیدن تا چند روز باعث تسمین بدن و تولید پیه و نرمی آن و از مجربات دانسته اند و همچنین با مغز بادام و یا نارجیل و یا حبه الخضراء و یا حب الصنوبر خوردن و مستعمل زنان مصر و عراق است و حمول آن با عسل جهت باثور مضر محرورین و مصدع مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو قیراط و یک مثقال آن قاتل و آنچه در کرده کاو متکون می گردد بزرکتر و سبک تر و در افعال ضعیف تر از آنست"

ص: ۶۴۶

"حجر البلور"

بکسر باء موحده و فتح لام مشدده و سکون واو و راء مهمله

"ماهیت ان

سنکی است معروف سفید و شفاف از شیشه صلب تر و شفاف تر و از ان نکین و تسبیح و ظروف آب خوردن و سرنی و قلیان و عینک و غیرها تراشیده می سازند

"افعال و خواص آن

نکاهداشتن آن با خود مانع خوابهای مشوش و ترسیدن در ان و نگاه کردن در ان مانع سبل و مالیدن آن بر پستان زن شیردار باعث زیادتی شیر آن و چون خواهند که جلای آن زیاده گردد باید که در خون بز نر بگذارند و چون از ان عینک بزرگی که وسط آن ضخیم می باشد بسازند و در برابر قرص آفتاب بدارند و در عقب آن پنبه و یا پشمی گذارند زود مشتعل گردد و از عینک شیشه نیز این اثر ظاهر می گردد"

"حجر البولس"

بضم باء موحده و سکون واو و ضم لام و سکون سین مهمله و چون بولس اول کسی است که واقف شده بر افعال و خواص آن بنام او مسمی گشته

"ماهیت ان

سنکی است شبیه بپوره ارمنی و از ان سخیف تر و سبکتر و ملمع و با نقطه های زرد و

سفید

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص ان

محلل قوی چون آن را در روغن زیتون بجوشانند و آن روغن را بر بدن صاحبان اعیا
بمالند بزودی رفع اعیا و ماندگی آنها گردد"

"حجر الحبشی"

بفتح حاء مهمله و باء موحده و کسر شین معجمه و سکون یاء نسبت و آن را حجر فلفل
نیز نامند

ص: ۶۴۷

"ماهیت

آن

سنکی است شبیه بزبرجد و تیره و کویند نوعی از زبرجد است و چون بسایند سفید
رنک گردد

"طبیعت ان

کرم و خشک و بسیار تند و کزنده

"افعال و خواص ان

منقی و جالی و جهت ازاله آثار قریبه العهد و بیاض و انتشار بدون ورم و ظفره تازه غیر صلبه نافع است"

"حجر الحمام"

بفتح حاء مهمله و میم مشدده و الف و میم

"ماهیت آن

جرمی است که در دیک و پاتیل حمام متحجر می گردد و تیره رنگ و سست می باشد

"طبیعت آن

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

از ادویه قویه است از برای سرطان و ضماد آن جهت رفع سرطان غیر مزمن مؤثر است"

۳۳۹

"حجر الحوت"

بضم حاء مهمله و سکون واو و تاء مثناه فوقانیه و بفارسی سنک سر ماهی نامند

"ماهیت آن

جسمی است سفید و مفرطح فی الجمله مثلث شکل صلب شبیه بسنک که بدو طرف سر نوعی ماهی که بهندی پتھرچته نامند متکون می گردد در هر طرفی یک عدد و آن ماهی بقدر یک شبر نهایت دو شبر می باشد و در بنکاله بسیار است و فلس دار و حلال

و اکثر می خورند و از ماهی کوچکتر که یک شبر باشد سنک کوچکتر و از ماهی کلان بزرگ تر برمی آید

"طبیعت ان

کرم و خشک و حاد و با قوت مفتته

"افعال و خواص آن

در تفتیت حصاه کرده قوی تاثیر است"

"حجر الحیه"

بفتح حاء مهمله و یاء مثناه تحتانیه و ها بفارسی مهره مار کویند

ص: ۶۴۸

"ماهیت ان

اقسام می باشد قسمی معدنی و آن را مار مهره نامند و بعضی کویند که در معدن زبرجد بهم می رسد و آن زبرجدی رنک مائل بسیاهی و خاکستری می باشد و بشکل نکین مربعی از یک مثقال تا دو مثقال و دوم حیوانی که در عقب سر بعض افاعی می باشد و در همه افاعی یافت نمی شود بلکه بندرت در بعضی و چون از گوشت جدا کنند نرم می باشد و بعد رسیدن هوا متحجر می گردد و بقدر نصف صدفی مائل بدرازی و خاکستری رنک و بعضی سیاه و صلب و مخطط بسه خط سفید و بعضی سفید و سست و مجعول نیز می باشد و امتحان اصلی از جعلی و خوبی آن کویند آنست که چون بر موضع کزیده مار بگذارند بچسپد و چون شیر بران بریزند شیر منجمد و متغیر گردد و

کفته اند که چون بعد از آن در شیر اندازند شیر را منجمد کند و چون جذب تمام سم کرده باشد دیگر نجسپد و شیر را منجمد نسازد و در حین جذب سم لون آن متغیر گردد و چون در شیر اندازند بحال اصلی آید و امتحان دیگر آنکه چون بر جامهٔ پشمی سیاه یا کبود بمالند سفید گرداند و چون مبالغه نمایند سیاه شود و سفیدی در آن نماند و امتحان دیگر آنکه چون در آب لیمو در صحن چینی اندازند بحرکت و دوران آید و این امتحان مختص بدین نیست بلکه اکثر اصداف و حلزونات نیز چنین می باشند

"افعال و خواص آن

جهت سم مار قوی الاثر و برای عقرب کزیده و هوام دیگر ضعیف الفعل و لیکن شیخ الرئیس در مفردات قانون نوشته که جالینوس منکر این فعل است و آشامیدن آن جهت تفتیت حصاه و سنک مثانه بغایت نافع مقدار شربت آن تا سه قیراط و تعلیق مخطط آن جهت صداع و لیثرغس نافع است

ص: ۶۴۹

"حجر الخزامی"

بفتح خا و زای معجمتین و الف و کسر میم و یاء نسبت

"ماهیت ان

سنکی است سیاه رنگ و مدور و بدبوی و از صقلبه خیزد و از آتش مشتعل گردد و چون آب کمی بران ریزند شعله ور گردد و چون در روغن اندازند منطقی شود

"افعال و خواص آن

بخور آن جهت کریزایدن هوام و با خود داشتن آن جهت صرع و عقر زنان عاقر و وجع رحم و اذیت حیوانات موذی مؤثر است"

"حجر الخزفی"

بفتح خا و زای معجمتین و کسر فا و سکون یاء نسبت

"ماهیت ان

سنکی است مصری شبیه بخزف و صفایحی و زود منشق شود و از هم پاشد و ریزه گردد

"طبیعت ان

در گرمی کمتر از یاقوت و بسیار خشک و با قوت قابضه و حاده

"افعال و خواص آن

قائم مقام حجر قیشور است در سردن موی و دو درهم آن با شراب قاطع خون حیض و خوردن یک مثقال آن چهار روز بعد از ظهر باعث قطع حمل دائمی و ضماد آن با عسل جهت ورم پستان و قروح خبیثه نافع و مانع ازدیاد و انتشار آن هر دو است"

"حجر الخطاطیف"

بفتح خاء معجمه و طاء مهمله و الف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و فا

"ماهیت ان

دیسقوریدوس گفته بچہ اولین پرستوک را چون در افزونی نور ماه بکیرند و شکم آن را بشکافند دو عدد سنک در شکم آن

۳۴۰ یابند یکی یکرنگ و دیگری ملون بالوان و چون یکرنگ آن را در پوست شتر یا کوساله بندند پیش از آنکه بزمین برسد تعلیق آن بر بازوی مصروع و یا کردن آن جهت زوال صرع بعون الله تعالی مفید و مجرب است و انطاکی نوشته سنکی است بقدر سر انکشتی مائل بزردی و سفیدی و آن را حجر الیرقان نامند و در سر اندیب بهم می رسد و چون بچہ خطاطیف را یرقان عارض می شود مادر و پدر آن رفته آن سنک را برای زوال آن می برند و نزد ما یافت نمی شود مگر در آشیان خطاطیف و مردمی که می شناسند آن را بحیله بدست می آورند باینکه بچهای آنها را بزعفران زرد می نمایند به نحوی که مادر و پدر آنها ندانند و بعد دیدن آنها بچها را زرد بکمان یرقان رفته آن سنک ریزها را می آورند و مردم از آشیان آنها برمی آورند

ص: ۶۵۰

"طبیعت ان

کرم و خشک در دوم

"افعال و خواص ان

جهت یرقان و خفقان و تفتیت حصاه و تفتیح سدد شربا و طلاء و تعلیقا نافع و گفته اند ملون آن را چون در حریر پیچند و نکاهدارند با خود باعث جاه و قبول و قضای حوائج می گردد و امین الدوله گفته تعلیق سنک ملون سرخ آن موجب رفع فزع است

"حجر الخمار

بضم خاء معجمه و فتح میم و الف و راء مهمله و آن را حجر الخمار جهت آن نامند که رافع خمار است و خرزه الخمار نیز نامند

"ماهیت آن

سنکی است سنکین و ملمس آن نرم و سرخ مائل بسیاهی و بسیار صلب نیست و آن قسم ماده خمهان است که حدید صینی نامند بهترین آن آنست که چون بر مس بسایند سائیده آن سرخ رنگ باشد

"افعال و خواص آن

چون مقدار یک مثقال و نیم سائیده آن را مخمور بیاشامد در ساعت خمار او زائل گردد و عرق نماید و سردی و سرور و فرح یابد

"حجر الدیك"

بکسر دال مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و کاف

"ماهیت آن

سنکی است سفید مائل بتیرکی بقدر باقلی و از آن کوچکترو در شکم خروس متکون می گردد

"طبیعت آن

در دوم کرم و در اول خشک

"افعال و خواص آن

جهت دفع احزان و هموم و وسواس و تفتیت حصاه شربا و تعلیقا نافع و آشامیدن آبی که آن را در آن شسته باشند جهت تسکین تشنکی مفرط بیعدیل و بدستور نگاهداشتن آن در دهان

ص: ۶۵۱

"حجر الرحی"

بفتح را و حاء مهملتین و الف آن را قوف نامند

"ماهیت ان

سنکی است سیاه و پرسوراخ و متخلخل مانند اسفنج و با صلابت و از جبال شرقی حلب خیزد

"طبیعت ان

در آخر سوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

محلل و حابس خون حیض و چون کرم کرده سرکه بران ریزند و عضو را بیخار آن بدارند باعث ازاله ورم و رافع نرف الدم و رعاف و خون حیض است و شستن مقعده بسرکه که در آن آن را تافته انداخته باشند جهت بروز مقعده و نطول آن جهت استحکام اعضا و قطع عرق و رفع اعیا و حمل جرم آن جهت بواسیر و قطع حیض و طلای آن جهت استسقا نافع

"حجر الرخام"

بفتح راء مهمله و خاء معجمه و الف و میم

"ماهیت ان

سنگ سستی است که در بعضی بلاد در قبرها نصب می کنند و اقسام می باشد مراد از
مطلق آن قسم سفید آنست

"طبیعت ان

در آخر دوم سرد و خشک

"افعال و خواص

ان

رادع و قاطع نرف الدم و جهت جراحات و با سر که جهت تحلیل اورام و رفع استسقا و
با صمغ و نوشادر جهت بهق و رفع آثار و ذرور آن جهت رفع بواسیر و آشامیدن
مسحوق آن با عسل هر روز بقدر یک مثقال جهت رفع دملهای دموی مؤثر کویند
آشامیدن سنگ مقابر که منقوش بنوشتها باشد باعث نسیان است و همچنین بسیار
خواندن نقشهای آن و آشامیدن آن روز شنبه پیش از طلوع آفتاب با اسم معشوق و قصد
رفع عشق دافع تعشق است

ص: ۶۵۲

۳۴۱

"حجر الزیره"

بکسر زای معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح راء مهمله و ها

"ماهیت آن

سنکی است با دھومت و ثقیل و زودشکن

"افعال و خواص آن"

ذرور آن جهت اندمال جراحات بسیار نافع"

"حجر السلوان"

بفتح سین مهمله و سکون لام و فتح واو و الف و نون

"ماهیت آن

سنکی است سفید و شفاف شبیه بلور و فرق میان آن و بلور نرم شدن آنست در آب و آنکه محلول آن در آب مانند شیر باشد بخلاف بلور

"افعال و خواص

آن

آشامیدن آب محلول آن جهت خفقان و نرف الدم و حرارت معده و رفع مرض عشق مقدار شربت آن یک درهم و نوعی از آن که مائل بزردی و بسیار براق نیست از جمله سموم است"

"حجر السطریط"

بفتح سین و سکون طا و کسر راء مهملتین و سکون یاء مثناه تحتانیه و طاء مهمله در

آخر بفارسی سنک مرمر نامند

"ماهیت آن

دو نوع است یکی معدنی و دیگری آبی است که آن را بهر شکلی که می خواهند منجمد می گردانند بدین قسم که زمینی را که در آن آب می باشد بهر شکلی که می خواهند حفر می کنند و یک شب می گذارند از خلل و فرج آن آب در آن مکان محفور جمع می گردد روز دیگر رفته آن خاکی را که از آن برآورده اند در آن می ریزند و مدتی می گذارند و بعد از آنکه خوب منجمد و صلب گشت برمی آورند و تراشیده جلا می دهند و معدنی آن تخته سنکها است که از معدن آن برمی آورند و این صلب تر و شفاف تر از آبی آنست معدن آن کرمان و در شهر بابک و قلعه اقادار لخشجان و راین و تبریز راجمیر نیز است و کرمانی بهتر و صلب تر و رنگ آن سبز و سفید و نخودی و ملون بالوان زرد و سفید و سرخ کمرنگ رک دارو شبیه بیشم و تبریزی اندک زرد رنگ و رخوتر است و اجمیری سفید و صلب بهترین همه آنست که از معدن مرغ آورند

ص: ۶۵۳

"افعال و خواص آن

سنون محرق آن جهت تقویت لثه و ضماد آن باراتینج و زفت جهت تحلیل اورام صلبه و با موم روغن جهت درد فم معده و ذرور خام آن جهت سوختگی آتش مفید است"

"حجر السمک"

بفتح سین و میم و کاف بفارسی سنک سر ماهی نامند

"ماهیت آن

سنکی است که از سر نوعی از ماهی برمی آید و ماهی آن بقدر شبری تا در شبر و فلس
دار حلال و در هر ماهی دو سنک در دو جانب آن و سفید براق و صلب از ماهی
کوچک کوچک و از بزرگ بزرگ می باشد

"طبیعت ان

در اول کرم و در دوم خشک با قوت مفتته

"افعال و خواص

آن

آشامیدن سائیده آن جهت تفتیت حصاه کرده مجرب"

"حجر العسلی"

بفتح عین و سین مهملتین و کسر لام و یاء نسبت

"ماهیت ان

سنکی است سفید و سائیده آن غلیظ و مائل بزردی و شیرین

"طبیعت ان

مائل بحرارت

"افعال و خواص آن

منقی قروح و در افعال ضعیف تر از حجر لبنی است

"حجر الغاطیس"

بفتح دو غین معجمتین و دو الف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و سین

مهمله

"ماهیت

آن

سنکی است سنکین سیاه رنگ مائل بزرق و نیز گفته اند سنک بسیار سبک صفایحی

است که از وادی غاگاما که بین فلسطین و طبریہ از ارض مقدس است خیزد و آن

وادی مشهور بجهنم است و آن سنک را چون در آتش اندازند مانند چوب سوخته

کردد و از یکرطل آن یک اوقیه بماند و سفید و صلب گردد و بوی آن در حین

سوختن مانند بوی شاخ حیوانات و نفط و قیر باشد

ص: ۶۵۴

"طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

محلل و ملین و آشامیدن آن قاطع حمل و حیض و مفتت حصاه و مقدار شربت آن تا

نیم درهم و بخور آن جهت غشی که از اختناق رحم باشد و کریزانیدن هوام و دفع کرم

اشجار مضر رئه مصلح آن زعفران و مهیج صرع مصر و عین بخور آن و ضماد آن

جهت نفرس و رویانیدن گوشت مفید است

"حجر الفتیله"

بفتح فا و کسر تاء مثناه فوقانیه و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح لام و ها

"ماهیت آن

سنکی است اندک زرد رنگ شبیه بغاریقون و ریشه دار و از ان فتیله توان ساخت و در کرمان کثیر الوجود و آن سنک را که بکوبند مانند پنبه نرم می گردد و بر کف دست مالیده فتیله ساخته در چراغ می گذارند و بران روغن ریخته مشتعل می نمایند و ما دام که بران روغن بریزند مشتعل می باشد و یک فتیله کوچکی تا دو سه ماه کفایت می کند و می گویند که پارچه نیز از ان ترتیب می دهند

"افعال و خواص آن

گویند از برای التیام جراحات حیوانات بیهودیل است

"حجر الفلفل"

بضم دو فا و سکون دو لام

"ماهیت ان

نزد مؤلف ما لا یسع حجر حبشی است و مذکور شد و نزد ابن تلمیذ سنکریزها شبیه بفلفل است که در حین خشک کردن فلفل بآن مخلوط شده کیفیت آن را حاصل کرده باشد

"افعال و خواص ان

در اطلیة کلف و امثال آن مستعمل است

"حجر القبطی"

ص: ۶۵۵

بکسر قاف و سکون باء موحدہ و کسر طاء مهمله و یاء نسبت بلغت اهل مصر معروف باشندان قضاوین است جهت آنکه کازران جامه را بدان می شویند

"ماهیت ان

سنکی است مائل بسبزی و سست و بغایت زودشکن و از جبال صعید مصر خیزد و کازران در شستن کتان استعمال دارند بهترین آن سبز بسیار رخو سریع التفتیت و انحلال آنست در آب

"طبیعت ان

سرد و خشک در اول

"افعال و خواص ان

مغری و مجفف بی لذع و قابض و مانع سیلان مواد بسوی عضو و قاطع سیلان خون ظاهر و باطن هر نوع که استعمال نمایند و طلای آن محلل اورام و مجفف قوی و ذرور آن جهت سیلان خون جراحات و اندمال جراحات اعضای رخو و اکتحال آن بتنهائی و یا با ادویة مناسبه مغریه جهت دمعه و جرب و سلاق و قروح عین و آشامیدن آن با آب جهت اسهال مزمن و درد مثانه و نزف الدم و طلای آن محلل اورام و مجفف قوی و با

موم روغن جهت منع زیاد شدن قروح خبیثه و التیام جراحات و فرزجه آن جهت قطع سیلان حیض و رفع بدبوئی رحم نافع

"حجر القمر"

بفتح قاف و سکون راء مهمله و آن را بزاق القمر و زبد القمر و بهندی چندرکانت کویند

"ماهیت ان

سنکی است سفید مائل بغبرت و سبک و شفاف که نقره را جذب می کند و در حین زیادتی نور قمر اغبریت آن مبدل بسفیدی می گردد و در مغرب و بلاد عرب یافت می شود و کویند شبنمی است که بر سنک ها می افتد و متحجر می گردد و در هنگام ازدیاد نور قمر بسیار سفید می شود و بهترین آن است که در اوصاف مذکوره بهتر و زیاده باشد

ص: ۶۵۶

"طبیعت ان

در دوم سرد و معتدل نیز گفته اند و در اول خشک

"افعال و خواص آن

آشامیدن یک عدسه و سعوط آن جهت صرع مجرب و جهت وسواس و جنون و خفقان و نرف الدم مفید است و تعلیق آن در پارچه کبود باعث قبول و جاه و رفع

خوف و فزع و آویختن آن بر درخت خرما حافظ ثمر آن و باعث تولید ثمر مضر کرده
مصلح آن کثیرا است"

"حجر القیشور"

بفتح قاف و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم شین معجمه و سکون واو و راء مهمله و
صاحب منهاج بسین مهمله گفته

"ماهیت ان

سنکی است متخلخل سفید شبیه باسفنج و بر روی آب می ایستد و کویند نوعی از زبد
البحر است و سیاه نیز می باشد و از جبال اسکندریه و اعمال مصر خیزد و علی بن
مجوسی گفته که آن مستعمل اهل صناعت است در حل ذهب و فضه بهترین آن سبک
کثیره التجاویف هش آنست

"طبیعت ان

در اول کرم و در سوم خشک

"افعال و خواص

آن

محلل و حابس نرف الدم و آشامیدن سرکه که آن را کرم کرده در ان انداخته باشند
جهت ضیق النفس و طلای آن جهت سردن موی و تحلیل رطوبات در استسقا و چون
بر نوشتجات بمالند حک شود به حدی که اصلا معلوم نکردد و سنون محرق

۳۴۳ مسحوق آن جهت جلای دندان و استحکام لثه و بردن گوشت زائد و پر کردن قروح غائره و اکتحال آن جهت شبکوری و رفع آثار و مالیدن آن بر کف پا مانند سنک جهت رفع صداع و تقویت بصر مؤثر است دستور احراق آن آنست که در آتش سرخ کرده در شراب تا سه مرتبه اندازند تا سرد گردد پس سائیده استعمال نمایند"

ص: ۶۵۷

"حجر الکرک"

بفتح کاف و راء مهمله و کاف و برای معجمه نیز آمده

"ماهیت ان

سنکی است بسیار سفید از هند و ساحل دریای آنجا خیزد که دریا بکنار اندازد و قبل از حکاکی با کدورت و بعد از ان شفاف و سفید می گردد شبیه بحجر سلوان و بلور

"طبیعت ان

در آخر دوم سرد و خشک و در اول سرد و در یبوست معتدل نیز گفته اند

"افعال و خواص آن

رابع و جالی و جهت خفقان و غثیان و عطش و التهاب و ذرور آن جهت رفع نرف الدم و اکتحال آن جهت رفع بیاض مزمن و تازه و ازاله آثار قروح چشم و اعضا و سنون آن جهت جلای دندان و رفع زردی آن جمیع امراض ردیه آن و آشامیدن طعام و شراب در قدح مصنوع از ان باعث سرور و رفع شرور مجالس و داشتن آن در منزل

متباغضین بنحوی که ندانند سبب الفت ایشان و نزد اهل هند و سنده بسیار معتبر است و از آن مهرها می سازند و در موی می کشند و می کوینند که موی را دراز می گرداند

"حجر الکل"

بفتح کاف و سکون لام و باء موحدہ

"ماهیت آن

سنکی است که چون بطرف سک اندازند سک آن را بدنندان گیرد و دور اندازد

"افعال و خواص آن

گفته اند در عداوت و تفرقه بسیار موثر است چون در شراب یا آب اندازند و از آن بنوشند و حاضر کردن آن در مجلس باعث عربده اهل آن مجلس و گذاشتن آن در برج کبوتران باعث کریختن آنها است

ص: ۶۵۸

"حجر الکل"

بضم کاف و فتح لام و یا

"ماهیت آن

سنکی است که در کرده آدمی تکون می یابد سرخ رنگ با کمودت می باشد

"طبیعت آن

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

کفته اند جهت تفتیت سنک مثانه مؤثر و جهت تفتیت سنک کرده بی منفعت و اکتحال آن جهت بیاض چشم مجرب است

"حجر اللبنی"

بفتح لام و باء موحده و کسر نون و یاء نسبت

"ماهیت آن

سنکی است اغبر با اندک شفافی و چون بسایند شیرین و سائیده آن مانند شیر گردد و لهذا آن را حجر لبنی نامند و از ارمنیه خیزد

"طبیعت آن

در دوم سرد و در اول خشک

"افعال و خواص آن

قاطع نرف الدم و نفث الدم و حیض و مفتت حصاه و جهت قرحه معده شربا نافع و اکتحال آن جهت منع نوازل و قرحه و سلاق و خشونت اجفان و ضماد آن رادع مواد و مورث یرقان و مصلح آن عسل مقدار شربت آن نیم درهم بدل آن شادنج است و باید که آن را در آب سائیده و حل نموده در حقه قلعی کرده هر وقت که خواهند استعمال نمایند

"حجر اللوقواعرافس"

بضم لام و سکون واو و فتح قاف و واو و الف و فتح عین و راء مهملتین و الف و ضم
فا و سکون سین مهمله

"ماهیت ان

سنکی است که کازران بران رخت می شویند

"طبیعت ان

مجفف بی لذع

"افعال و خواص

آن

جهت قطع سیلان مواد و اسهال و درد مثانه و نفث الدم و تجفیف جراحات شربا و ذرو
را نافع است

ص: ۶۵۹

"حجر المثانه"

بفتح میم و ثاء مثلثه و الف و فتح نون و ها در آخر

"ماهیت ان

سنکی است که در مثانه انسان تکون می یابد

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

آشامیدن آن جهت تفتیت سنک کرده مؤثر و جهت تفتیت سنک مثانه بی اثر و اکتحال آن جهت بیاض چشم مفید است

"حجر المحک"

بکسر میم و فتح حاء مهمله و سکون کاف بهندی کسوتی نامند

"ماهیت ان

سنکی است سیاه ثقیل الوزن

۳۴۴ و بعضی اغبر نیز چون بخار دهان متواتر بان برسد طعم زعفران از ان ظاهر گردد و چون آن را بر اعضا بمالند چرک را زائل گرداند و بعضی مردم از ان سنک پا ترتیب می دهند و چون طلا را بران بمالند و به نحوی که خطی از ان بران ظاهر گردد نیکی و بدی و خالص و مغشوش آن از لون آن ظاهر گردد

"طبیعت ان

در دوم سرد و خشک

"افعال و خواص ان

آشامیدن آن جهت عسر النفس و درد کرده و اکتحال آن با شیر مرضعه پس جهت رفع بیاض و اصلاح طبقات عین و قروح آن بغایت نافع مقدار شربت آن یک دانک است

"حجر المسن"

بکسر میم و فتح سین مهمله و نون مشدده

"ماهیت آن

سنکی است که بآن کارد و شمشیر تیز کنند و بفارسی فسان و سنک کارد نامند و بالوان مختلف می باشد سفید و سرخ و سیاه و اغبر و سبز و زیتونی و سیاه ذو طبقه می باشد و بهترین آن سرخ و سیاه و براق و سنبادج قسم زبون آنست

ص: ۶۶۰

"طبیعت سرخ آن

کرم و خشک و باقی اقسام آن همه سرد و خشک

"افعال و خواص آن

جهت سلاق و بیاض چشم و حکه و جرب و داء الثعلب و منع بزرک شدن پستان و خصیه کحلا و طلاء و سائیده آن با آهن جهت رویانیدن موی و آشامیدن یک درم آن با سرکه جهت صرع و ورم سپرز نافع مضر کرده مصلح آن کثیرا و قسم اغبر آن را چون بسایند بر روی مس طلا نمایند بر قروحی که دفعه بهم می رسد مفید و محرق قسم سبز زیتونی آن جهت سوختگی آتش و بیاض عین و با سرکه و نظرون جهت قوبا و خنازیر و جرب و حکه و با قیروطی جهت سرطان و اكله و شقاق و خروج مقعده و اورام حارة اعضاء عصبانی و التیام جراحت عصب و درد آن نافع و سائیدن ادویه چشم بر روی آن باعث زیادتی تقویت و جلای آن و ذرور قسم سرخ آن جهت بیاض چشم و قروح و سوختگی آتش مفید است

"حجر المشقق"

بضم میم و فتح شین معجمه و قاف مشدده و سکون قاف ثانی

"ماهیت ان

سنکی است زعفرانی رنک یعنی برنک تارهای آن نبرنک سائیده آن و تو بر تو و
زودشکن و از نواح معرب خیزد و در شکل مانند سرنج و در قوت قریب بشادنج و
اندک از ان ضعیف تر

"افعال و خواص ان

قطور آن با شیر دختران جهت قروح عمیقہ چشم و التیام طبقه قرنیه و برآمدگی حدقه و
خشونت اجفان بهتر از حجر لبنی است"

ص: ۶۶۱

"حجر المقناطیس"

بکسر میم و سکون قاف و فتح نون و الف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و
سین مهمله و مغناطیس بغین معجمه نیز آمده بفارسی سنک آهن ربا و بهندی چومک
پتھر نامند

"ماهیت ان

سنکی است سیاه مائل بسرخی تیره که از انتهای عمان و حوالی بحر هند خیزد و بهترین
آن لاجوردی رنک صاف آنست که آهن را خوب جذب نماید و بعد جذب آهن بآن
خوب بچسپد و زبون ترین آن سیاه آنست که قوت جاذبه آن آهن را ضعیف باشد و

چون با آهن مدتی بگذارند قوت جاذبه آن کم گردد و از مالیدن سیر و رسیدن عرق و رطوبت بدان نیز رفع قوت آن می شود و چون در خون کرم اندازند اعاده قوت آن می شود و همچنین چون در خون بز اندازند و هر روز تغییر دهند و تازه کنند و حکمای اهل فرنگ مشاهده نموده اند که حجر مقناطیس را هر چند مدتی غیر معین مختلف میل بجانبی است از یمین و یسار قطب شمالی و وجه آن را تا حال نیافته اند

"طبیعت ان

در اول کرم و در سوم خشک

"افعال و خواص آن

آشامیدن آن جهت فالج و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و تقویت جگر و سپرز و ازاله حصاه و عسر ولادت و با ماء العسل جهت اسهال اخلاط غلیظه و با قوابض قاطع اسهال و ذرور آن جهت رفع مضرت جراحات آلات آهنی زهردار عجیب الاثر و جهت قطع نرف الدم و التیام جراحات و محرق مغمول آن در جمیع افعال مانند شادنج است مقدار شربت آن تانه

ص: ۶۶۲

۳۴۵ قیراط و نکاهداشتن پیچیده آن در حریر سفید با خود باعث قبول و جاه و هیبت و قضای حاجات و نکاهداشتن آن در دست رافع کزاز در دست و پا و تعلیق آن بطرف چپ جهت عسر ولادت و درد زائیدن و بخور آنکه نرم سوده اندک اندک بر اخگر پاشند و با نبوبه برحم برسانند جهت رفع سیلان آن هر چند مزمن باشد بغایت مفید و مجرب و کویند چون حائض مس آن کند این اثر از ان زائل گردد و کویند چون زحل در سنبله باشد آن را با کلاب شسته سرمه ترتیب داده دیکری از ان اکتحال نماید و

شخص مکحول بمقناطیس مدت مدید نظر بشخص مکحول بآهن کند بمرتبہ باعث محبت ثانی باول گردد کہ ما فوق آن متصور نباشد و از مجربات شمرده اند"

"حجر المنفی"

بنون ساکن بعد از میم مفتوح و قبل از فاء مکسور و یاء نسبت

"ماهیت ان

سنکریزه ایست ابلق بمقدار زیتونی بالوان مختلفه که از منف از اعمال هیله خیزد

"افعال و خواص ان

طلای سائیده آن باعث بیحسی عضو است به حدی که ادراک بقطع آن نشود"

"حجر النار"

بفتح نون و الف و راء مهمله در آخر و آن را حجر الاصم و حجر الزناد و بفارسی

سنک آتش زنه و سنک چقماق نیز نامند

"ماهیت ان

انواع است سفید نباتی و سیاه و سرخ و اغبر و ملمع و ثقیل الوزن و حاد و چون آهن را

بدان زنند آتش از ان بجهد و بوی دخانیت از ان آید

"طبیعت ان

در اول سرد و در سوم خشک و بعضی کرم گفته اند

"افعال و خواص آن

ذرور سائیده آن مانند غبار جهت خنازیر و تنقیه التحام افواه آن و قروح عسره الاندمال
جمیع اعضا و تعلیق آن برلته بسته در حین ولادت بر ران زنان باعث سهولت ولادت
ایشان و بعد از ولادت باید که بزودی باز نمایند

"حجر النمر"

بفتح نون و کسر میم و راء مهمله

"ماهیت ان

سنکی است ابلق شبیه پوست پلنک بقدر مغز بادام و از ان کوچکتر و در جوف پلنک
ماده حاصل می شود و چون در شیر اندازند شیر بریده گردد

"افعال و خواص ان

طلای آن جهت التیام جراحات و تعلیق آن جهت منع آبستنی مؤثر

"حجر الهندی"

بکسر ها و سکون نون و کسر دال مهمله و یاء نسبت

"ماهیت ان

سنکی است مائل بسیاهی و سرخی و سائیده آن مائل بسرخی و زردی و آن را شادنج
هندی نامند و از سواحل دریای هند خیزد

"افعال و خواص آن

ذرور آن جهت قطع خون بواسیر و جراحات ببعیدیل و آشامیدن آن یک دانک و کمتر از آن جهت قطع اعضای باطن و بواسیر و سم عقرب مفید

"حجر الیهود"

بفتح یاء مثناه تحتانیه و ضم ها و سکون واو و دال مهمله و آن را زیتون بنی اسرائیل و بفارسی سنک جهودان نامند

"ماهیت آن"

سنکی است فی الجمله بلوطی شکل و زیتونی و مائل بسفیدی با خطوط متوازیه در طول و در آب زود سائیده شود و طعمی غالب ندارد و در فلسطین از ارض شام در کوه مسمی بیروت و در دیار قدس نیز بسیار بهم می رسد و نر و ماده می باشد نر آن باوصاف مسطوره و ماده آن بی خطوط و مائل بسرخ و تیرکی و بعضی اندک پهن غیر مستدیر و نر آن مخصوص بحصاه مردان و ماده آن بزنان و ماده تکون آن شاید اجزای لطیفه ارضیه لزجه مختلطه برطوبات و اجزای هوائیه محتقنه تحت احجار باشد که بسبب تابش اشعه کواکب از خلل و فرج احجار برآید و بعد برآمدن بدان هیأب متحجر گردد

ص: ۶۶۴

"طبیعت آن"

در اول کرم و در دوم خشک و معتدل نیز دانسته اند با قوت مفتته

"افعال و خواص آن"

مدر بول و مفتت حصاه و مانع تولید آن و اذابت دهندۀ خون منجمد در مثانه و چون نیم مثقال آن را سائیده با پنجاه مثقال به آب کرم و یک مثقال روغن بادام تلخ بیاشامند جهت تفتیت حصاه و ادرار بول و رفع عسر آن و اذابت خون

۳۴۶ منجمد در مثانه مجرب و بدستور با آب کرم خالص و اکتحال آن با خون خفاش جهت رویانیدن موی مره که ریخته باشد و طلای آن برابر و جهت رویانیدن موی آن خصوصاً با خون خفاش و بتنهائی جهت التیام جراحات و با عسل جهت تلین صلابات مضر جگر مصلح آن صمغ و سفوفات و معاجین آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

فصل الحاء مع الدال المهملتین

"حداه"

بکسر حا و فتح دال مهملتین و الف و تاء مثناه فوقانیه بفارسی غلیواج و بشیرازی کور کوره و بترکی چلقان و بهندی چیل نامند و کنیت آن بعربی ابو القطاب و ابو الصلت و جمع آن حدأ و حد آن آمده

"ماهیت ان

طائری است معروف فی الجملة شبیه بیازو در شهرها و عمارات و اشجار می باشد و گوشت حیوانات کوچک را می رباید و در هند یک نوع دیگر نیز می شود که سر و سینه آن سفید و باقی تنه آن همه سرخ تیره و در جثه از نوع اول کوچکتر و مردم مردارخوار که صنفی از هنود هند و بنکاله اند که آنها را دوم و کنجر و چندال می نامند گوشت نوع ثانی را می خورند و گوشت نوع اول را نمی خورند زیرا که مورث جنون است بسبب فساد آن اخلاط و گوشت را

ص: ۶۶۵

"طبیعت آن

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

خوردن مطبوخ آن با کندنا و مداومت بران قاطع بواسیر و آشامیدن قدری از محرق آنکه تمام آن را سوخته باشند با کلاب و قلیلی مشک جهت ربو و ضیق النفس و سعال مزمن و بدستور خون آن با ادویۀ مذکوره جهت امراض مزبوره ناشتا و مغز سر آن را چون در آب کندنا جوش دهند و بیاشامند جهت زحیر و بواسیر و آشامیدن خاکستر سوخته پر آن بغیر سر آن بمقدار یک دانک تا دو دانک با آب جهت نقرس و غدد بلغمی و سلعه بیعدیل و تدهین بروغنی که بیضه آن را در ان جوشانیده باشند تا مهرا شده باشد جهت برص مجرب دانسته اند و جهت فالج و نقرس و تقویت اعصاب نافع و چون زهره آن را در سایه خشک نموده عند الحاجة با آب سائیده و ملسوع بلسع هوام سه میل آن را در چشم طرف مخالف عضو ملسوع کشد مثلا اگر در جانب چپ باشد بچشم راست و اگر در جانب راست باشد بچشم چپ شفا یابد بعون الله تع خصوصا که در آب رازیانه سه هفته در آفتاب گذاشته باشند چون چشم آن را در زیر بالش کسی گذارند به نحوی که آن کس نداند مانع خواب آمدن آن شود و چون زنده آن را در خانه بیاویزند مار و عقرب در ان خانه داخل نشوند و ضماد فضله تازه بجهت نوع سرخ آن را چون از آشیان آن آورند جهت تحلیل ورم بیضه مجرب اما باید که زیاده از یک ساعت نکذارند و سائیده خشک آن با آب یا عرق رازیانه نیز همین اثر دارد و لیکن از تازه آن ضعیف تر و کویند چون دو لشکر باهم مقابل کردند و حداه سرخ بر سر هر لشکری که پرواز نماید ظفر از جانب آنست و بدین سبب آن را فتح اللقا نامند

"حدید"

بفتح حا و کسر دال مهملتین و سکون یاء مثناه تحتانیه و دال مهمله بفارسی آهن و
بهندی لوشه نامند

"ماهیت ان"

از جمله فلزات معروفه است و اجناس کلیه آن دو نوع می باشد نر و ماده نر آنکه صلب
است فولاد و ماده آنکه نرم است آهن و فولاد کانی طبیعی را شاپور خان و شایر خان
نیز و مصنوع از آهن نرم را اسطام کویند و چون شاخ سوخته بز و حجز الرخام را
بالسویه بر آهن بمالند و بر آتش سرخ کنند بسیار نرم شود و فیر و قتر عبارت از ان
است و چون با رصاص یا مرقشیشا یا سم الفار یا زرنیخ کدازند بمرتبۀ رصاص زود
کداز گردد و بدستور چون با نحاس بکدازند و بعد از ان با شوره نحاس را ازو بسوزانند
بغایت زود کداز گردد و فولاد مصنوع متعارف بسیار است و طریق ساختن آن آنست
که آهن متعارف را در کوره مخصوص بآتش بسیار شدید یک هفته می تابند و حنظل
و صبر و هرچه در تلخی قوی باشد با زهرهای حیوانات

۳۴۷ سائیده برو ریخته آن مقدار می تابند که در جسم آن داخل شود و کویند چون
آهن را تافته یکبار در روغن کنجد تطفیه کنند و بار دیگر در آب اطفا نمایند اقسام
آهن را مثل آهن ربا جذب می کند

"طبیعت ان در دوم کرم و در سوم خشک و زنجار آن در آخر سوم تا چهارم

"افعال و خواص ان"

آب آهن تافته بغایت مقوی باه و قابض و جهت جراحت امعا و اسهال مزمن بواسیر و ورم سپرز و تقویت معده و سلس البول و درد مقعده و کزیدن سک دیوانه و رفع زردی رخسار و هیضه نافع و آبی که آهن کران آهن تفته را مکرر در آن سرد می نمایند و آن را دوس و ماء الحديد نیز نامند و شراب بآهن تافته نیز در رفع خفقان و استسقا و طحال و سلس البول و ضعف جگر و معده و باه و حبس اسهال معدی و ذوسنطاریا قویتر از آب تفته آهن است در آن و دوغ بآهن تافته در اسهال دموی و نزف حیض و استرخای مقعده قویتر است و چون براده آهن را در شرابی که زهر آلوده باشد بیندازند تمام زهرها را بخود جذب نماید و رفع سمیت آن شود و شرب آن زیان نرساند و خبث الحديد و زعفران الحديد ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و قطور سرکه که آهن در آن جوشانیده باشند جهت قطع نمودن چرک جاری از گوش که کهنه شده باشد المضار براده آهن را چون بخورند درد شکم شدید و خشکی دهن و درد سر آورد مداوای آن آشامیدن شیر تازه دوشیده با بعضی ادویه قویه است و بعد از آن مسکه و روغن بنفشه و روغن کل و سرکه بر سر مالیدن و مقدار یکدرهم مقناطیس خوردن و امراق دسمه و روغن کاو و در خواص آورده اند که براده آهن اگر بر کسی ببنند که در خواب دندان بخاید دیگر نخاید و طلای چرک آهن با شراب جهت داخس و نفرس و حمول چرک آن حابس نزف الدم رحم و مجفف بواسیر است

ص: ۶۶۷

"حدق"

بفتح حا و دال مهملتین و سکون قاف کویند اسم بادنجان است و کویند بادنجان دشتی است و اهل قدس آن را بادنجان بری و اهل حجاز شوکه العقرب و بهندی بهتکتیه و کتبیکن نامند

"ماهیت آن

گیاه آن در بعض بلاد بزرگتر از بادنجان و در بعضی برابر و شبیه بدان و ثمر آن بقدر جوز مائل و بی خار و در بعضی بلاد مانند بنکاله پر تخم و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و در تابستان می رسد و زود فاسد می گردد و در هند سه نوع می باشد یکی کوچک و گیاه آن مفروش بر زمین و پر خار و ثمر آن بقدر فوفل و کل آن برنک کل بادنجان و قسم دیگر گیاه آن از آن بزرگتر و کل آن سفید و گیاه آن بقدر بادنجان و قسم سوم گیاه آن بزرگتر از بادنجان و کل آن مثل کل بادنجان و ثمر آن بقدر جوز مائل و بعضی از آن بزرگتر

"طبیعت آن

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

بسیار جالی قائم مقام صابون در بردن اوساخ لهذا اهل شام جامه بآن می شویند و بخور نوع بزرگ آنکه مقدسی نامند جهت بواسیر ببعیدیل و طلای نوع کوچک آنکه حجازی نامند جهت کزیدن هوام و عقرب و بدستور خوردن برک یا ثمر یا بیخ آن در ساعت نافع و لیکن با خطر و مورث کرب مصلح آن سکنجبین و قطور روغن زیت و یا غیر آنکه ثمر آن را در آن جوشانیده باشند جهت تسکین وجع گوش در ساعت و تدهین بدان جهت رفع اعیا مفید و حمول آن با عسل جهت اسقاط کرم معده و آشامیدن زیره کل آن جهت سرفه مزمن و نوع کوچک آن جهت ضیق النفس و سرفه و حرقه البول و تپ بلغمی و جذام و رفع قبضیت شکم و سنک مثانه مفید دانسته اند و کل نوع سفید آن جهت حمل و برانگیختن حرارت معده و انهضام طعام و دفع بلغم و

سرفه و ضیق النفس و فساد خون و جذام و تپ بلغمی و حکمای هند گویند روز یکشنبه چون پکله نچهرتر یا مول نچهرتر بود در زیر گیاه آن جو و کنجد و برنج بریزند و شخصی بطرف شمال به نحوی که سایه او بران نیفتد بایستد و بیخ آن را بکند و بزنی عقیمه بعد از پاک شدن از حیض سه روز با شیر کاو یکرنگ که

ص: ۶۶۸

۳۴۸ کوساله او نیز همرنک آن باشد بخوراند و مرد باو مقاربت کند بار گیرد ان شاء الله تعالی و چون آن بیخ را با روغن کاو و زردچوبه سائیده بر سر بمالند جهت صداع و شقیقه و بخور آن جهت تپ و تعلیق آن بر کردن جهت خنازیر و سلعه و سعوط آن با شیر زنان جهت صرع مفید و چون با دار فلفل و بول کاومیش بسایند و زنی که بچه در شکم او نماند و بزرگ نشود و ساقط شود بخورد طفل در شکم او بماند و بزرگ شود و بنیکوئی تولد یابد و چون در حال مقاربت آن بیخ را بر کمر بندند انزال نشود و چون با صندل سرخ سوده بر بدن بمالند هر که بوی آن را بشنود محب و مسخر او گردد و نوع صغیر آن جهت سلس البول و تپ و بواسیر خونی و اسهال خون و امثال اینها نافع"

"فصل الحاء مع الراء المهملتین"

"حربت"

بضم حا و سکون راء مهملتین و ضم باء موحدده و سکون تاء مثناه فوقانیه و ثناء مثلثه نیز آمده

"ماهیت ان

گیاهی است بر زمین مفروش و برک آن باریک و دراز و ما بین برکهای طویل آن برکهای کوچک و خوش بو و طعم آن با حدت و بسیار خوش بو کننده دهان

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

مفتح سدد و جهت سوء هضم و دفع بدبوی دهان و قولنج نافع و چون کوسفند از ان بخورد شیر و گوشت او خوش بو و لذیذ گردد مصدع مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن بر نجاسف است"

ص: ۶۶۹

"حربا"

بکسر حا و سکون راء مهملتین و فتح باء موحدہ و الف آن را حامالاون نیز کویند و کنیت آن ابو حجاب و ابو الزندیق و ابو الشقیق و ابو قادم و بفارسی افتاب پرست و بهندی کرکت بکسر دو کاف فارسی و سکون راء مهمله و تاء چهار نقطه هندی در آخر نامند

"ماهیت ان

حیوانی است فی الجملة شبیه بچلپاسه و از ان بسیار بزرگتر و موی آن افشان و همیشه نظر بافتاب دارد و در ایام کرما چهره آن سرخ می گردد و دنباله آن بلند و چشمهای آن بجمیع جهات حرکت می کند برای آنکه صید خود را بهر طرف که باشد به بیند و چون صید او که مکس و امثال آنست نزدیک او آید بسرعت زبان خود را برمیآورد و آن را می رباید و از دور که می بیند رفته آن را صید می کند و حشرات سمی مانند

هزارپا و عقرب را نیز صید می کند و می خورد کوبند کسی را نمی کزد و چون بکزد
کشنده است و معالجه ندارد

"طبیعت آن

در چهارم گرم و خشک

"افعال و خواص آن

کوبند چون موی مژگان را بکنند و خون آن را بران بمالند دیگر موی نروید و زهره آن
را چون اکتحال نمایند غشاوه بصر را ببرد و پیه آن را چون بر آهنی بر روی آتش
بسوزانند و مخلوط با خون و اندکی آب نموده بر قروح سر بمالند در یک مرتبه آن را
زائل گرداند و چون آب مطبوخ آن را با آب حمام مخلوط کرده بدن را بآن بشویند
رنک بدن را تا چند روز سبز می دارد و گوشت آن سم قتال است و عارض می گردد
از خوردن آن قی و وجع فواد و مداوای آن قی فرمودن و سائر تدابیر ذراریح را بعمل
آوردن و تخم آن نیز سم قتال است و در یک ساعت کشنده و مداوای آن خوردن
فضله باز با طلا که نوعی از شراب است و قی فرمودن و پاکیزه کردن معده و مالیدن
روغن کاو بر تمام بدن و تکمید سر با ماء اللحم و خوردن انجیر خشک با مسکه و
جنطیانا است

ص: ۶۷۰

"حردون"

بکسر حاء مهمله و سکون را و ضم دال مهملتین و سکون واو و نون و در طبرستان ماچه
کول و در اصفهان مال مالی و بهندی باهمنی نامند

"ماهیت آن

حیوانی است شبیه بوزغ و ورل بری و از آن بسیار کوچک تر و با دست و پا و سر با ریک و طولانی و در عرض روز چند مرتبه متلون بالوان مختلفه می گردد و در خانه و خرابها و کوهستانها یافت می شود

"طبیعت آن

در سوم گرم و خشک

"افعال خواص آن

تعلیق دل آن در لته سیاه بسته جهت تب ربع و طلای پوست

۳۴۹ محرق آن با عسل جهت بیحس کردن اعضا به حدی که از ضرب و قطع متالم نکرده و اکتحال خون آن جهت تقویت باصره و سرکین آن جهت بیاض و حکه چشم و ضماد آن جهت تنقیه بشره و رفع جمیع آثار مفید و بهترین سرکین آن آنست که سفید و سبک و زودشکن باشد و چون بسایند بوی آن ترش شبیه بوی خمیر بود و امین الدوله گفته تدهین پیه گوشت آن موی را برویاند و تعلیق آن بر بازوی راست مهیج باه و شهوت جماع است و بدستور تعلیق مهره پشت آنکه قریب بکرده آن می باشد بر کمر و خوردن یک قیراط از چشم راست خشک کرده آن با آب سداب البته قاطع منی و یک قیراط از چشم چپ آن با آب نخود سیاه مطبوخ و دو استار روغن کاو بغایت محرک باه و مسخن کرده و کوبند چون حردون را با سم صاحب عرق النسا صید کنند و رک باطن ران آن را پیدا کرده آن موضع را بشکافند و آن رک را با سم آن شخص قطع کنند و بعد از آن بدست بدون آلتی آن را ریزه ریزه نمایند بالخاصیه

رفع آن علت شود و مجرب دانسته اند و خوردن گوشت حردون و مرق آن مورث
جذام است

ص: ۶۷۱

"حرفش"

بفتح حا و سکون راء مهملتین و فتح شین معجمه و سکون فالغت نبطی است و بعربی
عکوب و سلین و خربع و بفارسی کنکر نامند

"ماهیت آن

اصناف می باشد بستانی و بری و بری دو صنف کبیر و صغیر اما بستانی آن با اضلاع و
طبقات مانند کاهو و بی تشریف و اما صنف کبیر بری آن را ساق بقدر انکشتی و طول
تا دو ذرع و پربرک و با خارهای تند و کویند برک این کوچک تر از برک بستانی
است و مائل بسیاهی و بر ساق آن چیزی شبیه بسیب و انار مجتمع گردد از اجزای زرد
رنک و تخم آن طولانی از جو بزرگتر و بیخ آن مائل بسرخ و با لزوجت و از مطلق
حرفش مراد این است و اما صنف صغیر بری آن بیساق و کوچک و خاردار و آن را
خویه نامند و همه آنها با رطوبت چسپنده و برک صنف نوع بستانی ماکول آن را پخته
با ماست و کشک و غیر آن و با گوشت و یا بدون گوشت می خورند لذیذ می باشد

"طبیعت بستانی آن

در دوم کرم و در اول خشک و کویند در اول تر است و با رطوبت فضلیه

"افعال و خواص آن

مبھی و مدر بول و حابس طبع و مسخن کرده و مٹانہ و محرک جماع و محلل ریاح و
 ہاضم غذا و جہت قرحہ شش و انقباض اطراف عضل و جراحت امعا و ضماد آن
 جہت داء الثعلب و خشبو کردن عرق و موم روغن آن را کہ با سہ مثل آن آب کنکر
 ممزوج نموده باشند جہت تحلیل اورام صلبہ سریع الاثر و جہت برص نافع و نطول آن
 جہت خارش بدن و ضماد بیخ آن جہت سوختگی آتش و التوای عصب مفید و مضر
 دماغ و مولد سودا و نفاخ و مصلح آن ادویہ حارہ و روغن و سرکہ است و طبیعت
 صنف بری کبیر آن در آخر دوم کرم و در اول آن خشک و در جمیع افعال قویتر از
 بستانی و مصلح اخلاط متعفنہ و مخرج مواد غلیظہ سینہ مضر محروین مصلح آن سرکہ
 و ترشیا و طلای اجزای لطیفہ کل آن با سرکہ جہت جرب و نطول طیبخ جمیع اجزای
 آن جہت حزاز و رفع قمل نافع و صنف بری صغیر آن محلل و مقی و صمغ حرشف را
 بفارسی کنکر زرد نامند و در حرف الکاف ان شاء اللہ تعالی مذکور خواهد شد

ص: ۶۷۲

"حرف"

بضم حا و سکون راء مهملتین و فا اسم نبطی حب الرشاد و بسریانی مقلیثا و بعربی ثغا و
 ببربری بلاسفین و بفارسی تخم سپندان و اسفند سفید و تخم ترہ تیزک و شب خیزک
 و بیونانی قردامومن و حرف ایض و بہندی ہالم نامند و کویند چون آن را بریان نمایند
 آن زمان مقلیثا نامند

"ماہیت ان

از جنس ترہ تیزک است و بری و بستانی می باشد و رشاد قسم بستانی آنست و ماکول
 و برک آن نرم و ریزہ و در جرجیر مذکور شد و تخم آن اشقر و طولانی و برک بری

آن مائل بتدویر و با تشریف و بهترین آن بابلی است و مستعمل بستانی آنست هم گیاه و هم تخم آن و گفته اند آنچه تخم آن کوچک

۳۵۰ است آن را حرف نامند و در خوردنیهای کرم بیشتر استعمال می نمایند و آنچه سفید و مدور است آن را خردل کویند و این را بیشتر در طلاها بکار دارند و آنچه طولانی شبیه بتخم شاهسفرم است آن را حب الرشاد کویند

"طبیعت نبات ان

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

ملطف و کشنده کرم معده و حب القرع و محلل ریاح و مقطع بلغم و نبات خشک آن در افعال قریب بتخم آن و ضماد و نطول آب مطبوخ آن جهت منع ریختن موی مضر معده و مثانه و مورث تقطیر البول مصلح آن کاسنی و سرکه و بری آن شدید الحرافه و شبیه به بستانی و از ان در افعال قویتر و بدستور تخم آن از تخم بستانی

ص: ۶۷۳

"طبیعت تخم بستانی ان

که حب الرشاد مراد است در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

بغایت محرک باه و مدر بول و محلل اورام سپرز و منضج اورام بلغمیه و محلل آنها و قاتل جنین و اقسام کرم معده و امعا و مقوی ذهن و تریاق هوام و مخرج فضول سینه و

رئه و مواد فاسده از بدن و استیصال سودا و رطوبات غلیظه از ان و منحدر کننده بلغم
 خام بطرف مثانه و رافع استرخای کل بدن و مفتوح سدد و دافع سیلان چرک معده و امعا
 و مقوی اشتها و آشامیدن مقدار سه درهم آن با آب کرم جهت رفع قولنج و تحلیل
 ریاح و تنقیه سینه و رئه و جهت ربو و ادرار حیض و نهش هوام و تسخین معده و کبد و
 برانکیختن شهوت طعام و باه و اخراج دیدان و حب القرع و اخراج مشیمه و کشنده
 جنین در شکم و اخراج آن و بدستور پنج درهم آن با آب کرم و فانید سنجری و
 روغن کنجد جهت رفع قولنج سریع الاثر و لعوق آن با عسل جهت سرفه و ربو و درد
 پهلو که از خلط غلیظ عارض شده باشد و با زرده تخم مرغ نیمبرشت و عسل جهت
 درد سینه و شکاف عضل و تنقیه موادی که بسبب صدمه بسینه ریخته باشد و با تخم
 نیمبرشت بتنهائی بغایت مبهی و مصلح سینه و جابر شکستگی اعضا و با شیر بز بقدر دو
 درهم تا ده یوم جهت ازاله برص مؤثر بشرط نهایت امساک از اطعمه و بو داده آن
 بسیار قابض جهت سحج و اسهال بلغمی نافع مضر کرده مصلح آن شکر و نبات و خیار
 بدل آن خردل و تخم تره تیزک مقدار شربت آن تا چهار درهم و ضماد آن با عسل
 جهت تحلیل ورم سپرز سریع الاثر و جهت تنقیه قروح شهدیه سر و قوبا و جرب متفرح
 که نار فارسی نامند و کزیدن هوام و منع ریختن موی و درد سر و وجع ورک و ضماد
 آن با آرد جو و سرکه جهت عرق النسا و اورام حاره و سوختگی آتش و با آب و
 نمک جهت انضاج دمامیل و بدستور برک آن الا آنکه ضعیف العمل است و نیز نطول
 و شرب آن جهت منع ریختن موی و شستن سر به آب آن جهت دفع چرک و رطوبات
 لزجه و منع اسقاط موی و لطوخ آن جهت بهق ابیض و برص و طلای آن با خون
 خطاطیف جهت رفع وضح و غیر آن و با عسل جهت نمش و با صابون جهت نمش
 مستحکم و با زفت جهت درد سر کهنه و با غار جهت درد اسافل و کمرکاه و در
 انفجار دیبله مؤثر و تحقین بدان جهت قرحه امعا و وجع ورک و حبس اسهال و
 استرخای مقعده و دود آن جهت بواسیر و کریزانیدن هوام مفید

ص: ۶۷۴

"حرف ایض"

بضم حا و سکون راء مهملتین و فا و فتح الف و سکون باء موحدہ و فتح یاء مثناہ
تحتانیہ و ضاد معجمہ در آخر بفارسی اسفندان سفید و بہندی سرسون کویند

"ماہیت ان

کویند قسمی از حرف بستانی است برک آن پهن و بیخ آن بزرک و کل آن سفید و
حدت آن کمتر از رشاد و خردل فارسی است

"طبیعت ان

قریب بدان

"افعال و خواص ان

منشف رطوبات و آروغ آورندہ و در سائر افعال مانند رشاد است

"حرف البابی"

بضم حا و سکون راء مهملتین و فا و فتح باء موحدہ و الف و کسر با و لام و یاء نسبت

"ماہیت ان

گیاه آن بقدر شبری و برک آن شبیہ بیرک ترب و با خشونت و کل آن زرد و تخم آن
سفید و مدور و در تنکابن خاصترہ

۳۵۱ و در مازندران کلمہ ترہ و شاہ ترہ نامند

"طبیعت ان

کرم تر و تندتر از حرف نبطی است که حب الرشاد باشد

"افعال و خواص ان

مقئی قوی و مسهل خون بسبب شدت تفتیح و جذب و مدر حیض و مفسد جنین و مخرج آن و جهت امراض بارده و عرق النساء نافع و ضماد آن منفجر کننده دیله و در سائر افعال قویتر از حرف بستانی و شانزده قیراط از کل آن مسهل قوی و مقئی اخلاط مریه مقدار شربت آن یکدرهم است

"حرف السطوح"

بضم سین و طاء مهمله و سکون واو و حا هر سه مهمله بیونانی تلسفی و عامتنا و در اندلس معروف با شیرون و اکثر اطبا آن را حرف بابلی نامند

ص: ۶۷۵

"ماهیت ان

بقول دیسقوریدوس در ثانیه گیاهی است منبسط بر روی زمین برک آن باریک طولانی بقدر یک انگشت و مشرف و با رطوبت لزجه و از وسط آن شاخی باریک بقدر شبر متشعب بدو شعبه برآمده و بر اطراف آنها کلی سفید و ثمری که گویا چیزی است که فشرده اند منبت آن سقف خانها و دیوارها است و صاحب تحفه آن را حرف مشرقی دانسته

"طبیعت ان

کرم و با حدت قویتر از انواع مذکوره است

"افعال و خواص

ان

منفجر کننده دیلات اندرونی و مدر طمث و مفسد جنین و مخرج آن شرابا و حمولا
جهت لقوه و عرق النسا مفید مسهل خون و مقی قوی و مخرج بلاغم و خراجات و
اخلاط مراریه و نهایت مقدار شربت آن تا یک دانگ و نیم و چون هیزده قیراط از کل
آن بیاشامند اخراج مره صفرای بقی و اسهال نماید و تحقین بدان جهت عرق النسا نافع و
بسبب قوت تفتیح و جذبی که دارد اسهال خون می نماید و دیلات اندرونی را منفجر
می سازد

"حرف الماء"

بضم حا و سکون راء مهملتین و فا و الف و لام و فتح میم و الف بعضی سیسنبریون و
بعضی مردم آن را قردا مومن نامند

"ماهیت ان

نباتی است که بر کنار آبها می روید و برک آن شبیه ببرک تره تیزک و در اول
مستدیر و در آخر با تشریف می باشد و آن غیر جرجیر الماء است چه جرجیر الماء در
میان آبها ایستاده می روید و برک آن بی تشریف است

"طبیعت تازه آن

در دوم کرم و خشک و خشک آن در سوم

ص: ۶۷۶

"افعال و خواص ان

مسخن و مدر بول و حیض و جهت علت‌های بارده باطنی و ضماد آن جهت قروح و بثور
لبنیه و کلف نافع بشرط آنکه شب بمالند و صبح بشویند

"حرف المشرقی"

بضم حا و سکون راء مهملتین و فا و فتح میم و سکون شین معجمه و کسر راء مهمله و
قاف و یا

"ماهیت ان

صنفی از حرف بستانی است بقدر یک ذرع با شاخ‌های باریک و برک آن در دو جانب
شاخ‌ها مانند نبات خرنوب رسته شبیه بیرک شیطرج و از ان نرم تر و سفید و کل آن
سفید و بر اطراف شعبها شاخ‌های آن و ثمر آن مانند فلکه و تخم آن سفید و قریب
بخردل و در حدت قائم مقام فلفل و در اطعمه بدل آن داخل می کنند و در جمیع افعال
قویتر از حرف بستانی است مطبوخ گیاه آن با گیاه جو جهت نزلات بارده و رفع اخلاط
صدریه و تحلیل ریاح موثر

"حرمل"

بضم حا و سکون راء مهملتین و فتح میم و سکون لام و بفتح و کسر حا نیز آمده لغت
سریانی است و بفارسی اسپند نامند

"ماهیت ان

نوعی از سداب کوهی است و دو قسم می باشد قسمی را نبات بقدر ذرعی و از یک تنه چند شاخ می روید و برک آن مائل بتدویر و غلاف دانه‌های آن مدور و مثلث الاضلاع و مخطط بسه خط و باندک سرخی و تخم آن سیاه بقدر خردل و ثقیل الرائحه و از مطلق حرمل مراد این قسم است و قسمی را برک مانند برک بید و از ان کوچکتر و مائل بسفیدی و کل آن مانند یاسمین سفید و خوش بو و غلاف دانه آن طولانی و سفید رنگ و این را حرمل ایض باعتبار رنگ غلاف آن نامند و تا چهار سال قوت آن باقی می ماند

ص: ۶۷۷

"طبیعت ان

در سوم کرم و در دوم

۳۵۲ خشک

"افعال و خواص آن

لطیف و جالی سینه و شش از رطوبات لزجه و محلل ریاح امعا و مواد غلیظه و مبهی و مسمن و مدر شیر و بول و حیض و مسهل سودا و بلغم غلیظ و حب القرع اعضاء الراس و الغذاء و غیرها آشامیدن جرم آن جهت صرع و فالج و جنون و نسیان و سائر امراض بارده دماغیه و عصبانیه و تسخین اعضاء دماغ و سائر بدن و رفع استسقا و یرقان و سدد و قولنج و عرق النسا نافع و آشامیدن نقوع آن جهت تحلیل مواد سوداویه و تصفیة خون و نرم داشتن طبع اعضاء الصدر چون یک اوقیه آن را بکوبند و با چهار اوقیه آب بجوشانند پس صاف نموده با سه اوقیه عسل و دو اوقیه روغن کنجد بنوشند قی بقوت آورد و تنقیة سینه و اعالی بدن از رطوبات لزجه نماید و ضیق النفس و سعال رطوبی را

مفید امراض الراس و غیره چون آن را بقدر یکرطل در شراب و یا آب انکور که بقدر سی رطل باشد بجوشانند تا بربع رسد و تا سی روز روزی تا دو اوقیه آن را بنوشند جهت رفع صداع مزمن و صرع مجرب دانسته اند و چون سه روز متوالی زنی که حامله می شده باشد و بعد از آن نشود از آن مطبوخ بیاشامد اعاده حمل او شود و چون پانزده شب صاحب عرق النساء مقدار یک مثقال تا یک مثقال و نیم ناکوفته آن را تناول نماید رفع آن علت گردد و مجرب دانسته اند و چون با تخم کتان و عسل سرشته بدان مداومت نمایند جهت رفع ضیق النفس بیدلیل و چون با زجاج محرق اضافه نمایند جهت تفتیت حصاه نافع و اکتحال آن با زعفران و زهره مرغ خانکی و عسل و شراب و آب رازیانه تازه سبز جهت ضعف بصر امتلائی و نطول آب مطبوخ آن جهت تقویت اعضا و سیاه کردن موی و ازاله خدر و مداومت خوردن مطبوخ آن با روغن کنجد و آب جهت رفع امراض رئه و جگر و طلای آن با روغن شبت بر ناف و تهیکاه جهت قولنج مزمن و ضماد سائیده کرم نموده آن بثنهائی جهت فالج و استرخا و خدر و اوجاع ریخی و غیرها در هر عضوی که باشد نافع بشرط مداومت و بدستور با ثلث وزن آن زنجبیل خشک با آب برک عنب الثعلب و اگر در آفتاب توانند این ضماد را بعمل آورند که زود خشک گردد بهتر است و سعوط عصاره آب مطبوخ آن جهت نزله و سرخی چشم و قطور آنکه در آب ترب و روغن زیتون جوشانیده باشند جهت ثقل سامعه و کری و دوی و طنین و بخور آن جهت درد دندان و رفع چشم بد و تعلیق آن در پارچه کبود رافع سحر کویند افشاندن آن در خانه باعث فرقت و بخور آن مبطل آن اثر است مضر محرورین و مصدع و مغثی مصلح آن ربوب و میوه های ترش و سکنجبین و حموضات دیگر مقدار شربت آن از یک مثقال تا دو مثقال بدل آن قردمانا و کویند تخم سداب است و روغن آن در سوم کرم و در دوم خشک و مفتوح سده دماغی و جهت فالج و لقوه و رعشه و استرخا و صرع و اختلاج و ریاح اعصاب و خدر

شربا و ضماد او حقه آن جهت درد کمر و عرق النسا و برودت کرده و رحم مفید و
حمول بیخ آن با روغن ایرسا سائیده مفتوح افواه عروق و خون بواسیر است

ص: ۶۷۸

"جرمله"

بضم حا و سکون راء مهمله و ضم میم و فتح لام و ها و عرب آن را اقصبانا نامند

"ماهیت ان

نباتی است حجازی بقدر قامتی و در کنار آبها می روید و از جمله یتوعات است و پر
شیر و برک آن درازتر از برک بید و کوچک تر از ان و تیره رنگ

"طبیعت آن

کرم و با حدت

"افعال و خواص آن

کویند چون شیر آن را با پنبه و یا صوفی بگیرند به حدی که آن پنبه و صوف خوب تر
شود و آن را بگذارند تا بدبو شود و چون انسان صاحب جرب در آفتاب ایستد و جرب
خود را بخارد پس آن پارچه و صوف را بدان بمالد بقوت که احساس وجعی نماید
جرب آن بزودی زائل گردد

"جر"

بضم خاک خالص و بکسر و فتح خاک سنکدار است

"فصل الحاء المهمله مع الزای المعجمه"

"جزاء"

بفتح حاء مهمله و زای معجمه و الف و بضم حا و بمد و قصر هر دو آمده است کویند
بفارسی آن را دینار رویه نامند

۳۵۳ و بقولی تخم آن را زوفرا و بشیرازی میرک کازرونی و کوخر نیز و در مازندران
اناریچه خوانند

"ماهیت ان

بری و بستانی می باشد و از مطلق آن مراد بستانی است ساق آن بقدر انکشتی و از ان
باریک تر و شاخهای آن باریک و متشعب و از بالای ساق رسته و آن را قبه شبیه بقبه
زردک بری و مائل بزردی و تخم آن عریض و مائل بطول و تندطعم و با عطریت و
برک آن شبیه ببرک کشنیز و از ان بسیار ریزه تر و کویند شبیه بکرفس و از ان اندک
بزرکتر و پهن تر و کویند شبیه ببرک سداب و از ان زردتر و بیخ آن شبیه بزردک و
سفید و با اندک تندی و طعم آن و بدستور طعم برک آن مرکب از طعم زردک و
رازیانه و صاحب تحفه نوشته که صهاربخت و سعید جرجانی و ابن تلمیذ گفته اند که
در طبرستان آن را جعفری نامند و ظاهرا جعفری از قسم بری آن باشد چنانچه مشاهده
شده مؤلف گوید که شبیه بدین گیاهی در هند و بنکاله بسیار می شود و اقسام می باشد
و گیاه آن تا بلندی دو ذرع و زیاده نیز یک قسم آنکه برک کل آن بزرک و زرد و
تیره رنک و کم برک تا پنج عدد و در وسط آن برکهای ریزه و ساق و شاخهای آن
باریک و سبز مائل بینفشی و آن را جعفری نامند قسم دیگر آنکه قبه کل آن بزرکتر و
پربرک و رنک آن زرد طلائی و آن را صد برک و کیندا نامند و بعضی بتعمل برک

کل آن را پسته رنک می گردانند بدین نحو که در هنگام ظهور شکوفه و کل آنکه اواسط زمستان است شاخ متصل بیخ آن را شکافته قدری نیل در آن می گذارند و بر بالای آن پارچه نم کرده می پیچند و قسمی دیگر آنکه آن را حبشی نامند برکهای کل آن زرد و ریزه اندک پیچیده می باشد و قسم دیگر آنکه آن را سرنائی می نامند برکهای کل آن اندک بلند و پیچده شبیه بسرنا و نیز قسمی دیگر می شود که برکهای کل آن سرخ برکشته بطرف پائین و در وسط آن برکهای ریزه زرد و بسیار خوش منظر و آن را کل مخملی نامند و برک نبات آن شبیه برک تره تیزک و انبوه و نیز نر و ماده می باشد نر آن بر اطراف قبه کل آن برکهای بلند عریض هشت عدد تا ده عدد و در وسط آن تکمه و بر آن برکهای بسیار ریزه که زیره نامند و ماده آن را برکهای همه مساوی و بالیده تر و گیاه آن هم مزروع می باشد و هم بنشانیدن قلم آن و تخم آن سیاه رنک و باریک طولانی و کل قلم کرده گیاه آن بالیده تر و رنکین تر از روئیده تخم آنست و بهترین آن صد برک و کل بزرک تازه آنست

ص: ۶۷۹

"طبیعت آن

در اول دوم کرم و خشک و در سوم نیز گفته اند

"افعال و خواص آن

مسخن و قابض و محلل و منضج خراجات و اورام صلبه و هاضم و مدر بول و حیض و کاسر ریاح و دافع جشای حامض و رافع مضرتها اغذیه منفخه و معطشه و جهت سم عقرب و سائر هوام بارده و تقویت معده بارده و تسخین آن و خوردن مطبوخ برک آن جهت بواسیر ریحی و خونی و اخراج سنک کرده مجرب دانسته اند و قطور آب برک

آن جهت جریان رطوبات و چرک از گوش و طلای برک درخت آن جهت قوبا و بهق و کلف و نطول طبیخ آن جهت تفتیت حصاه نافع گفته اند و چون اندکی از آب برک آن و اندکی زاج سفید در آب خیسانیده با توتیای کرمانی نرم سوده و با سرمه نرم سوده حل نموده در چشم بچکانند هر صبح تا چند روز باعث تقویت آنست المضار مصدع و در محرورین موجب رمد و جرب و بثور و قطع منی و مصلح آن سویق و آب سرد و کاسنی و بقول بارده و بادرنجبویه نیز گفته اند و ترشیا و بخور آن جهت دفع اذیت ریاح ردیه و برک کل آن را چون در آب بجوشانند تا رنگ آن در آب باز داده شود پس صاف نموده اندک زاجی داخل کرده پارچه سفید را و یا کاغذ را بدان رنگ کنند بسیار زرد و نیکو می گردد و اگر اندکی نیل در آن داخل نمایند سبز پستی می شود و بر پارچه رنگ پخته می شود و از افتاب تغییر نمی یابد

"حزاء بری"

ص: ۶۸۰

و حزاء نیز نامند و بشیرازی کوخر کویند

"ماهیت ان

از جمله سداب بری شمرده اند و دو قسم می باشد بری و بستانی یک قسم را در مازندران جعفری نامند و برک آن شبیه ببرک کرفس بقدر برک کشنیز و تخم آن سبز

۳۵۴ و خوش بو و این بهترین اقسام است

"طبیعت ان

کرم و خشک در آخر سوم

"افعال و خواص آن

مقوی هاضمه و دافع ریاح و ادویة قتالۃ بارده خصوصاً سم عقرب و مدر بول و مجفف منی و قسم دوم که بستانی است ساق آن بقدر ذرعی و پر کره و برک آن شبیه بیرک سداب و با زغب و خوش بو و تندطعم و تخم آن شبیه بانجدان و زوفرا عبارت از آنست و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که برک آن شبیه بیرک جزر و طعم آن قریب بطعم رازیانه و تخم آن سبز رنگ و خوش بو و خوش طعم نزدیک بتخم کزر در شکل و بر جامه بچسپد و بشیرازی آن را خودوسک نامند

"طبیعت ان

در سوم گرم و خشک

"افعال و خواص

آن

مقوی معده و احشا و جگر و محلل ریاح و هاضم و مفتوح سده جگر و سپرز و مسخن کرده و مثانه و مسمن آن و مبهی و مقوی آن و منقی مثانه و مجاری بول و رافع خمار و آشامیدن و بوئیدن آن جهت زکام و رطوبات دماغی و برودت دماغ و ضماد آن جهت تسکین وجع و ورم بواسیر و بدستور خوردن آن و ادهان آن کوبند بواسیر را زائل گرداند و رنگ روی را نیکو سازد و هیچ دوائی بآن نرسد و طلای کل و برک آن با عسل جهت خراجات و اكله و ضماد جمیع اجزای آن با شراب و یا روغن بنفشه جهت رفع سم هوام و نیم درهم آن با اندک شراب جهت کزیدن هوام شراباً نافع و جالینوس بالخاصیت آن را جهت سعال یابس مفید می داند و تخم آن در افعال قویتر از اکثر اجزای آنست و مضر سر و مجفف منی مصلح آن بادرنجبویه بدل آن سداب است

هرگاه اقسام دیگر حزا یافت نشود مقدار شربت آن تا سه درهم و از تخم آن تا یک
مثقال

ص: ۶۸۱

"حزاز الصخر"

بفتح حاء مهمله و زای معجمه و الف و ضم زای معجمه و الف و لام و فتح صاد مهمله
و سکون خاء معجمه و راء مهمله و بضم حا نیز آمده و در مصر حناء القریش و بفارسی
کل سنک و بدیلمی سنک حنا کویند و این را حزاز از ان جهت نامند که مرض حزاز
را که نوعی از قوبا است زائل می گرداند

"ماهیت ان

چیزی که بر روی سنکهای نمناک متولد می شود و رنگ آن سبز مائل بسفیدی و چون
بدست بمالند برنک حنا مشابه گردد

"طبیعت ان

سرد و خشک

"افعال و خواص آن

جالی و جهت اقسام قوبا و قطع نرف الدم و تسکین حرارت اعضا و اورام حاره و ورم
زبان و با عسل جهت یرقان ضمادا نافع"

"حزنبل"

بفتح و بضم حاء مهمله نیز و ضم زای معجمه و سکون نون و ضم باء موحدده و سکون لام لغت عربی است و کف الدابه و کف النسر و بیونانی مربا فلن نامند

"ماهیت ان

امین الدوله نوعی از بهمن سفید دانسته و مراد از ان بیخی است سفید و سطر مائل بتیرکی و زردی و طعم آن شیرین مائل بتلخی و نبات آن انبوه و برک آن شبیه ببرک سیب و عریضتر از ان و مزغب و ساق مجوفی از وسط آن رسته و رنگ آن ما بین سرخی و زردی و مزغب و برکهای ریزه احاطه ساق آن نموده و بلندی آن تا دو ذرع و منحرف بجهت اسفل به حدی که ملاصق زمین شده و بر سر آن چیزی متخلخل مثل اسفنج و درونش با اندک رطوبت و خارهای ریزه در اطراف آن و کل آن مائل بسفیدی و زردی و محیط بساق آن مثل فراسیون و بی شعبه و شاخ و منبت آن نزدیک آبها و اکثر بلاد مانند طرسوس و اراضی شام و غور و طبریه و جبال بیت المقدس و هکار موصل و غیر اینها از بلاد مناسبه بطبیعت آن و بهترین آن طرسوسی چرب و شیرین باندک تلخی است و تازه آن را چون از زمین بکنند نرم مانند شمع می باشد و چون بخایند مانند خمیر گردد و چون در تابستان نزدیک خشکی گیاه آن را بکنند صلب و بزرک می باشد و قوت آن تا دو سال باقی می ماند

ص: ۶۸۲

"طبیعت ان

در اول سوم کرم و در وسط دوم خشک

"افعال و خواص آن

مفتح و محلل و ملطف اخلاط و مبهی و مقوی احشا اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفص و الزینه و المفاصل و غیرها آشامیدن آن جهت رفع صداع کهنه و رفع بخارات و منع تصاعد بخار و تقویت دماغ و قطع نزلات و رمد و درد لہاہ و لثہ و سینہ و سعال

۳۵۵ و ربو و ضیق النفس و قولنج و ریاح غلیظہ و ضعف جگر و سپرز و با عسل جهت حصاه و مداومت یک ہفتہ تا دو ہفتہ بدان جهت استسقای لحمی و زقی و با سکنجبین

جهت نیکوئی رنک رخسار و با مغز تخم خربزہ جهت وجع کردہ و نرف الدم و با کلنار جهت قطع سیلان خون و با آب کندنا جهت اسقاط دانہ بواسیر و مداومت خوردن آن با آب کرفس جهت تحلیل آنچه در انثیان بہم رسد و با صبر جهت وجع مفاصل و عرق النسا الراس بخور آن جهت صداع و تحلیل مواد دماغی و ضماد مطبوخ

مہرای آن با سداب در روغن زیتون جهت فالج و لقوہ و کزاز و خدر و عرق النسا الاذن قطور آن در کوش جهت ثقل سامعہ العین اکتحال آن جهت قطع بیاض و ناخنہ و سلاق السموم آشامیدن آن جهت سموم حیوانی و نباتی و تقویت باہ اجماعی اطبا است خصوصاً با شراب و بدستور طلا کردن آن الخواص آشامیدن منقوع یکدرہم آن در شیر تازہ دوشیدہ بقدر یک سیر صبح ناشتا و تا آخر روز چیزی نخوردن موجب عدم تاثیر سموم است مطلقاً خواه حیوانی باشد و خواه نباتی تا مدت یک سال و کویند تا مدہ العمر و با آب و نمک جهت سقطہ الجروح ضماد تازہ و خشک آن جهت منع جراحات و التیام آنها بغایت مفید و کویند مضر رثہ است مصلح آن انیسون مقدار شربت آن یک مثقال تا دو مثقال یوسف بغدادی در مرباflen صنفی را بیان نمودہ کہ در شام بہم می رسد و آن بیخی است شبیہ بسورنجان صلب و عظیم و چون بخایند نرم می باشد و در رفع اثر سموم در عرض سال مخصوص بآن دانستہ

"فصل الحاء مع السین المهمله"

"حسک"

بفتح حا و سین مهملتین و سکون کاف و آن را شکوهنج و شکرهنج نیز و بشیرازی
 حارسوهوک و باصفهانی هرداد و در مغرب حمص الامیر و بفارسی خارخسک و
 بهندی کوکهر و هست چنکهار یعنی در پای فیل چون بخلد فریاد برآورد

"ماهیت آن"

بری و بستانی می باشد بری آن در خرابها و نزدیک آبها و بیشها می روید شبیه بنبات
 هندوانه و شاخهای آن خاردار منبسط و بر روی زمین و برک آنکه نزدیک خارهای
 آن رسته شبیه ببرک زیتون و نخود و طعم ظاهر آن و شبنمی که بران می افتد ترش و
 جرم آن بیمزه و با اندک عفوصت و ثمر آن سه پهلو و اطراف آن نیز مانند خار و مغز
 آن از نخود کوچکتر و سفید رنگ و بستانی آن در نهرا می روید و شاخهای آن
 مرتفع از روی زمین و خارهای آن ریزه و شاخهای آن طولانی و طرف بالای شاخها
 غلیظتر از طرف اسفل و بر آنها چیزی رسته بباریکی موی و مجتمع شبیه بخوشه و ثمر
 این نیز شبیه بثمر آن بهترین آن بستانی آن است

"طبیعت آن"

مرکب القوی از جوهر رطب اندک و یابس بسیار و حرارت لطیف و کرم و خشک در
 اول نیز گفته اند

"افعال و خواص آن"

اعضاء الغذاء و النفص و السموم و غيرها جالی و مدر بول و مسکن درد مثانه و افزایشنده منی و مفتت حصاه کرده و مثانه و منضج و رادع و ملین و رافع قولنج حار و مانع انصباب مواد و با شراب جهت دفع ادویه سمیه نباتیه و آشامیدن عصاره برک و بیخ و ثمر تازه آن بتمامها جهت قرحه مجاری بول و احلیل که بفارسی سوزنک و بهندی سوزاک نامند و تقویت باه و تفتیت حصاه و عسر البول و قولنج و عصاره آن مستعمل در اکتحال مبرده و مجففه و رادعه و مضمضه بعصاره آن با عسل جهت قلاع و عفونت دهان و وجع لثه و اورام عضل حلقوم نافع و ضماد عصاره طبیخ آن جهت ردع ورم حار و منع حدوث آن و ریختن مواد باعضا و دو مثقال عصاره خشک بری با شراب جهت سم افعی و پاشیدن آب طبیخ آن جهت برطرف کردن کک بغایت مؤثر و چون نخود را در آب تازه آن مکرر پرورده کنند در تقویت باه ببعیدیل مقدار شربت آن تا پنج درهم مضر سر مصلح آن بادام و روغن کنجد و تخم آن در جمیع افعال مانند عصاره گیاه آن و روغن آنکه آب گیاه آن را با روغن کنجد طبخ دهند بدستور مقرر طلای آن و آشامیدن و تحقین

ص: ۶۸۴

۳۵۶ بدان جهت تقویت باه و درد مفاصل و نیکو کردن رنک رخسار و درد کمر کرده و عسر البول و چکانیدن و مالیدن آن در احلیل و عانه و کمر جهت حصاه کرده و مثانه مؤثر مقدار شربت آن هفت مثقال با میپختج یا عسل یا نبید و چون تخم آن را که حسکدانه نامند با شیر تازه سه مرتبه طبخ نمایند و هر مرتبه خشک کنند در تقویت باه بیمثل است

"حسل"

بفتح حا و سین مهملتین و سکون لام و بکسر حا نیز آمده بیونانی جسمی نامند

"ماهیت آن

گیاهی است شبیه بصعتر و برک آن درازتر و بزرگتر از آن و تیره رنگ

"طبیعت آن

در دوم گرم و خشک

"افعال و خواص آن

پخته آن مقوی معده و هاضم و مصلح طعام فاسد شده و جهت خشبوئی دهان و آروغ و با شراب جهت کزیدن رتیلا و عقرب مفید مقدار شربت آن تا پنج درهم و زیاده بران نیز مجوز است

"حسو"

بتشدید واو و حسو بر وزن فعول نیز آمده

"ماهیت آن

غذائی است که از حبوب و غیر آن ترتیب می دهند رقیق و بطریق قهوه تناول می نمایند و بفارسی حریره نامند و در قرابادین انواع آن ذکر یافت "

"فصل الحاء مع الشین المعجمه""

"حشیشه البراغیث"

بفتح باء موحدہ و راء مہملہ و الف و کسر غین معجمہ و سکون یاء مثناہ تحتانیہ و ثاء
مثلتہ بلغت شام گیاه دوقس را نامند و در عراق مراد از ان گیاهی است کہ کیکرا دفع
می نماید و در طبرستان کبک و لرش نامند و قسمی از دوقسرا شمرده اند

ص: ۶۸۵

"حشیشہ الداخس"

بفتح دال مہملہ و الف و کسر خاء معجمہ و سکون سین مہملہ لغت عربی است یونانی
فارفوخیا نامند

"ماہیت ان

گیاهی است منبت آن سنکلاخها و برک آن شبیہ ببرک عدس و از ان بزرکتر

"طبیعت آن

در آخر دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

محلل و ملطف ضماد آن جهت سعفہ و قروح شہدیہ و داخس نافع است

"حشیشہ الزجاج"

بضم زای معجمہ و فتح جیم و الف و جیم برومی کسنین و اهل اندلس حبیقہ و حبقا و
بفارسی گیاه آبکینہ نامند

"ماہیت ان

گیاهی است که در شوره زار و محوطها و خرابها می روید شاخهای آن باریک مائل
بسرخی و برک آن خشن و مزغب و بر شاخهای آن چیزی شبیه بتخم بقدر برنج و
خشن و بسیار تلخ و بر جامه می چسپد

"طبیعت آن

در دوم سرد و خشک

"افعال و خواص آن

محلل اورام و رادع و مفتح سدد و جالی و فابض و چرک زجاج را بالکلیه زائل می
کرداند و ازین جهت آن را حشیشه الزجاج نامند و تحسی بدو اوقیه از عصاره آن با
شکر جهت سرفه کهنه بسیار مؤثر و ضماد عصاره آن جهت اورام حاره و بواسیر و با
سفیدآب جهت حمره و نمله و قیروطی آن با روغن حنا و پیه بز و مالیدن برک آن
جهت قوبا و غرغره آن جهت ورم لوزتین و با روغن کل جهت درد گوش مفید مضر
سر مصلح آن نبات و خشخاش مقدار شربت آن تا دو مثقال است

ص: ۶۸۶

"حشیشه العلق"

بفتح عین مهمله و لام و سکون قاف امین الدوله گفته که آن را در کیلان خنیس نامند
و از جمله پودنه است و در مازندران اوجی کویند

"ماهیت آن

نباتی است شبیه بسوسنبر و مائل بسیاهی و خشبو بالخاصیه اخراج زلوی در حلق مانده نماید و در سائر افعال قویتر از اقسام فودنج است

"حشیشه المعدن"

بفتح میم و سکون عین مهمله و کسر دال مهمله و سکون نون و آن را ریش سمندر نامند

"ماهیت آن"

گیاهی است سفید و صلب قریب بصلابت سنک و چون شکسته شود اجزای آن ریزه گردد و با روغن چون مشتعل گردد شعله آن برطرف نشود

"افعال و خواص آن"

جالی و مورث صحت و طراوت جلد است و داخل ضمادات ملوکی

۳۵۷ می نمایند

"فصل الحاء مع الصاد المهمله"

"حصاه"

بفتح حا و صاد مهملتین و الف و تاء مثناه فوقانیه بفارسی سنکریزه و بهندی پتهری و کنکر نیز نامند

"طبیعت آن"

سرد و خشک

"افعال و خواص آن

رادع و مجفف و ذرور سائیده آن مانند غبار جهت نرف الدم جراحات و دفع ضرر آن مفید و انداختن آن در کوزه آب مصلح غلظت آن و مقوی احشا است

"حصرم

بکسر حا و سکون صاد و کسر راء مهملتین و سکون میم بفارسی غوره نامند

"ماهیت آن

انکور خام نارس سبز ترش است هر نوع که انکور باشد

"طبیعت آن

در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و عصاره آن سردتر و خشک تر از آن تا سوم

ص: ۶۸۷

"افعال و خواص آن

مطفی حرارت خون و صفرا و قامع صفرا و مقطع بلغم حاصل در معده و حابس طبع و مانع انصباب مواد و مقوی جگر و بدن و رافع تشنکی و سستی اعضا و ضماد سائیده خشک آن جهت خشبو کردن عرق و حصف و منع تولد آن در آن سال ثانیاً و جوشش و خارش و سستی بدن نافع و مضعف معده سرد و مضر باه و مولد ریاح و مغص و مورث عطش در بعضی امزجه بجهت تکثیف آن اجزای معده را مصلح آن کلکند و انیسون و انجیر بدل آن ریاس و حماض و اترج و رب آن قاطع تشنکی و مسکن حرارت و التهاب معده و جهت اسهال مراری و برانکیختن اشتها و حفظ جنین و تقویت

احشا و منع غثیان صفراوی و خمار و منع قبول مواد و با رب انار میخوش جهت صفراوی مجرب و عصاره آنکه در آفتاب خشک کرده باشند جهت خناق و ورم حنجره و لاه و قلاع دهان و رعاف و قئ الدم و با آب کنندنا جهت تجفیف دانه بواسیر و فرزجه آن جهت تنقیه و اصلاح رحم و با سرکه جهت نواصیر و قطور آن جهت چرک کوش و غرغره آن جهت ورم حلق و اکتحال آن جهت دمعه و خشونت اجفان و تاکل آن و حقه آن جهت قرحه امعا و سیلان رطوبات رحم مفید و در سائر افعال مانند رب آن و آب آن در افعال مانند عصاره آن و مقوی قوت ماسکه معده و چون توتیا را بآن پرورده کنند و بدستور سائر ادویه عین را بغایت مقوی فعل آنست مضر سینه و مورث سعال مصلح آن کلقد و شربت خشخاش مقدار شربت از عصاره آن یک مثقال بدل آن آب سیب ترش و سماق و شراب آنکه از آب غوره قریب بشیرینی و رسیدگی سه جزو و عسل کف گرفته یک جزو ترتیب دهند بدین طریق که سه چهار روز در آفتاب گذارند تا بجوش آید پس صاف کرده در خم نموده در آفتاب گذارند تا برسد قابض و مقوی معده و منشف رطوبات رحم و جهت بطوء هضم و استرخای معده و قولنج ثقلی و وبا و در سائر افعال مانند عصاره آنست و کهنه یکساله و زیاده آن بهتر و قوی تر تازه آنست و بدستور چون بآتش بقوام آورند و شربت سازند

ص: ۶۸۸

"حصی لبان الجاوی"

بفتح حا و کسر صاد مهملتین و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم لام و فتح باء موحده و الف و ضم نون و لام و فتح جیم و الف و کسر واو و سکون یا و بفارسی حسن لبه و بهندی لبان نامند

"ماهیت آن

صمغ ضرو یمنی است و کمکام عبارت از آن است و در ضرو مذکور خواهد شد و انطاکی نوشته که اهل این صناعت تحقیق نکرده اند و من بعد از مشقت بسیار تحقیق و تشخیص نمودم که صمغ ضرو است و در اول تکون بقدر دانه کندم می باشد و بتدریج بقدر خربزه می شود و بوی آن مرکب از بوی مصطکی و کندر و خوشبوترین صمغها است چون در آتش اندازند و از بخورات طیبه است و بهترین آن آنست که خوش بو و سفید مائل بسرخی و سیاهی باشد و مغشوش بمصطکی و کندر و صمغ می نمایند و فرق آنست که چون در آتش اندازند اصلی آن خوش بو می باشد بخلاف مغشوش

"طبیعت آن

در دوم کرم و در اول خشک

"افعال و خواص آن

القلب مقوی دل و مورث سرور شربا و بخورا الفم خائیدن آن جهت رفع قلاع دهان

۳۵۸ و تقویت لثه و سرفه الراس طلای آن جهت حبس نزلات الاذن قطور آن با روغنهای مناسب جهت درد گوش بارد الصدر و الدماغ و المعده آشامیدن آن جهت امراض سینه و سرفه رطوبی و تقویت دماغ و معده و اذابت رطوبات و تحلیل آنها و رفع مغص و تقویت آلات تناسل و مقعده الزینه اغتسال بدان جهت تقویت بدن و حفظ موی از افتادن مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن لادن و مصطکی بالمتاصفه و مصدع محرورین مصلح آن روغن بنفشه و خشخاش است

ص: ۶۸۹

"فصل الحاء المهمله مع الصاد المعجمه"

"حضض"

بضم حاء مهمله و ضاد و سکون ضاد دیگر معجمتین

"ماهیت ان"

دو نوع است مکی و هندی مکی را بیونانی لوفیون نامند و آنچه مشهور است آنست که عصاره برک و تخم نباتی است خاردار قریب بسه ذرع پوست آن گاهی رنک برک آن شبیه بشمشاد و ثمر آن شبیه بفلفل و سیاه و املس و طعم آن تلخ و کویند برک آن مدور اندک ضخیم و سر برک آن اندک فرو رفته و منبت آن وادی عرفات است گیاه آن را بالتمام از بیخ و برک و تخم و ساق گرفته و خرد کرده در حوضی می خیسانند پس خوب لکد کوب می کنند و صاف کرده می گذارند تا درد آن ته نشین گردد پس صافی زلال آن را گرفته طبخ می نمایند تا قریب بانعقاد رسد پس در خیکچها پر نموده سر آن را بسته باطراف می برند و این را خولان می نامند و دردی آن را از بالایش می گذرانند تا ریشها و اجزای غلیظه آن جدا گردد پس اندک طبخی می دهند که قریب بانعقاد رسد کلولها می سازند و این را حضض می نامند و از بعضی ثقه شنیده شده و تحقیق همین است که گیاه آن بعینه گیاه عنب الثعلب است که بدستور مذکور مرتب می نمایند و بعضی مغشوش و بعضی مجعول از برک مورد و صبر سقوطری از هریک سی مثقال و مرمکی بیست و پنج مثقال و زعفران بیست مثقال و دوشاب یک من تبریزی می سازند و فرق میان آن و اصلی آن آنست که رنک بیرون اصلی زرد مائل بسیاهی و اندرون آن مائل بسرخی و چون در آب حل نمایند کف آن برنک خون می باشد و طعم آن باقبضیت و تلخی و چون در آتش بدارند ملتهب گردد و مجعول و مغشوش آن بخلاف آن باشد و باتش ملتهب نشود

"طبیعت آن

در حرارت و برودت معتدل و در دوم خشک

"افعال و خواص آن

قابض و رادع و محلل و مبرد و تحلیل آن کمتر از ردع و آشامیدن آن جهت اورام باطنی و اسهال قطع سیلان رطوبات و عرق و احتباس خون و نفث سینه و سرفه و درد جگر و یرقان اسود و زحیر و ادرار حیض و بواسیر و حرارت کرده و قرحه مجاری بول و التهاب و تشنکی و کزیدن سک دیوانه الاذن قطور آن جهت منع سیلان رطوبات و چرک از گوش الفم مضمضه آن جهت تقویت لثه مسترخیه و غرغره آن جهت ورم حلق العین اکتحال آن جهت جرب و حکه و سلاق و دمعه و رمذ و ضعف بصر و منع نزله اعضاء الغذاء طلای آن جهت شقاق و قرحه مقعده و سحج کل اعضاء و حقنه آن جهت اسهال مزمن و قرحه امعا نافع و قرشی در شرح قانون گفته که حضض با وجود آنکه منع نرف الدم می کند ادرار حیض می نماید مضر سپرز مصلح آن انیسون و حماما مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکدرهم بدل آن حضض هندی است"

"حضض هندی"

بهندی رسوت نامند

"ماهیت آن

بعضی گفته اند که عصاره فیل زهرج است و تحقیق آنست که غیر آنست صاحب دستور الاطبا نوشته بهترین آن آنست که در نکر کوت و نواح لاهور از شیره هلیله تازه سازند و صاف باشد و در کتاب دیگر دیده شده که در نواح لاهور و نکر کوت از شیره

هلیله تازه و شیر می سازند و حکیم عبد الحمید در حاشیة تحفه نوشته که آنچه از حکمای هند و کتب معتبره ایشان تحقیق شده آنست که عصاره دارهلد است که در هلد تازه

ص: ۶۹۱

۳۵۹ را نیم کوفته در آب می جوشانند تا تمام قوت آن در آب باز داده شود پس صاف نموده مساوی آن شیر کاو داخل کرده می جوشانند تا غلیظ و منعقد گردد و باطراف می برند و بعضی گفته اند معنی رسوت بهندی رس اوتته است زیرا که رس بمعنی عصاره و اوته بمعنی جوشانیدن است و چون آن عصاره است و بطبخ مرتب می نمایند لهذا مسمی بدان کشته و آن عصاره برک چند نباتی است بعضی شبیه ببرک حله و خاردار و بعضی شبیه بخرفه خرد و ضخیم تر از آن و بعضی شبیه بحندقوقی که بهندی کده پورناوبس کهپره نامند در هاونهای چوبی بزرک کوبیده آب آن را گرفته صاف کرده طبخ می دهند تا بسرحد انعقاد رسد و بر برکهای عریض طولانی سبز پستی رنگ ریخته خشک می نمایند و باطراف می برند و آن برک یحتمل که برک دار هلد باشد و رنگ رسوت تازه خالص زرد می باشد

"طبیعت ان

قریب بطبیعت مکی است و گفته اند سرد و خشک است

"افعال و خواص آن

نیز قریب بدانست و جهت امراض چشم و تقویت باصره و تحلیل اورام حاره و بثور و تسکین حدت خون و صفرا و قئ و فواق و اسهال بواسیری و ورم طحال و دفع سموم نافع و آشامیدن محلول مقدار نیم درهم آن با آب برک ککرونده که گیاه هندی است

مقدار پنج شش مثقال خصوصا که شب در آن بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده نیم کرم بیاشامند جهت حبس خون بواسیر و اسهال بواسیری و اسهال الدم و سحج امعا و طلای محلول آن در آب نیم کرم جهت وجع بین الکتفین و تحلیل اورام حاره و بثور مجرب و اهل هند جهت سحج اطفال در ادویة ایشان داخل می نمایند و می خوراندند و خوب رسوت در قرابادین مذکور شد و فتیله آنکه یک وزن آن را باهم وزن آن ثمر نیم که بهندی نمولی کویند با ربع وزن آن زرنباد کوفته در آب برک ککرونده سفید خوب حل کرده فتیله ها سازند بقدر بند انکشت خنصر و خشک نموده در شیشه کرده سر آن را محکم بسته نگاهدارند عند الحاجة یکی بردارند بدبر جهت تسکین وجع بواسیر و حبس خون مجرب است

ص: ۶۹۲

"فصل الحاء المهمله مع اللام"

"حلاب"

بضم حاء مهمله و فتح لام و الف و باء موحدہ

"ماهیت ان

کیاهی است بقدر شبری برک و شاخهای آن بسیار باریک و کل آن بسیار ریزه سفید و تخم آن بقدر خردلی منبت آن اکثر امکنه خصوصا اطراف عمارات و خرابها

"طبیعت ان

در سوم سرد و خشک

"افعال و خواص آن

ضماد آب آن با آرد کندم جهت استحکام عضو مکسور و کوفته و بدررفته و مانده و سست شده و با حنا جهت خارش کف دست اطفال و غیر اطفال و مانع زیاده شدن آن و جهت سیلان زرد آب از آن مفید"

"خلبه"

بضم حاء مهمله و سکون لام و فتح باء موحده و ها و فریقه نیز خوانند و در کیلان خلبه بخای معجمه و باصفهان شنبلیله و در شیراز شملیز و بهندی میتهی نامند

"ماهیت آن"

از حبوب معروفه است و گیاه آن تا بقدر ذرعی و شاخهای آن باریک و برکهای آن ریزه صنوبری شکل زاویه آن متصل بشاخ و قاعده آن بالا و طعم آن مائل بتلخی و بوی آن تند و تخم آن لعابی و بوی آن نیز شبیه بوی برک آن و در غلافی شبیه بغلاف تخم ترب و اندک پهن و کوچکتر از آن و اندک زرد رنگ و ریزه مربع اندک پهن و غیر املس و غیر مستوی و ماکول و برک آن را نیز پخته می خورند و با گوشت لذیذ می باشد و بعضی برای حدت طعم و کم شدن تلخی و رائحه آن اولاً برک آن را اندکی در آب جوش داده و آن آب را ریخته پس با دو پیازه گوشت بریان کرده می خورند

ص: ۶۹۳

"طبیعت آن"

در دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه

"افعال و خواص آن"

برک آن منضج و ملین و محلل و مدر بول و حیض و جهت امراض بارده و سوء القنیه و استسقا و سرفه بارد و ورم طحال و درد کمر

۳۶۰ و جگر و رحم و برودت مثانه و تقطیر البول و ضماد آن جهت تقویت موی نافع و خوردن آن با نان مانع تلین آنست و تخم آن ملین و منضج و محلل و مبهی و مدر حیض و مقوی رئه الصدر و المعده مطبوخ آن با عسل مسهل و جهت مواد محتبسه بسینه و سرفه و ربو و عسر النفس و بواسیر و اورام باطنی و کسر ریاح و دفع بلغم لزج از سینه و تنقیه امعا و مطبوخ آن با تمر هندی و مویز و انجیر که آب آن را بعد طبخ صاف نموده با عسل بقوام آورده باشند جهت ضیق النفس و تصفیة صوت و قروح سینه و درد آنکه مزمن شده باشد با آب پرسیاوشان مجرب خوردن آن با مری پیش از طعام و بدستور با عسل شکم براند و اخلاط ردیه دفع کند اعضاء النفص طبیخ آن بتنهائی و یا با ادویة مناسبه جهت تسهیل ولادت و ادرار بول و حیض و مداومت خوردن آن بآرد کندم و شکر و عسل سرشته جهت تسمین بدن و اصلاح حال کرده مؤثر و آب طبیخ آن با پنج درم فوه جهت نیکوئی رائحه براز و تلین طبیعت و رفع سستی و شکستگی اعضا و ادرار حیض و لیکن مفسد رائحه عرق و بول است الاورام و غیرها ضماد آن جهت اورام صلبه ظاهری و باطنی و سعفه و سبوسه کلف و سوختگی آتش و شقاق بارد و کجی ناخن و ورم سپرز و رحم و رفع اسقاط موی و سائر آثار جلدیه و ضماد آرد آن با بوره ارمنی جهت تحلیل طحال و با انجیر جهت کشودن دمل و با آرد جو و روغن کل سرخ و سرکه جهت اورام حاره و با عسل جهت بارده و طلای آن جهت رفع چرک و نیکوئی رنک رخسار و با مویز جهت منع تولد قمل و قطور نقیع آن در آب جهت دمعه و سلاق و حمره و بقایای ورم چشم و نطول طبیخ آن و بدستور جلوس در آن جهت تسهیل ولادت و اسقاط مشیمه و تنقیه رحم و فرزجه آن با پیه قاز جهت تلین صلابت رحم و تفتیح فم آن و شستن سر به آب طبیخ آن جهت جعودت موی و

زوال حزاز و قروح رطبه نافع و اکثار آن مصدع و مغثی و مضر انشیان مصلح آن
 سکنجین حامض و انیسون و مکیدن انار میخوش و محرور المزاج را استعمال برک آن
 بدون کاسنی جائز نیست و طبیخ برک آن با برک اسفناج و یا برک خرفه و یا با
 زردک نیکو مصلح است آن را از برای محرو المزاج و روغن تخم آن کرم و تند و
 محلل و ملطف و ملین صلابات و منضج دیله و جهت زحیر و اسهال و نخاله ردی و
 موی و قرحه رخسار و با موم جهت شقاق و با ادویه کلف جهت جلای بشره موثر است

ص: ۶۹۴

"حلیب"

بفتح حای مهمله و سکون لام و کسر بای موحدده و سکون یای مثناه تحتانیه و بای
 موحدده کویند سورنجان هندی است

"ماهیت ان

دوائی است هندی خشبی شبیه بسورنجان مصری

"طبیعت ان

در دوم کرم و خشک و کویند در سوم

"افعال و خواص ان

آشامیدن آن جهت نفرس و درد مفاصل و زانو و تقویت بدن و اخراج بلغم خام و
 اخلاط غلیظه و اقسام کرم معده و امعا و اسهال بلغم خام مفید مقدار شربت آن تا سه
 درهم مضر سپرز و مغلظ آن مصلح آن کثیرا و کاسنی است

"حلبوب"

بفتح حای مهمله و سکون لام و ضم بای موحده و سکون واو و بای موحده لغت نبطی است و باندلس حریف الاملس بحای مهمله و در بلاد دیگر عصا هرمس و خصی هرمس بحای معجمه و صاد مهمله و دیسقوریدوس در رابعه نوشته که آن را لیثورسطس و بعضی برسانیون و بعضی اربوطانون نامند

"ماهیت آن"

گیاهی است بقدر شبری و پرشاخ و بسیار کره و شعبهای آن از کره‌های آن رسته و برک آن کوچکتر از بادروج و مفروش بر روی زمین و یکروی آن مزغب و دو نوع می باشد نر و ماده و ثمر نوع ماده آن خوشه دار با تخم و تخم آن از بطم کوچکتر و برک نر آن و ثمر آن نیز کوچکتر از ماده و مستدیر و یک تخم بر بالای تخم دیگر و پیوسته بهم شبیه بخصیه حیوان و بیخ آن دو عدد و مستدیر بقدر تخم کبوتر یکی سست و دیگری صلب نیز بهم پیوسته مانند خصیه

ص: ۶۹۵

"طبیعت آن"

کرم و خشک در دوم

"افعال و خواص آن"

محلل

۳۶۱ اورام بارده و ملین طبع و آشامیدن سی مثقال از آب مطبوخ آن مسهل رطوبات مائیه و مرت صفرا و ضماد آن محلل قوی و گفته اند حمل برک ماده آن بعد از طهر و خوردن بیخ صلب آن باعث حمل بدختر و آشامیدن برک نر آن و حمل بیخ سست آن باعث حمل پسر است بالخاصیت و گفته اند سست آن مضعف باه و صلب آن مقوی آنست

"حلتیت"

بکسر حاء مهمله و سکون لام و کسر تاء مثناه فوقانیه و سکون یاء مثناه تحتانیه و تاء مثناه فوقانیه بفارسی انکزد و انغوزه و باصفهانی انکشت کنده و بهندی هینک نامند

"ماهیت ان

دو نوع می باشد طیب و منتن و طیب آن صمغ انجدان سفید است که آن را کوله پر نامند و منتن آن را کویند صمغ انجدان سیاه است که بفارسی کماه نامند و بهترین آن طیب آنست و بهترین منتن آن صاف شفاف مائل بسرخی تندبوی با بشاعت است که چون در آب حل کنند مانند شیر شود و زبون و مغشوش آن رنگ آن سبز و بوی آن مانند بوی کندنا و طعم آن کریه باشد و کویند منتن آن بدین اوصاف است و مغشوش بسکینج و آرد باقلی می نمایند منبت آن هرات

"طبیعت ان

کرم در اول چهارم و خشک در آخر دوم و منتن آن خشک در سوم و باقوت تریاقیه و سمیه

"افعال و خواص ان

امراض الراس آشامیدن آن جهت امراض بارده دماغیه مانند فالج و رعشه و صرع و خدر و تمدد و ام الصبیان و امثال اینها و با فلفل و سداب جهت کزاز و با شراب جهت امراض اعصاب و با سکینج جهت فالج و خدر بشرط ادمان و بلع نمودن سه قیراط آن ممزوج با موم جهت فالج نافع امراض چشم و گوش و بینی و دهان و حلق و حنجره و صدر و معده و کبد و طحال و مراره اکتحال آن با عسل جهت قوت باصره و نزول آب و بیاض و ظفره و قطور جوشانیده آن در روغن زیتون جهت درد گوش و کری کهنه و دوی و طنین و با زنجار و زاج جهت بردن گوشت زیاده که در بینی متکون شود و گذاشتن آن بر دندان کرم خورده جهت تسکین درد و ریزانیدن آن و طلای آن از خارج نیز مسکن درد آن و مضمضه بطبیخ آن بانجیر و زوفا جهت درد دندان کرم خورده و غرغره آن با عسل جهت ورم لاه و با سرکه جهت اخراج زلوی در حلق مانده و با زرده تخم مرغ جهت سرفه خشک و درد پهلو و بتنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت بحت الصوت و خشونت حلق و شوصه بلغمی و آشامیدن محلول آن در آب جهت تصفیة صوت اعضاء غذا آشامیدن آن مذیب هر جامد و محلل و پراکنده کننده ریاح و با سکنجین جهت جمود شیر و با قوابض جهت اسهال رطوبی و بادویه مناسبه جهت مغص ریحی و بلغمی و قولنج و تحلیل ریاح و پراکندگی آنها و اخراج اقسام کرم معده و تفتیح خون بواسیر و برودت معده و جگر و سپرز و استسقا و سستی بدن و خوردن مقدار یک نخود آن و یا کمتر بقدر برداشت مزاج که در جوف خمیر نان پخته گذاشته بلع نمایند تا چند روز پی هم جهت تحلیل استسقای بارد هر نوع که باشد خصوص زقی و طبلی نافع و بانجیر جهت یرقان سدی و با آب بار تنک جهت رفع چرک و دیلات باطنی امراض رحم و اورام و قوبا و ثآلیل و سموم و غیرها و آشامیدن آن با مو و فلفل جهت کشودن بول و حیض و بخور و حمول آن جهت اخراج جنین میت و گذاشتن آن بر اورام بعد شکافتن آنها جهت اخراج اجزای خبیثه آن و ضماد آن با انجیر خشک و سرکه جهت قوبا و با قیروطی جهت ثآلیل و غدد و مسماریه و ضماد

آن جهت داء الثعلب و با آب خاکستر و آب دریا جهت شکاف عضل و طلای آن جهت زخم کزیده سگ دیوانه و منع مقاربت هوام و رفع مضرت پیکان زهردار و مانند آن و بدستور با شیر و جنطیانا جهت کزیدن سگ دیوانه و با روغن زیتون جهت کزیدن عقرب و رتیلا الباه گذاشتن اندکی از آن در ممر احلیل باعث تقویت و نعوظ تمام و مالیدن محلول آن در روغن زنبق بر احلیل در وقت مقاربت باعث کمال لذت جانبین خصوصا که در

ص: ۶۹۶

۳۶۲ روغن زنبق مدتی بیندازند و در شیشه کرده در افتاب گذارند پس استعمال نمایند الحمی آشامیدن آن جهت تپ ربع الزینه آشامیدن آن با ماکولات جهت نیکوئی رنگ رخسار نافع مضر دماغ و جگر مصلح آن انارین و انیسون و مضر سفلی و مصلح آن کثیرا و بوی آن مضر محرورین مصلح آن بنفشه و نیلوفر و آب سیب و شربت صندل مقدار شربت آن از یک عدسه تا نیم مثقال بدل آن جاوشیر و سکینج و کویند مطبوخ محروث که بیخ انجدان باشد بدل آنست و کویند از خواص آنست که چون در پارچه بسته در ممر آب گذارند مانع تکون کرم است در آن و همچنین گذاشتن آن در مزرعه باعث کریختن هوام است از آن موضع و بر هر چه بمالند هوام از آن کریزان شوند و چون قدری از آن را در بیخ درختی که قلع آن متعذر باشد گذارند آن را می پوساند و اگر بیک دفعه کفایت نشود مکرر نمایند دیگر برنخواهد آمد مانند سقفوف خانها و دیوارها مانند درخت پیپل و برکه در بنکاله و هندوستان بر سقفوف و دیوار خانها برمی آیند و باندک زمانی دیوارها و سقفها و کنبه و مساجد و حمام را خراب می کنند چنانچه اکثر می برند لیکن اگر اندکی ریشه اصلی آن ماند باز سبز می شود

"حلفا"

بفتح حای مهمله و سکون لام و فتح فا و الف

"ماهیت ان

نوعی از بردی است که بفارسی پیزر نامند که در آبها روید و از ان حصیر و امثال آن ترتیب دهند و در حلیفه که موضعی و منزل است قریب بمکه معظمه بیشتر می شود

ص: ۶۹۷

"طبیعت ان

در اول کرم و خشک

"افعال و خواص آن

شستن سر به محرق آن سه روز متوالی جهت رفع حزاز و قروح ابریه و خوردن پنج درهم آن با عسل و سرکه کشنده اقسام کرم معده و امعا و مفتح سدد و گفته اند با آب و عسل نیز این اثر دارد و داغ کردن بشاخهای آنکه از آتش افروخته باشند جهت نملة ساعیه و تکرار آن سه دفع جهت منع زیاده شدن اورام رخوه نافع است

"حلزون"

بفتح حاء مهمله و لام و ضم زای معجمه و سکون واو و نون اسم جمیع حیوانات صدفی است و نوع کبیر آن را بفارسی سفید مهره نامند و بهندی سنکبه بفتح سین مهمله و خفاء نون و کاف و هاء هندی و بدان کاغذ و پارچه را مهره و دقاقی می نمایند و بوق نیز می سازند و خرمهره که بهندی کودی کویند که در هند و بنکاله و اودیسه و غیرها

بجای زر معاملات و خرید و فروخت خرده رویه اکثر بدان است خصوصا در بنکاله و در هند فلوس بیشتر و این کمتر نیز نوعی از حلزون است

"ماهیت ان

بری و بحری و نهری می باشد بحری آن بزرگ و نهری آن کوچک و هریک باشکال مختلفه بود و بری آن چیزی است که چسپیده می باشد بکیاها و اشجارها و بر آنها تگون می یابد و آن را زنطاح فروی نامند و صدف اعم از آنها است و آن مخصوص بجلد حجری آن حیوانست و شیخ و ودع و اظفار الطیب و طلیسا و خف الغراب و فرفورا و دلینس و صدف مروارید و غیرها نیز و زنطاح همه از انواع حلزون اند

ص: ۶۹۸

"طبیعت جلد

حجری آن در دوم سرد و خشک

"افعال و خواص آن

ان شاء الله تعالی در صدف مذکور خواهد شد و گوشت آن در دوم سرد و تر گوشت دلینس که در مصرام الخول کویند از اقسام بری و مستطیل است الطف و سریع الاستحاله بخون صالح است جهت جذام و جرب و حکه و جنون و سودا نافع و گوشت سائر حلزونات مولد بلغم و سدد و رافع تشنکی و التهاب صفرا امراض عین و اذن و انف اکتحال سوخته مجموع آن با عسل جهت رفع آثار قرحه چشم و طلای گوشت محرق آن با قطران بعد از کندن موی و شعر منقلب مانع روئیدن آن و چکانیدن آب حلزونات کوچک نهری که بهندی نهونکه نامند در هنگام ظهور جدری در چشم مانع

بروز آن است در آن و بعد از بروز محلل و دافع آن و مسکن حدت و سوزش و گرمی چشم و چون تازه آن را بکیرند و بسوزن سوراخ نمایند و بر موی روئیده در چشم بچکانند آن را زائل گرداند و چون بر پیشانی بمالند منع ریختن مواد بچشم نماید و چون بر حوالی گوش بمالند جهت رفع رطوبات زخمهای غائر آن نافع و سوخته آن را با سرکه چون بر پیشانی بمالند قطع رعاف نماید امراض معده و قولنج و درد مثانه و حبس طمث فرو بردن گوشت خام آن جهت درد معده و بامر جهت قولنج و درد مثانه و خوردن گوشت مجفف و مسحوق آن جهت ادرار حیض نافع الاورام و الجراحات و النصول و امثال اینها و سوء القنیه و نقرس و سم ضماد گوشت آن جهت ورم نقرس و سوء القنیه و جذب پیکان و امثال آن و جذب زهر سک دیوانه کزیده از بدن و طلای رطوبت آنکه از سوزن سوراخ کرده نزدیک آتش گرفته باشند بامر صاف و صبر بالسویه سرشته جهت تحلیل اورام مزمنه و التیام جراحات خبیثه ببعیدیل و بامر و کندر نیز

ص: ۶۹۹

۳۶۳ جهت التیام جراحات خصوصا عصبانی و کویند بالخاصیت متطرقات صلبه را نرم می سازد

"حلق"

بفتح حاء مهمله و لام و سکون قاف

"ماهیت آن"

عصاره برک نباتی است یمنی شبیه بعلیق و ثمر آن مانند خوشه انکور و دانه آن مانند عنب الثعلب و بعد رسیدن سرخ می گردد پس سیاه و برک آن شبیه ببرتاک و ترش و

با گوشت آن را طبخ می نمایند و می خورند و عصاره آن را بدین قسم می گیرند که برک آن را در تنور می گذارند و چون نرم گشت رطوبت آن را افشوده منعقد می سازند و آن سیاه رنگ و طعم آن ترش می باشد و بهتر از آب حب الرمان است گفته اند آب آن را در اصفه می ریزند و بعد از انعقاد و خشک شدن بر میدارند و باطراف می برند

"طبیعت آن

سرد و خشک

"افعال و خواص آن

آشامیدن پنج درهم محلول آن در سی درهم آب جهت قمع مره صفرا و تسکین لهیب و حراره معده و عطش و ازاله کرب خمار بیهیله مقدار شربت آن تا پنج درهم

"فصل الحاء المهمله مع المیم"

"حمام"

بفتح حاء مهمله و میم و الف و کسر حاء مهمله و سکون میم حبق بستانی است و در شام حبق نبطی و بعربی دیسم و بفارسی کونید بستان افروز است و نیز کونید غیر آنست و بهندی کلغه نامند

"ماهیت آن

نباتی است برک آن شبیه ببرک بستان افروز و از آن بزرک تر و مختلف الالوان و خوش منظر و در باغها با بستان افروز غرس می نمایند و مشهور بلاله خطائی است و در تبریز بکل عاشقان

ص: ۷۰۰

"طبیعت ان

در آخر اول سرد و خشک

"افعال و خواص آن

با قوت محلله و رادعه و رافع سده دماغ و زکام حادث از بلغم و ضماد برک آن جهت سوختگی آتش نافع و صاحب تقویم گفته که حرارت معده و جگر را ساکن کرداند و چون طبیخ آن را با جلاب یا سکنجین بیاشامند معده و جگر را از اخلاط فاسده ردیه پاک سازد و تخم آن مقوی دل و برشته آن با روغن کل و آب سرد جهت اسهال مزمن مفید و اکثار آن مضر مثانه مصلح آن کندر مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن بستان افروز است و روغن آنکه آب برک آن را گرفته با روغن زیتون بالمناصفه ترتیب دهند محلل باقوت قابضه و خوردن دو مثقال آن جهت ریاح معده و طلای آن جهت ریاح اغشیه دماغ نافع است

"حمار اهلی"

بکسر حاء مهمله و فتح میم و الف و راء مهمله بفارسی خر و الاغ و بهندی کدهه بفتح کاف فارسی و سکون دال مهمله و فتح ها و هاء دیکر در آخر نامند

"ماهیت آن

حیوانی معروف است

"طبیعت ان

در اوائل دوم کرم و در اوائل سوم خشک و با رطوبت فضلیه

"افعال و خواص آن

لحم آن غلیظ و بطی الهضم تر از کورخر امراض الراس خوردن کباب جگر آن ناشتا جهت صرع تب ربع و آشامیدن سم سوخته آن هر روز نیم مثقال نیز جهت کزاز و صرع و بخور سم آن با خمر غلیظ جهت جنون و طلای سرکین آن با سرکه بر پیشانی جهت رعاف و بدستور چکانیدن عصیر آن در بینی بتنهایی و استنشاق خشک آنکه سرکه بر آن پاشیده باشند و نیز قطور آب سرکین تازه الاغ جهت صرع مفید امراض کبد مراره و کرده و مثانه و سموم و غیرها آشامیدن بول آن جهت درد کرده و آشامیدن عصیر سرکین آن جهت یرقان و تفتیت حصاه و

ص: ۷۰۱

۱۳۶۴ خراج جنین و مشیمه و بخور سم آن جهت عسر ولادت و آشامیدن آن جهت رفع سم و جذام و ضماد سم سوخته آن جهت شقاق مزمن و با روغن زیتون جهت خنازیر و مفاصل و ناسور و بدستور ضماد کبد سوخته آن با زیت جهت خنازیر و با شراب جهت کجی ناخن و برص بیاض آن و ضماد پیه آن جهت رفع آثار قروح و التیام جراحات احشای کرم و خوردن آن و آشامیدن نقیع سرکین حمار کیه خوار در شراب جهت کزیدن عقرب و تمریخ مغز سر آن با روغن زیت موی را برویاند و دراز کند و دندان آن را در زیر بالین گذاشتن خواب آورد و سپرز آن شیر را زیاده کند و خون آن زائل کننده بواسیر است چون بر آن بمالند و کودک بدخو را خشخو کرداند و مضمضه بشیر آن درد دندان را تسکین دهد و آشامیدن آن سرفه کهنه حار و سل و دق را مفید و موی دم آن را که در شراب اندازند عربده آورد و بول آن را بر هر کشتی که بمالند ماهیان بسیار در آن جمع آیند و تعلیق پوست پیشانی آن بر اطفال جهت رفع فزع ایشان

و آشامیدن چرک گوش آن مقدار ثمن درهمی طفلی که بسیار کریه کند باعث تسکین کریه آنست و جالینوس گفته که طلای نقطه آن سه بار تا چهار بار مسقط دانه بواسیر است و کویند چون عقرب کزیده بر الاغ معکوس سوار شود و چند قدم برود و بدستور چون در گوش آن بگوید که مرا عقرب کزیده است باعث رفع درد آن است و چون قضیب آن را در کوزه آب ندیده کرده بر آتش گذارند تا قریب بسوختن رسد پس سائیده با روغن زیتون طلا کنند جهت رویانیدن موی و دراز کردن آن بغایت مؤثر و کویند چون قضیب تازه آن را با ادویه حاره پخته تناول نمایند قضیب را بزرگ گرداند و از مجربات شمرده اند و تدخین قضیب خشک آن جهت تپ ربع نیز مجرب دانسته اند به شرطی که بعد نوبه تدخین کنند و اندکی بخوابند و چون نظرون و عاقرقرا بران پاشیده خشک کنند نیم مثقال آن با ماء القطر حابس اسهال است و چون ادمان خوردن لحم آن مورث خلط سودا و امراض سوداوی است باید که شخصی که ناچار باشد بخوردن آن تعهد نماید بدن خود را باخراج سودا و ترطیب آن بااستعمال ادهان و لعابات و چون تناول نماید و در بدن خود ثقلی و تمددی دریابد و زود از معدة او نکذرد باید که مبادرت نماید باخراج آن بااستعمال فرزجات یا شیافات یا جوارشات مسهله تریدی و سقمونیائی

ص: ۷۰۲

"حمار الوحش"

بفتح واو و سکون حاء مهمله و شین معجمه بفارسی کورخر نامند و معروف بخرکور است

"ماهیت ان

حیوانی است معروف

"طبیعت ان

کرم و خشک تر از حمار اهلی

"افعال و خواص آن

کوکشت آن غلیظ و مولد سودا چون خواهند که استعمال نمایند باید که با نمک و شبت و دارچینی و زنجبیل مهرا پخته تناول نمایند امراض الراس و العین و الصدر تعلیق پوست پیشانی آن بر سر و پا بر بازو جهت رفع صرع مجرب دانسته اند و بعضی گفته اند باید که مقدار یک شبر باشد و پوشیدن انکشتری مصنوع از سم آن در خنصر چپ جهت رفع صرع مجرب اما باید که هر ماه آن انکشتری را تجدید و تغییر نمایند و طلای پیه آن با شیر مرضعه جهت رفع کریه اطفال و پیوسته نگاه کردن در چشم آن باعث صحت بصر و مانع نزول آب و آشامیدن رئه خشک کرده آن با عسل و کثیرا جهت ربو و سرفه و ضیق النفس امراض کرده و مثانه و ظهر و باه و کلف و داء الثعلب و دوالی و غیرها آشامیدن مغز سر آن جهت رفع بول در فراش و چهار قیراط زهره آن با خولنجان و آب کرنب جهت تفتیت سنک مثانه و پیه آن با روغن قسط جهت درد کرده و کمر و خصیه و قضیب آن بغایت مقوی باه و طلای زهره آن جهت رفع داء الثعلب و دوالی و پیه آن جهت کلف و قوبا و آشامیدن مرق کوشت ان و پیه آن جهت درد مفاصل و تحلیل ریاح غلیظه و جکر و سم آن در افعال مانند حمار اهلی است

ص: ۷۰۳

"حماض"

بفتح حاء مهمله و میم مشدده و الف و ضاد معجمه بیونانی طوطاق اغریون و بشیرازی ترشه و بهندی چوکا نامند و بزبان فرنکی بستانی آن را اشلیه کیاتم و بری آن را اشلیه پاتم کویند و قسمی دیگر که کوچک می شود برک آن شبیه سه برکه است آن را اطریفیلین یعنی حماض سه برکه و بعربی حمضیض و بهندی امروله کویند

"ماهیت ان"

بری و مائی و بستانی می باشد بستانی آن دو نوعی است نوع عریض الورق و تفه و آن را سلق بری و بترکی قوزی غلافی و بهندی چوکا و بلغت اهل یمن بتعل و نوعی دیگر رقیق الورق ترش و آن را حماض بستانی نامند و بیخ همه مائل بسرخی و ثمر آن خوشه دار و متراکم و تخم آن سیاه و براق و در غلافی ریزه مثلث شکل و سرخرنک و نوعی را تخم بدون کل تکون می یابد و این هر دو نوع ترش و بهترین انواع اند

"طبیعت ان"

در اول سرد و در دوم خشک و در اوائل او دوم نیز سرد و خشک گفته اند و با قوت قابضه

"افعال و خواص آن"

امراض الفم مضمضه بعصاره آن جهت تسکین درد دندان و اكله دهان امراض دماغ و معده و کبد خوردن آن رافع خمار و قئ و غثیان صفاوی و خواهش کل خوردن و امثال آن از خواهش ردیة فاسده است و جهت یرقان و تقویت جگر و التهاب و تشنکی و آوردن اشتهای طعام و رفع سمیت عقرب کزیده نافع و پخته آن تلین طبع کند و

جهت جراحی امعا و سحج با سماق مفید و آشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت یرقان نافع و چون بپزند و با روغن زیت بریان نمایند و کشنیز و اندکی زیره و آب انار دانه بر آن بریزند و تناول کنند حبس شکم نماید و ضماد پخته آن با شراب جهت خنازیر و ورمهای بناکوش و جرب و برص و قوبا و با سرکه جهت سپرز بغایت نافع و ضماد آن با روغن کل و زعفران جهت قروح شهیدیه مفید مضر باه مصلح آن شربتھا مقدار شربت آن تا هیجده درهم بدل آن حماض اترج و تخم آن در اول سرد و در دوم خشک و قابض

ص: ۷۰۴

"افعال و خواص آن

امراض قلب و معده و کبد و امعا و سموم و غیرها جهت خفقان حار و التهاب معده و یرقان و قرحہ امعا بسبب تغریه آن و کزیدن عقرب بجهت قوت تریاقیه آن و بریان کرده آن جهت اسهال دموی و صفراوی و کبدی و بسیار بریان کرده آن حابس بطن و تعلیق بزر حماض بر بازوی چپ مانع آبستنی و گفته اند جهت سم عقرب بمرتبہ مؤثر است چون کسی آن را آشامیده باشد و عقرب آن را بکزد متضرر نکردد مضر کرده و سپرز مصلح آن رازیانه و قند مقدار شربت آن تا دو درهم و بیخ آن جهت اسهال دموی و سحج و یرقان و سیلان رحم و قطع خون حیض و ضماد آن جهت جرب متقرح و قوبا و داخس و شقاق ناخن و با آرد جو جهت خارش بدن و مطبوخ آن با سرکه جهت ورم طحال و تعلیق آن بر کردن جهت خنازیر و آشامیدن طبیخ آن جهت یرقان سدی و تفتیت سنک کرده و مثانه و احتباس حیض و بری آن عریض الورق شبیه ببارتنک در طعم و شبیه ببرک چغندر در شکل و آن را سلق جلی نامند و بیخ آن را در اصفهان حلیمونا خوانند و آشامیدن آب گیاه آن و خوردن برک پخته آن جهت سحج صفراوی

و یبسی مفید و بیخ آن در افعال قویتر از بیخ بستانی است و خوردن آن با نبات جهت سرفه و آشامیدن یک مثقال آن با آب خبث الحدید جهت بواسیر مجرب و ضماد آن جهت وجع مفاصل و کوفتگی اعضا و نقرس حار و بخور آن با بیخ کبر جهت خشک کردن و انداختن دانه بواسیر ظاهری و فتیله آن با مقل ازرق و موم روغن و تخم کتان جهت بواسیر باطنی نافع و مائی آنکه در کنار آبها می روید برک آن با صلابت و شبیه بکاسنی است و نبات آن شبیه به نیلوفر و بیخ آن شبیه بچغندر و تخم آن سیاه رنگ اندک مائل بسرخی و طعم آن مانند بستانی و آن را حماض البقر و سلق مائی نامند جهت آنکه منبت آن کنار آبها است

ص: ۷۰۵

"طبیعت ان

سرد و خشک و قابض

"افعال و خواص آن

قریب به بستانی است و جهت خفقان و غثیان نافع و با شراب جهت ازاله غم

۳۶۶ و توحش و استرخای مقعد و تفریح آورد و طبع را خوش دارد و ضماد آن جهت جرب و جراحات و قروح خبیثه و اورام حاره و منع ازدیاد زخمها مفید و تخم و برک آن را چون بخایند درد دندان را ساکن کند و بن آن را محکم سازد و ادمان اکل آن یرقان را زائل کرداند بدل آن بطباط است

"حمام"

بفتح حاء مهمله و میم و الف و میم بفارسی کبوتر و بهندی نیز مشهور بدان است

"ماهیت آن

مرغی است معروف صحرائی و خانکی می باشد صحرائی آن اکثر خاکستری رنگ مائل بسبزی و خانکی آن ملون بالوان و انواع و خوشرنگتر و خوش منظرتر می باشد

"طبیعت آن

در آخر دوم کرم و در اول خشک و صحرائی آن کرم تر و خشک تر و لطیفتر از خانکی و هر دو با رطوبت فضلیه

"افعال و خواص آن

بچه اهلی آن بهتر خصوصا تازه پر و بال برآورده آن امراض سر و چشم و معده و کبد و کرده و باه خوردن گوشت آن جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر و استرخا و تولید خون صالح و رفع استسقای زقی و طبلی و تسمین بدن و تقویت کرده و باه و تولید منی و چون سنکدان آن را که تازه برآورده باشند و آرایش جوف آن را دور کرده سائیده بخورند جهت رفع سمیت کزیدکی مار نافع و خوردن بچه کبوتر در روغن کنجد بدون آب و نمک طبخ نموده جهت تفتیت حصاه کرده و مثانه و اخراج آن در ساعت مفید و طلای خون آن بر پیشانی جهت قطع رعاف که از حجب دماغ باشد و بدستور آشامیدن قدر باقلائی از خون خشک شده آن و ریختن خون کرماکرم آن بر جراحات سر که باستخوان رسیده باشد و اکتحال خون کرماکرم آن خصوصا که پر نورسته بچه آن را بکنند که خون از آن برآید و در چشم بچکانند جهت جراحی چشم و کمنه و غشاوه و طرفه و شب کوری نافع و فضله آن در سوم کرم و خشک و جالی و مفرح آشامیدن آن از یکدرهم تا سه درهم جهت استسقای بارد و سه درهم آن با دو درهم دارچینی جهت تفتیت حصاه مجرب و طلای سرکین سوخته آن بر اطراف بینی جهت

رعاف بیهیدیل و چون سرکین آن را بسوزانند و ملح آن را بکیرند و با آب ترب
بیاشامند تفتیت حصاه نماید و دفع کند و ضماد آن با حرف و خردل جهت صداع مزمن
و شقیقه و درد پهلو و مفاصل و نقرس و با آرد جو جهت تحلیل اورام صلبه و با روغن
زیتون جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت تحلیل خنازیر و با تخم کتان جهت
کشودن دمل و قلع خشک ریشه زخمها و چون با آرد کندم و آب کرم و قدری قطران
مرهم ساخته سه شبانروز بر برص ضماد نمایند پس بشویند و باز تجدید کنند در ازاله
برص بغایت مؤثر و با سرکه جهت سعفه و اقسام استسقا و جلوس در طیبخ آن جهت
عسر بول و تمریخ پیه آن جهت رفع آثار قروح نافع و سر آن را که با پر و موی سوخته
باشند جهت غشاه و ظلمت بصر و شبکوری اکتحالا مفید و چون شکم بچه کبوتر را
بشکافند و کرماکرم بر موضع عقرب کزیده بندند جهت جذب سمیت آن مفید و بیضه
آن بسیار کرم آشامیدن خام آن جهت رفع خشونت سینه و نیکوئی رنگ رخسار و
چون اطفال با عسل تناول نمایند بزودی بسخن آیند و طلای پنج عدد آن با پیه خوک
بر احلیل جهت تحریک باه بغایت مؤثر و زهره آن را چون در چشم کشند جهت نزول
آب و بیاض و غشاه نافع و استخوان ساق آن را چون بسوزانند و فرزجه نمایند جهت
اعاده بکارت از اسرار است و مداومت خوردن بچه کبوتر مورث برص و مجموع
کبوتر صحرائی و اهلی مضر محرورین و مصدع و محرق خون و اکثار خوردن کباب
بچه کبوتر با ادویه حاره مورث احتراق دم و حدوث جذام است مصلح آن پختن آن به
آب غوره و سرکه و کشنیز و خوردن کاسنی و خیار تازه بعد از ان و سکون صاحب
آبله در جایی که کبوتران در ان باشند در زیر یا بالا بالخاصیت مورث شفای آن و
مجاورت آن سبب امن از امراض دماغی و عصبانی و عفونی مانند فالج و سگته

ص: ۷۰۶

۳۶۷ و سبات و ام الصبیان و خدر و طاعون و ازاله وحشت و فساد هوا است"

"حماما"

بفتح حاء مهمله و فتح دو میم و دو الف لغت نبطی است و امامون و امومن نیز گویند

"ماهیت ان"

چند نوع می باشد نوعی نباتی است شجری مشبک از شاخهای سرخ یاقوتی رنک و با صلابت و شبیه بخوشه و کل آن ریزه مانند کل خیری و سرخ رنک و برک آن شبیه ببرک فاشرا و تند و خوشبوی و کل آن را بیونانی لوفاین و بشیرازی ماهلو نامند و تخم آن بسیار لذاع و منبت آن ارمنیه و طرسوس و این بهترین انواع است و نوع دیگر مائی که در آبها می روید و در شام یافت می شود و مائل بسبزی و نرم و چون بدست بمالند بوی آن شبیه بسداب باشد و نوعی دیگر نبطی و آن غیر مشبک و مستطیل و پرتخم و تندبوی و سفید مائل بسرخی و کل آن زرد مائل بسرخی و بعد رسیدن سرخ می گردد و در آب ماه رومی می رسد و اگر پیش از رسیدن بکمال تخم آن را اخذ نمایند بزودی فاسد می گردد و قوت آن تا هفت سال باقی می ماند و صاحب تحفه نوشته که بهترین آن مائی است

"طبیعت ان"

در سوم گرم و خشک و بعضی در دوم خشک گفته اند

"افعال و خواص"**آن**

امراض الراس و الاورام و السموم و اعضاء الغذاء و النفص و غیرها ضماد آن بر پیشانی جهت صداع و تفتیح و تحلیل اورام حاره و بتنهائی و یا با بادروج جهت کزیدن عقرب

و با مویز جهت ورم احشا و آشامیدن آن مسکر و منوم و مورث سرور و منقی معده و جهت تقویت جگر و تفتیح سده آن و سده سپرز و تحلیل صلابت آن و رفع مغص و پراکنده نمودن ریاح الکبد آشامیدن طبیخ آن جهت ورم جگر مزمن و ورم رحم و سائر اورام و حبس بول و طمث و نقرس و حمول و فرزجه آن جهت ورم مقعده و رحم و بدستور جلوس در طبیخ آن و گذاشتن پا در طبیخ آن و طلای آن جهت نقرس و طلای آن با بادروج جهت عقرب کزیده مفید و داخل اکتحال می نمایند مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن بوزن آن اسارون یا عود یا قرنفل یا وج و نصف آن زیره سفید مضر معده مصلح آن تخم کرفس و مصدع و منوم و کسالت آورد مصلح آن صندل و کلاب و دارچینی و چون آن را با سدس آن دارچینی عرق کشند و با غسل پیامیزند و در آفتاب گذارند در تفریح و جمیع افعال قویتر از خمر است و آشامیدن یکدرهم آن با نیم درهم زجاج مکلس جهت ادرار بول و تفتیت حصاه در همان روز مفید"

ص: ۷۰۷

"حمص"

بکسر حاء مهمله و فتح میم مشدده و سکون صاد مهمله بفارسی نخود و بهندی چنه بلغتی بونت بضم باء موحدده و سکون واو و خفای نون و تاء چهار نقطه هندی و بترکی بولچاق نامند

"ماهیت ان

بری و بستانی می باشد گیاه بستانی آن بقدر یک ذرع و تا یک و نیم ذرع و با شاخهای بسیار باریک و بران برکهای بسیار ریزه مشرف و ثمر آن در غلافی بقدر پسته کوچکی

در هر غلافی یکدانه و دو دانه تا چهار دانه و بهترین حبوب ماکوله است مانند باقلا و غیر آن و اجود آن سفید بزرگ دانه تازه آنست و بری آن نیز شبیه بستانی و تیره رنگ و کوچکتتر و ثمر آن اندکی با تلخی و مائل بسرخی و دراز و نیز بستانی اصناف می باشد صنفی سفید بزرگدانه ملایم و صنفی سرخ صلب ریزه دانه و صنفی سیاه و صنفی سرخ مائل بسیاهی و بری را حمص کرسنی نامند

"طبیعت ان

در اول کرم و خشک و بری آن در آخر آن یعنی کرم تر و خشک تر از آن و نزد بقراط در دوم کرم و در اول خشک و سبز تازه آن در اول تر و قوت آن تا سه سال باقی می ماند و مولد ریاح و نفاخ

"افعال و خواص بری آن

منقی و مفتوح سده جگر و سپرز و کرده شرابا و جالی جرب متقروح و قوبا و ملین اورام بناکوش و انثیان ضمادا و با عسل جهت تنقیه قروح و جراحی سرطان مفید و بستانی آن ملین طبع و مقوی حرارت غریزی و رئه و ظهر و مولد خون صالح و کثیر الغذاء و مسمن و منبه اشتها اعضاء الصدر و الغذاء و المعده

ص: ۷۰۸

۳۶۸ تغذیه آن جهت رئه زیاده از حبوب دیگر است و با شیر تازه جهت کرفتگی آواز که از خشکی باشد و تپ با او نباشد و چون با تپ باشد بجای شیر با آب بنوشند چون یک شب در سرکه بخیسانند و صبح ناشتا تناول نمایند و در آن روز چیزی دیگر نخورند جهت کشتن کرم معده بسیار معجب و آشامیدن آب طیخ آن با قدری نمک مقطع لزوجات و مفتوح سدد بسبب کسب ملوحت و مدر بول بسبب حرارت و بالخاصیه

جهت درد سینه و قروح شش نافع الباه چون در آب خیسانیده خام تناول نمایند و آب منقوع آن را با اندک عسل بالای آن بنوشند جهت اعاده شهوت جماع مایوسین ببعیدیل گفته اند و خوردن حمص ما بین طعام معین بر هضم آن و چون هریسه از آن ترتیب داده با سرکه بنوشند و در طبیخ آن بنشینند جهت اصلاح امراض مقعد و تنقیه رحم و اخراج کرم شکم و مقعده بهترین ادویه است و خوردن برشته آنکه سرد نشده باشد جهت بواسیر دموی آزموده و سبز تازه آن مولد فضول آشامیدن نفع آن جهت تحلیل ورم لته و درد دندان نافع و روغن حمص در سوم کرم و خشک و تند و با قوت نافذه و مقوی موی و باه و جهت تسکین درد دندان و لته و دردهای بارد و جذام و امثال اینها بغایت مؤثر و آشامیدن آن جهت امراض مذکوره و تصفیة رنک رخسار و صوت و طلای آن جهت تقویت باه و نمش و کلف و امثال اینها مفید و طبیخ نخود سیاه مسقط جنین و مفتت حصاه و مدر فضلات و در جمیع افعال قویتر از سفید آن و با قوت تریاقیه و جهت استسقا و یرقان سدی و سده جگر و تحلیل ریاح و جذام نافع و طلای اقسام آن جهت رفع صداع و زردی رخسار و سعفه حجاز و کلف و خارش اعضا و بیحسی آنها و امراض مفاصل و تقویت موی نافع و گفته اند که از خواص آنست که چون در اول هلال ماه بعدد تألیل در بدن یک عدد نخود بالیده گرفته و مجموع را در لته بسته از میان هر دو پای خود و یا از بالای شانه آن لته را بجانب عقب اندازند در آخر آن ماه آن تألیل برطرف می شوند و حمص مضر قرحه مثانه است مصلح آن خشخاش و مولد ریاح و نفخ و ثقیل خصوصا تازه آن مصلح آن جوارش کمونی و زیره و شبت و کلقد و در محرورین سکنجبین ساده و خشخاش و بدل آن در قوت باه لوبیا و در سائر افعال ترمس و آشامیدن آب بعد از تناول نخود بغایت مضر است

"حنا"

بکسر حاء مهمله و فتح نون مشدده و الف بفارسی بتخفیف نون آمده لغت عربی است و یونانی ارقان و فقولیون نیز و بهندی مهندي نامند

"ماهیت ان"

نباتی است معروف ساق آن بقدر یک ذرع و زیاده و در هند و بنکاله تا بقدر یکدو قامت انسان می شود و ساق آن سرخ رنگ و برک آن شبیه بیرک انار و مورد و نازک تر و کوچکتتر و نرم تر از ان و در اکثر بلاد خصوص بنکاله خزان ندارد مانند مورد الا آنکه در فصل بارش که کرما و بودن آفتاب در برج سرطان تا آخر میزان است سبزتر و رعنائتر می باشد و نشو و نما زیاده می نماید و مزروع و قلم هر دو می باشد و قلم آن بیشتر و کل آنکه فاغیه نامند سرخ مائل بسفیدی و خشبو است و در بعضی بلاد مانند بنکاله در سالی دو بار کل می کند یکی در ایام بارش و دیگری زمستان و ثمر آن بقدر فلفلی و فی الجملة مانا با اسپند و پوست آن نازک و خوشه دار و در جوف آن دانه‌های ریزه و کویند نر و ماده می باشد برک نر آن عریض تر و بزرگتر و برک ماده آن کوچکتتر و سبزتر و بعد سائیدن رنگین تر و نبات آن رعنائتر می گردد

"طبیعت ان"

مرکب القوی مائل بسردی و در دوم خشک و در اول گرم نیز گفته اند

"افعال و خواص ان"

امراض سر و چشم و دهان ضماد و طلای آن با برک کردکان بالمناصفه جهت بیضه و خوده و شقیقه و صداع ریخی و بلغمی مجرب و بدستور با سرکه بر پیشانی جهت رفع صداع و با زفت و با روغن کل جهت قروح سر و با قطران و روغن زیتون جهت

ص: ۷۱۰

۳۶۹ رویانیدن موی و بر جبهه و صدغین خصوصا که با آب کشنیز تازه سرشته باشند جهت منع ریختن مواد بچشم و مضمضه بطبیخ آن جهت قروح دهان و قلاع اطفال و ضماد آن بر کف پای آبله دار خصوصا در بدو ظهور مانع بروز آبله است در چشم آن بتخصیص چون با اندک عصفرو زعفران آمیخته باشند و در حدیث وارد است که حنا سید ریاحین است تخضیب بدان شعار اهل اسلام و ایمان است و صداع را زائل می گرداند و نور بصر می افزاید و تقویت باه می نماید امراض معده و کبد و طحال و مجاری بول و رحم و جذام و طاعون و وبا و غیرها را نافع و بالخاصیت آشامیدن مقدار نیم مثقال جرم آن و نقوع ده مثقال آن جهت یرقان و سپرز و سنک کرده و مثانه و عسر البول و رفع احتباس آن و اسقاط جنین و تا ده روز متوالی بدستور جهت وبا و قروح مجاری بول و ادرار بول و حیض و روئیدن ناخن اصلی بجائی ناخن کج و متاکل و بدستور آشامیدن نقیع آن با هفت مثقال شکر جهت ابتدای جذام بغایت نافع و کویند چون یک ماه بدان مداومت نمایند و جذام زائل نشود قابل علاجات دیگر نیست و نطول آب مطبوخ آن جهت جمره و سوختگی آتش و طلای آن جهت اورام حاره که زردآب از آن آید و با روغن کل جهت رفع جرب و به آب برک بید انجیر جهت شقاق مزمن و درد زانو مجرب و با کل حرف جهت فتق و قبله و ذرور آن جهت تجفیف قروح و ضماد برک خشک کوبیده سرشته آن با پیه بز جهت التیام قروح خصوصا قروح گوشه ناخن و آشامیدن تخم آن بقدر یک مثقال با عسل و کثیرا جهت تقویت دماغ بغایت نافع و کل آن معتدل و لطیف یک مثقال آن با سه اوقیه آب و عسل

جهت رفع انواع صداع و قطع نزلات و تجفیف رطوبات و طلای آن با سرکه جهت صداع و بتنهایی جهت فالج و امراض دماغی و عصبانی و درد اعصاب و رفع خناق و التیام قروح و یا موم و روغن کل سرخ جهت درد پهلو و کوفتگی اعضا و با ادویۀ مخصوصه طحال جهت ورم و در دو نفخه آن و گذاشتن آن در لباس موئینه مانع کرم زدن آن و برک آن را نیز این اثر است و روغن کل حنا که دهن الفاغیه نامند که مانند روغن کل سرخ مکرر در روغنها پرورده کنند کرم و محلل و مقوی موی و نیکوکننده رنک رخسار است بدل آن روغن مرزنجوش و روغن برک آن نیز مقوی و محلل و رافع اوجاع و تمدد اعصاب و مفاصل است و در قرابادین مذکور شد و کویند حنا مضر حلق و رئه مصلح آن کثیرا و لعاب بزرقطونا مقدار شربت آن تا یک مثقال و زیاده از آن کشنده است

ص: ۷۱۱

"خندقوی"

بفتح حاء مهمله و سکون نون و فتح دال مهمله و ضم قاف و سکون واو و فتح قاف و الف مقصوره اسم نبطی است

"ماهیت ان

از جنس یونجه است بری و بستانی می باشد بری را بحربری حباقا و بیونانی لوطوس اغریوس و بفارسی دیو اسپست صحرائی و بشیرازی اندقوقو و بلاطینی لوطس سکرار و بهندی بسکهپره و کده پرنه نیز نامند و بستانی را بحربری ذرق و بیونانی لوطوس و بلغتی طریفلم و بلاطینی طریفلم اوراتم و بکسطیلان طربول رماکه و بهندی این نوع نیز بنام بری مشهور است و در اصفهان شبر و در مازندران شرویت کویند و نیز سفید و سرخ

می باشد و سفید آن قویتر و اکثر مستعمل و ساق آن اندک سطر و سفید و نرم و تا سه چهار ذرع طولانی و بر زمین مفروش و برک آن اندک پهن و طولانی و بعضی را برکها ریزه و کل آن نیز ریزه و متراکم و بنفش با تارهای سفید و درین شاخها و برکها رسته و تخم آن ریزه مائل باستداره و رنک آن مانند نانخواه و طعم برک آن فی الجمله شبیه بخرفه و با حدت و حرافت و ساق سرخ آن صلب تر و مائل به بنفشی و بقدر سه چهار ذرع و مفروش بر روی زمین و برک آن نیز شبیه ببرک سفید و در میان برک و شاخهای آن شاخه بسیار باریکی رسته و بر سر آن کل آن سه عدد و زیاده ارغوانی رنک با رکهای مائل بسفیدی و ریزه و اندک خوش بو و تخم آن ریزه تر از

۳۷۰ تخم سفید و طعم برک آن نیز شبیه ببرک بستانی و با عفوصت و کلو را زیاده از آن می خراشد و آنچه در ماهیت آن نوشته اند که ساق آن بقدر نیم ذرع و شاخهای آن باریک و برک آن بقدر ناخن و کل آن خوش بو و با سفیدی و سرخی شاید در آن بلاد بدین هیأت می شده باشد و مستعمل برک و تخم آنست و اهل هند بیخ آن را نیز مستعمل دارند

ص: ۷۱۲

"طبیعت آن

در دوم کرم و در اول خشک

"افعال و خواص بستانی آن

امراض العین اکتحال عصاره آن جهت غشاه و بیاض و قرحه چشم امراض اعضاء الغذاء و النفس و غیرها آشامیدن آن با شراب جهت استسقا و یرقان و قولنج و مغص و رفع سموم قتاله و دما میل و اصلاح اخلاط ثلثه یعنی صفرا و خون و بلغم فاسد و ملین و

مشهی و بدستور تناول برک پخته آن با اندک روغن بریان نموده و عرق آن نیز که بدستور برک کاسنی و کل بید انجیر مقطر نمایند جهت استسقای بارد نافع و روغن آن جهت درد مفاصل و انثین و اکثار آن مورث درد کلو مصلح آن کاهو و کاسنی تازه و تازه آن موافق مزاج دواب و منقی اخلاط فاسده آنها و تخم آن مهیج باه و طلای آن جهت رفع کلف مقدار شربت از تخم آن تا سه درهم و بری را برک بزرکتر و ساق درازتر و تخم آن شبیه بحلبه و کوچکتر از آن و کریه الطعم و کل آن سرخ و آن را یونجه کوهی نامند

"طبیعت آن

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

آشامیدن آب آن جهت صرع و درد پهلو و تقویت معده و درد آن و دفع ریاح و هیضه و برودت مثانه و تقطیر البول و ادرار نمودن بول و حیض و شیر و عرق و سعوط آن جهت صرع و جنون و نطول عصیر آن جهت تسکین وجع عقرب کزیده مؤثر و بر عضو صحیح موجب احداث وجع و لذع و جلوس در طیخ آن جهت سرعت حرکت اطفال و بدستور تدهین بروغن آن و نیز تدهین بروغن آن جهت درد اعضا و غسل به آب عصیر آن جهت تنقیه بشره نافع و مصدع و مضر محرورین مصلح آن کشنیز و بقول بارده و تخم آن کرم و تر و خشک تر از نبات آن مبهی و جالی و طلای آن در رفع اوساخ و کلف وجه قویتر از بستانی و مقدار شربت آن تا سه درهم و مورث جرب مصلح آن کثیرا و مضر سینه و مصلح آن شکر ابلاج و از خاصیت آنست که چون برک و بیخ آن را بران چپ زن آبستن بندگان باعث سهولت وضع حمل آنست و باید که بعد از وضع حمل بزودی باز نمایند و صاحب دستور الاطبا نوشته که چون بیخ سفید

در سایه خشک کرده آن را با آب و یا کلاب بسایند و در چشم کشند جهت رویانیدن موی مزکان ریخته و ازاله دمعه و جرب مفید و چون آب برک سبز تازه آن را بگیرند و در نه درهم آن دوازده توله شیر کاو داخل کرده بخورند حبس بول را دفع نماید و نیز خوردن بیخ آن را از مقدار یک فلفل با یک دانه فلفل شروع نمایند و روزی بقدر یک فلفل از آن و یکدانه فلفل بیفزایند تا چهل روز که مقدار چهل فلفل و چهل دانه آن رسد و باز بتدریج کم نمایند جهت اکثر امراض بارده رطبه و حمیات بلغمیه مزمنه خصوص مرضی که بهندی سانجر نامند که در هر ماه یا در اوایل و یا اواسط و یا اواخر آن تپ شدیدی اکثر با حمی و نزول آب در بیضه و پاها و مواضع دیگر نیز با درد و وجع عارض می گردد بسیار نافع است"

ص: ۷۱۳

"حنطه"

بکسر حاء مهمله و سکون نون و فتح طاء مهمله و ها در آخر بعربی بروقمح و بفارسی کندم و بهندی کیهون نامند بکسر کاف فارسی و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم ها و سکون واو و نون و بریان کرده نیمکوفته مقشر آن را بعربی دشیش و برغل و بفارسی برغول کویند

"ماهیت ان

از حبوب مشهوره معروفه ماکوله است و اجود آن تازه بالیده سفید مائل بزردی و بعد از ان سفید آنست

"طبیعت ان

در اول کرم و در رطوبت و یبوست معتدل و تازه خشک نشده آن در دوم تر

"افعال و خواص ان

بهترین اطعمه اصحار کثیر الغذاء و مسمن بدن و لیکن مسدد و مضر صاحبان سده عروق و احشا و خوردن خام تازه آن مولد کرم معده

۳۷۱ و مصلح آن سرکه کهنه و آبگامه و مضر زنان حامله و پخته آن نفاخ و دیر هضم و مولد ریاخ و مصلح آن خوردن شیرینیا و خوردن آب بر بالای خام تازه نارس آن مورث قولنج ریخی و ضماد کندم ممضوغ جهت نضج دما میل مفید برای آنکه مسخن جلد است و کندم برشته بطی الهضم و نفاخ و بدستور مطبوخ آن در آب و لیکن چون استمراء یابد متولد می گردد از ان غذای بسیار بیشتر از سایر انحای استعمال آن و ضماد کندم سوخته با موم و روغن جهت جلای رخسار ببعیدیل و آرد کندم سمید که در ان اندک نخاله باشد که خمیره آن برآمده و نان از ان ترتیب دهند کثیر الغذاء و مسمن و مبهی و نان فطیر و نانی که آرد آن را بسیار نرم سوده و در ان مطلق سبوس نباشد و شسته مانند نشاسته شده باشد قابض و مسدد و دیرهضم و مصلح آن فانیذ سنجری و انجیر و فواکه مطبوخه و خوردن جوارش کمونی و فلافلی بعد از آن و آرد مطبوخ با شکر و بادام مانند حریره و اندک اندک لیسدن جهت سرفه و نفث الدم و درد سینه و کرده و تسمین بدن و تقویت باه بغایت مؤثر و بدستور مصنوع از نشاسته آن و مطبوخ با آب و نعناع و روغن تازه جهت خشونت سینه و ضماد آرد کندم پخته با آب و روغن زیتون جهت تحلیل اورام حاره و با آب پیاز جهت اورام بارده و نضج دما میل و با آب کشنیز جهت ردع و تحلیل اورام حاره و خنازیر و غدد مجرب و طلای آن با سکنجبین جهت بثور لبنیه و با عصاره بیخ جهت منع ریختن فضول باعصاب و نفخ امعا و با شراب و یا سرکه جهت سم هوام خصوصا آرد کندم سرخ و ذرور آن بر موضع کزیده سک

دیوانه بغایت مفید خصوصا که بر بالای آن برک بید انجیر بندند و گفته اند چون خمیر کندم را بر موضع کزیده سک چند ساعت بندند پس باز کرده نزد سک اندازند اگر سک آن را نخورد معلوم می شود که آن سک کزنده دیوانه بوده است و نشاسته آن را چون با رازیانه طبخ نمایند جهت زیاده کردن شیر زنان نافع و روغن کندم جهت منع قوبا خصوصا قوبای اطفال و قوبای تازه و سغه و حزاز و کلف نافع و دستور اخذ آن در ادهان در قرابادین کبیر ذکر یافت"

ص: ۷۱۴

"حنظل"

بفتح حاء مهمله و سکون نون و فتح ظاء معجمه و سکون لام و آن را القم نیز خوانند بسبب کمال مرارت و بعربی کسب و بشیرازی گوشت و بکرمانی خرزهره و بلغتی دیگر خربزه روباه و بلغتی هندوانه ابو جهل و بهندی اندر این کاپهل و بلغتی مهاکال نامند"

"ماهیت ان

ثمر گیاهی است بقدر هندوانه کوچکی و نارنج متوسطی و در نهایت تلخی و نر و ماده می باشد نر آن صلب تر و کوچکتتر و ماده آن بزرگتر و رخوتر و بهتر و مستعمل شحم ماده آنست که بیرون آن زرد و اندرون آن سفید مائل بزردی و متخلخل و در نبات آن ثمر بسیاری باشد و تخم آن سیاه بود و اندرون زرد سبز زبون و آنچه در بوته منحصر بیکی باشد از سموم قتاله است و در هند و بنکاله بیرون آن سرخ بسیار رنگین و سفید نیز می شود اما بسیار کم و نادر و هیأت ان اندک طولانی و نبات آن شبیه نبات هندوانه و برک آن از ان کوچکتتر و زرد رنگ و بیخ آن باریک قوت ثمر آن ما دام

که در پوست است تا چهار سال باقی می ماند و چون برآورند تا دو سال و باید که عند
الاحتیاج شحم آن را برآورده استعمال نمایند و اگر پیشتر برآورند فاسد می گردد

"طبیعت ان

در چهارم کرم و در سوم نیز گفته اند و در دوم خشک

"افعال و خواص ان

محلل و مقطع و مسهل اقسام بلغم و جاذب اخلاط بلغمیه از عمق بدن امراض الراس
آشامیدن آن جهت امراض سربارد مانند صداع و شقیقه و فالج و لقوه و صرع و نسیان و
منع نزلات مزمنه بچشم و چون در روغن زیتون بجوشانند و بدان سعوط نمایند جهت
تفتیح سده دماغی و قطور آن جهت درد کوش و مالیدن آن بر دندان جهت اسانی
کندن آن و سعوط آب تازه ان جهت رفع زردی چشم و خوردن برک خشک آن بقدر
دو درهم با نشاسته و صمغ عربی جهت اسهال سوداوی و با افتیمون و انیسون و ایارج
فیقرا

ص: ۷۱۵

۳۷۲ جهت مالیخولیا و صرع و داء الحیه و جذام و سائر امراض سوداویه و مضمضه
بطبیخ بیخ آن در سرکه جهت وجع دندان و چون جوف آن را خالی کرده در ان سرکه
بریزند و بجوشانند و بدان مضمضه نمایند جهت درد دندان و تقویت لثه و روغن آنکه
دو جزو آب تازه آن را با یک جزو روغن کنجد و زیتون ترتیب دهند جهت اوجاع و
امراض بارده و جوشش سر و قطور آن جهت دوی و طنین و کرم کوش و مالیدن آن
بر دندان جهت رفع درد آن و اکتحال رماد آن جهت سیاه کردن چشم ازرق بغایت
مفید امراض معده و امعا و کبد و کرده و مثانه و رحم و مفاصل و غیرها آشامیدن آن

بتنهائی یا با ادویۀ مناسبه جهت امراض مذکورہ و استسقا و جذام و داء الحیہ و داء الفیل و سائر امراض سوداویہ و بواسیر و چون در ماء القراطن کہ ماء العسل است طبخ نمایند و بیاشامند اسهال کیموس غلیظ نماید و چون درست آن را در آب بجوشانند و بان حقنه نمایند جهت فالج و رفع قولنج بلغمی و ریحی و عرق النساء و وجع و رک و ظهر و امثال اینها نافع و شیاف آن مسهل قوی و فرزجۀ آن قاتل جنین و آشامیدن یکدرهم از روغن آن بدستور مسطور جهت اسهال بلغم و اخراج اقسام کرم معده و امعا و تدهین آن با زهرۀ کاو بر ناف نیز جهت اخراج اقسام کرم و حقنۀ آن جهت رفع قولنج مفید و اگر تازه آن بدست نیاید ربع رطل شحم خشک آن را در آب بجوشانند و با یک رطل روغن طبخ نمایند تا آب رفته روغن بماند و چون سر آن را بریده فلفل در جوف آن پر کرده سر آن را وصل کرده بکل حکمت بکیرند و نزدیک اجاغ دفن نمایند تا یک هفته به نحوی کہ نسوزد پس برآورده فلفلها را سائیده تناول نمایند جهت رفع ریاح و انهضام طعام نافع و طلای سبز تازه آن جهت عرق النساء و دردهای بارد و سبز مفرد یکدانه و پوست و دانۀ آن را چون بکوبند و بیاشامند و همچنین مقدار زیادی از شحم آن اخراج اقسام دیدان نماید و آشامیدن آن و ضماد آن چند مرتبه بر کف پا جهت جذام و توقف شدت آن مجرب گفته اند و طبیخ بیخ آن جهت استسقا و داء الفیل و تحلیل خون منجمد و رفع سمیت کزیدن عقرب حکایت کنند کہ اعرابی را چند جا از بدن او را مار کزید در ساعت دو درم آن را بیاشامید صحت یافت و کویند چون سر آن را بریده چند پارچۀ عروق کہ بفارسی روناس نامند در آن فرو برده سر آن را وصل نموده بکل حکمت بکیرند و نزدیک اجاغ دفن نمایند تا یک هفته به نحوی کہ نسوزد پس برآورده عروق را از میان آن برآورند و خشک نمایند و وقت حاجت به آب لیمو سائیده بر کاف دست ضماد نمایند دو سه مرتبه بعون اللہ تعالی رفع می گردد مجرب است و ضماد برک آن با آب و نشاسته جهت قطع سیلان خون منفجر و تحلیل اورام و پاشیدن آب طبیخ آن در خانها جهت کشتن کیک و منع تولد آن مؤثر و بخور آن

جهت ادرار حیض مفید و تعلیق بیخ آن بر کمر جهت نزول آب در بیضه کویند موثر است و تخم آن مسهل و مقی و مورث دوار و چون مکرر بشویند و در آب نمک بخیسانند تا تلخی آن زائل گردد پس بکوبند و با شیر و خرما بجوشانند و بخورند جهت صحت بدن مفید الزینه چون حنظل را سوراخ کرده دانه‌های آن را بیرون آورند و روغن زنبق در آن پر کنند و سوراخ آن را بقطعه حنظل مسدود کنند و بخمیر بگیرند و بر روی آتش بگذارند تا چند جوشی بخورد خضاب نمودن بدان و آشامیدن آن در حمام جهت سیاه کردن موی و منع سرعت سفیدی آن مجرب دانسته اند و روغن آنکه در امراض راس ذکر یافت جهت منع ریختن موی نافع است و کویند چون آن را از میان دوپاره نموده بر بدن فرسی که بران کنه بسیار باشد بمالند در دو سه دفعه زائل گردد مقدار شربت شحم آن از نیم درهم تا یک درهم و گفته اند که زیاده از نیم درهم نباید استعمال نمود و نباید که استعمال نمایند آن را مکرر در سردی هوا و زمستان و در کرما و محرور المزاج را استعمال آن جائز نیست جهت آنکه

ص: ۷۱۶

۳۷۳ مکرر و موجب مغص است و بسا است که عمل نمی کند و موجب امراض می گردد خصوصا صداع و امراض معده و مقعده و انفتاح افواه عروق و جریان خون صالح است از برای مبرودین و بلغمی مزاجان و مرطوبین قوی المزاج غلیظ الطبع و مستعملین میاه و اغذیه غلیظه و شیر و پنیر و امثال اینها کسی که اراده استعمال آن دارد باید که بتنهائی نخورد بلکه با مصلح آنکه صمغ عربی و یا کثیرا و یا مقل الیهود و یا نشاسته است هریک مفردا و یا مرکبا و با ادویه مناسبه دیگر نیز و صمغ عربی مضعف فعل آن و کثیرا معین عمل آنست و باید که بسیار نرم بسایند زیرا که جریش خشن آن مورث مغص و سحج و تقطیع امعا است و اصلاح آن بامور مذکوره است بدل آن حب

الخروج است و کویند بوزن آن خردل و چهار دانگ وزن آن قثاء الحمار و کویند بوزن آن حرمل است

"فصل الحاء مع الواو"

اشاره

"حواصل"

بفتح حاء مهمله و واو و الف و کسر صاد مهمله و سکون لام بهندی ککن بهیر و بمصرکی بضم کاف و سکون یا نامند

"ماهیت ان"

از جمله طیور آبی است اندک عظیم الجثه و منقار آن بلند و پهن و سران بطرف پائین برکشته و از ان پشت خار می سازند و پایهای آن مانند پای مرغابی و پرده دار و دو نوع می باشد سفید و سیاه خاکستری رنگ و سیاه آن بدبوی و پوست آن مستعمل نیست و سفید آن خوش بو و از پوست آن پوستین می سازند

"طبیعت ان"

ص: ۷۱۷

در دوم کرم و تر و رطوبت آن زیاده از حرارت

"افعال و خواص آن"

گوشت آن غلیظ دیرهضم و مصلح آن مهرا پختن آن با دارچینی و کرویای و ادویه حاره تناول نمودن و پوشیدن پوستین آن موافق محرورین و جوانان و صفراوی مزاج را مضر

و فرو بردن پیه خام آن جهت مغص و قولنج مفید و روغن آن محلل و ملین و مقوی اعصاب و جهت اوجاع مفاصل و دردهای بارد نافع

"حور"

بضم حاء مهمله و سکون واو و راء مهمله و بزای معجمه نیز آمده است و آن را کروفس و بفارسی توز نامند

"ماهیت آن"

از جمله اشجار قریب بدرخت خرما است برک آن مانند برک بید و از ان باریکتر و درازتر و پوست آن زرد و کل آن خوش بو و دانه آن مانند کندم و بلغت اندلس آن را سردوله نامند و نبطی و رومی می باشد و منبت رومی آن بلغار و اروس و صمغ رومی آن را کویند کهربا است و از اروس می آورند و بدین نحو ترتیب می دهند که پوست و چوبهای آن را برهم چیده و در زیر آن ظرفی می گذارند و در آنها آتش می افروزند تا پوست و چوبها سوخته دهندیت آن در ان ظرف چکیده مجتمع گردد و درخت رومی آن بزرگتر و برک آن درازتر از نبطی و نبطی آن بی صمغ و در مزبلها می نشانند و فتری که در حوالی آن و در ان مزبله روید بیغائله است

"طبیعت رومی ان"

در سوم کرم و در اول خشک

"افعال و خواص آن"

ص: ۷۱۸

آشامیدن صمغ آن با سرکه جهت خفقان و صرع و تقطیر البول و بدستور ضماد آن بدون سرکه جهت خفقان و منع سیلان رطوبات بمعده و امعا و عرق النسا و قطع حمل و تفتیح سده نافع و کل آن قاطع نرف الدم جمیع اعضا و برک آن با سرکه جهت نقرس و فرزجۀ آن با سرکه بعد طهر معین بر حمل نیز گفته اند و طیبخ چوب آن مجفف قروح و آکله و روغن آنکه مذکور شد قوی التاثير و خوش بو و در افعال قریب بروغن بلسان است و نبطی آن در اول کرم و در دوم خشک

"افعال و خواص آن

العین اکتحال ثمر تازه آن با عسل جهت غشاه الاذن قطور آب برک تازه آن جهت درد کوش و آشامیدن یک مثقال از پوست آن جهت عرق النسا و تقطیر البول نافع و قاطع حمل زنان است خصوصا با اندکی حب الکلی و عسل و برک آن نیز بدستور همین اثر دارد چون بعد طهر بیاشامند بدل آن مرزنجوش ثلث وزن آن مقدار شربت آن از نیم درهم تا یک درم است

"فصل الحاء مع الیاء المشاه التحانیه"

"حیه"

بفتح حاء مهمله و فتح یاء مشدده و ها کویند وجه تسمیۀ آن بحیه از آنست که طویل العمر می باشد و نیز کویند جهت آنست که بعد مردن بدن آن مدتی می ماند بیشتر از ابدان حیوانات دیگر و آن را بفارسی مار و بهندی سانپ نامند

"ماهیت ان

اقسام می باشد و بدترین آنها سیاه و دور از آب و کفچه دار یعنی آنکه در وقت غضب سر آن بلند و مانند کفچه می شود و در ملک هند و بنکاله بسیار بهم می رسد و

مارمویزک نیز که سر آن مانند مویز سیاه و تن آن حاکی رنک می باشد و اکثر تن خود را در خاک پنهان می کند و سر بیرون چون کسی بغفلت بخیال دانه مویز دست بسوی آن برد او را می کزد و همچنین اقسام ردیه دیگر نیز می باشد و در افعی نیز ذکر یافت و نر و ماده می باشد و نر آن را دو دندان و ماده آن را چهار دندان و بعضی شاخدار می گویند که می باشد و برای شاخ آن نیز خواص و منافع می نویسند

ص: ۷۱۹

"طبیعت ان

در آخر سوم کرم و خشک و با قوت تجفیف

"افعال و خواص آن

العین اکتحال پیه آن مانع نزول آب در چشم الاذن قطور پوست مطبوخ آن در شراب جهت درد گوش الفم مضمضه جوشانیده آن در سرکه جهت درد دندان العین چون مار سیاه خانگی را زنده در کوزه نومی کرده در تون حمام گذارند تا بسوزد پس برآورده با عسل سرشته اکتحال نمایند بغایت مقوی باصره الخنازیر و داء الثعلب و داء الحیه با روغن زیتون محلل خنازیر و با سرکه مزیل داء الثعلب و داء الحیه النواصیر طلای پوست سوخته آن با روغن تخم کتان که چند روز ممزوج کرده گذاشته باشند جهت نواصیر کهنه بسیار مؤثر الجذام و الثآلیل چون سر و دنباله و زهره آن را در روغن اندازند و بجوشانند تا مهرا شود تدهین بدان جهت ازاله جذام و ثآلیل سریع الاثر الحمی تعلیق دندان که در حال زندگی از آن کنده باشند و بدستور تعلیق دل آن جهت ربع و تعلیق شاخ مار شاخدار جهت تپ غب مؤثر الرحم و البواسیر تعلیق پوست آنکه هر سال می اندازد که سلخ الحیه نامند و بسیار نازک براق می باشد بر ورک زنان موجب

سرعت ولادت و بخور آن مسقط جنین و مجفف دانه بواسیر البرص تخم مار را چون با سرکه و بوره بسایند و بر برص طلا نمایند جهت ازاله آن مجرب دانسته اند و دیمقراطیس گفته که چون شکم مار را از سر تا دنباله بشکافند و احشای آن را بر آورند و بجای آن شاهسفرم خشک که به آب خیسانیده نرم کرده باشند پر کنند و محل شق را بدوزند و در آتش گذارند تا پخته شود پس شاهسفرم را بر آورده بر برص ضماد نمایند و به بندند و بعد یک شبانروز بکشایند بالکل زائل می گرداند مجرب است و مداوای کسی که او را مار کزیده و یا گوشت و یا زهره آن را خورده باشد مداوای افعی کزیده و لحم و زهره آن را خورده است و در افعی ذکر یافت "

ص: ۷۲۰

"حیسی"

بکسر حا و سکون یاء مثناه تحتانیه و سین مهمله بفارسی چنکال نامند

"ماهیت ان

غذائی است که از روغن و نان کرم می سازند

"افعال و خواص آن

کثیر الغذاء و مسمن و غلیظ و دیرهضم و مسدد و مصلح آن سرکه و عسل است

"باب هفتم در بیان ادویه که حرف اول آنها خاء معجمه است

"فصل الخاء مع الالف"

"خاماسوقی"

بفتح خاء معجمه و الف و فتح میم و الف و ضم سین مهمله و سکون واو و کسر قاف و یا لغت یونانی است و خاما بمعنی زمین و سوقی بمعنی انجیر است یعنی انجیر زمینی

"ماهیت ان

نباتی است بی ساق و بیگل و شاخهای آن بقدر چهار انگشت و منبسط بر روی زمین و پر شیر و برک آن در زیر شاخ آن رسته شبیه ببرک عدس و در زیر برک ثمری مستدیر و بیخ آن باریک و در ابار ماه رومی می رسد منبت آن سنکستان و مواضع خشک و در مصر خصوصا عین الشمس بسیار

"طبیعت ان

کرم و خشک در اوائل سوم

"افعال و خواص آن

بسیار حاد و جالی و حریف العین اکتحال آن

۳۷۵ با عسل جهت رفع آثار قرحه چشم و ظلمت بصر و ابتدای نزول آب البواسیر خوردن قدری قلیل آن با نان مسقط دانه بواسیر المعده آشامیدن مطبوخ آن ملین بطن و بدستور لبن آن و لیکن با خطر التآلیل و السم و الاورام و غیرها ضماد شاخ و بدستور طلای شیر آن بر تآلیل منکوب که مسماریه نامند و سائر انواع تآلیل و خیلان و کزیدن عقرب و اورام بلغمی و قلع آثار ضرب سیلی بر جبهه و غیر آن و بدستور طیخ آن و چون اغصان آن را بکوبند و بر اورام بلغمیه و تآلیل هر نوع که باشد ضماد نمایند تحلیل دهد الرحم حمول سائیده آن با شراب جهت تسکین و جمع رحم نافع مضر سینه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یک قیراط است

ص: ۷۲۱

"خانق الذئب"

که قاتل الذئب نیز نامند

"ماهیت ان

گیاهی است برک آن شبیه ببرک دلب و تیره تر و کوچکتز از ان و تشریفات این از ان
زیاده و از شاخ آن شاخهای باریک دراز رسته

"طبیعت ان

در آخر سوم سرد و خشک

"افعال و خواص آن

بالخاصیه کشنده کرک است و چون بکوبند و بر گوشت خام بیفشانند و کرک بخورد
بزودی خناق کند و بمیرد و لهذا آن را خانق الذئب نامند و در سائر افعال مانند خانق
النمر است که مذکور می شود و ابن ماسویه آن را اسقیل دانسته و صاحب اختیارات
گفته که بتحقیق خربق سیاه است

"خانق الکلب"

آن را قاتل الکلب نیز نامند و بهندی کلھاری کویند

"ماهیت ان

کویند اذراقی است که بفارسی کچوله نامند و مذکور شد و یوسف بغدادی مولف ما لا یسع غیر آن دانسته ماهیت آن را گفته گیاهی است شاخهای آن باریک طولانی و دیرشکن و برک آن شبیه ببرک لبلاب کبیر و اطراف آن تند و بسیار بدبوی و با رطوبت لزجه و زردرنک و ثمر آن در غلافی شبیه بباقلی بطول یک انکشت و در جوف آن دانه کوچکی سیاه و صلب

"طبیعت ان

در چهارم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

از سموم قتاله و کشنده سک است در ساعت بخناق لهذا مسمی بدان کشته و کشنده سائر سباع و حیوانات دم دار و انسان نیز الاورام ضماد آن جهت تحلیل اورام بارده و نفخ بالغ النفع و بزودی موثر و علاج کسی که آن را خورده باشد تبرید و ترطیب و فصد است اگر طبیعت متحمل آن باشد و تقویت قلب بمفرحات بارده

ص: ۷۲۲

"خانق النمر"

بفتح نون و کسر میم و سکون راء مهمله و قاتل النمر نیز نامند و بیونانی افونیطن

"در ماهیت ان

اختلاف بسیار است بعضی مازریون سیاه و بعضی اسقیل و امین الدوله کل سیر صحرائی دانسته و مولف ما لا یسع و صاحب تذکره کویند که آن گیاهی است غیر

مازریون ساق آن بقدر شبری و برک آن شبیه ببرک قثاء و از ان کوچکترو با خشونت و از سه عدد تا چهار عدد زیاده نمی شود و بیخ آن شبیه بعقرب و براق درخشنده مانند شیشه

"طبیعت ان

در چهارم سرد و خشک

"افعال و خواص آن

از سموم قتاله و در سباع سریع التأثير خصوصا کرک لهذا آن را خانق النمر نامند الخواص چون عقرب نزدیک آن رود و یا آن را نزدیک عقرب آورند هلاک می گردد و در اطلیه رادع اورام حاره و مسکن درد چشم و مسقط دانه بواسیر و نیم درهم آن کشنده بسدر و خناق و تشنج و بسته شدن زبان و سیاهی رنک بدن و علاج و تریاق آن کمافیطوس با شراب صعتر و یا سداب و یا فراسیون و یا افسنتین و یا جرجیر و یا قيصوم و یا آشامیدن ماء الرماد با شراب است و قی و حقنه فرمودن

"فصل الخاء مع الباء الموحده"

"خبازی"

بضم اول و فتح باء موحده مشدده و الف و کسر زای معجمه و یا بفارسی نان کلاغ و پیزک و خيرو و بترکی ايم کماجی و در مازندران گیاه آن را نحیلک و بشیرازی خطمی کوچک نامند

ص: ۷۲۳

"ماهیت ان

مولانا نفیس گفته که سه نوع

۳۷۶ می باشد یکی بستانی و آن مخصوص با سم ملوخیه و ملوکیه است و دیگر بری و آن دو نوع است یکی عظیم و آن مخصوص با سم خطمی است و دوم صغیر و آن مخصوص با سم خبازی است و بفارسی خيرو نامند و از مطلق آن مراد نوع صغیر بری است که برک آن مستدیر و بیمزه و اندک خشن خصوص پشت برک آن و کل آن کوچک و سرخ مائل به بنفشی و تخم آن مدور اندک پهن و در وسط آن تقعیری و رنگ تخم بعضی نوع سفید و بعضی مائل بسیاهی و نبات آن کوچکتر از خطمی و لعاب پوست بیخ و پوست ساق آن بسیار کمتر از خطمی و در تری و تازکی اندک لعابی دارد و چون خشک و کهنه شود با کل برطرف می گردد و منبت آن زمینهای نمناک و در خریف و در بعضی بلاد در اول بهار می روید و خودرو و مزروع هر دو می باشد و خریفی تا بهار و ربیعی تا تابستان می ماند و یک نوع دیگر نیز دیده شده که برکهای آن ریزه و نرم و کل آن کوچک که در بهار می روید و تا تابستان می ماند و نبات این بسیار بلند نمی شود بلکه بعضی اندک بر زمین مفروش می باشد و برک کل اینها همه سوای خطمی بلند و سرخ مائل به بنفشی و کرنائی شکل و بعضی بزرک و بعضی کوچک و کل خطمی بزرک و مدور و پهن و بعضی سرخ و بعضی سفید و زرد نیز می باشد چنانچه ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد

ص: ۷۲۴

"طبیعت ان

در اول سرد و تر و کویند در دوم و بعضی معتدل در برودت و حرارت و بعضی بری آن را مائل بحرارت دانسته اند

"افعال و خواص آن

با بورقیت و قوت متضاده و معتدل الهضم و ملین طبع و منضج و رادع و مفتح سده کبد و مدر بول و زیاده کننده شیر العین ضماد برک آن که در دهن مضغ نموده باشند با نمک جهت تنقیه نواصیر چشم و بینمک جهت التیام آن جبر الکسر و الاورام و السموم و حرق النار ضماد سائیده آن جهت شکستگی اعضا و تحلیل اورام حاره و کزیدن زنبور و مکس عسل و بازیت و با روغن کل جهت سوختگی آتش و باد سرخ و کزیدگی عقرب و ضماد خشک آن با بول جهت قروح سر و رفع نخاله الصدر و المعده و الکبد و آلات البول و السموم آشامیدن نیم رطل طبیخ شاخ آن با شکر جهت سرفه و بجه الصوت و رفع خشونت آنکه حادث از حرارت و یبوست باشد و درد سپرز و یرقان و جرب و قرحه امعا و زحیر و قرحه مثانه و حرقت بول و تفتیح سدد و ضماد طبیخ بیخ و برک آن جهت ادویه قتاله و رتیلا و درد کرده نافع الرحم جلوس در طبیخ برک آن جهت صلابت رحم و تلین اورام مقعده و چون برک تازه آن را سائیده و با کره تازه کاوی بر بدن بمالند هیچ کزنده او را نکزد و برک تازه نورسته کوچک نازک آن را پخته می خورند و بهترین استعمال آن در ماکول طبیخ آن بالحووم طیور است و مرخی معده ضعیفه و مضر امزجه بارده رطبه مصلح آن در محرورین ترشیهها و در مبرودین فلافلی و معجون کمونی مقدار شربت از آب آن تا پنجاه درم و تخم آن سرد و تر و کثیر اللعاب و مزلق و مغری و ملین بطن و جهت سرفه کرم و خشک و گرفتگی آواز و رفع نزله و تقویت امعا و سحج و قرحه کرده و مثانه و دفع لذع ادویه حاره حاده و دفع کزیدن زنبور و رتیلا و با تخم حند قوقای بری بالسویه جهت درد مثانه و حقنه آن جهت رفع سوزش امعا و رحم و مقعده و با عسل جهت درد جگر الاورام و الاوجاع ضماد آن بتنهائی و یا با جو مقشر جهت اورام حاره و اوجاع و اورام صلبه حاره و ضماد تخم و برک آن جهت کزیدگی زنبور نافع مضر معده ضعیف

مصلح آن ربوب فواکه مقدار شربت آن تا پنج درهم بدل آن تخم خطمی و کل آن جهت قرحه کرده و مئانه شربا و ضمادا و شاخهای آن جهت وجع روده و مئانه نافع " و خبازی بستانی را برک دراز و کل زرد و کوچکتر از کل خیار و در پنبه زارها بسیار می روید و بلندی گیاه پنبه می شود تخم آن سیاه و دراز شبیه بشونیز و بسیار تلخ و غلاف آن شبیه بکرم و مائل بسبزی

ص: ۷۲۵

"طبیعت ان

در برودت و رطوبت زیاده از بستانی و ملین طبع و سینه و رافع خشونت آن و مصفی صوت و مهیج حرارت بسبب لطافت

۳۷۷ و بجهت تپهای حاره نافع مضر معده بارد مصلح آن ادویه حاره و تخم آن مسهل قوی اخلاط غلیظه و مفتوح سده و جهت عرق النسا و آب آن با شکر جهت دفع اخلاط محترقه و ضماد ممضوغ آن جهت تحلیل اورام و تسکین درد کزیدن عقرب نافع مقدار شربت آن تا دو درهم است

"خبز"

بضم اول و سکون باء موحد و زای معجمه بفارسی نان و بترکی چرک و بهندی روتی و با نکریزی بریت نامند

"ماهیت ان

از اکثر حبوب ترتیب می دهند بدین نحو که هریک از حبوب را که می خواهند آس نموده پیخته خمیر کرده پخته تناول می نمایند و بهترین همه نان کندم فربه رسیده سفید

تازۀ مغسول است که سائیده سبوس آن را بقدر اعتدال جدا کرده خمیر نموده خوب سرشته و گذاشته باشند تا خمیر آن برآمده پس در تنور معتدل طبخ باعتدال نموده باشند و با شیر و روغن که ترتیب می دهند آن را شیرمال می نامند و بهترین همه اقسام است و انواع این بسیار است و اگر شیرین خواسته باشند با شیرۀ شکر و دوشاب نیز ترتیب می دهند و بران زردۀ تخم مرغ می مالند برای رونق آن و ابازیر مانند کنجد مقشر و رازیانه و نانخواه و زیره بران می پاشند و یا در خمیر داخل می نمایند و لیکن غیر آبی آن همه بطیء الهضم و غلیظ است اما مقوی کرده

"طبیعت آن

راجع بطبیعت حبوب مصنوعه از ان است

ص: ۷۲۶

"افعال و خواص آن

نان کرم مسخن و مجفف رطوبات معده و خائیدن آن جهت رفع کندی دندان مؤثر و نان سرد مرطب بدن و تازۀ آن سریع الانحدار و مسمن بدن و مقوی آن و خشک آن دیرهضم و مجفف و اقسام آن مورث تشنکی و با ابازیر مذکوره و حلبه و سیاهدانه مشهی و دیرهضم و مفتوح و مجفف و محلل ریاح و با خشخاش منوم و قابض و نان فطیر و آنچه آرد آن را نرم پیخته و سبوس آن را تمام گرفته باشند دیرهضم و مسدد و نفاخ خصوصا که با شیر و یا با روغن و شیرینی خمیر نموده باشند در اکثر امزجه نه کل بخلاف نخاله دار آنکه همه را نافع است و نان جو سریع الهضم تر از نان برنج و مبرد و قلیل الغذاء و جهت اسهال و تیهای حاره که بی ضعف معده باشد نافع و نفاخ و در مبرودین مورث قولنج مصلح آن ماء العسل و مرق کوشت و شکر است و نان برنج سرد

بسیار خشک و معطش و مسدد و مقوی بدن و کثیر غذا و جهت اسهال صفرای و دموی و نیکو کردن رنک رخسار مؤثر و نان کندم و برنج و جو که با شکر ترتیب داده باشند بدون روغن سریع الهضم و بهترین اقسام نانها است در بعضی امزجه و نان آرد نخود باقلی و بلوط و ارزن بطی الهضم و مسدد و قلیل غذا و قابض و با ترشی بغایت مضر مصلح آن روغن و شیرینی ها است

"خبز الحواری"

بفتح حاء مهمله و واو و الف و کسر راء مهمله و سکون یاء نسبت

ص: ۷۲۷

"ماهیت ان

نانی است که در گرفتن سبوس آن بسیار مبالغه کرده باشند و کندم آن سفید بالیده باشد که نان آن سفید گردد و بهترین اقسام نانها است و حواری بمعنی سفید است و در روم و فرنک نان را خوب سفید مرتب می نمایند بهتر از جاهای دیگر

"خبز الخشکار"

بضم خا و سکون شین معجمتین و فتح کاف و الف و راء مهمله

"ماهیت آن

نانی است که کندم آن را ناشسته و سبوس آن را ناکرفته ترتیب می دهند

"افعال و خواص آن

سریع الانحدار و غیر مسدد در بعضی امزجه و ملین طبع و مولد خون سوداوی و
مضعف بدن و مورث بواسیر و جرب و مصلح آن شیرینیاها است و روغن و شیر تازه
دوشیده

"خبز السمید"

بفتح سین مهمله و کسر میم و سکون یاء مثناه تحتانیه و دال مهمله که مشهور بنان میده
است نانی است که در گرفتن سبوس آن مبالغه کرده باشند سریع الانحدار و کثیر الغذاء
و مورث سده جگر و سنک کرده و مصلح آن انیسون و رازیانه و شکر و سکنجین
بزوری است

۳۷۸

"خبز الطابق"

بفتح طاء مهمله و الف و فتح باء موحده و سکون قاف نانی است که خمیر آن فطیر
باشد و نازک ساخته بر روی طابق آهنی که معرب تابه فارسی است که بفارسی ساج
نیز نامند پخته باشند قابض و سریع الانحدار و موافق اسهال بواسیری است و این را نان
ساجی نیز نامند

"خبز الطابون"

بفتح طاء مهمله و الف و ضم باء موحده و سکون واو و نون نانی است که در گرفتن
سبوس آن مبالغه کرده باشند و با روغن ترتیب دهند و رقیق باشد مشهور بکسمه است
کثیر الغذاء و مولد خلط متین و دیرهضم و مضر محرورین

ص: ۷۲۸

"خبز الفرنی"

بضم فا و سکون راء مهمله و کسر نون و سکون یا نانی است که در فرن پیزند و اقسام می باشد از ان جمله کماج است و دیگر بکسمات و دیگر نان سنکک و این جهت مرتاضین و صاحبان اعمال شاقه موافق و فرن آنست که مکانی مجوف که از سنک و کج و یا از خشت پخته اندک وسیع می سازند و بر ان دودکش مانند تون حمام قرار می دهند و در ان سنک ریزه بسیار بضمخامت چهار انکشت و زیاده می ریزند و فرش می کنند و در یک کنار آن آتش می افروزند و در آن را بند می کنند تا خوب کرم شود و دود آن زائل گردد و خمیر کماج را با آب نخود خیسانیده خمیر می نمایند تا بجوش آمده با اندک شیرینی و روغنی خمیر می کنند و می گذارند تا برآید پس در کماج دانه کرده سر آنها را بسته بالای ریکهای کرم در ان فرن می چینند تا پخته و برشته گردد و بکسمات را نیز به آب نخود خیسانیده خمیر می نمایند و بهر شکل که می خواهند می سازند و در ظرفی چیده و یا بر روی ریکهای کرم بلا واسطه می گذارند تا پخته گردد پس برمی آورند و اگر خشک و دوآتشه خواهند همان را درست و یا لوزی و یا غیر آن بریده در ظرفی چیده بر روی ریکهای کرم می گذارند تا رطوبت آنها خشک شود و برشته گردد و خمیر این هر دو برآمده سبک و زودهضم می باشد و نان سنکک آنست که خمیر آن اندک رقیق و فطیر می باشد آن را پهن نمود بزرک و یا کوچک که اندک نازک باشد و بر ان ریکهای کرم می اندازند و ابازیر مطلوبه مذکوره در خبز بران می پاشند تا پخته و برشته گردد پس برمی آورند و کرماکرم این نان بسیار لذیذ و روغنی این الذ می باشد و پزنده نان سنکک باید که بسیار صاحب وقوف باشد و در شهرهای ایران خصوص کرمان خوب می پزند و در کرمان بسیار بزرک تا سه ذرع طول و عرض یک ذرع دست و کسری می سازند

"خبث"

بفتح خا و باء یک نقطه و ثاء مثلثه جرم اجسادى است که در حین کداختن از آنها جدا
شود

"طبیعت

مجموع آن

خشک است و در حرارت و برودت مختلف

"خبث الحديد"

بفتح حا و کسر دال مهملتین و سکون یاء مثناه تحتانیه و دال مهمله و آن را بفارسی
نوش و ریم آهن و بشیرازی رمه و بهندی لوهه کاکوه یعنی فضله آهن و مدبر آن را
کیت بکسر کاف و سکون یاء مثناه تحتانیه و تاء هندی نامند

"ماهیت ان

چرکی است که در وقت کداختن از آهن جدا می شود و بهترین خبثها است و مستعمل
مدبر مغسول آنست یعنی سائیده در سرکه خیسانیده و خشک نموده شسته آن و هر چند
مبالغه در سحق آن زیاده نمایند بهتر است و برای امراض چشم و گوش بی سرکه باید
که باشد

"طبیعت ان

در دوم کرم و در سوم خشک

"افعال و خواص آن

بغایت مجفف و مقوی معده و قلب و دماغ و مانع نرف الدم و ادرار حیض و مانع حامله شدن و جهت بواسیر و طحال رطب و رفع رطوبات باطنی و قرحہ امعا و مثانه و استرخای مقعده و سلس البول و تحلیل اورام مجرب العین اکتحال آن جهت خشونت پلک چشم الاذن قطور آن جهت پاک کردن چرک گوش الصدر با عسل جهت تصفیة صوت الباه با زردة تخم مرغ بقدر یک دانک

۳۷۹ جهت تحریک باه مرطوبین و مایوسین السموم با سکنجبین جهت ادویة قتاله البواسیر با شراب کهنه جهت قطع خون بواسیر الرحم فرزجه آن با پشم پاره جهت نرف الدم رحم الاورام ضماد آن جهت تحلیل اورام حاره و شیر منعقد در پستان الصدر و الزینه چون آن را بیست بار با آب و عسل بسایند و خشک کنند پس در روغن زیتون بقدر آنکه سه انکشت بالای آن آید بجوشانند تا ثلث روغن بسوزد و با حرف بابلی و عسل لعوق سازند و هر روز دو انکشت از ان تناول نمایند جهت تصفیة صوت و نیکوئی رنگ رخسار و اخراج فضلات بدن بیدیل و بدستور چون با روغن زیتون بجوشانند و با عسل معجون سازند و هر روز مقدار قلیلی بقدر حاجت از ان تناول نمایند مضر شش مصلح آن کثیرا و عسل مقدار شربت آن تا دو دانک و زیاده از ان مجوز نیست و از خوردن آن عارض می گردد حالتی که از خوردن براده آن بهم می رسد و علاج آن نیز همانست و طریقه تدبیر آن و مرکبات مصنوعه از ان در قرابادین ذکر یافت

ص: ۷۳۰

"خبت الذهب"

بفتح ذال معجمه و ها و سکون باء موحدہ ثقل طلا است

"طبيعت ان

لطيف تر از همه

"افعال و خواص آن

قويتر از خبث الفضه و نائب مناب اقليميا است و طلاى آن با آب جهت رفع بدبوى زير
بغل و كنج ران مجرب

"خبث الرصاص"

بكسر را و فتح صاد مهملتين و الف و صاد مهمله ثفل قلعى است

"طبيعت آن

بغايت سرد و خشك و قابض

"افعال و خواص آن

مغسول آن جهت التيام جراحت چشم و تقويت باصره و منع ريختن مواد بچشم مؤثر و
مانند رصاص محرق است بدل آن اسفيداج رصاص

"خبث الفضه"

بكسر فا و فتح ضاد معجمه مشدده و ها ثفل نقره است بهترين آن سبز رنگ نازك آن

"طبيعت ان

سرد و خشك و بغايت قابض و با قوت جاذبه و مجففه

"افعال و خواص ان

طلای آن جهت قروح چشم و سعه و جرب و بواسیر و نواسیر و التیام جراحت و بدستور در مراهم جهت سه مرض اخیر نافع

"خبث النحاس"

بضم نون و فتح حاء مهمله و الف و سین مهمله ثفل مس است و در قوت قریب بخبث الحديد و از ان ضعیف تر و ملطف و جالی و در ادویة چشم و زخمها مستعمل و خوردن آن سم قاتل است

"خبه"

بضم خاء معجمه و فتح باء موحدۀ مشدده و ها بشیرازی شفتک و باصفهانی خاکشی و به تبریزی سوردن و بترکی شیوران و در مازندران گیاه آن را شلم بی نامند و در هند مشهور بخوب کلان است

ص: ۷۳۱

"ماهیت ان

تخمی است ریزه و اندک طولانی و دو نوع می باشد یکی ریزه و رنک آن مائل بسرخ و طعم آن اندک مائل بتلخی و دوم از ان بزرگتر و رنک آن سرخ مائل بتیرکی و هر دو خودروی در صحراها و باغها و دامن کوهها بسیار می شود و در ایام بهار و گیاه نوع صغیر آن یک و نیم ذرع نهایت دو ذرع و برک آن طولانی شبیه بیرک جرجیر بری و تند طعم و شاخهای آن باریک و متفرق و تخم آن در غلافی باریک رقیق بر اطراف شاخها رسته و گیاه کبیر آن تا بسه ذرع و شاخهای آن متفرق و غلیظتر

و برک آن بزرگتر و عریضتر و تندتر و غلاف تخم آن نیز بزرگتر و طعم تخم آن نیز تندتر از اول یحتمل که طبیعت نوع صغیر آن در اول دوم کرم و در اول تر و کبیر آن در آخر دوم کرم باشد

"افعال و خواص آن

مبہی و مشہی و مقوی معده و هاضمه و جهت کرفتکی اواز و نیکوئی رنگ رخسار و تحلیل مواد نخاع و جدری و حصبه و شری و برودت احشا و یکدرهم و نیم آن جهت نفث اخلاط سینه و رئه و با شیر مسمن و نیکو کننده رنگ رخسار و محرک باه خصوصا با دو وزن آن شکر که ده روز بنوشند و بدستور چون ده روز هر روز دو مثقال آن را با چهار مثقال شکر سفید کف نمایند و صاحبان سوداوی مزاج را نیز نافع و سه درهم آن جهت

۳۸۰ رفع سمیت ادویہ همیه و هیضه خصوصا که سنکشو نموده با کلاب و یا آب خالص آن مقدار بجوشانند که شکفته گردد و نیم کرم بیاشامند و چون قی شود باز بدستور بیاشامند تا قی بند گردد و جهت هیضه صفراوی با آب برک کاسنی تازه مکرر بتجربه آمده و ضماد آن جهت قرحه چشم و ورم بناکوش و پستان و انشین و نقرس و ورم صلب سرطان و مشوی آن در خمیر جهت سرفه مزمن و جهت شش و جگر و فرزجه آن جهت اعانت بر حمل و قروح رحم نافع و مصدع مصلح آن کثیرا مقدار شربت از کبیر آن تا دو مثقال و از صغیر آن تا سه مثقال بدل آن در امر باه و تسمین و مانند آن تودری است که بزر الخمخم نامند و کسانی که خبه را بزر الخمخم دانسته اند اشتباهی است که ایشان را واقع شده و اصل آنست که غیر آنست

"خبیص البیض"

بفارسی خاکینه نامند و با سبزیها کوکو گویند کثیر الغذا و دیرهضم و مولد خلط غلیظ و با دارچینی و خولنجان و ادویۀ باهیة مقوی باه است

"فصل الخاء مع الثاء المثلثه"**"خثا"**

بثای مثلثه سرکین است و از مطلق آن مراد سرکین کاو است و در اخثناء البقر مذکور شد

"خثو"

بفتح خاء معجمه و ضم ثاء مثلثه و واو و بتاء دو نقطه از بالا که مخفف خاتون ترکی و بلغت اهل خطا بمعنی بزرک آمده است مانند لفظ خان و هر دو مرادف هم اند

"ماهیت ان"

گفته اند نام مرغی است که بفارسی رخ نامند بقدر کرکدنی و از ان بزرکتر و طعمه آن اکثر اوقات می گویند که فیل است و در بلاد چین و زنج و ترک یافت می شود و از استخوان پیشانی آن جهت ملوک قدح می سازند و از خاصیت آن آنست که چون بر بالای آن طعام مسموم گذارند عرق کند و همچنین است سائر استخوان بدن آن و امین الدوله گفته که شاخ آهوی مشک دار است و همین اثر برای آن بیان کرده و گویند جهت اسهال نیز بغایت نافع است و صاحب تحفه نوشته که مؤلف تذکره کوید که در سر اندیب یافت می شود و خوردن بیضه آن بقدر ده درهم جهت حکه و جرب و سده جگر نافع و بخور استخوان آن باعث افاقه مصروع و زبل آن جهت رفع آثار و سنکدان

آن جهت بواسیر ضمادا مفید و صاحب حیوه الحیوان نوشته که ارسطاطالیس گفته در نعوت که آن طائری است عظیم الجثه و در بلاد چین و بابل و ترک بهم می رسد و کسی زنده آن را ندیده مگر استخوان مرده آنکه کوشتهای آن جدا شده و ریخته استخوان خالی مانده و از خاصیت آن حیوان آنست که چون بوی سم بشنود حذر کند و بگریزد و عرق کند و حس او برطرف شود و دیگران گفته اند جایی که بهم می رسد در زمستان و تابستان در راه آن سموم بسیار است و چون بوی سم را بشنود حذر کند و بمیرد پس استخوان آن را بگیرند و از آن ظروف و قبضه کارد و خنجر و غیرها سازند و چون بدان استخوان بوی سم رسد از آن عرق ترشح نماید و طعام مسموم را چون در آن گذارند و یا بران نهند عرق کند و بدان علامت معلوم گردد که مسموم است و مغز استخوان آن طائر سم کل حیوانات است و مار از استخوان آن بگریزد و نزدیک آن نرود مترجم صیدانه ابو ریحان گفته که یکی از رسولان ملوک چین گفت که استخوان پیشانی حیوانی است که در هیأت شبیه بکاو نر است و سبب رغبت آدمیان بدان آنست که چون نزدیک زهر برند جرم آن عرق کند ابراهیم سندی چنین حکایت کند که یکی از ثقات که باطراف بلاد چین کشته بود چنان گفت که با طایفه در سفر چین رفیق بودم تا روزی از روزها در وقت استوای آفتاب جرم خورشید از چشم ما غائب شد و عالم تاریک گشت و یکدیگر را نمی دیدیم چون اهل چین آن حال مشاهده کردند بسجده افتادند و سر از سجده برداشتند تا آفتاب پدید نشد و جهان روشن نکشت چون سر از سجده برداشتند از ایشان سوال کردم که سبب تاریک شدن عالم ناکاه و سجده نمودن شما چه بود

ص: ۷۳۳

۳۸۱ گفتند آنچه بر روی آفتاب پدید آمد بان عظمت خدای ایشان است و آن سجده خداوند خود را کردند چون معتقد ایشان معلوم شد از صفت آن سوال کردم چنان

تقریر کردند که او مرغی است بغایت بزرگ و با هیبت و مسکن آن بیابانها میان چین و بلاد زنج است و در آن بیابانها فیلان وحشی می باشند که بهیچ طریق اهل نمی شوند طعام آن مرغ آن فیلان می باشند و آن حیوان را ختو کویند بطریق تعظیم چنانچه خاتون و خان و چنانست که کوئی خاتون در اصل ختون بوده است در لغت ایشان که در لغت پارسی متداول شده است مؤلف گوید که اکثر این سخنان اصلی ندارد و آنچه دیده و شنیده شده که از بلاد چین استخوانی شبیه بکله مرغی می آورند سفید و سرخ حنائی رنگ خالدار و از آن زهکیر می سازند و می کویند برای دفع سموم نافع است

"فصل الخاء مع الراء المهمله"

"خراطین"

بفتح خا و را و الف و کسر طاء مشاله هر سه مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون امعاء الارض و حمر الارض نیز و بهندی کیچوه بکسر کاف نامند

"ماهیت ان

کرمهای سرخ طولانی است که در زمینهای نمناک خصوصا مانند باغچهها و در سرکینها در کرما که بارش شود و در اوائل سرما نیز بهم می رسد

"طبیعت ان

در اول کرم و تر و با رطوبت غریبه

"افعال و خواص آن

آلات البول آشامیدن سه درهم سائیده آن یا دوشاب انکوری جهت ادرار بول و با آب گوشت جهت قوت باه بسیار مجرب الحلق و الصدر و آلات الغذاء و غیرها جوشانیده

آن در روغن کنجد جهت خناق و سرفه کهنه بغایت آزموده و مسحوق آن با روغن بادام بالخاصیه جهت فتق امعا و التیام آن مجرب دانسته اند و جهت عسر ولادت و رفع سنک کرده و مثانه و با شراب مغیر رنک بدن یرقانی در همان ساعت الاذن قطور مطبوخ آن با پیه مرغابی جهت تسکین درد کوش و بازیت در کوش مخالف نیز مسکن وجع آن و چون بران نمک پاشند و آبی که از ان بهم رسد در کوش بچکانند جهت تسکین درد کوش نافع الحلق و غیره ضماد آن جهت ورم حلق و لاه و منع نزلات و طلای تازه آن جهت التیام عصب مقطوع مجرب بشرط آنکه تا سه شبانه روز بندند و نکشایند و بدستور جهت جراحت اعضای عصبانی مؤثر و با غبار آسیا جهت استحکام مفصلی که از جای خود حرکت کرده باشد و جهت ضربه و سقطه و تسکین اورام حاره و با روغن دانه زردآلو جهت بواسیر و مطبوخ آن بازیت و طلای آن با زفت و برک کدو جهت بزرک کردن قضیب بغایت مؤثر و مطبوخ آن با قضیب حمار زنده اکلا و ضمادا درین باب مجرب دانسته اند و چون با جعل و بنات وردان طبخ نمایند طلای آن جهت بواسیر و نزف الدم و شقاق مقعده بیعدیل و در جائی یا در موسمی که خراطین نباشند و خواهند بهم رسانند باید که برک جیل که شجری است که در هند و بنکاله کثیر الوجود است قدر معتدی از ان برک را در کردی کرده خاک و آب بر آن بریزند بزودی تگون می یابد و از خراطین مسی بعمل می آورند و آن چیزی شبیه باهن و حدید صینی است اندک سرخرنک بدین قسم که خراطین بسیار را جمع می نمایند و می سوزانند تا خاکستر گردد و خاکستر آن را جمع نموده می شویند و در میان آن دانهها که برمی آید یک جا کرده می گذارند و دو دانک سائیده ان با آب تریاق سم بیش و افیون است و چون در طعام مسموم اندازند و جوش دهند قوت و سورت آن را می شکنند و کم می نماید و نگاهداشتن آن در دهان نیز جهت سم مار و اکثر سموم نافع است

ص: ۷۳۴

"خرامقان"

بفتح خا و راء مهمله و الف و فتح میم و قاف و الف و نون

"ماهیت ان

گیاهی است در شکل و بو مانند سنبل الطیب و رنگ آن سبز و طعم آن مائل بشیرینی

"طبیعت ان

در اول کرم و خشک

"افعال و خواص ان

محلل و مجفف و در افعال مانند سنبل الطیب و از ان ضعیف تر است

۳۸۲

"خربق"

بفتح خا و سکون راء مهمله و فتح باء موحده و سکون قاف

"ماهیت ان

دو نوع می باشد ایض و اسود ایض آن بیخ گیاهی است برک آن شبیه ببرک بارتنک و از ان عریضتر و کل آن سرخ و ساق آن بقدر چهار انگشت مضموم و مجوف و چون خشک شود پوست آن مقشر گردد و بیخ آن شبیه پیاز مستطیل و با ریشه‌های باریک و سفید مائل بزردی و تلخ و از شکستن آن غباری ظاهر می شود و در جوف آن مانند

دام عنكبوت چیزی می باشد و منبت آن مواضع جبلیه و بهترین آن منبسط السطح معتدل الانبساط سفید سست آن است که باسانی مفتت گردد و لحیم لعابی و از اراضی مرتفعه خشک باشد و چون بچشند اول زبان را اندک بکزد پس کزند کی آن بیشتر ظاهر گردد و آنچه مدور و اطراف آن نیز شبیه باذخر و چون بشکنند از آن کردی برآید و کم کوشت باشد ردی و غیر مستعمل زیرا که حناق آورد

"طبیعت آن

در وسط سوم گرم و خشک

"افعال خواص آن

مسهل بلغم و صفرای غلیظ و اخلاط لزجه و مخاطیه و مفتت سدد و منقی معده و جهت فالج و سرسام و صرع بلغمی و لیثرغس و سائر امراض بارده دماغیه و مفاصل و تفتیت حصاه و ادرار حیض و قتل جنین و اخراج آن نافع الدماغ سعوط آن مهیج عطسه العین اکتحال آن در شیافات جهت جلای غشاوه و حدت بصر الفم و غیره طلای آن با سرکه جهت قلع دندان متاکل و قوبا و جرب و برص و بهق بتنهایی و با ایرسانیز و فرزجه آن مدر حیض و قاتل جنین چون با سویق و عسل بسرشند و بموش بخوراند بمیرد و سم کلاب و خنازیر باشد و چون با کوشت طبخ دهند کوشت را مهرا سازد و چون اراده استعمال آن نمایند باید که اصلاح آن نمایند به پختن آن در جوف خمیر و با مخلوط بحسو جو و روغن بادام و یا مخلوط با اندک حاشا و مصطکی نمایند و بهتر آنست که ناشتا نخورند بلکه بر بالای اندک طعامی و زیاده از مقدار شربت آنکه از نیم مثقال تا یک مثقال است نباشد زیرا که زیاده آن کشنده است بقی و خناق و تشنج و کشنده سک و خنزیر است و مداوای کسی که زیاده از مقدار شربت آن خورده و او را اعراض مذکوره طاری شده تبرید و تطفیه و اسهال است اگر طبیعت او محتبس باشد و

نشستن در آب گرم و مسکه کاو بر بدن مالیدن و آشامیدن امراق دسمه مانند مرق
 دجاج و بوئیدن بویهای خوش و گفته اند که خوردن جرم مسحوق آن محدث تشنج
 است و مقی و بهتر آن است که پنج مثقال آن را در نه اوقیه آب باران سه شبانه روز
 بخیسانند پس صاف کنند و بیاشامند و با آنکه مقدار یک رطل آن را پارچه پارچه
 نموده در دو قسط آب باران سه روز بخیسانند پس جوش دهند تا دو ثلث آن برود و
 یک ثلث بماند پس صاف نموده جرم آن را دور کرده با دو رطل عسل صافی جید
 بقوام آورند و کف آن را بگیرند و یک ملعقه آن بتنهائی و یا با آب گرم بیاشامند و
 گفته اند که چون مقی قوی بلغم است باید کسی که شاق و یا دشوار باشد بروقی
 کردن و عادی نباشد بدان و نیز پیش از عادت بقی استعمال نمایند بلکه عادت بتدریج
 و بهترین استعمال آن از برای قی آنست که تربی را سوراخ کنند و ریشهای باریک
 خربق را بریده در آن ترب فرو برند و یک شب بگذارند و صبح ریشهای خربق را
 برآورده دور نمایند و علیل غذای رقیقی مانند شله بخورد و بعد از آن ترب را با
 سکنجین بیاشامد و بعد دو ساعت بتکلیف قی نماید و گفته اند چون کسی آن را
 خورده باشد و براز او را مرغ بخورد آن مرغ بمیرد

ص: ۷۳۵

"خربق اسود"

بهندی کتکی نامند

"ماهیت آن

بیخ گیاهی است سیاه پر کره مجوف و بیشتر آن مائل بتدویر و ریشهای سیاه باریک از
 آن رسته شبیه برشته و برک آن شبیه برک چنار و از آن کوچکتز و زوائد اطراف آن

بیشتر و با خشونت و ساق آن کوتاه و بنفش و کل آن سفید مائل بسرخ بشکل خوشه و ثمر آن شبیه بدانه قرطم و تخم آن در اسهال بی مضرت تر از

۳۸۳ اصل آن و تلخی بیخ آن از خربق سفید کمتر و لیکن در قوت تندتر و پرخطر

"طبیعت آن

در آخر سوم گرم و خشک

"افعال و خواص آن

مسهل مره سودا و بلغم و صفرای آمیخته با بلغم و جذاب از عمق بدن و جهت امراض بارده قویتر از سفید و در جمیع عللی که سفید موثر است این اسرع التاثير اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و غيرها جهت شقیقه و اوجاع سر و نزولات مزمنه نازل در چشم و سینه و تنقیه سینه و احشا و مثانه و رحم و چون در شیربنیها چند روز بخيسانند و یا با جو مقشر و یا عدس جوشانیده و آب آن را بنوشند چندان مضرت ندارد و بالخاصیت تنقیه بآن کردن باعث تغییر مزاج می شود قریب بمزاج جوانی و غیر مرطوب المزاج را بغایت مضر و مضر کرده و مصلح آن کثیرا و صعتر و دوقو و فطراسالیون و فودنج و مصطکی و دو مثقال آن کشنده بخناق و اسهال مقدار شربت آن از نیم درم تا نیم مثقال بدل آن خربق سفید و کونیند ماذریون و چهار دانک آن غاریقون و یا ماهی زهرج و نیم وزن آن ماذریون و بوزن آن بیخ کبر و یا کیکیج است الفم چون با کرسنه بجوشانند و بدان مضمضه کنند درد دندان را ساکن کرداند و بخور آن نیز همین عمل نماید اعضاء الغذاء اشامیدن آن با دواهای ملطف دفع گرم معده نماید و بعضی در سکنجین می خيسانند و یا در شراب شیرین پس طبخ نموده صاف کرده بتنهائی و یا با مرق مرغ می آشامند اسهال بلغم و صفرا می نماید و گفته اند دافع سودا است از جمیع بدن و استفراغ

صفرای غلیظ زیاده از سقمونیا می نماید بی اذیت الزینه و الجروح ضماد آن جهت بهق و برص و رفع ثآلیل و بردن گوشت زائد فاسد زخمها و ناصور صلب نافع و قطور و فتیله و فرزجه آن مانند سفید آنست و پاشیدن طبیخ آن در مواضع مانع حشرات و چون کندم و امثال آن را در طبیخ آن بخیسانند قاتل هر طیور و وحوش است که بخورد و چون با موم و کندر و زفت و با آب و روغن بیامیزند و بر جرب بمالند زائل گرداند و کویند چون نزدیک درخت انکور بروید و از ان انکور شراب سازند و بیاشامند اسهال نماید

ص: ۷۳۶

"خردل"

بفتح خا و سکون را و فتح دال مهملتین و لام بهندی رائی نامند

"ماهیت ان

گیاهی است برک آن شبیه بیرک ترب و کوچکتر از ان و خشن و اندک تندبوی و ساق آن مربع و کل آن زرد و تخم آن مدور و سرخ و تند طعم و بری و بستانی می باشد بری آن را بعربی حرشا و بترکی قجی نامند و برک آن ریزه تر از برک بستانی و تخم آن مدور و سرخ و برک بستانی بزرگتر از بری و نوع سفید آن را حرف ایض و بفارسی اسپند و سپندان نامند و نوع غیر تخم مدور سرخ تند طعم را بترکی ککج کویند و از مطلق آن مراد بزرک سرخ رنک تازه بستانی است که چون بکوبند رنک آن زرد و با دهنیت و حدت باشد و مستعمل همین نوع است

"طبیعت ان

در چهارم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

جالی و جاذب اخلاط از عمق بدن و محلل رطوبات دماغی و معده و سائر اعضا و هاضم و مفتح سدد و مدر فضلات امراض الراس و المعده و الکبد و الطحال و غیرها جهت امراض بارده دماغیه و ریحیه مانند لیثرغس و فالج و استرخا و دردسر بارد و تفتیح سده مصفاه و تسکین نزلات بارده و تزکیه حواس و ذکای ذهن و تقویت اشتها و زیادتی آن و تسکین درد جگر بارد و سپرز و ضماد آن بر سر بعد تراشیدن موی آن باهن جهت لیثرغس و نزله بارد و با عسل بر پیشانی جهت صداع و سد نزلات پی درپی و تسکین وجع جگر و طحال و سعوط آن مورث عطسه و جهت انتباه مصروع و صاحب غشی و اختناق رحم و انکباب آن جهت تفتیح سده کوش و اکتحال آن به آب و عسل جهت غشاه و خشونت پلک چشم و قطور آب مطبوخ آن با عسل در چشم جهت شبکوری و در کوش و دندان جهت تسکین ضربان و درد آن هر دو نافض و چون تخم تازه آن را بکوبند و عصاره آن را گرفته خشک نمایند اکتحال آن جهت امراض عین و رفع تخیلات نافع و بدستور چون داخل ادویه عین نمایند و گذاشتن فتیله آن با انجیر در کوش جهت

ص: ۷۳۷

۳۸۴ درد آن و دوی طنین و غرغره سائیده آن با ماء العسل جهت ورم تحت زبان و ثقل و استرخای آن و درد دندان و خشونت قصبه رئه مزمنه و مضغ آن جهت اخراج بلاغم از دهان و لطوخ آن جهت تسکین ضربان و درد دندان دائم بی ورم مجرب در ساعت و چون با عسل و یا پیه و یا موم بآتش کداخته بزیت مخلوط نمایند و بر صورت و چشم بمالند رنگ رو را صاف کند و کمنه الدم را زائل سازد و آشامیدن آن با عسل جهت

ربو و سعال رطوبی و تقویت باه و با پودنه و شراب جهت اختناق رحم و اخراج کرم معده و آشامیدن جریش آن با آب جهت تب بلغمی و سوداوی دوری حادث از خلط غلیظ لزج و ضماد آن با انجیر جهت نفرس و عرق النسا و داء الثعلب و جذب مواد بظاهر جلد و تسکین وجع بارد ریخی و تحلیل اورام بلغمی مزمن از هر عضو که باشد و با سرکه جهت جرب متقرح و قوبای مزمن و بدستور با کبریت و سکنجبین و با سکنجبین و کرنب جهت تحلیل خنازیر عجیب النفع و با ادویه مناسبه جهت تحلیل اورام صلبه و سوداویه و برص و با روغن بر قضیب جهت نعوظ مجرب و همچنین آشامیدن تخم آن نیم درم ناشتا با شراب مقوی باه و منشط و خوردن مخلوط آن با نان و یا شراب جهت اخراج کرم معده و مخلوط کردن آن با مراهم جاذبه جبریه و جریه نافع و چون گیاه تازه آن را و یا تخم آن را با طعام بخورند طعام را هضم و معده را کرم کرداند و ورم طحال را تحلیل دهد و خوردن مسلوق و برک تازه آن و یا تخم آن با چغندر و خبازی بری پیش از قی باعث تقطیع بلغم و مهیا کردانیدن از برای دفع است و بدستور مسلوق آن با چغندر جهت صرع و سدر عارض از بلغم نافع و کامخ معمول از ان خاد حریف و محرق و جالی بلغم بقوت و تسخین معده و کبد نماید باید که همیشه بیاشامند و بسیار هم و به تنهایی نیز بلکه با اغذیه غلیظ تناول نمایند و دافع ضرر آن کاسنی و بادام و سرکه است و صاحب اختیارات گفته که قوبائی که بهیچ چیز زائل نکردد چون بعد از حمام خردل را سائیده و قوباوا با پارچه خشنی آن مقدار بمالند که خون آلوده گردد پس بران بمالند زردآب بسیاری از ان جاری شود و صحت یابد و بخور آن کریزاننده حشرات و هوام و رازی گفته ریختن آن در سوراخ مار باعث هلاک آنست بدل آن دو وزن آن حب الرشاد و حرمل مضر محرورین و مورث تشنکی مصلح آن کاسنی و روغن بادام و سرکه است باید که در تداوی با نمک هندی و یا بوره ارمنی بیاشامند و زیاده از سه درهم کوبیده که مقدار شربت آنست و پنج درهم غیر کوبیده آن بحسب امراض و امزجه و ازمنه و امکنه استعمال نمایند و چون

در آب انکور بیندازند منع جوشیدن آن کند و در کیلانات سرکه شیرین از آن ترتیب می دهند و روغن آنکه کوبیده بدستور روغن بادام استخراج نمایند بغایت ملطف و محلل و آشامیدن آن جهت تفتیح سده اعصاب و رفع نسیان و فالج و اوجاع بارده مزمنه و تپهای مزمنه و اختناق رحم و قطور آن جهت ثقل سامعه و ورم بارد کوش و طلای آن جهت درد دندان و اختناق رحم و دردهای کهنه و تحلیل اورام صلبه و سائر اورام بارده نافع مقدار شربت آن تا سه درهم است

ص: ۷۳۸

"خرقطان"

بفتح خا و سکون راء مهمله و فتح قاف و طاء مهمله و الف و نون بهندی بندا نامند

"ماهیت ان

گیاهی است که بر اکثر درختها مانند بادام و زیتون و سدر و غیرها می روید و بر آنها می پیچد و بر زمین بیخی ندارد و برک آن شبیه برک زیتون و مائل باستداره و کل آن سرخ رنگ و تخم آن نیز سرخ و بالجمله هیأت برک و گیاه آن بحسب اشجار متکونه بر آنها مختلف می باشد

"طبیعت ان

نیز اکثری سرد و خشک و با قوت قبض و بعضی گرم و خشک دانسته اند

"افعال و خواص

آن

منقی دماغ و مقوی معده و مفتح سدد و محلل و آشامیدن آب مطبوخ آن با انجیر
جهت سرفه و یک اوقیه آن جهت

۳۸۵ شکستگی استخوان و وشی عضل و قطع نفث الدم و رفع سحج و ذرور برک
خشک و محرق آن نیز جهت قوبای سر به شرطی که قوبا را با بول و نمک بحدی
بشویند که خون آلود گردد پس بمالند و کویند مسهل اخلاط و مجفف بواسیر است و
اهل هند برای آن خواص و منافع بسیار می نویسند از آن جمله آنچه بر درخت ام غیلان
بهم می رسد تعلیق ساق گیاه آن بر کمر جهت بواسیر و بدستور آشامیدن آن جهت
بواسیر و اسهالی که عسرالعلاج باشد و بعضی شرط نموده اند که باید روز یکشنبه قبل
طلوع آفتاب گرفته در وسط آن ریسمان هفت لا بسته بر کمر بندند و باز نکنند بواسیر و
اسهال الدم را مجرب است و بدستور آنچه بر درخت سدر که کنار نامند و درخت انار
نیز و آنچه بر درخت بیل تکون یابد چون با شیر کاو زن بعد از حیض سیزده روز
بیاشامد آبستن گردد خصوص که در حین اخذ قمر در منزل شرطین باشد"

ص: ۷۳۹

"خرم"

بضم خا و بفتح راء مهمله مشدده و سکون میم لغت فارسی است بمعنی فرح

"ماهیت آن

از ادویه مجهوله است بعضی گفته اند اسم فارسی مریحه است و آن گیاهی است که در
بساتین و مواضع سایه دار می روید و برکهای آن باریک طولانی و کل آن بنفشی و
خوش بو و خوش منظر و لطیف و برکهای آن متفرق و اهل فرس آن را تعظیم بسیار
می نمایند

"طبیعت آن

مائل بکرمی

"افعال و خواص آن

جالی و مقوی دماغ و منوم و زیاده کننده عقل و فهم و نظاره آن مورث سرور و فرح و نگاهداشتن آن در کف دست باعث محبت و در آستین باعث محبوبی و روغنی که از کل آن ترتیب دهند جهت دردسر و بیخوابی و رفع توحش و چون از آن موم روغن ترتیب دهند و شب بر صورت بمالند و روز بشویند موجب نیکوئی و سرخی رنگ رخسار و قبول و رافع بغض است و بعضی آن را سراج القطرب و بعضی دواء الحالبی که یونانی اسطریقوس نامند و بعضی بتخفیف را بمعنی قشر بیض منقی مغسول دانسته اند

"خرنوب"

بضم اول و سکون راء مهمله و ضم نون و سکون واو و باء موحده و بفتح اول نیز آمده

"ماهیت آن

بستانی و بری می باشد بستانی آن درختی است عظیم بزرگی کردکان و برک آن بسیار سبز املس مائل بتدویر و ضخیم هر دو طرف شاخهای آن یکی مقابل دیگری و کل آن زرد طلائی و غلاف آن بقدر شبری و کوتاه تر و ضخیم تر و سیاه و دانه‌های آن شبیه بیاقلا و بقدر ترمس و شیرین طعم و در تنکابن کراث و در مازندران و کیلان لارکی نامند و بهترین آن بستانی خشک آنست که مغز آن بسیار شیرین صادق الحلاوه

و پوست آن رقیق و از یک سال تجاوز نکرده باشد و از آن در مصر و شام رب می سازند

ص: ۷۴۰

"طبیعت آن

در اول سرد و در دوم خشک و با قوت قابضه و مسهله بعصر خصوص تازه آن و بسیار رسیده شیرین آن در اول گرم

"افعال و خواص آن

مدر بول و جهت اوجاع سینه و تقویت معده و تسمین بدن و تولید خلط جید اگر هضم یابد زیرا که بطی الهضم و نفاخ است خصوصا تازه آنکه یک سال بر آن نگذشته باشد و با دوشاب ادرار بول نماید و چون داخل شیر کنند شیر را لذیذ کند و اشتهای طعام آورد و جهت سرفه مزمن مجرب دانسته اند و خوردن آن با دانه جهت تسمین بدن و رفع فتق و ضماد پخته آن جهت صدمه و سقطه و امثال آن و تألیل و چون تازه آن را بر تألیل بمالند آن را زائل سازد و چون یک پارچه از دو پارچه تخم آن را بر تألیل بچسپانند آن را قطع نماید و تخم آن سرد و خشک و بسیار قابض و محلل اورام و جهت بروز مقعده و نزف الدم نافع و مضر معده و مجفف اعضا مصلح آن بهدانه و نبات بدل آن بوزن آن هریک از قرظ و تراشیت و عفص مقدار شربت آن تا پنج درهم است و دوم بری و آن ثمر خاری است بقدر ذرعی و شاخهای آن پراکنده و خارهای آن تند و ریزه و کل آن زرد و داغدار و ثمر آن شبیه بکرده کوچکی و در قزوین گیاه آن را ورک نامند و خرنوب

۳۸۶ تبطی مراد از آن است

"طبیعت آن

در دوم سرد و خشک و بسیار قابض

ص: ۷۴۱

"افعال و خواص آن

مقوی معده و قاطع نرف الدم از هر عضو که باشد و حابس اسهال و جهت یرقان و مغص و منع ادرار حیض و بواسیر و مضمضه و سنون آن جهت درد دندان و استحکام آن و پوست و بیخ نبات آن قالع دندان کرم خورده است و محتاج بکندن بآلت نیست و چون با حنا خضاب کنند مقوی موی و باعث درازی و مانع سفیدی آنست و طلای آن بر بدن جهت رفع اعیاء و تقویت اعضا مؤثر و چون بکوبند و در آب بخیسانند و جامه رنگین را در آب آن تر کنند باعث ثبات رنگ آنست و مجرب دانسته اند"

"خروع"

بکسر خا و سکون راء مهمله و فتح واو و سکون عین مهمله بفارسی بید انجیر و به شیرازی کنتو و بترکی کوچک و بهندی آریند نامند

"ماهیت آن

دو نوع می باشد سفید و سرخ مائل به بنفشی و دوم قویتر از سفید برک آن شبیه ببرک انجیر و شرفها از ان بلندتر و ساق آن بقدر دو ذرع و از ان بزرگتر نیز دیده شده و بیخ آن مانند نی مجوف و ثمر آن خاردار و خوشه دار و مدور و تخم آن بمقدار دانه قهوه و پوست آن منقط و مغز آن سفید و پرروغن و منبت آن بلاد معتدله در حرارت و رطوبت

"طبیعت آن

در آخر دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

محلل و ملین عصب و مسهل قوی خلط بارد و منقی عروق و مقوی اعضا و جهت صداع و فالج و لقوه و رعشه و امراض بارده و ضیق النفس و سرفه بارد و تحلیل قولنج و ریاح و تلبین صلابات و اوجاع ظهر و مثانه و استسقا خصوصا مغز آنکه قوت اسهال آن زیاده است و برای ادرار حیض و اخراج مشیمه نافع و چون ده عدد مغز دانه آن را سائیده با ماء العسل بیاشامند اسهال بلغم و رطوبات مائی نماید و مرخی و مسقط اشتها است و موجب کرب و غثیان و قی مصلح آن کثیرا و مصطکی و نعناع مقدار شربت آن از پنج عدد تا ده عدد و مستعمل مقشر آنست و بیست عدد آن مسکر قوی و بادزهر آن ریباس و عصارة رمان و بدل آن عشر آن دندانست و ضماد آن جهت تآلیل و کلف و تحلیل اورام بلغمی و صلابت و تسکین اوجاع اورام و نفرس و مفاصل و با سرکه جهت ورم پستان و اواخر حمه که باد سرخ نامند برک آن ضعیف تر از حب آنست در اسهال و تریاقیت آن زیاده و آشامید عصارة تازه آن مکرر و قی نمودن بدان جهت رفع سم بارد بیش و افیون و امثال اینها و ضماد آن با آرد جو جهت اورام حاره چشم و ورم زیر کلو و سائر اعضای بعیده و مقی و مسهل و اشامیدن دو مثقال آن با شیر تازه دوشیده جهت تسکین وجع الفواد بارد و پوست بیخ آن جهت رفع مغص و انفتاح مجاری و سدد نافع و با ماء العسل جهت تحلیل بلغم لزج از اعضای بعیده خصوصا که تازه ساخته باشند و طلای آن جهت رفع تشنج و تلبین صلابات و درد کوش و انضمام فم رحم و انقلاب آن و جرب متقرح و قروح رطبه سر و ورم معده و رفع اثار کبودی جلد و با زبد البحر جهت داء الثعلب و با آب کندنا جهت بواسیر شربا و ضمادا و چون

در ظرف مس کنند و بر آتش گذارند و سر آن را بظرف مس بپوشند تا خوب گرم شود و در هر یک مثقال از آن یک حبه کافور خالص اصلی در عین گرمی سر آن را باز کرده در آن اندازند و باز سر آن را بپوشند تا کداخته گردد و فرود آورند و بگذارند تا سرد شود و همان قسم پوشیده باشد و بعد از طهارت از قضای حاجت هر مرتبه موضع بواسیر را خشک نموده این روغن را نیمگرم کرده بمالند زائل گرداند و جوشانیده آن با سلخ الحیه و خردل و تدهین بدان جهت کزاز و داء الحیه و اقسام قوبا و کلف بیعدیل بدل آن روغن ترب است اهل هند بید انجیر را دافع جذام دانسته اند"

ص: ۷۴۲

"خرموش"

بهنندی کهوس نامند

"ماهیت آن

نوعی از موش است بغایت بزرگ که با کربه جنک می کند و بران غالب می آید

"افعال و خواص آن

بخور پوست خشک شده آن جهت بواسیر مجرب و استنجا بطبیخ آن نیز همین اثر دارد و در ۳۸۷ سائر خواص از موش اقوی است

"فصل الخاء مع الزای المعجمه"

"خزومی"

بفتح اول و زای معجمه و الف و فتح میم و الف گویند که بفارسی شب انبوی و شب بوی نیز نامند خصوص سفید آن را و بعضی کل مریم نیز گفته اند در ماهیت آن اختلاف است و بعضی گویند گیاهی است بسیار خوش بو که بفارسی خیری دشتی و بشیرازی اروانه نامند و انطاکی غیر خیری دانسته و گفته که گیاهی است لطیف قریب بینفشه و دراز در ماه الهی می روید و در حیزران می رسد و منبت آن کوهستان و میان رودخانه ها و کل آن شبیه بینفشه مائل بکبودی و لاجوردی و بسیار خوش بو زیاده از فاغبه و قریب بنسیرین و تخم آن مائل بسیاهی و اهل فلاحت بیان نموده که چون پیاز آن را بعکس هیئت اصلی غرس نمایند و یا صلیبی شق نمایند بنفشه می گردد و یوسف بغدادی صاحب اختیارات و دیگران نیز خیری بری دانسته و گفته اند که گیاهی است شاخ آن دراز و برک آن ریزه و کل آن سرخ مائل بینفشی و آسمانجونی و خوشبو تر از کل حنا که فاغیه نامند و از کلهای حشایش بری دیگر نیز و منبت آن زمینهای رملی و نرم و از صفات و خواص خیری ظاهر می شود که خزامی غیر خیری باشد

ص: ۷۴۳

"طبیعت ان

در اول دوم کرم و خشک و بعضی تر دانسته اند و کل آن گرمتر از گیاه آن

"افعال و خواص آن

کل آن ملطف و مسخن و مفتوح سده دماغ و مقوی آن و رافع صداع و جاذب رطوبات زکامی و محلل ریاح و مقوی دل و جگر و سپرز و مفتوح سده آنها و مدر فضلات چون سه درهم آن را بیاشامند و فرزجه آن جهت تنقیه رحم و خوش بو کردن آن و نشف رطوبات و سیلان مزمن از ان و برودت و احداث کرمی و اعانت بر حمل و تنکی فرج

و بدستور آشامیدن آن و طلای خشک آن جهت تقویت عصب و خوش بو کردن عرق و ضماد آن با آرد جهت اندمال جراحی و تحلیل ورم آن و بخور آن جهت رفع بدبوئی عفونات و روغنی که از آن ترتیب دهند قائم مقام نطف است و مصدع محرورین مصلح آن مورد مقدار شربت کل آن تا سه درهم بدل آن بابونه است و پیاز و برک و تخم آن در افعال ضعیف تر و غیر مستعمل اند"

"خز"

بفتح خا و سکون زای مشدده

"ماهیت آن

باصطلاح قدیم اسم ثیابی است که از ابریشم و پشم و کج که بعربی قز نامند ترتیب می دهند و خز خالص لباسی است که از موی بسیار نازک که در زیر موپهای خشن بز و امثال آن می باشد که بفارسی کرک نامند ترتیب دهند و باصطلاح جدید پوست حیوانی است از سمور کوچکتتر

"طبیعت آن

در دوم گرم و خشک

"افعال و خواص آن

پوشیدن آن جهت حفظ حرارت و دفع ضرر سردی از پشت و کرده و جهت فالج و نقرس و ضعف باه و رفع جذام و حکه سریع الاثر و آشامیدن آن جهت فتق اعصاب و اعضای عصبانی و ذرور سوخته آن جهت قطع نرف الدم و خشک کردن جراحات

"نافع"

ص: ۷۴۴

"خزف"

بفتح خا و زای معجمتین و سکون فا بفارسی سفال نامند

"ماهیت ان

معروف است

"طبیعت ان

بسیار خشک و باندک حرارت

"افعال و خواص ان

ضماد اقسام آن جهت ورمهای نرم و قروح اعضای یابسه المزاج مانند غضروف و وتر و جهت انسلاخ جلد و سفال نو با مرهمها جهت التیام جراحات و با سرکه جهت حکه و جوششها و حزاز و سعفه و جرب و نقرس و با موم روغن جهت ورمهای مزمن و خنازیر و غدد و ذرور سفال چینی نرم کوفته جهت جلای بیاض طبقه قرنیه و سنون آن جهت جلای دندان و تقویت لثه و قطع خون آمدن آن مضر اعصاب دماغی و مصلح آن روغن بنفشه و روغن نیلوفر و طلای خزفیکه در ان نمک یا خزف پارهائی که در نمک و یا سنک ریزهائی که در نمک پیدا می شود جهت تحلیل اورام بلغمیّه بارده هر عضو و اجفان چشم مؤثر

"فصل الخاء مع السین المهمله"

"خسی"

بفتح خاء معجمه و تشدید سین مهمله بفارسی کاهو و بترکی خاس نامند

"ماهیت ان

نباتی است معروف بستانی و بری می باشد بستانی دو صنف است یک صنف برک آن عریض و بلند تا بیک ذرع و نیم و چرب و شیرین و نازک و در ایران و عربستان و روم و غیرها در موسم بهار می روید و وفور دارد و در هندوستان و بنکاله در موسم زمستان که باران نمی بارد می روید و لیکن بوفور و خوبی و بزرگی آن بلاد نمی شود و صنف دوم از بستانی فرنکی است و آن نیز دو صنف می باشد یک صنف برک آن سبز کمرنک و بسیار نازک و چرب و شیرین و صنف دیگر سر برکهای آن اندک بنفشی و نازکی و چربی و شیرینی این از ان کمتر و برکهای این هر دو صنف درهم پیچیده مانند غنچه و مدور و هر سال تخم آن را تازه بتازه از فرنک می آورند و در زمستان می کارند و هرچند هوا سردتر باشد خوب تر و نازکتر و پیچیده تر می شود و اما خس بری برکهای آن باریکتر و بلندتر و بی چربی و اندک سخت تر و سبزتر از بستانی و تلخ و ساق آن با تیوعیت بسیار و بعضی از ان افیون بعمل می آورند و لیکن از افیون خشخاش بسیار ضعیف تر و آنچه تخم آن سیاه باشد برودت و رطوبت آن کمتر از آنچه سفید است و تخم صنف برک بنفش فرنکی اکثر سیاه می باشد و بالجمله بنرمی و صلابت و جودت و رداءت زمین برمیکردد یعنی در زمین نرم جید که آب باری آن بحد لائق نمایند برک و ساق آن نرم و نازک و چرب و شیرین و تخم آن سفید می شود و بخلاف اینها بالعکس و مستعمل و ماکول بستانی آنست

ص: ۷۴۵

"طبیعت بستانی ان

سرد و تر در اوایل دوم

"افعال و خواص آن

صاف کننده خون است چنانچه صاحب کافی محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله تعالی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت می کند که خطاب بموالیان خود کرده فرمودند که بر شما باد خوردن خس به درستی که خون را صاف می کند و اطبا گفته اند مولد خون صالح رقیق است بهتر از خون متولد از بقول دیگر و دافع ضرر آب و هوای وبائی و اختلاف آب و هوا و مسکن حدت خون و صفرا و یبوست صفرا و سودا و تشنکی و التهاب و مفتوح سدد و دافع خمار و مانع مستی و صعود بخارات بدماغ و درد سر و نزله و سرفه که از کرمی و خشکی باشد و منوم و رادع اورام حاره و ملین و مدر بول خصوصا ناشسته آن زیرا که قوت تفتیح این زیاده است از شسته آن و جهت حکه و جذام و جنون و یرقان و درد پستان و تپهای حاره و قرحه مئانه و مجاری بول و حرقت آن هر دو و با سر که جهت برانگیختن اشتها و رفع یرقان و تسکین درد معده و مطبوخ آن کثیر الغذاء تر از خام آن و جهت درد سینه و زیاده کردن شیر مؤثر و اکثار آن مضر باه و صاحب سل و ربو و مورث نسیان و کدورت حواس و بلادت و ضعف بصر و ظلمت آن و تولید ریاح مصلح آن نعناع و کرفس و هلیله پرورده و زیره مقدار شربت از آب آن تا سی درهم و ضماد آن جهت تسکین التهاب و تحلیل ورم چشم و هوورم حار و حمزه و وئی و ذرور سوخته آن جهت التیام جراحات و قلاع و تخم آن در دوم سرد و خشک و مخدر و منوم و مسکن مواد متحرکه و اشامیدن دو درهم آن جهت قطع احتلام و ضعیف نمودن شهوت جماع و سد نزله و زکام و درد سینه و تقطیر البول و سیلان منی و طلای آن بر پیشانی جهت خواب آوردن و منع صداع و ریختن مواد بچشم و بر موی جهت منع ریختن آن و بر کزیدگی عقرب جهت دفع سمیت آن و مضر باه مصلح آن مصطکی بدل آن خشخاش و یا دم الاخوین و روغن آن جهت

تحلیل صلابات و ترطیب دماغ و تنویم و مالیخولیا و صرع یبسی و منع مستی شراب مؤثر و آب برک آن در جمیع افعال مانند تخم آنست و طلای آن با روغن کل جهت تسکین صداع حار نافع و خس بری سرد و تر و در رطوبت کمتر از بستانی و بعضی گفته اند سردی آن نیز کمتر از بستانی و در افعال قویتر از بستانی و برک و تخم آن و لبن آن در قوت مانند لبن بستانی بلکه از ان اقوی و مثل لبن خشخاش

ص: ۷۴۶

۳۸۹ سیاه است نیم درهم آن مسهل کیموس مائی و مدر حیض و جهت کزیدکی عقرب و رتیلا نافع شرابا و طلاء و اکتحال آن جهت جلای قروح چشم و رفع غرب و لبن بستانی قریب النفع است بدین

"خس"

بفتح خا و سکون سین بی نقطه لغت هندی است

"ماهیت آن"

ریشه گیاهی است که در هند و بنکاله در موسم کرما از ان خس خانه می سازند و بران آب می پاشند بسیار خوش بو و سرد و خنک می باشد و با براده صندل عرق می کشند و عطر آن را می گیرند بسیار معطر و خوش بو می باشد و آن ریشه های باریک کج واج و کوهدار مانند ریشه سنبل رومی و از ان غلیظتر و بلندتر بقدر نیم ذرع و خوش بو است و نبات آن شبیه باسل که کولان نامند و کویند بیخ اذخر آجامی است و در اذخر اشاره بدان شد و گفته اند ریشه والا است

"طبیعت آن"

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

مفرح و مقوی قلب و دماغ بارد

"فصل الخاء مع الشین المعجمه"

"خشخاش"

بفتح خا و سکون شین و فتح خاء معجمتین و الف و شین معجمه بهندی پوست نامند

"ماهیت آن

دو صنف می باشد بستانی که خشخاش سفید و بری که خشخاش سیاه است اما خشخاش بستانی کل آن سفید و تخم آن نیز سفید و ریزه و مدور و گیاه آن بقدر دو ذرع تا چهار ذرع بحسب اختلاف آب و هوا و زمین بلند و کوتاه می باشد و برک آن مشرف و مزغب طولانی و سرقبه و کوزه آن مشرف و قبه کوزه آن نیز بحسب بلاد و اختلاف آب و هوا و زمین بزرک و کوچک می شود و همچین لبن آنکه افیون است قوی و ضعیف و در افیون ذکر یافت و در ایام بهار می رسد

ص: ۷۴۷

"طبیعت پوست آن

در دوم سرد و در اول خشک و بعضی در سوم گفته اند و افیون ناکرفته آن قویتر از

افیون گرفته

"افعال و خواص آن

پوست آن مخدر و رادع و مسدد و نیم درم آنکه صبح ناشتا و شام وقت خواب با آب سرد بنوشند جهت اسهال دموی و صفراوی و التهاب معده و امعا و حرقت مثانه نافع و ضماد آن بر پیشانی جهت درد سر و با حلبه و کلاب که طبخ یافته باشد جهت ابتدای رمد و تسکین درد آن و منع ریختن مواد باعضا و آشامیدن آن جهت سعال کرم و سعال تر حادث از رطوبت رقیق بسبب تبرید و تغلیظ و تجمید و ردع خود و با شراب عفص قاطع اسهال مزمن و عصاره آنکه کوکنار نامند سود و مائل برطوبت در آثار قویتر از تخم آن مداومت آن مرخی اعضا و مشوش کننده حواس و قاطع باه و مفسد اشتها و هاضمه و مورث نسیان و مفسد خون و بالعرض محلل حرارت غریزی و مسکن اوجاع حاره یابسه و منشط مضر رئه مبرودین مصلح آن شکر و عسل و مصطکی مقدار شربت آن تا یک مثقال و نیم و تخم آن در دوم سرد و در اول تر مخدر و منوم و منضج مواد رقیقه صفراوی و قابض شکم و مداومت آشامیدن ده درم آن با شکر جهت خشونت سینه و قصبه رئه و سرفه حار یابس و نفث الدم و تپ دق و تقویت دماغ و ضعف جگر و کرده و تسمین بدن و حرقت مثانه و امراض حاره آن و با مثل آن مغز بادام مولد خون صالح و رافع هزال خصوصا بو داده آن با عسل مبهی و مداومت آن قاطع باه و بوئیدن بو داده آن جهت رفع بیخوابی مؤثر و دو درهم آن تا پنج درهم منوم قوی و روغن آن در افعال از تخم آن ضعیف تر و منوم و مسدد مقدار شربت تخم آن تا ده درهم و چون خشخاش تازه را با پوست و کنکره آن بکوبند و اقراص سازند جهت سرفه و درد سینه و حرقة البول و تسکین تشنکی و حبس اسهال کهنه و تجفیف رطوبات شرابا و نیز تجفیف رطوبات و تحلیل اورام ضمادا مقدار شربت آن تا پنج درهم و همچنین چون بعد از رسیدن جمله آن را در آب طبخ دهند و لیکن ضعیف تر از قرص انست و کل آن با آب کشنیز جهت رفع وجع و سوزش چشم و قرحه قرنیه اکتحالا و طلای آن جهت رفع آثار قروح و با آب کشنیز جهت نملة ساعیه و قرح و خبیثه

ص: ۷۴۸

۳۹۰ ضمادا و روغن آنکه بدستور روغن کل ترتیب دهند مخدر و مسکن دردهای حار و اورام و جهت نزله و سرفه حار شرابا و تسکین درد کوش و تحلیل ورم حار آن قطورا مفید و آب مطبوخ برک آن با عسل که آب خشخاش نامند جهت منع نزلات و سرفه و اسهال مزمن لعوقا نافع خصوصا با قاقیا و عصاره لحیه التیس و آب مطبوخ آن نطولا جهت رفع بیخوابی و سائیده کنکره آن با آرد جو جهت حمره و اورام حاره ضماد او طبیخ بیخ آن جهت جگر علیل و ترقیق خلط غلیظ معده شرابا مفید و چون برک نازک تازه نورسته آن را در آب طبخ دهند مانند بقول دیگر و با روغن و پیاز بریان نموده تناول نمایند تفریح و تنویم آورد و حبس اسهال نماید و بدل خشخاش کاهو است

"خشخاش بری

"ماهیت آن

خشخاش اسود است و برک آن خشن تر و زغب و تشریف آن زیاده از خشخاش بستانی و کل آن ملون بالوان سرخ و بنفش و سیاه و کبود و غیرها و تخم آن سیاه و باصطلاح اطبای سابق افیون عصاره آنست و باصطلاح جدید افیون لبن آن

"طبیعت آن

در آخر سوم سرد و در دوم خشک

"افعال و خواص

آن

در جمیع افعال برک و تخم از بستانی قوی تر و جهت حرارت جگر و سیلان رحم نافع و طبیخ بیخ آن در اب که بنصفه برسد جهت عرق النسا مفید مضر دماغ مصلح آن رازیانه مقدار شربت از جمیع اجزای آن بقدر نصف شربات اجزای بستانی و از تخم آن یک مثقال بدل آن کاهو بری است در اکثر مواد"

ص: ۷۴۹

"خشخاش منثور"

بفتح میم و سکون نون و ضم ثاء مثلثه و سکون واو و راء مهمله و منثور از ان جهت نامند که برک کل آن زود می ریزد و آن قسمی از خشخاش بری است و برک آن شبیه ببرک تره تیزک و رازیانه و با خشونت و مائل بسفیدی و ساق آن خشن و قبه کوزه آن کوچک شبیه بقبه شقایق و در قوت از خشخاش بستانی قویتر و از خشخاش سیاه ضعیف تر

"خشخاش زبدی"

بفتح زای معجمه و باء موحدده و کسر دال مهمله و یاء نسبت

"ماهیت ان

گیاهی است بسیار سفید و سبک و ساق آن بقدر ذرعی و برک آن بسیار ریزه و دراز و بیخ آن باریک و ثمر آن متصل ببرک آن و سفید و مستعمل و چون جمیع اجزای آن سفید و سبک مانند زبد است لهذا زبدی نامیده اند و در وسط تابستان می رسد

"طبیعت ان

بغایت گرم و تند و مانند جبلاهنک و از جمله سموم است

"افعال و خواص ان

مقئی و مسهل قوی و جهت تنقیه دماغ و دفع بلغم و صرع با ماء القراطن بقی و تخم آن تا یک درم جهت اسهال بلغم مفید و زیاده از ان مستعمل نیست زیرا که بسبب سمیت قتال است و معالجه کسی که آن را خورده باشد معالجه جبلاهنک است

"خشخاش مقرن"

بضم میم و فتح قاف و راء مشدده و سکون نون و آن را خشخاش بحری نیز نامند جهت آنکه اکثر کنار دریاها و اماکن خشنه می روید

"ماهیت ان

ص: ۷۵۰

گیاهی است سفید و مزغب و با زواید مانند اره و برک آن شبیه برک قلومس و کل آن زرد و ثمر آن شبیه بشاخ کاو و منحنی و ازین جهت مقرن نامیده اند و در جوف آن دانهها مانند حلبه و کوچکتر از ان و غیر جبلاهنک است چه دانه آن زرد است و دانه این زرد نیست و بعضی مردم کمان غلط برده اند که شیاف مامیثا مستخرج از نبات آنست و وجه غلط ایشان مشابَهت برک اینست با برک آن

"طبیعت ان

در سوم گرم و خشک

"افعال و خواص آن

آشامیدن آن با ماء العسل جالی و مقطع اخلاط بقی و اسهال و اکتحال کل آن بازیت جهت تنقیه جراحات و خشک ریشه آنها و آشامیدن یک مثقال از تخم آن مسهل قوی اخلاط لزجه و طبیخ بیخ آن جهت علل بارده جگر و عرق النسا و ترقیق اخلاط غلیظه لزجه نافع

۳۹۱

"خشاب"

بضم خا و فتح شین هر دو معجمه و الف و باء یک نقطه و خوشاب بو او نیز آمده بفارسی اسم آب مطبوخ میوهاست مانند آلبالو و زردآلو و سیب و به و امرود و مویز و امثال اینها که با شکر طبخ دهند تا بقوام آید و مانند شراب آنهاست

"طبیعت مجموع آنها"

الطف از اصل آنهاست

"افعال و خواص آن"

هریک آن راجع است بانچه از ان اخذ می نمایند مثلا از آلبالو جهت تسکین عطش و التهاب و اصلاح خلط محترق و درد سپرز و از به جهت تقویت اعضای رئیسه و ارواح و قوت هاضمه و رفع عفونات و از سیب جهت رفع خفقان و غثیان و قی صفاوی و التهاب و حرارت کبد و یرقان اصفر و استسقای حار و از مویز جهت تصفیة صوت و تفتیح سدد و یرقان و از مویز جهت تقویت معده و تسکین حرارت کبد و بواسیر حار و لبنت طبع صفاوی و زبون ترین همه خشاب زردآلو است و مجموع مولد ریاح مصلح آن ها انیسون و مصطکی است

ص: ۷۵۱

"خشکنجین"

بضم خا و سکون شین معجمتین و فتح کاف و سکون نون و فتح جیم و کسر باء
موحده و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون معرب از انکبین خشک است

"ماهیت ان

عسلی است بغایت خشک و تندبوی که از جبال فارس و حدود کازرون خیزد و کویند
شبنمی است که بر اشجار انجا می افتد سبز و زرد و سفید و سیاه و سرخ می باشد و در
تنکابن شکری و در دیلم و طبرستان اسپ دندان می نامند

"طبیعت آن

در چهارم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

در غایت جلا و تقطیع و تحلیل لزوجات و سرخ آن قویتر از سفید آن و سبز آن بسیار
کرم و مائل بتلخی و سیاه آن قریب بعسل بلادرد و لهذا استعمال آن نشاید مقدار شربت
سفید آن تا یک درم و زیاده از ان محرق اخلاط و مهلك و بدل آن بوزن آن عسل و
نیم وزن آن کز انکبین و کویند یک وزن و نیم آن عسل است

"خشک نان"

و آن را خشک نانج که معرب خشک نانک است نامند

"ماهیت ان

نانی است که از آرد کندم خمیر آن را بشیرج سرشته باشند سازند

"طبیعت ان

کرم و تر در دوم

"افعال و خواص آن

مولد خون جید و مغذی و فربه کننده بدن و جهت اصلاح لاغری کرده و تقویت باه نافع و لیکن عسر الهضم و مولد ریاح غلیظ و مصلح آن سکنجبین و مصنوع از روغن بهتر از شیرج است که روغن کنجد باشد

ص: ۷۵۲

"فصل الخاء مع الصاد المهمله"

"خصیه"

بضم خاء معجمه و سکون صاد مهمله و فتح یاء مثناه تحتانیه و ها

"ماهیت ان

معروف است و زبون ترین اعضای حیوان است از هر حیوانی که باشد و بهترین همه خصیه خروس فربه است و گفته اند نیکی و بدی آن بحسب حیوان برمیگردد

"طبیعت ان

کرم و رطوبت بر آن غالب و بعضی سرد و خشک گفته اند و اول اصح است

"افعال

و خواص ان

از هر حیوانی در ضمن آن مذکور می شود و خصیۀ خروس فربه مبهی و مولد منی و خون صالح اما بطی الهضم مصلح آن انجدان و فوتنج کوهی و نمک و صعتر و نمک سود نمودن آنست

"خصی الثعلب"

بضم خاء معجمه و سکون صاد مهمله و ضم یا و الف و لام و فتح ثاء مثلثه و سکون عین مهمله و فتح لام و سکون باء موحدۀ بیونانی ساطیون و ساطیورین و بعضی طرفلن بمعنی سه برک نامند زیرا که گیاه آن سه برک دارد

"ماهیت ان

بیخی است سفید شفاف از سورنجان کوچکتر و طعم آن شیرین و با لزوجت و اندک تندی و بوی آن شبیه بوی منی و چند نوع می باشد یکی دانه‌های آن مانند دو بیضه کوچکی که بهم پیوسته باشند و از هر بیضه ریشه باریکی دراز رسته و در آخر هر ریشه دانه کوچکی پیوسته و هر چند آن دانه بزرگ شود بیضه آن کوچکتر گردد و ازین جهت آن را قاتل اخبه نامند مستعمل اصل بیضه است نه حب مذکور و این نوع را تخم نمی باشد و برک این شبیه برک پیاز و از ان اندک عریضتر

ص: ۷۵۳

۳۹۲ و مفروش بر روی زمین و نرم و سه عدد می باشد و نوع دوم تخم آن سیاه صلب براق و نوع دیگر ساق آن بقدر شبری و از وسط آن ساقی روئیده و بر بالای آن دو عدد یا سه عدد کل زردرنک و در وسط کل تخمی سیاه و ساق این سرخ رنک و

برک این شبیه ببرک سوسن آزاد که زنبق است و بیخ آن بقدر جوزی و بیرون آن سرخ و اندرون آن سفید و با لزوجت و شیرینی منبت آن جبال و اماکن نمناک و بیشتر در روم و مصر بهم می رسد اما رومی بهتر و فرق میان هر دو بدان است که مصری را در حین خامی سوراخ کرده بریسمان کشیده خشک می نمایند بخلاف رومی و این بالیده تر و شفاف تر از مصری است و در حزیران می رسد و تا دو سال می ماند طبیعت نوع اول آن کرم تر در آخر اول و نوع دوم در دوم و نوع سوم در سوم و همه با رطوبت فضلیه

"افعال و خواص آن"

مبهی و مقوی عصب و جهت کزاز و تشنج یابس و تمدد و فالج و لقوه و مولد دم صالح و منی و مقوی باه و نعوظ و طلای آن با روغن کل مقوی موی و رویاننده و مانع سقوط آن مقدار شربت آن تا دو مثقال مضر فم معده مصلح آن شکر بدل آن تخم رطبه و تخم زردک و کوبند هر که نوع اخیر را قلع کند دست او بیحس و حرکت گردد و چون آن را بسوزانند و با موم و روغن زیتون و یا با سرکه تدهین کنند رفع آن گردد و نوع اخیر را در امراض سوداوی و بلغمی مانند فالج و لقوه و تسمین بدن و ریزانیدن حصاه کرده و تقویت باه و آوردن نعوظ مبالغه بسیار نوشته اند حتی آنکه چون بیخ مذکور را در دست بگیرند باعث نعوظ گردد و از سقنقور قویتر دانسته اند و اصلی ندارد و چون برک آن را با زعفران و اندک مشک سائیده حمل نمایند و با شوهر جفت شوند همان ساعت نطفه منعقد گردد و حامله شود و مجرب دانسته اند و تخم آن با شراب بغایت موجب نعوظ و مکدر حواس مضر محرورین و فم معده مصلح آن سکنجین و عصاره لسان الحمل و شکر مقدار شربت از بیخ آن تا یک عدد و از تخم آن تا یکدرهم و در هند مشهور است که بیخ بهوئین چنپا خصیه الثعلب است و اصلی ندارد و شاید نوع اخیر آن باشد و یا شبیه بدان و این کل مخصوص بنکاله است

در هند و جای دیگر نمی شود اول از زمین کل برمی آید بعد از آن برک در رائحه و شکل فی الجملة با سوسن شبیه است بدل آن بوزیدان و نیم وزن آن انجره و کویند بوزن آن تخم اسپست "

ص: ۷۵۴

"خصی الديک"

بکسر دال مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و کاف

"ماهیت ان

صاحب تحفه المومنین نوشته که حب البان است و مولف تذکره و غیره غیر آن دانسته و گفته اند گیاه آن شبیه بعنب الثعلب و اطول از آن و دانه آن بقدر آلبالوی بزرگی و سفید است

"طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

مسهل بلغم لزوج و محلل ریاح و جهت عرق النسا و مفاصل و ضماد آن جهت تحلیل صلابات و اوجاع مفاصل و عرق النسا نافع و مصدع و مکرب مصلح آن بنفشه مقدار شربت آن تا یکدرهم بدل آن زیره "

"خصی الکلب"

بفتح کاف و سکون لام و باء موحد بیونانی ارضص نامند

"ماهیت آن

کفته اند دو نوع است نوعی شاخهای آن بقدر یک شبر و برک آن منبسط بر روی زمین و یا قریب بدان و شبیه بیرک زیتون و نرم تر و نازکتر و بلندتر از آن و کل آن بنفش و بیخ آن شبیه بیخ بلبوس و بلندتر و باریکتر از آن و سفید او مضاعف و مزدوج مانند دو زیتونی که باهم متصل شده باشند یکی بالای دیگری و یکی معتلی از رطوبت لزجی و این را ماده نامند و دوم رخو متشنج و این را نو نامند و گاه این بیخ را جوش داده مانند بلبوس می خورند و منبت آن مواضع حجریه و رملیه است حکیم میر محمد مومن نوشته که ساق آن بی برک و تانیم ذرع و کل آن ریزه باهم متصل بشکل سرو و بنفش شبیه بکل اصابع صفر و نوشته که حقیر در فیروز

ص: ۷۵۵

۳۹۳ کوه هر دو را مشاهده نموده همه صفات باهم شبیه اند مگر آنکه کل اصابع صفر بسیار بهم متصل نیست و سرخ ارغوانی است

"طبیعت آن

کرم و خشک قریب بسموم و در بیخ بزرک آن رطوبت فضلیه و کوچک آن بی رطوبت و حدت و کرمی این زیاده از آنست

"افعال و خواص آن

محلل اورام بلغمی و مسخن رئه و بزرک آن محرک جماع بقوت تمام و کوچک آن قاطع آن و کفته اند بزرک ماده آن ما دام که تر و تازه است محرک آنست خصوصا جوشانیده آن در شیر بز و چون خشک گردد این نیز قاطع شهوت جماع می گردد و

کویند هریک را که بعد دیکری بخورند فعل آن را باطل می کرداند و مشهور نزد اهل انطاکیه آنست که چون قسم بزرک آن را بخورند پسر می زایند و چون قسم کوچک آن را دختر و مسخن رئه است مصلح آن صمغ و خشخاش و نوع دوم ساق آن بقدر یک شبر و برک آن شبیه ببرک کندنا و از ان بلندتر و عریضتر و در ان رطوبتی چسپنده و کل آن بنفش و بیخ آن مانند دو بیضه کوچک متصل بهم

"طبیعت ان

کرم و خشک در سوم

"افعال و خواص آن

آشامیدن آن جهت حبس بطن و قطع شهوت جماع خصوصا اکثار آن و ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و تنقیه قروح و منع نملئه ساعیه از انبساط و قطع عفونت آنها و زائل کننده آثار جلد و قلاع دهان و بدستور ذرور آن بر اورام و قروح خبیثه

"خصی العجاجیل"

ص: ۷۵۶

خصیه کوساله است چون خشک کنند و با شراب بیاشامند نعوظ تمام آورد و مقوی باه بود

"خصی الایل"

خایه بز کوهی است چون خشک کنند و با شراب بیاشامند جهت کزید کی افعی نافع

"فصل الخاء مع الطاء المهمله"

"خطاف"

بضم خاء معجمه و فتح طاء مشدده مهمله مشاله و الف و فا بعربی ابابیل و بفارسی پرستوک و بترکی قرلانقوج و بدیلمی حجلا و بهندی سیانی و کهیا و پت دیوری نامند

"ماهیت آن"

از طیور معروفه است

"طبیعت گوشت آن"

در اول سوم گرم و خشک

"افعال و خواص آن"

کباب گوشت آن مفتوح سدد و دافع یرقان و امراض سپرز و سنک مئانه و آشامیدن یک مثقال خشک مسحوق آن جهت قوت باصره و دو درهم از نمک سود خشک آن جهت خناق و غرغره خاکستر آن به آب جهت خناق و جمیع امراض لوزتین و حلق و بدستور با عسل و طلای سوخته آن بر حنک نیز همین اثر دارد و اکتحال محرق بچه آن با خون مقوی باصره و دماغ آن با عسل و یا با سرکین و بدستور خاکستر آن با عسل جهت ابتدای نزول آب و جرب و بیاض و سبل و ظفره نافع و همچنین خون کرماکرم آن و سرکین آن بغایت جالی و جهت نیکوئی رنگ رخسار و رفع بهق و آثار جلد و با زهره کاو جهت سفید کردن موی سیاه مجرب دانسته اند و خوردن آب معصور مدقوق آن با قدری بادروج جهت اخراج جنین میت سریع الاثر و بدستور یک مثقال خاکستر آشیان آنکه سوزانیده باشند جهت عسر ولادت موثر و سعوط زهره آن جهت سیاه کردن موی سر و ریش و یوسف بغدادی گفته مخصوص بسفیدی قبل از وقت است و

باید که در آن وقت شیر در دهان نگاهدارند که دندان سیاه نشود و طلای چشمهای آن با روغن زنبق بر ناف زنان جهت عسر ولادت مفید و چون در سالی دو بار بچه می دهد هر گاه در حین زیادتی نور قمر شکم بچه اول را بشکافند دو سنکریزه در آن ظاهر می گردد یکی یکرنگ و دیگری ملون چون یکرنگ غیر ملون آن را در پوست کوساله که در حین زائیدن بدن آن کوساله بزمین نرسد یعنی نکذارند که بر زمین فرود آید بدست معلق گرفته ذبح نمایند و پوست آن را بگیرند و در آن بسته در کردن و یا بازوی صاحب صرع بندند جهت رفع آن مجرب دانسته اند و سنک ملون را چون در حریر سفید پیچیده با خود نگاهدارند باعث جاه و قضای حوائج گردد و امین الدوله گفته

سنک ملون

ص: ۷۵۷

۳۹۴ سرخ می باشد و تعلیق آن جهت رفع فزع مؤثر و کوبند چون بچه آن را با زعفران و امثال آن زرد کنند نحوی که در حین رنگ کردن مادر و پدر او نبینند جهت رفع زردی بچه خود سنک یرقان را باشیان خود آورند آن سنک جهت یرقان مفید و در حجر الخطاطیف ذکر یافت و چون سر ماده و نر آن را هر دو با آتش سوخته در شراب قومی که شراب می خورند اندازند سکر نیاورد"

"خطمی"

بفتح خاء معجمه و سکون طاء مهمله و کسر میم و یا و بکسر خا نیز آمده اسم او بیونانی مشتق از اسم کثیر المنافع است

"ماهیت ان

گیاهی است معروف و از انواع خبازی شمرده اند و کل آن سفید و سرخ و الوان مختلف و بهترین همه سفید و آنچه بیکل باشد خطمی نیز نامند و نوع ارغوانی کبود آن را بهندی خیر و نامند

"طبیعت آن

جالینوس سرد و تر دانسته و شیخ الرئیس کرم باعتدال گفته و تخم و بیخ آن را در قوت مانند کل آن و از آن بسیار قویتر و تجفیف آن بیشتر و لطیفتر و دیگران معتدل القوی و مائل بسردی و تری دانسته اند

"افعال و خواص و منافع آن

محلل و منضج و رادع و مرخی و ملین و کل آن ضعیف تر از تخم و برک و ساق آن و ضماد برک آن جهت اورام دماغ و بیخ کوش و تهیج و نفخه اجفان و التیام قروح و تسکین وجع اورام و تحلیل آنها و خنازیر و نضج خراجات و دمل و ورم پستان و مقعده و جراجات و حزاز و شکستگی اعضا و عرق النسا و مفاصل که همه از کرمی باشد و با روغن زیتون جهت کزیدن هوام و سوختگی آتش و با پیه مرغابی جهت درد مفاصل و عرق النسا و رعشه و بادویه مناسبه و روغنهای جهت ذات الجنب و ذات الرئه و ضماد پخته آن با روغن بغایت منضج اورام حاره سریع الاثر و نطول آن جهت نرم داشتن موی و جلوس در طبیخ آن جهت ورم مقعده و انضمام فم رحم زنان عقیم مفید و تخم کوبیده آن جهت سنک کرده و لعاب خام آن با شکر نیم کرم نموده جهت سرفه حار و رفع نفث الدم بسبب قوت قابضه که دارد و ضماد آن با سرکه بشرط آنکه در آفتاب نه نشینند جهت رفع بهق و با روغن زیتون و سرکه جهت سموم حیوانی و چون بکیرند یک جزو از آن باد و جزو خرما و با سرکه بسرشند جهت تحلیل اورام بغایت مجرب و خائیدن آن جهت تسکین عطش و چون تخم آن را با صمغ عربی مساوی الوزن طبخ

نمایند و دست و پا را مکرر بآن بشویند جهت رفع شقاق و تقشر جلد کف دست و پا نافع و طلای مطبوخ آن بر سم اسپ جهت رویانیدن آن و پوست بیخ آن بغایت ملین و قوی التحلیل و آشامیدن طبیخ سه درهم آن جهت رفع زحیر و قولنج و سده امعا و قرحه آن و اسهال صفراوی و حرقة البول و امعا و ورم آن و اسهال ردی و بدستور تخم آن جهت امراض مذکوره و با شراب جهت عسر البول و تفتیت حصاه و فضلات خام مثانه و عرق النسا و شقاق عضلات و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت درد دندان حار و چون بیخ آن را کوبیده در لته بسته در آب گذارند و در زیر آسمان شب نگاه دارند چندانکه آب منجمد گردد طلای آن جهت رفع تهجج پلک چشم مؤثر و جهت سرفه حار و نفث الدم مجرب و طبیخ آن نیز همین اثر دارد و جلوس در طبیخ آن جهت تحجر مفاصل و صلابت اعضا و اغتسال موبدان مانع تشقق آن و نیز ضماد بیخ مسحوق مطبوخ آن با پیه خوک و روغن سوسن و آرد باقلا جهت تعقد مفاصل و تحلیل اورام صلبه نافع و حقه بطبیخ آن جهت امراض امعای مذکوره و غیر آن و طلای طبیخ آن جهت کزید کی زنبور عسل و با عسل جهت رفع مضرت کزید کی هوام و حمول آن با پیه بط یا مرغابی و صمغ البطم جهت ورم رحم و انضمام فم آن مجرب مضر معده مصلح آن عصاره زرشک و عسل و رازیانه و کویند مضر رئه مصلح آن عسل است مقدار شربت از جرم آن یک مثقال و از طبیخ آن تا سی مثقال بدل آن خبازی و صمغ خطمی که در هنگام گرمی هوا از درخت آن می گیرند و زرد و سرخ رنگ می باشد جهت تسکین عطش و حبس بطن و قی صفراوی مجرب گفته اند

ص: ۷۵۸

۳۹۵

"فصل الخاء مع الفاء"

"خفاش"

بضم خاء معجمه و فتح فاء مشدده و الف و شین معجمه و بفتح خا نیز آمده و خشاف و وطواط و بفارسی شب پره و بشیرازی موش کور و بهندی چمکادر و در بنکاله چمکدری نامند

"ماهیت آن"

طائری است معروف بخلاف طیور دیگر و چهارپا دارد و دندانها و پشم و مانند چهارپایان بچهارپا راه می رود و حیض می بیند و آبستن می شود و میزاید و شیر می دهد و پرواز می نماید مانند طیور و لیکن بال آن مانند بال مرغان دیگر پر ندارد بلکه پوستی است بالای اضلاع و غضاریف کشیده که آنها را حرکت می دهد و منقبض و منبسط می سازد و سیاه رنگ و بسیار ضعیف البصر است و لهذا روز بسبب روشنی و تابش شعاع آفتاب از آشیان خود بر نمی آید و اگر آشیان آن را خراب کنند و بر آید غلیو اج و کلاغ آن را می گیرند و شب خصوصا شبهای ناقص النور بسبب تاریکی بر می آید و پرواز می نماید و در زاید النور کمتر بر می آید و ازین جهت مرض روز کوریر اخفش و صاحب آن را اخفش می نامند

"طبیعت آن"

در سوم گرم و در چهارم خشک و حرارت گوشت آن کمتر از حرارت فضلات آن

"افعال و خواص آن"

آشامید مرقه پخته آن مسهل فضلات و زردآب و دافع استسقا و درد و رک و مهرا پخته آن در روغن زیتون و زنبق جهت فالج و رعشه و اوجاع مفاصل و ظهر و نقرس و

تحلیل اورام بارده و در روغن کنجد جهت عرق النسا خصوصا چون مکرر بمالند و طلای مطبوخ مهرای نر آن در ظرف آهنی یا مسی با روغن زنبق که چون روغن خشک گردد باز روغن داخل نمایند تا مهرا گردد و صاف نمایند جهت فالج قدیم و رعشه و ریو و نفرس و درد اعضا و منع اسقاط موی و منع بزرک شدن پستان بغایت نافع و طلای مهرا پخته آن در آب بر احلیل جهت رفع حبس البول و بدستور قطور آب مطبوخ آن در سوراخ قضیب و جلوس در طیبخ آن جهت فالج و استرخا و اکتحال دماغ آن با آب پیاز جهت نزول آب و با عسل جهت بیاض و چون خون آن را بر عانه صبیان طلا نمایند موی نروید و چون بر پستان دختران بمالند بسیار بزرک نکردد و اکتحال آن رافع غشاهه است و خاکستر آن جهت حدت بصر و جلای بیاض آن و چون در شراب اندازند رافع مستی آنست و طلای زهره آن بر فرج زن جهت رفع عسر ولادت مجرب در حال و مالیدن دماغ آن بر اسفل قدم جهت تهیج باه و سرکین آن بسیار کرم و خشک تا چهارم و اکتحال آن جهت رفع بیاض و طلای آن جهت رفع قوبا و شیر آن نیز بسیار کرم و کریه الرائحه و بسیار جالی و با سمیت و یک مثقال آن کشنده و ربع درهم آن مخرج حصاه و در سقف آشیانه آنها چیزی یافت می شود منجمد سفید رنگ بمقدار بند انگشتی و کوچکتز و بزرکتز از آن و متخلخل شبیه بقلی و سفیدتر از آن و سوراخ دار طلای آن جهت قلع ثلیل و ستردن موی از بدن و منع بزرک شدن پستان و لیکن مقرح جلد است و بول آن نیز مانند شیر آن و حار و اذابه دهنده مواد و اکتحال آن جهت بیاض عین و لبن آن نیز جالی بیاض و ناخنه است و لیکن هر دو مضراند بچشم اجتناب بهتر از استعمال آنست کویند چون سر آن را در زیر بالین شخصی به نحوی که آن شخص عالم بدان نباشد گذارند آن شخص را خواب نیاید و بدستور چشم و دل آن همین اثر دارد و دفن نمودن سر آن در برج کبوتران باعث جمعیت کبوتران است در آن و در سوراخ موش باعث کریختن موشانست از آن خانه و تعلیق دل آن معین بر جماع و نیز گفته اند که چون میان خطاف و خفاش

عداوت است و خفاش از بوی کرفس کریزان لهذا خطاف کرفس را در اشیان خود می آورد جهت محفوظ بودن بچهای خود از آن و چون کردن نوع کبیر که بهندی بادر نامند از بیخ قطع نمایند و ذکر را در جوف تنه آن گذارند قوت باه بخشد و مالیدن مغز سر آن بر ذکر مقوی آنست

ص: ۷۵۹

"فصل الخاء مع اللام"

"خل"

بفتح خاء معجمه و سکون لام مشدده بفارسی سرکه نامند

"ماهیت ان

از اکثر چیزها مانند انکور و مویز و خرما و انجیر و شکر و آب نیشکر و تاری و عسل و امثال اینها هر میوه آبدار و شیرین و از حبوب نیز مانند برنج و غیره ترتیب می دهند و بهترین همه انکور است که آب انکور را گرفته صاف نموده و یا بدون تصفیه با ثفال عنب در خم خزفی و یا چینی که اندرون آن را پیه مالیده باشند ریخته و بر هر صد رطل از آن ده رطل سرکه جیدر بزند و سر آن را بپوشند و بکل بگیرند و در آفتاب و یا جای گرم بگذارند تا برسد و یا آنکه اولاً در آن سرکه نریزند و بگذارند تا خوب بجوش آید و خمر گردد پس در آن سرکه و نمک بریزند و بگذارند تا برسد و ترش گردد و خل خمر عبارت ازین است و یا آنکه خمر خود بخود استحاله یافته خل گردد و خل تمر یعنی سرکه خرما آنست که بگیرند خرما را و در هر ده رطل آن چهل رطل آب گرم شیرین صافی ریزند و در خم تازه مقیر و یا پیه آلود ریخته سر آن را بسته در آفتاب گذارند یک هفته پس مالیده صاف کرده در ده رطل از آن یک رطل سرکه جید و

نیم اوقیة نمک ریزند و در خم کرده در جائی گذارند که آفتاب همیشه بران بتابد تا برسد و از آب نیشکر و تار و میوه های آبدار و بسیار مانند آب انکور است و از مویز و انجیر و نیشکر خشک کم آب و امثال اینها مانند خرما است و از شکر و عسل چنان است که در آب کرم حل نمایند که در هر ده رطل آن چهل رطل آب باشد و صاف نموده در خم کرده در آفتاب گذارند تا بجوش آید پس صاف کرده سرکه تند کهنه و قدری نمک داخل آن نمایند و باز بگذارند تا برسد

ص: ۷۶۰

"طبیعت ان

انکوری آن مرکب القوی از جوهر حار لطیف قلیل و جوهر بارد لطیف کثیر و در دوم سرد و خشک و کوبند خشکی آن در سوم است و خرمائی و مویزی و انجیری و عسلی و بعض اینها قریب بدان و عسلی کرم تر و خشک تر از ان و بعضی کمتر از انست و قوت قابضه آنچه در ان قبضیت باشد مانند خل متخذ از کمتری و تفاح و سفرجل و امثال اینها زیاده و خل مرکب از سه جزو می باشد جزو حار ناری که قوت تفتیح و نفوذ آن از انست و جزو بارد ارضی که قوت قابضه آن از انست و جزو مائی بارد رطب و این غالب بر همه است و ازین جهت مرخی و مضعف اعصاب است

"افعال و خواص آن

قابض و بسیار مجفف و سریع النفوذ و رساننده قوی ادویه باعضا و ملطف و قاطع اخلاط غلیظه امراض الراس طلا و نطول آن بنهائی و یا با روغن زیت و یا روغن کل ممزوج باهم جهت صداع حار صداعی که از آفتاب بهم رسیده باشد و یا از صفرا و یا بخارات حار و یا حمام کرم و بدستور تر نمودن پارچه بدان و یا با سرکه که در کلاب

جوشانیده باشند و یا بر پیش سر انداختن و بوئیدن آن بتنهائی جهت تفتیح سده مصفاه و نزله حار و صداع کرم و تقویت دماغ حار و با ادویه مناسبه مانند روغن بادام و روغن کل و کلاب و آب خیار و امثال اینها جهت تسکین صداع حار سرسام و هذیان و بدستور بخور آن جهت امراض مذکوره و تفتیح سده خیشوم و همچنین چون بو آجر کرم و یا سک کرم کرده ریزند و یا سنکریزه و یا آجر کرم کرده در آن اندازند و بخار آن را بکیرند چون یک وزن سرکه و دو وزن آن آب و قدری شکر در ظرف خزفی سربسته که بر سر آن قمعی گذاشته و اطراف آن را بخمیر آرد ماش مسدود کرده سوراخ قمع را بند کرده جوش دهند قدری پس بخار آن را که سوراخ قمع را بکشایند که اندک اندک و بملائمت برآید و بر ورم کلو و حلق رسانند و بعد سه ساعت تجدید کنند از سه چهار مرتبه زائل می گردد ان شاء الله تعالی العین لطوخ آن با عسل جهت کمنه زیر چشم و خون مرده تحت جلد الاذن قطور آن جهت قتل کرم کوش و تسکین درد آن مجرب و بخور آن جهت دوی و طنین و ثفل سامعه و تفتیح سده مصفاه و باعث حدت سامعه الفم چون یک اوقیه پیاز عنصل خشک را ورق کرده در سرکه بجوشانند تا مهرا شود و یک هفته در آفتاب گذارند پس صاف نموده ناشتا هر روز دو درهم آن را بیاشامند جهت

ص: ۷۶۱

۳۹۷ بدبوئی دهان که بمشارکت معده باشد نافع و مضمضه بدان با نمک جهت قطع خون بن دندان که کنده باشند با زاج سفید جهت تصفیه و جلای دندان و جهت قطع خون لثه و سستی آن و با شبت جهت رفع تحرک اسنان و غرغره آن جهت منع سیلان فضول بحلق و خناق و سقوط لاه و درد دندان و با زیره و صعتر جهت تسکین درد دندان و قروح لثه و خوردن آن اندک اندک جهت رفع زلوی در حلق مانده و سرفه مزمن و نفس انتصاب که از گرمی باشد و خل جوز که کردکان هنگامی که مقدار

بندقی بود در سر که اندازند و بگذارند تا برسد و بدان غرغره نمایند جهت خناق و امراض مذکوره دهان انفع اعضاء النفس و الغذاء و النفص خل عنصل جهت سرفه بارد و ضیق النفس و امراض دماغی و طحال و استسقا و خوردن سرکه جهت رفع تشنکی و اعانت بر هضم و قطع نرف الدم اعضای باطنی و تحریک اشتها و کداختن بلغم و سپرز و تقطیع صفرا و تفتیح سده ماساریقا و سپرز و رساننده اثر ادویه بطحال بمناسبت ترشی طعم سودا که در طحال است و مداومت آن ناشتا جهت قتل کرم معده و طعامی که با سرکه پخته باشند مانع سیلان فضول است بمعده السم قی کردن بعد خوردن کرم کرده آن جهت رفع سمیت ادویه قتاله و جمود خون و شیر در معده و بانمک جهت رفع ضرر فطر و سک دیوانه کزیده خصوصا سرکه انکوری و آشامیدن سرکه که انجیر یا مویز یا پوست بیخ کبر در آن خیسانیده باشند ناشتا جهت تحلیل سپرز و استسقا و سرکه که در آن اندک مازیون خیسانیده باشند با عسل جهت استسقا و رفع برودت رحم القروح و الاورام و الجرب تحقین بسرکه کرم کرده بانمک بعد حقه لینه جهت قروح امعا و قروح ساعیه و طلای آن جهت منع انتشار قروح خبیثه و حمزه بحا و حمزه بجیم و نمله و جرب متقرح و بواسیر و داخس و قوبا و ورم ظاهری و باطنی و مانع ورم جراحات تازه و خارش بدن و کزیدن حیوانات سمیه حاره و سوختگی آتش و نیز طلای آن مانع قبول ماده است از مجاور خود و نطول آن جهت کزیدن حیوانات سمی و جهت نرف الدم ظاهر و قطع سیلان آن و ضماد انجیری که در سرکه طبخ یافته باشد جهت سوزش عضو و خشونت آن و با کبریت جهت نفرس و با بزرقطونا جهت کپه ارمنی که دانه سال نامند مجرب با تکرار عمل و با آرد جو جهت خناق و ورم پستان و بناکوش و سائر اورام حاره و با حرمل جهت خدر و کزاز و وجع مفاصل و با رماد کرم جهت غدد و ورم بارد و بخور آنکه بر سنک کرم ریزند جهت بواسیر و مضر پیران و سوداوی مزاجان و صاحبان امراض رئه مانند سرفه تازه و خشک و غیرها و ریاح غلیظه و درد مفاصل و ضعف احشا و باه و رحم مضر اعصاب و اعضای عصبانی و باه و ناقهین

و مبرودین و مداومت آن مورث استسقا و ضعف بصر و زردی رنک رخسار و سحج و لاغری بدن مصلح آن شیرینیا و گوشت آب چرب و شراب سرخ غلیظ و در رفع ضرر سرفه شیرینی و روغن بادام و ادویة ضیعفه الحرارة و در ضعف اعصاب عسل و ادویه حاره و در سحج لعابها مقدار شربت آن تا هفت مثقال بدل آن در بعضی امور شراب و در بعضی آب لیمونست و کویند سرکه نارحیل و تاری مضر عصب نیستند

ص: ۷۶۲

"خلاف"

بکسر خاء معجمه و فتح لام و الف و فا و بفتح خانیز آمده

"ماهیت آن

شامل بیدمشک و بیدبری و بید موله است و از مطلق آن مراد بیدبری است که صفصاف و بفارسی بید ساده نامند درخت آن عظیم و رنک چوب آن سفید اندک رخو و برک آن باریک و بلند تا بشبری و کل آن در ایام بهار بعد روئیدن برک از شاخها و بین برکها می روید زرد رنک و اندک خوش بو و باریک و بلند بقدر انکشتی و ثمر آن مانند خوشه که از ساق شاخهای آن می روید و در کتب بید عبارت از آنست و در اکثر مواضع یافت می شود و قسمی نر آن بیگل و بهترین آن آن بود که در کنار آبها روئیده باشد

"طبیعت کل آن

در دوم سرد و در اول تر و برک آن سرد و خشک و ثمر آن در اول سرد و تر با اندک قوت قبضی و لذعی و تجفیفی

"افعال و خواص"

۱۳۹۸ ان ملطف و مقوی دماغ و قلب حار و مفتوح سده جگر و رافع صداع و رمد و خفقان و تشنکی و ضعف معده و تپهای محرقه و صفراویه و جمیع امراض حاره و عرق شکوفه آن الطف از جرم شکوفه آن و در افعال مذکوره اقوی از عرق برک آن و جرم برک آن قابض و رادع و عصاره آن مسهل بلغم و صفرا و سودا و جهت صرع و منع لرز تپها و تفتیح سده جگر و یرقان و صلابت سپرز و ادرار بول و اختناق رحم و مفاصل و نقرس و کزیدن عقرب و ادویه سمیه و قطور آن در کوش جهت پاک کردن چرک آن بسیار مفید و جلوس در طبیخ برک و شاخ آن جهت رفع فساد اعضا بغایت موثر و خوابیدن بر فرش آن جهت رفع حرارت کبد و قلب و ثمر آن جهت ضربه که بر حدقه رسیده باشد ضمادا و جهت نرف الدم و بدستور ضماد برک تازه آن و آشامیدن آن جهت اسهال دموی و عرق آن جهت خفقان حار و حمی جدری و حمیات حاره حاده و حمی دق و صمغ آنکه از برک آن بیرون می آید جالی و مقوی باصره و خاکستر چوب آن جهت نرف الدم و با سرکه جهت تألیل و نمله و ورم پستان و ورم اعضای ظاهری و زخمهای شری و آبله و اورام حاره و بدستور ضماد آب برک تازه آن و جرم برک آن قابض و رادع مضر تهی گاه مصلح آن کلاب و شکر مقدار شربت از آب آن از هشت درهم تا بیست درهم که با شکر بنوشند بدل آن ریاس و دستور آشامیدن آب برک آن در قرابادین در حرف المیم ذکر یافت و بهتر از آب کاسنی و ماء الشعیر است جهت اکثر امراض و آشامیدن بیست درهم آن جهت رفع سده کبد نافع و عرق آن در حرف العین و روغن کل آنکه بدستور دهن ورد ترتیب دهند بارد و مجفف و منشف و مسکن صداع طلاء و مانع صعود ابخره حاره و سورت خون نیز شربا و در سائر افعال قائم مقام روغن کل است

"خلاف البلخی"

بفارسی بیدمشک نامند و در شام شاه بید و در روم بهرامج

"ماهیت آن"

درخت آن شبیه بدرخت بید ساده و از آن کوچکتتر و برک آن از آن نازکتر و عریضتر و در طول کمتر و کل این قبل از برآمدن برک بهم می رسد بقدر انکشتی و بلوطی و بعضی شبیه بدست کربه و بران زغبهای بلند و بر سر آن دانههای ریزه و زرد با اندک سرخی و بعضی مائل باندک سیاهی و سفیدی و بسیار خوشبوی و هرچند زغبهای آن زیاده و زردی آن غالب باشد خوشبوتر می باشد

"طبیعت آن"

جالینوس سرد و تر دانسته و جمعی در اول کرم و مائل بخشکی و قول جالینوس اصح است

"افعال و خواص"**آن**

ملطف و مفتوح سده خفیف دماغی و مقوی دل و دماغ و مسکن صداع که از بخار و مواد حاره باشد و ملین طبع و عرق آن در جمیع افعال قویتر از عرق بید و کلاب و مقوی دل و دماغ و ملین طبع و معین قوت باه محرورین و مقوی احشا و چوب و برک آن در افعال و خواص و مصلح و قدر شربت مانند بید ساده است و نطول آن محلل نفخ در هر عضو که باشد و بوئیدن کل آن و یا عرق آن مقوی دماغ و محلل بادهای غلیظ و غرغره بعصاره برک آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده و بدستور غرغره بطبیخ برک

آن و روغن شکوفه آن سرد و تر و مجفف و مسکن درد سر حار و مانع صعود بخارات و خوردن آن مانع غلیان خون بسیار کرم و بدل آن روغن کل و طریق عمل دهن آن مثل روغن بنفشه است و چون با مغز بادام مقشر پرورده نمایند مانند بنفشه و از آن روغن بکیرند الطف و بدل عرق آن نیلوفر است یا بید ساده

ص: ۷۶۴

"خلد"

بضم خا و فتح لام و سکون دال مهمله و آن را نداسه و بفارسی موش کور و بشیرازی انکشت برک و باصفهانی وازه سبانک و بدیلمی کابیش و بهندی چهچوندر نامند

"ماهیت ان

حیوانی است کریه الرائحه بی چشم و دم و پاهای آن از موش کوچکتر و خاکستری رنگ و کویند چشم آن زیر پوست آنست و در زمینهای نمناک می باشد و پیوسته زمین را سوراخ می کند و ریشههای اشجار را می خورد خصوصا بیخ کندنا و پیاز و لهذا چون کندنا و پیاز را بر در سوراخ آن گذارند بوی آن

۳۹۹ بیرون آید

"طبیعت ان

بغایت کرم و با رطوبت و از سموم قتاله

"افعال و خواص ان

خون موضع دنباله آن جهت رفع بیاض چشم و آثار جلد و خال و خنازیر و طلای دماغ آن با روغن کل قاطع رعاف و سیلان خون از هر موضع که باشد و محلل اورام و خناریر و جهت برص و بهق و قوبا و کلف و هرچه از بدن بروز کند بیعدیل و خون آن نیز همین اثر دارد و سر آن را سوخته با زاج سفید چون در کوش گذارند و یا در بینی بدبوی آن هر دو را زائل کرداند چون بر صاحب تب ربع بندند شفا یابد و طلای آن جهت درد سر و بخور آن جهت عسر البول و سعوط زهره آن با آب بیخ رطبه جهت رفع لقوه از مجربات شمرده اند و تعلیق لب بالای آن جهت تب ربع و صرع و باسانی بیرون آمدن دندان اطفال و انداختن دندان آن میان جماعت موذی باعث تفرقه ایشان و همچنین در آتش انداختن پیه آن

ص: ۷۶۵

"خلر"

بضم خاء معجمه و فتح لام مشدده و سکون راء مهمله آن را جلبان خوانند و بهندی متر کابلی

"ماهیت ان

دانه ایست شبیه بکرسنه و گیاه آن بقدر ذرعی و کمتر از ان و برک آن ریزه و کل آن ما بین سفیدی و زردی و غلاف آن شبیه بغلاف باقلا و سفید و پنج قسم می باشد آنچه غلاف آن از باقلا کوچکتتر و پوست آن غلیظتر و عریض و بسیار سفید و دانه آن بقدر نخود کوچکی آن را جلبان ایض نامند و آنچه دانه آن کوچک و پهن و اغبر جلبان اسود و بشیرازی مشو و بهندی کهساری و اهل ولایت اروستان و نواح کرمان کونیان کرو خوانند و بسیار آن را می خورند و در موسم بهار که هنگام رسیدن آنست خام

ناپخته آن را نیز می خورند و آنچه مضاعف الغلاف و خشن و دانه آن در سفیدی و کوچکی و تدویر کمتر از اول است آن را نبقه نامند و آنچه در غلافی قریب بباقلا و سیاه رنگ و دانه آن مستدیر و بزرک و مائل بزردی و بسیار تلخ است در مصر بسیله نامند و قسم پنجم رقیق الغلاف سفیددانه و آن را قصاص نامند

"طبیعت همه اقسام آن

در اول سوم سرد و در آخر دوم خشک

"افعال و خواص آن

آشامیدن طبیخ آن با عسل جهت سرفه و تصفیة رئه و درد سینه و تلین آن و تحلیل اخلاط فاسده و دفع فضلات غلیظه از امعا و ادرار نمودن شیر و بول و حیض و ضماد آن جهت تقویت اعضا و وثی و کلف و با عسل جهت تحلیل اورام و بخور آن موجب جمعیت مورچه است در آن موضع و چون کاو بخورد فربه شود مضر اعصاب و مولد سودا و نفاخ و ادمان خوردن آن باعث لنکی و خوردن تر و تازه ناپخته آن دوار آورد خصوصاً نوع اندک پهن مثلث شکل آنکه بهندی کهساری نامند مصلح آن شراب عسل مقدار شربت آن تا ده درم و نوع بری آن بغایت غلیظ و مدر شیر است

ص: ۷۶۶

"خلنج"

بفتح خاء معجمه و لام و سکون نون و جیم

"ماهیت ان

درختی است شبیه بدرخت کز و در چین و بلادروس و بهند بسیار بزرگ می شود و برک آن مانند برک کزوکل آن کوچک و سرخ و زرد و سفید نیز می باشد و ثمر آن مانند خردل و بنفش

"طبیعت ان

در دوم گرم و خشک و شکوفه آن تندتر و قوی تر از سائر اجزای آن

"افعال و خواص ان

شکوفه و برک آن جهت کزیدن هوام ضمادا و روغن شکوفه آنکه بدستور روغن بابونه و روغن کل که در روغن کنجد ریخته سه هفته در آفتاب گذارند جهت رفع اعیا و درد مفاصل و بدستور نشاره چوب آن و یک مثقال از تخم آن با عسل حافظ دل از ضرر سموم و اکل و شرب در ظروف چوب آن مانع خفقان است

"فصل الخاء مع المیم"

"خمان"

بفتح خا و میم و الف و نون لغت نبطی است و بعربی رقعا نامند و بیونانی اقطی

"ماهیت ان

دو صنف می باشد کبیر و صغیر و کبیر آن شبیه بشجر و شاخهای آن مائل بسفیدی و مانند نی مستدیر و برک آن مانند برک کردکان و از ان کوچکتر و ثقیل الرائحہ و در هر شاخی از سه عدد تا پنج عدد و بر سر هر شاخی قبه و کل آن سفید مائل بسرخ و ثمر آن شبیه

۴۰۰ بحبه الخضراء و بنفش مائل بسیاهی و در شکل مانند خوشه و در بو شبیه بشراب و غلط کرده کسی که آن را درخت هندی که ثمر آن بل و فل است دانسته

ص: ۷۶۷

"افعال و خواص آن

محلل و بسیار مجفف و ضماد برک تازه آن جهت التیام جراحات مفید و صغیر آن شبیه بکیاه و ساق آن مربع و پر کره و برک آن شبیه ببرک بادام و مشرف الاطراف و از هر کرهی ثمر ظاهر و ثقیل الرائحہ و قبۀ سر آن شبیه بخمان کبیر و تخم آن مانند خردل و بیخ آن دراز بسطبری انکشتی و تیره و سرخ و از مطلق آن مراد خمان صغیر است و مستعمل بیخ آن

"طبیعت ان

در دوم سرد و خشک و سردی آن غالب با اندک گرمی

"افعال

و خواص آن

رادع و مسهل اخلاط لزجه و بسیار مجفف و با قوت محله آشامیدن آب طیخ برک و ساق آن جهت اسهال بلغم و مره صفرا و آب افشردۀ آن و طیخ بیخ آن بدستور دو مثقال از سائیدۀ بیخ آن جهت جبر و کسر و وشی و سقطه شدیدۀ بسیار نافع و طیخ بیخ آن با شراب جهت استسقا و کزیدن افعی و وجع مفاصل و تفتیح سده و مضمضه بدان جهت هلاکت کرم دندان و سعوط آن سه روز جهت رفع سرخی چشم و جلوس در طیخ آن جهت رفع صلابت رحم و باعث نرمی و تفتیح انضمام آن و اصلاح فساد حال

آن و بدستور آشامیدن ثمر آن و طلای پخته ثمر آن بر موی جهت سیاهی و منع اسقاط آن و ضماد برک تازه آن با آرد جو جهت تسکین اورام حاره و سوختگی آتش و کزیدگی سگ و نواصیر و با پیه بز جهت نقرس و حمل بیخ آن جهت درد رحم و امراض مقعده و نواصیر نافع مضر رئه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا دو درهم

ص: ۷۶۸

"خماهان"

بفتح خای معجمه و میم و الف و نون لغت فارسی است و خماهین نیز نامند و صندل حدیدی نیز

"ماهیت ان

حجری است سیاه رنگ نر و ماده می باشد و حدید صینی جنس نر آنست و حجر الخمار جنس ماده آن و نر آن صلب تر و تیره رنگ و سیاهی بر آن غالب و رنگ سائیده آن زرد مانند زرنیخ

"طبیعت ان

مائل بیروندت و در دوم خشک

"افعال و خواص ان

پوشیدن انکشتری آن مقوی دل و رافع وحشت تاریکی مکانها و تیریکی شب و نگاه کردن بدان جهت حفظ صحت چشم موثر و ماده آنکه آن را حجر الخمار نامند نرم تر و رنگ سائیده آن بسیار سرخ و مائل بسیاهی طبیعت آن سردتر از نر آن

"افعال و خواص ان

آشامیدن یک مثقال و نیم از سائیده آن جهت رفع خمار مجرب و باعث تبرید و تعریق مخمور و هر دو جنس آن جهت علل صفراوی و دموی و درد چشم و تقویت عضوی که از ریختن مواد متاثر شود و جهت خفقان و ریاح غلیظه دو درهم سائیده آن جهت رفع درد شکم حادث از دوی مسهل بغایت مفید و طلای آن جهت تحلیل اورام خصوصا ورم چشم و حکه و جرب و حرقت جفن مسدد مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا یک دانک

"خمر"

بفتح خای و سکون میم و رای مهمله مراد از ان در شرع ما یختمر به العقل است یعنی آنچه که عقل را بپوشاند و در عرف مراد از مطلق آن شراب انکوری است و صنعت آن بانواع می باشد از آن جمله آنست که آب انکور را گرفته و صاف نموده در خمی که اندرون آن را زفت یا قیر و یا موم مالیده باشند کرده مدتی در آفتاب گذارند تا بجوش آید پس در سایه گذارند و یا خم را در سرکین اسپ تا نصف دفن کنند تا برسد و بحسب تصفیه و غیر تصفیه و اضافه هر چیزی تاثیر می نماید مثلا غیر صافی با دانه آن قابض و با خردل بدون جوشیدن شیرین و با زعفران مقوی دل و جگر و سرور آن زیاده و آنچه خم آن را بعد اندودن بزفت و یا قیر و یا موم بعود و کشته بخور کنند و در آب انکور مورد و مصطکی و به شیرین و سیب قدری داخل کنند و بعد از آفتاب گذاشتن ظرف آن را در زمین دفن کنند ریحانی نامند و آنچه برو شش ماه نکدشته باشد مسطار و بفارسی لانی نامند و چون آب انکور را بجوشانند تا ربع آن بسوزد و در خم کنند آن را جمهوری نامند و بیمزه غلیظ

ص: ۷۶۹

۴۰۱ را قهوه و این قاطع باه است و شرابی که از یک سال تا دو سال گذشته باشد عتیق نامند و دو ساله قوی است و بهتر و آنچه از دو سال زیاده تا چهل سال برو گذشته باشد قدیم گویند و اولی آن است که بعد از جوشیدن اقل تا سه ماه نکذرد استعمال نمایند و نیز آن را اصناف بسیار است از رقیق و غلیظ و حلو و حامض و مر و مز و قابض و غیر قابض و احمر و اصفر و ابیض و اسود و خشبو و بدبو و خوش آئنده و کریه بد آئنده و مشمس و مطبوخ و مدفون و صافی و کدر و خفیف و ثقیل و حدیث و عتیق و متوسط میان آن هر دو و غیر اینها و چون اینها را باهم ترکیب کنند قریب بششصد صنف می شود و بهترین همه متوسط العمر یکساله و دو ساله سرخ مائل بزردی و خشبوی معتدل القوام بین رقت و غلظت شیرین اندک تلخ آنست که ترش و بسیار تلخ و قابض نباشد به حدی که کام را بهم کشد و بدترین آنها بدرنگ کدر غلیظ القوام ترش مزه بسیار قابض بدبوی آنست خواه بدبوی آن بسبب احتباس ابخره و یا ترشی باشد و یا نسبت غیر آن امور و قوی ترین همه زرد صافی معتدل القوام و بعد از آن سرخ معتدل القوام و ضعیف ترین همه سفید تازه نارس و رقیق آن سریع النفوذ و غلیظ آن بطی النفوذ و سبز آن غلیظ و سیاه آن اغلظ و شراب خوش بو موافق همه امزجه و بدبوی آن ردی و غیر موافق همه امزجه و بالجمله هریک را مزاجی و صورتی است صالح موافق بمزاجی و شخصی خاص

ص: ۷۷۰

"طبیعت آن

نیز بحسب الوان و طعوم و روایح و رقت و غلظت و تازگی و کهنکی و توسط و اعتدال مختلف می باشد در حرارت و برودت و رطوبت و ییوست و بالاجمال عتیق آن در سوم کرم و در دوم خشک و قدیم آن در سوم کرم و خشک و مسطار آن در دوم کرم

و تر و سرخ و خوشبوی آنکه عبارت از ریحانی است معتدل و شش ماه تا یکساله آن در دوم کرم و مائل برطوبت و تفه آنکه قهوه نامند ارطب

"افعال و خواص ان

رقیق آن سریع النفوذ و مفتوح سدد و غلیظ آن دیرهضم و کثیر الغذاء و مقوی اعضا و نافذ و سرخ و خوشبوی آنکه عبارت از ریحانی است بهتر از سائر اقسام و تفه آن یعنی قهوه موافق اکثر امزجه و لیکن مسقط شهوت طعام و باه و مصدع و بهتر از ان زرد عتیق و سفید آن ملین و ضعیف و سیاه آن دیرهضم و مولد سودا و مطبوخ آنکه جمهوری باشد غلیظ و مسخن و منضج و مقوی عصب و مصدع و شیرین آن ثقیل و غذائیت آن غالب و ترش شیرین آن یعنی میخوش آن ردی و مفسد هضم و مضر عصب و مورث توحش و تلخ آن جالی و مفتوح و هاضم و مدفون خم آن در زمین و یا برف و یخ که اصلا در آفتاب نکذاشته باشند و آفتاب بآن نرسیده باشد غلیظ و دیرهضم و معفن و مولد تیهای مزمن و شراب کهنه صرف موذی اعضا و مورث سحج و ممزوج باعتدال آن مصلح حال بدن و به آب بسیار باعث سستی اعضا و استسقا و قض با آن بهتر از همه و حابس طبع و باعث خشونت سینه و دباغت معده و قوی الخمار و خوشبوی آن بسیار نیکو و لیکن مصدع و بدبوی آن موذی و مصدع و مورث امراض مهلکه و شمس آن یعنی شرابی که در آفتاب رسیده باشد و بعد از جوشانیدن بسایه نبرده باشند تند و سریع الانحدار و با تفریح بسیار و مولد تیهای حاره و ثقیل آن دیرهضم و خفیف آن سریع النفوذ و قدیم کهنه آن حاد و مضر حواس و اعصاب و تازه آن نفاخ و دیرهضم و مورث امراض بلغمی و متوسط آن معتدل و صاف آن مفتوح و مدر و شراب تازه کدر تیره مولد رمل و سنک مثانه و سدد و گفته اند چون مراعات مزاج و سن و فصل و بلدان و وقت و زمان و مکان و تدبیر سابق و نیکوئی ترتیب کرده شود به شرائطی که در کلیات کتب مرقوم و در اخلاق ناصری و غیرها مذکور است و قلیلی اینجا ذکر می

یابد فوائد بسیار بخشد از آن جمله ملاحظه اوقات است که در هنگام تشنگی مفرط و کرسنگی بسیار و سیری و غضب و تعب و حرکات قویه و هوای بسیار کرم و اواسط روزهای تابستان و مقدار بسیار خصوصاً بیک دفعه استعمال نمایند بلکه بقدر لائق و در هر ماه یک مرتبه یا دو مرتبه و یا در هر هفته یک مرتبه برای استراحت ارواح

ص: ۷۷۱

۴۰۲ و قوی و زیاده و بیشتر ازین تجویز نکرده اند که مضر است و ملاحظه مکان که وسیع و مرغوب و خوش آب و هوا و معتدل و در آن آب جاری و کلها و میوه های خوش بو باشد و اسباب سرور و فرح و نعمات و مغنیان و محبوبان دلکش خوش الحان و عطریات و بخورات مطیب لذیذ و رفیقان عاقل فهمیده و صاحبان هوش و اخلاق حمیده در آن جمع باشند و شیخ عمر خیام مجمل شروط آن را درین رباعی درج کرده

"رباعی"

کر باده خوری تو با خردمندان خور پس با صنمی لاله رخی

خندان خور بسیار مخور و رد مکن فاش مساز اندک خور و کهکاه خور و پنهان خور

با مراعات این شرائط خمر حفظ صحت بدن می نماید و بدن را کرم و قوی و فربه و فکر و ذکر و عقل و حواس و اخلاق را جید و ذکی می گرداند و شجاعت و سخاوت و فرح و نشاط می آورد و بخل و ظنون فاسده و خیالات ردیه و امراض دماغیه مانند مالیخولیا و جنون و وسواس را برطرف می کند و رنگ رو را نیکو و صافی می سازد و دماغ و دل و جگر و معده و اعضای اصلیه را همه تقویت می بخشد و هضم را نیکو کند و اشتها می آورد و نفوذ می فرماید بماساریقا و هضم کبدی را نیز تقویت می بخشد و نفوذ می فرماید کیموس را در عروق کبار و فضول را بتحلیل می برد و اخراج

می نماید غلیظ آن را ببراز و لطیف آن را بیول و الطف را بعرق و بیخار و صفرا را بیول و عرق و بلغم و سودا را ببراز و تفتیح سدد و ازاله رمد بلغمی و شهوت کلیه و ضرر سموم و حبن یعنی ازاله زردآب شکم و ترهل و پیری و هوای وبائی و امثال اینها می نماید و خوردن آن بقدر ربع رطل با آب سیب و گوشت آب بی چربی جهت غشی و بیهوشی مجرب و در ضمادات و اطلیه جهت تحلیل مواد و نفوذ فرمودن و بدرقه شدن قوت ادویه مؤثر و بالجمله نفع جزئی بدنی دنیاوی آن در اکثر امزجه بین و ثابت است بنص قرآن مجید که در باب خمر و میسر وارد شده که و منافع للناس و اما کناه و ضرر اخروی و دنیوی آن از پوشیدن عقل و عدم تمییز میان حسن و قبح اشیا و بی اختیار شدن و معاصی و قبائح بسیاری از صاحب آن بعمل آمدن بزرگتر و بیشتر از ان است که به بیان آید و لهذا در همان آیه شریفه می فرماید که و اثمهما اکبر من نفعهما و در آیه کریمه دیگر آن را رجس و عمل شیطان خوانده و جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله آن را ام الخبائث فرموده اند و همین کافی است در مذمت و ضرر آن و در مقدار شربت آن اختلاف بسیار است تا ششصد درهم تجویز کرده اند و لیکن دو دو مثقال و جالینوس و شیخ الرئیس اختلاف مقدار را بحسب امزجه واکذاشته اند در محرور المزاج قدری که بدرقه طعام شود و رفع تشنگی کند و بحد سرور و نشاط مفرط نرسد که بی اختیار سازد و از صنف سفید رقیق و زرد و سرخ و ممزوج باشد در معتدل المزاج و مبرود بقدر نهایت سرور و غیر ممزوج و در قوی الابدان و صاحبان خلط غلیظ قدری که بحد طرب رسد و ثقل و خواب آورد و سبب سکر و مستی آن متغیر شدن حواس است برسیدن بخارات پی در پی بدماغ پیش از تحلیل آنچه اول صعود نموده و لهذا ضعیف الدماغ مرطوب زود مست می گردد و قوی الدماغ یابس بدیر بسبب تحلیل بخارات درین قدری بیشتر از ان و باعث سرور و فرح آن کثرت روح حیوانی و انبعاث و انبساط آنست تدریجا از باطن بظاهر و باعث شجاعت و سخاوت و خوبی ادراک صاحب آن نیز همین جهت است و بدانکه در هر مزاج خمر محرک

خلط غالب و ظهور آثار آنست مثلا کثیف الخلط را باعث ملال و کویه لطیف الخلط را سبب خنده و سرور و صاحبان اخلاط حاره را موجب غضب و تهور و اخلاط بارده رطبه و یا یابسه را علت سکوت و نوم و خوف و بیملاحظه شرائط مضار آن زیاده از منافع آن زیرا که سبب موت فجأه و خناق و امراض دماغی مانند صرع و سکتته و لقوه و فالج و رعشه و سرسام و جنون و امثال اینها و ضعف قوتهای دماغی و حیوانی و طبعی و اعصاب و درد چشم و امراض گوش و خیشوم

ص: ۷۷۲

۴۰۳ و دهان و زبان و دندان و ضیق النفس و خفقان و فساد هضم و اسهال دموی و ورم جگر و سپرز و استسقای غیر قابل العلاج و بطلان شهوه باه و اورام خطرناک و اكله و جوششها و تپهای مرکبه و محرقه و غشیه و تولید سنک کرده و مثانه و حرقه البول و امثال اینها است و از جمله مضرتی که عاجل و سهل العلاج است خمار است که با تقلب نفس و ضیق آن و برد اطراف و حرارت آن و قشعیریه و تهوع و تکسر بدن و سنکینی سر و اضطراب و تشویش خواب و اعراض هولناک می باشد و مضرتهای عاجل بدنی را اکثر علاج نمی باشد و مستعملین آن را چون بیک دفعه ترک نمایند امراض ردیه و سوداویه و ضعف هضم و زلق المعده و الامعاء و فساد حلق و لون و غیرها بهم می رسد اما تدبیر دفع خمار آن آنست که بخواب طولانی رود و حيله جویند در تنویم او بمالیدن دست و پا و بحمام بردن و آب نیمکرم بر سر او ریختن و از حمام برآوردن و استراحت فرمودن پس اگر باین تدبیر تخفیف یافت بهتر و الا باز بحمام معاودت نمایند و خواب فرمایند و اگر بعض امراض قوی باشد مانند صداع و تهوع و قئ مکرر قئ فرمایند بسکنجین و آب نیمکرم پس شربت انار و به و یا ریاس با یک مثقال طین نیشاپوری بخوراند و هرگاه اراده خوردن طعام نمایند شوربای چوجه مرغ و آب غوره مطیب بنعناع بخورند و بعد از رفع صداع اگر سر و پیشانی و صورت کرم

باشد اطلیة بارده استعمال نمایند و از جنس چیزهایی که عادیه خمار را می شکند جلاب به آب یخ و برف و فقاع و ماء الجبن و ربوب فواکه حامضه و قابضه است بدانکه خمر حار بسیار مضر و مهلك است و نصاری که اکثر شارب خمراند منکر خمر بسیار حاداند و می گویند اگر مردم بدین منوال که خمرهای حاد را می نوشند بنوشند احتیاج هیچ وبا و طاعونی نیست خودبخود هلاک می شوند طور خوردن خمر نصاری موافق حکمت دارند لهذا با آنها نفع می بخشد

ص: ۷۷۳

"خمیر"

بفتح خا و کسر میم و سکون یاء مثناه تحتانیه و راء مهمله بعربی عجین و بفارسی خمیر ترش و خمیر مایه و بهندی ماوا نامند

"ماهیت ان

آرد کندم است که با روغن کنجد و با روغن زیتون و یا روغن کاو یا روغن کاومیش و یا بز و یا کوسفند و شیر و ماست هریک که باشد سرشته بگذارند تا ترش و بدبو گردد و قدری از آن را داخل خمیر نان می نمایند تا برآید و فطیر نامند

"طبیعت ان

مرکب القوی در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

ملطف و جالی و محلل و جاذب از عمق بدن و با نمک بسیار محلل اورام بارده
 خصوص اورام اسافل قدم و ازاله اوجاع آن و منضج و مفتح دمامیل و مسکن درد
 دندان و سی مثقال آبی که در آن خمیر مایه کم نمک بقدر چهار مثقال حل نموده
 باشند با چهار دانک طباشیر و مثل طباشیر شکر و یک دانک زعفران جهت رفع خمار
 و تشنکی و تپ و التهاب مجرب و چون دو مثقال سرکه نیز اضافه کنند جهت اسهال
 صفرای و احتراقی مفید و چون یک جزو آب نعناع و یک جزو خردل سائیده و در
 نسخه دیگر نصف جزو خردل است و سه چندان مجموع خمیر مایه اضافه نموده در ده
 مثل همه آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با نصف وزن آن عسل بقوام
 آورند جهت تقویت هاضمه به مرتبه ایست که صبر نتوان کرد و منقی معده از اخلاط
 محترقه و دافع بلغم و مبهی است و هرگاه بعد از معاجین باهیة بلافاصله بنوشند بغایت
 سریع الاثر و غرغره محلول آن در آب با ربع آن روغن بنفشه جهت ورم حلق و ضماد
 آن با حنا و روغن و نمک جهت تحلیل صلابات عظیم مایوسه مجرب و چون خمیر
 مایه را کوبیده و با آب انار شیرین و امثال آن بسرشدن قایم مقام خمر و از اسرار مکتومه
 است المضار مضر سینۀ علیل مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا هجده درهم است

ص: ۷۷۴

"فصل الخاء مع النون"

"خنثی"

بضم خاء معجمه و سکون نون و فتح ثاء مثلثه و الف لغت سریانی است و اهل مغرب
 آن را بزواق نامند

"ماهیت"

۴۰۴ آن گیاهی است شبیه باشراس که بفارسی سریش نامند و کویند نوعی از آنست یوسف بغدادی نوشته که غلط کرده کسی که بیخ آن را اشراس دانسته بلکه غیر آنست برک آن شبیه بکندنا و از ان لطیفتر و ساق آن قریب بذرعی و نرم و بر سر آن کل سفیدی شبیه ببلوط و بیخ آن مستدیر و املس طولانی مانند بیخ سوسن آزاد و از ان بزرگتر و طعم آن تند و تخم آن در قبه مانند تخم پیاز و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند

"طبیعت آن

در آخر دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

مسخن و تند و با قوت مجففه و محلله و ملطفه و جابر کسور و محلل ریاح و اورام انشین و مفتت حصاه و رافع قروح باطنی و یکدرهم آن مدر بول و حیض و دو درهم آن جهت درد پهلو و سرفه و سستی عضل نافع و کل و ثمر آن ملین طبع و با شراب جهت کزیدن عقرب و هزارپا و خوردن اندک از ان جهت تسهیل قی و سه مثقال آن جهت نهش هوام و باید که برک آن را بران ضماد نمایند و خوردن ساق تازه آن جهت یرقان خصوصا چون با سرکه و روغن زیتون پخته باشند و آب آن با سفیدی تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با کوکرد جهت قوبا و با آرد ترمس جهت خارش بدن با مداومت بران و بیخ آن در افعال قویتر از ان العین چون بکوبند تازه آن را و آب آن را بگیرند و با شراب کهنه شیرین و تلخ و زعفران مخلوط کنند و طبخ نمایند اکتحال بدان جهت ازاله رطوبات چشم و سلاق و تسکین حرقت اجفان الاذن قطور آب تازه آن بتنهائی و یا با کندر و عسل و شراب و مر نیم کرم نموده در کوشی که از ان چرک آید الفم چون در کوش مخالف جهت تسکین دندان موجه و بدستور چون بازیت طبخ نمایند و

در کوش مخالف دندان دردناک نیمکرم بچکانند و چون بیخ آن را مجوف کنند و در آن زیت کنند و بر آتش گذارند تا جوش خورد قطور آن در کوش جهت تسکین و جمع آن و ثقل سامعه و طلای آن جهت شقاق اطراف عارض از سرما و سوختگی آتش و ضماد آن بتنهائی بر دندان آسیا مسکن و جمع آن و از خواص آنست که چون آن را با سرکه سائیده بر ابهام جانب ضرس دردناک ضماد نمایند درد آن را تسکین دهد و ضماد آن با عسل بر شکم مستسقی نافع و ضماد پخته آن با دردی شراب جهت قروح خبیثه و وسخه و اورام پستان و خصیه و خراجات و دمامل و جراحات چرکدار و مخلوط آن با شراب جهت ابتدای ورم حار غلیظ و چون بسوزانند و با بعضی ادهان مخلوط کرده داء الثعلب را با پارچه پشمی خوب بمالند و بدان تدهین کنند موی برویاند و لطوخ بر بهق ایض بعد مالیدن آن پارچه خشنی در آفتاب نافع مضر کرده مصلح آن مصطکی مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن در باه شقاق و در سموم اسقیل است

ص: ۷۷۵

"خندریلی"

بفتح خا و سکون نون و فتح دال و کسر راء مهملتین و سکون یای مثناه تحتانیه و کسر لام و سکون یا و آن را یعفید خوانند

"ماهیت ان

نوعی از کاسنی بری است و شبیه بدان و بسیار تلخ و ساق و بیخ آن باریکتر از آن و کل آن زرد مائل بسرخ و بر شاخهای آن صمغی متکون می گردد مانند مصطکی بقدر

باقلا و بسیار چسپنده و قوت نبات آن تا یک سال و قوت صمغ آن تا هفت سال باقی می ماند

"طبیعت آن

مجفف تر از کاسنی بری است بسبب تلخی آن

"افعال و خواص

آن

خوردن دو مثقال آن با شراب و بدستور ضماد آن جهت کزیدن افعی و آب آنکه با شراب طبخ دهند جهت قطع اسهال و طلای آب برک آن جهت قطع بواسیر و چون مجموع گیاه آن را با بیخ برکنند و با عسل قرص سازند و با آب نظرون که بوره ارمنی است طلا کنند جهت بهق مؤثر و صمغ آن در سوم کرم و خشک و مفتاح سدد و مفتت حصاه و محلل ریاح و قطور آن در چشم با آب کاسنی جهت ازاله سیل و طلای آن جهت ازاله شعر منقلب و بر جراحات جهت بردن گوشت زائد آنها و فرزجه آن با مرصاف که لته بدان آلوده بقدر زیتونی حمول نمایند جهت کشودن حیض و اسقاط جنین بغایت مؤثر و آشامیدن دو درم از بیخ آن با شراب جهت کزیدن عقرب نافع و بدستور ضماد آن و مورث سحج و قرحه امعا مصلح آن نشاسته مقدار شربت آن تا یک دانک"

ص: ۷۷۶

"خندروس"

بفتح خا و سکون نون و فتح دال و ضم راء مهملتین و سکون واو و سین مهمله و آن را خالاون نیز و بفارسی ذره مکه و بعربی حنطه رومیه و در تنکابن کندم مکه و بهندی جوار نامند

"ماهیت ان

ثمر نباتی است در خوشه و دانه‌های آن متصل بهم و الوان می باشد زرد و سرخ و سفید اما سفید آن بسیار و بقدر دانه دخی و بزرگتر از ان و خام آن با عفوصت و رسیده آن شیرین طعم و برشته کرده می خورند و سائیده آرد کرده از ان نان ترتیب می دهند شیرین و لذیذ می باشد کرماکرم آن و نبات آن شبیه بنی و نیشکر و ذره بزرک

"طبیعت ان

مائل بحرارت و در دوم خشک و کویند معتدل در حرارت و برودت

"افعال و خواص آن

محلل بلغم و خون جامد و قابض طبع و ثقیل لزج و نفاخ و غذائیت آن غالب تغذیه بآن جهت رفع سل و اسهال نافع و غذائیت آن از برنج زیاده و از کندم کمتر و ضماد پخته آن با سرکه جهت جرب متقرح و تشقق و تقشر ناخن و ممضوغ آن جهت تقویت نور بصر و کزیدن جانوران سمی و حقه طبیخ آن جهت فرجه امعا بدل آن ذره است

"خندریقون

بفتح خا و سکون نون و کسر دال مهمله و سکون یاء مشاه تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون و خندریقون نیز

۴۰۵ آمده

"ماهیت آن

شرابی است که از ادویه و خمر ترتیب می دهند و از تراکیب اطبای فرس است و معنی آن شراب بری است و بیونانیان نرسیده و لهذا در کتب ایشان ذکر آن نیست و نسخ آن متعدد و مختلف است و بالجمله در قرابادین بتفصیل ذکر نموده شده

ص: ۷۷

"طبیعت آن

در دوم گرم و در آخر آن خشک

"افعال و خواص آن

مولد خون صالح و مقوی هاضمه و مفتح سده جگر و معده و طحال و سرخ کننده لون بدن و ادهان آن فربه کننده بدن و مزیل امراض عسر العلاج و قاطع حمی ربع و هرگاه تریاقیت عظیم مطلوب باشد قدری بادزهر حیوانی بعد سرد شدن ترکیب آن در آن داخل نمایند

"خنزیر"

بکسر خا و سکون نون و کسر زای معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و راء مهمله بفارسی خوگ و کراز و بترکی ذونقوز و بهندی براه و سور نیز و بفرنکی کرنیکول نامند

"ماهیت آن

حیوانی است معروف و بسیار کثیف و نجاست خوار و بد هیأت و کویند گوشت آن اعدل و بهترین لحوم حیوانات وحشی است و اصلی ندارد و در طعم شیرین و فرقی از گوشت انسان ندارد و اکثری از فرق غیر اسلامی آن را می خورند و قبل از ظهور نور اسلام گوشت آن را در بازارها می فروختند و بعد از ان در مذهب اهل اسلام حرام و بیع آن ممنوع و موقوف کردید

"طبیعت ان

در اول دوم کرم و در سوم تر

"افعال و خواص آن

مفتح سدد و مسمن بدن و کویند موافق ترین لحوم است بمزاج انسان و همه ان بعد از انهضام جزو بدن می گردد و کویند مولد خلط غلیظ لزج است و مورث حرص شدید و صداع مزمن و داء الفیل و اوجاع مفاصل و فساد عقل و معده و زوال مروت و غیرت و حمیت و باعث مخنثی است مصلح آن خمر از قبیل علاج فاسد با فسد است و شکر و فانیذ و امثال اینها نیز بحسب سن و قدر و مزاج مستعمل آن در قوت و ضعف نیز گفته اند و آشامیدن کعب نر خشک سوده آن بقدر دو مثقال با شراب جهت کزیدن هوام و طلای آن با عسل جهت برص مجرب دانسته اند و یک مثقال آنکه در احراق بحد سفیدی رسیده باشد جهت تحلیل نفخ امعا و مغص مزمن نافع و بول خوک وحشی جهت سنک مثانه نافع و در سائر افعال مانند بول کاو است و سرکین خشک آن با آب یا شراب جهت نفث الدم سینه و رفع درد پهلوی و ضماد آن با سرکه جهت سستی عضل و با موم و روغن جهت التوای عصب و قطور زهره آن جهت قروح اذن و غیر

۴۰۶ آن و قطع بواسیر و با غسل و فلفل جهت رویانیدن موی سر اقرع و حقنه پیه آن جهت امعا و ضماد آن جهت درد رحم و مقعده و سوختگی آتش سرما و برف زدگی و پیه کهنه آنکه مدتی بران گذشته باشد ملین و مسخن و مغسول آن با شراب و ممزوج نمودن با خاکستر یا آهک جهت اورام حاره و شوصه و از جالینوس منقول است که پیه نمک آن با مومیائی رفع کری سامعه می کند اگرچه مادرزاد باشد و تمریخ موضع تشنج به پیه آن نافع و بدستور دمل و خنازیر را و خون آن در جمیع افعال مانند خون انسان است و طلای آن جهت کوچک نمودن پستان و شیر منعقد در آن و اورام بالخاصیت مفید و ذرور استخوان سوخته آن رافع بواسیر و آشامیدن سم سوخته آن قاطع سلس البول و موی سوخته آنکه با زفت احراق یافته باشد با روغن کل مجفف قروح مرفوع العلاج است و پوست آن کریزاننده پشه است

"خنفسا"

بضم خای و سکون نون و فتح فا و سین مهمله و الف بفارسی جعل و خروک و بهندی کهروله نامند

"ماهیت ان"

دایه ایست کوچک سیاه و در پای دیوارها و خاکروبها و سرکینها بهم می رسد و اصناف از پر دارو بی پر و بزرک و کوچک و اهلی و بری می باشد بری آن بزرکتر از اهلی و بری پرداز آن قویتر از اهلی بی پر آن

"طبیعت ان"

در دوم گرم و خشک

"افعال و خواص آن"

آب منقوع آن بقدر یک شب مسهل اخلاط معدی و معوی و کبدی و جهت استسقا مجرب دانسته اند و بستن شکافته آن بر موضع عقرب کزیده جهت رفع سمیت آن و اکتحال رطوبتی که از قطع دنباله و فشاردن آن ظاهر می شود جهت تقویت بصر و رفع غشاوه نافع بولس گفته اکتحال جرم مسحوق جعلیکه در تنور خبازی بهم رسد جهت درد چشم مجرب و گفته چون پرده عقب سر آن را بردارند و رطوبتی که ظاهر شود مانند افیون در صدفی بگیرند بقدر سه مثقال و فتیله باریکی بقدر سوراخ احلیل ساخته بآن رطوبت آلوده در احلیل گذارند و باقی را بر عانه و کش ران و خصیه و اطراف آن طلا نمایند در ساعت حبس بول و سلس آن را بکشاید و مجرب است و اکتحال آن جالی غشاوه و ظلمت بصر و ضماد آن رافع قروح ساق و قطور روغن زیتونی که در آن جوشانیده باشند مسکن و جمع کوش در ساعت و طلای آن جهت تحلیل خنازیر و بواسیر و از خواص آنست که چون در جوف نی گذارند و بران زن بندند رافع عسر ولادت است و چون در ورد احمر گذارند و در آن دفن نمایند پژمرده گردد و بمیرد و چون در سرکین دفن نمایند زنده و بالیده شود و چون سرهای آن را در برج کبوتران گذارند باعث جمعیت کبوتران در آن گردد و چون هفت عدد آن را در زیر طاس مس سرخ قلعی با کرده حبس کنند موجب باریدن باران و برودت هوا است و بخور شکوفه چنار و آب مطبوخ آن کشنده آن است

ص: ۷۷۹

"خنکات یزدی"

قسمی از نیذارزن است که بهندی بوزه نامند و در قرابادین ذکر یافت

"فصل الخاء مع الواو"

"خوخ"

بفتح خای معجمه و سکون واو و خای معجمه بفارسی شفتالو و بهندی آرو نامند

"ماهیت ان"

ثمری است معروف و دو نوع می باشد آنچه پوست آن نازک و رنکارنک سفید و سرخ و سبز و زرد و مزغب و از گوشت آن جدا کردد آن را هلو نامند و غیر آن را شفتالو کاردی و بهترین آن هلو بزرک شاداب لطیف است که کویا آب منجمد است و تلخی و حموضت آن غیر محسوس و بی جرم و خشبو باشد بخلاف شفتالو و شفتالو نیز دو نوع است لطیف شاداب و غیر لطیف شاداب و همه اجزای درخت آن تلخ می باشد از برک و کل و صمغ و تخم

"طبیعت ان"

در دوم سرد و تر و بعضی در اول سرد گفته اند و سردی و تری هلو از شفتالو زیاده

"افعال و خواص آن"

ملین و مسکن بخارات حاره یابسه و تشنکی و غلیان دم

۴۰۷ و صفرا و جهت تبرید دماغ و ترطیب مزاج سوداوی که از احراق باشد و تپهای صفراوی خالص و دموی و رفع بدبوئی دهان و در امزجه حاره معین باه و مشهی طعام و چون آب رسیده آن را گرفته شب بگذارند تا درد آن ته نشین و صاف گردد صبح صافی آن را بقدر نیم رطل با شکر و یا ترنجبین و یا شیرخشت و امثال اینها بیاشامند

اسهال صفرا نماید و جهت رفع اخلاط سوخته حاده نافع مضر مرطوبین و اعصاب و سریع التعفن و مورث تپهای مزمن هر چند بعد از یک ماه و یا زیاد باشد مصلح آن عسل و مربای زنجبیل و شفتالو کاردی غلیظتر و دیرهضم با قوت قابضه و نفاخ و مورث قولنج خصوصا خام آن و تلخ آن بدستور و خشک کرده آن قابض و بغایت دیرهضم و چون هضم یابد کثیر غذا و مانع سیلان فضول بمعده بود و آشامیدن دو اوقیه آب برک آن و بدستور شکوفه آن با شکر جهت کشتن کرم معده و حب القرع بسیار مؤثر و طلای آن بر ناف دافع کرم شکم و بر بدن بعد از نوره و خشک آن نیز جهت رفع بدبویی آن و ضماد شکوفه آن با آب کرنب جهت قطع ثآلیل و ابن رضوان تصریح نموده که یک دانک شکوفه آن اسقاط جنین زنده می نماید و روغن دانه آن جهت درد کوش و کری و تفتیح سده آن و درد بواسیر و خائیدن مغز آن جهت رفع کندی دندان و یک درم از استخوان دانه آن جهت اسهال مجرب و چون دانه آن را در آتش اندازند تا بسوزد پس مغز آن را برآورده سائیده بر بشوری و جربی که بر بدن اطفال و پس کوش ایشان برمیآید بمالند سریع الاثر و مجرب است

ص: ۷۸۰

"خوص"

بضم خای معجمه و سکون واو و صاد مهمله اسم عربی برک درخت خرما و برک درخت مقل و نارجیل و امثال آن را که دراز و باریک باشد شامل است

"خولجان"

بفتح خا و سکون واو و کسر لام و سکون نون و فتح جیم و الف و نون و آن را خسردو دارو و بترکی قرغات و بهندی کلیجن و کلاجن نیز نامند

"ماهیت آن

بیخی است سرخ تیره پر کره تند طعم تند بو و لذیذ و با حدت و آنچه بتحقیق رسیده
بیخ درخت نانبول است که بهندی پان نامند و درخت آن کهنه سال خورده باشد و
منبت آن بلاد هند و بنکاله است و غلیظ پر کره را قصبی و باریک صلب را عقاری
نامند و این بهتر از اول است و قوت این تا هفت سال باقی می ماند

"طبیعت آن

در آخر دوم گرم و خشک و کویند در سیوم

"افعال و خواص آن

مقوی معده و احشا و هاضمه و باه و اعضای باطنی و کاسر ریاح و ماسک بول و جهت
صداع و صرع بلغمی و تصفیة صوت و سرفه رطوبی و رفع بدبوئی دهان و خوشبوئی
آن و دردهای بارد بلغمی و درد کمر و کسر ریاح و آروغ ترش و رفع قولنج و برودت
کرده و وجع آن و خنازیر و سرطان و عرق النساء نافع و نکاهداشتن اندکی از آن در زیر
زبان رافع سستی آن و باعث سرعت تکلم اطفال و موجب شدت نعوظ و یک درم
سائیده آن با یک اوقیه شیر بز تازه دوشیده جهت تحریک باه مجرب و طلای آن با
آب و یا روغن زیتون و یا یاسمین زائل کننده کلف است مجرب مضر دل و حجاب
سینه و مصدع محرورین مصلح آن صندل و طباشیر و گوشت آب مرغ فربه و انیسون و
حابس بول و مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یک مثقال و نیم و بدل آن دارچینی و
کبابه است و جوارش خولنجان دو نسخه آن در قرابادین مذکور شد و عرق آن بسیار
لطیف و محلل ریاح و در سائر افعال الطف از اصل آنست و دستور گرفتن آن مانند
عرقهای دیگر است

ص: ۷۸۱

"فصل الخاء مع الیاء المثناه التحتانیة"

"خیارشنب"

بکسر خا و فتح یاء مثناه تحتانیة و الف و راء مهمله و فتح شین معجمه و سکون نون و فتح باء موحدہ و سکون راء مهمله معرب از خیارشنب فارسی است و بهندی املتاس و کرماله و کرواله و سیال لاتھی نامند

"ماهیت ان

ثمر

۴۰۸ درختی است در بزرگی تا بقدر درخت کردکان و برک آن کوچکترازان و اطراف آن تند و چوب آن خالدار و کل آن زرد شبیه بکل یاسمین و ثمر آن دراز تا بقدر ذرعی و باریک بسطبری ابهامی و زیاده بر آن و در جوف آن پردهای خشبی و بران رطوبت سیاه چسپنده منجمد که آن را عسل خیارشنب نامند و پردها را فلوس آن و در بین هر پرده تخمی اندک پهن صنوبری شکل سفید مائل بزردی و مستعمل عسل آنست و آن شیرین طعم بدمزه اندک بدبو است بهترین ان سیاه براق رقیق القشر رسیده قوی بسیار عسل شیرین کم بوی آنست و باید که در هنگام احتیاج قلم آن را اندک بآتش گرم کرده شکسته عسل آن را از ان جدا نمایند و با روغن بادام چرب کرده استعمال کنند بهر نحو که خواهند زیرا که اگر پیشتر اخذ نمایند ضعیف می گردد قوت آن

"طبیعت ان

در اول کرم و تر و کویند معتدل در کرمی و تری

"افعال و خواص ان

ملین سینه و طبع و مسکن حدت خون و منقی عصب و محلل اورام حاره دهان و حلق و احشا و غیرها و مسهل برفق و بیغائله حتی زنان حامله و اطفال را مناسب و مجوز است و اسهال آن بجدب و لزوجتی است که دارد و با ادویۀ مناسبه هر خلطی مسهل آن و لیکن بطئی العمل و با تمر هندی مسهل صفرای سوخته و با تربد مسهل بلغم و با بسفایج و آب کاسنی و آب برک بید و آب شاهتره مسهل سودا و با العبه مانند لعاب ریشه خطمی و بهدانه و بزر قطونا و روغن بادام جهت تفتیح سده امعا و زحیر و مغص و با ادویۀ مناسبه و آب برک کاسنی و عنب الثعلب و کثوث جهت تفتیح سده جکر و درد آن و یرقان و رفع تپهای حاره و غرغره آن با آب کشنیز تازه رادع خناق صعب و محلل آن و بدستور با شیر بز و با آب انجیر و شیر منفجرکننده و محلل آن در انتها و طلای آن جهت درد مفاصل و نقرس و تلین اورام و همه صلابات حاره خصوصا با آب برک عنب الثعلب نافع مضر معده و مغثی مصلح آن مصطکی و انیسون و مورث مغص و سحج بسبب چسپیدن آن بامعا و مصلح و مانع چسپیدن آن روغن بادام است که بدان چرب کرده و یا بران چکانیده بنوشند مقدار شربت آن از پنج مثقال تا بیست مثقال بدل آن سه وزن آن مویز بیدانه با اندک تر بدو نیم وزن آن ترنجبین است و کویند جوشانیدن عسل آن باعث رفع قوت آن و شدت التزاق آن بروده می شود و استعمال تازه آنکه یک سال بران نکذشته باشد مورث بول الدم و کل آن نیز ملین طبع چون طبخ نمایند و با روغن بخورند و مربای کل آنکه بدستور کل بنفشه و ورد احمر ترتیب دهند یعنی کل انکبین آن نیز ملین و برک نورسته آن نیز ملین است و همچنین خام نارس ثمر آنکه ورق کرده پخته با روغن اندک بریان نموده بمقدار ده مثقال تا بیست مثقال آن را بخورند و دانه آن از پنج عدد تا هفت عدد که کوبیده باشند مقی قوی و

خوردن پوست سیاه مسحوق آن با زعفران و شکر و کلاب جهت عسر ولادت و اخراج
مشیمه مجرب دانسته اند و ضماد آن رافع قوبا و حب خیارشنب و شراب و لعوقات و
نقوعات و مطبوخ و معاجین آن در قرابادین ذکر یافت "

ص: ۷۸۲

"خیری"

بفتح خا و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر راء مهمله و یا آخر حرف لغت یونانی است
بفارسی شب بوی نامند جهت آنکه بوی آن در شب ظاهر می شود و در عراق عرب
متثور خوانند

"ماهیت ان

از جمله کلهای خوش بو است و اصناف از بری و بستانی و سفید و زرد و سرخ و بنفش
می باشد و از مطلق آن مراد زرد آنست و مراد از بری قسم سرخ آنست و غیر خزامی
است چنانچه گذشت و شب بو نام کلی است که در هند می شود و در حرف الشین ان
شاء الله تعالی مذکور خواهد شد

"طبیعت مجموع آن

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

محلل و ملطف و جالی و مدر و جذاب از عمق بدن و مسکن فواق و آشامیدن سه درم
از آب آن بدستور سائیده آن مدر حیض و مفسد جنین و مخرج مرده آن و مشیمه

۴۰۹ و تخم و بیخ آن را نیز همین اثر است و اکتحال آن جهت بیاض چشم و بوئیدن کل آن محلل بلغم از دماغ و ریاح غلیظه و روغن آنکه بطریق روغن کل ترتیب دهند بسیار کرم و محلل و سعوط آن جهت تفتیح سده دماغی و آشامیدن و حمل آن مدر حیض و مخرج جنین و طلای آن جهت ورم رحم و مفاصل و تقویت موی و طلای آن با عاقر قرحا و تخم نجره بر کمر جهت تقویت باه مقدار شربت آن تا چهار درهم و بیخ آن با سرکه جهت صلابت سپرز طلاء نافع و چون داخل مرهم کنند جهت ورم صلب و مفاصل و رحم و کشودن حیض و با موم روغن جهت شقاق انکشتان و مقعده و ضماد مطبوخ آن جهت درد دندان بارد و جلوس در طبیخ خشک آن و همچنین حمل آن جهت ادرار حیض و اخراج جنین میت و مشیمه نافع

ص: ۷۸۳

"خیزران"

بکسر خا و سکون یای مثناه تحتانیه و سکون زای معجمه و فتح راء مهمله و الف و نون بفارسی خیزران و بهندی بیت نامند

"ماهیت آن

نباتی است برک آن شبیه برک نخل و کوتاه تر از آن و ثمر آن نیز شبیه بثمر آن را کوچک و مدور و چاشنی دار با عفوصت و در خوشه بزرگی و بعضی مردم می خورند آن را و سه نوع می باشد یکی شاخهای آن راست و قوی بسطبری ابهامی و زیاده بران و بندهای بعضی بسیار طولانی و خوشرنک و خوش جوهر و در زیربادات هند خوب می شود و نصاری از آن چوب دستی می سازند و بقیمت اعلی می فروشند و نوع دوم آن بیاره دار و بسطبری انکشتی و طولانی و خاردار و از پوست آن سطح کرسی و

پالکی و چهار پایه و دروازه و پنجره و غیرها می بافند و این نوع در هند و بنکاله و زیربادات بسیار می شود و لیکن در زیربادات بهتر و پوست آن جوهردار و در بعضی دیهات بجای ریسمان همین را مستعمل دارند در بستن کشتیها و خانهای کاهی و غیرها و نوع سوم باریکتر از نوع دوم و بی خار و بی ثمر و بندهای آن طولانی و کره‌های آن از هم دور و این نوع در سلهت که سمت شمال و شرق مرشد آباد و پانزده شانزده منزل فاصله از آن واقع است بهم می رسد و در کنار آبها می روید و بجای دیگر نمی شود و مردم آنجا پوست این نوع را بطول جدا کرده و تراشیده از آن فرشی می بافند که سیتل پاتی می نامند یعنی فرش سرد خنک زیرا که سیتل بلغت هندی بمعنی سردی و پاتی بمعنی فرش است و بعضی از آن بسیار باریک و تنک می سازند به حدی که می کوینند بسبب باریکی و املسی مار نمی تواند بدان راه رود و بالجمله بهترین فرشها است از برای ایام کرما و لیکن سوای بلادی که هوای آن مرطوب باشد مانند سلهت و بنکاله و مانند اینها نمی ماند و زود شکسته و برطرف می گردد مانند بلاد حاره یابسه و در غیر سلهت دیگر جا فرش آن را بدان خوبی نمی بافند و نمی شود و مخصوص بدانجا است

ص: ۷۸۴

"طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

آشامیدن سائیده آن جهت قطع نرف الدم و طلای آن رادع و محلل اورام و مورچه کزیده و از اخواص آنست که چون در جامه گذارند ارضه بآن ضرر نمی رساند

"باب هشتم در بیان ادویه که حرف اول آنها دال مهمله است"

"فصل الدال المهمله مع الجیم"

"دج"

بفتح دال مهمله و جیم بفارسی کبک دری و بشیرازی طخا و در تنکابن کوه کوک نامند

"ماهیت ان"

مرغی است از طاؤس بزرگتر و خاکستری رنگ مخطط بخطوط سفید بسیار ریزه و در کوههای بسیار سرد می باشد و بهترین طیور بری است و بعد از ان شحرور پس سمانی پس حجل و دراج و طیهوج و شفنین و چوجه کبوتر و ورشان و فاخته است

"طبیعت ان"

کرم مائل باعتدال و لطیف

"افعال و خواص ان"

در افعال از کبک قویتر و بخور آن بالخاصیت جهت رفع طاعون و با مؤثر و نگاهداشتن پر آن با خود باعث یمن و برکت گفته اند

"دجاج"

بکسر و فتح و ضم دال مهمله و فتح جیم و الف بفارسی مرغ خانکی و بهندی ککری و مرغی و بعربی نر آن را دیک و بفارسی خروس و بهندی ککر و مرغانیز نامند

"ماهیت ان"

حیوانی است اهلی و غیر اهلی خانکی و جنکلی و معروف

"طبیعت جوان

فربه اهلی خانکی آن در آخر اول کرم و در رطوبت معتدل و مرغ بیچه از ان ارطب برطوبت فضلیه و حرارت دیک یعنی نر نسبت بدجاج یعنی ماده کمتر و بیوست بران غالب و خروس بیچه اعدل و مائل برطوبت و قول بیرودت خروس بیچه خلاف نیاس و تجربه است چه لحوم همه طیور غیر مائی حاراند و می تواند بود که وجه شبهه کساننی که آن را بارد گفته اند آن باشد که دیده و یا شنیده که اطبا خروس بیچه را در حمیات صفراویه و امراض حاره تجویز نموده اند بخلاف مرغ بیچه و اوشان بدون تامل توهم نموده باشند که چون طریق معالجه بضد است پس بسبب سردی مزاج خروس بیچه است و کرمی مرغ بیچه و حال آنکه نه چنین است بلکه بجهت حرارت مزاج خروس بیچه پیه و چربی در ان تکون نمی یابد که استحاله بصفرا یافته مزید علت شود بخلاف مرغ بیچه و مرغ غیر اهلی جنکلی که در بعضی صحراها چنانچه در بنکاله

ص: ۷۸۵

۴۱۶ در جنکل و صحرای اطراف سکری کلی بسیار است بشکل و جثه مثل مرغ اهلی می باشد و نوع بزرک آنکه بهندی کلنک نامند هر دو نوع کرم تر و خشک تر از اهلی خانکی اند

"افعال و خواص ان

مهرای آن کثیر الغذا و لطیفتر از اکثر طیور و مولد خون صالح و زیاده کننده عقل و منی و غیر مهرا پخته آن بخلاف آن و گوشت آب خروس پخته سالخورده محلل و ملین طبع و مخرج سودا و جهت قولنج بسیار مفید و بهتر آنکه بکیرند خروس پیر سال

خورده را و ذبح نموده با آب بسیار طبخ نمایند تا مهرا گردد و آب گوشت آن را با قدری بسفایح طبخ نمایند تا بقوام آید و نیمکرم بیاشامند اخراج مواد سوداویه به نیکوئی نماید و مرقه چوجه جهت ابدان سقیمه و ناقهین و صاحبان التهاب معده و حمیات صفراویه شربا و جهت تعدیل فضول و تلبین طبیعت و بدستور تغذیه بدان نافع و گفته اند فراریج مسهل اند و دجاج ممسک و چون خروس پیر را بسیار بدوانند تا خسته گردد پس ذبح نمایند و شکم آن را بشکافته و آنچه در جوف آنست برآورند و در آن نمک و بسفایح و شبت پر کنند و با آب بسیار طبخ دهند تا مقدار یکمن بماند و شب زیر آسمان گذارند و صبح بیاشامند اسهال کیموس غلیظ تازه نماید و جهت حمیات دوریه مزمنه و رعشه و ربو و وجع مفاصل و انتفاخ معده و ترهل و قولنج و دفع سموم مشروبه موافق و بعضی با آن کرنب یا قرطم با شبت و یا هر سه نیز اضافه می نمایند و این اقوی است در افعال مذکوره و در اسهال بلغم و گوشت خروس جوان زیاده کننده و صاف کننده منی و مصفی رنک رخسار و صوت است و خروس بچه جهت ناقهین و امراض حاره و مرغ بچه و مرغ جوان قویتر و جهت تسمین بدن و رفع هزال و تصفیة رنک رخسار و صوت و زیاده کردن جوهر دماغ و فهم و منی و رفع خیالات فاسده و پخته آن با روغن تازه جهت سرفه یابس و مداومت مرق و گوشت یک قطعه آن هر روز تا یک هفته با نان میده جهت رفع زردی رخسار که سبب آن معلوم نباشد مجرب و کباب آن جهت دفع خواهش کل و امثال آن و موافق معده رطب و جگر آن کثیر الغذاء و مسمن و دیرهضم و مغز سر آن با حرارت معتدله و رطوبت لزجه و آشامیدن ناپخته آن با شراب جهت کزیدن هوام و نفث الدم و رعاف که از حجاب دماغ باشد مجرب و پخته آن جهت زیادتی جوهر دماغ و تقویت قوت مفکره و نیکوئی ذهن و تصفیة صوت و ادمان آن باعث بلادت و پیه آن جهت تلبین صلابات و مواد سوداویه و طلای نیمکرم آن بر سر جهت مالیخولیا و سعفه و شقاق و جمیع امراض یابسه عجیب النفع خصوصا که سه مرتبه پس هم بمالند و پیه دجاج مغلوف بقرطم اقل دوازده روز

جهت ابتدای جذام و پرده میان سنکدان خروس را چون خشک نمایند و سائیده با شراب بنوشند جهت وجع معده و ضعف آن و ذرب معرب و جوارش و معجون آن در قرابادین ذکر یافت و آشامیدن خصیه خشک آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت تقویت باه بسیار موثر و بدستور ضماد آن با روغن زنبق بر پشت زهار و کنج ران جهت تقویت نعوظ و چون خصیه خروس را در آفتاب خشک نمایند و با وزن آن ملح اندرانی سحق کنند و در ظرف مسی بر آتش گذارند تا منعقد گردد و در هنگام مقاربت اندکی از آن را در زیر زبان گذارند گویند که تقویت عجیب مشاهده می گردد و نیز گویند که چون بکیرند خروس را در هنگام ربیع و ذبح نمایند و آنچه در جوف آنست سوی خصیه آن برآورند و نمک در شکم آن پر کنند و در سایه خشک کنند و بتمامی بکوبند و در شیشه نگاهدارند و عند الحاجة قدری با شیر کاو تازه دوشیده بنوشند تقویت باه بسیار بخشد و خون خروس و مرغ را آشامیدن و خشک کرده آن را سعوط نمودن جهت قطع رعاف و چکانیدن خون بال تازه رسته پر آن جهت رفع بیاض چشم آزموده و ذر و استخوان سوخته مرغ سیاه با هموزن آن چوب تاک که باهم سوزانیده باشند و یا بر موم

ص: ۷۸۶

۴۱۷ سرشته حمل کنند جهت اعاده بکارت از اسرار شمرده اند و خوردن سنک متولد در جوف آن جهت تفتیت حصاه نافع و سرکین آن جالی و تند و خوردن یک مثقال آن با شراب و یا سرکه جهت رفع قولنج و سمیت فطر و طلای آن جهت بهق و برص و امثال آن و ضماد آن خصوصا از خروس با سرکه جهت سک دیوانه کزیده مفید و باید که بکیرند سرکین مرغی را که مروض باغذیه صالحه نموده باشند و از خاصیت آنست که چون شکم آن را بشکافند و کرماکرم بر موضع کزیده هوام و مار بندند جذب سمیت نماید و چون سرد گردد تبدیل نمایند و بر سائر مواد جهت جذب آن بظاهر و بر

سر صاحب سرسام رافع بیهوشی آن و نیز از خاصیت آنست که چون پره‌های مقعده زنده آن را تمام بکنند و بر موضع کزیده مار بگذارند جذب سمیت می نماید و می میرد پس مرغ دیگر را بجای آن بگذارند و همچنین تا ملسوع صحت یابد و تناول آن با شیر و کشک و ماست و پنیر و سائر لبنیات مورث قولنج و مداومت آن باعث نقرس و بواسیر مصلح آن ادویه حاره و شراب و مطبوخ آب انکور و در محرورین سکنجبین و گفته اند که خروس بالخاصیت مضعف باه است و چیزی که در شکم مرغ می باشد که تخمهای آن بر آن پیوسته می باشد در هنگام ریزگی و خامی و آن را تخمدان می گویند و چون مرغ پیر شد و از تخم افتاد احیانا از شکم آن برمیآید در تاثیر انجماد شیر مانند پنیر مایه است که قدری از آن را در شیر جوش داده نیمکرم بمالند

ص: ۷۸۷

فصل الدال المهمله مع الحاء المعجمه

"دخان"

بضم دال مهمله و فتح خای معجمه و الف و نون بفارسی دود و بهندی دهوان نامند

"ماهیت آن"

اجزای ارضی لطیف حار یابس است که از اشیا در حین سوختن و کداختن متصاعد گردد و مختلف می باشد احوال آن باختلاف چیزی که از آن متصاعد و متولد می گردد یعنی دخان شیء حاد حاد و شیرین شیرین و معتدل معتدل

"طبیعت مجموع"

آن

اندک کرم بسبب باقی بودن در آن اثر ناربتی که از آن مفارقت کرده و خشک بسبب ارضیت ماده و مستعمل در طب دخان القواریر و دخان الکندر در ادویة عین و دخان المر و البطم در رطوبات آن و تاکل حادث و رماق و دخان میعه قویتر از دخان القواریر و بعد از آن دخان زفت و بعد از آن دخان قطران و هر دخانی که حدت آن زیاده است بهتر است از برای مداوای شفاعین و غلظت حمرت و صلابت و ریختن موی و دخان الزنجبیل جهت تقویت عین بیعدیل و طریقه اخذ آن چنانست که آن را نیم کوفته با پیه کرده بز مخلوط نموده بر پارچه کهنه پهن کرده پیچیده فتیله سازند و در زیر ظرفی مقبب مانند طاس و غیر آن بسوزانند تا دود آن در آن جمع گردد پس بردارند و استعمال نمایند و دخان دوکان محمصان در ادهان و مراهم مستعمل و دخان حصی لبان در افعال قویتر از اصل آنست و خوردن قدر قلیل آن جهت تقویت باه نافع و در حصی لبان مذکور شد

"دخان القواریر"

بضم دال و فتح خای معجمه و الف و ضم نون و الف و لام و فتح قاف و واو و الف و کسر راء مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و راء مهمله

ص: ۷۸۸

"ماهیت ان

دوده شیشه است که در وقت کداز بر سقف کوره آن مجتمع می گردد

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص ان

مقوی باصره و جالی و جهت سبل ناخنه و بردن گوشت زائد زخمها مفید

"دخان الکندر"

بضم کاف و سکون نون و ضم دال و سکون راء مهملتین

"ماهیت آن

دوده کندر است که طاسی را و یا ظرفی قبه دار معکوس گذارند و در زیر آن کندر را بسوزانند تا دود آن در ان مجتمع گردد

"افعال و خواص ان

جهت ورم و قرحه چشم و رویانیدن مژه و رفع موی زائد و التیام قروح اعضا نافع است و در مقدمه نیز طریق اخذ آن ذکر یافت

۴۱۸

"دخن"

بضم دال و سکون خای معجمه و نون و بفارسی ارزن و بشیرازی الم و بهندی کنکنی نامند

"ماهیت آن

نوعی از جاورس است و دو قسم می باشد یک قسم آنکه لون قشر آن مائل بسفیدی است و نازک که بزودی از ان جدا می گردد و این بهتر است از برای اکل و دوم آنکه

پوست آن براق و املس و از آن دیر جدا می گردد و این را بهندی چینه نامند و نیکو است از برای دوا

"طبیعت آن

سرد در آخر اول و خشک در دوم و از جاورس در خشکی کمتر

"افعال و خواص آن

قلیل الغذاء و مجفف و حابس بطن از جاورس کمتر و مدر بول و بطی النزول از معده و استعمال مقشر و مطبوخ آن با شیر تازه دوشیده با روغن تازه صالح غذا و جهت تلین صدر و تولید منی نافع و مولد سده و سنک مئانه مصلح آن شکر و عسل بدل آن برنج است

ص: ۷۸۹

"فصل الدال مع الراء المهمله"

"دراج"

بضم دال و فتح رای مشدده مهمله و الف و جیم بهندی تیر نامند

"ماهیت آن

مرغی است قریب بجثه کبک و خوش منظر و در هند چهار نوع می شود یکی بزرگ خاکستری رنگ مائل بسیاهی و منقش بسیاهی و این را بهندی کهیر نامند بجهت مشابهت رنگ آن برنگ کهیر که بهندی اسم کات است و دوم از آن کوچکتتر و سیاه منقش بسفیدی و خاکستری و این را کالاتیر یعنی تیر سیاه نامند نسبت همه این نوع

خوش منظر می شود و سوم از آن کوچکتر و سفید مائل بخاکستری و منقش و این را کوریا بضم کاف عجمی یعنی سفید نامند و نوع چهارم از همه کوچکتر و خاکی رنگ بالای منقار آن خطوط سیاه و سفید و این را بهندی بهت تیر نامند جهت آنکه در زمین های کشت زار بهم می رسد و بلند پرواز می باشد و پای آن سه انگشت دارد و گوشت آن بسیار ثقیل و دیرهضم و صلب بخلاف دو نوع اول که جنکلی اند و پرواز بسیار نمی توانند کرد پای آنها چهار انگشت دارد شیخ داؤد انطاکی اشتباه آن را سمانی نوشته

"طبیعت ان

مائل بحرارت و در اول یابس و بعضی در دوم کرم و خشک دانسته اند

"افعال و خواص آن

گوشت آن لطیفتر از کبک و تدر و بهتر از فاخته و زیاده کننده جوهر دماغ و فهم و حفظ و ماده منی و مقوی معده مبرود الزاج و مرطوب مضر محرور یابس المزاج مصلح آن ترشیا و زهره و خون و زبل آن جالی و رافع بیاض عین و آثار جلد و بقول مهریارس پیه آن با روغن رازقی جهت درد گوش عجیب الاثر

ص: ۷۹۰

"در داب"

بفتح دال و سکون را و فتح دال مهملتین و الف و بای موحدہ بفارسی دستنبویه و بهندی کچری بفتح کاف و سکون جیم فارسی و کسر راء مهمله و یا در بنکاله کرمین و سیندنی نیز نامند

"ماهیت آن

از جنس خربزه کرمک است که ملیون نامند و کوچکتر از ان و بالوان و اشکال مختلف می باشد زرد مخطط بزردی و سبزی و زرد مائل بسفیدی یکرنگ و مدور و شلغمی و اندک طولانی و لحم آن کمتر از خربزه و مغز آن در خامی تلخ و بعد رسیدن شیرین می گردد با اندک تلخی و تخم آن ریزه و صاحب تحفه نوشته که اکثری آن را ملیون دانسته اند و غلط است

"افعال و خواص آن

بوئیدن آن مقوی دماغ و مفتح سده آن و خوردن خام و پخته آن مدر بول و مفتت حصاه خصوص خام آن بشرط مداومت چند یوم و قدری از ان را چون در حین طبخ در گوشت اندازند گوشت را مهرا سازد و تاثیر این درین باب از پوست خربزه زیاده است

"دردار"

بفتح اول و سکون را و فتح دال و الف و راء مهملات لغت فارسی است و آن را دارون و سفیددار و درخت پشه نیز نامند جهت آنکه در جوف ثمر آن پشه متکون می گردد و نوعی از غرب است

"طبیعت آن

در اول سرد و خشک

"افعال و خواص آن

قابض و با قوت جالیه اکتحال عصاره برک آن با غسل جهت ظلمت بصر و قطور آن نیمکرم در کوش جهت ورم آن و قطور آبی که از سر چوب بیخ تر آن در حین سوختن برمی آید جهت رفع کری که از امتداد امراض

ص: ۷۹۱

۴۱۹ بهم رسیده باشد و برک تازه آن مقوی دندان و لثه و قاطع اسهال و پخته آن ملین طبع و ضماد آن جهت التیام جراحات تازه و جبر کسر عظام و با سرکه جهت جرب رطب و پوست بیخ آن در افعال قویتر و یک مثقال آن با شراب و یا آب مسهل بلغم بعصر و طلای آن با سرکه جهت تغییر دادن رنگ برص مؤثر و رطوبت ثمر آن جالی جلد بشره و جهت تپ دق و سرفه مزمن مجرب و آب خیسانیده خشک آن قائم مقام رطوبت آن المضار محرق خون و مولد سودا مصلح آن شکر مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن و خشیزک است"

"دروبطارسی"

بفتح دال و ضم را و سکون واو و فتح بای موحده و فتح طای مهمله و الف و کسر را و سین مهمله بیونانی بمعنی ولد البلوط است چه گیاه آن بر درخت بلوط کهنه می روید و بر آن می پیچد مانند سرخس و کوچکتر از آن و با اندک جلا و تلخی و تیزی و بیخ آن مشبک بهم پیچیده و مزغب و شیرین با عفوصت و تلخی و تندی و صلب براق و رنگ آن سیاه و سرخ و تیره نیز می باشد و نوعی از بسفایج است و برک آن مانند برک نرکس و اندک با حلاوت و تندی و تلخی

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

بغایت قابض و معفن و ضماد آن جهت کزاز و فالج و مفاصل و خنازیر نافع و طلای آن بر بدن ورود ریاک کردن اوساخ و تکرار تازه بتازه نمودن آن در ستردن موی عجیب الاثر مقدار شربت آن تا یک دانک المضار یکدرهم آن کشنده بالتهاب و درد شکم و معالجه آن معالجه خریق اسود است"

ص: ۷۹۲

"دروفینون"

بفتح دال و ضم راء مهملتین و سکون واو و کسر فا و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم نون و سکون واو و نون و بقاف نیز آمده لغت یونانی است و بعربی زیتونیه نامند جهت مشابهت برک آن بیرک زیتون

"ماهیت ان

گیاهی است برک آن شبیه بیرک زیتون و از ان درازتر و باریکتر و شاخهای آن کمتر از ذرعی و کل آن نارنجی و تخم آن مستدیر و کوچکتر از کرسنه و لون آن مختلف و در غلافی کثیف درشت شبیه بغلاف نخود و بیخ آن بقدر ذرعی و بسطبری انکشتی و منبت آن زمین های نمناک و قریب بدریا

"طبیعت ان

در سوم گرم و خشک و ابن بیطار و غیره آن را سرد و خشک و قویتر از لفاح دانسته اند

"افعال و خواص آن

بغایت مجفف و ذرور سائیده آن قاطع خون و التیام دهنده جراحی و نطول آن محلل اورام و چون در روغن زیتون بجوشانند و در کوش بچکانند رافع کری و بر دندان قالع آن و تدهین آن مسقط دانه بواسیر و مسکن درد مفاصل و امثال آن و حمول آن مدر حیض و مجرب مقدار شربت آن تا یک دانگ مصلح آن قی کردن با سرکه و شیر تازه است"

"دردی"

بضم دال و سکون را و کسر دال هر سه مهمله و یا بفارسی لای نامند

"ماهیت آن

ته نشین عصارات است و بهترین همه ته نشین شراب است که خشک آن را طرطیر و بفارسی دارتو نامند

"طبیعت آن

در سوم کرم و خشک

ص: ۷۹۳

"افعال و خواص آن

ضماد آن در تحلیل اورام مجرب و جهت رفع حمزه و قروح و قلاع و بردن گوشت زائد زخمها و منع نرف الدم و التیام جراحات و بزیر شکم جهت رفع سیلان حیض دائم و بر سائر بدن جهت کلف و نهش و سائر آثار و نیکو کردن رنک رخسار و تسکین

دردهای بارد و مفاصل و ورم پستان و محرق آنکه خشک آن را بر روی اخگر و یا در کوزه گذاشته سوخته باشند به حدی که سفید شده باشد بغایت جالی و در جمیع افعال قویتر و مستعمل تازه محرق آنست و کهنه محرق آن ضعیف و مغسول آن جهت جلای بصر و رفع غشاوه و ناخنه و بیاض و ضماد آن با برک مورد جهت ورم بلغمی معده مفید بدل آن زرنیخ سرخ است و چون آن را باقلی و شب تدبیر کنند جهت ازالۀ سرخی مس بغایت مؤثر و چون

۴۲۰ با بارود یعنی شوره سفید کنند در اصلاح نقره و زدودن زنک مس بיעدیل دانسته اند

"دردی الخل"

یعنی لای سرکه در جمیع افعال ضعیف تر از سرکه است مگر در منع اكله که قویتر است

"درونج"

بفتح دال و ضم را و سکون واو و فتح نون و جیم لغت فارسی است

"ماهیت ان

بیخی است عقربی شکل پوست آن خاکستری رنک کرهدار و عدد کره آن دو و یا سه و بهترین آن با اندک تلخی و خوش بوئی و با صلابت و اندرون سفید آنست برک گیاه آن شبیه ببرک بادام مائل بزردی و مفروش بر روی زمین و مزغب و ساق آن مجوف بقدر دو ذرع و از میان برک روئیده و برکهای ساق آن متفرق و باریکتر و درازتر از برکهای زبر آن از پنج عدد تا هفت عدد و کل آن زرد و مجوف و مستعمل بیخ آنست و قوت آن تا ده سال باقی می ماند منبت آن اندلس و کوهستان شام

خصوصاً جبل موسوم به بیروت و در انجا معروف بعقربی است و دو نوع می باشد
فارسی و رومی بهترین آن رومی عقربی است یعنی انچه بشکل عقرب باشد

ص: ۷۹۴

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

محلل بلغم و سودا و پراکنده کننده ریاح غلیظه و مقوی حواس و دل و معده و سپرز و
مفرح و با تریاقیت و جهت خفقان و مالیخولیا مراقی و تقویت هاضمه و تسکین وجع
رحم و تلطیف ریاح غلیظه معده و امعا و رحم و رفع ضرر کزیدن عقرب و رتیلا و سائر
جانوران سمی و رفع طاعون شرابا و ضمادا خصوصا با انجیر و خوردن آن با شکر جهت
صداع بلغمی و درد سینه نافع مضر راس محرور المزاج و مصدع مصلح آن رازیانه و در
محرور رازیانه یا رب غوره یا رب ریباس و بهترین استعمال آن در خفقان و غیر آن
برای تسکین حدت کرمی آن با شراب سیب و قلیلی کافور است مقدار شربت آن یک
درم تا دو درم بدل آن در دفع مضرت ریاح رحم بوزن آن زرنباد و دو ثلث آن قرنفل و
کویند بدل آن عاقر قرحا است و از خواص آنست که چون بیاویزند قطعه آن را در
اندرون خانه طاعون در ان داخل نکردد و تعلیق سوراخ کرده آن بریسمانی بزیر
کمرگاه زن حامله جهت تسکین درد ولادت و حفظ جنین از آفات اما باید که آن
ریسمان را زن خود رشته باشد و تعلیق سوراخ کرده آن بطول جهت رفع فزع در خواب
و دیدن خوابهای مشوش و باعث دیدن خوابهای نیکو است

"دریاس"

بفتح دال و سکون راء مهمله و فتح یای مثناه تحتانیه و الف و سین مهمله معرب از
دورس فارسی است

"ماهیت ان

ص: ۷۹۵

نوعی از ورد متن است گیاه آن بقدر شبری و زیاده از ان و از ساق آن شاخهای بسیار
رسته و برک آن شبیه ببرک کنار و سبز مائل بسیاهی و در هر شاخی سه یا پنج تا هفت
عدد برک می باشد و کل آن زرد و مستدیر و پهن و کوچک و بدبو و تخم آن شبیه
بفلفل کوچکی و شیخ داؤد انطاکی دریاس را تفسیر بدوای دیگر نموده

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک و با برودت یعنی مرکب القوی

"افعال و خواص ان

مبخر و مسکر نیم درم تازه آن مسکر قوی و محلل بلغم و سودا و منبسط کننده جلد و
مفتح سدد و رافع یرقان و ریاح و زردی بشره و سرخ کننده آن و کویند چون در روغن
طبخ داده بوزن آن آرد کندم اضافه کرده با عسل بقوام آورند و بعد از طعام تا شش
درم آن را تناول نمایند در تسمین بدن مجرب مضر سینه و مصدع مصلح آن کشنیز و
کثیرا است

"دریان"

بضم اول و سکون راء مهمله و فتح یای مثناه تحتانیه و الف و نون

"ماهیت آن

میوه است مخصوص به بلاد زیرباد و تحت الریخ که عبارت از شهر تناسری و مرکی و ملاخه و شهر ناو و بلاد قریبه بآنها است مانند جزیره آچین و پلیمیان و مرتبان و بتاوی و غیرها و ساق درخت آن بلند و برک آن شبیه ببرک کتهل و میوه آن بزرک و طولانی بهیات

۴۲۱ خربزه سرده و پایزه کوچک و پوست آن از پوست میوه کتهل درشت تر و بهیات کتهل و دانه دارتر و بر سر هر دانه آن خاری چنانچه هنگام ثمر آن حیوانات مثل فیل و کرکدن و شیر از خوف خلیدن خار آن بزیر درخت آن نمی روند و بوی میوه آن بسیار تند و کریه به حدی که در شامه کسی که گاهی نرسیده و آشنا بآن نباشد موجب تنفر و خوش آینده نیست بلکه مورث صداع است و اندرون آن میوه خانها است در صفوف و عدد صفوف آن از سه تا پنج و ما بین فاصله خانها پوست سفید صلبی و در هر خانه از یکدانه تا پنج دانه می باشد و یکدانه آن بهتر است و شکل آن دانه بشکل ثمر بلوط سه پهلو و تخم آن مثل تخم کتهل و بعضی بزرکتر از آن و ماکول لحم آنست بدون پرده محیط بتخم آن بسیار ملایم ذایقه شیرین و لذیذ مثل مسکه که با قند ممزوج کرده باشند بلکه از آن لذیذتر و فرق همین است که دسومتی ندارد و شنیده شده که بسبب کمال لذت آن میوه بسیار مرغوب فیل است و لیکن بسبب خوف اذیت خار آن فیل آن را در علف پیچیده فرو می برد و بسبب سختی پوست آن هضم نشده درست دفع می گردد و گاهی در میان فاصله فیل درست آن یافت می شود و مردم آن بلاد دریان چینی را بسیار جویان و خواهان اند و می گویند که آن برای تقویت بدن و قوای دیگر بهیمی بی نظیر است

ص: ۷۹۶

"طبیعت آن

ظاهرا کرم و تر باشد

"افعال و خواص ان

بطئ الهضم و مقوی و مبهی است و از مردم مبالغت بسیاری در عفونت بوی آن ثمر و لذت خوردن آن شنیده شده چنانکه می گویند و العهده علیهم که بوی آن شبیه است بیوی فضله انسان شب مانده بتکرار متعفن شده و در باب لذت آن می گویند که تاجر مالدار صاحب جهازی نجا وارد شده اول از بوی آن متنفر بود و چون عادی و آشنا بیوی آن شد و مانوس بآن کردید تمام اموال خود را فروخته صرف دریان نمود و آخر جهاز را نیز فروخت و بعد از ان مبلغ مدیون شد و بعد از ان فقیر شده در پای درخت دریان ساکن گشته بذکر دریان مشغول کردید و آخر العمر وصیت نمود که او را در پای درخت آن دفن کنند و الله تعالی اعلم و عجب نیست زیرا که سابق برین ابو المحجن ثقفی که یکی از صحابه بوده در باب خمر گفته این شعر عربی را

"شعر"

اذا مت فادفنی الی جنب کرمه

تروی عظامی بعد موتی عروقها و لا تدفنی بالفلاه فانی اخاف اذا مات ان لا اذوقها

اگر این مرد نیز در باب دریان گفته باشد بعید نخواهد بود

"فصل الدال مع الفاء"

"دلی"

بکسر دال و سکون فا و فتح لام و یا بیونانی شیریون و بسریانی رودیون و بعربی جین و سم الحمار و بفارسی خرزهره و بهندی کنیر نامند

"ماهیت آن

نباتی است بقدر یکدو ذرع و برک آن باریک و بلند تا بیک شبر و بی تشریف و اندک ضخیم و صلب و املس و اندک بدبو و تلخ و تند و کل آن خوش منظر و دو نوع می باشد یکی سرخ که بهندی رکت پھیت و دیکری سفید مائل بزردی که بهندی کریر نامند و درخشنده و بران چیزی مانند موی مجتمع و ثمر آن پهن طولانی قریب بشبری و اصلب و مملو از چیزی مانند پشم و بیخ آن دراز و باریک و شور و مائل بسرخ و اکثری سفید رنک بری و نهری می باشد و در تمام سال بیخ آن باقی می ماند و در خریف کل می کند و بری آن عظیم تر از نهری و سفید آن در امر باه و امساک منی قویتر از سرخ آن و در هند و بنکاله نبات آن تا بدو قامت می شود و همیشه کل می دهد

ص: ۷۹۷

"طبیعت آن

در آخر سوم کرم و خشک و با قوت سمیت

"افعال و خواص آن

بغایت محلل ورمهای صلب و مجفف و جالی و استعمال آن مخصوص از خارج است نه داخل زیرا که کشنده انسان و بهائم و مواشی است و برک آن را چون در شراب و

انجیر بجوشانند و مقدار نیم اوقیه از آب مطبوخ آن با کره کاو بیاشامند از ضرر سم هوام ایمن و در بهائم نیز همین اثر دارد و ضماد

۴۲۲ پخته سائیده آن جهت تحلیل اورام صلبه و اذابه آنها و تسکین اوجاع ظهر مزمن و وجع زانو و عرق النسا و جرب و حکه و کلف و رفع آثار جلد و طلای آب برک آن جهت جرب و حکه و ذرور برک خشک آن جهت التیام زخمها و حمل آن جهت درد رحم و آب برک و کل آن جهت جلای رخسار و اصلاح موی و پاشیدن آب مطبوخ آن کشنده کیک و ارضه و سلس و آب نقیع برک آن کشنده بز و میش و حیوانات صغار است و مطبوخ شاخ و برک آن با روغن جهت رفع کچلی و جرب دواب و با افیون و اشق جهت درد سر و جمیع قروح آن و روغنی که از کل برک تازه آنکه مهرا پخته و آب آن را گرفته با روغن زیتون بقدر نصف آن آب که در هریک رطل آب آن نیم رطل زیت باشد بجوشانند باتش ملایم تا روغن بماند جهت فرطه که مقدمه کچلی است و جرب متقرح و حکه و برص و امراض بارده و تقویت باه و اعصاب و استرخای و اوجاع ظهر و رکه کهنه و امثال اینها نافع و چون بکیرند از برک آن و از کشک ماست و از کبریت زرد هریک یک جزو و نرم کوفته با پیه کوسفند سرشته بر جرب متقرح طلا کنند نهایت تا هفت مرتبه آن را زائل کردند و مجرب دانسته و چون بعد از تنقیه تام دوازده مرتبه بر برص بمالند زائل سازد و چون بیخ سفید آن را مقدار کمی در شیر کاو تازه دوشیده جوش دهند و کره آن را بکیرند و قلیلی از آن را بخورند تقویت باه و امساک منی بخشد و اهل هند اکثر این را استعمال می نمایند بدل آن در تحلیل اورام صلبه بوزن آن اکیل الملک یا بابونه و ثلث آن برک الجیر مضر شش مصلح آن عسل مقدار شربت آن نیم درهم و یک درم از برک و کل آن خواه پخته و خواه خام سائیده آن کشنده بخناق و التهاب و کرب و لهیب و انتفاخ بطن و حجوظ عین و احمرار آن و مداوای آن بقئی و حقنه و آشامیدن آب گوشت مرغ

چرب فرب سرد کرده مخیص و لعاب بزر قطونا و روغن بادام شیرین سرد کرده با کثیرا و خوردن خرماى شهریر عجیب النفع است درین امر و خرماى شهریر خرماى بزرک دانه زرد و یا سرخ است و کویند خرمائیسست که تخم آن را در رطب می کارند و برمی آید همان قسم

ص: ۷۹۸

لهذا بدین اسم نامیده اند و خوردن انجیر با عسل و قلیلی سداب و رب عنب و با کره نیز نافع است

فصل الدال مع اللام

"دلب"

بضم دال و سکون لام و باء موحدہ بفارسی چنار نامند و بفرنگی باطاتس

"ماهیت ان

درختی است معروف و بسیار عظیم و برک آن پهن و متشعب و مشرف و چوب آن سبک و جوهردار منبت آن بلاد سردسیر و ثمر آن مدور و خار دار خشبی سبکوزن غیر ماکول

"طبیعت ان

سرد و تر با قوت قابضه و ثمر و پوست آن بسیار سرد و خشک و با حرارت قلیله

"افعال و خواص آن

جالی و نقوع کل آنکه از ثمر آن گرفته باشند و ضماد برک تازه پخته آن جهت ورم چشم و منع ریختن مواد رطبه و آب رفتن از چشم و رفع ورم بلغمی و ورم زانو و هر عضو که باشد و ورمهای کرم را نیز و بدستور ضماد برک تازه غیر مطبوخ جهت درد زانو و اورام حاره و مضمضه بطبیخ پوست تازه آن در سر که جهت درد دندان و ذرور برک خشک آن جهت تجفیف قروح و جروح و سوختگی آتش و ضماد پوست سوخته آن بغایت جالی و مجفف و جهت برص و رفع رطوبت متعفن زخمها و با آب جهت تقشر جلد و آشامیدن مطبوخ ثمر تازه آن با شراب جهت رفع سمیت کزیدگی جانوران سمی و ضماد برک و ثمر آن با پیه جهت سوختگی آتش و بخور برک و ثمر آن در خانه جهت کریزاندن خنفسا و بدستور پاشیدن آب طبیخ آن و غباری که بر برک آن می نشیند بغایت مضر قصبه رئه و صوت و سمع و بصر است چون بدانها برسد و مصلح آن شیر تازه دوشیده"

ص: ۷۹۹

۴۲۳

"دلپوث"

بفتح دال و سکون لام و ضم باء موحد و سکون واو و ثاء مثلثه اسم عربی بیخ سوسن سرخ صحرائی است معروف بسیف الغراب جهت آنکه برک آن شبیه بسیف است

"ماهیت ان"

بیخی است شبیه بدو پیاز که ملاصق بهم باشند و لیکن بی پرده یعنی مانند پیاز پرده ندارد و دانه بالائی بزرگتر از زیرین و بعد از خشکی بسیار صلب می گردد و خشک آن را در بغداد در بازار می فروشند و آن را حب النافوخ می نامند جهت آنکه زنان بر

رخسار خود برای سرخی و نیکوئی و انتفاخ می مالند و کل آن شبیه بسوسن کبود است که ایرسا نامند و سرخ مائل بینفشی و آن را صفرا غانیون و بعضی کسقیون و بعضی ماخاریون نامند و برک این بسیار کوچکتر و باریکتر از آن و ساق آن قریب بذرعی و برک آن از برک سوسن درازتر و ثمر آن مستدیر منبت آن اراضی معموره و مزارع

"طبیعت آن

در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه

"افعال و خواص

آن

جالی و جاذب از عمق بدن و مسمن و مبهی و چون در شیر تازه دوشیده بجوشانند نیکو و لذیذ می گردد و دفع ضرر آن می شود و آشامیدن آن جهت تهیج باه موثر و بدستور آشامیدن آن با شراب و کویند بیخ بزرک فوقانی آن محرک باه و کوچک زیرین آن قاطع باه زنان و آشامیدن بالای آن جهت قیله اطفال نافع و چون سه عدد بیخ آن را در نیذ بخیسانند هر روز از نیم رطل تا یک رطل از آن نیذ بنوشند جهت خشک کردن دانه بواسیر و رفع ریاح آن مجرب دانسته اند و بدستور آشامیدن یک درم از بیخ آن با ماء العسل تا چند بوم همین اثر دارد و ضماد آن با شیلیم و یا ماء العسل جهت تحلیل غرغ نافع و با کندر و شراب جهت جذب خار و پیکان و طلای آن جهت سرخی رخسار و رفع آثار و فرزجه آن جهت کشودن حیض موثر مضر حلق مصلح آن در شیر پختن آن مقدار شربت آن تا دو درهم

ص: ۸۰۰

"دلدل"

قنغد بری است و ان شاء الله تعالی خواهد آمد

"دلغ"

بضم دال و فتح لام و عین مهمله نوع کبیر قنغد است که قنغد جبلی و بفارسی خارپشت و بترکی کرئی و در مازندران شال تشی و در دیلم شاکره و بهندی سینوه نامند

"ماهیت ان"

حیوانی است قریب بجثه سگ کوچک و در پشت آن بجای مو خارهای ابلق از سیاهی و سفیدی بقدر شبری و زیاده و از قلم باریکتر و دو طرف آن باریک با تندی و چون بخشش آید خود را جمع کند و حرکت دهد خارها مانند تیر از کمان جسته از ان جدا گردد با اندک آوازی

"افعال و خواص آن"

ذرور سوخته آن جهت جراحات بغایت مفید و در سائر افعال مانند قنغد است و ان شاء الله تعالی در حرف القاف خواهد آمد

"دلفین"

بضم دال و فتح لام و کسر فا و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون اسم یونانی و بعضی گفته اند بلغت رومی اسم نوعی از سمک است و خنزیر البحر و بفارسی خوگ ماهی و ماهی بینی دراز و بدیلمی کجه ماهی و بهندی سوس نامند

"ماهیت ان"

حیوانی است دریائی و سیاه رنگ سر آن شبیه بسر خوک و دندان دار و بیفلس و بخلاف حیوانات دیگر حرکت از جای خود نکند و تنها سیاحت بکند مگر با جماعت یکی پی دیگری

"طبیعت ان

سرد و تر قریب باعتدال

"افعال و خواص ان

گوشت آن مولد خلط غلیظ و مقوی اعضا و بسیار چرب و پر پیه و دیرهضم و پیه آن کرم خوردن و مالیدن آن جهت درد مفاصل مفید و چون در جوف حنظل مغز بیرون آورده گذاشته بر آتش بگذارند تا چند جوش بخورد جهت ثقل سامعه تازه و کهنه مزمن مفید و تعلیق دندان آن بر اطفال جهت رفع فزع ایشان موثر

ص: ۸۰۱

"دلق"

بتحریک دال و لام و قاف بفارسی دله و باصفهانی موسوره نامند

"ماهیت ان

حیوانی است کوچکتر از سک و بزرگتر از سمور و شبیه بدان و در روس و بلغار بهم می رسد و از پوست آن فرو می سازند و دلق می نامند و کرمی آن کمتر و ثقل

۴۲۴ آن بیشتر از سمور است و لیکن بدبو است و لهذا ملوک آن را نمی پوشند

"طبیعت آن

کرم و تر

"افعال و خواص آن

خوردن گوشت آن زیاده کننده باه و کویند تعلیق چشم راست آن در خرقة کتان بر صاحب تب ربع رافع آن و چشم چپ آن بران باعث عود آن و جلوس بر پوستین آن جهت بواسیر نافع است

"دلیک"

بفتح دال و کسر لام و سکون یاء مثناه تحتانیه و کاف باصفهانی بنکل و در تنکابن کلیک و بترکی آیت بروتی و در شام صرم الدیک نامند

"ماهیت ان

اسم عربی ثمر کل سرخ صحرائی است مانند ثمر کل سرخ بستانی بقدر زیتونی و چون پخته شود زرد مائل بسرخ و اندک سرخ و اندک شیرین با عفوصت گردد و جوف آن مزغب و محتوی بر دانه‌های سفید طولانی و کل آن پر خارتر از بستانی و بی بو و مشتمل بر چهار برک و کویند چون کل آن ریخته گردد ثمر آن حاصل می شود و ابن مولف گوید که بزعم شیخ الرئیس آن تخم کل است

"طبیعت ان

در دوم سرد و خشک

"افعال و خواص آن

قابض و رادع آشامیدن آن جهت تقویت دل و جگر و معده و رفع اسهال صفرای و دموی نافع و مضمضه و غرغره بطبیخ آن و سنون آن جهت خناق و تقویت لثه مفید بدل آن ثمر کل سرخ بستانی مقدار شربت آن تا ده درم و جرم آن مورث سعال مصلح آن کلقتند است

ص: ۸۰۲

"فصل الدال مع المیم"

"دم"

بفتح دال و سکون میم بفارسی خون و بهندی لهُو نامند

"ماهیت ان

معلوم است

"طبیعت آن

کرم و تر

"افعال

و خواص آن

دم هر حیوان در طی ذکر آن مذکور می گردد و مجموع آن جالی بیاض و محلل اورام و برشته آن قاطع اسهال و رافع سموم و دم بال کبوتر تازه پر برآورده جهت رفع شبکوری معرب است و در حمام مذکور شد و چون خون در شکم منجمد گردد و یا در سینه یا در امعا و یا در مثانه کیفیت سمیت بهم می رساند و از ان اعراض ردیه از

صغر نبض و ضعف و غشی متواتر و سردی اطراف و اختناق عارض گردد معالجه آن معالجه بسته شدن شیر است در معده با شامیدن پنیر مایهها خصوصا پنیر مایه خرکوش مقدار دو مثقال یا یک اوقیه سرکه تند یا مقدار یک باقلا حلتیت با شیر انجیر خشک و یا آشامیدن آب فوتنج با سکنجبین حامض و آشامیدن طبیخ تخم کرفس با ماء العسل و قی کردن و بدانکه اطبای فرنک می گویند که چون خون بدن حیوانی یا انسانی که فاسد شده باشد و داند که اصلاح آن متعذر است برمی آورند و خون بدن حیوان و یا انسان صحیح المزاج قوی را بجای آن داخل می نمایند آن حیوان و یا انسان فاسد الدم صحیح و سالم می گردد و قبل ازین بچند سال این را معمول داشتند و چون دیدند که فائده چندان بران مترتب نیست و بالاخره ضرر می رساند ترک نمودند و طریق ادخال آن آنست که از دست مریض مثلا از زیر ربط خون می گیرند بحد لائق و مبض او را بند می نمایند و از دست صحیح المزاج از زیر ربط و از دست مریض مفسود از بالای ربط بیک دفعه و بسرعت تمام رک می کشایند و انبوه بسیار باریکی در هر دو نصب می نمایند و خون صحیح المزاج ببدن مریض می رود و بعد رفع احتیاج انبوه را برداشته رک هر دو را بند می نمایند و بدستور در بدن شخص ضعیف و یا پیر خون صحیح المزاج جوان قوی را داخل می نمایند برای تقویت آن و مدعی آنند که بعینک های بسیار جلی بین حرکت خون را دوری یافته اند و در هر نبضه یک دوره طی می نمایند از کبد بجانب قلب و داخل از قلب بجانب کبد و خارج بتجربه یافته اند که از زیر ربط که فصد نمایند خون برمی آید و از بالای ربط برمی آید بلکه خون را جذب می کند و وجه عدم فائده و حصول ضرر یحتمل که این باشد که اخراج خون بدن حیوان بالتمام بیک دفعه متعذر بلکه موجب هلاکت است پس باخراج قدری خواه قلیل و خواه کثیر و ادخال خون صحیح بدل آن بی فائده و باعث افساد آن بعد اختلاط بتتمه خون

ص: ۸۰۳

۴۲۵ فاسد کما لا یخفی و دیگر آنکه دو شخص که من جمیع الوجوه مزاج شان مساوی باشد نایاب و نیز خون هر بدنی موافق مزاج آنست و همچنین خون هر شیء پس خون بدنی در بدنی دیگر و سنی بسنی و مکرر و همچنین قوی بضعیف غیر موافق و تا زمانی که استحاله یابد بسبب امتزاج بخون فاسد و یا بخون ضعیف المزاج و یا پیر فاسد می گردد طبیعت نیز از هضم و نضج غذای جدید از خارج باز می ماند پس بای حال باعث زیادتی علت و ضعف و هلاکت است نه اصلاح باقی العلم عند الله"

"دم الاخوین"

آن را دم التین و دم الثعبان نیز و بعربی قاطر الدم و بفارسی خون سیاوشان و بهندی هیراد و کهی و رنک برت نیز نامند

"ماهیت ان

صمغی است خالص الحمره مائل ببنفشی و قوت آن مدتها باقی می ماند و گویند عصاره کیه سرخی است که از جزیره سقوطره و هند خیزد و صاحب خلاصه التجارب گفته که عصاره هوه جویه است و در ابو خلسا مذکور شد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که صمغ بقم است و سه نوع می باشد چکیده و خشبی و ترابی و بهترین آن چکیده صافی است که قطعا چوب در ان نباشد و بعضی گفته که صمغ بقم نیست زیرا که از مواضعی که دم الاخوین را می آورند مانند حبشه و زنگبار در ان مواضع بقم نمی شود و بالجمله ماهیت کیه و درخت آن معلوم نیست و لیکن آنچه نوشته که سه نوع است درست است بعضی چکیده مانند صمغ هر ختیره صافی براق که گویا از درخت جوش خورده برآمده و چکیده و بعضی دیگر از ان قبیل و لیکن آمیخته بریزهای

چوب و پوست درخت و پوست ثمر آن و بعضی از قبیل عصاره و سرخ تیره بی رونق و این را دو نوع دیده شده بعضی صافی و بعضی غیر صافی آمیخته بتراب

ص: ۸۰۴

"طبیعت ان

در سوم سرد و خشک و بعضی در دوم گفته اند و با قوت قابضه شدید و یوحنا کرم در اول و خشک در دوم دانسته

"افعال و خواص آن

آشامیدن آن جهت قطع و حبس خون از جمیع اعضای باطنی و التحام قروح و الزاق آنها و ردع سیلان فضول و تبرید معده و زوال حرارت کبد و معده و امعا و تقویت معده و زحیر و منع اسهال دموی و صفراوی و سحج و شقاق مقعده و بدستور آشامیدن نیم درم تا یک مثقال آن با زرده تخم مرغ جهت اکثر امراض مذکوره و اکتحال آن جهت تقویت باصره و قرحه چشم و سنون آن جهت تقویت لثه و ذرور آن جهت قطع و حبس خون و الزاق جراحات تازه از جمیع اعضا و التحام جراحات هر نوع که باشد مضر کرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن از نیم درم تا یک مثقال بدل آن شادنج و عصاره خس است و کویند چون بلور و شیشه را بدان رنگ کنند صافتر و رنگین تر از عقیق می شود و درین امر عدیل ندارد"

"دمادم"

بفتح دال و میم و الف و فتح دال مهمله و سکون میم

"ماهیت ان

نوعی از لوبیای هندی است و دو صنف می باشد صنفی کوچکتر و سرخ تر و شفاف تر از لوبیا و بر سر آن نقطه سیاهی و صنف دوم از صنف اول کوچکتر و سرخ تر و شفاف تر بقدر دانه ماشی و بر سر آن نقطه سیاهی

"طبیعت آن

هر دو گرم و خشک

"افعال و خواص آن

ص: ۸۰۵

مقوی دماغ رطب اطفال و غیر ایشان و قاطع سیلان لعاب از دهان هر دو مقدار شربت آن از برای اطفال نیم دانک و غیر اطفال یک دانک است"

"دماغ"

بکسر دال و فتح میم و الف و غین معجمه

"ماهیت آن

مغز سر حیوان است

"طبیعت آن

سرد و تر

"افعال و خواص آن

دیرهضم و باقوت تریاقیه و مقوی دماغ و مولد منی و طلای آن جهت رفع خشکی دماغ و سرسام و شقاق نافع مضر معده مصلح آن نعناع و سرکه و آبکامه و ادویۀ حاره و افعال و خواص دماغ هر حیوان مختلف می باشد بالتفصیل در طی ذکر هریک حیوانات مذکور می گردد

۴۲۶

"دمعه الشجر"

کویند صمغ لبلاب است

"افعال و خواص آن

بغایت جالی و جهت ستردن موی آزموده است

"دمیا"

بیونانی نوعی از ماهی است که در مصر و حوالی آن سیسبا نامند و در حرف السین ان شاء الله تعالی مذکور می گردد

"فصل الدال مع النون"

"دند"

بفتح دال و سکون نون و دال مهمله مشهور بحب السلاطین است و بفارسی تخم بید انجیر خطائی و بهندی جیپال کوتاه و جمال کوتاه نیز نامند

"ماهیت ان

ثمر درختی است در غلافی و اکثر سه عدد در یک غلاف و هر یک باز در غلافی بقدر پسته بسیار کوچکی و در طول از آن کمتر و هر دو غلاف آن در خامی سبز و غیر منقط و مغز آن دو پارچه بهم پیوسته مانند مغزهای دیگر و سفید رنک و چون کهنه گردد مائل بزردی و زرد و سیاه و پوسیده می گردد و بر بالای آن متصل بمغز نیز پوست رقیقی و در وسط آن هر دو مغز زبانه و پرده و آن در تازگی سفید سبز رنک و بعد خشکی و کهنکی زرد و سیاه و پوسیده می گردد و این زبانه و پرده بسمیت می باشد و طریق استعمال آن آنست که آن را عند الحاجة نه قبل از آن مقشر کرده زبانه آن را برآورده مدبر کرده بکار برند و در قرابادین دستور تدبیر آن مذکور شد و در مقدمه این کتاب نیز و بهترین آن سفید بالیده آنست و بعد از آن مائل بزردی که پوسیده نشده باشد زیرا که زرد فاسد و سیاه آن و آنچه مقشر کرده مدتی مانده فاسد شده باشد خالی از سمیت نمی باشد استعمال آن مجوز نیست و برک آن شبیه برک بادنجان و از آن نازکتر و بلندی درخت آن تا بسه ذرع و در هند و بنکاله تا بدو قامت انسان دیده شده و کل آن زرد مائل بسفیدی و منبت آن خطا و چین و هند و بنکاله و سنجرستان است و ثمر خطائی و چینی آن بالیده تر و قویتر از هندی و بکالی و سنجری از همه ضعیف العمل تر است

ص: ۸۰۶

"طبیعت مغز آن

در اول چهارم کرم و خشک و در نهایت حدت و زبانه آن در آخر چهارم و با سمیت

"افعال و خواص

آن

مقطع و جالی و مسهل بلغم و سودا و اخلاط غلیظه و سوخته و جاذب رطوبات خام و رقیق از دماغ و مفاصل و اقاصی و اعماق بدن و مفتوح و جهت استسقا و یرقان و سنک کرده و مثانه و وجع ظهر و ورکین و ساق و نقرس و بالجمله اکثر امراض بارده بلغمیه رطوبیه را نافع خواه بتنهایی و یا با ادویه مناسبه و مقویه و معینه عمل آن و چون حلق را می سوزاند اگر بدان رسد و تا مدتی سوزش و دغدغه آن محسوس می گردد و اکثر مردم راقی می آورد بهتر آنست جهت رفع آن حب مشوی آن را شکسته در جوف دانه کشمش و یا مویز دانه برآورده گذاشته بلع نمایند خواه بالای آن دوی دیگر بیاشامند و یا نه و اهل هند و بنکاله مقدار کمی از آن را بقدر برداشت و آنکه اسهال کند باطفال شیرخواره اگر در مزاج شان سردی محسوس گردد به آب زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند و الا با شیر مرضه آن حل کرده در مرض ام الصبیان و مرض دبه بتحریک دال مهمله و بای موحده مشدده و ها که در ان مرض پهلوهای اطفال می جهد و کریه و اضطراب بسیار می کنند به حدی که شیر نمی گیرند و در اکثر اعراض با ام الصبیان مشارکت دارد سه چهار دست اجابت نموده با فاقه می آید مجرب است و نیز در معاجین و غیر آن در اکثر امراض مستعمل دارند و گفته اند اکتحال به آب سائیده آن در چشم مار کزیده باعث عدم تضرر از زهر آنست اما باید که قلیلی باشد زیرا که دند کمال مضرت بچشم دارد و ضماد آن با ماست جهت شقاق و داء الثعلب و برص حیوانات و بدستور با آب لیمو و آب زنجبیل تازه جهت داء الثعلب و با ادویه مناسبه جهت جمیع اورام بارده و اوجاع و طلای آن حافظ سیاهی موی و لیکن مورث تورم و قرحه و تقشر جلد است و چون بر لب رسد سرخی آن را زائل کند و تکرار آن موجب برص مضر محرور المزاج و یابس و نحیف البدن

۴۲۷ و در بلد و فصل حار استعمال آن جائز نیست مصلح آن جدا کردن قشر و پرده میان آن و مدبر کردن و یا در آب لیمو یک شب خیسانیدن و با کتیرا و نشاسته و برک کل سرخ و اندک زعفران استعمال نمودن و معینات فعل آن تربد سفید مجوف مدبر و هلیله سیاه یا کابلی و عصاره عافث و افسنتین و بسفایج و انیسون و پیاز عنصل مشوی و اندک زعفران است و آشامیدن آب سرد بالای آن و با افیون و فرفیون مضر و استعمال آن مجوز نیست مقدار شربت آن در قوی الابدان یک عدد تا دو عدد و در غیر آن تا نصف دانه با مصلحات و معینات مذکوره و چون کسی غیر مدبر و یا مدبر آن را بسیار و زیاده از مقدار مقرر بخورد گرمی کند و لذع و اسهال بسیار آورد باید که ماست و دوغ بیاشامد و با شیر تازه دوشیده یا کره و روغن بخورد و سویق تفاح و ربوب و اقراص قابضه حابسه بنوشد و یا آنکه کسی پرده جوف آن را بخورد و احوال او متغیر شود باید که اولاً شیر تازه دوشیده با روغن کاو بخورد و قی کند پس ادویه حابسه لزجه و مغریه مانند شیرۀ تخم خرفه و لعاب بزر قطونا و صمغ عربی و کتیرا و نشاسته و فالوده برنج و جو مقشر با روغن کل و یا بادام شیرین و آب سیب و غوره و ربوب حامضه و ماهی پخته با مغز تخم کدو و آب گوشت و اگر مغص و کرب عارض کردد العبه مقویه با ملینات مناسبه بنوشند و حقنهای لینه با لعبه و اشپای مغربه و روغن کل و بعد تلین شیر تازه دوشیده و اغذیه ملینه جالیه مانند برک چغندر و قطف و اجاصیه و خبیصه تناول نماید

ص: ۸۰۸

"فصل الدال مع الواو"

"دوایا اغریا"

بفتح دال و واو و الف و یای مثناه تحتانیه و فتح الف و سکون غین و فتح راء مهمله و یای مثناه تحتانیه و الف لغت یونانی است بمعنی قصب جبلی یا قصب بری

"ماهیت آن

قصبی است که در سنک لاخ و زمین صلب می روید ساق آن شبیه بساق ریاس و طول آن زیاده بر شبری و مائل بزردی و زغب آن نیز مائل بزردی و بر سر آن چهار برک مربع شکل سبز مائل بسفیدی و بر بالای برکهای آن چیزی می روید بی کل و در آن تخم آن می باشد و خوش بو با اندک تندی و خام و پخته آن ماکول

"طبیعت آن

در اول دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

مقوی حرارت معده و مصلح فساد آن و مدر بول و مخرج رطوبات غلیظه و تازه غیر مطبوخ آن ملین بطن و محلل ریاح شکم و رافع آروغ و خوش بو کننده دهان و مسخن احشا است

"دوب"

بضم دال و سکون واو و بای عجمی لغت هندی است بفارسی مرغ بفتح میم و سکون راء مهمله و غین معجمه نامند

ماهیت آن

علفی است خودرو که در هند و بنکاله بسیار بر زمینهای نمناک و در موسم برسات همه جا تمام صحرا می روید و بر زمین مفروش می باشد کویا مخمل سبز فرش نموده اند و برای اسپ بهترین علفی است تر و خشک هر دو را برغت تمام می خورند و کرهدار و شاخهای آن متشعب و برک آن ریزه باریک و طعم آن تفه

ص: ۸۰۹

"طبیعت ان

مائل سردی و باعتدال اقرب و با تریاقیت

"افعال و خواص ان

آشامیدن برک و ساق نازک آن با برنج سفید شسته که باهم نرم سائیده باشند با قدری نبات جهت دفع قئ و هیضه و رفع سمیت مار کزیده و با فلفل جهت مار کزیده انفع و بتنهائی جهت تسکین عطش و حدت خون و صفرا و جوشش و سوزش اعضا و ضماد آن با برنج و زردچوبه و روغن یاسمین جهت جدا شدن و ریختن خشک ریشه جدری و بتنهائی جهت تحلیل اورام حاره و حمره و شری و نزول آب در اعضا که در ملک هند و بنکاله بسیار بهم می رسد نافع

"دوادم"

بتحریک دال و واو و الف و دال مهمله و میم و بدون الف نیز آمده

"ماهیت آن

چیزی است مانند صمغ

۴۲۸ سرخ مائل بسیاهی که در جوف درختهای کهنه متکون می گردد و در همه افعال قائم مقام مومیائی است

"دود البقل"

بفتح بای موحد و سکون قاف و لام بفارسی کرم سبزه نامند

"ماهیت آن

کرمی است که در سبزه زارها و بسر برکهای سبز اشجار تکون می یابد شبیه بهزارپا و از آن کوچکتر و در غایت سبزی

"طبیعت آن

سرد و خشک و تازه آن با رطوبت

"افعال و خواص آن

خوردن آن جهت رفع سموم مشروبه و ضماد آن با روغن زیتون جهت کزیدن جانوران سمی نافع است

"دود الحریر"

بفتح حا و دو راء مهمله اول مکسور و در میان هر دو را یای مثناه تحتانیه ساکنه بفارسی کرم ابریشم نامند

ص: ۸۱۰

"ماهیت آن

کرمی است اندک طولانی سرخرنک تیره که در بعضی بلاد در فصل ربیع و در بعضی در اوائل خریف نیز نر و ماده آن باهم جفت شده تخم می دهند و آن تخمها را در بلاد سردسیر در پارچه پاکیزه بسته کسان لطیف پاکیزه غیر جنب و حائض در زیر بغل و یا بروی ناف خود می گذارند و می بندند تا مدت بست یوم که کرمی بدان رسیده بچه برآورند و در بلاد کرم سیر مانند بنکاله احتیاج بدان نیست و بعد باهم جفت شدن نر را از ماده جدا می کنند و نر را دور می اندازند ماده آن تخم می دهد بزرگی دانه خشخاش کوچکی و سفید رنک و آن را نیز دور می اندازند و تخمها را بر روی پارچه لطیفی پهن می کنند و بالای آن پارچه پنبه دار یا دو سه لائی می اندازند و محفوظ می دارند تا بچه برآورند و چون بچه برآورند سفید می باشند پس سرخ رنک تیره می کردند برک توت را بسیار ریزه کرده بر آنها می پاشند و آنها اندک اندک می خورند و بتدریج بزرگ می شوند و چون بزرگ شدند احتیاج بریزه کردن برک توت نیست بلکه برکهای درشت و شاخهای آن را بر آنها و نزد آنها می اندازند و آنها می خورند زیرا که خوراک آنها همانست و تا سه ماه بکمال می رسند و می کویند درین هنگام شش روز سه بار اصلا برک توت نمی خورند بار اول یک روز بار دوم دو روز بار سوم سه روز پس شروع در تنیدن پيله بر خود می کنند و تا سه ماه دیگر پيله آنها باتمام می رسد قدری را برای نتاج و تخم گیری و بچه کشی می گذارند و اینها پر برآورده پيله را سوراخ کرده بیرون می روند کسانی که عمله و ماهر بدانند نر و ماده آنها را باهم جفت نموده بدستور مذکور تخم گرفته پرورش می نمایند و تتمه پيلها را در آفتاب می اندازند تا خشک گردد و کرم در ان پيلها بمیرد از برای اخذ ابریشم زیرا که ابریشم از پيله سوراخ شده خوب بر نمی آید و در مازندران و کیلانات ایران شنیده شده که پيله آن بسیار بزرگ بالیده بسطبری شصتی بلکه از ان قوی تر و به بلندی آن و در بعضی جاها شبیه بیضه کبوتر و سفید رنک می شود و در بنکاله سالی دو مرتبه پيله می تند

یکی اوائل بهار تا اوائل برسات و یکی اوائل خریف آنچه در اوائل بهار و اوائل برسات یعنی ایام و موسم بارش می تند بهتر می باشد

ص: ۸۱۱

"طبیعت ان

در اول کرم و در دوم خشک

"افعال و

خواص آن

آشامیدن آن جهت خفقان و سه درهم از خشک آن جهت خفقان و سه درم از خشک آنکه سوده و با مرق کندم چند روز متوالی بخورند جهت تسمین بدن و نیکوئی رنگ رخسار و تقویت باه مؤثر و ضماد پخته آن در روغن کنجد جهت خناق و اورام بارده و تقویت باه و تعلیف مرغ بدان بغایت مسمن آن و خوردن گوشت آن مرغ مسمن و مقوی باه و خاکستر سوخته آن جهت التحام زخم و تجفیف رطوبات آن و رفع آثار و تعلیق یک عدد درست خشک کرده آن در خرقة ارغوانی بسته جهت رفع تب مؤثر است

"دود خشب الصنوبر"

بفارسی کرم درخت کاج نامند

"ماهیت آن

کرمی است سبز رنگ که در درخت کاج

۴۲۹ تکون می یابد

"طبیعت ان

حار حاد قریب بذراریح است لهذا دیسقوریدوس و جالینوس در ذراریح ذکر کرده اند

"افعال و خواص ان

ضماد مدقوق آن جهت انفجار دمل و اورامی که حاجت بشکافتن باشد و ازاله کلف و مجروح کردن هر عضو که خواهند آن را مجروح کنند عجیب الاثر و یک مثقال آن کشنده انسان و اعراض خورنده آن مانند اعراض خورنده ذراریح و معالجه این نیز قریب بدانست

"دود الخل"

بفتح خاء معجمه و تشدید لام بفارسی کرم سر که نامند

"ماهیت ان

کرمی است زردرنک باریک که در سر که تکون می یابد

"افعال و خواص آن

سعوط آن جهت کرمی که در دماغ تکون می یابد قوی الاثر و ضماد آن رادع و محلل و مقوی اعضا است

ص: ۸۱۲

"دود الزبل"

بکسر زای معجمه و سکون باء موحده و لام

"ماهیت آن

کر می است زردرنک و کوچک که در سرکین و مزبله بهم می رسد

"طبیعت آن

کرم و تر

"افعال و خواص آن

تکرار ضماد مطبوخ آن در روغن زیتون کهنه تا که پخته و مهرا شود جهت فرطه که ریختن موی تمام سر و مقدمه کچلی است و داء الثعلب مجرب و مالیدن روغن آن جهت بواسیر و امراض مقعده مفید"

"دوسر"

بضم دال و سکون واو و فتح سین مهمله و بشین معجمه نیز آمده و راء مهمله در آخر

"ماهیت آن

نباتی است مانند کندم و در مزرع آن می روید و از آن درازتر و درشت تر و دانه آن باریکتر و خوشه آن متفرق و پوست آن سیاه و بعضی سرخ نیز و در هر خوشه دو غلاف و یا سه بشکل فتیله و دانه آن در میان پردهای غلاف آن و خوش طعم مائل بشیرینی و بشیرازی تخم آن را کرکاس نامند

"طبیعت آن

کرم در اول و خشک در دوم و بعضی سرد دانسته اند

"افعال و خواص

آن

منضج و محلل و مجفف و ملین اورام صلبه و دو درم آن مسهل و مخرج اقسام کرم معده و ضماد آن با آرد کندم جهت غرب غیر منفجر و مضوغ آن جهت غرب منفجر و اکتحال آن با تشمیزج و نبات مصری جهت تحلیل دانه که در چشم برآمده باشد و ضماد آن بتنهائی جهت جرب و ابتدای اورام صلبه و داء الثعلب نافع مضر انشین مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درهم است

ص: ۸۱۳

"دوقس"

بضم دال و سکون واو و ضم قاف و سین مهمله لغت یونانی است

"ماهیت ان

سه قسم است قسمی برک آن شبیه برک رازیانه و از ان کوچکتر و باریکتر و بلندی شبری و کل آن چتردار مانند کشنیز و سفید و ثمر آن سفید و تندبو و مزغب و منبت آن مواضع سنک لاج و آفتاب رو و تخم آن را قمیله و نبات آن را حشیشه البراغیث و بلغت دیلمی کیک داش نامند و قسمی دیگر شبیه بکرفس و خوش بو و تند که زبان را می کزد و تخم آن شبیه بانجدان و بی بو و قسمی دیگر برک آن شبیه بکشنیز و کل آن سفید و چتردار مانند کل زردک و تخم آن شبیه بزیره و با تندی و بیخ آن در طعم شبیه بزردک و بغلظت انکشتی و برک آن بیزغب و جالینوس دوقوودوقس را یک دانسته و

دیسقوریدوس از اصناف زردک بری شمرده و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که این
بتحقیق اقرب است و من اقسام آن را مشاهده نموده ام و بهترین اقسام قسم اول است

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

مسکن سرفه مزمن و مغص و مدر حیض و بول بقوت و مسقط جنین و با شراب جهت
نہش رتیلا و ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیہ و ادرار بول و حیض و بدستور برک
آن اما ضعیف العمل و بیخ قسم اول آن جهت رفع سمیت سموم مشروبہ و تخم آن
محلل نفخ و ریاح و معین بر هضم و آشامید طیبخ آن جهت تنقیہ سینہ و اخراج اخلاط
آن بنفث و تحلیل مواد غلیظہ از امعا و استسقای ریحی و مقوی فعل آن تخم کرفس و
مقدار شربت آن دو مثقال

ص: ۸۱۴

۴۳۰ و بدون تخم کرفس جهت کزیدن عقرب و تنقیہ رحم و اعانت بر حمل و قطع
شہوت در محرورین و یابس مزاجان و نطول طیبخ آن جهت عقرب کزیده و جانوران
سمی چون تخم آن را بکوبند و بر رخت خواب پاشند رفع اذیت کیک نماید کیک
در انجا نیاید و تخم دو قسم دیگر در افعال و خواص مانند دوقو است و از ان ضعیف
تر"

"دوقو"

بضم دال و سکون واو و ضم قاف و سکون واو لغت یونانی است و آن را دوقواغریا و دوقوبری نیز نامند

"ماهیت

ان

تخم جزربری است و بیخ آن را مستسقاقل و گیاه آن را خرس گیاه نامند جهت آنکه خرس آن را بسیار دوست می دارد و کویند بشیرازی آن را بدران نامند و آن شبیه بنانخواه است و از آن ریزه تر و با اندک تندی و گیاه آن زیاده بر شبری و برک آن مانند برک رازیانه و از آن ریزه تر و چتر آن مانند چتر کشنیز و کل آن زرد و تند طعم و زغب دار و خوش بو و بیخ آن بسطبری انکشتی و باریک تر از آن و قریب بشبری و در طعم مانند جزر و در قزوین کزر نامند و بهترین آن تازه زرد رنگ آنست

"طبیعت ان

در سوم گرم و در دوم خشک و بعضی در دوم گرم و خشک دانسته اند

"افعال و خواص آن

در جمیع افعال قویتر از جزر بستانی است سوای تحریک باه در جزر خواص نبات آن مذکور شد و مراد از مطلق آن تخم آنست آشامیدن آن جهت سرفه کهنه و فضول سینه و تقویت معده و هاضمه و باه و ازدیاد منی و تحلیل نفخ ریاح و مواد غلیظه بلغمیه و تفتیح غدد و ادرار بول و تفتیت حصاه کرده و متانه و ادرار نمودن حیض و تنقیه رحم و اعانت بر حمل و عسر ولادت و استرخای مفاصل و وجع آن و مغص و سحج اطفال و استسقای طبلی و کزیدن عقرب و سائر هوام مجرب دانسته اند و آشامیدن یک درم تا

دو درم آن با دو وزن آن ترمس جهت قتل حب القرع و ریزانیدن آن و ضماد آن جهت تحلیل ورم بلغمی مفید و نطول طبیخ آن بر موضع عقرب کزیده نافع مضر باه محرورین مصلح آن کثیرا و مضر مثانه مصلح آن مصطکی بدل آن دو وزن آن تخم زردک و کویند بوزن آن تخم کرفس است

ص: ۸۱۵

"فصل الدال مع الهاء"

"دهن"

بضم دال و سکون ها و نون بفارسی روغن نامند خواه از حبوب نباتات گیرند و یا از کلها و یا شکوفها و یا برکها و غیرها بعمل آورند به طریقی که در مقدمه این کتاب و در قرابادین کبیر در حرف دال ذکر یافت و دهن هر چیزی در جای خود مذکور می گردد

"دهن البلسان"

بتحریک باء موحده و لام و سین مهمله و الف و نون بفارسی روغن بلسان نامند و آن را لبن البلسان و صمغ البلسان نیز کوینند و فی الحقیقه لبن است نه دهن

"ماهیت ان"

سه نوع است خالص و مصنوع و مرکب اما خالص آن چیزی است سیال اندک غلیظ چسپنده خوشبوی قوی الرائحه تند طعم خالی از حموضت که زبان را بکزد و صاف سرخ عقیقی باشد و چون در شیر اندازند شیر را منجمد سازد و چون در آب اندازند ته نشین نکردد و چون در آب حل کنند آب را برنک شیر کرداند و چون به پشمی آلوده

بشوند در پشم از ان اثری نماند و قوت این تا چهار سال باقی می ماند و بهترین همه این قسم است و هر چه بدین اوصاف نباشد ردی و مغشوش است و طریق اخذ دهن آنست که در اول طلوع شعری یمانیه تنه درخت آن را تیغ زده آنچه از ان تراوش نماید بگیرند و مصنوع آنکه معمول این زمان است آنست که می گیرند چوب بشام و بسباسه و میعه سائله و روغن تخم ترب اجزاء متساوی و می جوشانند مجموع را با ده وزن آن زیت تا برع رسد پس صاف می نمایند و این در نفع بعد از اصلی است و نیز شاخ و برک و چوب و حب بلسان را در آب جوش می دهند و با روغن زیتون بدستور مقرر مرتب می نمایند و این بعد از آنست و مغشوش آن آنست که آن را بعضی با اکثر ادهان مانند دهن حبه الخضراء و حنا و مصطکی و سوسن و امثال اینها

ص: ۸۱۶

۴۳۱ معشوش می نمایند و بعضی بعسل و موم و روغن مورد و حنا و راتینج غش می کنند و این زبون تر از همه است

"طبیعت خالص"

آن

در اول سوم کرم و خشک و با قوت تریاقیت

"افعال و خواص ان"

مقوی دماغ و اعصاب و قوت باصره و رحم و جهت امراض بارده دماغیه و عصبانیه مانند فالج و لقوه و کزاز و صرع و صداع و دوار و رعشه و استرخا و قروح سر و اوجاع مفاصل و حلق و اسنان و عرق النسا و نقرس و همه اوجاع بارده رطبه و ظلمت بصر و

بیاض و سبل و غشاوه و حدت بصر و نزول آب و ثقل سامعه و کری کوش حادث از برودت و رطوبت و ضیق النفس و ربو و سعال و انتصاب نفس و قروح رثه و ضعف معده و کبد و طحال و کرده و مثانه و تفتیت حصاه و عسر البول و سلس البول و استرخای قضیب و امراض مقعده و تلیین صلابت و تحلیل مواد بارده و رفع لرز تپها و وضح و امراض مقعده و رحم و اوجاع آن و اخراج جنین و مشیمه و ادرار حیض و نشف رطوبات آن و اعانت بر حمل و پاک کردن جراحات از چرک بهر نوع که استعمال نمایند شربا و طلاء و تمریخا و اکتحالا و قطورا و سنونا و حمولا و فرزجه و مفردا و مرکبا نافع و مانند تریاقات است در مرکبات و مقاوم سموم بارده مانند عقرب و سائر هوام و خائق النمر و امثال اینها است و آشامیدن نیم مثقال آن با شیر تازه دوشیده جهت رفع سمیت و اذیت خائق النمر و فطر و نهش هوام سمی و یک دانگ و نیم آن با سه مثقال طبیخ زوفا جهت سعال و اوجاع سینه و چون در روغن زنبق حل کرده فتیله بدان آلوده در بینی گذارند جهت سکنه و جمود و حمل آن جهت اخراج جنین و مشیمه و بدستور حمل آن با موم و روغن ممزوج کرده و ضماد آن با ایرسا جهت اخراج خار و استخوان مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن یک وزن و نیم تا دو وزن آن روغن زیتون کهنه با روغن زیت تازه یا روغن رازقی یا روغن ترب که در آن حب و عود بلسان جوشانیده باشند و کویند روغن کاری که در آن مرمکی جوشانیده باشند و کویند روغن نارجیل است و گفته اند که چون صمغ درخت کاج را در روغنهای مناسبه حل کنند در اکثر اثار مانند دهن بلسان است و بهترین ابدال آن می تواند بود

ص: ۸۱۷

"دهن الکرجن"

بفتح کاف عجمی و سکون راء مهمله و فتح جیم و نون اسم هندی است

"ماهیت آن

روغنی است که از تنه درخت بسیار عظیم بلندی که منبت آن اسلام آباد که شهر سبز نیز باصطلاح قدیم و بهندی چتکام و چات کام نیز می نامند بسیار است بعمل می آورند بزدن تیشه بر تنه درخت آن و نصب کردن ظرفی بدان موضع و بانحای دیگر نیز و رنگ آن روغن در تازکی اندک سرخ رنگ رقیق صاف می باشد و چون کهنه کردد سرخ بسیار تیره مائل بسیاهی غلیظ چسپنده و چون بسیار کهنه کردد غلیظ و چسپندگی آن زیاده می گردد و برای رفع کرم خوردن بچوب عمارت و تخته دروازه و غیر آن در بنکاله اکثر می مالند و نصاری در رنگ آمیزی کشتی و جهازات و عمارات داخل رنگها می نمایند و چوب آن درخت بسیار رخو و ریشه دار و در تازکی چرب که مانند فتیله دهن آلوده مشتعل می گردد و بکار عمارات بجز سوختن نمی آید

"طبیعت آن

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

محلل اورام است

"دهنج"

بفتح دال و ها و نون و جیم بفارسی دهنه فرنگ نامند

"ماهیت آن

سنکی است سبز آبدار براق که در معدن طلا و نقره و مس و آهن تکون می یابد از ابخره کبریتیه که صعود می نماید از آن معدن و در خلال و فرج آن محتبس گشته تکاثف می یابد و بطول زمان سرد و منجمد و متحجر می گردد و آن را زنجار معدنی می نامند و الوان می باشد بعضی سبز تیره که در هنگام صفای هوا صاف و هنگام کدورت کدر گردد کوبند فیروزه نیز چنین می باشد و بعضی طاوسی رنگ مائل بسرخ اندک براق و بعضی طاوسی رنگ مائل بزرده و بعضی مائل بسیاهی و بهترین همه سبز تیره است و آن را دهنه فرنگی نامند و بعد از آن در بهتری

ص: ۸۱۸

۴۳۲ طاوسی مائل بسرخ است و بدترین همه طاوسی مائل بسیاهی و معدن آن فرنگ است و از آنجا می آورند و انطاکی گفته که از روس و قبرس می آورند و صاحب اختیارات نوشته که معدن آن فرنگ و کرمان و خراسان و در ولایت فارس و شبانکاره و سیرجان و شیراز هم می باشد و آنچه فرنگی است آن را فرندی نامند جهت آنکه بران نقشی مانند جوهر شمشیر می باشد و آن جوهر را بتازی فرند نامند و شیرین و ترش می باشد شیرین آن آنست که چون بسایند و بر آئنه ریزند آئنه رنگ بر ندارد و ترش آن بالعکس و فرق میان طلائی و نقرئی و مسی و آهنی بدانست که با آب لیمو بر آهن صیقلی مانند صفحه کارد و یا شمشیر بسایند اگر زرد طلائی برآید طلائی است و اگر برنگ نقره نقرئی و اگر برنگ مس مسی و اگر برنگ آهن آهنی و بهترین همه طلائی سبز تیره فیروزه شیرین آنست و مستعمل در امراض عین همین نوع است پس نقرئی و گفته شده که ترش آن در صنعت کیمیا مستعمل است

"طبیعت ان

در اول چهارم کرم و خشک و بعضی سرد دانسته اند

"افعال و خواص آن

جالی و ملطف و نیم درم آن فادزهر سموم مشروبه و مسی آن را چون با آب لیمو سائیده افیون خورده اگر بیاشامد و قی کند سمیت را دفع نماید و در غیر دفع سم نباید خورد زیرا که خود سم قاتل است بجراحت امعا و کویند معالجه پذیر نیست و نکاهداشتن آن در دهان و فرو بردن آب آن نیز همین اثر دارد و سعوط محکوک آن با آب سداب جهت رفع صرع بیعدیل و بدستور نفوخ آن با مشک سوده سه دفع همین اثر دارد و اکتحال آن جهت تقویت باصره و قلع بیاض چشم مجرب خصوص با مروارید ناسفته و توتیای هندی اجزا متساوی که نرم سوده و بحریر پیخته در چشم کشند و از خواص غریبه آنست که چون سائیده در چشم دواب کشند دفع حبس البول آن نماید و طلای آن با سرکه جهت قوبا و سعفه سوداوی در سر و جمیع اعضا و جهت بهق و برص و رفع اذیت عقرب کزیده نافع

ص: ۸۱۹

"دهماسا"

بفتح دال مهمله و خفاء ها و فتح میم و الف و سین مهمله مفتوحه و الف و دهماهه بفتح دال و خفای ها و فتح میم و الف و فتح ها و ها در آخر نیز آمده و کویند اسم هندی شکاعی است و فی الحقیقه غیر آن است

"ماهیت ان

گیاهی است هندی فی الجملة شبیه بکیاه شکاعی

"طبیعت ان

سرد و خشک گفته اند

"افعال و خواص ان

جهت دوار و جوشش دهان و سرفه و ضیق النفس و حمیات و تقویت اعضا و تصفیة
خون فاسد و صفرا و تسکین عطش و قی و دفع دما میل و جذام نافع

فصل الدال مع الیاء المثناه التحتانیة

"دیفروجس"

بکسر دال و سکون یاء مثناه تحتانیة و ضم فا و راء مهمله و سکون واو و کسر جیم و
سین مهمله و بضم جیم نیز آمده لغت یونانی است بمعنی مضاعف الاحراق و
دیفروجاس و دیرجاس نیز نامند

"ماهیت ان

سه نوع است یکی معدنی است که از جزیره قبرس از چاهی بیرون می آورند و بافتاب
خشک نموده می سوزانند و این نوعی از طین است که بعد خشک شدن مانند حجر
صلب می گردد و نوعی دیگر دردی و خاک مس است که بعد کداختن در بوته می
ماند و آن در طعم و قبض مانند مس است و نوعی دیگر مریشیای سوخته است و این
را بیونانی لوریطس نامند و در تون حمام تا چند روز آن را مانند آهک می سوزانند و
چون سرخ کشت برمی آورند و رنگ این سفید مانند نقره است و بعضی از سنکریزه مس
از معدن بر آورده می سازند و بهترین آن صنف اول آنست که در ان طعم زنجار باشد و
زبان را بسیار منقبض و خشک کرداند و بعد از ان در خوبی نوع دوم است و هر دو
مستعمل اند

ص: ۸۲۰

"طبیعت ان

کرم و خشک و بسیار مجفف و نوعی ثانی مرکب از حرارت ناریه محله و ارضیه قابضه

"افعال و خواص ان

نفوخ آن در حلق جهت انتهای خناق و ذرور

۴۳۳ آن جهت جراحات خبیثه و قلاع و جوشش دهان و التحام زخمها و لهات منقطع و حبس خون آن بشرط تکرار عمل و بدستور جهت قروح عانه و دبر و خوردن گوشت زائد و نرم و باریک کردن موی غلیظ و با موم روغن جهت تحلیل دیبله و خشک کردن قروح سر و چون با سرکه بسایند و بر بدن بمالند جهت رفع حکه نافع و خوردن آن مهلک است

"دیک بر دیک"

بکسر دال و سکون یاء مثناه تحتانیه و کاف و فتح باء موحده و سکون راء مهمله و کسر دال مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و کاف اسم فارسی است و بشیرازی مرک موش عملی نامند

"ماهیت آن

چیزی است مصنوع از زرنیخ و زنجار و آهک و زبیق است که مجموع را سائیده در دو دیک مضاعف یعنی یکی بر دیگری بعمل می آورند و گفته اند از تراکیب اطبای

فارس است و شیخ داؤد انطاکی گفته از تراکیب نجاشعه است که از برای خلفای عباسی ساخته اند

"طبیعت ان

بسیار حار حاد یابس اکال است

"افعال و خواص ان

ذرور آن جهت اکلۀ دهان و هر عضو که باشد بزودی باصلاح می آورد و بدستور ناصور و قروح ساعیۀ فاسده را و لحم زائد را بخورد و قطع خون جراحات و تجفیف رطوبات از هر عضو می نماید و طلای آن با عسل جهت قلع آثار و دانۀ بواسیر مؤثر و از خوردن آن حالتی شبیه از خوردن اسفیداج و زرنیخ و زاج عارض می گردد علاج این نیز مانند علاج انها است و نسخ آن در قرابادین مذکور شد و می شود ان شاء الله تعالی

ص: ۸۲۱

"دینساقوس"

بکسر دال مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر نون و فتح سین مهمله و الف و ضم قاف و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی دائم العطش و آن را خس الکلب و جرامغه نیز و مشط الراعی و بشیرازی طوسک نامند

"ماهیت ان

نوعی از خار است و ساق آن بلند و خارناک و برک آن محیط بر ساق آن و شبیه ببرک کاهو و بر سر هر بندی از ساق آن دو برک دراز خاردار مزغب و در بیرون و درون برک آن برآمدگیها مانند حباب و خاردار و طرف برک متصل بساق مجوف و عمیق که آب باران در آن جمع می شود و بر هر شعبه که از شاخ آن رسته چیزی شبیه بسر خار خارپشت و خاردار و بعد از خشکی سفید می گردد و چون بشکافند در جوف آن کرمهای ریزه سفید شفاف می باشد و قوت آن مدتها باقی می ماند

"طبیعت آن

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

مجفف و با قوت تریاقیه و جالی آشامیدن نقیع محلول آن در آب سه روز متوالی جهت تحلیل سپرز و خلط غلیظ و تفتیح سدد و رفع لرز حمیات و پخته آن مقوی قصبه رئه و محلل خناق و مدر بول و مخرج کرم معده و ضماد آن جهت تألیل و قروح شهیدیه سر و ضماد پخته آن جهت بیحس کردن عضو به حدی که احساس الم بر بدن و سوختن نکند مستعمل و طلای مطبوخ بیخ آن با شراب جهت شقاق مقعده و نواصیر و تضمید سر آن بجای ثمر آن بعد از ریختن بر موضع کزیده افعی و غیر آن جهت رفع سمیت آن نافع و چون قدری از سر آن را در لته بسته در شیر حل کنند تا تمام آن حل گردد و از آن قدری در شیر دیگر ریزند باعث نیکوئی انجماد آن می گردد و چون کرمهای جوف ثمر آن را در پوست حیوانی بسته بر کردن و یا بر بازو بندند جهت رفع تب ربع موثر دانسته اند مضر کرده مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا سه درم است

"دیودار"

بکسر دال و سکون یاء مثناه تحتانیه و واو و فتح دال و الف و راء مهملات اسم فارسی است و بعربی شجره البق و شجره الجن نامند و شاید اسمی مرکب از هندی و فارسی باشد زیرا که دیو بهندی شیء بزرک عظیم را نامند چه درخت آن بسیار عظیم و بلند می باشد و دار بفارسی بمعنی چوب است و آن را بهندی چیر نامند و دیودار نیز

"ماهیت ان"

درختی است بسیار عظیم و بلند و راست تا پنجاه و شصت ذرع و زیاده هم و نصاری و جهازرانان برای دول جهازات و غرابها

۴۳۴ و کشتی های بزرک بقیمت اعلی آن را می خرنند و دول جهازات عبارت از چوب راست بلندی است که در وسط کشتی برای آویختن بادبان نصب می کنند و چوب آن بسیار تندبو و طعم و رائحه روغن آن قریب برائحه بارزد است اغلب که بارزد روغن این باشد و یا درختی قریب بدین و برک آن اندک عریض طولانی نازک بی تشریف بقدر برک سازج و کوچکتر از ان و منبت آن اکثر سواحل دریا و ملک فرنک و از همان جا در بنکاله آمده با فراط شده و در هندوستان و شاید در دکهن هم باشد

"طبیعت ان"

کرم و خشک در سوم و لبن آنکه دهن آنست در چهارم کرم و در سوم خشک

"افعال و خواص"

ان

رادع و محلل قوی اورام بارده و مسکن اوجاع و الم کزیدن هوام بارده و بهق ضمادا و آشامیدن سائیده خشب آن جهت فالج و لقوه و استرخا و سکتہ و صرع و اکثر امراض بارده دماغیہ و عصبانیہ و ریزانیدن سنک کرده و مثانہ و رفع اسهال بلغمی و فواق ریحی و تحلیل ریاح و نفخ شکم و دفع حمیات بلغمیہ و بلغم فاسد و جلوس در طبیخ آن جهت قروح مقعده نافع مضر رثہ مصلح آن کثیرا و صمغ عربی و روغن بادام شیرین مقدار شربت آن تا یکدرهم است ضماد آن جهت تحلیل خنازیر و اکثر اورام بارده نافع است

ص: ۸۲۳

"باب نهم در بیان ادویہ کہ حرف اول آنها ذال معجمہ است"

"فصل الذال مع الالف"

"ذاقنی الاسکندرانی"

بفتح ذال معجمہ و الف و کسر قاف و نون و یا آخر حروف لغت یونانی است بمعنی غار الاسکندرانی

"ماهیت ان

گیاهی است برک آن قریب بدرخت غار جبلی و شبیه برک مورد و از ان بزرگتر و سفید طولانی و شاخهای آن بقدر شبری و از ساق ما بین برک آن ثمر می روید بقدر نخودی و سبز مدور و بیخ آن خوش بو و شبیه بعود و تند طعم و منبت آن کوهستانها

"طبیعت آن

در دوم گرم و خشک

"افعال و خواص ان

آشامیدن بیخ آن بقدر شش درم باطلا که نوعی از شراب است جهت ادرار نمودن بول و حیض و اخراج مشیمه و رفع تقطیر البول و حبس آن نافع مقدار شربت از بیخ و ثمر آن تا دو مثقال است

"ذاقنی ویداس"

بکسر واو و سکون یاء مثناه تحتانیه و دال و الف و سین مهمله و ذاقنویداس بفتح ذال و الف و کسر قاف و ضم نون و سکون واو و کسر باء مثناه تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و سین مهمله نیز آمده لغت یونانی است بمعنی شبیه بغار

"ماهیت ان

قسمی از مازریون عریض الورق است و بمغربی مازرو و در شام بقله نامند ساق آن بقدر ذرعی و شاخهای آن بسیار باریک و در نصف اعلاى آن می روید و پوست شاخهای آن قوی و لزج و چون بچشند زبان را بکزد و کل آن سفید و ثمر آن بعد رسیدن سیاه می گردد و دانه آن کوچکتر از حب الغار منبت آن مغرب زمین و ارض شام خصوص کوه لبنا

ص: ۸۲۴

"طبیعت ان

در آخر سوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

حاد و مفتوح و محلل آشامیدن دو مثقال از برک آن مسهل قوی بلغم و اخلاط غلیظه و مقئی و مدر حیض و بدستور آشامیدن پنج حبه از دانه آن و خائیدن آن جالب بلغم است از دهان و حمل آن مدر حیض و بدستور شربت آن و آشامیدن آن مجوز نیست زیرا که مقطع و محرق خلط و معطش است و مصلح آن نشاسته و کثیرا مقدار شربت از برک آن تا سه قیراط و از بیخ و ثمر آن تا دو مثقال است

"فصل الذال مع الباء الموحده"

"ذباب"

بضم ذال معجمه و فتح باء موحده و الف و با بفارسی مکس و بترکی شین و بهندی مکھی نامند

"ماهیت آن"

۴۳۵ از جمله حشرات الارض و تکون از فضلات می یابد و در اول تکون سفید رنگ می باشد و کمتر از یک هفته پر برمیآورد و بزرک و کوچک می باشد بزرک را خر مکس نامند و الوان می باشد سیاه و ازرق و زرد و بهترین همه سیاه آن و بعد از آن ازرق و بدترین همه زرد و آن خالی از سمیتی نیست

"طبیعت آن"

در اول کرم و تر

"افعال و خواص آن"

محلل و جاذب و متهوع و مقئی و آشامیدن آن با شراب جهت عسر ولادت مجرب دانسته اند و چون مکس بزرک را بکیرند و سر آن را انداخته بر شعیره چشم بمالند و

بدان مداومت نمایند زائل گرداند و مجرب و بدستور چون بر موضع زنبور کزیده بمالند بقوت وجع آن را تسکین و سمیت آن را جذب نماید و ضماد نوع بزرک و یا کوچک آن با زرده بیضه مرغ که نرم بسایند جهت تسکین درد چشم و تحلیل گوشت زائد آن ما دام که صلب نکشته باشد و مداومت مالیدن آن بشدت بر داء الثعلب مجرب و بتنهائی جهت تحلیل ورم چشم و محمد بن احمد گوید که خوردن پخته و خام آن را هنود جهت تقویت باصره و منع جمیع آفات چشم مجرب می دانند و گذاشتن سر مکس سبز در احلیل باعث نعوظ قوی است و فضله مکس را چون با آب و عسل بنوشند جهت ازاله مغص و قولنج و خناق مجرب یافته اند و بغدادی نوشته که حکایت کردند جماعه از عوام و زنان که تجربه نموده اند آنها فضله آن را که بریسمان شبها می نشینند جهت ازاله بهق و برص چون بیاشامند بعد از پرهیز از چیزهای ناموافق و در آفتاب نشینند و موضع برص را مکشوف نمایند تا آبله کند زائل گرداند و فعل آن مانند آطریلال است و چون فضله آن را با قراقروط و شکر سرخ ممزوج نموده شیاف سازند و بردارند اطلاق طبیعت آورد و روغن آنکه مکرر مکس را در روغن کنجد اندازند و پرورش نمایند در آفتاب و هر مرتبه صاف نمایند جهت رویانیدن موی مجرب است و بوی پیاز عنصل کشنده اقسام مکس بود و بدستور از بوی کافور و روغن زیتون و زرنیخ و چون از زرنیخ و کندش صورت مکسی سازند و در جایی که مکس بسیار باشد گذارند مکس از آن موضع بگریزد"

ص: ۸۲۵

"ذبل"

بفتح ذال و سکون باء موحده و لام بلغت رومی سیلوبان و بفارسی و بهندی نیز کچکره

نامند

"ماهیت آن

پوست سلحفاه یعنی سنک پشت هندی است و کویند استخوان آنست بغایت سیاه و بعض اجزای آن مایل بزردی و براق و صلب و از آن دسته کارد و قلم تراش و پلندان و قلمدان و غیرها می سازند و ابلق زرد و سیاه مایل بسرخ می باشد و شنیده شده که آن را بنحو خاص طبخ می دهند نرم مانند خمیر می گردد پس از آن بهر شکل آنچه می خواهند می سازند

"طبیعت آن

سرد و خشک

"افعال و خواص آن

جالی و بغایت قابض آشامیدن محکوک آن مسقط دانه بواسیر و با غسل جهت التحام قصبه رئه و نفث المده و تپ ربع و ضماد آن جهت اورام و سرطان و خنازیر و اسقاط دانه بواسیر و طلای سوخته آن با سفیدی تخم مرغ جهت شقاق کعب و شقاق رحم که از ولادت بهم رسد و شقاق و خروج آن نافع و فرزجه آن مانع سیلان رحم و مسقط جنین و جهت تسهیل ولادت مفید مضر جگر مصلح آن سبب مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن استخوان قنفذ و گفته اند چون از آن شانه سازند و موی را بدان شانه کنند بالخاصیت جهت رفع نخاله بن موی و تولید قمل و ریختن موی مؤثر است و نیز گفته اند چون آن را با چوب صلیبی که آدمی را در آن از حلق کشیده باشند و قدری از خاک قبر مقتول بخور کنند در منع سحر و فتنه مجرب دانسته اند و بدستور جهت اصلاح متباغضین مؤثر است

ص: ۸۲۶

"فصل الذال مع الراء"

"ذرایح"

بفتح ذال معجمه و دو راء مهمله و الف در اوسط و اول مفتوح و دوم مکسور و سکون
یاء مثناه تحتانیه و حاء

۴۳۶ مهمله بترکی الاکلنک و بدیلمی دارساس و باصفهانی قسمی از سن نامند

"ماهیت آن"

حیوانی است و دو نوع می باشد بزرک و کوچک بزرک آن بقدر زنبور و کوچک آن
از مکس بزرکتر و پهن و بدبو بر نبات تازه می نشیند و در آنها تکون می یابد بهترین
آن بزرک طولانی آنست که در کندم تکون یابد و زرد مائل بسیاهی و سرخی و با
خطوط زرد که بعرض در پر آن باشد و آنچه سبز و سرخ و زرد و منقط بسیاهی باشد
زبون و سائر اقسام آن غیر مستعمل و چون آدمی را بکزد بی اختیار ازو بول جاری شود

"طبیعت ان"

در آخر سوم کرم و در دوم خشک و در سوم نیز گفته اند

"افعال و خواص آن"

بسیار تند و متعفن و مفرح جلد و از سموم قتاله و مقطع و مفتوح و آشامیدن محرق آن
رافع سپرز و مفتت حصاه و مدر بول و حیض و نیز آشامیدن محرق آن با مرق گوشت
کاو و یا با روغن زیتون جهت رفع خوف سک دیوانه کزیده بهترین ادویه است و
کویند قطعهای خون منجمد با بول شارب آن دفع می گردد و عوام را عقیده آنست که
سکهای بسیار کوچک در جوف صاحب آن متکون می گردد و این دوا آنها را بادرار

دفع می کند و در اخراج سنک کرده و مثانه نیز موثر است و دستور احراق آن در مقدمه ذکر یافت و اگر در پارچه پیچیده ببخار سرکه جوشان بدارند تا بمیرد حکم احراق دارد و باعث تلطیف آن می شود و استعمال آن مجوز و اکتحال آن جهت ناخنه و ضماد آن با سرکه جهت داء الثعلب و بهق و برص ناخن و تحلیل اورام بلغمیه و با قیروطی جهت قلع ناخن فاسد و رویانیدن ناخن صحیح و با سرکه جهت جرب و تقشر جلد و بهق و برص و قوبا و کزیدن عقرب و دفع تآلیل و قمل و بقایای حدری و نمش و چون دست و پاهای آن را انداخته در سایه خشک نمایند و در روغن بنفشه بسایند پس در روغن زیتون بجوشانند تا غلیظ شود قطور آن جهت ثقل سامعه و درد گوش و طلای آن جهت رویانیدن موی ابرو و داء الثعلب بعد تفرح مفید و باید که چشم را محفوظ دارند که در آن داخل نشود و چون نوع سیاه منقط سرخ آن را گرفته در روغن اندازند و مدت شش ماه در آفتاب گذارند جهت قلع فرطه که مقدمه کچلی است مؤثر هر چند مزمن شده باشد و طلای محرق آن با خردل جهت انبات شعر و با قیروطی جهت بیاض اظفار مقدار شربت آن یک عدد سوخته آن و گفته اند سه طسوج و زیاده کشنده است بدرد و تفرح مثانه و مغص و بول اللدم و احتباس آن و غشی و حمی حاد و اختلاط و ورم قضیب و نواحی آن و التهاب و حرقت دهان و معالجه آن قی فرمودن بماء الشبت مطبوخ و روغن کاو و آب گرم ممزوج بروغن کنجد و احتقان بکشک ماء الشعیر مطبوخ با روغن کل و روغن تخم کتان و آشامیدن شیر کاو تازه دوشیده و آب کوشتهای چرب و آشامیدن آب برک خرفه تازه با کره و ادهان بارده و فالوده های لینه و چکانیدن روغن کل و سفیده بیضه مرغ در احلیل و گفته اند پر و پاهای آن تریاق آنست و بعضی بالعکس گفته اند و همه بی اصل است

بضم ذال معجمه و فتح راء مهمله و تاجاورس هندی است و بهندی جوار نامند

"ماهیت آن

حمی است سفید و شیرین از عدس بزرگتر و در خوشه بزرگی پر از دانه و نبات آن بقدر یک قامت و کمتر و زیاده بر آن و شبیه بنیشکر و نبات خندروس و بهترین آن سفید بزرگ دانه سنکین شیرین آنست

"طبیعت آن

سرد و خشک

"افعال و خواص آن

قوی غذا و غلیظتر از دخن و مجفف و حابس اسهال و در جمیع افعال مانند خندروس است مصلح و ملطف آن روغنها و شیرینیها و ضماد آن مبرد و مجفف و رادع و همچنین جمیع اجزای گیاه آن

"ذرق"

ابو حنیفه کوید بلغت تازی نباتی را کویند که شبیه بکنندنا و بر سر نبات آن غلافی که تخم آن در آن باشد و در

۴۳۷تر و تازکی آن را بخورند و چون خشک گردد نخورند و بیخ آن بشکل پیاز و رنگ آن سیاه و چون پوست سیاه آن را جدا کنند مغز آن سفید مانند پیاز باشد و طعم آن شیرین و پر آب و بعضی آن را حندقوا گفته اند

"فصل الذال مع النون"

"ذنب الخیل"

بفتح ذال معجمه و نون و باء موحده و الف و لام و فتح خا و سکون یاء مثناه تحتانیه و لام و در شام مشهور بذنب الفرس است

"ماهیت ان

دو نوع می باشد یک نوع نباتی است که در قرب آبها و خندقها بسیار می روید و شاخهای آن مجوف و بسیار و مائل بسرخی و با خشونت و پر کره و کره‌های آن بهم متصل و برک آن باریک شبیه بدم اسپ و برک اذخر و بر اشجار مجاور خود می پیچد و تا بالای درخت می رود و ازان آویخته می شود شبیه بدم اسپ و بیخ آن خشبی صلب و بی کل و ثمر می باشد و بعضی گویند کل آن مابین سفیدی و کبودی و قوت آن مدتها باقی می ماند و نوع دیگر آنکه اطراف آن کوتاه تر از اطراف نوع اول و ازان سفیدتر و ابو حنیفه گفته لحيه التيس است و در زمین عرب بسیار و عصاره آن در معدن آن منجمد و خشک نشود تا آن را بر زمین دیگر نقل نکنند و در کتاب حشایش آورده که آن را کرفس کوهی نامند

ص: ۸۲۸

"طبیعت ان

در اول دوم سرد و در آخر آن خشک

"افعال و خواص ان

قابض و بی لذع و قاطع نرف الدم و نفث الدم زنان و جهت سرفه مزمن و امراض سینه و عسر النفس حار و استسقا و ورم حار جگر و اقسام اسهالات حاره هنگامی که تپ نباشد

و قرحة امعا و جراحت مثانه و کثرت شرب آن جهت التحام فتق و التيام روده مقطوع
 مؤثر شربا و حقه و ضماد آن جهت التيام جراحات عظیمه و عصب مقطوع و قيلة امعا و
 ورم مقعده و اورام حارة اعضا و سعوط عصارة آن جهت رفع رعاف نافع مقدار شربت
 آن یک درم و مولد سودا مصلح آن شکر و روغن بادام بدل آن انجبار و صاحب
 اختیارات گفته که نوعی از لحيه التيس است و بسیار استعمال آن مرخی اعصاب و
 مصلح آن بنفشه و ضماد نوع دوم آن با سرکه جهت جراحات خيثة و اورام مقعده و
 کبد و استسقا مفید است

"ذنب الخروف"

بفتح خاء معجمه و ضم را و سکون واو و فا

"ماهیت ان

کياهی است بيخ آن باریک و شاخهای آن سفید و مجوف و برک آن از هم دور شبيه
 بیرک راسن و کل آن زرد شبيه بکل رشاد بری و تخم آن باریک و طعم جمیع اجزای
 آن مائل بتلخی و تندی و با اندک لزوجت و در شام خصوصا بیت المقدس کثیر
 الوجود

"طبیعت ان

در آخر دوم گرم و در سوم خشک و گفته اند در آخر دوم گرم و خشک است و با
 رطوبت فضلیه

ص: ۸۲۹

"افعال و خواص ان

آشامیدن آن مسکن مغص و محلل ریاح و قاطع خون و رافع سپرز و دافع اذیت کزیده کلب و بدستور ضماد آن بر موضع کزیده آن و قطور عصاره برک آن و بدستور ضماد سائیده آن جهت رفع بیاض چشم مجرب دانسته اند

"ذنب السبع"

بفتح سین مهمله و ضم باء موحده و عین مهمله

"ماهیت ان

گیاهی است ساق آن بقدر دو ذرع و اسفل آن مثلث و اعالی آن مستدیر بر خارهای نرم از هم دور و برک آن شبیه ببرک کاوزبان و مزغب و از ان کوچکتر و مائل بسفیدی و اطراف آن خاردار و در سرهای آن چیزی مستدیر و مزغب و بنفش رنگ و جسمی در وسط آن رسته مانند پشم و قوت آن تا سه سال باقی می ماند

"طبیعت ان

در اول کرم و در دوم خشک با رطوبت لزجه و قوت قابضه و بعضی سرد دانسته اند

"افعال و خواص ان

جهت رفع اورام بیدیل و جهت التیام جراحات و تسکین درد مفاصل و چون بیخ تازه آن را بخراشند و رطوبتی که از ان برآید بر عضو مولم بمالند تسکین دهد در حال و بیخ آن جهت استحکام استخوان

۴۳۸ شکسته شربا بقدر یک مثقال و ضماد ان نیز نافع و طلای عصاره آن جهت
استرخای اجفان و تعلیق آن جهت تسکین درد اعضا مفید المضار مصدع مصلح آن
عنب الثعلب مقدار شربت آن یک مثقال است

"ذنب العقرب"

بفتح عین مهمله و سکون قاف و فتح راء مهمله و باء موحده

"ماهیت ان

ص: ۸۳۰

نزد جالینوس صامریوما است و بعضی گویند ثمر گیاهی است شبیه بدنباله عقرب و
زردرنک و نبات آن کم و برک آن ریزه و منبت آن بلاد سردسیر

"طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

جهت سم عقرب و سائر سموم بارده حیوانی و غیر حیوانی نافع

"ذنب القط"

باصطلاح اهل شام گیاهی است برک آن شبیه ببرک بلوط و کل آن زرد و بیخ آن
شبیه بشلغم و ظاهر آن سیاه و باطن آن برنک خون و معروف نزد یونانیان بخروسوعالی
است و آن اسم حیوانی است

"افعال و خواص ان

ضماد آن با سرکه جهت کریدن تنین بحری نافع است

"ذنب الفار"

لسان الحمل است از جهت مشابهت خوشه آن بدنباله موش

"فصل الذال مع الهاء"

"ذهب"

بفتح ذال معجمه و ها و باء موحده بعربی عقیان و عسجد نیز و بفارسی زر و طلا و
بترکی آنتون و قزل و بهندی سونا و کنچن نیز نامند

"ماهیت ان

اشرف فلزاتی است که در معدن از زیبق و کبریت معتدل صافی تکون می یابد

"طبیعت

ان

معتدل مائل بکرمی و با رطوبت غریزی

"افعال و خواص آن"

ملطف و مفرح و مقوی قلب و دماغ و حرارت غریزی و فکر و فهم را تیز کرداند و
جهت امراض قلب و دماغ و کبد و معده و مراره و طحال و کرده و مثانه و باه و امراض
صفراوی و سوداوی مانند خفقان و وسواس و توحش و وهم و غم و حزن و جنون و

دوار و صرع و ضعف معده و کبد و یرقان و سپرز و انواع بواسیر و ضعف کرده و مثانه و باه نافع و بدن را فربه سازد و جهت جذام بتنهایی و یا با ادویۀ مناسبه مانند بسفایج و کماذریوس و محلول سخالۀ آن با مروارید که در آب اترج حل کرده باشند جهت اکثر امراض مذکوره و زحیر و اسهال دموی و جذام مجرب دانسته اند و محلول طلا با نوشادر جهت اخراج سم مجرب و ساختن میل سرمه از ان جهت تقویت بصر و منع رمد و اکتحال آن جهت غلظت اجفان و بیاض و غشاوه و کمنه و انپاشتن آن در ثقبۀ غرب جهت رفع آن مجرب و سنون آن جهت درد دندان و امساک آن در دهان جهت رفع بخر یعنی بدبوئی دهان و ذرور آن جهت رفع اکله و آشامیدن آب طلا تاب جهت تقویت حرارت غریزی و قلب و معده و رفع اسهال نافع و طلای محلول آن جهت فالج و تحلیل اورام و داء الثعلب و داء الحیه و عرق النسا و بهق و برص و بدستور روغن آن اقوی است جهت تقویت کبد و اکثر امراض و انکشتی آن جهت داخس و ام الصبیان و مفاصل و تعلیق خالص آن بر کردن اطفال جهت رفع فزع ایشان مجرب دانسته اند و یشاوس این خاصیت را مخصوص بدانۀ حجری آنکه بقدر دانۀ خردلی در نهایت صلابت می باشد و در معدن طلا تگون می یابد دانسته و لعب بطلا و دیدن آن مورث سرور و رفع هموم و تقویت دل و ضحک است و چون کوش را با سوزن طلا سوراخ کنند هیچ وقت التیام پذیر نکرده و کویند مضر مثانه و آلات بول است مصلح آن عسل و مشک و حب الاس و شاه بلوط و اکثر را اعتقاد آنکه اصلا ضرری ندارد و چون طلا را سحق نمایند بنهجی که از غیر آن هیچ جسدی داخل آن نکرده خصوصاً ادویۀ سمیه و تناول نمایند باعث حفظ صحت و طول عمر و دافع جمیع امراض سوداوی است و درین امور چیزی برابر او نیست مقدار شربت آن از یک قیراط تا دو قیراط و یک دانک است و چون اطفال را در ظرف طلا شیر و طعام و شراب و دارو دهند زود

۴۳۹ بسخن این دو فربه و قوی القلب و دلیر و شجاع و از ام الصبیان ایمن کردند و اگر زنگ زر در پای باز بندند در شکار دلیرتر گردد و چون از آن بشکل هلیله ساخته در خواب و بیدای صاحب توحش مزمن خفقان و خیالات سوداوی در دهان نگاهدارد رفع جمیع اعلال او می گردد

"فصل الذال مع الباء"

"ذَب"

بکسر ذال معجمه و سکون همزه و باء موحدہ بفارسی کرک و بترکی خورد و بهندی هندار و بهیریہ و بلغتی یک و بلغتی دیگر بهداری هرہه نیز نامند

"ماهیت آن"

حیوانی است معروف جری النفس دندانهای آن متخلل یعنی بعضی در بعضی می نشیند

"طبیعت آن"

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن"

کبد آن جهت امراض کبد بغایت نافع چون بسایند و مقدار یک دانک آن را با آب اگر حمی باشد و اگر نباشد با شراب بیاشامند جهت استسقا و تپهای بارده و با سکنجبین جهت یرقان و با آب کرفس جهت سپرز نافع و غافث مقوی افعال آنست و مقدار شربت آن یک دانک و زهره آن بمقدار یک دانک با عسل و با طلا جهت تپ ربع کهنه مزمن و قولنج و استسقا و مقدار یک نخود آن با مطبوخ حمص جهت تقویت باه بی نظیر و بدستور طلای آن درین باب و جهت رفع تشنج و صرع و کزاز و تشنج

عصب خصوصا که از سردی باشد اکلا و طلاء و سعوط آن جهت نزلات عظیمه و با آب چغندر جهت رفع حمرت چشم در همان ساعت و با سکنجبین جهت صرع و اکتحال آن جهت تیرکی چشم و نزول آب و غشا در یک روز و ضماد آن با ورس جهت بهق و برص و با ادویۀ مناسبه جهت تقشر جلد و داء الثعلب و درد مفاصل و کویند چون زهره آن را لطوخ کرده مجامعت نمایند دیگری بران زن قادر نکردد و حمل آن مانع آبستنی و نیش خشک کرده آن بقدر یک دانگ با شیر تازه دوشیده جهت تب ربع و امراض شش بغایت مفید و پیه آن جهت داء الثعلب و داء الحیه و ورم مزمن و دماغ آن بمقدار یک قیراط با شیر تازه دوشیده جهت منع صرع و طلای کداخته آن در آب سداب و روغن زیت بر بدن جهت همه اعلال ظاهری و باطنی حادث از سردی مفید و بخور موی آن سبب کریختن هوام و طلای محلول آن در نوشادر جهت تحلیل اورام و کبد آن رنجهای جگر را مفید و ضماد استخوان ساق محرق آن که با ذکر آن سوخته باشند جهت بواسیر و ابن زهر در خواص آورده که کرک گیاه نخورد مگر وقتی که رنجور گردد مانند سک و کربه و همه حیوانات قضیب شان از عضله و عصب است بغیر روباه و ذکر کرک که استخوان است بالای آن عروق و رباطات پیچیده در پوست کشیده و چون دم آن را در چراگاه کاو بیاویزند ما دام که آن آویخته باشد هر چند که کاو کرسنه باشد اصلا در آن داخل نکردد و بول و خون آن قاطع حمل زنان شربا و حمولا چون خصیۀ آن را بریان کنند و بخورند قوت باه بیفزاید و چون خصیۀ راست آن را بکوبند و با زیت بریان کنند و بصوفی آلوده زن بخود بردارد شهوت او زائل گردد و ارسطو فرموده که یک مثقال از خشک آن با آب ترۀ تیزک جهت درد سینه و پهلو و با صعتر جهت درد تهیکاه بسیار نافع و اگر زن بر بول آن بول کند هرگز آبستن نکردد و زبل یعنی سرکین آن بسیار گرم و محلل قوی و بهترین آن آنست که کرک استخوان خورده باشد و علامت آن بسیاری سفیدی آنست که با خشونت باشد آشامیدن یک مثقال آن با آب گرم و با شراب مفید و بدستور با

فلفل و نمک جهت قولنج سریع الاثر حتی تعلیق آن بر ران صاحب قولنج خصوصا بریسمانی که از پشم کوسفندی که آن را کرک دریده باشد و اگر بعوض پشم در پوست ایل بندند نیز همین اثر دارد و اگر پوست پسته بجای مغز آن گذارند و سر آن را بسته و برای آن گوشه قرار دهند و بر شکم بیاویزند نیز نافع است و اگر در انبوه از نقره که دو گوشه داشته باشد مقدار باقلائی از آن کنند و بیاویزند نیز مؤثر است و بدستور پیچیده آن در پوست بزی که کرک آن را دریده

ص: ۸۳۲

۴۴۰ باشد بر خاصره صاحب قولنج و غرغره آن با عسل جهت خنق بلغمی و بدستور ذرور خشک استخوان خورده آن و بخور آن باعث جمعیت موش در آن موضع و تعلیق کعب آن بر زانو جهت رفع وجع ریخی آن و زحمت حرکات و باز نماندن از رفتار بسیار و کویند چون سر آن را در خوابگاه کوسفندان دفن کنند کوسفندان از خوف هلاک شوند در صورتی که از تنفر و کریز از آن محل کزیری نداشته باشند و چون در برج کبوتران گذارند مار و سائر موزیات داخل آن نکردند و چون در ممر سیلاب دفن کنند دیگر سیل از آن ممر جاری نکردد و چون صداق نامه زنان را بر پوست کوسفندی که کرک گرفته باشد بنویسند هرگز ما بین زن و شوهر او الفت نباشد و چون دندان پیش آن را در پوست پیچیده در منزلی دفن کنند باعث تفرقه اهل منزل گردد و بر پوست آن خوابیدن قولنج را زائل کند و کویند تا کرک دیوانه نشود گوشت آدمی نمی خورد و چون بوی خون شنود و یا آدمی خون آلوده باشد و بوی او را شنود نکذارد او را تا ندرد هر چند آن آدمی قوی و زور آور و سلاح بسیار پوشیده باشد

باب دهم در بیان ادویه که حرف اول آنها راء مهمله است

"فصل الرء مع الالف"

"راتیانج"

بفتح را و الف و کسر تاء مثناه فوقانیه و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف و فتح نون و جیم و راتینج و ریتانج در خبینه و رشینه نیز نامند

"ماهیت ان

صمغ صنوبری است و سه نوع می باشد یکی آنکه سائل باشد و منجمد نکردد و آن را زفت رطب و نوع دوم آنکه منجمد باشد یعنی مانند صموغ دیگر بعد بر آمدن از تنه درخت خود بخود بدون طبخ منجمد و منعقد گردد و سوم آنکه بآتش آن را طبخ دهند تا منجمد و منعقد گردد و این را قلقونیا و بشیرازی زنگباری نامند و بهترین راتیانج آنست که رنگ آن سفید مائل بزردی باشد و بوی صنوبر از آن آید

ص: ۸۳۳

"طبیعت ان

در آخر سوم کرم و خشک و بعضی در چهارم گفته اند و عیسی در سوم کرم و در اول خشک گفته و نوع آتش دیده آن کرم تر از آتش نادیده آن

"افعال

و خواص آن

آشامیدن نیم مثقال آن با زرده تخم مرغ که نیم پخته باشد و همچین با آب طیخ سبوس کندم جهت سرفه مزمن و ربو و جراحت رطبه شش و مضع آن جهت سرفه رطوبی و جذب فضول دماغی و کشیدن آن مانند تنباکو روز اول یکدفعه روز دوم دو

دفعه روز سوم سه دفعه جهت سرفه و ربو و قرحه شش عجیب الاثر و چون خرقة را بدان آلوده و بافتاب خشک کرده صاحب زکام بارد و حمی ربع دود آن را بکیرد در ساعت تسکین یابد و ضماد آن جهت التیام جراحت و ازاله حکه و جرب و خشونت جلد و با کلنار جهت فتق رکها و نواصیر و با تخم کتان بالسویه جهت رفع ثلیل آویخته در مقعده که اطبا از علاج آن بازمانده باشند و جهت شقاق قدمین و بواسیر مجرب و جهت کجی ناخن مؤثر و چون یک جزو از آن و از هر یک زرنیخ سرخ و سرکین ارنب و پیه بز نصف جزو اجزا سوده و بر آتش کداخته اقراص سازند هر قرصی نیم مثقال و عند الحاجة یک قرص را بخور کنند با آتش ملایم و دود آن را بانبوه بکیرند هر روز سه مرتبه عجیب النفع است برای سرفه و قرحه رئه و چون یک جزو آن را بر آتش کداخته بوزن آن تخم کتان و نصف وزن آن سفید آب قلعی در انداخته از آتش فرود آورند لصوق قوی است برای التحام جراحات تازه و تنقیه کهنه و اندمال آنها و نوع مطبوخ آن در اصلاح موی ذرورا مؤثر و راتینج رویاننده کوشت است در ابدان صلب و مهیج اورام است در ابدان نرم و چون آن را با نصف آن رهج و فلفل با روغن بادام طبخ دهند و مانند مرهم سازند جهت اسقاط دانه بواسیر مجرب و لیکن با الم بسیار و تدارک آن بمالیدن سفیدی تخم مرغ و سفید آب و بخوردن شیر تازه دوشیده نمایند مصلح آن موم روغن با آب حی العالم بدل آن علك البطم و قنه و کویند بدل آن زیت کهنه است

ص: ۸۳۴

۴۴۱

"رازقی"

بفتح راء مهمله و الف و کسر زای معجمه و قاف و یا کویند نوعی از سنبل است و کل
رای بیل را نیز نامند و این اقرب بصواب است

"رازبانج"

بفتح راء مهمله و الف و کسر زای معجمه و فتح یای مثناه تحتانیه و الف و فتح نون و
جیم معرب رازیانه فارسی است و نیز بفارسی بادیان و برومی شمار و بهندی سونف
بفتح سین مهمله و دالان بزرک نیز نامند

"ماهیت ان"

بزری است معروف و دو نوع می باشد بستانی و بری بستانی را مارثون و بری را
اقومارثون کویند بهترین آن بستانی آنست طبیعت بستانی آن در اول سوم کرم و در
آخر اول خشک و بقراط کرم در دوم و خشک در اول دانسته و تخم آن کرم تر از
برک آن و بیخ آن قویتر از سائر اجزای آن

"افعال و خواص مجموع آن"

مفتح سدد مجاری سینه و کبد و طحال و کرده و مثانه و مسکن اوجاع آنها که از
برودت باشد و مقوی باصره و معده و محلل ریاح و اخلاط غلیظه و مولد شیر و زیاده
کننده آن خصوصا تازه آن مدر بول و حیض و تریاق سموم حیوانی و مجفف قوی و با
قوت قابضه و آشامیدن طبیخ تخم آن جهت خفقان و غشی با کل کاوزبان مجرب و با
پرسیاوشان و انجیر جهت سرفه و ربو و عسر نفس و با ادویة مناسبه و بتنهایی نیز جهت
تحلیل ریاح غلیظه و درد پهلوی و تهیکاه و قولنج و رفع رطوبات رقیقه و غلیظه و چسپنده
بمعده و غثیان و دفع بلغم حامض و بدرقه قوت ادویه و ایصال آنها باطراف بدن و رفع
اسهال مزمن و بدستور با زیره سبز جهت رفع اسهال و تقویت معده و با عسل و یا با

سکنجبین جهت تپهای کهنه مفید و با آب سرد در هنگام تپها مسکن غثیان و التهاب معده و طبیخ آن با شراب یا غیر آن جهت کزیدگی جانوران سمی چون کزدم و زنبور و مانند اینها و آشامیدن یک درم آن بطریق سفوف جهت دفع حرقت معده حادث از بلغم حامض به نشف و تبخیر و باخراج آن از مکان خود و بادرار بیول و خوردن سفوف آن با کلقد سرشته جهت تقویت معده و رفع رطوبات و بلاغم آن و با شیرۀ آن بدستور خصوص اندک کرم نموده و مالیدن سفوف آن بر شکم اطفال جهت رفع نفخ و درد آن مفید و از حضرت آدم علیه الصلوه و السلام منقول است که چون هر سال در اول نزول آفتاب ببرد حمل تا وقت تحویل ببرد سرطان هر روز یک درم تخم رازیانه را با هموزن آن شکر سفوف نموده تناول نمایند در آن سال اصلا مرضی عارض خورندۀ آن نکردد و عصارۀ برک تازه آن جهت حدت بصر و بعضی در هنگام تری و تازگی نزد آتش می دارند چون از آن رطوبتی برآید آن را جمع می نمایند برای چشم فعل آن ابلغ است از عصارۀ آنکه آب آن را گرفته خشک نموده در چشم کشند بتنهائی و یا با ادویۀ مناسبه و چون آب تازه آن را بر آتش گذارند تا دو سه جوشی بخورد کف آن را با عسل و سکینج و یا بی سکینج در چشم کشند جهت منع نزول آب و تقویت روشنائی آن نافع و چون عصارۀ برک تازه آن را با زهرۀ قلیواج در شیشه کرده سه هفته در آفتاب بیاویزند اکتحال بدان مانع نزول آب و رافع ضعف باصره و انتشار است و طلای بیخ آن با عسل جهت کزیدن سک دیوانه نافع و صمغ آن در افعال مانند عصارۀ آنست و جهت تقویت باصره و نزول آب در چشم نزد فرود آمدن و جهت تفتیت حصاه نافع مضر محرورین مصلح آن صندل و سکنجبین و بطئی الهضم و مرخی معده مقدار شربت از تخم آن تا یک مثقال و دو مثقال نیز و از بیخ آن در مطبوخات دو مثقال تا سه مثقال بدل آن تخم کرفس است

"رازینة بری"

شاخهای آن عریضتر از بستانی و شبیه بریاس و بیخ آن کوچکتر و بسیار خوش بو و تخم آن بزرگتر و سبزتر

"طبیعت ان

در آخر سوم کرم و در دوم خشک

"افعال و خواص ان

جهت تقطیر البول و تنقیه رحم و

۴۴۲ قروح از چرک و اسهال مزمن و رفع احتباس حیض و تفتیت حصاه و تپهای مزمن و یرقان و آشامیدن طبیخ آن با شراب جهت رفع سمیت کزید کی حیوانات سمی و ضماد آن جهت کزیدن سک دیوانه نافع است

"راسن"

بفتح اول و الف و سین و نون و آن را زنجبیل شامی و بیونانی انیون و بلغت اندلس جناح و کلموح نیز نامند

"ماهیت ان

بیخ نباتی است خشبی خوش بو و تندطعم یاقوتی رنک مائل بسبزی و ساق آن متشعب برک آن عریض و دراز شبیه ببرک قلموس و درازتر و خشن تر از ان و انبوه و از ساق آن روئیده بر روی یکدیگر و کل آن مائل بکبودی و حب آن شبیه بقرطم با اندک پهنی و طعم آن اندک تند و منابت آن کوهستان و مواضع سنکلاخ و در تابستان بیخ

آن را بر می آورند و بیخ آن مستعمل است و قوت آن تا دو سال باقی می ماند و کوبند بیخ آن زرد و بسطبری انکشت خنصر و بالای آن قوی تر از پائین آنست و بعضی کوبند بیخ سوسن کوهی است و صاحب اختیارات بدیعی گفته که دو نوع می باشد یکی بستانی و آن فیل جوش است و دوم بری و برک آن شبیه ببرک فیل جوش و بیخ آن را بترکی اند: خوانند و بهترین آن مائل بسبزی تازه کرم ناخورده عقص آنست و بالجمله از ادویه مجهوله الماهیت است

ص: ۸۳۶

"طبیعت ان

در اول سوم کرم و خشک و با رطوبت فضلیه و در دوم نیز کرم و خشک گفته اند

"افعال و خواص آن

مفرح و با قوت تریاقیت و مقوی قلب و فم معده و هاضمه و باه و مثانه و رافع مالیخولیای مراقی و توحش و خوف و حزن حادث از مشارکت معده و مفتوح سده جگر و سپرز و محلل ریاح و نفخ و مسکن اوجاع بارده کبد و مفاصل و ظهر و نقرس و عرق النساء و غیرها از امراض بارده رطبه و جهت تقطیر البول رطوبی و بول در فراش و کشودن حیض آشامیدن مطبوخ آن و ضماد آن نافع و نطول مطبوخ آن با شراب جهت شقیقه و امراض بارده رطبه دماغیه و تحلیل اورام آن و لعوق یک درم آن با عسل جهت سرفه و ربو و عسر النفس و تنقیه سینه از بلغم و رطوبت و آشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت سموم هوام و سائر سموم بارده و قطور آن در کوش جهت دوی و طنین و بخور آن بر دندان جهت انداختن کرم آن و بر رحم جهت کشودن حیض و ضماد مطبوخ آن در شراب جهت شقیقه و صرع و امراض بلغمی و عرق النساء و سائر اوجاع

بارده و بدستور مطبوخ برک آن مانند مطبوخ بیخ آنست در منافع و ضماد برک آن جهت شکاف عضل و تحلیل اورام مفید مضر محرورین و مصدع و اکثر آن مفسد خون و محرق منی و قاطع باه مصلح آن سرکه و ربوب حامضه و مکیدن انار ترش و خمیره بنفشه مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن بوزن آن ایرسا و یا قسط شیرین و کویند چون یک عدد دانه آن را بلع نمایند رفع سرعت انزال نماید و بخور آن جهت تقویت دندان و رفع کرم آن و طلای آن جهت نیکوئی رنگ رخسار و با عسل جهت رفع آثار جلد مؤثر و شراب راسن که معروف بشراب ملیکه است باعتقاد جالینوس در جمیع افعال مذکوره بهتر از اصل آنست و مربای راسن و قرس و معجون آن در قرابادین مذکور شد و کویند چون راسن زردرنگ که شاخها و برک آن منبسط بر روی زمین و برک آن انبوه و طولانی و بیخ آن کوچک و زردرنگ و با اندک تلخی و منبت آن جاهای نمناک و سواحل دریا می باشد بیاشامند جهت رفع الم کزیدن هوام و تسکین درد آن در ساعت مؤثر است گفته اند چون پیکان تیر را بعصاره آن آب دهند بهر حیوانی که برسد بزودی آن را هلاک می کرداند

ص: ۸۳۷

"رامک"

بفتح اول و الف و فتح میم و کاف لغت یونانی است

"ماهیت ان

از ادویه مرکبه و از تراکیب جالینوس است و آن قرصی است که در قدیم از عصاره بلح می ساخته اند و درین زمان از مازو و دوشاب خرما ترتیب می دهند و بهترین آن

آنست که بکیرند یک جزو مازو و نیم جزو پوست انار سائیده سه روز در آب بخیسانند و بجوشانند و برهم زنند تا مانند خمیر

۴۴۳ شود پس ربع جزو زاج و مانند آن صمغ محلول و یک جزو و نیم دوشاب خرما و با عسل اضافه نموده طبخ دهند و اقراص سازند و اگر بوزن پوست انار بلح بسیار نارس اضافه کنند بیعدیل است

"طبیعت آن

در دووم سرد و خشک و بعضی کرم دانسته اند

"افعال و خواص آن

ملطف و قابض و مجفف و مقوی معده و کبد و امعا و مسکن حرارت و مانع مواد باعضا و جهت حبس اسهال صفرای و دموی و نرف الدم و ذرب و سرفه و درد سینه و ضعف جگر و تجفیف قروح شرابا خصوصا با ماء الآس و ضماد آن بر شکم جهت تسکین کرب و طلای آن مقوی جلد مسترخی و دافع ورم حار و ورم مقعده و بروز آن و نقرس و حابس عرق و دافع عفونت و بخار فاسد و با حنا مسود شعر و قاتل شپش و سنون آن مقوی لئه و قاطع خون مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن سک مضر مثانه مصلح آن عسل است و در قرابادین نیز نسخ آن مذکور شد

ص: ۸۳۸

"راوند"

بفتح اول و الف و واو و سکون نون و دال مهمله و ریوند بیای مثناه تحتانیه بجای الف و کسر را نیز آمده و بفارسی نیز بدین اسم مشهور است و بیخ جگری نیز نامند

"ماهیت آن

بیخ ریاس است که در دامن کوه های خطا و چین و تبت و ترکستان و خراسان و بعضی از بلاد هند بهم می رسد و اکثر چوپانان و مردمی که بدان نواح می باشند و آن را می شناسند بیخ آن را بر میاورند و می کویند که بعد حفر زمین اول بیخ باریک سیاه رنگی ظاهر می گردد و از آن ریشها باطراف در زمین رفته چون دو سه ذرع دیگر بکاوند بر سر آن ریشها کرهها بشکل شلغم بزرگ و کوچک بر میاید آنها ریوند است بر آورده هریک را بریده بدو قطعه و یا سه قطعه و یا زیاده که سوراخ کرده برای سهولت باربرداری و آنکه بزودی خوب خشک گردد و کرم نزند و فاسد نشود و بر کردن حیوانات می آویزند و لهذا اکثر قطعهای آن سوراخ دار می باشد و بهترین همه خطائی و چینی و تبتی آنست که قطعهای آن بزرگ شبیه بسم اسپ و رنگ آن سرخ مائل بتیرکی و زردی و تندبو و سنکین مستوی الاجزا و جوهر آن ما بین صلابت و رخاوت باشد و چون بخایند بدشواری نرم گردد و لزج باشد و چون ممضوغ آن را بر انکشت و یا بر عضو دیگر و یا بر پارچه بمالند زرد گرداند و چون بشکنند موضع کسر آن زرد اندک مائل بتیرکی باشد و این مستعمل اطبا است و قوت آن تا یک سال باقی می ماند پس ضعیف می گردد و مامیران حافظ قوت آنست که با آن نگاه دارند و آنچه برخلاف این اوصاف باشد زبون و غیر مستعمل و گفته اند آنچه مشهور بزنجی آنست از جهت رنگ آنست که سیاه است نه از جهت آنست که منبت آن زنج است و این مشابه آنست در اکثر افعال و مخالف آنست در هشاش و خفت و رنگ و بهترین این آنست که صلب سنکین و موضع قطع آن سیاه و مانند شاخ باشد و در دیر کوییده و خائیده شود و آنچه معروف بترکی و فارسی است نه از آن جهت است که منبت آن آن بلاد است بلکه از آن جهت است که بدان بلاد می آورند و از آن بلاد بجای دیگر نقل می نمایند و این در میان هر دو صنف است در صنفات مذکوره و اندرون و بیرون آن

هر دو بسیار زرد و بهترین این آنست که موضع قطع آن و ممضوغ آن نیز بسیار زرد و کرم ناخورده باشد و یک صنف دیگر است که از عمان می آورند و راوند شامی نامند و آن عروق خشن طولانی بغلظت انکشتی قویتر از آن نیز و صلب اغبر کمد اللون و موضع کسر آن املس و ظاهر آن زرد آمیخته بزرق می باشد و این مشهور براوند دواب است برای آنکه بیاطره آن را در امراض کبد دواب مستعمل دارند عصاره صنف اول که بطبیخ ترتیب دهند تا غلیظ گردد بهتر است از آنکه بکوبند و بسایند و بسیار طبخ دهند تا منجمد گردد و تازه آن تا یک سال نیکو است و کهنه دو ساله آن ردی و مضر

ص: ۸۳۹

"طبیعت ان

مرکب القوی و در اول دوم کرم و خشک و مبرد بالعرض بسبب شدت تحلیل و با رطوبت فضلیه و لهذا بزودی آن را کرم

۴۴۴ می خورد

"افعال و خواص آن

مجفف و قابض و جالی و منضج و مقطع و بادزهر سموم بارده خصوص عقرب و مسهل اخلاط غلیظه و رقیقه و خام بعصر و مدر بول و حیض و مقوی قوت جاذبه کبد و مفتح سده آن و طحال و امعا و محلل ریاح و نفخ کرده و مثانه و رحم و مسکن اوجاع آنها و جهت خفقان بارد و رفع برودت معده و کبد و سرفه مزمن و ربو و سل و قرحه رئه و امعا و انواع استسقا و یرقان سدی و رفع اسهال سدی و ماساریقا و ذوسنطاریا و تنقیه امعا و احشا و تحلیل نفخ و ریاح آن و اورام بارده احشا و تخمه و

مغص و بواسیر و نواسیر و تپ ربع و چون از ان حبی سازند که نرم سوده با لعاب بهدانه سرشته حب سازند و زیر زبان نگاهدارند و آب آن را فرو برند جهت سرفه کهنه بارد رطب و ضیق النفس بارد رطب نیز و قلاع دهان بارد و امثال اینها نافع و باهلیله کابلی و غاریقون و صبر که حبوب ساخته فرو برند جهت تنقیه دماغ و انواع صداع بارد و صفراوی و شقیقه و فالج و دوار و کزاز و توحش و جنون و نزلات بارده و دوی و طنین و رمده حادث از نزلات و باراسن جهت امراض صدریه مانند سرفه و ضیق النفس و بهر و غیرها و با شراب ریحانی و یا شربت سیب جهت فواق و فسخ عضل و عصب و رض و سستی آن حادث از صدمه و سقطه و بدستور با انیسون و با آب گرم جهت فواق و آروغ ترش و تمدد تهیکاه و فتق و مغص و با بابونه و غافث و سنبل هندی و یا با ماء الاصول و یا با ماء آلكشوث بحسب شدت و ضعف قوت مرض جهت استسقا و با سکنجین خصوص بزوری و یا اصولی نیز بحسب اقتضای حال جهت تفتیح سدد و صلابت طحال و تفتیت حصاه و تحلیل ریاح و رفع حبس البول و مقدار یک مثقال تا دو درم آن با شیرۀ تخم خربزه و شیرۀ خارخسک جهت رفع حبس البول که بدوای دیگر کشوده نکرده مجرب و با ادویۀ مضعفۀ قوت مسهله و منعشه و قوت قابضۀ آن مانند کل سرخ و کلنار و طرائث و صمغ عربی بریان جهت ذوسنطاریا معوی و کبدی و رفع جشا و فساد اطعمه و تخمه و بدستور با سنبل هندی و با جاوشیر و مطبوخ زیب و بسفایج جهت قولنج ثقلی و بلغمی و با آب پرسیاوشان و قنطوریون جهت عرق النسا و تپهای بلغمی و ضعف مفاصل و اوجاع ان و با زرشک و صندل جهت ورم باطنی و تقویت ان و در دهن داشتن قطعۀ ان و اب آن را فرو بردن جهت نفث الدم و سده و ورم سینه و ربو و بهر و سعوط آن جهت امراض دماغیه و نزلیه نافع و ضماد آن با سرکه جهت رفع کلف و قوبا و آثار ضربه و با لعابات جهت ورم حار مزمن و بدستور با آرد جو و تخم خبازی و یا خطمی و با قوابض جهت استحکام استخوان بدر رفته و طلای آن جهت ضربه و سقطه و تحلیل اورام بارده و تسکین اوجاع غیر حاره و سموم بارده

خصوصاً عقرب و بر بین الکتفین جهت رفع خوف قلبی و ذرور آن جهت تجفیف قروح رطبه مفید مضر سفلی مصلح آن صمغ عربی و کویند مضر امزجه اطفال و ضعفا است مقدار شربت آن یک مثقال تا دو درهم بدل آن در امراض معده و جگر یک وزن و نیم آن کل سرخ و خمس آن سنبل است و مرکبات راوند از حبوب و رب و سفوف و سکنجبین و شراب مسمی بشراب دیناری و قرص و معجون آن در قرابادین ذکر یافت"

ص: ۸۴۰

"رای بیل"

بفتح راء مهمله و الف و دو یای مثناه تحتانیه در میان هر دو بای موحدۀ مکسوره و لام در آخر

"ماهیت

آن

کل نباتی است هندی و سه نوع می باشد رای بیل و موتیه و موکره و همه در شکل نبات شبیه بهم اند و در ممالک هند و بنکاله و دکهن بسیار بهم می رسد و خوش بو است و از آن مانند یاسمین روغن ترتیب می دهند که کنجد مقشر را در کل آن پرورده به حدی که کنجدها سرخ و معطر کردند پس از آن روغن می گیرند و عطر از نوع موتیه نیز مرتب از برادۀ صندل می نمایند و گیاه آن تا بدو ذرع و زیاده نیز و شاخهای آن انبوه بعضی مفروش بر روی زمین و پر کره و اکثر از بیخ آن روئیده و برک آن

۴۴۵ اندک نازک املس متوسط در بزرگی و کوچکی و سبز رنگ و کل آن سفید و خوش بو خصوص در شب و رای بیل اندک طولانی و مضاعف و موتیه شبیه بدانه مروارید بزرگی و تضعیف این زیاده تا سه چهار مرتبه و موکره از هر دو بزرگتر و برک آن پهن تر و ضخیم تر و تضعیف این زیاده و لیکن لطافت بوی این هر دو زیاده است و کویند هر سه یک نوع اند و بحسب قوت و ضعف زمین و تربیت و عدم تربیت مختلف می کردند و تربیت آن آنست که جایی که خواهند بنشانند درخت و یا قلم آن را باید که خاک آن را خوب تصفیه نمایند و یا آنکه صاف خالص باشد و بعد از غرس همیشه آب می داده باشند و قبل از موسم کل آن مثلا در بنکاله که بودن آفتاب در برج ثور است در او آخر دلو و یا اوائل حوت شاخهای بلند آن را قلم نمایند و سرهای شاخهای آن را بدسته گاه مشتعلی اندک بسوزانند و اطراف بوته آن را مقدار یک شبر خالی نمایند و ریشههای باریک آن را خصوص از موکره دور نمایند و روز دیگر در آن آب بسیار ریزند و خاک بالای آن کنند و هر روز آب می داده باشند کلهای بزرگ خوش بو بار آورد و هر سال این عمل را تازه نمایند رای بیل موتیه می گردد و بدون تربیت موتیه رای بیل بلکه کلهای بسیار کوچک و کم بو می شود و می کویند که اگر شاخهای رای بیل و یا موتیه را مکرر بخوابانند و اگر هر دو طرف آن را بعد بستن ریشه قطع نمایند که شاخهای تازه از بن آن بطرف بالا بروید و سر شاخها از درخت روئیده بیخ گردد در چند دفع موکره می شود و کویند رای بیل یاسمین مضاعف است و کویند کل رازقی عبارت ازین است

ص: ۸۴۱

"طبیعت ان

گرم و تر و سرد نیز گفته اند

"افعال و

خواص آن

جهت دفع صفرا و تسکین حرارت و قی و فواق و جنون نافع و بوئیدن آن مفرح و مقوی دل و دماغ و روغن آن قریب النفع بروغن یاسمین است که بهندی چنبیلی نامند و کرم تر از آن دانسته اند"

"فصل الرء مع الباء الموحده"

"ریتا"

بفتح راء و کسر باء موحده و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و الف

"ماهیت ان

نوعی ماهی کوچکی است که از طرف هرموز می آورند و در کرم سیر از ان ماهیابه می سازند و آن را ماهی دشنه موتو نیز نامند و خشک آن را نیز اهل آنجا می خورند

"طبیعت ان

کرم تر از اربیان است

"افعال و خواص آن

مهیج باه و مصلح حال معده و تشنکی آورد و مصلح آن تخم کاهو است

"فصل الرء مع التاء المثناه الفوقانیه"

"رتم"

بفتح را و تاء مثناه فوقانیه و میم لغت عربی است

"ماهیت آن

نباتی است و دو نوع می باشد سیاه و سفید سیاه آن را شاخهای زیاده بر ذرعی و بی برک و صلب مانند ریسمان و بر اشجار آویخته و پیچیده می باشد و کل آن زرد و ثمر آن مانند لوبیا و دانه آن بشکل عدس و سفید آن را ثمر و کل و شاخ نیز مانند سیاه آن الا آنکه رنگ شاخهای آن سفید و کل آن کوچکتر است

"طبیعت آن

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

جاذب و محلل و باقوت قابضه و تند دو درم از ثمر آن مقی قوی و آشامیدن آن جهت اقسام کرم و اخراج جنین مرده و قتل زنده آن و ادرار نمودن بول بقوت و حقه بعصاره آن جهت اسهال خون و عرق النساء نافع و خوردن هفت عدد دانه آن سه روز پی در پی سبب اسهال و منع بروز دمل مضر معده مصلح آن سکنجین مقدار شربت آن تا یک مثقال است

ص: ۸۴۲

"رتیلا"

بضم اول و فتح تای مثناه فوقانیه و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح لام و الف بفارسی انجورک و دلمه و خایه کیرک و خایه کزک و بترکی پای و بهندی مگری و بسیار

بزرک آن را یدمکر و آنکه پایهای دراز دارد مکر نامند و بزرک آن را تا بقدر کنجشکی دیده اند و آن را آوازی مانند آواز کنجشک و زرد و زغب دار

"ماهیت آن

حیوانی است شبیه

۴۴۶ بعنکبوت و زردرنک و شکم آن بزرک و سریع الحركت و دست و پای آن کوتاه و اقسام می باشد و از سموم قتاله بارده است کزیدن آن و خوردن عددی از ان قتال است

"افعال و خواص ان

ضماد کوبیده آن بر موضع کزیده آن جذب سم ان می کند و اطهور یقنس بستن زنده آن را بر بازوی صاحب تپ دوری جهت رفع آن مجرب دانسته است و ترکان را عقیده آنست که چون ملسوع آن در ظرف طلا مدتی نظر کند رفع اذیت آن می شود و از لسع بدترین آنها که مصری بزرک شبیه بدبایست که اطراف چراغ پرواز می کند ورم بهم می رسد در موضع آن و گاه سرخ می گردد و گاه تیره و سبز و هریک از انواع آن را اعراض خاص است مثلا از سرخ آن اندک وجعی و خارش و زود تسکین یابد و از سیاه آن وجع شدید و رعشه و سردی بدن و از سفید آن وجع کمی و خارش و اختلاف بطن و رتیلائی که بر پشت ان خطوط براق است خدر و استرخای بدن و از زرد اغبر آنکه چون اراده کزیدن کند اندک رطوبتی از دهن آن برآید وجع بسیار و رعشه قوی و عرق و برآمدگی شکم عارض گردد و احيانا هلاک کرداند و عوارض انواع دیگر آن قریب بدانها است علاج همه آنها بعد مکیدن موضع لسع و جذب سم بقوت فرو بردن عضو در آب گرم و نطول با آب و نمک و دفن کردن در رمل و خاکستر گرم

کرده و ضماد نمودن موضع لسع بمر و نمک و یا بخاکستر چوب انجیر و آهک و قلی و با آب کرم سرشته و خوردن شونیز و تخم کرفس بطریق سفوف و خوردن دواء الحلتیت و تریاق مخصوص برتیل است

ص: ۸۴۳

"فصل الرء مع الجیم"

"رجل الغراب"

بکسر را و سکون جیم و لام و الف و لام و ضم غین معجمه و راء مهمله و الف و بای موحد و آن را رجل الزاغ نیز گویند و پهلوی پای کلاغ و کلاغ پا و بترکی غازباغی و بفرنکی کرتویس نامند

"ماهیت ان"

گویند نبات آطریلال است و اکثری تصریح نموده اند که غیر آنست و در نواح بیت المقدس بسیار و آن گیاهی است بقدر شبری و نیم و نبات آن منبسط بر روی زمین و برک آن بسیار سبز و مائل بسیاهی مانند برک رشاد بستانی و هر برکی مشقوق بدوشق و بران سه برک باریک وسطی بلندتر از هر دو طرف شیه بچنکال غراب و شعبهای آن متفرق و طعم آن با تندی و اندک قبض و شیرینی مانند طعم زردک و بیخ آن فرورفته در زمین و مستدیر الشکل و کره دار همه مدور ظاهر آن مائل بزردی و سائیده آن بسیار سفید مانند سورنجان

"طبیعت آن"

در آخر اول کرم و در دوم خشک

"افعال و خواص ان

مفتح سده ظهر و مسکن ریاح و محلل و جهت رفع قولنج و مغص و درد کمر و پشت و مفاصل و اسهال مزمن بغایت نافع و آشامیدن مرقة مطبوخ آن با راس العزه یعنی بچه بز که بزغاله نامند جهت وجع صلب و پهلو و ورک و اوجاع سائر اعضا و اعیا و اسهال مزمن ببعیدیل و طلای عصاره آنکه بآتش بقوام آورده باشند بدین قسم که مجموع آن را از برک و شاخ و بیخ کنده و به آب شسته تا خاک و کل و غبار آن برطرف کرد پس در هاون سنکی نرم کوفته با دسته چوبی و آب آن را افشرده باز بکوبند و تمام آب آن را بکیرند و در پاتیل کرده بآتش ملایم طبخ دهند تا دو ثلث آن برود و ثلث بماند و در جامهای شیشه و یا ظرف سرکشادی کرده در آفتاب گذارند و هر روز با قاشق مسی برهمزنند تا منجمد گردد مانند شمع و بدست نجسپد چون بدست کیرند پس اقراص ساخته سوراخ کرده بریسمان کشند و در آفتاب آویزند تا خوب خشک گردد و عند الحاجة بقدر ضرور گرفته با آب حل کرده بر مفاصل بمالند و اگر وجع و ضربان شدید بسیار باشد دو درم آن را در آب حل کنند و با دو درم بیخ بیروح نرم کوفته پیخته بیامیزند و بر مفاصل بمالند تسکین درد آن دهد

ص: ۸۴۴

و زائل سازد

"فصل الرء مع الخاء المعجمه

۴۴۷

"رخین"

بفتح را و سکون خای و کسر بای موحد و سکون یای مثناه تحتانیه و نون لغت سریانی است و بفارسی لور و بشیرازی قراقروت نامند و لور کشک تازه خشک ناشده است

"ماهیت آن

کویند مائیت شیر است که بطبیخ غلیظ گردانند و بچکانند تا مائیت آن جدا گردد از جبیت آن و غیر مصل است و ماست چکیده را نیز نامند

"طبیعت آن

در اول کرم و در آخر آن خشک

"افعال و خواص آن

کثیر الغذاء و مبهی و مسدد و بطی الهضم و ثقیل و برداشتن شیاف آن مسهل است و مصل در حرف المیم ان شاء الله تعالی مذکور می شود

"رخمه"

بفتح را و خا و میم و ها لغت عربی است بفارسی مردارخوار و بهندی کدو هرکیله نامند

"ماهیت آن

قسمی از کرکس است و بزرک جثه سفید مائل بتیرکی با خطوط سیاه و چشم آن بسیار زرد و در کوهستان و بیابانها می باشد و از مردم بسیار خائف و در اماکن بعیده تخم می دهد و تخم آن از تخم مرغ خانکی بزرک تر است و دیده شده که در بنکاله و هند در کنار دریاها و رودخانه ها بسیار می باشد باعتبار آنکه هنوز اکثر مرده خود را نیم سوخته در آب دریا می اندازند و بکنار آمده خوراک آنها و سک و شغال و کلاغ و

غیره است همه باهم جمع شده می خورند و حینا با خود اندک جنکی نیز می کنند و بسبب وفور مردار و سیری و سستی طبیعت باز هم متوجه خوردن می کردند

ص: ۸۴۵

"طبیعت ان

در دوم کرم و در اول خشک و در سوم بعضی کرم دانسته اند

"افعال و خواص آن

کویند تخم آن بهترین اجزای آنست اگر هفت عدد آن را بدین طریق بخورند که اولاً تنقیه نمایند و بعد از آن یک عدد آن را خام تناول نمایند و تا شش ساعت مطلقاً چیزی نخورند پس شوربای چرب بیاشامند و باز بعد از یک هفته دیگر تکرار عمل نمایند که تا هفت هفته هفت عدد خورده شود جهت رفع جذام مفید و اگر فائده نبخشد از هیچ دوی دیگر منتفع نخواهد کشت و مایوس العلاج است و ذرور پوست آن قاطع نرف الدم و التیام دهنده جراحی و با سرکه جهت قوبا و حزاز نافع و زهره آن قطورا با روغن بنفشه در گوش طرف مخالف جهت شقیقه و با روغن زیتون در طرف موافق جهت تحلیل ریاح و رفع کری و قطور و سعوط آن اطفال را جهت تحلیل ریاح دماغ ایشان و اکتحال آن به آب سرد جهت رفع بیاض و سرکین آن با سرکه قطورا در چشم جهت رفع بیاض و درد گوش و با زیت جهت ازاله کری و ثقل سامعه و حمل آن جهت اسقاط جنین و ادرار حیض و بدستور بخور و لطوخ آن جهت کزیدکی عقرب و مار و زنبور و بدستور لطوخ زهره آن و تخم آن نیز و با سرکه جهت برص و کویند اکتحال آن در چشم جانب کزیده شده نافع و گوشت خشک خام آن با خردل بخورا تا هفت مرتبه جهت حل انعقاد مردی که آن را زنان بسته باشند و جهت تسهیل ولادت نیز و پر

آن بخورا جهت کریزانیدن هوام پردار و پر بازوی چپ آن جهت تسهیل ولادت و جگر آن را چون بریان نمایند و یا خام آن را سائیده در روزی سه دفعه هر دفعه یک دانک با سرکه بنوشند تا سه روز متوالی جهت رفع جنون مجرب دانسته اند و پوست آن را چون خشک کرده سائیده بر جراحات پاشند قطع خون آن نماید و مندمل سازد و طلای آن با سرکه جهت قوبا و حزاز و پوست اندرون سنکدان آن را چون خشک نموده سائیده با شراب بیاشامند جهت رفع جمیع سموم و مغز سر آن دو درم با روغنها جهت درد سر نافع از ارسطاطالیس منقول است که چون رخمه را خفه کرده با چهار قسط روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود تدهین بدان جهت رفع جذام مجرب است و رخمه ردی المزاج و موخم و معطش و محرق اخلاط است

ص: ۸۴۶

"فصل الرء مع الدال المهمله

"ردونتی"

بضم را و سکون دال مهملتین و فتح واو و سکون نون و کسر تای مثناه فوقانیه و یا ردوونتی بدو واو اول ساکن

۴۴۸ دوم مفتوح نیز شنیده شده

"ماهیت ان

گیاهی است هندی عظیم النفع جلیل القدر شبیه بکیاه نخود در شکل و برک آن از ان کوچکتر و پشت برک آن بطرف آسمان و روی آن بطرف زمین و کویا از ان آب همیشه تراوش می کند و زیر آن بقدر بوته آن بتدویر همیشه نمناک و سیاه رنگ می

باشد مانند آنکه بروغن چراغ چرب کرده باشند و ازین جهت آن را روونتی نامند و برک آن خوش طعم و مائل بشوری و در اطراف درخت آن مورچه بسیار می باشد و منبت آن موضع آفتاب رو و شوره زار و قرب دریا و بعضی کویند ازین جهت آن را اودروونتی یعنی در آفتاب روینده و کریه کننده و عوام آن را لون کاپوئی کویند جهت آنکه در نمک زار می روید و دو نوع می باشد یکی بزرک بقدر یک ذرع دست و شاخهای آن بقدر ارتفاع چهار پنج انکشت از زمین از تنه آن رسته و مائل بزمین پهن شده قریب یکدو انکشت از زمین مرتفع می باشد و کوچک آن بقدر یک شبر تا یک و نیم شبر و بهمان هیئت و بهتر و مستعمل کوچک آنست و در صوبه اله آباد در سر کار کره دردیه بند را پور و درو زیرا بادسه گروهی شاه جهان آباد متصل تغار نمک سازان و درد کهن نیز بهم می رسد

"طبیعت آن

کرم و تر با رطوبت فضلیه

"افعال و خواص

ص: ۸۴۷

ان

کویند که چون هنگام بودن قمر در منزل نثره که برج سرطان است و بهندی آن را مکّه نچهرتر نامند که در روز یکشنبه اتفاق افتد آن گیاه را به نحوی که سایه آن کس بران نیفتد از بیخ و بار و برک از زمین برکنند و پنج شب در زیر آسمان تبخیم نمایند پس در سایه خشک کرده نگاهدارند و سوده هر روز یک درم آن را با نبات و عسل هموزن آن بخورند تقویت عظیم بخشد و بدن را فربه و اشتهای طعام آورد و هاضمه را

قوت و باه را زیاده کرداند و هیچ ضرر ندارد و اگر با آب درخت موز که بهندی کیله نامند بیست و یک مرتبه تسقیه نمایند و یا با عرق قندی تند پس با هموزن آن نبات سفید با روغن کاو بریان کنند و قدری دانه هیل بوا و قرنفل و مشک و کافور سوده بران پاشند و معجون سازند و هر روز سه درم آن را با شیر تازه دوشیده بخورند تقویت باه عظیم بخشد و نیز کویند که اگر آب تازه آن را بر طلق محلول ریزند که هر دو در وزن مساوی باشند و هر روز قدری از آن بخورند آثار عجیبه مشاهده نمایند و چون چهل روز متوالی هر روز دو درم سفوف آن را با هموزن آن نبات بزنی که حمل نکیرد بخوراند حاصله شود و چون از سفوف برک آن یک سیر و از ترپهله که عبارت از هلیله و بلبله و آمله است نیم سیر و ترکته که دارفلفل و فلفل و زنجبیل است ربع سیر و بوزن مجموع که یک سیر و سه ربع سیر است شکر سفید درهم نموده هر روز مقدار یک کف دست آن را بخورند و بالای آن یک پیاله شیر تازه دوشیده که تخمیناً نیم آثار باشد بیاشامند و از ترشی و بادی پرهیز نمایند جمیع اوجاع اعضا را برطرف سازد و تقویت بخشد و آشامیدن سفوف برک آن بتنهائی و غذای گرم و چرب خوردن نیز منافع بسیار دارد و اگر بدون شرط مزبور در اوقات دیگر گیاه آن را اخذ نمایند و در سایه خشک کرده سفوف سازند و بخورند نیز منفعت دارد و کویند چون یک توله قلعی را کداخته چهار بوته تر و تازه آن را مالیده بران ریزند آن را نقره سازد

ص: ۸۴۸

"فصل الرء مع السین المهمله"**"رساطون"**

شرابی است که از خمر و عسل و ادویه حاره ترتیب دهند و قویتر از شراب ارسطو است و در امزجه بارده نافع و در قرابادین مذکور شد

"رِساَع"

سنکی است شبیه بخرچنگک در دوم سرد و قریب القوه بسرطان جهت جلای باصره و دمعه نافع است"

"رسمیلیوس"

یونانی اسم شندا است که آن را دخان الضرو نامند و بهندی ست لوبان کویند"

"رِسْکِپُور"

بفتح را و سکون سین و فتح کاف و ضم باء عجمی و سکون واو و راء مهمله لغت هندی است

"ماهیت ان

شنجرف

۴۴۹ سفید و از رساین اطبای هند است و از مجربات ایشان

"طبیعت ان

بسیار کرم و خشک

"افعال و خواص ان

از برای جدری افرنجیه و جرب خبیث که آن را آتشک کویند و جوشش سرکه آن را نار فارسیه نامند و از برای سعفه خبیثه که آن را کچلی کویند و از برای اقسام قروح کلیه و مثانه و مجاری بول که مزمن کردیده باشد و از برای ریشهای کهنه و ناصورانف

و از برای خنازیر و سنک کرده و مthane و از برای سرعت انزال و ضعف باه با عسل تناول نمایند مقدار شربتی از یک سرخ تا دو سرخ صنعت آن سیماب کل ارمنی زاج سفید و در نسخه دیگر بجای زاج سفید زاج اخضر هندی که آن را بهندی نیله تهوته کویند داخل است و نسخه اول بهتر است و نمک سنک از هر یک نه تانک مجموعه را با آب صلایه کرده اقراص سازند و بعد از خشک شدن در کاسه سفالین لعابدار که در ته آن نمک کرده باشند بگذارند و کاسه دیگر مثل آنکه بخاکستر و شیره جوزمائل که آن را بهندی دهتوره کویند اندوده باشند بر بالای آن گذارند و هر دو را بطین حکمت مطین کنند و سه شبانروز بر بالا و اطراف آن پاچک دشتی یعنی سرکین کاو صحرائی چیده آتش دهند و بعد از آنکه سرد شود بر آورده آنچه ته ظرف و اطراف آن چسپیده باشد بر آورند که رسکپور آنست و از برای قوت باه نه شبانروز آتش دهند و یک نسخه دیگر طریق صنعت آن و حب آن و دستور استعمال آن در قرادین کبیر ذکر یافت

ص: ۸۴۹

"فصل الراء مع الصاد المهمله"

"رصاص"

بفتح را و صاد و الف و صاد مهمله شامل قلعی و اسرب است و از مطلق آن مراد رصاص ابیض است که قلعی باشد و بفارسی ارزیر و بهندی رانکا بخفای نون و کاف عجمی و از مقید بر رصاص اسود اسرب که بفارسی سرب و بهندی هیسه نامند مراد است و عبری رصاص را صرفان نیز نامند

"ماهیت ان

معروف است و تکون آن از زیبق و کبریت ردئ الجوهر قلیل و پست ترین همه فلزات است و قصیر النضج تر

"طبیعت ان

در سوم سرد و مجفف با جوهر رطب جامد از برودت

"افعال و خواص آن

آشامیدن آن کشنده و اکتحال آن جهت قطع حمرت چشم و سیلان و غلظت اجفان و طلای سائیده آن با آب کشنیز تازه و آب برک کاسنی تر و آب بارتنک و آب غوره و حی العالم و عنب الثعلب و امثال اینها هر یک بتنهائی و یا جمع دو و یا سه و یا همه با روغن کل سرخ جهت حبس نزله و سرطان متفرح و ورم مقعده و جرب و بواسیر و جراحی پستان و رحم و قضیب و باد سرخ و اورام حاره و منع ریختن مواد باعضا و با شراب جهت درد عصب و اورام مرکبه نافع و بستن صفحه آن بر خنازیر و تعقد عصب و التوای آن و بر کمر جهت تسکین شهوت جماع و چون بروغن چرب کنند و بگذارند تا زنک بردارد و آن روغن زنک گرفته را بر هر آهنی که بمالند هرگز زنک نکیرد و پوشیدن انکشتی آن بالخاصیت موجب لاغری بدن است و بر درخت ثمردار چون آن را طوق نمایند باعث حفظ ثمر آنست از ریختن و میل آن را چون در کوش کسی که در آن زیبق ریخته باشد کنند بر آورد"

ص: ۸۵۰

"رصاص الاسود"

بعربی آنک و بفارسی سرب و بهندی سیسه نامند

"ماهیت آن

معروف و در فلزات در تکون و قدر از رصاص ایض زبون تر و از سوخته آن آبار و اسرنج حاصل می گردد و چون در زمین نمناک دفن نمایند منتفخ و برآمده گردد

"طبیعت آن

در دوم سرد و تر

"افعال و خواص آن

قابض و رادع و طلای سائیده آن با روغن کل و عصارات مذکوره در رصاص ایض در خواص مانند رصاص ایض است و ضماد آن با روغن کل و آب بارتنک و آب کشنیز جهت سرطان متقرح و تحلیل اورام حاره و قروح و اوجاع مفاصل نافع و چون آن را بر کف دست بمالند که سیاهی آن بر کف دست بماند و آن را با آب و یا غیر آن از عصرات مناسبه مطلوبه بشویند و بر رمد و جرب و سوزش چشم طلا کنند در حال ساکن گرداند

۴۵۰ و مجرب است و چون آن را بشویند به حدی که سیاهی آن زائل گردد اکتحال آن جهت قروح خبیثه عین بهتر از آبار است و ذرور آن جهت اندمال جراحات و التحام آنها و حبس خون و بر جرب و دمامل نیز طلای آن نافع و بستن مقدار هفت مثقال آن بر کمر جهت منع احتلام و بستن صفحه آن بر غدد و خنازیر و التوای عصب جهت تحلیل اورام و ردع آنها موثر و کویند چون انسان جوان در کمال صحت و اعتدال مزاج و شدت قوت جماع و انعاض صفحه سربی بوزن نه درم و یا پانزده درم و یا هزده درم بسازد و در روز و ساعت زحل بر کمر بندد تا چهل و پنج روز بسته باشد شهوه جماع او بالکل زائل گردد به سبب برودت و شدت یبسی که دارد و پنج درم آن را

چون در زیر بالین کسی دفن نمایند و او نداند خوابهای پریشان بیند و هفت درم آن را چون صفحه نموده در کوزه آب ندیده گذاشته وقتی که زحل در شرف باشد در میان درختان دفن کنند منع جمیع مضار اشجار نماید و آشامیدن آن کشنده است هرگاه سائیده باشد و فرو بردن کلوله آن بالخاصیت رافع درد معدۀ مزمن است و مجرب دانسته اند

ص: ۸۵۱

"فصل الرء مع الطاء المهمله"

"رطب"

بضم راء مهمله و فتح طای مهمله و بای موحده

"ماهیت ان

خرمای تازه است و نسبت آن بخرما مانند نسبت میوه های تازه است بخشک آن

"طبیعت آن

در اواسط دوم کرم و در اول تر

"افعال و خواص آن

مداومت خوردن آن با مغز بادام بغایت مسمن بدن و محرک باه و مقوی کرده و کمر و ملین طبع و سائر خواص آن در تمر مذکور شد مضر دندان و چشم و حنجره و صوت اکثر خوردن آن مصدع مصلح آن کاهو با سرکه و خیار و سکنجین است

"رطبه"

بفتح را و سکون طا و فتح بای موحدہ و ہا بفارسی اسپست باغی تازہ و بترکی یونجہ نامند خشک آن را بعربی قست کویند

"طبیعت ان

در آخر اول کرم و تر و در دوم کرم و خشک نیز گفته اند

"افعال و خواص آن

ملین و مبهی و نفاخ و مداومت خوردن آن با شکر مسمن و مولد خون صالح و ضماد کوبیده آن با عسل محلل ورم بارد و با سرکہ محلل ورم حار و ضماد پختہ آن روز دو بار جهت رعشه مفید و تخم آن قویتر از سائر اجزا و قابض و مولد منی و شیر و مسمن بدن و مدر حیض خصوصا چون در حمام و یا بعد از ان تناول نمایند و جهت خشونت سینه و سرفه نافع و قوتش تا پنج سال باقی است مقدار شربت آن از دو درم تا پنج درم و روغن تخم آن و روغنی کہ از آب آن و روغن زیتون ترتیب دهند جهت لقوه و رعشه شربا و ضمادا نافع و خشک آن قابض و کل آن ضعیف تر از تخم آنست و مداومت دخان آن جهت لقوه نافع

ص: ۸۵۲

"فصل الرء مع العین المهمله"

"رعاد"

بضم و بفتح را نیز و عین مشدده و الف و دال مهمله

"ماهیت آن

نوعی از ماهی است عریض و کوتاه و پشت آن پهن و مائل بسیاهی و شکم آن بسیار سفید که چون در دست گیرند و یا در دام افتد کوبند دست صیاد می لرزد و خدارت بهم می رساند و مترجم صیدنه ابو ریحان گفته چون گوشت آن را بر عضو گذارند بی خبر سازد و حس آن را کم کند و لهذا درد سر را مفید است و در بحر اخضر و قلزم یافت می شود و آنچه بتحقیق پیوسته آنست که چندان عریض نیست و طول آن تا بیک ذرع و نیم است و چون دست بدان رسانند بی اختیار دفعه در دست لرزه و حالتی که گویا از بندها جدا می گردد طاری می شود و چون دست از آن بردارند بحالت اصلی رجوع می نمایند و در بحر مغرب و سویس و بعضی ممالک فرنک حوالی انکلان و در بحر جنوبی عرض جدید نیز بهم می رسد و لیکن قلیل الوجود است

"طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

"افعال

و خواص ان

بستن زنده آن بر سر جهت رفع صرع و صداع مفید و مرده آن را این خاصیت نیست و بدستور بستن

۴۵۱ و گذاشتن آن بر مقعده بر کشته مصلح آن و بر سر گذاشتن عرق چین پوست آن در ازاله درد سر مزمن و شقیقه و دوار بغایت مجرب گفته اند و پیه و گوشت آن شهوت پیران را اعاده نماید و قاطع بلغم و رافع یرقان و سپرز و قاطع خون همه اعضا است و پخته آن جهت سل و مطبوخ آن در روغن زیتون که مهرا شده باشد جهت وجع مفاصل و کمر و نفرس و طلای آن جهت تحریک باه مؤثر و مالیقی گفته که در بلاد

اندلس ماهی شبیه برعاد دیدم که مردم آنجا آن را عرو می گفتند بغایت مخدر و خوردن آن را کشنده یافتم در ساعت

ص: ۸۵۳

"رعی الابل"

بفتح راء و سکون عین و یای مثناه تحتانیه و الف و لام و کسر الف و بای موحده و لام و آن را سنانی و در مصر آن را شوک الجمل و بسریانی رعاویلا می نامند

"ماهیت آن

گیاهی است بقدر نبات زردک و برک آن شبیه برک درخت سقر و از ان باریکتر و درشت تر و ساق آن پر شعبه و چتر آن شبیه بچتر شبت و کل آن سفید و ریزه و تخم آن شبیه بتخم شبت و وسط آن شکاف دار بخلاف آطریلال و با اندک شیرینی و بیخ آن بسطبری انکشتی و بقدر سه انکشت و سفید و شیرین و خام آن را بدستور ساق تازه آن می خورند و رعی الابل از ان جهت نامند که چون شتر و حیوانات دیگر از ان ابتداء چرا نمایند سم هیچ حیوانی باوشان ضرر نرساند و چون بکزد و ضرری در خود یابند در صحرا بگردند و گیاه آن را پیدا کنند و بخورند امان یابند مثبت آن بستانها و در تازکی آن را می خورند و دیسقوریدوس گفته ساق آن شبیه بساق کندر و شاخها آن انبوه و بسیار و خمیده و برک آن بدرازی دو انکشت و از شاخها مانند خریطه چیزی آویخته چنانچه از درخت راتینج آویزان می باشد و بیخ نبات آن بعرض دو انکشت و بطول سه انکشت است

"طبیعت ان

در اول کرم و در دوم خشک و کوبند در سوم کرم و خشک است

"افعال و خواص آن

ملطف و مفتوح سده و محلل اخلاط بارده و ریاح و مقاوم سموم حیوانی و خائیدن آن جهت تسکین درد دندان و رفع عسر النفس مؤثر و ضماد آن با سرکه جهت اورام بارده و طبیخ آن سیاه کننده موی و چون با حنا بسرشند و بر موی بمالند آن را طویل گرداند و لیکن زود سفید سازد و تخم آن با شراب و یا بدون آن آشامید جهت کزیدن هوام و سیلان رحم و بواسیر نافع مضر احشا و اعصاب مصلح آن قرفه و سنبل الطیب مقدار شربت از برک و تخم آن تا دو درم است

ص: ۸۵۴

"رعی الحمار

"ماهیت ان

خاری است شبیه بیاد آورد بغایت تند و آنچه از ان شبیه برائحه حرف و بیخ آن تند و تخم آن شبیه بخردل و سیاه و با عفوصت است حمار را چون دردی و نفخی بهم رسد از خوردن آن صحت می یابد

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک و بغایت مدر و جذاب و خوردن بیخ آن مورث رعاف مفرط و بدستور تخم آن و ربع درم آن جهت طحال بیعدیل و جمیع اجزای آن جهت اختلاط عقل و جنون و عسر نفس و برسام نافع مقدار شربت آن تا نیم درم و از شدت اسهال مسقط قوت مصلح آن شقایق است

"رعی الحمام"

بیونانی فارسطاریون نامند یعنی حمامی و یا بمعنی مظلل الحمامه و آن را بفارسی
کاومشنگ و دیومشنگ نامند

"ماهیت ان"

گیاهی است طول آن زیاده بر شبری و برک آن دنداندار و مائل بسفیدی و از میان
روئیده و ساق آن منحصر بیکی و بیخ آن بقدر شبری و سرخ مائل بسیاهی و تخم آن
شبه بکرسنه و طعم آن تند و کبوتر این گیاه را دوست می دارد و بخواش می چرد و
انطاکی نوشته که برک آن مائل بسیاهی است و بعضی بیخ آن را مستعمل دارند مانند
قهوه و در مصر بسیار است و ساق الحمام نامند و حکیم میر محمد مؤمن صاحب تحفه
نوشته که نارقیصو عبارت از آنست رمنبت آن کنار آبها

۴۵۲ و در آذرماه می رسد

"طبیعت ان"

در دوم کرم و خشک و در اول کرم نیز گفته اند

"افعال و خواص ان"

ص: ۸۵۵

ملطف و مجفف قوی و محلل و با برودت و قوت قابضه و آشامیدن آن جهت لقوه و
ادرار حیض و ضماد برک آن جهت التیام جراحات تازه و قروح خبیثه و ساعیه و با
روغن کل و پیه تازه جهت اوجاع رحم و با سرکه جهت حمزه و با عسل جهت التیام

قروح عمیقہ مفید مضر کردہ مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن فوہ الصبغ است

"فصل الراء مع القاف"

"رقعہ"

بفتح را و قاف و فتح عین مهمله و ہا بعربی شامل جمیع ادویہ است کہ خوردن آن جهت جبر کسر عظم مفید و مصلح آن باشد

"ماہیت ان

بیخی است صلب زردرنک و سرخرنک نیز کفہ اند

"طبیعت ان

سرد و خشک

"افعال و خواص

ان

دو مثقال آن با زردہ تخم مرغ نیمبرشت جهت ضربہ و سقطہ و ریزہ شدن استخوان نافع چون سه روز متوالی بنوشند"

"رقعہ یمانی"

بفتح راء و سکون قاف و عین مهمله و فتح یای مثناہ تحتانیہ و فتح میم و الف و کسر نون و یا و آن را رقاع نیز نامند

"ماهیت آن

کویند درختی است بقدر درخت کردکان و برک آن مانند برک چنار و ثمر آن شبیه بانجیر و بقدر انار و دانه ثمر آن مانند انجیر و با شیرینی و ماکول است و انطاکی نوشته که در مصر مشهور بانجیر افرنجی است و آن را انجیر هندی نیز نامند و درخت آن در اطراف صنعا و شجر و در مصر نیز بهم می رسد و لیکن نجیب و خوب نیست تا بدو ذرع بلند می شود و برک آن بسیار غلیظ و خشن و مشرف و پهن مانند برک انجیر و حال آنکه مثل آن نیست و ثمر آن از شاخهای آن برمیاید و بزرگ می شود تا بقدر خیار کوچکی و در اندرون پوست آن دانه مائل بطعم انجیر و لیکن بسیار کم شیرینی و لبن آن مانند لبن انجیر است و برک آن را چون در زمین دفن کنند سبز می گردد و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که ازین ظاهر می گردد که انجیر بغدادی باشد و در لازو کرم سیرات و در مازندران موجود است و مترجم صیدنه ابو ریحان و صاحب اختیارات بدیعی نوشته اند بجوز القی ماند اما سروی شکافته و مثلث شکل و بسرخ مائل و منبت آن یمن و از انجا باطراف می برند

ص: ۸۵۶

"طبیعت آن

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

قاطع نرف الدم و نفث الدم و بلغم و جالی قصبه رئه و صوت و رطوبات غلیظه لزجه معده بقی و شیر آن جهت قوبا و آثار و تحلیل اورام بارده و سقوط دانه بواسیر طلاء و سائر اجزای آن جهت وثی و جبر کسر شرابا و طبیخ آن مقی بلغم و اخلاط غلیظه بقوت

و ضماد برک آن جهت التیام جراحات مفید مقدار شربت از تخم و ریشه آن سه درم
مضر معده مصلح آن کثیرا است و کویند طریق استعمال آنست که با مطبوخ تخم
سرمق و فوتینج و شبت حلکنند و بیاشامند قی بلیغ آورد

"فصل الرء مع المیم"

"رماد"

بفتح را و میم و الف و دال مهمله بفارسی خاکستر و بهندی راکهه نامند

"ماهیت ان

معروف است که عبارت از سوخته خاک شده اجسام است و از هر جسمی که باشد
منسوب بدانست مانند رماد عقرب و سرطان و کرم و امثال اینها و بیشتر اطلاق برمد
اخشاب می نمایند

"طبیعت ان

خشک و مجفف مائل بحرارت و آن مرکب از جزو بارد ارضی کثیف بسیار و جزو
دخانی حار ناری لطیف اندک است که از شستن جزو دخانی حار آن زائل می گردد و
جزو ارضی بارد آن باقی می ماند و کیفیت رماد هر چیز تابع اصل آنست در حرارت و
برودت و حدت و غیرها مانند رماد نوره که حاد است و رماد شجرتین که جالی است و
رماد بلوط که قابض است و رماد کرم که با قوت محرقه است و مفتته و رماد عقرب از
ان اقوی است و همچنین خاکستر چوب تاک بعضی سرد و خشک و بعضی کرم
دانسته اند بهترین آنست که از چوب درخت سال خورده باشد

۴۵۳ و آتش چوب آن تا مدتی می ماند و تا چند ماه گفته اند خصوص کهنه کوهی و صحرائی آن

"افعال و خواص ان

ضماد آن با سرکه جهت بیضه و خوزه و شقیقه و تحلیل اورام و کزید کی جانوران سمی و سگ دیوانه و آشامیدن آن مقدار نیم درم جهت قروح و جروح کرده و تفتیت حصاه مفید و چون بانظرون و سرکه بر گوشت زائد که بر پوست خصیه بهم رسد ضماد نمایند زائل سازد و بازیت و یاپیه کهنه و عسل جهت شدخ عضل و استرخای مفاصل و تعقد اعصاب نافع مضر رئه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا نیم درم و رماد قصب یعنی خاکستر نی بهترین آن نبطی آنست

"طبیعت این

مانند کرم است مفتوح سدد و التیام دهنده قروح و قلع آثار مضر رئه مصلح آن کثیرا یا قند مقدار شربت آن یک دانک" و رماد بلوط یعنی خاکستر چوب بلوط قابض و حابس نرف الدم جمیع اعضا و مسکن اورام و مانع اكله و رافع قرحة قضیب خصوصا سده مراره و قروح مقعده و چون بحریر بپزند و سه روز هر صبح ناشتا دو درم آن را با شراب سیب یاشامند جهت رفع بلت و رطوبت معده مفید" و رماد قرع یعنی خاکستر کدو و خاکستر پشم مغموص در قطران و زنت جهت قرحة قضیب و مقعده مجرب است" و رماد ماذریون جالی و معفن و جهت روشنائی چشم مفید" و رماد عش خطاطیف یعنی خاکستر اشیانه پرستوک بهترین آن آنست که اشیانه در موضع بسیار هوادار ساخته باشد

"طبیعت ان

ص: ۸۵۸

سرد و خشک

"افعال و خواص آن"

آشامیدن آن جهت رفع دشواری زادن نافع و کویند مضر شش مصلح آن سکنجین است دستور احراق آن آنست که در کوزه کنند و بکل حکمت بگیرند و در تنور کرم گذارند و بعد از یک ساعت بر آورند و سائیده بکار برند " و رماد سرطان و غیره در سرطان مذکور شد و رمادین باقلا یعنی خاکستر گاه باقلا در هنگام تری ضماد آن و دلوک آن در حمام جهت ازاله جرب اسود و جدری نافع

"رمان"

بضم را و فتح میم و الف و نون بفارسی انار نامند و بهندی نیز

"ماهیت آن"

انواع می باشد بری و بستانی و بهترین آن بستانی شیرین بیدانه است که املسی نامند لطیفتر از سائر اقسام و بهترین آن رسیده بزرک دانه شاداب آنست

"طبیعت آن"

مطلق آن بارد رطب و برودت آن از دوم نکذشته و رطوبت آن از اول باقوت قابضه که مفارقت از جمیع اجزای آن نمی کند تا آنکه آب افشردۀ آن نیز همین اثر دارد هر چند قبض آن محسوس نیست و پوست آن بارد یابس شدید القبض دابغ و ترش آن سرد و تر از شیرین آن و خالی از بیسی نیست و انار ترش جارد و خراشندۀ امعا است حتی

آنکه اگر ناشتا بسیار بخورند سحج امعا بهم رسد و استسقای بارد را مضر و کل انار شدید القبض بارد است و جمیع اجزای درخت آن شدید القبض و پوست آن شدید القبض تر

"طبیعت شیرین آن

سرد باعتدال و در اول تر و با قوت قابضه

ص: ۸۵۹

"افعال و خواص ان

قلیل غذا و مولد خلط صالح و نفاخ و لهذا در محرورین باعث نعوظ گردد و جالی و مفتوح و ملین بطن و مدر بول و مورث تشنکی و خوردن آن بعد از طعام در محرورین باعث انحدار آن و گفته اند این فعل کلی است و جهت تصفیة روح کبدی و تقویت کبد و استسقای زقی و سوء القینه و یرقان و سپرز و خفقان و درد سینه و سرفه حار و تصفیة صوت و فربه کردن بدن و نفوذ فرمودن غذا و رفع جرب و حکه و نیکوئی رنگ رخسار نافع و اکثار آن مفسد غذا و مرخی معده و مضر صاحبان حمی بسبب نفخ و تکثیف آن مسام را و مصلح آن انار ترش و در بارد المزاج زنجبیل پرورده و رب انار شیرین در افعال قویتر از آب آن و مرخی معده و مصلح آن مصطکی است و شراب آن خصوصاً منافع بسیار دارد و چون سر انار شیرین را سوراخ کرده بدفعات به قدری که کنجایش داشته باشد با روغن بادام شیرین یا روغن بنفشه در آن ریخته بر روی آتش گذارند تا روغن را جذب کند و بحدی رسد که دیگر جذب نکند مکیدن آن جهت وجع صدر و سعال مزمن یابس مجرب

۴۵۴ و بدستور آشامیدن آب آن با شکر و نشاسته و صمغ عربی و روغن بادام که نیم گرم باشد همین اثر دارد و عصیر آن را چون در شیشه کنند و در آفتاب گذارند تا غلیظ گردد پس در چشم کشند روشنائی آن را بیفزاید و هرچند این کهنه تر شود بهتر می گردد و دانه آن با عسل جهت درد گوش مفید و خوردن آن نفاخ و مولد ریاح در معده و ذرور کل سوخته آن جهت التیام جراحات و خشک نمودن آن مفید و غنچه ناشکفته آن از سه عدد تا هفت عدد بحسب سن و قوت مزاج اطفال با قدری برکهای نورسته ام غیلان و قلیلی زیره سفید سائیده سنک تاب نموده باطفال شیرخوار و یا بزرگتر از آن در حالتی که ایشان را اسهال عارض گردد و کهنه شود خواه بسبب دندان برآوردن باشد و یا غیر آن سه روز متوالی و یا تا هفت روز مفید

ص: ۸۶۰

"ورمان مز"

یعنی انار میخوش ترش و شیرین در سردی و تری مائل باعتدال و در سائر افعال قریب بانار شیرین و در تسکین حدت صفرا و ثوران خون از آن زیاده و صفراوی مزاج را الیق از انار شیرین ترش صرف و آشامیدن آب انارین که با شحم فشرده باشند از نیم رطل تا یکرطل و بیست درم شکر خام جهت اسهال صفرا و تقویت معده و رفع تپهای صفراوی و یرقان و جرب و حکه نافع و درین افعال مانند هلیله زرد است و چون آب انارین را در ظرف مس کرده بقوام آورند جهت سلاق و جرب و تقویت باصره و جراحات مزمنه و خبیثه نافع

"رمان حامض"

یعنی انار ترش در دوم سرد و خشک و قابض و مسکن لهیب و حرارت معده و کبد حار و غلیان خون و صفرا و مانع انصباب مواد بمعده و مدر بول و جهت منع صعود

بخار بدماغ و رفع دخانیت آن و رفع خمار و قئ و خفقان حار و اکثر آن مورث قرحۀ امعا و سحج و چون بعد از طعام بخورند مانع صعود بخار است بدماغ و مضر مبرودین و مضعف جاذبۀ جگر و قوت باه مصلح آن انار شیرین و زنجبیل پرورده و اسفیدباج با توابل و سیر و اکتحال آن جهت ناخنه و سبل نافع و مضمضه و نکاهداشتن آن در دهان جهت منع قروح خبیثۀ آن و بدستور چون در ظرف مس با عسل طبخ جید دهند جهت اکلۀ دهان مجرب و چون عصارۀ آن را طبخ دهند تا غلیظ گردد و با عسل ممزوج کرده جهت قروح انف و وجع اذن قطورا و جهت قروح خبیثه و بردن لحم زائد ضمادا نافع و ضماد آنکه مهرا پخته باشند با پوست و تخم آن جهت جرب و حکۀ صفراوی مجرب و طلای مطبوخ آن درست در شراب جهت تحلیل اورام بיעدیل و سویق آن قابض و جهت رفع خواهش خوردن کل و امثال آنکه زنان حامله و دیگر آن را بهم رسد مؤثر و رب انار ترش در افعال قویتر از آب سویق آنست و بدستور شراب آن و چون جوف انار ترش را خالی کرده در سرکه بجوشانند تا مهرا شود و منعقد گردد پس بقدر فلفلی حبوب بندند پانزده عدد و یا زیاده از ان جهت رفع اسهال مزمن و سحج مخوف و قرحۀ امعا و مقعده مجرب و رب انارین در دوم سرد و در اول خشک و قابض و جهت رفع التهاب و تسکین تشنکی مفرط و تپهای تند و قئ و خمار و رفع خواهش ردیۀ حوامل و فساد رنک رخسار و دفع غم نافع و مضمضه به آب طبیخ آن جهت تقویت لثه و آشامیدن آن جهت سلس البول و آشامیدن سائیدۀ آن بقدر یکدرهم به آب کرم در رفع کرم معده و حب القرع بיעدیل و طبیخ از بیخ انار درین باب از مجربات است و جهت لثۀ حار و درد دندان مضمضۀ آن بיעدیل و اناردان قابض تراز رب هریک و در افعال قویتر و کوبیدۀ ترش آن با مویز بالسویه و خمس آن زیرۀ کرمانی جهت رفع قئ و تقویت معده مجرب مضر سحج و سرفه مصلح آن مو و جلوس در آب طبیخ آن جهت رفع سیلان طمث و خروج مقعدۀ اطفال و ضماد آن با

عسل جهت رفع آثار آبله و طلای سوخته آن با عسل بر سینه و معده جهت نرف الدم و نفت الدم و حقنه به آب آنکه با برنج و جو مقشر بو داده جوشانیده

ص: ۸۶۱

۴۵۵ باشند جهت رفع اسهال و سحج و تغسیل مقعده بآن جهت قطع خون بواسیر و امراض مقعده مفید و کل انار در افعال مانند کل انار فارسی است و ذرور آن جهت قطع خون بن دندان و التیام جراحات و قلاع و فتق و مضمضه بطبیخ آن جهت استحکام دندان متحرک و قطع آمدن خون از لثه و رفع قلاع و ضماد کل آن با برک کرم تازه بر فم معده جهت رفع قی مفرط و قطور عصاره کل آن با کلاب در چشم جهت منع انصباب مواد بدان و تحلیل ورم آن و با آب عنب الثعلب و با آب برک لسان الحمل جهت قرحه احلیل و نشف رطوبت و اندمال آن و انصباب مواد بدان و با آب قراح جهت سحج موزه و کفش و ابتدای داخس و با سرکه جهت حمزه که باد سرخ است مفید و با دردی خمر جهت جشای عارض در چشم بشرط مداومت بران و عصاره پوست رمان و شحم آن قائم مقام عصاره کل آنست و بدستور عقید عصاره درخت آنکه در اواخر ربیع گرفته باشند و کویند چون هفت عدد غنچه ناشکفته آن را بنهجی بلع نمایند که بدست نرسد جهت قطع بروز دمامل و رمد تا یک سال مجرب است و دانه‌های زردی که در اقماع انار می باشد شبیه بزوردر در جمیع افعال مانند کل آنست و چون انار را طبخ نمایند تا مهرا شود و چهار درهم از آن را با آبی که در ان طبخ یافته است با دو اوقیه آرد خبز حواری و یا آرد دخن طبخ نمایند تا مانند عصیده گردد پس بران زیت خام و یا روغن کل ریخته بخورند جهت رفع اسهال ربع مایوس العلاج مجرب چون صاحب تپ بعد اندک غذائی آب انار را خواه شیرین باشد و خواه ترش بمکد نافع است او را و لیکن اگر پیش از غذا باشد بهتر است از بعد از ان مگر آنکه لیتی در طبخ باشد و یا تهوع و قی معلوم گردد و چون انار درست را در شراب طبخ

نمایند تا پخته گردد پس بسایند و بر کوش بندند جهت ازاله درد آن مجرب است و
 آش رمان و افشرج و برود رمانین و جوارش و حقنه و حب و حریره و خوشاب و دواء
 الرمان و دهن و رمانیه و رب و سفوفات و سکنجبین رمانی و سویق و اشربه و طلا و
 عصاره و لعوق و ماء الرمانین و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شدند

ص: ۸۶۲

"رمان بری"

که مض نامند بضاد معجمه

"ماهیت ان

حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که ثمر آن حب القلقل است و حکیم میر عبد
 الحمید در حاشیه تحفه نوشته که در حوالی کورکله پور از بلاد هند سرکار صوبه اود
 کثیر الوجود است سه چهار برک از زمین برآمده کل می کند و کل آن شبیه بکل انار
 و برک آن مانند برک کاسنی و اصلا چوب ندارد و ثمر آن شبیه بانار و بزرکی انار
 متوسطی و طعم آن شیرین در زمین می رسد و خسته آن بزرک

"افعال و خواص آن

ضماد بیخ آن با مساوی آن صبر سقوطری و طین ارمنی جهت ضربه و سقظه مجرب
 درد و سه دفع و جمع آن را زائل می کرداند

"رمت"

بکسر را و سکون میم و نای مثلثه

"ماهیت آن

نباتی است از جنس نخود و شبیه بشیخ بیلندی قامتی و رنگ آن مانند شیخ و اغبر نیست و بعد از خشک شدن بسیار زرد می گردد و از آن چیزها رنگ می توان نمود و کویند از مجاورت آن رنگ شخص مجاور زرد می گردد

"افعال و خواص آن

دخان آن جهت زکام نافع و باعث کریختن هوام است و قلی که از سوخته آن بهم می رسد کویند بهتر از قلی اشنان است

"رمل"

بفتح را و سکون میم و لام بفارسی ریک روان و باصفهانی ماسه و بهندی ریت نامند

"ماهیت آن

معروف است بهترین آن ریزه خالص از خاک است

"طبیعت آن

در سوم خشک و مجفف

"افعال و خواص آن

ص: ۸۶۳

کرم کرده آن جهت نشف رطوبات و استسقا بعنوان بستن و دفن در آن کردن مفید و
حمول سائیده آن جهت قطع حیض و منع حمل بغایت مؤثر و بالخاصیت آب بدمزه
بدطعم را خوش طعم می گرداند بالعکس آب خوش مزه را بدمزه

۴۵۶

"رم رام"

بفتح را و سکون میم و فتح را و الف و میم

"ماهیت ان

قرطم بری است کویند قرصنه است و برک آن خرد و پهن و خاکی رنک و جهت
دفع مضرت سم مار و کزدم و انواع هوام نگاه می دارند و طریق استعمال آن آنست که
برک آن را در آب اندازند و بگذارند تا قوت آن در آب آید پس آن آب را باو دهند
که او را کزیده و قلی که از آن حاصل می شود ضعیف از قلی اشنانست

"فصل الراء مع النون"**"رند"**

بعربی اسم راسن بری است بلغت شام غار نامند و کویند صندل است

"فصل الراء مع الواو"**"روسی"**

بضم رای و همزه و واو و سین مهمله جمع راس است و بفارسی کله نامند

"ماهیت ان

معروف است مراد از آن کله و مغز آنست از حیوانات و بهترین آن مغز کله کوسفند
جوان فربه است

"طبیعت آن

نسبت بسائر بدن حیوان ابرد و ارطب است و بحسب طبع هر حیوان مختلف می باشد در
کیفیات اربع و قوت و ضعف و غیرها

"افعال و خواص آن

کثیر الغذاء و بطی الهضم و چون هضم و استمراء یابد بدن ضعیف را قوی کرداند و منی
ببفزاید و جهت اصحاب کدو ریاضت نافع و مضعف معده و بدبو کننده جشا و بول
مصلح آن خوردن با خردل و سرکه آبکامه و صعتر است و گوشت خدین آن کرم تر و
رطوبت آن کمتر و غذائیت آن زیاده و هر دو چشم آن چرب تر و سریع النزول و
گوشت زبان آن ضعیف تر همه اجزای آنست و مغز آن ابرد و ارطب کل اجزای آن و
پوست آن اعدل و بطی الهضم تر و غلیظتر و غضاریف آن ردی تر همه اجزا و بطی
النزول و مورث قولنج و غضاریف دماغ آن ردی تر مصلح چشم آن نمک سیاه و زبان
آن نمک باعتدال و بناکوش آن سرکه و صعتر و اشترغار و پوست کله و غضاریف آن
را حتی المقدور نباید خورد و اگر مضطر و ناچار کردند بخوردن آن باید که با کف
خردل و مصطکی و دارچینی قلیه پخته بخورند اما بسیار و شکم سیر نخورند بلکه
برجوع صادق و ریاضت شدید اندک بخورند و اگر دیر منحدر شود مصطکی و عود
هندی بخایند و اگر ثقل کند باید که مبادرت باخراج آن بقی کنند و اگر قی دشوار
آید و یا عادی بدان نباشند اسهال ببعض جوارشات مسهله نمایند و بهتر آنست که در
بلدان رطبه و حاره صاحبان امزجه ضعیفه کله و پاچه نخورند اصلا و انکور بالای کله
نخورند که مضر است و نطول سر بچه کوسفند و پاچه آن جهت تسکین اوجاع سر

یابس هنگام انتهای علت و جهت ترطیب سوء مزاج دماغ یابس و جنون و بیخوابی و امثال اینها نافع و حقه بمرق سر بچه کوسفند مرطب امعا و کرده و اعصاب و مهیج باه و ملین اورام صلبه باطنیه و سرهای ماهی کوچک نمک سود خشک کرده سوخته جهت شقاق ملازه و مقعده و ورم لاه و کرده و سائر اورام صلبه و امثال اینها بادهان مناسبه و با آبهای مناسبه نافع است

ص: ۸۶۴

"رواصیر"

بفتح رای و واو و الف و کسر صاد بی نقطه و سکون یای مثناه تحتانیه و رای مهمله

"ماهیت ان

عبارت از بقولی است که در آب پخته و در روغن بریان نموده در آب میوه های ترش مانند انار و سیب و به و ریاس و آب غوره و سماق و یارب و یا شربت اینها و یا ماست و یا کشک اندازند و تناول نمایند و از جمله اغذیه است و بفارسی بورانی نامند

"طبیعت ان

بحسب آنچه از ان می سازند مختلف می باشد

"افعال و خواص آن

مسکن صفرا و حدت خون و مبرد و محرور المزاج را نافع و مضر مبرودین و ثقیل و بطئ الهضم بسبب غلظت آن و نفاخ و قابض شکم و مهیج امراض رحم است

"رویایان"

بضم رای و سکون واو و کسر بای موحد و فتح یای مثناه تحتانیه و الف و نون و اریبان
نیز آمده و بفارسی ماهی

۴۵۷ رویان و ماهی میک و بهندی جهینکامچهل نامند

"ماهیت ان

حیوانی است آبی و حلال با دست و پاهای بلند و غلاف جثه آن صدفی و کوچک آن
بقدر ملخ بزرگی و بزرک آن تا بیک شبر و نیم تا دو شبر و زیاده هم و سرخ رنگ و
گوشت آن نیز سرخ رنگ و صلب و دیر پخته می شود و غیر جراد البحر است چه آن
کوچک پرداز است و در جراد البحر مذکور شد و رویان کوچک را با آب و نمک
جوش داده و خشک نموده از سواحل دریا باطراف می برند و آن را در فارسی میک
می نامند بریان کرده با نمک می خورند و با روغن و پیاز بریان کرده با برنج پخته دم
داده و با بالای طعام نیز ریخته و یا قلیه پخته می خورند

ص: ۸۶۵

"طبیعت

تازه آن

در دوم کرم و در اول تر و نمک سود آن از ان کرم تر و خشک تر

"افعال و خواص ان

مبھی و مولد خون صالح و منی و مسخن کرده و رحم و معین بر حمل و کثرت اولاد و
بطئ الهضم و با سکنجبین مسهل و مخرج حب القرع و چون با روغن کردکان و یا

روغن کاو یا نارجیل و با پیاز ورق کرده بریان نمایند و با کندنا طبخ نمایند مانند قلیه و با تخم مرغ نیمبرشت تناول نمایند بغایت محرک باه و مسخن رحم است و اکتحال خشک سائیده آن با فلفل جهت رفع شبکوری نافع و ضماد کوبیده آن با نخود سیاه بر شکم مخرج حب القرع و بتنهایی محلل اورام صلبه و جاذب پیکان و خار از بدن و طلای پخته مهرای آن در روغن زیتون جهت وجع مفاصل و نقرس نافع و نمک سود آن محرک باه مبرودین و مولد منی ایشان و مولد سودا و حکه قوی و امراض سوداوی و بجوش آورنده خون صفرا مصلح آن بامری یعنی آبکامه و سرکه و ربوب حامضه و بعد از ان شراب انار مننع و جوارش سفرجل مسهل خوردن مصلح تازه آن خصوص در مبرودین کرویا و قرص عود هندی و امثال اینها است

"روذااریدنا"

بضم را و سکون واو و فتح ذال معجمه و الف و فتح همزه و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح ذال معجمه و الف لغت یونانی است بمعنی اصل الوردی

"ماهیت ان

بیخی است شبیه بقسط و سبکتر از ان و بعد از سائیدن بوی کل سرخ از ان ظاهر می گردد

ص: ۸۶۶

"طبیعت ان

در اول سوم کرم

"افعال و خواص ان

ملطف و محلل و جهت رفع صداع بارد معرب خصوصا چون با ناردین مخلوط کرده
در آب جوش دهند و بدان نطول نمایند بر سر

"روسختج"

بضم را و سکون واو و ضم سین مهمله و سکون خاء معجمه و فتح تاء مثناه فوقانیه و
جیم معرب روی سوخته فارسی است و آن را را سخت نیز نامند

"ماهیت ان

مس سوخته است و دستور احراق آن در دستورات مقدمه مذکور شد و بهترین آن سیاه
مائل بسرخی آنست و سیاه آن زبون زیرا که بسیار سوخته و فاسد شده است

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

بسیار قابض و مجفف و تند و جذاب و منقی جراحات و مدمل و جالی غشاوه چشم و
مانع زیادتی قروح خبیثه و جهت بردن گوشت فاسد زائد مؤثر و قتال و مغسول آن
ملایم تر و آشامیدن یک درم آن با موم و روغن کنجد که مصلح آنست مسهل قوی
مای اصفر بقوت و جهت استسقا نافع و با آب باران و عسل مقی قوی طریق غسل آن
مانند اقلیمیا است

"روی توتیا"

شبه است و مشهور بروح توتیا است چه آن توتیای معدنی غیر مصنوع است بخلاف سائر اقسام روی اسم فارسی طالیقون است و آن را مصنوع از چهار وزن مس و یک وزن و نیم سرب سازند و اهل هند این را بهنکار بفتح باء موحدده و خفای ها و سکون نون و کاف فارسی و الف و راء مهمله نامند

ص: ۸۶۷

"فصل الرء مع الهاء"

"رهشی"

بفتح را و سکون ها و کسر شین معجمه و یا بفارسی ارده نامند

"ماهیت ان

کنجد مقشر بریان نرم سائیده

۴۵۸ است که مائع باشد و روغن از ان جدا نکرده باشند

"طبیعت آن

کرم و تر

"افعال و خواص آن

مبھی و مسمن و غلیظ و دیرهضم و مفسد اشتها و بطئی الخروج از معده مصلح آن عسل و سرکه و ملین صلابات ظاهری و باطنی و مفتح جشای احشا و منضج دمامیل و خراجات و مسکن و جمع و حدت و خشکی عضو باآتش و یا بارود سوخته ضمادا و

طلاء و آنچه از مغز پسته و زردآلو و شفتالو و غیر آن ترتیب دهند در آثار مانند اصل آنست

"فصل الرء مع الیاء المثناه التحتانیة

"رئه"

بکسر را و فتح یاء مثناه تحتانیة و ها بفارسی شش و بهندی پهپیره و بترکی ابکمه نامند

"ماهیت ان

معروف است و بهترین آن رئه بره و بزغاله شش ماهه تا یکساله است خصوص که کوهی باشد

"طبیعت ان

کرم و تر و بقراط سرد و تر و روفس خشک دانسته

"افعال و خواص آن

جهت مرضی و ناقهین که خواهش کوشت داشته باشند قلیل آنکه اطراف آن را که نرم باشد بریده بریان نموده باشند نافع و کویند مداومت خوردن آن مورث سل و بطئی الهضم و قلیل غذا و مولد خلط بلغمی است مصلح آن کرویا و سرکه که در ان بخیسانند پس بریان کنند مضر معده مصلح آن حب الآس و شکر است

ص: ۸۶۸

۴۵۹ و ضماد کرماکرم آن جهت تحلیل ورم چشمی که بر سفیدی آن نقطه سرخی بهم رسیده باشد و رئه بز و خنزیر و کربه و خرس و جمل جهت سحج و ورمی که در پا از

کفش و موزه و امثال آن بهم رسیده باشد مفید و بدستور ضماد محرق رئه آنها
 کرماکرم چون بی نمک آن را بر آتش بریان کنند و خونابی که از آن آید بر تالیل و
 قوبای یابس طلا نمایند زائل سازد خصوصا که رئه بز یکساله باشد و محرق آن جهت
 رفع سحج مؤثر و رئه حمار الوحش را چون خشک کنند و بکوبند و بیاشامند جهت
 ضیق النفس نافع است"

"ریاس"

بکسر را و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح باء موحده و الف و سین مهمله بفارسی ریواس
 و ریواج و جگری نیز نامند

"ماهیت آن"

نباتی است بقدر یک ذرع و شبیه بسلق و از وسط آن یک و یا دو ساق روئیده اندک
 پهن قریب بدو انکشت و بحجم یک انکشت و بر بالای آن پوستی سبز رنک و مزغب
 و طرف متصل به بیخ آن مائل سفیدی و اندک بنفشی و طرف بالای آن سبز و مانند
 پوست بیخ کاهو بطول از آن جدا می گردد و مغز آن سفید رنک نازک آبدار ترش با
 اندک عفوصتی و سر ساق آن متشعب و در بین شعبها پردهای سبز خشن و بالجمله
 ساق آن شبیه بساعد انسان باریکی و سر آن شبیه به پنجه مرغابی و کل آن سرخ رنک
 و طعم آن اندک ترش با شیرینی کمی و منبت آن مواضع برف نشین و کوهستان بسیار
 سرد و بهترین آن فارسی سفید لطیف شاداب میخوش آنست که ساق آن سطر و بلند
 باشد و بیخ آن راوند است چنانچه ذکر یافت و ریاس معمری منسوب است بمعمر
 نیشاپوری و آن اول کسی است که ریاس را یافته مترجم صیدنه ابو ریحان کوید که
 بیخ ریاس تا به آب نرسد برک برنمیآورد و در بعضی مواضع سی سال باید تا برک
 برآورد درین مدت بیخ آن بتدریج در زمین بزرک می شود تا بمقدار بیخ درخت خرما

رسد در بزرگی و آن را راوند کویند و چون نبات آن بزرگ شود هر برکی از ان مشابه بدست او می باشد وارد شیر را راوند دست بدان سبب کویند که دستهای او بلند بود و هر شاخی از نبات آن را تخم نباشد بلکه از میان نبات آن هر سال قضیبی برآید و بر سر آن تخم آن باشد و بر حوالی آن قضیب ساقهای ریاس برآید بشکل دست آدمی

ص: ۸۶۹

"طبیعت ان

در دوم سرد و خشک

"افعال و خواص ان

ملطف و با قوت قابضه و مفرح و مقوی معده و احشا و جگر حار و تحریک اشتها و قاطع قئ صفراوی و تشنکی و غثیان و مسکن حدت صفرا و خون و صافی کننده آن هر دو و جهت رفع مستی و خمار و خفقان و وسواس و بواسیر و طاعون و وبا و جدری و حصبه و اسهال حار صفراوی و یرقان و تپهای حار و صفراوی و مداومت آن مانع بروز دمل و اکتحال عصاره آن جهت تقویت باصره و رفع بیاض و ضماد آن با آرد جو جهت باد سرخ و نمله نافع مضر سینه و باه و مجفف اعصاب و مورث قولنج در مبرودین مصلح آن شربت عود و انیسون و عسل مقدار شربت از آب آن تا سی درم بدل آن حماض اترج و آب غوره و رب زیاس قویتر از آب آنست و شربت آن وحشت و جنون و رفع بخارات و احتراقات را نافع است"

"رئه البحر"

بکسر را و فتح یا و ضم تا و الف و لام و فتح باء موحد و سکون حا و را هر دو مهمله

"ماهیت آن

چیزی است شبیه بشیشه وقتی که تازه تر باشد در کنار دریاها یافت می شود

"افعال و خواص آن

ضماد آن جهت نقرس و شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد نافع است

"ریحان"

بفتح را و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح حا و الف و نون بفارسی شاهسفرم و بهندی نازبو و نکدبابری نیز نامند

ص: ۸۷۰

"ماهیت آن

اسم جنس است و او را انواع است و در شاهسفرم مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی "

"ریحان السلیمان"

آن را جمسفرم و جماهو سلیمان نیز نامند

"ماهیت آن

گیاهی است از جنس عشقه شبیه بشبت تر و تازه و برک آن شبیه ببرک خطمی و کل آن سفید و کوچک و دانه آن سیاه مانند فلفل و گیاه آن بر اشجار می پیچد و در کوهستان فارس بهم می رسد و در اصفهان و دارالمرز بر درختها می روید و در تنکابن دیسمونو نامند

"طبیعت ان

کرم و خشک و ابو ریحان تا چهارم گفته

"افعال و خواص ان

ملطف و مجفف و مسهل بیغائله سودا و منقی خون از احتراقات و مسکن نفخ و محلل
ریاح و رطوبت لزجۀ معدۀ و ضماد طبیخ آن جهت بواسیر و امراض سوداوی و درد
رحم و طلای آن با عسل جهت ورم بلغمی و با سرکه جهت حمزه و اورام حاره و
حمول آن با روغن کل جهت درد رحم و آشامیدن و طلا کردن شکوفۀ آن جهت لقوه
و فالج و کزیدن عقرب نافع مقدار شربت از برک آن تا سه مثقال و از آب آن تا ده
درم و اکثار آن مصدع مصلح آن روغن نیلوفر و کافور بدل آن مرزنجوش و کویند
بدل آن نیم وزن آن شیخ و نیم وزن آن عنب الثعلب است و کویند بسبب آنکه در
چهارم کرم و خشک است سرما بدان ضرر نمی رساند و مدتها می ماند و اگر مدتها
آب نیابد محتاج به آب نیست بلکه اشجار مجاور خود را از ریشۀ خود سیراب می
کرداند و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که در کتب ادویۀ مفردۀ نوشته اند که
گیاهی است در اصفهان مشهور بکل عقرب است و جهت عقرب و رتیلا و زنبور
کزیده شربا و ضمادا مجرب و برک آن از لبلاب کوچکتر و کل آن مانند خوشۀ بنفش
و اندرون آن زرد رنگ و کوچک است اما همیشه سبز نیست و آن سطاریون است و
مذکور می شود و کویند قسم جلی آن را برک آن مانند شبت و کل آن سرخ با
سفیدی می باشد

ص: ۸۷۱

"ریحان الکافور"

آن را ریحان یهودی و شجر الکافور نامند و کویند بفارسی سوسن نامند

"ماهیت آن

گیاهی است کل و شاخ آن شبیه بشبت و برک آن شبیه ببرک انار و از آن ریزه تر و کل آن کبود مائل بسفیدی و از جمیع اجزای آن بوی کافور آید خواه تر باشد و خواه خشک

"طبیعت آن

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

آشامیدن آب آن جهت تفتیح سده و یرقان و قطع سیلان خون اعضا و بوئیدن آن بسیار محلل رطوبات چسپنده باغشیه دماغ و ادمان آن محلل اخلاط غلیظه دماغیه و تحلیل اورام و ذرور آن جهت قروح و جراحات نافع مضر محرورین مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن یکدرهم و از آب آن تا هفت درهم است"

"ریش"

بکسر را و سکون یا و شین معجمه بفارسی پر نامند

"ماهیت آن

معروف است و عبارت از پر طیور است

"افعال و خواص ان

ذرور سوخته اقسام آن جهت التیام زخمها نافع و موی بسیار نرم باز که کژک نامند در قطع خون جراحاتها قائم مقام موی نرم خرکوش است و چون از بیخ بر طیور آنچه بزرک و سفید و مجوف باشد جدا کرده بسوزانند و بشویند و خشک کنند و در بینی دمند رعافی را که بهیچ چیز بند نکردد فائده بخشد و مجرب است و در جمیع نرف الدم بیعدیل است خصوصا پر طاؤس

"باب یازدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها زای معجمه است"

"فصل الزای مع الالف"

"زاج"

ص: ۸۷۲

بفتح زا و الف و جیم معرب از زاک فارسی است

"ماهیت ان

از معدنیات است و اقسام می باشد و غیر شب است و سفید و سرخ و زرد و زرد آن منقلب بسبز می گردد و سفید آن را قلقدیس و شوغار و زرد را قلقطار و سبز را قلقدند و قلقدت سوری نامند و بشیرازی زاج سیاه

"زاج ایض"

بفارسی زاج سفید و یونانی خلل القیس و بهندی پهتکری نامند

"ماهیت ان

چیزی سفید و اندک مائل بزردی و خفیف الوزن و بهترین آن مصری براق شبیه بزرنیخ بدخشی است که چون در دست بمالند زود ریزه گردد و پاک باشد از آرایش و کوفته نباشد و آنچه را که خواهند رنگ کنند و خوب رنگین صاف یکسان شود اولاً در آب محلول آن تر نموده خشک کرده پس رنگ می نمایند و معدن آن اکثر جاها است از آن جمله پنجاب از صوبه لاهور در قصبه بهره مشهور بخوش آب و نمک سار ما بین نهر جهناو و رای که معدن نمک است شرقی آن معدن زاج است و در حین برآوردن مانند نمک اندک نرم می باشد و برسیدن هوا بدان صلب می گردد

"طبیعت ان

در اول سوم گرم و خشک و مائل باعتدال و الطف همه اقسام است

"افعال و خواص ان

بسیار قابض و جالی و در جمیع افعال قریب بزاج زرد است و آشامیدن ثلث درم تا نیم درم آنکه با دو وزن آن نبات سفید نرم سوده کف کنند و بالای آن شیر کاو تازه دوشیده بقدر نیم آثار هندی که همان مقدار آب داخل کرده باشند نهار بیاشامند و اگر آن مقدار شیر و آب را بیک دفعه نتوانند اشامید بدفعات بیاشامند و وقت شام نیز همین مقدار زاج و نبات با شیر و آب بیاشامند و از ترشی و بادی و کوشت پرهیز نمایند و تا هفت یوم بدستور بعمل آورند جهت رفع قرحه کرده و مئانه و احلیل و تحلیل ریاح آنها و تفتیت حصاه نافع و اگر برای تفتیت حصاه تا پانزده یا بیست یوم بعمل آورند بهتر است و چون دو جزو آن را با یک جزو اقلیمیا با سرکه سائیده در ظرف سفالی کرده چهل روز تابستان در آفتاب در زیر سرکین اسپ دفن کنند بغایت تند و جالی می گردد و ازاله بیاض غلیظ و ناخنه می نماید و در ازاله کوشت زائد زخمها ببعیدیل و اکتحال زاج محرق جهت تنقیه چرک کوشهای چشم و با عسل جهت سطبری پلک

آن و نفوخ آن در بینی جهت رعاف و بدستور طلای آن بر یافوخ با آب کنندنا و با
 قیروطی جهت اکلۀ دهان و بعضی با خمر سائیده بدستور مذکور می سازند و آن
 نیکوترین دوائی است برای جرب طلاء و طلای زاج با آب کشنیز جهت حمره و سلعه
 و جرب و حکه و خشک ریشه بستن زخمها و ذرور آن جهت قروح خبیثه و نرف الدم
 همه اعضا و ورم بن دندان و عضلات حلق و فرزجه و حمل آن با آب کنندنا جهت
 نرف الدم رحم و فتیله آن با عسل جهت قرحه کوش و رفع چرک آن و جهت بواسیر
 و نواصیر مفید و قطور قلیل محلول آن در آب باران جهت تنقیه بصر و رفع غشاوه رقیق
 و بیاض و امثال اینها نافع است

ص: ۸۷۳

۴۶۱

"زاج احمر"

قسمی از زاج سفید مائل بسرخ است و جوف آن سیاه و با تجاویف و ثقبها و با
 زهومت و غلیظتر از سائر اقسام و در جمیع افعال مانند آنها است و از آن آنچه صیقلی و
 بنفش است ضعیف تر و شیخ الرئیس در قانون نوشته که اطبای قبل ما و اطبا در زمان ما
 تجربه نموده اند که آشامیدن یک درم زاج سرخ بلخی موی سفید را می ریزاند و بجای
 آن موی سیاه می رویاند و لیکن شخص قوی المزاج مرطوب متحمل آن خواهد شد
 زیرا که بسیار قوی است

"زاج اخضر"

یعنی زاج سبز بهندی آن را هیراکسیس نامند

"طبیعت ان

کرم و خشک تر از سائر اقسام و سوخته آن لطیفتر و احراق آن برای تلطیف آنست
"افعال و خواص آن"

محرق و اکال آشامیدن یک درم سوخته آن جهت رفع سمیت فطر و با غسل جهت
اخراج کرم معده و حب القرع و با آب مقی قوی است و چون صاحب بنیه قوی
مرطوب از ان بنوشد موی سفید آن ریخته بجای آن موی سیاه برآید و مجرب دانسته
اند و لیکن چون بسیار خشک و بغایت مضر رئه است ترطیب بسیار باید نمود و قطور
آن در بینی با آب جهت قطع رعاف و تنقیه دماغ از رطوبات و در کوش جهت درد
کوش بارد آن و چون آن را سوخته و با سورنجان ممزوج کرده در زیر زبان گذارند
جهت ضفدع و اكله دهان و قلاع آن و در بینی جهت اكله و قروح آن و بدستور طلای
آن بتنهائی جهت اكله دهان و بینی و ضفدع زیر زبان و بواسیر الانف و نرف الدم
جراحات مضر جراحات عصبانی و زیاده از یک درم آن کشنده است

ص: ۸۷۴

"زاج اصفر"

یعنی زاج زرد که بهندی کسب نامند

"ماهیت ان"

بهترین اقسام زاجات و افضل آن ذهبی و درخنده آنست

"طبیعت ان"

در سوم کرم و خشک سوخته آن لطیفتر بخلاف سائر املاح که از احراق قویتر می شوند و مغسول آن را حدت کمتر

"افعال و خواص ان

آشامیدن آن جهت قتل و اخراج اقسام کرم معده و تحلیل ورم و صلابت طحال مؤثر و غرغره اقسام زاج با سرکه جهت زلوی در حلق مانده مجرب و چون دو جزو آن را با یک جز و اقلیمیا با سرکه سائیده در ظرف سفال کرده چهل روز در تابستان در آفتاب و در زمستان در زیر سرکین اسپ دفن کنند بغایت تند و جالی می گردد و ازاله بیاض غلیظ و ناخنه می نماید و در ازاله گوشت زائد زخمها بیهیدیل و در رنک کردن موی مؤثر مقدار شربت آنکه بی خطر باشد تا یک دانک و زیاده بر آن خطرناک مصلح آن قی کردن بشیر تازه دوشیده و روغن تازه و کره و شکر و ترطیب بدن بدل آن زنکار است و فولاد جوهردار را بعد از تصقیل و تصفیه بدان جوهر می دهند

"زاج الاساکفه"

بفارسی زاج کفشکران و بهندی کسبیس نامند و کویند زاج سیاه است و بیونانی مالیطرنا و ملیطرنا کویند

"ماهیت آن

قسمی از زاج ایض است کثیر الارضیه و چون آب بآن برسد سیاه می شود

"طبیعت ان

مانند سائر اقسام و قابض تر از سائر

"افعال و خواص ان

قابض و جالی و جهت درد دندان و حرکت آن و سیاه کردن موی و با آب جهت جوششهای رطبه و حقه آن با خمر جهت عرق النسا و لطوخ آن با آب جهت بشور لبنيه نافع و داخل ادویه مسوده موی کرده می شود

ص: ۸۷۵

"زاج المقطر"

و قاطر نیز نامند

"ماهیت ان

از جنس زاج اخضر است که ماهیت لطیف آن در زمین معدن منعقد می گردد و بهترین اقسام است امتحان آن آنست که چون بر فولاد بمالند برنک مس گردد

"زاج الجامد"

از جنس زاج اخضر است که در ظاهر معدن رطوبت زاجیه منجمد شده باشد

"زاج المطبوخ"

نیز از جنس زاج اخضر است که با خاک مخلوط می باشد آن را با آب می جوشانند تا منجمد گردد و بهیأت

۴۶۲ مهره نرد بریده استعمال می نمایند و از خوردن اقسام زاجات سرفه مودی بسل و قروح اعضای باطنی و امعا و سحج عارض می گردد علاج آن آشامیدن شیر تازه دوشیده و کره تازه با شکر و شربت زوفا و مانند آنست

"فصل الزای المعجمه مع الباء الموحده"

"زباد"

بفتح زای و با و الف و دال مهمله بهندی مید بکسر میم و سکون یاء مثناه تحتانیه و دال مهمله نامند

"ماهیت ان

نوعی از عطریات است سیاه رنگ مائل بسرخی و سیال از بلاد حبشه و اقصای هند از حیوانی کینند مشهور بزباد و آن حیوان را بفارسی کره زباد نامند و جثه آن قریب بجثه سگ و کره بزرگ صحرائی و با خطوط سیاه و سر آن کوچک و چون آن را حرکت بسیار دهند از ما بین دوران آن عضوی شبیه به پستان مائیتی بترشح برمیآید در غایت خوشبوئی و بیشتر خوراک آن حیوان سنبل تازه و علفهای خوش بو است و در بلاد سردسیر نمی ماند و بهترین زباد سیاه مائل بسرخی براق خوشبوئی و بدترین آن سفید آنست و آن را مغشوش باطفار الطیب و مصطکی و خوش بوئیهای دیگر می کنند و امتحان خالص آن آنست که بدست بمالند اگر بچسپد و بعد شستن دست بوی آن در دست بماند خالص است دیگر آنکه در ان حیوانات کوچک سرخرنک مانند مکس کوچک می باشد و آنچه تحقیق شده آنست که آن حیوان شبیه بکره و درازتر از ان و نیرپوز آن یعنی دهن آن باریک تر و درازتر از کره است و در بلاد حبشه و جزائر زیربادات بهم می رسد و اکثر مردم آن حیوان را در قفس نگاه می دارند و بآن بازی می کنند و بعضی رام می شوند و رنگ آن سفید مائل بزردی است و در زیر بیخ دم آن برآمدگی شبیه بنافه و بقدر جوز کوچکی است و در ان پنج شش سوراخ می باشد و از هفت روز تا پانزده روز یکبار از ان نافه زباد بعمل می آورند و از یک و نیم مثقال تا دو مثقال زیاده بعمل نمی آید و بعضی که رام اند دم آن را بلند کرده زباد از ان می کینند

و بعضی که وحشی اند دم آن را از قفس بیرون آورده از آن زباد می گیرند بدین طریق که صدفی را با هستکی بران نافه می مالند و آن نافه را بملایمت می فشارند از آن زباد برمیآید و آنچه از آن بعمل می آید بهتر است از ماده آن زیرا که منفذ بول ماده بالای آن نافه است و قدری از بول آن بآن زباد ممزوج می گردد و لهذا کسانی که از آن آگاه اند آن را ناشسته بکار نمی برند و طریق غسل آن آنست که در ظرفی کرده اولاً سه دفعه به آب سرد می شویند و بعد از آن سه بار دیگر به آب گرم و سه بار دیگر به آب سرد که نه بار باشد و باید که بهر بار آب بسیاری بران ریزند و بدست خوب برهمزنند پس زباد را به کف دست از روی آب بگیرند و بکنار صدفی پاک نمایند تا تمام آن برداشته شود و باز بدستور در ظرفی کرده آب بسیار بران ریزند و برهمزنند و از روی آب بگیرند آن هنگام زباد نرم و صافی در آب گرم نرم و رقیق و در آب سرد منجمد می گردد پس سه بار در آب لیمو بشویند تا بوی بدان زائل گردد پس سه بار دیگر به آب سرد و از کرپاسی بگذارند و سه بار با کلاب بشویند پس در اندرون کاسه چینی مالیده شبها بر روی کلهای خشبوی مانند ورد احمر و یا ورد ابیض یا ورد اصفر و یا بهار نارنج و یا کل یاسمین و امثال اینها معکوس بگذارند و روزها پارچه پاکیزه صفیقی بر سر آن بسته در آفتاب گذارند تا هر مقدار که خواهد پس اندکی از آن را با قدری عطر کلاب و اگر حاضر نباشد با کلاب ممزوج نموده بکار برند و این بهترین طریق غسل و استعمال آنست

ص: ۸۷۶

"طبیعت آن

در سوم گرم و در یبوست معتدل

"افعال و خواص آن

منشف و بغایت مفرح و مقوی دل و حواس و آشامیدن یک قیراط آن با ادویۀ مناسبه و با شراب تفریح آورد و جهت رفع غشی و خفقان و توحش و جنون و درد فم معده و مقعده نافع و نیم درم آن با قدری زعفران و مرق کوشت مرغ فربه جهت تسهیل ولادت مجرب دانسته اند

۴۶۳ و بوئیدن آن جهت زکام و درد سربارد و شقیقه و همچنین تمریح بدان و طلای آن با روغن بادام تلخ جهت حفظ صحت سامعه و تقویت آن و بتنهائی جهت نضج دمل و تسکین وجع آن و التیام قرحه و بر قضیب آلودن مانع حمل زنان و مداومت بوئیدن آن باعث صداع محرور و بدخلقی و ضیق النفس مصلح آن صندل و کافور و اغذیۀ بارده بدل آن غالیه است"

"زبد"

بضم زای و سکون با و دال مهمله بفارسی روغن تازه بی نمک و مسکه و روغن و بهندی مکهن نامند

"ماهیت ان"

عبارت از روغن کاو و بز و کوسفند و کاومیش است و بهترین آنها تازه خوشبوی است که از سرشیر گیرند و روغن کاو لطیفترین همه و کاومیش خصوصا جنکلی از همه غلیظتر و چرب تر

"طبیعت ان"

در اول کرم و در آخر آن تر و کهنه آن کرم تر و تری آن کمتر و زود مستحیل بخلط غالب می گردد خصوصا با صفرا

"افعال و خواص آن

ملین و منضج و مسمن و مفتاح سدد جهت تصفیة صوت و خشونت قصبه رئه و حلق و سرفه خشک و اورام ظاهری و باطنی و ادرار فرمودن فضلات و با عسل جهت ذات الجنب و ذات الرئه و نضج مواد سینه و دفع آنها و مالیدن آن بر بدن نیز و خوردن آن با شکر و خشخاش بغایت مورث فربهی بدن و با بادام تلخ جهت رفع فضلات رئه و با قوابض جهت اسهال و سحج که از حدت اخلاط باشد و با شربت کل جهت قطع فعل دواى مسهل و با زرده تخم مرغ نیم برشت جهت لذع اخلاط و پانزده مثقال آن با هفت مثقال شکر جهت عسر البول مجرب و طلای آن بر بدن بالخاصیت تغذیه بدن می کند و تغذیه آن موقوف برورود بآلات غذا نیست و جهت نضج ورمها و ورم بناکوش و اربیتین و دهن و ریشی که بر سر و بدن اطفال بهم می رسد و جهت کزیدن افعی و هزارپا خصوص کرم کرده کرماکرم آن و تمریخ آن و بن دندان اطفال باعث سرعت بیرون آمدن آن و نیز تمریخ آن جهت رفع خصف تازه و کهنه و با ادویه مفتحه جهت تفتیح حجب دماغ و تلبین اعصاب و جراحات مثانه و قوبا و سعفه خشک و جرب خصوصا که اولاً بدن را به آب سرد بشویند و بمالند و بعد از مالیدن صاحب آن خود را بپوشاند تا عرق کند در همان روز رفع علت می گردد و ضماد آن با سورنجان نرم کوبیده جهت قطع و استیصال دانه بواسیر مجرب و درین امر هرچند کهنه باشد بهتر دانسته اند و مغسول آن بیک صد و یک آب و اقلا چهل و یک آب در امور مذکوره سریع الاثر و جهت پاک نمودن زخم از چرک و التیام زخمها و رویانیدن گوشت تازه و جهت بواسیر و حرق النار نیز مفید مضعف و مرخی فم معده و مسقط اشتها و بسیار خوردن آن مسهل مصلح آن قوابض و نمک و شکر و فانید و عسل بدل آن شیر تازه دوشیده که بجوشانند تا خمس آن سوخته گردد مقدار شربت آن تا سی درهم است"

"زبد البحر"

بفتح زای و با و ضم دال و الف و لام و فتح باء موحدہ و سکون حا و راء مهملتین
بفارسی کف دریا و بهندی سمندر پھین نامند

"ماہیت ان

کفته اند جسمی است مرکب از اجزای لطیفه ارضیه و اجزای هواییه مجتمعہ با رطوبت
دریا کہ بسبب تحریک امواج در سواحل بحر قلزم بر روی سنگها مجتمع و متکون می
گردد بصورت جسدی و آن پنج قسم می باشد یکی شبیه باسفنج و سطر و زردرنک با
زهومت و کریه الرائحة مانند بوی ماهی و دوم مائل بسفیدی بسیار متخلخل و با
تجاویف بسیار و رائحة آن مائل بکراهیت شبیه بطحلب بحری و سوم بشکل کرم و
سبک و مائل بہ بنفشی و این را میسون و دودی و بشیرازی کرم ایوب نامند و چهارم
بسیار تجویف شبیه بہ پشم و چرک آلوده و سفید مائل بزردی و با تجاویف بسیار و آن
را قینون کویند و پنجم سفید و سبک ظاهر آن املس و باطن خشن و تندطعم و بی بوی
و این از همه اقسام بہتر است و کفته اند بہترین این آنست کہ وردی یعنی برنک کل
سرخ باشد و نیز قسمی دیدہ شدہ کہ سفید بسیار ضخیم بحجم یک انگشت و زیادہ

۴۶۴ بران و بیرائحه و با اندک شوری و اجزای آن پردہ پردہ و اندک صلب و در بین
پردہا جرمی رخو از قبیل سفید آب و شی مکلس و منجمد و بر پشت آن از قبیل پوست
چیزی سیاه رنک و وسط پوست آن در طول کرہ دار شبیه بخرزات فقرات ظہر در زیر
پوست نمایان و طول آن را یک شبر و نیم می گفتند و این را بہندی گستوری نامند و
آنچه بتحقیق پیوستہ زبد البحر کہ بفارسی کف دریا نامند اطلاق این اسم بران بمجاز و
شبہ است و آن کف نیست بلکہ استخوان بالای پشت حیوانی است بحری کہ در دریای
فارس و قلزم و نواح آن بہم می رسد بقدر شبری و در زیر شکم آن پوستی و در ان

لحمی رخو و در جوف آن آبی بسیار لعابی سیاه که بعضی مردم آن را با قدری صمغ ممزوج نموده بجای مداد استعمال می نمایند و آن حیوان بساحل افتاده و بمرور گوشت و پوست آن بتحلیل و زائل کشته بدان هیأت می گردد و مردم از ساحل برداشته باطراف می برند و کف دریا می نامند و اکثر ماهی کیران آن را صید نموده گوشت آن را که مرغوب ماهیان است بسر قلاب نصب کرده ماهیان را بدان صید می نمایند و استخوان پشت آن را می اندازند بمرور ایام بدان هیأت می گردد و آن ماهی را سبلهای طولانی شبیه بروده حیوان تا پنج شش عدد و بطول یک ذرع می باشد و دم کوچکی از گوشت لزجی و بر بالای پشت آن بالای استخوان پوست نازکی

ص: ۸۷۸

"طبیعت آن

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

از ادویة قتاله است قاطع قئ و غثیان و هاضم اطعمه و مضر صوت و قصبه رئه مصلح آن لعابها و صموغ مقدار شربت آن یک دانک بدل آن شیخ ضمادان جهت کلف و بهق سیاه و نمش و با موم و روغن کل سرخ جهت قوبا و بشور لبنیه و قروح و جرب متقرح و خنازیر و بهق و کلف و سائر امراض جلدیه و آثاری که بر وی ظاهر شود و با نمک و شراب جهت ستردن موی و جلای دندان و طلای آن با سرکه بر بدن جهت لاغر کردن بدن و اذابت لحم از مجربات است و طلای آن خصوص قسم اخیر با اندک فلفل با آب سوده جهت تحلیل اورام بارده رخوه و ریحیه و استسقا خصوصا طبلی نافع و آشامیدن یک دانک از قسم سیوم آن با مثل آن کثیرا جهت درد سر و عسر البول و

تفتیت سنک کرده و اخراج رمل آن و درد کمر و استسقا و سپرز و ادرار نمودن حیض و ضماد محرق آن با سرکه و با شراب سرخ رقیق جهت داء الثعلب و کلف مجرب و مغسول آن را حدت کمتر و لطیفتر و جلای آن بیشتر و برای داء الثعلب و کلف بهتر و هر یک از اقسام آن بدل یکدیگر اند مقدار شربت آن یک دانک تا دو دانک مضر سر مصلح آن روغن کدو بدل آن حجر قیشور است و نوع سفید آن در سوم کرم و در دوم خشک جهت جلای بصر و با ادویۀ مناسبه جهت رفع بیاض چشم مؤثر است"

ص: ۸۷۹

"زبرجد"

بفتح زای و باء موحده و سکون راء مهمله و فتح جیم و دال مهمله

"ماهیت آن

ارسطاطالیس زمرد و زبرجد هر دو را از یک معدن می داند و در معدن طلا تکون می یابد از مقابله زحل با قمر نزد مقابله شمس و الوان می باشد سبز صاف کم رنگ را مصری و زرد مائل بسبزی را قبرسی و زرد مائل بسرخی را هندی نامند و این زبون ترین همه است

"طبیعت آن

در سوم سرد و خشک و انطاکی در چهارم دانسته

"افعال و خواص آن

در همه افعال مانند زمرد است و جالی و مفرح و قاطع نرف الدم و رافع عسر البول و مفتت حصاه و جهت تقویت باصره و رفع جذام بهترین ادویه است که هر روز نیم درم آن را بخورند و تعلیق آن جهت صرع و عسر ولادت نافع مسقط باه مصلح آن غسل مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن زمرد است و چون صورت مرکبی در حین بودن قمر در حوت بران نقش کنند و از ان انکشتی سازند و در بنصر چپ کنند

۴۶۵ باعث فرح و ازاله هم و تسهیل ولادت است و چون در طالع سرطان بران صورت ماهی نقش کنند و در رصاص پیچیده در دام ماهی نصب کنند ماهیان از قعر دریا بدام آیند و کویند آشامیدن شراب در پیاله زبرجد مست نمی کرداند"

"زبد البورق"

بفارسی کف بوره نامند

"ماهیت ان

غیر بوره زبدی است و غیر جامد و بغایت سفید شبیه بآرد و بوره زبدی جامد مائل بسرخی در جمیع افعال مانند بوره و از ان لطیفتر و تندتر است

ص: ۸۸۰

"زبذب"

بفتح دو زای و سکون دو با در میان و در آخر بترکی ابرسوخ و باصفهانی خوک ره نامند

"ماهیت ان

حیوانی است بقدر سک کوچکی و روی آن ابلق از خطهای سفید و سیاه و بعضی پوست آن نیز ابلق می باشد و مشهور است که هرچند آن را بزنند فربه تر می گردد

"طبیعت آن

در سوم گرم و خشک

"افعال و خواص آن

کویند چون آن مردار می خورد ما دام که میته نخورده باشد گوشت آن صالح الغذاء و جهت ریاح و سردی اخشا و اذابت بلغم و تحلیل مواد و پوشیدن پوست آن جهت نقرس و مفاصل و رعشه و خدر نافع است و علامت آنکه گوشت مردار خورده آنست که از آن بوی بد آید

"زیب"

بفتح زای و کسر با و سکون یای مثناه تحتانیه و بای موحده بفارسی مویز نامند

"ماهیت آن

معروف است و آن انکور رسیده بدرخت خشک شده آنست و انواع می باشد بحسب انواع انکور بهترین همه پر گوشت شیرین کم دانه فربه آنست و بدترین همه خشک کم گوشت پر دانه آن

"طبیعت آن

بحسب انواع انکور مختلف می باشد آنچه از انکور سفید است گرمی آن کمتر از سیاه آن و همچنین بسیار شیرین آن را گرمی زیاده از کم شیرین و مائل بترشی آن نیز و

معتدل ترین همه سفید و بعد از آن سرخ و بعد از آن سیاه آن و خشک کم گوشت پر دانه مائل بیبوست و قابض و دانه آن سرد در اول و خشک در دوم

"افعال و خواص آن

ص: ۸۸۱

در حدیث وارد است که باید که شما زیب را بخورید که اطفای مره صفرای می نماید و بلغم را ساکن و عصب را محکم و غضب را می میراند و دل را قوی و نیک می گرداند و منقی آن کثیر غذا است بسبب جوهر غلیظ ارضی که دارد منضج خلط غلیظ و ملین بطن و محلل باعتدال و جالی معده و امعا و معین ادویه مسهله و موافق قصبه رئه و مقوی جگر و محرک باه مبرودین و مسمن بدن و جهت سرفه بلغمی و امراض کرده و مثانه و قرحه امعا و با کل کاوزبان و خرما می سبز جهت خفقان مجرب و با حصی لبان جهت رفع نسیان و با سرکه جهت یرقان بدستور مجرب و چون بجای دانه در هر عددی فلفلی جای داده بدان مداومت نمایند جهت سردی کرده و تقطیر البول و سنک کرده و مثانه بیدیل و چون با انیسون بپزند تا مهرا گردد و صاف نموده با روغن بادام بیاشامند جهت سرفه بارد بلغمی مجرب و آشامیدن آب نقیع آن و یا آب مطبوخ آن و یا با ادویه مناسبه ملین طبع و خیسانیده آن در سرکه انکوری بناشتا جهت تحلیل ورم طحال مجرب که هر روز چند دانه آن را بخورند و بالای آن قدری از آن سرکه بیاشامند و چون با فلفل و آرد جاورس بریان کنند و با عسل بخورند بلغم از دهن بیرون آورد و ضماد آن با پیه حیوانات جهت تحلیل اورام و انفجار دمامیل و قلع ناخن بی جا شده برآمده و با شراب جهت غانغرایا و قروح شهیدیه و جدری و عفونت مفاصل و جوششها و سرطانات و با آرد باقلا و زیره جهت ورم انثیان و با جاوشیر جهت نقرس نافع مضر محرورین مصلح آن سکنجبین و مکیدن آب میوه های ترش و خشخاش مضر کرده

مصلح آن عناب مقدار شربت آن تا سی درم بدل آن کشمش است و دانه آن سرد در اول و خشک در درم و قابض و حابس بطن و مقوی معده رطب و امعا و زیب لاغر کم گوشت حابس بطن و مقوی آن و محرق خون مصلح آن خیارشبر و کویند تخم خرفه است و مضر کرده مصلح عناب و نوع بیدانه که کشمش نامند بهترین آن سبز آنست که از انکور عسکری سازند و زبون ترین آن سیاه و همه آن لطیفتر از دانه دار و کثیر الغذاء و مبهی و با قوت مسهله و آب نقیع و همچنین آب مطبوخ آنکه با فانیذ بقوام آورده باشند جهت سرفه و تنقیه مواد سینه و تصفیه صوت نافع و ضماد آن با زعفران و

ص: ۸۸۲

۴۶۶ زرده تخم مرغ و عصفر جهت انفجار دمل و تحلیل صلابات ببعیدیل و چون بکوبند آن را با صبر و بر سر بمالند جهت دفع کچلی مجرب و در سائر افعال مانند مویز دانه بیرون کرده است و محرق خون مصلح آن همان مصلح مویز است که مذکور شد و شراب آن در قرابادین نوشته شد

"زیب الجبل"

بفتح جیم و باء موحده و لام و زیب بری نیز نامند و بیونانی فیسمونه اسطافیوس اغریا و بفارسی مویزک که مویزج معرب آنست و بشیرازی نیز مویزک نامند

"ماهیت ان

نبات آن شبیه بتاک و از ان ضعیف تر و شاخهای آن راست و سیاه و کل آن مائل بسفیدی و ثمر آن در غلافی مانند غلاف نخود و در ان دو سه دانه اندک پهن غیر مستدیر و با خشونت بعضی سفید و بعضی سیاه مائل بسرخی و مغز آن سفید و طعم آن تند و تیز چون بخایند

"طبیعت آن

در آخر سوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

بسیار جالی و مفرح و مفتوح و مسقط جنین و خائیدن و غرغره کردن بطبیخ آن جاذب رطوبات دماغی و تنقیه بلغم بسیار از دماغ و با مصطکی و کندر جهت رفع لکنت زبان و درد دندان که هر دو حادث از بلغم باشد و جذب رطوبت لثه و با عسل جهت قلاع و با قطران جهت کرم دندان و چون یک عدد دانه آن را در پنبه پاکیزه پیچیده اندک تر کرده کوفته که دانه آن کوبیده و شکسته گردد کرم کرده بر دندان موجه گذارند در ساعت تسکین و جع آن نماید و آشامیدن بقدر پانزده عدد آن با ماء العسل مقی قوی اخلاط غلیظه و باید که بعد شرب آن بدفعات ماء العسل بنوشند و حرکت کنند زیرا که اگر حرکت نکنند و بنشینند و یا خواب کنند خوف خناق است و با مصطکی و کندر جهت تصفیة صوت و با ادویة مناسبه جهت رفع سپرز و کشتن کرم معده و ضماد آن با عسل و یا سرکه و یا غیر آن جهت داء الثعلب و تقشر جلد و با روغن زیتون و زرنیخ سرخ و زراوند طویل جهت جرب غیر متقوح و حکه و رفع آثار و منع تولد قمل و کشتن آن خواه در سر و خواه در بدن باشد و مطبوخ آن در روغن زیتون جهت کشودن دمل و نطول آن با طبیخ سداب جهت درد کمر و ساق و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت جع دندان و تجفیف رطوبت و استرخای لثه و چون نرم سائیده با قطران سرشته در سوراخ دندان کرم خورده پر نمایند کرم آن را بکشد و جع آن را تسکین دهد مضر سپرز مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یک درم و زیاده از یک مثقال آن کشنده است بخناق و جراحت مثانه و احشا معالجه آن مرکب از علاج ذراریح و جبلاهنک بدل آن دو وزن آن عاقر قرحا است"

ص: ۸۸۳

"زبل"

بکسر زای و سکون با و لام بفارسی سرکین نامند

"ماهیت ان

معروف است و مراد از ان زبل حیوانات است

"طبیعت آن

زبل هر حیوانی بحسب آن مختلف می باشد و بالجمله همه آنها کرم اند

"افعال و خواص ان

نیز بحسب هر حیوان مختلف می باشد و در طی ذکر آن حیوان مذکور شد و می شود

ان شاء الله تعالی و بالجمله مجموع آنها محلل و مجفف اند

"فصل الزای مع الجیم"

"زجاج"

بضم زا و فتح جیم و الف و جیم بفارسی آبکینه و شیشه نامند

"ماهیت ان

دو نوع است معدنی و مصنوع معدنی سفید صاف شفاف بخلاف مصنوع آن و معدن

آن اکثر جاها است آنچه در تبریز از توابع شیراز و غیر آنست سنکی است تیره رنگ

ریزه آن را باقلی نرم سائیده در کوزه ریخته باآتش تند چند شبانه روز می گذارند تا

خوب کداخته گردد پس حجر مغنيسا را سوده با رمل بران می پاشند تا دردی آن ته نشین گردد پس از آن آنچه می خواهند می سازند و بهر رنگی که می خواهند رنگ می کنند و بهترین آن سفید صافی بسیار شفاف آنست و مصنوع آن را از رمل و سنک ریزه و قلی می سازند و معمول اهل

۴۶۷ فرنگ بیشتر این است و شیشه‌های فرنگی اکثر از رمل کداخته باقلى است و این سفیدتر و شفاف تر می باشد و ارسطو حجر بلور را از جنس زجاج معدنی دانسته که مجتمع کشته و نضج زیاده یافته و رنگ نیکو بهم رسانیده

"طبیعت آن

کرم در اول و خشک در دوم و مصنوع آن کرم تر

ص: ۸۸۴

"افعال و خواص آن

مقطع و محلل و جالی لذاع و محرق آن مجفف بی لذع و رماد آن الطف آشامیدن آن بقدر یک درم با شراب ابیض رقیق جهت تفتیت سنک مثانه بشدت و جهت رفع ضعف کرده و مثانه و حرقت البول و سپرز و اکتحال محرق و رماد بسیار سوده مانند غبار آن جهت رفع بیاض و جرب و سبل و جلای بصر نافع و سنون آن باعث جلای دندان زرد شده و طلای آن جهت حزاز و با روغن زیتون جهت رویانیدن موی و ضماد آن با حنا جهت خنازیر و امثال آن بسیار نافع و محلول آن در افعال مذکوره قویتر مضر احشا و مقروح امعا مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یک درم بدل آن زبرجد است زجاج فرعونى آنست که پوست تخم مرغ را یک هفته در شیر تازه بخیسانند و شبانه روز دو

بار شیر را تبدیل نمایند و بهر صد مثقال از آن بیست و چهار مثقال شیر در حین کداز بخورد آن دهند

"فصل الزای مع الراء المهمله"

"زراوند"

بفتح زای و را و الف و فتح واو و سکون نون و دال مهمله لغت فارسی است و بعجمی اندلس مسمقوره و معرب نزد ایشان بمسماقار مسمقران است و نزد اهل مغرب معروف بشجر رستم و بیونانی ارسطولوخیا و معنی ارسطو الفاضل و معنی لوخیا نفساء است جهت آنکه برای عسر ولادت نافع است و دو قسم می باشد نر و ماده قسم نر آن را طویل و ماده آن را مدحرج نامند و از مطلق آن مراد زراوند طویل است

"ماهیت آن

ص: ۸۸۵

بیخی است بسطبری انکشتی و قویتر و باریکتر نیز و ظاهر آن تیره مائل بسرخ و طعم آن تلخ با اندک زهومتی و برک آن شبیه ببرک لبلاب کبیر و از آن درازتر و عریضتر و شاخهای آن بقدر شبری و باریک و کل آن بنفش بشکل شکوفه امرود و بهترین آن سطر زعفرانی رنگ آنست که کهنه کرم خورده پوسیده نباشد و قوت آن تا دو سال باقی می ماند

"طبیعت قسم اول آن

در سوم کرم و در دوم خشک

"افعال و خواص آن

تریاق سموم نباتی و حیوانی و جالی و جاذب و محلل و مقطع بلغم و مفتاح سدد و مفتت حصاه و مدر بول و حیض و کشنده کرم معده و حب القرع و قمل بدن و جهت استرخای عصب و تشنج امتلائی و تنقیه سینه و کبد و تصفیة رنک رخسار و دفع ریاح و آشامیدن دو درم آن با شراب جهت رفع سموم و با فلفل جهت احتباس حیض و تنقیه رحم و اخراج جنین و با سکنجین جهت سپرز و یک مثقال آن با شراب عسلی جهت صرع و کزاز و ضعف احشا و اسهال بلغم و اخلاط غلیظه بقوت و با ایرسا و عسل جهت پر نمودن قروح عمیقه و اصلاح آنها بقوت و ضماد آن جهت کزیدن عقرب و هوام و رویانیدن گوشت در قرحه رحم و سائر زخمها و با عسل جهت قروح رطبه مزمنه و با سرکه جهت سپرز بغایت موثر و چون با روغن بر بدن بمالند شپش بکشد و دفع کرداند و سنون آن جهت تنقیه رطوبات لثه و چرک دندانها و فرزجه آن جهت احتباس حیض مجرب و در اخراج جنین بغایت مؤثر مقدار شربت آن از دو درم تا دو مثقال و کویند مضر جگر و سپرز است و مصلح آن عسل بدل آن زراوند مدحرج و کویند بدل آن در تحلیل صلابت سپرز شیطرج و در ریاح بوزن آن زرنباد و نصف آن انزروت و در تجفیف عسالیج الکرم است

ص: ۸۸۶

"زراوند مدحرج"

بضم میم و فتح دال و سکون حا و فتح راء هر سه مهمله و جیم بفارسی زراوند کرد و باصفهانی نخود الوندی نامند

"ماهیت ان

بیخی است مدور بقدر فندقی و اندک کوچکتز و بزرکتز از ان نیز باندک پهنی و ظاهر آن

۴۶۸ زرد و باطن آن مائل بسرخی و بهترین آن تازه کرم ناخورده آنست و قوت آن تا دو سال باقی می ماند و شاخهای گیاه آن بقدر یک ذرع و زیاده بران و برک آن شبیه ببرک زراوند طویل و از ان کوچکتز و خشبو و با اندک تندی و نرم و کل آن سفید و جوف آن سرخ و بدبو

"طبیعت آن

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

تحلیل و تلطیف آن زیاده از طویل آشامیدن آن با آب کرم و یا آب سرد ملطف اخلاط و منقی سینه و قصبه رئه و فادزهر سموم حیوانی و نباتی و منقی معده و دماغ و جهت درد سر و شقیقه بارد و صرع و جنون و وسواس و ربو و ضیق النفس و سرفه مزمن و فواق و یرقان صفراوی و بلغمی و تنقیه چرک زخمهای چرکناک و دندان و فسخ و وهن عضل و ورم سپرز و درد پهلو و لرز تپهای بارد و با عسل جهت فالج و اوجاع مزمنه و ورك و عرق النسا و نقرس و در دفع سموم و سائر افعال قویتر از طویل و ضماد آن جاذب خار و پیکان و استخوان ریزه شده در اعضا و جهت بهق و قروح خبیثه و با عسل جهت رویانیدن گوشت زخمهای عمیقه مؤثر مقدار شربت آن تا دو درم مضر سپرز و مجفف اعضا مصلح آن عسل و روغن کدو و بنفشه بدل آن قسم طویل آن بوزن آن و نیم وزن آن ریوند چینی و کویند بوزن آن زرنباد و نصف آن قسط و دو ثلث آن بسباسه است و مترجم صیدنه ابو ریحان بیرونی در صیدنه خود

آورده که زراوند سه نوع می باشد و دو نوع همان است که ذکر یافت نوع سوم زراوند خوش خوانند شاخهای آن باریک و دراز و برک آن سطر و مدور و شکوفه آن بسیار مانند شکوفه سداب و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که این نوع شیرین است نه تلخ و این نوع غیر مستعمل اطبا است و در خوشبوئیها داخل می نمایند

ص: ۸۸۷

"زرنب"

بفتح زای و سکون را و فتح نون و بای موحده آن را رجل الجراد نامند بجهت مشابهت آن بدان و بهندی برهمی و برنبهی و سینی نیز و قسمی رامند و پرنی و براهمی و درخت آن را تالیس و برک آن را که زرنب است تالیسپتر نامند

"ماهیت ان

نباتی است از برک صعتر بری عریضتر و مائل بزردی و خوش بو شبیه ببوی ترنج و کل آن زرد و گیاه آن کمتر از ذرعی و ساق آن مربع و مجوف و طعم آن با حدث و قوت ان تا چهار سال باقی می ماند و منبت ان جبال فارس و آن را سرو ترکستانی نامند و در هند و بنکاله نیز بهم می رسد و بهترین آن آنست که باریک تندبوی تازه باشد

"طبیعت آن

در آخر دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

ملطف و بغایت مفرح باقوت قابضه و مقوی معده و جگر ضعیف و کرم کننده آن هر دو و قائم مقام دارچینی است و جهت تقویت اعضای رئیسه و امراض عصب و تصفیة صوت و سرفه و ضیق النفس و فواق و ازاله بلغم و تقویت هضم و زیادتى اشتهاى طعم و تحلیل ریاح و رفع اسهال و عسر البول و برودت مثانه و سموم نافع و عصاره تازه آن در تفریح مانند خمر است و سعوط آن با روغن کل و یا با آب و روغن بنفشه جهت درد سربارد نافع مضر محرور المزاج و ضعیف مصلح آن کشنیز و جلاب نیمکرم مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن دو وزن آن دارچینی و کویند کبابه و سلیخه و کویند هیل بواست"

ص: ۸۸۸

"زرنباد"

بضم زای و را و سکون نون و فتح با و الف و دال مهمله در مکة مشرفه مشهور بعرق الکافور و بهندی کچور نامند

"ماهیت ان

بیخی است تندبو و با عطریت و ظاهر آن اغبر و باطن آن اندک مائل بزردی و طعم آن مائل بتلخی و آنچه شیرین است و کم بوی ضعیف است و دو نوع می باشد یکی کوچک و آن بیخی است از زنجبیل بزرگتر و در بو تندتر و از ان اندک رائحه کافور آید و این را درست جوش نموده خشک می نمایند و بهندی کچور نامند و دوم بیخی است سطر و اندک بلند و بعد بر آوردن از زمین جوش داده ورق نمود خشک می نمایند برای آنکه زود خشک گردد و از فساد و کرم خوردن محفوظ ماند و این

۴۶۹ را در هندی نرکچور کویند و برک آن بلند بقدر ذرعی و عریض بقدر چهار انکشت منضم شبیه بیرک زردچوبه و از برک زنجبیل بلندتر و عریضتر و کل آن زرد شبیه بدسته کلی و او را ساقی از وسط درخت آن برمیآید و بر سر آن کلهای زرد طولابرنی می آید و کویند سفید و سرخ نیز می باشد و چون بیخ آن رسید برکهای آن رو بخشکی می آورد و خشک می گردد آن زمان برمیآورند و منبت آن اکثر بلاد هند و بنکاله و دکهن و زیربادات و چین است و قوت آن تا سه سال باقی می ماند

"طبیعت

ان

در آخر دوم کرم و خشک و با رطوبت فضلیه

"افعال و خواص آن

مفتح سدد و مفرح و مقوی دل و دماغ و معده و موافق روح حیوانی و طبیعی و مبهی و مسمن بدن و تریاق زهر جانوران سمی و حابس قی و مدر بول و حیض و مسهل سودا و جهت سرفه بارد و بلغمی و وحشت و مواد سوداوی و خفقان و ریاح رحم و زحیر اطفال و بجهت تحریک باه و نعوظ و در دهان نکاهداشتن آن جهت درد دندان و صحت آن و مضغ آن جهت رفع سرفه بارد رطب مزمن و رایحه سیر و پیاز و شراب از دهان و ضماد تازه آن بر اورام و اوجاع بارده محلل و مسکن آنها و بر قدم بالخاصیه جهت رفع جمیع علل سرو طلای آن بر ورک جهت داء الفیل و مالیدن سفوف خشک آن جهت تحلیل اورام و تسکین اوجاع بارده و بخور آن جهت کریزانیدن هوام و مورچه که بار دیگر عود نکنند مجرب و تعلیق قطعه بزرک مقدار آن بر حقوین و کمر باعث اعاده باه مایوسین و مصدع و زیاده آن مضر دل مصلح آن بنفشه بدل آن در

تفریح بوزیدان و درونج و در رفع زهرها مثل آن درونج و نیم وزن آن دانه ترنج و چهار دانک آن طرخشوق است و ضماد برک تازه آن جهت رفع کلف نافع است"

ص: ۸۸۹

"زرافه"

بضم زای و فتح راء مهمله مشدده و الف و فتح فا و ها بفارسی اشترکا و پلنک نامند جهت آنکه در ماهیت آن گفته اند که کردن آن بلند مانند کردن شتر و سر آن نیز مانند سر شتر و کویند مانند سر کاو کوهی و رنک آن رنک آهو منقط بسفیدی و شبیه پلنک و پای آن مثل پای کاو و شاخ آن بدستور و دست آن درازتر از پای آن و زانو ندارد و دندان آن کوچک و دنبال آن شبیه دنبال آهو است و آن از جمع شدن شتر ماده با کاو نر وحشی بهم می رسد و بالجمله شکل عجیب و غریب دارد

"طبیعت ان

خشک در اول و بسیار کرم

"افعال و خواص ان

مولد خلط غلیظ سوداوی مضر محرور المزاج و ضعیف مصلح آن مهرا پختن آن با پوست خربزه و خوردن آن با روغن و افایه هاضمه مقویه معده و لیکن باید خورنده آن عادت دهد بدن خود را با استفراغ با یارجات و رفتن بحمام و عرق بسیار کردن و آن را خاصیتی دیگر نیست مگر آنکه زهره آن جهت نزول آب مفید است

"زرزور"

بضم زای معجمه و سکون را و ضم زای معجمه و سکون واو و راء مهمله جمع آن
زرزیر آمده از جمله طیور است بفارسی سار و بترکی سقرچین نامند

"ماهیت ان

نوعی از عصفور تیزپر است که در وقت پرواز از آن آواز آید و پایهای آن کوتاه و
چون پایهای آن را قطع نمایند نتواند پرواز نماید مانند آنکه چون دستهای انسان را ببرند
یا ببندند نتواند که بدود و رنگ آن سیاه منقط سفیدی است و در خانها آن را پرورش
می نمایند و هرچند کهنه شود سفیدی آن کمتر می گردد

ص: ۸۹۰

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص ان

مبھی و مشھی و مقوی بصر مضر دماغ و محرور المزاج و یابس مصلح آن بروغن و یا
آب چغندر پختن و محرور المزاج با سرکه و مری خوردن و بعد از آن آب انار میخوش
نوشیدن و بهتر آنست که صحرائی و تازه صید کرده آن را نخورند بجهت حدت آن
بلکه در خانه پرورده آن بهتر است و چون صحرائی آن را ذبح نمایند باید که اقلاب شب
بگذارند پس صبح طبخ نموده بخورند

"زرنیخ"

بکسر زا و سکون را و کسر نون و سکون یاء مثناه تحتانیه و خاء معجمه بیوانی
فرساطیس و بهندی هرتال و هرتار

۴۷۰ نامند

"ماهیت ان

جسمی است که متکون می گردد در معدن خود مانند تکون کبریت از بخار دخانی که
مصادف آن گردد رطوبت در قعر معدن و لیکن ماده ارضی و رطوبت ثقیل درین بیشتر
است و جزو ناری و کبریتیت غالب و لهذا این مشتعل نمی گردد بخلاف کبریت که
برسیدن اندک آتشی بدان مشتعل می گردد و آن پنج نوع می باشد زرد و سرخ و سبز
و سیاه و سفید و بهترین آن همه زرد صفایحی مانند طلق و براق برنک ذهب است و
این را زرنیخ و رقی و بدخشی نامند و بهندی هرتال و رقی و بهترین آن سرخ صافی
شبه باسرنج است که زود مفتت گردد و بوی کبریت از آن آید و گاه می سوزانند
زرنیخ را و مصاعد در طبخ می کنند و آن را شرار می نامند از جهت مشابَهت بشر از
آتش در براقی اجزائی که ظاهر می گردد در آن و این قاتل و بسیار حاد سوزنده است و
داخل مراهم محلله جالیه می کنند و این هر دو قسم سبز و سیاه آن نیز ردی تر از کل
انواع آن و غیر مستعمل اند بسبب قوت احراق آن و سفید آن را زرنیخ النوره و داء
الشعر نامند و بدترین انواع است بعد آن هر دو سم قاتل است و بعضی سفید آن را قویتر
و حادثتر می دانند از آن هر دو و سمیت آن را علاج نیست و زرنیخ محرق الطف و
قوت سمیت آن بیشتر و قتال مکر آنکه خوب آن را سوخته و قتل نموده باشند و مقدار
کم آن را با شرائط آن در امراض مقرره بخورند و زرنیخ سفید یحتمل که همان باشد
که سرمه سفید نامند و در اثم مذکور شد

"طبیعت زرد آن

در سوم کرم و خشک و سرخ آن در چهارم و سه نوع دیگر از همه اقوی و از سمومات اند و گفته اند سیاه آن در چهارم و اصفر در اول چهارم و اخضر در وسط سموم و احمر و ایض در اول آن و قوت آن تا هفت سال باقی می ماند

"افعال و خواص همه انواع آن

لذاع و معفن و محرق و با قوت قابضه و خورنده کوشت زائد زخمها و جالی آثار خون مرده و رافع سعفه و جرب و اكله و كشنده اقسام کرم معده و سترنده موی و با راتینج جهت داء الثعلب و با آهک و خاکستر و امثال آن جهت ستردن موی و محرق آن کویند درین فعل اقوی است و با زفت جهت برص ناخن و با روغن زیتون و امثال آن جهت رفع قمل و هوام بدن و با پیه جهت تحلیل خراجات و با روغن کل سرخ جهت بشور مقعده و بواسیر و جراحی بینی خصوص سرخ آن و با ادویه مناسبه جهت بردن کوشت زائد و رویانیدن کوشت بن دندان و خوردن زرد خام آن مقدار کمی برای سرفه رطوبی و ضیق النفس بارد بلغمی نافع و بخور آن با راتینج به نحوی که دود آن بحلق رسد بانوبه جهت سرفه رطوبی کهنه و بدستور بخور آن بواسطه انوبه با میعه و مغز چلغوزه و مغز بادام بالسویه و از مجموع مقدار نیم درم جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمن بغایت مؤثر با تکرار عمل و بشرط آنکه بعد عمل حریره آرد کندم با مغز بادام و روغن تازه جهت رفع غالیه آن بنوشند و یک دانک سرخ آن با عسل جهت تصفیة آواز و رفع چرک سینه و لیکن چون قوی است حذر از ان اولی است و آشامیدن آن را با پیه و قی کردن جهت تب ربع مؤثر و حتی المقدور اگر آن را از داخل استعمال نمایند اولی است و طلای زرنیخ سرخ با بول حمار و بدستور از هر عضوی که خواهند موی در ان نروید مانند زیر بغل و غیر آن باید که موی آن را بکنند

و زرنیخ سرخ را یا آب بنح تازه بدان موضع بمالند دیگر نروید و معجب دانسته اند و طلای آن با زهره کاو و آب حی العالم و شبت جهت منع سوزانیدن آتش چون آن را مس نمایند مؤثر و سنون سوخته سررشته آن با بول صبیان جهت بردن گوشت فاسد متعفن دندان و رویانیدن گوشت صحیح معجب و با سرکین کنجشک جهت ثآلیل و با صبر و حب البان مقشر و آب کنندنا جهت سقوط دانه بواسیر و التیام جمیع زخمها بیدیل و چون زرنیخ و زاج را هموزن نرم سوده در روغن یاسمین که بهندی چنیلی نامند خوب بجوشانند و هر عضوی که جرب رطب داشته باشد به آب کرم خوب بشویند که چرک آن پاک شود و با پر مرغی بران بمالند

ص: ۸۹۲

۴۷۱ در چند مرتبه زائل می گردد و چون زرنیخ را در شیر حل کنند هر مکس که در آن افتد بمیرد و گویند هر مکس که بران عبور کند هم بمیرد مقدار شربت آن تا نیم درم مصلح تعفین آن اخلاط را پوست هلیله زرد است بدل زرنیخ زرد نصف وزن آن سرخ است و بدل آن هر دو در اکثر افعال کبریت و اکثار ضماد و طلای آن باعث کلف و سستی باه و انعاظ است و مصلح کلف حادث از ان مالیدن عصفور و آرد برنج است و آشامیدن دو درم زرنیخ مصعد که عراقیون نامند بسیار بد و محدث سکر و مغص و قروح ردیة امعا و وجع مفاصل و متغیر شدن رنک بدن بسیاهی است و اصلاح آن با آشامیدن آب کرم با جلاب بسیار و شیطرج و روغن بادام و قی بلیغ نمودن و ماء الارز و ماء الشعیر آشامیدن و تحقین بدان هر دو نمودن و امراق چرب مانند مرق مرغ جوان فربه با روغن بادام و شیر تازه دوشیده و لعاب بزرقطونا و تخم خطمی و بهدانه است و چون یک ماشه تا شش ماشه آن را نرم سوده با ماش پخته سرشته بیز بخوراند بدین دستور که تا شش روز یک ماشه آن را هر روز نرم سوده بقدری ماش پخته سرشته بیز بخوراند و بروز هفتم دو ماشه بران اضافه نموده هر روز سه ماشه بخوراند و روز هفتم

این شش ماشه بدستور نرم سوده بماش پخته سرشته بخوراند تا چهل روز تمام گردد و درین دیکر بیفزایند و از روز دوم خوراندن آن ببز مقدار چهار توله شیران با شامیدن شروع نمایند روزی یک توله بیفزایند تا آن مقدار که موافقت نماید پس دیکر بیفزایند و تا چهل روز بیاشامند و درین ایام از حموضات و بقول و ماهی و جماع و آب بسیار سرد و رسیدن هوای بسیار سرد بدن احتیاط نمایند جمیع قوای حیوانیه و نفسانیه و طبیعیه را تقویت بخشد و طریق احراق و تشویه آن در مقدمه مذکور شد

ص: ۸۹۳

"زریز"

بفتح زای و کسر راء و سکون یای مثناه تحتانیه کل نباتی است که در کوهستان جوزجان بهم می رسد و بشیرازی اسفرک نامند و بیونانی ارجیقن

"ماهیت ان

گیاهی است ساق آن بقدر شبری و کل آن زرد شبیه بکل عصفربری و مستدیر با اندک خارهای نرم برک آن زرد مائل بسفیدی و کوچک و بیخ آن زیاده بر شبری و طعم گیاه آن شبیه بکنکر

"طبیعت ان

سرد و خشک و با اندک حرارتی

"افعال و خواص آن

جالی و محلل صلابات و رفع آثار و مسکن دردها و مدر بول و خون و مفتح سدد و آشامیدن نیم رطل از آب مطبوخ آن با مویز سه روز متوالی جهت سپرز و یرقان و استسقا مجرب و یک اوقیه از معجون آن با عسل همین اثر دارد و ضماد آب طیخ آن بآرد جو جهت اورام حاره بغایت مفید و خاکستر آن جهت جرب و جراحات نافع مصدع مصلح آن سکنجین مقدار شربت آن در مطبوخات تا پنج درم و صباغان آن را از برای رنک زرد استعمال می نمایند"

"زریق"

بضم زای و فتح راء و سکون یای مثناه تحتانیه و قاف

"ماهیت ان

از طیور مائی است و بری نیز می باشد و رنک آن سفید و گوشت آن بسیار با سهوکت و زهومت و بدبو و با اعصاب و الیاف بسیار و بدترین آن پیر و لاغر آنست و بهترین آن جوجه آنست که از تخمی که ماده آن نجاست نخورده باشد بهم رسد

"طبیعت ان

کرم و خشک

ص: ۸۹۴

"افعال و خواص آن

محرک باه و بطئی الهضم مصلح آن با آب چغندر پختن است بعد آنکه اولاً در روغن قدری بریان نموده باشند و سرکین آن بسیار جالی جهت جلای کلف و نمش و زهره

آن با سمیت و جلای بیاض خفیف چشم و طلای آن بر ذکر جهت رفع استرخای آن نافع

"زرین گیاه"

بفتح زای و کسر راء مشدده و سکون یای مثناه تحتانیه و نون و فتح کاف فارسی و یا و الف و ها از جمله ادویة مجهوله الماهیت است امین الدوله گفته آن را در خراسان کل عاشقان نامند و گیاه آن از یک ذرع زیاده و برک آن عریض

۴۷۲ و مزغب و کل آن زرد و شاخهای آن بزرک و دراز و چون نزد آن غنا و سرود نمایند کل آن می لرزد و صاحب اختیارات بدیعی گفته که درختی است که در ولایت کازرون بسیار می باشد خاصه در نشادر و ورق آن مانند ورق زیتون بود و کل آن مانند قرص آینه زرین در وقت انکور بشکفد و ورق آن سبز بود و بعضی درخت اترج را دانسته اند و بعضی آزاد درخت را گفته

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

آشامیدن عصاره آن با میپختج جهت عرق النساء و اخراج خون منجمد در مثانه و احتباس بول و عسر آن و احتباس حیض نافع مضر مثانه مصلح آن حب الآس و بلوط بدل آن بوزن آن قنطوریون دقیق و کویند دو وزن آن خیارزه و بوزن آن حب الاترج و کویند بدل آن نیم وزن آن زعفران است

"فصل الزای المعجمه مع العین المهمله"

"زعرور"

بضم زای و سکون عین و ضم راء مهمله و سکون واو و راء مهمله بفارسی کیل و باصفهانی کویج و بترکی یمیشان و در تنکابن کرجیل نامند و از جنس کنوس طبری است و در حرف الکاف مع النون ان شاء الله تعالی خواهد آمد

"ماهیت"

ان

دو نوع است بستانی و آن را مثلث العجم و بشیرازی کیل سرخ نامند بهترین آن بکمال رسیده بزرک بالیده چاشنی دار آنست

"طبیعت ان"

در آخر دوم سرد و در اول خشک و بعضی تر دانسته اند

"افعال و خواص آن"

با غذائیت و مسمن و قابض و مسکن حدت صفرا و خون و قئ و مقوی معده و کبد حار و اشتهای طعام و جهت رفع اسهال و تقطیر البول و آشامیدن آب آن با شکر جهت درد سر حار مجرب و ضماد آن جهت تحلیل اورام صلبه و حمزه بحای مهمله مفید مضر کرده و مورث قولنج و مرخی معده مصلح آن انیسون و عود و کلشکری مقدار شربت از آب آن تا بیست و پنج درم و از جرم آن دوازده مثقال بدل آن سیب ترش

است و زعرور جبلی کوچکتر از بستانی است و دو نوع باشد سرخ رنک و زرد و بهترین این نیز بسیار رسیده آنست

"طبیعت سرخ آن

قریب بستانی است و زرد آن سرد و خشک و قابض تر از سنجد و در افعال و خواص آن نیز قریب بستانی اند و خون و قی بازدارند و کویند پشت را قوی گرداند و داء الفیل را نافع و مضرت و مصلح و مقدار شربت این بدستور بستانی است

ص: ۸۹۶

"زعفران"

بفتح زای و سکون عین و فتح فا و را و الف و نون و آن را بسریانی کرکم و جاوی بتشدید یا و بفارسی لریکیماس و بهندی کیسر نامند

"ماهیت ان

تارهای کلی است شبیه بعصفر و بسیار خوش بو و زرد تیره رنک مائل بسرخ و بی خار و اول کل آن از زمین می روید و بعد اتمام آن ساق و برک آن و طول ساق آن یک و نیم شبر و برک آن شبیه ببرک یاسمین و بیخ آن شبیه بزراوند مدحرج و مانند پیاز نرکس و در کل آن تارها و در هر کلی سه چهار تا زعفران می باشد و آن تارهای بززرک رنکین خوش بو است و آنچه باریک کمرنک کم بو است زعفران نیست و منبت آن اماکن بسیار است و از مازندران در دیه مسمی بپاده کوه که عوام باکو نامند و اسطهبانات و کیلان و شام و مصر و مغرب و کشمیر و غیرها و بهترین همه کشمیری

پس اسطهباناتی پس مازندرانی و باکوئی پس از جاهای دیگر و بالجمله بهترین آنها بسیار زرد مائل بسرخ خوشبوی تازه آنست از هر جا که باشد

"طبیعت ان

در دوم گرم و در اول خشک و بعضی در سوم گرم و در دوم خشک گفته اند و قول اول اصح است

"افعال و خواص ان

مفرح قوی و مقوی حواس و مغری و منضج و محلل و مصلح عفونت خلط بلغمی و مانع و حافظ آن از تغییر و فساد و مدر بول و با قوت قابضه و محرک باه و مقوی جوهر روح حیوانی و جگر و احشا و آلات تنفس و مورث نشاط و ضحک و منقی کرده و مثانه و بشره و رساننده قوت ادویه بقلب و سائر اعضا و مفتح سده دماغ و جگر و سپرز و آشامیدن یک

ص: ۸۹۷

۴۷۳ مثقال آن جهت عسر ولادت مجرب و هر روز ده قیراط آن جهت ازاله سپرز و با مییختج جهت رفع خمار و با غسل جهت ریزانیدن حصاه و با ادویه مناسبه جهت درد رحم و مقعده و استشمام آن جهت برسام و شوصه نافع و منوم و اکتحال آن جهت جلای بصر و دمعه و غشاوه و زرقت عارض از امراض و سلاق و جرب و قرحه چشم و نطول آن جهت صداع شدید و بیخوابی و ضماد آن جهت منع سیلان رطوبات و نوازل بچشم و تسکین جمره و ورم حار کوش و درد سربارد و رفع بیخوابی و طلای آن با فرفیون جهت نفرس و مفاصل و ذرور آن جهت نرف الدم و حمل آن جهت درد رحم و مقعده مضر کرده و مضعف اشتها و مغشی و بجهت اضرار بحموضت حاصله از

انصباب سودا بمعده و مقوی معده است بجهت آنکه در ان حرارت و قوت دابغه و قابضه است و مصدع و با شراب مسکر و مداومت آن مکدر حواس و مضر اعصاب مصلح آن انیسون و سکنجبین مقدار شربت آن تا دو درم و گفته اند سه درم آن کشنده است بتفریح مفرط و اصلی ندارد زیرا که این مقدار آن را این اثر نیست مصلح و دافع ضرر آن اشیای قابضه روح است و بالخاصیت گذاشتن یک تار آن در احلیل باعث ادرار بول بند شده و گفته اند چون دو درم آن را با آب سرشته مانند کردکان مدور ساخته در ان سوراخ کرده بر شکم حامله تعلیق نمایند جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه زنان و مادیان بالخاصیت مجرب بدل آن بوزن آن قسط و مثل آن دانه اترج و ربع آن سنبل و سدس آن سلیخه است و دهن آنکه پنجاه مثقال آن را در سه رطل و نیم روغن کنجد و یا روغن زیتون پنج روز بیندازند و هر روز برهمزنند پس صاف کرده نگاهدارند افعال و خواص آن ملین عصب و صلابت رحم و منوم و محلل و تدهین بینی و سعوط آن جهت ذات الجنب و طلای آن جهت تنقیه قروح رحم و قروح خبیثه سائر اعضا و حمول آن با موم و مغز استخوان جهت قرحه رحم نافع و برک کیه آن جهت التیام جراحات تازه و منع ریختن مواد باعضا مفید و ثقل روغن آن را بیونانی قرقومعما نامند و قرقومعما نیز در حرف القاف خواهد آمد و جوارش زعفران و دواء الکرکم و دهن آن و قرص و مرهم آن در قرابادین مذکور شد"

ص: ۸۹۸

"زعفران الحديد

"ماهیت ان

زنک آهن است که آهن را براده نموده بر روی صفحه پهن کرده تر کنند و در جای نمناک گذارند تا زرد شود بعد از ان کوبیده اجزای زرد شده آن را بگیرند و باز

بدستور بگذارند و تکرار عمل نمایند تا همه زعفران گردد و بهترین اقسام آن خصوصا در صنعت آنست که براده حدید را با ربع آن نوشادر سائیده در زمین دفن کنند تا ده روز مجموع زعفران شود

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

قابض و از جمله سموم است ضماد آن جهت نقرس و بواسیر و داخس و خشونت پلک چشم و ناخنه و داء الثعلب و با سرکه جهت باد سرخ و جوششهای حار مجرب و فرزجه آن جهت قطع حیض و ذرور آن جهت قطع خون بن دندان و تقویت آن نافع و یک قیراط آن مانع آبستنی است و از خوردن آن حالتی قریب بتوبال آهن و براده آن خورده بهم می رسد و مداوای این مداوی آنست و در توبال در حرف التا مذکور شد

"فصل الزای مع الفاء"

"زفت رومی"

بکسر زا و سکون فا و تاء مثناه فوقانیه و ضم را و سکون واو و کسر میم و یا

"ماهیت ان

سه نوع است زفت یابس و زفت بحری و زفت جبلی و از مطلق آن اکثر مراد زفت بحری است و کویند اسم قیقهر است و غلط است و بهترین آن صافی براق املس آنست

"زفت بحری"

بفتح باء موحدہ و سکون حا و کسر راء مهملتین و یا

ص: ۸۹۹

"ماهیت ان

چیزی است شبیه بقطران سیاه

۴۷۴ و سیال از زمین مانند نطف حاصل می شود سیال آن قیر است که بر کشتیها و حمامات و غیرها برای استحکام و عدم نفوذ آب در آنها می مالند و داخل مراهم می کنند و بهترین اصناف آن نرم آنست

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص

آن

محلل و مقوی مفاصل و جهت فالج و عرق النسا و نقرس و ریاح بارده و اوجاع زانو و مقدار یک درم آن تا دو درم مسهل و ضماد آن با تکرار عمل جهت جذام و التیام اعضای شکسته نافع مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن قطران و کوبند جاوشیر و سقز است بالسویه مضر رئه مصلح آن کثیرا است و بیان قیر در حرف القاف مع الالف در قار ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد"

"زفت الرطب"

"ماهیت آن

رطوبتی است که از درخت صنوبر بی بر که قسم نر آنست سیلان می نماید و آنچه از درخت باردهنده آنکه غیر چلغوزه است و مسمی بتنوب سیلان می نماید منجمد آن را راتیانج نامند و آنچه از درخت شربین که از اصناف سرو است و ثمر آن مانند ثمر سرو و از آن کوچکتر حاصل می شود آن را قطران نامند

"طبیعت آن

در سوم گرم و در اول خشک

"افعال و خواص آن

منضج اخلاط غلیظه و ملین صلابات و آشامیدن آن جهت ورم عضل حلقوم و مری و ورم عضل باطنی دو طرف حلق و ربو و تنقیه چرک سینه و حلق و رفع سمیت ادویه قتاله و با شکر جهت نفث الدم و سده سینه و سرفه مزمن و ضماد آن جهت جذب خون بظاهر جلد و فربه کردن اعضا و با نمک جهت کزیدن جانوران سمی و با موم جهت برص ناخن و قوبا و تحلیل جراحات صلبه و صلابات رحم و شقاق مقعده و جراحات فم مثانه و با عسل جهت پاک کردن زخمهای چرکناک و جمره بجیم و خشک ریشه و باعث التصاق آنها و بدستور با مراهم معفنه و ضماد آن بر میان سر بعد از تراشیدن یافوخ جهت اخراج زلوی در حلق مانده مجرب دانسته اند و با شکر جهت اقسام حزاز و جهت جرب حیوانات و تمدد اعصاب و عرق النساء و داء الثعلب و با آرد جو جهت خنازیر و با ادویه مناسبه جهت رویانیدن گوشت زخمها و غرغره آن جهت ورم عضلات حلقوم و مری و قطور آن با روغن بادام جهت رفع رطوبات کوش و حقه آن جهت ورم حاره و صلب امعا و رحم و کزیدن عقرب مؤثر مضر سر و رئه مصلح آن

کثیرا و بنفشه مقدار شربت آن تا سه درم بدل آن بوزن آن قیر است و کویند ربع آن قطران و روغن زفت که رطوبت بخار آنست که در حین جوشانیدن پشمی را بر روی آن گذارند و آنچه در پشم جمع شود افشرده اخراج نمایند و یا بقرع و انبیق مقطر نمایند ضماد آن با آرد جو جهت خنازیر و رویانیدن مو در داء الثعلب و جرب انسان و حیوان و تمدد اعصاب و برص ناخن و عرق النسا و سوزش آن و امثال اینها انفع از زفت است و قاطع نرف الدم مسهل و تریاق سموم و جالی است و دوده زفت جهت نیکو کردن مژگان و منع ریختن آن و قرحه چشم و رفع سوزش آن و دمعه و تقویت باصره بغایت مؤثر است

ص: ۹۰۰

"زفت یابی"

"ماهیت آن"

زفت رطب است که بخودی خود خشک شود و یا بطبخ خشک کنند و آن را ابو سفاس نامند

"طبیعت آن"

در سوم کرم و در دوم خشک

"افعال و خواص آن"

بیس و تجفیف این زیاده از رطب آن و در انضاج ضعیف تر از آن و جهت التیام قروح فاسده و ضربه و سقط و قوبا و تحلیل و انضاج ورمهای صلبه و تفتیح سدد و آشامیدن

آن با زردۀ تخم مرغ نیمبرشت جهت قطع خون حیض و بواسیر و سستی کمر و تقویت رحم نافع و در سائر افعال ضعیف تر از رطب مقدار شربت آن تا دو مثقال است

"فصل الزای مع القاف"

زقال"

بضم زای و فتح قاف و الف و لام اسم فارسی قرانیا است بنون قبل از یاء مثناه تحتانیه

"ماهیت ان

دیسقوریدوس

۴۷۵ گفته ثمر درختی است عظیم بقدر زیتونی و طولانی و در خامی سبز و بعد رسیدن یاقوتی رنگ و بعد از خشکی سیاه می گردد و طعم آن ترش با اندک عفوصت و قبضی و آن را مانند زیتون مملح نیز می نمایند و در ملک هند و بنکاله ثمری فی الجمله شبیه بدین بهم می رسد و آن را جامون نامند و در حرف الجیم ذکر یافت و گفته اند آن را کرونده نامند و در حرف الکاف ان شاء الله تعالی خواهد آمد

"طبیعت ان

سرد مائل باعتدال و خشک و با قوت قابضه

"افعال و خواص آن

جهت اسهال و قرحۀ امعا و تقویت آن و تسکین عطش و التهاب معده و کبد و غلیان خون و صفرا و منع صعود ابخره بدماع نافع مضر سینه مصلح آن شکر است و ثمر خشک نارس آنکه سبز باشد جهت اورام و قروح مزمنه بغایت مؤثر خاکستر برک آن

جهت رفع اثار مفید و بغدادی صاحب ما لا یسع نوعی از انبر باریس دانسته چنانچه در انبر باریس ذکر کرده و طبیعت آن را در آخر دوم سرد گفته و غیر قابض و با رطوبت غرویه بلغمیه و مرخی و قاطع عطش در ساعت و مسکن لهیب سریعا و نافع برای آنچه نافع است انبر باریس گفته

ص: ۹۰۱

"زقوم"

بفتح زای و ضم قاف مشدده و سکون واو و میم بهندی تهور و سیهنده و سیج نیز نامند "ماهیت آن

از جمله اشجار است و دو نوع می باشد حجازی و شامی حجازی آن بقدر قامتی و برک آن از برک انار عریضتر و با تشریف و کل آن از اطراف شاخها بهیئت یاسمین و زرد پستی رنگ و ضخیم و ثمر آن سیاه رنگ و شبیه بهلیله و در جوف آن دانه مانند کنجد و درخت نوع شامی بزرگتر و خاردار و کل آن زرد و ثمر آن از هلیله بزرگتر و رسیده آن شیرین طعم با تفاهت و عفوصت و مغنی و این نوع را

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص ان

محلل ریاح و جالی و رافع آثار مقدار شربت آن تا پنج درم و روغن تخم آن باندک تخدیر جهت تحلیل ریاح مفاصل و مواد بلغمیه و اخلاط غلیظه و مسهل آنها و رافع

سدد و فالج و نقرس و سپرز و امثال اینها شربا و ضمادا مصدع محرور و سیاه کننده موی مصلح آن شیر تازه دوشیده مقدار شربت آن چهار قیراط بدل آن نطف است و نوع اول با برک و بار و تازه آن جهت التیام جراحات تازه نافع و قوی القبض و تجفیف و رادع و آنچه در بنکاله و هند دیده و شنیده شده چهار نوع می باشد یکی شاخهای آن سه پهلوی و این را بهندی تدهارا نامند و کره دار می باشد و بر سر کوهها برکهای بسیار کوچک و شیر این را گرفته با آرد نخود بریان سرشته خوب می سازند و برای رفع آتشک می کویند قوی الاثر است و اسهال قوی می نماید و دوم چهار پهلوی و این خاردار و بیبرک می باشد و سوم ساق آن خاردار و شاخها و تنه بالای آن بیخار و برکهای آن اندک باریک و بلند بقدر نیم شبر و این را سیج نامند و آب برک این را گرفته کرم نموده در گوش جهت درد آن می چکانند و با اندک نمک کرم کرده برای سرفه اطفال می خوراند و نیز جهت ضیق النفس و استسقا و جذام و صلابت سپرز و ضعف هاضمه و یرقان و نفخ شکم و ریاح محتبسه در امعا یعنی قولنج ریخی و تفتیت سنک کرده و مthane و تحلیل اورام چون پوست ریشه بیخ پالک جوهی که گیاه هندی است در آب برک آن باین طریق که برک آن را از آتش کرم نمایند که نرم شود و در دستها فشار دهند که آب خوب برمی آید سائیده حب یا قرص بسته خشک کرده نگاهدارند وقت حاجت در آب برک آن سائیده بر قوبا طلا نمایند روزی دو سه دفعه در چند روز زائل شود اگرچه کهنه باشد مجرب است و مکرر بامتحان رسیده و از آن مربا می سازند و جهت امراض مذکوره قبل نیز نافع و چون ساق و شاخ آن را ورقها ریزه کرده با شلتوک که بهندی شالی و دهان نامند در خمی فرش از زقوم ورق کرده و لحاف از شلتوک کنند طبقه طبقه تا پر گردد و بران آن مقدار آب بریزند که از بالای آن یک وجب پر گردد پس سر آن را پوشیده در سرکین

۴۷۶ اسپ یک هفته یا ده روز دفن کنند پس برآورده شلتوک ها را نیم خشک نموده کمسک سازند و روزی ناشتا مقدار یک کف آن را که سه مثقال باشد بخورند جهت استسقا و سرفه و ضیق النفس بارد رطب مفید و نوع چهارم ساق و شاخهای آن کم خار و از آن تارها بقدر یک شبر و زیاده و بقدر انکشت باریکی آویخته می باشد و لبن این چار قسم همه سفید و بندرت سرخ و زرد نیز می باشد سفید آن جهت امراض و سرخ و زرد آن در اثبات عقرب و سیماب مؤثر گفته اند و دیگر اقسام هم دارد چنانچه راقم در باغها انکلیشیه دیده از آن جمله سه پهلو است که بر درختهای بزرگ می پیچد و ریشهای آنکه بمنزله بیخ توان گفت بر تنه درختها ریشها دوانده می چسپد و بالای درخت بلکه منتهای شاخهای درخت شاخها کشیده متفرق می گردد و از بیخ اصلی که قرب زمین است کنده تر می شود و قسم دیگر سه و چهار پهلو است که شاخهای کنده برآورده ایستاده و بران خارهای بسیار طولانی می باشد برخلاف سه دهاره و چو دهاره هندی که خارهایش کوچک می باشد

"فصل الزای مع اللام"

"زلابیه"

بفتح زای و لام و الف و کسر باء موحد و فتح یاء مثانه تحتانی و ها بفارسی حلوائی

زلیبی نامند

"ماهیت ان

از جمله حلوائی معروفه است تازه آن لذیذ

"طبیعت ان

کرم

"افعال و خواص آن

مولد خلط صالح و سریع الهضم و بغایت مسمن بدن نحیف و مقوی کرده و جهت
رطوبت رئه و سرفه نافع و مسدد مصلح آن سکنجبین و انار

ص: ۹۰۳

"زلایف الملوک"

نوعی از ابرون است که حی العالم باشد و بفارسی زلف عروسان نامند

"فصل الزای مع المیم"

"زمج"

بفتح زای و ضم میم و جیم بفارسی چرغ و بترکی اوتلکو نامند

"ماهیت ان

از جمله سباع طیور است که بدان جانوران صید می کنند

"طبیعت ان

بسیار کرم و خشک

"افعال و خواص آن

جهت ضعف دل طبیعی و خفقان عارضی و زهره آن را چون بتهائی و یا با اکحال
مناسبه در چشم کشند جهت غشاه و ظلمت بصر و شبکوری معرب و سرکین آن
طلاء جهت رفع کلف و نمش و آثار جلد مؤثر

"زمجائی"

بفتح زای معجمه و سکون میم و جیم بالف کشیده و همزه مکسوره و یاء حطی ساکن
در آخر

"ماهیت ان

میوه ایست جنکلی بقدر دانه انکوری که در بلاد زیرباد بهم می رسد با پوست خشک
خشنی و اندرون پوست آن لحمی شیرین و لطیف کم رطوبت و در سه سال یکبار ثمر
می دهد و در ان سال متعارف است که اطفال را آبله بسیار برمی آید

"طبیعت ان

کرم مائل بخشکی و با رطوبت فضلی

"افعال و خواص ان

تا حال معلوم نکشته است"

"زمرد"

بضم زای و میم و راء مهمله مشدده و دال و بذال معجمه نیز آمده بهندی پنا نامند

"ماهیت ان

از جمله احجار نفیسه است و گفته اند که در معدن ذهب بهم می رسد و ماده آن ذهبی
است که بران بیس و انجماد غالب کشته و بدان سبب سبز شده و در مدت بیست و
یک سال در معدن تکون می یابد و بعضی این را و زبرجد را از یک جنس می دانند
که بسبب اختلاف ماده هر یک بنوعی تکون می یابد و صلابت آن از احجار دیگر

کمتر است و سوهان در آن اثر می کند و اقسام و الوان می باشد قسمی ذبابی است یعنی رنگ آن شبیه بذباب اخضر است نه آنکه بر حامل آن ذباب نمی نشیند چنانچه بعضی کمان کرده اند و این قسم بهترین اقسام و صاف و شفاف و آب آن متموج و رقصان می باشد و صورت چشم مخفی در آن مرئی می گردد و این را صعیدی نامند که از صعید مصر آورند و قسمی ریحانی است یعنی رنگ آن شبیه برنگ برک ریحان و این را زمرد نو

ص: ۹۰۴

۴۷۷ نامند و قسمی فستقی است یعنی سبز مائل بسیاهی و این را زمرد کهنه نامند و قسمی سلقی یعنی شبیه برنگ برک سلق و قسمی زنجاری شبیه برنگ زنجار و قسمی کراشی شبیه برنگ برک کراش و قسمی دیگر صابونی یعنی برنگ صابون سبز مائل بسفیدی است و این بدترین اقسام است و بهترین همه سبز پر آب شفاف صلب آنست که آمیخته بسنک ریزه و طلقی نباشد یعنی در جرم آن ریزهای سنک نباشد و نیز بعضی مواضع آن براق مانند طلق نباشد

"طبیعت اقسام آن

در دوم سرد و در سوم خشک و قوت آن مدتی مدید می ماند

"افعال و خواص آن

مفرح و مقوی حرارت غریزی و ارواح و دل و دماغ و کبد و معده و رافع صرع و هم و غم و حزن و خفقان و ذات الجنب و ذات الرئه و نزف الدم و اسهال دموی و سموم قتاله و نهش هوام و استسقا و یرقان و حبس البول و تفتیت سنک کرده و مثانه و جذام هرچند که متفرح و اطراف ریخته باشد شربا و تعلیقا و چون شخصی که زهر خورده و

یا جانوری سمی او را کزیده باشد قبل از سرایت بجمیع اعضا مقدار هشت شعیر آن را نرم سوده بخورد زهر بران کارگر نشود و امان یابد از افتادن مو و جدا شدن پوست بدن و اکتحال آن جهت تقویت بصر و رفع سبل و مداومت نظر کردن بران رافع کلال بصر و تعلیق آن و پوشیدن انکشتی آن جهت منع صرع در مصروع و لهذا ملوک آن را علاقه کردن بند اطفال می نمایند از حین ولادت و چون انکشتی از طلا باشد جهت رفع طاعون مؤثر و طلای آن جهت سعفه و قروح خبیثه مفید و چون یک مثقال آن را در انکشتی ممزوج از طلا و نقره که بالمناصفه دو مثقال باشد در طالع میزان که آفتاب در برج هوائی باشد نصب کنند و بپوشند باعث قبول دلها و هیبت در نظرها و قضای حوائج مجرب دانسته اند و خواص و منافع بسیار دیگر بدان منسوب می دارند مانند آنکه می کویند چون بطعام زهردار رسد عرق کند و حامل آن تنکی معیشت نیابد و چون افعی را نظر بران افتد کور شود و بعضی کویند آب از چشم افعی جاری گردد و کور نشود و غیر اینها از خواص و منافع و حال آنکه هیچ یک اینها اصلی ندارد زیرا که در هنگام تونگری اکثری مردم بقیمت بسیار اعلی خریدند و بعد آنکه فقیر و دست تنک شده همان را بقیمت بسیار نازل فروختند و مجربین آن را بر چشم افعی مالیدند مگر کور نشد مقدار شربت آن در رفع سموم یک دانک و در نرف الدم یک قیراط بدل آن در دفع سموم زبرجد و در رفع اسهال مرجان است

ص: ۹۰۵

"زمور"

بضم زای و میم و سکون واو و راء مهمله اسم فارسی زفت یابس است و در دلک مغسول را زمور لاک نامند و مستعمل زرکران است

"افعال و خواص آن"

در احتباس حیض بیهلیل و مقدار یک مثقال آن با زردۀ تخم مرغ نیمبرشت از مجربات است جهت نرف الدم هر عضو نیز

"فصل الزای مع النون"

"زنا"

بفتح زای و سکون نون و باء موحدۀ و الف لغت فارسی است

"ماهیت ان

گیاهی است کثیر الوجود در وی در تابستان می کارند و در اوائل زمستان می روید

"طبیعت ان

بسیار گرم و تند و تیز

"افعال و خواص آن

موجب حرارت بدن به نحوی که مستعمل آن از سردی هوا متضرر نکردد و جهت درد سربارد و حدت بصر و پراکنده کردن ریاح و برطرف کردن آنها بقوت شربا و نطولا نافع مضر بدماغ و خام آن مغنی بشدت بخلاف جوش داده آن و مصلح آن در سرکه پختن و با کاسنی و ساق کاهو و مکیدن انار چاشنی دار و سفرجل عقب آنست

"زنجار"

بفتح زای و سکون نون و فتح جیم و الف و راء مهمله معرب زنکار فارسی بیونانی

فینطوس و معنی آن مجرود بود

"ماهیت آن

زنک مس است و انواع می باشد معدنی و غیر معدنی مصنوع معدنی آن در معدن مس تگون می یابد و بیونانی این را بارسقاریقس نامند و عبارت از دهنه مسی است و نوع دیگر آنست که در مغاره قبرس نزد طلوع شعری مقطر می گردد

۴۷۸ و منجمد می شود و این خالی از آمیزش بخاک و سنک ریزه نیست و همچنین کیرانی آن و این هر دوردی و استعمال آن مجوز نیست در انسان و مصنوع آن اقسام است یکی آنست که سرپوش مسی را بر ظرف سرکه تند بنحوی گذارند که بخار آن از سر پوش بیرون نرود و بعد از هزده روز یا زیاده بردارند آنچه زنک بر ظرف اندرون آن بهم رسیده باشد بتراشند و باز چنان نمایند تا هر مقدار که خواهند و دیگری زنجار دودی است و آن چنان است که مس را صفحهای بسیار تنک سازند و برهم چیده سرکه تند بران ریزند و بگذارند در سردابهای بسیار سرد تا زنکار شود پس زنک آن را گرفته در هر پنج مثقال آن چهار اوقیه سرکه کهنه داخل کرده در هاون مسی بسیار بسایند تا غلیظ گردد پس شب یمانی و ملح اندرانی و بوره سرخ از هر یک چهار مثقال اضافه نموده فتیلهها ساخته در آفتاب گذارند تا خشک گردد و اقسام دیگر نیز می سازند و بهترین همه معدنی است پس دودی و آن را مغشوش بسنک ریزه سوده می نمایند و امتحان آن آنست که چون تر کنند و بانکشت بمالند نرم گردد بخلاف زنجار غیر مغشوش و مغشوش بقلقنت نیز می کنند و امتحان آن آنست که بر اخگر گذارند اگر سرخ گردد مغشوش است زیرا که قلقنت بر آتش سرخ می گردد بخلاف زنجار

ص: ۹۰۶

"طبیعت آن

در چهارم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

از سموم قتاله است و اکال و لذاع و معفن و مورث قرحه و سترنده کوش و قالع آثار و با موم و روغن زیت بیلذع و مانع زیاده شدن قروح خبیثه و ساعیه و ورم جراحات و باعث رویانیدن کوش و با صمغ البطم و بوره سرخ جهت جرب متقرح و برص و پخته آن با عسل جهت تنقیه چرک جراحات و سخته و دانه بواسیر جاسیه و ناصور مقعده و مطبوخ آن با سرکه و عسل جهت قروح لثه و جوششها و زخمهای اعضای بارد المزاج مانند دهان و بینی و کوش و استرخای لثه و غلظت اجفان و اکتحال آن با عسل جهت غلظت اجفان و طلای محرق آن با فندق سوخته و کثیرا سرخ و سفیدی تخم مرغ جهت کل جراحات حادث در سطح بدن مجرب و محلول آن در شیر دختران و سرکه در هاون مس به حدی که غلیظ و خشک گردد جهت حدت بصر و قلع بیاض و ناخنه و دمعه و سیل و سلاق مجرب و محرق آنکه در سودن شبیه بتوتیا گردد جهت جرب و استرخای پلک چشم و سلاق و رطوبت او را خشک کند و بدستور با ادویه مناسبه جهت امراض چشم و با مراهم جهت خوردن لحم زائد و اصلاح قروح خبیثه متعفن و با ادویه مناسبه جهت قروح شهیدیه سر و چون با اشق بسرشند و فتیله ساخته در بواسیر گذارند فائده بخشد و نفوخ آن در بینی جهت بدبوئی و زخم آن نافع و لیکن باید که دهان را پر آب کنند که کرد آن بحلق نرسد زیرا که کرد آن مضر حلق است مصلح آن شیر تازه دوشیده و مسکه و چون زنجار مضر اعضای عصبانی است استعمال آن بیضرورت جایز نیست و عند الضروره مقدار کم آن با ادویه مغریه و ادهان و لعابات و یک درم آن کشنده بقرحه جگر و بعد از تجاوز از معده عذیم العلاج مصلح آن جلاب و آب کرم و روغن بادام و لعابها و مرقهای چرب و سائر تدابیر اسفیداج و زنجفر و زیبق خورده است بدل آن بوزن آن اقلیمیا و نیم وزن آن زنجفر است

ص: ۹۰۷

"زنجبیل"

بفتح زای و سکون نون و فتح جیم و کسر باء موحده و سکون یاء مثناه تحتانیه و لام بهندی تر تازه آن را ادرک و خشک آن را سونتهه نامند و سندهی نیز گویند

"ماهیت ان

بیخی است معروف نبات آن شبیه نبات شقاق و از ان کوچکتر و برکهای آن باریک طولانی بقدر یک شبر و زیاده و بی کل و ثمر و در مازندران نیز بهم می رسد و در بلاد هند و دکهن و کجرات و بنکاله بسیار می شود و همیشه تازه آن بهم می رسد و کوهی و دشتی نیز می باشد کوهی آن بزرگتر هم در بیخ و هم در کیه و زنجبیل بیریشه سفید خشک را بهندی ستهوه نامند و این بهترین همه است و از چین که مربای زنجبیل می آرند دانهها بزرک و

۴۷۹ بالیده و نهایت بی ریشه که مانند آن هیچ جا نمی شود

"طبیعت تر و تازه ان

در سیم کرم و در اول خشک و خشک آن در دوم خشک و با رطوبت فضلیه

"افعال و خواص ان

مقوی قوت حافظه و هاضمه و معده و کبد و مفتوح سده جگر و مبهی و محلل ریاح غلیظه معده و امعا و مقطع بلاغم و رطوبات غلیظه چسپیده بسطح معده و امعا و غیرها و مجفف آنها و ملین طبع و مخرج خلط غلیظ و رطوبات دماغی و حلق و برودت

اعصاب و جهت فالج و کرم معده و یرقان سدی و تقطیر البول حادث از برودت و ضعف آلات بول و اسهال که از فساد غذا باشد و جهت رفع سموم حیوانی و تسکین تشنکی بلغمی و با نبات و کندر جهت رفع مضرت میوه های تازه و رطوبت معده و با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت ازدیاد منی و غلظت آن و با تربد مسهل رطوبات مفاصل و ساقین و معین قوت مسهلۀ تربد و با خولنجان و پسته جهت تقویت باه از اسرار است و اکتحال آن جهت غشاوه و سبل و بیاض و در دهان داشتن آن رافع تشنکی بلغمی و ضماد آن جهت تقویت اعضا و کزاز و رفع ریاح و بواسیر و اوجاع بارده و ورم بارد بلغمی و مائی و ریحی خصیه و سائر اعضا و با دو وزن آن حرمل اقوی است در تاثیر و بدستور مالیدن سفوف خشک آن و کرم نکاهداشتن آن موضع که هوای سرد بدان نرسد و بدستور با نصف وزن آن رازیانه خشک نرم کوبیده پیخته و با زرنباد نیز مضر حلق مصلح آن عسل و روغن بادام مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن دار فلفل است و جوارش و مربای آن در قرابادین ذکر یافت و ضماد تر تازه نرم سوده آن جهت داء الثعلب و تحلیل اورام ریحیه و بارده مائیه و تسکین اوجاع بارده نافع و نوع کوهی آن قویتر و کویند چون آن را نرم بکوبند و پزند و بر آب گوشت پاشند و بخورند جهت دفع اوجاع مفاصل و امراض بارده رطبه و اورام بارده نافع و بدستور طلای خشک آن و یا آب تازه آن و نیز نوع دیگر می شود در هند و بنکاله که آن را انبه سونتهه می نامند و بوی انبه خام از آن می آید این نیز قریب باول است در مزاج و خاصیت و تر و تازه این را اکثر ورق کرده با نمک و آب لیمو پرورده بعد از طعام برای تقویت هاضمه و تغییر مزه دهان اندک اندک می خورند و خوش بو و لذیذ می باشد و از نوع اول نیز تازه آن را ورق کرده بدستور با نمک و آب لیمو پرورده و یا خشک آن را کوبیده و پیخته با نمک و آب لیمو خمیر کرده اقراص می سازند و بدستور تنقل می نمایند

ص: ۹۰۸

"زنجبیل الکلاب

"ماهیت ان

گیاهی است برک آن شبیه بیرک بید و بسیار زرد و شاخهای آن سرخرنک و طعم آن تند و شبیه بزنجبیل و کشنده سگ و لهذا آن را زنجبیل الکلاب نامند و کویند نوعی از صعتر است

"طبیعت ان

در سوم کرم و در اول خشک

"افعال و خواص ان

ضماد تازه تر آن جهت رفع کلف و آثار بسیار قوی الفعل و ضماد برک آن محلل اورام صلبه و خوردن آن جائز نیست و مولف اختیارات بدیعی آن را فلفل الماء دانسته و از صفات آن ظاهر می گردد که غیر آنست

"زنجفر"

بفتح زای و سکون نون و فتح جیم و سکون فا و راء مهمله بفارسی شنکرف نامند

"ماهیت ان

معروف است و دو نوع می باشد معدنی و مصنوعی معدنی آن را بیونانی مینون نامند و در معدن زریق و طلا و مس تکون می یابد و حجر الزریق می نامند و آن مانند عروقی سرخ اسرنجی رنک با کثافت است و بعضی این را کبریت احمر دانسته اند و مصنوع

آن از زیبق و کبریت است و بیونانی قسباباری نامند بهترین آن قلمهای بلند سرخ بسیار تیره آنست که بوی کبریت از ان نباید

"طبیعت ان

کرم و خشک در دوم و بعضی خشک در سوم و بعضی در دوم سرد دانسته اند

"افعال و خواص

آن

قابض و جاذب و بعضی قوت قبض آن را زیاده از جذب آن و بعضی بالعکس گفته اند و از شادنج قابض تر و ذرور آن جهت قطع نرف الدم و تاکل دندان و اندمال جراحات و خشک نمودن رطوبت آنها و حکه و جرب و حصف و نمش و شپش

ص: ۹۰۹

۴۸۰ و سوختگی آتش نافع و با موم روغن جهت سوختگی آتش و بثور و شقاق مقعده و اندمال جراحات و رویانیدن گوشت و همچنین مرهم آن با قنه جهت ردع دمامیل در ابتدا و تحلیل و انفجار آنها و تحلیل اورام بارده و گرفتن دود آن باعث خشکی قروح خبیثه و اندمال آنها است و لیکن باید که چشم و گوش و دهان را از ان محافظت نمایند و عند الاستعمال در دهان آب پر نمایند زیرا که آن از سموم قتاله است و دو درم و کویند دو مثقال آن کشنده است بخناق و کرب و خفقان و جمود و سائر احوال زیبق خورده اصلاح آن قی فرمودن بروغن کاو و بطبیخ انجیر و شبت و ماء العسل و بوره و آشامیدن ادویة نافعہ سحج مانند شیر تازه دوشیده و مطبوخ بزور لعابی و لعابات و آشامیدن مرقهای چرب و اگر برآید بقی بهتر و الا حقنه نمایند بادهان و بدل آن شادنج

است و اهل هند را عقیده آنست که چون آن تنقیه و تصفیه نمایند و با ادویه مناسبه و یا بتنهائی حبوب صغار سازند جهت تپهای مزمن و مرکب و سرفه بارد رطب مزمن و ضیق النفس و یرقان و سختی شکم حادث از ریاح غلیظه و اوجاع مفاصل و جذام و رفع سمیت زهرها بسیار نافع و مقوی نور باصره است و دستور صنعت آن و مراهم آن در قرابادین مذکور شد"

"زنبق"

بفتح زای و سکون نون و فتح بای موحد و قاف بفارسی سوسن آزاد نامند و گویند که آن غیر سوسن ایض و غیر یاسمین است و در سوسن مذکور خواهد شد و گویند کسانی که سوسن ایض دانسته اند اشتباه کرده اند صاحب اختیارات بدیعی گفته کل آن را سه شاخ زرد بود و بلندی شاخ آنکه کل دارد یک کز و زیاده و کمتر و بر سر هر شاخی چهار و پنج و شش تا ده کل می باشد و خوشبوی و برکها که بر شاخ آن می باشد شبیه ببرک مورد و بلندتر از آن و برک بیخ آن شبیه ببرک کاسنی و ضخیم تر از آن و گفته که رازقی زنبق است

ص: ۹۱۰

"طبیعت آن"

در دوم کرم و در یبوست معتدل و بعضی در اول کرم دانسته اند

"افعال و خواص آن"

ملطف و مقوی دماغ و پیاز آن در افعال مانند پیاز نرکس است و قویتر از آن و روغن آنکه مانند روغن کل مدتی در آفتاب گذاشته و سه مرتبه کل زنبق را تجدید کرده

باشند در دوم کرم و در اول خشک ملطف و ملین و مقوی اعضا و پنج درم آن مسهل خلط مراری و مدر بول و طلای آن جهت رفع قشعیریه و سردی دماغ و اعصاب و اعضای تناسل نافع بدل آن در همه افعال روغن ایرسا و در غیر اسهال روغن نرکس است"

"زنبور"

بضم زای و سکون نون و ضم بای موحده و سکون واو و راء مهمله جمع آن زناپیر آمده بهندی بهرو در بنکاله برله نامند

"ماهیت ان"

از جمله حشرات الارض است و انواع می باشد مراد از ان بزرک سرخ رنگ آنست و در اکثر صفات مانند نحل است که مکس عسل باشد و کویند چون ایام زمستان آید داخل خانه خود شود و بیرون نیاید تا هنگامی که هوا باعتدال آید و مکس را صید می نماید و چون کسی متعرض خانه او گردد همه زنبوران متعرض اذیت او کردند و بکزند او را و بی تعرض نیز مردم را می کزند لیکن کمتر و آن عضو ورم و سوزش و خارش می کند و چون روغن بر زنبور ریزند بی حس گردد مانند مرده و بمیرد و چون بر وی سرکه بپاشند باز بحرکت آید و چون روغن چراغ بر ان ریزند بمیرد و کویند نر آن را یک نیش قوی زهردار است و ماده آن را دو نیش ضعیف کم زهر و در ایام زمستان نیش آن می افتد و یا سمیت آن کم می گردد و ماده خانه آن معلوم نیست که از چه جنس و نوع سرخ آن را سمیت از سائر انواع بیشتر

ص: ۹۱۱

"طبیعت ان"

بسیار کرم و خشک

"افعال و خواص ان

طلای آن با عسل و نمک جهت رفع برص و اورام رخوه بارده و کزیدن آن صاحبان امراض بارده مزمنه عصبانیه را مانند فالج و امثال آن بغایت نافع و کوبند چون بچهای آن را خشک

۴۸۱ نموده سائیده یک درم آن را با فالوده بخورند موجب فربهی بدن است و زنبور سیاه مائل بزرق را چون در روغن زیتون طبخ نمایند جهت برص و بهق و رفع آثار غائره نافع و چون زنبور کسی را بکزد و در عضو ملسوع درد و سوزش و خارش و سرخی و ورم بهم رسد از انواع ضعیفه آن کمتر و قویه زیاده مداوای آن مکیدن موضع لسع است از دهان و بقوت و یا بسر سوزن یا غیر آن اندک شکافته و بقوت مکیدن پس مالیدن خاک با سرکه و کافور و یا طحلب با سرکه و یا کل ارمنی با سرکه و بدستور کل رست با آب غوره و یا جدوار با سرکه و ضماد سرکین کاو تازه و ضماد خبازی و بقله رجه و عنب الثعلب و گذاشتن خرقة تر کرده با آب برف و یخ بران و تبدیل نمودن و گذاشتن در آب بسیار کرم و بلافاصله در آب بسیار سرد مسکن وجع آنست و مالیدن نوره و بادروج و خوردن ربوب قابضه و بزرقطونا و سکنجبین حامض و ماء الرمان حامض و خیار و هندبا و کاهو و کشنیز خشک با آب سرد و شکر و فصد نمایند اگر احتیاج بفسد باشد و مالیدن مکس سائیده بران و ضماد برک کچو که در هنداروی نامند و با روغن کاو داغ کرده و یا روغن با پیاز داغ کرده و زنبور عسل نحل است در حرف النون مع الحاء ان شاء الله تعالی خواهد آمد

"فصل الزای المعجمه مع الواو"

"زوان"

بفتح زای و واو و الف و نون

"ماهیت ان

اکثری آن را شیلیم دانسته اند و یوسف بغدادی گفته که آن غلط است بلکه آن غیر آنست و دانه ایست مائل بسیاهی و اندک سبزی مانند ماش و کوچک طولانی و سر آن باریک و در غلافی منحنی مانند غلاف شمشیر و طعم آن تلخ و با حدت و کراهیت به حدی که نفوذ می کند در سطح ذائقه زبان و مسکر شدید و موحش بدون تفریح و قسمی دانه آن پهن می باشد و قسمی زرد طولانی و این هر دو ردی تر از اول است

"طبیعت ان

در اوائل سوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

با قوت سمیت و جاذبه ضماد آن جهت بیرون آوردن پیکان و امثال آن از بدن بغایت مؤثر و طلای آن جهت رویانیدن موی داء الثعلب و تحلیل اورام و کماد آن جهت درد سربارد نافع و چون داخل نمید کنند قوت آن را قوی کرداند و سکر بسیار آورد و چون مسکر و مضر دماغ و عقل و مقعده است و سبات بسیار می آورد اولی اجتناب از خوردن آنست مصلح آن قی کردن بروغن کاو و مالیدن اطراف سفلی بدن و ربوب حامضه خوردن و بوئیدن کلها و خوش بوئیهای بارد مقوی دماغ است

"زوفای یابی"

بضم زای و سکون واو و فتح فا و الف

"ماهیت آن

گیاهی است مفروش بروی زمین برک آن شبیه بصعتر بستانی و مرزنجوش و با عطریت و شاخهای آن پر کره و بر هر کرهی کلی مائل بزردی و بی تخم و تلخ مزه و نوشته اند که برک آن مانند برک حنا است و بهترین آن آنست که از جانب بیت المقدس آورند و آن را زوفای مصری نامند

ص: ۹۱۳

"طبیعت بستانی آن

در دوم کرم و در آخر آن خشک و کوهی آن قویتر از بستانی

"افعال و خواص آن

ملطف و مسهل بلغم و مخرج ریاح غلیظه و کرم معده و خون جامد و محلل اورام و جهت فالج و سرفه مزمن و ربو و ورم شش و نزله و عسر نفس و درد سینه و پهلو و زانو و معده و جگر و قولنج و سحج امعا و کزیدن جانوران سمی و داء الثعلب و داء الحیه و بخار آن جهت تحلیل ریاح کوش و مضمضه پخته آن با سرکه جهت درد دندان و آشامیدن طبیخ آن به آب و عسل و سداب جهت ورم شش کرم و ربو و سرفه مزمن و نزله که از سر بحلق ریزد و عسر النفس و کشتن کرم معده و حب القرع و بدستور لعوق آن با عسل جهت رفع تکون کرم معده و آشامیدن طبیخ آن با سکنجبین مسهل خلط غلیظ و با قردمانا و ایرساقوت اسهال آن قویتر و جهت نیکوئی رنگ رخسار و با شراب جهت استسقا و کزیدن جانوران سمی و با طبیخ انجیر جهت خناق امتلائی

۴۸۲ و ضماد آن با آب جهت ورم حار و با شراب جهت تحلیل ورم بارد و خون مرده که در پلک چشم مانده باشد و پخته آن جهت نزول آب و با بوره و انجیر جهت تحلیل ورم سپرز مقدار شربت آن در مطبوخ چهار درم تا پنج درم مضر جگر مصلح آن صمغ عربی و انار ترش بدل آن صعتر است و جوارش و اشربه و لعوق و مطبوخ و معاجین آن در قرابادین مذکور می شود ان شاء الله تعالی

ص: ۹۱۴

"زوفاء الرطب"

بفتح زای و سکون طاء مهمله و باء موحده بفارسی سنکل میش و بترکی شقلداق نامند

"ماهیت آن

چرکی است که در دنبه و موی زیر شکم و کنج ران و زیر دم کوسفندان در بلاد ارمن بسبب چریدن گیاهی شیردار و با حدت از منافذ بطریق ترشح بیشتر برمی آید و در آن مواضع جمع و منعقد می گردد و بهترین آن آنست که در آب جوشانیده پشم را از آن جدا نموده باشند و یا کوبیده پشم را از آن برآورده و هرگاه منعقد آن بهم نرسد پشم میان ران کوسفند و بز را بجوشانند و چربی آن را بگیرند و بکار برند کویند ایل چون افعی را بخورد پیشانی آن عرق کند و آن عرق منعقد گردد آن را زوفای تر نیز نامند و در نهایت قوت است از غیر آن

"طبیعت آن

در دوم گرم و در اول تر و کویند در اول خشک است

"افعال و خواص آن

منضج و ملین و محلل اورام صلبه و جهت استسقا و مغص و صلابت جگر و سپرز و برودت احشا و کرده شربا و ضمادا نافع و طلای آن جهت تشنج و شکستگی اعضا و جرب چشم و ریختن مژه و ابرو و تحجر مفاصل و تعقد عصب و اكله و ورم مقعده و رحم و مثانه و جمیع اورام صلبه حوالی آنها و رفع سردی آنها و با پیه مرغابی و طیور جهت تشنج و قرحه کوش و جراحت قضیب و فرج و شقاق مزمن و با اکلیل الملک و روغن تازه حمولا جهت رفع احتباس حیض و عسر ولادت نافع مضر محرور المزاج و مکرب مصلح آن سکنجبین و روغن کل و سرکه بدل آن لادن و مغز ساق کاو و کوسفند مقدار شربت آن یک مثقال تا سه مثقال و چون آن را از پشم جدا کنند و بسوزانند ذرور آن جهت قروح مذاکیر بهترین ادویه است

ص: ۹۱۵

"فصل الزای المعجمه مع الهاء"

"زهره الملح"

بفتح زای و سکون ها و فتح را و تا و الف و لام و کسر میم و سکون لام و حاء مهمله

"ماهیت ان

چیزی است شبیه بشوره و شور طعم و زعفرانی رنگ و تندبو و کریه الرائحه شبیه بیوی ماهی و لذاع قوی و با اندک رطوبتی کویند در حینی که آب نیل طغیانی کرده بر زمینهای پست می ماند و آن آبها از تابش آفتاب خشک کردند زهره الملح حاصل می گردد و ماسرجویه گفته که آن شوره است که مانند غبار بر روی نمک معدنی می باشد و آنچه زرد مائل بسرخی است باجزای منعقدده مانند دانه چند بهم جمع آمده آن ردی است و خالص آن هر دو نوع در زیت کداخته گردد و مغشوش آن در آب

"طبیعت آن

بنهایت کرم و خشک

"افعال و خواص آن

مجفف و محلل قوی طلای آن با مایع مبردی جهت غشاوه عین و رطوبتی که از کوش تراوش کند و قروح خبیثه و اكله و تقشر جلد و آثار قروح و منع روئیدن موی بسبب احراق آن و با روغنها جهت رفع اعیا و آشامیدن یک یک دانك با سکنجین جهت صرع نافع و با شراب ممزوج در اسهال قویتر از نمک هندی و مدر عرق مضر معده مصلح آن عود هندی مقدار شربت آن تا نیم درم و یک درم آن کشنده است و قابل علاج نیست

"زهرة النحاس"

بضم نون و فتح حاء و الف و سین

"ماهیت آن

چیزی است شبیه بکف و نمک دانه دانه که از پاشیدن آب بروی مس تفته بهم می رسد و در معدن مس نیز یافت می شود و بهترین آن سفید ریزه دانه آنست

ص: ۹۱۶

"طبیعت آن

در قوت قریب بزنکار است

"افعال و خواص آن

اکال لذاغ و قابض و جالی آشامیدن سه قیراط آن مسهل خلط و ماء اصفر و اکتحال آن با مصلحی که حدت آن را کم نماید جهت تحلیل غشاوه بصر و قطور سفید آن با روغنها جهت رفع کری مزمن

۴۸۳ و غرغره آن با عسل جهت ورم بارد و لاه و ملازه و مری و با روغنها و مراهمها جهت بردن کوشت زائد حتی کوشت زائد در بینی و بواسیر و تحلیل اورام مقعده و خشک نمودن دانه بواسیر و زخمها و قروح خبیثه و با شراب جهت بشور و وضح و بهق سفید و از سموم قتاله است"

"زهرة"

بفتح زای و سکون ها و فتح راء مهمله و ها قرنفل شامی را نامند و در مغرب قرنفلیه نامند و مذکور خواهد شد بفارسی اسم مراره است و عبری بر رغواه اطلاق می کنند و وج را نیز می نامند

"فصل الزای المعجمه مع الیاء المثناه التحتانیه"

"زیبق"

بکسر زای معجمه و سکون یا و فتح باء موحد و قاف بفارسی سیماب و جیوه و بهندی پاره و بفرنکی سلواسون نامند

"ماهیت ان"

از جمله فلزات معدنیه است و شبیه بنقره کداخته متحرک و معدن آن بلاد چین و فرنک است و اکثر از ان بلاد می آورند در ظرف چوبی و نیز مسموع کشته هر چند بران چندان اعتمادی نیست که در شهر ناو و جنته بان که از ارض جدید ربع جنوبی

است قلیلی بتعمل بعمل می آورند بدین قسم که حیوانات مرده متعفن شده خصوصاً سگ را در خمها پر می کنند و سر آنها را بسته تا مدتی مقرر در زیر زمین دفن می کنند پس برمی آورند در آنها سیماب می یابند و اگر از ایام مقرره بگذرد که برنیاورند خمها را خالی می یابند و نیز مسموع شده که در معدن طلق قلیلی تکون می یابد و در طبقات قطعۀ ضخیم طلق نیز می یابند و از خواص آنست که فلزات دیگر را فانی می گرداند چون بدانها رسد و لهذا از چین در ظروف چوبی که آن را بفرنگی بیپ نامند می آورند و چون حرارت بدان رسد خود نیز فانی می گردد و در آب و جاهای پست نمناک مجتمع می شود چنانچه جایی که ملمع کران کار می کنند بنزدیکی آن آب می گذارند در آن قدری جمع می گردد

ص: ۹۱۷

"طبیعت ان

در دوم سرد و در سوم تر گفته اند و بعضی کرم و تر دانسته

"افعال و خواص آن

حاد و قابض چون مبرود و مرطوب المزاج در هر سالی چند روز پی در پی در ایام زمستان هر روز بقدر یک حبه و بتدریج تا یک دانک از خام آن را بخورد و بالای آن آب گوشت بیاشامد که مانع مغص و معین زود گذشتن آن از امعا و برآمدن آن گردد زیرا که سیماب خام در معده نمی ماند و بزودی برمی آید جهت حفظ صحت بدن و تقویت اعصاب و هاضمه و باه در مزاجی که موافقت کند ببعیدیل است و طلای مقدار قلیل آنکه یک مثقال تا دو مثقال باشد بر تارک سر در آخر هر ماه در تحت الشعاع بعد از سر تراشی که شش هفت تیغ خفیفی اندک غائر بزنند به حدی که خون برنیاید و

سیماب را با آب برک تانبول و یا با آب برک ریحان و یا با آب دهان و یا با کره ماست و یا بعضی ادهان مناسبه آن مقدار بمالند که سیماب کشته گردد یعنی اجزای آن متلاشی و ناپدید گردد بر آن بمالند تا تمام آن منجذب گردد بعد از لمحہ سر را بشویند و بعضی بعد از هر سر تراشی لنک یا پارچه صفیقی را در کنار خود فرش می نمایند و مقداری سیماب خام را در پارچه بسته بر یافوخ خود می مالند و آنچه از آن ریخته شد از بالای پارچه باز جمع نموده بدستور می مالند تا قریب بیک ساعت و اگر آن را با آب برک تانبول و یا آب برک ریحان و یا آب دهن یا غیر آن کشته بمالند نیز نافع است و اگر در تحت الشعاع اکتفا بمالیدن نمایند نیز خوب است جهت تسخین دماغ بارد رطب و امراض حادث از آن و منع نزلات و مرضی که در بنکاله مشهور است که در انف بهم می رسد و آن را هوا می نامند مؤثر و مالیدن اندک آن بر کف هر دو دست باعث خشکی جرب رطب و دانه‌های آتشک است و بدستور مالیدن آن بر دانه‌های آتشک و قروح و جروح خبیثه با روغن کاو که با یک صد و یک آب شسته یا با موم

ص: ۹۱۸

۴۸۴ و روغنهای مناسبه و دود آن نیز همین اثر دارد اما باید که بعد از تنقیه بدن در یک هفته سه بار بعمل آورند و در آن بین غذاهای لطیف و بی نمک و یا کم نمک تناول نمایند و لیکن باید که بهمان اعضا برسد و بدهان و حلق و دماغ و گوش نرسد زیرا که بسیار مضر بدماغ و مولد فالج و بطلان قوت سامعه و فساد قوت‌های دماغی و زردی رنگ رخسار است و هوام مانند مار و عقرب و غیرهما از دود آن می کریزند و اگر نکریزند می میرند و طلای کشته آن با تخم خربزه و بادام تلخ جهت جرب و حکه و رفع جمیع آثار و اكله و سعه رطبه و قروح ساعیه و سائله و دفع قمل و چون با حنا و روغن بر بدن بمالند نیز جهت دفع قمل و چون کشته آن را بریسمانی بمالند و بر کردن و کمر و یا مو بندند مانع تکون قمل گردد و اگر بر کردن حیوانات بندند منع تکون

قردان یعنی کنه حیوانات گردد و با کندر و راتینج و موم و روغن زیتون طلای آن
 جهت دانه‌های آتشک و قروح خبیثه و اکاله از مجربات است و خاک زیبق که در
 ظرف آن بهم می رسد در جمیع افعال مانند مقتول آنست و در سمیت نیز مانند آن و
 چون زیبق را بطعامی بسرشند و بخورد موش دهند بمیرد مقدار شربت آن از غیر مقتول
 تا دو درم بدل آن رصاص محلول و مصعد آن بسیار کرم و با حدت و از سموم قتاله و
 محرق اخلاط و محلل قوتها و مقطع اعضا و چون غیر مقتول آن را با ورق نقره خوب
 حل نمایند و بر مس یا برنج که صیقلی باشد و با آب لیمو آن را خوب پاک شسته که
 چربی در آن مطلقا نباشد بمالند و بر آتش گذارند که سیماب آن صعود نماید پس جلا
 نمایند مفضض گردد و اگر با طلا حل نمایند بر مس و یا برنج و یا نقره بدستور بمالند
 مطلا گردد و نیز چون مس و یا برنج و نقره را پاک بشویند با آب خالص و آب لیمو
 پس سیماب بران بمالند و ورق نقره و یا ورق طلا بران بچسپانند بچسپد یک لاورق و یا
 دو لاورق بالای هم اگر سنکین و بسیار رنگین خواهند تا سه ورق پس زمانی قلیل بر
 آتش گذارند تا قدری سیماب آن صعود نماید و مهره نمایند و باز قدری بر آتش
 گذارند و مهره کنند ملمع نقرئی و یا طلائی می گردد و چون زیبق را در گوش کسی
 ریزند او را اختلاط عقل عارض گردد و منجر بصرع و سگته و بطلان سامعه شود و
 مداوای آن آنست که گوش را معکوس بطرف زیر دارند و میلی از رصاص و ذهب در
 گوش کنند تا زیبق بر آن بچسپد و برآید و اگر بیک دفعه تمام آن برنیاید دو دفعه و سه
 دفعه تا تمام آن برآید چون زیبق را بسوزانند که مانند رماد گردد و با ادویه مناسبه خلط
 نمایند جهت قولنج خصوصا ایلاوس مفید است و تدبیر کسی که زیبق خورده باشد اگر
 غیر مقتول است بزودی برآید بمحض آشامیدن آب کوشتهای چرب مزلق و اگر مقتول
 است و او را وجع بطن و مغص شدید و ثقل زبان و احتباس بول و تورم جسد عارض
 گردد علاج او آنست که شیر کاو تازه دوشیده بنوشد و قی کند و با جمیز و افسنتین و
 بزر کرفس و یا شراب و یا فودنج جلی و یا زوفای خشک و آشامیدن مرکه‌های چرب

مفید و سائر تدابیری که در زنجفر و اسفیداج مذکور شد و چون غیر مقتول آن را بر پارچه کرپاسی بمالند و بطریق عصابه کسی که بر سر او شپش بسیار باشد پیش سر بندند شپش بسیار در آن آید و بمیرد و در چند مرتبه بالکل برطرف گردد و دستور تصفیه و حب و دوا و دهن و ضماد و عقد و قیروطی و مراهم و معجون آن در قرابادین مذکور شد و اطبای فرنک سیماب را مکلس می نمایند بتنهائی و یا بادویۀ مناسبه و مکلس کرده آن را از ملک خود می آورند خصوص فرانسیس و می گویند جهت آتشک و قروح خبیثه و تقویت قوی و ارواح و حرارت غریزیۀ ضعفا و پیران نافع و طریقه استعمال آن آنست که تا پنج روز یا هفت روز یا نه روز روزی یک حب آنکه بمقدار فلفلی است صبح ناشته بلعند و از حموضات و لبنیات و بقولات اجتناب نمایند و هرگاه دهن جوشش نماید آن زمان ترک نمایند بعد از آن نیز تا مدت سی چهل روز پرهیز نمایند

ص: ۹۱۹

۴۸۵

"زیتون"

بفتح زای و سکون یا و ضم تای مثناه فوقانیه و سکون واو و نون

"ماهیت ان

بری و بستانی می باشد بستانی آن را درخت بزرگتر و برک آن آبدارتر و سبزتر از بری و درخت آن بعد از چهل سال ثمر می دهد و گویند تا هزار سال می ماند و گویند برک زیتون جبلی نیز مانند برک زیتون بستانی است

"طبیعت رسیده آن

کرم در اول و با قوت قبض و نارس آن سرد و بغایت خشک و سیاه آن کرم و خشک

"افعال و خواص آن

سریع الاستحاله بسودا و صفرا و تازه و یاقوتی رنگ آن مرخی معده و مغشی و بهترین آن سبز رسیده آنست که در آب نمک پرورده باشند و با طعام خورده شود نه قبل و نه بعد از آن درین وقت مقوی معده و داغ آن و مشهی و حابس طبع و مبهی و مورث بیخوابی و لاغری است مصلح آن مغز کردکان و بادام و روغنها و سرکه و کویند مضر شش و مصلح آن عسل و مداومت آن محرق اخلاط مصلح آن شیرینیها است و ضماد آن جهت رفع سبوسه سر و ضماد نارس آن جهت سوختگی آتش و طلای دانه آن با پیه و آرد کندم جهت برص ناخن و بخور سیاه رسیده آن با دانه جهت ربو و امراض شش نافع و برک آن در دوم کرم و خشک و ضماد آن جهت غرب چشم و اورام حاره و التیام پوست سرکه منقطع شده باشد و جمره بجیم و نمله و منع سعی و زیاده شدن آن و شری و نار فارسی و با عسل جهت داخس و با آرد جو بر ما تحت ناف و طلای آن جهت اسهال و خائیدن آن جهت قلاع دهان و ضماد پخته آن با آب غوره به حدی که بقوام عسل رسد جهت دندان کرم خورده و ریزانیدن آن و مضمضه به آب طبیح آن جهت درد دندان کرم خورده و آشامیدن مطبوخ آن در شراب جهت نقرس و مفاصل و حقنه به آب مطبوخ آن جهت قروح باطنی و مقعده و رحم و عصاره آن بافعال مذکوره مانند برک آنست و حمل آن جهت قطع سیلان رحم و نزف الدم آن و ضماد خام آن جهت برآمدگی حدقه و قطع ریختن مواد بچشم و تاکل پلک آن نافع و داخل شیافات کل اجفان می نمایند و چون مغز دانه آن را با پیه و آرد بیامیزند و بر برص ناخن گذارند زائل سازد و بیخ درخت آن را چون با قدری برک آن بجوشانند و

بدان مضمضه نمایند جهت تسکین درد سر و نطول آن جهت زکام و تحلیل رطوبات و بخار آن جهت اخراج رطوبات دماغی از بینی بغایت مؤثر و تعلیق بیخ آن بالخاصیت جهت سم عقرب مجرب و چون شاخهای باریک و برک تازه آن را در کوزه کنند و در کوره کوزه کری گذارند تا بسوزد پس از کوزه برآورده شراب بران پاشند و بار دیگر بسوزانند اما نه بآن حد که رماد گردد بلکه احراق کمی یابد کویند در جمیع افعال قویتر از توتیا است و رماد بری آن با سرکه جهت عرق النساء بر بالای عرقوب از جانب وحشی بقدر چهار انگشت جهت قرحه نمودن موضع آن و رفع آن علت از مجربات گفته اند و ضماد مدقوق برک شاخ اقسام زیتون را نیز درین امر مجرب دانسته اند و رطوبتی که از شاخ تازه آنکه در حین سوختن برمیآید جهت جرب و سبوسه سر و قروح آن و نطول طبیخ همه اجزای آن جهت صداع و شقیقه و دوار و پاشیدن آن در خانها جهت کریزاندن هوام و نکاهداشتن عصای چوب آن جهت قبول عامه و قضای حوائج و برکت مؤثر و ضماد و رماد آن با عسل و آب ثمر آن جهت داء الثعلب و داء الحیه و سعفه و جوششها نافع و مضمضه به آب و نمکی که زیتون در ان خیسانیده باشند جهت استحکام دندان و لثه مفید و صمغ آن در صورت شبیه بسقمونیا و مائل بسرخی است

ص: ۹۲۰

"طبیعت ان

در اول کرم و در دوم خشک

"افعال و خواص آن

در تقویت ذهن قویتر از کندر و جهت سعال مزمن و اخراج بلغم و رفع رطوبات جراحات و با مرهمها جهت رویانیدن گوشت مؤثر و صمغ بری آن قویتر و مدر بول و حیض و حمل آن جهت جرب متفرح رحم و سنون آن جهت تسکین درد دندان کرم خورده مفید و عصارهٔ برک زیتون که برک آن را ۴۸۶ بکوبند و بران شراب و یا آب پاشند و بفشارند و بگذارند تا منعقد و خشک گردد جهت سیلان رطوبات و نشف آنها بهتر از سائر ادویه است"

"زیتون الماء"

زیتونی است که نزدیک آبها روید در جمیع افعال ضعیف تر از سائر انواع و بعضی کوبند زیتونی که در آب و نمک پرورده باشند مسمی بزیتون الماء است"

"زیت"

بفتح زای و سکون یای مثانه تحتانیه و تاء فوقانیه

"ماهیت ان"

روغن زیتون است و از مطلق آن مراد زیت عذب است که از زیتون رسیده گیرند و مغشوش و غیر مغشوش می باشد و علامت غیر مغشوش آن آنست که اجزای آن زود بر سطح بدن منتشر گردد و از هم منقطع نکردد بخلاف مغشوش

"طبیعت ان"

در دوم کرم و با بیوست و قبض و قول برطوبت آن بی اصل و مغشوش آنکه در آب کرم ریزند و خوب برهمزنند و بگذارند تا بالای آن آب آید و سرد گردد و بردارند کرمی آن کمتر و الطف و بیلذع

"افعال و خواص آن

آشامیدن چهارده مثقال آن با یکرطل آب کرم و یا با ماء الشعیر مسهل قوی و جهت درد اعضا و عرق النسا و با شراب و آب کرم جهت رفع قولنج و مغص و اخراج کرم معده و تفتیت حصاه و ادرار بول و عرق و اوجاع مفاصل و عرق النسا و ورك و غیرها و قی کردن بآن جهت دفع سمیت ادویه و حقه بآن جهت رفع قولنج و رمی و سدی و درد کمر و مفاصل و عرق النسا و تدهین بدان جهت اوجاع بارده و با مرهمها جهت التیام و اصلاح زخمها مفید مقدار شربت آن تا هفت مثقال و چون یک سال از ساختن آن بگذرد

ص: ۹۲۱

[زیت العتیق]

و بعضی گویند چون شش سال بگذرد آن را زیت العتیق نامند

"طبیعت ان

کرم تر از غیر عتیق آنست

"افعال و خواص آن

محلل و ملین طبع و بشره و مصلح ادویه و مضعف قوتهای آنها و مانع جمود اعضا و رافع ضرر سرما و اکتحال آن مقوی بصر و رافع بیاض رقیق و جرب و سلاق و در نزول آب قائم مقام قدح و چون کرم نمایند و بر موضع عقرب کزیده بمالند تسکین الم آن دهد و چون زیت تازه را بجوشانند تا بنصف رسد بدل عتیق می گردد و آنچه از هفت سال بگذرد بهتر از روغن بلسان یافته اند و هرچند کهنه تر شود قویتر می گردد و

کویند تا چهار هزار سال قوت آن باقی می ماند و چون زیت را باهم وزن آن آب بجوشانند تا آب بسوزد و همچنین تجدید کنند تا شصت مرتبه پس آن روغن را چندان بجوشانند تا بنصف رسد بمراتب شتی بهتر از روغن بلسان دانسته اند و از اسرار عجیبه شمرده اند

[زیت الإنفاق]

و آنچه از زیتون نارسیده گیرند آن را زیت الانفاق نامند و بهترین آن آنست که بی لذع و حدت باشد

"طبیعت ان

معتدل و با قوت قابضه و کویند در آخر اول سرد و خشک

"افعال و خواص آن

مسمن بدن و مقوی لثه و دندان و اعضا و موافق معده و صاف کننده اخلاط و مفتح سدد و قاطع عفونت و مانع ادرار عرق و جهت تفتیت حصاه و ادرار بول نافع و مغسول آن موافق درد اعصاب و مواد حاره و نیکو کردن رنگ رخسار و کویند چون بیست و دو درم آن را با مثل آن عسل و ثلث آن کندر و روغن شونیز بالمناصفه در حمام سه روز بیاشامند و در آن روز آب سرد نیاشامند از جمیع دردهای بارده و خدر و فالج و امثال آنها نجات یابند و پیران چند ساله را باعث هیجان شهوت باه شود و مجرب دانسته اند و دهن زیتون متعفن یعنی دهنی که از زیتون متعفن گیرند مولد خلط فاسد و بسیار مبخر و مولد حکه مصلح آن شربت بنفشه "و دهن زیتون بری را در سائر افعال و خواص قائم مقام روغن کل سرخ دانسته اند و رادع و مبرد و مانع عرق و حافظ سیاهی موی و انتشار آن و مقوی دندان متحرک و مانع سیلان رطوبات لاه و قاطع خون لثه

است و جمعی مطلق روغن زیتون را در افعال مذکوره نافع می دانند و مخصوص بنوعی
دون

ص: ۹۲۲

۴۸۷ نوعی نداشته اند و تدهین بدان هر روز مانع پیری و نیکو کننده موی و مانع اسقاط
آن و قاطع تعفن اخلاط و تقویت اعضا و زیت رکابی زیت عذب و زیت الانفاق و اهل
عراق آن هر دو را زیت رکابی نامند جهت آنکه رکاب بکسر رای مهمله و کاف و
الف و بای موحده که نام ابل است و چون از شام آن را بر پشت شتر بار کرده بآنجا می
برند لهذا زیت رکابی نامند و آن را زیت فلسطینی نیز نامند و غلط کرده کسی که آن
را زیت مغسول دانسته دستور گرفتن روغن زیتون آنست که زیتون را در آفتاب اندازند
و یا در ظرفی کرده در تنور کرم گذارند تا پژمرده و نرم گردد پس کوبیده روغن آن
را فشرده بگیرند و یا آنکه در آب بجوشانند تا پخته گردد و مالیده صاف کرده آن را
باز بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند اما احتیاط نمایند که روغن نسوزد و آنچه را
بر آن نمک مالند و بگذارند تا نرم گردد پس مالیده فشرده دهن آن را بگیرند زبونی
است

"زیتار"

بفتح زا و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح تایی مثناه فوقانیه و الف و رای مهمله بعربی
عکر الزیت نامند

"ماهیت

ان

ثفل روغن زیتون است

"طبیعت ان

با اندک حرارت و چون بسیار طبخ دهند خصوص در ظرف مس تا غلیظ گردد و بعد از آن بفشارند و نگاهدارند طبیعت آن در دوم گرم

"افعال و خواص آن

قویتر از حوض است لطوخ آن با شراب و ماء العسل جهت درد دندان و با نقیع تر مس جهت جرب مواشی و دواب نافع و کویند هر چند کهنه تر شود بهتر می گردد و در افعال قویتر و در ابدان مرطوبین مولد قروح و ضماد تازه آن با آب جهت درد مفاصل و عرق النسا و نقرس و استسقا و التیام و التحام زخمهای ابدان لاغر خشک نافع است

ص: ۹۲۳

"زیت السودان"

بضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون

"ماهیت ان

روغن ثمری است که زیت الهرجان و اهل مغرب اقصی ارجان و ارقان خوانند درخت آن دو نوع است یکی کوچک که بادام کوهی است و بشیرازی بخرک و بعربی لوز البربر نامند و دوم بزرگ خاردار و ثمر آن نیز مانند بادام کوچک و روغن ازین گیرند و طعم روغن آن شیرین و خوش بو است و بشیرازی درخت آن را ارجن خوانند و در عراق تنکس و بادام کوهی و خار آن را دواب می خورند

"طبیعت آن

در دوم کرم و در اول تر و کوبند خشک است

"افعال و خواص آن

مولد خون صالح و ملطف اخلاط و مدر فضلات و مفتح سدد و جهت امراض سوداوی و بارده مانند جنون و وسواس و فالج و خدر و اورام بارده نافع و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که زیت السودان غیر زیت هر جان است و آن زیتی است که از بلاد سودان آورند

"زیرباج"

بکسر زای و سکون یا و راء مهمله و فتح بای موحدہ و الف و جیم معرب زیربای فارسی است

"ماهیت آن

بطریق مذکور در شفاء الاسقام آنست که گوشت را بقدر یکرطل ریزه ریزه کنند و اگر مرغ است از بندبند جدا کرده و با دارچینی و نخود مقشر و روغن کنجد تازه و آب بجوشانند تا پخته گردد و نیم رطل سرکه و ربع رطل جلاب و با شکر سفید و یک اوقیه مغز بادام کوبیده در کلاب شیره گرفته و یک درم کشنیز خشک و بوزن آن عود هندی و سداب و قلیلی زعفران داخل کرده مرتب نمایند و بقول شارح اسباب و علامات آنست که بکیرند پیاز را و بکوبند و یا ورق کنند و کشنیز خشک کوبیده در روغن بادام بریان کنند و آب داخل کرده دو جوش دهند تا پخته گردد پس قلیلی سرکه و شکر سفید و اندک مری و کشنیز و زیره کرمانی در آن داخل نمایند

ص: ۹۲۴

"طبیعت ان

معتدل مائل بسردی

"افعال و خواص ان

لطیف و موافق امزجۀ اصحا و صفراوی مزاجان و کبد حار و مسکن مره صفرا و حدت
اخلاط و مفرح و مقطع بلغم و مفتاح سدد و جهت تپهای نائبه و شطر الغب نافع مضر
امزجۀ بارده است

۴۸۸

"باب دوازدهم در بیان ادویۀ که حرف اول آنها سین مهمله است"

"فصل السین مع الالف"

اشاره

"ساج"

بفتح سین و الف و جیم بهندی سال و ساکون نیز نامند

"ماهیت ان

درختیست هندی بقدر درخت چنار و سرخرنک و صلب مائل بسیاهی و کثیر الورق و
خشبو و برک آن بزرک و عریض و اندک طولانی و ثمر آن بقدر فوفلی و پسته و
اندک طولانی و در کوهستان می شود و ثمر آن را جوش داده می خورند

"طبیعت چوب آن

در دوم سرد و خشک و با اندک حرارت

"افعال و خواص آن

ضماد سائیده آن با آب سرد جهت درد سر حار و تحلیل اورام حاره و دمویه و صفرایه خصوصاً با آب اشیای بارده و خوردن نشاره آن جهت تسکین تشنگی و التهاب معده و با ماء العسل جهت اخراج صفرا و بلغم و کرم معده قوی الاثر و طلای محرق آنکه بعد از احراق در آب مامیثا و امثال آن اندازند پس سائیده طلا نمایند جهت ورم اجفان و تقویت باصره و حدقه نافع مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال مضر جگر مصلح آن عناب است و پوست آن قابض و زمخت ضماد آن باعث خشونت جلد بدن و روغن ثمر آن غلیظ و خشبو جهت دراز کردن موی و رفع خارش بدن مفید و کویند چون نافه مشک را در آن گذارند حافظ بوی آنست و وزن آن را زیاده می سازد"

ص: ۹۲۵

"سداوران"

بفتح سین و الف و فتح دال و الف و واو و راء مهمله و الف و نون معرب از سیاه داران است یعنی سیاهی درختان چه دار بلغت فارسی درخت است و الف و نون برای جمع است و بعربی سواد الحکام نامند بجهت آنکه قسمی مداد از آن ترتیب می دهند و آن را سواد القضاء نیز کویند

"ماهیت آن

چیزی سیاه مائل بسرخی و براق شبیه بشیخ و با اندک تلخی و در جوف درختان هند و بلاد حوالی آن بهم می رسد و کویند آنچه از درخت نارجیل بهم می رسد بهتر است و آنچه تحقیق شده از سمت خطا می آورند و بهندی کوی خطائی نامند و صاحب منهاج کوید صمغی است و صاحب جامع کوید چیز است مانند صمغ که در اندرون بیخ درخت کردکان که مجوف شده باشد یابند و صاحب اختیارات بدیعی گفته چیز است که در میان درخت بطم کهنه یافت می شود و آن را آب بن نامند و گفته که صاحب جامع از درخت جوز یعنی کردکان تا درخت بطم سهو کرده و بالجمله از ادویه مجهوله الماهیه است و بهترین آن آنست که چون آن را بشکنند اندرون آن براق و چون در آب گرم زمانی بخیسانند محلول آن برنک اشقر باشد و طعم آن با اندک تلخی بود

"طبیعت ان

در دوم سرد و خشک و با اندک حرارت محله

"افعال و خواص ان

رادع اورام حاره و با آب بار تنک قاطع نرف الدم همه اعضا است شربا و ضمادا حابس اسهال دموی و التیام دهنده زخمها و با سرکه شراب جهت ورم قضیب و انثیان و با شراب جهت تحلیل اورام بارده و محلول دو مثقال آن در آب برک مورد تازه که روغن مورد دو سه مثقال داخل کرده بر مو بمالند جهت تقویت بیخ و منع اسقاط آن و با روغن مورد جهت منع ریختن موی مؤثر و بغایت مسود آنست و فرزجه آن با سرکه و حقه آن بی سرکه جهت قطع خون حیض و تقویت رحم و رفع اسهال نافع و مداومت خوردن آن مولد سودا مصلح آن شکر مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن دو وزن آن مورد است"

ص: ۹۲۶

"ساذج"

بفتح سین و الف و ذال معجمه و جیم بهندی پترو تیزیات نیز نامند

"ماهیت ان"

برک درخت هندیست باریک طولانی از برک بید عریضتر و ضخیم تر و خوش بو و اندک تند طعم و زردرنک و اندک خشن و پنج خط طولانی از طول از بیخ برک آن رسته تا بسر برک رسیده یکی از وسط و دو در کنار برک و دو در ما بین کنار و وسط و خطوط باریک در عرض

۴۸۹ برک چنانچه در برکهای دیگر اشجار می باشد و درخت آن بلند و بزرگ و چوب آن نیز خوش بو و پوست آن شبیه بسلیخه می باشد و بجای سلیخه می فروشند و منبت آن اکثر در کوهستان ها است و در کوهستان سلهت که شمالی و شرقی بنکاله واقع است و درخت آن را از انجا احیانا بمرشد آباد و غیر آن نیز می آورند و کوبند در غیر بلاد هند نیز بهم می رسد و لیکن اصل ندارد و قوت آن تا سی سال باقی می ماند و بهترین آن تازه تندبو تند طعم آنست که فاسد نشده و شور مزه نباشد و بوی آن شبیه بوی اسارون و وج و ایرسا بود

"طبیعت ان"

در سوم کرم و در دوم خشک

"افعال و خواص آن"

حافظ ارواح و اخلاط و مفرح و مسمن و محلل ریاح امعا و مصلح حال معده و مقوی احشا و اعضا و مدر بول و حیض و شیر و عرق و جهت وسواس و جنون و وحشت و تقویت حواس و سیلان آب دهان و بدبوئی آنکه از شرکت معده باشد و خفقان و وجع فواد و درد جگر مزمن و امعا و ریاح و استسقا و یرقان و سپرز و تفتیت حصاه و عسر ولادت و اخراج مشیمه و دفع مره سودا و منع داخس و جمیع امراض مقعده و رحم و اکتحال آن بتنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت بیاض و سلاق و ظلمت بصر و ناخنه نافع و نکاهداشتن آن همیشه در زیر زبان جهت لکنت زبان و بدبوی دهان که بمشارکت معده باشند مفید و ضماد کوبیده مطبوخ آن در شراب جهت تحلیل اورام اجفان و طلای آن با سرکه جهت رفع بدبوئی زیر بغل و کنج ران و بخور آن جهت رفع عسر ولادت و مشیمه و گذاشتن آن در میان جامه و اقمشه جهت منع کرم زدن آن موثر و در سائر قوی و افعال قریب بسنبل الطیب و از ان ضعیف تر مضر رئه مصلح آن مصطکی و مضر مثانه و مصلح آن شربت به مقدار شربت آن در مطبوخات تا یک مثقال و در معاجین تا نیم مثقال بدل آن دو وزن آن سنبل هندی و کوبند سلیخه و یا طالیسفر است

ص: ۹۲۷

"ساکودانه"

بفتح سین مهمله و الف و ضم کاف عجمی و واو و فتح دال و الف و فتح نون و ها

"ماهیت ان

دوائیست که در جزیره دهناسری و شهرناو و جنک سیلان و مرکی و کده و ملاخا که از جزائر زیرباداند پیدا می شود درخت آن مانند درخت سینبھل که درخت هندیست که از ثمر آن نوع پنبه بهم می رسد و پوست آن بسیار ضخیم و استخوان آن نازک

رخو مردمان انجا اولاً پوست سخت بالای آن را دور می کنند و آره دندانان داری از چوب ترتیب داده بران درخت می کشند از ان دانهها و مانند فتیله نیز چیزی جدا می شود آنها را خشک کرده دانهها را می فروشند و فتیله مانند را که کم بهاست بمصرف خود می آورند و بقول دیگر کردیست که در جوف درختی در ان امکنه می شود برمیآید آن را با آب خمیر کرده خوب بسیار صغار مانند نقل خشخاش می سازند و می فروشند

"طبیعت ان

کرم در دوم و تر در اول

"افعال و خواص آن

مقوی و مبهی و منعظ و مسمن بدن و ملین طبع است و دستور آشامیدن آنست که قدری از ان را با شیر تازه دوشیده مانند شیربرنج طبخ نموده بقند یا نبات شیرین کرده می آشامند و کسی را که شیر موافقت نمی کند یا در بیماریها در آب پخته و با نبات شیرین کرده می خورند مقدار شربت آن از ده مثقال تا بیست مثقال است

"سالامندرا"

بفتح سین و الف و لام و الف و فتح میم و سکون نون و فتح دال و راء مهملتین و الف اسم یونانی نوعی از عطایه است و بترکی بیلانه اغودیرن نامند

ص: ۹۲۸

"ماهیت ان

حیوانیست شبیه بمار و دست و پا دارد و دستهای آن کوتاه تر از پاها و کردن آن باریک و دم آن کوتاه و بزرگتر و پهن تر از سام ابرص و لون آن ابلق از زردی و سیاهی و بطی الحركه و اکثر سر و دم آن سیاه می باشد و کویند آتش در آن تاثیر نمی کند و اگر در تنور اندازند آتش تنور افسرده گردد و این اصلی ندارد و نیز کویند چون سنگ بر وی زنند کارگر نشود

"طبیعت ان

بغایت کرم و خشک

"افعال و خواص ان

۴۹۰ یک مثقال آن از سموم قتاله است مانند ذراریح و مسخن و معفن و مقرح جلد و روغنی که در آن مهرا پخته باشند سترنده موی و مقرح عضو و چون دست و پای آن را قطع کنند و احشای آن را اخراج نمایند و در عسل چند روز بیندازند مالیدن آن عسل جهت درد مفاصل و اورام بارده نافع و علامات کسی که آن را خورده باشد کزاز و خدر و درد معدة شدید و ورم شکم شبیه باستسقا و احتباس بول و ورم زبان و زوال عقل و تبدیل رنگ بدن بسیاهی و بنفشی مانند بادنجان و از کزیدن آن نیز همان اعراض طاری گردد و معالجه و تریاق آن علاج و تریاق ذراریح است و لعوق راتینج و علك البطم با میعه و جنطیانا و عسل یا قنه و عسل و آشامیدن طبیخ کمافیطوس و خوردن قریصی که در آن کمافیطوس پخته باشند و خوردن برک سوسن در روغن زیت پخته و مرق صفادع و مطبوخ با اصل قرصعنه و تریاق آن تخم سلحفاه بری یا بحری در آب شیرین پخته است

"سامان"

بفتح سین و الف و فتح میم و الف و نون

"ماهیت ان

نوعی از بردیست که بفارسی پیرز نامند بسیار نرم و باریک و مائل بزردی و از ان حصیر
ترتیب می دهند

"طبیعت ان

سرد و خشک

"افعال و خواص ان

جلوس بر ان باعث فرح و جهت رفع بواسیر نافع و سوخته آن قاطع نرف الدم است

"سام ابرص"

بفتح سین و الف و میم و فتح الف و سکون باء موحدہ و را و صاد مهملتین بشیرازی
ماترنک و باصفهانی مالمالی و بهندی چهپکلی و در بنکاله تکتکی نامند

"ماهیت ان

اسم وزغه است و لیکن مصطلح آنست که بری آن را سام ابرص و بلدی را وزغه می
نامند که بفارسی چلیپاسه و آن کوچکتر از چلیپاسه و شبیه بحردون و با نقطها است و
سمیت آن بحد سمیت چلیپاسه نیست و بهترین آن آنست که در بستانها باشد

"طبیعت هر دو نوع آن

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص

آن

ضماد کوبیده آن بر اعضا جاذب پیکان و خار و رافع ثألیل و نملیه و مسماریه و گذاشتن جگر خشک آن بر دندان کرم خورده مسکن درد آن و طلای خشک آن با روغن زیتون بر سر و غیر آن جهت رویانیدن مو و رفع احتباس بول و چون شکافته بر موضع عقرب کزیده گذارند و جمع آن را تسکین دهد و قطور زبل آن و خون و بول آن باندک مشک در احلیل جهت رفع فتق صبیان بسیار مؤثر و همچنین جلوس در طیخ آن همین اثر دارد و خوردن آن مورث سل و امراض ردیه مصلح آن شربت ریاس و امثال آنست

ص: ۹۳۰

"فصل السین المهمه مع الباء الموحده"

"سبج"

بفتح سین و باء موحده و جیم در آخر معرب شبه فارسی است و آن را سبق و شوق نیز نامند

"ماهیت ان

سنکی است سیاه و براق و زودشکن و سبک و از بلاد سودان و هند و جبال شام خیزد بهترین آن بسیار سیاه براق صافی رخو آنست

"طبیعت ان

در دوم سرد و در سوم خشک

"افعال و خواص آن

خوردن آن جهت خفقان و کشودن سده و تقویت معده و تفتیت حصاه و یک دانک آن با شراب مقوی باصره و دل و اکتحال محرق مغسول آن با عسل جهت جلای بصر و رفع غشاوه رقیق و تقویت قوت باصره بغایت نافع و بدستور میل آن را در چشم کشیدن و پیوسته در ان نگاه کردن مانع نزول آب و مقوی باصره مشایخ و نگاهداشتن آن با خود بطریق انکشتی و غیر آن جهت رفع چشم بدو تعلیق آن بر سر رافع درد سر و نگاهداشتن قطعه آنکه بقدر یک مثقال باشد جهت رفع فزع و وحشت آزموده است و کویند چون سوره لم یکن بر صفحه آن بقلم خفی و سطور دقیقه چند نویسند و صاحب لقوه پیوسته در ان نگاه کند و در غیر آن نظر نکند در یک روز لقوه آن زائل گردد و از مجربات شمرده اند و ارسطو گوید کسانی که مسمن باشند و در چشم ایشان ضعیفی باشد و یا مانند خیالی و یا حبابی و یا مکسی و یا ابری در پیش چشم ایشان آید آئینه از ان سازند و اکثر در ان نظر کنند زائل گردد و طلای مسحوق آن

ص: ۹۳۱

۴۹۱ با آب بر مذاکیر جهت ادرار بول مجرب مضر سپرز مصلح آن آب انجیر و صاحب اختیارات بدیعی دو نوع نوشته که یکی را از دربند قفچاق می آرند و آن آبیست که بمرور ایام منجمد می گردد و نوع دیگر را از جیلان می آورند و این کانی بود و بهترین آن نوع اول است و نوشته که آورده اند که آن باتش برافروخته می گردد مانند هیزم و بوی آن مانند نطف است

"سپستان"

بفتح سین و کسر با و سکون سین مهمله و فتح تاء مثناه فوقانیه و الف و نون لغت فارسی است بعربی دبق و بهندی لسوره نامند و معنی سپستان اطباء الکلیه است بجهت شدت نفع آن از برای کلیه و آن را مخاطه مخاطیا نیز نامند

"ماهیت ان"

ثمر درختی است و دو نوع می باشد یکی بزرک بقدر آلو و در اندرون متصل بتخم آن لعابی و تخم آن از لحم آن جدا و دوم از ان کوچکتر و تخم آن چسپیده بلحم آن و لعاب این کمتر و شیرین تر از نوع بزرک و هر دو نوع در خوشه می باشد و در پختگی و رسیدگی زرد و بعد از خشکی سیاه رنک و بهترین آن بالیده رسیده تازه بحرینی آنست و درخت آن بزرک تا بدو قامت و زیاده بران تا پنج شش قامت و رنک ساق آن سفید و شاخهای آن سبز و برک آن مدور و بزرک و اندک خشن و در بلدان حاره بسیار بهم می رسد و در اکثر بنادر فارس و نواح آن کثیر الوجود

"طبیعت ان"

در حرارت و برودت معتدل و در اول تر

ص: ۹۳۲

"افعال و خواص ان"

کذاشتن آن در دهان و فرو بردن آب آن و آشامیدن آب نقیع آن و یا مطبوخ آن جهت تلین سینه و حلق و اورام آن و خشونت صوت و سرفه حار یابس و گرفتگی آواز و تسکین حدت صفرا و عطش و حرقه البول حادث از حدت صفرا و اخراج کرم معده و

اسهال محرور المزاج و مواد سوداوی و بلغم شور و اصلاح ادویۀ مسهله و تپهای حارۀ صفرایه و دمویه و بلغم شور و سحج عارض از شرب شراب حاد و از ادویۀ حاده نافع و قلیل غذا و مولد رطوبات بلغمیه و مزلق آنچه در امعا است خصوصاً تحقین به آب مطبوخ آن و ضماد مطبوخ آن در دوشاب جهت کشودن دمل مجرب مقدار شربت آن از سی عدد تا ده مثقال مضعف معده و کویند مضر جگر است مصلح آن در مبرودین برک کل سرخ و در غیر آن عناب بدل آن خطمی است و چون چهار پنج عدد برک نورسته آن را ریزه ریزه کرده شب در آب بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده بیاشامند جهت جریان منی و قرحۀ احلیل و مثانه که بفارسی سوزنک و بهندی سوزاک نامند نافع و ذرور پوست سوخته خشک آن جهت تسکین و جمع و زخم بآتش سوخته مفید"

"سپیه"

بفتح سین و کسر باء فارسی و سکون یا و ها بلغت فرنکی نام ماهی است

"ماهیت ان"

ماهی است که در دریا بهم می رسد استخوان آن بسیار صلب و زرکران بران نقش حلی و زیور کنده در ان نقره و طلا کداخته می ریزند و اطفال بر لوح آن می نویسند و لحم و مغز آن سفید و نرم و پرسوراخ مانند اسفنج و در حوف آن بجای خون آب بسیار سیاهی می باشد و هرگاه ماهی دیگر یا شخصی و صیادی قصد آن می کند از ان آب سیاه قدری در آب می ریزد آب سیاه می گردد به حدی که چیزی در ان نمی نماید و آن ماهی خود می کریزد و چون سیاهی جوف آن را در چراغ افروزند مانند روغن مشتعل گردد و اگر در آن خانه چراغی دیگر نباشد کویند آن خانه پر از کدو بنظر می آید و کویند بیضه آن جهت تفتیت سنک مثانه و کلیه و ادرار بول نافع است

ص: ۹۳۳

"فصل السین مع الخاء المعجمه"

"سغار"

بفتح سین و خا و الف و راء مهمله

"ماهیت ان

کیاهی است شبیه باذخر و پرشاخ و تلخ و بدبو

"طبیعت ان

در سوم گرم و خشک

"افعال و خواص ان

جهت صرع و سکتہ و فالج و تقطیع بلغم لزج و ریاح و تقویت معده و انهضام طعام و
تفتیح سده جگر مضر محرورین مصلح آن ربوب ترش مقدار شربت آن یک مثقال بدل
آن یک وزن آن و نیم آن اذخر است

۴۹۲

"سخاله"

آنچه از فلزات بسوهان جدا کنند که بفارسی براده نامند و آنچه در حین کوفتن از ان

ریزد

"فصل السین مع الدال المهمله"

"سداب"

بضم سین و فتح دال و الف و باء موحدہ و بذال معجمہ نیز آمدہ لغت عربی است و
یونانی فیجن و در تنکابن و دیلم پیم و بہندی سانول و ساتری و بلغتی زونجی و
بینکالی تتلی نامند

"ماہیت ان"

سہ نوع است بستانی و بری و جبلی درخت بستانی آن تا بدو ذرع و پرشاخ و برک آن
ریزہ و بدبو و بسیار سبز کویا بران غباری نشسته و کل آن زرد و تخم آن در غلافی و
سہ عدد بہم پیوستہ مثلث شکل و بہترین آن بستانی سبز تازہ تندبو کہ قریب بدرخت
انجیر روئیدہ باشد

"طبیعت ان"

در سوم گرم و خشک و تازہ آن را گرمی و خشکی کمتر تا دوم

"افعال و خواص آن"

در کافی از حضرت ابو الحسن ہم وارد است کہ سداب زیادہ می کرداند عقل را و از
ان حضرت ہم و حضرت ابی جعفر ہم نیز وارد است کہ سداب زیادہ می کرداند عقل
را و توفیر می دہد قوت دماغی را و لیکن آب پشت را متعفن می کرداند و نیز وارد
است کہ جہت وجع کوش نافع است و اطبا کفہ اند با تریاقیت و مفتح سدد و محلل
ریاح و نفخ و مقوی معدہ و مشہی طعام و مدر حیض و بول و مخرج فضول بسیار و
مجفف منی و مسقط جنین و قاطع باہ اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفس و غیرہا
جہت امراض دماغی و عصبانی مانند فالج و رعشہ و تشنج امتلائی و اوجاع مفاصل و

عرق النسا شرابا و ضمادا و جهت سینه و یرقان و طحال و قولنج ریخی و تفتیت حصاه و بواسیر و امراض مقعده و رحم شرابا و آشامیدن آب برک طبیخ آن با عسل بقدر دو اوقیه تا سه اوقیه جهت فواق مجرب و با شبت خشک جهت تسکین درد پهلو و سینه و تنگی نفس و سرفه مزمن و تسکین مغص و ورم حار رئه و وجع مفاصل و عرق النسا و لرز تپهای بارده و مطبوخ آن در زیت جهت اخراج کرم معده و مطبوخ آن در شراب که شراب بنصف رسیده باشد جهت رفع استسقای لحمی و بدستور ضماد آن با مطبوخ انجیر و بدستور با انجیر و نمک پرورده آن و یا با نمک جهت حدت بصر و خائیدن برک آن رافع بوی پیاز و سیر از دهان و قدر قلیل آن مقوی هاضمه و مشهی و جشا آورنده و با انجیر و کردکان جهت سموم مشروبه و سموم هوام و مداومت آن هر روز بقدر یک درم جهت ازاله فالج و رعشه و تشنج مجرب و خوردن تخم آن و بدستور حمل آن بعد از جماع مانع آبستنی و مقاوم جمیع سموم مداومت خوردن برک و تخم آن باعث سقوط جنین و همچنین حمل و بخور آن و مداومت بوئیدن آن باعث ضعف بصر و حواس و تاریکی قلب و ضماد برک آن جهت ازاله درد کزیدن عقرب و رتیلا و سگ دیوانه مفید و مانع حمل و قطور عصاره آن در کوش جهت دوی و طنین و ثقل سامعه و قطور آب مطبوخ آن با سرکه در بینی اطفال جهت رفع ام الصبیان و قطع رعاف و بدستور نفوخ برک خشک آن در بینی قطع رعاف نماید و ضماد آن با روغن کل و خل خمر جهت تسکین صداع و با ورق الغار جهت ورم اثیان و با موم و روغن مورد جهت بثور و با شبت و عسل جهت قوبا و شستن عضو بآن و نظرون جهت دفع بهق سفید و اقسام ثآلیل نافع و احتقان آب مطبوخ آن جهت رفع قولنج و چون آن را در روغن زیت طبخ دهند و مثانه را بدان تکمید کنند ادرار بول کند و با خود داشتن آن باعث کریختن حیوانات موذی صاحب شامه است و عصاره آن در سائر افعال مانند برک آنست و قطور و اکتحال آن با آب رازیانه و عسل در چشم جهت رفع ضعف آن و باعث حدت نور باصره و چون آن را در پوست انار کرم کنند و در کوش بچکانند

جهت تسکین درد آن و طلای محلول آن در سرکه و سفیداب و روغن کل سرخ
 جهت جمره و نمله و قروح رطبه سر و با عسل جهت درد مفاصل و با عسل سعوط آن
 جهت ام الصبیان اطفال و کویند خوردن آن جهت

ص: ۹۳۴

۴۹۳ فالج و رعشه و تشنج نافع و هر روز یک درم آن جهت فواق و آشامیدن و طلا
 نمودن آن جهت کزیدکی عقرب و مار و رتیلا و سگ دیوانه و رفع زهرها و منع
 آبستنی نافع و مداومت برک آن مضعف باصره و مصدع و مورث شقیقه و محرق
 اخلاط و منی و مصلح آن سکنجبین و انیسون مقدار شربت آن کبیر السن را سه درم تا
 سه مثقال و صغیر را یک قیراط تا چهار قیراط بدل آن صعتر است و کویند نعناع و
 فودنج و کویند سیسنبر و تخم آن را چون بکوبند و یک درم تا دو درم آن را با عسل و
 یا سکنجبین بیاشامند صرع و کابوس و حدت بصر و فواق ریخی و سردی معده و
 قولنج ریخی و اکثر سموم را نافع و بدستور آشامیدن آب طبیخ آن و چون درزیت
 طبخ دهند و مثانه را بدان تکمید نمایند ادرار بول کند و عسر البول را زائل سازد و چون
 تخم آن را داخل نمیدها کنند باعث خوش بوئی و شدت اسکار و دفع ضرر آن می
 شود و بزودی از بدن برمی آید و لیکن مورث رطوبت دماغ و صداع و درد سر و ثقل
 آن می گردد و صمغ بستانی و بری آن بغایت کرم و خشک و کرمی آن کمتر از
 خشکی آن و غیر ثافیساست و جهت قرحه چشم و تحلیل خنازیر و اورام زیربغل و
 کش ران و برص و فرزجه آن بقدر یک دانک جهت اخراج جنین و مشیمه و ادرار
 حیض مجرب و روغن سداب که یک جزو آن را با چهار جزو آب و ده جزو روغن
 زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت استرخا و برودت کرده و مثانه و درد پهلو و کمر
 و رحم عارض از اختناق آن و تحلیل ریاح و لرز تپها و خوردن آن بقدر نصف اوقیه در
 حمام جهت رعشه و سعوط یک دانک آن جهت رفع ثقل سامعه و حقه آن جهت

مغص و قولنج ریخی و خلطی و حمل آن جهت اخراج جنین و مشیمه و ادرار حیض نافع است

ص: ۹۳۵

"سداب بری"

برک آن باریکتر و کم شاخ تر و بدبوتر از بستانیست

"طبیعت آن

در چهارم کرم و خشک و دوائیت بران غالب

"افعال و خواص آن

اقرب سموم قتاله است چهار درهم آن کشنده تر از دغلی است بحرارت و سوزش اندرون و رنک رو سرخ گردد و چشمها برآید و بول و غایط بند گردد و مداوات این نیز مانند مداوات آنست و عصاره آن باعث رعاف قوی و قتال و چون آن را بر آهن و آبکینه بمالند مانع زنک گرفتن آن و چون در مکان کوسفندان و مرغان بریزند حیوانات موذی نزدیک آن موضع نروند و ضمد برک آن موجب جذب مواد و احراق و موت عضو و ضمد پوست نبات آن با شراب جهت داء الثعلب نافع و اگر مزمن شده باشد با عصاره و اندک بیخ آن با پیه ممزوج نمایند و محرور المزاج را استعمال آن اصلا جائز نیست و مبرود المزاج چون خواهد استعمال نماید باید که بقدر ثلث مقدار بستانی اخذ نماید زیرا که عمل این اضعاف عمل آنست و کویند مباشر جمع طبخ آن را تورم در دست و صورت بهم می رسد با خارش و لهذا مباشر آن اولاً باید که اعضای خود را بادهان بارده تدهین نماید پس متوجه گردد

"سدر"

بکسر سین و سکون دال و راء مهملتین بفارسی کنار و بهندی بیر نامند و ثمر آن را
بعربی نبق کویند

"ماهیت ان"

بری و بستانی می باشد بری آن پر خار و آن را صال نامند و ثمر آن کوچکتتر و خوش
بو و چاشنی دار بشکل سنجد و بعد از رسیدن سرخ و زردرنک می گردد و بستانی آن
کم خار و ثمر آن بزرک تر و لذیذتر و خوشبوتر و شیرین و در شاهجهان آباد و
اکبرآباد بسیار خوب و شاداب و باشکال و انواع و بزرک و بالیده تا بقدر آلوچه و
زردآلو می شود و وفور بسیار دارد و ارزان است و در بلاد کرم سیر بهم می رسد و
بهترین آن بزرک پرکوست رسیده شاداب زردرنک و یا سرخ رنک آنست که دانه آن
کوچک باشد و از سدر مراد برک سائیده آنست

ص: ۹۳۶

"طبیعت ثمر آن"

در اول سرد و در دوم خشک و بستانی تازه آن سرد و تر و خشک آن سرد و خشک و
سردی و تری ترش آن زیاده از شیرین و میخوش آن معتدل و بعضی شیرین آن را در
اول کرم دانسته اند

۴۹۴

"افعال و خواص نارس آن"

قابض و لزج و نفاخ و رسیده آن قلیل غذا و دیرهضم و صالح الکیموس و مسهل بعصر و نیم رطل آن مسهل صفرا از معده و امعا و مطفی حرارت غریبه و خوردن ترش رسیده آن مانع صعود بخارات بدماغ و دافع صفرا و تشنکی و آب شیرین آن مفتوح سده و کشنده کرم معده و امعا و مضر مبرودین مصلح آن سکنجبین و خشک آن قوی القبض و آرد آنکه سویق النبق نامند که کنار رسیده را خشک نمایند و هسته آن را برآورده آتش نموده عند الحاجة بقدر مطلوب به آب ممزوج کرده اندکی شیرینی و یا با یکی از شربتهای مناسبه بیاشامند و بریان آن بسیار قابض جهت اسهال مراری و قرحه امعا و حمیات حاد نافع مضر دماغ مصلح آن در محرور سکنجبین و در مبرود کلقد و مصطکی و آشامیدن شیرۀ مغز دانه آن مطفی حرارت حمیات حاده دمویه و صفراویه و دقیه و جدری و حصبه و مسکن عطش و مطبوخ دانه آن بغایت قابض و ضماد کوبیده آن جهت شکستگی اعضا و تقویت آنها مجرب و طلای مطبوخ آن به حدی که غلیظ گردد جهت سستی اعضا و تقویت آنها و عضلات و سرعت حرکت اطفال مؤثر و ضماد شکوفه آن در حمام جهت رفع شری مجرب و گفته اند که چون دانه نبق را در کلاب بخیسانند و بکارند از برک و ثمر آن بوی کلاب آید و اگر بعسل آلوده بکارند ثمر آن شیرین شود و اصلی ندارد و برک آنکه سدر باشد ضماد آن و شستن بدن در حمام بدان جهت زخمها و تنقیه چرک بدن و تقویت موی و منع سقوط آن و تقویت اعصاب و طرد هوام و ضماد آن با شراب جهت نضج ورمهای حاره و تحلیل آنها و بتنهایی نیز جهت تحلیل اورام حاره و نضج آنها و بدستور طبیخ تازه و یا خشک آن همین اثر دارد و بتنهایی نیز جهت تحلیل اورام حاره و نضج آنها و نشاره چوب آن در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک و قاطع نرف الدم و رافع قرحه امعا و اسهالی که از ضعف معده بهم رسیده باشد و دافع استسقا و سپرز و بدستور حقه آن جهت جراحات امعا و ذرور آن جهت زخمهای حاره مانند جدری و غیره نافع و مقدار شربت آن تا هفت درم و آشامیدن آب مطبوخ ریشه و بیخ آنکه از زمین برآورده اندک پوست آن

را خراشیده پاک شسته ریزه ریزه کرده مقدار نیم رطل آن را در آب بسیار جوش دهند تا قوت آن برآید و غلیظ سرخ رنگ کرد پس صاف نموده بنوشند جهت تقویت و فربهی بدن و نیکوئی رنگ رخسار نافع و غذائیت بسیار دارد و اکثر فقرا و جوکیان هند این را مستعمل دارند و صمغ آن طلاء جهت حزاز نافع است

ص: ۹۳۷

"فصل السین مع الراء المهمله"

"سراج القطرب"

بکسر سین و فتح را و الف و جیم و الف و لام و ضم قاف و سکون طا و ضم را هر دو مهمله و باء موحد و قطریل نیز نامند

"ماهیت ان"

کیاهیست که تر و تازه آن در شب مانند چراغ رخشد و این اسم مشتق از دو معنی است یکی از معنی سراج که بفارسی چراغ نامند و دوم از قطرب که کرم کوچکی است بعضی پرنده و بعضی غیر پرنده که در شب می درخشد بفارسی کرم شب تاب و بهندی بهکه جوکنی نامند و نیز قطرب اسم حیوانیست کوچک بقدر مکسی که بر روی آب همیشه حرکت می کند بدون قصد بجانبی و در شب تاریک بالجمله می درخشد و آن اسم دوائیست که بیونانی افینوس نامند بمعنی حدقی و نیز نباتی دیگر که آن را بیونانی خیس نامند و بعضی بر خیری جبلی که کل آن آسمان جونی است و بر گیاه دیگر که آن را بیونانی لوسیمایوس نامند و بر گیاهی نیز که آن را بلغت مغربی بخيله نامند و در میان گیاه کتان بسیار بهم می رسد و کل آن سرخ مانند ورد احمر و بیخ آن بقدر کردکان و حفاران و فلاحان آن را یافته می خورند و بر بیروج نیز اطلاق می نمایند

جهت آنکه در شب بیخ آن نورانی و روشن می باشد ما دام که تر و تازه است و لهذا آن را در پارچه تر کرده نگاه

۴۹۵ می دارند و نیز بر بیروج الوقار اطلاق می نمایند و یوسف بغدادی آن را بیروج الصنم دانسته و گفته آن را شجر سلیمان بن داؤد علیهما السلام می نامند جهت آنکه حضرت سلیمان عم بآن استعانت می جست بر همه اعمال خود و همچنین اسکندر رومی و آن درختی شریف بزرگ قدر است از قدیم الایام و بیخ آن بیروج الصنم است که بادشاهان تعظیم آن می کنند و در خزاین خود نگاه می دارند و درخت آن شبیه بعلیق است و بتفصیل در ما لا یسع مذکور است و صاحب تحفه حکیم میر محمد مؤمن گفته افینوس است و در حرف الالف مع الفاء مذکور شد

ص: ۹۳۸

"افعال و خواص آن

جهت رفع سموم و کزیدن رتیلا نافع است

"سرخس

بفتح سین و را و سکون خا و سین مهمله اسم فارسی است و بیونانی بطارس و در تنکابن و دیلم جماز و بهندی کیل دارو و بسوره نیز و در بنکاله پنکهرج نامند

"ماهیت ان

بیخی است سیاه رنگ مائل بسرخ و پر کره و پر از ریشهای باریک و نر و ماده می باشد نر آن بی ساق و بی ثمر و بی کل بلکه شاخی از بیخ آن می روید بقدر ذرعی و کمتر از ان و بر اطراف آن برکهای مشرف نزدیک بهم شبیه پیرهای بال مرغان و ماده

آن بی شاخ و منحصر بربک برک مرتفع و تا چهار سال قوت آن باقی می ماند و بهترین آن بزرک سنکین مائل بسیاهی است که مکسوران فستقی رنک باشد

"طبیعت ان

در دوم کرم و در اول خشک

"افعال و خواص آن

جالی و مفتوح و محلل نفخ و مجفف بیلذع و مفرح و دافع قمل و بخار سوداوی و مسهل اقسام کرم شکم و امعا خصوصا با خربق سفید یا سیاه و با سقمونیا و عسل و بدستور لعوق آن با عسل مخرج مای اصفر و مانع حمل و مسقط جنین و حب القرع است و جهت خفقان عسر العلاج و جراحی کرده و مثانه و عرق النسا و نقرس و درد مفاصل نافع و آشامیدن یک مثقال آن با سه عدد زرده تخم مرغ نیم برشت سه روز متوالی جهت رفع گرفتگی اعضا و سقطه و ضربه بغایت مفید و چون از نوع نر آن شش رطل تازه نازک را بقدر باقلی ریزه کرده و در دوازده رطل عسل بجوشانند تا مهرا شود و با عسل یک سان گردد و دو صد مثقال بماند و هر روز چهارده مثقال آن را بنوشند جهت رفع درد و رکین مزمن مجرب و ذرور خشک آن جهت جراحی رطبه عسره العلاج بغایت آزموده و چهار درم آن با شراب جهت اخراج حب القرع و جنین و سه درم آن جهت اخراج حیات که کرم دراز معده است و شرط استعمال آن آنست که قبل از ان سیر خشک بخورند و برک تازه نورسته آن ملین طبع و چون چند روز متوالی بیاشامند مواد منتن چشم را بپلک دفع کند و ضماد آن بر هر عضوی موجب اخراج فضول و چون با حنا بر سر طلا نمایند جهت منع نزول آب در چشم نزد ابتدای علامات آن مفید و فرش نمودن برک آن در خانه مانع کیک مضر رئه مصلح آن شیخ ارمنی مقدار شربت آن تا ده مثقال بدل آن قبیل است

ص: ۹۳۹

"سرسی"

بکسر سین و را و سین مهمله در آخر اسم درخت هندی است و گویند که آن را سلطان الاشجار و بفارسی درخت زکریا نامند

"ماهیت ان"

درخت هندی است موزون و برک آن بادامی شکل و بی تشریف بعرض انکشت کوچکی و بطول یک و نیم بند انکشت و از برک تمر هندی اندک بزرگتر و بشکل آن و در شاخهای باریک محاذی یکدیگر و مترکم و کل آن شبیه بکل کلاب جامون و خوش بو و رنک آن زرد و بعضی سفید نیز نادر او تخم آن بقدر تخم خیارشبر و از ان کوچکتر و نازک و در غلافی مانند تخم قرظ اما از غلاف آن بزرگتر و بسیار پهن تر و تازه آن نرم و خشک آن بسیار صلب و دیر کوبیده می گردد و طعم مغز خام آن شبیه بطعم نخود خام اما با اندک عفوصت و حدت کمی و پوست درخت آن ضخیم و خشن

"طبیعت ان"

سرد و خشک و شاید گرم باشد

"افعال و خواص ان"

خوردن برک پخته آن جهت رفع شبکوری که آن را بخورند و عصاره برک آن را در چشم بچکانند و نیز بخورند و مضمضه به آب مطبوخ پوست درخت آن جهت تقویت لثه و دندان مجرب و چون پوست درخت

۴۹۶ آن را مقدار یکماشه نرم کوفته پیخته روغن کاو تازه مقدار سه چهار توله تا پنج توله را داغ کرده از آتش بر گرفته بان ممزوج کرده بخورند و همچنین تا پنج روز یا ده روز و در بین و بعد از آن از نمک و ترشی و بادی و بقول و پیاز و سیر و پنیر و لبنیات و آب سرد و جماع و اعراض نفسانیه و بدنیه پرهیز نمایند جذام و خدر و قروح خبیثه و ساعیه و جرب متقرح و فالج و لقوه و استرخا و اوجاع مفاصل و قوبا و امثال آنها را از امراض دماغیه و عصبانیه نافع و عرق آنکه یک وزن آن را نیمکوفته اما پوست نازک اندرون آن را دور کنند و با چهار پنج وزن آن آب خالص سه چهار شبانه روز بگذارند پس بدستور مقرر عرق کشند و تا بیست و یک روز یا زیاده بحسب حاجت و قدر مرض بنوشند جهت امراض مذکوره نافع و اگر با آن نیم وزن تا یک وزن پوست درخت نیم بسیار کهنه نیز اضافه نمایند بهتر و اقوی است و باید که غذا منحصر بر گوشت طیور لطیفه خفیفه مانند دراج و طیهوج و کنجشک و امثال اینها و از حبوب برنج و کندم و از هر که تور نیز نامند و روغن کاو تازه بسیار باشد و اگر مدت پنج بوم روغن آن را بخورند پرهیز را بعد از آن تا بیست و پنج یوم مرعی دارند و اگر ده روز تا پنجاه یوم و در عرق دو چند ایام شرب آن کافی است و باید که عرق آن را در ظرف روئین نگاهدارند زیرا که ظرف آبکینه را می شکند و ضماد آن جهت یرقان و دمامل و بثور اورام و حکه و جرب و رفع زهر جانوران سمی و فساد خون و ذرور پوست درخت خشک کرده آن جهت التیام زخمها و خشک نمودن آنها هر چند کهنه شده باشند و استشمام کل آن جهت رفع صداع و شقیقه و چون بیخ نوع سفید کل آن را در دهن گیرند امساک منی آورد و تخم آن را چون مقدار یک درم کوفته و پیخته و با نبات دو درم مخلوط نموده با شیر تازه دوشیده چهل درم بنوشند چند روز متوالی و ترشی نخورند جهت غلیظ نمودن منی رقیق شده و رفع سرعت انزال نافع و بتنهائی جهت خنازیر و چون با نمک طبرزد یا آب بسایند و در چشم صاحب بیاض کشند موثر است

ص: ۹۴۰

"سرطان نهري"

بفتح سین و راء و طاء مهمله و الف و نون و فتح نون و سکون ها و کسر را و یاء آخر
حروف بفارسی خرچنگ و بهندی کیکرا نامند

"ماهیت ان"

حیوانیست آبی معروف بهترین آن ماده آنست و علامت آن آنست که چون سر سوزنی
بر پشت آن فرو برند آبی سفید ظاهر گردد بخلاف نر آن و بهترین آن بزرگ نهري
آنست که در آبهای شیرین باشد

"طبیعت ان"

در دوم سرد و تر

"افعال و خواص ان"

کثیر الغذاء و بطی الهضم و مبهی و با قوت جاذبه و محله و چون دو سه عدد آن را
اطراف قطع نموده و جوف آن را با آب و خاکستر پاک شسته و با آب تطهیر داده با
جو مقشر طبخ دهند و صاف نموده بنوشند جهت سل و دق و سرفه حار یابس و
یبوست اعضا و هزال مفرط حار و محرور المزاجان مجرب و بدستور محرق آن با صمغ
عربی و ادویه مناسبه همین اثر دارد و جهت بواسیر بغایت نافع و سه اوقیه از آب طیخ
آن با کرفس و رازیانه جهت تفتیت حصاه و ادرار بول حیض و فضلات و مسحوق آن
با بادروج جهت سم عقرب و کویند چون این را با بادروج نزد عقرب برند بمیرد و با
شراب سفید جهت عسر البول و اخراج حصاه و با شیر الاغ جهت کزیدن رتیلا و عقرب

و جانوران سمی دیگر و با عسل جهت عض کلب و غرغره شیرۀ کوبیده آن بقدر یک سکرجه جهت خناق و درد لوزتین سریع الاثر و ضماد تازه کوبیده آن جهت جذب سموم و تسکین الم کزیدن عقرب و اخراج پیکان و خار از اعضا و تحلیل اورام حاره نافع و غرغره با آب مطبوخ آن با شبت جهت ملسوع و ضماد محرق آن جهت سرطان پستان آزموده و با عسل جهت بهق و اورام جاسیه و تجفیف قروح نافع و چون چند عدد آن را زنده در دیک مس بی قلعی بسوزانند تا خاکستر شود و هر روز یک ملعقه آن را با نه اوقیه آب بنوشند جهت رفع سم سک دیوانه کزیده مجرب اما باید که

ص: ۹۴۱

۴۹۷ بر موضع زخم کزیده سک مرهمی از روغن زیتون و سرکه و جاوشیر گذارند و اگر مدتی از کزیدن سک دیوانه گذشته باشد بقدر دو ملعقه هر روز بدهند و کوبند شرط احراق آن بجهت این امر وقتی است که آفتاب در اسد باشد و یا مقابله قمر نباشد و شعرای یمانی طلوع نموده باشد و بدستور هر گاه با یک جزو محرق مذکور و نیم جزو جنطیانا و عشر جزو کندر اضافه نموده سه روز یا زیاده بران هر روز سه مثقال با آب سرد بنوشند جهت دفع اذیت سک دیوانه مؤثر و همچنین چون سه مثقال خاکستر مذکور را با یک مثقال و نیم جنطیانا با شراب بنوشند و همچنین با عسل و ضماد خاکستر آن با عسل که باهم طبخ نموده باشند جهت شقاق پا و مقعده و شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و شقاق ماده سرطانی نافع و تعلیق چشم آن بر صاحب تپ غب نافع و کوبند مضر مثانه و مصلح آن کل قبرسی و کل مختوم است مقدار شربت خام آن پنج مثقال و از سوخته آن سه مثقال و دستور احراق آن در دستور احراقات مقدمه و سفوفات و اقراص آن در قرابادین مذکور شد

"سرطان بحری"

بفارسی خرچنک دریائی نامند

"ماهیت ان

دو نوع است یکی آنکه ما دام که در دریا است نرم بود چون از دریا برآورند و هوا بدان رسد متحجر گردد و جثه آن بقدر سرطان نهری و از ان کوچکتر و صدفی و نرم بود و از سواحل دریای هند و یمن خیزد و دوم شبیه سرطان نهری نیست و لیکن بسیار سفید و شبیه بخلد است و صیادان ماهی در بلاد دیلم و تنکابن آن را بقلاب نصب نموده بآن صید ماهی می کنند

ص: ۹۴۲

"طبیعت ان

سرد و خشک

"افعال و خواص

آن

سوخته آن را با چلا و تلطیف زیاده و اکتحال آن جهت قمع رطوباتی که از طبقات چشم ریزد و بجهت تقویت عضلات چشم و روشنائی آن و جرب و ظفره و سلاق و دمعه و ذرور آن جهت قطع نرف الدم جراحت و سنون آن جهت جلای دندان و طلای آن جهت کلف و نمش مفید

"و طبیعت

دوم سرد و تراز اول و محرق آن در خواص ضعیف تراز اول و خوردن آن کشنده است

"سرنجی"

بفتح سین و ضم را و سکون نون و کسر جیم فارسی و یا لغت هندیست

"ماهیت ان

نباتیست هندی تا بیک ذرع و نیم و ساق آن کره دار و بر سر کره ها شاخها و برکهای سفید و کل ریزه و در بین برکها تخمهای ریزه و سفید اندک پهن و برک نبات آن شبیه برک خرفه بزرک و از ان نازکتر و بی طعمی غالب

"طبیعت ان

مائل بحرارت و رطوبت

"افعال و خواص ان

خوردن برک مطبوخ آن جهت وجع ظهر و مفاصل و سائر اعضا و بیخ آن با دارفلفل سوده جهت حمیات مرکبه نافع و ضماد برک و نبات آن با کات هندی و اندکی زنجبیل تر جهت التیام زخمهای عسره الاندمال نافع و داخس را نیز مفید

"سرو"

بفتح سین و سکون را و واو اسم فارسی است و بهندی نیز همین و نمال نامند

"ماهیت ان

دو نوع است بری و بستانی بری آنکه جبلی نیز نامند درخت عرعر است و در حرف العین ان شاء الله تعالی خواهد آمد و بستانی آن درختی است بسیار بلند و عظیم و موزون و برکهای آن بسیار ریزه و خزان نمی کند و ثمر آن کوچک صنوبری شکل شبیه بجوز رومی و آن را جوز السرو نامند و مغزی ندارد و در خامی سبز و صلب و بعد از رسیدن اندک زردرنک و خشبی در جمیع اجزای آن اندک حدت و حرافت و مرارت و عفوصت بسیار و تخم آن سفید زردرنک شبیه بدانۀ عدس و از آن نازکتر

ص: ۹۴۳

"طبیعت ان

در اول کرم و کویند در حرارت معتدل و در سوم خشک و ثمر آن از سائر اجزا کرم تر و صمغ آن کرم حاد حریف و قریب بصمغ صنوبر و ضعیف تر از آن و رطوبت سائله از آن ضعیف تر از قطران درخت شربین

"افعال و خواص

ان

برک آن قابض و محلل و قاطع نرف الدم و زائل کننده عفونات و بهق و آشامیدن طبیخ آن جهت عسر البول و قروح

۱۴۹۸معا و سیلان فضول از مثانه و بدستور آشامیدن دو مثقال از برک سائیده آن با نیم مثقال مرمکی جهت تقویت مثانه و رفع بول در فراش و عسر البول مفید و غرغره طبیخ آن جهت درد دندان و قروح لته و استرخای آن و لعوق آن با عسل جهت سرفه کهنه مجرب و مقوی معده و کویند که برک آن مخدر است و آشامیدن ثمر آن با شراب

طیب جهت قطع نرف الدم و رفع نفس الانتصاب و منع انصباب فضلات بمعده و قرحة امعا نافع و چون ثمر آن را بسایند و بر فتق ضماد کنند جهت منع زیادتی و تحلیل آن نافع مضر رئه مصلح آن کثیرا و نشاره چوب آن جهت منع سیلان فضول و با مرصاف جهت تقویت مثانه و رفع بول در فراش نافع و محرق مغسول برک آن جهت سوختگی آتش و غیر مغسول آن جهت قروح و جروح رطبه ضماد او ذرورا نافع و ضماد برک پخته آن در سرکه که با ترمس مخلوط کنند جهت قلع آثار بهق و سفیدی ناخن و با ادویه مناسبه و بتنهایی جهت فتق و التیام جراحات و تقویت اعضای مسترخیه سست شده و قطع نرف الدم و تجفیف زخمها و تحلیل اورام و رفع اعیا و با آرد جو و آب جهت اورام حاره چشم و حمره و نملة و سوختگی آتش و سعوط صمغ آن جهت تنقیه رطوبات دماغی و ذرور آن جهت بواسیر الانف و عصاره ثمر تازه آن نیز جهت بواسیر الانف و بواسیر مقعده و با کلنار جهت قروح رطبه سر و سائر قروح بدن و تنقیه قروح و سخته و خائیدن آن جهت رفع سیلان آب دهان نافع و چون ثمر و برک آن را با آمله در آب و سرکه طبخ نمایند تا مهرا شود پس با روغن کنجد بجوشانند و ثفل آن را بر موی ضماد نمایند و روغن را طلا کنند جهت سیاه و دراز کردن و حفظ سقوط موی مجرب و بدستور چون بکوبند و با سرکه و حنا کوبیده بسرشند و بر مو ضماد نمایند سیاه و قوی کرداند و تضمید آن با موم و روغن زیتون و عذب جهت تقویت معده نافع و بدل آن بوزن آن انزروت سرخ و نصف آن پوست انار و از خواص آنست که چون ثمر و برک و شاخ آن را در خانه نکاهدارند پشه داخل نشود و اگر بشود آن را بکشد و بدستور دود نمودن آن همین اثر دارد"

ص: ۹۴۴

"سرهنجی"

بفتح سین و ضم راء مهملتین و خفای ها و سکون نون و کسر جیم فارسی و یا لغت
هندیست

"ماهیت ان

نباتی است هندی برک آن شبیه برک رطبه و کل آن ریزه و سفید و از ان خردتر و از
زمین بسیار بلند نمی شود

"طبیعت

ان

معتدل در حرارت و در اول خشک

"افعال و خواص ان

سعوط یک عدد کل آن با دو عدد فلفل جهت تفتیح سده خیشوم و دفع فضول دماغی
و رفع ثقل سر و صداع و رفع جذام مجرب گفته اند و خوردن نبات پخته آن بطریق
بورانی بی ترشی جهت جبر کسر که تا چهار روز بخورند و برک پخته آن را بر موضع
مکسور بندند قائم مقام مومیائی گفته اند"

"سرپهونگه"

بفتح سین و سکون را و ضم باء عجمی و خفاء ها و سکون واو و نون و فتح کاف و ها
لغت هندیست

"ماهیت ان

نباتیست شاخهای آن باریک و بلند بقدر سه ذرع و برکهای آن باریک و بلند فی الجمله صنوبری الشكل و مزدوج در دو صنف معاذی یکدیگر بر شاخهای باریک و بر هر شاخه پنج شش تا هفت زوج و یک فرد و پائین برکها از بالای آنها باریک تر و پشت برکها اندک خشن و رکهای آن اندک نمایان و اندک صلب در وقت انفصال از وسط رکها کسبخته نمی شود و طعم آن اندک تلخ و کل بعضی سرخ و بعضی سفید و سفید آن کمیاب و تخم آن در غلافی شبیه بغلاف باقلا الا آنکه از آن بسیار باریکتر و کوچکتر در هر غلافی چهار پنج تا شش و تخمهای آن ریزه شبیه بکرده و پوست آن خالدار و مغز آن زرد و تلخ

ص: ۹۴۵

"طبیعت ان

گرم و تر و بعضی سرد دانسته اند

"افعال و خواص آن

مفتح و مدر و آشامیدن آن جهت سرفه و تنگی نفس و حمیات سوداویه و امراض جگر و سپرز و کرده و مئانه و دمامل و بثور و اورام و مسکن عطش و مانع افساد خون و سموم و چون

۴۹۹ مقدار دو آثار از برک آن و یک آثار از برک بنک خشک نموده بسایند و تا چهل روز هر روز یک کف آن را بخورند بواسیر خونی را بسیار مفید و چون نه ماشه آن را با یکماشه فلفل سیاه با آب سائیده صاف نموده بنوشند جهت سرطانات نافع و چون چهار ماشه تا نه ماشه آب برک آن را با فلفل سیاه سائیده حب بندند و تا چهارده روز بخورند جهت آتشک که باد فرنک نامند مجرب و چون برک و ساق و بیخ آن را

خشک نموده با یکماشهٔ فلفل سیاه بسایند و روزی مقدار سه مثقال آن را بیاشامند ادرار بول نماید و انهضام طعام کند و تفریح نفس آورد و اکثر امراض سوداوی را نافع است

"سراج القطرب"

جباحب است

"سراج القطریل"

نباتیست که تا خشک نشده است در شب می درخشد و کویند بیروج الصنم است و کویند اسمی مشترک است مثل سراج القطرب"

"فصل السین مع الطاء المهمله"

"سطاخینس"

بفتح سین و طا و الف و کسر خا و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم نون و سین مهمله در آخر لغت یونانی است

"ماهیت ان

نباتی است ما بین گیاه و شجر و شبیه بفراسیون و پربرک و برک آن ریزه و سفید و اندک مزغب و خوش بوئی مائل بکراهیت و شاخهای بسیار سفید رنگ از یک بیخ رسته و اما نبات آن از نبات فراسیون بلندتر و برک آن ریزه تر و سفید و شاخهای آن نیز سفید بخلاف فراسیون که زردرنگ است و کل آن ریزه مائل بزردی و انبوه و طعم آن تند و تلخ و تیز و منبت آن کوهستانها و زمینهای صلب خشک

ص: ۹۴۶

"طبیعت ان

در سوم کرم و در آخر اول خشک

"افعال و خواص آن

جهت ازاله توحش و خوف و وسواس و مالیخولیا و خفقان بارد و بیخوابی و اوجاع اندرونی حادث از ریاح غلیظه بارده و تقویت قلب و نفس و تنقیه مره صفرا و ادرار بول و حیض و اخراج مشیمه جهت آنکه مفسد آنست شرابا و حمولا و جهت کزیدن سک دیوانه پیش از آنکه از آب بترسد قی نمودن به آب مطبوخ آن و چون در روغن زیت جوش دهند و در کوش بچکانند جهت تسکین درد دندان و بدستور چون بدان بمالند و بر پشت بخوابند نافع مقدار شربت آن تا یک درم است

"سطاریون"

بفتح سین و طا و الف و کسر راء مهمله و ضم یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است

"ماهیت ان

نباتی است ما بین شجر و گیاه شبیه بعشقه و بر اشجار مجاور خود می پیچد و بتنهائی و جدا نیز می روید و کل آن شبیه بنفشه و چند عدد متصل بهم مانند خوشه و اندرون کلها زرد و ساق آن سبز مائل بسیاهی و برک آن مانند برک بنفشه و ضخیم و در اصفهان کل عقرب و بفارسی برابران نامند و در باغها بسیار است و آن غیر فاشر ستین است

"طبیعت ان

مرکب القوی

"افعال و خواص آن"

رادع اورام حاره و بارده و کل و برک آن را چون بکوبند و بر کزیدکی عقرب و زنبور و رتیلا و سائر هوام ضماد نمایند معرب است و بدستور آشامیدن آن

ص: ۹۴۷

"سراطیوطس"

بفتح سین و سکون طا و فتح راء مهمله و الف و کسر طا و ضم یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و ضم طا و سین مهملتین لغت یونانی است بهندی جل کنهیی نامند

"ماهیت ان"

نباتی است که بر روی آب بهم می رسد بی بیخ شبیه به بادرنجبویه و از ان کوچکتر و از نعناع بزرکتر

"طبیعت ان"

سرد و تر

"افعال و خواص آن"

ضماد آن با سرکه جهت منع جراحات و ردع اورام حاره و حمره و جهت حرقه البول و ادرار و حبس خون کرده و التهاب اعضا نافع و در جمیع افعال قریب بطحلب است و در کتب معتبره اطبای فرنک دو نوع نوشته اند یکی برک آن را شبیه برک حی العالم

و از آن بزرگتر و آشامیدن آن جهت نرف الدم کلیه و مثانه و طلای آن با سرکه مانع جراحات و بجهت حمزه بحاء مهمله

۵۰۰ و اورام بلغمیه و نوع دوم را ذوالف و رد کویند و آن خرنیل است و آن را ذوالالف و رقه نیز نامند و بلاطینی اسطرطس میل قولی یعنی هزار برکی نامند و آن نباتی است بلند بقدر شبری و زیاده بر آن و برک آن شبیه ببرک کمون بری و از آن کوتاه تر و از ساق آن شاخهای خرد رسته و بر سر هریک آنها اکلیلی شبیه باکلیل شبت و با خشونت و کل آن سفید و ریزه و منبت آن زمینهای غیر مزروع معطل

"طبیعت ان

سرد و خشک

"افعال و خواص ان

جهت حبس الدم بواسیر و نرف الدم جراحات تازه و کهنه و التیام دهنده آنها و نواصیر و بدستور ذرور آن مفید است و اهل هند می کویند که چون آن را بسوزانند و نمک آن را بکیرند بدین نحو که آن را بسوزانند تا خاکستر شود و خاکستر آن را در آب حل کنند و آب آن را بجرعلقه بکیرند و طبخ نمایند تا آب بسوزد و نمک بماند و اندکی از آن را بخورند بجهت سعفه یعنی کچلی و جمیع اورام مائی و قیله الماء نافع و مجرب است"

ص: ۹۴۸

"سپرونیون"

بفتح سین و سکون طا و ضم را و سکون واو و کسر نون و ضم یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است

"ماهیت ان

نباتی است ما بین گیاه و شجر که اکثر در کندم زارها می روید و با کندم می رسد و ساق آن باریک و پر کره و بیشاخ و برک آن بقدر انکشت ابهام ما بین استداره و طول و سر برکهای آن باریک و از یکدیگر متباعد و در رنگ شبیه برک کلم و در آخر ساق آن شعبهای ریزه و بجای ثمرقباها بران شعب رسته و سفید صنوبری شکل و کل آن سفید و زرد و مانند کل یاسمین و تخم آن مانند زیره و بیخ آن دراز و سفید و با اندک تلخی و تندی و خوشبوئی و قویتر از سائر اجزای آن مستعمل و معطس و لهذا آن را بجای کندش استعمال می نمایند و غلط کرده کسی که آن را کندش دانسته بشبهه استعمال این بجای آن و فعل این مانند فعل آن و صاحب اختیارات بدیعی بیخ عرطنیثا دانسته و نیست چنین و نیز غیر اذربو است زیرا که آنها همه با سمیت اند بخلاف سطرونیون

"طبیعت ان

در آخر سوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

بغایت جالی و تند و محلل قوی و آشامیدن آن با عسل مسهل رطوبت بارده و جهت عسر نفس و امراض جگر و یرقان سدی و ادرار حیض و با جاوشیر و بیخ کبر جهت ورم طحال و ادرار بول و تفتیت حصاه و سعوط آن جهت تنقیه دماغ از فضلات و قطور آن در بینی جهت درد دندان و در ادویه چشم جهت جلای بصر و تقویت آن و سعوط

ربع درهم آن با بیست عدد زیره کرمانی و زیت الانفاق جهت لقوه مجرب دانسته اند و ضماد آن با آرد جو و سرکه جهت جرب متقرح و مطبوخ آن با شراب وارد جو جهت تحلیل اورام حاره و طلای آن جهت رفع بهق و جمیع آثار جلد و با کل ارمنی جهت رفع درد دندان و در فرزجات جهت تنقیه رحم مقدار شربت آن تا نیم درم مضر سینه و محرق اخلاط مصلح آن کثیرا است"

ص: ۹۴۹

"فصل السین مع العین المهمله"

"سعد"

بضم سین و سکون عین و دال مهمله بفارسی مشک زمین و در تنکابن استکو و بترکی تپلاق و قرقرون و توبالاغ نیز و بهندی موتهه بضم میم و سکون واو و فتح تاء مثناه فوقانیه و خفای ها و مشکک نیز نامند

"ماهیت ان"

بیخی است بعضی مدور طولانی و بعضی طولانی و بعضی مفرطح و انواع می باشد یکی بقدر زیتون و بزرگتر از ان و سیاه و اندرون آن سفید و خوش بو و بهترین آن بزرک بالیده باوصاف مذکوره کوفی بستانی آنست و آنچه در کنار آبها روید و یا در آبها ضعیف و دوم هندیست که اندرون آن سفید نیسب و کوچکتر است از کوفی و یک نوع دیگر هندی شبیه بزنجبیل است و چون آن را بخایند زعفرانی رنگ بود و چون این را بر جلد بمالند در ساعت موی آن را بستر دو این نوع باسمیت بود و نوع دیگر آنست که در شیراز در میان ریک و کل زرد می روید و در کنار رودخانه ها نیز و این اگرچه کوچک است اما بهتر از هندیست زیرا که

۱۵۰۱ اندرون آن بسیار سفید است و خوش بو و برک آن شبیه ببرک کنندنا و از ان بلندتر و باریکتر و با صلابت و اندک خشونت

"طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک و بعضی در اول کرم و در دوم خشک دانسته اند

"افعال و خواص آن

مجفف بیلذع و مدر بول و حیض و مفتت حصاه و مفتت افواه عروق و مخرج عفونات و جهت زیادتی فهم و عقل و صداع بارد و بدبوئی بینی و بواسیر الانف و مقعده و نیکوئی رنگ رخسار و خفقان و یرقان و تقویت معده و هاضمه و اعصاب و تحریک باه و اشتهای طعام و قروح معده و طرد ریاح و سم عقرب کزیده شربا و ضمادا مؤثر و چون به آب سائیده و در ظرف سفالی کرده بر روی آتش گذارند تا رطوبت آن منجذب شود پس برداشته هر روز ناشتا قدری از ان را بخورند جهت تقویت معده و رفع سوزش فم معده بسبب بدهضمی و بدبوئی دهان بمشارکت معده نافع و با روغن حبه الخضراء جهت درد کمر و سردی کرده و مثانه و تقطیر البول و تپهای کهنه و قطع قی و برودت رحم و بهم آوردن فم آن شربا و حمولا و قطور آن جهت کرانی سامعه و سنون آن جهت تقویت دندان و لثه و خوشبوئی دهان و رفع قروح و بدبوئی آن و ذرور آن جهت رویانیدن گوشت بر جراحت مزمنه که بسبب زیادتی رطوبت باشد و جهت دردهای بارد ریخی و بدستور ضماد آن جهت امراض مذکوره و طلای آن با زفت جهت جوشش سر و غسل آن جهت سرخ نمودن کونه و آشامیدن یک اوقیه از شرابی که یک اوقیه از ان در یکرطل شراب جوشانیده باشند جهت رفع اقسام کرم معده و حب القرع مجرب و استعمال آن با بیخ باعث فساد قوه آن مضر حلق و صوت مصلح آن شکر و مضر رئه و مصلح آن انیسون و مداومت آن و زیاده از مقدار شربت خوردن

محررق خون و مولد جذام و مصلح آن سه روز در غسل و سرکه خیسانیدن است مقدار شربت آن از یک درم تا دو مثقال بدل آن مثل آن سنبل الطیب و نصف آن مر و ربع آن دارچینی است و چون داخل صابون کنند باعث خوش بوئی آن گردد و زیادتى تنقيه و جلای آن و باعث نیکوئی رنگ رخسار است و صنفی از سعد هندی که شبیه بزنجبیل است و ممضوغ آن برنک زعفران طبیعت ان قریب بچهارم کرم و خشک و از جمله سموم و محرق و مفرح جلد و دو دانک آن مورث جنون و زیاده از ان کشنده و طلای ان بساعت موی را بسترده و باعث جراحت جلد است

ص: ۹۵۰

"سعدان"

"ماهیت ان"

اسم عربی گیاهی است شبیه بگیاه خشک و خاردار و سفیدتر از ان و برک آن از ان نرم تر و ثمر آن مدور و پر خار و تخم آن پهن و اعراب معتقداند که بیخ و ثمر آن مدر بول و قاطع زحیر و اسهال است"

"سعوط"

بفتح سین و ضم عین و سکون واو و طاء مهمله آنچه در بینی دمند و مائع باشد بدین نام موسوم است و از اختراعات جالینوس است و عود العطاس را نیز باین نام نامند"

"فصل السین مع الفاء"

"سفادیکسی"

بفتح سین و فا و الف و کسر دال و سکون یا و ضم کاف و سکون سین مهمله لغت یونانی است

"ماهیت ان

نباتی است که در بیابان و معموره نیز می روید و ساق آن بقدر دو شبر و برک آن مشرف و متفرق و شبیه ببرک شاهتره و از ان بزرگتر و کل آن بزرگتر از اقحوان و وسط آن زرد و بعضی را کل زرد و وسط آن سفید و در طعم مائل بتندی و تلخی و خام و پخته آن ماکول و بعضی آن را پیاز بری دانسته اند

"طبیعت ان

کرم و خشک در دوم

"افعال و خواص ان

مقوی معده و مسکن درد کرده و مثانه و مفتح سده احشا و مدر بول و حیض و تریاق سموم و سی مثقال از آب آن با شکر و پنج درم هلیله زرد مسهل اخلاط غلیظه و بدستور دو درهم کل آن با مثل آن هلیله و عسل مسهل قوی است و مضر جگر و مصلح آن کثیرا است

ص: ۹۵۱

"سفرجل"

بفتح سین و فا و سکون را و فتح جیم و لام بفارسی به و آبی و بترکی حیوا و بیونانی قودونیا میلا نامند

"ماهیت آن

۵۰۲ ثمریست معروف و سه صنف می باشد شیرین که آن را به آزاد نامند و ترش محض و ترش و شیرین که بعربی مزبضم میم و تشدید زای معجمه و بفارسی میخوش نامند و کویند چون آن را با درخت کویج پیوند کنند ثمر بیشتر و بهتر آورد و بهترین آن بزرك بالیده نازک شاداب آن است

"طبیعت شیرین آن

در حرارت و برودت قریب باعتدال و کویند مائل بحرارت و در آخر اول تر است

"افعال و خواص آن

مفرح و مقوی دل و دماغ و معده و مسرت افزای روح حیوانی و نفسانی و مدر بول و طلای آب کرم کرده آن جهت رفع تهیج اطراف و سوء القنیة محرور المزاج مجرب و مبرود المزاج را مضر و جرم آن قابض و مسدد و ترش آن در اول سرد و در دوم خشک افعال و خواص آن در تقویت معده حار قویتر از شیرین آنست و اکثر آن مسهل بعصر خصوصا بعد از غذا و در خلای معده حابس طبع محرور المزاج و عصارة آن جهت انتصاب نفس و ربو و نفث الدم و قی و خمار و تشنکی و تقویت معده و ادرار بول و نزف الدم نافع و میزان معتدل در حرارت و برودت و در دوم خشک افعال و خواص آن قریب بهر دو است و لیکن ثقل این زیاده از آن هر دو و قرشی گفته اکثر این موجب فواق است فی الفور و بوئیدن اقسام آن مفرح و مقوی قوتهای روح حیوانی و نفسانی و قاطع غثیان و خون اعضای باطنی و خوردن آنها خصوصا شیرین جهت تفریح و رفع وسواس و درد سر و نزلات و تقویت کبد و معده و فم آن و رفع ضعف آنها و برانکیختن اشتها و حفظ جنین از اسقاط و بدبوئی دهان و منع بخارات بدماغ و

دل و مستی و غثیان و قئ و کسالت و خفقان و یرقان و انصباب مواد بمعده و اسهال و التهاب و درد فم معده که از انصباب مواد محترقه باشد و خواهش کل خوردن و جرم آن مسدد و در مضرتها زیاده از آب آن و مصلح آن مربا نمودن آن است با عسل و مضر احشای ضعیفه و مخشن قصبه رئه و مورث رعشه و سرفه و قولنج خصوصا جرم غیر مربای آن و اکثار آن موجب فواق در ساعت و مصلح آن عسل و انیسون و امثال آن و قطور آب آن در احلیل و فرج جهت رفع حرقه البول و جراحات مجاری آن بغایت نافع و چون آن را در زیر آتش گذارند تا بریان گردد به حدی که رنک آن تیره شود و بخورند جهت قطع اسهال مزمن مجرب بتخصیص که در جوف آن بجای به دانه جوزبوا ریزه کرده پر کرده باشند مقدار شربت از آب آن در تداوی تا سی درم و رب به ترش در آخر اول سرد و خشک و قابض و قاطع قئ و اسهال مراری و مانع صعود بخارات بسر و مسکن تشنکی و حرارت و درد معده و امعا که از خلط موجود باشد و مسهل بعصر و با آب برک نعناع جهت منع غثیان و قئ خصوصا صفراوی آن مضر رئه و سعال و رب به شیرین قریب الاعتدال و یبوست در ان غالب و قبض آن کمتر از ترش آن و در جمیع افعال مانند آن و جهت صاحبان احشای ضعیفه انصباب از ان مقدار شربت از رب آن هر دو تا بیست درهم و شکوفه تازه آن معتدل با قوت قابضه و مسکن درد سر و غلیان حرارت و مقوی دماغ و دل و معده و مربای آن جهت تقویت سینه و دل و احشا و خفقان حار و منع صعود ابخره بدماغ مؤثر و ضماد آن و بدستور ضماد جرم ثمر و برک آن جهت اورام حاره چشم و سائر اعضا و حبس فضلات از انصباب باعضا و رفع سمیت کزیدکی هوام و نیز تضمید برک آن جهت تجفیف زخمها نافع و زغب و خمل آن یعنی پرزی که بر روی به می باشد بسیار قابض و مضر حلق و صوت و ذرور آن جهت نرف الدم جراحات مفید و روغن به که به را مهرا پخته آب آن را افشرده گرفته با دو چندان روغن زیتون جوش نمایند تا روغن خالص بماند طبیعت آن سرد و تر و قابض افعال و خواص آن جهت سبوسه سر و نمله و قروح دهان و دوار و طنین و

رفع ماندگی و قرحه رحم و مجاری بول و منع ادرار عرق و آشامیدن آن جهت صداع
 حار و نفث الدم و ورم جگر و اسهال مزمن و زحیر حار و قرحه امعا و رفع سم ذراریح
 و دود خشب الصنوبر مفید و

ص: ۹۵۲

۵۰۳ حقه بدن نیز همین اثر دارد و روغنی که از شکوفه آن بدستور روغن کل سرخ
 ترتیب دهند در قوت ضعیف تر از آنست و بهداشتی یعنی تخم آن در دوم سردتر و با
 اندک قوت قابضه لعاب آن جهت خشونت حلقوم و حلق و سرفه حار و یابس و
 تسکین حرارت معده و تپها و سوزش زبان و دهان و یبوست آن و در شفاء الاسقام
 مذکور است که حب سفرجل ملین بغیر قبض است و صاحب ذخیره گفته که به دانه با
 وجود لعابیت مضر معده نیست و این خاصیت را از لحم به بمجاورت اخذ نموده اند و
 طلای آن جهت سوختگی آتش و دفع ضرر حرارت آفتاب بغایت نافع و مضع آن
 جهت رفع کندی دندانها و مغز آن با غروریت و مبهی محرورین و موافق اعضای تنفس
 و سرفه و گرفتگی آواز و سل و قرحه امعا مقدار شربت آن تا دو مثقال و از لعاب آن تا
 ده مثقال و مضعف و مرخی معده مصلح آن در محرورین شکر و در مبرودین رازیانه
 بدل آن بزرقطونا است و طریقه مقشر نمودن تخم آن آنست که لعاب آن را تمام
 بگیرند و آن تخم لعاب گرفته را در پارچه کرپاس خشبی بسته بقوت بمالند تا مقشر
 گردد و جلنجبین سفرجلی و جوارشات سفرجلی و حلوای آن و سکنجینات سفرجلی
 و اشربه سفرجلی و عرق آن و قرص آن و مربای آن و مملات و معجون آن و میبه در
 قرابادین ذکر یافت"

"سفیدولیون"

بفتح سین و کسر فا و سکون یاء مثناه تحتانیه و سفندیلیون بفتح فا و سکون نون و کسر دال مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر لام و ضم یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و نون نیز آمده لغت یونانی است

ص: ۹۵۳

"ماهیت ان

نباتی است برک آن شبیه برک خیار و برک جاوشیر و ساقهای آن بقدر ذرعی و شبیه بساق رازیانه و کل و تخم آن شبیه بنوع چهارم سیسالیوس و از ان پهن تر و سفیدتر و ثقیل الرائحه و بیخ آن شبیه بترب و منبت آن نی زارها و اماکن رطبه

"طبیعت ان

در دوم کرم و در آخر آن خشک

"افعال و خواص آن

آشامیدن دو مثقال از ثمر آن مفتوح و مسهل بلغم و جهت صرع بلغمی و عسر نفس و ربو و درد جگر و یرقان سدی و قولنج و بواسیر و اختناق رحم و قطور آب تازه آن جهت تنقیه چرک کوش و بخور آن جهت افاقه سبات و لیشرغس مزمن و سکتیه و صداع حادث از مواد غلیظه مؤثر و نطول آن با روغن زیتون نیز همین اثر دارد و ضماد آن جهت صلابت بواسیر و نواصیر و بهتر آنست که بیخ آن را خراشیده و کوفته در سوراخ ناصور پر کنند و ضماد کل آن با شراب جهت منع زیادتی قروح خبیثه و سعی نمله و آشامیدن تخم آن و جلوس در طبیخ آن جهت اختناق رحم نافع مضر کرده

مصلح آن کثیرا مقدار شربت از ثمر آن تا دو مثقال و از بیخ آن تا دو درم و جهت
یرقان بیخ آن بهتر از ثمر آنست

"فصل السین مع القاف"

"سقمونیا"

بفتح سین و سکون قاف و ضم میم و سکون واو و کسر نون و فتح یاء مثناه تحتانیه و
الف بعربی محموده نامند

"ماهیت ان"

شیر نباتی است که در کوهستانها و زمینهای سنک لاخ می روید و پر شیر شبیه بلبلاب
شاخهای بسیار از یک ساق روئیده بقدر سه چهار ذرع بر روی زمین مفروش و در
بعضی امکانه کاهست که راست نیز ایستاده می باشد و بر ظاهر آن رطوبتی چسپنده که
بدست می چسپد و برک آن مانند برک لبلاب و نرم تر و سبزتر و باریکتر از ان و کل
آن سفید مستدیر و میان تهی و ثقیل الرائحہ و بیخ آن سفید بقدر زردک عظیم حجم و
کوتاه بسطبری ساعدی و مجوف و بدبو و پر از شیر و طریق اخذ شیر آن آنست که
هنکام رسیدگی اطراف بیخ آن را از خاک خالی نموده برکهای جوز بر دور آن فرش
می کنند و بیخ آن را شق می نمایند تا شیر آن در ان برکها جمع شود پس صبر می
کنند تا منجمد گردد بر میدارند و یا آنکه بیخ آن را می سوزانند تا رطوبت آن برآید و
در ان اوراق جمع شود و اگر شاخهای مفروش بر زمین قریب بیخ آن را شق کنند از ان
چیزی

ص: ۹۵۴

۵۰۴ بدست نمی آید و بهترین آن انطاکی و یا جرمغانی آنست که از انطاکیه و یا از جرمغان آورند و صاف و سبک وزن پر سوراخ شبیه باسفنج و زود مفتت گردد و جرامغه در اصل طایفه بوده اند از عجم که از انجا نقل بنواح دیار موصل کرده و در انجا وطن ساخته و رنگ آن شبیه برنک سریشمی باشد که از پوست کاو می سازند و مائل بکبودی و زردی و سفیدی و محلول آن در آب مانند شیر سفید و چون بر زبان گذارند زبان را بسیار بکزد و گفته اند جرمغانی آن مائل بسیاهی و مستدیر الشکل می باشد و سیاه آن قتال و غیر مستعمل و هرچه بصفات مذکوره نباشد زبون و مصنوع آن را از شیر يتوعات دیگر مانند شیر عشر مخلوط بآرد کرسنه می سازند و قوت مشوی آن تا دو سال و غیر مشوی آن تا سه سال باقی می ماند و بعد از ان قوت مسهله آن مبدل بمدره می گردد و مدر می باشد نه مسهل و بهتر آنست که قرب باستعمال آن را مشوی نمایند و بکار برند نه پیشتر دستور تشویه آن آنست که با مصطکی سوده در کیسه کرده در جوف سیب و یا به خالی کرده گذارند و سر آن را باز بقطعه از ان سیب و یا به بند کنند و بخمیر گرفته در تنور بر روی آجری و یا ظرف سفالی گذارند تا مشوی گردد پس برآورده در سایه خشک کرده با مصلحات و مقویات آن مانند مصطکی و عود و صمغ عربی و زنجبیل و صبر و بزر جزر و نمک و فلفل و هلبله و عسل و روغن بادام در مبرودین و با کثیرا و صمغ عربی و مغریات دیگر در محرورین استعمال نمایند و ابن تلمیذ سنامکی و انیسون را بهترین مصلحات دانسته و در محرورین عصاره کل سرخ و کثیرا و رب به و در مبرودین انیسون و بعضی گفته که سائیدن آن با کل بنفشه نیز اصلاح آنست و یا آنکه در جوف بیضه مرغ گذارند و بر ان آب به و سیب بریزند تا پر گردد و سر آن را بسته در خمیر بگیرند و در تنور بر روی آجری بگذارند تا جوش بخورد و مشوی گردد پس برآورده استعمال نمایند و اگر آب به و سیب نباشد جلاب بران ریزند و گفته اند سائیدن آن با بادام مقشر کاسر حدت آنست و بالجمله باید که بدون مقویات معده و مغریات و معینات و مخمرات استعمال نمایند یعنی باید که با

ادویه مذکوره و با کل سرخ و انیسون و نشاسته و امثال اینها سرشته استعمال نمایند و باید که مبالغه در سائیدن آن ننمایند زیرا که نرم آن مانند نرم کوبیده تربد بخبل معده می چسپد و عمل آن ضعیف می گردد و نفوذ بسوی محذب کبد می نماید و از جذب بجهت عضو و فضول باز می ماند بلکه باید که اندک جریش باشد و نیز باید که در هوای بسیار گرم و یا بسیار سرد و بلدان حاره و محرور المزاج و ضعیف القلب و ضعیف الاحشا و اطفال استعمال نمایند

ص: ۹۵۵

"طبیعت ان

در سوم گرم و در آخر دوم خشک و بعضی در سوم نیز خشک دانسته اند

"افعال و خواص آن

جالی و محلل و مفتوح و مسهل صفرا و لزوجات مخلوط بآن و جاذب از اقصای بدن و مقوی فعل هر مسهلی و بغایت سریع العمل و مدر فضلات و قاتل جنین و مخرج آن و جهت کزیدن عقرب شربا و ضمادا نافع و با هموزن آن تا دو وزن تربد چون با شیر تازه دوشیده ناشتا بنوشند جهت اخراج اقسام گرم معده و امعا مجرب و با لاجورد جهت امراض سوداوی و با زنجبیل و تربد جهت اخراج مواد بلغمی و با کل سرخ جهت تقویت معده و با آب کرفس جهت سرعت خروج آن از معده مقدار شربت آن نیم دانک تا دو دانک و زیاده بر آن مضر دل و معده و کبد و امعا و مورث تشنکی و کرب و غم و رافع اشتها و اگر زن حامله بخورد بار اندازد و بیچه او را بکشد و زیاده از نیم درم تا یک درم آن کشنده بحدوث امساک اولاً و کرب و غثیان و عرق سرد و اسهال مفرط پس اهلاک و مداوای آن قی فرمودن و خوردن دوغ و سویق سیب و رب

ریباس و رب سفرجل و رب سماق و ریختن آب سرد بر سر و نشستن در آن و طلای آن با روغن بادام جهت درد سر و با سرکه جهت صداع ضربانی و صداع مزمن و جهت قوبا نیز و ضماد غیر مشوی آن و بدستور

۵۰۵ طلای آن جهت بهق و برص و نمش و کلف و با روغن زیتون جهت خراجات و بدستور مطبوخ آن با عسل و زیت جهت تحلیل خراجات و عرق النسا و چون در سرکه بپزند و با آرد جو کوبیده سرشته ضماد نمایند جهت وجع مفاصل و ورك و عرق النسا و جرب متقرح و نیز ضماد پخته آن در سرکه بتهائی جهت جرب متقرح و با زهره کاو و ترمس چون بپزند و بر حوالی ناف بمالند جهت اطلاق نمودن اطفال و ضعیف الاحشا نافع و حمول آن با پشم پاره جهت اخراج جنین و برک آن ضمادا در افعال ضعیف تر از بیخ آن و فرزجه آن جهت اخراج جنین و بیخ آن بسیار کرم و محرق و محلل و نطول آب آن با سرکه و روغن کل سرخ جهت درد سر و ضماد آن بتهائی جهت برص و درد مفاصل و تحلیل اورام و فرزجه جمیع اجزای آن قاتل جنین و مخرج آن و بدل سقمونیا یک وزن و نیم آن صبر زرد و نیم وزن آن هلیله زرد و کویند لاغیه است و چون سقمونیا را با کلاب و آب سماق و سفرجل بسایند و قرص سازند و عند الحاجة استعمال نمایند من جمیع الجهات بیغایله است و خوردن بهی که در آن محموده را مشوی کرده باشند با قدری بنفشه جهت جمیع امراض صفراوی و رفع تپها مفید و بی مضرت و دستور مشوی نمودن و جوارشات و معجونات آن در قرابادین مذکور شد

ص: ۹۵۶

"سقولو قندریا"

بفتح سین و ضم قاف و سکون واو و ضم لام و سکون واو و فتح قاف و سکون نون و فتح دال و سکون را و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف لغت یونانی است

"ماهیت ان

حیوانی است مانند عنکبوت با پاهای بسیار بری و بحری می باشد و متاخرین آن را ابو سبع و سبعین و متقدمین اربع و اربعین نامیده اند و اربع اربعین طولانی است با پایهای بسیار از قریب بسر آن تا دم درد وصف و اکثر سفید رنگ اغبر و اربع اربعین در حرف الالف مع الراء ذکر یافت

"طبیعت ان

حار حاد و از سموم قتاله است

"افعال و خواص آن

در طب خواصی برای آن نوشته اند و چون بر عضوی از بدن مردم برسد حکه آورد مگر آنکه طلای مطبوخ بحری آن در روغن زیتون سترنده مو است

"فصل السین مع الکاف"

"سک"

بضم سین و تشدید کاف

"ماهیت ان

بدانکه آن اصلی و غیر اصلی می باشد اصلی آن متخذ از عصاره آمله رطب است و آن را سک چینی نیز نامند و چون در اکثر بلاد غیر هند آمله بهم نمی رسد و تازه آن

بدست نمی آید و لهذا از عصاره بلح که خرما می سازند و هرگاه مشک اضافه آن نمایند آن را سکه المسکه نامند و گاه ادویه دیگر نیز بحسب حاجت داخل می نمایند و غیر اصلی آن مرکب از مازو و عصاره بلح است و این نوع از رامک است

"طبیعت

ان

در دوم سرد و در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند

ص: ۹۵۷

"افعال و خواص آن

مفتح و محلل و قاطع نفث الدم و نرف الدم و حابس قئ و بطن حادث از رطوبات و ضعف معده و امعا و حابس طبع اطفال و مقوی اعصاب و قوت ماسکه و اعضای باطنیه و قاطع عرق و رائحه نوره و بدبوئی بدن شربا و ضمادا و طلاء مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن رامک است و نسخ آن در قرابادین ذکر یافت

"سکه المسکه

"ماهیت ان

چون سکه اصلی یا غیر اصلی را با قدری مشک بیامیزند باین نام خوانند و اگر در نافه مشک گذارند سکه الجلود نامند و چون نافه را در آب خیسانیده سکه را بآن آب بسرشند سکه الماء گویند و چون نافه را کوبیده با آن بیامیزند سکه اکراس خوانند

"طبیعت اقسام آن

مائیل بکرمی

"افعال و خواص آن

قریب برامک و قسمی از سک المسک که از جمله طیوب است مولف شفاء الاسقام
آن را مقوی احشا دانسته و محلل و مفتاح و مبهی و مفرح

۵۰۶ و جهت درد دل و مفاصل و اسهال و نرف حیض نافع صنعت آن آنست که بکیرند
ده رطل آب بلح تازه که غوره خرما است و با سه رطل مازو سائیده بجوشانند تا قریب
بانعقاد رسد از آتش بر گرفته از هریک از سنبل الطیب و لسان العصافیر بساسه و برک
جوزبوا و قرنفل و قاقله صغار و کبار و عود هندی سی اوقیه و صندل زرد نیم رطل
زعفران پنج درم صمغ عربی یک رطل مجموع را نرم سائیده و بآن آب مذکور بسرشند
و اقراص سازند و استعمال نمایند

ص: ۹۵۸

"سکباج"

بکسر سین و سکون کاف و فتح باء موحدہ و الف و جیم معرب سرکه فارسی است

"ماهیت ان

نوع غذائی است که از سرکه ترتیب می دهند

"طبیعت ان

مبرد و مرطب

"افعال و خواص آن

ملطف و مفتوح و قاطع بلغم و صفرا و مسکن غلیان خون مضر نحیف البدن و صاحبان
 علل عصبانی و سوداوی و سرفه و سحج و قولنج و ضعف معده و مثانه و رحم و درد
 مفاصل و مضر شارب ادویۀ مسهلۀ مصلح آن حلویات و پالوده صنعت آن آنست که
 بکیرند گوشت را و بحد وسط ریزه ریزه کرده و اگر مرغ باشد از بندها جدا کرده نیم
 پخته و پیاز و زردک و کندنا را چند جوشی داده نزوجت آن را گرفته با آب سرد
 بشویند و با گوشت و سرکه و ادویۀ خوش بو بقدر حاجت مهرا پخته با عسل و با شکر
 چاشنی داده و قدری زعفران در آخر اضافه کرده از دیک بر آورند و تناول نمایند"

"سکینج"

بفتح سین و سکون کاف و کسر بای موحدۀ و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح نون و جیم
 معرب اسکینه فارسی است و بیونانی ساغافیون و بهندی کندل نامند

"ماهیت ان"

صمغ نباتی است در شکل شبیه بخیار و بهترین آن صافی بیرون سرخ و یا زرد و اندرون
 سفید با رطوبت ظاهر است که بوی آن ما بین بوی حلتیت و قنه و حریف باشد و از ماه
 که اسم موضعی است قریب باصفهان آورده باشند و کویند قنه چون کهنه شود
 مستحیل بسکینج می گردد و فرق میان ایشان رنگ اندرون سکینج سفید است بخلاف
 قنه و این صمغ را از نزدیک برک آن می گیرند بزدن تیغ بر ساق آن و قوت آن تا
 بیست سال باقی می ماند و گفته اند دو نوع می باشد و هر دو جیداند

ص: ۹۵۹

"طبیعت ان"

در سوم کرم و خشک و بعضی خشکی آن را در دوم دانسته اند و این اصح است

"افعال و خواص آن

مسخن و ملطف و جالی و محلل ریاح و قولنج و اورام صلبه و طحال و غیر اینها و مسهل ماء اصفر و بلغم غلیظ و لزج و جاذب آن از عمق بدن و مفاصل که بآنها چسپیده باشند و با قوت تریاقیه و مصلح ادویه مسهله و مانع نکایت آنها و قاطع فضول غلیظه سینه و رئه و مسکن درد آن و درد مفاصل و ظهر و ورکین و طحال و نقرس و مغص و قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج آن و مدر بول و حیض اعضاء الراس آشامیدن آن جهت امراض بارده بلغمیه و اعصاب و برودت آنها و صداع بارد و صرع و فالج که حس و حرکت در آن زائل شده باشد و جهت اوجاع مفاصل و سعوط آن جهت صداع و صرع بارد بلغمی اعضاء الصدر و النفص و الحمیات و غیرها آشامیدن آن جهت تنقیه صدر و استسقا و اسهال ماء اصفر و اخراج سنک کرده و مثانه و حمیات بلغمیه و سوداویه دائره و قولنج بلغمی و ریحی و بواسیر و ریاح آن و برودت کبد و امعا و مقعده و رحم و تحلیل خنازیر و تقویت باه و بدستور ضماد و حمول و حقنه و بخور آن بحسب هر مرض از امراض مذکوره و آشامیدن یک دانک آن تا نیم درم و تا یک درم جهت اصلاح ادویه مسهله و منع اذیت آنها ز اعضا و با شراب جهت نهش عقرب و هوام قتاله و با غسل جهت تقویت باه و قولنج و ادرار طمث و اخراج جنین العین اکتحال آن بهترین ادویه است از برای نزول آب در چشم و ظلمت حادث از اخلاط غلیظه و با سرکه جهت شعیره و استنشاق رائحه آن با سرکه جهت صرع و غشی عارض از اختناق رحم و بدستور بخور آن و فرزجه آلوده آن پیشم پاره جهت

۵۰۷ رفع احتباس حیض و احتقان آن جهت بواسیر و دفع ریاح آن و تقویت باه و وجع ورک و ظهر و ضماد آن با سرکه جهت جذب خار و پیکان از اعضا و تعقد عصب و بواسیر و عرق النسا و التیام عضل مقطوع و تحلیل خنازیر و سلعه و ازاله آثار جلد و کزیدگی عقرب و هوام دیگر نافع و دستور حل آن مانند حل حلتیت است در روغن بادام تلخ و یا آب کنندنا و با سداب و بانان کرم که در جوف آن گذارند تا آنکه نرم گردد و استعمال آن مبرودین را نافع و مضر محرورین و مورث اورام باطنی و مشتعل حرارت غریزی و مضر مثانه و کرده و مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یکدرهم بدل آن قنه و کویند در رفع سموم راتیانج است

"سکر"

بضم سین و فتح کاف مشدده و راء مهمله بفارسی شکر بشین معجمه و بهندی بلغت اشلوک سرکرا و شکر سرخ مائل بسیاهی را بوره و بلغت معروف بنکاله شکر سفید را چینی و بهندی کهاند و شکرتری و بوره و شکر سرخ مائل زعفرانی را کندوره و سرخ مائل بسیاهی را کر نامند

"ماهیت ان"

عصاره نیشکر است و آن شبیه به نی است و لیکن غیر مجوف و شاداب و سفید و سرخ می باشد منت آن اکثر بلاد هند و مصر و چین و بتاویه و در خوزستان در عمان نیز و شکر سفید از سفید آن و سرخ از سرخ آن بعمل می آورند بدین نحو که قصب آن را گرفته مقشر نموده آب آن را گرفته بچرخ و یا بکوبیدن و آن آب را طبخ می نمایند تا منعقد گردد و در بعضی اماکن قصب آن خوب و نرم و نازک و بلند و در بعضی اماکن سخت و کم آب می شود و شکر سفید را چون به آب حل کنند و خوب تصفیه نمایند بطبخ و داخل نمودن شیر و یا سفیده بیضه مرغ و منعقد سازند در قالب شیشه و یا غیر

آن و در آن چوبهای باریک تراشیده گذارند و یا بریسمان ریزند و بگذارند تا منعقد گردد و مره بعد اخری یعنی هر مرتبه آنچه از شیرۀ آن انعقاد نیافته باشد باز بقوام آورده در آن قالب ریزند تا هر مقدار که خواهند تا آنکه قالب پر گردد آن را سکر سلیمانی و بفارسی نبات نامند و اگر در تصفیۀ آن زیاده مبالغه نمایند و کمال تصفیۀ آنست که عند الطبخ و جوش دیگر چرک و کف بر سر نیورد و در قالب شیشه ریزند آن را نبات قراری و سنجری خوانند و اگر بعد از تصفیۀ با شیر در حین انعقاد بر آن کف شیر یا سفیدۀ بیضۀ مرغ زنند و بکفچه بسیار برهم زنند تا منعقد گردد و بریسمان کشند آن را فانیز خزائی و سنجری کویند و اگر آن را بکفچه و یا بچوبی خوب برهمزنند که کف برآورد و آن را بر روی پارچۀ کرپاس پاکی اندکی نم کرده و یا بر روی بوریای تر کرده از کفچه اندک جدا جدا بریزند که حبابی شکل و جوف آنها متخلخل باشد آن را فانیز و بهندی بتاسه نامند و اگر بر آن کف سفیدۀ بیضۀ مرغ و یا کف شیر زنند و نیز از معجون سازی برهمزنند که خوب سفید گردد و از آتش بر گرفته آن را اقراص و یا قلمهای باریک سازند و مقدار بند انکشتی ببرند و بگذارند تا سرد و بسته گردد آن را فانیز و نیز بفارسی شکرپنیر نامند و اگر آن را بعد از تصفیۀ بنحو مذکور و قرب انعقاد برداشته بدست خوب بکشند تا تار بندد و مکرر چنین کنند در بین کشیدن هر دفعه بتخته پاکیزه و یا بوتد چوبی بزنند تا خوب سفید گردد پس اقراص سازند آن را ناطف نامند و اگر بر آن کنجد مقشر بریان کرده پاشند آن را ناطف سمسومی و بفارسی حلوی کنجد و بهندی ریوری خوانند و اگر در آن مغز بادام و پسته و یا کردکان بریان داخل نمایند آن را حلوی مغزی کویند و اگر آن را مانند کیسو بیافند بفارسی کیسک نامند و بعضی در حلوی مغزی ربع وزن شکر عسل نیز داخل می نمایند برای زیادتی شکنندگی آن و اگر در تصفیۀ شکر مبالغه زیاده نمایند و چون بحد انعقاد رسد در قالبهای صنوبری شکل که بطرف باریک آن سوراخی باشد ریزند و مدتی بگذارند که خوب منعقد و خشک گردد و رطوبت و چرک آن از آن سوراخ

تراوش نماید آن را فانید سنجری و بفارسی قند سفید نامند و اگر در قالب مستطیل که در هر دو طرف آن متساوی باشد ریزند آن را

ص: ۹۶۱

۵۰۸ قلم نامند و اگر آن قند را باز صاف نمایند و بدستور باز منعقد سازند در ان قالبهای صنوبری و یا طولانی و یا مدور آن را ابلوج و بفارسی قند مکرر و بهندی اوله یعنی مانند دانه تکرک نامند و بعضی آن را طبرزد کویند بعضی گفته اند که اگر در طبخ آن بقدر عشر وزن شکر سفید شیر تازه دوشیده در ان ریزند و صاف کرده بقوام آورند و در قالب ریزند آن را طبرزد نامند و از شکر سرخ بعد از تصفیه بطریق مزبور نبات و قند و ناطف و غیرها نیز می سازند و لیکن بلذت و لطافت شکر سفید نیست

"طبیعت سفید آن

در دوم کرم و در اول خشک و آب نیشکر تازه در دوم کرم و در اول تر و شکر سرخ در آخر دوم کرم و در آخر اول خشک و سلیمانی در آخر اول کرم و در اول تر و طبرزد و نبات قریب باعتدال و هرچند زیاده آن را تصفیه نمایند حلاوت و حرارت آن کمتر و معتدل تر می گردد و لطیف ترین همه اقسام قند مکرر پس نبات قراری پس قند پس نبات است و همچنین و هرچند شکر کهنه تر گردد بهتر می شود و بر بیوست آن می افزاید

"افعال و خواص آن

ملین طبع و حلق و سینه و شش و جالی رطوبات آن و سریع النفوذ بعمق بدن و جهت تقویت ارواح و قوی و کبد و تحلیل ریاح امعا و تقویت باه و تولید خون صالح و استحکام اعصاب و عظام و منع پیری و رفع خلط سوداوی و امراض آن و در تغذیه

مرضی سریع الاثر و آشامیدن یک اوقیه آن با آب کرم و روغن بادام شیرین جهت بحه الصوت و تسکین قولنج و باد و مثل آن روغن کاو یعنی ده اوقیه که نیم کرم باشد جهت رفع وجع ناف و سده جوف و تنقیه زنان نفساء و بجهت عسر البول مجرب و خوردن نبات در روزی بمقدار یک اوقیه که یک حب یک حب بدفعات در دهان گیرند تا آب شود جهت رفع سرفه و خشونت صوت و سینه و درد آن و ارتعاش و خفقان که حادث از جماع باشد نافع و با آب کرم جهت بحه الصوت عارض از نزلات و مداومت آن جهت ازاله سرفه و آشامید جلاب آن با کلاب و آب سرد جهت ابتدای حمیات محترقه و بدستور جلاب آن مطیب بکلاب و یا غیر مطیب با آب سرد و یا نیم کرم جهت اغذیه مرضی در ابتدا بقدر حاجت هر گاه حاد باشد نافع جهت آنکه جالی است و با کره تازه جلای آن زیاده و منقی قروح و سخته و حک و خاریدن اجفان نبات و قلم دمشقی و ابلوج صلب جهت رفع جرب آن و جلای بیاض و لحم زائد و با مروارید و سرکین سوسمار جهت سلاق و جرب مجرب و ضماد آن با کبریت و قطران و سندروس و نوشادر جهت رفع قوبا و برص و سائر آثار قریب العهد و ذرور آن جهت حبس خون عضو مقطوع و مجروح و بردن گوشت زائد فاسد جراحات و رویانیدن گوشت تازه صالح و بخور اقسام آن خصوص نبات جهت رفع زکام و تفتیح سده مصفاه بغایت مؤثر المضار مضر صاحبان سل و اسهال و مغص و صفراوی مزاجان و مولد خون صفراوی خصوص که در هنگام کرسنکی مفرط تناول نمایند و محدث صداع در مرطوبین هنگام غلبه بلغم و رطوبات بر مزاج و مولد بلغم بتخصیص که با روغن و یا ترشی استعمال کنند و اقسام کهنه آن مفسد اخلاط و محرق خون مصلح آن بادام و شیر تازه دوشیده و ترشیا و آب انارین و سفرجل و طباشیر و کاهو و امثال اینها بدل آن در تقویت باه و تلین و ترطیب بوزن آن ترنجبین و یا کز انکبین و یا شیر تازه دوشیده و در تسکین قولنج عسل مقدار شربت آن تا سی درم و نبات و طبرزد از برای محرور المزاج و قلم سلیمانی و متعصر مطبوخ بدون سفید کردن که اندک سرخ رنگ

باشد برای مبرود المزاج و کسانی که در ابدان ایشان اخلاط غلیظه باشد بهتر و آب تازه نی شکر در اول کرم و در آخر آن تر جهت تلین طبع و حلق و سینه و شش و جلای رطوبت آن و جهت سرفه و احتباس بول و قرحه نافع و مولد خون معتدل و مورث نفخ و نزول آب در خصیه اکثر آن و مکیدن آن ناشتا جالی معده و بعد انهضام طعام ملین طبع و اخراج کننده ثقل بآسانی و بالای طعام مولد

ص: ۹۶۲

۵۰۹ بلغم و نفخ و قراقر و نقوع آن در کلاب جلای آن زیاده و چون آب معصور آن را چند جوش خفیفی داده نیمکرم بیاشامند جهت سرفه بارد و تصفیة صوت و صمغی که مانند نمک بر نیشکر ظاهر می گردد جهت جلای باصره نافع

"سکر العشر"

عشر بضم عین مهمله و فتح شین معجمه و راء مهمله بفارسی خرک و بهندی آک نامند
"ماهیت ان

شبمی است که بر درخت عشر در بلاد خراسان منعقد می گردد شبیه بقطعهای نمک سفید و آن را یمانی نامند و آنچه سیاه رنک باشد حجازی کویند و ثمر آنکه مسمی بخرقع است بهترین آن یمانی است که اولاً ذایقه آن شیرین باقبص باشد پس احساس بتلخی شود و شبه نموده کسی که آن را شکر تیغال دانسته و قوت آن تا بیست سال باقی می ماند

"طبیعت ان

کرم و خشک در اول و ابن تلمیذ معتدل و الطف از شکر دانسته و بعضی معتدل مائل
بحرارت و حجازی آن کرم تر از یمانی

"افعال و خواص اقسام ان

مفتح و مقوی جگر و رئه و جالی و ملین طبع و آلات تنفس و جهت سرفه بارد و قرحه
شش و درد سینه و جگر و معده و کرده و مثانه نافع و معطش نیست مانند شیرینیهای
دیگر جهت آنکه حلاوت آن کم است و با شیر شتر جهت استسقا و با شیر کوسفند
جهت سعال بهتر از دهن فاوندی و مداومت آن هر روز بقدر یک اوقیه تا یک ماه با
آب نیمکرم جهت ربو و ضیق النفس از مجربات شمرده اند و اکتحال آن جهت قوت
باصره و حلای بیاض نافع مصدع محرورین مصلح آن روغن بادام بدل آن بعضی شکر
تیغال گفته اند مقدار شربت آن یک اوقیه و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که
کیسوس بن مابس گوید که سکر العشری که از درخت نوع عشری که برک آن شبیه
ببرک کز و کل آن سفید و ثمر آن مثل نخود و مائل بسرخی است می گرفته اند با
وجود شیرینی قدر دو مثقال از آن در سه روز قاتل بوده و در خزائن ملوک ضبط اقسام
سکر العشر ازین جهت می شده مؤلف گوید بالفعل سکر العشر وجود ندارد و از آن
بعجز نامی اثری نیست و ماهیت و مزاج و افعال و خواص درخت آن در حرف العین ان
شاء الله تعالی مذکور خواهد شد"

ص: ۹۶۳

"سکرجه"

بفتح سین و فتح کاف و سکون را و فتح جیم و ها

"ماهیت ان

امین الدوله گفته نباتی است برک آن شبیه ببرک مورد و در وسط آن خاتمی شبیه
بچشم و بحی العالم کبیر شباهتی دارد

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و

خواص آن

مسهل سودا است و جهت صلابت سپرز نافع مولف تذکره حب الشوک دانسته "

"سکوه"

بفتح سین و ضم کاف و فتح واو و ها

"ماهیت ان

نام درختی است که در بلاد هند و بنکاله بسیار بهم می رسد و بسیار عظیم و بلند می
گردد و چوب آن را در ان بلاد در عمارات بکار می برند و می گویند که درخت آن
چون کهنه شود پوست آن را از ان جدا کنند و در زیر پوست آن رال که آن را قیقهر و
قنقهر نیز نامند برمی آید چنانچه کافور که می گویند از زیر پوست درخت کهنه کافور و
در جوف درخت آن نیز در حین بریدن و تخته کردن برمی آید

"فصل السین مع اللام"

"سلاجیت"

بفتح سین و لام و کسر جیم و سکون یاء مثناه تحتانیه و تاء مثناه فوقانیه لغت هندی
است

"ماهیت ان

نوع مومیائی است که در بعض جبال هند و دکهن و صوبه بهار و غیرها از شکافهای
کوه مانند مومیائی تراوش کرده برمیآید و منجمد می گردد و انواع می باشد اکثر آن
سیاه کمرنگ ناصاف و خالص و غیر خالص و خالص آن چنان است که مذکور شد و
غیر خالص آن آنست که می کویند نوع میمون که روی آن سیاه و دم دراز که بهندی
آن را لنکور و هنومان نیز نامند آن را می خورد و بمجرد خوردن شکم آن جاری می
شود و بر سنکها نجاست می کند آن را نامقیدان برداشته بجای سلاجیت خالص

ص: ۹۶۴

۵۱۰ می فروشند

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

با تریاقیت و جهت دفع فساد اخلاط خصوص خون و بلغم و ضیق النفس و دق
شیخوخت و بواسیر بادی و خونی و جریان منی و سیلان بول و ضعف باه و تفتیت
سنک مثانه و استسقا و زردی بدن و جذام و اورام و تقویت باه و جمیع اعضا و قوی و
ارواح و دفع بعض سموم ضعیفه نافع دانسته اند

"سلاحه"

بضم سین و فتح لام و الف و فتح حا مهمله و ها و بفتح سین نیز گفته اند

"ماهیت ان"

بول بز نر کوهی است که در کوه مسمی بسلاحه در هنگام هیجان مستی بر روی سنگها می کند و منجمد می گردد و آن سیاه مانند قیر می باشد و در ولایت دیلم شوره از ان ترتیب می دهند و بسیار قویتر از بارود است

"طبیعت ان"

در آخر دوم گرم و خشک

"افعال"

و خواص آن

مسهل اخلاط سوخته و آشامیدن یک درم آن هر روز با سکنجبین تا چهل روز باعث شفای جذام مستحکم دانسته اند اگرچه بحد ریختن اطراف رسیده باشد و طلای آن جهت کشودن اورام و دمل و رفع آثار جلد موثر و مستعمل صاف کرده سفید آن و طریقه تصفیة آن در مقدمه مذکور شد و غیر صافی آن سیاه شبیه بزفت خاک آلود است

"سلت"

بضم سین و سکون لام و تاء مثناه فوقانیه و بکسر سین نیز آمده بفارسی جو برهنه و بزابلی جو کندم و بهندی آت جو بمد الف و کسر تاء مثناه فوقانیه و فتح جیم و واو نامند

ص: ۹۶۵

"ماهیت ان

نوعی از جو است و کوچکتر از ان و متوسط میان جو و کندم و مانند کندم مقشر می گردد و سرخ و سفید می باشد و گیاه آن یک ساق باریک دارد و مضر دواب نیست مانند کندم که مضر است

"طبیعت ان

کرم و خشک و گفته اند که در اول کرم و در دوم تر است

"افعال و خواص

آن

تناول مطبوخ آن با شیر مسمن بدن و مولد پیه کرده و حریره آن با روغن زیتون و یا کره بسیار جهت مالیخولیا و هذیان و تنقیه سینه و کرده و مثانه و رفع سرفه شدید و نان کرم آن ملین طبع بعصر و مولد خلط صالح و چون یک روز بران بگذرد دیرهضم و مولد نفخ و ریح می گردد مضر معده مصلح آن رازیانه و چربیها و شیرینیا و ضماد آن محلل اورام و رافع طحال و کلف و نمش و جلوس در طبیخ آن مسکن درد بواسیر و شستن بشره به آب طبیخ آن منقی آن است

"سلخ الحیه"

بفتح سین و سکون لام و خا بفارسی پوست مار و بهندی سانپ کی کیچلی نامند

"ماهیت ان"

پوستی ست که مار در ایام بهار می اندازد و بهترین آن پوست مار نر است و آن غلیظتر و سیاه مائل بزردی و براق می باشد بخلاف از ماده که سفیدرنک نازک است

"طبیعت ان"

کرم و خشک در آخر دوم و در سوم بعضی خشک گفته اند

"افعال و"**خواص آن**

خوردن یک درم ریزه کرده آن با دو درم آرد جو که خمیر کرده مانند نان ساخته در زیر سنکریزه کرم کرده پخته باشند جهت بواسیر ظاهری و باطنی مجرب دانسته اند و بدستور یک درم آن با سه عدد خرما که در سه روز بنوشند جهت منع خروج نائل و سقوط آن مؤثر و با زجاج مکلس جهت ریزانیدن سنک مثانه بغایت سریع الاثر و مضمضه بسرکه که در ان جوشانیده باشند جهت رفع درد دندان و لثه و قروح آن و قطور روغن زیتونی که در ان جوشانیده و یا در افتاب مدتی گذاشته باشند در کوش جهت تسکین درد آن و رفع سیلان مواد آن و جهت جرب و دمعه و استرخای اجفان و انتشار احداب و سلاق و تقویت و حدت باصره و شقاق مقعده و بدستور قطور مطبوخ آن با شراب جهت تسکین درد کوش و مضمضه آن جهت تسکین درد دندان و همچنین مضمضه مطبوخ آن با برک کبر و قیروطی مصنوع از روغن زیتونی که در ان

جوشانیده باشند جهت وجع شقاق لب و مقعده و ضماد سوخته آن با نوشادر جهت بهق و برص و رفع اثار جلد و طلای سوخته آن با روغن زیتون و با شراب جهت رویانیدن موی داء الثعلب مجرب و بخور آن جهت کریزانیدن هوام و

ص: ۹۶۶

۱۵۱۱ اخراج جنین میت و مشیمه در ساعت و مجفف قروح رطبه و بالخاصیه بستن آن بر ورک زنان در حین زادن باعث تسهیل ولادت و خوردن آن مظلّم بصر و باعث تقشر جلد شبیه پوست مار مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن تا یک درم است

"سلحفاه"

بضم سین و فتح لام و سکون حاء مهمله و فتح فا و الف و تاء مثناه فوقانیه بفارسی کشف و سنک پشت و بشیرازی لاک پشت و بترکی تسباغه و بهندی کچهوا نامند و بزرك نهري را در بغداد و نواح آن رقا کويند

"ماهیت ان

حيوانی است معروف بری و بحری و نهري می باشد

"طبیعت بحری و نهري آن

در دوم کرم و در اول تر و بری آن کرم و خشک

"افعال و خواص ان

مقوی باه و کمر و کباب آن حابس حیض و با جند بیدستر جهت تحلیل ریاح غلیظه و التیام فتق قریب العهد و آشامیدن خون سلحفاه بحری بقدر سه مثقال با شراب و یک

دانک انفحة ارنب و نیم درم زیره کرمانی سفید در هر ماه جهت کزیدن هوام خصوص
ضفدع اجامی که بیونانی قورونورفس نامند نافع و ضماد آن محلل اورام و خون بری
آن شربا جهت صرع و تشنج نافع و چون آن را با آرد جو و عسل حب سازند بقدر
فلفلی و صبح و شام یک حب ناشتا فرو برند جهت صرع بیعدیل و طلای آن بر دست و
پا جهت درد مفاصل و نفرس با تکرار عمل نافع و احتقان بدان با جند بیدستر جهت
تشنج مفید و طلای زهره آن جهت تحلیل و خوانیق و قروح خبیثه دهان اطفال و مالیدن
آن بر بینی مصروع و بدستور سعوط آن و قطور آن در بینی جهت صرع و اکتحال زهره
مجفف آن با عسل جهت نزول آب در چشم و بیاض و دمعه نافع و چون بشکافند شکم
بری را و آنچه در شکم آنست بر آورند بعد ذبح و بسوزانند تا سفید گردد و با روغن
کاو سائیده بر پارچه کرپاسی مالیده بر سرطان متقرح گذارند جهت تنقیه چرک و
التحام و منع آن از عود بیعدیل و بجهت زوال زخمهای دیگر و سوختگی آتش نافع و
بیضه آن بقدر فلفلی با حریره های موافق جهت قطع سرفه مزمن اطفال و طلای آن با
عشر وزن آن رازیانه جهت ورم انشیان بیعدیل و با شیر مرصعه جهت دردها و باد خصیه
اطفال و بدستور چون در روغن بجوشانند و طلا کنند و پیه آن جهت تشنج و کزاز و
جلوس در طبیخ سلحفاه و بدستور طبیخ زهره آن جهت فتق اطفال و کوشت آن نیز
جهت تشنج و کزاز و تقویت ظهر و بدن و باه و انعاظ و زیادتی منی و ضماد کاسه
سوخته آن با روغن کل و روغن تخم مرغ و روغن کنجد جهت رویانیدن موی سر
مجرب و طلای سوخته مجموع آنکه بحد سفیدی رسیده باشد با روغن کاو و غیر آن
جهت سرطان متقرح بی نظیر و با سفیدی تخم مرغ جهت شقاق مقعده و سائر اعضا
خصوص شقاق پاها و ذرور آن جهت زخمهای عسره العلاج و اگر با آن خاکستر بقدر
عشر آن فلفل داخل کنند و با عسل بسرشند و صبح ناشتا و شام بقدر یک ملعقه که
چهار مثقال است بیاشامند جهت لهث که گرفتگی نفس و برآمدن زبان است از شدت
تعب و جهت سل و ربو نافع و اکتحال استخوان نرم سائیده خام و یا سوخته آن جهت

کور نمودن هر کرا خواهند کور نمایند بدون الم نافع و خون نوع بحری آن جهت رفع سموم شرابا و بخور استخوان تحتانی آن جهت رفع تپها و منع سحر و آب بر سر ریختن از کاسه فوقانی آن جهت رفع بستن مباشرت زنان بغایت موثر نوشته اند و گویند چون کشف را در مکانی دفن کنند منع باریدن تکرک از آن مکان می کند و مجرب مضر امعا مصلح آن عسل مقدار شربت از سوخته آن یک درم و از تخم آن یک قیراط و از خون آن سه قیراط است

ص: ۹۶۷

"سلدانیون"

بفتح سین و سکون لام و فتح دال مهمله و الف و کسر نون و ضم یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و نون لغت نبطی است و در مصر سدیان نامند

"ماهیت ان

درختی است قریب بدرخت بید منبت آن بیت المقدس در خرابها و و بلندی درخت آن تا سه کز و برک آن شبیه بدرخت غرب و سرخ رنگ و کل آن سرخ و تخم شبیه بشاهدانه و با شیرینی و قبض

۵۱۲

"طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

آشامیدن برک و تخم آن جهت تنقیه قصبه رئه و تصفیة صوت و رفع خشونت آن و بجهت رفع سموم حیوانی خصوصا افعی بهترین ادویه است و نطول برک آن محلل اورام"

"سلق"

بکسر سین و سکون لام و قاف بفارسی چغندر نامند

"ماهیت ان"

دو نوع است یکی بزرک سرخ تیره و شیرین و برک آن پهن تر و آن را سلق اسود نامند و دوم کلابی رنک مائل بزردی و شیرینی این کمتر و برک آن ریزه نازک زردرنک و ساق این باریک فی الجملة شبیه باسفناج و این را سلق ایض کویند بهترین آن شیرین بیریشه آن است و سفید آن در مدوا بهتر از سرخ آن

"طبیعت ان"

مرکب القوی با حرارت در اول و بیوست و بورقیت و قوت قابضه و رطوبت مائیه فضلیه و سیاه آن با قوت قابضه و سفید آن با جالیه و محله

"افعال و خواص آن"

جالی و محلل و مفتح و مقطع بلغم و مبرد و مطفی و جرم آن حابس طبع و قلیل الغذا و نفاخ و تلیین و مائیت آن زیاده و بهترین اجزای آن آب برک آن است و ساقهای برک آن بهتر از بیخ آن و از طبخ بورقیت آن زائل می گردد و خوردن پخته آن بطریق تغذی جهت رعشه و تحریک شهوت جماع خصوصا آنچه ساق آن سرخ باشد و با سرکه و خردل جهت تفتیح سده طحال و تحلیل ورم آن مؤثر و جهت درد کرده و مثانه و

امراض مقعده و آب برک آن با ادویۀ مسهله معین بر اخراج بلغم و جهت اوجاع مفاصل و نقرس نافع و سعوط آب بیخ آن با عسل جهت تنقیۀ فضول دماغی و با زهره کلنک جهت لقوه و صداع و شقیقه و رعشه و درد دندان و حمره عین حادث از اخلاط لزجه بشرط ادمان بر آن نافع و بدستور آب برک آن و قطور نیم کرم آن با روغن بادام و با عسل جهت درد کوش و غسول و نطول طبیخ برک و بیخ آن جهت خراز و نخالۀ سر و قمل و صیبان که بفارسی رشک نامند و اوجاع مفاصل و نقرس مفید و ضماد آب برک نیمکرم آن با بورۀ ارمنی جهت رفع بهق و داء الثعلب و تهیج پشت پا و استسقا و سائر اورام خصوص سفید آن و حقنه به آب آن و با آب طبیخ آن جهت اخراج ثفل و سحج و بروز مقعده و گذاشتن دست و پا در آب مطبوخ برک آن نیم کرم مکرر و یا ریختن آن آب بر آن جهت رفع شقاق عارض از سرما مجرب و طلای برک پخته آن بعد سرد شدن جهت سوختگی آتش و آب جوش و حمره که باد سرخ نامند و قیروطی معمول از آب برک کوبیده آن جهت تسکین اوجاع اورام و رفع کلف و ضماد برک خام آن جهت بهق و داء الثعلب و قروح خبیثه و سعفه و مفاصل و با عسل جهت قوبا و تألیل و با حنا جهت رویانیدن موی و نکوئی آن و با روغن بادام جهت تلین اورام و خوردن آن با خردل و آبکامه مسکن قولنج و ریاح غلیظه مضر معده و اکثر آن مغثی و محرق خون و مورث قولنج و مغص و مصلح آن پختن آن با عدس است و استعمال خردل و آبکامه و یا آب غوره و یا شراب اترج و کویند چون آب آن را در سرکه ریزند آن را خمر کرداند بعد از چهار ساعت و در خمر سرکه بعد از دو ساعت

ص: ۹۶۸

"سلوی"

بفتح سین و سکون لام و فتح واو و یا آخر حروف بهندی لوا کویند

"ماهیت آن

اکثر اطبا آن را سمانی دانسته اند و بغدادی غیر آن گفته که از طیور آبی است و در کنار آبها می باشد رنگ پروبال آن اندک شباهتی بسمانی دارد و پاهای آن درازتر از سمانی است و حکیم میر محمد مومن در تحفه المومنین نوشته ظاهرا که آنچه را بترکی یلوه و در تنکابن لسه بال نامند عبارت از آن باشد چه آن ارجنس سمانی است که بترکی بیلدرچین کویند و در مکان بی آب نمی باشد و از کثرت باران بسیار و از عدم باران کم می باشد

"طبیعت آن

گرم و خشک گرمی آن زیاده از خشکی

"افعال و خواص آن

بهترین از طیور آبی است و سریع الانحدار از معده و محرک باه و مورث تشنگی و محرک حکه و بثور

۱۵۱۳ اکثر آن مکرب و مصلح آن طبخ آن با حموضات و ادهان پخته آن بهتر از کباب آن است زیرا که کباب آن با سهوکت و بطی النزول است از معده و در هند چهار قسم می شود و هریک بنامی مشهور و یکی را پنسل بفتح باء عجمی و سکون نون و ضم سین مهمله و لام و دوم را کورک بفتح کاف و سکون واو و کسر راء مهمله و سکون کاف و سوم را پوندک بضم باء فارسی و سکون واو مجهول و خفای نون و فتح دال مهمله هندی و سکون کاف و چهارم را در بهر بفتح دال و سکون راء مهملتین و فتح باء موحده و خفای ها و سکون راء مهمله نامند و بزعم اطبای اهل هند اول گرم و تر است و دافع سودا و مانع فساد آن و دوم خشک و سوم سرد و قلیل الغذاء و دیرهضم و چهارم

سرد و تر و دافع امراض حادث از خون فاسد و در سلوی که بر بنی اسرائیل نازل می شد اختلاف است و در کتب تفاسیر بتفصیل مذکور است

ص: ۹۶۹

"سلیخه"

بفتح سین و کسر لام و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح خاء معجمه و ها بیونانی اسلیوس و بهندی تج نامند

"ماهیت ان

گفته اند که پوست شاخهای درختی است مانند لولهای تنک سوراخ و منبت آن هند و عمان است و برک آن شبیه برک سوسن کبود و ساق آن غلیظ و پوست آن سطر و هفت قسم می باشد یکی زرد غلیظ و خوش بو دوم سرخ برنک بیخ مرجان و صفایحی و خوش بو سوم سفید مائل بزردی و بی رایحه چهارم ما بین سرخی و سیاهی و رقیق پنجم رقیق کبود و در خوش بوئی شبیه بکل سرخ ششم شبیه بقسط و غیر براق هفتم رقیق و بسیار سیاه و بدبوی و کویند از درخت دارچینی بهم می رسد و آن مستحیل بدارچینی می شود و آنچه بتحقیق پیوسته قول اخیر اقرب بصواب است و آن پوست درخت نوعی دارچینی است که در غیر سیلان و نواح قریب بدان بهم می رسد و هرچند دورتر می شود از سیلان زبوتر و کم بوتر بلکه مائل بدبوئی می شود و در دارچینی نیز اشاره بدان نموده شده و بهترین آن سرخرنک ضخیم خوشبوی تند طعم املس آن است که با قبوضت باشد و زبان را بکزد و تلخ و کریه الرایحه نباشد

"طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک و در سوم نیز گفته اند و قوت آن تا هفت سال باقی می ماند

"افعال و خواص آن

ملطف و مسخن و منضج و محلل ریاح و اورام بارده احشا و مقطع اخلاط و مقوی
اعضا و معده و کبد و مدر بول و حیض و فضلات و مخرج جنین و حصاه و جهت
حدت بصر و تقویت آن اکتحالا و جهت منع نزلات و زکام و سرفه و ربو و درد
حجاب و معده و رحم و تنقیه رحم و ریاح آن و تپهای نوبه و دفع سمیت ادویه سمیه و
زهر افعی و جهت خوش بوئی رحم شربا و ضمادا و بخورا و فرزجه نافع و ضماد آن بر
پیشانی جهت منع نزلات و صداع بارد و با اصل السوس و ادویه صدریه سمیه جهت
امراض صدریه مذکوره و اخراج بلغم و چرک از آن و بدستور بخور آن با عسل جهت
بثور لبنیه و جلوس در طبیخ آن و بدستور بخور آن جهت تضیق و انضمام فم رحم مؤثر
مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن دارچینی و قرفه الطیب مضر کرده مصلح آن کثیرا و
مضر امعا و مصلح آن آب سپستان و کثیرا است

ص: ۹۷۰

"سلیمانی"

بضم سین و فتح لام و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح میم و الف و کسر نون و یاء نسبت
و سلمانی نیز آمده و بفارسی داراشکنه و در مصر دواء الشعث و بهندی کسنالکه و
راستینا نیز نامند

"ماهیت آن

چیزی است مصنوع از زیبق و سم الفار که زیبق یکرطل و سم الفار که رهج نیز نامند
یک اوقیه که بعد از سحق بلیغ تصعید نموده باشند بهترین آن تازه سفید سنکین آن
است

"طبیعت ان

در چهارم کرم و خشک و سم قاتل

"افعال و خواص آن

داخل مرهم می نمایند و دافع گوشت زائد است و خوردن آن مهلك مداوای آن
خوردن شیر تازه دوشیده و امراق دسمه و قی کردن پی درپی

۵۱۴ تا صحت یابد و از علامات کسی که آن را خورده باشد دوران سر و اغما و
بیهوشی و غثیان و قی است و اعراض و مداوای آن مانند اعراض و مداوای زنجفر و
زیبق و سم الفار خورده است

"فصل السین مع المیم"

"سماق"

بضم و بفتح سین نیز آمده و فتح میم و الف و قاف آن را سماقیل و طمطم و تتم نیز و
بهندی تترک و تمنیر و تنزیک نیز و یونانیان و عرب آن را درد باغت جلود مستعمل
دارند و لهذا آن را سماق الدباغین نامند

"ماهیت ان

ثمر درختی است بقدر عدس و بعضی بزرگتر و بعضی کوچکتر و پهن تر از آن و در خوشه مانند خوشه جبه الخضراء و بر بالای آن پوستی طعم آن ترش و باقبوضت و مستعمل پوست آن است که کرد بالای سماق باشد و درخت آن بقدر درخت انار و بزرگ تر از آن و برک آن بلند و اندک سرخ رنگ و مزغب و اطراف آن مشرف مانند آره و دو نوع می باشد بستانی و جبلی و در بلاد سردسیر بهم می رسد و بهترین آن سرخ رنگ پر کرد و ترش خوش طعم آن است که قبض آن کمتر باشد و ترشی آن زیاده و تخم آن کوچک و قوت آن تا سه سال باقی می ماند

ص: ۹۷۱

"طبیعت ان

سرد و خشک در دوم و جبلی آن در سوم خشک و برودت برک آن کمتر از دانه آن

"افعال و خواص آن

قابض و رادع و مقوی و مدبغ معده و احشا و مانع انصباب صفرا بمعده و امعا و قی و غثیان و ذرب و اسهال مراری و مزمن و ذوسنطاریا و نفث الدم و نرف الدم و کثرت بول و آشامیدن سائیده آن یعنی سویق آن با آب سرد قاطع سیلان خون از فوق و تحت و نیم کوفته آن با زیره با آب سرد جهت قی عنیف و کسی که همیشه قی کند و طعام در معده او نماند مجرب و مهیج اشتهای طعام محرور المزاج و با زرده تخم مرغ و کشنیز خشک قاطع اسهال و لحومی و با زرده تخم مرغی که در آن پخته شود نیز قابض و مانع اسهال است و مرغ و دراج بهتر و قوی تر است و با شراب قابض جهت اسهال و نرف الدم رحم و تقلیل کثرت بول و قوت قبض بریان آن زیاده و لیکن قوت کسر عادیه و حدت صفرای آن ضعیف تر است مضر معده و جگر بارد مصلح آن مصطکی

و انیسون و طبخ آن با بادنجان مقدار شربت آن پنج درم بدل آن سرکه و افاقیا است و سفوف کردیکه بروی آن است که آن را تراب سماق نامند بسیار قابض و با اندک تلخی است جهت قطع اسهال مزمن و سیلان رطوبات سفید از رحم و سنون آن جهت تقویت و استحکام لثه و قلاع خبیثه و درد دندان کرم خورده و بدستور مضمضه نقوع سماق در آب و چون کرد آن را پاک کرده در آب بخیسانند و در چشم بچکانند جهت ابتدای رمد و خصوصا با قدری کثیرا و چون یک اوقیه آن را در نیم رطل آب بجوشانند تا آنکه قوت آن در آب برآید پس خرقة را بدان تر کرده بر چشم اندازند و تکمید بدان کنند جهت جرب اکال و سلاق و تسکین حدت آن و بدستور تکمید پیشانی بدان جهت قطع رعاف مجرب و جهت جرب و دمعه و سلاق و حکه و منع بروز آبله در آن و قطور آن در گوش جهت منع سیلان چرک از آن و بروز آبله در آن و نطول آب طبیخ آن مانع ورم ضربه و صدمه و وشی و ضماد آن با آب جهت منع ورم قحف و سائر اعضا و مواضع ضربه و زوال آثار خدشه و قروح ساعیه و با عسل جهت جلای خشونت اجفان و بازقال چوب بلوط جهت بواسیر مفید و چون آن را با برک و چوب و شاخها در آب بجوشانند تا بقوام عسل رسد در جمیع افعال مانند حضض و بجهت امراض جفن و تحلیل ورم چشم و سائر اورام و نمله و قروح رطبه و شهدیه و فساد لثه و کلف و داخس و نرف رحم نافع و طبیخ برک آن مسود موی و حقنه بطبیخ آن جهت قرحة امعا و ذوسنطاریا و سحج مفید و چون برک آن را مهرا پخته آب آن را گرفته منعقد سازند در ردع و تبرید خصوص ردع مواد از چشم مانند افاقیا است و طلای محلول آن

ص: ۹۷۲

۵۱۵ به آب بارتنک جهت قروح خبیثه و ضماد آن بر سر و فقرات ظهر و بیخ قضیب جهت سلس البول و استرخای اعضا و ضماد برک آن بر معدة اطفال رافع اسهال و

مقوی احشا و کویند که از خواص آن است که چون در صوفی سرخ رنک بندند و در موضع نرف الدم ببندند قطع آن نماید و صمغ درخت آن شدید الیس و با اجزای حاره و بارده و رادعه و محلله است و جهت حدت بصر و امراض جفن و التصاق جراحات و تسکین درد دندان کرم خورده گذاشتن بران مفید و جوارش سماق و حب و سفوف و شیاف آن در قرابادین مذکور شد

"سماق الدباغین"

گفته اند مازوی ریزه دانه کوهی است و جمعی برک سماق دانسته اند و دباغان بآن جلود رقیقه را دباغت می نمایند

"طبیعت ان

بسیار بارد و قابض است

"افعال و خواص ان

در جمیع افعال مانند سماق است و قبض این بیشتر

"سمانی"

بضم سین و فتح میم و الف و کسر نون و یا در مازندران ورده و در دیلم و شم بضم واو و شین معجمه و میم و بعربی قتیل الرعد نامند جهت آنکه گفته اند که چون آواز رعد بشنود می میرد و اصلی ندارد و کویند غذای آن اکثر خربق است و اصلی ندارد و خائف و جبون ترین طیور است و بهندی آن را بتیر نامند

"ماهیت ان

از طیور معروفه و غیر سلوی است و چهار نوع می باشد یکی بزرک و آن را بهندی کهاکس و کرچه کویند و دوم از ان کوچک و آن را الوه و سوم از ان کوچکتر و در کردن آن طوقی سیاه منقط بنقطهای سفید و این را بهندی چنک و کودو و چهارم از همه کوچکتر و رنک آن زرد و سرخ بهم آمیخته و این را بهندی توره نامند

ص: ۹۷۳

"طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک

"افعال و خواص

ان

گوشت آن کثیر الغذا و مسمن بدن و نرم کننده بشره و مدر بول و مفتت حصاه و جهت وجع مفاصل بارد نافع و بالخاصیه مورث رقت قلب خصوصا دل آن و مبهی و مهیج باه زنان و پخته آن بهتر از کباب آن است و اکثر آن مورث صداع و کزاز و تشنج و تمدد و مصلح آن در آب شیرین و روغن کنجد و یا بادام جوشانیدن و با روغن بادام و یا روغنهای دیگر و آب انار ترش بفانید شیرین کرده خوردن و خوردن بیضه آن مورث فصاحت تکلم اطفال قبل از وقت و ضماد شق کرده آن جاذب سم هوام و لعوق زهره آن بقدر حبه با عسل هر روز جهت صرع ببعیدیل و قطور خون آن در گوش جهت تسکین درد آن و در چشم جهت جلای آثار و رفع بیاض و طلای سرکین آن جهت کلف و نمش و بخور پر آن رافع تپها است و امین الدوله از خواص آن بیان نموده که یک عدد آن را بتمامی چون مشوی نمایند که چیزی از ان طرح نشود تناول آن باعث شفای سک دیوانه کزیده می شود

"سمسم"

بفتح سین و سکون میم و کسر سین مهمله و میم و مشهور بکسر هر دو سین است بلغت حبشه جلجلان و بفارسی کنجد و بهندی تل بکسر تاء مثناه فوقانیه نامند

"ماهیت ان"

معروف است و بهترین آن سفید تازه چرب بالیده آن است قوت آن تا دو سال باقی می ماند و در اکثر بلاد خبازان مقشر آن را بر روی نان می پاشند و حلوائیان از آن حلوا می سازند و روغن آنکه دهن الحل بحاء مهمله نامند معمول و معروف و در اکثر ادهان و مراهم داخل است و در بعضی حلاوی نیز داخل می کنند زود متغیر و متکرج و فاسد نمی گردد بسبب لزوجت و غلظتی که دارد و بزر روغن ناکرفته آن خصوص که مقشر نکرده باشند دیرتر و مقشر آن زودتر فاسد می گردد

ص: ۹۷۴

"طبیعت ان"

در آخر اول کرم و تر و با رطوبت لزجه و در دوم کرم و تر نیز گفته اند

"افعال و خواص ان"

مغری و مفتوح و صالح الکیموس قلیل الغذاء و مسمن بدن و ملین صوت و خشونت حلق ۵۱۶ بسبب غرویتی که دارد و مصلح اخلاط سوخته و مواد سوداویه و ملین امعا و مقعده و محلل اورام حاره و آشامیدن آن با شراب جهت کزیدن عقرب و افعی و با هموزن آن شکر و خشخاش و نصف آن مغز بادام مقشر و عشر آن بیخ ایض که هر روز از

مجموع آن یک اوقیه تناول نمایند جهت فربه نمودن بدن و تقویت باه مجرب و مولد پیه کرده و شیرۀ کوبیده آن با نبات جهت رفع سوزش معده و مری و ترش شدن رطوبت معده سوداوی و حرقت و لذع ادویۀ مشروبۀ و خلط حاد و شرب شراب و جهت تلیین معده و امعا و دفع سنک کرده بشرط مداومت بران مدتی نافع و خوردن دو درم آن با یک درم کردکان سوخته جهت قطع خون بواسیر مجرب و آشامیدن آب طبیخ آن با نخود مدر حیض و مسقط جنین و چون دو اوقیۀ آب طبیخ آن را با شراب و نقیع مویز یک اوقیه و نیم روغن کنجد و نیم اوقیه انیسون ناشتا بنوشند جهت رفع خارش دموی و بلغمی و درشتی جلد و شقاق مجرب دانسته اند و با فانیذ انفع و بدستور با نقیع صبر و زیب و لعوق آن جهت سرفه و امراض سینه و قروح شش نافع و با بزر کتان جهت تقویت باه و ازدیاد منی و آشامیدن سائیده آن با شراب جهت رفع قولنج و قولون و کزیدن مار شاخدار المضار بطی الهضم و مصلح آن بریان نمودن و با عسل و یا مری خوردن باعث سرعت انحدار آن است و بدستور با قشر آن و مورث بدبوئی دهان خصوص که از آن در بین دندانها بماند و مصدع و مصلح آن عسل مقدار شربت آن پنج درم بدل آن تخم کتان و ضماد آن محلل اورام و ملین جلد بدن و رافع آثار سیاهی و وشم اخضر و سطبری عصب و قولنج و قولون و کزیدن مار شاخدار و سوختگی آتش و بعد سوختگی بزودی مانع آبله و تسکین وجع و الم آن و نطول آب برک آن باعث درازی موی و سیاهی آن و رافع جوش سوداوی سر و ضماد مطبوخ آن با شراب جهت تحلیل ورم چشم و ضربان آن نافع و بیخ آن را چون در آب بجوشانند و سر و مو را بآن بشویند باعث درازی و سیاهی موی و رافع نموست و ابریۀ آن است و روغن آن را اکواز کنجد غیر مقشر بریان بکیرند آن را دهن الحل نامند بفتح حای مهمله و تشدید لام و لزوجت این زیاده است و اگر از مقشر بریان اخذ نمایند لزوجت آن کمتر و چون آن را نرم بکوبند و با آب بدست خوب بزنند تا کرم شود و روغن آن جدا کردد بردارند رطوبت آن غالب و آنچه سائیده در آب جوش دهند تا روغن حاصل کردد آن

را طبیخ نامند و سائیده و یا کوبیده آن را بدون استخراج روغن رهشی نامند که بفارسی
ارده کویند و در حرف الرا مذکور شد

ص: ۹۷۵

"طبیعت روغن ان

در دوم کرم و تر و تا هفت سال قوت آن باقی می ماند

"افعال و خواص

روغن ان

آشامیدن آن با ادویه مناسبه مفتوح و ملین و مرطب و مسمن و رافع احتراقات حادث از
خلط حاد و ضیق النفس و سعال یابس و قرحه رئه و تشنج یابس قویتر از کنجد و در
حرقه البول مانند کنجد و در مزوره‌های مرضی بعد از دهن لوز و فستق نافع ترین ادهان
و قطور جوشانیده آن با فلفل سفید و مصطکی جهت کشودن سده کوش و طلای آن با
سفیده تخم مرغ جهت تحلیل سلابات و اورام چشم و غیر آن و با روغن زیتون و زرده
تخم مرغ جهت رفع ورم چشم و با بزر قطونا جهت خشونت و خارش بدن و سوختگی
آتش و جراحی که از نوره بهم رسیده باشد و مالیدن قیروطی آن بر صورت جهت
نیکوئی و صفا و براقی و نرمی آن مفید و بدستور از کنجد و جلوس در آن جهت اکثر
امراض یبسی مانند تشنج و غیر آن و همچنین تدهین بدان مکرر انداختن پارچه تر کرده
بدان بر عضو و یا اعضا و بدستور تدهین آن جهت زخم جدری و سوختگی آتش نافع
مضر سوداوی مزاج و بطئی الهضم و مرخی معده و مفسد دماغ ضعیف و قریب
الاستحاله بصفرا مصلح آن جوشانیدن آن با پیاز و یا با اندک خمیر و آشامیدن آن با
آب لیمو و آبکامه و امثال آن و یا بعد از ان مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن روغن

۵۱۷ بادام شیرین است و جوارش سمسوم و حلوا و سفوف آن در قرابادین مذکور شد و
عصاره نبات آن جهت ازاله ابریه موثر است

ص: ۹۷۶

"سمقوطن"

بفتح سین و سکون میم و ضم قاف و سکون واو و ضم طاء مهمله مشاله و نون

"در ماهیت ان

اختلاف است بعضی حی العالم دانسته و نچنین است و بغدادی و غیر آن نوشته اند که
بلغت یونانی نام گیاهی است و دو نوع می باشد صخری و سهلی صخری آن در سنک
لاخها می روید و شاخها و برکهای آن شبیه بشیح است و صلب و خشک و خوش بو و
طعم آن با حلاوت و برک آن باریک شبیه ببرک رازیانه و سرهای شاخ آن کوچک
مانند سر شاخهای حاشا و بیخ آن طولانی بسطبری انکشتی و بنفش و مستعمل بزک و
سرهای شاخ آن است

"طبیعت ان

ظاهر الحرارة با قوت قابضه

"افعال و خواص ان

دوائی است شریف نافع جهت امراض ظاهره و باطنه و محلل و مغری و جامع و مصلب
اعضا و قابض و منقی رئه از فضول و چرک منجمد در ان و مضغ آن مسکن عطش
حادث از جفاف و این همه افعال بقوت ظاهره آن است و آشامیدن آن با سرکه و عسل

و یا سکنجین عسلی جهت فسخ عضل و عصب و مطبوخ آن با شراب جهت قروح امعا و نرف الدم زنان حائض و غیر آن و جهت وجع کرده و با شراب جهت نرف الدم و قرحه امعا و با سکنجین جهت شدخ عضل و به آب مورد و یا آب سداب و یا شراب عفص جهت قیله الامعا و ضماد آن جهت فتق و چون با گوشت طبخ نمایند بزودی گوشت پخته و مهرا و سریع الانحدار گردد مقدار شربت آن از یک درم تا پنج درم و هرگاه اراده اکثر آن نمایند بهتر آن است که تکرار استعمال آن نمایند نه آنکه مقدار وزن آن را بیفزایند در اکثر مواضع "و اما سمقوطن سهلی نباتی است شاخدار و پراکنده و خشک و زغبار و بلندی آن تا دو ذرع و برک آن باریک طولانی و مزغب و نزدیک یکدیگر شبیه بزبان کاو و در ما بین برکها برکهای کوچک چسبیده برک بزرگ آن و کل آن زرد و چون دست برک و ساق آن برسانند خارش آورد و رنک ظاهر ریشه آن سیاه و باطن آن سفید و با لزوجت و بی شیرینی و بی عطریت بخلاف اول و منبت این غیر سنک لاختها و مستعمل ریشه آن است

ص: ۹۷۷

"طبیعت ان

قریب بعنصل و از ان در کرمی ضعیف تر و رطوبت فضلیه این زیاده و لهذا بسیار مهیج باه و امنعظ است و دو درم آن با شراب جهت نفث الدم از سینه و شدخ و قطع عضل و ضماد آن جهت التصاق جراحات تازه و اورام مقعده نافع و چون با گوشت طبخ نمایند قطعهای آن بعضی با بعضی ملتصق کردند

"سمک"

بفتح سین و میم و کاف بفارسی ماهی و بترکی بالغ و بهندی مچھلی بفتح میم و سکون
جیم فارسی و خفای ها و کسر لام و یا و شبوط را بهندی روھو و رضراضی راموی
مچھلی نامند

"ماهیت ان

حیوان آبی است که تعیش آن بدون آب نباشد و گاه بر آنچه بدون آب تعیش می
نمایند مانند سقنقور نیز اطلاق می نمایند مجازا و آن را انواع بسیار است بعضی را نامی
مخصوص و اکثری نیست و تعداد آن غیر خالق انام جل اسمہ نمی داند و در حدیث
نبوی صلی اللہ علیہ و آلہ وارد است کہ حق سبحانہ و تعالی خلق کرد ہزار قسم از دابہ
را نہ صد قسم آبی و یک صد قسم بری و بہترین ہمہ ماهی رضراضی است و ہازنی و
ھر ماهی سنجری لطیف دیگر کہ در آبہای شیرین سبک خوشکوار کہ سرچشمہ آن
بعید و بر روی سنک و سنک ریزہ کہ صخرہ نامند و یا رمل گذرد و ہمیشہ جاری و
مکشوف باشد و باد بران بوزد تگون یابد و مقدار آن در بزرگی و کوچکی متوسط و
سریع الحرکہ و فلس آن بسیار و استخوان آن بزرک و خار آن کم باشد و سھوکت
بسیار نداشته باشد و پشت آن منقط بسیاہی با خطوط سیاہ مائل بسبزی و شکم آن سفید
و در همان روز صید شدہ باشد و شب ماندہ آن زبون زیرا کہ گوشت آن بسیار لطیف
و نازک است زود فاسد می گردد مگر آنکہ آن را نمک سود نمایند و بعد از
رضراضی

ص: ۹۷۸

۵۱۸ ماهی شبوط و ہازنی و امثال اینہا است و ماهی دریای شور کہ در لجہ و با
سواحلی کہ زمین آن سنکستان باشد بہتر و نازکتر و لذیذتر از آب شیرین است و از
اقسام آن ماهی حلوا و ماهی آبنوس کہ در نواح سیلان بہم می رسد و شاہ ماهی کہ در

بحیره طبرستان صید می کنند و در ولایت ایران قزل آلا که منقط بسرخی است و اسلف که پشت آن سبز و شکم آن سفید و در هند ماهی روهو و در بنکاله هلسه و لیکن هلسه بسیار چرب و گوشت آن نازک و کرم و با سهوکت بسیار است اما لذیذ و امثال اینها و بالجمله در هر دیار و مکان و بلد که در آن چشمه و یا نهر و یا بر ساحل دریائی واقع است نوع ماهی خوب می شود و بهترین از انواع دیگر در همان جا و همچنین بحسب اهویه و فصول و اراضی نیز مختلف می باشد در لطافت و کثافت و لذت و عدم آن و بدانکه بکبر و عظم جثه ماهی که حیوان آبی است هیچ حیوان بری نمی رسد و بدترین ماهیها ماهی قنوات و کودالها و چشمهای کوچک و زمینهای پست و آبهای کثیف متعفن است که جاری نباشد و همیشه استاده باشد و همچنین ماهیهای بسیار بزرگ و یا بسیار کوچک و پر خار

"طبیعت مطلق آن

سرد در اول و تر در دوم و بعضی کرم و تر مانند کواسج و تمساح و مارماهی و جری و اریان که بهندی جهینکا نامند و هلسه که در هند و بنکاله بهم می رسد و ماهی نهری آب شیرین سردتر از ماهی بحری آب شور و نمک سود هر نوع کرم و مائل بیبوست است خصوص قدید کهنه نمک سود که کرم و خشک است

ص: ۹۷۹

"افعال و خواص ان

کباب بآتش بریان کرده تازه آن بهتر از در روغن بریان کرده آن و سریع الهضم و صالح الکیموس و مرطب و مسمن و مولد منی و شیر و پیه کرده و در محرور مبهی و منعظ و مصلح اخلاط حاره و جهت تصفیه و نرمی قصبه رئه و قرحه آن و سل و دق و

سعال یابس و ضعف کبد و کرده حاربن و یرقان و زحیر و مغص حار و کباب آن با آب غوره و سماق جهت اسهال مراری و دموی مجرب و مطبوخ ماهی هازنی با سرکه جهت صاحبان امراض حاره و محرور المزاجان و با بزر بقطین جهت وهج یعنی شدت حرارت و تسکین حدت آن و فساد دم احتراقی و خوردن ماهی تازه بریان با پیاز تازه سبز و آشامیدن شراب معتدل بعد از ان مولد منی و نعوظ و آشامیدن مرقه آن جهت زهرهای مشروب و ملذوعه و مداومت بران جهت دفع زهر مار شاخدار و سگ دیوانه کزیده و بهترین انحای استعمال آن جهت ترطیب بدن بطریق اسفیدباج و بعد از ان مشوی برطبق و باآتش بریان کرده آن سبکتر بر معده از آنچه در روغن بریان کرده آن و آنچه در آرد ملتوت کرده بروغن بریان نموده باشند تشنکی بسیار آورد و دیر از معده بگذرد و خوردن ماهی بسیاری بی نان و بعد از ان قئی کردن به آب کرم و عسل و سکنجین و آب مطبوخ ترب منقی فضول غلیظه و اخلاط فاسده است و جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و بهق اسود و ابیض و رفع اثار مجرب و سمک مضر مبرودین و مرطوبین و دماغ رطب و عصب و معده بلغمی و مصلح آن پختن آن با روغن کاو و یا روغن بادام و یا کنجد و خوردن زنجبیل پرورده و صعتر و عسل و کلکنند سکری کهنه و یا عسلی و آبکامه و ادویه حاره و زیرباجات و محرورین را خوردن با سرکه و سکنجین بعد از ان و بالخاصیت مورث تشنکی و رافع آن سرکه و آبکامه و در بعضی امزجه مملح آن موافق تر و عطش آن کمتر و در بعضی امزجه غیر مملح آن و آشامیدن آب بسیار بعد از ان بغایت مضر به حدی که کویا آن را زنده و خود را مرده کردانیدن است و باعث امراض مزمنه است و اما شراب بعد از انحدار نافع و قبل از ان باعث سده بسبب نفوذ اجزای غیر منهضمه آن بعروق و جلد و امراض ردیه از جرب و حکه و قوبا و امثال اینها و جمع آن با شیر و یا بیضه مرغ و یا گوشت خصوص حیوانات بری بسیار مضر و محدث امراض مزمنه و نمک سود که پانزده روز و زیاده بران گذشته باشد مائل

بکرمی و خشکی و قاطع بلغم و مورث اشتها و موافق مبرودین و مولد بلغم زجاجی و
ملح و مورث خارش و

ص: ۹۸۰

۵۱۹ جرب و قوبا و تقشر جلد و بیداری و امثال اینها و آنچه مدتی بران گذشته باشد
مسدد و مولد اخلاط فاسده سوداویة سوخته و مصلح آن سرکه و سکنجبین و آبکامه و
قیء فرمودن و خوردن مسهل و تنظیف بدن و قدید نمک سود آنکه سماریس نامند
بدترین اقسام و کثیف ترین همه و محلل بلغم غلیظ و مقوی خمل معده و مورث
امراض مذکوره و سهر و مداومت آن باعث شبکوری مصلح آن آنچه ذکر یافت و
خیسانیدن آن در سرکه گفته اند جهت کزیدن عقرب و سگ دیوانه نافع و ماهی شور
که در سرکه پرورده باشند سرد و خشک و مجفف و دیرهضم و مقوی ماسکه و مانع
انصباب صفرا بمعده و مورث حکه و جرب و بثور سوداوی و اغتسال عضو به آب
ماهی شور نمک سود جهت قروح عفنه و جرب تازه مفید و ماهی تازه را که بریان
نمایند و بگذارند تا سرد گردد خصوص که یک شب بران بگذرد و یا زیاده و در جای
نمناک مانده باشد ردی و سمی و مداومت هر روز بدان باعث برص و استسقا و محدث
اعراض فطر و تدبیر آن قیء فرمودن و مسهل خوردن و سائر تدابیر فطر است و در
مبرودین خوردن جوارشات حاره و اشیای حاره مذکوره و در محرورین سکنجبین
حامض و سرکه و آبکامه و کسی را که از خوردن ماهی غثیان عارض گردد باید که
رب به بلیسد و آشامیدن آب نقوع زیره کرمانی بهتر است و جلوس در طبیخ آن جهت
ابتدای قرحة امعا و جذب مواد بظاهر جلد و تحقیق بدن جهت عرق النسا مفید و تخم
آن در تقویت باه قوی الاثر و مولد منی و منعظ و جهت سرفه و زحیر حار نافع و زهره
آن خصوص از شبوط کرم و خشک و اکتحال آن جهت رفع بیاض مؤثر و چون ماهی
زنده را شق کنند و همان قسم کرماکرم که حرکت داشته باشد بر عضو ببندند جذب

مواد و زجاج و خار و غیرها بظاهر جلد نماید و در دفع اختلاط ذهن صاحب سرسام و اورام بیعدیل و ضماد سر سوخته نمک سود آن جهت ورم مقعده و شقاق آن و کزیدن عقرب و سگ دیوانه کزیده و با روغنها و لعابها جهت ورم صلب لہاہ و طلای استخوان سوخته آن جهت برص نافع و شستن ماهی به آب کرم و نمک نیکو و یا مالیدن گاہ کل بدن و زمانی گذاشتن پس نیکو شستن باعث رفع سهوکت آن است و خوردن ماهی بدون آرد و نان باعث هضم آن است و با آرد و نان بطئی الهضم

ص: ۹۸۱

"سکمه رعاده"

بفتح را و عین مشدده و الف و فتح دال هر سه مهمله و ها ماهیت و خواص آن در رعاده در حرف الراء مهمله مع العین مذکور شد و شنیده شده که در دریای مسمی بیحر ایض که در هفتاد درجه عرض شمالی خط استوا و بطول یک صد و چهل درجه واقع است نوع ماهی بسیار بزرگی بقدر یک صد و کسری تا دو صد ذراع در طول و بیست ذراع در عرض بهم می رسد و دهن و بینی آن بر پشت و میان هر دو شانۀ آن است و در هنگام نفس کشیدن مانند فواره بسیار بزرگی بقدر منار کوچکی آب از بینی آن می جهد و مردم آن بلد آن را صید می نمایند چون روغن بسیار دارد و تمام بدن آن کویا روغن منجمد است آن را پارچه پارچه نموده در دیکهای بزرک بر آتش روغن آن را کداخته در ظرفهای چوبی که پیپ می نامند کرده باطراف می برند و خرچ سوخت چراغ و مشعل تمام سال آن بلد از همان است و مغز سر آن سفید پرده پرده نرم لطیف است آن را کداخته برای سلاطین آن بلد شمع می سازند روشنی آن سفید مائل بسبزی است و بدانکه بسبب سردی هوا سالی سه چهار ماه زیاده در آن دریا و سواحل آن نمی تواند ماند و نیز شنیده شده که قریب بمیزان دو سه روزی هوای بسیار سردی

می وزد و اگر مردم بزودی خود را از آن دریا بدر بردند بهتر و الا در روز چهارم و پنجم آن از طرف شمال امواج تخته‌های یخ می آید و دست بدست تمام دریا یخ می بندد به نحوی که مخلصی از انجا مشکل و ممتنع و هر که در آن جا ماند هلاک می گردد

ص: ۹۸۲

"افعال و خواص ان

کویند خوردن مغز سر آن جهت سل و قروح سینه و حجب آن نافع است

۵۲۰

"سمکه الصیداء"

بفتح صاد مهمله و سکون یا و فتح دال مهمله و سمیکه صیدا به تصغیر نیز آمده و آن را سمکه برکه و سمکه ثول و یونانی سفیفس نامند

"ماهیت ان

ماهی است که در قریه تبوک در چشمه ثول بهم می رسد شبیه بوزغه کوچکی و سام ابرص و بادست و پا و دم و مخلب و خمیدکی پای آن بطرف وحشی ران آن است و نر آن باریک و دراز و سر آن کوچک و دنباله آن دراز و زیر حنک اسفل آن با خط و خال و تا زنده است فرق میان نر و ماده آن ظاهر می باشد و بعد مردن مخفی می گردد شیخ الرئیس رحمه الله تعالی در مجربات خود سمکه تبوک نوشته و تبوک قریه است از شام قریب بصید او آن ماهی در ان قریه در چشمه ثول بهم می رسد بعد از ده یوم از ماه شباط که هنگام هیجان آن است ظاهر می شود و نر و ماده آن باهم جمع شده و

بهمان هیات تا نیمه آذرماه می ماند و سفاد آن مانند انسان است و در آن هنگام که فصل ربیع است کفی از بناکوش آنها برمی آید و داخل آب می گردد مردم آنجا آن را جمع می کنند و در همان ایام آن را صید می کنند زیرا که در ایام دیگر بدان دست نمی یابند بسبب سرعت حرکت آن و چون صید نمودند بزودی آن را اندک نمکسود می نمایند و نگاه می دارند تا فاسد نکردد

ص: ۹۸۳

"طبیعت آن

گرم و خشک در دوم و کف آن در سوم و هر دو با رطوبت فضلیه

"افعال و خواص آن

مقدار یک حبه از کف آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت و یا با مرق مرغ جوان بغایت مهیج باه و منعظ گفته اند به حدی که بهلاکت می رساند از شدت انعاظ و بمراتب قویتر از لحم آن است و نمک سود آن قویتر از غیر نمک سود آن و کویند قوت این بحدی است که هیچ چیز بدان نمی رسد و شرط خوردن آن آنست که نیم درم آن را سوده بر خمر ابیض پاشیده بعد از طعام بنوشند و بخوابند قوت باه را بهیجان آورد و بسرعت انعاظ نماید و کویند که نر آن در ذکور و ماده آن در اناث موثر است و بعضی گفته اند که ماده آن را خاصیتی نیست نه در اناث و نه در ذکور و آنچه از ریکزارهای حوالی چشمهای صیدا صید کنند غیر آن چشمه مخصوصه سفید و بهیات مذکوره نیست و آن خاصیت و اثر ندارد و بعضی کویند که آن در رمل مانند آنکه ماهی در آب شنا و غوص می نماید می کند و از این جهت آن را سمکه الرمل می نامند و نیز

گفته اند که هر عضوی آن برای فساد عضوی از انسان موافق است مثلاً دست آن برای وجع دست و پای آن برای وجع پای و همچنین و اصلی ندارد"

"سمن"

بفتح سین و سکون میم و نون بفارسی روغن و بهندی کهی بکسر کاف عجمی و بخفای ها و یا نامند و تازه آن را بعربی زبد بضم زای معجمه و سکون باء موحدده و دال مهمله و در حرف الزای مذکور شد

ص: ۹۸۴

"ماهیت ان

معروف است دهنیتی است که از شیر حیوانات و یا ماست بعمل می آورند و بهترین آن روغن کاو و کوسفند و بز جوان فربه است و روغن کاو از همه الطف و روغن میش و کاومیش و خصوص جنکلی آن اغلظ از همه

"طبیعت همه ان

در آخر اول کرم و تر و هرچند کهنه گردد از رطوبت آن می کاهد و یبوست بهم می رساند و دو ساله آن در اول خشک

"افعال و خواص آن

در افعال قویتر از زبد و محلل و مفتح و با قوت تریاقیه و مقاوم سموم و مانع رسیدن اثر سم افعی بقلب حتی آنکه بغدادی نوشته که شخصی را افعی قاتل کزیده بود و غیر روغن کاو کهنه حاضر نبود همان را آشامید آفتی باو نرسید و یک اوقیه آن با دو

سکرجه که شصت درهم است با آب انار جهت ذوسنطاریا نافع و ملین جلد و منقی بشره و فضول دماغی و سینه و مسمن بدن و رافع یبوست خیشوم و حلق و جهت سرفه یابس و یرقان و طحال و حصاه نافع و آنکاه قبض می نماید و کاه لنت و لعوق آن ناشتا جهت سرفه یابس مزمن و تلیین سینه خصوص با شکر و بادام تلخ و یک اوقیه آن با نیم اوقیه آن شکر جهت رفع عسر البول در حال مجرب و با آب کرم خوردن و قی کردن بعد از آن جهت سموم مشروبه و افیون و بدستور با شیر کاو تازه دوشیده و اکتحال آن با آب عنب

۵۲۱ الثعلب جهت ضربان عین و رفع اورام آن و طلای آن بتنهائی جهت تلیین صلابت آن و با زیت جهت جرب اجفان و بر اذن جهت اوجاع و سعوط آن جهت خناق و شقاق دواب و حقه آن با آب خاکستر جهت زحیر و قرحه امعا و حمول آن با پیه مرغ جهت قرحه رحم و تنقیه آن و بر مقعده رافع شقاق و قاطع بواسیر و نزف الدم آن و تدهین کرم کرده و یا ریختن و چکانیدن آن بر موضع کزیده هزارپا و عقرب جراره و قمله النسر و اکثر جانوران سمی مفید و بتجربه رسیده و قطور نیم کرم آن در کوش نیز جهت قتل و اخراج آنچه در کوش رفته باشد و طلای روغن حامض و روغن کاو کهنه و یا کوسفند کهنه با سورنجان جهت بواسیر مجرب و بتنهائی جهت جذام و مالیدن آن شب بر صورت و خوابیدن و هفت شب پی در پی چنین کردن جهت تنقیه صورت و نیکوئی و جلا و تصقیل آن و همچنین زبد این فعل نماید و طلای آن مکررا محلل اورام خصوصا اورام زنان و اطفال و بر جراحات باعث رفع خشک ریشه آنها و بر دهن جراحات باعث منع التحام آن و گذاشتن فتیله و یا پنبه را آلوده بدان در دهن جراحات باعث وسعت دهن و تنقیه غور آن اگر در اندرون آن چرک باشد و چون برک حنای خشک را نرم کوبیده پیخته با روغن کهنه سرشته بر جرب کهنه و جذام بمالند زائل گرداند و چون روغن را با آب سرد یک صد و یک مرتبه بشویند و بر جرب کهنه و

بواسیر و اکثر جروح و قروح بمالند زائل گرداند و شسته آن تلخ می گردد و خالی از سمیت نیست و خوردن آن غیر مجوز و تمریخ و تدهین روغن جوشانیده در شیر تازه دوشیده جهت اوجاع آن بغایت نافع مضر علت‌های باطنی و رطوبی و مولد صفرا در محرورین و مطحولین جهت آنکه سریع الاستحاله است بخلط غالب و مرخی معده ضعیف و بلغمی مزاج و مضعف هاضمه است مصلح آن در محرور ترشیا و در مبرود جوارشات مقدار شربت آن در تداوی تا دو اوقیه و قوت جالیه و تحلیل کهنه زیاده از تازه آن است و فعل آن در ابدان متوسط زیاده از ابدان قویه مستحکمه باشد مانند اطفال و زنان و لهذا جهت اورام بناکوش اطفال نافع است و چون روغن فاسد گردد و خواهند که اصلاح آن نمایند باید که با دوغ ماست جوش دهند تا ماست سوخته گردد اما روغن نسوزد و یا آنکه بر آتش گذارند چون بحوش آید اندک اندک آرد کندم بران پاشند تا آرد سوخته گردد و روغن نسوزد پس صاف نموده بخرج آورند نمک در روغن داخل کردن باعث حفظ و عدم سرعت فساد آن است"

ص: ۹۸۵

"سمندر"

بفتح سین و میم و سکون نون و فتح دال و راء مهملتین

"ماهیت ان"

مهاریارس کوید حیوانی است که از آتش متضرر نمی گردد مانند ماهی که از آب و بقدر عصفوری است و آتشی رنک مولف کوید شاید اصلی نداشته باشد

"افعال"

و خواص ان

خوردن زهره آن مقدار یک دانک با آب نخود و مطبوخ با شیر تازه دوشیده جهت دفع سموم مشروبه و اکتحال دماغ آن با سرمه جهت نزول آب و حفظ بصر و طلای خون آن مانع ازدیاد وضح و مغیر رنگ آن است"

"سمور"

بفتح اول و ضم میم و سکون واو و راء مهمله

"ماهیت ان

حیوانی است که در ترکستان بهم می رسد شبیه بدلق و از ان سیاه تر

"طبیعت ان

بسیار کرم و خشک

"افعال و خواص ان

در جمیع افعال قویتر از ان و پوشیدن پوستین آن گرمتر از سنجاب و حیوانات دیگر و جهت پیران و مبرود المزاجان مفید و مسخن سینه و کرده و مقوی باه مرطوبین و ضماد پیه آن مسخن کرده و ذرور موی آن جهت تجفیف قروح نافع و پوستین آن زودتر از پوستین حیوانات دیگر فاسد می گردد جهت آنکه دباغت آن کمتر است"

"سمیرا"

بضم سین و فتح میم و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح راء مهمله و الف

"ماهیت ان

صاحب تحفه نوشته که صاحب

۵۲۲نجه کوید قسمی از ماهی زهرج است و در دیار ربیعہ بہم می رسد و شبیہ بکاسنی
و بقدر یک قامت و برک آن در غایت سبزی و اغبر و بیخ آن بقدر کزمازج و سم
حیوانات است و ابن تلمیذ گفته در جوزا بہم می رسد و خوشه آن شبیہ بفاس و سم
حیوانات است

ص: ۹۸۶

"طبیعت ان

بغایت کرم

"افعال و خواص آن

در اضمدة امراض بارده مستعمل"

"سمین"

بفتح سین و کسر میم و سکون یاء مثناه تحتانیہ و نون بفارسی چربی و فربہی را نیز نامند

"ماهیت ان

چربی است کہ بروی پردہ شکم و ظاهر کوشت و روده و غیر آن می باشد از شحم
ارطب و نرم تر

"طبیعت ان

بغایت کرم و تر و تری آن زیاده از کرمی

"افعال و خواص آن

قریب الفعل است بروغن تازه و سریع الهضم و ملین طبع و اعضا و سریع الاستحاله
بصفرا و در صفراوی مزاجان و در اصلاح ادویة سمیه مانند روغن تازه است"

"فصل السین المهمله مع النون"

"سنامکی"

بفتح سین و نون و الف کویند بهندی مهار نامند

"ماهیت ان

برک گیاهی است حجازی ربیعی ساق آن اندک رخو و برک آن باریک شبیه ببرک
حنا و مورد و از برک حنا بزرک تر و ضخیم تر و از برک مورد نازکتر و کل آن مائل
بکبودی و دانه آن پهن و کوچک صنوبری شکل مائل بدرازی و اندک خمیدگی و در
غلافی شبیه بغلاف باقلا و پهن و بسیار نازکتر از ان و نوعی برک آن عریضتر از ان و
کل آن زرد و آن را بحجاز عشرق نامند و در تابستان بهم می رسد و مستعمل برک آن
است که سبز باشد و زرد و سیاه و کهنه و فاسد ناشده و از چوب و تخم و خاشاک
پاک کرده باشند و قوت آن تا هفت سال باقی می ماند و منبت آن حجاز اسب و در
عظیم آباد از هند نیز قلیلی بهم می رسد و شاخهای آن درهم پیچیده و لیکن برک آن
کوچک و نازک و ضعیف العمل تر از مکی حجازی آن

ص: ۹۸۷

"طبیعت ان

در آخر دوم کرم و در اول خشک

"افعال و خواص ان

مسهل بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوخته و منقی دماغ و شدید الغوص بعمق بدن و مقوی آن و جالی جلد اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و غیرها جهت صرع و شقیقه و جنون و صداع کهنه و درد پهلو و ضیق النفس و قولنج و عرق النسا و نقرس و تشنج عضل و داء الثعلب و داء الحیه و حکه و جرب و بثورهای کهنه و سپش که در بدن بهم رسیده باشد و جهت قتل دیدان و شقاق دست و پا و سائر امراض سوداوی و اوجاع مفاصل حاصل از بلغم و صفرای مخلوط باهم و جهت وسواس سوداوی بالعرض نیز و آشامیدن مطبوخ نیم اوقیه آن در دو اوقیه زیت الانفاق که بنصف رسد جهت درد کمر و ورکین و اخراج خلط خام از ان هر دو عضو و جهت بواسیر و آشامیدن آب مطبوخ آن با ادویه مناسبه و کل سرخ جهت اخراج اخلاط مذکوره و با کل سرخ و شیر تازه دوشیده و شکر بدستور که وزن سنامکی از دو مثقال تا چهار مثقال تا شش مثقال و کل سرخ از یک درم تا دو درم بحسب مزاج و مرض و شیر کاو تازه دوشیده از ربع آثار هندی تا یک آثار باشد و سفوف کوبیده پیخته آن را با کل سرخ و شکر با شیر تازه دوشیده نیز همان اثر دارد و لیکن آب مطبوخ آن بیغایله تر است از جرم آن و آشامیدن یک مثقال از مسحوق آن با عسل سه روز متوالی تا هفت روز جهت رفع وجع مفاصل و امثال آن مجرب المضار مورث کرب و مغص و غثیان مصلح آن پاک کردن از چوب و شاخ و تخم و آلودن بروغن بادام بعد از کوبیدن و پیختن و با هلیله زرد و کل سرخ و انیسون و بنفشه و آب میوها استعمال نمودن و بالجمله استعمال آن بدون کل سرخ و روغن بادام جائز نیست مقدار شربت از جرم آن از دو درم تا سه درم و از مطبوخ آن از چهار درم تا هفت درم بدل آن گفته اند مثل آن تربد و نصف آن هلیله زرد و ربع آن بنفشه است و لیکن این مقدار بسیار است در

ص: ۹۸۸

۱۵۲۳ اکثر امزجه و ضماد مطبوخ آن در سر که به حدی که قوام بهم رساند بر بدن جهت جرب و حکه و کلف و بهق و اندمال زخمهای کهنه و بر موی جهت منع ریختن آن و با حنا بر موی جهت سیاه کردن آن مؤثر و با سرکه و شاهتره و برک حنا که با آب نرم سائیده در حمام و با غیر آن بر بدن بمالند و بعد از سه چهار ساعت بشویند جهت حکه و جرب و قروح خبیثه و اندمال جراحات با تکرار عمل مجرب بدانکه شیخ الرئیس رحمه الله تعالی متعرض ذکر سنا نشده و حبوب و سفوفات و ضماد و مطبوخات و معاجین و نقوع سنامکی در قرابادین مذکور شد"

"سبادج"

بضم سین و سکون نون و فتح باء موحده و الف و فتح دال مهمله و جیم و آن را حجر المسن نیز نامند و بفارسی سنک سباده و بهندی کردند نامند

"ماهیت ان"

سنکی است اندک رخو مانند رمل منجمد و سه نوع می باشد و در ملک هند بسیار از کوهستان شمالی اله آباد و توابع آن می آورند و چند قسم می باشد یکی سفید رنگ شبیه برنک شیر و بهندی این را دوده یا نامند و دوم سیاه رنگ شبیه برنک روغن چراغ و این را بهندی تیلیه نامند و سوم شبیه برنک عدس و این را بهندی مسوریه نامند و این بهترین همه است و کویند هر چند سرخ تر و صلب تر باشد بهتر است و کویند بهترین آن نرم املس صلب جرم ثقیل الوزن مائل بسبزی آن است و رملی رخو آن زبون

"طبیعت ان"

ص: ۹۸۹

در دوم سرد و خشک و بعضی در سوم خشک گفته اند

"افعال و خواص آن

سنون آن جهت جلای دندان قوی الاثر و جهت استرخای لثه مفید و ضماد آن محلل اورام و تربل و برآمدگی جلد و مسکن التهاب و با سفیدی تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با موم جهت بواسیر و سائیدن معادن بان باعث جلای آنها و موجب زدودن چرک و زنگ آهن و مستعمل صیقل کران است در تصقیل آهن و فولاد و چون در آب سائیده مرجان را بان جلا دهند بسیار برونق آورد و ذرور سوخته آن جهت قطع نرف الدم و التیام قروح مزمنه نافع مضر عصب مصلح آن زعفران است و از داخل غیر مستعمل است"

"سنبل"

بضم سین و سکون نون و ضم باء موحده و لام در لغت بمعنی خوشه است و بعرف اطبا شامل سنبل هندی که سنبل الطیب و سنبل العصافیر نیز نامند و سنبل رومی و سنبل جبلی و از مطلق آن مراد سنبل هندی است که بیونانی ناردین و بهندی بال چهر و جتاماسی و بلاطینی نارود و قسم دوم را نار دوایتالیون یعنی ناردینی که در ایتالیون بهم می رسد و سنبل رومی را ناردین کیاکو و بفرنکی ناروس نامند

"ماهیت ان

گیاهی است بی ثمر و بی کل شبیه بدنباله سمور و دله و در طول بقدر یک انکشت و اندک زیاده بران و بقطر انکشتی و باریکتر از ان و خوشه دار و چند عدد بهم پیوسته

بیک بیخ و رنک آن اشقر سیاه مائل بزردی و بسیار خوش بو و تند رائحه و بیخ آن اندک صلب منبت آن کویند کوهی است که آن طرف سوریا است و در هند و بنکاله نیز بسیار است و بهترین آن اشقر تازه خوش بوی تند که خوشه آن کوچک بود و بوی زهومت نداشته باشد و بعد از آن طولانی باریک که بوی زهومت آن کم باشد زیرا که کهنه آن با زهومت می باشد و قوت آن تا سه سال باقی می ماند

ص: ۹۹۰

"طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک و جالینوس در اول کرم و در دوم خشک و بعضی در سوم خشک گفته اند و اول اصح است

"افعال و خواص ان

مفتح سده دماغی و معده و کبد و مقوی دماغ و فم معده و جگر بارد و مسخن آنها و نیکوکننده رنک رخسار و مقوی قوت ماسکه و مدر بول و حیض و مجفف رطوبات و فضول دماغی و زبان و سینه و معده و مانع انصباب مواد بمعده و امعا و دافع لذع آنها و مفتت حصاه و مقوی قوت ماسکه و حابس طبع و جهت خوشبوئی دهان و سرفه رطوبی و ضیق النفس و درد سینه و خفقان و قی بلغمی و تحلیل نفخ و ریاح و علل کبد بارد رطب و استسقای لحمی و یرقان و درد سپرز

۵۲۴ و اورام باطنی و بواسیر و علل بارده کرده و با افسنتین و صندل بغایت مشهی و مقوی معده و با آب سرد جهت غثیان و خفقان و نفخ معده و اکتحال آن با آب کشنیز جهت حمرة چشم و تقویت باصره و رویانیدن مژگان و رسانیدن قوی ادویه بطبقات عین و نشف رطوبات آن و با عفص جهت دمعه مجرب و ضماد آن مقوی فم معده و

محلل اورام آن و بر بدن قاطع عرق و باعث خوشبوئی آن و طلای مطبوخ آن در خمیر جهت سیاه کردن و درازی موی مؤثر و ذرور آن جهت التیام جراحات و فرزجه آن جهت نرف الدم رحم و قطع رطوبات آن و جلوس در طبیخ آن جهت درد کرده و ورم رحم و تسکین درد و تنقیه آن و کشودن حیض و بدستور تکمید بمطبوخ آن مضر کرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن اذخر مکی بوزن آن و کویند سازج هندی و شراب آنکه رطلی را در پانزده رطل آب انکور بجوشانند تا بنصف رسد و سه هفته در آفتاب گذارند در جمیع افعال مذکوره اثرش قویتر است و جوارش و شراب و قرص و معجون آن در قرابادین مذکور شد

ص: ۹۹۱

"سنبل رومی"

آن را سنبل اقلیطی نیز نامند و آن ناردین اقلیطی است

"ماهیت ان

بیخ و ساقی است کل دارو خوش بو و باصلابت و در شکل شباهتی بسنبل الطیب ندارد بلکه برک آن باریک بلند و سر برکها عریضتر از پائین و از وسط آن برکها ساقی رسته و بر سر آن شاخهای باریک و بر سر هر یک کلی کوچک و بیخ آن بلند منحنی کرهدار با ریشههای باریک بلند و مستعمل بیخ و ساق کل آن است و بهترین آن تازه خوشبوی صلب آنکه سبک و مجوف نباشد و بیخ های آن بسیار باشد

"طبیعت آن

کرم تر از سنبل الطیب و قبض آن کمتر

"افعال و خواص آن"

ضعیف تر از سنبل و با افسنتین با تریاقیت و محلل نفخ معده و ورم سپرز و جگر و رافع درد کرده و مثانه و مدر بول و در مراهم حاره داخل می شود و شراب آن که نیم من آن را در سی رطل آب انکور اندازند و بعد از دو ماه صاف نمایند و روزی بیست مثقال آن را با شصت مثقال آب بنوشند جهت جمیع امراض بارده معده و جگر و کرده و یرقان و عسر البول و فساد رنک رخسار مفید و بعضی از سنبل اقلیطی سه اوقیه و ازوج دو جزو در هفتاد رطل عصیر عنب بدستور خیسانیده صاف کرده استعمال می نمایند"

"سنبل جبلی"

بفارسی ریشه والا نامند

"در ماهیت آن"

اختلاف است انطاکی مردانسته و بغدادی غیر آن و گفته برک نبات آن شبیه بقرصعنه و شاخهای آن مانند شاخ آن و از آن کوچکتتر و بی خار و بی ساق و بیخ آن زیاده بر دو عدد و دراز و بیرون آن مائل بسیاهی و اندرون آن سفید و خوش بو و بی ثمر و بی کل و این را بمجاز سنبل نامند و الا مشابتهتی بدان ندارد و آنچه از کتاب مصور فرنگی معلوم گردیده و دیده شده آن است که نبات آن دو شاخ دارد و بر سر هر شاخی چتری و قریب بچتران در هر شاخی سه چهار شاخ باریک و بران برکهای باریک کوچک و در پائین شاخهای بلند آن نیز برک های کوچک و بزرک و برک آن فی الجمله شبیه ببرک لسان الحمل و از آن کوچکتتر و بیخ آن شبیه بیازی و دو عدد بهم پیوسته یکی بزرک و یکی کوچک با ریشهای قوی و ضعیف

"طبیعت ان

قریب بسنبل الطیب

"افعال و خواص آن

مقوی اعضا خصوصا معده و جگر و مقوی قوت ماسکه و محلل ریاح و نفخ و رافع استسقا و قئ بلغمی و شراب آن در منافع مانند شراب سنبل الطیب است که سه رطل آن را در سی رطل آب انکور اندازند و بدستور مرتب نمایند و یک مثقال آن را بیاشامند جهت عسر البول و علل کبد و استسقای لحمی و تقویت فم معده و احشا و قوت ماسکه و قطع قئ بلغمی و تحلیل ریاح معده نافع

"سنبل فارسی"

شامل پرسیاوشان نیز هست

"ماهیت ان

قسمی از ریاحین است که با نرکس می روید و در غایت خوش بو و برک و پیاز آن ضعیف تر از پیاز نرکس و کل آن بنفش و بعضی سفید نیز می باشد و بشکل یاسمین در هر ساقی چند عدد

۵۲۵بر بالای یکدیگر و در افعال قریب بنرکس پیاز آن ضعیف تر از پیاز نرکس و سفید آن را در هند کل شب بو نامند زیرا که در شب بوی آن بسیار می باشد و ساق آن بلند و بر سر آن کل آن و برکهای نبات آن باریک بلند از برک کندنا کوتاه تر و بیخ آن مانند پیاز نرکس و در بساتین می نشانند و هر سال و یا یک سال در میان اوائل فصل نوروز برآورده ریشها و اندک از ته آن را بریده چند روز در آفتاب می اندازند پس

غرس می نمایند نبات آن بلند و کل آن بسیار و بالیده و خوش بو می شود و از اطراف
پیاز آن پیازهای بسیار برمی آید

"سنبل اقلیطی"

ص: ۹۹۳

سنبل رومی است

"سنبوسه"

بفتح سین و سکون نون و ضم باء موحده و سکون واو و فتح سین مهمله و ها لغت
فارسی است بیونانی بر ماوردا و بهندی مثلث را نیز سنبوسه و مدور را پوری نامند

"ماهیت ان

از اغذیه معروفه است که از آرد میده و شیر و روغن خمیر کرده پهن نموده و در
جوف آن قیمه کوشت با نخود پخته با روغن و پیاز بریان کرده و فلفل و ادویه حاره و
مصالح کرم و عطریه داخل کرده بشکل مثلث ساخته پس در روغن بریان می نمایند و
یا در تنور می پزند و بی کوشت نخود را پخته و بدستور مصالح داخل کرده نیز ترتیب
می دهند و با پیاز بریان کرده در روغن و ادویه حاره بریان می نمایند

"طبیعت ان

کرم و تر

"افعال و خواص ان

کثیر غذا و مقوی اعصاب و مسمن بدن و مهیج اشتها و لیکن ثقیل و مسدد و مولد ریاح خصوص در معدۀ ضعیف و مصلح آن سکنجبین گفته اند در صفرای مزاج و جوارشات حاره مانند کمونی و فلافلی و فلاسفه و مانند اینها در امزجۀ بارده و بلغمیه

"سنجاب"

بفتح سین و سکون نون و فتح جیم و الف و باء موحدہ

"ماهیت ان

حیوانی است از موش صحرائی بزرگتر و دنبالۀ آن کوتاه و پر موی و سیاه و بسیار نرم و زیر شکم آن سفید و باقی خاکستری رنک و در تنکابن اسبکول نامند و در مازندران اسبنک و در درختها ماوی می دارد و در صقالبه و ترکستان بسیار بهم می رسد الحکم نزد امامیه گوشت آن حرام است و پوشیدن پوست آن حرام و نجس نیست و نزد اهل سنت و جماعت مختلف فیه است

ص: ۹۹۴

"طبیعت ان

در اول کرم و در دوم تر

"افعال و خواص آن

خوردن گوشت آن مسکن حرارت و جهت درد سینه و سرفه و قرحۀ آن نافع و مولد قولنج و مصلح آن روغن بادام و پوشیدن پوست آن معدل مزاج و رافع اوجاع عصب و

ذرور موی آن جهت التیام جراحات و قطع خون و ضماد آن با عسل جهت ردع اورام مفید است"

"سندروس"

بفتح سین و سکون نون و فتح دال و ضم را و سکون واو و سین هر سه مهمله بهندی چندروس نامند و نزد عوام مشهور بکهربا است

"ماهیت ان"

چیزی است شبیه بکهربا و از جنس آن و زردرنک و بعضی قطعهای آن سرخرنک و از کهربا خوردتر و در آتش و روغن کنجد و روغن سرشف بر آتش کداخته می گردد و روغن کهربا مشهور که مستعمل نقاشان است و اهل هند ساخته بر حریر می مالند و از ان موم جامه می سازند از همان است و در قرابادین در ادهان باسم دهن الصوابی مذکور شد و ظاهرا صمغ درختی باشد و آنچه گفته اند که سنکی است که از سواحل دریا خیزد و محمد بن احمد بن زکریا گفته که در وسط بحر هند چشمه ایست کرم آب آن مثل عسل غلیظ و در میان آن آب سندروس می جوشد و نرم می باشد و چون بر روی آب می آید سرد و منعقد می گردد و مخصوص بهند است و اصلی ندارد و بعض اهل هند می گویند صمغ درخت کافور است و اهل فرنک و ملاخه نیز متفق برانند و درخت آن را رپنیروس نامند و گفته اند آنچه روز از درخت می چکد

ص: ۹۹۵

۵۲۶ سندروس است و آنچه شب کافور و قطعهای سندروس دیده شده که در انها کرمهای کوچک و مورچهای بسیار بود و چنان معلوم می شد که بر بعضی چکیده و بعضی در حین تازگی و عدم انعقاد بران نشسته و فرو رفته اند و در ان مانده و این نیز

دلیل آن است که از قبیل صمغ است نه حجر و نه آنکه از دریا می جوشد و آن چهار نوع می باشد یکی آنکه ظاهر آن زرد و باطن آن سرخ و براق و دوم زرد کمرنگ و بسیار سست و سوم مائل بکبودی و سست و چهارم سیاه و سبک و صلب و اول بهترین همه است و خوب آن آن است که مانند کهربا گاه را بر باید و قوت آن تا بیست سال باقی می ماند و از ادویۀ جلیله القدر است و فرق میان این و کهربا بسیار دشوار است زیرا که گاه را مانند کهربا می رباید و لهذا اکثری ازین نیز سبحة و غیرها ساخته بجای کهربا می فروشند و فرق آنست که این از کهربا سست تر است و چون در آتش اندازند ازین بوی کریهی آید و از کهربا بوی آب مصطکی و دیگر آنکه از کهربا بوی آب لیمو آید خصوص چون بمالند که گرم گردد بخلاف سندروس و طعم سندروس اندک تلخ می باشد بخلاف کهربا و در ربودن گاه بقوت کهربا نمی باشد و در کهربا نیز ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد

"طبیعت ان

در دوم گرم و در اول سوم خشک و در اول گرم و خشک نیز گفته اند

"افعال و خواص آن

مجفف رطوبات دماغی و و سائر اعضا و حابس نرف الدم و نفث الدم جمیع اعضای ظاهری و باطنی و اسهال دموی و قاطع بلغم معده و امعا و قاتل کرم آن هر دو و حب القرع و مدر بول و حیض و جهت استرخای عصب حادث از افراط برودت و رطوبت و امتلا و نفث الدم و خفقان و وسواس و ربو و ضیق النفس بلغمی و تپ نائبه و سپرز و بواسیر و اسهال مزمن و مداومت آن با سکنجبین جهت رفع فربهی مجرب و مانع عرق و حافظ قوت است و لهذا کشتی کیران آن را مستعمل دارند و آشامیدن آن با ماء العسل جهت ادرار طمث و بول و با سکنجبین و یا سرکه و یا هر دو باهم جهت اسقاط

جنین بقوت العین اکتحال آن با غسل جهت بیاض و قرحه و جلای آثار و سلاق مجرب و چون سوده بر جگر کوسفند و یا آهو پاشیده بر آتش بریان کنند و آبی که از آن برآید بر چشم کشند جهت رفع شبکوری نافع الاذن قطور آن در کوش جهت تسکین وجع آن و ثقل سامعه و با روغن زیت و با کل جهت التیام جراحت آن اعضاء الراس و غیرها بخور و دخان آن با عود هندی جهت رفع صداع و قطع زکام و بدستور بخور آن با شکر جهت قطع زکام و بواسیر و خشک کردانیدن ناصور و سنون آن جهت درد دندان و استحکام دندان متحرک و قروح لثه و ذرور آن جهت التیام جراحات و جوشانیده آن با روغن بادام به حدی که بقوام آید جهت شقاق هر عضو که باشد مجرب دانسته اند و بدستور در روغن کل جهت شقاقی که در گوشت دست و پا بهم رسد و با قطران جهت قوبا مجرب و فرزجه آن جهت اخراج جنین و در سائر افعال و خواص مانند کهربا است مضر کرده مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن یک درم بدل آن نصف وزن آن کهربا و ربع آن ساذج هندی است

ص: ۹۹۶

"سندیریطسی"

بفتح سین و سکون نون و کسر دال مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم طاء مهمله مشاله و سین مهمله در آخر لغت یونانی است بمعنی شبیه الحديد و بسریانی سمیقا کویند

"ماهیت ان

گیاهی است ربیعی و سه قسم می باشد قسمی برک آن شبیه برک بلوط و خشن و شاخهای آن مربع و بقدر شبری و در اطراف آن چیزی کردی و در آن تخمی سیاه و

منبت آن سنکلاخها و قسم دوم شاخهای آن بقدر دو ذرع و برک آن شبیه ببرک سرخس و کثیر العدد و از دو جانب شاخ روئیده و در انتهای شاخ آن شعبهای دراز و باریک و در اطراف آن چیزهای مستدیر و در آن تخمی شبیه بتخم چغندر و از آن مدورتر و صلب و قسم سوم را برک بزرگتر و شبیه ببرک کشنیز و شاخهای آن بقدر ۵۲۷ شبری و مائل بسپیدی و با اندک سرخی و ریزه و تخم آن باریک و تیره و مائل بسرخ و منبت این قریب بتاک انکور

"طبیعت آن

در دوم سرد و در سوم خشک و قسم آخر از همه قویتر

"افعال و خواص آن

ضماد برک تازه و یا ذرور خشک همه اقسام آن قاطع نرف الدم و قابض و جهت التیام قروح و رفع اورام و خنازیر شدید الاثر و حقنه و شراب آن جهت قرحة امعا و اسهال نافع و برک قسم سوم در التحام قروح مؤثرتر از اول و دوم"

"سنکسبویه"

بفتح سین و سکون نون و کسر کاف و فتح سین مهمله و ضم باء موحد و سکون واو و فتح یاء مثناه تحتانیه و ها لغت فارسی است معرب آن سنجسبویه است و بجیم بجای کاف و سکسبویه نیز آمده و کویند که بهندی آن را تخم چکوند و تخم پنوار نیز نامند و چکوند در حرف الجیم مذکور شد

ص: ۹۹۷

"ماهیت آن

دانه ایست بسیار صلب شبیه بسنک و املس و بزرک تر از دانه انکور و برنک ماش و بقدر آن و مربع شکل و کویا دو طرف آن را بریده اند و این بسبب اتصال دانه‌های آن است بهم و در غلافی طولانی مانند غلاف تخم ترب و لوبیا می باشد

"طبیعت آن

کرم و خشک در سوم

"افعال و خواص آن

طلا و ضماد آن با سرکه جهت اورام خبیثه و امراض جلدیه مانند کلف و نمش و جرب و حکه و جذام و قوبا و برص و بهق و آثار جلد نافع با تکرار عمل و آشامیدن نقوع آن بتنهائی و یا با برک حنا و شاهتره و کوکرد زرد صافی هریک بقدر مناسب جهت امراض مذکوره و ضیق النفس و امراض سوداویه و صفراویه و دمویۀ فاسده زیرا که آن را مصلح دم فاسد و سائر اخلاط دانسته اند و نیز آن را مفرح گفته اند و اقوال دیگر مانند آنکه صاحب تذکرۀ عباس دانه سپستان و صاحب شفاء الاسقام و غیره اثلث دانسته اند و همه شاید خلاف واقع باشد و گفته اند که خوردن آن جائز نیست"

"سنگهارا"

بکسر سین و اشمام نون و سکون کاف فارسی و اشمام ها و الف و فتح راء هندی چهار نقطه از فوق و الف لغت هندی است و کویند بکیلاتی جیلان و جیلام نامند و در انجا نیز بهم می رسد

"ماهیت آن

ثمر نبات هندی است و نبات آن در آب ایستاده می روید مانند غدیرها در ایام بارش که برسات و برشکال نیز نامند و در آن ایام بسیار می شود و در ایام دیگر کمتر و خاردار و برک آن کوچک و مدور خیاره دار و ثمر آن مثلث و پوست آن خاردار بر هر گوشه خاری و مغز آن سفید و شیرین با نفاهت خام و نازک آن لذیذ و پخته آن صلب و خشک آن بسیار صلب خام نازک آن را مقشر نموده این قسم می خورند و پخته خشک آن را خیسانیده بریان کرده می خورند و نرم و نیم صلب آن را در آب جوش نموده می خورند و بعضی در اندک روغنی نیز بریان می کنند و صلب خشک آن را آرد نموده قدری از آن را با شکر یا آب سرد می آشامند بجهت انجماد منی و رفع سرعت انزال و جریان آن و حبس بطن و نیز از آن حلویات می سازند و پوست آن در خامی سبز با کمودت و خشک آن سیاه و مستعمل مغز ثمر آن است

ص: ۹۹۸

"طبیعت تر و تازه نارس آن

سرد و تر و خشک آن سرد و خشک و با قوت تریاقیت

"افعال و خواص آن

مقوی باه محرورین و سرفه و تپ حار صفراوی و دموی و دق و اسهال الدم و سنک کرده و مثانه و سوزش دل و بیهوشی و تشنگی و خشکی حلق و سکر و خمار را نافع و کرسنگی در محرورین بیفزاید و علت های دل را دفع کند و نقاهت و لاغری بدن زائل کند و ناصور مقعده را نافع و مضر مبرودین و ثقیل و دیرهضم و مولد سدد خصوص پخته صلب و خشک آن

"سنگهیا"

بکسر سین و سکون نون و کسر کاف و خفای ها و فتح یا و الف لغت هندی است

"ماهیت آن

بیخی است سمی در لون و بهیأت شبیه بشاخ آهو بره منبت آن کوهستان کید در پررت که میان هند و خطا واقع است و آن انواع می باشد از قوی القوت و ضعیف القوت و متوسط قوی القوت آن اعلا است و گفته اند بمرتبۀ قوت سمیت آن قوی است که اگر لمس آن

۵۲۸ کنند و بدن عرق آلود رسد و یا بر زبان رسانند در ساعت هلاک سازد بسبب سرعت نفوذ و رسیدن اثر سمیت آن بقلب و افساد روح قلبی و سائر ارواح بمشارکت یا بفرار و توجه ارواح و قوی تمامی بمبدا و بنوع خود که قلب است و در آن مختص و فاسد و فانی شدن و گفته اند حکمای هند امتحان قوت آن را بدان کنند که بر شاخ کاو شیردار تعلیق می نمایند و شیر آن را می دوشند و اگر بجای شیر خون برآید قوی است و الا ضعیف و از علامت ظاهری قوی آن آنست که سیاه براق صلب باشد و یا آنکه اندرون آن مائل بسرخی تیره و یا سفید تیره و یا مائل بزردی و بر روئی آن نقاط مانند طلق مسحوق و یا کافور مسحوق پاشیده باشند و سرخ آن اقوی از زرد و زرد از سفید و سیاه از همه و این کم یاب است و یحتمل که قرون السنبل عبارت ازین باشد و هلهل که هلاهل نیز نامند صمغ آن و بعضی گویند صمغ بچهناک است که نوعی از بیش و در بیش مذکور شد

ص: ۹۹۹

"سنور"

بکسر سین و فتح نون مشدده و سکون واو و راء مهمله و هره نیز لغت عربی است
بفارسی کربه و بترکی پشیک و بهندی نر آن را پلاو و ماده آن را بلی نامند

"ماهیت آن

حیوانی است اهلی و وحشی و مائی و اهلی آن مانوس ترین حیوانات ظاهر الجسد و
بالوان مختلف از یکرنگ سفید و سیاه و حنائی و غیرها و ابلق ازینها می باشد و مائی
آن را بهندی اودبلاو کویند و از پوست آن پوستین می سازند و سنور را در ممالک
فرنک و غیرها اصناف و اقسام بسیار می باشد و بهیآت مختلف و در کابل نیز قسم
خوب که پشم آن بسیار بلند می شود و سفید و ابلق و جوزی رنگ می باشد

"طبیعت اهلی آن

در دوم کرم و رطوبت بران غالب

"افعال و خواص گوشت آن

موافق پیران و مرطوبین و اوجاع مفاصل رطب و صاحبان نقرس و فتق و مسخن کرده و
بواسیر و درد پشت را سودمند و پوستین آن کرم و خشک پوشیدن آن مسخن بدن
خصوص از سنور مائی که پشم آن بلندتر و نرم تر می باشد و همچنین از اهلی پشم بلند
آن و طلای محرق آن بتمامه در کوزه در تنور و یا در تون حمام که خاکستر شود با
سرکه جهت شقاق انکشتان دست و پای بیعدیل که با پر مرغی بمالند و سرکین آن
شدید الحرارة طلای آن با روغن کل سرخ در روز نوبه تپ غب و مانع آن و حمول و
بخور آن مسقط مشیمه و ضماد گوشت تازه آن دافع نقرس و قدید مسحوق آن جاذب
پیکان و خار از بدن و جهت جبر استخوان شکسته نافع و مجاورت نفس آن و خوردن
گوشت آن موجب هزال و سل مهریارس کوید مغز سر آن با آب جرجیر شربا جهت

تقطیر البول و درد کرده و سعوط زهره سنور سیاه با روغن زنبق جهت لقوه و سیاه کردن موی مؤثر و اکتحال آن در حین ولادت کویند در شب تیزبین می شوند و نیم درم آن با روغن زیت جهت لقوه و با نمک کوفته جراحات کهنه را مفید و طحال کربه سیاه و تعلیق آن بر زن مستحاضه حبس خون آن نماید و ارسطو سعوط خصیه آن را جهت جذام بغایت نافع دانسته و وحشی آن بزرگتر از اهلی و اکثر زجاجی رنک و کم موتر و در جمیع افعال قویتر از اهلی و در دوم کرم و خشک

ص: ۱۰۰۰

"افعال و خواص ان

بخور مغز سر آن جهت اسقاط نطفه مجرب دانسته اند و جلوس در طبیخ آن جهت درد کمر و نقرس نائب مناب طبیخ کفتار و خوردن گوشت اهلی آن بسبب رطوبت مزاج و خوردن قاذورات و اشیای کثیفه زبون و دیرهضم و مفسد بدن است و چون سنور کسی را بکزد خصوص وحشی آنکاه و جمع بسیار و سبزی در بدن بهم می رسد مداوای آن ضماد پیاز و فودنج بری است

"سنه متر"

بضم سین و فتح نون و ها و فتح میم و تاء هندیه و راء مهمله لغت هندی است بمعنی نخود طلائی رنک

"ماهیت

ان

از ادویه هندیه است و آن دانه ایست مثلث شکل ظاهر آن زرد و تیره طلائی و مزغب بزغب سفید و باطن آن سفید و پر از چیزی شبیه پشم و نبات آن از قبیل تخم و بیاره و بر مجاور خود پیچد و برک آن ریزه مثلث یعنی سه برک بهم پیوسته

۵۲۹ در یک ساق و کل آن کوچک زرد رنگ و ثمر آن در غلافی مثلث شکل و در هر غلافی سه دانه شبیه بدانه زعرور و مستعمل دانه آن

"طبیعت ان

در دوم کرم و خشک و با قوت مسهله

"افعال و خواص آن

آشامیدن چهار مثقال تا شش مثقال تخم نرم کوبیده آن به آب سرد مسهل بلغم خام و غلیظ محترق و مرار سوداوی و بواسیر را نافع آب سرد معین فعل آنست

"فصل السین المهمله مع الواو"

"سودانی"

بضم سین و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و کسر نون و یا لغت عربی است جمع آن سودانیات آمده کوبند سرد است و بفارسی دار کوردار بروسارج نیز و بشیرازی دارمک نامند

ص: ۱۰۰۱

"ماهیت ان

طائری است دم آن طولانی و عریض بقدر یک کف دست و خوراک آن ملخ و حشرات و انکور و گوشت آن بدان سبب بدبو و بهترین آن سبز رنگ منقار بلند آنست که باشجار منقار خود را بزند و کود نماید

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

بسیار مضر دماغ و صاحبان هزال است"

"سورنجان"

بضم سین و سکون واو و کسر راء مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و نون بهندی بربری و قسمی را پستهارمک نامند

"ماهیت ان

بیخی است شبیه بسیر صحرائی صنوبری شکل با اندک پهنی و سه نوع می باشد یکی ظاهر و باطن آن هر دو سفید و طعم آن شیرین و دوم ظاهر و باطن آن هر دو زرد مائل بتیرکی و سرخی و سوم ظاهر و باطن آن مائل بسیاهی و ظاهر آن تیره تر و تلخ طعم و بهترین آن نوع اول بالیده کرم ناخورده اندک صلب آنست که بدبو نباشد و این مستعمل در ادویه ماکوله و مشروبه از داخل است و دو نوع دیگر باسمیت خصوص سیاه آن و مستعمل از خارج نه داخل است زیرا که مهلک اند بخناق و برک آن شبیه برک کراث و از ان قویتر و ساق آن بقدر شبری و کل آن زرد و بفارسی شنبلید نامند

و شبیه بزنبق کوچکی و کل سیاه آن سرخ و منبت آن کوهها و قوت آن تا سی سال
باقی می ماند

"طبیعت آن

در سوم گرم و در دوم خشک و با رطوبت فضلیه و بزعم بعضی سفید آن در حرارت
معتدل

ص: ۱۰۰۲

"افعال و خواص آن

مسهل اقسام بلغم از اعضای بعیده و اقصای بدن و با قوت قابضه و مفتاح سدد و جاذب
اخلاط لزجه از عمق بدن خصوصا از مفاصل و رافع یرقان و سپرز و با صبر جهت عرق
النسا و نقرس مجرب و با زنجبیل و فلفل بغایت مبهی و جهت مفاصل بسیار مفید و
خوردن نیم درهم آن با زنجبیل و فودنج و زیره و همچنین با شیر تازه دوشیده و فانیذ تا
سه روز بغایت محرک باه و تریاق جمیع مفاصل است خصوصا در اوقات ریزش نوازل
و ضماد آن با زعفران و تخم مرغ در تسکین درد استخوان و تحلیل اورام صلبه و با
شراب جهت اوجاع مفاصل و با سرکه و آب حی العالم نیز مجرب و حمول آن با
روغن کهنه کوسفند و یا کاو جهت اسقاط دانه بواسیر و تسکین درد آن مجرب و
ذرور آن مجفف زخمهای کهنه مقدار شربت آن مفردا با زعفران یک درم و مرکبا با
ادویه نیم درم تا نیم مثقال بدل آن در اوجاع مفاصل بوزن آن حنا و نصف وزن آن مقل
مضر معده مضرت بسیار و مورث مغص و مضعف معده و جگر مصلح آن کثیرا و شکر
و زعفران و باید که در اوجاع مفاصل با هموزن آن زنجبیل و فلفل که معین و مقوی
فعل آنند استعمال کرده شود و بوئیدن کل آن مفتاح سده دماغی و محلل ریاح و درد

سربارد و رافع اذیت سمیت سیاه و سرخ آن اگر کسی خورده باشد قی فرمودن با شیر
 کاو تازه دوشیده و خوراندن فادزهرات است و حبوب و دوا و سفوفات و مطبوخات و
 معاجین سورنجان در قرابادین مذکور شد"

ص: ۱۰۰۳

"سوس"

بضم سین و سکون واو و سین مهمله بفارسی شیرازی مهک و بیخ آن را بیخ مهک و
 باصفهانی مرو و بترکی شیرین

۵۳۰ بان و بهندی ملهتی جیتهی مدومرتی نیز و بفرنگی کلیسر بزه نامند

"ماهیت ان

اسم نباتیست که در اکثر بلاد بهم می رسد و نبات آن بر روی زمین پهن می گردد و
 می چسپد بر آن و قریب بده ذرع دست را فرا می گیرد و بمکانی که بهم رسیده
 بدشواری از آن زائل می گردد و غلظت آن از یک انکشت تا بقدر یک قبضه دست و
 زیاده بران می باشد و برک آن شبیه ببرک مصطکی و کل آن ما بین حمرت و زرقت و
 اکثر زرد و بیخ آن بلند و پوست آن سیاه رنک و مغز آن زرد و دو قسم می باشد
 شیرین و تلخ و مستعمل بیخ شیرین آنست و لهذا آن را عرق السوس می نامند و مشهور
 است که باید پوست آن را مقشر نموده استعمال نمایند و در وجه آن گفته اند که مار
 آن را بسیار دوست می دارد و خود را بسیار بران می مالد جهت انسلاخ جلد و تقویت
 بدن و روشنائی چشم خود مانند رازیانه و نیز گفته اند که نه از آن جهت است بلکه از
 جهت حدت و زیادتی بیس آنست و تلخ آن غیر مستعمل جهت آنکه گفته اند با
 سمیت است و شیرین آن بعضی با اندک شیرینی و تلخی و قبوضت و بعضی شیرینی

آن غالب و بهترین آن شیرین کم ریشه زرد متوسط در غلظت و باریکی مصری آنست که در صعيد مصر می شود و بعد از آن عراقی پس شامی پس هر جا که خوب شود خواه آن بلاد باشد و خواه هند و خواه غیر آنکه شیرینی آن غالب و تلخی و قبوضت آن بسیار کم باشد و قوت آن تا ده سال باقی می ماند

ص: ۱۰۰۴

"طبیعت آن

کرم در دوم و خشک در اول و بعضی کرم در اول و بعضی معتدل در رطوبت و یبوست و بعضی سرد و خشک دانسته اند و قول اول اصح است و با رطوبت غرویه

"افعال و خواص

آن

منضج اخلاط غلیظه و مرکبه و مسکن تشنکی و التهاب معده خصوص نقوع آنکه نمالیده بنوشند و نرم کننده سینه و حلق و در تشنکی حادث از رطوبت چندان نفعی ندارد و مسهل رطوبات و غاسل اعضای باطنی و مقوی اعصاب و محلل ریاح و مدر بول و حیض و جهت ربو و خشونت سینه و سوزش آن و حلق و نکوئی آواز و ضیق النفس و علل رئه و کبد و مثانه و التهاب معده و حرقت بول و امراض دماغی و عصبانی و امراض طحال و بواسیر و تپهای کهنه و انواع سرفه مکر سرفه حادث از اخلاط غلیظه زجاجیه که ضعیف العمل است در آن و مداومت آشامیدن هر روز نیم درم از آن با ربع درم شکر و رازیانه جهت جلای مجاری بدن و نیکوئی رنک رخسار و طرد ریاح و نفخ و حمیات مزمنه و اکثر امراض مانند صداع و شقیقه و ظلمت بصر و باعث جلای آنست خصوص که از اول حمل تا اول سرطان بیاشامند و شیخ الرئیس در معالجات قولنج بارد

نوشته که آشامیدن چهار درم اصل السوس در آب سکینج و فراسیون و با ماء الجبن نافع است آن را واصل السوس بتنهائی نیز و مجرب است و قی نمودن بمطبوخ آن مخرج رطوبات است و اگر تمام دفع نکردد و چیزی بماند باسهال و یا بادرار دفع می کرداند و داخل کردن آن در مسهلات مطبوخه و همچنین در ادویۀ کبدیه سبک می باشد بر طبیعت و دافع ضرر آنها است بسبب لزوجت و غرویتی که دارد و اکتحال آن جهت جلای بیاض و تقویت باصره و رفع زردی آن و ضماد آن با عسل و با موم جهت داخس و با آب بهنکره که گیاه هندیست و در حرف البامع النون مذکور شد و یا با آب خالص جهت داء الثعلب با تکرار عمل مفید و ضماد برک تازه آن جهت دفع بدبوئی زیر بغل و میان انگشتان پا مجرب و چوب آن را ابن ماسویه و امین الدوله کرم و خشک تر از سائر اجزای آن دانسته اند و با قوت جالیه و قابضه و محلله و گفته اند که سیسارون عبارت از ان است و آتش آن تندتر از اخشاب دیگر و فی الواقع چنین است و در ایران شیشه کران سنک شیشه را کوبیده در کورها با آتش آن می کدازند و تخم آن را محمد بن احمد قویتر از سائر اجزای آن دانسته و یوحنا بن سراپیون گفته داخل معاجین باید نمود و در بصره و نواح آن از درخت سوس بعمل می آید و در جاهای دیگر بهم نمی رسد و مخصوص بدانجا است و کویند اصل السوس مضر بکرده و سپرز است و مصلح آن در کرده کثیرا

ص: ۱۰۰۵

۵۳۱ و در سپرز کل سرخ است مقدار شربت آن تا پنج درم بدل بیخ آن در اوجاع صدر بوزن آن کثیرا معجون با عقید انجیز و رب آنکه بیخ آن را مقشر نموده نیم کوفته و یا شق نموده در طول و در آب جوش دهند تا قوت آن تمام در آب باز داده شود پس مکرر صاف نموده که دردی در ان نماند جوش دهند تا غلیظ شود و مانند دوشاب منعقد گردد

"طبیعت ان

کرم و خشک در دوم

"افعال و خواص ان

در جمیع افعال بهتر از بیخ آن و دافع ضرر مسهلات و لذع ادویه است"

"سوسن"

بضم سین و سکون واو و فتح سین مهمله و نون و بفتح سین اول نیز آمده معرب از سوسانی سریانی است

"ماهیت ان

دو نوع می باشد بستانی و صحرائی و هریک از ان هر دو سفید و کبود می باشد و بستانی را بلاطینی ایربدی دومیسیتنکا و صحرائی را ایربدی سالومتیکا و نوع دیگر صحرائی را و تال ترا ایربدی سالوتنیکا و بفرنکی بستانی را اورا ایربس دومنسیکا و بریرا او را ایریس سلوسیر و سوسن زرد صحرائی را تمر کایس نامند و کویند سفید را سوسن آزاد نامند و ازرق را سوسن کبود و صحرائی الوان می باشد زرد و ازرق و ازرق را آسمان کونی که معرب آن آسمان جونی است و زرد را خطائی کویند و شاخ آن بلند می باشد و برکهای آن باریک بلند و بر بالای ساق آن شاخهای باریک سه و یا پنج و برانها کل آن و برکهای کل آن پنج عدد و بعد از شکفتن منحنی می گردد و نوع دیگر از صحرائی دیده شده در کتاب فرنکی که از بیخ آن دو ساق رسته و بر سر آن کل آن و برکهای آن نیز باریک و بلندتر از اول و بیخ آن کرهدار کج واج با ریشه کمی و بیخ اقسام آن کرهدار و با تدویر و طولانی سفید و خوش بو شبیه بوی بنفشه و لهذا عوام

آن را بیخ بنفشه نامند و مشهور بدان است و کل سفید آن با عطریت و قوی و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که غیر سوسن آزاد است جهت آنکه سوسن آزاد اسم فارسی زنبق است و کسانی که آن را سوسن آزاد گفته اشتباه است ایشان را جهت عدم فرق میان اقسام آن و ایرسایخ قسمی از سوسن کبود بری و جبلی است که آسمانحونی کویند و کل آن بسیار کوچک تر از سوسن کبود بستانی است و بیخ آن یک عدد و پهن و دراز و پر کره و بدانکه سوسن آزاد سوسن ایض است که زنبق نامند درین زمان و سوسن ایض را اطلاق بر سه قسم کل سوسن می نمایند اول بر سوسن بستانی معروف و سوسن بستانی دو قسم است یکی سفید خوش بو و دوم بنفسجی و این کمبوتر از انست و برکهای این نیز بلند و از صحرائی بلند تر و اندک عریضتر و بیخ آن مدور طولانی شبیه پیاز با ریشههای بسیار و زنبق در کتب قدما اسم یاسمین ایض است و روغن آن را روغن زنبق می گفتند و قسم سوم کل آن کوچکتر از آن و بوی آن کمتر و در روز چندان بوی ندارد و شب بسیار بویا می گردد و لهذا این را بفارسی کل شب بوی می نامند و شب انبوی نیز و بعربی کویند خزاما است بخا و زای معجمتین و در بلاد هند خصوص بنکاله کثیر الوجود است هرچند در اصل این اسم خیری بری است و لیکن درین زمان بر هر دو اطلاق می نمایند و بعضی شب بو را کل مریم می کویند و در سنبل نیز ذکر یافت

ص: ۱۰۰۶

"طبیعت ان

در اول کرم و در تری و خشکی معتدل و مرکب از حرارت محلله و ارضیه لطیفه و قوت مجففه و قابضه و کویند سفید بستانی کرم و خشک در دوم و بعضی در سوم گفته اند و بری آن از بستانی کرم تر و خشک تر

"افعال و خواص ان

جهت امراض رثه و وجع طحال و کبد و رحم و بواسیر و خنازیر و ادرار حیض و اندمال زخمها و رفع چرک آنها نافع و در رفع سموم ملذوعه و خصوص عقرب ضعیف تر از سائر اقسام و لهذا باید با چیزی که قوت جلای آن را زیاده کرداند مانند عسل استعمال نمایند و طلای آن با عسل جهت بهق و برص و جرب متقرح و قروح رطبه و با سرکه و یا با برک بنک و آرد کندم جهت تسکین اورام حاره انثین و سوختگی آب کرم و بدستور با آرد جو و شستن رو به آب آن جهت رفع کلف و نمش نافع و عصاره آنکه با خمس وزن آن سرکه و عسل در

۵۳۲ ظرف مس طبخ دهند تا بحد انعقاد رسد جالی و مجفف بی لذع و جهت جراحات اطراف عضل نافع و دهن آن مانند دهن ایرسا است در جمیع افعال و آشامیدن آن بقدر یک اوقیه و از طبیح آن نیز بهمان وزن مسهل و جهت ایلاوس صفاوی و امراض رحم و اخراج جنین و رفع مغص و اوجاع عصب مفید و بدستور تمریح و تدهین بدان و آشامیدن یک اوقیه و نیم آن مسهل و تریاق بیخ و کزبره و فطر و تمریح و تدهین بدان جهت تلین اعصاب و صلابت و برآمدگی رحم و آشامیدن لخم آن جهت ضرر هوام نافع و مضمضه بطبیخ بیخ آن جهت وجع دندان خصوصا بری آن و قطور آن در کوش جهت درد آن و آشامیدن آن جهت حدت ذهن و ضیق النفس و نفس الانتصاب و وجع حلقوم و غلظت و صلابت طحال و با ماء العسل جهت اسهال ماء اصفر و استسقا و جلای مثانه از رطوبات لزجه و تسکین عطش و خائیدن آن جهت رفع بدبوئی خمر و ضماد برک آن جهت کزیدن هوام و سوختگی آب کرم در حال نافع و بدستور بیخ آن و روغن بیخ آن جهت درد کوش و عصب و تدهین اعضا بدان خصوصا که بریان نموده و سائیده با روغن کل مخلوط نموده بمالند و ذرور بیخ خشک آن جهت ظفره و کوش زائد در اجفان و مطبوخ بیخ آن در روغن کل جهت سوختگی آتش و امراض

رحم شرابا و تدهینا و با سرکه در ظرف مس جهت قروح مزمنه و جراحات و استشمام کل آن مقوی و مفرح قلب و دماغ و محلل ریاح دماغی و ابخره آن و از زعفران قویتر است درین امر و لهذا جهت غشی بهتر از زعفران است برای آنکه انبساط آن قلیل و امساک آن بسیار است بخلاف زعفران که انبساط آن کثیر و امساک آن قلیل است و شراب آن جهت لسع جمیع هوام سمی نافع و صنفی از سوسن که در زیر درختان می روید و کل آن زرد و کوچک و بیخ آن بسطبری انکشتی و خوش بو و با تلخی و قویتر از سوسن سفید و کبود و ضعیف تر از ایرسا است و کل آن گرم تر از همه و با قوت قابضه خائیدن بیخ آن و مضمضه بطیخ آن جهت درد دندان و ضماد کل و برک آن جهت جراحات و ضماد مطبوخ آن با شراب جهت اورام بلغمیه و اورام فجه که جمع و پخته نکردد نافع و جمع و پخته کرداند و بغدادی گفته که این عدس المر است و ایرسا در حرف الالف ذکر یافت و جوارش و دهن و شراب آن در قرابادین مذکور شد و سوسن احمر دل بوس است"

ص: ۱۰۰۷

"سوفال"

بضم سین و سکون واو و فتح فا و لام

"ماهیت ان

ابو جریح گفته شکوفه و پوستهای غلیظ شبیه پوست درخت لسان العصافیر است

"طبیعت ان

گرم و خشک و با حدت و حلاوت و جهت درد مفاصل بارد نافع

"سولان"

بفتح سین و سکون واو و فتح لام و الف و نون لغت یونانی است

"ماهیت ان

بیخی است سرخ رنگ بشکل کرم از سقالبه و روم خیزد

"طبیعت ان

در چهارم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

حار و محرق جلد و سعوط یک حبه آن با آب چغندر جهت لقوه و طلای آن محلل اورام بارده و پراکنده کننده ریاح و بدستور بادهان و اکتحال آن جهت تحلیل ریاح غلیظه نافع و داخل اکتحال کرده می شود"

"سویق"

بفتح سین و کسر واو و سکون یاء مثناه تحتانیه و قاف بفارسی پست و ملخان و بترکی قادوت و بهندی ستو نامند

"ماهیت ان

اسم عربی آرد جمیع ماکولات است و بعرف اطبا مراد آرد بوداده آنها است و لیکن باید که بعد اعتدال بریان نمایند که نه خام باشد نه سوخته و بعد از بریان نمودن یک مرتبه به آب کرم و یک مرتبه به آب سرد بشویند پس خشک کرده آرد نمایند و

سویق جو و برنج و کندم جهت تسکین التهاب و تشنکی و تپهای حاره و امراض اطفال نافع است

"طبیعت ان

راجع بآن چیز است که از ان سازند و یوست بران غالب و از جو و کندم و برنج و نخود و کنار که نبق

ص: ۱۰۰۸

۵۳۳ نامند و سنجد که غبیر او سیب و قرع و حب الرمان و امثال اینها سازند و تبرید مغسول آنها زیاده از غیر مغسول و دستور غسل آن درینجا و در مقدمه نیز مذکور شد

"افعال و خواص آن

نیز بحسب آنچه از ان سازند مختلف باشد و سویق شعیر در تبرید و تجفیف رطوبات معده و تقویت آن و تسکین حرارت و قی صفراوی و غثیان و اسهال صفراوی خصوص که با آب انارین بسرشند و یا سفوف سازند و جهت صداع صفراوی و صداعی که از ارتفاع بخارات محترقه معده باشد و تپهای حاره نافع و چون از ان حسوی و یا عصیده سازند باقلیلی شیرینی و غذای اطفال از ان نمایند بدن ایشان را فربه کند مضر امزجه بارده و مشایخ و نفاخ مصلح آن قند و آب سرد و در مبرودین قلیلی رازیانه و کمون و یا جوارشات حاره سویق حنطه کرم مائل باعتدال و سریع الهضم و الانحدار و کثیر الغداتر و نفخ آن نیز کمتر از جو و مسکن حرارت و باید که با قند و یا شکر بیاشامند و سویق ارزین هر دو است و برای امزجه متوسطه نافع که با شیرینی بخورند و سویق نخود قریب بسویق کندم و مقوی باه و نفاخ و نیز باید که با شیرینی بخورند و سویق نبق که کنار نامند قریب بجو است و مسکن حرارت و التهاب معده و کبد و حابس اسهال

اما کثیر النفخ و سویق تفاح قی و غثیان صفرای و تشنکی را ساکن کرداند و معده را قوت دهد و شکم به بندد و سویق غیرا بدستور و سویق رمان و سویق خرنوب نیز اما قوت قبض این هر دو غالب و سرد و خشک اند و سویق قرع سرفه و درد سینه را که از گرمی باشد نافع و طبع را نرم دارد و سرد و تر است و همچنین سویق هر چیز خواه خوب باشد و خواه اثمار قریب است بدان در منافع و خواص و از اشیای بارده جهت امراض حاده و حمیات حاره حاده خصوص که از قبل معده باشد و جهت اسهالات برای آنکه اینها خالی از قبض و تغریه و لزوجتی نیستند و جایی که مطلوب قبض بطن و امساک نباشد باید که برای رفع آن بروغن حبه الخضرا و یا کردکان و یا زیت کهنه چرب نمایند و گفته اند تا ضرورت بسیار داعی نشود اسوقه را استعمال نمایند خصوص از اشیای قابضه حابسه که مسدد خالی از غایله و قولنج نیستند و اصلح همه و موافق تر برای معده عند الضرورت سویق شعیر و حنطه است اما شعیر جهت آنکه سردتر است برای تسکین التهاب و احداث خشکی بهتر و سویق حنطه برای تبرید و ترطیب جهت آنکه این در معده مکث می کند و آن بزودی می گذرد و مصلح سده آن با شکر و شیرینها استعمال نمودن و خوردن جوارشات مسهله است"

ص: ۱۰۰۹

"سویقیه"

بفتح سین و کسر واو و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر قاف و فتح یاء مشدده و ها

"ماهیت ان

شربتی است متخذ از ارز که آن را می کوبند و می پزند و باب طبخ می نمایند تا غلیظ گردد پس در آن آب انار و ماء العسل و شیرۀ مویز و شکر رقیق داخل نموده مکرر

برهم می زنند و بدارچینی و قرنفل و بسباسه خوش بو نموده در تابستان دو روز و در زمستان سه روز در آفتاب می گذارند پس استعمال می نمایند و گاه از جوز جندم و از نان خشک کوبیده و ذره نیز می سازند و از ارز با عسل بهتر است

"طبیعت ان

در سوم گرم و خشک

"افعال و خواص آن

قاطع بلغم خام از سینه و شش و مفتوح سده جگر و سپرز و جهت استسقا و یرقان و طحال و عسر البول و انهضام طعام و تقویت باه نافع مصدع و مبخر و آنچه از ذره سازند محرق اخلاط و از جو مسکن حرارت و تشنکی و سوزش معده و از کندم مولد قولنج و مصلح آن سکنجبین است

"فصل السین مع الهاء"

"سهجنه"

بفتح سین و خفای ها و سکون جیم و فتح نون و ها لغت هندی است و آن را سرکوه و سی کوه نیز نامند

"ماهیت ان

درخت هندی است که در بنکاله بافراط عظیم می شود و از ان شاخها برآمده و زیر هر شاخی شاخهای باریک و بران شاخها نیز

۵۳۴ شاخهای باریک آویزان مانند خوشه و بر هر شاخ باریکی برکهای ریزه صنوبری شکل بسیار مزدوج مقابل یکدیگر رسته سه قسم می باشد بحسب کل زرد و سفید و سرخ و کل آن بیشتر ریزه سفید مائل بزردی و بعد از اتمام کل فیلهای باریک بلند بمقدار دو شبر برمی آید که ثمر آن است و در جوف آنها تخمهای سفید سه پهلو و اهل هند کل و فتیله و ثمر آن را در خامی با ماهی بروغن سرشف پخته می خورند در قلايا و غیرها و از تنه درخت آن نیز صمغی برمی آید شبیه بصمغ عربی

ص: ۱۰۱۰

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص ان

سریع التاثير و دافع بلغم و علتهاى دهان و محلل اورام و رافع کرانی بدن و مقوی قوت باصره و روشنائی آن و مشهی طعام و زیاده کننده صفرا و کل آن بهتر از برک آن و دافع ریاح و سودا و صفرا و مدر بول و غایط و سریع الهضم و آشامیدن عصاره بیخ تازه آن با شیر کاو جهت رفع حبس البول و تفتیت سنک مthane و اشتهاى طعام و عصاره عروق آنکه در زیر زمین است مقدار دو مثقال صبح ناشتا جهت ضیق النفس بارد رطب و ربو مجرب گفته اند اما باید که بالای آن یک دو لقمه نان میده با روغن بخورند و ضماد بیخ آن جهت تسکین اوجاع بارده و تحلیل اورام مفید و لیکن مفرح جلد است و مخلل ثمر خام آن یعنی جوش داده و پخته در سرکه پرورده آن با خردل لذید و مقوی هاضمه است و دافع بلاغم و رطوبات معده و کرم آن و کرم امعا و اهل هند در روغن سرشف مرتب می نمایند

"فصل السین المهمله مع الیاء المثناه التحتانیه"

"سینبل"

بکسر سین و سکون یاء مثناه تحتانیه و خفای نون و فتح باء موحده و لام

"ماهیت ان"

درختی است هندی بسیار عظیم و چوب آن شبیه بچوب انجیر سفید و سبک و برک
آن مانند برک جوز و از ان درازتر و کل آن سرخ تیره و بزرک شبیه بلاله بسیار بزرگی
و بیخ درخت کوچک آن شبیه بترب و شقاقل بزرگی و بسیار نازک و مغز آن سفید و
پوست آن نباتی رنک و ثمر آن مانند جوزه پنبه و در جوف آن پنبه بسیار نرمی و
درخت آن دو نوع می باشد خاردار و بی خار و خاردار آن را بهندی کانتی سینبل و
سانور کانتی نیز نامند و این در خواص بهتر از بیخار آنست و بیشتر مستعمل در ادویه بیخ
آنست و در وساید پنبه آن و در غلاف اسلحه و غیر آن چوب آن

ص: ۱۰۱۱

"طبیعت ان"

کرم و تر و با رطوبت فضلیه و بعضی خشک گفته اند

"افعال و"

خواص آن

کویند که چون بیخ درخت بکل نیامده آن را برآورند و بکارد چوبی ورق کرده در
سایه خشک نمایند و مانند صندل براده نموده با هموزن آن نبات سفید سفوف نمایند و

روزی مقدار یک درم تا دو درم تا چهل روز بخورند و از ترشی و بادی و جماع و
لبنیات پرهیز نمایند در تقویت باه و حرارت غریزی و تسمین بدن عجیب النفع و نیز
بجهت اسهال صفرای و دموی و سوزش اعضا و جریان منی و ودی و مذی و دمامل
و بثور و جذام و فساد خون و صفرا نافع است و پنبه آن هرگاه در کوش رود گرمی
کرداند

"سیو"

بلغت فرنکی نام گیاهی است خوش بو

"طبیعت ان

در سوم گرم و خشک

"افعال و خواص ان

جهت تفتیت سنک کرده و مثانه و ادرار بول و حیض شربا و جهت تحلیل اورام و
صلابات ضمادا نافع است

"سیسارون"

بکسر سین و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح سین و الف و ضم راء مهملتین و سکون واو
و نون لغت یونانیست

"ماهیت ان

دیسقوریدوس گفته بیخ نباتی است معروف و آن بیخ را چون جوش دهند خوش طعم
باشد و بعضی بیخ سوسن دانسته اند و این محض توهم است و ابن بیطار گفته که بعض

توهم نموده اند که آن قلقاس است و نیست چنین و رازی در حاوی نوشته که چنین تفسیر بخشب شونیز نموده و این بعید و اشتباهی است او را بالجمله از ادویة مجهوله الماهیت است

ص: ۱۰۱۲

۵۳۵

"طبیعت آن

کرم و خشک در دوم

"افعال و خواص آن

محلل و مقوی آشامیدن طبیخ بیخ آن جهت تقویت معده و اشتهای طعام و ادرار فرمودن بول مفید و مانع ضعف معده و اعضای باطنیه است

"سیسبان"

بفتح دو سین و سکون یاء مثناه تحتانیه و باء موحدۀ مفتوحه و الف و نون لغت عربی است و کویند بهند آن را کل انول نامند

"و در ماهیت ان

اختلافست صاحب منهاج و من تبع له آن را حب الفقد دانسته اند که بزر فنجنکشت باشد و بعضی گفته اند که ثمر اثل است و اصلی ندارد و بعضی نوشته درختی است بقامت دو ذرع تا چهار ذرع بحسب اماکن و غیر سبسان بیاء موحده بعد از سین اول است که ذکر یافت و این عریض الورق و باریک و بر روی هم پیچیده می باشد و کل

آن زرد و بسیار خوش منظر و در خوشه و ثمر آن بقدر حله و رنگ آن ما بین زردی و سیاهی و در باغات جهت خوش منظری غرس می نمایند و این اقرب بصواب و انول هندی مشابه این است

"طبیعت ان

مائل بکرمی و در دوم خشک و در دوم گرم و تر نیز گفته اند

"افعال و خواص ان

مقوی و مدبغ معده و حابس اسهال مزمن و نفث الدم و دافع سپرز و با شیر تریاق سموم و ضماد آن محلل طحال و پاشیدن آن مانع تولد کیک و کویند پوشیدن انکشتی آن روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب در انکشت خنصر بالخاصیه مورث جاه و قبول در نظرها مصدع محرور المزاج مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن باد آورد است و اهل هند ضماد برک بری آن را جهت سرطان مجرب گفته اند

ص: ۱۰۱۳

"سیبیا"

بکسر سین و سکون یا و فتح سین مهمله و باء موحده و الف و سیبیا بکسر سین و سکون یا و کسر باء موحده و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف نیز آمده بعربی لسان البحر و بفرنکی شپیه و اهل سواحل مغرب قنطه و بعضی دمیا نامند باسم هر ماهی صدفی

"ماهیت ان

نوع ماهی است که در بحر قلزم و بحیره طبریه بسیار بهم می رسد شبیه بسرطان ظاهر آن صدفی و باطن آن حجری و در جوف آن رطوبتی سیاه مانند مداد که از آن کتابت توان نمود و اطفال عرب بآن کتابت و مشق می نمایند و ازین جهت آن را بفارسی ماهی مرکب نامند

"طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

بطی الهضم و ملین بطن خصوص حوصله آن و رطوبت آن بسیار کرم و طلای آن جهت داء الثعلب و بهق و نمش و جرب و خاکستر استخوان محرق آن جالی آثار و جهت امراض پلک چشم و با نمک مکلس جهت بیاض چشم حیوانات و سنون آن جهت جلای دندان و ذرور آن جهت تجفیف زخمها نافع و چون از استخوان آن میلی سازند و جفنی را که خشونت داشته باشد بدان حک نمایند زائل سازد و حکیم عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که آن ماهی در هر ماهی یک مرتبه تخم می دهد و بچه برمیآورد و زیاده از دو سال عمر آن نمی باشد آشامیدن بیضه آن بجهت اخراج سنک کرده و مئانه بسیار نافع و اگر در چراغی از سیاهی آن برافروزند در خانه دیگر که در ان چراغ نباشد هر کس که نشسته باشد در اطراف آن خانه کردی مشاهده می نماید و نوشته که از کتاب مصور فرنکی نقل نموده شد "

ص: ۱۰۱۴

"سیلان"

بفتح سین و یا و لام و الف و نون

"ماهیت آن

اسم عربی عصاره خرما است که بدون طبخ در آفتاب غلیظ گردانند و دبس اعم از انست و در دبس نیز مذکور شد

"طبیعت آن

در دوم کرم و خشک و الطف از دبس مطبوخ و غلظت این از آن کمتر است

"افعال و خواص آن

قریب بتمر است منضج و محلل و مرقق طبیعت و جالی ما فی المعده و امعا از بلاغم و مقوی کبد بارد و باه و منعظ و زیاده کننده روح کبدی و صالح الغذاء و سریع الاستحاله بصفرا و محرق خون و مفسد لون اکثار خوردن آن مضر محرورین و مسدد بخلاف رطب که مسدد نیست مصلح آن میوه های ترش و چاشنی دار

۵۳۶ و بر بالای آن چیزهای چرب خوردن و آنچه بر آتش بعمل آورده باشند بطی الهضم و قلیل التسدید است

"سیسالیوس"

بکسر سین و سکون یا و فتح سین مهمله ثانیه و الف و کسر لام و فتح یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و سین مهمله در آخر لغت یونانی است بفارسی کاشم رومی نامند و بغدادی گفته که غیر کاشم است و غلط کرده کسی که کاشم دانسته و شیخ الرئیس در مبحث استسقا گفته که انجدان رومی است و آن را ساسالیوس و سیسالی نیز نامند بالجمله از

ادویه است که در ماهیت آن اختلاف است اصح اقوال آنست که نباتی است و چهار قسم می باشد یکی شبیه برازیانه و از آن قویتر و قبه آن شبیه بقبه شبت و ثمر آن از انجدان که کوله پر نامند درازتر و تندطعم و بیخ آن زیاده بر شبری و با عطریت و در افعال از سائر اجزای آن قویتر و دوم برک آن شبیه ببلاب کبیر و از آن درازتر و قبه آن مثل قبه شبت و تخم آن سیاه شبیه بکندم و بزرگتر از آن و تندتر و خوشبوتر از قسم اول و در افعال تخم آن قویتر از سائر اجزا و سوم برک آن شبیه ببرک زیتون و و درشت تر و ساق آن درازتر از قسم اول و قبه این بزرک تر و ثمر آن عریضتر و بزرگتر و فربه و خوش بو و قوت این از قسم اول قویتر و از دوم ضعیف تر و چهارم نبات آن شبیه بانجدان و ثمر آن سفیدتر از آن و مستدیر و درازتر و قریب با آنکه دو طبقه باشد و با عطریت و تندی و چون مقشر کنند از آن تخمی درازتر از رازیانه و مائل بسبزی و در طعم شبیه بترنج ظاهر گردد و مستعمل بیشتر این قسم است و مقشر آن

ص: ۱۰۱۵

"طبیعت همه اقسام آن

گرم و خشک در دوم

"افعال و خواص آن

محلل و ملطف و مسکن دردهای باطنی و مفتاح سدد و مقوی معده و مدر بول و حیض و جهت صرع و عسر نفس و تقویت هاضمه و رفع ریاح و تقویت باه و تقطیر البول و اخراج جنین و درد رحم و اذابه بلغم منجمد و یک مثقال آن با فلفل و شراب جهت رفع مضرت هوای سرد و مداومت نه قیراط آن با میفختج تا ده روز جهت درد کرده و لعوق بیخ قسم اخیر آن با عسل جهت رفع فضول سینه و سل کهنه و امراض کرده و

مثانه نافع مضر محرورین مصلح آن کثیرا و اکثر آن مضر جگر و مصلح آن زرشک
مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن انجدان است

"سیسنبر"

بدو سین مهمله اول مکسور و دوم مفتوح و در میان هر دو یاء مثناه تحتانیه ساکنه و
سکون نون و فتح باء موحده و راء مهمله در آخر و سوسنبر بضم سین اول و سکون واو
نیز آمده اسم فارسی نام است و بفارسی نیز سه سنبل و سی سنبل و بلاطینی و سربیلیم و
عربی نام الملک نامند و دیسقوریدوس گفته که بعضی آن را زفلس کویند و از فلس
نام است و آن را نام از جهت سطوع رائحه و تندی بوی آن نامند و بغدادی غیر نام
دانسته

"ماهیت ان"

نباتی است از قبیل ریحان و ما بین نعناع و فودنج بری و بستانی می باشد بری آن را
ذباب نامند و برک آن مانند برک سداب و قویتر از بستانی آن شبیه بنعناع و از ان
سفیدتر و خوشبوتر و برک آن عریضتر و کل آن سفید مائل بسرخ و تخم آن ریزه تر
از تخم ریحان و منابت آن اراضی مکشوفه کثیره الشمس است

ص: ۱۰۱۶

"طبیعت ان"

کرم و خشک در سوم و نیز در آخر دوم کرم و در اول آن خشک گفته اند

"افعال و خواص ان"

مفرح و مفتوح و مقوی احشا و روح دماغی و قلبی و با قوت تریاقیه و رافع عفونات و مدر بول و حیض و مخرج کرم شکم و جنین مرده و محلل ریاح شرابا و جلوسا و با شراب جهت تسکین قی و غثیان و جهت درد سر خصوصا با سرکه و روغن کل ضمادا و جهت امراض بلغمی و درد سینه و معده و ورم جگر و سپرز و با غسل جهت کزیدن عقرب و با سکنجبین جهت کزیدن زنبور مجرب شرابا و ضمادا و طبیح آن جهت فواق و مغص و تقطیر البول و تفتیت سنک مٹانه و درد رحم و رفع قمل و عرق بدبو شرابا و ضمادا و با سرکه جهت قی الدم شرابا نافع و بدستور تخم آن جهت امراض مذکوره

۵۳۷ و حمل آن نیکوکننده بوی رحم و بوئیدن آن مثیر و محرک مواد دماغی مضر رئه مصلح آن کثیرا مقدار شربت از خشک آن یک مثقال بدل آن مرزنجوش و بادروج و روغن آنکه آب آن را با روغن کنجد طبخ نمایند تا آب رفته روغن بماند و یا آنکه کل آن را در روغن اندازند و در آفتاب گذارند مانند روغن کل بابونه و تبدیل نمایند مکررا جهت تفتیح سده دماغی و منخرین و تحلیل مواد و تقویت اعضا و موی سر و خوش بوئی آن موثر و بی عدیل است

"باب سیزدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها شین معجمه است"

"فصل الشین مع الالف"

"شادنج"

ص: ۱۰۱۷

بفتح شین و الف و بفتح دال مهمله و نون و جیم در آخر معرب از شادنه فارسی است و بسین مهمله نیز آمده و عبری حجر الدم نامند جهت آنکه حابس دم است و یا آنکه

رنک آن بعد سودن برنک خون سرخ می باشد و حجر الطور نیز نامند جهت آنکه از جبل الطور می آورند و حجر هندی نیز جهت آنکه در هند نیز بهم می رسد

"ماهیت ان

سنکی است سریع التفتیت عدسی شکل و جاورسی شکل نیز و بالوان مختلفه و بانواع متکثره می باشد سرخ و زرد و سفید و خاکستری تیره مائل بسیاهی و خشخاشی سرخ و زرد با نقطهای ابلق و بهترین همه سرخ عدسی شکل آن است که مصری نامند سریع التفتیت و مکسور آن نیز سرخ باشد و زبون ترین همه خاکستری رنک تیره آنست که هندی کویند و همه این انواع معدنی می باشد و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که فقیر همه آنها را مشاهده کرده و تجربه نموده و سفید را در فیروزه کوه و سرخ و زرد و ابلق را در حوالی جوار ری و هندی را در جبال قزوین و مصنوع نیز می باشد از مقناطیس محرق و این سیاه و زودشکن تر از معدنی است و در جمیع افعال مانند معدنی بخلاف مصنوع از حجر الحار محرق که اغبر ثقیل الوزن می باشد

"طبیعت مغسول ان

در آخر اول سرد و در دوم خشک و غیر مغسول آن در اول سرد و در آخر دوم خشک و بعضی در دوم سرد و در سوم خشک و بعضی در سوم گرم و خشک نیز گفته اند و مستعمل مغسول آن است و قوت آن تا بیست سال باقی می ماند

ص: ۱۰۱۸

"افعال و خواص آن

مجفف و رادع و قابض بی لذع و خاتم و مدمل قروح و مقوی عصب و عضل و قوت باصره و حابس سیلان خون اعضای ظاهری و باطنی و آشامیدن آن با آب انارین و امثال آن جهت نفث الدم و با شراب جهت عسر البول و سیلان حیض دائم و ادرار منی و با ادویۀ مناسبه جهت اسهال دموی و قرحۀ امعا و زحیر و سل و اکتحال آن با شیر دختران و سفیدۀ تخم مرغ و امثال آن جهت رمد و دمعه و سلاق و سوزش پلک چشم و قرحه و جرب و حکۀ حار و با آب حلبه جهت امراض بلغمی غلیظۀ چشم و با آب خالص جهت خشونت اجفان بی ورم و چون از ان شافه سازند و با اقاویا بیامیزند و در چشم کشند جهت امراض چشم و جرب نافع و ذرور غیر مغسول آن جهت دفع گوشت زائد جراحات و رویانیدن گوشت صالح مجرب و بدستور قطور سائیدۀ آن با آب که غلیظ باشد و با کشنیز و مانند آن جهت بثور و قروح حاره و مزمنه و جراحات مزمنه و جراحت مقعده و رحم و قضیب و اعضای عصبانی ببعديل و طلای آن جهت حمره و سوختکی آتش مقدار شربت آن از یک دانک تا نیم مثقال مضر مثانه مصلح آن کثیرا بدل آن حجر مقناطیس سوخته و در ادویۀ عین حضض و یا روی سوخته نیم وزن آن و چهار دانک آن توتیا و در غیر آن دم الاخوین و طریقه غسل و اقراص و مرهم آن در قرابادین مذکور شد و عدسی بسیار صلب سرخ خشک تر از سائر اقسام و جهت قروح خصوص قروح سفلی و قروح حادث از سوختکی آتش و لهیب آن نافع و شادنج مصنوع مضر معده و احشا و مصلح آن عصارۀ زرشک است

ص: ۱۰۱۹

۵۳۸

"شاطل"

بفتح شین و الف و کسر طاء مهمله مشاله و لام در آخر و شاتل بتاء مثناه فوقانیه نیز
آمده بفارسی روشنک نامند

"ماهیت ان

دوائی است هندی شبیه بقطر خشک و بقدر باقلائی و بزرکتر و کوچکتر از ان نیز و با
تلخی و پوست آن بسیار چین دار ما بین سیاهی و سرخی و املس و آنچه بعضی گفته
اند که عروقی است خشن پر کره مانند باقلا اصلی ندارد و کویند که از ترکستان نیز
آوردند و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که در قریه کره که از جامه شیراز است نیز می
باشد

"طبیعت ان

کرم و خشک در سوم

"افعال و خواص ان

مسهل قوی اخلاط غلیظه متشبت در مفاصل و اعصاب و کیموسات محترقه و جهت
فالج و لقوه و رعشه و صرع و امراض بارده دماغی حادث از رطوبات غلیظه نافع و از
جمله اجزای معجون نجاح است و مقدار شربت آن نیم مثقال با هموزن آن نبات که با
آب کرم بیاشامند مورث درد سر مصلح آن فواکه بارده است"

"شارف"

بفتح شین و الف و راء مهمله و فا

"ماهیت ان

کویند اسم هندی است بیخی شبیه بتربد و طعم آن بی حدت و ذی مقراطیس کوید
طبیعت آن در اول کرم و خشک

"افعال و خواص ان

مسهل بلغم مائی و جهت امراض بارده نافع و کویند آن را بهندی بدھا را بکسر باء
موحده و فتح دال مهمله و خفای ها و الف و فتح راء مهمله و الف نامند طعم آن تلخ و
ملین طبع و مقوی باه و دافع سودا و بلغم و خون و جهت اورام اعضا و امراض بارده و
سیلان منی مفید"

ص: ۱۰۲۰

"شاهتره"

بفتح شین و الف و کسر ها و فتح تاء مثناه فوقانیه و راء مهمله و ها لغت فارسی است
معرب آن شاهترج است و معنی آن سلطان البقول و بعربی بقله الملك و یونانی
قیاسوسی بمعنی دخانی و قفتص نیز و بهندی پت پاپره بمعنی بقله نافعہ برای مره صفرا
و کت پاپره نیز نامند و در طب قدیم فلاحان و شام آن را شجره الدم می نامند جهت
آنکه صاف کننده خون است بالخاصیت

"ماهیت ان

گیاهی است معروف دو نوع می باشد یکی را برک ریزه شبیه بکشنیز و اندک
خاکستری رنگ و کل آن بنفش ریزه و دوم برک آن از ان عریضتر و سبز و کل آن
سفید و طعم هر دو نوع تلخ با اندک حدت و قبض و هر دو را کزبره الحمام نامند و
برک آن بهتر از سائر اجزای آن بهترین آن سبز تازه تلخ باندک تیزی و قبض آن است

"طبیعت ان

مرکب القوی و در حرارت معتدل و در دوم خشک و کونیند در دوم کرم است و شیخ
الرئیس در اول سرد گفته

"افعال و خواص

ان

مفتح سده کبد و طحال و مقوی کبد و معده و مدبغ آن و مسهل اخلاط ثلثه خصوصا
سودا و دافع مره صفرا و سودای محترقه بیول و صاف کننده خون و مدر بول و منبه
اشتها و خشک آن در تقویت معده قویتر و جهت تپهای کهنه و امراض سوداوی و بلغم
شور و تقویت بن دندان آن و با سرکه جهت قی صفراوی و غشیان بلغمی و تنقیه معده و
امعا از فضول محتبسه در ان و همچنین با ماء العسل و آب برک تازه آن با شکر و یا با
تمر هندی جهت تنقیه معده و امعا و تفتیح سده کبد و طحال و تقویت معده و رفع
یرقان و جرب و حکه و قوبا و ابریئه حادث از احتراق خون صفراوی عفن و یا بلغم عفن
و کسر حدت اخلاط محترقه مریه و سوداویه از سر و بدن و دفع آنها بیول و براز و
عرق آن یعنی ماء مقطر شاهتره بقرع و انبیق مانع اسهال جهت مفارقت نمودن جوهر
حار لطیف مفتح آن و اکتحال عصاره آن جهت تقویت باصره و منع ریختن اشک
بسیار و با صمغ عربی جهت منع روئیدن شعر منقلب که کنده باشند و مضمضه آن
جهت جراحت کام و زبان و حرارت آن و تنقیه لثه و استحکام آن و ضماد خشک آن
با حنا که در حمام استعمال نمایند جهت جرب و حکه مجرب و بدستور چون با آب
تازه آن بسرشند و بمالند و شستن سر و ریش با آب منقوع آن جهت رفع قمل و صئبان
که رشک باشد و ابریه نافع و بدستور شستن با آب مطبوخ آن و ابن ماسویه ضماد تازه
آن را جهت کزیدن زنبور بسیار موثر دانسته اند و صاحب شفاء الاسنام گفته بهترین

ص: ۱۰۲۱

۵۳۹ آن برک تازه آن است و نوشته که استاد من گفت ندیدم من که شاهتره بتنهائی
 تلین طبیعت کند چه جای اسهال و نه تقویت قلب بل ضعف آن دیده شده و تخم آن
 معتدل الحرارة و در افعال محمد بن احمد و جالینوس قویتر از سائر اجزای آن دانسته
 اند و گویند شاهتره مضر رئه است و مصلح آن کاسنی مقدار شربت از جرم آن سه درم
 تا پنج درم و از آب آن از سی مثقال تا شصت مثقال با آب نقوع هلیله زرد مطیب بشکر
 و در مطبوخ پنج درم تا ده درم و از تخم آن تا پنج درم بدل آن نصف وزن آن سنا و
 دو ثلث آن هلیله زرد و گفته اند که استعمال آن با هلیله زرد اولی است جهت آنکه
 مضر طحال است و هلیله مصلح آن است و عصاره برک آن را باید صاف ناکرده
 استعمال نمایند و قسمی از گیاه می باشد در نبات شبیه بدان و از آن بسیار تیره تر و برک
 آن باریکتر شبیه بافستین و ساق آن استاده و کل آن مائل بسیاهی و مجتمع و عروق آن
 لطیف و تلخی و قبضی ندارد بلکه بی مزه و بدبو و قاتل کاو است چون آن را بچرد و
 غیر مستعمل زیرا که غیر شاهتره است

"شاهسقرم"

بفتح شین و الف و فتح ها و کسر ها نیز آمده و سکون سین مهمله و فتح فا و راء مهمله
 و میم معرب شاهسپریم فارسی است بمعنی سلطان الریاحین و نیز بفارسی نازبو معروف
 بریحان مطلق است و بفرنکی اسمیم و قسمی که برک آن بزرک است اسمیم ماکنوم
 یعنی برک بزرک و قسمی که برک آن ریزه است اسمیم باروم یعنی برک کوچک و
 بهندی تلسی نامند و بعضی غیر تلسی دانسته اند

ص: ۱۰۲۲

"ماهیت آن

ریحان سبز مائل بزردی ریزه تر برک است و قسمی بزرک برک سبز تیره صاحب اختیارات بدیعی نوشته که حبک کرمانی است و بهترین آن سعتری بود که کرمانی نامند و ریحان یزدی نیز

"طبیعت آن

در اول گرم و در دوم خشک

"افعال و خواص آن

مفتح سده دماغی و محلل اورام جمیع اعضا و جهت خفقان و ضعف معده و ریاح غلیظه و عصاره آن با شکر جهت رفع درد سینه و ربو و سرفه و مضمضه و خائیدن آن جهت قلاع دهان و تر کرده آن با آب مبرد و مقوی اعضا و استشمام آن جهت درد سر محرورین و مسافرین و رفع وبا و کریزائیدن هوام و تخم آن مقاوم سموم و بالخاصیت معتدل جمیع امزجه و بدانکه اطبا کوبیدن تخم ریحان را در تراکیب منع نموده اند و همچنین بزر لسان الحمل را در ادویه زحیر جهت آنکه لعابیت آنها که مطلوب است زائل می گردد و لیکن کوبیده آن ضرر نمی رساند مانند کوبیده بزر قطونا و در تراکیب ادویه زحیر کوفته آن مستعمل است چنانچه صاحب کفایه منصوره و غیر آن نوشته اند که در کوفته آنها قوت قابضه زیاده می باشد خصوص تخم ریحان که کوفته آن با صمغ عربی در زحیر عجیب النفع است و مجرب و جوشانیده آن نیز مفید

"شاه صینی"

بفتح شین و الف و ها و کسر صاد مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر نون و یا

"ماهیت ان

عصاره جامد سیاه صفایحی است که برو شبیه بنقش خاتم نقشی باشد و از چین آورند و کویند که از هند و کویند آن عصاره حنای چینی است و کویند عصاره ریوند است و مولانا نفیس کرمانی نوشته که برک حنای چینی مسحوق معجون باخل است و بالجمله از ادویه مجهوله ماهیت است و بالوان مختلف می باشد بعضی برنک صندل سفید و بعضی مائل بسرخی و بعضی مائل بسیاهی و بعضی مائل بزردی و این بهترین همه و مستعمل و غیر تنزوی خطائی است

ص: ۱۰۲۳

"طبیعت ان

در سوم سرد و خشک

"افعال و

خواص ان

مجفف و قابض و طلای آن جهت صداع حار و با کلاب جهت اورام حاره و ابتدای فتق و ذرور آن جهت نرف الدم جراحات و آشامیدن آن معین بر بیداری و جهت صداع حار و منع صعود بخار بدماغ و جهت ضعف معده نافع

"شاهبانک"

و شابانک و غابانک نیز نامند

"در ماهیت ان

خلاف است بعضی کویند بنفسج الکلاب است که بعربی

۵۴۰ قسوه الکلاب نامند و بعضی جمسفرم بری و صاحب جامع و نواب مرحوم برنوف دانسته اند و نیز گفته اند که شجر ابراهیم کوچک است و نیز از قول غافقی نقل کرده که نوعی از قيصوم است و از قول صاحب حاوی که حب شبرم بری است و صاحب اختیارات بدیعی گفته که اینها همه خلاف است و محقق آنست که بنفسج الکلاب است که بشیرازی آن رانس سک کویند

"طبیعت ان

کرم و خشک است در دوم

"افعال و خواص ان

جهت صرع و آب رفتن از دهان خصوصا اطفال و تحلیل ریاح شکم ایشان و زخمها و قائم مقام مرزنجوش است

"شاض"

بفتح شین و الف و ضاد معجمه بزبان هندی ارهروتور نیز نامند

"ماهیت ان

حبی است از حبوب ماکوله معروفه مشهوره که در اکثر بلاد خصوص مازندران و هند و بنکاله و دکهن بهم می رسد بقدر نخود کوچکی و مدور اندک پهن و بر سر آن مانند دانه باقلا نشانی و در دکهن و بندر سورت و کجرات و عظیم آباد خوب و بالیده می شود

ص: ۱۰۲۴

"طبیعت ان

سرد و خشک در دوم گفته اند و شاید گرم و خشک باشد

"افعال و خواص آن

نفاخ و بطی الهضم و قلیل الغذاء و قابض و مبخر و جهت اسهال صفرآوی و ذرب و فساد

بلغم و خون و دفع زهر نافع دانسته اند

"فصل الشین المعجمه مع الباء الموحده"

"شب"

بکسر شین و فتح نیز آمده و باء موحده مشدده بفارسی ذمه و زاک سفید و بهندی
پهتکری بکسر باء فارسی و خفای ها و سکون تاء چهار نقطه مثناه فوقانیه و کسر کاف
و راء مهمله و یا نامند

"ماهیت ان

مائیتی است که مجتمع و منعقد می گردد و از اجزای عفنۀ ارضیه بسبب برودت انعقاد
غیر مستحکم یافته از جمله معادن اربعه غیر کامله الصورت است که عبارت از زاجات
و املاح و نوشادر و شوب باشند و آن چیزی است شبیه بزاج و باندک ترشی بخلاف
زاج که ترشی آن زیاده است و در اکثر افعال مانند زاج است و معادن آن یمن و مصر
و بلاد ارمنیه و کرجستان و اکثر بلاد است و اصناف آن را هفده بیان نموده اند و آنچه
موجود و مستعمل است این چهار صنف است یکی سفید شفاف مائل بزرردی و یابی

زردی و این را یمانی نامند و این ابی است که از معدن آنکه بلاد یمن است می چکد و منجمد می گردد و این بهترین اصناف است و صنف دوم سفید شفاف که در آن مطلق زردی نیست و این را زاج بلوری نامند و قطعهای این مربع و مکعب و مشقق می باشد و صنف سوم مائل باستداره و این را زاج مدحرج نامند و صنف چهارم ملمس آن نرم و زودشکن و با زهومت رائحه و این را زاج زفر نامند و سه صنف دیگر است که همه غیر مستعمل یکی زرد مستطیل و دوم سرخ رنگ غیر مضبوط الشكل و سوم سبز شبیه بزاج و شور مزه و دو صنف دیگر است که با سمیت است و غیر مستعمل یکی ازرق شفاف و دوم سیاه مائل بتیرکی

ص: ۱۰۲۵

"طبیعت

مجموع آن

در دوم کرم و در سوم خشک و در سوم کرم نیز گفته اند و بعضی سرد دانسته و اصلی ندارد

"افعال و خواص

آن

مجفف قوی و قاطع نرف الدم زخمها و زائل کننده کوشت زائد و التیام دهنده قروح و رافع چرک و زنک معادن و در صاف کردن آب و شراب سریع الاثر و شرب آن مانع قئ و غثیان و مقوی ماسکه و سعوط آن قاطع رعاف و قطور آب محلول آن جهت بیاض عین و غشاوه رقیقین با تکرار عمل نافع و قطور مطبوخ آن در زیت جهت رفع

کری و نشف رطوبات و وجع آن و وجع انشین مفید و اکتحال مکلس مسحوق با مروارید و شکر و پوست تخم مرغ و سرکین حردون اجزا متساوی جهت قلع بیاض عین مجرب و با مازو و سماق جهت دمعه و قمل و حمرة مزمنه و اورام و سطبری پلک چشم و قلع بثور لبنیه و سنون آن با فوفل جهت درد دندان و تقویت لثه و استحکام دندان متحرک و بدستور امساک آن بر دندان متحرک و با

۵۴۱ خاکستر بیخ کربن جهت قلاع و بدستور با عسل جهت قلاع و مضمضه بطبیخ آن با سرکه و عسل نیز و ذرور آن جهت ورم لثه و لہاہ نافع و بدستور طلای آن از بیرون و ضماد آن با روغن جهت اورام بلغمی و با ادویہ مناسبه جهت استسقای لحمی و تہیج و با برک آس جهت رفع بدبوئی زیر بغل و عرق آن و با نمک و مازو و کل سرخ و سرکه جهت منع قروح ساعیه و خبیثه و سعی تزاید آن و با آب کرم و با عسل جهت حکه و جرب متقرح و با عسل جهت رفع آثار و با عصارة عصى الراعی بر بناکوش جهت منع سیلان مواد از کوش و بهق و با دردی خل و عفص هر سه مساوی جهت اکلہ و طلای محلول آن در آب بر ناخن سفید شده و خارش انکشتان و داخس و شقاق عارض از سرما و پاشیدن آب محلول آن جهت سوختکی آتش و منع آبله آن مؤثر و با موم جهت داخس و با آب بر موی و بر بدن جهت رفع قمل و رشک و اذابہ لحم زائد در هر عضو که باشد و ذرور آن جهت رفع نرف الدم و حمل آن بتنهائی در پارچہ صوفی جهت رفع سیلان حیض و نشف رطوبات و اصلاح حال رحم و پیش از هنگام جماع مانع حمل و با قطران مسقط جنین با تکرار عمل و نفوخ آن در دهن افعی و بدستور قطور آن با آب دهن انسان کشنده آن و بخور آن در زیر جامه خواب کسی که بترسد و فزع نماید جهت ازاله آن مؤثر و گذاشتن آن در زیر جامه خواب مانع احتلام و رافع فزع در خواب مقدار شربت آن یک قیراط بدل آن نوشادر و کویند از خواص آن آنست که چون کسی را چشم بد رسد و شب را بخور کند اگر در آن قطعه ثقبه

بصورت چشم پیدا گردد و آن را در طرف قبله خانه آن شخص بگذارند چشم بد باهل آن خانه نرسد المضار آشامیدن یک درم آن بسیار مضر و محدث سرفه شدید و بیس بسیار و مضر رئه و کاه مؤدی بسل گردد و دو درم آن فی الفور کشنده و مداوای آن آشامیدن شیر تازه دوشیده و کره کاو و یاروغن کاو و شکر و فانیذ و قی کردن و میوه تر و تازه خوردن است

ص: ۱۰۲۶

"سبت"

بکسر شین و فتح باء موحد و تاء مثناه فوقانیه مشدده که بفارسی شوت و شود و بیونانی و انیتون و بهندی سواوسوی و تخم آن را بهندی والان خورد کویند

"ماهیت ان

گیاهی است معروف قائم بر یک ساق و شاخهای آن بسیار باریک شبیه برازیانه و برکهای آن ریزه و کل آن چتری و تخم آن ریزه تر از رازیانه و اندک پهن بشکل نصف دانه رازیانه در طول و گفته اند که اهل تجربه تصریح نموده اند که هر یک از رازیانه و سبت در بعضی اراضی منقلب بیکدیگر می شوند و قوت آن تا دو سال باقی می ماند و از ادویه کبار جلیله القدر و بهترین آن تازه خوشبوی شکفته آنست

"طبیعت ان

در آخر دوم کرم و در اول دوم خشک و گفته اند تر آن در آخر اول کرم و خشک آن در اول آن

"افعال و خواص آن

محلل و منضج و مفتوح سدد و هاضم و با تریاقیت و مسکن مغص و اوجاع بارده و مدر بول و حیض و جهت ربو و فواق امتلائی و ضعف معده و جگر و سپرز و سنک کرده و مثانه و قولنج و منع فساد اطعمه و امراض بلغمیه حادثه در سینه و معده و امراض آلات تناسل و آشامیدن آن با عسل جهت رفع سموم و اعانت برقی و اخراج اخلاط غلیظه از معده و نیز آشامیدن طبیخ تازه و خشک برک و تخم آن جهت پراکنده نمودن ریاح و تحلیل آنها از جمیع اقطار بدن و وجع ظهر و کرده و مثانه و ادرار بول و تسکین مغص و قطع غثیان که حادث از ایستادن طعام بر معده و جوشیدن آن باشد و فواق بلغمی امتلائی و طبخ کوشت با آن باعث اخراج وسخ و زفارت و زهومت آن و سرعت طبخ و نضج و انهضام آنست و چون شبت را سائیده با عسل طبخ دهند تا منعقد گردد بر معده لطوخ نمایند اسهال نماید باسانی و جلوس در طبیخ برک آن و بدستور تخم آن جهت امراض رحم و تحلیل ریاح کرده و مثانه و انشیان و قطور عصاره آن جهت امراض کوش مقدار شربت آن تا هشت درهم المضار مضر محرورین

ص: ۱۰۲۷

۵۴۲ مبخر و مغنی و مداومت اکل آن و آشامیدن طبیخ آن مضعف دماغ و بصر و معده و کرده و مثانه و مقل و مجفف منی و اکثر آن قاطع آن مصلح آن آب لیمو و سکنجین و آب غوره و ترشیا و در مبرودین قرنفل و دارچینی و عسل گفته اند بدل آن تخم آن و دهن آنکه عصاره برک تازه آن را با روغن زیتون بالمناصفه جوشانیده باشند و یا برک تازه آن را در روغن پرورده که مکرر تجدید نموده باشند ملطف و مسخن و جهت اعیاء و درد مفاصل و اعصاب و تلین صلابات و تهیج اطراف و رفع قشعیریه و لرزتها بغایت مؤثر و تخم آن کرم و تر و خشک تر در اطعمه و ترشیا جهت اصلاح معده و خوردن ترشی آن بعد از طعام مقی قوی و بدستور مضر محرورین و مغنی و اکثر آن مضعف دماغ و باصره و باه و مجفف منی و مصلح آن نیز ترشیا

است و تخم سوخته آن در سوم کرم و خشک و با عسل جهت امراض مقعده و بواسیر شربا و ضمادا و با رماد زجاج و عسل جهت تفتیت حصاه و عسر بول مجرب دانسته اند و ذرور آن مجفف قروح رطبه و پر چرک و جهت قرحة قضیب بی عدیل و ضماد مسحوق آن با عسل که در طبخ بحد انعقاد رسیده باشد بر مقعده باعث تلین طبع است

"شبرم"

بضم اول و سکون باء موحده و ضم راء مهمله و میم و بکسر اول و سوم نیز آمده و بیونانی سطوسا و بشیرازی کاو کشک و کانیطنوسک و طانیطومک نیز نامند جهت آنکه چون کاو بخورد می میرد و کوسفند را زیان ندارد

ص: ۱۰۲۸

"ماهیت ان"

نباتی است که در بوستانها و کشتزارها روید و ساق آن راست و با زغب و کره دار بقدر ذرعی شبیه به نی و شیردار و برک آن شبیه بطرخون و برک کاج و کل آن بنفش و دانه آن شبیه بعدس و مائل بسفیدی و زردی و بیخ آن سطر و پرشیر و قویتر از ثمر آن و ثمر آن قویتر از برک آن بهترین آن سرخرنک سبک وزن رقیق شبیه بیوست پیچیده است که از نصیبین و دیار دیگر آورند و بدترین آن تیره رنگ غلیظ سخت و آنچه از فارس آورند زبون و اقوال دیگر نیز در بیان ماهیت آن وارد است و آنچه بعد از شکستن در جوف آن مانند خیاطها باشد بسیار زبون قتال و غیر مستعمل بلکه استعمال مطلق آن بی احتیاج قوی مجوز نیست

"طبیعت ان"

در سوم کرم و در آخر دوم خشک و در دوم کرم و در سوم خشک نیز گفته اند و شیر آن تا چهارم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

از سموم قتاله و مسهل قوی بلغم و سودا و زردآب و با قوت قابضه و مفتاح دهن رکها و سدد و مدر اخلاط از عمق بدن و موافق معده بارد رطب و جهت استسقای زقی و قولنج و درد مفاصل نافع و ضماد آن جهت قوبا بیهیدیل مضر محرورین و ضعیف البنيه و معده و جکر و باه و مورث حمیات حاده و ضعف اشتها و محرق منی مقدار شربت آن تا یک دانک و بدل آن مازریون و یک مثقال آن قاتل بقی و کرب و غشی و خناق مداوای آن خوردن مسکه و روغن کاو و مرقه چرب است و نیم مثقال شیر آن کشنده و غیر مستعمل مصلح آن ناکوفته آن را در شیر خیسانیدن و سه مرتبه تبدیل نمودن که در هر مرتبه یک شبانه روز در شیر باشد پس در سایه خشک نموده با انیسون و مقل و کمون کرمانی و هلیله زرد و صبر و تربد و امثال اینها از ادویه مسهله معتدله استعمال نمودن است برای کسر حدت شبرم زیرا که آن بسیار حاد است پیش از اصلاح و بتنهایی جائز نیست استعمال آن و در معالجه قولنج که سبب آن ریاح غلیظه و بلغم باشد با مقل و سکینج و اشق و سرکین کرک حب ساخته بکار برند و در معالجه اورام و سدد و آب زرد که عبارت از استسقا است و غلبه بلغم و سودا در آب کاسنی و رازیانه و عنب الثعلب صاف کرده سه شبانروز خیسانیده پس در سایه خشک نموده با قدری نمک هندی و صبر و تربد و هلیله حب ساخته استعمال نمایند"

ص: ۱۰۲۹

"شبه"

بفتح شین و باء موحده و ها بفارسی روی توتیا و بهندی جست و بلغتی کبهر بفتح کاف و سکون باء عجمی و خفای ها

۵۴۳ و راء مهمله نامند

"ماهیت ان

یکی از اجساد معدنیة معروفه است و از ترکیب آن با مس که ثلث وزن شبه و دو ثلث مس و یا ربع وزن شبه و سه ربع مس باشد جسدی زرد رنگ شبیه بطلامی سازند که بفارسی آن را برنج و بهندی پیتل نامند و بعضی شبه را اسم اصطلاحی آن برنج مصنوع دانسته اند و شبه ما بین اسرب و قلعی است و صلب تر و دیر کدازتر از هر دو رنگ آن مائل بکبودی و رنگ آن کمتر از فلزات دیگر و اوانی مصنوع از ان جوهردار و نکاهداشتن آب در ان سرد و کلاب و و اکثر عرقها در ان خوب می ماند و دیر فاسد می گردد بخلاف اوانی اجساد دیگر و اوانی خالص آن شکننده می باشد

"طبیعت ان

کرم و خشک در دوم

"افعال و خواص ان

اکل و شرب در اوانی آن مقوی دل و معده و رافع خفقان و طلای محکوک آن با آب رازیانه و یا کاسنی و یا عنب الثعلب محلل اورام و اکتحال سوخته آن جهت رفع بیاض عین و سلاق و جرب و تقویت آن و در اطلیه جهت کلف و تحلیل اورام و رفع آثار مفید مضر طحال مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا یک دانگ و گفته اند که چون موی را بمنقاش آن بکنند دیر برآید و گفته اند مداومت آشامیدن آب در ظرف مصنوع

از ان حابس طبع و مورث قولنج و زردی رنگ است و نیز شبه اسم درختی است معرب از شاباهی سریانی و بیونانی فالیورس نامند بزرک و بقدر سه ذرع بلند می شود و در ریکستانها و اراضی خالیه بهم می رسد و شاخهای آن باریک صلب با خارهای کوچک و برک های آن شبیه ببرک آس سبز مائل با اندک زردی و کل آن اندک سرخ رنگ و ثمر آن مانند شاهدانه که چون بفشارند از ان رطوبتی لزج بسیار برآید

ص: ۱۰۳۰

"طبیعت ان

در آخر اول کرم و در دوم خشک و برعکس نیز گفته اند

"افعال و خواص

ان

تخم آن از اکبر و اعظم ادویه نافع از برای نهش افاعی و حیوانات سمی و مغری سینه و همچنین برک و بیخ آن و طبیخ آن حابس بطن و محلل اورام بلغمیه است در ابتدا

"شبیبی"

بفتح شین و کسر دو باء موحده و سکون دو یاء مثناه تحتانیه در میان و آخر بیخ شوکران است و آن را عامه بیخ نفت نامند جهت آنکه در کوه نفت بسیار بهم می رسد و شبیه بلفاح است در تخدیر و اکثر افعال

"فصل الشین مع الثاء المثلثه"

"ث"

بفتح شین و ثاء مثلثه در ماهیت آن اختلاف است یوسف بغدادی برک سرو دانسته که از ان دباغت جلود می نمایند و گفته اند که گیاهی است تلخ خوش بو که بان پوست را دباغت می کنند و انطاکی و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته اند که نباتی است بی ساق و کل و منحصر در اوراق متراکم تو بر تو با رطوبت بسیار کریه الرائحه زرد رنگ و در کوهستانها و سنک لایخها بهم می رسد و دباغان دباغت پوست بان می کنند

"طبیعت ان

در دوم سرد و خشک

"افعال و

خواص آن

آشامیدن آب آن حابس قی و مقوی معده و قاطع نرف الدم همه اعضا و جهت اسهال سریع الاثر و در امراض چشم قائم مقام مامیثا مضر مثانه مصلح آن عناب مقدار شربت آن یک درم بدل آن سماق است و چون پوست حیوانات را بدان دباغت نمایند خوش بو گردد

ص: ۱۰۳۱

"فصل الشین مع الجیم"

"شجره ابی مالک"

بفتح همزه و کسر باء موحده و یاء مثناه تحتانیه و فتح میم و الف و کسر لام و کاف بیونانی فلوماین نامند

"ماهیت آن

نباتی است دو نوع می باشد بری و بحری و نبات آن منحصر بیک ساق مربع سبز رنگ و بعضی مائل بسرخ و بنفشی و بران کرهها از هم دور و بر هر کرهی دو برک بزرک بقدر کف دستی در مقابل یکدیگر و مشرف دنداندار مانند اره و پائین برکها سفید که کویا برک کوچکی است و کثیر الشعبه و شاخهای آن مجوف و کل آن ریزه و بنفش و ثقیل

۵۴۴ الرائحہ در اقماع سبزی و ثمر آن بقدر نخودی مدور و تخم آن سیاه باریک و بیخ آن بزرک بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید با لزوجت که چون در آب زنند از آن کفی مانند صابون برآید و از آن کماذران جامه شویند خوب پاک گردد و در دمشق و نواح آن بسیار و آن را صابون القاف نامند و منبت آن جاهای نمناک و سایه و کنار آبها و میان آنهاست و گفته اند که قسمی از عرطینا است و غیر چوہ صباغان است و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که نوعی از کلیم شوی است و در آذربو مذکور شد

"طبیعت آن

در اوائل دوم کرم و در بیوست قریب الاعتدال

"افعال و خواص آن

بیخ آن از ادویہ شریفه است مقطع بلغم و جالی و مسهل سودا برفق و بهتر از لاجورد و دافع جمیع امراض سوداویه و در رفع جذام و قرحہ ردیه بיעدیل گفته اند و آشامیدن آن خصوصاً بری جهت نرف الدم نفساء مجرب و ضماد بیخ بری آن جهت خنازیر و طلای برک هر دو نوع آن رافع قروح و التیام دهنده زخمها مضر مثانه مصلح آن سکنجین مقدار شربت آن تا سه درم بدل آن بوزن آن حجر ارمنی است"

ص: ۱۰۳۲

"شجره الراهب"

بفتح راء مهمله و الف و کسر ها و باء موحده

"ماهیت ان

در طب قدیم محمد بن احمد گفته درختی است که در بلاد دمشق بهم می رسد مزروع و غیر مزروع ثمر آن شبیه بثمر شاهدانه و روغنی که از ان می گیرند در طعم نیز شبیه بشهدانج

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص ان

گفته اند دانهائی که در شاخهای بالای آن می باشد مقی قوی و دانهای شاخهای زیرین مسهل بدون قی و دانهای شاخهای وسط آن هم مقی و هم مسهل مقدار شربت آن از پانزده دانه تا چهل دانه و غیر ماهودانه است"

"شجره المریم"

بفتح میم و سکون را و فتح یاء مثناه تحتانیه و میم

"ماهیت ان

نبات بخور مریم است و مذکور شد و شاخهای آن درهم و مشبک در یکدیگر که چون در آب اندازند دراز و بالیده گردد و چون خشک شود بحال خود عود کند

"طبیعت ان

در سوم گرم و در یبوست معتدل

"افعال و خواص آن

مفتح و رافع بلغم و سرخ کننده بشره و جالی و جهت زکام بارد و نزول آب در چشم و آب نفوع آن جهت عسر ولادت و اخراج جنین ببعیدیل و طلای آن جهت بواسیر و بهق و برص و اندمال زخمها و بردن گوشت زائد مؤثر مضر رئه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا نیم درم است"

"شجره ابراهیم"

پنجنکشت است بعضی آن را ام غیلان و جمعی شانج دانند مالیقی نوشته که در فلاحه شجره ابراهیم را عظیم و طویل و کثیر الشوک و پر برک و کل آن زرد و خوش بو و آن را برم نامند و در صحراها و زمینهای خالی خشک بهم می رسد و گاه کل آن را در لخالخ و خوشبوئیها می نمایند

ص: ۱۰۳۳

"فصل الشین مع الحاء المهمله"

"شحرور"

بضم شین و سکون حا و ضم راء مهملتین و سکون واو و راء مهمله در آخر لغت عربی است و بترکی قرطارخ و باصفهانی غوغار و بماندرانی توکاور نامند

"در ماهیت ان

اختلاف است اکثری گفته اند طائریست سیاه بجثه قمری و منقار و پاهای آن دراز و زرد مائل بسرخ و اقوال دیگر که دراج و کبک دری و نوعی از کنجشک بزرک سیاه طویل العنق و منقار و پا است توهم است

"طبیعت ان

در دوم کرم و تر و در اول کرم و خشک نیز گفته اند

"افعال و خواص آن

سریع الهضم صالح الغذاء و جهت کزاز و مالیخولیا و فالج نافع و خون آن با روغن بادام بغایت مورث حسن صوت و رافع گرفتگی آواز و صاحب منهاج گفته که بهترین آن گوشت آنست و صلب و کرم و خشک و دیر هضم بسبب صلابتی که دارد و ردی الغذاء و دیرهضم و مولد خون کرم و مضر معده مصلح آن روغن بسیار است"

۵۴۵

"شحم"

بفتح شین و سکون حاء مهمله و میم بفارسی پیه نامند

"ماهیت ان

عضویست از اعضای مفرده که بر بعض اعضا مانند کرده و معده و امعا متولد و منعقد می گردد برای محافظت آن و آن صلب تر از سمین و ماده آن و سمین هر دو رقیق دم بارد مائی و فاعل انعقاد آن هر دو برودت است و لهذا گرمی آن هر دو را می کدازد و لیکن برودت و کثافت و انعقاد بر شحم غالب تر از سمین است و دهنیت و مائیت بر سمین و بهترین آن تازه برآورده از حوالی کرده است و اجود طرق استعمال آن آنست که از اغشیه آن را پاک نموده در ظرف مسی و یا آهنی بآفتاب گذارند و هر قدر که از آن کداخته گردد در ظرف سفالی بردارند و اگر نمک سود نمایند جهت محافظت بعضی امراض بد نیست و از برای بعضی امراض زبون و نیز طرق تصفیه و حفظ آن در مقدمه مذکور شد

ص: ۱۰۳۴

"طبیعت آن

بدانکه شحم حیوان نر گرم تر از حیوان ماده و وحشی گرم تر از اهلی و همچنین شکاری از غیر شکاری و خصی بین بین قریب بماده آن و ابرد و ارطب از لحم است و تازه آن گرم تر و کهنه آن گرم و خشک و گفته اند هرچند کهنه تر می شود گرمی و خشکی و لطافت آن زیاده می گردد و بحسب هر حیوانی طبیعت آن مختلف می باشد و شحم هریک از حیوانات در رسم خود مذکور شد و می شود ان شاء الله تعالی و از مطلق آن مراد پیه بز است و خشک تر و سبک هضم تر و سریع الانحدارتر و بطی الفسادتر از الیه است که دنبه باشد و ارطب شحوم شحم خنزیر است و فعل آن قریب بزیت پس شحم بط و شحم بز غلیظتر از شحم خنزیر و بط و شحم مرغ خانگی و خروس بین آن هر دو اند و شحم کاو نر گرم تر از شحم کوسفند و شحم بز ماده گرم

تر از بز نر و شحم شیر کرم تر از همه و قوت تحلیل و حدت آن زیاده و لهذا در ابتدای اورام استعمال آن جائز نیست و در انتهای اورام صلبه و مزمنه نافع

"افعال و خواص آن

بهترین شحوم شحم خوک است در نضح و تلیین اورام حاره و قرحه امعا و تسکین اوجاع و غوص در اعماق بدن پس شحم بط نیز سریع الغوص است با لزوجت پس پیه کرده بز ماده جهت قرحه امعا و لذع معای مستقیم و لهذا مسکن اوجاع و جالب نوم است و پیه خرس جهت داء الثعلب و پیه مرغابی جهت خشونت زبان و ورم رحم و امعا و چون با برنج پخته شود جهت قرحه مثانه و اکتحال پیه ماهی نهری که از حرارت شمس کداخته باشند با عسل جهت تقویت باصره و بحری آن را انفع گفته اند و پیه افعی جهت نزول ماء در چشم مجرب و پیه کرکس و جوارح طیور وحشی جهت اوجاع مفاصل و پیه شیر جهت تقویت باه نافع و ضماد یکدرهم از موم و زفت و شحم کاو نر با شحم بچه کاو و یا شحم بز نر یا شحم بز ماده و یا شحم خنزیر جهت نضح و تفتیح اورام و دمامیل و بهترین دوائی است و شحم خنزیر جهت اطفال و زنان و کسانی که گوشت بدن ایشان نرم باشد بهتر و شحم ثور از برای مفلوجین و حصادین و جمیع اعضای یابسه صلبه جهت زیادتی تحلیل آن انفع و گفته اند که چون از عضوی موی آن را بکنند و پیه افعی را بجای آن بمانند دیگر در آن عضو مو نروید و اصلی ندارد و شحم اوزو شحم دجاج نمک سود جهت تحلیل اورام رحم نافع و شحم فیل و ایل را چون لطوخ نمایند جهت طرد هوام نافع و شحم تیس هندی که بهندی پیر و بمازندرانی زیل نامند از انفع ادویه است برای فالج و خوردن شحم مغثی و مرخی معده مصلح آن در محرورین سکنجین و آب لیمون و امثال آن و در مبرودین زنجبیل و نمک و مانند آن بدل آن در جمیع افعال روغن زیتون و از آن بهتر است

ص: ۱۰۳۵

"فصل الشین مع الراء المهمله"

"شراب مروق"

بضم میم و فتح را و واو مشدده و قاف

"ماهیت آن

خمیری است که نان میده و بکسمات در آن خیسانیده بعد از شش ساعت صاف نمایند و بخورند کثیر العذا و موافق ناقهین است

۵۴۶

"شرین"

بضم شین و سکون راء مهمله و کسر باء موحدده و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون لغت فارسی است بیونانی قادرس و بفرنکی سندر و بلغت اسلام آباد چاتکام که مضاف بنکاله است کرجن نامند

"ماهیت آن

از اصناف سرو است برک آن از ان عریضتر و ثمر آن شبیه بیار سرو و از ان کوچکتر و قطران حاصل از ان بهترین قطرانها است و بعضی آن را از اقسام صنوبر دانسته اند و بلند بسرو اشبه و از ان کوچکتر و در اصفهان معروف بدرخت نوش است و قسمی دیگر از ان کوچکتر و خاردار و ثمر آن بقدر کردکان و آن را عرعر بری نامند و گفته اند درخت شربین تا پنجاه سال می ماند و در کتاب فرنکی مصور دیده شد نوعی را که ثمر

آن شبیه بثمر کاج و بزرگتر از آن بود و شاخهای آن متراکم پر برک با برکهای باریک اندک بلند

"طبیعت اقسام آن

در اول سوم گرم و خشک

"افعال و خواص آن

آب مطبوخ شاخ آن جهت قروح ظاهری و باطنی و سستی اعضا و ضعف معده و جگر و ریاح غلیظ و با طلا جهت کزیدن ارنب بری و لعوق آن جهت داء الفیل و بدستور لطوخ آن جهت منع ریختن موی و رفع قمل و تحلیل اورام و امراض مقعده و رحم و مضمضه بطبیخ برک و ثمر آن با سرکه جهت درد دندان و ضماد آن جهت خناق و ورم لوزتین و با نمک جهت نهش مار شاخدار و ذرور آن جهت رفع نرف الدم و اعیاء و التیام قروح و خوشبوئی رائحه بدن و احتقان بطبیخ آن جهت کشتن سائر دیدان موثر و ثمر آن قابض و مدر بول و مخرج مشیمه و جهت سعال رطوبی و علل کبد و کزیدن ارنب بری نافع و لطوخ ثمر آن با شحم ایل و با مغز سر آن بر تمام بدن جهت عدم مضرت هوام موذی نافع و مورث صداع و هزال مصلح آن فواکه ترش و کشنیز است و احوال قطران آن در حرف القاف مع الطاء در قطران مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و اهل بنکاله و فرنک قطران آن را که روغن کرجن نامند بر چوبهای عمارات و کشتیها برای محافظت از گرم خوردن می مالند و داخل رنگها نیز نموده بر کشتیها می مالند"

ص: ۱۰۳۶

"شراب"

اسم اصطلاحی خمر است و نیز شراب را بر شربت معمول مطبوخ آب میوها و یا ادویه رطبه و یا یابسه در آب پخته صاف کرده با شیرۀ نبات و یا قند و یا عسل و یا مانند آنها بقوام آورده اطلاق می نمایند

"شریفه"

بفتح شین و کسر را و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح فا و ها آن را سیتاپهل نیز نامند

"ماهیت ان"

اسم هندی ثمری است هندی شبیه بثمر صنوبر که بفارسی کاج نامند و پوست آن صلب خشن و مقطع بهم پیوسته و بعد از رسیدن نرم و از هم بعضی جدا می کردند و بعدد قطعات آن در جوف آن دانهها است و بر هر دانه رطوبتی و پیوسته بباطن پوستها نیز رطوبتی غلیظ لزج دانه دار و در زیر آن پرده اندک نازک لزج و در جوف آن تخمی سیاه رنگ اندک طولانی بقدر لوییا و حب الخروع و مغز آن سفید و درخت آن پریشان با شاخهای بسیار و تا بسه قامت بلند می شود و برک آن از برک ساذج عریض تر و اندک کوتاه تر و نازک تر و بهترین ثمر آن بزرک بالیده رسیده شیرین بزرک دانه پر رطوبت آنست

"طبیعت ان"

در دوم گرم و تر با رطوبت لزجه

"افعال و خواص ان"

اندک مسخن و مخرب معده و محرک مواد ساکنه و ملین طبع خصوص با پرده بالای تخم آن خوردن نفاخ و بطی الهضم و اکثار آن مولد خون بلغمی لزج سوداوی و

محدث حمیات و دمامیل و جرب و قوبا و امثال اینها و تخم آن را چون بسایند و بر سر بمالند شپش آن را بکشد و دفع نماید و لیکن باید که احتیاط نمایند که بچشم نرسد که سوزش و ورم می کند و فرزجه آن مسقط جنین است و مجرب

ص: ۱۰۳۷

"فصل الشین مع الشین المعجمین"

"شیریت"

بکسر شین و سکون شین دوم و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و ثاء مثلثه

"ماهیت ان

اسم بیخ نباتی است که در دیر البلاد مصر یافت می شود سطرتر از انکشتی و بی مزه مائل بزردی

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص ان

جهت استسقای زقی مجرب دانسته اند و کویند بدون کرب و مشقت اخراج زردآب می کند

"فصل الشین المعجمه مع الطاء المهمله المشاله"

"شطیه"

بضم شین و فتح طا و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح باء موحده و ها لغت مغربی است

"ماهیت ان

نباتی است کثیر الوجود در کوه های برف دار و برک و تخم و شکل گیاه آن مانند
زیره و با اندک تندی طعم و شیرینی و بیخ آن چند عدد مجتمع و غیر مستحکم و
بعضی از ان راست و بعضی کج

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

بالخاصیه جهت تپهای حاره نافع و مدر بول و مفتت حصاه و محلل ریاح معده و رافع
اکله مستحکمه و ضماد آن بجهت علت معروفه بشو که کویند مجرب است"

"فصل الشین مع العین المهمله"

"شعر"

بفتح شین و سکون عین و راء مهملتین بفارسی موی و بترکی قبل و بهندی بال نامند
جمع آن اشعار و شعور و شعار آمده

"ماهیت ان

متولد از ابخره و ادخنه اخلاط محترقه و یابسه است و فرق میان آن و صوف و وبر
آنست که شعر پیچیده نمی باشد بخلاف صوف و وبر و صوف نرم و نازک و ما بین
آن هر دو است و صوف را بفارسی پشم و وبر را کرک نامند و هر سه عام اند همه

حیوانات یعنی بعضی را شعر و وبر هر دو می باشد مانند بز و بعضی را پشم فقط می باشد مانند میش و بره و بعضی را موی فقط مانند اکثر حیوانات و انسان را نمی باشد مگر شعر فقط و از مطلق آن مراد شعر انسان است

ص: ۱۰۳۸

"طبیعت ان

سرد و خشک

"افعال و خواص ان

سوخته آن مسخن و بغایت مجفف و بیلذع و جهت اكله و خشك کردن زخمها و قلاع و قروح ذرورا و طلاء با عسل و با كندر و زفت جهت جراحات سر ذرورا بعد از مالیدن زفت برانها و طلای آن با مرداسنك جهت تسكين جرب و حكه شدید قوی چشم و با روغن زیتون و یا آب جهت سوختگی آتش و با سرکه سائیده آن جهت تحلیل و قلع ثآلیل و بثور و سك دیوانه کزیده و با شراب و روغن زیتون و با آب جهت ورم سر و جراحی آن و بدستور غیر محرق آن و محرق آن با عسل جهت قلاع دهان اطفال و با روغن کوسفند جهت عشره و ورم حادث از ان و ذرور آن جهت بروز مقعده و رد کننده آنست بر موضع خود و قطور آن با روغن كل جهت تسكين درد كوش و با سفیدآب و توتیای مغسول و كل ارمنی جهت حرقه البول مجرب و بخور آن جهت صرع سددی و کریزاندن هوام و حمول آن جهت سیلان رحم و تجفیف رطوبات آن و صرع و ماء الشعیر که از تقطیر آن حاصل می گردد جهت داء الثعلب و رویانیدن موی مجرب و بدستور دهن آن و نیز مقوی باه است و تعلیق موی طفل پیش از آنکه

صلب شده باشد جهت نفرس و عقرب کزیده نافع و دستور احراق آن در دستورات
مقدمه و دهن آن در مرکبات در ادهان مذکور شد"

"شعر الجیاد"

بکسر جیم و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف و دال مهمله

ص: ۱۰۳۹

"ماهیت ان

نباتی است شبیه بموی یال اسپ و باریک و سیاه چندین عدد بهم پیوسته شبیه بدسته از
یکجا روئیده و بر روی زمین پهن و بی برک و ساق و بیخی قوی و چون بسوزانند بوی
موی سوخته از آن آید و غیر پر سیاوشان است

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص ان

بخور آن جهت تب ربع مجرب و تعلیق آن و مانع ماندگی مسافران و روندگان پیاده
است

"شعر الغول"

بضم غین معجمه و سکون واو و لام و آن را الحاء الغول نیز گویند

"ماهیت ان

کیاهی است بی ساق و

۵۴۸ ثمر و منحصر در اوراق خشن شبیه بسرخس مائل بسیاهی و بیخ آن سیاه و پرریشه و در دار المرز موجود و در تنکابن کرف نامند و غیر پرسیاوشان است چنانچه بعضی کمان کرده اند مالیقی گفته که آن را بفارسی اردمانه و ببربری مامرب و سیون نامند و آن نباتی است که در اقلیم ثالث بهم می رسد و در غیر آن از اقلیم دیگر بهم نمی رسد و آن تارهای باریک شبیه بموی است که بر روی زمین پهن می شود و طول بسیار ندارد و شاخ و برگ و کل نیز ندارد و چون جمع کرده شود منقبض می گردد و چون بر آتش اندازند بوی موی آید و بعضی محض مسنون را شعر الغول نامیده اند و در مغرب اقصی بسیار می روید میان مدینه تلمسان و مدینه فاس و در انجا معروف بلحیه مسنون است

"طبیعت آن

کرم و خشک باعتدال"

"افعال و خواص آن

قریب پرسیاوشان است و در تنقیه سینه قوی تر از آن و مالیقی گفته از خاصیت آن آنست که بخور آن زائل کننده تپ ربع است بزودی و تعلیق آن بر بازو مانع کثرت تعب و ماندگی مسافر است در راه رفتن

ص: ۱۰۴۰

"شعیر"

بفتح شین و کسر عین مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و راء مهمله بفارسی جو و بهندی
سج بفتح سین مهمله و جیم عجمی نامند

"ماهیت ان

از حبوب معروفه است بهترین آن سفید رسیده بالیده تازه آنست و کهنه که یک سال
بران گذشته باشد بسیار زبون

"طبیعت ان

در آخر اول سرد و خشک

"افعال و خواص ان

قلیل الغذا تر از کندم و با قوت جالیه و قابضه و مجففه و رادعه و مسکن غلیان صفرا و
خون و عطش و حدت حمیات حاره حاده و سل و دق مصلح آن لبن یتوعات و مورث
لاغری بدن و مضر مثانه مصلح آن روغنها و انیسون است و آب جو مقشر مطبوخ به
حدی که جوها شکفته و مهرا شوند و صاف کرده سرد نموده و یا نیم کرم بیاشامند که
ماء الشعیر نامند سرد و تر و مسکن حدت دم و صفرا و اخلاط محترقه و حمیات حاره
حاده و امراض حاده و مسکن حرارت باطنی و لهیب و حرارت جگر و عطش مفرط و
دق و سل و قرحه ریاح و ذات الجنب و سعال یابس و صداع حار و امثال اینها و سدر و
سریع الانحدار و مولد خون صالح و مرخی معدة رطب و مضر احشای بارده و نفاخ و
مصلح آن کل قند و هنگام اعتقال بطن استعمال آن جائز نیست و مطبوخ آن با نصف
وزن آن خشخاش کوبیده مانند حریره جهت صداع حار و باضافه قرطم جهت اخراج
بلغم لزج و منع شری و مفتح سدد و با عناب و سپستان و انجیر و پرسیاوشان جهت درد
سینه و سرفه مجرب و شیرة جو که کشک الشعیر نامند سرد مائل بخشکی و غلیظتر از

ماء الشعیر و جهت اسهال صفراوی و امزجۀ حاره و غرغره بدان جهت ورم کلو و درد آن و ضماد آرد آن رادع و محلل اورام صلبه و کشاینده دمامل حاره و بتنهائی و یا با تخم خبازی بوزن آن جهت سل و ذات الجنب و اورام زیر بغل و سینه و پستان و بناکوش و سائر اعضا و بدستور با قلیلی ریوند چینی جهت اورامی که حرارت آنها در کمال حدت نباشد و با سرکه جهت اورام صفراویه و شری و اگر آرد آن نباشد جو مقشر را با آب و یا عصارات برکهای مناسبه سائیده استعمال نمایند و با آب سفرجل جهت نفرس حار و با آب کشنیز تازه جهت تحلیل خنازیر و اورام حاره صلبه و ورم کلو و با رازیانج و تخم کتان و زفت و بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه و کشودن دمل و با اکیلل الملک و پوست خشخاش جهت ذات الجنب و نفرس و مطبوخ آن با سرکه جهت جرب و حکه و با بنک و افیون و آب برک کاهو و مانند آن جهت صداع و ورم چشم و نزلات و باد سرخ و استحکام نمودن عضو مکسور و مرضوض و طلای مطبوخ آن با انجیر یا ماء العسل جهت تحلیل اورام بلغمی و حار بغایت مؤثر و ضماد سوخته آن با سرکه جهت کلف و حزاز نافع و سویق آن یعنی آرد بوداده آنکه در سویق مذکور شد تبرید و تغذیه آن زیاده از سویق کندم است و آشامیدن آن با قدری شکر بهترین اغذیه اطفال است و مسکن عطش و لهیب باطنی و

ص: ۱۰۴۱

۵۴۹ نان آن ثقیل بطی الهضم و نفاخ و چون خمیر آن را بگذارند تا ترش شود و در دوغ حل کنند و یک شب بگذارند پس بنوشند جهت تسکین غلیان خون صفراوی و لهیب باطنی و تشنکی مفرط و قی صفراوی و تپهای حاره و اسهال صفراوی و حکه بیدیل مضر مبرودین و نفاخ مصلح آن شکر و یا نبات خوردن و مصلح سویق آن مغسول نمودن و با شیرینی خوردن است و دستور طیبخ ماء الشعیر در قرابادین در حرف المیم مع الالف مذکور شد

"فصل الشین مع الفاء"

"شفین البری"

بفتح شین و سکون فا و کسر نون و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون معروف بیمام است
بترکی الافاخته و بهندی بکله نامند

"ماهیت ان"

مرغی است از فاخته بزرکتر و سفید و طوق کردن آن سیاه و ناتمام و کردن و پای آن
بلند و کویند بجثه فاخته است و بفارسی بوتیمار نامند و کویند کبوتر بریست و منقار و
پای آن سرخ است و آنچه در هند و بنکاله دیده شده طوق کردن ندارد و تمام آن
سفید و منقار آن سفید رنک و پاهای آن بلند باریک سیاه رنک و بعضی را مائل بزردی
و بعضی را پره‌های سر آن بلندتر و اکثری را کوتاه تر

"طبیعت ان"

کرم و خشک در دوم و کویند خشکی بران غالب است

"افعال و خواص آن"

بغایت مسمن بدن و مجموع آن مستحیل بخون صالح می گردد و مقوی قوت ماسکه و
حواس و موافق ناقهین و مفلوجین و زیاده کننده قوت حافظه و محرک باه و اکثر آن
مضر محرورین و مورث بیخوابی مصلح آن سرکه و کشنیز و مقوی فعل آن شیر تازه
دوشیده است و کویند بهتر آنست که بعد از ذبح یک روز رها کنند و روز دیگر پخته
بخورند و همچنین سائر طیور قویه را بهترین آن کوچک فربه آنست و زیاده از یکساله
آن و همچنین لاغر آن بسیار مضر است

ص: ۱۰۴۲

"شفین البحری"

بهدی ساکوچ و بفرنکی پستینا که مرین نامند

"ماهیت ان

حیوانی دریائی است شبیه بخفاش در رنگ و بال و شکل در دنباله آن نیشی مانند خار است

"افعال و خواص ان

چون کسی را بکزد الم عظیم حادث گردد و چون نیش آن را در زیر جامه خواب گذارند مورث بیخوابی مفرط و دفن کردن آن در خانه موجب تفرقه اهل آن خانه و پاشیدن مسحوق سوخته آن بر دو کس باعث تفرقه و بغض ایشان و بدین سبب آن را حوت الشر نامند و کویند چون در بول کسی نیشی آن را فرو برند باعث سوزش و درد عظیم صاحب بول شود و مادامیکه برنیاورند رفع آن نشود

"فصل الشین مع القاف"

"شاقل"

بفتح شین و دو قاف در میان هر دو الف اول مفتوح و دوم مضموم و در آخر لام و آن را شاقل و شقاقل و حشاقل و شقیقل و هشقیقل نیز و بهندی ستالی و سوالی و دودهای و کاکول و ستاور نیز نامند

"ماهیت ان

بیخی است پر کره و بالزوجت و اندک شیرینی و بسطبری انکشتی و دراز و سفید
رنک و ساق گیاه آن پر کره و بر هر کرهی برکی و ثمر آن بقدر نخودی سیاه و پراز
رطوبت سیاهی و کل آن بزرک تر از بنفشه و منبت آن زیر اشجار متراکمه و جاهای
نمناک و مستعمل بیخ آنست و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند

"طبیعت ان

در اول کرم و در دوم تر با رطوبت فضلیه

ص: ۱۰۴۳

"افعال و خواص ان

مبھی و مفتح و قاطع بلغم و مقوی ظهر و مسخن معده و کبد و کرده مضر اشتها و
مصدع و مصلح آن عسل و مربای آن با عسل بیغایله و مقوی ارواح و قوی و باه و زیاده
کننده منی مقدار شربت آن تا پنج درم بدل آن در تقویت باه حب الصنوبر و بوزیدان
است"

"شقایق"

بفتح شین و قاف و الف و کسر یاء مثناه تحتانیه و قاف و آن را شقایق النعمان و بلاطینی
بیای دراز ایتلم یعنی کلی که رنک او زود متغیر می شود و بلغت کستیلان امایلس و
بفارسی لاله نامند و در وجه تسمیه و نسبت آن بنعمان گفته اند برای مشابهت رنک آن
بشقیق برق است و نیز گفته اند شبیه است بخون که سرخ است و خون را نعمان نامند و
نیز

۵۵۰ گفته اند چون نعمان بن منذر آن را بسیار دوست می داشت و اول کسی بود که در خورنق اطراف قصر خود کاشته بود و نیز گفته اند که چون او آن را بسیار در خضابات استعمال می نمود لهذا موصوف بدان نموده اند

"ماهیت ان

نباتی است شبیه بخشخاش در نبات و برک و کل و ثمر و دانه الا آنکه از ان در همه چیز کوچکتر و تخم آن ریزه تر و بری و بستانی می باشد و برک بستانی آن از بری ریزه تر و کل آن اکثر پنج برک و صد برک که هزارا نامند نیز می شود و الوان و افشان نیز

"طبیعت ان

در دوم گرم و خشک

"افعال و خواص ان

افیون حاصل از ان مانند آنکه از کوزه خشخاش اخذ می نمایند بسیار قوی التخدیر و السكر و بدستور دانه و پوست آن از دانه و پوست خشخاش جاذب و ملطف و مفتح و جالی آثار و مجفف و آشامیدن کل خشک مسحوق آن بقدر دو درم با میفختج جهت تسکین درد احشا و اعضا که دفعه بهم رسیده باشد بسیار سریع الاثر و نفوخ آن قاطع رعاف در ساعت و ذرور آن حابس نرف الدم هر عضو و در مطبوخات صاحب جدری در اوائل جهت تلطیف ماده و تصفیة آن و تفتیح مسام و بروز بظاهر جلد نافع و آشامیدن طبیخ برک و ساق آنکه با گاه جو پخته باشند مدر شیر و بول و حیض و طلای عصاره آن منقی چرک زخمها و رافع تقشر جلد و محلل ورم چشم و سعوط آن منقی رطوبات دماغی و قطوران جالی بیاض عین و بدستور قطور برک کل آن و

اكتحال بدن و ضماد كل آن با پوست كردكان سبز سیاه کننده مو و رافع قوبا و آشامیدن يك درم تخم آن هر روز با آب سرد و مداومت بدن جهت رفع برص مجرب گفته اند و يك درم از قبه آن با شراب مورث جنون است

ص: ۱۰۴۴

"شراق"

بفتح شین و بکسر نیز آمده و قاف و فتح راء مهمله مشدده و الف و قاف و شراق و شقوق و شرشق نیز و بفارسی کاسکینه و بشیرازی کاسه شکنک و باصفهانی سبز قبا و بمازندرانی کراکر و عرب آن را اخیل کویند و بدیمن دانند و بهندی لتوره نامند

"ماهیت آن

دمامینی گفته طائری است بقدر کبوتر و کوچک سبز رنگ خوش منظر و در جناح آن سیاهی و مخطط بسرخ و سبزی و سیاهی نیز می باشد و در بلاد روم و شام و خراسان و نواح آنها بسیار و حریص و بدخو و دزد بچه مرغان دیگر است و دور از آبادانی و مردم می باشد و بر سر کوهها اشیانه می سازد و لیکن بچه در آبادانی برمی آورد و عقیف از سفاد و کثیر الاستغاثه می باشد و فریاد بسیار می کند که کویا آن رازده اند و بغدادی و انطاکی گفته اند طائری معروف است ملون بسبزی و سرخی و سیاهی و در اشجار و شکاف دیوارها خانه می سازد و در تابستان دیده می شود و بدبو است و کثیر التصویت و کویند طائری است بقدر کنجشک که پیه کویند و کنجشکان را صید کند

"طبیعت ان

کرم و خشک در دوم

"افعال و خواص"

ان

محلل قوی ریاح غلیظه و مواد بلغمیه و دیرهضم مضر محرورین و مصدع مصلح آن
سکنجین عسلی و شکری و طلای سرکین آن جهت جلای کلف نافع است

"فصل الشین مع الکاف"

"شکاعی"

بضم شین و بفتح نیز آمده و فتح کاف و الف و عین مهمله و الف مقصوره لغت عربی
است و بیونانی اقرانیقی و نیز افشارنیقی بمعنی شوکه البیضا نامند و کویند آن را شوکه
البیضا و شوکه عربیه و کثیر الرکب نیز و بلاطینی اطرکطیاس و بفارسی باد آورد کویند
و اصح آنست که غیر باد آورد است بلکه از اصناف آنست و نیز بفارسی آن را چرچه
کویند و در بعضی بلاد معروف بکنکر خر است و کویند بهندی اونت کتاره نامند

ص: ۱۰۴۵

"ماهیت ان"

دو نوع می باشد یکی کل آن سفید و شاخهای آن باریک بلند سفید و کم شعبه و
دیگری کل آن بنفش و شاخهای آن اندک قویتر و پرشعبه و مائل بسبزی و زردی و
این مخصوص بشکاعی است و تحقیق آنست که ساق آن مثلث و طولانی و سطبری آن
بقدر انکشتی و باریکتر از ان

۵۵۱ و برک آن کوچک مثلث شکل اندک ضخیم طولانی با زغب کمی و بر سر آن خاری و کل آن بنفش مائل بزردی و تخم آن ریزه مثلث شکل خاکستری رنک و طعم آن شیرین و بهترین آن سبز و بعضی گفته اند زرد آنست که کهنه نباشد و مستعمل از آن بیخ و ثمر آنست و بیخ آن قویتر

"طبیعت آن

کرم و خشک در دوم و کویند در اول کرم و در سوم خشک و بعضی سرد نیز گفته اند

"افعال و خواص آن

قوت تجفیف و قبض این زیاده از باد آورد و با قوت تریاقیت و بیخ و ثمر آن ملطف بلغم و مفتوح و جهت قطع نرف الدم از سینه و ورم لاه و مقعده و طیخ آن جهت امراض معده و کبد و حمیات مرکبه و کهنه و خصوصا در صبیان بغایت نافع و بجهت فالج و رعشه و اوجاع ظهر و اسهال بطن و جهت جذام و برص و بهق و قطع سیلان رطوبات از رحم و سائر بدن مفید برای آنکه دافع مواد سوداویه و بلغمیه و جالب آنها است از عمق بدن و با افسنتین مسمن بدن و بیخ آن حابس نرف الدم و محلل اورام مقعده و مدمل قروح مضر رئه مصلح آن صمغ عربی است مقدار شربت آن دو درم و صاحب تقویم پنج درم گفته بدل آن باد آورد و در سائر افعال قریب بیاد آورد و در حرف البامع الالف مذکور شد صاحب اختیارات بدیعی گفته که بشیرازی آن را خارمهک کویند و وی نباتی کوهی است و در زمین سیستان بهم می رسد"

ص: ۱۰۴۶

"شکر تیغال"

بفتح شین و کاف و راء مهمله و کسر تاء مثناه فوقانیه و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح
غین معجمه و الف و لام بفارسی تیهال نامند

"ماهیت ان

خانه و غلاف حیوانی است شبیه بمکس که در خار انزروت مانند کرم ابریشم از لعاب
خود می تند و در ان می میرد و بعضی را سوراخ کرده بدر می رود و آن خانه و غلاف
در تازکی شیرین می باشد و چون بسیار کهنه شود شیرینی آن بسیار کم می گردد و آن
کرم را بشیرازی خز و کک و تیغال و خانه آن را شکر تیغال نامند و غیر سکر العشر
است و صاحب اختیارات اشتباه نموده آن را سکر العشر نوشته

"طبیعت ان

در حرارت معتدل و رطوبت بر ان غالب و با لزوجت

"افعال و خواص ان

ملین صدر و خشونت آن و مسکن حدت اخلاط و سوزش مری و جهت سرفه و تصفیة
صوت و خشکی کلو و معده نافع و اکثار آن مغثی مصلح آن شکر و ترنجبین مقدار
شربت آن تا پنج درم بدل آن نبات است

"شک"

بضم شین و بفتح نیز آمده و کاف مشدده بعربی سم الفار و تراب الهالک و اهل عراق و
مغرب رهج الفار و بشیرازی مرک موش کانی و بهندی سنبل کهار نامند و اکسیریان
زرنیخ سفید خوانند

"ماهیت آن

جسمی است معدنی سفید ثقیل الوزن براق و آنچه زردرنک باشد زبون بود و از خراسان آورند و کویند دود نقره است که از معدن آن بهم می رسد و قوت آن تا هفتاد سال باقی می ماند و بعد از آن فاسد می گردد و رنگ آن اغبر و وزن آن سنگین می شود

ص: ۱۰۴۷

"طبیعت آن

در چهارم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

از سموم قتاله است و محلل و معفن و التیام دهنده زخمهای بارد شدید که صبر نتوان نمود و اکتحال آن در یک روز رطوبات طبقات چشم را زائل کند و طلای آن با روغنها جهت حکه و جرب و با کلاب جهت اورام بارده و استسقا نافع و نیم درم آن در یک روز کشنده بسوزش اندرون و ثقل زبان و اعضا و خدر و سرخی چشم و گرمی بدن و برافروختگی بشره و گاه باسهال الدم منجر گردد و تریاق آن تراشه پوستهای حیوانات است که سوزانیده بقدر ربع و تا دو چندان بیاشامند و معالجه آن معالجه زبیق خورده است و چون در خمیر گیرند و یا در طعامی دیگر و بخورد موش دهند بمیرد و هر موشی دیگر که بوی آن بشنود نیز می میرد و خانه از موشان پاک شود و اهل هند می کوینند که پنج نوع می باشد یکی پهتکیا و آن شبیه بشب یمانیست سفید شفاف و در آتش دود نکند و دوم هلدیا یعنی برنک زردچوبه زردرنک و سوم کودیا و این میگون است و چهارم دارما و آن سرخ است برنک دانه

۱۵۵۲ انار و پنجم سنکھیا و این بسیار سفید می باشد و این هر دو نوع اخیر بسیار کم یاب است و در اعمال صناعت کیمیا بکار می آید و دافع بلغم و سودا است و جهت تپ لرز و ضیق النفس انسان و اسپ و درد دندان نافع دانسته اند

"شکر قند"

بفتح شین و کاف و سکون راء مهمله و قاف و سکون نون و دال مهمله بفارسی مشهور بزمین قند و زمین را بهندی اول نامند

ص: ۱۰۴۸

"ماهیت ان"

بیخ نباتی است بطریق نجم و بیاره بر زمین مفروش و برک آن شبیه بجوز مائل و از آن کوچکترو کل آن نیز شبیه بکل آن و کم رنگ تر و کوچکترو بیخ آن در زیر زمین که از اطراف ریشه آن برآمده تا بقدر تربی و پوست آن سرخ و مغز آن سفید و کم آب و در هر ده پانزده عدد و زیاده و کمتر نیز تکون می یابد بسبب قوت و ضعف زمین و بعد بکمال رسیدن بروآرده زیر خاکستر کرم مانند چقندر پخته و یا در آب جوش داده پوست آن را جدا کرده می خورند شیرین و لذیذ می باشد بعضی آن را بعد از پختن نرم کرده قدری آرد کندم ممزوج کرده مانند خمیر سرشته خوب بزرک بقدر کردکان ساخته در روغن بریان کرده کرماکرم در شیرۀ شکر و یا نبات که غلیظ باشد می اندازند و بعضی برای خوش بوئی قدری مشک بکلاب حل کرده داخل آن شیره می کنند پس برآورده می خورند بسیار لذیذ می باشد و این را بهندی کل کله می نامند

"طبیعت ان"

کرم و تر و با رطوبت فضلیه غریبه که بعد از طبخ و جوش دادن کم می گردد

"افعال و خواص آن

مسدد و قابض و نفاخ و فی الجمله مغری سینه و قصبه رئه است

"فصل الشین مع اللام"

"شل"

بضم شین و تشدید لام

"ماهیت ان

ثمر درخت هندی است از ادویه مجهوله است بعضی گویند که آن را سفرجل هندی نامند که بیل باشد و بعضی گفته اند بزرگتر از فندق است و در طعم آن تندی و اندک تلخی و قبض است و نرم ملمس و بی قشر و بعضی گفته اند مدور بقدر زردآلو می باشد و بعضی گفته بهیات زنجبیل است

ص: ۱۰۴۹

"طبیعت ان

در سوم کرم و در اول خشک

"افعال و خواص آن

محلل قوی و ملطف اخلاط غلیظ و مسهل و دافع ریاح و جهت صلابت عصب و فالج و عرق النسا و قولنج نافع مضر رئه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم درم است

"شلجم"

بفتح شین و بسین مهمله نیز آمده و سکون لام و فتح جیم و میم معرب شلغم بغین معجمه فارسی است و یونانی عنقیلی و عنقلی نیز و بفارسی برشاد و شیلیم نیز و بفرنکی پیم بضم باء عجمی و میم نامند

"ماهیت ان"

معروف است و بری و بستانی می باشد و بری دو قسم است یکی شاخهای نبات آن دراز و برک آن بعرض انکشت مهین و بیخ آن باریک مانند بیخ اشجار دیگر و غیر ماکول و تخم آن سیاه و مغز آن سفید منابت آن مزارع و دیگری را منابت صحراهای نمناک و نزدیک آبها و یونانی نونیناس و نونیناس نیز گویند بیخ آن بقدر خیار و بسیار سرخ و ماکول و برک آن شبیه ببرک بستانی و از ان باریک تر و املس و کثیر التشریف و تخم آن مانند بستانی و مائل بسیاهی و تخم این مستعمل در تریاق فاروق است و بستانی آن را برک شبیه ببرک ترب و کثیر التشریف و از ان املس و بیخ آن مدور و مفرطح و بعضی اندک طولانی و بر سر آن اندک ریشه و ماکول و در اکثر بلاد بهم می رسد و بقدر نارنج بزرگی و تا هندوانه در بعضی بلاد و اراضی قویه می شود و نازک بی ریشه و در بعضی اراضی ضعیفه کوچک ریشه دار و بهترین و مستعمل آن بستانی نازک بیریشه آنست و تخم آن سرخ و تیره و از بری بزرگتر و این مزروع می باشد در خریف و در اواخر شتا و ازائل ربیع نیز قلیلی در بعضی بلاد بهم می رسد

ص: ۱۰۵۰

"طبیعت بری"

ان

در اواسط دوم کرم و در اول تر و بستانی آن در اول دوم کرم و در اواخر اول تر

"افعال و خواص آن

تناول مطبوخ بیخ آن کثیر الغذا و رافع سعال و ملین سینه و بطن و مقوی باصره و مشهی طعام و مهیج باه و زیاده کننده منی و مفتت

۵۵۳ حصاه و مدر بول و برکهای نازک آن را قوت ادرار زیاده و بطی الهضم و نفاخ و مصلح آن فلفل و زیره و شیرینیا و در احادیث وارد است که امر فرمودند بخوردن شلغم و فرمودند علیکم باللغت فانه لیس احد الا و له عرق من الجذام و اللفت یدبیه در حدیث دیگر است که ما من احد الا و فیه عرق من الجذام فاذیبوه بالشلجم و چون ریشههای باریک آن را سائیده با عسل بیاشامند جهت سپرز و عسر البول مجرب و ضماد مطبوخ آن محلل اورام و نطول مطبوخ جمیع اجزای آن جهت شقاق عارض از برد و نفرس و حکه مراریه و بدستور طلا و ضماد برک و بیخ و یا تخم کوبیده آن و ترشی بیخ آن یعنی مخلل ان لذید و ملطف رطوبات و مقوی احشا و مشهی و بی نفخ خصوص با خردل آن و یا چاشنی دار آنکه قوت جلا و تقطیع آن زیاده است و مطبوخ آن در جوف خمیر در زیر آتش که طبخ کامل یافته باشد قلیل النضج و جشا آورنده و محرک باه زیاده از مخلل آن جهت آنکه رطوبت فضلیه و ریاح آن در جوف خمیر بالکل بتحلیل نمی رود و جمیع اجزای آن با تریاقیت و تخم آن در اول سوم کرم و در اول تر و مبهی تر از بیخ آن خصوصا که اندک بریان نموده باشند و مشهی و با تریاقیت و در جمیع افعال قویتر از ان و مولد ریاح و مصدع محرورین مصلح آن سکنجبین و ترشیا و کلقد و خشخاش سیاه و شکر نیز مقدار شربت آن دو درهم و روغن تخم آن

محلل ریاح و رافع اعیا و مقوی آلات تناسل شرابا و تدهینا و مرهم بیخ آن کثیر النفع و در قرابادین در مرهم مذکور شد و تخم قسم اول بری آن جالی بشره است طلاء

ص: ۱۰۵۱

"شلیل"

بفتح شین و کسر لام و سکون یاء مثناه تحتانیه و لام بخراسانی شقرنک و شیرهو نیز نامند

"ماهیت ان

از جنس شفتالو است کویند درخت شفتالو و زردآلو را که باهم پیوند نمایند شلیل می شود و آن بقدر زردآلو و کردکان و از شفتالو لذیذتر و لطیف تر و غائله آن کمتر دو طبیعت و سائر افعال اقرب بدان هر دو است

"فصل الشین مع المیم"

"شمع"

بفتح شین و سکون میم و عین مهمله بفارسی موم نامند و بیونانی قبروس ماهیت آن معروف است که جرم خانه زنبور عسل است که عسل را در آن جمع می کند و آن سه نوع می باشد یکی آنست که زنبور عسل را در آن جمع می کند و این مائل بسرخ و زردی و نرم و چرب و خوش بو می باشد و بوی عسل از تازه آن می آید و دوم آنست که پردهای خانه خود را از آن می سازد و در آن عسل نمی باشد و این متوسط است در خوبی و بدی و سوم معروف بتسلیط است و آن چیزی سیاه رنگ است که بر کواتر یعنی خانه خود می مالد و این زبون است

"طبیعت ان

در اول دوم کرم و در رطوبت معتدل و قوت آن تا سی سال باقی می ماند

"افعال و خواص ان

محلل و منضج و ملین اعصاب و موافق جراحی ها و مصلح ادویۀ مراهم و حافظ آنها و خوردن وزن ده خرنوبه از ان که بمقدار دانه کندم ریزه ریزه کرده فرو برند با احساسی موافقه و یا در روغنها خصوص روغن کنجد حل نموده بنوشند جهت قروح باطنی و سحج و اسهال مزمن و جذب سموم مجرب و جهت درد سینه و سرفه و سل و رفع انجماد شیر و درد کلو و لاه و تصفیۀ صوت ببعیدیل و بخور آن معرق صاحبان حمیات و رافع عفونات هوای وبائی و رائحه آن جهت رفع بدبوئی بینی و اذیت بوی مردار و مقابر و وبا و حقه کداخته آن با روغن کل سرخ یا زیت عذب بالمناصفه جهت سحج امعا بغایت نافع و طلای آن با ادهان مناسبه خصوصا روغن بنفشه جهت رفع خشونت سینه و سائر خشونات بدن و نضج اورام و جهت حکه و جرب و توسیع دهن زخمها و بچرک آوردن آنها و رفع اذیت زخم حربۀ زهردار و جذب آن بالخاصیه و طلای موم روغن معمول با روغن سوسن و یا روغن زنبق و یا یاسمین بر صورت صاف کننده و نیکوکننده رنک رخسار او زائل کننده کلف و محلل صلابت اعصاب و کویند چون از موم زرد یا سرخ

ص: ۱۰۵۲

۵۵۴ با روغن سوسن و یا کل سرخ مرتب نمایند و سه هفته در آفتاب گذارند پس بر اورام پس کوش و اریبه طلا نمایند بتحلیل برد و منع انصباب مواد بدان نماید و چون بتنهائی ورق ساخته بر پستان گذارند مانع انجماد و بسته شدن شیر است در ان و بر تعقد

عصب و اورام محلل آنها و تکمید ریزه ریزه کرده آن با زردچوبه خشک کوبیده در صره بسته و بروغن کنجد کرم کرده محلل اورام و ریاح و مسکن اوجاع و چون مخلوط بعود هندی نموده بر آتش گذارند بدیری و اندک اندک سوخته گردد و خوردن موم دافع اشتها و مسدد مصلح آن نان مقدار شربت تا نیم درم بدل آن آرد باقلا است و کویند چون آشیان مکس را بسوزانند و بظرفی بمالند و در آب دریا و یا سائر آبها گذارند آب شیرین را بخود جذب می کند دستور سفید کردن موم آنست که بکیرند موم را و کداخته در آب سرد اندازند و چرک آنکه در زیر آن جمع گردد جدا نمایند و همچنین مکرر نمایند پس در دیک سر کشاده سفالی نو کرده آب دریای شور بران ریخته و اندک نظرون و اگر آب دریای شور نباشد آب نمک بران ریزند و بر آتش گذارند تا کداخته گردد و از آتش فرود آورند و دیک سفالی دیگر که در آن تواند داخل شد ته آن را تر کرده در آن فرو برند تا مومها بدان بچسپد و بر آورند و بعد سرد شدن موم را جدا کنند و همچنین باز دیک را در آن فرو برند و مکرر همچنین عمل کنند که هر مرتبه بکدازند با آب شور و نظرون و از ته دیک سفالی دیگر تر کرده بردارند پس آن قرصها را دوردور بریسمانی کشیده روزها در آفتاب بیاویزند و بران آب سرد دفعه بدفعه بپاشند و شب ها بماهتاب تا آنکه خوب سفید گردد پس کداخته از آن شمع ریزند و یا در مراهم و غیر آنکه مطلوب باشد بکار برند و یا آنکه در ظرفی کرده آب بسیار کرم جوشان بران ریزند و بدستور طبخ دهند و عمل نمایند تا سفید گردد و یا آنکه بعد تصفیه چرک آن را کداخته در آب سرد اندک اندک بریزند و یا آنکه بدسته جاروبی برهم زنند که بزودی دانه گردد پس روزها بر پارچه کرپاس نم کرده ریزند و بر آفتاب گذارند و آب بران بپاشند و شب ها زیر آسمان و ماهتاب گذارند تا سفید گردد

"فصل الشین مع النون"

"شند"

بفتح شین و سکون نون و دال مهمله دیسقوریدوس اسمیلوس نامیده و بهندی ست بفتح سین مهمله و تاء مثناه فوقانیة مشدده کویند

"ماهیت ان"

از طیوب معموله است خصوص اهل مصر و بهتر از انجا جای دیکر نمی سازند و کویند دخان ضرو است و دستور صنعت آن آنست که حصی لبان را نیم کوفته هر قدر که خواهند در دیک سفالی کنند و دیک دیکر طولانی بر سر آن نصب نمایند و اطراف آن را بکل حکمت بگیرند و در زیر آن آتش بسیار ملایم کنند تا در ظرف بالا صعود نماید و بچسپد و اگر بجهت زیادتی عطریت ظرف بالائی را بعود و صندل بیالایند خوب است و اگر بجای دیک بالای کاغذی را بشکل کله قند پیچیده بر سر آن نصب کنند به نحوی که اصلا بخار بیرون نرود نیز خوب است و بهترین آن سفید خوشبوی آنست که بوی دود از ان نیاید

"طبیعت ان"

در سوم کرم و در دوم خشک

"افعال و خواص ان"

مقوی دل و مدر فضلات و مفتت حصاه و دافع اخلاط لزجة سینه و با زعفران مفرح و جهت سرفه و ضعف عصب و خفقان و با انیسون جهت قولنج مجرب دانسته اند و طلای آن جهت التیام قروح و دافع آثار و حمل آن جهت بواسیر و تقویت رحم مفید

و مجفف و مصدع محرور و مخشن سینه و مصلح آن روغن کنجد مقدار شربت آن
چهار قیراط است

"فصل الشین مع الواو"

"شواء"

بفتح شین و واو و الف ممدوده لغت عربی است بفارسی کباب و بریانی گویند

ص: ۱۰۵۴

"ماهیت ان

گوشت بریان

۵۵۵ کرده است بهر نحو که بریان نموده باشند بر آتش بواسطه یا بیواسطه در روغن یا
بیروغن و از بالا روغن بر ان زده باشند

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

استشمام رائحه آن در حین بریان نمودن مقوی قلب ناقهین و مرتاضین و بدستور
خوردن آن سریع الهضم جید الکیموس و مقوی اعضای رئیسه و باه و اکثر آن ثقیل و
دیرهضم و نفاخ

"شواصرا"

لغت یونانی است بفتح شین و واو و الف و فتح صاد و راء هر دو مهمله و الف مشک الجن است و کویند در بلاد شبانکاره فارس مشک چوبان نامند و در تنکابن مشک داش

"ماهیت ان

رازی گفته از انواع بلنجاسف است که برنجاسف نیز نامند و دیسقوریدوس گفته بیونانی بطوس نامند و آن گیاهی است که هر سال تازه بتازه می روید بقدر مسماری مفروش بر روی زمین و شاخهای آن بسیار و برک آن شبیه ببرک دشتی و تخم آن بر سر شاخهای آن و هیمه آن از شاخ و برک و تخم بسیار خوش بو است و لهذا مردم در ثیاب خود می گذارند منبت آن بیشتر وادیهها است و مترجم کتاب ابو ریحان در صیدنه خود گفته که در بلاد دیلم نباتی بدین نام که آن را مشک الجن نامند دیدم خاکستری رنگ مائل بزرق شبیه باشنه بی ساق و بی کل و منحصر بر اوراق بسیار متراکم منبسط بر روی زمین که از زمین بلند نمی گردد و بیخ آن سیاه بقدر مسماری و منبت آن سنک لاختها و کوهستانهای عظیم و از تازه آن تا چند ماه بوی مشک تازه می آید

ص: ۱۰۵۵

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

مفرح و مقوی ارواح و قوی و مدر حیض و با شراب جهت عسر النفس محتاج بانتصاب
و در حقه جهت عرق النسا و اوجاع مفاصل داخل می نمایند برای آنکه مسهل اخلاط
لزجه است "

"شوحط"

بفتح شین و سکون واو و فتح حا و سکون طاء مهملتین لغت عربی است

"ماهیت ان

مجهول است بغدادی گفته درختی است بزرگ شاخهای آن صلب و بی کره و راست
و برک آن شبیه ببرک بید و از چوب آن کمان کران کمان می سازند و بعضی گفته
اند که نوعی از نبع است و بعضی آن را و شریان را یک دانسته اند و گویند آنچه در قلّه
کوه می شود نبع است آنچه در پائین آن شوحط و باختلاف منابت نام آن مختلف می
گردد و صاحب اختیارات خوشه از آن گفته و بعضی گفته نوع خبیث و زبون مازیون
است و این قول اقرب بصواب است

"طبیعت ان

کرم و خشک و جمیع اجزای آن با قوت قابضه

"افعال و خواص ان

جهت اسهال مفید و جلوس در سایه آن ممنوع است "

"شوکران"

بفتح شین و سکون واو و فتح کاف و راء مهمله و الف و نون لغت عربی است و بغدادی گفته یونانی است و ابن بیطار گفته که بعجمی اندلس حفوظه نامند و یونانی قونیون و سقونیون و باریقون و طفنیقون و منقوسیون و بفرنکی شبکنه و بفارسی بیخ تفت نامند

"ماهیت ان

دیسقوریدوس در رابعه گفته بیخ نباتی است بالزوجت و ساق آن پر کره شبیه بشاخ رازیانه و سطرتر از ان و شعبهای شاخهای آن چتردار و برک آن شبیه برک قثا و بزرک تر از ان و ثقیل الرایحه و در بالای آن شعبه و اکلیلی و در ان کل سفید شبیه بکل شبت و تخم آن مثل نانخواه و مائل بسفیدی و روفس گفته برک آن مانند برک بیروج و بسیار زرد و بیخ آن باریک و بی ثمر و تخم آن برنک نانخواه و بزرکتر از ان و بی طعم و بی بو و لعاب دار و بعضی گفته اند بیخ نباتی است که آن را دو سر و دورت و دورس نیز نامند و بعضی گفته اند بزر البنج رومی است که آن را دورس کویند و بهتر و مستعمل آن آنست که در کوه تفت از یزد روید و آن را دورس تفتی کویند و صاحب اختیارات گفته آن را شوکران نامند و بعضی گفته اند بیخ نباتی است که بهندی موتهه نامند

ص: ۱۰۵۶

"طبیعت آن

در چهارم سرد و در سوم خشک

"افعال و خواص ان

مخدر و مسکر و منوم مقدار شربت آن نیم دانک بدل آن بزر البنج و دو درم آن قتال بقوت

۵۵۶ سمیت بارده بزوال عقل و اختلاط فکر و ذهن و کلام و سدر و ظلمت و غشاوه بصر که چیزی را نبیند و فواق و برودت باطن و اطراف در آخر تشنج و خناق از تنگی که در قبضه رئه و حنجره پیدا کند پس موت و مداوای آن مبادرت بقی و اسهال بطن تا که نقا حاصل گردد پس آشامیدن اشیای نافعه تریاقیه مانند طلای صرف که نوعی از شراب است پس اندک مهلت داده بعد از آن شیر الاغ و افسنتین با فلفل و جند بیدستر و سداب با طلا بنوشند و با قردمانا و میعه و فلفل با تخم انجره با طلا و یا روغن غار انجدان و حلتیت و روغن حار مناسبی و باقی تدابیر آن مانند تدبیر افیون خورده است و چون خوشه آن را پیش از آنکه تخم آن خشک شود بگیرند و بکوبند و عصاره آن را گرفته در آفتاب خشک نمایند نفع بسیار دارد و از آن جمله آنکه ادویه مسکنه اوجاع چشم است و ضماد آن جهت تسکین اوجاع حاره و نمله و جمره و حمزه و ضماد برک و تخم آن بر پستان شیردار قاطع شیر آن و مانع آویخته شدن آن و بر پستان دختران مانع کبر آن و بدستور بر خصیه پسران و بر خصیه و کش ران جوانان مانع احتلام و محلل ورم آن و بر قضیب مضعف باه و مانع بزرک شدن آن و بر عانه و هر عضوی که خواهند مو نروید مانع آن و بر شکم حابس اسهال و نزف الدم و بدستور طلای آن بر پیشانی حابس رعاف و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که چون بیخ آن را با بزر البنج از هریک پنج درم کوبیده با یک صد و پنجاه مثقال آب و یک صد و پنجاه عدد مویز بزرک دانه با آتش ملایم طبخ دهند تا آب به سوزد پس مویزها را از ادویه جدا کرده نگاه دارند و از یک عدد تا سه عدد آن را بخورند مسکر قوی و امساک منی آورد و زیاده از سه عدد منوم توبست و نوشته که من این را مویز عمرو نام کرده ام

"شوندر"

بفتح شین و واو و سکون نون و فتح دال و را در آخر هر دو مهمله و بضم اول و دوم نیز آمده

"ماهیت آن"

بغدادی گفته معرب از چغندر فارسی است و ان نوع از لغت است و بمصر آن را لغت طلیطلی و قومی سلجم احمر نامند و آن شبیه بشلجم است در نبات و صورت و لیکن برک آن خشن و مشرف نیست بلکه اقرب بسلق است و برک آن را نمی خورند چنانکه برک شلغم را می خورند بلکه بیخ آن را می خورند و طعم آن با حلاوت و تلخی کمی است و انطاکی گفته فرقی میان آن و زردک و شلغم نیست مگر آنکه برک آن مشرف نیست بیخ آن مائل باستداره و طول و بسیار سرخ و شیرین مائل بتلخی و تیزی است و صاحب تحفه نوشته قسمی از شلغم بری ماکول است و بهترین آن سرخ خالص کوچک تازه آنست

"طبیعت ان"

بارد رطب در دوم و گرم و تر در آخر اول نیز گفته اند رطوبت آن زیاده از حرارت

"افعال و خواص ان"

رافع ریاح و عفونت و مسخن و جاذب دم از عروق بظاهر جلد و مهیج باه بغدادی گفته بنا بر آنکه بارد رطب است که اظهر است مضر باه است و مضر مبرودین و صاحبان معده بارد و بطی الهضم و مورث نفخ و قراقر مصلح آن سرکه و خردل و پختن آن مهرا و مردم بلدان با شیر آن را یا با ماست ترتیب می دهند و بطی الهضم می گردد و لیکن

لذیذ می باشد و تخم آن بسیار نافع است در ادویۀ قتاله و اگر بیشتر از سم بخورند سم چندان ضرر نمی کند و فعل آن را باطل می سازد بالمره و لهذا از ادویۀ تریاق فاروق است و جزوی از اجزای آن بخلاف تخم بستانی آنکه ضعیف است و طبیخ آن جهت ابرده نافع جلوس و نطول بدان و در سائر افعال قویتر از سایر اقسام شلجم و در شلجم مذکور شد

ص: ۱۰۵۸

"شونیز"

بضم شین و سکون واو و کسر نون و سکون یای مثانه تحتانیه و زای معجمه لغت فارسی است و شونوز و سیاهدانه نیز و عبری حبه السوداء و بیونانی سنو و دیسکوریدوس شنون گفته و بهندی کلونجی نامند بفتح کاف و ضم لام و سکون واو و خفای نون و کسر جیم و یای آخر حروف بهترین آن تازه فربه دانه تندبوی آنست

"ماهیت ان

تخم نباتی است شبیه

۵۵۷برازیانہ و از ان درازتر و باریک تر و کل آن زرد مائل بسفیدی و بنفش نیز می شود و برک آن شبیه ببرک زبان در قفا و تخم آن در غلافی بزرگتر از غلاف بزر البنج و تخم آن قریب بمقدار انیسون و سیاه تندبو و مغز آن سفید و قوت آن تا هفت سال باقی می ماند

"طبیعت آن

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

مسخن و مجفف رطوبات و منضج و مقطع اخلاط و جالی و مدر شیر و بول و حیض و مسقط جنین زنده و مرده و مشیمه و تریاق سموم بارده شربا و بخور او حمولا با دهن سوسن اعضاء الصدر و الغذاء و النفس و غیرها جهت سرفه بارده و درد سینه و انتصاب نفس و قی الله و غثیان و استسقا و یرقان و سپرز و قولنج ریخی شربا و ضمادا نافع و مداومت خوردن آن هر صباح مدر بول و حیض و شیر و با روغن جهت سرخ کردن رخساره و تصفیة بشره و با سرکه جهت اخراج اقسام کرم معده شربا و ضمادا و یک مثقال تا دو درم آن تا سه درم به آب نیمکرم جهت سک دیوانه کزیده و رتیلا و با سکنجبین جهت تب ربع و تب بلغمی کهنه و به آب و عسل جهت نفس الانتصاب و تفتیت سنک کرده و مثانه و تپهای مزمنه و با نظرون جهت عسر البول و سوخته آن جهت بواسیر خصوصا که با رب مورد بنوشند ببعیدیل و بوئیدن خام آن و یا در سرکه خیسانیده آن یک شب در صره بسته و بدستور سعوط در سرکه خیسانیده آن یک شب و صبح سائیده جهت درد سربارد مزمن و تفتیح سده خیشوم و زکام و نزله و لقوه بغایت نافع و ببعیدیل و چون هفت عدد دانه آن را در شیر زنان بخیسانند یک ساعت و بسایند و در بینی کسی که یرقان داشته و چشمهای او زرد شده باشد قطور نمایند بغایت نافع و زائل سازد بسبب قوت تفتیحی که دارد و سعوط مسحوق آن با دهن ایرسا جهت ابتدای نزول آب در چشم نافع و بدستور باکتحال استعمال آن جهت نزول در ابتدا و کماد کرم کرده آن بر سر جهت زکام و بر سائر اعضا جهت تحلیل ریاح سریع الاثر و مضمضه مطبوخ آن با سرکه بتنهائی و یا با چوب صنوبر جهت درد دندان بارد و ضماد آن در پیش سر جهت منع و سد تتالی نزلات مزمنه و رفع درد سربارد و تفتیح سده خیاشیم و با سرکه خمرو با انکوری جهت تألیل و رفع خال و تقشر جلد و درد مفاصل و بهق و برص و سعفه و قوبا و با بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه و تألیل و خال

مغرب و با آب حنظل تر که بر اطراف ناف طلا کنند جهت اخراج حب القرع قوی الاثر و با آب شیخ جهت اخراج حیات بقوت تمام و سائیده آن با خون افعی و یا خون خفاش و با خون خطاف جهت وضح بغایت مؤثر و با عسل و روغن جهت درد رحم و وجع آن در حین نفاس و با روغن کل سرخ جهت انواع جرب و ضماد سوخته آن با موم کداخته و روغن سوسن و یا حنا و مانند آن هر دو بر سر صاحب قرع که بفارسی کل نامند مفید و مانع ریختن موی آن و رویاننده آنست بشرط مداومت و ضماد اندک بریان کوبیده آن با کلاب جهت زخمهای سوداوی ساق پا مغرب و با بول صبیان جهت قروح شهیدیه سر و سائر قروح بارده رطبه و قطور بوداده کوبیده جوش داده آن با روغن زیتون و صاف کرده بقدر سه چهار قطره در بینی جهت رفع زکام که با عطسه بسیار باشد مغرب و با روغن حبه الخضرا در گوش جهت تفتیح سده و رفع ریاح و درد آن نافع و دخان آن کریزاننده هوام و اکثار شرب شونیز مورث خناق محروورین و سدر مصلح آن در سرکه خیسانیدن آن مضر کرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درم در مبرودین و در محروورین تا نیم درم و بدل آن انیسون و نصف وزن آن تخم شبت و روغن آن با روغن زیتون و کندر جهت اعاده باه مایوسین شربا و طلاء مغرب دانسته اند و روغن آنکه بقرع معکوس گرفته باشند طلاء بر اعضای تناسل و کمر جهت آوردن نعوظ ببعیدیل و رافع دردهای بارده و سستی اعصاب و سده آن و بدستور آشامیدن آن باشیای مناسبه جهت امور مذکوره سریع الاثر و قرشی گفته نبات آن را چون در غدیر اندازند ماهیان آن بالای آب آیند و کویند نوعی از ان خناق و غثیان آورد تدبیر

ص: ۱۰۵۹

۵۵۸ آن قی کردن و آشامیدن شیر و سائر تدابیر کندش خورده است

"فصل الشین مع الیاء المثناه التحتانیة"

"شیه"

بفتح شین و سکون یاء مثناه تحتانیة و فتح باء موحدہ و ہا اسم عربی است و غیر شیه العجوز است و آن را بعضی اشنہ بستانیہ نامند

"ماہیت ان

گیاهی است ساق و شاخ آن سفید و برک آن مائل بسفیدی و غبارناک و کویا بمقراض ریزہ کردہ اند و خوش بو با تندی شبیه بوی صعتر منبت آن بساتین و جاہایی کہ باران بسیار شود و در شیراز بسیار می شود و آن را در بساتین و مقابر بسیار می کارند و ریحان کرمانی و حبق کرمانی نیز نامند و رایحہ آن شبیه بکافور است

"طبیعت

ان

در سوم گرم و در دوم خشک و در آخر اول نیز خشک گفته اند

"افعال و خواص آن

مفتح سدد و محلل و مدر حیض و منقی فضلات و مواد نزلی شربا و ضماد آن رافع ورم ریچی و بلغمی و مانع مواد ورمی در ابتدا و در انتها محلل آن و جهت تحلیل ریاح رحم و انفتاح فم آن و ادرار طمٹ و جذب جنین شربا و حمولا و جلوسا فی ماء طیخہ مؤثر مقدار شربت آن تا یک مثقال و نیم است و با شراب و ماء العسل بقدر احتیاج"

"شیخ"

بکسر اول و سکویاء مثناه تحتانیه و حاء مهمله بیونانی ساریقون و اقدینا شجر او
سیتابحر یا نیز و بفارسی درمنه نامند

"ماهیت ان

نباتی است قریب بلندی شبت و کل آن خوش بو و تلخ و باندک حدت شبیه بافسنتین
رومی و لیکن قبض این از ان کمتر و گرمی این از افسنتین زیاده و برکهای آن ریزه
نازک شبیه برک سداب و بعضی مائل بزردی و بعضی مائل بغبرت و کل آن زرد و
سرخ و آن اقسام می باشد جبلی و صحرائی و جبلی آن قویتر از صحرائی و آنچه کل
آن مائل بزردیست و برک آن شبیه سداب و نبات آن از شبت کوچکتتر شیخ ارمنی
نامند و آنچه مائل بغبرت و تخم آن شبیه به تخم کشوت و اندک از ان بزرکترو
تیرکی آن با رطوبت چسپنده و کل آن زرد و شیخ جبلی را بیونانی اقلیون نامند و طعم
آن تلخ و آنچه عریض الورق و کل آن سرخ است شیخ خراسانی و شیخ ترکی نامند و
درمنه ترکی تخم بستیاچ است که و خشیزک نامند و آن تخمی است معروف و در
بستیاچ مذکور شد و مستعمل از اقسام آن کل آنست غیر سائر اجزا و گیاه آن را می
سوزانند و گفته اند نوعی از افسنتین است و صاحب منهاج آن را دو صنف گفته یکی
چوب آن مجوف و برک آن شبیه برک سرو و دیگری ارمنی زردرنک و شیخ
الرئیس نیز یکی را سروی الورق مجوف العود گفته و این مستعمل در ادخنه و بخورات
است و دوم برک آن شبیه برک طرفا و گفته اند گاه یافت می شود صنف ثالثی که
زردرنک می باشد و آن را سریقون ارمنی و افسنتین البحر نیز نامند و مختار و بهترین
آن ارمنی است

ص: ۱۰۶۰

"طبیعت ان

کرم و خشک در سوم و در دوم نیز خشک گفته اند

"افعال و خواص

آن

مفتح سدد و قاطع بلغم و محلل ریاح و مسهل اخلاط فاسده و مدر فضلات و مخرج اقسام کرم شرابا و ضمادا و جهت کزیدن عقرب و رتیلا و سموم بارده و عسر نفس و فواق و مغص و درد ورک و تپهای مرکبه شرابا نافع مقدار شربت آن در سموم تا سه درم و در غیر آن تا دو درم مضر معده و عصب و مصدع مصلح آن مصطکی و ترمس بدل آن بوزن آن افسستین و بعضی سداب را بدل آن دانسته اند تکمید بطیخ آن و بدستور طلای آن جهت رمد بلغمی و سائر اورام بلغمی غلیظ بعد از تنقیه در هر دو و ضماد و رماد سوخته آن با روغن زیتون و یا زنبق و یا امثال آن جهت داء الثعلب و سرعت رویانیدن موی بران مؤثر و ذرور آن جهت اكله و روغن آنکه بدستور روغن کل سرخ سازند جهت عسر النفس و رفع لرز تپها و امراض بارده و ورم معده و استسقا و اخراج دیدان و لسع عقرب و رتیلا و انبات لحم نافع است"

"شیخ البحری"

و آن را شیخ یهودی و سمک یهودی و اهل مغرب نیل نامند

"ماهیت ان

حیوانی است بحری و

۵۵۹ در دریای مغرب کثیر الوجود شبیه بسنک پشت بحری و لیکن صدفیت این بدان مرتبه نیست بلکه پوست صلبی است و مو و بینی آن شبیه بکوساله و کویند روز شنبه از

مکان خود حرکت نمی کند و ازین جهت آن را سمک الیهودی نامند و آن را نمی خورند

ص: ۱۰۶۱

"افعال و خواص ان

خوردن دل آن جهت داء الثعلب و بهق و پوشیدن پوست آن و تعلیق آن مانع تولد نفرس و رافع آنست و بخور اجزای آن با استخوان جهت رفع تپهای بلغمی و کشتن پشه مجرب دانسته اند"

"شیرخشت"

بکسر شین و سکون یاء مثناه تحتانیه و راء مهمله و کسر خا و سکون شین معجمتین و تاء مثناه فوقانیه بفارسی شیرخشک نامند

"ماهیت ان

گفته اند طل یعنی شبمی است که در بلاد خراسان و هرات و بعضی بلاد فرنک نیز بر درختی که آن را بزبان دهات نواح خراسان کشیرو و در درختی دیگر که کبیرو نامند می نشیند و آن درخت بقدر دو سه قامت بلند می شود و چوب آن خالدار زرد و سفید و اندک ثقیل الوزن است و از ان عصا می سازند و کمیاب و قیمتی است جهت آنکه چوب آن اکثر کج واج می باشد و تحقیق آنست که آن از قبیل صمغ است که از کره های آن درخت برمی آید و منعقد می گردد و از قبیل طل یعنی شبنم نیست و اسم آن نیز دلالت بران می کند جهت آنکه گفته اند که و خشت بلغت اهل آن نواح بمعنی صمغ است و بعد اضافت و ترکیب کشیرو و یا کبیر و بدان و حذف کاف از اول کشیرو

و کبیرو و اسقاط و او از اول و خشت و آخر کشیرو یا کبیر و برای تحفیف شیرخشت و بیرخشت کردید و نیز آن را بفارسی شیرخشک می نامند یعنی لبن منجمد و مجفف پس لبن که بفارسی شیر نامند غیر طل است که شبنم باشد و بهترین آن جبهای بزرگ سفید شیرین خالص آنست که چون در دهان گذارند زود کداخته گردد کام و زبان را بسیار شیرین و سرد گرداند و با جلا و تقطیعی باشد و شیرینی طعم آن شیرینی خاص است و رای شیرینی شکر و عسل و مغشوش و مصنوع از آرد جو و شکر را این صفت نیست و نصاری درین اوقات از بلاد ایتالیا بسیار می آورند و می کویند در انجا بسیار بهم می رسد و از قبیل شبنم است و از آنچه بر شاخهای اشجار و سنکها پاکیزه افتاده و یا در چادری و یا غیر آن با احتیاط اخذ نموده اند سفید خالص می باشد و آنچه بر زمین ریخته مخلوط بخاک و مائل بتیرکی است و این نوع مطلقا دهان را خوب سرد نمی گرداند و زود در آب کداخته نمی گردد مانند شیرخشت خراسانی اما در قوت اسهال قریب بدان است و کویند در بلاد صوبه بهار و پتنه و بها کلپور و نواح آن از علفی که آن را بهندی کتر می نامند چیزی شبیه بشیرخشت بعمل می آید بدین قسم که چون علفها را بریدند ضابطه است که بیخ آن را آتش می زنند بعد از ان از بیخ آنها رطوبتی جوشیده برمی آید و مانند دانه نقلی سفید بسته می گردد و آن دانه نقل در جمیع اوصاف مانند شیرخشت است و آن را بزبان مردم انجا هر لالو و به فرنکی مانه نامند و حکیم میر محمد عبد الحمید نوشته که من خود تجربه نمودم مانند شیرخشت است

ص: ۱۰۶۲

"طبیعت ان

در آخر اول گرم و برطوبت و ییوست معتدل

"افعال و خواص

آن

جالی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط سوخته و مرکبه و رقیقه و مقوی جگر و معده و احشا و مسکن حرارت و لهیب معده و قلب و جگر و ورم آن و جهت سرفه و خشونت سینه و حلق و تپهای حادث از مواد رقیقه نیکو مسهلی است و اسهال آن برفق بدون کرب و اذیت و اضطراب و احداث حرارت حتی که اطفال و پیران ضعفا را موافق است و اگر نزله و سرفه نباشد با کلاب بهتر است و عمل آن بیشتر و الا بادویه مناسبه دیگر و با ماء الشعیر بهترین مسهل است از برای صاحبان تپ حار حاد و محرور المزاجان و امراض حاره حاده که دو نیم آثار ماء الشعیر که قریب بیک رطل است و یا زیاده مقدار پنج شش توله تا هشت توله شیر خشت را حل نموده صاف کرده روغن بادام مقدار دو درم بران چکانیده کرم کرده بنوشند و

۵۶۰ هرگاه تشنه شوند و یا قصور در اسهال نماید عرق رازیانه و یا قدری ماء العشیر نیمکرم کرده بنوشند المضار مولد ریاح و قراقر در معده و ترقیق منی و باعث سرعت انزال است بسبب جلایی که دارد مصلح آن روغن بادام و رازیانه مقدار شربت آن تا بیست و پنج مثقال بدل آن بوزن آن ترنجبین و در جمیع افعال سوای تقویت باه و ضرر صاحبان قولنج مانند ترنجبین است و شیخ الرئیس در بعضی مقالات قانون گفته که شیرخشت با وجود آنکه مسهل اخلاط رقیقه است مضر صاحبان قولنج است و ضماد آن ملین و جالی بشره و با شیر جهت طراوت کونه مؤثر است

ص: ۱۰۶۳

"شیرسته"

بکسر شین معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر راء مهمله و سکون سین مهمله و فتح تاء مثناه فوقانیه و ها

"ماهیت ان

بلغت کیلانی اسم سرکه شیرین مصنوع است و در اکثر منافع مانند خمر است و مضرتی که در سرکه می باشد ندارد در اکثر مواضع و دستور صنعت آن آنست که خردل سرخ با تخم شلغم بری که شبیه بتخم شلغم بستانی و مائل بسیاهی است با سرکه تند می ساینند تا مانند خمیر گردد و بعد از آن ده مثقال آن را با دو یست مثقال آب انکور بسیار صاف و پنجاه مثقال سرکه کهنه مخلوط نموده تا دو هفته هر روز مکرر برهم می زنند تا مانع جوشیدن آن گردد پس استعمال می نمایند

"شیطرج"

بکسر شین و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح طاء مشاله و راء هر دو مهمله و جیم معرب چیتراک هندی است و بهندی چیته نیز نامند و اکثر بدین نام معروف است و گویند معرب شیتره فارسی است و بعربی مسواک الراعی و خینوس و فاغوس و خامشه نیز نامند و بیونانی لییدیون بیای موحده بعد از یای مثناه تحتانیه و لیفیدیون بفا بجای بای موحده و بیربری عصاب و بفارسی بیخ برنده نامند

"ماهیت ان

رازی گفته دو نوع می باشد هندی و شامی هندی آن باریک و شامی آن غلیظ شبیه بعودفوه و رنک آن مائل بسیاهی و دیسقوریدوس گفته نباتی است معروف و در شیر و آب و نمک معمول است استعمال آن و جالینوس در عاشره از میامر خود ازدی مقراطیس نقل کرده که گیاهی است که در مقابر و دیوارهای کهنه و مواضعی که

کشت و کار نمی شود می روید و همیشه تازه می باشد و سرخ رنگ و برک آن شبیه
 بیرک حرف و بلندی شاخهای آن تا بیک ذرع و در تابستان برک آن خشک می گردد
 و باریک شده بران می باشد تا آنکه سردی هوای زمستان بدان رسد آن زمان می ریزد
 و شاخهای آن باریک می گردد و متصل بیخ آن برکی می ماند و در تابستان از
 شاخهای آن کل سفید ریزه برکی ظاهر می شود دو تخم آن از تخم خشخاش بسیار
 ریزه تر که خوب دیده نمی شود و مستعمل بیخ آنست و در سابعه از ادویه مفرده گفته
 قوت و طعم و رائحه آن شبیه بحرف است و بهترین آن بقول صاحب منهاج تازه هندی
 یا بحری آنست و بعضی گفته اند بهترین آن فارسی آنست بجهت آنکه چون بر عضوی
 طلا نمایند در یک لحظه آبله می کند بخلاف هندی آن یعنی حدت فارسی زیاده از
 هندی است و قوت آن تا پنج سال باقی می ماند و گفته اند علامت خوبی و تازگی آن
 آنست که چون بیضه مرغ را در کوبیده آن یک روز پنهان کنند پوست آن سرخ گردد
 و آنچه در بنکاله دیده شد نبات آن بلندی یک ذرع تا بیک ذرع و نیم و شاخهای آن
 باریک و کره دار و بر هر کرهی چند عدد برک شبیه بیرک عنب الثعلب و از آن اندک
 بلندتر و بعد از ریختن برک آن در همان مواضع یعنی بر کره‌های آن چند عدد کل
 سفید ریزه برک کوچک فی الجمله شبیه بکل یاسمین اما از آن کوچکتر می روید و دو
 نوع می باشد یکی رنگ شاخ آن سیاه مائل بسرخ و کل آن سیاه و این کمیاب است
 و دیگری سفید مائل بسبزی و بعضی مائل بسرخ و کل آن سفید و این بسیار و نبات
 آن همیشه می باشد و خودرو است منبت آن کنار آبها و جاهای نمناک و در ربیع کل
 می دهد و در اواخر آن برک برمیآورد

ص: ۱۰۶۴

"طبیعت ان

در آخر سوم

۵۶۱ کرم و خشک

"افعال و خواص ان

جالی و محرق و منعظ و مقرح جلد و مفتوح و مسهل اخلاط لزجه و صاف کننده آواز و دافع بلغم مفاصل و اوجاع آنها و ریاح و سموم و سپرز و هاضم و مهیج باه و مسقط جنین و طریق استعمال آن بیشتر آنست که با شیر و یا سرکه و یا در آب و نمک خیسانیده استعمال نمایند و ضماد آن با سرکه جهت برص و بهق سفید و جرب و قوبا و تقشر جلد مفید برای آنکه سیاه کننده جلد بدن و نافذ و جالی است و اولاً آبله می کند پس متقرح ساخته مواد آن را دفع می نماید و باصلاح می آورد و وجع مفاصل را نیز مفید است و درد را ساکن می گرداند و ضماد برک آن مقرح جلد و با بیخ راسن جهت سپرز و عرق النساء و جرب متقرح که ربع ساعت تا نیم ساعت بران بگذارند مقدار شربت آن یکدرهم مضر رئه مصلح آن صمغ عربی و مصطکی بدل آن در علل سپرز مرجان و در غیر آن فوه و زرنباد است

"شیرزق"

اسم نبطی شیر خفاش است و کویند مراد از ان بول و سرکین اوست و در خفاش مذکور شد شیروغ نیز همان است

"شیلم"

بفتح شین و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح لام و میم لغت عربی است و زوان نیز نامند و بفارسی کندم دیوانه

"ماهیت آن

دانه ایست از جو باریکتر و کوچکتتر و با تلخی و مائل بسرخی و نبات آن شبیه نبات کندم و در کندم زار می روید و در اصفهان کاکلک و بشیرازی مشکک کویند و بهترین آن فربه آنست که کهنه و فاسد نباشد

ص: ۱۰۶۵

"طبیعت آن

در دوم گرم و خشک خشکی آن زیاده از گرمی

"افعال و خواص آن

مخدر و موجب سدر و مفسد آواز و نانی که شلیم داشته باشد مسکر و منوم و باعث سدر و ضماد آن جاذب خار و پیکان و منقی مواد و سرشته کوبیده آن با شراب جهت وجع و رک و با سرکه پخته با زیت سرشته جهت قوبا و سعفه و جرب متفرح و با سفیدی تخم مرغ محلل صلابات و با عسل جهت نفرس و با بزر کتان و سرکین کبوتر منفجر و سوراخ کننده دمامیل و جراحات و اورام و با کندم جهت قوبا و ریشها ذرور او با کوکرد جهت بهق طلاء مفید و چون در شراب اندازند بغایت سکر و خواب کران آورد بدل آن حندقوی مصلح مضار آن روغن و شیر و قی کردن و ربوب هامضه آشامیدن و روغن آن لطیف تر از روغن کندم و طلای آن بر صدغین خواب معتدل آورد و قوبا را نافع است چون بر آن بمالند بهتر از روغن کندم و طریق اخذ روغن آن نیز مانند روغن کندم است و در قرابادین مذکور شد

"باب چهاردهم در بیان ادویه که حرف اول آنها صاد مهمله است"

"فصل الصاد مع الالف"

"صابون"

بفتح صاد و الف و ضم باء موحدہ و سکون واو و نون از مخترعات هر مس است

"ماهیت ان

معروف است و دستور ساختن آن آنست که بکیرند قلی یک جزو و آهک آب ندیده نیم جزو و هر دو را نرم سائیده و با پنج وزن آن آب در حوضی و یا ظرفی بزرک کنند که متصل بدان اندک نشیب تر حوضی و یا ظرفی دیگر و ما بین هر دو ممری باشد آن ممر را بسته تا دو ساعت آن آب را با قلی و آهک خوب برهم زنند پس رها کنند تا ته نشین گردد انگاه آن ممر را باز نمایند تا صافی آن در ان حوض دوم و یا ظرفی دیگر آید پس آن ممر را باز مسدود نمایند و همان مقدار آب باز در ان ریزند و نیکو برهم زنند و بگذارند تا ته نشین گردد صافی را باز در حوضی و یا ظرفی علی حده نمایند و همچنین تا دیگر حدت و تندی در ان نماند و آب هر مرتبه را جدا جدا نگاهدارند پس بقدر ده وزن آب اول روغن زیتون بر روی آتش گذاشته بتدریج از آب آخر بخورد آن بدهند تا تمام شود پس آب پیش از آن را و همچنین تا آخر آب اول را بخورد آن دهند و قوام آن مانند خمیر شده باشد پس از آتش فرود آورند و بر بوریای و یا حصیری پهن نمایند و مانند اقراص بزرک ببرند و بگذارند

ص: ۱۰۶۶

۵۶۲ تا خشک شود و بعضی بجای روغن زیتون روغن بید انجیر و یا بنفشه و یا کنجد و یا دنبه و یا قرطم می کنند و بهترین همه مصنوع از زیتون است و بدترین همه معمول از بزر است و در قرابادین اقسام آن ذکر یافت

"طبیعت ان

کرم و خشک در سوم

"افعال و خواص ان

مقطع و معفن و اکال و منضج و ملین اورام و جالی و خوردن آن مانع حمل و خمول
 آن مخرج جنین زنده و مرده و مدر حیض و ضماد آن باهم وزن آن حنا جهت درد
 زانو و عرق النسا و نمش و کلف و با زیبق و سلیمانی جهت درد مفاصل مزمن و با زاج
 سفید محرق جهت قوبا و با روغن کل که باهم طبخ دهند جهت خشک نمودن
 زخمهای سر اطفال با تکرار عمل و بر قروح شهیدیه که بمالند و تا هفت روز بگذارند
 پس به آب کرم بشویند و باز بمالند تا زائل گرداند از اجله ادویه است و با سرکین
 کبوتر و آهک و امثال آن جهت کشودن دمل و اغتسال موی سر بصابون جهت رفع
 چرک و قمل و رشک و بثور ابریه نافع و موی را مجدد گرداند و اکثر آن موی را
 سفید گرداند و یا العبه جهت حکه و جرب و رفع آثار و چون در خرقة صوفی اندازند
 و بزور بر حزاز و قوبا بمالند زائل گرداند و با هموزن آن نمک در حمام بدستور جهت
 حکه و جرب ریش شده و چون با نیم وزن آن سلیقون که زنجفر محرق است که
 سرنج نامند و هم چند آن آهک آب دیده درهم نموده بر موی ریش خضاب نمایند در
 حمام بعد از آن که ریش را پاک شسته باشند که نموست و چربی در آن مطلق نمانده
 باشد و نیم ساعت صبر کنند موی را سیاه گرداند و پیری را برد و با ادویه مناسبه جهت
 تحلیل اورام بلغمیه و نضج آنها و اکثر امراض جلدیه مناسب و مجرب و شیاف آن
 مسهل خلط خام و رافع قولنج و مخرج کرم مقعده خصوصا در اطفال و مدر بول مقدار
 شربت آن تا دو مثقال و چهار درم آن کشنده است بجراحت امعا و احشا و ذرور
 سوخته آن در ظرف سفالی جهت ناصور سفید که موضع را اول به آب کرم پاک

بشویند و خشک کنند پس بران پاشند مجرب و آب آن خصوصا آب اول تیز آب است و آشامیدن آن قتال تا چهار درهم بسوزش حلق و معده و مجاری غذا و قی و اسهال شدید و بسا باشد که اعضای باطنی را متقرح و سوراخ کرداند و مداوای آن همچنین صابون خورده قی نمودن به آب کرم و روغن کنجد است با کدو و بعد از آن آب کوشتهای چرب با روغن بادام نوشیدن و آشامیدن ماء الخیار با روغن بنفشه و قی نمودن بدان و آشامیدن مرق دجاج با حب یقطین پخته و باکی نیست با آشامیدن یک دانک کافور و مالیدن تیز آب بر محل لسع و عض حیوانات سمی جاذب و مانع انتشار آنست و يتقرح دفع کرداند

ص: ۱۰۶۷

"صافراسی"

بفتح صاد و الف و فتح صاد و سکون فا و فتح را و الف و سین همه مهمله

"ماهیت ان

از ادویه جدیده است که از بلده مسمی بدفلوریده از بلاد ارض جدید می آورند و آن پوست درختی است بعضی ضخیم و بعضی نازک شبیه بدارچینی در شکل و رنگ و بو و طعم آن قریب برازیانه و با حدت و عطریت و درخت آن شبیه بدرخت صنوبر در دهنیت و سائر اوصاف و با حدت و برک آن مدور و مشرف بسه شرفه و چون خشک شود خشبو گردد زیاده از تازه آن و تنه درخت آن شبیه بکمتری در قطر و سبز رنگ مائل بتیرکی و در صلابت و رخاوت معتدل منبت آن صحراهای معتدله در حرارت و برودت و رخاوت و صلابت و مستعمل بیشتر قشر آن است

"طبیعت ان

در اول سوم کرم و خشک و چوب آن در دوم یعنی کرمی و خشکی قشر آن زیاده از چوب آن

"افعال و خواص ان

ملطف و مرقق رطوبات لزجه و مقطع آنها و مفتوح سدد عتیقه در جمیع مجاری و منضج اخلاط غلیظه و مقوی اعضای رئیسه و ضعیفه و قوی و موافق حرارت غریزه بسبب عطریت رایحه و حرارت ذاتیه و دافع جمیع امراض ناشیه از ماده بارده رطبه بتعریق و ادرار و ضیق النفس و سرفه کهنه و فواق و قئ

۵۶۳ و غشیان و هیضه و سوء المزاج بارده از معده و کبد و مثانه و وجع کرده و مفاصل قدیم حادث از ماده بلغم و مدر بول و حیض و محلل ریاح غلیظه محتقنه در مجاری بول و منی و زائل کننده عسر البول حادث از سنک کرده و مثانه و از غرائب آثار آنست که اطلاق طبیعت می نماید و اسهال نیز با وجود یبسی که دارد بسبب فادزهریت و جهت امراض سمی بتمامی خصوصاً طاعون و حمی ربع و نائبه و بایه حتی آنکه گفته اند نگاهداشتن قطعه از قشر آن در دهان و فرو بردن آب آن در ایام و با بسیار نافع و مانع سرایت عفونت هوا است باذن الله سبحانه و نیز جهت تسکین درد دندان نافع چون مرطوب المزاج در اوقات صحت جهت حفظ آن استعمال نماید نیز نافع و لیکن مناسب محرور المزاج و همچنین یابس المزاج نیست مگر نزد احتیاج و ضرورت برای طیب حاذق و تدبیر او جهت آنکه استعمال او در چنین مزاجی خطرناک است بحدی که تدبیر و اصلاح آن دشوار و طیب حاذق چون استعمال نماید ملاحظه مزاج و سن و بلد و فصل و مرض و غیره نموده با ادویه مصلحه و مبدرقه استعمال خواهد نمود حتی آنکه بعضی حذاق در علاج هزال مقرط با ادویه مسمنه بارده استعمال نموده باذن الله تعالی هزال برطرف گشته و تسمین حاصل شده جهت آنکه از شان این دوا است بدرقه و

رسانیدن قوای ادویۀ که ترکیب بآن نموده اند بسوی محل مقصود پیش از فتورقوت و سقوط تاثیر آن بسهولت و لهذا نفع آن در امراض متضاده بزرک و بسیار است با ادویۀ مناسبۀ هر علت و طرق استعمال آن بوجه کثیره است و اشهر و اقوی همه آنست که بکیرند چوب با قشر آن پنج درهم یا شش درهم بحسب رای طیب و اقتضای وقت و بکارد ریزه ریزه نموده در یک صد و پنجاه درم آب یک شب و یک روز بخیسانند پس در دیک کرده سر آن را بسته به نحوی که مطلقا بخار آن بیرون نرود پس در ظرف کلی لعابدار بآتش ملایم طبخ دهند تا دو ثلث آن برود و پنجاه درم بماند پس فرود آورده بگذارند تا گرمی آن کم شود پس سر آن را کشاده صاف نمایند و با شکر پنج مثقال و یا بدون آن نیم گرم بیاشامند و بر ثفل آن دو صد درم آب داخل کرده بآتش ملائم جوش دهند تا یک صد درم بماند و صاف نموده بجای آب هر وقت که تشنه شوند بیاشامند و همچنین تا بیست و یک روز یا چهل روز بحسب رای طیب و کلفت و مشقت پرهیز از محافظت هوا و غیر آن بطور چوب چینی نیست و جهت هر مرض با ادویۀ مناسبه آن چنانچه ذکر یافت ترتیب نمایند

ص: ۱۰۶۸

"صاصلی"

بفتح صاد و الف و کسر صاد مهمله و لام و یا آخر حروف و صوصلا و شاصلی نیز و بیونانی ارتینوس غالانا مند

"ماهیت ان

نباتی است شبیه بحلفای تازه روئیده و از ان کوچکتر و شاخهای آن باریک و نرم و نازک و زودشکن مائل بسفیدی بقدر دو شبر و بالای آن متشعب بسه چهار شعبه و تازه

آن ماکول و اندرون کل آن سفید و تخم آن شبیه بشونیز و از آن سبزتر و قائم مقام شونیز و خبازان بر نان می پاشند بجای شونیز و بیخ آن شبیه بلبوس کوچکی خام و پخته آن را می خورند نواب معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند شاید قاقلی و یا نوعی از آن باشد زیرا که شبیه بدان است در ماهیت و خواص و افعال

"طبیعت آن

کرم و تر

"افعال و خواص آن

جهت درد فواد و ابرده و ریاح فم معده نافع و تخم آن در افعال شبیه بشونیز است و بسیار خوردن بیخ آن محرک باه و رافع وجع فواد بارده است

"صامریوما"

بفتح صاد و الف و فتح میم و سکون راء مهمله و ضم یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و فتح میم و الف لغت سریانی است و اهل اندلس ترنشول و بدیار مصر گیاه عقرب و بعضی عریان آن را غبرا نامند جهت آنکه رنک آن اغبر است و بعضی لاجوردیه جهت آنکه رنک عصاره کل آن لاجوردی است و کویند اسم گیاهی است که بهندی آن را لجالو کویند

"ماهیت

آن

نباتی است و دو نوع می باشد کبیر و صغیر کبیر آن را ازک بیخ چهار پنج شاخ می روید و شاخهای آن پرشعبه و برک آن شبیه

ص: ۱۰۶۹

۵۶۴ بربک سب و از ان کوچکتر و زغب دار و با خشونت و کل آن سرخ لاجوردی و منحنی مانند دنباله عقرب منبت آن زمینهای خشن و صغیر آن را بربک کوچکتر و مدور و ساق آن مفروش بروی زمین و کل آن لاجوردی و منبت آن کنار آبها و جاها که آب در ان ماند و برطرف گردد و مستعمل بربک و ساق و تخم آن است و بیخ آن را چندان منفعتی ننوشته اند

"طبیعت ان

کرم و خشک در دوم و حرارت آن زیاده از یبوست آنست

"افعال و خواص آن

محلل و جالی و مسهل بلغم و مره سودا و مده حیض و مخرج جنین و تریاق سم عقرب و رتیلا و آشامیدن آب چهار عدد از شاخ آن بتمامه از بربک و کل و تخم با عسل و یا با فانیذ شیرین نموده جهت اسهال مره صفرا و با شراب جهت رفع سمیت عقرب و رتیلا و همچنین آشامیدن دو درم از تخم آن سنک مئانه را نیز بریزاند و گفته اند بلع نمودن چهار عدد از ثمر آن پیش از نوبه تب ربع بیک ساعت و سه عدد برای حمی مثلثه یعنی غب مؤثر و ضماد آن جهت رفع تآلیل و قوبا مفید و ضماد بربک آن با شیر جهت تحلیل اورام حجب دماغ اطفال و نقرس و التوای عصب و آشامیدن ثمر نوع صغیر آن با اندک نمک هندی و یا نظرون جهت دفع اقسام کرم معده و امعا و ضماد آن با سرکه جهت تآلیل برآمده آویخته نافع و کویند تعلیق بیخ کبیر آن مسکن و جمع کزیدن عقرب

و رتیلا است مضر سپرز مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا دو درم و صاحب تحفه نوشته که امین الدوله درخت حب السمنه را صامریوما دانسته و لجالو در حرف اللام ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد"

ص: ۱۰۷۰

"صاب"

اسم عربی جمیع اشیاء است که بسیار تلخ و تند باشد و بر قثأ الحمار و بر گیاهی که یتوع آن تند و تلخ است نیز اطلاق می نمایند

"فصل الصاد مع الباء الموحده"

"صبر"

بکسر صاد و سکون با و راء مهمله و بفتح اول و کسر دوم نیز آمده و آن را صبارا نیز نامند لغت عربی است و بسریانی علوی و بیونانی فیکرا والیا و برومی نیز الیا و بهندی ایلیا والوا و ایلوا و یول سیاه و در بنکاله مصبر نیز نامند و درخت آن را اهل شام و نواح آن صبارا و بهندی کهیکوار نامند

"ماهیت ان

عصاره و بعضی گفته اند صمغ درختی است ببلندی یک قامت و در بعضی بلاد کوتاه تر و در بعضی بلندتر می شود و از بیخ آن برکهای بلند ده عدد و زیاده نیز می روید شبیه ببرک عنصل و از ان بسیار بلندتر تا بدو ذرع و اندک عریضتر و طرف پائین برک آن عریضتر و ضخیم تر از طرف بالای آن و سر آن باریک و بر اطراف برک آن خارهای صلب کوتاه و دراز هم و جوف آن متخلخل و مملو از رطوبت غلیظ لزج

بسیار تلخی که صبر از آن بعمل می آید یعنی عصاره آنست که خیکچه ها می کنند و یا در ظرف های کشاده خشک می نمایند و چون برک های آن بلند شود و کهنه کردد از بیخ آن و وسط برکها شاخی می روید قریب بذرعی پر از رطوبت عسلی با اندک حلاوتی و حدتی و کریه الرائحه و بر سر آن ثمری شبیه بغوره خرما و در آخر سرخ می گردد و بیخ آن بقدر شلغم بزرگی و نر و ماده می باشد علامت نر آن آنست که دو طرف ثمر آن باریک و ماده آن را متساوی و جمیع اجزای درخت آن تلخ است خصوصاً رطوبت آنکه ذکر یافت و گفته اند صبر سه قسم می باشد یکی عربی که از جزیره سقطره که بر دهنه دریای قلزم و سرحد حبشه و یمن واقع است و در آن جزیره کندر و مقل و دم الاخوین نیز بسیار بهم می رسد و صبر آنجا زرد و زعفرانی تیره سرخ رنگ اشقر صاف براق چسپنده صلب کبدی شکل زودشکن می باشد و اجزای آن در حین شکستن ریزه ریزه می شود و بهترین آن و مستعمل از داخل و ادویه عین و خالص از رمل و سنک ریزه خوشبوی آن است که با حدت و لذع باشد و بوی مر از آن آید چون نفس گرم بدان رسد و دوم هندی و آن زرد کمرنک مائل بسیاهی غیر صافی و از سقوطری در اوصاف مذکوره

ص: ۱۰۷۱

۵۶۵ کمتر و ضعیف العمل تر خصوص از داخل و سوم سمیخانی بفتح سین مهمله و کسر میم و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح خاء معجمه و الف و کسر نون و یاء نسبت نام بلدی از بخارستان است و آن را صبر فارسی نیز نامند و این زبون ترین اقسام است و سیاه رنگ غیر صافی شبیه بدردی و رملی و دیرشکن و بدبو و سخیف و سبک و بسیار ضعیف العمل از خارج و از داخل غیر مستعمل و محمد بن احمد دینوری نوشته که یک قسم دیگر نیز می باشد مشهور بحضرمی و این بعد از سقوطری و بهتر از هندی و فارسی است و بعضی این قسم را یمانی گفته اند و قوت صبر تا چهار سال باقی می ماند

یعنی کمتر از چهار ساله آن قوی العمل و از چهار سال گذشته تا هفت ساله آن بسیار ضعیف العمل و غیر مستعمل و باید که مبالغه در سائیدن آن نمایند تا بخملمعده بچسپد و خوب عمل نماید و جوانان و صفراوی مزاجان و محرورین و صاحبان ضعیف الاحشا بتخصیص صاحبان ضعیف امعا و ماساریقا و جکر و علل مقعده و بواسیر و کسانی که در ابدان ایشان خون غالب و عروق شان ضیق باشد و در هواهای بسیار کرم و یا بسیار سرد از استعمال آن اجتناب نمایند و همچنین هنگام بودن طعام در معده که مبادا با طعام آمیخته آن را فاسد سازد و صبر را مغشوش با اقاویا و صمغ عربی و امثال اینها می نمایند و فرق برائحه و طعم و صلابت آنست که اهل خبرت می شناسند

"طبیعت ان

در دوم کرم و خشک و بعضی در سوم خشک و بعضی در اول خشک گفته اند و قول اول اصح می نماید و تلخی طعم و قبض آن دلالت بر مرکب القوی بودن آن دارد و این اقوی است

ص: ۱۰۷۲

"افعال و خواص ان

مفتح سدد و کبد و غیر آن و محلل ریاح احشا و مسهل اقوی هر خلط مهبیای مجتمع در معده و سر و مفاصل و غیرها و ضعیف الاثر در غیر آن و جاذب از اقاوی بدن و منقی معده و عروق از اوساخ و مسهل و مخرج سودا و بلغم غلیظ و مائی و صفرائی و زائل کننده یرقان بقوت اسهال و تفتیح سده کبد و بهترین دوائی است برای معده و منقی و مقوی آن است و مقوی قوت باصره و سائر حواس و دافع مالیخولیا و حدیث نفس و اکثر امراض دماغی حادث بمشارکت معده زیرا که معده را بآنها کمال شرکت است و

منوم و مجفف بی لذع خصوصا مغسول آن و ملصق نواصیر غائره و مدمل قروح عسره الاندمال خصوص که در دبر و مذاکیر باشد و مانع خبثات مواد آنها است و اگر پیش از برآمدن عرق بدنی یعنی اول هنگام ظهور علامات آن سه روز پی هم بدین ترتیب بخورند که روز اول نیم درهم و روز دوم یکدرهم و روز سوم یکدرهم و نیم و قدری بران موضع گذارند ماده آن را بتحلیل برد و باطل سازد و آشامیدن یک مثقال و نیم آن با آب نیم کرم اسهال معده نماید بقوت و تنقیه آن کند از فضول و با ماء العسل اسهال بلغم و صفرا نماید و گاه است که چون صبح و شام چند حبه از ان با مصلحات آن و راتینج و عسل کفکرفته بقوام آورده سرشته فرو برند به آب کرم اسهال بطن نماید و فاسد نکراند طعام را در معده و اوجاع معده را در یک روز زائل کرداند و با مصطکی منقی دماغ و با غاریقون جهت مفاصل و ربو و تنقیه سینه و یک درم آن با آب سرد جهت نفث الدم و یرقان و با کل سرخ و مصطکی جهت امراض معده و با ادویه مناسبه جهت جمیع امراض سوداویه و اخراج اقسام کرم معده و امعا و امراض طحال و کرده و رفع تشنکی حادث از صفرای مخلوط ببلغم و اعاده کردن شهوت طعام باطل شده و اصلاح و التهاب حادث در لاه از حرارت صفرای کائن در معده و با ادویه مسهله و رفع ضرر آنها از معده چون باطفال شیرخواره با ادویه مناسبه بخوراند کرم شکم ایشان را دفع نماید و اگر بطفل نخوراند و بمرضه او بخوراند نیز همان اثر دارد باعتبار تاثیر در شیر او در طب قدیم است که چون مسهل سودا است اگر سه روز پیهم هر روز مقدار یک مثقال آن را بخورند و سه روز ترک نمایند و باز سه روز بخورند و همچنین عقدها و کره های مزمنه قدیمه را بتحلیل برد مقدار شربت معتدل آن یک مثقال و یک

نیم درهم

ص: ۱۰۷۳

۵۶۶ آن مسهل و سه درهم آن منقی اخلاط فاسده و اکثار آن مورث اسهال الدم بدل آن در اورام و جراحات دو وزن آن حضض مکی و در اسهال نیم وزن آن تربد و قدری سقمونیا و گفته اند بوزن آن افسنتین و نصف وزن آن زعفران مضر امعا و معده و کبد ضعیف و مقعده بجهت آنکه مرخی و مفتوح افواه عروق مقعده است و مورث سحج مصلح آن در امعا کثیرا و در ضعف معده و کبد برک کل سرخ و مصطکی و در مقعده مقل و چرب نمودن آن موضع بروغن کل یا روغن بنفشه و یا پیه بز و مقوی فعل آن عسل و افاوویه و هلیله زرد است و اقسام زبون آن گاه باشد که تا سه روز در معده بماند باعث قلق و کرب گردد و اصلاح آن عند الضروره زیرا که استعمال آنها بی ضرورت جائز نیست غسل آنست با کلاب و با برک کل سرخ و مصطکی و افسنتین و مقل و ماء العسل و یا با طبیخ افاوویه و عسل آشامیدن و اکتحال آن مقوی باصره و سلاق و حکه و جرب و غلظ اجفان و پرکننده قروح غائره چشم و چاق کننده آن و قاطع دم منبعث بسوی آن و طلای آن با روغن کل جهت قروح چشم و جرب و اوجاع ان که از جانب موافق باشد و تجفیف رطوبات ان و بر پیشانی و صدغین جهت تنقیه فضول صفراوی از دماغ و تسکین صداع و با نمک و نظرون بر پیش سر جهت منع نزلات بارده و تسخین دماغ و مجفف رطوبات آن و با آب برک بارتنک و با سرکه جهت قروح رطبه سر اطفال و با افاقیا جهت استحکام شیون سر ایشان و با آب برک بارتنک جهت قروح بینی و گوش و با روغن کدوی شیرین جهت جراحت بینی و با مورد و شراب جهت سیاه کردن موی سر و ریش و دفع قمل و رویانیدن موی که از کچلی ریخته باشد و با عسل جهت ضربه و سقطه که خون در ان مرده بنفش شده باشد و رفع آثار جلد و نزلات و صداع و تحلیل اورام بارده و نمله و باد سرخ و داخس و قروح خبیثه و اوجاع ظهر و مفاصل و بواسیر و بدستور با شراب و عسل جهت کوفتکی اعضا و عضلات دو طرف زبان و لثه و اورام دهان و منخرین و قروح عسره الاندمال خصوصا که بر انف و مذاکیر و دبر باشد و با آب کشنیز تازه و سرکه جهت حمره و شری و با شراب حلو

جهت دانه‌های بواسیر و برآمدگی و آویختگی دانه‌های آن و قطع آمدن خون از آنها و شقاق مقعده و با آب کنندنا جهت اسقاط دانه بواسیر اما باید که بعد از اسقاط اسرب را با روغن کل سائیده بران موضع بمالند و مطبوخ آن با آب کنندنا و سلخ الحیه جهت سقوط دانه بواسیر و امراض مقعده با تکرار عمل بی نظیر و طلای آن بتنهائی و یا با ادویه مناسبه بر بدن موتی حافظ اجساد اوشان از تعفن و زود از هم پاشیدن و ضماد محلول آن در وسخ صوف که از طبخ برآورده باشند بر اعضا جهت تسکین وجع حادث از رض و فسخ و غسل آن با سرکه جهت حزاز و سعفه و داء الثعلب و بخور آن و گرفتن دخان آن با انبویه و باقمعی جهت ربو با مداومت بران بهترین دوائی است و تحقین بدان جهت بواسیر نافع و ذرور آن مجفف زخمها و التیام دهنده آنها و جهت قروح قضیب و فرج و اعضای عصبانی بنهایت مفید و باستخوان پوسیده بالسویه جهت دفع اكله و بواسیر و قروح خبیثه مجرب و زنان اهل هند را دستور است که چون شکم اطفال شیرخواره قبض می شود و از ان در دو وجع بهم می رسد صبر را با آب حل کرده بر برک تانبول بنکاله مالیده گرم کرده بزیر ناف ایشان مائل بطرف چپ موضع کبد را بجهت مضرت آن مران را گذاشته می چسپانند اسهال می آورد و درد وجع آن را زائل می گرداند و کویند که چون قطعه از برک را شق نموده و بران زردچوبه و قلیلی افیون نرم سوده پاشند و بر ورم کش ران که خیارک نامند گرم کرده بندند بتحلیل برد و صبر مغسول ضعیف العمل تر از غیر مغسول و حدت و لذع آن کمتر جهت آنکه اجزای لطیفه مسهله آن زائل می گردد و یا ناقص اما نفع آن از برای معده ضعیف بیشتر از غیر مغسول و همچنین برای اکثر امراض چشم و دستور

۵۶۷ غسل آن در قرآبادین ذکر یافت و از ادویۀ شریفه و جزو اعظم ایارجات و شبیارات و اکثر حبوب مسهله است و داء الصبر و ضماد طلا و قرص و مطبوخ و معجون و نقوع آن در قرآبادین مذکور شد"

"صبتی"

عصارۀ سنامکی است که از ان قرصها سازند بجهت رفع اورام بغایت نافع است"

"فصل الصاد مع الحاء المهمله"

"صحنه"

بفتح صاد و سکون حا و فتح نون و الف و تاء مثناه فوقانیه بفارسی ماهیانه نامند

"ماهیت ان

در قرآبادین مذکور شد

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص ان

مجفف رطوبات معده و قاطع بلاغم و جالی آن و دافع بدبوئی دهان که از رطوبات فاسدۀ معده و یا ضعف آن باشد و جهت فالج و امراض بارده و وجع و رک و تقویت هاضمه و برانکیختن اشتها نافع مضر محرورین و سوداوی مزاجان زیرا که محرق خون و مولد خلط ردی و سودا و امراض حادثه از ان و مورث تشنکی و تعفن اخلاط و

جرب و حکه و صداع است مصلح آن بالخاصیت زنجبیل و مغز کاهو و یا سرکه و ترشیا استعمال نمودن است

"فصل الصاد مع الدال المهمله"

"صدف"

بتحریک صاد و دال و فا بهندی سیپ و بفرنگی بلینه نامند

"ماهیت ان"

کویند با حلزون مرادف است و شاید حلزون اسم جنس باشد و صدف نوعی از ان یعنی آنچه پوست آن بسیار صلب و پهن شبیه باستخوان و در صلابت و رخاوت ما بین حجر و عظم باشد آن را صدف و آنچه باشکال مختلفه باشد آن را حلزون نامند و حلزون در حرف الحامذ کور شد و مراد از مطلق آن صدف مروارید است و بیان صدف مروارید در لؤلؤ ان شاء الله تعالی خواهد شد و در قرابادین ذکر یافت و بهترین آن آنست که از آب شیرین باشد

ص: ۱۰۷۵

"طبیعت ان"

بعضی کرم است و بعضی سرد و بعد سوختن کرم و لطیف می گردد و خشکی محرق آن زیاده از غیر محرق آن

"افعال و خواص ان"

ملطف و جالی و حابس اسهال و نفث الدم و نرف الدم و جهت تقویت لثه و رفع زخمهای آن و آکله و جلای دندان شربا و ذرورا و سنونا و نفوخ صدف سفید سائیده خصوصا پوست داخلی آن در بینی جهت رعاف و اکتحال آن جهت قرحه چشم و سلاق و شعر زائد و ضماد صدف زرد معروف بخف الغراب محرق مخلوط بقطران بر اجفان مانع روئیدن شعر زائد و با سرکه چون بسرشند و بر ثآلیل و بواسیر گذارند زائل سازد و مجرب و سنون صدف محرق با نمک جهت درد دندان و تجفیف لثه سست شده و استحکام آن و دفع تعفن جراحات متعفنه و گفته اند که آن را بسیار نباید سائید تا معین باشد بر قوت جلای آن و ضماد آن جهت استسقا نافع اما باید که از بدن جدا نمایند و بگذارند که خودبخود بریزد و بری آن درین فعل اقوی است و طلای آن با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با آب کرم و با روغن کرم و یا ادویه مناسبه جهت کلف و بهق و رونق بشره و چون با سرکه بسایند و بر بناکوش بمالند صداع دایمی نزلی را زائل سازد و مالیدن سوخته نرم سوده آن بر اوجاع بارده رطبه مسکن و زائل کننده آنست جالینوس گفته که صدف هندی محرق بالخاصیه رافع درد فواد است و بخور آن جهت بواسیر و بستن گوشت آن بر عضو جاذب پیکان استخوان بظاهر و خوردن آن زائل کننده سایر ریاح و سردیها از بدن و ضماد آن بزیر ناف و بر قطن مقوی باه و آشامیدن امراق لحوم اصداف صغار مسهل بطن و صدف فرغیر یعنی بنفش را چون طبخ نمایند در روغن و تدهین بدان نمایند محافظت می کند موی را از افتادن و چون با سرکه بیاشامند طحال را زائل سازد

ص: ۱۰۷۶

"صدف البواسیر"

معروف بخف الغراب است و در ساحل دریای قلمز و حجاز بسیار است و شبیه بحلزون مکر آنکه

۵۶۸ با طبقات و بدبو و بنفش مائل بسیاهی و در سواحل قلمز معروف بر کیه است و بخور و ضماد محرق آن با عسل جهت بواسیر و تألیل و زحیر نافع"

"صدف الفریر"

که فرفور نیز نامند نوعی صدفی است مائل بسیاهی و در غایت صلابت بخور آن مخرج مشیمه و رافع اختناق رحم و اکتحال محرق آن بغایت جالی است"

"فصل الصاد مع الراء المهمله"

"صریمه الجدی"

بفتح صاد و کسر را و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح میم و تاء مثناه فوقانیه و الف و لام و فتح جیم و سکون دال مهمله و یا در اندلس آن را سلطان الجبل نامند

"ماهیت ان

نباتی است شاخهای آن غلیظ کرهدار که می پیچد بر مجاور خود و برک آن شبیه ببرک لبلاب کبیر و از ان کوچکتز و کل آن سفید و خوش بو و ثمر آن مانند ثمر لبلاب و بالزوجت و اندک حرافت منبت آن جبال و مواضع خشنه

"طبیعت ان

در آخر دوم کرم و در وسط آن خشک و تا اول سوم نیز کرم گفته اند

"افعال و خواص آن

آشامیدن تخم آن مفتوح سدد و مدر بول و ملین بطن و مخرج مشیمه و منقی رحم از فضلات و هر روز یک مثقال آن با شراب سفید و امثال آن بقدر نیم رطل جهت عسر نفس و تنقیه رحم و رفع طحال و سموم مفید مضر کرده مصلح آن عناب مقدار شربت آن تا دو درهم و بوئیدن کل آن مقوی دماغ و منشط و محرک باه و بیخ آن را منفعتی ننوشته اند"

ص: ۱۰۷۷

"صرد"

بضم صاد و فتح را و دال مهمله جمع آن صراد آمده

"ماهیت ان

مرغی است که بفارسی سبز کراوتر نشک ادر کاک نیز نامند و بعربی هوام و کنیت آن ابو کثیر و آن طائریست ابلق سر و منقار آن بزرک و او را پرسن یعنی کف پا و انکشتان بزرک است و دیده نمی شود مگر بر شاخه درخت و کسی را دست بران نیست و بسیار شریر النفس کریزنده و دشمن گوشت است و آن را صغیر مختلف است هر طائری را که خواهد صید نماید بزبان آن صغیر برمی آورد و بزبان آن نزد خود می طلبد و چون طائر بسیار نزد آن جمع شدند بهریک که می خواهد حمله می نماید و بمنقار خود که بسیار تیز است گرفته از میان قد او دو نیمه کرده می خورد و همیشه کار آن این است و ماوای آن سر درختهای بلند و قلاع و حصون است و در حدیث از حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم مرویست که آن حضرت بدست بن قانع صرد دیدند فرمودند که این اول طائریست که در روز عاشوره روزه نگاهداشت و نیز در

حدیث دیگر وارد است که نهی فرمودند از قتال مورچه و زنبور عسل و سرد و هدهد و گوشت آن حرام است"

"صرصر"

بضم دو صاد مهمله و در میان و آخر راء ساکنه مهملتین و بفتح هر دو صاد نیز آمده لغت عربی است جمع آن صراصر و بسریانی و بشیرازی چهره ریسک و اهل اندلس جغاله و بفارسی چرواشک و عربان صراد اللیل و باصفهانی زنجره و در تنکابن جیک و بهندی جهینکر نامند

ص: ۱۰۷۸

"ماهیت ان

حیوانی است معروف شبیه بملخ و بسیار کوچک و در خانها و باغها و شکاف دیوارها می باشد و شبها بسیار صدا می کند بمد طولانی متصل بهم خصوص در کرما و شبهای تار

"طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

خوردن بریان آن جهت اوجاع مثانه و سائیده خشک کرده آن با فلفل جهت قولنجی که اطبا از علاج آن عاجز باشند نافع که از پنج عدد تا ده عدد آن را با مثل آن عسل و فلفل بحسب قوت و شدت و ضعف و خفت علت با آب کرم و یا جلاب عسل و یا

شکر بیاشامند در ساعت تسکین دهد و مجرب دانسته اند و قطور زیت مطبوخ آن در آن خصوصاً مطبوخ اطراف آن جهت تسکین درد گوش و کویند چون دو عدد یا سه عدد آن را در انبوه نی

۵۶۹ کرده و سر آن بند کرده زیر بالین گذارند ما دام که آن در زیر بالین باشد صاحب آن را خواب نیاید

"فصل الصاد مع العین المهمله"

"صعتر"

بفتح صاد و سکون عین و فتح تاء مثناه فوقانیه و راء مهمله و صعتر بسین مهمله بجای صاد نیز آمده و لیکن اطبا بیشتر بصاد می نویسند تا ملتبس و مشتبه بشعیر نشود و بشین معجمه و بزای معجمه نیز آمده و برومی لزموش و بیونانی صعتروس و اوریغاسن و بفارسی ایشن و اوشن و بترکی کلکلیک و باصفهانی اویشم و بهندی ساتر نامند

"ماهیت ان"

برک گیاهی است و انواع می باشد بستانی و بری و جبلی بستانی را بفارسی مرزه نامند و برک بستانی مدور و برک بری بعضی طولانی ریزه و بعضی برک آن نازک و جبلی عریض و مدور و آنچه رنگ آن سیاه باشد صعتر فارسی آنچه سفید نزد بعضی مردم مشهور بجوزیست و صعتر شوار نیز نامند و انواع دیگر نیز می باشد و همه در طعم تند و خشبو و کل همه کبود بهترین آن برک کوچک تازه بری آنست و درازبرک آن بهتر از مدور برک آنست

"طبیعت آن

در آخر دوم کرم و خشک و بعضی در اول سوم گفته اند و کرمی و خشکی جبلی آن
زیاده

"افعال و خواص آن

مفتح سدد و مقطع و مجفف و محلل ریاح و بلاغم و ملطف اغذیه غلیظه و مبهی و
مشهی غذا و منقی رئه و معده و جگر و امعا از رطوبات و بلاغم و مانع صعود ابخره
بدماغ و دافع جشای بلغمی و مسکن وجع دندان و ورک حادث از سردی و وجع مثانه
و رحم و مدر بول و حیض و با قوت تریاقیت و خوردن آن به آب انجیر جهت ربو و
سرفه و با انجیر خشک عرق آورد و رنک رو را نیکو کرداند و خوردن ادویه مسهله با
آب صعتر مطبوخ رافع تخمه و عفونت غذا و ترش شدن آن و غثیان و وجع فواد و
قولنج ریحی و ثقلی بلغمی و مغص و مخرج اقسام کرم معده و حب القرع و بدستور با
عسل و اگر پیش از ادویه مسهله بخورند باعث تهیه اخلاط است برای دفع بمسهل
باسانی و با آب کرفس جهت تفتیت حصاه و عسر البول و با میخنج جهت دفع مضرت
شوکران و افیون و با سکنجین جهت رفع مضرت جنین و با بادروج و ترب جهت وجع
ورک و ثقل حاصل از رطوبات شربا و ضمادا و با روغن زیتون جهت انواع مغص و
آشامیدن سرکه که صعتر در آن خیسانیده و با سکنجین مصنوع از آن هرگاه سرفه
نباشد جهت سپرز مجرب و با پنیر تازه جهت تسمین بدن و با خیارزه جهت کوفتگی
عضل و معده و جگر و لعوق آن با عسل جهت ورم ملازه و رئه کرم سرفه رطوبی و
عقرب کزیده و سائر هوام و مضغ آن جهت تسکین درد دندان و تقویت بصر و سفوف
آن با مثل آن شکر جهت قطع صعود ابخره و تقویت چشم و با اطعمه غلیظه باعث
خوشبوئی و سرعت انحدار و زیادتی لذت و لطافت آنها است مانند هریسه کندم و باقلا

و عدس و کله و پاچه و گوشت کوساله و مانند اینها و محلل ریاح و نفخ آنها و با جمیع بقول مضره عین خواه کرم باشد خواه بارد رافع ضرر آنها و با سرکه بهترین نان خورشی است و آشامیدن سه درم آن با عسل جهت کزیدن عقرب و سائر هوام و مضمضه آن با سرکه و زیره جهت درد دندان و کلو و اکتحال آب معصور آن جهت رفع بیاض و شب کوری و سعوط آن با روغن ایرسا جهت اخراج فضول رطوبی بسیار از دماغ و قطور آن در گوش جهت رفع ثقل سامعه و با شیر جهت تسکین وجع آن و ضماد آن با عسل جهت اورام صلبه و عرق النسا و وجع ورک و با روغن زیتون و زیره جهت برآمدگی ناف اطفال و رفع ریاح جوف ایشان و با سویق جهت تحلیل اورام بلغمی و با کندم جهت وجع ورک و ضماد مطبوخ آن در حمام جهت جرب و حکه و یرقان و رائحه بخور آن و افتراش بدان جهت کزینیدن هوام و آشامیدن مطبوخ شاخهای آن با مثل آن عناب که در چهار مثل آن آب جوش دهند تا برقع رسد جهت تصفیه خون غلیظ بالخاصیه مؤثر و کل آن مسهل مره سودا و بلغم اما ضعیف تر از افیمون و

ص: ۱۰۸۰

۵۷۰ قویتر از حاشا چون دو مثقال آن را با سرکه و نمک بیاشامند اسهال سودا و بلغم نماید و ادرار بول و حیض کند و عصاره کل تازه آن محلل ورم عضل دو طرف زبان و لہاہ و قلاع دهان در آخر علت و مربای آن با شکر و یا عسل و بدستور کلقتند دو مثقال آن در دفع سموم و امراض بارده قوی الاثر و چون شب وقت خواب مقدار یک مثقال آن را بخورند و بخوابند و مداومت بران نمایند منع صعود ابخره بدماغ و نزول آب بچشم نماید و ذهن را تقویت بخشد و رنگ رو را نیکو گرداند و روغن کل آن بتنهائی با جمیع اجزای آن بدستور مقرر جهت جمیع امراض بارده مانند فالج و لقوه و رعشه و استرخا و اوجاع ظهر و مفاصل و خصوصاً قولنج و امراض نواحی معده و امعا بهتر از

روغنهای دیگر و تخم آن در جمیع افعال قوی تر از برک آن و مفتوح سدد و رافع یرقان و مهیج باه و خائیدن آن مسکن درد دندان و محرک اشتها و چون در نان داخل نمایند دافع ضرر ماکولات و معین بر باه مبرودین و صعتر مضر رئه مصلح آن سرکه مقدار شربت آن تا پنج مثقال است"

"فصل الصاد المهمله مع الفاء"

"صغراغون"

بفتح صاد و سکون فا و فتح راء مهمله و الف و ضم غین معجمه و سکون واو و نون
"ماهیت ان"

اسم فرنگی مرغی است قریب بکنجشک خاکستری رنگ مائل بزردی و سبزی و منقار آن باریک و دم آن اندک بلند و بران نقطهای سفید و در موسم سرما بیشتر ظاهر می گردد و بر لب جوی و حوض نشسته صغیر می کند و دم خود را دائم حرکت می دهد بیشتر سنک ریزه و ریزه های خشت می خورد بعربی ابوالملیح و بفارسی دم جنبانک و دمیچه و بشیرازی مرغک شقا و بهندی مغوله و کهنجن نیز نامند

ص: ۱۰۸۱

"طبیعت ان"

کرم و خشک در دوم و گوشت آن تلخ با قوت تریاقیت

"افعال و خواص آن"

خوردن گوشت خام و بدستور محرق آن با ماء العسل جهت تفتیت سنک کرده و مثانه و عسر البول بسیار نافع و مدر قویست

"فصل الصاد مع اللام"

"صل"

اسم قسمی از مار است که روی آن مدور باشد و کویند شنیدن آواز آن کشنده است

"فصل الصاد مع المیم"

"صمغ"

بفتح صاد و سکون میم و غین معجمه و بفتح میم نیز آمده لغت عربی است بیونانی فوقمینون و بسریانی قاموز و برومی دینون و بفارسی اردو بشیرازی ازدو و بهندی کوند نامند

"ماهیت ان"

رطوبتی است که از تنه بعضی اشجار تراوش می کند و منجمد و خشک می گردد و صمغ هر نباتی در طی ذکر آن مذکور شد و می شود و مراد از مطلق آن صمغ عربی است که از درخت ام غیلان که مغیلان نیز نامند حاصل می گردد و بهترین آن زرد مائل بسفیدی صاف شفاف براق آنست که چون در آب اندازند و زمانی بماند منتفخ نکرده و تمام آن کداخته شود و چیزی از ان نماند و کداخته آن صاف و چسپنده باشد و چون قطعه از ان را در دهان بگذارند بدنندان و کام بچسپد و منتفخ نشود بلکه کداخته گردد

"طبیعت ان"

در گرمی معتدل و در دوم خشک و جالینوس گرم دانسته

"افعال و خواص آن

مغری و ملین صدر و قابض و مقوی معده و امعا و حافظ استخوان و مانع ریختن مواد بسینه و رافع حدت و نکابت ادویۀ حاده و اسهال صفرای و جهت درد سینه و سرفه و قرحۀ رئه و خشونت حلق و قصبۀ رئه و سینه و تصفیۀ صوت و منع انصباب مواد نزلی بسینه و معین بر اخراج نفت چون قدری از آن را در دهان گذاشته آب کداخته آن را اندک اندک بکنند و فرو برند و یا در حبوب و یا در ادویۀ مناسبه داخل کنند و از دو مثقال تا سه مثقال آن جهت اسهال و سحج امعا مجرب و بریان آن با روغن کل سرخ قاطع سیلان خون جمیع اعضا

ص: ۱۰۸۲

۱۵۷۱ است هوای رحم و بواسیر و حابس اسهال مداومت آن روزی یک مثقال که سوده با یک اوقیه روغن کاو تازه تا سه روز یا هفت روز بنوشند قاطع نفت الدم و نرف الدم صدر و ریه و سائر اعضای داخلی سوای رحم و بواسیر مجرب و بدستور با شیر بز تازه دوشیده و طلای آن با سفیدۀ تخم مرغ جهت سوختگی آتش و قطور آن با کلاب جهت رمد و سلاق و جرب بغایت مفید مضر سفلی مصلح آن کثیرا و کویند کلاب و صندل بدل آن صمغ بادام و حب الآس است

"صمغ البلاط"

بفتح باء موحده و لام و الف و طاء مهمله لغت عربی است و آن را لزاق الحجر و لزاق الرخام و یونانی لسوفلا بمعنی غرای الحجر نامند

"در ماهیت آن

اختلاف است دیسکوریدوس کوید چیز است که از حجر رخام و حجری که از بلاد
 قوما می آورند می سازند با سریشم جلود و صاحب منهاج گفته بعضی از آن معد نیست
 و بعضی مرکب از صبر و دم الاخوین و علك البطم و انزروت و صمغ عربی از هریک
 یک جزو و از بیخ مرجان که بسد است و زاج از هریک نیم جزو و بسیار نرم کوفته
 پیخته با آب صمغ محلول سرشته و بر دیوار کچکاری می مالند و می گذارند تا خشک
 گردد و هر چند خشک و کهنه گردد بهتر می شود و بغدادی گفته که آن نشاره بلاط
 مضاف بغری الجلود است که بسیار باهم می مالند و می ساینند چند یوم پی در پی و
 صاحب تحفه نوشته که نشاره بلاط الکبران و غری الجلود است که بسیار مبالغه در
 کوبیدن و طبخ آن کرده بر دیوار خانها می مالیده اند و سنک فرش خانها را که بلاط
 عبارت از انست بدان مستحکم می کرده اند

ص: ۱۰۸۳

"افعال و خواص آن

ذرور آن جهت التصاق موی زائد چشم و التیام جراحات تازه و منع آنها از تفتیح قوی
 و سریع الاثر و آنچه صاحب منهاج بیان کرده در قلع بهق بسیار مؤثر دانسته اند

"صمغ الدامینا"

بفتح دال مهمله و الف و کسر میم و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و الف

"ماهیت آن

صمغی است تلخ مائل بسرخی و صاف در غایت حدت و جیش تفلیسی گفته که از
بلاد فارس خیزد

"طبیعت آن

کرم و خشک

"افعال و خواص ان

ملطف و مسخن و محلل ریاح و در مزاج و سائر افعال قائم مقام حلتیت است مگر آنکه
کریه الرایحه مانند آن نیست مقدار شربت آن تا نیم درم

"صمله"

غذائی است که از خمیر ارد کندم مثل بغرا ترتیب دهند و در افعال مانند بغرا است و
مذکور شد

"فصل الصاد مع النون"

"صندل"

بفتح صاد و سکون نون و فتح دال مهمله و لام معرب سندل بسین مهمله فارسی است و
کویند لغت سریانی است و یونانی حلوسطقاویل و برومی فلوریکا و بهندی چندن نامند

"ماهیت ان

چوب درختی است عظیم بقدر درخت کردکان و انبه و نیب و شاخهای آن افتاده بر
روی زمین و ثمر آن در خوشه مانند حبه الخضرا انطاکی گفته که برک آن شبیه ببرک
کردکان و نرم و نازک است و سه نوع می باشد یکی سفید نباتی رنک و آن را صندل

ابيض و بهندی چندن و دوم زردرنک و آن را صندل اصفر و بهندی ملاکیر و سوم سرخ تیره و آن را صندل احمر و بهندی رکت چندن نامند و منبت آن اکثر بلاد هند و سواحل دکهن و فرنک است و بهترین از سفید و زرد آن آنست که خوش بو و کم ریشه و صلب و چرب و املس باشد و از سرخ آن آنچه تیره رنگ صاف کم ریشه و قوت آن تا سی سال باقی می ماند

ص: ۱۰۸۴

"طبیعت ان سفید و زرد آن

در سوم سرد و در دوم خشک و سرخ آن در دوم سرد و در سوم خشک

"افعال و خواص سفید ان

مفرح و مقوی دل و معده و رادع و قابض و با تریاقیت و محلل اورام حاره و جالب مواد و مسدد و آشامیدن آن جهت خفقان حار و تپهای تند صفاوی و

۵۷۲ التهاب و منع صعود بخارات بدل و دماغ و برسام و ضعف قوت حافظه و ذهن و دل و معده و جگر بتخصیص در محرور المزاج و بدستور طلا و نیز طلای آن با کلاب و قلیلی کافور بر پیشانی جهت صداع حار و بتنهائی و یا با نیم وزن آن انزروت با سفیدی تخم مرغ بر پیشانی و صدغین جهت صداع حار و منع نزلات بچشم و سائر اعضا و بتنهائی و یا با ادویه بارده مناسبه جهت خفقان و وجع معده حار و رفع بدبوئی نوره و عروق و با آب برک عنب الثعلب و یا با آب حی العالم و یا با آب برک خرفه و یا با آب طحلب و امثال اینها جهت نفرس حار و اورام حاره مانند حمزه و نار فارسی و منع ریختن فضول بعضو در ابتدای علت و بالخاصیت طلای آن مورث حرارت و خارش شدید در بدن بسبب تکثیف مسام و میل معده بیاطن و رافع آن سرکه و روغنهای گرم

و لطیف و بغایت مضر باه و قاطع آن و مضر صوت مصلح آن عسل و نبات مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن نصف وزن آن کافور و بعضی اشنه گفته اند و بدل سرخ آن نصف وزن آن فوفل است و صندل سرخ در افعال مذکوره از تفریح و غیر آن شربا ضعیف تر و طلاء قویتر از سفید و طلای آن جهت درد سر حار و اورام حاره و ضماد آن با روغن زنبق جهت رفع تب و اعیا و با کلاب جهت رفع قلاع دهان و بدستور جهت درد آن قرشی در شرح قانون گفته که مستعمل در زمان مادر اضمده و غیر آن صندل سرخ است و در مشروبات صندل سفید جهت آنکه اتفاق کرده اند بر آنکه در صندل سرخ جزو حاری نیز است که نفوذ می فرماید اجزای بارده را از خارج بداخل و لهذا اقوی است قعل آن از سفید در خارج و چون با سفید نیست اقوی است از سرخ در داخل و صاحب شفاء الاسقام گفته که آنچه مشاهده کرده ام ما از اطبا آنست که استعمال می کنند صندل سفید را در اسهال صفرای و سرخ را در اسهال دموی و هر دو را باهم در اسهال مختلط باهم و سه عدد از تخم آن را چون بیاشامند جهت بول الدم و حرقة البول و مرضی که بجای منی خون انزال شود مجرب دانسته اند و اطبای هند با آب زنجبیل ترکیب بهندی ادرک نامند استعمال می نمایند و جوارش و حب صندل و خمیرها و سفوف و اشربه و معجون و مفرح آن در قرابادین مذکور شد

ص: ۱۰۸۵

"صن الوبر"

بکسر صاد و نون و الف و لام و فتح واو و باء موحد و راء مهمله

"ماهیت ان"

انطاکی گفته اقراصی است که در مغارهای بلاد یمن می یابند و بحجاز می آورند و در اصل و حقیقت آن اختلاف است چنانچه در بول الابل مذکور شد و بغدادی گفته که چیزی است که از مغارات جبال یمن بمکه می آورند شبیه بصرغ و برنک مرو در مکه آن را اقراص ساخته می فروشند و بول الابل نامند و در حرف الباء مذکور شد و در وجه تسمیه آن بعضی گفته اند بول جانوری است قریب بجهت کربه که آن را وبر نامند چون در ان مغارات بول کند و غلیظ و منجمد و خشک گردد آن را اخذ می نمایند و نواب مرحوم نوشته اند ظن غالب آنست که این دوائی باشد که بهندی سلاجیت نامند و بعضی گویند ابوال تیوس جلی ست که در مغارات بر سنکها مجتمع می گردد

"طبیعت آن

در سوم کرم و خشک و در دوم نیز گفته اند

"افعال و خواص ان

قاطع اسهال و ضیق النفس و امراض بارده و جهت اندمال جراحات خبیثه جمیع حیوانات و قطع سیلان خون و تحلیل اورام نافع و حمول آن قاطع حمل و بواسیر را ضعیف کرداند و طلای آن با عسل با طول مکث مقرر بدن مصلح آن روغن کل

"صنوبر"

بفتح صاد و نون و سکون واو و فتح باء موحدده و راء مهمله لغت عربی است و ارزه نیز بسریانی از رند و برومی بقطانیون و بیونانی قلوغیطون نامند

"ماهیت ان

دو صنف می باشد ذکر و انثی ذکر آن دو نوع می باشد یکی بستانی و آن درخت بزرگی است قریب بچنار برک آن شبیه بخیاطه قوی و بخلال بلندی بقدر یک شبر و سبز تیره رنک و ثمر آن بشکل دل حیوان و بقدر دل کوسفند و بزرگتر از آن و شبیه بثمر شریفه که ثمر هندیست و خانه خانه و بعد رسیدن و خشک شدن از هم شکافته

ص: ۱۰۸۶

۵۷۳ می گردد و خشبی است و مغزی ندارد و ماکول نیست و درخت آن را بفارسی نازوناجو و بشیرازی کاج و ثمر آن را پر کاج نامند و راتینج صمغ این است و دوم جبلی که در سردسیر بهم می رسد و ثمر این نیز ماکول نیست و از مطلق آن مراد اینست و درخت این شبیه بدرخت ابهل و بسریانی ازرنند نامند و چوب این چرب و بجای شمع و چراغ و مشعل می سوزانند و قطرانی که ازین بعمل می آید رقیق تر و قلیل المنفعت تر از شربین است و انثی آن نیز دو نوع است یکی کبیر و چلغوزه ثمر این است و در شیروان و اقصی آذربایجان و بعضی جاها از ملک روم و کشمیر و غیرها بسیار بهم می رسد و دوم صغیر و آن را تنوب نامند و ثمر آن را قضم قریش و عامه اهل شیراز آن را فستق نامند اما ثمری که معروف است نزد عامه اهل شیراز و عراق بچلغوزه فی الحقیقت از اقسام بادام است نه از انواع صنوبر زیرا که دانه صنوبر پهن و بی مغز و ثمر چلغوزه مغزدار و مغز آن اندک باریک فتیله شکل بقدر دانه خرما کوچکی و در غلافی اندک صلب که بدست شکسته می گردد و ثمر آن را چون در آتش اندازند بعد از کرم شدن منشق کشته آوازی کرده دانه های چلغوزه از میان خانهای آن جسته برمی آیند و نیز نوعی دیگر از صنوبر می شود درخت آن متوسط در بزرگی و کوچکی و خوش منظر و آن را نوش نامند و برک آن اندک پهن و مشرف متشعب خوش منظر و زنان اهل اصفهان و ایران در وقت حنا بستن نم کرده بر پشت دست گذاشته بالای آن حنا می بندند خوشنما می گردد و در شربین اشاره بدان شد و درخت

صنوبر را خزان نمی باشد و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که نر آن را ثمر بی مغز و قطران او زبون تر از قطران شربین است و ماده آن کوچک و بزرک می باشد کوچک آن را صنوبر صغار و تنوب نامند و ثمر آن مثل دل کوسفند و از ان بزرکتر و مغز نر آن با تلخی و سفید و بی پرده رقیق سرخی و قضم قریش عبارت از آنست و در سمنان کثیر الوجود و راتینج صمغ آنست و بزرک آن را صنوبر کبار کویند و در کیلان یافت می شود و بسیار بزرک و مغز ثمر آن را باصطلاح آنجا چلغوزه و درخت آن را درخت چلغوزه نامند و ثمر آن بقدر بالنکی و مغز دانه‌های آن مثل قضم قریش و بالیده تر و شیرین تر از ان و در عراق چلغوزه مغز میوه را کویند که از بحرین می آورند و طاهرا انبه باشد چه در صفات مثل انبه است و درخت آن بقدر زردآلو و برک آن همیشه سبز و انبوه و ثمر آن بقدر شفتالو و مستطیل و در طعام شبیه بآن و مغز دانه آن دراز و باریک و با پرده سرخی که ملاصق مغز بادام است بخلاف حب صنوبر که بی پرده سرخ و بالیده تر و کوتاه تر است و قول حکیم رحمه الله علیه تا آنجا که مثل قضم قریش و بالیده تر و شیرین تر از آنست درست است و عبارت بعد از ان که در عراق چلغوزه مغز میوه را می کویند که از بحرین می آورند و طاهرا انبه باشد تا آخر اشتباه محض و غیر مطابق واقع است زیرا که انبه و تخم آن نه چنین است و انبه در حرف الالف مع النون مذکور شد و نیز نوشته که طاهرا صاصفراس فرنکی عبارت از ان باشد این نیز اشتباه است و صاصفراس بدو صاد مهمله و در آخر آن سین است و در همین باب در صاد مع الالف و الصاد ذکر یافت و بالجمله بهترین آن تازه سفید بالیده چرب آنست

ص: ۱۰۸۷

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک و در دوم نیز گفته اند و برک و پوست آن کرم تر و خشک تر از مغز آن

"افعال و خواص ان

آشامیدن برک و پوست آن جهت درد کلو و جراحی شش و قطع رعاف و خون جراحات تازه و یک مثقال از لحا و برک آن با ماء العسل جهت علل کبد و ورم و غلظ آن و خشک آن با آب سرد حابس بطن و ذرور آن مدمل مواضع ضرب رسیده و با آب کرم سوخته خصوصا لحای نوع ذکر آنکه اقوی است درین امر و طلای مخلوط لحا و برک آن با مرداسنک و دخان کندر جهت التیام قروح ظاهر جلد و سوختگی آتش و با موم و روغن مورد جهت اندمال قروح ابدان نرم واقع بظاهر جلد و با زاج سرخ جهت قروح خبیثه ساعیه و غسل بطبیخ آن جهت

۵۷۴ رفع اعیاء و کچلی و چرک بدن و عفونت عرق و جلوس در آن جهت امراض رحم و مقعده و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت درد دندان و بخور آن جهت اخراج مشیمه و ادرار حیض با تکرار عمل و دخان آن مانند دخان کندر و قطران است در نفع جهت ریختن موی مژه و ابرو و کداختن ماق و تاکل آن و دمعه و ضعف بصر و سلاق و جرب نافع و ضماد برک تازه کوبیده آن جهت نرف الدم جراحات تازه و چوب آنکه بدستور چوب چینی و عشبه استعمال نمایند مؤلف تذکره نایب مناب چوب چینی در علت آتشک و امثال آن دانسته و چون ریزه نموده با سرکه بجوشانند و مضمضه بدان نمایند درد دندان را تسکین دهد و همچنین چوب آن را چون در دهان نکهدارند و پوست بیخ آن قابض و مجفف و دو مثقال آن جهت اسهال و سحج مفید و ذرور آن جهت سوختگی آتش و آب کرم و رفع الم ضربه و سقطه نافع و حب صنوبر کبار در دوم کرم و در اول تر و قوت آن تا یک سال باقی است

ص: ۱۰۸۸

"افعال و خواص آن

مبہی و مشہی طعام و مقوی اعصاب و اعضا و باہ و مفتح سدد و کاسر ریاح موزیہ
 حادہ و جہت فالج و لقوہ و خدر و کزاز و رعشہ و قروح رثہ و اوجاع مفاصل بارده و
 امراض جگر و یرقان و استسقا و درد کردہ و مثنائہ حادث از حراقت مرہ صفرا و لعوق
 آن با عسل ہر روز مقدار سہ مثقال جہت فالج و رعشہ مجرب و جہت امراض رثہ و
 تنقیہ آن از اخلاط غلیظہ و تنقیہ کردہ و سرفہ کهنہ خصوصا با دوشاب مفید و
 آشامیدن آن با تخم خیار جہت ادرار نمودن بول و منع قرحہ کردہ و مثنانہ و با عصارہ
 بقلہ الحمقا جہت تسکین درد معدہ و تقویت ابدان ضعیفہ و قمع رطوبات فاسدہ و
 مطبوخ تر و تازہ کوبیدہ با پوست آن با طلا کہ صاف کردہ ہر روز مقدار چہار اوقیہ
 آن را بنوشند جہت سعال مزمن و قروح رثہ و مداومت خوردن حب الصنوبر کبار
 جہت استحکام اعضای مسترخیہ و سختی کوشت شراب آنکہ کوبیدہ در آب انکور
 اندازند مانع نزلات و سرفہ و ہاضم و قاطع اسہال رطوبی و استسقا و ضماد آن با
 افسنتین بر معدہ جہت رفع مغص آن مفید مقدار شربت از حب آن تا دو درم و از
 عصارہ آن سہ درم و از طیبخ آن یک اوقیہ و حب الصنوبر بطی الہضم و مضر
 محرورین و مصدع و مغثی مصلح آن سکنجین و فواکہ حامضہ قابضہ است مانند
 انارین و بہ و موافق مبرودین و در ایشان محتاج بمصلح نیست و در امر باہ با کنجد و
 عسل بہتر کہ مقوی آنست و باید کہ زیادہ از نیم اوقیہ کہ یک یکدانہ تنقل نمایند
 زیادہ تناول نکنند بدل آن در تقویت باہ شقاقل و حب المحلب و در علل معدہ و احشا
 حب الغار و حب الصنوبر صغار مسهل بعصر است بسبب قوت قبضی کہ دارد و جہت
 امراض سینہ و کردہ و مثنانہ قویتر از کبار و در سائر افعال مانند آن و اکثر آن باعث
 مغص و التوای امعا مصلح آن در آب کرم با روغن کنجد خیسانیدن آنست یک روز و

کرم سبزی که در درخت صنوبر بهم می رسد در سمیت مانند ذراریح است و از خوردن آن زبان و کام و حلق ورم کند و معده و روده ها نیز و در تمام بدن سوزش و حرارت بهم رسد و ضعف عظیم رو دهد علاج آن علاج ذراریح است

ص: ۱۰۸۹

"فصل الصاد مع الواو"

"صوف"

بضم صاد و سکون واو و فا بفارسی پشم نامند

"طبیعت سیاه ان"

و کرم تر از سرخ آن و از سفید بسیار کرم و تر و مجموع آن در آخر دوم کرم و خشک و بهترین آن نرم و خالص آنست

"افعال و خواص ان"

سرخ آن جهت شری یعدیل و کماذ سرخ آن در شراب کرم تر کرده جهت رفع سرفه و نزلات رقیقه و درد سینه و اوجاع ضربه و سقطه مجرب و با روغن کل سرخ محلل اورام و تریاق زخم سک دیوانه کزیده و پوشیدن جامهای پشمین مسخن و مجفف بدن و مورث خارش و صلب کننده جلد است و افتراش آن جهت صاحبان نقرس نافع و محرق مغسول و غیر مغسول آن در خواص مانند شعر

۱۵۷۵ است جهت قروح و لحم زائد نافع

"صوف البحر"

بفتح باء موحدہ و سکو حا و راء مهملتین

"ماہیت ان

چیزی است شبیه پیشم کہ از صدف بزرک سفیدی کہ سر آن عریض و طرف دوم آن مائل بباریکی و از اندرون شکافته و شبیه بشیح و اندرون آن مائل بزردی و سرخی و در جوف آن حیوانی ایستاده و از راه شکاف آن صوفی برمی آید

"افعال و خواص ان

جہت قطع اسہال و ضماد آن جہت نرف الدم ہر عضو سریع الاثر

"باب پانزدہم در بیان ادویۂ کہ حرف اول آنها ضاد معجمہ

است"

"فصل الضاد مع الالف"

"ضان"

بفتح ضاد و الف و نون بفارسی کوسفند و کوسپند و برۂ مادہ آن را میش نامند و بعرف

اطبا اسم مطلق کوسفند است

ص: ۱۰۹۰

"ماہیت ان

معروف و از جملۂ حیوانات ما کولہ اللحم است و نسبت بحیوانات دیگر بسیار بلید و قابل تعلیم نیست و از کمال بلادت بر سر ذابح خود می ایستد و وحشت و اضطراب

نمی کند و همین یک وجه حلیت لحم آن و امثال آنست از حیوانات ضعیف النفس و الادراک زیرا که حیوانات قوی ذکی الحس و الادراک عند الذبح حرج و الم بسیار درمی یابند و نفس آنها را تعلقی بدن خود و نفس ذابح می باشد و لهذا اکثر حرام شده اند در شرع شریف و ذابحان حیوانات اکثر قسی القلب می باشند و بهترین آن یکساله و دو ساله آنست که فربه باشد و چهار ساله و زیاده از آن غلیظ و کثیف و مولد خلط فاسد و گوشت کردن و شانه و حوالی آن بهتر از گوشت سائر اعضای آنست

"طبیعت ان

در دوم کرم و تر

"افعال و خواص ان

سریع الهضم کثیر الغذاء و مولد خون متین و مقوی و مسمن بدن و موافق ترین لحوم برای بدن انسان و دل و جگر و کرده آن مقوی دل و جگر و معده و کرده و مداومت خوردن مغز سر آن مورث بلادت و نسیان و خوردن گوشت آب مهرای آن با سرکه و عسل که مداومت بران نمایند و غذا منحصر بدان باشد بغایت مقوی بدن و مانع غشی و رافع خفقان و لاغری بدن و بلع نمودن پیه آن بعد از ذبح که هنوز سرد نشده و همچنین کداخته نیمکرم آن جهت سرفه و درد سینه و ضیق النفس و حرقة البول بسیار مفید و گوشت کرماکرم ذبح کرده آن را چون بر اعضای ضربه و صدمه رسیده که تازه باشد ببندند و چون سرد گردد تبدیل نمایند بزودی درد را زائل کند و مانع تورم و زخم شدن گردد و بدستور پوست کرماکرم آنکه اعضا را بدان پیچند و ضماد گوشت سوخته آن جهت لسع حیات و عقارب جراره و با شراب جهت کلب کلب و اکتحال خاکستر آن جهت رفع بیاض عین و طلای آن با سرکه جهت بهق نافع و زهره آن کرم و خشک و جالی آثار و اکتحال آن جهت بیاض بتنهایی و یا با عسل و طلای آن جهت

اقسام قوبا و غسل سر بآن جهت حزاز و ابریه خصوصا با غسل و خون آن کرما کرم جهت حکه و جرب و منع آبله اعضای سوخته در ساعت طلاء و سرکین آن بسیار کرم و خشک طلاء و ضماد آن جهت تحلیل اورام و استسقا و التیام زخمها و با موم و روغن کل کداخته جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت شری و تألیل و لحم زائد که توته نامند و سوختگی آتش و داخس مجرب و ضماد در کلاب خیسانیده آن جهت انفجار خراج و دمل مجرب و شراب استخوان سوخته قبرقی آن قاطع اسهال و سیلان خون و خاکستر سم آن جهت داء الثعلب طلاء و مغسول محرق آن حابس اسهال و در ایام وبا و طاعون استعمال گوشت آن جهت آنکه بسیار مولد خون است جائز نیست و غلیظتر و کثیر الفضول و بطی الهضم تر از لحم معز است و سرکه و آبکامه ملطف و رافع ثقل آن و هر که اراده تبرید بدن کند در انها طبخ نماید و یا با قراقرطو یا کشک و یا سماق و یا با آنها بخورد"

ص: ۱۰۹۱

۵۷۶

"فصل الضاد مع الباء الموحده"

"ضب"

بفتح ضاد و باء موحده مشدده بفارسی سوسمار و بهندی کوه نامند و شاید کوه غیر آن باشد

"ماهیت ان"

حیوانی است کوچکتر از کربه و ما بین سیاهی و زردی و دنباله آن بسیار کوتاه و درشت شبیه بثمر درخت سرو

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک و مابین ورل و حردون است در حدت کیفیت

"افعال و خواص ان

گوشت آن مقوی باه و جائز نیست محرور المزاج را استعمال آن جهت آنکه مکرب است و عند الاحتیاج باید که با سرکه طبخ نمایند تا مهرا شود و با زیت و کشنیز و زیره کرمانی و عرق نعناع خیسانیده مطیب ننموده با کاسنی و مغز کاهو و بقول بارده دیگر بخورند و اکتحال سرکین آن جهت رفع بیاض عین و نزول آب در ان و طلای آن جهت کلف و بهق و نمش با سرکه اگر قوی باشد و با آب اگر ضعیف و ضماد شق کرده آن جاذب پیکان و خار و سموم جانوران سمی و طلای پوست سوخته آن مورث بیحسی عضو به حدی که اگر قطع کنند صاحب آن متالم نکردد

"ضبع عرجا"

بفتح ضاد و ضم باء موحدده و عین مهمله و فتح عین و سکون راء مهملتین و فتح جیم و الف لغت عربی است و حل و جفا و نیز کویند و کنیت آن ام عامره است و بیونانی قسمیهور و بسریانی بدنا و بفارسی گفتار و بهندی چرکه و بجو و بد کهنی ترس نامند

"ماهیت ان

ص: ۱۰۹۲

حیوانی است بزرک مانند کرک و نر و ماده می باشد و در رفتار و دویدن لنکی می کند و در وجه تسمیه و لنکی آن گفته اند که چون رطوبت جانب ایمن آن از ایسر آن زیاده است لهذا می لنکد و کویند بسبب آنست که جانب چپ آن کوتاه تر از راست

آنست خصوصاً ماده آن کوبند بسبب حیلۀ خود را چنان می نمایند تا بمردم و حیوانات دیگر ایذا رسانند چون پیر گردد اعارج شود و آن را متصف باعرج و مونث آن را بعرجا نموده اند و آن حائض مانند ارنب می شود و نیز مانند ارنب یک سال نر آن قوی القوه و یک سال ماده آن می باشد و عوام می کوبند یک سال ماده و یک سال نر می باشد و در وقت نری سفاد می نماید و در هنگام مادگی میزاید و ضعیف القلب و کثیر الجماع و حریص بران می باشد و بسیار از حنظل می ترسد اگر شخصی در دست بگیرد از آن می کوبند و نیز از خواص آنست که اگر سگ در بلندی ایستاده باشد و سایه آن در شب ماهتاب بر زمین افتد و گفتار در زیر آن برود که سایه هر دو درهم مستغرق باشد سگ خود را از بالا اندازد و گفتار او را بدرد و در روز بسبب گرمی هوا بسیار کم زور می باشد و شب قوی و گوشت آن حرام است نزد امامیه و ابو حنیفه و نزد مالک مکروه و نزد شافعی حلال

"طبیعت ان

در آخر دوم تا اول سوم گرم و در اول دوم خشک

"افعال و خواص

ان

آبزن طبیخ آن یعنی جلوس در آن که زنده آن را دست و پا بسته در دیگی بزرگ دهن کشاده اندازند که در آن آب جوشان باشد که شبت و نخود و روغنهای مناسب نیز در آن باشد و سر آن را بپوشند تا مهرا شود پس صاف نموده در ظرفی بزرگ که علیل تواند در آن نشیند کنند و علیل در آن نشیند اما باید که آن مقدار گرم باشد که برداشت آن را داشته باشد تا آن زمان که رو سردی آورد جهت اوجاع مفاصل و تمدد و کزاز

و استرخا و عرق النسا و نقرس و ریاح غلیظه مفید و در قرابادین آبنزات آن مذکور شد و بدستور تدهین بدهن آنکه در آب با ادهان مناسبه طبخ دهند جهت امراض مذکوره مفید و خوردن گوشت آن جهت رفع برودت معده و حمیات بلغمیه و سوداویه و زردی رنک رخسار و اوجاع بارده و خوردن خون آن رافع جنون و خوردن نیم درم از چرک کوش آن مورث جنون و زهره آن نیم درم مسهل اخلاط ثلثه و مضر رئه مصلح آن عسل و اکتحال آن بتنهائی جهت حدت بصر و جلای غشاوه و بیاض آن و طلای آن بعد از کندن موی

ص: ۱۰۹۳

۵۷۷ زائد پلک چشم مانع روئیدن آن و با هموزن آن روغن اقحوان که در ظرف مس سه روز بگذارند پس طلا نمایند بر بیاض عین و نزول آب در آن هر ماه دو روز زائل سازد و مجرب و هر چند این روغن کهنه شود بهتر است و جگر سوخته سائیده آن نرم اکتحالا جهت روشنائی چشم و زهره آن نزول ماء در چشم را نافع و تقویت چشم نماید و طلای زهره آن با پیه شیر جهت جلای بشره و ازاله کلف و آب خوردن در پوست آن دافع ترس سک دیوانه کزیده است از آب و چون از پوست آن پیمانان سازند و حبوب را بآن پیمانان مانع فساد آنها و فساد زرع است و جلوس بر پوستین آن مورث ابنه و رافع نقرس و ریاح غلیظه و مفاصل و حمول محرق پوست تهیکاه و حوالی آن با زیت جهت رفع ابنه و بدستور مالیدن آن بر مقعده و حوالی آن را چون بسایند و بر حوالی مقعده بمالند نیز همین اثر دارد و از ماده آن بالعکس و مورث ابنه است و بستن پوست ضبع ماده بر شکم زن حامله مانع اسقاط آن و طلای مغز ساق آن با زیت الانفاق جهت نقرس عظیم النفع و نگاه داشتن دندان آن با خود مانع فریاد سک دیوانه بدارنده آن و خصیه نمک سود آن بقدر یک مثقال با آب کرم جهت درد جگر نافع

"فصل الضاد مع الجيم

"ضجاج"

بفتح اول و جيم و الف و جيم

"ماهيت ان

صمغ درختی است خاردار و شبيه بلبان مائل بسرخي و براق که از جبال عمان می آورند

ص: ۱۰۹۴

"طبيعت ان

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

ضماد آن جهت بردن گوشت زائد جراحات و التيام آنها و با غسل جهت اورام بارده و سستی اعضا نافع و در شستن جامه و کتان بهتر از صابون و زودتر سفید می گرداند و بعضی سربدان می شویند و بکسر ضاد اسم هر نباتیست که طیور و سباع مانند خروج و قنب دفع سمیت از خود بدان می نمایند

"فصل الضاد مع الراء المهمله"

"ضرو"

بکسر ضاد و سکون راء مهمله و واو بفتح ضاد نیز آمده لغت عربیست و بیونانی
فوضوقس و بسریانی ضروا و برومی فشاشیش و بفارسی درحسحک و رازی در حاوی
کبیر گفته که بفارسی اریسه و نیز گفته اند که درخت کلنکورا نامند و صمغ آن را
بفارسی حسن لبه و بهندی لبان کویند و جوهری گفته که حسن لبه صمغ کمکام است
"ماهیت ان

درختی است شبیه بدرخت بلوط و عظیم و اطراف برک آن مائل بسرخی و نرم و ثمر
آن در خوشه مانند بطم و دانه آن بزرگتر از ان و چون برسد خار و برک آن سرخ
کردد منبت آن جبال حجاز و یمن و بلاد هند و غیرها است و صمغ آن در ابتدای ظهور
مانند دانه کندم باشد و آهسته آهسته بزرگ تا بقدر خربزه گردد و از ان لبنی لزج سیاه
شبهه بقیر دفع گردد و اصح آنست که درخت آن را کمکام و صمغ آن را حصی لبان
جاوی نامند و معروف بدان و خوش بو شبیه بوی مصطکی و لادن و بهترین آن آنست
که سفید مائل بسرخی و چون در آتش اندازند خوش بو باشد و اکثر در بخورات
مستعمل و در حرف الحامذکور شد

ص: ۱۰۹۵

"طبیعت شاخ و برک و بار آن

کرم و خشک و کرمی آن زیاده از خشکی و گفته اند کرم در سوم و خشک در اول
"افعال و خواص ان

در ان جذب قوی است و جهت سرفه بارد و سیلان رطوبات از دهان و رحم شربا و
فرزجه و حابس بطن و آب مطبوخ آنکه صاف کرده و با شکر بقوام آورند جهت

خشونت حلق و سرفهٔ بارد و درد دهان و قلاع نافع و سریع الاثر و مضمضهٔ آن جهت درد دندان و استحکام آن و ازالهٔ بلغم و سفیدی آن و چون با روغن طبخ دهند و در کوش بچکانند جهت درد کوش و ذرور آن جهت قلاع دهان و عصارهٔ آن مقی قوی و بدستور طبیح اطراف تر و تازهٔ آن و مخرج بلغم از معده بدون مضرت است و برک آن خوش بو و آشامیدن طبیح آن بقدر سه اوقیه جهت رفع درد تهیکاه و چون

۵۷۸برک و اطراف تر و تازهٔ آن را بقدر یک قبضه بسوزانند و خاکستر آن را با آب نیکو طبخ دهند پس صاف کرده صاحب وجع خاسره بنوشد درد آن زائل گردد در ساعت و مجرب است و روغن حب آن خوش بو و مجفف و محلل بلغم و ریاح و جهت مغص و تقویت معده و جرب حیوانات مفید شربا و طلاء بدل روغن آن روغن حب البطم است و ذرور چوب سوختهٔ آن قاطع نرف الدم جراحات خصوص قروح مقعده از قضیب نافع و صاحب اختیارات بدیعی گفته که آنچه از مکهٔ معظمه می آورند آن را رب الضرو نامند در دهان نکاهداشتن آن در حال درد آن را تسکین دهد و صمغ آن را در خوشبوئیها داخل می نمایند"

ص: ۱۰۹۶

"ضریح"

بفتح ضاد و کسر را و سکون یاء مثناه تحتانیه و عین مهمله و کویند که آن را شریق نامند و شتر آن را بخورد

"ماهیت"

ان

برک نباتی است مدور و مجوف مائل بزردی و تلخ و در قعر دریا بهم می رسد و موجه بساحل می آورد

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

حلوس در طیخ آن و بدستور نطول آن جهت درد مفاصل و طلای آن و بدستور شستن بدن بدان در حمام جهت جرب و حکه مجرب دانسته اند و بخور آن جهت زکام و التیام جراحات سریع الاثر و کویند چون ستور از ان بخورد هرگز فربه نشود جناب اقدس الهی در وصف اهل جهنم می فرماید قوله تعالی لیس لهم طعام الامن ضریع و بیان آن در تفاسیر مذکور است"

"ضرع"

بفتح ضاد و سکون را و عین مهملتین بفارسی پستان و بهندی چوچی نامند

"ماهیت ان

معروف است و آن عضو عصبانی قلیل اللحم است که در ان شیر تکون می یابد از برای خوردن بچه آن و بهترین آن فربه پر شیر از حیوان جوان فربه است که لحم آن نیکو باشد و زبون ترین آن برعکس آن

"طبیعت ان

سرد و خشک بالذات بسبب عصبانیت جوهر خود و با رطوبات بسیار

"افعال و خواص آن

چون نیکو هضم یابد صالح غذا و اگر هضم جید نیابد مولد خلط خام بلغمی است
ردی از برای مبرودین و مرطوبین مصلح آن افایه و مصطکی و خولنجان و بریان
نمودن آنست و در محرورین محتاج باصلاح نیست و مدر بول زنان و زیاده کننده شیر
ایشان و جهت دفع خمار و کسی که در معده او شراب و یا اخلاط حاده صفرایه و یا
حریفه موجود باشد"

ص: ۱۰۹۷

"فصل الضاد مع الغین المعجمه"

"ضغیوسی"

بضم ضاد و سکون غین و ضم یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و سین مهمله و ضغاییس
بفتح اول و دوم و الف و کسر باء موحدده و سکون یاء مثناه تحتانیه و سین مهمله نیز
آمده لغت عربی است و بفارسی سفچه نامند

"ماهیت ان

قتای کوچک و خربزه نارس است و نیز نباتی را نامند که شبیه است بهلیون آنچه از ان
بر روی زمین ظاهر است سبز و آنچه از ان زیر زمین است سفید و شیرین

"افعال و خواص ان

برک آن قاطع باه و بیخ آنکه در زیرزمین و سفید و شیرین است محرک باه و ماکول و
کاسر حدت صفرایه است و بجهت نیکوئی طعم در کشک و ماست داخل می کنند و می
خورند

"فصل الضاد مع الفاء"

"ضدع"

بفتح ضاد و سکون فا و دال و عین مهملتین بفارسی وزغ و بشیرازی بک و بترکی
قرباغه و بهندی میدک نامند

"ماهیت ان"

معروف است حیوانی است که در زیرزمینهای نمناک و آبهای استاده و جویهای بسیار
به هم می رسد بری و بحری و نهری می باشد و از مطلق آن مراد نهری است و بری آن از
سموم قتاله است

"طبیعت اقسام ان"

در سوم سرد و در اول خشک و اصل آنست که خالی از حرارت قویه نیست

"افعال و خواص نهری ان"

سموم است از قبیل دفع فاسد با فسد و مضمضه بطبیخ نهری آن جهت درد دندان و
ضماد شق کرده آن جاذب پیکان و خار و امثال آن و سموم

ص: ۱۰۹۸

۵۷۹ کزندکان بقوت و قاطع سیلان خون و التیام دهنده زخمها خصوصا ذرور سوخته
لحم آن و با زفت تر جهت داء الثعلب و طلای آن قانع دندان است بی الم و وجع و
مانع سوزانیدن آتش و دماغ محرق آن قاطع نرف الدم اعضا و نفوخ آن قاطع رعاف و
بدستور طلای آن بر پیشانی و جمعی که طلای خون آن را مانع برآمدن موی دانسته اند

اصلی ندارد و گفته اند چون ران ضفدع را بریسمان بندند و کسی که الماس خورده باشد بلع کند پاره‌های الماس بدان چسپید و برآید و چون اطراف و احشای آن را انداخته با پیه کرده بز مهرا پخته روغن آن را جمع کنند جهت بواسیر حار مجرب دانسته اند و قسمی از ضفدع که در پای اشجار بهم می رسد سبز بسیار کوچک چون آن را با هموزن آن دانه پنبه بسوزانند اکتحال آن جهت نزول آب از مجرب است و مضمضه بطبیخ آن جهت وجع اسنان و گفته اند چون آن را بدو نصف شق کنند یکی را در آفتاب و یکی را در سایه خشک نمایند آنچه در آفتاب خشک شده است سم است و آنچه در سایه مداوای آن و هر که ضفدع اجامی سبز و یا زرد و یا سیاهی از هر صنف که باشد و یا سرخ بحری را بخورد او را در ورمی و قذف آن عارض گردد پس بدن او سیاه کمد شود و بسا است که متورم گردد و قی و ورم احشا درد دل بهم رساند پس بمیرد و گاه از خوردن زرد و سیاه آن سقوط اشتها اولاً پس جشای حامض و فساد رنک بدن و قی و غثیان و وجع فواد و ورم شکم و ساقین بهم رسد و مداوای آن قی فرمودن با آب و نمک و آب شبت مطبوخ با ملح به حدی که نقی حاصل گردد و بحمام رفتن و آشامیدن سکنجبین و اسفیدباجات با دارچینی و دواى الکرم و دواء اللک و آشامیدن شراب و هر که خلاصی یابد از آن کم است که او را استسقا و یا سقوط اسنان عارض نکردد

ص: ۱۰۹۹

"فصل الضاد مع المیم"

"ضمران"

بفتح ضاد و کسر میم و فتح راء مهمله و الف و نون و آن را ضربوان و ضروان و ضومران نیز نامند

"در ماهیت

ان

اختلاف است اکثری آن را شاهسفرم شیرازی دانسته اند و رنگ آن سبز است نه چون کرمانی و بعضی فودنج نهری و بعضی حماحم و بعضی گفته اند گیاهی است که در بادیه می روید و در حجاز کثیر الوجود و خوش بو و حاد الرائحه و بعضی گفته اند نوعی از شیخ است که صنفی از قیصوم باشد و بسیار خوش بو و بهترین آن تازه خوشبوی آنست

"طبیعت ان

کرم و خشک در دوم و بعضی سرد دانسته اند

"افعال و خواص آن

کثیر المنافع از برای امراض بارده و زکام و ضماد آن جهت قلاع و سوختگی آتش و بوئیدن آنکه کلاب بران پاشیده باشند مقوی دماغ محرور المزاج است

"باب شانزدهم در بیان ادویة که حرف اول آنها طاء مهملة مشاله است"

"فصل الطاء مع الالف"

"طالیسفر"

بفتح طا و الف و کسر لام و سکون یاء مثناه تحتانیه و سین مهمله و فتح فا و راء مهمله

"در ماهیت ان

اختلاف بسیار است بعضی گویند آن پوست درختی است که از بلاد هند آورند اندک از دارچینی ضخیم تر و صلب تر با اندک حدت و خوش بوئی کمی و اشقر و چون کهنه گردد مائل بسیاهی شود و گفته اند عروقی است باریک بیرون آن اغبر و اندرون آن زرد و بوی آن شبیه بوی زعفران و با عفوصت و تیزی و شاید زرنب باشد که بهندی طالیس پتر نامند و آن برک درختی است باریک بیرون آن اغبر و اندرون آن زردرنک

ص: ۱۱۰۰

"طبیعت ان

مختلف القوی با جوهر ارضی غالب معتدل در گرمی و سردی و مائل بحرارت و خشک در سوم و بعضی گرم و خشک در دوم دانسته اند

"افعال و خواص

آن

جهت لقوه و فالج و نفث الدم و نزف الدم و حبس سیلانات و اسهالات بواسیر و قروح امعا و مضمضه بطبیخ آن با سرکه

۵۸۰ جهت درد دندان و نکاهداشتن آن در دهان جهت قلاع سفید آن و ضماد آن خشک کننده دانه بواسیر مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن چهار دانگ وزن آن کمون و نیم وزن آن ابهل و گویند بدل آن بوزن آن سنبل و نیم وزن ساذج و گویند ابهل و مقل مساوی آن مضر رئه مصلح آن عسل است "

"طالیقون"

بفتح طا و الف و کسر لام و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون لغت یونانی است و بعربی صفر و بفارسی مس است و روی عبارت از انست جهت آنکه در معدن مس بهم می رسد بدون صناعت بشری

"ماهیت ان

مصنوع و غیر مصنوع می باشد غیر مصنوع آن مسی است زردرنک شبیه بیرنج مصنوع مرکب از مس و روح توتیا و از تافتن بآتش و کوفتن بمطرکه سیاه نمی شود و بخلاف سائر اقسام مس و مصنوع آن مسی است که مکرر کداخته در بول کاو که در ان اشنان سبز جوشانیده باشند ریزند و چون قدری رصاص اضافه آن کنند آن را نحاس صینی نامند و کویند جسدیست مصنوع از اجساد سبعه که طلا و نقره و مس و آهن و سرب و قلعی و روح توتیا که بفارسی هفت جوش و بهندی کانسه نامند

ص: ۱۱۰۱

"طبیعت

ان

در آخر سوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

با قوت سمیت و چون منقاشی از ان سازند و موی را از ان بکشند دیگر برنیاید و چون قلابه از ان سازند هیچ ماهی از ان خلاص نشود و چون کرم کرده در آب اندازند هیچ حیوانی از ان آب نخورد و چون از ان آئینه سازند و در خانه تاریک صاحب لقوه دائم در ان نظر کند رفع علت آن شود

"طاؤوس"

بفتح طا و الف و دو واو اول مضموم و دوم ساکن و سین مهمله بهندی مور نامند

"ماهیت ان"

طائریست معروف خوشرنک بالوان مختلفه و براق و دم آن بسیار بلند و چتری چون بردارد بلند کند و آواز آن شبیه باواز کربه و نر آن بزرگتر از ماده آن و خوش رنک و خوش منظرتر از ماده آن و دم ماده آن کوچکتر و ماده آن در سالی یکبار تخم گذارد

"طبیعت گوشت ان"

در آخر دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن"

بغایت صلب و غلیظ و بطی الهضم و مولد خلط غلیظ کثیف و کویند مقوی معده است و آشامیدن عرق اسفیدباج آن جهت درد پهلو و ذات الجنب مفید و خوردن گوشت و پیه آن مقوی باه و مرقه لحم آنکه با سداب پخته باشند جهت درد معده بارد و قولنج و ریاح غلیظه و درد مفاصل و بدستور نطول آن و طلای پیه آن بر کمر و ذکر و مقعده محرک باه و طلای پیه کداخته آن با آب و سداب و عسل جهت قولنج و درد معده و طلای خون آن با انزروت و ملح جهت قروح خبیثه که بیم اكله باشد و طلای سرکین آن با قوت جلاء بسیار و جهت تألیل و رفع جمیع آثار و طلای استخوان سوخته آن جهت کلف و تغیر رنک برص مفید و آشامیدن زهره آن بقدر دو دانک بتنهائی و یا با سکنجبین و آب کرم جهت حبس اسهال و ذوسنطاریای مزمن و طلای آن با سرکه جهت کزیدن هوام و قروح و رفع آثار و با انزروت جهت قلع بیاض و ذرور سوخته آن

ملحم جراحات و سنون آن مقوی دندان و جالی آن و کویند چون دنباله آن را در کوزه کرده بسوزانند از صد مثقال آن قریب یک مثقال فلزی شبیه بطلا بهم می رسد و اکتحال آن در رفع بیاض عین و امراض آن از مجربات است و گوشت آن بسیار کرم مصلح آن ابازیر و گفته اند مصلح آن همچنین گوشت هر حیوانی که صلب و ثقیل باشد آنست که بعد از ذبح سنکی سنکین بقدر ثقل آن حیوان بر پاهای آن بندند و معلق بیاویزند یک روز یا دو روز تا سه روز پس پاک نموده شسته با سرکه مهرا طبخ دهند و با روغن تناول نمایند و باید که غیر صاحبان قوت معده و مرتاضان نخورند و کویند که از خواص آنست که چون طعام مسموم را بیند برقص و فریاد آید و نظر کردن آن بر طعام مسموم باعث کسر قوت سمیت آنست

ص: ۱۱۰۲

"فصل الطاء مع الباء الموحده"

۵۸۱

"طباشیر"

بفتح طا و باء موحده و الف و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و راء مهمله بهندی بنس لوچن و تباکیر نیز نامند

"ماهیت ان

چیزی است شبیه بکره‌های نی که از جوف نوعی از نی که بزبان هندی ترله بانس نامند و از نی قویتر و از بافس کلان باریکتر و نازکتر و کره‌های آن دوردور بتفاوت دو دست می شود و در طرف رنکپور و نواح سلهت که در سمت مشرق و شمال مرشدآباد

و از بنکاله واقع اند بسیار بهم می رسد و درین ملک کاغذ باد از همین بانس می سازند و آن در ابتدا رطوبتی است رقیق و بتدریج منعقد می گردد و آنچه از آن در جوف آن انعقاد یافته و نی آن خود بخود شکافته و یا مردم شکافته برآورده باشند شبیه بعقدۀ کره نی و استخوان نرمی است و چون در آب اندازند سخت تر گردد و بعد خشک شدن سفید صاف و بعضی آن شفاف باشد و این بهترین اقسام است و این را بهندی بنس لوچن کویند و آنچه از آن ریزه شده باشد بعد شکافته شدن و یا خوب منعقد نشده باشد آن را کوبیده خمیر کرده قرصها سازند سفید غیر شفاف نرم زودشکن می باشد و در آب حل می گردد و این در مرتبۀ دوم است از خوبی و شنیده شده که گاهی برای سهولت اخذ آتش در نیستان آن می زنند و یا آنکه خودبخود آتش در آن می افتد و نیاها سوخته و شکافته طباشیرها برآمده بعضی سوخته ریزه شده و بعضی نیم سوخته و بعضی ناسوخته درست در میان نیاها سوخته و خاکستر افتاده می باشد بعد سرد شدن دانهای طباشیر خوب آن را چیده برمی آورند و آنچه ریزه شده و ناسوخته است علی حده نموده کوبیده با آب سرشته اقراص ساخته خشک می نمایند این بعد از آنست در خوبی و آنچه سوخته و ریزه شده است علی حده کوفته اقراص می سازند و این خوب سفید نمی باشد بلکه خاکستری رنگ است و خالی از بورقیت و حدتی نیست و آن را مغشوش بکره استخوان سوخته و هیل کوفته می نمایند و فرق با غبریت و سیاهی رنگ و ثقل آنست

ص: ۱۱۰۳

"طبیعت آن

در دوم سرد و در سوم خشک و خشکی قسم اول از دوم کمتر و دوم از سوم و شیخ
الرئیس مرکب القوی دانسته با قوت قابضه

"افعال و خواص آن

مفرح و مقوی دل حار و بارد و معده و جگر حار و مسکن التهاب و عطش و قاطع قی
صفراوی و اسهال دموی و حار و محلل و مجفف رطوبات بارده مرخیه معده و جهت
اورام حاره چشم و خفقان و غشی و تقویت اعضای ضعیفه از حرارت و حمیات حاره
حاده و عطش مفرط و خلفه حار با آب سرد و جهت قلاع و بثور و قروح خصوص بثور
و قلاع دهان اطفال شربا و ذرورا بتنهایی و یا با اندک برک کل سرخ و نبات سفید و
ذرور آن جهت استحکام دندان و سوختگی آتش و با سکنجبین جهت رفع توحش و
غم و کرب و التهاب مفید و سعوط آن با روغن بنفشه جهت تقویت باصره مجرب
المضار مداومت آن مضر باه و مصلح آن مصطکی و عسل و کویند مضر رئه مصلح آن
صبر یا عناب و یا عسل و مصلح آن در مبرودین تعدیل آن بزعفران مقدار شربت آن تا
دو درم بدل آن بوزن آن تخم خرفه بو داده و نصف آن سماق و کل مختوم و صندل
سفید و این بهترین بدلهای آنست و کویند بدل آن کاغذ مصری سوخته و عصاره لحيه
التيس و تخم کاسنی و سه وزن آن تخم خیارزه و چهار وزن آن بزر قطونا است و در
قرابادین کبیر جوارشات و حب و سفوفات و اقراص و لعوقات طباشیر ذکر یافت

ص: ۱۱۰۴

"طباق"

بضم طا و فتح باء موحده و الف و قاف بلغت اندلس طباق و بیونانی قویثرا و بفارسی
اسپرغم بیابانی نامند

"ماهیت آن

نباتی است که در اندلس قبل از آنکه غافث یافت شود بجای غافث بشبه آن استعمال می نمودند و در جوزا بهم می رسد و دو نوع می باشد کبیر و صغیر کبیر آن بقدر قامتی و برک آن شبیه ببرک زیتون و از آن اندک بلندتر و باریکتر و نازکتر و مزغب و با چسپندگی و سهوکت و کراهیت رائحه و تلخی و تندی و شیرینی و این را طباق متن و شجر براغیث نیز

۵۸۲ نامند جهت آنکه از افتراش برک آن براغیث و هوام می کزیزند و صغیر آن بقدر یک شبر و برک آن نرم زودشکن و کل آن مائل بزردی و نرم و بی بو و با اندک شیرینی و ان کریره الرائحه نیست مانند آن

"طبیعت ان

کرم و خشک در آخر دوم و در سوم نیز گفته اند و کرمی آن زیاده از خشکی آن و قوت آن تا مدتی می ماند

"افعال و خواص آن

کل صغیر آن مقوی کبد و جهت اوجاع ان و تفتیح سدد و ازاله تهیج و نفخ حادث از ضعف و ادرار طمث و تفتیت حصاه و دفع سموم خصوص سم عقرب شرابا و ضمادا و طیخ و عصاره کل و برک آن مسهل اخلاط محترقه برفق و جهت یرقان و مغص و اوجاع رحم و حمیات کهنه و جرب و حکه و ادرار طمث و اخراج جنین بقوت و بدستور جلوس در ان مقدار شربت آن تا دو مثقال و چون کل تر و تازه آن را در زیت طبخ دهند و بنوشند جهت نافض و قشعریره حمیات دوریه نافع و ضماد برک صغیر آن جهت صدع و جراحات و نهش هوام و با سرکه جهت صرع بلغمی و با زیت جهت کزاز و رفع تپها و جرب و حکه و افتراش برک آن خصوص متن آن جهت کزیزانیدن

هوام و پشه و قتل کیک و بدستور تدخین بدان و حمول عصاره آن مسقط جنین در ساعت و صنفی از آن که قریب به آب می روید و ساق آن غلیظ ما بین کبیر و صغیر و در آن رطوبتی که بدست بچسپد نیست و ثقیل الرائحه تر و بدبوتر از هر دو صنف و ضعیف العمل تر از هر دو است

ص: ۱۱۰۵

"طباهیج"

در قرابادین کبیر مذکور شد

"فصل الطاء مع الحاء المهمله"

"طحال"

بکسر طا و فتح حا و الف و لام لغت عربی است و بفارسی سپرز و بهندی تلی نامند
بکسر تاء مثناه فوقانیه و کسر لام مشدده و یاء مثناه تحتانیه

"ماهیت ان

معروف است که عضوی است نرم سخیف کبودرنک واقع در جانب چپ زیر قلب و آن اوعیه سودا متولد در کبد است برای ریختن قدری از آن بعد دفع فضول از معده بر فم معده و از معده جهت انتباه آن بجوع برای دباغت معده و داخل شدن قدری از آن در خون برای تغذیه بعضی اعضای صلیبه چنانچه بتفصیل در کلیات فن طب مذکور است و تکون آن از دم سوداوی است و آنچه می گویند که فرس طحال ندارد نیست چنین مانند آنکه می گویند که شتر زهره ندارد و آن مثل است برای سرعت و جلادت فرس و عدم جرأت و جسارت شتر بهترین آن حیوان فربه جوان اهلی است جهت آنکه

رداءت آن کمتر است از حیوان پیر بری و شیخ رئیس گفته بهترین همه طحال خنزیر است و طحال طیور بدترین همه

"طبیعت ان

بارد یابس

"افعال و خواص ان

بطی الهضم ردی الکیموس مولد خون سوداوی و ذرور خون خشک آن ملصق و قاطع نرف الدم جراحات تازه مصلح رداءت آن خالص نمودن از عروق و با روغن بسیار دنبه و پیه پختن و بالای آن شراب رقیق آشامیدن است بدانکه طحال از اعضای مفرده است یعنی در بدن هر حیوانی از یک طحال بیش نیست و لیکن اطبای فرنک می گویند که بندرت متعدد نیز دیده شده و در بدن بعضی حیوانات تا پنج عدد و شنیده شده که اطبای فرنک شکم سکی را شکافتند در جوف آن پنج عدد طحال یافتند و نیز شنیده شده که طحال سکی را بریده برآوردند و باز آن را ملتئم ساختند و آن سک تا مدتی زنده بود

ص: ۱۱۰۶

"طحلب"

بضم طا و سکون حا و ضم لام و باء موحده بر وزن قنفذ و بکسر اول و سوم نیز آمده بر وزن زبرج لغت عربی است و بسریانی طحلیا و بیونانی اویسون و برومی برونیا و بفارسی جغرابه و جام خواب بک و بشیرازی جل بک و باصفهانی جل وزغ و بهندی سوال نامند و در بنکاله معروف بکائی است و کسی که آن را بهندی کنحال دانسته محض

توهم است جهت آنکه کنجال طحلب الصحرا است که خراز الصخر باشد نه طحلب الماء

"ماهیت ان

سبزی است که بالای آبها خصوص

۵۸۳ آبهای ایستاده که آفتاب بر آنها نتابد مانند غدیرها و آب جویها و حوضها تکون می یابد و سه قسم می باشد آنچه مستدیر و از هم متفرق است مسمی بخراز الماء و طحلب لینی است و آنچه مانند ریشها متصل بهم و بر لب جویها بسیار می باشد غزل الماء نامند و آنچه متراکم مانند نمند باشد خروج الضفادع کویند و در آبهای ایستاده تکون می یابد بهترین آن آنست که در آب شیرین تکون می یابد

"طبیعت ان

در دوم سرد و تر و با قوت قابضه و قبض نهری آن زیاده از بحری است

"افعال و خواص آن

ضماد آن بتنهائی و یا با آرد جو جهت حبس الدم از هر موضعی که باشد و باد سرخ و تحلیل اورام حاره و تپهای حاره و نقرس و قیلا و فتق اطفال و چون در روغن زیتون بجوشانند در تلین عصب قوی الاثر و چون در روغن زیتون بجوشانند و بلع نمایند و آب کرم بالای آن بنوشند و قی کنند در اخراج زلوی در کلوی چسپیده مجرب و آشامیدن خشک آن حابس اسهال مراری و آشامیدن نوع دوم آن مقدار یک درم با سه چهار دانه فلفل و قلیلی تنباکوی خشک که همه را با آب غلیان نرم سوده حب بسته صبح ناشتا فرو برند جهت طحال حادث از کثرت خوردن بقول نافع تا که دفع گردد و

هرچه بر روی سنکهای دریا متکون شود بسیار قابض طلای آن حابس سیلان خون اعضا است"

ص: ۱۱۰۷

"فصل الطاء مع الخاء المعجمه"

"طخشیقون"

بفتح طا و سکون خا و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون طفشیقون نیز نامند بمعنی قوسی است

"ماهیت ان

دوای سمی است از جمله یتوعات که در بلاد ارمن پیکان را بآن آب می دهند زخم آن کشنده می باشد برک و نبات آن شبیه ببرک کبر و پرشیر و بغایت تند

"افعال و خواص ان

ضماد آن جهت قوبا نافع و کویند حلتیت بادزهر آنست شربا و ضماد کردن بر موضع جراحات آن

"فصل الطاء مع الراء المهمله"

"طرائث"

بفتح طا و را و الف و کسر ثاء مثلثه و سکون یاء مثناه تحتانیه و ثاء مثلثه بمعنی زب الارض و زب الریاح است و زب بمعنی ذکر است

"ماهیت آن

نباتیست خشبی شبیه بقطر و در زمین فرو رفته و سرخ و سفید می باشد و گیاه آن مانند برک پیچیده و منبت آن بیشتر نخودزارها و زیر درختان و سرخ آن شیرین طعم و قابض و ماکول و سفید آن تلخ و غیر ماکول

"طبیعت آن

در سوم سرد و خشک

"افعال و خواص آن

بسیار قابض و قاطع و حابس اسهال و سیلان خون و عرق و مقوی کبد و معده و دابغ و رافع استرخای آن و جهت اعیا و ردع مواد حاره و تحلیل صلابات و تقویت مفاصل مسترخیه شربا و ضمادا و چون با شیر بز تازه دوشیده طبخ دهند و یا با دوغ ماست کاو بیاشامند جهت استرخای معده و کبد نافع مضر رئه مصلح آن شکر و مخشن جلد و مصلح آن بزر قطونا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن ثلث وزن آن عفص و دو ثلث آن قرظ و نصف وزن آن قشر بیض محرق و عشر وزن آن و بقولی بوزن آن صمغ عربی است و اقاکیا نیز بوزن آن گفته اند

ص: ۱۱۰۸

"طراشنه"

بفتح طا و را و الف و شین معجمه و فتح نون و ها و آن را جعفریه و عشبه العجول نامند

"ماهیت آن

غافقی کفته نبات آن دو نوع می باشد یکی برک آن شبیه بیرک شلغم بری و از ان نازک تر و مشقق و مجعد و در سبزی شبیه بیرک کلم و بران غباری سفید رنک و ساق آن تا قریب بیک قامت و بر بالای آن شعبهای کوچک و بر اطراف آنها کلهای زردمانند کل طباق یا کل کاسنی و بیخ آن سفید با شعبهای بسیار و صنف دوم نیز شبیه بدان و سبزی آن مائل بزردی و ساق آن از ان کوتاه تر و باریکتر و شاخها و شعبهای آن زیاده منبت آن اجام و مواضع رطبه

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و

خواص صنف اول آن

اکتحال عصاره آن رافع بیاض عین و در ان امر قوی الفعل و آشامیدن عصیر نبات آن دافع نفخ و ضعف

۵۸۴ کبد و طحال و استسقا در بدو حال و صنف دوم نیز جهت رفع بیاض قوی الفعل و سریع الاثر و لهذا آن را عشبہ العجول نامند"

"طراغثون"

بفتح طا و را و الف و ضم غین معجمه و ضم ثاء مثلثه و سکون واو و نون

"ماهیت ان

شیخ ابن بیطار نوشته که این نبات را رازی ذکر نموده و قوسی نامیده و گفته بعضی مردم آن را قوسی نامند و نبات آن شبیه بشاخی است و برک آن شبیه ببرک نباتی که زعفران ثمر آنست و سر شاخ آن بزرک و برطرف آن ثمری سیاه رنگ و آن نبات را می خورند و رازی گفته حشیشی است که در میان کندم می روید و آن را مثلث می نامند و صاحب فلاحت گفته که شاخی است کوتاه بسیار سبز گاه با برک نازک باریک طولانی می باشد و گاه بی برک و عروق آن طولانی غلیظ اغبر و پوست آن نیز غلیظ و بر سر شاخ آن ثمری شبیه بجوز القطن و در میان آن تخمها و آن را می خورند و لذیذ و خوش بو است و بیخ آن شیرین و آن را با شاخ آن می خورند

ص: ۱۱۰۹

"افعال و خواص آن"

اکتحال آن جهت منع کثرت دموع عین و خائیدن و خوردن آن نیکو کننده بوی دهان است

"طراغین"

بفتح طا و را و الف و کسر غین معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون و بعضی آن را طراغین و بعضی سقونیوس نامند

"ماهیت ان"

نباتی است کوچک بر روی زمین بقدر یک شبر و زیاده و کمتر از ان و بی برک و بر شاخهای آن ثمر بقدر دانه کندم و شبیه بحب انکور کوچکی و اطراف آن نیز و کثیر العدد

"طبیعت ان

کرم و خشک و سرد و خشک نیز گفته اند و با قوت قابضه

"افعال و خواص ان

آشامیدن ده دانه آن با شراب جهت اسهال و سیلان رطوبات رحم مزمنین نافع و بعضی مردم آن را کوبیده و حبوب و اقراص ساخته عند الحاجة استعمال می نمایند"

"طراغیون"

بفتح طا و را و الف و کسر غین معجمه و ضم یاء مثناه تحتانیة مشدده و سکون واو و نون لغت یونانی است بمعنی شبیه به بیش جهت آنکه رایحه برک آن در خریف مانند بیش می باشد

"ماهیت ان

دو قسم است یکی بزرک و برک و ساق آن مانند اسقولو قندریون و با اندک زغبی و صمغ آن مانند صمغ عربی و در جزیره اقریطش بسیار بهم می رسد و دوم کوچکتر از ان و در سواحل دریا بهم می رسد و بی برک و بسیار بلند نمی شود و بر شاخهای آن دانههای سرخ بسیار بقدر کندمی و هر دو سر آن باریک

"طبیعت ان

ص: ۱۱۱۰

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

یک مثقال از هر دو نوع آن با شراب مفتت حصاه و مدر حیض و مخرج جنین شرابا و حمولا و ضماد آن جاذب خار و پیکان از بدن و کوچک آن قابض و جهت حبس اسهال و سیلان حیض و باقی سیلانات شرابا و از دانه آن تا ده دانه نافع است"

"طرخون"

بضم طا و بفتح نیز آمده و سکون را و ضم خاء معجمه و سکون واو و نون معرب ترخانی فارسی است و بسریانی طرخونی و برومی اورسیطون و بیونانی میور سینه نامند

"ماهیت ان"

نباتی است معروف در بلاد ایران خصوص در فارس و در شیراز کثیر الوجود و مانند سبزیهای دیگر از نعناع و پودنه و جرجیر که تره تیزک و مانند اینها با نان و پنیر و غیره می خورند و بری و بستانی می باشد و نبات آن هم از تخم و هم از قلم شاخ آن بهم می رسد و در طعم آن حدت و قبوضت و عفوصت و اندک حلاوتی است و خائیدن آن ناشتا بتنهائی فی الجمله خدارتی در زبان بهم می رساند و لهذا بعضی مردم پیش از آشامیدن مطبوخات مسهله بشعه می خایند طعم آنها خوب محسوس نمی گردد و طعم برک نورسته بیل ترش هندی که بهندی کت بیل و کویتهه نیز نامند فی الجمله شبیه بدان است و لیکن حدت و لطافت ندارد و در کثافت و عفوصت بسیار بر این غالب و بیخ بری آن عاقر قرحا است و اهل فلاحت کویند که چون تخم اسفند را در سرکه کهنه بخیسانند تا مزاج گیرد پس بکارند طرخون می گردد و نیز اگر در میان ترب گذاشته بکارند طرخون می روید و بهترین آن بستانی تر و تازه آنست

ص: ۱۱۱۱

"طبیعت ان"

در سوم کرم و خشک

۵۸۵ خصوص بری آن و بستانی آن را در اول کرم و خشک نیز گفته اند و با قوت

مخدره

"افعال و خواص آن

محلل ریاح و اخلاط لزجه و مفتوح سدد و مقوی معده و مشهی و مجفف و ناشف
 رطوبات و خائیدن آن خوش بو کننده دهان و مغیر ذایقه و مخدر دهان و زبان و جهت
 قلاع نافع چون مدتی بعد از خائیدن در دهان نگاهدارند و جهت اصلاح هوای وبائی و
 طاعون و چون آب تازه آن را با شراب کادی حل کنند و بنوشند جهت منع آبله و
 حصبه و منع حدوث علل وبائی نافع و آشامیدن آب بعد از مضغ آن لذیذ نماید مضر
 محرورین و اکثار آن محرق خون و قاطع باه مصلح آن بقول بارده و مخشن سینه و
 مصلح آن عسل و بطئ الهضم و مصلح آن کرفس و مقوی فعل آن رازیانه است"

"طرفا"

بفتح طا و سکون راء و فتح فا و الف بفارسی کز و بهندی جهاو و برومی موریکا و
 بسریانی عرا و بیونانی اریغابوشا و بعضی گفته بیونانی مورسقی نامند

"ماهیت ان

چهار صنف می باشد یکی درختی است عظیم و برک آن مانند برک سرو و این را
 بعربی اثل و ثمر آن را عذبه و بهندی ننهی مائی و درخت آن را سال نامند و دوم
 درخت آن نیز عظیم شبیه باثل و این صنف بری است و بی ثمر و سوم کوچک
 برکهای آن کم و کل آن سفید مائل بسرخ و در خوشه و نحل یعنی زنبور عسل آن را

دوست می دارد و ثمر آن مانند مازوی بعطریت و خوش بو و بهندی این را بری مائی کویند و چهارم ثمر آن بی کل بهم می رسد و بقدر حب شاهدانه و سرخ مائل بسبزی و صباغان ثیاب را بآن رنگ می نمایند و این صنف در بلاد عراق و فارس نمی باشد و گفته اند دو صنف می باشد بزرک و کوچک بزرک آن را اثل نامند و بستانیست و ثمر آن مدور و عذبه نامند و در حرف الف مع الاء المثلثه مذکور شد و کوچک آن بری و آن مخصوص باین اسم است و شکوفه این سفید مائل بسرخ و ثمر آن مثلث شکل و کزمازج نامند و بهترین آن آنست که در کنار آبهای شیرین روید

ص: ۱۱۱۲

"طبیعت ان

در اول سرد و در دوم خشک و بعضی در دوم نیز سرد گفته اند

"افعال و خواص آن

قابض و با اندک قوت تجفیفی و رادع و محلل و طبیخ بیخ آن با زیت جهت جذام حادث از ورم سموم سپرز و سده آن و با سرکه جهت یرقان حادث از ضعف مراره و ضبط و حبس صفرا در ان و جهت تفتیح سدد و ورم صلب جگر که هر روز سی و پنج مثقال آن را بنوشند مجرب و مضمضه بطبیخ برک آن جهت تقویت لثه و دندان و آشامیدن آن جهت حبس اسهال و نرف الدم رحم و رفع سیلان و تجفیف رطوبات آن مجرب و آشامیدن عصاره برک یا طبیخ لحا و یا کل و یا تخم آن نرم و کوچک کننده طحال صلب بزرک شده خصوصا که در سرکه و انجیر طبخ نموده باشند و جلوس در طبیخ آن جهت نرف الدم مقعده و رحم و بواسیر و شستن سر بدان جهت رفع شپش و صئبان که رشک نامند نافع و ضماد برک کوییده مطبوخ آن با سرکه جهت ورم حار و

تحلیل صلابت طحال خصوصا با اشق و سکینج و بیخ کبر و صبر و بدستور تکمید بدان جهت طحال و ذرور خشک آن مجفف قروح رطبه و زخم آبله آتش و دخان و بخور شاخ و برک آن جهت زکام و اخراج زلوی در حلق مانده و خشک نمودن آبله و زخمهای رطبه مؤثر و گرفتن بخور برک آن سه دفع ساقط کننده دانه بواسیر و ثآلیل و خاکستر چوب آن با قوت جالیه و مجففه و حمل آن جهت استرخا و خروج مقعده و ذرور آن جهت قروح رطبه و سوختگی آتش و ثمر آن جهت نفث الدم مزمن و تقویت لثه مسترخیه و فساد هوا و کزیدگی رتیلا و آشامیدن آب و طعام در ظرف مصنوع چوب آن جهت طحال مفید بدل آن اثل است"

ص: ۱۱۱۳

"طریخ"

بفتح طا و کسر را و سکون یاء مثناه تحتانیه و خاء معجمه و آن را بتارخ نیز نامند

"ماهیت ان

نوعی ماهی است بقدر یک شبر و اندک زیاده بر ان و تا دو شیر نیز و پهن و سفید رنگ و آن را بفارسی حلواماهی نامند و در بحیره از

۵۸۶ حبش از ناحیه آذربایجان و دریای فارس و بحرین و بعض سواحل بنادر مانند پهلچری و غیره بهم می رسد فلس دار و کم استخوان و نازک و تازه آن بسیار لذیذ و آن را نمک سود نیز می نمایند و باطراف می برند

"طبیعت تازه ان

کرم و خشک در اول و نمک سود آن در آخر دوم

"افعال و خواص ان

مشهی و مبهی و جالی و مقطع بلغم معده و ملطف سودای غلیظه و جهت حمیات ربع و تحریک باه مبرودین و مرطوبین نافع و در بعض امزجه تلین طبع و در بعض حبس می نماید و مضر محرورین و بهترین استعمال آن آنست که با روغن بادام یا کنجد مقشر تازه بریان نموده باشد بعد تنظیف تام از فلس و امعا و مراره و غیرها و پاک شسته و تازه آن بهتر از نمک سود آنست

"طرفریدوس"

بفتح طا و سکون را و فتح فا و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم دال مهمله و سکون واو و سین مهمله

"ماهیت ان

دیسقوریدوس گفته عشبه کثیر الاغصان است شبیه بعصا و کماذریوس و برک آن باریک است شبیه برک نخود و در بلاد نلیقه کثیر الوجود است

ص: ۱۱۱۴

"افعال و خواص ان

جهت نهش هوام نافع است

"طرفولس"

بفتح طا و سکون را و ضم فا و سکون واو و ضم لام و سین مهمله لغت یونانی است

"ماهیت ان

قطعه‌های لطیف نافع است جهت جساوه طحال و گفته اند خشک است

"طریفان"

بکسر طا و را و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم فا و لام و نون اسم یونانی است بمعنی ذو
ثلثه اوراق

"در ماهیت

آن

اختلاف است بقول اکثر آنست که اسمی است مشترک میان حندقوقا و نبات خصیه
الثعلب و عبری مراد از حومانه است و آن نباتی است قریب بذرعی و شاخهای آن
باریک و سیاه شبیه باذخر و برک آن مانند برک حندقوقا و در هر شعبه سه عدد و کل
آن بنفش و رایحه آن شبیه بعصفر و بیخ آن دراز و صلب و تخم آن مائل بیپنی و با
زغب و مستعمل برک و تخم آنست

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

مفتح و مقوی معده و جگر و مدر بول و حیض و آشامیدن دو مثقال از برک و تخم آن
و از برک آن سه مثقال بتنهائی با آب سرد جهت ازاله صرع و شوصه و ابتدای استسقا و
وجع رحم و عسر البول و با سکنجبین جهت سپرز و سموم هوام و چون بکوبند نبات
آن را با برک و بیخ و عصاره آن را بر نهش هوام ریزند و جمع آن را تسکین دهد و

بدستور نطول طبیخ شاخهای آن و اگر بر عضو متفرح و با بر عضو سلیم برسد درد و وجع کند و بکزد و بخورد آن را آشامیدن سه برک و سه دانه تخم آن با شراب جهت حمی مثلثه و چهار برک و چهار دانه آن جهت حمی ربع بالخاصیه نافع و بیخ آن از ادویه تریاقیه و در معاجین کبار داخل مقدار شربت آن دو درم مضر کرده مصلح آن کثیرا است

ص: ۱۱۱۵

"طریقولیون"

بفتح طا و کسر را و سکون یا و ضم قاف و سکون واو و کسر لام و ضم یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است بمعنی ذو ثلاثه عناقید

"ماهیت ان

نباتی است بقدر شبری برک آن شبیه ببرک ثیل و از ان قویتر و کل آن در طرف صبح سفید و در نصف روز بنفش و در شب سرخ تیره و بیخ آن خوش بو و سفید و طعم و بوی آن مانند زنجبیل و غلط کرده کسی که آن را بیخ تربد دانسته

"طبیعت ان

در آخر سوم کرم و در آخر آن خشک

"افعال و خواص ان

مقوی معده و جگر و قاطع اخلاط بارده و جهت خفقان و رفع سموم نافع و آشامیدن دو درم از بیخ آن با شراب جهت اسهال بطن و ادرار بول مقدار شربت آن تا دو درم مضر

سفل مصلح آن کثیرا است بغدادی گفته از ادویه سمیه است نزد اهل هند و آن را
مربافلن دانسته اند و جالینوس این دوا را ذکر نکرده

"فصل الطاء مع الفاء"

"طفشیل"

بفتح طا و سکون فا و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و لام بفارسی عدسی
نامند

"ماهیت ان"

۵۸۷ عدس مقشر است که در سرکه پخته باشند و از اغذیه قدیمه است

"افعال و خواص آن"

قلیل غذا و مقوی معده حار و مسکن حدت خون و صفرا و جهت تپهای مرکبه بلغمیه
و صفراویه و قطع نمودن حیض و سلس بول نافع مضر امراض سوداوی و اعضای
عصبانی و قاطع باه مصلح آن شیرینیه است

ص: ۱۱۱۶

"فصل الطاء مع اللام"

"طلح"

بفتح طا و سکون لام و حاء مهمله در ماهیت آن اختلاف است کویند موز است که
بهندی کیله نامند و کویند نوعی از ام غیلان بیخار است باصطلاح اهل بادیه و موز در
حرف المیم مع الواو ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و ام غیلان مذکور شد

"طلع"

بفتح طا و سکون لام و عین مهمله بفارسی بهار خرما نامند

"ماهیت آن"

شکوفه درخت خرما است در ابتدای ظهور و چون بمقدار یک شبر و یا کمتر و یا زیاد رسد شبیه ب ماهی بی سر و دم عریض الوسط سر و ته آن باریک می باشد آن زمان غلاف آن منشق گردد و از جوف آن خوشه خرما سفید رنک که دانه های آن از جو خردتر و بران کردی مانند آرد باشد ظاهر گردد و برآید و بتدریج دانه های آن بزرک و رسیده آن غلاف خشک و جدا گردد و بیفتد و آن غلاف را کفری و خوشه خام تازه از آن برآمده را ولیغ و بفارسی دانه های آن را غوره خرما و آن کرد راکشن و دقیق النخل خوانند و کشن درخت نر را تا بماده نزنند بعد از آنکه دو سه دانه ثمر نر آن را در جوف ثمر ماده گذاشته و بسته باشند خرمای آن بالیده و بزرک و شیرین و لحیم نمی گردد و از ابتدای غورکی تا انتهای تمری مراتب اواسط آن را نامهای بسیار است و در تمر اکثری مذکور شد و صنف کفری در حرف الکاف مع الفان شاء الله تعالی خواهد آمد و بهترین طلع از برای خوردن و قداوی از نخل نر است که در زمین و آبهای شیرین روئیده باشد و دانه های آن کوچک و پوست آن سفید بود و قبوضت آن کم و تلخی نداشته باشد

ص: ۱۱۱۷

"طبیعت آن"

در اول سرد و در دوم خشک

"افعال و خواص ان

مقوی معده و قابض طبع و مسکن حرارت و حدت خون و آشامیدن خشک آن بقدر نیم اوقیه جهت رفع تشنگی و اسهال و تپهای حاره و نفث الدم و نرف الدم نافع و دیر هضم و اکثار آن مولد قولنج و عسر البول و درد سینه و مصلح آن چربیها و کوشتها و شیرینیها و جوارشات مانند جوارش کمونی و فلافلی و زنجبیل مربا و عسل و کشن آن با حرارت لطیفه و رطوبت فضلیه و لهذا بغایت محرک باه مردان و محرک شهوت زنان است

"طلاء"

بکسر طا و فتح لام و الف ممدوده

"ماهیت ان

آب انکور جوشانیده است که طبخ نمایند تا دو ثلث یا کمتر از ان برود و آن را میفختج نامند و بعضی اعراب آن را خمر کویند و بعضی کویند آب انکور یست که طبخ دهند تا آنکه نصف آن و یا بیشتر و یا کمتر برود و غلیظ مائل بسیاهی گردد و آن را طلا از جهت آن نامند که اعراب در جرب شتران با قطران و زقت می مالند و بعضی همه اقسام خمر را بدین نام مخصوص می دارند و بعضی مثلث را

"طبیعت و افعال و خواص ان

نیز قریب بخمر و مثلث است و ذکر یافت و می یابد ان شاء الله تعالی"

"طلق"

بفتح طا و لام و قاف در آخر و سکون لام غلط است و بکسر طا نیز آمده معرب از تلک فارسی و بعربی کوکب الارض و عرق العروس و بسریانی فتح جشما و کوکبا از عانیز کویند واو و بیونانی چشمارون و فلون و اسطر و بمعنی کوکب یعنی کوکب الارض و برومی غوقوطیه و بفارسی ابرک و بهودل نیز و بهندی ابهرک نامند

ص: ۱۱۱۸

"ماهیت ان

جسمی معدنیست متکون که از زیبق خالص و کبریت قلیلی غالب بر ان ارضیت و یبس و فاعل انعقاد آن برودت و سه صنف می باشد یمانی و اندلسی و هندی و بهترین همه یمانی است و آن سفید نقره رنگ شفاف و براق صفایحی است که خوب ورق ورق گردد و اوراق آن بزرک و نازک سفید براق صدفی باشد و مائل بسیاهی نباشد و بعد از ان در خوبی هندیست و آن در سفیدی

۵۸۸ و نازکی کمتر از یمانیست و اندلسی که مغربی نیز نامند از همه پست تر و اوراق آن نازک نمی گردد و رنگ آن با کمودت و نیز گفته اند دو صنف می باشد یکی صفایحی و ورق ورق می گردد و دوم مانند سنک حص و معدن آن جزیره قبرس است و در هند معدن آن بعض جاها است مانند نواح عظیم آباد و می کویند که احیانا در بعضی قطعهای آن قلیلی سیماب برمی آید و مستعمل از ان محلوب و محلول آنست و چون بتنهائی احراق نمی یابد لابد بیالاید با نوشادر و کلس البیض احراق می نمایند و دستور حلب و حل و احراق آن در مقدمه مذکور شد

"طبیعت ان

در دوم سرد و در آخر سوم خشک و در اول سرد و در دوم خشک نیز گفته اند

"افعال و خواص آن

آشامیدن آن با ادویه مناسبه جهت اسهال دموی و کبدی و نرف الدم همه اعضا و رحم و ذوسنطاریا و تپهای حاره و ریزانیدن سنک کرده و مئانه و با عسل جهت سرفه کرم و مغسول آن به آب بارتنک جهت نفث الدم سینه و رحم و بواسیر ببعديل و طلاى آن جهت قروح رطبه قضیب و اعضاى عصبانى و اورام حاره پستان و خلف اذن و بواسیر و حكه و جرب مذاکیر و سائر اعضاى رخوه و جذام متقرح و رفع آثار سیاہى جلد بغایت مؤثر المضار آشامیدن آن مطلق با خطر و مضر سپرز و کرده مصلح آن کثیرا و تخم کرفس و استعمال آن با عسل رافع تشبث آنست باعضای باطنی مقدار شربت آن تا نیم مثقال و چون محلوب آن را مانند غبار سائیده و مکرر با آب خالص غسل نموده و با صمغ عربی و آب حل کنند در اعمال نقاشی و مانند آن بهتر از ورق نقره است و چون در آن زعفران اضافه نمایند مانند ورق طلا محلول باشد و با زنکار زمردی رنگ و با عصفرفستقی رنگ کردد و چون با شب یمانی و خطمی و مغره و سرکه و سفیده تخم مرغ بر اعضا طلا کنند مانع سوزانیدن از آتش شود و اهل صناعت طلق را مطهر قلعی می دانند هرگاه بآن کداخته شود و دستور حلب و حل و احراق و دهن و اقراص کوکب در قرابادین ذکر یافت"

ص: ۱۱۱۹

"فصل الطاء مع الیاء المشناه التحتانیه"

"طیرانه"

بفتح طا و سکون یا و فتح راء مهمله و الف و فتح نون و ها و طشیر و طشور نیز آمده

"ماهیت ان

نباتی است مانند فطر و بزرگتر از آن و در شب مانند چراغ می درخشد و تر و تازه آن سفید و زرد و خشک آن سرخ رنگ منقطع می گردد از ظروف مانند اسفنج قطعهای سرخ و رطوبت آن بدبو و منبت آن اکثر زیر درخت بلوط و زیتون و در سالی که باران بسیار شود بیشتر می روید

"طبیعت ان

کرم و خشک در چهارم

"افعال و خواص آن

نفعی از آن تا حال ظاهر نشده و از سموم قتاله قویه است حتی بوئیدن و لمس نمودن آن و اجتناب از آن واجب"

"طین"

بکسر طا و سکون یا و نون بفارسی خاک و بهندی متی و بسریانی چشمنا نامند

"ماهیت ان

معروف است بهترین آن طین حر یعنی خالص از آمیزش ریک و شوره و کبریت است که از آب شیرین باشد و آن را حرازین جهت نامند و بفارسی خاک رست نامند و لطیف ترین اطیان آنست که از آب شیرین جاری ته نشین شده باشد و طین نیل مصر بهترین اطیان انهار است

"طبیعت ان

مطلقا سرد و خشک مگر خاک بلد مصطکی و خاکی که در میان نمک بهم می رسد و یا مدتی در نمک مانده باشد و خاک دریای شور و آبهای تلخ و کبریتی و شبی و امثال اینها که همه گرم و خشک اند

"افعال و خواص

ص: ۱۱۲۰

آن

جميع اقسام آن قابض و مجفف و جالی و مسدد و حابس اسهال و محلل اورام و مسکن التهاب و گرمی مقعده و مقوی اعضای مسترخیه از سواری بسیار و حرکت عنیفه شربا و ضمادا و طلاء بتنهایی و یا با ادویة مناسبه هر علت و آشامیدن آن جهت سل نفث الدم و سحج امعا و کزیدن ارنب بحری و ذراریح و سموم هوام و تحقین بدان جهت سحج امعا و طلای آن

۵۸۹ جهت نهش افعی و کلب کلب و با سرکه و روغن کل سرخ جهت تحلیل ورم حار و چون خاک حر را با آب شیرین سرشته خشک نمایند و در آبهای کدر و شور حل کنند و بگذارند تا ته نشین گردد خالص و شیرین و اصلاح فساد آنها نماید و چون با آب تلخ و شور ممزوج نموده عرق کشند عرق آن شیرین براید و خاکی که مدتی آفتاب بران تابیده باشد طلای آن جهت استسقا و تقویت اعضای مسترخیه رهله و با سرکه جهت کزیدن هوام ببعیدیل و غسل سربدان منقی اوساخ آن و مقوی موی و درازکننده آن و خاکی که آتش بسیار دیده باشد مانند خاک اجاغ بسیار مجفف و منقی بشره و جالی بهق و رافع خشونت بدن و حکه و با سرکه جهت کزیدن زنبور و با قیروطی جهت خنازیر و تحلیل صلابات و طلای خاک تنور با نمک و سرکه جهت

رفع کچلی سر اطفال مجرب و خاکی که در نمک مدتی مانده باشد و خاک ظرف کلی که در آن نمک می گذارند جهت تحلیل اورام بارده و انفجار دمامیل و بشور نافع و با بول بز و یا شتر و یا کاو محلل استسقا و ضماد کاه کل یا سرکه جهت کزیدن عقرب و هوام و تحلیل اورام حاره و چون کلاب بر آن بپاشند و ببینند مقوی دل و دماغ و رافع خفقان و غشی و التهاب و عرق کاه کل که با کلاب و عرق کاوزبان و امثال آن بکشند جهت تقویت قلب و رفع خفقان و ضعف معدۀ حار بسیار مفید و طلا و ضماد خاک رود نیل که هنگام زیادتی آن و بعد کمی آب خشک شده باشد مقوی اعضا و محلل اورام مزمنه و رافع استرخا و لاغری حادث از کثرت نفت الدم و در احادیث منع بسیار از خوردن طین وارد است مانند این حدیث که قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا تاکلوا الطین فان فيه ثلثه خصال تورث الداء و تعظم البطن و تصفر اللون و قال صلی الله علیه و آله ایضا اکل الطین حرام علی کل مسلم و قال ایضا من اکل الطین فکانما اعان علی قتل نفسه و مضر اصحاب حصاه و دیدان و ضعف احشا است

ص: ۱۱۲۱

"طین الابیض"

"ماهیت آن

خاک است سفید رنک با غرویت و نرم اندک چرب با چسپندگی کمی که در بعضی اراضی خصوصاً جاها که طین حر باشد خصوصاً در زمین کوفه و حجاز بهم می رسد و آن رکهای خاک خالص لزج چسپنده است شبیه بطین خراسانی

"طبیعت آن

سرد و خشک

"افعال و خواص ان

جالی چرک موی سر چون سر را بدان بشویند و جهت قروح مزمنه و دمامیل و تحلیل اورام حاره و تسکین آنها ذرور او طلاء نافع و در سائر خواص مانند طین خراسانی است

"طین الاحمر"

طین مغره است که بفارسی کل سرخ یزدی و بهندی کیرو نامند و گاهی آن را طین فارسی نیز نامند

"طبیعت و افعال و خواص ان

در مغره در حرف المیم مع الغین مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی

"طین الاخضر"

بفتح همزه و سکون خا و فتح ضاد معجمتین و راء مهمله

"ماهیت ان

خاکی است سبز رنک چرب با لزوجت و چسپندگی که آزادگان که از توابع شیراز است می آورند و در بعضی از قطعهای آن رنکهای زرد و سرخ و سفید می باشد و بهترین آن سبز یکرنک خالص آنست

"طبیعت ان

سرد و خشک

"افعال و خواص ان

زنان ایران او را بریان نموده دود داده می خورند و می گویند جهت طپش قلب نافع و شستن سر و بدن بدان مسکن حرارت و نرم کننده جلد و مو و رافع چرک و شپش و پاشیدن سوده آن بر فرش و غیره که بران روغن ریخته باشند ناشف آنست

ص: ۱۱۲۲

"طین الارمنی"

بفتح اول و سکون راء مهمله و فتح میم و کسر نون و یاء مثناه تحتانیه نسبت بسریانی حمادرمنا یا و بیونانی بیلاطرنیون و برومی فلاارمیانانا نامند

"ماهیت ان

کلی است سرخ تیره جگری رنک با نرمی و اندک چربی و غریت که بزبان بچسپد و خوش بو و در طعم شبیه بخاک باشد و از ایروان و ارمنیه آورند و گاه بر حجر ارمنی نیز بمجاز

۱۵۹۰ اطلاق می نمایند و بهترین آن نرم املس چرب خالص صافی از سنک ریزه و رمل چسپنده بزبان طلائی رنک آنست

"طبیعت ان

سرد در اول و خشک در دوم

"افعال و خواص ان

قابض و مغری و مقوی قلب و حابس نرف الدم و نفت الدم صدر و بطن و رحم و امعا و معده و بواسیر و بول و بجهت قروح آنها و قروح و قلاع دهان و منع نزلات عظیمه

منحدره بسوی سینه و ضیق النفس و سرفه و سل و حمیات و ربو حادث از انها و جهت حبس اسهال شرابا بسیار نافع بجهت شدت تجفیفی که دارد و ازین جهت نیز رادع اورام است و بجهت وبا و طاعون چون پیش از حدوث آن چند روز و یا در ان هنگام نیز با سرکه و کلاب اگر تپ نباشد و الا با آب و سرکه بخورند و بر ورم آن طلا نمایند امان یابند از ان و با افاقیا جهت کسر عظام طلاء و ذرور آن جهت حبس نرف الدم کل اعضای ظاهری و تجفیف قروح رطبه مفید مضر طحال مصلح آن مصطکی و کلاب مقدار شربت آن از نیم درم تا دو درم بدل آن طین مغره و طین حجازیست"

ص: ۱۱۲۳

"طین الاصر"

بفتح اول و سکون صاد مهمله و فتح ما و راء مهمله و آن را طین الصنم نیز نامند

"ماهیت ان

خاکی است زرد مائل بتیرکی که از میان دو کوه حوالی قسطنطنیه آورند و رهبانان سکنه آنجا بر ان صورتی نقش می نمایند و کویند صورت بت است و بعضی کویند نقش دیگر است غیر معلوم از قبیل طلسم و کویند چیزیست که بهندی آن را پیوری نامند و اصلی ندارد زیرا که پیوری چیزیست زرد سبک وزن مصنوع از بول بچه کاو تازه زائیده که بآن برک درخت انبه خام خورانیده طبخ نموده بعمل می آورند و اکثر مستعمل نقاشان است و مشهور است

"طبیعت آن

سرد و خشک

"افعال و خواص

ان

قابض و حابس و جهت نفث الدم و نرف الدم اعضای باطنی و قیام کبدی و قیام المده شربا بهترین اطیان است و ذرور آن جهت نرف الدم ظاهر و تجفیف قروح نافع"

"طین الاقريطس"

بکسر همزه و سکون قاف و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر طا و سین مهملتین و اقرقرطون و قریطون نیز نامند

"ماهیت ان

خاکی است خاکستری رنک با خشونت و بانکشت شکسته گردد و در قوت شبیه بشب است و از ان بسیار ضعیف ترین و فرق میان هر دو بچشیدن معلوم می گردد که تجفیف این بآن حد نیست و غالب بر ان اجزای هواییه است

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص ان

جالی بی لذع و جهت قروح چشم نافع و تعلیق آن جهت حفظ جنین و منع از اسقاط مؤثر و گفته اند مسهل ولادت است و نقاشان جهت ثبات رنک آن در نقاشی مستعمل دارند

ص: ۱۱۲۴

"طین الاندلسی"

بضم همزه و سکون نون و ضم دال مهمله و ضم لام و کسر سین مهمله مشدده و یاء

نسبت

"ماهیت

ان

خاک سیاه کثیفی است

"افعال و خواص آن

جهت تحلیل اورام ضمادا و طلاء نافع است"

"طین الجلود"

بضم جیم و لام و سکون واو و دال مهمله

"ماهیت ان

خاکی است سرخ تیره رنک املس که پوست حیوانات را بآن رنک می کنند سرخ

مائل بزردی می گردد و رنک آن قیام و ثبات ندارد

"طبیعت ان

کرم و خشک و با قوت قابضه شدید و محله

"افعال و خواص آن

طلای آن محلل اورام و با آب برک بارتنک جهت اسهال نافع و خوردن آن جائز نیست و ردی است

"طین الحر"

بضم حاء مهمله و راء مهمله مشدده بفارسی خاک رست نامند

"ماهیت ان

بعضی آن را شامل طین اندلسی و طین فارسی و بعضی خاکی که از سیراف می آورند دانسته اند و آن خاکی است رخو سبک خالص و بسیار سبز شبیه بریحان و چون دود دهند آن را خوش بو و خوش طعم گردد و آن را می خورند کسانی که معتاد بکل خوردن اند زیرا که مضرت این کمتر

۱۵۹۱انه اطیان دیگر است و بعضی گفته خاک خالص از آمیزش ریک و رمل و اشیای غریبه است و بعضی از انواع طین قیمولیا و از اصناف طین الخراطین دانسته اند

"طین الحکمه"

از مرکبات است و دستور صنعت آن در مقدمه و در قرابادین مذکور شد بر ظروف شیشه و چینی و غیره جهت رفع ضرر از آتش و صدمات می مالند و ضماد آن جهت شکستگی اعضا و تقویت استخوان و عصب مؤثر است

ص: ۱۱۲۵

"طین الخراسانی"

بضم خاء معجمه و فتح راء مهمله و الف و فتح سین و الف و کسر نون و یاء نسبت و آن را طین نیشاپوری و طین الاکل و طین الماکول نیز نامند

"ماهیت آن

کلی است بسیار سفید خوش بو و خوش طعم با اندک شوری و ضرر خوردن آن کمتر از خاکهای دیگر است و لهذا کسانی که عادت بخوردن خاک دارند از آن می خورند و بعضی بریان کرده بخور داده بعضی خام و بعد بریان کردن شوری آن اندک کم می گردد و در بغداد اطفال بان بر الواح می نویسند و بعضی مردم آن را بریان نموده با کلاب شسته صاف و خالص آن را اقراص ساخته خشک نموده تناول می نمایند و بعضی قدری مشک و یا عنبر و یا کافور نیز اضافه می کنند

"طبیعت آن

سرد و خشک و بعضی بسبب ملوحت آن اندک گرم دانسته اند

"افعال و

خواص آن

تنقل خالص و با مصول مطیب آن بنحو مذکور جهت خوشبوئی نکهت و تقویت معده و تسکین غثیان و قئ و منع سیلان لعاب و آب از دهان وقت خواب و رفع جوع کلبی و هیضه مهلکه با قئ و اسهال و منع نزلات مفید خصوصا که تربیت و پرورش باشنه و سعد و اذخر و قاقله و کبابه و امثال اینها بکلاب تر کرده باشند مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال و در رفع هیضه دو اوقیه آن با آب سیب میخوش و یا با رب آن و با آب طبیخ سعد و با آب سرد و اکثار آن مفسد مزاج و مولد سدد و حصاه و مضر

معتادین بسده کبد و ماساریقا و ضعف کبد و مسالک ضیقه و سنک کرده و مثانه و لیکن بمضرات اطیان دیگر نیست مصلح آن انیسون و تخم کرفس است"

ص: ۱۱۲۶

"طین داغستانی"

بفتح دال مهمله و الف و کسر غین معجمه و سکون سین مهمله و فتح تاء مثانه فوقانیه و الف و کسر نون و یاء نسبت

"ماهیت ان

خاکی است که از داغستان و قریب بدر بند بلده شیروان آذربایجان آورند و الوان می باشد بهترین آن خاکی است گاهی رنگ خوش بو که از داغستان قریب بنواح شیروان آورند و گاهی آن را مانند اطیان دیگر می شویند و اقراص می سازند و این هنگام سفید رنگ املس نرم سبک خالص از رمل و سنکریزه چسپنده زود در آب کدازنده می باشد و بعضی از ان کبودرنگ و این در خوبی بعد از انست

"طبیعت ان

سرد و خشک

"افعال و خواص آن

مفرح قوی و رافع خفقان و غشی و سمیت اخلاط و تپ و بائی حادث از اخلاط فاسده و در سائر افعال قویتر و بهتر از طین مختوم و اکثر معتادین بکل بسبب کمی مضرت این

را می خورند خصوصا زنان عراق و عرب و لیکن مسدد و مفسد لون است مصلح آن
شستن و مشوی نمودن آنست

"طین الدقوی"

بفتح دال مهمله و ضم قاف و سکون واو و کسر قاف و یاء نسبت

"ماهیت ان

خاکی است که از ناحیه دقوی بلده حلب آورند کبود رنک با ییوست قوی و بعضی از
ان سفیدرنک سبک املس خالص از رمل و سنک ریزه و زود کدازد در آب و این
بهترین آنست

"طبیعت ان

سرد و خشک و با قوت قابضه و اندک حرارتی

"افعال و خواص آن

مجفف و قابض و حابس اسهال و ناشف رطوبات معده و اورام مرکبه و حاره و زائل
کننده اوساخ بدن و موی شربا و طلاء و غسولا و زنان معتاد بخوردن اطیان بیشتر این را
می خورند بجای طین خراسانی و لیکن مسدد و مفسد رنک است

ص: ۱۱۲۷

۵۹۲ و بسبب اندک حرارتی که دارد خون را فاسد می سازد مصلح آن شستن و بریان
نمودن و خوردن انیسون است بالای آن و خوردن شیرینی بالای آن و با آن بسیار
مضر"

"طین الرومی"

بضم راء مهمله و سکون واو و کسر میم و یاء نسبت

"ماهیت ان

خاکی است سرخ نیم رنگ و بعضی سفید مائل بکبودی و خوش بو و آن نوعی از طین
قبرسی سفید است

"طبیعت ان

سرد و خشک

"افعال و خواص ان

مجفف و قابض طلای آن با آب کاسنی محلل و مانع ورم اجفان و خون آمدن از چشم
و در سائر افعال مانند کل ارمنی است

"طین شاموس"

بفتح شین معجمه و الف و ضم میم و سکون واو و سین مهمله و آن را طین شامیس و
کوکب الارض و کوکب شاموس و بسریانی چشماشاموس و برومی فلاغاسامس و
بیونانی ابو بریطس و بفارسی کل سفید نامند

"ماهیت ان

چند صنف می باشد صنفی سفید صفایحی اندک براق ناصاف شبیه بحجر المس و
صنفی رمادی رنگ صفایحی نرم زودشکن که در آب زود کداخته گردد و این را
بیونانی اسطرا یعنی کوکب و بفارسی ابرک و بهندی کهری متی نامند و صنفی بسیار

سفید نرم سبک که چون بر زبان گذارند بچسپد و زود شکسته گردد و در آب زود کداخته شود و این بهترین همه و بقول انطاکی صنف دوم بهترین همه است و از قبرس و صقالبه اورند

"طبیعت ان

در دوم سرد و خشک و مغسول خشک کرده آن الطف شیخ الرئیس گفته که هوئیت بر ان غالب از طین مختوم و اقوی از ان است

ص: ۱۱۲۸

"افعال و خواص آن

آشامیدن یک مثقال از مغسول آن با کلنار قاطع خون حیض دائم و جریان عرق شربا و طلاء و با شراب جهت سموم حاره و با ادویة مناسبه جهت نفث الدم و اختلاف و سیلان خون از همه اعضا و دو درم آن با آب و اندکی سرکه جهت قرحة امعا سریع الاثر و نیز دو درم آن با آب و شراب که آب غالب باشد جهت تحلیل اورام حارة اعضای رخود مانند پستان و بناکوش و زیر بغل و کنج ران و حقنه آن با آب بارتنک جهت ذوسنطاریا و قرحة امعا که متعفن نشده باشد بعد از آنکه اولاً با ماء العسل و آب نمک حقنه نموده باشند و طلای آن با آب و روغن کل جهت ورم پستان و اورام حاره و نقرس و با شراب جهت سموم ملدوغه نافع و در سائر افعال مانند طین مختوم است"

"طین صوفی حمید"

بضم صاد مهمله و سکون واو و کسر فا و یا و فتح حاء مهمله و کسر میم و سکون یاء
مثناه تحتانیه و دال مهمله

"ماهیت آن

خاکی است سفید خوش بو که از بلاد شیروان از بقعه صوفی حمید آورند

"افعال و خواص آن

با قوت تریاقیت جهت رفع اذیت و سمیت هوام زهردار و مار شربا و طلاء و با خود داشتن آن مؤثر و در سائر افعال مانند طین قبرسی است"

"طین الفارسی"

کل شیرازی و کل سرشوی نیز نامند

"ماهیت آن

کلی است سفید مائل بزردی و خوشبوی و بعضی طین حر اصفهانی و بعضی طین نیشاپوری و بعضی طین خراسانی دانسته اند

ص: ۱۱۲۹

"طبیعت آن

سرد و خشک

"افعال و خواص

آن

جهت وجع رئه نافع و گفته اند مضر رئه و مثانه است مصلح آن آب سرطانات مقدار

شربت آن تا دو مثقال"

"طین قیمولیا"

بکسر قاف و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم میم و سکون واو و کسر لام و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف و آن را حجر رخام و بهندی کهری متی نامند و اطفال در هند بر تختهای مشق می مالند

"ماهیت ان"

سه قسم است یکی سفید براق خوش بو و کویند از ان بوی کافور آید و دوم مائل بینفشی و چرب با لزوجت و دیرشکن که در آب زود حل نکردد و از بلاد اندلس و ارمن آورند و این هر دو خوب و مستعمل و قسم سوم که سیاه و از اندلس آورند زبون ترین همه است بغدادی نوشته که شیخ من گفت که طین قیمولیا خاکی است که میان فلفل یافت می شود و غیر او کسی نکرده و در ان دو قوت است یکی مبرده

۵۹۳ و دیگری حاره محله و بعد غسل قوت حاره محله آن زائل می گردد بهترین آن صافی سفید صلب لزج آنست که زودشکن نباشد و در آب زود کداخته نکردد

"طبیعت ان"

سرد و خشک

"افعال و خواص ان"

مجفف و محلل و قابض و ناشف رطوبات و بت معده و مقوی آن و هاضمه و حابس اسهال صفراوی و ضرب صفراوی و بلغمی و نفث الدم و قرحه امعا و مسکن سوزش مقعده و طلای آن جهت امراض چشم و با سرکه جهت ورم بناکوش و همه اورام حاره و بر سوختگی آتش مانع آبله آن و بتنهائی جهت نضج دمامیل و التیام جراحات و

جوششها خصوصا جوشش سر اطفال و ابدان ایشان و تحلیل اورام و با غسل جهت ورم زیر معده و سائر اعضا مفید هر چند همه اطیان محلل اورام اند و لیکن این را این خاصیت زیاده است و از همه اقوی و محرق مغسول آن جهت قروح عسره الاندمال و در سائر افعال ضعیف تر از طین شاموس بدل آن طین مصری است و صاحب اختیارات گفته که در کوهستان یزد بهم می رسد و زنان جهت جلای روی خود استعمال می کنند روی ایشان را پاک می کرداند"

ص: ۱۱۳۰

"طین قبرسی"

بفتح قاف و باء موحده و سکون را و کسر سین مهملتین و یاء نسبت

"ماهیت ان

کلی است سرخ چسپنده خوش بو که بزبان می چسپد و چون بشکنند اندرون آن رکهای زرد رنگ بود و چون بدست بمالند دست را رنگین کند

"طبیعت ان

سرد و خشک و با قوت قابضه معتدله

"افعال و خواص ان

جهت نفت الدم هر عضو و قرحه امعا و سحج آن و سحج کبد شربا و احتقانها و یک درم آن به آب سرد و یا با آب جوش داده جهت دفع حرارت باطنی و سمیت ادویه

قتاله و طلای آن جهت تحلیل اورام و شکستی اعضا و کوفتگی آنها و افتادن از جای بلند مقدار شربت آن تا پنج درم بدل آن در جمیع افعال طین مختوم است"

"طین الکرمی"

بفتح کاف و سکون راء مهمله و میم و یاء نسبت

"ماهیت آن

خاکی است که از بلاد سوریا آورند سیاه کریه الرائحه شبیه بفحم کونند که از چوب صنوبر کیرند و چون در اول فصل بهار که ابتدای نمو کرم یعنی تاک انکور است بر آن می مالند جهت حفظ آن از آفات و لهذا آن را طین الکریم نامند و آنچه از آن سفید خاکستری رنگ باشد زبون است

"طبیعت آن

سرد و خشک

"افعال و خواص آن

محلل و جالی و در اکتحال جهت روئیدن اشفار و در ادویة رفع کلف و حکه مستعمل زیرا که بهترین ادویة حکه است و شرب دو درم آن جهت نرف الدم باطنی و ظاهری و طلای آن جهت دما میل و قروح مزمنه مؤثر

ص: ۱۱۳۱

"طین المختوم"

بفتح میم و سکون خا و ضم تاء مثناه فوقانیه و سکون واو و میم

"ماهیت آن

بقول جالینوس خاکی است سرخ رنگ که از جزیرهٔ ملیون از جزائر بحر مغرب آورند و در انجا معبد عابدی است و آن را منسوب بارطامس عابد می نمایند و خادم و نکهبان آنجا زنیست و غیر از آن خادم و نکاهبان آنجا نمی باشد آن زن وقتی قدری خاک از تلی که قریب بآنجا است با خضوع و خشوع و هیبت و اجلال و اکرام و نیت شفا آورده در معبد و بدستور غسل اطیان آن را نیکو شسته اقراص ساخته مهر آن عابد را بران نموده و در سایه خشک کرده نزد ملوک یونان و روم فرستاد و شهرت یافت و در آن تل هیچ درختی و سنک نیست و خاک خالص است و بقول دیسکوریدوس آنست که آن خاک را با خون بز کوهی بعد غسل سرشته اقراص ساخت و مهر نمود و کویند در آن جزیره رسم است که بز را ذبح نمی نمایند مگر بعنوان قربانی و آن را بر سر آن تل و لهذا خاک بالای آن تل سرخ رنگ می باشد و بهتر از خاک جاهای دیگر است و کویند خاک پائین آن تل مائل بزردی و با حراقت و خاک تلهای دیگر آن جزیره دور از آن معبد را آن خاصیت نیست و کم رنگ مائل بسفیدی با قوت جالیه است و لهذا

۵۹۴ غسالان ثیاب را بآن می شویند و کویند بالفعل آن جزیره را آب گرفته و طین مختوم اصلی بهم نمی رسد و بجای آن طین ارمنی و یا خاکی دیگر شبیه بدان هیات ساخته استعمال می نمایند و آنچه بتحقیق پیوسته آنست که آن جزیره غرق نکشته و تا حال هست و بدستور از انجا بهمان نحو در هیکل مریخ اقراص ساخته باطراف می برند و بهترین آن بسیار سرخ چرب املس آنست که ظاهر و باطن آن یکسان باشد و چون بر لب و یا بر زبان گذارند بچسپد و بوی آن شبیه بوی شبت باشد و چون بر جراحت تازه پاشند در ساعت قطع خون و حبس آن نماید و آنچه ظاهر آن سرخ و باطن آن سفید باشد و بوی شبت از آن نیاید و حبس خون را بسرعت ننماید خوب نیست

ص: ۱۱۳۲

"طبیعت آن

در دوم سرد و خشک و با قوت تریاقیت و شیخ الرئیس معتدل در گرمی و سردی دانسته مشابه جسد انسان مکر در رطوبت که بیس بران غالب است

"افعال و خواص ان

مفرح و مقوی دل و معده و مغری و مجفف و مقاوم جمیع سموم و مانع انصباب مواد جهت آنکه قابض افواه عروق و مسالک سم و دافع اذیت و نکابت آنست بسبب تغریه و حبس و قبض و تریاقیتی که دارد حابس نفث الدم و نزف الدم باطنی و ظاهری کل اعضا است و جهت قرحه رئه و حلق و امعا و سحج آن و سائر قروح باطنی بتهائی و یا با کثیرا و بجهت فساد خون و تپهای حاره و بایئه و طواعین و اسهال دمویه و صفراویه و دفع مضرت هوام و هوای وبائی و آب زبون شربا خواه قبل از انها و خواه بعد از انها و با شراب جهت دفع سموم مشروبه و منهوشه مانند ذراریح و ارنب بحری و مار و افعی و سک دیوانه و یا شراب و آب کرم و شبت آشامیدن و قی نمودن جهت دفع سموم و تحقین بدان جهت ذوسنطاریا و قروح امعا بدستور مذکور در طین شاموس و طلای آن با عسل یا شراب جهت امراض مذکوره و تسکین التهاب و تحلیل صلابات و التیام جراحات تازه و کهنه و قروح خبیثه متعفنه و شکستگی اعضا و ضربه و صدمه و سقطه و باید که بر بالای آن طلای برک قنطوریون و فراسیون و سیربری و امثال اینها از برکهای مناسبه لطیفه بگذارند و با سرکه جهت نهش هوام مانند مار و افعی و سک دیوانه و اورام حاره و ذرور آن جهت جروح و قروح تازه و کهنه که خون و چرک و رطوبت بسیار از ان آید بزودی حبس نماید و التیام دهد و باید که طلا و ذرور آن بقدر علت وسعت آن باشد بلکه اندک زیاده و با شراب ایض و یا احمر و یا حلو و یا مرو یا

مثلث و یا عقید عنب و یا عسل و یا سرکه عنبی کهنه تند و یا سکنجبین هریک که مناسب باشد بحسب علت و حاجت باشد و اگر پیش از آشامیدن سم و یا کزیدن حیوان سمی بخورند از اذیت آن محفوظ مانند مضر رنه و مصلح آن کثیرا و عسل و مضر طحال و مصلح آن کثیرا و کلاب مقدار شربت آن تا یک مثقال و تا دو درم نیز بدل آن کل داغستانی در امور مذکوره قویتر از آن و بعد از آن طین ارمنی و در اطلیه طین مغره صاحب اختیارات بدیعی نقل نموده که طفل یکساله دو مثقال دیک بر دیک که از سموم قتاله است بخورد و در زمان قدری طین مختوم با شیر مادرش باو دادم شروع بقی کردن نمود و مجموع آن را بقی دفع کرد باز قدری با شیر مادرش بوی دادم دیگر قی کرد و یک مجلس طبیعت او اجابت نمود و از آن زهر کشنده خلاصی یافت و بدانکه جمیع اطیان حابس دم و اسهال اند مگر این طین که مسهل است و گفته اند مسهل سم است فقط و مشارک آنها است در قبض و حبس بعد از آن"

ص: ۱۱۳۳

"طین المصر"

بکسر میم و سکون صاد و راء مهملتین ابلیز است و بیونانی ارطویاس نامند یعنی خاک زمین محروته

"ماهیت ان

خاکی است آفتاب خورده چرب بسیار سفید با خطوط و با حدت که از مصر آورند و بعضی خاکستری رنگ بهترین آن خاکستری رنگ است که بسیار نرم باشد و چون بر مس بمالند سائیده آن برنک زنجار باشد و گاه آن را مانند غسل

۱۵۹۵ سفیداج می شویند و اقراص ساخته خشک می نمایند و مغسول آن نرم تر می باشد و گاه مقدار نخودی ساخته در ظرفی چیده و سر آن را بسته در اخگر می گذارند تا بسوزد و برنک خاکستر سیاه گردد

"طبیعت ان

کرم در اول و خشک در آخر دوم

"افعال و خواص ان

جالی و مجفف و قابض و مغری و جهت اسهال الدم و استسقا و طحال و اورام کهنه و مترهله رخوه و اوجاع مزمنه و بواسیر قدیمه طلای آن با سرکه و بتنهائی نیز بسیار مفید و در اسکندریه مستعمل است"

"طین الجزیره المصطکی"

و آن را طین الکیوس و حیا و حیوش نیز نامند یعنی جزیره مصطکی

"ماهیت ان

خاکی است رقیق صفیاحی و قطعهای مختلف الشكل که از جزیره مصطکی آورند بهترین آن سفید مائل ب خاکستری رنک زودشکن و در آب زود کدازنده است

"طبیعت ان

کرم و خشک در دوم

"افعال و خواص ان

جالی و مفتوح بخلاف اطیان دیگر و جاذب خون بظاهر جلد و نیکو کننده رنگ رخسار و لهذا جهت نمش و جلا و تنقیه و تصفیة اوساخ بدن و جلای آن و تصقیل وجه خود زنان در حمام بر بدن می مالند و در غمرها مستعمل دارند و جهت سوختگی آتش در آخر امر که متفرح شده باشد مفید است"

ص: ۱۱۳۴

"طین مدینه"

طین مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مانند تربت مرقد منور جناب حضرت سید الشهداء است علیه السلام که برای استشفای مقدار کم آن را با دعا و شرائط آن می خورند"

"طین الملتانی"

بضم میم و سکون لام و فتح تاء مثناه فوقانیه و الف و کسر نون و یاء نسبت

"ماهیت آن

خاکی است صفیاحی ما بین سرخی و زردی و سفیدی و اندک صلب

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

جالی و محلل اورام طلاء و در شاه جهان آباد اطفال بر تخته مشق می مالند"

"طيهوج"

بفتح طا و سکون ياء مثناه تحتانيه و ضم ها و سکون واو و جيم معرب تيهو فارسی است
جمع آن طياهيج و بفارسی فرفور نیز نامند و باندلسی ضريس بضاد و ذريس بذال
معجمتين و بسين مهمله مشدده نیز

"ماهيت ان

مرغی است کوهی کوچکتراز کبک و در رنک شبيه بدان و زیر بال آن سیاه با سفیدی
بهترین آن فربه جوان قریب بمعموره است رازی گفته مرغی است بقدر کبک کردن و
منقار آن سرخ

"و طبیعت و افعال و خواص آن

مانند کبک است و جهت ناقهین و ضعیف الاحشا بغایت نافع

"باب هفدهم در بیان ادویة که حرف اول آنها ظاء معجمه مشاله است

"فصل الظاء مع الباء الموحده"

"ظبی"

بفتح ظا و سکون باء موحده و یا اسم عربی غزال است و در حرف الغین مع الزاء
المعجمتين ان شاء الله تعالی خواهد آمد

ص: ۱۱۳۵

"فصل الظاء مع الفاء"

"ظفره"

بضم اول و سکون فا و فتح راء مهمله و ها لغت عربی است و آن را تستر نیز نامند جهت آنکه در تستر که بفارسی شوس تر نامند و از بلاد فارس است بسیار می شود و آن را بفارسی علفک داغ نامند

"ماهیت ان

گیاهی است ضعیف مفروش بر روی زمین و بر دیوارها و شاخهای آن باریک نرم و برک آن مدور ظاهر آن سبز و باطن آن سرخ تیره کوچک آن بقدر ناخنی و بزرگ آن قریب در شکل بیرک قوطولیدون و از میان برکهای آن ساقهای بسیار باریک برمی آید مدور بقدر یک شبر و کمتر از آن و بر سر آن کلی زرد و سبز رنگ و بیخ آن سیاه منقش بسفیدی و باطن آن سفید بقدر یک انکشت

"طبیعت ان

در چهارم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

تند و تیز و خورنده کوش و سم قاتل لهذا استعمال آن از داخل ممنوع است و ضماد آن خورنده کوش زائد و تالیل و نواصیر و اکلّه و کچلی را نافع و قائم مقام دیک بر دیک دانسته اند

۵۹۶

"ظفر القط"

بفتح قاف و طاء مهمله اسم مغربی نبات فلوماین است

"ماهیت آن

دو صنف است یکی بری و دیگری نهری و این را شجره ابی مالک نامند و مذکور شد و جالینوس این دوا را ذکر نکرده و بری آن نباتی ساق آن مربع شبیه بساق باقلا و برک آن شبیه ببرک لسان الحمل و بر ساق آن غلافهای سر کج و متصل بعضی بیعضی و کل آن شبیه بکل سوسن کبود بری که بیخ آن را ایرسا نامند و آمیخته بآن غلافها و بهترین آن جبلی آنست

ص: ۱۱۳۶

"طبیعت آن

در دوم سرد و خشک

"افعال و خواص

آن

قابض و عصاره تازه تمامی آن قاطع رعاف و نفث الدم صدر و اسهال و نزف الدم رحم و بواسیر ضمادا و شربا و ذرور او برک آن جهت التیام جراحات مؤثر مضر سفلی مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن افاقیا است

"ظفر قطورا"

بفتح قاف و طاء مهمله و سکون واو و فتح راء مهمله و الف لغت سریانی است

"ماهیت آن

گیاهی است بری و بستانی و بستانی آن را شاخهای باریک شبیه بموی منبسط بر روی زمین منبت آن زمینهای خشک رملی جبلی و در سواحل بیشتر و بری آن را شاخهای باریک خشبی و پوست آن نازک و رنک ساق آن سرخ و مقدار یک شبر و نیم آن از زمین برآمده و باقی در زمین فرورفته و پوست آن آنچه بیرون است سیاه رنک و آنچه در زمین است سرخ و از بیخ آن شاخهای متفرق رسته و بر آنها برکهای باریک شبیه ببرک شیخ از هم دور و کل آن شبیه بکل اناغالس و مائل بسرخ و ثمر آن شبیه بثمر هیوفاریقون و نبات آن در کرما و سرما می ماند و برطرف نمی شود و مستعمل پوست بیخ آنست

"طبیعت ان

سرد و خشک در سوم

"افعال و خواص ان

چون آن را خشک نموده بکوبند و بپزند و با عسل معجون سازند و بنوشند جهت قرحة امعا و سحج آن و قطع نرف الدم هر عضو که باشد و ضماد و ذرور آن نیز جهت حبس خون از هر عضو که باشد نافع است

ص: ۱۱۳۷

"فصل الظاء مع اللام"

"ظلف"

بکسر ظا و سکون لام و فالغت عربی است بفارسی زنکله و کفشک و مشهور بسم است که اصل آن سنب بوده و سم شده و برومی اکیدون و بهندی کهر و جمع آن

اظلاف آمده و متداول نزد اهل فرس آنست که سم بمعنی حافر است نه ظلف و بعضی سم شکافته را نامند و صاحب اختیارات بدیعی گفته ظلف را بفارسی بشک کویند

"ماهیت ان

معروف است و آن جسمی است صلب غضروفی که بر کف دست و پای حیوانات روئیده و شکافته می باشد

"طبیعت ان

سرد و خشک

"افعال و خواص ان

ظلف هر حیوانی در طی ذکر آن مذکور شده و می شود و سوخته مجموع آن مسهل ماء اصفر و ضماد آن با شراب جهت کزیدن هوام و با عسل جهت نقرس و مفاصل نافع و طلاء سوخته سم بز با سرکه جهت داء الثعلب مؤثر

"فصل الظاء مع الیاء المشناه التحتانیه"

"ظیان"

بفتح ظا و یاء مشدده و الف و نون بفارسی یاسمین بری است و یاس سفید عبارت از آنست و بلغت اندلس برید فوکه بمعنی عشبہ النار و بیربری ابریر و بهندی جوهری و جاهی و جنکلی چنیلی نامند و منبت آن بیابانها و بالای تلها و با علیق باشد و بران پیچد و از ان جدا نباشد و کویند بوی آن رعاف آورد و قسم مغربی آن را عشبہ مغربیه نامند و در حرف العین ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد

"ماهیت آن

نباتی است شبیه بلبلاب و از آن صلب تر و شاخهای آن درهم پیچیده و کل آن بسیار خوش بو و قسمی خاردار شبیه بخار کل سرخ و کل آن از کل یاسمین بستانی که کل چنیلی نامند بسیار کوچک تر و بیخ آن سیاه و باریک و پرشعبه و قوت بیخ آن تا بیست سال باقی می ماند و فعل آن مانند خربق اسود است و لهذا بعضی کمان کرده اند که همان است و بعضی ظیان را باوصاف دیگر ذکر کرده اند اصح اقوال آنست که ذکر یافت

ص: ۱۱۳۸

"طبیعت بیخ آن

۵۹۷ در اول چهارم کرم و خشک و کرم تر از خربق اسود و سائر اجزای آن در سوم

"افعال و خواص آن

محلل و ملطف امراض الراس و العصب و الصدر و الرئه بوئیدن کل آن جهت صداع و شقیقه و ریاح غلیظه و چون نیم اوقیه بیخ آن را در یک اوقیه آب بجوشانند تا نیم اوقیه بماند جهت فالج و لقوه و استرخای مزمن و سرفه کهنه و ضیق النفس ببعیدیل و سعوط یک حبه از آن با روغن بنفشه جهت شقیقه بارده و روغن مرکب آن جهت استرخا و فالج و لقوه و علل بارده و ریو و سعال مزمن نافع جهت آنکه کرم و خفیف و محلل قوی است و همچنین روغنی که بیخ آن را در آن جوشانیده باشند امراض الفم و المعده مضمضه بطبیخ برک و شاخ آن با سرکه جهت درد دندان و آشامیدن مطبوخ آن مقی قوی و همچنین با آب خبازی مقی قوی و بدستور عصاره برک و شاخهای آن و آشامیدن سه درم از عروق آن با مثل آن بسفایج و مثل آن مقل ازرق مسهل و منقی

بلغم و سودا است بی کرب و الم و اذیت و گفته اند ده مجلس اجابت می کند و بدستور آشامیدن نیم درم از بیخ آن کوبیده و بروغن بادام چرب کرده باهم وزن آن افستین و کثیرا مسهل بلغم و صفرا است بقوت تمام اما با خطر و در قوت قریب بخریق اسود امراض الجلد طلای آن محرق جلد مانند شیطرج و با سرکه بهترین ادویه است جهت بهق سفید و سیاه و برص و یا با طین علك جهت عرق النسا و اوجاع مفاصل نافع اما باید که زود بردارند که بسیار زخم نکند و روغن آن نیز جهت عرق النسا مفید و طلای آن با سرکه که بقوت بمالند به حدی که خون آلود گردد جهت داء الثعلب بیک دفعه مؤثر مقدار شربت آن تا نیم درم و یک مثقال آن کشنده بقی و کرب و مغص شدید مصلح آن روغن بادام شیرین و امراق دسمه و العبه و مبردات است و نوعی از ظیان که برکهای آن باریک و شاخهای آن سرخ و کل آن مائل بسرخ است بسیار تند و تیز و بوی آن کریه و تند است و زبون و غیر مستعمل زیرا که محرق جلد زبان و خراشنده و جدا کننده جلد بدن و برک آن نیز مانند بیخ آنست و این نوع را بیونانی قلیماطس نامند"

ص: ۱۱۳۹

"باب هجدهم در بیان ادویه که حرف اول انها عین مهمله است"

"فصل العین مع الالف"

"عافر قرحا"

بفتح عین و الف و کسر دو قاف و فتح حاء مهمله و در میان هر دو دو راء مهمله ساکنه و در آخر الف معرب اگر کره هندی است و گفته اند لغت نبطی است و بعضی گفته اند لغت عربی است مشتق از عقر و تقریح جهت آنکه فعل آن تقریح است

"ماهیت آن

نباتی است کثیر الوجود و در مغرب و هند در شاخ و برک و کل شبیه بابونه کبیر سفید کل که بمصر کرکاش نامند مگر آنکه شاخهای عاقر قرحا مزغب و مفروش بر روی زمین و شاخهای آن بسیار از یک بیخ رسته و بر سر شاخهای آن قبهای مستدیر بشکل بابونه و کل آن تمام زرد بخلاف بابونه که شاخهای آن ایستاده و برکهای کل آن سفید و بیخ آن طولانی بقدر یک شبر و بسطبری انکشتی و تند و تیز و سوزنده و دیسقوریدوس گفته که بیونانی آن را فورینون بمعنی عاقر قرحا نامند نبات آن شبیه بشبت و اکلیل آن نیز مانند آن و کل آن زرد شعری دنداندار و این صفت عودی است که آن را عود القریح جبلی نامند و در شام کثیر الوجود و بر سر وادی برده بهم می رسد و این را ثمری است که من آن را دیده ام و بیخ آن بطول یک شبر و بضخامت انکشتی و قائم مقام عاقر قرحا است در بعضی افعال و خواص و انطاکی گفته که عاقر قرحا بعضی از آن مغربی است و ماهیت آن را به نحوی که شیخ ابن بیطار ذکر کرده بیان نموده و اولاً ذکر یافت و بعضی شامی که آن را عود القریح نامند و آن بیخ طرخون جبلی است و بقسمی است که دیسقوریدوس بیان کرده و در سرطان می رسد و بدانکه

ص: ۱۱۴۰

۱۵۹۸ص احوال در ماهیت آن قول اول است و مستعمل بیخ آنست و قوت آن تا هفت سال باقی می ماند و بهترین آن حاد سوزنده زبان است که بحجم یک انکشت و سنکین و چون بشکنند اندرون آن سفید باشد و گفته اند مغربی آن اقوی از هندی آنست

"طبیعت آن

در آخر سوم تا اوائل چهارم کرم و خشک و شامی آن در سوم و بعضی کمان کرده اند که بارد است

"افعال و خواص ان

مفتح سدد و منقی فضول دماغی و آلات آن و جالی بلاغم و جهت لقوه و فالج و رعشه و کزاز و استرخا و لکنت زبان و درد سینه و دندان و مفاصل و عرق النسا و استسقا و تقویت باه مبرودین و اسهال بلغم و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و حمیات و غیرها ضمادا و طلاء نافع امراض الراس و المفاصل و العصب و الفم و الصدر مالیدن آن با روغن زیت جهت کزاز و خدر و استرخای مزمن و اعضای بیحس شده و بدستور جلوس در طیخ آن و ذرور و دلوک آن بر یافوخ باعث تسخین دماغ و مانع توالی نزلات و صرع حادث از خلط غلیظ نافع و بدستور مضغ آن خصوصا با مصطکی و یا با زفت و نفوخ آن در بینی مفتح سده مصفاه و خیشوم و سعوط آن با روغن کل جهت شقیقه و صداع شدید بلغمی و چون در سرکه بخیسانند و در زیر دندان موجه گذارند و جمع آن را تسکین دهد و چون بخایند و یا بزیر زبان پاشند جلب رطوبات نماید و لکنت را زائل سازد و چون طیخ آن را در دهان نگاهدارند دندان متحرک را مستحکم گرداند و مضمضه و یا غرغره بطیخ آن با سرکه جهت خناق و سقوط لاهه و استرخای زبان حادث از بلغم و مالیدن سوده آن بر بدن ادرار عرق آورد و تعلیق عاقر قرحا بتنهائی و یا با فاوانیا جهت صرع اطفال نافع و اگر بموی سک سیاه یکرنگ ببندند بهتر است المعده و الباه و الحمیات و غیرها لعوق آن با عسل جالی و زائل کننده درد سینه و سرفه کهنه بارد بلغمی و برودت و بلغم از معده و زیاده کننده باه مبرودین و مرطوبین و آشامیدن نیم درم آن مسهل بلغم بعنف و چون پیش از نوبه تپ و نافض با زیت بر تمام بدن بمالند آن را زائل گرداند و عرق آورد و استرخای اعضا را برطرف سازد و چون پیش از جماع روغن آن را بر قضیب بمالند آن را محکم کند و شهوت جماع را

برانکیزاند و لذت جماع دهد و انزال را سریع کرداند کسی که اراده نماید که انزال او سریع شود و بدستور چون با عسل بسرشند و طلا نمایند و چون با آرد باقلا بسرشند و بخریطه آلوده قضیب و بیضه را در آن اندازند و یک روز کامل رها کنند که در آن باشد اعانت بر جماع مبرودین نماید خصوصا کسی که در بیضه خود بسیار از سردی دریابد من عجائب افعاله چون با نوشادر نرم بسایند و بر کام و دهان بمالند مانع سوختن آنست از آتش و بازیگران مستعمل دارند و چون با سرکه طبخ نمایند تا مانند خمیر گردد و بر دندان کرم خورده گذارند کرم آن را بریزاند مضر رئه مصلح آن کثیرا و مویزج مقدار شربت آن تا یک درم بدل آن دار فلفل و عسل در امراض کبد و در امراض معده راسن و اگر آن هر دو بهم نرسند زنجبیل نصف وزن آن و با فلفل بدستور و در غرغرها فودنج حبلی یک وزن و نیم آن و در اوجاع حلق قاقله و روغن آنکه از عصاره آن ترتیب دهند و یا آنکه یک اوقیه خشک آن را بکوبند و با یک رطل آب جوش دهند تا یک اوقیه بماند پس مالیده صاف کرده با دو اوقیه روغن زیتون در قدر مضاعف مرتب نمایند و بکار برند محلل و مدر عرق و رافع تپهای بارده و جمیع امراض بارده و مقوی باه شربا و تدهینا و سعوط آن جهت صداع و شقیقه بارده و صرع و تقویت دماغ بارده مفید"

ص: ۱۱۴۱

"عاج"

دندان فیل است و در فیل ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و مجملا چون زن وزن نیم مثقال تا یک مثقال سوده آن را با شکر بنوشد بعد از طهر حامله شود"

"عاقول"

انطاکی گفته شوکه الجمال است

"ماهیت آن

نباتی است معروف با خار بسیار و تیز و کل آن سفید و زرد
۵۹۹ و در وسط آن مانند موتارها و دانه آن مانند قرطم و مستدیر

"طبیعت آن

در اول سوم گرم و خشک

"افعال و خواص

آن

مفتح سدد و تریاق سموم و خلاصی دهنده از آنها شربا و جمیع اجزای آن جهت بواسیر
شربا و بخورا و طلاء نافع و بدستور طلای خاکستر آن و عصاره آن نافع قروح ساعیه و
کفته اند چون بر حمزه بزنند ورم آن زیاده و بزرک نشود مضر کرده مصلح آن کثیرا
بدل آن حند قوقا است و حکیم میر محمد مؤمن نوشته حاج است که بفارسی خارشتر
نامند که بران شیر خشت در خراسان می نشیند و کویند ینبوت است که نوعی از
خرنوب است

"فصل العین مع الباء الموحده"

"عبیثان"

بضم عین و فتح باء موحده و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و راء مهمله و الف
و نون و عبوثران بفتح ثاء مثلثه و بضم آن نیز آمده و بهندی دانه و داونه مروا نیز نامند

"ماهیت آن

گفته اند شامل برنجاسف و شجر مریم است و بغدادی گفته که غلط کرده کسی که آن را شیخ دانسته و کسی که آن را قیصوم گفته بلکه نباتی است مائل بغبرت و مزغب و ثقیل الرائحہ و با عطریت شبیه برائحہ سنبل الطیب و بطیخ و تفلیسی گفته نباتی است برک آن مدور و صاحب معتمد نوشته که قیصوم نیست بلکه نباتی است اغبر با شاخهای باریک شبیه بقیصوم و این را ثمریست زرد رنگ شبیه به چیزی که در وسط اقحوان می باشد و خوش بو شبیه ببوی سنبل الطیب

ص: ۱۱۴۲

"طبیعت ان

کرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند

"افعال و خواص

آن

مفتح و محلل و مقوی دماغ ضعیف و بارد و قلب و معده و مدر حیض و محرک جماع در مبرودین و معین بر حمل امراض الراس و القلب و المعده بوئیدن آن مسکن ابخره بارده و منقی دماغ و مقوی آن و جهت درد سر و نزلات و زکام و دوار و سدر و امثال اینها از امراض بارده حادثه از بلغم و رطوبت و از سودا نافع و آشامیدن آن خصوصاً با عسل جهت امراض دماغی حادث بمشارکت قلب و رحم و وجع فواد و تقویت احشا و تفتیح سدد و حفظ صحت بدن و تحریک باه مبرودین و اکتحال به آب آن جهت حدت بصر و جلای غشاوه رقیق امراض الرحم حمول سرشته آن با عسل مسخن رحم بارد و نیکوکننده حال آن و معین بر حمل هرچند عاقر باشد جهت آنکه زائل کننده عقر است مقدار شربت آن دو درم"

"عبر"

نرجس است و صاحب معتمد گفته معروف است در زمان ما بشجره النبی و اصطرک و آن میعه است و این درخت را صمغ نیست و لیکن دهن است البته اسم عربی زعفران است و نیز اسم خوشبوی مرکب است و در مرکبات مذکور می گردد و در قرابادین کبیر ذکر یافت"

"فصل العین مع الثاء المثلثه"

"عثق"

بتحریک عین و ثاء مثلثه و قاف

"ماهیت ان

نباتی است بقدر قامتی برک آن شبیه ببرک کبر و سطر و انبوه

"طبیعت ان

ص: ۱۱۴۳

در آخر سوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

محلل قوی و محرق و عصاره خشک کرده آن را چون مکرر ضماد نمایند موی را مانند نوره بسترده

"فصل العین مع الجیم"

"عجه"

بفتح عین و جیم مشدده و هاء مهمله اسم عربی قسمی از خاکینه است که کوکو نامند و در خبیص البیض مذکور است و در قرابادین کبیر در بیض به تفصیل ذکر یافت

"فصل العین مع الدال المهمله"**"عدس"**

بفتح عین و دال و سین مهمله بفارسی نشک و مرجومک و بهندی مسور بفتح میم و ضم سین مهمله و سکون واو و راء مهمله و در یمن ملس نامند

"ماهیت ان"

حبی از حبوب ماکوله مشهوره است مدور و مفرطح و دو نوع می باشد بری و بستانی بری آن کوچکتر مائل بتدویر و تلخ و آن را تبقه نامند و بستانی آن پهن تر و بزرکتر و در نوع بستانی دانه‌های کوچک سرخ رنگ می باشد که بهندی شوخدانه و در بنکاله اکری نامند و پخته و مهرا نمی شود و لهذا چیده جدا کرده تتمه را

۶۰۰ می پزند بهترین آن سفید بستانی بزرک دانه آنست که در طبخ زود کداز یابد و آب را سیاه نکند و با پوست و مقشر کرده هر دو قسم را که با ترشی انبه و روغن کاو می پزند لذیذ می شود

"طبیعت ان"

در حرارت مائل باعتدال و در دوم خشک و بعضی در دوم سرد و خشک دانسته اند و تحقیق آنست که پوست آن کرم در اول و لب آن سرد در اول است و لهذا آب مطبوخ

پوست آن ملین و جالی و لب یعنی جرم مقشر آن قابض و بیس بری آن غالب و نفخ
بستانی زیاده

ص: ۱۱۴۴

"افعال"

و خواص ان

جالی و نفاخ و بطیء الهضم و مولد خون سوداوی و سودا و قابض و مسکن غلیان خون
و مغلظ آن و مانع سلوک آن در عروق ضیقه و باعث دیدن خوابهای مشوش ردی و
ظلمت بصر امراض العین و الحلق و الصد و المعده ضماد آن با اکلیل الملک و با آب
سفرجل و دهن ورد جهت نزلات و اورام حاره عین و مطبوخ آن با سرکه جهت اورام
حاره و شری و حمره و خنازیر و با آب پخته بجهت نزلات و سوخته آن جهت
استرخای پلک چشم و سفید کردن دندان و غرغره آب طییخ آن جهت قلاع دهان و
خناق خصوصا با رب شاه توت و آشامیدن آن جهت امراض صدر و رئه و سرفه و درد
سینه و بلع نمودن سی عدد مقشر آن جهت اصلاح فساد معده و مهرا پخته آن با سرکه
مقوی معده و بی نفخ و بی سرکه پخته آن نفاخ و ضماد آن با آب کرنب جهت ورم
پستان و انجماد شیر در ان و با عسل جهت قروح غایره و ضماد حام با قشر آن با چند
دانه فلفل جهت تحلیل اورام و تسکین اوجاع آنها الحمی مطبوخ آن با پوست جهت
اصحاب جدری خصوصا با سرکه و یا آب غوره و مزوره آن با روغن بادام جهت
مرضی بعد رفع تپها باعث عدم نکس آن و ضماد آن با سفیدی بیضه مرغ جهت نمله و
جمره و شقاق پا و بدستور با سرکه پخته جهت شقاق عارض از سرما و خنازیر و اورام
صلبه و با روغن کل جهت اورام معده و با سویق جهت نفرس الزینه ضماد آن با تخم
خریزه جهت تنقیه بشره و رفع زردی رخسار مضر سوداوی مزاج و صاحب ضعف بصر

و معده و قولنج و بواسیر و عسر البول و اکثار خوردن آن مولد خون سوداوی و محرق خون و مظلّم بصر و محدث مالیخولیا و سرطان و جذام و اورام صلبه و با شیرینیها مولد استسقا و قولنج و بواسیر و عسر البول و حبس آن و احتباس حیض و مجفف بدن و قاطع باه و باعث دیدن خوابهای مشوش و تاریکی چشم مصلح آن طبخ آن مهرا با روغن کنجد تازه و یا روغن کاو و یا روغن بادام و یا سرکه و گوشت فربه خوردن و بدترین همه خوردن آن با ماهی نمک سود بدل آن ماش است و مطبوخ بستانی آن با پوست قابض و مقلل بول و حیض و بری آن مسهل و مدر هر دو"

ص: ۱۱۴۵

"عدس الماء"

نوعی از طحلب است که خرد الضفادع نامند و در طحلب مذکور شد"

"فصل العین مع الرء المهمله"

"عرعر"

بفتح دو عین و سکون دو راء مهملتین لغت عربی است بفارسی سرو کوهی و بشیرازی و هل و بسریانی سرویا جبلا و برومی قرنوس و بیونانی سرو ثمارون و اروس و سرو نمارون نیز نامند

"ماهیت ان"

دو نوع است یکی بزرک و از سرو کوتاه تر و کوچکتر و ثمر آن بقدر فندقی و با اندک شیرینی و دوم از ان کوچکتر و ثمر آن بقدر باقلا و مستدیر و گفته اند ثمر عرعر غیر ثمر ابهل است و بعضی ابهل دانسته و بعضی گفته شربین از ان بهم می رسد

"طبیعت آن

در سوم کرم و خشک و ثمر آن کرم در سوم و خشک در اول دوم و در اول کرم و در دوم خشک نیز گفته اند

"افعال و خواص آن

مسخن و مفتاح سدد و با قوت قابضه و مقاوم سموم و مدر بول و حیض امراض الصدر و المعده و غیرها آشامیدن دو درم آن جهت تفتیح سدد و سرفه و درد سینه و طحال و ضعف معده و کسر ریاح بواسیر و مغص و درد رحم و درور منی و ودی و مذی

۶۰۱ و شکافته شدن عضل و کزیدن هوام خصوص با شراب انجیر و جلوس در طبیخ آن جهت اختناق رحم و ضماد آن جهت قطع عرق و تقویت بدن نافع و مورث خشونت سینه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یک مثقال و کویند از خواص آنست که چون هشت عدد آن را در سر بندند باعث قبول و عظمت در نظرها است"

ص: ۱۱۴۶

"عرق"

بتحریک عین و را و قاف لغت عربی است بسریانی و عنان و بیونانی اوبیهون و برومی اوروسیسی و بفارسی خوی و بهندی پسینه نامند

"ماهیت آن

چیزیست که از مسامات بدن حیوان ترشح کند و برآید خصوصا نزد حرکات و گرمی هوا و استعمال چیزی که عرق آورد و گفته اند که آن فضول رقیقه حاصله از غذا در

بدن است که از راه منافذ و مسامات دفع می گردد و گفته اند ماهیت دم است که مشوی می گرداند آن را مرار و شیر را نیز مائیت دم می دانند

"طبیعت آن

کرم و تر

"افعال و خواص آن

محلل و جالی است و عرق انسان و هر حیوانی در طی اسم آن مذکور شده و می شود ان شاء الله تعالی و از خوردن عرق دابه زردی رنگ و سبزی آن و خناق و سیلان عرق بسیار و بدبو عارض می گردد علاج آن تنقیه بماء العسل پس آشامیدن میفختج و روغن کل و تریاق الطین مختوم و آشامیدن زراوند و ملح اندرانی از هر یک نیم درم با آب کرم است و نیز عرق بتحریک عین و را و قاف اسم مای مقطر از حبوب و اخشاب و کلها و بیخهای رطبه و یا یابسه است که بقرع و انبیق مقطر نمایند بدستور مفرور در قرابادین کبیر ذکر یافت و در قرابادین این کتاب نیز ان شاء الله تعالی خواهد آمد و در طی ذکر هر چیز نیز بالاجمال ذکر می یابد طبیعت هر یک آن راجع بطبیعت چیزی است که از آن مقطر نموده باشند

"افعال و خواص آن

نیز راجع بآن چیز است و لیکن الطف و سریع النفوذتر و تاثیر آن در بعضی مواد زیاده و اکثر آشامیدن عرقهای حاره حاده مانند دارچینی و نانخواه و سیر و امثال اینها محرق خون و مورث امراض حاره و بدستور عرق قندی"

"عرن"

بفتح اول و دوم و نون و عرب آن را اعظم السبق خوانند

"ماهیت آن

زوایدی است که در حوالی سم و زانوی اسپ و شتر می باشد

"طبیعت آن

مانند مزاج سم است و شدید الیبس

"افعال و خواص آن

نیز مانند آنست و در ظلف ذکر یافت و بالجمله چون مقدار نیم درم آن را با سرکه سائیده بنوشند جهت صرع رطوبی و با آب و یا با کلاب جهت سموم جمیع اصناف عوام و بخور آن جهت اختناق رحم و حمی ربع مفید و گفته اند از خواص آنست که چون صاحب حمی ربع بقصد رفع تپ آن را از حیوان جدا کند رفع تپ او می شود و مجرب دانسته اند و نیز عون نزد اهل شام اسم نوع سفید هیوفاریقون است ان شاء الله تعالی در حرف الها خواهد آمد"

"عروق الصباغین"

فوه الصبغ است و کویند اسم عروق الصفرا است"

"عروق الصفر"

بضم عین و راء مهمله و سکون واو و قاف و ضم صاد و سکون فا و راء مهمله و آن را حشیشه الصفرا و عروق الزعفران و عروق الصباغین نیز نامند و عبری هر دو بقله

الخطاطیف و بیونانی خالدونیون و خلدونیون و طوماغانیز و برومی کالدونیون و
بفارسی زردچوبه و بهندی هلدی نامند

"ماهیت ان

دو نوع است یکی کبیر و دیکری صغیر صغیر آن مامیران است و در حرف المیم
مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و کبیر آن بیخ نباتی است ساق آن بقدر دو ذرع و
از بیخ آن شعبها روئیده و بر هر شعبه برکهای شبیه ببرک موز تازه کوچکی رسته و از
برک زرنباد بزرکتر و کل آن زرد و در خوشه بقدر یک شبر و تخم آن سیاه رنگ
بسیار ریزه و بیخ آن زرد و بعد برآوردن از زمین آن را بریده جوش داده خشک نموده

ص: ۱۱۴۸

۶۰۲ باطراف می برند و تازه آن بدطعم و رائحه تا سه چهار ماه پس نیکو می گردد و
کویند در میان آن بندرت بعضی دانههای سمی بهم می رسد و آن صلب تر و مائل
بتیرکی است و آن را بهندی هلدیا نامند و کسانی که می شناسند چیده برمی آورند و
تتمه را جوش می دهند و احیانا بعضی دانهها شبیه بمامیران در میان بستهای زردچوبه بهم
می رسد و آنچه در ماهیت آن صاحب تحفه و غیره نوشته اند بیان واقع نیست و منبت
آن بلاد چین و هند و بنکاله و دکهن است و بهترین آن تازه خوشرنک کمريشه آنست

"طبیعت ان

در سوم گرم و خشک

"افعال و خواص ان

جالی بصر و مفتح سده جگر و جهت استسقا و یرقان نافع چون یک درم آن را با شراب ایض و با هموزن آن انیسون بیاشامند و موضع آن جهت تسکین وجع اسنان خصوص اندک بریان نیمکرم آن و اکتحال آن جهت جرب و بیاض رقیق و تقویت چشم و عصاره آن روشنائی چشم بینزاید و بیاض حادث در آن را برطرف کند و ذرور آن مجفف قروح و رافع درد و ورم آنها و لهذا اهل هند بعد از حجامت بلافاصله ذرور آن را بران موضع می مالند و ضماد آن با شراب زائل کننده نمله و مجفف قروح است و تکمید بدان مسکن اوجاع و محلل اورام خصوص ورم حادث بعد از فصد و طلای آب کل آن زائل کننده کلف و بهق و آثار جلد مضر قلب بمضرت بسیار مصلح آن آب لیمو و اترج مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن فوه الصبغ و نیم وزن آن در امراض عین مامیران و در غیر آن نیم وزن آن نیز عاقرقرحا است

ص: ۱۱۴۹

"فصل العین مع السین المهمله"

"عسل النحل"

بفتح عین و سین و لام و فتح نون و سکون حا و لام یونانی مالی و القولیس نیز و بسریانی ویسا و برومی مالی و بفارسی انکبین و شهد و بهندی مده و بلغتی بهت برس نامند و مشهور بشهد است

"ماهیت ان"

معروف است و مراد از ان عسل نحل است بهترین آن سرخ رنگ شفاف و خوشبوی غلیظ خوش طعم صادق الحلاوت آنست که در ان مطلق موم نباشد و چون بانکشت بردارند تار بندد و این از برای مداوا بهتر است و بعد از ان سفید نباتی رنگ باوصاف

مذکوره و این از برای لذت و تغذیه و ربیعی این بهترین از صیفی است و شتوی آن زبون و همچنین سبز و سیاه و کهنه از یک سال گذشته حاد الطعم و تیز و یا ترش و تلخ و رقیق شده بشع بدبوی و یا خشک شده و رطوبات آن تحلیل یافته بشع بدبوی کشته و اکثراً بسیار کهنه فاسد آن در کمال مضرت و مورث جنون و امراض مهلکه جهت آنکه محرق اخلاط است

"طبیعت تازه ان

در دوم کرم و در اول خشک و اندک مانده آن در آخر دوم کرم و خشک و بعضی انواع حاد آن و همچنین کهنه آن در اول سوم کرم و در دوم خشک و عسل خام گرمی و حدت و جلای آن زیاده و بدوایت اقرب و عسل مطبوخ کف گرفته حرارت و حدت و جلای آن کمتر و بغذائیت اقرب و در قوام آوردن آن شرط است که آب داخل کنند و بآتش ملائم جوش دهند تا بقوام آید و احتیاط کنند که نسوزد زیرا که اگر آب داخل نکنند کف آن را نمی توان گرفت و اگر آتش زیاده کنند می سوزد و تلخ می گردد

ص: ۱۱۵۰

"افعال و خواص آن

جالی و مفتوح سدد و افواه عروق و مقطع و منقی بلغم لزج و رطوبات و جاذب آنها از عمق بدن و فضول دماغی و زائل کننده استرخا و استسقا و یرقان و سپرز و عسر البول و انواع ریاح و ایلاوس و سموم بارده و مفتت حصاه و دلیل بر منافع آن همین بس که حق تعالی در کلام مجید خود می فرماید که "وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِّنَ الْجِبِّ إِلًا بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي

سُبِّلَ رَبِّكَ ذُلًّا يَخْرُجُ مِنْ بَطُونِهِ شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ" و جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند "فو الذي نفسى بيده ما من بيت فيه عسل الا و يستغفر الملك لذلك البيت فان شربها رجل دخل فى جوفه الف الف دواء و خرج منه الف الف داء فان مات

۶۰۳ و هو فى جوفه لم تمسه النار" و قال صلی الله علیه و آله و سلم قلب المؤمنین حلو یحب الحلوه و قال صلی الله علیه و آله و سلم نعم الشراب العسل یرعى القلب و یذهب برد الصدر و قال صلی الله علیه و آله و سلم من برید الحفظ فلیاکل منه و نیز در حدیث است که هر که اراده شفا داشته باشد باید که صبح ناشتا عسل با آب باران ممزوج کرده بیاشامد و جالینوس گفته هیچ چیز بهتر از عسل نیست در نفع از برای بدن و علاج اکثر امراض و از برای سرشتن ادویه جهت آنکه بسبب لزوجت و غلظت قوام باعث سرعت امتزاج و حفظ آنها است از تلاشی و فساد و بسبب حلاوت محبوب طبائع و لذیذ و دافع بشاعت و رساننده قوای ادویه است بسرعت در تمام بدن و غیر اینها از فوائد کثیره "امراض الراس و الصدر و المعده و الکبد و غیرها" آشامیدن آن با مصطکی جهت جلب رطوبات و فضول دماغی و فالج و لقوه و استرخا و خدر و امثال اینها و تقویت معده و اشتها و دفع ریاح و لزوجات و تفتیح سدد و قولنج و تقویت معده و شهوت طعام و باه و با کندر جهت تنقیه صدر و قصبه رئه و استسقا و یرقان و طحال و تفتیت حصاه و عسر البول و انواع ریاح و ایلاوس و دفع سموم و با آب خصوصا آب باران مرطب اعضا و مقوی باه و ضغطه و مدر و منقی قرحه امعا و مثانه و مفتت حصاه و رافع عسر البول و بالخاصیت مسکن عطش و قی نمودن بدان جهت تنقیه معده الفم و الحلق و غرغره آن جهت تحلیل ورم عضلات جانب حلقوم و لوزتین و تنقیه جراحی کام و زبان و حلقوم و لوزتین و بدستور تحنک بدان و مضمضه بدان با سرکه جهت استحکام لثه و رویانیدن کوشت آن و تقویت دندان و جلای چرک و سفید کردن آن خصوص

که بانگشت بردند آنها بمالند و در هر ماهی سه چهار مرتبه بعمل آورند و شبه نموده کسی که آن را مرخی دانسته باعتبار آنکه شیرینیا همه مرخی اند و وجه شبه آنست که شیرینی را مطلق اخذ نموده و فی الحقیقت شیرینی با رطوبت مرخی است نه شیرینی با یبوست و عسل حار یابس است بالاتفاق العین اکتحال آن بتنهائی و یا با آب پیاز و با نمک اندرانی جهت جلای بصر و دفع حکه و جرب و دمعه و بیاض و نزول آب دران الاذن قطور آن در گوش با نرروت و نمک سنک جهت رفع ریاح و دوی و قطع مده و رطوبات سائله از ان و تسکین اوجاع بارده آن و ثقل سامعه و بدستور قطور آن با زهره کاو تازه و یا به آب برک نیم تازه و یا با شیر بز و یا لبن نسا و یا با سفیده بیضه مرغ الصدر آشامیدن و لعق غلیظ آن با روغن کل جهت سرفه بارد الامعا تحقین بدان با آب بارنک جهت قرحه امعا و تحلیل اورام آن نافع با تکرار عمل و بتنهائی با حقنها مقوی عمل آنها اعضا التناسل و الرحم ضماد آن بعد از حمام مکرر باعث تقویت قضیب و عظم آن و حمول آن جهت علل رحم زنان نفساء الاورام و البثور و الکلف و غیرها ضماد آن با آرد کندم جهت تحلیل اورام و نضج دمامیل و با سرکه و نمک جهت تحلیل اورام و رفع کلف و با قسط جهت کلف و با نمک جهت رفع آثار ضربه و صدمه که بادنجانی رنک شده باشد و با عذبه جهت تنقیه اوساخ جروح و بردن گوشت زائد و التیام زخم آنها و با زراوند طویل و آرد کرسنه جهت التیام زخمهای عمیقه مجرب و با زراوند طویل و آرد کرسنه و بادام تلخ و حب المحلب و آرد جو جهت ادرار عرق و با انرروت جهت جلای قروح و بردن گوشت زائد و بادویه بهق و برص و کلف دافع آنها و با نوشادر جهت بهق و برص و مطبوخ آن با شبت جهت رفع آثار ضربه و قوبا و طلای آن با روغن کل جهت قروح شهدیه و سائر قروح حادثه از بلغم مالح و جهت تقویت بدن و بتنهائی جهت رفع قمل و صئبان که بفارسی رشک نامند و بر جسد اموات حافظ آنها است از سرعت فساد و همچنین مالیدن آن بر لحوم و شحوم

و غیرها السموم لعوق و یا آشامیدن آن با آب کمون جهت فطر قتال و کزیدن سک دیوانه و غلیظ آن با روغن کل جهت نهش هوام و قی نمودن

ص: ۱۱۵۱

۶۰۴ بدان جهت رفع اذیت افیون خورده و از خواص معربه آنست که چون زن با آب شربت ساخته ناشتا بیاشامد اگر باعث مغص گردد حامله است و الا فلا و جهت این امور بتمامی خام جید آن و در بعضی اضمده و اطلیه و در بعضی مواد تازه خام اندک حاد آن اولی است و بالجمله جهت مبرودین و بلغمی مزاجان و در زمان و فصل و بلد بارد نافع مضر مخالف اینها و مصدع محرورین و اکثار آن سریع الاستحاله بصفرا و مفسد دماغ حار و مهیج قی و امراض صفراویه و حاره و عطش مفرط مصلح آن آب انار ترش و اترج و آب لیمو و فواکه حامضه و ربوب آنها و سرکه و کشنیز مقدار شربت آن پانزده مثقال بدل آن دوشاب انکوری و خرمای جید غیر مطبوخ بدانکه عسلی که مکس آن بر گیاه افسنتین و امثال آن نشسته باشد طعم آن تلخ بود جهت امراض معده و کبد و تفتیح سدد و آنچه بر صعتر نشسته باشد بدستور و بجهت مبرود و مرطوب مزاجان و امراض بلغمیه بارده و آنچه بر حاشا نشسته باشد نیز جهت امراض مذکوره و قابض و تفتیح سدد نافع و گفته اند نوعی عسلی خریفی می شود که از بوئیدن آن عطسه می آید و گفته اند غشی آورد و عرق سرد و عقل را زائل کند آن را نباید خورد تدبیر کسی که آن را خورده باشد قی فرمودن و ماهی نمک سود شور خوردن و مکرر قی کردن است تا معده نقای تام یابد و بعد از ان تفاح مز یعنی ترش شیرین که سیب میخوش باشد و امرود تناول نمایند و نیز نوعی از عسل می باشد که خواص آن مانند شوکران است استعمال این نیز جائز نیست بهیچ قسم و دستور طبخ عسل و شراب آن و مثلث آن و ماء العسل در قرابادین کبیر مذکور شد و از خوردن عسل ردی و بسیار تند و تیز که از بوئیدن آن عطسه آید و از خوردن آن حالتی مانند

خوردن بزر البنج عارض گردد علاج آن تطفیه با شربه بارده و آب فواکه بارده و العبه مغریه و مانند اینها است"

ص: ۱۱۵۲

"فصل العین مع الشین المعجمه"

"عشبه مغریه"

بضم عین و سکون شین و فتح باء موحده و ها مخفف عشبه النار است زیرا که اهل اندلس و مغرب آن را عشبه النار نامند بسبب حدت آن و بعضی گویند که بهندی رس و برومی سرینه و بفرنکی اسفرنیه گویند و وجه نسبت آن بمغرب آنست که اولاً اهل مغرب طلاع بر فوائد آن یافتند و بعد از آن در سائر بلاد انتشار و اشتها یافت

"ماهیت آن"

قضببان ظیان است که یاسمین بری باشد و آن شاخهای نباتی است شبیه بلبلاب و درهم پیچیده بلکه اشبه بیاسمین سفید که بهندی چنیلی نامند و بسیار تلخ و کل آن بسیار خشبو و برک آن اندک عریض و اطراف آن تیز و غلیظ و سبز رنگ و نرم و قسمی شاخهای آن خاردار شبیه بخار کل سرخ و از یاسمین بستانی بسیار کوچک تر و بیخ آن سیاه و باریک و پرشعبه قسمی برک آن مشابه ببرک لبلاب و کل آن شبیه بیاسمین زرد و از آن کوچکتر و رنگ آن مائل بسبزی و خشبو و زیاده از یاسمین بری و بر مجاور خود می پیچد بهترین همه و اقوی مغربی آنست که شاخهای آن بلند و متوسط در سطبری و باریکی و سرخ نیم رنگ باشد که چون بشکنند از آن غباری ظاهر شود و مغز آن سفید باشد و آنچه غلیظ تیره رنگ و باوصاف مذکور نباشد بد است و قوت آن تا بیست سال باقی است و عشبه بلاد دیگر ضعیف الاثر

"طبیعت آن

کرم در اواخر درجه دوم و خشک در آخر آن و خشکی کهنه آن زیاده از نو آن و بیخ آن در آخر سوم و بعضی در اوائل چهارم کرم و خشک گفته اند و در قوت قریب بخربق سیاه است و صاحب معتمد و بعضی دیگر نیز بیخ خربق دانسته اند چه در قوت و فعل مانند آنست و سائر اجزای آن در سوم کرم و خشک

ص: ۱۱۵۳

"افعال و خواص آن

محلل و مرقق و ملطف و معرق و مدر و جهت اکثر امراض بارده رطبه دماغیه و صدریه و معدییه و کبدیه و کرده و مثانه و رحم و اوجاع مفاصل و امثال اینها نافع "امراض المراس و الفم و الصدر و المعده" بوئیدن

۶۰۵ کل آن جهت درد سر و شقیقه بارد و مضمضه بطیخ آن با سرکه انکوری جهت درد دندان بارد و آشامیدن مطبوخ آن بنحو چوب چینی و تدهین بدهن آن نیز جهت فالج و استرخا و لقوه و ربو و سرفه مزمن و ضیق النفس و تقویت معده و کبد و استسقا و بواسیر و ازین قبیل سائر امراض بارده رطبه و آشامیدن طیخ شاخ و بیخ آنکه بقدر نیم اوقیه آن را در یکرطل آب بجوشانند تا بنصف رسد و با شکر و امثال آن بنوشند جهت فالج و استرخای مزمن و ضیق النفس و سرفه کهنه بیهیل و سعوط بیخ آن بوزن حبه با روغن بنفشه جهت شقیقه بارده "اوجاع المفاصل و النقرس و عرق النسا و الاورام و الامراض السوداویه و الجذام و الآتشک و امثالها" آشامیدن سفوف آن هر روز یک مثقال با نبات تا یک هفته و زیاده بر آن جهت اوجاع مفاصل مزمنه و ضماد آن با کلاب جهت فالج و تسکین اوجاع مفاصل و عرق النسا و غیرها و تحلیل اورام و حمل آن

مدر بول و مسقط جنین مقدار شربت آن از یک مثقال تا دو مثقال بدل آن چوب چینی اندک کهنه مضر محرورین و جوانان و در فصل کرما و امراض حاره مانند حمیات حاره و صفراویه و دمویه و حصبه و جدری و مانند اینها و آشامیدن طبیخ برک و شاخ آن بقدر سه درم باهم وزن آن بسفایج و مصطکی و مقل ازرق مسهل قوی خلط سودا بغیر کرب و آشامیدن برک آن مقدار قلیلی بازیت بسیار مقی قوی عنیف و جهت کزیدن کلب کلب و جهت جذام و امراض سوداویه دوائی است قوی و لیکن غیر مامون و با خطر ضماد آن جهت قروح خبیثه نافع بیخ آن بسیار حار حاد چنانچه ذکر یافت و محرق و مقرح جلد است مانند شیطرج هندی و طلای آن جهت بهق و برص و با سرکه جهت عرق النسا و داء الثعلب به حدی که خون آلود گردد در یکدو دفعه زائل گرداند باذن الله تعالی بتقرح و دفع مواد ردیة آنها و نیم درم آنکه مقدار شربت آنست مسهل قوی بلغم و سودا است و مانند خربق سیاه است و با آب خبازی مقی قوی و یک مثقال آن کشنده بقی و کرب و مغص مصلح آن روغن بادام شیرین است بدانکه نفع آن در امراض بلغمیه ظاهر است چه در هر دو کیفیت یعنی حرارت و یبوست ضد کیفیت بلغم است که برودت و رطوبت باشد بقواعد کلیه که علاج و دفع مرض بضد است و اما در امراض سوداویه باید که باعتبار بیس سودا موافق نباشد اما باعتبار ترقیق و تلطیف و اذابه و تحلیل آن مواد غلیظه و متحجره را رطوبات بسیار در بدن بهم می رسد که باعث ترطیب و اصلاح یبوست سودا و دافع علت حادثه از آنست و بالخاصیت نیز مانند حجر لاجورد که با وجود آنکه دافع امراض سوداویه است امزجه سوداویه را مضر است زیرا که موجب حدت صفرا و زیادتی حرارت دم و احراق آنست مگر آنکه تعدیل نمایند آن را به بعضی عرقهای سرد و غیر آنکه درین وقت شاید در بعضی امزجه صفراویه و دمویه نیز نافع باشد حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که جمعی آن را نائب مناب چوب چینی می دانند مولف گوید اگر محرور المزاجان یابس ضعیف بهیچ

قسم استعمال نمایند بهتر است زیرا که ضرر آن در امزجۀ ایشان مکرر مشاهده شده و دستور آشامیدن آن بانحای شتی و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شده "

ص: ۱۱۵۴

"عشر"

بضم عین و فتح شین معجمه و راء مهمله و بتشدید شین نیز آمده و عشر بالف بعد از شین نیز آمده لغت عربی است و بیونانی حجاکیوس و بفارسی خرک و درخت زهرناک و بهندی آک بمد الف و سکون کاف و ها و عوام اکون و مدار نیز نامند

"ماهیت ان

از جمله اشجار یتوعی است حاد اکال سمی و بقدر قامتی و زیاده بران و شاخهای بسیار از بیخ آن می روید منبت آن بادیه و صحراها و زمینهای رملی و مخصوص بلاد کرم سیر و برک آن شبیه ببرک کتهل و ترنج و از ان هر دو اندک کلان و ضخیم تر و نرم تر و با اندک زغبی و گویا بران کردی نشسته و جمیع اجزای آن از برک و ساق

۶۰۶ و شاخ شیردار که چون بشکنند از ان بسیار شیر برمیآید به حدی که از یک درخت آن بقدر یکرطل و زیاده هم شیر بعمل می آید و کل آن چند عدد متصل بهم فی الجملة شبیه بکل نرکس و نوشته که بکل خرزهره است و ثمر آن شبیه بخیار کوچکی و پلول بزرگی و منحنی و چون رسیده و شکافته گردد از جوف آن چیزی شبیه پبرز حریر و پنبه سیمل بغایت نرمی برمی آید و گویا کیسه مملو از پنبه است و تخم آن فی الجملة شبیه بحب القرطم و تخم سنامکی و خاکستری رنک مائل بسیاهی و اعراب بادیه از ان پنبه مخد یعنی بالش ترتیب می دهند و در قداح یعنی آتش زنه مستعمل دارند و سه نوع می باشد یکی درخت آن بزرک و کل آن سفید و برک آن بزرک و

شیر بسیار و این در شهرها و در کنار بساتین نیز می روید و بهترین انواع گفته اند و دوم از آن کوچکتر در قد و برک و بیرون کل آن سفید و اندرون آن بنفش مائل بسرخی و سوم از همه کوچکتر و کل آن پستی رنگ مائل بسفیدی و بعضی زرد گفته اند و لبن این هر دو کمتر از اول و بیشتر در بیابانها و زمینهای رملی می روید

ص: ۱۱۵۵

"طبیعت

شیر ان

در چهارم کرم و خشک و با سمیت است

"افعال و خواص ان

اکال و مقرح جلد و قاطع بلغم و با قوت مسهله قویه و سترنده موی است و حادثترین شیر نباتات شیردار است و دباغان اهل حجاز و سند و هند شیر آن را در ستردن موی جلود مستعمل دارند امراض الراس و غیرها طلای آن رافع کچلی و سعفه و قوبا و نالع دانه بواسیر و مضمضه آن با عسل جهت قلاع دهان اطفال نافع و چون لبن آن را به پنبه آلوده بر دندان موجه گذارند جهت تسکین وجع آن و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که جهت تسکین جذام و قوبا و جرب و بثور و دمامیل و صلابت طحال و امراض کبد و استسقا و دیدان و حب القرع نافع است و اگر نانخواه را در شیر آن چند مرتبه تسقیه نمایند و در سایه خشک نمایند بجهت ضیق النفس و سعال بلغمی مجرب و دیگران گفته اند که چون ارزن و یا شلتوک و یا نخود و یا غیر آن از حبوب را در ان مکرر تسقیه کنند و در سایه خشک نمایند مقدار قلیل آن اسهال بسیار می نماید و بجهت امراض مذکوره نافع و طلای اندک آن بر مفاصل دست و پا که بعنوان نقطها

بسر خلالی بر آنها گذارند باعث آبله و تفرح و اخراج رطوبت لزج و تسکین اوجاع آنها است چنانچه بعض اهل هند و بنکاله این را مانند شیطرج مستعمل دارند و بعضی در سالی یک مرتبه در موسم بهار و تابستان

"طبیعت برک و شاخ

ص: ۱۱۵۶

آن

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

بستن برک تازه کرم کرده آن جهت تحلیل اورام و تسکین اوجاع بارده و تدهین مطبوخ آن در روغن زیتون جهت فالج و تشنج و خدر و ذرور برک خشک آن جهت منع سعی قروح ساعیه و خبیثه و اکله و رفع چرک قروح و سخمه و تجفیف آنها و بردن گوشت زائد فاسد نافع و حکیم میر عبد الحمید نوشته اگر درخت آن را که کل آن سفید باشد از برک و شاخ و پوست و کل و چوب در سایه خشک نمایند و بسایند و هر روز دو مثقال آن را با شیر کاو بخورند جهت ضعف بدن و ناتوانی و ربو و سعال بلغمی و نپهای مزمن و تحلیل نفخ بسیار نافع و اگر تسقیه سوده در آب بهنکره بخورند در منافع انفع و اتم است و نوشته اند که ذرور برک خشک آن جهت منع سعی قروح ساعیه و خبیثه و اکله و رفع چرک قروح متفرحه و تجفیف آنها و خوردن گوشت فاسد مفید و چون یکی از حبوب مذکوره را با برک آن در ظرفی مانند سبو و مرتبان بطریق فرش و لحاف چیده و بر آن آب آن مقدار که از روی آن بگذرد بریزند و سر آن را پوشیده مدت بیست یوم بگذارند پس برآورده حبوب را در سایه خشک نمایند

استعمال قدر قلیل آن نیز مسهل و امراض مزبور را نافع است و پنبه آن جهت قدام
یعنی آتش زنه بهترین اشیا است و چون در حین تری و تازگی از هم باز کرده بر
جراحات بگذارند قاطع نرف الدم آنها و جهت رویانیدن گوشت تازه موثر المضار
جمیع اجزای آن با سمیت و مضر محرور المزاج

ص: ۱۱۵۷

۶۰۷ و مضعف احشا است و مقرح جلد مقدار شربت لبن آن نیم درم و سه درم آن
کشنده بسحج و تقرح احشا و بواطن و اسهال قوی مصلح آن البان و ادهان و تنقیه بقی
است الخواص اهل مصر کویند بخور و افتراش برک آن کریزاننده پشه است مؤلف
کوید اگر حتی المقدور استعمال چنین ادویه سمیه کثیر الغایله نمایند اولی است حکیم
میر محمد مومن و غیره نوشته اند که قسمی از شجره عشر را سمیت بحدیست که
جلوس و نوم در سایه آن کشنده است و برک آن شبیه برک لبلاب و مدور و قسمی
را برک شبیه برک درخت کز و کل آن سفید و ثمر آن مثل نخود مائل بسرخی و
کیسوس بن ثالث کویند که ازین قسم سکر می گرفته اند با وجود شیرینی مقدار دو
مثقال آن قاتل بوده در سه روز و در خزائن ملوک ضبط اقسام سکر العشر ازین جهت
می شده محمد بن احمد بن زکریا کویند که در ظرف سفالی که شیر آن را جمع کرده
بودم بعد از آن ظرف را مکرر با آب گرم و اشنان شسته جمع کثیر که از آن ظرف
آب خوردند همگی هلاک شدند"

"عشرق"

بفتح عین و سکون شین و فتح راء مهمله و قاف بیونانی قرحا و کویند بیونانی مرفوران
نامند

"ماهیت آن

بلغت اهل حجاز سنای عریض الورق را نامند برک آن از برک سنا عریضتر و سبزتر و کل آن مائل بسرخی و بعضی لاجوردی رنک و کوچک باستداره و غلاف آن شبیه بغلاف نخود مزغب و تخم آن عدسی شکل کوچک و بعضی مرو دانسته و ابن تلمیذ گفته گیاهی است برک آن شبیه ببرک غار و سرخ و خوش بو و عروسان استعمال می کنند و دینوری غیر آن دانسته دیسقوریدوس در ثالته گفته قرحا نباتی است برک آن شبیه ببرک عنب الثعلب بستانی و با شعبه بسیار بزرک سیاه رنک تخم آن شبیه بجاورس و در غلاف های شبیه بخرنوب شامی و عروق آن سه یا چهار بقدر یک شبر سفید رنک خوش بو منبت آن بیشتر سنک لاختها که آفتاب بران تابنده باشد

ص: ۱۱۵۸

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

چون از بیخ آن مقدار ربع یکمن نیم کوفته در شش قوطولی شراب حلو یک شب و یک روز بخیسانند پس صاف نموده سه روز بنوشند جهت تنقیه رحم و تخم آن را چون در حسو داخل کرده بنوشند ادرار بول و شیر آورد و خوردن حب آن خواه تر باشد و خواه خشک جهت بواسیر و سیاه کردن موی نافع

"عشقه"

بفتح عین و شین و قاف و ها بفارسی اخفاک و تال شاو بهندی چاندریل نامند

"ماهیت ان

نباتی است شبیه بلبلاب و بسیار کم برک و شاخهای آن بسیار از لبلاب قویتر و از ان درازتر و بهر درختی که می پیچد آن را خشک می کرداند و ازین جهت آن را عشقه نامند مشتق ز عشق که بهر تنی که پیچد آن را خشک می کرداند و تخم آن شبیه بحلبه و از ان کوچکتر و در تنکاین دیسمونو نامند و بعض اطبای این زمان تخم آن را کشوٹ دانسته اند

"فصل العین مع الصاد المهمله"

"عصفور"

بضم عین و سکون صاد و ضم فا و سکون واو و راء مهمله بفارسی کنجشک و چغوک و پنجشک و بترکی سرچه و شارچه نیز و بینکالی کوریه و بهندی نر آن را چر او ماده آن را چریه نامند

"ماهیت ان

طائریست معروف صغیر الجثه و اهلی و بری می باشد و جثه بری آن اندک بزرگتر و منقار آن باریکتر و درازتر از اهلی و بهندی این را بگیری نامند و اهلی را چریه و کوربه بکاف فارسی نامند و بهترین آن فربه شتوی بری آنست و خانکی آن هرچند فربه باشد زبون

ص: ۱۱۵۹

"طبیعت ان

در دوم کرم و خشک و بری آن از اهلی یابس تر

"افعال و خواص آن

مسخن و مسمن بدن و موافق مرطوبین که در ابدان ایشان ریاح تولید کند و محرک باه و زیاده کننده منی و منعظ و گوشت آن ملین طبع و جرم آن قابض بطن و گفته اند عصفور از طیور جیده است از برای اصحاب فالج و لقوه و استرخا و خدر و ضعف کبد و استسقا و یرقان و ضعف کرده

۶۰۸ و باه و امثال اینها و بهترین اغذیه است برای مبرود و مرطوب مزاجان و کسی که شکایت از کثرت ریاح در شکم خود نماید و مغز سر نر آن را خصوص که در وقت هیجان گرفته و در روغن بادام بریان کرده و با فاویه مفوحه مقویه معینه باه خوش بو نموده باشند بغایت مهیج باه و زیاده کننده منی و منعظ است و فراخ یعنی بچه آن قوی است در تحریک باه و شدت انعاظ خصوصا چون عجه سازند با زرده تخم مرغ و بروغن زیت بریان کنند و بخورند و همچنین بیضه آن و این در تسمین بدن بی عدیل و مغز سر آن با زرده بیضه مرغ مهیج باه و آشامیدن آن با شراب و حمول آن باعث سرعت حمل زنان عاقر مضر محرورین مصلح آن آب انار و غوره و مری و سکنجبین حامض است و بهترین آنست که گوشت آن را متنجن سازند با مری و یا آب انار و یا غوره و بخورند تا زود الهضام یابد زیرا که گوشت آن صلب و کرم است و چون عصفور را ذبح نمایند و خون آن را در آرد عدس بچکانند و بنادق سازند و خشک ساخته بوقت مقاربت یک بندقه آن را با عسل سائیده بر احلیل بمالند و پا را بر زمین نگذارند و مقاربت نمایند باه را برانکیزاند و چکانیدن خون آن در چشم جالی بیاض آن و زبل آن بسیار کرم و خشک و جالی بیاض عین و کلف و آثار حادث در وجه و با آب دهان جهت رفع تآلیل و جالی کلف و آشامیدن استخوان سائیده آن مقوی معده و حابس اسهال و ناسائیده آن بغایت مضر احشا و امعا است بلکه اولی اجتناب از استخوان آنست خواه سائیده و خواه ناسائیده بهمان جهت و آنکه مورث سحج مری و امعا است

و خاکستر پر آن محلل اورام است طلاء و چون موی مقعده آن را پاک کرده در ثقبه کوش بدارند در حال درد آن را ساکن کند و مجرب و چون پره‌های آن را تمام بکنند و پاک کنند سوای سر آنکه زنده باشد و در آشیانه زنبور عسل بیاویزند تا از نیش زنبورها بمیرد پس در روغن بجوشانند تدهین بدان جهت استرخای قضیب و تقویت باه و نعوظ مجرب و عصاره شوک که عصفور کوچک اغبر است که عوام آن را ابو تمرون نامند بسیار خشک و کرم است و نمک سود خشک آن قاطع اسهال مزمن است و خوردن آن مضر محرورین مصلح آن اشیای مذکوره است"

ص: ۱۱۶۰

"عصی الراعی"

بفتح عین و صاد و الف مقصوره و لام و فتح راء مهمله و الف و عین مهمله مسکوره و یا لغت عربی است بلاطینی آن را بسبات بلی کویند و ببربری رستنی نودیه و بلغتی دیگر ببربری کوری ژوله و بیونانی بطباط و بلغوثیون بر مندار نیز و بسریانی شطبانی فلوعرین و با قریقی خنجر و در جد اول حاوی کبیر برشیان دارو نامند کویند برشیان دارو اسم فارسی آنست و بفارسی کسته و هزار بندک و هر جرا و بهندی لال ساک کویند و کویند بهندی راج کیری نیز نامند و آن را عصای موسی نیز نامند و بالجمله در ماهیت آن اختلاف بسیار است و نر و ماده می باشد دیسکوریدرس در ثالثه گفته نر آن هر سال از سر نو می روید و با شاخهای بسیار باریکتر تازه منبسط بر روی زمین مانند سل و برک آن شبیه بیرک سداب و از ان بلندتر و بسیار نرم تر و نزد هر برکی کل سفید و سرخ تیره و ماده آن را گیاه کوچک و یک شاخ تر تازه و برک آن شبیه بیرک صنوبر و نزدیک یکدیگر و منبت آن آبها و بغدادی گفته دو نوع است ذکر و انثی و بعضی کبیر و صغیر گفته اند ذکر آن ثمنشی بزرک و انثای آن کوچک و برک ذکر

آن طولانی و برک ماده آن مائل بتدویر منابت آن شطوط انهار و جاهای آب دار و سایه و کل آن نزد برک آن می روید از نر آن سرخ و از ماده سفید و در کتاب موسوم بطب قدیم است که درختی کوچک با شاخهای باریک کره دار و برکهای مفروش بر روی زمین و در تابستان و زمستان می ماند و کل آن نزد کوههای شاخ آن می روید و این شبیه بساک چونلانی هندی است و انطاکی نوشته نباتی است خاردار برک آن تر و تازه مزغب قریب ببرک بلسان و تخم آن ما بین

ص: ۱۱۶۱

۶۰۹ برکهای آن برمیآید و ذکر و انشی می باشد تخم ذکر آن سرخ و تخم ماده آن سفید و در جوزا می رسد و قوت آن تا یک سال باقی می ماند و صاحب اختیارات بدیعی نوشته بهترین آن سرخ رنگ مائل بسیاهی بستانی آنست و صاحب تحفه نوشته کبیر و صغیر می باشد کبیر رانر و صغیر را ماده و بفارسی صغیر را سفید مرز و کبیر را سرخ مرز نامند و تخم و ساق آن سرخ و برک آن مائل بینفشی و در باغها بسیار و در تنکابن صغیر آن را خاک تره کویند و برک و ساق صغیر آن سبز و تخم آن سفید کوچکتر از تخم کبیر و کویا خاکستر بر برکهای آن پاشیده اند و تخم هر دو قسم در زیر برکهای آن برمیآید و انبوه و در افعال کبیر آن از صغیر قویتر

"طبیعت ان

در سوم بارد و در اول خشک و جزو مائی بر ان غالب

"افعال و خواص آن

قابض و رادع و حابس نفث الدم و نرف الدم کل اعضا و قی صفاوی و اسهال مزمن مراری و حیض و مسکن حرارت باطنی و ظاهری و تپهای دوری و قرحه امعا را نافع

الاذن قطور عصاره آن قاتل کرم کوش و مجفف قروح و مسکن وجع آن الصدر
 آشامیدن عصاره آن تا یک اوقیه قاطع نزف الدم سینہ المعده ضماد آن مسکن التهاب
 معده و مبرد آن و آشامیدن آن حابس اسهال مراری و قرحة امعا و نزف الدم آنها و
 مرضی که در ان قی و اسهال هر دو آید و این مرض را بیونانی حولا را نامند و قولنج را
 نیز مفید شرابا و ضمادا و حقنه و حمولا الرحم چون در شراب طبخ نمایند و با غسل
 بیامیزند جهت قروح فرج عظیم النفع است الجروح و القروح و الاورام و البثور ضماد
 آن جهت اندمال جراحات تازه و تحلیل فلغمونی و حمرة و نملة و قروح ساعیه و کل
 اورام دمویه و منع انصباب مواد جيد النفع و ضماد برك تازه آن جهت تسکین التهابات
 و حمرة و نملة نافع السموم آشامیدن آن با شراب جهت دفع سموم و نهش هوام سمی
 مضر رئه مصلح آن انجیر و شربت بنفشه سکری و صندل نیز گفته اند مقدار شربت از
 آب آن تا هفتاد مثقال بدل آن عنب الثعلب و برای بیخ آن در طب منفعتی تا حال
 نوشته اند و اهل هند مضمضه به آب مطبوخ آن را جهت جوشش دهان و ضماد سائیده
 کرم کرده آن را جهت نضج و انفجار دما میل و کهار یعنی ملح ماخوذ از محرق آن را
 صباغان بجای زاج در صبغ لباس مستعمل دارند"

ص: ۱۱۶۲

"عصب"

بفتح عین و صاد و باء موحدہ بفارسی پی و بهندی پاری و پتهه نیز نامند

"ماهیت ان"

چیزی است چرب سفید صلب در انفصال و نرم در انعطاف و خم شدن و بدن حیوان مولف از انست و حس و حرکت بی آن نمی باشد و حیواناتی که استخوان دارند بسر آنها کشیده شده است

"طبیعت ان

سرد و خشک

"افعال و خواص آن

دیرهضم و ردی غذا و سریشم مصنوع از ان جهت التصاق شعر منقلب و غیر آن نافع"

"عصفر"

بضم عین و سکون صاد و ضم فا و راء مهمله احریض است و در آنجا و در قزطم که حب آن است مذکور می گردد

"عصارات"

بضم عین و فتح صاد و الف و راء مهمله و الف و تاء مثناه فوقانیه جمع عصاره است

"ماهیت ان

اجزای مائیة مستخرجه از نبات است خواه از کلها و یا از اوراق و یا از اغصان و یا اصول و لحای آنها باشد که کوبیده فشرده اخذ نمایند خواه همان قسم مایع استعمال نمایند و خواه خشک نموده و آنچه از آنها باسمى مخصوص اند علی حده بدان نام ذکر می یابد و باقی در ضمن نبات آن"

"فصل العین مع الضاد المعجمه"

"عضل"

بفتح عین و ضاد معجمه مفتوحه و لام

"ماهیت آن"

چیزی است در بدن حیوان که قریب بمفاصل و اعضای متحرک آن می باشد و بحسب تعدد حرکت اعضا تعدد آن می باشد و آن مرکب از لحم و رباطات و اعصاب و عروق و غشا است چنانچه تشریح آن در کتب تشریح و کلیات مذکور است

ص: ۱۱۶۳

"طبیعت آن"

کرم و تر

"افعال و خواص آن"

جید غذا

۶۱۰ و صالح الکیموس و لذیذ و خفیف تقلیل تناول آن و اکثر آن محدث قی بالخاصیت و همچنین چون در امتلای طبیعی بدن بخورند مصلح آن ادهان و ابازیر معتدله و بالجمله آنچه از اعالی بدن و قریب بمفصل باشد بهتر است از اسافل آن و دور از مفصل

"فصل العین مع الظاء المعجمه"

"عظایه"

بفتح عین و ظاء معجمه و الف و یاء مثناه تحتانیه و ها و عطاء بمد نیز آمده

"در ماهیت آن

اختلاف است صاحب قاموس گفته دابه ایست شبیه بسام ابرص و جمع آن عطاء و دیسقوریدوس گفته که از جنس حردون است شبیه بوزغ و نر آن را جیلان و ماده آن را فرجان نامند و انطاکی سالامند را دانسته و حکیم علی جیلانی گفته حیوانی است مانند سام ابرص و سبز رنگ بطی الحرت الوان آن در اوقات شبانروز مختلف می گردد و چون در آتش اندازند نسوزد و با قوت سمیت است و آن را مانند ذراریح دست و پا انداخته و شکم آن را شکافته امعای آن را برآورده در عسل نگاه می دارند که فاسد نکردد

"افعال و خواص ان

آشامیدن مقدار دو دانک از ان جهت رفع الم و سمیت کزیدن آن و چون آن را شق کنند و بر نهش افعی بندند نفع بین بخشد الجروح و القروح جهت جرب مانند ذراریح است در نفع و در مراهم اکاله و موتلمه داخل می کنند الزینه طلای مطبوخ خون آن در زیت سترنده موی است و زهره و سرکین آن هر دو زهر قاتل و سرکین آن شدید الجلا است چون اندکی از ان را با نشاسته بسیار بیامیزند و جهت رفع کلف و آثار غلیظه و تنقیه قروح عفنه خبیثه استعمال نمایند مفید است و چون عطا به کسی را بکزد و دندانهای خود را در ان موضع گذارد باید که روغن و خاکستر بران بمالند تا برآید و ابریشم و قز بران بمالند تا برآید پس خاکستر و روغن بران موضع بمالند و اگر وجع آن دوام یابد بمکند آن موضع را بقوت و نطول نمایند بران آب گرمی که در ان نخاله جوشانیده باشند پس تریاق رتیلا و طرخشقوق نافع است"

ص: ۱۱۶۴

"عظم"

بفتح عین و سکون ظا و میم جمع آن عظام بفارسی استخوان و بهندی هدی و هاد نیز و یونانی سولونوس و برومی ستپون و بسریانی کرما و بترکی سموک نامند

"ماهیت آن"

معلوم است که جسمی است صلب در بدن حیوان که از ان صلبتر عضوی نیست و از اعضای مفرده است و برای استحکام و دعامه و صدور افعال قویه قیام و قعود و مشی و سائر حرکات باسانی و با حسن و جوه مخلوق است و فوائد آن بتفصیل در کتب تشریح مذکور است و عدد آن در بدن انسان بعدد حروف رحم است یعنی دو صد و چهل و هشت و بهترین آن استخوان انسان است

"طبیعت ان"

در دوم سرد و در اول سوم خشک و محرق آن در آخر سوم خشک

"افعال و خواص ان"

قابض و حابس و مجفف امراض الراس آشامیدن سائیده استخوان انسان جهت صرع مجرب خصوصا پوسیده آن و ریختن آب مطبوخ استخوان پوسیده با سرکه بر سر حابس رعاف و سعوط بسیار نرم سوده آن و تعلیق ناب یعنی دندان نیش ثعلب جهت صرع و تعلیق استخوان پهلوئی ضبع یعنی کفتار جهت شقیقه جانب راست برای جانب راست و چپ برای جانب چپ الفم تعلیق ضررس آن برای ضررس اعضاء الغذاء آشامیدن کهنه بالیده آنکه بسیار نرم سوده باشند حابس اسهال و قاطع نرف الدم و

آشامیدن رماد ساق کاو و استخوان ران آن مقدار یک مثقال با عصاره عصی الراعی جهت قطع نرف الدم و حبس بطن و سحج امعا و آشامیدن ذرور و رماد استخوان کلب قاطع بواسیر است مجرب الطحال آشامیدن سوخته بالیده آن با سکنجبین جهت سپرز و بدستور سوده کعب تیس با سکنجبین الباه آشامیدن کعب تیس با عسل جهت تهیج باه و استخوان بالیده انسان با عسل بدستور الرحم برداشتن فتیله آن تنقیه رحم نماید و رطوبات سایله آن را خشک کرداند حرق النار ضماد خاکستر آن با سرکه جهت سوختگی آتش اوجاع المفاصل و غیره آشامیدن آن با عسل

ص: ۱۱۶۵

۶۱۱ جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و غیره بتخصیص اوجاع عظام القروح و الجروح ذرور کهنه پوسیده آن جهت تجفیف رطوبات و التیام اعضای یابسه و عصبانیه مانند ذکر و خصیه و ضماد استخوان سنک پشت با صبر رادع و مانع قروح و ملصق جراحات و مانند نوره موی را بسترده و زائل سازد و بواسیر را ساقط کرداند الحمی آشامیدن استخوان انسان میت بقسمی که شارب آن نداند جهت حمی ربیع و آشامیدن استخوان کاسه سر انسان مخدر و مسکن الم الزینه طلای کعب خنزیر جهت برص و طلای استخوان انسان کهنه بالیده با ماء الشعیر جهت رفع آثار آبله و غیره و کهنه بالیده آنکه در دیوارهای کهنه باشد با کلاب نیز همین اثر دارد مقدار شربت آن تا دو مثقال الخواص گفته اند گذاشتن ضرس انسان با استخوان بال هدهد در زیر سر نائم ما دام که در زیر سر آن باشد بیدار نشود و با خود داشتن ضرس آن مانع احتلام است و تعلیق دندان طفل اول که افتد و بر زمین نرسد در نقره گرفته باعث منع آبستنی است تعلیق دندان تمساح بر جانب راست باعث تقویت بر جماع است و تعلیق دو استخوانی که در بال خروس می باشد و دو طرف آن سوراخ است جهت رفع اعیا و تعلیق راست آن برای حمی دائمه و تعلیق کعب ابن عرس که بزندگی آن بر آورده باشند بر زن باعث

آنست که حمل نکیرد و تعلیق ناب سکی که انسان را کزنده باشد در پوست پیچیده بر بازو جهت نزدیک نشدن سک دیوانه بصاحب آن و فریاد نکردن آن برو و تعلیق ناب کلب بر کسی که در خواب حرف زند و بر طفل باعث سرعت و بآسانی برآمدن دندان او بی وجع و جهت رفع یرقان و دفن کردن کله انسان میت در برج کبوتران باعث کثرت ایشان است و کویند چون استخوان ناب یعنی دندان نیش سک و کربه را در میان جماعتی اندازند که ایشان ندانند باعث خصومت شان گردد و چون استخوان سک را بجای استخوان انسان که شکسته و برطرف شده باشد گذارند التیام یابد و افعال و خواص استخوان هر حیوانی در ضمن بیان آن حیوان ذکر یافت و می یابد ان شاء الله تعالی

ص: ۱۱۶۶

"فصل العین المهمله مع الفاء"

"عفی"

بفتح عین و سکون فا و صاد مهمله بفارسی مازو و بهندی مازوپهل نامند

"ماهیت ان

کویند ثمر درخت بلوط است زیرا که درخت بلوط یک سال بلوط ثمر می آورد و یک سال مازو چنانچه در بلوط ذکر یافت و نیز کویند ثمر درختی است بسیار شبیه ببلوط شاید این اصح باشد زیرا که بلوط مخصوص سردسیر است و مازو در بلاد هند که کرم سیر است نیز می شود و بهتر و مختار آن بزرك خام سبز صلب سنکین بی سوراخ آنست و آنچه سبک و نارسیده و بخلاف اوصاف مذکوره است ضعیف و قوت آن تا سه سال باقی ماند

"طبیعت ان

سرد در اول و خشک در دوم و نیز در دوم سرد و در سوم خشک گفته اند با جوهر
ارضی بسیار بارد و شدید القبض

"افعال و خواص ان

حابس و مانع سیلان رطوبات الراس نفوخ آن قاطع رعاف العین اکتحال آن جهت دمعه
و سلاق و جرب الاذن قطور آن با آب بقله الحمقاء در کوش خون و چرک جاری از
ان بازدارد الفم سنون و ذرور آن بر دندان و بن آن و مضمضه بمطبوخ آن خصوصا با
سرکه جهت تقویت دندان و لثه و عمور و جلب رطوبات فاسده از زبان و لثه و قلاع
دهان و منع سیلان رطوبات از دهان و پر کردن سوراخ دندان کرم خورده را بدان مفید
و مانع تاکل آن اعضاء النفس آشامیدن سائیده آن با آب جهت قروح امعا و اسهال
مزمن و سیلان حیض و رطوبات رحم و تجفیف آن و بدستور خوردن آن باغذیه و
ضماد پخته آن در آب جهت اورام مقعده و بروز آن و بروز ناف اطفال خصوصا با
سرکه القروح و الجروح و الاورام و غیرها طلای سائیده آن با سرکه جهت

ص: ۱۱۶۷

۶۱۲ قوبا و باد سرخ در ابتدا و داء الثعلب و کلف و بهق و نمش و ذرور مسحوق آن بر
لحم زائد باعث ضمور و لاغری و تحلیل آن خصوصا محرق آن و ضماد آن رادع و
محلل اورام و مانع سعی قروح ساعیه و نمله و اکله است شربا خصوصا مطبوخ آن با
سرکه و یا شراب ذرورا و طلاء نیز و جهت جبر و کسر نیز مفید الزینه اغتسال موی به
آب مطبوخ آن یا نقوع آن سیاه کننده موی است و سیاه کننده مداد و استخوان و طلای
آن حابس عرق و رافع بدبوئی آن و محرق آن در زیت جهت سیاه کردن موی نیکو

خضابی است که بعد بریان کردن دهنیت آن را نشف نموده سوده بکار برند مضر سینه و حلق مصلح آن کثیرا و صمغ عربی و با بیض نیمبرشت خوردن مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن پوست انار و جفت بلوط و ثمره الطرفا و هلیله زرد است بوزن آن و دستور احراق آن آنست که بر روی اخگر بسوزانند و یا ظرف سفالی بر آتش بگذارند و در آن ظرف بریان کنند و در شراب خاموش نمایند و یا در سرکه و نمک و قبض و تجفیف و لطافت این بیشتر است بسبب حرارت مکتسبه از حرق خصوص مطفی آن در شراب قابض و با سرکه و نمک و برای حبس دم و تجفیف قروح و تحلیل اورام این انفع از غیر محرق آنست

"فصل العین مع القاف"

"عقاب"

بضم عین و فتح قاف و الف و باء موحدہ بفارسی اله و الوه و بهندی کیده و بترکی قراحوش نامند و باصطلاح اکسیریان اسم نوشادر است

ص: ۱۱۶۸

"ماهیت ان

طائری است معروف بزرك جثه سیاه رنگ و از جمله جوارح طیور و سباع آنهاست

"طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

لحم آن لینی صلب ردی الکیموس جهت ابرده و ریاح و رطوبت نافع و قریب بکوشت کاو است العین اکتحال زهره آن جهت ابتدای نزول آب در چشم و حدت بصر و تقویت آن و رفع غشاوه و قروح آن الاورام طلای خون آن جهت تحلیل اورام الزینه سرکین آن جالی طلای آن جهت رفع کلف و جوشش رخسار و تحلیل خنازیر بخور پر آن جهت اختناق رحم نافع است

"عقرب"

بفتح عین و سکون قاف و فتح راء مهمله و باء موحده لغت عربی است بفارسی کزدم و بهندی بجهو و بفرنکی اشکوری نامند و باصطلاح اکسیریان مراد از کبریت است

"ماهیت ان"

از هوام ذوات سموم است و آن اقسام و الوان می باشد آنچه در حرکت دنباله خود را بلند دارد شیاله و آنچه بر زمین کشد جراه نامند و این از شیاله کوچکتر است و در سمیت قویتر و مهلک و در شهر اهواز کثیر الوجود به حدی که مردم ترک سکناى آنجا نمودند و سمیت عقرب ماده قویتر از نر آن و سیاه آن زبون خصوص سیاه زغب دار بزرک آن و بتخصیص سیاه پردار و گفته اند عقرب عسکریه و بعض مواضع دیگر نیز بسیار با سمیت است به حدی که گفته اند بمجرد مشی بر بدن هلاک می کرداند و کویند که اگر نیش خود را بر سنک زند آن را مفتت می کرداند چنانچه شخصی آن را بریسمان بسته بر روی سنکی بست هر مرتبه که نیش خود را بر آن سنک می زد پارچه از آن سنک جدا می کشت و لهذا برای تفتیت حصاه مجرب دانسته اند و بتجربه رسیده که چون اجرهای آب ندیده را اندک آب پاشیده بر روی هم بچینند خصوصا در تابستان عقرب بسیار در میان آنها تکون می یابد و بعضی گفته که چون کاهو را کوبیده دفن کنند در زمین دو سه روز عقرب تولد کند و بعضی گفته که چون شاخه کنکر را

در میان دو خشت آب ندیده بگذارند عقرب تولد کند و کزانیدن عقرب بر غیر موضع
عصب رافع فالج و مجرب دانسته اند

ص: ۱۱۶۹

"طبیعت ان

در سوم سرد و خشک

"افعال و خواص ان

امراض الراس طلای روغن آن جهت فالج و لقوه و استرخا و اوجاع مفاصل و غیرها
العین اکتحال خاکستر آن با فلفل و زنجبیل و ادویه حاره مناسبه جهت رفع بیاض و
ناخنه چشم انسان و غیر

۶۱۳ آن و محرق آن با سرکین موش بقدر نصف وزن آن جهت تقویت بصر و جرب و
جلای غشاوه الصدر آشامیدن برشته آن جهت سرفه بارده کهنه و قرحه آلات بول و
آشامیدن محرق آن با ادویه مناسبه جهت تفتیت سنک کرده و مثانه و عسر البول بی
نظیر و جهت رفع قولنج خواه حادث بالذات و خواه بمشارکت کرده البرص و البهق و
الکلف و داء الثعلب طلای عقرب بزرک خشک کرده سوده با سرکه سرشته بر برص
تازه زائل کننده آن باذن الله تعالی و جهت بهق و کلف و داء الثعلب نیز مفید القروح و
چون عقرب را در زیت بسوزانند و بر قروح خبیثه و عسره الاندمال بمالند و بر بالای آن
سفوف عقرب محرق بپاشند سودمند بود و تدهین داء الثعلب بدان نیز زائل کننده آن و
رویاننده موی آن البواسیر طلای آن جهت اسقاط دانه بواسیر و بدستور تدهین بدهن
آن السموم چون زنده آن را شق کنند و بر موضع کزیده عقرب بندند جذب سمیت
نماید و خوردن برشته آن جهت رفع سمیت آن نیز مفید الباه تدهین آن جهت تقویت

باه مؤثر و گفته اند چون یک عدد عقرب را در آخر ماه که سه روز یا چهار روز از ماه مانده باشد گرفته در شیشه کنند و بران زیت ریخته و سر آن را محکم بسته در آفتاب چند روز بگذارند تا قوت آن تمام در دهن آید تدهین بدان جهت فالج و وجع ظهر و عرق النساء و قطع دانه بواسیر و گفته اند اگر زیاد باشد اعداد عقرب زیاد نمایند بحسب آن روغن را بازای هر عددی باید که ده درم زیت باشد و چهل روز در آفتاب گذارند و تدهین بدان جهت تفتیت حصاه مجرب و گفته اند تعلیق عقرب مرده خشک به زنی که حمل آن نماند باعث حفظ آن از اسقاط مقدار شربت رماد آن نیم درم تا یک مثقال مضر رئه مصلح آن کل ارمنی و تخم کرفس و آشامیدن آب پیاز تا بست مثقال و چون عقرب کسی را بکزد موضع لسع آن ورم کند و صلب و سرخ گردد و ملسوع در بدن خود دو حالت مختلف دریابد که گاه سرد گردد و گاه گرم و کرب و اضطراب و ضعف در دل خود و عرق سرد و استرخای اعضا و لرزه و اختلاط عقل و اختلاج لبها و فواق و قئ شدید عارض گردد و بقی چیزی لزج بر آید و ریح در شکم او بهم رسد و رنک او متغیر گردد و زبان او سطبر گردد و دندانها برهم افتد و غشی او را طاری گردد و اعضا سرد و سست گردد و قضیب او ورم کند و مقعد او بر آید این هنگام معالجه پذیر نبود بالجمله علاج آن فی الفور بستن بالای آن موضع اگر ممکن باشد بقوت تمام مانند مار کزیده و بزرکتان و کبریت زرد و علك البطم را کوییده بروغن زنبق سرشته بران موضع گذارند و جندبیدستر و فرفیون و مرمکی و فلفل دراز با سرکه بران موضع بقوت تمام بمالند و بآتش تکمید نمایند و یا به آب گرم و تریاق فاروق و تریاق اربعه و تریاق العقارب و سیر بخوراند و سیر را نیز ضماد نمایند و جدوار بران بمالند و اجتناب نمایند از استعمال اشیای مفتحه سدد خصوصا کرفس و اگر عقربی که کزیده است بدست آید بگیرند و بکوبند و بر موضع نهش آن بندند دفع سمیت آن نماید و مجرب و آهک و برک توت را گرفته بروغن دنبه سرشته بر محل زخم آن نیز و آهک و زرده تخم مرغ باهم آمیخته نیز درد آن را ساکن کرداند و باقلا

کوفته بدوشاب سرشته فی الحال درد آن را ساکن کند و اگر کژدم را در روغن بجوشانند و بیالایند و آن روغن را بر موضع کزیدگی آن مالند درد ساکن گردد و اگر با عسل آن روغن را بیامیزند و چون کودک از مادر بزاید نیم درم از آن بکام او بمالند اگر در همه عمر کژدم او را بکزد درد نکند و اگر چرک کوش خنزیر را بر موضع کزیدگی عقرب بمالند درد ساکن شود اگر سریشم را بسرکه حل نمایند و بر زخم کژدم بمالند همین عمل کند و اگر کژدم را بکیرند و با نمک سوده در روغن چراغ کرم داخل کنند و بر زخم کردم گذارند همین عمل کند و اگر برک تاک را بکوبند و بر موضع لسع گذارند درد ساکن شود و اگر مغز جوز و انجیر و سیر کوفته بر زخم آن بمالند نیز سودمند بود استعمال شافه یخ در مقعده مسکن و جمع

ص: ۱۱۷۰

۱۶۱۴ است و موش را شکم شکافته کرماکرم بران ضماد نمایند و تخم یونجه را پخته ضماد نمایند و بیخ کبر و افسنتین و زراوند طویل و مدحرج و طرخشقوق اجزای متساوی با عسل معجون ساخته مقدار چهار دانگ بخوراند نقل است که شخصی فالج داشت که قادر بر قیام و قعود و مشی نبود از اتفاقات شبی در بین خواب چند جای بدن او را عقرب جراره بکزید آزار فالج او زائل گشت اطبای ماهر گفتند اگر بار دیگر او را بکزد هلاک خواهد شد و این نقل بتفصیل در کتاب فرج بعد شدت مسطور است و تریاق و دافع سمیت عقرب جراره خوردن روغن کاو و یا کوسفند و ریختن کرم کرده بسیار کرم جوشان بر موضع لسع آنست مکرر و نیز گذاشتن محجمه و بقوت کشیدن و داغ کردن آن موضع پس فصد نمودن و ربوب فواکه حامضه خصوص سیب ترش و سویق آن به آب سرد و طرخشقوق و کاسنی مطفیات و مسکنات حدت و ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار و قرص کافور و امثال اینها از خون و تریاق عسکری و تریاق متخذ از طرخشقوق خشک و برک سیب ترش و کشنیز خشک اجزای متساوی و سه

کف آن را بخورند مفید است و هر مرضی که حادث گردد از آن بمعالجه آن پردازند و دستور احراق و دهن و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت "

"عقرب بحری"

بهدی سینکھی مچھلی و بفرنگی شکوربی مرین نامند

"ماهیت ان

نوع ماهی صدفی است خاردار که سر آن بزرگ و خاری سفید بران رسته که نیش آنست کزیدن آن باعث درد و سوزش عظیم

ص: ۱۱۷۱

"افعال و خواص ان

امراض عین اکتحال زهره آن جهت نزول آب و خیالات و جلای غشاوه و تقویت بصر و بدستور اکتحال محرق آن جهت نزول آب و غشاوه و بیاض و قرحه چشم داء الثعلب طلای آن جهت داء الثعلب مفید "

"عققی"

بفتح دو عین و سکون دو قاف و آن را عکه و بترکی صقصقان و در اصفهان علاجاره نامند

"ماهیت ان

از طیور معروفه و از کلاغ ابلق کوچکتتر و خوش منظرتر

"طبیعت آن

کرم و خشک ردی کیفیت

"افعال و خواص آن

خوردن آن از داخل غیر مجوز و قریب بغراب ابقع اکتحال زهره آن جالی غشاوه و قروح عین و مورث محبوبی در نظر خلائق گفته اند و گفته اند بخور زبل آن جهت ربو مفید است"

"عقیق"

بفتح عین و کسر قاف و سکون یاء مثناه تحتانیه و قاف

"ماهیت آن

سنکی است معروف و معدن آن یمن و در کمپایت بیشتر و ساحل بحر روم نیز گفته اند و بهترین آن یمنی است که صاف و شفاف باشد و گفته اند فرق میان یمنی و غیر آن آنست که یمنی صلب می باشد بخلاف غیر آن و بالوان بسیار می باشد سرخ و زرد و سفید و سیاه و هریک رنگین و نیم رنگ و سرخ و جگری و صاف و شفاف و ناصاف غیر شفاف و ابلق و شجری و ذو طبقات و هریک در هنگام برآوردن از معدن کمرنگ می باشد قطعهای صاف شفاف بی جرم آن را جدا کرده طبخ می دهند رنگین می گردد و طریق طبخ آن آنست که دیک بزرگی خزفی و یا مسی را که بلند باشد تا بکردن در آن چوبها می چینند و دیک را تا بنصفه آب می کنند و قطعهای عقیق را بران چوبها می چینند و سر دیک را محکم بسته زیر آن آتش ملائم می افروزند که بخارات کرم بدانها برسد و کسانی که این عمل می کنند نزد خود زمانی معین دارند که تا آن

زمان طبخ رنگین می گردد پس برآورده تراشیده حکاکی می نمایند بهر نحوی که می خواهند آنچه از آنها بسیار رنگین صاف شفاف براق یکرنگ است بسیار خوب و مستعمل در ادویه و انکشتی و غیرها بسیار سرخ شفاف براق این قسم است پس زرد و آنچه در جرم آن شکلی شبیه بشاخه درختی و یا پارچه کوهی باشد آن را شجری نامند و آنچه ذو طبقات است هر یک برنگی اکثر آن را بدان قسم تراشند که طبقات آن یکی فوق دیگری باشد آن را جزع گویند و در حرف الجیم مع

ص: ۱۱۷۲

۶۱۵ الزاء ذکر یافت و آنچه در عرض بریده باشند که خطوط آن در سطح بالای آن مدور و یا غیر مدور باشد آن را حجر سلیمانی و بفارسی باباغوری نامند و این نوع اکثر صلب تر می باشد و اکثر سنگ مهره را ازین نوع می سازند

"طبیعت ان

در دوم سرد و خشک و محرق آن الطف بسبب کسب حرارت و خشکی آن غالب

"افعال و خواص ان

در احادیث شریفه فضیلت و خواص آن بسیار وارد است آشامیدن دو دانگ نرم سوده آن بتنهایی و یا با شربت سیب جهت تقویت دل و رفع خفقان و بتنهایی و یا بادویه حابس دم جهت نفث الدم و نزف الدم خصوص دم حیض که بهیچ قسم بند نشود و با ادویه مناسبه مفتحه سدد جهت رفع سده کبد و طحال و با ادویه مفتته جهت تفتیت حصاه اکتحال آن بتنهایی و یا با اکحال جهت تقویت بصر و نیکوئی اشفار سنون محرق آن بتنهایی و یا با مروارید و بسد جهت تقویت دندان متحرک و لثه و منع خون رفتن از بن دندان و جلای چرک آن الخواص تعلیق آن جهت تسکین حدت غضب و

خصوصیت و پوشیدن عقیق لحمی که برنک آب گوشت شسته باشد جهت قطع نرف
الدم زهر عضو که باشد خصوصا برای حیض جاری و پوشیدن انکشتی آن رافع
خفقان و باعث هیبت در نظر خصم و استجابت دعوات و امن از درد سینه و کویند
چون عقیق را با مشک و کافور و روغن زیت بسایند و بر روی و موی خود بمالند و نزد
سلاطین و حکام روند عزیز و کرامی کردند و محبوب همه خلایق باشند همچنانکه
عجم فیروزه را بفال نیکو دارند مضر کرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا نیم درم
بدل آن بسد است

ص: ۱۱۷۳

"فصل العین مع الکاف"

"عکبر"

بفتح عین و سکون کاف و فتح باء موحد و راء مهمله بفارسی برموم نامند

"ماهیت ان

چیزی است شبیه بموم با اندک عسل آمیخته و غیر آن هر دو است که مجتمع می
گردد در خانه زنبور عسل و در سالهای جذب خشک که گیاه کم روید بیشتر بهم می
رسد و رخنهای خانه خود را بدان بند می کنند و بغدادی گفته کسانی که وسخ الکوائر
دانسته اند غلط کرده اند جهت آنکه وسخ الکوائر چیزی است که بر دیوار خانه آنکه
کور نامند یافت می شود و آن چیزی است که اولاً زنبور عسل آن را بمنزله اساس بنیاد
می کند پس بر آن از موم خانها ساخته عسل در آن جمع می نماید

"طبیعت آن

در آخر دوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

بسبب کمال رداءت خوردن را نشاید ضماد آن جهت قوبا و جذب خار و پیکان مفید برای آنکه جاذب قوی است و در جبر و کسر و استحکام استخوان شکسته و ضربه و سقطه و حبس خون نائب مناب مومیائی دانسته اند و لهذا آن را مومیائی نحلی نامند و بخور آن جهت سرفهٔ بارد کهنه و حمول آن قاتل و مخرج جنین مقدار شربت آن یک مثقال که با ده مثقال نبات و عسل شربت نموده بنوشند صاحب اختیارات بدیعی گفته که عکبر چیزی است که در میان عسل بود و بشیرازی آن را دارو خوانند و نوشته که مولف گوید مکس نحل آن را برای خورش خود و بچکان خود می آورد از مجموع کلها و آن الوان می باشد زرد و سرخ و سفید و بنفش و بغایت تلخ بود و اگر در میان عسل بود عسل را تباه کند

ص: ۱۱۷۴

"عکر"

بفتحین عین و کاف و راء مهمله

"ماهیت ان

ثفل و دردی چیزها است مطلقا و نزد اطبا مخصوص بثفل ادهان است و در اکثر امور قویتر از دهن صافی آنست و در بعض امور غلیظتر و کثیف تر از ان و عکر هر دهنی راجع بطبع و خواص آنست و لیکن غلیظتر و کثیف تر از ان و مستعمل نیست مگر در اضمدهٔ منضجه و لطوخت

"طبیعت ان

عکرزیت کرم و خشک در دوم

"افعال و خواص ان

چون در ظرف مس قبرسی طبخ دهند تا غلیظ گردد مانند عسل در نفع مانند حضض بلکه بهتر از آنست الغم چون به آب غوره طبخ دهند تا غلیظ گردد و بر دندان کرم خورده بمالند آن را قلع نماید باسانی العین داخل ادویة

۶۱۶ عین کرده می شود و از اجزای آنست اکتحال بدان جهت نزول آب در چشم و بدستور عکر دهن سوسن اعضاء النفص احتقان بکهنه آن جهت قرحة مقعده و رحم و ضماد آن محلل ریاح شدیدة طحال الاوجاع و غیرها طلا و ضماد تازه غیر مطبوخ آن جهت عرق النسا و نقرس و اوجاع مفاصل نافع و عکر هر چیز در ذیل ذکر آن چیز مذکور شد و می گردد ان شاء الله تع"

"عکرب"

بفتح عین و سکون کاف و فتح راء مهمله و باء موحده

"ماهیت ان

نوعی از حرشف بریست برک آن مائل بسفیدی و تخم آن سفید مستطیل و چون بریان نمایند لذیذ گردد و با قهوه مغشوش می کنند

"افعال و خواص ان

بغایت مقوی باه است و سائر خواص آن در حرشف مذکور شد"

ص: ۱۱۷۵

"عکنه"

بفتح عین و سکون کاف و فتح نون و ها اسم لغت بربری است که نوع دقیق سورنجان است

"طبیعت ان

کرم و خشک در دوم

"افعال و خواص ان

زیاده کننده باه و مداومت بر ان سرخ کننده وجه است به حدی که سرخی آن بر سر نیر سرایت کند و بزودی رنک آن زائل نکردد زنان در و سمة خود مستعمل دارند جهت سرخی رنک رخسار"

"فصل العین مع اللام"

"علس"

بفتح عین و لام و سین مهمله بفارسی کندم مکه نامند و طعام اهل صنعا است

"ماهیت ان

صنفا است از حبوب شبیه بکندم و نان آن شیرین تر از کندم

"طبیعت ان

سرد و تر و قوت قبض آن زیاده از کندم و کرم تر از جو

"افعال و خواص

ان

چون در آب طبخ دهند و در آب آن صاحب بواسیر بنشیند و جمع آن را تسکین دهد و حرکت آن را زائل کند"

"علق"

بفتح عین و لام و قاف لغت عربی است بفارسی زلو و دیوچه و بترکی سلوک و بهندی جونک نامند

"ماهیت ان

کرمی است در انهار و غدیرها و کودالها که در انها آبهای شیرین ایستاده غلیظ متعفن و طحلب بسیار باشد تولد می یابد و انواع می باشد آنچه در انهار و یا غدیرهای آب شیرین و یا کثیر الطحلب غیر متعفن بهم رسد و رنگ آن سیاه کمرنگ متوسط در کوچکی و بزرگی و سر آن سیاه و مدور و زیر شکم آن اندک الجه باشد نیکو است و گفته اند آنچه زیر شکم آن سرخ رنگ و بر پشت آن دو خط سبز و باوصاف مذکوره باشد نیکو است و آنچه بسیار سیاه و الجه است و بزرک زبون و غیر مستعمل و بسیار کوچک آن ضعیف

ص: ۱۱۷۶

"طبیعت ان

سرد و خشک

"افعال و خواص آن

لعوق خشک کرده آن با عسل محلل خناق و مفتت حصاه و ضماد مسحوق آن با صبر مجفف دانه بواسیر و طلای آن جالی آثار و طلای پخته آن در روغن زیتون بر قضیب بغایت معظم و مقوی آن و ضماد سوخته آن در روغن زیتون بدستور معظم و مقوی آنست و ضماد سوخته نوع کوچک آن با سرکه یا آب بنک مانع روئیدن موی زائد است که در اجفان روئیده و کنده باشند و قطور آن با روغن بنفشه جهت حرقت البول و قرحه مئانه مجرب گفته اند و چون پانزده عدد زلوی بزرگ زنده را با بیست مثقال خراطین شسته خشک کرده در روغن کنجد تازه خالص مقدار نیم آثار هندی خوب بجوشانند پس صاف کرده در شیشه نگاهدارند و عند الحاجة بر قضیب و حوالی آن بمالند تقویت آن بسیار بخشد و نعوظ آورد و چون بر خصیه که در آن آب نزول کرده و کهنه و صلب شده باشد چند روز متوالی کرم کرده بمالند زائل سازد و مجرب است و چون نوع اعلائی آن را بر مواضعی که خون فاسد در آنها باشد مانند سعه و قروح خبیثه و قوبا و بثور ردیه و مواضع ضعیفه و صغیره مانند اجفان و موقهای چشم و رخسارها و یا اطفال و یا زنان ضعیف البنیه که نخواهند حجامت نمایند ایشان را بچسپانند خون فاسد را جذب نماید بی مشقت و لیکن باید که بدن ممتلی نباشد بلکه نقی از اخلاط فاسده باشد و بعد از آن از استعمال آب سرد و هوای سرد و حموضات اجتناب نمایند

ص: ۱۱۷۷

۶۱۷ و اگر مثنی نمایند یعنی روز دوم بر عضوی که زلو چسپانیده اند باز بچسپانند که بقیه خون فاسدی که در عضو مانده است بکشد بد نیست اما باید که در عدد از روز پیش کمتر باشد مثلاً اگر در روز پیش ده عدد زلو چسپانیده اند روز دوم پنج یا سه عدد

بچسپانند و باید که ملاحظه حفظ قوت نمایند و آن مقدار خون بیک دفعه نگیرند که ضعف آورد و بر روی رک نه چسپانند و بهتر آن آنست که زلوی جید مختار را قبل از چسپانیدن زمانی نکون بدارند که آنچه خورده است قئ کند و دفع نماید و عضو شخص مریض را چندان بمالند که سرخ گردد اگر ممکن باشد پس زلو بچسپانند و بعد از پر شدن آن از خون زلو را از عضو بزور جدا نکنند بلکه بگذارند تا پر از خون شده و سیر کشته خودبخود جدا گردد و یا اندک خاکستر و یا نمک بر دهن آن پاشند و یا اندک پیاز را بر دهن آن رسانند که خودبخود بدین اعمال جدا می گردد پس موضع دهن آن را لمحه بلمحه با پارچه کرپاس نازکی کهنه پاک نمایند تا خون آن بند گردد اگر بسیار آید و بند نکردد آن زمان با قدری خاکستر و یا با ادویه حابسه دم بند نمایند و اگر آن موضع بسبب رسیدن آب یا هوا در دو پا ورم کند و خارش بسیار نماید آن موضع را با زردچوبه کوفته پیخته در خرقه بسته تکمید نمایند و یا با آب سوده گرم کرده مکرر ضماد نمایند و از آب و هوای سرد محفوظ دارند و چون بعد از جدا شدن قدری نمک بر دهن آن زلو پاشند جمیع خونها را قئ کرده دفع نماید و بمیرد و اگر احیانا آب زلودار بنوشند و در کلو زلو بماند تدبیر اخراج آن آنست که غرغره با سرکه و نمک نمایند تا برآید"

ص: ۱۱۷۸

"علک"

بکسر عین و سکون لام و کاف اسم جنس چیزی است که قابل مضغ باشد و از هم نپاشد مانند سقز و مصطکی و امثال اینها

"علک البطم"

بکسر عین و سکون لام و کاف و الف و لام و ضم باء موحدہ و سکون طاء مہملہ و میم بفارسی سقز و باصفہانی قندرون نامند

"ماہیت ان

صمغ درخت بطم است خشک آن را قلفون کویند

"طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

محلل و ملطف و مقوی ہاضمہ و مدر بول و منقی اوساخ و باتفاق حکمای یونان و روم در جمیع افعال بہتر از مصطکی است اعضاء الدماغ و الحلق و المعده خائیدن آن جهت جذب و جلب رطوبات بلاغم از دماغ و تنقیہ آن و حلق از اخلاط لزجہ و تقویت معدہ بتحلیل رطوبات آن مفید اعضاء النفس و القلب چون یک اوقیہ آن را با دو اوقیہ پیہ کردہ بز در قدر مضاعف بگذارند و تمامی آن را در سہ شب وقت خواب بنوشند جهت سرفہ رطوبی و خفقان بی عدیل القروح و الجروح و غیرہا با عسل جهت زخمہای باطنی و با سندروس و زردہ تخم مرغ نیم برشت جهت کسراعضا و رفع اعیا و در رویانیدن گوشت در زخمہا مانند راتینج است و در مراحم بدل آن داخل می کنند و ضماد کداختہ آن در پیہ بز جهت رفع کجی ناخن و درد اعضاء و شقاق مزمن خصوصا با قدری شنجرف مجرب و با روغن زیتون جهت تحلیل اورام و شکاف عضل و تقویت عصب و حکہ کهنہ نافع مضر محرورین مصلح آن سکنجین و کویند مضر عصب مصلح آن عسل است مقدار شربت آن یک مثقال

ص: ۱۱۷۹

"علک الانباط"

بفتح الف و سکون نون و فتح باء موحدہ و الف و طاء مهمله علك البطم است و اسحق بن عمران کوید صمغ درخت پسته است و در منافع مانند سقز بہترین آن سفید مائل بزردی است "

"علیق"

بضم عین و فتح لام مشدده و سکون یاء مثناه تحتانیہ و قاف بیونانی باطس و بلاطینی روس و سائر و بفارسی ورد و بشیرازی توت سه کل و در دیلم تموش و بترکی بکورنیکان نامند

"ماہیت ان"

دو نوع است غیر جبلی و جبلی و غیر جبلی آن را بلاطینی سار ساهوره نامند و آن نباتی است خاردار در برک و کل شبیه بکل سرخ و ثمر آن در شکل و طعم مانند توت سیاه اندک مدور سه پھلو

"طبیعت ان"

مرکب القوی و سردی و خشکی بر ان غالب تا بدرجہ دوم

"افعال و خواص آن"

۶۱۸ جمیع اجزای آن مجفف و مبرد و رادع و حابس نفث الدم و نرف الدم و سیلان رحم و مقوی احشا الراس ضماد برک آن جهت زخمهای سر و برآمدگی حدقه العین

عصارهٔ برک و ساق تازهٔ مسحوق آن با اندک صمغ جهت جمیع امراض حاره و باردهٔ چشم خصوصاً قرحه و دمعه و ناخنه و ورم و برآمدگی آن الفم خائیدن برک آن جهت قروح لثه و استرخای آن و قلاع و بدبوئی دهان و جراحات تازهٔ آن و همچنین خائیدن ثمر رسیدهٔ آن اعضاء الغذاء و النفص آشامیدن آب برک و ساق تازهٔ آن با اندک صمغ عربی جهت تقویت معده و نفث الدم و حبس اسهال و فضلات و بواسیر و آشامیدن آب طبیخ برک و ثمر آن و با کلاب در حین حیض مانع حمل و آشامیدن کل آن نیز حابس اسهال و ضماد برک آن مقوی معده و بواسیر را که خون از آن جاری باشد مفید و بدستور عصاهٔ برک آنکه در سایه خشک کرده باشند و شرط نیکوئی عصارهٔ آنست یا زیادتی قوت و ثمر آن قابض ترین سائر اجزای آن و آشامیدن آن مقوی امعا است و بیخ آن با قوت قابضه و جوهر حار لطیف آشامیدن آن مفتت حصاه کلیه است الاورام و القروح ضماد برک آن محلل اورام و منفجر کنندهٔ دیلات و مانع ازدیاد اكله و نمله و ساعیه و طلای عصارهٔ ثمر تازهٔ آن جهت تجفیف قروح رطبه و منع سیلان چرک و رطوبات از آن و کل آن را نیز این خاصیت است و ضماد برک و شاخهای نازک تازهٔ آن جهت سحج فخذین در اسفار نافع الزینه طبیخ برک و ثمر آن سیاه کنندهٔ موی و نیکو خضا بیست کویند هر که ملازمت نماید بغسل قدمین بدان بعد از هر مرتبه که بحمام رود موی آن سفید نکردد السموم بجهت دفع سمیت حیوانی که آن را فرسطس نامند و آن مار ماهی است که شاخدار است مفید مضر کرده مصلح آن شکر مقدار شربت آن از عصاره و کل سه درهم و علیق جبلی را بلاطینی سارسارید نامند و این کم خارتر و خارهای آن باریکتر شبیه بنسیرین و ساقهای این سفید و ثمر این مائل بتدویر مانند ثمر کل سرخ و در افعال مانند غیر جبلی و شکوفهٔ آن محلل است و ابن مؤلف گفته که حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام آتش ازین شجر دیده و بعضی کویند از درخت عناب"

ص: ۱۱۸۰

"علیق الکلب"

و آن را علیق القدس و بشیرازی درخت سه کل و بفرنکی پلیور و کل آن را بفارسی سه کل خوانند و بعربی ورد السباخ و نسرین السباخ و بیونانی طیش باطش

"ماهیت ان"

نباتیست بسیار بزرگ تر از علیق و شبیه بشجر و برک آن عریضتر از برک آس و خارها شاخ آن صلب تر از خار علیق و کل آن سفید و ثمر آن مانند زیتون و سبز طولانی و چون پخته گردد سرخ شود و در جوف آن چیزی مانند پشم بود و مستعمل ثمر آنست که پشم جوف آن را پاک کرده باشند زیرا که خوردن پشم جوف آن مهلک است بسبب چسپیدن بمری و بجهت شدت قبضی که دارد

"افعال و خواص ان"

آشامیدن طبیخ پوست ثمر آن بغایت قابض طبع و حابس بول و کل آن سرد و خشک و قابض و مجفف و جهت اسهال دموی و صفراوی و ضعف معده و ضرب و نفث الدم سینه مفید و گفته اند پشم آن ملحم جراحات است بدل آن شوکه المصریه است

"فصل العین مع النون"**"عنا ب"**

بضم عین و فتح نون مشدده و الف و باء موحدہ

"ماهیت ان"

ثمر درختی است معروف قریب بدرخت کنار و زیتون در بلندی و برک آن اندک ضخیم تر و طولانی تر از برک کنار و یکروی آن مزغب و پوست درخت آن سرخ رنک و چوب آن نیز سرخ رنک و نیمرنک و خالدار بهترین آن بزرک بالیده بکمال رسیده سرخ شده پر گوشت جرجانی و یا خطائی و نیپالی آنست که شیرین و عفوصت آن کم باشد و نیز نوعی اندک طولانی فی الجملة شبیه بخرما و هسته آن

ص: ۱۱۸۱

۶۱۹ باریک بلند دیده شده که از نیپال و کوهستان رنکپور می آورند در حلاوت این زیاده و در عفوصت کمتر از آن است و قوت آن تا دو سال باقی است

"طبیعت تازه آن

معتدل در حرارت و برودت و مائل برطوبت و شیخ الرئیس رحمه الله تعالی بارد در اول و معتدل در بیوست و رطوبت قلیلی گفته

"افعال و خواص آن

منضج اخلاط غلیظه و ملین صدر و احشا و مسهل اخلاط رقیقه و رافع خشونت سینه و حلق و صوت عارض از حرارت و سرفه و ربو و وجع صدر و صاف کننده خون و مولد خون صالح و مسکن التهاب و تشنکی و حدت خون و کرمی و وجع جگر و کرده و مثانه و امراض مقعده و لزج امعا و معدة و فساد مزاج جگر العین طلای سائیده آن بتنهایی و با هسته آن مسکن التهاب و ورم حار چشم اعضاء الصدر آشامیدن آن جهت امراض صدر و رئه مانند سرفه و ربو و وجع صدر و رفع خشونت سینه و حلق و صوت بتنهایی و یا با ادویه مناسبه و خشک آن از برای امراض صدر و رئه بهتر از تر و تازه آنست اعضاء الغذاء آشامیدن آن نفاخ و بطئی الهضم و ردی از برای معدة و مولد خلط

محمود و اندک لزج و ملین احشا و مسهل اخلاط رقیقه و منضج و مسکن التهاب معده و تشنگی و حرارت جگر و خون و اصلاح فساد کبد و امراض مقعده خصوص رسیده نیم خشک آن و نیم رس آن حابس بطن و آشامیدن سائیده آن با دانه جهت قرحه امعا و یا دانه آن مانند سویق با آب سرد جهت حبس بطن و رفع اسهال مفید اعضاء النفض گفته اند که جهت امراض کبد و کرده و مثانه نافع است الاورام و البثور و غیرها آشامیدن آب نقوع یا مطبوخ آن در عرق کاسنی با سکنجبین جهت شری و حصبه و جدری صفراوی و تسکین حدت صفرا و خون و با سکنجبین و خبه سنکشو نموده بدستور هر گاه سرفه نباشد و الا با آب و یا با عرق نیلوفر و یا بید و یا کادی و امثال اینها با خبه و بدستور آشامیدن آن با آب عدس مطبوخ با قشر و آشامیدن نقوع آن در کلاب و شکر جهت اکثر امراض مذکوره سوای سرفه جهت دفع ضرر شراب و دیلات نافع مقدار شربت آن تا پنجاه عدد بدل آن سپستان مضر معده بارد رطب و نفاخ خصوص اکثار آن مصلح آن شکر و مویز طایفی و کلاب و مقلل منی و مضعف باه مصلح آن عسل و ادویه باهیه و چون برک آن را با آب طبخ دهند و صاف کرده هر روز نیم رطل با قدری شکر بیاشامند تا پنج روز متوالی جهت خارش بدن مجرب و ذرور برک خشک نرم کوبیده پیخته آن جهت رفع اكله و قروح خبیثه خواه در دهان باشد و یا در عضو دیگر بهترین دوائی است خصوصا آنکه اولاً عسل بر آن عضو بمالند و بالای آن پاشند و چون پوست درخت آن را نرم بسایند و بتنهائی و یا باهم وزن آن سفیدآب ممزوج کرده در جوف جراحات خبیثه پر کنند جهت تنقیه و التیام آنها مجرب و بیدیل و آشامیدن نشاره چوب آن جهت دفع سحج و حکه و جرب و ضماد آن جهت جبر کسر اعضای شکسته و بیرون رفته و تحریک استخوان از جای خود و صمغ آن بتنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت امراض چشم طلاء نافع و با سرکه جهت قوبا و خائیدن برک تازه آن باعث خدارت و بیحسی زبان و عدم ادراک طعم ادویه بشع کریهه الطعم است و لهذا قبل از آشامیدن مسهلات و ادویه بشعه آن را مضغ می نمایند

و شیخ الرئیس در ادویة مفردة قانون نوشته که جالینوس گفته ندیدم من درین نفعی نه در حفظ صحت موجوده و نه در استرداد صحت مفقوده و غیر جالینوس نوشته که جهت تسکین حدت خون کرم نافع و شاید این خاصیت بسبب تغلیظ آن خون را باشد و کسی که آن را صاف کننده و غاسل آن دانسته ظنی است که توجه من بآن نیست و آن را غذائیت بسیار قلیلی است و نوشته که قول حکیم فاضل جالینوس بسیار صواب و نیکو است و پسندیده و سکنجبین عنابی و شراب و لعوق و مطبوخ و نقوع آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و در حدیث وارد است که العناب یذهب بالحمی و الکمثری تجلی القلب

ص: ۱۱۸۲

۶۲۰

"عناب"

بکسر عین و فتح نون و باء موحدہ لغت عربی است بفارسی انکور و بترکی اوزم و بهندی داک نامند

"ماهیت"

ان

ثمري است معروف که از درخت تاک که رز نیز نامند بهم می رسد و صیفی و شتوی می باشد و صیفی آن را انواع و اصناف بسیار است بهترین آن سفید رسیده شیرین شاداب بزرک دانه آنست که پوست آن رقیق و تخم آن کوچک و دانهای آن در مقدار متساوی باشند و درهم طپیده در خوشه نباشند و خوشه آن باریک نباشد و الطف

همه عسکری و صاحبی و ریش بابا و کشمشی که رازقی نامند پس انواع دیگر و کشمشی بسیار شیرین و لطیف است

"طبیعت ان

باقوای مختلفه است و انواع کثیره و مطلق رسیده آن در آخر اول کرم و تر و بعضی بسیار شیرین آن را تا دوم کرم و تر دانسته اند

"افعال

و خواص آن

جالی و منضج و سریع الانحدار و کثیر الغذاء و بهترین میوها است در غذائیت و تولید خون صالح و معدل امزجه غلیظه و مصفی خون و دافع مواد سوداویه و احتراقیه و مصلح حال صدر و رئه و مسمن بدن و زیاده کننده پیه کرده که آب آن را خورده پوست آن را بیندازند مضر معده رطبه ریحیه و مولد ریاح در ان مصلح آن زیره و رازیانه و مضر سده جگر و طحال و قولنج ریحی و کرده و مصلح آن تخم کرفس و ملین طبع و مورث تشنکی و مصلح آن سکنجبین و غذاهای ترش و آب سرد بالای انکور بغایت مفسد آن و مورث استسقا و تپهای عفن و باید که بعد از چیدن فی الفور تناول ننمایند بلکه بعد از آنکه یکدو روز مانده باشد بخورند و ما بین دو طعام که طعم اول انهضام یافته باشد و انکور تازه نفاخ و ملین و انکور اندک قشر آن پزمرده کثیر الغذاءتر از انجیر و نفخ آن کمتر و مقوی بدن و مسمن و زیاده کننده خون جید و منضج و ملین و جهت ناقهین و صاحبان حمی مزمنه و بارده نافع و آب انکور سریع النفوذ و الانحدار و جهت امراض صدر و رئه و باید که آب آن را بمکند و پوست آن را بیندازند و نخورند و مویز خصوصا طایفی آن اوفق بحال معده و کبد و کرده و مثانه و

انگوری که دو روز مانده باشد بدستور مویز با تخم خوردن جهت اوجاع معده و امعا و کرده و مثانه بهتر و روغن انگور که مکرر آب و ثفل آن را با روغن زیتون جوشانیده صاف کرده و یا در آفتاب پرورده باشند بغایت مسخن و محلل و ملین جلد است و دانه آن در دوم سرد و خشک و مولد ریاح و حابس بطن و ممسک بول و منی خصوص دانه انگوری که از خم سرکه برآورند و بریان کرده آن قبض آن زیاده و مضر مثانه و کرده و پوست آن سرد و خشک در اول و بسیار بطی الانحدار و مولد ریاح و ذرور محرق آن جهت جلای جلد و تجفیف رطوبات چشم و اکثر قروح و در هر عضو که باشد مفید و انگور نارس و غوره و عفص سرد و با قوت قابضه و کثیفه در حدیث وارد است که شکی نوح الی الله تعالی الغم فاوحی الله الیه ان یأکل العنب فانه یدهب الغم و در حدیث دیگر وارد است که حب الی من الفاکهه العنب و البطیخ و در طور خوردن انگور وارد است که کل العنب حبه حبه فانها اهنأها و شتوی آن بسبب ضعف تابش آفتاب خوب رسیده و شیرین نمی گردد و دو صنف می باشد سفید و سرخ و سرخ آن را در بغداد جلی نامند و این با شیرینی کمی و با عفو صت و بسیار غلیظ و بطی النزول از معده و نفاخ و احیانا بسبب یبسی که دارد مقوی معده است و سفید آن لطیف و سریع النزول تر از آن و خاکستر چوب آن مفتت حصاه و محلل اورام بارده بیضه و خوزه و شقیقه و بواسیر شربا و ضمادا و جوارش حصرم و خل و دبس و دهن عقید آن و رماد الکرم و شراب حصرم و شراب عنب و شراب ریحانی و میبه و میفختج در قرابادین کبیر ذکر یافت"

ص: ۱۱۸۳

"عنب الثعلب"

بفتح ثاء مثله و سکون عین مهمله و فتح لام و باء موحده و آن را قنا و زبرق و ثلثان و تولیدون و بفارسی روباه تربک و روباه تورک نیز بمعنی انکور روباه و شکر انکور روباه نیز و بترکی قوش اودی و باصفهانی تاج ریزی و بهندی مکوه

۶۲۱ و مکوی و کاک ماجهی نیز و بلاطینی سلاطم و ببربری مرابله و بکستیلان ازمور نامند

"ماهیت ان

ثمر درختی است و انواع می باشد از بستانی و بری و جبلی و هریک نر و ماده می دارد نر بستانی آن را کاکنج و اهل مغرب حب اللهو و ماده آن را عنب الثعلب و اهل مغرب قناد و نزد اطلاق مراد این است و بری نیز دو قسم می باشد جبلی و سهلی و جبلی نر آن را اهل مغرب کاکنج غالیه نامند و در خانها می کارند و این کوچکتر و صلب تر از کاکنج بستانی است و نافع تر از ان و کویند نر قسم جبلی را کاکنج منوم و ماده بری را عنب الثعلب مجن نامند و کیفیت این بسیار قوی می باشد و نبات عنب الثعلب بستانی ما بین شجر و گیاه و تا بدو ذرع و پر شاخ و برک آن بزرگتر و عریضتر از برک ریحان و مائل بسیاهی و ثمر آن زرد مائل بسرخی و شیرینی و لزوجت و در خوشه و تخم آن ریزه بقدر خشخاش و سفید و ثمر این نوع نیز سیاه می باشد و کویند سیاه آن خالی از سمیتی نیست و غیر مستعمل از داخل و بهترین آن مستعمل زرد مائل بسرخی بالیده تازه فاسد نشده آنست و مستعمل ثمر و برک و عصاره آن و یا عرق آن و یا مطبوخ یعنی سلاقه آن و یا طلا و ضماد آن از خارج و عصاره آن نیز و نبات کاکنج بستانی از نبات عنب الثعلب بزرگتر و برک آن عریضتر و ثمر آن بقدر نبقه کوچکی و انکوری خورد املس و در غلافی و در خامی سبز و بعد از رسیدن سرخ می گردد و تخم آن بزرگتر از تخم عنب الثعلب و نبات قسم اول سهلی که آن را عنب الثعلب منوم نامند ثمنشی عظیم

و برک آن شبیه بیرک سیب و به و مزغب غبار آلود و در ساق آن چسپندگی است و کل آن سرخ برنک خون و ثمر آن در غلافی زرد و اصل قشر آن سرخ و در زمینهای نمناک سنک لایح می روید و قسم دوم اینکه مجنن کویند نباتی است برکهای آن مانند جرجیر و بزرگتر از آن شبیه بیرک حرشف و بی خار و ثمر آن در خوشه و در هر خوشه ده دوازده دانه و دانههای آن سیاه مدور رخو مانند دانه دبق و بیخ آن سفید غلیظ مجوف بدرازی یک ذرع منبت آن اماکن جبلیه و نزدیک درخت چنار و مواضعی که بادهای کرم آن را محرق سازد

ص: ۱۱۸۴

"طبیعت بستانی آن

در دوم سرد و خشک و با حرارت فاعله و گفته اند سرد در اول و خشک در دوم و مخدر آن بارد یابس در سوم و مخدر و منوم آن شبیه بافیون و ضعیف تر از آن

"افعال و خواص بستانی آن

ملطف و مسکن حرارت و تشنکی و با قوت قابضه و رادعه و محلل اورام حاره امراض الراس و الصداع ضماد برک نرم سوده آن جهت صداع و ورم حجب دماغ و بدستور نطول بدان و بخور آن جهت نزلات و آشامیدن یک مثقال ریشه بیخ آن با شراب منوم الاذن ضماد آن بر بناکوش جهت تحلیل ورم آن و قطور آب برک آن نیمکرم چند مرتبه جهت امراض کوش و بینی العین عصاره برک همه انواع آن حتی منوم جهت غرب و تقویت بصر و سائیدن شیافات نافعه چشم جهت اوجاع عین در آب آن بدل آب خالص و بدل سفیده بیضه مرغ انصب و قطور عصاره نبات آن بتمامه جهت زخمی و آسیبی که بچشم رسد مؤثر الفم غرغره به آب برک آن جهت اورام حلق و درد

دندان امراض آلات الغذاء و النفص ضماد آن بر معده جهت ورم آن و التهاب آن و سائر اعضا و اورام حاره و آشامیدن چهار اوقیة آب آن با شکر محلل اورام باطنیه و امراض احشا و مسهل اخلاط مراریه و رافع مغص و زحیر و ورم مقعده و استسقای حار و بدستور دو اوقیة آن با آب رازیانه و آب کاسنی و با کشوث و حقه آن جهت جنون و شری و تنقیة امعا بسبب اطلاق آن و قوت قبضی که دارد و فرزجه آن جهت قطع سیلان حیض و رطوبات رحم و حمل آن مانع احتلام بسبب برودت آن و آشامیدن تخم مخدر آن مدر بول و مفتت حصاه کرده و مثانه و مبرد و مانع احتلام الاورام و الحکه و الجرب و القروح و حرق النار و غیرها آشامیدن آب آن جهت اورام باطنیه حاره و ضماد آن جهت منع اورام حاره

ص: ۱۱۸۵

۶۲۲ ظاهریه و باطنیه و سوختگی آتش و زخم آبله و قروح ساعیه و سرطان متفرح خصوصا با آرد جو و تکرار استعمال و با اسفیداج و دهن ورد جهت حمره و نملة و بدستور باجنطیانا کویند مضر مثانه مصلح آن قند بدل آن کاکنج و نزد بعضی بطباط مقدار شربت آن تا پنج مثقال و در مطبوخات تا ده مثقال و از آب آن تا بیست مثقال و آب غیر مطبوخ آن بغایت مقی است و عنب الثعلب مجزن که ماهیت آن ذکر یافت

"طبیعت ان

در چهارم خشک و از سموم است

"افعال و خواص ان

یک مثقال آن بغایت مسکر و زیاده از ان تا چهار مثقال کشنده بخشکی زبان و کمودت رنگ و فواق و قی الدم بسیار و نفث آن و اختلاف سحج و مخاطی در دهان بهم

رسیدن طعمی شبیه بطعم شیر و استعمال آن بهیچ وجه جائز نداشته اند و بعضی در
اضمده مواد حاره فاسده غلیظه تجویز نموده اند و تدبیر کسی که آن را خورده باشد
آشامیدن ماء العسل است و قی فرمودن بآن و بانیسون و شیر و مضغ رازیانج و آشامیدن
شیره آن با شکر و با آشامیدن طبیخ آن و خوردن بادام تلخ و سینه مرغ نیز"

"عنب الدب"

بضم دال مهمله و باء موحدۀ مشدده بترکی مردار اغاجی و یا رشین نیز کونند و درخت
آن را غایش نامند

"ماهیت ان"

درختی است کوهی نر و ماده می باشد نر آن بقدر قامتی و شاخهای آن بسیار و مائل بر
زمین و چتری و بیخار و برک آن مانند برک انار و مائل پهنی و نرم و ثمر آن خوشه
دار و بقدر کناری کوچک و مانند کاکنج سرخ و در جوف آن چهار پنج عدد دانه
کوچک و طعم آن با اندک شیرینی و تلخی و لزوجت و قبض کمی و کل آن زرد
مائل بسبزی شبیه بکل حنا و باریکتر از ان و بغدادی نوشته نوعی از زعرور جبلی است
و بیخ آن مائل بسرخ

ص: ۱۱۸۶

"طبیعت ان"

سرد و خشک در اول

"افعال"

و خواص آن

ثمر آن جهت نفث الدم نافع و سویق خشک آن حابس اسهال کهنه و بیخ آن بسیار مجفف و جاذب و محلل اورام و بیطاران پوست آن را بر اورام دواب ضماد می نمایند تا چرک آورده به شود و ماده آن را برک بزرگتر از نر و شبیه ببرک شمشاد و از آن کوچکتتر و غیر چتری و بیخ آن عود بری است و سائر اجزای آن با سمیت و در بلاد کرمان و شیراز کثیر الوجود و آن را برکک نامند و برک آن مسکر است بخلاف بیخ آن"

"عنبر الحیه"

بفتح حاء مهمله و یاء مثناه تحتانیة مشدده و ها شامل ثمر فاشرا و ثمر کبر است

"عنبر"

بفتح عین و سکون نون و فتح باء موحده و راء مهمله

"در ماهیت آن

اختلاف است بعضی گویند موم نوعی از نحل است که در جزائری که در میان دریا واقع است بر جبال و اشجار آن نوعی نحلی خانه ساخته عسل در آن جمع می کند و در موسم بهار که کلها و شکوفها بسیار است و در موسم باد و باران از شدت آن هر دو خانهای آنها جدا گشته با سیلاب در دریا می رود و عسل آن بمرور ایام شسته زائل می گردد و موم خالص آن از تابش آفتاب و لطمات امواج پی در پی درهم نشسته پرده پرده و مدور و غیر آن می گردد و بساحل دریا می آید و مردم آن را بر میدارند و استعمال و بیع و شری می نمایند و مدور آن را شمامه می نامند و بقیمت اعلی می فروشند و مؤید این است که از جمعی ثقات شنیده شده که بندرت بعضی اوقات تازه

آنکه بدست آمده با حلاوت و نرم مانند خمیر شیرین بسیار خوش بو می باشد و در سواحل بحر یمن و مالدیپ و حضرموت و نواح آنها موج می آورد و مردم آنجا آن را بر میدارند و امام و سلاطین و حکام و متولین آن بلدان بقیمت بسیار کران می خرنند و برغبت تمام می خورند و می کوینند بسیار مقوی باه و حرارت غریزی و قوی و ارواح است و بدن را فربه می سازد و حیوانات بحری آن را بسیار دوست می دارند و چون آن را دیدند بزودی می بلعند و در شکم آنها انهضام نایافته آنها را می کشد و یا شکم آنها منتفخ شده بر روی آب می افتند و کسانی که واقف این امراند آنها را بزودی گرفته شکم آنها را شکافته برمی آورند و این سیاه رنگ و اندک با سهوکت

ص: ۱۱۸۷

۶۲۳ و زهومت می باشد و این را عنبر بلعی می نامند و نیز مؤید آنست آنچه نواب غفران مآب حکیم سید محمد هاشم المخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علوی خان خال والد ماجد محرر قدس الله سرهما قلمی نموده اند که فقیر شمامه دید که در ان مثل نحل جانور های بسیار قریب بصد عدد که جلد پوست آنها صلب خزفی بود بودند و محرر کتاب نیز قطعه عنبری دید که در ان نیز سرو کردن جانوری صدفی جلد سرخ جوزی رنگ و شبیه بمنقار نیز چیزی در ان نمایان بود و آن مغفور نیز نوشته اند و لیکن قول بر آنکه آن رطوبتی است که از بعضی معادن میان دریا و یا جزائر میان دریا مانند قفر و مومیائی و قیر برمی آید و بسبب جر و مد طلاطم امواج و رسیدن حرارت آفتاب بدان بر روی آب دریا پرده پرده منجمد می گردد و نیز مدور بشکل شمامه و باشکال دیگر کشته بساحل می افتد نزد احقر اقوی است و گفته اند ازین هر دو آنچه مخلوط بخاک و ریک و رمل می گردد در ته آب می نشیند بسبب ثقل و این صفایحی سیاه می باشد و احیانا از بین صفایح آن رمل و خاک و چرک برمی آید و این را عنبر رملی و تخته نامند و بدون تصفیه استعمال این جائز نیست و اربق تصفیة آن مانند تصفیة موم

است و در مقدمه ذکر یافت اما قول بر آن که عنبر روث یعنی سرکین نوعی از حیوان دریائی است که موج آن را بساحل می اندازد و همچنین قول بر آنکه آن طل یعنی شبمی است که بر روی دریا نشسته بطول زمان منعقد می گردد چنانچه صاحب اخوان الصفا بر آنست بعید می نماید و الله اعلم بحقائق ما خلق و لما خلق پس بدانکه از عنبر آنچه صافی مائل بزردی است آن را عنبر اشهب و ازین آنچه مدور شکل شمامه نامند و آنچه قطعه‌های آن مائل بسفیدی است و بر آن نقطه‌های بسیار ریزه سفید می باشد آن را عنبر خشخاشی و آن نقاط را بهار عنبر می نامند و بهترین همه آنست که تازه با دهنیت و خوش بو باشد و سائر انواع دیگر بمراتب یعنی بعد از اشهب آنچه مائل بازرقی است پس مائل بسبزی پس مائل بسیاهی و زبونتر از همه سیاه کم بوی بسیار کهنه آنست پس بلعی و آنچه ریزه شده باشد خواهند آن را مجتمع گردانند باید در کلاب در قدر مضاعف بگذارند و در کلاب سرد اندازند و مانند شمامه سازند و یا آنکه در پارچه کرپاس نازکی پاکیزه کرده در آب گرم جوشان گذارند تا خوب نرم گردد و درهم فشار دهند تا یکسان گردد پس در آب سرد فرو برند تا منجمد گردد و پارچه را از آن جدا کرده نگاهدارند و این بعد از مدتی نیز بهار می کند و مصنوع و مجعول نیز می سازند از کج و لادن و موم و قدری عنبر سیاه و بهر شکلی که می خواهند صفایحی و یا شمامه از آن ساخته از عنبر خالص سه چهار لا پرده بران می چسپانند و می فروشند و یا عنبر خالص را کداخته بالای آن می ریزند و کهنه کرده می فروشند و فرق میان اصلی و جعلی آنست که قدری آن را بخایند اگر مفتت گردد مصنوع است و اگر نرم و مجتمع و اندک چسپنده باشد خالص و دیگر آنکه در آتش اندازند اگر دود آن خوش بو باشد خالص است و الا مجعول و یا آنکه سیخی را گرم کرده در آن فرو برند اگر بوی خوش از آن برآید خالص است و الا فلا و اصل آنست که امتیاز شمامه اصلی از جعلی مشکل است مگر آنکه بشکنند آن را و حقیقت جوف آن را دریابند

ص: ۱۱۸۸

"طبیعت ان

در دوم کرم و در اول خشک و در اول کرم و در دوم خشک نیز گفته اند

"افعال و منافع و خواص آن

حافظ ارواح و قوت‌های حیوانی و نفسانی و طبیعی و بغایت مفرح مبرودین و مقوی حواس خمسۀ ظاهریه و باطنیه و محرک شهوتین باه و طعام و اعاده کننده قوت‌های از شراب ادویۀ مسهله و غیره و کثرت اوجاع و جماع کم شده و مفتوح سدد و بادزهر سموم و مقاوم آنها و مقوی افعال معاجین و تراکیب و بالطبع دافع امراض بارده عموماً و بالتخصیص امراض بارده دماغیه و قلبیه و خوش بو کننده دهان بالخاصیت دافع امراض حارۀ قلب و دماغ و منعش حرارت غریزی است و پیران را بسیار موافق امراض الراس و الصدر و القلب و المعده و الکبد و الطحال و الکلیه و المثانه جهت فالج و لقوه و رعشه و کزاز و خدر و صداع

۶۲۴ بارد و شقیقه و جنون و نزلات مزمنه و اوجاع کوش و تحلیل ریاح آن و امراض بینی و سینه و سرفه کهنه و ربو و قرحه شش و ضعف قلب و خفقان و غشی و ضعف معده و کبد و استسقا و یرقان و اوجاع معده و طحال و کرده و ریاح مجتمع در معده و امعا و اوجاع مفاصل اعصاب شربا و سعوطا و تدهینا و بخورا اعضاء التناسل مداومت آشامیدن آن با ماء العسل جهت اعاده باه مایوسین و طلای آن با غالیه و ادهان حاره جهت تقویت اعضای تناسل و تحریک باه و بر احلیل باعث شدت لذت جماع طرفین بحد افراط و آشامیدن یک دانک آن هر روز تا سه روز جهت درد فم معده جدید و قدیم مجرب الوبا و السموم آشامیدن آن جهت رفع وبا و سموم و بخور آن مصلح

هوای وبائی و کریزانیدن هوام و بوئیدن آن در جمیع امور مذکوره قوی الاثر المضار باعث غلیان خون و رقت آن و تولید شری در محرورین مصلح آن کافور و میوه های سرد و تر و سعوط آن بادهان حاره جهت دفع امراض بارده دماغیه و تفتیح سدد آن و حمل آن با قطنه آلوده جهت رفع استطلاق بطن حادث از بر دو ضعف معده و کویند مضر امعا است مصلح آن صمغ عربی و نزد بعضی مضعف روح کبدی است مصلح آن ادویه بارده مانند طباشیر و کشنیز و امثال اینها و اکثار اکل و شم آن برانکیزاننده ماشری و حمزه است و مصلح آن بوئیدن کافور و خیار مقدار شربت آن یک دانک و گفته اند که اگر یک مثقال آن را با دو چندان سر بنفشه و نیم مثقال صمغ عربی بسه دفع در یک روز خورده شود تفریح بحد اسکار آورد و باین قول مغرور نباید شد که چندان اصلی ندارد بدل آن بوزن آن مشک و زعفران و کویند بوزن آن مرو مشک و زعفران است و دستور حل و تصفیه و بخور و ساختن تسبیح و جوارش و حب و خمیره و شراب و شمع و عرق و سعوط و فتیله و قرص و قهوه و معجون عنبر در قرابادین کبیر مذکور شد"

ص: ۱۱۸۹

"عنقود"

بضم عین و سکون نون و ضم قاف و سکون واو و دال مهمله اسم جنس خوشه است و جمع آن عناقید آمده

"ماهیت ان

اسم خوشه نباتی مخصوص است پرشاخ بقدر سه شبر و برک آن مانند برک سداب و ریزه و بی شکوفه و خوشه آن مملو از رطوبت و تخم و رائحه آن شبیه بسداب

"طبیعت ان

سرد و خشک

"افعال و خواص ان

مقوی اعضا و مانع ریختن مواد باعضا است و ضماد آن رافع اورام حاره و التهاب آن و مسکن حدت خون و صفرا مقدار شربت آن تا سه درم

"عنکبوت"

بفتح عین و سکون نون و فتح کاف و ضم باء موحد و سکون واو و تاء مثناه فوقانیه جمع آن عناکب آمده بفارسی کارتنه و بترکی ارومچک و بهندی مگری نامند

"ماهیت ان

حیوانی است کوچک تنه و پاهای آن بسیار باریک بلند و انواع می باشد و هریک بنامی خالص مانند شبث و سبع الذباب و رتیلا و غیرها و از مطلق آن مراد نوعی است که در گوشهای خانه و جاهای خالی از لعاب دهن خود تارها تنیده خانها ساخته می ماند

"طبیعت همه انواع ان

سرد و خشک و بعضی مانند شبث و سبع الذباب و مانند آن را کرم دانسته اند

"افعال و خواص آن

الاذن قطور عنکبوت غلیظ نسج سفید با روغن زیت در گوش جهت تسکین درد آن نرف الدم و الاورام و القروح و البثور بستن تار عنکبوت بر جراحات که خون از انها

جاری باشد باعث حبس خون بسبب چسپیدن بر آنها و التیام آنها است الحمیات گفته اند که چون نسج عنكبوت را با بعضی مراهم مناسبه داخل کنند و یا با زفت بر پارچه کتانی مالیده بر جبهه و یا صدغین بچسپانند جهت رفع حمی غب مؤثر و نیز گفته اند چون نسج عنكبوت غلیظ سفید را در پوستی بسته بر سر و یا بر بازو و یا بر کردن صاحب تپ غب بندند زائل گردد و پرده صفیقی که در زیر شکم عنكبوت در حین بچه دادن می باشد و چون بچه بزرگ شدند جدا کشته بچه برمی آیند آن را چون بر بازوی صاحب تپ ربع بندند زائل گردد و چون بر نرف الدم اعضا بندند حبس آن نماید و

ص: ۱۱۹۰

۶۲۵ بر جراحات تازه حکم بخیه و خشک بند دارد و چون عنكبوت بر عضو مالیده شود آبله کند و خارش نماید و مجروح گردد المضار از نوع قوی آن اعراض ردیه و برد اطراف و قشعیره و انتشار قضیب و امتداد آن و انتفاخ بطن از ریاح بهم رسد علاج آن آشامیدن سداب خشک و سعد و شونیز با شراب صرف قوی و تعریق در حمام و مالیدن انبه خام خشک کرده است که بهندی امچور نامند که آن را باب نرم سوده بمالند و نوع عنكبوت سیاهی که معروف بعذب است و پاهای آن کوتاه و بر زمین می کشد و چون خلالی نزد او برند بدست خود می گیرد از کزیدن آن حمی مطبوقه عارض می گردد و سائر عوارض دیگر و سم آن کرم است بخلاف سائر عنكبوتهای دیگر علاج آن فصد است بدفعات و حل طبیعت بمطبوخ فواکه و الزام ماء الشعیر و مزورات و باید که گوشت فاسد موضع لسع آن را بآلت حدیدی ببرند و تدبیر قروح ردیه را بعمل آورند و اما عنكبوت معروف بفهد که بر مکس می جهد و آن را می گیرد چنانچه فهد بر صیدی می جهد و می گیرد آن را و آن عنكبوت دست و پا کوتاه کوچک سفید منقط بسیاهی است و آن سلیم تر از سائر انواع است از کزیدن آن

خارش بسیار عارض می گردد علاج آن عرق فرمودن و عرق را پاک کردن ساعت بساعت و مالیدن حوض محلول در سرکه که در آن بیخ کرفس جوشانیده باشند و اما عنکبوت معروف بشبث و آن عنکبوتی است که پایهای بسیار بلند دارد و از لسع آن وجع معده و قئ و عسر البول و براز عارض می گردد و مهلك است علاج آن علاج رتیلا است"

ص: ۱۱۹۱

"عنم"

بفتح عین و نون و میم بلغت دیلم و تنکابن دارواش و بهندی سکرداری نامند و کویند جلنار است که بفارسی کلنار کویند

"ماهیت ان

حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته از شاخهای درختان می روید و غیر نیتومه است برک آن سبز با طراوت و انبوه و کوچکتز از برک بادام و کل آن سرخ خوش منظر و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که چند صنف می باشد صنفی برک آن شبیه بهلیون و این صنف و برک آن جهت جراحات مفید و صنفی برک آن مثل برک نیم و صنفی برک آن مانند برک انبه و صنف چهارم برک آن شبیه ببرک خیار و هر چهار صنف در خواص قریب بهم اند

"طبیعت ان

سرد و خشک

"افعال و خواص ان

الفم خائیدن برک آن مقوی دندان و لثه اعضاء الغذاء و النفص آشامیدن آن مقوی معده و حابس اسهال و سیلانات و نرف الدم و حیض و بدستور ضماد و حمول آن الجروح ضماد و ذرور آن جهت جراحات تازه نافع است"

"فصل العین مع الواو"

"عود"

بضم عین و سکون واو و دال مهمله اسم جنس چوب و شاخ اشجار است که بهندی لکری و دالی نامند از مطلق آن مواد نزد اطبا عود هندی است که بهندی اکر نامند

"ماهیت ان"

چوب درختی است که از کوهستان جینتا قریب بسلهت که از توابع صوبه بنکاله و در سمت شمال و شرق آن واقع است و در جزائر مملکت دکهن که هر دو از بلاد عرض شمالی خط استوائند و در جزیره چتیان از جزائر شهر ناو که قریب بسرحد چین از بلاد عرض جنوبی خط استوا بعرض سی و چند درجه است بهم می رسد و درخت آن بسیار عظیم و ساق و شاخهای آن اکثر کج واج غیر مستوی و اندک رخو که از ان عصا و چوبدستی و یا ظرفی و یا پیاله خوب نمی توان ترتیب داد بسبب کج واجی و رخاوت و نیز جابه جای آن مجوف می باشد بجهت آنکه درخت آن تا سال خورده و کهنه نباشد و بعد بریدن تا مدتی نماند که اجزای خام آن بمرور ایام پیوسد و بریزد خوش بو نمی باشد و برای سرعت پیوسیدن در زمینهای نمناک دفن می کنند پس برآورده آنچه از ان با دهنیت و سنکین سیاه غرقی است که در آب فرو می رود در آب انداخته امتحان نموده جدا می کنند و آن را غرقی می نامند و آنچه در ان اندک خامی باقی است

بالات

۶۲۶ آهنی برآورده غرقى مستعملی می کویند و آنچه نیم غرقى است آن را نیم غرقى و سملۀ اعلی و آنچه مطلق بته آب نمى رود سمله خوانند و این کثیرالوجودتر از انواع دیگر و غرقى آن سیاه می باشد و غیر آن اغبر بعضی تیره و بعضی کمرنگ بمراتب خوبی و بدی و گفته اند انواع می باشد هندی و سمندوری و قمارى و مندلی و هندی آن سیاه و سمندوری آن را دهنیت غالب بر هندی و قمارى آن کمرنگ و مندلی آن بسیار خوش بو است و نیز بری و جبلی می باشد جبلی آن با خطوط سیاه و بری با خطوط سفید و بعضی بالعکس گفته اند و بخور ثیاب بهندی آن باعث منع تولد شپش است در آنها و گفته اند سمندوری منسوب باسم بلدیست که از انجا می آورند و همچنین قمارى و مختار در طب در ادویه بیشتر هندی بنکالی سلتهى غرقى آنست که تلخ خوشبوی با دهنیت و اندک قبض باشد زیرا که عود اماکن دیگر بخوبی و خشبوئی و چربى نوع اعلای سلتهى یعنی غرقى آن نیست و آنکه در اکثر نسخ و تراکیب قید عود هندی خام می نمایند شاید جهت آن باشد که دستور است که چوب آن را خیسانیده و نیم کوفته از آن عرق می گیرند و از آن عرق بعد سرد شدن عطر می گیرند و بعضی نامقیدان آن ائفال را خشک نموده بجای آن می فروشند تا آن را استعمال نمایند که ضعیف است و بعضی قدری مغز بادام داخل آن ائفال کرده در شیشه کرده از آن بطریق تنکیس روغن می گیرند و آن را بهندی چووه اکر می نامند و این چندان خوش بو نیست مانند چووه خالص که از براده عود عرق ناکرفته بدون خلط مغز بادام اخذ می نمایند و بعضی آن را با براده صندل و یا براده چوب تکر باز عرق می کشند و بعد سرد شدن عطر آن را می گیرند و این عطر نیز مانند عطر خالص چندان خوش بو نیست و آنچه صاحب اختیارات بدیعی نوشته که از بندر چیتته خیزد که از انجا بجاوه ده روزه راه بود و آن بغایت عزیزالوجود است و بهم سنک زر فروشند و کوئی هیچ بو

ندارد و چون بدست بگیرند کرم شود و عرق کند بغایت خشبو بود و بوی آن یکسان بود راست است و قریب بانچه نوشته محرر نیز شنیده و شاید بندر چتیان مذکور باشد که چیتة نوشته و بدانکه چوبی دیگر در هیأت و صلابت و دهنیت بسیار شبیه بعود غرقی مکر در بو در هند و بنکاله بهم می رسد و لیکن همه کس در نمی یابند اکثر این را بدل آن می فروشند و این را تکر می نامند

ص: ۱۱۹۳

"طبیعت ان

در اخر دوم کرم و در سوم خشک و در دوم نیز کرم و خشک گفته اند

"افعال و خواص

و منافع آن

ملطف و مفتوح سدد و مفرح و مقوی اعصاب و حواس و قوای دماغی و قلب و کبد و معده و احشا و کرده و پراکنده کننده ریاح و محلل آنها و هاضم و زائل کننده بدبوئی دهان و رطوبات عفنه و بلت معده و رحم و ضعف معده و امعا و کرده و مثانه و رحم و حافظ صحت حوامل و جنین و دافع اوجاع نقرس اعضاء الراس آشامیدن آن بسیار مقوی حواس و اعضای دماغی و اعصاب و بدستور بخور آن مقوی و محلل فضول رطبه دماغیه است الفم مضغ آن مقوی دندان و لثه و نیکو کننده نکهت و سنون محرق آن جالی دندان و مستحکم کننده آن اعضا الصدر و القلب و الغذاء آشامیدن آن جهت سرفه و ربو و ضیق النفس و تفریح و تقویت قلب و رفع غشی و خفقان بارد و ضعف معده و کبد و غثیان و اسهال و ذوسنطاریای سوداوی و استسقا و سپرز خصوصا که یک درم و تا یک درم و نیم آن را بخورند و همچنین بخور آن مقوی قلب است و

نکاهداشتن آن در دهان نیز جهت امراض مذکوره مفید و چون قدری عود را در آتش اندازند و ظرفی که از روی توتیا باشد که بهندی جست نامند بران معکوس بدارند که دود آن در ان مجتمع گردد و قدری شیر مرصعۀ طفلی که قی نماید و بهیچ نوع تسکین نیابد در ان بدوشند و حرکت دهند که بآن ممزوج گردد و بآن طفل بخوراند در دوسه دفعه قی بند گردد و طفل صحت یابد اعضاء النفص مقوی آلات بول و باه و ممسک بول و منی و ودی و مذی حادث از برودت و رطوبت و ضعف مثانه و اوعیۀ

ص: ۱۱۹۴

۶۲۷ منی و رطوبات سائله از رحم بازدارد و آن را خشک و کرم سازد السم مطبوخ آن با شراب ریحانی بادزهر سموم بارده و بخور نمودن ثیاب بهندی آن مانع تولد قمل است در آنها مضر محرورین شربا و بخورا مصلح آن کافور و سکنجین و کویند مضر سفلی مصلح آن کلاب مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن دارچینی و قرنفل و زعفران و زراوند مدحرج دو دانک وزن آن و در اوجاع نقرس قنطوریون دقیق است و دستور احراق و بخور و جوارشات و عود مطراکه تطریه نامند و چوره و خمیره و اشربه و شمامه و عطر و فتیله و قرص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

"عود البلسان"

بفتح باء موحدۀ و لام و سین مهمله و الف و نون

"ماهیت ان

شاخهای درخت بلسان است بهترین آن کندم رنک خشبوی آنست

"طبیعت ان

کرم و خشک در سوم

"افعال و خواص ان

مفتح سدد و مقوی قوی و با تریاقیت امراض الراس جهت دوار و صرع و تنقیه رطوبات
دماغی و تاریکی چشم امراض الصدر و الغذاء و النفص و السموم جهت ربو و ضیق
النفس و سردی معده و جگر و بادزهر سموم و کزیدکی افعی را مفید الرحم بخور آن
جهت تجفیف رطوبات رحم و عقم را زائل سازد مقدار شربت آن تا نیم مثقال مضر
امعا مصلح آن کثیرا بدل آن حب آن و در بلسان نیز ذکر یافت

"عود الحیه"

بفتح حاء مهمله و یاء مثناه تحتانیة مشدده و ها

"ماهیت آن

ص: ۱۱۹۵

غیر از قزوینی دیکری ذکر نکرده و آن نباتی است که در بلاد بربر و سودان بهم می
رسد شبیه بسوسن و بیخ آن نیز مانند بیخ آن و با صلابت و خشونت و تلخی و تندی
رائحه مانند عاقر قرحا

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن"

مفرح و مقوی حواس و محلل ریاح غلیظه السموم آشامیدن نیم درم آن جهت دفع سمیت هر سم کرم و سرد نافع خواه قبل از ان و خواه بعد از ان و نکاهداشتن آن در دست نیز مانع کزیدن مار و هوام است با دارنده آن و بعضی را کمان آنست که چون در دست نکاهدارند و چشم افعی بر ان افتد بیحس و حرکت گردد و چون خائیده در دهان مار اندازند بمیرد الاوجاع تدهین مطبوخ آن در روغن زیتون جهت رفع عرق النسا و اوجاع بارده در ساعت مفید مقدار شربت آن تا نیم مثقال

"عود العطاس"

بضم عین و فتح طا و الف و سین مهمله

"ماهیت ان

نزد بعضی کندش است و نزد بعضی بیخی است بقدر انکشتی و سر آن سطر و طرف دیگر آن باریک منحنی و ظاهر آن تیره رنک و باطن آن سفید و شاخهای نبات آن باریک و انبوه شبیه بکیاه برنجاسف و برک آن شبیه ببرک زیتون و قبه آن کوچک و شبیه بیابونه و تندبوی و معطس

"طبیعت

تازه آن در آخر دوم کرم و خشک و خشک آن در آخر سوم خشک

"افعال و خواص آن

معطس قوی و جالی و محلل الاثار ضماد آن رافع نمش و کلف و برص و خون مرده تحت جلد است و بیطاران در جراحات دواب مستعمل دارند

ص: ۱۱۹۶

"عود القرح"

بضم قاف و سکون را و حا هر دو مهمله

"در ماهیت آن

اختلاف است بعضی عاقر قرحا دانسته و بعضی گفته بیخی است با حدت و نبات آن شبیه برازیانه و بقدر قامتی و شاخهای آن مانند ریاس و عریض و در شام کثیر الوجود

"طبیعت ان

کرم و خشک در سوم

"افعال و خواص ان

در جمیع افعال مانند وج است و بعضی مانند عاقر قرحا دانسته اند

"عود الیسر"

بضم یاء مثناه تحتانیه و سکون سین و راء مهمله

"ماهیت ان

جمعی برانند که چوب اناغورس است بجهت خاصیت آن در یسر و اسانی ولادت و بعضی بجهت قضای حوائج و یسر آن چون چوب محلب و چوب خطمی و قومی صنفی از اراک دانسته اند

"عود الصلیب"

بفتح صاد مهمله و کسر لام و سکون یاء مثناه تحتانیه و باء موحدہ نزد جمعی فاوانیا است و بعضی غیر آن دانسته اند و در فاوانیا ذکر آن و تفرقه میان هر دو خواهد آمد ان شاء اللہ تعالی

"عوسج"

بفتح عین و سکون واو و فتح سین مهمله و جیم

"ماهیت ان"

درختی است قریب بدرخت انار و پر خار و برک آن تند مائل بدرازی و با رطوبت چسپنده و ثمر آن بقدر نخودی و مائل بطول و سرخ و در درخت بسیار می ماند و نمی ریزد و منبت آن شوره زارها و قسمی از عوسج را برک سیاه مائل بسرخی و عریضتر از اول و خار آن بیشتر و شاخهای آن دراز تا چهار ذرع و ثمر آن عریض باریک و کویا در غلافی است و قسمی دیگر سفید و شیخ الرئیس نوشته که آن را ثمر مانند توت است که مردم آن را می خورند و در بلاد بارده بسیار و مستعمل برکهای نازک سبز آنست

ص: ۱۱۹۷

"طبیعت مجموع ان"

در اول سرد و در آخر دوم خشک

"افعال و خواص آن"

العین قطور آب برک کویده آن در چشم تا هفت روز پی هم جهت رفع بیاض آن خواه تازه باشد خواه کهنه مجرب و چون ثمر آن را بکوبند و آب آن را گرفته صاف کرده خشک نمایند و عند الحاجة مقدار یک دانگ آن را با سفیده تخم مرغ و یا شیر زنان سوده در چشم بچکانند جهت جمیع اوجاع و رفع بیاض آن نافع و ضماد آن بر پیشانی مانع نزول فضلات است بچشم بسبب قوت قبضی که دارد و پرورده نمودن توتیا به آب آن جهت رمد بسیار مفید و چون برک آن را در آب بجوشانند تا قوت آن در آب آید پس مالیده صاف نمایند و باز بجوشانند تا غلیظ گردد جهت رفع بیاض چشم مؤثر الفم خائیدن برک آن جهت قلاع دهان النمه و الحمره ضماد برک تازه آن جهت نمله و حمره که حرارت آن در کمال شدت نباشد الحکه و الجرب و الجذام و الامراض السوداویه آشامیدن عصاره برک تازه آن جهت جرب صفراوی و تسکین التهاب صفرا نافع و شریف گفته که اطباء یونان و فارس و هند باین معالجه جذام را در ابتدا می نمایند بدین قسم که بیخ آن را ریزه کرده هر روز بقدر یک اوقیه با یکرطل آب می جوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده می نوشند چهار پنج مجلس عمل می کند و دفع سودای سوخته می نماید و جهت جذام مجرب دانسته اند و شرط است که در روز قبل از آن اسفیدباج گوشت کوسفند فربه تناول نمایند و روز سوم طبیخ مذکور را بنوشند و تا چند روز بدان مداومت نمایند و باید که روز دیگر شرب آنکه روز راحت است بحمام روند و بغدادی و غیره نوشته اند که در شراب ریحانی بدستور طبخ دهند و بیاشامند و در اثنای آن بحمام روند و انطاکی طبیخ مذکور را جهت قروح رطبه و جرب و حکه و رفع آثار بهتر از چوب چینی دانسته و چون بیخ آن را ریزه کرده با برک مورد بسوزانند جهت قروح و امراض مقعده و منع زیادتی قروح خبیثه و ریاندن موی سریع الاثر و ثمر آن در جمیع افعال مانند برک آن و قاطع نرف الدم و اسهال مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن در ورمهای کرم بوزن آن اشنه و بوزن آن نوفل مضر سپرز و مورث قولنج مصلح آن کثیرا و بالخاصیت تعلیق شاخ آن بر سقف خانه و

دروازه مبطل سحر و با خود داشتن آن مورث جاه دانسته اند و بخور برک و یا عصاره آن نیز کریزاننده هوام است"

ص: ۱۱۹۸

"فصل العین مع الیاء المشاه تحتانیه"

"عینون"

بکسر عین و سکون یاء مشاه تحتانیه و ضم نون و سکون واو و نون

"ماهیت ان

غافقی گفته این اسم را نزد ما بر دو نوع از گیاه اطلاق می نمایند یکی را کحلا و کحدان و سلیس نامند و آن نباتی است بسیار تلخ و از ساق آن شاخهای بسیار باریک راست طولانی صلب روئیده و برک آن کوچک مانند برک مورد و با متانت و رنگ شاخهای آن ما بین سیاهی و سرخی و در هر شاخی کلی سرمی رنگ مستدیر مانند درهمی و مائل بسیاهی و منابت آن کوهستانها و اطبای اندلس آن را

۶۲۹ سنابلدی نامند و نوع دوم برک آن خوش بو مانند مرزنجوش و از ان بلندتر و شاخهای آن طولانی بقدر ذرعی و باریک سفید ایستاده از یک ساق روئیده نزدیک بیخ آن و بر اطراف شاخهای آن کلی زرد رنگ و منبت آن نیز کوهستان ها و با قوت قابضه و این بهتر از نوع اول است و اسلم از ان در فعل

"طبیعت ان

کرم و خشک در اول و سوم

"افعال و خواص ان

اهل اندلس آن را بجای سنامکی مستعمل دارند جهت آنکه مسهل اخلاط ثلثه است خصوصاً دو خلط بارد یعنی بلغم و سودا چون یک قبضه آن را با انجیر بجوشانند و صاف کرده بیاشامند و جهت اوجاع ظهر و مفاصل و عرق النسا و ورك و مغثی است مصلح آن عناب و انیسون مقدار شربت آن دو درهم تا سه درهم"

"عیوان"

بکسر عین و سکون یا و فتح واو و الف و نون شیخ الرئيس رحمه الله تعالى علیه نوشته الخواص محلل است اعضاء الراس جهت امراض بارده دماغ و منع زكام بارد العین قطور آب آن جهت حدت بصر مفید است"

ص: ۱۱۹۹

"عین الدیك"

بفتح عین و سکون یا و نون و الف و لام و کسر دال مهمله و سکون یا و کاف بفارسی چشم خروس نامند و کویند بهندی کهنکچی نامند

"ماهیت ان

تخم درختی است صلب سرخ صیقلی براق مدور پهن و کویند در خوشه مانند بطم می باشد و درخت آن آنچه بتحقیق پیوسته درخت بقم و آن ثمر آنست و در جبال هند و دکهن بهم می رسد و کسانی که گفته اند که کهنکچی شاید شبه باشد زیرا که هیأت کهنکچی دیده نه چنان است بلکه کهنکچی دانهای آن کرد کردی بقدر دانه نخود کوچکی و استه آلوبالو و دو نوع می باشد سرخ و سفید و در حرف الکاف بیان آن ان

شاء الله تعالى خواهد آمد و بالجمله طبیعت آن در سوم کرم و در دوم خشک و با رطوبات فضلیه

"افعال و خواص ان

مفرح و مقوی اعضا و حافظ قوتها و مانع پیری و جهت ازدیاد منی و تقویت باه بسیار مؤثر دانسته اند بحد افراط و جزو اعظم معجون ملوکی و حافظ الصحه است مقدار شربت آن از نیم درم تا یک مثقال مضر محرورین و مصدع مصلح آن کشنیز و باید که با شیر تازه دوشیده و یا ترنجبین خیسانیده و یا مسکه استعمال نموده شود

"عیون"

جمع عین است و آن عضوی از اعضای معروفه حیوانی است

"طبیعت ان

کرم و تر و رطوبت آن زیاده از اعضای دیگر و حرارت آن مائل باعتدال است

"افعال و خواص آن

بهترین همه چشم کوسفند است و چشم طیور تمامی ردی مائل بیوست و زیاده کننده منی است زیادتی نیکو و سریعه الاستمراء در محرورین و ردی و مضر مبرودین مصلح آن نمک و صعتر و خوردن مسلوق آنست

ص: ۱۲۰۰

"عین البقر"

اسم نوعی از انکور بزرک دانه است که شیرینی آن کم باشد و پوست آن غلیظ و سیاه باشد و نزد اهل مغرب اسم نوعی از آلوی بزرک دانه است و ذکر یافت و بطئی الهضم و ثقیل بر معده است و افحوان را نیز نامند

"باب نوزدهم در بیان ادویۀ که حرف اول آنها غین معجمه است"

"غار"

بفتح غین و الف و راء مهمله بیونانی و انیمور و سقلیموس و نزد اهل شام زند و بفارسی باهستان و بفرنکی لاورس نامند

"ماهیت آن"

درختی است عظیم تا هزار سال می ماند و اهل یونان آن را بسیار احترام می نمایند و شاخه آن را در دست می دارند و از خود دور نمی کنند و حکمای ایشان از چوب آن تاج می سازند برک آن نرم تر از برک بید و بلند تر از آن و تلخ و خوش بو و با انجیر آن را نگاه می دارند آن را خوش بو می گرداند و مانع کرم زدن آنست و جبلی و سهلی می باشد برک جبلی آن باریک تر از برک سهلی و مخصوص ببلاد شام است و از انجا بمصر می برند و ثمر آن را بیونانی ذاقنی و بفارسی

۶۳۰دهمشت نامند و آن بقدر فندقی کوچک و پوست آن نازک سیاه رنگ و مغز آن دو پارچه و زرد رنگ و چرب و خوش بو و چون کهنه گردد مائل بسرخ و تیرکی می گردد و سیاه آن فاسد

"طبیعت آن"

کرم و خشک در دوم مغز ثمر آن کرم تراز برک و پوست آن و ثمر آن خشک تراز
سائر اجزای آن و روغن آن کرم تراز سائر اجزا و کرم تراز روغن کردکان

ص: ۱۲۰۱

"افعال و

خواص ان

محلل و مفرح و مقوی و مدر و تریاق سموم خصوص حب آن اعضاء الراس آشامیدن
حب آن با شراب جهت صداع بلغمی و ریاح محتبسه و صرع و وسواس و تقویت ذهن
و فم و سعوط آن جهت شقیقه و لقوه و تدهین بدن آن جهت درد اعصاب و رفع اعیان
و اختلاط ذهن و تفتیح دهنهای عروق الاذن قطور سائیده حب آن در روغن کل و
سرکه و یا خمر کهنه جهت اوجاع بارده کوش و رفع دوی و طنین و ثقل سامعه و
باعث تقویت آن و بدستور قطور دهن آن الفم مضمضه بطیخ برک آن جهت درد
دندان الصدر لعوق برک و حب آن با عسل و یا با طلا جهت امراض بارده و با
سکنجبین جهت امراض حاره و ضعف نفس و نفس الانتصاب و سیلان فضول از رئه و
قروح رئه و سرفه کهنه و ضیق النفس اعضاء الغذاء آشامیدن حب آن جهت تحلیل
ریاح غلیظه و مغص و قولنج و امراض جگر و سپرز و با عسل جهت قرحه امعا و
آشامیدن دهن آن با شراب انکوری جهت وجع کبد و بدستور قشر آن و آشامیدن طبیخ
برک آن مقی و آشامیدن دو مثقال حب آن خشک سوده مسکن مغص در ساعت
اعضاء النفص دهن آن مغثی و مقی و مدر بول و حیض و طبیخ برک آن جهت امراض
مثانه و رحم شربا و با عسل جهت امراض بارده و با سکنجبین جهت حاره و نطول و
جلوس در آن جهت امراض کرده و مثانه و رحم و آشامیدن یکدرهم از قشر آن مفتت
حصاه و کشنده جنین است بسبب تلخی بسیار که دارد و بدستور حب آن نیز مفتت

حصاه و حمول آن مسقط جنین الحمی تمریخ بدن آن جهت رفع قشعیره حمیات السموم آشامیدن حب آن با شراب جهت کزیدکی مار و عقرب و سائر هوام و بدستور ضماد بدان جهت لسع زنبور و نحل و غیر اینها الاورام ضماد آن بانان و یا با سویق جو جهت تسکین ضربان و اورام حاره المفاصل آشامیدن آن و دهن آن و تمریخ بدان جهت اوجاع مفاصل و اعصاب و درد کمر و غیرها الزینه طلای آن با شراب جهت بهق و کلف و رفع آثار جلد موثر المضار حب و دهن آن مرخی معده و مغشی و محرک قی و مضر صدر مصلح آن کثیرا مقدار شربت از حب و برک آن نیم مثقال و تا دو مثقال آن مسهل بدل آن حب المحلب و ساذج و اگر یافت نشود بادام تلخ و سیسنبز نیز گفته اند الخواص طرد الهوام پاشیدن آب طبیخ برک آن در خانه کزیزاننده مکس و هوام است و بدستور افتراش برک آن صاحب فلاحه کوید چون برک آن را با دست بچینند به قسمی که بر زمین نیفتد و بر پس کوش خود گذارند هر مقدار شراب که بنوشند مست نکردند و چون در موضعی که طفل خوابد و بترسد در خواب بگذارند دیگر نترسد و با خود داشتن آن مورث جاه و قضای حاجت و تکیه کردن بعصای آن باعث حدت بصر و تقویت همت و اغتسال بدان در حمام باعث رفع تعسر و سحر و چون روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب بخور نماید کسی که از ازدواج و مردی مانده باشد زائل گردد و قادر گردد و دستور اخذ روغن آن آنست که دانه آن را نیمکوفته در آب طبخ نمایند و بگذارند تا سرد شود آنچه بر روی آب ایستد بردارند و یا عصاره برک و ثمر آن را در آب طبخ دهند تا قوت آن در آب آید پس با روغن زیتون در قدر مضاعف و اگر میسر نباشد بآتش ملایم طبخ دهند تا آب برود و روغن بماند و اما نسوزد پس صاف نموده بکار برند"

ص: ۱۲۰۲

"غاریقون"

بفتح غین و الف و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون

"ماهیت ان

چیزیست

۶۳۱ شبیه به بیخ پوسیده که در جوف بعض اشجار سال خورده کهنه پوسیده و مانند درخت انجیر و جمیز و امثال اینها و یا ریشه آنها است که پوسیده کشته بسبب تعفین مانند فاد که از درخت بلوط بهم می رسد و بعضی ریشههای پوسیده و بعضی فطر دانسته اند و آن نر و ماده می باشد و بالوان مختلف و طعم آن با حلاوت ظاهر و حرافت و مرارت و قبض نر آن اندک صلب تر از ماده و مستدیر و با طبقات که گویا شیء واحد است بخلاف ماده آن و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند و بهتر و مستعمل ماده سفید سبک وزن املس با طبقات مستوی غیر مستدیر است که قطعهای آن بزرگ و رخو باشد و با اندک سودن از هم بپاشد و آنچه بخلاف این اوصاف باشد زبون و زرد و سرخ آن قریب بسمیت و سیاه آن سمی و همه آن غیر مستعمل و همچنین نر آن و شرط استعمال آن آنست که بر پرویزن موی بمالند تا لطیف آن بگذرد و اجزای سمیه آن بماند و نکوبند زیرا که اجزای سمیه آنکه بشکل ناخن چیده هست بکوبیدن کوفته داخل می گردد

"طبیعت ان

خواه نر و خواه ماده بقول شیخ الرئیس در اول کرم و در دوم خشک با جوهر هوایی و مائی و ارضی لطیف و بقول دیگران کرم و خشک در دوم و بعضی کرمی آن را زیاده

از خشکی آن تا سوم و بعضی مرکب القوی و بعضی تر دانسته اند و با قوت قابضه و صاحب ارشاد کرم در اول و خشک در دوم گفته

ص: ۱۲۰۳

"افعال و خواص آن"

مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط باهم و ملطف اخلاط غلیظه و مقطع مواد لهجه غلیظه و محلل نفخ و ریاح غلیظه و اورام صلبه و قولنج هر نوع که باشد غیر ایلاوس و مفتاح سدد خصوص سده کبد و کرده و معین ادویه مسهله و رساننده آنها باقصای بدن و جاذب مواد از اقصای و اعماق بدن و مدر بول و حیض و رافع وهن عضل و سموم منهوشه و مشروبه و ادویه سمیه و بغایت مقوی عصب و دل و دماغ و مفرح بالعرض و مصلح فساد اخلاط فاسده و حمیات بلغمیه و بی غایله و محمود العاقبت است اعضاء الراس جهت صداع بارد و بلغمی مزمن و کهنه و شقیقه و رفع بخارات خصوصاً باهليلة کابلی و مصطکی و با فاوانیا جهت صرع و با ریوند جهت نزلات و غرغره آن با میفختج جهت تحلیل ورم حلق و عضلات آن و تقویت لثه و دندان و احتقان آن جهت ابتدای نزلات وبائیة اعضاء الصدر نیم درم آن با آب جهت نفث الدم و نرف الدم صدر و یک درم آن با انیسون جهت ربو و نفس الانتصاب و با رب السوس بوزن آن جهت درد سینه و سرفه مزمن بارد بلغمی و ضیق النفس و عسر آن و با طلا جهت قرحة رئه اعضاء الغذاء و النفس آشامیدن یک درم تا یک مثقال آن ابریوند جهت امراض جگر و معده و ترش شدن طعم در معده و با سکنجبین جهت یرقان سدی و سپرز و مثل آن اسارون با عسل سرشته جهت تفتیت سنک کرده و مثانه و درد احشا و کمر و کرده و بافستین معجون با عسل بشرط مداومت جهت استسقای لحمی و زقی و با انیسون جهت اوجاع باطنیه و با رازیانه نیز جهت درد احشا و سنک کرده و مثانه و با عسل جهت

قولنج و انواع ریاح و حقنه آن نیز جهت قولنج و ورم و قروح امعا و مضغ آن بتنهائی و بلعیدن آب آن نیکو دوائی است برای وجع معده و جشای حامض و ایستادن طعام بر سر معده و یک درم آن با ماء القراطن اگر تپ باشد جهت اسهال بلغم و سودا و صفرا باهم مخلوط و اذابه خلط غلیظ و جذب از اقصای بدن و ادرار بول و حیض و رفع مغص و اختناق رحم و تحلیل ریاح آن و اگر تپ نباشد با نومالی و با صبر نیز جهت اختناق رحم و قرحه آن و با قلیلی جند جهت اقسام قولنج بلغمی و ریخی الاپلاوس و با ریوند جهت تفتیت سنک کرده الاورام و الالات المفاصل و الحمیات آشامیدن آن با ادویه مناسبه جهت جمیع انواع اورام و بدستور طلای آن و نیم درم آن تا نیم مثقال و یک درم با سکنجبین جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و با صبر جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و امراض اعصاب و حمیات نائبه بعد نضج ماده و حمیات کهنه و

ص: ۱۲۰۴

۶۳۲ نفص حمیات و دو درهم آن با شراب قبل از نوبت مانع نغص آن و حقنه آن نیز جهت حمیات وبائیه و با ماء القراطن نیز جهت حمی السموم آشامیدن آن یک درم تا دو درم با شراب جهت لسع مار و سائر هوام و بدستور ضماد آن بر موضع لسع آنها و داشتن آن با خود جهت منع کزیدن عقرب الزینه آشامیدن چهار قیراط آن جهت نیکوئی رنگ رخسار و اقسام زبون آن همه مهلک و مورث کرب و خناق و امراض رده مصلح آن در همه حال جند بادستر و قی فرمودن باب کرم و شیر تازه دوشیده و بیخ و سائر تدابیر کندش خورده را بعمل آورند مقدار شربت آن در غیر مطبوخ و مفرد یک درم و در مطبوخ تا یک مثقال بدل آن نصف وزن آن شحم حنظل و بوزن آن تربد و ربع آن زنجبیل باهم و ربع آن فربیون و دو وزن آن بسفایج و بدستور دو وزن آن افیتمون و عشر آن خربق سفید است و حبوب و قرص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

"غاز"

بفتح غین و الف و زای معجمه اسم فارسی نوعی از مرغابی است بزرگتر از اردک و
 عبری قازواوز نیز نامند و ذکر یافت در حرف الالف

"طبیعت ان

کرم تر و غلیظ و تر از اوردک

"افعال و خواص ان

نیز مانند آن و روغن آن محلل و مفتح و جهت ریاح و مغص و استسقا و درد مفاصل
 شربا و ضمادا نافع است و در قرابادین کبیر دهن آن در اوز نیز مذکور شد"

ص: ۱۲۰۵

"غالیس"

بفتح دو غین معجمه و دو الف بعد از هریک و ضم لام و سین مهمله و غالسینس بفتح
 غین و الف و لام و کسر سین مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم نون و سین نیز آمده
 و بیونانی بمعنی متن الرائحه است و غالونیس نیز آمده و نزد اهل مصر مشهور بقس
 الکلاب و در طبرستان پلیهیم نامند

"ماهیت ان

نباتی است املس و برک آن نرم و بدبو چون بدست بمالند تلخ و بیلذع و کل آن بنفش
 باریک و حکیم میر محمد مؤمن نوشته نبات آن بقدر نبات انجره و برک آن املس و
 بدبو و کل آن چتری و سفید مانند کل شبت و ثمر آن بقدر عنب الثعلب و بعد از

رسیدن سیاه و پر آب می گردد و در دار المرز سرکه را بآن رنگین می سازند و بیخ آن سفید و با تجویف منبت آن خرابها و شوره زارها و اطراف بساتین و در کرما بهم می رسد

"طبیعت ان

در اول کرم و در دوم خشک و کرم و خشک در دوم نیز گفته اند و بعضی در سوم

"افعال و خواص آن

الاذن ضماد برک و شاخ آن با سرکه جهت ورم گوش اعضاء الصدر خوردن ساق تر و تازه خام آن مانند سبزیهای دیگر جهت سرفه کهنه و بهر و ضیق النفس هر نوع که باشد و ربو و درد سینه بیهیله به حدی که قائم مقام آن چیزی دیگر ندانسته اند اعضاء النفص مفتوح سدد و مغتت حصاه و مدر بول و حیض و محلل ریاح الجرب و الحکه و الاورام و القروح جهت جرب و حکه و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و سرطان و قروح خبیثه و ورم صلب انثیان خصوصا چون برک و شاخ آن را با سرکه روزی دو سه مرتبه ضماد نمایند و بدستور اغتسال بطبیخ آن روزی چند مرتبه و بالخاصیه جهت علل صفراوی مفید مقدار شربت آن تا پنج درهم و آشامیدن طبیخ بیخ آن بقدر ده درم مسهل قوی بلغم و سودای رقیق و سریع العمل است"

ص: ۱۲۰۶

"غاف"

بفتح غین و الف و فتح فا و ثاء مثناه فوقانیه بر وزن آفت و بکسر فاء و ثاء مثلثه نیز آمده
بلاطینی او بطوری و ببربری اگر سومنه نامند و نبات آن را حشیشه الغافث و شجره
البراغیث و شوکۀ منتنه نامند

"ماهیت ان

گیاهی است خاردار و برک آن دراز و عریض و طولانی و مزغب و از وسط برکهای
آن شاخی مجوف خشن روئیده و کل آن کبود مائل ببنفشی و طولانی و جمیع اجزای
آن بسیار تلخ و از صبر تلختر و با عفوصت و قبض کمی و حرارتی چندان ندارد و
مستعمل کل

۶۳۳ آنست و با عصاره آن و قوت آن تا سه سال باقی می ماند بهترین آن فارسی است
که از کوهستان شیراز آورند و رومی نیز

"طبیعت ان

کرم در اول و خشک در دوم و جمعی بالعکس نیز گفته اند و صاحب ارشاد کرم و
خشک در دوم دانسته و با قوت قابضه کمی

"افعال و خواص ان

ملطف و مقطع و جاذب و جالی و مفتح سده جگر و سپرز و تنقیه مجاری آن و جهت
تپهای مرکبه و اسهال اخلاط سوخته و ادرار بول و شیر و حیض و عرق اعضاء الغذاء و
النفض آشامیدن حشیش و یا عصاره آن جهت اوجاع کبد و تفتیح سدد آن و سده
طحال و تقویت کبد و تحلیل اورام آن و اورام طحال و صلابت آن و صلابت معده و
سوء القنیه و استسقا و ادرار بول و حیض و با شراب جهت قروح امعا و حمول آن مدر

قوی حیض بعد از یاس از ان القروح آشامیدن نیم مثقال از حشیش آن با آب شاهتره و سکنجبین و همچنین کل و عصاره آن و ضماد گیاه آن با پیه خنزیر کهنه و با پیه هر حیوانی که باشد سرشته جهت قروح عسره الاندمال و طلای عصاره آن جهت جرب و حکه و ذرور ان مجفف و التیام دهنده زخمها الحمی جهت حمیات مزمنه کهنه و مرکبه و سوداویه و صفراویه و محترقه بتخصیص عصاره آن با عصاره افسنتین الزینه جهت داء الثعلب و داء لویه کوبند مضر طحال است مصلح آن انیسون مقدار شربت آن در غیر مطبوخ تا سه درم و در مطبوخ تا هفت درم بدل آن در حمیات بوزن آن اسارون و نیم وزن آن افسنتین و طریق اخذ عصاره آن آنست که گیاه آن را و آب آن را گرفته در آفتاب بگذارند تا منعقد گردد پس اقراص ساخته خشک نمایند

ص: ۱۲۰۷

"طبیعت ان

سرد و خشک و الطف از جرم آن

"افعال و خواص ان

ملطف و مقطع و رافع جرب و حکه و تپهای کهنه و درد جگر با آب شاهتره و سکنجبین مقدار شربت آن نیم مثقال تا یک مثقال مضر انشین مصلح آن مصطکی بدل آن سه وزن آن غافث و کوبند سه وزن آن سماق است و تخم آن را چون با شراب بیاشامند جهت قروح امعا و نهش هوام مفید و حب و اقراص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

"غالیون"

بفتح غین و الف و کسر لام و ضم یا و سکون واو و نون لغت یونانی است بمعنی عاقد اللبن جهت آنکه شیر را مانند انفحه منجمد می کرداند

"ماهیت ان

نباتی است ایستاده برک آن طولانی و کل آن زرد و باریک و ریزه و انبوه و خوش بو باندک حدت و منبت آن کنار آبهای ایستاده

"طبیعت ان

کرم در اول و خشک در دوم

"افعال و خواص ان

حابس نرف الدم و ضماد کل آن جهت سوختگی آتش و قطع خون جراحات و با قیروطی و روغن کل جهت رفع اعیاء و بیخ آن در آخر اول کرم و در دوم تر افعال و خواص آن بغایت محرک باه است"

"غالمون"

بفتح غین معجمه و الف و کسر لام و ضم میم و سکون واو و نون شیخ الرئیس نوشته دوائی است خوش بو و سفرجلی رنگ با قوت مجففه با حدت کمی و منجمد کننده شیر مانند انفحه و کل آن جهت قطع انفجار خون و سوختگی آتش مفید مولف گوید شاید این خود غالیون و یا قریب بدان باشد"

ص: ۱۲۰۸

"غالبه"

بفتح غین و الف و کسر لام و فتح یاء مثناه تحتانیه و ها

"ماهیت ان

از ادویهٔ مرکبهٔ قدیمه است گفته اند از مخترعات جالینوس و اصل آن مرکب از عنبر و حصی لبان و روغن بان سه جزو و عرقهای خوش بو است پس جهت اعراض و اغراض دیگر عود هندی و سک و رامک و لادن و امثال اینها اضافه می نمایند و در قرابادین کبیر نسخ آن ذکر یافت

"طبیعت ان

کرم و خشک و بحسب تراکیب طبیعت آن مختلف می باشد در حدت و عدم آن

"افعال و خواص

ان

مقوی قلب و دماغ و سائر قوی و ارواح و اعضا و مفرح اعضاء الراس تمریخ بدان با روغن بان و یا خیری جهت تسکین صداع بارد و فالج و لقوه و بدستور با شراب و استشمام آن منعش صاحب صداع و مسکن صداع بارد و آشامیدن آن با شراب ۶۳۴ مسکر و قطور محلول آن در یکی از ان روغن در کوش جهت صرع و سکتیه و وجع کوش اعضاء الصدر بوئیدن آن مفرح و مقوی قلب اعضاء النفس حمل آن جهت اوجاع باردهٔ رحم و تحلیل ورم صلب بلغمی آن و ادرار طمث و اختناق رحم و اصلاح حال آن مفید و رحم را مهیای آبستنی کرداند و طلای آن بر احلیل ملذذ جماع است"

"فصل الغین المعجمه مع الباء الموحده"

"غبار الریح"

بضم غین و باء موحده و الف و راء مهمله و الف و لام و راء مهمله و حاء مهمله و یا
بفارسی کرد آسیا نامند

ص: ۱۲۰۹

"افعال و خواص ان

مجفف سعوط آن جهت قطع رعاف و ضماد آن بر پیشانی جهت منع ریختن مواد
بچشم و تقویت اعصاب نافع است"

"غیرا"

بضم غین و فتح باء موحده و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح راء مهمله و الف بفارسی
سنجد و بترکی ایکده نامند

"ماهیت ان

ثمر درختی است بزرک بقدر درخت عناب و پریشان و در بلاد بسیار سرد بهم می رسد
و برک آن خشن و اغبر و لهذا آن را غیرا نامند و دو نوع بود نر و ماده و نر آن ثمر
نمی دهد و ماده آن دو نوع می باشد یکی ثمر آن بقدر عناب و فندق کوچکی و
کناری و پوست آن نازک و بعد از رسیدن پوست آن سرخ می گردد و از مغز خوب
جدا نمی شود و مغز آن سفید رنک شیرین خوش بو و خوش طعم و در جوف آن
تخمی اندک طولانی شبیه با استه عناب و کنار و دوم ثمر آن بزرکتر از نوع اول و
پوست آن نیز سرخرنک و از مغز جدا می گردد و مغز آن نیز سفید رنک و لیکن مانند

آرد نرم می باشد و تخم آن باسانی از آن جدا می گردد و این در شیرینی از آن نوع کمتر و این را بفارسی سنجد اردی نامند و هر دو نوع در وسط تابستان می رسند و قوت آن تا دو سال باقی می ماند

"طبیعت آن

سرد در اول و خشک در دوم و خشکی خام آن زیاده

"افعال و خواص آن

مقوی و مفرح امراض الراس جهت صداع خصوصا حادث از ترقی ابخره از معده و سائر بدن امراض الصدر سرفه کرم را مفید اعضا الغذاء مقوی معده و قوت ماسکه و دابغ آن و مسکن قی و قامع صفرا و مانع صعود ابخره و انصباب مواد بمعده و سیلان رطوبات و حابس اسهال خصوصا خام آن و سویق آن نیز جهت امور مذکوره مفید و سحج صفراوی را مفید و حابس ادرار بول و مانع تقطیر آن و اطفال را بسیار موافق تنقل بدان جهت آنکه معدل مزاج ایشان است مقدار شربت آن تا پنجاه عدد و کل آن سفید مائل بزرردی و بعضی زعفرانی رنگ گفته

ص: ۱۲۱۰

"طبیعت آن

در دوم کرم و خشک و بسیار خوش بو و تند به حدی که در جایی که درخت کلدار آن باشد بوی آن باطراف تا هفت هشت خانه می رسد

"افعال و خواص آن

مهیج شهوت باه خصوصا از زنان و لهذا زنان و دختران نارس را از استشمام رائحه آن منع می نمایند و در ادویه و بایه کل آن را داخل می کنند و استشمام آن نیز مفرح و مقوی دل و دماغ و آشامیدن آن جهت امراض دماغیه مانند فالج و کزاز و تقویت دماغ و قلب امراض الصدر و الزینه و جهت امراض این هود و عضو مانند ربو و قرحه رته امراض اعضاء الغذاء جهت تقویت معده و جگر و تفتیح سدد و تحلیل ریاح و استسقا و یرقان و لرز حمیات مفید مقدار شربت آن یک مثقال القروح و الجروح چون برک آن را بر جراحت و قرحه بندند بچرک آورد و چرک آن را پاک سازد و ملتئم گرداند که احتیاج بدوائی دیگر نباشد و اگر برک تازه آن نباشد برک خشک آن نیز مفید است و روغن آنکه آن را در روغن طبخ دهند تا مهرا گردد تدهین بدان جهت مفاصل و استرخا و دراز کردن موی مجرب و عرق کل سنجد محلل ریاح معده در جمیع افعال مانند آنست و از ان ضعیف تر

"فصل الغین مع الذال المعجمه"

"غذاف"

بضم غین و ذال معجمتین و الف و فا

"ماهیت ان

نوعی از کلاغ کوچک است بقدر زاغچه مائل بسیاهی و منقار و پای آن سرخ نیست بخلاف زاغچه که رنگ آن سیاه و منقار و پای آن سرخ است

ص: ۱۲۱۱

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

گوشت آن صلب و مولد خلط فاسد و مطبوح آن با شبت جهت ریاح تهیکاه و درد زانو و ریاح بارده جوف است و زهره و سرکین آن بسیار حاد و جالی و رافع آثار و مقوی بصر است

"فصل الغین مع الراء المهمله"

"غراب"

بضم غین و فتح راء مهمله و الف و باء موحدہ اسم جنس کلاغ است و سه نوع است یکی ابلق و آن را غراب الابقع و دوم سیاه بزرک و آن را غراب اسود نامند و بترکی قوزقون و سوم سیاه کوچک و آن در کشتزارها بسیار می باشد و بغراب الزرع موسوم و اهل انطاکیه آن را اغثاق نامند و بفارسی کلاغ سیاه و آنچه از غراب الزرع کوچکترو منقار و پای آن سرخ است بفارسی زغن و زاغچه نامند و این غیر غذاف است و جیفه نمی خورد و بهترین آن مختلف یعنی بچه آنست

"طبیعت

آن

کرم و خشک در اول

"افعال و خواص آن

جهت مبرودین و مرطوبین و مشایخ و زیادتی منی مفید و خوردن هریسه آن جهت تحریک باه و باید که قبل از طبخ مکرر در آب طبخ دهند و آب آن را بریزند پس با سر که طبخ دهند تا مهرا شود که مصلح آنست برای محرورین و در خواص مانند غراب الزرع و از صنف آنست غراب سفید که ابقع یعنی ابلق باشد و بهترین این بچه آنست

"طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

ص: ۱۲۱۲

دیرهضم و ردی غذا و اجتناب از ان اولی و خوردن آن قاطع باه و تعلیق چشم آن مورث بیخوابی است و زاغ طبیعت آن در سوم کرم و خشک و در سائر خواص مانند غذاف است و بغایت ردی غذا و نخوردن آن اولی است آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل ریاح و قولنج و جلوس در طبیخ آن یعنی مرقه آن جهت ازاله ریاح شائکه الزینه چون زنده آن را در ظرفی گذارند و براده آهن و حموضات مانند سرکه تند و آب اترج بر سر آن ریزند و سر آن را پوشیده چهل روز در سرکین اسپ دفن کنند تا حل گردد پس برآورند همه آن روغن خواهد بود و آن بتنهائی و یا با سرکین آن خضابی نیکو و مجرب گفته اند و تا مدتی رنک آن می ماند و متغیر نمی گردد و در تغییر رنک وضح و رویانیدن موی مجرب و کلاغ سیاه و زاغچه در اول کرم و خشک

"افعال و خواص آن

مولد خون صالح و محرک باه مضر محرورین مصلح آن سرکه و زهره همه انواع آن جالی و حاد و جهت رفع بیاض و ناخنه و با زهره خروس و عسل جهت ظلمت بصر و زبل آنها نیز حاد و جالی و جهت بهق و برص و زوال آثار مفید و خوردن گوشت خشک آن با عسل سه روز هر روز سه قیراط جهت رفع بهق و طلای خون خشک کرده آن رافع بواسیر و طلاء پر سوخته آن رویاننده موی است"

"غرب"

بفتح غین و را و باء موحدہ بیونانی اطباء و بشیرازی وزک و باصفهانی و شک و در تکابن و دیلم او جا نامند

ص: ۱۲۱۳

"ماهیت ان"

درختی بسیار بزرگ است از جنس خلاف یا صفصاف باختلاف اصطلاح آن و برک و پوست آن سفید و برک آن بقدر برک قطف و از ان صمغی بعمل می آید بزدن تیغ بساق آن در هنگام ظهور شکوفه آن و اکثر مستعمل لحاء و برک و صمغ آنست

"طبیعت ان"

در دوم سرد و خشک و بعضی تا سوم و زیاده از صفصاف دانسته اند

"افعال و خواص ان"

کل و برک و عصاره ماخوذ از ان هر دو مجفف بی لذع و با عفوصت و لحای آن قریب بدان و خشک تر از ان الاذن قطور عصاره برک و بیخ مسحوق آن با روغن کل

جوشانیده در پوست انار جهت تسکین وجع کوش و آمدن چرک از آن و بدستور مطبوخ پوست تازه آن و شستن سر بطبیخ لحای آن جهت حزاز العین قطور عصاره کل و برک و صمغ آن جهت جلای بصر و رفع بیاض

۶۳۶ و وسم و آثار بیهیدیل الفم غرغره بطبیخ قشر آن و با عصاره آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده موثر الصدر آشامیدن قشر آن و بدستور ثمر آن جهت نفث الدم اعضاء الغذاء آشامیدن برک سائیده آن با فلفل جهت رفع مغص و قولنج حادث در امعای دقاق که ایلاوس نامند العیاذ بالله و جهت سده کبد و بتنهایی با آب مانع آبستنی و آشامیدن عصاره آن اخراج کننده علق است از حلق و آب افشردۀ آن جهت دفع سیلان و چرک اعضای باطنی و سده جگر المفاصل نطول طیخ آن جهت نقرس القروح ضماد پوست و برک تازه آن بر اعضای مقطوعه و مجروحۀ ردیۀ طریه نافع و کل آن داخل مراهم مجففه کرده می شود و ذرور کل آن مجفف قروح مزمنه و اكله و بدستور ذرور خاکستر آن الزینه طلای خاکستر قشر و یا چوب درخت آن با سرکه جهت اسقاط ثآلیل منکوسه و غیر منکوسه در دست و پا و ثآلیل مدوره شبیه بسر میخ که مسماریه نامند و پوست بیخ آن داخل خضابات مو کرده می شود برای سیاهی آن و رماد چوب مغسول آن قائم مقام توتیا است مضر کرده مصلح آن صمغ عربی بدل آن نیم وزن آن افاقیا است و گفته اند که از تنۀ درخت آن نمکی برمیآید سفید نازک بهترین املاح است و آن را بجای املاح دیگر استعمال می نمایند

ص: ۱۲۱۴

"غری"

بکسر غین و فتح راء مهمله و یا بفارسی سریشم و بهندی سریش و بترکی پابوشقان

نامند

"ماهیت ان

عبارت از چیزهای لعابی چسپنده است که بطبخ غلیظ و چسپنده شده باشد و انواع می باشد و مراد از مطلق آن سریشمی است که از پوست کاو سازند و بعد از آن سریشم ماهی است و بعد از آن آنچه از نشاسته کندم مرتب نمایند

"طبیعت مجموع ان

بمراتب کرم و خشک است

"غری الجلود"

سریشمی است که پوست حیوانات مکرر می جوشانند در آب تا مهرا شود و می گذارند تا درد آن ته نشین گردد و صاف می کنند و باز طبخ می دهند و همچنین مکرر عمل می نمایند تا دیگر درد آن متمیز نگردد پس آن مقدار طبخ می نمایند که غلیظ گردد و در آفتاب چندان برهم می زنند که بعد انعقاد رسد پس قلمها بریده خشک می نمایند و عند الحاجة هر مقدار که می خواهند در آب کرم بر آتش طبخ می نمایند تا کداخته گردد و کرما کرم شد وصل اخشاب و جلود و غیرها بدان می نمایند و بهترین آن معمول از پوست کاو است که صافی باشد از آن بهتر آنچه از پیه سازند

"طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

مغری و مجفف امراض الراس طلای آن جهت سعفه کهنه و قروح سر مؤثر امراض الصدر آشامیدن محلول آن در آب بتنهائی و یا با سرکه و یا با ادویه مناسبه دیگر که مانند حسو پخته تحسی بدان نمایند جهت نفث الدم صدر و قرحه رئه نافع الجروح و حرق النار و جبر الكسور و الفتوق و الجرب و القوبا و غيرها ضماد آن با عسل جهت ورم زخمها و التیام جراحات و استحکام استخوان شکسته و بدر رفته و قیله الماء و با آب جهت سوختگی آتش و منع آبله آن و با زردچوبه و جوز السرو و با سرکه سرشته جهت فتق تازه که تا مدتی بر آن بندند و نکشایند و جهت منع ورم زخمها و التیام جراحات و با مازو و جوز السرو و جهت فتق و قیله الماء و با سرکه جهت جرب متقشر و تقشر جلد و قوبا و سعفه و بهق و برص و رفع آثار و جلای بشره و چون کداخته پیشم خرکوش آلوده بر جراحات که خون از آنها جاری باشد گذارند بند نماید و بر سوختگی آتش درد و وجع و التهاب آن را تسکین دهد و منع آبله کند و محرق مغسول آن قائم مقام توتیا است

ص: ۱۲۱۵

"غری السمک"

بفارسی سریشم ماهی نامند

"ماهیت ان

رطوبتی است منجمد شبیه بپیه که در شکم نوعی ماهی بینی دراز که خنزیر البحر نامند و امثال آن بهم می رسد و سفید و بعضی سیاه و ابلق نیز می باشد

"طبیعت ان

کرم و خشک در

۱۶۳۷ اوایل یا اوائل دوم

"افعال و خواص ان

قریب بغری الجلود است اعضاء الصدر مداومت آشامیدن آن روزی از یک مثقال تا دو مثقال جهت سل معرب الزینه ضماد آن جهت شقاق رخسار و برص مفید و آنچه از نشاسته و سرنج و امثال آن ترتیب می دهند در منافع قریب باصل آنست آشامیدن یک مثقال و نیم آن جهت حبس نفث الدم صدر نافع و ضماد آن جهت الصاق جراحات و اعضاء بدررفته و بر ناخن سفید شده و بجهت برص و شقاق وجه و تمدد آن نافع است

"غری الجبن"

بفارسی سریشم پنیر نامند از صنائع غریبه است و غیر از حکیم میر محمد مومن دیکری ذکر نکرده و آن را جوهر الصنائع نامیده

"ماهیت ان

آنست که پنیر تازه را ورقهای نازک بریده بر روی سنک مسطحی آهک آب ندیده نرم پیاشد و ورقهای پنیر را بر آن پهلوی پهلوی که بهم بچسپند فرش کنند و بران اوراق باز آهک نرم پیاشد که آنها را بپوشد تا جمله اوراق فرش و لحاف شود پس سنک مسطح سنکینی بر آن گذارند و ده روز بگذارند در آفتاب تا دهنیت آن بالتمام گرفته شود یعنی آهک جذب نماید پس به آب شسته بدستور فرش و لحاف از نمک سائیده کرده یک هفته در زیر سنک بگذارند پس شسته سرخی و چربی که داشته باشد رفع کنند و چون در آفتاب گذارند اگر از ان چربی ظاهر شود با آب و نمک و آهک بجوشانند تا

بحدی رسد که اصلاً چربی در آن نماند و کمال آن در عدم چربی و سرخی است پس مانند سرمه سائیده در شیشه ضبط کنند و در وقت احتیاج قدری را با آب سفیده تخم مرغ که در شیشه خوب برهم زده کف آن را گرفته باشند و قطرات آن را بر سنک زیرین ریخته با سنک بالاسا بمالند تا بر سنک زیرین بچسبد پس چند قطره آب آهک صاف بر آن بچکانند که روان شود اما باید آن مقدار باشد که چون چیزی را بآن وصل کنند زود خشک گردد و از خواص آنست که هر چیزی را که بآن وصل و الصاق نمایند از آب و آتش جدا نکردد و از اسرار مکتومه شمرده اند"

ص: ۱۲۱۶

"فصل الغین مع الزاء المعجمین"

"غزال"

بفتح غین و زای معجمتین و الف و لام بفارسی آهو و بترکی جیران و بهندی مرک بکسر میم و راء مهمله و کاف عجمی و بچه آن را بعربی تا شش ماه و طلا از شش ماه تا سه سال را خشف و تا شش سال را ظبی نامند

"طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

از سائر لحوم صید اقرب بمزاج انسان و موافق مرطوبین و مبرودین کثیر الفضول در بدن و کسانی که محتاج بتخفیف و لاغری بدن خود باشند جهت آنکه سریع الهضم و مجفف و قلیل الغذا است و نر آن بهتر از ماده آنست خصوص خشف یعنی چرب فربه

چریده در صحرای خوش آب و علف امراض الراس و القلب و الغذاء تناول آن جهت فالج و استرخا و سائر امراض بارده عصبانیه و خفقان بارد و یرقان الزینه طلای آن موجب درازی موی است الخواص چون خصیه آن را صعتر و نمک پاشیده خشک کنند فرزجه آن قاطع حیض و سرکین آن کرم و خشک و بسیار جالی و طلای مطبوخ آن در سرکه جهت تحلیل اورام بلغمی و تهیج و اکتحال آن جالی بیاض رقیق و جلوس بر پوست آن باعث کریختن هوام و تعلیق آن جهت سپرز مفید و گوشت آن مصدع و مضر محرورین و صاحبان معتاد بقولنج مرکب با ثقلی یا ریجی خصوص کباب آن با سرکه که زبون و بطئی الهضم است مصلح آن اول جوش دادن در آب پس با روغن بادام و یا کنجد مقشر طبخ نمودن و برای کسی که او را ریاح و ابرده عارض گردد با روغن کردکان و زیت و آب و نمک مکرب نفس و عسر الخروج و مصلح آن سکنجبین و مکیدن فواکه حامضه قابضه است و غزال مسک ان شاء الله تعالی در مسک مذکور خواهد شد گوشت آن کرم و تر و خشک تر از سائر انواع است

ص: ۱۲۱۷

"فصل الغین مع الضاد"

"غضار الصینی"

بفتح غین و ضاد معجمتین و الف بفارسی کاسه چینی نامند بغایت مجفف و سنون نرم کوبیده آن جالی دندان و قاطع خون لثه و زخمهای تازه است و غضار مطلق مراد کاسه سفالین مزجج یعنی لعابدار است و چون غضار چینی را نرم سوده با هر رنگی که خواهند با صمغ محلول بیامیزند و مانند مداد و شنجرف بدان بنویسند بعد خشک شدن خط از کاغذ بلندتر و نمایان تر از مداد و شنجرف و الوان خالص دیگر می باشد

"فصل الغین مع اللام"

"غلقى"

بفتح غین و سکون لام و کسر قاف و یا

"در ماهیت ان

اختلاف است نزد جمعی علقه است و نزد جمعی بیخی است بقدر ترب و نرم و ثمر آن مانند ثمر کبر و مثلث شکل و برک آن شبیه بناخن و مدور و در جوف ثمر آن چیزی مانند پنبه و تخم آن مانند دانهٔ امرود و صلب و لبنی که از ان حاصل می شود مسهل قوی به حدی که مهلک است و طلای آن رافع تألیل است و صاحب اختیارات بدیعی کوید گیاهی است که یکبر ماند برک و ساق آن کرد و در صحرای شیراز بسیار و از جملهٔ یتوعات معتبره است و شیر بسیار دارد و هر شمشیر و کاردی که بآن آب دهند زخم آن بر هر کس که برسد بمیرد اگر شیر آن را بر قوبا بمالند زائل شود

"فصل الغین مع النون"**"غنم"**

بفتح غین و نون و میم اسم ضآن است و بلغت ماوراء النهر نوعی از قطران است که بترکی کیلک نامند بهتر از اقسام قطران و موافق محرور المزاج و دیر هضم مضر معده مصلح آن مربای زنجبیل و کلقد است"

ص: ۱۲۱۸

"فصل الغین مع الواو"**"غوتاغبا"**

بضم غین و سکون واو و فتح تاء مثناه فوقانیه و الف و فتح غین معجمه و سکون نون و فتح باء موحده و الف و بجای هر دو غین قاف نیز آمده معرب از کوتاکنبا لغت فرنکی است و کمرکوت نیز نامند و نزد عوام مشهور بعصاره ریوند است و بعربی فرفیران نامند

"ماهیت ان

عصاره ایست زرد تیره رنگ مائل بسرخ براق که چون قطعه از ان را بر چراغ بدارند مشتعل گردد و چون در آب حل کنند آب آن را مانند شیر غلیظ و زردرنگ سازد و بی طعم و رائحه غالبی که اقراص و قالبهای بزرگ و کوچک ساخته از ارض جدید می آورند بعضی گویند عصاره ریوند است و اصل آنست که غیر آن است و از بعضی ثقه شنیده شد که عصاره نباتی است شبیه بکندها و برکهای آن از ان بلندتر و عریضتر و در چنبنان و نواح آنکه جزیره ایست از جزائر شهر ناو از ارض جدید جنوبی قریب بیندر چین و در چین نیز بسیار بهم می رسد و از ان بلاد می آورند

"طبیعت ان

کرم و خشک در اول گفته اند و لیکن آنچه بتجربه معلوم گشته تا اواخر دوم کرم و خشک است

"افعال و خواص

آن

مسهل و مخرج اخلاط مختلفه باسانی و بی غائله است و هر خلط فاسدی را که دریابد از نواح صدر و معده و کبد و سائر اعضا بقی و اسهال و ادرار دفع می نماید و بسیار در معده نمی ماند مانند مسهلات دیگر نهایت یک روز و یک شب بلکه بزودی و آسانی

فعل خود را نموده با اخلاط فاسده دفع می گردد و جهت اکثر امراض بارده رطبه دماغیه و عصبانیه و صدریه و معدییه و کبدیه مانند فالج و لقوه و استرخا و تشنج امتلائی و بیضه و خوزه و مالیخولیا و ریزش نزلات و نزول آب در چشم و ثقل سامعه و دوی و طنین و ضیق النفس و سرفه بارد و خفقان بارد و تفتیح سدد و ماساریقا و کبد و استسقا و یرقان و احتباس بول و حمیات بلغمیه مزمنه و بالجمله اکثر امراض مزمنه قدیمه و جدیده را مفید و دوائی است شریف و بی غائله حتی آنکه گفته اند باطفال و حوامل نیز می توان داد اما بهتر است که بحوامل ندهند و مخرج اقسام دیدان کبار و صغار و حب القرع و اکثر استعمال آن با کلقد است که مصلح آنست و یا با شکر سرخ که دو دانک آن را با چهار دانک مقدار شربت که متوسط

ص: ۱۲۱۹

۶۳۹ آنست بحسب سن و مزاج و قوت و ضعف بدن نرم سوده با سه چهار درم کلقد و یا شکر سرشته بخورند و هر وقت در عمل آن قصوری شود و یا تشنه شوند آب نیم گرم بنوشند و اکثر آنست که قی و اسهال هر دو می آورد و بعضی را اسهال فقط و بعضی را کرب و اسهال بسیار و بعضی را اسهال کمی باید که تشویش و اضطراب نمایند که تا آخر روز یا اول شب که عمل آن با تمام رسید و غذا تناول نمودند و خواب کردند طبیعت بحال می آید و اگر عمل بسیار نماید و مغص در بطن و سوزش در مخرج غایط بهم رسد قدری کلاب را با روغن بادام نیمکرم نموده بیاشامند و روغن کل بر شکم و مخرج بمالند و اگر در ابدان قویه و امراض مستحکمه با بدرقه نقوعات و یا مطبوخات مناسبه هر مرض بیاشامند بهتر است و باقی منوط برای طبیب حاذق است و نقاشان در رنگ آمیزیها مستعمل دارند و قوت آن تا ده سال قوی می باشد و بعد از آن ضعیف می گردد مقدار شربت آن از دو دانک تا نیم درم و از کهنه آن تا چهار دانک است"

"غوشنه"

بضم غین و سکون واو و کسر شین معجمه و نون و ها و غویشه نیز آمده اسم فارسی است و بفارسی نیز روشنک نامند

"ماهیت ان"

نوعی از کماه و یا فطر است با ملوحت و شکل آن چون خشک شود مانند برک کاسنی است کوچک متشنج نرم و بسبب ملوحتی که دارد چون خشک شود کازران جامه را بدان شویند چرک آن را پاک می گرداند و در بیت المقدس و بلاد عجم بسیار است و آن را یک ریشه خوانند و چون در آب جوش دهند ملوحت آن زائل گردد و با ترشیا می خورند و با لذت می باشد و در غلظت و بطوی انحدار از کماه کمتر است

ص: ۱۲۲۰

"طبیعت ان"

سرد و خشک و از سائر کماها کمتر

"افعال و خواص ان"

مغلظ دم و کاسر حدت آن و ردی الخلط مانند کماه نیست بهتر آنست که اکثر در خوردن آن نکنند و اگر بسیار بخورند بالای آن شراب جید بنوشند

"باب بیستم در بیان ادویه که حرف اول آنها فا است"**"فصل الفاء مع الالف"****"فاخته"**

بفتح فا و الف و کسر و خاء معجمه و تاء مثناه فوقانیه و ها لغت فارسی است و نیز
بفارسی کوکو و بهندی پاندک نامند و بعربی عرقیه و نزد اهل انطاکیه مشهور بیمامه
است

"ماهیت ان

مرغی است خاکستری رنک مطوق بطوق سیاه قریب بجثه کبوتر صحرائی و کمتر از
ان و قلیل الالف و حسن الصوت

"طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک و بعضی تا اول سوم گفته اند و بهترین آن جوان فربه آنست
"افعال و خواص ان

امراض الراس مهرا پخته آن جهت رعشه و فالج و خدر و امراض عصبانی بارد و ریاح
غلیظ و تفتیح سدد العین قطور خون تازه کرم آن جهت بیاض چشم مؤثر خصوص
خون بال آن الاورام و غیره ضماد زبل آن با سرکه جهت تحلیل اورام و نضج آنها و
بجهت رفع کلف و آثار و خوردن گوشت آن مورث بیخوابی و دیرهضم خصوص
کباب آن مصلح آن شکر و در روغنها و سرکه و کشنیز الخواص گفته اند تعلیق زبل ان
بر طفلی که شب در خواب فزع نماید رافع آنست و آواز آن مغز را سودمند و مار از
آواز آن بگریزد و در خانه که قمری سفید باشد هیچ دزد و دشمن و ساحر دست نیابد
و بخور پر آن کریزاننده مار است"

ص: ۱۲۲۱

"فادزهر"

بفتح فا و الف و دال مهمله و زای معجمه و سکون ها و راء مهمله معرب بادزهر است و باصطلاح عبارت از داوائی است که حافظ ارواح بود بقوت خود دفع ضرر سم از بدن نماید و بیان معنی آن بتفصیل در مقدمه و بادزهر در حرف الباء الموحده مع الالف مذکور شد"

"فاذخ"

بفتح فا و الف و فتح ذال و خاء معجمتین حکیم میر محمد مومن نوشته بلغت هندی اسم بندق هندیست و مولف اختیارات

۱۶۴۰ اشتباه نوعی از حجر السم کرده و کویند سنکی است زرد مائل بسفیدی و بعضی بسبزی و برنکهای دیگر نیز می باشد و چون بر روی سنک با زردچوبه بسایند سائیده آن پستی رنگ بود و در آتش نسوزد و نیز صاحب اختیارات نوشته که از آخر هند و چین نیز آورند و بهترین آن چینی بود و بادزهر همه زهرها است شربا و طلاء و مقدار شربت آن دوازده جو است و گفته بی خلاف بادزهر کانی است"

"فار"

بفتح فا و الف و راء مهمله بفارسی موش و هوشا و موکھک و بسریانی کوقفیری و برومی بوبطیقو و بیونانی لیفطروس و بهندی چوهه و بترکی سیجان نامند

"ماهیت ان

حیوانی معروف است ذی هوش و موذی

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

امراض الراس خوردن آن مورث نسیان و غثیان و اخلاق ذمیمه و مفسد معده و چون بریان نمایند و بطفلی که از دهن او رطوبات بسیار آید بدهند که بخورد مؤثر اعضا النفص جلوس در طبیخ آن جهت رفع عسر البول و آشامیدن سرکین آن جهت تحلیل اخلاط غلیظه و با کندر و سرکه جهت اخراج سنک کرده و مثانه و شافه آن رافع عسر البول و بغایت ملین طبع اطفال العین طلا و اکتحال زبل آن جهت رویانیدن مژگان ریخته شده و جلای بیاض چشم الزینه طلای خون آن جهت قلع ثآلیل و مسامیر مجرب و ضماد سوخته سر آن و سرکین آن با سرکه و یا با عسل جهت رویانیدن موی داء الثعلب مؤثر مقدار شربت آن نیم درم و بخور آن کریزاننده موشان و بول آن رافع سیاهی کتابت السم چون موش را زنده و شکافته کرماکرم بر موضع لسع مار و عقرب بندند دفع سمیت آن کند و بر عضوی که خار و پیکان رفته باشد برآورد و بر خنازیر تحلیل دهد و بدستور بریان آن بر کزیدکی عقرب و خوردن پس مانده آن مورث نسیان ابن مولف گوید میان موش و کژدم عداوت است اگر هر دو را در شیشه کنند میان شان خصومتی عجب بود موش قصد دنبال کژدم کند و کژدم نیش زند اگر موش دنبال کژدم را گرفت و برید از اذیت آن رست و الا از بسیاری لسع هلاک می گردد و چشم آن را اگر بر کلاه دوزند راه رفتن آسان شود و اگر بر صاحب تپ آویزند تپ او زائل گردد و خصیة آن را که بر زن بندند تا باو باشد حامله نشود"

ص: ۱۲۲۲

"فاره البیش"

موش بیشا است و مذکور شد"

"فاره المسک"

آهوی مسک است و گفته اند آن را بهندی چهچهنودر نامند و آن حیوانی است فی الجملة شبیه بموش و بسیار بدبو به حدی که هر جا که بگذرد بدبو می کرداند و از دور بوی آن فی الجملة شبیه بوی مشک و بول و غائط آن بسیار حاد و اکال است به حدی که بر فرشی لباسی که بول و غائط کند آن را می پوساند اگر زود نشویند و مدتی بماند و بسبب کمال تعفن کربه و سائر حیوانات گوشت آن را نمی خورند و خالی از سمیتی نیست و در قاذورات و مزبلها بهم می رسد و بیشتر مخصوص بملک هند و بنکاله است و شنیده شده که در مازندران و بلدان حاره رطبه نیز بهم می رسد دو نوع می باشد سفید رنک و بزرک تر و این بسیار بدبو است و نوع دوم از آن کوچکتر و برنک موش و بدبوی این از آن کمتر

"طبیعت ان

کرم و خشک"

"فاسی"

بفتح فا و کسر سین و یاء نسبت

"ماهیت ان

حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته بیونانی اندرو صارون نامند و آن تخمی سرخ رنک خمیده و تلخ و غلاف آن مانند خرنوب و برک آن مانند برک نخود و در میان جو و کندم می روید

"طبیعت ان

در اول کرم و تر

"افعال و خواص آن

لطیف و قابض و مفتوح سده احشا و جهت درد مفاصل و عسر النفس و سپرز نافع و
فرزجه آن با عسل مانع حمل و شربت جوشانیده آن در روغن زیتون کشنده کرم معده
مقدار شربت آن

ص: ۱۲۲۳

۶۴۱ در دوم است و نواب علوی خان مرحوم نوشته اند که اندرو صارون را بیونانی
اندرونیلون نیز نامند و بیان ماهیت آن را در حرف الالف من ذکر کرده ام مؤلف گوید
کتاب مفردات آن مرحوم نزد احقر نبود که دیده شود که چه تحریر فرموده اند حق
سبحانه تعالی برساند از فضل خود"

"فاشار"

بفتح فا و الف و فتح شین معجمه و راء مهمله و الف مقصوره معرب از فاشار سریانی
است و بعربی کرمه البیضا و بفارسی هزارفشان و هزارکشان که معرب آن هزارجشان
است و معنی هزارکشان الف عالیج یعنی هزار شاخ است و بعضی گفته اند معنی الف
ذراع است و نیست چنین بلکه بمعنی اول است و نیز بفارسی ماردارو و کرم دشتی و
بشیرازی نخوشی جهت آنکه نبات آن در زمستان خشک نمی گردد و تفلیسی گفته
بسیانی کتبا نامند و برومی حلیوطن و بیونانی اغلیطوس و ببربری ارجالون و در
تنکابن و طبرستان الاملک کویند

"ماهیت ان

نباتی است شبیه بتاک انکور خاردار و برک آن با ملاست و مائل بتدویر و نارها دارد مانند تاک و بر مجاور خود می پیچد و ثمر آن بقدر نخودی و سرخ خوشه دار و در زمستان ثمر آن بیبرک می ماند و طعم آن حاد با حرافت و قبوضت و صاحب اختیارات بدیعی گفته در هر خوشه قریب بده دانه می باشد و در ابتدا سبز و بعد رسیدن سرخ می گردد و آن را سیاه دارو خوانند و در کوهستان بلاد فارس کثیر الوجود و بسیار مستعمل خصوصاً بیخ آن در سموم منهوشه و آن را عود الحیه نامند و بسیار شبیه بقسط تلخ و عطاران بجای قسط تلخ می فروشند و طعم آن با قبوضت و حاد حریف بسیار تلخ است در قانون در قفطارغان مذکور است که هزارجشان است و مختار و مستعمل تر و تازه آنست

ص: ۱۲۲۴

"طبیعت برک و ثمر آن

در سوم گرم و در دوم خشک و بعضی در سوم نیز گفته اند و گرمی بیخ آن کمتر از آن و تلخ و تیز

"افعال و خواص آن

جالی و ملطف و مجفف و مسخن معده و مقوی آن اعضاء الراس آشامیدن آن روزی یک درم تا یک مثقال جهت رفع صرع و سدر و فالج و استرخا و نسیان و شدخ عضل العین مطبوخ آن در دهن زیت جهت کمنه الدم تحت چشم اعضاء الصدر لعوق آن با عسل جهت خنق بلغمی و فساد نفس و سرفه کهنه و درد پهلو و ریاح آن و چون عصاره آن را با کندم طبخ نمایند و بیاشامند شیر را غلیظ و زیاده گرداند و ضماد آن با سرکه جهت بشور لبنیه اعضاء الغذاء چون برکها و شاخهای نورسته آن را طبخ نمایند و

بخورند جهت تقویت معده و قبضیت و جلای آن از لزوجات و جهت وجع فواد و وجع معده و تسخین آن و بجهت اسهال و ادرار شیر مؤثر و بیخ آن محلل و کدازنده صلابت طحال و خصوصاً که با سرکه تا سی روز بیاشامند و بسرکه و انجیر بران ضماد نمایند و همچنین عصاره آن اعضاء النفیض و الاورام و البثور و غیرها تناول مغز پخته آن نزد ابتدای روئیدن و خام آن نیز جهت اسهال بطن و ادرار بول نافع و عصاره تازه آن یک درم با اندک کثیرا که مصلح آنست نیز با ماء العسل جهت اسهال بلغم و بیخ آن نیز با کثیرا و یا ماء العسل بقدر یک درم تا یک مثقال اسهال و قئ قوی آورد و ادرار بول و شیر و سائر فضلات و تفتیت حصاه کند و جنین را بکشد و حمول آن و یا عصاره آن جهت اخراج جنین و تنقیه رحم و بدستور جلوس در طبیخ آن و مطبوخ آن با زیت به حدی که غلیظ گردد جهت بواسیر و نواصیر مقعده و جمیع اوجاع بارده و تحلیل صلابات حصف و دفع چرک زخمها و نطول مطبوخ آن جهت تحلیل اورام و ضماد بیخ آن با سرکه جهت تحلیل اورام و بثور لبنیه و قطع نآلیل و با شراب جهت تسکین وجع داخس و تحلیل اورام صلبه و انفجار دبیله نافع القروح ضماد بیخ آن با نمک جهت قروح ردیه خبیثه و داخل مراهم اکلہ و حمره کرده می شود و ثمر آن جهت جرب متقرح و غیر متقرح و تقشر جلد شربا و لطوخا و طلاء موثر المفاصل ضماد بیخ آن با شراب جهت اخراج استخوان شکسته و استحکام اعضاء مسترخیه ضعیفه و با آرد کرسنه و حله جهت تحلیل اورام

ص: ۱۲۲۵

۶۴۲ و انفجار دامیل السموم آشامیدن یک مثقال از بیخ آن جهت لسع افعی و سائر هوام و ضماد آن با شراب نیز و برک و ثمر آن درین فعل ضعیف اند الزینه ضماد بیخ آن با آرد کرسنه و حله جهت رفع کلف و آثار سیاهی بعد از جروح و قروح مانده و جلای سائر آثار و تنقیه بشره و صاف کننده آن و بدستور مطبوخ آن در روغن زیت

مهرا بجهت کمنه الدم تحت چشم و ضماد ثمر آن سترنده موی است و دباغان در ستردن موی جلود مستعمل دارند و کویند اکثار اکل بیخ و ثمر آن مضر سپرز و مورث اختلاط ذهن و عقل است مصلح آن با کثیرا خوردن و یا قئی کردن و بعد از ان ربوب حامضه خوردن و آشامیدن عصاره آن اختلاط عقل و ظلمت بصر آورد بدل بیخ و ثمر آن بوزن آن درونج و دو ثلث آن بسباسه و بعضی نصف وزن آن نوشته اند"

"فاشرستین"

بفتح فا و الف و کسر شین معجمه و را و سکون سین مهملتین و کسر تاء مثناه فوقانیه و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون در اکثر نسخ چنین است و بعضی بتشدید فوقانیه مشدده بمعنی مزیل شصت علت و بعضی بفتح راء مهمله و سکون سین مهمله و فتح تاء مثناه فوقانیه و نون گفته اند لغت سریانی است عبری کرمه السودا و بفارسی شش بندان سیاه و بشیرازی شش بندان و بیونانی انبالس مالیا بمعنی کرم الاسود و برومی انار تروطیس و ببربری میمون و باندلس معروف ببوطانیه است و گفته اند معنی فاشرالستین دافع شصت علت است

ص: ۱۲۲۶

"ماهیت آن"

نبات آن شبیه بفاشرا و لبلاب است در پیچیدن بر مجاور خود و در رنگ مخالف فاشرا و برک آن عریضتر از برک لبلاب و ساق آن سیاه و ثمر آن مانند ثمر فاشرا در خوشه و در خامی سبز و بعد رسیدن سیاه و ظاهر بیخ آن سیاه و باطن آن سرخ و گفته اند بزردی مائل می باشد و در قانون در قفطارغان مذکور است که سپند انست

"طبیعت ان"

کرم و خشک باعتدال

"افعال و خواص آن

در افعال ضعیف تر از فاشرا است اعضاء الراس صرع و فالج را بسیار مفید اعضاء الصدر و النفص جهت تنقیه سینه و اعضاء نفص و ضماد برک آن جهت زخمهای حیوانات مانند خر و استر و کاو و امثال اینها و التوای اعصاب مفید بدل آن کرمه البیضا است"

"فاط"

بفتح فا و الف و طاء مهمله مؤلفه و بطاء معجمه بعضی گفته اند لغت رومی است و تفلیسی گفته عربی است و بسریانی بالطاء و برومی فطیلامج نامند

"ماهیت ان

تا حال خوب معلوم نشده و هر کس چیزی گفته صاحب اختیارات جدوار خطائی دانسته و در کتاب طب قدیم نوشته که فاذخ است که سنک زرد مائل بسفیدی و سبزی است که از اقصای فارس می آورند و بهترین آن صلب آنست و اکثری برانند که دوائی است مجهول الماهیت که از ترکستان می آورند و بهترین آن تازه آنست

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص ان

جهت سم و شوکران و جوز مائل است و لسع هوام آشامیدن آن با آب سرد مفید است"

ص: ۱۲۲۷

"فاغره"

بفتح فا و الف و کسر غین معجمه و فتح راء مهمله و ها و آن را فارغه نیز نامند و
بفارسی فاخره و کبابه دهن شکافته و کبابه دهن کشاد گویند

"ماهیت ان"

بزرگتر از کبابه است و بقدر نخودی و جوزی رنگ و تا بنصف شکافته و در جوف آن
دانه کوچکی مدور و سیاه براق و با عطریت و از زیربادات هند و بلاد سودان آورند و
در لطوخت و لخالخ و اشباه آنها مستعمل دارند

"طبیعت ان"

بقول شیخ الرئیس کرم و خشک در سوم و بقول دیگران در اول دوم کرم و در آخر
دوم خشک

"افعال و خواص آن"

با قوت محلله و بسیار قابض امراض الراس و القلب آشامیدن آن جهت امراض بارده
دماغیه و ریاح غلیظه و جنون و لخلخه آن جهت تقویت دماغ و قلب الفم مضمضه
بعصاره آن جهت لذع دهان اعضاء الغذاء مقوی معده و هاضمه و جگر بارد و مفتوح
سدد و منقی اخلاط بلغمی و سوداوی و داخل ادویه مصلحه معده و کبد بارد و کرده
می شود

۶۴۳ و جهت سوء استمرارء و اغذیة بارده و جهت اسهال بارد نافع و حابس شکم مصدع
محروور مصلح آن کافور و نیلوفر و روغن بادام و کلاب مقدار شربت آن تا دو درهم
است"

"فالبرنس"

بفتح فا و الف و کسر لام و فتح باء موحدہ و سکون راء مهمله و ضم نون و سین مهمله
و در بعضی لغات بدون نون آمده و آن را فالی بورس نیز نامند

"ماهیت ان

ص: ۱۲۲۸

نباتی است که از بیخهای باریک شاخهای بسیار می روید بطول دو نیزه و کره دار شبیه
به نی و تخم آن سفید بقدر جاورس اندک طولانی و بیخ آن را فائده نیست در طب

"طبیعت ان

کرم و خشک با حرارت لطیفه

"افعال و خواص آن

اعضاء النفص آشامیدن تخم و برک و عصاره آن هر یک بتنهائی و یا مجموعی با آب
و یا با شراب جهت اوجاع مثانه مفید"

"فالنجین"

بفتح فا و الف و کسر لام و سکون نون و کسر جیم و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح
قاف و سکون نون لغت یونانی است بمعنی رتیلا و فالنجیطس و لوقاقینس نیز آمده

"ماهیت آن

نباتی است که آن را دو شاخ یا سه شاخ متفرق می باشد از یکدیگر و کل آن سفید شبیه بسوسن و اندک مشرف و تخم آن سیاه بقدر نصف عدسی و باریکتر از آن و بیخ آن کوچک باریک و در هنگام قلع از زمین زرد پس سفید می گردد و منبت آن تلهای خاک

"افعال و خواص آن

جهت نهش حیوانات سمی نافع و دیسقوریدوس گفته آشامیدن برک و کل و تخم آن با شراب جهت لسع عقرب و نهش رتیلا نافع است"

"فالودج

بفتح فا و الف و ضم لام و سکون واو و فتح ذال معجمه و جیم و فالوذق بقاف نیز آمده معرب پالوده فارسی است

"ماهیت آن

باصطلاح قدیم حلوی نشاسته را نامند که با روغن بادام و یا روغن پسته تناول نمایند و باصطلاح جدید معروف درین زمان در اکثر بلدان آنست که نشاسته را در آب گرم بسیار حل می نمایند و صاف کرده طبخ می دهند که خوب پخته و خامی آن زائل شده بعد انعقاد رسیده که چون در آب ریزند مخلوط به آب نکردد پس در ظرفی تنک ریخته بحجم نیم انکشت و بعد سرد شدن قطعی بسیار کوچک لوزی بریده در شربت قند یا نبات یا دوشاب سفید جید مطیب بکلاب و با عرق بیدمشک و یا هر دو ریخته یخ و یا برف داخل کرده تناول می نمایند و یا آنکه بعد کمال طبخ و بسرحد انعقاد

رسیدن اندک اندک در پاتیلی مشبک ریخته در زیر آن ظرفی آب سرد کرده گذاشته
بقاشق می مالند تا مانند دانه‌های مروارید از سوراخهای پاتیل برآمده در آب سرد ریخته
منعقد گردد پس بدستور در شربت ریخته تناول می نمایند

ص: ۱۲۲۹

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال

و خواص ان

کثیر الغذا و جهت اکثر امراض صدر و رئه و اسهال نافع و اگر بر ان تخم ریحان و یا
تخم شربتی بپاشند تقویت آن معده را و حبس آن اقوی می گردد"

"فانید"

بفتح فا و کسر نون و سکون یا و ذال معجمه بفارسی قند نامند

"در ماهیت ان

اختلاف است بعضی را عقیده آنست که آب نیشکر بعد از طبخ و انعقاد هر گاه بی
تصفیه باشد آن را قند سیاه گویند و اطبا آن را شکر احمر یعنی شکر سرخ نامند و اصل
آنست که شکر باعتبار نیشکر سه نوع می باشد یکی سیاه رنگ که بهندی کو نامند و
یکی سرخ رنگ که شکر احمر است و بهندی لال چینی و شکر تری زیرا که در بنکاله
شکر را چینی می نامند و یکی سفید و آن را بهندی کهاند گویند و چون شکر سفید را

به آب کداخته بجوشانند و کف شیر و یا سفیده تخم مرغ بر آن زنند و صافی نموده منعقد گردانند آن را نبات سفید کویند و چون مرتبه دیگر تصفیه کرده در ظرفی بریزند که در آن جدا کرد آن را شکر سلیمانی کویند و چون دیگر باره طبخ نموده تصفیه نمایند و در قالب صنوبری بریزند آن را فانید کویند که بفارسی قند نامند و اگر در طبخ ثالث مبالغه نموده باشند ابلوج که

۶۴۴ بفارسی قند مکرر و بهندی اوله نامند و کویند هر گاه در قالب مستطیل مساوی الطرفین ریزند معروف بقلم است و چون طبخ دیگر داده در شیشه ریزند نبات قراری و سنجری نامند و چون در طبخ ثالث بقدر عشر آن شیر تازه اضافه نموده بجوشانند تا منعقد گردد آن را طبرزد کویند و اکثر قند مکرر را مخصوص باین اسم دانسته اند و بعضی را کمان آنست که شکر سفید را چون مرتبه دیگر تصفیه نمایند بطبخ و در کفچه کرده بچوبی برهم زنند که حبابها بهم رساند و قرصهای کوچک بریزند بروی پارچه سفیدی یا بوریای پاکیزه یا غیر آن به قسمی که حبابهای آن مجوف حبابی باشند و بگذارند که سرد شود و بسته گردد آن را فانید و بهندی بتلسه و قومی دیگر کویند که چون آب نیشکر سفید را مرتبه دیگر بطبخ تصفیه نمایند و صافی نموده بقوام آورند و از آتش فرود آورده بریزند و بکف شیر یا کف سفیده بیضه مرغ و تیر زدن آن را سفید کنند و قرصها سازند و بگذارند تا بسته گردد آن را فانید و بفارسی شکر پنیر کویند و اکثریرا زعم آنست که شکر سفید را چون مرتبه دیگر بطبخ تصفیه نمایند بکرفتن کف آن تا آنکه دیگر کف نیاورد پس صافی نموده بقوام آورند و بعد قوام دو شخص آن را بدست بکشند و در بین کشیدن دفع بدفع آن را بچوبی یا بتخته پاکیزه بزنند تا سفید شود پس قرصها سازند آن را فانید نامند و بعربی ناطف و گاه مغزهای فواکه چون جوز اکل یعنی کردکان و بادام و پسته مقشر و امثال اینها داخل می نمایند و آن هنگام آن را حلوی مغزی و قبیله می کویند و بعضی برای زیادتی شکنندگی آن

مقدار ربع وزن آن عسل مصفی نیز داخل می نمایند و اگر بر روی بی عسلی آن کنجد پاشند آن را حلوای کنجد و بهندی ریوری و عبری ناطف سمس نامند صاحب اختیارات گفته که فایند آن است که بقوام آورند قند سفید را یعنی مرتبه ثلثه از تصفیه شکر سفید که در قالب مخروطی ریخته باشند و عسل طرفا را که بفارسی کز انکین کویند بعد از تصفیه بر چوبی که آن را وتد کویند زنند تا سفید شود پس آن را قطعات نموده استعمال نمایند فایند نامند و از ترنجبین نیز بهمین قسم ترتیب می دهند و در فایند خزائی و فایند سنجری نیز اختلاف است آنچه را از قند سازند و بی آرد جو نگاهدارند فایند خزائی نامند و آنچه را از عسل طرفا و ترنجبین ترتیب دهند و آرد جو بر آن پاشند و نگاهدارند فایند سنجری نامند معرب سنکری منسوب بسنجستان که معرب سنکزستان بسین مهمله و زای معجمه است و بالفعل معروف بسیستان است و غلط کرده آنکه گفته که فایند سحری است بضم سین و سکون حاء مهملتین که منسوب است بسحر که آن بلدی است از عمان و بهترین آن سفید رقیق خزائی است

ص: ۱۲۳۰

"طبیعت ان

کرم و تر در اول خصوص سفید آنکه رطوبت آن زیاده است

"افعال و خواص ان

غلیظتر از شکر و کرم تر از ان اعضاء النفص جهت سرفه و ضیق النفس و درد سینه اعضاء النفص جهت تلین بطن و برودت امعا و رحم نافع و جوارش آن در قرابادین کبیر ذکر یافت"

"فاوانیا"

بفتح فا و الف و فتح واو و الف و کسر نون و فتح یا و الف آن را عود الريح و بسریانی کهبانا و کهبنا نیز و نزد اهل مغرب معروف بعود الحمیر است

"ماهیت آن

اکثری تصریح نموده اند که فاوانیا عود الصلیب است و مولانا نفیس در معالجه صرع در شرح موجز قرشی گفته بتحقیق غلط کرده کسی که فاوانیا را عود الصلیب دانسته از جهت مشابهت بیخ و برک هر دو باهم و لیکن فرق میان هر دو را بیان نکرده و بعضی گفته نر آن را چون در جوف آن خطوط صلیبی است عود الصلیب و ماده آن را که ندارد فاوانیا خوانند و این اصح اقوال است و شیخ الرئیس رحمه الله تعالی در مفردات قانون هریک را از عود الصلیب و فاوانیا جدا جدا ذکر فرموده و نیز فرق بین بینهما ذکر نکرده و در عود الصلیب ماهیت آن را بتفصیل ذکر نموده و نوشته که دیسقوریدوس کمان کرده که عود الصلیب چیزی است که بعضی مردم آن را ذو الاصابع نامیده اند و بعضی دیگر علیسی

۶۴۵ بمعنی حلوه الريح و آن نباتی است که ساق آن بقدر دو شبر و متشعب بشعبهای بسیار و نر و ماده می باشد برک نر آن شبیه بیرک شاه بلوط و برک ماده آن شبیه بیرک سمونیون که کرفس بری است و مشرف و بر جانب ساق آن غلافی شبیه بغلاف بادام و چون شکافته شود آن غلاف ظاهر می شود از آن دانه سرخ مانند خون شبیه بدانه انار و کثیر العدد و ما بین دانههای آن چیزی بنفش رنگ پنج یا شش و بیخ نر آن بسطبری انکشتی و بلندی یک شبر و سفید و با قبوضت طعم و بیخ ماده آن متشعب بچند شعبه هفت یا هشت هریک شبیه ببلوطی مانند بیخ خنثی

ص: ۱۲۳۱

"افعال و خواص ان

اعضاء الراس آشامیدن بیست و پنج حبه آن با ماء العسل جهت کابوس اعضاء الغذاء خوردن آن بتنهائی جهت لذع معده و وجع آن اعضاء النفص آشامیدن آن مقدار یک بادام جهت تنقیه رحم از فعل طمشی و ادرار طمث و وجع کرده و مثانه و رحم و یرقان و آشامیدن مطبوخ آن با شراب حابس و عاقل بطن و آشامیدن سرخ آن ده دوازده دانه با شراب اسود قابض و حابس و قاطع نرف الدم رحم و ده عدد حب آن با شراب عسلی جهت اختناق رحم و عارض از وجع رحم و چون صبیان را در ابتدای حدوث حصاه بیاشامانند دفع نماید و دیگر حصاه عارض ایشان نکردد و در فاوانیا نوشته که آن نر و ماده می باشد نر آن بیخهای سفید بسطبری انکشتی است و چون آن را بخایند ظاهر می گردد از ان بعد از یک ساعت اندک حلاوتی با قبوضتی در طعم و ماده آن کثیر الشعبه

"طبیعت ان

کرم نه بشدت

"افعال و خواص آن

مجفف و قابض و محلل و مفتح و ملطف و مقطع و جالی اعضاء الراس نافع است جهت صداع و صرع حتی تعلیق آن بتنهائی مجرب و نوشته که یهودی گفته تدخین ثمر آن جهت مجانین و مصروعین نافع و زائل کننده آن و بدستور خوردن ثمر آن با کلقد شدید النفع و نوشته که کمان من آنست که این نفع در فاوانیای رومی باشد نه هندی و آشامیدن تخم آن بیست و پنجدانه با ماء العسل یا با شراب جهت کابوس اعضاء الغذاء آشامیدن مطبوخ آن با اشربه قابضه عفصه مانع انصباب مواد است بمعده و آشامیدن تخم آن مقوی معده و مسکن وجع و لذع آن و بیخ آن مفتح سدد و جهت یرقان نافع

اعضاء النفص چون با شیر و مدرات بیاشامند ادرار بول و حیض نماید آشامید بیست و پنج دانه تخم آن با ماء العسل یا با شراب جهت اختناق رحم و وجع آن و کابوس و دوازده دانه آن جهت قطع نزف الدم مفید و چون زنان صاحب نفاس مقدار یک بادام از بیخ آن را بخورند تنقیه نماید فضول نفاسیه ایشان را ادرار و بدستور جهت وجع کرده و مثانه و طبیخ آن با شراب شکم را بند نماید و ادرار آورد الزینه طلا و غمره آن در جلاء آثار سیاهی بشره مؤثر المفاصل آشامیدن آن جهت نقرس نافع و بدستور ضماد آن و دیگران نیز ماهیت آن را مانند آنچه شیخ از دیسقوریدوس بیان کرده نوشته اند و حکیم میر محمد مومن در تحفه المومنین نوشته نبات آن شبیه بزر دک و ماده آن را نبات مانند کرفس بری و گفته اند نر آن را چون بشکنند در جوف آن دو خط صلیبی متقاطع یافت می شود و ماده آن بشکل بلوط می باشد و در جوف آن خطوط صلیبی نیست و نزد اطلاق مراد نر آن است و بهترین آن رومی سطر آنست که کهنه کرم خورده نباشد و چون بخایند بعد از ساعتی ظاهر شود از ان حدت و حراقت با اندک تلخی و قوت آن تا هفت سال باقی می ماند و گفته اند باید که نزد استعمال نرم سوده و مبالغه در سحق آن نموده استعمال نمایند و بعضی گفته که برای امراض مردان نر آن و برای زنان خصوص امراض رحم ایشان ماده آن انصب است که طبیعت آن کرم و خشک در سوم و بعضی تا سوم و بعضی مائل باعتدال دانسته اند

ص: ۱۲۳۲

"افعال و خواص ان

آشامیدن بیخ آن بقدر یک درم در شراب عفص با شکر شیرین کرده یا با مشروب شیرین دیگر جهت صرع و رعشه و لقوه و ام الصبیان و اکثر امراض سر و تفتیح سدد و یرقان و درد کرده و مثانه و ادرار طمٹ

۶۴۶ و نقرس مفید و تخم آن مخرج اخلاط لزجۀ و جهت فالج و رعشه و صرع و جنون و وسواس و تقویت معده و تسکین اوجاع آن و استشمام بیخ کوبیده در صره بسته آن جهت صرع و ضربه و سقطه و طلای آن جهت دفع آثار سیاهی بشره و نقرس و تدهین بیخ و ثمر آن جهت صرع و اکثر امراض مؤثر و تعلیق ثمر آن در قلادۀ اطفال و بدستور تعلیق بیخ آن خصوص نر آنکه بطول سوراخ کرده باشند جهت رفع فزع اطفال و ام الصبیان و صرع و اورام حاصل در دماغ ایشان و جهت وجع معدۀ مبرودین و مسافرین و در بیابانها و صحراها باعث مامونی است از آفات و با شراب جهت وجع بطن و سعوط ثمر آنکه حب آنست بتنهائی و یا با مشک و زعفران جهت صرع و ام الصبیان و در خواص نر آن را بهتر از زمرد دانسته اند بتخصیص که چون آفتاب در برج میزان باشد و بغیر آلت آهنی قلع کنند جهت آنکه گفته اند اگر بآهن قلع نمایند عمل آن باطل می گردد و صاحب شفاء الاسقام نوشته که استاد من گفت باید که با مس یا غیر آن قلع نمایند نه بآهن بهمان جهت و تعلیق نر صلیبی آنکه با شروط مذکور اخذ کرده و در پارچۀ زردی بسته و حایض آن را مس نکرده باشد جهت عسر ولادت و دفع سحر و هیبت در نظرها مجرب دانسته اند و کویند در خانۀ که عود الصلیب باشد در ان خانه جن و جانوران کزنده داخل نشوند و گفته اند اگر دو مثقال از نقره و طلا را درهم بکدازند و صفحه ساخته و چهار عدد تخم آن را در ان پیچند و با خود دارند جهت صرع بلیغ النفع است هر چند صرع کهنه و ده بیست سال بر ان گذشته باشد و اگر در زیر فرش دو کس که باهم دشمنی داشته باشند گذارند و قمر با زهره متصل در تثلیث باشد میان آن هر دو الفت بهم رسد"

ص: ۱۲۳۳

"فاغیه"

بفتح فا و الف و کسر غین معجمه و فتح یاء مثناه تحتانیه و ها اسم شکوفه حنا است و در حنا مذکور شد و نیز شامل جمیع شکوفها است و بعین مهمله اسم بیخ اسپند است

"فصل الفاء مع التاء المثناه فوقانیه"

"فتائل"

بفتح فا و تاء مثناه فوقانیه و الف و کسر یاء مثناه تحتانیه و لام جمع فتیله است که بفارسی شافه نامند فتیله در لغت زباله و نزد اطبا عبارت از ادویه است که فتیله ساخته در دبر خواه برای اسهال و یا تقویت باه و یا بواسیر و یا غیرها و یا در قبل برای تنقیه و یا نشف رطوبات و یا تقویت و یا تسخین و تضییق آن و یا بغیر این اسباب بردارند و لیکن بیشتر استعمال آن را بر ادویه که در دبر بردارند می نمایند و بحسب هر علت ترکیب آن مختلف می باشد و اسهال فتائل مسهله و جذب اینها از اعالی بدن بیشتر از حقنها است و این مستعمل در جائی است که مانعی نباشد از استعمال مسهلات مشروبه و حقنها و تفصیل آن در قرابادین کبیر ذکر یافت هم بعنوان قواعد کلیه ترکیب و هم بعنوان انواع تراکیب و نسخ آنها"

"فتائل الرهبان"

بفتح فا و تاء مثناه فوقانیه و الف و کسر یاء مثناه تحتانیه و لام و الف و لام تعریف و ضم راء مهمله و هاء ساکنه و فتح باء موحده و الف و نون اهل اسکندریه زنجیله نامند و در آنجا کثیر الوجود

"ماهیت ان"

نباتی است بقدر ذرعی و تیره رنگ مائل بسفیدی و برک آن مانند برک حنا و سنامکی و کوچکتر از ان و اغبر و اشهب و شبیه برک شونیز و مزغب نیز می باشد و کل آن

زرد و مجتمع و تخم آن مانند تخم تره تیزک و بیخ آن خوش بو و طعم آن تیز و تلخ و منبت آن کنار دریا و رودخانه ها و ریک زارها و کویند چون بیخ تازه آن را برآورند و با برک آن پیچیده در چراغ گذارند و بران روغن بریزند مشتعل می گردد مانند فتیله و رهبانان مستعمل دارند و لهذا آن را فتائل الرهبان نامند

ص: ۱۲۳۴

"طبیعت آن

در آخر دوم کرم و خشک و بیخ و کل آن کرم تر از سائر اجزا

"افعال و خواص ان

اعضاء الراس آشامیدن طبیخ بیخ آن با آب جهت زکام و اوجاع سر حادث از سردی
اعضاء التنفس جهت سرفه و ربو و عسر نفس و ریاح غلیظه و بدستور ضماد

۶۴۷ آن بر سینه الباه جهت تقویت باه و اوجاع المفاصل و غیرها ضماد بیخ آن بالبان
ذکر که ضماد نازک نمایند جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و تحلیل
صلابات و اورام انثیان و اورام قبیحه و فسخ عصب و گوشت کوفته شده و مربای بیخ
آن انفع از مربای زنجبیل اعضاء الغذاء و النفس و الباه جهت خوشبوئی دهان و جشای
بارد و انهضام غذا و تحلیل مواد و تسخین معده و کرده و مثانه و ادرار بول و تحریک
باه و تقویت آن بسیار موثر است"

"فتیت"

بفتح فا و کسر تاء مثناه فوقانیه و سکون یاء مثناه تحتانیه و تا لغت عربی است

"ماهیت آن

هر چیز خرد کرده را نامند و بیشتر مستعمل در نان کندم خشک خرد کرده است خواه بکوبیدن و خواه بغیر کوبیدن که بسیار نرم نباشد و بعضی گفته اند که نرم باشد

"طبیعت آن

کرم و خشک باعتدال

"افعال و خواص آن

قلیل غذا و مجفف رطوبات معده و مولد ریاح سوداوی و دیرهضم و مولد امراض بارده و ریحیه مانند قولنج و وجع پهلو و تهیکاه و مصلح آن نیکو خمیر نمودن و طبخ جید دادن و با سمس و کمون و نانخواه و یا شکر و روغنها مانند روغن بادام تناول کردن و جهت صاحبان امزجه بارده رطبه و صاحبان ضعف احشا بسیار مضر و باید که در سایه خشک نمایند و بسیار کهنه نباشد که کهنه آن ردی است و بهترین مصلحات آن در همه حال شکر است

ص: ۱۲۳۵

"فصل الفاء مع الجیم"

"فجل"

بضم فا و سکون جیم و لام بفارسی ترب و بشیرازی تربزه و بسریانی فعلا و برومی دفیون و بیونانی افاتیس و نیز بیونانی ابابوس و بهندی مولی و بفرنکی رفالس نامند

"ماهیت آن

معروف است و در اکثر بلاد می شود و دو نوع می باشد بری و بستانی و شامی نیز و شامی آن آنست که تخم شلغم را در بوته تری گذاشته غرس می نمایند و یا بالعکس و بری آن تندتر از بستانی اما بدرازی و بزرگی بستانی نیست و در قوت قریب بخردل و بعضی آن را خردل بری دانسته اند و بستانی آن اقسام می باشد قسمی سفید طولانی نازک و ازین قسم بعضی در بعضی از قرای بنکاله بسیار بزرگ بالیده تا بیک دو ذرع دست و بقطر نیم شبر می شود بعضی نازک شاداب و بعضی خشک و جوف آن متخلخل رخو و در ضلع رنکپور کامی است مسمی بغیر صدر از قوت زمین آنجا بوزن بیست اثار و بدرازی دو دست و زیاده از آن و بقطر قریب بدو شبر و شاداب و شیرین آن را فتیل مولی می نامند یعنی در درازی قطر مثل دندان فیل کلان می شود و معمول اهل بنکاله است که آن را مثل شلغم با گوشت و یا ماهی پخته با چلاو می خورند و در جاهای دیگر تا بیک و نیم شبر و قسمی دیگر مدور شلغمی شکل پوست آن سیاه اندک خشن و این خشک تر از قسم سفید طولانی آنست و بشادابی آن نیست و لیکن تندتر از سفید خصوصا پوست آن و این قسم اکثر در زمستان می شود و بسبب سردی هوا و یس در زمین منشق می گردد و قسمی دیگر مدور سفید پوست که اهل فرنک از ملک خود تخم آن را می آورند و این نیز قریب بسیاه مدور است و این نیز مخصوص بزمستان است و بهترین همه شاداب نازک تند طولانی آنست که کم ریشه باشد و برک همه اقسام شبیه ببرک شلغم و خردل و از آن هر دو خشن تر و تندتر و تخم همه مائل بتدویر و در غلاف باریک طولانی تا بقدر انکشتی و در خامی سبز نازک تند شبیه بطعم ترب و لذیذ بهندی آن را سینگری نامند و آن را مانند ترب با نمک می خورند و آن را ریزه کرده با گوشت می پزند لذیذ می شود و بعد از رسیدن سرخ تیره مائل بسیاهی می گردد

"طبیعت تخم آن

کرم در سوم و خشک در دوم و بیخ آن در اول کرم و در دوم تر و گرمی پوست و برک آن زیاده از اصل آن و بری آن اقوی واحد از بستانی در جمیع اجزا

"افعال و خواص آن

ملطف و محلل و مولد ریاح و محرک آروغ تخم آن محلل آن و در بعضی ابدان هاضم غیر منهضم خصوصاً برک آن و در بعضی که

۶۴۸ در معده آنها رطوبت بسیار باشد مانع انهضام و مخرب معده ایشان خصوصاً اصل آن جهت آنکه در آن جزو لطیف سریع التعفن است و مدر بول و با اندک تلین چون برک ربیعی آن را طبخ نموده بخورند با زیت و یا روغن و موی و غذائیت آن زیاده از بیخ آنست و از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که فرمودند که در فجل سه خاصیت است برک آن پراکنده کننده ریاح است و مغز آن مدر بول و بیخ آن قاطع بلغم است اعضاء الراس مضر سر و دندان و حنک الاذن قطور روغن آن جهت تحلیل ریاح کوش کثیر النفع و چون جوف ترب را خالی کرده روغن کل در آن ریخته بر آتش گذارند تا جوش بخورد پس نیم کرم چند قطره در کوش بچکانند جهت تحلیل ریاح و تسکین اوجاع آن سریع النفع و بدستور چون آب آن را با روغن کل جوش دهند و در کوش بچکانند العین مضر چشم و قطور آن جالی و رافع آثار حادث زیر موق آن و آب برک آن تیز کننده قوت باصره و ضماد آن جهت رفع کمنه الدم زیر چشم و با عسل جهت نزول آب در چشم مفید الصدر آشامیدن مطبوخ آن جهت سرفه کهنه مزمن و دفع کیموسات غلیظه حادثه در سینه و خناق حادث از آشامیدن فطر قتال و غرغره با آب مطبوخ آن با سکنجبین جهت خناق نافع و با وجود آن مضر حلق و زیاده کننده شیر است اعضاء الغذاء ردی است برای معده و جشا آورنده و بعد از طعام

ملین بطن و نفوذ فرماینده غذا است و قبل از طعم مانع نفوذ و استقرار آن در قعر معده و باعث طفو و ایستادن طعام بر سر معده و ازین جهت باعث سهولت قی است خصوصا پوست آن با سکنجبین و موافق سینه و پهلو و سپرز است و بدستور تخم آن با سکنجبین و ابن ماسویه گفته آشامیدن آب آن هاضم غذا و مفتوح سدد کبد و طحال است و استسقا و طحال و یرقان را نافع و جرم آن مغثی و تخم آن محلل نفخ و مشهی و باعث سهولت اخراج غذا است و وجع کبد را مفید و نیم مثقال تخم آن بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین مقی قوی و منقی معده و چون خربق را ریشه ریشه کرده در ترب فرو برند و بخمیر و کل گرفته در زیر آتش طبخ نمایند پس برآورند و خربق را دور کرده آن ترب را بخورند بقوت تمام قی آورد آلات المفاصل تخم آن جهت ضربان مفاصل و عرق النساء و وجع و رک و حکه حادث از بلغم و بیخ آن جهت دفع آنها نافع القروح و الجروح ضماد آن با عسل جهت قروح خبیثه و قروح لبنیه و شهدیه و تخم آن با سرکه جهت قلع آثار غانفرایا و قوبا البثور ضماد آن با آرد شیلیم برای بشور لبنیه و جلای آنها اعضاء النفص تناول نمودن مطبوخ آن جهت ادرار حیض و رفع احتباس آن و آشامیدن آب شاخهای آن بدون برک بقدر یک اوقیه جهت اخراج سنک مثانه مجرب دانسته اند خصوصا با سکنجبین و آب برک و شاخ آن بقدر ربع رطل با شکر جهت اخراج زردآب و استسقا و بانمک جهت سپرز و تفتیح سده کبد و یرقان نافع و چون ترب را سوراخ سوراخ نمایند و تخم شلغم را در ان سوراخها گذارند و سر سوراخها را بپارچهای ترب بند کنند و یا آنکه جوف ترب را خالی کنند و تخم شلغم در ان پر کنند و سر آن را بپارچه ترب مسدود نمایند و در خمیر بکیرند و در زیر آتش بپزند و با عسل تناول نمایند در اخراج سنک مثانه مجرب دانسته اند باید که سه روز پی در پی مرتب نموده بخورند و آشامیدن تخم آن مدر بول و حیض و شیر و محرک باه و مقی است و جهت درد جگر بارد و ورم سپرز مفید السم ضماد آن جهت نهش افاعی و ضماد تخم آن با شراب جهت مار شاخدار و سم هوام و چون سرجهای تراشیده بیخ آن

و یا کوبیده آن را بر عقرب گذارند بمیرد و بدستور چون آب آن را بر آن ریزند از هم بپاشد و چون عقرب کسی را که ترب خورده باشد بکزد متضرر نشود و طلای آن باعث عدم نزدیکی هوام است الزینه خوردن آن نیکو کننده رنک رخسار و ضماد آن با آرد شیلیم جهت انبات شعر داء الثعلب و داء الحیه و با عسل جهت قلع آثار عارض تحت چشم

ص: ۱۲۳۷

۶۴۹ و طلاء آب آن جهت قوبا و ضماد تخم آن با عسل جهت نمش و سائر الوان غریبه و آثار ضربه و قرحه و کلف و نیکوئی رنک رخسار و قوبا و با کندش جهت بهق ابیض خصوصا در حمام و اکثار آن رویاننده موی است بر موضع داء الثعلب المضار و نیز اکثار آن مورث مغص و تعفن اخلاط و مولد سپیش جهت آنکه در آن جزو لطیف سریع التعفن است چنانچه ذکر یافت مضر سر و حلق و دندان مصلح آن نمک و عسل و زیره که در سرکه خیسانیده باشند و مخلل آن یعنی پرورده آن در سرکه تند انکوری قاطع اخلاط غلیظه و محلل صلابت طحال که ناشتا بخورند و با طعام نیز و مجرب و اصلا ضرری ندارد اگر سرفه نباشد و تخم آن مقی و جهت درد جگر و سپرز و ادرار شیر و بول و حیض و دفع سموم و با شراب جهت کزیدن مار شاخدار مؤثر و در سائر افعال مذکوره قویتر از بیخ آن است و آشامیدن نیم مثقال آن بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین منقی معده و ضماد آن جهت قوبا و با سرکه جهت زخم غانغرایا و با عسل جهت درد مفاصل و با کندش و سرکه جهت بهق سیاه مجرب مقدار شربت آن از تخم آن تا یک درم و از آب آن تا سی درم و از جرم آن تا بیست درم و بری آن بسیار کرم و تر از شلغم و ضعیف تر از ترب و محلل رطوبات و مدر بول و اکثار آن مغثی و مصلح آن نمک است و روغن آنکه تخم و آب برک آن را در ابتداء تخم بستن بدستور مقرر ترتیب دهند که با روغن زیت و یا روغن کنجد تازه در قدر مضاعف و

بآتش ملایم طبخ دهند تا آب برود و روغن بماند و نسوزد بسیار مسخن و در اکثر امراض قائم مقام زیتون کهنه و روغن بلسان است و لطیف تر و کرم تر از روغن بید انجیر و محلل قوی و آشامیدن آن جهت فالج و لقوه و دفع اذیت عقرب و سائر هوام زهردار و قطور آن در کوش جهت تحلیل ریاح و تسکین وجع آن و تدهین بدان جهت فالج و لقوه و استرخا و رفع خشونت بشره و جلای آن و بهق و برص و انطاکی گفته که چون ترب را بخایند و بگذارند تا متعفن شود و کرمها از آن متکون گردد و در ظرفی ضبط نمایند تا کرمها یکدیگر را بخورند و چند عدد بماند پس آنها را حل نمایند در حل معادن بیدیل و افعال غریبه از آن می آید"

ص: ۱۲۳۸

"فجل با عشیقی"

فجل شامی است

"طبیعت آن

مرکب القوی و از شلغم کرم تر

"افعال و خواص آن

از فجل و شلغم ردی تر و ضعیف تر از فجل و مدر بول و محلل رطوبات و اکثار آن مغنی و مصلح آن نمک است"

"فصل الفاء مع الراء المهمله"

"فراخ"

بکسر فا و را و الف و خاء معجمه بفارسی چوجه و بترکی فریک نامند

"ماهیت ان

معروف است

"طبیعت و

افعال و خواص

چوجه هر حیوانی در ذیل نام آن حیوان ذکر یافت و می یابد ان شاء الله تعالی بهترین همه چوجه مرغ و کبوتر است و مداومت خوردن کباب کبوتر بچه با ادویه حاره و سیر مولد جذام دانسته اند و مطبوخ آن با پیه مقوی قوی باه و کویند خروس بچه بالخاصیت مضعف باه است"

"فراسیون"

بفتح فا و راء مهمله و کسر سین مهمله و ضم یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و نون و بضم فا نیز آمده و بیونانی فراسین و برسون نیز و بلاطینی مادروپیم و بعربی علقما جهت آنکه تلخ است و هر چیز تلخ را علقم نامند و بفارسی افنان سر و کورار بمعنی کراث جبلی که کندنای کوهی کویند و لفظ کرویا ممکن که تصحیف از کورار باشد

"در ماهیت ان

اختلاف است دیسقوریدوس گفته نباتی است با شاخهای بسیار مربع سفید مزغب از یک بیخ روئیده و برک آن بمقدار انکشت ابهام و مائل باستداره و مزغب و متشنج و تلخ و کل و برک آن متفرق در شاخها و رنک کل آن بنفش و مستدیر و منبت آن

خرابها و انطاکی نوشته بیخی است مربع با شاخهای بسیار سفید مزغب که از یک ساق روئیده با برکهای خشن مانند ابهام و کل آن

ص: ۱۲۳۹

۶۵۰ ازرق یا اصفر تلخ طعم و در ثور و جوزا می رسد و قوت آن تا شش سال می ماند و گفته اند که بهترین و مختار آن رومی مائل بسرخی آنست و حکیم علی کیلانی شارح قانون نوشته که فراسیون را حشیشه الکلب و صوف الارض که عبارت از کراث جبلی است نامند و ماهیت آن را چنانچه از دیسقوریدوس مذکور شد بیان کرده و نوشته که انواع می باشد نوع سفید آن را فراسیون و این را بعربی صوف الارض و حشیشه الکلب نیز نامند جهت آنکه چون سک بر آن بگذرد بر آن بول کند این نوع کثیر الاستعمال است و نوع دیگر را بلوطی نامند و نوع سوم را اسطاخیس و نواب حکیم معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند که کسی که آن را کراث جبلی دانسته غلط کرده و یحتمل که آنچه دیسقوریدوس نوشته نباتی باشد که بهندی اروسه نامند و اروسه در حرف الالف مذکور شد

"طبیعت ان

در دوم کرم و در سوم خشک

"افعال و خواص آن

محلل و جالی و مقطع و مفتح سده کبد و طحال و با قوت تریاقیه اعضاء الراس و الاذن و العین قطور عصاره آن در گوش جهت تنقیه فضول و تفتیح منافذ آن و ازاله درد کهنه آن و در چشم با عسل جهت جلای آثار سفیدی بسبب حدت قوتی که دارد و بردن اثر زردی یرقان که در چشم مانده باشد و جهت جرب و سلاق و دمعه و غشاوه و نزول

آب در چشم و ضماد مطبوخ آن با آب جهت انتفاخ اجفان خصوصا با روغن بنفشه و رسانیدن بخار آن بچشم نیز زائل کننده زردی یرقان است و چون جرب عین را با ماء الرمان حامض بمالند و بر گردانند و عصاره فراسیون را بران بمالند زائل گرداند و داخل شیافات مقویه بصر کرده می شود الفم و الاسنان مضغ برک آن جهت امراض فم و استحکام دندان اعضاء الصدر آشامیدن نیم درم آن با شربت بنفشه و یا با جلاب جهت سرفه رطب و قروح سینه و رئه و تنقیه آنها از نفث و مده و نیم درم تا یک درم آن با طبیخ زوفا و روغن بادام شیرین جهت تنقیه سینه و رئه از اخلاط لزجه عجیب الفعل و با شکر و یا با عسل و یا با انجیر جهت ربو و سرفه بلغمی و ضیق النفس و قطع و قلع فضلات غلیظه و آشامیدن حسو معمول از ان و نخاله کندم که نخاله را در آب جوش دهند و صاف نموده نیم اوقیه فراسیون خشک که بوزن پنج درم باشد در ان جوش دهند تا غلیظ گردد پس صاف نموده نیم گرم بنوشند جهت سرفه مفرط عجیب الاثر که تا هفت روز بیاشامند و مطبوخ کل آن با آب و عصاره تخم تر و تازه آن با عسل جهت قرحه رئه و با ایرسا چون خشک آن را بیامیزند جهت رفع سرفه مزمن و تنقیه سینه از فضول و ضماد برک آن با عسل مسکن درد پهلو و ضیق النفس اعضاء الغذاء مفتوح سده کبد و طحال و سعوط آن جهت یرقان و مضغ برک آن و بلع آب آن جهت اوجاع معده و آشامیدن طبیخ آن و یا عصیر آن با روغن کل و یا با زیت جهت درد امعا و تحلیل ریاح غلیظه و بلغم لزج در هر موضع که باشد و اعظم ادویه منقیه بدن است از فضول غلیظه و برای وجع طحال و بدستور ضماد آن نافع اعضاء النفس آشامیدن آن خصوصا با ایرسا جهت تنقیه رحم و ادرار حیض و تسهیل ولادت و اسقاط جنین و بدستور ضماد و جلوس در طبیخ آن و چون در آب و زیت و یا با آب تنها طبخ دهند و بآن کماد نمایند بر عانه مردان و زنان جهت رفع اوجاع مثانه حادث از ریاح و عسر البول و ضماد برک تازه آن زیر ناف جهت رفع تعقد امعا و وجع آن بغایت نافع و فرزجه آن با عسل تا هفت روز پی هم جهت اعانت بر حمل سریع الاثر و بالجمله

فراسیون دافع جمیع ریاح غلیظه است هر نوعی که استعمال نمایند شربا و ضمادا و کمادا و وجع کاسر و خاسر و جنین را بسیار مفید السموم آشامیدن عصاره برک آن جهت رفع سمیت ادویه قتاله مانند فطر و کشنیز و امثال آنها و ضماد آن جهت کزیدن سک دیوانه الاورام و الجروح و القروح ضماد برک پخته آن با آب ممزوج با عسل جهت تحلیل اورام و تنقیه و جلای چرک و قروح و سخته عفنه کهنه خبیثه و گوشت فاسد متاکل و قلع داخس و تلین

ص: ۱۲۴۰

۶۵۱ و تحلیل خنازیر و انفجار دمامیل و جراحات خام بدون اذیت و قروح را التیام دهد و چون بکوبند تازه تر آن را و با پیه کرده بز سرشته بر اورام هر نوع که باشد ضماد نمایند بزودی تحلیل دهد و جبر کسر نماید و چون در زمین کودی کنده با آتش گرم کنند و چون گرم شد آتش را بر آورده در آن کرماکرم فراسیون را فرش نمایند و علیلی که از برودت و ریاح زمین کیر شده باشد بدن او را چرب کرده بر روی آن بخوابانند و از فراسیون بران فرش نمایند و بر او لحافی بپوشانند و دران همان قسم خوابیده باشد تا گرمی آن زائل گردد در رفع مرض او مجرب گفته اند و چون در خمی که آب انکور مقدار یک ماطویطس باشد و مکوک برک تازه فراسیون را کوبیده ریخته سر آن را پوشیده سه ماه بگذارند پس بر آورده صاف کنند و بنوشند در دفع اورام باطنی و امراض سینه و دفع فضلات و مواد بارده بغایت نافع دانسته و گفته اند از اکبر ادویه است در ان امور المضار مضر کرده و مثانه در غایت مضرت به حدی که اکثر آن موجب ادرار خون و بول الدم می گردد مصلح آن کثیرا و عسل و سنبل الطیب و رازیانه را بعضی بادزهر آن دانسته اند و مقوی فعل آن مقدار شربت آن تا سه درم صاحب منهاج نیم درم گفته بدل آن در امراض سینه پرسیاوشان و در تحلیل ریاح چهار

دانک وزن آن لبان و دو وزن آن اسارون و در اسهال لزوجات و تسکین مغص و کویند بدل آن افتمون و انیسون است و کویند بوزن آن لاغیه و در تحلیل طحال و غیره اشق

ص: ۱۲۴۱

"فرس"

بفتح فا و را و سین مهملتین بفارسی اسپ و بترکی آت و بهندی کهورا بضم کاف عجمی و خفای ها و سکون واو و فتح راء هندیه و الف نامند

"ماهیت ان

حیوانی است معروف و از حیوانات دیگر ماکول اللحم اهلی کرم تر و بهترین مرکوبات و خوش هیئت تر آنها و مودب و مروض تر و بافراست و اصناف می باشد از نجیب و غیر نجیب و بچه آن را عبری مهر و بفارسی کره نامند

"طبیعت گوشت آن

در آخر دوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

خوردن آن مورث شجاعت و قساوت قلب و کباب آن با شیر مقوی باه مبرودین اعضاء الراس گفته اند چون زواندی که بر زانوی فرس می باشد بکوبند و با سرکه بیاشامند صداع را زائل کرداند اعضاء النفس آشامیدن انفحه آن بقدر نیم مثقال جهت اسهال مزمن و قرحه امعا و ذرب و بدستور لحم محرق آن قاطع اسهال رطوبی و کباب آن مولد خلط فاسد مضر محرورین و مصلح آن جوش دادن و مهرا پختن آن و آشامیدن

دوغ و آب انار بالای آن باید که آب بران نیاشامند الاورام و البثور طلای محرق پوست مهر یعنی کره آن با موی با آب پراکنده کننده بثور و سرکین آن مانند سرکین حمار است در خواص و خون تازه کرم آن از جمله سموم و مسهل و اعراض و علاج آن مانند دم ثور است و در بقر مذکور شد و عرق آن نیز در عرق ذکر یافت الزینه طلای خون آن تغییر دهنده رنک و ضح و ذرور پوست سوخته آن با موی رافع جوششها است الخواص کویند چون دندان آسیای آن را بر ساق بندند از حرکت ماندگی نیابند و اگر دندان آن را بر کردن کودک بندند دندان او بی الم برآید و سم آن را در خانه که موش بسیار باشد دفن کنند موشان بگریزند و عرق آن را که برزها و طفل بمالند موی نرویانند و نیز بواسیر دفع نماید و قطور آن در گوش جهت تسکین درد آن و در بینی جهت رعاف و اگر پای حیوان چهارپا را بدم اسپ بندند لنک شود و اگر بر در خانه موی دم آن را بکشند کیک در آن خانه داخل نشود و فرس بحری را بفرنگی اورهب کانیس نامند کویند از خواص آنست که چون خواهند بر عضوی موی برآید خاکستر آن را با قیر و با پیه بز سرشته بمالند موی بروید و ذرور آن جهت خشک کردن جراحات و رویانیدن پوست بران موثر است"

ص: ۱۲۴۲

"فریون"

بفتح فا و سکون را و ضم یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و نون و توهم کرده کسی که بکسر فاء دوم خوانده و آن را

۶۵۲ فریون بیا بجای فاء دوم و افریون و ابریون بزیادتی همزه مفتوحه در اول که معرب اوبریون فارسی باشد نیز نامند و آن را اکل بنفسه و حافظ اطفال و ببربری

تاکسوت و برومی فوطینوس و بیونانی کمالیون و اهل مصر و شام آن را لبانه مغربیه خوانند

"در ماهیت ان

اختلاف بسیار است بعضی لبن مازیون و بعضی لبن زقوم دانسته اند اصح همه اقوال قول غافقی است که روایت کرده از کسانی که آن را دیده اند در بلاد بربر در جبل در ان که آن را بربریه نامند و کثیر الوجود است در انجا و از انجا ببلاد دیگر می برند و آن لبن دو نوع نبات است یکی شبیه نبات کاهو و پر شعبه و خارناک و پر شیر و دوم برک آن سیاه و شاخهای آن مفروش بر روی زمین و خارهای این باریک و تیزتر و شیر این بیشتر از اول و در حرف الالف مع الفاء تمام بیان ماهیت و خواص و افعال آن مذکور شد"

"فرمیوس"

بفتح فا و سکون را و کسر میم و ضم یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و سین مهمله برنیفس است

"ماهیت ان

ثمریست شبیه بحنظل و با عفوصت و در جوف آن تخمها

"طبیعت ان

بسیار گرم و خشک

"افعال و خواص ان

تمریح آن با ادهان مدر عرق و ضماد آن با شراب جهت نهش افعی نافع"

ص: ۱۲۴۳

"فرنجمشک"

بفتح فا و را و سکون نون و فتح جیم و کسر میم و سکون شین معجمه و کاف معرب
پلنکمشک فارسی است و آن را فرنجمشک و فلنجمشک و ابرنجمشک بیا بجای فا نیز
نامند و بسریانی فلنامشکا و برومی امیولوفراس و بیونانی اقبلیس و بهندی رام تلسی و
کویند بهندی انبل نامند

"ماهیت ان

نوعی از ریحان است نبات و برک آن اندک بزرگتر و بلندتر و بسیار خشبو شبیه بوی
قرنفل و لهذا آن را قرنفل بستانی نامند و در تراکیب هر جا قرنفل بستانی مذکور است
مراد این است و آن را حبق قرنفلی و ریحان قرنفلی نیز نامند و کویند چون رایحه آن
شبیه برایحه مشک است از ان جهت آن را فرنجمشک نامند و آن دو صنف می باشد
یکی بستانی و آن را هندی و دوم بری و آن را چینی نامند و شاخهای بستانی آن مربع و
مزغب و برک آن مانند برک بادروج و رنک آن ما بین سبزی و زردی و مزغب و
رایحه آن شبیه بقرنفل و تخم آن بشکل زیره و سیاه رنک مائل بسبزی و از تخم
بالنکوسه پهلوتر و بسیار کوچکتر از ان و منبت آن مجاری آبها و شوره زارها و بری آن
را شاخهای مدور و برکهای آن ریزه تر و باریک تر شبیه ببرک نام بری و ریحان
کوهی و با خشونت و با عطریت و تندی زیاده از بستانی و تخم آن شبیه بتخم ریحان و
از ان درازتر و سه پهلو منبت آن خرابها و بیابانها و سنک لاختها

"طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک بری آن کرم تر و بیس این از مرزنجوش و نمام کمتر

ص: ۱۲۴۴

"افعال و خواص آن

اعضاء الراس مفتوح سده دماغی و مصفاه و منخرین اکلا و شما و طلاء و جهت درد
سربارد نافع الفم بوی دهان خوش کند و لثه و دندان را محکم کند و رطوبات فاسده
آن را دفع کند اعضاء الصدر آشامیدن آن مقوی دل و جهت خفقان و وسواس عارض
از سودا و بلغم در قلب اعضاء الغذاء مقوی معده و کبد و هاضم غذای غلیظ و محلل
ریاح و جشای نیکو آورد و مسکن مغص و منبه اشتها است اعضاء النفس جهت سپرز و
بواسیر شربا و طلاء نافع المضار مصدع محرورین و مولد مره سوداشما و شربا مصلح آن
بنفشه و سکنجبین مقدار شربت آن سه درم بدل آن سوسنبر و بادرنجبویه نیز گفته اند و
قرنفل نیز و تخم آن بسیار خشک و مجفف منی و هاضم طعام و منعظ و مولد صثبان
که بفارسی رشک نامند مقدار شربت آن تا دو درم و چون در سرکه و اشربه و شراب و
آب انکور داخل کنند مانع فساد آنها است بدل آن بالنکو"

"فرخار"

بفتح فا و سکون را و فتح خاء معجمه و الف و راء مهمله

"ماهیت ان

درختی است بقدر چنار و برک آن

۶۵۳مانند برک بادام و کل آن مانند کل سرخ و بغایت خوش منظر و طبیعت و افعال و

خواص آن ضعیف تر از کلنار است"

"فرشه"

بفتح فا و را و شین معجمه و ها

"ماهیت ان

اسم عربی شیریست که با زرده تخم مرغ بآتش نرم بجوشانند تا غلیظ شود شبیه باغور و در افعال مانند لباء است

ص: ۱۲۴۵

"فصل الفاء مع السین المهمله"

"فسافس"

بضم فا و سین و الف و کسر فا و سین مهمله بفارسی سرخک و ساس و شب کزیز و بهندی کهتمل و بفرنکی سمیس نامند

"ماهیت ان

حیوانی است از جمله هوام و بقدر نصف عدس و سر و دم آن باریک و بسیار کوتاه فی الجملة شبیه بنصف دانه حب الخروع و دست و پای آن نیز باریک و دو سبل کوتاه نیز دارد و نیشی از دهان برمیآورد و بآن می کزد و باز بخود می کشد و بدبوی و بچه آن سرخرنک و بزرک آن مائل بسیاهی و از کزیدن آن عضو اندک خارش و سوزش و ورم کمی می کند و باز خودبخود زائل می گردد و در شکافهای چوب و سریرها و خانه کبوتران و در چهارپایه که باصطلاح هند پلنک می نامند و بران خواب می کنند و لباس پشمی و ابریشمی و در حصیرها و بوریاها بسیار تکون می یابد

"طبیعت ان

کرم و خشک در سوم

"افعال و خواص ان

اعضاء الراس نفوخ سائیده آن در بینی و استشمام رائحه سائیده آن و یا طلای آن بر
 انف جهت مرضی که در بنکاله می شود و آن را اهوه می نامند مؤثر و دود آن بانبویه
 که در حلق برسد و یا آشامیدن آن با سرکه و شراب و یا غرغره آن جهت اخراج زلوی
 در حلق مانده مؤثر اعضاء النفص گذاشتن سوده آن در سوراخ قضیب جهت رفع
 احتباس بول و استشمام رائحه و بخور آن جهت اختناق رحم و مالیدن آن بر موضع داء
 الثعلب السم بلع یک عدد آن جهت کزیدن مار شاخدار و از بسیاری خوردن آن مانند
 خوردن ذراویح احوالی طاری می گردد و تدبیر آن نیز تدبیر آنست

ص: ۱۲۴۶

"فستق"

بضم فا و سکون سین مهمله و ضم تاء مثناه فوقانیه و قاف معرب پسته فارسی است
 بسریانی بستقی و یونانی بسطاقیا و بفرنکی بسبا که نامند

"ماهیت ان

ثمر درختی است شبیه بدرخت بطم که بفارسی سفز نامند و از ان کوچکتر و اغبر بی
 خار و مدتی می ماند و ثمر آن در اول نیشان پیدا می شود و بایلول ماه می رسد و
 بستانی و جبلی می باشد و ثمر بستانی بزرکتر از جبلی و از مطلق آن مراد ثمر آنست و
 بهترین ثمر آن آنست که بزرک دانه پوست آن نازک سفید و پوست خارج آن سبز

مائل بینفشی و مغز آن سبز و چرب لذیذ باشد و آن را ببطم پیوند می نمایند و پیوندی آن بسیار خوب می شود و جفت آن مرد پوست رقیق بالای مغز آنست که زیر پوست صلب سفید است و درخت آن یک سال ثمر آن مغزدار و یک سال بی مغز می باشد و بی مغز آن را بزغنج می نامند و در حرف الباء مع الزای مذکور شد و ثمر آن مادام که در پوست است مدتی می ماند فاسد نمی گردد و چون مقشر کردند و از پوست جدا نمودند فاسد می گردد و آب لیمو حافظ فساد آنست

"طبیعت مغز آن

در دوم گرم و خشک و بعضی تر دانسته اند برطوبت فضلیه و این صواب است و لهذا آن را زود گرم می خورد و مقوی باه است و زیاده کننده منی و بعضی سرد دانسته اند و این زعم غلط است

"افعال و خواص آن

اعضاء الراس و الصدر و الغذاء جهت تقویت ذهن و حفظ دماغ و سرفه و قلب و خفقان و قئ و غثیان و مغص و برودت کبد و تفتیح سده کبد و منافذ غذا و مراره جهت عطریت و عفوصت و تلخی که دارد و منقی کبد و مزیل و جمع رطوبی آن و قلیل الغذاء و مسمن بدن و مقوی معده و فم آن از سائر حبوب زیاده خصوصا که با جفت آن یعنی پوست بالای لب آن بخورند رافع لاغری کرده و یرقان و طحال و سموم و نهش هوام و خوردن آن با شکر مصلح هوای وبائی و پوست سرخ رقیق ملاصق مغز آن معتدل در حرارت و خشک و پوست سبز بیرون آن سرد و خشک الفم مضغ آن مقوی دندان و لثه و خوش بو کننده دهان و رافع قلاع آن اعضاء الغذاء بغایت مقوی دل

۶۵۴ و معده و قابض و مخشن و دابغ خمل آن و رافع قئ و فواق و اسهال و تشنکی السم با شراب جهت دفع سم عقرب و سائر هوام و پوست سفید صلب آنکه در آب طبخ داده باشند جلوس در آن جهت خروج مقعده مجرب و نطول بطبیخ پوست درخت و برک آن جهت حبس نزلات و درد مقعده و رحم و جرب و حکه و رفع قمل الزینه مداومت غسل موی بدان جهت ازاله و سواس و مواد سوداوی و دفع سموم و خوش بو کننده اطعمه و مقوی غالیه ها و بالخاصیت مغز آن مضر معده خصوصا مقشر آن و مفسد طعام و بدستور دهن آن و کویند مغز آن مضر سفلی است مصلح آن زردآلو بدل آن مغز بادام و مغز حبه الخضرا و کویند نیم وزن آن مغز جوز و نیم وزن آن مغزین و اکثار آن محدث شری مصلح آن آشامیدن سرکه و انار ترش و زردآلوی ترش خشک است

"فصل الفاء مع الشین المعجمه"

"فشاغ"

بضم فا و فتح شین و الف و غین معجمه و فشاغ بفتح فا و شین و غین معجمه نیز آمده و نزد اطبا مشهور بدین است و نزد اهل لغت بدان و بفارسی آن را سرم نامند

"ماهیت ان"

از جنس فاشرا است و بر مجاور خود می پیچد و آن را می پوشاند و نبات آن شبیه بنبات عنب الثعلب و شاخهای آن باریک و خار آن کمتر از فاشرا و ثمر آن خوشه دار و برک آن با خشونت و دانه آن بعد از رسیدن سرخ می گردد و طعم آن کزنده زبان و بیخ آن سطر و صلب منبت آن آجام و مواضع درشت نیز و قسمی از آن بیخار و دانه آن بشکل باقلای مصری و از آن کوچکتز و بسیار سیاه و بر دور آن خط سفیدی حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته ظاهرا لویبای هندی عبارت از آن باشد مولف گوید

شبهه بدین در هند و بنکاله چیزی می شود و آن را سیم بکسر سین مهمله و سکون یاء
 مثناه تحتانیه و میم می نامند و برک آن اندک پهن نبات آن بر مجاور خود می پیچد و
 آن را می پوشاند و ثمر آن در غلافی مانند باقلا دانه‌های آن کوچکتر از باقلا و پوست
 آن بعضی سفید و بعضی سیاه می باشد و در یک طرف آن قریب بنصف آن خطی
 سفید در هر دو نوع و مغز آن سفید و در طعم اندک شبهه بباقلا و بوی زهومت آن
 زیاده از باقلا و اقوال دیگر نیز در ماهیت آن بیان کرده اند

ص: ۱۲۴۸

"طبیعت قسم اول آن

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

آشامیدن ثمر و برک آن مفرح و مقوی و حافظ حرارت غریزی و دافع ضرر ادویه
 سمیه و محلل ریاح و چون برک آن را با عسل لعوق ساخته بتدریج اندک اندک بطفل
 شیرخوار بدهند مده الحیوه کویند سموم نباتی و حیوانی باو اثر نمی کند مقدار شربت
 آن یک مثقال و خوردن نه قیراط از قسم دوم آن مورث دیدن خوابهای پریشان و تولید
 خلط فاسد و نفخ و ریاح بسیار و ضماد آن رادع اورام و مسکن درد مفاصل است

"فصل الفاء مع الضاد المعجمه"

"فضه"

بکسر فا و فتح ضاد و ها بفارسی سیم و نزد عوام مشهور بنقره است و بهندی روپا بضم
راء مهمله و سکون واو و فتح باء عجمی و الف و بسریانی سیما و برومی ارجوا و
بیونانی اکورا و بترکی کرمس و بفرنکی ویراط نامند

"ماهیت آن

از فلزات معروفه مشهوره میان مردم کثیر النفع است و گفته اند ماده تکون آن زیبق
خالص جید و کبریت خالص است و کبریت عشر وزن زیبق بود بدلیل آنکه چون نقره
از کبریت مکلس گردد بوزن خود زیبق را منعقد گرداند و بنظر قمر با مساعدت مشتری
در سه سال نکون آن در معدن خود تمام می شود و فاعل انعقاد آن برودت و در باطن
آن ذهیت است چنانچه در باطن ذهب فضیت است

"طبیعت آن

در اول سرد و خشک و با قوت قابضه و مجففه و سخاله آن خشک تر و قوت قابضه
آن زیاده از محلول آن و بعضی معتدل دانسته اند

ص: ۱۲۴۹

"افعال و خواص آن

در تفریح قریب بیاقوت اعضا الراس جهت مالیخولیا و جنون و وسواس العین اکتحال
آن با میل نقره جهت جلای بیاض رقیق و تقویت بصر الفم آشامیدن سحاله آن

۶۵۵ با ادویه مناسبه جهت رفع بخر و جلب و جذب رطوبات لزجه متعفنه و بلاغم
الصدر آشامیدن محلول آن و بدستور سحاله آن جهت ربو و سرفه و خفقان و توحش و
سائر امراض قلبیه با ادویه مناسبه اعضاء الغذاء و النفض بجهات مذکوره مقوی معده و

کبد است و جاذب رطوبات و جهت استسقا و سپرز و تفتیت سنک کرده و مthane و عسر البول و طلای محلول سحاله آن با زیبق مقتول جهت بواسیر الجرب و الحکه و بدستور جهت جرب و حکه الاورام ضماد سحاله آن جهت تحلیل اورام مضر امعا مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن از یک دانک تا نیم درم و از خاصیت آنست که از رائحه کو کرد خام و مجاورت آن سیاه می گردد و غسل آن با نمک رافع و جالی آنست و آشامیدن طعام و شراب در اوانی فضه باعث تفریح و گفته اند خوردن شراب در جام فضه سکر زود آورد و دستور حل و تکلیس و احراق آن در مقدمه ذکر یافت و فضه محلول که اطبای فرنک اختراع نموده اند و آن را تن تور و پنورا نامند و لاجوردی رنک شفاف مانند یاقوت کبود است که نیلم نامند و ازین جهت آن را نیلم آب نیز نامند در جمیع افعال و خواص بهتر از فضه غیر محلول است بجهت خفقان و غشی و مالیخولیای مراقی بیعدیل که دو قطره آن را با اشربه مناسبه بیاشامند

ص: ۱۲۵۰

"فصل الفاء مع الطاء المهمله"

"فطر"

بکسر فا و بضم نیز آمده و طاء ساکنه و راء مهمله بفارسی سماروغ و شما و بسریانی فطریاا و برومی موکوطیس و بهندی پهن چهر و بیونانی اونطریئا نامند و دیسقوریدوس در ثالته قنطس و در رابعه موقوطیس نامیده

"ماهیت ان"

نباتی است که زمینهای نمناک و عقب بارشها در بعضی بلاد زمین منشق شده برمی آید و در بعضی جاها بدون انشقاق نیز بشکل نصف بیضه مرغ که منکوس باشد و بی برک

و کل و ساق آن بسیار کوتاه و جوف آن مملو از صفایح و ماکول آن را بفارسی قارج و بشیرازی مردم عوام هیکل و بترکی کیلک و فطر و کماه اسم جنس ماکول و غیر ماکول آنست و بعضی فطر را مخصوص نوع قتال و کماه را بماکول آن دانسته اند و بالجمله هرچه بیلزوجت و بیرائحه و سفید مائل بتیرکی و کوچک باشد و در زمین طیب نیکو روید ماکول است و سیاه آن غیر ماکول در غایت سمیت و همچین سرخ آن و آنچه از نوع سفید آنکه در آن لزوجت بسیار و یا در آن عفونت و مانند نسج عنکبوت چیزی باشد و یا در زیر درخت زیتون و انجیر و کردکان و گیاهای سمی و يتوعات و یا در سرکین و جیفها و نزدیک سوراخ حیوانات سمی و مانند اینها روید همه قتال است و کویند سفید ماکول آن تریاق سرخ غیر ماکول آنست و کویند آنچه را در کشمیر کنکهنجو نامند از نوع ماکول آنست و گفته اند فطر سه نوع می باشد یکی را فقع نامند و بفارسی هیکل و دوم را فوشنه و سوم را فقیل و هر سه از انواع کماه است و کویند فرق میان سمی ردی غیر ماکول آن و میان ماکول بآنست که چون غیر ماکول را ببرند و بگذارند زود فاسد و متعفن گردد و همچین هرچه را بآن گذارند فاسد سازد و نیز فطر ماکول را بهندی کنهیی بخفاءها نامند و فطر غیر ماکول را پدیپیرا و قسمی را چهرتر بخفایها نامند و قسمی را ککن دهول و قسم اول بهترین اقسام است

ص: ۱۲۵۱

"طبیعت ماکول آن

در سوم سرد و تر

"افعال و خواص آن

اعضاء الراس اكثر خوردين آن مورث خدر و فالج و سكتة اعضاء النفس اكثر آن باعث عسر البول و مداومت آن قاطع فسل و ضماد خشك كوبيده آن با سریشم ماهی جهت فتق و قيله و برآمدگی ناف اعضاء العين اكتحال آب تازه آن جهت بیاض و تقویت باصره و جرب پلك و چشم و مانع نزول آب خصوصا چون سرمه را بدان پرورده کنند اعضاء الغذاء نفاخ و دیرهضم و مولد خلط غلیظه و عفن و اكثر آن مولد هیضه و چون قبول عفونت کند بزودی متعفن گردد بحد افراط و مسدد و مورث قولنج و درد معده و آشامیدن سائیده خشك آن رافع اسهال و ذرب و زلق الامعا بهترین مصلحات آن مری و خردل و طبخ

۶۵۶ آن با نمک و شبت و پودنه و روغن کنجد و زیتون و صعتر و فلفل و با کمتری تر و یا خشك خوردن و خوردن فلفل و زنجبیل پرورده و جوارشات مناسبه مانند فلافلی و کمونی و فلاسفه و امثال اینها و آشامیدن آب سرد بالای آن و همچنین با بیضه مرغ و یا با گوشت خوردن مضر و کویند از خواص آنست که هر حیوانی سمی کسی را که فطر ماکول خورده باشد بکزد و هنوز آن فطر در معده او باشد در او هیچ دوائی فائده نمی بخشد و تریاق سمی غیر ماکول آن چون کسی خورده باشد او را عرق سرد و ضیق النفس و غشی و ثقل معده و قولنج و خناق و ذبحه و قشعریره که از عوارض آنست طاری شده باشد خوردن مقطعات مانند ترب و آب پودنه و مری و بوره و نمک و سکنجبین یا فودنج جبلی یا سرکین خروس بچه با سکنجبین عنصلی و یا خاکستر چوب انجیر با آب کرم با اندک سرکه و نمک و مرغ بچه و یا با سرکه و یا خوردن عسل بسیار است و تریاق اربعه و سنجرنیا و فلافلی و یا کمونی با شراب و یا باب سداب و ضماد نمودن بر معده اضمده ملطفه و استعمال حقنهای حاده و بسا است که در یک روز بلکه در ساعت هلاک می گرداند و هر فطری که در زیر خم شراب رسته باشد پوست آن زهر کشنده و جوف خشك کرده آن مورث بیهوشی است چون اندکی از

آن را بخورند و آنچه در بنکاله می شود خواه غیر ماکول خواه ماکول خوردن آن غیر مجوز زیرا که ماکول آن نیز خالی از سمیتی نیست"

ص: ۱۲۵۲

"فطراسالیون"

بفتح فا و سکون طا و فتح را و الف و سین مهملات و الف و کسر لام و ضم یاء مثناه تحتانیه و نون لغت یونانی است و بفرنکی بطرسالی نامند

"ماهیت ان

کرفس کوهی است و آن را کرفس صخری و کرفس ماقدونی نیز نامند و تخم آن سیاه طولانی شبیه بنانخواه و خشبو و تند و بهترین اجزای آنست و مستعمل

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

اعضاء الغذاء و النفس قاطع لزوجات و محلل نفخ و بغایت مفتح و جهت درد پهلو و مغص و ادرار بول و حیض قوی الاثر و مخرج جنین و مبهی السموم مقاوم جمیع سموم بارده و در جمیع افعال قویتر از بستانی و سائر اقسام خود بدل آن دو وزن آن تخم کرفس بستانی و جالینوس نیم وزن آن افسنتین گفته و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه المومنین نوشته که بالفعل تخم نبطی را بجای آن استعمال می کنند و آن مدور مائل بدرازی و بقدر فلفلی و بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید مائل بزردی و تند طعم و

برک نبات آن عریض و با اندک حدت و کل آن چتری شبیه بشبت است و در تنکابن و اپلیهم نامند و این قسم را بعضی ضعیف تر از فطر اسالیون دانسته اند و جمعی مثل آن و آن مدر عرق و رافع عرق النسا و تصبج و فرزجۀ آن مسقط جنین و در سائر افعال مانند اقسام کرفس است و در حرف الکاف در کرفس ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد"

ص: ۱۲۵۳

"فصل الفاء مع القاف"

"فقع"

بفتح فا و قاف و عین مهمله و بکسر فائز آمده

"در ماهیت ان

اختلاف است جمعی از اقسام فطر و کماه دانسته اند و بعضی غیر آن و اصح آنست که از غیر اقسام فطر است و مدور بقدر نارنجی و کوچکتز از ان و اندک طولانی و در زیر زمین در مواضع سیلها و جاهای نمناک و قرب انهار و بعد از باران در زمینهای ریک زار و دامنه‌های کوه بسیار بهم می رسد و جایی که تکون می یابد زمین آنجا اندک بلند و بعضی منشق می باشد و کسانی که می دانند آنجا را می کاوند و برمیآورند و در بعضی جاها یکدانه و در بعضی چند عدد و بفارسی تشنج و بترکی دنبلان نامند و آن شیرین لذیذ می باشد آن را پخته و یا بریان کرده می خورند بهتر از فطر ماکول است و در سالی که رعد و برق بسیار شود بسیار تکون می یابد

"طبیعت ان

در دوم سرد و تر

"افعال و خواص

ان

نفاخ و بطی الهضم و غلیظ و اکثار آن مولد قولنج اصلاح آن مانند اصلاح فطر است و ضرر آن را ندارد"

۶۵۷

"فقاغ"

بضم فا و فتح قاف مشدده و الف و عین مهمله لغت عربی است یونانی روفوس و روفونس نیز دیده شده و برومی بقاعین و بفارسی بوزه نامند و گفته اند آن را تقاع از آن جهت می نامند که کف آن را می گیرند و واحد آن فقاغه و بفارسی سوراک آب خوانند

"ماهیت ان

اسم انواع نبید است و طعم آن مرکب از اندک شیرینی و ترشی و تلخی و حدت و آن مصنوع از اکثر حبوب می باشد مانند جو و برنج و ارزن و ذره و نان حواری یعنی نان سفید فطیر با نعناع و کرفس و از مویز و خرما و شکر و نیشکر و عسل و امثال اینها نیز و گاه اضافه می کنند بر آن فلفل و سنبل الطیب و قرنفل و سداب و امثال اینها

ص: ۱۲۵۴

"طبیعت

ان

بحسب آنچه از آن می سازند مختلف می باشد و بالجمله ابرد همه شعیری پس خبزی و احر همه عسلی مفوه است پس عسل غیر مفوه پس تمر یعنی خرمائی و اعدل همه زیبایی است که با حب الرمان سازند و کسی که اراده اصلاح و خشبوی آن نماید باید که بغیر از مصطکی و برک نعناع و قلیلی طرخون چیزی دیگر زیاده نکند

"افعال و خواص آن

ردی الغدا و نفاخ و مولد اخلاط غلیظه فجه و ریاح و مضر اعضای حیوانی و قوت نافذه آن بحدی است که اگر عاج را در آن بخیسانند نرم گرداند و آسان گردد آنچه را خواهند از آن بسازند مضر حجب دماغ و اعصاب کمال مضرت دارد و متخذ از خبز حواری و کرفس و نعناع جید الکیموس کثیر الغذا بسیار موافق محرورین و مقوی احشا و معده و نفخ آن کمتر و بهتر متخذ از شعیر است و متخذ از شعیر مدر بول و مرطب بدن و جهت سرفه و امراض حاره رئه نافع و مضر کرده و مثانه و متخذ از عسل از برای مبرودین مفید و نفخ و ریاح آن کمتر و چندان مضر بعصب نیست و متخذ از شکر اعدل از عسلی است و از برای معتدل المزاج موافق و سزاوار آنست که نیاشامند آن را مکر ناشتا و یا در اواخر بقایای طعام در معده و نزد انحدر آن زیرا که در غیر این دو وقت طعام را فاسد می سازد و اما عسلی و مفوه آن را ناشتا نیاشامند مگر وقتی که معده کثیر الرطوبت باشد و آلوده برطوبت لزجه باشد و باید که خبزی و شعیری آن را مفوه بمصطکی و سنبل الطیب و قاقله نمایند که نفخ آن را زائل گرداند و طرخون آن را لذیذ و حب الرمان نیکو می گرداند خصوصا که آن را معطر سازند و در هر بیست رطل آن از هریک از آن افایه یک مثقال زیاده داخل نکنند و اگر چند برک ترنج نیز داخل کنند بد نیست و در قرابادین کبیر نیز ذکر یافته نسخ جیده آن"

ص: ۱۲۵۵

"فقاح"

بضم فا و فتح قاف و حاء مهمله اسم جنس شکوفها است بعربی و فقاح هر چیز در ذیل اسم آن ذکر یافت و می یابد ان شاء الله تع

"فقاح الکرّم"

شکوفه انکور است بیونانی دو ذاطیاطیون و برومی اینکس طراخیون و بسریانی نفجی او کبیشا و بفارسی ول نامند بری و بستانی می باشد بهترین آن بری تازه آنست

"طبیعت ان

در اول سرد و خشک و با عطریت

"افعال و خواص

ان

مقوی دل و معده و مسکن فواق و قئ و عرق آن یعنی ماء مقطر آن در افعال قویتر و لطیفترا از اصل آنست"

"فقاح الملح"

زهره الملح است و نزد بعضی ابقر است و ماسر جویه گفته بر روی نمک معدنی چیزی شبیه بشوره تکون می یابد الطف اجزای ملح و قبض آن کمتر از ان است

"فصل الفاء مع اللام"

"فل"

بفتح فا و تشدید لام

"در ماهیت ان

اختلاف است بغدادی نوشته ثمری است هندی بقدر پسته و پوست آن شبیه بیوست
 بندق و پائین مغز آن مائل بزردی و سفیدی و بالای آن مائل بسبزی و برک آن با
 زوایای بسیار با ساقی بقدر یک شبر و در موسم ربیع کل می آورد کلی زردرنک و
 خشبو و بزودی برطرف می گردد و انطاکی نوشته عبارت از یاسمین مضاعف است
 خواه براسه و خواه بترکیب آن با نیلوفر که بیخ آن را شکافته نیلوفر را در آن گذارند و
 یا بالعکس یعنی پیوند نمایند آن را با نیلوفر و حکایت کرده در فلاح که آن کلی
 است سفید خالص و برکهای آن مضاعف و محیط بدانۀ آن و اندرون آن زرد

ص: ۱۲۵۶

۶۵۸رنگ و چون پخته گردد سیاه شود و چون برکهای آن بریزد دانۀ آن طولانی گردد
 و سرخ براق و این هنگام آن را برشکین نامند و این نیلوفر هندی نیست ورته هم نیست
 و صاحب اختیارات نیلوفر هندی دانسته و سهوی است او را

"طبیعت ان

بقول بغدادی کرم و خشک در سوم و بقول انطاکی در دوم کرم و معتدل و یا یابس در
 اول

"افعال و خواص ان

مفتح سدد و منقی دماغ و ضماد آن مزیل صداع و استرخای عصب و آشامیدن آن جهت خفقان و غشی و استسقا و ریاح بواسیر شرابا و بخورا و طلاء و استعمال تخم آن موی را دیر سفید می کرداند و طحال و وجع کبد را برطرف می سازد شرابا و مالیدن برک سائیده آن بر بدن باعث خوش بوئی و عدم تولید سپش است و حکیم عبد الحمید در حاشیة تحفه نوشته که یاسمین مضاعف را بهندی رای بیل نامند و تخم آن بقدر دانه نخودی است نه بقدر فندقی و آنچه بر فقیر بعد از تتبع بسیار در بلاد هند معلوم گردیده آنست که فل بفتح فامعرب از پهل هندی است و آن میوه است مشهور و در بلاد دکهن و بنکاله بهم می رسد بسیار خوش بو شبیه بوی کلاب و لهذا آن را کلاب پهل می نامند و آن در اول سرد و تر و مقوی قلب و معده و مسرت افزای روح حیوانی و نفسانی و تخم آن بنحوی است که صاحب تحفه نوشته منقول از بغدادی و مؤلف کوید یحتمل که کلاب جامون باشد زیرا که ماهیت ان بسیار مشابه بآنست و کلاب جامون در حرف الجیم در جامون ذکر یافت و تخم آن دو قسم می باشد بعضی سبز پستی رنک و بعضی سفید"

ص: ۱۲۵۷

"فلز"

بکسر فا و سکون لام و زای معجمه در لغت بمعنی سفیدروی و مس سفید است که از ان ظروف ریخته می سازند و مفرغ نیز نامند و فلز بتشدید زای معجمه و کسر لام بمعنی ریم آهن و ریم معادن کدازنده است و هر کوهری که در کان خیزد در اصطلاح آن را اجسام معدنی نامند و هر یک را معدنی مخصوص است و وزن هر یک متفاوت اعم از آنکه متطرق بالفعل باشد یا بالقوه که باعمال مخصوصه قابل کداز و تطرق یعنی چکش کیر گردد و اقسام متطرق را مطلقا متطرقات و معدن سبعة نامند و فی الحقیقت هشت

نوع اند که از هفت معدن حاصل می شوند طلا نقره قلعی سرب آهن روی توتیا مس روی و هر دو از یک معدن حاصل می کردند و جهت اختلاف و تعددشان تفاوت و اختلاف وزن هریک است اما مس از کداز جسم معدنی بهم می رسد و روی خود در معدن بهم می رسد و ازین جهت آن را بفارسی روی و مس رست نامند و یونانی طالیقون و آن در نهایت زردی است و از تاب آتش سیاه می گردد و لهذا بعربی آن را صفر نامند و مس دو نوع می باشد یکی سرخ و یکی مائل بزردی و هر دو در وزن سبکتر از روی اند و مس سرخ نرم تر از مس مائل بزردی است و از فرنگ که معدن آنست سه نوع می آورند یکی قلمها و آن نرم سرخ اعلی است دوم تختهای بزرگ و این در خوبی و سرخی از آن کمتر و سوم قرصهای بزرگ پهن و این از همه زبون تر است و از مس سفید نیز ظروف ساخته می آورند و لیکن این شکننده است و متطرق نیست و بعد از یکدو سال زرد کم رنگ می گردد و متطرق بالقوت سیما ب است که باعمال مخصوصه متطرق و قابل کداز می گردد پس فلز نه نوع شدند و معدن هشت با سیما ب و چون روی کمیاب است اکثر اشتباه بمس زرد می نمایند

ص: ۱۲۵۸

"طبیعت و افعال و خواص

هریک در جای خود مذکور شد و می شود ان شاء الله تعالی"

"فلفل"

بضم فا و سکون لام و ضم فا و سکون لام و بکسر هر دو فا نیز آمده معرب پلپل فارسی است و بسریانی پلپلی و یونانی بشوریقون و ارنیفس نیز و بهندی مرچ و کول مرچ یعنی فلفل کرد نامند

"ماهیت آن

ثمر هندی است یعنی در بعضی بلاد هند و بنکاله و جزائر ملک دکهن بهم می رسد و نبات آن دو نوع شنیده شده یکی شبیه نبات دار فلفل و لبلاب و بر مجاور خود می پیچد یعنی از قبیل نجح و بیاره و برک آن شبیه بیرک تانبول و از آن کوچکتر و در ملاست از آن کمتر و صنوبری شکل شبیه بیرک

۶۵۹ لبلاب و از آن ضخیم تر و تندطعم با عفوصت و تلخی و ثمر آنکه فلفل است خوشه دار و در هر خوشه ده بیست دانه متصل بهم شبیه بخوشه بقم و توت بزرگی و بطول یکدو بند انکشت و دانه‌های آن بخامی سبز و بعد از رسیدن بنفش و بزرگتر از دانه کشنیز و بقدر نخودی کوچک و بچوبهای بسیار باریک و پیوسته بخوشه آن و بعد از خشک شدن سیاه و با شکنج و چین دار می گردد و دوم نبات آن بقدر دو سه ذرع و برک آن شبیه بیرک عنب الثعلب و از آن در طول اندکی بلندتر و در عرض کمتر یعنی باریکتر و بلندتر و با حدت و اندک تلخی و ثمر آن در خوشه شبیه بخوشه عنب الثعلب و ذره و لیکن بزرگتر از خوشه عنب الثعلب و کوچکتر از خوشه ذره و دانه‌های ثمر آن مانند دانه‌های ثمر نوع اول و آنچه مشهور است که سفید نیز می باشد شاید همان سیاه باشد که بسبب سودن دانه‌ها بهم در حمل و نقل بستها پوست سیاه دانه‌های بسیار رسیده آن جدا کشته سفید می گردد و درختی علی حده ندارد و مشاهده نیز چنین شده و شاید خام آن باشد که پوست آن هنوز بسیار سیاه نکشته و از بعضی ثقه شنیده شده که پوست سفید نیز می باشد و درخت آن جدا است و لیکن شبیه بهم و این قلیل الوجودتر از پوست سیاه و پوست نوع سفید آن نازک تر و شکنج آن کمتر و اندک املس و کوبند بری و بستانی می باشد بری آن قویتر از بستانی و بهترین آن حاد الطعم و رائحه آن و حدت پوست آن کمتر از مغز آن است

ص: ۱۲۵۹

"طبیعت سیاه ان

در آخر سوم و سفید و یا مقشر از پوست سیاه آن در اول سوم کرم و خشک و شیخ
الرئیس رحمه الله علیه فلفل سیاه را در چهارم کرم و خشک گفته

"افعال و خواص ان

محلل و جذاب و جالی و مسخن و منقی بلغم و با قوت تریاقیت اعضا الراس مقوی
حافظه و اعصاب و جهت علت‌های عصب بسیار مفید و خائیدن آن با مویز جهت جلب و
دفع رطوبات دماغ و معده و تدهین بدهن جوشانیده آن در ان جهت فالج و خدر و
جميع امراض بارده رطبه و رفع قشعریره تپهای بارده و بدستور آشامیدن آن با ادویه
قابضه جهت امراض مذکوره و طلای مطبوخ آن در کلاب جهت رفع نزلات بارده و
درد دندان و بدستور مضمضه بدان که با پوست خشخاش جوشانیده باشند و همچنین
ستون بدان بجهت درد دندان کرم خورده اعضاء الغذاء آشامیدن آن قاطع بلغم و
مسخن و مقوی معده و جگر و هاضمه و مشهی و رافع آروغ ترش و ملطف اغذیه
غلیظه و خلط غلیظه و مرقق خون غلیظه مبرودین و دافع جذام و ریاح و مغص و با
برک غار تازه جهت تحلیل نفخ و ضماد آن با سرکه جهت تحلیل ورم طحال و
مداومت آن مانع قولنج ریخی و بلغمی العین اکتحال آن جهت رفع ظلمت بصر و
جلای بیاض آن و ناخنه اعضاء الصدر جهت دفع سرفه بارد رطوبی و ضیق النفس و
اوجاع صدر و ربو و با عسل جهت خناق بلغمی و تنقیه رئه و منع اجتماع رطوبات لزجه
و بلاغم در سینه بدستور با لعوقات و حریره های مناسبه اعضاء النفص مدر بول و حیض
و با ادویه قابضه جهت تقطیر البول و ادرار بول و حیض و حمول آن مخرج جنین و بعد
از جماع مانع حمل الباه آشامیدن آن با شیر و شکر جهت تقویت باه الاورام و البثور و

الزینة و غیرها ضماد آن با زفت محلل خنازیر و رافع داخس و برص ناخن و جذام و با حنا جهت رویانیدن ناخن زائل شده از قوبا و غیر آن با تکرار عمل و مداومت و بدستور با پیه مرغ و با آرد باقلا و نخود جالی بهق و با نظرون بنهایت جالی بهق و سرخ کننده رخسار و با پیاز و نمک جهت رویانیدن موی در موضع داء الثعلب که بقوت تمام بمالند و با محلات جهت تهیج ریخی و با مرهم داخلون جهت تحلیل اورام بلغمی الات المفاصل مسخن عصب و عضلات به حدی که معادن آن نیست دوائی السموم بادزهر سموم و آشامیدن آب جوشانیده کوبیده آن در آن جهت دفع سمیت مار کزیده و عقرب کزیده و افیون خورده که مکرر بیاشامند و قی کنند تا اثر سمیت باقی است و جهت سموم بارده مطلقا و سمیت بیش نیز مفید

ص: ۱۲۶۰

۶۶۰ و تدهین بدهن آن نیز و حکمای هند می گویند چون بیش را مکرر با فلفل و آب زنجبیل تازه سحق بلیغ نمایند رفع سمیت آن می شود و گفته اند چون مار کزیده آن را بخاید اگر حدت آن را دریابد زهر در آن چندان اثر ننموده و اگر در نیابد زهر بسیار در آن عمل نموده و این امتحان قوی است از برای استخلاص از سم و یا تاثیر آنکه تا بچه حد است المضار مصدع محرورین و مخشن صدر و حلق و مضر جگر حار و کرده و کسانی که خون در ابدان ایشان وفور نداشته باشد و جهت جراحت باطنی و المی که در مجاری بول داشته باشند و مجفف منی در فصل کرما و جوانان محرور المزاج را و امراض حارة حاده مصلح آن ادهان بارده و در مبرودین عسل مصفی مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن زنجبیل و دار فلفل است و سفید آن بهتر است از برای امراض معده و طحال و سموم از سیاه آن بدل سیاه آن یک و نیم وزن آن سفید و جوارشات فلافل و دهن الفلفل و مخلل و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت "

"فلل السودان"

بضم سین و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون

"ماهیت ان

کفته اند دانه است املس شبیه بحلبان و غلاف آن مانند غلاف آن و تند طعم با اندک تلخی و نبات آن ثمنشی کوچک و منبت آن بلاد حبش و سودان است و از انجا بمصر می آورند و اهل بلاد بجای فلفل مستعمل دارند

"طبیعت ان

ص: ۱۲۶۱

در آخر دوم کرم و خشک

"افعال و

خواص ان

محلل ریاح غلیظه و بلغم لزج و مفتوح سدد و با عسل محرک باه و جهت درد دندان و حرکت آن و قولنج و ایلاوس نافع مضر حلق مصلح آن عناب و معدل مبرودین و مقدار شربت آن تا دو درم و حکیم میر عبد الحمید نوشته که بهندی آن را کاج مرچ نامند و نبات آن ما بین شجر و گیاه تا بدو ذرع است و نهایت سه ذرع و برک آن مانند برک ریحان سبز و کل آن سفید مانند کل آلوچه و از ان بسیار ریزه تر و ثمر آن طولانی تا بقدر دو بند انکشت و مستدیر صنوبری شکل مخروطی طرف متصل بشاخ غلیظتر از طرف بالای آن و در خامی سبز و بعد از رسیدن سرخ براق می گردد و تخم

آن سفید شبیه بتخم جوزمائل و از آن کوچکتتر و آن ثمر در غایت حدت با اندک تلخی است و در خواص مانند دار فلفل و حرارت این زیاده از آن است و پختن ماهی بدان مصلح ضرر ماهی است و در خواص دیگر بنحوی است که صاحب تحفه المؤمنین نقل از بغدادی و انطاکی نموده و نوشته و مؤلف گوید کسی که گاهی آن را نخورده و محرور المزاج باشد بمجرد رسیدن آن بزبان او و یا بچشم او سوزش بسیار می کند و تورم بهم می رساند و نیز نوعی دیگر از فرنک تخم آن را می آورند و در بنکاله در بعضی باغچهها می کارند برک آن از آن اندک عریض تر و ثمر آن مدور بقدر آلوی سیاه و پوست آن بعد رسیدن سرخ و با شکنج می باشد و حدت این اندک کمتر از سرخ طولانی آنست"

ص: ۱۲۶۲

"فلفل الماء"

"ماهیت آن

فلفلی است که در آبهای ایستاده غیر جاری می روید و لهذا آن را فلفل الماء نامند برک آن شبیه ببرک بید و نرم نازک و ساق آن پر کره و شاخهای آن بقدر ذرعی و دانه آن ریزه و مجتمع شبیه بخوشه و طعم آن تند شبیه بطعم فلفل و بی عطریت و بعضی عوض فلفل و افایه خشک آن را با زیت سوده در اطعمه استعمال می نمایند و قائم مقام آنست و آنها را خوش طعم و رایحه و سریع الهضم می گرداند و بیخ آن طولانی و بی منفعت

"طبیعت ان

در دوم گرم و خشک

"افعال و خواص ان

اعضاء الغذاء مسخن معده و جگر و هاضم شربا و ضماد برک و ثمر آن محلل اورام بلغمیه و صلبه برآمده و رافع آثار و کمنه الدم تحت عین الزینه ضماد بیخ آن جهت رفع کلف و نمش مزمن صلب قوی الاثر مقدار شربت آن تا دو درم است

"فلفل مویه"

بضم میم و سکون واو و فتح یا و ها بهندی پیلامول بلام و پیلامور براء مهمله نیز نامند و مول و مور بلغت

۱۶۶۱ اهل هند اسم بیخ است و پیپل نام دارفلفل یعنی بیخ دارفلفل و دارفلفل در حرف الدال ذکر یافت

"ماهیت ان

بیخی است کرهدار و بعضی متشعب و اغبر و مغز آن سفید و ریشه دار و تندطعم بهترین آن تازه سفید تند طعم سنکین صلب آنست

"و در طبیعت و خواص

و مقدار شربت و مصلح قریب بدار فلفل امراض الراس سعوط آن جهت صرع و سکنه و خائیدن آن بتنهائی و یا با مویز و یا غرغره آن با طبیخ مویزج جاذب و قالع بلغم از دماغ و جهت امراض مذکوره نافع اعضاء الغذاء و النفس و غیرها مشهی طعام و هاضم آن و حرارت معده را برافروزد و جهت قولنج و ریاح بارده و امراض طحال و ورک و عرق النسا و نقرس و اوجاع بارده و ریحیه و تشنج شدید النفع و قویتر از دارفلفل شربا و

ضمادا بدل آن بوزن آن نارمشک و دو ثلث آن سورنجان و ثلث آن مغز حب القرطم و دار فلفل نیز گفته اند مضر محرورین و مقلل نور بصر و منی است

ص: ۱۲۶۳

"فصل الفاء مع النون"

"فنجیون"

بفتح فا و سکون نون و کسر جیم و ضم یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و نون و فنجریون نیز آمده

"ماهیت ان

نباتی است برک آن شبیه ببرک لبلاب کبیر که آن را قسوسی نامند و از ان بزرکتر و از هفت عدد زیاده نمی شود و طرف ملاصق بر زمین آن سفید و طرف بالای آن بسیار سبز و با زوائد و زوایای بسیار و در بهار از میان برکهای آن ساقی می روید بقدر شبری و کل آن زرد و زیاده بر ده روز نمی ماند و لهذا تصریح نموده اند که بی کل و بی ساق می باشد و بیخ آن باریک و در مواضع نمناک بهم می رسد تند طعم و تلخ و با قبض و تازه آن مستعمل و خشک آن را حدت و تلخی زیاده نواب علوی خان معتمد الملوک قدس سره نوشته اند یمن این نبات صنفی از تنباکو باشد

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

محلل ریاح الصدر نکاهداشتن قلیلی از بیخ و برک آن در دهان جهت سرفه مزمن و ضیق النفس و نفس انتصاب و ربو و قرحه سینه و تحلیل ریاح و بخور خشک آن و استنشاق دود آن نیز همین اثر دارد و ضماد آن محلل و کشاینده اورام دملها و التیام دهنده زخمها و خمول آن با عسل مخرج جنین زنده و مرده است"

"فنگ"

بفتح فا و نون و کاف لغت عربی است و بفارسی دله و بترکی قرقاس نامند

"ماهیت ان"

پوست حیوانی است از سنجاب بزرگتر و از بلاد روس و ترک آورند و رنگ آن سفید و سرخ و ابلق و خوشبوترین پوست حیوانات است بغدادی گفته گوشت آن شیرین است و بعضی گفته اند فروتعلب روس است و بعضی گفته اند پوست نوعی از کربه است و انطاکی گفته پوست طائری است سفید رنگ بسیار نرم و از ان پوستین می سازند بسیار سفید می باشد

ص: ۱۲۶۴

"طبیعت آن"

بقول انطاکی گرم در سوم و معتدل و یا خشک در ان

"افعال و خواص ان"

پوشیدن آن مسخن بدن و ملطف و محلل اخلاط بارده و جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر و نافذ حمیات و نرمی بشره و بخور آن جهت طرد هوام نافع و گوشت آن ردی و

در آن منفعتی نیست و بقول انطاکی و غیر آن کرم و معتدل تر از سمور و سردتر از آن و کرم تر از سنجاب و قاقم

"افعال و خواص آن

پوشیدن آن موافق جمیع امزجه خصوصاً پیران و اطفال را و خوردن گوشت آن مغشی است"

"فصل الفاء مع الواو"

"فو"

بضم فا و سکون واو مشدده لغت یونانی است و بیونانی بثوریدوس و فوله نیز و بلسان اهل خوارزم زوله و بفارسی شیستره و بیخ سنبل و بهندی چهل کری نامند

"ماهیت آن

نباتی است شبیه بانوسالیون یعنی کرفس جبلی عظیم الورق و ساق آن زیاده بر ذرعی و املس و مجوف مائل ببنفشی و پر کره و کل آن شبیه بئرکس و از آن بزرکتر و رنگ آن سفید به بنفشی آمیخته و

۶۶۲ بیخ آن سطر اشقر و انتهای آن با شعبهای کج درهم بافته و مانند بیخ اذخر و ریشههای خربق و بوی آن شبیه بوی سنبل رومی و لهذا آن را ناردین بری نامند و منبت آن بلادی است که آن را نبطس از ساحل بحر اسود یعنی بحر روم نامند و مراد از مطلق آن و مستعمل بیخ آنست و دو نوع می باشد کبیر و صغیر کبیر را بفرنگی فوباکینوم و صغیر را فوباروم گویند بهترین آن بیخ باریک اشقر خوشبوی شبیه بوی سنبل است و گفته اند بلکه خود بیخ نوعی از سنبل است و سیاه آن زبون و گفته اند بیخی است

یاقوتی رنک و اندرون آن بعد از شکستن زردرنک و طعم بیخ و برک آن شبیه
بکرفس جبلی و آن را مغشوش به بیخ آس می نمایند و فرق بآن آنست که بیخ آس بی
بو و صلب است و این خوش بو و نرم

ص: ۱۲۶۵

"طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

مفتح سدد و محلل ریاح اعضاء الصدر و النفس و غیرها آشامیدن یابس و طبیخ آن
جهت علل بارده سینه و درد پهلو و مغص و سپرز و ادرار بول و حیض و عرق النسا و
تنقیه عرق و باقوت تریاقیه و ضماد آن جهت داء الثعلب مفید مضر کرده مصلح آن
عسل و رازیانه بدل آن کبابه مقدار شربت از جرم آن یک مثقال و در مطبوخات تا دو
مثقال است

"فودنج"

بضم فا و سکون واو و فتح دال مهمله و بمعجمه نیز آمده و فتح نون و جیم معرب از
پودنه و یا پودنک فارسی است و فوتنج بتاء مثناه فوقانیه بجای دال نیز آمده و بسریانی
هیزارتا و بیونانی فونیاثا و فیلانیز و برومی اربقانون و بعربی حبق نامند

"ماهیت ان

سه نوع است بری و جبلی و نهری بری آن را بیونانی علیجن و اهل اندلس بلائه و مصرفیه و اهل شام صعتر کویند و ساق آن متفرق و تندبوی با عطریت و برک آن ریزه مائل باستداره و نازک و نرم و طعم و رائحه آن شبیه بفودنج نهری است و با حدت و تلخی کمی و تخم آن شبیه بتخم ریحان

"طبیعت ان

در اول سوم گرم و خشک

"افعال و خواص ان

بغایت ملطف اعضاء الراس و الغذاء و النفص و غیرها جهت کزاز و تنقیه فضول سینه و معده و سوزش آن و فواق و غثیان و تحلیل ریاح و استسقا و یرقان و اخراج مشیمه و ادرار عرق و بول و حیض و اسهال سودا و قتل جنین و تریاق لسع هوام سمی و فرزجه آن مخرج جنین و نطول آن جهت حکه و ریاح رحم و رفع صلابت آن الفم سنون سوخته آن جهت تقویت لثه القلب بوی آن رافع غشی مضر امعا مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن نصف وزن آن پودنه نهری و نیز نوعی از پودنه بری را برک دراز و نرم مائل بسیاهی و کل آن خوش بو و تند مائل بزردی و در جمیع افعال ضعیف تر از اقسام پودنه است و فودنج جبلی را بیونانی قطمین و بعضی علیجن اغریا و بفارسی پودنه کوهی نامند و کویند مشکطرامشیع است

ص: ۱۲۶۶

"ماهیت ان

نبات آن بسیار تند در طعم و بو و برک آن از برک بری بزرگتر و سفید رنگ مزغب مانند صوف و برک مشکطرامشیع شبیه ببرک صنفی از تمام که سوسنبر نامند و ساق آن بزرگتر از شاخهای آن و سرخ رنگ و بی کل و بوی برک آن شبیه بوی سوسنبر و چون خشک گردد شبیه بریحان خشک گردد و مشکطرامشیع در حرف المیم ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد

"فودنج نهری"

ضومران و حبق التمساح و بیونانی قالمینی نامند و بفارسی پودنه بستانی و دو نوع می باشد نوعی را برک مانند برک ریحان کوهی و ضخیم تر و خشن تر از بری و شاخهای آن پر کره و باریک و بر زمین پهن و کل آن بنفش و در کنار آبها و بساتین روید و نوعی شبیه بنعناع و برک آن درازتر از برک نعناع و تند طعم و خوش بو و رنگ آن مائل بزرردی و ساق آن قویتر و چون در بوستانها غرس نمایند بعد از دو سال نعناع می شود و بهترین هریک تازه خوشبوی آنست و جلی اقوی از بری و بری از نهری و نهری کثیرالوجودتر از دو نوع دیگر و نصارای قدس شاخهای آن را در اعیان بر سر می زنند مانند تاج و در آب نیز می اندازند در ان ایام

"طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

با قوت تریاقیت

۶۶۳ و جوهر لطیف الاذن قطور آب آن نیمکرم جهت کرمی که در گوش بهم رسیده باشد اعضاء الصدر و غیرها آشامیدن طبیخ آن جهت نفس انتصاب و داء الفیل و تپ بلغمی و سوداوی و جذام و جرم آن با عصاره تازه آن با عسل مدر بول و عرق و با شراب جهت هیضه و فتق عضل و با سکنجبین و با رب و یا شربت انار جهت رفع غثیان و قئ صفرای و فواق و نطول آن جهت رفع زردی یرقان و با عسل و نمک جهت رفع کرم معده و حب القرع و حمول برک آن جهت احتباس حیض و قتل جنین و ضماد پخته آن در شراب جهت رفع آثار سیاهی جلد و عرق النسا السموم آشامیدن آن با شراب جهت سموم و ضماد خشک آن بر مواضع لسع هوام موجب تقرح و جذب سمیت آن و ذرور آن در مواضعی که کرم متکون شده باشد رافع آن مضر باه و کرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یکدرهم بدل آن نعناع و نزد بعضی قردمانا است

ص: ۱۲۶۷

"فوذج"

بضم فا و سکون واو و فتح ذال معجمه و جیم معرب از پوده فارسی است

"ماهیت ان

مایه مری و بعضی ترشیهها است و آن را از آرد کندم و آرد جو می سازند تا خشک گردد و عند الحاجة بکار می برند و در قرابادین کبیر صنعت آن تحریر یافت و در مری نیز

"افعال و خواص ان

ضماد آن با سرکه و روغن کل جهت جرب و خارش بدن و نضج دما میل و تحلیل اورام مفید جهت آنکه محلل قوی است و بعضی در آن ادویۀ خوش بو با سرکه اضافه می نمایند بحسب احتیاج و مطالب و خوش بو در آفتاب مدتی می گذارند تا بعمل آید

"فوفل"

بضم فا و سکون واو و فتح فا و لام و بفتح اول نیز آمده گویند معرب از کوبل هندی و بسریانی فوفلا و برومی اورسیمون و بیونانی ضیموطوس و بهندی سپاری نامند

"ماهیت آن"

ثمر درختی است که در هند و دکهن و بنکاله بهم می رسد و درخت آن باریک و بلند تا بده بیست ذرع دست و بقطر یک شبر تا دو شبر و بر سر آن شاخها رسته شبیه بشاخهای نارگیل و نخل و از آن کوتاه تر و برکهای آن نیز شبیه بدان و لیکن کوچکتر و باریکتر و ثمر آن در خوشه مانند خوشه خرما و کوچکتر از آن و پوست دانه های آن در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ رنگ و بعد از خشک شدن سیاه می گردد و بعد رسیدن خوشهای آن را بریده دانه های آن را جدا کرده خشک نموده آنچه خوب رسیده است در آب جوش می دهند و پوست آن را جدا می کنند و آن پوست خشبی لینی است و اندک ضخیم و این فوفل را بهندی سپاری چهالیه نامند یعنی پوست جدا کرده زیرا که پوست اخشاب و میوه چینی را بهندی چهال گویند پس آن دانه را خشک می نمایند و هریک بقدر جوزبوا کوچکتر و بزرگتر از آن بعضی مدور و بعضی اندک مفرطح و بعضی صنوبری شکل خواه طولانی و خواه غیر طولانی و پوست آن اندک جوزی رنگ می باشد و آنچه بکمال نارسیده و با پوست آن را نگاه می دارند کوه نامند و نیز مطلق غیر مقشر خام تازه خشک ناکرده را کوه خوانند و فوفل مطلقا دو قسم می باشد بنکالی و دکهنی و هریک نیز بر چند قسم و از بنکاله آنچه مقشر و

خشبیت و زمختیت آن کمتر و مغز آن سفید با رکهای زرد مائل بسرخ تیره و ریشه آن شبیه بریشه مغز نارجیل و مدور و صنوبری شکل است آن را سپاری چهاله نامند و اهل بنکاله و هند قاطبه ورق کرده یا ریزه ریزه بقدر نخود کرده آن را با برک تانبول می خورند آنچه بسیار زمخت و خشبی و تمام آن سرخ رنگ است آن را چکی نامند و این بیشتر مستعمل در سنونات است و قسم اول بهتر و در همه بلاد بنکاله می شود و لیکن بوفور چاندپور و نواح آنکه دیهی است از دیههای بنکاله قریب بجهانگیر نکر جای دیگر نیست و در انجا سالی قریب یک لکه روپیه بیشتر تجارت آن می شود و دکهنی آن نیز اقسام است بهترین آن همه قسمی است که آن را چکنی دکهنی نامند یعنی چرب و آن پهن سپاری می باشد و کم ریشه و نازک و زمختی آن کمتر و در خامی آن را مکرر در آب جوش می دهند

ص: ۱۲۶۸

۶۶۴ پس چیزی سنکین بر آن می گذارند یا در مطرقة اندک می کوبند تا پهن گردد پس بریده و در عرض دو پارچه کرده در شیر کاو چند مرتبه جوش می دهند پس در آب باکات هندی پس برآورده خشک نموده خوب می مالند دانههای آن را تا براق گردد و از آن آنچه لطیف چرب نازک باشد که چون قطعه از آن را در دهان نگاهدارند نرم گردد و خوش طعم و لذیذ بیریشه باشد قسم اعلی و اول نامند و آنچه نه چنین باشد بمراتب از آن پست تر و نیز قسمی از دکهنی دانههای آن مدور صنوبری شکل می باشد سرخ رنگ بسیار زمخت و این را چکی دکهنی نامند و لیکن این بهتر از چکی بنکالی است و استعمال این در سنونات اولی است و بعضی مردم از قسم بنکالی اعلی بدستور چکنی دکهنی در هنگام نیم خامی بریده در شیر و آب کات جوش داده چکنی می سازند و لیکن بخوبی دکهنی نمی شود بلکه مانند قسم پست آن نیز و بالجمله فوفل مطلق چهار نوع می باشد یکی سرخ بسیاهی مائل مخروطی شکل مائل باستداره با

عفوصت بسیار با اندک تلخی و این را چکی می نامند و این در سنونات مستعمل دوم تیره رنک مفرطح و کم عفوصت و این را چکنی می نامند و بعضی متمولین با برک تانبول می خورند و بعضی بتنهائی سوم رنک ظاهر آن اندک سرخرنک بزرک دانه و باطن آن سفید و این را سپاری چهالیه نامند و این را عموماً همه کس با برک تانبول که پان نامند می خورند نوع چهارم مخروطی شکل طولانی اندک رخو با اندک چربی شبیه بطعم نارجیل و لیکن بچربی نارجیل نیست و در غلافی شبیه بغلاف بلوط و از آن تیره تر و این را سپاری کهوپریه گویند یعنی شبیه بمغز نارجیل خشک که بهندی کهوپره نامند و این قسم قلیل الوجود است بلکه فی الحقیقت سه نوع است و نوع اول نوع علی حده نیست در میان نوع سوم دانهها بدان صفت یافت می شود و یا آنکه بعضی اشجار که یبوستی بر آنها غالب باشد ثمر آنها چنان می شود و بالجمله بهترین همه سنکین نوکرم ناخورده آنست و از نوع دکهنی چکنی براق آنکه چون در دهان گذارند زود بخیسد و نرم گردد و عفوصت نداشته و جرم آن الطف باشد

ص: ۱۲۶۹

"طبیعت مطلق ان

در دوم سرد و خشک و شیخ الرئیس در سوم نوشته و در قوت قریب بصندل

"افعال و خواص آن

قابض و رادع و مانع صعود ابخره بدماغ و مستحکم کننده اعصاب و رافع رطوبت دهن و سستی اعصاب و اعضا و وئی و قلاع و امراض جاره دهان و سستی اسنان و لثه و سیلان خون از آن و رافع درد پهلوی و مقوی دل و اعضای مسترخیه و معده و حابس اسهال و قاطع عرق و رافع اوجاع حاره و سرخ آن تا دو درهم مسهل بعصر برفق و غیر

مفرط و مدر بول و حیض زیاده از سنبل هندی و رومی چون در آب جوش دهند و صاف نموده آب آن را بیاشامند مضر صاحبان سنک کرده و مثانه و قولنج و مخشن سینه مصلح آن کثیرا اکتحال آن جهت طرفه و استرخای پلک چشم و دمعه و التهاب رمد و جرب آن مفید مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن بوزن آن صندل سرخ و نصف آن آب کشنیز سبز است و مضغ آن جهت خوش بوئی و تسکین حرارت دهان و تقویت لثه و دندان و بدستور مضمضه بطبیخ آن و ضماد آن جهت ورم حار غلیظ نافع و فوفل نیمرس خشک ناشده را اگر بخورند دوران سر و خفقان آورد مصلح آن آشامیدن آب سرد است و در کوشها از دهن هوا دمیدن"

"فوه"

بضم فا و تشدید واو مفتوحه و ها بعربی عروق الصباغین و فوه الصبغ و بیونانی دوزلوس و بفارسی روناس و رودک و رودانک و بهندی مجیتهه و بفرنگی روپیه و فوه صغیر را بلاطینی البیسم و بیربری روبیه منور نامند

ص: ۱۲۷۰

"ماهیت"

ان

بیخی است سرخ تیره و مستعمل صباغان در رنگ ثیاب و دو نوع می باشد بری و بستانی و ثمر آن مدور و بعد از رسیدن سیاه می گردد و نبات آن کوچک و خشن و از یک شاخ زیاده ندارد و برکهای آن مستدیر و ثمر آن در میان برکها مجتمع و

۶۶۵ در آن تخم آن و منبت آن سنک لاختها و زمینهای صلب و مستعمل بیخ آن و بهترین آن تازه و رنگین و سرخ آن

"طبیعت آن

در دووم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

مفتح سدد اعضاء الراس و الغذاء و النفص آشامیدن آن با عسل جهت فالج که به بیحسی عضو باشد و جهت لقوه و سستی اعضا و یرقان و تقویت معده و ادرار بول غلیظ بسیار و حیض و شیر و عرق النسا و با سکنجبین نیز جهت تفتیح سده جگر و سپرز و یک درم آن با دو درم ریوند چینی با یک پیاله نیبذ جهت ضربه و سقطه و ثمر آن با سکنجبین جهت ازاله سپرز و تنقیه جگر و تفتیح سده آن هر دو و همچنین سائر اجزای آن و ضماد آن جهت فالج و سائر امراض بارده عصبانیه و سعفه و حزاز و قوبا و بهق و رفع آثار جلد عارض از ضربه و سقطه و حمل آن مدر حیض و مخرج جنین و مشیمه و ضماد بیخ آن با عسل جهت کلف و لکهائی که در صورت از آفتاب بهم رسیده باشد و با سرکه جهت قوبا و بهق سفید و رفع آثار جلد السم خوردن سائیده آن با طعام بجهت کزیدن سک دیوانه و برک و شاخ و ثمر آن بتمامی رافع سم هوام و هر جزوی از ان بتنهائی نیز همین اثر دارد مضر مثانه بسبب قوت ادرار قوی که دارد و مورت بول الدم مصلح آن کثیرا مضر سر و مصلح آن انیسون مقدار شربت آن یک مثقال و در مطبوخات تا سه مثقال بدل آن کبابه بوزن آن و نصف آن سلیخه و ثلث آن مویز سیاه نیز گفته اند و گفته اند شارب آن باید که هر روز بحمام رود و بدن خود را بشوید و تعلیق نبات آن بتمامی ساق و برک و کل و ثمر و بیخ در خانه جهت دفع چشم بدو

مربوط آن در پارچه قرمزی بر کردن حیوانات مانع حدوث امراض و مجفف و جالی
قروح و جرب آنها است "

ص: ۱۲۷۱

"فصل الفاء مع الهاء"

"فهد"

بفتح فا و سکون ها و دال مهمله اسم عربی یوز است و بهندی چیته و بترکی پارس نامند
جمع آن فهود آمده

"ماهیت

ان

حیوانی است از جمله سباع شکاری قابل التعلیم شبیه به نمر در رنگ و شکل و از ان
کوچکتر و بمقدار سک بزرگی و کثیر النوم و الغضب و ماده آن جلدتر و شکارکننده
تر از نر آن و بزرک آن سریع التعلیم تر از کوچک آن و چون مریض گردد و گوشت
سک بخورد شفا یابد و آن را موانست بغنا و مزامیر و محبت با خمر است و اول کسی
که صید بآن نموده یزید ابن معاویه بود

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص ان

در حرف الیاء مع الواو در یوز ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد گفته اند چون بول آن را در سوراخ موش بریزند موش از آن مکان بگریزد و چون کسی را بکزد بدنمان و یا بناخن تدبیر آن تدبیر شیر و سنور وحشی کزیده است و مذکور شد

"فصل الفاء مع الیاء المشاه تحتانیه"

"فیروزج"

بفتح فا و سکون یاء مشاه تحتانیه و ضم راء مهمله و سکون واو و فتح زای معجمه و جیم معرب پیروزه فارسی است

"ماهیت ان"

سنکی است رنک آن مرکب از زرقت و حضرت برنک آسمان و معدن آن نیشاپور و خجند و کرمان و آذربایجان و جبال فارس از نواحی شیراز و در جبال بهنتت نیز می شود و بهترین همه نیشاپوری کهنه بزرگ رنک صاف یک سان آنست که در صفائی هوا صاف و در کدورت آن کدر گردد که ابو اسحاقی نامند زیرا که هشت نوع می باشد و بعد از ان فتحی و ازهری پس سلیمانی پس درنوئی پس آسمان کونی که آن را خاکی نیز نامند پس عبد الحمیدی پس اندلسی پس کنجینه و این بدترین همه انواع است چنانچه از جبال بهنتت که می شود ازین نوع است و ماده تکون آن کبریت جید است و زییق قلیل بقدر خمس آنکه انعقاد از برودت یافته باشد بنظر زحل و شمس و در مدت هفت سال بکمال رسد و آنچه از معدن کرمان و شیراز بهم می رسد مائل بسفیدی است که شبانکی و شیربوم کویند و آنچه در نیشاپور و غیر آن بهم می رسد مائل بنیلی بود و نیل بوم نامند و مجموع آن از بوی مشک و رسیدن عرق و چربی بدرنک و فاسد می گردد به حدی که تمام آن بدرنک و فاسد

ص: ۱۲۷۲

۶۶۶ می شود و آن زمان آن را مرده نامند و گفته اند درین زمان چون معدن نیشاپور خراب است بجای آن فیروزه کرمانی را مستعمل دارند آن بسبب رخاوت و تخلخل بزودی برسیدن چربی و عرق و غیره فاسد و بدرنگ می گردد

"طبیعت ان

در اول سرد و در سوم خشک

"افعال و خواص ان

مفرح و با قوت تریاقیت اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفص اکتحال آن جهت نشف رطوبات چشم و دمعه و بیاض و تقویت روح و باصره و رفع شبکوری و فتق طبقه قرنیه و سائر طبقات حادثه از ضربه و ورم خواه بتنهایی و یا با ادویه مناسبه هریک و با عسل جهت صرع و سپرز و تفتیت سنک کرده و مثانه و بتنهایی و یا با ادویه مناسبه و یا تراکیب معاجین و غیرها جهت تقویت دل و معده و رفع خفقان و اسهال و قرحه امعا و سائر جراحات باطنیه و قروح و سخته السم بادزهر جمیع سموم نیم درم آن و یک درم آن با شراب جهت سموم قویه و ثلث درم آن جهت لسع عقرب بالخاصیه مجرب مضر کرده مصلح آن کثیرا ارسطاطالیس گفته هر کوهری که از رنگ خود تباه گردد پوشیدن آن بد باشد مقدار شربت آن نیم درم الخواص گفته اند تعلیق آن مقوی قلب و مانع خوف و فیروزی بر خصم و دارنده آن از غرق در آب و رسیدن صاعقه بآن محفوظ ماند و تختم بدان مانع نزدیک شدن مار و عقرب است بصاحب آن و نگاه کردن بر آن بسیار باعث تقویت نور باصره و دیدن رؤیت هلال بدان باعث یمن و

برکت و چون با اجسام نرم بگذارند صلب گرداند و مکلس آن تکلیس معادن و تثبیت نفوس هاربه نماید"

ص: ۱۲۷۳

"فیل"

بکسر فا و سکون یا و لام معرب از پیل فارسی است و بهندی هاتی و هتهی و کج نیز بفتح کاف عجمی و جیم و بفرنکی آل فانطه و بانکریزی الیفین نامند

"ماهیت ان

حیوانی است معروف بسیار کبیر الجثه اکبر از کل حیوانات و از جمله مسوخت شمرده اند بآن معنی که بصورت آن بعضی از اسم عاصیه سالغه مسخ کشته اند و بعد از سه روز مرده اند و انواع می باشد از کمریه و مرکه و غیر اینها و مجنس ازینها کمریه کبیر جثه و با دست و پاهای اندک کوتاه و مرکه بلند و تا هفت ذرع دست از ناخن دست تا استخوان شانه آن و ازین زیاده هم و نر آن را دو دندان بلند قوی می باشد از دو طرف دهن آن برآمده و خم دار بطرف بالا و بعضی را تا مقدار سه چهار ذرع دست و زیاده هم بلند می شود که بر آن تختی و یا چارپایه بسته بر آن بعضی از هنود عمده نشسته می خوابند و دندان بعضی تا بنصفه آنچه از دهن آن بیرون است مجوف می باشد و بعضی کمتر و باقی غیر مجوف و هرچه تجویف آن کمتر و ضخیم و راست و سفید باشد بهتر است و آنچه را صید کرده اند هر سال و یا یک سال در میان از سر دندان آن قدری مقدار یک شبر و یا کمتر می برند برای آنکه خوب قوی گردد و حلقهای برنجی بران می اندازند تا منشق و متکسر نگردد از تابش آفتاب و صدمات و خرطوم آن را بهندی سوند نامند و بجای بینی آنست و مجوف و پیچیده می شود و از ان تنفس می نماید و

آب را بدان بدم می کشد و پیچیده در دهان خود ریخته می خورد و گاه و غیره خوراکی خود را بهمان خرطوم برداشته بدهان داخل می کنند و بدنهای اسیا کوتاه خرد کرده می خورد و در خرطوم آن زور بسیار است و آن در کوهستان جیتتا و تیره و اسلام آباد که در بنکاله اند و آشام و در صوبه اوده و در کورکله پور و غیره و دکهن و سرندیپ و مالدیپ و حبشه و جاهای دیگر نیز بهم می رسد و می گویند ناد را در جوف دندان بعضی افیال سال خورده چیزی مدور شبیه بمروارید بزرگی بهم می رسد و آن را کج موتی بلسان اهل هند می نامند و دندان فیل ماده که بهندی هتتی نامند کوتاه باریک تا بیک شبر و نیم و یا اندکی زیاده بران و دندان فیل را بعربی عاج نامند و بهترین اجزای آنست و مفصل پاهای آن در وسط مفصل دستهای آن نیست بلکه در دو جانب بالا و اسفل یکی قریب بیک ذرع بالا و یکی نیز قریب یک ذرع بناخن آن و لهذا در وقت نشستن و خوابیدن

ص: ۱۲۷۴

۱۶۶۷ اولاً دستها را از پیش دراز می کند پس پاها را می خواباند و از کرمای بسیار متأذی می گردد و هرگاه تپ نمود بزودی می میرد و مدت حمل آن هزده ماه گفته اند و می گویند عمر آن مثل انسان است

"طبیعت آن

سرد و بسیار خشک

"افعال و

خواص ان

اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفص و غيرها اکتحال زهره آن جالی آثار چشم و مقوی آن و آشامیدن هر روز دو درم براده عاج با ماء العسل و یا با آب و عسل مقوی حافظه و فهم و رافع درد مفاصل و پهلو و با آب و یا ادویه مناسبه حابس اسهال و نزف الدم و با شراب و یا با ماء العسل تا یک هفته جهت حمل و بدستور فرزجه آن بعد از طهر جهت حمل زن عاقر مجرب دانسته اند و نیز چون بعد از طهر تا سه شب هر شب یک مثقال نشاره آن را با دو مثقال نبات سفوف نمایند و شب چهارم با شوهر جفت شوند باعث حمل است و با آب پودنه کوهی و یا نهری چند روز پیهم مانع ازدیاد جذام است و ذرور سائیده آن باهم وزن آن براده آهن جهت بواسیر و آشامیدن بول آن به نحوی که آن زن نداند که بول فیل است دیسقوریدوس جهت حامله شدن زن عاقر مجرب گفته و حمول سرکین آن باعث آنست که زن هرگز آبستن نکردد و کویند اگر بر درخت باردار بندند و یا بران بمالند دیگر بار نیورد و بخور آن رافع تپهای مزمنه و کریزاننده هوام و طلای آن رافع کلف و آثار جلد و قمل و محرق آن جهت سعفه رطبه و التیام زخمها و زهره آن جالی آثار چشم و طلای آن برای رفع برص تا سه روز پیهم و با خون کشف و یا بیضه آن تریاق جمیع سموم و خوردن یک قیراط از خصیه آن با آب کاسنی رافع ذرب و اسهال مزمن و فرزجه آن معین بر حمل در غایت اعانت الخواص بستن دندان آن یعنی عاج بر عضوی که استخوان آن شکسته و در ان مانده باشد جاذب و معین بر اخراج آن و تعلیق آن بر کردن انسان خصوصاً اطفال و مواشی در پارچه بسته مانع ضرر وبا و طاعون و صرع و ام الصبیان و اگر بر درخت زنند ثمر آن شیرین گردد و تعلیق پوست آن رافع حمی ربع و حمیات نائبه و در حدیث از حضرت امام کاظم علیه الصلوه و السلام وارد است که شانه کردن از شانه عاج وبا را زائل می گرداند و بخور اندکی پارچه خشک خرطوم آن رافع بواسیر است"

"فیلجوش"

بکسر فا و سکون یا و لام و ضم جیم و سکون واو و شین معجمه معرب فیل کوش فارسی است که بمعنی اذان الفیل است و گفته اند لوف العقد و لوف الجعد و لوف الحیه است و گفته اند لوف کبیر است که حضض هندی عصاره آنست و کشنده فیل است

"فیلزهرج"

بکسر فا و سکون یا و لام و فتح زای معجمه و سکون ها و فتح راء مهمله و جیم معرب پیل زهره فارسی است جهت آنکه گفته اند کشنده فیل است

"ماهیت ان"

نباتی است که حضض هندی که رسوت نامند عصاره آنست و گفته اند که نوعی از لوف کبیرست و گفته اند خود نام حضض هندی است و گفته اند نام زهره فیل است و جهت آنکه آن عصاره را در کیسه چرمی می کنند شبیه بزهره می باشد و یا بجهت آنکه کشنده فیل است و لهذا مسمی بدان کشته و حضض هندی در حرف الحاء مذکور شد و گفته اند ثمر آن بقدر فلفل است

"طبیعت ان"

معتدل در حرارت و برودت

"افعال و خواص ان"

اعضاء النفص آشامیدن آن جهت درد سپرز و یرقان و آشامیدن طبیخ برک و شاخ آن جهت ادرار حیض و بدستور آشامیدن عصاره آن مقدار شش درخمی تا دوازده

در خمی آن جهت اسهال بلغمی بسیار مفید الزینه طلای آن بتنهائی و یا با زیت مقوی موی است"

"باب بیست و یکم در بیان ادویه که حرف اول آنها قاف است"

"فصل القاف مع الالف"

"قاتل الكلب"

"ماهیت ان

خائق الكلاب است و نزد بعضی اذرقی است

ص: ۱۲۷۶

"طبیعت ان

بسیار کرم و خشک

۶۶۸

"افعال و خواص ان

آشامیدن آن محدث نفث الدم و رعاف و کشنده سک است بزودی و سائر حیوانات و انسان نیز

"قار"

بفتح قاف و الف و راء مهمله و نزد عوام معروف بقیرست و کسی که آن را رال هندی دانسته توهم کرده زیرا که رال صمغ درختی است و آن را لعل معبری و قیقهر و قنقهر خوانند و ان شاء الله تعالی در همین باب خواهد آمد

"ماهیت ان

چیزی است سیاه رنگ مائل بسرخ که از زمین با آب کرم از چشمه می جوشد و در بلده هیت و نواح آنکه بر کنار شط فرات واقع است کثیر الوجود و آن در حین برآمدن سیال می باشد و بعد از ماندن زمانی صلب می گردد و بعضی مردم برای آنکه زود صلب و قابل آن گردد که بر کشتیها و دیوارها و صحن حمامها و حوضها بمالند چنانچه رسم و مدار اهل بصره و بغداد و نواح آنها بر آنست قدری خاک داخل می نمایند و قوت آن تا سی سال باقی می ماند و قریب است بقفر الیهود

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک رقیق آنکه سیال نامند احراصناف آن است و صلب آن را جبهی گویند و خشک آن نیز قابض ترین اقسام مطبوخ سیال آن با تراب برای صلابت قوت قبض آن متوسط و تحلیل آن زیاده

"افعال و خواص ان

اعضاء الراس مضغ آن منضج اخلاط لزجه و جالب رطوبات رقیقه از دماغ و عضل فکین و برودت آنها و ثقل زبان و لکنت و عسر تکلم و ضرر یعنی بیحسی دندان و فساد لثه را زائل کند و رنگ رو را نیکو سازد و نیز اخلاط لزجه صدر و انضج دهد
اعضاء الغذاء و نیز مضغ آن معین بر هضم و مسخن معده و بلع آن پراکنده کننده ریاح و مانع تغیر آب و طعام و فساد هوای وبائی و اعانت بر هضم و تقویت معده و کبد و

طحال و آشامیدن آب در ظرف قیر اندود مانع غلظت و تغیر و دافع ضرر آن و رافع طاعون و استسقا و محلل نفخ ریاح و مسخن اعضای باطنی است و گفته اند نگاهداشتن آب در ظرف قیراندود مانع غلظت و تغیر آن و مداومت اکل آن مورث قروح مثانه و گاه مؤدی بسحج امعا می گردد و سزاوار است که کسی که اراده خوردن آن داشته باشد با بعضی ادهان مناسبه حل کرده بخورد تا باعث قرحه و سحج نکردد مقدار شربت آن تا یک مثقال و زیاده بران مجوز نیست بدل آن قفر الیهود و در سائر خواص نیز مانند آن و ضماد آن منضج دمامیل و خراجات و دیلات و محلل اورام و جابر کسور و زائل کننده وجع ضربه و سقطه و ساختن شراب در خم قیراندود باعث رقت و سرعت خروج آن از بدن و هرگاه غلیظ القوام باشد نیکو است از برای مبرودین و بلغمی مزاجان و خمار آن خفیف تر"

ص: ۱۲۷۷

"قابطیقی"

بفتح قاف و الف و فتح طاء مهمله و الف و کسر نون و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر قاف و یا و قابطیقی نیز آمده بلغت یونانی بمعنی کف العقاب است

"ماهیت ان

نباتی است برک آن کوچک شبیه برک آس و زیتون و دو صنف می باشد صنفی ثمر آن شبیه بکرسنه و بیخ آن باریک مانند بیخ اذخر و شش و یا هفت سر دارد و چون خشک شود منحنی گردد سر آن بسوی اسفل و در شکل شبیه بناخنهای حدأه مرده و صنفی دیگر سر آن مانند سیبی کوچک و بیخ آن مانند تخم زیتون و برک آن نیز شبیه

بیرک زیتون در رنک و شکل و بزرگتر از آن و ثمر آن کوچک بقدر نخودی و سرخ
و سوراخ سوراخ

"افعال و خواص آن

آشامیدن آن بشرط آنکه در حین آشامیدن بقصد محبوب و مادر او بیاشامند باعث
محبت و تعشق است و در بلاد انطالیه آن را مستعمل دارند در دوستی و گفته اند تعلیق
آن مانع تعشق است"

"قالبیا"

بفتح دو قاف و دو الف و کسر لام و فتح یا و الف لغت یونانی است و بعضی گفته اند
که آن بقله الاوجاع است و شاید غیر آن باشد

"ماهیت آن

نباتی است برک آن سفید و بزرگ و ساقی از وسط برک آن ایستاده روئیده و بران
کلی شبیه بکل نباتی که آن را بروانیا نامند و چون کل آن ریخت حبی از آن ظاهر می
گردد و آن را بیخی است با قوت مجففه و بی

۶۶۹ لذع منبت آن کوهستان

ص: ۱۲۷۸

"طبیعت آن

کرم و تر

"افعال و خواص آن

آشامیدن نقوع بیخ آن در شراب و مضغ آن نیز ناشتا جهت رفع خشونت قصبه رئه و مری و سرفه نافع جهت آنکه جوهر آن غلیظ است و چون مانند کثیرا در شراب بخیسانند که غلیظ گردد و یا لعوق از آن سازند و یا مضغ نمایند بیخ آن را از آن عصاره برمیآید که نافع است امراض مذکوره را و قائم مقام رب السوس است و حب آن را چون نرم بکوبند و با قیروطی ممزوج نموده بر صورت بمالند باعث تمدید و مانع لذع و تشنج آنست

"قافله"

بفتح قاف و الف و ضم قاف و فتح لام و ها بیونانی قطیداوس و بسریانی شرفیون و شوشما و بفرنگی کرده موم و بفارسی هیل و بعربی هال و بهندی الایچی نامند

"ماهیت ان"

از جمله افاویه عطریه است و ثمری است هندی و دو نوع می باشد کبیر و صغیر کبیر را قافله کبار نامند و صغیر را قافله صغار قافله کبارا قافله ذکر و هیل ذکر و قافله زنجی و بهندی بری الایچی نامند

"ماهیت ان"

ثمر درختی است بقدر دو سه ذرع و یک ساق دارد و برک آن شبیه برک نار و ریحان و کل آن سفید ریزه مائل بسرخ شبیه بکل باقلا و ثمر آن صنوبری شکل مثلث غیر متساوی الاضلاع بمقدار یک بند انگشت و کوچکتر و بزرگتر از آن و پوست آن اغبر تیره و سه پارچه پیوسته بهم و اندک ضخیم خشن با خطوط طولانی و در طرف پائین جای اتصال بشاخ قمعی و برآمدگی و چون خشک گردد پوست آن بعضی خودبخود و یا با اندک صدمه منشق کشته دانه‌های آن برآید و تخم آن شبیه بتخم حرمل و خوش

بو و فی الجملة شبیه برائحه کافور و با اندک حدت و در تازکی با رطوبت لزجه شیرین طعمی و بعد خشکی زائل گردد و قوت آنچه در غلاف است تا نهایت دو سال باقی می ماند پس طعم و رائحه آن زائل و قوت آن باطل می گردد و آنچه از غلاف برآمده تا یک سال و انطاکی نوشته که برک آن عریض است و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که برک آن شبیه ببرک جوار یعنی ذره است و سبز تیره و طول آن بقدر یک شبر و نیم و عریض بقدر سه چهار انگشت و کل و ثمر آن در اسفل ساق آن می روید و کل آن شبیه بکل باقلا است و از دیگری نیز چنین شنیده شده و طول برک آن را تا دو شبر گفته

ص: ۱۲۷۹

"طبیعت ان

کرم در اول و خشک در دوم

"افعال و خواص آن

مفرح و مقوی معده و هاضم طعام و محرک جشاء و حابس بطن خصوص بریان کرده آن و در بعض طبائع این الذو انفع از صغار آنست و بیشتر با برک تانبول یعنی پان می خورند و دیگر در ادویه و سنونات و غیره بمصرف می آید و داخل طعام نمی کنند و سنون پوست کوبیده آن و بدستور دانه آن مقوی لثه و مانع قلاع دهان و کویند مضر امعا مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن قاقله صغار است"

"قاقله صغار"

و آن را نیز شمشیر بضم دو شین معجمه و میم و شوشمر و خیربوا و هیل بوا و هال بوا و هیل انشی و بهندی کجراتی الایچی و چهوتی الایچی نامند

"ماهیت ان

ثمر نباتی است که در ملیار در کوه موسوم بهیلی و نواح آن بهم می رسد و در جای دیگر وجود ندارد و نبات آن تا بدو ذرع و برک آن بقدر برک انار و ریحان و پهن تر از ان و ثمر آن خوشه دار و هر دانه از ان در غلافی بقدر مغز پسته و بزرگتر و کوچکتر از ان و بسیار خوش بو و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و بعد از خشک شدن سفید می گردد و مثلث شکل متساوی الاضلاع و هر دو طرف آن اندک باریک و پوست غلاف آن سه پارچه و بهم پیوسته و خشن با خطوط طولانی و خوش بو و با اندک عفوصت و در زیر آن جای اتصال بخوشه اندک قمعی و برآمدگی و مائل بکجی و پوست آن بدان متصل و از ان روئیده و رسیده آن چون خشک گردد خودبخود و یا باندک صدمه شکافته دانه از جوف آن برمیآید و در جوف آن دانه‌های آن مانند قاقله کبار مکر آنکه این ریزه تر و در سه صف در سه ضلع آن و ما بین آنها پرده سفید رنگ نازکی که بواسطه آن غذا بدانها می رسد و در تازگی در ان رطوبت لزج شیرین طعم خوش بوئی و چون خشک گردد زائل شود و پوست

ص: ۱۲۸۰

۶۷۰ آن سفید گردد و طعم دانه‌های آن اندک تند و خوش بو و بعد خائیدن آن دهن اندک سرد گردد و چون کهنه شود مائل بتلخی شود و حدت رائحه آن رو بکمی و پوست آن میل بسیاهی آورد تا آنکه بدبو و بی طعم و قوت آن باطل گردد و بالجمله قوت آن تا سه سال می ماند

"طبیعت ان

در دوم کرم و خشک و با قوت تریاقیت و قابضه

"افعال و خواص ان

مفرح و ملطف و جالی و محلل و خوش بو کننده عرق و رائحه دهان اعضاء الراس نفوخ کوبیده آن در بینی که عطسه آورد جهت صداع ریخی و صرع و اغما و ذرور آن در گوش جهت تسکین وجع آن و مضغ آن خوش بو کننده دهان و پوست و دانه آن مقوی لثه مضغا و ذرورا اعضاء الصدر و الغذاء و الفض ناشف رطوبات صدر و حلق و معده و مقوی قلب و جهت خفقان بارد و تقویت معده و تسخین و رفع بلت آن و غثیان و تهوع و قئ و وجع معده بارد ریخی و آوردن جشا و انهضام طعام به تنهائی و یا با ادویه مناسبه و حابس بطن خصوص بریان کرده آن و با آب مصطکی و آب انار جهت قئ و غثیان و تقویت معده و جوش داده نیم کوفته آن خصوص با پوست در کلاب و یا آب جهت رفع غثیان و تهوع و هیضه و قئ و بدستور با برک پودنه و یا نعناع با آب و یا با کلاب جوش داده یک درم آن با سکنجین سه روز جهت اوجاع بارده کبد و تفتیح سده آن و با تخم خیارین اجزای متساوی روزی دو درم با سکنجین جهت اخراج سنک کرده و مثانه الزینه اکل و ذرور آن خوش بو کننده عرق و در همه افعال اقوی از کبار آن مکر در تقویت معده و اطبا برعکس این نوشته اند شاید قاقله کباری که در حبشه و زنج و جاهای دیگر غیر بنکاله می شده باشد چنان بود و آنچه در بنکاله می شود و مکرر بتجربه رسیده نه چنین است که ذکر یافت مضر صدر و رئه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یک درم تا یک مثقال بدل آن نصف آن کبابه و نصف آن حب بلسان و بوزن آن قاقله کبار است و صنف سوم قاقله که نوشته اند تا حال دیده نشده که ماهیت و خواص آن تحریر یابد"

ص: ۱۲۸۱

"قافلی"

بفتح قاف و الف و کسر قاف ثانی و فتح لام مشدده و الف مقصوره و بتخفیف لام و بضم قاف و کسر لام و یا نیز آمده لغت قبلی است و بعربی قلام کرمان و فلاح و رجل القروح و بفارسی کاکل و کاکسر و شابانک و نیز بفارسی و ترکی شورد و بیونانی مروسیمون و برومی آورد قیون نامند

"ماهیت ان"

نباتی است شبیه باشنان و حرف و بزرکتر و سبزتر از ان و رطوبت این زیاده بران و با شوری و بورقیت و تلخی و قبضی اندک و ربیعی است و در جوزا می رسد و مردم با ماست و شیر می خورند و شتر بدان راغب و موافق مزاج آن و منبت آن شورزارها و خرابها

"طبیعت ان"

در آخر دوم کرم و خشک و بغدادی در اول نوشته

"افعال و خواص آن"

اعضاء الغذاء خوش بو کننده جشا و هاضم آنچه در بطن باشد و قلیل الغذاء با بورقیت و لزوجت و لهذا مسهل و مخرج ما فی البطن است و آب افشردۀ آن مسهل ماء اصفر و یک اوقیۀ آن تا نیم رطل با آب نقوع زیب و شکر سرخ رافع ترهل و ضعف معده و درد کمر و پشت و ورک اگر تپ نباشد و ثقلی در معده احداث می نماید بسبب لزوجتی که دارد و باید که عصارۀ آن را جوش ندهند که قوت آن باطل می گردد بلکه

جوش نداده بیاشامند و بعضی یکرطل عصیر آن را با ده درم شکر سرخ می آشامند و فعل قوی می نماید و جیش بن الحسن گفته با شکر سرخ و لبلاب و شاهتره فعل آن اقوی است اعضاء النفیض مدر بول و شیر و زیاده کننده منی و محرک باه خوردن تر و تازه آن و گفته اند مجفف و مسخن و قاطع منی است مانند سداب و مبرد قوی است مانند کاهو و کافور و تخم آن در اسهال زرد آب اقوی و گفته اند فعل آن مانند فعل کشوٹ است مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و از آب عصیر آن دو ثلث رطل با ده درم شکر سرخ و یحتمل که این ردونتی باشد که در حرف الراء مع الدال المهمله ذکر یافت زیرا که بسیار مشابه آنست"

ص: ۱۲۸۲

۶۷۱

"قافم"

بفتح قاف و الف و ضم قاف و میم

"ماهیت و طبیعت ان"

پوست حیوانی است شبیه بسنجاب و ابرد و ارطب از ان و پوست آن شبیه پوست فنک و قیمت آن بیشتر از سنجاب و فرو یعنی پوستین آن را کرمی کمتر از سمور و موافق ابدان معتدله و گفته اند فرو آن کرم تر از فرو سنجاب و لباس ملوک و سلاطین است و گفته اند پوست حیوانی است کوچکتر از کربه و بزرگتر از موش و دم آن کوتاه و سفید رنگ و سر و دم آن سیاه

"افعال و خواص ان"

شیهه بفنک است "

"قائصه"

بفتح قاف و الف و کسر نون و فتح صاد مهمله و ها لغت عربی است و بیونانی شعر
سیمون و برومی کبلیان و بفارسی سنکدان و بهندی پتهری کویند و توهم کرده کسی
که آن را چینه دان دانسته زیرا که چینه دان را بعربی حوصله نامند

"ماهیت ان

بمنزله معده است از برای طیور و گفته اند بجای مصارین و امعا است و اول اصح است
و بهترین همه قانصه اوز فربه جوان است و بعضی گفته قانصه بط است پس دجاج
سمین و باید که از هر حیوانی پرنده که اخذ می نمایند جوان باشد نه پیر

"طبیعت ان

بطبیعت طیر ماخوذ از ان برمیگردد

"افعال و خواص آن

نیز بالجمله از طیور مذکوره کثیر الغذا و مولد خون صالح و رافع خفقان و قانصه دجاج
سمین جهت صاحبان ضعف کبد مفید و چون هضم نیکو یابد خون محمود از ان تولید
می یابد و لیکن مولد قولنج و بطئ الهضم است خصوصا عصب آن مصلح آن آنست
که عصب آن را دور کنند و طبخ کامل دهند که خوب نضج یابد و با سرکه و مری و
نمک بخورند و پوست زرد اندرون آن را بتخصیص از خروس چون خشک نموده
سوده با آب سرد بنوشند جهت درد معده و استطلاق بطن و زلق الامعا مفید و این

پوست از حیوان لاغر خشک بهتر از فربه آن و اقوی است و درین فعل قانصه جباری کرم و خشک و اکتحال آن جهت تحلیل آب نازل در چشم و جلای آثار قرنیه مؤثر

ص: ۱۲۸۳

"قاوند"

بفتح قاف و الف و فتح واو و سکون نون و دال مهمله

"ماهیت ان

از ادویه مجهوله است یعنی اصل آن معلوم نیست که نباتی است یا حیوانی بعضی نباتی و جمعی حیوانی دانسته اند و گفته اند که در بلاد ترک مرغی است که آن را قاوند نامند و این شحم آنست و آن را شحم قاوندی نامند و بعضی گفته اند پیه طائر هندی است و بعضی پیه سک آبی دانسته و بعضی دهن مغز ساق ایل گفته و بعضی گفته دهن ماهی است و بعضی گفته از جوف سنک سیاه برمیآید اقوال دیگر نیز در آن وارد است و از آن جمله آنکه اسم روغنی است سفید منجمد شبیه بپیه و بی بو که از حبشه و نواح یمن و هند آورند و آن را شحم قاوندی نامند و نواب معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند اقوال مذکوره در آن همه بی اصل بلکه دهن ثمر درختی است که در کوه کماوون که کوهی است بر کنار نهر کنک یعنی دریای کنک که کنکا نیز نامند و آن کوه تا به خطا و چین کشیده و ما بین هند و ان بلاد واقع است و آن ثمر بقدر بادام بزرگی و بحجم کرده بزی است مغز آن را سائیده در آب جوش می دهند و کف می کنند و کف آن را بالتمام می گیرند پس آن کف را جوش می دهند تا مائیت آن برطرف گردد و روغن خالص بماند و ملاحظه می نمایند که نسوزد پس صاف می نمایند و بعد از سرد شدن منجمد مانند پیه می گردد و نزد عامه اهل هند معروف بشحم

شجری است و بعض اوقات مغز مقشر آن را بکلهای خوش بو مانند یاسمین ایض و یا رای بیل که یاسمین مضاعف است پرورده می نمایند مثل مغز بادام یا کل بنفشه و کل سرخ پس از ان روغن می گیرند و در مروخات شقاق حادث از سردی هوا استعمال می نمایند

ص: ۱۲۸۴

"طبیعت ان

کرم و خشک در دوم و کویند کرم مائل بخشکی است

"افعال و خواص ان

محلل ریاح غلیظه و محرک باه و آشامیدن یک درم آن تا سه درم با لعابها و حریره های مناسبه جهت سعال بارد کهنه متفرح و ضعف اعصاب و اوجاع بارده و سائر اوجاع ظهر و خاصره و ورک و زانو و غیرها و تقویت باه در هنگامی که غیر مادی بلکه سازج باشند مفید مقدار

۶۷۲ شربت آن تا سه درم و بدستور تدهین بدان جهت امراض مذکوره نافع

"فصل القاف مع الباء الموحده"

"قبح"

بفتح قاف و سکون با و جیم معرب کبک فارسی است نه عربی جهت آنکه در لغت عرب قاف و جیم هر دو باهم در یک کلمه جمع نمی شوند مگر درین کلمه نزد عوام آتش خوره و بعربی حجل و واحد آن قبیجه باها در آخر آمده و نر و ماده آن یکسان

است در آن و بترکی ککیلک و بهندی چکور و بسریانی چغلاو بیونانی ساغیورا و برومی بزدیق نامند

"ماهیت آن

طائریست معروف بجثه کبوتر و مرغ کوچکی و خوش منظر و خالدار منقط بسیاهی و سفیدی مانند قطا و سر آن مدور با خطوط سفید و سیاه و رنک بعضی مرکب از سرخی و تیرکی و اطراف پر آن مخطط بسیاهی و سفیدی و منقار و پاهاى آن سرخ و ماده آن پانزده بیضه می گذارد و بسیار دوست می دارد بیضه خود را و نر آن موصوف بکثرت سفاد است مانند خروس و ازین جهت بیضه آن را بمنقار می شکند تا آنکه ماده آن متوجه حضانت و بچه کشی نشود و آن از سفاد باز نماند و لهذا ماده آن از آن می کریزد و بسوی تخم خود می رود و محافظت آن می نماید تا نر نه شکند پس نرهای بعضی با بعضی جنک و فریاد بسیار می کنند و هر یک بگریزند دیگر را و بران ظفر یابد بآن سفاد می کند و کبک تغیر می دهد اصوات خود را هر قدر که می خواهد از خواص آنست که نر آن شدید الغیرت می باشد بر ماده خود و بسا است که ماده منتفخ می گردد از رائحه نر و دیگر آنست که چون صیاد را بیند سر خود را ببرف فرو می برد بکمان آنکه صیاد آن را نمی بیند پس صیاد آن را میکیر و عمر آن پانزده سال می باشد و از غنا و اصوات خوش الحان خوش می شود و بساست که از کمال خوشی در آشیان خود می افتد و صیاد آن را می کیرد و تعیش آن در سردسیر و کوهستان سرد برف نشین می باشد

ص: ۱۲۸۵

"طبیعت آن

کرم و خشک در دوم و خشکی آن زیاده بر کرمی و بعضی معتدل دانسته اند

"افعال و خواص ان

لحم آن الطف لحوم است و کثیر الغذاء و سریع الهضم و مولد خون صالح اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض جهت فالج و لقوه و امراض بارده دماغیه و صدریه و فواد و معده و کبد و احشا و استسقا و حبس بطن و ازدیاد باه و تسمین بدن نافع المضار در محرور المزاج و هواها و بلدان حاره مضر و با شراب صرف مصدع و مورث خارش بدن مصلح آن سکنجین و ترشیا و چون گوشت آن صلب است باید که بعد از ذبح دو شب در سرما و در کرما یک شب بگذارند پس طبخ نموده تناول نمایند و در بعضی امزجه دیرهضم و آشامیدن یک مثقال از مغز سر آن با شراب و بدستور با نیم مثقال صندل جهت یرقان و بلع جگر کرما کرم آن بقدر نیم مثقال جهت صرع و زهره آن اکتحالا جهت جلای غشاوه و ظلمت بصر و شبکوری و با زیت شیرین که اجزای مساوی ضماد نمایند بر بیرون چشم جهت ابتدای نزول آب در چشم و با مروارید ناسفته سوده و مشک بوزن آن جهت جلای بیاض و ظفره و طرفه و غشاوه و دمعه و سعوط آن در هر ماه یکبار جهت حدت ذهن و نیکوئی آن و تقلیل نسیان و حدت بصر و خون آنکه خشک کرده سوده با زجاج فرعونی یعنی شیشه سفید و دارفلفل اجزا متساوی با عسل سرشته در چشم کشند جهت رفع بیاض و جرب اجفان و بیضه آن را چون با سرکه عنصل پخته بخورند جهت وجع بطن و زوال مغص و در غیر سرکه جهت فصاحت و تصفیة صوت و رفع سرفه و خام آن با کندر مسمن بدن و خاکستر پر آن محلل اورام صلبه و طلای سرکین آن رافع کلف و نمش است

ص: ۱۲۸۶

"فصل القاف مع التاء المثناه فوقانیه"

"قتاد"

بفتح قاف و تا و الف و دال مهمله لغت عربی است و نیز بعربی شجره القدس و مسواک
القیاد و مسواک المسیح و بفارسی کون و نوارس و قبیح نیز قسمی از ان است و اصح
آنست که بفارسی آن را کم بضم کاف و بشیرازی بالش عاشقان نامند

"ماهیت ان"

درختی است پر خار و خارهای آن تند و خم شده بسوی پائین که چون برکهای آن را
خواهند که بدست کشیده

۶۷۳ از شاخهای آن جدا نمایند چنانچه از شاخهای اشجار دیگر می کنند دست مجروح
کردد و ساق آن بیخار و مانند نی و شتر آن را نخورد مگر در سالی که باران کم بارد و
نباتات کم روید و چون مواشی از ان چرا نمایند و بخورند فربه کردند و کل آن زرد
فام و در ان قطعیهای سرخرنک و میوه آن از کل آن بیرون می آید و رنک آن بهیئت
هسته خرما و کثیرا صمغ آنست

"طبیعت ان"

در دوم کرم و خشک صاحب اختیارات بدیعی کرم و تر گفته

"افعال و خواص ان"

آشامیدن آب آن جهت سرفه و ضیق النفس و قرحه رئه و طلای آن با سرکه و غسل
جهت بهق و رفع آثار جلد نافع و بیخ آن با دهنیت و تازه آن مانند مشعل می سوزد
بدون روغن

"فصل القاف مع الاء المثلثه"

"قثاء"

بکسر قاف و فتح ثاء مثلثه مشدده و الف ممدوده بفارسی خیارزه و بیونانی قیموطمشور و بسریانی بوسینی و برومی قومیا و بهندی ککری نامند

ص: ۱۲۸۷

"ماهیت ان"

معروف است که نبات آن از قبیل نجم و بیاره است مانند خیار بادرنگ و مشابه آن الا آنکه برک آن از ان املس و اندک کوچکتر و ثمر آن دو نوع می باشد یکی بزرگ طولانی ضخیم اللحم قلیل البزر که در اول فصل ربیع می رسد و این را خیارزه کازرونی نامند و دوم از ان کوچکتر و لحم آن نازکتر و تخم آن بیشتر در اواخر تابستان می رسد و این را خیارزه نیشاپوری نامند و این شیرین تر و لطیفتر از اول است و از هر دو نوع بعضی مغز ما بین و تخم آن تلخ می باشد و نیز هر دو نوع بعد کمال رسیدن و پخته شدن ترش می کردند خصوص نوع دوم و گفته اند بهترین آن نازک طولانی باریک املس کازرونی است و زبونتر آن نیشاپوری مخطط خشن آن و تخم آن بهتر از تخم خیار و لطیفتر از قثد و سریع الهضم تر از ان و مولانا نفیس کرمانی گفته که قثاء خیار است و آن بطیخ خام مستدیر است که خام بود و هنوز نرسیده باشد و این قول نادر است و نزد عوام شیراز این مشهور بکم بزه و هوکو و کرکو است نه خیارزه

"طبیعت ان"

در آخر دوم سرد و تر و مغز آن ارطب و الطف از لحم آن و ترش آن ابرد و ارطب و سریع الاستحاله بفساد و خلط غالب

"افعال و خواص آن

در کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مروی است که فرموده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند بخورید خیار را با نمک و در حدیث دیگر وارد است که حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمودند که قثاء را از اسفل آن بخورید که برکت آن اعظم است اعضاء الغذاء و النفس جالی و مسکن عطش و حرارت و صفرا و التهاب و حدت خون و جگر است خصوص مغز رسیده آن و نیکو است از برای معده حار و اوجاع مذاکیر و مثانه و لیکن قلیل الاستمرا است و ملین بطن و مدر بول خصوصا سنک کرده و مثانه و رمل آن و مغز تلخ آن درین امر اقوی است زیرا که جلای آن زیاده است از ترش آن و ترش آن از شیرین آن و آشامیدن بیخ آن بقدر دوابولوسات با ماء العسل قی خلط بلغمی رقیق نماید المضار نفاخ بطی الهضم و الاستمرا و ردی الکیموس و سریع العفونت و مهیج حمیات مزمنه و صعبه و بطیخ سریع الاستحاله تر بفساد است از ان مصلح آن نمک و نانخواه و زیب و رازیانه و مقشر نمودن آنست در مبرودین و در محرورین سکنجبین و تخم آن مدر و مفتوح و جالی و منقی عروق از مواد لزجه و قویتر از مغز و لحم آن و از تخم قثد ضعیف تر و از تخم خربزه و با اندک قوت محرکه مواد ساکنه و پوست و گوشت آن مولد ریاح و قولنج و وجع خاصره و دیرهضم و خلطی که از ان بهم رسد مستعد عفونت باشد و در اکثر افعال مانند قثد است مصلح آن عسل و کمونی و جوارش عود و اشیای مذکوره و برک ان جهت سک دیوانه کزیده و سلع بلغمی و با عسل جهت شری بلغمی و خشک کرده آن جهت اسهال صفراوی نافع"

ص: ۱۲۸۸

"قثد"

بفتح قاف و ثاء مثلثه و دال مهمله اسم عربی خیار ماکول است و بشیرازی خیار دراز و خیار بالنک و بخراسانی خیار بادرنگ و بهندی کهیرا و بفرنکی کوکوا بر سر نامند

"ماهیت ان

ثمر نباتی است از قبیل نجم و بیاره و بر مجاور خود می پیچد و بر زمین نیز پهن می گردد و برک آن پهن و مشرف بزرگتر از برک قثاء مزغب و شاخهای نورسته و نازک آن نیز مزغب و ثمر آن انواع است یعنی سفید و نازک طولانی و آن را مصری و شامی نامند و ازین نوع در بعض جاها طولانی تا بیک ذرع دست می شود و لحم آن زیاده و مغز و تخم آن کم و ریزه و نوعی سبز مخطط و ازین نیز آنچه طولانی و کوچک است نازک و لطیف و آن را نیز شامی و مصری نامند و آنچه بزرگ و سخت مائل باستداره و ضخیم و مغز و تخم آن زیاده تر و بزرگتر آن را بلدی نامند و نیز در بنکاله نوعی دیگر می شود اکثر ثمر آن مدور و بعضی اندک طولانی و پوست آن خشن و لحم آن کم و تخم آن زیاده و نورس کوچک آن نازک و پخته آن سخت و تخم آن بزرگ و این را بهندی لوتن کهیرا نامند و در زمستان و تابستان نیز بهم می رسد و آن دو نوع در کرما و در همه انواع آن اکثری شیرین و بعضی اندک تلخ می باشد و جمله انواع آن غلیظتر از قثاء و بعد از رسیدن زرد و مغز آنها ترش و لحم آنها صلب می گردد و بعض مردم لحم صلب آن را مانند کدو پخته می خورند و از کدو غلیظتر و بطئی الهضم تر و نفاخ تر است و بهترین قثد کوچک نازک آنست و بدترین آن متوسط در صغر و کبر و صلب و کرم زده آنکه بفارسی عوام شفته زده و شفته دار نامند زبون

ص: ۱۲۸۹

"طبیعت ان

سرد و تر در دوم

"افعال و خواص ان

اعضاء الراس جهت صداع حار خوردن و ضماد کردن و مالیدن قاش و یا کف آن بر پیشانی و نیز استشمام پاره کرده آن با آب تر و تازه آن بعنوان لخلخه جهت انعاش ارواح نفسانی و حیوانی و اکثر امراض حاره حاده دماغیه و رفع بیخوابی مفید اعضاء الغذاء و النفس و غیره آشامیدن آن جهت اکثر حمیات حاره حاده و تسکین حرارت صفرا و خون و التهاب احشا و دفع تشنکی و تفتیح سده جگر و ادرار بول و اخراج حصاه و رفع یرقان و ضعفی که از اسهال حار مفرط بهم رسیده باشد نافع و آشامیدن آب آن تا چهل و پنج مثقال با ده درم شکر سلیمانی یعنی نبات جهت اسهال مره صفراوی که در معده و امعا موجود باشد و اخلاط محترقه صفراویه و سوداویه و جهت حمیات حاره حاده و یرقان و بدستور آب خیار رسیده زرد شده ترش قوت اسهال آن زیاده از نارسیده آن و چون قدری قرنفل را در آب آن بخیسانند یک شبانه روز و یا در جرم آن فرو برند و یک شبانه روز بگذارند پس روز دیگر افشرده بیاشامند با ماء العسل جهت نیکوئی رنک رخسار و تفتیح سدد و تحلیل ریاح غلیظه و دفع مواد حاره و خفقان در یک روز مؤثر و نطول مطبوخ آن مانع تولد قمل و در حدیث است که آشامیدن آب مطبوخ پوست خیار تازه در آب سه روز متوالی رافع یرقان است و خوردن خیار محرورین را موافق و مضر مبرودین و عصب معده

ص: ۱۲۹۰

۶۷۷ و الیاف آن و خام کننده غذا و مولد خلط خام و نفخ و قراقر و درد تهیکاه و چون در معده فاسد گردد مولد خلط سمی شود و با طعام و بعد از ان خوردن خصوص اغذیه غلیظه مانند آش ماست و آش غوره و امثال آن مضر مصلح آن در محرورین سکنجین

و در مبرودین زیب و نانخواه و عسل و معاجین حاره مانند کمونی و فلافلی و مغز خیار نارس الطف و ابرد از لحم آن و لحم آن نفاخ و ثقیل و دیرهضم و مغز رسیده ترش آن ابرد و ارطب و جهت اکثر منافع مذکوره از اطفای حرارت و لهیب صفرا و تشنکی و ادرار نمودن بول و غیرها انفع و سریع الفساد و ضماد مغز و تخم آن جهت التهاب معده و احشا و تحلیل ورم حار و جرب و حصف و شری و خارش بدن و نرمی جلد و رفع خشونت آن و بر پشت زهار رافع احتباس بول و عسر آن و ادرار قوی آورد خصوص در اطفال و مغز تلخ آن درین امر اقوی است از شیرین آن و ضماد آن با بوره و عسل نیز جهت تحلیل ورم نافع آشامیدن دو مثقال و نیم و پوست خشک کرده آن جهت رفع عسر ولادت و سهولت وضع حمل مؤثر مضر زنان حوامل بیوقت و تخم آن سردتر از تخم قثاء و از ان بهتر و بعید التعفن و با قوت محرکه مواد ساکنه و مدر بول و مخرج صفرای سوخته با ادرار و جهت وجع رئه و قرحه آن و حرقه البول و ورم کبد و طحال حارین و حمیات حاره نافع مقدار شربت از تخم آن تا پنج درم و آشامیدن آب برک آن بقدر دو سه مثقال با دو چندان بول صاحب طحال جهت تحلیل طحال آن مجرب و بعضی در مبرود المزاجان قلیلی آب زنجبیل تازه نیز داخل می کنند و دهن الخیار که آب رسیده زرد آن را گرفته با روغن کنجد و یا زیت طبخ نمایند تا روغن بماند در جمیع افعال ضعیف تر از روغن کدو است و ماء الخیار نیز مانند ماء القرع است که در خمیر آرد جو گرفته پس در کل و در تون حمام و یا در تنور طبخ نمایند پس آب آن را گرفته بنوشند جهت امراض حاره و حمیات صفراویة حاده و دق نافع و خوردن خیار نازک با نمک و با قشر بهتر از بی قشر آن است زیرا که زودتر از معده می گذرد و در ان نمی ماند که نفخ نماید و متعفن گردد بخلاف بی قشر آن و کسی که مقشر آن را ترجیح داده غلط کرده و جمع آن با شیر زبون و موجب فالج در مبرودین است"

"قثاء الحمار"

لغت عربی است و نیز بعربی مشط الذئب و صاب و بفارسی خیارزه اسپند و خیارخر و سماهنک و کربز

۶۷۴ و بیونانی شقوشینا و کسانی که آن را لریلای هندی دانسته توهم است زیرا که قثاء الحمار از ادویه مسهله است بخلاف کریلا و کویند بهندی گرمی و کچری تلخ کویند و یحتمل که پلول تلخ بری که کند و ری کویند باشد در ماهیت آن اختلاف است بعضی گفته اند نبات آن شبیه به نبات قثاء است و برک آن مزغب و خشن و قثاء یعنی ثمر آن شبیه ببلوط طولانی و بیخ آن بزرک سفید رنگ منبت آن خرابها و زمینهای رملی و طعم ثمر آن تلخ کریه الرائحه و بعضی که کهنه شده باشد با خطوط و بعضی املس و بغدادی گفته که نباتی است که یک ساق دارد و ایستاده و برک آن کوچکتر از برک قثاء بستانی و اقوای اجزای آن و مستعمل از ان عصاره ثمر آنست و بعضی گفته اند مستعمل عصاره بیخ آنست و اصح آنست که عصاره ثمر آنست که بیونانی اطریون نامند و بعضی گفته اند نباتی است سبز رنگ مائل بسیاهی شبیه بنبات کبر و بی خار و کل آن سفید و ثمر آن طولانی تر از بلوط و سبز رنگ و نضج پخته آن زرد و بسیار تلخ و ازین جهت آن را علقم نامند زیرا که عرب هر چیز تلخ را علقم خوانند و بهترین اجزای آن ثمر رسیده زرد راست طولانی مانند خیارزه بسیار تلخ آنست که نبات آن منحصر بیک ثمر نباشد و هرچند ثمر آن زیاد باشد بهتر و مستعمل و همچنین از عصاره آن بهتر و مستعمل آن سفید رنگ املس سبک آنست که چون نزد چراغ بدارند مشتعل گردد و زیاد از یک سال بر ان نکذشته و از ثمر رسیده آن باشد که نبات آن منحصر بیک ثمر و یا ثمرهای کم و خشک نباشد بلکه پر ثمر و تازه باشد و اخذ نموده باشند بدین نحو که بگیرند ثمر رسیده آن را که چون دست بثمر آن رسانند خودبخود از درخت جدا گردد و تازه شاداب باشد پس یکیک را بریده بفشارند بر

منخلی و یا صافی و آنچه از لحم آن در منخل یا صافی بماند بفشارند و بمالند تا از منخل و یا صافی بگذرد و آب شیرین بران ریزند و بگذارند تا رسوب آن ته نشین گردد و آب صاف رقیق بالای آن را بریزند و بران رسوب باز آب شیرین خالص بریزند و بگذارند تا رسوب آن ته نشین گردد و آب بالای آن را بریزند و همچنین چند مرتبه پس دردی را نرم سوده و سحق بلیغ نموده و با صمغ عربی بوزن آن و یا بانیم وزن آن نشاسته و یا با کل ارمنی سرشته اقراص سازند و خشک نمایند و نوع دیگر آنست که در آخر تابستان که ثمر آن زرد و رسیده شود گرفته در پارچه صافی اندازند و بمالند و آب صاف آن را بگیرند و بدستور راقق کنند و بروی خاکستری نرم پیخته خشک کنند پس الواح و یا اقراص سازند بدین قسم که بر روی کرپاسی سه تو بر روی خاکستر نرم پیخته عصاره غلیظه آن را بریزند تا نشف رطوبت آن را نماید پس صلایه کرده اقراص سازند و در سایه خشک کنند و گفته اند قوت آن تا ده سال باقی می ماند و آن را مغشوش باشیای چند می نمایند و معلوم نمی گردد و علامت مغشوش آن آنست که باوصاف مذکوره نباشد و بسیار سفید و کرائی خشن و سنکین آن ردی و غیر مستعمل

ص: ۱۲۹۲

"طبیعت ان

کرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند

"افعال و خواص ان

ملطف و محلل و جالی و منقی دماغ و مسهل مره صفرا و بلغم خام و زردآب و جهت فالج و لقوه و صرع و کزاز و صداع و بیضه و خوده و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق

النسا و سرفه بارد و ربو و ضیق النفس و ریاح غلیظه و استسقا و یرقان اسود و بواسیر و تفتیت سنک کرده و مثانه و ادرار بول و حیض نافع و ثمر و برک و بیخ آن همه جالی و محلل و مجفف و تجفیف پوست آن زیاده از برک آن و حدت عصاره و برک و بیخ آن زیاده اعضاء الراس سعوط عصاره آن با شیر دختران محلل شقیقه غلیظه و صداع بیضی عام بتمام سر و جمیع اوجاع بارده مزمنه و لیکن بعد از تنقیه تام و نیز نافع است جهت لقوه و خدر و کزاز و صرع و لطوخ آن بر منخرین با شیر جالب فضول کثیره و جهت بیضه و خوزه و صداع مزمن و عصاره برک آن از ان ضعیف تر و ریشهای بیخ آن قوی التجفیف تر از سائر اجزای آن ضماد آن بر بناکوش جهت

۶۷۵ تحلیل ورم آن و مطبوخ آن با آرد جو نیز و قطور نیم کرم عصاره آن در کوش مسکن درد آن و مضمضه بطیخ آن جهت درد دندان بارد و قطور عصاره آن در زیت که در آفتاب کرم گذاشته باشند چند قطره در کوش جهت تسکین درد آن و دوی و طنین و ثقل سامعه حادث از ریاح و مواد غلیظه و بتنهایی کرم کرده کشنده کرم آنست و طلای عصاره آن با عسل و با روغن زیتون یا زهره کاو جهت تحلیل اورام حنجره و خناق نافع اعضاء النفس لطوخ عصاره آن با عسل و زیت بر حنک جهت خناق بلغمی و تحلیل ورم حلق و اسهال و آشامیدن عصاره آن جهت سوء تنفس بسیار موافق و آب افشوده بیخ آن بقدر شش قیراط جهت سوء القنیه و استسقا و یرقان اسود عجیب النفع و بدون ضرر و آشامیدن بیخ آن بقدر دوازده قیراط و یا طیخ نیم رطل آن با دو قسط شراب و یا آشامیدن هر سه روز سه ابولوسات که بقولی نه قیراط و بقولی هیزده قیراط است با ماء العسل قی بلغمی و صفراوی آورد و اسهال بلغم خام و صفرا و زرد آب نماید بسهولت بی مضرت بمعده و بهترین ادویه است برای استسقا و بدستور آشامیدن پوست آن بقدر چهار اکسو تا که بیست و چهار قیراط است هر روز با ماء العسل و چون عصاره آن را با دو چندان نمک و اندک سرمه سرشته حبوب بقدر کرسنه ساخته

با آب بیاشامند اسهال نیکو نماید و چون قدری از آن را با آب حل کرده پیر مرغی آلوده بر بیخ زبان و اطراف آن بمالند قی آورد و اگر سریع تر خواهند در زیت و روغن سوسن حل نمایند و چون قی بسیار آورد شراب با زیت بیاشامند و اگر فائده نه بخشد سویق با آب سرد و یا سرکه با آب بیاشامند و یا در آب سرد بنشینند و آب سرد بر سر ریزند و اطراف را بمالند و محجمه ناری بدون شرط گذارند و اشیای قابضه و حابسه قی بخورند و چون بیخ آن را سائیده و نیم رطل آن را در سه رطل شراب داخل کنند و هر روز هفت اوقیه و نیم آن را ناشتا تا سه روز بیاشامند جهت استسقا نافع و سعو ط عصاره آن با شیر دختران نیز جهت یرقان و ضماد مطبوخ بیخ آن با میپخته و امثال آن جهت استسقای لحمی اعضاء النفس آشامیدن عصاره آن مدر بول و حیض و حمل آن مفسد جنین و چون بکوبند و آب آن را گرفته نیم گرم نموده بزیر ناف بمالند گرمها را بکشد و برآورد و چون بر معده بمالند قی آورد و چون بر خصیه بمالند درد آن را تسکین دهد و نزول آب آن را در تحلیل برد الاوارام و البثور ضماد بیخ مطبوخ آن با آرد جو محلل ورم بلغمی کهنه و منفجر کننده دامایل و جراحات خصوصا با صمغ البطم و عصاره آن درین باب اقوی است آلات المفاصل آشامیدن آن جهت اوجاع مفاصل و جمیع اوجاع سوداوی و بلغمی دست و پا و جمیع اعضا و خدر آنها و حقنه بطبیخ آن جهت عرق النساء و ضماد پخته آن با سرکه و یا می پخته و امثال آن جهت وجع ظهر و نقرس بارد و ضماد کل آن جهت اوجاع مفاصل مزمنه و همچنین ضماد پخته آن القروح و الجروح و ذرور خشک آن بر جرب متقرح و قوبا نافع و با عسل و یا سرکه و یا شراب سرشته نیز جهت جرب متقرح و ثآلیل و قوبا و بهق و آثار سیاهی صورت و سائر بدن و مداومت با آشامیدن طبیخ برک و بیخ آن جهت جذام نافع و چون آب قثاء الحمار را در روغن کنجد یا روغن بزر کتان طبخ نمایند تا آب برود و بر بواسیر بمالند زائل سازد و چون ثمر تازه رسیده آن را ریزه ریزه کرده و یا آب آن را گرفته با روغن زیتون دو وزن آن در ظرفی کرده سر آن را بسته در آفتاب گرم گذارند

چهل روز یا بر روی اخگر تا رطوبت آن خشک گردد پس بر بدن بمالند جهت رفع سردی و جلب و جذب فضول و رفع کلف و بثور عدسیه که بر صورت برمیآید و اوجاع مفاصل کهنه و امثال اینها و بدستور آشامیدن آن نافع مقدار شربت از عصاره آن از دو قیراط تا شش قیراط و از بیخ آن دوازده قیراط و از طیخ آن تا سه اوقیه و از تخم و کل آن تا یک درم با آرد جو و کثیرا و از روغن آن تا یک درم و در حقنه ها از یک درم زیاده بکار نبرند زیرا که مضر محرورین و ابدان

ص: ۱۲۹۳

۶۷۶ ضعیفه و مقی بافراط و باعث سحج است مصلح آن در افراط قی اشیاى مذکوره و العبه با ادهان مناسبه است و چون خواهند عصاره آن را استعمال نمایند باید که بتنهائی استعمال نمایند که مورث سحج است بلکه با مصلحات و معینات فعل آن و مناسب طبیعت آن بکار برند و بهترین آنها صبر و قنطوریون دقیق و سورنجان و بوزیدان و کمافیطوس و قسط و مرو زعفران و سنبل الطیب و دارچینی و سلیخه و زراوند مدحرج و انیسون و تخم کرفس جبلی و بستانی و جاوشیر و سکینج و مقل و تربد و ملح هندی و حب بلسان با ماء العسل و عقید عنب و اقسام صموغ و روغنها و اقل آنست که یک دانک عصاره آن را سوده با هموزن آن صمغ عربی و نیم وزن آن کل ارمنى و نشاسته سرشته بخورند و با سقمونیا و شحم حنظل از ادویه حاره استعمال آن جائز نیست و صمغ لوز کاسر و مبطل قوت فعل آنست

"فصل القاف مع الدال المهمله"

"قدید"

بفتح قاف و کسر دال و سکون یاء مثناه تحتانیه و دال مهمله

"ماهیت ان

اسم جنس چیزهای خشک شده است خواه بآتش و خواه بآفتاب و یا در سایه و از مطلق آن باصطلاح مراد گوشت خشک شده قاق حیوانات بری یا بحری است و بهندی سکاھیرا و سوکتی نامند و بهترین آن از گوشت حیوان نر فربه جوان چرب است و بعضی گفته اند از حیوان نر جوان متوسط در فربهی و لاغری است که در ان حدت و تلخی بهم نرسیده باشد و بعضی گفته گوشت خشک نمک سود است و اکثر عام دانسته اند خواه نمک سود باشد و یا بی نمک و اجود همه گوشت کوسفند و بز و ماهی و خنزیر است برای آکلین هریک و از نمک سود آنکه معتدل الملوحت باشد و در ان حدت و تلخی نباشد

ص: ۱۲۹۴

"طبیعت ان

کرم و خشک تر از غیر آن

"افعال و خواص ان

جهت ترهل و استسقا و امراض بارده و بلغمی مزاجان اگر عطش بسیار نیارد و یا رفع تعطیش آن نموده باشند نافع و آشامیدن آب بسیار بران برای خشک مزاجان بد نیست و ردی ترین اغذیه و مولد خلط غلیظ سوداوی و مورث بیداری و قولنج ثقلی در معتادین بدان و حکه و جرب یابس و جوششها و گوشت قدید حیوان وحشی جهت استسقا بهتر از غیر آن چون در سرکه خیسانیده طبخ نمایند که عطش آن را کم کند و خشکی آن را زیاده بدترین طرق استعمال آن بریان کردن آنست زیرا که بسیار خشک معطش می گردد و بهترین مصلحات آن کشنیز خشک و یا بقول لزجه مانند اسفناخ و سرمق و یا

چغندر و نیز بد نیست با روغن بادام و کنجد تازه و کره و روغن کاو تازه و پیه تازه در
محرورین و دارچینی

۶۷۸ و زیره و انیسون و ادهان مذکوره در مبرودین و چون عطش و کرب آورد
سکنجبین با آب سرد بیاشامند و چون خشکی در حلق و عطش آورد جلاب با آب
سرد و با مرقهای چرب بنوشند و خوردن لوزینه چرب و مغز خیار بهترین مصلحات و
زائل کننده فساد آنست و اکثار آن موجب خشکی رطوبت جلدیه و فساد اخلاط
امراض مذکوره است

"فصل القاف مع الراء المهمله"

"قراد"

بضم قاف و فتح راء و الف و دال مهمله لغت عربی است و آن را قرد بضم قاف نیز
نامند و جمع آن قراد بضم قاف و قردان بکسر قاف نیز آمده و بفارسی کنه و بهندی
چچری و کنی و پکن نیز نامند

ص: ۱۲۹۵

"ماهیت ان"

حیوانی است کوچک شبیه بدانۀ بید انجیر و بقدر آن و کوچکتر از ان نیز که در ابدان
بعضی حیوانات مانند سگ و شتر بهم می رسد و بیشتر نزدیک بکوش سگ و زیر
شکم و بیخ ران شتر می باشد و می چسپد بدن آن و بدشواری از ان جدا می گردد و
دست و پا ندارد و بدهن و دندان مانند زلو می چسپد و خون بدن را می کشد

"طبیعت ان"

قریب بفسافس

"افعال و خواص آن

طلای خون کنه سک مانع انبات و شعر زائد شعر منقلب است که چون بعد از کندن بد آن موضع بمالند دیگر نروید و چون بعد از قطع شعیره پلک چشم بمالند زائل سازد و چون بر اشفار بمالند مانع روئیدن آن موی مژگان گردد

"قراصیا"

بفتح قاف و راء مهمله و الف و کسر صاد مهمله و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف و بضاد معجمه نیز آمده و بسین مهمله بجای صاد و قاراسیا نیز آمده لغت رومی است و اهل صقلب چراسیا و اهل مغرب و اندلس حب الملوک و اهل دمشق نیز قراسیا و بفارسی شیرین آن را کیلاس و ترش آن را آلو بوعلی و عوام آلوبالو و آلوبولی والی بالی نیز نامند

"ماهیت ان

ثمر درختی است شاخهای آن پریشان و سرخ رنک و برک آن نیز سرخرنک و شبیه بدرخت زردآلو در برک و شاخ و ثمر آن کوچک و مدور و بچوبی باریک بلند پیوسته بشاخه آن و اکثری آویخته و دو عدد باهم و در خامی سبز و عفص و نیم رس آن سرخ و ترش و رسیده آن بنفش و میخوش یعنی چاشنی دار با اندک تلخی غیر محسوس و تخم آن کوچک بقدر نخودی متوسط پوست آن صلب و سفید رنک و مغز آن سفید و کیلاس درخت آن نیز مانند درخت آلوبالو است و لیکن ثمر آن از ان بزرگتر و بعد رسیدن شیرین می گردد و استه آن مانند استه آلو و نیز قسمی دیگر می

باشد در جمیع امور شبیه بالوبالو الا آنکه ثمر آن کوچکتر و بعد رسیدن عقص می
باشد و بهترین همه رسیده شاداب آنست

ص: ۱۲۹۶

"طبیعت ان

آنچه خام است سرد و خشک و قابض در اول و آنچه نیمرس و سرخ و ترش است
سرد و خشک در اول دوم و رسیده چاشنی دار آن در آخر درم و رسیده شیرین آن
گرم و تر در آخر اول و در اول دوم نیز گفته اند و با قوت قابضه

"افعال و خواص شیرین ان

یعنی کیلاس سریع الانحدار از معده بسبب رطوبت و لزوجتی که دارد و جهت
خسونت حلق و رئه نافع و برانکیزاننده تخمه و مضعف معده و لهذا بالای طعام نباید
خورد زیرا که مستحیل می گردد بهر خلطی که غالب باشد و بطبیعت آن و مصلح آن
جوارشات حاره مقویه و مسهل و ملین طبع است خصوص چون با دانه آن خورده شود
و این هنگام منعظ نیز می باشد و خشک آن قابض و چاشنی دار آن یعنی آلوبالو قاطع
عطش و مسکن حدت و حرارت و ثوران صفرا و خون و غثیان و قی صفراوی و اسهال
و مقوی معده و کبد حار و قوت قابضه خشک آن زیاده از تر و تازه آن و دانه آن را
چون شیره گرفته با عشر آن رازیانه بنوشند جهت تفتیت سنگ کرده و مثانه و قرحه
مجاری بول و ادرار حیض بیعدیل و چون مغز دانه آن را با پنبه کهنه نرم کوبیده
فتیلهای باریک ساخته در احلیل گذارند رافع جراحت مجاری بول و منقی آن و بول
المده و حرقة البول است و صمغ هر دو

۶۷۹ نوع آن کرم و خشک و شبیه بصرغ اجاص و جالی و مغری و قاطع اخلاط لزجه لهذا جهت خشونت قصبه رئه و نیکوئی رنگ رخسار و برانکیختن اشتها و تفتیت حصاه نافع زیرا که خشونت سینه اگر از یبس باشد تغریه آن را می نماید و اگر از بلغم لزج چسپنده آن را تقطیع می کند و جلا می دهد و جهت سرفه مزمن با آب سرد باید که بیاشامند مقدار شربت آن یک مثقال و اکتحال آن باعث حدت قوت باصره و رافع جرب آن و طلای آن منقی بشره است"

ص: ۱۲۹۷

"قراطارغون"

بفتح قاف و راء و الف و طاء مهمله و الف و کسر راء مهمله و ضم غین معجمه و سکون واو و کسر یاء مثناه تحتانیه و نون

"ماهیت ان

نباتی است با شاخهای بسیار کره دار از یک بیخ روئیده برک آن شبیه ببرک کندم و تخم آن شبیه بجاورس و بغایت تند منبت آن زمینهای سایه و شوره زارها و گفته اند کندم صحرائی است

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص ان

کویند چون مرد و زن هر دو چهل روز ناشتا قدری از آن بمقدار نیم درم با پانزده مثقال آب بخورند پس مباشرت نمایند زن پیسر حامله گردد باذن الله تعالی

"قراطن"

بفتح قاف و راء و الف و ضم طاء مهمله و نون لغت یونانی است

"ماهیت ان

ماء العسل سازج است و صاحب اسرار الطب گفته عسل قلیل است که به آب بسیار پخته باشند

"قراطاط"

بفتح قاف و را و الف و طاء مهمله و الف و طالغت ترکی است بزبان فرنگی قراطاط اوده اسپنه نامند

"ماهیت

آن

ثمر درختی است بقدر فلفلی و در ترشی شبیه بزرشک در افعال قریب بدان و شاید نوعی از آن باشد و اشتباه نموده کسی که آن را از زقال دانسته زیرا که زقال اسم فارسی قرانیا است بنون قبل از یاء مثناه تحتانیه و زقال در حرف الزای المعجمه مذکور شد

"قره العین"

بضم قاف و فتح راء مشدده و ها و الف و لام و فتح عین مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون لغت عربی است و آن را جرجیر الماء و کرفس الماء نیز نامند جهت

مشابهت این بان هر دو در طعم و رائحه و بالجمله اسمی مشترک میان هر دو است و یونانی دیقورس و سلینون و افوسالیوس بمعنی کرفس الماء و بسریانی کرقشاد و برومی سیون و بفارسی کنکر آبی نامند

ص: ۱۲۹۸

"ماهیت آن

نباتی است که در آبهای ایستاده و احیانا در جاری نیز می روید و قبه آن بیرون از آب و از میان کل آن برآمده و رنگ کل آن زرد و ساق و برگ آن شبیه بکرفس و از برگ کرفس اندک ضعیف تر و گفته اند برگ آن مشرف مائل بتدویر است مانند کرفس و بر ساق آن رطوبتی چسبنده بدست و جمعی اجزای آن از کل و غیره با عطریت و تند طعم و برگ آن را اهل شام بسیار می خورند

"طبیعت آن

گرم و خشک در آخر دوم

"افعال و خواص آن

مسخن و محلل و حابس نرف الدم هر عضوی که باشد و مدر بول و حیض و مفتت سنک کرده اعضاء الغذاء و النفص آشامیدن تازه و یا مطبوخ آن جهت تحلیل ریاح غلیظه ردیه در معده و امعا و تفتیح سدد و تسخین معده و انهضام طعام و ادرار بول و حیض و تفتیت حصاه کرده و سرخ نمودن رنگ رخسار و ازاله درد پهلو و یرقان و طحال و مغص و قرحه امعا و نطول طیبخ آن و یا اغتسال بدان جهت تسکین قشعیریه و نافض حمیات یعنی لرزتهپها نافع مضر سفل و مصلح آن عناب"

"قره"

بکسر قاف و سکون را و دال مهمله لغت عربی است و جمع آن اقراد و قرود و قرده
 بکسر قاف و فتح را و دال مهملتین و ها و قرده بفتح قاف و کسر را آمده و ماده آن را
 قرده بکسر قاف و سکون راء مهمله و فتح دال و ها و بفارسی کی و بوزینه و میمون و
 بترکی پینچی و بهندی آنچه روی آن سرخ است بندر و آنچه روی آن سیاه و بدن آن
 خاکستر برنک لنکور و هنومان نیز و این هر دو دم دارند و آنچه روی آن سیاه فی
 الجملة شبیه بروی انسان و دست و پا و انکشتان آن دراز است بهر دو پا نیز

ص: ۱۲۹۹

۶۸۰ راه می رود و دم ندارد و بدن آن نیز سیاه و پشم آن بلند است آن را بفارسی
 نسناس و بهندی بنمانس یعنی انسان جنکلی کویند و این صنف مانوس تر می باشد از
 دو صنف اول و مثل آن هر دو بسیار مودی نیست و در زیربادات ممالک فرنگ و چین
 و غیرها اصناف دیگر نیز می شود بعضی در صورت بسیار شبیه بانسان و بعضی نه و
 بعضی بیدم و بعضی با دم کوتاهی و بعضی با دم بسیار بلندی و بعضی دم آن کرهدار
 ابلق و پر پشم و بر سر دم آن کره بزرگی و بعضی بی کره و بالجملة الحکم گوشت آن
 نزد امامیه حرام و نزد اهل سنت سوای مالک رح نیز و بعضی مکروه دانسته اند و مالک
 رح حلال

"ماهیت ان

حیوانی است مشهور و خود از مموخات نیست بلکه بصورت آن بعضی از اسم سالفه
 عاصیه مسخ شده و بعد از سه روز مرده اند و آن حیوان اشبه با انسان است در مزاج و
 خلق و اکثر حالات قابل تعلیم است و حکایت انسان می کند و بدست چیزی را

برمیدارد و طرب می نماید و خنده و بازی می کند و احياناً بدو پا راه می رود و ذکی و سریع الفهم است و اطبا اکثر دوائی مجهول الخاصیت را که می خواهند تجربه نمایند که سمی است یا غیر سمی اولاً باو می خوراند بهمان سبب مناسبت بمزاج انسان "نقل است که دو میمون هدیه برای متوکل خلیفه از نوبه آورده بودند یکی خیاط بود و دیگری زرگر و نیز شنیده شده که میمون شطرنج بازی یاد گرفته بود و نیز نقل است که میمون ماده نزد میمون بازی بود و آن جنی و آنچه کسی دزدی کرده و یا در دل قصد کرده بدان اعلام می کرد بدین قسم که بر پارهای کاغذ مطالب و یا نامهای کسانی که متهم بودند بدزدی نوشته پیش آن می انداختند آن یکیک را دیده بو کرده نام دزد و یا نام کسی که چیز را پنهان کرده بود جدا کرده بدست میمون باز می داد شخصی گفت شاید این تصنعی از میمون باز باشد خود چیزی را پنهان کرد به قسمی که کس ندید پس آن میمون را طلبید و نامهای بعضی مردم را نوشته نزد او انداخت او همه نامها را دیده کنار کرد و نکاهی بصورت صاحب مجلس کرد و برخاست و بر او سلام کرد یعنی خود پنهان کرده و روزی ظریفی در دل قصد کرد که باو مقاربت نماید و بر پارچهای کاغذ مطالب چند نوشته و این مطلب را نیز چون آن میمون آن را دید بغضب درآمد و خواست که او را بکزد میمون باز مانع می آمد و فائده نمی کرد آخر حضار مجلس گفتند باعث چیست میمون باز از میمون پرسید او پاهای خود را از هم جدا کرد و بانگشت میان هر دو پای خود را نمود که می خواهد چنین کاری بکند و باز برو حمله می کرد ناچار آن شخص را از مجلس برخیزانیدند و بعد از چندی آن میمون را دزدان کشتند که اکثر آنها را بکیر می داد و از شخصی ثقه شنیده شد که در کتاب مصور حیوانات فرنکی دیده شده که در ساحل دریائی که زمین آن ریک بوم بود شیری قصد گرفتن میمونی نموده بود میمونهای بسیار جمع شده بسرعت و جلد جلد همه بر صورت آن ریک می یریختند تا آنکه شیر عاجز شده کریخت و حکایات بسیار از ان منقول است که تفصیل آن طولی دارد و نر آن اگر دست یابد با زن انسان مقاربت

می نماید و چون مقاربت نمود سوزش بسیاری در فرج او بهم می رسد و او را هلاک
می کرداند

ص: ۱۳۰۰

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص ان

طلای خون آن جهت منع روئیدن موی مجرب و خوردن آن کرماکرم باعث کنکی
زبان در ساعت و چون از پوست آن غربالی سازند و هر غله را که در ان پیزند و زراعت
کنند از افات ملخ محفوظ می نماید و گفته اند که میمون چون طعام مسموم را ببیند
فریاد می نماید و می ترسد و صاحب تحفه نوشته که سم مخزون که از انسان مخنوق
در کتب قدما مرقوم است از ان نیز حاصل می گردد و از اسرار مکتومه است"

"قردمانا"

بضم قاف و کسر و بفتح نیز آمده و سکون را و کسر دال مهمله و فتح میم و الف و نون
و الف و قردمانی و قردامون نیز آمده لغت یونانی است و آن کرویای دشتی است و
بفارسی تخم آن را که مستعمل است تخم توخره نامند

"ماهیت ان

نبات

۶۸۱ آن شبیه بکرویا است در برک و کل و ثمر مکر آنکه ثمر آن از ان طولانی تر و برک و بیخ این از ان بزرگتر و شاخ آن بلندتر و خشن تر و گفته اند نبات آن شبیه نبات بابونه است و شاخهای آن متفرق و کج و کم برک و از بابونه بزرگتر و بیخ آن قوی تر و کل آن سفید مائل بکبودی و ریزه و تخم آن دراز باریک شبیه بکرویا و از ان درازتر با تندی و تلخی و نوع بری کرویا است و مستعمل تخم آنست و بهترین آن ارمنی تازه تندطعم و رائحه بزرک دانه است که زود کوبیده نشود منبت آن مجاری سیل و آبها و کوهسارها و سنکلاخهای بلاد عرب و ارمنیه و هند

ص: ۱۳۰۱

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

مسخن و سرخ کننده بشره و کدازنده اخلاط لزجه و مقوی اعضاء باطنیه اعضاء الراس و العصب آشامیدن آن با آب جهت فالج و صرع و استرخا و عرق النسا و وجع و رک بلغمی و کوفتگی عضل اعضاء الصدر جهت تنقیه سینه و تصفیة صوت و سرفه کهنه و ربو اعضاء الغذاء و النفص جهت تحلیل ریاح غلیظه و فواق و سده جگر و سپرز و قولنج و مغص و قتل اقسام کرم معده و امعا و حب القرع و جهت درد کرده و عسر البول و سموم بارده حیوانیه مانند عقرب و غیرها با شراب و با پوست بیخ غار جهت تفتیت حصاه و با سرکه جهت عسر البول رطوبی و حمول و بخور آن قاتل جنین و طلای آن با سرکه رافع جرب و حکه و سعفه و قوبا و کلف و برش مضر سپرز مصلح

آن افیمون و انیسون مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن اذخر با حرمل و مشکطرامشیع و حرف نیز گفته اند

"قرصنه"

بفتح قاف و را و سکون صاد مهمله و فتح عین مهمله و نون و ها لغت عربی است و حافظ النحل نیز نامند و اهل شام شوکه ابراهیم و شجره ابراهیم نیز و بفرنکی ارین جیم کویند

"ماهیت ان"

نباتی است خاردار برک مفروش بر زمین و از میان برکها ساقی روئیده کرهدار بقدر یک شبر و زیاده بر ان و برک بعضی مائل بسفیدی و بعضی بسیار سفید و خار بعضی سبز و بعضی سفید و بعضی ازرق بیخ مجموع خشبو و بعضی مائل بشیرینی با اندک حرافت و تلخی کمی و بعضی شیرین و بعضی اندک صلب و بعضی نازک منبت آن جبال قدس و افریقیه و بلاد عرب و فارس ابو العباس حافظ اندلسی نوشته که در جبال قدس امنه الله تعالی نوعی برک آن شبیه ببرک خامالاون ایض که اشخیص نامند و خشن و ازرق با ساقهای بسیار انبوه و کرهدار و اطراف آنها خارها و کل آن سفید و بیخ آن ضخیم و لحیم و طعم آن شیرین با اندک تندی می شود و اما آنچه در افریقیه و بلاد عرب می شود انواع است نوعی برک آن شبیه بدانچه که ذکر یافت و غیر خشن و خار آن انبوه املس و بسیار سبز و ساق آن بقدر یک ذرع و بر نصف اعلاى آن شعبهای بسیار روئیده شبیه بقرصنه ازرق اولاً سبز رنک پس سفید می گردد و بیخ آن طولانی و راست برنک بیخ سوسن بری و این قسم قویتر از قسم اول و در کیفیت و رائحه شبیه بخشک و این را بر در خانها برای کریزاندن مکس می آویزند و نوعی برک آن مائل باستداره و بریده و بیخ آن طویل متوسط در غلظت و رقت و سفید و ساق و کل آن نیز

سفید و نوعی برک آن ملصق بر زمین و مستدیر بشکل دینار و ساق آن یک عدد و بقدر یک ذرع و زیاده نیز و کرهدار و خار نازک و خار آن مائل بزرق و بیخ آن بشکل فاوانیا ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و بیخ آن را مغشوش به بهمن می نمایند و بدل یکدگر می فروشند لیکن برک بهمن از آن بسیار پهن تر است و آن را نفاخ الجبال نامند و نیز ابو العباس گفته که دیدم من در جبل قبر لوط علیه السلام و نوع قرصعنه سفیدی که ساق آن خشن و اوراق آن بسیار و خار آن تیز و جمه آن بزرگتر و ضخیم تر از نوعی که نزد ما است حتی آنکه کویا حرشف متوسط طولانی است شبیه بقسم جبلی محذب لورق مفرد الساق قوی الحراره و در قدس و نواح آن این را جهت وجع پهلو مجرب می دانند و نوعی نیز که در ساحل دریا می شود برک آن عریض تر و سفیدتر و بیخ آن سست نازک و شیرین تر از آن نوع و قلیل الخشونت اقرب بملاست و ریشه‌های آن شیرین با اندک حرافت و این نوع

ص: ۱۳۰۲

۶۸۲ جهت تهیج باه و انغاض قوی است خصوص مربای آن با عسل و نیز نوشته که دیدم در حوالی بیت المقدس در زمین سنک لایح نوعی از قرصعنه سفید که بیخ آن بزرگ و برک آن کوچکتر از برک خاملاون ایض و کوتاه تر و نازکتر از آن و شاخهای بسیار از یک بیخ روئیده و بر محل برک آن میلهای باریک مانند میل مغزل و کرهدار و حوالی کره آن برکها و پر تضاعیف و بر اطراف آن کلی مانند کل قرصعنه ازرق و سر آن کوچک تر از آن و طعم بیخ آن شیرین با اندک تلخی و اهل قدس این را قرصعنه نامند و دیسقوریدوس در ثالته گفته که آن را برنجی نامند و بعضی تارین و بعضی ارنجین و آن صنفی از خار است برک آن در هنگام ظهور شورمزه و عریض و اطراف آن خشن و خشبو و چون بزرگ شود شاخهای آن بسیار می گردد و بر اطراف آنها سرهای سفید و سرمئی رنگ نیز احیانا و مدور شبیه بستاره و بر حوالی آنها خارهای تیز

صلب و عروق آن طولانی عریض بسطبری ابهامی ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و خوش بو منبت آن صحراها و مواضع خشنه و بغدادی نیز انواع آن را مانند آنچه ابو العباس گفته و نوشته که از انواع آن نوعی است که یک ساق دارد و بقدر یک شبر و نیم و شاخهای آن مائل بسفیدی و بران سرهای مستدیر و بر کنارهای آن شش خار باریک بلند مانند میل و بیخ آن بسطبری سبابه و طولانی و این نوع کثیر الوجود در بغداد و نواح آنست و نزد اطلاق مراد این نوع است و نبات آن را مادام که تر و تازه و نازک است پخته می خورند و بعضی با آب و نمک پرورده می نمایند و بهترین بقول دیگر است و ردی الخلط نیست و مربای بیخ آن با عسل بهتر است و انطاکی نیز مجملا بدان نحو نوشته و صاحب اختیارات بدیعی گفته که در اندلس آن را شوکه ابراهیم خوانند و آن انواع بسیار بود در سنکستان ها و زمین های خشن و ریک بومها می روید و آن نوعی از خار است که چون اول روید برک آن بر روی زمین پهن بود و سبز و خشن و چون بزرگ گردد خار شود و سفید و بقدر یک وجب و زیاده نبود و نبات آن انبوه و کل آن سفید و سر کل آن مائل بسرخی و پرکره و برک آن شش خار بود مانند سنان و صلب و بیخ آن بسطبری انکشتی بدرازی سه کز بلکه بیشتر از آن و بزبان آن قوم که مکس عسل می دارند آن را خارخسک کویند و بشیرازی شوه و در صحراهای شیراز بسیار بود و مکس عسل از کل آن خورش دارد و صاحب تحفه نیز نوشته گیاه خارداری است و اقسام می باشد و برک اقسام آن مفروش بر روی زمین و از میان برکها ساقی می روید و یک قسم را ساق کرهدار و خارها در حوالی کره های و کلش سفید و بیخش سطر و طعمش با شیرینی و اندک تندی مانند طعم زردک و بفارسی پیوه زانامند و در افعال مانند مسدس است و قسم دوم را برکش بی خشونت و خاردار و نرم و بسیار و ساقش بقدر ذرعی و از نصف اعلائی آن شاخها می روید و آن قویتر از اول است و قسم سوم را برک مائل باستداره و بیخش دراز و در سطربری متوسط و سفید و قسم چهارم را برک عریض و مستدیر و ساق آن بی شعبه و بقدر ذرعی و مملو از

خارهای مائل بکبودی و ظاهر بیخش سیاه و باطن سفید و شبیه بهمن سفید و قسم پنجم که از اقسام قرصعنه بیضا است برکش بسیار خارهای آن تند و ساق آن خشن و قبه آن شبیه بکنکر و قسم ششم که قرصعنه جبلی نامند برکش محدب و قوی الحرارة و در بیت المقدس جهت درد کمر و مواد بارده مجرب می دانند و قسم هفتم از انواع بیضا را برک عریض و بسیار سفید و بیخ آن سست و با اندک شیرینی و در تقویت باه عظیم الاثر و قسم هشتم را ساق بسطبری انکشت سبابه در طعم شبیه به زردک و از مطلق قرصعنه مراد همین قسم است و آن را قرصعنه مسدس و در مازندران رولنک و در تنکابن ششکاک کویند و گویا مخفف شش شاخ باشد و مستعمل بیخ آنست و بهترین ممتلی آن

ص: ۱۳۰۳

"طبیعت مطلق ان

در آخر اول کرم و خشک

"افعال و خواص ان

محلل صلابات و هاضم و سریع الانحدار و مولد خلط صالح و منعظ و مبهی

۶۸۳ و با قوت تریاقیت آشامیدن ثلث رطلی از طبیخ بیخ آن با مثل آن سداب جهت اوجاع شراسیف و بتنهایی جهت درد پهلو و سینه مجرب اعضاء الغذاء و النفس نیز آشامیدن آب طبیخ آن با شکر جهت تسکین اورام و بثور و تحلیل جراحات و دیلات باطنیه و مداومت آن مخرج اخلاط محترقه و فاسده از بدن و تحلیل ریاح و نفخ و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و تفتیت حصاه و رفع مغص و با شراب جهت درد جگر امتلائی و یک درم آن با یک درم تخم جزر جهت ادرار حیض و بغایت محرک باه و

مربای بیخ تازه نرم آن خوش بو کننده جشا و محرک باه و منعظ و عصاره آن مدر حیض و دافع مغص السموم با شراب جهت نهش هوام خصوص عقرب و سموم قتاله و خوردن بقول مطبوخ آن ما دام که تر و تازه نرم است بهترین بقول است و مولد خلط ردی نیست و محلل بلغم رقیق در معده و امعا است و گاه آن را با آب و نمک پرورده می نمایند و بدستور خوردن بیخ آن الاورام ضماد آن محلل اورام و با آرد جو و آب برک کاسنی تازه محلل اورام و قروح رطبه در ساق پا که آب از آن جاری باشد و داء الفیل در ابتدا و تعلیق آن بر در خانه کریزاننده ذباب از آن خانه و بر اورام خارجیه محلل آنست

ص: ۱۳۰۴

"قرطاس"

بکسر قاف و بضم آن نیز و بفتح نادر آمده و سکون را و فتح طاء مشاله و الف و سین مهمله لغت عربی است و قرطس طعفر و کاغذ نیز و بفارسی نیز بکاغذ مشهور است بسریانی کرطیسا و محرق آن را برومی خرتین کامبین و بیونانی سنجامیقور نامند جمع آن قراطیس و قرطس آمده

"ماهیت آن

معروف است و در اکثر بلاد می سازند و هر جا از چیزی و بران کتب و مکاتیب و دفاتر و غیرها می نکارند و بهترین آن خان بالغی است خواه قسم مشهور بابریشمی و یا قسم پنبه پس دولت آبادی پس کشمیری خصوص قسم اعلائی آن پس سمرقندی پس اکیسری پس پندوائی بنکالی نیز قسم اعلائی آن پس رنک پوری نیز قسم اعلائی آن پس مصری نیز قسم اعلائی آن و از مطلق آن مراد کاغذ مصری است که از ساق بردی

که بزبان اهل مصر غافیر نامند می سازند و بهترین آن آنست که سفید باشد و انطاکی گفته بهترین آن مصری است که از بردی و اصول بشنین می سازند تفلیسی گفته بهترین آن محرق مصری است صاحب تحفه نوشته بهترین آن مصری معمول از ساق بردی و لعاب بشنین است و بردی را بفارسی پیرز نامند و در حرف الباء مع الزا ذکر یافت

"طبیعت ان

سرد در اول و خشک در دوم و انطاکی گرم و خشک در دوم گفته

"افعال و خواص ان

اعضاء الراس نفوخ آن خصوص محرق آن حابس رعاف و بخور آن جهت زکام و سنون آن حابس سیلان خون از لثه و مستحکم کننده آن و طلای آن جهت سعفه و سرطان و اکتحال آن جهت بیاض و دمعه و قرحه چشم اعضاء الصدر و الغذاء آشامیدن محرق آن با مرق سرطان نهری پخته جهت قروح رئه و حبس الدم از سینه و معده با ادویة مناسبه قابضه و قروح امعا و بدستور احتقان بدان و آشامیدن نقوع آن در سرکه و آب جهت قطع نفث الدم نافع مقدار شربت آن یک مثقال الجروح و القروح ذرور آن مجفف قروح رطبه و سخته و غیر و سخته و زخمی که در پا از موزه بهم رسد و ملحم آنها و پیچیدن آن بر عضو مجروح با خون آن آلوده ملحم آن و چون با آب تر کنند و در حال رطوبت آن کتانی را بآن پیچند و بگذارند تا خشک شود پس در سوراخ نواصیر داخل نمایند آن را بسبب منتفخ شدن کشاده سازد بدل آن در اکثر امور بردی سوخته است

ص: ۱۳۰۵

"قرط"

بضم قاف و سکون را و طاء مهمله مشاله لغت عربی است بفارسی شبدر و شبدار و باصفهانی شودر و ثمر آن را رسین نامند

"ماهیت آن

نباتی است شبیه برطبه و از آن شیرین تر و برک آن بزرگتر بغدادی گفته اسم مصری نباتی است که در مصر می روید شبیه برطبه و نوعی از انست درخت آن عظیم و برک آن بزرگ قریب بیرک بلوط و در مصر زراعت

۶۸۴ می نمایند برای فربهی اسپان و ثمر آن را رسیم نامند

"طبیعت آن

گرم و تر

"افعال و خواص آن

آشامیدن تر و تازه آن مسهل و خشک آن حابس و آشامیدن آب تر و تازه آن یا طیخ خشک آن با شکر و یا انجیر و با عسل جهت سرفه و خشونت سینه نافع

"قرطم"

بضم قاف و سکون را و ضم طاء مهمله مشاله و میم و بکسر قاف و را و بکسر هر دو نیز آمده لغت عربی است و آن را حب العصفرو بزر الاحریص و بفارسی خسکدانه و تخم کافشه و بکیلانی تخم کاجره و تخم کازیره و بهندی کروکسبنه کایج نیز و بسریانی کشنی و برومی قنطادرس و بیونانی اطرقطوس و دیسقوریدوس فنیفس نامیده و بری آن را فنیفس اغریون یعنی اصفربری و بری و بستانی می باشد

"ماهیت بستانی آن

دانه است صنوبری شکل مائل به پهنی و ترییع و پوست و مغز آن سفید با دسومت و چون کهنه گردد پوست آن میل بسیاهی و مغز آن بزرودی پس بسیاهی و لزوجت می نماید و در غلافی زیر کل آن و در هر غلافی هفت و هشت دانه و نبات آن تا بدو ذرع خاردار و برک آن بلند و با شرفهای بسیار ریزه و بالای برک آن عریضتر از پائین آن و بر بندها و مواضع شاخها و بر شاخها نیز رسته و ساق و شاخهای آن در خامی سبز رنگ و بعد از رسیدن سفید می گردد و کل آن خاردار و سرخ رنگ و صاحب اختیارات قرطم بری را طریفان گفته و بعضی گفته اند طریفان حب آنست نه نبات آن و شیخ الرئیس غیر آن دانسته و در حرف الطاء مع الراء مذکور شد و بالجمله بهترین آن سفید بستانی تازه سنکین بالیده آنست و وجه ذکر آن علی حده از احریض جلاله و عظم نفع آنست

ص: ۱۳۰۶

"طبیعت آن

در دوم گرم و در آخر اول خشک با قوت مسهله

"افعال و خواص آن

قلیل غذا و مسهل و مخرج بلغم رقیق و اخلاط محترقه و محلل ریاح چون پنج درم آن را کوبیده و شیر گرفته با فانیذ و یا شکر سرخ و یا عسل بیاشامند و نیز چون ده درم آن را بکوبند و در نیم رطل آب بجوشانند و بمالند و صاف کرده ده درم شکر سرخ در آن ریخته بنوشند و ایضا چون ده درم مغز مقشر آن را با مغز بادام تلخ و قسط از هریک نیم مثقال و نظرون و انیسون و از هریک یک مثقال داخل کنند و با انجیر خشک و عسل

بسرشدند و مقدار یک جوزه تا دو جوزه بخورند و بدستور چون از آن ناطف سازند که ده درم مغز مقشر آن با مغز بادام و انیسون و نظرون بوزن مزبور با عسل و شیرۀ انجیر بقوام آورند و شب وقت خواب بخورند پیران را بسیار موافق اعضاء الراس ماء الجبن مصنوع از آن که افیمون را در صره بسته در آن اندازند و یا بمالند تا قوت آن در آن برآید و بنوشند و بالای آن شیرینی مناسبی بیاشامند جهت مالیخولیا و وسواس و توحش و خفقان و جذام و جرب و حکه و اکثر امراض سوداویه مؤثر و بدستور اشامیدن لبن منجمد از شیرۀ آن و اندک نمک هندی فعل آن اقوی اعضاء الصدر و الغذاء و النفس اشامیدن شیرۀ آن با آب انجیر خیسانیده و با فانیذ و با عسل منقی سینه و صاف کننده آواز و منضج نزلات و اکثر امراض بارده صدریه و مقوی باه و زیاده کننده منی و نیکو کننده رنک رخسار و دافع ریاح و محلل آنها است و چون داخل مزورات ماشیه و حمصیه نمایند نضج و تحلیل و اسهال بلغم خام و مواد محترقه نماید و آشامیدن ده درم شیرۀ آن با فانیذ و یا شکر سرخ و یا عسل جهت استسقای زقی و لحمی نافع و با اندک نمک هندی ادرار آن قویتر و انفع و خوردن مغز مقشر آن بدستور مسطور در دفع قولنج مؤثر و معتادین قولنج را اوفق و آشامیدن شیرۀ آنکه مغز فلوس خیارشبر در آن حل کرده باشند جهت تب بلغمی بعد از نضج ماده و آن از جمله ادویه است که هر خلط منجمد را می کدازد و هر خلط رقیق را منجمد می گرداند و لهذا بالای شیر نباید خورد که آن را منجمد می گرداند در معده مضر معده مصلح آن انیسون و شیرینیها مقدار شربت آن از پنج درم تا ده درم و از آن زیاده مضر و غیر مجوز بدل آن حبه الخضراء و گفته اند که چون در شیر داخل نمایند باید که در هریک رطل شیر ده درم حب القرطم باشد و نیم رطل آن را بیاشامند تا عمل نماید و دهن آن قریب بدهن انجره است و ضعیف تر از آن و منجمد کننده

۶۸۵ شیر و جدا کننده مائیت آن از جنبت و دهن بستانی آن مسهل بطن است "قرطم
بری را بیونانی اطریطوس نامند و نبات آن بلندتر و برک آن طولانی تر از بستانی و
درین شاخها رسته و باقی شاخها خالی و بیبرک و سفید و نیز درین شاخهای آن پنج
عدد خار و کل آن زرد و تخم آن شبیه بتخم بستانی

"طبیعت ان

در دوم کرم و در سوم خشک

"افعال و خواص آن

آشامیدن برک و ثمر آن بقدر یک مثقال با نیم مثقال فلفل با شراب جهت لسع عقرب
مفید و گفته اند چون ملسوع برک و یا ثمر آن را در دهان نگاهدارد ما دام که در دهان
اوست احساس تالم سم نکند و چون بیندازد باز عود کند"

"قرطمان"

بضم قاف و سکون را و ضم طاء مهمله مشاله و فتح میم و الف و نون معرب هرطمان
فارسی است و گفته اند که جلبان است

"ماهیت ان

ابو حنیفه دینوری اسم درختی دانسته شبیه بدرخت چنار و در ساحل عمان یافت می
شود و برک و شاخ آن خوش بو است

"افعال و خواص ان

آشامیدن خشک آن بقدر دو مثقال جهت رفع اسهال مفید دانسته اند و هرطمان در حرف الها ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد"

"قرظ"

بفتح قاف و سکون را و ظاء معجمه مشاله بعضی گفته معرب کرت فارسی است و بفارسی بزغند و بسریانی خجفر و میثا و بیونانی عرصمودون و بهندی کیکر و بمصری سنط بطای مهمله و بظاء معجمه نیز و صنط بصاد و طاء مهملتین و در میان هر دو نون نیز نامند

ص: ۱۳۰۸

"ماهیت ان"

گفته اند ثمر نوعی از ام غبلان است که اقا قیا عصاره آن و صمغ عربی صمغ آنست و درخت آن خاردار و بعضی برک سلم و بعضی ثمر سنط دانسته اند و ساق درخت ان قوی و چوب آن صلب و چون کهنه گردد سیاه رنک برنک سیسم و آبنوس می گردد باندک سفیدی و اهل هند و بنکاله پایه کرد و نهاورته و کادی و چهکره از ان می سازند برای صلابت آن و شاخها و چوبهای آن غیر مستوی و تخم آن بقدر دانه ثمر هندی و از ان کوچکتر و در خامی سبز و بعد از رسیدن سرخ می گردد و در غلافی مانند ثمر هندی و از ان نازکتر و مانند لوبیا و کل آن سفید و بعضی زرد و در هند زرد می باشد و خوش بو از برک و ثمر آن دباغت ادیم و پوست حیوانات می نمایند و آن را جلود القرظ می نامند و بهترین عصاره آن یعنی اقا قیا آنست که از ثمر خام آن اخذ نموده در سایه خشک کرده باشند و بیان آن مفصل در اقا قیا در حرف الالف مع القاف مذکور شد

"طبیعت

جميع اجزای شجر آن

سرد و خشک و با قوت قابضه

"افعال و خواص ان

مسواک بچوب بیخ آن و سنون سائیده آن جالی دندان و مستحکم کننده آن و نیکو کننده رنگ رخسار و آشامیدن آب طیخ برک و خار آن حابس اسهال و بخور آن مستحکم کننده اعصاب مسترخیه و رافع درد آن و ضماد برک تازه آن جهت التیام جروح عظیمه رطبه نافع"

"قرع"

بفتح قاف و سکون را و عین مهمله و بفتح را نیز آمده لغت عربی است و نیز بعربی دباء و بفارسی کدو و بهندی نیز مشهور بدان است و بترکی قباق و بسریانی قراء و برومی فلوفونیا و بیونانی تروفا نامند و دیسقوریدوس قلوفا نامیده

ص: ۱۳۰۹

"ماهیت ان

ثمر نباتی است که آن را یقطین نامند و بیاره دار و بر مجاور خود بر زمین و دیوار نیز پهن می شود و برک و شاخ آن بزرگتر و قویتر از خیار و خشن و مزغب تر از ان و بیخ آن باریک و بلند و اندک شیرین و مسکر و مطلقا آن دو نوع است شیرین و تلخ و ثمر تلخ آن کوچکتر و بفارسی کدوی تلخ و بهندی تونبری نامند و گفته اند دو نوع است

سبز و رومی و شیرین آن اصناف است صنفی مدور و صنفی طولانی تا بدو ذرع زیاد هم شنیده شده و قطر آن از یک شبر هم کمتر تا بیک شبر و این مخصوص بیلاد هند و بنکاله است و صنفی کوچک بقدر نارنجی و امرودی بسیار بزرگ و بشکل آن و این مخصوص بیلاد دکهن و هندوستان است و بسیار نازک و لذیذ می باشد و بهندی دهیندس نامند و از همه اصناف بهتر و لطیفتر و نازکتر و صنفی بسیار بزرگ صراحی شکل و در پوست

۶۸۶ آنکه مغز آن را برآورده خشک کرده باشند تا مقدار یک صد رطل کندم و با برنج می کنجد و این مخصوص بینکاله است و جای دیگر باین بزرگی نمی شود و در هندوستان می برند تا صد روپیه فروخته می شود و ازین طنبور می سازند هر قدر که بزرگ باشد قیمت آن زیاد که او از آن بلندتر می شود و صنفی طولانی مستدیر و لحم آن با زهومت و این مخصوص بیلاد هند و بنکاله است و هنود این را بسیار می خورند و مسلمین کمتر و بهندی پیته و به بنکالی کونده نامند شیرینی و مربای این خوب می شود و لحم اینها همه سفید است و تخم همه طولانی پهن و نیز صنفی می شود مدور و بعضی اندک طولانی و خیاره دار و پوست آن در خامی سبز و بعد از رسیدن سفید مائل باندک سرخی و لحم و مغز آن سرخرنک و طعم آن با اندک شیرینی و این رامزوبه و بفارسی کدومکه و بهندی کدیمه نامند و بهترین همه آن سفید نازک تازه شیرین آنست که ریشه دار نباشد و متوسط در بزرگی و کوچکی باشد

ص: ۱۳۱۰

"طبیعت ان

مطلقا سرد و تر در دوم

"افعال و خواص ان

مبرد و مرطب و مفتح سدد و مدر بول و ملین بطن و زائل کننده یرقان و خلفه مزمنه و حمیات حاده و خوردن پخته آن قلیل الغذاء و سریع الانحدار و مناسب محرور المزاجان و صفاوی و مولد خلط صالح تفه اگر در معده فاسد نکردد قلیل الانهضام زیرا که بتهائی سریع الفساد و استحاله بخلط غالب موجود در بدن است و مولد خلط سمی بسبب لطافتی که دارد و چون با فواکه مناسبه خلط و ترکیب نمایند کیفیت آن را مبدل گرداند مانند آنکه اگر با سفرجل و یا آب غوره و یا آب انار و یا سرکه در روغن بادام و یا زیت الانفاق طبخ نمایند مولد خلط صالح و جهت صفاوی مزاجان و محرورین و حمیات حاده نافع و بدستور چون با سرکه طبخ نمایند و لیکن ضرر آن برای صاحبان قولنج و معتادین بدان زیاده زیرا که قرع مولد قولنج است و با شیء حریف مانند خردل مولد خلط حاد و با شیء مالح مولد خلط شور و با قابض قابض و همچنین با هر چیز مستحیل بخلط مناسب آن اعضاء الراس قطور و نشوق یا ریختن آب افشردۀ خام آن با شیر دختران در بینی و کوش و بدستور گذاشتن جراده آن بر سر جهت صداع حار و سرسام و هذیان و جنون و اورام حاره و بیخوابی و ضماد سائیده آن بر پیش سر اطفال و غیر اطفال جهت ورم حار آن و صداع حار و رفع خشکی دماغ و بی خوابی و بر چشم جهت ورم حار آن و شستن سر به آب آن و آشامیدن و قطور آن در بینی باعث تسکین صداع حار و تنویم مبرسمین و غرغره و مضمضۀ آن جهت وجع حلق و درد دندان حار و قطور آن در کوش جهت تسکین درد آن خصوص با روغن کل و سعوط آب مطبوخ پوست خشک آن بتهائی و یا با روغن کل جهت درد دندان و قطور آب کدوی بسیار کوچک تازه منعقد که هنوز کل آن نیفتاده باشد که در خمیر گرفته و زیر آتش مشوی نمایند در چشم برای رفع زردی حاصل از یرقان مؤثر و بدستور آب کل آن و جهت رمد حار نیز نافع و آشامیدن آب مطبوخ آن با تمر هندی

و شکر جهت تسکین حرارت دماغ و درد سر حار و وسواس و جنون و رمدی که از بخارات معده باشد اعضاء الصدر آشامیدن اسفیدباج مطبوخ آن با کشک الشعیر و یا با ماش مقشر و یا مطبوخ آن در روغن بادام جهت درد سینه و سرفه حار و بدستور آشامیدن سویق آن بتخصیص که مغسول باشد اعضاء الغذاء و النفس مطبوخ آن مسکن عطش و گرمی کبد حار و کرب صفراوی و دافع فضول حاره بسبب ازلاقی که دارد و لیکن موجب سستی و ارخای معده و امعا است و سویق آن حابس بطن و مسکن عطش و حدت صفرا و خون و کرب و آشامیدن آب مطبوخ معصور آن بقدر ثلث رطل یا دو ثلث رطل و با عسل و اندک نظرون ملین بطن و مسهل باعتدال با مغز فلوس خیارشبر و ترنجبین و بنفشه مربا و یا شراب آن مسهل صفرا و جهت تیهای صفراوی و دموی و با تمر هندی و شکر مسهل صفراوی سوخته و منقی امعا و کرده جهت حرارت دماغ و رمد و حمیات حاره و آب مطبوخ درست در خمیر و کل گرفته آن بدستور ماء القرع بقدر نیم رطل

ص: ۱۳۱۱

۶۸۷ با ده درم شکر و با شربتهای مناسبه لطیفه جهت تسکین حرارت معده و کبد و قلب و حمیات حاده دقیه و غیرها و اکثر امراض حاره حاده و شیخ الرئیس نوشته در ذات الجنب هر چند ماء القرع نافع است از جهتی گاه مضر است از جهت آنکه مدر است و مطبوخ آن با سرکه نیز جهت حمیات حاده صفراویه و کسر حدت صفرا و خون و اکثر امراض حاره حاده و نیز باعث سرعت خروج آنست از معده و با کوشش باعث سرعت و نیکوئی هضم آن و با مزورات ماشیه و حمصیه با روغن بادام جهت سرفه و ترطیب دماغ و بدن و تسکین حرارت جگر و تیهای حاره و آشامیدن مرق مطبوخ کدو با خروس بچه و یا با مغز تخم آن جهت رفع غشی و تیهای حاره و غشیه و رفع سمیت اخلاط سمیه بیهیدیل و ضماد آن بر معده و کبد و کرده و احشا مسکن حرارت و لهیب

آنها و آشامیدن پوست خشک آن جهت بواسیر و نرف الدم احشا و بالجمله اقسام قرع جهت محرور المزاجان صفراوی و دموی و جرانان و بلدان حاره نافع و مضر مخالف آنها و مولد قولنج و نفخ و ثقل در معده و مسقط اشتها و مولد بلغم و مواد بلغمی و سودای احتراقی از بلغم و مطبوخ تراشه آن با ماست که کدوماست و بهندی رایته نامند چون با خردل و سیر و فلفل و نمک و نعناع استعمال نمایند مبرود المزاجان را موافق و محرور المزاجان را احتیاج بدانها بدون نمک و اندک نعناع نیست مصلح آن قی فرمودن و آشامیدن با ماء العسل و عود هندی و قرنفل و زیره و سعد و نعناع و جوارشات حاره عطره و پختن آن با روغن و داخل کردن فلفل و خردل و آبکامه و اشیای حاره دیگر و نمک در مبرودین و در محرورین و صفراوی مزاجان آب غوره و انار و سرکه و امثال اینها و مربای آنکه مسیر نامند با شکر و یا با عسل معتدل ترین مربیات و لذیذ و مقوی دماغ و مولد خون صالح و دافع مواد سوداویه و امراض حادث از ان و سریع الهضم اگر در معده بلغم بسیار نباشد و الا مستحیل بدان می گردد و عسلی آن برای مبرود المزاجان بهترین از شکری و مخلل آن ملطف و هاضم و مسکن حدت صفرا و خون خصوص چاشنی دار آن موافق محرور المزاجان و مضر مبرودین القروح و الجروح ذرور پوست خشک سوخته آن جهت قطع نرف الدم جراحات و رفع اكله زخمها و زخم ذکر و اعضای یابس المزاج و با روغن کاو تازه جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت بهق و بدستور مغز آن با آرد جو سرشته جهت سوختگی آتش و بادام الاخوین نیز الاورام ضماد کدوی سائیده جهت حمره و اورام حاره" و روغن آنکه آب تازه لحم و مغز جوف آن را گرفته با ربع وزن آن روغن کنجد و یا روغن بنفشه و بادام و قدر مضاعف و یا غیر آن طبخ دهند تا آب برود و روغن بماند مانند روغن بنفشه و نیلوفر است

"طبیعت ان

سرد و تر

"افعال و خواص ان

مرطب بدن و دماغ و رافع یبوست آن و منوم و جهت مالیخولیا و سهر مفرط و تشنج
 یابس و درد کوش حار و سرفه حار و دق و تلیین صلابات شربا و سعوطا و قطورا و
 تمریخا نافع و چون پوست آن را جدا کرده خصوص که تخم آن خوب مستحکم نشده
 و خام باشد و مجموع آن را از لحم و شحم و تخم با پیه کرده بز بکوبند و بجوشانند تا
 خوب مهرا شود و بگذارند تا سرد شود و چربی بالای آن را بگیرند در جمیع افعال از
 ترطیب و تبرید و غیرها اقوی از دهن آنست که با روغن کنجد سازند و چون سر کدو
 را بریده در جوف آن خبث الحدید پر نمایند و سر آن را بهمان قطع بند کرده بگذارند
 و بعد از چهل روز آب آن را گرفته با حنا خمیر نمایند و بر مو خضاب کنند خضاب
 نیکو است" و مغز تخم کدو

"طبیعت ان

در دوم سرد و در اول تر و با قوت مسکنه اخلاط متحرکه

"افعال و خواص ان

مسمن بدن و جهت رفع خشونت سینه و نفث الدم رئه و سرفه حار و تشنکی و تپهای
 حاره و قرحه امعا و مثانه حادث از خلط حاد و لاغری کرده و حرقت البول و امثال اینها
 نافع و روغن تخم آن جهت رفع یبوست

۶۸۸ دماغ و بیخوابی و سل و تپهای حاره و مغص صفراوی ببعیدیل شرابا و قطورا و سعوطا و تمریخا و طلاء و ضمادا روغن مغز تخم کدوی شیرین با دم الاخوین نرم سوده و یا با جرم مغز آن جهت قروح سر و بدن اطفال و گوشه دهان و بناکوش و مذاکیر و غیرها مجرب مقدار شربت از تخم آن تا هفت مثقال بدل آن مغز تخم هندوانه و خیارین و حلوا و دهن القرع و مربی و مخلل آن در قرابادین کبیر ذکر یافت"

ص: ۱۳۱۳

"قرع المر"

یعنی کدوی تلخ که بهندی تونبری نامند

"ماهیت ان

در نبات شبیه بیاره کدوی شیرین و ثمر آن از ان کوچکتر

"طبیعت ان

بسیار کرم و خشک و سمی

"افعال و خواص آن

مقدار قلیلی از ان مقی قوی و قی فرمودن بآن جهت ضیق النفس بارد رطب قدیم و سرفه رطب کهنه نافع و قطور آب کل آن و نشوق آن جهت رفع یرقان و امراض رطوبی و دماغی نافع و بیخ آنکه بهندی بکهمه نامند کرم و خشک و محلل اورام و اوجاع بارده طلاء و ضمادا مفردا یا مرکبا با ادویة مناسبه و کویند که چون کدوی تلخ خشک را بشکافند و در جوف سر آن پرده که مانند پرده عنکبوت می باشد برآورده

نرم سوده اندکی از آن را سعوط نمایند جهت رفع یرقان اصفر که چشمها و رخساره همه زرد شده باشد و اکثر امراض دماغی و رطوبی نافع باخراج رطوبات و بلاغم زردرنک از بینی و چشم"

"قره الدارچینی"

بدانکه قره بکسر قاف و سکون را و فتح فا و ها لغت عربی است بمعنی پوست درخت مطلقا و مراد اطبا پوست درخت خاص است و بیونانی فیضیطراس و بسریانی ضروافور و برومی فیرفیطوسنین و بهندتج نامند

"ماهیت آن

آنچه بتحقیق پیوسته پوست درخت نوعی از دارچینی است که در جزیره سیلان بهم می رسد و ضخیم تر از دارچینی و پوست آن خشن تر و اصناف می باشد بعضی برنک دارچینی و بعضی تیره تر و بعضی مائل بزردی و سفیدی با خطوط و بعضی رائحه آن شبیه برائحه قرنفل با اندک حدت و این را قره القرنفل و بعضی برائحه دارچینی و این را قره الدارچینی نامند و بعضی کریه الرائحه و بهترین همه قره القرنفل دارچینی رنک تیره آنست که با حدت و خوش بو باشد و بسیار کهنه فاسد شده نباشد و زبون ترین همه کمرنک اغبر کریه الرائحه آنست و در دارچینی بتفصیل ذکر یافت

ص: ۱۳۱۴

"طبیعت

آن

در آخر دوم کرم و خشک قرفه القرنفل در مزاج و افعال مشابه قرنفل و قرفه الدارچینی
قریب بدارچینی یعنی ضعیف تر از آن و بعضی از آن قویتر دانسته اند

"افعال و خواص ان

مقوی اعضای باطنی اعضاء الراس و العصب جهت فالج و لقوه و صرع و امراض عصب
و اوجاع مفاصل اعضاء الغذاء مقوی معده و کبد سرد و درین فعل اقوی از دارچینی
کفته اند الاورام و القروح ضماد آن با سرکه رافع اورام و جرب و قوبا مقدار شربت آن
تا دو درم بدل آن سلیخه است"

"قرقمان"

بکسر قاف و سکون را و کسر قاف و میم و الف و نون و بفتح هر دو قاف نیز آمده

"ماهیت ان

چیزی است مانند قاد که در جوف بعضی اشجار کهنه بهم می رسد خصوصا درخت
خرما و مقل حجازی و صعیدی و انطاکی گفته چیزی است کرم خورده که در جوف
درختهای کهنه بهم می رسد و مخصوص بدرخت مقل است

"طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص

آن

حابس نرف الدم و اسهال مزمن و سائر سیلانات و مدر بول و شیر و سنون آن جهت تقویت لثه و سفید کردن دندان و ضماد آن با سرکه جهت نرم کردن جلد بدن نافع"

"قرقو مغما"

بفتح قاف و سکون را و ضم قاف و سکون واو و فتح میم و سکون غین معجمه و میم و الف و قرقوغما نیز آمده لغت یونانی است

"ماهیت ان

ثقل دهن زعفران است زیرا که قرقو زعفران است و مغما ثقل را نامند و مختار و بهترین آن

ص: ۱۳۱۵

۶۸۹ خوشبوی سنکین سیاه رنک آنست که در ان چوب نباشد و چون بخایند بدنندان بچسپد و دندان را رنکین کند و چون در آب حل کنند آب را رنکین برنک زعفران نماید و انطاکی دهن زعفران دانسته

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص

ان

منضج و مسخن و مقوی اعصاب و محلل صلابات و مدر بول و اکتحال آن جالی آثار و رافع ظلمت چشم و مقوی روح باصره است

"قرمز"

بکسر قاف و سکون را و کسر میم و زای معجمه لغت رومی است و گفته اند لغت ترکی است و بعربی دود الصباغین و صبغ ارمنی نیز و قفر و بفارسی کرم رنگریزان و کم رنگ و بیونانی انیقروس و بسریانی اغنیوس نامند و دیسقوریدوس در رابعه قفیس نامیده

"ماهیت ان"

حیوانی است کوچک که در برک های اشجار خصوص درخت جیدار بهم می رسد و تا بقدر دانه عدسی بزرگ می شود و سرخ و هرچند بزرگ می شود سرخ تر می گردد و کویند شبنمی است که بر برک بعض اشجار می نشیند و چیزی شبیه بدانه عدسی بر سر آن برآمدگی مثل سر حیوانی و آهسته آهسته بزرگتر می شود تا بقدر دانه نخودی مستدیر و مانند حیوانی پرنده می گردد که گویا می خواهد طیران کند پس شکافته شده از جوف آن کرم کوچکی سرخ رنگ برمی آید و هرچند کهنه گردد رنگ آن زیاده می گردد و آن را با شراب می کشند بنوعی خاص و طبخ می نمایند با شراب یا آب و رنگ آن را اخذ نموده نقاشان کتاب و رنگریزان در رنگ آمیزی نقاشی و کتابت و رنگ ابریشم و پشم بکار می برند و یک جزو آن ده جزو حریر و یا پشم را که در آب جوش داده باشند خوش رنگ می گرداند و رنگ کتان و ریسمان پنبه بدان خوب نمی شود و کویند دو قسم می باشد خمیری و غیر خمیری آنست که آن را در شراب می کشند و بالیده و خوش رنگ می باشد و یکدانه آن را چون در آب بمالند بزودی آب را خوش رنگ می گرداند بخلاف غیر خمیری و بهترین الوان احمر است و از ان بهتر رنگی در سرخ نیست زیرا که رنگ این شکفته و خوش نما و براق

می باشد خصوص که بر طلا بنویسند و ابریشم و پشم رنک نموده بدان ثابت رنک می باشد و بهترین آن تازه بسیار سرخ آنست که از قبرس و بلاد ارمن آورند

ص: ۱۳۱۶

"طبیعت ان

در دوم سرد و خشک

"افعال و خواص

ان

با قوت قابضه و حابس دم اعضاء النفص آشامیدن آن بقدر دو درهم تا یک هفته هر روز پی هم با عسل جهت قطع حیض مجرب گفته اند و با سرکه جهت منع حمل و ذرور آن مجفف بواسیر الجروح و امراض الاعصاب ضماد آن با عسل جهت الصاق و التیام جراحات عظیمه و بدستور با سرکه و نیز با سرکه جهت شکستگی اعضاء و جراحات اعصاب خاصه و سائر اعضاء عموماً قوی الاثر الزینه نطول آب مطبوخ آن محلل صلابات و نیکوئی و درازی موی و مانع تولید قمل مقدار شربت آن دو درم و تعلیق آن با ابریشم سرخ در رفع تپ مؤثر"

"قرن"

بفتح قاف و سکون را و نون لغت عربی است بسریانی قرنه و بفارسی سرون و شاخ حیوان و بهندی سینکبه نامند

"ماهیت ان

معروف است و آن بمنزله سلاح و حربه است برای دفع موزی از خود و اکثر حیوانات حلال گوشت مانند اقسام کاو و بز و میش و آهو را می باشد و نوع نر را بزرگتر و بلندتر از نوع ماده و ماده تکون آن بیشتر و غلیظتر از ماده موی است و جمع آن قرون آمده

"طبیعت مطلق ان

سرد و خشک در دوم

"افعال و خواص ان

مجفف و قابض مانند ملح مغسول و اکثر مستعمل محرق آنست العین اکتحال آن جهت منع نزول مواد بسوی عین اعضاء النفص جهت نفث الدم هر عضوی و بواسیر اعضاء الغذاء و النفص جهت استرخای معده و نشف رطوبات آن و یرقان و ذوسنطاریا نافع و دستور احراق آن در مقدمه ذکر یافت و قرن هر حیوانی در طی ذکر آن حیوان بیان شد و قرن ایل را بسریانی قرناویلا و بیونانی سمفورییا و برومی سمفوریس و بفارسی سر کاو کوهی و شاخ کوزن نر و بهندی باره سینککه کویند و بهترین آن ماخوذ از ایل پیر است

ص: ۱۳۱۷

۶۹۰ و نیز قرن ایل را باصطلاح اهل بالغه از بلاد اندلس نباتی را نامند که بیونانی قرتمن کویند و قرتمن مذکور شد و نیز قرن بقول انطاکی اسم درختی است بقدر آزاد درخت و آن را ثمری است بقدر زیتون و سرخ پس سیاه می گردد

"افعال و خواص

ان

جهت رفع اسهال و قروح نافع و خاکستر برک آن جالی آثار و چون بکیرند ثمر آن را در حال خامی که سبز باشد و سرخ نکشته و سائیده بر اورام و قروح گذارند بزودی زائل سازد"

"قرنفل"

بفتح قاف و را و سکون نون و ضم فا و لام و قرنفل نیز و بیونانی غرنیواس و برومی قرفلون و بفارسی میخک و بهندی لونک و بانگریزی کلوف نامند
"در ماهیت ان

اقوال بسیار است آنچه بتحقیق پیوسته آنست که ثمر درختی است که در جزیره از جزائر زیرباد که آن جزیره را جاوه و بتاویه نیز نامند بهم می رسد و در جای دیگر نمی شود و بالفعل آن جزیره در تصرف ولندیس است که فرقه از نصاری است و درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت کنار و شاخهای آن باریک و بلند مانند شاخهای یاسمین که بهندی چنبیلی نامند و بلند شده باز بسوی زمین میل کرده و برک آن شبیه ببرک انار و از آن بزرک تر و ثمر آنکه قرنفل است باریک بلند از بند انکشتی کوتاه تر و اندک پهن و سر آن مشرف و بر سر آن قبه بشکل حباب و چون خشک کشت در بستها که می آورند بسبب سودن باهم اکثر قبه آن جدا می گردد و آن را نر و ماده می باشد نر آن بزرک تر و اغبر و کمرنک و کم بو و کم طعم تر از ماده و ماده آن کوچکتتر و در صفات مذکوره اقوی و بهتر و مستعمل ماده تازه خوشبوی قوی الرائحه تند طعم مائل بشیرینی تیره رنگ بالیده آنست که در خائیدن و کوبیدن اجزای آن تمام خوب نرم گردد و خشیت نداشته باشد و آنچه بخلاف این اوصاف باشد زبون

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

با قوت تریاقیت و تفریح اعضاء الراس مقوی ارواح و اعضاء رئیسه باطنیه و حافظ آنها و جهت تقویت دماغ و ذهن و فکر و رفع صداع بارد رطب و فالج و لقوه و نزلات متوالیه و سکتہ و تفتیح سدد دماغی و سائر امراض بارده رطبه سوداویہ دماغیه و عصبانیه نافع و سوداوی مزاجان و کسی که در مزاج او سودا غالب باشد شربا و سعوطا و نفوخوا و طلاء و ضمادا بتنهائی و یا با ادویہ مناسبه و جهت تقویت لثه و درد دندان بارد و رفع بدبوی دهان و باعث طیب و نکهت مضغا و اکتحال آن جهت تقویت باصره و رفع سبل و غشاوه و نیز خوردن آن جهت امراض مذکوره عین اعضاء الصدر جهت سرفه بارد رطب و ضیق النفس کهنه رطوبی و خفقان بارد و وحشت و خوف و وسواس و مورث شجاعت آشامیدن آن اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و قوت هاضمه و امعا و کبد و کرده بارده و طحال و باه و رحم و مسخن و رافع امراض بارده اعضاء مذکوره و قئ و غثیان و فواق و جشا و تحلیل ریاح غلیظه حاصله از اغذیه لزجه غلیظه و استسقای لحمی و تقطیر البول و سلس آن و علل بلغمی و سوداوی و زلق الامعاء رطوبی و امراض بارده رحم شربا و فرزجه آشامیدن نیم درم آن با شیر تازه دوشیده بشرط مداومت بغایت محرک باه و مداومت یک درم آن در وقت طهر و پاکی از حیض باعث حمل و تسخین رحم و فرو بردن یک عدد نر آن هر روز بعلت عدم حمل و طلا و ضماد ماده آن بر پیش سر جهت امراض بارده دماغیه مذکوره و بر اوجاع بارده مسکن آنها و بر اورام بارده محلل آنها و ضماد ممضوغ آن با آب دهان بر احلیل نزد مقاربت باعث تلذذ جانبین و کویند مضر کرده و امعا مصلح آن صمغ عربی مقدار

شربت آن تا یک مثقال بدل آن بوزن آن دارچینی و نصف آن بسباسه است و نیم وزن آن فرنجمشک و نیم وزن آن خولنجان و بوزن آن نیز خولنجان کفته اند و عرق آن در جمیع افعال قائم مقام خمر است که بکیرند یک جزو آن را و نرم بسایند و از هر یک برک کل سرخ و برک کاوزبان نرم سوده یک و نیم جزو و برک تانبول نیم کوفته پیخته نیم جزو و همه را

ص: ۱۳۱۹

۶۹۱ در کلاب یک شبانه روز بخیسانند پس بدستور متعارف مقطر نمایند و بقدر احتیاج بنوشند جهت تفریح و تقویت اعضای ظاهره و باطنه و معده و کبد و هاضمه و دفع ریاح و سموم و تفتیح سدد و تعدیل اخلاط و استسقا و سائر امراض بارده ببعیدیل و شراب آنکه یک جزو آن را با شانزده جزو آب انارین و یک جزو عسل مصفی در شیشه کنند و سر آن را بسته در سرکین اسپ دفن نمایند و بعد یک هفته برآورده استعمال نمایند از خمر بمراتب قویتر کفته اند و اگر آن را با شکر بقوام آورند و شربت مرتب نمایند جهت امراض بارده صعبه بی نظیر دانسته اند و جوارش و دهن و شراب آن در قرابادین کبیر مذکور شد"

"قرنفل بستانی"

"ماهیت ان

برک فرنجمشک است و بهندی انبل و رام تلسی نیز نامند و در فرنجمشک ذکر یافت و عرق آن مانند عرق قرنفل است در طعم و رائحه عوام اهل شیراز قرنفل بستانی را بر قنطوریون غلیظ بستانی اطلاق می نمایند جهت مشابهت کل آن بقرنفل در عطریت و رائحه"

"قرنفل شامی"

قرنفلیه است لغت مغربی است

"ماهیت ان

نباتی است ساق آن بقدر یک ذرع و خشن و با شعبها و برک آن شبیه ببرک لبلاب و برک بنفشه و کل آن بنفش مائل بسفیدی و خوش بو شبیه ببوی قرنفل و بیخ آن شبیه بخربق سیاه و در بو مانند دارچینی منبت آن اکثر موضع نمناک و با بادروج یک جامی روید

"طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

اعضاء الراس و غیرها آشامیدن آن جهت صرع و بدستور ضماد برک آن جهت صرع و ورم ریحی و رطوبی و ابتدای غرب و ورم پستان و تحلیل انجماد شیر در ان و بوئیدن کل آن جهت زکام و آشامیدن آب طبیخ آن جهت عسر نفس و سرفه رطوبی و عسر البول و جلوس در طبیخ آن جهت احتباس حیض و آشامیدن بیخ آن جهت وجع حادث از احتباس حیض و اسقاط جنین و با شراب جهت لسع هوام و ضماد مطبوخ آن با آب جهت کوفتگی اعضا و چون بیخ آن را کوفته در روغن طبخ نمایند تدهین و تمریخ بدان جهت کزاز و لرز حمیات نافع مضر محرورین مصلح آن بنفشه مقدار شربت آن یک درم است"

ص: ۱۳۲۰

"قرون السنبل"

بضم قاف و را و سکون واو و ضم نون و الف و لام و ضم سین مهمله و سکون نون و
ضم باء موحد و لام

"در ماهیت ان

اختلاف بسیار است بعضی بیخ نوعی از سنبل ایض دانسته اند که با سنبل یافت می شود
و قتال است و بعضی گفته که در ریشه بعضی از سنبل هندی نیز یافت می شود و بعضی
بیخ خائق النمر و بعضی بیخ شوکران دانسته اند و بعضی گفته اند بیخی است شبیه به
بیش و سمی و بعضی گفته اند نوعی از بیش است و اصح اقوال قول اخیر است که
نوعی از بیش است و بهندی آن را سینکها نامند و در حرف الباء مع الیاء در بیش ذکر
یافت و آن سیاه رنگ باریک و از سعد باریکتر و درازتر و با درخشندگی و بعضی
سفید رنگ نیز می باشد

"طبیعت ان

در چهارم گرم و خشک

"افعال و خواص آن

آشامیدن آن مجوز نیست ضماد آن با سرکه جهت رفع دردهای کهنه و تحلیل اورام
صلبۀ بارده و تدهین روغنی که در ان جوشانیده باشند جهت امراض مذکوره و ضماد
آن جهت تحلیل صلابات اعضا مفید و ربع درم آن کشنده است باختلاط عقل و بول
الدم و سیاهی زبان و سائر امراض سرسام و مداوای آن قی فرمودن و آشامیدن کافور
مقدار بسیاری تا بیک درم و تا یک مثقال هم با کلاب و شیرۀ تخم خرفه مقشر با برف

و یخ سرد کرده یا جلاب و قرص کافور با دوغ ماست کاوی و ضماد نمودن اضمده
بارده بر قلب و کبد مانند صندل و کافور با کلاب و آب برک بید و امثال اینها و
آشامیدن شیر تازه دوشیده و سویق سیب ترش و جو مغسول با جلاب سرد کرده و
آشامیدن آب انار ترش و آب هندوانه و ماء القرع و ماء الخیار و لعاب بهدانه و بزر
قطونا سرد کرده با جلاب و مانند اینها

ص: ۱۳۲۱

۶۹۲

"قریص"

بفتح قاف و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و سین مهمله

"ماهیت ان

بعض گفته اند نوع غذائی است مانند مصوص و مصوص در حرف المیم ان شاء الله
تعالی مذکور خواهد شد و اکثری گفته اند آب گوشت سرد منجمد شده را نامند هر
گوشتی که باشد از ماهی و غیر آن

"قریص"

بفتح قاف و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و صاد مهمله

"ماهیت ان

نوع غذائی است که از لحوم لطیفه خفیفه مانند ماهی و بزغاله و جوجه مرغ و پاچه و امثال اینها ترتیب دهند با سرکه و ترشی ها و میوه های تازه و خشک و ادویه طیبه الرائحه

"طبیعت ان

معتدل با برودت و رطوبت

"افعال و خواص ان

مسکن صفرا و خون حاد و قاطع بلغم و محرور المزاجان را نافع مضر مبرود المزاجان و سوداوی و علل اعضای تنفس و سرفه و ضیق النفس

"فصل القاف مع الزای المعجمه"

"قزاح"

بضم قاف و فتح زای معجمه مشدده و الف و حاء مهمله لغت مغربی است و اعراب افریقیه آن را علجان و اهل شیراز کمه و کماه نیز نامند

"ماهیت ان

نباتی است معروف در قیروان شبیه برازیانه و شتر آن را می چرد و از رازیانه برک آن باریکتر و شاخهای آن کوچکتر و متشعب درهم بافته شده و کل آن زرد و تخم آن باریک شبیه بانیسون و طعم آن مانند رازیانه و جمیع اجزای آن از برک و شاخ و کل و ثمر همه خوش بو است و در مصر نیز بهم می رسد و در نواح شیراز نیز و برای غنم نیکو مرغی و علفی است فربه کننده آن

ص: ۱۳۲۲

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

برک و تخم آن مستعمل اهل آن نواح بجای توابل و محلل ریاح و محرک جشا و مسکن او جاع بارده و مدر بول و حیض و در اطعمه باعث لذت آنها و آشامیدن آب طیخ آن با ربع رطلی شکر در تحلیل ریاح و درد احشا مجرب دانسته اند

"فصل القاف مع السین المهمله

"قس"

بضم قاف و سین مهمله

"ماهیت ان

لبلاب بی ثمر است برک آن ریزه و مشبک و شاخ آن باریک

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

اعضاء الراس سعوط عصارة آن جهت عفونت خیشوم اعضاء النفص آشامیدن آب
برک و ساق آن مدر حیض و فرزجه آن مخرج جنین السم آشامیدن آب بیخ آن با
سرکه جهت کزیدن رتیلا نافع

"قشب"

بفتح قاف و سکون سین مهمله و باء موحده اسم عربی حجازی تمر نخل خشک شده
نیمرس است و اهل مغرب آن را مقلقل و اهل نجد عرق و برشوم و بفارسی خرما
سنک اشکن و بشیرازی قسبک نامند

"ماهیت ان"

خرمای بسیار خشک نیمرس است که بکمال نرسیده باشد و اقسام می باشد و آنچه را
بعد از جوش دادن در آب شکافته و پارچه غیر متساوی نموده خشک کرده باشند شکم
دریده نامند و آنچه سر آن را بلبل خورده و در درخت مانده خشک شده باشد بلبل
خورده کویند و این شیرین تر می باشد و بهترین همه بزرک فربه هسته کوچک آنست
که خشک و صلب باشد

"طبیعت ان"

ص: ۱۳۲۳

کرم و خشک

"افعال و خواص ان"

مقوی معده و ناشف رطوبات و مستحکم کننده الیاف آن و حابس طبع و نفاخ خصوصا که آب بر آن بیاشامند و خوردن آن با مغز کردکان منضج و محلل اخلاط سینه و اما اسرشی آنکه خوب خشک نباشد کرم و تر و خشکی ندارد و نفاخ و بطئی الهضم و مرخی معده و گاه اسهال می آورد و مصلح آن مغز کردکان بریان کرده و گفته اند قسب قاطع اسهال بلغمی و مسکن عطش حادث از بلغم مالح است و بهتر آنست که خشک اندک مائل بسبزی آن را مقدار کمی بالای طعام سرد و تر بخورند خصوصا صاحبان ضعف معده و اما اوقال یعنی آنچه خام است نایسته خشکیده بیمغز باشد همه اصناف آن

۶۹۳ مورث ریاح و کشیدکی معده و احشا و اجتناب از ان اولی است مصلح آن زیره در سرکه خیسانیده و مطلق قسب مضر دندان و لثه است مانند سائر شیرینیهای نخلی مصلح آن در محرورین سکنجبین حامض و شراب انارین و در مبرودین زیره در سرکه خیسانیده و بعضی گفته خرماهی هیرونی عبارت از ان است"

"قسط"

بضم قاف و سکون سین و طاء مهمله مشاله گفته اند معرب از قسطس یونانی است و گفته اند معرب از کته هندی است و بسریانی قوشنا و قشنا و بفارسی کوشنه و بفرنکی کست و بهندی کت نامند

"ماهیت ان"

بیخی است شبیه به بیخ لفاح و نبات آن بی ساق و مفروش بر زمین و برک آن عریض و کویند بیخی است خشبی که بهندی پهکرمول نامند بدانکه قسط سه قسم می باشد قسم اول آن شیرین سفید اندک مائل بزردی سبک با عطریت است و این را قسط

بحری و عربی گویند و دوم تلخ مائل بسیاهی و مغز آن مائل بزرردی و سطبری و سبک و کم بو و این را قسط هندی نامند و سوم مائل بسرخی و سنکین و در وزن شبیه بچوب شمشاد و خوشبوی و بی تلخی و این سمی و قاتل است و آنچه بوی صبر از آن آید زبون و از مطلق آن مراد قسط شیرین است و بالجمله از ادویة شریفه جلیله النفع است و بهترین آن سفید تازه شیرین کرم ناخورده با عطریت رائحه سطر لجم آنست که چون بخایند اندک زبان را بکزد و پوست آن نازک باشد و بعد از آن هندی سیاه سبک وزن و بعد از آن قسط شامی و قوت آن تا ده سال باقی می ماند و بعضی بیخ راسن را قسط شامی نامند و مغشوش بقسط بحری می نمایند و فرق میان آن و قسط بحری صلابت و عدم عطریت رائحه و کزیدگی بیخ راسن است یعنی صفات قسط بحری در بیخ راسن نیست

ص: ۱۳۲۴

"طبیعت آن

در سوم کرم و خشک شیخ الرئیس کرم در سوم و خشک در دوم گفته و با رطوبت فضلیه نفاخه و گفته اند قوت حرارت و حرافت و مرارت مر آن بحدی است که مفرح جلد است

"افعال و خواص آن

مقوی اعضای رئیسه و غذائیت نافضه و اعصاب و باه و دافع امراض بارده رطبه از آنها مسخن اعضائی که مراد تسخین آنها باشد و جاذب خون و سائر اخلاط و سم بظاهر جلد اعضاء الراس مقوی دماغ مستحکم کننده اعصاب و محلل و پراکنده کننده ریاح مخدره دماغیه و دافع صداع بارد رطب کهنه خصوصاً قسط سفید که در آن امر عظیم

النفع است و از برای اوجاع مقدم دماغ و لیثرغس و تشنج و کزاز و رعشه و خدر و غیره از امراض بارده رطبه دماغیه شرابا با عسل و یا ادویه مناسبه دیگر و ضماد آن با عسل نیز و تمریخ آن با روغن عربی که روغن بز یا کاو باشد که در آن بجوشانند و بمالند جهت امراض مذکوره و سعوط آن با آب باران جهت درد سر مزمن و لطوخ آن جهت رفع نسیان و ضماد آن با روغن زیتون جهت فالج و استرخا و درد کوش و بدستور قطور دهن آن در کوش مفتوح سده بارد آن و بخور آن رافع زکام و وبای حادث از عفونات اعضاء الصدر آشامیدن یک مثقال آن با خمر و افسنتین جهت اوجاع صدر و ربو و بهر و ضیق النفس و سرفه کهنه و تنقیه سینه از اخلاط لزجه لعوقا با عسل و درد پهلو را نیز نافع الات المفاصل و الاعصاب جهت اوجاع مفاصل و استرخای عصب و عضل و فسخ آن و تسخین اعصاب و مفاصل و رفع امراض آنها و جهت عرق النسا شرابا و ضماد او بدستور تدهین آن اعضاء الغذاء و النفیض آشامیدن آن با عسل جهت نشف رطوبات و بلاغم و دفع آنها و قطع اخلاط لزجه و تحلیل ریاح و تقویت معده و کبد و کرده و مثانه و تسخین و دفع امراض و اوجاع آنها و عضلات بطن و جهت تفتیح سده کبد و طحال و تحلیل ورم طحال و استسقا و یرقان و مغص و درد رحم و با آب سرد جهت اخراج کرم معده و امعا و حب القرع و ادرار بول و حیض و بخور آن بقمع فرزجه و حمول آن جهت ادرار حیض و قتل و اخراج جنین و مشیمه و تسکین اوجاع رحم و بدستور جلوس در طبیخ آن و تکمید بدان اعضاء التناسل آشامیدن نیم درهم آن با عسل و یا با شراب

ص: ۱۳۲۵

۶۹۴ جهت تقویت باه و بدستور ضماد آن و تدهین بدهن آن الحمی آشامیدن آن با سکنجبین جهت تپ ربع کهنه و ضماد آن با روغن زیتون جهت لرز حمیات بلغمیه پیش از اخذ حمی یعنی پیش از نوبه القروح و الجروح ضماد آن با ماء العسل جهت

رفع کلف و آثار جلد و طلای آن با سرکه و قطران و عسل جهت داء الثعلب و رویانیدن موی در آن موضع و جهت برش و نمش و سعفه و خراجات و تشنجی که در صورت بهم رسیده باشد و ذرور کهنه آن جهت قروح رطبه و تازه آن مقرر جلد السموم یک مثقال آن با خمر و افسنتین تریاق سموم و جاذب آنها بسوی ظاهر جلد جهت رفع سم افعی و عقرب و رتیلا و امثال اینها از سموم قتاله نافع مضر مثانه مصلح آن کلنکین مضر رئه مصلح آن انیسون مقدار شربت آن یکدرهم تا یک مثقال بدل آن نصف وزن آن عاقر قرحا و کویند بدل آن وج ترکی است و مصلح آن خطمی است دهن القسط ساده که قسط تلخ را مقدار چهل مثقال نیم کوفته یک شبانه روز در شراب بخیسانند پس با چهارصد مثقال روغن زیتون بآتش ملایم بجوشانند تا شراب سوخته گردد

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص ان

مقوی اعصاب و اعضا و باه و محلل قوی و رافع برودت معده و جگر و لرزتهای سوداوی و بلغمی پیش از نوبه و مقوی موی و دراز کننده آن شرابا و تدهینا مقدار شربت آن هفت درهم و قسط ابیض مر در صحراها و کوهستان بلاد بحری از بلاد فارس که کرم سیرات نامند بسیار بهم می رسد گیاه و برک آن شبیه بکرمه البیضا که فاشرا نامند و بیخ آن ضخیم تر از بیخ فاشرا و تلخ و آن قسط احمر است و انطاکی نوشته که نوعی از قسط می شود بسیار سنگین و ثقیل و آن را اهل آن بلد قسط تلخ و ماردارو می نامند و من نبات آن را دیدم و بیخ آن را برآوردم و تجربه کردم و دواء القسط و ادهان و معاجین آن در قرابادین کبیر مذکور شد"

ص: ۱۳۲۶

"قسطرون"

بفتح قاف و سکون سین و فتح طاء مهمله مشاله و ضم راء مهمله و سکون واو و نون
یونانی قسحروطروقون یعنی متاذی بآتش و وجه تسمیه آن بدان جهت آنست که در
اماکن بارده می روید و اهل روم آن را برطانیقی نامند و رسماریتانیز

"ماهیت آن"

دیسقوریدوس گفته نباتی است که هر سال تازه می روید ساق آن باریک بقدر یک
ذرع و زیاده بر آن و مربع و برک آن باریک بلند طرف پائین آن عریضتر و بتدریج
باریک می شود شبیه ببرک بلوط و مشرف و خشبو و برطرف ساق آن تخمهای مجتمع
و در یکجا شبیه بخوشه و بیخ آن شبیه بخریق و باریک و مستعمل بیشتر برک و بیخ
آنست و انطاکی نوشته کل آن زرد و در بو شبیه بوی صعتر و اقوال دیگر نیز در ماهیت
آن مذکور است و بالجمله از ادویه مجهوله الماهیت است

"طبیعت آن"

کرم و خشک در دوم

"افعال و خواص آن"

جميع اجزای آن با قوت تریاقیت اعضاء الراس و الغذاء و النفص آشامیدن برک آن با
آب جهت صرع و جنون مقدار یک درم آن با عسل و سرکه جهت امراض کبد و
طحال و با شراب جهت یرقان و ادرار طمث و چهار درخمی آن با شراب مسمی
بادرومالی جهت اسهال بطن و یک درم آن بادرومالی جهت ادرار بول و تفتیت حصاه

و اختناق رحم و مقدار یک باقلای آن با غسل کف گرفته بعد از طعام جهت تقویت و دفع حشای حامض از فساد معده و بدستور مضغ آن و فرو بردن آب آن و آشامیدن طبیخ آن جهت رفع قی ذریع و عنیف و جهت اسهال طبیعت و ادرار بول اعضاء الصدر آشامیدن آن با ماء العسل جهت قرحة رئة مزمن و چرک مجتمع در سینه و مقدار سه ابولوث آن با شراب ممزوج نیمکرم جهت نفث الدم سینه اگر تب نباشد و الا با آب العین و الاذن اغتسال بطبیخ آن جهت رمد و کمنه و قطور عصاره آن در گوش جهت درد دندان اوجاع المفاصل و غیرها آشامیدن آن جهت عرق النسا و فسخ عضل السموم آشامیدن سه درخمی آن بادرومالی جهت نهش هوام سمی یک درم آن با شراب

ص: ۱۳۲۷

۶۹۵ جهت دفع سمیت ادویه قتاله ضماد آن نیز با شراب جهت نهش هوام ردیه و گفته اند نفع آن در سموم بحدی است که اگر قبل از وقوع سم بخورند اذیت آن را کم گرداند و اگر بعد از ان دفع سمیت آن نماید

"فصل القاف مع الشین المعجمه"

"قشار کندر"

بکسر قاف و فتح شین و الف و راء مهمله و ضم کاف و سکون نون و ضم دال و راء مهملتین

"ماهیت ان

ریزهائی است که از سودن قطعیهای کندر باهم جدا شود و در کیسه آن ریخته گردد

"طبیعت ان

کرم و خشک در دوم

"افعال و خواص ان

قابض و مجفف و در داروهای چشم و اکحال و در مراهم و معاجین و غیرها مستعمل و جهت نفت الدم و قرحه امعا و اسهال مزمن شربا و ذرور آن جهت رویانیدن گوشت بر جراحات و خشک کردن آنها و اصلاح قروح و جروح قدیمه و فرزجه آن جهت نشف تجفیف رطوبات سائله مزمنه از رحم و بریان آن جهت رفع حکه و رحم نافع و در کندر نیز ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد

"قشر"

بکسر قاف و سکون شین و راء مهمله لغت عربی است و بفارسی پوست و بهندی چهل و چهلکا نیز نامند و جمع آن قشور آمده و قشره باها مراد پوست نازک تازه نرم است

"ماهیت ان

اسم جنس پوست اشجار از تنه و شاخها و ریشه و ثمر و تخم است و الوان اکثر قشور مختلف می باشد با مغز آن و گاه متفق و بالجمله در خامی و تازکی سبز و بعد خشک شدن سفید و مائل بسفیدی و اغبر و سیاه رنک و بعضی بعد کمال رسیدگی زرد مائل بسرخ و سرخ می گردد مانند اترج و دارچینی و نارنج و غیرا و امثال اینها و نیز در غلظت و رقت و لطافت و کثافت و حدت طعم و رائحه و عدم آن هر دو نیز مختلف و متفاوت می باشد و نیز بعضی بطی الهضم و بعضی سریع الهضم و نیز قشر بعضی اشجار انفع و خوشبوتر و تندتر و لطیف تر و سریع النفوذتر از جرم و لحم آنست بسبب عطریه رائحه مانند اترج و دارچینی و قرفه و سلیخه و امثال اینها و نیز پوست بعضی انفع واحد و الطف اند مانند بیخ کاسنی و کبر و رازیانه و کرفس و دارفلفل و نانخواه و

کشیز خشک و مانند اینها و گاه می باشد قشر بعضی سریع الهضم تر از لحم آن مانند زردک و ترب و خیار و مانند اینها و لهذا با پوست خوردن آن انفع است و سریع الهضم تر از بی پوست و نیز قشر بعضی خوشبو تر از لحم آنست و لیکن نفاخ و بطئی الهضم مانند پوست سیب و بتفصیل قشر هر چیز و منافع آن در بیان آن چیز مذکور شد و می شود ان شاء الله تعالی و جالینوس و غیر آن گفته اند هر چیز را قشری است حتی معدنیات و فلزات را و قشر فلزات آنست که نزد کوبیدن از آن جدا می گردد مانند انواع توبالات و اینها الطف و جالی تراند از اجرام آن فلزات و توبالات نیز ذکر یافت و جهت تاکل و نقصان لحوم فاسده انفع و توبال نحاس بهتر از توبال آهن و قشارشاپورقان قابض تر از غیر آن و بدانکه مراد قدمای اطبا از اطلاق آن قشر بطیخ است و اما درین زمان نزد اهل یمن و نواح آن مراد از آن قشر قهوه است یعنی بن و طبیعت قشر هر چیز مطلقا کرم و خشک تر از جرم و لب آنست

ص: ۱۳۲۸

"افعال و خواص ان

بطئی الهضم تر و نفاخ تر مکر بعضی که ذکر یافت قشر اترج کرم و خشک در دوم

"افعال و خواص ان

مقوی معده و قلب و دماغ و هاضمه و احشای بارده و محلل ریاح و خائیدن آن خوش بوکننده دهان و زائل کننده بوی سیر و پیاز از آن و قلیل آن نافع و اکثر آن مضر مصلح آن عسل قشر اصل الرمان سرد و خشک و مسهل و مخرج اقسام کرم معده و امعا و حب القرع قشر الرمان آنچه از رمان حلو است سرد و تر و آنچه از رمان حامض است

سرد و خشک و ضماد آن جهت ورمهای سحج امعا و اسهال و قطع خون بواسیر و مضمضه با آب آن مقوی لثه و دندان و چون دو درم

۶۹۶ آن را بسایند و سفوف سازند و بالای آن آب کرم بیاشامند اخراج دیدان بقوت نماید قشر اصل الرازیانج کرم و خشک در دوم و در افعال قریب به بیخ کرفس قشر اصل الکرفس کرم و خشک در دوم ملطف و مفتوح و مدر بول و جهت امراض کبدیه و طحالیه نافع و بدستور قشر اصل کبر و هندبا و قشر جوز الاخضر یعنی پوست سبز تازه کردکان سرد و خشک و با حدت چون آن را پخته از آن ربی ترتیب دهند جهت رفع خناق رطوبی نافع قشر جوز الصلب یعنی پوست صلب زیر پوست کردکان خاکستر محرق آن مجفف زخمها و بی لذع قشر الخیارشبر چون دو مثقال آن را نرم سوده بر آب سرد پاشیده زن حامله نزد وضع حمل که بدشواری شود بنوشد باسانی وضع حمل او شود قشر قصب الفارسی محرق آن جهت داء الثعلب قشر الفستق یعنی پوست بیرون پسته سرد و خشک در دوم و قابض و مجفف و دابغ و مقوی امعا و معده است و بتفصیل هریک اینها و غیر اینها در اماکن خود ذکر یافت و می یابد ان شاء الله تعالی"

ص: ۱۳۲۹

"قشمش"

بکسر قاف و دو شین معجمه در میان هر دو میم ساکنه معرب قشمش فارسی است

"ماهیت ان

نوع انکوری است کوچک مدور مائل با اندک طولانی و الطف و شیرین ترین انواع آنست و زیب رسیده آن نیز بسیار شیرین و لطیف و بهتر از سائر انواع زیباییها و از نیم

رس و غوره آنکه غوره کشمش نامند چاشنی دار می باشد و این از برای زیر طعام گذاشتن و در شکم مرغ و طیور دیگر و حلان ماهی کردن بسیار موافق و لذیذ

"و طبیعت و افعال و خواص ان

در زیب مذکور شد

"فصل القاف مع الصاد المهمله"

"قصاص"

بضم قاف و فتح صاد و الف و صاد مهمله اسم قسمی از خلر رقیق الغلاف کوچک دانه بسیار سفید است و در حرف الخاء مع الراء در خلر مذکور شد"

"قصب"

بفتح قاف و صاد و باء موحد لغت عربی است و بسریانی قنا و بیونانی اثونبون و قالامن نیز و برومی قلاماوس و بفارسی نی و بترکی قابیش و بهندی سرکنده و نل و بفرنکی برونند و نوع بسیار کبیر آن را بهندی بانس و متوسط آن را ترله بانس نامند

"ماهیت ان"

اسم جنس نی کرهدار است و آن اقسام است از مجوف و غیر مجوف و مصمت و آجامی و غیر آجامی که در زمینهای آبدار و کنار آبها و زمینهای نمناک می روید و بهترین اقسام مجوف آنست که در بندهای آن بلند و کرههای آن بسیار از هم دور باشد و این را نی هندی نامند و ازین نوع آنچه بندهای آن بسیار بلند باریک نرم و کرههای آن بسیار از هم دور است آن را نی آچی نامند جهت آنکه از انجا می آورند و آن جزیره از جزائر زیربادات است و در جزائر دیگر نیز بهم می رسد و قلم که بدان کتابت

می کنند نیز نوعی از نی مجوف است و بهترین این آنست که در قریه واسط از قرای شوستر و بعد از آن آنچه در قرای دیگر نواح آن بهم می رسد که صلب خوش جوهر خوشرنک سیاه مائل بسرخ براق و با اندک ابلق بی ریشه و راست است پیچدار نباشد و چرب و نرم باشد و از آن را آنچه را تربیت می نمایند در ابتدای رستن و وقت بریدن و بعد از آن خوب می باشد بدین قسم که بعد از رستن و بقدر یکدو ذرع رسیدن آنچه بسیار ضعیف و غیر مستوی است و یا کره های آن نزدیک بهم می برند تا تتمه قوت یابند و آنچه خوب است اگر اندک کج شده بملایمت راست می کنند و بعد از کمال رسیدن می برند و نمی گذارند که بسیار خشک و فاسد گردد پس دستها بسته در جاهای بلند که بدانها دود برسد می گذارند و دود بدان می دهند و تدابیر دیگر نیز می کنند پس خوب آن را جدا کرده دستها می بندند هر دسته یک صد عدد و آنچه را تربیت ننموده باشند زبون و اتفاقاً در هر دسته ازین نیز سه چهار نیزه که در هر نیزه دو یا سه عدد بند قلم می باشد خوب

ص: ۱۳۳۰

۶۹۷ برمی آید و باقی زبون و از نوع زبون نی بوریا و غیر آن می بافند و از مصمت آن نیز و می سوزانند و نیشکر که قصب السكر است از اقسام مصمت آنست و علی حده ان شاء الله تعالی مذکور می گردد و انابیی که نی فارسی است و آن نی سبز رنگ است که در آبها می روید و نبطی آن نمی روید مگر در آبهای ایستاده و عکرش که قسمی از نیل است چون در زمینهای آبدار تربیت یابد نی می گردد و قنا یعنی نی نیزه و تیر که بعربی مران و بهندی سری نامند نیز هر دو از اقسام قصب اند و اقسام بانس که در ملک هند و زیربادات خصوص افراط اقسام آن در بنکاله بسیار است نیز از اقسام نی مجوف است و تفصیل هریک جدا جدا طولی دارد و خیزران نیز از اقسام نی مصمت است در حرف الخاء ذکر یافت

"طبیعت مطلق ان

سرد و خشک و محرق آن کرم و خشک

"افعال و خواص بیخ ان

اندک جالی و بی حدت و از سائر اجزای آن قویتر اعضاء الراس ذرور قصب محرق
جهت سعفه و قوبای حادث در سر و کل آن چون در کوش رود احداث کری نماید
بسبب چسپیدن باندرون کوش و لهذا احتراز از ان واجب است و سنون سوخته قصب
جالی دندان و مانع سیلان خون لثه و اکتحال رطوبتی که در برک نی جمع می گردد
جهت رفع بیاض عین از مجربات است اعضاء الصدر و الغذاء و النفص آشامیدن سائیده
برک آن با عسل جهت سرفه و محرق آن بقدر یک دانک جهت تفتیح سده مراره و
ادرار بول و حیض چون برک نورسته آن را در آب خوب بمالند و صاف کرده بنوشند
نفث الدم را مفید است الجروح و القروح و ضماد سوخته آن جهت جرب و حکه و
زخمهای چرکدار و ضماد برک تازه آن جهت حمره و اورام حاره و ضماد بیخ تازه
کوبیده آن جاذب استخوان و پیکان و با سرکه مسکن درد کمر و عصب و ورک و
ذرور پوست نی نیم رس خصوصا بانس حابس نرف الدم همه اعضا است که پوست
ظاهر آن را بتراشند و نرم سوده بر ان پاشند السم ضماد شکوفه آن جهت کزیدن
عقرب و اخراج کرم کوش و معده الزینه طلا و خضاب بیخ سوخته آن با پوست و با
هموزن آن حنا جهت رویانیدن موی و بلندی و تقویت آن و جلای بشره و پوست نی
فارسی سوخته کرم و خشک در سوم و جهت داء الثعلب الحمی و غیره فرش کردن
برک نی فارسی که آب بر ان پاشیده باشند جهت صاحبان تپ حار و رفع شدت گرمی
هوا و فساد آن نافع مضر رئه مصلح آن کثیرا و فندق است"

"قصب الذریره"

بفتح ذال معجمه و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح راء مهمله و هالغت عربی است و نیز بعربی قصب بو او بسریانی قصادیسمما و بیونانی ارمنیقون و برومی اقیاقیلونی و بفارسی نی نهانندی و بر کینه و بهندی چرایتا و چرایته و یک نوع دیگر را نیپال و بفرنکی کال دم ارهانک نامند و دیسقوریدوس قالاس نامیده

"ماهیت ان"

نباتی است معروف باریک و بلند تا دو شبر و انبوی کرهدار و بر هر کرهی دو شاخ و بر شاخها نیز شاخهای بسیار باریک و بر هر کرهی دو برک شبیه بیرک نعناع و بر شاخهای بسیار باریک آن غنچهها و کلهای کوچک فی الجملة شبیه بکل بنفشه و ساق آن را چون بشکنند شکسته آن با ریشها باشد و جوف آن سفید و در آن چیزی شبیه پنبه ندافی نموده و نسج عنکبوت و لزج و طعم ممضوغ آن قابض باندک حدت و حرافت و رنک ظاهر ساق و شاخهای آن سرخ مائل بزردی و تیرکی و دو نوع می باشد یکی کبیر و باوصاف مذکوره و دوم صغیر و آن بسیار باریک مانند خیوط و منابت آن بلاد هند و فارس و کوه کیلویه و در بنکاله نیز کثیر الوجود و گفته اند نوع دوم املس و بهیات کبیران و رنک ظاهر آن با کمودت و طعم آن باقبوضت و با حدت و حرارت و این هندی است و بهتر از اول و نیز گفته اند یک نوع دیگر هندی می باشد که حدت و تلخی ندارد و این را تخمی است مانند نخود و در غلافی و اکثر اطباء گفته اند مختار و بهترین آن یاقوتی رنک بصفات مذکوره صدر است که کوههای

ص: ۱۳۳۲

۶۹۸ آن نزدیک بهم و سائیده آن خوش بو و زرد رنک مائل بسفیدی باشد

"طبیعت آن

در آخر دوم کرم و خشک و بعضی کرمی آن را و بعضی خشکی آن را غالب دانسته اند و این اظهار است

"افعال و خواص آن

ملطف و محلل و با اندک قوت قابضه و مجففه زیاده از قابضه و حرافت و با جوهر ارضی و هوایی که باهم نیکو امتزاج باعتدال یافته و با جوهر لطیف چنانچه در همه افایه می باشد و مقوی دل و جگر و دافع استسقا و درد سینه و جگر و رحم و عسر البول و تقطیر آن و محلل اورام و التیام دهنده شکاف عضل اعضاء الراس و العصب و الصدر آشامیدن طبیخ آن با تخم کرفس جهت جنون و وجع فواد بارد و سرفه بارد رطب و نیز استنشاق دخان آن بتنهائی و یا با صمغ البطم بقمع که بحلق برسد جهت سرفه بارد رطب و اکتحال آن جهت جلای بصر و تقویت آن و حدت بصر و آشامیدن طبیخ آن جهت شدخ عضل و اورام معده و کبد و تفتیح سدد و با عسل و بزر کرفس جهت حبن و وجع عضلات بطن و اورام رحم و ادرار بول و امراض کرده و رفع قرحه مزمن و تقطیر البول و جلوس در طبیخ آن جهت درد رحم و استسقا و عرق النسا الزینه و الاورام ضماد آن جهت کمودت خون مرده زیر جلد و تحلیل اورام و ذرور آن جهت خوش بوئی زیر بغل عرق و شکستگی اعضاء نافع مضر کمرگاه مصلح آن انیسون و استعمال آن با صمغ البطم بهتر از سائر چیزها مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن عدس و مر و بدستور اظفار الطیب است با صندل و آن را داخل اکحال جالیه و مقویه بصر و گفته اند داخل طیوب و ذرائر می نمایند لهذا آن را قصب الذریره می نامند و اطبای هند آن را سرد و خشک و سبک و باد انکیز و دافع سرفه و صفرا و سوزش اعضاء و تپ حادث از فساد اخلاط ثلثه که سنپات نامند می دانند و آشامیدن نقوع آن با

برک حنا و هلیله سیاه هندی و شاهتره از هریک یک درم تا یک مثقال و یازده عدد فلفل نیم کوفته که شب در آب کرم بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده با دو درم شکر بیاشامند ده روز متوالی یا بیست تا چهل روز جهت اقسام جرب و قوبا و ابتدای جذام و غیرها مجرب و باضافه بسفایج و افیمون و عناب فعل آن اقوی است"

ص: ۱۳۳۳

"قصب السكر"

بفارسی نیشکر و بهندی بلغتی او کهه و بلغتی کانده و کنه هر دو بکاف عجمی و پوندا نیز نامند

"ماهیت

ان

دو نوع است سفید و سرخ و هریک اصناف می باشد از نرم نازک شاداب شیرین و صلب کم آب کم شیرین و بعضی شور مزه و بحسب اماکن مختلف می باشد در خوبی و بدی و سفید آن در قصبه بردوان از مضافات مرشد اباد بنکاله بسیار خوب و لطیف و نازک و شیرین مثل قند و نبات می شود بعد از آن در اکبر اباد و شاه جهان آباد و صوبه بهار و لکهنو و بعضی جاها در دکهن از بلاد هند و در راج محل و دیگر جاها نوع سرخ در بنکاله خوب و کلان می شود و در صوبه عظیم آباد و اوده و کور کهه پور از بلاد هند و نیز در بتاویه و چین و در مصر و عمان نیز خوب می شود از قسم سفید و در اماکن دیگر بدان خوبی نمی شود و سرخ آن نیز مختلف باشد در خوبی و بدی و بهترین قصب السكر آنست که صادق الحلاوه و آبدار لذیذ کم ریشه باشد یعنی ریشه های آن نرم نازک باشد که در خائیدن دندان و زبان را آسیبی نرسد و شکر مصنوع از

ان خوب و لطیف می باشد و در فانیذ دستور اخذ و صنعت و اقسام شکر و فانیذ و قند و نبات و غیرها مذکور شد

"طبیعت ان

در اول کرم و در دوم تر

"افعال

و خواص ان

ملطف خون و حابس و مفتح سدد اعضاء الصدر و الغذاء و النفص رافع خشونت سینه و رئه و سرفه و جالی رطوبات متولده در انها خصوص در مشوی آنکه در زیر آتش و یا خاکستر کرم و یا آنکه مقشر آن را با آب کرم شسته باشند و مسمن بدن و مدر بول و منقی مثانه و ملین بطن و محرک باه و رافع التهاب معده و قی کردن با آب آنکه بیاشامند و بالای آن آب سرد بنوشند و قی کنند با عالت پر مرغی که در روغن کنجد فرو برده باشند و اکثار آن خصوص بعد از طعام نفاخ و مولد

ص: ۱۳۳۴

۶۹۹ ریح و مفسد معده و مضر رئه پیران و بلغمی مزاجان مصلح آن طبخ آن دو سه جوش و خوردن انیسون بعد از ان

"فصل القاف مع الضاد المعجمه

"قضاعه"

بضم قاف و فتح ضاد و الف و فتح عین مهمله و ها بعربی ماده سک آبی را نامند و
بهنندی اودبلاو و نیز غبار آسیا را نامند

"افعال و خواص ان

اكتحال و ضماد دماغ آن جهت رفع تاریکی چشم بیهیلیل

"فصل القاف مع الطاء المهمله

"قطا"

بفتح قاف و طا و الف جمع آن قطاه و قطوات نیز آمده و قطیات نیز و وجه تسمیه آن
بقطات بجهت حکایت از صوت آنست یعنی در تصویریت آن قطاقا ظاهر می گردد و
بفارسی سنک خوار و بترکی باقربقره و برومی فاسا و بیونانی رمیناموز و بهندی لوا نامند
و نواب علوی خان مرحوم نوشته اند توهیم نموده کسی که آن را سنک اشکنک دانسته
و صاحب اختیارات بدیعی گفته که بفارسی اسفروود نامند

"ماهیت ان

مرغی است و دو نوع است کبیر و صغیر و کبیر آن جبلی بقدر کبوتر و مخطط بالوان
مختلفه و زردی بر ان غالب و صغیر آن بری و بجئه کنجشک بزرکی و مرش با زردی
و بر سر آن تاجی و در صحراهای کم آب و سنکستانها می باشد

"طبیعت ان

در آخر دوم کرم و در سوم خشک و شیخ الرئیس نوشته ضعیف الحرارة قوی الییس
است

"افعال و خواص ان

اعضاء الراس و العصب و الغذاء مفتوح سدد و مقوی معده و کبد مرطوبین و جهت فالج و برودت اعصاب و احشا و استسقا و قولنج بلغمی و تحلیل ریاح و تحریک باه نافع المضار دیرهضم و مولد سودا مصلح آن گذاشتن آنست بعد از ذبح دو روز در سرما و در کرما اقلای یک شب مانند طیور سرخ گوشت صلب دیگر پس مهرا پختن و با سرکه و روغن و ادویة طیبه الرائحه خوردن و سنکدان آن مولد سنک کرده و اکتحال خون کرما کرم آن جهت رفع بیاض و شب کوری و طلای استخوان سوخته آنکه در روغن زیتون بسیار جوشانیده باشند جهت رفع سعفه یعنی کچلی و داء الثعلب و رویانیدن موی در ان نافع است"

ص: ۱۳۳۵

"قطاف"

بضم قاف و فتح طا و الف و فا بفارسی سبوسه و بهندی پوری نامند

"ماهیت ان

نوع غذائی است که از آرد میده و با روغن و شیر خمیر کرده و نانهای تنک ساخته در جوف آنها مغز بادام و کردکان و فندق و پسته کوبیده با قند و کشمش پر می نمایند و با سبزیها و یا گوشت قیمه یا نخود مقشر پخته یا خام سبز پر کرده در روغن بریان می کنند و یا در فرن و یا در تنور در ظرفی چیده بریان می نمایند و می خورند

"طبیعت ان

بانچه که از ان سازند راجع

"افعال و خواص"

ان

کثیر الغذاء و مولد خلط متین و مسمن بدن و مبهی و آنچه از بادام و شکر سازند برای محرورین و آنچه از پسته و جوز و فندق سازند برای مبرودین و آنچه از جوز یعنی مغز کردکان سازند سریع النزول و برای مبرودین و مشایخ بهتر است المضار مولد سدد و دیرهضم و آنچه با سبزیها ترتیب دهند مرطب و قلیل الغذا تر از سائر اقسام مصلح این عسل و مصلح سائر اقسام در محرورین سکنجبین حامض و در مبرودین عسل است

"قطایف"

بفتح قاف و طا و الف و کسر یای مثناه تحتانیه و فا بفارسی رشته خطائی نامند

"ماهیت و صنعت آن"

در حرف الالف مع الطاء در اطریه ذکر یافت

"طبیعت آن"

در دوم کرم و تر و اصلی آن در رطوبت مائل باعتدال

"افعال و خواص آن"

سریع الهضم و کثیر الغذاء و مولد خلط صالح و موافق ناقهین و ضعیف القوه چون با عسل بخورند بغایت مسمن بدن چون با مغز کردکان و یا با روغن آنکه تازه باشد تناول نمایند و بعد از آن سکنجبین بنوشند و اکثر آن

ص: ۱۳۳۶

۷۰۰ به حدی که بر معده ثقیل باشد ممنوع و مضر مصلح آن سکنجبین است

"قطف"

بفتح قاف و طا و فالغت عربی است و نیز سرمق نامند معرب از سلمه و یا سرمک و یا
سرمه فارسی است و بسریانی قفطا و بیونانی افیلو کیون و افکر کسیس و دیسقوریدوس
اندرافکسیس و بقولی اطرافس نامیده و بفارسی اسفناخ رومی و بهندی پانک و بقول
دیگر ککروهن و کویند بهندی بتها بفتح بای موحد و ضم تای مثانه فوقانیه و خفای
ها و بفتح واو و الف نامند

"ماهیت ان"

نباتی است بری و بستانی برک آن سبز مائل بزردی و طولانی و زودشکن و ساق آن
مانند پودنه بلند و کل و تخم آن با زردی و اندک لزوجت و شوری و منبت آن
نزدیک آبها و بری آن اقوی از بستانی

"طبیعت ان"

در دوم سرد و تر و سردی و تری بری کمتر از بستانی

"افعال و خواص ان"

تناول برک پخته آن سریع الهضم و مولد خلط صالح و موافق کبد حار و صفاوی
مزاجان خصوصا با آب غوره و انار و مسکن عطش و صاحبان حمیات حاره و طحال و
رادع اورام حاره حلق و سائر اورام باطنی و ملین سینه و بطن و آب مشوی آن با شکر
مسهل و ساق آن مفتوح سدد و رافع اورام حاره باطنیه و ظاهریه و حمزه شربا و ضمادا و
طلاع که پارچه را با آب آن تر کرده مکرر بر عضو گذارند و آشامیدن آب آن با شکر

مفتت حصاه کرده و مثانه و محلل ورم طحال و بادویه مسخنه غیر محلله مبهی مضر
مبرودین و مولد ریاح مصلح آن ادویه حاره عطره و طلالی عصاره برک آن در حمام
رافع جرب و حکه و آثار حادث در جلد و شستن جامه حریر و پشمینه رنگین به آب
طبیخ آن پاک کننده اوساخ آن بدون تغیر رنگ و ضماد برک پخته آن محلل اورام
حاره و حمره و تخم آن در گرمی معتدل و در اول خشک

ص: ۱۳۳۷

"افعال و خواص آن

مفتح سدد و مسهل و محلل لزوجات و اورام باطنیه و ظاهریه و مدر بول و مقی قوی
مره صفرا چون با مصلح آنکه نمک و آب کرم و عسل است بیاشامند و چون بیست و
یک روز هر روز دو مثقال آن را با ماء العسل بیاشامند جهت تفتیح سدد و استسقا و
یرقان مجرب و جهت عسر البول و تقطیر آن و ضعف کرده و رفع التهاب احشا و
حمیات حاره و سموم مفید و اکتحال آن با شکر بوزن آن جهت جرب نافع و بالخاصیه
آشامیدن آن مبهی و منعظ مقدار شربت آن از یک مثقال و نیم تا دو مثقال با جلاب و
شکر و کلاب و سکنجین و سائر اشربه مناسبه و تخم بری آن را چون بقدر سه مثقال و
نیم در نود مثقال آب بجوشانند تا بنصفه رسد پس بمالند و صاف کنند و بیاشامند جهت
اخراج مشیمه که برنیاید و سه چهار روز یا زیاده مانده باشد مجرب دانسته اند مصلح
آن در اسهال و هیجان قی نمک و عسل و آب کرم و گفته اند بقله آن بهتر از چغندر و
سائر بقول است جهت آنکه زود منحدر می گردد و اخراج می یابد نه بسبب لزوجت
بلکه تقویت تحلیلی که دارد مضر مبرود المزاج و معده بارد و مولد ریاح غلیظه مصلح
آن پختن آن با چغندر و مطیب بافاویه عطره و ابازیر حاره نمودن و با آبکامه خوردن
است

"قطف بحری"

اهل شام آن را ملوخ نامند و گفته اند بتهوا هندی این نوع است نه نوع اول و بیونانی
لیمون و ملخ نیز خوانند

ص: ۱۳۳۸

"ماهیت ان

نباتی است شبیه بعوسج و بیخار و برک آن شبیه ببرک زیتون و از ان شریف تر و
خشنتر و باندک شوری و قبضی منبت آن بسواحل دریا و شوره زارها و این بهتر از ان
هر دو نوع است جهت آنکه موذی و مضر معده نیست بسبب ملوحت و قبضی که دارد

"طبیعت ان

کرم در دوم و تر در اول

"افعال و خواص ان

خوردن اطراف و برک نازک ریزه تازه تر آن خام و یا مطبوخ زیاده کننده شیر و منی
و معین بر جماع و سبک بر معده و زود اخراج می یابد بسبب اندک ملوحتی که دارد و
آشامیدن بیخ آن بقدر دو درم با ماء العسل جهت شدخ عضل و تسکین مغص و ادرار
بول و رفع احتباس آن مفید و بعضی قطف بحری را ملوخیا و بعضی نوع صغیر خطمی
دانسته اند و هر دو غلط است و از پوست آن کساء مخطط

۷۰۱ و عبا و برد یعنی چادر و غیرها می بافند و یحتمل که این درخت سن باشد که در
ملک هند و بنکاله و غیرها نیز می شود و برک و شاخهای نازک نرم نورسته آن را

پخته می خورند مانند بقول دیگر و از پوست رسیده ساقه درخت آنکه بلندی یکدو قامت می شود و چوب آن سفید رخو سبک می باشد بجای پشم و موی حیوانات در بلاد ایران و عرب و در ملک هند مستعمل دارند در تافتن ریسمان از آن و بافتن و بعضی البسه و جل حیوانات و خریطه و کیسه و جوال و غیره برای گذاشتن شکر و برنج و فوفل و غیرها"

ص: ۱۳۳۹

"قطب"

بضم قاف و سکون ط و ضم لام و باء موحده لغت شامی است بعربی قاتل ایبه و بعجمی اندلس مطردیه و عامه عصی الدب و بیونانی قوماریس و قوماورس نیز و ثمر آن را جنی الاحمر نامند و بعضی گفته اند که بلغت قدس نقیب و بیونانی باقولا کویند

"ماهیت آن

درختی است شبیه بدرخت به و برک آن از برک آن نازک تر و ثمر آن بقدر آلوئی و بی تخم و چون رسیده پخته گردد زعفرانی رنگ و سرخ یا قوتی و شیرین و خوش بو می شود با اندک قبضی و چون آب آن را بمکند بجای تخم ثفل باریک مانند گاه در آن می ماند

"طبیعت آن

در دوم سرد و خشک

"افعال و خواص آن

ثمر آن تریاق سموم قتاله و ضماد آن بر چشم جهت نضج آب نازل در آن مؤثر الاورام و البثور آشامیدن آب طبیخ برک آن جهت رفع ثآلیل و دمامیل و تحلیل اورام و بدستور ضماد برک مطبوخ آن و نطول آن جهت درد مقعده و رحم القروح و حرق النار ذرور برک آن جهت تجفیف قروح رطبه و ثآلیل و رفع سوختگی آتش و بدستور ضماد آن مؤثر و ثمر آن مضر معده و گفته اند آن را صمغی می باشد و کم یافت می شود و اگر بهم رسد خوردن آن جهت منع اسقاط جنین و حمل آن جهت بواسیر و بخور آن جهت رفع سحر و افسون مؤثر است"

"قطن"

بضم قاف و طا و تشدید نون و به تسکین طا و تخفیف نون نیز آمده لغت عربی است و عبری نیز آن را نامها بسیار است مانند کرسف و برشف و طوط و عصب الخرفع و تازه آن را قوز و کهنه آن را قضیم و بفارسی پنبه و بترکی ماموق و بینوق نیز و بهندی روئی و درخت کپاس و شکوفه آن را کپاس کاپهول و حب آن را بنوله نامند

ص: ۱۳۴۰

"ماهیت ان"

مغز ثمر درختی است و در اکثر بلاد معموره کثیر الوجود مکر در بعضی بلاد اقلیم اول و اقلیم هفتم که مطلقا نمی شود و آن دو نوع می باشد یکی نبات آن صغیر از یک ذرع تا بیک قامت و قدری زیاده نیز بحسب ضعف و قوت زمین فی الجملة شبیه بدرخت بادنجان و بر یک ساق ایستاده و ساق آن مجوف و اطراف آن شاخهای بسیار و بر سر شاخها گل و ثمر آن و برک آن از برک بادنجان کوچکتر و زردرنک و کل آن نیز زرد رنک و اندک خوشبوی فی الجملة شبیه بکل خطمی و ته برکهای کل آن سرخ و

ثمر آنکه جوزة القطن نامند بقدر کردکان و شبیه بغنچه کل و پوست آن در خامی سبز و بعد رسیدن مائل بینفشی و شکافته پنبه از جوف آن نمایان می گردد و در بعضی اماکن و بلدان ثمر آن را بعد کمال رسیدن می چینند و درخت آن را برقرار می دارند یک سال تا دو سال دیگر ثمر می آورد پس از بیخ می برند و از سر نو زراعت می کنند و در بعضی بلاد هر سال از بیخ می برند و از سر نو می کارند این نیز بسبب قوت و ضعف زمین است پس پنبه را از جوزة و تخم جدا کرده بمصارف مقرر می آورند و نوع دوم درخت آن عظیم بقدر درخت زردآلو و سیب و کردکان تا مدتی می ماند بیست و پنج سال تا سی سال و زیاده هم و کل آن سرخ و بزرگتر و جوزة آن نیز بزرگتر و پنبه آن بسیار نرم و یحتمل که این نوع سینبهل باشد که در ملک هند و بنکاله می شود و لیکن پنبه این بکار بافتن البسه نمی آید و در حرف السین مع الیاء ذکر یافت بهترین پنبه سفید تازه نرم آنست و کهنه خشن آن زبون و بهترین حب آن

ص: ۱۳۴۱

۷۰۲ بزرک پر مغز تازه آنست

"طبیعت ان

در دوم کرم و خشک و بعضی تر دانسته اند و حب آن در دوم کرم و تر و با رطوبت فضلیه و کل آن کرم و تر و با قوت مفرحه

"افعال و خواص کل ان

امراض الراس و القلب و النفص و غیرها آشامیدن شراب آن بقدر بیست درم جهت ابتدای جنون و وسواس و خفقان حار و اختناق رحم مؤثر و از یک اوقیه آن گفته اند که از غایت تفریح حالتی قریب بسکر بهم می رسد الاورام و حرق النار ضماد آن

بتنهائی و یا با برک تازه آن جهت تحلیل اورام و رفع حکه و آبله و سوختگی آتش و اما پنبه پس البسه بافته از آن و معشو بدان و یا بافته ابریشم و یا پشم محشو پنبه خصوص تازه خوب ندافی نموده آن مقوی و مسخن و مجفف بدن و مصلب آن امراض الراس و موافق صاحبان امراض دماغیه و عصبانیه مانند رعشه و استرخا و فالج و کزاز و امثال اینها و بخور آن رافع زکام الاورام و الحکه و حرق النار و الجروح و القروح ضماد پنبه سوخته که بحد رمادیت نرسد محلل اورام و رافع حکه و مانع آبله و سوختگی آتش و پر کردن آن در جوف قروح عمیقه جاذب چرک از عمق و مجفف آن و ذرور آن قانع جراحات و مجفف اینها و پر کردن آن در جوف زخمهای کهنه محلل و قاطع لحم فاسد زائد آن و جاذب چرک از عمق آن و بستن پنبه کهنه کرم کرده بر اعضای موجهه و اورام بارده هر عضوی که باشد و بر قیله الماء نیز مسکن و محلل آن با تکرار عمل خصوصا که بر آن عضو اولاً زنجبیل و زرنباد نرم کوفته پیخته خوب بمالند پس پنبه را کرم کرده بران بسته تا مدتی بگذارند و باز نکنند و بدستور پنبه تازه دانه جدا کرده را چون قدری بکوبند و کرم کرده بر برک بید انجیر کرم کرده پهن نموده بر ورم بیضه بندند و همچنین تخم تازه از پنبه جدا کرده کوبیده اندک زنجبیل و آب بران پاشیده کرم کرده و چون فتیله از پنبه سازند و یک سر آن را بر تآلیل مسماریه گذارند و سر دیگر آن را آتش دهند که گرمی و حدت آن بدان رسد و لیکن بسرحد احراق نرسد و تا سه روز بدان نحو داغ نمایند زائل گردد و حب القطن یعنی پنبه دانه امراض الصدر و الباه آشامیدن مغز مقشر آن ملین سینه و شکم و رافع سرفه کرم و با دارچینی و شکر در مبرودین و با سکنجبین در محرورین مقوی باه مقدار شربت آن تا پنج مثقال و تدهین بدهن آن جهت رفع کلف و نمش و خراجات حادثه در صورت و ورق آن آشامیدن آب برک تازه آن بقدر ربع رطل بدفعات خصوصا با شربت سیب حابس اسهال اطفال و غیر اطفال و ضماد آن با روغن کل جهت نقرس و ضربان دایم بיעدیل و با برک خرفه جهت اوجاع مفاصل حاره و بارده و جلوس در طبیخ برک تازه کوچک

و اندک از بیخ آن جهت اختناق رحم و تسکین وجع آن و ذرور آن قاطع خون جراحات و ضماد جمیع اجزای آن مقوی معده و محلل و جاذب خون بظاهر جلد الاذن چون شاخ پنبه را در کوش گذارند و طرف دیگر آن را بسوزانند آبی که در کوش رفته باشد جذب کند و گفته اند تخم آن مضر کرده مصلح آن خمیره بنفشه بدل آن تخم کنکر است و در قرابادین کبیر جوارش حب القطن و معجون آن و شراب زهر آن ذکر یافت

ص: ۱۳۴۲

"فصل القاف مع العین"

"قعب"

بفتح قاف و سکون عین و فتح نون و باء موحدہ بعربی نام شیر است و نیز ثعلب نر را نامند و بفارسی ناخن باز و غافقی گفته اسم نباتی است که بعجمی اندلس طرسه و در نسخه دیگر طرنیه نامند

"ماهیت ان"

نباتی است بر یک ساق ایستاده و برک آن قریب بیرک اسفناخ و زردرنک و بر سر شاخهای آن سرهای زردرنک و شاخهای آن را مانند رازیانه می خورند و طعم آن تفه با اندک شیرینی و در آخر اندک تلخی از ان محسوس می گردد و نزد اهل بادیه معروف بقلقاس است و قلقاس غیر این است و در فصل القاف مع اللام ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد

"قعبل"

بفتح قاف و سکون عین و فتح باء موحدہ و لام

"در ماهیت ان

اختلاف است و بعضی از اقسام فطر دانسته اند

۷۰۳ و دیسقوریدوس گفته اسم نبطی دوائی است که بیونانی سقراطیون نامند و آن بیخی است شبیه بلبوس و بزرگی بقدر شلغم و سرخ رنگ و تلخ طعم که زبان را بکزد و برک آن شبیه ببرک سوسن و بلندتر از ان و نرکس و کراث بزرگی

"طبیعت ان

کرم و خشک در سوم

"افعال و خواص آن

در بعضی افعال قائم مقام بصل الفار است و گاه عصاره بیخ آن را گرفته و با آرد کرسنه سرشته از ان اقراص می سازند و بصاحبان جنون و طحال مقدار دو درم می خوراند با ماء العسل که به آب باران ساخته باشند و صاحب منهاج گفته نباتی است شبیه بساق کنکر و سفید و سطر و چون خشک شود مائل بزردی و سرخی گردد و بی برک و بی کل و بی مزه که در هنگام ربیع زمین را شکافته برمیآید و همان که تازه برآمد مردم آن را اخذ می نمایند و عرب آن را قصبه الصبغ نامند

ص: ۱۳۴۳

"طبیعت ان

کرم و تر در دوم بعضی آن را پخته با ماست و سیر که مصلح آنست تناول می نمایند
طعم آن تفه با اندک حرافت است

"فصل القاف مع الفاء"

"قفر"

بفتح قاف و سکون فا و راء مهمله

"ماهیت ان

اسم جنس قار و عرق الجبال است که عبارت از مومیائی باشد و آنچه شبیه بدان بود در
تکون و سلاجیت هندی نیز از ان جمله است و در حرف السین مع اللام ذکر یافت "

"قفر الیهود"

بفتح قاف و سکون فا و را و فتح یا و ضم ها و سکون واو و دال معرب کفر الیهود است
و بسریانی یهودایا و برومی قرسطون و بیونانی برفیونینا نامند و در وجه تسمیه آن گفته
اند که چون از بحیره یهودیه که قریه منیه نیز گویند قریب بقریه کفرا که در قدیم الایام
آباد بوده و حال خراب شده از اعمال فلسطین قریب به بیت المقدس از بین سنکهای
زیر دریا مانند عنبر جوشیده برمی آید و لهذا مسمی بقفر الیهود نموده اند و آن دو قسم
است یکی آنست که دریا در زمستان در وقت هیجان بساحل می اندازد و اهل آن بلد
قدری را از روی آب می گیرند و قدری بر خشکی افتاده و رنک این بنفش مائل
بسرخی براق و بوی آن شبیه بوی نطف و حجریت برین غالب آنچه را از روی آب
گرفته اند بی آمیختگی از سنکریزه و خاک می باشد و آنچه را از کنار دریا از روی
زمین برداشته اند مخلوط می باشد و این مادام که بر روی آب و تازه است نرم و سیال
می باشد و چون برداشتند و کهنه شد منجمد و صلب می گردد و قسم دوم آنست که

ساحل آن بحیره را حفر نموده برمی آورند و این نیز ناصاف می باشد مانند موم با آب کرم بر آتش صاف می نمایند و این صافی و تیره رنگ می باشد و براقی بسیار ندارد و بوی آن شبیه بوی قیر عراقی است و انطاکی مخصوص به بحیره طبرستان و ساحل آن دانسته و گفته که از زمین قدس نیز می آورند و بهترین آن و مستعمل در تریاق فاروق بنفش براق سریع التفتیت و سنکین و خوشبوی آنست که بوی نطف از آن آید و خالی از سنک ریزه و خاک باشد و کهنه آن سیاه و زبون آن را مغشوش بزفت و قیر نیز می نمایند و مغشوش آن نیز سیاه می باشد و آنچه از جبال حاصل می گردد که عرق الجبال نامند از اقسام مومیائی است الطف و اقوی از قفر الیهود است

ص: ۱۳۴۴

"طبیعت آن

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

قائم مقام زفت و قیر و قطران و عنبر دانسته اند و در جبر و کسر و رض لحم و ضربه و سقطه قریب بمومیائی است و بجای آن مستعمل اعضاء الراس دخان آن رافع زکام و نزله و محرک صرع معتادین آن و لطوخ آن و اکتحال آن جهت الصاق شعر منقلب در جفن و شعیره و جلای بیاض و تجفیف رطوبات عین و گذاشتن آن بر دندان و سنون بدان جهت درد دندان کرم خورده و خوش بوئی دهان و رفع رائحه کریهه آن و طلای آن بر اعصاب و اعضاء مسترخیه ضعیفه نافع اعضاء الصدر آشامیدن آن مسکن درد سینه و سرفه کهنه و ربو و ضیق النفس و عسر آن و قرحه رئه و اعانت بر اخراج نفث و مدۀ سینه و اورام لوزتین و خناق بلغمی و سوداوی و جهت نفث الدم و نرف الدم

۱۷۰۴ اعضاء الغذاء و النفص بلع نمودن مقدار دو خرنوبه تا سه خرنوبه آن جهت رفع بخار دخانی و تحلیل خون منجمد در معده و اسهال رطوبی مزمن و طرد ریاح معده و شراسیف و ضعف کبد و کرده و بواسیر و دفع دیدان و حب القرع و تقطیر البول و امراض رحم مطلقا و رفع صلابت آن و تقویت اعضا و حمل و دخان و استشمام رائحه آن جهت نتو و برآمدگی رحم و تسکین اوجاع و اختناق آن و آشامیدن آن با اندک جند بیدستر و شراب جهت ادرار طمث مایوس العلاج بقوت نافع و آشامیدن آن با سرکه محلل و کدازنده خون منجمد در معده و داخل سفوفات اطفال و سفوفات مقویه معده معین بر هضم و تحلیل ریاح و قراقر می نماید و احتقان آن با ماء الشعیر جهت ذوسنطاریا و قرحه امعا مؤثر آلات المفاصل و الاورام ضماد آن جهت تقویت اعضاء و اوجاع مفاصل و اورام جاسیه و نقرس و عرق النسا و استحکام اعصاب و اعضای بارده بدستور شرب آن و ضماد آن با آرد جو و نظرون و موم جهت عرق النسا و نقرس و اوجاع مفاصل و تحلیل و انضاج اورام حاره و بارده و ضماد کداخته آن در زیت جهت کوفته شدن عضو لحمی و شکستگی استخوان و ضربه و صدمه و سقطه و نضج خنازیر و تحلیل اورام جراحات و منع تورم آنها الجروح و القروح ضماد آن ملصق جراحات و مدمل آنها و رافع قوابی و داخل مراهم منبت اللحم کرده می شود و جهت التیام زخمها و تلیین و رفع کرم آنها مفید الزینه لطوخ آن منقی بشره و مانع سفیدی اظفار و رافع قوبا و برص و بهق السموم طلا و آشامیدن آن با افسنتین و شراب جهت نهش هوام سمی نافع مقدار شربت آن از نیم درم تا یک درم الخواص دخان آن کریزاننده هوام و مار و عقرب و پشه و غیرها و مالیدن محلول آن در زیت بر درخت انکور رافع کرم آن و طریق استعمال آن آنست که در اکثر جاها در روغن زیت کداخته بکار برند مضر محرورین از داخل مصلح آن سرکه و آب فواکه بارده مطفیه مقدار شربت آن تا یک درم بدل آن زفت رطب و بعضی قیر گفته اند

ص: ۱۳۴۵

"فصل القاف مع اللام"**"قلی"**

بفتح قاف و فتح لام و الف مقصوره و بکسر قاف و سکون لام و یا نیز آمده و آن را
 قلی الصیاعین و شب العصفر نیز و در اصفهان کهلا و در خراسان شخار و در کیلان و
 شیراز قلیا و بهندی مجی و ساجی و در کابل اشفار نامند

"ماهیت"

ان

چیزی است متخذ از اشنان سوخته بدین نحو که بر زمین اندک کودی می کنند و بران
 اشنان تازه بسیار جمع می کنند و بالای آن نی و خار یا هیمه آتش می زنند اندک
 رطوبتی از آن سیلان می نمایند و در آن مجتمع و منجمد می گردد چنانچه در اشنان
 ذکر یافت و هر چند در آن اشنان رطوبت و چسپندگی زیاد باشد زیاد بعمل می آید تا
 آنکه مانند قرصی و کرده بزرگی و الا مانند جبهای بزرک و کوچک می باشد و از
 نبات رمت و رمرام نیز بعمل می آورند و در بلاد کرمان و روم و ملتان خوب بعمل می
 آید و رومی بهتر و قرصهای آن بزرک و صاف و ملتانی اکثر ریزه با خاکستر آمیخته و
 مسموع کشته که در ملتان نیز از اقراض بعمل می آید و در جایی که گیاه آن را می
 سوزانند ظرفی سفالی شبیه بدیکچه دفن می نمایند که رلوت سائله از آن در آن جمع و
 منعقد گردد و آن بسیار خوب می شود و بهترین این صاف سیاه براق شبیه بحجر الرحی
 است که قوف نامند و بعد از آن ممزوج برمت و رمرام آنچه مانند خاکستر سیاه که در
 آن پارچهای کوچک باشد زبون و جزو اعظم صابون است

ص: ۱۳۴۶

"طبیعت ان

در چهارم کرم و خشک و با قوت سمیت

"افعال و خواص ان

جالی و محرق و اکال و اقوی از ملح بمراتب اعضاء الغذاء چون آن را هفت مرتبه در آب حل کنند و بجر علقه تصفیه نموده منعقد سازند آشامیدن یک قیراط آن جهت تقویت معده و انهضام طعام و آوردن اشتها و قطع بلغم و رفع قئ مایوس العلاج و تحلیل ورم طحال العین اکتحال آن رافع بیاض چشم حیوانات القروح و الثآلیل و غیرها طلای آن خورنده کوشت زائد زخمها و زائل کننده ثآلیل و نواصیر و برص و بهق و جرب

۷۰۵ رطب و سعفه المضار یک درم آن کشنده در همان روز و دو درم آن در ساعت و قابل العلاج نیست و بالجمله مداوای آن مداوای صابون خورده و آشامیدن ادهان و امراق چرب و قئ نمودن است و در اطلیه استعمال آن بتنهائی ممنوع است بدون ادهان زیرا که محدث یبسی است که رفع آن دشوار است و چون آن را در روغن حل کنند و بر انکور پیاشد بزودی آن را مویز کرداند و صلح قلبی در حرف المیم مع اللام در املاح ان شاء الله تعالی خواهد آمد"

"قلانسی"

بفتح قاف و لام و الف و ضم نون مشدده و شین معجمه

"ماهیت ان

نباتی است مسمی بخوخ المروج جهت مشابهت بآن دو رنک و برک و شاخها مکر آنکه برک این از آن کوتاه تر و اندک عریض تر و کره‌های قصب این نزدیک بهم و منبسط بر روی زمین بخلاف آن و اهل مصر بجای چوب در استسقای آب استعمال می نمایند و بسیاری آب نیل را بدان می کشند و بزراعت و غیرها می دهند و مزه آن تفه با اندک لزوجت است

ص: ۱۳۴۷

"افعال و خواص ان

شیخ ابن بیطار گفته عصاره آن چون بیاشامند جهت نفث الدم سینه و جهت نرف الدم نیز حمولا نافع و فعل آن درین باب مانند دوائی است که بیونانی لوسیمایوس نامند و در حرف اللام مع الواو و مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و کویا نوعی از ان است و در غیر مصر من آن را ندیدم"

"قلب"

بفتح قاف و سکون لام و باء موحدہ لغت عربی است بفارسی دل و بلاطینی مطس برمیون نامند

"ماهیت ان

عضوی مرکب معروف از اعضای حیوان است و اول عضوی است که تکون می یابد بنا بر قول و اصل و مبدا و معدن حرارت غریزی و روح حیوانی است و لهذا کرم ترین همه اعضا است و آخر همه اعضا از حرکت می ماند و سرد می گردد و گوشت آن بسیار صلب و بطئی الهضم اولی اجتناب از ان است مگر عند الضرورت بهترین آن دل

حیوان کم سن جوان فربه صحیح المزاج است و بهترین از مواشی دل کوسفند و بز کم سن بصفات مذکوره و از طیور دل دجاج جوان فربه خالی از مرض و از قلوب طیور آبی احتراز انسب

"طبیعت ان

مطلقا کرم و خشک و کرمی طیور زیاده از کرمی غیر آن و خشکی بری زیاده از اهلی و طیور آبی بسیار کرم تر از غیر آبی

"افعال و خواص ان

مقوی دل و رافع خفقان و دیر هضم و ردی غذا مصلح آن مهرا پختن و مطنجن آن با شحم و روغن و با آبکامه و سرکه خوردن و یا کباب رقیق بروغن کنجد و یا بادام و با سرکه و انجدان و فلفل و زیره و صعتر و بالای آن سرکه و آبکامه آشامیدن و نیکو غذائی است از برای اصحاب کد و ریاضت العین قطور و اکتحال خونابه که در هنگام کباب کردن از آن می چکد در رفع شبکوری مجرب دانسته اند قلب هر حیوانی در طی آن ذکر شد و می شود ان شاء الله تع

ص: ۱۳۴۸

"قلب"

بضم قاف و سکون لام و باء موحدہ بعجمی اندلس سجس افراغیه بمعنی کاسر الحجر و بیونانی لبلیس فرسن یعنی بزر حجری و بفارسی سنگسبویه نامند و سلیمان بن حسام گفته که این نبات را بصلب که یکی از اسمای فضا است نامیده اند برای صلابت و سفیدی رنگ تخم آن و نواب علوی خان مرحوم مغفور نوشته اند که کمان می برم که

این تخمی باشد که بهندی آن را تخم پنوار نامند و کسی که آن را کلههی دانسته غلط کرده جهت آنکه کلههی حب القلت است بتای مثنای فوقانیه نه بای موحد و نیز غلط کرده اند کسانی که آن را ماش هندی دانسته اند و بیان حب القلت در حرف الحاء مع الباء مذکور شد و پنوار را در بنکالی چکوند نامند و چکوند نیز در حرف الجیم مع الکاف ذکر یافت و سنک سبویه نیز در حرف السین

"ماهیت ان

سلیمان مذکور نوشته که در بلاد اندلس کثیر الوجود است و در غیر آنجا از مواضع دیگر از بلاد شام که من سکنی داشته و دیده ندیده ام مکرید یار بکر بظاهر مدینه آمد برابر برج زاویه معروف ببرج صالح در فصل خریف و کسی توهم نکند که این همان حب القلب است که در حرف الحاء مذکور شد

"ماهیت ان

گفته اند حب نباتی است برک آن شبیه ببرک زیتون و از ان بلند

۷۰۶تر و عریضتر و نرم تر و از ان آنچه نزدیک بزمین است مفروش بران و شاخهای آن باریک ایستاده تا بیک ذرع و زیاده و کمتر از ان شبیه باذخر و صلب و بر اطراف شاخهای آن چیزی شبیه بساق منقسم بدو قسم و بران برکهای ریزه و ما بین برکها تخم آن و آن سفید صلب مدور شبیه بکرسنه کوچکی منبت آن زمین های خشن و اماکن عالیه و انطاکی گفته تخم آن سیاه رنگ با خشونت و در کوهستان در هنگام بودن آفتاب در برج اسد می روید

ص: ۱۳۴۹

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک و انطاکی در دوم دانسته

"افعال و خواص ان

اعضاء الصدر جهت سرفه بارد مزمن و ربو و ضیق النفس اعضاء الغذاء و النفص جهت فواق رطوبی و اسهال و ادرار بول و با شراب سفید جهت سنک کرده و مثانه و رفع احتباس بول و حیض و ضماد آن جهت بواسیر نافع المضار بغایت مضعف باه و مجفف منی مصلح آن مغز چلغوزه مقدار شربت آن تا سه درم است

"قلت"

بضم قاف و سکون لام و تاء مثناه فوقانیه معرب از کلتفه هندی است و بفتح قاف و کسر آن نیز آمده بسریانی قلتا و بیونانی اقونیا و برومی توانیقی نامند و در حرف الحاء مع الباء در حبوب ذکر یافت

"قلسوفودیون"

بفتح قاف و سکون لام و ضم سین مهمله و سکون واو و ضم فا و سکون واو و کسر دال مهمله و ضم یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است

"ماهیت ان

نباتی است صغیر بقدر یک شبر مستعمل در وفور نار منبت آن ما بین سنکها برک آن شبیه برک نوعی از نماد که آن را از فلس نامند و کل آن شبیه بارجل السریر متفرق بعضی از بعضی مانند کل فرابیون

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک و با جوهر لطیف محرق

"افعال و خواص آن

آشامیدن نبات و طبیخ آن جهت نهش هوام و شدخ عضل و تقطیر البول و ادرار طمث
و اخراج جنین و قطع تآلیل که آن را بیونانی افروخودوس نامند مؤثر چون چند روز
بدان مداومت نمایند

ص: ۱۳۵۰

"قلفونیا"

بضم قاف و سکون لام و ضم فا و سکون واو و کسر نون و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف
مقصوره لغت یونانی است بفارسی زنگباری نامند

"ماهیت ان

گفته اند صمغ صنوبر است مطلقا و بعضی گفته اند صمغ صنوبر بری است که بیونانی
قوفا نامند و آن صمغ راتینج است که خودبخود سیال باشد چون طبخ دهند آن را
انجماد یابد قلفونیا نامند و شیخ ابن بیطار گفته غلط کرده اند کسانی که آن را راتینج
بعینه دانسته اند بکمان آنکه راتینج علم است برای تمام اقسام آن و این خطا است بلکه
مخصوص بصنفی از اصناف آنست که بطبخ انجماد یافته باشد و بغدادی گفته که
قلفونیا صمغ صنوبر است و سه نوع است یکی سیالی که منعقد نمی شود مانند قطران و
بعضی آن را قطران نامند و نوع دوم صلب و نوع سوم آنست که بعد طبخ صلب می

کردد و این فی الحقیقت قلفونیا است و آنچه شامل جمیع اصناف است راتینج است و راتینج را راتینج نیز نامند و راتینج در حرف الراء مع الالف ذکر یافت

"قلقاسی"

بفتح دو قاف در میان هر دو لام ساکن و الف و سین مهمله لغت عربی است و گفته اند بضم اول لغت رومی است و بسریانی قلقاسی و برومی اوذی تغس و بهندی اروی و بدکهنی چمکدلا و بینکالی کچو نامند

"ماهیت ان"

ابن بیطار و بغدادی نوشته اند نباتی است که نزدیک آبهای ایستاده می روید برک آن املس بزرک شبیه ببرک موز و از آن در طول کمتر و کوچکتتر و هر برکی را ساقی علی حده از یک بیخ رسته نهایت بسطبری انکشتی و بیخ آن بزرکی ترنجی و کوچکتتر از آن نیز بقدر زردکی ظاهر آن مائل بسرخ و باطن آن سفید و طعم آن با قبوضت و حدت و بورقیت و لزوجت کاهن و چون در آب جوش دهند و آب آن را چند مرتبه تبدیل نمایند پس طبخ دهند قبوضت و حدت و بورقیت آن زائل و لذید و لزوجت

ص: ۱۳۵۱

۷۰۷ کامنه آن زائل کردد و بری نیز می باشد و لیکن غیر مستعمل و آنچه در بنکاله می شود و دیده شده بیخ جنکلی بری آنکه نزدیک آبها و کودها خودرو است کچو نامند شبیه بدان است که ذکر یافت و شاخهای آن تا قدری ناودانی شکل و تتمه مدور و بتدریج باریک شده تا ببرک پیوسته و بهر بوته را نهایت تا چهار شاخ و برک آن فی الجمله شبیه بکشتی کوچکی که یک طرف آن باریک و طرف دیگر آن عریض و در

جوف آن در ایام بارش و شبنم اندک اندک آبی می ماند و منبت آن کنار آبها و زمینهای نمناک و نهایت بلندی شاخهای آن تا بیک و نیم ذرع و بعد بزرگ شدن آن از بیخ آن ساقی می روید و بر سر آن کلی زردرنک طولانی و بوی آن شبیه بوی زردچوبه و رنک آن نیز برنک آن و تخمی ندارد و این نوع کم مستعمل و کم کسی می خورد جهت آنکه حدت و بورقیت و لزوجت بسیار دارد و بجوشانیدن در آب و طبخ بنحو مذکور بالکل زائل نمی گردد و برک آن را نیز پخته می خورند و آن نیز با حدت و لزوجت بسیار است و بیخ بستانی آن را که بهندی اروی نامند کوچکتر و برک این بزرگتر و عریضتر و حدت و بورقیت و لزوجت آن کمتر و لهذا اکثر مستعمل و ماکول بنحو مذکور که اولاً در چند آب جوش داده تبدیل نموده پس در روغن و پیاز بریان کرده آب داخل کرد پخته و افایه حاره طیبه و زردچوبه داخل نموده می خورند لذیذ می باشد و با گوشت لذیذتر و بعضی که در پختن بسیار صاحب وقوف اند اول در آب زردچوبه انداخته که خوب رنگین شود یک مرتبه در آن آب جوش می دهند که رنگین گردد و نیم خام آن را در روغن و پیاز بریان می کنند بعد از آن در آب کداز کرده ترشی انبه خام تازه یا خشک را کر نباشد ترشی لیمو یا تمر هندی بقدر ذائقه و اندکی فلفل سرخ داخل کرده ساده بدون گوشت یا با گوشت پخته می خورند بسیار لذیذ مثل مغز قلم می شود و در حین طبخ لزوجت آن زائل می گردانند و بریان نمودن در روغن نیز و این را نیز

ص: ۱۳۵۲

"طبیعت ان

کلی مانند آنست مطلقاً در اول گرم و در دوم تر و در اول نیز خشک گفته اند

"افعال و خواص ان

بغایت مسمن بدن و محرک باه دانسته اند اعضاء الصدر جهت سرفه و خشونت سینه و حنجره اعضاء الغذاء و النفیض سریع الهضم و رافع سحج امعا و اسهال و پوست آن در حبس اسهال اقوی و جهت استسقا و لاغری کرده و اسهال صفرا و مای اصفر و مائیت برفق و ادرار بول خصوصا عصاره نبات آن و تناول برک و شاخ مطبوخ آن نافع المضار دیر هضم و مولد سودا و سدد مصلح آن عسل و سکنجین و ادویه خوشبوی مانند دارچینی و قرنفل و بعضی آن را با سرکه و خردل مرتب می نمایند و این هنگام سریع الهضم و الخروج می باشد از معده و نوشته اند که آن را تخمی می باشد و در افعال قریب بتخم کرب مقدار شربت از قسم آن دو درم و عصاره نبات آن از ثلث رطلی تا بدو ثلث و نوعی از قلقاس می شود صلب مستدیر که هر چند طبخ نمایند پخته نمی گردد و ضماد آن جهت نضج اورام و ذرور سوخته آن جهت اندمال قروح و قلاع و تقویت موی مؤثر"

"قلقدیس"

بفتح دو قاف و لام ساکن در میان و کسر دال و سکون یاء مثناه تحتانیه و سین مهمله در ماهیت آن اختلاف است اکثری زاج سفید و بعضی زاج سرخ و بعضی زرد و بعضی نوعی زاج سفیدی که بفارسی آن را زاج شتر دندان نامند دانسته اند و بعضی گفته که آن را بفارسی شوغار و بیونانی حلقیس نامند و تحقیق آنست که قلقدیس سه صنف می باشد صنفی سفید سبک زودشکن و این تندترین و بهترین اصناف است و صنف دوم کثیر الارضیت غلیظ خشن و رنگ آن مائل بکبریت و این را بیونانی مالی ترایا نامند و صنف سوم نرم متساوی الاجزا و سست و چون آب بدان رسد سیاه گردد و این را زاج الاساکفه نامند و در حرف الزای المعجمه مع الالف بتفصیل ذکر یافت"

"قلقطار"

بفتح دو قاف در میان لام ساکن و فتح طاء مهمله مشاله و الف و راء مهمله در ماهیت آن اختلاف است اکثری زاج اصفر و بعضی نوع زاج سفید شتر دندان و بعضی زاج اصفر مائل بحمرت دانسته اند و بهترین آن خالص بسیار زرد و براق مانند زرنیخ زودشکن آنست و در زاج نیز ذکر یافت"

"قلقل"

بکسر دو قاف و سکون دو لام و بضم هر دو قاف نیز آمده لغت عربی است و آن را قلاقل و قلقلان بضم قاف اول و بزر رمان بری و بفارسی انار دانه دشتی و بهندی کوارچکنه نامند و بیخ آن کویند مغاث است در ماهیت آن اختلاف است بقول اکثر آنکه نباتی است شبیه به نبات قنب و ساق آن مائل بسرخ و شاخهای آن دراز و قنب متخذ از ان اقوی از شاهدانج و برک آن زفر الرائح و کل آن مائل بسفیدی و تخم آن در غلافی خشن و مستدیر و بزرکتر از فلفل و املس و بیرون آن مائل بسیاهی و مغز آن سفید با حلاوت و اندک لزوجت و پوست ساق آن سفید و مستعمل مغز آنست و بعضی آن را حب السمنه دانسته اند و نه چنین است و آنچه مشاهده شده در بنکاله آنست که نبات آن یک ذرع دست با یک ساق باریک و شاخهای باریک زوج زوج متصل بهم برکهای آن رسته و برک آن شبیه برک یاسمین و از ان کوچکتر بر سر یک شاخه که قویتر است و از شخصی ثقه استماع یافته که نبات آن از قبیل نجم و بیاره درهم پیچیده بر زمین مفروش و برک آن شبیه برک مرزنجوش و ثمر آن بقدر فلفلی و مدور سیاه رنگ و یک نقطه سفید بر بالای آن و سه عدد پیوسته بهم متصل بقمع آن

و در غلافی سه پهلو شبیه بغلاف کاکنج بر سر شاخی که باریکتر است و در خامی سبز می باشد بیخ آن سرخرنک باریک

ص: ۱۳۵۴

"طبیعت ان

در دوم کرم و تر با رطوبت فضلیه

"افعال و خواص ان

بغایت مقوی باه و منعظ و مسمن بدن هر نوع که استعمال نمایند خصوصا با کنجد و نبات و با فانید و یا عسل سرشته و مصلح حال کرده و مثنان و زائل کننده احتراق اخلاط مقدار شربت بریان کرده آن از قبیل تنقل تا یک اوقیه و از کوبیده آن تا نیم اوقیه المضار اکثار آن مصدع و مضر معده و مورث هیضه مصلح آن بریان نمودن و با سکنجین و یا با قند و عسل خوردن بدل آن بوزن آن تودری سفید و یا حب السنوبر و یا مغاث و نیم وزن آن ابهل و چهار دانگ آن مغز تخم خیارزه است

"قلومسی"

بضم قاف و لام و سکون واو و ضم میم و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی اذان الدب و رازی بوسیر دانسته

"ماهیت ان

نباتی است و پنج صنف می باشد و ماهیز و هرج نوعی از ان است صنف اول سفید و برک آن نیز سفید و نر و ماده می باشد و برک ماده آن شبیه برک کلم و سفیدتر و

عریضتر از آن و ساق آن بقدر ذرعی و زیاده بر آن و چیزی مانند پشم بر ساق آن و کل آن مائل بزردی و تخم آن ریزه بیخ آن دراز بسطبری انکشتی و نر آن را برک درازتر و باریکتر از ماده صنف دوم برک آن سیاه و عریضتر و بزرگتر از صنف اول صنف سوم شاخهای آن بسیار دراز و بی ساق و برک آن شبیه ببرک سفرجل و بر سر شاخهای آن قبه‌های مدور و کل آن زرد طلائی صنف چهارم برک آن شبیه ببرک انجیر و از آن کوچکتربی ساق و ملاصق زمین صنف پنجم برک آن بزرگ و غلیظ و با رطوبت چسپنده و تندبو و ساق آن زیاده بر ذرعی و کل آن سفید مائل بسرخ و تخم آن ریزه و تیره رنگ و مدور با حدت و تلخی و این صنف یحتمل که تنباکو باشد و آن در حرف التاء المثناه الفوقانیه مع النون ذکر یافت

ص: ۱۳۵۵

"طبیعت همه اصناف آن

کرم و خشک در سوم

"افعال و خواص آن

محلل و جالی و با قوت قابضه و ریشهای آن در افعال قائم مقام ماهیزهرج است اعضاء الصدر و الغذاء و النفص مدر بول و یک مثقال از بیخ سفید و سیاه آن جهت منع سیلانات و با شراب جهت منع اسهال و طبیخ آن جهت سرفه بارده و ضیق النفس و شکاف عضل الاورام و حرق النار و السم ضماد برک مطبوخ صنف سوم آن جهت اورام بلغمی و ورم چشم و با عسل و شراب جهت

۷۰۹ شقاقلوس و جراحات و کزیدن عقرب و ضماد برک صنف نر آن جهت سوختگی

آتش مضر کرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن اناغورس است "

"قلوماین"

بضم قاف و لام و سکون واو و فتح میم و الف و ضم یاء مثناه تحتانیه و نون لغت یونانی است و آن را شجره ابی مالک و اهل دمشق صابون القاف و صابون الثیاب و ظفر القط نیز نامند

"ماهیت ان"

نباتی است جبلی و بستانی ساق آن مربع شبیه بساق باقلا و برک آن شبیه ببرک لسان الحمل و بر ساق آن غلاف ها و اطراف بعضی مائل بطرف بعضی و کل آن شبیه بکل سوسنی که بیخ آن را ایرسا نامند و بهیأت حیوانی که آن را اربع و اربعین گویند بهترین آن جبلی و کاه از نبات آن نیز مانند آنکه از بیخ آن عصاره می گیرند اخذ می نمایند

"طبیعت ان"

سرد و خشک

"افعال و خواص ان"

ص: ۱۳۵۶

حابس رعاف و نفث الدم سینه و نرف الدم معده و رحم و ضماد برک نرم کوفته آن جهت الزاق جراحات در ابتدای حدوث و التیام آنها مجرب"

"فصل القاف مع المیم"**"قمری"**

بضم قاف و سکون میم و کسر راء مهمله و یاء نسبت منسوب بقمر است که نام بلدی است از بلاد مصر و گفته اند که آن بلد اسکندریه است جهت مشابهت رنگ این بخاک آن بلد و واحد آن قماری آمده و گفته اند جمع اقمر است مانند احمر و حمر یا جمع قمری است مانند رومی و روم و زنجی و زنج و ماده آن را قمریه نامند و نر آن را ساق حر و جمع قماری غیر منصرف است و آن را بهندی توترو نامند

"ماهیت ان

مرغی است از فاخته کوچکتر و با طوق و بسیار مانوس و خوش منظر و خوش آواز و گفته اند که لفظ یا کریم کامل الحروف از صوت آن ظاهر می گردد دو نوع می باشد سفید و زرد و از غرائب آثار آن آنکه ابن اثیر در تاریخ خود نوشته که از جمله مدایا که بعضی ملوک بقاع هند هدیه برای سلطان محمود سبکتکین فرستاده بودند قمری بود که چون طعام زهردار را می دید چشمهای آن سرخ و اشک از آن جاری و متحجر می گشت و چون آن حجر را سوده بر جراحات دهن کشاده می پاشیدند بزودی چاق می شد

"طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

موافق مبرودین و مرطوبین و مولد خلط فاسد و اکثر آن محدث و سواس و جذام مصلح آن ادهان و ادویة لطیفه است تدهین بدهن آن باعث سرعت حرکت اطفال و تخم آن را چون بطفل بیاشامند باعث سرعت تکلم آنست قبل از هنگام آن الخواص

گفته اند بودن آن در خانه باعث عدم تاثیر سحر و رد آن و چشم بد است از صاحب آن خانه

ص: ۱۳۵۷

"قمقام"

بفتح قاف و بضم نیز آمده و سکون میم و فتح قاف و الف و میم و قمل بفتح قاف و سکون میم و لام

"ماهیت ان

دو حیوان کوچک اند که در بدن انسان و غیر انسان بهم می رسند و فرق میان هر دو آنست که قمقام را پای های بسیار است و به بیخ موی می چسبد و واحد آن را قام می نامند و قمل شش دست و پا دارد و بدهن اندک می کزد و سر و دم آن باریک و سفیدرنک و آنچه در موی بهم می رسد اغبر و سیاه رنک و گفته اند رنک آن برنک موی می باشد که در آن تکون می یابد از سیاه و میکون و سفید و غیرها و ماده آن زیاده از نر آنست و قمل را بفارسی شپش و بترکی بیت و بهندی جوئین نامند و مراد از مطلق آن قمل انسان است و ماده تکون آن عرق حادث از کثرت فضلات ردیه و کثافات مجتمعه در بدن انسان و قلت و یا عدم اغتسال بدن و ثياب و عدم تنظیف آنها است و قوت مزاج بدن و هرچند ماده آن زیاده تکون آن زیاده در موهای سر و ریش و لباسهای چرک کهنه تکون آن زیاده می باشد خصوصا در زمستان و کثرت آن باعث لاغری بدن می گردد و مرض است و در ابدان نقیه نظیفه و البسه پاکیزه تکون آن کم می باشد بلکه نمی باشد

"افعال و خواص ان

چون شش شپش زنده را در سوراخ باقلا گذارند

۷۱۰ و بلع نمایند جهت رفع حمی ربع مجرب گفته اند و چون در سوراخ احلیل گذارند رفع احتباس آن نماید و چون زن حامله در کف دست خود گذارد و بران شیر بدوشد اگر راه رود و حرکت کند حامله به پسر است و الا بدختر و بعضی گفته اند که اگر بمیرد حامله به پسر است و الا بدختر و انداختن شپش زنده موجب نسیان است بلکه باید که بکشند و باندازند و طلا کردن آن بر بدن مولود در حین ولادت به آب زیره باعث آنست که در تمام عمر قمل در بدن او تولد نکند و چون در بدن شپش بسیار بهم رسند تدبیر دفع آن آنست که جامه را بزریق آلوده بپوشند و یا زریق بر بدن بمالند و یا زریق با حنا در ساعت دفع آن کند و شستن سر به آب تخم شریفه که ثمر هندی است که سائیده با آب مخلوط کرده سر را بآن بشویند بزودی رفع شپش آن می نماید اما باید که چشم را بپوشند و محافظت نمایند که داخل آن نشود که باعث سوزش بسیار و تورم آن می گردد و از خواص آنست که نزد قرب موت از انسان می کزیزد و چون قمل بسیاری جمع نمایند و از آن سریشم سازند قویتر و چسپنده تر می باشد از سریشهای دیگر و گفته اند قمل متولد در حبوب آشامیدن نیم درم آن جهت قرحه رئه و تفتیت حصاه نافع و این از جمله محالات است زیرا که این مقدار بهم رسیدن متعذر است

ص: ۱۳۵۸

"فصل القاف مع النون"

"قنا"

بفتح قاف و نون و الف مقصوره لغت عربی است و بر چند معنی آمده از آن جمله بمعنی نیزه و جمع آن قنوات و قنی بکسر قاف مانند جبل و جبال و بعضی اطبا گفته اند که بفتح و بقصر قصب است و واحد آن قناه به ها است و جمع آن قنوات و بر عود

الطباشیر یعنی قصب آن نیز اطلاق می نمایند و بر شجره الاشق نیز و گفته اند خود اشق است و گفته اند نوعی از اندوطالیس است و نیز گفته اند اسم نباتی است برک آن شبیه بیرک نعناع و معروف نزد عامه عرب بکلخ و نزد بعضی برطبه یابسه و کلخ در حرف الکاف مع اللام ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد"

"قنبری"

بضم قاف و فتح نون مشدده و الف و فتح باء موحده و راء مهمله و الف مقصوره لغت عربی است و گفته اند لغت نبطی است بضم قاف و فتح نون مخففه و الف و کسر باء موحده و راء مهمله او یا نیز آمده و نیز آن را بعربی غملول و قملول و نملول و فوهق و شجره البهق و بیونانی قیفهیمالون و برومی قبار و مبدوس و بخراسانی برغث و بفارسی بزند و بخند و بشیرازی سبزه و سوده و باصفهانی موجه نامند

"ماهیت ان"

نباتی است که در اول ربیع می روید و تا آخر آن می ماند و بغدادی گفته از بقول صحرائی است و برک آن کوچک تر از برک کاسنی صحرائی و با اندک حدت و تلخی و کل آن سفید باریک و تخم آن اغبر رقیق و نواب مغفو مبرور نوشته اند برک آن شبیه سرمق است و لیکن املس نیست بلکه زغب خفیفی دارد و صاحب تحفه نوشته برک آن شبیه باسفاناخ و با اندک تندی و تلخی است بقدر شبری و ساق آن باریک و کل آن سفید ریزه و تخم آن در غلافی بقدر نخود در هر غلافی چهار عدد بسیار شبیه بخردل بهترین آن تازه آنست که در شاخهای آن اندک سرخی باشد

ص: ۱۳۵۹

"طبیعت ان"

کرم در اول و خشک در آخر آن و بعضی در دوم خشک گفته اند

"افعال و خواص ان

لطیف و جالی و مقطع و از ادویة نافعہ است جهت مبرودین و محرورین هر دو اعضاء الصدر و الغذاء و النفس منقی سینه و رثه از کیموسات غلیظه و مفتوح سده کبد و طحال و مدر بول و حیض و شیر و عرق و آشامیدن آب آن اطلاق طبیعت و رفع یرقان و مغص و اخراج کیموسات غلیظه می نماید و ضماد آن جهت بواسیر و مغص و تحلیل صلابات رحم نافع الزینه جهت کلف و بهق و وضح بهترین دوائی است ضماد او شربا و گفته اند خوردن آن باندک زمانی و قلیل ایامی وضح را زائل می کرداند و بدستور تدهین آن جهت امراض مذکوره و زخم پستان السموم ضماد آن جهت نهش جمیع هوام سمی

۷۱۱ مؤثر المضار مولد سودا خصوصا نمک پرورده آن مصلح آن طبخ و بریان نمودن آنست در روغنها مانند روغن بادام و کنجد و غیر آن و گفته اند مصلح آن هلیله کابلی و شکر است"

"قنب"

بکسر قاف و فتح نون مشدده و باء موحدہ و بضم قاف نیز آمده لغت عربی است و گفته اند معرب از کنب فارسی است و آن را ابق و بیونانی و دیفرونس و بسریانی قنبیرا و برومی کتانی و بفارسی کنب و بنک و بهندی بهنک بخفای ها و باصطلاح ورق الخیال و جزو اعظم و حشیش و حشیشه الفقرا و نشاط افزا و فلک تاز و عرش نما و حبه المساکین و شهوت انکیز و مونس الهموم و چتر اخضر و زمرد رنگ و بر کلک شیرازی و امثال اینها نامند و دیسقوریدوس قنابس و قنابوس نیز نامیده و گفته اند پوست

ساق آن را قنب نامند و از آن مانند کتان ریسمان و البسه سازند اما پوشیدن لباس آن جائز نیست جهت آنکه مفسد مفاصل و محدث لاغری است و کاغذ از آن خوب ساخته می شود چنانچه در کشمیر از آن کاغذ می سازند بسیار خوش قماش برابری با کاغذ ابریشمی می کند و شکوفه و غبار زغبی و شبمی که بران می نشیند و غلیظ و چسپنده است همه را جمع می نمایند و چرس می نامند و در سر غلیان می کشند تخدیر و سکر بسیار می آورد خصوص شبم آن و آن هر چند چسپنده تر و غلیظتر و منجمدتر باشد قویتر است و بسا است که بسبب کمال قوت هلاک می گرداند کشته خود را

ص: ۱۳۶۰

"ماهیت آن

نباتی است معروف و در اکثر بلاد بهم می رسد مانند هند و کشمیر و بنکاله و زنج و روم و فارس و عراق و غیرها و گفته اند بترتیب مذکور هریک اقوی از دیگراند و عراقی و بنکالی از همه ضعیف تر و بعضی فارسی را اقوی از رومی گفته اند و هریک بری و بستانی و جبلی می باشد و بری و جبلی اقوی از بستانی اند و بستانی فی الحقیقت قنب است زیرا که پوست آن جدا می گردد و درخت آن بلندتر تا به پنج ذرع و ساق آن مجوف و شاخهای آن باریک و بران برکها پنج یا شش یا هفت تانه و اکثر فرو می باشد و بسیار سبز رنگ و با خشونت و کل آن سفیدرنگ باریک و تخم آن مدور و آن را شهدانج و بفارسی شاهدانه نامند و بری و جبلی آن را درخت کوتاه تر از بستانی و لحای آن خوب جدا نمی گردد و بدشواری اگر قلیلی بعمل آید بکار امور مذکوره نیاید و شاخهای آن شبیه بخطمی و سیاه رنگ و برک آن نیز مانند برک بستانی و از آن خشن تر و سیاهی آن کمتر از بستانی و سفیدی بران غالب و کل آن سرخ و ثمر آن مانند فلفلی شبیه بحب السمنه و بعضی خود حب السمنه دانسته اند و بیخ آن را مغاث و

شیخ ابن بیطار گفته قنب دو نوع می باشد بری و بستانی و نوع ثالثی که آن را قنب هندی نامند و ندیدم من آن را مکر در مصر و آن را حشیشه نامند و در بساتین زراعت می نمایند و بسیار مسکر است یک درم آن زیاده بر آن از حد سکر بدر برده بر عونت و اختلاط عقل و جنون منجر می سازد و بسا است که هلاک می گرداند و بالجمله انواع ردیه آن بسیار است از مجنن و غیر آن

ص: ۱۳۶۱

"طبیعت برک ان

مرکب القوی و در سوم سرد و خشک با حرارت لطیفه قلیله و برودت کثیفه غالبه و تخم آن گرم و خشک در سوم و پوست آن سرد و خشک و در غایت رداءت و لحای آن سرد و خشک باعتدال

"افعال و خواص ان

از جمله اشجاری است که برک آن بسبب مرکب بودن قوای آن اولاً فرح و سرور و نیکوئی رنگ رخسار و سکر می آورد بجزو حار لطیف و تخدیر حادث از جزو بارد و بعد زوال و تحلیل جزو حار لطیف و ظهور آثار جزو بارد کثیف ضد افعال مذکوره از ان ظاهر می گردد و نیز بسبب جزو حار خیال و فکر را لطیف و دقیق می گرداند و عطش و اشتهای طعام و شهوت باه را بالعرض زائد می گرداند و بالاخره بالعکس و باعث تکدر روح دماغی و ظلمت بصر و ضعف آن و جنون و مالیخولیا و جبن و خوف بسیار و استسقا و امثال اینها و ضعف باه و قطع آن می گردد جهت آنکه مجفف منی است و شیرینها مقوی فعل آن و ترشیهها مبطل آن اعضاء الراس سعوط برک بری آن

منقی

۷۱۲ دماغ و اعتسال بعصاره برک آن جهت رفع ابریه و شپش موی سر و قطور عصاره برک بری و دهن آن جهت تسکین درد گوش و کشتن کرم آن اعضاء الغذاء و النفض خوردن برک آن ناشف رطوبات معده و حابس بطن و مدر بول و وذی را نافع و ممسک و مجفف منی و پوست آن قاطع باه و مجفف منی القروح و الجروح و الاورام و البثور ذرور کتب پوسیده مجفف جروح و قروح رطبه و مندمل کننده آنها و ضماد طبیخ بیخ بری آن و ضماد برک آن جهت تحلیل اورام حاره و جمره و تسکین اوجاع اعضاء عصبانی که در آن کیموسات فاسده مانده باشد مفید و چون برک خشک آن را نیم کوفته و اندک آبی بران پاشیده و کرم کرده بر برک بید انجیر کرم کرده گذاشته بر خصیه بندند جهت قیله الماء و تحلیل اورام آن نافع مقدار شربت آن یک درم و زیاده بر آن خصوصا از انواع ردیة آن کشنده مصلح آن قی نمودن با روغن کاو و آب کرم تا آنکه در معده هیچ نماند و آشامیدن شراب حماض بسیار مفید و تخم آن مسکن غثیان و محلل و پراکنده کننده ریاح و مولد خلط ردی قوی الاسخان و مبخر و قابض بطن و ممسک و مجفف منی المضار مصدع و مظلم بصر مضر معده مصلح آن بریان نمودن و اکثار آن باعث قرحه احشا مصلح آن خشخاش و سکنجبین شکری و شراب لیمو و کویند آب سرد و برف و شراب فواکه حامض است دهن شاهدانج که مانند روغن بادام گیرند کرم و خشک و جهت درد گوش و اعصاب و تحلیل اورام صلبه و صلابت رحم قطورا و تمریخا نافع و آشامیدن آن مجفف منی است بدانکه اهل هند خصوصا فقرای ایشان ولوع بسیاری با آشامیدن آن دارند و بکمان فاسده خود معتقد آند که عمر را طویل و خیال و فکر را زائد می گرداند چنانچه مقوله بعضی از فقرا که خود را کامل و واصل می دانند این است که "بیت" بنکی زدیم و سرانا الحق شد آشکار" ما را باین گیاه ضعیف این کمان نبود"

و اکثری ازین طائفه هر صبح و شام برک آن را سائیده و در آب حل کرده صاف نموده یک قدح می آشامند و هر که از امثال ایشان واردشان می گردد باو نیز تواضع می نمایند و بعضی خشک نموده اندک بریان کرده زمانی طویل آن را مضغ می نمایند به تنهائی و یا با کنجد مقشر و یا سائیده با شکر سفوف می نمایند و طرب و فرح بسیار می کنند جهت آنکه در ابتدا و اوائل حال قوای بهیمی ایشان را بحرکت می آورد و انواع اطعمه کثیره می خورند و متلذذ می کردند انهضام می یابد و بدن ایشان فربه می شود بکثرت اجتماع رطوبت پس ثانیاً مبتلا باکثر امراض صعبه می کردند مانند ضعف هاضمه و کثرت ریاح و قراقر بطن و سوء القنیه و تهیج اطراف و صورت و تغیر رنگ بشره و امثال اینها و ضعف باه و سقوط اسنان و بخر و کسالت و جن و خیالات فاسده شیطانیه و سوء فکر و انداختن خود و جهال را بسوی عقیده و اباحت و زندقه و ترک عبادات و غیره و بعضی از ان معاجین می سازند و می خورند و بعضی برای اصلاح و تقلیل بیس آن در شیر جوش می دهند و آن شیر را ماست می سازند و کره آن را گرفته در تراکیب استعمال می نمایند و بعضی سرشیر آن را گرفته استعمال می نمایند نیز دهن آن را بانواع دیگر اخذ می نمایند و بعضی که بسیار قوی می خواهند قدری از چرس آن را داخل تراکیب می کنند مانند معجون شرزه خانی که مشهور بشیرزادخانی است که از دکهن ساخته احیاناً می آورند که یک حبه آن سکر بسیار می آورد و جزو اعظم آن روغن بنک و چرس و ادهان و جواهر بیخهای قوی مخدر مسکر دیگر است

ص: ۱۳۶۳

"قنبره"

بضم قاف و سکون نون و ضم باء موحدہ و فتح راء مهملہ و ہا لغت عامی قنبرہ است و جمع آن قنابر بفتح قاف و کسر باء موحدہ و بعربی ابو الملیح و بفارسی چکاوک و حجوز و لک نیز و بیونانی برد الوس و برید الوس و بلاطینی کارینہ نامند

"ماہیت

ان

مرغی است از جملہ عصافیر از کنجشک اندک بزرکتر و خوش منظر و خوش آواز و بر سر آن کاکلی و تاجی مانند طاوس و ہدہد و بہترین آن جوان فربہ آن و وجہ علی حدہ ذکر نمودن از عصافیر اختصاص آن باسم خاص است و شہرت آن بدان

۷۱۳ است

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص ان

آشامیدن اسفیدباج و مرقہ آن ملین طبع و گوشت آن حابس و ہمچنین کوشتاب و لحوم سائر عصافیر و این اقوی از انها است و مداومت کباب آن صالح غذا و جهت صاحبان قولنج و اوجاع مثانہ نافع و محرق مجموع آن جهت ذات الجنب و وجع فواد بسیار موثر مضر محرورین مصلح آن کاسنی با سرکہ و میوہ های ترش و با روغن بادام استعمال نمودن است

"قنیط"

بضم قاف و فتح نون مشدده و کسر باء موحدده و سکون یاء مثناه تحتانیه و طاء مهمله
مشاله بفارسی کلم رومی و کلم کرد نامند

"ماهیت ان

نوعی است از کرنب و وجه علی حده ذکر نمودن آن اختصاص معروف بدان بودن
است و نزد عوام و اهل شام و بغداد مشهور به بیض العیار است برک آن شبیه ببرک
چغندر و از ان عریضتر و ضخیم تر و سبزی آن با غبریت و سرمئی رنک و طعم آن با
تلخی و شیرینی آمیخته و در وسط آن ساقی و بر بالای آن جمه آن و بر اطراف آن
برکها درهم مجتمع بشکل کله و در بنکاله در موسم زمستان تخم آن را از فرنک می
آورند هر سال تازه می کارند بسیار خوب و لطیف و سفید و مجتمع و نازک و لذیذ
می باشد و هرچند هوا سردتر باشد بهتر می شود و بتعمل و تربیت بهتر و سفیدتر و
لطیف تر می گردد و بعضی مردم در وقت کوچکی برکهای آن را درهم می بندند و
در هنگام نزدیک بکمال رسیدن دیکچه سفالی که بهندی هاندی نامند معکوس بر
بالای آن می گذارند که کله آن در جوف آن بکنجد و آفتاب و شبم بدان نرسد که
آن را فاسد سازد و ساق آن را از نصفه بیشتر بکل می گیرند و بدان آب همیشه می
دهند خوب و لطیف و بالیده می گردد و بقوت زمین و خوبی تخم نیز برمیگردد و
بهترین آن تازه سفیدرنک یا زردرنک نازک خوب درهم پیچیده آنست و نیز قسم
دیگر ازین می شود در برک و ساق و قبه همه مشابه بدان الا آنکه برکهای خارج آن
اندک بزرگتر و عریضتر و تیره تر و رنک و ساق برک آن بنفش مائل سرخی و رنک
برکهای قبه پیچیده آن سرخ تیره مائل به بنفشی است و بهترین این نیز تازه خوشرنک
نازک و خوب درهم پیچیده آنست

ص: ۱۳۶۴

"طبیعت آن

مرکب القوی با رطوبت مائیه غلیظه و حرارت مفتحه لطیفه و ماده ارضیه کثیفه و گفته اند کرم در اول و خشک در دوم است

"افعال و خواص آن

با قوت مفتحه و محلله و مبهیه و نفاخیه و مدر بول و مولد خون سوداوی عکرو و مضعف دماغ و مبخر و ردی الغذاء و نفاخ و مسدد و محدث نفخ در حوالی پهلو و شکم و بالخاصیت محلل خمار و مسکن آن و اکنار آن مولد اخلاط سوداویه و امراض سوداوی و افکار ردیه و خیالات فاسده و دیدن خوابهای مشوشه و مضعف دماغ و بصر بسبب تبخیر آن و آشامیدن مائیت آن مانع مستی و نطول طبیخ آن جهت اوجاع مفاصل نافع مصلح مضاران در آب جوشانیدن و آب آن را مکرر ریختن و مهرا پختن با گوشت فربه و روغن بادام و یا زیت الانفاق و روغن کاو تازه بسیار بریان نمودن و با ادویه حاره لطیفه خوردن است و بیض آن نفاخ و مهیج فواق و زیاده کننده منی و معین بر جماع خصوصا چون بریان نمایند و با سرکه و زیت و آبکامه بخورند مولد سودا است زیاده از کرنب و تخم آن کرم و خشک و استعمال آن پیش از شراب یا با شراب مانع سکر و محلل خمار آن و مفسد منی است چون زن بعد از جماع با خود بردارد

"قنبیل"

بکسر قاف و سکون نون و کسر باء موحدده و سکون یاء مثناه تحتانیه و لام گفته اند معرب کتبیلائی فارسی است و یا معرب کمیله هندی در ماهیت آن اختلاف است بسیار بعضی گفته چیزی است رملی سرخرنک که از آسمان فرود می آید با شبنم در بعضی بلاد و بعضی گفته اند که شبنمی است که بر اراضی بادیه یمن می نشیند و با خاک

ممزوج کشته بدان هیئت می گردد و بعضی گفته طینی است مانند طین معروف بطین الجلود که نزد باریدن باران ظاهر می گردد در خراسان و بعضی

ص: ۱۳۶۵

۷۱۴ گفته اند بزور رملی است ظاهر آن سرخ و بعضی گفته اند تخم سرخس است و نواب حکیم معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند که بیشتر از کوهستان ما بین هند و چین می آورند و از آورندگان استماع یافته که از درختی حاصل می گردد که آن درخت را می نشانند و بطن ایشان بزور آن اشجار است یا شبمی که برانها می نشیند و آنچه محرر شنیده آن است که مغز ثمر درختی است کوهی درخت آن شبیه بدرخت معصفر و برک آن نیز شبیه ببرک آن و از آن بزرگتر و خاردار و خارهای آن درشت و بلند و ثمر آن بشکل نارنجی و بر سر آن خاری و در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ می گردد و بعد کمال رسیدن شکافته از جوف آن چیزی سرخرنک تیره برمی آید و بر زمین می ریزد مردم آن را جمع نموده بر میدارند و همان قنبیل است آنچه غیر ممزوج بخاک است خالص و سبک وزن می باشد و آنچه مخلوط بخاک و رمل است غیر خالص و سنگین العلم عند الله تعالی

"طبیعت ان

کرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند و با قوت قابضه شدید

"افعال و خواص ان

آشامیدن یک درم تا دو درم سائیده آن با ادویه مناسبه مخرج اقسام کرم معده و امعا و حب القرع بقوت و مسهل رطوبات لزجه و اخلاط فاسده و جهت عرق مدنی و طلای آن نیز جهت امور مذکور نافع مضر امعا مصلح آن کثیرا و شیخ ارمنی و مضر فم معده

مصلح آن مصطکی و انیسون بدل آن ترمس و برنک کابلی مقشر و سکینج الجروح و القروح و الجرب و القوبا ذرور نرم سوده آن مجفف قروح رطبه و التیام دهنده جراحات و سعفه و جرب رطب و بثور و قوبا خصوصا که اولاً عضو را بروغن کل و یا روغن تخم ناکیسر بتخصیص سعفه و جرب و قوبای اطفال و بدستور تدهین آن و خوردن اظریفل و دوا و معجون آن و استعمال مرهم آن و اظریفل و دوا و دهن و مرهم و معجون قنبیلی در قرابادین کبیر مذکور شد

ص: ۱۳۶۶

"قنطوریون"

بفتح قاف و سکون نون و ضم طاء مهمله مشاله و سکون واو و کسر راء مهمله و ضم یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و نون لغت رومی است و نزد بعضی یونانی و اصح آنست که معرب از جنتوریه رومی است منسوب بجنتورس حکیم رومی جهت آنکه او اول کسی است که معرفت بدان بهم رسانیده و بسریانی اسکیگیلای و بیونانی اومیطرون و بفارسی اوبزرولوفا و کریون نامند و گفته اند کریون اسم قنطوریون دقیق است و آن دو نوع است کبیر و صغیر و در آخر ربیع می روید"

"قنطوریون کبیر"

که آن قنطوریون غلیظ و بیونانی قنطوریون طوماغا یعنی قنطوریون کبیر و بوقی نیز و لوفای کبیر نامند

"ماهیت ان

نباتی است ساق آن شبیه بساق حماض و خس و به بلندی دو ذرع تا سه ذرع با شعبهای بسیار از یک بیخ رسته و بر سر آنها قباها شبیه بقبه خشخاش و مدور طولانی و کل آن

سرمئی رنک مدور شبیه بصوف و تخم آن شبیه بقرطم یعنی تخم کافشه و با حرافت و برک نبات آن شبیه ببرک جوز و سبز و اطراف آن مشرف شبیه بدنندانه‌های اره و بیخ آن سطر طولانی تا بدو ذرع و صلب و سرخرنک و پر از رطوبتی سرخ برنک خون و طعم آن مرکب از حدت و حرافت و اندک حلاوت و قبضی و رنک عصاره آن نیز سرخ مانند خون مثبت آن زمینهای که آفتاب بسیار بر آنها تابد و کوهستانها و تله‌ها و پشتها و قوت آن تا ده سال باقی می ماند و نواب معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند که قنطوریون صغیر کثیر الوجود است بارض ما یعنی بلاد فارس و آن بر دو نوع است بری که بر زمینهای سهل هموار و تله‌های پر اشجار می روید و کل آن سرخرنک مائل بینفشی است و بستانی آن نبات قویتر و بلندتر از بری و کل آن خوشبوتر و تلخی آن کمتر و در سائر احوال مساوی بری و لیکن کل آن مختلف الالوان و عامه اهل شیراز آن را کل میخک و کل قرنفل نامند و کل آن تا قریب به نه ماه می ماند و بیخ آن در زمین باقی می باشد و در ایام ربیع از سر نو از همان بیخ می روید و بیخ بری آن در زمین باقی نمی ماند بلکه هر سال از سر نو در

ص: ۱۳۶۷

۱۷۱۵ اوائل ربیع می روید و در اوائل صیف کل و تخم می آورد و قوت آن تا دو سال باقی می ماند

"طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک و در سوم نیز گفته اند و عصاره بیخ آن قویتر از سائر اجزای آن مستعمل

"افعال و خواص ان

محلل و قابض و جالی و بحسب اختلاف طعوم بیخ آن از ان افعال متضاده صادر می گردد از ادرار طمٹ و اخراج جنین مرده و افساد زنده و اخراج آن و تفتیح سدد و تنقیه دماغ و سینه و امثال اینها از افعال حرارت که صادر از حدت و حرافت آنست و حبس نفث الدم و اندمال جراحات که از افعال برودت که بسبب قبض آنست و گفته اند چون لحم مقطوع را بآن طبخ دهند مجتمع می گرداند اعضاء الصدر و الغذاء و النفص جهت ضیق النفس و عسر آن و ربو و سرفه کهنه و نفث الدم مزمن و درد پهلو و مغص و رفع سده کبد و طحال و قولنج بلغمی و استسقا و یرقان و صلابت کبد و طحال و ادرار بول و حیض و عسر ولادت و اوجاع رحم و فسخ عضل و عصب و قتل و اخراج دیدان نافع و فرزجه آن جهت ادرار طمٹ و اخراج جنین موثر الجروح و القروح و النواصیر ضماد تازه آن بتنهائی و خشک آن بتنهائی و یا با مراهم جهت الزاق و چسپیدن زخمهای تازه و التیام و ختم جراحات تازه و ردیه کهنه و عمیق غائره و نواصیر و اوجاع عصب و فسخ آن و کسر اعضاء و عرق النساء بغایت قوی الاثر و در سائر افعال قریب بقنطوریون صغیر و از ان ضعیف تر مضر دماغ مصلح آن عسل و شیرینیها مقدار شربت آن تا دو درم و اگر تپ نباشد با شراب و الا با آب بدل آن حضض و قنطوریون دقیق و عصاره حب آن جهت امراض مذکوره نافع و شیخ ابن بیطار نوشته که آنچه در بلاد لوقیا می شود عصاره آن را گرفته بجای حضض استعمال می نمایند"

ص: ۱۳۶۸

"قنطوریون صغیر"

که آن را قنطوریون دقیق و بیونانی قنطوریون طولیطون بمعنی قنطوریون دقیق و قنطوریون طرمقرون یعنی قنطوریون صغیر و بعضی آن را ملیسون مشتق از ملیس که

بمعنی آب ایستاده است نامند جهت آنکه اکثر منبت آن کنار آبهای ایستاده است و در بطایخ نیز می روید و بفارسی لوفای خرد و کربون نیز گویند

"ماهیت آن

نباتی است که بر کنار آبهای ایستاده و در بطایخ می روید بقدر یک شبر و زیاده بر آن شبیه باوفاریقون که فودنج جلی نامند و ساقهای آن از هم جدا و پرشاخ و برک آن شبیه ببرک سداب و کل آن سرخ مائل ببنفشی شبیه بکل شبو و از آن کوچکترو ثمر آن مانند کندم مستعمل و جمیع اجزای آن بسیار تلخ و با اندک قبضی و بیخ آن کوچک و بی منفعت بخلاف بیخ نوع کبیر و سائر اجزای آن مستعمل و تازه آن اندک خوش بو و شاخهای آن سفید مائل بزردی و قوت آن تا ده سال باقی می ماند و از نباتات ربیعی است و در آخر ربیع می روید

"طبیعت آن

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

لطیفترو قویتر از نوع کبیر در جمیع افعال و ساق و برک و کل آن قویتر از عصاره آن و مجفف و بی لذع و مفتوح و مسهل و منقی و جاذب از اعماق بدن و مفاصل و امثال ادویه چینی را منفعت بسیار است اعضاء الراس و العصب و الصدر و الغذاء و النفص و السموم و غیرها آشامیدن مطبوخ دو مثقال آنکه در هفتاد مثقال آب طبخ نمایند تا بنیمه رسد و بمالند و صاف کنند و با شکر و امثال آن بنوشند جهت تنقیه دماغ و اعصاب و صرع و عسر نفس و نفث الدم و اسهال مره صفرا و سودا و زردآب و بلغم لزج مخاطی و امراض بلغمی و اوجاع مفاصل و قسخ عضل و تفتیح سده جگر و طحال و رفع قولنج

بلغمی و تحلیل صلابت طحال و ضرر سموم هوام خصوصا عقرب نافع و دو درم آن جهت رفع حمیات و با شراب جهت نفث الدم و ذات العجب بارد و با ماء الاصول جهت اوجاع ظهر و مفاصل و عرق النسا و نطول با آب مطبوخ آن دافع کزاز و بدستور بخور آن و احتقان با آب مطبوخ پنج درم آن با روغن کنجد و بدستور برماد آن جهت عرق النسا و اوجاع ظهر و قولنج بیعدیل برای آنکه مخرج اخلاط مراریه و سوداویه و بلغمیه لزجه است و افراط عمل آن مودی

ص: ۱۳۶۹

۷۱۶ باسهال الدم الجروح و القروح و الاورام ضماد تازه آن جهت الزاق و اندمال و ختم جراحات کبار تازه و کهنه ردیه و عسره الالتحام و نواصیر و تلیین اورام صلبه و منع انصباب مواد باعضا بسبب قبض و تجفیف بی لذع که دارد و خشک آن بمراهم مجففه جهت تجفیف قروح ردیه خبیثه غائره عمیقه و نواصیر و با پیه جهت منع انفتاح و انشقاق جراحات کبار تازه و کهنه و اندمال و تحلیل اورام آنها و با آرد ترمس جهت تسکین اوجاع عضل و عصب و مفاصل بارده و با آرد جو جهت حاره آنها و کل آن ضمادا و شرابا جهت لسع افعی و عقرب نافع و عصارة آن در قوت قبض و تحلیل و تجفیف و غیرها قریب بسائر اجزای آن و طریق اخذ آن آنست که اگر تازه باشد بکیرند درخت سبزتر و تازه آن را با ثمر و بکوبند و آب آن را بکیرند و در ظرف خزفی در آفتاب گذارند و بچوبی پاکیزه برهم زنند و اگر در یک روز خشک نکردد شب سر آن را بپوشند زیرا که شبنم مانع انجماد و انعقاد عصارات است و روز دیگر بدستور در آفتاب گذارند و بچوب پاکیزه برهم می زده باشند تا آنکه غلیظ و منجمد و منعقد گردد و اگر تر و تازه آن بهم نرسد بیخ خشک کبیر آن را نیم کوفته پنج روز در آب بخیسانند پس بجوشانند و نیکو بمالند و مکرر صاف نمایند پس با تش ملایم طبخ

دهند و برهم می زده باشند تا منعقد گردد و بهمین نهج عصاره هرچه را خواهند اخذ نمایند

"طبیعت ان

ص: ۱۳۷۰

قریب بسائر اجزای آن

"افعال و خواص ان

نیز قریب بدانها بلکه در بعضی مواد اقوی آشامیدن آن جهت امراض مذکوره نافع
اعضاء الراس سعوط آن با سرکه و آب عنصل جهت قروح بینی و حبس رعاف
خصوصا با اندک زاج و کافور و آب یخ و طلای آن با سرکه بر پیش سر و صدغین
جهت صداع حادث از احتراق شمس و آشامیدن شراب و چون موی سر را بنوره زائل
نمایند و محلول آن با سرکه بران بمالند جهت رفع قروح آن و رویانیدن موی مجرب و
التحال عصاره رقیق آن با عسل جهت بیاض و اندمال قرحه عین و طلای آن با شیر
دختران جهت ورم پلک چشم و تسکین درد آن و به آب کاکنج جهت سطبری پلک
چشم و جرب آن و با شیر و آب رازیانه جهت جمیع اوجاع عتیقه عین و رفع آثار قرنیه
و شعیره و با آب مرزنجوش جهت تحلیل سبل و چون پلک چشم را برکردانند و عصاه
آن را با آب انار بران بمالند در حال رفع جرب آن نماید و قطور آن با روغن خیری و
امثال آن جهت ضربان کوش و با آب برک شفتالو جهت قتل و اخراج کرم آن و با
آب ترب و امثال آن جهت ثقل سامعه و با روغن نرکس و خردل و سرکه جهت ورم
کوش و رفع کری و مضمضه آن با کلاب جهت رایحه کریهه دهان و قلاع متعنه آن
و با طبیخ جوز السر و جهت درد دندان و رفع تحریک و استحکام آن و غرغره آن با

آب بارتنگ و عنب الثعلب و عوسج جهت ورم لوزتین و خناق و طلای آن به آب جهت شقاق لب اعضاء الصدر آشامیدن آن با طبیخ حلبه جهت امراض سینه اعضاء النفص حمول عصاره تازه آن مدر حیض و مخرج جنین مضر امعا مصلح آن صمغ عربی و کثیرا مقدار شربت از تازه آن یک درم تا دو درهم و از خشک آن تا سه درم و در حقه پنج درهم و از عصاره آن یک درم بدل آن بوزن آن افسنتین و نیم وزن آن بابونه و نیم مثل آن تربد و بعضی بوزن آن پرسیاوشان و نیم وزن آن برک حنا گفته اند و روغن آنکه آب تازه آن را با روغن زیتون باتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند کرم و خشک و مسخن عصب و مقوی بدن و رافع امراض بارده عصبانیه مانند فالج و استرخا و اعیا و اوجاع بارده مزمنه و تحلیل ریاح و رافع بهر و عسر ولادت و شراب آنکه آب آن را با شکر بقوام آورند جهت اکثر امراض مذکوره نافع است"

ص: ۱۳۷۱

"قنفذ"

بضم قاف و سکون نون و ضم فا و بفتح فا نیز آمده و بذال معجمه و بدال مهمله نیز بجای ذال لغت عربی است و نیز بعربی خیز و بیونانی قوماروس و بسریانی قفد و برومی شیراخذون و بفارسی خارپشت و جبر و وجش و سیخول و بشیرازی ۷۱۷ چوله و در تنکابن و ارموک و بمازندرانی و ارمچی و بترکی کرنی و بهندی ساهی و سارسل و سیهی نیز نامند و ماده آن را بعربی قنفذه و جمع آن قنافذ

"ماهیت ان"

حیوانی است موی بدن و پشت آن بلند مانند خار و چون بخشم آید سر خود را فرو کشد و مجتمع گردد مثل دسته خاری شود و خود را حرکت دهد از میان آنها خارها

بقدر یک شبر و کم و بیش چیزی مانند تیر جدا گردد و برآید با اندک آوازی و اگر بدن کسی برسد اندک زخم نماید و سه قسم می باشد بری و جبلی و بحری بری آن کوچک بمقدار کربۀ کوچکی و جیلی آن بزرگ بمقدار سک متوسطی و خارهای آن بلند و ابلق تا بیک شبر و زیاده بر آن نیز و این را دلدل نامند و قنغد بحری نوعی ماهی است که نصف اعلائی آن شبیه بقنغد و نصف پائین آن شبیه ب ماهی و در بدن آن موی است مانند موی حیوان و نرم و بعضی گفته اند صدفی است و اصلی ندارد و از مطلق آن مراد قنغد بری است و بهترین آن کهنۀ بزرگ آنست و در جزیره از جزائر زیرباد کویند جزیره جاوه است که بتاویه نیز نامند و در جوف بعضی قنغدها فادزهری تکون می یابد مانند آنکه در جوف بز کوهی و کاو و میمون و غیرها و اهل آن جزیره شصت هفتاد سال می شود که پی بدان برده اند و از جوف آن برمی آورند و آن بزرگ و کوچک نیز می باشد بزرگ آن بمقدار بلوطی و اندک کوتاه تر از آن و سطرتر و کوچک آن بقدر جوزبوا کوچکی و طعم آن بسیار تلخ و چون در آب گذارند زمانی آب را بسیار تلخ می گرداند و آن آب مستعمل در انواع هیضه ها و اوجاع بارده و تحلیل ریاح و امثال اینها از امراض بارده رطبه و یحتمل که محل تکون آن زهره آن باشد و بیان آن بتفصیل در بادزهر در حرف الباء مع الالف ذکر یافت

ص: ۱۳۷۲

"طبیعت ان

کرم و خشک در اول دوم

"افعال و خواص بری آن

کوشت آن مجفف و محلل قوی و مانع انصباب مواد باحشا و بدستور کبد خشک آن و رماد محرق آن جالی و محلل و مجفف اعضاء الراس و المفاصل و النفس و الغذاء و النفص کوشت مملح آن با سکنجین جهت درد سر و با ادویة مناسبه جهت فالج و تشنج و امراض عصب و داء الفیل و استسقا اگر با تپ نباشد و درد کرده و غیر مملح آن جهت رفع سوء مزاج و سل و بول در فراش اطفال و غیر اطفال حتی آنکه ادمان اکل آن باعث عسر البول است و مقوی باه مرطوبین و مبرودین و کبد خشک کرده آن در آفتاب جهت استسقا و آشامیدن پوست محرق آن با شراب جهت فالج و با سکنجین جهت تهیج لحمی الاورام و البثور و الجروح و القروح لحم آن جهت خنازیر و جذام و تحلیل غدد و عقدهای صلب و فسخ عضل شرابا و ضمادا و رماد پوست محرق آن جهت قروح و سخته و خوردن لحم زائد و تجفیف قروح و جروح جهت آنکه جالی و منقی و مجفف است و بدستور آشامیدن کوشت خشک کرده سائیده آن جهت جذام و بخور آن نیز الزینه لطوخ رماد آن رافع کلف خفیف و نمش و با زفت جهت داء الثعلب و با ادویة مناسبه جهت جرب و اغتسال بدان جهت قروح سر الحمی و السموم خوردن لحم آن رافع حمیات مزمنه و نهش هوام و سائر سموم و نیم درم از محرق پوست آن جهت تپ ربع مجرب المضار اکثار آن مفسد مزاج معده و کبد و رنگ رخسار مصلح آن مهرا پختن آن با آب و مطنجن نمودن آن با روغن بادام یا شیرج و با سرکه و کاسنی خوردن است و مراره آن کرم و خشک و جالی و مجفف و اکتحال آن رافع بیاض عین و طلای آن مانع انتشار قروح در بدن و جهت جذام نیز نافع و چون با موم بسرشند و زن بیاشامد و یا حمول نماید جهت اخراج جنین میت موثر

ص: ۱۳۷۳

"دلدل"

یعنی قنفذ کبیر جبلی که آن را سهمی نیز نامند جهت آنکه تیر می اندازد چنانچه ذکر یافت خوردن گوشت آن جهت نفرس عظیم النفع و بدستور ضماد آن و طلای خون آن جالی کلف و زائل کننده اوساخ بدن و حمول آن مدر حیض

۷۱۸ و گفته اند که از خار دلدل مار و هوام می کریزند و نزدیک آن نمی روند و قنafd با مار خصومت می نمایند و مار را می کشند بدین قسم که کمر مار را بدهن گرفته سر را باندرون می کشند و خارهای بدن خود را ایستاده می کنند و هرچند مار اضطراب می کند و زیاده خود را ببدن او می زند زیاده مجروح می گردد آخر الامر سست شده می افتد و می میرد و لهذا مار از ان کریزان است جابر بن حبان الصوفی در کتاب خواص کبیر گفته که گوشت قنفذ بری جهت عسر البول نافع است بدین قسم که آن را ذبح نمایند و پوست آن را بکنند و گوشت آن را در آفتاب خشک نمایند آن مقدار که توان کوبید و یا براده نمود پس بکیرند از کوبیده و یا براده آن مقدار دو مثقال یا سه مثقال و در شراب حل کرده بیاشامند بزودی شفا یابند و چون بسوزانند قنفذ را و نرم با نوشادر سحق نمایند تا آنکه قریب بانحلال گردد پس با عسل منزوع الرغوه سرشته بر داء الثعلب و داء الحیه بمالند بزودی زائل گرداند و موی برویاند و جهت قوبا نیز نافع که سرکین آن را با زیت حل نموده بر قوبا طلا نمایند بعد مالیدن قوبا بنظرون بقوت که سرخ گردد و طلای محرق آن با دهن الآس و یا غیر آن جهت رویانیدن موی در هر موضعی که خواهند مؤثر و طلای پوست سوخته آن با خردل و عسل سرخ منزوع الرغوه بر سر جهت درازی موی و منع تشقق و اسقاط آن و جهت داء الثعلب و داء الحیه نیز و اگر بجای موی آن موی سیاه نروید مکرر طلا نمایند و آشامیدن طحال خشک کرده مسحوق آن با شراب جهت اذابت طحال مجرب چنانچه شخصی که طحال داشت طحال آن را بریان نموده خورد بعد سه ساعت عرق بسیاری نمود و دردی در جوف آن بهم رسیده و پس از یک ساعت بول بسیاری کرد مقدار دو ثلث رطل و

زیاده و شفا یافت از ان علت باذن الله تعالی و مراره آن را چون اخذ نمایند و زهره آن را برآورند و با سرمه خراسانی نیکو سحق کنند اکتحال بدان زائل کننده بیاض عین است بزودی و طلای زهره خشک کرده آن رافع برص تازه در چند مرتبه و با کبریت جهت برص کهنه و طلای زهره خشک کرده کوبیده آن با شراب سرشته و اقراص ساخته و خشک نموده و عند الحاجة با سرکه سوده جهت بواسیر دائمیه مجرب و در ساعت قطع خون آن نماید حکایت شیخ الرئیس قدس سره در کتب شفا نوشته که قنفذ می شناسد تقلب و کردش اهویه را پیش از وزیدن آنها و لهذا راه خانه خود را از آن طرف مسدود می نماید و از طرف مخالف آن می کشاید و در حر و برد نیز چنانچه شخصی از اشخاص انسانی بدان واقف گشت و جحری یعنی خانه برای قنفذی در خانه خود ساخت بنحوی که دیگری بران مطلع نکشت و آن قنفذ راه خانه خود را تبدیل می نمود نزد تبدیل اهویه و حر و برد و آن شخص بر سبیل کرامت بمردم اخبار می نمود و مردم مستبعد می شمردند و قدر و منزلت او پیش ایشان عظیم بود بآن خلط و لحم بحری آن لطیفتر از بری و نیکو است برای معده و تقویت آن و تلین بطن و ادرار بول و محرق پوست آن جهت جرب و قروح سر مفید"

ص: ۱۳۷۴

"قدس"

بضم قاف و سکون نون و ضم دال و سین مهملتین اسم کندش است و در حرف الکاف مع النون ان شاء الله تعالی خواهد آمد و سک آبی بلغاری را نیز نامند که خصیه آن جند بادستر است و پوست آن را برمیآورند و از ان فرو و فروش و البسه و غیره می سازند

"طبیعت ان"

کرم و خشک

"افعال و خواص ان

پوشیدن آن زائل کننده برودت و ریاح از بدن و جلوس بران جهت نقرس نافع است

"فصل القاف مع الواو"

"قو تولیدون"

بضم قاف و سکون واو و ضم طاء مهمله و سکون واو و کسر لام و سکون یاء مثناه
تحتانیه و ضم دال مهمله و سکون واو و نون لغت یونانی است و نیز بیونانی قومالیون و
اهل مغرب زلالف الملوک و بشانق و اذان القسیس نامند جهت آنکه برک آن شبیه
بمکیالی است که بیونانی قطولی نامند و گفته اند که نوعی از قدح مریم است و آن
نوعی از حی العالم است

۷۱۹ و گفته اند نوعی از ابرون است و عبری کاسات خوانند جهت آنکه برک آن شبیه
بکاس است

"ماهیت ان

نباتی است برک آن مستدیر با اندک تجویفی و ساق آن کوتاه و تخم آن متصل بساق
و در اطراف آن و بیخ آن مانند زیتونی و با تندی و تلخی

"طبیعت ان

مرکب القوی و بیخ آن کرم و خشک

"افعال و خواص ان

قابض و رادع و جالی و محلل اعضاء الغذاء و النفص آشامیدن برک آن مسکن التهاب
معدہ و با شراب و عسل رافع تہیج بدن و بیخ آن مفتت سنک مٹانہ و مدر بول الاورام و
الجروح ضماد برک آن محلل اورام و مسکن حرارت معدہ و احشا و رافع شقاقی کہ از
برودت هوا بہم رسیدہ باشد و ضماد عصارۂ بیخ و برک آن محلل ورم و زخمها و با
شراب وسیع کنندۂ نقبہ جراحات است و از ادویۂ مجهولہ الماہیت است

ص: ۱۳۷۵

"قوفی"

بضم قاف و سکون واو و کسر فا و یا

"ماہیت ان

حیوانی بحری شبیہ بصورت انسان است در شکل و انفحۂ آن در قوت مانند جند بادستر

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص ان

خوردن گوشت آن جهت صرع و اختناق رحم نافع و فرق میان انفحۂ آن و میان انفحۂ
حیوانات دیگر آنست کہ چون آب بر انفحۂ حیوانات دیگر ریزند و بعد از زمانی آب
آن را بروی انفحۂ آن ریزند بزودی آن را بکدازد و آب کرداند بخلاف انفحۂ حیوانات
دیگر کہ این خاصیت ندارد"

"فصل القاف مع الہاء"

"قهوه"

بفتح قاف و سکون ها و فتح واو و ها اسم خمر غلیظ است و نیز بمعنی مشبع و محکم است جهت آنکه چون آن خمر غلیظ است بزودی شارب خود را سیر می کرداند و سکر آن محکم و قوی است و الحال مصطلح نزد عامه و مراد از آن ثمر درختی است که در یمن و حبشه و بتاویه بهم می رسد و آن را بن می نامند و در حرف الباء مع النون بتفصیل ذکر یافت "

"فصل القاف مع الیاء"**"قیروطی"**

بکسر قاف و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم راء مهمله و سکون واو و کسر طاء مهمله مشاله و یا لغت یونانی است که بعربی مشهور شده و بفارسی موم روغن نامند
"ماهیت ان

عبارت از موم کداخته در روغن است هر روغنی که باشد از روغن کل یا غیر آن خواه ساذج از همان جزو باشد و یا مرکب از اجزای دیگر و بحسب اعراض مختلف می باشد و نسخ آن بتفصیل در قرابادین ذکر یافت "

ص: ۱۳۷۶

"قیصوم"

بفتح قاف و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم صاد مهمله و سکون واو و میم لغت عربی است و قیسوم بسین مهمله بجای صاد نیز آمده و بیونانی شوصر و برومی ارطاماسیا و

اطمیثا نیز و بفارسی برنجاسف و بلنجاسف بلام بجای را و بوی مادران نیز و بر تراسک و بشیرازی سر زردک و بهندی کندناو کندمار نیز نامند

"ماهیت ان

گفته اند برنجاسف جبلی است گفته اند دو نوع می باشد نر و ماده نر آن را شاخهای باریک و ثمر آن کوچک شبیه بافستین و کل آن کمرنک و کوچک تر از کل ماده و مائل سفیدی و ماده آن نباتی است ثمنشی مشاکل شجر مائل سفیدی و شاخهای آن پربرک و برک آن مشقق باریک شبیه ببرک سداب و بر ساق آن رطوبتی چسپنده و بر سر و اطراف شاخهای آن کلی مستدیر زرد طلائی رنک و خوشبوی و با حدت و ثقل و تلخ طعم و ثمر آن مانند حب الآس و در تابستان کل می کند گفته اند ماده آن برنجاسف و نر آن قيصوم است و نیز گفته اند نوعی از برنجاسف است نه خود برنجاسف و فرق میان هر دو آنست که از ساق برنجاسف شاخهای بسیار می روید و قيصوم را ساق بی شاخ و اکثر از یک ریشه یک ساق می روید و برکهای آن مانند زنبق بر ساق آن رسته و برک متصل بیخ آن مفروش بر زمین و در انتهای ساق آن قبه چتری که کل آنست و با عطریت و ثقیل الرائحه شبیه

۷۲۰ برائحه برنجاسف و زردرنک و طعم آن تلخ و باین مشابعت جمعی بغلط قيصوم را خود برنجاسف دانسته اند

ص: ۱۳۷۷

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک و در اول کرم و در سوم خشک نیز گفته اند

"افعال و خواص ان

قوت تحلیل کل آن زیاده از افسنتین اعضاء الراس نطول آن جهت صداع بارد اعضاء الصدر و الغذاء و النفس و المفاصل و السموم و الحمیات آشامیدن مطبوخ آن بتنهائی یا با ادویۀ مناسبه جهت درد سینه و ضیق النفس و قتل اقسام کرم معده و امعا و اخراج آن و ادرار بول و حیض و رفع عسر البول و تفتیت سنک کرده و مثانه و فسخ عضل و ریاح مفاصل و عرق النساء مزمن و ضرر ادویۀ قتاله و لرز حمیات خصوصا ممزوج بدهن و با شراب جهت دفع ضرر جمیع سموم و لسع عقرب و رتیلا شربا و ضمادا و بازیت پخته بجهت تسخین دماغ و معده و ازاله برودت آن هر دو عضو ضمادا و حمول آن مخرج جنین و ضماد آن جهت تحلیل اورام و اندمال جروح تازه بدستور ضماد مطبوخ آن با سفرجل محلل اورام عسره التحلیل الزینه ذرور آن و ضماد سوخته آن جهت نرف الدم همه اعضاء و داء الثعلب و با روغن بیدانجیر و یا روغن ترب جهت سرعت برآمدن ریش موثر الخواص افتراش بان و بدستور بخور آن کریزاننده هوام مضر رئه مصلح آن کثیرا و خشخاش مضر معده مصلح آن عسل و شیخ مقدار شربت آن دو درم بدل آن افسنتین و بابونج و روغن آنکه از برک و کل آن مرتب نمایند جهت اکثر امراض بارده عصبانیه و ادرار حیض و اسخان رحم و انضمام فم آن و تحلیل صلابات و رفع لرز حمیات نافع است

ص: ۱۳۷۸

"قیقهر"

بفتح قاف و سکون یاء مثانه تحتانیه و فتح قاف و ها و راء مهمله و قیقهن بنون بجای را و قیقهر بنون بجای یا و قیقهر بزیادتی نون مفتوح بعد از یا نیز آمده لغت یونایی است و عبری شجر و بفارسی لعل معبری و بهندی رال و دهونه نیز نامند

"در ماهیت آن

اختلاف است و آنچه بتحقیق پیوسته آنست که صمغ درختی است که در هند و بنکاله بیشتر بهم می رسد فی الجمله شبیه بسندروس و نرم و رخو که زود سائیده می شود و با اندک حرارتی که از آتش بدان رسد کداخته گردد حتی آنکه آفتاب تند نیز آن را نرم می سازد و کریه الرائحه فی الجمله شبیه برائحه قیر و یا زرد ممزوج باهم و قبل از کداز قطعهای آن اکثر قلمی اندک پهن سفید مائل بزردی بعضی اندک تیره و بعد از کداز سیاه رنگ می باشد و کوبیده آن سفید شکری رنگ و بدطعم و با اندک غریت است و کوبند از زیر پوست درخت کهنه سکوه که سال نیز کوبند برمیاید و در حرف السین دوسکوه مذکور شد

"طبیعت

ان

در سوم گرم و خشک

"افعال و خواص آن

محلل و جالی و مدمل اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفص منقی دماغ و با ماء العسل جهت صرع و ربو و استسقا و ادرار طمث و آشامیدن یک درم آن سه روز تا پنج روز متوالی با سکنجبین و یا با آب قراح جهت تحلیل سپرز و لاغر کردن بدن موثر مقدار شربت آن ربع درم اکتحال آن جهت تقویت باصره و رفع آثار چشم و سنون آن جهت درد دندان و تساقط لثه الجروح و القروح و الجرب و القوبا ضماد و طلای آن منقی آثار قروح و جروح بزودی و مراهم آن جهت التیام جراحات و قروح تازه و کهنه مزمنه و عمیقه و زخم جدری و سوختگی آتش و ناصور نافع و بدستور روغن آن و نیز

روغن آن جهت جرب رطب و قوبا مجرب و روغن و مرهم آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

ص: ۱۳۷۹

"باب بست و دوم در بیان ادویۀ که حرف اول آنها کاف است"

"فصل الکاف مع الالف"

"کات"

بفتح کاف و الف و تاء مثناه فوقانیه بفارسی نام نوعی برنجی است که در شوشتر که بعربی تستر کویند زراعت می نمایند و کویند یک سال که آن را زراعت نمودند تا هفت سال ثمر می دهد و هر سال احتیاج بزراعت تازه ندارد و نیز نام دوائی

۱۷۲۱ است که بلغت هندی مشهور بکتهه است

"ماهیت ان"

صمغ و لبن درختی است که آن را بهندی کهیر نامند و آن درختی است بسیار عظیم و چوب آن سرخ جوهردار و بسیار صلب و خاردار و شاخهای آن پراکنده و برانها شاخهای باریک و بر شاخهای باریک آن در دو صنف مقابل هم برکهای بسیار و ریزه طولانی شبیه بیرک تمر هندی و طریق اخذ آن آنست که تنه درخت آن را جابجا زخم می زنند از ان رطوبتی برمی آید و منجمد می گردد می گیرند و بهترین آن آنست که خودبخود از درخت برآید مانند صموغ دیگر و آن دو نوع می باشد یکی سفید رنک که آن را پکهراکتهه نامند و این اکثر در ادویه مستعمل و دوم سرخرنک و این بیشتر ماکول با برک تانبول و این را نیز صاف می نمایند زیرا که بیشتر آمیخته بخاک و رمل

می باشد و آن را حبوب یا اقراص ساخته خالص و یا با اندک مشک و عنبر و طباشیر و ادویه دیگر اقلای مشک و عنبر عند الحاجة برای خوشبوی دهن تناول می نمایند و این را کهرولی بخفای ها و کرولی بدون ها می نامند و آن را صمغی نیز می باشد سرخرنک اندک براق

ص: ۱۳۸۰

"طبیعت

ان

در دوم سرد و خشک

"افعال و خواص ان

قابض و مجفف و حابس و رادع سنون آن جهت استحکام لثه و عمور و قلاع دهان و با غراغر و مضمضه ها نیز و ذرور و طلای آن مجفف جراحات حاره خصوصا جراحات حادث از نوره و آب دریای شور و مطبوخ آن قاتل کرم شکم و جهت یرقان و جذام و فساد خون و جریان منی و کثرت احتلام و قروح امعا و مجاری بول و حرقت آن و برص و تپهای حاره و دمامیل و بثور شربا و طلاء مفید و اکثار آن مولد سنک کرده و مثانه و مضعف باه مصلح آن مشک و عنبر و صمغ آن جهت حبس البول و اسهال بسیار مفید شربا و چوب درخت آن جهت اسهال و حبس البول و امراض مذکوره شربا موثر است"

"کاذی"

بفتح کاف و الف و کسر ذال معجمه و یا و بدال مهمله نیز آمده لغت عربی اهل یمن است و گفته اند لغت هندی است و بعربی آن را کدر نامند و نیز بهندی کیور او نوع کوچک آن را کیتکی گویند

"ماهیت ان

نباتی است کثیر الوجود در بلاد عمان و یمن و هند و دکهن و بنکاله و زیربادات و درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت نخل و کوتاه تر از ان و پراکنده و غیر موزون و ساق و شاخهای آن پر کره و خاردار و پیچیده و بر روی زمین و برکهای آن باریک بلند از برک نخل و نارگیل بلندتر و عریضتر و نرم تر و اطراف آن مشرف و خاردار مانند دندانهای اره و باریکتر از ان مانند خار و دوردور از هم و در زیربادات از برک آن مانند آنکه از برک نخل فروش و جای نماز و غیره می بافند نیز می بافند نرم تر و بهتر می باشد و کل آن که طلع نامند شبیه بذره بزرک یعنی خندروس با برکهای تو بر تو و اطراف برکها نیز خاردار و رنک آنها سفید مائل بزردی و خوش بو خصوص برکهای درونی که سفیدتر و لطیفتر و خوشبوتر است و در وسط آن خوشه مانند خوشه کفر او بسیار نرم تر از ان و پر کرد و آن کرد و جرم خوشه آن نیز بسیار خوش بو و کل نوع کوچک آنکه کیتکی نامند کوچکتر و خوشبوتر و لطیفتر از کبیر و در اسد و سنبله کل می کند و تا میزان می ماند و از برک کل آن عرق می کشند مانند عرق کلهای دیگر و آن عرق خوش بو فی الجمله شبیه بوی بیدمشک می باشد در اول وهله تندتر و اندک با حدت خصوص مکرر آن و عطر آن نیز بسیار خوش بو و لذیذ می باشد و چون دهنیت چندان ندارد با براده صندل و یا با عطر صندل ضم می نمایند که برک آن را با براده صندل عرق می کشند و عطر آن را از روی عرق بعد سرد شدن می گیرند و باز آن عطر را در ته قابله و مشربه می ریزند و بران عرق کل تازه می کشند و عطر آن را از روی عرق بر میدارند و همچنین هر چند زیاده تکرار نمایند خوشبوتر می

کردد و یا آنکه اولاً عطر صندل را در ته قابله می ریزند و بران عرق کل کاذی می کشند و عطر آن را بر میدارند و بدستور تکرار عمل می نمایند

ص: ۱۳۸۱

۷۲۲ و شراب برک کل آنکه در آب جوش می دهند و مالیده آب آن را با قند بقوام می آورند نیز خوش بو می باشد و شراب آب بیخ و تنه تازه آن و یا خشک نیمکوفته در آب خیسانیده آن را با شکر و یا قند بقوام می آورند و آن را ثمری می باشد شبیه باناس در شکل و ظاهر آن صیقلی و باطن آن خشبی و غیر ماکول و این ثمر بیشتر در کادیهای حوالی ادیسه و سواحل دکهن بهم می رسد

"طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک و بعضی معتدل مائل بحرارت و بیوست دانسته اند

"افعال و خواص آن

مفرح و مقوی دماغ و دل و سائر حواس و اعضا و رافع خفقان و اعیا و ماشرا و جدری و حصبه و بشور و جرب و حکه و مسکن دردهای صعب و جذام را نیز نافع گفته اند و عرق و شربت آن جهت امراض مذکوره بهترین دوائی است و اهل هند را عقیده آنست که در موسم آبله هر که آبله برنیاورده باشد چند روز متوالی عرق و یا شربت آن را و یا هر دو را باهم بیاشامد آبله برنیاورد و اگر برآورد چند دانه تا بهشت نه دانه و شاید این مبالغه باشد و لیکن مخفف عوارض آنست خصوصاً که با عرق نیلوفر و خبه سنکشو نموده بنوشند و در ایام ظهور آبله نیز موثر است و رب آن نیز جهت امراض مذکوره نافع و دهن آن مقوی حواس و مفرح و سرور آورنده و مانع اعیا و رافع خفقان و مستحکم کننده اعضا شربا و شما و تمریخا که شکوفه آن را قبل از آنکه خوب شکفته

کردد در روغن کنجد اندازند و تا چهل روز در آفتاب گذارند و در بین اگر دو سه مرتبه شکوفه آن را تبدیل نمایند مانند روغن کل و بابونه اقوی می گردد و ذرور کرد آن در گوش اطفال مسکن درد آن و التیام دهنده قروح و مجفف رطوبات مستخرج از آن و در فرج باعث نرمی و خشکی و تنگی آن و ذرور خاکستر چوب سوخته آن جهت التیام جراحات مجرب دانه آن مقوی دل و جگر بدل آن صندل سرخ و بوزن آن چوب بقم گفته اند و رب و شراب آن بانحای عرق و عطر آن در قرابادین کبیر ذکر یافت صاحب اختیارات بدیعی نوشته که در کرم سیرات شیراز درخت کدر بسیار است و آن را کل کبدی نامند بوی بسیار خوش دارد تا به حدی که جامه که بوی آن بگیرد و تا ریزیده گردد بو از آن زائل نشود الله يعلم شاید او را شبه شده باشد"

ص: ۱۳۸۲

"کاشم"

بفتح کاف و الف و کسر شین معجمه و میم لغت عربی است و گفته اند لغت فارسی است و بیونانی قنالیون و لیفستیقون ساسالی و لیفطیغون و بسریانی نیلی قثیا و برومی کملاون و گفته اند انجدان رومی است و تخم آن را بفارسی کل پر نامند و گفته اند بزعم بعضی متأخرین نوع رابع سیسالیوس است که بیونانی طرویین نامند

"ماهیت آن

تفلیسی گفته نباتی است زردرنک شبیه بانجدان و ابن بطار و بغدادی گفته اند کاشم رومی نباتی است ثمنشی کوچک ساق آن باریک شبیه بساق شبت و پرکره و برک آن مانند برک اکیل الملک و نرم تر از آن و خوش بو و برکهای اعلائی ساق آن باریک تر و پر شکاف تر از برکهای زیرین و آخر ساق آن چتردار و ثمر آن سیاه مصمت اندک

طولانی از رازیانه بالیده تر و تندطعم و با عطریت و بیخ آن شبیه به بیخ انجدان و خوش بو و مستعمل تخم و بیخ آنست و خوشبوترین و تندترین سائر اجزای آن و بهترین آن تازه تند طعم خوشبوی آنست و قوت آن تا سه سال می ماند

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

مفتح سده جگر و محلل ریاح و منضج خلط خام اعضاء الصدر جهت سرفه بارد رطب و ربو و عسر نفس اعضاء الغذاء و النفص مقوی معده و هاضم غذا و محلل نفخ و کاسر ریاح و مسهل اقسام کرم معده و امعا و حب القرع و مخرج آن و رافع رطوبت معده و اوجاع بارده رطبه و قراقر و رافع سده کبد و استسقا و محلل خون منجمد در معده و مثانه و مدر بول و حیض و مخرج جنین و معین بر حمل السموم تریاق سموم بارده و لسع هوام سمی بارده امراض العصب و المفاصل طلای آن جهت فالج و اوجاع ظهر و عرق النسا و سائر امراض بارده رطبه مقدار شربت آن یکدرهم و در استسقا دو درم با آب کرم و اهل روم بجای قرنفل داخل اطعمه

ص: ۱۳۸۳

۷۲۳ می کند و بسیار ملطف لحوم است خصوصا لحوم طیور آبی و لیکن باید که مرق لحم آن را کرماکرم نیاشامند که بخار آن باعث صداع دماغ حار است بلکه بعد از ان که بخار آن زائل شده باشد مضر محرورین مصلح آن خیسانیدن در سرکه و یا آشامیدن سرکه بالای آن مصدع محرورین صداع غیر دائم بلکه سریع الزوال مصلح آن بوئیدن کافور با کلاب مضر مثانه مصلح آن رازیانه و تخم خیارین نیز گفته اند بدل آن

بوزن ربع وزن آن زیره سفید و بوزن آن تخم کرفس جبلی و تخم زردک بری نیز گفته اند"

"کافور"

بفتح کاف و الف و ضم فا و سکون واو و راء مهمله

"ماهیت ان

صمغ درختی است که در زیرباد و در جزیره مسمی به ماچین بهم می رسد و آن درختی عظیم می باشد و چوب آن سفیدرنک و رخو کوبند در گرمی هوا اکثر پلنک و مار در مجاور درخت آن می باشد و آبی که از آن درخت در حین قطع می چکد مسمی بماء الکافور و دهن الکافور است و در نهایت تندی رائجه و غلیظی و مائل بسرخ و کافور اقسام می باشد یکی ریاحی بکسر راء و فتح یاء مثناه تحتانیه و بیاء موحده نیز آمده و الف و کسر حاء مهمله و یاء نسبت و در وجه تسمیه آن گفته اند سبب تصاعد آن با ریاح است از کمال لطافتی که دارد و بعضی گفته اند که ریاح نام پادشاهی است که اول آن را یافته بود و یا در عصر او یافته اند و بنام او اشتهاار یافته و این را بهندی بهیم سینی نامند و آن حبوب شبیه بمصطکی می باشد که خودبخود از باطن آن درخت جوش خورده بظاهر بروز می کند مانند صموغ دیگر و این اعلاهی همه اقسام است و چون گرمی بدان رسد و یا در آفتاب گذارند نرم و کداخته می گردد و قلیل الوجودتر از سائر اقسام و بعضی گفته اند که بعضی مواضع تنه درخت آن را می یخراشند و تیغ می زنند رطوبتی که برمی آید و منجمد می گردد کافور است و بعضی گفته اند که شبمی است که بر درخت کافور می نشیند و منعقد می گردد مانند ترنجبین و شیرخشت و رنک اینها همه سفید نباتی می باشد قسم دوم قیصوری گفته اند منسوب ببلد قیصور است و آن نیز شبیه بصمغ و سفید صفایحی صاف شفاف می باشد

و از جوف درخت آن برمیآورند چنانچه شیخ الرئیس قدس سره در مفردات قانون نوشته اما خشبه فقد رایناه کثیرا و هو خشب هش خفیف جدا و ربما اختنق فی خلله شیء من اثر الکافور و محرر نیز از بعضی ثقه شنیده که سالی چند تخته ضخیم از چوب کافور از اجین آورده بودند در بندر هوکلی که بندر بنکاله است و آن را بریدند و ورق نمودند از جوف آن کافور برآمد اعزه و تجار آنجا میان خودها قسمت نمودند و این نیز اعلی و خالص است و کمیاب و گفته اند در سالی که صواعق و زلازل و رجف بسیار باشد زیاده بعمل می آید و در سالی که کمتر کمتر و نهایت در سالی دو سه من طبی و یا تبریزی حاصل می گردد و آنچه در تحقیق پیوسته در اکثر بلاد چین و جزایر زیربادات و بعض بلاد فرنک نیز بهم می رسد و بهترین همه آنست که در جزیره مسمی ببریو که واقع بر خط استوا بطول یک صد و سی درجه است بهم می رسد هم از جوف چوب درخت آن برمی آورند و هم از تنه درخت آن بطریق ترشح مانند صموغ و مصطکی برمی آید و اخذ می کنند و هم از طبخ نمودن ریشههای درخت آن بعمل می آورند بهترین همه قسم اول است و بعد از آن قسم دوم و بعد از آن قسم سوم و درخت آن بسیار بلند مانند درخت دیودار می باشد و سفید رنگ و کم شاخ و برک آن شبیه ببرک مولسری و از برک و پوست و چوب و جمیع اجزای آن بوی کافور می آید و اهل چین جزائر بلاد دیگر که در آنها کافور بهم می رسد بسبب خوبی کافور این جزیره ازین جزیره می برند و نیز شنیده شد از شخصی که بسخن او کمال و ثوق بود که از جوف چوب درخت دارچینی نیز قدری کافور بعمل می آید و از طبخ ریشههای درخت آن نیز قسم سوم گفته اند که از ریزهای چوب درخت آن از جوشانیدن بعمل می آورند و این تیره رنگ ناصاف می باشد و مشهور بکافور موتی است و اقسام دیگر نیز می باشد همه مجعول

۷۲۴مصنوع بعضی مصعد و بعضی غیر مصعد مصعد آن سفید لطیف شفاف و قطعها بزرگتر و مصنوع را بیشتر از بندر چینه که بندری است از بنادر چین در صندوقهای بزرگ چوبی پر کرده می آورند و بوزن منها بمن هندوستان و ارزان بها می فروشند و این اندک چرک رنک است و گفته اند که مصنوع آن اکثر از برک و بیخ درخت موز و چوب درخت کافور با چند دوی دیگر ترتیب می دهند و نیز شنیده شده که از موم سفید کافوری دو وزن در روغن کل یا بنفشه نیم وزن درهم حل کرده و سنک رخام را ده وزن نیکو سحق نموده بران می پاشند و در هاون با اندک کافور اصلی صلایه می نمایند تا خشک گردد و ریزه ریزه نموده مانند کافور اصلی می سازند و چون خواهند کافور چرک را سفید نمایند طریقه آنست که شیر را جوش نمایند و گرم گرم در کاسه شیشه ریزند و قطعهای بزرگ کافور را در آن اندازند و بانکشت بملایمت بمالند پس بر آورند و بر غربال موی پهن کنند تا خشک گردد و ریزهای آن را در پارچه نازک پاکیزه کرده در میان آن شیر پس بملایمت بمالند تا چرک آن زائل گردد پس بر روی آن غربال پهن کنند تا خشک گردد و امتحان خالص از غیر خالص بچند طور است یکی به نحوی که ذکر یافت دوم آنکه در یخ و یا برف گذارند و مستعمل سازند اگر مانند شمع مشتعل کشت خالص است و الا مغشوش و سوم آنکه قطعه شیشه را بر آتش گذارند و کافور بران ریزند اگر تمام آن کداخت و مرتفع کشت و باقی نماید چیزی خالص است و الا مغشوش چهارم آنکه در پارچه نان گرمی گذارند اگر عرق کرد و ترشد خالص است و الا فلا پنجم آنکه اندکی از آن را بر شقیقه مالند اگر خنکی و سردی بسیاری در چشم ظاهر کشت و آب از چشم برآید خالص است و الا فلا ششم آنکه رائحه کافور اصلی شبیه برائحه پوست ترنج و لیمو است با بوی خاصی که دارد بخلاف مغشوش و فی الحقیقت فرق مشکل است مگر آنکه شخصی با حدت ذهن و حدس صائب مکرر هر دو را دیده باشد تا فرق تواند گذاشت و چون کافور زود هوا می گردد و نمی ماند خصوص در ایام کرما و بلاد حاره طریق حفظ آن آنست که در

ظرف شیشه ضخیم سر تنک با چند دانه جو و فحم و یا فلفل پر نموده سر آن را خوب مستحکم بندند و بموم گرفته نگاهدارند و عند الحاجة که برآورند باز سر آن را بدستور محکم نمایند و چون خواهند که کافور را استعمال نمایند و در معاجین و مفرحات و حبوب و غیرها باید که کافور را بتنهائی و یا با اندک نبات و با ادویه مناسبه یابسه بارده از ادویه آن ترکیب بآلتی از عقیق بمالیمت که گرم نکردد بسایند و بکار برند

ص: ۱۳۸۵

"طبیعت ان

سرد و خشک در آخر سوم و با قوی مختلفه ناریه حاره محله که مرارت آن دلیل آنست و قوت ارضیه بارده یابسه که دلیل بر آن قبض آنست و قوت هواییه لطیفه معتدله که حدت رائحه و عطریت آن دال بر آنست و اهل هند بالعکس در آخر سوم تا اول چهارم گرم و خشک دانسته اند

"افعال و خواص ان

اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفس مفرح و مقوی دماغ و قلب و حمی و دق و سائر حمیات عنیفه و ذات الجنب و قرحه رئه و سل و اسهال حاره و خلفه صفراوی و دافع تشنکی و التهاب جگر و کرده و حرقة البول است شربا و طلاء و سعوطا و طلای آن با کلاب و صندل سفید و کل فارسی مسکن صداع حار و مقوی حواس و اعضای دماغی و بدستور با روغن کل و خل خمر بر پیشانی جهت صداع صفراوی و شدت حرارت روح دماغی خصوصا در حمیات حاره حاده و بریافوخ و پیشانی خصوصا با آب برک کشنیز تازه و یا برک آس یا برک لسان الحمل جهت حبس رعاف مجرب و

سقوط یکدو جو آن با آب برک کشنیز تازه و یا سرکه و یا عصیر بسر و با آب برک
 آس و یا بادروج جهت رعاف و یا برک کاهو جهت بیخوابی محرورین و تسکین
 حرارت دماغ با روغن کل جهت اورام حاره و اکتحال آن جهت رمد حار با آب کشنیز
 و سرمه سائیده باعث برنیامدن دانه آبله است در چشم و اگر برآمده باشد باعث زوال
 آن و بدستور

ص: ۱۳۸۶

۷۲۵ با آب حلزون تازه اما باید که حلزون آب شیرین باشد و قطور آن در روغن کل در
 بینی جهت سوء مزاج حار سازج سر و چشم و علامت سوء مزاج سازج آنست که
 بارتفاع و زیادتی آفتاب زیاده و شدید شود و بانحطاط و نقصان آن ضعیف و کم و
 قطور محلول آن با آب کشنیز تازه در گوش جهت درد گوش حار و قطع رعاف
 دماغی و سنون و غرغره آن با کلاب جهت درد دندان کرم خورده و قلاع دهان و
 گذاشتن آن در جوف دندان کرم خورده مانع زیادتی آن و خوردن آن با مشک و عنبر
 معدل برودت آن و مقوی روح حیوانی و نفسانی مبرود المزاج و ضعیف السموم تریاق
 سموم حاره و عقرب جراره و ربع مثقال و یا زیاده با آب سیب ترش و جهت قرون
 السنبل با آب انار و شیرۀ خرفه و برف الحمی جهت حمی دق و سائر حمیات حاره
 حاده نافع و حمیات خلطیه را مطلقاً مضر چه در اوائل چه در اواخر جهت آنکه در
 اوائل باعث تغلیظ مواد در اواخر موجب تحجر آنها است الجروح و القروح ذرور آن
 جهت قروح خبیثه ساعیه و با ادویه مناسبه جهت زخمهای حاره و جراحات تازه و قطع
 خون و تسکین درد آن مجرب المضار مضر مبرودین و صاحبان مزاج ضعیف و مصدع
 و مضعف معده و آلات غذا و باه حتی اکثر بوئیدن آن و منجمد منی و مبرد کرده و
 مثانه و گفته اند ضرر آن بیه نه بسبب برودت فقط آنست بلکه بحرارت محلله ریاح آن
 نیز و در امر ضعف باه از افیون بدتر است جهت آنکه شارب افیون بعد از افاقه از تخدیر

آن خللی و آفتی و تعطیلی در آلات تناسل خود نمی یابد بخلاف کافور و مورث
 بیخوابی خصوص بسیار بوئیدن آن و باعث سفیدی موی و پیری و قطع اشتها و نسل و
 تولید سنک کرده و مthane مصلح آن عنبر و مشک و جندبادستر و ادویة حاره و عطره و
 کلقد و روغن سوسن و کل خیری و بنفشه و نرکس و امثال اینها است و شیخ الرئیس
 در ادویة قلبیه نوشته که آن را خاصیت قویه است در تقویت جوهر روح اگر مقدار
 معتدل از ان بیاشامند و بسا است که اعانت می کند بر تعدیل امزجۀ حاره و عطریت
 رائحه آن معین بر خاصیت آنست و در امزجۀ بارده باید که تعدیل کرده شود برودت
 آن را بمشک و عنبر و یبوست آن را بروغن خیری و بنفشه مقدار شربت آن تا یک
 دانک و دو مثقال آن قاطع باه و مفسد معده و کویند دو مثقال آن قاتل است بدل آن دو
 وزن آن طباشیر و یک وزن آن صندل سفید و گفته اند اگر زن در فرج خود طلا نماید
 مرد بر ان قادر نکردد حکایت این ماسرجوبه گفته مردی از اصحاب مقدار یک مثقال
 کافور در یک روز بخورد باه او قطع کردید و روز دیگر نیز همان مقدار بخورد باطل
 شد شهوت جماع او و روز سوم نیز همان مقدار بخورد فاسد شد معده او به حدی که
 غذا در معده او هضم و نضج نمی یافت و اهل هند آن را مقوی باه می دانند و لهذا در
 اکثر حلویات و ماست داخل می نمایند و جوارش و حب و دهن و عرق و اقراص آن
 در قرابادین ذکر یافت"

ص: ۱۳۸۷

"کاکراسینگی"

بفتح کاف و الف و فتح راء مهمله و الف و کسر سین و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون و
 کسر کاف و یا

"ماهیت ان

دوائی است هندی شبیه بغلاف شاخ بزی و کوچک و مجوف و رنگ آن سرخ تیره و طعم آن اندک تلخ و با حدت عفوصت و آن کل و ثمر درختی است شبیه بدرخت موز

"طبیعت ان

در اول کرم و در آخر سوم خشک

"افعال و خواص

آن

جهت سرفه و ضیق النفس بارد رطب خصوصا اطفال و جهت فواق و قئ و اسهال الدم مجرب دانسته اند و جهت رفع تشنکی و فساد بلغم و تپ نیز و مشهی طعام است و ضماد آن رافع بهق است"

"کاکنج"

بفتح کاف و الف و فتح کاف و نون و جیم و بکسر کاف دوم نیز آمده معرب کاکنه فارسی است و نزد عامه اهل فارس معروف بعروسک پس پرده بشیرازی کچومن و بیونانی اوسفدنون و بسریانی خمری مرجا و برومی اسقیدولیون و عبری جوز المزج و حب اللهو و بهندی راجپوتکه و بن پوتکه و بلاطینی هلیله کایم نامند

"ماهیت ان

از انواع عنب الثعلب است

۷۲۶ و وجه افراد ذکر آن معروف بودن با اسم خاص است و آن نباتی است شبیه نبات
 عنب الثعلب و برک آن از آن عریضتر و شاخهای آن چون بلند شود منحنی بسوی
 اسفل گردد و کل آن سفید مائل بسرخ و ثمر آن در غلافی مستدیر شبیه بمثانه و آن
 غلاف در خامی سبز می باشد و بعد رسیدن سرخ در وسط آن دانه مانند سر پستان و
 فندق کوچکی نیز بعد رسیدن سرخ می گردد و پیوسته بقمع آن و دو صنف می باشد
 جبلی و بستانی و جبلی آن را برک مانند برک سیب و مزغب و غبار آلوده و سیاه و
 ساق آن با رطوبت چسبنده و نبات آن بزرگتر از بستانی و کل آن بسیار سرخ و دانه آن
 زرد مائل بسرخ و در غلافی زرد منبت آن سنکلاخها و آن را کاکنج منوم و عنب
 الثعلب منوم و در تخدیر قویتر از خشخاش منوم و از مطلق آن مراد کاکنج بستانی است
 و مستعمل پوست ثمر و دانه آنست که سرخ رسیده بالیده تازه باشد بهترین آن بعضی
 بستانی و بعضی جبلی گفته اند و جمع میان هر دو قول آنکه جایی که تخدیر بسیار
 مطلوب باشد جبلی بهتر است و در مواضع دیگر بستانی و قوت آن تا سه سال باقی می
 ماند

ص: ۱۳۸۸

"طبیعت ان

سرد و خشک در دوم و جبلی آن در سوم و عصاره آن نیز

"افعال و خواص بستانی ان

الاذن قطور عصاره آن جهت قروح مزمن گوشت اعضاء الصدر و الغذاء و النفص
 جهت ربو و لهث و عسر النفس و اخراج صفرا بادرار و اقسام کرم معده و امعا و حب
 القرع و ادرار بول و دفع امراض کرده و مثانه و قرحه آن و مصلح حال جگر و مداومت

هر روز مقدار یک مثقال از آن و یا عصاره آن جهت یرقان مجرب و بلع نمودن زن هفت عدد دانه آن را بعد از پاکی از حیض جهت منع حمل مجرب یافته اند و قولس گفته که چون جزوی از خشک آن با جزوی از شیخ ارمنی بسایند و بخورند کرم معده و حب القرع را دفع و اخراج نماید الاورام و القروح طلای عصاره آن محلل صلابات و بواسیر و رافع قروح مزمنه کوش و حافظ قروح از فساد و مخدر مصلح آن کلقتند مقدار شربت از پوست و دانه آن تا پنج درم بدل آن عنب الثعلب و جبلی آن نیز مدر بول یک مثقال آن منوم و زیاده از یک مثقال مورث اختلاط عقل و جنون است و جوارش و اقراص و معجون آن در قرابادین ذکر یافت

"کالاکوت"

بفتح کاف و الف و فتح لام و الف و ضم کاف و سکون واو و تا لغت هندی است بمعنی سیاه کل

"ماهیت ان

بیخی است سمی نبات و کل آن مائل بسیاهی و بیخ آن در هیأت و رنگ شبیه بجدوار بنفش و سیاه و اعلاهی آن در کوه کیدار پربت از نواح تبت پیدا می شود و بهترین و قوی آن براق صلب سنکین آنست

ص: ۱۳۸۹

"طبیعت و افعال و خواص آن

مانند سینکیا است که نوعی از بیش است و بیش در حرف الباء مع الیاء ذکر یافت و کل آن نیز در کمال سمیت است

"کالی زیری"

بفتح کاف و الف و کسر لام و یاء مثناه تحتانیه و کسر زای معجمه و سکون یاء و کسر راء مهمله و یا لغت هندی است و آن را سوراج نیز نامند

"ماهیت ان"

تخم نباتی است هندی نبات آن بقدر دو ذرع و برک آن اندک طولانی مشرف و کل آن برنک کل کاسنی و تخم آن نیز شبیه بتخم آن در شکل و غلاف و از ان بلندتر و رنگ آن سیاه بسیار تلخ و مستعمل تخم آن

"طبیعت ان"

کرم و خشک در آخر سوم

"افعال و خواص ان"

آشامیدن آن جهت رفع مواد بلغمیه و اخراج اقسام کرم معده و امعا و حب القرع و ضماد آن جهت تسکین اوجاع بارده و تحلیل اورام صلبه بتنهائی و یا بادویه مناسبه نافع و بدستور ضماد برک و شاخ درخت آن و بسبب کمال حدت و خالی نبودن از سمیت اطبا در معالجه اشخاص انسانی از داخل کم مستعمل دارند بلکه اکثر مستعمل بیابره در معالجه دواب است

"کامخ"

بفتح کاف و الف و فتح میم و خاء معجمه معرب از کامه فارسی است و جمع آن کوامخ و بعضی گفته اند بفارسی جواب و باصفهانی کومه نامند

"ماهیت ان

نوع صیغ و نان خورشی است که از پودنه و شیر و ابازیز و فودج که خمیره کوامخ

ص: ۱۳۹۰

۷۲۷ و مری است می سازند و در قرابادین نسخه آن در فودج ذکر یافت بهترین این

معتدل الحرافه کثیر الابازیر است

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص ان

مشهی و منحدر کننده غذا است بزودی الا آنکه ردئ الکیموس معطش و مفسد معده و

مضر طحال است و اکثر آن باعث تپهای عفنی و اورام مزمنه و مضر سینه و سرفه نیست

و تجفیف این کمتر از مری است و سزاوار آنست که بسیار نیاشامند

"کانجی"

بفتح کاف و الف و سکون نون و کسر جیم و یا

"ماهیت ان

اسم سرکه هندی است که از حبوب ماکوله می سازند بهترین همه مصنوع از برنج است

و آن را سرکه هندی نامند صنعت آن آنست که هر یک از حبوب را که می خواهند

مهرآ پخته صافی نموده با قدری نمک در شیشه و یا در مرتبان چینی و یا سفالی لعاب

دار کرده سر آن را بسته چهل روز و یا زیاده در آفتاب و یا پشت اجاغ می گذارند تا برسد و خوب ترش گردد پس صاف نموده بکار می برند

"طبیعت ان

مطلقا سرد و تر با اندک قبضی

"افعال و خواص ان

جاللی و مقوی اعضا و مسکن قی و حرارت و حدت خون و صفرا و عطش مضر معده و صاحبان امزجه بارده مصلح آن کلقدن آفتابی و یا ورد مربی و عسل است و کویند سیر است که کوینده در ان داخل کرده بیاشامند و آنچه از کندم و جو سازند مفرح قلب و مقوی قوی و رافع سستی بدن و مقوی موی شریبا و طلاء لیکن اکثر خوردن آن مضر

ص: ۱۳۹۱

"کاک ماجهی"

در بنکاله عنب الثعلب را کویند و کستی هم نامند

"فصل الکاف مع الباء الموحده

"کباب"

بفتح کاف و باء موحده و الف و باء موحده لغت عربی است

"ماهیت ان

کوشت بریان کرده بآتش است و اقسام می باشد و بهترین همه کباب کوشت حلان چاق فربه چرب است که قطعهای آن کوچک و همچنین کوشت ماهی لطیف که باخکر فحم هیمه جید متساوی بریان نموده نمک و فلفل و غیرهما بقدر لائق و روغن نیز بران زده باشند و آنچه بسیخ بحد اعتدال تشویه یافته باشد بهتر است از آنچه در روغن بریان نموده باشند خواه قطعهای کوشت را درست و یا کوبیده مانند شامی کباب که طباهیج نامند و یا غیر آن و کباب کوشت آهو و کوزن و طیور و امثال اینها نیز لذیذ می باشد و لیکن بسیار کرم و خشک است و بدترین آن آنست که از کوشت پیر لاغر و نمک بسیار بران زده و یا بر اخکر زغال چوب و فلا و انجیر و خروع و زقوم و امثال اینها از هیمهای ردی بریان نموده باشند یا آنکه سوخته و یا غیر متساوی الاجزا باشد

"طبیعت ان

کرم و خشک بحسب اختلاف لحوم مختلف می باشد در شدت و ضعف

"افعال و خواص ان

نیز بحسب اختلاف لحوم مختلف و بالجمله مولد خون متین و مقوی اعضا و مسخن بدن و کرده و محرک اشتها و باه و موافق معدة مرطوبین و کسانی که فصد و یا حجامت کرده باشند و دیر هضم و بعد هضم مولد خون صالح و با سماق و کشنیز و فلفل و سائر ادویه حاره حابس اسهال رطوبی و در محرور المزاج مورث صداع مصلح آن سکنجبین و اطریفل و خوردن آب بسیار بعد از ان بغایت مضر خصوص کباب ماهی که کویا آن را زنده و خود را مرده کردانیدن است

ص: ۱۳۹۲

"کبابه"

بفتح کاف و با و الف و فتح باء موحدۀ دوم و ها لغت عربی است و نیز بعربی حب العروس و بیونانی مهیلیون و برومی فریغلیون و بهندی کباب چینی نامند

"ماهیت ان

ثمر درختی است که از ملک چین و نواح آن و روم می آورند و دو صنف می باشد صغیر و کبیر کبیر را حب العروس نامند و آن فی الجملة شبیه بحب بلسان است و مائل بتیرکی و سیاهی و مغز آن سفید و خشبو و تند طعم و درخت آن شبیه بدرخت مورد و نوع صغیر را فلنجه و افلنجه نیز نامند و در حرف الالف مع الفاء ذکر یافت و از مطلق آن مراد صنف کبار است و بهترین آن تازه خوشبوی تند طعم آنست که از چین آورند و بعد از ان رومی

۷۲۸ و این بهتر ز هندی است زیرا که هندی تلخ می باشند و قوت آن تا ده سال باقی می ماند و بعضی گفته اند ثمر آس بری است و اصلی ندارد

"طبیعت ان

در دوم گرم و خشک و بعضی در سوم گفته اند و بعضی گفته اند با قوت حاره قوت بارده نیز دارد

"افعال و خواص ان

بغایت ملطف و مفتح اعضاء الراس و الصدر رافع درد سر مزمن و خائیدن آن خوش بو کننده دهان و مقوی لثه و دافع قلاع عفن آن و صاف کننده آواز و رافع خفقان اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و احشا و اعضاء باطنی و رافع اسهال و مفتح سدد کبد و احشا و کرده و محلل ریاح و دافع امراض کبد و طحال و مدر بول و منقی قروح

مجاری آن از رمل و سنکریزه بادرار و مفتت آنها و حابس سلس البول و بول در فراش و آشامیدن دو دانک آن با سکنجین جهت شری ایض نافع الاورام و الجروح و القروح ضماد آن با پیه حیوانات محلل اورام و رافع قروح و جروح و شری بلغمی الزینه طلای آن باغالیها خشبو کننده رائحه بدن و مقوی آن و طلای آب خائیده آن بر قضیب بغایت ملذذ جماع مضر مئانه مصلح آن مصطکی و کویند مصدع مصلح آن صندل و کلاب مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن دارچینی و قافله و چون یک درم تا یک مثقال آن را نرم سوده بر یک پیاله ماست تازه بسته که بسیار ترش نباشد بپاشند و سر آن را پارچه صفیقی محکم بسته اگر موسم کرما باشد شب تحت السماء بگذارند و صبح برهمزده بیاشامند تا سه روز یا پنج روز بدستور جهت مجاری بول موثر است

ص: ۱۳۹۳

"کبابه دهن شکافته"

فاغره است و در حرف الفاء ذکر یافت

"کبات"

بفتح کاف و با و الف و ثاء مثلثه لغت عربی است

"ماهیت ان

ثمر رسیده سیاه شده اراک است بهترین آن بزرک بسیار رسیده آنست که تخم آن کوچک باشد

"طبیعت ان

کرم و خشک در دوم

"افعال و خواص ان

چون پنج درم آن را نرم سوده با هموزن آن شکر سفوف نمایند و بالای آن آب سرد شیرین بیاشامند اسهال نماید و مقوی معده است و جهت اوجاع ظهر و اکثر امراض نافع جهت آنکه جالی معده است از بلاغم و آشامیدن مطبوخ آن جهت ادرار بول و تنقیه مثانه و تقویت معده و امساک طبیعت نافع بدل آن بوزن آن برنک کابلی و نصف آن قسط ایض و دو ثلث آن قنبیل است

"کبد"

بفتح کاف و کسر با و دال و بکسر کاف نیز و سکون با در هر دو آمده بفارسی جکر و یونانی مروسیا و امروسیا نیز و برومی هفابرا و بترکی بورک و بهندی کلیجا نامند و کبد مونث است و مذکر نیز آمده و جمع آن اکباد و کبود و گفته اند کبد بالکسر و سکون با مفرد است

"ماهیت ان

عضوی است مرکب و از جمله اعضاء رئیسه بدن حیوان و مبدأ قوت طبیعی و محل هضم کیموس و اخلاط است و بیان آن بتفصیل در کتب تشریح مذکور و بهترین آن کبد طیور است خصوصا دجاج و بط و اوز فربه جوان که غذای آنها فواکه و حبوب نضیجه شیرین باشد و بهترین مواشی جکر بزغاله و بچه کوسفند یکساله فربه و بدترین آنها جکر حیوانات بزرک پیر خصوص حیوانات وحشی است

ص: ۱۳۹۴

"طبیعت ان

کرم و تر

"افعال و خواص ان

غلیظ دیرهضم و خون متولد از ان بطئ السلوک در مجاری و سریع التعفن مکر آنکه با نمک و سرکه و آبکامه و دارچینی و کرویا و کشنیز خشک که بر آتش جید بریان نموده باشند مصلح آن در محرورین سرکه و کشنیز و در مبرودین ادویة حاره مذکوره و جوارشات مناسبه و چون شرحه نموده بر ان نمک و صمغ عربی پاشیده بریان نموده باشند جهت قرحة امعا و اسهال موثر بشرط آنکه قوت هاضمة معده قوی باشد و عاجز نیاید از هضم آن و بالخاصیه جگر بز محرک صرع مصروعین است و کبد حمار خوردن کباب آن ناشتا جهت صرع نافع و بدستور جگر کبک که خشک کرده کوبیده یک مثقال آن را بخورند و همچنین جگر موش و جگر خنزیر بری با سرکه جهت لدغ هوام و جگر ذئب جهت درد جگر و داء الذئب و جگر کلب و کلب هر دو جهت کزیده سک دیوانه و منع

۷۲۹ ترسیدن آن از آب اکلا و ضماد اکبد المعز خوردن جگر بریان کرده آن جهت صرع و بخار آن را گرفتن و آب مقطر از ان را در حین بریان کردن در چشم چکانیدن همه رافع شب کوری است کبد الوزغه چون جگر وزغه را بر دندان کرم خورده گذارند درد آن را ساکن گرداند و کسی که الماس خورده باشد چون جگر آن را بتار خیاطه بسته ببلعد و بعد از اندک زمانی بآهستگی برآورد کوبند الماس بدان چسپیده برمی آید کبد الایل چون شرحه نموده و بران فلفل و دار فلفل کوبیده پاشیده کباب کنند و آب مقطر آن را در چشم کشند شب کوری را زائل کند و ابتدای نزول آب را مفید و بدستور چون خشک کنند و سوده در چشم کشند جهت هر دو علت مفید و

بتفصیل خواص جگر هر حیوانی در طی ذکر آن ترقیم یافت و می یابد ان شاء الله
تعالی"

ص: ۱۳۹۵

"کبر"

بفتح کاف و با و راء مهمله لغت عربی است و یا معرب از فارسی و یونانی اثونیطس و
قبارس نیز و بسریانی قبار و برومی قباریش و بشیرازی کورک نامند

"ماهیت ان

ثمر نباتی است خاردار و پرشاخ و اکثر شاخهای آن منبسط بر روی زمین و برک آن
اندک پهن و کل آن در غلافی سبز بمقدار زیتون کوچک و دانه نخودی و بعد شکفتن
کل آن سفید در وسط آن تارها شبیه بموی و ثمر آنکه خیار کبر نامند از بلوط بزرگتر
و بقدر خیار کوچکی و بعد رسیدن شکفته مغز آن سرخ رنگ و تخم آن زرد و با
رطوبت و لزجی و طعم آن اندک شیرین و با تلخی و قبض و عفوصت کمی و هرچند
رسیده تر باشد تلخی و عفوصت آن کمتر و شیرینی زیاده گردد و بیخ آن سفید بزرگ
طولانی و پوست آن ضخیم و از چوب وسط آن بعد خشک شدن اکثر جدا گردد و
طعم جمیع اجزای آن تلخ خصوصاً بیخ آن در حرقت و مرارت و اندک ملوحتی است
و غنچه کل و ثمر کوچک نارس آن را نیز در آب نمک شیرین نموده محلل می نمایند
و بیخ آن قویتر از سائر اجزای آن اکثر مستعمل و منبت آن خرابها و سنگلاخها و
زمینهای خشن و آنچه قریب به آب و زمینهای نم ناک باشد نفاخ ردی و مفسد

"طبیعت ان

در دوم کرم و خشک و آنچه در بلاد حاره یابسه بهم رسد تا سوم

"افعال و خواص ان

مفتح و جالی و محلل و ملطف و مقطع بلغم و سودا و اخلاط لزجه اعضاء الراس و العصب جهت امراض بارده دماغیه مانند فالج و استرخا و خدر و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس نافع بسبب عفوصت و قبضی که دارد و ضماد تازه آن جهت فسخ عضل و خائیدن پوست آن جالب رطوبات دماغ و مسکن درد دندان و بدستور خائیدن پوست تازه آن و یا برک آن و مضمضه بسرکه خمیری که پوست آن و یا تخم آن در ان جوشانیده باشند مسکن درد دندان و مفتح سدد دماغی و منقی دماغ و قطور عصاره آن در کوش کشنده کرم آن و شستن سر به آب طبیخ آن رافع کچلی اعضاء الصدر با ادویه خوش بو مانند سنبل الطیب و اسطوخودوس و اذخر و عسل محلل بلغم سینه و مخرج آن و مسکن اوجاع صدر و نمک پرورده آن جهت ربو و غرغره بطبیخ آن دافع بلغم از اعضاء تنفس اعضاء الغذاء و النفص مقوی احشا و محلل ریاح و مفتح سده کبد و طحال و مسهل خلط خام و مدر مره سودا و قاتل دیدان امعا و مدر بول و حیض و زیاده کننده قوت باه و خوردن نمک سود آن پیش از طعام ملین بطن و بهترین دوائی است از برای سپرز خصوص پرورده آن با عسل و سرکه و بسا است که استفراغ می نماید از طحال ماده غلیظ سوداوی را باسهال و ادرار و بعد از ان صحت حاصل می گردد و با فلفل و سداب جهت تفتیح سده کبد بارده و خوردن مخلل آن چهل روز متوالی رافع سپرز و آشامیدن آب برک آن کشنده و مخرج اقسام کرم معده و امعا و ضماد آن با آرد جو یا ترمس محلل ورم طحال خصوصا با سرکه مدر بول و حیض و جهت بواسیر و ازدیاد باه خصوصا شیرین ناکرده تلخ آن و بخور آن جهت بواسیر نافع الاورام و البثور ضماد پوست تازه و یا خشک آن و یا برک آن با ادویه مناسبه محلل خنازیر و اورام صلبه و با سرکه رافع بهق و قوبا و بدستور برک آن با ادویه

ص: ۱۳۹۶

۷۳۰ مناسبه کاسر قوت آن و جهت خنازیر رقبه و اورام غلیظه آن و زیر بغل و کش ران از اعضای رخوه مجرب القروح و الجروح ضماد تازه آن جهت قروح خبیثه و وسخه و مجفف آنها الات المفاصل جهت عرق النسا و اوجاع و رک شربا و احتقاناً بعصیر آن السموم تریاق اکثر سموم است شربا و ضمادا خصوص با شراب و کل آن قبل از شکفتن در دوم کرم و خشک و ملطف و مقطع و در جمیع افعال مانند بیخ آن و از ان ضعیف تر و ذرور آن رافع نواصیر چشم و مخلل آن لذید و مشهی و رافع سپرز و جالی بلغم و مفتاح سده جگر و سپرز و مصدع محرورین و بدستور مخلل خیار آن و خیار آن کرم و تر و تخم آن در سوم کرم و خشک و خیار رسیده آن بدون مضغ تخم آن ناشتا ملین طبع و مفسد معده و ساق و برک آن در آخر اول کرم و خشک و در افعال ضعیف تر از کل آن و محلل خنازیر و نواصیر چشم و عصاره آن کشنده اقسام کرم معده و ضماد آن با زفت رافع قروح شهدیه و قروح خبیثه و بغایت محلل خنازیر و سائر اورام بلغمیه در جمیع افعال ساق آن قویتر از برک آن و غرغره بطیخ جمیع اجزای آن منقی دماغ و مفتاح سدد دماغ و صدر مقدار شربت از آب آن تا هشت درم که با سرکه و عسل و شکر بنوشند و از بیخ آن تا سه درم و در مطبوخ تا هفت مثقال مضر معده محرورین مصلح آن سکنجبین مضر مئانه مصلح آن انیسون و اسطوخودوس مضر کرده مصلح آن خولنجان و عسل و هریک از اجزای آن بدل دیکری و کامخ کبر مهزل و محلل طحال و بهتر از کبر و مضر دماغ و معده مصلح آن غرغره به آب سرد و آشامیدن آنست

ص: ۱۳۹۷

"کبریت"

بکسر کاف و سکون با و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و تاء مثناه فوقانیه لغت عربی است و تاء آخر آن بقول بعضی اصلی و بقول بعضی زائد و بغدادی گفته معرب از نبطی است و عربی الاصل نیست و بیونانی قاریون و بسریانی کبریتا و برومی ثادن و بفارسی کوکرد و بهندی کندمک نامند

"ماهیت ان

جسمی است حجری و خوبا جوهر ارضیه متولد از بخار یابس دخانی که با بخار رطب لطیف دهنی ممزوج گشته و بحرارت شمس طبخ یافته و در ان دهنیت و حرارت و لطافت و خفت بهم رسیده باشد و لهذا برسیدن آتش بدان بزودی مشتعل می گردد و چهار صنف می باشد سرخ و زرد مائل بسبزی و سفیدی و مائل بکبودی و سرخ آن شفاف صافی لامع می باشد و در معدن خود شب می درخشد مانند آتش و اطراف معدن خود را روشن می گرداند و معدن آن هر موز از اعمال فارس و جزائر عمان است و نواب معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند که دیدم من معدن آن را در جزیره از جزائر عمان که مانند معدن دیگر زمین را حفر نموده کبریت سرخ صافی برمی آورند اما کبریت احمر غیر صافی که معلم اول نوشته گاهی من ندیدم و جالینوس نوشته که کبریت را از معدن حفر نموده برمی آورند و آن سرخ و زرد و سفید و سیاه می باشد و زرد آن مائل بسبزی است و این را مصطکاوی و اصابعی نامند و سفید را کبریت فارسی کویند و مائل بکبودی را کبریت اسود کدر خوانند و مطبوخ آن از آب چشمهای کرم کبریتی و یا از خاک بعضی اماکن اغبر مائل بسیاهی و محرق آن سیاه می باشد و بهترین اقسام آن احمر جید الحمره است بهترین آن صافی سنکین غیر متحجر آنست که با آتش نرسیده باشد و تفلیسی گفته که بهترین اقسام کبریت زرد بدبوی صافی آنست و جالینوس گفته که بهترین هر صنف صافی خالص آنست و قوت آن تا سی سال باقی می ماند و در کبریت احمر اقوال بسیار است انطاکی گفته که معدن

ذهب و بغدادی گفته وادی النمل است و بعضی گفته اند جوهری است مصنوع غیر معدنی و بعضی دهن الشعر مقطر دانسته اند و باصطلاح اهل صناعت کیمیا اکسیر مصنوع در غایت سرخی را کبریت احمر نامند

ص: ۱۳۹۸

"طبیعت ان

در آخر سوم کرم و خشک و گرمی آن زیاده از خشکی آن و بعضی تا چهارم دانسته و در غایت دهنیت

"افعال و خواص ان

محلل و مسخن و ملطف و مجفف و جالی و جاذب اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و السموم آشامیدن آن با زرده تخم نیم برشت و یا زرده تخم مشوی نموده

۷۳۱ جهت زکام و نزله و سرفه رطوبی و ربو و اخراج چرک و بلغم از سینه و شش و رفع یرقان و سموم و آشامیدن آن به تنهایی با آب و یا با ادویه مناسبه رافع یرقان و مدر حیض و مقارم سموم و ذرور آن نیز رافع ضرر لسع هوام سمی است و طلای آن با حب الغار جهت امراض بارده و با نیم وزن آن صمغ عربی با ماست جهت سعفه و قروح سر و قوبا و جرب رطب مجرب و سعوط آن جهت صرع و سکت و شقیقه و بخور آن رافع صداع و حابس زکام و نزله و رافع کری و مسقط جنین خصوص نوع سرخ آن و قطور آن با ادهان و با ادویه مناسبه رافع کری و ثقل سامعه و طلای آن با عسل و بول و آب دهن جهت کزیدن هوام و با راتینج جهت کزیدن عقرب و با سرکه جهت کزیدن عقرب و تنین بحری و با طین قیمولیا جهت سعفه القروح و الجروح و البثور و غیرها آشامیدن آن در بیضه مشوی و یا بیضه نیم برشت جهت اقسام جرب رطب و خارشها و

طلای آن با عاقر قرحا و عسل و سرکه جهت جذام و جوششهای سوداوی عجیب الاثر و با سرکه جهت بهق و با سرکه و نظرون و علك البطم جهت قلع آثار و بیاض ناخن و سائر آثار حادث در بدن و حکه و جرب و بهق و ناخن و تقشر جلد و داء الحیه و الثعلب و اكله و قروح رطبه و با صمغ البطم تنها جهت قلع آثار ناخن و با حنا جهت قوبا و با جند بیدستر جهت تحلیل صلابات و با بوره ارمنی و عسل و ادویه مناسبه جهت نفرس و ذرور آن بر بدن قاطع عرق و بر موی سفید کننده آن و بخور آن کریزاننده هوام و سفید کننده موی و اغتسال بدان جهت حکه بدستور به آب کبریتی مضر معده مصلح آن کثیرا و شیر تازه دوشیده و مضر دماغ مصلح آن بنفشه و شکر مقدار شربت آن از دو دانگ تا یک مثقال و بدل هریک دیگر است و مصعد آن جهت تکلیس معدن و رفع چرک آنها بیدیل و سفید کرده آن نایب مناب جوهر زرنیخ و روغن آن جهت جمیع دردهای بارد و جرب و حکه و سعفه و عرق آن بغایت مجفف و سریع النفوذ و جالی و رافع رطوبات و جهت سرفه بارد و ضیق النفس بارد رطب و تحلیل ورم طحال و درد دندان و دفع کوشت فاسد بن دندان و کثافات آن و مسخن و محرق اخلاط و مقرح جلد و چون قلیلی از ان را پنبه آلوده بر دندان دردناک شدید گذارند تسکین دهد و چون بر زخم کردم گذارند سم را جذب کند و چون بر عرق مدنی گذارند تمام آن را باسانی برآورد و چون قطره از ان را به آب بنوشند صلابت سپرز را تحلیل دهد و اشتهای طعام آورد و وضح و دوی آن برای جمیع امراض بلغمیه و سوداویه و حمیات که با سردی آید و حمیات مزمنه حادثه از بلغم و سودا و عرق النساء و اوجاع مفاصل و غیرها نافع به تفصیلی که در قرابادین با نسخ آن و نسخه حب و ادهان و طریق تصفیه تدبیر و عرق آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

ص: ۱۳۹۹

"کبسون"

بفتح کاف و سکون باء موحدہ و ضم سین مہملہ و سکون واو و نون و کفسون بفا
بجای باء موحدہ نیز آمدہ

"ماہیت ان"

برک نبات و حمی است کہ از بلاد حبشہ می آورند و آن شبیہ بکشنیز شامی و با تندی
و تیزی و تلخی و حب آن مدور

"طبیعت ان"

کرم و خشک در اول بکمان اہل حبشہ و تحقیق آنست کہ در سوم کرم و خشک
است

"افعال و خواص ان"

اہل حبشہ بسیار آن را مستعمل دارند جهت اسہال و اخراج دیدان و حب القرع کہ نرم
می کویند و با شکر و یا با عسل سرشته با شیر تازہ دوشیدہ می آشامند بہ تنہائی و یا با
برنک کابلی و ادویہ مناسبہ دیگر و بعضی آن را کشوت و بعضی برنک کابلی دانستہ
اند و اصلی ندارد و آنچه بہ تحقیق پیوستہ نبات آن مشابہ بومادرانست در جمیع اجزا و
بیخ آن بسیار قوی است در اسہال و اخراج دیدان و حب القرع و طریقہ استعمال آن
آنست کہ کوبیدہ در آب با تمر ہندی حل می نمایند و صاف کردہ می آشامند و اگر
از ان قویتر خواهند برنک کابلی نیز بران ضم می نمایند و اگر از ان اقوی خواهند
قدری حب النیل نیز اضافہ می کنند و اگر ازینہا استیصال نام نیابند بیخ آن را سائیدہ با
آب می خورند

"طبیعت ان"

یاحتمل که در سوم کرم و خشک باشد نه در اول چنانچه ذکر یافت

۷۳۲

"کیکج"

بفتح کاف و کسر با و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح کاف و جیم معرب از فارسی است و آن را کف الضبع و یونانی بطراخیون و سالتین اغریون و باصفهانی موشک و بترکی ماستواء چچکی و بهندی جل بیل و لستوپری نیز و بفرنکی زتنکل نامند

ص: ۱۴۰۰

"ماهیت ان

اصناف بسیار است صنفی برک آن شبیه برک کشنیز و از ان عریضتر و مائل بسفیدی و بارطوبت لزجه و کل آن زرد و بنفش نیز و ساق آن باریک بقدر یک ذرع و بیخ آن سفید تلخ و متشعب مانند شعبهای خربق و منبت آن قریب آبهای جاری صنف دوم نیز شبیه بصنف اول و از ان بزرگتر و بسیار حریف و کل آن بنفش و این را سالتین اغریون نامند و صنف سوم نبات آن بسیار کوچک و کل آن زرد طلائی و کریه الرائحه و صنف چهارم نیز شبیه بصنف سوم و کل آن سفید برنک شیر

"طبیعت اصناف ان

کرم و خشک در آخر دوم و در سوم نیز گفته اند

"افعال و خواص ان

حار حاد مقرح و جالی و مقشر جلد و لذاع و محکک اعضاء الراس سعوط بیخ خشک آن معطس و قویتر از کندس و طلای آن از خارج جهت ضربان اسنان و سنون آن جهت تفتیت آنها و نطول مطبوخ آن جهت سعفه الاورام و البثور طلای آن جهت قطع جرب و بثور و تآلیل مسماریه و غدد آویخته و ضماد تازه برک و شاخ آن با اندک زمانی موجب جراحی و درد اعضا و با روغنها جهت جرب انسان و حیوان و قطع برص و بیاض ناخن و اقسام تآلیل و داء الثعلب و حمول آن مخرج جنین و مشیمه و رافع احتباس حیض و دو مثقال آن کشنده و چون با مثل آن آرد کندم خمیر کنند و بر عضو گذارند نایب مناب داغ است و از داخل استعمال آن جائز نیست بسبب کمال حدت آن و چون کسی آن را بخورد اعراض ازو مانند اعراض اسقیل و بزر انجره خورده است و بدستور مداوای آن

ص: ۱۴۰۱

"فصل الکاف مع التاء المشاه الفوقانیه"

"کتان"

بفتح کاف و تاء مشدد و الف و نون لغت عربی است و بکسر کاف نیز آمده و بهندی السی و تیزی نیز نامند و تخم آن را بعربی بزر کتان بفتح با و سکون زای معجمه و بکسر باء نیز گفته اند بهندی السی کابیج و تیزی نیز نامند

"ماهیت ان"

نباتی است بقدر ذرعی و ساق و برک آن باریک و کل آن لاجوردی و قبهای آن قریب بجوزی و پر از تخم و تخم آن کوچک اندک پهن طولانی و از پوست درخت آن مانند پنبه و پوست درخت قنب لباس می بافند لبس آن بسیار سرد و خنک می باشد

"طبیعت آن

سرد و خشک و گفته اند معتدل مائل بیروت است

"افعال و خواص آن

پوشیدن لباس آن رافع حرارت و باعث تقلیل عرق و نشف آن و جهت جرب و حکه و ورم صلب نافع و از ملابس محرورین و فصل کرما است و شپش در آن از پنبه کمتر جمع می گردد و بهم می رسد بجهت آنکه ببدن خوب نمی چسپد و غیر مغسول آن مجفف خصوصا در زمستان و بخور آن و نبات آن نیز مفتح سده دماغ و زکام و مصلح حال رحم و ذرور سوخته آن مجفف و قاطع خون جراحات و التیام دهنده آنها و بدستور پر کردن جوف زخمها بخرقه کتان شریف گفته اگر خواهند که بدن لاغر گردد در زمستان جامه کتان نو پوشند و در تابستان جامه کتان شسته اگر خواهند که لاغر نشوند بالعکس و کل آن مفرح و مقوی دل و تخم آن مائل بزردی و تیرکی و املس و پهن اندک طولانی و بعضی مائل بسرخی و قسمی سیاه و نوعی سفید

ص: ۱۴۰۲

"طبیعت مجموع آن

در اول گرم و خشک و با رطوبت فضلیه

"افعال و

خواص آن

محلل و جالی و ملین طبع اعضاء الراس و العصب و الصدر ضماد آن با آب سرد جهت صداع و رمی و قوبای دماغی و قروح سر و با بزر قطونا جهت تسکین درد مفاصل و عرق النسا و نقرس و قطور لعاب آن در چشم و مالیدن آن بر چشم دافع سرخی آن و لعوق آن با عسل جهت سرفه بلغمی و سه درم آن جهت تنقیه سینه و نضج و تحلیل ورم جگر و اعضاء باطنی و بریان نموده آن قابض و جهت نفث الدم و سرفه رطوبی بغایت مفید اعضاء الغذاء و النفص مداومت هر روز نیم مثقال آن

۷۳۳ جهت درد امعا و ادرار بول و عرق و شیر و حیض و تلیین طبع و قرحه کرده و مثانه و چون یک توله تخم آن را در آب جوش داده لعاب آن مع تخم بنوشند برای ریزانیدن سنک کرده مجرب و با عسل جهت ورم سپرز و با اندک فلفل و عسل جهت تحریک باه مایوسین مجرب دانسته اند و حقه بطیخ آن جهت اخراج فضول و لذع امعا و رحم و بدستور جلوس در طیخ آن و دود آن مصلح حال رحم الاورام و الجروح و القروح و غیرها ضماد آن جهت ورم صلب و قروح سر و با انجیر جهت کلف و با حرف بابلی و عسل جهت شقاق ناخن و بابوره و خاکستر جهت ثآلیل و با روغن کنجد جهت زخمها و رفع درد و لذع آنها و ذرور سوخته آن جهت تجفیف جراحات و تسکین درد و لذع آن و بدستور پر نمودن جوف زخم بخرقه کتان المضار مظلم بصر مصلح آن کشنیز و مضعف هاضمه مصلح آن سکنجین و مضر انثیان و مصلح آن عسل مقدار شربت آن سه درم تا چهار درم بدل آن حله و روغن تخم آن کرم و تر و حقه آن با روغن کل جهت وجع جراحات امعا و طلای آن جهت وجع فواد و قوبا و جراحات و تسکین درد آن و آشامیدن آن و جوشانیده آن جهت رفع قولنج انسان و دواب و بدستور تدهین بدان مضعف باصره و باه مصلح آن سکنجین است"

"کتم"

بفتح کاف و تا و میم لغت عربی است بفارسی وسمه و بری آن را در مازندران و
تنکابن شالخنی نامند بمعنی حنای شغال

"ماهیت ان"

برک نباتی است بری و بستانی می باشد بعضی گفته اند غیر برک نیل است و برک آن
شبهه ببرک مورد و ساق آن غیر مجوف و شاخهای آن انبوه و ثمر آن بقدر فلفلی و بعد
رسیدن سیاه می گردد و در جوف آن تخمی کوچک ریزه و بری و جلی آن در کنار
رودخانه های ریک زار می روید و شاخهای آن انبوه تر و برک آن عریضتر و درازتر
از برک نیل و ساق نیل و مجوف نبات آن شبهه بکتان و تحقیق آنست که برک نیل
است و گفته اند شرط است که برک آن را صبح چیده بیک آفتاب خشک نمایند و
نرم کرده در شیشه محفوظ نمایند که هوا بدان نرسد زیرا که اگر شب نیم خشک بماند
و روز دیگر بآفتاب خشک نمایند رنگ آن ضائع می گردد و ملاسدید کازرونی در
شرح موجز در مسودات شعر نوشته که وسمه هندی جید تازه در تخضیب و تطویس
بهتر از وسمه کرمانی است و وسمه کرمانی تخضیب آن کمتر و لیکن رنگ آن دیرتر
می ماند و تخضیب آن مائل بسیاهی است برنک موی و طاؤسیت بسیار ندارد

"طبیعت ان"

در دووم کرم و خشک

"افعال و خواص ان"

جالی و قابض و محلل اعضاء الراس خضاب آن با آب و نمک جهت صداع ریخی و بلغمی و بیضه و خوده و بخور و طلای آن جهت زکام و تقویت موی اعضاء الغذاء و السم آشامیدن آب برک آن و یا آب طبیخ آن بغایت مقی و جهت کزیدن سک دیوانه مفید و بهترین چیزها است از برای خضاب و گفته اند خضاب بوسمه بهتر از خضاب نیل است بنا بر قول آنکه غیر یکدیگر المضار مضعف دماغ مصلح آن قرنفل و لادن و روغن آنکه آب آن را با هموزن آن روغن کنجد بآتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند جهت درازی موی و منع ریختن آن و بواسیر و امراض مقعده و اوجاع بارده تدهینا نافع و تخم آن در رنگ و مقدار غلاف شبیه بتخم ترب و مائل بسیاهی و اکتحال آن بهترین ادویه است برای منع نزول آب و تحلیل آب نازل در چشم و بیخ آن را چون با آب بسیار طبخ دهند و صاف نموده قدری صمغ عربی داخل نمایند جهت کتابت قائم مقام مداد است و در تخضیب لویه و غیر آن شرط است که اولاً موی محاسن و سر و غیر آن را پاک بشویند که چربی و نموست مطلقاً در آن نباشد پس اولاً آستر بحنای سائیده نمایند و بعد زمانی بشویند و خشک نمایند و خضاب بوسمه نمایند که رنگ آن نیکو می گردد"

ص: ۱۴۰۴

"کتابته"

بفتح کاف و دو تاء مثناه فوقانیه و در میان هر دو باء موحده ساکنه و در آخرها

"ماهیت ان"

نباتی است طول

۷۳۴ آن بقدر ذرعی و ساق آن باریک و صلب مانند ساق کتان و برکهای اسفل آن دراز شبیه ببرک کتان و نرم و سبز مائل بسیاهی و مفروش بر روی زمین و بر نصف اعلاى ساق آن تا سر کلهای ازرق سفید رنک نازک و زرد رنک نیز شبیه بکل کتان و کوچکتز از ان و تخم آن مانند تخم شاهتره و طعم گیاه آن و تخم آن تلخ

"طبیعت ان

در آخر اول کرم و خشک

"افعال و خواص ان

آشامیدن آن جهت اخراج بلغم خام و اوجاع و رک و مفاصل بارد و ضماد مطبوخ آن جهت رفع قوبا نافع و قسمی دیگر از ان می باشد که در اماکن صلبه می روید و شاخهای باریک از ساق آن رسته و بی برک و شیردار و این قسم از قسم اول قویتر در اخراج بلغم خام مقدار شربت از قسم اول دو درم و از دوم یک و نیم درم و حمول آن جهت قطع حمل مجرب دانسته اند

"کتیله"

بضم کاف و فتح تا و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح لام و ها

"ماهیت آن

نباتی است طول آن از یک شبر تا یک کز و شاخهای بسیار از یک بیخ رسته و چوب آن صلب و برک آن شبیه ببرک مورد و از ان باریکتر و مائل بسفیدی و مزغب و منبت آن بلاد شام و بیت المقدس

ص: ۱۴۰۵

"طبیعت آن

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

چون اندکی از آن در خم شراب اندازند پیش از آنکه بجوش آمده باشد مانع فساد آن و اهل مصر این شراب را شراب الحشیشه نامند در نهایت حرارت است و بجهت امراض بارده نافع"

"فصل الکاف مع التاء المثلثه"

"کثیرا"

بفتح کاف و کسر ثا و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح را و الف لغت عربی است بیونانی طراغافینا و طرافافینا نیز و بفارسی کون نامند و مشهور بهندی کتیرا بتاء مثناه فوقانیه بجای ثاء مثلثه است

"ماهیت آن

صمغ درختی است بسیار خاردار و خارهای آن بسیار تیز و برکشته که آن را قتاد نامند و مذکور شد و سفید و سیاه می باشد بهترین آن سفید صافی املس باریک خالص مائل بحلاوت آنست و سیاه آن زبون

"طبیعت آن

در گرمی و سردی معتدل و در اول تر و اربط از صمغ عربی و بعضی در اول سرد و خشک دانسته اند و خشکی آن کمتر از سردی و بعضی گرم و تر و بعضی مرکب القوی

"افعال و خواص آن"

مغری و با تجفیف کمی و شکننده خدت ادویۀ حاده و مغلظ خون و مواد رقیقه و ملین صلابات و مسکن لذع و حدت اخلاط و ادویۀ حاده مشروبه از امعا و مقوی فعل آنها بسبب غرویت و تلیین و ازلاقی که دارد و با اندک قوت مسهله اعضاء الراس و الصدر اکتحال آن با العبه و ادویۀ مناسبه جهت رمد و قرحه و بثور چشم در اکحال و ذرورات مسکن حدت آنها و بهتر از صمغ عربی و بجای آن مستعمل و آشامیدن آن با شیر الاغ و یا شیر بز تازه دوشیده قاطع نفث الدم و نزف الدم سینه و سائر اعضاء باطنی و جهت سرفه و خشونت سینه و حلق و قرحه رئه و کرفتکی آواز و چون با عسل بسرشد و حبوب و یا اقراص ساخته در دهان نکاهدارند و آب آن را فرو برند جهت امراض سینه نافع اعضاء الغذاء و النفص و السموم آشامیدن آن با ادویۀ مناسبه مقوی امعا و مسکن لذع و قرحه آن و مسکن درد کرده و مثانه و قرحه مثانه و مجاری بول و حرقت آن و مصلح ادویۀ سمیه و کویند مسهل مره صفرا و بلغم لزج است و آشامیدن دو درم آنکه در میپختج خیسانیده و با قدری شاخ کوزن و یک دانک شب یمانی داخل نموده باشند جهت وجع کرده و حرقت مثانه فی الفور نافع و مداومت آشامیدن آن با هریک از مغز بادام مقشر و نشاسته و شکر بوزن آن بغایت مسمن بدن خصوصا که بعد از ان شیری که در ان نارجیل طبخ یافته باشد بنوشند و از اسرار مجربه شمرده اند الزینه طلای آن جهت کلف و نمش و تلیین جلد و رفع خشونت آن و شقاق لب و با سرکه جهت بهق و برص و با لعه جهت تشقق موی الجروح و القروح ضماد آن با کوکرد جهت جرب و اکله و

با ادویۀ مناسبه جهت اکثر زخمهای حاره و بارده و مضر سفلی مصلح آن انیسون مقدار شربت آن از یک درم تا پنج درم بدل آن در تغریه و غیر آن صمغ

ص: ۱۴۰۶

۷۳۵ عربی و در تلین و تغلیظ تخم کدو و بیخ آن درخت را چون بکوبند هنگامی که خشک باشد و با سرکه بر بهق بمالند زائل گرداند

"فصل الکاف مع الجیم"

"کچنار"

بفتح کاف و سکون جیم عجمی و فتح نون و الف و راء مهمله و لام بجای را نیز آمده لغت هندی است

"ماهیت ان

درختی است هندی شاخهای آن متفرق و پریشان و برک آن عریض و وسط آن هم از جانب پائین و هم از جانب بالا منشق بدو نصف و غنچه آن سبز طولانی و کل آن بعد شکفتن خوش منظر و اندک خوش بو و دو نوع می باشد سفید و سرخ ارغوانی مائل بینفش و عدد برکهای کل آن پنج عدد و پائین برکهای باریک و بالای آنها عریض و در وسط آن پنج تار باریک و بر سر هر تاری چیزی شبیه بدانۀ زیره و در وسط آن تارها نیز تاری باریک و وسط آن ضخیم که تخم آنست و غنچه خام آن را با دو پیازه پخته با روغن بریان کرده با گوشت و یا بی گوشت می خورند لذیذ و خوش بو و طعم می باشد

"طبیعت جمیع اجزای ان

سرد و خشک در دوم

"افعال و خواص ان

قابض و مجفف و مقوی معده و امعا و حابس بطن و دافع اسهال و دیدان و حب القرع و فساد خون و صفرا و جهت جذام و خنازیر و مطبوخ پوست درخت آن با سماق بالسویه جهت نفث الدام و حیض و جراحات باطنی و مقعده و غرغره آن خصوصا با اقاویا و کلنار جهت جوشش دهان و کلو و خنازیر و خوردن غنچه خام مطبوخ آن جهت سرفه حار رطب و حبس اسهال و بواسیر و حیض و بول الدم و فساد صفرا نافع

ص: ۱۴۰۷

"فصل الکاف مع الراء المهمله"

"کراث"

بضم کاف و فتح را و الف و ثای مثلثه و بفتح کاف نیز آمده لغت عربی است بفارسی کندنا و بهندی نیز بدین نام مشهور و باصفهانی تره و بدیلمی کوار و بلاطینی کوپرکیسو و بیونانی فراسینا و بسریانی عطارا و برومی فقلوطا و بستانی آن را نبطی و جبلی را فراسیون نامند

"ماهیت ان

نباتی است معروف و در اکثر بلاد می شود و بری و بستانی و جبلی می باشد آنچه برک آن باریک شبیه برک پیاز و در تمام سال می ماند و چون بزرک گردد از میان آن ساقی می روید و بر سر آن کل و تخم و کل آن سفید شبیه بکل پیاز و تخم آن سیاه نیز شبیه بتخم پیاز و این را کرث البقل و کراث المائده نامند جهت آنکه مانند

بقول دیگر خام و پخته آن را می خورند و در مواید و خوان حاضری و طعام مانند بقول دیگر حاضر می سازند و آنچه در آخر زمستان و اول بهار می رسد و پیاز آن شبیه بیصل ماکول و رتبه آن مانند قبه آن آن را کراث شامی و بیونانی فرآسن بابالوطن و فراسن فافالوطن نیز و بشیرازی تریپاز نامند و خام این غیر ماکول بلکه پخته آن را با گوشت می خورند و این دو صنف می باشد صنفی صغیر الراس دقیق العنق صنفی کبیر الراس صغیر العنق قصیر و تیزی و تندی این صنف کمتر و خوشبوتر و لذیذتر از اول و بری آن بسیار شبیه بثوم است و آن را کراث الثوم و کراث الکریم نیز نامند و گفته اند فراسیون این است و از مطلق آن مراد کراث البقل تازه است که مختار و کثیر الاستعمال است

ص: ۱۴۰۸

"طبیعت ان

در سوم کرم و در دوم خشک

"افعال و خواص ان

مفتح و ملطف و مبخر اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفیض طلای برک آن با سرکه بر پیش سر حابس رعاف و خوردن آن منقی قصبه رئه و مفتح سده جگر و مقوی هاضمه و کمر و ملین طبع و رافع قولنج و مدر بول و حیض و بعد از طعام مانع ترش شدن آن و اعانت بر هضم و تلین طبع و تقویت باه و آب آن بقدر سه مثقال و نیم قاطع خون بواسیر و محرک باه و با غسل جهت امراض بارده رطبه سینه و اورام رئه و نضج آنها و با ماء الشعیر و یا مطبوخ آن با جو جهت درد سینه و ربو و با سرکه پرورده آن

مفتح سده جگر و سپرز و رافع قولنج و عصاره برک خشک کرده آن مسهل خون و خوردن و ضماد کردن برک مطبوخ آن مقوی باه و بواسیر را

۷۳۶ نافع و حمول برک کوبیده آن بتنهائی و یا با ادویه مناسبه مجفف رطوبات رحم و مانع ازلاق جنین و جلوس در طبیخ آن که با سرکه و آب و نمک طبخ نموده باشند جهت انضمام فم رحم و تحلیل صلابت آن و طلای مطبوخ آن جهت بواسیر و تقویت باه و قطور آب آن با روغن کل و سرکه کهنه جهت درد کوش و دوی و سعوط آن با کندر و سرکه کهنه جهت قطع نرف الدم و رعاف و چون کندنا را دو بار بپزند و بفشارند و جرم آن را در آب سرد بخیسانند و با اطعمه استعمال نمایند باعث لذت اطعمه و رفع نفخ و غلظت آنها می گردد السموم ضماد آن جهت کزیدن هوام و افعی و آشامیدن آن نیز با ماء العسل جهت سموم الاورام و البثور و القروح ضماد آن با سماق جهت شری و تآلیل و با نمک جهت قروح خبیثه المضار اقسام آن از پیاز دیرهضم تر و نفاخ و مبخر و محرق خون و مورث ظلمت بصر و فساد لثه مضر حار المزاج و دیدن خوابهای ردی مصلح آن کشنیز و کاسنی تازه است چون شمشیر و کارد و غیره را باب برک آن آبگیری کنند آب و تندی آن زائل نکردد و تخم آن در آخر دوم کرم و خشک

ص: ۱۴۰۹

"افعال و خواص ان

مفتح و محلل و جالی اعضاء الغذاء و النفص آشامیدن دو مثقال آن با هموزن آن تخم مورد رافع امراض بارده و قاطع نفث الدم و نرف الدم و مفتح سده بلغمی جگر و محرک اشتها و مقوی کرده و مثانه و با شراب مبهی و بغایت محرک باه و بوداده آن بتنهائی یا با حرف بابلی قاطع اسهال مزمن و زحیر و محلل ریاح امعا و با حب الآس

جهت زحیر و حبس خون مقعده و بخور آن جهت بواسیر الفم بخور آن با موم و قطران جهت درد دندان و اخراج کرم آن السموم و الزینه ضماد عصاره آن جهت لسع افعی و رفع کلف و آثار جلد و دردهای بارد و چون بکوبند و در سرکه ریزند رفع ترشی آن نماید مضر رئه و کرده و مثانه مصلح آن عسل و در تقویت باه تخم کراث شامی قویتر از ان است و آشامیدن طبیخ بیخ آن بطریق اسفیدباج با روغن قرطم و روغن بادام و یا کنجد جهت رفع قولنج نافع کراث بری شبیه بثوم است و بسیار تند

"طبیعت ان

در آخر سوم کرم و در اول آن خشک

"افعال و خواص آن

مفتح و مقطع و جالی اعضاء الغذاء و النفص بغایت مدر بول و حیض و حمل آن جاذب جنین و عصاره آن مسهل سودا و مورث اسهال الدم و تخم آن را چون چند روز هر روز پنج قیراط با شکر بخورند رفع بواسیر نماید السموم جهت کزیدن هوام قوی الاثر از سائر اقسام و از جمله اجزای تریاق فاروق است الزینه ضماد آن رافع برص و ثآلیل و مقرح اعضاء است و نوعی از بری که در جبال بهم می رسد برک آن بسیار باریک و با حدت می باشد

ص: ۱۴۱۰

"افعال و خواص آن

بسیار ملطف جهت خوشبوئی دهان و تسکین درد معده و امعا قوی الاثر است

"کراث"

بفتح کاف و راء مهمله مخففه و الف و ثاء مثلثه لغت عربی است

"ماهیت آن

درختی است کوهی برک آن دراز و باریک و شاخهای آن نرم و پرشیر منبت آن بلاد حجاز و آن را عشبہ الصباغ نامند

"افعال و خواص آن

شیر آن را داخل اطعمه نمودن رافع جذام دانسته اند

"کراع"

بضم کاف و فتح را و الف و عین مهمله لغت عربی است جمع آن کوارع و بفارسی پاچه نامند بهترین آن پاچه بز و کوسفند جوان فربه است

"طبیعت آن

کرم و تر

"افعال و خواص آن

مولد کیموس لزج غیر غلیظ است و لیکن محمود قلیل الفضول است اعضاء الصدر جهت خشونت سینه و حلق و سرفه حار نافع خصوصا با کشک الشعیر جهت آنکه ملین سینه است اعضاء الغذاء و النفص قلیل الغذاء سریع الهضم جید الکیموس لزج غیر غلیظ و ملین بطن است بسبب لزوجت و ازلاقی که دارد و چون با سرکه و انجدان استعمال نمایند لزوجت و برودت آن کمتر گردد و شقاق زبان و سحج امعا را که از کرمی باشد نافع و صاحب اختیارات آن را رشید دانسته

"کردناج"

بکسر کاف و سکون را و کسر دال مهملتین و فتح نون و الف و جیم معرب کردناک
فارسی است

"ماهیت آن

نوع کبابی است که بعد از نیم پخت کردن مرغ و امثال آن بسیخ کشیده بآتش بریان
می نمایند و بهترین آن مرغ جوان فربه است که بروغن کاو تازه آن را مکرر تسقیه
کرده باشند در هنگام بریان کردن که تر و نرم گردد

ص: ۱۴۱۱

"طبیعت آن

کرم و خشک

"افعال و خواص

آن

جهت تقویت بدن مرتاضین و ابدان متخلل و معدۀ حار نافع و کثیر الغذا مضر معدۀ
ضعیف مصلح آن میخنج و بعضی گفته اند عبارت از مرغ بریان نموده بطور مسطور
است که در داخل آن ابازیر کرده باشند

"کرسنه"

بفتح کاف و را و سکون سین مهمله و فتح نون و ها معرب از کسنک فارسی است و
عربی حب البقر و بیونانی اوزونس و بسریانی کشنی و برومی ناغیونس و بفرنکی برو و
بفارسی کسنک و کشن و مشنک کاوی و کاودانه و بهندی متر بفتح میم و تاء چهار
نقطه هندی و راء مهمله نامند

"ماهیت ان

دانه است مدور بقدر نخودی کوچک و تیره رنگ مائل سرخی و زردی و طعم آن
تلخ و تندی و غیر ماکول انسان بطریق غذا بلکه علف و غذای کاو است و آن را فربه
می گرداند و بکبوتر و کوسفند و مرغ و بز و غیرها نیز می خوراند و بهترین آن املس
سنکین مائل بزردی و بعضی گفته اند مائل بسفیدی آن است و نبات آن کوچک و
شاخها و برک آن باریک و تخم آنکه ثمر آنست در غلافی و این در هند و بنکاله چند
صنف می باشد و هریک بنامی مخصوص یکی را متر نامند چنانچه ذکر یافت و دوم را
بتلا بفتح باء موحده و سکون تاء مثناه فوقانیه هندیه و سوم را ماکهه بفتح میم و الف و
فتح کاف و های هندی و این را چون کاو بخورد سیاه و فربه گردد

"طبیعت ان

ص: ۱۴۱۲

در اول تا دوم کرم و در دوم خشک

"افعال و خواص ان

مفتح سدد و مقطع و جالی اعضاء الصدر مسهل نفث غلیظ و منقی سینه و شش و
آشامیدن طبیخ آن با عسل جهت سرفه رطوبی و تنقیه رئه و عسر النفس و ضماد آن

جهت تحلیل صلابت پستان الفم سنون آن با زراوند مدحرج جهت رویانیدن گوشت بن دندان اعضاء الغذاء و النفص آشامیدن آرد مقشر خیسانیده آن مسهل و محرک باه مبرودین و با روغن کنجد مسکن مغص و زحیر و با سرکه رافع عسر البول و جرب کرده و تنقیه کرده و طبیخ آن با سرکه جهت یرقان و سپرز نافع الاورام و البثور و القروح و الجروح ضماد آن با عسل و با ادویه مناسبه و بتنهائی نیز جاذب خون بظاهر جلد و جهت جرب و شکستگی اعضا و سعفه و شقاق و نار فارسی و تحلیل صلابات و قروح خبیثه و ساعیه و مانع انتشار آن و التیام جراحات عمیقه الزینه ضماد آن با آب دفلی و تخم خربزه جهت برص و با زنت جهت بزرک نمودن عضو و طلا و غسول بدان منقی بشره و جهت سرخ نمودن آن قویتر از سائر ادویه و خوردن سویق آن باعث رفع لاغری بدن و شستن عضو با آب طبیخ آن یا نطول بدان جهت شقاق عارض از سرما و حکه و بثور لبنیه و شهیدیه السموم ضماد آن با سرکه و افسنتین جهت لسع عقرب و با شراب جهت لسع افعی و سگ دیوانه کزیده و انسان سگ دیوانه کزیده و انسان صائم المضار اکثر ان مولد خلط فاسد و مدر خون و مورث اسهال دموی مصلح آن کلاب و کل ارمنی و اصلاح آن مانند اصلاح ترمس است و سفید آن را غایله کمتر از سرخ آن و طبیخ آن دو مرتبه موجب بطلان قوت جالیه آنست و باقی ماندن ارضیت آن و غذای اندک از ان حاصل می گردد مقدار شربت آن تا سه درهم"

ص: ۱۴۱۳

"گرش"

بفتح کاف و کسر را و شین معجمه و بکسر کاف و بسکون را نیز آمده لغت عربی است و بیونانی سمنطونس و بسریانی اسطمکا و برومی کلیا و بفارسی شکنبه و بهندی او جهری نامند

"ماهیت ان

عضوی از اعضای معروفهٔ مرکبهٔ بدن حیوان و بمنزلهٔ معده است در بدن انسان و شامل شکنبه و روده های حیوان است و از حیوانات تا کوچک تازه تولد یافته و علف و حبوب

۷۳۸ و غیره نخورده اند که برآوردند انفعه نامند و بعد از ان شکنبه و بهترین آن از برای اتخاذ ادویه خصوصا سفیدباجات شکنبه کوسفند و بز جوان فربه است

"طبیعت ان

جمعی گرم و تر و بعضی سرد و خشک دانسته اند

"افعال و خواص

ان

کثیر الغذاء دیر هضم المضار مولد خلط غلیظ و مورث بلادت و سکتة و صرع و تاریکی چشم مصلح آن مهرا پختن و با ادویه حارهٔ خوش بو و سرکه خوردن است"

"گرفسی"

بفتح کاف و را و سکون فا و سین مهمله معرب از گرفش بشین فارسی است و گفته اند معرب از کرسب فارسی است و بیونانی اوداسالیون و بسریانی گرفشا و برومی باطراخیون و بهندی اجمود و بفرنکی سلری و بلاطینی سلدهری نامند

"ماهیت ان

نباتی است و آن را اقسام بسیار است و بحسب اماکن مختلف و هریک را نامی خاص از بستانی و جبلی و صخری و نبطی و مائی و از مطلق آن مراد بستانی است و برک آن مائل بتدویر و شاخهای آن باریک و بلندی نبات آن تا بیک ذرع و تخم آن ریزه تر از سائر اقسام و تیره رنگ و تندطعم و با عطریت در مقدار قریب بانیسون و مدور غیر املس و بیخ آن بزرک و سیاه رنگ با ریشههای باریک و قویتر از سائر اجزای آن و بعد از آن تخم آن و قوت آن تا دو سال باقی می ماند و بیخ آن تا سه سال

ص: ۱۴۱۴

"طبیعت ان

در اول دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

مفتح و محلل اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض و غیرها ضماد آن بآرد جو محلل ورم چشم و آشامیدن آن جهت ربو و ضیق النفس و درد پهلو و فواق و برودت احشا و رفع قئ و سحج و مغص و حدت ادویه و محرک اشتهای طعام و باه و محلل ریاح و نفخ و معین بر عمل ادویه مسهله و تفتیح سده جگر و کبد و طحال و ادرار بول و حیض و اخراج جنین و تنقیه کرده و مثانه و کداختن سنک مثانه و رفع حصبه و لرز حمی بلغمی و وجع و رک و عرق النسا و نقرس و اوجاع ظهر و اکثر امراض بارده بلغمیه مفید السموم آشامیدن آب آنکه با آب انار و شکر جوشانیده باشند جهت سموم مشروبه و آشامیدن طبیخ برک و بیخ آن جهت ادویه قتاله و نهش هوام و مرداسنک و طبیخ کرفس با عدس و قئ نمودن بعد شرب منقی آن الخواص خوردن کرفس قبل از کزیدن عقرب و هوام و همچنین بعد از آن باعث سرعت تاثیر سم است در بدن و

تدبیری ندارد الاورام و البثور و الجرب و الحکة و غیرها ضماد آن بتنهائی و یا با عسل محلل اورام و طلای آن تا یک هفته با روغن کل و سرکه جهت جرب و بدستور با کبریت و بوره سرخ و با نوشادر جهت تآلیل و رفع آثار مفید المضار مبخر و محرک صرع محرورین و باعث صرع و خفت عقل و مضر حوامل و مرضعه بجهت آنکه محرک باه ایشان است و تازه آن نفاخ مصلح آن انیسون مقدار شربت از عصاره آن تا پانزده درم و از جرم آن تا سه درم و از بیخ آن در مطبوخات پنج درم و بزر کرفس بستانی

ص: ۱۴۱۵

"طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

در تفتیح قویتر از سائر اجزای آن و هاضم غذا و جاذب فضول از معده و رحم و جهت استسقا و تسکین اوجاع و در سائر منافع مانند بیخ آن مضر رئه مصلح آن خماما و کویند تخم کاسنی و مورث سحج مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یک درم بدل آن نانخواه و زیره الخواص چون در هر رطلی از آب انکور یک مثقال تخم کرفس بستانی با فطراسالیون کوبیده داخل نمایند و همچنین در هر رطلی از شراب نیم مثقال از ان مخلوط کنند و بهتر آنست که کوفته در صره بسته در ان اندازند و سر آن را بسته نگاهدارند و بعد از سه ماه صاف نمایند و در ظرف دیگر کنند و تناول نمایند جهت تقویت معده و تحریک اشتها و دفع عسر البول و چون نیم مثقال آن را با نیم مثقال نانخواه بنوشند جهت تقویت معده و رفع ریاح نافع و پرورده بیخ و برک آن با عسل

یعنی مربای آن مسکن غثیان و مقوی معده و پرورده آن با سرکه یعنی مخلل آن مفتوح
سدد و مقوی معده و احشا

۷۳۹ و اشتهای طعام و محرک آن و موافق محرور المزاج است و تخم کرفس مضر
بصرع است لهذا در ادویه مصروع داخل نباید کرد و کرفس جبلی را بیونانی
اوداسالیون نامند نبات آن بقدر یک شبر و شاخهای آن کوچک و بر سر آنها قبهها مانند
فریون و از آن کوچکتتر و باریکتتر و تخم آن باریک طولانی شبیه بزیره و حریف و
خوش بو و منبت آن سنکستانها و اماکن جبلیه و اقوی از کرفس بستانی

ص: ۱۴۱۶

"طبیعت آن

کرم و خشک در سوم

"افعال و خواص آن

آشامیدن تخم و بیخ آن جهت ادرار بول و حیض نافع و داخل ادویه مرکبه و ادویه
حاره کرده می شود و کرفس صخری را بیونانی فطراسالیون نامند یعنی کرفس الصخر
جهت آنکه در اماکن صخریه می روید و کرفس ماقدوننی نیز جهت آنکه در بلده
ماقدون بهم می رسد نبات آن ایستاده و تخم آن شبیه بنانخواه و با عطریت و خوش بو
و بسیار حریف و طعم جمیع اجزای آن نیز حریف و لیکن ضعیف تر از تخم آن و
اقوی جمیع اجزای آن و تخم آنست

"طبیعت آن

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

مفتح و محلل اعضاء الغذاء و النفس آشامیدن تخم و سائر اجزای آن محلل نفخ معده و معای قولون و رافع درد پهلو و مغص و وجع کرده و مثانه و مدر بول و حیض و تخم آن داخل ادویة مدرة بول و مرکبه کرده می شود و کرفس نبطی را کرفس مشرقی و کرفس شتوی و بیونانی اقوسالیون یعنی کرفس عظیم نامند و بیربری حضض کویند

"ماهیت ان

بزرگتر از کرفس بستانی است و مائل بسفیدی و برک آن سبز مائل بسرخ طولانی نازک و با خطوط و پهن تر از برک بستانی و سرهای آن شبیه بسر بنفشه و بران کل آن و تخم آن طولانی و مصمت و حریف و خوش بو و بیخ آن باریک و خوش بو و خوش طعم منبت آن مواضع تاریک بین اشجار و نزد آجام و مستعمل مانند کرفس بستانی هم برک و شاخها و بیخ آن خام و هم پخته با ماهی و غیر آن و گاه مملح نموده

ص: ۱۴۱۷

"طبیعت و افعال و خواص ان"

ضعیف تر از کرفس بستانی آشامیدن تخم و یا بیخ آن با شراب مسمی باتومالی مدر حیض و جهت تقطیر البول و امراض بارده و لطوخ آن نیز با شراب جهت امراض بارده نافع و نیز صنفی از کرفس کبیر می باشد که کرفس طری و بیونانی سمرینیون نامند که در کوه مسمی با مانوس بهم می رسد ساق آن شبیه بساق کرفس بستانی و صلب با شعبهای بسیار و برک آن پهن تر از ان و مائل بزردی و برکهای قریب بزمین آن منحنی بسوی بیرون و در برک آن اندک رطوبتی چسپنده بدست و با اندک تندی طعم و خوش بو و چتر آن مانند چتر نبطی و شبت و تخم آن شبیه بتخم کلم و مستدیر و تند

طعم و رائحه آن شبیه برائحه مروبیخ آن حریف طیب الرائحه و لیکن حرافت آن بآن حد نیست که حنک را بکیرد و پوست بیرون آن سیاه و داخل آن زرد مائل بسفیدی منبت آن سنک لاختها و تلها

"طبیعت و افعال و خواص آن"

قریب بکرفس بستانی و ضعیف تر از جبلی آشامیدن تخم آن مدر بول و حیض و عرق النسا و نزول آب نافع و حمل آن مسقط جنین و برک نمک پرورده آن حابس بطن و آشامیدن بیخ آن جهت سرفه و عسر النفس و انتصاب آن و عسر البول و نهش هوام مفید و حمل آن مسقط جنین الاورام و الجروح ضماد آن محلل اورام بلغمیه حدیثه و اورام حاره و صلبه و خراجات و چاق کننده آنها و تخم آن مسکن نفخ معده و محرک جشا و مسکن وجع طحال و کرده و مثانه و مدر عرق و بول و حیض و مخرج مشیمه و جهت نرف الدم زنان نافع و جهت حمیات نیز و کرفس الماء را کرفس اجامی و نهری نامند و در کنار آب و میان آن می روید و بزرگتر از بستانی و ساق آن مجوف و سفید رنگ

ص: ۱۴۱۸

"طبیعت و افعال و خواص آن"

ضعیف تر از همه اقسام است"

"کردن"

بفتح کاف و سکون را و فتح کاف و دال مهمله مشدده و نون و بذال معجمه مشدده و مخففه نیز و به تشدید نون نیز آمده معرب از کرک فارسی است و عبری جریش و بهندی کیندا نامند

"ماهیت ان

حیوانی است عظیم

۱۷۴۰ الجثه از کاومیش بزرگتر و از فیل کوچکتر و پوست آن سیاه و چیندار و ضخیم و صلب و صورت آن فی الجمله شبیه بصورت خوک و بر پیشانی آن شاخی است پائین آن عریض و سر آن باریک شبیه بکله قند و تیز و منحنی بسوی بالا و بسیار زور آور به حدی که بر فیل غالب می آید و آن را نیز می کشد و اکثر در بلاد حبش و نوبه و کوهستان جنکل هند و بنکاله بهم می رسد و شاخ ها آنچه در بلاد حبشه و نوبه بهم می رسد بلندتر و سیاه آن کمتر و اکثر ابلق از سفید و سیاه و کم جوهر چون از عرض آن را ببرند و آنچه در بلاد هند و بنکاله بهم می رسد طول آن کمتر و اکثر سیاه و بندرت در وسط بعضی خالهای سفید بانحای اشکال بهم می رسد و اهل هند آن را با میمنت و خواص بسیار می دانند و ظاهرا گوشت آن حلال باشد بجهت آنکه مانند بقر و ابل و غنم نشخوار که عبری جره بکسر جیم نامند و بهندی جکالی کویند می کند یعنی علفی و غذائی که خورده باشد آن را باز کردانیده در دهان می خاید و فرو می برد و این از علامت حلیت گوشت حیوان چهارپا است و از پوست آن بسبب صلابت و ضخامت سپر می سازند بسیار خوب و جوهردار می شود و بقیمت اعلی می فروشند

ص: ۱۴۱۹

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

بخور شاخ آن جهت بواسیر و عسر ولادت و کریزایدن هوام و بدستور بخور حافر آن
آشامیدن آب در ظرفی که از شاخ آن ساخته باشند و بدستور پوشیدن انکشتی و
زهکیر از شاخ آن جهت بواسیر و طلای پیه آن مورت مهابت در نظرها و روغن پوست
آنکه قطعه از آن را در روغن کنجد اندازند و مدتی در آفتاب گذارند جهت التیام
جروح و قروح عظیم النفع و گفته اند که هر مقدار که از روغن آن خرج نمایند و
عوض آن روغن خالص داخل نمایند نیز نفع می بخشد و اثر آن ضعیف نمی گردد

"گر کند"

بفتح کاف و سکون را و فتح کاف و سکون نون و دال

"ماهیت ان

اسم فارسی سنکی است سرخ رنگ شبیه بیاقوت و بعضی گفته اند اسم لعل است
بعضی سنکی را که بهندی پیکو نامند و بعضی سنکی بنفش رنگ که بعربی حمینه نامند
دانسته اند

"افعال و خواص آن

آشامیدن آن مفرح و مقوی قلب و رافع خفقان و توحش

"گر کرهن"

بفتح دو کاف و سکون دو راء مهمله و فتح ها و نون لغت بربری است

"ماهیت آن

بیخی است باریک شبیه بسنبل رومی و بسیار سرخ در جمیع افعال مانند عاقر قرحا و لهذا بعضی آن را عاقر قرحا دانسته اند و غیر آنست و بعضی گفته اند بیخی است باریک بغلظت شاخ ریحان شبیه به بسفایج در شکل و رنگ و سیاهی این از آن کمتر

"طبیعت آن

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

ص: ۱۴۲۰

جهت فالج و امراض عصب نافع و جمعی آن را فاوانیا دانسته اند

"کرکی"

بضم کاف و سکون را و کسر کاف دوم و یا لغت عربی است بفارسی کلنک و بترکی درنا و بهندی کونج بضم کاف و سکون واو و خفای نون و جیم نامند

"ماهیت آن

از جمله طیوربری است بلند پرواز و کنار آبها نیز می باشد بهترین آن آنست که باز آن را صید کرده باشد

"طبیعت گوشت آن

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن"

مفتح سدد و مقوی بدن و محلل قولنج المضار دیر هضم و مولد خلط غلیظ مصلح آن آنست که یکدو روز بعد از ذبح بگذارند پس با سرکه و آب و نمک طبخ نمایند و ابازیر حاره نظیفه داخل کنند و بعد از آن حلوای قندی بخورند و حوصله یعنی چینه دان آن حابس اسهال و آشامیدن خشک سائیده آن با آب نخود مطبوخ جهت درد کرده و مثانه مجرب و مغز سر آن رافع شبکوری اکتحالا و با آب حلبه جهت تحلیل اورام ضماد او زهره آن سعوطا سه روز با آب چغندر و بدستور سه روز تا یک هفته با آب مرزنجوش جهت لقوه مجرب بشرط آنکه در جانب مخالف در بینی کشند و در آن ایام روغن کردکان بیاشامند و بمالند و در جای تاریک بنشینند و بروشنی نگاه نکنند و اکتحال آن جهت رفع نزول آب و شبکوری و ناخنه و اثر آبله نافع و طلای آن جهت رفع

۷۴۱ برص و جرب متفرح قوی الاثر و سعوط مغز سر آن و زهره آن از هر یک یک قیراط با روغن زنبق رافع نسیان و سفیدی موی سر و ریش با تکرار عمل و در تقویت حافظه بیمثل و پیه آن را چون بکدازند و با سرکه عنصل بیاشامند چند روز پی هم صلابت طحال را زائل گرداند و چشم آن را چون خشک نموده سوده در چشم کشند بیخوابی آورد و خصیه آن را چون نمک سود نمایند و خشک کرده سوده با هموزن آن سرکین سوسمار و کف دریا و شکر درهم نموده در چشم کشند جهت رفع بیاض چشم مجرب گفته اند

ص: ۱۴۲۱

"کرم"

بفتح کاف و سکون را و میم لغت عربی است واحد آن کرمه و جمع آن کرمات و یونانی اولیا طیوم و بسریانی کیشا حمرا و برومی دیدرون اسایا و بفارسی تاک و رز و بهندی داکه کاجهار نامند

"ماهیت ان

نباتی است اکثر از قبیل نجم و بیاره و بر مجاور خود پیچد و تنه آن قوی و شاخهای آن باریک بلند و نورسته آن با خیوط و برک آن پهن فی الجملة شبیه ببرک خیارزه و برک عنب الثعلب بستانی و غیر مزغب و املس و خوش طعم خصوص برک نازک نورسته آن و خوش رائحه و کل آن ریزه باریک خوش بو و زرد مائل بسفیدی و ثمر آنکه عنب و بفارسی انکور و بترکی اوزم کویند خوشه دار و در خامی سبز عفص و نیمرس آن ترش و با عفو صت و رسیده آن شیرین و ملون بالوان از سفید و سرخ رنگ و سیاه و بعد رسیدن و خشک شدن زیب و بفارسی مویز و نیمرس خشک آن را که ترش طعم است غوره مویز نامند و تخم آن مدحرج الشكل سرخ رنگ شبیه بخصیه حیوان بسیار کوچکی و آن را حب العنب نامند و شاخهای نازک درست آن را لفایف الکریم و عسالیج الکریم نیز نامند و بری و جبلی و بستانی می باشد نبات بری و جبلی آن بسیار بلند و پهن بروی زمین و اشجار و غیره نمی گردد و ثمر آن کوچکتر و کم آب تر و پوست آن ضخیم تر از بستانی می باشد و درخت بری بی ثمر را در تنکابن دیورز نامند و شاخهای درخت آن را مطلقا تا هر سال نبرند و تربیت نمایند ثمر زیاده و بهتر نمی دهد و بیان عنب بتفصیل در حرف العین مع النون ذکر یافت و بهترین اجزای درخت آن عسالیج آنست و بعد از ان برک و عصاره آن

ص: ۱۴۲۲

"طبیعت ان

در آخر دوم سرد و خشک

"افعال و خواص

ان

جالی و مجفف و قابض اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفص آشامیدن عسالیج آن مانع صعود ابخره بدماغ و ضماد برک و عسالیج و خیوط آن خصوصا با آرد جو جهت درد سر حار و تسکین التهاب عین و اورام حاره آن و با آرد جو و رامک جهت تسکین التهاب معده و ابتدای ورم حار آن و سائر اعضا و عصاره برک آن مقوی معده حار و مانع قئ و قاطع قئ الدم و رافع خمار و تقلب نفس و جهت قرحه امعا و اسهال صفراوی که ذوسنطاریای معوی نامند خواه بنوشند و خواه بدان حقنه نمایند و نیز مدر بول و حافظ جنین از اسقاط و شربت آنکه آب عسالیج آن را با قند بقوام آورند جهت خفقان صفراوی و تحریک اشتها و دفع خمار و تسکین حدت صفرا و غثیان و اسهال مواد رقیقه صفراویه نافع و بسا است که بسبب قوت جالیه که دارد باعث اطلاق طبیعت می شود مضر سرفه مصلح آن عسل و صمغ و آب منجمد آن بسیار جالی و یابس آشامیدن آن با شراب رافع سپرز و مخرج سنک مثانه و ضماد آن رافع قوبا و جرب متفرح و غیر متفرح و طلای آن با روغن زیتون سترنده موی با دوام عمل و آب چون آنکه در حین سوختن تراوش کند رافع تآلیل و نمله و کلف و نمش و قوبا و جرب و سترنده موی خصوصا با زیب و رماد چوب و نشاره شاخهای آن کاوی و ضماد آن با سرکه رافع بواسیر و با روغن کل سرخ و سرکه رافع بواسیر و با روغن کل سرخ و سرکه و سداب جهت ورم سپرز و رماد شاخهای آن با پیه کهنه و روغن زیتون و عسل جهت شکاف عضل و سستی مفاصل و تعقد عصب و با بوره ارمنی جهت بردن گوشت زائد زخمها و با سرکه جهت التوای عصب و کزیدن هوام و افعی و سک دیوانه و ورم غددی و کماد

کرم کرده آن جهت بواسیر و خوردن نیم درهم آن جهت قرحه امعا و تفتیت حصاه و آشامیدن

ص: ۱۴۲۳

۷۴۲ آب خاکستر آن جهت سقطه مفید و نوع بری کرم اقوی و قابض تر و شکوفه آن بهترین اجزای آن و شدید القبض آشامیدن دو مثقال خشک آن قاطع نفث الدم و مقوی معده و مانع ترش شدن طعام در آن و حابس اسهال و مدر بول و آشامیدن آب طیبخ آن بقدر سی و پنج مثقال با قدری شکر مسهل رطوبات و ماء اصفر و ضماد آن رافع ورم چشم و سائر اورام حاره و قلاع دهان و رادع مواد و مسکن التهاب معده و دافع قروح خبیثه و حمول آن قاطع حیض و چون آن را در سفالی بسوزاند اکتحال و ذرور آن جهت درد چشم و با عسل جهت ناخنه و گوشت آن با عسل قطع خون لثه و بن دندان و رافع سستی آن و طلای آن با عسل جهت داخس و پوست آن سنونا قاطع خون لثه و بیخ انکور سیاه بری بسیار جالی قطور مطبوخ آن بتنهائی و یا با ادهان مناسبه جهت جلای چرک کوش و رفع کری و آشامیدن آن به آب یا شراب جهت استسقا و اسهال ماء اصفر و ثمر بری آن مقوی معده و رافع غثیان و حموضت طعام و اسهال و ادرار بول و ضماد آن مانع ورم جراحات و روغن شکوفه آن در خواص مانند روغن کل است و لطافت این از آن کمتر و با قوت قابضه و رادعه و جهت جوشش دهان و حبس عرق و قروح ساعیه مفید صنعت آن بکیرند شکوفه آن را و مکرر در روغن زیتون اندازند و در آفتاب گذارند و هر سه روز تجدید کنند و روغن عصیر آنکه با روغن کنجد یا با زیت ترتیب دهند مسخن و مسکن اوجاع اعصاب و عضلات و رافع اعیا است

ص: ۱۴۲۴

"کرم دانه"

بکسر کاف و سکون را و میم و فتح دال و الف و نون و ها لغت فارسی است بعربی
حب الدود نامند

"در ماهیت ان

اختلاف است بعضی ثمر مثنان دانسته و بعضی گفته اند حبی است سیاه هر دو طرف آن
باریک و بران غشائی سفید رنگ

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص ان

مسهل ماء اصفر و مخرج دیدان و مسخن قبل و مصفی آن از فضلات و بعضی حب
نوعی از مازیون دانسته و اقوال دیگر نیز در ان وارد است و از خوردن آن خارش و
ورم عارض گردد علاج آن علاج تربد خورده است

"کرنب"

بضم کاف و را و ضم نون و با و فتح اول و دوم و سکون سوم نیز آمده معرب از کرم
فارسی است و نیز بفارسی کلم و باصفهانی قمریت و بیونانی قونبا و قرنبو و بسریانی
کرانبی و کرنبا و برومی اعاریسا و بعربی بقله الانصار نامند

"ماهیت ان

نباتی است و انواع می باشد از بستانی و بری و بحری و بستانی را اقسام بسیار است و
قنیط قسمی از بستانی است و در حرف القاف مع النون ذکر یافت و قسمی معروف از

بستانی آن را بیخ شبیه بچغندر و پوست آن خشن و سبز رنگ و برک آن عریض و سطرتر از برک چغندر و رنگ آن سبز اغبر و تخم آن ریزه مدور سرخ تیره و این را یونانی قرنبا انمارس نامند و از اقسام کرب نبطی است و نیز قسمی دیگر را بیخ شبیه بشلغم و اندک مفرطج در طول و رنگ آن سفید و پوست آن چندان خشونت ندارد و جرم مغز آن نازک و بیریشه و برک آن شبیه برک قسم اول و از آن کوچکتر و نیز قسمی دیگر می باشد که از بیخ آن ساقی می روید و قدری از زمین بلند شده بر آن کرهی شبیه بشلغم سبز کمرنگ منعقد می گردد و بر بالای آن نیز ساق تا بدو شبر بلند می باشد و در انتهای ساق آن برکهای فی الجمله شبیه بصنف دوم و ماکول و مستعمل کره آنست نه بیخ آنکه در زمین است و نیز قسمی دیگر می باشد که از بیخ آن برکهای می روید فی الجمله شبیه برک قسم اول و برکهای بیرونی آن از آن بزرگتر و اندرونی کوچکتر و در وسط آن از بیخ آن ساقهای کوتاه نازک بقدر دو سه انگشت روئیده و بر سر آنها قبههای سفید و همه بهم پیوسته و در بین هریک قبه برکی باریک کوچک و عدد تبها ده تا پانزده و این را کل کلم نامند و مستعمل و ماکول شاخها و قبه نازک آنست نه بیخ آن و این از همه انواع نازکتر و لطیفتر می باشد و بالجمله اصناف آن از شامی و همدانی و موصلی و اندلسی و غیرها مختلف می باشند در شکل و از مطلق آن مراد بستانی

ص: ۱۴۲۵

۱۷۴۳ است و بهترین اقسام آن نازک بیریشه تازه آنست

"طبیعت اقسام بستانی ان

مرکب القوی و در اول کرم و در دوم خشک و بیخ آن ارطب از برک آن و بری آن کرم تر و خشک تر از بستانی

"افعال و خواص آن

منضج و ملین و مجفف خصوصا چون طبخ دهند و آب اول آن را بریزند و غذائیت آن اندک و از عدس ارطب و چون با گوشت فربه و مرغ جوان طبخ دهند جید غذا می گردد اعضاء الراس آشامیدن طبیخ آن و تخم آن مانع صعود ابخره بدماغ و مسکن صداع و رافع ظلمت بصر و مستی و مهرا پختن آن قابض و رافع خمار و ارتعاش و منوم و مقوی ضعف بصر و سعوط عصارة آن منقی دماغ و منوم و مجفف لسان اعضاء الصدر آشامیدن طبیخ آن و خوردن مهرا پخته آن رافع سرفه مزمن و ورم حجاب و احشا و آشامیدن هر روز یک اوقیه آن صاف کننده آواز و رافع گرفتگی آن و وجع طحال و بدستور چون مضغ نمایند و آب آن را بمکند جهت صوت منقطع نافع و غرغره بعصارة آن و یا طبیخ آن با روغن کنجد رافع خناق اعضاء الغذاء و النفص بطی الهضم نفاخ خصوصا آنچه در تابستان روئیده باشد و مملح آن با آب و نمک ردی تر و خوردن برک تازه آن با سرکه رافع ورم طحال و آشامیدن آب مطبوخ آن مدر بول و حیض و آشامیدن تخم آن محرک باه و با ترمس قاتل دیدان و حمول تخم آن بعد از جماع مفسد منی و آشامیدن خاکستر بیخ آن مفتت حصاه و آشامیدن عصارة آن با ایرسا و نظرون مسهل بطن و حمول کل آن مدر حیض و قاتل جنین خصوص با آرد شیلیم السموم آشامیدن عصارة آن با شراب جهت لسع افعی و سگ دیوانه کزیده و تخم کرنب مصری از جمله اجزای تریاقات است الاورام و البثور و القروح و الجروح ضماد همه انواع ثلثه آن منضج صلابات و برک کرنب بری یا بستانی بسیار نرم کوفته بتنهائی و یا با آرد جو محلل اورام حاره بارده بلغمیه و حمره و شری و سرطان و با نمک جهت نار فارسی و با زاج و سرکه جهت برص و جرب و با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و جرب متقرح و با سرکه و حله جهت زخمهای عمیق و منع انتشار آنها و سوخته آن بغایت مجفف و رافع سعفه و مانع روئیدن موی و با پیه خوک و امثال آن جهت

خنازیر و جراحات صلبه و دیلات و با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش آلات
 المفاصل ضماد برک آن جهت رعشه و با آرد حله و سرکه جهت اوجاع مفاصل و
 نقرس و نطول طبیخ آن جهت اوجاع مفاصل و تخم آن در دوم کرم و خشک و مبهی
 و کشنده کرم معده و طلای آن رافع کلف و نمش مقدار شربت آن دو مثقال المضار
 مبخر و مولد سودا و ردی الغذاء و اکثار آن باعث دیدن خوابهای ردی و کلم بری در
 شکل شبیه به بستانی و سفیدتر از ان و برک آن از ان کوچکتتر و با زغب و تلخ و
 دوائت بران غالب تر از غذائیت و بعد طبخ با آب انار تلخی آن زائل می گردد و تخم
 آن شبیه بلفل سفید

ص: ۱۴۲۶

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

بسیار جالی و محلل و ملین طبیعت و مسهل خصوصا که با گوشت فربه طبخ یافته باشد
 طبخ خفیفی و چون دو مرتبه و یا زیاده طبخ یافته باشد می باشد مسکن بطن و آشامیدن
 بیخ و تخم آن بقدر دو درهم رافع سم افعی و تخم آن بغایت محرک باه و کلم بحری
 برک آن دراز و بیخ آن سرخ شبیه ببرک زراوند و با اندک یتوعیت و لبن مانند برک
 لبلاب و طعم آن شور و با تلخی و خوردن این جائز نیست و در ضمادات محله
 مستعمل و دو مثقال از تخم آن در کشتن حب القرع بسیار مؤثر است

"گرونده"

بفتح کاف و را و خفای واو و نون و فتح نون و دال و ها لغت هند است و بجای ها الف نیز می نویسند

"ماهیت

ان

ثمر هندی است درخت آن فی الجملة شبیه بدرخت لیمو و خاردار و برک آن بعضی بزرک اندک پهن طولانی و بعضی کوچکتر و طول آن اندک کمتر و املس غیر مشرف و بیزغب و خارهای آن بر کره‌های شاخهای آن و سر اکثر آنها دو شعبه و کل آن سرخرنک مائل بسفیدی و ریزه و با عفوصت و ثمر آن شبیه به نیشوق و کوچک بقدر عناب کوچکی مدور اندک

۷۴۴ طولانی و با یتوعیت و دو نوع می باشد سفید و سبز و سفید آن لطیفتر و در خامی و کوچکی سبز و ترش با عفوصت بسیار و هرچند رو بزرگی می آورد عفوصت آن کمتر و ترشی آن زیاده قریب بنصف آن سرخ می گردد و رسیده آن بنفش و چاشنی دار و تخم آن دو عدد و یا سه عدد و اندک پهن و سفید و نرم که خائیده می گردد و خام آن را مقشر نموده و تخم برآورده در قلا یا و غیره داخل می نمایند و اگر چاشنی دار خواهند قدری شیرینی داخل می نمایند و مخلل و مربا و شربت از آن می سازند و پخته آن را این قسم می خورند و یا شربت می سازند و نوع سبز آن در خامی سبز و نیم رس آن سبز و سرخ تیره و پخته آن سیاه و در باقی امور شبیه بقسم سفید و ظاهراً نوعی از زقال باشد که قرانیا نامند و در ملک هند و بنکاله بدین هیأت می شده باشد

ص: ۱۴۲۷

"طبیعت ان

سرد و تر و با قوت قابضه و بعضی کرم دانسته اند

"افعال و خواص ان

خام آن مولد بلغم و ثقیل و نفاخ و حابس بطن و پخته آن مسکن صفرا و تشنگی و مشهی طعام و حابس اسهال و نفوع خشک آن نیز جهت امراض مذکوره نافع"

"کرویا"

بضم کاف و را و سکون واو و فتح یا و الف ممدوده و مقصوره نیز و بفتح کاف و را و سکون واو نیز آمده معرب کراویای بطینی و یا کراوی سریانی است و بیونانی از حمیون و بسریانی کراوی و برومی فادرونی و بعربی تقده و تقرد و کمون رومی و بعضی کرنباد و کرنفاد و بفارسی کرویو و زیره رومی و شاه زیره نامند و دیسکوریدوس قاروا نامیده

"ماهیت ان

تخم نباتی است بستانی و بری می باشد نبات بستانی آن بقدر یک ذرع و برک آن شبیه ببرک شبت و چتر آن نیز شبیه بچتران و کل آن سفید رنک و تخم آن شبیه بزیره سفید و از ان بلندتر و مائل بزردی و با حدت و تلخی و بیخ آن شبیه بیخ زردک و ماکول و آن را پخته می خورند و بری آن قردمانا است و کل آن سفید مائل بکبودی و در باقی صفات مانند بستانی و شیخ علی کیلانی شارح قانون گفته برک بستانی آن شبیه ببرک شبت و مائل بسیاهی و تخم آن باریک و بری آن شبیه بابونه و شاخهای آن باریک ما بین سرخی و نیلی و کل آن سرخ شبیه بکل کشنیز و قوت تخم و بیخ آن شبیه بانیسون و از مطلق آن مراد بستانی است و مستعمل و قوت آن تا سه سال می ماند

ص: ۱۴۲۸

"طبیعت ان

کرم و خشک در دوم و بعضی خشک در سوم گفته اند

"افعال و خواص آن

ضعیف تر از قردمانا و ملطف و محلل ریاح و نفخ و قابض طبع و مصلح اغذیه نفاخه
اعضاء الراس مانع صعود بخار بدماع العین اکتحال آن باعث حدت بصر و از جمله
اجزای ادویه عین است و اکثار آن مضعف بصر اعضاء الصدر جهت ضیق النفس و
خفقان بارد و فواق ریحی اعضاء الغذاء مسخن معده و محرک آروغ و اشتها و مانع
تخمه و ترش شدن غذا در معده و قئ و مغص و محلل بلغم و مدر بول و دافع درد معده
و مغص و ریاح کرده و مثانه و مقوی بدن و فربه کننده آن و قاطع منی و قاتل دیدان و
حب القرع و مخرج آن و سه درم آن با یک اوقیه روغن زیتون تا یک هفته جهت
استسقا و در سرکه پرورده آن موافق محرورین و آشامیدن طبیخ نبات و تخم آن مسکن
مغص و مدر بول و قاطع منی و قاتل دیدان و جلوس در طبیخ آن جهت اوجاع رحم و
ضماد محرق تخم آن جهت قلع بواسیر آویخته مقدار شربت آن تا پنج درم و مضر رئه
مصلح آن عسل و صعتر و مضر کرده و مصلح آن کثیرا بدل آن قردمانا و انیسون و
زیره"

"گریلا"

بفتح کاف و کسر را و سکون یا و فتح لام و الف و بعضی بجای الف ها می نویسند

"ماهیت ان

ثمر نباتی است هندی شبیه بقثا و بر مجاور خود می پیچد و برک آن شبیه برک قثا و هندوانه بی زغب و کوچکتر از برک قثا و هندوانه و کل آن زرد و ثمر آن بقدر خیار کوچکی و خاردار با خارهای نرم و طعم آن بسیار تلخ و تخم آن فی الجمله شبیه بتخم کدو و از آن کوچک تر و خشن و تلخ و ثمر آن در خامی سبز و بعد رسیدن زرد می گردد و کسانی که آن را قثاء الحمار دانسته اند محض توهم است

ص: ۱۴۲۹

۷۴۵ جهت آنکه رائحه قثاء الحمار بسیار کریه و با حدت است بخلاف رائحه کریلا و آن نیز مسهل قوی است مانند شحم حنظل بلکه اقوی از آن بخلاف کریلا که مقوی معده و قابض و از اغذیه معتاده اهل هند و بنکاله و دکهن است که پوست آن را کنده و ورق نازک بریده و تخم دور کرده نمک مالیده سه چهار مرتبه می شویند که تلخی آن زائل گردد و با هموزن آن پیاز را نیز ورق نموده در روغن بریان می نمایند و با گوشت و یا بی گوشت پخته می خورند با نان و یا با چلاو بسیار لذیذ می شود بعضی خواهند که تلخی آن کم گردد نمک بر آن پاشیده بعد از ورق نمودن که ساعتی می گذارند پس پاک شسته بنحو مذکور بریان و طبخ می نمایند لذیذ می گردد و بعضی آن را از پهلو چاک کرده تخم را برآورده نمک مالیده بدستور تلخی دور کرده قیمة پر نموده در روغن بریان کرده و پخته بطریق دلمه طیار می کنند لذیذ می شود

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

محلل ریاح و قاطع بلغم و مقوی اعصاب و باه و مولد منی و دافع جریان آن و جهت درد مفاصل و نقرس بارد و استسقا و طحال و یرقان نافع و دافع کرم شکم خصوصا که تلخی آن را زائل نکرده باشند مضر محرورین مصلح آن سکنجبین و مبردات است

فصل الکاف مع الزای المعجمه

"کزبره"

بضم کاف و سکون زا و ضم باء موحده و فتح راء مهمله و ها و بفتح کاف و راء مهمله نیز آمده لغت عربی است و یا معرب از کزبرناء سریانی است و جلجلان نیز نامند و یونانی برد نمائمون و بنبطی فاتره و بسریانی کزبرنا و بفارسی کشنیز و بهندی دهنیه نامند و دیسقوریدوس فوریون نامیده و بعضی گفته اند کزبره اسم نبات جلجلانست که کشنیز خشک باشد و بهندی نبات آن را کوتهمیر کویند

ص: ۱۴۳۰

"ماهیت ان"

بری و بستانی می باشد نبات بری را برک ریزه تر و مائل بتدویر و تخم کوچک تر هر دو عدد بهم پیوسته و در جمیع افعال قویتر از بستانی و از ان زبون تر و با سمیت می باشد و بشیرازی این را قیتره نامند و نبات بستانی بقدر ذرعی و زیاده بران با شاخهای باریک و برکهای آن شبیه ببرک تره تیزک و در کوچکی عریضتر و بزرگتر می باشد و هرچند بزرگتر می گردد باریکتر و ریزه تر می شود و کل آن چتردار از چتر شبت کوچکتتر و کل آن ریزه سفید و تخم آن سبز مدور و پوست آن اندک خیاره دار و مغز آن دو حصه بهم متصل و حدت و رائحه پوست آن زیاده از مغز آن و بهترین آن تازه بالیده بزرگدانه تند طعم قوی الرائحه آنست

"طبیعت ان

مرکب القوی و نزد بقراط سرد و خشک در دوم و نیز سرد در آخر اول تا سوم و خشک در دوم گفته اند و نزد ابو جریح در سوم خشک و نزد شیخ الرئیس خشک آن مائل باندک گرمی و نزد جالینوس جمیع آن مائل بگرمی و با جوهر حار لطیف که بزودی تحلیل می رود و در معده نمی رسد که گرمی آن ظاهر گردد و الا اکثر آشامیدن عصاره آن تاتل نمی بود بتبرید و با جوهر کثیف ارضی بارد بسیار

"افعال و خواص ان

تازه آن با حدت کمی اعضاء الراس و الصدر و المعده آشامیدن هفت مثقال آب آن منوم و مانع صعود ابخره بدماغ خصوصا با سرکه و سماق و قطور آن بچشم مانع بروز آبله و حصبه در ان و رافع زردی آن و ضماد آن با شیر دختران جهت ضربان چشم و با نان خشک جهت سلاق و رمد و مضمضه بآن رافع جوشش دهان و سوزش آن و مسکن درد دندان گرم خورده و خائیدن آن رافع بوی شراب و سرعت مستی و سنون آن مقوی لثه و قاطع خون آن و شرابی که از ان ترتیب دهند منوم و جهت سدر و دوار و منع مستی شراب نافع و جهت سرفه و ضیق النفس حار رطب و خفقان مفید و هفت مثقال از آب آن با شکر مشهی و منوم و مانع تخمه و جرم آن مسکن صفرا و التهاب معده و تشنکی و حابس قئ و رافع باه و نعوظ الاورام و البثور و الجروح ضماد آن مانع انصباب مواد حاره و محلل اورام حاره و باد سرخ و با نان خشک جهت قروح ساعیه

ص: ۱۴۳۱

۷۴۶ و جرب و حکه و با آرد جو محلل خنازیر و اورام صلبه و با آرد باقلا رادع خنازیر و امثال آن و چون سرب را با آب کشنیز با روغن کل بسایند و بر سرطان متقرح و غیر

متفرح بمالند دفع نماید و مجرب مقدار شربت از آب آن تا یک اوقیه و از جرم آن دو اوقیه بدل آن برک خشخاش و کاهو و تخم آنکه جلجلان و کشنیز عبارت از آن است

"طبیعت آن

تا در دوم سرد و خشک

"افعال

و خواص آن

اعضاء الراس و القلب و الغذاء مفرح و مقوی دماغ و قلب و مانع صعود ابخره بدماغ و رافع خفقان و وسواس حار و مقوی معده و حابس اسهال و جریان منی و قروح معجاری بول و آشامیدن شیرۀ آن و یا نقوع آن جهت اسهال دموی و هیضه نیز خصوص بو داده آن و رافع خفقان و با میپختج مولد منی و مسقط کرم معده و مانع تکون آن و خائیدن آن رافع بوی شراب و سرعت مستی و شربت آن جهت سدر و دوار و منع مستی شراب و سفوف در سرکه خیسانیده آن نیز همین خاصیت دارد و ضماد آن جهت درد سر حار و با صندل و انیسون جهت تقویت معده و رفع آروغ و با میپختج مولد منی و مسقط کرم معده و مانع تکون آن و با عسل و روغن زیتون جهت شری و نار فارسی و امثال آن و ذرور آن قاطع خون جراحات مقدار شربت آن از پنج درم تا یک اوقیه بدل آن تخم کاهو و خشخاش المضار زیاده آن تا چهار اوقیه از آب تر و تازه آن مورث نسیان و اختلال ذهن و سدر و سبات و بحه الصوت و تقلیل منی و ضعف باه و مسکن نعوظ و تقلیل حیض و آمدن بوی کزبره از بدن شارب آن علاج آن بعد از تنقیه بقی و اسهال خوردن زرده تخم مرغ نیم برشت با فلفل و نمک و آب گوشت مرغ فربه است بتنهائی

و یا با دارچینی و مضر صاحب ربو و ضیق النفس مصلح آن تخم نیم برشت و شراب و سکنجین سفرجلی است"

ص: ۱۴۳۲

"کزبره الثعلب"

"ماهیت ان

غافقی کفته نباتی است با خیوط باریک و پریشان و پهن بروی زمین و رنگ آن مائل بسرخ برنگ خون و برک آن کوچک بر دو جانب شاخهای آن و مشرف بشرفهای نزدیک بهم و مائل بسبزی و سیاهی و ساق آن ایستاده و مدور و بر اطراف آن سرها بقدر انکشت ابهام صنوبری شکل و بران کلی باریک سرخ رنگ و تخم آن باریک منبت آن کوهستانها

"طبیعت ان

کرم و خشک و سرد و خشک نیز کفته اند

"افعال و خواص ان

اکتحال عصاره آن با شکر جهت حدت قوت باصره و جلای غشاوه و خوردن جکرتیس بریان که بران برک خشک آن را سوده پاشیده باشند جهت شبکوری کفته اند نبات آن خنازیر را نافع است المضار از آشامیدن آب نقوغ آن حالتی شبیه بسکر عارض می گردد باختناق و خشونت حلق و سینه و علامت آن آمدن بوی کزبره است از بدن شارب آن علاج آن قی نمودن بطبیخ شبت و زیت و آشامیدن روغن و رب

عنب است بعد از آن و بعد از تنقیه بقی و اسهال خوردن زرده تخم مرغ نیمبرشت با فلفل و نمک و آب گوشت مرغ فربه است بتنهایی و یا با دارچینی "

"گزوان"

بفتح کاف و سکون زا و فتح واو و الف و نون لغت فارسی است بعربی بقله اترجیه بجهت مشابهت رائحه برک آن با اترج و بقله فلفلیه نیز برای مشابهت حدت طعم آن بفلفل نامند

"ماهیت آن"

گفته اند معروف ببادرنجویه است نزد اطبا و شیخ ابن بیطار گفته غیر آنست و آن را بادرنجویه نیز نامند نباتی است خوش بو برک آن از زمین می روید بدون ساق شبیه برک جرجیر و مائل بسبزی و سر آن مدور و پائین آن اندک مشرف و طعم و رائحه آن شبیه پیوست اترج و با عطریت عجیبی

ص: ۱۴۳۳

"طبیعت آن"

کرم و خشک

"افعال و خواص آن"

مفرح و مطیب نفس و مقوی قلب و فواد یعنی فم معده و رافع هموم و خفقان بارد و دافع سموم بارده خصوص عقرب و مسخن بدن بکمال تسخین مضر محرورین و اکثر

آن مصدع و محدث حرقة البول مصلح آن آشامیدن سکنجین و ربوب بارده و امثال
اینها است "

۷۴۷

"گزنگین"

بفتح کاف و زا و سکون نون و فتح کاف و کسر باء موحده و یاء مثناه تحتانیه و نون
"ماهیت ان

شبنمی است که بر درخت کز و سائر اشجار می نشیند و مانند ترنجبین منعقد می گردد
و آنچه بر درخت بید منعقد می گردد الطف است از آنچه بر درخت کز و بلوط منعقد
می گردد و بهترین آن صاف سفید شفاف بزرگدانه آنست که مخلوط ببرک و
خاشاک نباشد

"طبیعت ان

در اول کرم و در خشکی معتدل

"افعال و خواص ان

جالی و با قوت مسهله اعضاء الراس و الصدر منقی دماغ و ریاح غلیظه آن و جهت
نزلات و تقویت اعضاء تنفس و آلات غذا و ملین سینه و صوت و رافع خشونت آن و
ضیق النفس و سرفه حار و بارد رطب و مرطوبی مزاج را نافع مقدار شربت آن از هفت
درم تا بیست درم است

"فصل الکاف مع السین المهمله"

"کسب"

بضم کاف و سکون سین و باء موحدہ لغت عربی است و نیز بعربی التخ و بفارسی کنجاره و کشنو و بشیرازی خره و بهندی کهلی نامند

"ماهیت ان

ص: ۱۴۳۴

ثفل چیزها است که از انها روغن گرفته باشند مانند حبوب و لبوب و بزور و غیرها و از مطلق آن مراد ثفل دهن کنجد است و بعضی گفته اند جرم آنست که در ان مطلق دهنیت نمانده باشد

"طبیعت

و افعال و خواص ان

ثفل هر چیز در طی ذکر آن مذکور شد و می شود ان شاء الله تعالی و بالجمله بسیار ثقیل و ردی الغذاء و مولد نفخ و ریاح و سده است و از خوردن کسب خروع هیضه عارض می گردد علاج آن علاج تربد خورده است"

"کستی"

بکاف تازی در بنکاله عنب الثعلب است"

"کسموقا"

بفتح کاف و سکون سین و ضم میم و سکون واو و فتح قاف و الف و کسمیوقا بکسر میم و ضم یاء مثناه تحتانیه و سکون واو نیز آمده اسم نبطی است

"ماهیت آن

شیخ ابن بیطار نوشته غافقی گفته که مسعودی در کتاب سموم بیان نموده که آن حشیشی است منبسط بر روی زمین مدور قطر آن بقدر یک فتر که طول ما بین انکشت سبابه و ابهام است برک آن شبیه بیرک مرزنجوش طعم آن لزج شبیه بطعم نبق کوچک عفص و آن را خشک کرده نگاه می دارند

"طبیعت آن

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

عند الحاجة در آب مالیده بعقرب کزیده می خوراند در حال تسکین می نماید"

"کسول"

بضم کاف و سین و سکون واو و لام

"ماهیت آن

ابن تلمیذ تصریح نموده که آن ثمری است بقدر انکشتی و در رنگ و شکل شبیه بخیارشنبیر اندک عریض و تخم آن بقدر خیارشنبیر منبت آن بلاد روم

ص: ۱۴۳۵

"طبیعت آن

سرد و خشک و بسیار قابض

"افعال و خواص ان

آشامیدن یک درم آن قاطع خون و اسهال دموی و ذرور آن در رفع نرف الدم
جراحات بیهیل است

"کسوندی"

بفتح کاف و ضم سین و سکون واو و نون و کسر دال و یا و کسونجی بجیم بجای دال
نیز آمده لغت هندی است

"ماهیت ان

نباتی است هندی تا بیک قامت انسان و زیاده نیز و شاخهای آن انبوه و مائل به بنفشی و
برک آن شبیه ببرک سنامکی و حله و کل آن زرد

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص ان

جهت دفع سمیت سموم مشروبه و تعدیل فساد اخلاط و سعال نافع و خوراندن آن
بدواب جهت سرفه آنها که کنار نامند مفید و چون قدری از بیخ نوع سیاه آنکه بهندی
کالی کسوندی نامند با چند دانه فلفل نرم سوده حبوب ساخته بمار کزیده بخوراند شفا
یابد و ضماد آب بیخ تازه آن با صندل جهت قوبا نافع است

"کسیرو"

بفتح کاف و کسر سین و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم راء و واو لغت هندی است

"ماهیت آن

بیخ نباتی است هندی که در غدیرها که بهندی تالاب نامند و آبهای ایستاده می روید و از نبات آن بوریا می بافند و بیخ آنکه کسیرو است

۷۴۸مدور بقدر جوزبوا و پوست آن سیاه بعضی اندک مائل بسرخ با ریشهای بسیار باریک سیاه و مغز آن سفید شیرین لذیذ خوش رائحه و گفته اند بیخ نوعی از بردی است

"طبیعت آن

ص: ۱۴۳۶

مرکب القوی و سرد و تر در دوم با اندک حرارتی

"افعال

و خواص آن

با تریاقیت و قوت قابضه جهت تقویت قلب و خفقان و رفع هیضه شدید بعد آنکه قی و اسهال بسیار شده باشد نه در اول حال و دافع اسهال صفرای و دموی و سوداوی و سوزش اعضا و سموم مشروبه و ملدوغه و طاعون را مفید شربا و طلاء و گفته اند حمیات صفرایه و دمویه را نافع است

"کسیلی و کسیله"

بفتح کاف و کسر سین و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح لام و الف مقصوره و یا و ها بجای آن در لغت دوم اسم نبطی است

"ماهیت آن

چوب نباتی است شبیه بروناس و با چسپندگی و سیاهی و سرخی بران غالب و تخم آن شبیه بحب الرشاد و کویند پوست درختی است در شکل شبیه بسلیخه سیاه و در طعم بدان مشابهت ندارد

"طبیعت آن

در دوم کرم و در اول خشک

"افعال و خواص آن

سنون آن مسکن درد دندان و رافع تحرک آن و آشامیدن آن مقوی معده و احشا و مفتوح سده رحم و کرده و مدر بول و حیض و جالی کرده و مثانه و کشنده کرم معده و نیکو کننده رنک رخسار و در فربه نمودن بدن بهتر از انزروت و جهت صاحبان بلغم و رطوبت نافع مقدار شربت آن از سه درم تا پنج درم مضر رئه مصلح آن کثیرا است

"فصل الکاف مع الشین المعجمه"

"کشت برکشت"

بفتح کاف و سکون شین و تاء مثناه فوقانیه و فتح باء موحده و سکون راء مهمله و فتح کاف و سکون شین معجمه و تاء مثناه فوقانیه لغت فارسی است بعربی بمعنی التواء بر التواء بکسر هر دو کاف نیز آمده بمعنی زرع بر زرع و بعضی آن را سواد السند و بعضی سواد الهند و بعضی سواد الاکراد و بفارسی پیچک و اهل شبانکاره فارس بچو و بیونانی فناغیوس و برومی بروطوس و بهندی پهیلی و نواب معتمد الملوک قدس سره نوشته اند
 یحتمل که دوائی باشد که بهندی مرورسینکه نامند

ص: ۱۴۳۷

"ماهیت آن

گیاهی است مانند ریسمان باریک بهم پیچیده بعضی بر بعضی و اکثر عدد آنها پنج می باشد از یک بیخ رسته و رنگ آن مائل بسیاهی و زردی و طعمی غالب ندارد و کل آن یک عدد شبیه بکل حب النیل و سفید رنگ و بعضی مائل بسرخ و برک آن شبیه بدناله عقرب و بهترین آن هندی تازه مائل بسیاهی و زردی آنست و بعضی آن را بدشکان دانسته اند و اصح آنست که غیر آنست و در قوت مانند آن

"طبیعت آن

در اول گرم و در آخر آن خشک و در دوم گرم و خشک نیز گفته اند

"افعال و خواص آن

محلل و ملطف و مسهل بلغم غلیظ و قاطع باه و شیر و ضماد آن جهت اورام بارده و قوبا و جرب نافع مصلح آن در قطع باه و شیر حب السنوبر مقدار شربت آن یک درم بدل آن صبر است

"کشمش"

بکسر کاف و سکون دو شین معجمه در میان هر دو میم مکسوره اسم فارسی زیبی بیدانه است معرب آن قشمش بقاف بجای کاف بهترین آن سبز شیرین بالیده بزرگدانه تازه آنست

"طبیعت آن

در دوم کرم و در اول خشک

"افعال

و خواص آن

با قوت مسهله و مبهی است و باقی خواص آن در زیب مذکور شد

"کشوث"

بضم کاف و شین معجمه و سکون واو و ثاء مثله را کثوث نیز آمده لغت عربی است و بعضی گفته اند معرب است و کشوثا نیز گویند و بیونانی بشرطوس و بسریانی و ناورغبا نیز و برومی کشمورین و بفارسی برش و بهندی امل بیل و اکاس بیل و امرلته نیز نامند و گفته اند که بفارسی زجمول نامند و گفته اند که زجمول نام تخم کشوث است

ص: ۱۴۳۸

"ماهیت ان

گیاهی است مانند ریسمان باریک و بی برک و ساق آن مائل بزردی و تیرکی که بر خارها و گیاه می تند و کل آن ریزه

۷۴۹ ریزه مائل بسفیدی و تخم آن کوچکتر از تخم ترب و مائل بتدویر و رنک آن سرخ مائل بزردی و بعضی زرد مائل بسفیدی و تخم آن کوچکتر از تخم ترب و مائل بتدویر و رنک آن سرخ مائل بزردی و بعضی زرد مائل بسفیدی و بهترین آن تازه زرد تلخ طعم آنست و قوت آن تا سه سال باقی می ماند

"طبیعت ان

در اول کرم و در دوم خشک و با قوای متضاده

"افعال و خواص

ان

ملطف و مفتوح و مخرج فضول لطیفه از عروق و منقی آنها از اخلاط فاسده اعضاء
الغذاء و النفس مفتوح سده معده و کبد و احشا و منقی اوساخ از شکم و عروق و ملین
طبع و منقی بدن و جهت ربع و خناق و مغص و ضعف معده و جگر و سپرز و تپهای
کهنه و تحلیل ریاح و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و تنقیه رحم آشامیدن آن با
سرکه مسکن فواق و قابض و حابس نرف الدم و سیلان خون رحم و آب آن عجیب
النفع است از برای یرقان و عصاره بری آن را چون در شراب اندازند و بیاشامند مقوی
معه ضعیفه است و آشامیدن آب آن با سکنجبین مسهل صفرا و مطبوخ آن در تفتیح و
خیسانیده آن در اسهال قویتر مقدار شربت از آب آن دو اوقیه و از جوم آن در مطبوخ
پانزده درم و مغشی مصلح آن کثیرا تخم آن در افعال مذکوره قویتر از سائر اجزای آن و
بوداده آن در تقویت معده و قبض و حبس و نرف الدم اعضاء باطنی و سیلان رحم
اقوی از غیر بوداده آن و ضماد آن جهت جرب و نقرس نافع مقدار شربت آن دو درم
کویند مضر رئه مصلح آن کاسنی و مضر طحال و مصلح آن سکنجبین و بدل آن
بادروج و ثلث آن افسستین است"

ص: ۱۴۳۹

"فصل الکاف مع العین المهمله

"کعب"

بفتح کاف و سکون عین و باء موحدہ لغت عربی است بفارسی غاب و شتالنگ نامند
جمع آن کعاب و کعوب آمده

"ماہیت ان

استخوان متصل بساق است بہترین آن کعب کاو و خوگ است و خواص کعب خوگ
مذکور شد و کعب بقر محرق جهت سپرز و تقویت باہ و با عسل جهت تفریح دل و
تقویت جگر نافع مقدار شربت آن تا سه مثقال اکتحال آن مقوی باصرہ و سنون آن
مقوی دندان و ضماد آن رافع برص است

"کک"

بفتح کاف و سکون عین و کاف معرب کاک فارسی است

"ماہیت ان

بعضی گفته اند نوعی نانی است کہ بفارسی کلیچہ نامند و بعضی کویند نان دو آتشف
است و بعضی کویند نان طابق و بعضی نان طابون کہ خشک نان نامند و بالجملہ نان
خشک دو آتشف کہ توان کوید و آرد نمود

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص ان

حابس بطن و مجفف رطوبات آن و صاحبان قولنج را مضر و داخل بعضی اقراص
نمودہ می شود

"فصل الکاف مع الفاء"

"کف ادم"

لغت عربی است

"ماهیت ان

نباتی است بقدر ذرعی و برک آن مستدیر و بقدر برک مورد و بیخ آن خشبی و ظاهر آن ما بین سیاهی و زردی و باطن آن سرخ و تخم آن از تخم کافشه باریکتر و بعضی گیاه بهمن سرخ دانسته اند

"طبیعت ان

در اول کرم و خشک

"افعال و خواص ان

رافع خفقان و محلل ریاح و مقوی جگر و در جمیع افعال قائم مقام بهمن سرخ است مقدار شربت آن یک مثقال

ص: ۱۴۴۰

"کف الضبع"

بفتح کاف و تشدید فا و الف و لام و فتح ضاد معجمه و ضم باء موحده و عین مهمله و بسین بجای ضاد نیز آمده لغت عربی است

"ماهیت ان

غافقی گفته نباتی است ربیعی از چند روز بیش نمی ماند و کم برک و برکهای آن مدور متشقق و بقدر برک کرفس و بر روی زمین مفروش و شاخهای آن باریک مزغب و منبسط بر روی زمین و زرد رنگ و شاخهای بسیار از یک بیخ می روید و کل آن زرد طلائی و سفید نیز می باشد و بیخ آن مانند بیخ خربق و با حدت بسیار مثبت آن قریب آبها و زمینهای نمناک و گفته اند نوعی از کیکج است و بعضی خود آن دانسته اند

"طبیعت ان

در دوم کرم

۷۵۰ و خشک

"افعال و خواص آن

ملطف و مقطع و جالی و محلل اکتحال آن رافع بیاض ذرور آن رافع تألیل و خورنده کوشت زائد و رویاننده کوشت صحیح و منقی جراحات و قروح را نافع

"کف الھر"

بکسر ها و راء مهملة مشدده لغت عربی است

"ماهیت ان

نباتی است بقدر شبری و شاخهای ریزه و بر هر شاخی سه چهار برک مستدیر متشقق و ملصق بزمین و کل آن زرد براق خوش بو و با عطریت و بیخ آن بقدر زیتونی با شعبهای بسیار و در اول پایز می روید و گفته اند ملحق بکف الضبع است

"طبیعت و افعال و خواص آن

مانند آن فرزجه آن معین بر حمل و ذرور آن جهت قروح خبیثه و ضماد آن با عسل
قالع تألیل است

ص: ۱۴۴۱

"کف المریم"

لغت عربی است و آن را کف عایشه و بهندی هتھاجوری نامند در ماهیت آن اختلاف
است بعضی گفته اند اصابع الصفر و در عراق شجره را بدین اسم نامند و در مغرب
بنطافلون را و ابو العباس حافظ در کتاب رجله مسرقیه گفته نباتی است که آن را کف
مریم حجازی نامند

"ماهیت آن

نباتی است منبسط بر روی زمین با شاخهای صلب و بقدر شبری و برک آن مائل
باستداره و مجعد و با اندک زغب و اندک قبضی و بسیار سبز و کل آن باریک مائل
بزردی و بقدر کل رجله و چون آن ریخته شود کل زرد صلبی بهم رسد پس برکهای
آن ریخته و شاخهای آن پیچیده گردد شبیه بانکشتان پیچیده و برکردد بسوی شکلی
که متعارف است نزد مردم

"طبیعت و افعال و خواص آن

قریب بنطافلن است و در حرف الباء مع النون ذکر یافت"

"کفری"

بضم کاف و فتح فا و راء مشدده و الف مقصوره و بفتح و بکسر کاف و بضم فا و بکسر آن نیز آمده لغت عربی است و بیونانی قیقس و بفارسی غنچه خرما و کاردوالی و بشیرازی نارونه خرما نامند

"ماهیت ان

غلاف شکوفه نخل است که هنوز نشکفته و از ان خوشه برنیامده باشد و بعضی پوست غلاف و شکوفه و کرد نر آن را که کافور النخل و دقیق النخل و کشن نامند هر سه دانسته اند و بعضی پوست فقط و بعضی خوشه شکوفه آنکه طلع نامند و بعضی کافور آن یعنی کرد آن را گفته اند و بالجمله بهترین آن تازه خوشبوی ماخوذ از نخل نر است و چون کهنه گردد سرخ شود و بو و قوت از ان زائل شود

ص: ۱۴۴۲

"طبیعت ان

در آخر دوم گرم و خشک و با حرارت کمی و برودت بسیاری نیز گفته اند

"افعال و خواص ان

مفرح و مقوی قوی و ارواح قلبی و دماغی و کبدی الفم سنون آن مقوی لثه و رافع اكله و قروح خبیثه و بدستور ذرور آن جهت اكله و قروح ساعیه سائر اعضاء الغذاء و النفص آشامیدن دو مثقال از سفوف آن قاطع اسهال و طبیخ آن قابض و نیم رطل نیم کوفته آنکه با یکرطل آب بجوشانند تا بنصف رسد و صاف کرده با هموزن آن شکر بقوام آورند جهت تقویت معده و هیضه و ضعف احشا و منع انصباب مواد بمعده و رحم و درد کرده و مثانه مفید و ضماد آن مقوی معده و مفاصل و قاطع اسهال و با موم

و راتینج رافع جرب بشرط آنکه چند روز بران بگذارند و غبار بسیار نرمی که غیر کشن در ان بهم می رسد در جمیع افعال قویتر از کشن و بغایت مقوی معده و رافع نزف الدم و سحج و قروح عفنه باطنیه و اسهال است و عرق آنکه مانند کلاب گیرند با عطریت و قابض و مقوی القلب و معده و رافع خفقان و اسهال رطوبی و سحج و دهن آنکه بعد از رسیدن طلع نیم کوفته و با مساوی آن روغن زیتون درهم کرده سه چهار روز حرکت دهند پس صاف نموده در شیشه کنند و سر آن را بند نمایند و بکار برند

"طبیعت ان

سرد و خشک

"افعال و خواص ان

رافع درد سر حار و قرحه امعا و قابض بطن و حابس عرق و مقوی موی و مانع سقوط آنست"

ص: ۱۴۴۳

"فصل الکاف مع الکاف"

"ککرول"

بدو کاف اول مفتوح و دوم ساکن و ضم راء مهمله و سکون واو و لام

"ماهیت آن

ثمر نباتی است هندی و در بنکاله هم می شود از قبیل نجم و بیاره و بر مجاور خود می پیچد برک آن شبیه ببرک خیارزه و ثمر آن اندک طولانی خاردار و در خامی سبز و

بعد رسیدن زرد و سرخ می گردد و تخم آن زردرنک و آن را اهل هند ورق نازک بریده پخته و با روغن بریان کرده می خورند بتهائی و یا با گوشت لذیذ می شود

"طبیعت ان

مائل باعتدال و با اندک رطوبتی

"افعال و خواص ان

جهت سرفه و درد شش و بدن و تپهای کهنه نافع المضار نفاخ و بطی الهضم ضماد بیخ آن با آب بر بیخ موی و بستن سر پیارچه مقوی موی و مانع اسقاط و درازکننده آنست و داء الثعلب را نیز مفید"

"ککرونده"

بدو کاف اول مفتوح و دوم ساکن و ضم راء مهمله و سکون واو و نون و فتح دال مهمله و ها لغت هندی است کویند کماذریوس است

"ماهیت ان

نباتی است تا بدو ذرع و شاخهای بسیار متراکم از یک بیخ رسته و برک آن طولانی مشرف فی الجملة شبیه ببرک کاسنی و از ان بزرگتر و کریه الرائحه با زغب نرمی و رنک آن تیره و طعمی غالب ندارد و باندک عفوصت و کل آن زرد ریزه و تخم آن سیاه باریک و تخم آن در غلافی شبیه بکوزه شقائق و خیاره دار و بیخ آن باریک و سفید و بی طعمی غالب

ص: ۱۴۴۴

"طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

مفتح و محلل اعضاء الراس عصاره بیخ آن جهت اهوه که مرضی است در بنکاله در بینی مردم می شود و علامت آن تپ شدید و ثقل سر و درد اعضا خصوصا کردن و شانه و کمر شربا و سعوطا نافع و قطور آب برک آن جهت رمد شدید و وردینج که از آب آن چشم را پر کنند و بعد از ساعتی بریزند و باز تکرار نمایند در سه روز رمد زائل شود اعضاء الغذاء آشامیدن آب برک آن جهت استسقا و بواسیر و اخراج کرم شکم و بدستور پخته آن و طلای آب آن بر مقعده جهت بواسیر السموم جمیع اجزای آن جهت اخراج کرم شکم و سک دیوانه کزیده نافع و آشامیدن بیخ آنکه نرم سوده و بقدر فلفلی حب بندند سه حب آن حابس اسهال مزمن و هیضه است و لیکن در اوائل هیضه خوب نیست بلکه در اواخر که اسهال بسیار شود و ضعف غالب گردد و بدن نقا یافته باشد و باید که در وسط تابستان نبات آن را بتمامه اخذ نمایند و خشک کنند و عند الحاجة سوده با عسل بخورند و دو مثقال از تخم آن با عسل از ریشه آن سه مثقال با شیر جهت رفع سم کلب بقی نافع الخواص چون فولاد را براده نموده در آب آن ریزند و بآفتاب تند گذارند همه آن را مکلس سازد و مکلس آن جهت استسقا و اکثر امراض بارده عظیم النفع است"

"فصل الکاف مع اللام"

"کلب"

بفتح کاف و سکون لام و باء موحدہ لغت عربی است و جمع آن کلاب و اکلب و اکالب و کلیب آمده و مونث آن کلبہ و بفارسی سک و بترکی آیت و بهندی کتہ و مادہ آن را سک مادہ و بهندی کتی و کتیه نامند

ص: ۱۴۴۵

"ماهیت ان

حیوانی است درندہ و شدید الریاضہ و با وفا و شعور و صفات حمیدہ و ذمیمہ و معروف و در ہمہ بلاد بہم می رسد و تمام شب بیدار می باشد برای پاسبانی و روز می خوابد و آن را اجناس بسیار می باشد از اہلی و بری و مائی و اہلی را نیز اصناف می باشد از بزرک و متوسط و کوچک و بزرک شکاری آن را سلوقی و ما سوای آن را جنکلی نامند و سلوقی کہ منسوب بسلوق است کہ اسم مدینہ یمین است و آن قابل تعلیم صید است و شکار می کند و جنکلی اسم عامی سکی است کہ قابل صید نباشد و صید نکند و این را بہندی و کورہ نامند و این اکثر محافظت باغ و زراعت و خانہ می نماید و بزرک این نزد ایلیات و اہل بوادی و قبری و کوهستانها می باشد و نگاہ می دارند برای امور مذکورہ و در شہرها بندرت و متوسط آن سکی است کہ در ہمہ جا بسیار می باشد و محافظت باغ و زراعت و خانہ نیز می نماید اما نہ بخوبی نوع بزرک و کوچک آن خوش شکل تر و اکثر بلند پشم می باشد و بہترین آن آنست کہ در ملک ۷۵۲ فرنگ می شود و آن جماعہ آن را بسیار پرورش می نمایند و دوست می دارند و تا بقدر بچہ کربہ پنج شش ماہ می باشد از ان بزرکتر نمی شود و نیز بعضی بقدر کربہ یک دو سالہ و اندکی زیادہ از ان و این نوع جانوران کوچک مثل روباہ و خرکوش و مانند اینها شکار می کند و ہر دو قسم بسیار با شعور و اشارہ فہم و با وفا می باشند و از وفا و شعور کلب اہلی نقلهای بسیار نمودہ اند کہ تفصیل آن طول دارد و کلب بری را

بعربی مکنی باین آوی نموده اند و بفارسی شغال و بشیرازی توره و بترکی چغال و بهندی کیدر بکاف فارسی نامند

ص: ۱۴۴۶

"ماهیت ان

معروف است و در همه بلاد می شود و این در ویرانه ها بیشتر ماوی دارد و در روز کم برمیآید و از مردم کریزان و حیلہ ور و مکار و وقت شام از خانهای خود برمیآید و قریب بربع شب گذشته فریاد می کند و باطراف می گردد و همین که یکی آواز کرد همه باتفاق آواز می کنند و مرغی و جانوری خردتر از خود و یا مرده که یافتند می خورند صبح باز بجای خود می روند و این گاهی با سگ اهلی جمع می شود و نتاج حاصل می گردد و کلب مائی حیوانی است آبی و آن دو نوع می باشد بحری و نهری و بحری آن بجثه سگ اهلی و از آن بزرگتر نیز و دستها و پایهای آن کوتاه و بی دم و در بحیره در بند کثیر الوجود و آن را صید می کنند و پوست آن را کنده در آن نطف پر کرده ببلادها می برند

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک و در خواص مانند سگ اهلی و زهره آن سم قاتل است در ساعت و علاج پذیر نیست و اکتحال آن رافع بیاض عین و رئه تازه آن جهت نقرس بیدیل و کلب نهری بجثه کربه و از آن بزرگتر و بسیار مشابه بدلق و دست و پای آن بزرگتر از آن و دم آن بلند مانند دم کربه و آن را بهندی اودبلاو نامند و در انهار عظیمه می باشد و در نهر اروس و در نهر مسکا بسیار و آن را قندس و بعضی خزمیان نامند و گفته اند خزمیان حیوانی است که از آن جند بیدستر حاصل می گردد و حکیم میر

محمد مؤمن نوشته که در تنکابن سک نهری را شنک نامند و جند از آن حاصل می شود و حقیر مشاهده نموده که صیادی در ابروان جغد از آن قطع نموده بود و بعد از جوشانیدن در آب و خاکستر و بدود گاه خشک نمودن رنگ و بوی از آن ظاهر شد و نوع استحاله در آن معلوم کردید

ص: ۱۴۴۷

"و در طبیعت و افعال و خواص آن

مانند کلب اهلی است و در بنکاله نیز احیانا کلب نهری که او را اودبلاو نامند و در دریای کنکا بهم می رسد خصوصا اطراف جهانگیر نکرو سمت اسلام آباد و رنگاماتی و نواح آنها و در چیران چهپرا و بهار بسیار است و پشم آن نرم و بلند می باشد آن را صید نموده و پوست آن را کنده ببلدان خصوصا بلاد سردسیر برای پوشش می برند و در عجائب المخلوقات نوشته که بدن خود را کل آلود می کند برای آنکه تمساح بخيال طین آن را ببلعد و چون بلعید و داخل شکم آن شد رودهای آن را می خورد و شکم آن را شکافته بیرون می آید و ازین جهت هر که نزد آن پیه سک آبی باشد از غائله تمساح محفوظ می ماند و مقدار یک عدس از زهره آن سم قاتل است و شنیده شد که آنها جمع شده ماهی از دریا صید نموده بساحل می آورند چون قدری معتد جمع کردند میان خود ما تقسیم می کنند و اگر در تقسیم زیاده و کمی واقع شود بران بول می کنند در ساعت در آنها کرم پیدا می گردد و کلب مائی بلغاری کلب نهری است و گفته اند کلبی است که جند بیدستر خصیه آنست کلب کلب سک دیوانه است و گفته اند چون سک گوشت سک را بخورد دیوانه شود و همچنین چون بسیار تشنه شود و گوشت جیفه بخورد در آخر کرما و از علامت آن آنست که خاموش می باشد و سر و دم خود را پائین انداخته و دم خود را اکثر در میان پاهای خود می دارد و چون

کسی نزدیک آن برود غافل آن را می کزد و لعاب از دهن آن جاری گردد و از آب بترسد و دو حرکت مانند سکر خوردها و آواز آن گرفته و سکان از ان بگریزند و طعام و شراب نخورد و چون موی آن بریزند و در بدن او صفحهای جرب بهم رسد آن زمان انتهای علت آنست و آفت آن عظیم مزاج آن سک مائل بسوداویت و خبثت سمیت می باشد و در لعاب آن

ص: ۱۴۴۸

۷۵۳ سمیت و بیشتر در بلدان و اوقات حاره بسیار و بسیار سرد و بسبب احتراق اخلاط بهم می رسد و گاه غیر سک را از حیوانات دیگر مانند کرک و کفتار و پلنک و شغال و امثال آنها نیز عارض می گردد و انسان را چون سک دیوانه بکزد دیوانه می شود و از مطلق آن مراد سک اهلی است

"طبیعت ان

در دوم کرم و خشک و بچه بیست روزه آن کرم و تر

"افعال و خواص آن

اعضاء الراس آشامیدن پخته آن با ادویه خوشبوی جهت جنون و مالیخولیا قوی الاثر و قطور شیری که از اول مرتبه آن باشد رافع بیاض عین و طلای زهره آن مانع روئیدن موی زائد در چشم و غرغره و نفوخ و ضماد سرکین خشک آن خصوصا که باستخوان فقط تعلیف نموده باشند و این هنگام آن سفید و بی بو و خشک می باشد خشک نموده نگاه می دارند و عند الحاجة بسیار نرم سوده با ادویه مناسبه خلط نموده استعمال می نمایند و جهت خناق و اورام حلق مجرب اعضاء الغذاء و النفس چون سرکین آن را در تابستان بگیرند و در سایه خشک کنند و با شراب و یا آب بیاشامند سرکین معلف

باستخوان بنحو مذکور با شیری که سنکریزه در آن جوشانیده باشند و یا آهن تفته در آن خاموش کرده باشند جهت ذوسنطاریای دموی مجرب و آشامیدن خون خشک کرده آن بقدر پنج درم جهت اسهال دموی و چون بچه چشم نکشوده آن را بتمامه در آب طبخ دهند به حدی که با آب یکسان گردد و نود مثقال کندم در آن آب بجوشانند تا جمیع آبها را جذب کند و خشک شود و آن کندم را بخوراک مرغ یکساله که در تاریکی بسته باشند بخورانند و بعد اتمام آن مرغ را کباب کرده زن عاقر تناول نماید که غذای دیگر در آن مخلوط نباشد باعث حمل زنان عاقر گردد خصوصا سه مرغ پرورده را سه روز بخورد و در فربه کردن بدن نیز مجرب و آشامیدن و حمل پنیر مایه آن مخرج جنین میت و چون بچه سک پستان زن مرضعه که شیر در آن منعقد شده باشد بمکد رافع انعقاد آن گردد و آشامیدن بول آن مانع حمل و قطور شیر آنکه نیز از اول مرتبه زائیدن آن باشد در احلیل رافع حرقه البول السموم آشامیدن پنیر مایه آن بقدر ربع درم رافع حرقه البول و جگر بریان نموده کباب آن جهت رفع سمیت کزیدن سک دیوانه مؤثر خصوص که جگر همان سک دیوانه کزیده باشد و بدستور ضماد خاکستر آن با سرکه جهت سک دیوانه کزیده و آشامیدن خون آن جهت سک دیوانه کزیده و آشامیدن شیر آن بشرط مذکور رافع زهرهای قتاله الاورام و الجروح و القروح خوردن پخته آن در آب با ادویه خوش بو در رفع جذام مجرب دانسته اند و طلای سرکین آن محلل اورام صلبه و ذرور خشک آن جهت زخمهای کهنه و ضماد خاکستر آن نیز جهت زخمهای کهنه و شقاق و بواسیر و حکه و بول آن رافع تآلیل و پیه آن محلل خنازیر و چون بچه چشم نکشوده آن را با سرکین کاو بسوزانند و بر ناصور بپاشند خشک گرداند الزینه چون بول سک ماده را در ظرفی کنند و بگذارند تا منعقد گردد و بر مو بمالند سیاه گرداند و نیکو خضابی است و گفته اند که مالیدن شیر آن بر پشت زهار اطفال و خصیان مانع روئیدن موی است و همچنین بهر موضع که خواهند و اصلی ندارد الخواص استخوان و عصب سک با استخوان شکسته و عصب کسیخته انسان

پیوند پذیرد بخلاف استخوان و عصب حیوانات دیگر و تعلیق ناب آنکه دندان نیش نامند مانع خرخره آواز و حرف زدن انسان است در حالت خواب و رافع یرقان و بر طفل باعث برآمدن دندان بی درد و الم و چون ناب آن را با ناب کربه که بموی ایشان بخور نموده باشند در هر خانه که دفن نمایند باعث حدوث فتنه است در ان و زبان سک سیاه را چون در موزه دارند از جمیع کزندکان ایمن گرداند تعلیق ناب کلب کلب که در پوست همان سک بسته باشند بر بازو رافع شر کلاب کلب است هر چند که دارنده آن را بکزند و نکاهداشتن قراد کلب با خود باعث فریاد نکردن و اذیت نرسانیدن کلاب است بدارنده آن مکر سکی که از ان قراد گرفته اند تعلیق قضیب خشک کرده آن بر ران بغایت معین بر جماع تعلیق موی سک سیاه یکرنگ جهت صرع نافع

ص: ۱۴۴۹

۱۷۵۴ است خربق کشنده سک است چون دارچینی را کوبیده در خمیر گرفته بخورد سک بدهند بطرب و رقص آید و چون زهره سک آبی مقدار یک عدسه بخورند بعد از یک هفته هلاک می شود علاج آن آشامیدن روغن کاو تازه است با جنطیانا و دارچینی و پنیر مایه خرکوش ممزوج بروغن تازه طیب و تلطیف تبرید و چون کلب کلب کسی را بکزد اکثر عوارض سک دیوانه مانند توحش و آثار مالیخولیا طاری می گردد علاج او آنست که محجمه بران موضع گذارند و بقوت بکشند تا خون بسیار برآید پس مرهمهای محرقه و اکال بران گذارند و با سیر کوبیده با سرکه و زیت سرشته و با چغندر و پیاز و تره تیزک پخته با روغن با سیر و پیاز با نمک کوبیده بخاکستر چوب تاک سرشته و این تدابیر در ابتدا است تا سم قبل از سرایت سم در جمیع بدن و هنگام سرایت آن باید که متوجه تنقیه بدن شوند بمسهلات صاحب مالیخولیا و خوراندن دواء الذراریح و دواء السرطان مخصوص بسم آنست و تریاق فاروق

خورانیدن و ادویۀ تریاتیہ اگر ازین تدابیر بحال آید بہتر و الا سائر تدابیر اصحاب
مالیخولیا از ترطیب مزاج و اغذیہ یا حمام و غیر آن پردازند"

"کلخ"

بکسر کاف و سکون لام و خاء معجمہ و بحاء مہملہ نیز آمدہ لغت سریانی است

"ماہیت ان

بغدادی کفہ نباتی است برک آن شبیہ برک تفاح

"طبیعت ان

سرد و خشک

"افعال و خواص آن

قابض و رافع نفث الدم و اسہال دموی و کزیدن افعی و سعوط آن جہت رعاف نافع و
تخم آن بسیار کرم افعال و خواص آن مدر عرق و رافع مغص و از قول آن ظاہر می
شود کہ اندروطالیس باشد و در انجا تصریح نمودہ کہ مانند اشنان بیبرک است و در
اینجا تصریح کردہ کہ نزد اہل مغرب اسم قنا و نزد اہل مصر اشق است"

ص: ۱۴۵۰

"کل داؤدی"

بضم کاف عجمی و لام و فتح دال مہملہ و الف و ضم واو و کسر دال مہملہ و یا

"ماہیت ان

کلی است که در ملک هند و بنکاله بهم می رسد و مشهور است شبیه بکل نسرين در جميع صفات و برک آن فی الجملة مانند برک پنبه و کياه آن بقدر ذرعی و زیاده بران تا بدو ذرع و بوی آن شبیه بوی برنجاسف و سه قسم می باشد زرد و سفید یک رنگ و سفید مائل ببنفشی زرد آن بسیار و دو قسم دیگر کمتر و بلاطینی برطینی نامند

"طبیعت ان

در دوم کرم و در اول خشک

"افعال و خواص ان

در جميع افعال قریب ببرنجاسف و عرق آن مقوی و مفرح دل آشامیدن کل آن با شراب محلل و دافع خون منجمد در معده و مخرج سنک کرده و مثانه و مدر حیض و محلل ریاح معده و کرده و مثانه و رحم مقدار شربت آن بطریق سفوف سه مثقال و در مطبوخ تا پنج مثقال و ضماد و عصاره کل مطبوخ زرد آن مجفف قروح و جهت سرطان متفرح از مجربات اهل فرنک است و چون بکیرند از کل زرد آن بقدر یک مشت کشاده انکشت و از رازیانه بقدر یک درم و از زیره سفید نیم درم و در آب خوب بپزند که مانند مرهم گردد ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمی در ایام تزاید مجرب و یعدیل است"

"کل مهندي"

بضم کاف و لام و کسر میم و سکون ها و خفای نون و کسر دال مهمله و یا

ص: ۱۴۵۱

"ماهیت ان

کلی است در هند و بنکاله کثیر الوجود و در باغات و باغچهها غرس می نمایند در فصل کرما که موسم بارش است و در اسد و سنبله و میزان باختلاف زمان بکل می آید و کل آن الوان یکرنگ سرخ و کلابی و بنفش و سفید و چند رنگ درهم و افشان نیز و مخفف که بیخ برک و مضاعف که صد برک نامند کلسرخ نیز می باشد نبات آن خوش منظر و پرکل و از یک ذرع تا دو ذرع بلند می شود و بوته کوچک پر کل هزارا بهتر برک آن اندک باریک بلند و نازک و در جوف ساق و شاخ و برک آن اندک رطوبت لزجی و ساقهای آن نازک متصل بکرهها آن را اندک جوشی در آب داده رطوبت آن را نشف نموده و دو سه ساعت در آفتاب گذاشته در سرکه پرورده

۷۵۵ می نمایند اچار خوب می شود و می خورند و نیز مربا می سازند لذیذ می باشد و مقوی باه می داند و نیز برک نازک آن را و کل آن را با گوشت پخته می خورند و تخم آن ریزه سیاه رنگ

"طبیعت کل ان

کرم و تر

"افعال و خواص ان

خوردن مطبوخ آن در قلايا و با غیرها مقوی باه گفته اند و آب کوبیده برک و ساق و شاخ آن رافع سوزش اعضا بآتش و آب کرم سوخته و آبله آنکه بعد از سوختن بران بزودی مکرر بمالند"

"کلز"

بکسر کاف و سکون لام و زای معجمه

"ماهیت آن

گفته اند حبیبی است هندی و بسریانی کلزی و برومی سلوفتیج نامند و گفته اند پوست درختی است هندی و بهندی میده لکری نامند و یحتمل که مغاث هندی باشد جهت آنکه افعال و خواص این مشابه آنست و غلط کرده کسی که آن را حب کادی و یا بیخ رمان بری دانسته

ص: ۱۴۵۲

"طبیعت آن

کرم و تر

"افعال و خواص

آن

جهت شکستگی استخوان و بی جا شدن عضو و بدر رفتن آن شربا و ضمادا نافع و در سائر افعال مانند مغاث است و ان شاء الله تعالی در حرف المیم خواهد آمد"

"کسی"

بکسر کاف و سکون لام و سین مهمله لغت عربی است و نیز بعربی نوره و جیر و بفارسی آهک و بهندی چونه نامند

"ماهیت آن

باصطلاح اطبا عبارت از اصداف و حلزونات و قشر بیض و احجاری است که مبالغه در احراق آن نموده باشند به حدی که خوب سفید و اجزای آن یک سان سوخته شده

باشد و بهترین آن کلس صدف مروارید و پوست تخم مرغ و حجر رخام سفید است که مرمر نامند و دستور احراق آن آنست که ریزه ریزه نموده در کوزه کرده سر آن را بسته و بکل حکمت گرفته در تون حمام و یا تنور یک شبانه روز بگذارند پس برآورند و اگر خوب سفید و اجزای آن یکسان سوخته شده باشد بهتر و الا باز گذارند تا سفید گردد و اگر بسیار خواهند بدستور خشت خام و کوزه خام برای آن کوره سازند و در آن بترتیب چیده و لابلای آن هیزم و بر بالای آن کل مالیده آتش دهند تا خوب محرق گردد و دستور تکلیس قشر بیض و هرچه خواهند بهمان نحو است که در کوزه کرده محرق نمایند و نیز دستور احراق قشر بیض مذکور شد هر چند کلس سفیدتر و اجزای آن متساوی و نرم و خالص باشد بهتر است

"طبیعت آب ندیده آن

در آخر اول کرم و در آخر دوم خشک و تا بیست روز قوی القوت و با حدت و محرق و مقرح جلد می باشد پس ضعیف می گردد و آب دیده قسم حجری آن را تا سه روز قوت احراق باقی است و بعد از آن مسخن می باشد

ص: ۱۴۵۳

"افعال و خواص آن

سترنده موی خصوصا با زرنیخ که مقوی فعل آنست و مالیدن ثفل عصفرو برک شفتالو رافع بدبوی آن و روغن کل یاسمین که بهندی روغن چنیلی نامند با سفیده تخم مرغ باهم آمیخته نیز و ضماد روغن کل و آرد عدس و توتیای مغسول و کل سرخ سائیده رافع جراحی آن و کلس مغسول

"طبیعت آن

مائل باعتدال

"افعال و خواص آن

قاطع نرف الدم و لفوخ آن مکرر و گذاشتن فتیله را که بسفیدی تخم مرغ آلوده و با آهک آغشته باشند در بینی قاطع رعاف و مالیدن روغن زیتونی که آهک در آن جوشانیده باشند مانع نزلات و رافع برودت اعضا و ضماد آن مقوی اعضا و حابس اسهال و محلل اورام بلغمی و نزول آب در اعضا و جهت سوختگی آتش و منع ادرار عرق و با پیه خوک جهت کشودن دمل و ورم صلب و قروح و جروح نافع و کلس البیض در حبس خون جراحات قویتر خصوص که با روغن خردل ایض که بهندی سرسون نامند پارچه تر کرده بدان بر جراحات موضع فصد و ختنه و غیر اینها گذارند و جهت حکه و جرب و رویانیدن گوشت زخمها و جبر کسر اعضا مجرب و فرزجه آن قاطع خون حیض و سیلان رطوبات از رحم و جریان منی و بدستور خوردن یک حبه تا دو حبه آن با عسل چند روز جهت

۷۵۶ حبس خون بواسیر و سیلان منی و ودی و مذی مردان و نیز ضماد آهک صدفی با زردچوبه و قند سیاه هندی که بهندی کر نامند جهت التیام جروح تازه مجرب و حابس خون آن و تکمید کلس حلزون جهت تسکین اوجاع بارده مؤثر و ضماد نوره مطلقا با آب زنجبیل تازه و نمک محلل اورام بارده و آب نزول در اعضا که در بنکاله بسیار عارض می گردد مفید المضار آشامیدن آن قاتل بخشکی دهن و وجع معده و کشیدگی آن و مغص و عسر البول و غشی و اسهال دموی مصلح آن آشامیدن ادهان و امراق دسمه و لعابات با ادهان مناسبه و تدهین بدن و سائر تدابیر زرنیخ و زنجفر خورده است و خوردن هرچه در آبی که مکرر آهک در آن ریخته تصفیه نموده باشند طبخ نمایند کشنده است در اندک زمانی و از اسرار مکتومه است

ص: ۱۴۵۴

"کلوی"

بکسر کاف و ضم لام و سکون واو و یا لغت هندی است و آن را کرج نیز نامند

"ماهیت ان"

نباتی است از جنس لبلاب که بر مجاور خود می پیچد و برک آن مدور بقدر برک لبلاب کبیر و ضخیم و سبز مائل بزردی و پوست ساق آن سفید و چوب ساق آن سطر و خوش ریشه مانند چوب اراک و بی ثمر و بی ریشه و چون چوب آن را غرس نمایند سبز گردد و مستعمل چوب آنست و طعم آن بسیار تلخ و در مطبوخات چوب آن مستعمل و در معاجین و غیر آن نشاسته آن دستور اخذ نشاسته آن آنست که چوب آن را نرم کوفته در ظرفی ریزند و آب بر سر آن کنند و بعد از زمانی چوبهای که بر سر آمده باشد بردارند و آن آب را بریزند بملایمت و آنچه ته نشین شده بماند باز آب بریزند و بگذارند تا ته نشین گردد پس آن آب را بریزند و ته نشین آنکه مانند نشاسته است بردارند و بکار برند و این نیز اندک تلخی دارد

"طبیعت ان"

کرم و خشک در اول و بعضی تر دانسته اند و اهل هند سرد و خشک

"افعال و خواص ان"

جهت سرفه و یرقان و غشی و قئ و تقطیع بلغم و اقسام حمیات صفراویه و بلغمیه نافع و مبهی و مشهی و مولد منی است و اگر با روغن بخورند ریاح و سودا دفع نماید و اگر با نبات بخورند حدت صفرا را فرو نشاند و اگر با عسل بخورند تقطیع بلغم نماید و شیرۀ

آن در حالتی که سبز و تازه باشد اقوی بود و اگر تازه آن بهم نرسد خشک آن را در آب جوش دهند و مالیده آب آن را بکیرند و این نوع شیره را بهندی ست و رس نامند و چون عصاره آن را طبخ دهند تا غلیظ گردد که خوب بسته شود و خوب سازند هر حبی بقدر نخود بزرگی از یک حب تا دو حب آن جهت حبس اسهالات مزمنه و بواسیر قدیمه و حدیثه مجرب شرابا و کلوی که بر درخت نیم پیچیده و تر و تازه باشد جهت اقسام حمیات حتی حمی دق مؤثر دانسته اند و با اسهال و بدون اسهال نیز می توان داد و سرفه را نیز مفید گفته اند خواه تنها استعمال نمایند و خواه مرکب با ادویه مناسبه و جهت حمیات مرکبه عتیقه و بلغمیه مزمنه با طباشیر سفید و دانه هیل بوا هریک دو درم و نبات سفید چهار درم شربتی از یک مثقال تا دو درم مجرب گفته اند و ست آن یعنی عصاره آن را لطیفتر و سریع الاثر دانسته اند و در حمیات حاره نقوع آن را و نیز نقوع حابس قی است و در غیر حاره مطبوخ آن را گاه اصل السوس مقشر و گاه با مویز منقی و گاه با قصب الذریره بهر نحو و هر دوا که مناسب داند طبیب حاذق دستور اخذ عصاره یعنی ست آن آنست که کلوی تازه را بکیرند و بشویند و بکوبند و آب صاف شیرین خصوصا آب باران قدری بر آن بریزند و بیفشردند تا آب آن غلیظ برآید پس آن آب در ظرف سفالی یا چینی پهن کرده بران پارچه بسته که کردوغبار بران نه نشیند پس بر آفتاب گذارند تا خشک گردد و این بهتر و الطف است و اگر آن آب افشرده را بجوشانند بر آتش تا غلیظ و منعقد گردد نیز خوب است و لکن لطافت ان قسم کمتر است و اگر الطف از ان خواهند کلوی تازه را شسته و از میان دو شق نموده خرد کرده یک شب در آب باران بخیسانند پس مالیده صاف کرده بدون آنکه آن را بکوبند و آن آب را در آفتاب گذارند تا غلیظ و منعقد گردد و بکار برند

ص: ۱۴۵۵

"کلهار"

بضم کاف عجمی و سکون لام و فتح ها و الف و راء مهمله و آن را کل کنول نیز نامند
لغت هندی است

"ماهیت ان"

کل نباتی است که در غدیرها و آبهای ایستاده که بهندی تالاب و جهیل نامند می روید
نبات آن شبیه بنبات نیلوفر و ازان قویتر و برک آن پهن تر و کل آن بزرگتر از کل
نیلوفر و مضاعف و رنگ آن سفید و سرخ و درهم آمیخته و بسیار خوش منظر و خوش
رائحه و بعضی سفید فقط و در وسط کل آن تخمهای ریزه زرد که آن را بهندی کیسر
و کنجلك نیز نامند

"طبیعت کل آن"

سرد و تر

"افعال و خواص آن"

جهت حمیات صفراویه و یرقان و تسکین عطش مفرط نافع و عرق آن قریب الفعل
بعرق نیلوفر و زردی میان کل آن سرد و خشک مسکن حدت صفرا و قابض شکم و
حابس خون بواسیر و کوزه کل آنکه بهندی کنول کته نامند و بعد ریختن برکهای آن
ظاهر می گردد و بشکل سر فواره و نصف کره و در جوف آن خانها می باشد و در هر
خانه دانه باد و غلاف یکی سبز اندک ضخیم و دیگر سفید نازک و مغز آن دو پارچه
مانند مغز بادام و سفید و شیرین طعم لذیذ خصوص نازک آنکه صلب نکشته باشد و در
وسط مغز آن زبانه سبزرنگ و تلخ طعم طبیعت مغز آن نیز سرد و تر و رسیده صلب آن

خشک و دیرهضم و مسکن حدت صفرا و خون و سوزش اعضا و سبزی میان مغز آن
نیز سرد و تر جهت حمیات حاده نافع و ساق کل آن را امرتال و بیخ آن را شانوک
کویند سرد و خشک اند و مبهی محرورین و قابض اسهال و مسکن حدت صفرا و
خون و سوزش اعضا

ص: ۱۴۵۶

"کلیان کاته"

بفتح کاف و سکون لام و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف و نون و فتح کاف و الف و فتح
تاء مثناه فوقانیه و ها

"ماهیت آن

نباتی است خاردار بقدر ذرعی و خار آن درشت و در ملک بنکاله در حوالی بردوان و
میدنی پور کثیر الوجود

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص ان

چون نیم مثقال پوست بیخ آن را با نیم مثقال ریوند چینی مدبر جهت وجع طحال شدید
بخورند در ساعت تسکین یابد و تدبیر ریوند آنست که ریوند را در قدری آب
بجوشانند و آب آن را ریخته ریوند را خشک نمایند و سوده استعمال نمایند تکمید
بدان جهت استسقا و جمیع اورام و آلام و اوجاع مفید و اگر طرف روی برک آن را بر

جراحت بندند زخم را چاق نماید و اگر بر جراحات یا لحوم فاسده طرف پشت آن را بندند لحوم فاسده را بخورد و اگر بر خراج بندند منفجر سازد و چون پوست بیخ آن را کوبیده در کیسه کرده بر ورم استسقا بندند و جع عظیم در آن بهم رسد و ورم دفع گردد اما باید که چون جع شدید شود آن کیسه را باز کنند و بر موضع دیگر بندند و همچنین بجمع مواضع ورم و مکرر این عمل نمایند و بجهت ورم طحال و نزول آب نیز نافع است

"کلیه"

بضم کاف و سکون لام و فتح یاء مثناه تحتانیه و ها لغت عربی است بفارسی کرده و بهندی نیز همین نامند و باصفهانی قلوه و بترکی نو کرک نامند

ص: ۱۴۵۷

"ماهیت ان"

عضوی است از اعضای مرکبه بدن حیوان و در هر حیوان دو عدد می باشد یکی بجانب راست و یکی بجانب چپ مائل بطرف پشت از برای جذب مائیت از کبد و فرستادن بمثانه تا بادرار بول دفع گردد بهترین آن از برای اکل کرده کوسفند جوان فربه و بز است که در همان ساعت ذبح کرده اخذ نموده باشند و حیوان عطش نداشته باشد

"طبیعت آن"

سرد و خشک

"افعال و خواص ان"

مقوی کرده و کمر و پیه آن ملین اورام صلبه المضار بطی الهضم ردی الغذاء سریع
 الفساد بجهت آنکه ردی ترین کوشتهای اعضا بدن حیوان است و اقبال طبیعت بسوی
 آن کما ینبغی نیست مصلح آن طبخ و یا بریان نمودن آنست همان قسم با پیه آن و با
 روغن زیت و یا روغن کنجد و با نمک و فلفل و دارچینی و کرویا و مصطکی و
 آبکامه و سرکه مطیب نمودن است

"فصل الکاف مع المیم"

"کماه"

بفتح کاف و سکون میم و فتح همزه و تا

"ماهیت ان

اسم جنس فطر و کشنج و قعبل و سماروغ است و نزد بعضی

۷۵۸ مخصوص بماکول آنست و فطر مخصوص بانواع ماکوله آن و هریک مذکور
 شدند و آن را بترکی قارج و بفارسی سمالو و سماروغ و هوره نیز و بشیرازی هکلو و
 بیونانی اوزوفا و معرف بادی دولی و بسریانی ارذی و برومی هودیا و عبری بنات الرعد
 و بهندی کهنی بضم کاف و اشمام ها و نون و کسر باء موحدده و یا نامند و
 دیسقوریدوس و دین نامیده

ص: ۱۴۵۸

"ماهیت ان

بیخی است که از عفونت زمین در هنگام ربیع در زمین های رملی و دامنه های کوه بیشتر
 بهم می رسد و مدور سرخ رنگ بی ساق و بی برک و آن را خام و مطبوخ می خورند

و طعمی و رائحه غالب ندارد و بهترین آن آنست که در زمینهای مرتفع رملی طیب بهم رسد و متوسط در بزرگی و کوچکی و املس خوش بو تازه و طعمی و رائحه غالب نداشته باشد و بعضی گفته اند بهترین آن سفید باوصاف مذکوره است و آنچه بخلاف این اوصاف باشد و در زمین های ردی و زیر اشجار ردیه یتوعیه و زیتون و جوز روید و سفید و سرخ تیره و خشک باشد ردی است و با سمیت و سیاه آنکه ظاهر و باطن آن هر دو سیاه باشد مهلك

"طبیعت ان

در دوم سرد و تر

"افعال و خواص ان

العین در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وارد است که کمأه از من است و آب آن شفا است از برای چشم و اطبا گفته اند که آب آن جالی بیاض عین است خصوصا آبی که نزد بریان کردن از ان می چکد و سرمه را که با آب تازه فشرده آن سائیده و پرورده باشند مقوی اجفان و قوت روح باصره و زیاده کننده نور آن و رافع نزول آب آنست

اعضاء الغذاء غلیظ ثقیل ردئ الکیموس قلیل الغذاء بطئ الانحدار غلیظ مولد خون بلغمی و بلغم و نفاخ و مولد ریاح در زیر سراشیف و پشت است الضار اکثر آن مولد سکتة و فالج و ذبحه و ثقل لسان و عسر نفس و بهق ایض و قولنج و عسر البول مصلح آن طبخ آن با شبت و یا با آب و نمک و صعتر و پودنه و سداب طبخ جید و مطیب بروغن و مری و ابازیر حاره مانند دارچینی و فلفل و قرنفل و امثال اینها نمودن است و سائر تدابیر فطر است که مذکور شد و ضماد خشک آن با آب بر سر جهت رفع طلع پیش از وقت آن مجرب و ضماد خشک سوده آن با سرکه و سریشم ماهی جهت برآمدگی ناف اطفال و فتق ایشان و سائر فتوق مجرب و تازه آن را نیز بریان نموده با

نمک و فلفل می خورند و خوردن خشک آن مجوز نیست و عند الضروره باید که یک شبانه روز در خاک خالص با آب حل کرده بخیسانند پس پاک شسته بدستور پخته با روغن بسیار بخورند و اکثراً بخوردن آن ننمایند و اگر با آبکامه و خردل بخورند که بهترین مصلحات آنست بهتر است"

ص: ۱۴۵۹

"کماذریوس"

بفتح کاف و میم و الف و فتح ذال معجمه و سکون راء مهمله و ضم یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و سین مهمله و بدال مهمله نیز آمده معرب ماذریوس یونانی است بمعنی بلوط الارض و گفته اند لغت رومی است و یونانی مقیفرون و بفارسی رانداروی تلخ و بشیرازی مانداروی تلخ و بفرنکی کمیداس نامند و دیسقوریدوس گفته بعضی مردم آن را طوفوریوس نامند و گفته اند که بهندی آن را موندی گویند و فی الحقیقت غیر موندی است و موندی ان شاء الله تعالی در حرف المیم مع الواو و النون مذکور خواهد شد

"ماهیت ان"

دیسقوریدوس گفته نباتی است بقدر شبری و برک آن ریزه و شبیه برک بلوط در شکل و رنگ و تشقق و طعم آن بسیار تلخ و با اندک حدت و کل آن بنفش و ریزه و تخم آن ریزه تراز انیسون و با حدت و بیخ آن ارغوانی رنگ و در تموز یافت می شود و منبت آن سنکلاخها باید که بعد رسیدن بتمامه بردارند و نگاه دارند که برک و کل و تخم آن نریخته موجود باشد و نیز گفته نباتی است برک آن عریض سبز شبیه برک ترمس بری و نبات آن مفروش بر روی زمین و بلند نمی شود و بیخ آن شبیه بلوط

کوچکی و در طعم شبیه بدان با تلخی و جالینوس گفته قضا نیست مانند ریحان و از آن غلیظتر و سبز رنگ و برک آن ریزه شبیه بیرک بلوط و کل آن ارغوانی رنگ و تلخ و بیخ آن نیز ارغوانی و تلخ و گفته اند شاخها

۷۵۹ و برک آن درخت اشق است و ابن ابی خالد افریقی در کتاب اعتماد تصریح نموده که بیخ نباتی است شبیه بلوط و اقوال دیگر نیز وارد است و بالجمله بهترین آن تازه بری آنست که در آن کل و تخم باقی و نریخته باشد و قوت آن هفت سال باقی می ماند

ص: ۱۴۶۰

"طبیعت آن

در دوم کرم و خشک و کرمی آن زیاده از خشکی تا آخر دوم و بعضی در سوم گفته اند

"افعال و خواص

ان

مفتح و مقطع اخلاط غلیظه و ملطف و مسخن بدن العین از آن حبوب ساخته خشک می نمایند اکتحال سائیده آن با شراب جهت قروح عین که غرب و ناصور نامند و همچنین اکتحال طبیخ آن با زیت و ذرور سائیده آن نیز اعضاء الصدر آشامیدن تازه و یا خشک مطبوخ آن جهت سرفه مزمن رطوبی سه درم مطبوخ آن با جلاب و یا با عسل چند روز پی هم جهت درد سینه و رئه و برودت نواحی آن اعضاء الغذاء آشامیدن تر و تازه آن و یا مطبوخ آن با آب جهت یرقان سوداوی سددی و تحلیل صلابت طحال و سائر امراض طحال و ادرار بول و حیض و اسقاط جنین و شدخ عضل و با شراب جهت تحلیل

صلابت طحال سریع الاثر و آشامیدن طیخ چهار درم آن با هم وزن آن روغن زیتون در یکرطل آب که تا بثلث برسد و چند روز بدان مداومت کنند جهت تفتیت حصاه و سنک کرده و مثانه مجرب و باید که روزی سه اوقیه بنوشند و ضماد پخته آن با سرکه آن محلل صلابت طحال و شراب آن جهت رفع سوء الهضم و فساد معده و ابتدای استسقا و یرقان و نفخ رحم و فساد اخلاط و اصلاح مزاج نافع و دستور ساختن شراب آن آنست که در هر رطلی از شراب و یا عصیر عنب در شراب دو درم و در عصیر دو مثقال ریخته و مدتی گذاشته پس صاف کرده روزی تا یکرطل بیاشامند و این هر چند کهنه تر باشد بهتر است السموم ضماد آن جهت نهش هوام نافع القروح ضماد آن با عسل جهت قروح مزمنه و وسخه الزینه مسوخ آن بر بدن باعث گرمی آن دهن آنکه از آب تازه آن و یا از آب مطبوخ آن و از کل آن بدستور روغن کل سرخ و ادهان دیگر ترتیب دهند جهت رفع برودت بدن و ریاح مؤثر و در سائر افعال کماذریوس مانند کمافیطوس است مقدار شربت آن سه درم و در مطبوخ تا هفت درم مضر امعا مصلح آن کثیرا بدل آن بوزن آن سیسالیوس و ربع آن سلیخه و نزد بعضی عروق غافث و سلیخه است و اسقولوقندریون نیز گفته اند

ص: ۱۴۶۱

"کماشیر"

بضم کاف و فتح میم و الف و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و راء مهمله لغت فارسی است معرب آن قماشیر و یونانی لوفطیون نامند

"در ماهیت ان

اختلاف است بعضی صمغ کماه و بعضی صمغ نباتی بدبو و بعضی صمغ هندی شبیه بجاوشیر و بعضی صمغ نباتی شبیه بجاوشیر و بعضی صمغ کرفس جبلی که تخم آن فراسیون است شبیه بجاوشیر و بعضی شبنمی تیز و تند شبیه بجاوشیر دانسته اند و بالجمله در صمغیت آن اتفاق است و بهترین آن زرد تندبوی تازه آنست و در قوت اقوی از جاوشیر

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک و در دوم نیز گفته اند

"افعال و خواص آن

اعضاء الغذاء و النفس مسهل زرد آب و دافع استسقای لحمی و زقی و مدر بول و حیض و مسقط جنین و بدستور حمول آن با صمغ عربی و محلل صلابات شربا و ضمادا مقدار شربت آن از یک دانگ تا نیم درم مضر رئه مصلح آن کثیرا است"

"کما فیطوس"

بضم کاف و میم و الف و کسر فا و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم طاء مهمله و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی و بیونانی الاصل خامانیطس نامند بمعنی صنوبر الارض و بعضی گفته اند بمعنی مفروش بر روی زمین است و اصح اول است و بسریانی زرعاً و کرنشا و بفارسی تخم کرفس رومی و بشیرازی ماش دارو و بلاطینی آبی که و بفرنکی جوده و بهندی ککرونده نامند

"ماهیت ان

دیسقوریدوس گفته اند از نبات مستانفه ایست که هر سال تازه می روید و اصناف می باشد صنفی از ان را نبات بلند نمی شود و گاه برک و شاخ آن می دود بر روی زمین و شاخهای آن مائل بسرخ و برک آن شبیه برک صنوبر

ص: ۱۴۶۲

۷۶۰ و حی العالم و صغیر و مزغب و کثیف ضخیم و تلخ با اندک قبوضت و حرافت با رطوبت چسپنده و بوی آن شبیه بیوی درخت صنوبر و کل آن باریک و زرد و تخم آن از تخم کرفس کوچکتر و بیخ آن سفید و از ثور تا سرطان می ماند و قوت آن تا ده سال باقی است و صنف دیگر را نیز شاخها بقدر یک ذرع شبیه باذخر و شعبهای آن باریک و کل آن شبیه بصنف اول و برک و تخم آن سیاه رنگ و در بو شبیه بیوی صنوبر نیز و صنفی دیگر را نر نامند ساق نبات آن خشن و سفید و شاخهای آن باریک و برکهای آن کوچک و باریک سفید مزغب و کل آن زرد کوچک و رائحه این نیز شبیه برائحه صنوبر و قوت این دو صنف قریب باول و از ان ضعیف تر و جالینوس گفته کمافیطوس شاخهای آن باریک سبز و برک آن مانند برک مرو و کل آن سرخ و در ثور می روید و در سرطان بکمال می رسد و قوت آن تا ده سال می ماند و تلخ آن بهتر از حاد حریف آنست و صاحب اسرار الطب گفته آن را بیونانی حرشف نامند و شاخهای آن باریک و برک آن منبسط بر روی زمین و کل آن سرخ مائل بسیاهی و با قبوضت و حرافت و تخم آن زرد و بعضی گفته اند تخم کرفس رومی است و بعضی گفته اند طرخون رومی و یا هندبای رومی است و رنگ آن بنفش و در آخر تخم آن فراسیون می شود و بهترین آن تازه بری آن بعضی گفته اند بهترین تازه بستانی تندبوی آنست و مستعمل از ان برک و شکوفه و تخم آن

ص: ۱۴۶۳

"طبیعت آن

در اول دوم کرم و در آخر آن خشک و در دوم کرم و در سوم خشک نیز گفته اند

"افعال و

خواص آن

مفتح سدد و منقی و جالی اعضای باطنی و بلغم غلیظ و جلای آن زیاده از کرمی آن
اعضاء الغذاء و النفس مفتح سده کبد و طحال و با قوت مسهله و مسهل بلغم غلیظ از
اکبر ادویة طحال است و جهت امراض آن اعضا و استسقا و یرقان اسود و تحلیل ریاح
نافع چون هفت روز متوالی بنوشند و مفتح سده رحم و مدر بول و حیض و رافع عسر
البول و جهت اوجاع کرده و شکاف عضل و بواسیر مفید و حمل آن با عسل منقی
رحم و مخرج جنین و آشامیدن برک آن با شراب هفت روز جهت یرقان و با توبال
النحاس و راتینج مسهل عظیم زردآب و منقی رحم از فضول الات المفاصل آشامیدن
دو مثقال آن با آب انجیر مطبوخ جهت تنقیة معای غلیان نافع و آشامیدن آن با عسل
جهت تنقیة اعصاب و عرق النسا و وجع و رک و نقرس و مداومت آشامیدن آن تا چهل
روز با ماء العسل که با آب باران ساخته باشند و یا با عسل و آب باران جهت عرق النسا
و درد کمر و کرده و مغص و ادرار بول و حیض و آشامیدن مسحوق آن با انجیر با دانه
سرشته مسهل الجروح و القروح ضماد آن با عسل التیام دهنده جراحات و قروح عفنة
کبار و ملصق جراحات تازه الاورام و البثور ضماد آن با ارد جو جهت تحلیل ورم پستان
و تحلیل صلابات و با عسل جهت منع سعی نملة ساعیه السموم آشامیدن طبیخ آن دافع
ضرر سموم و خائق النمر مضر رئه مصلح آن انیسون مقدار شربت آن از دو درم تا سه
درم بدل آن بوزن آن سیسالیوس و نصف آن سلیخه و باید که در هواهای کرم و امزجة

حاره و اطفال استعمال نمایند و آنچه در بنکاله می شود و ککرونده نامند در همین باب در فصل کاف مع الکاف مذکور شد

ص: ۱۴۶۴

"گمتری"

بضم کاف و فتح میم مشدده و سکون ثاء مثلثه و فتح راء مهمله و الف مقصوره و بضم میم مشدده غلط است لغت عربی است بیونانی لوفیون و آفوس و انقوس نیز و برومی ابیدی و بفارسی امرود و انبرود و بهندی ناشپاتی نامند

"ماهیت ان"

ثمر درختی است از سیب بزرگتر و برک آن شبیه برک شفتالو و از ان عریضتر و بزرگتر و کل آن مانند کل آن و ثمر آن اصناف می باشد از بری و جبلی و بستانی و هریک شیرین و ترش و شیرین میخوش و عفص و قابض و غیرها و مطلقا در بلاد سردسیر بهتر از گرم سیر می شود و هرچند بلد سردتر باشد بهتر و لطیفتر می گردد و بستانی اقسام می باشد از شاه امرود که خراسانی

۷۶۱ نامند و چینی که معروف بسکری است و نظری و سنجستانی و غیرها و هریک ازین ها در هر بلدی و شهری و جایی که می شود بنامی مخصوص و نیز هریک در بعضی بلاد و اراضی بهتر از بلاد و اراضی دیگر می شود خصوص در بلاد سردسیر چنانچه ذکر یافت و در بلاد چین خوب می شود و قسم بزرک مدور شیرین شاداب خوش طعم و رائحه آن را که کویا شربت قند منجمد با کمال لطافت و لذتی است و پوست آن نرم و نازک و سبز مائل بزردی شاه امرود نامند و ممدوح شیخ الرئیس رحمه الله علیه است و این در بلاد دامغان و بلخ خوب می شود و آنچه پوست آن ضخیم و

سر آن برآمده فی الجملة صراحی شکل و در سائر اوصاف قریب بدان است آن را حسینی نامند و این در آذربایجان و همدان خوب می شود و چون پوست آن ضخیم است باید که مقشر نموده بخورند و قسم متوسط را که در مقدار از آن کوچکتر و اندک طولانی و در اوصاف مذکوره و لطافت از آن هر دو کمتر نظری نامند و این در اکثر بلاد بهم می رسد و بشیرازی عباسی نامند جهت آنکه بحکم شاه عباس موسوی صفوی رحمه الله علیه نهال آن را از همدان باصفهان و بلاد دیگر بردند و فور یافت و قسم صغیر از همه اقسام طولانی تر و صراحی شکل و خوش بو که در اول فصل پیش از همه اقسام بهم می رسد و در جرم آن اندک رملیت است و پوست آن اندک زردرنک و سرخ و در بغداد رخون و بشیرازی کلابی نامند و این قسم جهت اطفال و مرضی بهتر از اقسام دیگر جهت آنکه حلاوت آن بحد اعتدال است و بهترین همه قسم اول و بهترین هریک از اقسام رسیده شیرین شاداب خوش طعم و رائحه بزرک مقدار نازک پوست آن است و آنچه بدین اوصاف نباشد بمراتب از قلت و کثرت زبون و تخم همه اقسام شبیه بسیب و به اما لعاب ندارد

ص: ۱۴۶۵

"طبیعت ان

نضیج شیرین شاداب معروف بشاه امرود و معتدل مائل بحرارت و در دوم تر و معروف بحسینی قریب بدان و اقسام و انواع دیگر در حرارت معتدل و در اول تر بعضی مائل بخشکی

"افعال و خواص ان

مفرح و مقوی و جالی و با قوت قابضه و ملینه و بهتر از تفاح است در اکثر امور اعضاء الراس مرطب دماغ و دافع نزلات جهت آنکه مسکن صعود ابخره است بدماغ اعضاء الصدر و الغذاء مفرح و مقوی قلب و معده و هاضمه و رافع خفقان و تشنکی و سوزش مثانه و معدل خون و ملین طبع و با قوت قابضه بعد از تلین و مانع صعود ابخره بدماغ خصوصا خوردن آن بعد از طعام و ضماد آن حابس و مانع انصباب مواد باعضا السم رافع سمیت فطر و چون فطر را بآن طبخ دهند ضرر آن زائل گردد و جمیع اجزای آن سرد و خشک و شکوفه آن مفرح و مقوی دل و قاطع نفث الدم و اسهال و ضماد آن محلل ورم چشم و تخم آن بشع و معثی و قاتل کرم معده و مخرج آن چون دو مثقال آن را بیاشامند و برک آن حابس اسهال چون پنج درم آن را بیاشامند و ذرور آن مجفف جراحات و التیام دهنده و ملصق آنها و صمغ آن محلل و منضج قوی و سوخته چوب و برک آن نایب مناب توتیا است و ذرور آن مجفف قروح المضار مضرت بکمال رسیده شاداب لطیف آن کمتر خصوص در محرور المزاجان قوی مضر مبرودین و ضعیف المعده و اکثر آن مولد نفخ و قولنج خصوص بکمال نارسیده آن مصلح آن زنجبیل مربی و رازیانه و باید که در خلای معده نخورند بلکه بعد انحدار غذا و بالای آن آب نیاشامند خصوص آب سرد و طعام غلیظ نخورند و با کوشش نیز و با امراق طیور بری لطیف بد نیست

ص: ۱۴۶۶

"کمثری حامض"

که کمثری چینی نامند بهترین آن رسیده شاداب لطیف آنست

"طبیعت ان

در اول سرد و در دوم خشک

"افعال و خواص ان

مقوی معده و کبد و مشهی طعام و مسکن غلیان حدت خون و صفرا و مانع صعود
ابخره بدماغ و مولد خلط صالح و رافع تشنکی و قئ و اسهال خواه تر و تازه آن را
بخورند و یا خشک آن را و بعد از طعام مانع صعود ابخره بدماغ مضر مشایخ و صاحبان
فلج و مبرود المزاج و عصب و مورث قولنج مصلح آن عسل و جوارش کمونی و مانند
آن و کندری و پختن

۷۶۲ آن بیخار آب و مشوی نمودن یعنی بخمیر گرفته در زیر آتش پختن و یا مربی
نمودن با عسل و یا شکر و نارسیده زمخت آن بارد و یابس در دوم و قابض و مورث
قولنج و حابس قئ و اسهال و ضماد آن ملصق جراحات است

"کمتری بری"

درخت آن کوتاه تر و ثمر آن کوچکتتر و بی آب و با عفوصت و رملیت

"طبیعت ان

در دوم سرد و در سوم خشک

"افعال و خواص ان

قابض و مسدد آشامیدن سفوف خشک آن حابس اسهال و ذرور آن مجفف جراحات
و رویاننده کوشت السموم فادزهر فطر چون فطر را بآن طبخ دهند ضرر آن زائل گردد
و آشامیدن خاکستر چوب آن فادزهر کسی که او را خناق از خوردن فطر و امثال آن

بهم رسیده باشد مضر عصب و مورث قولنج مصلح آن عسل و ادویۀ حارۀ خوش بو است

"کمثری جبلی"

ص: ۱۴۶۷

نیز مانند بری است و از آن سردتر و خشک تر و قابض تر و همچنین نارس زمخت هر نوع نیز نوع از جبلی که در کوه کیلویه می شود و مخصوص بدانجا است ثمر آن کوچکتتر و زمخت و با خشونت و صلب و بعد پختن اندک شیرین و با رملیت بسیار و در جوف آن تخم بسیار و ثمر آن را گرفته در خاک دفن می کنند بعد آنکه لحم آن مضمحل شد برآورده شسته تخم آن را جدا می کنند و آن را بریان نموده مقشر کرده می خورند و داخل لبوب و مرکبات دیگر نیز می کنند و آن را بفارسی انجکک نامند و دانج ابروج همین است و در حرف الدال ذکر یافت و از کوهستان رنکپور نیز ثمری شبیه بامرود جبلی می آورند بمقدار لیموی کاغذی و مدور و آن را بهوت بیر می نامند و شراب کمثری جهت انحلال طبیعت و رفع فساد معده و تقویت آن نافع خصوص که از کمثری نیمرس مرتب می نموده باشند که آب کمثری نیمرس که هنوز خوب نرسیده و نرم نشده باشد گرفته صاف کرده با شکر و با عسل بآتش ملایم بقوام آورند و رب آن قابض و حابس اسهال صفرای و قئ صفرای و رافع غثیان و دابغ معده و دستور مرتب نمودن آن مانند ربوب دیگر است"

"کمرزهره"

بفتح کاف و میم و سکون راء مهمله و فتح زای معجمه و سکون ها و فتح راء مهمله و
ها

"ماهیت آن

کفته اند که نباتی است که در کوهستان سرد برف نشین بهم می رسد برک آن شبیه
ببرک آس و بهم متصل بعضی به بعضی و شاخهای آن بسیار و بمقدار دو وجب و
زیاده و کم از آن و از زمین بلند می باشد و چون برک آن را بشکنند شیر بسیاری از آن
برآید و بر سر شاخهای آن کلی و تخم آن مانند مازریون و بقدر کرسنه و بیخ آن با
شعبه بسیار و بر درخت آن کرمی مانند کرم ابریشم منقط و منقش بسیاهی و سرخی و
سفیدی بهم می رسد

ص: ۱۴۶۸

"طبیعت آن

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

با قوت سمیه و قاتل بعضی حیوانات و نبات آن تریاق فایق نهش هوام و عقارب "

"کمرک"

بفتح کاف و سکون میم و فتح را و کاف و عوام کمرنکه نامند

"ماهیت آن

اسم ثمری است هندی طولانی بقدر نیم شبر و شش پهلو بشکل شش پر و در خامی
سبز و بعد رسیدن زرد می گردد و ترش و شیرین می باشد درخت آن بلند و موزون

بقدر درخت کردکان و برک آن بعضی ریزه و بعضی بزرک اندک طولانی در شاخهای باریک و برکهای اسفل شاخه آن ریزه تر از برک اعلاهی آن

"طبیعت ان

در دوم سرد و خشک و سردی و خشکی ترش آن زیاده از شیرین آن

"افعال و خواص آن

قابض و مسکن حدت صفرا و عطش شدید و قی و اسهال صفراوی و طعم دهان را نیکو کرداند و در سائر افعال و خواص آن قریب بریباس است مضر مبرودین مصلح آن جوارشات و ادویة حاره"

"کم کوت"

بضم کاف و سکون میم و ضم کاف دوم و سکون واو و تاء مثناه فوقانیه لغت فرنکی است بمعنی صمغ درخت کوت زیرا که کم در لغت ایشان بمعنی صمغ است و آن را کوتاکنبا و غوتاغنا و بلغت انکلیش کمنبوس و بلغت پرتکالی

۷۶۳ برون نیز نامند و نزد عوام مشهور بعصاره ریوند است و ماهیت و طبیعت و افعال و خواص آن در حرف الغین مع الواو ذکر یافت کونند چون آن را با مساوی آن صبر حب نموده هر حبی بقدر نخودی شربتی از سه حب تا هفت بحسب مراتب اسنان و ضعف و قوت مزاج بخورند اسهال قوی نماید بی مشقت و تعب"

ص: ۱۴۶۹

"کمون"

بفتح کاف و ضم میم مشدده و سکون واو و نون لغت عربی است و یا معرب از خامون یونانی و یا از کمون سریانی و بعربی سنوت و برومی اسفیقوس و نیز بیونانی گرمینون و بفارسی زیره و بهندی نیز زیره و جیره نامند

"ماهیت ان

تخم نباتی است از رازیانه باریکتر و سیاه و سبز و زرد و سفید می باشد و نبات آن از رازیانه کوچکتر و برک آن مستدیر و قبه آن مانند شبت و معروف است و در اکثر بلاد می شود و چهار قسم می باشد فارسی و نبطی و کرمانی و شامی و هریک بری و بستانی می باشد و کرمانی آن سیاه رنگ ریزه دانه خوشبوی که بیونانی باسلیقون نامند بمعنی ملوکی و فارسی آن زرد رنگ خوش بو و هریک بری و بستانی می باشد و بهترین همه بری و بستانی کرمانی تازه آن است پس فارسی تازه جید آن و بری هریک اقوی از بستانی و بدترین همه نبطی سفید بستانی است و مغشوش بکرویا می نمایند و فرق بخشبوی و استطالت زیره کرمانی و اکثر مستعمل تخم آن است هم از داخل و هم از خارج و قوت آن تا هفت سال باقی می ماند و از بری نوعی می باشد ساق آن باریک بقدر یک شبر و بران چهار و یا پنج برک مشقق شبیه ببرک شاهتره و بر سر آن قبهای کوچک مستدیر پنج و یا شش و نرم و در ان ثمر چیزی مانند گاه و یا نخاله محیط بتخم آن و تخم آن بسیار تندتر از کمون بستانی منبت آن بالای تلها است و نیز نوعی می باشد از بری شبیه به بستانی و تخم آن شبیه بشونیز و قوی الحرات و در غلافی شبیه بقرن از دو جانب آن رسته و طعم آن تلخ و تند و یحتمل که این نوع چیزی باشد که بهندی کالی زیری نامند و در همین باب مذکور شد

ص: ۱۴۷۰

"طبیعت ان

در دوم کرم و در سوم خشک و در سوم نیز کرم و خشک گفته اند

"افعال و خواص ان

مسخن و ملطف و مقطع و محلل و مجفف و قابض اعضاء الراس سعوط نقوع خیسانیده آن در سرکه و یا استشمام منقوع آن و یا پر نمودن بینی بدان حابس رعاف و قطور آب ممضوغ آن در چشم قاطع خون آن و جالی غشاوه و قرحه چشم و طرفه و کمنه الدم خصوصا که با زیت مخلوط نموده باشند و ممضوغ آن با نمک جهت جلای جرب و سبل و ظفره و بعد کشط آن و مانع التصاق چشم و با سفیدی تخم مرغ جهت رمد حار و مضمضه بطبیخ آن مسکن نزلات و درد دندان خصوصا با صعتر و امثال آن اعضاء النفص آشامیدن آن با سرکه ممزوج به آب جهت عسر نفس و نفس الانتصاب و خفقان بارد اعضاء الغذاء و النفص آشامیدن آن جهت تقویت معده و امعا و کبد و کرده و تحریک اشتها و تحلیل ریاح و نفخ و رفع فواق رطوبی و ریخی و تخمه و مغص ریخی و ورم طحال و اسهال رطوبی خصوص بریان نموده آن درین امر و مدر بول و حیض و رافع تقطیر البول و چون با نمک بخایند و فرو برند قطع سیلان رطوبات معده نماید و مداومت خوردن بسرکه پرورده خشک نموده آن قاطع شهوت کل خوردن و فحم و امثال آن و در سرکه خیسانیده بریان کرده آن قوی القبض و در دفع رطوبات معده قوی الاثر و احتقان بطبیخ آن محلل ریاح و نفخ امعا و معده و کرده و حمول آن با زیت قاطع حیض و ضماد آن با زیت محلل ورم طحال السموم آشامیدن آن با شراب جهت نهش هوام الاورام ضماد آن با آرد باقلا محلل اورام و با قیروطی و یا زیت و آرد باقلا محلل ورم انشین القروح و الجروح مدمل جراحات چون در آنها پر نمایند الزینه طلای آن و یا اغتسال بدان جالی بشره و مداومت با آشامیدن آن و یا عرق آن باعث لاغری و زردی بدن الخواص چون آب زیره را بر بدن مولود در حین ولادت بمالند کویند در مدت العمر شپش در بدن او بهم

ص: ۱۴۷۱

۷۶۴ نرسد مضر رئه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن دو درم بدل کرمانی آن یک وزن و نیم نبطی آن و کویند بدل آن کرویا است و در طرد ریاح مغز شاهدانه و بدل فارسی نیم وزن آن کرمانی و کویند بدل آن تخم کرب است و بدل شامی کرویا و تخم کندنا و زیره جهت مبرودین و مشایخ و بلغمی مزاجان بسیار نافع و چون با افایوه و شبت و دارچینی در طبخ لحوم غلیظه داخل نمایند آنها را لطیف و قوی و ملین و مدر بول و محلل نفخ کرداند کمون نبطی در دوم کرم و خشک و ملین طبع و کرمانی قابض و کمون بری که شبیه بشونیز است در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

قویتر از بستانی اعضاء العین عصاره و صمغ آن جالی بصر و جالب دمعه و داخل ادویۀ کاری و نتف شعر منقلب می نمایند و چون بعد نتف بران بمالند دیکر نروید و چون بر جرب چشم بمالند آن را زائل کرداند و ضماد جرم آن با زیت و عسل جهت رفع سیاهی که در چشم بهم رسیده باشد نافع اعضاء الغذاء و النفص جهت تقطیر البول و اخراج سنک کرده و مثانه و تحلیل خون منجمد در معده و کرده خصوصا با آب کرفس بستانی و با سرکه جهت فواق و اخراج کرم معده السموم آشامیدن آن با شراب جهت کزیدن هوام نافع الاورام و البثور ضماد آن با روغن زیتون و عسل رافع خون مرده تحت جلد و تحلیل ورم انثیان و آشامیدن عصارۀ آن با ماء العسل مسهل و آشامیدن حشیش آن مدر بول است و دستور مدبر نمودن آن و سفوف و دوا و جوارشات و شراب کمون در قرابادین کبیر مذکور شد"

ص: ۱۴۷۲

"فصل الکاف مع النون"

"کندر"

بضم کاف و سکون نون و ضم دال و راء مهملتین لغت عربی است و کویند فارسی است و بیونانی قیوطیسرون و بسریانی لیانون و برومی سیفروس نامند

"ماهیت ان"

علک و صمغ شجری است خاردار بقدر دو ذرع و برک و تخم آن شبیه ببرک و تخم مورد و مائل بتلخی و منبت آن کوهستانها و بلاد شحر و عمان و یمن و در سرطان صمغ آن را اخذ می نمایند و از آن آنچه مستدیر الشکل مائل بسرخی است کندر ذکر و آنچه سفید سست است انثی و تازه آن را که در انبانا حرکت داده مدور شده باشد مدحرج و پوستهای رقیق و با صفایحی آن را که از سائیدن بیکدیگر جدا شده باشد قشار کندر و آنچه از غیر صفایحی آرد باشد دقاق کندر نامند و قوت آن تا بیست سال باقی می ماند و بهترین آن تازه نرم خالص ذکر آنست که ظاهر آن سفید و زود شکسته نشود و چون شکسته شود داخل آن چسپنده و زرد و طلائی باشد و علامت خالص آنست که زود با آتش مشتعل گردد بخلاف مغشوش آن زیرا که آن را مغشوش بصمغ عربی و صمغ صنوبر می نمایند و صمغ عربی مشتعل نمی گردد و صمغ صنوبر دود می کند و نیز رائحه اصلی آن شبیه برائحه مصطکی است و نیز قشار آن را مغشوش بقشر صنوبر و با قشر تنوب می نمایند و مستعمل از داخل و خارج هر دوا است و اکثر مستعمل قشار آنست و بهترین قشار آن تخین چسپنده تازه املس آنست و طریق استعمال آن آنست که هر گاه در معاجین استعمال نمایند باید که در شراب و یا عرق رازیانه و یا عرق دارچینی بخیسانند و داخل نمایند و در مراهم در سرکه بخیسانند زیرا

که تازه آن سائیده نمی گردد و گفته اند در بعضی بلاد هند نیز بهم می رسد و رنگ آن اندک یاقوتی و برنگ بادنجان است

ص: ۱۴۷۳

"طبیعت آن

کرم و خشک در اول دوم و گفته اند خشک در اول و قشور آن تا سوم خشک

"افعال و خواص ان

با قوت مجففه و قابضه و منضجه و جالیه کمی و بی لذع و حابس خون و اکثار آن محرق دم اعضاء الراس و الصدر منقی روح حیوانی و دماغی و محلل ریاح و حابس سیلان خون ظاهر اعضا و حجب دماغی و نفث الدم و مقوی دل و قوت حافظه و جالب و مجفف رطوبات دماغی خصوصا با مصطکی و صاف کننده آواز و رافع خفقان و با صمغ عربی رافع بدبوئی خیشوم و عسر النفس و سرفه مزمن رطوبی و ربو و با عسل جهت نسیان و با مویزج و صعتر جهت

۷۶۵ ثقل زبان شربا و مضغا و ضماد آن با نظرون و عسل جهت قروح رطبه سر و کرفتگی آن و تقویت دندان و لثه و با زفت جهت شدخ عارض در گوش و چون یک مثقال آن را در آب بخیسانند و بیاشامند از آن آب هر روز صبح ناشتا جهت رفع زیادتی بلغم و بلادت و نسیان مجرب و اکتحال آن جهت جلای بصر و قرحه چشم و پر کننده آن و تحلیل خون منجمد در آن و مده تحت قرنيه و ظفره و سرطان و دمعه و سلاق و بیاض و جرب و حکه و ظلمت آن خصوصا با عسل و ذرور آن جهت قروح خبیثه ردیه آن و بالجمله از اکبر ادویه امراض عین است خصوصا ظفره سرخ مزمن و قطور آن با خمر حلو جهت درد گوش و ضماد آن با قیمولیا و روغن کل جهت اورام حاره پستان

و داخل ادویۀ مشروبہ قصبہ رثہ کردہ می شود اعضاء الغذاء آشامیدن آن با شکر جهت ضعف معده و تحلیل ریاح غلیظه و تجفیف رطوبات و تسخین و استمساک آن و جودت هضم و حبس قی و خلفه و ذرب و ذوسنطاریا و نرف الدم مقعده و بواسیر و رحم و آشامیدن نیم درم آن با وزن آن نانخواه جهت زحیر بلغمی نافع و برداشتن فتیله سرشته آن با شیر در مقعده مانع انتشار قرحہ آن الحمیات جهت حمیات بلغمیه الاورام و البثور ضماد آن با طین قیمولیا و روغن کل جهت ورم کرم پستان زنان خصوصا در هنگام نفاس و داخل ادویۀ اضمده محللہ اورام احشا کرده می شود و با سرکه و زفت جهت وجعی که بیونانی مرمیقیا نامند و آن احساس برفتن مورچه است بر بدن و از مقدمات خدر است و جهت قلع قوبا و تآلیک که آن را نیز بیونانی مرمیقیا نامند و آن احساس بر متار مورچه است بر عضو و با عسل جهت داخس و با زفت جهت شکاف عضل القروح و الجروح جهت چسپیدن و اندمال جراحات عمیقه خصوصا جراحات تازه و قاطع نرف الدم آن و انتشار قروح خبیثه و با پیه بط جهت قوبا و با پیه خنزیر و یا پیه بط جهت قروح بآتش سوخته و قروح اطراف و شقاق عارض از سرما اوجاع المفاصل با روغن زیتون و عسل جهت اوجاع مفاصل و اوجاع بارده استخوان که مزمن شده باشد و با روغن کنجد جهت تحلیل صلابات الباه آشامیدن آن با زرده تخم مرغ نیم برشت جهت تقویت باه و تولید منی خصوصا با جوزبوا و بسباسه الزینه با روغن مورد مانع ریختن موی است مقدار شربت آن نیم درم المضار اکثر آن محرق خون و بلغم و مصدع محرورین و مورث جنون و جذام و بهق سیاه مصلح آن برنج فارسی و شکر مقدار زیادۀ آن شراب و سرکه کشنده بدل آن مصطکی و قشار آن و تدهین بدان رافع و با اما قشار آن در دوم کرم و در سوم خشک

ص: ۱۴۷۴

"افعال و خواص ان

در کمال قوت قبض و تجفیف و لطیفتر از کندر و جهت نفث الدم و نزف الدم و منع سیلان مواد اعضا و تقویت معده و رافع قرحۀ امعا و احتقان بدان نیز جهت قرحۀ امعا و ضماد آن بر شکم حابس اسهال و کشندۀ کرم معده و با زفت جهت شکاف عضل القروح و الجروح منقی قروح و مجفف و مندمل کننده آنها و جالی آثار بقوت مقدار شربت آن دو ثلث درم و اکثار آن مضر و مضار این نیز مانند مضار کندر است و دقاق کندر نیز خشک تر و لطیف تر از کندر و بهترین آن خالص نرم سوده آنست

"افعال و خواص ان

مفتح و جالی و در افعال ضعیف تر از قشار آن مکر در الزاق و تغریه و دخان کندر که دودۀ آن باشد

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص ان

ملطف و مسکن اوجاع چشم کرم و قاطع سیلان رطوبات از ان و منقی قروح آن و رویانندۀ گوشت در ان و سرطان آن را نافع است و جوارش و دخان و سفوف و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد"

"کندری"

بضم کاف و سکون نون و ضم دال و کسر راء مهملتین و یاء نسبت

"ماهیت ان

نباتی است شبیه بنبات زردک و رازیانه و برک آن از ان عریض تر و بوی آن مانند
کندر

"طبیعت ان

در اول سوم گرم و در آخر آن خشک

"افعال و خواص ان

مدر و محلل و منضج و در اکثر افعال قائم مقام کندر است"

ص: ۱۴۷۵

۷۶۶

"کندی"

بضم کاف و سکون نون و ضم دال و سین مهملتین و بشین معجمه نیز آمده بفارسی بیخ
کازران و کندشه نیز نامند

"ماهیت ان

بیخ نباتی است شبیه بکنکر برک آن مائل بسبزی و سفیدی و در شام لباس پشمی را بآن
می شویند و ظاهر بیخ آن مائل بسیاهی و باطن آن مائل بزردی و تندبوی و در سرطان
می رسد و قوت آن تا بیست سال باقی می ماند و مستعمل عروق آنست بهترین آن تازه
تندبوی باوصاف مذکوره است

"طبیعت ان

در آخر سوم کرم و خشک و با قوت سمیت

"افعال و خواص

ان

معطس قوی و محرق خون و بلغم و قالع آن و مخرج مره سودا اعضاء الراس سعوط آن بقدر یک عدس با روغن بنفشه مفتوح سده مصفاه و محلل ریاح خیاشیم و اخلاط غلیظه و مخرج آنها بعطسه و تحریک آنها و رافع بیحسی و خدر و فالج و لقوه و امثال اینها و بیهوشی مصروع و مسکوت و نیز رافع خشم و بدبوئی بینی و صاف کننده آواز و باعث حدث بصر و رفع شبکوری سعوطا و قطورا با روغن بنفشه و داخل شیافات علل عین می نمایند و قطور جوشانیده آن با روغن بنفشه و یا ادهان مناسبه دیگر در گوش جالی اوساخ و منقی آنها و رافع اوجاع بارده و دوی و طنین و کرمی و ریاح حادث از برودت و رطوبت و کشتن کرم آن و بالجمله سعوط و عطوس و قطور آن جهت اکثر امراض بارده رطبه دماغیه نافع اما باید که بعد تنقیه بدن و در فصل سرما و یا قریب بدان استعمال نمایند و اجتناب نمایند از استعمال آن در حین امتلای تام و فصول حاره و بلدان حاره و محرور المزاجان و اطفال و پیران بسیار ضعیف و بسا است که عطسه بسیار می آورد و خودبخود تسکین نمی یابد تدبیر آن استنشاق روغن بنفشه و تر نمودن بسرکه و کلاب با یخ و یا برف سرد کرده است اعضاء الصدر قی کردن بآن جهت عسر نفس و ربو اعضاء النفس آشامیدن آن بقدر یک دانک با شیر تازه دوشیده و روغن کنجد مقی قوی و مسهل و محلل صلابت طحال و مدر بول و حیض و مخرج جنین و حمول آن نیز با عسل جهت اخراج جنین میت مجرب و در تفتیت حصاه قوی الاثر و مسخن احشا و با بیخ کبر و جاوشیر جهت تنقیه سودا و ریزانیدن سنک کرده و مثانه و آشامیدن و ضماد آن جهت استسقا و یرقان و طحال الزینه ضماد آن با عسل

جالی کلف و بهق و برص خصوصا اسود آن و ضماد آن با هموزن آن زرنیخ و روغن زیتون جهت رویانیدن موی داء الثعلب و داء الحیه الاورام و البثور طلای آن با سرکه و عسل جهت جرب و حکه و قوبا و جوشانیده آن با سرکه و قدری روغن کل نیز جهت خارش المفاصل آشامیدن و طلا کردن آن جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا مضر رئه و مورث کرب و غشی مصلح آن کثیرا و شیر تازه دوشیده مقدار شربت آن جهت قی کردن از یک دانک تا دو دانک با شیر تازه دوشیده جهت سپرز و یرقان و امثال آن از یک دانک تا پنج قیراط و اولی اجتناب از آشامیدن آنست خصوصا محرور المزاجان و در فصل کرما و دو درم آن کشنده در حال بعروض خناق و لهیب و تشنکی مفرط و اختلال عقل و درد شکم و تقطیع امعا و مداوای آن قی فرمودن بشیر و روغن و حقنه قویه که در ان شحم حنظل باشد و آشامیدن روغن کاو بسیار و اگر تشنج عارض گردد معالجه تشنج یابس نمایند و بعضی گفته اند علاج پذیر نیست خصوصا وقتی که اختلال عقل و وجع شدید در معده بهم رسد

ص: ۱۴۷۶

"کنکرزد"

بفتح کاف و سکون نون و فتح کاف و سکون راء مهمله و کسر زای معجمه و دال مهمله لغت فارسی است و کنکری و تراب القی نیز نامند

"ماهیت ان

صمغ حرشف است که بفارسی کنکر نامند

"طبیعت ان

در دوم کرم و در اول خشک

"افعال و خواص آن

مقئی بلغم و صفرا باسانی چون به آب کرم و سکنجبین بیاشامند و یا با عسل و ضماد آن محلل اورام مقدار شربت آن یک درم تا دو درم بدل آن جوز القی در قی و در غیر آن دارشیشعان است

"کنکھی"

بفتح کاف و سکون نون و فتح کاف دوم و خفای ها و بکسر همزه و یا و کنکھیہ نیز نامند لغت ہندی است بفارسی

۷۶۷ درخت شانہ نامند بجهت آنکہ مشابہ است ثمر آن بشانہ و کفہ اند مشط الغول و بعضی کفہ شوحط است و لیکن شاید غیر آن ہر دو باشد

"ماہیت ان

آنچه در بنکالہ مشاہدہ شدہ نباتی است بقدر یک قامت و زیادہ بر ان و شاخہای پراکندہ و صلب و بر شاخہای آن شاخہای ریزہ و بران شاخہا بر کھای ریزہ فی الجملہ شبیہ ببرک کشنیز و از ان بعضی بزرکتر و پھن تر و ضخیم تر و صلب و بر سر شاخہای آن کلی کوچک زردرنک با پنج برک و در وسط آن تارہای بسیار باریک و بر سر آنها دانہای زرد ریزہ و تارہای سبز نیز و تخم آن در قبہ شبیہ بسر فوارہ و نصف کرہ و خیارہ دار و عدد خیارہای آن ہفدہ ہجدہ و در جوف آنها تخمہای سیاہ رنگ کوچک اندک پھن و سر آنها باریک

ص: ۱۴۷۷

"طبیعت آن

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

جهت امراض سینه و بواسیر و اورام و تپ غیر نوبه و دفع مواد سوداویه و ادرار بول و قروح و مجاری آن نافع و تخم آن مبهی و ضماد برک آن محلل اورام و مضمضه با آب طبیح برک آن جهت درد دندان مجرب و خوردن برک مطبوخ آن جهت درد کمر و درد اعضا و بواسیر خونی و بادی و نقوع برک آنکه شب در آب بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده بنوشند جهت بواسیر خونی و بادی موثر و چون چند شاخه آن را بهم بسته و شیر را بجوش آورند بعد از ان فرود آورده آن شاخها را در ان حرکت دهند شیر منجمد و ریزه مانند آرد گردد"

"کنوس طبری"

بفتح کاف و ضم نون و سکون واو و سین مهمله و فتح طا و باء موحده و راء مهمله و یاء نسبت

"ماهیت

ان

بلغت طبرستان اسم نوع کبیر زعرور است و بترکی از کیل نامند و دوام این زیاده از ان

"طبیعت و افعال و خواص

ان

قویتر از زعرور صغیر و قابض تر و لذیذتر از انست

"کنهان"

بفتح کاف و سکون نون و فتح ها و الف و نون معرب از فارسی است و بفارسی کوهان نامند و بعضی گفته اند نبطی است بعضی آن را کونهان خوانند و بغدادی آن را کنهان گفته

"ماهیت ان"

نباتی است قریب بدرخت کوچکی برک آن در رنگ و حدت شبیه ببرک حبه الخضرا و رائحه آن شبیه بدو و شاخهای آن از هریک ساق سطر رسته و نرم تر از درخت حبه الخضرا

ص: ۱۴۷۸

"طبیعت ان"

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان"

دوام بوئیدن آن مسخن دماغ و آشامیدن آن مسخن بدن تسخین شدید و مسخن معده و کبد بارد و معین بر هضم مقدار شربت آن یک درم تا سه درم و بیشتر از ان مورث و خم و فساد غذا باحراق مضر سفلی و محرق خلط الخواص عجیب الفعل است در کریزانیدن عقرب و در جایی که آن باشد عقرب نزدیک آنجا نمی رود و چون برک آن را بر عقرب پاشند در حال بمیرد"

"فصل الکاف مع الواو"

"کوسنبیل"

بضم کاف و سکون واو و ضم سین مهمله و سکون نون و لام لغت تنکابن و دیلم است و ابن تلمیذ گفته بلغت طبرستان دیوار و بلغت مازندران و دامغان کوزن گیاه نامند و در تذکره بغدادی با سم کومرثل نوشته و گفته نوعی از تفاح است

"ماهیت ان"

نباتی است برک آن شبیه برک نارنج و ساق آن زیاده بر دو ذرع و تخم آن سیاه بقدر آلبالو و ظاهر بیخ آن سیاه و باطن آن سفید و صاحب تحفه گفته که آن غیر تفاح است و مستعمل از ان و در دیلم برک آنست در اطعمه

"طبیعت ان"

در آخر دوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان"

مسکر و مورث بیخوابی و بیهوشی و رافع سلس البول و بول در فراش و اوجاع مفاصل و امراض بارده رطبه مقدار شربت آن از برک آن در اطعمه تاده درم و از بیخ آن تا نیم درم و اکثر آن مورث جنون و کشنده و گفته اند از خاصیت بیخ آن است که قالع در هر حالتی که آن را قلع نماید و بهر قولی تلقی و تکلم نماید شارب آن بیخ را نیز همان حالت طاری می گردد و همان قول را تکلم می نماید و آزموده است"

"کونله"

بفتح کاف و سکون واو و خفای نون و فتح لام و ها لغت هندی است

"ماهیت آن"

ثمر درختی است شبیه بنارنج در جمیع اجزا الا آنکه درخت آن از درخت نارنج اندک کوچکتر و همچین برک و بهار و ثمر و تخم بهار آن یعنی کل آن کم بوتر و برک آن نازک تر و در سبزی کمتر و ثمر آن در خامی سبز و ترش و بعد از رسیدن برنک نارنج و شیرین و شاداب می گردد و خوش بو و خوش طعم و پوست بعضی نازکتر و املس و بعضی ضخیم تر و بصلابت پوست نارنج نیست و در تلخی نیز از پوست نارنج کمتر و خوش بو و آنچه پوست آن نازکتر می باشد شاداب تر از ضخیم آنست و در بنکاله از کوهستان سلهت و رنکپور که آن هر دو در سرحد آن بلد واقع اند می آورند و در آن هر دو جا خصوص در سلهت بسیار خوب و وافر می شود و در میدنی پور و کتک از مملکت اودیسه و در شاه جهان آباد و اکبرآباد و عظیم آباد و لکهنو که رنکتره نامند و نواح آن بلد واقع اند می آورند و در آن هر دو جا بسیار خوب و وافر می شود و در مملکت هند نیز می شود و لیکن بخوبی و وفور آن هر دو مکان نیست و در مملکت پرتکال نیز بسیار خوب می شود و در تمام سال می ماند بخلاف آن اماکن و غیرها از بعض شهرهای مملکت ایران و دکهن و غیرها که موسم رسیدن آن زمستان و تا بهار است بحسب اختلاف اراضی از دو سه ماه زیاده نمی ماند

"طبیعت آن"

ص: ۱۴۸۰

در اول دوم سرد و در آخر آن تر

"افعال و خواص

آن

مفرح قلب و رافع خفقان و مسکن حدت خون و صفرا و تشنکی و لهیب معده و کبد و مدر بول و پوست آن مقوی معده و قائم مقام پوست اترج و نارنج و طلای آن رافع کلف و مخلل و مربای آن نیز خوش بو و لذیذ و مقوی می باشد و تخم آن در تریاقیت نیز مانند تخم اترج و چون ثمر بکمال رسیده آن را بتمامه از پوست و مغز و تخم بگذارند تا پوسیده و خشک گردد پس به آب سائیده خوب سازند هر حبی بقدر نخودی بزرک شربتی از پنج حب تا ده حب جهت رفع غثیان و قئی مفرط و اسهال بسیار که در هیضها بهم می رسد بسیار نافع و مجرب و بهترین از فادزهر معادنی و غیره از حابسات تریاقیه است"

"کومه"

بضم کاف و سکون واو و فتح میم و ها

"ماهیت ان

بلغت اصفهانی نوعی از مری است که مایه آن را که فودج است در شیر حل نموده استعمال می نمایند

"افعال و خواص ان

قریب بمری است که بفارسی آبکامه نامند و تجفیف این کمتر از ان و مضر سینه و سرفه نیست و اما اکثر آن مورث تپهای عفنی و اورام مزمنه است"

"کویت"

بفتح کاف و کسر واو و سکون یاء مثناه تحتانیه و تاء چهار نقطه فوقانیه هندیه و کبیت بیاء موحده نیز آمده بجای واو لغت هندی است و در بنکاله کتیبیل نامند

"ماهیت ان"

ثمر درختی است هندی شبیه بیبل و خربزه مدور کوچکی و پوست آن صلب و سفیدرنک و مائل بسبزی و خشن و مغز آن ترش و با عفوصت و چون رسیده گردد میخوش شود و خوش بو و در دکهن خوب می شود و تخم آن نیز شبیه بتخم بیبل و از ان کوچکتر و در غلافی و يتوع آن نیز مانند يتوع بیبل و درخت آن بقدر درخت بیبل و کردکان و برک آن شبیه ببرک بیبل و از ان کوچکتر و برک نورسته و شکوفه آن در طعم فی الجملة شبیه بطرخون و با عفوصت بسیار

ص: ۱۴۸۱

"طبیعت ان"

در دوم سرد و خشک

"افعال و خواص ان"

مفرح و قابض و مقوی قلب حار و معده و کبد اعضاء الفم غرغره آن جهت جوشش دهان و درد کلو و منع بروز آبله و حصبه در کام و زبان و کلو و مضمضه آن جهت

استحکام لثه و اورام آن و بدستور سنون خشک آن اعضاء الغذاء مقوی آنها و امعا و اشامیدن افشرد آن با طعام جهت برانکیختن اشتها مفید السموم خوردن و مالیدن مغز آن دافع سم رتیلا و اگر بدست نیاید پوست خشک آن را سائیده بر موضع لسع رتیلا بمالند نیز مؤثر است"

"فصل الکاف مع الهاء"

"کهربا"

بفتح کاف و سکون ها و راء مهمله و فتح باء موحده و الف لغت فارسی است و یا معرب از کاه ربای فارسی و یونانی

۷۶۹ دیامنیطس و بسریانی حرما و برومی هیغیرس و بهندی کپور و بعربی قرن البحر و مصباح الروم نیز نامند

"ماهیت ان"

صمغ درختی است که از بلاد اروس و بلغار و مغرب و غیر آن آورند و درخت آن عظیم و آن را حوز بحاء مهمله مضمومه و سکون واو و زای معجمه نامند منابت آن بلاد بسیار سرد و برف نشین است و آن دو قسم می باشد رومی و نبطی رومی آن بهتر است و صلب و شفاف براق طلائی رنک دیر کداز و چون بدست بمالند که گرم گردد از ان بوی آب لیمو آید و خورده کاه را بر باید و پنبه و ابریشم را نیز چون بدان گرمی رسانند و وجه تسمیه آن بکهربا ازین جهت است و بالوان دیگر نیز می باشد و نبطی آن بدین اوصاف نیست و در قوت از ان ضعیف تر و کاه در جوف آن کاه و سنک ریزه می باشد که در وقت چکیدن صمغ در ان مانده منعقد و متحجر شده و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که حقیر قطعاً از کهربا مشاهده نمود که مکسی در ان مانده

منجمد و متحجر شده بود و از بعضی ثقه شنیده شد که در خزانه بعض پادشاهان هند قطعه کهربائی بود که بچه میمونی در جوف آن مانده بود و از اقوال حکمای ما تقدم ظاهر می گردد که کهربا و سندروس هر دو از یک جنس اند و سندروس مخصوص بیلا د هند و کهربا مخصوص بیلا د مغرب و شمال و در ربودن گاه هر دو شریک اند الا آنکه سندروس با اندک حرارتی که از مالیدن دست بهم رساند جذب گاه می نماید و کهربا محتاج بمالیدن بسیار است و سندروس نرم و بوی آب لیمو از آن می آید و جلای بسیار نمی پذیرد از حکاکی و کهربا صلب و از آن بوی آب لیمو می آید و جلای بسیار می یابد و در حین سوختن از آن بوی مصطکی و از سندروس بوی کریه و بوی شاخ سوخته می آید و نزد بعضی آب چشمه است در جزائر مغرب و غافقی گفته کهربا دو صنف است صنفی از بلاد روم و مشرق می آورند و صنفی یافته می شود در غربی اندلس در سواحل بحر در زیر زمین و بیشتر نزدیک بیخ روم و حراثان و مزارعان چیز بسیاری جمع می نمایند و یافته می شود در انها قطعهای مصمغ صاف شفاف و این بهتر از صنف مشرقی و صلب تر و قویتر از آن است در فعل و نوشته که خبر دادند مرا که آن رطوبتی است که از برک درخت روم می چکد هنگام برآمدن آن درخت از زمین و آن رطوبت شبیه بعسل است پیش از منجمد شدن و گاه در اندرون قطعهای آن مکس و گاه میخها و سنک ریزها یافته می شود و مطابق قول غافقی از ثقات نیز مسموع کشته و از اقوال دیگر در آن مذکور است و چون اصلی نداشت ذکر نمود و بیان سندروس در حرف السین مع النون گذشت

ص: ۱۴۸۲

"طبیعت ان

در گرمی و سردی معتدل و در دوم خشک و در اول سرد نیز گفته اند

"افعال و خواص ان

مفرح و مقوی دل و حابس نفت الدم و قاطع نرف الدم همه اعضای ظاهری و باطنی و قابض اعضاء الراس حابس رعاف و نزلات و مانع ریختن رطوبات از دماغ بریه و داخل ادویة عین کرده می شود و از ادویة نافعہ آنست اعضاء الصدر حابس نفت الدم صدر و رئه با آب سرد بقدر نیم مثقال و یا با ادویة مناسبه دیگر و نیز حابس خونی که از انقطاع عرقی از عروق سینه باشد و با کلاب و یا با آب جهت خفقان عارض از صفرا بمشارکت قلب بمعده اعضاء الغذاء و النفص حابس قئ و اسهال دموی و مانع مواد ردیه از انصباب بمعده و حبس نرف الدم مقعده و بواسیر و رحم و حیض کبد و مجاری بول و جهت یرقان و حرقت البول و ضعف معده و کرده و سنک مثانه و با مصطکی جهت تقویت معده و رفع عسر البول و بالخاصیت جهت زحیر و خلفه و طلای آن با صبر مسقط دانه بواسیر القروح و حرق النار و الکسور و غیرها ضرور آن جهت التیام جراحات و حبس الدم آنها و طلای آن با آب جهت حرق النار و کوفتکی و شکستکی اعضا و با مورد حابس و قاطع عرق ضعفاء الخواص تعلیق آن مانع رعاف و مقوی دل و معده و مانع تخمه و با خود داشتن آن دافع خوف و طاعون و یرقان و حافظ جنین است از اسقاط و گفته اند چون بوزن چهار شعیره آن را در طالع سرطان صورت بوزینه قائم الذکر نقش کنند حامل آن در خود از جماع فقوری نیابد المضار کویند کهربا مضر سر است و اکثار آن مصدع مصلح آن بنفشه

ص: ۱۴۸۳

۷۷۰ مقدار شربت آن نیم مثقال بدل آن سندروس و اگر یافت نشود دو وزن آن طین ارمنی و ثلث آن سلیخه و در تفریح مروارید و در رفع طاعون مرجان و دستور احراق و دهن و سفوف و اقراص کهربا در قرابادین ذکر یافت"

"کهرنی"

بکسر کاف و خفای ها و سکون راء مهمله و کسر نون و یا لغت هندی است

"ماهیت ان"

درختی است هندی بسیار عظیم و برک آن بلند و اندک باریک تر از برک کتهل و ثمر آن کوچک طولانی بقدر یک بند انگشت و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد می گردد و شیرین با یتوعیت بسیار که بر دست و زبان و لب می چسپد

"طبیعت ان"

گرم در اول و تر در دوم و با رطوبت فضلیه

"افعال و خواص ان"

مفرح و مقوی اعضا و رافع ثقل سر و بیهوشی و تشنکی و مسکن هیجان اخلاط اربعه و قئ و جهت سرفه و قرحه مجاری بول و مشتهی طعام و باه و زیاده کننده منی و آنچه در ولایت کجرات می شود بهترین است از آنچه در بنکاله می شود و نیز در بعضی اماکن ثمر آن مدور و بزرک بقدر آلو می باشد و این بسیار کم یاب و در پرنیه از مضافات صوبه بنکاله یکدو درخت آن موجود است و اکتحال سوده تخم آن با شیر دختران رافع جرب و بیاض و جالی و روشن کننده چشم است و با ناخن فیل در رفع بیاض مجرب است و سعوط آن با کلاب اهوہ را مفید

"فصل الکاف مع الیاء"**"کیاکو"**

ص: ۱۴۸۴

بفتح کاف عجمی و یاء مثناه تحتانیه و الف و ضم کاف و واو

"ماهیت ان

از ادویة جدیده است که از ارض جدید می آورند و قریب به پنجاه شصت سال می شود که بر منافع آن مطلع کشته اند و آن چوبی است جوزی رنگ بسیار صلب و ریشه های آن بخلاف ریشه چوبهای اشجار دیگر بطول نیست بلکه مورب و صف بصف از یمین به یسار و از یسار به یمین رفته که گویا ریشه های بعضی صفها ریشه های بعضی صف دیگر را بزوایای حاده در طول و منفرجه در عرض تقاطع نموده و طعمی غالب ندارد و رائحه قوی نیز و بجهت صلابت کوئی مسطح وسط غرغره های مراکب و جهازات و کشتیها را که بزبان فرنکی کپی نامند خواه بزرک و خواه کوچک که بدان ریسمانها و پردها و آلات مراکب و جهازات و اشیای احمال و اثقال را بالا می کشند و فرود می آورند در حمل و ثقل اکثر از ان چوب ساخته از ارض جدید می آورند و کهنه و شکسته آنها را در اکثر بنادر می فروشند و اطبا و داکتران ایشان و غیر ایشان خریده و براده نموده استعمال می نمایند و بهترین آن تازه نو آنست و کهنه مدتها آب و هوا و آفتاب بدان رسیدن بسیار ضعیف الاثر و قوت آن تا مدتی می ماند

"طبیعت ان

یحتمل که تا اول دوم کرم و در سوم خشک باشد

"افعال و خواص ان

ملطف و محلل و جالی و مصلح اخلاط محترقه و مجفف قوی و جهت اکثر امراض بلغمیه و سوداویه و دمویه فاسده مانند فالج و استرخا و اوجاع مفاصل و عرق النساء و نفرس و جذام و اقسام آتشک و قروح خبیثه و امثال اینها نافع و مجرب بلکه در اقسام آتشک و قروح خبیثه از چوب چینی و عشبه مغربیه اقوی است لهذا فرنکان درین اوقات چوب چینی صرف و همچنین عشبه مغربیه را بتنهائی بدون کیاکو استعمال نمی نمایند بلکه هر سه را باهم بتنهائی و یا با ادویه مناسبه دیگر بطریق نقوع بیشتر بکار می برند بخلاف مطبوخ که کم مستعمل دارند بلکه شنیده نشد و بهترین طرق استعمال آنکه مکرر بتجربه رسیده آنست که بکیرند چوب آن را و بسوهان براده نموده و با چهار وزن آن چوب چینی اعلی نیز براده نموده و در پنج وزن هر دو عرق قندی دو آتسه بلکه سه آتسه تند بخیسانند و در ظرف چینی و یا شیشه ضخیمی و سر آن را خوب مسدود نمایند که مطلقا بخار آن بیرون نرود و در آفتاب گذارند تا چهل روز و در بین برهم می زده باشند تا خوب کداخته و مضمحل گردد و هرچند آن عرق تندتر باشد و بهتر زودتر کداخته می گردد پس صاف نموده در شیشها کنند و سر آن را بسته در جای سرد نگاهدارند بلکه در ایام کرما میان رمل گذارند تا شیشه را نشکند و رنک اینکه خوب بعمل آمده

ص: ۱۴۸۵

۷۷۱ باشد سرخ یا قوتی صاف شفاف می باشد و علامت کمال جودت و خوبی آن آنست که چون قدری از آن را در پیاله کنند و بران آب ریزند تمام آن برنک شیر سفید گردد و اگر آب نیم رنک گردد خوب ساخته نشده و ضعیف العمل است و عند الحاجة در امزجه متوسطه و امراض ضعیفه از یک توله تا یک و نیم توله هر روز و در امزجه و امراض متوسطه روزی دو توله تا بیست و یک روز یا سی روز و در امزجه قویه و امراض شدیدیه دو توله تا دو نیم توله نهایت سه توله تا سی و یک روز و نهایت

پنجاه روز بنوشند بعون الله تعالی در عشره دوم و الا سوم نفع بین ظاهر می گردد و اگر جروح و قروح باشد هر نوع که بود رو بخشکی می آورد و بعضی خشک می گردد و خشک ریشه می بندد و در عشره چهارم و پنجم بالکل زائل می گردد اگر بجای عرق قندی در عرقهای مناسبه دیگر مانند عرق کاوزبان و شاهتره و بادرنجبویه و امثال اینها بطریق نفوع چوب چینی بخیسانند و بنوشند نیز خوب است اما باید که غذا در آن ایام چلاو بی نمک با شیر باشد و چیزی دیگر نخورد و بجای آب نیز شیر نیمکریم بیاشامند و بعضی اوقات کباب و قلیه و یخنی با نان یا چلاو و پلاو نیز می تواند خورد و لیکن باید که همه بی نمک باشد و از هوا و اعراض نفسانیه و جسمانیه و حرکات آن هر دو و جماع و اکل حبوب و بقول و حموضات و آب سرد و نمک و غیرها اجتناب نمایند و بالجمله در امر پرهیز بدستوری است که در چوب چینی بتفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافت چه در بین و چه بعد انفراغ و همچنین باید که بعد تنقیه تام بدن از اخلاط فاسده از فصد و مسهل و قی و غیرها چه در ابتدا و چه در بین استعمال نمایند تا منتفع گردند و متضرر نشوند و در فصل زمستان در هند و بنکاله استعمال آن اولی است از فصول دیگر

باقی العلم عند الله تع

ص: ۱۴۸۶

"کیک و اشه"

بفتح کاف و سکون یاء مثناه تحتانیه و کاف و فتح واو و الف و شین معجمه و ها لغت
عجمی است

"ماهیت

ان

"و افعال و خواص ان

که گیاهی است که چون آن را فرش نمایند کیک بگریزد و گفته اند اسم طبری نوع نباتی است که بیونانی آن را دوقس نامند و تخم آن را چون سائیده بر فرش و رخوت پاشند کیک از آن بگریزد و دوقس مذکور شد

"گینتی"

بفتح کاف عجمی و سکون یاء مثناه تحتانیه و خفای نون و کسر تاء مثناه فوقانیه و یا لغت بنکالی است

"ماهیت

ان

نباتی است از قبیل نجم و بیاره مفروش بر زمین و بر مجاور خود می پیچد و برک آن شبیه برک انار و از آن باریکتر و سر برک آن و نیز کل آن برنک کل کاسنی و کوچک

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص ان

سقوط برک خشک سوده آن جهت رفع سمیت مار کزیده نافع

"باب بیست و سوم در بیان ادویۀ که حرف

اول آنها لام است "

"فصل اللام مع الالف"

"لاذن"

بفتح لام و الف و ذال معجمه و نون و بدال مهمله نیز آمده درخت آن را بفرنگی لدان نامند

"ماهیت ان"

رطوبت غلیظ چسپنده است که از ساق و برک درخت کوهی حاصل می گردد و آن درخت بقدر درخت انار و شبیه بدرخت دبق است و برک آن عریض بهم متصل و رقیق و صلب و کل آن مائل بسرخی و ثمر آن مانند زیتون و در جوف آن دانه سیاه باریکی و در کتاب مصور فرنگی دیده شد که درخت آن عظیم با شاخهای باریک بلند و برک آن بر دو طرف شاخ زوج زوج رسته و باریک بلند از برک انار بزرگتر و بر سر شاخها کل و ثمر آن و کل آن پنج برک و اندک کوچک و لاذن اصناف می باشد آنچه از ساق و برک آن اخذ نموده باشند خالص و در کمال خوبی و خوش بوئی و بهترین اصناف است و آن را لاذن عنبری نامند و آنچه از ان رطوبت بر موی بز و کوسفندان در حین چریدن نبات آن چسپد و از ان جدا نمایند زبون تر از صنف اول و آنچه برسم مراعی در حین چریدن چسپد و آن را اخذ کنند زبون ترین همه اصناف و این با خاک و ریک آمیخته می باشد

ص: ۱۴۸۷

۷۷۲ و بعضی گفته اند شبندی است غلیظ لزج که در فصل ربیع بر درختی شبیه بنبق می نشیند و آن را جمع نموده اقراص ساخته باطراف می برند و بعضی گفته اند که رطوبتی

است که از نبات قسوس که نوعی از لبلاب است حاصل می گردد و بر موی بز و کوسفندان در حالت چرا می چسپد و از آنها اخذ می نمایند و تصفیه نموده اقراص می سازند و باطراف می برند و بهترین آن قبرسی خوب نرم خوشبوی چرب سیاه مائل بسرخ و سبزی عنبری آنست که سنکین و خالص و رملیت نداشته باشد و سیاه قاوی آن زبون

"طبیعت ان

در اول کرم و در دوم خشک و آنچه از بلاد جنوبی بهم می رسد کرم و تر و بعضی در دوم کرم و در سوم خشک گفته اند

"افعال و خواص ان

ملطف قوی و مسخن و مفتح افواه عروق و مقوی ارواح و جاذب و اندک قابض و منضج رطوبات غلیظه لزجه و محلل آنها باعتدال و محلل صلابات و مسکن اوجاع و لهذا داخل ادویه مسکنه اوجاع می نمایند اعضاء الراس طلای آن جهت درد سر و با روغن کل بریافوخ اطفال جهت حبس نزلات و سرفه ایشان و داخل ادویه معالجه صداع ضربانی کرده می شود و قطور محلول آن در روغن کل در کوش مسکن اوجاع آن و طلای آن بر پیش سر حابس نزلات و مانع آنها از نزول اعضاء النفس و الغذاء و النفس آشامیدن آن جهت سرفه بارد و تقویت معده و تسکین اوجاع بارده آن و فواق ریخی و با شراب کهنه قابض و حابس بطن و مدر بول و شیر و مخرج جنین و طلای آن مقوی معده و مانع غثیان و سیلان آب دهان حادث از استرخای معده و رافع صلابت آن و صلابت کبد و رحم و فرزجه آن نیز رافع صلابت رحم و اختناق آن و احتباس حیض و گرفتن دخان آن بقمعی در رحم مخرج جنین مرده و مشیمه و ضماد آن با پیه خوک و یا پیه کاو جهت ورم مقعده و درد آن و تحقین بدان با روغن کل جهت سحج

بارد القروح و الجروح طلای آن مدمل حروح کهنه عسره الاندمال و منقی کوشت فاسد الزینه تدهین آن با روغن مورد و شراب جهت روئیدن موی و انبوهی و بسیاری حفظ آن از اسقاط نافع جهت آنکه لطیف و غوص کننده در باطن عضو و منقی اخلاط فاسده و جذب کننده اخلاط صالحه قابل تکون موی است و بجهت داء الثعلب و داء الحیه نیز مفید بهمان اسباب و با زیت جهت قلع عضو و برص و با شراب قانع آثار قرحه و آبله الاورام و الاوجاع ضماد آن با زفت محلل صلابات و با روغن بابونه و شبت جهت تسکین اوجاع بارده حرق النار طلای آن با روغن کل جهت سوختگی آتش طرد الهوام بخور آن کریزاننده هوام الخواص چون زن بعد از بول بخور آن را بکیرد اگر در حال باز ادرار بول آید قابل حمل خواهد بود و الا فلا المضار مضر سفلی و آشامیدن آن موجب کرب مصلح آن سنبل رومی مقدار شربت آن از نیم درم تا یک درم روغن لاذن که یک اوقیه آن را در یکرطل روغن زیتون و کنجد حل نموده روز دیگر بر آتش خاکستر گذارند که قریب بسدس آن برود

ص: ۱۴۸۸

"افعال و خواص آن

جهت برودت اعضا و زکام رطوبی و تقویت معده و رویانیدن و سیاه کردن موی و تقویت آن بغایت نافع است"

"لازورد"

بفتح لام و الف و کسر زای معجمه و فتح واو و سکون را و دال مهملتین معرب لاجورد فارسی است

"ماهیت ان

سنکی است که از کاشغر می آورند بهترین آن صلب صافی نیلی براق با نقطه‌های طلائی کبود بسرخی و بنفشی و سبزی مائل است که در آن رکهای خاک نباشد و آنچه باوصاف مذکوره نباشد مصنوع است و مستعمل در طب نیست و مادهٔ تکون آن زیق قلیل جید و کبریت بسیار غیر ردی قریب بمادهٔ ذهب است که طلا ناکشته بیوست بران غالب شده آن را بدان رنک و لاجورد کردانیده و آن را مغشوش بزرنیخ زرد و ربع وزن آن زاج و رمل می کنند و سحق بلیغ با سرکه که در آن نمک حل کرده و مس تفته را در آن خاموش کرده باشند تا سرکه سبز کشته باشد می نمایند تا بقوام خمیر آید پس خشک نموده بجای لاجورد

۷۷۳ می فروشند و همچنین بسنک مرمر که تسقیه بایک در آن شب یک مرتبه و آن سرکه مذکور مرتبهٔ دیگر و در سرکین گرفته یک شبانه روز آتش ملایم موافق داده پس سرد کرده برآورده بجای لاجورد اصلی می فروشند و فرق بشناخت صلابت و جوهر و اوصاف مذکوره است و اگر سوده باشد بآنکه رنک لاجورد اصلی مانند رنک آنست بخلاف جعلی و نیز از فرنک چیزی مصنوع سائیده برنک لاجورد می آورند اندک سبکوزن خوب نرم و سوده نیست و چون خوب نرم بسایند رنک آن بسیار کم می گردد و لاجورد نیست و مستعمل در طب سنکی اصلی کاشغری آنست هرگاه ارادهٔ اسهال باشد غیر مغسول آن و الا مغسول آن زیرا که قوت اسهال غیر مغسول زیاده از مغسول آنست و دستور غسل آن در مقدمه مذکور شد

ص: ۱۴۸۹

"طبیعت ان

در اول کرم و در دوم خشک و شیخ الرئیس و دیگران در دوم کرم و در سوم خشک گفته اند و مغسول آن در اول سرد و در دوم خشک

"افعال و خواص آن"

جالی و صاف کننده اخلاط از کدورات و مسهل سودا و اخلاط غلیظه مخلوط بخون و بالخاصیت دافع سودای حوالی قلب و امراض سوداویه و غم و هم و توحش و بخارات غلیظه و مفرح و مقوی قلب و با اندک قوت قابضه و در سائر افعال قریب بحجر ارمنی و لزاق الذهب و از آن هر دو ضعیف تر و با قوت محترقه و حاده و مفرحه و لذاعه و معفنه اعضاء الرأس نفوخ آن قاطع رعاف و آشامیدن آن جهت مالیخولیا و وسواس و اکتحال آن جهت رمد و دمعه و سلاق و بیاض و قرحه و منع ریختن مژگان و از اعظم اجزای ادویه امراض عین است برای تقویت اجفان و رویانیدن مژگان و زیادتى و تسخین آنها اعضاء الصدر و الغذاء و النفیض آشامیدن آن جهت امراض قلب مذکوره و جهت ربو و بهر و اسهال سودا و اخلاط سوداوی و جهت امراض حادث از قبل سودا و درد کرده و ادرار بول و حیض بقوت و فرزجه نیم درم آن با یک درم روغن زیتون جهت حفظ جنین از اسقاط و حمل آن مدر حیض القروح و الجروح و الزینه ذرور آن جهت اكله و قروح ساعیه و جذام و حكه و جرب و بدستور طلای آن با سرکه جهت تجعید موی و اسقاط و قلع تآلیل و برص مضر فم معده مصلح آن مصطکی با حماما و موجب کرب و غثیان خصوص غیر مغسول آن مصلح آن کثیرا و غسل و غسل و تصویل آن مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک مثقال با ادویه مناسبه بدل آن حجر ارمنی است و لزاق الذهب نیز گفته اند و دستور غسل و حبوب آن و سفوف آن در قرابادین کبیر مذکور شد

ص: ۱۴۹۰

"لاعرین"

بفتح لام و الف و فتح عین و کسر راء مهملتین و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون و لاعون
نیز دیده شده

"ماهیت ان

نباتی است شبیه پیای خرکوش و لهذا آن را ارنبی کویند و بعربی رجل الارنب و
بلاطینی لکونس و ببربری طریطس نامند منبت آن خرابها

"طبیعت ان

سرد و خشک

"افعال و خواص آن

چون با شراب بیاشامند شکم را بند نماید و با آب جهت حبس شکم صاحب تپ و
ضماد و تعلیق آن محلل اورام حار اریبه است

"لاغیه"

بفتح لام و الف و کسر غین معجمه و فتح یاء مثناه تحتانیه و ها در تنکابن سینۀ یخ نامند

"ماهیت ان

نوعی از یتوعات است و بی غائله تر از یتوعات دیگر و نبات آن پر شیر قریب نبات
سقمونیا و برک آن مدور زرد رنگ و کل آن زرد مائل بسرخی و شبیه بکل نرکس و
شبت و اندک خوش بو و مکس عسل بران می نشیند و چرا می کند و تخم آن شبیه به
خشخاش و چون نبات آن را بیرند از ان رطوبتی و لبنی برآید و آن را اخذ می نمایند و
بعضی لبن آن را با آرد جو و کثیرا جمع می نمایند منبت آن دامن های کوه

"طبیعت ان

در آخر سوم کرم و خشک بلکه در اول چهارم

"افعال و خواص ان

لبن آن قویتر از سقمونیا و با سمیت اعضاء الغذاء مسهل قوی و مقی و جهت استسقای زقی و اخراج ماء اصفر و اخلاط محترقه و خوردن برک پخته آن

ص: ۱۴۹۱

۷۷۴ نیز جهت استسقای زقی و اسهال مای اصفر قوی و آشامیدن آب برک آن مقی و مسهل قوی و قویتر از لبن آن و لیکن لبن آن منقی و تخم آن نیز مسهل و مقی و انداختن شیر آن در غدیری که در ان ماهی باشد باعث بالا آمدن ماهیان است بر روی آب و کشنده آن و ضماد آن مقرح جلد و بدستور برک و تخم آن مقدار شربت از لبن خالص آن یک دانک و از مخلوط آن با آرد جو تا یک دانک و نیم و برک آن در مطبوخات نیز یک درم و از ان زیاده جائز نیست مضر امعا مصلح آن کثیرا بدل آن فراسیون و مکس عسلی که از کل آن چرا نموده باشد با عسل آن نیز مسهل است"

"لا لا"

بفتح دو لام و دو الف

"ماهیت ان

گیاهی است معروف که از طرف مکه معظمه زادهای الله تعالی شرفا و کرامه می آورند

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

قابض و مسخن آشامیدن آن حابس سیلان خون و بخور آن خصوصاً ثمر آن جهت
بواسیر و درد مقعده نافع و اکثراً آن مضر مثانه مصلح آن تخم مورد است"

"لاله سرنکون

"ماهیت آن

اسم فارسی نباتی است معروف که در باغچهها غرس می نمایند و پیاز دارد

"افعال و خواص

آن

پیاز آن را چون با دنبه بالمناصفه کوبیده با آب بجوشانند تا آب رفته روغن بماند طلای
آن جهت عرق النسا مجرب یافته اند

"لاله نعمانی"

بضم نون و سکون عین مهمله و فتح میم و الف و نون و یاء نسبت

ص: ۱۴۹۲

"ماهیت آن

اسم فارسی نباتی است برک آن شبیه بیرک زنبق و از سه چهار عدد زیاده تانه و کل
آن مانند شقائق و بزرک تر از آن و بیخ آن مانند پیاز بقدر فندقی و طولانی در چند

پرده و پرده درونی آن شبیه بابریشم مطبوخ و بسیار نرم و پرده بیرونی آن سیاه و مغز آن سفید و شیرین و ساق آن بقدر چهار انگشت

"طبیعت ان

کرم و تر با رطوبت غالبه و حرارت قلیله

"افعال و خواص ان

مفرح و مسکر و منوم و نشأ آن بیغائله و مشهی و هاضم و محرک باه و سرخ کننده رخسار مقدار شربت آن از یک درم تا دو درم است"

"لامی"

بفتح لام و الف و کسر میم و یا

"ماهیت ان

صمغ درختی هندی است خوش بو مرکب از بوی مر و مصطکی و در رنگ ما بین سفیدی و زردی

"طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

مسخن و ملطف و مفتح سدد و کدازنده بلغم و رافع امراض بارده و بلغمیه امراض الاعصاب و المفاصل جهت ضعف عصب و شکستگی و کوفتگی اعضا و اعیا و با آرد

مورد جهت تقویت اعضا و سرعت حرکت اطفال نافع شرابا و ضماد الجروح و القروح و الاورام ذرور و طلای آن جهت التصاق جراحات عظیمه و اندمال آنها و تحلیل اورام و قطع رائحه کریهه بدن و بخور آن معرق المضار مصدع محرورین مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن نیم درم و از ادویه نافعہ مبرودین و مشایخ و عصب است"

ص: ۱۴۹۳

"فصل اللام مع الباء الموحده

"با"

بکسر لام و فتح باء موحده و الف بفارسی فرشه و بشیرازی زهک و فله و بترکی اغور و بهندی پیوسی نامند

"ماهیت ان

شیر غلیظی است که بعد از ولادت حیوان تا سه چهار روز دوشیده شود و یک اوقیه آن ده رطل شیر را غلیظ کرداند

"طبیعت ان

سرد و تر

"افعال و خواص ان

مسمن بدن و محرک باه محرورین و بطی الهضم و مولد خلط غلیظ و مسدد قوی و نفاخ و مورث فواق و قولنج و تولید حصاه خصوص با شیرینی نحل و باعث جشای دخانی مصلح آن عسل و شیرینها است"

"لبخ"

بفتح لام و با و خاء معجمه

"ماهیت آن"

اسم عربی درختی عظیم است و در صعید مصر کثیر الوجود شبیه بدرخت چنار و برک آن مائل بدرازی و ثمر آن کوچک و سبز و شبیه برطب و بعد رسیدن شیرین می گردد و با کراهیت طعم و گفته اند این درخت در فارس سمی قاتل بود و چون نقل بمصر نمودند سمیت آن زائل و دوا و غذا گردید و بعضی نوعی از آزاد درخت و بعضی سداب دانسته اند و اصلی ندارد

"طبیعت آن"

در دوم گرم و خشک و بعضی تر و بعضی سرد و خشک

۷۷۵ دانسته اند

"افعال و خواص آن"

مضغ آن مسکن درد دندان و در کتب قدیمه است که شکایت کرد نبی از انبیای علیهم السلام بسوی حق جل جلاله از درد دندان و حی آمد بسوی او بخور لبخ را آشامیدن آن قاطع نرف الدم داخلی و ذرور آن حابس نرف الدم خارجی و طلای آن مقوی موی و با شراب محلل اورام و با لادن و مورد جهت جبر کسر و ضربه و تحریک استخوان از مفصل بزودی و دخان آن کریزاننده هوام و ثمر آن مقوی معده و حابس خون و اسهال المضار مصدع و خوردن مغز هسته آن موجب ثقل سامعه و کری است و بر درخت آن نوعی رتیلا بهم می رسد قاتل"

ص: ۱۴۹۴

"بلاب"

بکسر لام و بفتح نیز آمده و سکون با و فتح لام و الف و باء موحد و آن را نربوله و یونانی تنبایس و قسوس و عبری عاشق الشجر و علیق و حبل المساکین و عشقه و حلبوب و بشیرازی هر سه نامند

"ماهیت ان"

نوعی از قس است و اصناف می باشد از کبیر و صغیر و سفید و سیاه و مجموع آن بر مجاور خود می پیچد کبیر را بهندی چاندنی بیل نامند و برک آن شبیه برک لویا و سفید آن را کل سفید شبیه بشاخ جثجاث و تخم آن سفید و آن را حبل المساکین و در تنکابن لکو نامند و سیاه آن را کل بنفش و تخم سیاه و صغیر آن را بهندی عشق پیچان کویند و بفرنگی سفید آن را مدره البه و سیاه آن را هیده بنکره و صغیر آن اقسام می باشد از سفید و سرخ و زرد و کبود و برک همه ریزه و کل کوچک و تخم آن در غلافی سیاه مائل بسرخ و قسمی از ان بی ثمر و ساق جمیع اقسام کبیر و صغیر شیردار

"طبیعت کبیر ان"

مرکب القوی و جالینوس در دوم سرد و خشک گفته و یوحنا بن ماسویه کرم دانسته

"افعال و خواص ان"

مفتح و محلل و ملین و مسهل و چون بجوشانند قوت تفتیح آن قوی و اسهال آن ضعیف می گردد و بسبب تحلیل رطوبت آن و آب فشرده آن بدون طبخ بالعکس اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفیض سعوط عصارة آن با ایرسا و نظرون و عسل

جهت درد سر کهنه و قطور عصاره آن با روغن زیتون و یا پنبه آلوده در کوش گذاشتن جهت درد کوش و جلای چرک آن و برک کبیر سفید آنکه مسمی بحبل المساکین است جهت درد سر و امراض سینه و رئه و تفتیح سده کبد و آب آن جهت سرفه حادث از حبس طبیعت و قولنج عارض از خلط حار و مسهل صفرای سوخته و با خیار شنبز جهت ربو و ورم احشا و قرحه رئه بیدیل و بدستور چون با روغن بادام بجوشانند و سه درم از کل آن جهت قرحه امعا و ضماد برک تازه آن جهت درد سپرز خصوص که با سرکه پخته باشند و کل قسم اخیر بی ثمر آن را آشامیدن و فرزجه نمودن مدر حیض و بخور آن بعد از طهر مانع حمل و حمل و برک آن با عسل مدر طمث و آب افشده آن رافع بدبوی رحم اعضاء المفاصل و الاورام و القروح و الجروح و حرق النار طلای آب برک تازه سفید کبیر آنکه حبل المساکین نامند جهت اورام حاره مفاصل و منفجر کننده دما میل خصوصا با شیر آن و ضماد برک تازه مطبوخ آن در روغنها محلل اورام و مسکن اوجاع و رافع اعیا و غیر مطبوخ آن جهت جراحات عظیمه و سوختگی آتش و ضماد عصاره آن با موم روغن نیز جهت سوختگی آتش و بدستور ضماد برک قسم سیاه آن جهت قروح خبیثه و ضماد برک قسم بی ثمر مطبوخ آن جهت التیام جراحات خبیثه و سوختگی آتش الزینه عصاره قسم سیاه آن سیاه کننده موی و آب قسم اخیر بی ثمر آن شدید الحرارة و حدت و سترنده موی و کشنده شپش السموم ضماد بیخ قسم بی ثمر آن با شراب جهت کزیدن رتیلا نافع و از قسم کبیر آنچه برک آن با خشونت و دراز مائل بسیاهی است مسمی نزد اهل مغرب بشحمیه و سراویل الطوال است

ص: ۱۴۹۵

"طبیعت ان

سرد و خشک

"افعال و خواص ان

جهت درد سینه و سرفه و سپرز و قولنج و تپهای مزمنه و ربع و ربع رطل از آب آن با ده
درم مغره قاطع نرف الدم همه اعضا الجروح و القروح ضماد تازه آن التیام دهندة
جراحات و خشک آن مجفف و ناشف قروح و رافع قروح خبیثه

۱۷۷۶المضار اقسام لبلا ب مضر عصب و سر و مثانه مصلح آن نبات و مانع حمل و قاطع
حیض مقدار شربت از آب آن از یک اوقیه تا سی درم با نبات بی آنکه بجوشانند و
لبلا ب صغیر

"طبیعت ان

قریب بکبیر و مرکب القوی

"افعال و خواص ان

محلل و قابض و مسهل مره صفرا بسبب لزوجتی که دارد و اسلم از سائر اقسام اعضا
الصدر و غیرها رافع اقسام سرفه که با بیوست طبع باشد و قولنج حار و با خیارشنب
محلل ورم احشا و تفتیح سدد و اکثر تپها اعضا المفاصل و الاورام محلل اورام مفاصل
و غیرها مقدار شربت از آب آن تا نیم رطل با بیست درم نبات بدل آن آب برک
خطمی و خبازی است"

"لبن"

بفتح لام و با و نون لغت عربی است بفارسی شیر و بترکی سود و بهندی دوده نامند

"ماهیت آن

معروف است و آن مرکب از سه جزو است مائیت و دهنیت و جبنیت و بحسب غلبه هریک بر دیگری طبیعت آن در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و اعتدال مختلف می گردد و در خاصیت و افعال نیز و شیر هر حیوانی بانفراده جدا جدا ان شاء الله تعالی مذکور می شود و بعد ازین امور مشترک که در اینجا بالا جمال بیان می یابد و هر حیوانی که مدت حمل و ولادت آن قریب بمدت حمل و ولادت انسان باشد انساب بتغذیه است از غیر آن پس شیر کاو که مدت حمل آن نیز نه ماه است انساب برای تغذیه اطفال و غیر ایشان از شیر حیوانات دیگر و مائل باعتدال است در امور و کیفیات مذکوره و بعد از آن شیر بز و کوسفند و آهو و شیر شتر بعد از آنها و بعضی شیر بز را بهتر از شیر کاو دانسته و گفته اند اعدل و اغذیه آنست و شیر الاغ و اسپ و شتر و کورخر و خوک و غیرها برای تداوی اقوی اند از حیوانات مذکوره و آنها برای تغذیه و همچنین بحسب تعلیف و سن و فربهی و لاغری و رنگ حیوان و سحنه آن از صلابت و رخاوت و فصل و بلد و غیرها مختلف می باشد چه هرگاه تعلیف بعلفهای تر و تازه و ایام ربیع و بارش باشد ارطب از علفهای خشک و ایام کرما و خشکی می باشد و بمسکرات و مخدرات مانند بنک و خشخاش و کاهو و امثال اینها نمایند شیر آن نیز مسکر و مخدر خواهد بود از ادویه ملینه ملین و از مسهله مسهل و همچنین از قابضه و مسخنه و مبروده و مرطبه و لطیفه و کثیفه و غلیظه و غیرها آثار آن نیز متبدل می گردد و شیر حیوان سفید زودتر منحدر می گردد از غیر آن

ص: ۱۴۹۶

"طبیعت اجزای آن

"ماهیت آن

در دوم سرد و تر و دهنیت و دسومت آن در اول کرم و خشک و جنبیت آن در اول سرد و خشک و شیر تازه دوشیده کرم با حرارت لطیفه و سریع النفوذ و الانحدار بخلاف سرد آنکه در سرد شدن حرارت لطیفه آن بتحلیل می رود پس باید که چون خواهند بنوشند کرم نموده بنوشند تا موجب سرعت نفوذ آن گردد و از مطلق آن بدون قیدی مراد شیر کاو است و موافق ترین اغذیه است در مزاج اطفال بعد شیر زنان و در غیر اطفال در طبیعت و مزاج شخص که موافقت نماید و بعد از ان کوشت و تخم مرغ نیم برشت و هرچه جنبیت بران غالب باشد مسدد و ثقیل و هرچه مائیت بران غالب مدر و مفتوح و خفیف و هرچه دهنیت و دسومت مسخن و مثقل و قبل از انقضای چهل یوم از ولادت آن در زمستان بسبب غلظت و قریب بولادت را بسبب غلبه مائیت نیز استعمال جائز نیست و در آخر فصل بهار تا اواسط تابستان استعمال آن اولی و بهترین البان شیر تازه دوشیده حیوان جوان فربه صحیح المزاج معتدل القوام سفید خالی از طعم و رائحه غریب جید المرعی است المضار اکثر آن مورث تپها و تولید شپش و قروح و جرب و حکه و وضح و اورام ردیه و دمامیل و ماشرا و امثال اینها و مطلقا خواه قلیل و خواه کثیر جهت اصحاب اورام باطنیه مضر و جهت اعصاب و امراض عصبانیه خصوصا بلغمیه نیز هر روز پی هم خوردن آن مضر و بجهت دسومت سریع الاستحاله بدخانیت و صفرا و خلط غالب و فساد و در اماکن حاره و معدة ضعیفه باعث مضرت و موافق سوداوی مزاجان و یابس و معتادین با افیون و مقدار قلیل آن در اغذیه و کثیر آن در تلین و اسهال اقوی و جمع آن با شیء حامض و مالح

ص: ۱۴۹۷

۷۷۷ و با کوشت و بیضه مرغ و ماهی و ترب و پیاز و میوه های تازه و بقول و حبوب و امثال اینها و بالای آن نیز ما دام که انحدار نیافته باشد و بالای آن چیزی خوردن و

خوابیدن همه مفسد آن و با وجود اخلاط فاسده در بدن و امتلا مهلك دانسته اند و بدستور با شیر حیوان اهلی کثیر الدسومت و ثقیل و وحشی قلیل الدسومت و خفیف

"طبیعت ان

مطلقا مرکب القوی با غلبه حرارت و رطوبت و نیز کرم در اول و تر در دوم

"افعال و خواص ان

مجموع شیر حیوانات جالی و دافع اخلاط سوخته و مقوی و مسمن و موافق اعضای تناسل و گفته اند موافق امزجه حاره یابسه هر گاه صفرا در معده نباشد و قطور آنها جهت رمد و اکثر امراض عین خواه بتنهایی و یا با شیافات و ادویه مناسبه و طلای اقسام آن موافق ورم مقعده

و درد آن و قرحه مئانه و اورام عانه و رحم و حافظ رطوبات اصلیه و طول عمر و مسمن و محرک باه خصوص شیر جاموش با شکر السموم بادزهر سموم قتاله و شراب ارنب بحری و شوکران و بنک و ذرایح و ارنب بحری و ثافسیا و خربق و خانق الذئب و نمر و جمیع ادویه اکاله و معفنه و امثال اینها نافع است الزینه طلای آن جالی آثار قبیحه و آشامیدن آن نیکو کننده رنک رخسار خصوصا با شکر و فربه کننده بدن خصوصا شیربرنج و فرنی آن به تخصیص در امزجه حاره یابسه و طلای ماء الجبن جالی کلف و آثار جلد و آشامیدن آن نیز الاورام و البثور آشامیدن ماء الجبن باهلله جهت جرب و حکه نافع و اطبای هند جمیع شیرها را خام خوردن محدث امراض مختلفه می دانند مگر شیر زنان و الاغ و بعضی شیر کاو تازه دوشیده که هنوز کرمی پستان در ان باقی باشد بسیار نافع و از قبیل آب حیات دانسته و غیر این دو سه شیر خصوص شیر بز را جوشانیده بهتر می دانند و طریق جوشانیدن آن آنست که بقدر ربع آن آب شیرین

خالص داخل کنند و باتش ملایم بجوشانند تا آب برود و شیر بماند پس بعد از سرد شدن بنوشند و نیز هر شیر را بعد از آنکه از دوشیدن آن دو ساعت گذشته باشد و بعضی چهار ساعت گفته اند خوردن آن را بد می دانند و همچنین شیر حیوان که تازه بچه آن مرده و یا ساقط شده باشد و بسیار لاغر و یا مریض و یا حامله و یا تازه زائیده و یا قریب بانقطاع را نیز زبون و مولد امراض کثیره و در اوائل حمیات نیز اما در اواخر نافع گفته اند و رافع قبض بطن و سوزش چشم و یبس دماغ و لاغری و ضعف بدن و پیری و آلات بول و اعضای تناسل را مفید و چون شیر را با هموزن آن و با زیاده آب بنوشند ادرار بسیار آورد و مجاری بول را صاف کند"

ص: ۱۴۹۸

"لبن الاتان"

بفتح الف و تاء مثناه فوقانیه و الف و نون لغت عربی است و بفارسی شیر الاغ و شیر خر و بهندی کدهی کادوده نامند

"ماهیت ان

معلوم است و مائیت بران غالب و بغایت قلیل الجبنیت و دهنیت و لهذا

"طبیعت ان

ابرد و ارطب همه شیرها است تا دوم سرد و در سوم تر و بهترین آن شیر الاغ جوان فربه صحیح المزاج تازه زائیده است و اگر بچه آن ماده باشد بهتر و باید که کرم کرم بنوشند که سرد نکشته باشد

"افعال و خواص آن

بسیار مبرد و مرطب و مفرح و جالی و مفتوح و مقوی قلب حار و بطئی الاستحاله بخلط غالب و موافق امزجۀ حارۀ یابسه هر گاه معدۀ ایشان خالی از صفرا باشد اعضاء الراس سعوط و قطور آن در بینی و گوش و یا فوخ جهت ترطیب دماغ و جهت رفع بیس آن و بیخوابی و صداع حار یبسی و امراض حارۀ یابسه دماغیه و رعاف و درد گوش حار و رمد حار و سوزش چشم و دمعہ و سلاق و طرفه و امثال اینها خصوصا با سفیدۀ بیضه مرغ و روغن کل جهت طرفه و ضماد آن نیز جهت امراض مذکوره که پارچۀ کرپاسی پاکیزه را بدان تر کرده بر پیش سر و گوش و چشم اندازند و چون گرم گردد و یا خشک شود تبدیل نمایند و غرغره و مضمضه آن جهت خوانیق و ذبحه و اورام لثه و لہاہ و لوزتین و تقویت لثه و درد دندان بتنهائی و یا با مغز فلوس خیارشبر و درین حین تحلیل آن

ص: ۱۴۹۹

۱۷۷۸ قوی و جهت امراض مذکوره انفع و سعوط آن با کهربا و یا سندروس نرم سوده حابس رعاف اعضاء الصدر و الحمیات و الغذاء و النفض آشامیدن آن موافق سینه و جهت سل و دق و قروح رثه و حمیات حارۀ حاده و امراض حارۀ حاده و هزال حار یبسی و سرفه و عسر نفس و لہیب و نزلات حاده و جهت نفت الدم خصوصا با کهربا و کثیرا و طین مختوم و پوست بیخ انجبار و صمغ عربی و امثال اینها و نرف الدم را نیز مفید و ملین بطن و جهت استسقای حار و صلابت طحال و التهاب دم و صفرا و حقنہ آن جهت اسهال الدم که ذوسنطاریا نامند و جراحی امعا و رحم خصوصا با قوابض و قطور آن در احلیل به تنهائی جهت حرقة البول و با دم الاخوین و کل ارمنی و روغن کدو جهت قرحہ مجاری آن و بدستور تزریق آن بتنهائی و یا با ادویہ مناسبہ مذکوره السموم آشامیدن آن جهت رفع مضرت ادویہ قتاله الاورام ضماد آن جهت اورام حارۀ ظاہری و باطنی خصوصا با زعفران مضر مبرودین و مرطوبین و درد سربارد و دوار و

طنین خصوصا بران خوابیدن و مهیج فواق و جشای دخانی مصلح آن کلنکین مقدار شربت آن از دو اوقیه تا نیم رطل با شکر و کثیرا و روغن تخم کدو و رب السوس و امثال اینها و تعلیف آن باشیای مناسبه و لائقة هر علت شرط است مثلا برای نفث الدم و سل و دق بکشیز تر و تازه و برک خار خرنوب و حماض و اطراف عوسج و برک بارتنک و کاهو و جو خیسانیده و امثال اینها و جهت جلا و تحلیل و تفتیح سدد کرفس و رازیانج و شیخ و قيصوم و جو خیسانیده و با تخم کرفس ممزوج کرده و امثال اینها بدل آن شیر زنان و یا شیر بز و دستور آشامیدن آن در قرابادین کبیر بتفصیل و در مقدمه این کتاب نیز مجملا ذکر یافت"

ص: ۱۵۰۰

"لبن الاسد"

بفتح الف و سین و دال مهملتین شیرشیر است و بهندی باکله کادوده نامند

"طبیعت ان

در کمال گرمی و حدت

"افعال و خواص ان

در غایت جلا و نفوذ و ادرار است

"لبن البقر"

بفتح باء موحده و قاف و راء مهمله بفارسی شیر کاو و بهندی کای کادوده نامند

"ماهیت ان

معروف است و درین اجزاء ثلثه از دهنیت و جنیت و مائیت بنسبت البان دیگر بحد اعتدال و متساوی است و در غلظت و رقت نیز هر چند بالذات دهنیت بران غالب و غلیظتر شیرها است سوای شیر کاومیش که دهنیت و غلظت آن زیاده است و بهترین آن شیر کاو جوان فربه صحیح المزاج خالی از امراض است که تعلیف به نباتات و اشیای جیده یافته معتدل القوام سفید صافی شیرین خالی از طعم و رائحه غریبه

"طبیعت ان

معتدل در گرمی و سردی و تری و با رطوبت فضلیه

"افعال و خواص ان

مفتح و جالی و سریع الهضم و کثیر الغذاء اعضاء الراس آشامیدن تازه دوشیده آنکه سرد نشده باشد مقوی جوهر دماغ و مرطب آن و حافظ رطوبات اصلی و رافع نسیان و مالیخولیا و وسواس و نکوکننده رنگ رخسار و امراض بینی را مفید و قطور و طلای آن جهت اکثر امراض عین حتی مایوس العلاج از مداومت آن صحت یابد و با کندر جهت طرفه و با انزروت جهت ناخنه و سبل و شرناق اعضاء الصدر و الغذاء و النفس آشامیدن آن کرماکرم تازه دوشیده مقوی قلب و رافع غم و وسواس و خفقان و قرحه رئه و سل که بی تب خلطی باشد و سحج امعا را مفید و ملین طبع و مولد منی و مبهی و مسمن بدن و خوردن شیربرنج رقیق جید الطبخ با شکر ملین طبع و قولنج یابس ثقلی و زحیر یبسی را نافع و شیر آهن تاب و یا با سنک تفته مکرر داغ کرده رافع اسهال و آشامیدن آن با دو وزن آن آب شیرین خالص ممزوج نموده مدر قوی و منقی مجاری بول خصوص با قلیلی تا مقدار دو دانک زاج و یک درم نبات نرم سوده اعضاء المفاصل و الاورام و البثور طلای آن با سفیدآب قلعی جهت نفرس و اورام حاره و

آشامیدن آن و طلای آن نیز جهت جرب و حکه و قوبا و جذام و مالیدن شیربرنج بر سر
اقرع یعنی کچل که دانه‌های زخم

ص: ۱۵۰۱

۷۷۹ آن صلب شده و سرتراشی آن دشوار باشد باعث نرمی آنست اما باید که مقدار
شش هفت ساعت بعد از مالیدن که نرم شده باشد به آب کرم پاک شسته سرتراشی
نمایند و با افیون و موم و روغن زیتون مسکن وجع نقرس حار السموم آشامیدن آن
تریاق سموم و دافع مضار آنها است که مکرر بنوشند و قی کنند تا رفع غائله سم گردد
هر نوع سم و ادویه قتاله که باشد بتنهائی و یا با ادویه مناسبه آن مانند روغن کاو و
نارجیل بحری و امثال اینها الزینه آشامیدن مطبوخ آن با برنج بطریق شیربرنج و فرنی
جهت طول عمر و نیکوئی رنگ رخسار و با کردکان و خرما جهت فربهی کرده و بدن
و نیکوئی رنگ رخسار و تقویت باه و ازدیاد منی مقدار شربت آن از نیم رطل تا
یکرطل المضار اکثر آن مورث سنک کرده و مثانه و تولید قمل و برص و سریع
الاستحاله بخلط غالب بر معده مصلح آن شکر و عسل و با آن هر دو مانع انجماد آن در
معده و چون منجمد گردد موجب قشعیر و لرز و عرق سرد و غشی و اختلاط عقل و
خناق گردد و مداوای آن قی کردن با حرف و سکنجبین عسلی و سرکه ممزوج با
فودنج و بدستور با عسل و تخم کرفس و آب کرم و آشامیدن پنیر مایه تا مقدار یک
مثقال از مجربات شمرده اند و حکمای هند گفته اند شیر کاو سفید دافع سودا است و
شیر کاو سیاه دافع صفرا است و شیر کاو سرخ قاطع بلغم و شیر کاو زرد دافع هر سه
خلط"

ص: ۱۵۰۲

"لبن جاموس"

بفتح جیم و الف و ضم میم و سکون واو و سین مهمله معرب کاومیش است یعنی شیر کاومیش از شیر کاو بسیار غلیظتر و دهنیت و جنیت بران غالب و ثقیل و بطئ الهضم و سریع الاستحاله بخلط غالب و صفرا است چون شیر را با چوب گیاه کنکھیه طبخ دهند و حرکت دهند منجمد و بسته گردد نبات داخل کرده بخورند بواسیر را نافع است

"لبن الخفاش"

بضم خاء معجمه و فتح فا و الف و شین معجمه قریب بشیر اسد است

"لبن الخنزیر"

بکسر خاء معجمه و سکون نون و کسر زای معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و راء مهمله بفارسی شیر خوگ و بهندی سور کادوده نامند

"طبیعت ان

سرد و تر

"افعال و خواص آن

نزد بعضی بسیار ممدوح و جهت سل و دق نافع و مورث برص و وضح است

"لبن الرماک"

بفتح راء مهمله و میم و الف و کاف بفارسی شیر مادیان و بهندی کهوری کادوده نامند

"ماهیت

ان

معلوم است بهترین آن نیز مانند شیر کاواست و بهمان شروط و جنیت آن کمتر

"طبیعت ان

کرم و تر از شیرهای دیگر

"افعال و خواص آن

جالی و مفتوح و مفرح اعضاء الغذاء و النفیض آشامیدن آن محرک اشتها و باه و ملین طبع و موافق قرحهٔ مثنانه و مجاری بول و مدر بول و حیض و منقطع حادث از حرارت و بیوست و حقهٔ کرماکرم آن منقی قرحهٔ رحم و حمول آن با نشارهٔ عاج بعد از طهر معین بر حمل عاقر و آشامیدن ترش کردهٔ آنکه قمز نامند در اکثر افعال مذکوره قویتر دانسته اند و جهت استسقا و بعضی انواع دق بشرائط مذکوره در لبن اتان و آینده در لبن لقاح از تعلیف آن برازیانه و غیر آن از اشیای حاره و بارده ملطفهٔ مفتحه نیز مفید الخواص گفته اند از خواص آنست که چون هر سال قلیلی از ان باطفالی که آبله برنیاورده باشند بخوراند در ان سال آبله برنیاورند و اگر برآورند زیاده بر چند دانه نباشد و از مجربات مکرره شمرده اند

ص: ۱۵۰۳

"لبن الضان"

بفتح ضاد معجمه و الف و نون که لبن النعاج و بفارسی شیر میش و کوسفند نیز نامند

"ماهیت ان

معروف و بران دهنیت و جنیت غالب و غلیظتر از شیر کاو و بهترین آن شیر میش سیاه
بشروط مذکوره است

"طبیعت ان

کرم و تر

"افعال و خواص ان

مقوی جوهر دماغ و نخاع و باه و جهت قرحه ریاح و امعا و نفث الدم و تزحر و نیکوئی
رنک رخسار و دفع مضرت ادویه سمیه و جماع و تدارک آن بتقویت و با روغن بادام
و صمغ عربی جهت سرفه مجرب و در سائر

۱۷۸۰ افعال و مضرات مانند البان دیگر است و محدث قراقر و مرار و بلغم و قولنج است

"لبن اللقاح"

بفتح لام و قاف و الف و حاء مهمله بفارسی شیر شتر و بهندی اونتنی کادوده نامند

"ماهیت ان

معلوم است و لطیف و رقیق ترین شیرها و مائل بشوری طعم و دهنیت آن بسبب کمی و
کرمی و شدت امتزاج از مائیت آن جدا نمی گردد و لهذا طبیعت آن کرم مائل بخشکی
است

"افعال و خواص ان

جالی و منضج و محلل اعضاء الراس و الغذاء و النفص آشامیدن آن مقوی چشم و
بدستور اکتحال بدان و آشامیدن آن با شکر جهت ضیق النفس و ربو و تفتیح سدد و

رفع یبوست جگر و تحلیل اورام باطنیه صلبه و تحلیل خلط کائن در کبد و استسقای زقی و طبلی و غیر آن هر دو را غیر نافع اما بعد استحکام علت و اجتماع مای اصفرنه قبل از آن و جهت علل طحال و بواسیر و ادرار بول و حیض و باه را برانگیزاند و با بول شتر جهت اسهال و ادرار مای اصفر که زرد آب نامند نافع و باید بتدریج از دو اوقیه شروع نمایند تا بیک رطل رسانند و شتر را ده روز قبل از استعمال در ایام استعمال تعلیف برازیانه و کنکر و کاسنی و درمنه و امثال اینها نموده باشند و با پنج درم سکر العشر جهت استسقای کرم و با شکر مقوی بدن و صاف کننده بشره و محرک باه و اشتهای طعام و در اورام صلبه با روغنهای مناسبه محله مانند روغن بید انجیر و ناردین و بادام تلخ و پسته و امثال اینها و بعضی گفته اند شیر شتر معطش و بطی الانحدار از معده و اعالی جوف است نسبت بالبان دیگر و دستور آشامیدن آن جهت استسقا آنست که نباید که بیاشامند آن را در اوائل و یا اورامی که آیل باستسقا است مگر بعد از استحکام ماده ورم اگر با آن تب نباشد و الا جائز نیست در هیچ وقت زیرا که با تب البان منافات تام دارند و زیاده کننده ماده حمیات اند و در اورام غیر آبله در اوائل امر باکی نیست از استعمال آن و دستور آشامیدن آن و ماء الجبن آن نیز بتفصیل در قرابادین و بالاجمال در مقدمه این کتاب نیز مذکور شد

ص: ۱۵۰۴

"لبن المعز"

بفتح میم و سکون عین مهمله و زای معجمه بفارسی شیر بز و بهندی بکریکادوده نامند

"ماهیت ان

معلوم است مائیت بران غالب بر دو جزو دیگر و گفته اند جنت آن زیاده است

"طبیعت ان

مائل بحرارته و گفته اند بارد در اول و رطوبت بر آن غالب تا دوم و کویند معتدل ترین شیر حیوانات است

"افعال و خواص ان

ملطف و جالی اعضاء الراس آشامیدن آن جهت نوازل و حبس آنها و غرغره آن جهت اورام لهات و حلق و کام و ورم زبان خصوصا با مغز فلوس خیارشبر که در آن حل کرده صاف نموده باشند و قطور آن در بینی و گوش نیز جهت ترطیب دماغ و رفع یبس و بیخوابی و درد گوش حار و ضماد آنکه پارچه بدان تر نموده بر پیش سر گذارند نیز جهت ترطیب دماغ و رفع یبس و بیخوابی نافع و آشامیدن آن نیز اعضاء الصدر و الغذاء آشامیدن آن با کثیرا و صمغ عربی و یا پالک مغسول جهت نفث الدم و سرفه سل و قرحه رئه و نرف الدم سائر اعضاء باطنی که مقدار شیر بیست و پنج مثقال تا پنجاه مثقال و هریک ازینها نیم درم تا یک درم باشد بدستور از سی مثقال آن تا پنجاه مثقال یا یک مثقال تا دو مثقال کثیرا و نیم مثقال رب السوس و صمغ بادام جهت نفث الدم و سرفه و علل سینه و قلب و خفقان و غم و وسواس و توحش مفید و لیکن باید تازه دوشیده کرماکرم و سردناشده و از حیوان جوان فربه صحیح المزاج خالی از علت و مرض باشد و از بز سرخ بهتر از الوان دیگر است و خالص کرماکرم آن ملین بطن و مدر بول و جهت قرحه مثانه و تقویت باه تدارک ضرر جماع و عرق النسای حادث از کرمی و یبس در سائر افعال مانند شیر کاو است و از ان لطیفتر مضر مبرودین و مرطوبین و نفاخ و باعث جشا و هیجان فواق

ص: ۱۵۰۵

۷۸۱ و امثال اینها بدل آن شیر کاو و بالعکس و آشامیدن آن بطریق ماء الجبن جهت اسهال صفراوی محترق و امراض صفراویة محترقه و سوداویه و یرقان و ترطیب بدن و برای محرورین نافع الحمی جهت حمی دق و حمیات حارة کهنه و دستور آن بتفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافت و با افتیمون مائیت آن زائل می گردد و بجای اسهال شکم را حبس می نماید و آشامیدن آن با آب و خبه که خاکشی و شفتراک نامند باقلیلی شربت بنفشه که ابتدا از ده پانزده مثقال آن با سه چهار مثقال آب و یک درم خبه سنکشو نموده و نیم درم شربت بنفشه شروع نمایند و بتدریج روزی چهار پنج مثقال بر شیر و اندک اندک بر هر یک از آب و شربت بیفزایند تا هر مقدار که موافقت نماید و بر معده کران نباشد و خلل در هضم و نضج نماید و در هنگام استغنا و عدم احتیاج باز بتدریج کم نمایند جهت ترطیب بدن و حمیات حارة حاده در انتها و حمی دق و تسمین بدن مهزول محرور المزاج مفید و نیز دستور آشامیدن آن در مقدمه ذکر یافت الاورام و البثور ضماد تخم ریحان کوبیده پخته در شیر بز محلل و منضج و منفجر کننده اورام و دمامیل و بشور است و باضافه تخم تمر هندی کوبیده اقوی کوبیند مضر احشا است مصلح ان کثیرا بدل آن شیر کاو

"لبن النساء"

بکسر نون و فتح سین مهمله و الف ممدوده و بفارسی شیر زنان نامند

"ماهیت ان

معروف و الطف است از شیر اتان و موافق ترین سائر شیرها است از برای اطفال و امراض حارة حاده خصوصا از مولد دختر و بهترین آن شیر زن جوان معتدل المزاج صحیح دختر زائیده است که غذاهای موافق خورده باشد چند روز قبل از ان و در بین

نیز

ص: ۱۵۰۶

"طبیعت ان

در دوم سرد و تر و از دختر زائیده سردتر

"افعال و خواص آن

جهت ترطیب و تقویت دماغ و رفع بیخوابی و رمده و قروح رنه و حمی دق و ادرار بول و دفع سمیت ارنب بحری نافع اعضاء الراس و الصدر آشامید آن جهت ترطیب دماغ و حنجره و تفتیح سده خیشوم و رفع سل و دق و ییوست سینه و سرفه ییسی و نفت الدم و نرف الدم با ادویة مناسبه و سعوط آن جهت رفع خشکی دماغ و سرسام و صداع حار ییسی و اختلاط عقل و مالیخولیا و جنون صفرای و دموی و سهر و امثال اینها و بدستور ضماد آن بر سر بدین قسم که خرقة بدان تر کرده پی در پی بر پیش سر گذارند و چون کرم گردد تبدیل نمایند و قطور آن در چشم جهت رمده حار و قرحه و رفع خشونت پلک آن و با انزروت جهت ظفره و سلاق و شرناق و امثال اینها و در کوش جهت وجع حار و قرحه و ورم کرم آن و مقدار شربت آن از دو اوقیه تا نیم رطل و باید که کرماکرم که سرد نکشته باشد بیاشامند و اگر از پستان تواند شد که بخورند بهتر است زیرا که بسبب کمال لطافت زود فاسد می گردد بدل آن شیر الاغ الخواص گفته اند چون زن حامله بر روی شپش شیر بدو شد اگر شپش بمیرد و یا در زیر آن بماند آن زن بدختر حامله است و اگر نمیرد و زنده برآید پسر و مجرب دانسته اند و بهترین شیر زنان و سائر البان آنست که چون بر روی ناخن بریزند جمع گردد و با چسپندگی بسیار نباشد و باعتدال قوام باشد و دستور آشامیدن آن در قرابادین کبیر و نیز در مقدمه این کتاب ذکر یافت

ص: ۱۵۰۷

"لبن حمار الوحش و لبن الغزال"

شیر کورخر و شیر آهو هر دو کرم و تراند از مادیان که لبن الرماک باشد و لطیفتر از ان و در تحریک باه اقوی"

"لبن الحامض"

بفتح حاء مهمله و الف و کسر میم و ضاد معجمه بفارسی ماست و بهندی دهی است و بترکی جغرات نامند

"ماهیت ان

شیر منجمد است و بهترین آن ماست شیر کاو تازه خوب انجماد یافته اندک ترش است

"طبیعت ان

در دوم سرد و تر هرچند ترش تر و رقیق تر باشد سردی و تری آن زیاده

"افعال و خواص آن

مرطب و مسکن تشنکی و مقوی باه محرورین و غذائیت آن نسبت بدوغ که مخیض نامند بسبب زیادتی دهنیت بیشتر و در سائر افعال قریب بدان و مخیض

۷۸۲ در حرف المیم مع الخاء المعجمه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی المضار مضر مبرودین و معدة سرد و کثیف و دیرهضم و مسدد و مولد خلط خام و مضر تپهای عفنه مصلح آن معاجین حاره و زنجبیل مربی است و اغذیه مصنوعه از ان در قرابادین کبیر

بتفصیل ذکر یافت و چربۀ بالای آن را بر سر مالیدن مرطب دماغ و منوم و قائم مقام
روغن تخم کدو است

"لبن السودان"

بضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون

"ماهیت ان

نزد اکثر اسم فرقیون است و بغدادی و دیکران گفته اند چیزی است شبیه بصمغ و مائل
بسیاهی و زردی که از نواح مغرب می آورند

"طبیعت ان

بسیار کرم و خشک تا چهارم

ص: ۱۵۰۸

"افعال و خواص ان

از سموم قتاله و بوئیدن آن باعث رعاف و عطسه بسیار و مهلک و تدبیر آن تدبیر
افریون و جند بادستر سیاه خورده است و مذکور شد ضماد آن محلل اورام صلبه است
در چند ساعت

"لبن الیتوعات"

بفتح یاء مثناه تحتانیه و ضم تاء مثناه فوقانیه و سکون واو و فتح عین مهمله و الف و تاء
مثناه فوقانیه

"ماهیت آن

شیر نباتات شیردار است مانند مازریون سیاه و فرفیون و سقمونیا و امثال اینها

"افعال و خواص آن

مجموع آن از سموم و مسهل قوی بعنف و شیر هر نباتی در ذیل آن مذکور شد و می شود و آنچه نامی مخصوص ندارد در یتوعات در حرف الیاء مع التاء ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و اعراض و تدبیر آن مانند اعراض و تدبیر افریون خورده است و مذکور شد

"فصل اللام مع التاء المثناه الفوقانیة"

"لتکو"

بفتح لام و سکون تاء چهار نقطه هندی و ضم کاف و واو

"ماهیت آن

ثمر درختی است در بنکاله می شود و کثیر الوجود و درخت آن بقدر درخت آلو و پنیاله و پر خار و برک آن نیز شبیه ببرک آلو و پنیاله و ثمر آن خوشه دارد و هر خوشه هفت هشت تا ده دانه و بزرگی آلوی کوچکی و پنیاله و سفید رنگ و طعم آن در خامی ترش و بعد رسیدن میخوش می گردد و در جوف بعضی آن سه دانه و بعضی چهار دانه شبیه بدانهای شریفه و کتهل که کوه نامند و در جوف دانهای آن تخمی بنفش رنگ نرم لزج لعابی

ص: ۱۵۰۹

"طبیعت آن

سرد و تر

"افعال و خواص آن

مسکن حدت صفرا و خون و جهت بعض امراض دمویه و صفراویه نافع و شربت آن نیز جهت امراض مذکوره نافع"

"فصل اللام مع الجیم"

"لجالو"

بفتح لام و جیم و الف و ضم لام و سکون واو لغت هندی است

"ماهیت آن

گیاهی است که در کنار آبها و زمینهای نمناک می روید و در موسم باران بیشتر و دو قسم می باشد قسمی در خشکی و زمینهای نمناک می روید نبات آن تا بیک ذرع و شاخهای آن باریک و برک آن ریزه باریک شبیه ببرک ام غیلان و از آن ریزه تر و قسم دوم مائی که در کنار آب و غدیرها می روید و این مفروش بر روی زمین می باشد و در شاخ و برک شبیه بدان قسم و از خواص هر دو قسم است که چون دست نزدیک آن برند و بدان رسانند برکهای آن بهم مجتمع می کردند و چون دست را بکشند و از آن دور نمایند بعد از اندک زمانی از هم باز می کردند بحالت اصلی خود و از جمله ادویة عظیم النفع است نزد اهل هند و باصطلاح خود آن را از رساین می دانند

"طبیعت آن

در دوم سرد و تر

"افعال و خواص ان

محلل و جالی و منضج و مفتح و بجهت فساد خون و امراض حادثه از ان و امراض صفراویه شربا نافع و قطور آب آن جهت ناصور و زخمهای کهنه مفید و کویند چون آفتاب در برج سرطان و در منزل نثره باشد که بهندی پککه نچهرتر نامند بروند بر کنار غدیری که در انجا گیاه لجالو باشد و اولاً غسل بکنند و قدری شیرینی تصدق نمایند و بخور منسوب بزحل بسوزانند مانند مقل ازرق با روغن سرشف پس آن گیاه را از ریشه برکنند به نحوی که سایه آن کس بران نیفتد و در سایه خشک نمایند و باز چون ماه در ان منزل آید نرم کوفته پیخته بقدر فلفلی از ان را با شیر کاو تازه دوشیده ممزوج کرده

ص: ۱۵۱۰

۱۷۸۳ین منتر را هفت مرتبه بران خوانده بنوشند منتر این است " بسم الله الرحمن الرحيم " دولها امرت دولها سنکه ادان نمونمو بشواد " تا سه هفته هر هفته هر روز بدین نحو بخورند در هفته اول امراض سوداوی و حمیات ربع و مرکبه دفع گردد و در هفته دوم بواسیر و نواصیر و یرقان و امثال اینها زائل گردد و در هفته سوم جذام و بهق و قوبا و آتشک و مانند اینها برطرف گردد بعون الله تعالی و بالجمله مداومت بدان قوای حیوانی بیفزاید و از اسرار است نزد ایشان "

"فصل اللام مع الحاء المهمله"

"لحم"

بفتح لام و سکون حاء مهمله و میم لغت عربی است جمع آن لحوم آمده بفارسی
کوست و بهندی ماس نامند

"ماهیت

آن

معروف و منعقد از خون است و فاعل انعقاد آن حرارت فاضله و در بدن حیوان برای حشو و فاصله و حائل بودن میان اعصاب و عروق و اوتار و غیرها و استخوان و حافظ و مانع بودن آنها از التوا در حرکات مختلفه و فسخ و رض از صدمات خارجی و برای ترطیب اعصاب و عروق و غیرها و حسن منظر و نیکوئی هیأت شکل و غیرها از منافی که مفصلاً در کتب کلیات مذکور است و اقسام می باشد بحسب اقسام حیوان و اعضای آن و لحم هر حیوان در اسم خود مذکور شد و می شود ان شاء الله تعالی و درینجا بقول کلی و بالاجمال چیزی ذکر می یابد بیاید دانست که چون بدن انسان مرکب از موالید ثلثه است و حیوانیت بر آن غالب پس انسب غذائی برای بدل ما یتحلل او لحم است لهذا در حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله وارد است که سید الطعام اللحم و طبیعت مدبره بدن ناچار است در استحاله نبات تا آن را شبیه بمغذی نماید از هفت قسم فعل از تحلیل و استحاله و تفریق و عقد و تشبیه و تغذیه و ادخال در حیوانات باقل این افعال مدعا حاصل است مثلاً در شیر آنها پنج فعل کافی است که تفریق و تغذیه آن هضم و تمیز است و تعقید و تشبیه و ادخال باشد و در بیضه طیور سه فعل کافی است که تحلیل و استحاله و تمیز باشد و در لحوم در فعل که تشبیه و ادخال باشد کافی است پس لحوم سید و بهترین سائر اغذیه شدند و گوشت مقادیم حیوان از کردن و دست و سینه بهتر از مؤخر آن مانند ران و پشت تازه و کرده ردی و گوشت ایمن بهتر از ایسر و جانب وحشی خشک تر و بطیئ النزول و انشی نرم تر و ارطب و بهترین لحوم لحم حیوان جوان صحیح المزاج فربه است در امزجه لطیفه صاحبان ترفه و سکون و آرام و بهترین مواشی بز و کوسپند است که کمتر از شش ماه و زیاده از یک ساله نباشند و بعد از آن کوساله و یکساله کاو و کاومیش و شتر جوان بهتر از شتر بچه و از

وحوش بچه بز کوهی است و آهو بره و گوشت حیوان خصی کرده از گوشت ناخصی کرده بهتر است و الطف و گوشت حیوان راعی چرنده بهتر و الطف از محبوس معلوف و از حیوان سیاه بهتر و لذیذتر و سبک تر و از سرخ اجود و متوسط و از سفید بطی الهضم و سمین و سریع الاستحاله بتعفن و فساد گوشت سرخ دور از فساد بتعفن و سریع الهضم و مذبوح در همان روز بهتر از بابت شب مانده و قدید کرم و خشک و قلیل الغذاء بسیار زبون و مولد خلط ردی و لحوم بری بهتر از اهلی و بهترین لحوم بری ظبی و بهترین اهلی ضآن و گوشت جدی و اقل فضول است از غیر آن و لحوم حیوانات بری از برای بلغمی مزاجان و صاحبان فلج و استسقا و کسانی که برودت و رطوبت بر مزاج ایشان غلبه نموده باشد با سرکه و آب غوره و امثال آن برای محرورین و کسی که مزاج آن ملتهب نباشد مطنجن آن را با مری و زیت بخورد و گوشت اعضای عصبانی مولد بلغم است و گوشت سرخ خالی از لیف عصب کرم و تر و قریب باستخوان خشک و متین و گوشت طفلی بارد رطب لزج و گوشت نعجه ردی ضعیف الغذاء مصلح آن و مصلح هر گوشت ضعیف رطب نمک و پیاز و فلفل و زنجبیل و دارچینی و قرنفل و هیل بوا و زیره و امثال اینها است و مصلح گوشتهای

ص: ۱۵۱۱

۷۸۴ کرم و خشک سرکه و آب غوره و روغن و گوشتهای کرم و تر کشنیز و سماق و امثال اینها است و گوشت رخو که در آن عصب نباشد لذیذ خصوص گوشت سینه و پستان بسبب تولید شیر در آن و گوشت زبان لذیذ سریع الهضم و گوشت حیوان وحشی و حمار الوحش کرم و خشک در سوم سریع الهضم کثیر الغذاء مائل بسوداویت و در فصول زمستان خوردن آن و امثال آن بهتر و گفته اند بطی الهضم و ردی الکیموس و گوشت کباش جهت کسی که ذراریح خورده باشد نافع و گوشت ارنب کرم و خشک و گوشت بریان کرده آن جهت قرحه رئه مفید و گوشت قنقد بسیار تر است و گوشت

چرب و دنبه کرم تر از همه و غلیظتر و بطئی الهضم و ملین شکم و قلیل غذا و ردی و سریع الاستحاله بدخانیته و صفرا و گوشت کاو ماده کثیر غذا غلیظ سوداوی و مولد امراض سوداویه و خشک تر از گوشت بز و گوشت جوان آن سریع الهضم تر و بهترین آن گوشت بچه کاو ماده و بهترین اوقات خوردن آن فصل بهار و اول تابستان و پوست خربزه مهرا کننده آنست چون در حین طبخ در آن اندازند و همچنین در هر گوشت صلب که زود مهرا نکردد و اکثر گوشت کاو مولد بهق و امراض سوداوی و گوشت شقراق کاسر ریاح و بعید التعفن از گوشت بز و کوسفند و قلیل الشحم و یابس الجوهر و قلیل غذا ردی و گوشت حیوانات صید کرم و خشک و مولد خون غلیظ سوداوی و بهترین آنها گوشت اهو است و گوشت سباع و ذات المخالیب همه آنها ردی اجتناب از آنها واجب و گوشت ضآن معتدل در رطوبت و یبوست سریع الهضم مولد خون جید و جهت محرور المزاج نافع و گوشت جزور یعنی بچه شتر بسیار کرم و خشک و مولد خلط غلیظ و جهت اصحاب کدو ریاضت شدید و عرق النسا و در آخر حمیات ربع نافع و گوشت سنور یعنی گوشت کربه کرم و تر و کویند سرد است مسخن کرده و جهت درد پشت و بواسیر مفید و لحم الخیل یعنی گوشت اسپ مانند گوشت شتر مخلخل مسام و جهت اصحاب کدو ریاضت شدید نافع و مولد سودا و از طیور متوسطه که قریب بمرغ خانکی باشند مانند کبک و تدر و دراج و حجل و طیهورج و امثال اینها صغیر اینها بهتر از کبیر و بری بهتر از اهلی و بهترین بری طیور مذکوره و بهترین اهلی دجاج و از طیور مائی آنچه کردن آن بلند و عظیم الجثه باشد ردی است و لحوم بری کبار همچنین طیور کبار جثه مانند بط و اوزمورث حمیات ربع اند و از مائی ماهیان متوسطه در بزرگی و کوچکی آب جاری صخری لطیف مانند ماهی رضراضی و چلوا ماهی و ماهی رهو و اندواری و آبنوس و امثال اینها و از برای اصحاب کدو ریاضت قوی المزاج حار لحوم قویه غلیظه مانند گوشت جزور و خیل و کوزن و کاومیش بهتر و اولی است از لطیفه خفیفه و باید که حیوانات رطبه المزاج را بعد از

استکمال قوت آنها و یابسه را هنگام طفولیت و کوچکی ذبح نمایند و هر چه از شکم حیوان بر آورند که حلان بضم حاء مهمله و فتح لام مشدده و الف و نون و حلام بمیم بجای نون نامند و آنچه بحد کمال نرسیده باشد همه ضعیف و مورث ضعیف و سستی و امراض بلغمیه اند و از حیوان پیر و ضعیف سال خورده بسیار لاغر و مریض و میتة همه مورث امراض صعبه کثیره و سودا و امراض سوداویه است خصوص کبش و تیس و بقر و جاموس و جمل و همچنین گوشت حیوان بچه مرده و با کرک و غیر آن از سباع کزنده و خوف ناک و یا در آب افتاده و بدستور حیوان مخنوق همه ردی و مورث امراض ردیه صعبه و سودا و امثال اینها است و در حضور حیوانی حیوان دیگر را ذبح نمودن زبون و اشامیدن آب بعد از گوشت مضر و تناول نمودن آن در شبها باعث تخمه و جمع آن با شیر و بیضه مضر و غیر مجوز و هر چند مبالغه در طبخ و کوبیدن آن کنند اولی است و باید که اجزای آن متساوی طبخ یافته خواه کباب باشد و یا غیر آن و گوشت آب یعنی مرقه سریع الهضم و النفود و موافق ناقهین و ضعیف المزاج و القوه است اگر بلاغم و رطوبات بسیار بر بدن غالب نباشد و کسی که اراده نماید تجفیف و صلابت بدن را باید که مشوی و کردناج آن را بخورد و مشوی آن بطی

ص: ۱۵۱۲

۷۸۵ النزول تر و یابس تر و قوی الدم از مسلوق و کسی که اراده ترقیق و نرمی بدن نماید باید که اسفیدباجات چرب بیاشامد و روزی دو بار خوردن آن ممنوع جهت آنکه البته هضم آن بر طبیعت دشوار و باعث فساد و ضعف قوت است و مداومت بران نیز باعث فساد اخلاط و قساوت قلب و تیرکی باصره و بلادت ذهن و غلبه صفات بهیمی و اخلاق سبعی و بسیار دیر دیر خوردن آن باعث ضعف بدن و لاغری و وهن و نقصان در ارواح و سقوط قوی است و مشوی یعنی بریان آن مولد لحم صلب و خشک و مطبوخ آن بطریق یخنی کرم و تر و مولد لحم رخو نرم و قلیه آن کثیر الغذاء و باعث

تقویت بدن است و حلوی لحم و ماء اللحم باقسام و امراق آن در قرابادین کبیر ذکر یافت اعضاء الراس کوشت کاو و کاومیش و سائر کوشتهای غلیظ مولد سودا و امراض سوداویه از جنون و وسواس و کوشت ابن عرس با شراب جهت صرع العین خاکستر کوشت حملان جالی بیاض چشم و کوشت سباع و ذوات المخالیت مقوی چشم و رافع امراض عین و زهره طیور و اکثر حیوانات جالی بیاض و آثار چشم اعضاء النفص کوشت سرطان نهری جهت مسلولین و کوشت چوجه طیور مهیج خوانیق اعضاء الغذاء کوشت قطا جهت اصلاح فساد مزاج و تفتیح سده کبد و طحال و استسقا و کوشت قنفذ با سکنجین جهت استسقا و لحوم غلیظه مضر معده و طحال اعضاء النفص کوشت کاو مانع ریختن صفرا است بمعده و کوشت ارنب مشوی جهت قروح امعا نافع و کوشت قنفذ خشک کرده با سکنجین جهت وجع کرده و مرق خروس پیر بشرط مذکور در دجاج جهت قولنج و امراض سوداوی و مرق کوشت کاو و سكباج آن جهت اسهال مراری و همچنین قریص کوشت آن با کشنیز تازه و سرکه و حموضات مناسبه بسرکه و همچنین با کشنیز خشک و اندک زعفران و کوشت طیور مشوی و غیر مشوی مانند کوشت کبک و طیهوج و قطا و قمری که جوش داده مرق آن را بریزند و جرم آن را تناول نمایند حسب طبیعت نماید و مرق آن تلین و کوشت شتر مدر بول و کوشتهای چرب تلین آن زیاده از غیر آن و کوشت سباع و ذوات المخالیب جهت بواسیر و کوشت حمار وحشی با روغن قسط جهت وجع کرده و تحلیل ریح غلیظ الحمیات کوشت کاو و ابل و وعل و طیور بزرک پیر محدث حمی ربع اند السموم آشامیدن کوشت ابن عرس خشک کرده با شراب جهت سموم و کوشت حملان سوخته برای لسع مار و عقرب و جراره و با شراب جهت سک دیوانه و کوشت ضفدع جهت لسع هوام الات المفاصل ضماد کوشت کرم بکرمی ذبح جهت ضربه و سقطه و بدستور پیچیدن عضو در پوست کرماکرم آن و ضماد دنبه جهت تلین عصب صلب شده و تلین اعضاء متشنجه و کوشت ارنب جهت نفرس و اوجاع مفاصل و قریب

است در فعل بمرق ثعلب و گوشت ابن عرس جهت اوجاع مفاصل ضماد او شحم حمار وحش با دهن قسط جهت وجع ظهر و تحلیل ریاح غلیظه تمریخا و گوشت افعی و قنقد اکلا بطریق مرقه و یخنی نافع و گوشت کاو مولد جذام و داء الفیل و دوالی و جرب و قوبای ردی و سرطان و همچنین سائر لحوم غلیظه الجروح و القروح و الاورام طلای گوشت کوسفند سوخته و ضماد گوشت کاو و سائر لحوم غلیظه محلل اورام صلبه الزینه طلای پیه حمار وحش و بط رافع کلف و سوخته گوشت حملان رافع بهق و سوخته گوشت ضفدع جهت داء الثعلب نافع است

ص: ۱۵۱۳

"لحیه التیس"

بلام مفتوحه و حاء ساکنه و یا و الف و لام و فتح تاء مثناه فوقانیه و سکون باء مثناه تحتانیه و سین مهمله لغت عربی است در ماهیت آن اختلاف است مالقی و بغدادی و انطاکی و غیرها گفته اند نباتی است مجعد و بر روی زمین مفروش و از زمین بلند نمی شود و برک آن شبیه ببرک کندنا و مردم آن را می خورند و مداوا به آب آن می نمایند و همین لحیه التیس حقیقی است و نزد عرب و اهل شام و شرق و دیار بکر مسمی باذباب الخیل و نزد عامه اهل اندلس بسقواس است و بفارسی اسلنج و باصفهانی سنک و الاشنک نیز بفتح شین معجمه و سکون نون و کاف نامند و دیسقوریدوس قسوس نامیده و بعض

۷۸۶مردم قصادق و قسارت نیز خوانده و گفته اند آن دو صنف است نر و ماده نر آن را درخت کوچک و کثیر الاغصان و خشن و کوتاه و برک مدور و صلب و مزغب و کل شبیه بکلنار و منبت آن سنکستانها و صنف ماده آن را برک شبیه ببرک کندنا و پائین آن عریضتر از بالائی آن و کل سفید و نزدیک بیخ آن نوعی از طرائث می روید سرخ

یاقوتی رنک و آن بهترین انواع آنست و گاه سفید و گاه اشقر نیز می باشد و قوت قبض این زیاده از آن در جمیع اجزاء آن طرثوث را برومی هیوقسطیداس و بیونانی ایوقسطس نامند و مراد از عصاره لحيه التیس عصاره آن طرثوث است و از جمله اجزای تریاق فاروق همانست و در قوت مانند حضض الا آنکه در حضض قوت تحلیل است و درین قوت قبض فقط و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که امین الدوله و جمعی دیگر بیان نموده اند که آن شاخهای است بی برک مائل بسرخی و درخشد کی و سرخی آن مائل بسیاهی و بقدر شبری و بیشتر آن در زمین و چهار انکشت آن از زمین پیدا و بیرون و منبت آن شوره زارها و این قول اصح می نماید چه بیخ گیاه مزبوره نوعی از طرائث است بهترین آن تازه آنست

ص: ۱۵۱۴

"طبیعت ان

معتدل در گرمی و سردی و خشک در دوم و جالینوس در سابعه گفته نباتی است ما بین شجر و گیاه با اندک قبضی مؤلف کوید در شیراز و اصفهان و نواح آنها نباتی کوچک تا بیک شبر می روید و با شاخهای باریک و برکهای باریک بلند و نبات آن بهیئت مجموعی شبیه بریش بز نر که تیس نامند و آن را بشیرازی و اصفهانی الا لاشنک نامند و نر و ماده می باشد چنانچه ذکر یافت و تر و تازه آن را با سرکه و بدون آن برای تبرید مانند کاسنی و کاهو می خورند و یحتمل که لحيه التیس این باشد و آنچه در کتاب مصور فرنکی دیده شد نبات آن بلند است و یک ساق ایستاده دارد و بر آن برکهای باریک بلند شبیه ببرک کندنا و کل آن پهن مدور و برکهای آن اندک طولانی و سر آنها متشعب بدو شعبه و غنچه آن فی الجملة شبیه بغنچه کل سرخ و رنک کل آن سفید

"طبیعت آن

در آخر دوم سرد و در سوم خشک

"افعال و خواص ان

قابض و قاطع نرف الدم و اسهال مراری و دموی و قرحة رئه و بیخ آن در قبض اقوی و
عصاره آن در قبض مانند تخم کل سرخ و مقوی معده و مانع انصباب مواد بدان و قرحة
رئه و امعا و عصاره آن از ان اقوی و آشامیدن عصاره آن با شراب جهت نرف الدم
رحم و ضماد آن مقوی اعضای ضعیفه و فم معده و جگر و نرف الدم رخم و در سائر
افعال قویتر از افاقیا اعضاء الراس بیخ آن جالی چرک کوش و خشک کننده قروح آن
اعضاء النفص و الغذاء آشامیدن برک و کل و بیخ آن با ماء الشعیر جهت قرحة رئه و
عصاره آن جهت نفث الدم و نرف الدم اعضای باطنی و جهت تقویت معده و حبس
بطن و قرحة امعا مقدار شربت از عصاره آن تا سه درم و از برک و کل آن تا چهار درم
الجروح و القروح ذرور برک و کل آن جهت اندمال و التیام جراحات کهنه و رفع
تعفن آنها و ضماد آن جهت التیام عصب مقطوع الاورام ضماد کل آن محلل اورام
حرق النار و کل آن با موم روغن جهت سوختگی آتش السموم محمد بن زکریا
خوردن بیخ لحيه التیس را دافع سموم دانسته مضر کرده مصلح آن عناب بدل آن
حضض و افاقیا است و کلنار و تخم آن"

ص: ۱۵۱۵

"فصل اللام مع الخاء المعجمه"

"لخیس"

بفتح لام و سکون خا و کسر نون و سکون یاء مثناه تحتانیه و سین مهمله لغت یونانی
است

"ماهیت آن

نوعی از خیری بری است نبات آن قریب بذرعی و کل آن بنفش و بری و جبلی می باشد و هر دو در صورت مشابه بهم مکر آنکه جبلی آن اقوی است و خشن تر و کوتاه تر از بری و دانه آن سیاه و تلخ و بقدر عدسی بعضی آن را سراج القطرب دانسته اند

"طبیعت آن

در سوم کرم و خشک خصوص کل و تخم آن

"افعال و خواص آن

آشامیدن دو درم از آن هر دو نوع مسهل قوی و یک درم آن جهت لسع عقرب شیاله و چون کل آن را بر روی عقرب اندازند آن را بکشد

"فصل اللام مع السین المهمله"

"لسان"

بکسر لام و سین و الف و نون لغت عربی است بفارسی زبان و بهندی جیب نامند

"ماهیت آن

از اعضای مرکب بدن حیوان و در دهن آن واقع و مرکب از لحم رخو غددی سبک و عروق و عصب و عضلات و غشاوه معروف است و مخلوق از برای برآمدن آواز از دهان و تکلم و افاده و استفاده و القای ما فی الضمیر بغیر تقلب غذا در حین مضغ و اعانت بر بلع و حفظ رطوبات نازله از دماغ و خارجه از سینه و معده و غیر اینها از

منافعی که در کتب طبیعی و کلیات طب مذکور است و غیر خالق جل اسمہ نمی داند
فوائد آن را بتفصیل

ص: ۱۵۱۶

"طبیعت ان

کرم و تر

"افعال و خواص آن

خفیف سریع الانحدار و مرطب بدن و با ادویہ حارہ خشبو زیادہ کننده منی المضار و
سریع التعفن مصلح آن طبخ آن با سرکہ و یا کشنیز خشک و زیرہ و خولنجان در
مبرودین و در محرورین سرکہ و کشنیز خشک خوردن است"

"لساہ"

و آن را اذان الثور و کحلا نیز نامند بجهت آنکہ کل آن برنک کحل است

"ماہیت ان

نباتی است با لزوجت و رائحہ آن شبیہ بانجبار و غیر لسان الثور است برک آن عریض
مفروش بر روی زمین و مستدیر و در خشونت مانند برک کاوزبان و از میان برک آن
شاخی می روید بقدر ذرعی و بر سر آن کلی سرمی رنک و فرق میان برک این و
برک لسان الثور بآنست کہ برک این عریضتر و مدورتر در بو شبیہ بخیار و لزوجت آن
زیادہ از لسان الثور و کل آن آویخته بسوی زمین و خام و پخته برک آن را می خورند
بخلاف برک و کل لسان الثور کہ باین اوصاف نیست

"طبیعت ان

در دوم سرد و تر

"افعال و خواص

ان

جهت علل زبان انسان و شتر و غیر آن از حیوانات و بشوری صلب سرخ که ظاهر می
کردد بر زبان مانند حب الرمان و آن را حارس می نامند و جهت قلاع و سائر امراض
حارۀ دهان و خفقان و حرارت معده نافع"

"لسان الابل"

بالف مکسوره و باء موحدۀ و لام لغت عربی است

"ماهیت آن

غیر رعی الابل است و غلط کرده کسی که آن را لسان الابل دانسته بلکه آن نباتی است
ما بین گیاه و شجر و شاخ آن پراکنده و مربع مائل بسفیدی و برک آن شبیه ببرک تفاح
و از ان بلندتر و باریکتر و اندک خشن و مجعد شبیه بتجعید ثياب تازه شسته و با زغب
نرمی و سفید رنگ و خشبو و ثقیل الرائحہ و ثمر آن زرد مائل به پهنی منبت آن
زمینهای خشن

ص: ۱۵۱۷

"طبیعت ان

در دوم سرد و خشک و در سوم گرم و خشک نیز گفته اند

"افعال و خواص ان

مفتح و جالی اعضاء الفم و الغذاء و النفص آشامیدن آب طبیخ برک و شاخ آن و مضغ برک آن جهت رفع لکنت زبان و اضطراب و تلجلج آن و قروح باطنی و ادرار بول و حیض و اخراج جنین و آب طبیخ آن با مویز و عناب مفتح سدد و مدر بول و رافع التهاب باطنی القروح و الجروح ذرور آن منقی قروح خبیثه و مجفف قروح و التیام دهنده جراحات و آشامیدن آن جهت قروح باطنی و ظاهری و استنجا به آب مطبوخ آن مسکن حکه فرج و مقعده و ذکر الزینه خضاب آن با حنا سیاه کننده موی سر و شستن به آب آن و بدان خضاب نمودن نیز سیاه کننده موی است مضر کرده مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و از آب آن تا دو اوقیه و شراب آنکه هفتاد مثقال آن را در دو هفتاد رطل آب انکور ریخته ترتیب دهند جهت نفث الدم و سرفه و سستی عضل و قرحه کرده و مثانه و احتباس حیض نافع مقدار شربت آن تا یک رطل السموم جهت کزیدن شفنین بحری نافع است"

"لسان الثور"

بفتح ثاء مثلثه و سکون واو و راء مهمله لغت عربی است بفارسی کاوزبان و یونانی فو و بلاطینی بکلورم و بلغت دیکری را احم و بهندی سنکاهولی نامند

"ماهیت ان

نباتی است جمیع اجزای آن با خشونت و مزغب و منقط بنقطهای شبیه بخار و ساق آن باریک و خشن مانند پای ملخ و سبز مائل بزرردی و بقدر ذرعی و بزرک آن بزرکتر و سیاه و ضخیم و با خشونت

ص: ۱۵۱۸

۷۸۸ و منقط بنقطهای سفید شبیه بخار و مزغب شبیه بزبان کاو و مفروش بر روی زمین و ربیعی است و تازه آن سبز مائل بزردی و کهنه آن مائل بسیاهی و هر چند کهنه تر گردد سیاه تر شود و کل آن لاجوردی رنک بشکل کل انار و از آن کوچکتز و طولانی و تخم آن کوچک اندک طولانی و سفید از حب القرطم اندک باریکتر و در قمعی و اندک لعابی و تخم آن را مدور نیز گفته اند منبت آن اکثر بلاد خصوص کیلان که در انجا بسیار خوب می شود و در عظیم آباد از ملک هند نیز می شود و لیکن برک آن نازک و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه المومنین نوشته قسمی را که در اصفهان و بعضی بلاد کاوزبان می دانند مرماحوز است و کل آن لاجوردی و کوچک و مدور می باشد و بهترین آن کاوزبان تازه ضخیم سبز مائل بزردی منقط کیلانی است

"طبیعت تازه ان

در اول کرم و تر و خشک آن را رطوبت کمتر و مائل بیوست و قوت آن تا هفت سال باقی می ماند و کل آن الطف جمیع اجزای آن

"افعال و خواص ان

مفرح و مقوی ارواح و حرارت غریزی و اعضای رئیسه و حواس و ملین طبع و مسهل مره صفرا و اخلاط محترقه و سودای متولد از خلط سوداوی و تسکین اعراض آنها و امراض سوداویه مطلقا اعضاء الراس و الصدر و الغذاء آشامیدن آن با مطبوخات مناسبه جهت سرسام و برسام و مالیخولیا و جنون و نیکوئی حواس و رنک رخسار و تفریح و رفع خشونت قصبه رئه و سینه و سرفه و ضیق النفس و درد کلو و سینه و شش و خفقان سوداوی و توحش و وسواس و حدیث نفس و فزع و خوف و غم و هم و یرقان و سنک کرده و مthane و مطبوخ آن با نبات و یا با شکر و یا ماء العسل جهت خشونت سینه و قصبه رئه و سرفه و ضیق النفس و آشامیدن دو درم کل آن با یک درم کل ارمنی و

دو درم شکر جهت خفقان و خشونت سینه و سرفه و انعاش حرارت غریزی و قوی و
 ازاله یرقان و تفتیت حصاه و تصفیه رنک رخسار و ذرور محرق آن در دهان جهت
 قلاع دهان اطفال و تسکین لهیب و سوزش دهان و سستی لثه و بدستور غیر محرق آن و
 لیکن از آن ضعیف تر مضر سپرز مصلح آن صندل سفید مقدار شربت از جرم آن از دو
 درم تا پنج درم در مطبوخ و منقوع از پنج درم تا ده درم و از آب آن تا چهار اوقیه بدل
 آن ابریشم خام محرق و چهار دانک آن پوست اترج و نیز بوزن آن ریاس و نصف آن
 سنبل و ربع آن اسارون گفته اند و چون از آب آن و آب سیب و آب مویز شرابی
 ترتیب دهند دو مثقال آن تفریح بحد یک رطل شراب کند بدون ازاله عقل و عرق
 کاوزبان جهت امراض سوداوی و وسواس و خفقان سوداوی مفید و در سائر افعال
 ضعیف تر از جرم و مطبوخ آنست و بعضی اقوی گفته اند مقدار شربت آن تا چهار
 اوقیه

ص: ۱۵۱۹

"لسان الحمل"

بفتح حاء مهمله و میم و لام لغت عربی است و دیسقوریدوس آن را کثیره الاضلاع و
 ذو سبعة اضلاع نامیده و بفارسی بارتنک و بترکی باغ پر باغ و لسان الحمل کبیر را
 بفرنگی بیشاک میسور و صغیر را بیشاک مینور نامند

"ماهیت ان

از جنس مرماحوز است و دو صنف می باشد کبیر و صغیر کبیر را برک شبیه بزبان
 کوسفند و سبز طولانی و اندک عریض و ساق آن بقدر ذرعی و پراکنده و مائل بطرف
 زمین و سرخرنک املس و از وسط نبات آن ساقهای باریک بلند رسته بر سر آن و کل

آن زرد رنگ و تخم آن مدور ریزه سیاه رنگ مائل بینفشی و بیخ آن سست و مزغب و تا بسطبری انکشتی و صغیر را نیز بدستور الا آنکه برک این از ان کوچکتتر و سرخی ساق کمتر و تخم آن بزرک تر و کبیر اقوی از صغیر و در منافع نیز از ان زیاده و از مطلق آن مراد صغیر است

"طبیعت ان

در دوم سرد و خشک و تخم و بیخ آن را یبوست زیاده از برک و برودت کمتر و برودت بسرحد تخدیر و یبوست آن بحد لذع نرسیده

"افعال و خواص ان

مرکب از جوهر مائی و ارضی و از جوهر مائی تبرید می نماید و از جوهر ارضی قبض و آب برک آن لطیف اعضاء الراس آشامیدن آن حابس نفث الدم و نرف الدم همه اعضاء باطنی و رعاف و صرع و سعوط و ضماد آن بر پیش سر و سینه نیز و قطور آن در کوش جهت تسکین وجع آنکه از حرارت باشد و مکرر مضمضه

ص: ۱۵۲۰

۷۸۹ نمودن به آب طبیخ بیخ آن و یا مضغ آن و با آب برک آن جهت درد دندان و قلاع امراض دهان و بثور عدسیه آن و تقویت لثه مسترخیه و دامیه و با آب بری آن جهت رفع فلاع دهان و قطور و طلای آب برک آن جهت رمد حار مفید و سائیده می شود شیافات چشم در آب آن و داخل ادویه عین کرده می شود اعضاء النفس تخم آن حابس نرف الدم و آشامیدن عدس مطبوخ با برک آن بدل سلق جهت ربو و آشامیدن عصاره آن جهت دق و سل و نفث الدم و قرحه رئه و ربو دموی و صرع اعضاء الغذاء و النفص آشامیدن عصاره آن مقوی کبد حار و طحال و کرده و مفتوح سده آن و مسکن

تشنکی و رفع فساد هضم و قئ الدم و نرف الدم اعضاء باطنی و حرقه البول و سیلان خون بواسیر و حیض و بیخ و برک و تخم آن مفتوح سده کبد و کرده و مثانه و در ادویة مفتحة آنها داخل کرده می شود و جهت قروح امعا و آشامیدن عدس مطبوخ با برک آن بجای برک چغندر جهت استسقای حار و مطبوخ آن با نمک و سرکه و عدس جهت اسهال دموی و آشامیدن آب برک آن با طلا جهت درد کرده و مثانه و آشامیدن و یا احتقان بتخم و با عصاره آن جهت قرحة امعا و حبس خون بواسیر و حمل آن جهت درد رحم حادث از احتقان آن الحمی گفته اند آشامیدن سه عدد بیخ آن جهت حمی مثله و چهار عدد بیخ آن جهت حمی ربع و همچنین با چهار اوقیه و نیم شراب ممزوج کرده و آشامیدن عصاره آن نیز جهت حمیات حاده نافع السموم ضماد آن با نمک جهت سمیت سکدیوانه کزیده الجروح و القروح و حرق النار ضماد آن و بدستور ذرور آن جهت تنقیه چرک و تجفیف و اندمال قروح خبیثه و مزمنه و جراحات عمیقه و سوختکی آتش و نار فارسی و قروح ساعیه و اكله و با طین قیمولیا و اسفیداج جهت جمره بجیم و داء الفیل و منع تزايد و موجب ضمور آن الاورام و البثور محلل اورام حاره و نمله و شری و حمره بحای مهمله که باد سرخ باشد و ورم پس کوش و خنازیر و تعلیق بیخ آن بر کردن نیز جهت خنازیر مؤثر المضار کویند مضر رئه مصلح آن عسل و عصاره آن مضر طحال و مصلح آن مصطکی مقدار شربت از آب برک آن از ده مثقال تا نیم رطل بدل آن حماض بستانی و تخم آن در افعال مانند عصاره برک آن و بوره آن قابض و مغری امعا و رافع زحیر و بروغن بادام و یا روغن کل چرب کرده و یا در آب جوش نموده آن نیز رافع مغص و حابس نرف الدم اسافل بدن مقدار شربت آن تا سه درم و عرق برک بارتنک که مانند کلاب بقرع و انبیق مقطر نموده باشند در تقویت قوت ماسکه بیهیل و در همه افعال از عصاره برک آن ضعیف تر است

ص: ۱۵۲۱

"لسان السبع"

بفتح سین مهمله و ضم باء موحده و عین مهمله

"ماهیت ان

نباتی است بقدر دو ذرع و شاخهای آن پراکنده و برکهای آن طولانی و اطراف آن تیز و مشرف مانند دندانهای اره و مجعد و صلب و رنگ آن سبز مائل بزردی و سفیدی و بر سر شاخهای آن قبهای مستدیر و کل آن بنفش و بیخ آن سیاه مربع منبت آن زمینهای سنکریزه و ربیعی است

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

آشامیدن طبیخ آن جهت تفتیت سنک کرده و مثانه و فرزجه بیخ آن جهت ادرار حیض و اخراج جنین نافع است"

"لسان العصافیر"

بفتح عین و صاد مهملتین و الف و کسر فاء و سکون یاء مثناه تحتانیه و راء مهمله بفارسی زبان کنجشک و بهندی اندرجو و بشیرازی تخم اهر خوانند

"ماهیت ان

ثمر درختی است از قسم دردار و عظیم و برک آن شبیه بیرک بادام و ثمر آن در خوشه و در غلافها و هریک از هم متفرق و در هر غلافی یکدانه باریک طولانی شبیه بزبان کنجشک و ظاهر آن اندک تیره رنک و باطن آن سفید مائل بزردی و با تندی و تلخی و قوت آن تا ده سال باقی می ماند و در ملک هند و بنکاله کثیر الوجود و دو نوع می شود یکی تلخ با حدت و دوم شیرین و نبات آن بیشتر در مزرعهٔ برنج بهم می رسد و ببلندی نبات آن از برک

۷۹۰ نبات برنج باریکتر و نازکتر و خشن تر و سبز تیره شبیه بیرک بید و از آن اندک پهن تر و سر برکها کج و ثمر آن در خوشه مجتمع و دانه‌های آن در غلافهای سبزتر شبیه بخار و کل آن ریزه و از تلخ آن سفید مائل بزردی و از شیرین آن بنفش و ثمر تلخ آن نیز بهیأت شیرین الا آنکه ثمر شیرین آن بالیده تر و رنک باطن آن بنفش

ص: ۱۵۲۲

"طبیعت آن

در آخر دوم کرم و خشک و در اول تر نیز گفته اند و با رطوبت فضلیه

"افعال و خواص آن

مسکن ریاح و برک آن با قبوضت اعضاء الصدر آشامیدن ثمر آن مسکن درد پهلو و تهیکاه و جهت خفقان و ضیق النفس و سرفهٔ مزمن اعضاء النفس آشامیدن آن جهت مغص و درد کمر و رحم و ادرار بول و تفتیت حصاه و تقویت اعضای تناسل و تحریک و زیادتی باه مفید و فرزجهٔ آن با عسل و زعفران بعد از طهر معین بر حمل و مجرب گفته اند المضار مصدع محرورین مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن جهت باه بتنهایی تا سه درم و با معینی تا دو درم بدل آن در تقویت باه بوزن آن جوزبوا و نصف

آن بهمن سرخ و با تودری سرخ بوزن آن و یا مغز کردکان و یا کبابه الجروح و القروح
ضماد برک آن منقی و مدمل و ملحم قروح رطبه الات المفاصل ضماد پوست ان با
سرکه جهت کوفتکی عضل نافع"

"لسان الکلب"

بفتح کاف و سکون لام و باء موحدہ بلاطینی امیره کویند شبیه به کلوره و ببربری
نیکو کالنس نامند"

"ماهیت ان

کویند لسان الحمل است و بعضی حماض دانسته اند و بعضی گفته اند نباتی است علی
حده ساق آن زیاده بر دو ذرع و با شعبهای بسیار و کرهدار و باریک و برک آن شبیه
بیرک بارتنک و از ان درازتر و با تقعیر و بسیار نرم املس و اطراف آن تند و کل آن
بنفش و تخم آن باریک و بیخ آن سفید پرشعبه با شعبهای باریک مانند ریسمان و
متشبهک درهم و در اول تابستان می روید و منبت آن نزدیک آبها

ص: ۱۵۲۳

"طبیعت ان

در اول کرم و در دوم خشک

"افعال و خواص ان

آشامیدن آن بقدر یکرطل با عسل رافع صلابت طحال القروح و الجروح ضماد آن
ملزق جراحات و جهت التیام زخمهای تازه و گوشت آوردن زخمهای کهنه مؤثر
است"

"فصل اللام مع الصاد المهمله"

"لصیقی"

بفتح لام و کسر صاد مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر قاف و یا و آن را اذان
الدب نیز نامند و در تنکابن معروف بکاش است
"ماهیت ان

نباتی است خاردار که بر جامه می چسپد و از ان جهت آن را لصیقی نامند و ساق آن
زیاده بر ذرعی و بسطبری انکشتی و برک آن شبیه ببرک بارتنک و از ان کوچکتر و
ضخیم تر و تخم آن بقدر فندقی و نخودی

"طبیعت ان

در آخر اول کرم و خشک

"افعال و خواص ان

محلل و جالی اعضاء الصدر آشامیدن طبیخ آن با عسل جهت سرفه بارد و خشونت سینه
و ضماد آن با روغن کل جهت ضربان ورم مقعده بغایت نافع و غسل آن سرخ کننده
رخسار و مغز و تخم آن مبهی است"

"فصل اللام مع العين المهمله"

"لعاب"

بضم لام و فتح عین و الف و باء موحدہ بعربی ریق و بفارسی آب دہان نامند

"ماہیت آن

معروف است

"افعال و خواص آن

جالی خصوص لعاب دہان صائم یعنی شخص ناشتا و چون آب دہان صائم را در کوش کسی کہ از اذیت کرم متاذی باشد ریزند تسکین دہد و کرم آن را بکشد و برآورد و طلای آن محلل خون مردہ و خالی بہق و کلف و قوبای اطفال را نافع و چون در دہن مار اندازند آن را بکشد"

ص: ۱۵۲۴

"لعبت بربری"

بضم لام و سکون عین و فتح باء موحدہ و تاء مثناہ فوقانیہ و فتح دو باء موحدہ در میان ہر دو راء مہملہ و در آخر یاء نسبت

"ماہیت آن

بیخی است شبیہ بسورنجان و باریکتر از ان و مانند سر پستان و طعم آن تلخ و تند و در مصر معروف بتریاقی است و از نواح افریقیہ آورند و نامقیدان مغشوش بسورنجان می نمایند و بعضی سورنجان را باین نام خوانند

۷۹۱ و اشتباہ است

"طبیعت آن

در دووم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

محلل ریاح و قاطع بلغم و مقوی حرارت غریزی اعضاء الصدر و النفص آشامیدن آن جهت قطع بلغم سینه و تحلیل ریاح معده و بواسیر و ادرار خون حیض و بواسیر و اوجاع صدر و امثال آن نافع السموم رازی جهت سم افعی و سموم سائر هوام بغایت نافع دانسته و مداومت آن باعث سرخی رنک رخسار مقدار شربت آن دو درم که در سویق بسیار جوش دهند تا رفع غالیه حدت آن گردد المضار اکثر آن مورث امراض حاره و مصدع مصلح آن کشنیز بدل آن بوزن آن مغز کردکان است و چون اطفال و یا غیر ایشان بغلطی بخورند قی و اسهال آورد تا به حدی که سرخی چشم و حالتی مانند مستان احداث نماید و اگر زن باشد اختناق رحم و هلاک سازد تدبیر آن قی نمودن بروغن و عسل و بعد از ان انیسون خوردن است"

"لعل"

بفتح لام و سکون عین و لام گفته اند معرب از لال هندی است

"ماهیت آن

ص: ۱۵۲۵

از احجار جدیده است که تازه اطلاع بدان بهم رسیده و در کتب احجار قدیمه ذکر آن نیست و مولف منافع الاحجار و لباب الصناعه تصریح نموده اند که از سی صد سال متجاوز است که سالی بسبب زلزله عظیمی کوه بدخشان منهدم گردید و لعل ظاهر

کشت و از جنس یاقوت است و رنک آن از رنک یاقوت در سرخی کمتر و اندک مائل به بنفشی و ارغوانی و از یاقوت نرم تر و معدن آن بدخشان از مملکت توران و در دکن نیز بهم می رسد و بدخشانی بهتر و سرخی آن غالب و صلب تر از دکنی و دکنی نرم تر و اندک تیره تر و وافرتر از بدخشانی و کم بهاتر و بالجمله قسمی از اقسام یاقوت است که باختلاف مکان بدین نحو متکون می گردد و یاقوت در حرف الیاء مع الالف ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد

"طبیعت آن

در گرمی و سردی معتدل مائل بحرارت و در دوم خشک

"افعال و خواص آن

در تفریح دل و اعصاب و قوت باصره قویتر از یاقوت و حابس نرف الدم و بواسیر و در جمیع علل سوداوی قوی تاثیر مقدار شربت آن از یک قیراط تا یک دانک و بعضی تا نیم دانک گفته اند"

"فصل اللام مع الفاء"

"لفاح"

بضم لام و فتح فا و الف و حاء مهمله لغت عربی است بفارسی شایزک و مغد نیز نامند و مغد اسم بادنجان است

"ماهیت آن

ثمر بیروج بری است و بیخ لفاح عبارت از بیروج سریانی است و در حرف الیا ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و نر و ماده می باشد قسم ماده آن را برک عریض و

مفروش بر روی زمین و شبیه برک کاهو و از آن کوچکتر و مائل بسیاهی و ثقیل
 الرئحه و کل آن سفید و ثمر آن از زیتون بزرگتر و زرد و بسیار عفص و بعد از رسیدن
 با عطریت و مائل بشیرینی می گردد و آن را لفاح الجن نامند و تخم آن شبیه به تخم
 سیب و بیخ آن دو سه عدد متصل بهم ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و پوست بیخ آن
 سطر و مائل بسیاهی و در شکل شبیه بصورت انسان و بی موی یعنی لیفهای شبیه بموی
 که در یروج می باشد درین نیست و قسم نر آن را برک املس و مانند برک چغندر و
 ثمر آن بقدر خیار و زرد بیخ آن در سطر و متوسط و صنفی از آن را منبت مقابر و
 مواضع سایه دار و برک آن کم عریض و در طول بقدر شبری و مائل بسفیدی و بی
 ساق و بی کل و ثمر و بیخ آن دراز و بسطبری ابهامی و سفید و این قوی ترین اقسام
 است و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند و قوی ترین اجزای آن پوست بیخ و عصاره
 و آب سائل از آنست

ص: ۱۵۲۶

"طبیعت ان

در آخر سوم سرد و خشک و کویند خالی از اندک حرارت نیست و ثمر آن سرد و تر
 و آنچه در جوف بیخ آنست عدیم القوت

"افعال و خواص ان

مخدر و مجفف و مسکن ضربان مواد حاده و غلیان خون و صفرا و قابض و مسکر و
 منوم و مسمن بدن اعضاء الراس طلای آن جهت درد سر و بوئیدن آن منوم و صداع
 حار را نافع و مضمضه بطیخ آن جهت درد دندان اعضاء الصدر و الغذاء و النفص
 آشامیدن شش قیراط از پوست بیخ آن با آب و عسل جهت رفع بیخوابی و خفقان حار

۷۹۲ و اسهال دموی و حرقة البول نافع و مقی بلغم و مره سودا است و کیه آن مدر بول و حمل تخم آن با کبریت قاطع حیض اعضاء المفاصل ضماد پوست بیخ آن با آرد جو جهت درد مفاصل حار الاورام و البثور طلای آن محلل اورام حاره و با سرکه جهت حمزه و ضماد برک آن با آرد جو جهت اورام حاره و برش الزینه طلای شیر آن جهت کلف و نمش و آشامیدن نیم درم از تخم آن بغایت سرخ کننده رخسار مانند سرخی که از حمام بسیار گرم بهم می رسد و طلای پوست بیخ آن مولد قمل در هر روغنی که باشد السموم طلای پوست بیخ آن با عسل در روغن زیتون جهت کزیدن هوام و بدستور تخم آن و برک کوچک آن فادزهر عنب الثعلب سمی قتل مقدار شربت آن از سه قیراط تا نیم درهم و دو درهم آن کشنده است باختلال عقل و سبات و غثیان مصلح آن قی کردن بروغن و عسل و بعد از ان عسل و سداب بری و خردل و انیسون خوردن و بعضی گفته اند آب سرد نوشیدن المضار اکثر بوئیدن آن محدث سکتہ خصوص آنچه برک آن سفید باشد مصلح آن بر موم بوئیدن و تخم خشخاش و بوزن آن جوز القی نیز گفته اند و آشامیدن تخم سه عدد آن با رازیانه و شکر سکر با تفریح آورد و بیغایله است

ص: ۱۵۲۷

"لفش"

بفتح لام و فا و شین معجمه

"ماهیت ان

درختی است عظیم منبت آن نواح شام در هنگام تری و سبزی زود مشتعل می گردد و در خشکی دیر آتش در آن تاثیر می نماید و ابن ابی خالد گوید مراد از قول حق سبحانه تعالی در قران مجید و من الشجر الاخضر نارا آن درخت است

"افعال و خواص ان

طلای برک خشک مسحوق آن رافع برص و بهق و عصاره تازه آن رافع قوبا است حکیم میر محمد مؤمن نوشته که انطاکی گوید که آن چوب صنوبر است

"فصل اللام مع القاف

"لق لک"

بفتح دو لام و دو قاف معرب لک لک فارسی است

"ماهیت ان

از جمله طیور معروفه است کبیر الجثه که در اوائل ربیع می آید و گاه متوطن می گردد و از جایی خود نقل نمی نماید و از خار خانه می سازد برای محافظت بچهای خود از مار زیرا که مار دشمن بچه آنست و آن نیز بسبب حرارت و بیوست مزاج خود مار را می بلعد و بآن ضرر نمی رساند و گوشت آن بدبو است برای بودن خوراک آن حشرات و خبائث

"طبیعت ان

در آخر سوم گرم و خشک

"افعال و خواص ان

اعضاء الراس و غیرها خوردن گوشت آن جهت فالج و لقوه و خدر و ریاح غلیظه و برودت مستحکمه در اعضا و ضعف باه و سموم منهوشه و گوشت بچه آن بهتر از بزرک آن مضر محرورین مصلح آن روغن کنجد و طبخ آن با سرکه و کرفس و کشنیز بسیار و زیت شیرین و با روغن بادام و شراب بران نیاشامند و بیضه آن در جمیع افعال قویتر از گوشت آن و زهره آن رافع شبکوری است اکتحالا و خون آن جالی و جهت ازاله بهق و وضح نافع طلای آن با سرکه و سرکین آن جالی بهق و کلف و آثار جلد و با بیضه آن سیاه کننده موی و رافع صرع است

ص: ۱۵۲۸

فصل اللام مع الکاف

"لک"

بضم لام و کاف و بفتح کاف نیز آمده بفارسی لاک و بهندی لاکه بخفای ها نامند

"ماهیت ان

صمغ نباتی است که در مملکت هند و بنکاله بهم می رسد و از سر شاخهای بعضی اشجار برمی آید و منعقد می گردد و سرخرنک شبیه بتوت سرخ و بعضی جبهای آن تا بقدر لیمونی و نارنج می باشد و این را لاک خام و بهندی لاکه جمهوری نامند و از درخت سدر که بفارسی کنار نامند و درخت پیل وبر و غیر اینها بعمل می آید و آنچه از درخت کنار بعمل می آید بهتر است و از طبخ لک خام در آب و اخذ آب آن انواع رنگهای سرخ بعمل می آید و هریک را نامی و آنچه از آب مطبوخ آن بانعقاد بعمل می آورند بهندی کللال بکاف عجمی نامند و آنچه آب آن را در پنبه گرفته اقراص نازک ساخته خشک می نمایند بفارسی کتاد و بهندی التاومهاور نیز کویند و ثفل لاک

مطبوخ آب گرفته را ورقهای نازک می سازند و آن را بهندی چپرا و بشیرازی دوس می نامند و بهترین آن و مستعمل

۷۹۳ در طب سرخ شفاف صافی تازه خام غیر مطبوخ مغسول آن است زیرا که مغسول آن در بعضی مواد بهتر از غیر مغسول است و بهترین جرم مطبوخ آن نیز سرخ و شفاف صافی تازه آن است و این در غیر طب مستعمل و قوت آن تا ده سال باقی می ماند

"طبیعت ان

در دوم کرم و در سوم خشک و در اول کرم و در دوم خشک نیز گفته اند و مغسول آن الطف و غیر مغسول آن اقوی

ص: ۱۵۲۹

"افعال و خواص آن

جالی و محلل و منقی اخلاط و حابس اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفص آشامیدن آن جهت فالج و نفث الدم و سرفه و ربو و خفقان و تقویت معده و جگر و احشا و تفتیح سده کبد و طحال و استسقای لحمی و زقی و یرقان و ضعف کرده و سائر اعضا و تنقیه اخلاط بارده و وجع کبد و تحلیل اورام باطنیه نافع و آشامیدن یک دانک تا دو دانک مغسول آن با شیر بز تازه دوشیده بقدر سی مثقال جهت حبس نفث الدم مجرب مضر سپرز مصلح آن مصطکی مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن در تفتیح دو ثلث آن ریوند و نیم وزن آن اسارون و ربع آن طباشیر الخواص لاغرکننده بدن است بالخاصیت و چون هر روز یک دانک آن را با سرکه بنوشند تا مدت سی روز یا چهل روز بغایت بدن را لاغر کند و چیزی دیگر بدان نرسد و همچنین چون سه چهار مثقال آن را با سرکه در سه چهار روز بنوشند و چون اشنان سبز را یک شبانروز

بخیسانند پس لک خام صافی اضافه نموده بآتش ملایم بجوشانند تا دردی و صافی آن از هم جدا شوند و آب اشنان سرخ درخشنده گردد پس لطیف صافی آن را جدا کرده با صمغ عربی جمع و منعقد نمایند و این را بهندی کلالی نامند و در نوشتن و نقاشی بهتر از رنگ شنجرف و ثفل آن را زمور زر کری و زر کران در لحیم و استحکام چیزها مستعمل دارند و در غایت قبض است آشامیدن آن در قطع حیض از مجربات و طریق غسل آنست که بکیرند لک خالص از چوب و خاشاک صافی خام را و در هاون نرم بکوبند و آبی که ریوند چینی و بیخ اذخر در آن جوشانیده باشند اندک اندک بران ریزند و باهستگی بمالند تا یکسان گردد پس در پارچه حریری بریزند و بمالند و آنچه در آن بمالند باز بدستور با آب مذکور بسایند و از حریر بگذرانند و همچنین تا دیگر چیزی از لک نماند پس آن آبها مخلوط بلطیف لک را بگذارند تا ته نشین گردد آب بالای آن را بریزند و خشک نموده سوده بکار برند و نیز دستور غسل آن در مقدمه مذکور شد و در قرابادین کبیر نیز و دواء اللک نسخ متعدده و سفوفات و اقراص آن نیز ذکر یافت و بدانکه رنگ آن مخصوص بابریشم و پشم است بخلاف غیر آن و لیکن باید ابریشم و یا پشم را اولاً در مطبوخ آن با طرطیر که صاف کرده باشد یک شب بآتش ملایم بجوشانند و طرطیر باید که پنج جزو و از لک صد جزو باشد و بدون طرطیر تاثیر ندارد و رنگ آن خوب نمی شود"

ص: ۱۵۳۰

"فصل اللام مع النون"**"لنجیطس"**

بفتح لام و سکون نون و کسر جیم و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم طا و سین مهملتین لغت یونانی است و در شام منسم نامند

"ماهیت آن

نباتی است و دو صنف می باشد بستانی و صحرائی بستانی را برک عریض تر از برک کندنا و منحنی بطرف اسفل و سرخ برنک خون و بیشتر برکهای آن از بیخ آن می روید و کمتر بر ساق آن و ساق آن بقدر دو شبر و بر سر آن کلی سیاه شبیه بقلنسوه و در آن صورتی شبیه برنک دهان باز کرده و در جانب سر آن برکی مثلث الزاویه و بیخ آن شبیه بزردهک منبت آن اماکن خشنه و جاهای نمناک و صنف صحرائی را برک مانند اسقولوقندریون و از آن خشن تر و تشریف آن بزرگتر

"طبیعت آن

گرم و خشک و خشکی آن زیاده بر گرمی

"افعال و خواص بستانی آن

آشامیدن بیخ آن مدر بول مقدار شربت از جرم آن یک مثقال و از طبیخ آن دو اوقیه و آشامیدن خشک صحرائی آن با شراب و یا با سرکه جهت سپرز مقدار شربت آن تا دو درم الجروح و القروح ضماد تازه صحرائی آن مانع زیادتی جراحات و باعث تنقیه و التیام آنها است

"فصل اللام مع الواو"

"لویا"

بضم لام و سکون واو و کسر باء موحد و فتح یاء مثناه تحتانی لغت هندی است و

یونانی سیلهین و بقبطی مامیرا

۷۹۴ و برومی فسولن و عبری فریقا نامند و بفارسی نیز مشهور بلویا است و آن را الویا و
ثامروان نیز گویند

ص: ۱۵۳۱

"ماهیت ان

حبی است از حبوب ماکوله مشهوره و در اکثر بلاد بهم می رسد و نبات آن شبیه
بلبلاب کبیر و بعضی ایستاده و اکثر مفروش بر زمین و بر مجاور خود می پیچد و برک
آن از برک لبلاب سبزتر و املس و کل آن ریزه و بنفش و ثمر آن در غلافی شبیه
بغلاف باقلا و از ان باریکتر و دانه آن از دانه باقلا کوچکتر شبیه بکرده حیوان کوچکی
و در ماه نیشان می کارند و در حزیران می رسد و دانه آن بعضی سفید با نقطه سیاهی بر
سر ان و بعضی سرخ و بعضی سیاه نیز و تازه نارس آن را مغز و غلاف ریزه ریزه بریده
با گوشت پخته می خورند لذیذ می شود و رسیده آن را بی غلاف و سرخ آن را چون
مکرر در آب جوش دهند و آب آن را تبدیل نمایند سفید می گردد و قوت آن تا دو
سال باقی می ماند و از باقلا بهتر و نفخ آن کمتر و از نخود زبون تر و نفاخ تر و سریع
الخروج تر از ماش اگر آن را عایقی نیاید

"طبیعت سرخ ان

در آخر اول کرم و در دوم تر و سفید آن معتدل در حرارت و برودت و گفته اند سفید
آن در اول کرم و در رطوبت و ییوست معتدل و سرخ آن کرم و تر

"افعال و خواص ان

با قوت جلا و تحلیل و ادرار و ادرار پوست آن زیاده از لب آن اعضاء الصدر و الغذاء و النفض نفاخ و بطئی الهضم و مولد خلط غلیظ خصوص سفید آن و ملین سینه و رئه و معین برقی و مولد منی و شیر و محرک باه و مسمن بدن و مدر بول و حیض خصوص آشامیدن آب مطبوخ سرخ آن با قلیلی قنه و روغن ناردین و منقی نفاس و مخرج جنین و جلوس در آب مطبوخ سرخ آن مکررا نیز منقی نفاس و مخرج جنین زنده و مرده و مشیمه و جهت درد کرده نیز نافع و اکثار آن باعث دیدن خوابهای ردی مشوش مصلح مضار مذکوره آن زنجبیل و خردل و آبکامه و زیره و نمک و زیت و صعتر و فلفل و سقز و طبخ آن با گوشت نیز مصلح آن است فی الجملة و مغثی است بالخاصیت و مصلح آن بهتر از دارچینی و سکنجبین و یا آبکامه و خردل و سداب چیزی نیست و خوردن آن با غلاف بسیار مضر مگر آنکه نرم و نازک و خوب طبخ یافته باشد با ادویه مذکوره"

ص: ۱۵۳۲

"لوز"

بفتح لام و سکون واو و زای معجمه بفارسی بادام بفرنکی انکداله نامند

"ماهیت ان

ثمری است بری و بستانی و کوهی می باشد و هر واحد شیرینی و تلخی دارد شیرین را لوز الحلو و بفارسی بادام شیرین نامند درخت آن بقدر درخت انار و به و پوست آن مائل بسرخ و تیرکی و کل آن سفید و در میان آن ریزهای زرد رنگ و برک آن پهن مستدیر نرم و درخت بستانی آن بعد از غرس در سال سوم و چهارم ثمر می آورد و مدتی می ماند و ثمر آن را سه پوست می باشد و در ابتدا که هنوز از هم امتیاز نیافته اند

طعم آن عفص پس میل بترشی می نماید و چغاله آن ترش و نازک و لذیذ خصوص با اندک نمک و هرچند نازک تر و خام تر باشد ترش تر و لذیذتر می باشد پس میل به بستن مغز و پوست و خشبیت می نماید و چون پوستهای آن خشبی و صلب کشتند تفه می کردند و مغز آن چرب و شیرین و درین هنگام مغز تازه آن نازک و لذیذ می باشد و چون بکمال رسید و خشک کشت مغز آن نیز لذیذ و از ان روغن اخذ می نمایند و خام و بریان کرده مغز مقشر از هر سه قشر را می خورند و انواع حلویات از ان ترتیب می دهند و نیز مغز مقشر آن را با کلهای خوش بو مانند کل بنفشه و کل سرخ که ورد احمر باشد و بیدمشک و امثال اینها هر کلی که خواهند پرورده می نمایند و روغن از ان اخذ می کنند عند الحاجة و روغن آن بیوی همان کل می باشد و یا از ان نقل و حلویات می سازند و یا همان قسم می خورند ما حصل هر نحو که خواهند همه خوش بو و لذیذ و مقوی می باشد و پوست بیرونی آن خشبی و اندک نازک می باشد که بعد از خشک شدن اکثر خودبخود و یا بسودن یا دامها باهم جدا می گردد و پوست وسطی آن صلب سفید رنگ و پوست سوم متصل بمغز آن اندک سرخ تیره و با عفوشت و قبوضت و بعض انواع بادام که پوست آن رقیق نازک

ص: ۱۵۳۳

۷۹۵ می باشد که بدست شکسته و جدا می گردد که آن را بادام کاغذی می نامند مغز آن لطیفتر و لذیذتر و شیرین تر از نوع صلب آن و بری و جبلی این نوع را پوست صلب تر و دهنیت مغز کمتر و در لطافت و حلاوت نیز ضعیف تر از بستانی است و بهترین آن لوز نازک پوست بزرگ مغز چرب است

"طبیعت ان

در اول گرم و تر و معتدل نیز گفته اند

"افعال و خواص آن

مفتح و حافظ قوتها اعضاء الراس و الصدر حافظ جوهر دماغ خصوص با نبات و جالی اعضاء باطنی و مقوی باصره و ملین طبع و حلق و موافق سینه و شیره آن با شکر جهت سرفه و خشونت سینه و حنجره و ربو و ذات الجنب و حبس نفث الدم و با نصف آن زفت جهت قطع سرفه از مجربات و سنون پوست صلب سفید آنکه سوخته باشند و بسرحد رمادیت نرسیده باشد جهت تقویت لثه و دندان و جلای آن اعضاء الغذاء و النفیض ملین اعضاء باطنی و بطن بسبب جلای که دارد و جهت قرحه امعا و مثانه و زحیر حادث از رطوبت معده و مولد منی و مسکن حدت آن و حدت بول و مسمن بدن و با شکر کثیر الغذاء و ملین طبع و مفتح و با انجیر نیز ملین و جهت قولنج نافع و بادام مطحون ثقیل بر معده و بطئی النزول از ان و رهبشی سریع النزول تر از ان و بادام مربا در تعذیه و فربه نمودن بدن بهتر و در اصلاح کرده قوی الاثر و بوداده آن مقوی معده و قابض و رافع ترهل و سستی آن و مقوی باه و زیاده کننده منی و لعق نمودن مقدار یک جوزه معتدل از ان با عسل جهت درد جگر و سرفه و تحلیل ریاح خصوص ریاح کرده و ثمر تازه نارس آنکه چغاله نامند با پوست مقوی بن دندان و مسکن حرارت دهان بسبب برودت و یبوست پوست آن السموم خوردن آن با انجیر جهت کزیدگی سک دیوانه شربا و ضمادا و شکوفه آن محرک باه مردان و قاطع باه زنان المضار ثقیل و بطئی الهضم در معده بارد رطب و مضر احشا مصلح آن مصطکی و مهیج صفرا مصلح آن شکر و بادام متکرج و فاسد موجب کرب و سقوط اشتها و غثیان و غشی مصلح آن قی نمودن و ربوب حامضه بعد از ان آشامیدن و روغن آن را طبیعت معتدل در گرمی و سردی و بغایت مرطب دماغ خصوص تازه آن

"افعال و خواص ان

اعضاء الراس و الصدر و الغذاء مرطب دماغ و موافق تشنج یبسی و ورمی و سرسام و ذات الجنب و رافع سهر و منوم شربا و تمریخا مکررا و آشامیدن آن با کثیرا و شکر جهت سرفه خشک و تصفیة آواز و قصبه رئه و تلبین امعا و رفع ضرر ادویة مسهله مطلقا و حبوب حاره شربا و چرب نمودن آنها بدان و به آب کرم و العبه و اشیای مناسبه نیز جهت زحیر و مغص و تلبین امعا و رفع قولنج و عسر البول و اعانت بر اخراج حصاه خصوصا با حجر الیهود سوده با آب کرم مقدار شربت آن تا نه مثقال الات المفاصل دوام تدهین مهرهای پشت بدان جهت نقرس و رفع خمیدگی پیران و غرغره آن با آب کرم جهت خشونت حلق موثر مضر احشای ضعیفه مصلح آن مصطکی و برک تازه آن مسهل و مسقط کرم معده و خشک آن قابض و رافع اسهال است

"لوز المر"

بضم میم و راء مهملة مشدده بفارسی بادام تلخ نامند

"ماهیت ان

مانند لوز الحلو است الا آنکه مغز آن تلخ و بهترین آن نیز تازه بزرک دانه چرب آنست

"طبیعت ان

در آخر سوم کرم و در آخر اول خشک و در دوم نیز کرم و خشک گفته اند

"افعال و خواص ان

محلل و جالی و در تنقیه و ازاله اخلاط غلیظه بیهیدیل ضماد آن با سرکه جهت درد سر و اکتحال آن جهت تقویت باصره اعضاء الصدر و الغذاء و النفص جهت ربو و سرفه و ورم سینه و رئه نافع خصوصا با نشاسته و با نعناع جهت وجع کرده و با عسل جهت تفتیح سده کبد و طحال و امراض کبد و یرقان و طحال و با ماء العسل جهت قولنج و با مییختج جهت علل کرده و تفتیت حصاه و ادرار بول و رفع عسر آن و وجع رحم و اغتسال سر بدان جهت حزاز و قتل شپش و فرزجه آن مدر حیض الجروح و القروح و الاورام و البثور ضماد آن با سرکه و یا شراب جهت زخمهای کهنه و ساعیه و بثور

ص: ۱۵۳۵

۷۹۶ رطبه و قوبا و حزاز و نمله و جرب و حکه و شری و طلای آن جالی کلف و آثار صورت و با شراب و عسل جهت نمله السموم ضماد آن جهت کزیدن سک دیوانه مفید مضر امعا مصلح آن شکر و نبات و بادام شیرین و خشخاش و بیخ آن را ضمادا جهت جمیع دردها مفید و ریشه درخت آن کرم و خشک

"افعال و خواص ان

جالی و محلل و ضماد آن با روغن کل جهت درد سربارد و کلف و آشامیدن طیخ آن جهت تنقیه طحال و کلیه و رفع قولنج و اخراج کرم معده و ضماد خاکستر آن جهت سوختگی آتش مفید و طلای برک مطبوخ آن با شراب جهت حزاز بیهیدیل ارسطو کوید چون پنج درم بادام تلخ را کوییده ناشتا تناول نمایند از شراب مست نکردند و روغن بادام تلخ جالی و محلل و مجفف

"طبیعت ان

در اول دوم کرم و مائل برطوبت

"افعال و خواص

آن

مسهل اخلاط لزجۀ چسبنده و سوداویه در نواح معده و با ادویه مناسبه جهت ربو و ورم سپرز و درد کرده و عسر البول و رفع قولنج و اختناق رحم و اورام و انقلاب آن و اخراج حصاه و جنین و قطور آن جهت درد کوش و دوی و طنین و کشتن کرم آن و حمل آن مخرج جنین و مشیمه الزینه طلای آن جهت رفع آثار رخسار و کلف و چین گونه و شقاق عارض از سرما الجروح و القروح طلای آن با شراب جهت قروح رطبه و سپرز و حزاز نافع مقدار شربت آن تا چهار مثقال و صمغ درخت بادام شیرین و تلخ نایب مناب صمغ عربی است و بادام نمک پرورده بریان مصلح و معدل نفس است نزد کرسنکی کاذب و باعث بطوء سکر و منقی سینه و مدر بول و مسهل بطن و مورث تخمه و مصلح آن شکر و مثلث و لوزبری و لوزجلی درخت آن هر دو از درخت لوز بستانی کوچکتز و برک آن ریزه و کل آن مائل بسرخی و با عطریت و ثمر آن کوچکتز و با تلخی و قبض بسیار و غیر جلوز است

ص: ۱۵۳۶

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

جهت تقویت معده و رفع رطوبات و بلت و امراض بارده آن و قی و اسهال نافع مقدار شربت آن تا سه درم و از کل آن تا دو درم

"لوز البربر"

بفتح دو باء موحدہ و دو راء مہملہ ساکنہ

"ماہیت ان

قسمی از لوزبری است شبیہ بحب الصنوبر و بزرگتر از ان و زرد رنگ و در جوانب آن شعبہائی کہ بمغز آن نرسیدہ

"طبیعت ان

کرم و خشک و بسیار قابض و روغن آن را زیت السودان نامند و مذکور شد در حرف الزاء مع الیای المثناء التحتانیہ

"لوسیماخیوس"

بضم لام و سکون واو و کسر سین مہملہ و سکون یاء مثناء تحتانیہ و فتح میم و الف و کسر خاء معجمہ و ضم یاء مثناء تحتانیہ و سکون واو و سین مہملہ لغت یونانی است بمعنی شبیہ الذهب و نزد اهل اندلس قصب الذهبی و خویصہ مصغر خوصہ و لخوخ الما و عود الريح نیز و بہندی جوراوراج ناکہہ نیز نامند

"ماہیت ان

نوعی از سراج القطرب است و آن نباتی است قریب بذرعی و بی ساق و شاخہای آن باریک و کرہدار و بر ہر کرہی برکہا رستہ شبیہ ببرک بید و طعم آن با اندک قبضی و کل آن سرخ مائل بزردی طلائی رنگ منبت آن آبہای ایستادہ و نی زارہا و مستعمل برک و عصارۃ آن

"طبیعت ان

در آخر دوم سرد و خشک و انطاکی کرم و خشک در دوم دانسته

"افعال و خواص ان

ص: ۱۵۳۷

قاطع رعاف و نرف الدم همه اعضا و فرزجه برک آن قاطع سیلان حیض و حقنه آن
جهت قرحه امعا و ضماد آن جهت التیام جراحات و تحلیل اورام و با حنا جهت دراز
کردن موی و بخور آن کریزاننده هوام و در قتل موش مجرب دانسته اند مضر رئه
مصلح آن عناب مقدار شربت از آب آن نیم مثقال و از برک آن یک مثقال است"

"لوعجیدیطوس"

بضم لام و سکون واو و فتح عین مهمله و کسر جیم و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر
دال مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم طای مهمله و سکون واو و سین مهمله

"ماهیت ان

ابن تلمیذ و محمد بن احمد گفته اند گیاهی است برک آن شبیه

۷۹۷ ببرک اسقولوقندریون و تخم آن مثلث شکل و بری و بستانی می باشد بری آن
کرم تر از بستانی

"افعال و خواص ان

آشامیدن برک خشک آن و ضماد پوست آن با سرکه جهت جرب مجرب و جمیع
اجزای آن جهت التیام زخمها مفید است"

"لوف"

بضم لام و سکون واو و فالغت عربی است و بفارسی فیل کوش و بفرنگی کونکلوس و سربن طین نیز نامند بمعنی شبیه بمار

"ماهیت ان

نباتی است و سه قسم می باشد قسم اول لوف الکبیر یعنی بزرك و آن را لوف الارقط و لوف الحیه نامند جهت مشابهت ساق آن بمار ابلق و بیونانی در افیون و در اقیطن نامند بمعنی لوف الحیه

"ماهیت ان

ساق آن سطر و شاخهای آن مانند عصا و رنگ ظاهر آن مرقش یعنی مانند مار ابلق و برک آن شبیه ببرک لبلاب کبیر و بنفش و با رنگهای مختلف و ثمر آن مانند خوشه و در ابتدا سفید و بعد رسیدن زرد و بیخ آن مانند بلبوس و منبت آن مکانهای نمناک و سایه دار

ص: ۱۵۳۸

"طبیعت ان

در آخر دوم گرم و خشک و با جوهر ارضی

"افعال و خواص ان

ملطف و مخرج و مقطع اخلاط غلیظه لزجه و مفتاح سدد و بغایت جالی اعضاء العین قطور عصاره آن رافع بیاض عین حادث از قرحه الاذن قطور آب خوشه تازه آن با

روغن زیتون مدر بول و رافع عسر آن و دافع حصاه اعضاء الصدر و النفص آشامیدن لوف کبیر جهت عسر نفس و نفس الانتصاب و ربو کهنه و با عسل و یا شراب محرک باه و با سرکه مسقط جنین و حمول آن مخرج جنین و بوئیدن کل آن نیز مخرج جنین و آشامیدن سی عدد از دانه آن با سرکه جهت اسقاط جنین و مشیمه بیعدیل محمد بن احمد گفته که چون بیخ لوف را خشک کرده کوفته پیخته با آرد کندم و روغن کنجد و نمک خمیر نمایند و خمیر مایه نان نمایند و هر روز هفت مثقال از آن نان را تناول نمایند در رفع بواسیر ظاهری و باطنی مجرب الزینه ضماد بیخ آن با عسل جهت کلف و بهق و نمش و برص و با شراب جهت شقاق عارض از سرما مفید الجروح و القروح ضماد آن بهترین ادویه سرطان و نواصیر الانف و تنقیه جراحات متعفنه و زخمهای تازه است خصوصا برک و ثمر آن و از آن شیافات می سازند برای نواصیر و چون داخل قروح حیوانات نمایند فاسد گرداند و ضماد پخته آن رافع شقاق مزمن و آثار قروح طرد الهوام مالیدن آب ریشه آن بر بدن کریزاننده هوام است خصوصا افعی مضر جگر و مولد خلط غلیظ مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن یک درم بدل آن افسستین قسم ثانی لوف را لوف الجعد و فیل جوش و بیونانی ارب و لادن و ببربری الونی و اهل اندلس صیاره و بفرنکی اربسارم نامند

ص: ۱۵۳۹

"ماهیت ان

مانند لوف صغیر است و برک آن از برک قسم اول کوچکتر و با الوان مختلفه و ساق آن بقدر شبری و بنفش و ثمر آن مانند قسم اول و بیخ آن نیز

"طبیعت ان

در گرمی کمتر از قسم اول و در خشکی از آن زیاده

"افعال و خواص آن

بیخ آن قوی ترین اجزای آن و مقطع قوی و جهت امراض سینه و تنقیه آن و ضماد آن با سرکین کاو جهت نفرس و در سائر افعال مانند لوف کبیر است و چون بیخ تازه آن را در روغن مغز زرد آلو بجوشانند تا سوخته گردد تمریخ بدان جهت اسقاط دانه بواسیر موثر و حمول آن بخرقه آلوده جهت بواسیر باطن و چون بیخ آن را پارچه پارچه نموده در شراب یک شبانه روز بخیسانند پس هر مقدار که ممکن باشد در مقعده نگاهدارند جهت بواسیر عجیب النفع و بخور بیخ آن نیز جهت بواسیر نافع است و قسم ثالث لوف رالوف الصغیر نامند و یونانی اربصارن و اهل مصر دوبره و دیسقوریدوس در ثالثه در اقیطون نامیده و یونانی فیل جوش نامند بمعنی اذن الفیل

"ماهیت آن

دو صنف می باشد صنفی کوچکتر از دیگری صنف اول را برک و شاخ آن شبیه بقسم کبیر و ثمر آن در طرف ساق آن شبیه بخوشه و در ابتدا سفید برنک خشخاش و بعد از پخته شدن زرد زعفرانی و طعم آن با حدت که زبان را بکزد و بیخ آن مائل باستداره شبیه به بیخ بلبوس و لوف و پوست آن نازک منبت آن اماکن رطبه و جالینوس گفته برک و بیخ آن شبیه بنوع دوم است و از آن تندتر و تلخ تر

ص: ۱۵۴۰

۷۹۸

"طبیعت آن

از قسم اول کرم تر و خشک تر تا چهارم

"افعال و خواص ان

محرق و لذاع و قویتر از سائر اقسام و الطف و با اندک قبضی اعضاء الصدر و الغذاء و
النفص آشامیدن بیخ تره آن جهت سرفه و ربو و عسر النفس و نفس الانتصاب و نزله و
وهن عضل و پخته و یا بریان آن جهت اسهال و اخراج و دفع رطوبات از سینه و منقی
اخلاط غلیظه لزجه و مفتح سده کبد و طحال و کرده و خشک آن با عسل جهت ادرار
بول و اخراج جنین و در سائر افعال مانند کبیر و قطور آب آن با زیت در کوش زائل
کننده کوشت فاسد زاید آن و در بینی جهت نواصیر آن و در چشم جهت رفع اثر قرحه
آن الجروح و القروح طلای آن خورنده کوشت فاسد و رویاننده کوشت صحیح و
مجفف و مدمل جراحات و جهت سرطانات و اورام جاسیه منخرین که آن را کثیر
الارجل نامند و سائر قروح و جروح خبیثه و مانع قروح ساعیه است از انتشار و سعی و
داخل مراهم و شیافات و فرزجات کرده می شود و صنف دوم آن را برک شبیه بصنف
اول و از ان کوچکتر و بی آثار الوان مختلفه و ساق آن بقدر یک شبر و بشکل دسته
هاون و کل آن زعفرانی رنگ و بیخ آن بشکل قسم اول و قویتر از سائر اجزای آن
طبیعت ان

کرمی و خشکی این کمتر از همه در آخر اول تا اول دوم

"افعال و خواص ان

از ان ها ضعیف تر و جلا و تقطیع آن کمتر و جهت نفث اخلاط صدریه خارج بنفث و
آشامیدن چهار مثقال از بیخ آن جهت ادرار طمث در ساعت مفید و جالینوس گفته
برک آن را بانحای بسیار استعمال می نمایند و پخته نیز می خورند خشک نیز می نمایند

و پخته می خورند الجروح و القروح نیز مانند آنهاست و برای جروح و قروح خبیثه و غیر خبیثه و ساعیه و غیر ساعیه و نواصیر و مطبوخ آن در روغن تخم زردآلو در منافع مانند آنست و طلای بیخ آن با روغن بنفشه و یا روغن کل سرخ کرم کرده جهت منع و توقف زیادتی جذام و انتشار آن و تاکل اطراف و مداومت مالیدن آن زائل کننده آن و آشامیدن آن با روغن کهنه جهت دما میل نافع است"

ص: ۱۵۴۱

"لؤلؤ"

بضم دو لام و سکون دو واو که بهمزه خوانده می شود لغت عربی است و بفارسی مروارید و بترکی اینچی و انجو و بهندی مکتا و موتی و بزرک مقدار آن را بعربی در و آنچه در صدف یکتا باشد در مکتون و در یتیم نامند

"ماهیت ان

چیزی است معروف که از جوف نوع صدفی برمی آید بزرک و کوچک آن از تخم خشخاش ریزه تر و بزرک آن تا بقدر بیضه کنجشک و نادر تا بقدر بیضه کبوتر نیز و تا بوزن سه مثقال گفته اند و بهترین آن سفید آب دار صاف براق مدور غلطان بحرینی و هرموزی و عمانی آنست و هرموزی را بعضی بهتر از بحرینی گفته و بعد از آن صراحی شکل به اوصاف مذکوره و سائر اشکال آبدار سفید براق آن از ان پست تر و زرد و سیاه بی آب و بسیار ریزه آن زبون و در دریای جزیره سیلان و جزائر دیگر مانند برازیل از ارض جدید عرض جنوبی که تازه نصاری بدست آورده اند و غیر آن نیز بهم می رسد و در مرشد آباد و بنکاله در غدیر مسمی بموتی جهیل و در شیب کنج قریب جهانگیر نکر و در دریای سلهت نیز بهم می رسد لیکن بسیار ریزه زرد رنگ ناصاف و

احيانا دانهای بزرک بقدر نخودی نهایت چهار رتی مائل بسرخى برمی آید و آن فی الحقیقت برزخی ما بین حیوان و نباتات و حجر است و حجریت بر همه غالب مانند فادزهرات حیوانیه و صدف آن حیوانی است که در زیر دریا تکون می یابد و مانند نبات ریشه دارد و سیاه رنگ که در بین احجار و سنک ریزهای قعر دریا بند می نمایند و بتدریج بزرک می شود و هنگام کرسنگی دهان یعنی دو صدف خود را می کشاید و ماهیان ریزه و کرمها و اشیای لعابی زیر دریا آنچه در جوف آن می آید غذای خود می سازد و همچنین و هرچند بزرک تر می شود و ریشه آن قویتر و صدف آن بزرکتر و سفید و براق می گردد و مروارید در جوف آن قریب بقلب آن تکون می یابد و گفته اند کمال تکون و نمای آن را حدی معین است که اگر بعد از نهایت کمال غوص نمایند و برنیآورند و در جوف آن بماند باز بتحلیل می رود و در جاها که زمین قعر

ص: ۱۵۴۲

۷۹۹ آن خاک صرف باشد مروارید خوب در انجا می شود و هرچند سنک لاخ تر باشد بهتر می شود و آنچه مشهور است که مروارید آب باران نیسان است که در حین باریدن صدف ها بالای آب می آیند و دهن کشاده قطرات باران را در جوف می گیرند و مروارید می گردد اصلی ندارد بلکه آنچه بتحقیق پیوسته بنحوی است که بیان شد و بتفصیل در قرابادین کبیر مذکور کشت

"طبیعت ان

در آخر دوم سرد و خشک

"افعال و خواص ان

مفرح و ملطف و مقوی اعضای باطنی و قوی و ارواح و در تفریح قویتر از ذهب و غوص کننده در تمام اجزای بدن اعضاء الراس و الصدر و الغذاء آشامیدن سائیده آن حابس نفث الدم و نزف الدم و وسواس و جنون و بدبوی دهان و ربو و انواع خفقان و خوف و حزن و فزع سوداوی و امراض قلب و ضعف معده حار و کبد و کرده و مفتوح سدد و مفتت حصاه و دافع یرقان و حرقة البول و حابس اسهال دموی و مراری و خون بواسیر و حیض و سعوط به آب محلول آن جهت صداع حادث از انتشار احذاب عین در مرتبه اول و اکتحال آن جهت رمد و سلاق و ظلمت بصر و بیاض و سبل و کمنه و قرحه آن مفید و محلول آن رافع بیاض چشم و مقوی و حافظ صحت و سنون آن مقوی لثه و پاک کننده چرک دندان و فرزجه آن در منع حمل مجرب دانسته اند الزینه طلای غیر محلول آن جالی کلف و بهق و رافع آثار جذام و غیرها و محلول آن رافع برص بقول ارسطو القروح و الجروح ذرور آن قاطع سیلان خون اعضای ظاهری و قروح و التیام دهنده آنها السموم آشامیدن و طلا نمودن آن دافع سموم مشروبه و ملذوعه الخواص تعلیق آن مقوی دل و در دهان نکاهداشتن آن جهت جذام و در رفع غم و ضعف دل موثر مضر مثانه بقولی مصلح آن بسد مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن صدف سفید است و از چربی و بوی بد و چرک و دود بدرنک و زبون می گردد و شستن آن در آب برنج مطبوخ که اندک کرم باشد نه بسیار زیرا که بسیار کرم آن را فاسد می گرداند و مالیدن آرد برنج تر کرده بدان نیز صاف کننده آنست و خوراندن درست آن بکبوتر و یا مرغ و بعد از اندک زمانی آن را ذبح کردن و از شکم آن برآوردن نیز باعث تصفیه آنست و گفته اند در جوف آن کرم می باشد و کرم دار آن زبون و علامت آن آنست که نسبت بمرواریدهای دیگر ملمس آن کرم می باشد و گفته اند در دو طرف روز یعنی صبح و شام رنگ آن متغیر می گردد و دستور احراق و حل و جوارش و حب و خمیره و دهن و سفوف و اقراص و مفرح و معجون آن در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شد و بالجمله طریق حل آن آنست که سائیده در شیشه

کنند و بر آن آب اترج ریزند که آن را خوب بپوشد و سر شیشه را بسته در ظرفی که در آن سرکه باشد معلق بیاویزند و آن ظرف را در سرکین اسپ دفن کنند تا چهارده روز پس برآورند حل شده خواهد بود بعضی گفته اند احتیاج باویختن در ظرف سرکه نیست همین در سرکین دفن نمودن کافی است

ص: ۱۵۴۳

"فصل اللام مع الهاء"

"لهو لوقو غراقیس"

بکسر لام و ضم ها و سکون واو و ضم لام و سکون واو و ضم قاف و سکون واو و فتح غین معجمه و راء مهمله و الف و کسر قاف و سکون یاء مثناه تحتانیه و سین مهمله

"ماهیت ان

شجر مصری است که کازران استعمال می نمایند در غسل ثیاب و در آب زود نرم می گردد

"طبیعت ان

سرد و خشک

"افعال و خواص ان

مجفف بی لذع و قابض دماغ و مانع سیلان مواد آشامیدن آن جهت نفث الدم و نزف الدم و اسهال و درد مثانه و ضماد آن جهت جراحات تازه و کهنه نافع است

"فصل اللام مع الیاء المثناه التحتانیه"

"لیثانولس"

بکسر لام و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و الف و ضم نون و سکون واو و ضم لام و سین مهمله

"ماهیت

ان

مالیقی کفته نباتی است و اصناف بسیار دارد و آنها را کندریات نامند برای آنکه رائحه بیخ آنها شبیه بکندر است و از

۸۰۰ انواع کلوخ است و برک آن مستدیر و طعم آن شبیه برازیانه و با اندک حدت و صنفی را اهل اندلس بر بطور و بعضی استر و بعضی عسالیج نامند آن را جهت آنکه عسالیج در خامی و نازکی در ایام ربیع می خورند و با اندک تیزی و لذت است و صنفی بی ساق و بی ثمر و صنفی با ساق و ثمر و بیخ آن همه در بو شبیه بکندر و نوعی از آن که در ساحل دریا می شود کل آن سفید و ثمر آن مانند تمر رازیانه است و جالینوس در سابعه کفته آن سه نوع است یکی بی ثمر و دو نوع دیگر با ثمر و در قوت همه شبیه بهم

ص: ۱۵۴۴

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص ان

محلل و ملین و جالی العین عصاره نبات و بیخ آن با عسل جالی ظلمت بصر حادث از رطوبت غلیظ و باعث حدت آن اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفس آشامیدن نوعی را که بروفس و سمافیون نامند جهت یرقان و با سرکه جهت مغص و ادرار بول و حیض و بدستور آشامیدن کل آن و آشامیدن آن با فلفل و شراب جهت اوجاع سینه و یرقان الاورام و البثور ضماد آن محلل اورام حاره عارض در مقعده و بواسیر برآمده و اورام عسره النضج و اورام بلغمیه و شدخ عضل و اطراف ان و با سرکه جالی بهق القروح و الجروح ضماد خشک آن با عسل حابس خون جراحات و قروح و مجفف و مدمل انواع آنها و با آرد شیلیم و سرکه جهت شدخ عضل و اطراف آن السموم با سرکه جهت نهش هوام و با زیت مدر عرق است

"لیف"

بکسر لام و سکون یاء مثناه تحتانیه و فالغت عربی است

"ماهیت ان

غشاوه و پرده است بافته شده از خیوط و تارهای خشبی که محیط بسر نخل و مغز آن و اطراف طلع و ثمر نارجیل و مقل و فوفل و امثال اینها می باشد و بهترین آن لیف نخل و نارجیل است و زبون ترین آن لیف مقل و از مطلق آن مراد لیف نخل است

"طبیعت ان

در اول کرم و در دوم خشک

"افعال و خواص آن

بسیار خشک و جالی اعضاء العین و الفم اکتحال خاکستر محرق آن جالی و جالی
 بیاض رقیق و غلیظ آن با مداومت بران و سنون آن مستحکم کننده لثه و دندان و پاک
 کننده چرک و سفید کننده آن و فرش و لباس آن جهت استسقا و ترهل و سستی و
 اورام و طلای خاکستر آن جهت برص و بهق و جرب و حکه و حزاز و آشامیدن آن
 جهت تفتیت و اخراج حصاه و از مقل جهت تسکین بواسیر نافع است

ص: ۱۵۴۵

"لیف البحر"

"ماهیت ان

بیخی است شبیه بسعد و بزرگتر از ان و رنگ ظاهر و باطن آن سیاه و اغبر و برک آن
 شبیه برک سریش و خنثی و بیخ آن ریشه‌های باریک سیاه بهم دریاخته پیچیده مدور
 شبیه بکوی کوچکی بقدر کردکان تا بقدر نارنجی و با خشونت که کویا پشمی است
 مدور کرده شده و از دریای مغرب خیزد و موجه بساحل می اندازد

"طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

شدید الیبس و جالی اعضاء العین و الفم محرق آن بهترین ادویه چشم و دهان است و
 اکتحال مغسول آن جهت ناخنه و بیاض چشم و سنون غیر مغسول آن جالی دندان و
 مقوی لثه و ضماد و ذرور آن جهت قروح خبیثه و بدستور کوبیده خشک آن

"لیفیه"

بکسر لام و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر فا و سکون یاء مثناه تحتانیه و ها لغت عربی است

"ماهیت ان

گیاهی است سرخ رنگ خاردار ثمر آن بشکلی خیار کوچکی و خاردار و دو نوع می باشد یکی مسهل قوی و دافع حمیات و دوم قتال و غیر قتال آن نائب مناب قثاء الحمار است در افعال و در غور و نواح مصر کثیر الوجود مقدار شربت آن ربع درم و زیاده از یک درم آن کشنده است"

"لیمو"

بکسر لام و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم میم و واو

"ماهیت ان

معروف و انواع است از ترش و شیرین و میخوش و هریک نیز اصناف است بهترین همه لیموی رقیق آب و از مطلق آن این نوع مراد و درخت آن از درخت نارنج کوچکتر و شاخهای آن

ص: ۱۵۴۶

۸۰۱ اندک درهم و برک آن کوچکتر از برک نارنج و ثمر آن بقدر بیضه مرغ و بسیار بزرگ آن تا بقدر بیضه تازی و مدور اندک طولانی و بهترین آن بزرگ بالیده شاداب آنست که پوست آن نازک باشد و بهترین اجزای آن آب رسیده آن و پوست آن نیز در تقویت قریب پوست نارنج است و از ان ضعیف تر

"طبیعت آن

در دوم سرد و در اول خشک و تر نیز گفته اند

"افعال و

خواص آن

ملطف و جالی و قاطع اخلاط لزجۀ غلیظه اعضاء الراس و الصدر و الغذاء جهت درد سر حار و دوار حادث از ابخرۀ اخلاط غلیظه و تسکین خمار و اورام حارۀ حلق و خفقاق سوداوی و غلیان خون و صفرا و التهاب معده و قی صفراوی و غثیان و تقلب طعام و برکشتن آن و جهت جذب مواد حارۀ جگر و معده و تقویت معده و جگر حار الحمی جهت تپهای صفراوی و دموی و عفونت خون و غب خالص و غیر خالص نافع المضار مضر عصب و صاحب سرفه و بارد المزاج و اکثار آن در خلای معده مضعف امعا و مورث مغص مصلح آن شکر و عسل و چون لیمو را ببرند و کرم کرده طرف بریدۀ آن را بر پیشانی صدغین مکرر بمالند صداع حار را تسکین دهد الاورام و البثور جهت بشور و شری و حصف و بتنهایی جالی بشره و زائل کننده اوساخ السموم دافع سموم هوام و ادویۀ قتاله و در اکثر امور قائم مقام سرکه و آب اترج و از جهت امراض صفراوی بهترین از آن و از شراب آن دوائی نیست و شراب آن در اول سرد و در رطوبت و یبوست معتدل و عسل آن مائل بخشکی و انطاکی ساده شگری آن را در دوم سرد و در اول تر دانسته و مرکب آن بحسب ترکیب

ص: ۱۵۴۷

"طبیعت آن

نیز مختلف و بهترین ساده آن آنست که از آب لیموی تازه بکمال رسیده بالیده شاداب با شکر سفید و یا قند سفید مکرر و با غسل جید صافی مرتب نموده باشند و صادق الحموضت و از ساختن آن یک سال زیاده نکذشته و معتدل القوام و نسوخته باشد و اگر شکر سفید صافی را در قدحی کنند و بران آب لیمو بفشارند آن مقدار که آن را تر گرداند و یک شبانه روز بگذارند پس صاف نموده قدری آب لیمو که مذاق آن را ترش و نیکو گرداند داخل نموده بقوام آورند بهتر است

"افعال و خواص ان

جهت امراض مذکوره نافع اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و غیرها از برای قلاع دهان و بستگی زبان و تصفیة آواز و سینه و جهت سرفه کرم و خفقان حار و قمع صفرا و دفع غلیان خون و حمیات صفراویه و مرکبه و دائره به تخصیص و قطع و قلع اخلاط محترقه و سوداویه و غلیظه لزجه و ابخره اخلاط سوداویه جهت آنکه قاطع و جالی اخلاط آن است و قاطع هر خلط و ماده غلیظ و لزج و چون پیش از دوی مسهل بیاشامند مهیا می گرداند بدن را از برای قبول دوی مسهل و بعد از ان غسل می دهد بدن را از آنچه در ان مانده از بقیه دوی مسهل و کسی که همیشه آن را بیاشامد حفظ می نماید صحت او را و از برای جمیع امراض اطفال نافع و در رفع مضرت سموم و حمیات دائره قائم مقام تریاق فاروق است خصوص مننع آن و بالجمله نفع بسیار دارد و در قرابادین کبیر بتفصیل و اقسام از سفر جلی و ترنجبینی و شیر خشتی و مرکب آن و قرص آن و مربا و مخمل آن ذکر یافت و چون جواهر را به آب لیمو بسایند و بخیسانند مدت چهل یوم و در بین آب لیمو را تبدیل می نموده باشند حل گرداند و دستور حل آن مانند لؤلؤ است در آب اترج و مذکور شد و تخم آن در دوم کرم و در آخر اول خشک و در تفریح و با تریاقیت و دفع سموم مانند حب اترج است و مستعمل مقشر آن یک درم تا دو درم با آب کرم یا با شراب و خائیدن آن رافع بیحسی دندان عارض از ترشی آن و چون لیمو

را بتمامه خشک نمایند و با وزن آن شکر بسایند و بخورند جهت منع صعود ابخره و تفتیح سدد ببعیدیل و نمک پرورده آن مقوی معده و باعث خوشبوئی دهان و آروغ و برک آن در تفریح ضعیف تر از برک اترج و طلای سائیده آن با اندک قرنفل و دارچینی رافع صداع و بی دارچینی نیز و لیموی شیرین در منافع بسیار ضعیف تر از ترش اما مضر عصب نیست و آنچه پیوند نموده باشند درخت آن را با ترنج و یا نارنج و لیمو مشهور بمرکب نیز در افعال ضعیف تر از آن است

ص: ۱۵۴۸

۸۰۲

"باب بیست و چهارم در بیان ادویۀ که حرف اول آنها میم است"

"فصل المیم مع الالف"

"ماء"

بفتح میم و الف ممدوده بفارسی آب و بهندی پانی و بانکلشی و اتر نامند

"ماهیت آن

معروف و آن جسم رطب سیال و رکنی از ارکان عنصری و از عناصر اربعه بسیطه و اجزای مولدات ثلثه طبیعی و صناعیه است و بتنهائی بسبب بساطت صلاحیت و قابلیت غذائیت بدن حیوان ندارد بلکه مرقق و مبدرق اغذیه نباتیه و حیوانیه و نفوذ فرماینده اخلاط است در عروق ضیقۀ شعریه و اعماق بدن و نیز مرطب بدن و مفرح ارواح خصوص روح حیوانی و در تلوهوا است درین امر و مسکن التهاب و حدت و کاسر حدت حرارت معده و کبد حار و غاسل اخلاط غلیظه لزجه و ملین و رقیق کننده آنها

است و قابل دفع کرداننده و معین بر دفع آنها و نیز معین بر هضم و نضج و جذب و دفع استحاله و تاثیر فعل و انفعال اغذیه و ادویه است و بالجمله فعل و کار طبیعت و صناعت چه در ادویه و اغذیه و چه در زراعت و حرث و غرس و سائر صناعت تمامی بی مداخلت و اعانت آن تمام نمی شود و وجود آنها منوط بدان و نص من الماء کل شیء حی اشاره بدان است و چون این امور بالاجمال دانسته شد و جوهر آبها باعتبار خفت و ثقل و صفا و کدورت و سرعت نفوذ و انحدار بطوء آن و تقویت هاضمه و ضعف آن مختلف می باشد و انواع میاه منحصراند در آب باران و آب چشمها و کاریزها و آب چاهها کداخته از برف و یخ و بعبارت دیگر میاه منحصراند در ماء جاری و راکد و ماء المطر و ماء جاری مانند آب نهرها و در حکم آنها است ماء المطر و ماء العیون یعنی آب چشمها که آب از آنها جوشد و برآید و ماء راکد مانند آب غدیرها و کودالها و امثال اینها و در حکم اینها است ماء البیر یعنی آب چاه و قناه یعنی کاریز پس هر آبی که در لطافت و خفت و صفا و سرعت نفوذ و انحدار و غیرها از صفات مذکوره بر همه مزیت داشته باشد ان بهتر است و ان نیست مگر ماء المطر یعنی آب باران پس آن از همه بهتر است و بعضی گفته اند در ان نیز قوت قبضی است چنانچه شیخ الرئیس در مبحث اسهال گفته واجب است که بوده باشد آب ایشان آب باران جهت آنکه در ان قبضی است مؤلف گوید می تواند بود که قبض آن بالذات نباشد بلکه بالعرض بسبب کمال لطافت و خفت و صفا و نفوذ و سرعت انحدار و عدم توقف در معده که باعث بلت و رخاوت و سستی آن و الیاف آن و تلیین و اسهال و نفخ و قراقر کردد بلکه بجهت نشف رطوبات باعث قبض شود و لهذا کویا با قوت قابضه است و لیکن بسبب کمال لطافت زود قبول عفونت می نماید و مضر سینه و آواز است در ابدان و کسانی که عادی باشمیدن آن نباشند باعث هیجان نوازل و زکام و سرفه و غیرها است و لهذا چون در خارج نگاهدارند زود در ان کرم تکون می یابد و تدبیر و اصلاح آن جوش نمودن و یا سنکک تاب و یا آهن تاب کردن آنست و بهترین آن آب باران صیفی و

خریفی است و بعضی آب باران شتوی را گفته اند باعتبار ضعف تاثیر تابش آفتاب و صعود ابخره کثیره بلکه لطیفه و این بحسب اراضی و بلدان مختلف می باشد و یک حکم بر همه جاری نمی توان نمود و قریب به آب باران آب مقطر بعنوان عرق در قرع و انبیق و یا بعنوان ترشح از خم و سبو بود کوزه متخلخل المسام و یا سنک رخو است که آب مقطر منتشر آنها را جمع نموده بیاشامند و از فرنک سنکی رخو مجوف از قبیل حوضی بسیار کوچک که نیم مشک آب در آن کنجایش دارد می آورند و آب شور دریا ناصاف را که در آن ریزند و مکرر مقطر نمایند آب شیرین صافی از آن قطره قطره ترشح می نماید حتی اگر شربت را ریزند آب خالص مقطر می شود و شکر در جوف آن می ماند و تا باین حد مبالغه دارند که اگر کسی زهر در آب داخل کند زهر می ماند و آب خالص تقطیر یابد و بر جهازات و کشتیهای آن سنک انگاه می دارند که عند الضرورت و اتمام آب شیرین آب شور را بتقطر شیرین نموده بیاشامند و یا بطریق عرق و بعد از آن در لطافت و جودت ماء العیون یعنی آب چشمهای جاری عمیق شیرین صافی شفاف خوش طعم و رائحه است که خاک و مین

ص: ۱۵۴۹

۸۰۳ آنها خالص طیب و یا ممزوج بسنک ریزه سرخ و یا سنک لایخ و بالای آنها مکشوف باشد که باد شمالی بر آنها بوزد و اشعه آفتاب و کواکب بر آنها بتابد و ابخره و ادخنة آنها بتحلیل رود و در آنها محتقن نماند و بسبب جریان و حرکت و تموج هوا زیاده تلطیف و تصفیه یابند و هر چشمه که آب آن از بلندی مانند بالای کوه و یا دامنه کوه بزیر ریزد و باوصاف مذکوره باشد بهتر است و بعد از آن میاه الانهار الجاریه یعنی آب نهرهای جاری است که منبع آنها دور و بلند باشد که سرعت جاری و خاک آنها طیب باشد و یا بر سنکی و یا سنک ریزه سرخ کذرد و بالای آنها مکشوف بود که باد شمال بر آنها وزد و شیرین صاف شفاف عمیق باشند و از مغرب و جنوب بطرف مشرق

و شمال روند و گفته اند در آب نیل این همه اوصاف موجود است و اگر کدر باشد بسبب مرور و شدت جریان بر زمین رملی ممزوج بخاک طیب چون در ظرفی بگذارند باندک زمانی صافی گردد و در صافی آن دردی نباشد که مرتبه دیگر از آن جدا و ته نشین گردد نیز خوب است مانند آب اکثر رودها مثل رود جیحون و سیحون و دجله و فرات و امثال اینها و در آب کرن و رکنی و سوهن نیز اکثر اوصاف اول موجود و هر آب جاری که متصف بدین صفات نباشد و یا طعمی و رائحه کریه بران غالب باشد زبون و بعد ازینها میاه راکده است یعنی آبهای ایستاده مانند آب غدیرهای وسیع عمیق طیب التربه صافی شفاف شیرین خوش طعم که بالای آنها مکشوف باشد و باد شمال بر آنها بوزد آنها را متموج و متحرک دارد و اطراف آنها خالی از اشجار و نباتات و آنچه بخلاف این اوصاف باشد مانند آب غدیرهای کوچک و کودالها همه ردی و ثقیل و موجب امراض ردیه اند که مذکور می گردد و نیز در حکم آب ایستاده است آب کداخته یخ و برف و این هرچند لطیف است و لیکن مضر عصب و احشا است و باعث تحریک نزله و سرفه و همچنین آب حوضها و آب انبارها و برکها نیز همه ردی و ثقیل نفاخ و موجب امراض ردیه اند بتخصیص که در آنها علق و کرمها و طحلب تکون شده و غلیظ و طعم و رائحه آنها متغیر باشد و بالای آنها غیر مکشوف و از آنها در رداآت زیاده ماء الاجام و البطایح است یعنی آب نی زارها و برنج زارها و آبهای جاری تحت اشجار ردیه سمیه و یا بر زمینهای ردی کثیف و یا تلخ و شور است که همه موجب امراض ردیه اند مانند ضعف معده و کبد و هضم و قلت اشتها و عفونت اخلاط و سدد و سوء استمراء غذا و سوء القنیه و استسقا و طحال و یرقان و زلق الامعا و بواسیر و دوالی و اورام رخوه و زردی رنک رخسار و ثقل بدن و قروح احشا و حمی ربع و عرق مدنی و قروح ساق پا و لاغری آن و حکه و جرب و قوبا و جنون و نزول آب و امثال اینها خصوصا در زمستان و علاوه آنها در زنان باعث عسر حمل و انتفاخ جنین و متولد شدن آن متورم و حصول رجا یعنی حمل کاذب و وخم و در اطفال ادره و امثال آن از

امراض ردیه و اما آب کدر مولد سده و سنک کرده و مئانه و مفسد غذا است و در حکم ماء راکده است ماء البیر و القناه یعنی آب چاه و کاریز که ثقیل و نفاخ و بطئی الانحداراند و از آب غدیرهای وسیع طیب صافی باوصاف مذکوره ثقیل تر و بهترین اینها چاههای وسیع عمیق بسیار آب است که مجرای آب آن از طرف شمال و مغرب باشد و آب آنها شیرین و صافی و شفاف و سبک بود همیشه از آن آب بسیار می کشیده باشند و قنواتی که سرچشمه آنها بعید و بلند و آب آنها بسیار و شیرین و صافی و سبک و بسرعت جاری باشد و آنچه ازینها بدین اوصاف نباشد و یا متغیر الطعم و الراحه و مائل بتلخی و شوری و عفونت باشد و یا مدتی محتقن و محبوس و ضائع و یا دیر مانده باشد همه زبون و محدث اکثر امراض مذکوره اند و علامت خفت و لطافت آب و اوصاف و افعال مذکوره است از شیرینی و صفا و سرعت انحدار و اعانت بر هضم و تقویت اشتها و خفت و سبکی بدن و عدم نفخ و قراقر و ثقل و غیرها و علامت دیگر سرعت قبول حر و برد از مسخن و مبرد خارجی است یعنی آنچه زودتر گرم

ص: ۱۵۵۰

۸۰۴ و یا سرد گردد اخف و الطف است از آنچه دیرتر و علامت دیگر آنست که دو قطعه پنبه و یا کرپاس و خاک طیب را که بوزن مساوی باشند درد و مقدار از دو آب که معرفت خفت و لطافت و ثقل و کثافت آنها مطلوب باشد که هر دو در مقدار نیز مساوی باشند تر نمایند و خوب خشک کنند پس وزن نمایند هر کدام که سنکین تر باشد آن آب ثقیل تر است

"طبیعت ان

مطلقاً یعنی طبیعت مطلق آب شیرین سرد و تر و در تری چیزی بدان نمی رسد و لهذا تسکین عطش و التهاب معده و کبد به نحوی که ازین حاصل می گردد از مایع دیگر نمی شود

"افعال و خواص آن"

و منافع و مضار اگر بر وقت و حد لائق و ضرر بیاشامند منافع است که در صدر ذکر یافت و الا باعث ضعف و سستی اعصاب و معده و احشا و کبد و فساد رنک رخسار و بدن و نسیان و بلادت ذهن و سبات و ثقل حواس و عروض نزلات و تهیج اطراف و زیر چشم و سوء القنیه و استسقا و امثال اینها است مثلاً اگر در هنگام سیری و سیرابی و یا قبل از انحدار غذا از معده و یا قبل از غذا و یا بین آن و یا بعد از ریاضت و حرکات عنیفه شدید و یا خواب و یا حمام و یا جماع و یا در بین خواب و یا ناشتا و یا استاده و یا کمر بسته و یا بر رو در افتاده و امثال اینها و یا آب بسیار خصوصاً که سرد باشد بیاشامند و اما در بلدان حاره و ایام طاعون و فصل کرم و کرم و محرور المزاجان قوی و صاحبان قلب و معده و کبد حار و قوت دماغ را عدم مراعات شرائط مذکوره این همه مضر نیست اگر مبالغه در اکثار و مداومت آن نکنند و بحد ضرورت اکتفا نمایند و بیک دفعه آب بسیار بیاشامند بلکه اندک اندک اقلابسه دفعه بسه نفس و اما غیر ایشان را البته مضر و باعث اکثر امراض مذکوره است و بعد از میوه های تر و تازه و سبزیها باعث تکون مواد فجئه غلیظه و نفخ و ریاح و قراقر و مداومت بران باعث حدوث اكله و آشامیدن ماء بارد معتدل المقدار از موافق ترین آبها است برای اصحا و منبه اشتها و مستحکم کننده الیاف معده اما مضر عصب و اصحاب اورام احشا است و اب بسیار سرد خصوصاً آب یخ و یا برف و یا آبی که در ان یخ و یا برف انداخته باشند و از همه بدتر آب تکرک است و هر چند آب سرد محرور المزاجان قوی را موافق و مقوی هاضمه و جاذبه و ماسکه و قوت اشتها و کبد حار حاد و تیهای حاره است و لیکن عموماً مطفی

حرارت غریزی و مضعف عصب مضر صاحبان سدد و صداع بارد سینه و احشای ضعیفه و باعث تحریک نزلات و صداع و استسقا و استرخا و رعشه و ترهل و قولنج و ضعف باه و امثال اینها است خصوصا که اکثر در آن کرده شود بیوقت و مداومت بران نمایند و آب بشوره سرد کرده که معمول اهل هند است قریب بدینها است در منافع و مضار و مصلح آن مصطکی و عود و جوارشات مدره و امثال اینها است ماء کدر موافق اصحاب بطن یعنی اسهال و لیکن مسدد و مولد حصاه مصلح آن آشامیدن مدرات است و اما آب بسیار گرم محلل ریاح و نفخ و جهت مالیخولیا و صداع بارد و بشور و ورم حلق و قروح حجاب و رئه و نواح صدر و اغتسال معده و رفع تشنکی سوداوی و بلغم شور و تنقیه معده و تحریک دوی مسهل و اذابه بلغم رقیق و مواد غلیظه و ادرار بول و حیض و تسکین اوجاع و خارش بدن مفید و اکثر مداومت بران مضر معده و مرخی آن و مفسد هضم و مطفی طعام و مؤدی بدق و لاغری بدن است مصلح آن اشیای قابضه بارده و شستن چشم صاحب رمد و اورام و بشور و قروح بدان نافع خصوص در انتها و اما آب نیم گرم ملین طبع و مغثی و مفسد طعام و مورث استسقا و علل طحال و صعود ابخره بدماغ و اکثر آن مفسد معده و جهت ورم حلق و لاه و سینه و صرع و تنقیه معده و تحریک دوی مسهل و اعانت بر اسهال و قی و اذابه بلغم رقیق و تسکین تشنکی سوداوی و بلغمی شور و قلیل آن ناشتا غاسل معده است و آب فاتر یعنی معتدل در سردی و گرمی موافق سینه و معده ضعیف و احشا و مسکن خارش بدن است و ماء مدبر مستعمل در استسقا آنست که ده رطل آب باران را با یکرطل سرکه بجوشانند تا ثلث آن بماند نوع دیگر آنست که در

ص: ۱۵۵۱

۸۰۵ یک صد رطل آب دو رطل سرکه تند انکوری ریزند و طبخ نمایند تا ثلث آن بماند پس در خم متخلخل و یا هنک متخلخل المنافذ ریزند و آنچه از آن مترشح گردد

در کوزه ضیقه المنافذ کنند و بنوشند نوع دیگر آنست که بکیرند نشاره چوب کز و آجر آب ندیده در آب یک شبانه روز بخیسانند پس صاف نموده بیاشامند در کرما مصلح آبهای ردی فاسد و کدر ناصاف و مروق نمودن آنست و یا مقطر کردن بطریق عرق و یا در خم و سبو و یا سنک متخلخل و طریق آن آنست که آب ناصاف را در ظرفی کنند در جای اندک بلند بگذارند و متصل بدان ظرفی دیگر خالی که اندک از آن نشیب باشد نیز گذارند و فتیله پارچه کرپاس نظیفی را تر نموده یک سر آن را در ظرف آب سرد دیگر را در ظرف خالی گذارند تمام صافی آن در آن مقطر گردد و طریق تعریق آن و یا آب شور آن و یا آب تلخ و یا آسن یعنی متغیر الطعم و الرائحه و یا آب غلیظ آن است که خاک طیب صافی خصوصا خاک آفتاب خورده سوخته بدان می آمیزند و عرق کشند یک مرتبه و یا دو مرتبه و چون چند دانه بادام را کوبیده در آب کدر شیره کشیده بگذارند صافی می گردد و ایضا چون قلیلی آهک خالص صافی و یا زاج در آب اندازند آن را صافی می گرداند و همچنین چون چند دانه نرملی که تخم ثمری است هندی در آب شیره کشند و بگذارند صاف می گردد و داخل نمودن قلیلی سرکه در آبهای فاسد و طبخ نمودن و یا عرق کشیدن دافع فساد آنها است خصوصا در تابستان و آب غلیظ ثقیل محدث اکثر امراض مذکوره است و نیز مصلح آن سیر و پیاز و تصفیه آن بشب و یا بطریق مذکوره است و نیز مصلح هر آب ردی و نزد تغیر آب بآبی دیگر سیر و پیاز و سرکه و کاهو همه با هر کدام که باشد خوردن و داخل نمودن قلیلی خاک بلد خود در آب مختلف ردی و بعد از تصفیه آشامیدن مصلح آبهای مختلف است و نیز جوش نمودن و آهن داغ کردن و یا ممزوج نمودن ربوب حامضه و سرکه و سکنجبین است و در اسفار ممزوج نمودن آب هر منزل را با آب منزل دیگر خصوصا که آب منزل گذشته بهتر باشد و یا تدابیر مذکوره است

"ماء البحر"

بفتح باء موحدہ و سکون حاء مهمله و راء مهمله یعنی آب دریای شور

"طبیعت ان

کرم و خشک و زغاق یعنی تلخ و شور و تند

"افعال و خواص ان

جالی و محلل و جاذب و ملین و مسهل بلغم و صفرا و ناشف رطوبات و مفسد خون و مولد حکه و جرب و نطول کرم کرده آن جهت وجع اعصاب و شقاق عارض از سرما و حکه و جرب و قوبا و اغتسال سر اقرع بدان با مداومت باعث شفای آن و جلوس در ان جهت لسع هوام و امراض بارده و استسقا المضار معده را مضر و موجب حبس طبیعت و سحج و قرحة امعا و حرقة البول مصلح آن آشامیدن گوشت آب مرغ و مرق ماهی و اغذیه رطبه دسمه و صمغ عربی و کل ارمنی با روغن بادام و العبه مناسبه و طین حر و سویق جو بوداده در ان حل نمودن و بعد تصفیه آشامیدن و انداختن خرنوب و حب الآس و زعرور در ان"

"ماء الجمه"

بضم جیم و فتح میم مشدده و ها

"ماهیت ان

کویند آبی است غلیظ سیاه که از بلاد هند و چین آورند و کویند از جوف نوعی ماهی حاصل می گردد که در بحر چین بهم می رسد

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

آشامیدن ربع درهم آن جابر کسر اعضا است و گفته اند دو مثقال آن را این خاصیت است که چون بیاشامند هر عضوی که شکسته شده باشد در یک روز باصلاح آورد و جهت کسبختن عروق و رض عصب و نیز طلا و مضمضه آن جهت جوشش لثه و طلای آن جهت رفع آثار و قروح و حکه و جرب بسرعت مجرب ابن مولف گفته که در دریای هرموز نیز نوع ماهی بهم می رسد که از شکم او آبی خاکستری رنگ برمیآورند و آن ماء الجمه و همان خاصیت دارد و باطراف می برند"

ص: ۱۵۵۳

"ماء الحماء"

بفتح حاء مهمله و میم و الف و تاء مصدری یعنی آبهای کرم بورقی و زاجی و شبی و کبریتی و نوشادری و امثال

۸۰۶ اینها

"طبیعت مجموعه آنها

مائل بکرمی و خشکی

"افعال و خواص ان

محلل قوی و قابض و مانع تولید قمل آشامیدن قلیل آن حابس قی و ماء الشبی جهت
نفث الدم و سیلان بواسیر و فضول طمشی و غیرها نافع و اکثار آنها بغایت مضر و موجب
ثوران حمی در ابدان مستعدہ و در سائر افعال مانند آب کبریتی مصلح آن آشامید
ملینات و نیز مانند مصلح ماء البحر است"

"ماء الرماد"

بفتح راء مهمله و میم و الف و دال مهمله

"ماهیت آن

آبی است که خاکستر در آن اندازند چند مرتبه و جوش دهند و صاف نمایند

"طبیعت آن

کرم و خشک و با اصل آنچه آن خاکستر از آن است راجع و آنچه از یتوعات و اشجار
حاره است کرم و تر بلکه خشک

"افعال و خواص آن

جالی و مجفف و محرق و معفن و قالع اوساخ و درین امر بهتر از صابون و آشامیدن
بسیار صاف آن بقدر نیم مثقال مخشن بواطن و جالی قصبه رئه و معده از لزوجات و
حابس قی و غثیان و اسهال مصلح خشونت آن روغن بادام و نیم اوقیه آن جهت خون
منجمد در شکم و دفع سمیت لسع رتیلا و نطول آن جهت فالج و درد عصب و احتقان
بدان جهت قرحه امعا و طلا و قطور آن بر زخمها جالی و قاطع و اکال گوشت زائد و
مجفف آنها است"

ص: ۱۵۵۴

"ماء الزفتی و القیری"

بکسر زای معجمه و سکون فا و کسر تاء مثناه فوقانیه و یاء نسبت و کسر قاف و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر را و یاء نسبت آبی است که در معدن زفت و یا قیر بهم می رسد

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

آشامیدن آن مفتح سدد و مسخن بدن و سرخ کننده رنگ رخساره و مورث قرحه امعا و امراض حاره مصلح آن اغذیه رطبه دسمه و آشامیدن صمغ عربی و کل ارمنی با العبه و روغن بادام و یا با ادویه مناسبه"

"ماء الکبریتی"

یعنی آبی که از معدن و زمین کبریتی برآید

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

مسخن و مجفف و جلوس و اغتسال بدان جهت امراض سوداویه ردیه مانند جرب و قوبا و بهق و تقشر جلد و اوجاع مفاصل بارده و تعقد عصب و شخوص و ریاح بارده و

جراحات کزیده سباع و سعفه و قرع یعنی کچلی و درد جگر و رحم و زانو و امثال اینها
نافع المضار مضعف باصره و معده و امعا و مسخن جگر مصلح آن امراق دسمه و اشیای
بارده رطبه"

"ماء المر"

بضم میم و راء مشدده یعنی آب تلخ

"طبیعت آن

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

ملطف اخلاط غلیظه مقطع بلاغم و مفتوح سدد مضر محرورین و مفسد خون مصلح آن
اشیای دسمه و جلاب ممزوج با آب و عسل و شکر و سیر مطبوخ و ماء الحمص قبل از
ان و قبل از هر آب مشتبه است و یا جوشانیدن و یا مقطر نمودن آن است

ص: ۱۵۵۵

"ماء المعدن"

یعنی آبی که از معدن فلزات برآید مانند معدن مس و آهن و سرب و قلعی و امثال اینها

"طبیعت اینها

قریب بطبیعت آن فلزات است

"افعال و خواص آن

ماء النحاس خواه از معدن آن برآید و یا آنکه مس تفته را در ان خاموش نمایند جهت فساد مزاج و جوشش دهان و ورم لاه و درد کوش و تقویت اعضای ضعیفه بمضمضه و قطور و اغتسال بدان نافع مضر بواطن و آشامیدن آن خطرناک مصلح آن بدستور ماء الزفت است و ماء الحديد نیز خواه از معدن آن برآید و یا آنکه آهن تفته را در ان سرد نمایند جهت طحال و استسقا و تقویت اشتها و تقویت باه و اکثر امراض بارده نافع و اغتسال بدان نیز جهت امراض مذکوره در ماء الکبریت "

ماء الرصاص

یعنی آبی که از معدن سرب یا قلعی برآید و یا آنکه سرب و قلعی کداخته و یا تفته در ان اندازند مولد قولنج و احتباس بول و رداءت آب اسرب زیاده از آب قلعی است

"ماء الذهب"

و الفضة بدستور جهت تقویت دل و دماغ و معده و کبد و باه و مالیخولیا و خفقان و اعانت بر نعوظ نافع و ممسک بطن و بالجمله ماء المعدن مورث عسر بول است "

"ماء الملح"

بکسر میم و سکون لام و حاء مهمله یعنی آب شورخواه از معدن آن برآید و یا نمک در ان اندازند یا از چاهها و

۸۰۷ چشمهای شور برآید

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

ص: ۱۵۵۶

و مضار آن قریب بماء البحر است و مذکور شد و آن مسهل است اولاً و بعد از مداومت قابض است بسبب نشف رطوبات مصلح آن شیرینیا و چربیا و مخلوط نمودن آرد جو بو داده و یخ و خاک خالص طیب است"

"ماء التون"

بضم تاء مثناه فوقانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است و عبری ماء النون بنون بجای تا نامند

"ماهیت ان

آبی است که از ماهی نمک سود ترشح کند

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص ان

مضمضه آن جهت قروح متعفنه دهان و احتقان بدان جهت قطع و اخراج اخلاط غلیظه و وجع و رک و عرق النسا و قروح امعا و تنقیه جراحات کهنه و تجفیف آنها نافع و بالجمله مصلح هر آبی که عطش بسیار آورد آشامیدن دوغ ترش و شیرۀ تخم خرفه که در دوغ ترش پرورده باشند و ممزوج نمودن سرکه با آب و ربوب حامضه و گذاشتن آلو بخارائی در دهان و اناردان است اما منافع میاه بترتیب اعضا الراس ماء فاتر

جهت اصحاب صرع و آب کرم مضر ایشان و ماء البحر جهت صداع بارد و ماء النحاس
 جهت قروح دهان و کوش مضمضه و قطور آلات المفاصل ماء البحر و کبریتی اغتسال
 و استحمام بدان جهت امراض عصب بارد مانند رعشه و فالج و خدر و امثال اینها اعضاء
 العین ماء القیر مضر چشم اعضاء الصدر و النفس و الغذاء و النفس آب بسیار سرد مضر
 سینہ و قصبه رئه و سرفه و آب فاتر جهت اورام حلق و لہاہ و سینہ و ماء بورقی بعضی
 اوقات جهت امراض رئه نافع و نطول آب دریا جهت اورام ثدی و ماء الشب جهت
 نفس الدم و ماء الحديدی جهت تقویت معده و امراض طحال و کرده و قولنج و ماء
 النحاس قریب بدان و جهت کرده و قولنج نافع و آب بسیار سرد مضر اصحاب سدد و
 باه و حابس بطن و مسکن حرکات منی و ماء البحر و مانند آن از آبهای شور مضر معده
 و مسهل اولاً و بعد از مداومت باعث امساک بسبب تجفیف رطوبات معده و گرفتن
 بخار آب دریا جهت استسقا و آب بورقی مناسب حال معده رطبه در بعضی اوقات
 بسبب نشف رطوبات آن و ماء الشب مانع قی و ماء الحمام قابض بطن و ماء الکبریتی
 جهت اورام کبد و طحال و اوجاع آنها و احتقان آب دریا جهت مغص و هیضه محتبس
 و اشامیدن آن مسهل و گاه باعث لذع می گردد و آشامیدن مرق الدجاج مسکن آنست
 و آب شبی جهت منع اسقاط و ادرار حیض و آب کبریتی جهت اوجاع رحم و ماء
 معدنی باعث عسر البول و حیض و ولادت و اکثر آنها باعث اطلاق بطن و بعض آنها
 مجفف مانند شبی و حابس بطن و محدث قولنج و ماء الکدر محدث سنک کرده و
 مثانه و آب آهن تاب جهت نفث الدم نافع الحمیات میاه کبریتی و طینی و راکد بدبو
 همه محدث حمیات غلیظه و ربع اند السموم آب دریا جلوس در ان جهت لسع افعی و
 سائر هوام قتاله نافع الجروح و القروح ماء القیری جهت قروح مضر و ماء البحر جهت
 حکه و جرب و قوبا و قروح و بدستور آب کبریتی استحمام بدان و بجهت بهق و برص
 نیز مفید الاورام و البثور آب کبریت جهت اورام مفاصل و تحلیل صلابات و تألیل
 آویخته الزینه آب دریا جهت شقاق عارض از سرما قبل از تفرح و قاتل قمل و محلل

خون منجمد تحت جلد و ماء الاصول و ماء البزور و ماء الجبن و ماء الخیار و ماء
 الخلاف و ماء الشعیر و ماء القراطن که عبارت از ماء العسل است و ماء القرع و ماء
 الکافور و ماء لسان الحمل و ماء لسان الثور که عبارت از عرق آنها باشد و ماء الورد و
 ماء الهندبا بعضی آنها در مقدمه کتاب و بعضی در ضمن ادویه در قرابادین کبیر ذکر
 یافت و بتفصیل ان شاء الله تعالی در قرابادین این کتاب مذکور خواهد شد

ص: ۱۵۵۷

"ماء القداح"

بفتح قاف و دال و الف و حاء مهملتین

"ماهیت ان

مراد عرق کل نارنج است که مانند کلاب عرق کشند

۸۰۸ مشهور بعرق بهار

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص ان

ملطف و محلل اعضاء الراس و الصدر جهت صداع بارد و کزاز و سائر امراض بارده و
 نزلات و انعاش نفس و ازاله خفقان بارد و تفتیح سده مصفاه و خیاشیم و چون در شیشه
 کرده ببیند جهت رفع امراض بارده راس و تشنج حاصل در عضل محرک سر و

کردن نافع و مداومت بوئیدن آن باعث سهر اعضاء الغذاء و النفس مقوی معده و مضر کبد و معین باه و قاطع اسهال رطوبی چون ناشتا بیاشامند

"مارکیاه"

بفتح میم و الف و راء مهمله و کسر کاف فارسی و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف و ها لغت فارسی است

"ماهیت ان

نباتی است قریب بدو ذرع و برک آن شبیه ببرک بید و کل آن زرد و قبه آن شبیه بسر مار منبت آن حریم آذربيجان

"افعال و خواص ان

اکثر متوطنین آنجا آن را کوبیده در شوربا ریخته می خورند و کویند که دیگر از کزیدن مار و هوام متضرر نمی کردند و شرط می دانند که بعد از ان تا یک هفته چیزی سوای نان فطیر نخورند و احتراز از ادرار منی و جماع نمایند حکیم میر محمد مومن نوشته که بظن حقیر آنست که احبون باشد و الله اعلم

"مارکیوا"

بفتح میم و الف و راء مهمله و فتح کاف و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح واو و الف لغت فارسی است و تارکیورا نیز نامند

ص: ۱۵۵۸

"ماهیت ان

نباتی است شبیه بدرخت تا بقدر پنج ذرع با شاخهای بسیار و صلب دیرشکن و برک آن از برک زیتون کوچکتر و نرم تر و کل آن سرخ شبیه بکل شب بوی و ثمر آن در میان برکها شبیه بفندق و مائل بسیاهی و در جوف آن دانه سیاه و بسیار نرم و قسمی از فلفل الماء است و آنچه از حبوب مانند کرسنه و غیره را در آن بجوشانند و خشک کنند طعم آن مانند فلفل گردد که تمییز نتوان نمود

"طبیعت ان

در دوم گرم و خشک

"افعال و خواص ان

محلل ریاح و رافع بواسیر و ضماد پوست خشک آن بغایت سرخ کننده بشره و رافع اورام بارده و آثار جلد و طلای خاکستر جمیع اجزای آن رافع کلف و فرزجه آن مدر حیض و طلای برک آن با آب سترنده موی آشامیدن دانه آن با عسل محلل ریاح و مخرج بلغم است

"مارماهیج"

بفتح میم و الف و راء مهمله و فتح میم و الف و کسر ها و سکون یاء مثناه تحتانیه و جیم معرب مارماهی است و اهل مصر آن را افکلیس نامند

"ماهیت ان

ماهی است شبیه بمار طولانی و زیاده بر شبری تا بیک ذرع و سفید رنک و بر پشت آن از سر تا دنباله خارها شبیه به اره و بیخار نیز می باشد و بر روی آب مانند ماهیان دیگر نمی آید

"طبیعت آن

کرم و خشک

"افعال و

خواص آن

خوردن گوشت آن را مقوی باه می دانند و زائل کننده ریاح و سردیهای بدن پیران و جهت وجع پشت و قطع سیلان خون نافع و بهترین طرق استعمال آن برای باه یخنی آن با دارچینی و مصطکی و از برای امور دیگر و پیران مطنجن آن است

ص: ۱۵۵۹

"مازیون"

بفتح میم و الف و فتح زای معجمه و سکون راء مهمله و ضم یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و نون بیونانی حامالا نامند

"ماهیت آن

برک درختی است شیردار بقدر درخت سماق و سه قسم می باشد قسمی را برک سفید و بزرک و نازک و این را اشخیص خوانند و قسم دوم را برک زردرنک و از برک زیتون کوچکتر و از برک مورد بزرکتر و ضخیم تر و این را بفارسی هفت برک و بشیرازی مشت رو نامند و قسم سوم را برک سیاه و بهترین همه مستعمل سفید آن است و لیکن چون این نیز خالی از غائله نیست و در قوت قریب بشبرم بدون تدبیر استعمال آن غیر مجوز و تدبیر آن آنست که برک قسم کبیر سفید آن را بکیرند و دو شبانه روز

در سر که بخیسانند و دو سه بار سر که را تغییر دهند پس شسته خشک کنند و نیم کوفته با روغن بادام چرب کرده در اسهال مواد سوداوی و بلغمی تربد مدبر و ایتیمون و پوست هلیله زرد و کل سرخ و رب السوس و زیره کرمانی و نمک هندی و در اسهال ماء اصفر و بلغم ایرسا و توبال النحاس و اسارون و عصاره غافث و افسنتین و سنبل الطیب و مصطکی و مرمکی صدفی

۸۰۹ و سکینج و نمک هندی و هلیله زرد و تخم کرفس بستانی و امثال آن اضافه نمایند و شرب آن با آب عنب الثعلب و آب رازیانه و خیارشبر اولی است و سبب اطلاع بر مازریون را ملا احمد تبتی در تاریخ الحکما خود چنین نوشته که از جمله اتفاقات عجیبه آنست که مستسقی بود در بصره که جمیع اطبا از معالجه آن عاجز آمده بالاتفاق گفتند که این قابل علاج نیست چون این حکایت شنید امید از حیات خود منقطع گردانیده گفت مرا بگذارید که چند روز که حیات دارم آنچه خواهم بخورم و بکرسنکی نمیرم اطبا گفتند تو بهر چه میل داری بخور که بعد از آن هیچ کس مانع تو نخواهد بود پس آن مرد گفت مرا بر سر کوچه برید که آنچه خاطر من خواهد از جماعتی که در کوچها می کردند و چیزهای خوردنی و حلاوی می فروشند بخرم و بخورم چنان کردند اتفاقاً اول بار نظر او بر شخصی افتاد که ملخ پخته می فروخت طبیعت ملهمه او میل بآن کرد از آن ملخ پخته قدری صالح خریده تناول نمود بعد از ساعتی شروع باسهال کرد و چندان آب زرد متعفن از شکم آن مستسقی بیرون آمد که کمان هیچ احدی نبود که این مقدار آب در بدن آدمی تواند بود اما بعد از آن بالکلیه از آن مرض نجات یافت چنانکه هیچ کس او را نمی توانست شناخت چون این خبر باطبائی که مدتی در معالجه او اوقات صرف نموده و از علاج مایوس شده دست از معالجه برداشته بودند رسید حیرت ایشان زیاده شد چه ملخ بالطبع قابض است نه مسهل بالاخره یکی از آن طبای که حدت او نسبت بسائر طبیبان دیگر زیاده و قوی بود باین

ملخ را طلبیده از وی پرسید که تو این ملخ را از کجا صید کردی و چه طور زمینی بود و در آن زمین چه گیاه بود گفت من این ملخ را از جایی صید کردم که در آن موضع غیر از مازریون هیچ درخت دیگر نبود و خوراک این ملخان همان مازریون بود پس آن طیب چون این حکایت شنید خاطرش از آن فارغ شد چه خاصیت مازریون اسهال رطوبات رقیقه است غایتش آنکه چون قوت اسهال آن بسیار قویتر است چنانکه اگر بوزن یکدرهم تنها از مازریون بشخصی دهند یحتمل که آن اسهال آرد که حبس آن ممکن نباشد و بنا بر خطری و غایله که دارد مازریون را تنها بدون مصلحات استعمال نمی نمایند و عند الضرورت با مصلحات امتزاج نموده استعمال می نمایند و آنجا دو طبخ یافته یکی در شکم ملخ و دیگر در آب که ملخ فروش نموده و کسر کیفیت آن شده و باصلاح و اعتدال آمده و لهذا از آن این عمل بی خطر و غایله بظهور آمد و این از الهامات جناب باری است تقدس و تعالی مر طبیعت را

ص: ۱۵۶۰

"طبیعت ان

در آخر سوم و در چهارم نیز کرم و خشک گفته اند

"افعال و خواص ان

جالی و منقی و مقشر و بسیار حریف تند اعضاء الراس مضمضه بطیخ آن خصوصاً سیاه آن مسکن درد دندان و چون بر پارچه از برک آن فلفل سوده مالیده بر دندان گذارند نیز مسکن وجع آنست اعضاء الغذاء و النفس مسهل ماء اصفر و حیات و حب القرع و جهت استسقای زقی و لحمی و یرقان و ضعف کرده نافع خصوصاً برک تر و تازه آنکه در هنگام کل آن اخذ نموده در سرکه بدستور مزبور خیسانیده خشک نموده مقدار

شش قیراط آن را در یکرطل و نیم آب جوش دهند تا بثلث رسد و صاف نموده
 بیاشامند اسهال حیات و حب القرع نماید بتخصیص که با فودنج جبلی جوش نموده
 باشند و گاه می خیسانند بیست درهم آن را در دو سیر شراب و دو ماه می گذارند پس
 صاف نموده دو ماه دیگر می گذارند پس می آشامند جهت استسقا و تنقیه نفاس و
 چون شش درهم آن را در یکرطل و نیم آب جوش دهند تا بثلث رسد مالیده صاف
 نموده با یک اوقیه روغن بادام جوش دهند تا روغن بماند اما نسوزد یکدرهم تا پنج
 درهم آن اسهال برفق نماید و آشامیدن طبیخ آن جهت عسر البول شدید مفید و بعضی
 گفته اند مسهل سودا و اخلاط بلغمیه نیز است خصوصا که با دو وزن آن افسنتین
 بجوشانند و بیاشامند و بعضی یک مثقال آن را با دو مثقال افسنتین و با عسل مطبوخ
 بقوم آورده سرشته شیاف ساخته بر میدارند و واجب است که بحسب اراده اسهال ماء
 اصفر و هریک از اخلاط و اخراج اقسام

ص: ۱۵۶۱

۸۱۰ گرم معده و امعا با ادویه مسهله مناسبه و مصلحه هریک ضم نموده بیاشامند و
 ضماد آن با سرکه جهت تحلیل ورم طحال السموم آشامیدن آن با شراب جهت نهش
 هوام مقدار شربت آن از شش قیراط تا نیم درهم بدل آن سه وزن آن ایرسا و دو دانک
 وزن آن مقل اليهود الجروح و القروح ضماد جمیع اصناف آن با عسل جهت تنقیه
 چرک قروح و سخته و قلع خشک ریشه و تجفیف جرب رطب بسبب جوهر اکال
 محلل مجفف آن و با موم روغن جهت جرب متقرح الزینه طلای برک آن جهت بهق
 و قوبا و نمش بتنهایی و یا با کبریت نافع المضار مضر محرورین و اطفال و ضعفا و در
 فصل کرما و بلدان حاره یابسه و بدون تدبیر و مصلح بغایت مضر جگر و مقی و مورث
 کرب و غم و دو درهم از غیر مدبر آن خصوصا زرد و سیاه آن قتال بقی و اسهال و
 کرب و غشی تدبیر آن قی فرمودن بشیر کاو تازه دوشیده مکرر با جلاب و میبه خوش

بو و آب سرد بر بدن ریختن و بعد از آن مرکه‌های چرب آشامیدن و مبردات قوی و
 مشرودیطوس و تریاق طین مختوم بهترین مداوای آنست و چون با آرد جو و زیت و
 آب سرشته بموش و سگ و خوک بخورانند بمیرند و شیر درخت آن در چهارم کرم و
 خشک و سمی قتال و از داخل غیر مستعمل و طلای آن جالی بهق و برص و جوارش و
 دوا و جوب و روغن و سکنجبین و سفوف و اقراص و معاجین برک آن در قرابادین
 کبیر مذکور شد

ص: ۱۵۶۲

"ماس"

بفتح میم و الف و سین مهمله اسم فارسی الماس است و بهندی هیرا نامند

"ماهیت آن

از احجار نفیسه و صلب ترین و خشک ترین احجار است و الوان می باشد از سفید و
 زرد و سیاه و سرخ و سیاه کمرنگ که بهندی تیلیا نامند و سفید آن کثیر الوجود و زرد
 و سرخ و سیاه سبز کمرنگ و یکرنگ خالص هریک ازینها کمیاب و تیلیا و داغدار
 سفید آن معیوب و داغدار یداغ سرخ آن را بدیمن می دانند و بهترین همه سفید
 یکرنگ شفاف براق بزرگ قطعه آنست و همچنین الوان دیگر آنکه یکرنگ و صاف
 باشند و معدن آن ملک دکهن حوالی کلکنده و جهنه پنه است طریق اخذ آن آنست
 که زمین را حفر نموده خاک آن را برآورده بر زمین می پاشند و بران آب ریخته در
 وقت ارتفاع آفتاب از کناری بران نظر می کنند هر جا که برقی بنظر درآید آن را نشان
 کرده رفته برمیدارند و همچنین باز زیر و رو کرده بران آب پاشیده بدستور در آفتاب
 بران نظر می کنند و در ابتدا قبل از حکاکی برق بسیاری و صفا چندانی ندارد و حسن و

قبح آن خوب ظاهر نیست و بعد از حکاکی حسن و قبح آن ظاهر می گردد و در
 برازیل از جزائر ارض جدید جنوبی نیز بهم می رسد و لیکن بخوبی و سفیدی و شفافی
 و صلبی دکهنی نیست و الماس را بالماس سیاه سوده با لاک کرم کرده سرشته چرخ
 ساخته بجای سنک سنباده در حکاکی احجار دیگر حکاکی می نمایند و قطعهای آن
 مانند طلق و زرنیخ و رقی ورق ورق بر روی هم چسپیده غیر محسوس می باشد بعضی
 از ان قابل جدا کشتن اوراق از هم است و بعضی نه و کسانی که عارف بدانند آن را که
 قابل است از هم جدا می نمایند و آنچه مشهور است که از سرب آن را می تراشند و
 حکاکی می نمایند اصلی ندارد و هر یک از الوان آن را بنامی مخصوص خوانند مانند
 آنکه آنچه شبیه برنک نوشادر است و شفاف نوشادری و سفید شبیه برنک نقره را
 قبرسی و آنچه سفیدی رنک آن از نوشادری کمتر و قطعهای آن بزرگ آن را ماقدونی
 نامند و زیتی نیز و این را بعضی بهترین همه می دانند و آنچه برنک آهن است حدیدی
 و احجار دیگر و آلات حدیدی هیچ یک در ان اثر نمی کند و آتش نیز مگر بدشواری
 بسیار و اهل هند آن را مکلس می سازند به نحوی خاص و مکلس آن را بسیار نافع می
 دانند جهت امراض مزمنه صعبه

ص: ۱۵۶۳

"طبیعت آن

در چهارم سرد و خشک و بعضی کرم دانسته اند

"افعال و خواص ان

تعلیق آن مقوی دل و رافع خوف و فزع و باعث سرعت ولادت و غلبه بر خصم و مسدس شکل آن مانع صرع و سنون آن جالی دندان و خطرناک و اجتناب از ان اولی و گذاشتن آن بر دندان باعث تفتیت آن بدون

۸۱۱ کلفتی و گفته اند از خواص آنست که بغیر شکل مثلث شکسته نمی گردد المضار سمی است و قلیل آن نیز قاتل بتقطع اعضای باطنی مداوای آن قی نمودن با شیر تازه دوشیده کاوی و با روغن مکرر تا تمام آن برآید و آشامیدن مرقهای چرب بعد از ان

"ماش"

بفتح میم و الف و شین معجمه لغت عربیست و مج نیز و بفارسی نیز مشهور بماش و بهندی مونک نامند

"ماهیت آن"

حبی است از حبوب معروفه ماکوله و در اکثر بلاد کثیر الوجود و آن حبی است کوچک مدور اندک طولانی پوست آن سبز و مغز آن سفید و بعضی پوست آن سبز تیره و بعضی غیر تیره و بعضی زردرنک و در بنکاله بعضی پوست آن سیاه بهترین همه سبز تیره است پس سیاه و سبز پس زرد و زرد آن دیرتر پخته کداز می گردد از سبز خصوص زرد دانه ریزه ان و قوت آن تا سه سال باقی می ماند

"طبیعت ان"

در آخر اول سرد و مائل خشکی و مقشر آن معتدل در تری و خشکی و قشر آن مرکب القوی مائل بکرمی و با عفوصت

"افعال و خواص ان"

لطیفتر از عدس و نفخ آن کمتر از باقلا و در جلا کمتر از باقلا و اصلح حبوب ماکوله است و کثیر الغذاء و مولد خلط صالح الکیموس و لیکن بطئی الانحدار خصوص مقشر آنکه قشر آن را بالتمام گرفته باشند زیرا که بیس و قوت تحلیل و جلا در قشر آن است و از اغذیه تابستان و بهار و بلدان حاره و صاحبان مزاج کرم و حمیات حاره حاده است جهت آنکه مسکن حرارت و حدت و التهاب صفرا و خون است اعضاء الصدر و الراس و الغذاء مقوی عصب و اعضاء عصبانی و قوت باصره و جهت درد سر حار و نزلات و ورم لهات و سرفه و حمیات حاره حاده و امراض کرده زیرا که موافق آنست و مطبوخ مقشر آن با روغن بادام مولد خلط صالح اما از برای حمیات صفراویه با برک خرفه و کاهو و سرمق و جو مقشر و مطبوخ آن با پوست با حماض حابس بطن و از خواص آن است که با وجود برودت تحریک سودا نمی نماید و هم از جهت تلین و هم از جهت قبض بطن نافع است اما هرگاه اراده تلین طبیعت باشد باید که مقشر آن را طبخ نمایند با ماء القرطم و روغن بادام شیرین و هرگاه مقصود قبض طبیعت باشد غیر مقشر آن را بریان نموده طبخ نمایند و یا آنکه در آب جوش داده آب آن را بریزند تا قوت حاره جالیه آن زائل گردد پس آب خالص داخل کرده طبخ نموده تناول نمایند و اگر با حبس تسکین حدت و حرارت دم و صفرا مقصود باشد با آب حماض و یا با آب انار ترش افشوده با پرده سفید جوف آنکه شحم الرمان نامند و یا با سماق و زیت رکابی و اگر زیت خوش نیاید با روغن بادام شیرین طبخ دهند و حسو متخذ از ماش مقشر جهت سرفه و نزلات حاره نافع المضار ماش مبرود المزاج و پیران و کسانی که در معدة ایشان رطوبات و اخلاط فاسده و نفخ و ریاح بسیار باشد مضر خصوص مقشر آن و مضر دندان و باه مصلح آن در مبرودین افایه عطره حاره مانند زیره و قرنفل و دارچینی و فلفل و زنجبیل تازه و جوارش کمونی و فلافل و مصطکی و خردل و امثال اینها و در محرورین طبخ آن با ماء القرطم و یا با حموضات مذکوره و نیز در محرورین ماء القرطم و روغن بادام و ضماد مطبوخ آن با سرکه که در حمام جهت جرب متفرح و با

آب جهت تقویت اعضای مسترخیه و تسکین درد آنها و مطبوخ آن با طلا که نوعی از شراب است و یا با شراب و یا مطبوخ آن با زعفران مسکن درد اعضای کوفته شده و جدا شده نافع است و الوان اطعمه مصنوعه از آن را مانند براوبری و بری کشمیری و پاپروپهتی و دال و منکوچهی و ماش پلاو و کهچری و لدوی ماش در قرابادین کبیر مذکور شد و اما حیبه که در ملک هند و بنکاله و دکهن می شود آن را ماش وارد بضم همزه و سکون را و دال مهملتین و به بنکالی کلائی نامند و غیر آن ماش است و کسانی که آن را حب القلت دانسته سهو نموده اند و آن حبی است برنک و شکل ماش و بزرک تر از آن و مغز آن لزج لعابی که بعد از طبخ و یا خمیر کردن در آب لزوجت آن ظاهر می گردد و در ملک هند و بنکاله پخته باسپ و غیره دواب می خوراند و خود نیز می خورند مانند مونک

ص: ۱۵۶۴

"طبیعت ان

کرم در اول و تر در دوم و با رطوبت

۸۱۲ فضلیه

"افعال و خواص ان

بسیار نفاخ و بطئی الهضم و مولد منی و منعظ بسبب نفخی که دارد و ضماد آن جهت امور مذکوره در ماش انفع و جهت برص که تازه بتازه سائیده روزی چند مرتبه بمالند تا چند روز متوالی مفید دانسته اند و در ملک هند و بنکاله آن را نیز مانند ماش پخته می خورند و انواع اطعمه مانند ماش از آن می سازند و در قرابادین شمه ذکر یافت "

"ماسفودون"

بفتح میم و الف و فتح سین مهمله و ضم فا و سکون واو و ضم دال مهمله و سکون واو و نون

"ماهیت ان

گفته اند اسم هندی دوائی است که در ملک هند می روید و از انجا می آورند شاخ و برک آن شبیه بریحان و برک آن از برک آن عریضتر قریب ببرک آس و مدور و نازک تر و در بو شبیه بسنبل هندی و کل آن شبیه بیاسمین و از ان لطیفتر

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

در جمیع افعال قریب بسنبل و جهت خوشبوئی داخل ادهان می نمایند خصوص برک آن را"

"ماعز"

بفتح میم و الف و کسر عین مهمله و زای معجمه لغت عربی است و معز نیز و بفارسی بز و نر آن را تیس و بترکی کجی و بهندی ماده آن را بکری و نر آن را بکرا نامند

"ماهیت ان

حیوانی است مشهور از حیوانات ماکوله اللحم گوشت آن نسبت بلحوم حیوانات دیگر بعد از کوسفندان است و الطف و بهترین آن جوان یکساله فربه صحیح المزاج آن است و اهلی و صحرائی و جبلی می باشد

ص: ۱۵۶۵

"طبیعت آن

کرم و تر و کرمی آن از لحم کوسفند یعنی ضان کمتر و جبلی از اهلی گرمتر و لطیفتر و بری از اهلی نیز کرم تر و لطیف تر

"افعال و خواص ان

موافق محرورین و مرضی و در فصل و بلدان حاره صالح الکیموس مولد خون لطیف سبک مضر سوداوی مزاج مصلح آن بادام و نارگیل و خرما و خوردن میوه های تر و تازه و ترشها و کشک با آن بغایت مضر و گوشت بزغاله ما فوق شش ماه با رطوبت غالبه و بهترین لحوم مسکن غلیان خون و ملطف و موافق مرضی و ناقهین و گذاشتن گوشت بز کرماکرم بر عضو ضربه و صدمه رسیده و کوفته شده و بدستور پیچیدن عضو در پوست کرماکرم آن مسکن وجع و درد و باعث عدم تورم آن و بستن پوست سر بزغاله در حین کرمی بر سر صاحب سرسام و اختلاط ذهن و ضماد مغز سر آن مرطب قوی و ملین دماغ و اعضای صلبه العین اکتحال زهره آن رافع غشاوه و جگر بز سیاه را چون شرحه شرحه نموده آن را بآن مخلوط کرده دارفلفل و زنجبیل بر آن پاشیده کباب نمایند و چون آب مترشح از آن را کوفته در چشم کشند جهت شب کوری مجرب و سنون سرکین نیم سوخته آن با نمک سنک جهت رفع زردی دندان و عفونت لثه اعضاء الصدر و الغذاء و النفص چون خصیه آن را شکافته زراوند مدحرج و

نظرون و زیره بر ان پاشیده خشک کنند یک مثقال آن با آب کرم جهت بهر و ربو و درد جگر و مثانه و مداومت آن جهت تقویت باه عجیب الاثر و چون با بوره و صعتر خشک کنند یک مثقال آن با سرکه عنصل جهت سپرز و چون بز نر چهار ساله یکرنگ سرخ را در اول فصل هنگام رنگینی انکور ذبح نمایند و خون اول و آخر آن را بریزند و خون وسط را در ظرفی بگیرند و بعد از بسته شدن ریزه ریزه کنند و بر روی گاه و یا غربال در سایه خشک نمایند و آن را ید الله نامند جهت آنکه در تفتیت سنک کرده و مثانه قوی الاثر است و بیعدیل و آشامیدن حریره پیه آن با آرد برنج و جاورس جهت سحج و اسهالی که از اغذیه حاره حاده بهم رسیده باشد و جهت منع افراط عمل مسهل و احتقان بدان با آرد جو جهت قرحه امعا و آشامیدن سرکین آن جهت یرقان و با ماء العسل جهت کشودن حیض و قتل و اخراج جنین و فرزجه خشک آن با کندر جهت رفع ادرار حیض و آشامیدن سم سوخته آن با عسل جهت رفع بول در فراش مجرب مقدار شربت آن تا دو درهم و طلای سرکین آن با بول آن جهت استسقا و ورم طحال و طلای مطبوخ آن با بول اطفال جهت رفع قولنج بلغمی و ریاح غلیظه و ماء اصفر الاوجاع و الاورام و البثور ضماد پیه آن مسکن دردها و طلای سرکین آن محلل اورام کهنه و سرکین سوخته آن الطف و جالی

ص: ۱۵۶۶

۸۱۳ و طلای آن با سرکه جهت داء الثعلب و بدستور طلای نیم سوخته آن با سرکه جهت داء الثعلب و تآلیل منکوسه و با عسل جهت جرب و وضح و اورام صلبه و سعفه و با بزر البنج جهت کوچک نمودن پستان و انثیان و ضماد سرکین پخته آن در شراب و حله جهت تحلیل اورام و چون کرده آن را شرحه نموده و کبریت بران پاشیده کباب نمایند و آب مترشح از ان را نیز بر بهق بمالند زائل کرداند القروح و الجروح پیه آن رویاننده کوشت بر زخمها و طلای سرکین محرق آن با عسل جهت قروح ساعیه و

شهدیه السموم آشامیدن پیه آن جهت سم ذراریح و آشامیدن سرکین سوخته آن جهت کزیدن هوام طلای سرکین خشک بز پخته با شراب و یا سرکه جهت جذب سم هوام و زهره بز کوهی بادزهر سموم هوام الات المفاصل ضماد پیه آن با سرکین آن و زعفران جهت نقرس و داغ کردن بسرکین خشک آن جهت عرق النساء از مجربات و مشهور است بداغ عربی و طریق آن آنست که سرکین را افروخته در پشمی پیچیده در موضع عمیقی که در تحت بندها و محاذی ابهام است بگذارند تا حرارت آن کم گردد پس تبدیل بدیکری نمایند تا حرارت آن محسوس در ورک گردد و طلای محرق و غیر محرق آن با عسل جهت درد مفاصل بارد و با سرکه جهت حار آن طرد الهوام بخور سرکین آن کریزاننده هوام و حشرات است الخواص چون شاخ و سم آن را با ترب و عسل و بید انجیر تقطیر کنند معادن و جمیع اشیای صلبه را نرم سازد و چون آن را حل کنند مدادی در غایت سیاهی باشد"

ص: ۱۵۶۷

"مالک الحزین"

بفتح میم و الف و کسر لام و ضم کاف و الف و لام و فتح حاء مهمله و کسر زای معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون و آن را مالکی نیز نامند و بفارسی بوتیمار و بهندی بکله

"ماهیت ان

از طیور آبی است سفید و جثه آن بقدر جثه کبوتری و کردن و پاها و منقار آن دراز و در اکثر کنار آبها مجاور و سر بزیر افکنده می باشد

"طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

کوست آن غلیظ و مولد ریاح و مقوی کرده و محرک باه مصلح آن ادویه حاره طلای
پیه آن قاطع خون بواسیر و ضماد خون آن در حمام مانع نزلات است"

"مال کنگنی"

بفتح میم و الف و لام و فتح کاف و سکون نون و کاف فارسی و کسر نون و بالغت
هندی است

"ماهیت

ان

تخم نباتی است هندی و نبات آن را یک ساق و یا دو ساق و تا بقدر یک قامت و شبیه
بنبات دخن و ساق آن از ان قویتر و برک آن بزرگتر و در طول و عرض زیاده و خوشه
آن نیز بزرگتر از ان و دانه آن بقدر دخن و اندک طولانی و سه پهلو و بعضی اندک
پهن و سرخ تیره رنک و مغز آن سفید و در غلافی اندک خشن و چند دانه بهم پیوسته
در غلافی دیگر و در ان خوشه و طعم آن با حدت

"طبیعت ان

در سوم کرم و در دوم خشک و با رطوبت فضلیه و بعضی در اول تر دانسته اند

ص: ۱۵۶۸

"افعال و

خواص آن

اعضاء الراس و العصب آشامیدن آن جهت تقویت دماغ و قوت حافظه و ذهن و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا و ورك و ركبه و امراض بارده رطبه دماغیه و عصبانیه و لیثرغس سعوطا و تدهین بدهن آن جهت فالج و لقوه و رعشه و تشنج رطوبی و امتلائی و امراض مذكوره و بدستور تكمید بدان اعضاء الصدر و النفص آشامیدن آن جهت تقویت معده و سرفه و ضیق النفس و تقویت معده و هاضمه و اشتهاى طعام و كبد و باه و رفع ضعف آنها نافع و بدستور تدهین بدهن آن جهت تقویت باه بغایت مؤثر خوردن روغن آن نیز بدین دستور که روز اول قدر بسیار قلیلی یعنی یک حبه و یا کمتر از آن با برک تانبول و روز دوم اندك از آن زیاده و روز سوم نیز از آن اندكی زیاده و همچنین تا به حدی که موافقت نماید و ضرر نرساند جهت تقویت باه و زیادتی اشتها بسیار مفید و اهل هند بانحای شتی آن را مستعمل دارند مانند آنکه از یکدانه شروع

۸۱۴ می نمایند و هر روز یکدانه می افزایند تا بصد دانه می رسانند و باز بتدریج کم می نمایند تا با تمام رسد از برای اکثر امراض قویه بارده رطبه مزمنه و تقویت قوی و باه و زیادتی حرارت غریزی مبرود و مرطوب المزاج قوی و از امراض متوسط المزاج چهل روز بهمان ترتیب که از یکدانه شروع می نمایند و یکدانه می افزایند تا چهلدانه و باز بدستور می کاهند و از برای امراض دون آن تا بیست روز و یا ده روز و یا هفت روز بهمان ترتیب که به بیست و یازده و یا هفت دانه رسد و باز بهمان نسق کم می نمایند تا بیك دانه و در ایام استعمال چند روز قبل و بعد از آن از ترشی و بادی و لینیات و بقول و جماع و اعراض نفسانیه و بدنیه و حرکات عنیفه و اشیای حاره حریفه مانند خردل و سیر و ترب و زنجبیل و امثال اینها اجتناب می نمایند و گفته اند تدهین بروغن آنکه در روز چهارشنبه اخذ نموده باشند جهت رفع جذام و خوراندن بدان نیز تا مدت بیست و یک روز جهت جذام و نیز دانه‌های درست آن را در روغن کاو خالص بریان می نمایند

و روزی یک کف آن را می خورند و می گویند قوت باه را بحدی می رساند که بشرح نمی آید و نیز در شیر کاو می جوشانند و صاف نموده از آن شیر ماست بسته روغن آن را می گیرند و روزی مقدار یک اوقیه آن را با شیر برنج می خورند و می گویند که موی را سیاه می گرداند و دیگر موی سفید نمی روید و گفته اند که اگر یک آثار آن را در ده آثار شیر بخیسانند آن مقدار که تمام را جذب کند و هر روز هفت دانه آن را بلع نماید کسی که عینین باشد یا قوت باه او بسیار ضعیف گشته بحال اصلی آید و قوت عظیم یابد و چون آن را بروغن ضفدع چرب کرده روغن از آن اخذ نمایند و بر قضیب بمالند تقویت عظیم بخشد و امساک آورد و اگر در بول شیر و یا شغال چند روز بخیسانند و سه روز متواتر بزنی فاحشه زانیه بخوراند شهوت او بالکل زائل گردد و چنانکه دیگر رغبت بر جماع نکند و کسی برو قادر نکردد المضار مضر محرور المزاج و فصول و بلدان حاره و جوانان و چون حار حاد است اکثر ضرر می رساند چنانچه شنیده شد که چند کس خوردند و همه متضرر گردیدند و بعضی هلاک شدند پس اولی اجتناب از استعمال آنست خصوصا از داخل و نیز دهن آن را و ادهان خوب دیگر را بدین نحو اخذ می نمایند که در دیگی تا نصفه آب کرده و بر سر آن پارچه صفیق پاکیزه بسته بر سر آتش می گذارند و تخم آن را هر مقدار که می خواهند کوبیده بران پارچه می پاشند و سر آن را بسرپوش می پوشند تا بخار در آن مجتمع گردد بعد از یک دو ساعت برداشته تخم کوبیده را با پارچه می فشارند آنچه روغن از آن برآید اخذ می نمایند و مرتبه دیگر نیز بدستور بعمل می آورند تا دیگر روغن در آن نماند و این بهترین طرق آنست "

ص: ۱۵۶۹

"مالیا"

بفتح میم و الف و کسر لام و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف

"ماهیت ان

بعضی مران دانسته اند و یونس گفته درختی است که در بلاد شام می شود

"افعال و خواص ان

آشامیدن برک آن رافع سمیت افعی و طلای پوست محرق آن رافع برص و خوردن
نشانه چوب آن کشنده است حکیم عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که بهندی آن را
اکول نامند برک آن شبیه ببرک بادام و کل آن سفید است و چوب آن را چوب حیات
دانند چون بیخ آن را سائیده بمار کزیده بخوراند رفع سمیت آن نماید و جهت هیضه
نیز نافع و دفع خلط سمی و غذای سمی بقی می نماید"

"مالیقراطن"

بفتح میم و الف و کسر لام و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح قاف و راء مهمله و الف و
ضم طاء مهمله مشاله و نون لغت یونانی است بمعنی ماء العسل زیرا که مالی بمعنی
عسل و قراطن بمعنی ماء است

"ماهیت ان

آنست که یک وزن عسل صافی خالص را در دو وزن آب باران و یا آب صاف شیرین
بآتش ملایم طبخ دهند و کف آن را بگیرند تا دو ثلث بماند پس صافی نموده
نکاهدارند و عند الحاجة بیاشامند و این ماء العسل ساده است و اگر مرکب خواهند
بعضی ادویه مناسبه حاره و یا

۸۱۵ بارده بحسب عرض و غرض اضافه نمایند و نسخ آن بتفصیل در قرابادین کبیر مذکور شد

"طبیعت ساده ان

کرم و تر

"افعال و خواص ان

جالی و ملین و قاطع اخلاط لزجه و مفتوح و منضج بلغم غلیظ و مقوی اعضای بارده و معده سرد و احشا و اشتها و دافع امراض بارده عصبانیه و دماغیه و اوجاع مفاصل و قی و قراقر شکم و اذیت ادویه قتاله و ضعفی که از جماع بهم رسیده باشد و مدر بول و حیض مضر محرور المزاج و صفراوی و اورام حاره احشا مصلح آن ربوب حامضه مقدار شربت آن تا سی مثقال است شیخ الرئیس در مبحث قولنج گفته که ماء العسل ماخوذ برای قولنج باید که طبخ بسیار یافته باشد تا نفخ آن زائل گردد و الاضعیف الطبخ نفخ می نماید"

ص: ۱۵۷۰

"مامیثا"

بفتح میم و الف و کسر میم و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و الف لغت نبطی است و آن را همینا نیز نامند

"ماهیت ان

نباتی است شبیه به خشخاش بحری معروف به خشخاش مقرن و برک آن مائل بسفیدی و با زواید شبیه باره و مزغب و با رطوبت چسپنده و کل آن زرد مانند خشخاش ساحلی مقرن و ثقیل الرائحه و پر آب و ثمر آن مانند خشخاش مقرن و بی غلاف منحنی شبیه بغلاف خشخاش بحری که در قرون می باشد و تخم مامیثا بقدر کنجد سیاه و شاخهای خشخاش ساحلی در زمستان می ریزد و در بهار عود می کند بخلاف مامیثا که اثری از آن در ظاهر نمی ماند و در سرطان ثمر مامیثا می رسد و آن را کوبیده اقراص می سازند بهیأت بلوطی و آن را عصاره مامیثا و شیاف مامیثا نیز نامند و قوت آن تا هفت سال باقی می ماند و بهترین آن زرد مائل بسیاهی قوی الرائحه با تلخی است که چون در آب حل کنند زود حل گردد و عصاره مجفف آن بهتر از جرم آن و گفته اند آن دو نوع می باشد نوعی را که کل سرخ است از غامونی نامند و آن غیر مستعمل و نوعی که کل آن زرد است مستعمل و گفته شد

"طبیعت آن

در دوم سرد و خشک و در اول نیز گفته اند

"افعال و خواص آن

قابض و رادع و محلل و مقوی اعضا اعضاء الراس و العصب و الصدر و المعده طلای آن جهت درد سر و مفاصل حاره و منع انصباب مواد بچشم و ابتدای رمد و حرارت اجفان و سلاق و وردینج و ورم حار آن و دلوک آن جهت قلاع دهان و اکتحال آن جهت دمعه و استرخای پلک چشم و ضعف باصره و آشامیدن تخم آن بقدر یک مثقال رافع خفقان و اسهال صفرای با ادویه مناسبه معینه و مسمن بدن است الاورام و البثور و حرق النار طلای عصاره آن جهت اورام حاره و باد سرخ و سوختگی آتش و سحجی که بسبب حرکت در زیر بغل و ران بهم رسیده باشد و طلای تخم آن جهت حمزه و

نقرس بیهلیل مقدار شربت آن تا یکدرهم بدل آن سماق مضر سپرز مصلح آن بادام شیرین است"

ص: ۱۵۷۱

"مامیران"

بفتح میم و الف و کسر میم و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح راء مهمله و الف و نون
"ماهیت ان

قسمی از زرد چوبه است ساق و شاخهای نبات آن از زمین مرتفع و برک آن شبیه
ببرک لبلاب کبیر و مائل باستداره و سفید مائل بزردی و بالزوجت و بیخ آن پر شعبه از
یکجا روئیده و کوچکتر از زردچوبه و باریک تر از ان و کرهدار و غیر مستقیم و در
کوههای آن ریشههای بسیار باریک شبیه بموی منبت آن قرب آبها و از هند و چین و
خراسان آورند و هندی آن زرد و مائل بسیاهی و چینی آن زرد زبون تر از هندی و
خراسانی آن تیره رنگ مائل بسبزی و تخم آن شبیه بکنجد و بهترین آن زرد باریک
صلب کرهدار تازه چینی آنست و قوت آن تا بیست سال باقی می ماند

"طبیعت ان

در آخر سوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

جالی و محلل و مفتح و مفرح جلد و مشقق ناخن اعضاء الراس سعوط آن با عسل
جهت تنقیه دماغ و اکتحال آن جهت جلای بیاض و ناخنه و ظلمت بصر و روشنائی آن
را بیفزاید و مضغ آن جهت درد دندان اعضاء الغذاء و النفص آشامیدن بیخ آن

۸۱۶ با شراب جهت یرقان سدی و تحلیل ریاح غلیظه و زحیر و مغص و ادرار بول و
طلای آن جهت انقلاب رحم و ورم بواسیر بی نظیر و بعضی مضر کرده گفته اند مصلح
آن عسل مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن بوزن آن زرد چوبه و نصف آن مر الزینه
طلای آن با عسل و با سرکه جهت برص ناخن و کلف و برش و جرب و رفع آثار جلد
نافع است

ص: ۱۵۷۲

"ماهودانه"

بفتح میم و الف و ضم ها و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون و ها اسم فارسی
است بمعنی قائم بالذات یعنی در اسهال بتنهائی بی معاونت دوائی دیگر کافی است

"ماهیت ان

نباتی است شیردار و آن را اهل مشرق حب الملوک نامند و غیر حب السلاطین مسمی
بدند است ساق نبات آن بقدر ذرعی و بسطبری انکشتی و برکهای ساق آن دراز شبیه
ببرک بادام و برکهای شعبهای آن ریزه مائل بتدویر شبیه ببرک زراوند طویل و کل آن
زرد و ثمر آن در غلافی مخروط شبیه بخیار کبیر و در جوف آن سه دانه متفرق از هم
و هریک در غلافی دیگر و دانه آن از دانه کرسنه بزرگتر و پوست آن اغبر و مائل
بسرخی و مغز آن سفید و شیرین و چوب و بیخ آن باریک و قوت آن تا دو سال باقی

می ماند کویند منبت آن بلاد هند و عراق است و کویند دانه آن شبیه بماش است و
بزرگتر از آن و در غلافی شبیه بلویا

"طبیعت شیر آن

در سوم کرم و خشک و برک و دانه آن در آخر دوم

"افعال و خواص آن

آشامیدن آب برک مطبوخ آن با خروس سال خورده مسهل و محلل قولنج و مدر بول
و جهت درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و بلع دانه آن از سه دانه تا هشت دانه مسهل و
آشامیدن کوبیده حب بسته آن با آب سرد در اسهال قویتر و مخرج بلغم غلیظ و محرق
بلغم خام و مرار سوداوی و کیموس مائی زیاده از درست بلع نمودن آن مقدار شربت
آن از حب آن سه عدد تا هشت عدد و از برک آن تا دو درهم و زیاده بر آن غیر مجوز
و آشامیدن آب سرد معین عمل آنست مضر رئه و معده و مصلح آن انیسون مضر سفلی
مصلح آن کثیرا و گفته اند چون ماهودانه مفقود است بالفعل بجای آن حب السلاطین
مستعمل و بعضی برک آن را بتنهایی و یا با ادویة مناسبه پخته می خورند اسهال می
نماید و بجهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و استسقا و قولنج نافع و با مرق
خروس سال خورده پر ریخته جهت قولنج و ادرار بول و لبن آن نیز مسهل است و بدل
آن نیم وزن آن دند و بوزن آن حب الخروع و یک وزن و نیم آن حب النیل است

ص: ۱۵۷۳

"ماهیز هرج"

بفتح میم و الف و کسر ها و یاء مثناه تحتانیه و فتح راء مهمله و جیم معرب از ماهی
زهره فارسی است بمعنی سم سمکا جهت آنکه کشنده ماهی است

"ماهیت ان

نوعی از فلوس است که بترکی سقوبروی نامند و نزد اکثر اطبا پوست گیاهی است
شیردار شبیه بشبرم ساق آن زیاده بر ذرعی و برک آن مفروش بر روی زمین و کل آن
زرد و در آخر ساق آن از جوانب آن رسته بهیئت سرو و پوست ساق آن مائل بزردی و
با اندک حدت شبیه بحدت پوست بیخ کبر و مستعمل همین است نه سائر اجزای آن و
قوت آن تا سه سال باقی می ماند و بهترین آن پوستهای باریک زردرنک تازه آن با
اندک حدت و تندی آنست

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

مسهل قوی اقسام بلغم و اخلاط غلیظه و محلل ریاح و جهت اوجاع مفاصل و نقرس و
عرق النساء نافع جهت آنکه مخرج اخلاط غلیظه است از عروق و مفاصل و از برای
مبرودین و مرطوبین بلغمی مزاج و قوی کثیر النفع مضر امعا مصلح آن کثیرا و نشاسته و
انیسون و با روغن بادام چرب نمودن مقدار شربت از جرم آن با شکر تا یک مثقال و در
مطبوخ تا سه درهم جهت استسقا و تحلیل اورام بلغمی و ریخی و چون آن را کوبیده
در آبی که در ان ماهی باشد اندازند ماهیان بیحس کشته بر روی آب آیند و بمیرند و
کویند ماهیان

۸۱۷مست کشته بر روی آب آیند

ص: ۱۵۷۴

"فصل المیم مع الثاء المثلثه"

"مثنان"

بفتح میم و سکون ثاء مثلثه و فتح نون و الف و نون لغت عربی است

"ماهیت ان

نباتی است که کرم دانه ثمر آنست و آن دو قسم می باشد قسمی را شاخهای انبوه و خشن و بقدر دو ذرع و برک آن شبیه ببرک مازیون و از ان نازکتر و با رطوبت چسپنده و کل آن سفید و از ما بین کل ثمر آن می روید شبیه بتخم مورد و مائل باستداره و سبز و بعد از رسیدن سرخ می گردد و پوست آن صلب و سیاه و مغز آن سفید و آن را جرم دانه و کرمدانه نیز نامند و برک و تخم آن مستعمل

"طبیعت ان

جميع اجزای نبات آن تا سوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

آشامیدن یک درم آن با حریره ها و یا بلع نمودن دانه آن را درست مسهل قوی بلغم و مانع صعود ابخره بدماغ و مخرج اقسام کرم معده و امعا مقدار شربت آن از ده دانه تا یک درم الزینه طلای کوبیده آن باعث ادرار عرق بسیار و ضماد مطبوخ آن با زفت جهت جرب و قوبا و برص بغایت نافع و زنان حب آن را در فرزجات مسخنه و ناشفه

رطوبات و خوش بو کننده ارحام و معینه بر حمل و مشوقه و ملذذة جماع مقدار ربع درهم آن را استعمال می نمایند و برک آن در افعال مانند تخم آن و باید که آن را در فصل ربیع ایام حصاد اخذ نمایند و خشک کرده نگاهدارند و عند الحاجات بکوبند و شظایاء آن را از آن جدا کنند و آشامیدن دوازده قیراط آن با شراب ممزوج با آب مسهل رطوبات مائیه و جهت استسقا نافع و بدستور در سر که خیسانیده آن جهت رفع غایله که دارد و با طبیخ باقلا و یا عدس مسهل برفق و حمول آن مخرج جنین و قاتل آن و ضماد مطبوخ آن با زفت جهت قوبا و جرب و برص مجرب مقدار شربت برک آن در مطبوخات تا سه درم و باید که یک شبانه روز در سر که بخیسانند مانند برک مازریون و با صمغ عربی و کثیرا استعمال نمایند و از تخم آن یک درم که بدستور در سر که بخیسانند و با روغن بادام و صمغ عربی و کثیرا استعمال نمایند و تا دو درم آن کشنده و مورث جراحت حلق اگر بدان رسد و سحج و خارش عظیم در بدن و ورم حار بهم می رسد علاج آن علاج فرفیون خورده است و در فرفیون مذکور شد و قسم دوم آن در مصر کثیر الوجود منبت آن قریب دریاها و آبها و ریک زارها و نبات آن بقدر دو شبر و چتری و برک آن مانند برک ابهل و اثل و در پهلوی هم و کل آن زرد و باریک و از میان برکها روئیده و تخم آن بقدر انجره و سفید رنگ و بیخ آن خشبی و بی فائده و گفته اند که کرمدانه این قسم است نه قسم اول و مستعمل تخم و برک آن

ص: ۱۵۷۵

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

آشامیدن یک درم برک خیسانیده آن در سر که یک شبانه روز و یا با روغن بادام
 آشامیدن مسهل ماء اصفر و بلغم خام و اقسام کرم معده و استسقا را نافع و چون پنج
 درم آن را با یک اوقیه مویز بیدانه در یکرطل آب بجوشانند تا چهار اوقیه بماند صاف
 نموده یکدرهم با روغن بادام در آن ریخته بنوشند جهت اسهال بلغم خام و ماء اصفر و
 استسقا و اخراج اقسام کرم امعای صغار مفید الجروح و القروح استعمال فتیله آن در
 خنازیر و جراحات خورنده کوشت فاسد و منقی اوساخ و چاق کننده آنها و بدستور
 ضماد برک آن با ادویه مناسبه و یا بتنهایی"

"ثلث"

بضم میم و فتح ثاء مثلثه و لام مشدده و ثاء مثلثه در آخر

"ماهیت ان

اکثری گفته اند آب انکوری است که دو ثلث آن در طبخ برود و یک ثلث بماند و از
 قول شیخ الرئیس در کلیات قانون و کلام محمد بن محمود املی در شرح کلیات
 ایلاقی معلوم می گردد که مثلث عبارت است از آب انکور سه جزو و آب خالص یک
 جزو که جوش نمایند تا یک ثلث آن برود و آنچه در صدر ذکر یافته و اکثری گفته
 اند اشتباه است منشای آن و حمل مثلث فقهی است نه طبی و مثلث طبی این است که
 ذکر یافت و مثلث فقهی آن است که شراب انکوری را بجوشانند تا دو ثلث آن برود و
 یک ثلث بماند و بالجمله در طبیعت و منافع قریب بخمر است و مولد خون

ص: ۱۵۷۶

۸۱۸ صالح متین و مقوی هاضمه و موافق ذات الجنب و ذات الصدر و آبله و حصبه و مقوی باه مبرودین و زیاده کننده منی و اکثار آن مضر محرورین مصلح آن بسیار سرخ آن با آب است"

"فصل المیم مع الجیم"

"مجنح"

بضم میم و سکون جیم و فتح نون و حاء مهمله لغت عربی است بفارسی کل خوش نظر نامند

"ماهیت ان

نوعی از ریاحین است

"طبیعت ان

در دوم سرد و خشک

"افعال و خواص ان

قابض و رافع اسهال و سیلان خون و جهت زخمهای تازه و عصاره آن جهت کرم کوشت و قرحه و درد آن نافع است"

"مچوقان"

بفتح میم و ضم جیم عجمی و سکون واو و فتح قاف و الف و نون

"ماهیت ان

از ادویه جدیده است که از ارض جدید از بلدی که مچوقان نامند نصاری می آورند و آن بیخ نباتی است سفید رنگ شبیه به فاشرا نبات آن کثیر الاصول شاخهای آن مفروش بر زمین و برک آن مدور و در ان رکهای بسیار و ثمر آن شبیه بکشنیز و در خوشه مانند خوشه عنب الثعلب و در وسط تابستان در تموز می رسد و بیخ آن سطر و سفید مانند بیخ فاشرا و بعضی آن را بیخ فاشرا دانسته اند و نیست چنین جهت آنکه بیخ فاشرا با حرافت و حدت بسیار است بخلاف این بیخ

"طبیعت ان

در دوم کرم و خشک با قوت مسهله و قابضه مانند راوند و ازین جهت بغلط بعضی نوعی از راوند دانسته اند و نیست چنین جهت آنکه درین دوا نیست کیفیتی که مستکره طبیعت باشد و رائحه ثقیل و طعم کریهی چنانچه در راوند است

ص: ۱۵۷۷

"افعال و خواص آن

جهت نوازل و وجع مفاصل و کرده و قولنج و سلعه رطبه نافع جهت آنکه مسهل و مخرج بلغم و مائیت فاسده از بدن و مخرج خلاصه آن و بسا است که استعمال یک قیراط آن با شربتی و یا معجونی موافق پنج شش مجلس بی تعب اطلاق می نماید و بالجمله از مسهلات ملوکیه است که معالجه کرده می شود بآن چوب چینی و عشب و شجره النبی و صاسفراس و قوت قنبا که عصاره ریوند نامند و امثال اینها جهت آتشک و حکه و جرب و وجع مفاصل و ظهر و غیرها و در حمیات مزمنه مستمره عظیم النفع است جهت آنکه مفتوح سده است بقوت تمام و کیفیت استعمال آن بانحاء بسیار است از مربای آن مانند مربای اصول دیگر و معجون بیشتر سفوف آن با شکر یا اشربه مناسبه

مرض با عرق رازیانه یا انیسون یا دارچینی و یا مطبوخ هریک آنها و بهترین معاجین معجون ورد مسهل است جهت آنکه مناسب و موافق آنست در غایت موافقت و همچنین آب مطبوخ آن مانند چوب چینی که قوت آن در آب باز داده شود که یک شبانه روز در آب اول خیسانیده باشند با شکر تنها و یا با مقویات دوا و اعضای رئیسه چنانچه در آب استعمال مسهلۀ لطیفه و شدیدۀ است نیز و بعد استعمال آن اگر بمقدار نیم ساعت خواب نمایند باعث تقویت عمل آن می گردد بخلاف مسهلۀ لطیفۀ دیگر که خواب باعث ضعف و با بطلان عمل آنها است مقدار شربت آن در اطفال غیر بالغین نیم درم و در اقویا و بالغین از یک درم بحسب قوت و ضعف مزاج بدانکه درین دوا قوت انضاج است و لهذا جائز است استعمال آن بدون منضج و از خاصیت آن منع قی و غثیان است بخلاف سائر ادویۀ مسهلۀ و مفتوح سدد است از مجاری ضیقۀ و عروق شعریه و سواقی و غیرها خواه در کبد باشد و خواه در سائر اعضا و جهت امراض رحم و اختناق آن و غیرها از امراض مختلفۀ مختصۀ بآن نافع و رب آن نیز مانند رب هلیله بعمل می آورند و مقدار یک قیراط آن با خوشابات و یا اشربۀ مناسبه چند مجلس کافی اجابت می نماید که نقا حاصل می گردد بی تعب الحاصل این دوا از ادویۀ ملوکیه است و اطفال و زنان حامله و مرضعات را سودمند و بیغائله است چنانکه گفته اند و باقی منوط بتجربه است"

ص: ۱۵۷۸

"محب"

در حب المحلب مذکور شد"

"فصل المیم مع الخاء المعجمه"**"مخ"**

بضم میم و خاء مشدده بفارسی مغز استخوان را نامند و شامل مغز سر نیز است

"ماهیت ان

معروف است که جسم نرم

۸۱۹ چرب است که در جوف استخوان حیوان می باشد خواه مجتمع مانند دماغ و مغز ساق پا و ساعد و عضد و یا متفرق در اجزای استخوان قص و اطراف استخوانهای نرم باشد

"طبیعت ان

کرم و تر

"افعال و خواص آن

ملین و مرخی اعضا و کثیر الغذاء و مسمن بدن المضار اکثر آن مفسد معده و مورث غثیان خصوص بی نمک خوردن آن مصلح آن نمک و صعتر و دارچینی و زیره در مبرودین و ترشیها در محرورین آلات المفاصل و الاعصاب تمریخ بدان ملین صلابت مفاصل و اعصاب و رباطات و اوتار و عضلات و شقاق و اطراف و بهترین آن مغز استخوان حیوان جوان صحیح المزاج فربه است که چرا خوب یافته باشد و مغز ساق کاو و بز و بز قویتر و کرم اند و قوت تحلیل آنها کمتر و تجفیف آنها زیاده و چرب و لذیذاند خصوص از حیوانی که رنک آن سیاه و پر مغز باوصاف مذکوره باشد و وجه بهتری مغز ساق برای زیادتی دهنیت و قلت فضول آنست بسبب کثرت حرکت آن و چون مغز ساق کاو و یا آهو را مکرر بر ساق و بندهای پای اطفال بمالند زود براه افتد و

چون خواهند که آن را نگهدارند باید که در زمستان اخذ نمایند و در عرفها و اماکن بلند کرم خشک با برک خار خشک بگذارند و از جاهای نم دور دارند"

ص: ۱۵۷۹

"مخلصه"

بضم میم و فتح خا و لام مشدده و صاد مهمله و ها و آن را مخلصه از ان جهت نامند که از خوردن آن خلاص و امان می یابند از سم افعی و نکایت آن و موت و بتکرار به تجربه رسانیده اند در سموم هوام دیگر نیز

"ماهیت ان

نباتی است مختلف الانواع و بحسب اماکن مختلف الشكل می باشد و تا هفت قسم دیده شده و همه با تلخی و کل همه منحنی منکوس و شبیه بمحجمه قسمی بی ساق شاخها از زمین رسته و برک آن شبیه ببرک کرفس و از ان نرم تر و از اول تا آخر شکافته و هرچند شاخهای آن بلندتر گردد برک آن ریزه تر شود تا بحد برک کتان و کل کبود و منکوس و این قسم در اواسط ربیع می روید و در اواسط کرما کل می کند و قسم دوم آن نیز شبیه بقسم اول مگر آنکه کل آن ما بین کبودی و سرخی است و قسم سوم را برک شبیه بسر هدهد و ریزه و کل آن سفید با زردی و اندک سیاهی و این قسم را باسکندریه راس الهدهد نامند و قسم چهارم ساق دار و در ربیع می روید و ساق آن باریک و مستدیر بقدر دو شبر تا سه شبر و شاخ و برک ندارد و کل آن بشکل عقرب و کبود نیم رنک و قسم پنجم را ساق مربع و برک مدور و مشقق و شبیه ببرک بادرنجبویه و بی بو و طعم آن تلخ و این قسم در طرابلس و نواح آن بسیار است و منبت آن کوهستان و زمینهای صلب و قسم ششم را شاخهای صلب و اغبر و بدشکل و غیر

مستقیم بلکه معوج و کم برک و برکهای آن باریک دراز شبیه بیرک بابونه و بر سر شاخها قبا شبیه بقبه بابونه اما برکهای ریزه ندارد و با زغبی بنفش و این قسم در بلاد شام کثیر الوجود و معروف برهه و حران است و بهترین همه قسم اول و آنچه در اراضی صلبه بی آب و سنک لاج روید و قوت آن تا بیست سال باقی می ماند و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که آن را محاجم و ابواح کویند و سه نوع است یک نوع آن را بشیرازی کارربک نامند و بفارسی بلبل شامی و یک نوع را کشنیز کوهی و یک نوع را تریاق کوهی و تخم هر سه نوع مشابه بهم اما در نبات اندک متفاوت نبات کارربک خشن و تخم آن بسیار تلخ و کل آن ازرق و در کوه و سنکستانها روید و نبات کشنیز کوهی املس و بزرگتر در قد و تخم آن نیز بزرگتر و تلخ منبت آن مرغزارها و دامنه های کوه و کل آن مائل بسرخ و نوع تریاق کوهی در رمل روید و نبات آن کوچکتر و کل آن مائل بسفیدی و زردی و سیاهی و بهترین همه آنست که در شبانکاره روید و از کوهستان شبانکاره آورند جهت آنکه تریاقیت آن از همه زیاده است

ص: ۱۵۸۰

"طبیعت ان

در اول سوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

اعضاء الغذاء آشامیدن آن جهت رفع قولنجهای صعب و تحلیل اخلاط لزجه و تقویت معده و کبد و طحال و اعصاب و دفع اوجاع مفاصل و ظهر و ورک و امثال اینها

السموم آشامیدن یک درم تا دو درم آن جهت دفع سموم مشروب و منهوشه مانند مار شاخدار

۸۲۰ و عقرب و رتیلا و غیرها خواه قبل از آن و یا بعد از آن مانع تاثیر و دافع ضرر آنها است مقدار شربت آن یک مثقال با روغن زیت و چون در اول نزول آفتاب ببرد حمل تا سه روز هر روز یک مثقال تخم آن را بنوشند در آن سال هیچ سمی بخورنده آن ضرر نرساند و عرق مخلصه ملطف و محلل و مقوی اعضای رئیسه و موافق مبرودین و رافع قولنج و بعضی داخل کردن آن را در تریاق کبیر قائم مقام شراب دانسته اند"

"مخیز"

بفتح میم و کسر خا و سکون یاء مثانه تحتانیه و ضاد معجمه لغت عربی است بفارسی دوغ و بترکی ایبران و بهندی چهاچه نامند

"ماهیت آن"

ماستی است که با اندک آب در خیک و یا غیر آن حرکت داده و برهم زده دهنیت آن را که کره نامند گرفته باشند بهترین آن دوغ تازه ماست شیر کاو است که دهنیت آن را بالتمام بنحو مذکور گرفته باشند

"طبیعت آن"

در دوم سرد و تر و رطوبت بران غالب بر ییوست

"افعال و خواص آن"

مسکن غلیان خون و محرک باه محرورین و مشهوی و مسمن و مطفی حدت تب دق و سمومات حاره و حرارت و التهاب معده و جگر کرم و مسکن تشنکی و با خبث الحدید و اطریفل جهت تقویت معده و سنک تاب و یا آهن تاب آن یعنی داغ کرده بسنک ریزه و یا آهن تفته جهت حبس اسهال دموی و صفراوی خصوصا با طرائث و قوابض و مطبوخ آن با برنج و آرد جو بو داده بهترین اغذیه صاحبان اسهال حار و بجهت تسمین بدن مؤثر و در حمی دق با نان خشک از ربع رطل تا نیم رطل و مقدار نان از ده مثقال زیاده تجویز نه نموده اند دستور آشامیدن در حمی دق و امراض حاره حاده چنان است که بکیرند دوغ تازه کاوی را و نیک پالایند که تمامی کره آن جدا گردد مطلق دهنیت در آن نماند تا پنج شش ساعت بگذارند که طعم آن نیکو و اندک ترش مزه گردد پس نیکو برهم زنند تا مائیتی که در آن آمده است بآن مخلوط گردد پس بکیرند نان تنک میده خالص مقدار ده درم و ریزه کرده در سی درم از آن دوغ بیامیزند و بگذارند تا نیکو امتزاج یابد و تناول نمایند و اگر زیاده ازین مقدار خواهند و احتیاج بیشتر باشد به همین میزان زیاده نمایند و روز دوم پنج درم دوغ زیاده کنند و از نان یک درم کم نمایند و همچنین هر روز پنج درم بر دوغ بیفزایند و از نان یک درم بکاهند تا دوغ خالص بماند و عادت بدان حاصل گردد و چون خواهند که ترک نمایند برعکس اول عمل نمایند تا بمقدار روز اول برسد و بعضی اطبا نظر بکمال احتیاط گفته اند شروع از ده درم دوغ و یک درم نان بیفزایند تا دوغ بسی درم رسد و اگر زیاده از سی درم خواهند همین قسم زیاده نمایند و بدستور بکاهند و کسانی را که عادت بخوردن دوغ باشد محتاج باین تدبیر نیستند بلکه همین مراعات قوت هضم و آنکه باو حمی عفنی نباشد کافی است زیرا که در حمی عفنی جائز نیست مگر آنکه رقت اقتضا کند از گرمی هوا و رقت و حدت ماده مانند غب خالص و امثال اینها و جائی که تعفنی در اخلاط باشد با قرص طباشیر تناول نمایند و هنگامی که طبیعت ملین باشد و تلین آن موجب ضعف کرده گردد دوغ را آهن تاب و یا سنک تاب نمایند و با طباشیر سفید و

یا طرائث و یا حبوب و اقراص مناسبه استعمال نمایند و صاحب خلاصه التجارب نوشته
 گاهی فادزهر حیوانی با دوغ نفع می بخشد و نفعی بسیار در آن امراض و چون تخم
 خرفه را کوبیده با دوغ سه مرتبه تسقیه نمایند و خشک کنند آشامیدن قلیلی از آن رفع
 تشنگی و خواهش آب تا چند روز می کند و از اسرار مرتاضین است المضار دوغ در
 تپهای عفنه خلطی مسر جهت آنکه متعفن و مزید علت می گردد اصلاح آن قی نمودن
 و آشامیدن سکنجین سفرجلی است و چون در معدة بارد ترش گردد مورث دوار و
 غشی شود اصلاح آن نیز قی کردن و یا فلافل و جوارشات حاره خوردن است"

ص: ۱۵۸۱

"فصل المیم مع الدال المهمله"

"مداد"

بکسر میم و فتح دال و الف و دال مهمله لغت عربی است و آن را حبر بکسر حاء مهمله
 و سکون باء موحد و راء مهمله

۸۲۱ نیز و بفارسی مرکب نامند

"ماهیت ان

معروف و اقسام آن در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شد و از مطلق آن نزد اطبا مراد
 مصنوع از دوده روغن کتان و صمغ عربی باغری الجلود و زاج زرد و آب مازو است و
 بهترین آن بسیار سیاه براق سبک وزن آن است

"طبیعت ان

در دوم کرم و خشک بخلاف مداد هندی که سرد و خشک است و از اجزای درخت فوفل می سازند و گفته اند که از مازو تنها می سازند

"افعال و خواص آن

قابض و مجفف و رادع خصوص مداد هندی اعضاء الراس و العصب و غیرها سعوط و ضماد مداد هندی بر پیشانی حابس رعاف و طلای آن رافع شقیقه و سستی اعضا و بر کف پا جاذب حرارت حمیات و بر اورام حاره محلل آنها و غیر هندی جهت منع ریختن موی و التیام زخمها و با سرکه و یا با آب و یا خالص آن جهت سوختگی آتش و بدستور با قیروطی اما باید که بعد از قطلیه نشویند و رفع نمایند بلکه بگذارند تا خودبخود زائل گردد و آنچه در آن زاج باشد مصلح مراهم قروح متعفن است و دیسکوریدوس گفته آشامیدن دو مثقال مداد با آب سرد رافع سم عقرب است

"فصل المیم مع الراء المهمله

"مر"

بضم میم و تشدید را و بفتح میم نیز آمده لغت عربی است و برومی اعرو و عولیطوس و بسریانی مراد کبا و بیونانی سموتا و بهندی بول بضم باء موحد و سکون واو و لام نامند

ص: ۱۵۸۲

"ماهیت ان

صمغ و یالبن درختی است که در بلاد مغرب و روم و جزیره سقطره می شود و بسیار بلند و رعنا و نرم و کرهدار و کره های آن مانند بندهای نی و جوف آن مصمت یعنی میان آن پر می باشد و از آن نیزه می سازند مشهور بنیزه نی است و جمیع اجزای آن تلخ

و نزد بعضی مران و مالیا یکی است و این قول اقرب بصواب است چه در افعال قریب بهم اند و نزد بعضی مران قرانیا است و این اصلی ندارد چه مران را برک شبیه برک توت است و برک قرانیا شبیه برک ترنج و از آن کوچکتر و درخت آن بسیار بلند نمی شود و ثمر قرانیا لذیذ و ثمر مران شبیه بدان و لیکن با عفوصت بسیار و غیر لذیذ و درخت آن خاردار شبیه بقرط و صمغ آن بچند نوع حاصل می گردد و آنچه از تنه درخت آن بتیغ زدن و فرش نمودن بوریائی و ظرفی در زیر آنکه در آن جمع گردد و انجماد یابد حاصل گردد بهترین انواع است و این قبل از انجماد سفید رنک و بعد از آن رنکین می باشد و این را مرصاف نامند و آنچه از تنه درخت آن مانند صمغ خودبخود تراوش کند و منجمد گردد و اخذ نمایند بعد از آن است در خوبی و این زرد رنک می باشد و مرالبطارح نامند و آنچه پوست درخت آن را که در زیر آن صمغ آنست افشرده عصاره آن را خشک می نمایند و یا آنکه در آب جوش داده صاف نموده آب صافی آن را باز طبخ می دهند تا منعقد و منجمد گردد مسمی بمیعه سائله و مرحبشی است و این بدترین همه و سیاه رنک می باشد و مختار و بهترین همه مرصافی خالص از چوب و سنکریزه و سبک وزن و زودشکن و خوشبوی بسیار تلخ با بشاعت آنست که ظاهر آن مائل بسفیدی و سرخی و باطن آن از شکستن سفید و بعد از شستن سفید شبیه بناخن چیده باشد و آنچه باوصاف مذکوره نباشد زبون و غیر مستعمل و آن را مغشوش ب صمغ عربی می نمایند و بجوشانیدن در آب مراصلی و بعضی یتوع سمی قاتل که آن را فاسیس نامند و در لون شبیه بدان است اما با حدت و کراهیت رائحه و زهومت است غش می نمایند

ص: ۱۵۸۳

"طبیعت ان

در آخر سوم کرم و در آخر دوم خشک و در آخر سوم نیز گفته اند و در دوم کرم و خشک دانسته اند

"افعال و خواص ان

جالی و مجفف و قابض بیلذع و مفتوح و منضج و مسهل و ملین و ملزق و محلل ریاح و اورام بارده بلغمیه و از جمله ادویه جلیله و عظیم النفع است و داخل تراکیب کبار کرده می شود و حافظ و مانع تعفن اخلاط است و لهذا حکمای سلف بر اجساد اموات برای تجفیف و نشف رطوبات و حفظ آنها از تعفن و فساد و تغیر با بعض ادویه مناسبه می مالیده اند و گفته اند آنچه از اقلیطا می آورند قوت تجفیف و انضاج و تلین آن زیاده از غیر آنست اعضاء

۸۲۲ الراس سعوط مقدار یک دانک آن منقی دماغ و با آب مرزنجوش جهت منع نزلات و با آب نعناع جهت بدبوئی بینی و لیکن باید که کرم نموده باشند و نطول محلول آن در سر که که غلیظ باشد بر سر جهت وجع صدغین و صداعی که سبب آن معلوم نباشد و با آب مرزنجوش بر منخرین با پر مرغی حابس نزلات مزمنه و ذرور آن مجفف قروح سر و اکثر قروح سائر اعضاء و ضماد آن با زیره کرمانی بروغن کاو سرشته جهت تجفیف و التیام قروح رطبه سر و بدستور ضماد آن با کندر جهت انواع قروح و بثور سر مجرب و سریع الاثر و گذاشتن فتیله آلوده بدان و افیون و مامیثا و جند بیدستر مخلوط درهم در کوش جهت تنقیه چرک و ریم و تجفیف قروح و التیام آنها و تسکین اوجاع و تحلیل اورام و ریاح آن نافع و مضمضه محلول آن در آب شب محلول در خل عنصل و با سرکه ممزوج به آب مطبوخ در ان بیخ هلیون و قلیلی زنجار جهت رفع قروح متعفن دهان و لثه دامیه با سرکه عنصل هر روز جهت قطع خون بن دندان و باعث نیکوئی نکهت یعنی خوشبوئی دهان و رفع بدبوی آن و بدستور نگاهداشتن آن

در دهان و فرو بردن آن رافع خشونت حلق و تصفیة آواز و اکتحال و طلای آن جالی آثار غلیظه و بیاض و ظلمت بصر و خشونت اجفان و قطع چرک و پر کننده قروح چشم بی لذع و حابس و محلل آب نازل در چشم در ابتدا اگر رقیق باشد و نیز اکتحال حل نموده آن در آبی که در آن عروق زعفران و زردچوبه جوش داده باشند و یا در آب اسل یا فودنج نهری جهت حدت بصر و ابتدای نزول آب و شیخ الرئیس نوشته مغشوش یتوعی آن درین امر بهتر از غیر آنست با شیر زنان و یا سفیده بیضه جهت رمد و بیاض رقیق و با آب شقایق النعمان و با فلفل جهت جلای بیاض و ضعف بصر و با عسل جهت سلاق و به آب حله و کلاب جهت قرحه و با آب مورد جهت دمعه و جرب و با عصیر عوسج و با شقایق النعمان و نیز جهت جلای بیاض بقوت و با کلاب جهت شعیره و با آب ترب جهت کمنه الدم تحت العین و بالجمله باید که هرگاه اراده استعمال آن نمایند در امراض عین خصوصا رمد با شیر زنان و یا شیر الاغ و یا سفیده بیضه مرغ بکار برند اعضاء الصدر آشامیدن آن با اشیای مناسبه جهت امراض سینه و سرفه مزمن رطوبی و ربو و عسر النفس و نفس الانتصاب و درد پهلو و سینه مفید اعضاء الغذاء و النفس آشامیدن صافی خالص آن جهت استرخای معده و نشف رطوبات آن و تنقیه اعضاء باطنی و تحلیل نفخ و ریاح و خون منجمد در رحم و تلین بطن و اسهال ماء اصفر و بلغم و قروح امعا و سحج و مغص ریحی و بلغمی و ورم طحال و اخراج دیدان و حب القرع و جنین و ادرار بول و حیض موقوف شده و وجع کرده و مثانه و تلین صلابت آن و تفتیح و انضمام فم آن خصوصا با آب سداب و یا افسنتین و یا آب ترمس و یا راسن جهت امراض رحم و امعای مذکوره و بدستور احتقان بدان با میاه مذکوره و با آب حله جهت صلابت رحم و با آب نعناع جهت بدبوئی دهن و بدستور جلوس در آن و حمول آن در قبل با شراب مسقط جنین سرعت و در دبر با کندر و زعفران و افیون جهت زحیر رطوبی و حمول مسح سرشته آن با آب برک مورد جهت رفع بدبوئی رحم و چون با زیت فلسطین که زیت رکابی نامند حل نمایند و بر

ابهام پای راست بمالند ما دام که آلوده باشد از جماع فتور نیابند و ضماد آن با ادویه مناسبه جهت فتق و با سرکه و آب چغندر جهت ادره و فتق و ورم طحال و آشامیدن نیم درم آن با بیضه نیم برشت حابس نرف الدم رحم الحمی آشامیدن مقدار یک باقلا با فلفل قبل از نافض حمیات بدو ساعت مانع نفض السموم آشامیدن با شراب جهت سموم بارده و طلای آن جهت نهش هوام الاورام و البثور طلای آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و خنازیر خصوصا با آب ترب الجروح و القروح ضماد و طلای آن منقی و مدمل قروح متعفن و رویاننده کوشت صالح بر استخوان و مجفف قروح و جروح و مانع تعفن آنها و با کوشت حیوان صدف جهت قطع کوشت مرده قروح و جروح اعصاب و غضاریف و رویانیدن کوشت بر استخوان عاری از

ص: ۱۵۸۴

۸۲۳ کوشت شده و با سرکه جهت قوبا و با روغن کل جهت جرب متقرح و حکه و ذرور آن مجفف قروح و مانع تعفن خصوصا که اولاً عضو را با آب بارتنک بشویند و بعد از آن بران پیاشند الزینه ضماد آن با شراب و لادن و روغن مورد مانع ریختن موی و حفظ آن از افتادن و تقویت و انبوهی آن و با آب ترب جهت بهق و کلف و خون منجمد تحت جلد و با سلیخه و پیاز عنصل و عسل جهت قلاع ثآلیل و کلف و طلای آن با شب یمانی جهت رفع بدبوئی زیر بغل و کش ران و با آب اترج جهت سعفه و جرب الات المفاصل آشامیدن و ضماد کردن آن جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و ضماد آن با آب کشنیز و یا آب کرفس تازه و با زیت و سرکه جهت شدخ عضل و تحلیل ورم و تسکین درد آن و بتنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت کسر عظام مؤثر المضار مضر محرورین و بوئیدن آن منوم و باعث سدر و صداع خصوص کسانی را که عادی بعروض صداع باشند و مضر مئانه مصلح آن عسل مقدار شربت آن از یک باقلا تا نیم درهم بدل آن صمغ بادام تلخ و نزد جالینوس قصب الذریره و قسط تلخ

بوزن آن و نزد بعضی مومیائی و جند و فلفل هریک زینها بحسب مناسب و مراعات امراض و دخان آنکه مانند دخان کند و بعمل آورند و در سائر افعال مانند مرو و الطف و قوت تجفیف آن زیاده است و برک آن مقوی معده و محلل ریاح و مدر فضلات و دافع سموم افعی و سائر هوام و ثمر آن مانع تخمه و کماد و یا ذرور سوخته آن رافع سوختگی آتش و طلای پوست سوخته آن با آب رافع جرب متقرح و سعوط سائر اجزای آن قاطع رعاف و فرزجه آن حابس حیض و ضماد سوخته آن با سوخته پرسیاوشان جهت دراز کردن موی و آشامیدن نشاره چوب آن بقدر دو درم کشنده و مالیا را نیز همین اثر است"

ص: ۱۵۸۵

"مرار"

بضم میم و دو راء مهمله اول مشدده و دوم مخففه و در میان هر دو الف لغت عربی است

"ماهیت ان

خاری است که در آخر بهار و اول تابستان می روید و در مصر معروف بمر پر است و اطبای آنجا بجای شکاعی مستعمل دارند و در فعل قریب بدان است و مردم دیار بکر آن را از رودویه نامند و برک آن شبیه ببرک چغندر و سیاه رنگ و ملاصق زمین و در تابستان مانند درخت شعبها از یک بیخ از ان می روید و کل آن زرد و در آخر هنگام خشکی خاردار می شود و شبیه بشکاعی و در ان تخمی مانند تخم معصفر و بسیار تلخ می باشد و قوت آن تا چار سال باقی می ماند و ساق آن را پوست جدا کرده می خورند و تلخی آن کمتر از برک و تخم و پوست است و بعضی با گوشت پخته نیز می

خورند منبت آن میان زراعت و زمین های نمناک و چون شتر از ان چرا نماید فربه گردد و چیزی بهتر از ان نیست در فربه نمودن شتر و لهذا آن را شوک الجمال نامند

"طبیعت ان

در مرارت معتدل و خشک در سوم گفته اند

"افعال و خواص آن

مفتح و ملطف العین ضماد آن جهت درد چشم اعضاء الصدر و الغذاء و النفص
آشامیدن برک آن و یا آب برک آن بقدر یک اوقیه مکرر جهت علل قصبه رئه و درد
پهلوی مزمن و ضعف جگر و تفتیح سدد آن و ادرار بول و جرب و حکه و اطفای
حدت و حرارت خون و تصفیة آن و جهت تپهای کهنه و با نان خواه و زجاج سوده
جهت تفتیت سنک مثانه و عسر البول السموم آشامیدن سه دانه آن با شراب جهت
سموم نافع المضار مصدع مصلح آن کثیرا مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم و از آب
آن تا یک اوقیه است"

ص: ۱۵۸۶

"مراره"

بکسر میم و فتح دو راء مهملتین در میان هر دو الف و در آخرها لغت عربی است جمع
آن مرارات و مرایر نیز آمده و بفارسی زهره و بهندی پته نامند

"ماهیت ان

معروف است و آن عضوی است از اعضای مرکب بدن حیوان موضوع و رعائی از برای صفرای متولد در کبد از جهت فوائد مذکوره در کتب کلیات و آن را دو مجری است یکی از کبد بسوی آن برای آمدن صفرا از کبد در آن و دیگری از آن بمعده و امعا برای انصباب صفرا بمعده و امعا برای غسل آن و دفع فضول و مراره هر حیوانی

۸۲۴ در طی ذکر آن مذکور شد و خواص کلیه آنها و آنچه مذکور نشده درینجا بیان می یابد و قوی ترین زهرهای حیوانات چهارپا زهره کاو پس زهره خرس پس زهره بز پس زهره کوسفند است و اسلم زهرهای طیور زهره خروس و ماکیان و کبک و سائر زهرهای طیور اقوی اند از حیوانات چهارپا وقتی که نسبت داده شود طائر را بماشی و صیدکننده و از زهرهای بسیار قوی و لذع زهره جوارح است خصوص بزرک آنها و زهره شیوط و سمک مسمی بعقرب و سلحفات اقوی اند از زهره حیوانات چهارپا و ضعیف ترین زهرها زهره خنزیر است و نیز هریک از زهرها بحسب نری و مادکی حیوان و اختلاف احوال از سیری و کرسنکی و سیرابی و تشنکی و وحشی و اهلی و ریاضت و تعب و دوندکی و سرعت سیر و پرواز و راحت و آرام و یکجا بستن و در قفص بودن و تعلیف و غیرها باشیای حاره و بارده مختلف می باشد چه از حیوان نر مطلقا که در هنگام کرسنکی و آتش و دوندکی و غیرها از اسباب مسخنه اخذ نمایند کرمتر و خشک تر و با حدت و اقوی اند و از ماده خصی و هنگام مخالف آن امور از اسباب مبرده اخذ نمودن در کرمی و خشکی و حدت کمتر و ضعیف تر می باشند و زهره انواع ماهیان حاد و قوی می باشد خصوص زهره شیوط که سمی است و زهره انواع مارها سم قاتل اند و بهترین آن مطلقا زرد مائل بسرخ برنک طبیعی آنست و بدترین آن زنگاری و سرخ تیره آنست

"طبیعت ان

مطلقا تا چهارم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

حار جالی و شدید النفوذ اعضاء الراس مفتوح سده خیشوم و مصفاه و قطور مراره دب
 جهت قروح تازه کوش و قطور زهره رخمه با زیت جهت ثقل سامعه و با عصاره کراث
 نبطی برای طنین و ثقل سامعه و اغتسال سر بزهره کاو نر و با نظرون و طین قیمولیا برای
 حزاز و دلوک مراره سلحفاه جهت قلاع خبیث دهان اطفال و زهره اردک خانکی با
 دوغ سعوطا در جانب موافق جهت رفع شقیقه نافع و اکتحال زهره جوارح خصوصا
 خشک آنها جهت ابتدای نزول آب در چشم و انتشار زهره آهو و کوسفند نر جبلی از
 حیوانات چهارپا و کبک و شیوط جهت غشاوه و زهره کرک جهت رفع بیاض عین و
 زهره ثور با آب رازیانه باعث حدت بصر و زهره خروس و ماکیان و کلاغ و بزاه و
 مرغان آبی و لقلق و کفتار و خنزیر و حیوانات ماکول اللحم و امثال اینها جالی و جهت
 حدت بصر و تنقیه قروح آن از اوساخ نافع اعضاء النفس لعوق زهره آهو و الاغ با
 روغن کاو تازه ناشتا در حمام دافع بهرور بود زهره کاو نر با عسل جهت خناق و
 بدستور زهره سلحفات اعضاء الغذاء و النفس آشامیدن زهره ثور مفتوح افواه عروق و
 بواسیر و زهره هر حیوانی مطلقا مسهل است حتی زهره خنزیر چون بر ناف بمالند و یا
 پنبه بدان الوده حمول نمایند تلین و اسهال نماید و ضماد زهره ثور با عسل جهت قروح
 مقعده و نطول آن جهت وجع رحم و انشین و ورم شراسیف و فرزجه زهره هر حیوانی
 مدر حیض است و آشامیدن یک درم زهره قنفذ با یک درم موم سرشته مخرج جنین و
 از مجربات شمرده اند و آشامیدن زهره چغد با خاکستر چوب کز رافع بول در فراش و
 طلای زهره مرغ سیاه خانکی بر احلیل مورث لذت جماع عظیم زنان و محبت مفرط

ایشان بمردان و طلای زهره کنجشک با عاقر قرحا و قدری زیبق بر کنج ران و قضیب و خصیه و ران باعث شدت نعوظ و کویند تا کف پا را بر زمین نکذارند رفع آن نکردد السموم طلای زهره تیس جهت نهش هوام و بدستور زهره ثور الاورام و البثور طلای زهره حمار وحش با عسل جهت تآلیل و تحلیل اورام و در مراهم حمره داخل کرده می شود و زهره شیر با عسل مانع تزاید اورام و تحلیل آنها و رافع خنازیر القروح و الجروح طلای زهره کرک جهت التیام جراحات عصب و در زمان سرما مانع تشنج و کزاز مخوف و زهره تیس جهت قلع گوشت زائد و داخل مراهمی که محتاج بمرارات قویه باشند برای قروح عظیمه قدیمه داخل کرده می شود و طلای زهره هر حیوانی که باشد با نظرون و راتیانج و طین قیمولیا جهت جرب متفرح و زهره کاو جهت

ص: ۱۵۸۸

۱۸۲۵ او جاع شدید و داخل مراهم جراحات غیر حادث از جمره نافع است

"مرافلن"

بضم میم و سکون راء و فتح باء موحد و الف و فتح فا و ضم لام و نون لغت یونانی است بمعنی هزار برک و آن حزنبل است و در حرف الحامع الزاء مذکور شد

"مران"

بضم میم و فتح راء مشدده و الف و نون

"ماهیت ان

درختی است که در زمین عرب بهم می رسد جمیع اجزای آن تلخ و چوب آن صلب

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

اشامیدن برک و یا عصاره برک آن بقدر یک درم با شراب جهت سم افعی کزیده نافع و تتمه خواص آن در مر ذکر یافت و بعضی خود آن را شجره المر دانسته اند چنانچه مذکور شد

"مرجان"

بفتح میم و سکون را و فتح جیم و الف و نون لغت عربی است و بفارسی نیز مشهور بدان و بهندی مونکه و مرجان نیز نامند

"ماهیت ان

جسمی حجری شبیه بساق و شاخ درخت است و سرخ و سفید و سیاه نیز می باشد که در بحر یمن در زیر آب از زمین می روید و تا بقدر یک ذرع و زیاده نیز و با شاخ های بی برک و ثمر و بهترین آن قطعه های بزرگ سرخ رنگین براق بی جرم و بی سوراخ کم کره آنست و بعد از آن سفید باوصاف مذکوره و سیاه آن زبون و ماده تگون آن اجزای لطیفه ارضیه مختلفه با آب و هوای حادث از ابخره محتقنه در زیر زمین آن دریا و بین احجار است که بسبب تابش آفتاب و تاثیر کواکب بهم می رسد و هنگام زیادتی و قوت و غلبه ابخره بروز آنها را از خلل و فرج و منافذ احجار و زمین مرتفع ساخته برمی آورد و بعد از برآمدن متشعب می گردد بشکل نبات و درخت و اجزای بخاریه از ان مفارقت نموده متحجر می گردد و بصورت سنک می شود و در بحر طولس و اندلس بهم می رسد و جایی که بسیار عمیق است آلات سرب و غیره از انتقال بر دام ماهی کیری بسته در دریا می اندازند و بر اطراف و جوانب حرکت می دهند تا بدانها پیچیده

کردد پس بزور می کشند تا شکسته و جدا گردد و برآید و جاها که عمق آب آن کم است غواصان در آب فرو رفته بریسمان بسته شکسته برمیآورند

ص: ۱۵۸۹

"طبیعت ان

در دوم سرد و خشک و بعضی در اول سرد گفته اند و سیاه آن را تا سوم سرد و خشک

"افعال و خواص آن

اشامیدن نیم درم آن قابض و مجفف و حابس و یک درم آن را بادزهر جمیع سموم دانسته اند و تعلیق آن بر معده جهت جمیع علل آن بالخاصیت نافع و جهت رفع فزع و خوف اطفال در خواب و در سائر افعال مانند بسد است و در حرف الباء مع السین ذکر یافت و دستور احراق و حب و سفوف آن در قرابادین کبیر مذکور شد

"مرداسنج"

بضم میم و سکون راء مهمله و فتح دال مهمله و الف و فتح سین مهمله و سکون نون و جیم معرب مرداسنک فارسی است و نیز در فارسی مرداهنک و بیونانی لیدوخورس نامند

"ماهیت آن

جسمی حجری است مصنوع از اجساد معدنیه سوای آهن و بیشتر از سرب و قلعی بطریق احراق بعمل می آورند و ذهبی آن سرخ و فضی بنفش و رصاصی مائل بسرخ و زردی است و بهترین آن صاف زردرنک براق سنکین آنست

"طبیعت ان

بانحای است از آن جمله آنکه می کدازند سرب را و سرنج و یا سرب سوخته بخورد
 آن می دهند تا هر دو خوب ممزوج کردند پس در ظرفی کرده سرکه تند بر سر آن می
 ریزند و هرچه خوب سوخته و ممزوج بآن باشد جدا می سازند و با آب و جو طبخ می
 دهند به حدی که جو مهرا گردد و منشق شود پس از جو جدا کرده باهم وزن آن
 نمک می ساینند و در آب می خیسانند و هر روز برهم می زنند و هر سه روز آب را
 تبدیل می نمایند تا چهار مرتبه که خوب صاف گردد و اجزای خام در آن نماند پس
 استعمال می نمایند و چون خواهند که آن را سفید گردانند که مرتک نامند بفتح میم و
 بکسر آن نیز و سکون راء مهمله و فتح تاء مثناه فوقانیه و کاف در پشم سفیدی پیچیده
 با آب باقلا بجوشانند و بعد از مهرا شدن باقلا و سیاه شدن پشم آب باقلا و پشم را
 تجدید نمایند و طبخ دهند تا سفید گردد و این مستعمل در اطلیه و ذرورات است برای

ص: ۱۵۹۰

۸۲۶ آنکه عضو را سیاه نکرداند و مغسول آن الطف و حدت آن کمتر از غیر مغسول و
 طریق غسل آن آنست که هر مقدار که خواهند نرم بسایند و آب و نمک بران ریزند آن
 مقدار که چهار انگشت بر بالای آن آید و تا چهل روز بگذارند و هر سه چهار روز
 برهم زنند و هر هفته یک مرتبه آب را تبدیل نمایند پس آب را ریخته خشک نموده
 نرم سوده بکار برند و باید که نمک بوزن مرداسنک باشد و بدین طریق غسل نیز سفید
 می گردد

"طبیعت ان

مائل بکرمی و در آخر دوم و تا سوم خشک گفته اند و مغسول آن در اول سرد و خشک در سوم و سفید کرده آنکه مرتکب نامند الطف و اقوی

"افعال و خواص ان

اقسام آن سم قتال و از داخل غیر مستعمل و محلل و مجفف و قابض و مغری و مسدد و حابس و جالی و برنده کوش فاسد زائد و رویاننده کوشت صالح و التیام دهنده زخمهای عمیق و ماده کثر مراهم و جامع ادویه و کاسر شدت تحلیل ادویه محله قویه و خورنده کوشت فاسد عفن و از خاصیت آن آنست که چون در سرکه اندازند آن را شیرین گرداند اعضاء العین سفید کرده مغسول آن در اکتحال جالیه جهت سلاق و جرب و ناخن و قرحه چشم نافع اعضاء النفض شیخ الرئیس رحمه الله تعالی علیه در ادویه مفرده قانون نوشته که آشامیدن آن حابس بول است و زنان بلاد ما باطفال برای خلفه و قروح امعا و اسهال می خوراند و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه المؤمنین نوشته که در بلاد دارالمرز جهت رفع کرم با شیر می دهند و حرکت می فرمایند و تا کرمها دفع نکردند مانع سکون آنند و فی الواقع در دفع اقسام کرم بیهیدیل است امین الدوله تصریح نموده که نیم درم سفید کرده آن با جلاب مخرج اقسام کرم معده است و مجرب و سفید کرده آن در حقنها حابس اسهال قروچی و سحجی الجروح و القروح طلای آن رویاننده کوشت فاسد زائل شده در قروح و منشف آنها و قروح رطبه و منقی قروح بالعرض بمعاونت ادویه مناسبه و با مثل آن کبریت زرد و سرکه و روغن مورد جهت شری و جوششهای پر آب الزینه طلای سفید کرده آن جالی کلف و رافع آثار حکه و جرب و جدری و تحلیل خون منجمد تحت جلد و سوختگی آتش و آب کرم و مسکن حدت ادویه حاده و جهت دفع بدبوی عرق اعضا مانند زیر بغل و کشن ران و بوی عرق را خوش کند و منع ادرار عرق نماید و جهت سحج جلد مؤثر خصوصا با روغن کل سرخ و با روغن کل بر حوالی قلب و زیر بغل مانع ریختن مواد بقلب و با

سرکه جهت رفع قمل و چون با روغن زیتون بسایند و بجوشانند تا غلیظ گردد و طلای آن بهترین ادویه انشقاق است و طلای غیر سفید کرده آن با آهک سیاه کننده جلد و ذرور آن جهت قروح بین انکشتان پانافع المضار دو درم آن کشنده باحتباس بول و انتفاخ بطن و حالین و قولنج و مغص عظیم و ضیق النفس و کشیدگی زبان و خناق و کاه منجر بانشقاق امعا گردد مصلح و مداوای آن بقی و تنظیف بدن است با ماء شبت و انجیر و آشامیدن مرمکی سه درم با آب نیم گرم و ملازمت آشامیدن اسفیدباج و لحوم خرفان و مرق خروس پیر و آب گوشت های چرب و سرکه خمر سیاه و مالیدن لطوخت معرقه و ادهان بر بدن و خوردن زنجبیل مربا و افسنتین و زوما و تخم کرفس و فلفل و فاغیه یعنی کل حنا و ناردین و طلای دو مثقال از تخم کرفس و افسنتین و مرمکی یا یک اوقیه طبیخ کرفس و اگر طبیعت قبص باشد حقه فرماید بحقنهای لینه و حب و مرهم آن در قرابادین ذکر یافت

ص: ۱۵۹۱

"مرزنجوش"

بفتح میم و سکون را و فتح زای معجمه و سکون نون و ضم جیم و سکون واو و شین معجمه معرب مرزنجوش فارسی است و بعربی سرمق و عنقر و بهندی دوناومروا نامند

"ماهیت آن

غیر از اذان الفار است جهت آنکه برک آن هیچ شباهتی بکوش ندارد بلکه طولانی و نبات آن از جمله ریاحین خوش بو است و در باغچههای زرع می نمایند و نبات آن تا بدو سه ذرع و با شاخهای پراکنده و برک آن طولانی اندک باریک کم عرض و کل آن سفید مائل بسرخ و تخم آن شبیه

۸۲۷ بتخم ریحان و شفاف و کسانی که آن را اذان الفار دانسته اشتباه نموده اند

"طبیعت آن

در آخر دوم کرم و در اول آن خشک

"افعال و خواص آن

قویتر از سوسنبر و ملطف و محلل و مفتوح و جالی و مفتوح و جاذب اعضاء الراس
 آشامیدن مطبوخ آن مفتوح سده دماغ و خیاشیم و رافع صداع بارد رطب بلغمی و
 سوداوی و ریحی و مالیخولیای مراقی و لقوه و حابس زکام جهت آنکه محلل رطوبات
 و ریاح دماغی است و بوئیدن آن جهت تقویت دماغ و مستی شراب و منع خمار و
 تفتیح سده منخرین و سعوط آن جهت تنقیه دماغ و لقوه و صرع و طلای آن با حنا در
 حمام جهت درد سربارد مجرب و تدهین بدن آن جهت فالج و امراض عصب بارد
 مانند کزاز و امثال اینها و اکتحال آن جهت ابتدای نزول آب در چشم و ضعف باصره و
 طلای خشک آن با عسل جهت رفع آثار خون منجمد زیر چشم و خائیدن و فرو بردن
 آب آن مانع سیلان رطوبات و آب از دهان و نطول آن جهت درد کوش و بدستور
 قطور آن و قطور دهن آن نیز و یا گذاشتن خرقة تر کرده بدن آن در کوش دافع سدد
 آن اعضاء الصدر و الغذاء و النفص آشامیدن مطبوخ آن مفرح و جهت درد سینه و
 سرفه و ضیق النفس و خفقان و وجع فواد و تسخین اعضاء باطنی و احشا و تحلیل ریاح
 سپرز و رافع مغص و استسقا و عسر البول و احتباس حیض و قولنج ریحی و فرزجه آن
 مدر حیض مقدار شربت از جرم آن تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال مضر کرده
 و مثانه مصلح آن کاسنی و تخم خرفه بدل آن سوسنبر و کویند افسنتین و مرماحوز و
 دو وزن آن و نیم وزن آن فلفل و بوزن آن شابانک نیز گفته اند الاورام و البثور طلای
 آن محلل اورام بلغمیه و با بزر البنج جهت ورم انثیان الات المفاصل با موم روغن جهت

التوای عصب و وجع ظهر و اریبه و با غسل جهت رفع اعیاء و بدستور تدهین بدهن آن
 الزینه طلای آن با سرکه جهت رفع کلف و بدبوئی عرق و مالیدن آن بر موضع
 حجامت رافع اثر زخم آن السموم ضماد آن با سرکه جهت لسع عقرب طرد الهوام
 بخور آن کریزانده هوام و رافع مضرت هوای و بائی و روغن آنکه آب آن را با
 هموزن آن با روغن زیتون بجوشانند تا آب رفته روغن بماند تدهین بدان جهت فالج و
 لقوه و کزاز و رعشه و شقیقه و درد سربارد و قطور آن جهت تفتیح سده کوش و
 کرانی سامعه و تحلیل ریاح آن نافع است

ص: ۱۵۹۲

"مرسطی"

بفتح میم و را و فتح سین و ضم طا و سین مهملات لغت نبطی است

"ماهیت ان

درختی است بقدر یک قامت برک آن بباریکی موی و بهم پیچیده و با رطوبتی
 چسپنده مانند غسل و تندبوئی و تلخ و رطوبت برک آن زیاده از شاخ آن

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

طلای آن جهت نهش افعی و سائر هوام سمی و محرق برک و شاخ آن با آرد در حمام
 سه مرتبه رافع جرب و قالع آن و سنون آن جهت تقویت لثه و جراحت آن و ذرور

خشک آن جهت التیام زخمها و تعلیق آن جهت عسر ولادت مؤثر و آشامیدن دو اوقیه از آب آن کشنده است بعد دو روز و صاحب فلاحه گفته چون برک آن را غرس نمایند درخت می روید و چون شاخ آن را بریده دفن نمایند و آب دهند بعد از چهل روز فطر ماکول روید

"مرعزی"

بفتح میم و سکون را و فتح عین مهمله و کسر زای معجمه و یاء نسبت اسم سریانی است بفارسی مرعز نامند

"ماهیت آن"

نوعی از پشم بز و از موی بسیار نرم است و اکثر سفید می باشد و از آن لباس می بافند

"افعال و خواص آن"

پوشیدن آن موافق جمیع امزجه و مسخن مبرودین و مقوی کمر و کرده و محرک باه است

"مرقشیشا"

بفتح میم و سکون راء مهمله و فتح قاف و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح شین معجمه و الف لغت یونانی است و آن را مارقشیشا و حجر النور و حجر روشنائی نیز خوانند جهت آنکه برای روشنائی چشم بسیار مفید است و

ص: ۱۵۹۳

۸۲۸ بهندی سونامکھی نامند

"ماهیت آن

سنکی است غیر براق بخلاف مغنسیا که براق است و انواع می باشد از ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی و شهمی و در معادن آنها تکون می یابد و هریک برنک آن فلز و منسوب بدان و مخلوط بجوهر آن معدن است و آن جوهر را از آن استخراج می نمایند و قوی ترین همه نحاس است

"طبیعت آن

در آخر دوم گرم و خشک و در سوم نیز خشک گفته اند

"افعال و خواص آن

محلل و جالی و قابض و منفخ و مسخن و با سمیت و استعمال آن از داخل غیر مجوز و ما دام که آن را خوب نرم نمایند منفعت آن ظاهر نمی گردد اعضاء الراس گفته اند تعلیق آن بر کردن طفل باعث عدم فزع آن است اکتحال محرق و غیر محرق آن جهت جلا و تقویت چشم و تحلیل مده تحت آن الاورام و البثور طلای آن با راتیانج جهت تحلیل اورام صلبه و داخل مراهم محله کرده می شود بسبب تحلیل و انضاجی که دارد القروح و الجروح باراتیانج جهت التیام قروح و با زرنیخ منقی قروح و خورنده کوشت زاید فاسد و رویانده کوشت صحیح الات المفاصل طلای آن محلل آنچه جمع شده است در اجزای عضل از ماده شبیه بمدده الزینه طلای آن با سرکه جهت برص و بهق و نمش و تحلیل رطوبات محتقنه زیر جلد و نرم و باریک کنده موی و باعث تجعید آن و محرق مغسول آن الطف و حرارت آن کمتر و طریق احراق آن آنست که بعسل آلوده در خرقة پیچیده در آتش اندازند تا سرخ گردد و بعضی مکرر می نمایند و طریق غسل آن مانند غسل اقلیمیا است و اهل مصر مصفای آن را جهت استسقا و بواسیر و اوجاع

کرده و مثانه و یرقان و جریان منی و دق شیخوخت استعمال می نمایند و بجهت دفع سموم مشروبه نیز مصنوع از مس یک آثار هندی و روی توتیا ربع آثار و سرب ثمن آن و قلعی نصف ثمن آن و سنک ریزه سرخ سوده نیم من آثار که همه را یکجا کداخته در آن ربع آثار سم الفار زرد سوده پاشیده در حین گذار و در جای ریزند شبیه بمرقشیشا می شود در لون

ص: ۱۵۹۴

"مرماحوز"

بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم حاء مهمله و سکون واو و زای معجمه و براء مهمله نیز آمده و بفارسی مروخوش نامند

"ماهیت ان

مرو جلی است ساق آن زیاده بر شبری و خشبی و با صلابت و شاخهای آن طولانی و برک آن مائل بتدویر و درازی و رنک آن مائل بتیرکی و سبزی و خوش بو و تلخ با بشاعت کمی و ملاصق بساق آن و مائل باسفل و تخم آن در غلافی شبیه بتخم کتان و کل آن مائل بتیرکی و زردی و در تموز می رسد

"طبیعت ان

تا سوم کرم و در دوم خشک

"افعال و خواص آن

ملطف و محلل و مسکن ریاح و مفتوح سدد بلغمی در هر جا که باشد اعضاء الراس چون در شراب اندازند بزودی سکر آورد و بوئیدن آن تفتیح سده دماغی نماید و صداع آورد و انکباب بمطبوخ آن جهت انحدار بخارات از دماغ و صداع بارده و مشابه بشیخ است درین امر اعضاء الصدر و الغذاء و النفس آشامیدن آن جهت خفقان سوداوی و تقویت معده و امعا و احشای ضعیفه و ضعف جگر بارد و قی و غثیان بازدارد و جهت تفتیح سدد احشا و نشف رطوبات معده و با شراب جهت درد رحم حوامل و بدستور نطول بطیخ آن و جلوس در ان مقدار شربت از برک و کل و تخم آن تا دو درم و از آب آن تا یک اوقیه المضار مصدع و معطش مصلح آن مورد و ریاحین بارده بدل آن بادرنجبویه و مرزنجوش بجهت سکر بوزن آن شنه و اندکی زعفران و مرماحوز و مرزنجوش و فرنجمشک و شاهسفرم و بادرنجبویه همه قریب بهم و قائم مقام و بدل یکدیگراند الاوجاع چون برک تازه آن را در حمام فرش کنند و بران صاحب اوجاع بارده و ریاح حایله در بدن و اعضاء باطنه و ظاهره بخوابد زائل گردد و بهتر از ان دوائی نیست

ص: ۱۵۹۵

"مرما زاد"

بفتح میم و سکون راء و فتح میم و الف و فتح زای معجمه و الف و دال مهمله بفارسی مرو آزاد و بفرنکی اسطاکیس

۸۲۹ نامند

"ماهیت ان

نباتی است ساق آن یک عدد و بقدر شبری و قریب بجعه و پرزغب به حدی که کویا از ساق تا آخر در میان پنبه حلاجی کرده بسیار نرم پیچیده اند و کل آن بنفش مائل بسرخ و ریزه و از ساق تا آخر با برکهای بسیار ریزه آمیخته بکل و حکیم میر محمد مؤمن رحمه الله تعالی نوشته اند که فقیر در فیروزه کوه مکرر مشاهده کرده و اخذ نموده

"طبیعت ان

کرم و خشک و گرمی آن را زیاده از خشکی دانسته اند

"افعال و خواص آن

اعضاء الراس سعوط آن با روغن بنفشه جهت تفتیح سدد دماغی و تقویت دماغ و صداع بلغمی نافع اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و جگر و اعضاء باطنی و تحلیل ریاح و امراض بارده جگر و رحم و مدر حیض است

"مرماطوسی"

بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم طاء مهمله و سکون واو و سین مهمله بفارسی درنک نامند

"ماهیت

ان

مروبری است و قسمی از مرو سفید که مرماهوس خوانند و برک آن شبیه ببرک خبازی و از ان کوچکتر و با تشریف و در همه افعال مانند مرماهوس است

"مرماهوس"

بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم ها و سکون واو و سین مهمله بفارسی مرو سفید و مرو تلخ نامند

ص: ۱۵۹۶

"ماهیت آن"

نباتی است شبیه بمرماحوز و برک آن مانند برک لبلاّب و از ان کوچکتر و کل آن مائل بسفیدی و تخم آن مدور بخلاف سایر اصناف آنکه همه طولانی اند و گفته اند مراد از مطلق تخم مرو تخم این است

"طبیعت ان"

کرم و خشک و نزد بعضی معتدل

"افعال و خواص ان"

مفرح و مجفف و در همه افعال مانند مرماحوز است و شکوفه آن را امین الدوله سرد و تر دانسته

"مرو"

بفتح میم و سکون را و واو لغت نبطی است و کویند فارسی است و نیز بفارسی مرو رشک و بهندی کنوچه نامند

"ماهیت آن"

اسم جنس است و انواع می باشد و هریک بنامی مخصوص و بر ابرون و خزامی و اقحوان و لسان الثور نیز اطلاق می نمایند و از مطلق آن مراد نوع خوشبوئی آنست که مرماحوز باشد و اصناف مرو چهار است و نزد بعضی پنج یک نوع و امر مازاد نامند و دوم را مرماحوز و سوم را مرماطوس و چهارم را مرماهوس و صنف پنجم را سرو دانسته اند و ظاهرا ابرون باشد و از نوع مرو نباشد و نوعی از مرو که کم بو می باشد نسبت بمرماحوز آن را شموسا نامند

"طبیعت آن

در دوم کرم و خشک و بحسب انواع آن مختلف می باشد چنانچه ذکر یافت

"افعال و خواص آن

ملطف و محلل ریاح و نفخ و بلغم و مفشی ریاح و مفتح سدد هر جا که باشد اعضاء الراس قطور آن با شیر زنان در کوش جهت تسکین وجع آن و در بینی جهت صداع حاره و صداع بارده و بوئیدن نوع خوشبوی آن مصدع خصوصا بالای شراب اعضاء الغذاء و النفص مقوی معده و امعا و رافع استسقا و ریاح جوف و مدر بول و عرق و محلل بلغم معده و مسکن اوجاع آن و چون مستسقی مداومت با شامیدن برک و تخم طولانی که آن شبیه بتخم کتان است نماید و هر روز دو درم آن را با مثل آن شکر ناشتا بیاشامد تجفیف ما و اخراج آن ببول و عرق نماید دایما و تخم آن را چون بریان نمایند و بیاشامند جهت سحج خصوصا که با روغن بادام چرب نموده باشند و جهت ذوسنطاریا و بریان ناکرده آن مسهل بلغم و نیز بریان کرده آن با تخم حماض رافع اسهال دموی و قرحه امعا و سحج الاورام و الدمامل ضماد آن منضج اورام صلبه و دمامل و خراجات و محمد بن زکریا تخم آن را در دوم کرم و در اول تر دانسته و کویند چون اندک اندک آب بران ریزند و بانکشت بمالند و لعاب آن را با اندکی

روغن یاسمین سه روز ناشتا بنوشند شرای سوداوی را بالکل زائل کرداند و مجرب است"

ص: ۱۵۹۷

"مرهیطس"

بفتح میم و سکون راء مهمله و کسر ها و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم طاء و سین مهملتین

"ماهیت ان

سنکی

۱۸۳۰ است سیاه مخطط و سبک و بعضی از ان لاجوردی رنگ و چون بسایند رائحه خمر از ان آید و از مغرب آورند

"افعال و خواص

ان

آشامیدن سه شعیره آن جهت وجع الفواد مجرب دانسته اند و ضماد آن جهت نمله مفید است"

"مری"

بضم میم و کسر راء مشدده و یا لغت عربی است مشتق از معنی مراره و گفته اند اصل آن ممری بدو میم بوده که برای تخفیف یک میم را حذف نموده اند و بکثرت

استعمال بیک میم قرار یافته و گفته اند اسم نبطی است و بسریانی اوریا مورییا و برومی کولو غورس و بفارسی آبکامه نامند

"ماهیت آن

از ادویة قدیمه است و از اختراع اطبای کلدانیون و ماده آن فودج است و در حرف الفاء مع الواو مذکور شد و بهترین آن آنست که آرد جو را با فودنج بری در تابستان خمیر کرده کردها ساخته در تنور پزند پس باهم وزن آن فودج و مثل آن نمک و ربع آن رازیانه و بجهت مبرودین قدری تخم کرفس و دارچینی و قرنفل و امثال آن به آب خمیر کرده بیست روز در آفتاب کرم بگذارند و هر روز برهم زنند و آب بران پیاشد تا سیاه و متعفن گردد پس در آب حل کرده صافی آن را در شیشه کنند و چند روز در آفتاب گذارند و هر روز برهم می زده باشند پس استعمال نمایند و انواع و اقسام دیگر می باشد و همه بتفصیل در قرابادین کبیر مذکور شد

ص: ۱۵۹۸

"طبیعت آن

تا سوم کرم و خشک در اول کرم و در دوم خشک نیز گفته اند و ابن ماسویه سمکی آن را از شعیری در کرمی و خشکی کمتر دانسته و نیست چنین

"افعال و خواص آن

جالی اخلاط غلیظه و منقی بلغم و ملین بطن و ناشف رطوبات العین اکتحال و یا قطور آن در چشم در اوائل جدری مانع بروز بثور آبله است در آن و اگر برآمده باشد باعث ازاله آن و مجرب الفم غرغره آن محلل ورم لهات و لوزتین و جاذب بلاغم از دماغ و

رافع نقصان ذایقه و باعث خوشبوئی آن اعضاء الغذاء و النفص مسخن معده و جگر و مجفف و ناشف رطوبات معده و امعا و مسهل و هاضم طعام و مشهی و دافع تخمه و ضرر چربیها و ملطف غذای غلیظ و ملین طبع و جهت قولنج و اخراج کرم معده و اخلاط بواسیری لزج و ادرار فضلات و وجع و رک و عرق النسا و احتقان بدان جهت رفع قولنج و قروح امعا و سحج و وجع و رک و عرق النسا الجروح و القروح نطول ان جهت قروح عفنه خبیثه و معمول از ماهی و لحوم شور نیز جهت قروح خبیثه نافع الزینه خوش بو کننده نکهت و آشامیدن آن چند روز پی هم با قدری لک لاغر کننده بدن و مجرب السموم جهت نهش کلب کلب نافع گفته اند المضار مضر سینه و سرفه و بواسیر و صاحبان خارش و قوبا و جذام و امثال اینها مصلح آن لعابها و چربیها و شیرینیها و رفتن بحمام است مکرر و بالفعل آبکامه مشهور میان عوام بجای مری فودج یعنی ماده آبکامه محلول در سرکه است که در آفتاب می گذارند تا برسد و استعمال می نمایند و قوت مسهله این ضعیف و مفتحه غالب و مضر امعا و در حقنها غیر مستعمل و در اصفهان بجای سرکه در شیر حل می کنند و معروف بکومه است و در حرف الکاف مذکور شد"

ص: ۱۵۹۹

"فصل المیم مع الزای المعجمه"

"مزز"

قسمی از نیذ است که در مصر از جو و برنج می سازند و بفارسی بوزه نامند و در بوزه مذکور شد و در قرابادین کبیر نیز ذکر یافت

"مزمار الراعی"

بکسر میم و سکون زای معجمه و فتح میم و الف و ضم راء مهمله و الف و لام تعریف و فتح راء مهمله و الف و کسر عین مهمله و یا

"ماهیت ان

نباتی است برک آن شبیه برک بارتنک و از ان باریکتر و منحنی بطرف زمین و ساق آن باریک و بیکره و بقدر ذرعی و با رطوبت چسپنده و بر اطراف آن سری عمودی شکل و بران کل باریک ما بین سفیدی و زردی و خوش بو و بیخ آن سیاه شبیه بخربق اسود و بسیار خوش بو منبت آن اماکن رطبه و در جوزا بهم می رسد و تخم آن شبیه بتخم کل سرخ

"طبیعت ان

در اول دوم کرم و خشک و بعضی کرم و تر دانسته اند

"افعال و خواص ان

جالی و محلل اورام و رافع سموم

۸۳۱ و مفتوح سدد و مدر حیض و قابض بطن اعضاء الغذاء و النفص آشامیدن آن بتنهائی و یا با وزن آن دوقو مسکن فواق و مغص و جهت قرحه امعا و شدخ عضل و اوجاع رحم و آشامیدن طبیخ بیخ آن در آب جهت تفتیح سده جکر و تفتیت حصاه کرده و مثانه و تنقیه آن و درد رحم و آشامیدن نبات خشک آن حابس بطن و مدر حیض و ضماد آن محلل ورم صلب احشا الاورام ضماد تازه آن محلل اورام بلغمیه و کدازنده اورام رخو الزینه غسل آن جهت دراز کردن موی و طلای آن با زیب الجبل و روغن زیتون مانع تولد قمل تا یک سال السموم آشامیدن بیخ آن بقدر دو درم جهت آشامیدن

سم ضفادع و ارنب بحری و ضرر افیون مقدار شربت آن تا دو مثقال و در مطبوخ تا پنج درم در یک رطل آب که تا بنصف رسد با شربنی اگر اراده لیت باشد و بی شربنی اگر اراده حبس طبیعت باشد و از آب آن یک اوقیه مضر طحال مصلح آن باد آورد بدل آن اشنان است

ص: ۱۶۰۰

"فصل المیم مع السین المهمله"

"مستعجله"

بضم میم و سکون سین و فتح تاء مثناه فوقانیه و سکون عین مهمله و فتح جیم و لام و ها در ماهیت آن اختلاف است نزد بعضی بوزیدان و نزد جمعی سورنجان و انطاکی و دیگران گفته اند از فروع لعبت بربری و آن ریشها است درهم پیچیده و صلب مربع شکل بنوعی که چون از هم باز کنند چوب آن مربع متساوی الاضلاع مشاهده گردد بهترین آن شیرین صلب خوش جوهر آنست و آن را مستعجله از ان جهت نامند که در تقویت باه مستعجل و سریع الاثر است

"طبیعت ان

در دوم کرم و در اول تر و با رطوبت فضلیه

"افعال و خواص ان

با صندل مقوی قوی و اعصاب و باه و مانع فساد اخلاط و مهیج باه بسرعت و مستعجل و مصلب ذکر و آشامیدن آن قبل از سم مانع تاثیر آن مضر حلق مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن خمیر مایه است و زنان آن را در فربهی بدن مستعمل

دارند و با احسا و فالودها و نیز کوبیده بر شیر پاشیده و تا سه درهم آن را یک مرتبه می خورند

"مسحوقونیا"

بفتح میم و سکون سین و ضم حاء مهمله و سکون واو و ضم قاف و سکون واو و کسر نون و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف و آن را مسحونیا نیز نامند و بفارسی کف آبکینه و عبری ماء الزجاج

"ماهیت آن"

اطلاق آن را بر احجار مطبوخه مصنوعه از شیشه و سنک سرمه و اقلیمیا و را سخت سائیده و تسقیه با آب آهک و قلعی نموده و صمغ بلاط اضافه کرده و جوشانیده تا منعقد گردد و کف شیشه که در حین کداز بالای آن پیدا می گردد نیز می نمایند و آن شبیه ببوره می باشد

ص: ۱۶۰۱

"طبیعت ان"

کرم و خشک

"افعال و خواص ان"

حاد جالی العین اکتحال آن رافع بیاض و ظلمت بصر و ناخنه و سلاق و شرناق و سنون آن جالی دندان الجروح و القروح و البثور طلا و ذرور آن بتنهائی و یا با مراهم جالی و قاطع کوشت زائد فاسد زخمها و مجفف آنها و کشاینده بیلات و رافع آثار جلد و

طلای آن در حمام رافع خارش بدن المضار آشامیدن آن قتال بدل آن آبکینه سفید است

"مسک"

بکسر میم و سکون سین و کاف لغت عربی است بفارسی مشک بشین معجمه و بسریانی مسکه و برومی مورون و بترکی یبار و بهندی کستوری نامند

"ماهیت ان"

اسم خون منجمد است که در ناف حیوانی بجثه آهوی کوچکی که دست و پای آن باریک و استخوان قلم دست و پای آن یک پارچه بخلاف آهوهای دیگر و صورت آن شبیه باین عرس که بفارسی راسو و بهندی نیول نامند یا دو دندان باریک بلند مثل کراز برکشته بسوی بالا بعضی گفته اند که نر آن را دو شاخ و دو دندان می باشد و ماده آن را دو دندان و آن حیوان را آهوی خطائی و آهوی مشک نامند و در کوهستان چین و خطا و تبت و ترکستان و کوت کانکرا که نکر کوت می گفته اند در قدیم الایام و کوهستان بهرایج و نیپال و مورنک و رنک پور و غیرها که همه آن کوهستانها بهم پیوسته اند بهم می رسد و در هر سرحد بلدی و مملکتی و شهری از مواضع قریبه با کوهستان می آورند مثلا در تورآن و

۱۸۳۲ ایران از خطا و تبت و در ملتان و لاهور و شاه جهان آباد و اله آباد و لکهنو از انجا و از کوهستان کوت کانکرا و بهرایج و نیپال نیز و در بنکاله از کوهستان مورنک و رنکپور و نی پال و در ایران و خراسان و روم از چین و خطا و تبت هم از راه دریا و هم از خشکی می آورند خالص آن را بسیار کم می آورند مگر بعنوان تحفه و هدیه برای ملوک و سلاطین و حکام آن بلاد و سرحدات و اکثر در همان جا نافه را بریده

مغشوش نموده بقسمی که معلوم نشود نافه را درست ساخته می آورند که کم کسی درمی یابد و بهترین آن بحسب امکانه خطائی است پس تبتی پس کوت کانکرانی پس نیپالی پس از جاهای دیگر و بحسب بو تندبوئی آن بحدی است که محرور المزاج را رعاف آورد و بحسب رنگ زرد و تفاحی آن و گفته اند مشک دو نوع است هندی و ترکی هر یک را اصناف مختلف و ترکی بهتر از هندی و خطائی آن بهتر از تتاری زیرا که تتاری با اندک زهومت است بعد از ان اصناف دیگر ترکی و بهترین هندی آن نیپالی آن پس رنگپوری و بعد از ان سائر اصناف و بعضی گفته اند که مسک چهار قسم می باشد قسم اول خونی است که از ان حیوان بطریق حیض و بواسیر دفع شده بروی سنکها منجمد می گردد و این قسم در نهایت خوش بوئی و تندی می باشد به حدی که بوئیدن آن رعاف می آورد و زردرنگ و قطعات آن طولانی و با صلابت و نادر و قلیل الوجود است قسم دوم تبتی و آن نافه است که از اجتماع خون در حوالی ناف او بسبب غلبه قوت و حرارت آن بهم می رسد و بزرگ می شود تا مقدار نصف لیموی و بعد از بزرگ شدن و رسیدن بکمال خود خارش بسیاری در ان مواضع بهم می رسد و بسبب شدت خارش بر سنکها و درختها می مالند پس آن با پوستی که بر بالای آنست جدا شده می افتد قسم سوم چینی است و آن خونی است که بعد از صید نمودن موضع ناف آن را بدست می مالند تا خون اطراف یکجا جمع شود پس شکافته برمیآورند و خشک می کنند و آن سیاه رنگ با صلابت می باشد و نیز گفته اند که صیادان موضع ناف آن را کشیده بعصابه می بندند و چون خون بسیاری در ان مجتمع کردید آن را ذبح نموده ناف آن را بریده مدتی در جود فن می نمایند پس برمیآورند خوش بو می گردد و الا قبل از ان کریه الرائحه است مانند جند بادستر که قبل از استحاله کریه الرائحه است قسم چهارم هندی است و آن خونی است که از ذبح آن حیوان بهم می رسد با جگر و سرکین خشک آن خمیر می کنند و این قسم اشقر اللون است و غیر صلب می باشد و بدترین همه و غیر مستعمل و این سخنان بتمامها شاید اصلی نداشته باشند بلکه مشک

دو قسم می باشد یا اصلی خالص است و یا جعلی مغشوش و اصلی خالص همان قسم دوم است که مسمی بتبتی کرده اند و حال آنکه مخصوص بدانجا نیست و این قسم یا آنست که خودبخود جدا می گردد چنانچه ذکر یافت و یا آنکه قریب برسیدن کمال که مردم آنجا وقت آن را می دانند آن حیوان را گرفته بریده جدا می کنند و قسم اول بر تقدیر صدق یحتمل که آن حیوان بسبب خارش آن موضع را با سنکها می مالیده و مجروح شده خون از آن برمی آمده و بر سنکها ریخته منجمد می شده باشد و مردم آن را یافته حمل بر حیض و بواسیر آن می کرده باشند و دو قسم دیگر خصوص چهارم مغشوش است و نیز گفته اند که مشک عملی از ریوند چینی و حصی لبان و جگر خشک کرده بز و تخم مورد و قرنفل و خون کبوتر و قدری مشک خالص ترتیب داده در نافها پر کرده سر آن را مسدود نموده بصورت اصلی ساخته می فروشند و علامت مغشوش آن از سیاهی مفرط و ثقل و کمی رائحه و یا بدبوئی آن معلوم می گردد و امتحان آنچه در ناف باشد آنست که ریسمانی را بسوزن گذرانیده اول از نافه بگذرانند پس آن ریسمان را از وسط سیر بگذرانند و بو کنند و هرگاه که بوی سیر ندهد خالص است و الا فلا و امتحان آنچه در غیر نافه باشد آنست که در کف دست قدری از آن را باب دهن بمالند اگر حل شود خالص است و اگر فتیله گردد مغشوش ارسطو گوید که مشک خالص سائیده را چون

ص: ۱۶۰۲

۸۳۳ در ظرف رطوبت دار گذارند بقدر یک ساعت وزنش زیاده می شود و امتحان دیگر آنکه ظرفی را بر آتش گذارند و مشک بر روی آن ریزند اگر از آن بوی نیکو آید خالص است و الا مغشوش امتحان دیگر آنکه سر جوال دوزی را در سیر زنند و در نافه فرو برند و ببینند اگر بوی بد از آن آید مغشوش است و اگر بوی خوش از آن آید

اصلی و بهترین مشک مشک تبتی خالص بهمان اصطلاح است و قوت آن ما دام که در نافه است تا سه سال باقی می ماند و از نافه بیرون آورده تا یک سال

"طبیعت آن

کرم در سوم و خشک در دوم و شیخ الرئیس و دیکران کرم در دوم نوشته اند و بعضی خشکی آن را غالب بر کرمی دانسته اند و بالجمله هر چند کهنه شود بیس بران غالب و حرارت آن ضعیف می گردد

"افعال و خواص آن

ملطف و مفتوح سده ها و محلل اخلاط غلیظه بارده و ریاح و بالخاصیه مفرح و مقوی دل و دماغ و سائر اعضای رئیسه و حرارت غریزیه و اعضای ظاهری و باطنی و مذکی حواس ظاهره و باطنه اعضاء الراس مذکی حواس ظاهره و باطنه از سامعه و باصره و شامه و ذایقه و با اندک قوت سکر و جهت مالیخولیا و خدر و فالج و لقوه و رعشه و صرع و ام الصبیان و سکتة و بلادت و نسیان و سائر امراض عصبانی نافع و رساننده قوای ادویه است با عمق بدن و بوئیدن آن جهت منع نزلات و صداع بارد و سعوط آن با زعفران و اندک کافور جهت صداع بارد و بتنهائی نیز و سعوط آن بتنهائی و یا با جند بادستر و فلفل و دار شیشعان و امثال اینها جهت سکتة و جمیع امراض بارده دماغیه و تمریخ آن با روغن بان بر مقدم دماغ و با ادهان حاره بر فقرات ظهر جهت خدر و فالج و استرخا با تکرار عمل و استدامت بر آن و طلای آن نیز و اکتحال آن جهت ظلمت بصر و رفع بیاض رقیق و دمعه و ظفره و نشف رطوبات چشم و رساننده قوای ادویه بطبقات آن اعضاء الصدر و الغذاء و النفس مفرح و مقوی قلب و رافع خفقان بارد سوداوی و توحش و غشی و وحشت و غم و وجع فواد و سقوط قوت و ضعف دل و رافع اسهال و حابس بطن و ریاح امعا و فرزجه آن معین بر حمل است و طلای آن با

روغن خیری مقوی و محرک باه الزینه نیکو کننده رنگ رخسار شرابا و لطوخوا السموم
 آشامیدن آن دافع ضرر سموم مشروبه و ملذوعه و ادویه سمیه خصوص بیش و قرون
 السنبل المضار مضر محرورین و مصدع ایشان خصوصا در بلاد حاره و فصل کرما و
 اکثر آن باعث زردی رنگ رخسار و بدبوئی دهان مصلح آن کلاب مقدار شربت آن
 تا نیم درم بدل آن یک وزن و نیم آن ساذج هندی و در اوجاع عصب دو ثلث وزن آن
 جند بیدستر یعنی در سعوط و طلا و مشروب و جوارشات و جوب و دواء المسک
 باقسام و معجون مسک در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شد"

ص: ۱۶۰۳

"مسیر"

بفتح میم و کسر سین و سکون یاء مثناه تحتانیه و راء مهمله

"ماهیت ان

اسم مربای کدو است و بهترین مرباها است و واضع آن بقراط اولاً او آن را با عسل
 ساخت پس توسعه یافت و با شکر نیز ساختند و بهترین آن عسلی ست صنعت آن
 آنست که بکیرند کدوی رسیده جید را و پوست و ما فی الجوف آن را جدا کرده و
 لب آن را شرحه شرحه بریده و با لوزهای کوچک و در آب صافی آهک گذارند
 زمانی پس برآورده پاک شسته در آب خالص شیرین طبخ دهند تا پخته گردد و لیکن
 مضمحل نکردد پس درآورده نشف رطوبت آن را از پارچه پاکیزه نمایند و در عسل
 کف گرفته بقوام آورند و یا شیرۀ شکر صافی دو برابر آن ریزند و بران بگذارند تا عسل
 و یا شیرۀ شکر در ان منجذب گردد و اگر رطوبت آن عسل و یا شیرۀ شکر را رقیق

کرداند تبدیل نمایند و یا دو سه جوش خفیفی دهند و با کلاب و اندک مصطکی سوده خوش بو سازند و بکار برند و در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت

"طبیعت عسلی ان

مائل بکرمی و شکری آن معتدل

"افعال و خواص آن

مفتح سدد و ملطف اخلاط و مدر فضلات و مسمن بدن و محرک باه اعضاء الراس و الصدر و الغذاء مولد خون صالح و مانع صعود ابخره بدماغ

۸۳۴ و جهت مالیخولیا و سدر و دوار و انواع جنون و درد سینه و سرفه و ضعف معده و جگر و حرقة البول و با بادام جهت تسمین بدن و با خشخاش جهت رفع بیخوابی مفید است"

ص: ۱۶۰۴

"فصل المیم مع الشین المعجمه"

"مشط الغول"

بفتح میم و سکون شین و ضم طاء مهمله و الف و لام و ضم غین معجمه و سکون واو و لام انطاکی نوشته که الحال معروف بدیشار است و بهندی کنکهی نامند

"ماهیت ان

نباتی است شاخهای آن باریک و برک آن شبیه ببرک کشنیز و صلب و بی کل و ثمر آن خوش بو منبت آن کوههای بلند

"طبیعت آن

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص

آن

محلل قوی ریاح غلیظه و مفتاح سدد السموم آشامیدن سه اوقیه آب برک آن جهت
کزیدن سک دیوانه مجرب دانسته اند

"مشک دانه"

بکسر میم و سکون شین و کاف و فتح دال مهمله و الف و نون و ها

"ماهیت آن

اسم دواى هندی است و در بنکاله کثیر الوجود و آن دانه است کوچک بقدر عدسی و
ضخیم تر از آن و اغبر مائل بتیرکی و فی الجملة شبیه بکوش ماهی و با خطوط باریک و
در جوف آن مغزی اندک چرب و بی طعم و رائحه غالبی

"طبیعت آن

سرد و خشک

"افعال و خواص

آن

چشم را روشن کرداند و امراض دهان و بی مزکی و خشکی را زائل و ثقل معده و ریاح آن را دفع نماید و برص را مفید و سیلان منی را مؤثر و چون برک و بیخ آن را در آب بمالند و صاف کرده با شکر بخورند قروح مجاری بول را که سوزاک نامند نافع است مقدار شربت آن تا یک درهم است"

"مشکطرا مشیع"

ص: ۱۶۰۵

بکسر میم و سکون شین و کسر کاف و فتح طا و راء مهملتین و الف و فتح میم و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و عین مهمله اسم نبطی است و فهلوی نیز گفته اند و بشیرازی رنک کویند

"ماهیت ان"

قسمی از پودنه جلی است و قوی ترین اقسام آن برک آن انبوه بزرگتر از برک پودنه بری و مائل باستداره و با خشونت و چون کوسفند چرا کند بعوض شیر خون از پستان آن برآید یعنی شیر آن باز مستحیل بخون گردد

"طبیعت ان"

در آخر سوم کرم و در وسط آن خشک

"افعال و خواص آن"

اعضاء الصدر و الغذاء و النفص آشامیدن آن مخرج رطوبات غلیظه از سینه و شش و رحم و مقوی اشتها و مفتح قولنج و جهت غشی و کرب و ادرار بول و حیض و نفاس

نافع بقوت و اسقاط جنین و قتل آن و تفتیت حصاه و چون یک دانک آن را با یک دانک سقمونیا و یکدرهم کتیرا سوده با ده درم خمیره بنفشه بسرشند و با آب کرم بیاشامند رفع قولنج نماید و کسی که شهوت او منقطع شده باشد چون در هر سه روز یک روز نیم درهم آن را سوده با سه درهم تخم خربزه و ده درهم مسکه میش و بیست درم عسل بخورد شهوت او زیاده گردد و شراب آن رافع کرب و غشی و مدر حیض است و بخور آن مسقط جنین و فرزجه آن بقدر یک دانک با روغن بلسان مسکن درد رحم مضر مقعده مصلح ان سرکه و از غایت قوت ادرار و شدت آن بعوض بول خون برمیآید مصلح آن رب مورد و آرد بلوط مقدار شربت آن یک مثقال و در مطبوخ دو مثقال بدل آن بوزن آن پودنه و قردمانا و در ادرار حیض بوزن آن عدس المراس است"

ص: ۱۶۰۶

"مشمش"

بکسر دو میم یکی اول و دیگر در میان دو شین معجمه ساکنه لغت عربی است و یونانی ارمینافن و برومی اصفو و بفارسی زردآلو و خشک کرده آن را قیسی و خوبانی نیز نامند و بترکی اردک

"ماهیت ان

ثمری است معروف و بهتر از خوخ و در بلاد سردسیر بهم می رسد و اقسام می باشد از خسته شیرین و تلخ و هریک بنامی مشهور و بهترین همه رسیده شیرین لطیف پوست خسته شیرین پر آب کم جرم آن است و خشک کرده آن بهتر از تازه آن

"طبیعت ان

در دوم سرد و تر گفته اند ظاهراً شیرین آن کرم تر باشد

"افعال و خواص ان

مفتح سدد و ملین صلابات اعضاء الغذاء شیرین آن ملین

۸۳۵ طبع و موافق محرورین ما دام که در معده فاسد نکردد و باعث رفع بدبوئی دهان و آشامیدن آب مطبوخ و یا نقوع خشک آن مسهل صفرا و ملین طبع و مسکن تشنکی و غلیان خون و صفرا و التهاب معده و رافع آروغ و خصوصاً میخوش آن الحمیات چون صاحب تپ حار صفراوی تازه آن را بخورد و آب کرم و عسل بالای آن بیاشامد و قی کند اخلاط کرائی و زنجاری دفع شده تپ او رفع گردد و از مجربات شمرده اند المضار سریع التعفن و فساد و نفاخ و مولد آروغ ترش و تپهای عفونی و مضر مبرودین و صاحبان ریاح و تمدد و جشای حامض و ضعف معده و مشائخ مصلح آن شکر و مصطکی و انیسون و نانخواه و جوارش کمونی و کندری و خوردن آب بالای آن خصوص آب سرد و یخ و برف و یا آن را بالای طعام غیر منهضم خصوص طعام غلیظه بطی الهضم خوردن بغایت مضر مصلح آن قی فرمودن و تنقیه بدن با هلیج یا تخم رازیانه چند روز پی هم و یا بالای آن سکنجبین خوردن و کویند نیم درهم مصطکی و نیم درهم انیسون با شراب میبه ممسک بیاشامند و ناشتا خوردن آن بسیار بد و مداومت بران باعث سحج مصلح آن شکر و انیسون در جمیع امزجه و گفته اند هرگاه بعد از خوردن زردآلو فصد کنند خون سفید مشاهده گردد و لهذا اکثر خوردن آن را مورث برص دانسته اند بجهت آنکه سریع التعفن و مولد خلط بلغمی است و تخم قسم تلخ آن در دوم کرم و خشک و تخم قسم شیرین آن در اول کرم و تر

"افعال و خواص ان

مبہی و بطی الہضم مصلح آن بریان کردن و نمک بران زدن است و روغن همه اقسام آن مفتوح سدد و ملین صلابات و رافع خشونت حلق و درشتی جلد روغن مغز تلخ آن بقدر یک مثقال کشندہ کرم معدہ و مسهل آن بقوت و محلل اورام مقعدہ و مفتت حصاء و جہت زحیر بارد و بواسیر ظاہری و باطنی شربا و طلاء و بافیون جہت جمیع اوجاع طلاء و قطور آن در کوش جہت تسکین در دو قتل کرم آن و کرانی سامعہ ببعیدیل و در سائر افعال قریب بروغن بادام تلخ مقدار شربت آن تا سه مثقال و روغن شیرین آن ضعیف تر از روغن بادام شیرین است و اجزای درخت آن در دوم سرد و خشک

"افعال و خواص ان

آشامیدن طبیخ برک آن مسقط کرم معدہ و مدر بول و نطول آن محلل اورام و آشامیدن برک خشک آن بقدر دو مثقال با آب سرد قاطع اسہال و قطور آب برک تلخ آن مسکن درد کوش و قاتل کرم آن و شکوفہ آن سرد و خشک

"افعال و خواص آن

ملطف آشامیدن و ذرور آن قاطع نرف الدم باطنی و ظاہری و خوردن مغز تخم تلخ آن باعث غثیان و غشی مداوای آن قی کردن است و ربوت فواکہ حامضہ مانند غورہ و اترج و لیمو آشامیدن است"

"فصل المیم مع الصاد المهمله"

"مصطکی"

بفتح میم و سکون صاد و فتح طاء مهملتین و کسر کاف و یا و بضم میم و فتح کاف نیز آمده و انباری گفته مصطکا بمد الف بر وزن فعللی معرب از مصطخای یونانی است و یا مصطخی رومی و عبری علك رومی و بسریانی کیا و نیز برومی و سندی کیه نامند

ص: ۱۶۰۸

"ماهیت ان

صمغ درختی است که در سباطه از بلاد شام و روم و ناحیه ارمنیه می شود و چوب و برک آن لطیف و نازک مثل اراک و ثمر آن مائل بتلخی و آن صمغ در هنگام بودن آفتاب در برج جوزا و حوالی آن از درخت آن مستخرج می شود و قوت آن تا بیست سال باقی می ماند و آن دو قسم می باشد قسمی سفید نرم خوش بو صاف شفاف با اندک شیرینی و چسپندگی بسیار بدنندان در وقت خائیدن و تازه آن بحدی نرم است که سائیده نمی شود و این را نبطی نامند و بهترین آن بزرک دانه آنست و این قسم مثل صموغ دیگر از قوت طبیعت از جوف درخت تراوش کرده بیرون می آید بدون اعانت از خارج بخراش درخت آن و غیره و قسم دوم سیاه و با تلخی و در اوصاف مذکوره ضد آن و قابل سحق است و این را قبطی نامند و بعضی گفته اند که این قسم بزردن تیغ بر ساق و شاخهای درخت آن تراوش رطوبت از آن حاصل می گردد

۸۳۶ و دیگران گفته اند که چوب و شاخهای نازک و برک تازه آن را جوش داده صاف نموده منعقد می سازند و این قسم یافته می شود در زمین صافن از اعمال روس قریب بترکستان از اقلیم پنجم و این قسم ردی غیر جید است

"طبیعت ان

کرم و خشک در آخر دوم و بعضی خشک در سوم دانسته اند و شیخ الرئیس رح گفته که این مقدار کرمی و خشکی که در آن است در درخت آن نیست و آن لطیف و معتدل است در سردی و کرمی و مرکب از جوهر لطیف مائی اندک کرم و جوهر کثیف ارضی است و همچنین جمیع اجزای آن

ص: ۱۶۰۹

"افعال و خواص آن

ملطف و محلل و جالی و قابض و مقوی قوی و اعضای رئیسه و معده اعضاء الراس و الصدر خائیدن آن با اندک صبر جاذب رطوبات و بلاغم از دماغ و کام و زبان و آشامیدن آن رافع صداع بارد و نزلات بارده و بدستور بوئیدن و استنشاق آن با روغن زنبق و با هلیجیات جهت وسواس و حدیث نفس و مبادی مالیخولیا و تسکین نوازل و تصفیة قصبه رئه برای آنکه مسهل سودا است با آنها و با کندر جهت حدت دهن و تقویت حفظ فهم و طلالی مطبوخ آن با زیت جهت کزاز و رعشه و ضربان و ماندگی اعضا و لرز حمیات و ذرور آن در چشم جهت الصاق شعر منقلب و چون در آتش اندازند و پارچه پنبه را در کلاب تر کرده بدود آن داشته بر چشم صاحب رمد گذارند درد آن را تسکین دهد و چون با روغن کنجد جوش دهند و در گوش بچکانند سده آن را بکشاید و کری را نافع و قطور روغن ثمر آن در گوش محلل ریاح و مسکن درد آن و خائیدن و یا سنون آن بتنهایی و یا با ادویة مناسبه جهت استحکام دندان و لثه و رویانیدن گوشت و تسکین درد آن و خوشبوی دهان و جلب رطوبات از حوالی کام و زبان و دماغ و تقویت معده بالمشارکه مفید و مضمضه بروغن ثمر آن مستحکم کننده دندان متحرک و مسواک کردن بچوب و شاخهای آن جالی دندان و مستحکم کننده آن و لثه مسترخیه و آشامیدن آن جهت سرفه و نفث الدم و تصفیة قصبه رئه و با ادویة

قاعه دم حابس آن از هر عضو که باشد اعضاء الغذاء و النفص آشامیدن آن جهت تقویت معده و امعا و کبد و کرده و خوش بوئی معده و برانکیختن اشتهای طعام و کسر ریاح و رفع سوء هضم و قراقر و فواق ریحی و تحلیل ریاح و تحریک جشا و ورم احشا و مغص خصوص با آب کرم یا با آب سرد جهت انحدار رطوبات و رفع بلت از معده صاحب شفاء الاسقام گفته چون مصطکی را با آب سرد بیاشامند احداث بلت و رطوبت می نماید در معده بخلاف آنکه با آب کرم بیاشامند و اگر در معده رطوبت بسیار باشد و مصطکی را با آب سرد که در آن کلقدن مالیده صاف کرده باشند بیاشامند تلین طبیعت می نماید بعسر و مداومت بران باعث حبس و قبض بطن است و با غاریقون مسهل بلغم و با صبر مسهل صفرا و با هلیجات مسهل سودا و با کهر با قاطع نفت الدم و چون یک درم آن را با دو درم شکر سوده بیاشامند به آب تلین طبیعت نماید و تقویت معده بخشد و بادها دفع کند و اخلاط غلیظه بلغمیه را تحلیل دهد و فضول را منحدر سازد و طبع را نرم دارد خواه شب وقت خواب و یا صبح بیاشامند و یا شام و یا قبل از طعام و یا بعد از آن و چون در آب جوش دهند و بیاشامند جهت نفت الدم و حبس اسهال و تقویت معده و احشا و چون یک درم آن را در یکرطل آب در کوزه آب ندیده تازه جوش دهند تا دو ثلث آن برود و بیاشامند و چون صرف گردد تجدید نمایند باز در کوزه تازه دیگر جهت استسقای زقی و غثیان و زحیر و تقویت هضم مجرب و بدستور چون اجزای درخت آن را در آب بجوشانند و صاف کرده بیاشامند و جمیع اجزای درخت آن از ثمر و برک و شاخ و ساق و بیخ همه قابض اند و پوست درخت آن قائم مقام اقاویا و عصاره لویه التیس است که هوفقسطیداس نامند و همچنین عصاره برک تازه آن و از ثمر آن روغنی ترتیب می دهند شدید القبض و لطیف و ملین آشامیدن و مالیدن آن جهت اوجاع رحم و سیلان رطوبات ردیه از آن و برآمدگی آن و معده و بر موضع معده و کرده و

ص: ۱۶۱۰

۸۳۷ مثانه جهت تقویت و تحلیل ریاح آن و هیضه و فواق و سوء هضم و چون اجزای آن را بتمامی بجوشانند با آب و مکرر کنند یعنی آن آب را صاف نموده باز اجزای تازه داخل کرده جوش دهند و همچنین تا آنکه غلیظ گردد و بیاشامند جهت نفث الدم و قرحة امعا و اسهال و برآمدگی ناف و رحم مفید و ضماد برک آن جهت برآمدگی مقعده و رحم حادث از سردی نافع مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن کندر بوزن آن و یک وزن و نیم علك البطم و در تقویت معده و جگر بوزن آن اذخر گفته اند مصطکی مضر مثانه است مصلح آن خیسانیدن آنست در سرکه انکوری یک شبانه روز پس خشک نموده استعمال نمودن با کثیرا و یا بتنهائی و کویند مصلح آن قند و صمغ عربی است و مغز کردکان و کشنیز نیز گفته اند آلات المفاصل و الجروح و القروح آشامیدن مصطکی جهت جبر کسر و کوفتگی اعضا و ضربه و صدمه و سقطه و نطول آن مقوی اعضای مسترخیه و جابر استخوان شکسته شده و ضربه رسیده و سقط و کوفتگی اعضا و ذرور مصطکی نرم سوده بر اورام و اوجاع و بی جا شدن اعضا و زخمها و بستن آنها پاره بپارچه باعث تحلیل اورام و تسکین اوجاع و بجا آمدن عضو بی جا شده و التحام زخمها است خصوص که اول به آب طیخ اجزای آن عضو را شسته باشند مکرر و مالیدن آن بر اوجاع بارده و تقعد مفاصل با روغنهای گرم محلل و بتنهائی جهت التیام قروح و بدستور تدهین بدهن و کل آن و گفته اند سیاه قبطی آن در تحلیل صلابات اقوی از سفید آنست الزینه آشامیدن و طلای آن جالی بشره و سرخ کننده رخسار و طریق داخل نمودن مصطکی در تراکیب و جوارشات و حبوب و دهن و سفوف آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

ص: ۱۶۱۱

"مصل"

بفتح میم و صاد و لام لغت عربی است باصفهانی قارا و بترکی قراقروط نامند

"ماهیت ان"

مائیت دوغ است که بعد جوش دادن و انفصال اجزای جنبیت و مائیت از هم اجزای مائیت را آن مقدار جوش دهند تا غلیظ و منعقد گردد و آن بسیار ترش می باشد و جنبیت مخلوط باندک دهنیت را لوز نامند و نمک و سیاه دانه و پوست زرد اترج ریزه کرده و صعتر و اندک سرکه بآن سرشته چند روز می گذارند تا اندک مزاج کیرد پس بجای پنیر با نان می خورند بسیار لذیذ می باشد و تازه آن را نیز با کره ممزوج کرده با نان و یا رطب تازه می خورند الذ می باشد و چون در ان جنبیت نمک داخل کنند و حبوب کبار و یا اقراص ساخته خشک کنند بفارسی کشک و بترکی قروط و بعربی اقط و مصل نیز نامند

"طبیعت مصل"

در دوم سرد و خشک

"افعال و خواص آن"

مسکن حدت صفرا و خون و تشنکی حرارت معده و کبد و اسهال مراری و حمیات صفراویة حاده را نافع و رادع اورام حاده و بدستور طلای آن رافع اورام زبان و مضمضه و غرغره بآن جهت قلاع حار دهان و لثه و حلق و اورام حارة آنها نافع و ضماد آن جهت سعة رطبه و نار فارسی و قوبا و قروح شهیدیه و امثال اینها با سرکه نافع و سعة

پارا نیز مفید است المضار ردی غذا و اکثر آن مولد نفخ و قولنج و مصلح آن ادویه مسخنه و جوارشات حاره است "

"مصوص"

بفتح میم و ضم صاد و سکون واو و صاد مهمله

ص: ۱۶۱۲

"ماهیت ان

باصطلاح اطبا عبارت از سیخ کباب چاشنی دار است حقیقه و مجاز ابر قلائی چاشنی دار و مزورات نیز اطلاق می نمایند که از جوجه و یا مرغ جوان فربه یا گوشت بره املک و یا بزغاله هریک که خواهند با سبزی های مناسبه مانند برک خرفه و کاسنی و اسفناخ و کشنیز تازه و برک عنب الثعلب و امثال اینها و ابازیر حاره مناسبه و ادویه خوش بو بحسب احتیاج پخته با آب زرشک و با انار ترش و یا سماق و امثال اینها ترش نموده و چاشنی از شکر گرفته تناول می نمایند اگر چاشنی دار منظور باشد و اگر ساده مطلوب باشد بی ترشی و چاشنی

"طبیعت ان

بحسب ترکیب اجزای آن مختلف گردد

"افعال و خواص آن

صالح الغذاء سريع الهضم جهت صاحبان امزجۀ حاره و معده و كبد حار و غلبۀ صفرا و امراض حاره و صفراويه و اسهال حادث از حرارت و صفرا و حميات حاره حاده نافع است

۸۳۸

فصل الميم مع الضاد المعجمه

"مض"

بفتح ميم و ضاد معجمه لغت عربى است

"ماهيت ان

رمان برى است و كويند ثمر آن حب القلقل است حكيم مير عبد الحميد در حاشيۀ تحفه نوشته كه در حوالى كور كه پور از صوبۀ اوده و از بلاد هند كثير الوجود است و سه چهار بر ك از زمين برآمده كل مى كند كلّى مانند كل انار و بر ك آن شبيه ببر ك كاسنى و اصلا چوب ندارد و انار آن بقدر انار وسطى و بر روى زمين مى رسد و طعم آن شيرين و خسته آن بزرك

"افعال و خواص ان

ص: ۱۶۱۳

ضمد بيخ آن با مساوى آن صبر سقوطى و طين ارمنى جهت وجع ضربه و سقطه در دو سه دفعه رفع الم آن مى كند و مجرب است"

فصل الميم مع الغين المعجمه

"مغاث"

بضم میم و فتح غین معجمه و الف و ثاء مثلثه لغت عربی است

"ماهیت آن"

بیخی است دراز و سطر و پوست آن سیاه مائل بسرخ و مغز آن مائل بسفیدی و زردی و بهترین آن خوش بو تلخ مائل بشیرینی آنست و از جبال کرخ و نواح ان خیزد و دو نوع می باشد بغدادی و هندی برک بغدادی با خشونت و عریض مانند برک ترب و کل آن سفید و تخم آن مانند حب السممه و آن را قلقل نامند و لهذا بعضی شبه نموده اند که آن بیخ رمان بری است که حب القلقل ثمر آنست و بعضی گفته اند که نوعی از سورنجان است و اصل آنست که غیر آن هر دو است و قوت آن تا هفت سال باقی می ماند و انطاکی نوشته که نوعی از آن را از عبادان و نواح شام می آورند و ان در مصر مستعمل و ضعیف الفعل و هندی آن را درخت بسیار بزرگ و برک آن کوچک قریب ببرک سیب و ثمر آن فی الجملة شبیه به سپستان و با لعابی چسپنده و سیاه و تلخ و آن را بهندی مید الکرى نامند و بعربی کلز و در حرف الکاف مذکور شد

"طبیعت آن"

در دوم گرم و در اول خشک و بعضی مائل بحرارت گفته اند

"افعال و خواص آن"

محلل و قابض و مقوی اعصاب و اعضای مسترخیه و سست شده و مسمن بدن اعضاء الراس و الات المفاصل و الصدر و النفص آشامیدن آن با سکنجین جهت صرع و جنون و دفع خلط سوداوی و با غسل جهت امراض بلغمی و درد کمر و مفاصل و عرق

النسا و نقرس و تشنج و ضعف عصب و استرخای آن و شکستگی استخوان و التوای اعصاب و تحلیل صلابت آنها و صلابت حلق و رئه و رحم و تنقیه سینه و رئه و گرفتگی آواز و تحریک باه و بدستور ضماد آن با کل ارمنی جهت جبر کسر و وئی و ضربه و سقطه و التوای عصب و تحلیل و تلین صلابت آنها و دشیذ و اورام حلق و رحم و همچنین با سرکه الزینه مداومت آشامیدن آن با عناب و کثیرا جهت تسمین بدن و تخم آن در تحریک و تقویت باه قویتر از سائر اشیا مضر مثانه مصلح آن عسل مقدار شربت آن دو درم بدل آن سورنجان و عاقر قرحا و در ضمادات قلت است"

ص: ۱۶۱۴

"مغره"

بفتح میم و غین و راء مهمله و ها و آن را طین مغر نیز نامند لغت عربی است بیونانی میلطوس و بهندی کیرو نامند

"ماهیت ان

خاکی است سرخ تیره و مائل بزرده و با غرویت کویند که از روم آورند و در هند و بنکاله بسیار و بیشتر از راج محل می آورند دو نوع می باشد یکی سرخ تیره خالص و این را بهندی سون کیرو نامند و دوم کمرنک ناصاف و این را کیرو مطلق و این بخوبی آن نیست و نزد بعضی مغره بهتر از طین مختوم است و بهترین آن آنست که چون در آب اندازند منتفخ گردد و زیاده شود در حجم و صافی باشد

"طبیعت ان

در دوم سرد و خشک

"افعال و خواص ان

قابض و مجفف و حابس و رادع اعضاء الغذاء و النفص آشامیدن آن جهت اوجاع کبد و حبس بطن و قتل دیدان و حب القرع و حبس نرف الدم جميع اعضا و حیض و با زردۀ تخم نیم برشت و آب بارتنک جهت قرحۀ امعا و مئانه و بواسیر و رحم و تسکین حرارت

۱۸۳۹ اعضا و حقه آن جهت قرحۀ امعا و جریان خون از انها و با آب برک بارتنک در قبل جهت حبس حیض الزینه آشامیدن آن با شکر جهت فربه نمودن بدن و طلای آن با روغن کنجد جهت نرمی بشره و براقی آن و چون دست را بدان خضاب نمایند و آن را شسته حنا بندند گفته اند تا بیست روز رنگ حنا می ماند الاورام و البثور و القروح و الجروح طلای آن با سرکه جهت حمزه و نملة و اورام حاره و سوختگی آتش و زخمها و طلای آن با بابچی و کبریت و بیخ خرزهره که با آب زنجبیل تازه تا مدتی سحق و صلابه نموده باشند اقلا تا پنج روز و حبوب ساخته هر گاه خواهند یک حب آن را با آب زنجبیل تازه سوده بر برص طلا نمایند در چند مرتبه بعون الله تعالی زائل می گردد اگر زائل شدنی است و تازه و قلیل المقدار است المضار اکثر آن مسدد و مضر امعا و بواطن مصلح آن شیرینیها مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن بوزن آن کل ارمنی و ربع آن کثیرا است"

ص: ۱۶۱۵

"مغنیسا"

بفتح میم و سکون غین و کسر نون و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح سین مهمله و الف اسم نبطی است

"ماهیت آن

سنکی است قریب بمرقشیشا و بفارسی رنک کاسه نامند و کاسه کران ظروف را بآن رنک می کنند و شیشه کران نیز بعد از آنکه سنک شیشه را کداخته آن را کوبیده بران می پاشند صافی می گردد و آن حدیدی و فضی و ذهبی و نحاسی می باشد و گفته اند انواع آن پنج است و از اکثر آن سرب حاصل می گردد یکی سیاه دوم مائل بسیاهی و سوم سرخ و چهارم سفید و پنجم بیرون آن زرد و اندرون آن سرخ و محمد بن زکریا دو نوع گفته یکی را اشهبا نامند و این انثی و با نرمی می باشد و دیگری سرخ مائل بسیاهی و حدیدی و این را ذکر و بقول اکثری حدیدی آن سیاه و فضی سفید و ذهبی زرد و نحاسی سرخ و در جمیع اقسام آن نقطهای سفید و چشمها ظاهر می باشد و قدری درخشنده و کدازنده شیشه صاف کننده آن و آن را قابل رنک گرفتن می سازد و با آهن نیز همان فعل می نماید

"طبیعت آن

در دوم سرد و در سوم خشک

"افعال و خواص آن

جالی و قابض اعضاء الغذاء و النفص آشامیدن آن مقوی معده و منقی رطوبات و رافع حصاه و عسر البول الزینه و القروح و الجروح طلای آن با سرکه و عسل رفع کلف و قلع الاثار و در ازاله چرک و روغن و امثال آن غریب الفعل و ذرور آن التیام دهنده جراحات مضر دل مصلح آن عسل مقدار شربت آن نیم درم بدل آن مرقشیشا است"

"فصل المیم مع القاف"

"مقل"

بضم میم و سکون قاف و لام بسریانی مقلا و برومی بذالبون و بعربی قفر و کور و بفارسی بوی جهودان برای آنکه یهودان آن را بسیار بخمر می نمایند و بهندی کوکل نامند بدو کاف عجمی اول مضموم و بعد از ان واو ساکن و کاف دوم مکسور و در آخر لام

"ماهیت آن"

صمغ درختی است بقدر درخت کندر و بسیار عظیم و در سواحل بحر عمان و شنجر و بلاد هند کثیر الوجود و انواع می باشد و همه تلخ آنچه صمغ آن مائل بسرخی و تلخی است مقل ازرق نامند و آنچه مائل بزردی مقل الیهود و مائل به تیرکی و کثافت و سیاهی و نرمی در ملمس را صقالبی و آنچه از نواح یمن خیزد و بادنجانی رنگ می باشد مقل عربی کویند و بهترین آن صافی خالص براق لزج چسپنده نرم خوشبوی زرد مائل بتلخی آنست که چون در آتش اندازند بوی غار از ان آید و در آب زود کداخته شود و آمیخته بچوب و خاشاک و رمل و خاک و غیرها نباشد و آنچه بخلاف آن اوصاف باشد زبون و قوت آن تا بیست سال باقی می ماند و چون کهنه شود تلخی آن زیاده و هرچند کهنه تر گردد میل بتیرکی می نماید و نرمی آن مبدل بخشکی و سختی می گردد خصوصا عربی آن و مغشوش بمر می نمایند و فرق بلزوجت مقل و براقی است بخلاف مغشوش

"طبیعت ان"

در اول سوم کرم و در دوم خشک و شیخ الرئیس در دوم کرم و بعضی تر دانسته اند و این اصلی ندارد

ص: ۱۶۱۷

"افعال و خواص آن

جالی و محلل و ملین و با قوت تریاقیت اعضاء الصدر و الغذاء و النفیض و آلات المفاصل جهت

۸۴۰ کزاز و درد کلو و سرفه رطوبی کهنه و تنقیه سینه از اخلاط لزجه و ربو و ضعف جگر و تحلیل ریاح آن و ریاح بواسیر و خون منجمد در احشا و بواسیر و عسر ولادت و احتباس حیض و عرق النسا و نقرس و وجع ظهر و ادرار بول و حیض و شیر و تفتیت حصاه کرده و تفتیح سدد و اسهال بلغم نافع و چون با ادویه مسهله حاده بیامیزند دفع حدت آن می نماید و چون از مقل صافی سرخ رنگ عربی مقدار دو مثقال بسایند و با ماء العسل بیاشامند منحدر می گرداند بلغم را و ضماد مقل عربی جهت تحلیل اورام حلق و حنجره مفید و شیخ الرئیس گفته قوت تلین صقلبی زیاده از غیر آنست و آشامیدن یک درم آن با شیر تازه دوشیده جهت تقویت باه و بغدادی گفته چون اراده تلین طبیعت نمایند مقل را بکوبند و آب کرم بران ریزند و بیاشامند اسهال بلغم نماید و ضماد مسحوق مطبوخ آن با سه وزن آن سبوس کندم که بجای آب آب انکور و یا رب آن باشد با قدری روغن کاو جهت ورم شقیقه مجرب و ضماد آن با آب دهن صائم جهت ورم پلک چشم و اورام صلبه جگر و باد فتق و با اندکی سرنج جهت اسقاط دانه بواسیر و ثالیل خصوص تازه آن و نیز ضماد آن جهت اورام صلبه و تحلیل ریاح غلیظه و امراض رحم و مقعده و بواسیر خصوص با آب کندنا و بتنهایی جهت تقویت باه و ضماد آنکه با کفی باقلا جوش داده خمیر نموده باشند جهت قبله الماء

اطفال و باد فتق و قیله الامعا را نیز به تخصیص مفید و احتقان آن جهت بواسیر و بخور آن جهت بواسیر و انتفاخ رحم و انضمام فم آن و انحدار جنین و دفع فساد هوا که بسبب عفونت رطوبت بسیار و یا کشتار و یا مردار بسیار باشد و حمول آن نیز جهت رفع انضمام فم رحم و انحدار و جذب جنین و قطع بواسیر و رطوبات مائل از رحم و نشف آنها مفید السموم آشامیدن و طلا نمودن آن نیز جهت دفع سمیت لسع هوام الاورام و البثور ضماد آن جهت تلین اورام و تقعد عصب و فسخ عضل و خون منجمد تحت جلد و به آب دهن صائم جهت قوبا و ضماد ممزوج خمیر کرده آن با باقلا جوش داده جهت اسقاط تالیل آویخته و تحلیل اورام بلغمی صلبه و ضماد مقل الیهود جهت تحلیل خنازیر و آشامیدن مطبوخ آن جهت اورام باطنیه مضر رئه مصلح آن کثیرا مضر کبد مصلح آن زعفران مقدار شربت آن یک درم بدل آن دو ثلث آن مرمکی و ربع آن صبر است و اطریفلات مقلی و بخور و حبوب و دهن و اضمده و اقراص و مراهم و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد

ص: ۱۶۱۸

"مقل مکی"

ماهیت آن اسم ثمر درخت دوم است و با عفوصت و خشونت و با حلاوت و تر آن را نهش و خشک آن را وقل نامند و ماکول است و می خورند آن را و درخت آن در شکل و ثمر شبیه بدرخت خرما

"طبیعت ان

سرد و خشک

"افعال و خواص

ان

قابض اعضاء الغذاء و النفص مقوى معده و حابس اسهال و سيلان خون و طبيخ آن
 جهت تقطير البول و نفث الدم و جلوس در ان جهت دفع انفجار خون رکها و آشامیدن
 طبيخ درخت آن جهت قروح مزمنه و تنقيه بلغم نطول ليف سوخته آن جهت جرب و
 حکه و منع تولد قمل موثر است

"مقنعه"

بضم ميم و سکون قاف و کسر نون و فتح عين مهمله و ها

"ماهيت ان"

عبارت از شیر کاو است که کرم کرده عصاره خرنوب شامی اضافه نموده باشند

"افعال و خواص ان"

جهت ماليخوليا و خشونت سينه و تسكين تشنكى و تلخى دهان و دفع تپها و اخلاط
 سوداوى حاصل در معده و ضعف جگر و حرقة البول و جرب و حکه مفيد است

"مقدونس"

بفتح ميم و سکون قاف و ضم دال مهمله و سکون واو و ضم نون و سين مهمله

"ماهيت ان"

کرفس ماقدون است که فطراساليون نامند و در حرف الفا مذکور شد

"فصل الميم مع الكاف"

"مکهاره"

بفتح میم و کاف و ها و الف و فتح راء مهمله و ها آن را مکھانه بنون بجای را نیز
کویند لغت هندی است

ص: ۱۶۱۹

"ماهیت ان

۸۴۱ بیخ نباتی است هندی مشهور بتال مکھانه و در هند و بنکاله در غدیرها که تالاب
نامند در میان آن بسیار بهم می رسد و کل و برک آن شبیه بکل و برک نیلوفر و بعد از
کمی آب که بیخ آن را بقدر چغندر متوسطی و پوست آن سیاه خشن و در جوف آن
خانها و در هر خانه تخمی مائل بتدویر و با پوست سیاه رنگ اندک صلب و مغز آن
سفید اندک شیرین و قلیلی لزوجت و کریه الطعم و آن را برآورده می خورند در
خامی و نازکی و پخته خشک آن را بریان نموده نیز می خورند

"طبیعت ان

کرم و تر

"افعال و خواص

ان

تازة آن مقوی بدن و باه و زیاده کننده منی در مبرودین مضر محرورین و خشک بریان
کرده آن با غذائیت و حابس اسهال است

"فصل المیم مع اللام"

"ملح"

بکسر میم و سکون لام و حا بفارسی نمک و بترکی دوز و بهندی لون نامند

"ماهیت ان"

جسمی سفید است که در آب کداخته می گردد و داخل کل اطعمه کرده می شود مگر در حلویات و آن اقسام می باشد از معدنی و غیر معدنی و معدنی آن حجری و غیر حجری است حجری آن رطوبتی است که از شکافهای بعضی کوهها و مغارها و قعر آنها تراوش نموده منعقد و متحجر می گردد و بهترین آن سفید صلب صاف شفاف است که اندرانی نامند و نمک لاهوری نیز از ان قبیل است و نیز از ان قبیل است آبی که از بعض اراضی می جوشد و یا بعنوان ترشح از رکهای زمین تراوش می نماید و ما دام که در جای خود است غیر منجمد و متحجر نیست چون از انجا حرکت دهند و بجای دیگر برند مانند آنکه قریب آنجا حوضی کنند و آن آب را در ان بندند و چون زمانی بران بگذرد و هوای سرد بران وزد منجمد و متحجر گردد مانند ملح هر موزی و سانبر و امثال اینها و لیکن اینها بسفیدی و صفائی و شفافی لاهوری و اندارانی نیستند و نمک سانبر اندک سرخرنک است و غیر حجری آن آب بعض چشمهای بعض اماکن است و آن را دریای نمک نامند که بسبب تابش آفتاب و تاثیر کواکب دیگر اطراف آن انجماد می یابد و مانند قند می باشد در انجماد و صلابت و وسط آن غیر منجمد مائع است و هرچه در ان افتد بمرور ایام بسبب حرارت و حدت مستحیل بنمک می گردد و هریک از انواع املاح را بنامی مخصوص دارند چنانچه اکثری مذکور خواهد شد و حجری آن در آب دیرتر کداخته می گردد از غیر حجری و مسموع کشته که در حدود کوهستان شرقی بلاد پنجاب ما بین مضاف نکر کوتهه معموره است که طی الدوام در ان مکان آتش از زمین آن ملتهب است و آن مکان معروف نزد هنود

بجولامکھی است و بر در آن چشمه چند است مسطح که آب آنها شور مانند نمک کداخته در آب است و مردم آن را در مطبوعات استعمال می نمایند و اکثر هنود آن را تبر کا بجاهای دور می برند و در سالی یک مرتبه برای زیارت و پرستش از اطراف بعیده در انجا جمع می کردند و آن در کوه در مواضع مسطحی واقع است و در انجا عمارتی ساخته اند و شنیده شد که پادشاه اورنگ زیب عالم کیر که پاس شرع بسیار منظور داشت تابه آهنی بسیار سنکین و کلان و ضخیم طیار کرده بالای آن موضع گذاشته بود که برآمدن آتش مسدود شود لیکن شعله آتش تابه را سوراخ کرده برآمد و هر چند سعی وجد و جهد نمود موقوف نکردیده قدرت کامله حق سبحانه جلشانه برای عبرت شمه از آتش جهنم شعله تند سوزان برای دیدن مخلوقات آفریده لیکن کفار برعکس آن کرامات تصور نموده می پرستند و نیز در کوهستان سمت مغرب آن نمکی کبودرنک صلب متحجر اندک تلخ و تند که بهندی کومه نامند بهم می رسد آن را نیز نرم سوده در آب حل کرده استعمال می نمایند و این با تلخی است چنانچه ذکر یافت

ص: ۱۶۲۰

"طبیعت ان

در دوم کرم و در سوم خشک گفته اند و جهت مبرودین و هضم غذا و رفع ثقل معده مفید و مفتوح سده کبد و طحال و کشنده کرم معده و امعا و جشا آورد و ریاح را دفع نماید مضر محرورین و کرده و مثانه و اسهال آورد و منی را رقیق کرداند مصلح آن با روغن تازه کاو و کاومیش و بز استعمال نمودن

۸۴۲ آنست مصنوع آن نیز اقسام است قسمی آنست که در سواحل بحر شور از سند گرفته تا بنکاله جابجا بعمل می آورند و در مطعومات و ماکولات مدار اهل آن بلدان و

نواح آنها تمام بران است و آن چنان است که آب دریا را بر زمینهای شوره زار بسته می گذارند تا در آن منجذب و خشک گردد پس خاک آن موضع را برداشته در آب حل کرده تصفیه نموده طبخ می دهند تا منعقد گردد و اگر آن را مرتبه دیگر تصفیه نموده باز طبخ نمایند سفید شبیه بقند و مانند غیر حجری ماخوذ از دریای نمک می گردد و چون مکرر تصفیه نموده و بر گاه پیچیده ریزند مکرر طبقه طبقه تا مانند قند منجمد گردد آن را در بنکاله و هند کاج لون نامند و بهترین همه ملح ذرانی است که در هند مشهور بلاهوری است پس اقسام دیگر حجری پس غیر حجری که ملح طعام و خبز نامند و بدترین همه ملح مصنوع از مای بحر است و این با اندک تلخی و حدت می باشد زیاده از املاح دیگر و از مطلق آن مراد ملح طعام است و نیز از برای تداوی از رمادات اکثر نباتات مانند برک و ساق تنباکو و ترب و موز و امثال اینها و بول حیوانات و انسان نیز بطریق ترویق و تصفیه و طبخ ملحی بعمل می آورند و هریک ازینها موسوم به آب چیزی اند که از آن می سازند و اهل صناعت از بول انسان جوان محروور المزاج شارب الخمر ملحی بعمل می آورند برای اعمال خود و بدانکه تنکار و اقسام زاجات و شیوب و بوره و قلی و نوشادر نیز از جمله املاح اند و بالجمله فاعل انعقاد کل حرارت و ماده آن رطوبت و اجزای لطیفه ترابیه طینه است و بحسب اختلاف تاثیر حرارت و لطافت مواد اقسام آنها مختلف می گردد مثلا اگر حرارت باعتدال باشد و ماده لطیف و ارض طیب اقسام املاح جیده از آن حاصل می گردد و درین صورت اگر یبوست بران غالب باشد قطعهای آن بزرک و سفید شفاف می شود و اگر بان حد نباشد قطعهای آن کوچک و یا ریزه رخو و اگر حرارت قوی باشد و ماده و ارض نفطی قطعهای آن بزرک سرخرنک که بوئی نفط از آن آید تکون می یابد و اگر حرارت قوی باشد و ماده لطیف و ارض متنن ملح متنن حاصل می گردد و رنگ آن سیاه می باشد و همبرین قیاس اقسام دیگر بتفصیلی که در کتب معادن مذکور است و هندی آن در سیاهی کمتر از نفطی و نغطی را چون بتدخین نفطیت آن را زائل سازند مانند ذرانی کرد

ص: ۱۶۲۱

"طبیعت مطلق آن

در آخر دوم کرم و خشک و هرچند تلخ تر باشد کرم تر بود

"افعال و خواص آن

محمد بن یعقوب کلینی روایت کند مرفوع از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم خطاب بعلی ابن ابی طالب هم کرده فرمودند یا علی افتتاح کن طعام خود را بخوردن نمک و اختتام کن به نمک پس به درستی که شخصی که افتتاح کند طعام خود را بنمک و اختتام کند بنمک محفوظ می ماند از هفتاد و دو مرض از جمله آنها جنون و جذام و برص است و در حدیث دیگر وارد است از آن حضرت علیه السلام که هر که بر لقمه اول طعام خود نمک پاشیده بخورد دور می شود از آن نمش وجه یعنی لکه های که بر صورت می افتد و در حدیث دیگر وارد است از همان حضرت علیه السلام که حق سبحانه و تعالی وحی کرده بسوی حضرت موسی علیه السلام که ای موسی ابتدا کن بملح و ختم کن بملح طعام خود را به درستی که دوا است هفتاد مرض را که اهون و اضعف آنها جنون و جذام و برص و وجع حلق و ضرس و بطن است و در حدیث دیگر از حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و اله و سلم مرویست که سید ادم یعنی نان خورش نمک است و نیز در حدیث دیگر وارد است که فرمودند که هر که پیش از خوردن هر چیز و بعد از خوردن هر چیز نمک بخورد سی صد و سی مرض از او دفع می گردد که اهون آنها جذام و در حدیث دیگر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مروی است که عقرب کزید حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله را پس آن حضرت صلی الله علیه و اله

لعنت فرمودند عقرب را و فرمودند که نکذاشتی تو هیچ مومنی را که اذیت نرسانیدی و نه هیچ کافری را پس نمک

ص: ۱۶۲۲

۸۴۳ طلبیدند و بران موضع مالیدند درد ساکن شد پس فرمودند که اگر می دانستند مردم چه خاصیت است در ملح هر اینه خواهش نمی کردند بان تریاق را و احادیث بسیاری در فضیلت ملح وارد است و باین چند حدیث اکتفا نموده شد و موافق اقوال حکمای طبعین ملطف و محلل و قابض و مجفف و مسدد و قوت قبض این زیاده از سائر افعال آنست و تجفیف و تحلیل محرق آن زیاده از غیر محرق و دافع عفونات اخلاط و کدازنده اخلاط جامده و تحلیل اسخان ملح مر زیاده از سائر اقسام و ملح بریان قوت تحلیل و تلطیف و شوری آن کمتر و چون این را چند مرتبه غسل دهند مجفف بی لذع گردد و قوت اسهال آن ضعیف شود و مجموع آنها مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و دافع رطوبات لزجه و سدد و تخمه و فساد طعام و مشهی و نیکوکننده رنک رخسار و مصلح اغذیه بارده و نیکو کننده طعم اطعمه و بقول و حبوب تفه و حموضات و لحوم و امثال اینهااند و بعضی در اخراج خلطی خاص قویتر از غیر آنست چنانچه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی عن قریب اعضاء الراس ملح اندرانی جهت حدت ذهن و طلای آن با شحم حنظل جهت قروح حادث در سر و با سرکه جهت سعفه و قوبا و با صبر جهت نزلات امراض العین اکتحال آن جهت سلاق و بیاض و سبل و تقویت باصره خصوص اندرانی و با مروارید جهت پاک کردن چرک و جلای دندان و مضمضه بدان جهت تقویت لثه و دندان کرم خورده و قلع کرده شده خصوص محرق اندرانی آن برای زیادتی تجفیف آن و بدستور مضمضه آن با سرکه جهت افعال مذکوره اعضاء الصدر آشامیدن ملح اندرانی و نفتی آن و سائر انواع آن جهت قطع بلغم لزج از سینه و نفتی آن با غسل و سرکه جهت خناق و ورم لہاء مفید اعضاء الغذاء و النفص آشامیدن

آن معین برقی نمودن و قی نمودن به نفتی آن در غایت نفع است از برای ذوسنطاریا و با سکنجبین منقی معده مجموع آنها مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و رافع رطوبات لزجه و سدد و تخمه و فساد طعام و مشهی و بعضی اقسام آن در اخراج خلطی خاص اقوی از قسمی دیگر و همه غاسل امعا و معین بر قلع سودا از اقصای بدن و رافع بدمزکی اطعمه و مانع حدوث جذام اند خصوص نفتی آن و اندرانی جهت اوجاع معده بارده و با سکنجبین جهت استسقا و امراض سوداوی و بلغمی و تفتیح سدد و با مسهلات معین بر قطع و اخراج اخلاط بلغمی و سوداوی و تفتیح سدد و ضماد آن با فودنج جبلی و روغن و خمیر نان جهت تحلیل اورام انشین بلغمی و بدستور با جوز مائل و با فودنج و عسل جهت قروح ذکر و بوداده آن مجفف و قابض و سوخته آن الطف السموم ضماد آن با بزر کتان جهت لسع عقرب و با فودنج جبلی و زقی و عسل جهت لسع افعی شاخدار و نهنک و با سرکه و عسل جهت کزیدکی هزارپا و زنبور و با سکنجبین جهت دفع مضرت افیون و فطر و با مشکطرامشع جهت کزیدن افعی و با زیت و قطران نیز و با فودنج جبلی و روغن کاو بدستور الاورام و البثور ضماد آن با کف صابون جهت ورم ریخی و بلغمی و تهج و با فودنج جبلی و عسل جهت اورام بلغمی و با زفت و عسل نیز و با کل اجاغ و عسل جهت خون منجمد تحت جلد و تحلیل اورام بلغمی و نزول آب و با خمیر جهت نضج دمامیل و با عسل و زیت جهت انفجار دمامیل مؤثر القروح و الجروح و الزینه طلای آن با روغن زیتون جهت حکه و جرب و زخم آبله و جذام و با حنا جهت داخس و با عسل و فوتنج جهت منع نمله از انتشار و با زیت و سرکه جهت خارش بلغمی بشرط آنکه نزدیک آتش به نشینند و یا عضو را بر آتش بدارند که عرق کند و بستن آن با پشم بر زخم قاطع خون آن و اغتسال نمله و اكله و جوششهای بدن رافع آنها و اغتسال آن نیکو کننده رنگ رخسار و حرق النار طلای آن با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و منع آبله آن خصوص نوعی بورقی آن نرف الدم چون نمک را نرم سوده با روغن یاسمین ممزوج کرده پارچه بدان

تر کرده بر موضع فصد و یا ختنه و یا غیر آن گذارند خون را بزودی بند نماید آلات
المفاصل ضماد آن با روغن

ص: ۱۶۲۳

۸۴۴ زیتون و غیر آن و زفت و عسل جهت فسخ عضل و کوفتگی اعضا و وئی و با آرد
کندم جهت التوای عصب و با زیت جهت رفع اعیا و بستن کرم کرده آن بر عضو
جهت رفع اوجاع بارده و بلغمیه و ریحیه و بدستور تکمید آن به تنهائی و یا با حرمل نرم
کوفته درهم و با سبوس کندم و با برنج نیز المضار مضر دماغ حار و مورث ظلمت بصر
و خارش بدن و ابدان ضعیفه خصوص مصنوع از آب بحر آن و محرق خون و مجفف
اخلاط بدن و مقلل منی به تخیص اکثر آن مصلح آن صعتر و چریها و اشیای بارده
رطبه و کویند از خواص مجربه آنست که چون سه درم آن را در حینی که عقرب یا
سرطان طالع باشد در خانهٔ مریض بر آتش گذارند اگر بعد از جستن میل بدرون خانه
کند آن مریض شفا می یابد و الا فلا و چون در خانه بسوزانند و سوختهٔ آن را بر طرف
چپ زنان تعلیق نمایند باعث سرعت ولادت گردد"

"ملح اندرانی"

و آن را ملح ذرانی بفتح ذال معجمه و راء مهمله و کسر نون و یاء نسبت نامند مشتق و
منسوب بذراء بمعنی شدت بیاض است جهت آنکه رنک آن نسبت باملاح دیگر بسیار
سفید صاف شفاف است مانند بلور و بفارسی نمک سنک بلوری و بهندی نمک
لاهوری نامند جهت آنکه از لاهور می آورند و شنیده شده که در حین برآوردن از
معدن قطعهای آن اندک نرم می باشد و بعد از رسیدن هوا بدان متحجر می گردد و این
بهترین اصناف املاح است و بهترین آن صاف شفاف آن و در هندوستان از آن نمکدان

و پیاله و نعلبکی می سازند و خیار ورق کرده و غیر آن در آن گذاشته تناول می نمایند
نمکین می گردد

ص: ۱۶۲۴

"طبیعت آن

در آخر دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

مقوی فهم و ذهن و مسهل بلغم و لزوجات و رافع تخمه طعام و جشا و در ادویه عین
جهت امراض مذکوره در ملح غیر آن جائز و مستعمل نیست"

"ملح سانبر"

بفتح سین مهمله و الف و سکون نون و فتح باء موحده و خفای ها و راء مهمله

"ماهیت آن

بعضی آن را ملح اندرانی دانسته اند و اصل آنست که غیر آن است زیرا که بسفیدی و
شفافی آن نیست و قطعهای این کوچک و اندک سرخرنک است و شنیده شده که
زمین را قدری حفر می نمایند از خلل و فرج و عروق زمین آبی منتشر می گردد و در
آن کودال جمع می شود و برسیدن هوا منجمد و متحجر می گردد و این در لطافت از
نمک لاهوری کمتر و در طبیعت و افعال و خواص آن قریب بدان است

"ملح اسود"

بفارسی نمک سیاه و بهندی کالالون نامند

"ماهیت آن

از اقسام ملح العجین است و سیاه رنگ و با اندک تلخی و بی نفطیت رائحه

"طبیعت آن

در گرمی و خشکی زیاده از ملح اندرانی

"افعال و خواص آن

قوت تلین و اسهال و جلای این زیاده از ملح اندرانی و قریب بملح نفطی است و چون نرم سوده با قدری هسته انبه خشک نرم سوده ممزوج نموده اندکی بخورند فواق را زائل گرداند

"ملح رشیدی"

ملح طعام است که مائل بسرخی است"

"ملح العجین"

یعنی نمک که داخل خمیر نان و طعام می نمایند و آن اقسام و الوان می باشد از حجری غیر اندرانی و و از غیر حجری مذکور یعنی نمک دریا که نمک در فارس و ایران می باشد و نمک مصنوع از آب بحر و در هر بلدی قسمی از آن مستعمل مانند آنکه در عراق عرب و عربستان و روم و حجاز و نواح آنها حجری مذکور و در فارس و ایران غیر حجری ماخوذ از دریا و در سواحل سند و دکهن و بنکاله همه مصنوع از آب بحر شور و در کور کهپور و جونپور و بنارس و نواح آنها نمک مصنوع از خاک زمینهای شوره زار که خاک آن امکنه را جمع نموده در آب حل می نمایند و آب صافی آن را گرفته طبخ می دهند تا منجمد می گردد و در هندوستان نمک سانبهر و نیز آن الوان

می باشد از سفید مائل بزردی و مائل بسرخی و مائل بسیاهی و بهترین همه سفید صاف
آنست

ص: ۱۶۲۵

"طبیعت ان

کرم و خشک در دوم مکر مصنوع از آب بحر که گرمی و خشکی آن زیاده است

۸۴۵

"افعال و خواص آن

قریب بملح اندرانی است الا مصنوع آنکه قوت اسهال و حدت آن زیاده و مائل بتلخی
است

"ملح طبرزد"

بفتح طاء مهمله و باء موحدده و سکون راء مهمله و فتح زای معجمه و دال مهمله

"ماهیت ان

نمک جبلی حجری است بهترین آن سفید صاف شفاف مسمی باندرانی و لاهوری
آنست

"طبیعت و افعال و خواص آن

در صدر ذکر یافت

"ملح المر"

بضم میم و راء مهمله مشدده بفارسی نمک تلخ و بهندی پادالون نامند

"ماهیت آن

نمکی است بسفیدی و سیاهی و زردی مائل

"طبیعت آن

کرم و خشک تا چهارم

"افعال و خواص آن

در اندمال جراحات با صمغ عربی و روغن زیتون قویتر از سائر اقسام مقدار شربت آن کمتر از یک درم و گفته اند این همان ملح نفتی است لا غیر و نیز گفته اند که مصنوع است معدنی نیست"

"ملح نفتی"

بکسر نون و سکون فا و کسر طاء مهمله و یاء نسبت

"ماهیت آن

از جمله املاح معدنیه است سیاه رنگ بدبو با نفطیت و از بریان نمودن و سوختن بآتش نفطیت آن کم و زائل کشته سفید می گردد

"طبیعت آن

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

قوت مسهله و مقیة آن زیاده از سائر املاح و در اخراج بلغم و سودا قویتر از سائر اقسام و چون با روغن کل سرخ طلا نمایند در رفع جرب و جوشش ابدان عجیب الفعل مقدار شربت آن تا یک درم حکیم میر عبد الحمید در حاشیة تحفه نوشته که آنچه معلوم شد ملح نفتی اکثر مصنوع از سنکی است مشهور بسجی که قلا نامند و از سمت غازی پور می آورند و در پتنه مشهور بعظیم آباد آن را می سازند و باطراف می برند و دستور صنعت آن آنست که او لاقلا را مکلس می نمایند پس کوفته در آب می جوشانند و آن آب را منعقد می سازند ملح نفتی حاصل می گردد و یحتمل که آنهم غیر مصنوع و هم مصنوع باشد

ص: ۱۶۲۶

"ملح هندی"

ماهیت آن نمکی است شفاف سرخرنک مائل بسیاهی که بنفسجی نامند و قطعهای آن اندک بزرک و بهندی آن را سینده لون نامند

"طبیعت ان

در اول سوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

مسهل ماء اصفر و سودا و بلغم و محرک اشتها و محلل ریاح و در سائر افعال مانند سائر اقسام مذکوره مقدار شربت آن تا یک درم و نیم است صنعت ملح مصنوع از اکثر نباتات و اوراق که بهندی کهار نامند آنست که گیاه و یا هر برک نباتی را که می خواهند از ترب و نخود و تنباکو و برک موز و غیرها هر مقدار که می خواهند می

گیرند و خشک نموده می سوزانند تا خاکستر گردد و خاکستر آن را در آب حل می کنند و می گذارند تا ته نشین گردد و آب صافی آن را بتمامی بجرع‌لقه در ظرف دیگر که متصل بدان است گذاشته می گیرند بدین نحو که فتیله از پنبه و یا کرپاس پاکیزه ساخته و تر نموده یک سر آن را در ظرفی که در آن آب خاکستر است می گذارند و سر دیگر آن را در ظرف خالی تا تمام مائیت صافی آن در ظرف خالی آید و باز در آن دردی خاکستر قدری آب داخل می نمایند و برهم می زنند و می گذارند تا ته نشین گردد و آب صافی آن را بدستور بجرع‌لقه می گیرند و همچنین تا دیگر ملوحت در خاکستر نماند پس جمیع آبهای صافی را یکجا نموده باز بجرع‌لقه صاف نموده صافی را طبخ می نمایند تا متحجر گردد و یا آنکه آب خاکستر را عرق می کشند و عرق را بطبخ منعقد می سازند و صنعت ملح اشجار که قلی نیز و بفارسی قلیا و کهلا و بهندی سچی نامند نیز بطور جرع‌لقه است و طبخ و خواص آن در قلی ذکر یافت و چون آن را در سر که حل نموده عقد نمایند و با نوشادر بسایند و بازای هر سه درم آن یک عدد بیضه مرغ بیفزایند و با آتش برشته کرده روغن آن را با فشردن بگیرند خورنده کوشت زائد و منقی آنست و دستور احراق و حب ملح مسهل و حب ملح مسمی بحب حیات و عرق ملح و ملح سلیمانی و پاچک و دهن و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد"

ص: ۱۶۲۷

"ملح فرنکی"

نمکی است مصنوع مصاعد قلمها و قطعهای بزرک و کوچک سفید و شفاف که از فرنک می آورند طعم آن

۸۴۶ با اندک شوری و بورقیت مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و حمیات عفنۀ مزمنه را نافع چون مقدار دو توله تا چهار توله آن را در آب کرم با عرق رازیانه حل نمایند و

قدری شکر داخل کرده بیاشامند چند مجلس خوب عمل نماید و اگر از آن اقوی خواهند دو توله تا چهار توله آن را بحسب قوت مزاج و حاجت با چهار توله شیر خشت و چهار ماشه برک کل سرخ و شش ماشه رازیانه نیم کوفته شب در آب کرم بخیسانند و صبح صاف کرده نیم کرم نموده بیاشامند و از برای اعانت عمل آن گاه گاه عرق رازیانه نیم کرم بیاشامند

"فصل المیم مع النون"

"من"

بفتح میم و نون مشدده

"ماهیت آن

اسم عربی مجموع شبمی است که بر اشجار و غیر آن منعقد گردد و شیرین باشد مانند ترنجبین و کز انکبین و شیرخشت و امثال اینها و آنچه بر اشجار سمی منعقد گردد سم باشد مانند سکر العشر و آنچه بر نباتات قابضه نشیند قابض و آنچه بر مسهله مسهل و بالجمله از ادویة مسهله است و هریک در اسم خود مذکور شدند"

"منج زراوشان"

بفتح میم و سکون نون و جیم و فتح زای معجمه و راء مهمله و الف و فتح واو و شین معجمه و الف و نون لغت فارسی است

"ماهیت آن

تخمی است شبیه بنانخواه و سرخ و بالیده تر از آن و نزد بعضی تخم خیری بری است"

ص: ۱۶۲۸

"فصل المیم مع الواو"

"مو"

بضم میم و واو و بفتح میم و تشدید واو نیز آمده و بیونانی میوه و بعضی میطیقون و
بفارسی ریشاوالا نامند

"ماهیت"

ان

بیخ نباتی است ساق آن شبیه بشت و از آن غلیظتر و بقدر دو ذرع و برک آن مانند
برک آن و بیخ آن متفرق و باریک و بلند و بعضی معوج و بعضی مستقیم و خوش بو و
برنک غاریقون و مائل بزردی و اندک تلخی و حدت که زیان را اندک بکزد و کرم
کند در خائیدن منبت آن بیشتر مقدونیا است بهترین آن سفید روشن پاک آنست و
استعمال آن بدون آنکه آن را مخلل نمایند جائز نیست و دستور مخلل نمودن آنست که
در سرکه اندازند و چند روز بگذارند پس برآورده خشک نموده اقراص ساخته بکار
برند و انطاکی ریشه سنبل جبلی دانسته و قوت آن تا دو سال باقی می ماند

"طبیعت آن"

در دوم گرم و در سوم خشک و در سوم نیز گرم و خشک گفته اند و با رطوبت نافعه

"افعال و خواص آن"

قابض و مسخن و ملطف و مفتوح و منوم اعضاء الراس و العصب و الصدر و الغذاء و النفص آشامیدن بیخ آن جهت سد نزلات و منع ریختن آنها بسینه و تصفیة آواز و امراض عصب و مفاصل و اوجاع آنها و ضعف معده و جگر و طحال و کرده و مثانه و تحلیل ریاح و نفخ معده و کبد و رحم و تسکین صعود بخارات بدماغ و مغص و درد کرده و مثانه از اجتماع فضول و رافع بدبوئی ابخره و بلاغم و لزوجات معده و مدر بول و حیض و منضج منی و مقوی و محرک باه و جلوس در طبیخ آن جهت عسر البول و احتباس آن و حیض مفید المضار مصدع مصلح آن خیسانیدن آنست در سرکه چنانچه ذکر یافت و مضر سپرز مصلح آن تخم کرفس و عسل مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن نیم وزن آن سنبل الطیب و نیم وزن آن جوزبوا و کویند بدل آن فطر اسالیون است بوزن آن و کویند بدل آن فلفل سیاه و کویند افسنتین است"

ص: ۱۶۲۹

"موز"

بفتح میم و سکون واو و زای معجمه لغت عربی است و نیز بعربی طلع و بهندی کیله نامند

"ماهیت ان"

ثمر درختی است هندی در بنکاله و دکهن کثیر الوجود و در سواحل اکثر بلاد عربستان و یمن و عمان و بصره و بنادر ایران نیز خیلی یافت می شود و گفته اند شیرینی و لطافت آنها زیاده از بنکالی است و اصناف می باشد و هریک بنامی مشهور در هر بلدی خصوص در بنکاله و درخت آن بدو سه قامت و برکهای آن عریض و طولانی تا بدو ذرع و از تنه آن می روید و تنه آن پرده پرده و با رطوبت بسیار و در جوف آن مغری

که بهندی کنجیال نامند و آن را ورق ورق کرده با ماهی یا تنها پخته مانند بقول و اصول

۸۴۷ دیگر می خورند و ثمر آن در ابتدای ظهور در غلافی صنوبری شکل بنفش مائل بسرخ و سبزی می باشد پس آن شکافته خوشه ظاهر می گردد و در آن خوشه دانه‌های موز بسیار ریزه و بتدریج بزرگ می شود تا آنکه می رسد و پخته می گردد پس آن را قطع نموده پوست بالای آن را دور کرده مغز آن را می خورند و تنه درختی که یک مرتبه ثمر آورد دیگر ثمر نمی ورد آن را می برند و مغز آن را که کنجیال نامند برآورده پخته می خورند چنانچه ذکر یافت و در بنکاله ثمر آن را اختصاص بفصلی و زمانی معین نیست در تمام سال ثمر می دهد الا آنکه در فصل بارش زیاده و از اطراف درخت فسیلها و بچها بسیار برمی آید و آنچه بلند و بزرگ است بعد از اخذ ثمر بنحو مذکور و قطع تنه آن از آنها بجای آن برقرار می دارند تتمه را برآورده جاهای دیگر غرس می نمایند و در باغی و مکانی که سه چهار درخت آن باشد و زمین قوی بود در سه چهار سال تا صد درخت و زیاده می شود و ثمر بعضی اصناف آن شیرین و لطیف و لذیذ بسیار و خوش بو می باشد و آن را در هند و در بنکاله کیله مرتبانی نامند و سوای بنکاله خصوص جهانگیر نکر در تمام ملک هند و دکن این نوع نمی شود و این بی تخم است و بعد از آن اصناف دیگر با تخم بعضی بسیار کرم و ریزه مانند انوپان و صفری و چینیه و مال بهوک و چنپا و امثال اینها نیز و طعم آنها شیرین و با اندک رائحه خوش و لیکن بلطافت و لذت و خوشبوئی و شیرینی مرتبانی نیست و بعضی ازینها نیز با اندک عفوصت می باشد خصوص که خوب پخته و رسیده نباشد و اما صنفی که آن را کچکیله نامند خوشه و ثمر آن بزرگ تر از ثمرهای همه اصناف دیگر تا بیک شبر و اکثر مثلث شکل می باشد پخته و رسیده آن را نمی خورند برای بی مزگی و لزوجت و عفوصت و کم شیرینی پوست آن را در نیم خامی جدا کرده مغز آن ورق نموده در

ماهی و قلیا یا بدون اینها پخته می خورند و از همه بدتر صنفی است که در بنکاله آن را تهیه نامند چون این بسیار بی مزه و با لزوجت و عفوصت و پرتخم است اکثری نیم پخته آن را نیز نمی خورند مگر فقرا و مساکین و هریک از اصناف مذکوره در بعضی بلاد بهتر از بعضی دیگر می شود بحسب اختلاف زمین و آب و هوا و بهر جا بنامی مخصوص و همه اصناف مذکوره در بنکاله خصوص جهانگیر نکر جای دیگر نمی شود و از برک و پوست درخت آن خشک کرده و سوزانیده ملحی بعمل می آورند چنانچه در ملح مذکور شد و خاکستر آن را باعتبار آنکه با بورقیت و جلا است کازران هند و بنکاله در غسل بعض ثياب بسیار چرب و چرک مستعمل دارند بجای صابون که در آب چند روز لباسها را می خیسانند پس اندکی طبخی داده و این را باصطلاح خود بهتی نامند پس مالیده افشوده با آب خالص می شویند تا پاک گردد

ص: ۱۶۳۰

"طبیعت ان

در گرمی معتدل و در دوم تر و با قوت قابضه

"افعال و خواص آن

جالی و کثیر الغذاء و بطئ الهضم و بعد انهضام مولد خون غلیظ و مسمن بدن اعضاء الصدر و الغذاء و النفس مفرح و ملین سینه و جهت سرفه یابس و خشونت حلق و ترطیب معده و حبس بطن و تحریک باه محرورین و دافع لاغری کرده نافع مطبوخ نیم پخته کچکیلا حابس اسهال الزینه طلای آن با سرکه و آب لیمو جهت کچلی و سعفه و جرب و حکه و با آب و تخم خربزه جهت کلف و نیکوئی رنک رخسار الاورام ضماد برک آن محلل اورام القروح و الجروح و حرق النار ضماد نوع موزی که در بنکاله مال

بهوک می گویند جهت سوختگی آتش که چون بعد از سوختن بران موضع بمالند مانع آبله و وجع آنست و نیز نوع موزی که بولکه نامند جهت قروح بدن اطفال خصوص قروچی که بسبب آتشک ابوین و یا مرضه بهم رسیده باشد مجرب که رسیده آن را پخته آن را نرم مثل مرهم ساخته بر پارچه مالیده بران گذارند در پنج شش مرتبه زائل می گردد بعون الله تعالی ذرور خاکستر پوست آن و پوست درخت جهت نرف الدم جروح و تجفیف و التیام قروح مؤثر المضار بطی الهضم و نفاخ و اکثار و مداومت آن مولد ریاح و خون غلیظ بلغمی و بلغم و موجب

۸۴۸ سد و قولنج و زحیر و ضعف هاضمه خصوص در مبرودین و مرطوب المزاج و بلدان رطبه و باعث نزول آب در اعضا و خصیه بتخصیص چون آب بالای آن بنوشند مصلح آن نمک بر بالای آن خوردن و مربای زنجبیل و عسل و شکر در بعضی امزجه بارده و سکنجبین بزوری و شکری در حاره و خوردن آن ناشتا بسیار مضر و بالجمله در امزجه حاره یابسه قویه و بلدان حاره یابسه موافق و نافع و مقوی و مفرح و مسمن و در ابدان بارده رطبه و ضعیفه و بلدان رطبه مضر و محدث اکثر امراض مذکوره و امثال آنها و بیخ آن کرم و خشک آشامیدن آن دافع کرم شکم و اهل فلاحه نوشته جایی که موز نباشد و خواهند که بهم رسد باید که دانه خرما را در قلاس گذاشته غرس نمایند و در موضع غرس سرکین اسپ ریزند و تسقیه می نموده باشند درخت موز بهم می رسد

ص: ۱۶۳۱

"موسلی"

بضم میم و سکون واو و سین مهمله و کسر لام و یا لغت هندی است

"ماهیت آن

کویند بیخ سینهل کوچک بکل نیامده است و آن بیخی است بسطبری شقاقل مصری و بسیار شبیه بدان و از آن بزرگتر و دو نوع می باشد سفید و سیاه و سفید آن اقوی و مستعمل و بعضی سیاه آن را انفع دانسته اند

"طبیعت آن

کرم و خشک تا دوم و با رطوبت فضلیه

"افعال و

خواص آن

آشامیدن سفوف آنکه بکارد چوبی ورق کرده در سایه خشک نموده کوفته آن را بقدر دو مثقال با نبات جهت ضیق النفس و تقویت باه و ازدیاد ماده منی و رفع بواسیر و تحلیل ریاح آن و آشامیدن دو مثقال آن با زیره کرمانی جهت یرقان و با زنجبیل بی ریشه که بهندی ستوانمند جهت هیضه بلغمی و اسهال و با آب پیاز جهت قولنج ریخی و با آب فرنجمشک و یا آب برک تلسی که نوعی از فرنجمشک است جهت تحلیل ریاح کرده و با برک پنجنکشت بالسویه جهت رفع ام الصبیان و با اطرینفل جهت سیلان منی که بهندی پرمیو نامند و با نانخواه جهت سرفه بارد و با دارفلفل جهت کزیدگی سک دیوانه و با کنجد جهت حمی ربع و غب و جدری و با نمک سنک جهت تقویت اشتها و زیادتی آن و با آب کرم جهت درد شکم و با شیر کاو و شکر جهت ازدیاد منی و تقویت باه و فربه نمودن بدن و با روغن کنجد جهت زکام و نزله و رفع بلاغم مفید است انفع و بهترین طرق استعمال آن آنست که بیخ درخت دوساله سفید آن را از زمین برآورند و ریشههای باریک آن را دور کنند و بکارد چوبی ورق نموده و بسوزن چوبی

سوراخ کرده بریسمان کشند و در سایه خشک نمایند پس سفوف کرده روزی یک توله آن را با یک توله نبات در نیم پیاله آب گرم ریخته بقاشق چوبی برهم زنند تا لعاب آورد و تا چهل روز باین دستور بپاشامند و درین ایام از ترشی و بادی و جماع و اعراض نفسانیه و بدنیه و هوای سرد و آب بسیار سرد پرورده پرهیز نمایند جمیع قوای حیوانیه و طبیعیه و نفسانیه را تقویت بخشد و پیر را مانند جوان می گرداند حکایت حکیم شرف الدین در مجربات خود گفته که من شروع بخوردن این دوا نمودم و پدر من جهت آنکه با زن خود مقاربت ننمایم مرا بر یک جانب و زوجه مرا بجانب دیگر خود می خوابانید چون بیست روز از خوردن این دوا گذشت از شدت قوت باه و شبق نتوانستم صبر نمود شبی پای خود را از بالای پدر دراز کرده زن خود را بران پا سوار نموده بدین طرف آوردم و با او مقاربت کرده باز بر پا سوار نموده بدان جانب فرستادم که در بین پای من لغزش نمود و اندک فرود آمد و پای زن من بر شکم پدر رسید از خواب بیدار شد گفت ای ظالم چرا تا چهل روز صبر نکردی که این لغزش و ضعف هم نمی ماند

ص: ۱۶۳۲

"مولسری"

بضم میم و سکون واو و لام و فتح سین و کسر راء مهملتین و یا لغت هندی است

"ماهیت ان

درختی است عظیم و شاخهای آن انبوه و موزون و خوش منظر و در ملک هند و بنکاله و فرنک اکثیر الوجود و در باغات و خانها غرس می نمایند و برک آن متوسط در

بزرگی و کوچکی و اندک عریض و طولانی و املس و کل آن کوچک پهن مدور
مشرف صندلی رنک و بسیار

۸۴۹ خوش بو هم در تازکی و هم بعد از خشک شدن و در موسم کرما که هنگام بارش
است در ملک هند و بنکاله هنگام بهار آنست و ثمر آن بقدر عناب متوسطی و سنجد
بزرگی و برنک آن و مغز آن با عفوصت بسیار اندک شیرینی و هسته آن بزرگ

"طبیعت کل

ان

کرم و خشک و ثمر آن سرد و خشک و قابض خصوص نارس آن

"افعال و خواص ان

ثمر نارس خشک و تخم آن را نیز در ادویه حابسه منی و سیلان آن داخل می نمایند
جهت آنکه قابض و ممسک منی است و حابس بطن و آشامیدن نقوع پوست درخت
آن جهت حرقه البول و قروح مجاری آن و آتشک نافع و بیخ آن نیز بدستور و
مضمضه بطبیخ پوست درخت آن جهت درد دندان و تقویت لثه نافع و سعوط کل
خشک سوده آن برای مرض اهوه که مرضی است در بنکاله در بینی مردم بهم می رسد
علامت آن تپ شدید و صداع و درد کردن و شانه و غیرها است و جهت صداع بارد و
بدستور کشیدن کل خشک آن در سر غلیان بجای تنباکو و عرق کل آن جهت صداع
و تقویت دل و دماغ شربا و سعوطا نافع طرد الهوام گذاشتن کل آن بر فراش و رخت
خواب باعث دوری هزارپا و مار از ان است و در حرف الباء مع الواو بنام بولسری نیز
ذکر یافت

ص: ۱۶۳۳

"مومیا"

بضم میم و سکون واو و کسر میم و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف لغت یونانی است بمعنی حافظ الاجساد و عبری عرق الجبال و بفارسی مومیائی نامند

"ماهیت ان"

چیزی است شبیه بقیر از درزها و شکافهای بعض جبال بیرون می آید و بهترین همه آن است که در کوه داراب که از توابع فارس است بهم می رسد و بعد از ان در اسطهبانات و نواح آن و بعد از ان در کهکیلویه و آنچه از جاهای دیگر اخذ می نمایند قیر است نه مومیائی و ضعیف الاثر و چندان خاصیتی و نفع بر ان مترتب نمی گردد و آنچه ملا احمد تهته در تاریخ الحکما در کیفیت بدو اطلاع بر مومیائی و خواص و افعال آن نوشته آنست که از جمله عجائب اتفاقات ظهور مومیائی کانی بود در عهد فریدون و کیفیت ظهور آن در کتب معتبره چنین آورده اند که در ایام حکومت فریدون جمعی از سپاهیان او در حوالی داراب جرد فارس شکار می کردند ناگاه یکی از ایشان تیر کاری بر قوج کوهی زد و آن بعد از چنان زخمی از نظر ایشان غائب شد هر چند تفحص کردند نیافتند اتفاقا بعد از یک هفته باز آن جماعت بشکار رفتند همان قوج را دیدند که صحیح و سالم می گردد و آن تیر در پوست او آویخته و قوج آن چنان می خرامید که گویا اصلا زخمی بدو نرسیده آن جماعت از مشاهده آن حالت متعجب شده در مقام گرفتن او شدند و بهر نحوی که بود او را بدست آوردند چون نیک ملاحظه نمودند قدری از مومیائی در اندرون زخم و حوالی او چسپیده بود چنانچه معلوم می شد که او خود را بموضع که مومیائی داشته مالیده و آن مومیائی موجب التیام و التحام زخم کاری او شده و چون این خبر بفریدون رسید بحکم او حکما و اطبا در

مقام تجربه و امتحان آن شدند و در التیام جراحات و جبر عظم مکسور و غیرها از وی آثار ارجمند و فوائد عظیمه یافتند انتهی کلامه و بعضی گفته اند که در زمان فریدون فرخ حکما پی باین دارو بردند بدین طریق که روزی فریدون برای شکار رفته بود و آهوئی را تیر زد چنانچه آن تیر بر پهلوی او نشست و از پهلوی دیگر او بیرون رفت و تیر دیگر بر پای او زد که لنک شد و می رفت و فریدون در عقب آن می رفت تا آنکه آهو بجای رسید که اندک کودی داشت آن آهو چند مرتبه زبان خود را بر آن مکان مالیده و تا رسیدن فریدون بسر وقت او باز آن آهو بدو نشست و برفت و نمی لنکید ازین معنی فریدون متعجب شده حکما را طلبید و اظهار آن مقدمه نموده و بعد تفحص معلوم شد که از درزهای سنک مانند صمغ چیزی تراوش می کند و می چکد و آن آهو آن را لیسیده پس فریدون حکم کرد که مستحفظان در انجا باشند و هر ساله هر مقدار که جمع شود ارسال حضور نمایند و از ان زمان تا حال در انجا مستحفظان هستند و هر ساله آنچه جمع می شود از برای سلاطین ارسال می دارند

ص: ۱۶۳۴

۸۵۰ و رفته رفته بمرور ایام از کثرت کاوش آن مکان کود شده است باعتبار آنکه سنکی را که از درز آن برمی آید می کاوند بلکه از زیر آن بیشتر بدست می آید و همچنین ازین جهت آن مکان کودتر از سابق شده و بالفعل بر مثال چاهی بعمق دو قامت انسان بقطر سه چهار ذرع شده است سنکی عظیم بر دهن آن گذاشته و مستحفظان نزدیک آن می باشند و سالی یک مرتبه پنجاه شصت کس و زیاده هم جمع شده آن سنک را اندک اندک کنار می کنند که شخصی در ان تواند رفت پس شخصی لنکی بسته اندرون آن می رود اندک آبی بقدر یک شبر یا یک و نیم شبر کاهی قدری زیاده و کاهی کمتر که از تراوش عروق آن کوه در ته آن جمع شده است در ان مدت و بر بالای آن اندک دهنیتی مانند پرده نازک منجمد کشته تمام آن

آب را با اندک سنک و ریک و آنچه هست در آن بیرون آورده در دیک بزرگی جمع می کنند و مستحفظان همه جمع می باشند و آن دیک را بر آتش گذاشته چند جوشی می دهند تا دهنیت از مائیت و خاک و ریک و غیرها جدا گردد پس فرود آورده سر آن را بسته همه بر آن مهر می کنند و می گذارند تا خوب سرد گردد پس سر آن را باز کرده آنچه بر روی آن بسته شده است از دهنیت می گیرند و مرتبه دیگر آن را بهمان قسم جوش داده می گذارند تا سرد گردد و دهنیت آن را باز می گیرند و همچنین تا دهنیت دیگر در آن نماند پس قدری را عمله بعنوان دزدی برای خود می گذارند و تتمه را جمیع آنها بر آن مهر نموده ارسال حضور می نمایند و مجموع تخمینا یک صد و پنجاه مثقال نهایت تا دو صد مثقال در تمام سال جمع می شود گاهی زیاده تا سه صد مثقال و گاهی کمتر و زیاده برین شنیده نشد و در دردی آن نیز تاثیر و خاصیت بسیار است چون در روغن کاو یا کل سرخ حل نمایند و صاف نموده بیاشامند و یا تدهین نمایند و نیز از بعضی ثقه شنیده شده که در داراب دره کوهی است که از انجا مومیائی دارابی اخذ می نمایند و در آن دره از شکاف کوه قطره قطره مومیائی می چکد در زیر آن قاشق بزرگی نصب کرده اند و در آن آنچه مجتمع می گردد اخذ می نمایند و جمع می کنند و هر سال بدستور ارسال حضور سلاطین می نمایند و غیر دارابی نیز از شکافهای سنک برمی آید و لیکن مکانی معین مانند دارابی ندارد و کسانی که ماهر این کاراند در آن کوهستان رفته تجسس می نمایند بر روی بعضی سنکها که علامتی و داغی معلوم می شود انجا را میخی کوبیده نشان می گذارند و بعد از چند مدت آمده از انجا آنچه جوشیده شده است جمع نموده بر میدارند و گاه است که سال دیگر از همان سنک و همان جا نیز برمی آید و گاه هست که بر نمی آید و از جای دیگر و از شکاف سنکهای دیگر که بر نیامده بود برمی آید و نیز از بعضی ثقه و سکنه آن دیار شنیده شد که بعضی اهل آن دیار و اسطهبانات و کهکلیویه و نیز در بعض نواح آنها جمع شده در بعضی مغارها و شکافهای کوه که می دانند که از آنها مومیائی برمی آید همیشه بسیاری

در آن مغارها و شکافها جمع کرده آتش می زنند و می روند بسبب گرمی تابش آتش از شکافها و درزهای سنگها چیزی بسیاری برمی آید و بر اطراف شکافها و درزها منجمد می گردد و بعد سرد شدن آن مغارها آمده آنها را جمع کرده میان خودها قسمت می کنند و می فروشند و این نوع است که نزد مردم بسیار و وافر و ارزان است و خرید و فروخت آن می شود و در نفع قریب بنوع دوم است اما نوع اول که دارابی و ماخوذ از مکان خاص و خالص است منافع بسیار دارد و قلیل الوجود است و بدست همه کس نمی آید چنانچه ذکر یافت مگر آنکه قلیلی از آن عمله و یا از بخشش و انعامات سلاطین و یا از عمله کارخانجات بطریق سرقه بدست بعضی آید و نیز چیزی شبیه بمومیائی بسیار ضعیف العمل ناصاف از بعض کوههای هند و دکهن بعمل می آید و می گویند که از شکاف مغارات می چکد و خوب خالص آن را چون در آب اندازند آب را سرخ می گرداند و مانند موم می باشد و کم یاب است و آن را بلسان اهل هند سلاجیت می نامند و خاصیت بسیاری برای آن بیان می کنند و می گویند که نوع میمون سیاهی که آن را لنکور می نامند

ص: ۱۶۳۵

۸۵۱ بسیار آن را دوست می دارد و هر جا یافت می خورد و بمجرد خوردن شکم آن جاری می شود و بر سنگها نجاست می کند همان را نامقیدان برداشته بجای سلاجیت اصلی خالص می فروشند مومیائی انسانی که مشهور میان عوام است حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته اند که در ازمنه سابقه دستور بوده که حفظ جسد موتای خود را از تعفن بمالیدن مرمکی و عسل و مومیائی و قفر الیهود و امثال اینها می نموده اند و چون اکثر دخمهای بلاد مغرب را آب گرفته هرچه از اجساد و اعضای آن موتا را امواج بحر بساحل رسانیده و می رساند آن را جهال بجای مومیائی صرف می نمایند و در آخر نوشته اگرچه در جبر کسر نفعی می کند و لیکن شرب آن حرام و مورث کوری و

فساد اخلاط و مضرت‌های بی‌غایت است و مصدق قول حکیم رح محرر اوراق از عزیری صادق القول حکیم دانا متصف بجمیع اوصاف حمیده مسمی بمیر محمد حسین که درین اوقات سفر ملک فرنک و مصر و نواح آن‌ها نموده و به بنکاله مراجعت کرده با احقر ملاقات کردند و قبل از سفر مذکور نیز آشنا بودند و اکثر ملاقات می‌نمودند از جمله غرائب اموری که در آن سفر شنیده و مشاهده نموده بودند این بود که قبل ازین چهارصد پانصد سال حکما و سلاطین مصر و نواح آن را دستور بود که مرده خود را در دخمه یا در قبر نمی‌گذاشتند و دفن نمی‌نمودند بلکه باطبا و جراحان می‌سپردند که بر ابدان ایشان ادهان و ادویه چند که حافظ آنها باشد از فساد بمالند و اوشان بعد از مدتی که خوب روغن و ادویه مالیده بودند و در قالبی از چوب گذاشته بران نام میت و قوم و قبیله آن را نوشته در خزائن محفوظ می‌داشتند و بعد از آن سه صد چهارصد سال می‌شود که آن را ترک نمودند احیانا اگر جسدی از آن اجساد بدست حکیمی از حکمای مصر و یا جراحی آید آن را بجای مومیائی استعمال می‌نمایند خصوص از خارج چنانچه نزد حکیمی از حکمای مصر جسدی بود و او قدری از آن را بمرور بخرچ آورده و قدری از آن را بمیر معزی الیه داده بود اوشان قلیلی باحقر دادند تمام کوشت و پوست و عروق و بعض استخوان‌های نازک آن مضمحل و یکسان جسمی سیاه براق چسپنده با بوی بسیار تند شده و بعض استخوانهای قوی در آن باقی بود

ص: ۱۶۳۶

"طبیعت ان

یحتمل که از مومیائی کانی در حرارت و یبوست زیاده باشد

"افعال و خواص آن

در اضمده و اطلیه و استعمال از خارج شاید که قریب بمومیائی باشد در نفع و لیکن از داخل و مشروب غیر مجوز زیرا که مضر گفته اند چنانکه ذکر یافت و اقرب که چنین باشد علاوه حرمت آن و الله اعلم و مومیائی سک بچه که صاحب خلاصه التجارب نوشته و کیفیت صنعت آن را ذکر نکرده شاید ازین قبیل باشد که بعض ادویه حافظه مقویه تریاقیه از قبیل ادویه مذکوره و غیرها بر بدن بچه سک تازه زائیده شده مالیده زمانی ممتد در خمی کرده در زمین دفن می نموده باشند و یا آنکه در بلدان حاره یابسه بدون خم در پارچه پیچیده در زیر ریک دفن می کرده باشند تا بسبب گرمی تابش آفتاب تعفین و تخمیر تمام یافته و صورت وحدانی ترکیبی و مزاج ثانوی صنایع بهم رسانیده پس برآورده استعمال می نموده باشند و یا بطور دیگر العلم عند الله تعالی

"فصل در بیان جودت مومیائی و کیفیت و خواص و منافع و طرق استعمال ان

[جودت]

مفردا و مرکبا بدانکه بهترین آن دارابی سیاه صاف براق نرم آنست که بوی بد نداشته و باندک بوی نفطیت باشد ارسطو فرموده که بهترین آن آنست که چون جگر کوسفند را در گرمی ذبح با ریزه نی شکسته شق کنند و بران بمالند التیام یابد و نیز گفته امتحان اصلی مومیائی آنست که بهمواری پای مرغ و با خروسی را بشکنند و بقدر یک دانک از ان را در روغن کل سرخ حل کرده بحلق او ریزند و قدری بران بمالند اگر در عرصه یک شبانه روز جبر شکستگی پای او نموده باصلاح آورد

ص: ۱۶۳۷

۸۵۲ خوب است و جید و اصلی و الا بد و غیر اصلی و گاه باشد که در عرصه هفت هشت ساعت باصلاح آورد و امتحان دیگر آنکه مومیائی خوب را چون بدست بگیرند

مثل موم خالص بزودی نرم می گردد و بدو مغشوش و مبدل آن صلابت بسیار دارد و بزودی و بحرارت کمی نرم نمی شود و بهترین امتحانات آنست که جبر کسر اعضای انسان و اوجاع و تقویت باه و سائر قوی و غیرها در انسان تجربه نمایند

"طبیعت ان

در اول سوم گرم و در دوم خشک و نزد بعضی خشکی آن غالب بر گرمی آن و صاحب شفاء الاسقام حار در دوم و یابس در اول گفته و قوت آن تا چهل سال باقی می ماند

"افعال و خواص ان

مقوی ارواح و دل و مفرح و محلل مواد بارده و مقوی اعضای باطنی و ظاهری و مجفف رطوبات و معین باه و حافظ ارواح بدنی و لطیف و سریع النفوذ و مفتح سدد و جالی و جهت فواق و فالج و رعشه و لقوه و رفع سموم مشروبه و ملدوغه و درد معده و وجع الفواد و تقویت معده و اختناق رحم و جمیع امراض بارده و نفث الدم و جراحات مثانه و سلس البول و ابتدای جذام و داء الفیل و ثقل زبان و کزیدن عقرب و تحلیل اورام بلغمیه و جبر کسر و ضربه و سقطه و خلع نافع اعضاء الراس و الاذن و الانف و اللسان محلول مقدار یک حبه آن با آب مرزنجوش جهت صداع بارد سازج و شقیقه و صرع و دوار و لقوه و فالج و استرخا و دو حبه آن با آب صبیخ صعتر فارسی و راسن جبلی جهت سبات و آشامیدن و مالیدن و سعوط نمودن و چکانیدن یک جو آن در بینی و کوش با طبیخ مرزنجوش و با روغن زنبق و نیز سعوط یک حبه آن با یک حبه مشک و کافور و جند بیدستر محلول در روغن بان جهت اوجاع بارده کهنه در سر و ریاح و برودت دماغ و همچنین قطور آن در کوش و بینی با روغن زیتون و عسل جهت ریاح مجتمع در دماغ و آشامیدن یک حبه آن با آب طبیخ کرفس و زیره کرمانی

جهت لقوه و نیم دانک آن به آبی که صعتر فارسی در آن جوشانیده باشند جهت ارتعاش و چکانیدن یک حبه آن با روغن یاسمین یا کل در کوش جهت درد آن و مقدار یک شعیره آن با روغن کل سرخ بتنهائی و یا به آب غوره قطور آن و فتیله ممزوج بآن در کوش گذاشتن جهت ثقل سامعه و ریش و قروح و آمدن چرک از آن نافع و ارسطاطالیس گفته قطور محلول آن با پیه خوک غیر نمک سود جهت کری نافع حتی کری مادرزاد مبالغه و با کافور بتنهائی و یا با آب مرزنجوش جهت رعاف و امراض بینی و دلوک آن با عسل جهت لکنت زبان و ثقل آن نافع اعضاء النفس آشامیدن مقدار سه شعیره آن در نیبذ جمهوری جهت نفث الدم از رئه و یک حبه آن با شیر الاغ جهت نفث الدم و رعاف و همچنین قطور آن جهت رعاف و یک قیراط آن با سکنجبین و یا با آب نعناع جهت رفع خناق و یک قیراط آن با شراب مورد و رب توت و یا با طبیخ عدس و امثال اینها جهت وجع حلق و ورم آن گفته اند غرغره مقدار دو حبه آن با آب اصل السوس مقشر سه روز و عاقر قرحا مطبوخ جهت خناق و یک طسوج آن با آب عناب و یا سپستان و ماء الشعیر و اصل السوس مقشر سه روز متوالی ناشته جهت سرفه و یک قیراط آن با آب نعناع و یا با آب مطبوخ زیره کرمانی و نانخواه و کرویا جهت خفقان بارد مفید است اعضاء الغذاء آشامیدن یک قیراط آن با آب مطبوخ زیره کرمانی و نانخواه و کرویا جهت غثیلن و تهوع و خفقان و ضعف معده و قراقر و نفخ و ریح بلغمی معده و امعا و ازاله رطوبات مجتمعته بر فم معده و سقطه و ضربه بر سینه و معده و برای سقطه و صدمه و ضربه کبد مقدار یک قیراط آن با دو دانک کل ارمنی و یک دانک زعفران در آب برک عنب الثعلب و یا با آب برک کاسنی و یا در خیارشبر و جهت فواق ریحی یک حبه آن با طبیخ تخم کرفس و زیره کرمانی و جهت وجع طحال یک قیراط آن با آب کشنیز تازه یا به آب بیخ کبر و جهت وجع و نفخه و بزرگی طحال یک قیراط آن با ماء السكر و یا با آب کرفس تازه و یا با طبیخ بیخ آن و یا با طبیخ تخم فجنکشت و یا پوست بیخ کبر و برای

ص: ۱۶۳۸

۸۵۳ ورم جنین با آب طیخ خشک طلای نیم دانک آن با آب مطبوخ انیسون در آن جوشانیده باشند بر شکم مستسقی و همچنین آشامیدن یک دانک آن با آب مطبوخ انیسون نافع اعضاء النفص و التناسل آشامیدن یک قیراط آن با شیر تازه دوشیده بتنهائی و یا با قدری شکر جهت قروح و اوجاع احلیل و مثانه و آشامیدن طسوجی از آن با آب مطبوخ دو قو و فقاح اذخر جهت رفع حبس البول و تقطیر و ادرار آن و خوردن هر هفته یک مرتبه دو حبه آن با روغن کاو جهت رفع باد بواسیر و اوجاع معده و دو حبه آن با آب مطبوخ سازج هندی جهت اختناق رحم و حمل اندک آن مخلوط با آرد کندم جهت قلت صبر به نکاهداشتن بول و سلس البول و همچنین حمل آن با روغن زیتون یا روغن زنبق جهت تقطیر البول و عدم صبر بر حبس آن و استرخای مقعده و غدیوط و مسوح آن با روغن نارجیل و مانند آن بر قضیب و انشیان و حوالی آن جهت تحریک جماع و همچنین آشامیدن دو حبه آن با آب باقلا یا حبه از آن با زرده تخم مرغ نیم برشت سه روز متوالی و محمد بن زکریا در کتاب الباه نقل کرده اگر کسی را آب منی خرچ شده باشد و خواهد که بزودی بحال اصلی بر گردد در آخر حرکت قریب بانزال دو جو مومیائی را در پنج درهم عسل سفید حل کرده بخورد و اگر محرور المزاج باشد با اشربه بارده مناسبه بنوشد مجرب است الات المفاصل محلول آن از یک دانک تا یک و نیم دانک در ادهان مناسبه مانند روغن کل و یا اشیای موافقه مانند آب باقلا و یا زرده تخم مرغ دو سه عدد جهت اوجاع مفاصل و خلع عضو و کوفتکی عضله و عصب و جدا شدن و پاره شدن آن و کسر عظم و سقطه و ضربه و صدمه و امثال اینها خوردن و مالیدن آن بر آن موضع بیهلیل و همچنین آشامیدن آن با شراب صرف و برای جراحات کهنه و ناصور وزن یک دانک آن با یکدرهم پیه خنزیر کداخته در زیت مقدار نیم درهم مرهم ساخته بمالند و جهت اعلال باطنی و صدمات آن در روغن کل

سرخ یا روغن کنجد حل کرده و طلا نمودن بآن و اگر بر کسی تیری زده باشند مالیدن بر آن موضع و خوردن آن بغایت نافع الحمی آشامیدن نیم دانک آن با مطبوخ افسنتین و باد آورد و یا با اشربه مناسبه دیگر جهت رفع حمیات عتیقه بلغمیه و سوداویه نافع الاورام و البثور و الزینه نیم دانک آن با مطبوخ افیمون صرف با ادویه مناسبه دیگر هفت روز متوالی جهت ابتدای برص و جذام و داء الفیل و همچنین جهت هر علت با ادویه مناسبه و معاون آن مفید است السموم مالیدن آن بقدر یک قیراط با روغن کاو جهت کزیدن عقرب و نیز جهت عقرب کزیده آشامیدن یک قیراط آن با شراب صرف یا نیند صرف و همچنین یک قیراط آن با آب کشنیز تازه و یا آب بیخ کبر آشامیدن و گذاشتن بران و جهت مطلق سموم مقدار دو حبه آن با طیبخ خشک و یا با آب فراسیون و یا با آب سداب و یا با آب فوتنج جبلی و یا با آب انجدان و یا با آب طیبخ آنها مجرب است دستور حل مومیائی مانند حل عنبر و لادن است در قدر مضاعف در کلاب و یا با ادهان مناسبه و یا بتنهائی و در تراکیب و ادویه داخل نمودن و حبوب آن در قرابادین کبیر ذکر یافت"

ص: ۱۶۳۹

"مونج"

بضم میم و سکون واو و نون و جیم لغت هندی است

"ماهیت ان

پوست درخت نوعی از نی غیر مجوف است که بهندی سرکنده نامند و اطفال از قلم آن بر تخته می نویسند

"طبیعت ان

سرد و خشک

"افعال و خواص آن"

غرغره با آب مطبوخ آن جهت جوشش دهان و اورام لثه و لهای و آشامیدن آن جهت ضعف شهوت طعام و بواسیر خونی و ریخی و درد کرده و مثانه و آلات تناسل و آشامیدن آن بطریق تنباکو که در سر غلیان بجهت فواق از مجربات گفته اند و بتجربه رسیده و اگر قبل از کشیدن آن قدری برک تنباکوی خشک را در آتش انداخته دود آن را بدهان بگیرند بهتر است و اگر بیک دفعه زائل نکردد مکرر نمایند و این معالجه فواق ریخی است و بخور آن جهت بواسیر مفید است"

۸۵۴

"موندی"

بضم میم و سکون واو و خفای نون و کسر دال مهمله و یا لغت هندی است

"ماهیت ان"

نباتی است هندی کثیر المنافع و از قبیل نجم و بیاره با شاخهای مفروش بر زمین و برک آن شبیه ببرک پودنه و از ان ضخیم تر و مزغب و کل آن سرخ مائل بینفشی و مدور شبیه بتکمه و خوش بو فی الجملة شبیه بیوی کلاب و طعم آن اندک تلخ و منبت آن صحراها و مزارع و در هند و عظیم آباد و بنکاله کثیر الوجود

"طبیعت ان"

در دوم گرم و تر و با قوت قابضه

"افعال و خواص آن

مقوی اعضای رئیسه و قوی و ارواح و معده و محلل و ملطف و مفتوح و در تلطیف و تفتیح قریب بچوب چینی به حدی که از عرق و بول و رائحه شارب آن بوی آن می آید و جهت رفع خفقان و توحش و یرقان و زردی بشره و امراض صفراوی و سوداوی و رحم و حرقه البول و اورام و بثور مانند خنازیر و دمامل و اورام جمیع اعضا نافع و آشامیدن عرق آنکه بدستور کلاب عرق کشند جهت خفقان و وسواس سوداوی و صفراوی و تحلیل مواد بلغمیه و تقویت قوی و ارواح و سائر امراض مذکوره و جرب و قوبا و حکه و امثال اینها نافع بشرط مداومت بر آن که از سه مثقال تا پنج مثقال ابتداء شروع نمایند و روزی دو مثقال بیفزایند تا هر مقدار که موافقت نماید و مرض رو بتخفیف و انحطاط آورد پس بتدریج کم نمایند و در ایام آشامیدن از حموضات و لبنیات و بقول و اغذیه غلیظه و آشامیدن آب بسیار سرد و یا بسیار گرم و امتلا و حرکات نفسانی و بدنی و جماع و حمام اجتناب نمایند و اگر نمک را تقلیل نمایند بهتر است و اقتصار بر اغذیه لطیفه و آب نیمگرم نمایند و در امزجه قویه شروع از ده مثقال نمایند و بتدریج یک مثقال یا دو مثقال بیفزایند و جرم آن را نیز اهل هند مستعمل دارند و نبات آن را در هنگام تازکی با بیخ و برک و کل کنده در سایه خشک می نمایند پس نرم سوده با آرد کندم و روغن و شکر بطریق حلوا پخته روزی موافق برداشت مزاج می خورند جهت حفظ قوای حیوانی و بدنی و منع موی از سفیدی و اسقاط و نیز بطریق سفوف با اشربه مناسبه می آشامند جهت امور مذکوره و تخم آن را گفته اند اگر با شیر هر روز مقدار یک کف بخورند قوت حیوانی بخشد و کل آن را اگر تا چهل روز بخورند نیز همان خاصیت بخشد و نبات آن را قبل از بکل آمدن چون با بهنکره سائیده بروغن و عسل آمیخته تا چهل روز بخورند موی را سفید نکرده و نیز نزد اهل هند مشهور است که چون غنچه کل آن را در اول سال درست بلع نمایند در آن سال از

ازار رمد محفوظ می مانند یک غنچه آن یک سال دو غنچه آن دو سال و همچنین مجرب می دانند و بیخ آن را اگر تا یک سال بخورند نیز جهت سیاه کردن موی نافع و چون بیخ آن را نیم کوفته در آب بخیسانند آن مقدار که نم بردارد پس با روغن یاسمین چرب کرده در شیشه کرده بطریق قرع معکوس مقطر نمایند و هر روز یک دانک آن را با برک تانبول در زمستان بخورند نفع عظیم بخشد و تقویت قوی و ارواح نماید و امراض بارده رطبه را دفع سازد و بدستور چون آب تازه نبات آن را با کل و بیخ بکیرند و با روغن کنجد بقدر ربع آن با آتش ملائم طبخ دهند تا روغن بماند و صاف نموده هر روز مقدار دو درم آن را صبح ناشتا بخورند تا چهل و یک روز درین مدت از جماع و ترشی و بادی پرهیز نمایند تقویت باه بحدی بخشد که شرح نتوان نمود و چون بیخ آن را در ظرف مسی با دسته چوب نیم خوب بسایند و سحق نمایند با آب چندانکه سیاه رنگ گردد پس پنبه پاکیزه را بدان تر نموده خشک کرده نگاه دارند و عند الحاجة قدری از ان پنبه با آب تر کرده بر چشم صاحب رمد گذارند تسکین درد و وجع آن نماید و نیز نوعی از موندی می شود که آن را بهندی مهموندی نامند و کل آن بزرگتر از نوع اول جهت تعدیل اخلاط بسیار نافع و در باقی خواص و افعال قریب بنوع اول است"

ص: ۱۶۴۰

"فصل المیم مع الهاء"

"مها"

بضم میم و فتح ها و الف مهی نیز آمده لغت نبطی است

"ماهیت ان"

سنکی است و دو قسم می باشد قسمی سفید صلب

۸۵۵ شفاف شبیه بسنک آتش زنه که از ان نیز آتش ظاهر می گردد و از نواح روم و صعید مصر آورند و در معدن مغنيسا بهم می رسد و در خون کرم تیس چون بسایند حل می گردد و قسمی دیگر از ان غیر شفاف و از ان صلب تر و شبیه بنمک سنک و این را کوبیده از ان ظروف می سازند و غیر سلوان است

"طبیعت ان

در دوم سرد و خشک

"افعال و خواص ان

جالی و محلل العین اکتحال آن با مروارید و شکر قاطع بیاض چشم بی المی و بدستور چون به آب بسایند و در چشم کشند اللسان چون یک حبه از ان را با نمک و نوشادر و زعفران و مرو سرکه و عسل حل کنند و بر زبان چند مرتبه بمالند دفع ثقل آن و لکنت و تعسر تکلم نماید و مجرب گفته اند اعضاء النفس آشامیدن آن جهت تفتیت حصاه و ادرار بول و ضماد آن بر پستان جهت زیادتی شیر و رافع انجماد آن در ان الخواص تعلیق آن جهت رفع رعشه و لرز و عسر ولادت و بر اطفال رافع خوف و جستن ایشان از خواب و دیدن خوابهای پریشان و داشتن آن در دست راست جهت قضای حاجات مؤثر دانسته اند

"مهد"

بفتح میم و سکون ها و دال مهمله

"ماهیت ان

صاحب خلاصه التجارب نوشته بلغت کشمیری گیاهی را نامند که شاخها بسیار دارد و کبود بشکل همیشه بهار و برکهای آن باریک و دراز و کل آن باریک و دراز و کل آن همیشه رو بآفتاب دارد و بهر طرف که میل می نماید این نیز میل می کند و بیخ آن بقدر جدواری بزرگ و سفید رنگ در کوهستان کشمیر کثیر الوجود و صیادان آنجا بیخ آن را مانند سریشم می پزند و تیر را بدان الوده بهر حیوان شکاری که می زنند در ساعت می افتد و می میرد آن را می گذارند تا خوب سرد گردد جمیع زهرها از بدن آن حیوان بازگشته با خون در محل زخم جمع می گردد و آن موضع سطر می شود پس آن موضع را بریده می اندازند و تتمه گوشت آن را می خورند می گویند بی مضرت است و سمیتی ندارد و امتحان بیخ مطبوخ آن در قوت و ضعف چنان است که تیغی بر عضوی فرو می برند تا اندک قطره خونی جاری گردد پس محل زخم را پاک می نمایند و قدری از آن بیخ بران می گذارند اگر فی الحال نشویند از پوست نیز سرایت می کند بگوشت و سوزش و خارش عظیم در بدن احداث می نماید و سرخ می سازد و اگر علاج نکنند هلاک می سازد و اگر فی الحال عضو را پاک بشویند و بروغن چرب نمایند و بران تریاقات بمالند مضرت نمی رساند و علاج آن اگر در خارج باشد محجمه بگذارند و بکشند و زلو بچسپانند و بعد از آن بران تریاق بمالند و شستن آن موضع ببول در اول حال بغایت نافع است"

ص: ۱۶۴۱

"مهلبیه"

بضم میم و فتح ها و لام مشدده و کسر باء موحدده و فتح یاء مثناه تحتانیه و ها بفارسی
فرنی نامند

"ماهیت ان"

از جمله اغذیه لذیذ است که از شیرۀ آرد برنج و شیر و شکر ترتیب می دهند بدین نحو که آرد برنج را در آب شیر می کشند و با شیر طبخ می دهند تا شیرۀ برنج پخته گردد و بقوام آید پس شیرۀ شکر صاف کرده در آن می ریزند آن مقدار که آن را شیرین گرداند پس چند جوشی داده فرود می آورند و در ظروف چینی برمی آورند و اگر خواهند در هنگام فرود آورد ندن چند دانه هیل بوا کوبیده با قلیلی مشک در کلاب شیر کشیده داخل می نمایند خوش بو و لذیذ می گردد و تناول می نمایند بعد از آن سرد می گردد و این مخترع دوسر بابلی است که بجهت مهلب بن مغیره ترتیب داده بود برای رفع قئ که او را عارض شده بود از ریختن سودا بمعدۀ او

"طبیعت ان

کرم و تر

"افعال و خواص آن

جهت مالیخولیا و جنون و درد سر یبسی و فربه نمودن بدن و تولید خون صالح و منی و تقویت باه و رفع قئ سوداوی نافع است"

"فصل المیم مع الیاء المثناه التحتانیه"

"میمه"

بفتح میم و سکون یا و کسر باء موحدۀ و ها

"ماهیت ان

اسم فارسی شراب به است که با شراب و یا با آب

۸۵۶ انکوری مرتب نمایند

"افعال و خواص آن"

مفرح و منبسط و مقوی معده و در قرابادین کبیر نسخ آن ذکر یافت "

ص: ۱۶۴۲

"میسن"

بفتح میم و سکون یا و فتح سین و نون نیز آمده و بواو بجای نون نیز دیده شده لغت
عربی است بیونانی لوسوس و لپوس نیز نامند

"ماهیت آن"

درختی است عظیم برک آن شبیه ببرک کرفس و با زواید بسیار ثمر آن بزرگتر از
فلفل و شیرین و خوش طعم و خوش بو و مثلث شکل مائل بزردی و نیز گفته اند بقدر
کنار کوچکی و سیاه با تندی است و چوب درخت آن مائل بسیاهی و سرخی و صلب
و خوش بو و بری و بستانی می باشد

"طبیعت آن"

در دوم کرم و خشک و بستانی آن معتدل

"افعال و خواص آن"

آشامیدن ثمر آن جهت سرفه و تقویت معده و حبس اسهال و تنقیه رطوبات و لبن آن
را اهل شام برای سرفه مستعمل دارند و احتقان بنشاره چوب آن جهت قرحه امعا و
سحج مفید الاورام و البثور ضماد آن جهت داء الفیل و تحلیل اورام مجرب دانسته اند

الزینہ طبیخ آن جهت استحکام نمودن بیخ موی و منع آن از اسقاط و چون شاخ و بیخ آن را سوده بر اورام صلبه بندند تا سه روز متوالی و هر روز تجدید نمایند در تحلیل آن مؤثر و در رفع فتق نیز مجرب گفته اند"

"میسنون"

بفتح میم و سکون یا و فتح سین مهمله و ضم نون و سکون واو و نون بفارسی کرم ایوب نامند

"ماهیت ان"

جسمی است حجری باریک طولانی بمقدار تخم خرما و از ان بلندتر نیز و سفید خاکستری رنگ و اندک رخو و گفته اند نوعی از زبد البحر است

ص: ۱۶۴۳

"طبیعت ان"

کرم و خشک

"افعال و خواص ان"

آشامیدن آن جهت استسقا و سپرز و تفتیت حصاه و درد کرده و احتباس حیض نافع و ذرور آن مجفف رطوبات جروح و قروح و التیام دهنده آنها و تجفیف قروح سر و در سائر افعال مانند زبد البحر است و مذکور شد"

"میعۀ سائله"

بکسر میم و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح عین مهمله و هالغت عربی است و لبنی نیز و بهندی سلارس نامند و درخت آن را بفرنکی اسطراکه لیکه کویند یعنی نرم و میعه مشتق از میعان است

"ماهیت ان

صمغ و یا لبن درختی است بسیار خوش بو و گفته اند درخت آن شبیه بدرخت سفرجل است و آن را در بلاد شام عبهر نامند و گفته اند صمغ درخت مران است و اصناف می باشد و آنچه خودبخود از درخت تراوش کند مانند صموغ دیگر بهترین اصناف است و رنگ آن اشقر مائل بزردی و بقوام عسل می باشد و آنچه از فشردن اجزای درخت آن اخذ می نمایند مائل بسرخی و غلیظتر می باشد و این متوسط است و آنچه اجزای درخت آن را در آب طبخ می دهند و می مالند و صاف می کنند پس آن را می جوشانند تا غلیظ می گردد سیاه و ثقیل می باشد و این مسمی بمیعه یابسه است و صاحب کتاب مرشد گفته یک نوع آن سفید می باشد و یک نوع سرخ بالجمله قوت آن تا ده سال باقی می ماند

"طبیعت ان

در سوم کرم و در دوم خشک

"افعال و خواص ان

مقوی و محلل ریاح و منضج و ملین و با قوت قبض و تجفیف اعضاء الراس و النفس و الغذاء و النفس جهت سرفه و زکام و خدر و کزاز و رعشه و انحدار رطوبات از دماغ و تنقیه آنها و درد سینه و رئه و کرفتکی آواز و تقویت اعضاء باطنی و استسقا و سپرز و کرده و مثانه و ادرار بول و حیض و درد کمر و ورکین و آشامیدن سه درم آن با آب

کرم مسهل بلغم بقوت تمام و طلای مطبوخ آن با روغن زیتون جهت خدر و کزاز و رعشه و ماندگی اعضا و بخور آن نیز جهت نزلات و کزاز و قطور آن جهت امراض کوش و ریاح غلیظه آن و فرزجه و بخور آن نیز جهت احتباس حیض الاوجاع و غیرها ضماد آن جهت اوجاع مفاصل و نقرس و در ضمادات آنها مقوی فعل آنها و طلای آن جهت جرب و آشامیدن سه درم آن با آب کرم جهت جذام و بخور آن نیز مضر رئه و مصلح آن مصطکی مقدار شربت از یک مثقال تا سه درم بدل آن روغن یاسمین و جند بیدستر و نزد بعضی بوزن آن قطران و ثمن آن زفت رطب است و از اجزای غالیها است"

ص: ۱۶۴۴

۸۵۷

"میعۀ یابسه"

ماهیت آن نزد بعضی صنف سوم میعۀ سایله است که ذکر یافت و نزد بعضی ثفل صنف دوم است که اجزای درخت آن را افشردۀ صافی آن را می گیرند و نزد بعضی ثفل آب مطبوخ آن است

"طبیعت ان

در کرمی و خشکی زیاده از میعه سایله

"افعال و خواص ان

با قوت قابضه و ممسک بطن بخور آن جالب رطوبات دماغی و رافع لقوه و ضرر هوای وبائی و حمل آن جهت خون بواسیر نافع و حیض و مسقط جنین و رافع انضمام فم

رحم و صلابت آن و در سائر افعال قریب بمیعۀ سائله المضار مصدع مصلح آن رازیانه مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن جاوشیر است"

"میفختج"

بفتح میم و سکون یاء و ضم فاء و سکون خاء معجمه و فتح تاء مثناه فوقانیه و جیم معرب میپخته فارسی است و بیونانی اغلیقن نامند بمعنی عقید العنب

"ماهیت ان"

آب انکور است که در طبخ زیاده از دو ثلث آن نسوزد و غلیظ گردد و مائل بترشی باشد و در کیلانات آن را دوشاب ترش نامند چون با خاک دوشاب بجوشانند شیرین گردد آن را دوشاب کویند و عبری دبس و در دبس ذکر یافت و گاه در ان هیل و جوزبوا و قرنفل و امثال اینها اضافه می نمایند

"طبیعت ان"

در دوم کرم و در اول خشک

"افعال و خواص ان"

موافق سینه و رئه و آبله و حصبه و معین بر نفث و تلین طبع و محرک باه و جهت وجع کرده و مثانه نافع و داخل شراب خشخاش معروف بدیاقوذا کرده می شود المضار در محرومین اکثر آن مولد صفرای غلیظ مصلح آن میوه های سرد و ترش بدل آن دوشاب انکوری است"

ص: ۱۶۴۵

"باب بیست و پنجم در بیان ادویۀ که حرف اول آنها نون است"

"فصل النون مع الالف"

"نارجیل"

بفتح نون و الف و کسر راء مهمله و جیم و سکون یاء مثناه تحتانیه و لام معرب ناریل
هندی است زیرا که بهند تازه آن را ناریل و خشک آن را کهوپره نامند و بفرنگی
کو کرس اندیکریس و عبری جوز هندی

"ماهیت ان"

ثمر درختی است و در اکثر بنادر و سواحل دریای هند و دکهن و بنکاله یافت می شود
و در ملیبارت کثیر الوجود و هر چند قریب تر بدریای شور باشد و آب شور پپای آن
برسد ثمر آن بهتر و لذیذتر و شیرین تر و چرب تر می باشد و باختلاف اراضی و و
بلدان از هفت هشت سال بعد غرس تا قریب بصد سال ثمر می دهد و ثمر آن مانند
خرما در خوشه می باشد الا آنکه خوشه آن بزرگ و در هر خوشه هفت هشت تا ده
پانزده عدد و درخت آن نیز شبیه بدرخت نخل الا آنکه زواید تنه آن کمتر و شاخهای
آن نیز شبیه بشاخهای نخل مگر آنکه برکهای آن بلندتر و چوب وسط آن نیز بلندتر و
صلبتر و جاروب اکثر از چوب وسط برک آن می سازند و تا بلندی دو ذرع دست
بسیار مضبوط می باشد و ثمر آن سه پوست دارد یکی لیفی خشن ضخیم بضخامت
یک انگشت و در خامی سبز و لیفهای آن نرم و صلب و بعد رسیدن و خشک شدن
اغبر می گردد و آن را جدا می نمایند و خیسانیده کوبیده ریشهای آن را جدا نموده
ریسمان لنکر جهازات و کشتی ها از آن می سازند جهت آنکه در آب دریای شور بزود
پوسیده و فاسد نمی گردد و پوست دوم آن صلب خشبی سیاه رنگ و بر سر آن سه
نشان دو کوچکتتر و صلب و اندک براق شبیه بدو چشم و سیومی اندک بزرگتر و رخو

غیر براق فی الجمله شبیه بدهن و از همان موضع جذب رطوبت برای نشو و نما می نماید و از همان جا نیز بعد از کمال رسیدگی شروع بروئیدن درخت می نماید و در هنگام نیم رس بودن آب در آن باشد آن موضع را سوراخ می نمایند و آب آن را از آن برمی آورند و بعضی مردم سر آن را بمقدار درهم بزرگی سوراخ کرده مغز آن را از جوف آن بریده برمی آورند برای آنکه غلاف آن درست بماند برای ساختن غلیان و بران آب نی نصب نموده غلیان می سازند

ص: ۱۶۴۶

۸۵۸ و اکثری شکسته مغز آن را برمی آورند و می خورند و اقسام حلویات از مغز آن ترتیب می دهند و در اکثر ملیارات خوراک مردم آنجا و حیوانات او شان بیشتر منحصر بدان است چه خام و چه بطریق شیر برنج و غیر آن پخته و روغن طعام و چراغ نیز از روغن آن بعمل می آورند و خشک آن را در اکثر بلاد بعیده می برند و پوست سوم آن نازک جوزی رنک و پیوسته بمغز آن و این را در هنگام استعمال و اکل جدا می نمایند و مغز آنکه سفید و شیرین و لذیذ و با دهنیت بسیار است می خورند و از آب آن سرکه نیز می سازند و چون آب آن را بگذارند که بجوش آید خمر و مسکر می گردد و بهترین مغز آن تازه سفید لطیف شیرین چرب کم ریشه آنست و بهترین آب که ملوحت نداشته باشد

"طبیعت ان

مغز نارجیل تازه در وسط دوم کرم و در اول خشک و طبیعت خشک آن در آخر دوم کرم و در اول دوم خشک و متکرج آن در سوم کرم و در آخر دوم خشک و آب آن در اول کرم و تر و همه اجزای آن با رطوبت فضلیه

"افعال و خواص ان

مقوی حرارت غریزی و مسمن بدن و مولد خلط صالح اعضاء الراس جهت دفع مواد بارده بلغمیه و سوداویه مانند استرخا و فالج و جنون و مالیخولیا و امثال اینها و خوشبوئی دهان اعضاء الغذاء و النفص جهت ضعف جگر و قرحة باطنی و بواسیر و تولید منی و تسخین کرده و کمر مبرودین و ادرار بول و تقطیر آن و سردی مثانه و درد آن و با شکر مولد خون صالح و مقوی حرارت غریزی المضار جرم آن مسدد و دیرهضم و مولد خلط غلیظ و مخشن سینه و مفسد آواز مصلح آن شکر و نبات و در مبرودین و مشائخ احتیاج باصلاح ندارد و در محرورین میوه های ترش و لیمو و هندوانه و مغز فاسد متکرج آن مورث غثیان و غشی مصلح آن قئ نمودن و میوه های ترش تریاقتی خوردن و نیز مصلح و معین بر هضم آن مطلقا خوردن برنج خام شسته است بر بالای آن بمقدار سه چهار مثقال و کویند چون قدری برنج را در جایی که نارجیل بسیار باشد بپاشند همه آنها را فاسد می گرداند مقدار شربت از جرم آن غیر معتادین را سه مثقال و از آب آن سه اوقیه بدل آن مغز کردکان و پسته و چلغوزه و شراب آن جهت مالیخولیا و جنون و تقویت باه نافع و سرکه آن در اول کرم و در سوم خشک و در دوم نیز خشک گفته اند

ص: ۱۶۴۷

"افعال و خواص ان

آشامیدن آن مسهل و مخرج اقسام کرم شکم و حب القرع و جهت تقویت هاضمه و مهرا نمودن لحوم چون در حین طبخ در ان اندازند و سنون خاکستر پوست آن جالی دندان و طلای آن رافع کلف و نمش و جرب و حکه و نیکوکننده رنک رخسار و با حنا مقوی موی روغن آن را دو قسم اخذ می نمایند یک قسم آنکه مغز آن را کوبیده و جوشانیده از ان روغن اخراج می نمایند جهت تقویت فهم و تولید پیه کرده و رفع درد

مثانه و تحلیل ریاح آن و اخراج دیدان و حب القرع و درد کمر و زانو و بواسیر و تحریک باه مفید شربا و تدهینا و تازه آن جهت آشامیدن و کهنه آن جهت تدهین انفع است و با روغن خسته زردآلو جهت بواسیر مجرب و قسم دوم آنکه مغز تازه مقشر آن را کوبیده و یا با آلت آهنی خراشیده با آب گرم ممزوج نموده صاف کرده در جای بسیار سرد آن آب را می گذارند تا دهنیت آن بالا آید و منجمد گردد پس اخذ می نمایند و این الطف و در امزجه مبرودین و مرطوبین از روغن کاو و کوسفند بهتر است و خوش طعم و خوش ذایقه می باشد و روغن پوست دوم صلب خشبی آن جهت جرب و قوبا و قروح خبیثه نافع و مجرب است"

"نارجیل بحری"

بفتح باء و سکون حا و کسر راء مهملتین و یاء مثناه تحتانیه بفارسی نارجیل دریائی نامند

"ماهیت ان

ثمر درختی است که در جزیره که بر خط استوا بطول یک صد و بیست درجه واقع است می شود و در جای دیگر بهم نمی رسد و درخت آن بسیار شبیه بدرخت نارجیل هندی و ثمر آن طولانی دو عدد بهم پیوسته و آن را نیز سه پوست می باشد الا آنکه

ص: ۱۶۴۸

۸۵۹ پوست دوم این از ان صلب تر و املس و پوست سوم متصل بمغز این اندک ضخیم تر و مغز این ضخیم تر و صلب تر و کم ریشه بعضی بضخامت عرض دو انگشت و زیاده هم دیده شده و دهنیت این کمتر از نارجیل هندی و در تری و تازکی اندک چرب و بسیار سفید و لذیذتر از مغز نارجیل هندی است و مغز خشک آن بسیار صلب قریب بصلابت عاج و چون کهنه گردد میل بزردی و سرخی و تیرکی و تلخی می

نماید و هر چند کهنه تر می گردد تیرکی و تلخی آن زیاده می شود و از ادویۀ جدیده است و قریب یک صد و پنجاه سال می شود که پی بمرغبت آن برده اند و آن جزیره را هشت نه سال است که یافته اند و الا قبل از ان از روی آب می گرفتند و هر کس بوهم و خیال خود چیزی گفته و نوشته اند

"طبیعت آن

مرکب القوی و بعضی کرم و تر در اول و بعضی در دوم دانسته اند و هر چند کهنه تر شود حرارت و بیس آن زیاده می گردد

"افعال و خواص آن

با قوت تریاقیه و حافظه قوت و گفته اند چون هر هفته یک مرتبه یا دو مرتبه مقدار یک حبه تا دو حبه آن را بکلاب بر سنک سماق سائیده میل نمایند بدن را از اکثر امراض مانند حمی ربع و حمیات مرکبه و امراض بارده مثل فالج و لقوه و رعشه و اوجاع مفاصل و مانند اینها محافظت می نماید و دافع اذیت هوای وبائی و اختلاف آنها و جاذب اخلاط ردیۀ فاسده و سمیه از عمق بدن است و چون مقدار چهار پنج حبه آن را سوده بصاحب هیضه و یا شارب سموم بخوراند و قی فرمایند ما دام که سمیت در بدن او باقی است قی آورد و اخلاط فاسده سمیه را دفع نماید و چون بالتمام دفع گردد دیگر قی نیآورد زیرا که از خواص آن است که چون در بدن اخلاط فاسده نیابد تحریک قی نمی نماید و بدستور آشامیدن آن با شیر کاو تازه دوشیده جهت افیون خورده و یا بیش و امثال اینها و چون بصاحب حمی بلغمی در ابتدای احساس بقشعیریه مقدار یک حبه تا دو حبه آن را سائیده بخوراند و قی فرمایند تخفیف بسیار در عوارض آن حاصل می گردد و نفع بخشد و طلای آن بر موضع لسع عقرب و زنبور و رتیلا و افعی و سائر هوام زهردار دافع الم و نکایت آن مقدار شربت آن از یک قیراط تا

دو قیراط گفته اند مؤلف گوید شاید این بحسب اختلاف امزجه و بلدان و اهوویه و کهنکی و نوی آن باشد زیرا که تر و تازه آن را اکثری مقدار بسیاری تا یکدرهم خوردند و مطلق تفاوتی در امزجه ایشان بهم نرسیده و همچنین جهت اکثر امراض مذکوره فائده بر آن مترتب نکشت یحتمل که خواص مذکوره متعلق بکهنه آن باشد این قدر بتجربه رسیده که اکثر تازه آن در امزجه حاره یابسه باعث هیجان و ثوران حرارت است و اندک تقویت باه می بخشد و الله اعلم و گفته اند آشامیدن آب در پوست آن نیز با تریاقیت و دافع سموم است و پوست نازک بالای مغز آن نیز در خواص قریب بمغز آن است و قائم مقام آن و حب نارجیل بحری در قرابادین کبیر ذکر یافت"

ص: ۱۶۴۹

"ناردین"

بفتح نون و الف و کسر راء و دال مهملتین و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون

"ماهیت آن

گفته اند سنبل رومی است جهت آنکه دو سنبله است و مولف اختیارات بدیعی گفته بیخی است در رنگ شبیه بمامیران و عروق الصفر و بشکل اسارون با ریشههای بسیار و ریشه این باریکتر از ریشه اسارون و بهترین آن قوی تازه خوشبوی آنست و آنچه مائل بسفیدی باشد زبون

"طبیعت آن

در دوم کرم و در سوم خشک

"افعال و خواص آن

اعضاء الراس و الغذاء و النفص آشامیدن یک درم آن جهت فالج و لقوه و یرقان و منع انصباب مواد بمعده و جهت ادرار بول و حیض و تحلیل اورام زخم و اکتحال آن موی مژگان برویاند بتنهائی و یا باکحال مناسبه و جلوس در طبیخ آن نیز جهت اوجاع کرده و امراض رحم نافع مضر رئه مصلح آن کثیرا و عسل مقدار شربت آن یک درم بدل آن سنبل هندی است"

۸۶۰

"نار فارسی"

بفتح نون و الف و کسر راء مهمله و فتح فاء و الف و راء و سین مهملتین

"ماهیت آن

صاحب منهاج گفته نوعی از مرمغشوش است که از نواح فارس می آورند و با یتوعات دیگر مغمشوش می نمایند و صاحب تحفه نوشته که بغدادی اشتباه نموده نار را بمعنی انار فارسی که رمان است حمل نموده و وجه تسمیه آن را نفهمیده و ممکن است که بمعنی آتش باشد جهت آنکه مرمغشوش یتوعات سمی از جمله سموم و در احراق اخلاط مانند آتش چنانچه نار فارسی اسم مرض حار حاد است

ص: ۱۶۵۰

"نار قیصر"

بفتح نون و الف و کسر راء مهمله و فتح قاف و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح صاد و راء مهملتین بهندی ناکیسر کجراتی نامند در ماهیت آن اختلاف عظیم است انطاکی گفته

نباتی است با یک ساق باریک سرخ مائل بزردی و کل آن نیز مائل بزردی و خوش بو و از روم آورند و در مصر آن را ساق الحمام کویند و کویند شقایق النعمان است

"طبیعت آن

کرم و خشک در دوم

"افعال و خواص آن

مفرح و آشامیدن آن جهت تقویت معده بارد و تحلیل ریاح و مغص و تفتیح سدد و ادرار بول و حیض و طلای آن جهت تحلیل صلابات و اوجاع مفاصل نافع مقدار شربت آن یک مثقال است

"نارکیوا"

بفتح نون و الف و کسر راء مهمله و فتح کاف و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح واو و الف

"ماهیت ان

گفته اند مارکیوا است و نزد ابن بیطار دو چیزاند و لیکن از تعریف او دو چیز ظاهر نمی شود و بعضی خشخاش زبدی دانسته اند منبت آن اکثر آجام و مواضع سایه دار و بتنهایی می روید و تا بیک قامت بلند می گردد و برک آن شبیه برک زیتون و از آن کوچکتتر و سبز و املس و بسیار نرم مانند خربزه و کل آن شبیه بکل خیری و ثمر آن بقدر بندقی و در آن تخم ادکن اللون یعنی تیره رنک و تند و تیز لذاع و بعضی آن را فلفل الماء دانسته اند و بعضی گفته اند که غیر انست و بالجمله

"طبیعت ان

کرم و خشک در دوم و با حدت و لدع

ص: ۱۶۵۱

"افعال و خواص ان

آشامیدن تخم کوبیده آن با عسل سرشته زائل کننده مليله و محلل ریح غلیظه و اخراج
کننده بلاغم الزینه طلای خاکستر درخت آن و یا با برک سائیده آن رافع کلف و نمش
و آثار جلد و ساقط کننده موی و باعث دیر برآمدن آنست الاورام طلای آن محلل
اورام و از خواص آنست که چون کرسنه و یا پیاز و مانند آن را در ان جوش دهند و
خشک نموده بعد از خواب بر صورت بمالند منتفخ و سرخ رنگ کرداند"

"نارمشک"

بفتح نون و الف و کسر راء مهمله و میم و سکون شین معجمه و کاف لغت فارسی
است بمعنی مسک الرمان و آن را نارغیت نیز نامند و در قفطارغان در قانون باسم
سوربار و مذکور است و کویند بهندی ناکیسر خوانند

"در ماهیت ان

اختلاف است بعضی اقماع رمان هندی دانسته و بعضی گفته اند شکوفه نباتی است که
در خراسان کثیر الوجود و سرخ مائل بزردی و از نخود بزرگتر و در شکل شبیه به انار
کوچکی که کل آن نشکفته باشد و درخت آن بقدر درخت انار و چتری است و
بعضی آن را و نار قیصر را یک چیز دانسته اند و اصلی ندارد جهت آنکه در تراکیب

قدما مانند سفوف ارسطو هر دو مذکور است و بهترین آن تازه خوشبوی آنست که
رنک آن ما بین سفیدی و زردی و با عفوصت طعم باشد

"طبیعت ان

در اول کرم و در دوم خشک و بعضی در دوم کرم و خشک دانسته اند و شیخ الرئيس
در سوم

ص: ۱۶۵۲

"افعال و خواص ان

ملطف و مرقق اخلاط و مانع تحلیل ارواح اعضاء الراس و الصدر و الغذاء آشامیدن آن
مانع صعود بخارات بدماغ و قاطع آنها و جهت مالیخولیا و وسواس و تقویت دل و جگر
و معده و امعای بارد المزاج و جهت حبس نرف الدم و اسهال و رفع لزوجات و داخل
ادویه مفرح کرده می شود القروح و الجروح ضماد آن جهت تجفیف قروح و رفع
عرق نافع و بدستور ذرور آن مضر مثانه و مورث زردی رخسار شرابا و طلاء مصلح آن
روغن بادام و مضر مراره و مصلح آن کاسنی مقدار شربت آن از دو درم تا دو مثقال

۸۶۱ بدل آن نیم وزن آن پوست پسته و بوزن آن زنجبیل و سدس آن سنبل الطیب است
و بوزن آن زیره کرمانی و ثلث وزن آن قسط بحری نیز بعضی گفته اند"

"نارنج"

بفتح نون و الف و راء مهمله و سکون نون و جیم معرب نارنک فارسی است و بهندی
کرنا نامند

"ماهیت آن

ثمر درختی است عظیم و خوش منظر و اندک خاردار و چوب آن صلب سفید مائل بزردی برنک صندل ابیض نرم در ملمس و کم‌ریشه و مستوی الاجزا و برک آن از برک لیمو بزرگتر و از اترج کوچکتر و خشبو و کل آن سفید اندک طولانی و بسیار خوش بو و اندک تند طعم و با تلخی کمی و ثمر آن در خامی سبز و مدور و بعد رسیدن زرد مائل بسرخ می‌گردد مغز آن ترش آبدار و قاش قاش در پردها و تخم آن اندک طولانی شبیه بتخم اترج و از آن کوچکتر و تلخ و پوست ثمر آن نیز تلخ و بهترین آن بزرک بالیده رنگین شاداب پوست نازک املس آنست و در کرم سیرات کثیر الوجود در بعض بلاد ثمر آن همیشه می‌باشد بر درخت از سال گذشته زرد سرخ رنگ و از سال حال سبز نیم رس و هنگام شکوفه آن بهار و پاییز است

ص: ۱۶۵۳

"طبیعت پوست

زرد و شکوفه آن کرم و خشک در دوم و ترشی آن در آخر دوم سرد و در اول خشک و بعضی در دوم نیز خشک گفته اند و پوست و تخم آن در دوم سرد و خشک و خشکی آن زیاده و سائر اجزای آن کرم و خشک در دوم

"افعال و خواص آن

جمیع اجزای آن سوای ترشی از اترج بهتر اعضاء الصدر در ترشی آن لزوجتی است که موافق نزلات سینه و سرفه حار است خصوص که با پوست از میان دو پاره نموده و تخمهای آن را برآورده قدری نبات کوبیده بران پاشیده بر آتش گذارند که دو سه جوشی بخورد پس برداشته نیم کرم بمکند آب آن را صبح ناشتا اعضاء الغذاء آشامیدن

آب آن با شکر مسهل صفرا و مسکن حدت آن و خون و مدر صفرا و رافع خمار و امراض حاره صفراویه و بدستور شربت مطبوخ آن با شکر صافی و ضرر نارنج به اعصاب کمتر از سائر حموضات است و مضر عصب غیر صحیح و اکثار آن مضعف جگر خصوص ناشتا مصلح آن شکر و عسل و پوست زرد آن مفرح آشامیدن یک درم و نیم آنکه خشک کرده باشند با آب جهت رفع قئ و غثیان و مغص و اخراج کرم شکم مجرب در یک ساعت و ضماد آن با سرکه جهت درد سربارد و حار و ضماد پخته مهرای آن بتمامه از پوست و مغز و تخم جهت جرب و حکه و جوششهای سر و نرم کردن جلد بدن و موی بیعدیل اعضاء النفص و السموم آشامیدن آب نقوع پوست و شکوفه آن جهت عسر ولادت و سم عقرب و هوام سمی و بوئیدن پوست و برک آن مفرح و رافع طاعون و هوای وبائی و فساد هوا السموم تخم آن با تریاقیت دو درهم مقشر آن تریاق لسع هوام سمی و بدستور ریشههای باریک درخت آن با شراب و بوئیدن نارنج رافع طاعون است و شکوفه آن را بوئیدن مقوی دماغ و محلل زکام و عرق آنکه مسمی بماء القداح و بفارسی بعرق بهار است در دوم کرم و خشک

ص: ۱۶۵۴

"افعال و خواص ان

مفرح و مقوی ارواح اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفص جهت رفع ضعف دماغ و تفریح و تفتیح سده مصفات و نزلات و درد سینه و خفقان و غشی و قولنج ریخی و تقویت اشتها و باه و رافع آروغ و ریاح و مغص و مداومت آن هفت روز روزی دودو اوقیه با شکر و ربع درهم مرجان سوده جهت سپرز از مجربات و با آب کرفس جهت اخراج سنک کرده و مثانه و آشامیدن آن ناشتا جهت قطع اسهال رطوبی و حمل آن با پشم جهت ادرار طمث و اصلاح حال رحم و با شیر مادیان جهت اعانت بر حمل از

مجربات دانسته اند و اکثار بوئیدن آن مورث بیخوابی مصلح آن کلاب و هوا مضر آن و قوت آن در ظرف جستی و یا مسی تا هفت سال باقی می ماند و در شیشه تا یک سال و روغن آنکه پوست زرد آن را با شکوفه در روغن کنجد اندازند و سه هفته در آفتاب گذارند و هر هفته یک مرتبه تجدید پوست و کل نمایند پس استعمال

۸۶۲ نمایند در جمیع افعال بهتر از روغن ناردین است و گذاشتن پوست و کل خشک آن در ثیاب مانع کرم زدن آنست بالخاصیت و آشامیدن دو مثقال آن بادزهر سموم بارده حیوانیه است و تدهین بدان نیز و حب تخم آن و دهن و شراب و عرق آن در قرابادین ذکر یافت و مخلل پوست زرد آن و مربای آن نیز هر دو لذیذ و مقوی معده می باشد و صنعت آن مانند پوست اترج است"

"ناطف"

بفتح نون و الف و کسر طاء مهمله و فافارسی قبیطه نامند

ص: ۱۶۵۵

"ماهیت ان

معروف

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص ان

موافق سینه و رئه و سرفه و خلط بلغمی و مسمن بدن و بجهت منع انصباب سودا بمعده نافع مضر محرورین مصلح آن اشیای حامضه و مصنوع از شکر آن موافق جوانان و کهلان و پیران و امزجۀ بارده و سرفۀ حادث از حرارت و مصنوع از خشخاش جهت اصحاب نزله و حرقه البول و مصنوع از عسل موافق امزجۀ بارده و پیران مولد صفرا در جوانان و مصدع و مصنوع از دقیق جهت درد سینه و رئه حادث از سده خلطی بلغمی نافع و مصنوع از کنجد کثیر الغذا و موافق سینه و سرفه و لیکن ثقیل و بطئ الهضم و مرخی معده و مصنوع از کردکان بغایت کرم و معده بلغمی و کرده را موافق و لیکن مصدع مصلح آن خشخاش و یا کاهو و مصنوع از بادام اندک کرم و سرفۀ رطوبی را مناسب است"

"ناکیسر"

بفتح نون و الف و کسر کاف عجمی و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح سین و راء مهملتین ناککیسر بدو کاف دیده شده که می نویسند لغت هندی است

"ماهیت ان"

درختی عظیم که در بنکاله می شود بقدر درخت کردکان و برک آن پهن بقدر برک امرود و کل آن بسیار خوش بو و در پورنیه و رنکپور و دیگر نواح بنکاله کثیر الوجود و عطر کل آن خصوص زردی که در میان کل می باشد می گیرند بسیار تندبو می باشد و در صندوق عطری که آن باشد عطرهاى دیگر را همه فاسد و بوی خود می کرداند از حدت بوی که دارد

ص: ۱۶۵۶

"طبیعت ان"

کرم و خشک تا آخر سوم و عطر آن تا چهارم

"افعال و خواص کل آن

صفرا و بلغم و غائله سموم و ریاح و بواسیر را هر نوع که باشد و کرم شکم و قی را دفع نماید و رنک رو را صاف و نیکو و خون را صاف و جراحاتها را پاک و باصلاح آورد و حبس خون بواسیر و استیصال دانه آن بدین قسم که سه مثقال زیره که در میان کل آن می باشد شب در آب بخیسانند و صبح صاف کرده قدری قند و یا عسل اضافه نموده بنوشند چند روز پی هم تا آنکه دانه زائل کردند و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که در چهل روز بتجربه رسیده که زائل کشت و چون زردی آن را شب در آب بخیسانند و صبح آب آن را صاف کرده بیاشامند باندک نباتی تا چهل روز دانه بواسیر را زائل گرداند و آشامیدن مقدار یک حبه از عطر آن با برک تانبول مقوی باه و لیکن چون بسیار کرم است خطرناک اولی آنست که محرور المزاج مرتکب آن نکردد و طلای عطر آن نیز مقوی باه و انعاظ است و چون مغز تخم آن را کوفته اندک آبی بران پاشیده در صره بسته و بر جرب یابس شب خوب بمالند تا اندک روغن از آن برآید و چون روغن آن کم گردد باز اندک آبی بران پاشند برهم زده صره را بسته باز بمالند و روز با آب کرم بشویند در چند روز پی هم زائل گرداند و جرب رطب را نیز مفید خصوص که روغن آن را بران بچکانند که آن صره را بفشارند تا روغن از آن برآید و یا بطرز روغن بادام روغن از تخم آن اخذ نموده بر جرب رطب بچکانند و قنبیل را نرم سوده بران پاشند در چند مرتبه زائل سازد"

ص: ۱۶۵۷

"نانخواه"

بفتح نون و الف و نون و فتح خاء معجمه و واو و الف و ها لغت فارسی است بمعنی طالب نان و نیز بفارسی زینان و بعربی کمون ملوکی و بهندی اجواین نامند

"ماهیت ان

تخمی است شبیه بانیسون و از ان ریزه تر و اشقر مائل بزردی و تندبو و تند طعم و با اندک تلخی و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند و مستعمل تخم آن و بعضی تخم صعتر جبلی دانسته اند و نیست چنین

۸۶۳ و بهترین آن زرد مائل بسرخی تازه تند طعم و بوی آن است

"طبیعت ان

در اول درجه سوم گرم و خشک و بعضی در آخر آن گفته اند

"افعال و خواص ان

با قوت مجففه و تریاقیه و ملینه و محلل ریاح اعضاء الراس آشامیدن آن جهت فالج و رعشه و استرخا و قطور آب مطبوخ آن در چشم جهت جلای کمنه و آنچه از چرک و غیر آن انجماد یافته باشد و در کوش جهت ثقل سامعه اعضاء الصدر و الغذاء و النفس جهت درد سینه و دفع رطوبات و تنقیه چرک و لزوجات آن و تفتیح سدد و تقلب قلب و تلین بطن و تحلیل ریاح و صلابت کبد و طحال و رفع مغص ریاحی و آنچه بسبب دواى سمى شدید النکایه و مسهل قوی مانند ماهودانه و امثال آن عارض شده باشد و جهت فواق و قئ و غثیان و جشا و آروغ و بدبو و تخمه و ریاح و قراقر و هضم طعام دفع فساد اشتها و بلب و برودت معده و کبد و احشا و عسر البول و حصاه و مبهی و مسخن احشا و کبد و کرده و مثانه و مسکن مغص و مقوی و مسخن معده و کبد باردین

و مدر بول و حیض و شیر و عرق و استسقا را مفید ناشتا خوردن آن و در نان نیر داخل کردن و با عسل و شراب جهت احتباس بول مبرودین و اخراج کرم معده و حب القرع و با سکنجبین جهت محرورین و جمیع امراض رحم و کسی که بذایقه او اطعمه لذیذ نیاید و کوبیده آن با مغز کردکان سوخته رافع تزحر و ناشتا خوردن آن رافع سنک کرده و مثانه و از مجربات شمرده اند و چون در آب لیمو آن مقدار که آن را بپوشاند و یک انکشت بالای آن آید بخیسانند و خشک کنند و هفت مرتبه تکرار نمایند جهت اعاده شهوت باه مایوسین مجرب گفته اند الزینه آشامیدن سه مثقال آنکه در یکرطل شیر جوشانیده باشند تا بنصف رسیده باشد با یک اوقیه قند سفید که بالای آن لحوم خورده شود باعث فربهی بافراط گردد و خوردن و طلا نمودن آن بر بدن بالخاصیت موجب زردی بشره و با عسل و ادویه برص و بهق و آثار جلد مقوی فعل آنها الحمیات آشامیدن آن جهت حمیات بارده مزمنه کهنه خصوص ربع و نطول آن دافع نافض السموم آشامیدن آن تریاق سموم و نهش هوام و مضرت افیون و بجهت ترک عادت آن و نطول آب کرم آن جهت رفع اذیت عقرب کزیده سریع الاثر و بخور آن با راتینج و فرزجه و حقه آن جهت تنقیه رحم از رطوبات بدبو و تجفیف آن و ضماد آن با نمک و ترمس و زعفران جهت ورم انشین الاوجاع و الاورام و البثور ضماد آن با سفیده بیضه مرغ جهت ناف برآمده مجرب و با عسل جهت درد جمیع اعضا و تحلیل اورام خصوصا با طین قیمولیا از مجربات شمرده اند و بدستور جهت خون منجمد تحت جلد بیدیل و با روغنها جهت بثور لبنیه المضار مصدع محرورین و اکثار آن مورث ظلمت بصر و زردی بدن مصلح آن کشنیز و مقلل شیر مرضعه و منی بجهت آنکه مجفف این هر دو است مصلح آن ترمس مقدار شربت آن تا سه درم بدل آن در غیر تسمین شونیز بوزن آن جوارش و دستور مدبر نمودن و دهن و سفوف و شراب و عرق و معجون آن در قرابادین ذکر یافت و عرق آنکه بدستور متعارف عرق کشند

ص: ۱۶۵۸

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص ان

جهت فالج و رعشه و امراض عصبانی و عسر نفس و تحلیل ریاح و تقویت اشتها و رفع
بلت معده و استسقا مفید و چون با دارچینی و کاوزبان عرق کشند در تفریح نایب مناب
خمر دانسته اند و روغن آنکه بقرع و انبیق مقطر نمایند جهت تحلیل ریاح و دردهای
مزمن و اورام بارده بهترین ادویه است

"فصل النون مع الباء الموحده

"نبیذ"

بفتح نون و کسر با و سکون یاء مثناه تحتانیه و ذال معجمه لغت عربی است بمعنی منبوذ
و بفارسی و بهندی نیز بوزه نامند

"ماهیت ان

اسم جنس جمیع مسکرات مائع است غیر از خمر و آن انواع است و عبارت از نقوعات
مسکره حاده است و مراد از ان و مشهور مصنوع از اشیای است که ذکر می یابد و فقاع
قسمی از ان است که از آب انار و سائر میوها و

۸۶۴ حبوب ترتیب دهند و آن مقدار نکذارند که بجوش آید و مسکر گردد و چون مدتی بگذارند که بجوش آید و مسکر گردد آن هنگام آن را مضغ نامند و از جمله انبذه است

"طبیعت مطلق آن

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

جمله آن محرق خون و مضعف دماغ و مکدر حواس و مولد سودا و سوداوی مزجان و صاحبان اورام سوداویه و طحال را مضر و دستور صنعت آن نزد متقدمین آنست که هرچه از زیب و خرما و سنجد و سائر میوها و یا بسر یعنی غوره خرما سازند باید که آن را در دو مثل آن آب یک شبانه روز بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث آن برود پس در ظرفی کرده سر آن را محکم بسته تا پنج شش ماه بگذارند تا برسد پس استعمال نمایند و نزد متاخرین آنست که با پنج مثل آن آب بجوشانند تا بنصف رسد پس بدستور مرتب نمایند و آنچه از حبوب سازند باید که آن مقدار بجوشانند که مضمحل گردد و با آب یکسان شود و با سه وزن آن هر شیرینی که خواهند از شکر و عسل و دوشاب و امثال اینها آمیخته بگذارند و بعد از یک هفته صاف کنند و بکار برند و بجهت تقویت و اصلاح آن بعضی از ادویه مفرحه و مقویه مانند جوزبوا و قرنفل و دارچینی و زعفران و عود هندی و امثال اینها از هر یک بازای هر ده رطل پنج درم نیم کوفته در پارچه بسته از اول طبخ تا آخر در آن اندازند و آنچه از عسل و شکر و دوشاب و امثال اینها سازند باید که با سه مثل آن بجوشانند تا دو ثلث بماند و اگر خواهند برای تقویت ادویه مسطوره بوزن مزبور داخل نمایند

ص: ۱۶۵۹

"نبید الزیب"

بفارسی مویز آب نامند

"طبیعت آن

در دوم کرم و در اول تر و گرمی آن از شراب مشمش و مطبوخ آن کمتر و با قوت قابضه

"افعال و خواص آن

مولد دم متین و مفتوح سدد و هاضم و مسخن بدن و مقوی معده و چون قدری غسل اضافه نمایند گرمی و قوت نفوذ آن در اقطار بدن و اعماق آن زیاده می گردد و می باشد منقی سینه و رئه و از اخلاط لزجه و مسخن کرده و مثانه و محلل ریاح و محرک باه و مدر بول و مخرج فضول و چون حماما در حین جوش اضافه نمایند جهت جوع بقری و تقویت هاضمه و بدن نافع المضار سریع الفساد و مفسد دماغ و مغلظ اخلاط و محرق خون و مولد امراض سوداویه و احتراقات و اورام سوداویه و طحال و استسقا است

"نبید العسل"

و آن را شراب عسلی نامند

"طبیعت آن

در سوم کرم و در دوم خشک و بسیار کرم از خمر

"افعال و

خواص آن

محلل اخلاط غلیظه و مجفف رطوبات و حافظ صحت مبرودین و پیران و مقوی حواس و جهت امراض بارده و ضعف اعصاب مانند فالج و لقوه و رعشه و استرخا نافع و استعمال آن در فصول و بلدان بارده انسب المضار سریع الاستحاله بصفرا و مضر محرورین و صفراوی مزاج خصوص صاحبان کبد حار و نحیف البدن و قلیل الدم به تخصیص آشامیدن آن ناشته و مداومت بر ان طریق ساختن آن عسل و خرما دو جزو نان خشک یک جزو جوزبوا عشر نان قرنفل بسباسه از هریک نصف عشر نان زعفران ثلث عشر مجموع را نیم کوفته در آب بجوشانند تا مضمحل گردد و اثری از انها نماند پس صاف نموده بقدر عشر وزن صافی آن عسل اضافه نموده بجوشانند تا دو ثلث آن بماند و یک ثلث بسوزد و استعمال نمایند بعد از رسیدن

ص: ۱۶۶۰

"نبید السكر"

که از آب نیشکر و یا قند و شکر سازند

"طبیعت آن

کرم و خشک

"افعال و خواص ان

رقیق و لطیف تر از زبیبی و با قوت نافذه و جهت کرده و مثانه و حرقه البول و عسر آن نافع المضار محرق اخلاط صفرای کراشی و زنجاری و باعث صداع مصلح آن مکیدن سفرجل و انار با شحم و نیبذ مصنوع از فانید جهت سینه و ریخ و کرده و مثانه و فربهی و چاقی بدن نافع و مسهل و موافق ناقهین و صاحبان سودا المضار مولد حکه مصلح آن چیزهای سرد و تر

"نیبذ الفواکه"

که از آب میوه ها بعمل آورند مانند آب به شیرین و سیب و امرود و توت و امثال اینها و این بهتر از نیبذ

۸۶۵ حبوب است المضار مسکر و سریع الفساد و مهیج نفخ و قراقر مصلح آن ادویة حاره و خوش بو و عسل

"نیبذ التمر"

که از خرما سازند و آن را شراب خرمائی نامند

"طبیعت ان

کرم و خشک تر از زبیبی

"افعال و خواص

ان

موافق پیران و بلغمی مزاجان المضار ثقیل و مضر دماغ و معده و امعا و مولد سودا و جذام و خنازیر و سرطان و امثال اینها زیرا که محرق خون و اخلاط است

"نبیذ البسر و البلح

"طبیعت ان

در اول کرم و در دوم خشک

"افعال و خواص آن

بهتر از خرمائی و بعد از مویز آب بهتر از سائر انبذه است و قابض و مقوی معده و مدر بول

ص: ۱۶۶۱

"نبیذ الدبسی و السیلان"

که شراب دوشابی نامند و در طبیعت و افعال مانند شراب خرمائی است

"نبیذ الارز"

که بفارسی بوزه نامند و در مصر مرزوان شامل نبیذ ذره و برنج و جو و کندم و سائر حبوب است

"طبیعت ان

از سائر انبذه گرمی آن کمتر

"افعال و خواص ان

مسهل بطن و مدر بول و قلیل السكر و ضعف باه و هاضمه و ساقط کننده شهوت مصلح آن ترویق آن با عسل و طبخ آن با فایه المضار مورث سبل و ظفره و مضر ابدان ضعیفه

مصلح آن ماهی تازه و کفته اند آنچه از کندم و دخن سازند محرک اشتها و سرخ کننده رنگ رخسار و مسکر قوی و با غسل محرک باه و آنچه از جو می سازند نفاخ و بی تفریح و مفسد باه و هاضمه است

"فصل النون مع الحاء المهمله"

"نحاس"

بضم نون و فتح حا و الف و سین مهمله لغت عربی است و بفارسی مس و بهندی تانبه نامند

"ماهیت ان"

از جمله فلزات معدنیه است و معدن آن جزیره چپان و بعضی ممالک فرنگ و ایران و بلدان دیگر است و بهترین همه چپانی آنست و آن اقسام می باشد آنچه قلمها و شمشها ساخته می آورند آن سرخ رنگی نرم می باشد و بهترین اقسام است و آنچه تختهای بزرک عریض طولانی ساخته می آورند بعد از ان است در خوبی و آنچه اقراص بزرک ساخته می آورند بدان خوبی نیست و صلب است و همچنین آنچه در ملک فراسیس و کرمان از ایران می شود صلب می باشد و آنچه در مزیان قریب بسبزوار می شود و در کاشان و اطراف برده از ان ظروف می سازند و نیز نرم و قریب بچپانی است و در کاشان و بنکاله در بلده جهانگیرنکر ظرف آن را خوب می سازند و نوعی که در معدن آن تکون می یابد و آن را مس رست گویند و عبارت از روی است بعربی صفر و بیونانی طالیقون گویند رنگ آن زرد و درخشنده می باشد و طالیقون در حرف الطاء ذکر یافت و نوعی از کداختن سنک خالص بهم می رسد بعضی از ان مائل بزردی و اکثری سرخ می باشد و از مطلق نحاس مراد این نوع است و چون سرخ آن را با عشر آن روی توتیا بکدازند جسمی زردرنگ حاصل می گردد که بفارسی برنج و بعربی

صفر مصنوع و بهندی پیتل نامند چکش کیرتر و صلب تر از نحاس است و چون زرد آن را با مقدار خمس و یا ربع وزن آن روی توتیا بگذارند و در قالبها بشکل اوانی بریزند این را بفارسی ریخته و بهندی بهرت نامند و این قابل الطراق یعنی چکش کیر نیست و شکننده می باشد و چون صفر مخلوق قلیل الوجود است بنا بر آن مصنوع آن را باسم آن شایع گردانیده اند و مستعمل است و چون مس را با قلعی بگذارند بفارسی سفیدروی نامند و چون با قلعی و روی توتیا هر دو بگذارند بفارسی جام نامند و بهندی کانسه و این شکننده تر می باشد و از فرنک ظروف ساخته چرخ نموده بسیار سفید براق شبیه بنقره می آورند و تا تازه و نو است و آب و چربی بدان نرسیده و باستعمال بسیار نیامده و نم و رطوبت بسیار در آن اثر نکرده بدان صفت می باشد پس میل باندک زردی می نماید و شکنند و قابل کداز نیست و کداخته نمی گردد و ماده تکون نحاس زیبق و کبریت غیر صافی و متعلق بسعادت زهره با شمس

ص: ۱۶۶۲

۸۶۶ و توسط بقمر و در یک سال و بیست و پنج روز باتمام می رسد بکفته بلیناس و بهترین آن زرد ذهبی پس سرخ زرد نرم خالص آنست و آنچه بغیر این الوان و اوصاف باشد همه ردی و همچین بسیار صلب آن

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

محلل و محرق آن با قوت مدمله و قابضه و حدت حرارت و غسل آن باعث لطافت و کسر حدت و حرارت آن و زهره النحاس الطف است و در حرف الزاء المعجمه مع

الحاء مذکور شد اعضاء الراس چون نحاس را در سر که چند روز بگذارند و حنا را بان سر که خمیر نموده ضماد نمایند در رفع نزلات و سرفه و منع ریختن موی مجرب دانسته اند و اکتحال بان باعث حدت بصر و صلابت اجفان را مفید و چون موی را بمنقاش طالقون بکنند دیگر نروید اعضاء النفض آشامیدن محلول آن با ماء العسل مسهل ماء اصفر و مبادی استسقا و بدستور طلای آن و آشامیدن سائیده آن مهیج قی و نیم مثقال آن مخرج مائیت آن بغیر اذیت و حمل سخاله آن با دودی که در دیک و غیر آن مجتمع می گردد و با آب لیمو جهت منع آبستنی مجرب گفته اند السموم آشامیدن سائیده آن بتهائی و یا با روغن کاو و یا شیر تازه دوشیده و قی فرمودن مکرر باعث دفع ضرر افیون خورده و آشامیدن اشیای حامضه و لبنیات و لحوم و یا مالحه و یا تلخ و یا چرب در ظرف مس بی قلعی خصوص که زمانی در ان مانده باشد بسیار مضر و در قلعی دار مدتی گذاشتن نیز مضر خصوصا که گرم باشد و سر آن را کرماکرم بسته باشند و از همه بدتر ماهی بریان است که در ان گذاشته کرماکرم و سر آن را پوشیده شب مانده باشد جهت آنکه اینها همه باعث زنجاریت مس اند و زنجاری می کردند و زنجار خود سم است مداوای آن قی فرمودن با شیر تازه دوشیده و ادهان و بعد از ان آشامیدن آب کوشتهای چرب القروح و الجروح و الاورام و البثور طلای غیر مغسول آن با عسل جهت اندمال قروح خبیثه و ساعیه و منع سعی آن و خوردن کوشت زائد و مغسول آن مدمل جراحات و طلای آن با عسل مصلح قروح متصله مجتمعه در ابدان صلبه و جهت جرب و حکه و تحلیل اورام و رفع سستی و ماندگی اعضا مفید و آنچه نحاس را سفید و براق کرداند تافتن صفایح رقیق آنست و در ترشی ها مکرر انداختن خصوصا آب سماق و سرکه و پاشیدن شوره بعد از کداز بران رافع اشیای مختلفه بدان و انداختن تخم بادنجان بدان در حین کداز باعث سرعت ذوب آنست و محرق آن را روسختج نامند و در حرف الراء مذکور شد و استعمال و یا اغتسال به آب در ظرف مسی بافتاب گرم شده مورث برص است خصوصا تکرار استعمال آن و از خوردن

توبال و براده آن و یا خوردن طعام و با شراب در ظرف بی قلعی آن خصوص که ترش باشد و مدتی در آن مانده عوارضی مانند عوارض توبال و براده و زنجفر الجدید عارض گردد علاج آن مانند علاج آنست و مذکور شد"

ص: ۱۶۶۳

"نحام"

بضم نون و فتح حا و الف و میم بترکی و فارسی انقود نامند

"ماهیت ان

نوعی از طیور آبی است از قاز کوچکتر و از اردک بزرگتر و ابلق از سفیدی و سیاهی و سرخی مائل بزردی و بسیار فربه و اکثر در کنار آبها و خرابها می باشد

"طبیعت آن

گرم و تر

"افعال و خواص ان

دهنیت بر ان غالب و بسیار بدبو و مولد خون متین و منی چون هضم یابد و مقوی چشم و بدن و محرک باه مضر محرورین و دیرهضم و بدبو کننده بول و عرق و براز مصلح آن در سرکه پختن و یا با کشک الشعیر و فانیذ و بعد از ان نیز تناول نمودن معین بر انحدار آنست و جهت مبرودین و مشائخ مفید"

"نحل"

بفتح نون و سکون حا و لام زنبور عسل است بفارسی مکس عسل و بهندی شهد کی
مکھی نامند

"ماهیت ان

معروف و در شمع شمه ذکر یافت

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

چون بچه پر برنیاورده آن را در سایه خشک نمایند و یکدرهم آن را با پالوده آرد کندم
که آرد ده مثقال و شکر پنج مثقال باشد بنوشند در اندک زمانی بدن

۸۶۷ را فربه می کرداند و مجرب گفته اند و طلای رطوبت آن رافع درد کزیدن زنبور و
محلل اورام آن است"

"فصل النون مع الخاء المعجمه"

"نخاع"

بضم نون و فتح خا و الف و عین مهمله لغت عربی است بفارسی مغز حرام و حرام مغز
نامند

ص: ۱۶۶۴

"ماهیت ان

مغز سفید چرب لزجی است که در میان استخوان فقرات کردن و پشت و غیرها می باشد برای ترتیب اعضای اعصاب و اعصاب اکثری از آن روئیده شده اند و نائب مناب دنباله مخ دماغ است و نیز رساننده روح نفسانی ماخوذ دمبدم از دماغ باعصاب است

"طبیعت ان

کرم و تر از دماغ تری آن کمتر و کرمی آن زیاده

"افعال و خواص ان

طلای آن ملین صلابات و ضماد آن اکال قروح و در چرک آوردن زخمها و رفع شقاق لب و سائر اعضا و خشکی اعضا حادث از سرما و کرمی بیعدیل و در سائر افعال قریب بدماغ است و غیر لذیذ و بطی الانحدار و لهذا اکل آن غیر مجوز مصلح آن نمک و بالای آن حلاوی خوردن و بهترین همه انجیر و در ماء العسل خیسانیدن است"

"نخاله"

بضم نون و خاء معجمه مفتوحه و الف و لام مفتوح و ها لغت عربی است و سبوس نیز و بهندی بهوسی و چوکهر نامند

"ماهیت ان

سبوس خوب است و از مطلق آن مراد سبوس کندم است

"طبیعت ان

کرمی آن کمتر از آرد کندم و خشک تر از ان و بالجمله کرم و خشک در اول

"افعال و خواص ان

جالی و محلل و منقی اعضاء الراس بخور خیسانیده آن در سرکه جهت زکام اعضاء الصدر و الغذاء و النفص آشامیدن آب مطبوخ آن بطریق حسو با شکر و عسل و روغن بادام جهت تلین سینه و شکم و اعانت بر اخراج نفث الدم و رفع خشونت سینه و سرفه مزمن و ربو و ریاح غلیظه و تغذیه ناقهین بدان نافع و نان آن قابض و مجفف رطوبات معده و ضماد مطبوخ آن در شراب و امثال آن جهت تسکین درد پستان و تحلیل ورم آنکه از انعقاد شیر در ان بهم رسیده باشد السموم و الاورام و البثور ضماد مطبوخ آن در آب برک ترب جهت تسکین وجع کزیدن عقرب ضماد مطبوخ آن با نمک و بدستور خشک کوبیده آن با نمک جهت لسع افعی و عقرب و تحلیل ریاح و اورام بارده و مطبوخ آن با سرکه و عسل جهت نملة ساعیه و جرب متقرح و قوبا و اورام حاره و ضماد منقوع آن در سرکه جهت جمره بجیم و تکمید آن جهت تحلیل اورام ریحیه و اوجاع نافع خصوص که با اندک نمک ممزوج نموده و در صرھا بسته بدان تکمید نمایند مکرر یک صره بعد از صره دیگر و نطول نخاله جو جهت حکه و شری و بخور نخاله عدس جهت رفع بول در فراش و قمل و صئبان و بخور نخاله باقلی جهت منع ریختن شکوفه درختان الات المفاصل ضماد نخاله کندم با روغن زیتون و سرکه جهت ضربان مفاصل مفید است"

ص: ۱۶۶۵

"فصل النون مع الدال المهمله"

"ند"

بفتح نون و دال بفارسی کشته نامند

"ماهیت ان"

دوائی است مصنوع از قبیل بخور و مانند غالیه خوش بو و مخترع آن بخاشعه اند و برای خلفای عباسی ترتیب داده اند اجزای آن عود هندی خام عنبر اشهب صندل سفید حصی لبان پوست اترج یا برک آن اجزای متساوی کوفته پیخته با یک وزن تمام ادویه و بعضی دو وزن آنها نبات سفید با کلاب و یا آب مرزنجوش سرشته اقراص و بعضی مانند شمع فتیله طولانی می سازند و در مجالس برای خوش بو می سوزانند و نیز از عود غرقی خام با کلاب سوده چهل مثقال و عنبر اشهب چهار مثقال مشک یک مثقال و نبات سفید یک صد مثقال می سازند و بعضی مصطکی نیز داخل می نمایند و با آب صمغ محلول سرشته اقراص و یا فتیلهها مانند شمع می سازند

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص

آن

مقوی قلب و دماغ و حواس و منعش ارواح و محرک شهوت و مقوی معده و کبد و باه و دافع سمیت هوای وبائی و طاعون
۸۶۸ و رافع زکام است شربا و بخورا

"فصل النون مع الراء المهمله"

"نریقیس"

بفتح نون و سکون را و کسر تاء مثناه فوقانیه و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم قاف و سین مهمله

"ماهیت آن

بولس کفته نباتی است شبیه بحنظل در جوف آن شحم و تخم آن با عفوصت

"طبیعت آن

کرم و با خشکی بسیار

"افعال و خواص

آن

اعضاء الراس و غیرها سعوط آن جهت دفع بدبوئی بینی و قطع رعاف و ضماد آن با روغنها مدر عرق و با شراب جهت کزیدن عقرب نافع"

ص: ۱۶۶۶

"نرجس"

بفتح نون و سکون را و کسر جیم و سکون سین مهمله معرب از نرکس فارسی است

"ماهیت آن

کلی است بسیار خوش بو و دو نوع می باشد یکی را قدحی و دوم را مضاعف نامند قدحی در میان آن بشکل قدحی و پیاله کوچکی زرد رنگ و اطراف آن شش عدد و برکها سفید مائل بتدویر و این را نرکس نیز نامند و مضاعف را ماده و بشیرازی هفت روز ده برکهای آن زیاده و بالوان دیکر نیز می باشد مانند بنفش و نبات آن در ساق و برک و تخم و بیخ شبیه پیاز و کوچکتر از آن و بیخ قدحی را چون بشکل صلیبی شق کنند و غرس نمایند مضاعف می گردد

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک و بعضی معتدل در کرمی و خشکی و بعضی در دوم کرم و خشک گفته اند و تخم آن در دوم کرم و خشک و گفته اند در اول تر

"افعال و خواص ان

جالی و جاذب از عمق بدن و محلل قوی و غاسل اعضاء الراس بوئیدن کل آن جهت صداع بلغمی و سوداوی و تفتیح سده دماغی و ازاله نزلات و زکام بارده نافع جهت آنکه محلل قوی است جبرئیل بخیتشوع گفته هر که خواهد در زمستان زکام بهم نرساند مداومت بوئیدن نرکس نماید و ضماد آن جهت سعفه و منع نزلات و ذرور بیخ خشک آن رافع سبل و ناخنه و ضماد آن با عسل جهت تشنج اعصاب چشم اعضاء الغذاء و النفص آشامیدن بیخ خائیده و یا مطبوخ آن بغایت منقی خصوصا با عسل و مخرج هرچه در معده جمع شده و منقی رحم و مسقط جنین زنده و مرده و التیام دهندۀ زخمهای ظاهری و باطنی و چهار درم آن با ماء العسل مخرج اقسام کرم معده و مسکن اوجاع مثانه و رحم و ضماد بیخ آنکه سه روز در شیر خصوصا در شیر کاومیش خیسانیده خشک نموده پس سائیده باشند جهت تقویت باه و سطبری قضیب و بر ما دون احلیل جهت رفع تعین مجرب و بتنهائی نیز مقوی باه و معظم ذکر است الجروح و القروح و الاورام و البثور ذرور بیخ آن قاطع خون جراحات و التیام دهندۀ آنها و ضماد آن با سرکه و عسل منقی قروح و کشاینده دبیلات که دشوار بنضج آیند و با آرد کندم و یا شیلیم و عسل جهت اخراج پیکان و خار و امثال آن و تحلیل اورام اعصاب و ضماد بیخ آن با سرکه و عسل جهت تنقیۀ اوساخ و التیام جراحات عظیمه و غائره و وتر و رباط و عصب مقطوع و با صندل سرخ و کل ارمنی و فوفل و اقاقیه و حضض و سفیدآب و مرداسنک جهت ورمهای جاسیه الات المفاصل ضماد آن با عسل جهت

دردهای مزمنه اعصاب و مفاصل و نقرس و شکستگی اعضا و نیز ضماد آن ملصق و چسباننده جراحات عارض در اعضای عصبانی است الزاق شدید حرق النار ضماد آن با عسل جهت سوختگی آتش الزینه ضماد آن با سرکه جهت داء الثعلب و بهق و آثار جلد مضر محرورین و مصدع ایشان مصلح آن بنفشه و کافور و در همه افعال کل آن مانند بیخ آن مقدار شربت آن یک مثقال و نیم روغن کل آن مانند روغن کل مدت چهل روز در آفتاب مرتب نموده و در بین تجدید کل کرده باشند محلل و مسکن اوجاع سوداویه و ریحیه و رافع صداع ریحی و صداع رطب و سوداوی و دافع دردهای بارد و موافق امراض عصب و کشاینده فم رحم و مسکن اوجاع آن و مصدع محرورین و تخم آن تا سوم کرم و خشک و با رطوبت فضلیه

ص: ۱۶۶۷

"افعال و خواص"

ان

آشامیدن نیم درم آن با شیر تازه دوشیده بغایت محرک باه و ضماد آن با سرکه جهت کلف و بهق و نمش موثر است

۸۶۹

"نروک"

بفتح نون و ضم را و سکون واو و کاف لغت فارسی است

"ماهیت ان"

بیخی است شبیه بلعبت بربری و از آن بزرگتر و از کرمان آورند امین الدوله گفته که مخبر صادق بمن خبر داد که در جبال کرمان خصوصا جایی که پلنک باشد در اول بهار نباتی می روید برک آن در ابتدا شبیه ببرک خربزه و چون بقدر شبری رسد شکل برک آن منقلب گردد و بنابراین در آن وقت آن مکان را نشان می کنند و بعد از خشکی گیاه و رسیدن بیخ آن بهمان نشان بیخ آن را اخذ می نمایند و گفته اند علامت خوبی و خواص آن آنست که چون بر بالای دیک جوشان بگذارند در ساعت از جوش باز ایستد و چون در تنور اندازند نان از تنور بریزد و چون در شیر اندازند شیر بریده گردد و رنگ اصلی آن برنک پلنک ابلق می باشد و نیز از خواص آنست که چون پلنک از زائیدن بسیار آزار می یابد و برو دشوار است زادن لهذا آن بیخ را پیدا کرده برآورده می خورد تا بار نکیرد و از خوردن آن بار نمی گیرد و در بدن آن غدد بهم می رسد و از هر مکانی که پلنک بیخ آن را برآورده خورده باشد باز سال دیگر از همان مکان بیخ تازه می روید و باز سبزی می باشد بخلاف آنچه را پلنک برنیاورده که آن سفید است و در سرکین آن گاهی بعضی مهرها یافت می شود و بعضی گفته اند در شیردان آن و بعضی گفته اند در فرج و رحم آن و بعضی گفته اند در ذنب آن تگون می یابد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته تحقیق آنست که در ذنب آن بهم می رسد و باقی خلاف است و آن را حجر النسر و بفارسی نروک پلنک نامند و دستور اخذ آن چنان است که چون قبل آن را احساس نمایند و در فم رحم آن چیزی مانند آب دریا بند باید که پوست رحم آن را ببرند و در جو اندازند و مدتی نگاهدارند آن آب مانند انفحه منعقد گردد و نروک حقیقی عبارت ازینست و طریقون مصنوع آن را بانواع می سازند بعضی مانند جو و بعضی مانند کندم باریک طولانی و این صحیح نیست صحیح همان است که ذکر یافت

"افعال و خواص آن

چون دو شعیره تا یک طسوج آن را زن بخورد و یا فرزجه سازد و یا ذرور و یا تعلیق نماید هرگز آبستن نکردد و چون مرد تعلیق نماید مباشرت نکند و اگر نماید با هر زن که مقاربت نماید حمله نکردد و ذرور و تعلیق آن جهت دفع خنازیر و ریح الشوکه مجرب دانسته اند و طلای آن جهت رفع ناصور مجرب مقدار شربت آن یک طسوج و زیاده از آن موجب لاغری بافراط است و در دست داشتن آن باعث سرعت ولادت و گفته اند چون بر ناصور بندند حجم آن زیاده گردد و ناصور کمتر و کوچکتر شود و تجدید آن باعث رفع ناصور است"

"فصل النون مع السین المهمله"

"نسر"

بفتح نون و سکون سین و راء مهملتین لغت عربی است و بفارسی کرکس و بترکی فخر و بهند کد نامند

"ماهیت آن

از جمله سباع طیور و بزرک جثه و در رنگ قریب بعقاب و مائل بسرخ و منقار و ساق آن دراز و پر آن مانند نی است و کویند در یک روز زیاده از دو هزار فرسنگ پرواز قطع می نماید بدلیل آنکه بچه آن را زعفران آلوده در آشیان آن می گذارند هنگامی که او نباشد و چون او آمده بچه خود را زرد مشاهده می نماید بکمان آنکه یرقان کرده در یک روز سنک یرقان را از سر اندیپ آورده در آشیان خود می گذارد برای رفع یرقان آن بعضی بلاد ایران و روم و ترک و غیره مسافت آن تا سرندیپ در رفتن و مراجعت از دو هزار فرسنگ زیاده است زیرا که آن سنک بغیر از سر اندیپ

جای دیگر یافت نمی شود و در هنگام پرواز بسیار اوج می گیرد و از مغرب تا مشرق در یک روز سیر می نماید و باز مراجعت می کند و بسبب حرارت مزاج در وقت خواب یک چشم را نمی پوشاند و تا هزار سال عمر می کند و در سالی زیاده بر یک تخم و یک بچه نمی آورد و قوت شامه و باصره بسیار قوی دارد به حدی که از مسافت بعیده در مکانی که حیوان مرده باشد در حین پرواز و یا غیر آن آن را دیده و یا بوی آن را شنیده خود را

ص: ۱۶۶۹

۸۷۰ بان می رساند

"طبیعت آن

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

محلل ریاح غلیظه و مفتوح سدد اعضاء الراس خوردن گوشت آن رافع تشنج و اکتحال خون و زهره آن به آب هفت مرتبه و طلای آن بر اطراف چشم قالع بیاض و رافع نزول آب و ظلمت بصر و جرب چشم و سعوط دماغ و زهره آن هر یک بقدر نیم دانک و بوزن آن قطران و روغن زیتون رافع جذام و جنون و از مجربات شمرده اند و قطور پیه کداخته آن نیم کرم مکرر در گوش جهت کرمی قدیم اعضاء الصدر و الغذاء و النفص آشامیدن پیه آن جهت سرفه و گوشت آن محلل ریاح غلیظه و قولنج امعای دقاق مسمی بایلاوس و مفتوح سدد و مفتت حصاه و قاطع بلغم المضار ردی الغذاء و غلیظ مصلح آن دارچینی و سرکه و طلای بیضه آن در سه روز مقوی قضیب الجروح و

القروح و البثور و الزینه طلای خاکستر موی آن رافع جرب و حکه و قروح و طلای سرکین آن جالی کلف است و رافع ورم کلوکه در بنکاله کهیکه می شود

"نسرین"

بفتح نون و سکون سین و کسر راء مهمله و یاء مثناه تحتانیه و نون بعربی ورد صینی و بفارسی کل مشکین و در بعضی بلاد کل عنبرین و در اصفهان مشکینچه و بهندی سیوتی نامند

"ماهیت آن"

کلی است سفید و بعضی اوراق آن مائل بزردی و مضاعف شبیه بکل سرخ و از آن کوچکتر و خوش بو و درخت آن شبیه بدرخت کل سرخ و از آن کوچکتر منبت آن بلاد حاره و در صحراها کثیر الوجود و موسم کل آن از حمل تا اسد و در بعضی بلاد مانند بنکاله و غیر آن از اقلیم دوم تمام سال کل می دهد و لیکن در ایام بهار و تابستان بیشتر و موسم های دیگر کمتر و عرق آن از کلاب بسیار کم بوتر جهت آنکه چون بسیار لطیف است بوی آن در حین عرق کشیدن به تحلیل می رود و ضعیف می گردد و از آن نیز عطر برمی آید

ص: ۱۶۷۰

"طبیعت آن"

در دوم کرم و خشک در اول و شیخ الرئیس در دوم و بعضی در سوم گفته اند

"افعال و خواص آن"

ملطف و مفتوح و محلل و منقی و مانند یاسمین و نرکس است در قوت و ضعف اعضاء الراس بوئیدن آن مقوی دل و دماغ و حواس و مسخن دماغ و رافع سردی اعصاب و نزلات و زکام و سائیدن آن در لخالخ باعث خوش بوئی آنها و معطش و مفتوح سده دماغی و منخرین و محلل ریاح و رطوبات آن بعطسه و لطوخ بری آن بر پیشانی مسکن صداع و زکام و قطور آن با روغن زیتون جهت کشتن کرم کوش و تحلیل ریاح آن و دوی و طنین و سنون و مضمضه آن جهت درد دندان اعضاء الصدر و الغذاء آشامیدن چهار درخمی آن منقی سینه و جهت اورام لثه و حلق و لوزتین و خفقان بارد و مقوی معده و جگر و موافق علل جگر و جهت فواق و قئ و غثیان و یرقان و قولنج و تحلیل ریاح و یک درم آن تا چهار درم برک آن مسهل قوی محمد بن زکریا نوشته که در خراسان دیدم که کل نسرین را از یک درم تا سه درم می دادند اسهال و ادرار قوی می کرد و کلنکین آن نیز اسهال تمام می نماید با تقویت دل و تقریح مقدار شربت آن تا یک اوقیه و ضماد آن مسقط دانه بواسیر و مانع اشتداد داء الفیل الات المفاصل ضماد آن با حنا جهت تقویت موی و ضماد آن در حمام باعث رفع بدبوئی عرق و خوش بوئی آن و طلای آن رافع کلف رخسار و مداومت نیم مثقال خشک آن تا یک مثقال از اول حمل تا یک سال مانع سفید شدن موی دانسته اند و انطاکی بجهت این امر هر روز دو مثقال مربی شکری آن را در کتاب تجربه بیان نموده و از آن مربی یعنی کلقد مانند ورد احمر می سازند و کرم تر از کلقد و ورد احمر است و مفرح و جهت خفقان بارد و تقویت قلب بارد نافع و نیز مسهل دانسته اند چنانچه ذکر یافت و روغن آنکه مانند روغن نرکس مرتب نمایند مسخن باعتدال و مقوی دماغ و بالخاصیت رافع ذات الجنب بلغمی و سوداوی دانسته اند

ص: ۱۶۷۱

فصل النون مع الشین المعجمه

"نشا"

بفتح نون و شین و الف لغت عربی است و بفارسی نشاسته و یونانی امولن و امولونس نیز نامند

"ماهیت ان"

۸۷۱ عبارت از کشک کندم است که کندم را خیسانیده تا بحد تعفن رسد و پوست آن منشق گردد که چون بدست بمالند باسانی از مغز آن جدا شود و مغز آن نرم پس کوبیده فشرده از صافی گذرانیده اطفال آن را دور نمایند و صافی آن را بگذارند تا ته نشین گردد و آب بالای آن را بریزند و ته نشین را اقراص سازند و در آفتاب خشک کنند و استعمال نمایند بهترین آن سفید تازه خالص غیر متکرج و سیاه آنست

"طبیعت آن"

در آخر اول سرد و خشک و بعضی سرد و تر دانسته اند

"افعال و خواص ان"

رادع و قابض و مغری اعضاء العین مصلح ادویة عین و مقوی آن و جهت تجفیف قروح آن و دفع جرب و منع ریختن مواد بچشم و اکتحال آن با شیر زنان و یا سفیده بیضه مرغ مسکن حرقت چشم و رمد و نرم کننده خشونت اجفان اعضاء الصدر و الغذاء و النفس آشامیدن مطبوخ آن با نبات و یا روغن بادام نیمکرم قاطع نفث الدم و خشونت حلق و سرفه حار و درد سینه و سل و قطع خون بواسیر و حیض و اسهال بطن بتخصیص که بریان نموده با عدس پخته باشند که قوت قبض و حبس آن زیاده می گردد و حریره آن مانع نزول نوازل بسینه و با پیه بز جهت سحج و رفع افراط عمل دواى مسهل و باید که

یک وزن آن را با سه و یا چهار وزن آن آب خوب طبخ نمایند و احتقان آن جهت قرحه امعا الاورام ضماد آن با سرکه جهت خناق و اورام حاره الزینه طلای آن با زعفران جهت کلف السموم طلای آن با شراب جهت نهش افعی المضار قلیل الغذاء و اکثار آن مقلل منی و مسدد و دیر هضم و کویند مولد سودا است مصلح آن شیرینیا و کرفس و قرنفل بدل آن برنج مغسول و غبار الریحی مقدار شربت آن از یک مثقال تا پانزده مثقال است

ص: ۱۶۷۲

"نشاره"

بضم نون و فتح شین و الف و فتح راء مهمله و ها

"ماهیت ان

اسم اجزائی اسب که از اخشاب بسوهان در حین سائیدن جدا گردد

"طبیعت ان

نشاره هر چیز نسبت باصل آن کرم تر و خشک تر است مگر آنچه کرم خورده و تعفن یافته و پوسیده شده باشد که بیس آن زیاده بعضی کرم تر و بعضی این را سرد دانسته اند

"افعال و خواص ان

همه آن قابض و جالی الجروح و القروح نشاره چوب کرم خورده بوسیده شده خصوص از اشجار قابضه جالی و منقی زخمها و مدمل آنها و چون با مساوی آن انیسون

با سرکه خمیر نموده در پارچه کتان بسته بسوزانند پس سحق نموده بر قروح خبیثه و نملة ساعیه و آکله بپاشند منع تعفن و سعی و اکل آنها نماید و التیام دهد و نشارة چوب صنوبر با حنا جهت جرب رطب و بخور و تدخین آن کریزاننده هوام و کشنده پشه و نشارة عاج آشامیدن ربع درهم آن معین بر حمل است و خواص و منافع هر یک بتفصیل در ذیل خشب آن جابجا مذکور شد

"نشف"

بتحریرک نون و شین و فا اسم عربی است

"ماهیت ان

کویند بیخ مرجان است که بسد نامند و کویند غیر آن است و آن سنکی است سبک پر سوراخ شبیه بآشیان زنبور که از سواحل دریای مخاوجده و نواح آن خیزد و در زیر آب تکون می یابد

"طبیعت ان

خشک تر از بسد

"افعال و خواص آن

قاطع خون و التیام دهنده زخمها و ملحم آنها خصوصا با شب و در سائر افعال مانند بسد است"

ص: ۱۶۷۳

"فصل النون مع العین المهمله"

"نعام"

بضم نون و فتح عین و الف و میم بفارسی شتر مرغ نامند

"ماهیت ان"

مرغی است معروف عظیم الجثه کردن آن بلند شبیه بستر و پاهای آن شبیه پهای کاو و ظلف آن مشقوق و رنگ آن اغبر مائل بسفیدی و مانند طیور دیگر بسیار پرور نمی تواند نمود بلکه بعنوان جست و خیز است و بهترین آن بچه آنست و چندان محتاج به آب نیست مگر آنکه آب را بیند بلکه استنشاق هوا آن را کفایت است

"طبیعت آن"

بسیار گرم و خشک تا آخر سوم و تا چهارم نیز گفته اند

"افعال و خواص"

ان

گوشت آن محلل ریاح و قاطع بلاغم اعضاء الراس و المفاصل و النفص خوردن گوشت آن رافع فالج و لقوه و خدر و اوجاع

۸۷۲ مفاصل و ظهر و عرق النسا و نفرس و ساق و امثال اینها و استسقا و جمیع امراض بارده رحم را مفید المضار بطی الهضم و مضر محروین و مصلح آن سرکه و روغن و پیه آن را آشامیدن باعث سرعت تکلم اطفال و رافع برودت اعضا است و ضماد آن محلل اورام مزمنه و استسقا و تهیج اطراف و رافع سم عقرب و باعث سرعت حرکت اطفال چون بر بدن و پاهای ایشان بمالند و از خواص آنست که بر بدن شخصی که

مالیده باشد اقسام مارها از آن شخص بگریزند و اگر نزدیک او شوند بی حس کردند ابن رضوان گفته چون پیه آن را در اول تابستان در آخر بهار بگیرند در هر موضع که گذارند مار و افعی از آن بگریزند و چون بوی آن بشنوند غشی آورند و سرکین آن رافع کلف و آثار جلد بزودی و خاکستر موی آن رافع اكله و از خواص آنست که از بلع کردن اخگر و آهن تفته و مس تفته متضرر نمی گردد و هضم می گرداند"

ص: ۱۶۷۴

"نعنع"

بفتح دو نون و سکون دو عین مهمله و آن را نعناع نیز و بیونانی مشی و بفارسی هزارپا و بشیرازی راقوته نامند

"ماهیت ان

نباتی است معروف بری و بستانی می باشد برک بری آن خشن تر و کوچکتر و بستانی نازکتر و نرم تر و بهترین آن تازه املس بستانی آنست

"طبیعت ان

در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه

"افعال و خواص ان

در جمیع افعال قویتر از پودنه و با قوت مسخنه و مفرح و مقوی دل و مرقق خون غلیظ و محلل مواد بارده اعضاء الراس طلای آن بر پیشانی خصوص با ارد جو جهت درد سربارد و سعوط یک دانک عصاره آن با روغن کل سرخ تا سه دفعه جهت خنازیری

که در کردن بهم رسد بغایت مؤثر و قطور آن با ماء العسل جهت درد کوش و مالیدن آن بر زبان رافع خشونت آن و خائیدن آن رافع درد دندان اعضاء الصدر و الغذاء و النفص آشامیدن عصاره آن قاطع نرف الدم و نفث الدم و جهت درد سینه و پهلو و نضج رطوبات قصبه رئه و سینه و تنقیه آن و چون با پرسیاوشان بجوشانند و بیاشامند جهت وجع فواد و خفقان معدی و تقویت معده و ماسکه و هاضمه و فم معده و تحلیل ریاح معده و آروغ و رفع قولنج ریحی و کشنده اقسام کرم شکم و با سرکه قاطع نرف الدم و آشامیدن دو سه شاخ آن با آب انار ترش مسکن فواق و غثیان و قئ و هیضه و مشهی و مسکن خفقان معدی و وجع الفواد و درد معده و چون با قدری عود و یا مصطکی بخایند فواق و خفقان را زائل کند و مقوی دل و مفرح و یرقان را مفید و تقویت باه بخشد و با حب الرمان نیز جهت هیضه و چون دو سه شاخ آن را در شیر بمالند مانع انجماد آنست و با سرکه و ترشیاها رافع ضرر آنهاست باعصاب و بدستور با لبنیات و لهذا در سکنجینات و آب دوغ داخل می نمایند و با پنیر نیز می خورند و ضماد آن مسخن و مقوی معده و اشتها و با آرد جو جهت ادرار فرمودن شیر منجمد در پستان و بتهائی جهت بواسیر و با مویز جهت ورم انشین و درد آن و حمول آن قبل از جماع مانع حمل المضار مولد ریاح و اکثر آن مولد حکه در کلو مصلح آن کرفس بدل آن پودنه بحری مقدار شربت آن تا دو مثقال السموم ضماد آن با نمک جهت رفع سمیت سک دیوانه کزیده و ممضوغ آن جهت عقرب کزیده الاورام و البثور ضماد آن با آرد جو جهت اخراجات و نضج دما میل و شراب و عرق آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و سکنجین آن نیز"

ص: ۱۶۷۵

"فصل النون مع الغین المعجمه"

"نغر"

بفتح نون و غین و راء مهمله

"ماهیت ان

اسم جنس عصفور است و نزد بعضی مخصوص بکنجشک سیاه کوچکی است که دنباله آن کوتاه و دائم حرکت و کثیر الصوت است و عبری آن را بوترون و ابو الملیح و بفارسی چکاوک و بهندی مموله و در تنکابن حجر نامند

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص ان

قدید نمک سود آن جهت اسهال و غیر نمک سود آن جهت عسر البول و تفتیت سنک کرده و مثانه بغایت نافع است

"فصل النون مع الفاء"

"نفظ"

بکسر نون و سکون فا و طاء مهمله

"ماهیت ان

رطوبتی است دهنی حاد الرائحه که از بعضی زمینها مانند زفت و قیر می جوشد و از اقصی عراق خیزد و دو نوع می باشد سفید و سیاه سفید آن بهتر و الطف و بسبب

لطافت زود مستحیل بهوا می گردد و نقاشان قدری از آن را داخل روغن کمان برای ترقیق و تلطیف ممزوج نموده بر نقشها می مالند و سیاه آن بان لطافت نیست و بتقطیر سفید می گردد و آن را مغشوش بروغن خزامیان می نمایند و فرق آنست که نطف متصاعد می گردد بخلاف آن و از توابع مصر از کنار دریا نوعی نطف می آورند و آن را زیت الجبل می نامند

"طبیعت ان

تا چهارم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

اقوی از اکثر روغنها و مفتوح و سریع النفوذ و کدازنده صلابات و تریاق جمیع امراض بارده شربا و ضمادا اعضاء الراس و العصب و الغذاء و النفض طلاء آن جهت فالج و لقوه و رعشه و کزاز و خدر و استرخا و اکثر امراض و اوجاع بارده رطبه و تحلیل ریاح و اوجاع مفاصل و امثال اینها مفید و اکتحال آن جهت نزول آب در چشم و بیاض قطور آن جهت کری و ریاح کوش و آشامیدن آن جهت سرفه کهنه بارد و بهر و ربو و ضیق النفس و نفث الدم و بواسیر و تفتیت حصاه و اخراج کرم معده و مقعده و تحلیل ریاح احشا و مغص و حرقة البول و فرزجه و بخور آن جهت سردی رحم و اختناق آن مفید و طلای سفید آن رافع کری حیوانات مضر محرورین و مصدع مصلح آن خشخاش و سرکه و مضر رئه و مصلح آن کثیرا مقدار شربت از سفید آن دو دانک تا نیم مثقال و از سیاه آن تا یک مثقال بدل آن بوزن آن میعه و بعضی قطران گفته اند و زفت رطب نیز السموم خوردن سفید و سیاه آن دافع سموم قوی الاثر است

"نفل"

بفتح نون و فا و لام

"ماهیت آن

کویند نبات بارزد است شبیه برطبه بیخار مائل بسرخی و بنفشی و در بو شبیه بشکوفه
بید و شاخهای آن کرهدار مانند خارخسک و در عربستان کثیر الوجود

"طبیعت آن

کرم و خشک

"افعال و خواص

آن

آشامیدن تخم و کل آن رافع سپرز و مدر بول و کل آن اقوی و طیبخ آن در افعال
ضعیف تر است"

"فصل النون مع الکاف"

"نکاچونی"

بکسر نون و فتح کاف عجمی و الف و ضم جیم فارسی و سکون واو و کسر نون و یا

"ماهیت آن

صاحب خلاصه التجارب نوشته که بزبان هندی نوعی یتوعی را نامند که نبات آن بروی
زمین پهن می باشد و ساق نبات آن بسیار ضعیف و برکهای آن از دو جانب رسته مقابل

یکدیگر و بمقدار نصف عدسی و درین ممالک یعنی مرو و نواح آن کثیر الوجود است و در زمینهای ریکبوم دور از آب و نزدیک آن روید و قویتر آن آنست که دور از آب باشد و نبات آن مائل بسرخی

"طبیعت جمیع

اجزای آن

کرم و خشک در اول سوم

"افعال و خواص آن

آشامیدن عصیر و یا مدقوق برک آن با شراب جهت اکثر سموم هوام منهوشه و بدستور طلای آن مفید و با شیر مسهل اخلاط فاسده و اخراج سموم از بدن نافع است

"فصل النون مع المیم"

"نمر"

بفتح نون و کسر میم و راء مهمله بفارسی پلنک و بترکی فیلان و بهندی تیند و او بکسر تاء مثناه فوقانیه و یاء مثناه تحتانیه و خفای نون و دال مهمله و او نامند

ص: ۱۶۷۷

"ماهیت ان

حیوانی است معروف شبیه بفهد در شکل و رنگ و صورت آن شبیه بشیر و کثیر الحیا و هیچ حیوانی گوشت آن را نخورد و در جثه از سک بزرگتر و باریکتر و جلد و سبک رفتار و تیزتر از حیوانات دیگر و شدید القوت و غیور و بتجربه رسیده که چون بر

زخم پلنک موش بول کند پلنک نجات نیابد و موش حریص بران است که خود را
بدان رساند و بول بران کند و لهذا پلنک زخم دار را در جائی نگاه می دارند که
اطراف آن آب باشد و موش نتواند

۸۷۴ خود را بدان رساند و بول کند بران و از خواص آن آنست که در هنگام رفتار هیچ
حیوانی را بالاتر از خود نمی تواند دید

"طبیعت گوشت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

اعضاء الراس پیه آن بهترین اطلیه است از برای فالج و خدر و اوجاع مفاصل و نقرس و
امراض بارده و بدستور تدهین بدان و اکتحال خون آن رافع جمیع علل چشم اعضا
النفص قطور مغز سر آن با آب جرجیر و زنبق در احلیل مقوی و محرک جماع و
بدستور حمول آن در روغن زنبق و جلوس بر پوست آن مسکن بواسیر الجروح و
القروح و الزینه طلای مطبوخ پیه و گوشت آن با آب و زیتون مهرا پخته جهت ازاله
زخمها و شری و حزاز ببعیدیل و طلای خون آن رافع کلف و بهق و آثار جلد و طلای
زهره خشک آن بماء حماض اترج رافع بهق و از خواص آنست که چون کسی بر تمام
جسد خود پیه کفتار بمالد پلنک قصد او نکند و چون آن کس نزدیک آن رود پلنک
نکریزد و بحدی بیحس گردد که قدرت بر حرکت او را نماند که آن شخص اگر
خواهد آن را بتواند بگیرد و نمر بسیار محب خمر است چون بدان رسد بی اختیار آن را
بنوشد طرد الهوام موی آن را چون در خانه دود کنند کژدم بگریزد از انجا و خود از
درخت سر بگریزد المضار زهره آن سم قاتل و دو دانک آن در سه ساعت هلاک

سازد تدارک آن قی نمودن بشیر تازه دوشیده و بعد از آن ربوب و طین مختوم خوردن است و سائر تدابیر زهره اسد خورده است که مذکور شد

ص: ۱۶۷۸

"نمل"

بفتح نون و سکون میم و لام لغت عربی است بفارسی مورچه و بهندی چونتی نامند و بزرک آن را چونتا و کتیرا بتای چهار نقطه هندی و بترکی قاریجه

"ماهیت ان

از جمله حشرات و قوت شامه آن غالب تر از حیوانات دیگر و مختلف می باشد در مقدار از بزرک و متوسط و ریزه بزرک سیاه را بری و دست و پا بلند آن را نمل فارس و بفارسی مورچه سوار و کوچک را بلدی و کبار پرنده را طیار و بفارسی مورچه پردار نامند و گفته اند که هرچند بزرکتر شود پردار می شود

"طبیعت مطلق

ان

در سوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

با قوت سمیه خصوص کبار آن الاذن مهریارس گفته چون مور را در روغن زیتون بجوشانند و در گوش بچکانند رافع کری و ریاح و طنین آنست آلات التناسل چون صد عدد مورچه مقابر را در نیم اوقیه روغن رازقی و یا روغن زنبق انداخته سه هفته در

آفتاب بگذارند طلای آن بر قضیب و حوالی آن بغایت محرک باه مایوس و رافع عنب و مورث صلابت و بزرگی آلت و از مجربات دانسته اند الاورام و البثور طلای مور مقابر با سرکه رافع خنازیر الزینه طلای مسحوق آن مانع برآمدن موی چون بار اول قلع کرده باشند محتاج بتکرار استعمال نیست و ضماد کبار سیاه آن جهت برص بعد تنقیه و ضماد تخم آن با همه روغنها مسقط مو و مانع برآمدن آن دانسته اند المضار خوردن آن موجب مغص و کرب و نفخ و ریاح و قراقرم مصلح آن عسل و زیره و چون کسی را بکزد خصوص نوع بری آن سوزش و خارش عظیم و ورم بهم می رسد مصلح آن مالیدن آهن سوده با سرکه و روغن تلخ و ضماد چوب خیزران با آب و تخم آن را چون بخورند تحریک ریاح شکم بطرف اسفل بحدی نماید که ضبط آن دشوار و متعذر باشد مصلح و رافع آن زیره کرمانی الخواص گفته اند چون کسی خواهد که چیزی در جای گذارد و مورچه در آن نرود باید که در وقت گذاشتن حبس نفس نماید و نفس نکشد مورچه در آن نخواهد رفت ما دام که دست دیگری بدان نرسد و از اسرار مکتومه است و از دخان کبریت و قطران و حلتیت و زهره کاو نر بگریزد

ص: ۱۶۷۹

"نموس"

بضم نون و میم و سکون واو و سین مهمله جمع نمس است

"ماهیت ان

حیوانی است بمقدار شغال و صورت آن شبیه بدلق و رنک آن مائل بزردی و با خطوط سبز و سر آن کم و موی بسیار چرب به حدی که مظنه آن شود که گویا چرب

۸۷۵ کرده اند و نموست علتی است که در سر بهم می رسد بنا بر مشارکت درین وصف مسمی بدان کشته و مرغ و موش را صید کنند و در هنگام سستی صدای آن شبیه بصدای کربه گردد و در وقت غیر مستی بنهجی دیگر و ترکان ماوراء النهر آن را لاکنجه گویند و در بلاد مرو نیز یافت می شود

"افعال و خواص ان

امراض الراس سعوط خون آن بقدر یک قیراط با شیر زنان رافع جنون و اکتحال زهره آن با سفیدی بیضه مرغ رافع دمعه الزینه طلای سرکین آن با خردل رافع داء الثعلب و طلای پیه آن و بدستور موی سوخته آن با روغن رافع بهق سیاه و جرب الخواص ارسطو گفته چون آفتاب در بیت خود با شرف باشد چشم راست آن را گرفته در خرقة کتان بسته بر صاحب حمی ربع تعلیق نمایند رفع حمی او گردد و چون چشم چپ آن را بندنند حمی باز عود نماید و مفارقت نه نماید

"فصل النون مع الواو"

"نوارسی"

بفتح نون و واو و الف و کسر را و سین مهملتین لغت یونانی است و بعربی آن را شجره القدس و مسواک العباس و مسواک المسيح نامند

"ماهیت ان

نوعی از قنا است شاخهای آن باریک و بلند تا سه ذرع و برک آن ریزه مستدیر و جمیع اجزای آن مزغب با زغب شبیه به پشم و کل آن زرد و خوش بو و طعم آن تند و خار آن تیز مانند سوزن و صمغ آن ما بین سفیدی و سرخی و در روم و حلب کثیر الوجود منابت آن آجام

ص: ۱۶۸۰

"طبیعت تخم آن

در دوم کرم و خشک و بیخ آن در سوم و این قوی ترین اجزای آنست

"افعال و خواص ان

مجفف و قابض اعضاء الصدر آشامید عصاره آن جهت قرحه رئه و ذات الجنب ببعیدیل السموم تخم آن رافع سموم قتاله و مقاوم آنها مضر کرده مصلح آن قند و گفته اند مصلح آن بندق است مقدار شربت آن یک مثقال الاعصاب ضماد بیخ آن در التیام جراحات اعصاب مجرب دانسته اند و لهذا آن را شجره العصب نامند و طیخ شکوفه سائیده جرم آن و همچنین صمغ آن در التیام عصب ضعیف تر از بیخ آن و آشامیدن و ضماد کردن آن نیز جهت درد عصب و کوفتگی اعضا و از جای بیرون رفتن و شکستن آن و قطع نرف الدم مؤثر و طیخ نبات و کل آن قائم مقام صمغ آنست

"نوشادر"

بضم نون و سکون واو و فتح شین معجمه و الف و ضم دال و راء مهملتین لغت فارسی است و بهندی نوشادر و بفرنکی سال ارمونیک نامند و نزد اهل صنعت موسوم بعقاب و کبریت الدخان و ملح النار و سلسالیوس نیز است

"ماهیت ان

چیزی است سفید شبیه بشوره قلمی و اصناف می باشد از معدنی و مائی و مصنوع معدنی آن را معدن بلاد حاره مانند حبشه و زنج است و قطعهای آن مانند شوره و مائی آن آب چشمه ایست که چون دست بدان زنند کف کند و از جوشانیدن آن قطعهای

سفید بر روی آن بسته گردد و انطاکی گفته در نواح اصفهان آن چشمه موجود است و کوبند در جبال خراسان نیز می باشد و این هر دو صنف عزیز الوجود داند و مصنوعی آن را از قاذورات و کثافات بتعین و تصعید بعمل می آورند و احیانا قلیلی در کوره آجرپزی که از قاذورات آن را طبخ دهند نیز بهم می رسد و این قبل از تصعید اکثر رنگ آن اغبر می باشد و بعد از تصعید سفید شفاف مانند شوره قلمی می گردد و چون سفید صاف شفاف آن را با مثل آن زاج زرد لاری و عشر آن زنکار تصعید کنند سرخ می گردد و در مصر و روم و ملتان شنیده شده که قاذورات و کثافات و سرکین حیوانات را جمع نموده و مانند خشت خام اقراص ساخته خشک کرده در کوره برهم چیده و بالای آنها خشت های پخته را دود و استاده سر آنها را برهم تکیه داده آتش می دهند و آنچه بران خشتها و بر اطراف و بالای کوره صعود نموده منعقد می گردد بعد از سرد شدن اخذ می نمایند

ص: ۱۶۸۱

"طبیعت ان

در آخر سوم کرم و در اول آن خشک

"افعال و خواص ان

ملطف و جاذب از عمق

۸۷۶ بدن بظاهر و مفتوح و قاطع نرف الدم همه اعضاء العین اکتحال آن جهت التیام قرحه و رفع دمه بارده مفید الفم غرغره آن با آب سداب جهت زلوی در حلق مانده الصدر آشامیدن آن رافع چرک سینه و طلای آن جهت خناق السموم چون آن را با مثل آن فضله انسان تصعید کنند آشامیدن یک مثقال آن در رفع سم مطلق سمیات مجرب

دانسته اند و از اسرار مکتومه است الطحال آشامیدن آن رافع طحال الجروح و القروح
ضماد و ذرور آن مجفف قروح و حابس نرف الدم آنها و جروح و رافع چرك آنها
الزینه طلای آن با روغن تخم مرغ رافع برص و با عسل جهت داء الثعلب و داء الحیه و
سعه و با روغن کنجد جهت جرب الخواص پاشیدن آب محلول آنکه در جای نمناک
کذاشته حل کنند و یا با سرکه حل نمایند و بدستور بخور آن باعث کریختن مار و هوام
است از آن مکان و چون محلول آن را بر کاغذی نقش کنند و در اطراف خود گذارند
هوام قریب بدان نکردند المضار سه درهم آن کشنده است به تقطیع احشا مداوای آن
قی نمودن بشیر و روغن و اشیای امراق دسمه و اطعمه چرب خوردن است و سائر تدابیر
زرنيخ و زنجفر خورده

"فصل النون مع الهاء"

"نهما"

بفتح نون و سکون ها و فتح میم و الف

"ماهیت ان

اسم نبطی درختی است کوهی ساق آن مربع و بقدر یک قامت و با زغبی مائل بزردي
و شکوفه آن بعضی مائل بسفیدی و بعضی مائل بسرخي و میان آن تهی و عمیق و با
عطريت و برک آن بعضی مستدیر و بعضی دراز و بی ثمر

ص: ۱۶۸۲

"طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

مقوی و مفرح اعضاء الراس بوئیدن آن جهت سد نزلات و زکام و بدستور بخور آن
النفص و الصدر آشامیدن آن با تفریح و مقوی قوی و رافع خفقان و مدر خون و فرزجه
آن منقی رحم و خوش بو کننده آن السموم با سرکه رافع همه سموم الزینه آشامیدن
خیسانیده آن با مویز و بعد از ان بادام خوردن مسمن بدن الخواص چون یک درم آن را
با هفت عدد دانه کشنیز در پارچه کبودی بسته در چاه اندازند در تابستان باد سرد
وزیدن گیرد و چون در حریر سرخ پیچیده بر بازوی چپ بندند رفع سحر و چشم بد
کند بالخاصیت

"فصل النون مع الیاء المثناه التحتانیه"

"نیده"

بفتح نون و سکون یاء و فتح دال مهمله و ها لغت مصری است بفارسی سمنو بواو و
سمنی بیا نیز نامند

"ماهیت"

ان

از اغذیه معروفه اکثر بلاد است شیرین و لذیذ می باشد و دستور صنعت آن آنست که
کندم جید را صاف نموده در آب می خیسانند و بر تخته و یا خانچه چوبی و غیر آن
پهن می نمایند بضخامت سه چهار انگشت و پارچه کرپاس پاکیزه بران می اندازند و هر
روز بران آب می پاشند تا آنکه ریشه برآورد و سبز گردد و چون بمقدار چهار پنج
انگشت رسید آن را بریده کوبیده آب آن را افشرده صافی نموده بدستور قدیم آب
صافی آن را در دیک می کنند و با آتش ملایم طبخ می دهند و قطعات یخ بدفعات در

ان می اندازند و طبخ می دهند تا غلیظ و شیرین گردد و بدستور جدید که بالفعل معمول میان عوام آنست که آب صافی آن را با سه چهار وزن آن آرد میده خالص در دیک بزرگی طبخ می نمایند به ملایمت تا اینکه نضج یابد و طعم خامی آن برطرف شود و بعضی مغز بادام و پسته و کردکان درست غیر کوبیده و بعضی درست با پوست در حین طبخ در آن می اندازند و بعضی بی پوست نیز و بعد از کمال نضج زمانی سر آن را مستحکم نموده دم داده در ظرف برمی آورند و تناول می نمایند بسیار لذیذ و شیرین می باشد و عورات اکثر بلاد این را بطهارت و پاکیزگی و حسن عقیده و خضوع و خشوع تمام بنیاز حضرت سید النساء صلوات لله علیها مرتب می نمایند و بعنوان تبرک از برای موالیان و محبان او شان جابجا می فرستند

ص: ۱۶۸۳

"طبیعت ان

در

۱۸۷۷ اول کرم و در خشکی معتدل

"افعال و خواص آن

مولد خلط صالح و مسمن بدن و معدل بلغم اعضاء الراس و الصدر و الغذاء جهت رفع صعود بخار بدماغ و مالیخولیا و سرفه خشک و درد سینه و تولید خلط صالح و تسمین بدن نافع المضار ثقیل و دیر هضم و مسدد و اکثر آن مورث تپهای مرکبه و آنچه بادام و کردکان و پسته در آن اندازند زبون و ثقیل تر مصلح آن سکنجین و کاسنی است

"نیطافلی"

بکسر نون و سکون یا و فتح طاء مهمله و الف و فتح فا و کسر لام و یا

"ماهیت ان

صاحب مغنی گفته از جمله یتوعات و غیر بنطافلن است و بر شاخهای آن پنج عدد برک می باشد و برک آن شیردار و بغایت مجفف بی لذع و بی حدت

"افعال و خواص ان

طبیخ آن جهت درد جگر و اسهال بواسیری و ضماد آن جهت خنازیر و عرق النسا و مفاصل و تحلیل صلابات و داخس مفید و عصاره بیخ آن سم قاتل مقدار شربت آن تا سه ابو الوسات است"

"نیل"

بکسر نون و سکون یا و لام لغت هندی است و آن را بعربی نیلج نیز نامند

"ماهیت ان

اقراص و حبوبی است آسمان جونی تیره رنگ مصنوع از عصاره نباتی و اکثر از هند و کجرات و تهته مشهور بدیول و نواح آن باطراف می برند و آن را از درخت نیل که آن را عظم نامند بعمل می آورند و نبات آن در کتم مذکور شد و بیان اختلاف آنکه بعضی و سمه و نیل را یک چیز دانسته اند و بعضی غیر یکدیگر و آن بری و بستانی می باشد نبات بستانی شبیه بکتان و ساق آن منشعب بسه شعبه باریک و برک آن شبیه ببرک کبر و تخم آن ریزه مائل بسرخ شبیه بتخم خرنوب و از ان ریزه تر و بری آن مانند بستانی و خشونت آن زیاده و سیاه تر و بی تخم و بهترین آن صافی تیره رنگ لاجوردی آنست که بهندی نیل بیانه نامند جهت آنکه در قصبه بیانه که قصبه است از

توابع شاهجهان آباد بعمل می آورند و در هیچ جای دیگر بدان خوبی و صفا و رنگ نمی شود لیکن از ده دوازده سال که صاحبان انگریز متوجه شده در بنکاله و صوبه عظیم آباد و بنارس بلکه تالکهنو بیشتر کشت و کار درخت نیل کرده و جابجا کوتاهی ها برای تیاری نیل بنا گذاشته تیار می کنند بسیار خوب و رنگین مثل لاجورد و بهتر از بیانه می شود و بر جهازات برای تجارت می برند و از برک همین که خشک کرده مردمان خضاب می کنند همین و سمه است خوب سیاه می شود و کویند در خورجه که متصل اکبرآباد است بسیار خوب نیز می شود و اکثر تجارها از آنجا خریده باطراف می برند

ص: ۱۶۸۴

"طبیعت ان

در آخر اول کرم و در دوم خشک و نزد بعضی معتدل

"افعال و خواص ان

محلل و مجفف و رادع و قاطع نفث الدم و نرف الدم قوت تجفیف بستانی آن زیاده و بدون لذع و بری آن را قوت تجفیف اقوی و با حدت و جاذب از اعماق بدن اعضاء الصدر و الغذاء و النفص اشامیدن آن بقدر چهار شعیره بتنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت سرفه شدید اطفال که از شدت آن قی کنند و درد سینه و کرده و ریاح غلیظه و نیز با ادویه مناسبه جهت قرحه رئه و شوصه سوداویه و با کلقدن خواه هندی و خواه کرمانی آن جهت وحشت هموم و خفقان و با سکنجین جهت سپرز خصوص بری آن و با خیارشبر جهت استسقا و عصاره آن نیز جهت سرفه و چون نیل را با آب بسایند و بر ناف اطفال بمالند اسهال نماید چون برزها رایشان بمالند بول بسته را بکشاید الجروح و

القروح ضماد بری آن جهت قروح خبیثه و باد سرخ و نمله و التیام جراحات کهنه برای شدت جذب و حدت آن و طلای محلول آن در آب که کرم نموده باشند جهت تسکین و جمع بواسیر مؤثر و با نیم وزن مرداسنک و قدری روغن کل سرخ و موم جهت اکل از مجربات اما باید که قبل از طلا موضع را به آب بارتنک و عسل بشویند و با سرکه جهت قروح سر و خنازیر متفرح ببعیدیل و جهت اندمال جراحات در ابدان صلبه بستانی آن بهتر و جهت قروح نیز برای تجفیف و قلت جذب و حدتی که دارد و جهت قروح کهنه با عسل و جراحات عصب و حرق النار و برای آن با آرد شیلیم جهت اخراج خار و پیکان

ص: ۱۶۸۵

۱۸۷۸ الزینه جالی کلف و بهق و برص و داء الثعلب نافع خصوص محرق آن الاورام و البثور ضماد آن جهت تحلیل ورم رخو و کل اورام در ابتدا و جهت خراجات مضر رئه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن بوزن آن آرد جو و ثلث آن مامیثا است و دستور اخذ رنک آن آنست که بکوبند و در آب یک شبانه روز بگذارند پس ته نشین آن را بکیرند و درخمی کنند و پر از آب نمایند و در زیر آن آتش ملایم کنند و برهم زنند تا کف بر سر آورد تا کف آن را بکیرند و استعمال نمایند در رنک ثیاب و غیرها

"نیلج"

بکسر نون و سکون یا و فتح لام و جیم لغت عربی نیل است و بعضی غیر آن دانسته اند

"ماهیت ان

نباتی است برک آن شبیه برک صعتر و بر روی زمین مفروش و در حوالی دربند

شیروان کثیر الوجود

"افعال و خواص آن

اقراص معمول آن را جهت بیاض چشم بیهیل دانسته اند"

"نیم"

بکسر نون و سکون یا و میم لغت هندی است کویند اصل آن نینب بوده که بنا بر قاعده مقرر در الفاظ فارسیه هر جا که نون با باء موحدۀ ساکنه جمع شود با را با میم بدل می کنند مانند دنب و سنب که با را با میم بدل کرده و برای تخفیف نون را حذف کرده دم و سم شده در آنجا نیز همین عمل نموده نیم کشته

"ماهیت آن

درختی است عظیم هندی معروف و مشهور برک آن باریک و مشرف و نازک و اندک از برک انار بزرگتر و تشریف آن زیاده و کل آن در خوشه و وسط کلها زرد و اندک با عطریت و خوش منظر و ثمر آن بقدر سنجد بسیار کوچکی یعنی مدور اندک طولانی و رسیده پخته‌های آن زردرنک و تلخ با اندک شیرینی یحتمل که آنچه حکیم میر محمد مؤمن رح تع در تحفه نوشته اند که آن را در اصفهان سنجد کرخی و در مازندران کنار نامند و در بعضی بلاد معروف بدرخت توز است چندان اصلی نداشته باشد زیرا که نیم در غیر بلاد هند نمی شود و مستعمل اکثر برک تازه آنست

ص: ۱۶۸۶

"طبیعت آن

نزد اهل هند سرد در اول و خشک در دوم و نزد بعضی در اول گرم و تر و نزد بعضی معتدل

"افعال و خواص

ان

محلل و منضج اعضاء الراس بخور برک مطبوخ آن در آب جهت درد گوش و اوجاع مفاصل و قطور عصاره برک تازه آن به تنهائی و یا با عسل در بینی مسکن صداع و در گوش مسکن وجع و مصلح جراحات و مانع آب رفتن از آن و مضمضه به آب برک تازه آن و یا به آب مطبوج آن جهت تقویت لثه و درد دندان نافع اعضاء النفس آشامیدن آب برک تازه مطبوخ آن و یا آنکه برک آن را سائیده و کرده بانی پخته در آب اندازند و آب آن را سه شبانروز بیاشامند جهت تحلیل ریاح و رطوبات معده و التیام مجاری بول و تصفیة آنها و آشامیدن آب مطبوخ پوست بیخ آن بقدر دوازده مثقال مدر حیض بسته شده و آشامیدن ثمر آن یک مثقال حابس اسهال مزمن و حکیم میر محمد افضل در مجربات خود نوشته که ثمر آن گرم و تر و ملین بطن و رافع جذام است الاورام و البثور و الدمامیل ضماد برک کوبیده گرم نموده آن و بدستور ضماد پخته آن بدین نحو که در ظرف سفالی کرده و ظرف دیگر بر سر آن گذاشته و اطراف آن را بسته بر آتش کمی گذارند که ببخار طبخ یابد و یا آنکه در برک بید انجیر و یا برک موز بسته در زیر خاکستر گرم طبخ نمایند جهت تحلیل اورام حاره رطبه و بارده و نضج دمامیل و تنقیة قروح و التیام آنها و تسکین اوجاع و امثال اینها نافع و ضماد سائیده آن با اندک نمک منقی قروح خبیثه و خورنده کوشت فاسد و بدستور با کرکه شکر سرخ تیره مائل بسیاهی است اکال قروح و جروح است و چون بفتیله آلوده در دهن زخم گذارند کشاده گرداند و چون در جوف آن فرستند تنقیة آن نماید خصوص که

بر بالای آن زخم برک سائیده کرم کرده و یا مطبوخ بنحو مذکور بسته باشند و چون قروح و جروح تنقیه تام یافتند و خواهند ملتئم سازند باید که بی نمک استعمال نمایند و مرهم و دهن آن نیز جهت اکثر قروح و جروح و سوختگی آتش نافع و بعضی روغن آن را نائب مناب روغن شیخ صنعان دانسته اند و صنعت آن هر دو و حلوای

ص: ۱۶۸۷

۸۷۹ برک آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و عرق پوست درخت بسیار کهنه آنکه نیم کوفته هر مقدار که خواهند و با ربع وزن آن شکر سرخ که بهند کر نامند اما صاف خالص باشد و ده وزن آن آب بخیسانند و روزها بآفتاب و شبها در سایه گذارند تا بیست و یک روز پس عرق کشند بدستور مقرر و روزی دو توله تا چهار توله آن را بیاشامند و از عقب آن بفاصله یکدو ساعت نان با روغن کاو تازه بخورند تا بیست و یک روز یا زیاده بحسب حاجت و مرض و از نمک و ترشی و ماهی و بادی پرهیز نمایند جهت اکثر امراض مانند لقوه و فالج و استرخا و اوجاع مفاصل و غیرها و استسقا و نزول آب در هر عضوی که باشد و قروح مجاری بول و جذام و قروح خبیثه و ساعیه و جرب متقرح و قوبا و امثال اینها نافع و بدستور آشامیدن نقوع مذکور جهت امراض مزبوره روزی دو توله بدستور و مراعات پرهیز"

"نیلوفر"

بکسر نون و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم لام و سکون واو و فتح فا و راء مهمله معرب از نیلوفر پهل هندی است زیرا که نیل بزبان هندی بمعنی آب و پهل بمعنی ثمر است و بیونانی نمیقا و بعربی کرنب الماء و حب آن را حب العروس و بزبان بنکله سپلا و کوئین نامند و بری آن را بمصر عرایس النیل کویند

"ماهیت آن

کل نباتی است که در غدیرها و آبها ایستاده که بهندی جهیل و تالاب نامند در ایام کرما که موسم بارش آن دیار است بهم می رسد ساق آن نرم و مجوف طولانی بقدر عمق آنها تا بدو قامت و برک آن عریض و بر سطح آب مفروش و کل آن بیرون از آب و الوان می باشد سفید و نیلی و سرخ ارغوانی و بنفش زرد رنگ نیز و لیکن زردرنگ آن کمیاب و سفید آن کثیر الوجود و بعد از آن نیلی و بعد از آن ارغوانی و بهترین همه سفید و نیلی است و برکهای کل آن طولانی باقمعی سخت و در میان آن زیرها و بعد ریختن کل آن ثمری بقدری سیبی مدور و در جوف آن تخمهای کوچک سیاه که با لزوجت می باشد بهم می رسد و هندی آن مائل بسرخی و بیخ آن بعضی شبیه بزردک طولانی سیاه و بعضی مدور و تلخ طعم خشبی و این را بهندی سلکی نامند و بعضی مردم پخته می خورند و بعضی گفته اند نیلوفر بری نیز می باشد

ص: ۱۶۸۸

"طبیعت جمیع اجزای آن

در دوم سرد و تر و کل آن از همه الطف و از بنفشه در سردی و تری زیاده و بیخ آن کرم و خشک و تخم آن سرد و خشک و مراد از مطلق آن کل آن است و اکثر مستعمل و قوت آن تا بیک سال باقی می ماند

"افعال و خواص آن

مقوی دل و دماغ و مسکن حرارت آنها و تشنگی اعضاء الراس و الصدر بوئیدن کل آن مقوی دل و دماغ حار و منوم و مسکن صداع حار و خشکی دماغ و آشامیدن آن جهت امور مذکوره و سد نزله و خشونت سینه و سرفه حار و قروح ظاهری و باطنی حادث از

ادویه حاده است و چون تعدیل آن با زعفران و دارچینی کرده باشند جهت تقویت دل و خفقان مؤثر و نکاهداشتن قدری از بیخ آن در دهان محلل اورام حلق و رافع خناق مجرب و نطول کل آن بر سر مسکن حرارت آن اعضاء النفس و الحمیات آشامیدن کل آن و بدستور بیخ آن حابس اسهال مزمن و قرحة امعا و سیلان منی و منجمد کننده آن و مسکن شهوت باه و مانع احتلام خصوص با شربت خشخاش و یا جوارش عود شیرین و آشامیدن کل آن بتنهایی و یا با مطبوخات مناسبه و یا عرق آن جهت جدری و حصبه و بعد از بروز نه قبل از آن جهت آنکه مانع بروز آنست و نیز مسکن حرارت قلب و کبد و حمیات حاره حاده است مضر مثانه مصلح آن نبات و عسل و مضر باه و مصلح آن لبوبات و عسل مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و در مطبوخات تا هفت مثقال بدل آن بنفشه و با خلاف و یا خطمی سفید و بیخ آن جهت اسهال مزمن و تحلیل طحال و قروح امعا و سیلان منی و ضماد آن جهت درد معده و مقعده و مثانه و ورم طحال و مقعده الزینه ضماد بیخ آن با آب جهت بهق و برص خصوص بیخ سیاه آن و با زفت و یا عسل جهت داء الثعلب و

ص: ۱۶۸۹

۸۸۰ نطول آن با سرکه جهت اورام حاره مقدار شربت آن از یک درم تا سه درم و اکثر آن مضعف باه و تخم آن مضعف باه و منجمد کننده منی و آشامیدن آن چند مرتبه جهت رفع سیلان رطوبات جاری از رحم و ضماد آن جهت نرف الدم و درد مثانه و درور حیض نافع مقدار شربت آن تا سه درم است شراب نیلوفر ملین طبع و جهت صداع حار و تپهای حار و تپهای صفاوی و سرفه و ذات الجنب و ذات الرئه و خشونت سینه نافع صنعت آن بکیرند نیلوفر تازه یکرطل و در چهار رطل آب بخیسانند و بجوشانند و مالیده صاف نموده با یک من قند سفید بقوام آورند و اگر نیلوفر تازه نباشد ربع و یا نصف وزن آن از نیلوفر خشک مرتب نمایند عرق نیلوفر صداع حار و تپهای

صفراوی و حمیات دفیة و جدری و حصبه و سرفة حار و ذات الجنب و ذات الرئة و خفقان حار را نافع صنعت آن بکیرند کل نیلوفر تازه و با چهار وزن آن آب خالص شیرین در قرع و انبیق مقطر نمایند و بعد سرد شدن در شیشه و یا صراحی جست روی توتیا نگاهدارند و عند الحاجة بقدر مطلوب بیاشامند و اگر تازه آن نباشد از خشک آن ربع و یا نصف آن اخذ نمایند"

"باب بیست و ششم در بیان ادویه که حرف اول آنها واو است"

فصل الواو مع الالف

"واق"

بفتح واو و سکون الف و قاف

"ماهیت ان

اسم مرغی است آبی که در کنار آبها می باشد تیره مائل بسیاهی و مخلوط بسفیدی و سر آن سیاه و در کله آن چهار عدد موی مانند کاکل رسته و در غایت سفیدی و نرمی و در بلندی قریب بشبری و ترکان با زلف حفار جمع نموده بر سر می زنند و آن مرغ را در تنکابن اوین نامند و از حفار کوچکتر و اکثر صید آن ماهی است و چون بکمال خود رسد صدای آن واق واق باشد

ص: ۱۶۹۰

"طبیعت ان

در دوم کرم و در اول خشک

"افعال و خواص"

آن

گوشت آن محلل ریاح و سهوکت آن از طیور دیگر کمتر و رافع فالج مطلقا حتی بخور پر آن درد زانو و کمر را مفید و روغن آن جهت فالج و امراض عصب نافع و گوشت نمک سود آن جاذب خار و پیکان و زهره آن جهت رفع بیاض چشم و بهق مفید است المضار محرورین را مضر مصلح آن فواکه حامضه و سکنجین ساده و پختن در آب و بریان نمودن آن با روغن بادام و یا کنجد و یا کشنیز و نانخواه مطیب نمودن است"

"فصل الواو مع الجیم"

"وج"

بفتح واو و جیم و آن را عود الوج و بیونانی اقورون و بفارسی اکر ترکی و بهندی بچه نامند

"ماهیت ان"

نباتی است که در قوت قریب بایرسا است و در آبها می روید مانند بردی و بفارسی سوسن زرد کویند برک آن از برک نرکس دراز تر و عریض تر و با خشونت و انبوه ساق آن بلند و کل آن شبیه بسوسن آزاد که زنبق باشد و زرد مائل سرخی و بیخ آن کره دار و بعضی به بعضی اندک پیچیده و کج شبیه بسعد و رنک آن ما بین سفیدی و سرخی تند طعم با حرارت و حرافت و تلخی و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند و قریب بقوت زراوند و ایرسا است و اقسام می باشد بهترین همه سفید بزرک خوش بو پر کره آنست و مستعمل بیخ آن و جالینوس گفته که خشبو نیست و در سنبله می رسد

ص: ۱۶۹۱

"طبیعت ان

در سوم کرم و در وسط دوم خشک

"افعال و خواص ان

ملطف و جالی بیلدع و مفتوح و قاطع بلغم محلل ریاح و تریاق سموم اعضاء الصدر و الراس و الغذاء آشامیدن آن خصوص با مصطکی جهت تنقیه دماغ از سائر فضلات و جهت فالج و خدر و استرخا و لکنت زبان خصوص خائیدن آن و در دهان نکاهداشتن باعث سرعت تکلم اطفال است چون بایشان اندک اندک بخوراند و نیز بجهت رفع ثقل زبان و درد دندان ببعیدیل و اکتحال آن جهت رفع بیاض و غلظت قرنیه و جلای بصر و ظلمت عارض از رطوبات نافع خصوص عصاره تازه آن و نیز آشامیدن آن جهت تقویت قوت حافظه و تجفیف رطوبات اعصاب و دماغ و معده و تنقیه آن و تصفیة

۸۸۱ خون و صفرا و درد سینه و پهلو و سرفه بارد و تقویت معده و جگر بارده و هاضمه و تحلیل ریاح معده و امعا و درد جگر و امعا و سپرز و مغص و سحج امعا و تقطیر البول رطوبی و تفتیت حصاه و تسخین کرده و تقویت باه و زیادتی آن و مدر بول و حیض است و ضماد آن جهت فالج و تشنج بلغمی و خدر و اوجاع مفاصل و ورك و رحم و تحلیل ریاح و صلابت طحال نافع و رافع کبر آن و فرزجه آن با شیر مادیان و زعفران جهت اعانت بر حمل و جلوس در طبیخ آن جهت درد رحم السموم آشامیدن آن جهت سموم مشروبه و ضماد آن جهت سموم ملدوغه و بالجمله همه امراض بارده و مبرودین و مشائخ را مفید و مضر سر مصلح آن رازیانه و محرق خون محرورین مصلح آن سکنجین مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن در طرد ریاح و امراض کبد و طحال

بوزن آن زیره کرمانی و ثلث آن ریوند چینی و در امر باه و اوجاع و غیرها زرواند
 طویل و نیز شیخ ارمنی گفته اند و ایضا ربع وزن آن قرنفل و عود هندی الزینه آشامیدن
 آن نیکو کننده رنک رخسا و بدستور ضماد آن جهت بهق و برص نافع الاورام و
 المفاصل ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و اوجاع مفاصل بارده و بهق و برص و
 فتق و امثال اینها نافع و جوارش و دهن و سفوفات آن در قرابادین مذکور شد و مرئی
 آن جهت فالج و صرع و ضعف معده و درد آن و نفخ و قراقر شکم و قولنج نافع و
 معجون آن جهت نشف رطوبات دماغ و نزلات و مقدمه نزول آب در چشم و رفع
 خیالات باطله و بلغمی مزاجان و تقویت معده و تجفیف رطوبات آن مفید و هر دو نیز
 در قرابادین ذکر یافتند"

ص: ۱۶۹۲

"فصل الواو مع الدال المهمله"

"ودع"

بفتح واو و دال و عین مهمله

"ماهیت ان

از جمله اصداق و حلزونات است اصناف و اقسام و اشکال مختلفه می باشد آنچه دراز
 و پیچیده است بفارسی کچک و در دیلم کلاچک و باصفهانی کسن کربه و بهندی
 کودی و نوع کوچک آن را بشیرازی کوش ماهی خوانند و بهندی کهونکا نامند و
 پوست آن زیاده از سائر اقسام و در دریا و زمینهای نمناک نیز بهم می رسد و بهترین
 آن بحری آنست و شیخ پهن و پیچیده بود

"طبیعت ان

سرد و خشک و خشکی آن زیاده از سائر اصداف

"افعال و خواص ان

مدر مائیت و جالی و جهت عسر البول و حصاه نافع و ضماد گوشت آن جاذب پیکان و خار و ناشف رطوبات اعضا بظاهر و طلای سائیده کودی زرد بر پشت زهار باعث ادرار بول و رافع احتباس آن و محرق آن در همه افعال مانند شیخ و جالی و کرمی و خشکی آن زیاده و رادع العین اکتحال آن جالی بیاض عین و باعث حدت بصر الزینه و الاورام و غیرها ضماد آن جالی بهق و برص و قوبا و ناشف رطوبات اعضا و محلل اورام رخوه و جهت اصحاب جنین نافع و مالیدن سفوف محرق خشک آن مسکن اوجاع بارده و محلل اورام بلغمیه و ضماد محلول آن در آب لیمو محلل اورام و باقلیلی نوشادر رافع جمیع آثار جلد الاذن کودی زرد را سوخته آن را سائیده در گوش بقدر نیم ماشه اول انداخته بعده قدری آب لیمو اندازند جوش می خورد و جمع گوش و سنکینی دو سه دفع که بعمل آورند دفع خواهد شد و آشامیدن مسحوق غیر محرق آن با سرکه مقدار ربع درهم با شراب ابیض جهت قرحه امعا و منع تولد آن قبل از تعفن المضار مضر رئه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم درم است"

ص: ۱۶۹۳

"فصل الواو مع الراء المهمله"

"ورد"

بفتح واو و سکون را و دال مهمله بلغت عربی اسم جنس کلهای خوشبوی اشجار است و بعربی جل معرب کل نامند و از مطلق آن مراد احمر بستانی است که بفارسی کل سرخ نامند و آن اقسام می باشد از سرخ و خوشرنک و خوش بو و سرخ کمرنک

خوش بو و زرد صندلی و سفید و هریک بری و بستانی می باشد و هر واحد بنامی مخصوص و بستانی هریک اکثر مضاعف و بری غیر مضاعف است"

۸۸۲

"ورد ابیض بری"

"ماهیت ان

بزرگتر از نسرين و غير مضاعف است و پنج برک و برکهای آن سفید و بزرگتر از بستانی و در وسط آن زیره زردرنک و تندبو و درخت آن بزرگتر از نسرين"

"ورد احمر بری"

"ماهیت ان

کل درخت دلیک است و سرخ غیر مضاعف"

"ورد احمر بستانی"

بفارسی کل سرخ نامند

"ماهیت ان

معروف و در اکثر بلاد می شود بهترین آن برای عطر گرفتن بزرک و رنکین بسیار خوشبوی تلخ طعم با اندک شیرین آنست و برای تداوی غنچه تمام ناشکفته آن زیرا که قوت قبض این زیاده است و در اکثر بلاد مانند هند و بنکاله تا هر سال قبل از موسم کل آنکه اواخر دلو و اوایل حوت است آن را قلم نکنند و در پای آن ماهی کندیده و

خاکی سفیدی که آن را کلی نامند و غیر آن از مصالح ندهند و آب باری و ترتیب
نکنند کل نمی دهد

"طبیعت ان

مرکب القوی با جوهر مائی و ارضی و نزد اکثری در اول سرد و در دوم خشک و
جمعی گرم و تر گفته و بعضی معتدل دانسته اند با قوت قابضه و خشک آن را قبض
زیاده و تلخی کمتر و قزشی گفته ورد یابس نسبت برطب آن میل بسردی دارد

ص: ۱۶۹۴

"افعال و خواص ان

مقوی قوی و ارواح و مفرح و ملطف و جالی و مسهل و مسکن صفرا و بلغم رقیق و
قابض خصوص خشک آن و قبض غنچه خشک آن زیاده و با حرافت و تلخی و قبض
و اندک شیرینی و چون خشک گردد تلخی و شیرینی آن زائل گردد و تازه آن مسهل
چون بیست درم آن را بیاشامند اعضاء الراس قطور عصاره آن جهت درد سر و چشم و
کوش حار و قطور طبیخ خشک آن جهت غلظت اجفان و ضماد تازه آن جهت درد
سر و مضمضه بطبیخ آن جهت تقویت دندان و لثه و بدستور سنون آن و ذرور خشک
آن رافع قلاع دهان و نیز مضمضه و غرغره آن با عدس و کافور و بوئیدن آن مقوی دل
و دماغ در ضعیفان باعث هیجان عطسه و زکام و نزله و ماشری و در بعضی مسکن آنها
مصلح آن کافور در محرور المزاج اعضاء الصدر و الغذاء و النفص آشامیدن آن جهت
تقویت قلب و رئه و معده و جگر و کرده و امعا و رحم و مقعده و رفع نفث الدم و
آشامیدن آب آن رافع خفقان حار و غشی و ضعف قلب و اعضاء مذکوره و حابس
اسهالات حاره خصوص غنچه عفص آن و کویند ده درم غنچه تازه آن ده مجلس عمل

می کند و ضماد آن جهت تحلیل اورام مراق و تجفیف رطوبات معده و تقویت آن و ضماد تازه آن جهت ورم مقعده و احتقان بطیخ آن جهت قروح امعا و ذرور خشک آن جهت رفع سیلان رحم و بدبوئی آن باعث خوش بو و تنکی آن الحمی سه درهم آن مسکن حرارت تب ربع القروح و الجروح و الاورام ذرور خشک آن جهت رفع جوششها و التیام زخمها و قلاع و زخم آبله و خشک نمودن دانه‌های آن و ضماد تازه آن جهت تألیل و سحج جلد که بسبب حرکت بهم رسیده باشد و رویانیدن گوشت تازه بر زخمهای عمیق و تحلیل اورام حاره و شکستگی اعضا الزینه طلای آن در حمام جهت رفع بدبوئی عرق و ضماد تازه آن جهت اخراج خار و پیکان از بدن و حزاز و در زیر بغل و کنج ران جهت بدبوئی و التیام جروح و قروح آن و بدستور ذرور آن با برک مورد جهت قطع عرق مضر باه و مورث تشنکی و مصلح آن حب الزلم و انیسون مقدار شربت از تازه آن تا ده درهم و از خشک آن تا چهار درهم و از آب آن تا هشت درهم بدل آن بنفشه بوزن آن و ربع آن مرزنجوش و عصاره برک کل تازه آنکه در سایه خشک نموده باشند جهت غلظت اجفان و نفث الدم و رفع رطوبات و بلبت معده مفید و قبض و بیس آن زیاده از غنچه و برک آن و آشامیدن سفوف اقماع آن حابس نفث الدم و قابض بطن زرورد یعنی دانه‌های ریزه که در وسط کل آن می باشد

ص: ۱۶۹۵

"طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

آشامیدن دو درهم آن با آب رافع نفث الدم و نرف الدم و اسهال عسر العلاج خصوص
که با اقماع آن بسایند و حمول آن

۸۸۳ مقوی رحم و رافع رطوبات آن و مضیق فرج است و تخم کل که عبارت از ثمر آن
است و مانند تکمه است در افعال مانند دلیک است که عبارت از ثمر کل سرخ بری
باشد و مذکور شد و بعضی زرور در عبارت از غنچه ناشکفته آن دانسته جهت مشابهت
آن بزر قمیص یعنی تکمه پیراهن و بعضی دلیک دانسته اند و بالفعل مشهور بزرهای
وسط کل آنست و مستعمل در تراکیب نیز همین است و جلنجین آن در افعال قریب
ببرک آن و در بعض مواد اقوی و در بعض اضعف و روغن آنکه برکهای کل تازه بی
اقماع آن را در روغن کنجد تازه و یا روغن زیتون تازه اندازند و در آفتاب گذارند و
چون رنگ برک کل سفید گردد افشرده دور نمایند و برک کل تازه در آن ریزند و
همچنین تا هفت مرتبه و این را دهن ورد خام خالص نامند و یا آنکه آب برک کل را
گرفته با روغن کنجد و یا زیت بوزن آن با آتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند و این را
دهن ورد مطبوخ نامند

"طبیعت مطلق

ان

مرکب القوی

"افعال و خواص آن

رادع و قابض و محلل و مفتوح و موافق مواد حاره و بارده و با قوت مسهله اعضاء الراس
نطول آن بثنهائی و یا با سرکه و کلاب جهت درد سر و تقویت دماغ و رفع بیخوابی و
تحلیل اورام دماغی و بدستور طلای آن با سرکه و لخلخه آن با سرکه و کلاب جهت

تسکین صداع و رادع بخارات دماغی و موافق اورام آن و قطور آن در کوش جهت تسکین درد آن و درد سر و رفع یبس آن و مضمضه آن مسکن درد دندان و رافع قلاع حادث از آهک خورده اعضاء الغذاء آشامیدن آن مسهل ماده لزج و حابس اسهال مراری و مسکن التهاب معده و قروح امعا و سحج و مغص و تقویت اعضا و تسکین اوجاع و رافع زحیر و بدستور تدهین بدان و احتقان بدان جهت قرحه امعا و سحج و مغص عارض از خوردن مغز فلوس خیارشبر و غیر آن و نطول آن حابس اسهال مراری و مسهل ماده لزجه القروح و الجروح و الاورام تدهین بدان رویاننده کوش بر زخمهای عمیقه و مجفف رطوبات جروح و قروح و دافع مواد خبیثه و زخم آبله و با سفیده بیضه مرغ جهت سوختگی آتش و زخم عارض از نوره و ورم چشم و با سرکه بادزهر قروح و جوششهای حاره و آشامیدن آن جهت رفع ضرر آهک خورده و زرنیخ و ذراریخ و امثال اینها الزینه با سرکه و آب مورد جهت رفع عرق مقدار شربت آن یک اوقیه بدل آن بوزن آن روغن بید و نیم وزن آن روغن بنفشه و ماء الورد که بفارسی کلاب نامند

ص: ۱۶۹۶

"طبیعت ان

مرکب القوی و مائل بسردی و با سه قوت حرارت لطیفه مفتحه و رطوبت و اندک قوت قابضه و بعضی سردی و خشکی آن را بسیار غالب دانسته اند

"افعال و خواص ان

مقوی دماغ و قلب و فم معده و قوتهای بدنی اعضاء الراس و الصدر و الغذاء آشامیدن نیم کرم آن جهت عوارض حادث از نزله و نفت الدم و خشونت سینه و خفقان حار و

تقویت بدن و درد معده و امعا و مغص بارد و حار و وجع کبد و طحال و با شراب باعث زیادتی تفریح و بوئیدن و طلا کردن آن جهت درد سر حار و درد چشم و با قرنفل جهت درد سربارد و لخلخه آن جهت تقویت دماغ و حواس باطنی و نشاط نفس و تقویت دل و رفع خمار و غشی و بیهوشی و خفقان و بالخاصیه مضر صاحب نزله و محرک آن و باه و باعث سفیدی موی مصلح آن جلاب و نبات مقدار شربت آن تا هیجده مثقال و آشامیدن کلاب مکرر مقطر نموده بقدر دو اوقیه مسهل است و جلنجبین شکری و عسلی مرکب و جوارش و حب و دهن الورد باقسام و شراب و عرق و غسل و اقراص آن نیز بانحای شتی و کل شکری و کلنکین عسلی و معجون ورد همه در قرابادین کبیر مذکور شد و نوع کل سرخ مضاعفی که در اکثر بلاد خصوصا هند و بنکاله می شود آن را سدا کلاب می نامند جهت آنکه همیشه کل می آورد و در بعضی موسم زیاده و در بعضی کمتر بوی بسیار ضعیف و ناخوش نیز از جمله ورد احمر بری است"

ص: ۱۶۹۷

"ورد اصفر"

یعنی کل زرد نسرين زرد بری است درخت آن خاردار و کل آن زرد غیر مضاعف و خوش بو و مفرح و قوت

۸۸۴ آن مانند نسرين سفید و کلنکین و حلوی برک آن مفرح و مقوی باه است"

"ورد اصفر بستانی"

این نیز نسرين بستانی زرد است و درخت آن بقدر کل سرخ و بی خار و کل آن مضاعف و رنگ آن زرد مائل بصندلی و در قوت مانند کل سفید بستانی است"

"ورد الحماق"

بفتح حاء مهمله و میم و الف و قاف و آن را ورد العجاز نیز نامند و بفارسی کل رعنا
زیبا و بشیرازی کل قحبه خوانند

"ماهیت ان"

درخت آن شبیه بدرخت ورد احمر بری و کل آن غیر مضاعف و اندرون آن سرخ
آتشی و بیرون آن زرد زعفرانی و بوی خوشی ندارد و گفته اند از اقسام ورد متن است
و بندرت بعضی خوش بو هم می شود و مستعمل بیخ آن

"طبیعت ان"

کرم و خشک و گرمی بیخ آن زیاده

"افعال و خواص ان"

محلل قوی و در اطلیه استعمال آن اولی است

"فصل الواو مع الراء المهمله"

"ورس"

بفتح واو و سکون را و سین مهمله

"ماهیت ان"

ثمر درختی است حجازی مخصوص به بلاد یمن و تا بیست سال کل و ثمر می دهد و
تخم آن مانند کنجد و بعد از رسیدن منشق شده چیزی شبیه بموی زرد مائل بسرخ
شبیه بزعفران از ان ظاهر می گردد و سائیده آن را از یمن می آورند شبیه بزعفران سوده

و ثیاب را بدان رنگ می کنند و بهترین آن نیز تازه زرد مائل بسرخ است و قسم سیاه آن را از حبشه آورند و حبشی نامند و سرخ تیره آن را که هندی نامند زبون تر بود و نزد بعضی کرکم بیخ نبات آنست و اصلی ندارد و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند و آن را حبی است مانند ماش

ص: ۱۶۹۸

"طبیعت آن

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص ان

مقوی و مفرح عظیم و رافع بهق و خفقان و محلل ریاح غلیظه و جالی و مهیج و مقوی باه و مفتت حصاه الزینه طلای آن رافع بهق و برص و کلف و نمش و جالی سائر آثار و باعث لاغری بدن و آشامیدن آن جهت وضح الجروح و القروح جهت جرب و حکه و سعفه و قوبا و بشور نافع السموم مقاوم همه سموم مضر رئه مصلح آن مصطکی و کثیرا و عسل مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن بوزن آن زعفران و نصف آن سازج و پوشیدن ثیاب مصبوغ بدان مهیج باه دانسته اند و معین بر جماع

"ورشان"

بفتح واو و سکون را و فتح شین معجمه و الف و نون بترکی الافاخته نامند

"ماهیت ان

از جنس کبوتر صحرائی است و از آن بزرگتر و از دجاج کوچکتر و مائل بسیاهی و مطوق

"طبیعت آن

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

گوشت آن مانند کبوتر صحرائی است و خفیف تر از گوشت کبوتر و خشک تر از آن و جهت فالج و برودت کرده و مثانه و پشت و تحلیل ریاح و چون در روغن زیتون مهرا پخته طلا نمایند در افعال مانند پیه شتر مرغ المضار عسر الهضم و مداومت خوردن آن مورث سوء خلق و حبس بطن مصلح آن در محرورین سرکه و در مبرودین نمک و اندکی نخود و با آب پختن و درین هنگام نیز سریع الخروج می باشد از شکم

"ورل"

بفتح واو و را مهمله و لام بفارسی و ترکی بزمچه و بهندی کوی بضم کاف عجمی و واو مجهول و یا نامند

ص: ۱۶۹۹

"ماهیت

ان

حیوانی است بزرگتر از حردون و سر آن کوچک و دنباله آن دراز و از دنباله وزغ قویتر و پوست آن سیاه و خشن و ابلق بخطوط زرد و گفته اند غیر سوسمار است

"طبیعت ان

کرم و خشک در سوم و در دوم نیز گفته اند و سرکین آن بسیار کرم و خشک

"افعال و خواص ان

قایم مقام سقنقور است در همه افعال و مبهی و محلل ریاح و ضماد گوشت آن جاذب پیکان و خار از بدن و سم لسع هوام بخود و چون آن را شق نموده بر ظاهر جلد بندند باعث فربهی عضو گردد الزینه تدهین بروغن

۸۸۵ زیتونی که در ان جوشانیده باشند تا مهرا شده باشد رافع آثار جلد و کچلی و حکه و داء الثعلب و قوبا العین اکتحال آن جالی بیاض عین و تدهین بدان رویاننده موی در داء الثعلب و جالی وضح و کلف و نمش و قوبا و مسمن بدن پیه و گوشت آن و مالیدن پیه آن بقوت باعث عظم قضیب و طلای خاکستر آن باعث بی حسی عضو بدل پیه آن پیه سقنقور است

"فصل الواو مع السین المهمله"

"وسخ"

بفتح واو و سین و خاء معجمه بفارسی چرک و بهندی میل نامند

"ماهیت ان

معروف است که فضلات متجلیه خارجه از مسامات بدن حیوان است و هر بدنی که فضول رطبه لطیفه در ان زیاده باشد چرک آن نیز زیاده می باشد و از مطلق آن مراد چرک بدن انسان است

"طبیعت ان

کرم و خشک و بحسب امزجه و اغذیه و اعضاء و بلد مختلف می باشد آنچه قریب بناخنها است کرمی و خشکی آن زیاده است

ص: ۱۷۰۰

"افعال و خواص ان

طلای چرک کوش جهت شقاق لب و کزیدن افعی و آشامیدن آن مورث بیهوشی و استسقا و قاتل گفته اند و طلای چرک بدن با بعضی ادهان مناسبه جهت بواسیر و شقاق لب و مقعده و داخس و با موم روغن جهت تحلیل اورام پستان و نفاطات و جوششها و ذرور خشک سائیده آن جهت نشف قروح و سخته و باندک جلا السموم ضماد آن جهت نهش افعی و بدستور چرک کوش انسان زیرا که اقوی در تاثیر از سائر اوساخ بدن است و وسخ ابدان مصارعین یعنی چرک ابدان کشتی کیران و آن دو قسم می باشد یکی آنست که در ابدان ایشان بسبب مالیدن روغن و غبار جمع می گردد و دوم آنست که بر دیوار زورخانه مجتمع می شود و هر دو منضج و محلل و جالی باعتدال اند و طلا کردن آن جهت قروح مشائخ و سخته و عرق النسا و با مراهم جهت تحجر زخم نافع است

"وسخ الكواير"

بفتح کاف و واو و الف و یاء مثناه تحتانیه و راء مهمله

"ماهیت ان

چرکی است که یافته می شود در کوائث نحل یعنی خانهای زنبور عسل و آن غیر عکبر است که بفارسی بر موم نامند و بقول بغدادی و بقول صاحب تحفه بر موم است و بهترین آن مائل بسرخی و نرم و خوشبوی آنست و شیخ الرئیس گفته بهترین آن سبز آنست

"طبیعت ان

کرم و خشک تا آخر دوم

"افعال و خواص ان

لطیف و جالی و جاذب و محلل اورام و بخور آن جهت سرفه مزمن و طلای آن جالی قوبا و جاذب پیکان و خار از باطن و در جبر کسر و ضربه و سقطه قائم مقام مومیائی است و وسخ الحمام جهت نفاطات نافع و مانند وسخ مصارعین است

ص: ۱۷۰۱

"فصل الواو مع الشین المعجمه"

"وشق"

بفتح واو و شین و قاف لغت فارسی است

"ماهیت ان

پوستین حیوانی است از سگ بزرگتر و از پلنک کوچکتر و در رنک و شکل مانند آن و فربه و دنبال آن از یک شبر کمتر و در تنکابن آن را پلنک تومول نامند و گفته اند

شبهه بروباه است و در ترکستان بهم می رسد و گفته اند بری است و بحری نیز گفته اند و تخم در خشکی می گذارد و اصلی ندارد

"طبیعت ان

در آخر سوم گرم و خشک

"افعال و خواص آن

محلل ریاح و جهت فالج و کزاز و رعشه و پوشیدن پوستین آن عظیم النفع است از برای امراض مذکوره و مسخن بسیار و زائل کننده بلغم و مقوی کرده و باه و معین بران و مصلح حال کرده و مثانه و ظهر بارد و مداومت لباس و افتراش و جلوس بران جهت بواسیر و نقرس مجرب و جهت مبرودین و مشائخ نافع و مضر محرورین و شاربان خمر و مرقق جلد و مهیا کرداننده آن از برای قبول آفات از سرما و ذرور موی سوخته آن جهت جراحات مزمنه نافع است

"وشیج"

بفتح واو و کسر شین و سکون یا و جیم بفارسی آن را لیمودارو نامند

"ماهیت ان

نباتی است معروف میان

۸۸۶ عرب و در کوهستان از شکافهای سنگ روید و در بو شبهه بیوی لیمو و چوب آن بسیار صلب و از ان نیزه می سازند و برک آن شبهه ببرک کشنیز و شاخهای آن باریک و بیخ آن کرهدار شبهه بسعد

ص: ۱۷۰۲

"طبیعت ان

در آخر دوم سرد و خشک و با عفوصت

"افعال و خواص ان

رادع و مقوی اعضا آشامیدن نیم مثقال از بیخ خشک سائیده آن با بیضه نیم برشت
جهت شکستگی اعضای صدر و ضربه و سقطه و فسخ عضل و وهن و وثی و رض و
درین امور بهتر از رقع مطیب است و جلوس در طیخ آن با اندکی اذخر جهت رفع
سیلان رحم و نزف الدم آن و بواسیر و مقعده مفید است

"فصل الواو مع العین المهمله"

"وعل"

بفتح واو و کسر عین و لام

"ماهیت ان

اسم بقر جبلی است مطلقا و جمع آن وعول و اوعال آمده و بعضی گفته اند بهتر از
اهلی است و آن حیوانی است بسیار سیاه رنگ بقدر جاموس کوچکی و نوعی از ایل
است و بترکی جویر و در دیلم شوکا نامند

"طبیعت ان

در سوم گرم و خشک

"افعال و خواص آن

جید غذا و مقوی اعضای مبرودین و مشائخ پیه آن جهت فالج و کزاز و مفاصل و نقرس طلاء مفید المضار سوزاننده خون مولد اخلاط غلیظه سوداویه و جذام مصلح آن سرکه و مری و ابازیر و حمل و شاخ آن مورث عقر و موی آن کریزاننده هوام بخوراو چون شخصی را زده باشند و یا ضربه و سقطه و یا صدمه بدان رسیده باشد در پوست آنکه کرماکرم جدا نموده باشند پیچند الم و وجع آن زائل گردد و ورم نکند

"فصل الواو مع اللام"

"ولب"

بفتح واو و لام و باء موحدہ

ص: ۱۷۰۳

"ماهیت ان

بلغت عربی نام نوعی از یتوعات است و بیونانی نابلس نامند نبات آن بقدر ذرعی و برک آن شبیه ببرک زیتون و بسیار سبز مائل به تیرکی و با خشونت و شیردار و چون قطع نمایند شیر از ان جاری گردد و در بعضی اماکن شبیه ببرک مورد و آن غیر ولب است که شجره الراهب نامند و غیر ماهودانه است

"طبیعت

ان

کرم و خشک در دوم

"افعال و خواص ان

مغثی و مقئی قوی و با قوت مسهله و مخرج اخلاط بعنف و منقی بدن و کویند از عجائب خواص آنست که چون از جهت فوق قطع نمایند برک و شیر و تخم آن مقئی صرف می باشد بدون قوت مسهله و اگر از طرف پائین قطع نمایند مسهل بدون قوت مقئه و اگر از هر دو قسم ترکیب نمایند و بخورند قی و اسهال هر دو می آورد و مسقط کرم شکم است مقدار شربت آن نیم درم و زیاده بران کشنده و مورث غشی مصلح آن عسل و آبی که در ان بنفشه جوشانیده باشند بدل آن لاله است و اولی اجتناب از استعمال آنست مطلقا

"باب بیست و هفتم در بیان ادویة که حرف اول انها ها است"

"فصل الهاء مع الالف"

"هار سنکهار"

بفتح ها و الف و را و فتح سین مهملتین و سکون نون و کاف و الف و راء مهمله لغت هندی است بمعنی علاقه کل که از برای زینت در کردن اندازند زیرا که ها و بلغت هندی بند کل را که در کردن اندازند نامند و سنکهار زینت و آرایش را کویند

ص: ۱۷۰۴

"ماهیت ان

درختی است هندی و در هند خصوص در بنکاله کثیر الوجود و ساق آن مربع شکل و از بیخ تا انتها و در چهار ضلع آن در زیر پوست چهار رک سفید صلب اندک پهن رسته و همچنین در شاخهای آن و برک آن متوسط در بزرگی و کوچکی و سبز و تیره

خشن و پائین آن عریض و بالای آن باریک بعضی مشرف و بعضی غیر مشرف و پوست ساق و شاخ آن منقط بنقطهای سفیدرنک شبیه بکاوزبان و کل آن خشبو و ساق آن زرد و کل آن انبویی شکل باریک اندک

۸۸۷ طولانی بقدر نیم بند انکشت و بر سر آن برکهای سفید شش هفت عدد ریزه شبیه بکل یاسمین و اهل هند غنچههای نیم شکفته آن را بریسمان کشیده هار می سازند و برکهای سفید کل شکفته آن را از ساق زرد آن جدا می نمایند و افشرده آب آن را گرفته خشک می نمایند و آن را کل کامه می نامند خوش بو می باشد و از آب تازه آن نیز لباس را رنگ می نمایند عودی رنگ خوش بو می گردد و ساق کل آن را خشک نموده در آب جوش داده لباس را بدان رنگ می نمایند زردرنک می گردد و تخم آن پهن مائل بتدویر و از میان اندک منحنی و مائل بزردی و تیرکی و در غلافی خشبی نازک و مستعمل در ادویه بیشتر برک و تخم آن است

"طبیعت ان

سرد و خشک و با قوت قابضه

"افعال و خواص ان

اهل هند برک نازک نورسته آن را مقدار شش هفت برک با آب سائیده با اندکی زنجبیل ترکه بهندی ادرک نامند جهت حمیات کهنه می خوراند و تخم آن را سائیده با آب و سر را بدان می شویند جهت رفع حزاز و می کویند شرط است در استعمال جهت حمیات اجتناب از ماست و لبنیات و ماهی و گوشت و کل کامه در قرابادین کبیر در حرف الکاف ذکر یافت "

ص: ۱۷۰۵

"هاسیمونا"

بفتح ها و الف و کسر سین مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم میم و سکون واو و نون و الف لغت نبطی است

"ماهیت ان"

نباتی است ساق آن بلند و با رطوبت لزج چسپنده و مزغب و شاخهای آن باریک و برکهای آن ریزه شبیه بخار کوچک و بیخ آن شبیه بشلغم و سیاه و هرچند در زمین فرو می رود باریکتر می گردد تا بقدر موی می رسد و خام و پخته آن را می خورند و لذیذ می باشد و مائل به تندی

"طبیعت بیخ ان"

در دوم کرم و در اول خشک و بعضی کرم و تر دانسته اند

"افعال و خواص آن"

ملطف اخلاط غلیظه اعضاء الصدر و الغذاء و النفص آشامیدن آن مقوی قلب و حافظ صحت بدن و جهت سرفه و درد سینه و سپرز و کرده و مثانه نافع و بعضی آشامیدن آن را باعث تولید پسر دانسته اند و گفته اند بالخاصیت نطفه منعقد از ان قبول صورت انوثیت نمی کند و جلوس در طیخ آن و بدستور بخور آن جهت سرعت حرکت اطفال مؤثر و بکمان بعضی تعلیق آن در پارچه سبز در روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب رافع سحر و چشم بد است

"فصل الهاء مع الدال المهمله"**"هدیه"**

بفتح ها و سکون دال و فتح باء موحدہ و ہا در اصفہان آن را خرخدا و بشیرازی مہبک
و پریا و بعربی حمارقیان و بہندی سروالی نامند

"ماہیت ان

حیوانی است بقدر باقلای خاکستری رنک زیر شکم آن سفید با پایہای بسیار بقدر
سوزنی و در زیر خمہای آب و جاہای نمناک بہم می رسد

ص: ۱۷۰۶

"طبیعت ان

در دوم سرد و تر

"افعال و خواص آن

تحنک بدن با عسل جہت خناق و سقوط لہات و بدستور طلای آن با پر مرغی الاذن
قطور مطبوخ آن در پوست انار با روغن کل سرخ نیم کرم در کوش مسکن درد آن و
رافع کری قدیم اعضاء النفس چون در کوزہ نو سفالی بسوزانند و با عسل مخلوط کردہ
روزی از یک اوقیہ تا دو اوقیہ آن را بنوشند جہت عسر نفس مجرب دانستہ اند اعضاء
النفض آشامیدن غیر محرق آن با شراب رافع عسر البول و یرقان و قطور رطوبت آن در
احلیل رافع حرقة البول و بدستور گذاشتن فتیلہ آلودہ بدان الحمی بعضی تعلیق آن را در
پارچہ کتان و امثال آن رافع حمی ربع دانستہ اند"

"ہدہد"

بضم دو ہا در میان ہر دو دال مہملہ بفارسی مرغ سلیمانی نامند

"ماهیت آن

مرغی است منقط به نقطهای زرد و سیاه و بر سر آن تاجی از پر

"طبیعت آن

در دوم کرم و خشک

"افعال و خواص آن

اعضاء العین اکتحال زهره و یا خون آن جهت بیاض چشم اعضاء الغذاء و النفص مهرا
پخته آن با شبت جهت تفتیح سدد و رفع پیچش و قولنج و تحلیل

۸۸۸خون منجمد در کرده و مثانه و دل آن را چون خشک نمایند و نرم سوده با طلا
بیاشامند تقویت باه نماید الزینه ضماد زهره و خون آن جهت بهق و سعفه و ضماد زهره
آن در جای تاریک تا سه روز بر صاحب لقوه مفید اعضاء الراس بلع نمودن دل آن در
حین کرمی ذبح یعنی کرماکرم باعث قوت حافظه و بدستور سعوط دماغ آن با روغن
کنجد تازه الخواص تعلیق چشم آن بر صاحب نسیان باعث عدم فراموشی هر چیز است
که یاد نمایند و بیاد آمدن فراموش شده و تقویت حافظه و بر صاحب جذام هر چند
قدیم باشد مؤثر و تعلیق پر و زبان آن باعث جاه و دوستی با مردم و ظفر بر خصم و
همچنین تعلیق منقار زیرین آن و تعلیق استخوان فک زیرین آن جهت بستن زبان
بد کویان و دوستی دشمنان و تعلیق هدهد مذبوح بتمامه بر در خانه باعث امان از سحر و
چشم بد و ام الصبیان و تعلیق استخوان آن جهت تب ربع و گذاشتن ناخن و پر آن در
حریر زرد بسته در زیر سر دو خصم جهت الفت میان ایشان خصوصا وقتی که قمر در
سنبله و نظر دوستی با زهره داشته باشد و نگاهداشتن آن با خود جهت نصرت بر خصم
و بخور پر آن جهت زخمها و سحر و جنون و کریزاننده هوام و مورچه و کیک و بخور

مغز آن در برج کبوتران باعث آن است که هیچ مودی نزدیک آن نکردد و خوردن گوشت آن جهت رفع سحر و کسی را که بسته باشند و چون خون آن را خشک نمایند و با سوسن خلط کنند و یا بروغن کنجد تازه و بر مو بمالند سیاه و مجعد گرداند و چون بلندترین پری از پرهای بال آن را در پوست بندند و بر ران راست تعلیق نمایند در هنگام مجامعت تقویت بخشد

ص: ۱۷۰۷

"فصل الهاء مع الراء المهمله"

"هربی"

بفتح ها و سکون راء مهمله و کسر باء موحده و یا لغت هندی است

"ماهیت ان

صاحب خلاصه التجارب نوشته بیخ نوعی از محمود است و در جبال کشمیر کثیر الوجود و دو نوع می باشد یکی مائل بسیاهی و دوم سفید شکری رنگ طولانی غیر مخروطی بمقدار سه جدوار

"طبیعت سیاه ان

در چهارم کرم و خشک و از سموم قتاله

"افعال و خواص ان

مقدار نیم نخود آن کشنده باسهال مفرط و قئ و سحج و سوزش و حرارت بواطن و تشنج یابس تدبیر آن تدبیر بیش خورده است و مذکور شد و از جهت شدت قوت

حکمای هند این را مستعمل ندارند و سفید شگری رنگ آن در آخر سوم گرم و خشک و دانکی از آن کشنده است بعوارض مذکوره تدبیر آن نیز بدستور و این را در اکثر سموم مستعمل دارند و آنها را بقی و اسهال دفع می کند و مقاومت با همه سموم می نماید و بالخاصیت همه را دفع می کند و گفته اند که در هنگام برآوردن بیخ آن باید که صورت و دماغ را محافظت نمایند که بخار آن بدانها نرسد و الا متورم می گردد"

"هرطمان"

بضم ها و سکون راء و فتح طاء مهمله و میم و الف و نون عبری قرطمان نامند و گویند معرب هرطمان فارسی است

"ماهیت ان"

حبی است شبیه بجلبان که خار نامند و در میان جو و کندم بهم می رسد و بعضی خود جلبان دانسته اند و اشتباه است جهت آنکه هرطمان سرخ مائل بسیاهی است و جلبان سیاه مائل بغیرت و نبات هرطمان شبیه بکندم و تمر آن در غلافی منقسم بدو صنف

ص: ۱۷۰۸

"طبیعت ان"

در سردی معتدل و مائل بخشکی و با قوت قابضه

"افعال و خواص ان"

محلل و رادع اعضاء الصدر و الغذاء آشامیدن مطبوخ آن با روغن غیر قابض و موافق سینه و جهت سرفه نافع و مطبوخ آن بدون روغن حابس بطن الاورام ضماد آن جهت ردع و تحلیل اورام حاره در ابتدا نافع المضار ثقیل بطئ الهضم و محدث ریاح مصلح آن سرکه و زیره کرمانی و روغن بسیار و مکیدن لیمو و سفرجل و اگر در فم معده مانده باشد خوردن حلویات باعث نزول آنست"

"هرنوه"

بفتح ها و سکون را و ضم نون و واو و ها و آن را قرنوه نیز نامند

"ماهیت ان"

کفته اند ثمر درخت عود است کوچکتر از فلفل و با اندک زردی و طعم آن تند و بوی آن خوش شبیه بوی عود و از حوالی سنجر و عمان آورند

"طبیعت ان"

مرکب

۱۸۸۹ القوی در دوم کرم و در خشکی معتدل

"افعال و خواص ان"

مفرح و محلل اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفص بخور آن مانع زکام و نزله و آشامیدن آن جهت اوجاع حلق و تفریح قلب و تقویت و تلین آن و اعانت بر هضم و تسخین کرده و مئانه و آشامیدن طبیخ آن مدر بول و بهترین استعمال آن خائیدن آنست و گذاشتن میان متاع و جامه مانع کرم زدن آن و بیخ آن را چون چهل روز میان شراب

و یا سرکه نارس بگذارند بسیار سیاه می گردد به حدی که از عود هندی تفرقه نتوان نمود مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن قاقله است

ص: ۱۷۰۹

"هر فروری"

بفتح ها و سکون را و فتح فا و کسر راء مهمله و سکون واو و کسر راء مهمله و یا لغت هندی است

"ماهیت ان

ثمر درخت هندی است بزرک و شاخ آن انبوه و برک آن طولانی اندک عریض املس غیر مشرف و سبز شکفته در شاخهای باریک و در دو صف مقابل بهم و کل آن بسیار ریزه صندلی رنگ و ثمر آن مدور شش پهلو و ترش و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد رنگ می گردد و آن را می خورند خام و پخته و مخلل آن را نیز ترتیب می دهند

"طبیعت ان

سرد و تر در سوم

"افعال و خواص ان

قامع صفرا و مسکن غلیان خون و حرارت و مولد بلغم است

"هریسه"

بفتح ها و کسر راء و سکون یای مثانه تحتانیه و فتح سین مهمله و ها

"ماهیت آن

از اغذیه مشهوره است مصنوع از لحوم و حبوب درهم پخته و بهترین آن مصنوع از کندم سفید جید و گوشت مرغ جوان فربه و یا گوشت کوسفند جوان فربه از استخوان جدا کرده است بدین قسم که کندم مقشر را پاک شسته با آب طبخ نمایند و گوشت را نیز طبخ نمایند عالحده و بعد از طبخ استخوان آنها را از آن جدا نمایند و با اندک روغن بریان کرده در آن داخل کنند و باهم طبخ دهند و با کفچه برهم می زده باشند تا یکسان کردند و دارچینی و هیل ناکوئیده درست در آن اندازند و باید که وزن گوشت مضاعف کندم باشد و زیاده بر آن لذیذتر می گردد و اگر خواهند که با قند و دارچینی تناول نمایند نمک در هر سه کمتر داخل نمایند و طریق تناول آن بدین قسم است که بعد از طبخ تام در ظروف برآورده روغن جید تازه خوش بو را داغ نموده بر آن ریخته قند و دارچینی نرم کوبیده بران پاشیده با نان و یا بی نان تناول می نمایند و اگر خواهند که با قورمه که در آن نخود طبخ یافته باشد تناول نمایند نمک را بقدر لایق داخل نمایند و از عدس با پوست و با گوشت نیز بدین قسم ترتیب می دهند و آن را با روغن داغ کرده با آب لیمو یا سرکه و یا آب نارنج و صعتر کوبیده تناول می نمایند

ص: ۱۷۱۰

"طبیعت آن

کرم و تر

"افعال و خواص آن

کثیر الغذا و مسمن بدن و کرده و مقوی عصب و باه و زیاده کننده منی و موافق امراض سینه و خشونت آن و سرفه یابس المزاج المضار دیرهضم و مسدد مصلح آن در

محرورین و در مبرودین انکور و بالخاصیه انداختن قدری انکور در دیک هریسه مرقق
قوام آنست و خوردن انار بالای هریسه مضر

"فصل الهاء مع اللام"

"هلام"

بضم ها و فتح لام و الف و میم

"ماهیت ان

نوعی غذا است که از گوشت کاو و کاوساله و امثال آن بعد از پختن در آب نمک در
جای می گذارند تا آب آن چکیده گردد و بحسب احتیاج بقول حاره و یا بارده را با
سرکه پخته گوشت مذکور را در آن می اندازند و بقول را بعد از اندک زمانی از آتش
برمیدارند و اگر بقول را بجوشانند قسمی از قریص خواهد بود مزاج و افعال و خواص
آن تابع بقول و لحمیست که از آن مرتب می نمایند"

"هلیون"

بفتح ها و سکون لام و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو و نون لغت رومی است و
بعربی خشب الحیه و بفارسی مارچوبه و اهل مغرب اسفراج و بفرنکی سپارک و بهندی
ناکرون نامند و هلیون دشتی را اسباراغوس کویند

"ماهیت ان

۸۹۰ نباتی است بستانی و غیر بستانی صنف بستانی را بدیاری مصر در بساتین می نشانند
برک آن شبیه ببرک اسپت است و نبات آن بیخار و تخم آن مدور در خامی سبز و بعد
رسیدن بنفش می گردد و منقط به نقطهای زرد و در افشان و در جوف آن سه عدد و

تخم آن شبیه بحب النیل و صلب در سه ضلع و صنف دوم خاردار و این را بعجمی اندلس اسیرعین نامند و ساق و برک این شبیه بکبر و اندک شیردار و کل این مائل بسفیدی است و گفته اند برک این شبیه ببرک رازیانه است و این مؤلف گفته که هلیون اغلب از بیخ درخت انار روید و بر درخت انار پیچیده شود و صخری نیز می باشد

ص: ۱۷۱۱

"طبیعت ان

در اول کرم و در دوم خشک و بعضی کرم و خشک دانسته اند و بری آن را خشکی غالب بر کرمی و صخری آن را معتدل گفته اند

"افعال

و خواص ان

محلل و مفتاح سدد اعضاء العین و الفم و الصدر و الغذاء و النفص آشامیدن آن جهت ظلمت بصر و ابتدای نزول آب در چشم و درد سینه و رئه و پهلو و استسقا و مضمضه آن جهت درد دندان و آشامیدن آن مفتاح سده کبد و طحال و کرده و ملین بطن و جگر و محلل نفخ و ریاح و قولنج و غذائیت آن غالب و هاضم و مغیر رائحه بول و عرق و مفتت حصاه کرده و مثانه و منقی کرده و مدر بول و طبیخ آن ملین طبع و مقی بلغم لزج ملاصق معده و رافع درد امعا و مهیج باه و مدر بول و با شراب جهت تقطیر البول و آشامیدن آن ناشتا مفتت حصاه و زائل کننده علل کرده و مثانه السموم آشامیدن طبیخ آن با شراب جهت نهش رتیلا المضار اکثر آن مضر راس مصلح آن عسل و مداومت بران مهیج درد مفاصل و بالخاصیه مفسد طعام و مغثی مصلح آن در مبرودین

عسل و در محروورین جوش نمودن آن در سرکه و مری نیز و طبیخ آن در شیر برای محروورین و با گوشت تنها مقوی باه بیشتر از مفرد آن و همچنین معمول آن با بیضه و ریختن آبی که در آن جوش نموده باشند اول بار پس پختن با آب تازه جهت آنکه آب اول آن حاد بشع مغثی است و همچنین سکنجین مصلح آنست در محروورین و در مبرودین و مشائخ احتیاج باصلاح چندان نیست مقدار شربت آن تا سه درهم و کویند هلیون کشنده سک است چون بخورد و تخم آن مفتوح سده طحال و آشامیدن آن با عسل و روغن بلسان مخرج سنک کرده و مثانه و زنان مصر تخم آن را کوبیده نرم سوده بر تخم مرغ نیمبرشت پاشیده نیم گرم می آشامند بکمان آنکه مسمن بدن است و فرزجه آن مدر حیض و ادرار آن قویتر از هلیون مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن حنظل مضر دماغ مصلح آن سکنجین و بیخ آن را خائیدن جهت درد دندان و گذاشتن سائیده آن مسکن درد دندان غیر فاسد و کننده فاسد آن و تعلیق خشک آن مسکن درد دندان و باعث کنندن آن است باسانی بی وجع و الم و مضمضه بطیخ بیخ آن با سرکه جهت درد دندان و بدستور طبیخ تخم آن و آشامیدن طبیخ بیخ آن بتنهائی و یا با عسل و یا تخم خربزه قوی الفعل است در تفتیت حصاه و علل مثانه و وجع حادث از سده کرده و مجاری بول و در فلاحه مذکور است که چون شاخ کوسفند را دفن نمایند و مکرر آب دهند هلیون روید و از مجربات است"

ص: ۱۷۱۲

"فصل الهاء مع النون"

"هندبا"

بکسر ها و سکون نون و کسر دال مهمله و فتح باء موحده و الف لغت عربی است

بفارسی کاسنی نامند

"ماهیت

ان

نباتی است معروف و در اکثر بلاد بهم می رسد و اقسام می باشد از بری و بستانی و هر یک نیز بر دو قسم است آنچه را برک برزک و دراز و با خشونت و مائل بتلخی و ساق آن تا بدو ذرع و زیاده نیز با شاخهای رخو و کل کبود و اندک بزرک و خوش منظر هندبای شامی نامند و آنچه را برک کوچکتر و کل ریزه تر و کبود و تلخی آن زیاده هندباء البقل کویند و بحسب اختلاف اهویه و امکانه و ازمنه تغیر در طعم و رنگ و طبع آن بهم می رسد در تابستان گاه است که تلخی بسیار بهم می رساند پس آن هنگام میل

۸۹۱ بحرارت کمی می نماید به حدی که اثر برودت بسیار از آن ظاهر نمی گردد و بستانی را کاسنی و بری را طرخشقوق نامند

"طبیعت

تر و تازه ان

در آخر اول سرد و تر و با اجزای حاره لطیفه که از شستن زائل می گردد بسبب ضعف ترکیب و کمال لطافت و لهذا در شرع و طب هر دو منع از غسل آن وارد شده است و آنچه در تابستان بسیار گرم و یا بلدان حاره و در موسم کرمه بهم می رسد مائل بکرمی است و خشک آن مائل بخشکی و با قوت قابضه باعتدال از غیر شدید و نوع صغیر آن را رطوبت و لطافت کمتر از کبیر و بستانی ابرد و ارطب از بری

ص: ۱۷۱۳

"افعال و خواص آن

مفتح و مسکن حدت صفرا و خون و تشنکی اعضاء الراس طلای آب برک آن بتهائی
 و یا با سرکه و صندل جهت صداع حار و صفراوی و با صندل سرخ و سرکه و کلاب
 جهت شری و با طلا که نوعی از خمر است جهت اورام حاره و درد چشم و ضماد
 کوبیده برک آن جهت رمد حار خصوصا با روغن بنفشه و مضمضه بطیخ بیخ آن با
 سرکه و بتهائی نیز و تخم آن نیز جهت وجع ضرس و غرغره آن با خیارشبر و یا
 شراب شاه توت جهت ابتدای ورم حلق و خناق و بدستور با آب برک کشنیز تازه
 اعضاء الصدر ضماد برک آن با آرد جو جهت خفقان و تقویت قلب حار و تحلیل ورم
 جاسیه اعضاء الغذاء و النفص آشامیدن آن جهت تفتیح سده کبد و طحال و یرقان و
 استسقای حار و تفتیح سده احشا و عروق و تقویت جگر و تسکین حرارت خون و
 تشنکی و غثیان و هیجان صفرا و التهاب معده و موافق جگر حار و بارد و منقی مجاری
 بول و کرده و هرچند تلخ تر باشد در رفع سدد و امراض کبد بهتر است و آشامیدن آن
 با خبه سنک شو نموده با سکنجین ساده جهت قی صفراوی و هیجان صفرا و شری و
 هیجان دم صفراوی و جدری و حصبه و هیضه صفراوی و آب برک تازه آن را که
 بجوشانند و کف آن را بگیرند و صاف نموده که آب کاسنی مروق نامند با سکنجین
 جهت تقویت معده حار و استسقا و تفتیح سدد و رفع تعفن رطوبات و خوردن برک آن
 یا سرکه مسکن صفرا و جهت حبس اسهال صفراوی و چون با قدری رازیانه و کشوث
 بجوشانند تفتیح و اسهال آن زیاده گردد و بری آن موافق تر از برای معده و بستانی آن
 از برای کبد الحمیات آشامیدن آب مروق آن با سکنجین جهت حمیات عتیقه و جهت
 حمیات ربع و حمیات بارده و آشامیدن مطبوخ برک تازه و کل و تخم و بیخ آن
 بتمامی بتهائی و یا با تخم کشوث باضافه سکنجین بزوری و یا ساده و با شراب کشوث
 و یا بزور هریک بحسب احتیاج جهت حمیات مرکبه کهنه و بایه و استسقا و سپرز و

رفع تهیج اطراف مجرب السموم ضماد برک آن و همچنین طلای آب آن و آشامیدن آب آن نیز با زیت و بادزهر ادویۀ کشنده و ضماد برک و بیخ آن باهم جهت لسع عقرب و هوام و زنبور و سام ابرس و همچنین با سویق بی عدیل آلات المفاصل و الاورام ضماد آن با آرد جو و سرکه جهت اوجاع مفاصل حاره و نقرس حار و اورام حاره و طلای آب برک آن با سفیدآب و سرکه جهت تبرید عضوی که ارادۀ تبرید آن باشد عجیب الاثر مقدار شربت از آب آن تا نیم رطل مضر صاحب سرفه که از سبب ورم محدب کبد نباشد و محرک آن والا چندان مضر نیست بلکه در بعضی مواد نافع مصلح آن شکر و شربت بنفشه و امثال آن و تخم آن در دوم سرد و خشک و مائل بحرارت و باجزای بارده نیز گفته اند و باقوت محرکه و مواد ساکنه و صاحب شفاء الاسقام معتدل در حرارت و برودت و یابس در دوم دانسته

ص: ۱۷۱۴

"افعال و خواص آن

جهت صداع و خفقان و تفتیح سدد و استسقا و یرقان و حمیات صفرایه و سدیه نافع و با مطبوخ صندل و رازیانه جهت رفع سموم و ضعف کرده و طحال و قطع نفث الدم و تحریک اشتها مؤثر و در سائر افعال نائب مناب برک آنست مقدار شربت آن از دو درهم تا پنج درهم المضار کریه الطعم و مغنی مصلح آن ادویۀ خوش بو و سکنجبین و صاحب شفاء الاسقام در بحث ورم طحال نوشته که مضر طحال است مصلح آن سکنجبین و بیخ آن در اول کرم و در دوم خشک

"افعال و خواص آن

بغایت مفتح و ملطف اخلاط

۸۹۲ و منقی مجاری غذا و مدر بول و جهت تصفیة خون و رفع ورم احشا و استسقا و نضج و تحلیل مواد و حمیات مرکبہ مزمنه و اوجاع مفاصل و ادرار بول نافع مقدار شربت از جرم سائیده آن از یکدرهم تا چهار درهم و در مطبوخ از پنج درهم تا پانزده درهم است"

"هندبای بری"

که آن را طرخشقوق و بقله الیهودیه نیز نامند و غیر خندربلی است

"ماهیت ان

نباتی است شبیه به بستانی و برک آن از ان باریکتر و ریزه تر و ضخیم تر و کل آن کبود و طعم آن بسیار تلخ

"طبیعت ان

در آخر اول سرد و خشک و تبرید آن زیاده از بستانی

"افعال و خواص ان

قابض طبع و مقوی معده و در جمیع افعال بغیر از ترطیب قویتر از بستانی و قاطع نفث الدم و مدر حیض و شیر و اکتحال لبن آن جهت جلای بیاض عین و حمول عصاره آن رافع اورام حاره فرج و رحم السموم آشامیدن آب آن با روغن زیتون جهت رفع اکثر سموم مشروبه و هوام و ضماد بیخ آن جهت کزیدن عقرب و زنبور و مار و با آرد جو جهت باد سرخ و با سفیدآب و سرکه جهت سوختگی آتش و التهاب اعضا نافع و تخم و بیخ آن در افعال قویتر از بستانی و هر یکی بدل دیگری اند و دستور آشامیدن برک بستانی آن جهت تفتیح سده عروق و جگر و تپهای دموی و صفراوی و دستور مروق

نمودن آن و عرق آن و سفوف آن و معجون تخم آن همه در قرابادین کبیر ذکر یافتند و نیز نوعی کاسنی بری می شود که تخم آن را فرنگان از بلاد خود می آورند و در بنکاله در بساتین می کارند و در ابتدای موسم سرما برکهای آن باریک طولانی و اندک مشرف و نازک و سفید رنگ خصوص برکهای اندرونی آنکه حرارت آفتاب بدان اثر نکرده باشد در ابتدا ساقی ندارد و در انتها از آن یک ساق باریکی می روید و بر سر آن کل آن شبیه بکل کاسنی بستانی و اندک طولانی و تخم آن نیز شبیه بدان و هرچند هوا سرد و تر باشد آن بهتر و لطیف تر می شود و آن را در هنگام کوچکی و خامی دسته می بندند که حرارت آفتاب در جوف آن اثر نکند و برکهای آن نازک و لطیف گردد و یحتمل که این نوعی از بری باشد

ص: ۱۷۱۵

"طبیعت و افعال و خواص

ان

قریب به بری است

"فصل الهاء مع الواو"

"هواء"

بفتح ها و واو و الف و همزه بفارسی باد نامند و بهندی باو

"ماهیت ان

معروف و یکی از عناصر اربعه است که ارکان نیز نامند و آن خفیف بالاضافه است یعنی از خاک و آب لطیف تر و از آتش ثقیل تر است و یکی از سته ضروریه ناکزیر

موجودات جسمانی یعنی موالید ثلاثه است و مروح روح حیوانی مستقر در قلب است که اگر دمی و لحظه بدن نرسد منطفی و خاموش می گردد و باعث نشو نمای نباتات و حیوانات بلکه زیادتى و تصلب و اکمال جماد است و حضرت امام ثامن علی بن موسی رضا علیهما التحیته و الثناء در رساله ذهبیه می فرمایند خطاب بمامون کرده بدان به درستی که قوت نفس تابع امزجه ابدان است و امزجه ابدان تابع هوا و متغیر می شود امزجه بتغیر اهویه در امکانه مختلفه پس هرگاه سرد شود هوا بیک دفعه و گرم شود مرتبه دیگر نیز بیک دفعه متغیر می شود بسبب آن امزجه ابدان و اثر می کند آن تغیر در قوی پس اگر باشد هوا معتدل می باشد امزجه و ابدان نیز معتدل و صحیح می باشد تصرفات قوی و امزجه و حرکات طبیعی مانند هضم و نضج و جماع و خواب و بیداری و سائر حرکات طبیعی و نفسانی

"طبیعت ان

با لذات گرم و تر است بحسب اختلاف و اوضاع فلکی و ارضی مختلف می گردد و بحسب جهات نیز مثلا بودن هنگام آفتاب در بروج شمالیه گرم می گردد و همچنین هنگام استیلا و سلطنت یکی از کواکب حاره حار می گردد و در اراضی منخفضه غیر مکشوفه جانب شمال آنها و یا اراضی مجاور بحر نیز و بخلاف اینها بارد و هنگام شدت تابش آفتاب خصوص در بلاد صخریه گرم و خشک و در بلاد بحریه و جزائر و هنگام باران رطب و باد صبا که از جانب مشرق تا بنقطه شمال وزد گرم و خشک است و باد شمال که از جانب

ص: ۱۷۱۶

۸۹۳ شمال تا بنقطه مغرب وزد سرد و خشک و باد دبور که از مغرب تا بنقطه سهیل وزد سرد و تر و باد جنوب که از سهیل تا بنقطه مشرق وزد گرم و تر و مرکب ازینها مرکب از کیفیات اربعه است

"افعال و خواص ان

باد صبا مزیل بلغم و مجفف رطوبات و مفتوح سدد و معین بر هضم و مانع نزلات و مقوی قوت دافعه و مصلح حال مرطوبین و جهت امراض بارده رطبه از استسقا و فالج و لقوه و غیرها نافع و مضر محرورین و ابدان خشک و امراض صفراویه و محرق صفرا و مولد حکه و جرب و تشنج یابس و امثال اینها است و باد شمال مستحکم می گرداند اعضا را و مانع استرخا و کسالت و مقوی اعضا و حواس و ذکای فهم و ذکر و هضم و صفای رنک و نضارت آنست و مضر صاحبان سرفه و ضیق النفس یابس و بواسیر و باعث اسقاط جنین و عسر ولادت و امثال اینها است و باد دبور عکس صبا است و باد جنوب عکس شمال و مرکب ازینها جهت امراض مرکبه نافع و اصلاح فساد و تعفن هریک بر دیگری نمایند و بتغییر و تبدیل بلد و مکان اگر ممکن باشد و بوئیدن پیاز و سیر و سرکه و زردچوبه و عنبر و لادن و قطران و مومیائی و عود هندی و عنبر و قسط و کندر و سندروس و کهربا و پوست انارین و مشک و زعفران و سعد و ابهل و صندل و کزماز و زراوند طویل و جدوار تمام اینها و یا آنچه میسر آید و بخور نمودن باینها و درونج و طرفا و خوردن پیاز و سیر و سرکه و نعناع و زردچوبه و طین مختوم و حلتیت و آویختن پیاز عنصل بر در خانه و پاشیدن سرکه بر در و دیوار و فرش خانه خصوص که در ان سیر و پیاز پرورده باشند و حتی المقدور از ان خانه حرکت نکنند و بجائی نروند و اگر بالضروره حرکت کنند بینی را بلته بسرکه و سیر آلوده به بندند و زود معاودت نمایند باوجود این تدابیر باید که از خوردن مثل میوه های تر و شیر پرهیز کنند و از جماع و حمام و تشنکی و کرسنکی احتراز نمایند و آب بسیار سرد ننوشند و در

آنچه می خورند پیاز و سیر داخل کنند و غذاهای ترش بی چربی میل نمایند و شیرینی مطلق نخورند و از گوشت حیوانات آن بلد اگر بتوانند احتراز کنند و الا بسیار کم بخورند و از تریاقات تریاق فاورق و مشرودیطوس و جدوار خطائی هریک که باشد مکرر بخورند و بر شعثا و فلونیای رومی نیز مناسب است و فادزهر معدنی هم خوب است

ص: ۱۷۱۷

"هوفاریقون"

بضم ها و سکون واو و فتح فا و الف و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون معرب از اوفاریقون یونانی است و هیوفاریقون نیز دیده شده بزیداتی یاء مثناه تحتانیه میان ها و واو و بعضی اندروسامن و بعضی قوریون و بعضی امامانیطس بمعنی صنوبری برای مشابهت رائحه تخم آن بوی راتینج که صمغ صنوبر است نامند و گفته اند که هوفاریقون لغت رومی است

"ماهیت ان

نباتی است و سه قسم می باشد و هر سه را ثمر شبیه بجو است و قسمی را ساق بقدر شبری و زیاده بران و برک آن مانند برک سداب و بسیار سرخ و کل آن سفید شبیه بکل شبت چنری و در بو شبیه بوی صنوبر و تخم آن در غلافی طولانی و سیاه و دراز شبیه بجو و مدور نیز منبت آن زمینهای صلب و خرابها و ثمر آن اقوی از تخم و سائر اجزای آن و قوت آن تا ده سال باقی می ماند

"طبیعت ان

در سوم کرم و خشک و گفته اند خشکی آن زیاده از کرمی آنست

"افعال و خواص ان

مجفف و محلل و ملطف و مفتح سدد و کدازنده اخلاط و لزوجات و غیره اعضاء
الراس و الغذاء و النفض آشامیدن آن جهت کزاز و تفتیح سده معده و کبد و امعا و
ادرار بول و طمث و اسهال مره صفرا و حمول آن نیز جهت ادرار بول و حیض آلات
المفاصل آشامیدن برک مطبوخ آن با شراب و یا آشامیدن عصاره آن چهل یوم پی هم
مداومت بران جهت درد ورک و عرق النسا و نقرس و آشامیدن تخم آن هر روز نیم
درم با ماء العسل جهت عرق النسا مجرب دانسته اند الحمیات آشامیدن آن با نیم وزن
آن سداب

ص: ۱۷۱۸

۸۹۴ جهت حمی ربع الجروح و القروح ضماد برک آن جهت تنقیه و اندمال جراحات
عظیمه و قروح ردیه و سوختگی آتش و ذرور آن جهت تنقیه قروح مترهله و متعفنه
نافع بدل آن تخم شبت و انیسون و بیخ آن مانند بیخ کبر است و قسم دوم را نبات
بزرک تر از اول و شاخهای زیاده و برک آن بقدر برک نعناع و پر شعبه و با شعبهای
مستقیم و ساق آن سرخ و کل آن زرد و تخم آن در غلافی شبیه بخشخاش و با خطوط
و در بو شبیه براتینج

"طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک

"افعال و خواص

ان

آشامیدن دو درم از تخم آن مسهل صفرای غلیظ و آشامیدن آب سرد معین بر عمل آن و در همه افعال مانند قسم اول و آشامیدن تخم آن با شرابی که آن را آردومالی نامند جهت عرق النسا و طلای مطبوخ آن در شراب رافع جراحات عظیمه و ضماد نبات آن جهت سوختگی آتش نافع و قسم سوم آن را که داربروی نامند و نبات آن بزرگتر از اول و کوچکتر از دوم و بسیار سرخ و شاخهای آن انبوه تر و برک عریض مانند برک سداب و بزرگی نعناع و بسیار و کل آن زرد و در بو شیهه بقسم اول

"طبیعت ان

در گرمی و خشکی از اول کمتر

"افعال و خواص آن

مسهل رطوبات معده و مجفف بلت آن و در جمیع افعال قویتر از اول و دوم آشامیدن دو درهم آن مسهل صفرای غلیظ خصوصا با آب سرد و مقوی معده و رافع فالج و عرق النسا و عسر البول و مفتت حصاه و مسقط جنین و مدر حیض و سرخ کننده رخسار و مقاوم همه سموم و جهت استسقا و قولنج و تب ربع و طلای آن با زیت جهت فالج که میل کرده باشد کردن بسوی پشت و طلای آن جهت بهق و کلف و همه آثار جلد و بواسیر و ضربان مفاصل و التیام قروح نافع المضار مصدع محرورین مصلح آن سکنجین مقدار شربت آن یکدرهم بدل هریک از اقسام آن دیکری است و بدل همه بوزن آن اذخر و نصف آن بیخ کبر و نصف وزن آن شیطرح و نصف آن قردمانا نیز گفته اند و حکیم میر عبد الحمید نوشته که آن را بهندی اروسه نامند و اقسام است قسمی که کل آن سفید و برک آن مانند کل عباسی و تخم آن مانند جو و خوشه آن

مثل خوشه جو و کندم و بر سر خوشه کل آن و درخت آن بقدر دو ذرع و خارناک است از جمله ادویه مشهوره هندیه است و در خواص چنان است که مرقوم است قسم دوم را کل زرد و در شاه جهان آباد و برهان پور آن را پیابانسه نامند و قسم سوم را کل بنفش و سرخ نیز می باشد و بری آن در جمیع افعال قویتر از باغی است

ص: ۱۷۱۹

"هوم"

بضم ها و سکون واو و میم لغت ترکی است

"ماهیت ان

نباتی است شاخهای آن پر کره و ثمر آن شبیه بعنب الثعلب و کبک از ان بسیار محفوظ است و بی برک و بی بیخ و با ریشههای ضعیف و غیر غائر در زمین

"افعال و خواص ان

از سموم قتاله است و چون پیکان را به آب آن الوده خشک نمایند بهر حیوانی که زخم تیر آن برسد آن را بکشد"

"هوم المجوسی"

بضم ها و سکون واو و میم و الف و لام و فتح میم و ضم جیم و سکون واو و سین لغت عربی است و آن را مراتیا نیز نامند

"ماهیت ان

گیاهی است اسفل ساق آن یک عدد و باریک و صلب و کل آن زرد و تیره شبیه بیاسمین و برک آن ریزه و شکوفه آن شبیه بیاسمین و شکوفه آن شبیه نیز بمشک طرامشع و صاحب تحفه نوشته که ظاهرا از جنس ارغوان زرد باشد و بعضی بخور مریم دانسته اند حکیم میر عبد الحمید نوشته آنچه متحقق شده هوم المجوس کلی است که آن را جعفری نامند اقسام می باشد قسمی پنج برک و قسمی مضاعف و جعفری مذکور شد

"طبیعت ان

در سوم گرم و خشک و بعضی کل آن را سرد و خشک گفته اند

"افعال و خواص آن

جالی و حاد و مجفف و مفتاح سدد و آشامیدن طبیخ کل آن جهت ادرار فضول و تفتیت سنک کرده و سنک مثانه نیز گفته اند و برای احتباس بول نیز و ذرور کل آن حابس خون جراحات مقدار شربت آن یک مثقال و زیاده از دو مثقال کشنده بتجفیف قوی و حکیم میر عبد الحمید مقدار شربت آن را دو توله نوشته و

ص: ۱۷۲۰

۸۹۵ روغن کل آنکه با دنبه کوسفند ترتیب دهند جهت اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی و با روغن زیتون جهت اوجاع مفاصل بلغمی مجرب است"

"هوقسطیداس"

که آن را هوقسطیداس بضم ها و سکون واو و فتح فا و سکون سین و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثانه تحتانیه و فتح دال و الف و سین مهملتین نامند

"ماهیت آن

عصاره نباتی است که لویه التیس نامند و مذکور شد و گفته اند طرثوثی است که در زیر درخت لویه التیس بهم می رسد و غیر لویه التیس است"

"هیشر"

بفتح ها و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح شین معجمه و راء مهمله

"ماهیت آن

کنکبری است و بلندی آن تا بقدر یک کز و زیاده و میان آن تهی و شکوفه آن پهن و بنفش و بعد از خشک شدن سفید می گردد و در میان شکوفه آن چیزی مانند پنبه و اگر آن پنبه در گوش رود کر کرداند

"افعال و خواص آن

آشامیدن مطبوخ آن جهت سرفه نافع"

"هیل بوا و هال بوا"

بکسر ها و سکون یا و کسر لام و فتح باء موحده و واو و الف

"ماهیت آن

خیربوا است و در حرف الخا مذکور شد

"طبیعت آن

کرم در اول و خشک در دوم و بعضی در سوم گفته اند

"افعال و خواص ان

بسیار لطیف تر از قافله اعضاء الغذاء مقوی معده و کبد سرد و هاضم طعام است"

"هوفلسوسی"

بضم ها و سکون واو و فتح فا و سکون لام و ضم سین و سکون واو و سین

ص: ۱۷۲۱

"ماهیت ان

چنین گفته اند خس الحمار است که ابو خلسا باشد و مذکور شد در حرف الالف مع

الباء

"طبیعت آن

سرد و تر با قوت تجفیف و تسخین قلیل و قبض

"افعال و خواص ان

با قوت قابضه و سائر افعال آن در ابو خلسا ذکر یافت

باب بیست و هشتم در بیان ادویة که حرف اول آنها یاء مثناه تحتانیه است

"فصل الیاء مع الالف"

"یاسمین"

بفتح یا و سکون الف و فتح سین و کسر میم و سکون یا و نون و آن را یاسمون بواو بجای یا و بضم میم نیز و سجلاط نیز و بشیرازی کل هاشم و بهندی چنیلی نامند

"ماهیت ان

کلی است خوش بو و سفید و زرد و کبود و بعضی را پشت کل بنفش و هریک سوی زرد بستانی و بری و جبلی می باشد و سفید آن خوش بو و کثیر الوجود و کبود آن کم یاب و نبات آن ما بین شجر و یقطین یعنی نه مانند درخت ایستاده است و نه مانند یقطین بر زمین مفروش خصوص سفید آن و نیز زرد و کبود آن شجریت غالب و در بعضی بلاد درخت آن عظیم می گردد و ساق سفید آن اندک پیچدار و برکهای آن اندک ریزه طولانی و مشرف و بر دو جانب شاخه آن رسته و خوش منظر و کل آن خوش بو با ساقه باریک مجوفی و بر سر آن برکهای ریزه پیوسته بان ساق و در هنگام غنچکی طولانی امرودی شکل و بعضی سفید آن را زنبق دانسته و گفته اند از روغن زنبق مراد روغن این است و سوسن آزاد را مخصوص بدین و سوسن سفید نزد اکثر اطبا مفقود الخاصیت و این از جهت اشتباهی است که ایشان را رو داده و در سوسن مذکور شد و بری راظیان نامند و جبلی آن یاسمین هندی است

ص: ۱۷۲۲

"جمهور اطبا در ماهیت ان

نوشته اند که درخت آن مانند درخت مورد و از ان سبزتر و املس و بزرگتر و برک آن پهن تر و نرم تر و بسطبری برک مورد نیست و درخت قسم سفید آن ضعیف تر و کل آن سفید و با شائبه سرخی و بعضی بی سرخی و بسیار خوش بو و از حمل تا عقرب کل

می دهد و در بلاد حاره همیشه و درخت نوع زرد آن ازین عظیم تر و چتری و مانند درخت مورد است و نزد بعضی قسم زرد آن مسمی بزنبق است

"و بالجمله طبیعت ان

در دوم کرم و خشک و تا سوم نیز

۸۹۶ گفته اند

"افعال و خواص ان

مفرح و مفتوح سدد و مسمن بدن اعضاء الراس و العصب و الغذاء و النفص بوئیدن آن جهت تقویت دماغ و درد سربارد و رفع ریاح دماغ و مشائخ و مبرودین را نافع و نطول طبیخ آن جهت صداع و دردهای بارد و آشامیدن آن مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و رافع سدد و ریاح غلیظه و فالج و لقوه و خدر و اوجاع مفاصل و مفرح و محرک باه و مخرج اقسام کرم معده و امعا و مدر بول و حیض و چون آن را در شراب اندازند اندک آن سکر بسیار آورد و آشامیدن آب کل آن سه روز هر روز ده درم قاطع نرف الدم و مضمضه به آب مطبوخ برک آن جهت درد دندان و قلاع دهان و جوشش آن و لثه و ضماد آن بر پشت و قضیب معین بر نعوظ و بزرک کننده آن السموم آشامیدن آن مقاوم همه سموم و بدستور ضماد آن الزینه ضماد آن جهت رفع کلف و سرخ کننده رخسار و بدستور غسل آن در حمام و در سفید کردن موی مؤثر حتی ذرور آن المضار مصدع محرورین و اکثار بوئیدن آن باعث زردی رنک رخسار مصلح آن بنفشه و کل سرخ و سرکه مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و از آب آن تا ده درم بدل آن یاسمین زرد و در تسخین بدن و سفید کردن موی زرد آن اقوی و بدل هر دو یاسمین بری است و روغن آنکه مانند روغن کل مرتب نمایند و یا کنجد مقشر در ان مکرر

پرورده نمایند تا رنگ کنگد سرخ گردد پس سائیده از آن روغن نمایند بسیار خوش بو
و معطر می باشد

ص: ۱۷۲۳

"طبیعت آن

کرم و تر

"افعال و خواص آن

مفتح و محلل و نرم کننده جلد و جهت امراض بارده عصبانیه و مشائخ نافع و در جمیع
افعال مذکوره اقوی مقدار شربت آن از سه درم تا پنج درم است و بوئیدن آن مصدع و
باعث رعاف محرورین و کل یاسمین زرد در ایران و دکهن و شاه جهان آباد و در
بعضی بلاد هند کثیر الوجود و گفته اند چون آن را در جوف حنظل سبز مهرا پخته یک
درم از آن را با یک اوقیه عسل چند روز بخورند و مداومت بر آن نمایند جهت رفع
استسقا و درد کمر و مفاصل مجرب است"

"یاقوت"

بفتح یا و الف و ضم قاف و سکون واو و تا

"ماهیت آن

سنکی است از سنکهای معدنی نفیس عظیم القدر نزد مردم و الوان و اصناف می باشد
از سرخ و زرد و کبود و سبز و پستی و سفید و هریک نیز بسیار رنگین و متوسط و
کمرنگ و بهترین همه سرخ بسیار رنگین رمانی آبدار صلب شفاف بی جرم بی داغ

ورک آنست و هر چند قطعه آن بزرگتر و خوش شکل تر باشد معتبر و قیمت آن زیاده از اصناف سرخ خمیری و وردی و نارنجی و زعفرانی و لیموئی است و از اصناف کبود آسمان کونی و کحلی و لاجوردی و پستی آن کم یاب و لعل از اقسام سرخ آنست و بهترین هریک از آنها آنست که صلب صاف و شفاف یکرنگ یعنی رنگ اجزای آن متساوی باشد و یاقوت از همه احجار صلب است مگر الماس صلب تر و کبود آن صلب تر از سرخ و سرخ از زرد و پستی قریب بسرخ و سفید از همه نرم تر و خام که در معدن ناقص مانده و هریک بنامی مخصوص اند سرخ را بهندی مانک و پدم را که بانگریزی رومی و و زرد را بعربی بسراق و بهندی پکهراج و بانگریزی و توبس و نیلی را بفارسی نیلم و بهندی نیلمن و بانگریزی سفیاری نامند و ماده تگون آن کبریت و زیبق صافی خالص شفاف براق است و فاعل انعقاد آن برودت و در مقدمه کتاب نیز به تفصیل مذکور شد و شنیده شده که در پیکو در قطعه زمینی که معدن یاقوت است و در انجا بهم می رسد کسی سکنی نمی تواند نمود و خاک آن سیاه رنگ و صلب و کبریتی است یعنی بوی کبریت از آن می آید و در موسم باد و بارش و طوفان و رعد برق و صاعقه بسیار در آن می افتد و زمین آن تمام منشق می گردد و از شکافهای آن زمین نیز بوی کبریت بسیار می آید به حدی که متاذی می گرداند و اطراف آن موضع درختهای عظیم بسیار متراکم می باشد و هیمة فروشان بریده می فروشند و اکثر آن جماعه و فقرا و مساکین جست و جو نموده آنچه می باشد از قطعه های یاقوت بزرگ و کوچک می برند و در سر کار پادشاه انجا که مشهور براجه است

ص: ۱۷۲۴

۸۹۷ می فروشند و بدیکری نمی توانند فروخت زیرا که حکم راجه انجا آنست که اگر بدیکری بفروشند خانه آن را ضبط نمایند و سیاست عظیم کنند و نیز مسموع کشته که در زیر زمین یاقوت خوب نمی باشد بلکه ناصاف و خام چنانچه وقتی راجه انجا حکم

نموده که قطعۀ از آن زمین را حفر نمایند شاید یاقوت بسیار و قطعه های بزرگ خوب برآید چون حفر نمودند قطعهای کوچک بدرنگ ناصاف نرم برآمد و با وجود آن جمعی هلاک شدند بسبب بوی کبریت و ابخرۀ متعفنۀ لهذا امر نمود که دیگر حفر نه نمایند و آنچه از بالای زمین بیابند بیاورند و نیز اماکن دیگر مانند جزیرۀ برازیل از ارض جدید جنوبی و جزیرۀ سیلان و غیرها که معدن یاقوت و غیره است یاقوت بهم می رسد و لیکن یاقوت جنوبی آن بخوبی پیکوئی نیست هر چند برازیلی اکثر قطعه های آن صاف شفاف آبدار بزرگ مقدار می باشد و لیکن بصلابت پیکوئی نیست همه الوان آن از سرخ و زرد و نیلی و غیرها و سیلانی بسیار نرم و کم رنگ می باشد و از اقسام آن گفته اند غیر از سرخ رمانی تاب آتش ندارد و بعضی گفته اند سرخ رمانی آن از آتش رنگین تر می شود و نیز گفته اند چون با سفید آن شائبۀ سرخی باشد چون بر آتش معتدل در ظرف سفالی گذارند تمام آن رنگین گردد بدانکه اکثر این اقوال اصلی ندارد و رائجۀ کریهه و دود و عرق و روغن مضر لون آنست و مالیدن آن بر جذع سوخته و آب سنباده باعث جلای آن

"طبیعت آن

در حرارت و برودت معتدل و در دوم خشک و زرد آن در دوم گرم و خشک و کبود آن در اول گرم و در سیوم خشک و سفید آن معتدل در گرمی و سردی و در اول دوم خشک

ص: ۱۷۲۵

"افعال و خواص آن

مفرح و مقوی دماغ و آشامیدن یکدرهم آن جهت رفع صرع و وسواس و خفقان و طاعون و انجماد خون در باطن و نرف الدم و دفع سموم و تغییر هوای وبائی و تصفیة خون و حفظ حرارت غریزی و قوای حیوانی و پوشیدن انکشتی آن جهت قضای حاجات و رفع ضرر صاعقه و طاعون و در دهان داشتن آن جهت رفع بدبوئی آن و تسکین عطش و تقویت دل و تفریح و نشاط و تعلیق آن بالخاصیت جهت رفع اصابه عین که چشم زخم نامند و طاعون و تغییر هوای وبائی و وسواس و صرع و خفقان و با هیبت و شکوه بودن نزد مردم و نیز قاطع نرف الدم و محلل انجماد خون دانسته اند اکتحال آن مقوی نور باصره و حافظ صحت چشم مقدار شربت آن از یک قیراط تا یک دانک و معاجین مسمی بیاقوتی و مفرح آن در قرابادین کبیر ذکر یافت"

"فصل الیاء مع الباء الموحده"

"یروح"

بفتح یا و سکون باء موحده و ضم راء مهمله و سکون واو و حاء مهمله لغت سریانی بمعنی ذو الصورتین است

"ماهیت ان"

اسم سریانی جنس اشیای زوجیت در خلقت و شامل بیخ لفاح و ثمر اقسام آن است و از مطلق آن مراد قسم جبلی آن است و چون بیخ هر نوع لفاح که بزرک باشد بشکافند در ان شبیه بدو صورت انسان مشاهده می گردد لهذا آن را مسمی باین اسم نموده اند و بیخ لفاح جبلی ادنی مشابهتی بصورت انسان دارد بخلاف آنکه مشابهت تام دارد و بعضی آن را مختص به بیخ سراج القطرب داشته اند"

"یروح الصنم"

بفتح صاد و نون و میم

"ماهیت آن"

بیخ لفاح بری است بشکل دو انسان که روبروی یکدیگر گذاشته باشند و آن را مهره گیاه و سکشکن نیز نامند جهت آنکه میان عوام مشهور است که هر که آن را قلع نماید هلاک می گردد لهذا بعضی بعد از خالی کردن اطراف بیخ آن ریسمانی بدان بسته بر کردن سکی و آن سک را رم می دهند تا حرکت آن بیخ کنده شود و گفته اند که اصلی ندارد و نبات آن شبیه بعلیق است که بترکی کن نامند و بقدر ذرعی است و برک آن شبیه ببرک انجیر و باریک تر از آن و ثمر آن سرخ و بقدر زیتون و در بو شبیه بمیعه سائله و کل آن سفید و کویند در شب می درخشد و بیخ آن

۸۹۸ شبیه بصورت دو انسان باشد روبروی هم و مستور بلیفهای اشقر شبیه بموی بخلاف سائر اقسام بیخ لفاح که لیفهای مذکور ندارد و ما دام که سر این صورت را جدا نکنند قوت آن تا شصت سال باقی می ماند و گفته اند که یروح بمعنی صنم طبیعی است یعنی نباتی که در صورت و شبیه بانسان باشد اعم از آنکه معنی آن اسم موجود باشد یا غیر موجود و بسیاری از اسما دلالت می کند بر معنی غیر موجوده و صورت یروح موجود خشبی است اغبر از قسط بزرگتر و بیخ آن لفاح بری است دیسقوریدوس گفته بعضی مردم آن را فطیمس و بعضی موقولن و بعضی در قیانا نامیده اند یعنی بیخ مهیج حب و آن دو صنف می باشد یکی معروف بماده و رنک آن مائل بسیاهی و خشبی و برک آن شبیه ببرک کاهو و از آن باریکتر و کوچکتر و بازهومت و ثقیل الرائحہ و منبسط بر روی زمین و نزدیک برک آن ثمری شبیه بتفاح و از آن کوچکتر و خوش بو و در آن تخم شبیه به تخم امرود و بیخ آک بزرک و دو عدد یا سه عدد متصل بهم و

ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و بران پوستی غلیظ و ساقی و صنف دوم موصوف
 بذکر و بعضی مردم این را موریون نامند و برک این سفید و املس بزرک عریض شبیه
 بیرک سلق و لفاح آن دو چند بیخ ماده و بقدر خیاری و رنک آن زعفرانی خوش بو و
 ثقیل الرائحہ و راعیان آن را می خورند و سبات ایشان را عارض می گردد و بیخ آن
 شبیه بماده یعنی بصورت انسان ماده است و از بیخ صنف ماده آن اندک طولانی تر و
 بی ساق و نیز صنفی در اماکن سایه دار و کودالها می روید برک آن کوچک و عریض
 و طول آن بقدر شبر و بی ساق و بیخ آن بسطبری ابهامی و طولانی و سفید و بی کل و
 ثمر و این قوی ترین اصناف بیروح الصنم است و صاحب اختیارات بدیعی گفته که در
 حدود کرم سیر شیراز نزدیک بقلعه شهریار نوعی بیروح بهم می رسد طول آن از یک
 وجب کوتاه تر و با دست و پا و رنک آن سفید و بهترین آن اقوی فربه آنست و گاه
 عصاره پوست صنف نر آن را در هنگام تری و تازکی کوبیده و فشرده در ظرف سفالی
 و در آفتاب خشک نموده اقراص می سازند گاه عصاره بیخ آن را گرفته چنانچه از
 پوست آن بدستور خشک می نمایند و در قوت ضعیف تر از عصاره پوست بیخ آنست
 و بعضی پوست بیخ آن را کوفته بریسمان کتانی پیچیده می آویزانند تا خشک گردد و
 بعضی بیخ آن را طبخ می دهند با شراب تا آنکه دو ثلث آن برود و صاف می نمایند و
 منعقد می گردانند و گاه دمعہ آن را استخراج می نمایند بدین نحو که بیخ آن را چند
 جا خراشیده ظرفی بدان نصب می نمایند تا دمعہ آن در آن مجتمع گردد و عصاره آن
 قویتر از دمعہ آنست و از هرمس نقل نموده اند که بهترین زمان قلع آن آنست که مریخ
 در خانه شرف یا در خطی از خطوط شرف و متصل بسعدین و یا بیکی از سعدین و با
 قمر در یک برج باشد و روز سه شنبه وقت طلوع آفتاب بهتر از سائر اوقات است

ص: ۱۷۲۷

"طبیعت ان

سرد و خشک در دوم و با اندک قوت حرارت و با رطوبت فضلیه و بعضی سرد در اول سوم و خشک در آخر آن دانسته اند

"افعال و خواص آن

پوست بیخ آن مقوی و مجفف و مخدر و مغز بیخ آن ضعیف و برک آن تر و خشک هر دو مستعمل و گفته اند هر عضو قسم ماده آن دواى همان عضو مردان است و بالعکس یعنی هر عضو قسم نر آن دواى زنان است اعضاء الراس و العصب آشامیدن آن مسبت و منوم و چون در شراب اندازند سکر شدید آورد و بوئیدن آن نیز باعث سبات و حمل آن در مقعده نیز و این خاصیت مخصوص سفید الورق بی ساق آنست که ذکر یافت و اکثار آن شرابا و شما باعث سکت و گاه شرابی از آن می سازند برای ازاله سهر باین نحو که سه من از پوست بیخ آن را در یک مطریطوس شراب حلو می اندازند و سه قوانسات از آن می آشامند و گاه طبخ می دهند پوست آن را در شراب تا اینکه اخذ نماید قوت آن را و استعمال می نمایند برای سبات مقدار بسیاری از آن را و بعضی از پوست بیخ صنف سوم شراب بعمل می آورند باین قسم که سه من آن را در یک مکیال شراب حلو می اندازند و بعد رسیدن مقدار سه قبوسات از آن می آشامند برای تخدیر و بی حسی عضو شخصی را

۸۹۹ که خواهند قطع نمایند و عصاره آن نیز باعث سبات و بی حسی عضو است و آشامیدن بیخ آن با زعفران جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و تعلیق آن جهت صرع العین ضماد برک آن جهت وجع چشم و رمد و دمعه آن را در ادویه مسکنه اوجاع داخل می نمایند اعضاء الصدر و الغذاء و النفس آشامیدن بیخ آن با سکنجبین جهت خفقان و آشامیدن دمعه آن بقدر یک اوقیه با ماء القراطن یعنی ماء العسل مقی مره صفرا و بلغم مانند خربق و زیاده بر آن کشنده و نیز آشامیدن آن مسهل بلغم و مره

صفرًا چون اطفال و غیر ایشان تناول نمایند گاهی بسبب شدت قوت هلاک می نماید و آشامیدن بیخ آن منقی رحم و چون نارسیده آن را با روغن کل سرخ سائیده زن حامله بر شکم و کمر طلا کند از اسقاط جنین محفوظ می ماند و حمول دمه آن بقدر نیم دانک مخرج جنین و چون بیخ آن را با کبریت آتش ندیده خلط نموده حمول نمایند قطع نفث الدم رحم نماید و آشامیدن آن با مقل جهت بواسیر و با کاسنی جهت حرقة البول السموم آشامیدن آن با عسل و زیت جهت لسع هوام خصوص صنف اخیر آنکه شبیه بصنف ایض الورق است که بادزهر عنب الثعلب قاتل است و چون نوع قاتل بیروح را کسی بخورد اولاً او را اختناق رحم و سرخی چهره و برآمدگی آن و زوال عقل و حالت شبیه بمستان و افیون خورده عارض گردد پس موت تدبیر آن قی نمودن با آشامیدن روغن و آب کرم و عسل و تنقیه بدن است و نیز قی فرمودن بماء افسنتین مطبوخ و عسل و خوراندن فلفل و شبت و مصطکی و صعتر و مرو سفید و شیر تازه دوشیده و جند بیدستر و سداب و خردل و آشامیدن لبن حامض در صورت کثرت اسهال مقدار شربت آن یک قیراط تا چهار قیراط و تا یک دانک گفته اند و آشامیدن آن بدون اصلاح جائز نیست و اصلاح آن تمزج نمودن با نشاسته و روغن بادام شیرین و روغن بنفشه است و نیز برک کل سائیده و رب السوس و صبر و تربد و هلیج و افسنتین و غافث و نمک هندی و زعفران و بسفایج است و بدون اصلاح مفسد مزاج و باعث تهیج وجه و وجع کبد و فساد معده و اعراض دیگر ردیه الجروح و القروح ذرور بیخ و ثمر آن جهت اكله و قروح خبیثه الاورام و البثور طلای آن محلل اورام صلبه و رخوه و خنازیر و چون نرم کوبیده با سرکه سرشته بر حمره گذارند زائل سازد و بشور را نیز آلات المفاصل ضماد آن با سویق جهت وجع مفاصل و آشامیدن آن جهت داء الفیل الزینه دلوک برک آن زائل کننده برش بدون تفرح خصوصاً که برک آن تازه باشد و لبن آن جهت قلع نمش و کلف بدون لذع و قرحه نافع الخواص چون خواهند عضو کسی را قطع نمایند مقدار سه دانک آن را با شراب بیاشامند سبات آورد به حدی که

احساس بقطع نمایند و نیز چون یک مثقال از صنف سوم آن را بتهائی و یا با بعضی طبیخها و یا نان و یا با سویق بیاشامند در ساعت اختلاط عقل و سبات آورد که تا سه چهار ساعت بهمان حالت بماند که تعقل و احساس بچیزی ننماید بسبب جمع حرارت در باطن و تخدیر و تبلید حس و بعضی از اطبا می نشانند صاحب آن را در آب سرد تا اینکه شفا یابد بهمه جهات و گفته اند چون عضوی از اعضای بیخ و ثمر آن را با قلیلی روغن بان و روغن زیتون یا روغن خلاف نرم بسایند و پیشانی و چشمها و روی را بدان تدهین نمایند و نزدیک ملوک روند بغایت مکرم و معزز باشند و هر حاجتی که رودهد روا گردد و چون مجموع آن را و یا عضوی از آن را شکسته در پارچه بسته بر بازو بندند و یا بر کردن آویزند از کل آفات از غرق و حرق و صاعقه و دزدان و قطاع الطریقان محفوظ مانند و تعلیق آن جهت تسکین غضب ملوک بغایت مؤثر و بعضی شرط دانسته اند که اول ماه آن را تعلیق نمایند و بخور آن جهت دفع فساد عقل و جنون و دوری شیاطین و جن و انس موذی مؤثر و چون یک عدد کل ناشکفته آن را در کتانی بریسمان پشمین که هفت رنگ باشد پیچیده بر طفل مصروع تعلیق نمایند رفع صرع آن گردد"

ص: ۱۷۲۸

۹۰۰

"فصل الیاء مع التاء المثناه الفوقانیة"

"یتوع"

بفتح یا و ضم تا و سکون واو و عین مهمله

"ماهیت ان

اسم جنس نبات شیردار است که شیر آن حار و حاد مسهل محرق باشد و مشهور از آنها هفت نبات است عشر و شبرم و لاغیه و ارطینثا و ماهودانه و مازریون و بنطافلن که ذو خمسه الاوراق نامند و جمیع آنها سمی قتال اند و نیز یافته اند بعضی یتوعات حاده خارجیه ازین هفت نبات مشهور را مانند اذان الفار و نوعی از لبلاب و فرسخ بری یعنی بقله الحمقاء بری و قوسنجی و از مطلق آن مراد لبن لاغیه است که تریاق فرادی و قوسنجی نامند و گفته اند بهترین آنها یتوع درخت ذکر نبات مذکور است که شاخهای آن طولانی و بزرگ تر از یک ذرع و مائل بسرخی شبیه بشاخهای زیتون و مملو از لبنی سفید حاد باشد و برک آن شبیه ببرک زیتون و از آن طولانی تر و نازک تر و باطراف شاخهای آن پنج شاخه باریک شبیه بشاخهای اذخر و باطراف آنها قباها و سرها که ثمر آنست و مائل بتقعر شبیه بصنفی از اذخر و بیخ آن غلیظ خشن و منبت آن اماکن خشنه و کوهستان و آشامیدن لبن آن مقدار دو دانگ مسهل بلغم و اما نوع ماده آنکه آن را جوزی نامند شبیه بنبات اذان الفار و از آن بزرگتر و قویتر و سفیدتر و برک آن شبیه ببرک مورد و از آن بزرگتر و بدبو و اطراف آن تند و خاردار و شاخهای آن بقدر یک شبر از بیخ آن روئیده و ثمر آن در بعضی سالهای بیشتر و بعضی کمتر و در بزرگی بقدر جوز کوچکی و اندک کزنده زبان مانند پوست کردکان و بیخ آن نیز شبیه به بیخ آن منبت این نیز زمینهای صلب کوهستانها و لبن و بیخ و برک و ثمر آن در قوت مانند صنف اول و از آن قویتر و بحری آنکه خشخاش نامند شاخهای آن بقدر چند شبر و مائل بسرخی و پنج و یا شش عدد و برکهای آن کوچک نازک اندک طولانی ببرک کتان و ثمر آن شبیه بکرسنه و سرهای آن مضاعف و مدور و کلهای آن سفید و بر اطراف قضبان سرها متصل بهم و مستدیر و در آن ثمری و شاخهای آن از یک بیخ روئیده و تمام نبات آن مملو از شیر و مستعمل این صنف است و در قوت مانند دو صنف اول و گفته اند یتوعی دیگر می باشد که آن را مشمس نامند یعنی دایر با شمس و ثمر و ورق آن شبیه به بقله الحمقا و از آن باریکتر و شدید الاستداره و شاخهای آن

چهار و یا پنج از یک بیخ روئیده بقدر یک شبر و باریک سرخ رنک مملو از لبن سفید و چتر آن شبیه بجتر شبت و تخم آن شبیه بزیره و تمامی آن با حرکت شمس دور می نمایند و منبت آن بیشتر خرابها و بیرون اطراف شهر و تخم و لبن آن را جمع می نمایند مانند بزور و البان نباتات دیگر و قوت آن مانند قوت اصناف دیگر و از آن ضعیف تر و بعضی این را مانند سقمونیا دانسته اند در قوت و منبت آن را مزارع گفته اند و نیز گفته اند یتوعی دیگر می باشد که آن را سروی نامند ساق آن از یک شبر تا یک ذرع و سرخ رنک و برک آن از ساق آن می روید شبیه ببرک ارز تازه روئیده و این نیز مملو از لبن است و در قوت مانند اصناف مذکوره و نیز گفته اند یتوعی دیگر می باشد که در سنکستانها و میان احجار می روید و با شاخهای محیط بران از هر دو جانب و کثیر الورق شبیه ببرک مورد و باریک و سرخرنک و ثمر آن مانند ثمر عسف و این نیز با یتوعیت بسیار و در عمل مانند آنها است و نیز نوعی عریض الورق شبیه ببرک قلومس می باشد و بیخ و برک و لبن آن مسهل کیموس مائی و بکمان بعضی فیلوسا نوع یتوعی است که بیونانی آن را فوریا سائیس نامند و نیز نوع دیگر می باشد ساق آن بقدر یک ذرع و زیاده بر آن و مربع و پر کره و برک آن کوچک ریزه و اطراف آن تند و کل آن سروی ریزه بنفش رنک و تخم آن پهن شبیه بعدس و بیخ آن سفید مملو از لبن و گاه یافته می شود در بعضی مواضع نبات این نوع بسیار بزرگ و بیخ آن نیز بزرگ و چون مقدار یک مثقال آن را بیاشامند با ماء العسل اسهال شکم نماید و همچنین ثمر آن و همچنین لبن آن را چون با آرد کرسنه بسرشند و باید که از برک آن

ص: ۱۷۲۹

۹۰۱ زیاده از سه مثقال تناول نه نمایند و همچنین از آب آن و بعضی مردم یتوع نباتی که ساق آن مجوف بقدر یک ذرع بسطبری اصبعی و اطراف ساق آن منشعب و برکهای آن بعضی بر ساق آن و بعضی بر شعب آن رسته اما برکهای که بر ساق آن است

طولانی شبیه بیرک بادام و از آن عریض تر و بسیار نرم تر و برکهای که بر شعب آن است کوچکتر شبیه بیرک زراوند و لبلاب و ثمر آن بر اطراف شعب آن مستدیر الشكل شبیه بحب کبر و در جوف آن سه تخم متفرق بعضی از بعضی و بزرگتر از حب کرسنه و چون آن را مقشر نمایند مغز آن شیرین باشد و بیخ آن باریک سفید و بی انتفاع در طب و نبات آن مملو از لبنی باشد مانند یتوع حکیم فاضل دیسقوریدوس نوشته که همه این اصناف را من مشاهده نموده ام اقوی و مختار لبن آنها پس تخم آنها پس کل آنها پس بیخ آنها پس ورق آنها است و عند الاطلاق مراد لبن لاغیه است و آنچه ازینها باسمى مخصوص مشهور بودند جابجا مذکور شد و درینجا ذکر خواص کلیه آن بیان می یابد

"طبیعت مطلق آن را

در غایت گرمی و خشکی تا چهارم دانسته اند و متوسط آنها را در سیوم و ضعیفه آنها را در دوم و با قوت سمیه

"افعال و خواص آن

مقرح جلد و قتال و چون در بر که افتد ماهیان تمام بر بالای آب آیند العین اکتحال لبن آن قاطع ظفره الفم قطور آن بر دندان کرم خورده مفتت حصاه و مسقط آن و با قطران سرشته اقوی جهت آنکه محافظ دندانهای صحیح است و همچنین با موم سرشته و چون دندانهای صحیح را بموم گرفته پس بر دندانهای متاکل لبن آن را بچکانند تا آنکه آن را مفتت و قلع نماید بهتر است و چون بیخ آن را در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه نمایند و جمع دندان را تسکین دهد اعضاء الغذاء و النفس آشامیدن آن مسهل بلغم مائیت و قالع بواسیر و چون دو قطره و یا سه قطره آن را بر انجیر بچکانند و خشک نمایند و تناول کنند اسهال نیکو کافی نماید و همچنین با سویق و نان خالص و بهتر آن است که

با غسل و یا قیروطی استعمال نمایند تا آنکه باعث تفرح دهان و حلق نکرده و گاه اخذ می نمایند اغصان یتوعی تر آن را و بر روی خزفی اندک بریان نموده سحق می نمایند با قدری سویق و آب بران ریخته می آشامند اسهال می نماید و شاخهای خشک آن درین امر بسیار ضعیف است و صنفی که آن را کرفیون نامند چون شاخهای آن را گرفته در سایه خشک کرده پوست آن را گرفته بقدر نه کرمه و یک شبان روز در شراب کهنه خیسانیده پس صاف نموده نیم کرم کرده بیاشامند اسهال بیغائله می نماید مقدار شربت از لبن آن تا سه قطره و بدون مصلح استعمال آن جائز نیست و مصلحات آن نشاسته و آرد جو و روغن بادام و روغن بنفشه و کل سرخ سائیده و رب السوس و کثیرا است و دوغ سرد کرده مصلح افراط عمل آنست المضار با قوت سمیه و جراحت کننده جلد و مسهل قوی در همه امزجه و از غایت شدت مورث اسهال الدم و قرحه امعا و زحیر و مغص و غثیان و انقلاب معده و غشی است و لهذا استعمال آن را از داخل تجویز ننموده اند و عند الضروره از سه قطره که مقدار شربت آن است با مصلحات مذکوره باید که بیفزایند و بدل آن در استفراغ مائیت از امعا و بلبت از اعضا وزن آن سقمونیا و بوزن آن سکینج الجروح و القروح ضماد بیخ آن با سرکه محلل صلابت اطراف بواسیر و قاطع قوبا و مصلح قروح متعفنۀ متاکله و با قیروطی جهت جرب سوداوی و نار فارسی و اکله و غانغرایا الزینه طلای آن قالع تآلیل و توثه و خیلان و لحوم زائده در اطراف ناخنها و لبن آن زائل کننده مو است خصوص که در آفتاب بمالند و موئی که بعد از ان روید ضعیف باشد و چون مکرر نمایند دیگر نروید و استعمال آن با زیت کاسر و رافع غایله آنست

ص: ۱۷۳۰

"فصل الیاء مع الرء المهمله"

"یربوع"

بفتح یا و سکون را و ضم باء موحدہ و سکون واو و عین مهمله لغت عربی است
بفارسی موش دشتی و بهندی کھوس

۹۰۲ نامند

"ماہیت ان"

حیوانی است شبیه بموش و از ان بسیار بزرگتر و دستهای آن بسیار کوتاه و پایها و دم
آن بلند و قوی و در صحراها و خرابها و در بعضی عمارات کهنه می باشد و خراب می
کند

"طبیعت ان"

در سوم کرم و خشک

"افعال"

و خواص ان

کثیر الغذاء و ملین طبع اعضاء الراس و العصب و الغذاء و النفص آشامیدن آن جهت
اکثر امراض بارده اعصاب مانند فالج و لقوه و رعشه و اوجاع مفاصل و ظهر و ادرار بول
و تقطیر آن و اخراج سنک کرده و مثانه و تقویت باه و مشایخ را مفید المضار محرق
خون و محرور المزاج را مضر مصلح آن میوه های تازه ترش و ترشیاها است"

"فصل الیاء مع القاف"

"یقظین"

بفتح یا و سکون قاف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون لغت عربی است

"ماهیت ان

اسم جنس هر نباتی است که بر ساق نایستد و بر زمین مفروش باشد و یا بمجاور خود پیچد مانند نبات خیار و هندوانه و خربزه و کدو و لبلاّب و امثال اینها و عوام از مطلق آن مراد قرع دانسته اند که بفارسی کدو نامند و قرع ذکر یافت"

"فصل الیاء مع النون"

"ینبوت"

بفتح یا و سکون نون و ضم باء موحدّه و سکون واو و تاء مثناه فوقانیه

ص: ۱۷۳۱

"ماهیت ان

خرنوب نبطی است و در پای دیوارها و بساتین روید و ثمر آن شبیه بکرده کوسفند بسیار کوچکی و سرخ رنگ مائل بسیاهی و آن را در مصر حب الکلی نامند و دانه آن را دانه خرنوب شامی و در حرف الخا ذکر یافت و اینجا نیز شمه ذکر می یابد

"طبیعت ان

در گرمی و سردی معتدل و خشک در دوم و بعضی در اول و بعضی سرد و خشک در سوم دانسته اند

"افعال و خواص ان

مقی بی لدع اعضاء الغذاء و النفص آشامیدن آن و حمول آن و جلوس در طبیخ آن
جهت رفع مغص و اسهال و سیلان حیض مفرط و تقویت سفل نافع السموم پاشیدن
طبیخ آن کشنده براغیث التألیل طلاى آن محلل تألیل و زائل کنده آن المضار ثقیل و
دیر هضم خصوصاً تر و تازه آن

"ینمه"

بفتح یا و سکون نون و فتح میم و ها لغت مغربی است

"ماهیت ان"

نباتی است شبیه بخندریلی و برک آن از برک کاسنی کوچکتر و مزغب و زردرنک و
ساق از وسط آن بقدر یک شبر و زیاده روئیده و کل آن زرد مانند خندریلی و ابن
بیطار نوشته که برک آن ما بین لسان الحمل بری و برک اذان الغزال است و زرد و
صاحب اختیارات بدیعی نوشته که آن را بشیرازی منبل دارو خوانند

"افعال و خواص ان"

ضماد تازه آن جهت الصاق جراحاب تازه و ذرور خشک آن جهت اندمال زخمهای
کهنه مفید

"فصل الیاء مع الواو"

"یوز"

بضم یا و سکون واو و زای معجمه اسم فارسی فهد است و بترکی پارس و بهندی چیتا
نامند

ص: ۱۷۳۲

"ماهیت ان

حیوانی است شبیه پلنک و آن را تعلیم و رام نموده مانند سکان شکاری بان صید و حوش مانند آهو و امثال آن می نمایند

"طبیعت ان

در حرارت و ییوست کمتر از پلنک

"افعال و خواص ان

در جمیع افعال مانند پلنک است

"و باینجا ختم نموده ادویة مفرده را بعون الله تعالی و حسن توفیقه"

"و الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله علی رسوله"

"محمد و آله و اصحابه الطیبین الطاهرین و سلم تسلیماً کثیراً"

"فصل الدال مع الالف"

"دازی"

بفتح دال و الف و کسر ذال معجمه و یا و بدال مهمله نیز آمده بلغت فارسی جوجادر نامند

"ماهیت ان

قسمی از هیوفاریقون است و مراد از مطلق آن داذی فارسی است و آن دانه ایست مانند جو و باریکتر و درازتر از آن و طعم آن تلخ و تند و تیره رنگ و بهترین آن سرخرنک آنست و نبات آن زیاده بر شبری و سرخ رنگ منبت آن جبال فارس است

"طبیعت آن

در اول کرم و در دوم خشک و تا چهار سال قوت آن باقی می ماند و کوبند کرم و خشک در دوم و بعضی سرد دانسته اند

"افعال و خواص آن

با قوت تریاقیه و قابضه و مسکر و ملین صلابات و جهت وجع رحم و مقعده

۴۱۰ و استرخای آن و بواسیر و اسهال و دفع سموم و تفتیح سدد و تحلیل ریاح و لعوق آن با عسل جهت دفع سیلان رطوبات دهان و کرم معده و آشامیدن دو درم سفوف چرب کرده آن بروغن زیتون جهت بواسیر و جلوس در طبیخ آن جهت علل مقعده و رحم و بروز آن هر دو که باز بجای خود برود مضر مثانه مصلح آن انیسون مسدد و مدر و محرک بواسیر و مورث دوار و مصلح آن خمیره بنفشه و یا هلیله و یا قند بدل آن در تحلیل صلابات چهار دانگ وزن آن بادام و دو ثلث آن ابهل مکر در آبستنی که ابهل مناسب نیست مقدار شربت آن تا دو درم و زیاده بران کشنده و اصلاح آن بقئی و اسهال و شیر تازه دوشیده و چیزهای چرب است"

ص: ۱۷۳۳

"دارصینی"

بفتح دال و الف و راء و کسر صاد مهملتین و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر نون و یا
 معرب دارچینی فارسی است و دار بفارسی بمعنی درخت و چوب است و یونانی آن را
 اف تیمون و بسریانی مرسلون نامند

"ماهیت آن

پوست شاخهای درختی است که منبت آن جزیره سیلان که سراندپ نیز نامند و
 شمالی آنست تا کوکن که جزیره ایست از جزائر دکهن و زیرباد و آنچه در اصل
 سیلان می شود بسیار خوب تندبو تندطعم و سرخرنک و شیرین و قلمهای آن باریک و
 نازک و بسیار درهم پیچیده و بلند تا دو سه ذرع و راست خصوص که از شاخهای
 نورسته آن جدا شده باشد و از سیلان گذشته بتدریج ضخیم و کم طعم و کم بو و
 قلمهای آن کوچک می شود و آنچه تا کلیج و انجن و بندر کوچی می شود آن را نیز
 دارچینی می نامند و لیکن بخوبی سیلانی نیست و از کوچی گذشته تا کوکن بتدریج
 ضخیم و لعابی می شود و آنچه ضخامت آن کم است قرله و ضخیم آن را سلیخه و
 بهندی هر دو رانج نامند و در جزیره کوه ملاخه نیز چیزی ضخیم بد طعم کریه الرائحه
 تندبو قریب بوی فسافس می شود و از بعضی ثقه شنیده شده که در جزائر شهر ناو که
 در عرض سی و کسری از درجات ارض جدید جنوبی خط استوای واقع است نیز
 دارچینی خوب مانند سیلانی بهم می رسد و لیکن بقدری کمی و بکثرت و وفور
 سیلانی نیست و در بلاد دیگر هیچ جا بهم نمی رسد و درخت آن بقدر دو نیم قامت
 مانند درختهای کوهی و جنکلی است کجواج و شاخهای آن پهن بعضی بزمین افتاده و
 برک آن شبیه برک سازج هندی بید و از برک بید اندک عریضتر و کوتاه تر و کل و
 ثمر آن فی الجمله شبیه بحب بلسان و طعم و رائحه آن قریب بطعم و رائحه دارچینی و
 دستور اخذ آن آنست که هر سال شاخهای کهنه درخت آن را می برند و چون
 شاخهای تازه روئید و بلند شد نزدیک برسیدگی و سخت شدن آن را از طول شق می

کنند و چند روز می گذارند چون پوست آن بسبب تابش آفتاب جدا و پیچیده شد اخذ می نمایند بهترین آن سیلانی باوصاف مذکوره است و از شخصی ثقه مسموع کشت که در جوف چوب درخت آن قدری کافور می باشد و اخذ می نمایند و ریشهای درخت آن را نیز در آب جوش داده از آن کافور بعمل می آورند

ص: ۱۷۳۴

"طبیعت ان

در آخر دوم گرم و خشک و قوت آن تا پانزده سال باقی می ماند

"افعال و خواص

ان

بغایت ملطف و مفتح و مفرح نفس و منضج عفونت اخلاط و تریاق سموم حیوانی و نباتی و معدنی و حافظ قوتهای نفسانی و حیوانی و طبیعی و جالی باصره و محلل ریاح و مواد بارده و مجفف رطوبات دماغی و نزلات بارده رطبه و امراض بارده دماغیه و مدر بول و حیض و مسقط جنین و مقوی باه و جهت خفقان و وحشت و وسواس و جنون و تقویت اعضای رئیسه و معده و جگر و رفع بدبوئی دهان و سرفه رطوبی و ربو و تصفیه صوت که از بلغم غلیظ باشد و رفع رطوبات لزجه ناخسه قصبه رئه و حنجره و تنقیه صدر از آنها و تفتیح سده جگر و استسقا و عفونت زخمها و سموم هوام بارده از عقرب و غیره شرابا و ضمادا و شما و حمولا و ذرورا اعضاء الراس طلای آن بر پیشانی و صدغین جهت صداع بارد و بدستور روغن و عطر آن العین طلای آن بر پلک چشم جهت

۱۴۱۱ اختلاج آن و اکتحال آن جهت تقویت باصره و رسانیدن اثر ادویه بطبقات عین
اعضاء الغذاء و غیرها آشامیدن مطبوخ آن با سرکه و مصطکی جهت فواق رطوبی و با
پوست هلیله کابلی جهت استسقای لحمی و زقی و ضماد آن جهت رعشه و دفع لرز
تپهای بلغمی و سوداوی و دانه بواسیر و تسکین وجع آن و لسع عقرب و طلای ممضوغ
آن بر حشفه جهت التذاذ جماع و لطوخ آن با عسل جهت بشور لبنیه و کلف و با سرکه
نیز مضر محرورین و مصدع و مضر مثانه مصلح آن کثیرا و اسارون مقدار شربت آن از
دو درم تا پنج درم بدل آن در تحلیل و تلطیف و تقویت اعضا مثل وزن آن ابهل و
کبابه و در اصلاح ادویه سلیخه و در باه خولنجان است دهن آن بسیار گرم و خشک تا
سوم

ص: ۱۷۳۵

"افعال و خواص آن"

جهت رعشه و ثقل سر و صداع بارد و اوجاع ارحام شرابا و طلاء و بتنهائی و یا با پیه و
زیت و موم و زرده بیضه مرغ و عرق آن سریع الاثرتر از جرم آن قطور آن جهت ثقل
سامعه و آشامیدن آن جهت تقویت هاضمه و تحلیل ریاح معده و یرقان و بواسیر نافع و
جوارش دارچینی و حب و حسو و حلوا و دوا و دهن و سفوف و عرق و عطر آن در
قرابادین ذکر یافت

"دار شیشعان"

بفتح دال و الف و رای مهمله و کسر شین معجمه و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح شین
معجمه و عین مهمله و الف و نون اسم فارسی است و آن را قندول و عود البرق نامند
جهت آنکه چون برق و قوس قزح بآن برسد خوشبوتر از عود هندی می گردد و بهندی

آن را کای پهل بفتح کاف و الف و کسر یا و فتح با و ها و لام در آخر و کانپهل بنون نیز نامند بهترین آن صلب و سنکین خوش بو و خوش طعم آنست

"ماهیت ان

پوست سطبری است مانند سلیخه مائل بسرخی و بعضی سرخ خوش بو با حرافتی و عفوصتی و درخت آن خاردار و کوتاه و چوب آن با حرافت و کل آن زرد خوش بو و تند و بهترین آن پوستهای ضخیم ثقیل الوزن خوشبوی سرخ رنگ آنست که در طعم آن تلخی و حدت باشد و نوع املس آن بسیار تلخ و سفید آن بی بو

"طبیعت ان

کرم در اول و خشک در دوم با قوت بارده و قابضه و کویند کرم و خشک در دوم و بعضی سرد دانسته اند و قوت آن مدتی می ماند

ص: ۱۷۳۶

"افعال و خواص آن

محلل و قابض و مانع نزلات و دافع درد سربارد و وسواس سوداوی و محلل ریاح و مجفف رطوبات غلیظه و مقوی اعصاب و رافع استرخای آنها و جمیع اعضا و مثانه و مفتح سدد و مسقط دانه بواسیر و معین بر اخراج جنین الصدر آشامیدن آن با دارچینی جهت سعال رطوبی کهنه و تپ و بواسیر و سیلان منی المعده آب مطبوخ یک درم آن با شکر جهت دفع درد معده بارد مایوس العلاج و تنقیه آن مجرب الفم مضمضه بطبیخ آن جهت حفظ صحت دندان و با شراب جهت دفع قلاع و قروح خبیثه و ساعیه دهان و چون کوفته با سرکه سرشته بر دندان موجه گذارند جهت تسکین وجع آن و سنون آن

جهت تعفن لثه بسیار مؤثر الانف چون نرم کوبیده بفتیله آلوده در بینی گذارند جهت رفع بدبوئی بواسیر الانف الاذن با روغن خیری در گوش جهت درد آن نرف الدم و غیره آشامیدن طبیخ آن قابض و قاطع نرف الدم و نفث آن و رافع سستی اعصاب و تعفن اخلاط و حابس اسهال و جهت عسر البول القروح طلای آن جهت قروح متعفن و ذرور آن جهت قروح رطبه اطفال و غیر آنها الرحم فرزجه آن جهت اسقاط جنین و رفع عسر البول و نشف رطوبات غلیظه و اعانت بر حمل زنان عاقر نافع و ذرور آن جهت تجفیف قروح مذاکیر و منع سعی و تحلیل صلابت آنها مقدار شربت آن تا دو درم است مضر سپرز و جگر مصلح آن دوقو و مصطکی بدل آن بوزن آن اسارون و دو ثلث آن زراوند مدحرج و نصف آن درونج است و بالخاصیه جهت قروح عجان که ما بین خصیه و مقعده است نافع و کویند از خواص آنست که چون شاخ آن را با کندر بخور کنند و در لته بسته در شب چهاردهم ماه قمری در تحت جامه خواب شخص حاجت مند گذارند در خواب شخصی را بیند که

ص: ۱۷۳۷

۴۱۲ از حاجت او جواب کوید و روغن شکوفه آنکه دهن القندول نامند که بطریق روغن کل بنفشه و بادام کیرند و بجای بادام کنجد مقشر باشد بسیار خوش بو و آشامیدن نیم اوقیه آن با شراب زردک یا میه جهت تقویت فم معده و حقه آن با ادویه حابسه جهت اسهال رطوبی و طلای آن جهت فالج و شقیقه امراض دماغی و عصبانی و تفتیح سده دماغی و تقویت پردهای آن و تقویت باه و نعوظ و تحلیل ریاح اورام صلبه نافع

"دارفلل"

بفتح دال مهمله و الف و رای مهمله و کسر دو فا و سکون دو لام بعد از فای اول و دوم
بفارسی فلفل دراز و بهندی پپیل و پپیلی نامند

"ماهیت ان

ثمر نباتی است بیاره دار و برک آن شبیه ببرک تانبول و از ان اندک کوچکتتر و با
حدت و تلخی و ثمر آن طولانی شبیه بشاه توت و سیاه رنگ و کوچکتتر از ان و
خشک دانه‌های آن کوچک و سرخ رنگ و پیوسته بهم و بالای آنها غلافی رقیق و
پرده‌های سیاه رنگ در بین دانه‌ها و طعم آن تند و باندک تلخی و حدت و تلخی حدت
پوست آن زیاده از دانه آن و بیخ آن کرهدار منشعب و پوست آن اغبر و مغز آن سفید
و ریشه دار تند طعم و فلفل مویه عبارت از انست و در حرف الف ان شاء الله تعالی
خواهد آمد

"طبیعت ان

در آخر دوم گرم و خشک و بعضی در اول سوم گفته اند

"افعال و خواص آن

محلل مواد بارده و ریاح و مفتح سده جگر و سپرز و هاضم طعام و مقوی معده و رافع
قی و خشبو کننده دهان و رحم و مسخن احشا و محرک باه و زیاده کننده منی و مدر
بول و حیض و مسقط جنین و جهت فالج و صرع و سرفه بارد رطوبی و نقرس و عرق
النسا و تقویت پشت و کزیدکی عقرب و رتیلا و تنویر اخلاط بدن و بالجمله امراض
بارده رطبه را مفید و اکتحال آنکه در جگر بز گذاشته و یا کوبیده بران پاشیده کباب
کرده باشند جهت شبکوری و طلای آن با روغن جهت نهش عقرب و رتیلا و افعی نافع
و دو امر باه قائم مقام زنجبیل مقدار شربت آن تا یک مثقال مضر سر و مصدع مصلح

آن صمغ عربی و صندل و کلاب بدل آن بوزن آن فلفل سفید و کویند بوزن آن
زنجبیل و زرنباد است بالسویه

ص: ۱۷۳۸

"دار هلد"

بفتح دال و الف و رای مهمله و فتح ها و سکون لام و دال مهمله آن را دار چوبه و
بهندی انبی هلدی نیز نامند

"ماهیت ان

درختی است هندی چوب آن زرد و کویند رسوت که حضض هندی باشد عصاره
آنست چنانچه در حرف الحادر حضض ذکر یافت

"طبیعت ان

کرم و خشک

"افعال و خواص آن

محلل و رادع و زودهضم اعضاء الراس جهت امراض سر و کوش و دهان نافع و طعم
دهان را نیکو کرداند اعضاء الغذاء و النفس جهت تفتیت حصاه و حبس البول الحمی و
الجروح و القروح و غیرها جهت تب بلغمی و اندمال جراحات و قروح و جرب و
خارش شربا و ضمادا مؤثر و دهن و مرهم آن در قرابادین ذکر یافت در ادهان و مرهم

"دانج ابروج"

بفتح دال و الف و فتح نون و سکون جیم و فتح الف و سکون بای موحدہ و ضم رای
مہملہ و سکون واو و جیم و دانک افزونک نیز نامند و بشیرازی انجکک

"ماہیت آن

تخم امرود جنکلی است بزرکتر از بہدانہ مائل بمثلثی شکل پوست آن سیاہ رنگ و مغز
آن سفید و شیرین و لذیذ و آن را برشتہ مقشر نمودہ تنقل می نمایند منبت آن کوه
کیلویہ است از توابع ولایت فارس و جای دیگر نمی شود

"طبیعت ان

در اول کرم و در رطوبت و بیوست معتدل و برشتہ آن مائل بیوست

"افعال و خواص ان

موافق سینہ و حنجرہ و اعصاب متشنجہ و مہی و مسمن و مدر بول و غذائیت بران
غالب و آشامیدن شیرہ آنکہ بکوبند و در آب شیرہ آن را برآورند جهت ادرار حیض
مفید و اکثار آن مفسد معدہ مصلح آن شیرینہا است

ص: ۱۷۳۹

۴۱۳

"دانک"

بفتح دال و الف و فتح نون و کاف

"ماہیت ان

صاحب تحفه نوشته که امین الدوله کوید تخمی است شبیه بتودری سرخ و از ان ریزه تر و گیاه آن بقدر شبری و در کوهستان طبرستان و نواح آن یافت می شود

"طبیعت ان

کرم و تر

"افعال و خواص آن

جهت علل بلغمی و سوداوی نافع و چون پنجاه درم آن را تا صد درم با دو چندان آرد کندم نانها ترتیب داده تناول نمایند در تسمین بدن بیدیل و فرزجه آن در اعانت بر حمل مجرب و مخرج جنین است

"فصل الدال المهمله مع الباء الموحده"

"دباء"

بضم دال مهمله و تشدید بای موحده مفتوحه و الف ممدوده و خفای همزه نوعی از قرع است که بفارسی کدوی رومی نامند

"دب"

بضم دال مهمله و سکون بای مشدده بفارسی خرس و بترکی ایو و بهندی ریچهه و بهال نیز نامند و ماده آن را بعربی قاره کویند

"ماهیت آن

حیوانی است معروف محیل تر و هدید القوه از حیوانات امثال خود و کثیر الخوف از انسان و ذکی و قابل تعلیم و محاکی انسان و بدو پا ایستاده نیز راه می رود و عصی

بدست می گیرد و راه می رود بدان و بدست می زند و سنک می اندازد و خون آن
کثیر اللزوجت است و کویند صورت بچه آن حین الولادت بدان سبب معلوم نمی
کردد چون مکرر آن را بلیسد لزوجت آن کم کردد صورت آن ظاهر می شود

"طبیعت ان

کرم و کثیر الرطوبت و کوشت آن لزج و پیر مسن آن یابس المزاج

ص: ۱۷۴۰

"افعال و خواص ان

زهرة آن مفتوح قوی آشامیدن یک دانک آن با عسل جهت صرع و با سکنجین و با
عسل و فلفل جهت درد جگر بارد و استسقای لحمی و زقی و نیم مثقال آن جهت قولنج
دواب بغایت نافع و اکتحال آن با عسل و آب رازیانه جهت قوت بصر و رفع بیاض و
رویاندن مژه و طلای آن بشرط مداومت تا پنج مرتبه با عسل و فلفل جهت قروح اكله
و حزاز و رویاندن موی مجرب و پنیر مایه آن جهت فربه کردن بدن مؤثر و آشامیدن
آن بقدر یک مثقال جهت صرع بلغمی و اکتحال آن بعد از کندن شعر منقلب مانع
روئیدن آن و طلای آن بر بدن مانع روئیدن موی بران و بر دمل باعث سرعت نضج آن
و پیه آن در سوم کرم و خشک و ضماد آن جهت درد مفاصل مزمن و نرم کردن
اعصاب و اعضای متحجره و بیرون رفتن و شکستن استخوان و کوفتگی اعضای و بر
سینه جهت سرفه بارد و بر برص و داء الثعلب و طلای آن بر بدن اطفال حین الولاده
جهت عدم ضرر از مضرت های خارجی مؤثر و چون جوف انار را بتمامی خالی کرده با
هموزن آن روغن زیتون در ان گذارند و بآتش کرم کنند جهت رویاندن موی ابروی و
داء الثعلب و بواسیر و نواصیر و سعفه نافع و پوست آن بسیار خشک و نشستن بران

جهت فالج و نقرس مرطوبین و صاحب قشعیریه و چون خصیۀ آن را شکافته مازو و سمائی بران پاشیده خشک کنند و سائیده بخورند جهت رفع اسهال بغایت نافع و ضماد سرکین آن محلل خناق و اورام و خوردن آن جهت رفع مغص و بخور موی آن جهت کریزایدن هوام مؤثر و تعلیق چشم راست آن باعث کریختن و حوش و تعلیق هر دو چشم آن در لته بسته بر کردن صاحب تپ ربع رافع آنست

ص: ۱۷۴۱

"دبسی"

بکسر دال و سکون باء یک نقطه و سین مهمله بفارسی دوشاب نامند و شامل دوشاب انکوری و خرمائی و توت سفید و امثال اینها است و از مطلق آن مراد انکوری و خرمائی است

"ماهیت انکوری آن"

آنست که آب انکور شیرین رسیده را گرفته صاف نموده طبخ نمایند تا سه ربع آن برود پس بران خاک خاصی که خاک دوشاب نامند و کویند که خاک رست است می زنند و می گذارند تا دردی آن ته نشین و شیرین گردد و تا خاک بران نزنند خوب شیرین نمی گردد بلکه اندک طعم ترشی دارد و اندک ناصاف است و خاک نازده آن موسوم برب عنب و میپختج است و در قرابادین

۴۱۴ ذو عنب نسخ آن بتفصیل ذکر یافت و خرمائی آن انواع از مطبوخ و غیر مطبوخ و غیر مطبوخ آنست که خرماهای رسیده را گرفته در آب جوش می دهند تا حلاوت و شیرۀ آن در آب آید پس صاف نموده طبخ می نمایند تا غلیظ و انکشت پیچ گردد و سیلان آنست که خرماهای بسیار رسیده را بالای هم جمع می نمایند در جلتها کرده و

آنچه شیره از ثقل آنها برهم نشسته تراوش کند و برآید گرفته اندک طبخ می نمایند تا غلیظ و قریب بانجماد گردد و یا آنکه در ظرف سرکشادی کرده بر بالای آن پارچه تنکی انداخته بر آفتاب می گذارند تا غلیظ و قریب بانعقاد رسد و این بهتر و لطیفتر از مطبوخ آنست و از توت آنست که آب توت سفید شاداب را گرفته با آتش ملایم طبخ می دهند تا غلیظ گردد و بدین دستور دوشاب هر چیز را که خواهند اخذ می نمایند

ص: ۱۷۴۲

"طبیعت دوشاب انکوری

در دوم کرم و در آخر اول تر

"افعال و خواص آن

مولد خون صالح و مسمن بدن و مفتوح سدد و با سداب جهت صرع و با افیمون جهت وحشت و جنون و با مغز قرطم جهت رفع شری در همان روز و با انجیر و حله جهت سعال مزمن و درد سینه و با اندک زعفران جهت رفع هم و غم و غضب شدید و با شیر تازه دوشیده و اندک بادام جهت خفقان و هزال مفرط و ضعف احشا عجیب الاثر و با اندک سرکه جهت یرقان و سپرز و با ماء الشعیر جهت تفتیت حصات و ادرار بول و ضماد مطبوخ آن با خطمی جهت تحلیل اورام و کشودن دمل نافع مقدار شربت آن از دو مثقال تا بیست مثقال و اکثار آن محرق خون و مصدع مصلح آن تخم ریحان و خشخاش است شیخ الرئیس فرموده که با آب سیب و قدر برک ریحان و اندکی حرمل قائم مقام خمر است الا در اعکار

"طبیعت خرمائی آن

در دوم کرم و در اول خشک

"افعال و خواص آن

کثیر الغذاء و ملین طبع مبرود المزاج و بلغمی و جهت فالج و درد مفاصل و سرفه بارد و تقویت باه بارد المزاج و طلای آن بتنهائی و یا با قسط و نمک جهت رفع کلف و با شونیز جهت جمود اعضا از سردی هوا نافع که بر بدن بمالند و در جای کرم مانند حمام و غیر آن نشینند و محرق خون و مولد خلط عکر سوداوی مصلح آن سرکه و بادام و خشخاش و سکنجین و ترشیا است

ص: ۱۷۴۳

"دبق"

بکسر دال و سکون بای موحد و قاف و آن را قسوس نامند و بفارسی مویزک عسلی و کشمش کاولیا

"ماهیت آن

دانه ایست از نخود کوچکتتر و سبز رنگ و چون خشک گردد پوست آن درهم پیچیده و مائل بسیاهی شود و در جوف آن رطوبتی چسپنده باشد و دانهای آن بقدر خشخاش و گیاه آن از درخت امرود و غیر آن متکون می گردد و چندین شاخ از یک مکان می روید برک آن شبیه ببرک مورد و انار و لطیف باشد و سبز نیمرنگ و بهترین آن تازه املس مدور آنست که لون اندرون آن کرائی و بیرون آن مائل بسبزی و سیاهی و سرخی می باشد

"طبیعت آن

کرم در آخر دوم و خشک در اول و با رطوبت فضلیه غیر لزجه و بعضی در سوم کرم و خشک دانسته اند و قوت آن مرکب از جوهر حار هوائی و بارد مائی و اندک جوهر قابض ارضی و بعد ورود بدن از هریک فعل مختص بدان ظاهر می گردد

"افعال و خواص ان

ملطف و محلل و ملین و کدازنده رطوبات رقیقه و غلیظه و جاذب آنها از عمق بدن و چون در آب کرم بخیسانند و پوست و تخم آن را از عسل آن افشوده صاف آن را با مغز کردکان یا با مغز دانه بید انجیر سرشته بنوشند که دستور آشامیدن آنست جهت تنقیه سودا و بلغم و تفتیح سدد و عرق النسا و نواصیر و امراض بارده نافع و طلای آن منضج و منفجر و جمع کننده مواد اورام و مسکن دردهای بارد و بار اتینج و موم جهت نضج دملها و شرای بلغمی و اورام بلغمی و تلین مفاصل و بدستور بازرنیخ جهت شرای بلغمی و اورام بلغمی و تلین مفاصل و با کندر جهت قروح خبیثه و با زرنیخ و زفت جهت قلع ناخن و با آهک و آب انکور و عسل جهت رویانیدن آن و با حنا جهت

ص: ۱۷۴۴

۴۱۵ سعفه و ابریه و با روغن کل جهت دراز کردن موی و جوشانیده آن در آب آهک جهت تحلیل اورام سپرز مؤثر و ممزوج آن با آهک جهت اذابه طحال و جذب و جلب رطوبات غلیظه از عمق بدن نافع مضر دل مصلح آن بادرنجبویه مقدار شربت آن تا یک مثقال و زیاده آن مورث مغص و دوار و ثقل اعضا بدل آن در تحلیل نصف وزن آن ابهل و چهار دانک آن بادام و و در سائر افعال نیم وزن آن عاقر قرحا و چون دبق را با عسل و دوشاب و سپستان طبخ دهند و مانند خیاطه باریک ساخته بر روی اشجار اندازند طیوری که بران نشینند بیای آنها چسپیده صید کردند و چون با قرمز بیامیزند باعث شدت رنگ آن گردد و در سائر رنگها نیز بسیار دخیل است

"دیدار یا"

بکسر دال و کسر بای موحدہ و سکون یای مٹناہ تحتانیہ و فتح دال مہملہ و الف و کسر رای مہملہ و فتح یای مٹناہ تحتانیہ و الف لغت نبطی مشتق از فارسی است

"ماہیت آن"

کیاہی است ہندی ساق آن بقدر ذرعی و خشبی را سافل شاخها خاردار و برک آن ریزہ و بسیار سبز و شبیہ بیرک بہار کہ نوعی از بابونہ است و ثمر آن بی کل شبیہ بشمر کیاہ پنبہ و با اندک تلخی و حدت شبیہ بحدت ابہل و چون داخل اطعمہ کنند خوش طعم می کرداند و برک تازہ آن طیب الرائحہ چون بخایند و آن ربیعی است

"طبیعت ان"

در دوم کرم و در سوم خشک

"افعال و خواص ان"

ص: ۱۷۴۵

قابض و معطش و محرق و جہت لقوہ و فالج و تقویت معدہ و نقرس و امراض بارده شربا و ضمادا و جہت استرخای معدہ و سنک مٹانہ شربا و با شیر محرک باہ مضر محرورین مصلح آن بقول بارده و رائحہ آن باعث حرقت چشم و ادمان بوئیدن آن مسقط شعر اجفان و خوردن تازہ آن با سرکہ کاسر حدت و لذع آن و مقوی معدہ مقدار شربت از تخم و برک آن تا سہ درہم و مسواک بچوب آن جہت استحکام لثہ و تحلیل رطوبات لہاہ مؤثر